مناجات در حضرت باری بالوف تطرع و زاری

ای عالم السر و الخفیات وای ماهر احوال ممکنات و متمنات علم قدیمت آشکار تر از ضیای مهر انور که خصم جهل نفس سرکش شنان ممند اطاعت از دستم ربوده خاک ندار هوا و در مس لقدمکرم غارت نموده منکه سرا پا غرق بحر عصیانم و عاصی تر از هر فرد انسان نوعیکه بی منت هستیم برستیم نیشد مدیح دم از قدرت کا لمنحود از قطر آب و مشتی خاک آفریدی بهمان احسان عام و اکرام تام حرف عصیانم از صفحه اعمال محو گردان بقیه عمرم در طاعت و طاعت خود بگذران الهی اگر عجز بکار آید عاجز تر از مس خاکی کیست و اگر شکستگی درستی نماید شکسته تر از دل من عاصی چیست کو تا اگر چه گنهکار و خطا دارم صحبت فساق فجار محفوظ دار و از سوء خاتمه بطفیل حبیب خود نگهدار و من بیچاره را جانی حتی محرم اسرار شفی ده و پرانوار تجلیات جمال بانهم دار از بکلیبا ب نو میدیم رابتا شیر شوار چشم را آخر من گردان و در گوشم کلمه حق برسان

الهی اقدا باتضرع هست عالم بحال الرحیم	که غفور ست رو در دست کعب عالم	نفس اماره من نه زده کارم مرحم	یا الهی مددی بهر رسول اکرم
غرق بحر گناهم کن مدد و خذ بیدی	نیست گیرد به بحز ذات تو دستم محکم	نه از جرم پشیمان نه بتقوی نادان	دارم امید بغفران تو چون توم
کیست ادغیر تو کہ بخشد گنه من او مرا	منتظر فضل توام یکسار لطف کرم	من گنهکار و خطا دار و سرا پا عصیان	تو کریم ست و رحیم ست و بحال ارحم
هرچه تو دادی مرا شکر گزارم مردار	بده از رحمت خود نعمت با یا ام هم	قصد تالیف از این نسخه منافع علم	ساز مقبول همه هرچه برآید ز قلم
هر کیمین فائده جوید تو نصیبش گردان	حبیب جوا تو بکن لال انس بان گوش اصم	علم بخشیدی بمن شان تو اعظم رحمه	بنده عاجز مرد اسم تو کردی اعظم

نعت سرور کائنات و آل ابرار و صحاب اطهار

از ار صلوات و انوار تحیات نثار روح پرفتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصه الاصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که تربیت ابدان بعلم تمریضات و تحفه قلوب بحکمت طریقت فرموده و مداوای مزاج بطب حقیقت و اصلاح مزاج بصناعت معرفت نموده آمر یضان تپ غفلت را خال رخسار منور او حب الشفا ست و سلولان جهل و بدعت را شربت اعجاز معجزه او دوا آمو و جرکلام او قانون شفای اسقام روحانی ست و اشارت او منهاج نجات از آلام ابدانی تریاق بیان مسحر تیبان او دام اخص معصیت شفا ست و مشاهده صحیفه رخ کرم او از غم ضلالت را منغنی باز دو آثر آب اقدام مقدس او منور عیون باطن از ظلمات غوایت ست و غبار نعلین شریف او کحل الجواهر دیدها از کوری غبادت بالجمله عدیل آن بعید عدیل کسی از مصنوعین نیست و نظیر آن بی نظیر موجود در عالمین نه **للمؤلفه**

محمد باعث کل آفرین ست	محمد حبیط روح الامین ست	محمد رونق فرش زمین ست	محمد جالس عرش برین ست

و تحفه درود نامحدود و هدیه ثنای غیر معدود بر ارواح طیبات آل اطهار و صحاب اخیار حضرت سید المرسلین خاتم النبیین که حکمای شفقین و اطبای حاذقین امة معالجه بر قانون حکمت مصطفویه و مداوا بر منهاج سنت نبویه فرموده و کشف ظلمت از عیون کلیه و ازاله اسقام از نفوس علیله نموده و ایشان اطبای امراض قلوب اند و شفای علل قلوب بل رو فور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند و اطبای اسقام و آلام عارض نفعات ارواح و اجسام صدور مطهر ایشان پر از جواهر علوم الهی ست و قلوب منور آنها ممتلی از اسرار نامتناهی **رباعی**

اولاد نبی که مخزن اسرار اند	سرچشمه فیض و حبیط انوار اند	اسلام قوی گشت ز خلفای رسول	الحق که ستون قصر دین چار اند

اللهم صل و سلم علی نبیک سید المرسلین و علی آله و اصحابه و اولیائه اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

اما بعد حمد ایزد پاک و صلوة صاحب لولاک میگوید بنده خاطی سرا پا عصیان و راجی بغفران خداوند رحمان **محمد اعظم خان** مخاطب بناظم جهان خلف ملک الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمعیل خان خراسانی الاصل متوطن بلده مصطفی آباد عرف رام پور که در حقیقت آرام پور ست بل الاسلام پور حرسها الله عن الفسادات و الشرور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله و فراغ از مطب مری در مطالعه کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست منیف و بکمال شرافت او این برهان ست که موضوع او بدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر برد از کتب دیگر این فن

بتجسس تلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورده ما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا
بعض مطولات که وصول آن بهر کس متعسر و علاوه برین حجم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر لهذا بعد تالیف کتب اربعه درین فن که مسمی
برموز اعظم و انوار اعظم و نیر اعظم که هر سه اسم تاریخی ست و چهارم اسماء الادویه باسبب دور علائق و کر و عوائق که همت بر میان جان بسته و تکلیف محنت شاقه
بنظر افاده عام و نفع تام بر خود روا داشته تسوید این کتاب جامع القواعد پرداختم و در سرعت اختتام آن باعث عامل فرزند عزیز تر از جان محمد فضل خان عطاه الله
علما ما عنا و فهما کما نما و عزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و ترتیب آن برین نسق انسب بود که اولا مقدمه مشتمل
اجناس جمیع امراض و تحصیل اقسام سو مزاجات و قواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود و سپس امراض هر عضو که شروع کرده اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج
کلی و علاج اقسام آن بقلم آید و بعد ازان هر مرض آن عضو بالاستیفا و اسباب آن بالاستقصا و هر مرض علامات آنها طریق تشخیص اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن
مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد و سپس ازان علاج کلی انواع آن مرض و بعده علاج هر نوع آن حسب سبب و عرض و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل
اقوال اکثر حذاق هر مرض تحریر پذیرد چنانچه انصرام این ارجل بعون عنایت رب جلیل در مدت قلیل بحسن اتمام رسانیده و بخوف اطناب و اسهاب ممل و ایجاز
و اختصار غیر مخل بعبارت سهل عام فهم غیر مشکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت افادت و مناسبت اسم خود بکتاب **اکسیر اعظم** موسوم ساختم اگر از اعداد
حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یاست جدا سازند تاریخ ختم این نسخه بی علت برآید اغلب که مطالعه آن طالبان طریق علاج اتمامی که مهارت نسخه نویسی پدید رند کما
حق مطلب استاد کامل بکار آید و برای مبتدیان تبصره و بهر منتهیان تذکره باشد و اتفاق تحریر این نسخه در عهد ملازمت مؤلف بخدمت مطلع نجوم سیر است که امرای
قبیح سوم جوهر شناسی قدر دانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه جبین سعادت مهر صولت ناهید عشرت تیر رائت مهر نعمت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت
مظهر الوف اعطاف معدن صنوف انصاف مرکز دائره امن و امان موصوف علائق ممدوح زمان مبدا عاطفت و غربا نوازی منشا بنده پروری اکرم سازی
افتخار مسند امارت و ریاست فخر وساده سیاست دهر است محیط مکارم کرم و اکرام عمان مراحم انعام عام مظلوم نواز ظالم گداز راغب علم و هنر طالب اهل جوهر
نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون شهره اعنی مهاراجه دهراج سوائی تکوجی راو هولکر بهادر دام اقباله و قام اجلاله گردیده بود و بسبب بعض
امور ضروریه در اتمام بقیه جلد ثانی آن تعویق می نمود و انفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی الالقاب آفتاب تاب هلال کار
مزین جامه بالش جلائل اخلاق و امتنان مربع بنات تجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاف الطاف معدن اصناف اوصاف سمو المکان عظیم الشان عمیم النوال
قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصمد مظهر جود و کرم مت سمت تفضلات در رست سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا مطلع انوار
و نوال مهر منیر عظمت و اجلال جان همم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن بادلی گوهر ساحه ابحر بی بدلی دانشور حمید و ستیم صائب نظر عطارد رقم یگانه گوهر بحر وجود
دره التاج افسر جود گلدسته بند بهارستان امارت و سروری چمن آرای ریاض دولت و دین ... چراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد و آبای
جوهر شمشیر خدا داد آب قد ذوالفقار ... امیر ابن امیر ابن امیر بسیار بخش اندک پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب افزای ملک بندیل کهند بمقام
بودند و احتجاج مرام اکثر ... دستگیری هر درمانده ... درین ایام بجهت بعض چندی بتجویز حکام این دور رونق افروز ملک مالوه قریب بلده اندور اند زید الله دولته و اقباله
و ضاعف قدره و اجلاله ... مطرود با دست گرید ... جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افاده عام و نفع انام تجویز انطباع آن
در مطبع زنگ افزو گلشن فتوت زینت افروز محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانائی گوهر صدف اهلیت و دانش آرائی که مسیح سخن شناس موزون اوضاع حسن معاشر
کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته الاطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر منیر سان اهل زمان محمد عبد الرحمن خان صاحب مالک مطبع نظامی ارقام نموده

التماس بخدمت ناظرین با انصاف دور از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر تحریر اکثر کتب طبیه مستندات اطبا که بر حج از نام آنها مسطور گردید از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان
و سو فهمی خطاطان چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و ظاهر است که در ترجمه کتاب غلط بالضرور

خطا ناشی میگردد ماکه چه راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی الوسع تصحیح مطالب آن پرداخته تاما مخفی نیست که در موجود بعض عبارت اغلاط اتفاقی در معنی آنجا راه یافته
اگر در مقامی غلطی منافی از عبارت کتاب صحیح دریابد محمول بر غلطی نسخه منقول عنه گردد و حسب امکان باصلاح آن پرداخته‌اند و اگر در جائی ترک بعض الفاظ ضروری
یا تغیر آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان ست بوقوع آمده باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول ٭
و اگر ازین مجموعه مقاصد حاصل نمایند مؤلف عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که مستحق کرامت گناهگارانند و الله عفو غفور رحیم قریب مجیب و منه الاستفتاح
فی البدایة والنهایة اکنون نام کتب معتبره که خلاصهٔ مطالب و اقوال جمعی از اطبا و اسامی حکمای متقدمین که منقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج نموده بعضی
ازان برای اطلاع ناظرین بقلم می آیند و آن موجز قرشی ست و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فصول مشهد تبریزی طبیب و مجموعه شرح استاد
والد ماجد غفر الله لهما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شروح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهندی و حاشیه شرح آن مسمی بنفوذ شرح تصنیف
حکیم شریف خان و حاشیه میر هاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیه حکیم احمد الله خان و جامع العنایه حکیم کاظم علیخان و کامل الصناعه علی بن عباس مجوسی و مائه مسیحی
ابو سهل مسیحی و قانون شیخ بو علی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدید گازرونی و جندی و علی گیلانی و اسحاق الله خان و ذخیره خوارزمشاهی
سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و تحفه علائی و نهایة آن و نهایة الغرض محمود و فردوس الحکمه علی بن ربن و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر قاربی
و جواهر طالیس ارسطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و فصول ثابت
ابن قره و اصول التراکیب مجدی و معالجات حمید و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات الکی و جواهر ملیس بالابیبیا خلیفه بقراط و معالجات ایلاقی
و شرح آن از علامه سمنانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر من لا یحضره الطبیب و تدبیر السالمه و رسائل الادویه و مقالات و کناش ناخر حبه از تصنیف محمد زکریا رازی
و ترجیح الارواح بخجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن هبة الله و ابن تلمیذ و مغنی ابن نوح قمری و نزهة المهجه و تذکره
و تحصیلی در هر چهار تصنیف داود انطاکی و تذکره سویدی و منهاج البیان ابن جزله و تقویم الابدان آن و منهاج الدکان و فصول بقراط و بعض شروح آن مثل
تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابیذیمیا بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندرانیین جالینوس
و بیمار و تحفه اکبیر و اسرار الانسان حیله البرء و مفتاح حنین الخلیل ابو الفرج و کتاب ادویه قلبیه شیخ الرئیس و حوزی و مختار ابن هبل و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی
و مقالات حبیش و مس الید و مختصر عبد العزیز و زاد المعاد و خلاصة العلاج میر محمد علی و خلاصة التجارب بهاء الدین و دستور العلاج و طب ملوکی و مجربات
حکیم علی و رساله مجربات سلطان محمد مراد مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان
و ریاض العمل و معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و مشترکه کامله حکیم علویخان و لب لباب حکیم عماد الدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد
شارح زلیخا و از تصانیف سید نور علی اکبرآبادی و انوار العلاج سید نور الله تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء الله خان و معالجات و فضائل حکیم
محمد افضل خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبرآبادی و شفاء الامراض حکیم شفائی خان و طب
حکیم ثناء الله ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان که استاد حکیم مهابت خان استاد الاستاد والد ماجد مؤلف بودند و نافع الامراض و خزانة العلاج و ریاض العمل
جدیده و بعض تالیف حکیم بایزید و کفایه منصوری و تصانیف خمسه حکیم ارزانی و زاد و غریب و طب میر حسن تلمیذ حکیم علویخان و طب حکیم ابو القاسم
و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و جمع الجوامع حکیم علویخان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی
و کلانسی و شاهی و علویخانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفه و قادری و نقش هندی و اسدی و مجموعه بقائی
و کاملی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و مجربات نافع و قرابادین حکیم مهدی و حسن الشفا و معمولات حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعض کتب
ادویه هندیه مثل زنار انکوی و تکمله هندی و دستور الاطبا معروف بطب فرشته و مجربات اکبری و علاج الغربا و معالجات نبوی و مفردات هندی
و طب سکندری و طب حفیظی و منافع کریمی و خیر التجارب و غیرها و اقوال حکمای متقدمین مثل ابن ماسویه و ابن صهاربخت و ابن سید و ابن رشد

و اسحق ابن حنین و سابور و ثابت ابن قره و ابن زهر و ابن ماسویه و ابو البرکات و ابن جمیع و ابن وافد و ابن رضوان و ابن التلمیذ و مالکی و تفلیسی و سفیان و ابن هندو و ابن جزله

و بکتی و اسحاق ابن عمران و ابن تبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن رسلی و شریف و اقناع و سعید ابن ابراهیم و ابن جزری و ابن جمیع و جابر بن حیان و ابن زهر

و اسرائیلی و حوراء و ابن ماجه و ابن سمعون و ابن بطلان و ابو جریج و ابو اشعث و ابن خاره و کندی و ابو نصر و ابن عبدوس و ابو ریحان بیرونی و ابن الکتانی و ابن جلجل

و ابن مسکویه و ابن رمیس و ابو الخیر و ابو الفتوح و ابن فضلان و ابن احمد و اسکندر افرودیسی و بجلاح و دیلمی و موسی بن میمون و ابن الصلت و ابن سعید

و بقراط و اقلاطون و ارسطاطالیس و برلس و روفس و دیوقلس و ارجیجانس و ارسطاسیس و ماسرجویه و ذهرارس و یوحنا و ابن

و جالینوس و اندروماخس و دیاسقوریدوس و فیلغریوس و اسقلبیوس و ارمانیدس و اسکندر و سلیمن و کسوفراطیس و لیبالیوس و الیناوس

و لیقوس و لیقودس و مانیوس و اریوس و مانیس و منس و ماسوفیوس و ماریوس و سرکیس و ابقراطیس و طوس و نونیون و ریرکیوس و ابن یوس

و انطلس و ماذس و ذیورس و سطس و اوس و ابرلیا و سقلیوس وغیرهم که ذکر آنها موجب تطویل لاطائل است الآن اشرع فی المقدمة

و بعد ذلک فی المقاصد المقتبسة حسبی الله نعم الوکیل هو نعم المولی و نعم الدلیل و بالمعونة والتوفیق منه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبیعی در بدن انسان که از ان بالذات آفت در فعل بلاواسطه واجب گردد و آن دو قسم ست مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که

نوع واحد از انواع سوء مزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که از ان دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود و جمیع

امراض مفرد سه قسم ست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولا و بالذات آنرا عارض شود و باعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد

و آن اقسام سوء مزاج ست و سوء مزاج عبارت از غلبه کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه ست که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده

بود آنرا سوء مزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب ست که در اعضای

مرکب از اعضای مفرده واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه عروض او با اعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد

و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل العیر از اعضای مفرده را که از ان تعفن مرکب ست عارض گردد و گاهی

مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرده سه جنس ست یعنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء هیئت ترکیب و امراض تابع

تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی از ینها بود در ان حاصل شده منسوب بسوی آن باشد و اکثر امراض چهار وقت میباشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط در وقت

ابتدا زمانی ست که در ان مرض ظاهر گردد و مشابه در احوال بود و تزید زمانیست که در ان ظاهر باشد و تزید وقتی ست که در ان اشتداد ساعت بساعت ظهور کند و انتها وقتی ست

که در ان مرض در جمیع احوال او در حالت واحد باشد و انحطاط زمانیست که در ان کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط اسراع نماید انتقاص مرض ظاهر تر گردد

و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و جالینوس گوید

که مرض یا در ظاهر باشد و آن حس را دریابد گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المعرفة باشد مثل اوجاع معده و شش یا عسر المعرفة بود مثل امراض

جگر و مجاری که یا سپرز و یا غیر مرکب باشد گرم چنین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در محل خود

بالاصالت بود و بشرکتی آنست که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم و مرض مسلم آنست که از معالجه که سزاوار اوست

مانع نباشد مثل تپ که طبیعت در علاج او مقتضی سرد و صواب میدارد چون استسقاء چه تپ محتاج بچیزهای سرد و تر ست و استسقاء محتاج با شیای گرم و خشک و غیر مسلم آنست که

با وی مرضی دیگر بود و تدبیر صواب او رخصت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر صواب صداع ارخای تلیین بنطولات و غرغره مانند آن مسکن وجع

و این تدبیر نزله را مضر بود و آنکه در بین تدبیر صواب تجفیف و تقویت ست و مثل سعال که مقارن او اسهال شدید چه سعال محتاج با شیای لین و مغری ست

و اسهال بچیزهای قابض و مجفف و بدانکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدید الاعراض و هولناک بود و معذلک قلیل الخطر باشد و مرضی که مناسب آنها نباشد

چه این از سبب اقلیم حادث شود مثلاً اگر بیماران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان
بحمیات بلغمی مبتلا گردند بر همین قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض
امراض منتقل شوند بامراض دیگر و منقطع گردند و در آن خیر او بود و مرض دیگر شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و صداع و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و تشنج
امتلائی را شفا دهد و کذلک ... بسبب ... بالامعا و ذات الجنب ... و کذلک انفتاح عروق مقعده یعنی جریان خون از آن هر مرض سوداوی و مرض ورک و اوجاع گرده
و درد رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض بامراض دیگر منتقل شوند و مثل انتقال ... سخت روی گردد و مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام
بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح خبیثه و تپ وبائی و جدری و حصبه و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک رمد ... مثل باد باشد و مثل ... و خصوصاً
در آنکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارث ... نسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی صلع و مثل
نقرس و سل و جذام و بعض امراض مخصوصه باشند که بکسی یا ببلدان ناحیه مختص بود مانند ... ایشان اکثر ... طریق تشخیص امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که از لون
چهره و ملمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی ملمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات
و انتفاع بمبردات و برودت حال ... نیز پرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج ست و اگر با وجود علامات مذکوره سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و ... کوری
جوهر ملاحت ... و کسل از حرکات و امتلاء عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها مزاج حار رطب باشد حال گرانی بدن و ثقل
عینین و سر و صداع ... و خمیازه و ... و تیرگی ذهن ... و ... در بدن و ... و سیلان خون از بینی و دندان و ... مقعده و تقدم کثرت تناول
لحوم و اغذیه و اشربه لذیذ شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و بعید عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز
بپرسند و این آثار سوء مزاج مادی دموی ست و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار ساذج زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ
بهوای بارد و غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت
و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات
سوء مزاج مادی صفراوی ست و اگر سفیدی رنگ و سردی ملمس و ابطاء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم
و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و ایذا از مبردات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و برودت حال ... نیز سوال کنند و این علامات سوء
مزاج بارد ساذج ست و اگر با وجود این دلائل برودت یا ترهل و تهیج پلک و سیلان آب دهن و منی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب
و کثرت خواب بود سببش سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد رطب نرمی ملمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض
مائل ببطوء و تفاوت نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برودت در خواب باشد
سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر تشنج و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا برطبات و فی الحال
انتفاع آب گرم و روغن لطیف و شدت قبول آنها بود سببش سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ
آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث
امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر متقدم مناسب و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانند
که اگر سوء مزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام و سایر امراض جزئیه خواهد ... شد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و رگ گرفتن و جبیره استخوان شکسته و جز آن
هر چه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سوم در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان میکنم

قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر اینجا تصرف در اسباب سته ضروریه یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس
و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی ست و در غیر ضروریه مثل حمام و مالش بدن و دوش کردن و در رنگ نشستن و آفتاب یا سایه و آب سرد و چهره و مانند
آن حسب ضرورت قصداً لازم باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور ست که تدبیر غذا اینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب سته ضروریه داخل ست لیکن چون
اثر مهم آنها احکامیست که اکثر از باب کیفیت مخصوص آنست مرض بسیار بدن متعلق بغذا از کن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی کم
و گاهی تعدیل آن و گاهی در آن زیاده کرده می‌شود اما منع غذا هنگام اراده شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد اگر
قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت باعث هلاک مریض ست و اما التقلیل پس اذا احتاجاً باید
که ماده اراده شغل طبیعت بنضج اخلاط مرض چندانکه قوت باشد در این هنگامی ست که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی نبود پس تقلیل غذا رعایت باشد تا که
تا ضعیف نگردد و مقصد آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از اراده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و اهم رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد
یا مرض سخت قوی باشد و که لک باید که رعایت جانب منتهای مرض نماید پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کند بالجمله اگر مرض حاد باشد تلطیف
یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت بهضم ماده مشغول گردد لیکن تلطیف رعایت مرتبه کنند بالاطبیعت از عمل خود عاجز گردد ملطف معتدل نماید اگر در منتهی
باشد مبالغه در تلطیف کنند از بهر راحت طبیعت و عدم حاجت بهضم ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و مانع نکند تا
ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل نماید بار قرب مزاج سوی اعتدال از سقوط قوت درین هنگام علاوه این اکثر امراض مزمنه غیر حمیات
را از پیر تلطیف تحلیل کند بهر آنکه غذای بار چون کم گردد طبیعت در اعتدال رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و مدد ای بدن بعضی از ان صرف کند
و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص مزمنه بهر آنست که مواد امراض حاده سبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و مشتمل حمیات از ان بهر آن کرده است که
مزمنه از آنها یا دق باشد و در ان تلطیف جایز نبود یا حمی بود که بیس ماده آن عفن باشد ای غذای بدن صالح نبود بتحلیل او تلطیف تدبیر او بود
حرارت عفونت و از ان مرض مستلزم تحلیل ارواح قبل از تحلیل ماده است و بدانکه تقلیل غذا از دو جهت میکنند یکی از جهت کمیت دوم از جهت کیفیت یعنی غذا
و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم پیدا شود و فرق میان هر دو جهت کمیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیه بود مثل البقول و اکثر الفواکه
از ان کثرت از جهت کمیت غذا بود کیفیت آن و گاهی غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضه نیمرشت و خروس جوان و ترکیب گاهی محتاج شود
تقلیل کمیت و تکثیر کیفیت و این وقتی ست که اشتها غالب و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و اراده تسکین اشتها سر کردن معده نماید
بسبب کثرت تعاطی مواد ... تحلیل نشود و در عروق باز ... مواد کثیر در ان بسبب کثرت غذا جمع کند تا اول ... ست لیکن باید سائر ...
دیگر غیر این مثل آنکه اراده تبدیل کنند گاهی محتاج گردد بتکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامی ست که اراده تقویت کنند طبیعت و کل ... جسم ...
ضعیف باشد پس درین وقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از هضم ... و گاهی محتاج شود تعدیل کیفیت کمیت غذا ...
هرگاه با ضعف اشتها و ضعف امتلای بدنی مجتمع شد و انفصل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود تقلیل الغذا تقویت معده در ان باشد مثل ... اگر ضعف
از سوء مزاج حار بود و مثل که اگر ... سوء مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند و اما در امراض مزمنه یعنی
بعید المنتهی پس گاهی تقلیل می نماید لیکن تقلیل این قلیل تر از تقلیل او در امراض حاده و بهر آنکه حمایت طبیعت بقوت در امراض مزمنه میسر می باشد بسیار ...
بحران بعید و انتهای بعید او سبب ... او و چون حفظ قوت کنند تا وقت بحران و طول مدت ... بخلاف امراض حاده که بحران ... بهاء ...
بود و در ان رجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج ماده مرض باشد و اگر در ان خوف ضعف قوت باشد تقلیل غذا مبالغه نکند و بهتر
که مرض قریب تر از ابتدا بود و در امراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از منتهی بود و امراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او در وقت نوبه
و هر قدر که مرض با عراض بیشتر شده و ... کند تقلیل غذا نماید بسیار اهتمام برای غذای ... تا منتهی و سکون اعراض و ...

از قوت وقت جهاد لود در هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت
از سقوط آن و هر قدر که مرض حادتر و بحران او قریب‌تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدیدتر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن
باید که ازین حدود تجاوز ننمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در ابتدا و تزید دهند بخوف اختلال قوت و مثل ترطیب مطلوب در تشنج یابس
و فواق یابس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا کنند بنا بر غرض ترطیب و مثل امید تصرف نماید در مرض چنانچه
در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنا بر امید تصرف آنها و لهذا چون آنها
طول میکشند تکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرض نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن متغیر است
همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطوء و از جهت قوام بغلظ و رقت که از ان متولد گردد متغیر میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا ابدان دو قسم نموده یکی از جهت
سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او مثل حال کباب قلیه و دوم از جهت ثخن قوام خون که از ان متولد گردد مثل استمساک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر
و گوساله است یا رقت او در سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب است و کذا انچه طبیب با احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده تدارک
قوت حیوانی و انتعاش آن نماید در مدت و قوت تا هضم غذای بطیء النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت منتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع نوبت غذا خالی
باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود و لیکن غذای خفیف‌تر و سریع الهضم و طبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون اتفاق
غذای بطیء الهضم و النفوذ واقع که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هر دو فاسد گردند و ایضاً احتراز نماید از غذای بطیء النفوذ گاه
خوف از حدوث سده گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تبلید حس عضو بسبب وجع در جز آن کنند و مثل هریسه و کله پاچه و لحم بقر دهند و لیکن
غذای قوی التغذیه بطیء الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضات قویه باشد و غذای خفیف یعنی رقیق کسی را دهند که آنرا
تکاثف مسام بسرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او و آنرا از ان منع کند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا دران غلیظ دهند
و انچه متوسط الازمان باشد باید که غذا دران متوسط خورانند و انچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و انچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار
خورانند و انچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف بحسب مراتب باشد لطیف مطلق مثل [illegible]
و اطراف بچه بکریان و کشک جو و حریره یا و بقول مثل اسفاناج و خرفه و بقله یمانی و مانند آن و ماء منسول و فقیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در
سکنجبین ترکرده و کمتر از ان ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و چوزه مرغ مطبوخ بکشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف مثل
شوربای چوزه مرغ و ماء الشعیر فسیحین و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء البقول و ماء الخیار و ربوب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آن است و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ است و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوزه مرغ است و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جیجی و پایچه میش است و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که اندک
مرض اغذیه صرف نماید بلکه اغذیه که دران رعایت مخالف کیفیت مرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدا امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام است اگر مانعی نباشد و واجبست که رعایت عادت
و جمیع احوال کنند خصوصاً در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار میخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا میشوند و بعضی اندک خورند و بعضی
متوسط پس هر واحد را از ینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سخنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض

قاعدهٔ اول [illegible] معالجه [illegible] بدانکه علاج [illegible] بر دو نوع است یکی عام [illegible] مثل استفراغ ماده و دوم خاص بعضی
[illegible] نضج [illegible] مرض [illegible] استعمال [illegible] مثل [illegible]
پس استفراغ کنند [illegible] تعدیل کنند [illegible] مسهل [illegible] تحلیل [illegible] پس آن [illegible]
[illegible] مثل [illegible] گوشت [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] باید مراعات [illegible] مرض [illegible] سبب [illegible] قوت مریض [illegible] مزاج حارث
[illegible] وقت [illegible] اول مراعات نوع مرض [illegible] چنان باشد که تحقیق نمایند که مرض حار است یا بارد یا رطب
یا یابس و بسیط است یا مرکب [illegible] است [illegible] دوم مراعات سبب مرض یعنی دریافت نمایند که سبب [illegible]
[illegible] است [illegible] نمایند [illegible] اگر سوء مزاج [illegible] تعدیل آن کوشند اگر سوء مزاج مادی است [illegible] غالب کنند
و در سبب [illegible] یا غضب یا فرح مفرط علاجش [illegible] تقویت [illegible] و قلب [illegible] لطیف ملائم و انواع خوشبو
معتدل [illegible] اگر [illegible] حار [illegible] بالفعل یا بالقوه [illegible] بدن از خارج باشد علاج [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] حرارت یا برودت باشد [illegible] حسب [illegible] معالجه نمایند و اگر [illegible] باشد حسب کیفیت آن سم
[illegible] باشد [illegible] کتاب [illegible] علاج کنند [illegible] سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر
قوی باشد [illegible] مبادرت کنند [illegible] و اگر ضعیف است [illegible] حاجت تنقیه [illegible] بلکه تبدیل مزاج [illegible] نمایند و [illegible]
تقویت [illegible] استعمال [illegible] ضعیف [illegible] قوت و ضعف [illegible] لازم [illegible] ضعف حقیقی است که [illegible] مرض [illegible] شود
[illegible] ضعف عارضی که از شدت مرض [illegible] تنقیه موجب تقویت می شود [illegible] سبب ضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط [illegible]
[illegible] چهارم مراعات مزاج حارث [illegible] قیاس کنند که مزاج حارث از مزاج طبیعی [illegible] بعید افتاده [illegible] تصرف در کمیت
و کیفیت [illegible] استعمال نمایند مثلاً اگر مزاج اصلی حار [illegible] مرض [illegible] شود [illegible] ضعف سبب [illegible] احتیاج [illegible] الکمیت [illegible]
[illegible] مرض حارث [illegible] اگر مزاج اصلی حار بود و مرض [illegible] حارث شود [illegible] قوت سبب باشد [illegible] قوی [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] مرض حارث [illegible] مزاج اصلی [illegible] باید داشت پنجم مراعات سن و این چنانست
که اگر مریض طفل [illegible] قوی [illegible] اگر [illegible] حار [illegible] شدید البرد [illegible] ضعیف مزاجان [illegible] آن [illegible] و اگر چه نظر
[illegible] مرض گرم [illegible] قوت سبب [illegible] مقابل [illegible] قوت سبب [illegible] افراط در تبرید مطلوب است لیکن [illegible] ضعف قوای ایشان [illegible]
[illegible] ششم مراعات عادت مریض [illegible] دریافت نمایند که [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] طبیعت [illegible] حاجت [illegible] مراعات عادت است که العادة طبیعة ثانیة [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] ممکن [illegible] معالجه کنند [illegible] سابق [illegible] آن [illegible] باشد و چون [illegible] تخمین [illegible] امتحان [illegible] کنند [illegible] مسهل [illegible]
هفتم مراعات بلد یعنی [illegible] شهر گرم است یا سرد [illegible] اقلیم [illegible] و من حیث [illegible] و نظر [illegible] است [illegible]
پس موافق [illegible] رعایت در علاج نماید مثلاً [illegible] اقلیم معتدل [illegible] عارضی [illegible] اعتدال [illegible] اقلیم ثانی [illegible] جنوب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بالذات معتدل است [illegible] من حیث الاقلیم [illegible] گرم است و من حیث المجاورت [illegible] افراط [illegible] تبرید [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] مزاج [illegible] معتدل است [illegible] مزاج سکان آن [illegible] معلوم است [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] اگر [illegible] حار [illegible] معتدل [illegible] بسیار گرم [illegible] تنقیه [illegible] کمتر باید کرد و اکثر [illegible] قوی [illegible] باید [illegible]

اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسهل مقی قوی ضرور است و درینجا هما اکنون مبادرت بهر اور دن خون نکنند واگر ضرورت اید بفصد رابه از حجامت دانند و با تجابال بلد بارد مثل حال فصل زمستان جهای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان هوای حار بود چنانچه مذکور گردید و باید دانست که از خواص بعض بلاد است که بعض ادویه در انجا عمل می کنند و در غیر آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردند پس طبیب را ازین امر نیز با خبر باید بود و بهر باید که بر سد از عقلاء آن دیار حقیقت آثار اشیا بر سد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و آن است که دریابند تا از فصول اربعه وقت کدام فصل حاضر است پس انچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار برند نهم مراعات حال هوا چه رعایت امر هوا در اختیار دوا واجب است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر هوا بسبب اختلاف آن مثلا نظر کنند که هوا حار است یا بارد و معین است یا مرض پس تا اگر محلل یا منضج یا مسهل باشد هوای معاون آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس انچه معین او باشد اختیار نمایند و مرض اگر حار بود معین او هوای حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس انچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضا اگر هوا بسبب از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط میگردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم میشود و هم مراعات صناعت هوا آنکه هر عمل که باکد و تعب و نصب باشد مثل تجفیف بدن و تقلیل فضول بود اکثر احوال نمایند و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک انچه قریب آتش باشد و هر عمل که با راحت و آرام بود یا آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض ریاحی بود یا بلغمی و کذلک انچه قریب آب باشد انتباه بعضی متقدمین بر امور عشره مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج با دویه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابله آن با انچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید مثل آنکه از رستان بعض ادویه است که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو دیگر عمل مثل او کنند مثل صبر و ایارج که این هر دو در سر و معده عمل بالغ نمایند و مثل جندبیدستر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه بقول شیخ الرئیس و شراح قانون بهر علاج بدوا اکثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آثار او بمقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و ادرار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه نیز و ظاهر است که هدایت بسوی این قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص به درجات بواقعت متدین بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناختند واجب شد که از دوا انچه مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلا چون معلوم کردند که این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص میشود قدر آن معلوم است پس ازین هدایت شود بسوی اختیار دوای بارد الکیفیت قامع صفرا منقی معده ازان بهر آنکه معالجه مرض بالضد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری است و قیاس و تجربه بران دلالت میکنند اما قیاس بنا بر آنکه فعل ضد وارد آنست که بدن که کیفیت نمود و تغییر بدو انچه شان تغییر بدن بود چون بران وارد گردد و آن را تغییر دهد اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت تسکین به برودت می یابد و بالعکس و ایضا ازاله مرض بالضد بهر آن بود که مثلا مرض حار نبود دیگر زوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و دیگر آن لطرف صحت نباشد مگر بایراد چیزی که آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد است باجملا در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلا اگر حرارت عرضی و شدید بود محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشند بدوای کم قوت اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب قوت دوا احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوای و حدگاهی در وقتی نافع در مرضی بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع که در ابتدای اورام حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب قوت او باعتبار اوقات مرض باعتبار اوقات سال باعتبار سن و سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعض او بر بعض و غیر آن و دقیقه برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص بمرض بود یا نه چنانکه ادویه مسهله که استعمال او در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بلحاظ رعایت بزرگ در ترتیب قوت دوا آنست که باعتبار وقت مرض باشد بنحوی که دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات است مثلا اگر ورم در ابتدا بود دوای رادع تنها استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محللات تنها بعمل آرند و اگر میان این هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض انچه مناسب قوت او باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضا اگر تپ در ابتدا بود و مفتح سدد مع تسکین لهب کند بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل ملینات استعمال نکنند که آنها تندید التب بدو القبض لمدیده در تزیید آنچه

کسل بسبب تپ شیرینی یا استفراغ نمایند پس چون استفراغات قبل آن نزدیک بهنگام باستعمال ملینات اگر ممکن باشد بعد زمان انحطاط آنچه حفظ قوت زیاده کند
استعمال کنند سوم قانون اعتبار کیفیت دوا و این قانون منقسم میشود بقانون تقدیر نوع دوا مثل آنکه شربت تام از قرص دوای تسهیل معده یکمثقال است از
برای اسهال و دانگ دانگ ... یکدرم ... خطمی ... دیگر آنکه قانون تقدیر درجه حرارت و برودت از مثل آنکه این مزاج بقدر یک درجه بارد است که دوا
در درجه واحد مناسب ... مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای بارد در درجه ثانی است و این مرض در درجه ثالث است دیگر آن مثلا اگر دوای مطلوب یافته نشود
وضعیف تر یا قوی تر از آن یابند بمقدار او زیاده یا کم بحسب تقاضای حدس صناعی نمایند یا تقدیر کمیت از هر دو یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت در مقدار
مجموع بسبیل حدس ... سرعت حرکت ... از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل میشود و اساس ... دریافت میکرد ... از مقدار مرض ... گاهی
بحسب تغیر ... مرض ... متغیر میشود چنانچه تقدیر کمیت دوا بحسب قرب و بعد از بحران مختلف میگردد پس مرض ضعیف بالاحمال دوای
ضعیف کفایت کند و قوی مقتضی قوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود دوم
از اشیائیکه بموافقت و ملایمت و منافرت آن دلالت کنند و این ده قسم است اول جنس مثل ذکورت و انوثت دوم سن و حرارت فصل و بلد و صناعت و قوت
و سحنه و عادت و هوا و تدبیر سالف و اکثر از ... ذکر شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود در حال علاج نیز مثل حال عضو بین باشند و تعرف
طبیعت عضو متضمن معرفت چهار امر است که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج معرفت او بهر آنست که چون
مزاج طبیعی او و مزاج مرضی او معلوم شد پس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبعی بعید شده پس مقدار چیزیکه بران ... کنند دریافت شود و مثالش اینست
که اگر مزاج اول صحیح بارد بود و مرض حار باشد که از مزاج او بعید کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند در آن تبرید اندک کفایت کند لیکن
این قدر باشد که مرض ... مزاج صحی محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق ... باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو
پس شکل مجاری و ... هیئت سطوح اعضا ... دریافته ... تامل نمایند چه باختلاف آنها کیفیت ادویه مختلف بود و معذلک ...
که بعض اعضا خلقت خود سهل النفوذ اند ... داخل و خارج او موضع خالی است مثل ... که ... شعب قصبه ریه است ... ضوارب مستغرق
... خارج تجویف ... پس ... بدوای ضعیف معتدل ... مندفع شوند بسبب سعت مسام او و سهولت نفوذ دوا بسوی باطن ... و بعضی ...
سهل النفوذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند ... بعضی ... کلیه ... بدوای لطیف کافی باشد و اگر چه آن ...
خالی از ... باشد ... بسوی باطن ... و اندفاع فضول از آن بسوی خارج ... محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگر چه او را
موضع خالی بود ... اکثر اعضا که دوای قوی احتیاج ... که آن را تجویف ... از داخل و خارج ... از یکطرف ... باشد ... متکاثف بود مثل عصب
دست و پا ... از آن عضو یکه آن را تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل ... و شرائین ... و از خارج مثل ... که در تجویف شکم و سینه
است ... آن آنچه آن را فضا از هر دو جانب بود لیکن ... بمثل گرده که آن را فضای شکم از خارج و فضای ... از داخل است ... محتاج بدوای قوی
... باشد پس از آن آنچه آن را تجویف از هر دو جانب بود و آن ... باشد مثل ... که ... و ... تجویف و تخلخل
مسام ... برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو است ... آن ... سرعت قبول او برای فضول ... اندفاع او را
و اما معرفت وضع عضو اینست که وضع ... موضع با مشارکت است پس وضع با قرب ... مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر
و مشارکت با عضو دیگر ... اولا ... تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف ... انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت
احسن الانتفاع است ... انتفاع بوضع از علم موضع ... جانب ... و اما ... مرض بسهولت بسوی عضو مشارک ...
مثالش اینست که ... باشد ... کنند و اگر ... جگر باشد ... استفراغ آن ... نمایند ... که ... مشارک ...
است ... مشارک ... انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو ... که ... قرب و بعد است پس

... [illegible marginal note]

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده و امعا و مثانه اعتماد کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تعریف دارد باید تا فعل ازو کند و اگر بعید باشد مثل ریه یا کلیه محتاج شود به زیادت در قوت دوا یا استبدال دوا بدوای قوی تر از آن دوا یا بزیادت در مقدار او یا بخلط او بچیزی که آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند بهر آنکه قوت ادویه مت... قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده کنند غرض حاصل نشود و بزیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد خصوصا از ادویه که غذائی باشند بهر آنکه احاله اعضا او را بیشتر بود و این بهر اعتداد آن باشد و اگر میان قوت دوا در حق بعد کثیر بود درین هنگام دوا محتاج در تصعید بسوی قوت ناقصه باشد بیش احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال القصبه عرق النسا و امثال آن دوم آنست که معلوم نماید چیزی را که با ادویه مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالط در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با ادویه اعضای بول مخلوط کرده میشود و زعفران با ادویه قلب و ایضا معلوم نماید که فعل هر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض چیزی که از ان برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او در ان اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار با باقی اعضا بسبب وصول قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیله کنند تاثیر او در ان اکثر بود و آنرا ضرر بعضوی لزوم نماید از تفتیش اینست که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ بسوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارة پس بدین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلا هرگاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی ست دوا را بحقنه رساند و اگر دریافت نماید که در امعای علیا است آنرا بشرب ایصال کند و در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعض اعضا بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید میرسند و آنچه ست و ادویه مزروقه از منفذ قریب میرسند از آن سوراخ قضیب و رحم ست و لهذا ادویه مزروقه در ازاله امراض آنها قوی تر باشند و بعضی اعضا ست که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید مانند مثل ریه ست که ادویه مشروبه گاهی بسوی آن از مری بترشح از مسام غشائی که میان او و میان قصبه ریه است واصل میشود و این بسیار قریب ست و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از ان بسوی رگ اجوف بعده بسوی ریه فلهذا بهتر در ادویه صدر و ریه و قصبه آنست که ادویه بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مرور آنها در مری بزمان دراز باشد و آنچه بسوی او از ان غشا ترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویه مرقده چنین ساخته اند و بدانکه گاهی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت معا میباشد و این در انجاست که ماده تمام بسوی عضو ریخته باشد یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اما اول آنکه جذب بدوای جاذب بود یا بامر دیگر مثل نهادن ادویه حریفه بر دستها و پایها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر بعد مراعات این چهار شرط یکی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از چشم و یا بعینه مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر دوم مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی دیگر بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت ست سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنا بر آنکه درین جانب ست و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یاد مجاری تا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منه نباشد بهر آنکه چون از ان قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا تجذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام عضویه جذب بعد العرض انصباب مواد بسوی آن میباشد و اما اگر ماده تمام منصب بود نیز معرفت مشارکت بدان منتفع شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو آنرا انگیزند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین یا بسوی عضوی قریب مشارک نقل کنند و از ان بیرون آرند چنانچه فصد صافن در امراض

لعجم میکند و باید آنکه چون زمانه انصباب ماده طول کشد و در عضو مستقر گردد نقل او ازان مشکل بود بلکه صواب اینست که از نفس عضو خارج کنند و اما اصل
اثانی نقل بقریب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه اراده جذب بسوی خلاف کنند اولا تسکین وجع
عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب ست پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کنند و فائده جذب باطل گردد
دوم آنکه لحاظ کنند تا مجاری ماده بر عضو رئیس نباشد و تضرر آن عضو بهام نگردد مگر آنکه این رئیس هم بر ماده بران متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی مبادی
جذب میکنند تا باسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او بر جگر لازم ست سوم آنکه عضو مجذوب الیه قلیل الصبر نباشد بسبب بودن تنگی حس چهارم آنکه در
بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او ازان مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون همراه
استفراغ باشد ازین ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آماده اندفاع ماده دیگر بسوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بحصول آن نماید ششم آنکه عضو که بسوی
آن ماده مندفع شده مخرج طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل
فصد خروج او ازان اولی ست و اما **معرفت قوت عضو** و امتناع او ازان اندکه طریق بود در قوام عضو ازین مبین با سید مخل ست و عمده درین مراعات حال
عموم ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو ست پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد او را که دوای منافی بسیار بود و ادویه قویه کثیر المنافات برای طبیعت مولم او
و بدان الم بسیار یا بدین ضرر بهام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر او ازان بیشتر بود و اگر رئیس باشد ضرر او ازان هم زیاده تر باید **طریق اول** مراعات
ریاست و مبدئیت ست پس هر عضو که مبدا و رئیس باشد بران تعظیم امر ادویه قویه حتی الامکان نمایند تا بدن را ضرر بهام نگردد بنا بر بودن اعضای رئیسه
مبادی قوای ضروریه در حیات و کثرت منافات دوای قوی آنرا و لذلک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آنرا در یکدفعه خارج نکنند و اخراج شربه
البته نمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعتا و چون مراعات مرد…
مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضا تبرید شدید ننمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام ست در اعضا لیکن ضرر در
اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح اند چون ادویه محلله بر جگر ضماد کنند آنرا ادویه قابضه خوشبو نیز بنابر حفظ قوت غالی نگه دارند تا بجهت قبض از
ان تحلیل مفرط منع کند و بجهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در معجونها و مشروبات برای کبد و امثال آن … ازین مراعات قلب ست پس دماغ پس کبد
و **طریق دوم** مراعات فعل مشترک بهر عضو ست بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک عام بجمیع بدن باشد اگرچه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب عنایت قوت
او لازم ست و لذا در حمیات با ضعف معده آب سرد شدید البرودت نمی‌دهند تا ضعف آن زیاده نگردد و تجویز کنند که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه
و آنچه در شرکت قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر عظیم در حیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را مستعد انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را
مستعد تحلل فعل او را ضعیف و مهیا بعفونت و قبول امراض میگرداند و **طریق سوم** مراعات ذکاء حس و کلال آن ست پس هر اعضا که ذکی الحس عصبی ام واجب
که از استعمال ادویه ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل … و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنابر شدت تضرر آنها بنافی بسبب کلال حس تحلیل نگردد
و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم ست یکی محللات مثل ماشا و مازریون و مانند آن بنابر اضعاف آنها تحلیل ارواح دوم مبردات بالقوة مثل
افیون و امثال آن بنا بر اضعاف آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و سم … و
مانند آن بنابر منافات آنها با مزاج اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که مهر علاج بدان شیخ الرئیس بیان نموده تمام شد سوای این
قانونی دیگر نیز هست که احتیاج بسوی آنها نیز می‌افتد چنانچه **اول** اختیار جهت دوا ست مثلا ادویه قلب که جهت آنها شدید المناسبت بقلب بود باید چون …
در تعدیل مزاج مساوی باشند جهت هر یکی را از نمونه ملایم بدان باشد و جهت دیگر منافی بدن پس استعمال ملایم او اولی ست دوم اختیار جهت استعمال
دوا چنانچه ادویه قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه ست و ادویه غثیان که افضل استعمال او نوشیدن ست و این بهر آنست که نفوذ او بسوی مرض از راه
طریق باید سوم اختیار هیئت دوا چنانچه بعض ادویه ست که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر ست که افضل استعمال آنها بطریق …

باشد مثل ادویهٔ مسهله برای امراض اعضای بعیده از معده تا نفوذ آنها بسوی آن سریع تر بود و بعضی از انها است که افضل استعمال آنها بطریق حبوب است مثل ادویهٔ مسهله و نقیع و سفوف غیر اینها چهارم اعتبار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض است که ادویهٔ آنها مرکب باید مثل صحات که ادویهٔ مفرده در آن با غراض مقصوده علاج آن کم کفایت کنند و بعضی از آنست که ادویهٔ آنها مفرد باید مثل ادویهٔ امراض مزاجی پنجم اعتبار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعضی ادویه است که استعمال وی بعد گذشتن مدتی بران جائز بود مثل ادویهٔ که دران افیون داخل شود چون تریاق و بعضی دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از آنست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب ریحانی

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب است

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و تاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف دران از فوت قوت ایمن نباشد پس واجبست که دران ابتدا علاج قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه ممتد به وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج مرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحالهٔ او بمرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می باید که امر بسوی طبیعت توکل نکرده نمانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا بعلاج قوی نمایند بهر آنکه قوت با آن وفا نکند و این هنگامی است که قوت بسیار ضعیف نباشد بنحویکه با مقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت است و امراضیکه دران خطر بود از فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قویتر تدریج نمایند اگر از خفیف تر غنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف بر طرف است باستعمال اشیای خفیفه و غیر قویه بهر آنکه ادویهٔ قویه اکثر منافی طبیعت اند و درین هنگام واجب است که دوای قویتر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف ترغنی نکند که درین حالت دران تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بحدی که وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آید که مرض هیجان نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار است که ادویهٔ قویه استعمال کنند و اگرچه ماده نضج نیافته باشد و نباید که تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و مکان و امثال غیره آنست که طبیعت متوحش نگردد که این لا محاله تحریک قوی غیر مالوف است پس امر بران عظیم گردد و خصوصاً چون مشغول مرض باشد **قانون** نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگرچه ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات به بدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او به بدن تا زمانی که در مثل او اثر ظاهر شود همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسیار باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن در اینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد از ان باز نماند **قانون** واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج یا دوای واحد اکتفا کنند بل از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه می باشد پس جائز است که تاخیر ظهور نفع بسبب مثل این امر باشد درین صورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و اکتفا بدوای واحد مالوف بدن میگردد و از شی مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد و لهذا بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کنند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد اینست که مثلاً علاج مرض بلغمی که سبب آن تحلیل بلغم بود یا وابت پس اول دارو بانضاج پس اسهال هرگاه مسهل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد باید که بعد ازان انضاج پس اسهال انتقال کنند **قانون** استعداد انفعال گاهی مختلف باشد نسبت بابدان و اعضا پس بدل بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی بغیر وقت دیگر خاصیت انفعال از دوائی بغیر دوای دیگر بود یا بسبب معاونت هوا برای او در وقتی بنابر موافق بودن کیفیت او بغیر وقت دیگر یا بسبب دیگر از مثال اول آنست که ابدان متحمل اسهال السام الابیض و عجما زیان از مفرحات نتوانند و مثال دوم آنست که دماغ بعضی زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم آنست که بعضی ابدان بروغن گل در تابستان و زنجبیل گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که معدهٔ حار در شباب بقرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکه بدانچه قلیل البرد از ان باشد مثل قرص ورد منتفع گردد **قانون** هرگاه مرض مشکل گردد باید که بغرض مدبر طبیعت بگذارند و استعمال دوای مسهل و غیره استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض مقهور گردد و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن هر دو در مقاومت اند

وبیعت کهکی یا ازان بود غالب شود وپس اگر طبیعت غالب شود اقدام بر علاج با وجود جهل مرض منع کند واگر مرض غالب گردد وعلامات او
واضح شود پس گذاشتن بر طبیعت نیز اگرچه مضرت کم ضرر ایس کمتر از ضرر تدبیر بر جهل بود وحصر در انتظار مرض و ظهور آن اکثری ست چه بسیار باشد که
موت قبل ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود وپس معالجه بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات و با شترک النفع نمایند چنانچه اگر در نزلات کجنب ذات الصدر
اشتباه افتد بشربت عناب نیلوفر امر کنند و اگر در تپ معنی اشکال کنند ونداند که این بلغمی ست یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین یا شربت لیمو دهند بهر آنکه
نفع این هر دو بجمیع مواد ست اما برای حار تلطیفه اما بنا بر بارد تلطیف وتقطیع **قانون** چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود ویکی از آن هر دو سبب
دیگر نباشد مثل تپ و باصداع ویا مرضی که سبب وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج ویا مرض موجب وجع با وجع جمع
مثل اورام موجب وجع ومثل ضربه وسقطه باید که ابتدا بتسکین وجع کند بهر آنکه وجع محلل ارواح ست وقوت را ضعیف کند پس بدفع مرض وتا کمی ضعف
عضو ست پس استعداد مرض اشتداد نماید ومرض مستولی شود وایضا وجع جذاب مواد ست بموضع خود وسبب تسخین او وپس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر
پیدا نماید وایضا طبیعت بسبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض مهمل کند پس مرض مستولی گردد وچون منع وجع حال یا مطلق وجع بتخدیر حاجت افتد باید
که از مثل خشخاش تجاوز نکنند که این با وجود تخدیر مالوف ومأکول ست وشیخ مالوف تحلیل العسر ریا باشد بسبب معتاد بودن طبیعت با صلاح ودفع مضرت
او وعسرتهای مخدرات از تغلیظ خون وروح وغیر اینها ظاهر ست مگر آنکه وجع مرتبه رسد که ازان خوف هلاکت بود وپس درین هنگام تجاوز بقوی تر ازان مثل
افیون جائز بود **قانون** هرگاه بشدت حس عضو ایذا یابد باید که غذای صاحب او بغذائیکه سخت غلیظ خون باشد مثل هریسه سازند و مداومت فقد
حس عضو آن ست که موجب مرض میگردد چنانچه گاهی تصاعد ابخره لازم العضو از معده وغیره بسوی سر احساس میشود ودوسواس سو تخیل ووهی طنین وغیره
عارض میگردد وغذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد ازان غلیظ قلیل الاستعداد بهر ادراک باشد واز تغلیظ خون وروح به تبرید گاهی نیز
پیدا شد چون مزاج از سبب حار متضرر باید اما اگر خوف تبرید نباشد غذای صاحب او مبردات مثل کاهو وامثال آن سازند **قانون** بدانکه از معالجات جیده نافعه
استعمال مقویات قوای نفسانی وحیوانی ست مثل تفریح مریض ولقای کسی که بدان انس او شده وملازمت شخصی که ازان سرور یابد وگاهی ملازمت
محتشمین وکسی که ازان شرم نماید بنا بر منع او از اشیای مضره که آنرا طلب کند وبران صبر نماید واز حرکات کثیره سخن بسیار مضر منع کند وپوشیده نیست که هر حال
از نفس بر بدن عمل میگردد انچه یکدیگر را عارض شود چه می بینیم که هرگاه بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس غموم و توحش وفکر فاسد عارض میگردد
ومثل خون تیز صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود وکذلک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبه صفرا وسخونت مزاج عارض میگردد
وچون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا ویبس مزاج او بعارض میشود وبلکه گاهی مزاج ورطوبات بحالت محمود باز معدوم وقوت تحلیل میگیرد وواز این قبیل ست
انچه مریض هنگام دیدن محبوب ویکبارگی صحت می یابد وهرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن باین وجه باشد پس این علاج روحانی بالعرض نافع باشد
وقریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری بشهر دیگر ست واز هوا بهوا وانتقال از هیئت بهیئت دیگر وتکلیف هیات وحرکات که بدان
استوای عضو از هیئت ردی یا تغیر مزاج ردی کرده میشود بهر آنکه از انتقال بلد گاهی مریض تصور شفا دران می نماید وآنرا نفع میکند واگرچه هوای
هر دو بلد مختلف نباشد وایضا انتقال بسوی بلد اگرچه آنرا امور سابقه تجدد گرده و بدان از او متنکر شده که دران ارواح خلاصی یابد تاثیر در انتعاش قوت تمام
قوی گردد وهمچنین هوای جید تر از بلد اول تاثیر قوی باشد. با وجود تصور مریض دران شفا او ایضا هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار
یا مسکن حار یا فصل حار بسوی ضد آنها ازاله مرض یا تخفیف دران می نماید ومثال انتقال از هیئت بهیئت آنست که مثلا صاحب قرحه بر هیئتی باشد که
آنرا احتباس ریم وفساد انچه گرد اوست لازم بود وچون وضع او بسوی هیئتی کرده ریم ازان جدا شود ومتغیر گرداند آنرا نفع بخشد ومثال تکلیف هیات
مثل تکلف طفل احول ست بنظر قوی تیز بسوی چیزی مثل آینه وغیره ومثل تکلف صاحب لقوه از نظر در آینه چینی که ایما دعا بسوی تکلف تسویه
وجه وعین او می نماید وگاهی بلا تکلف معالجات دیگر اصلاح خود میکند ومثال حرکاتی که بادی تغیر مزاج گردد حرکات اهل ریاضت ست

قانون از قوانین آنچه حفظ آن واجب بوده است که معالجات قویه در فصول قویه از استعمال قوی و دواء و شکافتن رگ و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با احتیاج امور ناچار از اعتدال آن مرض علاج قوی و افراط کیفیت فصل است ضعیف نکرداند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف میگردد و درین هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مؤدی گردد و در سرما مواد حاصی غلیظ میشود و دوای قوی چون متمکن در رفع آن نباشد متوجه بسوی اعضاء رقیق گردد و ضرر عظیم از آن حاصل شود و همچنین دواغ و شکافات در گرمی و سردی قوی بدین صحت یا بد مراد از معالجات قویه همین امور شرح طبیعت محلل ادرار است نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیره تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم هندوانه و مانند آن در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کوفی و فلافلی وغیره در سرما نافع باشد قانون امور یکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بوده است که در یک مرض دو استحقاق متضاد جمع شوند مثلا مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید است برای اطفای حرارت او و سده که سبب تپ باشد مقتضی تسخین است بنابر تفتیح او و یا بعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از آن هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام و نوازل گردد و پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل مادهٔ او و کذلک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج مقتضی تسخین و تقطیع است و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا بعکس این باشد چنانچه در تپ صفراویه عفنیه که در آن دست و پا سرد گردد و مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن بروغنهای گرم پس درین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق است تا معلوم نماید که علاج اولی است یا ترک آن و یا خود علاج کدام از آن هر دو اهم و اولی بمعالجه است با وجود مراعات او چگونه علاج و رعایت ضدی باید کرد قانون هر امتلاء و هر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و تقابله کرده میشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر مهم از آن هر دو می نماید مثلا در امتلا تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلا حار ترک چیزیکه آنرا زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض مختلف جمع شوند طبیب را واجب است که بمعالجهٔ مرضی ابتدا کند که بدان یکی ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولا علاج ورم نماید تا سوء مزاج که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای لحم ملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام منع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تپ عارض شود باید که اولا معالجهٔ سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده بسوی چیزیکه در آن قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده درینجا اگر سبب تپ است لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب تپ است فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع است و تپ عفنی مختلف می باشد بحسب ماده بهر آنکه ماده مثلا گاهی بلغمی و گاهی صفراوی بود و علاج تپ بلغمی محصور بر معادات مرض تنها نیست بلکه برین و بر معادات سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی است و سبب که آن صفرا است درین امر مطابق اند که آن هر دو حار اند و رفع آنها بدوای بارد بود بخلاف بلغمی که علاج در آن گاهی بحسب تپ باشد و گاهی بحسب ماده مرض که آن بلغم است و کذلک سده موجب تپ که علاج در آن مختلف می باشد پس باعتبار تپ مبردات باید و باعتبار سده مفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده میکنند باز الهٔ آن سده و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه در آن در عفونت بل در تپ هم می افزاید و معالجهٔ سهل یعنی قرحه منفعات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه محال است که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تخفیف است و آن معین تپ است بهر آنکه مخفف و مدر است تپ و حرارت آن می افزاید سوم آنکه یکی از آن هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریبتر و خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سوناخس و فالج مجتمع شوند علاج سوناخس بتطفیه و فصد کنند و بفالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ سوناخس حار است و فالج مرض مزمن که درین خوف از توران خلط خانق نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجهٔ تپ مشغول شوند تقدیم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حار است،

وجوبر کبد را المد از دو دو استسقا [illegible] و مثل نقصان ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویه معدیه مفرحه نافع خفقان مضر جگر اند پس آنکه بسبب غلظ و حدت
خون در کبد پیدا شود در مجاری آن بهنگام مدید تنقیه بایست و در ضعف وارثیت [illegible] مفرد باید در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب مهم
دیگر نیز اهمال کند. قانون چون دو نوع عرض مجتمع گردد بعلاج مرض ابتدا کند که عرض بتبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب شدید النکایت باشد
و ازان منع کنند که قوت تحلیل ضعیف کند یعنی معالجه این مشغول شوند اگرچه مرض قوی باشد مثل عطش چون مقارن تب باشد که در مثل
این قسمت محتاج سیلان دوای مقوی و مرطب [illegible] مثل حمر داشتن آن از سخنات شوند که درین بهنگام تصدیع عرض کنند و مرض التفات ننمایند چنانچه
مخدرات در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع ست تجویز نمایند اگرچه این مضرت بنفس قولنج که آن مرض ست بسبب
تبرید مخدرات موجب زیادت سبب او است چنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه
ضعف معده و ضعف اسهال متقدم بر فصد مضاعف شوند گاهی در آن تاخیر میکنند و فصد می نمایند قصد سبب یعنی خون با ستیفا میکنند چنانچه
در مرض تشنج امتلائی قصد اخراج همه خلط می نمایند بلکه چیزی ازان میگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بهر آنکه رطوبات غریزی تحلیل نگردد و نوع دوم
آن یعنی تشنج یبسی که ازان شدید الخطر ست حاصل نشود. قانون بقول مسیحی آنچه علاج کرده میشود ابدان آن احوال مرض ست نه اعراض که لاحق
گردد بهر آنکه احوال اعضای بدن چون که بمعنی جاری باشد افعال او نیز بمجرای طبیعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر ما ینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود
زیرا که احوال طبیعی از اعضا اسباب افعال ست و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت ازان رسد نسبت سبب بسوی آنست مگر فرق
میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فعالی که آنرا ضرر رسد و افعالی که آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض یا سبب مرض نباشد مگر با مرض اما مرض گاهی باشد
و سبب زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض ننمایند که بزوال او مرض عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرمایند که بزوال او عرض
زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بعرض بدان مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بعرض کرده میشود مانند
آنکه مرض بزوال و زائل خواهد شد بلکه مانند آنکه آنرا نکایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازالهٔ مرض رجعی
و بعرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکایت عرض شدیدتر باشد و گاهی در ازالهٔ او و قمع عادت او چیزی
استعمال می نمایند که آن در مرض زیاده میکند و این وقتی ست که زیادت مرض سلیم تر از ترک مرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائلهٔ او امن گردد و بعده
عود بمرض نمایند و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد. قانون بقول حکیم ممدوح معالج امراض بفاعل حقیقت که آن طبیعت غیر مرض ست تمام میشود
و آنرا دائم مجاهده با مرض ست. مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده نمیکند و ازالهٔ او نمیخواهد بلکه طبیعت ازان عاجز میگردد و باوجود دوام مجاهده
و دوا آلهٔ طبیعت ست که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازالهٔ مرض استعمال می نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده
نمیکند و طبیب خادم ست مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن از داخل و خارج کما ینبغی در وقت و مقدار قریب او میرساند و بعده آنرا حاضر میکند آنچه سزاوار
و تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی از ازالهٔ امراض کثیر بدون دوا و طبیب می نماید و طبیب
و دوا بر ازالهٔ مرض قادر نباشند هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد پس باید که در هر مرضیکه ارادهٔ علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعده اقدام
بر مباشرت علاج او کنند. قانون بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت ثبوت نه پیوندد بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری که [illegible]
از امراض بضد آن معالجه فرماید اول مزاج مریض را دریابد آنگاه سن او و غذائیکه اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بآن
معتاد بوده و صنعت و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی ست که
بوی خو گرفته باشد و ازینجاست که اهل بحر و سکان بطائح را هرگاه استعمال بر اغذیهٔ لطیفه طیبه و آبهای شیرین سبک بار آرند لا محاله از تندرستی بیرون
برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرما و آشامیدن آبهای متغیر و بدبوی برگردانند یکی از اسباب ازالهٔ مرض بوده باشد و ازینجاکه مزاج [illegible] غایت [illegible]

حرارت باشد بدارویی قوی البرد علاج کنند و قلیل الحرارت بقلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بر طائفه از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیه جید الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را به حجره تو به تو هرگز نه نشانند و اموریکه اوراد رحم و فرح مفرط انداز دموقوف دارند و آب داسخت و از خواب بیدار نسازند و بغضب نیاورند مگر سوء قان را و هوای خانه بعض مرض بهامل سازند و اگر بعضی اغذیه مخالفت با سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سوء دهند را کراهت کنند ترک دهند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج تدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از آن باقی نماند بسبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوء مزاج ساذج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم یعنی حصول او کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تب ربع بتریاق ست و نوشیدن آب سرد در تب غب خالص بهر تطفیه حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات بالضد ست از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ برای آنکه در مسلک حصول ست بهر منع سبب مبقی مرض یا موجب باقی از آن از در مرد و مثال این تنقیه در ربع بمخرق و نحو به مستعمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند هر واحد از مداوات و تقدم بالحفظ تنقیه و غیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد میان هر دو جامع بود مثل قی بالغ متواتر در تب بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد حمی ربع بسبب غلبه سودا بخربق ست و در حمی غب بسبب غلبه صفرا بسقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعر مرض صلابة از سخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آنرا برسد یا سخن استعمال نماید دریافت شود که آن مرض عارض گردد و چون آن بر طبیب مشکل گردد که امی از امراض که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تب بلغمی که بالنقه با تپ دق مشتبه میگردد و چنانچه نزله و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیر یکه بالعرض باشد مغرور نگردد بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلا هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت ست بسبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازاله او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازاله آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت ست و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تجفیف برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از انغمار حرارت غریزی و اطفای آن همچنان ست که در تجفیف از تجفیف ماده آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت دراز تر ست از مدت احداث جفاف در بدن رطب این بسبب کثرت و رود محللات که بدستے حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب دیگر دو تبدل بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی بیگر و در اسبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضا بمنعشات که آن تعنش نفوس و امتلاء و تفتیح سدد ست و هر آنچه حفظ او نماید آن رطوبت معتدله ست بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاده شود حرارت انغمار و اختناق ضعیف گردد و برودت قوی می شود بتقویت اسباب او و بجفف حرارت بسبب کثرت رطوبت و اسبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی بواسطه یبوست ست و معالجه فرط حرارت ناشی از سدد تفتیح سده نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجر سدد و مزاید سبب تمهید

ماده پس سوء مزاج حار زیاده کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون مادهٔ سده متحجر شود و احداث آثار او قوی گردد دیگر باید که در تفتیح آهستگی
نمایند پس اول معالجه بغذای خالی کنند و اگر خالی بسر در مثل ماء الشعیر و آب کاسنی کفایت کند بهتر است و اگر این کافی نباشد معالجه بمعتدل نمایند و اگر این
هم کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف در آن باشد و از آن حذر نکنند که نفع تفتیح آنچه در آن حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او
سهل التطفیه بعد تفتیح است بهر آنکه نفع کند از جهت که تفتیح سده موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج ما زالا و موجب سخونت کنند و اما تسخین او حادث پس
تطفیه او یعنی ازالهٔ آن سهل بود و بعد تفتیح یعنی بعد ازالهٔ سبب سوء مزاج حار و گاهی غرض تطفیه اگر مبردات با فراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کنند بسبب
تکثیف و اجماد او و اگرچه بعضی مصیر الطال این رای اند و فکر میکنند که تطفیهٔ قوی قوت را ساقط کند لاسیما آنچه بمرض ضعیف شده باشد و اگرچه تطفیهٔ قوی
یعنی تبرید مفرط اصلاح حاده بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوء مزاج بارد ساذج و یا با مواد معاد مزاج مواد که اصلاح آن کرده اند
و اما تسخین مزاج بارد صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس شاید تسخین بسهولت منتفع نگردد در ابتدا یعنی قبل
رسوخ بغایت سهل است بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معادل بر دفع برودت در این هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده
و بالجمله تسخین بارد در ابتدا سهل تر از تبرید حار در ابتدا است لیکن تبرید حار در انتها اگرچه صعب بود اسهل از تسخین او در انتها است بهر آنکه برودت بالعرض آن موت غریزی یا قریب او
و بدانند که تبرید گاهی مقارن تیبیس گاهی متعاقب ترطیب گاهی نیز هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوء مزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید باید که تیبیس تقدم
مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت در اعتدال باشد و تیبیس شدید الاثبات برای
برودتی است که حادث شده و ترطیب شدید الجلب از برای برودت متحدثه است معنی این آنست که بدن چون بارد باشد تیبیس او شدید الاثبات برای
برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب او شدید الجلب برای او بود اما اول بهر آنکه تیبیس مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت بسبب بلت مثل مشابه
برای حرارت است پس شدید الاطفاء از برای او باشد و لازم بود که شدید الجلب برای برودت باشد و تیبیس جمیع اسباب حرارت معین شوند چون
افراط کنند بسبب کثرت تحلیل و ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نماید بنابر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و بعضاً
کثرت منع آنها مواد را از تحلل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم حقیقت قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب ممزوج و ترطیب قوی است
و بدانکه چون شیخ محتاج بسوی تبرید و ترطیب بسبب فرط سخونت و یبس گردد آنرا تبرید و ترطیبی که رد او بسوی اعتدال نماید کفایت کند
بلکه آنچه مجاوز آن باشد بسوی مزاج بارد و رطب او که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگرچه عرضی است لیکن آن برای او مثل طبعی است و در این هنگام باید
که رد بسوی آن کرده شود و واجب است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت باستعمال چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد
آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد باستعمال سرکه با ادویهٔ مسخنهٔ عضو حاجت آید تا قوت سرکه در آن غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضاست
و ادویهٔ مسخنه را بسوی آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد باستعمال زعفران در ادویهٔ مبردهٔ قلب و اگرچه زعفران در درجهٔ دوم حار است لیکن
حاجت داعی باستعمال او با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوی قلب است و همچنین اکثر آنست که دوای قوی التاثیر باشد در تغییر مزاج مگر آن
بسبب لطافت خود لبث نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج باختلاط چیزی مکثف و حابس خود باشد و اگرچه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه
بروغن بلسان موم و غیر آن مخلوط میسازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او در آن نماید و در آنجا که تسخین بدن بسرعت منظور باشد از استعمال ادویه
حاده یابسه چاره نباشد و اگر علتی مرکوز بود ادویهٔ حاره رطبه مناسب است و تقویت از ادمان استعمال ادویه و اغذیهٔ حاره و بارده محترز باید بود چه
مداومت اشیای گرم بزودی بدن را بگدازد و حرارت غریزی را بالتهاب آرد و موجب غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویهٔ بارده حرارت غریزی
را فرو میراند بدل است کشته تنها باطل سازد و جوانان و محرور ان را با دویهٔ قوی الحرارت چون تریاق کبیر و امثال آن و مشایخ و کهولان سرد مزاج
را با دویهٔ بارد البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از آن واجب میکند که غذای او با نهضامات مختلفه منهضم شود و در هر هضم از آن فضله جدا گردد تا آنرا استعداد و مرتبه بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات و سائر حیوانات و بدانکه گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نمیباشد چنانچه در دفع او فضول ستاالدفع را بیماد در حال صحت شاید میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و معاون است که آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت عصیان فضول از اندفاع بسبب توهم آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعده دفع آن کنند یا اینکه خود بدفع طبیعت مندفع گردد یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگرچه عصیان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن قادر گردد و یا تنقیه آن حصول چنانچه ادویه معفنه و سلخ استعمال کنند تا متعفن گردد و بعد طبیعت آن را دفع کند و یا عادت یا امور مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را تمر کند یا نه و امور یکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته شود ده امر است و آن امتلاء و قوت و مزاج و اعراض ملایم و ردی و سن و سحنه و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ده جهت دلالت مقتضی استفراغ باشند از استفراغ منع کنند اما امتلاء اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ ست و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها بر تناسب طبعی دریابند استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و در مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدید تر از ضرر ضعف باشد و ماده لزج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت ست چنانچه بیشتر تشنج در اواخر عمل مسهلات و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر ست که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال ست اهمل تدبیر و یا جای تدارک امر خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد و احتیاج اسهال یا فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارة یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از آنها رطوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب باشد در آن صحت کسته فصد و جماع اگر رطوبت وافر بود و مزاج حار طبعی کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر ست لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد پس هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملایم و ردی پس ملایم مثل آنکه هرگاه اراده اسهال صناعی کنند آنرا بیش از آن اسهال صناعی یا طبعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا ازلاق در اسهالات مضطر گردند چون ماده متشرب غائص در عضو باشد یا ثقل در امعا محتبس بود و اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ ست بهر آنکه استفراغ در ذرب اندازد و در تشنج می افزاید و اما سحنه پس لاغر مفرط لاغری و تحلل آنرا منع کند بجهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف کسی که صفراوی مزاج او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجب ست و اغذیه که خون جید مثل برودت در رطوبت پیدا کند بخورانند که گاهی از این مزاج خلط او اصلاح یابد و بهمان مزاج خلط مستغنی از استفراغ ست و گاهی قوی گردد بنحویکه متحمل استفراغات شود و کذلک در استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او رستگاری بود اقدام نمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ ست بخوف استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا بخوف ضغطه لحم عروق را و انطباق آنها بعد خلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا حصر فضول بسوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشو و مجاوز سن ذبول هر دو منع استفراغ کنند و مراد بکمال نشو آنست که در آن زیادت در بدن نمو بهم رسد که استفراغ بر بدن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و هر قدر که قصور از تمام نشو بیشتر بود استفراغ مکروه تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه یبس و برودت در آن سن استفراغ آنرا زیاده کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات
جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قویه می نماید انچه در شتا و صیف تحمل آن نمیشود و از استفراغ مفرط در حال
حذر کنند خصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض سوء پیدا نکند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب میگردد و در برد شدید انفعال طبیعی از ان
خفیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال تحمل استفراغ در برد زیاده مینماید از انچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس بلد جنوبی بسیار حار استفراغ حرام بود بهر آنکه
تحلیل ارواح و ضعف قوی تمامی نماید و اکثر مسهلات حار اند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضاً قوت دران ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح
و قوی ست و ایضاً حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و دوا جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی باشد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی
بسیار بارد ایضاً منع از ان کند بهر آنکه مسام بدان متکاثف بود و اخلاط متعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از ان منع کند و این بنا بر معتاد بودن
طبیعت او بدفع رطوبات بدن از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما
صناعت پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد از ان منع کند و بالجمله هر صناعت که سبب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت
رطوبات بود و باید دانست که در هر استفراغ رعایت این امر مقصود باشد یکی آنکه استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن از ان کرده شود و لا محاله عقب او
راحت حاصل شود بسبب زوال موذی و دفع چیزیکه ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی او عیه بسبب مرور مواد بران عارض گردد یا ثوران حرارت
یا حمی یوم بسبب اندفاع رطوبات خام مرة آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون بادویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و دران هنگام از شرب
آب سرد منع کنند و یا مرض دیگر که دوا مسهله را لازم بود مثل سحج اسهال امعا او تقریح ادرار مثانه بسبب مرور خلط حاد صفراوی بران برد و هر گاه چیزی ازین امور
بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنا بر عروض عوارض مذکوره
محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت منی سزاوار این عارض گردد و بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و درین هنگام منافع استفراغ
ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل او نمایند تا از ان جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر مریض را غثیان
باشد و دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر میلان ماده بسوی اسفل دلالت کند باسهال خارج نمایند و بقراط گوید که
علاج ماده سر بغرغره و علاج ماده معده بقی و علاج ماده امعا بحقنه و علاج ماده عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت مدبر بدن ست
و غایت امر طبیب آنست که اقتدای آن نماید پس هرگاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع مخرجی میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکنند و این رقتی ست که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر از انکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام مثل حقنه لینه بسوی اسفل مائل گردانند
و تقویت دماغ نمایند تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل او به کند بسوی حنجره مثل تسعیط و تعطیس متوجه گردانند رعایت ریه بنا بر شرافت آن سوم رعایت
عضو محاذی ماده میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هردو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق
قریب تر از جگر است و باسلیق ایسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود
و قوت بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی اشرف
میل نکند ایضاً واجب ست که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبه کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضو که از ان مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ
از طریق آن واجب بود لیکن آن امر خفی باشد که از ان خوف از مرور اخلاط بران کرده شود مثل امعا یا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد از ان سو دفع شود تا
سحج یا بمقعد قروح بود کار مرور آن مواد بران ضرر یابد پس باسهال دفع نکنند بلکه گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصوب باشد احتیاج افتد مثلاً در صورتیکه
دفع مواد بقی غیر او ار نمایند گاهی بران عضو از غلبه اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی از ان خوف خناق بود پس
باید که همه مواد چشم بسوی آن دفع نکنند مثلاً بغرغره ملکه بمثل این نوع نمایند و تفریق مواد کنند چیزی بحجامت بیان رو شانه و چیزی بفصد سرارو چیزی باسهال

دفع سازند گاهی طبیعت مثل این فعل کند از غیر جهت عادت بنابر همان آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق افتد
و ازاله مرض کند و مریض را شفا دهد و گاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل که با آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق
و قدم مندفع گردد پس حقیقت معلوم نشود که آن از جهت دماغ ست یا از بطون احد آن و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه نقاء و عدم نقاهی او آید
یا بعض دریافت کرد در چهارم رقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب ست که ملطفات
مثل ابازیر و فاوجاشا و غیره بنوشانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نضج مطلقاً نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده ست
و ماده مرض حاد رقیق بود پس حاجت بانتظار نضج در آن نباشد و این قول ضعیف ست بهر آنکه غرض از نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل او ست حق آنست
که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت باستفراغ آن اولی ست
بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج او ست خصوصاً چون اخلاط رقیق باشد سیما چون در تجاویف عروق غیر مداخل در اعضا بود که
حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد و آنرا قوام معتدل
حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر ست و همچنین اگر رقیق بود بنابر آنکه مداخل خلل عضو باشد و در آن محتبس بود و نضج غلیظ
آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن
کنند قبل نضج بعد احتیاط از سرعت رقت و غلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود یا رقیق متشرب در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر
بر طبیعت نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد خمیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل از ترقیق تحریک
اصلا مفید نشود بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه و وجع ممدد زیر شراسیف و حدوث ادرار و رسوب باید کرد و ایضاً
شیخ در مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر المادة هائج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنابر خوف دفع ماده بسوی موضعی که تحمل آن نکنند لهذا بقراط گفته
که استفراغ در امراض حاده بسیار چون هائج باشد در اول استعمال نمایند که تاخیر او موجب هلاکت میشود و اگر مرض مستقل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعده استفراغ
آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد از آن واجب ترین امری
که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال شانه ست تا منسد نباشد بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه شانه چون
منسد شود نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثفل یابس که در امعا بود واجب ست و ملطفات و مفتحات بنابر ازاله
آنکه از سدد در عروق متوقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی ست بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکنند سیما هرگاه سدد او ناقص
بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات
تا وقت نضج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشد اسهال قبل نضج نمایند و ماده لزج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد بهر سهولت
دفع ست و از تعدیل قوام او لابد ست خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لا سیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بود و ما دام
قبل از نضج ماده مسهل قوی ست نیز ندهند و فصد از ذابت اخلاط غلیظه و تحلیل آن بدوای سخت گرم نکنند و ایضاً واجب ست انتظار نضج چون اراده استیصال
ماده بالکلیه باستفراغ نمایند بدون تنقیص او برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرائط ست مثل آنکه مرض هیاج کثیر التغیر و التقلب نباشد که از انصباب
ماده بر بعض اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو مجوف
نباشد و قوت بسیار ضعیف بود فی نفسه یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط در تاخر دفع امن نباشد و بالجمله هر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده بتمامه
نباشد بلکه کم کردن آن بهر تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی ست و اگر مقصود
استیصال ماده بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد با آن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره با آن مقترن

نکرد پس اگر مرض مرمن باشد اطبا بر وجوب آغاز قصد در آن اتفاق دارند و اگر حاد باشد در اصل جواز استفراغ در آن قبل نضج مع اختلاف ایشان در جواز آن یکی
از دو طرف نیز اتفاق دارند پس تقدیم تقدیر چنین بلکه استفراغ آن کرده شود و مراد از این آنست که بقدر معتدل باشد بهر آنکه اندک از آن مغنی نباشد و بسیار از آن قوت را
ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض متخلف بعد استفراغ حاصل شود و باید دانست که استفراغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه بود
یکی جذب آن بسوی خلاف بعید دوم جذب بطرف خلاف قریب بهترین اوقات جذب آنست که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه بسوی مجذوب الیه نباشد
بهر آنکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه جذب ماده از وضعی بسوی دیگر کنند در مجذوب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذوب عنه منجذب گردد
و مرض انصباب مواد شود و فایده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذوب الیه باشد فایده جذب باقی نماند بلکه ضرر زیاده گردد و مثال استفراغ کند
قریب و بعید آنست که مثلا مردی را اطلاع دهن یا خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بود بسیار افراط کند پس طبیب اگر استفراغ با اماله خون
بسوی خلاف قریب کند درین صورت اماله در اول بسوی بینی در حالت اول واجب بود و در ثانی بسوی رحم با در ارحیض و اگر اراده جذب بسوی
خلاف بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق در مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق در مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطر نباید
بلکه در قطر واحد که آن قطر بعید تر بود می باید بهر آنکه اکثر مشارکات اعضای قطر واحد بود سوای متباعد در قطرین پس هرگاه ماده در اعالی از یمین باشد جذب بسوی
اسافل از یسار کنند زیرا که بعد در دو قطر بود و بلکه یا بسوی اسافل از یمین بنفسه نمایند و آن واجب تر است بهر آنکه میل ماده بسوی اسافل بود و بعد در قطر
واحد ابعد باشد و یا بسوی یسار از اعلی کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعد مناسب از مسلک نبود و بعید از آن باشد و این کمتر بعد مخالف بعید است
پس آنچه بعد او کمتر از این قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جایز است استفراغ از آن مکان استفراغ از مخالف قریب تجاوز کند چنانچه در سر درد
و جذب بوضع محاجم بر نقره و استفراغ مواد منصبه بسوی چشم جایز است و حال آنکه هر دو جانب سر در قرب نباشد پس هرگاه ماده در یمین اسفل باشد
اماله بسوی اسافل کنند نه بسوی یسار از پس بهر آنکه بعد میان یمین اسفل و یسار اندک است پس جذب بسوی مخالف بعید نباشد بلکه در چنین هنگام در
استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید کنند اول تسکین وجع موضعی که در آن ماده باشد باید کرد تا مزاحمت او مجذب
نگردد بهر آنکه وجع جذاب است پس میان دو جذب معارضت واقع شود و حیران خلط مجذوب از جهت جذب نکند تا بعضو یکه اراده جذب بسوی آن
باشد برسد و در جذب آن سختی نکنند چه گاهی سختی آن را حرکت دهد و رقیق کرده منجذب شود و سریع المیل بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد نیز از استفراغ
آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او بسوی عضو کند و اگرچه آن را اخراج نکند و از آن بدون
استفراغ غرض حاصل شود و درین صورت بر مثل بستن اعضای مقابل یا کشیدن شاخهای بلا شرط یا نهادن ادویه محمر و مثل خردل و سداب و صمغ آن
و در حسن و قلقطار و غیره و بالجمله آنچه مولم بود اقتصار کنند بهر آنکه وجع قوران حرارت می نماید و حرارت جذاب است و بدانکه سهل ترین مواد بهر استفراغ
بعد مواد یکه در معده باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت وصول تریاق بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بود بنا بر
احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی مرور در عروق ضیقه و حاجت بسوی دوای قوی تر از آن با اخراج مواد مفاصل صعب است بنا بر برد و غلظ و تحجر و قلت آن صا
افواه عروق مال معذلک در استفراغ آن الم است بادی از خروج غیر آن بهر آنکه چون دوا مواد بعید حاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است
بادی مندفع گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر است و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات باستفراغ صناعی اخراج نمایند بدن او محتاج
بتعویض رطوبات باشد واجب است که مبادرت بسوی تناول اغذیه بسیار و خام نکند بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت
رطوبات جذب غذای غیر منهضم نماید چه غذای کثیر برای انهضام محتاج مدت طویل است و کذا غذای خام پس قبل الانهضام بسوی عروق منجذب
گردد و آن فساد آورد و این حکم در استفراغ طبعی نیز جاری است بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفراغ بالذات غذا یا بتکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند
باید که اندک اندک و بتدریج باشد تا طبیعت در آن کما ینبغی تصرف نماید و در بدن یک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و قسم استفراغ خاص است

برای مجموع اخلاط زائد بالسویه یعنی بنسبتی که میان آنها در بدن ست و استفراغ خاص بخلط غیر خون که بعض آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد
گردد و آن استفراغ غیر فصد ست و هر استفراغ که افراط کند در اکثر تب پیدا کند بنابر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندفعه و احتدا دارد و آن
بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مؤدی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن منع غذا واقع شود حتی که
آن جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد و مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد و در اکثر بنابر زوال سبب و در اکثر
بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زائد شود مثلاً هرگاه انقطاع حیض گوشت مخاط مبنی سدد
حادث کند پس اگر آن حیض عود کنند سدد از آن زائل شود و بدانند که بقای بقیه ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصا
در استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را
اکثر طبیعت بغیر دوای دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که
آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود مع ذلک متوجه بسوی بعض محاق باشد استفراغ تا غشی
کنند حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تب سونوخس نوعمد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده
اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعةً ضعیف نگردد و همچنین هرگاه ماده شدید الالتزاق یا شدید الاختلاط
بعجون باشد در هر دو صورت اگرچه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیکدفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیکدفعه خلط منقلع نشود و اگر
دوا قوی باشد احتیاج بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج مابقی بتفریق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود
بسبب شدت تمسک آن بعجون و لذلک دوا مستفرغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه
در عرق النسا و درد اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان بسبب ماده متعلقه آنها و در جرب مزمن و دملهای مزمن بسبب شدت اختلاط ماده آنها بعجون و بدانکه
فرق میان اسهال و قی و فصد در اخراج ماده این ست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب
مسهل میل می نماید و قلع از تحت میکند بنابر غلبه قوت ادویه مسهله پس اکثر مواد بنابر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمی باشد و آن مناسب
برای هر دو جذب مخالف و موافق ست یعنی بنابر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف
ست و بنابر جذب مواد بسوی جهتی که ماده بسوی آن مائل ست چنانچه هرگاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استقرار مواد بغیر آنکه او را
میل بجهتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچه او برای دفع مواد اوجاع ورک فرزته مناسب بود پس هرگاه مواد مستقره از تحت باشد
یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل ست مسهل آنرا جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او و باین طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد
آنرا بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد و بعد از آن بسوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه
در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوة جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب
از تحت و قلع از فوق نماید و اگرچه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از
تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب موضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی ست که جید الغذا
جید الهضم باشد بهر آنکه از فضول غذای آن شیئی معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنابر قلت رطوبات در آن و ایضاً صاحبان بلاد
حاره قلیل الحاجت بسوی استفراغ باشند بسبب کثرت تحلل و ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو مفصل
مستقلاً در کتب کلیات مفصل مسطور ست در آنجا ملاحظه نمایند و در ینجا تبذی از حال آنها که اکثر بکار باید بقلم می آید در امراض دموی بهر تنقیه فصد
یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشته اند و در زلو همین اعتبار ست لیکن در هند صبیان را بعد چهل روز

، تولدا بسالم لوسیکنند چه سبب زلوازحرارت قوی بود و فصد بعد از ده سالگی نزد بعضی بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جائز ست وحجامت در تاریخ شانزدهم
و هفتم هم خوب تر بود فصد وقتی که تمام فصل الربیع باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حالی هر وقت فصد حجامت بکار برند مگر بعد بحران نکنند
و حامله و ناقه و دق لیمی و نحو وافراط بسیار را فصد نکنند و کسی که در خفقان مدتی بدل رفته قی باید کرد مصرا وی را بیش از فصد شربت سیب و لیمو کنانج
با گلقند و بر این مناسب بود و باید که فصد بر سارکنند که از این تدبیر هم غشی میکنند و فصد سر ده چون از فوق گردن میکنند و باسلیق از تحت گردن
و هفت اندام از تمام بدن محل الدماغ حکم سر و باره دو الباسلیق حکم باسلیق است مثل حکر رگ چپ مراض طحال را نافع بود و باید که بعد از فصد اسلیم دست
در آب گرم جدا نرد و فصد عرق النساء حت ندالی ذعرق النساء و نقرس و فصد صافن از برای ادرار حیض و منافع عرق النساء از برای امالاه و عا بنفع نصد نماید که
در باطن گوزانوست ادرار حیض و امراض مقعد از صافن قوی تر بود و فصد چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن زبان
ست برای خناق و اورام لوزتین کنند و حجامت تنقیه از نفس عضو میکنند و سر آن با عضای رئیسه نیرسد و موهر بیح را کم استفراغ میکند و حجامت بر ساق
خلیفه یعنی قائم مقام صافن بود و حجامت رنقره یعنی محال پس سر حافظ کل ست و حجامت اخرین کتفین خلیفه باسلیق ست و حجامت الی شرط برای حکه
از جهتی حجت دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد بسیار نافع بود و ادویه مصلحه خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و کشنیز
و گل سرخ و آب لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت گذر و مانند آنست هرچه سرد و خشک باشد و آنجا که سبب آن غلبه صفرا
و خون رقیق شود علامات صفرا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند خصوص بلیله زرد و شربت عناب و آب مدمش آب کاسنی
مروق مفید بود و اگر از آنجهت رطوبت بلغمی شود تحقیق گردد آثار غلبه بلغم نیز باشد در رنگ خون سفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص بلیله کابلی
و مصفیات رطوبت مثل بادیان و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هرچه گرم و خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت نسب و اگر
خون غلیظ گردد ملطفات مثل سکنجبین و آب آلو و آب بادیان ، ساهتره دهند پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد مسهل سودا دهند
و اگر غلظ خون از آنجهت بلغم غلیظ بود و آثار بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترتیب السب و در امراض صفراوی که تب حار
روز این منضج بارد دهند عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک
پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده صاف نموده گلقند یا خمیره بنفشه دو توله در آن مالیده باز صاف نموده بخورند و جایی که تب شدید باشد
احتیاج منضج نمیشود در ایام مسهل مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیره مغز بادام چند دانه در منضج افزوده تنقیه کنند تا تمام
مسهل بار دست و اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و بعد از وقت دو پهر آش جو وقت سه پهر کهچری مونگ با هم
بخورند و مسهل متواتر دهند بلکه در میان هر دو روز تبرید لعاب بهدانه سه ماشه و شربت بنفشه دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر این مسهل قی شود
باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیره مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات
نیم گرم و شیافات اعانت کنند یا شربت دینار مکرر چهار توله در آب سرد آمیخته بنوشانند و از ترنجبین دو نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک نیم درم
شکر سرخ دو نیم درم بدستور متعارف شیاف ساخته بردارند و روز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از
مسهل باید روز قی کند تا معده پاک شود و در روز مسهل اول اندکی مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و ادویه مصلح صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه
و شیره تخم خرفه و شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین ست و هرچه بارد رطب باشد و انقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید بگلاب سوده مسکن حرارت شدید
ست و آب کاسنی سبز مروق با نبات یا ترنجبین آمیخته اثر تمام دارد و در تصفیه خون نیز بعید بل خصوصا چون روان از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیره کشند
و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم نشاند و مصفیات تمامه مصلح صفراست و از ادویه کبیره قرص طباشیر کافوری و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر و غیره هست و در
امراض بلغمی بهتر ترتیب این منضج گرم ست کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان هر واحد نیمکوفته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

مقشر نیم کوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب تر کنند و صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن مالیده باز صاف کرده بدهند تا هفت روز و بعده تربد سفید مجوف تراشیده پنج ماشه غاریقون پنج ماشه سنای مکی یکتوله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یکتوله داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم ست و بجای آب عرق بادیان نیمگرم بدهند و اگر مسهل ممل نکند مصطگی رومی سه ماشه سائیده و شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند و غذا روز مسهل وقت دوپهر آب نخود گو در وقت سه پهر کهچری موتهه بدهند و روز دوم مسهل گلقند دو توله و عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند و اگر دادن حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل یا زود سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یکتوله حب مذکور به روغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده چهار گهری شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند و بران خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و مس نیم باشد بنوشند و بجای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور شد دهند بدهند و در روز دوم بدستور گلقند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز بدستور حب دهند و بعد مسهل حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس و روغن بید انجیر بدهند و بعد از مسهل حب پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن عین عمل ست بشرطیکه مسهل قوی بود و الا مبطل یا مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی باید خواه ضعیف و آدویه معدل البلغم مثل بادیان انیسون اصل السوس بسبّاسه مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل الطیب ست و مانند آن هرچه گرم و خشک باشد و تخم کشوث در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص ست و هرگاه بلغم عفونت پذیرد و با تپ باشد دوای بسیار حار نه دهند و او دیه حسب حاجت با ادویه بلغم آمیز نه دهند و از ادویه مرکبه معدل البلغم معجون فلاسفه و معجون سیر و دواء المسک حار و جوارش جالینوس ست بشرطیکه تپ نباشد و اگر با تپ بود قرص گل و قرص غافث و سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و شربت بزوری معتدل و حار بدهند و از منضج و مسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند و مثل بنفشه و خطمی و شکاعی و بادآورد افزایند و بجای روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن داخل کنند و در امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منضج سوداء دهند سپستان یازده دانه عناب پنجدانه گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس هر یک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز باید آمیخت مثلا در سودای دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاده باشد فصد ماده صرف از منضج صفرا نمایند پس هرگاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره که در رو غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الزریره اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای مکی افتیمون بارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بار زیاده نموده تنقیه کنند و در سودای صفراوی تبرید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد از مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود و در امراض سوداوی فیما بین هر مسهل استعمال منضجات مناسب و در سودای سوداوی و بلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته تخم خطمی بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هرگاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته قصب الزریره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و بعده اگر تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود و در میان مسهلات تبرید از آلو مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول ست و بدانند که مقیئات هر خلط در علاجات امراض جزئیه مسطور گردد و در وقت قی کردن شکم و چشم را به بندند و بعد از قی مضمضه بآب گرم کنند و دهن و بینی را با آب سرد بشویند و در حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب بدهند و در بارد مزاج اندکی مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند و ترکیب حقنه مسهله ترکیب مطبوخ مسهل ست و در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند و مقدار آن از یلوه از ثلث

رطل نباشد و به فاقت و قوت معتدل باشد و هنگام اعتدال بیکره استعمال کنند و مدت سه مرتبه تعمل آن بند و سرا موبه را چرب کنند و بیش از رفتن سهله آبستگار
در فضای حمام حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط اکتفا باده علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال و معالجات امراض جزئیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی
اورام بحیث اورام جزئیه مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار است و هر واحد را از ان معالجه بعید آن کرده شود و مثلا معالجه امراض مزاجی باضداد
کنند که مزاج آنها اضداد مزاجات امراض بود مثل بارد بسخانه حار بباره و رطب بیابس و یابس برطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض معدی
آلیه یعنی امراض ترکیب باضداد هیأت آن نمایند مثلا علاج زیادت بنقص و نقصان بزیادت و خشونت بملاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال
نیز بضد کنند و آن جمع کردن ست آنها که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و دایضا حفظ ازانچه بدو متفرق باز شی غریب افتد و نه متصل
نخواهد شد حفظ مانع آن عضو طبیعت و الا متصل نخواهد شد

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عند الاطباست و آن با فوق عنقین ست نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از ما فوق گردن ست
و تشبیح الرئیس میفرماید که غرض ما درینجا از سر دماغ و توابع دست و لهذا متعرض بیان امراض مختص ببعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و شوره و قرع
عارض جلد سر و غیر آن درینجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و بر دو استخوان سهمی و استخوان پیشانی و استخوان مؤخر
سر و غشای صلب و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اورده و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و بر که و معصره و قمع و استخوان قاعده
دماغ و نخاع نیست و اعصاب و نخاع مثل فرع دست و جمله امراض سر و اعصاب شصت و شش ست یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام
و لیثرغس و اورام حار راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون
و عشق و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و تمدد و رعشه و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم
این امراض بسه گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم
امراضی که بسبب اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخارات ردی در دماغ باشد چون مالیخولیا و مانیا و تطرب و نسیان و باهت و سبات سوم امراضیکه سبب آن
اجتماع اخلاط ردیه بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سکته چهارم امراضی که سبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنی اعصاب
باشد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج و تمام اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و ابو علی سینا تقسیم امراض
درینجا بدو نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا بچهار قسم بیان نموده یکی اوجاع راس و آن شش مرض ست یعنی از صداع تا ثقل راس که مذکور شد دوم
اورام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض ست یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضیکه اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت مرض
ست یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضیکه آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض ست یعنی از سدر تا جمود نوع دوم امراض عصب
و آن ده مرض ست یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شرح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض مذکوره یکی ازان انواع سوء مزاجات سادج مفرد و مرکب هشت گانه و مادی مفرد
و مرکب ست و مادی یا عفونات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده یا متورم بود و یا بی ورم باشد نسبت
بسائر اصناف امراض سوء مزاج امراض رطوبی یعنی رطب مادی در دماغ بیشتر افتد چه جوهر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج
تنقیه و هضم یا ابعاد میباشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا
در حرم دماغ یا در عروق و یا در جسم آن می افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند

آنکه شکل او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه سقط و صرع و غیر آن و از این آفت در افعال دماغی افتد یا مجاری و اوعیه او منسد یا تنگ تر یا واسع تر باشد
و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در وسط بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در اورده یا در شرائین یا در منافذ اعصاب آن افتد
و یا در حجاب حجب دماغ منخلع گردد یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال چنانکه انحلال فرد در نفس دماغ یا در شرائین و اورده و حجب
یا اعصاب چهارم مرض مرکب یعنی اورام مثل ورم در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارد افتد اما
ماده یکه از ماده بارد چنین بود شامل اورام حار باشد و ماده بارد و ساکن یعنی غیر عفن او رای که آنرا بارد گویند پیدا کند و اصل همه امراض دماغ یا راجع با امراض مذکوره
باشد گویا که از اقسام او بود یا عارض از این امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال مثل امراض مرکبه از این امراض مفرده هنگام حدوث اورام امراض
دماغ یا خاص بود یا بمشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب و خناق
بسوی دماغ مواد خناقی قتال منافع شود و چه بسا است که سکته قاتل است زیتی عرضو شارکرا را بهم

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

امور یکه از آن احوال دماغ شناخته میشود ده قسم ست یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر سه از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم ست
و اعلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ
از دماغ در قوام و لون و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت و در کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقا و حال عروض قروح و بثور
و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت ادویه و اطعمه و انجاح تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس
از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و رداءت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و لمس او و حال آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم
و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال
عضویکه دماغ بمشارکت آن متألم میگردد و آن عضو کدام است و از آن آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه از این استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر ست
از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نگشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت
غیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیای حار یا مانیا و از صحاب بی سبب بر حمق و رعونت استدلال
کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد و دال و امتداد آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال از این دلائل
مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش از آن استدلال کلی از افعال دماغ نقل می آید و سپس تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه و حرکیه این است که افعال در وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند و دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مئوف باشند دلالت
می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تغیر و تشویش است پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال این است که نقصان و بطلان آنها
اگر بسبب امور مزاجیه و سدیه مانعه نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نمی باشد مگر هنگامی که عظیم شود و بحدی
رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست می باشد

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه بدین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش و خلل میشود مثال این در حواس ابتدا ببصر کرده میشود پس در بصر با خلل شود آفت با این طور
که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا شوش و متغیر گردد بر آن فعل او از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزی را که در خارج وجود نباشد مثلا خیالات و الوان شبیه
و شعله و دخان و یا تخیل کند شیء موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج ست مانند آنکه تخیل کند چیزی مستدیر را یا بالعکس مضلع را مستدیر و بالعکس

و یا کی راه دو عیر ایها پس این آفات اگر مختص بحس مشترک باشد استدلال کرده میشود از ایها بر آفات در دماغ فرق در خیالات مختص بمقدم و سکائن بست آخر
در دماغ است که بالای در علامت مرآت بکرمش موی لکھیں بات گاهی بالای سر گران و دو گاه ولالت می نماید خیالات الوان حدوث او عالب دماغ
نامه خیال سرخ علامت خون بر دماغ زرد علامت صفرا و سفید بر علامت بلغم و سیاه علامت سودا ال دلالت کند و اگر قایل گوید که خیالات سفید حکوه و دلالت مکیند
عالب که آن از رسوب حال آن باشد نسبت کرد اید نسبت بحرارت گویم که قول ماکه تشویش بسبب حرارت از حرارت غریبه میباشد آن بسبب مزاج
بحسب اختلاف مواد و قوت صحیح کامل الحرارت غریزیه پس قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت است معنی این است که تشویش اگر بسبب مزاج گرمی است
که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش که از اشتعال کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است اشتعال کرده میشود چنانکه عارض
شود ماده بسبب قوتی که آن صحیح کامل بحرارت غریزی است و بسبب خیال گاهی بسبب جیلولت مواد وجه بر امر میباشد پس ظهور او بسبب مامره قوی حس
باشد این دلالت نمیکند که ازجهت ضعف یعنی قوت آنست حاجه تحت یا این عتیر بسبب آنکه گاهی حس میباشد اما سمع
باشد آنکه ضعیف گردد و شنود مگر قریب آواز بلند و یا مشتمل گردد که نشنود حرفی را که در خارج صادر شده باشد یا وجود یات لیکن ازان آواز
عیر بیت شنوید ازین زیادات شنود مثل دوی و طنین تسمیه آواز آب یا رعد یا آواز طبلها یا الصدای گوای جهت سکام ندارد
یا آواز ریدن یا عیر اینها پس میں استدلال کرده میشود بر مزاج ناسی خاص در ناحیه وسط دماغ یا بر مزاج بحر مختص دیدن احا ماصاعد
سوی آن و عیر اینها آنچه دلالت بر آن باید و یا باطل گرد بالکلیه و ضعف بطلان آن بسبب کثرت میباشد و آنچه تشنیده شود که گویا شنیده میشود
از درست حلمت بود و اما در سمع آنکه معدوم گردد بالکل یا ضعیف یا مشوش و ادراک نماید بوی را که در خارج موجود باشد پس دلالت می نماید
اکثر امر حالط محسوس در مقدم دماغ و تعصل و گاهی تشویش حال بسبب حرارت باشد اگرچیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا عیر منتنه خاص بحس شم
ضعف تا به سبب دوری میباشد و اما در لمس پس محال باشد یعنی ضعف این مرده و تشویش حال ما از حدوث حالط در دماغ بود و این ضعف
احیان باشد مگر آنکه تعیر این بر اعضای جسمی و اکثر سبب ضعف آلات ایها از دماغ بسبب لمس سمع و شم لات میکند بر فساد خاص بحس آلات این در
و اقل بر مشارکت از دماغ خصوصاً هنگامیکه عام باشد و باشد رجیع مثل آنکه تعیت این از انسانست مختص باعضاء بی مداخلت شرکت دماغ
بود و گاه مشترک میگردد حواس از نوعی از ضعف باشد که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام این کدورت و صفاست در ضعف کدورت
نیست یعنی باید دانست که کدورت نوعی از ضعف است زیرا که گاه میباشد ضعف اما ممکن آنکه گاهی انسان عیر تربیک و قلیل الشعاع ترکیب
صاف می بیند اشیای کوچک را و دور را بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود ما حرمی آید از آن جهت آنکه کدورت و صفا گاه باهم یکدیگر
حالت ضعف میباشد و ... اما قوت میباشد لیکن کدورت بر ماده رطب صعابی است دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعه استحکام می
و از آن سد حادث میگردد و این دلالت میکند بر وجود ماده سحابی در عروق دماغ شکی و حکم در استدلالات بر این آفات بر این نحو است که آنچه از قبیل
تشویش است و اکثر امر تابع حرارت و یبوست میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان است اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه باشد ظهور فساد موضع
قوی باشد که درین صورت گاه از حرارت میباشد لیکن حرارت ملایم قوت است سست بسوی برودت مادام که استقرار مزاج و افساد آن عظیم گردد
بصورت نقصان در قوت است و لیس و احب است که درین احکام انحصار برین دلیل بکند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکوره برای هر نوع مزاج از امزاج حار و بار
نیز نماید و بطلان گاه دلالت می نماید بر تاکد اسباب نقصان اگر سست آمدت و ماهی باشد و سست آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده باشد
و بالجمله زوال از حالت صلاح آن یا بسبب آفت دیگر است یا بسبب رئیس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر عضوی بسبب برودت مزاج او بدان حس
بالکلیه زائل و باطل میگردد از اعضای حساسه یعنی شدید القرب از دماغ اند و کم است اینکه باشد آفت در آن بطریق اشتراک باشد آن سمع و شم و اکثر آفات آن عضو
شدید القرب که متقدم و تعدیل مزاج آن عضو زایل نکردد آن دماغ باشد از این جهت حواس محسوسات خود متادی گردد مثل حس که اکثر از عضو قوی مزاج باشد

دلالت می نماید برآنکه در انها آفتی از حرارت یا یبوست ست و آنکه ستور ما قوت نرسیده

استدلال از افعال سیاسیه

و احکام از جمله سیاسیه ست قوت فهم و تدبیر دلالت می نماید بر قوت مزاج دماغ تمامه و ضعف آن بر زوال بر آفت اندر انست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از انها فساد قوت خیالی و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیرا که بعض مردم از دیدن یک بار قوت تامه بود بحدیکه فاصلی از مهندسین نظر کند در شکل مخطوط یک نظر و بدان مرتسم گردد در نفس آن صورت بحروف او و حکم نماید در آن مسئله بتمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل همچنین ست حال قوی بقیاس بسوی نغمات و حال قوی بقیاس بسوی مذوقات و غیر اینها و بر این باب متعلق ست جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج ست بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس دیدن صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف و تغیر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت می نماید بر برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت در آن و برودت سبب بالذات ست در رطوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو جالب برودت اند و تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری ست نه کلی و بنا بر آنکه در قوای حساسه گفته شد و گاهی این مرض مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکه معرفت ایشان با فعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قومی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارند و تخیل میکنند صداهای طبل یا غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض دو تلس طبیب را عارض گردید و بعضی از انها فساد قوت فکر و تخیل ست یا بطلان فعل اینها و این را داء الحمق می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حمق گویند و مبداء آن هر دو برودت وسط دماغ و یا یبوست و یا رطوبت است و این اکثری ست چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری ست و رطوبت و یبوست سبب بالعرض اند و یا تغیر و تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاصلی ندارد و صواب می پندارد چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبه ماده صفراویه حاره یا بسبب غیر مذکور و این جنون سبعی ست و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر ماده سوداویه و آنرا الیخولیا می نامند و اختلاط او با سوء ظن و با فکر لا حاصل بود و میل از بین اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از انها بسوی جرأت و غضب دال تر بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود و بالجمله چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار و شوش و متفنن گردند در انجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امراضی که مادة آنها بارد ست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و ورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس و بعضی از انها آفت در قوت ذکر ست یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیه حبش بهم رسید و سبب قتال عظیم که در انجا واقع شد و سکنه آنرا بسبب وبای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف ذکر بسبب فساد در موخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود و این دلالت میکند بر سوء مزاج حار با ماده یا بی ماده و دلالت آن بر ماده یا بسه دلیل است و هر واحد از ینها هنگامی ست که سوء مزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد با بنیکه امتلا یابد بر حجب و یا بر تجاویف او و گاه برودت با رطوبت میباشد و گاه جلب یبوست میکند و همچنین ضعف آن افعال و اما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

و استدلال از احوال احلام از آن جهت که لائق است که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد و حادّه و مقلقه
در غلبه صفرا میکند و همچنین رویت اشیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضاً است در
امراض حادّه و دماغیه است و همچنین احلام متفرقه مختلفه که یاد نماند و فراموش کند و اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکند

استدلال از افعال حرکیه

و آنچه شبیه بآنها است از خواب و بیداری آنا دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نماید بر غلبه
رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضوی که باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص آن چیزی است که عام در جمیع بدن باشد مانند
سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوه و استرخائی و بسا است که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست به نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب
نابته از آن یا یبوست آنها عارض میگردد و لیکن این بعد امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک به بطول زمان آنچه در عضو واحد است مانند استرخا
و امثال آن پس گاهی آن بسبب مرض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اگر تغیر آن دفعةً باشد نیز دلالت بر رطوبت
مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست سازجی در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ است مانند قبض حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن
تشنجی عام است و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعةً حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر دلالت می نماید بر سدهٔ غیر کامله و مانند
رعشه سر پس جمیع این امراض دلالت می نماید بر غلبه ماده غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب موخر از آن و یا بر ضعف و یا بر یبوست آن اگر حدوث
آن بعد امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از رعشه در اعضای دورتر از دماغ باشد پس قول در آن همانست که مذکور شد یعنی این
آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضاً اگر انسان خفیف و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل
خلقت حار یا یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر بادی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد
آن حار بود و اگر بآرام و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن حال بر برودت است و از آنچه مناسب این باب است استدلال از حال نوم و یقظه
است بر آنکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مرخی یا بارد مجمد حرکت قوای حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنابر افراط حرکت و یا بسبب
اندفاع قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هر گاه که خواب بر مجرای طبیعی باشد
و تابع تعب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جمود است و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت
است بعده هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که سبب
از کیفیت رطوبات بورقیه ایشان است که آن بسبب یبس دماغ بیخوابی آرد الا آنکه یبوست بر هر حال باعث بیداری است

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه مستفرغ میگردد و از شعر که میروید و از اورام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال
ظاهر میگردند از سیل فضول بطریق استفراغ و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا با امتناع آن اما استفراغ فضول دماغی یا از حنک میباشد یا از بینی یا از
گوش و یا بچیزی که ظاهر میگردد در سر از قروح و بثور و اورام و یا از موی بجهت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و بآن استدلال کرده میشود از مولیست اجابت
بالطبع آن و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور است اما طریق استدلال از استفراغات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار
گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت سببی که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد چنانچه از مبحث اسباب و کلیات معلوم شده و ایضاً دلالت
میکند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما وقتیکه باندازه اندفاع و یا کم گردد با وجود آن یا ثقل و یا وخز و یا لذع و یا تمدد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود
دلالت میکند بر سده و یا ضعف قوت دافعه و امثال و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع و وخز و احراق و قلت ثقل و صفرت لون جنه

رمیس باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی ست و اگر ضربان و ثقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهم رسد دلالت میکند بر آنکه دموی ست و اگر
کسل و بلادت با رصاصیت رنگ آنها و آن خواب و تنگی عارض گردد دلالت می نماید بر آنکه بلغمی ست و اگر کدورت لون و فساد فکر و ثقل سر اندک
و عدم استوای خواب و دیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت و اگر چیزی ازین علامات مذکوره برای هر نوع از مواد با طنین و شرارت انتقال جمیع گردد
دلالت می نماید بر آنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران و اما اگر انتقاص فضول با خفت هم رسد دلالت میکند بر حصول
علی الاطلاق و این باب مختص بکمیت امتلا و انقاص و اتباع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و تلخی و لذع ست دلالت
می نماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بسرخی و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درد عروق و حرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند و مالح و مملو یا عدم
سائر علامات و یا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و تفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم فج دلالت میکند و این استدلالات
از کیفیت منتقض بر لون و طعم و ملمس و قوام آنست و اما از رائحه پس عفونت رائحه و حدت آن دلالت بر حرارت می نماید و عدم رائحه بساطت که دلالت
میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق باشیائیست که ظاهر میگردد بر جلد سر و آنچه قریب بآنست از قروح
و بثور و [illegible] بالکثر دلالت می نماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتقاص و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت میکند بر حال دماغ و دران قوت دافعه
واضح نگردد بیکام تزید و اسباب ورام حار و بارد و صلب و خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره و مقاسم [illegible] دریافت گردد پس استدلال ازان بر حال
رأس مشکل نبود و ایضا اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطوء آن و سبب تشقق و تمرط و انتشار
آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد کیفیت استدلال از شعر معلوم گردد .

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها از جمیع اتفاقات مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست ازآنکه یا اعتبار کرده شوند
در حالی که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت
پس موافق او در حال صحت او که بحسب او ست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی تحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب
آن در یابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او در ان حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او
و تغیر مزاج او حکم آن بالضد باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن
مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالفت آنرا از طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه دانسته شود
بجدس مقداریکه خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس ضد او در حال خروج او از صحت
با یکدیگر مخالف و ذی اعتدال محاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد و اطعمه
بارده و روائح بارده خواه خوشبو باشند مانند کافور و صندل و نیلوفر و امثال آن و یا بدبو غیر خوشبو مثل حمأیه و طحلبیه انتفاع می یابد بآرام و سکون
و دماغی که او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدبو بحالیکه سخنه نیز و ریاضت و حرکات دماغی
که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نقص مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزی که تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودا می بخشد و نماید
از مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نقص ازان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه
بزودی گرم یا سرد گردد و آنچه بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرطیکه در کلیات مذکور ست و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا
و یا خشک این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن می باشد لیکن فرق بینهما یعنی میان شقوق
ثلثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود با آن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و تغیر ثانی عارض میگردد و مرطوبه را یبوست و بعضی اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب یبوست مذکوره و آثار در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد و آن سائر علامات حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطب گردد گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه وقت حرارت مفرط که واقع شود دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد تفش یبوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ دیگر بار رطب گردد و بسبب انطفای حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند و اکثر امر رطوبت عفونت یا بدوام امراض عفنی یا اورام پیدا گردد جهت آنکه این سطوت غریزی نیست که تصرف نماید بدان حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه حال تصرف می نماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعة نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بجهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت مفسد قوت هاضمه غیره غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعة حادث شود ترطب بعد از آن نیز دفعة میباشد و چون با وجود آن سده مجاری هم رسد فضول دران محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و معذلک آن نیست که نادر باشد و دفعة بود و اما سرعت بطور انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست آنچه دفعة واقع شود و چون یبوست یکبارگی افتد با علامات یبوست متقدمه باشد بسبب آن ست که از حرارت واقع شود الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات یبوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود و در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه خصوصا در ترطب بجهت آنکه ضعف قوای طبیعیه تابع یکی ازین اسباب بسبب دیگر موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف بیشک احتیاط نماید سلسله اسباب از اجتماع اطلاع

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بحسب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت ماده نطفیه ست چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده نطفیه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده با قوتی از قوای مصوره اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل بندارت باشد از آنچه با صغر راس بندارت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ندارت در هیئت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه و طبیعیه دران و ازین جهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک باشد بد شکل باشد صحیح جبان متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ندارت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس جهت دلالت بر جودت حالی دماغ نمیکند تا مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب اضلاع ست که تابع اند عظم نخاع و قوت آن را اینها هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بر هیئت حسنه جید الشکل میباشد و آنچه مذکور شد آنست که اینجا مناسبت ببایه اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا موجب بود چیزی که محیط با آن دماغ ست با وجود آنکه گاه زیادتی سر در عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم آن که بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضلیه ست که غلیان یابد و همچنین کبار را نیز اجتماع راس صعب عارض میشود و گاه عارض میگردد اینکه کوچک میشود دماغ و فرو می رود صدغ نزد استیلای حرارت بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ندارت حال دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر بشکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ بخلاف

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر با وجود صحت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ اینست که از بخره و شراب منفعل نشود و مار تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از ادنی سببی از اسباب انفعال صادره از آن صحیح سلیم بمجاری طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال است از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و از او دو نتو باشند یکی در مقدم سر و دوم در مؤخر آن و هر دو جانب مستوی بود و هر قدر که نتو مؤخر بزرگ بود و آن افضل است و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو مؤخر یا هر دو مفقود بود و ازینجاست که گفته اند اشکال راس چهار است یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی است و مدارت شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بنحو احسن افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع مذموم اند و همچنین و آنکه در طرف یمین و یسار از نتو باشد مذموم است مگر آنکه سبب آن قوتی از قوت عصبی باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ و مبحث عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و امتلاء آن ما خوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار و از آن در بیست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر از آن هر دو و با ضربان و وجع در اصول چشم و نابر تفوق کیموس حار در آن و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و امتلاء ما خوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا سر از آن هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ است و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی بلا دوی شخصی را باشد مزاجی است و اگر حادث گردد و اذیت رساند مرضی است و همچنین است حکم بارد بر قیاس آن و همچنین است حکم قشف یابس بر قیاس آن اگر نباشد محسن متقشف از خارج و همچنین طبیب اگر حرارت معرق از داخل نبود و او حاجت ... انسان که گویا در سر آن حربی و گرمی است که آنرا مجبور دارد که آنرا میگزد دلالت می نماید بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و ... بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیلیه می نماید و وجع ممدد دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال جدو ... آنست و وجع منوعیکه گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت می نماید بر مثل بیضه ... مزمنه و ایضا وجع دلالت بسبب آن می نماید مانند آنکه درد پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع بیمنت دیگر جانب راست بمشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن مثل بقراطیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لوہات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم پس جمله آن استدلال از حال عروق آن است و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی و در صافیت و سرخی آن و حال لمس آن اما این همه دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه از آن سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید و اکثر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ رفته باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا بر ورم التکاتف ... آن مانند آنکه نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب ... میباشد و عظم رگهای چشم بر قوت

چیزی جلیل دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب تام [illegible] امراض حاده دلالت بر استیلای دماغ و دوام آن می نماید خصوصا وقتیکه از یک چشم سیلان
نماید و چون بعض حدقه ابیض باشد و منفتح شکست پس مضطرب گردد دلیل قرب موت قلیل ست و چشمی که منفتح باشد و بر هم نزند پلک دلیل جنون دماغ
و اعیا نا [illegible] فس میشود تا آنکه [illegible] کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در [illegible] میباشد [illegible] دلالت بر آفت عظیم
در دماغ میکند کثرت هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و آمدن تحریک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیا می نماید و گاه استدلال
کرده میشود از حرکات چشم بر اوهام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل مانند آن و تحدیق چشم [illegible] دلالت بر اوهام یا امتلای [illegible] دماغ
می نماید و کوچکی و فرو رفتگی چشم که عارضی باشد [illegible] دلالت بر تحلل کثیر جوهر دماغ میکند چنانچه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلاف هیأت
آن بیان باشد چنانچه [illegible] او فضل باید همچنین گاه دلالت می نماید بر جوهر دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او از است طبیعی املس بود و مخالف
کم باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او سرخی ثابت و عروق آن باریک و املس آن خشک و حواس او صافی بود
این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس ست و کسی که رگهای چشم او سرخ و سطح آن املس و گرم و حواس کند باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و خشکی
آن میکند و اگر امر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد و یابس ست و اما دلائل ماخوذ از حال زبان مثل آنکه رنگ آن در اکثر دلالت
بر حال دماغ می نماید چنانچه سفیدی آن [illegible] و زردی آن [illegible] و سیاهی آن ثانیا بر قرانیطس و همچنین غلبه زردی بر آن و سبزی عروق تحت آن
بر عسر و میت صاحب آن دلالت می نماید و [illegible] استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا که چشم شدید الاختصاص بدماغ ست و گاهی استدلال
کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن هرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال [illegible]
بر حال دماغ از سختی زبان [illegible] آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و [illegible] آن بر جفاف او و این وقتی ست که سبب آن در نفس زبان نباشد
و گاه استدلال میکنند بزبان بمقدار تری که سیلان کند از لعاب و اگر چه این بتبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر افراط
رطوبت دماغ اگر معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بزبان بحال کلام پس لکنه و تمتمه و فافا آن تابع ضعف
بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطو و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون [illegible]
از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزی که زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس
بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر جفاف دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر سببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال
می نمایند بآن چیزی که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم بر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بر آن
بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغر او بخلاف آن و گاه استدلال میکنند بر آن بافعال قوای لسان پس [illegible]
و ضعف ادراک طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصا بلغم و خون
و این همه دلائل اکثری ست مادام که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجه پس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر امزجه [illegible]
[illegible] آن پس سرخی و [illegible] آن دلالت می نماید بر غلبه خون در دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب
قوت [illegible] چنانچه [illegible] بسبب قلت خون و افراط [illegible] میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه [illegible] سودا [illegible] و بر سقوط قوت و قرب موت
دلالت می نماید و تشنج چهره دلالت بر غلبه [illegible] میکند و گاه بسبب ضعف [illegible] میباشد و باید که [illegible] احوال خارجی [illegible]
نیست [illegible] تغیر گرداند [illegible] اگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حسن جبهه اگر سلیم باشد دلالت [illegible]
دماغ کند [illegible] موت باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و [illegible]
حاده بر استوای دماغ و برین قیاس ست آنچه مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ

آن می نماید واگر کوتاه و باریک باشد دلالت این بعضد آنست واگر بسیار برای قبول فضول مستعد باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف آن است بلکه این از دفع فضول دماغ بسوی گردن میباشد وگاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد وگاهی بسبب فساد غذای واصل بسوی گردن میباشد ودرین هنگام بسبب ضعف آن دلالت آنست واگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب آن قوت آن نیست بلکه سبب عدم اورام در گردن ده شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمه دانسته است چیزی از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل است برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب کم رجوع غددی که آن دانست و همچنین است حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا اورام را دلالت میکند بر فساد حال مزاج آنها و بر ضعف بلکه ضعف بانضمام دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال قبل مذکور شد واما دلائل ماخوذه از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت نه زیراکه سبب است که آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد دماغ نیز نوعی از ضعف که آنها مستعد گاهی این حادث گردد بآنها از دماغ و چون اعصاب قوی و غلیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بود دلالت قوت دماغ میباید و صدق آن الحس بر صحت دماغ میکند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد واگر کثیر الآفات باشند بسببی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا مؤوف میباشد وگاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض نتواند که برخیزد از برای بول یا براز محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثرغس و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا دیق از عطش مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب برگشتن آب از دهان در بعض امراض مانند دائل نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب اعضای تنفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن دال بر صبار او ضیق و صغر آن بر سبات سهری و لیثرغس وگاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات دماغ نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارکت است بسببی نفس آن عضو و نه عضو دیگر که بسوی آن مؤدی گشته بدانند که دماغ مؤوف است وگاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع به صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه آفت در حجب اغشیه دماغ است واگر برسد بآن دلالت میکند بر آنکه سبب در خارج قحف است وگاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیر آنها از آنچه بعض آن در ذیل ابواب دیگر گذشت

استدلال از عضویکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا در ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب است که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال اروغ و قراقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال از حال سوء احوال معده که در مبحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت در مره صفرا او حاج معده بسبب آن را از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلا و جوع و تباعت که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و سداد میان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و خاص چیزیکه تابان استدلال کرده میشود موضع وجع راس است در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا می نماید از یافوخ پس منعطف میگردد بسوی پائین و تنفیذ جز و هضم اشتدادی یابد وگاه مریض میگردد سر بمشارکت جگر پس میل او جاع بجانب یمین میباشد چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بسیاست که مشارکت دماغ بمراق و باطراف شراسیف میباشد و درین درد مائل بیسار بسوی قدام میباشد وگاه مشارک رحم میباشد و امراض رحم و دلائل مذکور در باب آن و وجع در حاق یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ را اعضا از صعود ابخره بسوی دماغ از اعضا واقع میشود در طریق صعود ابخره یا آنکه نزدیک اند مر سبب است این عام بود پوست شکم و معده و طحال و کبد و غیر آنها و در ریه الا اندک

وکشیدگی آں عضو بسوی فوق و تو تر و ضربان عروقی کہ متصل آنست و ابتدای الم از مقدام سر محسوس میشود و گاہ از قریب ناحیہ قفاست و بدین ابتدا الم از علت وکشیدگی و برآمدگی عروق و شرائین موضع از علت و درانجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک و دماغ یعنی امور عارضہ آنرا واجب است کہ نباشد آنہا ہم عرض برای آن عضو و نفس خود بلکہ باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را بسبب مشارکت دماغ مراد او زیرا کہ چنانچہ استدلال کرده میشود از غثیان بر آنکہ علت دماغیہ بمشارکت معده است پس بعید نیست کہ غلطی واقع شود و اولا علت معده ہم باشد و لیکن خفی بود و پس ظاہر گردد و غثیان در معده بجہت مشارکت آں مر دماغ را در علت خفیہ بدان شاکلت اینست کہ دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود و از ان نوازل بسوی معده کثرت نماید و سبب غثیان شود و پس گمان کرده شود کہ در معده فساد طولی بسیار است کہ از ان بسوی دماغ بخارات صعود میکند و در ان متر کم میشود و مزاج دماغ بارد کثیر النوازل میگردد و مشغول شوند بعلاجات معده و حقیقہ آں ہم نوازل انقطاع نشد و پس واجب است رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات کہ تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیہ را از امراض شرکیہ

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست کہ افعال حسیہ و سیاسیہ و حرکیہ آں قوی باشند و در تماس اشیا از ان متدرج میگردد و در احساس آن معتدل بود و برعقاد و حبت اعراض موذیہ قوی باشد و در ہنگام طفولیت موی سر آن اشقر و در مدت ترعرع احمر و نزد استکمال خالصت و نشو و نمائی بسیاهی متوسط و جعودت و سبوطت و نبات او و مدت شباب ہم در وقت خود باشد و سفیدی او استعجال نکند و نہ تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و صلع نیز سرعت نماید و سوای این ارلون و سعة الفعالات و غیره کہ مذکور شد نیز استدلال حیوان کرد

دلائل امزجہ ردیہ واقعہ در جبلت

جالینوس میگوید کہ حرارت تولد اختلاط عقل و ہذیان میکند و لاحق میگرداند آن عطش و سرعت و قوع ملازمات و امور و انقضان در حرکم و برودت بولد بلادت و سکون ست و لاحق میشود با این بطوء فہم و تعذر تذکر و کسالت و رطوبت باعث نوم و غرق با کسل ست و یبوست باعث بیداری و سوء تذکر و خیالات فاسدست و دلالت می نماید بر ان سہر لیکن شرط و یبوست آنست کہ سہر از رطوبات بورقیہ نباشد و با ثقل دماغ نبود و دوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحہ نیز نباشد بجہت آنکہ رطوبت مالحہ بورقیہ بعادت جالینوس بنفس خود باعث بیداری میگردد چنانچہ در مشائخ میباشد و اما رطوبت مزاجیہ دماغ خواب مستغرق می آرد و جالینوس گمان میکند کہ دلیل بر غلبہ سوء مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول با دلائل سوء مزاج سازج ست و دلیل بر آنکہ غالب سوء مزاج مادی ست سیلان فضول ست و بو علی سینا می گوید کہ اگر سبب ضعف قوت دافعہ باشد و راقم گوید کہ درین صورت فرق در ماده محتبسہ از وجود ثقل سر و درسا ذج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت رویدن موست در ابتدای ولادت یا در شکم و سواد آن در ابتدا و یا سواد آن بعد از شقرت بزودی و جعودت آن و سرعت صلع و سرعت استلای رامن و ثقل آن از اسباب واقعہ مانند استشمام روائح و احتمال آن و اذیت یافتن بروائح حاره و قلت خواب یا خفت آن و ظہور عروق چشم و رنگ و سرعت تقلب آرای و عزائم مانند حال صبیان و دلالت میکند بر ان حرارت لمس و سرخی رنگ و نضج فضول منصبہ منتفضہ احتمال آن و دوام بقیاس غیر خود و اما دلائل مزاج بارد زیادتی نقص فضول و سبوطت شعر و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از آفات و کثرت نوازل و عروض زکام بادنی سبب خفای عروق عینین و کثرت خواب و بودن صورت او مانند صورت صاحب تنگی و بطوء حرکت اجفان و نبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ و اما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول و صفای حواس و قوت سہر و قوت شعر و سرعت نبات آن بجہت دخانیت مزاج و زوال آن سرعت صلع و جعودت شعر ست و اما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر و بطوء نبات آن و بطوء صلع و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل و استغراق نوم ست و اما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شعر

در دل بشن قوت و سیاهی و حدت آن و سرعت صلع بسیار و حرارت ملمس سر و خشکی آن مع سرخی ظاهر آن در چشم و انتقال و سرائم و عجلت در آن
و قوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال باشد رنگ سرخ و عروق واضح و ملمس حار و فضول اکثر و منتج
و شعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع و تسخن بر رطب بسوی آن سریع باشد و اگر بسیار از اعتدال باشد صاحب او سقیم قابل نکایات از حرارت و برودت
و امراض عفنیه در جمیع خود و سریع و حواس صاحب او ثقیل بکدورت و چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل
مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس حائل اللون و عروق آن خفی و همچنین عروق چشم و بطوء نبات شعر و دقیق بطئ الصلع خصوصا اگر مبدا او غالب
از بدو او نباشد و متضرر از برودات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقبض بنوعی
سر او ظاهر گردد و صحیح الشیخوخت و صحت او مضطرب باشد بس گاه خفیف الراس منفتح مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بارد رطب آنست
که انسان در آن کثیر النوم مستغرق در آن ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و اینها بر آن دلالت میکند بطوء صلع و سرعت وقوع
نوازل و این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد و درشب **انتباه** بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره
علامات امراض راس مسطور ست و مؤلف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیلا للطالبین و اشفاقا علی المعالجین
بایجاد طریق تشخیص پرداخته و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل در آن مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب
آن یا سوء مزاج ساذج و مادی باشد و یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر استقصاء تعریف و لوازم آن مرض و تشخیص
اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اول طبیب از تقدم حلول در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از آن انکار کند و آفت اعمال
دماغی مانند ظلمت بصر و کدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست و اگر تقدم ضرری بر عضوی بیان نماید مرض
دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولا از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسد اگر خفت
راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت لمس سر و چشم که گرم ست یا سرد سوال کند و رنگ چشم و روی ملاحظه نماید پس هرگاه
با وجود خفت سر لمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج و حار رطب ساذج و حار یابس ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب
سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق در حرکات و تشویش در تخیلات و سرعت غضب و انتفاع به مبردات
و تضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از آن دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند و اگر با این علامات لمس حار یابس و قلت سیلان فضول
و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردید سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود
و اگر مریض غلبه خواب غیر شدید بیان نماید و از حمام و هوای جنوب ایذا یابد و خوابهای مشوش بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود در سر
اگر باشد درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود و هرگاه با وجود سبکی سر لمس سرد باشد و رنگ چهره و چشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج و بارد رطب
ساذج و بارد یابس ساذج دلالت کند و درین صورت از کسل و فتور در افعال دماغی و بلادت و نقصان تخیلات و میل بجانب انتفاع بمسخنات و تضرر از مبردات سوال کند اگر
باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند و اگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصا خواب و نسیان شریک بود دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد
و اگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یار بود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت کند و هرگاه با وجود سبکی
سر گرمی لمس و سرخی و سفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبه خواب و بیخوابی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل و کدورت حواس و کثرت
نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود و اگر مریض غلبه بیخوابی بیان کند و با آن تیقظ تقسیم و صفای حواس

دلنای حاری بضعف اول قلت و کام بشدت حفظ و تقدم استفراغات و استعمال برطبات و سرعت اجتذاب بد عضوهای طیب تصرف زیرکلات یافته شود
عدم صحت سوء مزاج یابس مانند سوء مزاج صفراوی شود و هنگامیکه مریض را سوال از جواب و از اول گرانی سر گرید بدانکه سوء مزاج حاری ست مفرد بود یا مرکب بعلت خفیف
لمس و چشم حرارت دریابند اگر با وجود گرانی سر لمس گرم باشد دلیل سوء مزاج حار دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم و دهن از حال غلبه خواب بیداری
سوال کند اگر با وجود گرانی سر درگی لمس رنگ زرد چشم سرخ و خواب مفرط باشد علامت سوء مزاج حار دموی بود و پس دیگر علامات غلبه خون مثل امتلای
وجه و سعی عروق رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز برسد اگر رنگ زرد و چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوء مزاج حار صفراوی بود
پس دیگر آثار غلبه صفرا چون لذع والتهاب مع حرقت شدید در سر منخرین و عطش نیز بهم رسد و بیجا آنچه اندیشی و خشک خارج شود تندی و تلخ دهن و نبض گرم
بود و چون آثار بهر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوء مزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر لمس سرد باشد و طول مرض ادمان آن بود دلیل
مواد بارد بلغمی و سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان صاحبش غلبه خواب بود از ترهل و نسیان و کسل و بلادت نیز برسد این علامت
سوء مزاج مادی بلغمی باشد و اگر با گرانی سر دهن و مرض لمس رنگ چهره و چشم تیره نماید از بیخوابی مفرط و وسواس فکر فاسد سوال کند این علامت سوء مزاج مادی
سوداوی بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و اینجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد
علامت سوء مزاج دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا ادراک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب
یا صفراوی سوداوی مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد سر و تمدد چشم [illegible] و طنین در گوش بگوید دلیل ریح و بخار بود پس اگر با آن علامات
سوء مزاج بارد ادراک گردد و نشان غلبه ریح باشد و اگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود و ضربان شرائین سر و درد و دوار چون حبیل خیالات فاسد بود و احیانا
سدد و دوار عارض شود و درد به بیجا انتقال کند و هرگاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون
و آرام باشد علامت سده بود و هرگاه با وجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان مع تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظهور
نماید نشان ورم بود پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض مائل بموجیت یا منشاریت یافته شود علامت ورم
حار بود و اگر علامات غلبه سودا و صلابت نبض ادراک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تهبج و نبض موجی باشد دلیل ورم
بلغمی بود و هرگاه آثار سوء مزاج و ریح و سده و ورم یافته نشود درین صورت سوال کنند که بادنی سببی بیرونی چون صعود بر بلندی و تحرکه مذاق هنگام هضم و شنیدن
آواز یا شمیدن بوهای قوی مرض عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بدانند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ است پس اگر حواس کم
گردد و افعال دماغی وی از فکر و تدبر و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوء مزاج و غیر آن ظاهر شود
و مدت مرض هر قدر که طول کشد مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود و اگر حواس خمسه قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و دلائل
اعتدال مزاج و صحت ترکیب و اعضای مشارک قوی و صحیح باشد و چون زمانه مرض طول کشد مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این
هم یافته نشود و تقدم ضربه و سقطه یا وجه تفرق اتصال ادراک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر سبب
احداث مرض دماغی ضرر عضوی از اعضای دیگر مثل معده و امعاء و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پا بیان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف بحسب
حدت و بطلان و شدت و ضعف الم آن عضو درک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود با اختلاف حال معده در هضم و عسر هضم و در
خواء و امتلاء و تقدم ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس نگاه کنند که در قی
صفرا می آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا برآید و رنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن و تشنگی و غلبه مرض بخلو معده والتهاب آروغ بدبو نیز سوال کنند این
علامت ماده صفراوی بود و اگر بلغم برآید از تقدم تخمه و آروغ ترش و شدت مرض در امتلای معده و کثرت آب دهن و قلت تشنگی و نفخ معده نیز
پرسد و این نشان ماده بلغمی بود و اگر سودا برآید از کثرت اشتها و سوزش معده و جشای حامض بدبو و اشتداد مرض نزد خلای معده و از ریختن سودا

سرفم معده و وحشت و خبث نفس هم سوال کنند و این آثار مادهٔ سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط برنیاید پس از غلبهٔ مرض باستعمال چیزهای بادی
در حالت شکم سیری و بعد خواب بیم سیلان هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامات
مادهٔ بلغمی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معده باشد از سوء مزاج ساذج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تهی
و تاخیر غذا از وقت معتاد آن خصوصاً در وقتیکه ناشتا در آفتاب بنشیند مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوییدن چیزی بد بو غشیان عارض
گردد نشان ضعف فم معده بود و اگر علامات دیدان امعاء در کرم گردد بشرکت امعاء باشد و هر گاه ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض
شرکی کبدی یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و آیضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هر گاه مریض بگوید
که پیش از ظهور مرض دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در مقامش
مسطور گردد بدانکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب شخص
بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار باید مرقوم میگردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی ست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب بازالهٔ آن توجه بلیغ نمایند
مثلاً اگر سبب آن مرض غلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد تعدیل آن کوشند بدانچه ضد وی بود چون تنقیه و مبرد و تبرید
دماغ تبرید بلا مبالغه کنند بهر آنکه غلبهٔ حرارت بدین محل سازگارتر ست و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و در کثرت استعمال حموضات مناسب نبود
خصوص وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود و ادویه و اشربه بیشتر حلو اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر تلیین
طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبهٔ ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امتلای
و خون در کمال غلبه و فوره و هیجان باشد فصد ودج را تجویز نموده اند و لیکن چون درین خطرست باید که بفصد دیگر عروق سر پردازند هر چند که بدفعات باشد
و در دیگر اخلاط بعد تنضیج و تفتیح مجاری بمسهلات استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که هر گاه غلبهٔ مواد در دماغ دریافت شود
ارادهٔ استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون هم یابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق
ناحیهٔ گوش امثال آن کنند اما اگر امتلا مختص سر باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر و بدن بر فصد این عروق
مقدم دارند الا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بالفصد با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر مهم آنست که
فصد استفراغ مشترک برای اخلاط ست پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون
قدری خون خارج گردد یک لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح
را محافظت می نماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند
و همچنین تا آخر فصد و در هنگام کمال غلبه و هیجان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بسا است که فصد تام کار
نماید و مراد از فصد تام آنست که فصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و در اطفال و ضعفا و در اهل رافه بر حجامت
و حقنه ضرورت شاید حجامت مفید ست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشند نگاه کنند که آیا مرض از شرکت جمیع بدن است یا نه پس اگر خلط
که غالب بود در جمیع بدن شرکت باشد نخست بعد انضاج آن تنقیهٔ عام جمیع بدن بمسهلات و مقیات نمایند و بعده بتنقیهٔ خاص دماغ متوجه
شوند و استفراغات مختصه آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیج ست و الا بعد تنقیهٔ عام بدن تا نضج آن در تنقیهٔ دماغ تاخیر کنند و نضج
مادهٔ دماغی بمشاهدهٔ خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد

و اگر بیشتر حرکت بدن نیست توجه باستفراغ دماغ گردند بدانکه مرض منتهی رسیده باشد و پیش از آن انضاج ماده بمرخات و نطولات و ضمادات منضجه
نموده باشند تنقیه دماغ بغراغر و دیگر مستفرغات مختصه آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول فوازل از جنس خلط حار لذاع و جماعه
قابل بستن امراض ریه نباشند ایضا معیار راحرات از نزول شئ رقیق بسوی ریه ممکن بود مثلا هرگاه که نزول شئ از دماغ ندیابد قبل از رسیدن
آن بریه آنرا باستفراغ دفع نماید و یا حال سرائت الاهتمام احتمال ریه باشد چنانچه از آن خوف قتل سریع از شدت حرارت و حدت و بود و قریب از جرا
حلق باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غرغره یا ممکن نشود و الا شربات مفتحه بعطوسات و سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی
تعمیم به تراشیدن موی سر میکنند و دیگر دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر از آن ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و توقف این امر بر آنکه
ماده نضج مسهل الاستفراغ است بعد فعل ضمادات در آن بس حرکت مندفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بدانکه ترتیب او
مستفرغ گردد غلیظ آن محتبس ماند و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلطیف و تلیینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند متعقب بتا
تلیین مع انضاج و تلطیف و تعدیل قوام باقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند از استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند به انها یا استعمال
ادویه حاره و معطلی و حاد است ابتدا بایارج و سقمونیا و تربد و اسطوخودوس از آنکه باقی ماند بعد از آن سوء مزاج حار بلکه تدارک نمایند بسهال کامل اسهال مفرا
واقع بعد عرق و غیر آنرا بضمادات مبرده و پرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی کرد آن خو شده سهال استفراغ
آن کنند تا هر سال آن سبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد بهر آنکه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی را از مطبوخات سهال
نشود پس رعایت این امر ضرور است در استفراغات لابد است و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن
مثلا اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شده باستعمال حقنات و حمولات و حجامت ساقین و بستن ساقین و مالش کف دست و پا و دماء
اطراف طلات و کشیدن پاها نمود و تنقیه عضو مشارکی بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلا اگر ماده در معده باشد بایارج فیقرا و اگر در طحال بود بادویه که بدان
مخصوصیت دارد و علی هذا القیاس در جگر و رحم و غیره هریک از اعضا هرماده که باشد بعد مزاج آن و ایضا دیگر تدابیر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت
تقویت دماغ و بعد تنقیه بر خلط اگر سوء مزاج باقی باشد بضد آن علاج کنند و از جمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضتی است که محافظت نمایند
در آن سر را از حرکت که با بدن حرکت نماید و اسافل بدن تنها حرکت کنند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد
و خود را در آن معلق آویزان دارد و دائم پاهای خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل است خصوصا هنگام
تعدیه لیکن باید که ریاضت بعد تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تمامی نیابد
ریاضت خفیفه مثل مالیدن و فشردن و بستن سر کردن و استعمال گهواره از منقیات خاصه است چنانچه در آخر لیثرغس بیان نموده و بدانکه استعمال
سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یافوخ را از پیش سر تا ملتقی عقب سر که قحف ده نامند از خمیر سخت بگیرند که مانند حلقه و پیالی
ماند و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویه سیاله بود پس ادویه را گرم یا نیمگرم و یا سرد بحسب حاجت در آن ریزند و یا پارچه ها نمونه
بدوای سیال تر کرده بر یافوخ گذارند و آنچه از آنها لبنی باشد مثل شیر دختر یا شیر زنان واجب است که بر سر لطخ از آن نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد
و موجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال اضمده و اطلیه و نطولات و مرهمات همه بعد از
تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سریعتر و قویتر نماید و مناسب است که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بچند روز باشربه و اغذیه مناسبه و حمام نیست
معتدله تا الممکن فی الجمله بدن مهیا گردد و مسام کشاده و حرکت صاحب امراض راسی غذا تناول نماید باید که اطراف او را مالند و تخفیف
جانب سر نمایند و تقویت دماغ برادعات کنند و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضا
امراض راسی دماغی شرب شراب و توقف بسیار در حمام مصر بود و حقی از جمله تدابیری است که نفع بسیاری بخشند در معالجات امراض راس مگر مثلا

که بمشارکت مادهٔ معده باشد کثرت فضول آن متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن قی ست و هرگاه که اندر جب مانع آن قی باشد آب سرد خوردن بران تعصب کردن مانع بر رود احتمال عطش مجمع و در امراض رطبه دماغی ترک عشا واجب ست در امراض سرد از رمی یا از گوشت و در امراض محموم ست و بقول مسیحی بر مضرات رأس لبان و سموک و اشیای چرب بسیار حتی نبیذ و جمله حموضات خاصة سرکه و همچنین سکر و تخمه ست پس اجتناب از آنها واجب

علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

دران صداع و سرسام غیر حقیقی و سهر و دنبال است و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب حمام و تشمم افاویه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه باب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید و نمایند و سعوط و نشوق و تقطیر و شموم و ضماد و طلاء و لخلخه و بادیعلا و بندو شاخها در ساق و کف پا کشند و یا شوق بارده و انکباب نطول استعمال کنند و باید که درین تراکیب مذکوره بقول شیخ نطول بارده مثل کاهو و خرفه و حرا ذه کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصا الراعی و حی العالم و ما الخیار و ما القرع و مانند آن و روغنهای سرد مانند روغن گل و روغن خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهتر از همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش ست و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که دران تخدیر و تقویه و روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزر البنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار و سرکه خمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمده و اطلیه بارده بر مؤخر سر که منشای اعصاب ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نیز رسد و هرگاه ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافع لعاب اسبغول بسرکه و آب کشنیز سبز و برگ انگشت و از جمله مشمومات نافعه بوییدن اشیای خوشبوی بارد ست و سعوط بروغنها و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانه خنک که دران شاخهای اشجار سبز و نشانیده باشند و بوییدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حدقه در ملامح و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و حلوا بارد دهند مثل بنو ماش و جو مقشر و اسفاناخ و قطف و طفشیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت ساذج بلا ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت ست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که دران قبض نباشد داخل نمایند ولاسیما در ابتدای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلاء خطمی و برادهٔ عاج و عدس و آرد جو و حنا و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم ست و شرب مرزنجوش کشنیز و امرود و شربت خشخاش بما الشعیر و گویند که عوض آب برگ کاهو آب انار شیرین و جلاب قندی خام معمول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب آب سرد بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب هندوانه و خیار که در بدهند و از روائح حاره ذی عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افاویه دیگر اجتناب لازم ست و همچنین از طعامهای گرم و سرد و بخار انگیز مثل هریسه و بادنجان و گوشت گاو و میش و شتر و کرنب و خیره و تراشیدن موی سر در دو شیدن شیر بر ان خیلی مفید ست و همچنین انداختن تیر و ختران و بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تپ و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو مقشر شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یکنیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر سهر زیاده بود شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیرهٔ تخم خرفه افزایند و شربت انار در عرق بید ساده عوض شربت نیلوفر آمیزند بالجمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیره بعد مذکوره در عرقیات بارد رطب مثل عرق نیلوفر بید و گلاب بید مشک بجای آب برآرند و بعض لعابات سرد تر مانند لعاب بزرقطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر هندی یا شربت حماض یا شربت لیمو نبات حال افزایند

طریق استعمال ادویه سعوط و شوص و قطور شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم تربوز در آب ساییده در گوش و بینی چکانند
یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو بمساوی و شیر دختر
برابر همه خوب آمیخته بکار برند یا آب کاهو و روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز سوده
نیز آمیزند یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه
و روغن کدو و آب کاهو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه شموم گشنیز سبز را
صندل سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر گل بحفظ الصحته ببویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بران آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند
و بوییدن حباب فواکه بارده نافع ست طریق استعمال ادویه ضماد و طلا صندل سفید آب گشنیز سبز یا آب کوکنار ساییده و بر پیشانی ضماد نمایند و یا پارچه
در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و گشنیز سبز گل بنفشه و کاهو
ساییده بکار برند و یا برگ خرفه و جراده کدو و برگ بید و گل خطمی صندل سفید ساییده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن
کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب ساییده ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو و تخم کاهو
تخم خشخاش همه دانه برابر گرفته بشیر زنان یا شیر بز ساییده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک ست ماشه کافور یک ماشه
افیون زعفران هر یک نیم ماشه همه را ساییده روغن گل یک تولہ آب گشنیز سبز دو تولہ اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار
و سرسام و سهر معمول ست و طلای قرص اسروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه نطول گل ارمنی گل نیلوفر صندل سفید
هر یک یک ماشه در عرق صندل ده تولہ ساییده و آب گشنیز تر و آب خیار و آب کدو تر هر یک چهار تولہ اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بینی
حرکت دهند یا صندل سفید سوده گشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل آنرا
صندل سفید قدری کافور و آب گشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند یا روغن گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه یا ظرف گلی
انداخته حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب گشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندلین یک مثقال
گل نیلوفر یک درم گل ارمنی نیم درم در عرق بید مشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوره ساییده آب کدو آب خیار تر آب کاسنی سبز آب گشنیز تر هر یک
سه مثقال در شیشی انداخته قدری کافور سوده داخل کرده بحفظ الصحته ببویانند و یا خیسانده صندل و گلاب و سرکه و روغن گل و آب گشنیز سبز و آب کاهو
و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض باکوره و تقویت دل معمول ست طریق استعمال ادویه پاشویه بارد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی
عنب الثعلب هر یک یکدام سبوس گندم چهار دام برگ بید چهار برگ کنار یا کاهو آثار دو آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف
انداخته پاها دران گذارند و ساقها بمالند از اعلی باسفل تا که خوش آید و طبع برداشت کند یا پاها دران دارند و نیز قدری گرمی در آب باقی باشد
که پاها برآرند به پارچه خشک کرده در چادر پوشیده دارند خصوص به هوای سرد نرسد و مسامات احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پاها تا زانو غرق
باشند و هرگاه بعد پاشویه بستن پاها حاجت جذب مواد کرده باشند واجب ست که چون بکشایند پاها در آب گرم گذارند تا ابخره منجذبه بسوی دماغ
صعود ننمایند و دفعته نکشایند و ابتدای کشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که از طرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه
و حجامه اعتدال محجمه بلا شرط بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه هوای سرد نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سر مریض را بطرف نشیب کج دارند
تکیه داده و چادری مابین ظرف آب و روی مریض دارند تا بخار بدماغ نرسد و عوض سبوس گندم جو نیمکوفته نیز مستعمل شود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد
برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشته کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر عنب الثعلب خبازی هر یک
پنج درم برگ بید یا کنار نیم پاو سبوس سی درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور عمل آرند و یا سبوس جو و سبوس گندم

سه مشت نمک شوره ده دام برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند بهرگاه نصف بماند نیم گرم پاشویه کنند و گویند که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ بحرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بمائل کردن چادر میان ظرف آب و روی بیمار حایل بود **طریق استعمال ادویه انکباب و نطول** جراده کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خیارین عنب الثعلب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو بستان افروز شاهسفرم هر چه بهم رسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو شکوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسپغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیم کوفته در آب پخته تطلیل نمایند که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه نیلوفر هر یک دو کف با جو یک کف با آب کدو یا آب در ظرفی سربسته طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض کشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و میان روغن گل ریخته و علیل رو را بر سر گرفته بخار آن را بکشد و برای سرسام حار و غیره مفید ست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد و برودت خارجی مثل برد ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات باجمال تسخین هوا با آتش یا بخور خوشبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کماد با ادویه گرم نمایند و سعوط و شموم علوخانی و نخلخه حار بعمل آرند و روغنهای گرم چون روغن یاسمین و سوسن و ناردین و مرزنجوش و نرگس و بابونه که در آن عنبر یا قرنفل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون در این روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید بنمک و جاورس و سبوس گندم و خزف سخن سیما نافع و خوردن مغز چلغوزه و تحلیل مربی و مومیائی مفید ست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غرغره و ادویه حاره نشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیر و ماکیان و نخود و آب با مصالح گرم مثل دارچینی زیره و ثوم استعمال نمایند و هر کجا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد **طریق استعمال مطبوخ** اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا شربت بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا ایرسا پرسیاوشان مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان بادرنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی دهند و یا حماما برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند **طریق استعمال ادویه شموم** مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و مجموعه و جند بیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و جندبیدستر هر واحد بوییدن مسخن دماغ و دافع امراض بارده دماغی ست **طریق استعمال ادویه ضماد** بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر تخم سعفران مرکی نوفای خشک شونیز کبابه چینی قرنفل صبر زرد جند بیدستر فرفیون کبریت سربوره ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب ابهل قردمانا مویزج مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه از ین بهم رسد یا طبیب مناسب داند در آب سائیده نیم گرم بر سر ضماد نمایند **طریق استعمال ادویه نطول و انکباب** بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب تمام فوتنج جبلی جاوشیر جنده مرزنجوش صعتر جند توتی شجره مریم و غیره حسب آنکه حاجت جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سر تنگ کنند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده و روای بر سر گشتند و لوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بدان سرگردان حار ندرو بدانند که کماد و سعوط در علاج امراض

دماغی بلغمی و صداع بارد ساذج و بلغمی مسطور گرد و از انجا اخذ کنند و سویدی گوید که کندش بار یک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوییدن و کیاس قرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز سبز جمع کرده خشک نموده و یا ز سر جوز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسط جوز هندی حلب مثل غبار سائیده بر مقدم راس ضماد کردن و کذا سنبل هندی تنها و ذرور آ و کذا پوست جوز سبز بسد ریا حنا سائیده بر سر نهادن و نقدا مدت ضماد بران صبر کردن هر واحد برای بر صداع بحر ساذج ست تا ابن ابطلان تمیمی واقلاع و ابن جناح و ابن حنین گوید که مرزنجوش شماماً و خوراً و اسارون شرباً و ذروراً و لوف ضماداً و میعه یابسه و یا شونیز شرباً و ضماداً و مشک شماماً و سعوطاً و شرباً و دره زاد و حلبه اکلاً و ذروراً هر واحد نافع ست

علاج امراض دماغی رطب ساذج

و آن سبات و نسیان ست و صداع بجز صاحب بعضی لیکن با ثقل و بلادت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب و تناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس و ارزن گرم کرده و تنقیه دماغ باطریفلات وغیره و تسدید طریق ابخره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و اکباب نطول با بابونه و امثال آن اویه مجففه محلله مثل قرفه و سلیخه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند نطول زنند و اگر بلادت بر مریض عارض شود نشوق شونیز و سعتر و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیه مسخنه مجففه مثل قلایا و مطنجنات با زیره جات و کباب نخود و بریان بخورند اما بتقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضات قویه اختیار نمایند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض دماغی یابس ساذج

و آن صداع و سهر ست و سببش تناول مجففات و سفر حجاز و بیابان و سهر دائم و اشتغال بامور ست مرطبات مثل شیره تخم خرفه و آب ترنج و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و ماء القرع و ماء الجبن بتخم بید مصرح و تسعیط بروغن گل و روغن کدو و روغن بادام ..... روغن نیلوفر نمایند و ریختن شیر نیمگرم بر سر بعد حلق راس و تضمید با شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن ست و کذا ..... که از جراده کدو و تنباشیده و مکه سفید و .... پخته باشند و خوردن آن مفید ست و در سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر بفالوده و تبتیل بطبیخ خباز ... شعیر و گل خطمی و برگ بید و تخم خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیا ست و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و دیگر ماکیان و دماغ حیوانات شرباً و اکلاً و سعوطاً و طلاءً نافع و غذا ماء اللحم و شوربای چوزه مرغ و جدی و ... و ماهی رضراضی و کله پاچه و بیضه نیمبرشت و فالوده و حریره با روغن بادام و ماء الشعیر و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشرا و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته ست و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربه حاره باشد بقول شیخ اگر غلبه دم در تمام بدن بود و به سر تسلطی و افرازان نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر تماماً حاصل نشده باشد و بطریق حصول باشد فصد اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه بسببی از اسباب اخلاط در حوالی راس منصب شود از حرارت خارجی یا ضربه یا سقطه و امثال آن درینصورت فصد باسلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب زیاده ازین مطلوب بود فصد صافن و حجامت ساقین یک جب فوق کعب نمایند و فصد رگهای پا کنند و هرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بگشایند بصورت اراده استفراغ هر دو عضو از ماده و دماغ و اگر اراده جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در خلقت کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک زیاده گر از آن عضو بسوی دماغ منجذب شود و پاک باشد به تنقیه سر فقط

شوند یا غلبه دم از ابتدا صرف در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج قحف واقع بود در قریب به ثبوت محسوس گردد و اراده علاج خفیف نمود در حجامات
حجامت نقره کنند و اگر ماده غائره باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر وجع مائل بسوی مؤخر سر بود
و اگر علتی صعب باشد مثل سکته و مثل آن فصد و داج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد و بعد از آن استعمال نمایند بهتر است خصوصاً اگر ماده بسیار
قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و ارتفاع ابخره آنها بسوی دماغ و قلب و کبد و غیر آن از اعضای مجاوره
و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسده مادام که ساکن باشند باعث اعراض ساکن باشند و چون حرکت نمایند حرکت می نمایند با آن اعراض نیز
و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر در حرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس تنها پس استفراغات
مختصه با آن بعد انضاج ماده هر یک از اخلاط بحسب ما یجب لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی
حار ساذج گذشت عمل آرند و بهر تطفیه خون شربتهای بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی
معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قراصیا مفرداً و مرکباً تنها یا با شیره بذور بارده
مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده
یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین
بنوشند و در حالت سرفه خیره بنفشه همراه طبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بدانه و بیه سیاوشان
و با ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع بلیله و نقوع حاشا یا عصارات
فواکه و بقول بکار برند و همچنین استعمال کنند و این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بیست عدد زرشک پنج درم
تخم کاسنی ده درم بادیان خطائی کشنیز تخم کشوث ده درم تمر هندی ده درم گلسرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت
ده درم ترنجبین بیست درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد مکرر با گلاب یا عرق نیلوفر یا شاهتره یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی
و سپستان با شیرخشت بدهند با اجابت در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تعدیل طعام و شراب در زمره باقی تدابیر علاج صداع دموی
اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از لحم مرغ و غیره کوه جوجه اجتناب نمایند
مگر هنگام کمال ضعف و بقول بارده جایز است و از استعمال اشیای شدیدة البرودة هرگاه سینه و یا معده با ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار
حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع است و سببش تناول اغذیه و ادویه گرم و ریاضت در هاجره و سهر و صوم در تست
اول تبریدی که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماء القرع و آب انار و اشربه بارده
رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیره بذور بارده رطبه و بقولات و ادویه بارده بتمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خارخسک
و تخم خرفه و خیارین و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا دهند
اما بقول شیخ انضاج ماده حاره دوائی باید کرد که توام از جمع کند و معه ذلک مفتح و مقطع باشد و این ادویه و صاف و سیرات مرطب که در آن جلا
و غسل باشد مثل ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر خرپا بوده و شیر بز نیز و اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات لیشر بندگو
انجبیت که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصا الراعی و مرحله بقول باید با اندک سرکه برای انضاج و تعدیل آنها
و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند در آن بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه مقطعه باشد

و یا ساده خشک یا دخلط زرد رقیق شبیه باعصاب است که آسان گردد و ضعیف ماده با نضاج طریق آن تا تحلیل گردد مانع و این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث
و اصل السوس بادیان است و اگر بیداری مفرط باشد در تدبیر باخواب نیاید پوست خشخاش در ان اضافه نمایند و سرکه مشترک النفع است جمیع مواد و در
اصلاح مواد حار باکی نیست و استعمال آن در مسهلات موافقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله و آلو و شاهتره و شربت فواکه مسهل و شربت بنفشه و طبیخ
حیات سفنزر اسهال است عرق مسهل تمر هندی غیر آن به حسب حال بدن و خلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن و به حسب سن و قوت و فصل و جز آن از ایل
مطبوخ هلیله زرد و عناب و تمر هندی و شاهتره و سنا و بنفشه و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویه مسهله شدید الحرارة
در امراض حاره جایز نیست بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحرارة مانند نقوعات نمایند و قول ابن بطلان خوردن گل بنفشه با شکر بمرات
منقی دماغ از صفرا است و طبیخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و یا آب تمر هندی یا آلو نیز مفید و بعد تنقیه لعاب اسپغول یا بهدانه بگلاب
و عرق کاسنی عرق گاوزبان و عرق کادی و نبات بدهند و اکثار تبرید و ترطیب خصوصا تمر هندی و بنفشه و نیلوفر مناسب بحال و صندل و گلاب و آب
کشنیز طلا صندل و سر ... و شیاف ... و گلاب با سوده و تقطیر روغن کدو و ... باید که قبل از تنقیه ... کدام شی بر سر نکنند که در ان
حرارت ... است و استعمال عرق منقی ... نزول ماده حار بطرف ... است و از ... نافعه
مجاور سر است که تمدید ... و کذا شم ... مثل سعوط و شموم و ضماد و نطول و یا شوئیه بارده و اکباب
و نطول که ... هر چه در علاج صداع صفراوی مسطور گردید مفید شناسند تا طریق ... و آنکه در ان تخم کدو
و خیار ... است نافع است و هر چه از ادویه واحده که بارد رطب باشد استعمال کنند ... هرچه مولد صفرا است مثل صوم ... منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

و آن صداع و ... و شقیقه و سرسام ... و سبات و نسیان و صرع و سکته است و سبب آن اکثار اغذیه بارد رطب ... و سکون ... تو...
تخمه و استحمام عقب غذا است اول اصلاح ... ماده و نضج بلغم ... و بعد ظهور نضج مسهل بلغم تنقیه بدن نموده بعد تنقیه دماغ ... بدهند ...
تنقیه اصول ... ادویه ... مادہ بلغمی و سوداوی چنان باید که در ان تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل ... و بیخ بادیان و بیخ کبر ...
... و ... و اکلیل الملک ... و مانند آن از ادویه حاره محلله ... و اگر چه
تحصیل ... بلغمی و سوداوی مختلف است یعنی استعمال این ادویه در انضاج ... مثل بلغم ... سوداوی احتراقی جایز نیست ... که
استعمال این ادویه ... اضعف یا قوی گرداند به حسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیر الکمیة شدید الکیفیة باشد
باید که به حسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا درجه سوم و چهارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف ...
... باشد که ... سخونت حجم او زیاده گردد و موجب تمدد مولم یا ورم شود که درین صورت قدری از ان مستفرغ سازند و بعد از ان در انضاج باقی شروع
کنند و ... انضاج اخلاط خام ... علاج ... با ادویه معتدل الحرارة کنند و سکون ... اطراف استعمال نمایند تا آنکه ... باید ... اگر ماده
قلیل الکمیة یا ضعیف الکیفیة باشد بر ادویه الطف که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسط ... کمیت و کیفیت
باشد ادویه متوسط الحرارة اخذ نمایند و سر ... است که استعمال ... شدید ... در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن ... و غلظت ...
در ان ... خروج آن دشوار میگردد و موجب ... نیز میشود و چون سرکه مشترک النفع است در جمیع مواد ... و ... ممکن ...
... و ادویه و تقطیع ... که از ریاحین ... نباتات گرفته باشند در انضاج ماده ... داخل ... و اگر مواد ...
... الکمیة یا ... الانحلال ... که از ... حاره و ادویه قویه گرفته باشند در روغن بابونه زنبق نرگس سوسن ... و مرزنجوش ...
... که در ان ... رطب یا ... رطب ... باشند ... اختیار نمایند و روغن بلسان

بسبب کمال لطیفت خود بسرعت تحلیل میشود پس اطلیه و سعوطات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را با ستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا
بهر روده دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پایها باشد و دلک بالش آنها نمک و روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین برانست اما امر
جامع برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنیات و حمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی که استفراغ ماده از
بشرکت بدن می نماید حب ایارج و قوقایا ست و حب اسطوخودوس اوفق ست با خلاط محترقه که دران تحلیه مرار سوده معدلک غلیظ باشد بلکه آن مشترک
در اخلاط بلغمی مرار سیه می تراز همه بوقوع صبر ست متخذ با آب کاسنی یا نقیع ایارج و فی سکنجبین و تخم سرمق و اما ایارج ارکاغانیس و ایارج اوفس و ایارج لوغاذیا
و ایارج جالینوس و حب منتن از حجر لاجورد و حرز بق اخلاط غلیظه سوداویه را موافق ست و کذلک هر نسخه که دران اسطوخودوس افتد و ایضا آنزاقی بشربت سکنجبین
و تخم ترب و شحم حنظل با سائر ادویه مخرج اخلاط لزجه صالح ست و با وجود این آنها اطرقات ست و اولی آنست که با ایارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون
و مانند آن باشد بعده حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و تدریج تا ایارجات کبار برند
تا وقتیکه انقطاع ماده علت معلوم شود و از مسهلات ملائم حقنه های تنقیه راس شیارات ست که از ان حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بماند و از وزن
قلیل آن عمل کافی بطول کث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکنند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند
تا حرکت و بیداری محلل او باطل نکنند و خمیره و اصل درین حبوب صبر و ایارج ست و مصطکی برای تقویت معده دران داخل میکنند و بلیله برای منع صعود
بخار بدماغ از معده می آمیزند و اگر اراده اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و **انطاکی** گوید که بهترین
چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نمایند لطوخ بیعه در زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شحم انیست و سعوط بزر جند بیدستر و کندش و فلفل
و خردل و معجون جامع الاسرار و تفتیح سده و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت مجرب ست **و ایضا** از منقیات
خاص دماغ غرغره و عطوسات ست و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب لطوخ یا شوربه حار بعد تنقیه حمام بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیه ماده
و تحلیل آن اطریفل سنا و لیمن و مسهل اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند **و ایضا** بعد استفراغ ریاضتی که سر بایدن متحرک نشود بلکه صرف اسافل
بدن و پای حرکت کنند بخوبیکه در علاج کلی امراض راس مذکور شده و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل بعمل آرند و گاهی ریاضت خفیف
نفس راس میکنند مثل دلک عزآن حتی که استعمال شانه و همه با منقیات خاص شمرده اند چنانکه در آخر لیثیر غسل بعمل می آرند و لیاست که مضغ عاقرقرحا
و فلفل و زنجبیل و مروج حتی مویزج و مانند اینها نفع می بخشد **و ادویه** غرغره لطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بوسلوس
و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و عرید خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطکی و مروج و زوفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر
و فوتنج و مری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آنست و بقول سویدی غرغره بعصاره آذان الفار یا موبیج و سکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی و یا طبیخ
ارباک یا عصاره چقندر سفید بعسل یا زوفرا یا صبر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا بورق یا عصاره انجره یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر
یا عصاره کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد ست **و ادویه**
عطوسات نفته مجرای تسم برای اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جند بیدستر و ثوم و حرف و دار شیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و بزر جرجیر
و مانند آنست و گاهی از بعض ادویه مذکوره چند و اطلیه بر اصداغ بعمل می آرند **و ادویه** سعوطات محلل اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلا
در اول مرتبه بروغن گل و مانند آن بعمل آرند و در مرتبه ثانی بعصاره چقندر و مانند آن و در مرتبه ثالث آب مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی
سعوط یکدرم آذان الفار مثل او عسل و یا قلقند در آب حل کرده یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار
یعنی خس الحمار که آن کاهو وحشی ست یا نعنع یا فوتنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل او یا انجره یا برگ شابانک یا لبلاب یا سماق یا کرفس
یا صعتر مشبیر و ختران از هر واحد عصاره گرفته و یا مرکب انگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم بعسل و یا طبیخ کمون یا جوزاد

سوده دیا رغن قره ویا سندیوس سوسن سفید یا دخن یا آب حماز التحل ویا روغن بادام تلخ ویا طبیخ مامیران ویا حب بلسان ویا روغن شونیز التسیر بریان ویا جند بیدستر
بروغن بادام ویا شیر تزویج بروغن مذکور یا عدس تلخ سروغن بادام ویا صصی نشیغه بختران یا زعفران ویا میعه سائله ویا جاوشیر بروغن بادام تلخ ویا
حلتیت بروغن مذکور ویا صمغ صبر وبروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست وادویه انکباب نطول است اکلیل با بونه حلبه شام زوفا اسطوخودوس افسنتین
اذخر بادیان بیخ کرفس پوست ترنج برگ ریحان برگ سداب عاقرقرحا حب الغار عشبه مغزلی برگ نمام حاصل صعتر فارسی مرنجاسف نانخواه درمنه سکی مرزنجوش
قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فوتنج شیح ارمنی هرچه ازینها مناسب دانند جوشانده انکباب یا نطول سازند و ادویه یا شومه حار نیست گل بابونه
مرزنجوش عنب الثعلب گل شبت هر یک ده درم سبوس گندم بیست درم بدستوریکه در علاج امراض دماغی حار سابق گذشت بعمل آرند گاهی اکلیل با درنجبویه
و برگ سداب نیز کشنی هرچه مناسب دانند افزایند سبحه یار یمی گوید که سندروس شمامه و بخور آن بادویه بارده دماغ فرود می آرد و کذا مسک شمامه و شربتی
دماغ از مواد بارد ست و ایلیکه کابلی ما بیده بعسل سرشته خوردن طوباتی را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کنند و تخم طلع نخل و غرغره بطبیخ او یا شربت طبیخ
او منقی دماغ ست و کذا اسع کمد ویا عاقرقرحا العلم با صمغ بیسته دانه اختن آب چرن و کذا سعوط بعصاره گل ترنج تازه و هر واحد ازینها مجرب ست و شربت
عود یا عصاره نجور مریم بعسل یا مقاح اذخر یا تخم خطل یا ابرقرایا قسطور یول و تریق یا طبیخ جیری سده یا گرم بعسل سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا گرمی یا زرنباد
و ایلیکه کابلی یا تربد یا تخم انجره ونحو آن بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصاره فوتنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یکدرم یا غاریقون یا حب بلسان یا سلیخه یا بنگ یا اسطوخودوس
دو درم بعسل و شم شم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فاغل سیاه یا دارفلفل یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقه کتان
ویا ریحان کافوری ویا عصاره جعل ویا گل خیری زرد یا سنبل هندی ویا دارچینی ویا عاقرقرحا یا سوسن سفید ویا گل سوسن آسمانجونی ویا جندبیدستر ویا
حمار التحل ویا حب بلسان ویا گل بستان افروز ویا گل مرزنجان ویا بنگ و مضغ بیخ شقائق النعمان هرات یا مصطکی یا مویزج یا عاقرقرحا یا زنجبیل مربی عطی
یا پوست بیخ کبر یا عنبر یا عود اکل مقالا بجزه مسلوق بروغن بادام و نطوخ و خل مخرب بعصاره قثا الحمار و شیرزنان بر واحد منقی دماغ از مواد بارد ست
وباقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

واین صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و مالیخولیا و صرع و سکته است و سبب و تکثار اغذیه مولد سودا ست مثل عدس و کرنب
و لحم بقر اول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج مسهل آن مثل حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی
گذشت از استعمال ادویه ملطف و مقطع و محلل و تصفیه و درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لیکن سرادویه شدید الحرارة اقتصار نکنند تا در تحفیف یابد
نکنند و لاسیما اگر سودا غیر طبیعی احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لامحاله احتیاج تبلیل و ترطیب بود مثل عناب نیلوفر و انجیر تر و بنفشه و مربی و تمر
آن ویا با ماء الشعیر با شکر و ترنجبین یس عقب منضجات محلله لطیف التحلیل بدرجه ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفایج و برگ بادرنجبویه و سپستان
و ترنجبین افزایند و آدمی آنست که جمع نمایند ادویه ماده مرطبه با جائیکه مقطوع مجالا مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصا با ماء الشعیر و طبیخ اصل السوس
و بادیان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و لسیار است که زیاده کرده میشود در ان اسطوخودوس بر ای اختصاص آن بدماغ
و ماء العسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سودای طبیعی و محترق البلغم و خون اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدیم ترطیب بسیار نمایند
و ادویه مرطبه مدرکه حرارت احتراق نمایند بعده انضاج با دویه مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلظت طبیعت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات
بسیار استعمال کنند تا وقتیکه تا سه هفته گرد دو اثر مفیدی ابسیاهی گراید و در تبعض لینت ظاهر شود بعده مسهل دهند و بعد مسهل باز منضج دهند
و بعد از آن مسهل نوشانند و همچنین بعمل آرند زیرا که سودا یکبار نضج نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نضج یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ بهر نضج سودا
نیز معمول ست بسفایج اسطوخودوس ۷ درم بادرنجبویه افتیمون اصل السوس هر یک دو درم مویز منقی بیست دانه آلو بخارا ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین

پانزده درم خیل کرده بنوشند تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاوزبان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی بادیان تخم خطمی اصل السوس تاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک دو درم تخم بیخ عدد گاو عدد چهار توله افزایند و گاهی بصورت کثرت غلظ ماده قنطوریون و بیخ کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر فلوس توله شیرخشت چهار توله سنای مکی هلیله سیاه هر یک دو دانه مثقال روغن بادام یک مثقال و در صف ترنجبین و گاهی لاجورد مغسول در جلاب حب بسته میخورانند و بالاتر مسهل میدهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد با سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح با آب شاهتره و نیز نافع می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماء الجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و تنلیسی فولس خ بیخ منقی دماغ از مره سوداست و گاهی حسب قوت مزاج مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا و مید مید بوجبوب که دران لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و قدری خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص است لیکن استعمال خربق بخدره احتیاط باید و بعد تنقیه غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و زوفا یا پوست بیخ کبر معجون العسل در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل سودای طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هر چه تجفیف و تسخین باشد اجتناب نمایند و بهر رطوبات از الابان و ادهان نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر از علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ کنند حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم سه بار داغ کرده هر روز ازان سه بار پانزده درم بنوشند در منع تولد سودا و تجدید هضم و ازاله فساد آن بغایت مجرب است

علاج امراض دماغی ریحی

وآن صداع و شقیقه و سدر و دوار است و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم است بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ تسبیح و افتیمون و چاشا و امثال آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و تسمیم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص است و تقطیر روغن یاسمین و روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید است و نطول با دویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و فودنج بعمل آرند و از خرقه مغموسه در آب ادویه مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سرست و قطور روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شرب و شم خلیان یعنی یاسمین بری و شم بهار بستان افروزه و خلاف بلخی و نسرین و گل سوسنجان و نرگس و سعوط مرکب بقدر دانگ کرسنه بروغن بادام و روغن خسته بکر قند و حل عصاره برگ شاهبانک و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سرست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیه آن نمایند بهتر یکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد ازان تعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از مبخرات مثل خرما و جوزه و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

وآن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیه خلطی نمایند که ازان بخار متولد میشود مثلا در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل با برود دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در ترطیب و تقویت سر کنند سعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال لخلخه بارده و شربتهای لطیفه مثل شربت حماض و لیمو و تمرهندی و آلو مع اسپغول و شربت بنفشه و آلو با لعاب بهی یا نقوع حامض یا شربت بنفشه بدهند یا اسپغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی صرف یا همراه آب تمرهندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که دران اندک تبعیض باشد و شمومات لطیفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا

کنند و جذب آن بطرف حاجات و تنقیه امراض بعد استعمال کسد نطولات معتدله در حمام و غذا امراق اماروانه یا لیمو یا اسفاناج یا سماق کرده یا فروجه ساده لحم حلال با مع نان منع تصاعد بخارات بسوی سر میکنند و کمثری بهم خورست و بعد غذا برای منع صعود ابخره خوردن سفوف کشنیز و شکر یا سماق مع نطولات و انیسون و امثال آن یا سیب یا ناشپاتی یا زغرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده انداختن و در صورت مادهٔ بلغمی و سوداوی مسهل آنها دهند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آرند با لجمله مراعات خلطی که از آن بخار متولد میشود در اشربه و اغذیه و غیرها واجب ست اول استعمال منقیات مناسبه بجذب بخار به بستن اطراف و مالش کف پا و تخییر پای در آب گرم و نهادن پا بپیاده آب گرم و نهادن تا غایت ساقین پس حبس بخار بعمل آمیختن کشنیز خشک با اطریفل کشنیزی امید کرد و استعمال سفوف برای جذب بخارات از سر و رسیدن فائده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیر آن سوی علاج امراض دماغی شرکی خواهد

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکته و جمود ست و وقوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محدث سده گردد و آثار بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند منضج بلغم که در ان زوفا و حاشا و غیره و ملطفات افزوده باشد و بعد نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج و شبیار کنند بعده بتحلیل نطولات و ضمده و تمریخات و سعوطات و عطوسات و عزاغر که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شده بکار برند و بار بار انضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده تحلیل گرایند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتحه و شبیارات و مضوغات و ادهان محللة الحرارة آنچه واجب ست که در همگی نطولات سکب و ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کنند و شمیدن گل نرگس و شونیز بریان بر آزاد درخت و لادن و شاه بانک که آن بر موف ست و گل سوسنجان و مرزنجوش هر واحد تفتیح سدهٔ دماغ نماید و کذا برگ بخار خشک یا یک سا پیده در خرقهٔ کتان بسته دائم بوئیدن بخار طبیخ مرزنجوش گرفتن و سویدی گوید که شم شاهسفرم و کذا انیسون بریان در خرقهٔ کتان بستند تفتیح سده دماغ مجرب یافت ست و استعمال سکنجبین عنصلی نیز مفتح سده ست و کذا گل خیری و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویه و مرماحور هر واحد شرباً و شماماً و کذلک سنبل جوزبوا و انیسون هر سه مساوی مفتح سده ست و فرنجمشک شماماً و شرباً و ضماداً و تخم او و بقله سلوق او اکلاً و عرق او شرباً و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن اسطوخودوس و مرزنجوش و جندبیدستر و عصاره مرزنجوش و کنار و گل قندول سوداً و بقلهٔ ریحان مسلوق و شیره بادام اکلاً و مرماحوز و شیح و مرزنجوش شماماً نافع و اگر سبب سده سودای غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیر آن فصد ست و استفراغ سودا و استعمال اضمده و نطولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هر گاه از علاج گرم سر را مضرت رسد تدارک آن نمایند بمبردات که با ارخا بود و قبض در ان نباشد و بعد از تسکین باز اعاده مفتحات کنند و تا انفتاح سده بهمین طریق علاج کنند و ایضاً در چنین حالت استعمال سکنجبین ماء الشعیر و غیره و مفتحات بارده مناسبت دارد و اگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا ورم محدث سده گردد علامات غلبه خون و صفرا و ورم پیدا بود و تدبیر آن تنقیه بفصد و مسهل ست بطوری که در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده ورمی بدانچه در علاج [illegible] امراض دماغی ورمی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سهری و سکته ست در جمله اقسام ورم اول فصد سر رگ کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیر که در علاج امراض دماغی حار سازج گذشت بعمل آرند و ابتدا با روغ ماده از مبردات مذکوره مخلوط بسرکه و گلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سرکه تجارت و درین استعمال روغن گل مبرد بمقداری صالح بدون افراط مخلوط با سرکه بسیار ه دریا اندکی بر پیشانی و سر و آب عنب الثعلب و فوفل و صندل و شیاف ماميثا و گل ارمنی و عدس مقشر و مانند آن و آبهائی که در ان ادویه بارده قابضه و حاره قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرفا و جوز باشد نافع ست و از ادویه شدید البرد مخدر مثل خشخاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و در ان هنگام

تدریجی بابونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره اسهار الیسکند و کم کند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحدة باشد و الا ابتقیل
که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده منضجات مواد حار مشغول شوند و بعد ازان دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آنکه دران اکلیل الملک
مورد پخته باشند دار از ادهان روغن بابونه تازه تنها یا مخلوط به روغن گل بحسب صدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و ببیس
عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بیخ و بزر آنها و سبوس گندم و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید جوشانیده باشد
و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضا ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات
واجب در علاجات اورام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماء الشعیر
و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که دران روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و فیقرا و مانند آن
باشد با ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند و در ابتدا از رادعات بر روغن گل مخلوط بملطفات مثل حاشا و فودنج و جند بیدستر خاصه پس استعمال
نمایند عسل و سرکه آنرا بطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و بسا است که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر ازان بحسب مزاج جند بیدستر
خصوصا برای لثیر غس بعده منضجات که دران ارخا و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد ازان نزد انتهاء در تمامی اورام بارده و حاره مرخیات
را بدین نوع که در بارد مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیرجات
مثل خمیره گاوزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح یاقوتی
بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کیتکی مرکب هر چه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حریره های معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام
مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمند است و روغن گل بسر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان
بوداده و مغزیات داخل است بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب ببویند و بوییدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو و نقد یا با مروارید
محلول بگلاب بسیار مفید است و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادمغه
حیوانات دلیوب مقوی دماغ است و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علویخان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن و حسن
آن بسر مالیدن و همچنین سر ابخار قلیه جگر بزکه با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یکدو لقمه ازان خوردن نافع است و اگر سینه بچه مرغ که قریب
جوانی رسیده باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و مهاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع
رطل و قدری زعفران و دارچینی و هیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا
نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مزید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ
مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی هر واحد یکماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یکتوله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند
که تخم حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت باستفراغ آن پردازند
بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطکی سوده یکماشه با طریفل کشنیزی یکنیم توله سخت مقوی
معده و دماغ است بالجمله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلا اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بارد باشد و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت
در سائج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حاره بارده سائج و مادی مذکور شد و بعد ازان حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ
کوشند مثلا در مزاج حار مقویات بارده دماغ مثل صندلین گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل نیلوفر

و در مزاج بارد مقویات حاره مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حماما و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و سر اج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار تخم و شربت گلاب و گل تفاح و گل و شربت آمله و کافور و هلیله کابلی و تخم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان و حب بلسان با فلنجه و بادرنجبویه مخلوط بکباب قرنفل و با عرق بادرنجبویه و با اسطوخودوس یا جوز بوا یا بیخ بادآورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران و ترنجان و تخم آن و گل بادام و شم برم و عبیتران و زعفران مخلوط با لادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبل و گل سوسنجان ست و شرب و بخور جوز بوا و سنبل هندی و شرب و لخلخه سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و سرا و غالیه و سعوط نسرین و در روغن و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شب بادرنجبویه و کباب قرنفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک یا پوست سبز او خشک کرده ذرور آن مقدم سر هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست **واگر** بسبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغه حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و تخم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بروغن گل هر واحد مزید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند و بیش اگر سببش کثرت جماع باشد مهیات و مولدات منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع نمایند و اغذیه مرطبه ملطفه خفیفه سریع الهضم دهند مانند شوربای چوچه مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیرخواره بروغن گاو پخته با نان روغنی تنوری و ماء اللحم ساده نه توله یا ماء اللحم مرکب علوسیخان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات بسیار مفید ست و کذا با نمک سلیمانی و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو میش و گوسفند و شیر و مغز همه حیوانات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده بنیم گرم تناول کنند و بالائی شیر با نبات یا پلاو مرغ و چپلاو و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد **واگر** بسبب کثرت ریزش نزله تو تنقیه دماغ بحسب قوت باد ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس شش ماشه علوسیخان با عرق اسطوخودوس مع نسخه علوسیخان که در بیاض مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلاً تحلیل ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل و دماغ اند و حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خربزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله روغن بادام گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلاو و دو گوشت و قورمه همراه نان تنوری و یا گوشت تو و دراج و معجونات مقویه دماغ و مانع نزله بعمل آرند و نسخه تفاحه علوسیخان اینست عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهارنارنج یک مثقال و دو دانگ علک هندی رحصی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته در ماء الزنگیس گلاب بسایند و عطر عنبر و ناگ کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یکنیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود و بیس بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد تبرطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد بعد ازاله مرض تقویت بدن بادویه و اغذیه لطیفه بتدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب تدهین بادهان بارد اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع عصبی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیره مروارید ساده نه ماشه و رق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم ذکاء الله خان هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشکه خورانند و لخلخه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و هلیله و سیب نیز

و اماس بورق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کذا افوستاد روی ساده لولوی بعرق گاوزبان

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

و آن صداع و صرع ست بهر تقلیل حس اغذیه غلیظه مثل هریسه گندم و جو بلحم بقر و کله پاچه و کرش آن دهند اگر معده قوی باشد و الا اغذیه که از بقول بارده مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت بره شیرخواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعامها تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده

نشود چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون بدهند و اگر قوی‌تر خواهند آب کوکنار
و یا فلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزرالبنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت
ننمایند زیرا که مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن است و بسا است که مؤدی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس
نقصان کثیر رو دهد بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند تا استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سرو یا دیگر اندام کنانیده و اگر مانعی باشد حجامت نمایند
و بعده تنقیهٔ صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک
و صندل خل کرده سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یکدرم شب یمانی دو دانگ مرمکی ربع درم سائیده وقت خواب
با آب نیم گرم بخورند و اگر ورم ضربه ضعیف و خفیف باشد آرد مونگ مغاث بغدادی مغاث هندی یعنی میده چوب آقاقیا زردچوب کوفته بیخته بروغن
گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میدهٔ گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ
خارج شود دماغ مالیان حتی الامکان بخورانند و بر آن آب انار ترش نپوشانند تا از استحاله دماغ بعفونت و از ضرر عشیان که گل ارمنی مغنی اند بازدارد لیکن
آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معدل باید که حموضت او قلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب
و اغذیهٔ بخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جوز و پستا و بادام و جرجیر و بادروج و شراب قوی و مفتح و مویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع
ضربی و سقطی جویند گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق یا از غیر آن باشد اگر در جلد بود و فقط بغیر سیلان
خون آنرا جارحه نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در آن باشد متلاحمه
نامند و اگر تا سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال و نگرداند آنرا سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی
خارج ظاهر گرداند و در آن ورم حادث گردد فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج
نقل بعض اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود آمه و مامومه
نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و فطره بسیار ردی است و اکثر در آن
اختلاط عقل عارض شود و در آمه و جائفه خطر است و شیخ میفرماید که در جراحات و صدمه‌ها بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحت
و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تپ و قی مراری ظاهر گردد و کمتر
فلاح یابد و قریب‌تر بسلامت آنست که قطع در بطن ایمن یا ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن
مؤخر باشد صعب‌تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در مؤخر بود سخت‌تر باشد و بعیدتر است که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت
بضم شفاه او بسرعت کنند. بالجمله در شجه بمبادرت منع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن
خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله است دو مذهب است یکی آنکه مائل با دویهٔ بادیه ساکنهٔ شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین
است دوم آنکه استعمال ادویهٔ شدید التجفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع سقاع منعذب انکسار او با دویه جذابه از مرهم وغیرها بر موضع فوق او از
خارج لطوخ از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین است و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین است و این عجب
نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس است و شارح موجز گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب منع نزف الدم
و سرعت التحام و دفع وجع یافته‌ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و انجح

فتیل غولی بود و حمل او درین باب عجیب ست و ماء لقی دفیو ونیز بیسند که ماء خطمی مطبوخ و شراب کذا انیا بعسر و کذا سوسن بری و کذا حی‌العالم صغیر
ساییده و کذا بادروج و شمشاد سحیا و کذا اخوا الطیب و عن حمل سوده و کذا زراوند طویل سوده بشراب عسل سخته تا غلیظ گردد و در خرقه کتان مالیده با بلغ
جرجب که اسفل طام سرست ضماد ملیون بعسل آمیخته مفید که تنگی بچه در رحم منفرست تقطیر روغن گل یا روغن کبوتر یا فاخته یا سفنین مشبه ارس و کذا و درم خونه و بیلیل
و خمیر آمیخته گندم خشک کرده ساییده و زاج و کندر دم الاخوین قتیل سوخته و صبر کافور و زنجبیل پوست تخم مصر پوست تمر آن هر واحد للتمام جراحت امن مکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سهر و صرع و غیره است پس اگر بشرکت معده باشد و سبب اجتماع خلطی در معده بود استفراغ ماده غالب نقی سهال
و اصلاح معده تعدیل مزاج و تقویت آن کنند تا اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین گلاب خوردند یا شیر کوتته نیز
افزاید و اگر تسکین زیاده مقصود بود آب تمر هندی دو تولد آب آلو بخارا بجای انار شیرین و تخم خیارین هشت ماشه شیر کشیر خشک چهار ماشه با گلقند سکنجبین گلاب
دهند و اگر بعض امتلای خون نیز معلوم شود بعد فصد آلو بخارا عرق شاهتره مالیده شیره تخم کاسنی شیره جیابین شربت انار داخل کرده دهند و اگر احتیاج
اسهال صفرا آید مسهلات صفرا دهند و اگر معده تشرب اخلاط صفراوی کرده باشد و ان صفر اسیار باشد پوست بلیله زرد افسنتین بنفشه هر یک پنج درم
تخم کاسنی گل کشوث شاهتره هر یک سه درم تمر هندی بست درم آلو بخارا چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد
بست درم محموده بشوی یک دانگ افروده بیاشامند و طبیخ بلیله و تمر هندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین عنصری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد
اطریفل صغیر یا بلیلی یا سیارایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت سر معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی
گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضاً چون اراده تقویت دماغ و منع صعود اخلاط مراری از معده و نواح آن بسوی دماغ نمایند و واجب ست
که فواکه جامعه خصوصاً انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود غوره خصوصاً بعد از طعام بخورانند و در ابتدا روغن گل و روغن آس بر سر مالیدن بعد
از آن صبح سر در روغن بابونه و آس حل کرده للاکردن مقوی سر ست و اگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده بعمل آرند نیز جائز ست و جلاب رب
قابضه مثل رب غوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر قبض نیز مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک ساییده در رب آمیزند و اگر
در رب مذکوره چند لقمه نان ترکرده بر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اخذ آب انار مانع انصباب صفرا بمعده است و مزوراتی که دران چیزی
ترش مثل غوره و انار و تمر هندی و آلو باشد یا نخود کشمش و شیره بادام و یا مرده ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیره بادام غذا سازند و واجب ست
که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویه چرب و شیرین تناول ننمایند و اقتصار نمایند بر اغذیه ترش و چاشنی دار و مدام ترنج و سرد با
مانند رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و مهار بید بمالند و اطراف اسافل یا پای بالا ندو بازو بندند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک
در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده مانند کی مصطکی در گلقند آمیخته بخورند و بهر اسهال مسهل بلغم حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا
از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند و نقوع صبر پتو یا ساذج افسنتین بلیله کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس سفایج
بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویز سرخ منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم
صبر و نیم درم کتیرا نرم ساییده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیاشامند و بعد تنقیه تلطیف غذا و خوردن چیزهای گرم
گرم استعمال ضمده مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثل جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دارچینی یا مصطکی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر
یا آمله که ذکر رود مثل اقلایا و طنجات با قاویه حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده مسهل سودا و حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند
و یا پوست بلیله کابلی بلیله سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه
تخم فرنجمشک بسفایج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بست درم تمر هندی بست و پنج درم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد

درم نجانند مالیده و صاف نموده بست درم ترنجبین وده درم گلقند مالیده با نصاف کنند و یکدرم تربد نیم درم لاجورد مغسول بران پاشیده بیاشامند
یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند با دهان و نمامه سنجنه مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین و ارقیه با فتیمون یکشقال سوده همرند
بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل الحرارة نمایند و مزورات نخود آب مغز قرطم و لحوم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب لبوب بخورند و سائر تدبیر
از مبحث الیخولیا اخذ کنند **و** اگر ماده بلغمی باشد محللات ریاح مثل شیره بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی کمانند و بعد نضج بمنضج بلغم مسهل
بلغم دهند بعده دواء المسک حلو یا مرنجو را نند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب است و کذا شونیز نانخواه
زیره حب الرشاد دیکه بهم هر روز بآب خوردن و ایضا بعد تنقیه معده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ با آب طبیخ اصول حلبه قرد مانا و انیسون
آن دهند بعد روغن بید انجیر بنقوع صبر بدهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود **و** اگر سوء مزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد تعدیل
او پردازند بدانچه در علاج انواع سوء مزاج ساذج معده بیاید **و** اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح بست
گندم با آب انار یا سیب یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان
شود قی کنند تا که صفرای منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد ترکردن در ترشی بانیسون و زیره و نانخواه و عود و قرفه و دار چینی
و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب با افاویه سازند و دران لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با انیسون مصطکی بخورند و آنجا که سرف با نزله و حرارت آن
از استعمال حموضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند **و** آنچه از شرکت تدمیغ ساقین باشد اگر در آنجا امتلا ظاهر بود فصد صافن
کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج مسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون مکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطفه
مثل تریاق و مترودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پا بیا از بن ران تا کف پا به بندند و کف پا را بنمک
و روغن خیری گرم کرده بمالند و یا شوصه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدا ارتفاع بخار خوب محکم بسته
بهرار الهر بوزنت فعلی آن گرمی تشن بدان رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب
گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب طبوخ ادویه گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن ندهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد آن عضو
را در آب گرم نهند بعده عصابه بکشایند و بخرقه درشت بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و تریت اسطوخودوس و مانند آن از تریت
و شمومات و مروخات که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن
و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جند بیستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و بر عنهای گرم بمالند و اگر
فائده نشود بر موضع مبدا ارتفاع بخار دماغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویه مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و تیر انجیر
و کبیکج نهند و یا فلفل و خردل و فرفیون سائیده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذراریح و کبیکج و سرگین باز و عسل بلادر قوی تر از انست و بعده
قطنه سرب بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه زودی مندمل نشود و مدتی ماده فاسد مستفرغ گردد و بعده مدملات بکار برند **و** آنچه از مشارکت
یدین بود بدستور مسهل حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدا حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض
بازو بر بندند و تدبیر مذکوره بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند **و** آنچه از شرکت دیگر اعضا بود در اصلاح هر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو بحسب
بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلا در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هر چه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد از ان
تعدیل مزاج دماغ و ازاله باقی نکایت آن کنند و در شرکی معائی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت
آن و آنچه جامع این هر دو امر است اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خاییدن کشنیز خشک و دارچینی و سعوط کشنیز با شکر و خوردن کشنیز و ربجان سعف
با موبیز سیاه منقی و نان نرم کوبیده نافع است و استعمال حافظ الصحة و امثال آنست **و** در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و سلس

و ورم رحم تابه و آنچه از شرکت جمیع بدن باشد لعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی درد سر

بدانکه صداع المی ست بسبب درد سر یا سوء مزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعةً است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو با هم مثل ورم و سوء مزاج ساده نوع صرف است
که هشت از آن ساذج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوء مزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه ماده رطب باشد که در آن حالت رطوبت بر امتداد
ریح و جهت تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و سوء مزاج حار یا ماده حار دموی ست یا صفراوی یا مرکب از آن هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع گردند یا مزاج آن
یا گرمی آفتاب یا تمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهد شد و اسباب سوء مزاج بارد صرف ماده بارد بلغمی یا سوداوی و یا ریحه در صداع بارد
خواهد آمد و اسباب مزاج یابس کثرت تا حسب است مانند آن که در علاج صداع یبسی تفصیل ذکر یابد اما اسباب تفرق اتصال یا ورم ست یا ضربه و سقطه یا شجه و فسخ یا تمدد و هتک سده یا ریح
و ابخره و یا حالا اکال تفرق اتصال که از جهل میباشد نساست که ماننم میگردد و خرق آن باقی میماند و ایذا میرساند و صداع حادث میباشد پس سبب ورم یا ماده دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی
یا سوداوی یا مرکب یا از آنها و اسباب سده در علاج صداع سددی بیاید ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو
و گاه از خارج مستنشق میگردند یا از مسام می آید و در دماغ محتقن میشوند و سبب صداع تمدید و انضغاط میگردند و از این قبیل ست صداع حادث از
بوییدن روائح خوشبو و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح نمیگردند بلکه مهیج و مولد ابخره اند و ریاح و بخارات بلغمیه ثقیل بطی الحرکة و محتبس
می باشد و سوداویه محتبس تا حد کمتر در کمیت و بیشتر در کیفیت و ابخره دمویه عذبه کمتر از آنها در ضرر و بیشتر اند از جهت کمیت و ابخره
صفراویه حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال اند اکثر ضرر او بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ الرئیس این همه یعنی سوء مزاج و تفرق اتصال و ورم
با اصناف و انواع خود با که اسباب صداع ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در حجابین محیط آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج
از قحف پس سبب خود هر کدام از این اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و آن یا عضوی بود که میان آن اعضای این
نسبت عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبه عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال یا
مجاور او بود مثل ریه و ضع تحت او که آفت این بدان مودی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده با
آن مهر آنکه گرده مشارک جگر ست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ از این جهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد
و اسحیه مشارکت بود گاهی با دوار و نوائب باشد بسبب دوار و نوائب سبب که در عضو مشارک ست مثل صداعی که بمشارکت معده باشد چون انصباب
مواد صفراوی یا غیر آن از ابسوی معده ادوار بود و مثل آنکه با دوار و تزید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای
آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست
که متادی نگردد بسوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متاذی گردد و مشارکت غیر مطلقه آنست
که متادی گردد بسوی جوهر دماغ از آن عضو شی جسمانی و آن ماده خلطیه یا بخاریه ست از قسم اول ست اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد
و ریاح از سده و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسای قوی شدید و گاهی میباشد متادی از کیفیات مشارکی کیفیت ساذج از کیفیات طبیعیه که آن
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ست و یا کیفیت غریبه ردیه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد و مواد غیر
در طبائع خود بود که با شدت کیفیات یا بزاید کمیات خود ایذا رساند و گاهی متادی ماده غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه
در اختناق رحم و یا شخص بعید العهد بجماع و یا کسی که در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود و هم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا
از جهت کیفیت حاره منتشر و در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت ماده فاشیه پراگنده در سائر بدن و صداع بحرانی از این قبیل ست صاحب کامل
گوید که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تپ و یا مفرد منفرد پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از استلای ارتفاع اخلاط و بخارات بود ده بد

واین یا از خلط ردی محتقن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان است و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت
تپ چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی ازان خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوث او بمشارکت سر
معده را بود آنچه خاص بسر باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود
و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این یا از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره مصدعه مثل جوز
کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه
هرگاه مزاج اغشیه دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از کشادن سر در هوای بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج
یابس بود و صداع حادث ازان ضعیف میباشد و اما از رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود پس صداع تمدد حادث
از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض
آلی بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم
از غشای مبسوط زیر جلد سر بسوی ام غلیظه بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت
سر معده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و یا از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی
از شرب شراب هنگام تراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند
که بعض صداع حار سریع التحلل و الانقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی ازان بطی التحلل و الانقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوذه است
و رئیس الجماعة میفرماید که صداع گاه عرضی باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حمیات حاره منذر بعلل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت
از دفع ماده بتمامه برعاف یا غیر آن کند و امراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم است بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات
آن و بالجمله دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود یا از امری در نفس عضو یا از سوء ترکیب آن و یا بسبب
قوت حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز ایذا یابد و بعض صداع را عرض شود و بعضی سودی باعراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد
ورم در نواحی سر پیدا شود و بعضی سودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضطراب یا ایرام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث
شود و یا ازان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب
بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس و ضعیف الاعضاء
مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و ازان بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان
اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و نیز بعضی از متناولات اشیای مصدعه اند در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع افاویه
مصدع اند و کذا جمله مبخرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر موذی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیز بخورند یا بالعکس
دفع ضرر یکدیگر کنند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی
ظاهر سر و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و دران باران کم آید و خریف جنوبی باکثرت باران باشد
صداع در زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع
ز نزول دراب بسر بسیار در آبهای شبیه بالنظرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام ترعرع دماغ عارض شود و ترعرع یا از حرکت
شدید بود و طاعیت یا سقطه یا سقوط شی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطبا انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد
اجتماع بخارات در بطون دماغ است و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

و برق بخارات بکل بسوی سر افتد و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه هضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد و ایضا خواب
طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از پس بسبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر و لعاب افتد و گاهی عقب
جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود و بعلاجات ساکن نشود و بادی
علامات ظاهر بود دانند که یکی ازین دو نوع است و درین هنگام فرق میان این هر دو از نقاوت صفای حواس و مجاری در آنچه از ذکای حس بود
باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از سبب
مخصوص بسر باشد در اکثر امر ثابت میباشد گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه عضروفی را که بعضله حنجره و حلق آمده آفت رسد
الحاصل جمیع انواع صداع را حسب نسبت به بست و هشت نوع منقسم مینمایم یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی
و سوداوی و ریحی و جبلی و خارجی و بخاری و دخلی و خارجی و شمسی و ورمی و خماری و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و عصبی و حمامی و شرابی و تخمی و ضربی
سقطی و تفرق اتصالی و ترمزی و دودی و قددی و مشارکی و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین انواع و طریق تشخیص بیان می کنم
طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا از مریض بپرسند که درد سر تنهاست یا با مرضی دیگر اگر تنها گوید آنرا صداع مرض گویند پس سوال کنند
که در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع جبلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و تنها
خشکی است یا تری اگر سبکی سر و خشکی مبنی گوید صداع ساذج بود و بعده بپرسند که ملمس سر گرم است یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود و درین صورت
دیگر علامات آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دودی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در ابتدا و انتفاع بچیزهای
سرد و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر ملمس سرد باشد و اثر سخافت و هزال در چهره یافته نشود و نه درد مفرط
بود هر چند که فرض باشد صداع بارد ساذج بود درینحالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و میل وجع بسوی موخر دماغ و شدت صداع در اوقات
سردی و مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند اگر مریض گرانی سر بیان کند
صداع مادی بود پس اگر ملمس گرم باشد صداع حار مادی بود بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ
غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزهای شیرین
و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان
غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و حس تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد
مادی بود بعده اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی موخر راس و تسکین آن بضمادات حاره و هنگام تیز وزیدن گرمی هوا و شدت
آن و در تسب نزد سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربه بارده و استعمال طلاء و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبه بلغم مثل
کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منخرین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و رقیق و بعد نضج سیاه
و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر
تمدد در سر و انتقال درد از جائی بجائی دیگر گوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر ملمس سر در عرض دوی و در گوش باشد صداع ریحی بود و ملمس گرم
و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هرگاه علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی مشخص نگردد و درین صورت
سوال کنند از عوارض معده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوری که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب که
که مدرک گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکوره هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون
از بدن بطریق نزف یا قی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فکر و گرسنگی سوال کنند اگر باشد

وداوی بیس فتیشوم وچشم وبطلان فکر وحافظه وضجرانی سبب بیداری نیز بود وصداع عصبی باشد والا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بدبو شود
ویا تقدم ضربه وسقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت یا عروض صداع بعد از خواب بپرسند پس اگر عروض صداع بعد جماع گوید صداع جماعی باشد اگر
بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد واگر از بوییدن چیزهای خوشبو یا بدبو گوید صداع شمی باشد واگر وجود ضربه وسقطه بود صداع ضربی وسقطی
باشد واگر از تفرق اتصال گوید صداع تفرق اتصالی باشد واگر تقدم ضربه بر سر یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و بآن ثقل و تمدد
در سر وکشیدگی اعصاب حدوث حالتی شبیه سبات و نسیان عارض گردیده باشد که هر رائحه ببینی مشموم شود صداع تمددی باشد اگر بعد از خواب عارض
شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود و حال خارش در مقدم دماغ و بد بوی انف و بینی وگاه گاهی چکیدن قطرات رطوبات و زرداب از بینی
و اشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا در وقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع درد
در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت
موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مور چه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در خیزد مقدم یا یافوخ بگوید و با آن آثار مذکوره شرکت معده بود صداع
معدی شد و اگر در بنا گوش پیسه یابست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ گوید طحالی باشد و اگر بیان مثل تقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مثل تقدم سر
بگوید و نزدیک گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون سیری تسکین پذیرد و بوی تیز در دهان دریابد صداع امعائی و ریاحی باشد و اگر در وسط تارک بگوید و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط
جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مثل لگام گوید صداع حجابی باشد و اگر مثل مؤخر سر مائل بجانب قفا ثقلت گردد بگوید صداع کلوی باشد
یعنی گرده و اگر گرده چپ بود بجانب چپ و اگر راست بود بجانب راست و در هر دو جانب هر دو سر باشد و اگر در مؤخر ترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد
و اگر صداع در مقدم سر مثل سوی وسط بلند مریض بگوید که مثل رفتن چیزی مانند مور چه از دست یا پای بجانب سر می آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع آخر
دیگر مثل اورام سر و نزلات و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و صداع از تبلوعات مفاصل اقرس و عرق النسا و حمیات و غیره بگوید صداع عرضی است پس از زیادتی صداع بزیادتی آن و سکون
صداع بسکون آن مرض شناخته شود لیکن گاهی بعد زوال آن هم صداع ساکن نشود و بماند که این صداع بعد عروض مرض شده و صداعی که در حمیات و بحران افتد ذکر اصول بحرانی گوئیم
بعد زوال اوائل گردیده آنکه انتها علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تداویر که در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد پس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور میشود

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی می نویسند که صداع آسوده است غیر آنکه از علل بدنی در وجوب قطع سبب معالجه آن لعد زوال سبب بعد از آن از جمله امور نافعه در ازاله صداع
قلت اکل و شرب است از عادت و خصوصاً اغذیه مبخره و شراب غیر ممزوج و کثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار و خصوصاً
صفراوی نفرت است و چیزی برای صداع خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هر چه تحریک کند و در بدن مواد را از جماع و فکر و غضب و غیره از حرکات بدنی
و نفسانی نیست و تلیین طبیعت و مالیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است و باید که مالش پاها بقوت بنحوی باشد که مریض
را خوش آید و بخواب رود و فیلغریوس گفته که فصد رگ پیشانی را لازم مجرب است و اسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم اندکی
راه رفتن و ترک اغذیه نفاخه و مبخره و بطئ الهضم بسیار نافع است کسی را که خواهد صداع او بزودی زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بسا است که از ریختن
آب گرم بر اطراف و ادامت بر آن چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول می نماید و مؤلف در بعض جا مشاهده نموده که از باشویه صداع
زائل گشته و بسبب تنزیل ابخره و رجع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوة الصبغ بنوعی که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیة مسکن صداع است و همچنین
استخوان صبغ مرغزار و سر موش خلوج و زهر کوره باه و جلد شانه هد هد تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاه جلد رخمه نیز بالخاصیة صداع بنشاند و ابعاً برای
علق صدلی سوط مرداریه محلول اکم از آن پوست خشخاش کذا و کذلک پای بز بناده و کذا ضماد حنا بنمک طعام است علق راس مجرب نوشته و نطول آب گرم
اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب الشفا شربا و طلاء و گویند که خوردن بادنجان بالخاصیة دافع صداع است و گاه صداع مزمن از عضوی زائل گردد

اولا تسکین الم آن عضو کرده شود زیرا که وجع آن عضو صداع ست و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود در اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد منع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بیدانجیر و نیلوفر و غیره و مثل الیان طرد کافور و باشد که ای تبرید باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت افتد و بسیار است که اشیای الطف بسبب تفتیح طرق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردد و هر چند حار نباشند مانند تحلیل مسهل لطیف ضررست بکسی که صداع او عظام شدید غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه حقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد و معده تنقیه سازند و بستن اطراف و دلک و غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بران نیز امالهٔ ماده از سر میکند از اینجاست که یافته شده که جمیع اقسام صداع مادی نافع ترین چیز بالنفس اندکون و الیدین است سر بزیر سازند پس عوض آن پا و پاها را بکوبند و گفته اند که نفع میکند و در گرفتن سر بدست و ایضا بعد تنقیه در مالیدن نفس با دستگی مضایقه نیست اما الیدین اعصاب و عضلات گردن و استعمال نخلخه و از خوردن خربزه شیرین و همچنین تکمین طبیع ایشان لینه مثل خیارشنبر و گلقند و خمیره بنفشه و سیافات و حقنهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنها اگر آنجا کرد یار باشد روغنها و ادعا زند بلکه هر چه تری افزاید رعیت داشته باشد از آن اجتناب نمایند و هر گاه اراده اطلیه و ضمده کنند و صداع قوی تر و مزمن باشد اول موی سر تراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد از آن اگر تحلیل و فرح از خیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند و دماغ استنشاق با ستیفا از آن دوا کند و هوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل نماید معین تر باشد و آمیختن سرکه درین هنگام با طلیه و ضمده انفع میباشد و استعمال محدرات قوی تر داخلا و خارجا تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رود باید که بعد از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیانا و اغذیه ترش صاحب صداع را نافع نیست و خصوصا سرکه که بعضی قسم مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا دباغت معده و تقویت آن کند و منع انصباب مواد نماید مضایقه ندارد و وقت هنگام آن سرفه یا گرفتگی آواز باشد بکسی که از ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید که حدوث عارض شود پس اگر در خفته این عارض گرم و آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کنند چکانند که در ساعت کلام میکنند و در صداع بارد روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محللات قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعف با قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی از جمله اسباب صداع نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده متلی از خلط ردی یا غذای فاسد منخر باشد که درین هنگام قی نفع می بخشد و صداعیکه در مؤخر دماغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ است اولا بقدر قوت و بعد از آن فصد شخصی که بیاید در سر او انتقال می نماید و ارتبرید و تسکین باید لابد ست آنرا از فصد و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانکه روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته و در آفتاب گذاشته و مکرر تبدیل نموده و نهایت یکسال بران گذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه آب گل بطریق طبخ با آتش مرتب نموده باشند و همچنین اند آن دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر اراده تبرید و تلطیف باشد و تبرید از دو نیم مثل جوز و سرو بکار رود گذشته باد خوردن آن و آب صعصه مثل قسط و سلیخه و مر و دارچینی و حملاو اغذیه مصدعه مثل جوز و تصدیع والبان و نغاخه و دیر هضم و آنچه بالخاصیه مفسد دماغ است مثل خرما و حلبه و عدس و از آنچه تحریک ابخره کند مثل جماع و مکر و غیر بماند جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدع صحاست چه جای اصعد عین و تنبیه شیخ در علامات منذره صداع گفته که بول غلیظ شبیه به بول خر منذر صداع ست و نیز دلالت می نماید بر بودن صداع و انحلال آن و با بهم رسیدن آن عنقریب و همچنین سفیدی آن و رقت آن در حمیات و اوقات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی رأس مینماید و لا محاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم منذر به نزول الماء ست

علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج

بدانکه سوء مزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد آنچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداع شمسی که از حرارت

تمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی در آن و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا وزیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب
و بدنیه مانند مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام به آواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند یا تاخیر سفید او یا دموی ترابسی
و یا نوم از وقت مقرر معین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا رطوبات آن
حرارت عارض از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیه حاره
مثل فلفل و حلبه و نانخواه و زنجبیل یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و تنونیر و خرما و یا مجاورت عضوی که گرم شده باشد مانند
آن و امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا لیسه بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ موذی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار و صداع
بالجمله تدابیر که در علاج امراض دماغی حاره مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو
با آب سرد نیز نافع ست و شیره تخم کاهو بقدر یکتوله با شربت بنفشه و نیلوفر دو دو توله نیز معمول ست و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کشنیز آن و عرق
بید مشک و عرق کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب با بزرقطونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه
با عرق نیلوفر و یا کاسنی وغیره با شربت مذکوره بدهند و در وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال
آلو بخارا و تمر هندی و خوبانی و عناب مناسب و در حالت لینت طبع انار میخوش سه درم زرشک سفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یکدرم در آب
شیره بر آورده بشکر شیرین کرده یکتوله اسپغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه
نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش ماشه خیسانیده با شربت مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند و نقوع حابس
و حلو بشکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوی نافع و داشتن پارچه مبلول
بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر تکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن
روغن گل سه جزو و گلاب چهار جزو و سرکه یکجزو نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسبغول می افزایند لیکن بصورت
نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع ست و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو
و خیار و تربز و کاهو و کاسنی و خرفه و کشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات در سر هم انحطاط مرض بعض بالونه
بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه ضماد آن و شمامه بقول حسین نافع صداع حارست و بقول تمیمی ضرب و ضماد عصاره آن مسکن صداع حار بود و شیافه
از آرد جو سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعد ازان اطراف بستن مفید ست و اگر حرارت زائد بود
گل بنفشه و نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یکعدد بیفزایند و یا از نمک شور دو دام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک
نیم پاو تخم خطمی چهار دام در آب جوش داده هر گاه نصف بماند نیم گرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور و سبوس و برگ کنار
هم کفایت میکند و شموم صندل و کافور و جراده کدو در گلاب ساییده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده بویند همین اثر دارد و شمیدن
گلاب پاشیدن قدری ازان بر چهره نیز مسکن سریع ست و کذا آب بید و بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و سراج و سفرجل و گل باقلا
و پوست بیخ لفاح و آس سبز و نمام هر واحد مفید دردسر حارست و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین
صداع شدید الالم معمول ست و این سعوط نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یکماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان و روغن گل
و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الابراست و سعوط مروارید محلول در
دفعه اول مزیل صداع حار ست و سعوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا تقطیر سه قطره عصاره عنب الثعلب بعد ازان سه قطره روغن بنفشه نافع ست
و کدو و شعیره کافور با آب کاهو و یا بروغن گل مجرب و تسعیط بروغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش با شیر دختران و یا بر آب البیخ سفید و یا آب کدو یا آب کاهو

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب هر واحد نافع صداع حار است و ادهان مانند طلا نمودن روغن کدو و کاهو و نیلوفر و خیارین و غیره ادهان نیز قابض است و تدهین تسیط روغن حبوب سبعه نیز برای صداع حار و یابس نافع است و ضماد قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده در تسکین صداع حار معمول است و اگر کشنیز خشک را بریان کرده بسرکه و روغن گل سائیده بر سر طلا کنند برای صداع حار که مرض تپهای گرم بود معمول استاد مرحوم است و ایضاً آرد جو بسرکه و روغن گل و گلاب خمیر کرده بر جبهه و صدغین ضماد کردن برای صداع حار عجیب التاثیر است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بجلاب مانند کی سرکه و روغن گل سرشته نیز معمول است و در صداع شدید الحرارة گل نیلوفر کشنیز تر گل بنفشه پوست خشخاش باریک سائیده داند کی گلاب و قدری افیون هم کانور در خمل یکرده بکار برند یا آرد جو گل بنفشه و نیلوفر لعاب اسپغول که در گلاب بر آورده باشند سرشته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزر البنج بلکه قدری افیون باندکی زعفران که مصلح آنست می افزایند با لجمله اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزر البنج و بیخ لفاح قدری بادویه دیگر آمیخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات حذر کنند که مورث ظلمت بصر است و ایضاً در صداع حار ساذج شدید الحرارة در آب خرفه و آب حی العالم و آب بید و گلاب کافور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجل خانست و کذا برای صداع شدید بنفشه تخم کاهو آرد جو بجلاب سائیده طلا سازند و اگر وجع شدید تر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد گل میکنند و کشنیز و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یکدرم افیون زعفران بزر البنج هر یک نیم درم نیز نافع است و طلا از صندل بآب سوده و یا حنا با آب خیارین یا عنب الثعلب یا برگ حنا آب ساده یا آب کاسنی سائیده و یا برگ خرفه بآب یا بسرکه سوده و یا کشنیز سائیده بسفیده تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو بآب سرشته و یا قدری افیون بآب حل کرده در روغن گل آمیخته و یا کشنیز و یا کاسنی همه یا بطوخ بر پیشانی از تخم کاسنی در گلاب یا آب سوده نیز مفید است و نزد اهل هند تعمید جو کاه در آب مساوی آب حیات بر سر و کذا گیر و تخم خطمی یا برگ آن سائیده بر پیشانی و کذا برگ کنی با آب یا بسرکه سوده و کذا چوب ساج که از هندوان نیز گویند با آب سائیده و کذا برگ بکاین با آب سائیده و کذا بیخ انار بآب سوده و کذا برگ کنار و سبوس گندم با نمک سوده در صداع حار سود مند است و نطول جو مقشر چهار درم کدو تخم کاهو اسپغول بنفشه تخم خطمی نیلوفر باتخمش دایم بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار و سهر است بنفشه خشک جو مقشر تخم کدو هر یک ده تخم خرفه برگ کنار پوست خشخاش گل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و گرم بر سر ریزند بعده تغلیق سر بروغن بنفشه ضرب بشیر کنند و تطلیل مطبوخ بنفشه و بابونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هرگاه شاخها برقدمین و ساقین بکشند و پس آن بشویند بآب نیم گرم یا آبیکه دران ادویه یا شوربه پخته باشند جمیع اقسام صداع حار خصوصاً صداع صعود بخار و سوی دماغ بسیار نافع است و ریختن آب سرد بسیار بر سر ظاهراً بر روی حتی که سردی بقعر سر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیمو را بریده یک قاش آن بر پیشانی بمالد صداع حار را زائل گرداند و نوشته اند که هر قاش آن را برتابه گرم گذارند و یکی برداشته بر پیشانی بکار نمایند و هرگاه سرد شود بر تابه نهند و از قاش دوم تکمید کنند و همچنین تا یک گهری عمل کنند نافع صداع حار است و بیدا اند که بقول بابو اهر حلیس علیل در مسکن باید تا یکساعت پس غسل کردن آن بآب سرد فی الحال مسکن صداع حار ناشی از حرارت آفتاب است و گویند که اگر این صداع بنوعی تا مل گشت و تدابیر مذکوره هیچیک سودی نبخشید باید دانست که در دماغ فضله خلطی جمع شده بسبب قوت حرارت و شدت الم و انجذاب بود لهذا سوی آن اسهال استفراغ از تمر هندی و شیر خشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین هنگام میان تدابیر مبرده جذب فضول از دماغ نماید یعنی باندک سعوط جمع نمایند و لهذا آشامیدن آب تمر هندی با شربت بنفشه و یا لیلوفر و اندک شربت اسطوخودوس یا آبیکه اندک اسطوخودوس دران خیسانیده باشند اکثر نفع می بخشد و الاواجب است که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند شبهه یا بحجامت یا بلیلین و یا اسهال هر چه حدس صائب تقاضا نماید و بعضی عصابه که از سود مزاج حار صلیح اند نوعی از صداع شمسی شمرده اند آن جد دیگر

گردد و ایضا باید دانست که صداع حار که از تناول ادویه گرم و اغذیه مصدعه ضاره دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد و گاهی بنفس کیفیت
حار و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر بتدابیر مذکوره تسکین نیابد بضرورت تولید ابخره و حدوث انجذاب مواد تنقیه بفصد و غیره درینجا نیز مناسب بود و ایضا
درینجا سوای تدابیر مذکوره بهتر تبرید دماغ طلا بقرص کافور از انزروت و اقاقیا و صندل و جندش و گل نیلوفر و مامیثا و تخم کاهو باب کشنیز سبز ساخته باشند نافع است
و اقراص کافور از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیرخشت سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و تمر هندی
و آلو مانند اینها از شربتهای بارده مفید و اگر تسکین نیابد با این تدابیر باید که تلیین طبیعت نماید بملینات مانند نقوع فواکه با فلوس خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین
و یا بدون آن و یا نقوع خیارشنبر و شیرخشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند یا نقوع
املیله زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیارشنبر و شیرخشت یا ترنجبین یا آلو یا تمر هندی و امثال اینها و یا رب املیله یعنی ست آن بر آورده از آن حب ساخته استعمال
نمایند و نطول آب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلاء صندل و نیلوفر و مامیثا باب کدو یا آب
و کاهو و کشنیز تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب قدری سرکه در
سینه طلا کردن این صداع نفع میکند و بولس گفته که [illegible] درین باب سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست و کذا سعوط [illegible]
بقول [illegible] گلاب قدری سرکه بران [illegible] و شم کافور یا صندل مسحوق بران سرکه یا شیمه مفید و شم افیون مدرقع
این صداع از مجربات حکیم بهی ست و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن با رطوبت نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کنند و از اغذیه
ضاره دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر [illegible] پرهیز نمایند و نوم و سکون و آرام امر کنند و غذا در صداع حار کهچری یا دال مونگ با خشکه یا ماء الشعیر
یا توری یا کدو یا اسفاناج یا خرفه یا قلیه یا ماهی ساده یا ترش با آب لیمو یا غوره و روغن بادام بر هندیا نان سفید مغسول با آب انار ترش یا حصرم یا آب [illegible]
که تشدید التلطیف ست [illegible] و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمر هندی و چقندر با ترشی مناسب اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم
و سیب و سماق و زرشک اولی ست و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی با لحم حملان اگر تب نباشد و ایضا در صورت ضعف قوت
و عدم تب شوربای الوان باقول مذکوره جائز ست **و از فواکه** نافع انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمر هندی و خیار و شفتالو و مانند آن **اقوال الاطبا**
سویدی گوید که [illegible] و ضماد گل سفرجل [illegible] تضمید [illegible] بگل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضماد شاه چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین و کذا تضمید [illegible]
سوده بگلاب سرشته بر صدغین کذا ضماد [illegible] بسرکه و روغن گل گلاب سرشته [illegible] یا حل کرده بر شقیقه و پیشانی و کذا ضماد گل خشخاش خشک گلاب در تسکین
صداع حار مجرب من ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یا پوست خشخاش
با آرد جو یا گلاب و کذا روغن خشخاش [illegible] روغن گل یا [illegible] کدو و کذا عصاره [illegible] آرد جو و کذا تضمید یافوخ بعصاره برگ خرفه و آرد جو و کذا طباشیر بسرکه و روغن
گل یا کافور و صندل بگلاب [illegible] گل نیلوفر سوده بسرکه سرشته و کذا صندل سفید یا سرخ بگلاب قدری سرکه و کذا صندل [illegible]
[illegible] بگلاب سرشته و یا عصاره برگ انگور [illegible] بسرکه و روغن گل گلاب سرشته خواه در سرکه [illegible] و کذا عصاره کشنیز و یا عصاره برگ بید و گل آن
و یا [illegible] بسرکه و یا عصاره عصی الراعی [illegible] یا عصاره حی العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو و کذا عصاره [illegible] بسرکه و کذا عصاره [illegible]
عصاره سفرجل با روغن [illegible] بسرکه و کذا عصاره [illegible] یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور و کذا روغن زیت و یا سفیداب مخلوط بسرکه و روغن گل یا خبث الحدید بسرکه و گلاب
و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود [illegible] سرکه حل کرده [illegible] و کذا انزروت و صندل مساوی بسپیده بیضه [illegible] و کذا [illegible] افیون و کذا اسفناج بسرکه سوده
[illegible] و کذا سویق شعیر با آرد [illegible] بسرکه و یا [illegible] بسرکه و روغن گل یا عصاره کاهو یا تخم آن تنها یا باندکی سرکه و یا حب الآس [illegible] مطبوخ
و سفید آن [illegible] سیاه ست یا عصاره آس بسرکه [illegible] بگلاب سرشته [illegible] نافع این صداع ست و شم [illegible] ضماد بنفشه و نیلوفر [illegible]
و قثاء خیار و شرب و ضماد تخم کدو و کذا روغن [illegible] و کذا عصاره عنب الثعلب و کذا [illegible] و کذا کاهو و کذا تخم کرنب بستانی و کذا اسپغول بلعاب گل خطمی

آبیست و شربت با اقراص یک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ و شیره و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت
و یا نقوع تمر هندی یا نقوع عناب و یا تبرید تخم خشخاش سفید بعض اشربهٔ جامعه شیرین کرده و یا اسپغول یا خوردن سه درم کشنیز خشک مثل و شکر و یا کتیرا
و یا افیون بقدر عدس و یا شرب او و یا الشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام یا سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و دو تمبر یا نقوع آن بعد صداع حار سود بخشد
ایضا حکیم محمد می نویسد که لعاب بهدانه و گلاب برادر دو تا وضماد برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب است و کذا آمیخته سرکه با روغن گل
اسفیدهای تر کرده ضماد عصارهٔ کشنیز بروغن گل و کذا عصارهٔ بقلة الحمقاء بروغن گل و کذا گل کدو یا برگ آن سوده و کذا بزر قطونا با آب لت کرده روغن گل آمیخته
و کذا عصارهٔ خرفه بروغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا و گلاب اندکی سرکه حل کرده و کذا گل حنا بگلاب اندک سرکه و کذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده و کذا پوست
مع تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته و کذا روغن گل و گلاب سرکه مخلوط و کذا عصارهٔ حی العالم بروغن گل مفید صداع حار حادث
از حرارت شمس است مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب
سر کنند و روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با اندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی ست که حرارت از آفتاب و غیره باشد
نه از بخار حاره که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر چنین باشد واجب است که ترک روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه
و حی العالم و گل سرخ و غیره و کدو استعمال نمایند و سرکه سیوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال کنند مگر آنکه این صداع سیخولی باشد و اگر
قوت مساعد باشد صلیله زنند اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود با آب آلو بخارا و خیار شنبر و تمر هندی سهل دهند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و کدو
و بقلة الحمقاء و خرفه غذا سازند و اگر تب نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ جامعه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت
نرم باشد و اگر قبض بود آلو بخارا و تمر هندی و ماء القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بمحللات میل کنند
مثل نطول آب بابونه و صعتر و برگ قیصوم بازارست که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از اضده و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان
آنجا نرم متخلل است و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط لیکن واجب است که بعض عصارات مذکوره بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه
بدان تر کرده بر سر خاصه بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و نیز قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه
بویند و هرگاه شدت التهاب ابتدا نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل آن کافور و در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین مالند و نیم خرد
صندل سفید و دو جزو افیون سدس جزو آب کاهو سرشته طلا سازند و چون بالتریه احتیاج ترطیب کرده بروغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار
با آب کاهو یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارده مثل کافور و گلاب و بنفشه تر
و صندل بویند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و خرفه کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند اندکی روغن بنفشه یا روغن گل
در آن ریخته بر آن اکباب نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود و بعده مرتبه دوم و سوم بجوشانند
و در روزی مرات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص در آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشند سر پای
محکم بندند و بمالند و همچنین بدن بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسپغول بگلاب است
و سفوفات کشنیز خشک با اندک شکر و پست سیب و امتصاص انار ترش و بوعلی سینا می نویسد که غرض در علاج این صداع تبرید است و در ابتدای
آن ریختن روغن گل خالص سرد کرده بر سر از افضل تدابیر است و بهتر آنست که دیواری از خمیره و غیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر مؤخر سر
استعمال نباید کرد و اگر روغن تنها فائده نکند آب بقول از اقسام نباتات بارده آمیزند از عصاره شیر دروغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی تا اثر نمود
و برای ریختن بیشتر روغن گل با سرکه آمیخته میکوست زیرا که سرکه معین بر تنفیذ است و گاهی نوشیدن سرکه با آب بسیار آمیخته منفعت شدیدی نماید و لهذا
درین جمله صداع حادث از احتراق شمس است و علاجش نیز همین علاج است مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون در مساکن بارده و استعمال الخ

و نطولات و مروخات از جمیع ادهان بارده الطبع مبرد به برف و همچنین نشوقات و قطورات و شمومات مذکوره و باید که در این و غیر آن از همه آنچه تحریک سینخی کند
از آواز قوی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نماید و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغییر او سهل بود و در صورت مهلت و سهل انگاری
بعید نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد و از آن صداعی که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب ورم گردد و قد اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود
که تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره و تحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشند و گاهی در آنچه ثوران
ابخره و تحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در آن خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و در اینجا اگر امر استفراغ اخلاط
غالب غافل شود از استعجال آفت ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پوست جو و اسپغول هر دو با آب
عصا الراعی بسرشند و سرکه ده بر سر ضماد نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولا بر سر روغن گل و سرکه خمر و گلاب آمیخته
بر برف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و تخم کدو و جرادۂ کدو و برگ بید و حی العالم باریک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید و خطمی سفید
آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند و یا آب برگ کاهو با گلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مخرج سر که آن منبت های عصب است وگاه
که ضماد گرم شود دور کنند و اعاده بدل آن نمایند و همچنین دو سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب و رب غوره و آب سرد یا برف بنوشانند و انار امتصاص نمایند
و سبوس جو و شکر و گلاب مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سرمی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند
بسهولت ساکن شود و اگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوالش مشکل است و اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویه حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند
و مقدار حاجت خون برآرند و جلاب بلعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بدهند و بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و بنفشه تر و نیلوفر ببویند و سائر تدابیر مذکوره بعمل آرند
و اگر صداع از حرارت مفرده متحرک از داخل بدن افتد تلطیف و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش
تخم کاهو هر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده با آب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند و ایضا آرد جو
خطمی بابونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو بزر البنج نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس نیم سدس جزو همه را باریک سائیده
بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند و ایضا برای صداع حار پوست خشخاش برگ آن خطمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح بزر البنج
تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضماد نمایند و ایضا
پوست جو و بزر قطونا با آب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و هر گاه گرم شود تبدیل نمایند و هرگاه شدت صداع بدرجه بود که بر آن صبر نتوان کرد
این ضماد نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ باب کاهو و آب کشنیز و آب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر صدغین و جبهه ضماد
نهند تا شریان تقلیل گیرند و ایضا گلاب آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بادرنگ و آب بید هر کدام
از این آبها که میسر شود جمع کرده و روغن گل و گلاب آمیزند و در آن اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند
و گلاب و سرکه که در آن اندک افیون گداخته باشند ببویند و یا بوزن حبه کافور مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سعوط نمایند
و نیلوفر و گل سرخ و غیره که در قول مسیحی گذشت جوشانده آبیکه در آن بنفشه و گل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سعوط بعمل آرند آب
خرفه یا کاهو و کدو و حی العالم از هر یک چهار سوده در آن اندک روغن گاو یا روغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند و ایضا آب حی العالم
و آب جرادۂ کدو و آب خیار هر واحد یک جزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر دختران مساوی همه اندک کافور در آن حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت و این
سعوط قوی النفع است بگیرند سرطان نهری و خوب کوفته با آب عصر و آنچه صاف کنند و با اندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت
در بینی چکانند و ایضا طباشیر سک هر واحد نیم درم افیون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده با آب مثل عدس حبها سازند و از یک حب در روغن گل و آب
حی العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین بعصابه ببندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و الوان

اعتنا نمایند و اسهال و شراب سکون و آرام فرمایند و ماء الشعیر با شراب دهند و جلاب با سکنجبین ساده و یا آب تمرهندی با جلاب و یا مرتطب تخم خرفه بجلاب آشامند
بجوشانند و از ادویه نافعه درین صداع خوراندن ده درم کشنیز خشک سوده با جلاب آب سرد نیست و غذا امزوره کدو و ماش با آب انار و آب غوره و سماق و مرغ کاهو
و بقلهٔ یمانی با روغن بادام و کشنیز خشک و تره ماهی و ماهی صغار اعنی بیازند و اگر قوت ضعیف باشد و تب نبود جوزه مرغ و تیهو و مانند آن خورانند و بارد و اگر عسل
و قوت و آلو و بالوچ سرکرده بدهند اگر زمانه تابستان باشد طبری گوید اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را حمام نشاید الا عرق کند
و امر بجلوس در خانه کنند که در آنجا پارچه ها از بدن دور کنند و آن را مسلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاق نماید و بر بدن او آب نیم گرم بکه ریخته
از حمام برآورند پس بدست و پای او آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام بالعدید بر اطراف ترطیب مزاج
دماغ میکند بعده بمکانی که دران باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و بر بعضی گل میلان فرش کرده باشند ببرند و پیش او از فواکه خوخ و بطیخ و سیب
و سیب مز مقطع و در گلاب مخلوط بصندل سفید و اندک کافور بنهند و تا بسفرجل سر کرده و بران گلاب اندک کافور پاشیده ببویند و باید که غذای
او بقول بارده مثل خیار و کشوث و کاسنی و سرکه باشد و اگر صداع تسکین نشود از آب برگ قطونا آمیخته باشند بمانند بر سر ریزند و گر
آب خیار و آب خیار چنبر و آب برگ بید و آب برگ اسپغول جمع کنند و اگر آب برگ مامیثا یا آب گل آس یافته شود نیز آمیزند و لعاب اسپغول آمیخته اندک
سرکه بران ریخته حرکت دهند تا یکذات شود بعد از آن اندک روغن گل بران ریخته قدری از آن بر سر ریزند و ندیدم کسی را که صداع او گرمی آفتاب باشد
و بدین آب علاج کرده شود و بدان نجاح حاصل نکرده خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و این بسیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود
و اگر ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر بستن آب سرد می نمودم فی الحال صداع زائل گشت و هرگاه این صداع ماندا از سوء مزاج بهم رسد و صداع
دوام نماید و گویا که آن حمی یوم ست که اگر طبیب در آن تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند از آن حمیات صعب بهم رسد و سبب صداع حار سازج گاهی از تحلل
بود و علاج این همانست که مذکور شد و دران این تدبیر زیاده کنند که ماء الشعیر بنوشانند و آب نیم گرم که دران جو و برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر
ریزند و بگیرند شیر بره که آن را اندک جو و کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و دران شیر پاچال کنند تا منجمد گردد بعده برگهای انگور چنان بهم سایند که تمام سر را
بپوشد پس آن شیر منجمد را بر آن نهاده بر سر نهند و بعصابه بر بندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن
مغز تخم کدو بسیار دهند و اگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو هر واحد یک درم شیر دختران مساوی همه روغنها و باهم آمیخته
حرکت دهند تا مختلط گردد پس صاف نموده سرکرده بقدر یک درم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد است آن را بکار نبرند و نشان صلاح
شیر آنست که این آمیختن مایع منجمد نگردد و اگر با صداع تپ باشد این سعوط استعمال نکنند و این بسیار اسفنج تازه در آبهای مذکوره تر کرده بر تارک
سر می نهادند و اهل عراق قاطبه یعنی اهل بغداد درین صداع اگر تپ نباشد امر میدهند بشستن سر زنان بر پا فوج ساعت بعد ساعت و شستن او با آب نیم گرم میکنند
و معالجه برگشتن این صداع تعقد قاروره و آطلیه بحسب واجب دست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مودی گردد و از آن حمیات صعب بهم رسد باحتیاط
را گرم کنند و از آن حمیات خلطی عارض گردد و بداند که تبرید دماغ زیاده تر از آنچه واجب ست و از احتمال مزاج مریض گاهی بفساد عظیم مودی گردد حتی که اگر
تبرید باشیای مخدره مثل بنج و افیون و سرو ج و کافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کافور نمود و صاحب صداع
عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد از آن سکته بهم رسید و بعد سه روز هلاک شد و برین کلام ما آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال نبض
و نقصان حواس فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی بیابند از تبرید باز مانند و آب نیم گرم بر سر ریزند و پایها مالند و اعضا نرمی کنند جرجانی
دلیلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سر کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه سه درم یا سه درم باشد و آن را که
سردی بیشتر باید سرکه فزون تر از روغن کنند و آن را که متوسط باید سرکه با روغن برابر کنند و آن را که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت
کم و زیاده نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشنیز و غوره بکوبند و روغن گل گلاب

و سرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد بیست جو و اسپغول بگلاب آب غوره و آب برگ بید و یا مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب
بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع اشتداد کند ضمادات بارده کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت بیست جو
و تنکر و ماء الشعیر و اسپغول بشکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و جغرات بدهند و اگر طبع قبض
باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنچه که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان
در آب سرد تر کنند و یکساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آنرا بمرغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره خوش کرده
بخورند و اگر بخوابی رنجه دارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و جمیع میوه های سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز
تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود و ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب
و غیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی ده درم
بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمر هندی یا انار دانه دهند و تبرید سر بشمومات و نطولات بارده
و نهادن سرکه و روغنهای مبرد بر سر و تمام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن اغذیه حاره و مانند آن تبرید سر بادهان
و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل و برگ او بر سر و آب بید بسرکه و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد
مثل تمر هندی و آب انار بن مقصود و تخم آن و سکنجبین ساده و آب تربز و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیرخشت و صداع حادث از غم ازین قبیل ست بهترین
علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوز ست و غذا مزوره ماش و کدو و چوزه مرغ یا ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج تمیع بدن باشد گیلانی گوید
باید که در علاج صداع حادث از سوء مزاج حار ساذج نظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش هر دو کرده باشند این بمشارکت بدن دلالت
کند و درین هنگام کشادن فصد سزاوار است و جلاب و لعاب اسپغول با شیره تخم خرفه و سکنجبین با آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر سر کرده برای منع
و خصوصا ابتدا حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر کنند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب لخلخه ساخته ببویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل
افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض سر داشت او بکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که دران تبلید ماده و هم از آنجا اس
و دهن ست و برگ کدو و کاهو و تر و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه میسر شود بدستور
در ظرف سر بند کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و لخلخه با استعمال فرمایند مثلا گیرند روغن بنفشه و گلاب هر یک واحد بکوبند و سرکه اندر یک جزو در شیشه حرکت داده
و اگر خواهند آب کاهو تر و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور دران افزایند و شمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای
آن بوئیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر ست لیکن
بسیار ریختن آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و تقلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخره حاره شربت رقطوبا
بشکر و جلاب و تقسی انار و سیب به و امرود که هر واحد بخوش باشد و خرب بست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته
مفید ست و غذا کشک شعیر با شیره مغز بادام و اسفیدباج اگر مرغه باشد یا آب غوره یا سماق یا در شک اگر ترشی خواهد و اگر قبض باشد آلو و تمر هندی یا خوبانی
خشک بدهند و در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو به برف یا یخ سرد کرده نافع ست بعضی متاخرین می پسندند
که در صداع حار ساذج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر یا بنصف وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار توله در عرق بید ساده
و کاسنی و نیلوفر و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چهار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و کشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین
ضماد نمایند و وقت ظهر تمر هندی چهار توله در آب هندوانه یا در آب انار بالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند و لخلخه از گلاب کنند و سرکه و آب کشنیز تر
و عرق بید مشک هر واحد یکتوله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دسته گرم کرده بگذارند

سر گشته [illegible] گل به پا [illegible] بکار بندد و چون گرم شود دیگر [illegible] بر مقدم سر نهند تا آنجا که خواب کم باشد بسرکه [illegible] ضماد [illegible] کنند و بجای آن روغن کاهو
و خشخاش [illegible] آمیزند و بعد [illegible] مرض [illegible] احتیاطا [illegible] ادویه بارده [illegible] بکار برند [illegible] صداعی که از حرارت آفتاب
باشد آنرا صداع احتراقی میگویند لعاب اسپغول [illegible] آب انار ترش [illegible] لعاب [illegible] شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند از مجربات است
و همچنین ضماد برگ [illegible] در موسم برشکال [illegible] آب برگ کاسنی سبز و عرق آن [illegible] و گل حنای باغی و برگ [illegible] موافق علاج مذکور
در تعدیل و تبرید هوای [illegible] و ضماد آب [illegible] سکون در مساکن بارده طیبه مثل صندل و کافور و گل نیلوفر [illegible] بید مشک [illegible] گلاب و عرق بید مشک
و پاشیدن آب سرد [illegible] نشستن [illegible] گلهای سرد [illegible] زیاده [illegible] از زمین [illegible] استعمال طلیات و مسهلات [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] احتراق شمس [illegible] تغیر [illegible] ماده [illegible] علاج [illegible]

علاج صداع بارد ساذج

[illegible] یا از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برف [illegible] یا فرود آمدن در آب بارد یا آب چشمهای [illegible]
[illegible] مانند و مؤلف [illegible] میکرد [illegible] اسباب علیه [illegible] آب بسیار سرد [illegible] خوردن [illegible] بارده [illegible] مثل [illegible] یا تناول [illegible]
بارده [illegible] پس [illegible] علاج [illegible] بارد ساذج مذکور [illegible] شربت اسطوخودوس [illegible] تولہ آب گرم یا عرق [illegible] گاوزبان [illegible]
و یا طبیخ اصل السوس [illegible] بتخم کرفس و عرق [illegible] سیر [illegible] پاو جوشانیده [illegible] سفید [illegible] تولہ [illegible]
نافع [illegible] و آشامیدن طبیخ بادیان [illegible] درم اصل السوس مقشر [illegible] گلقند [illegible] یا عسل [illegible] درم نافع و اگر خوف تشنگی
باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس [illegible] نمایند و یا طبیخ اسطوخودوس [illegible] اصل السوس مقشر کوفته گاوزبان [illegible] باشکر یا [illegible] بنفشه [illegible]
[illegible] بادیان [illegible] درم بیخ بادیان [illegible] چهار درم اسطوخودوس [illegible] درم نیم آثار آب بجوشانند بر گاه سوم حصه باند صاف نموده دو تولہ [illegible]
یا شربت بنفشه آمیخته [illegible] بنوشند [illegible] بجوشانیده صاف کرده نیم دام شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع [illegible]
و ایضا پوست [illegible] کشنیز [illegible] پوست بلیله [illegible] مساوی [illegible] نیم آثار آب بجوشانند بر گاه چهارم حصه [illegible] صاف نموده نیم گرم بنوشند
و گاهی [illegible] عوض [illegible] تحلیل میکنند [illegible] خوردن [illegible] و تکمید سر [illegible] گرم [illegible] انکباب [illegible] گرم [illegible] باشند
و [illegible] آن نفع میکند و کذا دخول حمام مفید بود و لیکن مکث طویل در آن نشاید و تقلیل غذا [illegible] تلیین طبع [illegible] یا مطبوخ [illegible]
[illegible] با ترنجبین یا شیرخشت نمایند و خوردن انجیر منقوع [illegible] العسل [illegible] طبع [illegible] تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر [illegible]
[illegible] و بعد آن نافع [illegible] سر [illegible] مثل روغن عنبر [illegible] و سداب [illegible] احت [illegible] مانند آن [illegible]
مفید [illegible] روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط [illegible] بادام تلخ [illegible] فرفیون [illegible]
افیون [illegible] و یا [illegible] یا [illegible] گرم [illegible] بر [illegible] چون سر [illegible] گرم نمایند [illegible] صداع [illegible] نافع بود
و ایضا [illegible] حمام گرم [illegible] گرم [illegible] و چون از حمام برآید سر خود را بپوشند از هوای سرد محافظت نماید مفید بود و لیکن باید که تب
نباشد که در حالت تب بحمام رفتن مضر است و [illegible] نافع [illegible] صداع بارد [illegible]
گرم [illegible] و تلیس [illegible] یا [illegible] یا اغذیه لطیفه یا [illegible] غیره [illegible] و احتراز از سائر حرکات بدنی و نفسانی
اندیشه و غم [illegible] و سیدن [illegible] ضروری است و از کمادات [illegible] تسکین این صداع آنست که [illegible] قرنفل [illegible]
و [illegible] زعفران [illegible] گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده [illegible] استعمال کنند و از انکبابات [illegible]
[illegible] چادر [illegible] انکباب نمایند و هر گاه آب نیم گرم [illegible] کنند [illegible] تا آنکه صداع رفع گردد و انکباب [illegible]

آب دریای شور بقول الطبی مفید ست ریحان چو شانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع **وازسعوطات** قوی التاثیر آنست که جندبیدستر
و فرفیون مساوی سحق کرده بروغن زنبق که دران سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی در آب سوده معمول ست و تسعیط بزهره کلنگ
و باکیان و تدرو نیز نافع و کذا مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جندبیدستر با نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یکحبه از زعفران در آب مرزنجوش مجرب و تسعیط بمرکی
در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد اینست که شونیز را در سرکه یکشب تر کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند
سعوط آب بهنگره با هموزن آن شیر زنان یا شیر بز بمقدار پنج قطره و اگر بهنگره تازه بهم نرسد خشک آنرا در شیر سائیده صاف نموده چکانیدن سود مند و سعوط یکدو قطره
روغن تلخ نیز نافع و ایضا سعوط روغن کلونجی و کذا فلفل دار فلفل قرنفل همه یا هر یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت دونه صاف کرده دو قطره
و کذا بیخ کتهل چرش را ده قدری آب او گرفته و کذا ابرنگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل او با آب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سوده در روغن مالیده و کذا نوشادر
و کلونجی هر یک ده سرخ با آب سائیده بروغن گاو آمیخته مفید در سر بارد ست **وازنفوخات** عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر
و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر حشیش و مجفف و مسحوق که معمول استاد مرحوم ست و همچنین نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سود مند ست
و کذا مغز تخم مریم یا برگ کنیر خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع **وازشمومات** شم یاسمین درینجا بسیار نافع ست و کذا
شم نارنج و برگ ترنج و نسرین در روغن آن و عنبر و عود و صعتر و بابونه و زعفران تنها و دارچینی و قاقله کبار و زباد و غالیه هر واحد سود مند و اگر آهک را بر کف دست
با اندک نوشادر بمالند که آن شود و نزدیک بینی برده چند مرتبه نفس را بکشند مجرب ست و بوییدن شونیز مصرور بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل
و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع بارد ست **وازنطولات** نافع اینست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم حلبه سوس
گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه سانج قرنفل بادیان بیخ کرفس گل سرخ پودینه بری سداب حاشا هر چه از ینها میسر آید جوشانیده تنطیل
سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعه نمد با آب او تر کرده تکمید سر کنند و ثفل آن ضماد سازند **وازضمادات** و اطلیه نافع دارچینی یا عطر آن و قرنفل ست
کوفته با آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و جهت شقیقه بر موضع طلا کنند و ترنج کنیم عدد فلفل سیاه سوده بر پیشانی و شقیقه در ازاله صداع بارد مجرب ست و طلای
قرص مثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن سرشف سائیده طلا کردن و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب
و یا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش حمام بنجاسف مساوی سائیده در روغن سپید
در روغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش برگی اکلیل الملک زنجبیل خشک بابونه شونیز مساوی سائیده
با آب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا التضمید جند بیدستر و حب الغار و قسط و کبابه چینی در آب سداب گلاب بسیار مفید و اگر گوگرد و عوض قسط کبابه گرفته مساوی در روغن
گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی تر ست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه بجوشانیده سرکه را بر خاکستر گرم بریزند
و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقائق النعمان سرخ و یا طلای بوتش در بعدی نافع ست و کذا ضماد پوست نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل مچکند
سود مند و طلای ریگورید ستور و ضماد سنبل چینی بگلاب سائیده و کذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده و کذا برگ سهجنا با آب سائیده و کذا فلفل سرخ قدری با آب
سائیده و کذا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل نانخواه یا صبر با آب سائیده همه گرم کرده مفید صداع بارد ست **وازبخورات** بخور دخان انیسون و ابرسا و عود
و جند بیدستر و قسط و رانج و تکر الیسود و سندروس هر واحد مفید ست **وازاغذیه** مزوره که از نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و یا قلیه گوشت
چوزه مرغ و دراج و تیهو و غیره و طیور کوچک بری و حبلی با ابازیر حار مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و هیل و دارچینی و سانج هندی و نیز ثوم
و پیاز مناسب ست و کذا هر غذائی که نخردل و کندنا و سداب سیر حلتیت و کرویا و صعتر و انادیه توابل سازند و بیضه نیم برشت و فطیر و عسل و زیرباجات
نافع و گرفتن بخار مزورات و شورباجات خصوصا هنگام خوردن که گرم باشند و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفید ست و بجای آب ماء العسل و هندوانه
یا بسته مثل انجیر خشک مویز و پسته بخورند **اقوال حکما** سویدی میفرماید که بابونه شربا و ضمادا و نطولا که مقلل مواد جاذب بجهت تقویت عضو ست و کذا تریاق

قاریقون وشراب کہنہ تنہا و ضماد از خطمی و روغن سوسن و حبیب بطلاح یا با زیت و فانیدکا یا تریاق فاروق تنہا و بعد تنقیہ ماندند بمقدم سر و تا تیرنج تنہا و شراب و ضماد او یا ضماد او تیرنج
و روغن تخم ترنج تنہا و سعوط بیماد او تخم تلخ و شبث ضماد او روغن او سعوط او خوردن خردل معہ حبیند مسلوق و ضماد صرف بار وجود مصطکی و راب کبریا و یا عرق
قرنفل سرشتہ و کندر لعاب العارقرحا و شراب سداب بعرق قرنفل بعد منضج احمام چند بار که از زنجبیل روغن حیری و کبد اخردل سودہ در آب فرنجمشک سرشتہ گرم کرده
در حمام ضماد کردن و کندر فرنجمشک ضماد آن بعد صداع بارد از مجربات است و شراب یا سا مطبوخ ستکر شیرین کرده بخور مریم و عرق بادرنجبویہ و تخم شبت
و عصارہ او و تیج ارمنی مطبوخ و پوست مامیٹا مطبوخ ماشکر و لساده قاقلہ کبار و برگ حب الکلی سیدرم و اکل عود هر روز یک درم بہار اصل گرم تا بست
متواتر یا جند بیدستر بماء العسل و یا با در بجوبہ خام ریختہ و یا حوز بوا دیا حب البلسان یا بلیلہ کابلی و یا شبت خام ریختہ و یا سر گیش تخم اسطوخودوس مطبوخ با ماء ویلکر
مسلوق و یا مشک و یا مرزنجوش یا ایق یکدرم لشراب کہنہ و یا تعریک معدہ و یا قوم در غیر منفذ در و سعوط صبر یا فرفیون یا سیر یا خولنجان یا بخور مریم یا لو
یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سہ بار تا سہ روز یا بہرہ کعنا سہ مرتبہ تا سہ روز متصل یا زنجبیل یا تخم حنظل یا قسط یا حلتیت یا بہرہ خرگوش یا کندر یا
خردل یا فاد انیا یا زر ساد هر کدام که باشد بقدر یک حبہ در روغن بادام و یا آب برگ سوسن سہ روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش یا عصارہ قثاء الحمار
یکمیہ بشیر دختران یا مغز بادام تلخ در روغن گل یا روغن آنها یا بسرکہ و یا مومیائی یکحبہ با آب مرزنجوش یا روغن زنبق و یا روغن شونیز شیر دختران و یا روغن بلسان
یا عصارہ کرنب یا مرارات بقدر حبہ با آب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش تریاک
بسرکہ و کندر یا زہرہ خروس و تخم گل آزاد درخت و کماه و بخور مریم و شبت و تیج ارمنی تازه و یا حشک ساییده پارچہ بستہ و دارچینی سوده در پارچہ کتان بستہ
حتی که عطسہ آید لادن در روغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب بلسان در روغن آس و گل یاسمین و گل سوسن سفید و انیسون و روغن ناردین و سکبینج و صندل قوقی و تخم
و روغن تخم او و حرف و نوشادر و تند و روغن ناردین و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و تقرالیہود و سنبل و تکیتال و ضماد دارچینی باسرکہ و روغن و یا کوفتہ جوشانیده
بروغن گل آمیختہ و یا کوفتہ بسرکہ سرشتہ و خربق شامی بروغن ناردین سرشتہ و صبر بسرکہ یا روغن گل یا بہر دو و مامیران سہ درم صبر سہ درم با آب چہار سرشتہ
مرجیہ و صد حیص و یا موم در صداع و زمین و بہار نرگس یا روغن او و محموده بسرکہ و روغن گل یا سرو حنیس دیت و سیج نبات او در شور یا لخاصیت و تخم حمام و یودہ
داب و سویق و حبی کمان سکبینج بسویق و آب سداب بسویق یا روغن گل و سرکہ و یا قطران بعد حلق رأس بر تمام سر یا جند بیدستر زیت و بابونہ و شیح و حرمل
بسرکہ سرشتہ و عصارہ فثاء الحمار و بیخ او تنہا یا بسرکہ و زہرہ نریا بالخاصیۃ بعرق قرنفل سرشتہ و مغز بادام تلخ تنہا و بسرکہ سرشتہ یا روغن گل آمیختہ و یا بہر دو و یا آرد حل
سرشتہ و خاکستر موی انسان بسرکہ آمیختہ و عصارہ بادرنجبویہ و کیابہ بگلاب یا شراب یا آب قرنفل سرشتہ گرم کرده و یا بہر مساوی بر یا بونج و تخم کشت
و آب برگ او و آس نمام بسرکہ و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکہ و روغن گل یا سفنج سرشتہ گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دار فلفل و یا دارچینی و یا شبت و بیخ
و یا شونیز تنہا یا روغن حیری سرشتہ و یا جاوشیر مخلوط بادویہ دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس یا بورق و یا قیصوم تنہا یا زیت ریختہ و یا روغن
بلسان و یا تیطلع و یا قسط و یا زہرہ خرگوش با آرد گندم با آب سداب کندر سرشتہ و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف و یا بیخ و گل سوسن سفید
بسرکہ و روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل آن و یا برگ آن تنہا یا کوفتہ بسرکہ یا روغن کہنہ جوشانیده و یا دارو با روغن بان و یا غالیہ و یا نسرین و روغن و سکبینج
و یا صندل قوقی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جند بیدستر که مجرب است و یا روغن او و یا خردل بسرگین کبوتر و یا سرگین مذکور با آرد حریا تخم حرمل و یا خطمی
زرنباد سوده با آب قرنفل سرکہ پادیا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا و یا بلادر با آب قرنفل و یا سبوس گندم بسرکہ جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ کہنہ
کہنہ جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب کرفس یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکہ یا عسل سرشتہ و یا تب برگ غار و مرزنجوش یا حلتیت محلول ارشل
بادیان سرشتہ در حمام و یا زردچوب سوده بروغن گل نرگس سرشتہ بعد غسل سر با آب نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کہنہ در حمام و یا حوز بوا با سرکہ یا عسل
صدف محرق بشراب کہنہ سرشتہ در حمام و یا زرانبہ و یا را مک بشراب کہنہ و یا رعی الحمام بروغن گل نرگس آمیختہ و یا حب الکلی در شراب کہنہ و یا آب کہنہ با سرکہ
و کندر و یا عیشران و یا مصطکی بروغن زنبق یا حنا بسرکہ سرشتہ گرم کرده در حمام و یا افسنتین در شراب کہنہ پختہ و یا مر و یا بیدانہ بعبیر و عسل آمیختہ و یا برگ تم

ویا خاکستر سر خلد بر روغن گل زیتی **و شرب و ضماد** حما را از خرو تخم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان دهانه و محروت روغن نار دین غاریقون
و سنبل الطیب و سیساکیوس و خیار شنبر و سطوخودوس و سنای مکی و عدس در خل غار و حب الغار و حب بلسان **و کل و ضماد** زنجبیل جاوشیر و حلتیت و عنبر قنه و دار چینی
و ران او زعفران سوده زعفران تمام و فردان بندق هندی را و مدحرج و تخم مرمکی و سندروس مصطکی و قرد مانا و تخم ترب و قیر آمله و ملک العطر هر واحد نافع
صداع بارد ست **جالینوس** می گوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا نمیکنند بسرعت زائل شود و اگر دیر کنند بجیشو دو متودی بصداع سخت میگردد
و گاهی بآن آواز منقطع میشود و درین وقت نطول آب گرم و تقطیر آب مرزنجوش ممزوج بروغنی از روغنهای زیل آنست **شیخ** میفرماید که صداع بارد اگر مید بعیر سبب
که مسخن بالفعل باشد از پارچهای گرم کرده و از حاورس گرم و نمک گرم نافع ست و حاورس الطف و اعدل از نمک ست یعنی اگر سوء مزاج بارد ضعیف باشد از حاورس
تکمید نمایند و جماعت مصروریین یعنی بسیار رسیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب سمت احتراق آن نشستن تا آنکه
صداع ایشان منحل گردد و نفع میکند و سر را زرد و اما حسب است تقلیل غذا و اسهال الطبیعت اگرچه مقتضا باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و مکر بپرهیز و مشروب بارد منع کنند
و بیرون آمدن و در سردی آمدن حرام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت آن باشد غرغرات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و احمد حسب
مذکور نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع مزوره مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گندنا و انیسون و زیره و دو تودری و نظر اسطوخودوس و ماننده آن نفع میکند و این
وقتی ست که احتمال اخلاط در معده مستعد ثوران بسر باشد و هنگامی که مریض را تب نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل بهمه اقسام محمره آنها نافع ست خصوصاً
چون خردل و ثافسیا دران داخل بود و طلای خاکستر بسر که مجرب ست و همچنین مالیدن زنجبیل بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر خوب ست و
سیر از مقطعات صداع بارد ست **مجوسی** گوید که مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد بیست که آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و مرزنگوش
و نمام و صعتر و حنطه قوتی و شیح ارمنی و شجره مریم جوشانیده باشند بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پارچه نمدا آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام
داخل شوند و دواهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام و شیح و مشک و جند بیدستر و شونیز و جاوشیر بویند و سزاوار ست که قوت دوا و ضعف آن در گرمی
بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر باین تسکین نیابد این ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد پنج درم برگ غار مرزنجوش نمام شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم
زعفران یکدرم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب سرشته ضماد کنند و اگر این قیروطی مسخن ضماد کنند نافع بود آب نمام
و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد بکجزو موم سرخ سه درم روغن نبق و روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در پاتیل اندازند
با آبهای مذکور و اندک اندک تسقیه و بندید بسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر بندند و ایضاً فرفیون و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده
بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضاً قسط و کندر ذکر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب و جند بیدستر هر واحد یک نیم درم فرفیون یکدرم
افیون چهار دانگ باریک سائیده بآب مرزنجوش یا آب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیاده کنند
و این سعوط الجمال آرند مر و صبر هر واحد یکدرم شونیز و جندبیدستر هر واحد یکنیم درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم صعتر فارسی دو درم مشک
نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده بآب شهدانج سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مرزنجوش حل کرده
در بینی چکانند و سعوطیکه فالج و لقوه را نافع ست و غیر آن نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این مارالاصول بنوشانند
پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل الطیب واحد یک نیم درم سلیخه
و اسارون هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و وج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم
حصه آب بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سکبینج
دران حل کنند و اگر صداع از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند و یا روغن غار یا روغن سوسن هر چه
ازین حاضر باشد بر سر مالند و اگر تپ نباشد شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث

شود شراب ممزوج رقیق ... دهند که تسکین ... علاج حرارت ... اگر ... تعدیل ... [illegible]
کنند و غذا ... آب ... شربت ... و اسفناج ... یا ... خورش ... [illegible]
... مذکور ... قدیمه ... مثل ... حمل بره ... و جو ... [illegible]
... مانند آن اجتناب نماید ... علاج صداع حارت ... بسیار سهل ست اگر ... [illegible]
... گل ... یک ... کف ... سبوس گندم ... گشنیز ... [illegible]
... آب ... بکنند که ... علامت زوال ... [illegible]
... گشنیز ... بزرگ ... [illegible]
... این صداع ... علاج ... روغن ... گرم کرده ... [illegible]
این ... سبوس گندم ... آتش خوب گرم کرده ... [illegible]
صداع زائل شود ... این صداع ... آب گرم ... حمام ... [illegible]
... باشد ... آب ... [illegible]
... سبب ... صداع ... [illegible]
... صداع ... [illegible]
... جلد ... رطوبت ... [illegible]
و اگر این حرارت شود ... [illegible]
... صداع ... حمیات ... [illegible]
... صداع ... [illegible]
... بخارات ... [illegible]
... صداع ... بخارات ... [illegible]
... بخارات ... [illegible]
... صداع ... [illegible]
... آب گرم ... [illegible]
... آب ... [illegible]
... گشنیز ... [illegible]
خشک سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف ... برگ ... آب ... [illegible]
... آفتاب ... [illegible]
... آتش خوب گرم ... روغن بنفشه ... [illegible]
... صداع ... ترکیب ... صداع ... [illegible]
و این ... بخارات ... حرارت و رطوبت ... بخارات ... [illegible]

ذکر میکنیم و گوئیم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشد چنانکه مشترک است که زکام با صداع و انسداد منخرین بود و مریض صداع در جمیع اجزای سر یابد و در بیجا طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشند زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلیل یابد باقی ماند پس بتحلیل آن صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای او بادی صداع باشد بدانند که ابتدای او خطرناک است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد یا ماده است غیر آنکه این مسهل ترازدست سر که اگر این زکام میشود و از منخرین بانشیاندن آن جاری می شود و آن مستحیل بزکام نمیشود و اگر خلط در تن عسر الرقی می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردیم و علی الخصوص لخلخه است که با شاندن منی دائم امر کنند و مصنف آینده اگر ممکن بود و تلیین طبیعت باب آلو شیرین و بنفشه و عناب مطبوخ ترنجبین و فلوس خیارشنبر و اندک روغن بادام کنند و اگر صداع مزاجی مادی گرمی ظاهر گردد ماء الشعیر و شربت خشخاش لازم گیرد و معده تناول گوشت منع نمایند که این صداع بایں طریق زائل میشود و در این مسهل تر انواع صداع مگر آن که مرکب گردد و یا مستحیل بمرض دیگر شود و بعد علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهیم کرد و از آن امر خبیثات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید سپید که صداع تابع طبع مزاج بار چلنیست تا مال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و اترج مربی زنجبیل مربی و عسل خورانند و غذا اسفید باجات با فاویه و مطنجنات سازند و اندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماء العسل بنوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک حب الزلم و پسته استعمال نمایند و آنچه در آن مرزنجوش و تمام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و با دهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط تفریق رأس نمایند و ریاحین حاره مثل نسرین و یاسمین و مرزنجوش ببویانند و بکندش عطسه آرند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه ببویند مصنف اقتباس گوید که در صداع بارد ساذج از سبوس نخود و سداب و کشت و گل بابونه و اکلیل الملک و تسیج ارمنی هر واحد کشت نمک طعام دو مشت جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند و اندکی بر انگبانیا نند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هر یک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هر یک یک ماشه سوده آمیخته بخلخه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند و تکمید سر از نمک شور و کاورس سبوس نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هر یک چهار ماشه جند بیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو تولہ آمیخته از مجربات فقیر است و شستن بید اقتاب نزد آتش نفع می‌بخشد و این جا و مؤلف مؤلف در کیفیت منع دوی نماید گل بابونه قاقیا مرکیاد جالینوس حاکستی زعفران هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یک تولہ آمیخته ماشه آمیخته بکار برند و مصطکی سه ماشه سوده در عسل یک تولہ آمیخته لیسانند و بالایش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هر یک هفت ماشه در عرق بادیانه یک نیم یا دست خیسانیده صبح جوش دهند که نیم آید مالیده صاف نموده عسل سه تولہ داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن با نان خشکه گندم دهند و بجای آب ماء العسل که از عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن غلیان و ارتقای خون بسوی دماغ است فصد سر کنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در آنجا مدت مدید باقی ماند و اگر در آن مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب است و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند و خون کثیر حسب حاجت و احتمال قوت برآرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیر که در علاج صداع حار ساذج گفته بعمل آرند و مسکن بار دنشانند و جمیع تدابیر از اشربه و غیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل به برودت و یبس اندک نماید و از مبردات مستعمله درین صداع در ابتدا و بعد فصد و اسهال لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب آب آلو و تمر هندی و انار و ریباس و ترنج و کاسنی سبز و شاهتره و عرق این هر دو و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و سکنجبین است هر یک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و تسکین با لتو صعود ابخره بعمل آرند و شیره عناب با شربت انارین بنوشند و یا شیره عناب با شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده همراه اطریفل کشنیزی بدهند یا اطریفل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و یا بجای بهدانه شاهتره کنند و شیره تخم کاسنی افزایند و اگر با رعاف باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاهتره برآورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با انتشار خون و لطمیت بود

بعد نصف خیسانده عناب پنجدانه گل بنفشه پوست بلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بلبلات دهند و بعده منضج و مسهل بعمل آرند و اگر با سادخون لا حاصل ما
منج ممسک بهر گردن باشد بعد فصد چهار پنج نیلوفر تا بحرو پوست بلیله زرد هر یک شش ماشه عناب پنج دانه چرایته کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تمر هندی
ده توله شب خیسانده صبح گلقند دو مثقل کرده و بعد بعده جلاب هر یک و شربت عناب که بسیر در صداع معمول است و دیگر اشربه مطفی خون کرده علاج امراض
دماغی موی مسلو گذشت حسب حاجت بعمل آرند و هر گاه بیش صداع بعد فصد و استعمال مطفیات حتی علاج تطلیس با فتد یا اندک آمیزش صفرا یا استیلاء ماده
صفراوی محسوس گردد استفراغ آن نمایند بلبلات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اول اده سه روز با این منضج نضیج دهند گل نیلوفر
بنفشه شاهتره عناب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خباری هر یک ... عناب بعت عدد سپستان ده عدد در آب خیسانده و با جوشانیده و گلقند یا ترنجبین
چهار توله حل کرده صاف نموده خورند بعده روز ... برای اسهال ترنجبین یا تره ... ده درم مغز خیار شنبر شش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا ده درم زیاده
و گاهی برگ سنا ... باشد یا چهار درم ... گاهی طبلیجات و آلو بخارا و تمر هندی ... صفرا ... سال ضافه میکنند و یا تلیین طبع بطبیخ مذکور
متمم عناب سپستان خشوق آلو تمر هندی هفته نیلوفر شاهتره ... خیار شنبر ... روغن بادام شیر ... با معل خیار شنبر نمایند ایضاً
نقوع ... مناب آلو بخارا هر یک ... گل سرخ ... شب خیسانیده صبح
ترنجبین ... شیرخشت ... مسهل معمول حکیم اکمل خان ... شربت ... الدین ...
نیز ملین طبع ... مرضات و گل سرخ و بلیله ... ترنجبین ... تخم کاسنی و خیارین ... هر یک هفت ماشه
اسپغول ... عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله ... شربت عناب و نیلوفر ... اسپغول ...
باشیده ... و اگر بجای آب عرق شاهتره ... تخم کاسنی ... صاحب شفا الاسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تمام ...
کشنیز توله شربت عناب شربت کاسنی هر یک یک نیم توله گلاب عرق کاسنی و بید مشک هر یک چهار توله ... کافور ... روغن گل ... سعوط ...
اطریفل کشنیزی ... تخم خیارین عرق شاهتره ... شربت نیلوفر ... کشنیز ... مشک ... اصل السوس ... و چون مریض ... معده
کرب و غثیان ... نمایند ... آب گرم ... نمایند ... گندم ... گل ...
و تخم خلمی و خباری ... گلهای ... سبوس گندم ... جوشانیده باشند ... گاه بعد از این تدابیر ... باشند ...
بابونه ... اکلیل الملک گل سرخ ... نیلوفر جوشانیده باشند ... نمایند و ایضاً بعد تنقیه شم افیون مصری خالص و طلای آن ... صداع ... این
صداع را در ساعت ساکن میکند ... سعوط ... سرطان زنده ... سعوط ... شیری ...
کر ... گلاب بسیار ... تا آنکه ... محسوس گردد ... میکند و ... از آن بسبب تسدید مسام و حبس بخارات صداع ...
و هر گاه در ... بسیار بود روغن بابونه ... طلا نماید و ... آن المغ ... طلای آن ... گاه دماغ ضعیف گردد ... استعمال کنند
مگر بعد تقویت ... سعوط ... تقویت ... روغن بنفشه بشیر دختر است و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل ... آب برگ ...
خرفه آب کدو شیر دختر ... برادر ... فراخ ... حرکت دهند که یکسان ... و اگر ضربان قوی و صداع شدید مریض را مضطر گرداند این
دوای مخدر برای تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک ... کافور ... شیر دختران ... روغن گل حل کرده ... گاهی
در ... گل ... و آب کشنیز سبز و آب بابونه تر ... و آب بید ... طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند ...
کشنیز سبز برگ خرفه عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود ... ضماد ... اسپغول ... برگ بید گلاب ... سرکه ... مستعمل
و یا صندلین گل ... کافور کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب آب ... طلا کنند یا صندل سفید کافور ... امیثا سائیده با آب ...
آمیخته بکار برند ضماد ... سرکه گلاب ... نافع ست ... امیثا و صندلین و گل سرخ ... روغن ... بنفشه بر صدغین و پیشانی

وتا برک سر طلا نمایند و اگر درد شدید باشد اندکی کافور زیاده کنند و هرچند شدت درد و حرارت متصل جوز قلی گل ارمنی شیافت مامیثا هر یک ده درم پوست بیخ لفاح
بزر البنج سفید افیون زعفران کافور هر واحد یکدرم همه را سائیده در گلاب آمیخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر سر گذارند و تنخلخ مرکه درین صداع نافع بود نیست آب حی العالم
آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل با تدری سرکه یکجا کافور سوده در شیشه تنگ دهن فراخ انداخته حرکت داده ببویند و بخور که در صداع دموی بعد فصد
و در صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود نیست گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جداگانه کدو بابونه حیلا را در آب جوشانیده در طشت اندازند و روغن بنفشه در کف
گل و خل کرده در طشت و سر مریض چادر کشیده دوا را حرکت دهند و بخار گیرند روزی دو سه بار این عمل کنند و قدمین در آب گرم یا در آب ادویه پاشویه بار
گذارند و کماد که در صداع حار بادی و قتیکه از استفراغات و معدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول ست نیست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس
گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته با سرکه انگوری و گلاب و آب شبا بسفرم و روغن گل سرشته در پارچه بسته با آتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند
اگر از استعمال این کماد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده است پس برای رفع آن فصد بهر دو صافن نمایند و محجمه بر هر دو ساق نهند و امر بمالش قدمین
نمایند و عند انتهای مرض معجون ملکی یا بعضی اشربه استعمال کنند و غذا ماء الشعیر و مزورات بارده حامضه و آب تمر هندی بقدری شکر و بقول بارده مثل ماء
و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و بقلة یمانی و خرفه دهند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که اگر صداع از غلبه دم حار و صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال
کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفا نیز کنند و اگر ثقل در مؤخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب
و گوشت هر چیز که در آن حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه طفیشیل بقول بقول و فواکه بارده بخورند و بعد از آن اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض
باشد بهلیله زرد و ترنجبین و آلو و تمر هندی و شکر طبرزد کنند و یا هلیله را در یک رطل آب آلوبخارا اصلاح کنند و اندک اندک بران اندازند تا آنکه قوت او اخذ کنند
پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین حل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بیاشامند و یا آلوبخارا در جلاب ممزوج تر کنند تا مرتفع شود
پس آلو بخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیارشنبر یا ترنجبین بیست درم در جلاب مالیده بنوشند و یا بگیرند مقشر تر و گل سرخ تر کوفته افشرده آب آن هر دو
با ترنجبین بنوشند و اگر در اینجا سرفه یا خشونت در حلق و سینه باشد بگیرند عناب بیست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم و جوشانیده
بیست درم ترنجبین یا فلوس خیارشنبر حل کرده بنوشند و هرگاه التهاب صداع و حدت او بشکند حب از صبر و کثیرا و گل سرخ و یا از صبر و عصاره افسنتین و کثیرا
ساخته بخورند و هرگاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسپغول بسرکه طلا کنند **شیخ الرئیس** میفرماید که در صداع حارث از ماده حار
دموی باید که مبادرت بفصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان مراد خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند
و جمله عروق ظاهر باشد و در سر و چهره و چشم امتلای واضح بینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق منی از هر دو
جانب فصد رگ پیشانی که فصد این رگ بسیار دردهای سر را مستاصل میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب مؤخر باشد فصد عرق
جانب قدام نمایند و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و **ارکاغانیس** گفته که اگر ازینها
غنا حاصل نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند و از آن خون بسیار برارند و بر موضع حجامت نمک سوده چسپانند و اول روز ابریشم پاره در ربّ
آلوده بران موضع نهند و در روز دیگر دوای جراحی برای التیام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و ازین تدبیر اکثر اوقات صداع در یکروز زائل میشود و این
مخصوص بدین صداع نیست بلکه در جمیع انواع صداع مزمن از ماده خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر بدین نوع صداع و مانند آن بفصد صافن و حجامت
ساق انتفاع حاصل میشود و چون محسوس شود که درینجا شائبه از ماده صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کند از آنچه
در باب صداع صفراوی ذکر یابد و بالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند بمثل مرقه شوربا و اجاصیه و مرقه عدس مع اعنی ماش سوای جرم آنها و باقی
میوه مولد خون بارد مائل بیبس و غلظ و مائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه و رمانیه و عدسیه بسرکه و طفیشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیعت در معالجه
امراض سر کثیر الحاجت بلین طبع ست پس حالت قبض تعدیل این قوابض بترنجبین و شیرخشت و هر آنچه شیرینی مع تلیین کند باید کرد و واجب ست

کہ این افتد حس الکیموس باشد و تقلیل مقدار آن کنند و اراں ممتلی نشوند چون نطولات و سعوطات استعمال نمایند چیزی کہ در آن تبرید باشد و ترطیب هم

مود کہ در آن اندک ردع و قبض باشد مثل آب کشنیز تازه و عصارات باردہ تا غش از فواکہ و اوراق و میوہ لعاب بهدانہ و قطونا بسرکہ و آب عصی الراعی و ابن عرس

گویم کہ هرگاه صداع از ماده دموی باشد و قوت قوی و سن متہای شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سر رگ نمایند و مقدار حاجت خون برآرند

و اگر کفایت نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین محاجم بلند تر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کشد

و ماده مقدم سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر ماده در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکہ تنقیہ بدن باشد و بلا کمی

و فصد رگ جهت کرده باشند تا کہ ماده از آن سوی جذب شود مع مرض منجذب گردد بعد از آن سائر اضمده و نطولات و سعوطات کہ در علاج صداع حار سابق مذکور

شد استعمال نمایند و غذا مزورہ عدس مقشر آب انار یا آب غوره و سماق ماده و آلو و شفتالو و عناب و مانند آن خورند ابو الحسن گوید کہ صداع حار مادی

متدید مخطر است بنا بر بودن ماده حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطہ مجاوره دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم

بنا بر تمدد طبقہ و اتساع ثقبہ حادث میشود و گاهی در تقصیر در معالجہ آن سرسام جلد در خلال آن هر می انجامد و سبب تر قی بخارات غلیظ بسوی سر و صداع

امتلا و اسهال است بخ ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این طبیب هر منجی است چون تامل کند بر آنکہ بخارات و فضولات هرگاه از معده

و مصدر سائر جهات بدن رگ ها مرتقی شود طبیب باید ملاحظہ اوداج متبع مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش اتساع یابند مقتضی مملی

معلوم کند از اعراض خاص این مرض او مع اتساع بقلق عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق به استنشاق هوای بارد و ظهور حالت شبیہ بخواب مع قلت خواب

علاج جست ابتدا بفصد قیفال ابن کنند چون اعراض قوی باشد دیده و متواتر و در اول امر ماء الشعیر عشاء و درم بار دو حبہ کافور و سکنجبین قدری زیادتی در مقدار

ماء الشعیر بحسب مشاهده طبیب است و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیلہ زرد بست درم تمر هندی سی درم ترنجبین پانزده درم برگ سیاوشان اصل السوس مرحد

سپستان شاهتره و بنجیدم و مستین بهتر ده درم عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همہ را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده

صاف کنند و یک شربت آن از مطبوخ سقمونیا ده شامت درم ترنجبین حل نمود شد و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چقندر و کاسنی و هندبا مسلوق مطیب بسرکہ

سازند و تعدیل طبیعت بنرمی کنند و نگذارند کہ قبض شود پس اگر فضول بسیار رسیده قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نشود در معاودت استفراغ

قوت مقبول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود به استفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند

کہ فضول کم شد و نبض و قاروره گواهی آن دهد بسوی کہ نبض نرم شود و از سرعت و تواتر عظیم زائل شود و قاروره تا قص الحمرة زرد رنگ و قوام گردد

مضائقہ نیست کہ سر بعد تراشیدن موی سر پارچہ مبلول بسرکہ و گلاب و روغن گل مبلول بر این دو گذارند و گیرند آب کدو و آب کاسنی و آب خبازی و آب خیار

آب برگ سیغول و آب بنفشہ آب بید جوش خفیف دهند تا صاف گردد و پس گلاب و سرکہ کہ بسیار کہنہ نبود و اندک روغن گل خالص انداختہ ممزوج سازند پس

اندک سر کرده پارچہ بدان آلوده بر تارک سر نهند و بقدر کہ مرض کم شود از این آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکہ مرض بالکلیہ زائل گردد و اگر حاجت

زیاده تبرید باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور حل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد در آن آبها اندک خطمی و آرد باقلا حل نمایند و هرگاه یقین زوال

علت گردد و بقیہ باقی ماند بقایا عسر باشند و در انحلال ماده نمود آب گرم کہ در آن نعبتہ و خشخاش و سبوس گندم و جو پختہ باشند بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب

غلطی نکند و در نطولات حیثیت تحلیل باید بلکہ این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و ملاحظہ فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود کہ در اینجا فضول است فصد هر دو صافن نمایند

و محاجم بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین و آنهم و غسل آنها با آب گرم نمایند و تعقیب مساقم یا سیاه یا آب گرم کہ در آن اندک بابونہ پختہ باشند باید کرد کہ باین تدبیر بقیہ منحل

منحل گردد و اگر بقایا فساد مزاج محتاج بتر طیب تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود کہ در اینجا ماده نیست پس سعوط بکار برند آب عصی الراعی و اندک

چرش حیث داده صاف کنند و از آن قدر اندک گرفتہ روغن بنفشہ و دو دانگ تیر و دختران دو ثلث درم و مثل سواک و شمشق و بدان بیخ دانہ جوشانیده باشند

لیح گردد پس از این آب مثل کہ از خشکی سر چون زبین جمع شده یک نیم دانگ آمیختہ در شیشہ بجنبانند و باز دیگر صاف کرده در بینی سر نمایند و در روز و شب دهد

متواتر سعوط کنند که ترطیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که اراده ترطیب بسعوط بعد تنقیه میکنند ہست که بگیرند مغز تخم خشخاش سفید و مغز کدو هر یک از ان جدا کنند و نزد جدا کردن
آن چیزی که شبیه بشیر برآید بگیرند و روغن بنفشه در آن آمیخته سعوط کنند و چیزی در ترطیب ابلغ ازین ندیدم چون وقت آن استعمال کنند و نسخه اہل البصره استعمال
میکنند در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود مکانی ست نیست آب طلع آب حی العالم گلاب ماء القرع مستوی بہم آمیخته اندکی سرکه و اندک روغن گل آمیخته
پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض نهاده و هرگاه بیمار رسیدن سردی بر دماغ دریابد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعاده آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای
صداع حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول میکنند و اگر باین صداع تپ مصاحب گردد و قطرباً دوار تپ نیز بینند پس اگر بدو عجیب آید معلوم شود که اکثر آنچه بسوی سر
تصاعد میکند اخلاط صفراوی مع بخارات آنست و اگر او در آن بسوی بود جنوسی که از ان نقاهی تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه صداع دیگر بران آید و مندملک
ثقل اندک و ربا یک سرخی در چشم معلوم شود درین ہنگام یقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر مری است پس معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی
این آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر واحد
از ان مرض عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس عراض خاصه در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که
این مفسده معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و رب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا باشکر بنوشند و رب
ریباس رب توت و غیره رب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ بلیله زرد و تمر هندی و آلو و عناب و شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین
مقوی سقمونیا بنوشانند و اگر ضعف باشد یا بسفر باشد حل طبیعت به آب آلو و تمر هندی و خیار شنبر و یا بماء الفواکه نمایند تمر هندی بیست درم آلو بخارا
سی عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک سه درم گل سرخ پنج درم عناب بیست عدد یکشبانه روز در آب ترکرده صاف نمایند و در آن
بیست درم ترنجبین و شیرخشت انداز ند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بشیرخشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه ملین بعمل آرند
عناب سپستان هر واحد کف بنفشه خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر واحد دو درم لسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه
از ان صاف کرده آب چقندر کوفته افشرده ربع رطل روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه نمک هندی خوب بهم زنند و نیم گرم حقنه کنند و بمزورات معمول از حوامض
مثل آلو یا تمر هندی یا تمشمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب به دوغ و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان
عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضا از ان بقول البستان مثل اسفاناخ و بلاد جاص و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و لبلاب و هندبائی و خرفه باشد و این بقول ابسرکه و گشنیز
خوشبو سازند و چون مرض بانتها رسد و حاجت تلیین شود در این مطبوخ بلیله نمایند بگیرند بلیله زرد ده درم تا بیست درم و یک رطل آب بجوشانند تا سوم
حصه بماند صاف کرده بیست درم ترنجبین یا شیرخشت یا شکر طبرزد در آن حل کرده بنوشند و یا بلیله مسحوق به آب آلو و یا آب انار مصور نیم آن و یا آلو رطب جا منقوع
در جلاب از ده تا بیست عدد که در قول ابو سهل گذشت و یا نقوع تمشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از
نیم دانگ تا یک دانگ در جلاب یا در شربت بنفشه یا در تمر هندی یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع تمشمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا با آب
ترنجبین یا آب نبات یا رب انار و توت سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند
و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرده دو ثلث رطل بگیرند و بر آن شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت
صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابو سهل بدهند و اگر در انجا رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم در ان مطبوخ بپزند
و گاهی این قرص بنفشه سفید بنفشه خشک تخم خیارین مقشر مساوی گرفته ده ده درم از ان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت
و التهاب مرض منکسر گردد این مسهل دهند صبر سقوطری گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته با آب گرم یا بمطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو
افزوده مثل نخود حب بسته از دو تا سه درم بدهند قاآنی صداع را درین وقت دادم جلاء چشم و جرب را نیکوست این حب نخست بنفشه خشک ده درم تربد سفید
یکدرم رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ حب سازند کار این مخرج صفرای غلیظ از دماغ است و گاهی تنبیهات برای آخر صداع استعمال

بیفسد برای نوامی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شده وبدان ستمو یا برای اخلاط صفراوی و منع طول کشت و تقویت ضعف اصبری افزایند بجهان
این صداع اسکون اصعب گردد و بدن انقص قوت باشد باید که تغذیه مریض بگوشت مرغ و تیهو و جوزه مرغ شود و آب آلو یا آب انار با سرکه یا سیب اسازند
و مدمن تمشر مطبوخ با آب انار برای تعلیط خون و منع بخار بدهند و طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبة الله گوید که اگر قوت
و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر عام بجمیع سر باشد فصد از جانبی که در آن درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد تسکین نشود
حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین نمایند تا از پایین آرام یابد با سفل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج
بشرب آب آلو وغیره و رب آلو و مانند آن که در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و دیا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند
و بر پیشانی گلاب مانند یا صندل یا روغن نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل ببویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماء الفواکه و یا آب انار
معصور بشحم آنها با شکر یا شیرخشت یا ترنجبین نمایند و آبی که در آن بنفشه و جو و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر ریزند و مریض را بپرهیز کنانند فواکه
و عدسیه دهند و بقول بارده خورانند و هرگاه صداع ساکن شود بچه مرغ بسرکه و آب غوره پخته بدهند و از اشکنبه حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس
گوید که فصد سر رود و حجامت کند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطعام خون باشیای
بارد کنند و تلیین طبیعت مطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر بنوشند اگر بادی تب باشد و اگر تب و سرفه نبود جلاب سرد از تمر هندی ده درم و ترنجبین یا شیرخشت
هر کدام که باشد ده درم دهند و یا حل طبیعت بماء الفواکه مثل آب عناب آلو و تمر هندی و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر
و شکر نمایند و یا بگیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم و جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند غذا
مزوره مانند عشر مغز بادام یا مزوره آلو جبلی مغز بادام و تخم کشتی مزوره تمر هندی با شکر و مغز بادام بدهند و یا بگیرند خمیره بنفشه ده درم و مثل آن ترنجبین و جوشانیده
صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع تخم هر دو معتصر نموده و مقدار نیم رطل با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و بگیرند روغن گل و سرکه و گلاب
بکوبد و بر سر که منع رفع خمر وسد شدت و بعد فراغ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری از آن بر سر نهند و یا دران پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده بنهند و گاه
تنها یا سرکه تنها نافع میکند و برگ قطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن آنرا سود مند بود و یا لعاب خطمی و سرکه آمیخته بر سر نهند و بر بعضهای سر مثل روغن کدو و
یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابو منصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب وجع شدید کنند اگر بعد تمکن نبود حجامت ساقین اگر ممکن نباشد
حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیارشنبر و شکر باید کرد و یا
بگیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلو بدستوری که در قول ابوسهل گذشت صلایه کرده صاف نموده و در او قیه جلاب ده درم شیرخشت یا ترنجبین
داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش با شحم آنها افشرده بقدر ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم در
جلاب صبح یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته بنوشند که سریع الاسهال شد دیگر ترکیب مسهله همانست که در قول ابوسهل و گیلانی گذشت
و ترکیب حب رب هلیله وغیره در علاج صداع صفراوی بیاید خجندی گوید که بعد فصد اطعام خون با شربت حامضه مثل شربت انار و شربت تمر هندی
و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شیرخشت و ترنجبین و شربت دینار و شربت اجاص مسهل و آب انار با شیرخشت
نمایند و اگر تب و سرفه بادی نباشد شربت تمر هندی و شربت لیمو و رب فواکه حامض بنوشانند و اگر بادی سرفه باشد خمیره بنفشه یا سپستان و نیلوفر و عناب
دهند و از شربتها طلی خون ست و جمیع امراض دموی را نافع بود و تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم تخم
کاسنی ده درم جو مقشر ده درم سرکه شش رطل بجوشانند پس خوب نرم داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب بنوشانند سی درم
حل کرده بنوشند و قرص مرکب این مرض را نافع ست و نسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شده و این قسم نافع ست آب انار معصور بشحم آنها با رطل
شربت دینار و سکر یا گلقند بغدادی پانزده درم و ترنجبین پانزده درم و شیرخشت ده درم برسم معهود در تب سازند انطاکی گوید که اگر علامات دلالت کند

چونکه ماده دموی است فصد قیفال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده شود
بعده تنقیه اخلاط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص صداع حار که استخراج آن کرده ام این دواست گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه لعاب
سپستان آلو بخارا گلاب عرق گل هر واحد نیم اوقیه همراه چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا ابکد و یا اسفاناخ یا مزوره کدو
سازند و بگلاب و روغن گل و سرکه و آب سرد کرده و صندل که در آن کافور یا افیون محلول بود بجبهه یا مغز بسبب ماده طلا سازند و روغن [illegible] نسابه بر انواع
صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا آنچه که آزموده ام عمل آنست دکه آب بید و روغن بنفشه طلا از او سعوط [illegible] مصنف اقتباس
می نویسد که اول فصد سر رو کنند و از بنفشه و صندل سفید و حضض مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک تولہ کافور نه ماشه ضماد سازند و از برگ بید توت
و مکوه و گلاب و طلب خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که نفع در فی الحال می نماید شیره خرفه کاسنی هر یک ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلو بخارا هفت عدد
عناب کلان چهار عدد در گلاب عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک بیست تولہ برآورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک نیم تولہ داخل کرده نوشانند
ماسه بدرو غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک هند و مربای انبه و کدو و تمر هندی نیز دهند و اگر درد باقی ماند روز چهارم تنقیه خاص از مثل
مثلا رگ پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ فواکه اهلیلج علویخان کنند باین نوع آلو بخارا زرد آلو
هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک
نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیارشنبر تمر هندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده
صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند بجای آب عرق کاسنی و گلاب شاهتره [illegible] و وقت تمام غذا شله اسفاناخی دهند و صبح بر دیده
و همین نسخه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی درد سر باقی ماند پس [illegible] تارک سر تراشیده تنطول [illegible] گذاشته سخت و محکم بعده سیماب هشت ماشه در آب گل منڈی گلاب
و روغن گل هر یک یک تولہ آمیخته بهاون دسته سر بهم تا یک گهڑی [illegible] نموده بجای [illegible] طلا تا یکساعت [illegible] بمالند که فی الحال رفع درد می نماید

علاج صداع صفراوی

سبب غلبه صفرا و هیجان ارتفاع ابخره و ارتقای ماده آنست بسوی دماغ و امتلای عروق سر از آن و از جالینوس منقول است که از اسباب این صداع اشکال
اغذیه و اشربه حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در هوای گرم [illegible] اولا بهر تبدیل مزاج و تطفیه و تسکین حرارت تبرید که در علاج امراض حار
مزاج مذکور شده بدهند دیگر تمر هندی بدهند که در علاج صداع حار سادج مسطور است استعمال کنند یا شیره تخم کاهو یک تولہ شیره مغز تخم کدو دو تولہ با شربت بنفشه و شربت
نیلوفر هر دو دو تولہ بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف است و شیره خیارین و مغز تخم کدو کاهو و آب آلو و تمر هندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم علاج
صداع دموی قریب است لیکن در علاج این نوع در مشروبات و غیره اشیای بارد رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت
نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمو و انارین بشرط عدم سرفه انفع است و اگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیره بنفشه و سپستان نافع و اگر با سرفه نزله
باشد نوشیدن طبیخ آلو بخارا و عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید است و اگر با این صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیره تخم خیارین
در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و در دیگر شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو شیره آلو بخارا اضافه
کنند و یا شوربه ماش نمایند بعد تخفیف اولا شیره کدو موقوف نموده بعده شیره کاهو دور کنند و گاهی [illegible] از صفرا [illegible] عناب پنج دانه
آلو بخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاؤزبان ده تولہ مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشنیز خشک چهار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه داخل کرده
داده می شود و بعد تسکین ماده نضج او منضج بدهند [illegible] صفرا و حب ایارج دهند از معمولات حکیم علی شریف است که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک یک تولہ تخم کاسنی گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم خیارین نه تولہ آلو بخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چهار تولہ تمر هندی شش تولہ مغز فلوس شش تولہ
گلقند چهار تولہ شربت بنفشه چهار تولہ شیره مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت [illegible] یکعدد و لعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو تولہ بدهند

نماشتند و ملعب با روغن گل و تانه ریختگی جو مزوفه و پاشنگ که در روغن گل ساز ند و شربت صندل سکنجبین بمرسهل صفراست استفراغ ماده بهلیله نماید
و اگر خواهند مسهل ابعد از قی کنند ماء تمر هندی و آلو بخارا بهلیله به این طریق که پوست بهلیله زرد ده درم مقدار نیم رطل آب بعد آب کاسنی مروق یا آب کدو
چهار درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیر خشت ترنجبین ده درم داخل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر ملال آید تمر هندی سنا نقوع خوانند
و یا شاهتره و لسپستان مویز منقی هر یک یازده و گل بنفشه مثقال مقدار نیم رطل آب نقوع یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی نیلوفر و سبستان
شب خیسانند صبح مالیده صاف نموده ملوت خیارشنبر ترنجبین از هر یک ده درم و یا زیاده بقدر حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب دیگر
بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و باید که استعمال بهلیله شرطی ملاحظه است که صداع تب و سهر ملتهب چه بهلیله حبس مجاری و تشنج و سهر است
[illegible] و قبض و عصر است و این قبض منتج مجاری و دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر تشبث باقی دارد باک است و این موجب امساک و تطویل مرض آن
و همچنین دیگر ادویه مسهله بصر به تمیات جمود اند داخل جا نیست جهت آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و باقی را غلیظ و منجمد می سازند
باعث تحکمت است پس اگر در حلق و معده خشونت باشد یا تب لو ترک نماید مجبر را اگر ایدان قبض چو خشونت است و با ادویه مرققه تنقیه کنند و بعد تنقیه
مزاج با تبرید و امثال بر دو مرطب و تبرید و ترطیب سر از سعوطات و سعوطات که بسد به آنچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و سعوط
کشنیز و سعوط بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه لعاب اسپغول شربت مناسب برای تسکین حرارت بدهند و گلهای سرد بو نمایند اگر بیداری و خشکی
دماغ اذیت دهد و نطولهای بارد رطب بر سر مالند و در گوش و بینی چکانند روغن کدو یا روغن خیار یا بنفشه بادام و یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر سر
سر کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین است که عرقات را در بار چه بسته آویزند تا آب آن چکید بیشانی
بیتس مالیده و آمیز یده بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع است و ایضا سعوط روغن مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت و گوشت و علی که
از مجربات اوست و یا افیون کافور بزر البنج مساوی با آب سبیده حب از بقدر عدس سازند و یک حب از آن در غم تمیشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند و
حب اشقلیبوس نافع و برگ تخم گوفته قطره آب آن در بینی چکانند بعده چند قطره روغن بعده بچکانند و این صداع از مجربات ماریست و ضماد
آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی یا بنوع نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا عنب الثعلب سائیده بستویه همچنین ضماد شیاف ماميثا و صندل و گل سرخ مفید در هنگام شدت
درد بر صدغین لادن معمولی همچنین بالایش محوا ریک سریب نمند و این نطول نافع است آب کدو جو ادو کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن
نیلوفر گل بید برگ آن شاهسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه و تخم گوفته اسپغول پوست خشخاش گل سرخ
تخم کاهو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و امر کرد افیون و عصا هر گاه و ده دفعات در آن آب گداخته که در تطلیل نمایند که صداع حار السر
را نافع است و نطول گلاب و سرکه و روغن گل بر سر سکن درد حرارت و از اعاظم ادویه دلی فائده است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو
زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و گاه که در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیه مواد در خریف
از مجربات احمر است و ضماد الشعیر مریح بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی
متاخرین مینویسد که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین و تخم کدو هر یک ناشا آلو سیاه و زرد آلو هر یک ده عدد و تمر هندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک
نه توله خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و ضماد صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند
و آسبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید گار سبز و نمک هندی هر یک ده درم جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که به همه بیان نمی نمایند
آب حاصل مانند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیانا برسد بمیان زبان غشی احداث نماید و برگ غاجات بکشند کذا فی ابید بیا و ایضا غرغره و باید که آنچه ما
ترش باشد همراه نان تنک و تند دند تخم بستم به سهال صفراوی مطبوخ آلو و سبحه آلو بخارا بابتدا ده عدد پوست بهلیله کابلی برگ سنا هر یک

تر تخمین مرچیات تنبر هر یک هفت توله گلقند تربت ورد دیگر از ایلیلی علوی خانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند وبجای آب کلاب ما الکعفا
و وقت شام عدد اشلا سفانا حی حشتاگیلانی با سفانانج موارنند وصبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه بگلاب
و عرق کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بید مشک پنج توله براورده شربت تیج یا انارین چهار توله حل کرده سبوس اسپغول سه ماشه حورانیده بنوشانند
مطبوخ سه حیات مسهل اده جهت تعدیل مزاج این ما طریق کشنیزی تالیف علوی خان دهند پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر یک ده درم کشنیز نصف وزن ادویه
سفید قوام ساخته از دو مثقال تا یکتوله با شربت نیلوفر و شربت انار گرده هر یک یک نیم توله عرق کاسنی نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند جهت منع بخارات در منع درد
این سفوف مجرب از مجربات راقم ست کشنیز سه روز در سرکه تر نموده برکنند گل نعشه گل سرخ هر یک یکنیم توله نمک لاهوری یک نیم توله عصاره صندل یکتوله
سفوف ساخته از ده درم تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه دهند واگر بعد از تنقیه درد باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر
مرکب نمونه علیسی گوید که اگر ماده صفرا باشد طبیخ هلیله و افسنتین سقمونیا اسهال آرند یا آب لبلاب بنفشه بنوشند واگر با صفرا اخلاط دیگر غلیظ باشد حب صبر تسبیار
یا نقوع صبر تنها نوشند و آن اینست که در آب کاسنی سبز صبر خالص اندکی کثیر اثر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند واگر حاجت تقوی تر از این باشد حب قوقایا
خورند و تبرید بجلنس مواد ریاحین کنند واگر ده سال نشود معلوم کنند که درینجا چیزی محتاج تحلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی آرد جو استعمال کنند واگر بیمار را
بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند هرگاه بعد تنقیه ماده سوء مزاج صداع باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا
نمایند و یا شیر زنان بر سر دوشند و دهن روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند وانچه تبرید سر مقوت نماید اینست که بگیرند شیاف امیتا و تخم کاهو و صندل
سفید و صندل سرخ و فوفل و افیون بسرکه و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر او فی حرکت خون میبینند علامتش
اینست که اندک خون بیرون بار ند واگر آثار ورم یافته نشود ابتدا باستفراغ مثل هلیله نماید اگر تپ نباشد و الا مزلقات و چیزی که دران خشونت و عصر باشد مثل
تیر خشت و شربت فواکه و آب لبلاب وگاهی بتنها حقنهای لینه تنقیه کرده میشود واگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا منتشر در طبقات معده بود که
ازو قی نیاید و از سهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ ایارج فیقرا مع سقمونیا کرده و یا آنرا به مزلقات افزایند و یا بطبیخ هلیله بنسخه فرادین تنقیه نمایند بعد ازان
تعدیل مزاج بچیزی که دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن با غذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج
و صفراوی و بهر چیزی که بدان معالجه سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامه حرارت و اسباب خاصه می پیوست و از ملطوخات نافع صداع این قرص عفر ست
ده سه رایه بابونه و بگیرند زعفران هفت مثقال و مر مثقال و عصاره عوزه و قاقیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار
پنج مثقال این ادویه را باریک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول
شارح گیلانی بهتر آنست که اندکی افیون بگل نعشه و خشخاش و آرد جو دران افزایند و گلاب سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند والا این قرص پس ما اماده
صداع یا درد سر کمتر فائده میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندکی اخراج کنند بهر آنکه فصد استفراغ صفرا یا خون می نماید حرارت
را کم میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد ازان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیار شنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بیست درم
تمر هندی مثل او ده رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک وقیه فلوس خیار شنبر مالیده مکرر صاف کرده یکمثقال روغن بادام شیرین
بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلو بزرگ شیرین سی عدد تمر هندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا بده اوقیه باز آید و صاف کرده بران شکر سلیمانی
بست درم سقمونیا مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیمگرم بنوشند یا آلو بخارا مقوی بسقمونیا و یا شربت ورد و سکنجبین یا آب لبلاب بکار برند
و این مطبوخ مخرج مره صفرا است بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بیست عدد آلو بخارا بیست عدد تمر هندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین
هر یک پنج درم تخم کاهو سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند بعد تنقیه ضمد
و اطلیه و لطوخات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از لطوخات و ضمد حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب

احتراز و اما ادویهٔ سائره پس بعد از تنقیه بدن باید که بر سر ضماد و نطول و تبرید نمایند و گاه باشد که صداع را ابتدا بپاشد و دفع نماید بلکه غالباً نفع بزرگ از آن رسد و اگر صداع عظیم شود ایلاقی و حرقانی عیناً نمایند
که اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجاکه حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سکنجبین و شربت آلو و آب میوه‌ها مثل هندی
و آب انار ترش و شیرین و شیرخشت نماید و اگر به آن مقصد حاصل نشود و آنجاکه حرارت عظیم باشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر نمایند و آن باید که تسکین حرارت
و سکنجبین و شربت غوره کنند و ماء الجبن با تخم خرفه و پست و شکر و آنجاکه در حلق درشتی باشد ایضاً تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و لعاب اسبغول و تخم
و آنجاکه حاجت باشد بجهت ادرار و تسکین حرارت باشد بجهت تبرید موافق‌تر از اسبغول و شکر نیست و اگر تشنگی بسیار باشد گل سرخ مساوی بسایند و شکر بار
بر آمیخته صبح و شب تا آنقدر بدهند تا ده درم و آب سرد بخورند که حرارت را تسکین دهد و آنجاکه قبض شکم و در دو پیچ شکم و قراقر باشد سیاف صحاح اول
سازند تا اسهال آرد یا و به و نمک بسیار در آن آمیخته و نشاسته کرده بیاشامند و بعد از آن آب عنب الثعلب و شیره خیارین و آب کاسنی و گلاب آب کاهو و آب عنب الثعلب
و غیر آن بر سر ضماد چنانچه در علاج صداع حار گفته شد و آنرا که از سوء مزاج و خشکی بود باشد این انار و روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استفراغ تبرید نمایند
و روغن معرتسم کدو یا روغن تخم خیارین روغن نیلوفر و دیگر چیزها که صاحب سوء مزاج و خشکی را بسود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد تبرید و ترطیب بر سر
و تبرید بر سر جانب مانع بود لیکن اگر صداع ضعیف باشد روغن بنفشه و نیلوفر و حلیه و سحاش کل بسرش و کسک جو و آنکه با لوبه صاف بر سر بر پیچند
و بر آن ریخته بیمار بر سر نهاد آن دارد و جای در سر او کنند تا سحار بر دل نرسد و هرگاه بعد از این تدابیر گذشتن یک هفته صداع زایل نشود باید تا دست دیگر حجامت
تحلیل است از بالوبه و حلیه ضماد سازند و اگر تب باشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد از حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بالوبه بکار برند و آنرا که
ضماد و عصارهٔ بر سر نهند و حوض آن سرکه گلاب و صندل و کافور و بنفشه باشد و آن سود نماید صفت شربت آلو آلوی سیاه بزرگ را شسته در آب
کرده یک شب بمانند پس آن باشد بجوشانند تا مهرا شود پس بپالایند آب گلاب بعد از آن آمیخته صاف کنند و هم وزن آلو شکر آورده بقوام آرند طبع را نرم
کند و جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از سقمونیا اندک تا یک دانگ یا در آن حل کنند اسهال تمام کند صفت حلاب که بهر طبیعت مفید
و درشتی حلق و صاحب تب و به قوه و مانع را اگر حرارت بسیار بود آب آمیخته عوض مالعسل بعد شکر طبرزد کنند بعد از آن آتش نرم بپزند تا
دور کرده بقوام آرند و آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بعد از شکر لعاب اسبغول یا آب گلاب یا عرق بقوام آرند صفت
نقوع هلیله پوست هلیله زرد تمر هندی و بر منقی سپستان هر یک سی عدد عناب چهار عدد هر یک وزن صفت آلو سیاه بست دانه همه را در آب
گرم تر کنند و یک شبانه روز بنهند و هر صباح مقدار سه پیمانه در آب صاف کرده بست درم شکر انداخته به نوشند دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف
آب انار ترش و شیرین و تخم سه درم بسایند و بجوشانند تا آب مطبوخ گیرند و آب مطبوخ صفت پایان بست دانه اصل السوس مقشر کوفته ده درم
هفت درم عناب چهار عدد در آن حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر بست و کاسنی انجیر یک من حب سقوطری بست درم هر دو را در سیکی
دراصات بنهند و وقت حاجت بقدر سی درم بدهند و در اجرای ضماد سیاف باشد که در قول عیسی گفت گل سرخ عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
یکجز ایضاً نیم جزو کوفته بسرشند و با پارچه بسرکه تر کرده بالای ضماد بندند و آنرا که درد بتقرار کند کافور و افیون یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن گل آمیخته
در گوش بچکانند و بعد تنقیه بکار برند و بعد از آن در صداع حار ساذج گفته شد اول باید سعید گوید که علاج صداع حار ادریا و تی مرکب صفراوی
بعد از اسهال پس ماء الجبن ملکی و ریحان آنها احتیاج این خلط و مثل مطبوخ فواکه دیاعر آن اصول رعیفه هلیله تمر هندی و آلو است و اگر مادهٔ صفراوی
بسیار باشد احتیاج اسهال بیاده باشد و در آن سقمونیا توت و هندی که مزاج تحمل نمود بعد تنقیه مریض بمسهلات مثل شیره تخم کدو خیارین و ماء الشعیر آب انار
و شیر مرغوسیات دعوت بکنند و هنگام قبض طبع آب تمر هندی و آلو بخار استعمال نمایند و آنکه در آن جو و بیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش و سبوس
باشد و در آب سرد و سرکه و گلاب روغن گل بر سر ریزند روغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تعریق این جمله آن کنند و بیلوفر و بنفشه سوده و صندل
و کافور و امثال آن لیکن در این قیاس آب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه بنهند حلالا سازند و اگر صداع تلف عظیم آرد و اسر رسد ریختن دوا بر سر اثر کند

فی کرم ... آلو

فی [illegible]

فی صفت نقوع هلیله

فی [illegible]

طلا کنند یا اسرب باریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان منع کرده و فصاد حاد سجار لیس بر سرکه شود و غذا آنان صاف مغسول با بقول بارده رطبه دهند
و به استعمال مزورات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدید البیاض با سرکه یا زرده بیضه نیمبرشت با سرکه یا جوزه مرغ معمول با آب غوره یا انیسرکه و کشنیز
جایز دارند و ابن الیاس گوید که علاج این نوع یک علاج صداع دموی ست جز آنکه در معالجه این میل بأشیای بارده رطبه بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ
هلیله باید و ایضا حل طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی نمایند یا سکنجبین ساده و شربت دینار دهند و شربت حبة الخضرا
خشخاش و ربوب فواکه بارده و خمیره بنفشه بدهند اگر بادی سرفه و بحة الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تب باشد و الا مزوره ماش مقشر با سفاناخ و مغز بادام و سپید
و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد با آب انار مزمز معصور بشحم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا مزوره آلو جبلی یا تمر هندی یا انار دانه یا زرشک و مغز بادام
و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و دوام عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس اسهال طبیعت بماء الفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و بادیه
سرده مثل دهن بید کدو و شیر زنان سعوط نمایند و جرادة الکدو و خیار و عنب الثعلب و کاهو و خبازی کوفته تنها یا با سرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر برگ
نی سبز کوفته تنها یا با سرکه و آب سرد ضماد کنند نیز نافع بود و اگر چیزی از این حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعه سر به
و کافور و صندلین و گلاب بسایند و ایضا ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و دیابرصندلین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کاهو و بیا
اسپغول به روغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندک کافور در آن افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و دردی و طنین باشد مبردات قویه از آن
دور دارند و بروغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنهای که در آن حشائش لطیفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و حب اصل السوس
مقشر کوفته سه درم و مغز خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر مغز بادام سازند و مشت پا
با آب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم باشد آب انار میخوش بشحم آن افشرده مانند گلاب سرکه یا با الرباب
یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد دهند در مساکن بارده نشانند و زیر پاکش سرد مبلول بگلاب جلوس نمایند و آنچه خاص
ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و کشمش حامض و بر دوام مرد ست و آنچه مهیج صداع حار ست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض
طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شاهدانج و جرجیر و حلبه و شیر و عسل قوی و بجه یا بأشیای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و لادن و عنبر و بوهای بد
قوی الرائحه مثل بوی مردار و حلو رطب و گوگرد و قطران و خوردن یا تمیدن زعفران ست و آنچه مضر صداع بخاصیت ست کرفس و فراخ و غیره ست که در علاج
کلی امراض دماغی مذکور شد و تمیدن سرکه صداع را نفع دهد و خوردن آن مضر بود صفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیله زرد ده درم
تا بست درم نکوفته و در سه رطل آب تر نموده با آتش نرم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند
و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع خشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم
نیلوفر چهار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خیارین سه درم در سه رطل
آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیارشنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند صفت حبی که اسهال صفرا و جذب او از دماغ نمود
بعید الضرر دماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه ده درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ دو حبه تربد سفید مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام حب کرده یک درم
رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کوفته بیخته با آب خالص سرشته حبها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و این حب اسهال صفرا برفق کند
بنفشه یک مثقال تیرخشت یک مثقال سقمونیای مشوی یک دانگ تربد مصمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بمغز خیارشنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب
کراهت کنند نیم دانگ سقمونیای مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف کند و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن
صداع حار و حمیات گرم و یرقان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بدذائقه را قبول نکند نیکوست زیرا که غثیان نمی
آرد و صفت آن در قول حمیات گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یکدرم سائیده به آب کاهو طلا

کنند یا تخم کاهو تا تب تسکین یابد و سرطان ... و بعد و خوردن کاهو بسیار نافع است حب صنعت حب که برای سفر مرتب ... بگیرند هلیله ... گوشت ...
... چندان آب اندازند که ... انگشت ... آن باشد ... کرده یک روز در آفتاب ... بگیرند دیگر آب
... هلیله ... آب او بگیرند ... آن ... آب آن ... در آفتاب یا بر آتش ... گردانند تا غلیظ شود ...
بادام ... بیست ... تا بعضی ... که این صفرا را برانند و نوع مطبوخ هلیله ... گوید که شربت نیلوفر و ...
... استعمال کنند اگر ... نافع است ... شربت خشخاش ... سال ... تلیین طبیعت بهلیلات ... کند ...
... اگر ... شربت ... مطبوخ نافع است اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد ... درم هلیله کابلی ... درم تمر هندی پانزده درم ...
... شربت ... این شربت ... تمر هندی سه اوقیه ...
یک درم زعفران نیم درم ... درم ... شربت ... صفراوی ... بسیار نافع است ... اسهال کند ...
... گندم ... بیست عدد ... چهار ...
... رطل آب ... تسکین حرارت ... کند ...
... لعاب اسپغول ... بادام ... کند ...
مستعمل ... روغن گل روغن نیلوفر ... روغن ... روغن ... مثل ... معروف است ...
سعوط ... مطبوخ ... صندل ...
افیون ... حرارت باشد نافع است
تخم کاهو پوست خشخاش تخم ... یک درم افیون یک ... لعاب اسپغول ... نزدیک مخدرات قویه
... گلاب و غیره ...
... صندل ... روغن بنفشه و مانند آن ...
... شیخ الرئیس ... صداع ... نافع صداع ... حارست صندل ... گلاب
آب خیار سرکه شیر زنان ... روغن گل ... ابن نوح گوید ... صبر و غیره ...
مذکور ... در آفتاب ... اوقیه ...
... اگر ... یک درم یا دو درم ... کنند ... بر سر نهند ...
... خشک یک درم یا دو درم شکر ... آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش ... نماید ...
... روغن گل ... گلاب ... بر سر نهند ... بر سر ... شدید ...
... مثل برگ ... خطمی ... برگ کاهو ... یا برگ ... خیار ... کدو ...
... حی العالم ... آب ... بر سر ...
... بر سر ... صداع حار ... قول صاحب کامل
... اگر ... بسیار ... خشخاش ...
استعمال نکنند ... خشخاش ... آتش ... شیر ... اگر ضعیف
... شیر ... خطمی ... خشخاش ... استعمال نمایند ... صندل ... آب ...

و آب نیم گرم طلا سازند و غذا پست گندم مکرر بآب گرم شسته و شرب آب برف سعید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب نمایند تا منقع گردد پس چیزی
از آشهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش همراه ریخته بخورند و بوارد که از کدو و خرفه و بقلهای یمانی و سرق و خیار ساخته باشد و آب غوره و گلاب و سیب به و امرود
و خرنوب شامی و زرشک و ریباس و شمش و آلو سازند و اگر خواهی باشد کدو و کاهو و تطلف و خیار به دهن بادام دهند و آنچه مضر صداع حارست خربزه و باقلا و جوز و گوشت
و بادروج و ثوم و بادنجان و مغز جلغوزه و انار میرو غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرات دماغ در علاج کلی امراض دماغی مسطور شد گیلانی می‌گوید
که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع آلو که تمر هندی با سهال صفرا و تسکین می نماید اگر با آب گرم آمیزند بسرعت اسهال آید و باید که سقمونیا و صبر قوت
دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا شربت مذکوره یا در آب انار یا شکر یا در آب تمر هندی و شکر یا در لعاب اسپغول آمیخته داده میشود و در اسهال می آرد و درین نوع در تسریع
بیشتر از دو می مبالغه نمایند پس اسپغول در آب انار مصورین باید که شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو ساعت
آشبیر ویرز برار آخیار نوشند و هنگام شب اسپغول بآب سرد یا جلاب سرکرده بخورند و این سفوف هم دهند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و کشنیز خشک سائیده
با همچند آن شکر آمیخته سفوف سازند و محلول و صندل در گلاب صندل سرکه و کافور و در سایر مشمومات بارده مذکور در صداع حار ساذج ببویند و ضمادات و قطورات که در
مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد درد ضماد از زروت و غیره و سعوط اعیون و کافور در آب برگ بید استعمال آرند و این هر دو نسخه در قول مسیحی در علاج صداع حار
ساذج مسطور شد و آنچه تولد صفرا نماید مثل سهر و بهضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و خفت سهر و صوم و تقلیل طعام تاخیر از وقت آن اجتناب باید و لا اغذیه حاره و شرب
حاره و مبخرات مثل خوشبو هم بپا کنند و خردل و امثال آن احتراز نمایند **صنعت خلاصه** که یکوقت هیجان درد گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو در آن نهاده
بدست هی مالند و از بالا زیر چی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده نیم گرم بر سر بریزند و مالیدن اسیر بر کف پا مشتی
و باقی تدبیر ها است که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت حقان بحرف غلیظ در تحلیل بهم ملات و تسعیط بروغن بادام و شیمت امثال آن نیز جائز است

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظ بلغمی است در عروق سر و سردی اهویه سابقه و اشتغال اغذیه بارده و رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام عقب تناول
طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل است پس اولا بهر نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی حلو یا مغلی منضج بدهند یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس گاوزبان
کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیره بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند
مقشر با ریال بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده با شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ
مویز منقی بیست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کتیره چهار
با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم بلیلجات هر یک شش ماشه
بیفزایند و اگر غلبه برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادیان بجوشانند و در سفیج زیاده کنند لعبه بحبوب مسهله تنقیه دماغ نمایند و یا بیخ بادیان بیخ کاسنی
از خر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس قشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال
آب یا عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره بجوشانند هرگاه نیم رطل ماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج قاروره سنای مکی
بلیله کابلی بلیله زرد افتیمون اصل السوس بسته هر یک دو درم مغز خیارشنبر شش توله شیرخشت ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند
و گاهی تربد سفید ده ماشه تا شش ماشه غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرور المزاج بود حب ایلیه بدهند
و صبح مسهل مذکور بعد مغز خیارشنبر و روغن بادام حب بدرقه آن نوشند و شیخ الرئیس فرموده طبیخ افتیمون و دوریا ایارج فیقرا الروفس نوشته و اگر از استعمال
ایارج قلق و اضطراب بطور رگل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند تا استعمال این سفوف حب النیل مجرب
حکیم علی سرهندی نیز در تنقیه بلغم عجیب الاثر است بکار برند حب النیل مثل سعوط بریان نمایند افتیمون و مساوی تربد مساوی سفوف سازند و سه درم گلاب

یا آب نیم گرم بخورانند این قرص ایارج حب املاک نیز مجرب ست حب السلاطین بند بلیله ... وار فلفل هر یک ... سه جزو سایند بعسل سرشته بقدر حب برابر بندق گیرند ... ما ... بار ... آگر ... تا لیبیا ... مدلیسیه ... اطیفل ... الاصول ... بیست ... کرفس ... انیسون سنبل الطیب شیح ارمنی ... ساخته باشد ... ده باشربت ... خوردن شربت لیمو هر واحد یک وقیه یا یک وقیه گلقند یا ... صبر ... از یک مثقال تا دو مثقال ... سه ... سعادهٔ تنقیه ... مذکوره ... این شیح ... درم ... منقی ... هر یک ... سعد یک مثقال انیسون بادیان ... هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده یا ... صاف نموده یا ... درم سکنجبین ... اضافه کرده ... خواب ... ماء ... ساید ... تنقیه ... منقی ... آرد ... روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن ... ما ... و سعوطات و شمومات و کمادات وغیره که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا حب ... سعوط ... ده ... بار ... ماده ... استعمال ... اطریفل اسطوخودوس مفید ست و مداومت معجون انطاکی و اطریفل ... مزمن ... راقم ست والیضا ... تنقیه ... تعدیل و تقویت اسطوخودوس ... اطریفل ... منقی ... بادیان هفت ماشه جوشانیده ... بکار برند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس ... المسک معتدل یا ... تناول نماید ... عرق بادیان ... اگر طبع قبض بود ... احراج ... اطریفل کشنیزی ... عرق ... نیم گرم ... اگر ... صاحب ... لعاب ... عرق شاهتره ... اگر صداع ... مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه ... حل کرده ... سفید ... ماشه ... گل بنفشه چهار ماشه ... اطریفل کشنیزی ... اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر ... سپستان باشربت ... ویا اطریفل کشنیزی همراه بادیان گل بنفشه جوشانیده گلقند حل کرده ... اعضا ... اطریفل ... و شاهتره ... استعمال اطریفل ... معلوم ... صفرا و خون ... اطریفل صغیر ... شاهتره ... مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده ... اطریفل کشنیزی همراه سپستان ... چهار ماشه ... نبات ... اگر غلبه صفرا و خون زیاده معلوم شود کشنیز ... چهار ماشه گل ... و عناب ... ماشه ... حار ... گل بابونه ... حشک ... سعوط ... دماغ ... مفید ست ... اصل ... تخم ... از قول مسیحی ... حاجت ... جوشانیده ... بابونه ... تدابیر ست ... قطره آب آن در گوش ... پیچانند ... شمومات ... نافع ... مشک ... پارچه ... ضماد ... هر یک ماشه ... تنقیه ... صداع ... لا تخلف ست ... سر ... حدیث ... مطبوخ ... روغن ... ربع ... صداع بارد ... اکلیل ... گل سرخ ... سنبل الطیب ... تنقیه ... جیبی صرف ... فرفیون ... کفایت میکند ... گویند که اگر فرفیون ... بابونه طلا سازند ... صداع را ساکن کند ... در صداع ... صحرائی ... استعمال ... مرکب ... زعفران ... استعمال ... نفع عظیم میکرد و طلای روغن فرفیون ... صداع ... بقدر ... روغن گل ... صداع ... سر ... یک ... سرخ ... گیر ... کرده

منقی دماغ از رطوبت فضلیه است و مرزنجوش حاصل کرده از شیشهای تنباکو دو درم صندل هر واحد ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن مقطس
در سبل صداع مزمن و از مجربات استادی مرحوم است و کما سعوط مشک نیم ماشه در روغن بادام یا روغن کاهو یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع
و شقیقه مزمنه مجرب لیکن در استعمال سعوطات احتیاط نماید که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد مرض در ان زمان خواهد شد و با بوی
سداب و مرزنجوش بویند و در آب سیاه روغن ناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب با غثیان یا خلش در فم معده خود در یابد
قی کنانند و اگر با تپ باشد از رفتن حمام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع بود پس اگر صداع با این
تدابیر ساکن نشود و به سبب حدوث مزاج دماغ بحال خود باشد و بلد نیز بارد و سن پیری و مریض بارد المزاج بود داغ وسط سر یا بر هر دو مازو و داشتن رسم آن تا زمانی
دراز تا از ان چرک جاری گردد و ماده میل به آنجانب نماید مفید است و بساست که داغ نمودن یک مازو نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عرقین
صدغین قطع کرده بران داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف ان درین صداع از واجبات است و ما عدا حاجت یا بسبب باشد رطوبات مثل قلایا و مطجنات
و کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرنفل و ساذج و خولنجان و کرویا غذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و بیضه کبیر تر و مرغ نیم برشت
بخورانند و از اغذیه سحیرة مصدعه و بارده و رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار کنند و پاسبانی بالمد انتباه مخفی نماند که این صداع اکثر به پیران و زنان بلغمی
مزاجان و استعمال کنندگان مرطبات و مسرات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در ابتدا اسهل العلاج است و هرگاه مزمن گردد محو
بود و علاج او صعب باشد و بصرع یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مودی گردد پس حد علاجش تمادی نفرمایند و در تسکین آن تحسین تدبیر و اصلاح اغذیه
و ملازمت ادویه سعی نمایند **اقوال** مهره ابو سهل گوید که اگر صداع از مادۀ بارد بلغمی باشد باید که تنقیه بحب اصطمخیقون و حب صبر و قوقایا نمایند یا این حب قوقایا
ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید هفت درم اسطوخودوس پنج درم جمله ده شربت متوسط است و اگر خلط غلیظ در سر باقی ماند حب
ایارج فیقرا در سرکه منصل و خردل عاقرقرحا و صعتر و پوست بیخ کبر نمایند استعمال این نقوع صبر تنقیه نافع سر و معده میکند هلیله سیاه و بلیله و آمله هر واحد ده درم
بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب قصب الذریره هر واحد چهار جزو شکاعی بادآورد هر واحد پنج جزو شحم حنظل
دو جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو در ان انداخته در ظرف آبگینه با آفتاب بدارند و وقت حاجت از یک
اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس ایارج جالینوس مطبوخ افتیمون و موم زیت منقی دهند و اگر چیزی از مرض باقی ماند مطبوخ بابونه
و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش و برگ غار و شیح نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند که سائیده بان روغن
سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آمیخته قدری از ین روغنها سعوط می نمایند و غالیه بویند و مشک سوده در بینی دمند
و اگر حاجت تقویت باشد بگیرند یک قیراط فربیون و قیراطی جند بیدستر در دانگ روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و بر روغن زنبق که در ان جند بیدستر و فربیون
حل کرده باشند بر سر طلا سازند و یا روغن جوز که در ان سداب اصل یا پودینه پخته باشند و بر مطبوخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نمام و سیسنبر و قیصوم
و پودینه و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر با وجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این نقوع ایارج به روغن بید انجیر بنوشند هلیله کابلی
و بلیله و آمله هر واحد پنج درم مصطگی چهار درم افسنتین تخم کشوث ایسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده در ان ایارج
فیقرا پنج درم حل کنند و هر روز سه اوقیه از ان بقدری روغن بید انجیر بخورند و اگر از ین غثیان و کرب عارض شود قی کنند و بگیرند صبر و مر و فربیون و قسط
و صمغ عربی از هر یک دانگ جند بیدستر و کندر … در شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقرقرحا و
برگ مرزنجوش سائیده مثل دو وزن … سوده … در دهن … چون اراده غرغره بدان کنند در می حل کرده
استعمال نمایند و طعام اسفیدباج معمول از قنابر یا تیهو یا دراج و قلایا بمری و روغن جوز و ابازیر و لحوم صید و لحوم طیور صحرائی و نخود آب بزیره و روغن جوز بهندی
و نان خورش بکف خردل و زیره و مری دهند … ماء العسل مطبوخ بنوشند و تمامی سیدها ترک نماید شیخ میفرماید که تنقیه بدن کنند اگر خلط مشترک در بدن

باشد پس تقلیل غذا و تلطیف آن بعمل آرند و الا از غیر مسهل بکار برند و منضجات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند
و اندک اندک ازان شروع کرده بتدریج مقدار افزایند بعده معالجات دیگر که بهمان باب مذکور شد بعمل آرند و ایضاً آنچه از علاج سر و تسکین درد همه آنچه استعمال او
در علاج امراض دماغی بارد و رطب واجب است بکار برند و استعمال حب ایارج و تریاقیه در هفته یکبار نافع بود صفت اطلیه نافع صداع بارد اول موی سر اکلیل
موی سر کنند پس بگیرند دو مثقال فربیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال حرف سائیده با آب مرزنجوش سرشته
بر سر طلا نمایند و از اطلیه جیده فلفل مثقال نمل زعفران مثقال و ثلث فربیون حدیث مثقال سرگین کبوتر دو مثقال به سرکه کهنه سائیده طلا سازند
و ایضاً طلا فربیون و نمک بورق و ایضاً افیون و زعفران و صبر و مر و غیره که در قول مسیحی گذشت با آب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این درد
خورده و تسقیه بارد و مزمن انفع است که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید النفع است و ایضاً فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فربیون یکدرم سرگین کبوتر
صحرائی یک نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضاً مر صبر فربیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضاً دوای
رئیل الحمام و آن قوی است و ایضاً فلفل و قرص زعفران هر واحد دو مثقال فربیون نیم مثقال سرگین کبوتر یکنیم مثقال سیاهی دوات یکنیم مثقال سرکه
مقدار حاجت و این ادویه گاهی بکسر الحدة بترقیق یا آمیختن شیر یا سفیدی بیضه و گاهی صرف استعمال میکنند در درجات ایشان مختلف است صفت سعوطات
نافع صداع بارد ازانجمله سعوط شونیز است که در علاج صداع بارد ساذج مذکور شد و کذا مومیائی سحق جندبیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون هفت برگ سعتر
و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع است و آنچه تجربه کرده شده مشک عمر و میعه است که بقدر عدس ازینها گرفته هر وقت سعوط نماید
و آنچه سعوط او برای صداع بارد میکنند و مسیحی تنقیه میکند بروغن شحم حنظل است و یا روغنی که دران عصاره قثاء الحمار گداخته باشند و آنچه قومی درین باب
شدید النفع گمان کرده اند این است که بگیرند آب برگ شفتالو یعنی آب افشرده و ازان سه قطره ماسته سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه چکانند و سفیدباج بیاید
چرب بر پوست و آنچه درین باب ستوده اند این است که بگیرند زهره کلنگ و مرغ رنگ سه درم مومیائی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و ازان سعوط سازند
و ایضاً بگیرند شاهسپرم یکنیم مثقال اصل السوس یک مثقال فربیون یکنیم مثقال عسل مصفی یکنیم مثقال همه را با آب بیخ چقندر آمیخته بقدر دو حبه در بینی ازین کل
میل در بینی چکانند و ایضاً فربیون و دو ثلث وزن آن حمص هندی تا آب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضاً سعوط نافع بخور مریم و جندبیدستر هشت مثقال
بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک سائیده با بنفشه در بینی دمند و مریض سر خود برداشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضاً شونیز چهار مثقال عصاره قثاء الحمار
دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاء الحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون از سر ادرار رطوبت
بسیار فرود آید دران هنگام بینی را بآب گرم بشویند صفت ادهان که بر صاحب صداع بارد مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که دران خبیث
و پودینه و مرزنجوش و شیح و نمام و سداب و برگ غار پخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی بارد بلغمی مذکور شد آنرا نافع است و حال روغن بلسان هما نحا مسلم شده
و این برای سعوطات و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این نفوخ نافع صداع مزمن است بگیرند عصاره قثاء الحمار و بخور مریم و نطرون مساوی سائیده
در بینی دمند و یا شونیز و عصاره قثاء الحمار و یا شونیز و اندک صمغ سداب صاحب کامل گوید که مدام این ابتدا باستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا
نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعدت کند و تنقیه بعد نضج خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد بایارج الاصول مع روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ کنند
سه روز و یا پنج روز نوشند بعد ازان حبوب مذکور بخورند و اگر فائده نشود ایارج جالینوس بقدر حاجت دهند بعد ازان غرغره بایارج فیقرا مع سکنجبین
یا بخردل یا عاقرقرحا مع ماء العسل کنند و بعد ازین ضمادها و نطولات که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بعمل آرند و تعاهد استفراغ بحب صبر یا بحب در هر هفته
یکدو مرتبه نافع است و تدبیر غذا مثل صداع بارد ساذج نمایند و این ضماد نافع صداع بارد کهنه است فربیون و فلفل سیاه هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال
باریک سائیده بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص کوکب مخلوط با آب مرزنجوش یا با بلوط یا با آب مذکور طلا کنند نفع دهد و طلاء خردل نیز نافع است
و آب برگ بنجاسف و یا آب برگ سپستان مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط بمومیائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان نیز مفید بود و سعوط الصداع

تنا دماغ صاف شود حب ایارج و صبر و غیر آن بآب کرفس دهند صفت حب نافع صداع بلغمی صبر سقوطری مصطکی چهار درم تربد سه درم گل سرخ سه درم حب ساخته بقدر نخود
بخورند و این حب مستفرغ دماغ از بلغم است پوست هلیله کابلی ده درم صبر چهار درم اسطوخودوس انیسون هر یک نیم درم کوفته بآب کرفس حب سازند این یک شربت است و مسهل آب گرم بخورد و این حب نیز نافع
صداع بلغمی است تربد نیم درم ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگ سقمونیا عود ماه‌سوس سنبل هر یک دانگ بآب مصطکی حب سازند و این یک شربت است و ایضاً
ضماد بکار برند فریبون تقسیمی جند بیدستر هر واحد مثقال سنبل الطیب مثقال تخم حرمل و خردل هر واحد نیم مثقال ریک سیده با آب مرزنجوش سرشته بر سر ضماد نمایند که این صداع کهنه را باحاطه غلیظ یا بد بود
نافع است و این دو اصداع کهنه بارد و بلغمی را نافع سودمند و ایضاً نارجیل بریان سرشته تبر اشده نمک نیم کوفته یک کف آب یک حل کنند و ضماد اضافه کرده بر سر حجاب نمایند به قسط
نگاه دارند و صبح بشویند و باید که سائر تدابیر صداع بارد سازج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیه و غذاهای تو به واعد مکمحت منقیه بعمل آرند و از همه نافع
صداع کهنه است نسخه اول نعوذ است که بقول شیخ گذشت و اگر آن را بروغن سوسن سرشته و مرزنجوش طلا کنند نفع بخشد و اگر کماه سائیده و بگلاب سرشته بر تارک
سر طلا کنند صداع بارد را سود دهد سید اسمعیل می‌نویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد بحب اصطمیخیقون و قوقایا و صبر و تمبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن اگر
ممکن بود حقنه حاره بعمل آرند و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و معطسات و بخورات و طلای مر و حق
بکار بردن صفت حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر یک درم کتیرا دو درم به ستور
حب بسازند شربتی دو درم وقت خواب بسبیل تسبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ بآب یا آب کرنب
یا آب بادیان حب سازند و این همه یک شربت است حب ایارج ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون هر یک دانگی و نیم افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا هر یک
دانگ کرفس حب کنند و آنجا که حاجت بقوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است
ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم نمک هندی سه درم بیخ کرفس غاریقون بسفایج فراسیون هر یک سه درم تربد ده درم تخم انجره پنج درم افتیمون
چهار درم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا ده مثقال اسپرس شبیار هر شب یک شربت بدهند صفت حب ایارج ایارج فیقرا و تربد هر یک ... شحم
حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا همانست که در قول صاحب کامل گذشت و آنرا که این حبوب فائده ندهد بگیرند هفت ... افتیمون بسبب درم
مویز منقی ده درم یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم نمک یک درم در آن حل کرده ناشتا بدهند غرغره ایارج فیقرا عاقرقرحا
کوفته در سکنجبین یا در آب کامه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود دیگر عاقرقرحا سعتر خردل پوست بیخ کبر هر یک راسوده بعسل سرشته بسرکه عنصل حل کنند
و بکار برند دیگر مرزنجوش سعتر انار دانه ترش صبر مساوی سائیده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند و بوئیدن دشتی و سعتر و قیصوم و شبت و غیر آن که در نطول
بقول مسیحی گذشت جوشانیده بر سر بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا شکل مرهم شود طلا کنند که در حال
درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و بپزند و بروغن یاسمین یا روغن بادام
تلخ حل کرده اندکی در بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که درد صعب
باشد جند بیدستر فرفیون هر یک نیم دانگ بروغن سوسن گداخته در بینی چکانند و تمام سداب و بابونه و نسرین بو یا مشک و عود و سندروس
و ظرفا بسوزند و ملامل کندش جند بیدستر نرم سوده در پارچه بسته ببویند تا عطسه آورد و در حمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم
مالیدن سود دارد محمد زکریا گوید که جند بیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه با شراب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید مر و فرفیون و قسط هر یک
دو درم صمغ و زعفران و انزروت هر یک نیم درم کندر سه درم بشراب بپزند چندانکه غلیظ شود طلا کنند و پاره سرب بالای آن نهاده ببندند و آنرا
که دماغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسفیده تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل کنند و آنرا که با این صداع بی خوابی پدید آید روغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی
چکانند و تعیت بابونج سوسن آسمان گونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که بدین علاجها درد ساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود
هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخود آب بروغن زیت یا روغن گنجد و بریان کرده یا در جیبی و سعتر و قلیه کنند و گنجشک کبوتر سپید کباب و دراج و تذرو

و تیزی آن ... و اگر شست سر از سفیدی بیضه جدا کرده و روغن زیت بریان کنند و آنرا اگر حاجت بکرات میسر باشد روغن حرف بریان کرده و طلای آن اصل ازین
ارشد بعد سر حمام گرم گرم ترتیب بسیار باشد که صعوبت درد سر آن زایل شود و درین حالت آب گرم بر سر بسیار ریزند و روغن گرم بادر نفط
دیگر تر یکباره معین قاوی و ترتیج گویند که تنقیه دماغ از مادهٔ علیظ یا تنقیه جمیع بدن مجرب و ایارجات کنند و تلطیف غذا و تحریع صاحب صداع
نمایند و داول سرخ مالاسان اصل السوس مقشر کوفته سه درم بادرنجبویه دو درم بابونه درم گلقند موتا نند و بجوشانند آب و تیزی تخم قرطم مداسازند و بعد بر گاه
ورقا در معجون تام ظاهر گردد این حب ... بهند مسر سقوطری مثقال حب النیل نیم درم تربد نیم درم تربد خراشیده غاریقون با دام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم
تخم حنظل مقل مصطکی کثیرا هر یک یکدانگ نمک هندی نیم دانگ کوفته بیخته آب بادیان تر سرشته شش نمود حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا مرور زوال سر
کشد که اسهال نیک کنند و بعد تنقیه روغن سداب یا روغن سوسن یا یاسمین بر سر ریزند و اگر تنقیه تمام نشود و اندک صداع باقی باشد حب ایارج یا حب شبیار
بخورانند و تا به اکلیل الملک مرزنجوش تبت هر واحد کف درم رطل آب خوب جوشانیده بر سر نطول کنند و این سعوط مفید صداع بارد است مرکب از
حضض جندبیدستر زعفران هر یک نیم دانگ مترفلفل سفید و سیاه هر واحد یکدرم مشک نیم دانگ کوفته بیخته آب مرزنجوش سرشته قرص سازند و بعد
خشک نمایند و وقت حاجت سوده سعوط کنند و این طلا نیز نافع صداع بارد است صبر جندبیدستر قسط صمغ عربی زعفران هر یک درم از زردت
کندر هر یک سه درم کوفته بیخته آب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچسپانند و این ضماد نیز سود مند صبح اکلیل الملک افسنتین هر یک ده درم
با آب در دیگ بیز تا مهرا شود پس آب صافی او بر سر نطول کنند و ثفل او بیایند بر سر ضماد نمایند صفت حب اسطوخودوس کبیر که بلغم بسهولت بی حالته
خارج کند و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع بارد و مزمن را نافع و مرد عمل او شربت حیل ست بگیرند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون تخم بنا
هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک ده درم تربد سفید هشت درم افیتمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یک درم کوفته بیخته
بجلاب یا عسل کف گرفته بسرشند و حبها سازند شربتی از آن مثقالی این حب تنقیه سر و معده کند ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست هلیله کابلی
هر یک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ ده نیم درم شربتی از آن ده درم و این سعوط مفید است شونیز یکدرم کرسنه دو درم فرفیون
یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازند طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به تنقیه بدن کنند بعده تنقیه سر نماید و این دوا استفراغ بدن نماید هلیله کابلی
سی درم حشیش غافث ده درم سنای مکی اسطوخودوس قنطوریون هر واحد پنج درم افسنتین سورنجان افیتمون هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان
هر واحد چهار درم اصل السوس مقشر بیخ سوسن منقل بیان گاوزبان بادرنجبویه هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم دستور مطبوخ بجوشانند یک رطل
بغدادی از آن صاف کرده در آن غاریقون و تربد هر واحد ده ثلث درم سوده عسل سرشته مالند نیم گرم بنوشند و بعد ازین تا ساعت روز
صبر کنند و از اطعمه ردیه پرهیز دارند پس اگر مزاج او متغیر نگردد و در حالتی مانع پیدا نشود تنقیه سر او باین دوا نمایند گل سرخ ده درم افسنتین سه درم نمک سنگ
رب السوس هر واحد یکدرم تخم کرفس ده ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته آب خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند مدت
یک ماه سه شربت ازین حب بخورانند اگر ممکن بود و مزاج متغیر و ضعیف نگردد و معهذا مریض بر غذای الطف لزوم نماید و اگر این کفایت نکند بیلقین
حجامت نمایند و فصد ساقین ... بندند و اگر این هم کفایت نماید تخم گل و شونیز و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس هیجان صداع او نکند و اگر هیجان
نماید از عطاس اجتناب نماید پس اگر منخرین تر گردد و یا آب یا مخاط از آن سیلان کند و صداع هیجان نماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد
و اگر صحت نشود و این اثر نکند و در همان تنقیه فضول معلوم شود و قوت مریض مساعدت کند مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر در گرمی آب
گرم که در آن حشائش حاره محلله مثل تمام و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک مانند آن پخته باشد بعمل آرند و اگر کفایت نکند ضماد مغز نان میده پنجاه درم
مر و صبر هر واحد سه درم زهره گاو ده درم مورد تر یک مشت همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اندک روغن غار بر آن ریخته بر سر ضماد نمایند و اگر وقت
زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را ایذا نرساند و اگر کفایت نکند بروغن مصطکی دفعات متوالی سعوط نمایند بعد تعطیس مقدار ... که ...

کنند و اگر حبسه که بر تنقیه باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر ریزند که این طریق صحت یابد پس اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد و بند نکنند اگر بسیار گردد از آن
صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعاف منقطع گردد فصد قیفال کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند و اگر مانعی
از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف صداع و ثقل مریض زیاده کنند و حبس او کوشند با مالهٔ خون طرف موضع دیگر
و بستن بازو و ران بالحکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان بر ساقین و بر پشت ضماد سحق فقار برای تسخین رگ اجوف کنند تا آنچه در سمت سوی آن
منجذب گردد و گاهی رعاف ظاهر نگردد و برودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند مانع از قبول نضج بود علاجش بعد استعمال همه تدابیر مذکوره داغ وسط سر ست
و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و بگمان من حاجت بداغ در مثل این علت نیفتد و اگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالبه و روس و سائر بلدان شدید البرد باشد
ابن هبة الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت بر سر مالند و آبیکه دران سداب و رطب
و بابونه و اکلیل الملک و نسرین و نمام و پودینه و برگ سر پخته باشند بر سر ریزند و بر بخار آن انکباب سازند و جند بیدستر و مرزنجوش و مشک نشوق
کنند و بکندش عطسه آورند و سکنجبین عسلی محلول بآب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد
دو درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جند بیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب کهنه حل نموده بر صدغین
طلا نموده بران پارچه کاغذ بچسپانند و مریض سکنجبین بخورانند و غذا نخود آب مرید و شبت و روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان بریت
دهند و شراب عسلی یا خمر کهنه سازند احتیاط با منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران
داغ نهند و اگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند
زیرا که اگر مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات است
برای انواع صداع بارد و تنقیه دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر
غاریقون کبابه هر واحد چهار درم زعفران حلتیت هر واحد سه درم صموغ را در سرکه حل کنند و ادویه را سائیده همه به وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت از
مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتوم است و اصلاح رأس شربا و طلاء و بخورا میکند و در امراض حاره نیز عمل میکند اگر
عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ است مجموع یا منفرد و سعوط بر محلول در آب خالص یا شراب
و همچنین جند بیدستر و زعفران سعوط سند است و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بسحنا سرشته در تب بر سر طلا نمایند
نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه دفع نماید خصوصا اگر بعصارهٔ قثاء الحمار آمیزند و حب ایمان سفیدی بیضه بکنند نافع مسکن ست و با این همه
مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیه و غیر آن مثل خرما و حلبه و عدس و بخورات مثل کندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی از میان نقل کرده
سزاوار آنست که ابتدا به تنقیهٔ بدن کنند بمسهلات خفیف ترکیب با ایارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد ازان حب قوقایا و آنچه قریب بقوت آن باشد
بخورانند نسخهٔ حب الصبر نسخهٔ حب سقوطری سه درم مصطگی ترید بلیلهٔ کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم بآب کرفس حب سازند شربت سه درم وقت خواب
به سبیل شیاف در هفته نسخهٔ حب قوقایا آنست سقمونیا یک نیم درم ترید پنج درم باقی اجزاء ازان همان ست که در آغاز قول سمی گذشت شربتی سه درم این مطبوخ
ثابت بن قره نافع ست هلیلهٔ سیاه و پوست هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست هلیلهٔ آمله هر واحد سه درم نانخواه دو درم سعد سه درم مویز منقی بارده درم
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس دو ثلث رطل ازان صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا و یک درم ایارج فیقرا و یک درم تا یک نیم درم ترید بنوشانند
و خوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن ست ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل ربع درم ترید نیم درم مقل کتیرا
هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند و این یک شربت ست و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج بار بار چون
مید انجیر نوشند هلیلهٔ زرد هفت درم هلیلهٔ سیاه و کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطگی سه درم افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم

نادآورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل کرده هر روز ادر سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بید انجیر نوشند
واین بهتر است بعده هر روز دو سه عدد بخورند گاهی بدل ایارج درین آب صبر بیکنند واز دو تا سه اوقیه می نوشاند و بعد اجابت تا مه دو درم حب الرشاد آب نیم گرم
کرده ان شکر حل کرده ماشید بخورند و اگر درد با این مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده از استعمال
تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کسیه داوا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل بحقنه نماید و بعده غرغره بسکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند
بسکنجبین عسلی محلول در آن ایارج فیقرا و یا مری یا ایارج فیقرا و غرغره کرده باب مایم و لقوه سایید نجل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظ لزجه است
ایارج فیقرا دو درم خردل و مویز و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس و پنج کبر کوفته در ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نماید
واگر خواهند یک یا دو یا سه روز ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند مصنف اقتباس گوید که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس ماشت
اسطوخودوس منضج چهار نیم روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اطریفل اسطوخودوس یا قوقایا یا بسحه علوسیخان با ضافه مساوی یکی دو تولمه تربد سفید ماشه
زنجبیل سه ماشه پوست هلیله زرد و کابلی هر یک یک نیم توله ریوند خطائی هشت ماشه صبر چهار ماشه تربد سفید هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام
هشت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخوداب بچه مرغ دهند وقت شام نان خشکار خمیری در عرق بادیان خمیر کرده با شوربای مرغ خورانند و صبح
دوا بدهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطگی یک توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ اصل السوس گاوزبان پنج کرفس سیاوشان
هر یک هشت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه و شربت بزوری حار چهار توله در حل کرده تخم کنوچه هفت ماشه پاشیده بخورند و همین نسخه چهار اصل
داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج ما بقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غراغر اطریفلات و دیگر تدابیر بکار برند و نقول شاه ارزانی
نخوداب ماشیره حب السلیل سفید نوشیدن و تا یکهفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات است و اگر ماسر فه بود اسطوخودوس تخم خطمی
اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله در حل کرده دهند مؤلف خلاصه می نویسد که برای نضج و تلطیف ماده برگ گاوزبان اصل السوس
هر کدام یکدرم سپستان مویز منقی هر کدام یک نیم قیراط تخم خام یکدرم تخم خطمی سه درم بادیان یکدرم جوشانیده صاف نموده شربت اصول دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند
تا سه روز بعد از ان پرسیاوشان سه درم انیسون یکدرم بادیان مصطگی هر کدام یکدرم جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه
حل کرده بدهند صبح تا سه روز باید پس بعد از خواب شوربای جوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده بمسهلات بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اطریفل تنقیه کنند و بعد از ان
ماده دیگر متوجه بالصلاح و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده اقدام نمایند آنگاه باستعمال غرغره و ضمادات اگر حاجت شود بایں نوع استعمال نمایند
صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سود مند است مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم عاقرقرحا یکدرم جوز بوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی
دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر با دهان حار چون روغن بابونه و خیری و یاسمین و نطول با آنکه دران بونه و اکلیل الملک و خیری و نمام جوشانیده باشند بکار برند
وقت سودمند است و ضماد ازین ادویه صدفین گذارند صبر زعفران حند بیدستر هر کدام یکدرم فرفیون نیم درم افیون ربع درم ارزوت یک مثقال صمغ عربی یک مثقال
ماشه آب سائیده ضماد فرماید بعضی سلاطین در مجربات خود نوشته که چوب عود ماوه و طلای آن بر پیشانی مجرب است و چکانیدن روغن آن در گوش هم نافع است
سجادا آن میر العمست بحیس اگر موی سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کنندر یک درم در آب فلفل سائیده در حسه و شقیقه طلا نماید و کدر یک هر گاه مر
تخم سمسم تلخ سائیده بر سر ضماد کنند یا بروغن اطلا نمایند و یا بشوق کسند و ایضا اگر اده چوب سمسادهر گاه با حنا آمیخته ضماد کنند و خوردن حب ماذیکدا
ضماد زنجبیل صندل و پنج میدانجیر مساوی در آب تسته بر پنج ساقی باریک سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه باریک سوده و در ابیه پر کرده در گوش نهند
که گوش را پر شود بعده تنقیه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبه چیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طلا یا ورده بر او چسپانند و خون بگیرند صداع
مزمن زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر هد هد و مار مهره و قوه الصمغ مفید است اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرکی چون سیاوشان هر واحد یکجزو باریک سوده
بسفیدی بیضه آمیخته بر کاغذی از سوزن سوراخ کرده با شند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سبب صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضو ست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد وسیع نمایند و بعد نضج ماده بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا وحب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و آنچه منضج سودا است بسفایج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیرخشت از سه روز تا پنج روز بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل سرخ هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر واحد ده درم نوشند و گاه گاوزبان چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر کشنیز [illegible] از هر یک نیم درم بادیان یکدرم مویز منقی بست درم جوشانیده صاف کرده با بست درم سکنجبین بزوری بنوشند چند روز تا آنکه با نضج و [illegible] غلیظ گردد پس متوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردد مثل مطبوخی که دران پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس غاریقون و لاجورد مغسول [illegible] نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هر یک پنج درم تمر هندی فلوس خیار شنبر گلقند هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده [illegible] ترید مجوف یکدرم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال داخل نموده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخوداب یا چوزه مرغ و یا گوشت بره یا بزغاله شیر خواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان و مویز منقی بادرنجبویه آلو بخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سودا است و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان [illegible] کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چند روز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلو بخارا عناب سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد سائیده [illegible] نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب مسهلات قوی پی در پی جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات و غیره مانع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و طبیخ که در قول صاحب کامل باید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط بلغم است و بعد تنقیه تقویت بدواء المسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیله مربی با اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالایش شیره مغز تخم [illegible] دانه عرق عنب الثعلب عرق کیوره شربت بنفشه بنوشند و یا [illegible] سوده بدواء المسک شش ماشه [illegible] بخورند و شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله بنوشند و هلیله مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و حریره بادام و خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان [illegible] و تنقیه بعد آن مفید است و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع است و تدهین راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب است و کذا شیر بر سر دوشیدن و دخول حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحراره مائل برطوبت نافع و از بیداری و جماع و ریاضات اجتناب واجب و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران با روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته مالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوطات و ضماد و نطولات و شموم بادویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی ترطیب بسیار است تا آنکه نائل گردد حرارت کامنه دران سودا [illegible] نباشد و از استعمال ادویه سخنه احتراز کنند تا باعث [illegible] دماغ و آخر بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان علاج سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد جدی ادرار

به اطریفل اسطوخودوس نمایند و یا دمید آورد تالیف علویخان مرتب ساختند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از
مرزنجوش ضماد جدوار در حمام ضماد کردن بسیر مجرب و کذا وش در بندی جدوار قرنفل مفید است و یا مرکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیخته
و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم است و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید زعفران مفید است و کوفته
بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته آب بروغن بنفشه بادام یا روغن نرگس حل کرده در
ادویه سکی حل کنند تا مثل مرهم گردد گرم سوده ضماد نمایند اگر بیدار بیدی فرفیون [illegible] ل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزو [illegible] مقشر دو جزو هم را کوفته در فرفیون حل
نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در مادهٔ احتراقی ضماد از حضض و کاهو و صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین
و روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع است و برگ حاج افشرده آب او سه قطره بشمار در بینی چکانیدن. بعد
روغن بنفشه اداحش و شوربای چرب توتیه [illegible] قومی شدید النفع است که از برگ [illegible] کافور نیم درم سعوط کردن و شموم مقوی
و قالع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک دانگ صندل سه درم است و کذا مشک ساذج نمام مرزنجوش
سداب مخلوط کرده ببویند و ببویند نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود نطول طبیخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح ارمنی گاو زبان برگ چقندر
سبوس گندم بعمل آرند و اکباب بران تصعید بعمل آن نمایند که بعد تنقیهٔ تام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر کل باطراف آن و بابونه اکلیل الملک حلبه
هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف نماند بخار او دارند و بعده صاف کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بجوانی ماند روغن شبت بر سر ریزند
و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه تیهو دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیهٔ لطیفه چون گوشت حلوان و چوزه مرغ و گنجشک و کبک ساده
یا با چقندر و کدو و مصالح گرم در روغن بادام پخته و بیضهٔ نیم برشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تحویل هضم جوارشات معتدل مفرح بخورند و خود
بر دست چپ نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل فطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکهٔ کهنه و باقلا و کرنب اجتناب ضرورست

اقوال اطبا بعض متاخرین می نویسند که اولا مطبوخ افتیمون موافق علویخان نضج ماده نمایند و بعد نضج سنای مکی یک نیم توله هلیلهٔ سیاه یک توله خیارشنبر
ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سرد اره نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب افتیمون
تنقیه کنند و صبح تبرید آمله مربی یک عدد شسته لاجورد معمول اطبا شیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب [illegible]
پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گاو زبان شش توله بر آورده شربت گاو زبان [illegible]
هر یک یک نیم توله تخم خرفه مشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره علویخان و اطریفل افتیمونی ایشان و سعوط [illegible]
بنفشه و ختمی [illegible] کاهو و شیر دختران و نحوه از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید
و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیرهٔ مروارید همراه عرق بیدمشک بکار برند و اگر درد باقی ماند مار [illegible] نوشانند در علاج مالیخولیا
مسیحی گوید که اگر مادهٔ سودا باشد بهلیلهٔ سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفایج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آرند و اگر باقی ماند [illegible]
که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که حب [illegible] بگدازند و اندکی جندبیدستر دران حل کرده سعوط کنند یا
قدری آب مرزنجوش اندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ بیضه رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند **شیخ** میفرماید
که در صداع از جهة مادهٔ سوداویه واجب است که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب
خون غالب فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات عصلة بعد از ان تبدیل مزاج بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف و طب رقیق [illegible]
که آنرا بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و در ینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد کاهل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند **مجوسی** گوید که اگر صداع از مادهٔ سودا
یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن یاسمین و یا روغن نیلوفر مانند که روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند.

و آب مطبوخ بیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ سداب و قرنفل و جو کوفته بر سر نطول کنند و غذا لحوم حملان و جدی و ماکیان
معمول با اسفیدباج دهند و بعد تحلیل غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی است اگر با آن بلغم باشد هلیله کابلی و هندی هر واحد هفت درم هلیله آمله
هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان و اسطوخودوس قنطوریون دقیق و خشخاش افتیمون هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفایج کوفته و ترید کوفته
سه درم غاریقون دو درم مصطکی و سنبل هندی هر واحد یکنیم درم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب جوشانند
تا بیک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه برای تقویت اندازند ترنگبین سفید یک درم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ تخم حنظل حجر لاجورد و نمک
نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود و جرجانی
مینویسند که تدبیر تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حبها که در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد و همه تدابیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست هلیله
چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت
است و این نقوع صبر را نافع است و نسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول بوسهل گذشت لیکن اینجا وزن از پوست هلیله کابلی تا اصل السوس
هر یک ده درم سنبل و قصب الذریره هر یک سه درم است و شحم حنظل مطبوخ دو وزن صبر ده درم ابن الیاس و خجندی میگویند که اسهال سودا با اسطوخودوس
و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و ایارجات و حبوب نمایند بعد از آن تعدیل مزاج و تنقیه رأس با دهان حاره رطبه نیم گرم مثل روغن نرگس و روغن بادام
شیرین کنند و باید که هر روز جلاب با زیاده مخصوصه [illegible] اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان دو درم و شکر یا گلقند ده درم بنوشند و ترید نخود
لسیر و قرطم غذا سازند و بعد مطبوخ نقیع تنقیه دماغ بحب ایارج و شبیار یا بحب صبر یا نقوع صبر یا مطبوخ افتیمون نمایند و با این سبب بدهند که اسهال
سودا از تنقیه سر از ماده سوداوی بی نیاز کند افتیمون ده درم غاریقون ترید مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر واحد یک درم کوفته
بیخته بعرق بادیان حب بسته بدارند و این یک شربت است بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گوید که من در صداع بارد
سوداوی خردل منقوع بر سر می نهم و ایضا روغن او گرفته بر سر میگذارم و صحت میشود و ایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب و مسهلات
قویه بتکرار نمایند زیرا که سودا اخلاط غلیظ است بسهولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آورند و از اغذیه بارده و حامضه مثل خشلیه و دود ماهی
و سکباج و البیه والاحشه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و بقی اگر فضله
در معده محتبس بود و اگر ماده در سر محتقن باشد قصد تنقیه رأس بغرغره نمایند از ایارج و یا سکنجبین عنصلی و از پوست بیخ کبر بعسل سرشته در آب گرم حل کرده
و سعوط [illegible] یا بقدری آب بر سر نجوشش کنند و اگر معه آثار حرارت ظاهر شود بروغن بنفشه و شیر دختران و روغن کدو [illegible] بر سر طلا نمایند
سوسن یا روغن زعفران بر سر اندود و یا بکه ودان بیخ سوسن آسمانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذا لطیف مثل نخود آب زیرباج و زرده مرغ و گوشت [illegible]
و گذر [illegible] بسازند و شراب ریحانی [illegible] اندک حلوای شکری دهند و در حمام داخل کنند آب نیم گرم بر سر ریزند و از اغذیه شدیدة الحرارت و از طول مقام در جای گرم حذر نمایند

علاج صداع ریحی داخلی

و ریح داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود و در سر محتقن گردد بهر تحلیل آن بادیان و انیسون و زیره سیاه در گلاب و عرق بادیان جوشانیده گلقند
داخل کرده بنوشند و نوشیدن شیره [illegible] مجرب است و در مرهم [illegible] طبیعت مناسب است بابونه و اکلیل الملک و شیح و برنجاسف و تمام برگ خلر
و شونیز و پودینه و سداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیم گرم بر سر ریزند و تخم شبت بابونه پودینه کوهی سداب بوره ارمنی سبوس گندم در خرقه بسته
گرم کرده تکمید نمایند و اگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن اکباب کنند و آب آن نطول سازند بهتر باشد و یا بادیان و مرزنجوش در آب پخته بر بخار آن [illegible]
و مالیدن بروغن بابونه و شبت بر رگهای گردن و کتفین و بعد غلیظ نیز گاهی بی تنقیه فائده میکند و شمیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب ابن بیطار
دار فلفل و حب بید ستر و مشک [illegible] از زنجبیل و شکر مجرب است که فلفل و حب بید ستر [illegible] قوی الاثر عطسه [illegible]

نیز درین باب از مجربات ست وصبر و کندر هر دو زعفران و فلفل سفید و مشک با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و اگر ازین تدبیر زائل نگردد منضج
از منضج بلغم و مسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند و اگر مبدای ریاح معده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی گفته باید
و سفوف سداب انیسون بادیان بودینه زیره سیاه مر برساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دو درم خورده باشند و سفوف اصول یا جاکی و حب هندی استعمال
کنند و دواء المسک حلو و مر و تریاق و دیگر ادویه مقوی دماغ و معده مثل فلاسفه و اطریفل کبیر و متوسط و صغیر و حافظ الصحة و مزید عمر نافع ست و هر چه در علاج
صداع بارد و امراض دماغی ریحی مذکور شده بعمل آرند و اغذیه لطیف خفیف مثل نخود آب مطبوخ لحوم خفیفه مانند جوزه مرغ و دراج و تیهو و خروس و کیان
با شیره تر و طلم و سماق گرم کاسه ریاج چوب دارچینی دریره و فلفل و هیل و عود قرنفل و ساذج هندی استعمال کنند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند
بنوشند **اقوال حکما** مؤلف اقتباس گوید که تنقیه مثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویه مقوی معده و این نسخه برای اکثر صداع یابسی و تقویت دماغ بکار
برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه هیل جوز بوا هر یک سه ماشه جند بیدستر عنبر مشک هر واحد یکنیم ماشه در روغن نرگس یا یاسمین یک نیم توله آمیخته سازند
و سعوط روغن بادام تلخ باندکی جند بیدستر و الیدن و خوردن بوییدن جند بیدستر نیز تاثیری عظیم دارد و جهت تعدیل و تقویت اطریفل اسطوخودوس یا ماء الحیات
دهند و دواء المسک تلخ شاه ارزانی نافع و حوارش مصطکی هرکه علیسچان از مجربات ست غذا شوربای مرغ و گنجشک و فاخته با نانی که دران بادیان حل کرده باشند
و مربای مصطکی گل بابونه و نعنع هر یک هفت ماشه جدوار سه ماشه کوفته بیخته در آب گل سداب گلاب و گل عاشقانه و روغن گل هر واحد یک توله زعفران چهار ماشه
زردی بیضه بط جاکی یکعدد آمیخته مرهم ساخته بر پارچه نیلگون از یک جانب آلوده بر صدغین نهاده بعصابه محکم بربسته بخیسند و در روز سه چهار بار تکرار
عمل نمایند که دریک هفته صحت میشود و اگر مرض کهنه باشد و هیچ تدبیر سود ندهد ابتدا حجامت کنند و جهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار توله
در عرق صعتر و اسطوخودوس و بادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا پانزده روز و غذا شوربای گنجشک و دراج و مرغ بنان روه دهند بعد از
پانزده روز این مطبوخ قنطوریون منضج دهند قنطوریون دقیق هفت ماشه بسفایج درونج صعتر تخم سداب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس
پنج ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد در عرق صعتر و بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که سوم حصه بماند خمیره بنفشه
دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یکماه حمام موقوف نموده حب قوقایا یا مطبوخ اسطوخودوس بسهل تنقیه کنند و
وقت دوپهر نخود آب مرغ و شام نان خشکا با شوربای دراج دهند و صبح تبرید جواهر مهره حیدر خطائی لاجورد مغسول هر واحد یکماشه در خمیره مروارید آمیز
مروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یکعدد پیچیده بخورند و ما الایش قنطوریون دقیق و دونج بسفایج انیسون هر یک چهار ماشه گل گاوزبان هفت ماشه در عرق
صعتر و بادرنجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت روری معتدل و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم خرفه تخم کشنیز و تخم ششیخ هر یک سه ماشه
پاشیده دهند دربن نسخه بدفعات هفت هشت بار تنقیه نموده بفاصله دو سه روز چوب چینی شروع کنند و جهت تقویت معده و دماغ هر روز وقت
شب اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمونی با معجون خورانند بعده اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فتیله از دارای قرمزی باریک ساخته صبر زرد افیون عقرقرحا
هر یک یک ماشه مشک چهار جو در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت نجومی تجدید نمایند و اندرون و بیرون
گوش را نیز بدوای مذکور آلوده کنند **جالینوس** گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیه بدن با ایارج فیقرا و مانند آن کنند و حمام دائم
و هر صباح بر ناهار و ریختن آبیکه بابونه و اکلیل الملک و صعتر و برگ غار و مانند آن از ادویه محلله دران پخته باشند بر سر و استنشاق مشک مرزنجوش نافع ست
مسیحی گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند هر روز از حمام استعمال نمایند و آبیکه دران صعتر برگ غار بابونه شبت مرزنجوش
اکلیل الملک برگ تعب ست جوشانیده باشند بر سر نطول سازند و آب مرزنجوش سعوط کنند و مشک عنبر جند بیدستر و ریاحین لطیفه طیبه مثل یاسمین و نمام
و مرزنجوش اقحوان و نرگس خیری و سوسن ببویند **بوعلی سینا** مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولا معالجه باجتناب هر منفخ مثل
جوز و خرما و خردل و غیره حار باشد خواه بارد باید کرد و نطولات و ضمادات و تمریخات و سعوطات مذکور در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند

و جند بیدستر و مشک خاصه سودمند و در حال حمام بر سر نشستن درین باب نافع است ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل نطولی که دران بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صعتر و زیره و مرزنجوش و شبت و اصل کرده باشند و دران پارچه تر کرده تکمید سر نمایند و ایضاً بروغن که دران زیره و صعتر و تخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند و این سعوط بسازند صبر و مر و کندر هر واحد درم زعفران فلفل سفید و جاوشیر هر واحد نیم درم مشک یک دانگ همه را باریک سایند و بآب مرزنجوش حبهای کوچک سازند و در وقت حاجت یک دو حب با آب مرزنجوش سعوط نمایند و دیگر موسیائی و جند بیدستر و مشک و فرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و شمیدن مرزنجوش خاصه نافع و کسی که مداومت شمیدن آن نماید آن را این نوع صداع ریحی عارض نشود و تعطیس نیز این او صداع بخاری را سودمند است اسماعیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسده مولد ریاح و بخارات بحب ایارج و قوقایا و نقوع صبر پاک کنند و بعد تنقیه بدن هر صباح ناشتا در حمام رفتن و شونیز و مرزنجوش و جند بیدستر و مشک و غالیه بوییدن و بادیان پیش بینی داشتن و دود آن کردن و روغن بادام تلخ در بینی و گوش چکانیدن سود دارد و ایارج فیقرا یک درم جاوشیر جند بیدستر فرفیون هر یک نیم درم مشک دانگی شکر بوزن همه ادویه همه را سائیده بقدر یک دانگ در بینی دمند و اگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاح و تفتیح سدد کند و صداع کهنه را سود دارد و از اشیای مولد بخار و ریح پرهیز نمایند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد هر یک ده درم پوست هلیله زرد و هلیله کابلی هر یک پنج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم و اگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند ابن الیاس گوید که تحلیل و تلطیف بادویه کاسر ریاح مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم شکر سفید نمایند و غذا نخود آب دهند اگر با حرارت باشد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل آب ریاحین و حمام دائم و سعوط با آب مرزنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند خجندی گوید که اگر ریاح بارد غلیظ باشد نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و پودینه استعمال کنند و پارچه در آب یا در روغنی که اندران بادیان و زیره و سداب پخته باشند تر کرده تکمید سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و جند بیدستر و مشک بروغن زنبق سوده سعوط کنند که تحلیل ریاح سر کند و این قطور درین فائده دارد زیره صعتر حب الغار تخم کرفس و روغن زنبق بطریق معمول روغن ساخته در گوش و بینی چکانند

علاج صداع ریحی و خارجی

و ریح خارجی باست که از خارج از روزن منافذ سر نافذ شود و در دماغ محتقن گردد و این ریح چون بداخل سر نافذ شود و کمیت و کیفیت خود ضرر رساند پس علاجش احتیاج بتحلیل افتد بسبب اضرار و کمیت و لهذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا ازان تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریح حار بود استعمال مواقفی که مبرد باشد ممکن نبود بهر آنکه این مانع از تحلیل ریح گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریح حار حقیقی است یا بارد شتوی بعده موضع دخول او دریافت نمایند پس اگر حار باشد و مدخل وی گوش بود روغن بابونه نیم گرم یا روغن خیری یا روغن شبت که باندک روغن گل حار ساخته باشند در گوش تقطیر کنند و اگر مدخل او بینی باشد در بینی چکانند و بمحللات خفیف تحلیل سر نمایند بعد ازان اگر سوء مزاج حار باقی ماند تعدیل آن بمرطبات نمایند و ابتدا بادویه تحلیل آن برده کنند پس اگر فائده نشود در تبرید افزایند و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریح بارد باشد در روغن های گرم مذکور جند بیدستر یا مشک آمیخته بجمله هر دو طریق مذکور و بهمان راهی که ریح نافذ شده باشد تقطیر کنند و تقلیل و تکثیر این ادویه بمقدار حاجت نمایند و بوییدن مشک و جند بیدستر و حلتیت و سیر و امثال آن سود دارد و استعمال نطولات و سعوطات و شمومات و قطورات و ضمادات محلله حاره مذکوره در علاج صداع بلغمی و ریحی و تقویت دماغ و تعدیل آن کنند و از مسخنات و مبخرات اجتناب ورزند و تلیین طبیعت درین باب بسیار سودمند است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد بخره در نفس سر باشد و در معده نبود و تراقی ریح نبود و بسبب امتلا و خلا و بسبب عدیه مبخره و قلیل البخار در صداع کمی و زیادتی ظاهر نشود و نطولات مفتشیه معروفه بعمل آرند و تقویت سر با ضمده محلله که دران اندکی تبض باشد و شمومات ملطفه نمایند و هر صبح بحمام رفتن و نشستن آب گرم متواتر بر سر ریختن

اطراف وگذاشتن آسیاء در آب گرم و شستن قدمین و ساقین بآب گرم و بالجمله دران بعض حشائش موافقه مثل سبوس گندم پخته باشند و مالیدن قدمین بکف پا و
روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن و ضمادها بر پیشانی از ضمادات مذکوره از آرد جو و گل سفید و نیلوفر و خطمی سفید و صندل سفید با گلاب و سرکه و روغن گل و پوست خشخاش سر شنا فع است بالجمله
آنچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و خمیره خشخاش و سفوف
کشنیز و آلو و طباشیر و شربت سه گونه همه برای صداع بخاری مفید ست و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود و تدبیر شی علاج صداع شرکی خواهد آمد شیخ
می فرماید که اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع تو اکه بخورند اگر حامض باشد آب سیب و شربت وی آگرچه بر ناهار بود و در آن تو اکه بسیار اکثر است
می ست و کشنیز مسکن موافقت صعود بخارات ست گیلانی می نویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات محتقنه کردن ست در شستن آب نیم گرم بر سر
و دو سه پا و پا بیاد بالش سیاه نوشیدن آب انار ترش و عرق و سکنجبین و چشیدن ترشی ترنج و تغرغر بآب و روغن گل جواب کردن و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر
تغذیه بحریره مرغ بآب غوره و سکباج ماهی صحری و از زیتون و امرود و به با انار حامض و باقی علاجش علاج صداع حار ست و مثل این تدبیر صاحبان صداع
تابع سحوت حالا طامه باید اگر کیفیات اخلاط را اند نبود و اگر زاید باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

ابخره ردیه که از خارج بسر برسد و در دماغ محتقن شود و اکثر حار می باشد و باره کمتر بود مثل بخارات مواضع متکره حمامیه و در علاج این نیز تحلیل و تعدیل مزاج
مثل علاج صداع ریحی حار احتیاج افتد پس در ابخره حار نطولات معتدل تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محتبس بود و در انحدار علامات احاطه و بسدر
و دوار و تسدد رواسع طیبه معتدله مثل گلاب روغن گل و نیلوفر و بنفشه بوییدن و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل بوییدن و در حمام آب گرم و خطمی
تحمیم سر کنند و اگر ابخره بارد باشد بوییدن مشک و جندبیدستر کفایت کند و اگر ابخره روحانی باشد احتیاج ترطیب شدید با دهان مذکوره و دیگر مرطبات
افتد و مثل این روغنها استنشاق شدید نمایند تا بالا منجذب شود و در انتها ماده بعده از افتاد اندال حبی بر آرند و بار تجدید کنند و سکنجبین دائم عمل نماید
و کدر لک گلاب آب بید و آب کدو بعمل آرند و در بخارات آنها اسعات کثیر نمایند و اگر از ابخره مذکوره آفت و سوء مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ
و مانند آن میباشد کافور در روغن کدو استعمال کنند که یکی از اساس بید و دیگر ترطیب کند و سکنجبین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان نمک
بید و ریاحین یا طیب حس کنند و مبردات و مرطبات مثل ماء الشعیر و مانند آن تعدل سازند

علاج صداع سددی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در پرده که اندر آنست و یا در شرائین آن و یا در پرده حجب داخلا و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب آن گاه ورم ستیان
و گاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت می باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و بلغم سدد می آرد بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود
و سودا بسبب غلظت و کثرت صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده بالصباح تنقیه آن نمایند بدستوری که در علاج امراض دماغی
سددی مفصل مسطور شد اما در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و ضمادها و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد بمسهل و حبوب مخرج بلغم و غرغر
و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مسهل سودا ضمادها و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سددی قریب ست از علاج
صداع بلغمی و سوداوی که آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشد با دویه بارده و اگر بارد باشند
با دویه حاره و همچنین معطره و یابسه بضد آنها و تغذیه با غذیه لطیفه غیر مبخره نمایند و آنجا که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که بعدت صداع گردد گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لیثرغس نامند و اگر مرکب باشد
سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی یا حمره باشد و الا بارد بود و گاه در حجاب خارج

دماغ زیاده جلد عادت شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و امتین و مراق و غیرآنها حادث گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متأدی شود پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که منقریب در فصل سرسام و فصل جاید دانچه در علاج امراض دماغی در می مذکور شد بران هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد والا شکر طبرزد دهند و بالش سینه در دست یا برغل دارم شیر و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سعیده و تعدیه بمزورات از بریخ و ملش مقشر و اسفاناخ و کشنیز و کاهو مناسب است ابن هبة الله در کتاب معنی می نویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد بعد فصد قیفال بارگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیر خرفه و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بارتنگ و اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیارشنبر و آب تمر هندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماء الشعیر و آب انار میخوش و ماء القرع و سکنجبین و شیره تخم خرفه و شربت بنفشه و نشوق صندلین و آب حی العالم و کافور و تبرید بآب بارتنگ و جراده کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال بمطبوخ افتیمون و نطول آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارج و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب و آنجا که سبب ورم حار یا سقطه باشد تدبیر اعلاج صداع ضربانی و سقطی نیز سرگیرد شیخ میفرماید که اگر درین صداع رسیم یا رو آب یا ماده مائی از سر بطریق گوش و غیره برآید دلیل صلاح حال شود

علاج صداع ضربانی

ایلاقی و جرجانی مینویسد که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان باشد رگها ممتلی بود و در رگ با گوشت حرکت کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و در شعب ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد و علامات صداع بلغمی سوداوی ظاهر باشد تنقیه با یارجات که با ید کرد و بعد تنقیه با الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بمالند و غالیه و مشک دهند بید ستر و مرزنجوش بو یانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره با یارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه و خانه خوش هوا سرد باید و آواز ها از ان دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و گشنیز و جو بقدر هر یک ده درم نهند و بمالند و سلق حجامت کنند و ضماد های سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم گشنیز جو بقدر همه ادویه کوفته بخته در ده استار روغن بنفشه و ده استار آب هم بیزند تا آب برود و باید دویه دران اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام ناموده گیرد و نیم گرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ جبهی بگشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حمار یا بار و از اورام حار باشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبردات نماید که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دست و پا را ببندند و اگر باد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تعیش و تحلیل آن گردد و ایضاً مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که دران اندک قوت باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل صداع النساء را چون تستاد یابد مانند این صداع بجا یکه اگر صبیان را عارض گردد بسیار که در رگ الشریان از هم جدا گردد و اگر دست برجلد الشریان لن موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زرد چوب و سعوط مخلوط بروغن گل و کسرنیکو ست بعد ازانکه سر را بآب و نمک شسته باشد

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و لعبت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج دماغ و معینا آن تحصیل مرتوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بعد تنقیه استعمال اطریفل صغیر نیز مفید گفته اند و اگر دواء المسک بارد خورده گاو زبان و گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری و فل کرده تودری سفید یا شیره بنوشد برای تقویت دماغ و دل مفید است و اگر در مزاج حرارت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با اطریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشد و باید که کشنیز خشک در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و بلاخلط نمایند که در معده فاسد نگردد و کاسنی و در ریاح رد به آن معمول نمایند و روغن قرنفل و دار چینی

واس مشک باگلاب و مانند آن بر سر مالند و بعد ازین سر بعض ادهان حاره قرنفل سوده پاشند و روایح خوشبو معتدل مثل سیب و به و نرگس
و عبیر و گلاب و صندل بگلاب سوده ببویند و دوا المسک معتدل تناول نمایند و بوییدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند را باز بریده
با پیاز بریان نموده با کشنیز و زیره با اندکی آب پخته و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیز ثانیا بریان نمایند و بعد ازان اندک زعفران و مشک
داخل کرده سر دیگ را پوشیده پیش روی مریض آورده رداء بر سر او کشیده سر دیگ را اندک اندک بگشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بحسب احتمال قوت
بخار آن را انگیزند و بدانند که در جمیع تدابیر از رعایت تنقیه و جمع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوء مزاجی ست که بادی باشد و تقویت آن
بمقویات سر از ادویه و اغذیه خوشبو که دران تلطیف و قبض و قمع اسباب محرکه باشد و اکثر سبب فاعل مقارن سبب منفعل ضعفی اجتماع اخلاط ردی حار یا غیر حار
در معده می باشد درین صورت تنقیه بحبی که لایق آن باشد بکنند و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محمودیت دم کم ازان پیدا شود جامع قوت محلله یعنی
حرارت بود و قابل انهضام بسرعت باشد و اگر این دو خصلت دران یافته نشود خصلت اولی یعنی تولد خون محمود اختیار نمایند و بهترین وقت
نزد اسعد دخول حمام ست و باید که تضعیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان بمثل قسب و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و لبقراط ایشان
را رخصت شرب شراب مطلقا داده و جالینوس لحم ممزوج با رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند و اندک ازان بنان بخورند مولف اقتباس
مینویسد که از روغن های مقوی مثل روغن نرگس و بادام و عطر عنبر و سهاک و زنبق سر را چرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه هیل و قرنفل و اسم هر یک
دو ماشه سوده بران پاشند و آس تفاحه ملوکان ببویند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان و باقلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله استه زعفران و صندل
سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره و گل چنبیلی و یاسمین هر یک هفت ماشه بگلاب و عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و این کلاه مقوی دماغ تالیف
علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه
آملج پنج عدد تخم حبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطگی زوفا یودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس افسنتین زعفران زرنباد
هر یک سه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یک توله مشک عنبر هر یک یکدرم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعمل آرند و خوردن
اطریفل شاهتره علویخان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن آمله مربی و به و سیب مربی با طباشیر و ورق نقره بسیار مفید ست و همچنین زرده بیضه مرغ
نیم برشت مدد با نمک سلیمانی و بانات و صاحب دارا شکوهی گفته که اگر سوء مزاج مادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غذا شوربای
بچه مرغ و سنگخواره بنان دهند و بجای آب گلاب عرق گاوزبان اکتفا نمایند

نسخه کلاه مقوی دماغ

علاج صداع قوت حس دماغی

هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه مبرده مرطبه و منومه مخدره گذشت بعمل آرند و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت خشخاش
دو توله آمیخته لیسیدن و نان تپیده در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست و خوردن اندک کوکنار و یا شمه افیون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا و طلاء
تخم کاهو و کوکنار و افیون سوده سند ست و کذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر ضماد نمودن
مفید و طعامهای مغلظ باید خورد مثل کله پاچه بره بکشک جو و گندم پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید
و آنکه حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز سبز و شربت خشخاش و ماهی تازه موافق ست و صاحب ترویج نوشته که درد کاهش حس
دماغ و حرارت مزاج آن نوشیدن سیست جو در آب انار امر کنند و اغذیه غلیظه مثل سر و اکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جو بدهند و مصنف اقتباس گوید
که برای تبلید حس دماغ آب تربز و خیار هر یک نیم پاو شربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند و لعاب اسپغول هفت ماشه شیر بز و روغن خشخاش هر یک
یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند و بر تارک سر مالند و از روغن بنفشه و کاهو و خشخاش و شیر دختران هر یک سه ماشه در بینی و گوش چکانند
و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو و شربت آلو علویخان در عرق شاهتره و یا بار انجبین نمایند و غذا کله پاچه بره و قلیه بچه بره بچه گاو هفت ماهه که دران

برگ کاهو و کشنیز سبز افتاده باشد زبان سپید تورش دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر خشخاش هر یک نمانات آمیخته لیسانیدن در رفع این درد از مجربات علویخان ست و کذا طباشیر زر ماشه پوست خشخاش چهار حبه در مربای ترنج یک تولا آمیخته خوردن و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد در معالجات تسکین نیابد و بادی علامات ظاهر و نبود واز او لی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یبسی

که آنرا خفیف نیز گویند اسباب سوء مزاج یابس مصدع یا مجففات خارجی ست تحلیل و احراق مانند بادهای گرم سموی و یا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن مجففات طبیه مثل سدو فراج شخوخت و یا عارضیه بیک دفعه و یا غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و یا بسبب جفاف عارض اعضای آن گردد و یا ترک آشامیدن آب مطلقا بدان سبب تحلیل شدن رطوبت طبیه و یا استعمال مجففات از دخول تحلیل آن یا با استفراغ آن یا بالقوت مجففه آن و یا تناول ادویه یابسه یا تقلیل الرطوبة و یا مجاورت اعضای که جفاف و یبس بهم رساند و یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیه مفرطه به جهت اند بطریق استفراغ و تحلیل و همچنین جماع و ادرار و ترف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات لعضه استفراغ در اعضای غیر اعضای راس ست و مشارکت آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئیه از عضوی بدان عضو دیگر و بعضی از انها استفراغات در اعضای راس ست مانند زکام و نزله و رعاف و اصابت تجلب رطوبات بکثرت لسعوطات و عطوسات و غرغره و غیر اینها و ایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست و هرچند استفراغ باشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام و آب این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل یا حیض و نفاس بسیار بهم میرسد با جمله اشربه مرطبه مثل جلاب و آب سمر و یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بید مشک یا عرق کاسنی یا بزر قطونا و شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند و ایضا همه تا ابیر مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره تخم خرفه با کشنیز تالی و شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ماء الشعیر که در ان تخم خشخاش سفید و یا شیره آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرمق و کدو و خیار دهند و زردی بیضه نیم برشت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و در ماء اللحم گلاب آب سیب و آب کدو بیامیزند و در شوربا برگ کاهو و قدری کشنیز سبز و پالک و کدو خیار داخل کنند و داهان بارد و رطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در بینی و گوش چکانند و سر و قدم و رنات و عقده ابدان چرب نمایند و نطول بر دهن بنفشه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع با آب خیار و تراشه کدو و آب برگ بید و گلاب و بیدان آن سازند و جراده کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب کهنه و دار چینی و شهد در ماء اللحم ممزوج ساخته استعمال کنند و بر زردی بیضه استعمال ورزند و روغن بنفشه و روغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیزی بنسخه معمولی و خمیره خشخاش و سفوف و ضماد لعوب و حلوا و معجون راحت و روغن حناکوست و ضماد که در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و دوشیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن موی سر و سعوطات آن و ترطیب اسرع ست و شراب ممزوج با آب بسیار جید نوشته اند و آب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم فقط یا اندک افیون و پوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و انکباب بیخ کدو و جراده او و برگ کاهو و تخم او و پوست خشخاش و تخم او و گل بنفشه گل نیلوفر برگ بید شاهسفرم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جوشیده بخلا کوفته هر یک دو کف برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یک دسته در آفتابه بر سر بسته بیند تا مهر آکروده پس انکباب بران نمایند و بخار از لوله آفتابه استنشاق کنند نافع بود و سکون در مکان بارد و نزدیک آب و فوارها و خواب و استحمام با آب شیرین و تمرین تدهینهای مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که دران کدو پخته باشند و کلکا یکجه جدی و حملان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه و آبزن معتدل و سعوطات از مرطبه مثل روغن کدو و بادام و استکثار نکشتن

روغن و آب بیگرم شبیه بر سر زنند ابو سهل گوید که صداع عقب خوابی است که عقیب استفراغ کثیر باشد اکثر زنان را بهم رسد باید که بیضه نیمبرشت و کشک جو که در آن لحم گوسفند پخته باشد در بریه معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و ماءاللحم سینه ماکیان و کردن سره که در طبخ قدری آب به شراب بحالی جگه نیده باشند غذا سازند و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و تحسیس آرد سفید و روغن بنفشه و شیر دختران و اندک شراب غلات سرشان بنهند و گلی می نویسد صداع یابس که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلا ماده پس اول علاج آن تدبیر مریض باغذیه مرطبه جیده الکیموس است و جعفر کثیر الغذا مثل نیم برشت و شوربای جوزه مرغ و فرخه کبک و تیهو و چربهای حیوانات و شیر و طبیخ به از جهت ما ربار در لسوی چیز یکه موافق تر باشد میل کنند و آنچه بدان انتفاع یابد استعمال سعوطات مرطبه بادهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست اگر در چیزی از ینها احتیاج لسوی تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنهائی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند و گاه میبس نقصان بیشتر در جوهر دماغ می آید و آنرا مهیا یا علاج میگردانند و اینجا واجبست که استعمال سعوط بمغز ساق بز و گوساله و پاچه ماکیان تیهو و دراج و تدرو و مسکر گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزهائیکه الیان را نفع میکند تضمید سر بفالوده رقیق معمول از میده گندم و جو بحسب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدو است و یا بخیس رقیق آن بر تارک سر با کلیل از آرد طوق کرده باشند تا آنچه بر سر ریزد منحبس ماند مجوسی گوید که در صداع حادث عقیب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذای حیوانی مثل زرده و گوشت بچه ماکیان و حملان شیر خواره و حریره معمول از مغز نان سمید و روغن بادام و شکر طبرزد و سعوط بروغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم کدو رسته باشند مع شیر دختران سازند و شیر مذکور بر روغن بنفشه و روغن مسحوح از حلوا و فالوده بر سر مالند و حلوا معمول از میده روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده نخود و پسته منقوع بشکر در روغن بادام نوشاسته و ماهی اربی در مراضی بطریق اسفیداج پخته با روغن بادام یا کنجد تازه بریان کرده بخوراند و اگر در اینجا تپ باشد کدو و سرحق و اسفاناخ و مانند آن دهند و تحسیس ست تدبیر صداع حادث از سایر استفراغات با مدیه مرطبه جید الکیموس مع استعمال سعوطات و نطولات مقوی دماغ و مرطب آن و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذا است و ترطیب دماغ با استنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر دختران

علاج صداع جماعی

و این یا بسبب احداث یبس یا بسبب تهیج بخارات لسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میباشد پس اگر بسبب یبس متولد از کثرت جماع منی باشد افراط جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیر مانند علاج صداع یبسی نمایند بعد کردن مرطبات مسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و او فق ان با غذیه جیده و لطیفه علاج کنند مثلاً نخود آب گوشت بره شیر خواره و طیور جیده مثل تیهو و دراج و کنجشک و مغز کنجشک با بعض مواکه مانند سیب و به و زرد ک دبیتهند ریا با اش مقشر بنان و با شیر برنج و حلیه که از شیر بز ساخته باشند و بازرده بیضه نیمبرشت با مات شیرین کرده و دواهی سرا با شسیده و لبوب ا شکر یاد و مغز حیوانات بخورند و شیر گاو و دیار اللحم نوشند و خوردن مربای خصیة الثعلب و زردک و شکم و پستا در نیز نافع و جعیه الثعلب شده باشد سوده دو بدو تولد سرشته و رق نقره یک عدد پیچیده بخورند یا لالاپش شربت سیب شربت انار شیرین هریک دو تولد دیار اللحم ساده نه تولد مل کرده تخم شربتی ما باشیده بنوشند و یا طباشیر رباشه جواهر مهره دیار حبه آمله مربی یکعدد سرشته ورق یکعدد پیچیده بخورند و دوای مذکور با عرق بید مشک پنج تولد بو و آب شیرین نیم گرم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن گرده به روغن گل و داشتن هر دو خصیه در آن تا یکساعت مجرب در رفع این درد مجرب است و تناول مواکه خوشبو و بوییدن آنها و عطرها و خوردن لبوبات و جوارشات ماهیه مقوی اعضای رئیسه و سکون در مساکن طیب و خواب بر بستر نرم و تنعم در مطعم و مشرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و کمر و گرده بقیروطی که از پیه گرده بز ده تولد موم یک تولد روغن گل سه تولد روغن یاسمین دو تولد ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیم گرم بر مؤخر سر از مجربات است و همچنین خوردن شراب یک نیم تولد در گلاب و عرق سیب هر یک پنج تولد و استعمال میوه های مقوی اعضای رئیسه کلیه بسیار مفید است و کذا استعمال تخمهای مسمن گرم و تناول نان مخنث در شوربا توق و منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلغوزه و فندق و حبة الخضرا کوفته در آن سرشته با نخود با بریان شوربای مرغ فربه و لطیف مریه گوشت بز

و مانند آن مفید و اغذیه و ادویهٔ گرم و تیز و جاهای بخار انگیز که موجب زیادتی حس گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن
از اخلاط فاسده و ثوران ابخرهٔ غریبه و ارتقای آن بطرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبهٔ اخلاط و ادراک بوی [illegible] بدن عقب حرکت جماع
و ثقل و درسریان دلالت کند پس تنقیهٔ بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو بعمل آرند
بطریقی که در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخارات رطوبت صغیر بخور نمایند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس
و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و باغذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس
غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جایز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل بقوت امداد ابخره زیاده
میکند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر تولید و اگر فصل گرما و بدن نقی و سن شباب بود بآب سرد غسل کنند و بروغن گل مینی را چرب نمایند و حسینه و اگر
بسبب ضعف اعصاب تالم دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض
دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین و آس
و طیوب خیره و آرام و تفریح بجاهای مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قدح عسل که دران قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت
عسل ارسطو خورد و س مانند آن استعمال کنند و جند بیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیهٔ
مطیبه بخورند و بوییدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری چند و یا پلاو سپید بست
و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و شمائم فواکه طیب الرائحه بویند و لخلخه ها کنند و عود و عنبر و قسط
تیرین مشک و صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصص و دیدن اشیای مرغوبهٔ طبیعیهٔ موزونه
و بالجمله اشتغال بهر چه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع است و از هر چه منکر و ناخوش آن باشد اجتناب نماید مسیحی گوید که صداع
کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل اندکی سرکه مالند و غذا
کثیر التغذیه سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در اثنای پختن آن قطعهٔ سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او
بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبوها موافق مزاج استعمال کنند [illegible] مرتج روغن بادام پخته و ایضاً ند که سینه رقیقه آنرا دافع است طبری گوید
که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و روائح طیبه بویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر گرامی
از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آبها جمع کنند و بکافور و مشک همه چیزهای خوشبو
که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه ازان ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیهٔ که بدن را [illegible]
مثل هرائس لحوم حملان مضروب بشیر دهند و جوزهٔ مرغ فربه که در شکم آن حشائش خوشبو کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحهٔ آن
ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبید صاف محمود ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا از مانند و آنچه مکروه باشد شنوند
و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج بویند و سماع [illegible]
و معاشرت کسی که بدان مایل باشند اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجهٔ آن بعلاج صداع حار مادی برابر است غیر آنکه
درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد و صداع بالکلیه زایل شود و ایضاً در معالجهٔ این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بهر تنقیهٔ معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آب جوش قی کنند بعده شربت انار و شربت به و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند
و یا سکنجبین و گلاب نیم گرم مکرر قی کرده افشردهٔ [illegible] لیموی کاغذی و یا شربت غوره و عرق بیدمشک و آب [illegible] یا بشوره پرورده و [illegible]

زرشک و حیاریں و تخم خرفه کوفته هر یک نه ماشه در عرق بید مشک و زرشک هر یک پنج توله بر آورده شربت ترنج چهار توله آب سیب دو توله داخل
و یا جواهر مهره ماشه در مربای ترنج توله آمیخته با ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چهار توله در عرق بید مشک و صندل و گلاب هر یک
پنج توله بنوشند یا جواهر مهره یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی هر یک یک نیم توله آمیخته
در ورق نقره حل کرده ملیسا سند بالایش شربت ترنج و رنگتره هر یک دو توله گلاب بید مشک هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین
اشربه مطفی مقوی معده قاطع بخارات مثل شربت سیب و لیمو و غوره و حماض با آب سرد آمیخته بدهند و لعاب اسپغول و جلاب برف سرد کرده و فقاع
ممزوج با آب غوره یا لیمو و قدری نمک ماء الجبن و ربوب فواکه قابضه مذکوره تیزی خمار می شکنند و همچنین سفوفات معمولی و شربت حماض و مفرح بارد و عرق
کشنیزی دافع خمار اند و شرب آب لیمو با شکر و گلاب و شم سحاره رس مغموسه در ازاله خمار مجرب سویدی ست و مثل حماض اترج و شراب برای منع
خمار مجرب است و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و اگر از قی مانده نشود نقوع هلیله یا نقوع مسهل با حب مثل آلو
و زرد آلو و غیره بدهند و یا آب انارین با شحم انفسرده مقوی یا مشوی ده ماشه آمیخته بنوشانند و اگر خواهند بهر بدرقه شربت ورد مکرر یا هلیلی چهار توله
گلاب هفت توله آب سیب حل نموده بنوشند و بعده بهر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و سرکه مقطر همه برابر بر پیشانی و صدغین بمالند و بخلخه ببویانند
و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و در اینجا که از قی و اسهال و غیره بسبب ثوران مواد نفسی مترتب شود
و تهوع و غثیان مستند گردد قدری طعام ملایم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا ماده ردیه تمامه با طعام مختلط شده بر آید پس از آن مطبوخه ذکر ده بدهند
و بر دست و پا آب نیم گرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و در آن آب پا بدارند و تقوت بمالند و در آخر روز داخل حمام شوند و آب نیم گرم
بر سر بسیار ریزند و هر گاه از حمام بر آیند بعد یکساعت تا مهسال مع نان خورش برگ کاهو و اسفاناخ و یا مزوره انار ماشه و کشنیز غذا سازند و خورد
گوشت در غوره سرکه پخته تا مهرا شود و کشنیز خشک و کرویا و دار چینی بر آن پاشیده در ازاله خمار مجرب سویدی ست و فواکه قابضه مثل بهی و سیب
و انار میخوش بخورند و اگر مائل بشراب گردد شراب ممصی رقیق مروق ممزوج بالمناصفه بدهند که عطش را ساکن کند و خواب آورد و پایها از زانو
تا قدم بعد طعام به بندند و از برچه مصر عصب باشد مثل سرکه ساده و حکم احتناب کنند بلکه بهند انتها استعمال مبردات شدید نمایند تا که تکثیف مسام
و تغلیظ ابخره نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مثل روغن بابونه و سوسن نیم گرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست
که قدح از شراب با آب بسیار خوب ممزوج کرده بدهند که یا بروغن بادام بمالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند الیسا که این تدبیر بعد قی
واقع شود و در مزاج بلغمی بعد از قی سکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیخ شبت و جوز القی و عسل مرات باید که مصطکی بوده خشک عود غرقی هلیله
هر واحد یکماشه سوده در دواء المسک حار ده ماشه آمیخته و ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان نه ماشه شیره الایچی کلان پنج عدد در عرق [illegible]
و هیل و نعناع هر یک شش توله بر آورده شربت عود و سیب دو دو توله داخل کرده بنوشند و آب نیم گرم بر سر و دست و پا ریزند و دلک قدمین نمایند
و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی فلافلی بقدر سه ماشه با گلقند آمیخته ملیسا سند و بدرقه بشربت دینار چهار توله و گلاب یا و سیر [illegible] فقرا
یکدرم مقوی تبرید و شحم حنظل اسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنگ بشوربای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هر گاه از غذا
بمعده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و یا شوبه نمایند و روغن بابونه با قدری از روغن گل آمیخته بر سر بمالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض
دماغی بجا آرند و صداع بخاری استنباط نمایند اقوال جمهور مالقی و غیره مینویسند که شرب رب آس یا شربت آن تنها یا با شربات که دار و انکه ترش وکذا
حجر المسن محکوک بر سر وکذا گل سرخ وکذا گلاب وکذا اشاره چینی با آب وکذا خمیر ترش آرد جو در روغن گاو مالیده صاف کرده وکذا خمیر آرد گندم در آب
حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده و رند و اقیه آن بالک طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر داخل کرده و مثل حب الآس و بار یاس
و حماض و سفرجل و ترب که اسراب را متم گل سرخ و گل حماض سواتی سلوق و روغن بادام وکذا کاهو وکذا اغذای تفاحیه که آب سیب ترش و تفاح حلوه

پخته باشد و کذا حماضیه و قشر ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشد و کذا لحمی میبه که دران قطعه یک دو تا پخته باشند و کذا کشکیه و کذا سنبوسک
ترش آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمار است و بقول ابن ماسویه و ملا ابن محمود از تخم کافور و از طعام و شراب که دران
کافور باشد حذر کنند که دران هلاکت است ابن اسحاق و غیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و کذا زعفران مفتح و یا مخلوط طعام یا شراب
و کذا اکل افسنتین و کذا بول شتر و کذا روغن کنجد سه جرعه و اکل تنبیط بزیت انفاق پخته و کذا انجبار مطبوخ و کذا بیضه مغز بادام و تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس
و صعتر و کشنیز خشک و کذا الیت مخلل با شکر شیرین کرده هر واحد دافع خمار است و حماض و عصاره قنطوریون نافع صداع خماری است ابن یحیی گوید که علاج
صداع حادث از اکثار شرب باید که بعد از سکون و راحت باید که اگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی آب نیم گرم و سکنجبین کنند و دست و پای را در آب
نیم گرم که دران بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند نهند و دائم بر دست و پا مالند روغن بنفشه مالند و چون صداع خفت یابد حمام استعمال نمایند بعد چون
جوع صادق بحرکت آید با غذای لطیفه غیر حاره مثل ماء الشعیر مسلول عدسیه رمانیه اغتذا نمایند و بیضه نیم برشت آن را نافع است و کاهو و تطفیه منع بخار صاعد کنند و آب
ننوشند مگر آب خالص و ربوب و فواکه مثل رب انار و رب ریباس و رب حماض و اترج ممزوج با آب دهند و سیب امرود و به بخورند و قدری روز دوم داخل حمام شوند و آب شیرین
نیم گرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام علاج و چوزه مرغ و لحوم سمک و ماهی رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع صداع با ماده یا بخارات نفع میکند
در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد تا آنچه در سر محتقن است تحلیل یابد و اگر آن
بقیه باشد نطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا مینویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود استعمال تنقیه معده و قی است از سکنجبین و تخم ترب و شبت
با آب نیم گرم و مقیئات لینه متوسطه که ازو قوی تر ادین ست و اگر قی واجب شود یا استعمال او جایز نباشد اسهال با ایارج مقوی با سقمونیا کنند تا لیث او معده طول کنند
و اگر در اینجا ماتقی از مرض حار و شل و از استعمال دوای حاد باشد اسهال بطبیخ اهلیلج یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس مثل این اشیا کراهت کند آب انار مع شحم
مقوی با سقمونیا اندک مسهل آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر استفراغات بوجهی لائق باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده ایشان است هضم
گردد و این هر رنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا و کف بروغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطول از بونه ریزند بعده داخل حمام کنند و تغرق تو سر بروغن گل مبرد
غیر شدید التبرید نمایند و بعد من خوره و مانند آن و کرنب نبطی که برای منع بخار از سر در نسبت غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا کمیه ترنجیه سازند خطا
نکنند و شاید که سبب درین قت خون متولد ازان و قوت او بر تحلیل ابخره باشد و باید که فواکه قابضه دهند بجز آب چیزی دیگر ننوشانند مگر آنکه معده ضعیف
بود و خوف استرخای آن باشد که درین حالت از اکثار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصة و رب آن و ترشی ترنج خاصة و رب آن و سیب
و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع است بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست اگر ازان تسکین نیابد اعاده او را
روز دوم و روز سوم فرو گذارند و غذای او مبرد و مرطب سازند یا ملطف او مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار ریزند و حسب استطاعت در شرب آب
مشغول شوند بعد ازان چون غثیان منقطع و جوع آن اکل شود و صداع باقی ماند روغن گل ازان قطع کنند که آن در آخر او را مضر است و اگر چه در ابتدای
تقویت سر و منع بخار حاجت بسوی آن است و باید که درین وقت روغن بابونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند
که این بغایت نافع و مجرب است و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام ماهی صغیر و مرغ خصی و چوزه ماکیان
و بالقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت با تحمل باید که انتظار هضم بخواب یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت
پذیرد و بعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که
از سرکه ساده و مری اجتناب نمایند و اگر لا بد باشد تا نحو رش نیز تبدل آن سازند و اگر اندک مستی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که نطولات
معتدل التحلیل تعطیل نمایند و لحوم خفیفه غذا سازند و این دوا برای خمار نیکوست تخم کاسنی و تخم کرنب ذرشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی
همه را کوفته بیخته بوزن سه درم ازان قرص ها کافور با وقیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرجانی و ایلاقی مینویسند که از شبت یا تخم شبت

وتمر ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته بنوشند تا بخوبی گرم شود معده پاک شود صواب باشد اگر قی ممکن نبود بگیرد ایارج فیقرا نیم درم یا دو دانگ یک دانگ
سقمونیا با هم سرشته بدهند تا بخوبی اسهال شود و ایارج در دین رسک بسیار کند تا از آن حرارتی نفیر ... و چون از خواب برخیزد حمام
نماید بعد حمام تا یک ساعت تمام نکند طعام نباید خورد بعد طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خرد و برگ کاهو با اندکی سرکه ...
بلسته و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که غذای قوی‌تر حاجت باشد سفیده بیرشت و گوشت بره و تیهو و جوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بخورد
و نمک سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود آب سرد خورد و کسی که بسبب ضعف معده از
شرب آب سرد بترسد آب خورد شربت تمر هندی شربت سیب شربت انار آب آمیخته با آب بخورد بدانند هر شربتی که مرطوب بخورد سرد کرده باید خورد
مگر شربت ریباس که خاصیت وی آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر رسد و اگر کسی این شربت‌ها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید ممزوج
با آب بسیار آن بخورد و در شب تا خواب مدد کند کسی خشک دستکره بدهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم بدین ترتیب باشد و چون آمدگی
حاصل شود ریاضتی آهسته کشتواره سوار شود تا دو ساعت نکند و از پس ریاضت طعام بخورد تا یک ساعت پس حمام نکند و هیچ حرکت ریاضت
نکند این معنی در همه انواع صداع یاد باید داشت و مخفی نیکو در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند مانند کافور از ده جو تا یک طسوج یا نیم دانگ با ...
قوت حرارت و گرمی مزاج آب غوره یا آب انار ترش و شیرین بخورند و نقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب پاک شوید و خاصه اگر
اندک نمک آمیزند با هضم‌تر باشد و اگر این نقاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده‌تر باشد و بوییدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم و سرکه و گلاب
بران پاشیده صحت شود و بعد از آن اگر صبح آرزو کند شراب خواهد خورد یک ... شراب افسنتین خورد تا شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد
کتب آورده اند هر که پیش از شراب سعد کوفته بخورد آن روز مست نشود و شربت ... ساده ... تا بخور خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب ...
و محمد زکریا گوید سخن و بسیار گفتن ... خمار آورد ... روغن گاو و فادزهر تر است ... شراب بر معده ... طبری گوید که صداع عارض ...
شراب کثیر سبب امتلاء است که از صعود بخارات حاره بسوی دماغ و اعصاب حادث شود و این صداع ... تا ... گردد چون معده
را در ده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید ... ترکیب دوم
کند و علاج قسم اول خاص است سوای عین آن از انواع صداع اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شربت ... مثل
نقاع ساده معمول یک تنک جو و اندک سنبل الطیب بهتر که از خاصیت این غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک سنبل در آن بهر تقویت
معده و هضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره و ربیب شربت ریباس شربت ترشی ترنج در آب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیرا که از خاصیت
اوست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و مجربی آنرا افضل دیدم که آمیختن آب غوره در نقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بران میکردند
هنگام نقاع جوش میکرد و کف بسیار بالا می‌آمد از آن کف گرفته صاف کرده میخورانیدند و طبیعت بسرعت میکرد پس از غرغره و ...
سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلطیف نقاع زیاده میشود و از معده بسرعت منحدر میگردد و آنچه علاج سر بدان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین
تنکار خمار آنرا عارض شود می‌نمایند بویانیدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و گلاب و برف بران پاشیده باشند و گاهی بر ریحان گلاب ...
و لخلخه کافور خوشبو میسازند و آنرا آنچه بر سر نهند گلاب ... درم روغن گل یک نیم درم سرکه سه درم یا آنچه قریب قیاس این باشد در شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر دو
... قوت دیگر ... کند پس بر سر نهند و ایضا روغن گل مضروب با آب خیار و لعاب اسپغول آب کاهو آب ... و ایضا صندل سفید با گل ...
اگر وقت آن باشد و الا با بنفشه ... در گلاب ... و ایضا آب بید تر یا آب نیلوفر ... صداع احتیاج استعمال معالجه زیاده‌تر ازین ...
بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را ... از حدوث این صداع ... و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی ...
اول [illegible] مریض با این مطبوخ ... تمر هندی ... درم ... خشک ... اگر باشد ... درم ...

لعدادی ادهان صاف کرده بعد در غلوس خیار شنبر بران مالیده خورشید و یک شربت یا دو شربت ازین در ندرت صبح روز دیگر دهند بعد ازان لزوم شرب ماء الشعیر نمایند و غذا اسفاناخ و سایر مزورات و مغز خیار لیس کرسان و اگر زوال صداع مشکل گردد فصد استعمال کنند و لزوم شرب آب تا سیوس بسکنجبین سیلوفر و یا نمک آمیخته و روغن گل آمیخته بر بعضاد کنند و بعد چند اگر دن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بسر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بالفصد رگ پیشانی شود لاسیما چون صداع بسیار مزمن دماغ سیل کند و نافع ترین چیزی که درین صداع مشاهده کرده شده است که بگیرند آب جرادة کدو و آب گل بنفشه و آب خیار و آب برگ بید و آب خیارین به سیلوفر درشیشه کرده بالای آن اندک شیر کرده اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را نزدیک آب دیگر در زیر آن آتش کنند تا آنکه آب جوشیده بجوش آید و بخار ازان ظاهر شود پس شیشه را برآورده مدار تدبیر تا سر دیگر دو و در زیر آن نهند و فرو نشیند پس صاف کرده بر پیشانی و سر کنند بعد چند دگر شیشه را در میان او نهند و چون آب بخت بسر گرده و چاک سر نهند که این را کمتر از ساعتی صداع را زائل کند و این بسیار دیدیم که از ریختن آب بر سر خرخر سر میگیرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعده امر به پوشیدن سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در ازاله تاثیر نیک است این تدبیر آنست که فضلات گاهی بر تدبیر خارج می شود چنانکه از صحن مستفرغ میگردد پس گویا که بقایای بخارات بابی تدبیر مستفرغ می باید گاهی صاحب این صداع را سعوط البنیر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه کرده میشود و ضماد و غذای این صداع را الاقوال شخناتش رطب بقطف و خیار و شاخ خرفه و امثال آن نافع میکند

علاج صداع شمسی

اگر از شمیدن اشیای حاره خوشبو مثل مشک و زعفران و عبیر و عود و نرگس یا مدبو مانند بو ماهی و مانند آن ویا مشتیت و دخان گوگرد و مانند آن ریح بوده باشد چیزهای بارده خوشبو چون کافور و صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه بارده بوئیا بند و اگر با وجود حرارت تجفیف و یبوست هم بوده باشد پس به علاج حرارت مثل کافور اقتصار نکنند زیرا که اگر ممکن باشد تدارک باستعمال ادهان رطبه نیز بوده نمایند و اگر کفایت نکند کافور ولو در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کلاک بالعکس و در روغن خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان تفضیلت است و بوئیدن گل بنفشه و ترسیلو فر و کشنیز تر و جرادۀ کدو و خیار و طشت از تسکین این نوع صداع مدخل عظیم دارد و اگر از شمیدن اشیای بارده خوشبو و یا مدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و باستیای حاره حمام و آب گرم علاج کنند بهر حال تحلیل را بسبب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق با دهان متضاد آنها و تقویت دماغ باشیای مقویه تعدیل اغذیه لطیفه مقویه خوشبو و یا ارزمة طلبی کو بیکه علاج صداع از شم الرائحه طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بریختن آب های خنک بر ام الدماغ و سر و پوشیدن آن و امر با نشاندن هی بینی دائم است پس شمیدن اضداد آن روائح در قوت مثل کافور هنگام شادی بمشک و بنفشه عند شادی بالترنج و مانند آن اگر تحلیل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن او لفتی بود و در اصلیت نباشد بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی با آتش چهار درم و روغن کدو دو درم و آب طلع یکدرم و در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند و اگر ازان ممکن شد مرة بعد اخرى این لطیفه مدرت روائح و دفع بقایای آن کنند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و در ان سعول مضروب لسر کرده عصارۀ حمامیثا زیاده کنند که این تحلیل آن کند و بدانکه هرجا که اشاره به تبرید مزاج دماغ میکنیم مراد ازان ترک افراط در آن و عدم ادخال در هر چیزی از مخدرات مثل صبح و افیون و امثال آن لاحق میباشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هرگاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم ندارد و این مخدر از ان قطع کنند و در تلافی اذیت آن هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح مزابل و قاذورات و جلود متعفنه باشد مریض را در حمام و محل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سر که کمتر موبا شد و قبلا از مباحثه بشنر کرد و مدام بسیر و متخر نمایند در روائح خوشبو حار باشد یا بارد و موبا شد و استنشاق ادهان مناسب یعنی بارد مثل روغن گل و بنفشه و نیلوفر و حرادهان و حار استرادهان حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن و امثال آن در سر و ماحان نمایند و تمکین ایں مرکب این صداع بنوعیکه از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه سالیه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که مادۀ دماغ ازان آسکریه تفضل در تکم دو دستی که گاهی ازان منتشر گردد و حجاب موضعی مران متقلص شود و در بدن سه عضو را انواع و میل بروائح طیبه لذت اندر دماغ کی ستہ سہولت آن دماغ و منفذ در حصم ست چون مرکبی از بین اعضا سعد چیزی یعنی بی غلاظ مادۀ جمع شود و صاحب او از مرض شدید ایمن نباشد

و اطعمه و ادویه بسیار مدبر کرده چون طبیعت قوی و حالات صداع بحال خود باشد بعد آن تعقیب کرده انشاء الله تعالی شروع علاج این قسم کرده شود

علاج صداع ضربی و سقطی و تفرق اتصالی

یعنی یا ضربی چون بر سر یا دماغ رسد یا در سبب دیگر مانند افتادن یا لگد و رسیدن آن یعنی اعصاب عروق یا از اعصاب دیگر غیر سر از اعضای شریف مثل معده و رحم و جیر نموده و تا دیر آن بسوی دماغ و سر سقطه گاه اگر ضعیف بوده حالی پدید نگردد و بسبب یاد آن باعث تخلخل و تحریک و جوشش دماغ و عدم التیام مواد بود الحال بر تسکین درد و تقویت سر چون گل بر سر رسد و ادویه تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگر چه فصد یا اسهال حسب احتمال است اطراف صدع اگر ورم باشد تا دم بستن شود پس بعد فصد قیفال کنند و اگر بسبب فصد چنانچه صاحب حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و اگر سدّ نباشد حجامت میان کتفین نمایند و تعقیب ضرورت خون گشته در سکین حج و تحلیل ورم و تبرید و تقویت سر که سر کار آید چون گل ارمنی ماميثا و عدس حضض یا اقاقیا و صندل اسبغول با آب کشنیز سبز و روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و این ضماد و طلا بسیار درین باب مجربات است برگ مورد برگ سرو و گل سوسن و دن گلیل الملک گل ارمنی قصب الذریره تب بادی روغن گل سرکه در تقاطر ضماد سازند و از کشنیز خشک پوست خشخاش سیب و مانند آن از ادویه باردهٔ تابعه و باره بادها محکم بسته ندور بر ساق و کف پا حجامت بی شرط نمایند تا که مواد متوجه اسافل گردد تلیین و اسهال طبیعت بمثل طبیخ عناب بنفشه و مویز و تسکین و تبرید خشت سار بر او فی آنست که حقنه لین کنند تا بهوش آید بعده بنا بر تحلیل ورم و دفع تب شربت بنفشه سه توله و عرق گاو زبان دار ابریشم و عنب الثعلب یک بیخ توله حل کرده بنوشند و تدابیر و اشربه و اغذیه تبرید نمایند یا رائد الشعیر اقتصار نمایند اگر جراحت و شقاق هم باشد ادویه حیات مرهم نمایند و حشیشه انمل که علامتش و ضرر تمادی و جع ثاقب ناحیه و سیلان ماء تنک بود و علاج سبب جراحت جو هر دماغ که نشانش کثرت خواب و شورش و رطوبت و ضعف و اختلال حواس سبب آن است و حکم گه و وجه بر کار باید که موضع شجه را بشبه مرهم و ارد الاخوین اقاقیا بران باشند بستن بحب الاترجه مثل مرهم کرده و گسر تعم که بتفاوت بعد تعالی در کتاب مفصل مسطور کرده در رجوع کنند چون ورم دماغ بهم رسد حالی سرسام حار نمایند متوجه تسکین صداع گردیده تحلیل ورم نمایند پس بسیار کسند و اگر آب برگ و سند و گلاب روغن گل هر یک بیست مثقال سرکه مثقال آتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس موم مقشر یک توله و صلیب و ما شاه بغدادی سه ماشه هندی هر واحد یک مثقال در عرق عنب الثعلب سائیده بامیزند و بر یارچه طلا کرده بر سر گذارند و جهت صداع و ورم ضربه رافع بود و باقی تدابیر صداع و علاج امراض باقی از ضربه و سقطه که مذکور شد اختیار کنند

اقوال کابرا بوسهل گوید که صداع حادث از ضربه یا سقطه بسبب جوش ورم سابق پس می باید که اول اغذیه کنند پس حقنه لینه بعمل آرند تا مواد را سفل میل نماید و دوا جمع بسوی سر آرا مع کمد یه ایارن بر سر روغن گل غیره بار نهند که آن تسکین وجع و تقویت رأس نماید و اگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه با روغن آمیزند و اگر درد شدید باشد همان بدون سرکه استعمال کنند و اگر معه آنک حرارت بر روغن بنفشه سعوط کنند و اگر احتیاج تقویت سر بسبب شرع باشد از شدت ضربه یا ابراهیم سند سه مید بر سر برگ مورد و مرو اکلیل الملک و قصب الذریره گل ارمنی و تب بادی و اولن و برگ سرو و روغن سوسن و اندکی شراب ریحانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد آن جو دبیوس سمید خطمی سفید آب برگ بید روغن گل و قلیل سرکه ضماد سازند و اگر یا ورم تپ و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب کاسنی بحیار سبز بر فشانند و ماء الشعیر بنوشند غذا ماء الجبن بارد و مطبوخ مثل که در خیار و کدو و بقول بهاری سازند و اگر با ورم تپ نباشد مزوره بجینه نیم بشت و لحم طیور تغذیه نمایند اگر جراحت اندک حادث شود ادویه شعا باید و اگر عظیم باشد دوال صبر کندر مر و دم الاخوین استعمال نمایند شیخ میر باید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب است نهایت قصد حسب تسکین درد حتی الامکان تبعید ماده ارجاع بعد یا باستفراغ و یا بحد بلیغ تا غایت باشد بدم نکند و اگر جراحت حادث شود معالجه آن اندمال نماید و اندمال آن ممکن نیست در حالی که سوء مزاج حادث باشد بلکه واجب است که مداوای آن تعدیل مزاج ناحیه آن کنند چون صاحب این آفت را تب ظاهر شود و اختلاط عقل که بود و اندکه درد ورم شروع کرد و اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال با کحل است تا ورم را منع کند و اگر بدین حال اسهال باشد یا میکند حقنه حاده استعمال کنند و اگرچه شیخ حنظل باشد مگر آنکه بادی تب باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند و اگر حقنه ممکن نبود مثل حب قوقایا تنقیه

تب نباشد و اگر حرارت بی تب باشد خورانیدن جب مذکور ترک کنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد و بعد از آن واجب است که نگاه کنند اگر در آنجا
جراحت باشد اول علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع او نمایند تا علاج متوجه گردد و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع با ادویه قابضه نمایند مثل
ضمادی که بآبهای مثل آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و روغنهای مثل روغن ... و روغن گل باشد و اخلاط آنها اشیائی باشد که در آن قبض لطیف و تحلیل اندک بود مثل گل سرخ
و اکلیل الملک و قصب الذریره و بابونه و برگ مورد و شب یمانی و شراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم میکنند و گاهی بسبب
درد و خوف ورم اندک سرکه بعمل می آرند و واجب است که از حمام و شراب و غضب و بخارات و سخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع بورم شروع کند
در آن وقت لابد است از استعمال قوابض قوی القبض مع التبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و آب اینها طلا و ثقل آنها ضماد سازند و بعد از آن مدد از
که باید بود آن میل از تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سر و طرف ... و اگر صرع بتدریج راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن ... نمایند ... آب ... سهل
باید کرد که ازین خلاص نیابند بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد در آن خطر باشد و چون بسبب ... چون از دماغ خارج شود مغز سر ... ممکن باشد
باید خورانید و بالاتر آب ... اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند **صاحب کامل** مینویسد که
هر گاه ضربه یا سقطه بر سر واقع شود و صداع عارض گردد باید که اول الامر مبادرت بفصد سر و کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برآرند و اگر فصد بسبب سن
و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر تب باشد حقنه لینه بعمل آرند و جذب ماده باسفل کنند تا بموضع علت نرسد بعد از آن آبی که در آن ورد
و جوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ خیر و بابونه گل ارمنی ساییده ضماد کنند و پاره پشم که در روغن گل نیمگرم تر کرده
تکمید سر نمایند و از اغذیه حار و شراب و غضب و اغذیه حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و ... حذر کنند و این
ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره و مغاث و آس هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یک درم ... همه را با دیگ بیوره با سرکه
سرشته ضماد سازند و ایضا آس و جوز السرو و بابونه و اکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم ... کنند و درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر ضماد کنند
و آب او نیمگرم بر سر ریزند و ایضا آب بید و آب آس و گل ارمنی و اکلیل الملک و روغن گل آمیخته ضماد نمایند اگر مورد ترکوفته بصبح خوب ساخته ضماد کنند نفع بخشد
و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که بروغن گل سرکه نیمگرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای مجلل دماغ ظاهر گردد یا بادی درد
شدید باشد بروغن گل سرکه بیامیزند بلکه بروغن خالص نیمگرم یا بروغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد بروغن بنفشه یا بروغن نیلوفر نیمگرم ریزند
و اگر از بین اختلاط ... عارض شود ... آرد جو و بنفشه و روغن گل باندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بروغن گل و در ورم دماغ و غشای او بهر آن
مخلوط میکنیم که روغن گل را باطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود و نیز آنکه سرکه در ورم نافع میکند زیرا که در آن تسکین است و تحلیل انداز ورم
حار و نیز در بارد و در اورام بارد با دهن قرنفل و غیره اشیای حار استعمال میکنند **طبری** گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه یا بوجه است یا آنکه سر را الم
شجه واقع نشود و یا شجه و الم آورده الم در قلت و کثرت متفاوت بود و شجه در خفت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجه در شجاج سایر
اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود پس معالجه شجه معالجه صداع است غیر آنکه با معالجه شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند و تضمید تکمید
او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است یا بروغن گل که در آن
قدری ماذو ... جوشانیده باشند اگر مزاج این اجب کنند و الا اندک کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیداب قسمت الان سرخه ... آمیخته نیز داروهای که
نیمگرم ... سفید ... اندکی ... بهم زنند تا که سرد شود و بعده در هاون کرده بر آن آب سرد ... انداخته حل کنند پس آب را بریزند و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد کنند
که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم است و اگر در آنجا جراحت نبود ... تا الم حجاب و ضربه عصب در جنب سقطه یا ضربه باشد و این
بحجاب ... گردد و علامتش آن بود ... و تبرید و تلیین مزاج جلد سر بآبهای که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را قبول نکند و بعده بچیزی که محلل و ملین
باشد مثل موم و روغن و یا آبهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل الملک آخر آن ضماد کنند و اگر مریض متحمل باشد فصد و ... استفراغ کنند تا تنقیه بدن و از اخلاط

نماید اگر قوانین آن را واجب کند و اگر از امراض عظیم گردد موجب بوم شود در هر دو نوع این صداع اعنی آنکه بادی تیره باشد و آنکه با شحوم باشد از جمیع ابدان تجنب
بود و هر چه حادث شود علاجش علاج جراحتی است که با ورم باشد از مرهم سفیدو مرهم مثل مرهم مرداسنگ اسفیداج و مرهم اسرنج مغسول و تضمید سر بسرکه نیم گرم
تحلیل کند متل صندل و پیوست ایتانا ... و آبهای محلله و مرهم بسیار مقل و عقل امیون اگر کند و بلسان ... مرهم صحاب موضوع تهیت از نخل عام شده باشد علاجش
منگام منع سرسام حادث است و اگر مقل و امیون نشود ... آسان است ورم با صلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت ثبات ... تربید و غیره اگر فصد
اگر ممکن باشد از آن غافل نباید شد و تضمید سر با شیای مبرده مدقق و با شیای محلله ... و دیگر بهترین چیز که در این هر دو صداع باد ... مرهم آمل
تمرق پس ... گل نیم گرم علی الدوام تضمید او مرهم اسرنج و اسفیداج آب حی العالم و عصی الراعی و آب خطمی و خبازی ... تضمید سر ببرگ حماذی
و برگ اسپغول هر دو گونه سطیون ... گل ... اندک خطمی سفید ... که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این هر دو نوع صداع نهایت نافع است علاج
مرطوبات ... که تمام دماغ رسد در جراحات ... سیر مرهم اسرنج ... اسرنج نیم درم ... آب ترکرده ... و مقال آتش کنند که خشک شود
پس ... آب نیم گرم بشویند تا آنکه ... سفید گردد و هرگاه اسرنج در آن ... در آب ... آب صاف که بالای آن ایستاده ... اسرنج را خشک
کنند که این بهترین طریق غسل اسرنج است بعد از آن وزن کنند و برابر او سفیداج ... و مثل یکی از این هر دو مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بگیرند
موم ... و روغن گل ... از آتش فرود آرند ... ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود و در بار بر آتش گذارند و با آبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر
از آن آبها آب برگ بزرقطونا است ... و اندک سرکه و قدری ... سفیدی رقیق بیضه بر آن انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و دو
هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین ... و مستعمله در اعراض مذکوره است ... اگر ... غیر منحرف ... تغذیه کثیر نباید واجب است اگر قوت
مطاوعت کند که برای التسهیل اقتصار کنند ... پس ... تقصا ... صداع ... است آب ... و یوسف ... لیسانند
فصد یا حجامت طبع را آب فواکه و فلوس خیار شنبر یا حقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه است ... خطمی ... کتان ... ست درم ...
را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل ده درم روغن بنفشه و ده ... نیم درم ... یا نمک ... حل کرده بکار برند ...
در این هر ... درم ... باشد و ایضا برگ چغندر بپزند و از آب وی هفتاد درم و ... روغن بنفشه ... آمیخته بکار برند و این حقنه ...
ست برگ چغندر ... سبت ... درم انجیر پانزده ... بنفشه خطمی ... ده درم ... و صاف کرده ... درم ... نمک
ده درم عسل ... حل کنند ... تب ... فلوس خیار شنبر ... اگر تب سخت گرم باشد
آب ... و آب عنب الثعلب ... درم ... فلوس خیار شنبر ... صبر ... زعفران در آن حل کرده بدهند ... ضماد و اگر
باد ... عنب الثعلب صندل سرخ ... زعفران و گل ... که بر سر آب باشد ... کرده بر سر نهند و ایضا ... سماق ... گلنار ...
مورد و پوست انار ... بپزند ... روغن گل و ایضا برگ مورد گلنار و پوست انار ... سرکه آب ... خشک شود
و قصب الذریره ... بپزند و شراب ... بر آن ... معتدل ... که با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد
و این ضماد معتدل است انار ترش و شیرین با پوست ... شراب ... ضماد کنند و ایضا که معتدل است برگ مورد تازه برگ بید برگ
خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند ... آب ... آب ... روغن سوسن ... آب ... آمیخته ...
... قصب الذریره و گل ... کوفته ... پارچه ... و آنچه ...
و ایضا ... مقل ... گل ... درم روغن گل ... سرکه ...
... کتان ... اگر حاجت تحلیل بیشتر باشد ... بدل شراب کنند بدل روغن گل روغن سوسن یا
... روغن ... روغن گل ... روغن بنفشه ... روغن گل زیاده ...

قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام کشکاب فروج کدو و بعد از مدام
و مانند آن آنرا که دماغ سجنبد بسیار خود دبس مغز مرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع ترنحی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و ترتیب نموده باشند بیضه نیم برشت
و گوشت ماکیان بهند و صندل و سیب و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی آس
بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن استخوان رسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بپوشند و اکسیر نهند صبر انزروت کندر هر یک جزو دم الاخوین
هر یکی از هر یک نیم درم همه را سائیده و بیضه مرغ مرشد موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک بر جراحت پاشند سزاوار باشد و هر روز یکبار
بگشایند و ببندند تا آنکه صحت یابد و اگر در جراحت فساد باشد مرهم زنگار نهند و اگر عقل شوریده باشد ترتیب سخن تعبی باشد باقی علاج آن را بکار برند تا بکار کرده

علاج صداع ترنحی

جهت امالهٔ ماده قبل از درم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد درم رگ سر بگشایند تلیین طبیعت کاسنی عرق خیار شنبر و یا مسهل بار دو یا حقنه لین کنند و اگر
تپ نباشد سکنجبین حار و جلاب ارج با قوتا یا نمایند و بعد ضماد تقویه چون صندل فوفل و گل ارمنی و ریوند چینی طحلب آرد جو با قلا ضماد سازند و اگر برگ مورد مرزنجوش
و تمام و برگ انگور با یکجا سائیده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر درد سر باشد ترتیب نمود بپیشل گلنار و عدس پوست انار و گل سرخ و صندل قصب الذریره و شب یمانی ضماد
کنند و سیب و بهی و غیره اشیای خوشبو بویند و اگر ترنح از ضربه باشد اسطوخودوس صندل سائیده با جلاب شربت عسل بخورانند و غذا بماء ماکیان و نرخاله
و بره و گوساله سازند و بالایش تدبیر آب نا بجوش بدهند و با غذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند دعت و سکون و سکوت و نوم طویل بر
فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است **طبری** گوید که علاجش فصد قیفال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت گران مانعی نباشد و شمیدن
روائح طیبه مشاکل مزاج او در وقت دوام خواب بسیار بشیت و تسعیط باین سعوط روغن خسخاش و روغن بنفشه هر واحد یکدرم شیر دختران یکدرم حضض مکی
تازه لبن بعضی شیرها شیر نکو حل کرده حنظل شیشه کرده و بجنبانند تا یکدات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر باین ضماد گیرند آب بید و شیر دختران
با هم بجنبانند تا مختلط شود پس صاف کرده دران اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا تغلیظ گردد بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع
باقی ماند مرتفق راس و غنهای نیم گرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او باین الم برودت تحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان
و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیم گرم است که گاهی از سائر معالجات غنی می گرداند
ابن هبة الله مینویسد که سبب ترنح راس خلط غلیظ بارد است که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن نقصان حرکت ارادی و احساس ثقل در سر کند
عوس است این مرض مانند تجدید ثبت سکته بود پس طبیب عند احساس حرکت ترنحی مبادرت کند به تنقیه بدن از حبوب مخرج خلاط غلیظ مثل حب صبر و مانند آن
و بعد تنقیه با ایارج العسل که دران اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشد بنوشند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشد بنوشند و از امتلا و شده
مزیله و ناقه خلیه ... سم العصیم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیر اجامیه تناول کنند و اعانت معجم
و شراب کهنه بنوشند و مسک و غالیه و عنبر بویند و آبهای ادویه محلله بر سر ریزند و بار چه پشمین بر سر ابالند پس اگر طبع قبض باشد و حقنه لین آرند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند
بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از اخلاط غلیظ در معده جمع شود از این تدبیر دفع گردد و اسیابعد خوردن رب الحصرم یا حجره ازین قی بسهولت می آید و دفع کیموس طبیعت اسهال شود
از دفع آن بدن خوردن چیزی بعد از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن است که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عز و جل

علاج صداع نومی

درین صداع واجب است که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تنقیه بدن و دماغ از ان ماده کنند بدستوریکه در اقسام
علاج امراض مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن باطلیه و ضمده و مرخات و غیره حسب ماده نمایند و ریاگرم شستن
سر و پیشانی و صدغین و ضماد کردن باین صداع نافع است بهترین ریا خاکستر چوب انجیر است اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود

لیکن از تنقیه بدن و سر از خلط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل البان ماهی و بیضه نیمبرشت و فواکه رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیه بدن و دماغ از ماده ردیه بمسهل و حقنه و حب ایارج و حب شبیار و امثال آن نمایند بعده بادرک ایارج فیقرا سعوط نمایند و بعد یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویه قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی و ترمس بچکانند و عقیب سعوطات عطوسات منقی دماغ بعمل آرند بعد از ان برای منع مد بوی منتن اگر باقی باشد آنچه در باب نتن الانف مسطور گردیده استعمال نمایند و بقول ایلاقی صبر و تقطیر او در بینی و تعطیس او نافع است و کمال آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول راقم است اینست که حلتیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و سیب و ترب و شفتالو و امثال آن هر واحد با صبر و حضض سوده آمیخته مجرب است و کذا قطور مخترع والد ماجد عفی الله در قتل کرم و حبس خون و اندمال زخم مجرب و معمول و دفع مرگ و حیله و مشک و جاوشیر هر سه مساوی سائیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم است و اگر شیر زالو را با صبر و حضض جوشانیده باشند سائیده یا در آب برگ سیب سوده در بینی بچکانند در اخراج کرم بسیار نیکو و مجرب است و کذا آمیزه و افسنتین سوده ماهی گرفتن بغایت سود رساند و همچنین فندق هندی در آب ده و سه قطره در بینی بچکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب و آب سوده و کذا روغن اترنج و گویند تخم حنظل و حرمل و شیح هر واحد یکجزو و زعفران نیم جزو باریک سائیده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب است و قطور آب برگ کتان بری مخرج کرم است مجرب و آب برگ مرس ماعصیر ایارج آمیخته بدستور و واجب است که بعد آمیختن از بچکانیدن ادویه آب برگ کشنیز تازه در بینی بچکانند و تدابیر حاره یا به تدابیر بارده نمایند اگر با آن حرارت باشد تدابیر بارده یا به بعمل آرند و نشوقات و عطوسات که در سده مسطور گردید بکار برند و بعد از زوال تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیه لطیفه غیر مسخره که در ان کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند

خجندی گوید که ملاک امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام تا کرم شیرین و کثرت رنجش آن آب بر سر برای تفتیح مسام و انحدار فضلات و تقلیل مواد محتبسه متعفنه که از ان کرم تولد میکند صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیره مغز مغشی یکتوله و منقی دو توله و برنگ کابلی چهار ماشه نبوشانند و غذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز و از ده جهت تنقیه دماغ حب ایارج وقت شب یکتوله با مگم بخوراند و صبح این مطبوخ مطبوخ دهند هلیله سیاه و شاه بریج کابلی و ترنجبین و سفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی نیم توله تربت هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یکنیم توله ریوند چینی تربد سفید هر یک ماشه جوش داده گلقند پنج توله خیار شنبر توله شربت الهی حلوی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده نوشانند و بجای آب گلاب عرق افسنتین کنها خایند و وقت دو پهر نخود آب بچه مرغ و وقت شام شوربای مرغ دهند و بعد از هفت روز چهار بیخ مسهل دهند تا ماده مولده تمام بر آید بعد از ان دیگر این تبرید دهند افسنتین و تخم کاسنی هر یک یک ماشه سوده در شربت عنصل یکتوله آمیخته بلیسانند بعده شیره بادیان و شیره هر یک ماشه اسپغول چهار ماشه در عرق شاهتره و داحره هر یک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یکنیم توله و دو سرح هفت ماشه نوشانند بعد حصول تنقیه سعوطات و قطورات قاتل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط بشرس تنها و یا تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع و صبر و افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم و رسوت کشنیز حسنک هر یک سه ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و سکنجبین و افتیون هندی هر یک سه ماشه صبر حضض مکی هر یک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات است و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که در ان صبر و مر هر یک سه ماشه باشد و باید که اول آب کشنیز سبز و یا خشک مر کاسیده در بینی ریزد و بعد ساعتی با دویه مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز مست شوند پس ادویه و دوا تواند کرسیت و استعمال محدرات از داخل و خارج بسی مفید است این قطور قلع ماده مابقی می نماید و کرمهای مرده و زنده بر می آرد اگر چه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا می کند لیکن باید که اول تقطیر روغن گاو کنند تلخ نماید تا از سوزش باز دارد مرداسنگ بورق هر یک هفت هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند و در روزی سه چهار بار و باد ستیر و یا حرو یا آن بعمل آرند و در بعض بعضی را بیمی لوسیده شده می باشد و حتی اینی می نشیند و عنه در آنوقت و در کام سوراخ میشود و داء الاکلة اعتقال الصدی ما گر حد و بعضی را در تمام سر ورم میشود بلکه تا سینه فرود می آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد بیتابی می ترقد و بهلاک می انجامد

علاج کا صداع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شد که شرکی کا بشارکت عضو کا مشارکت عضو طرف میباشد و گاه متادی بکیفیت ساذج از کیفیات اربعه طبیعیه و یا کیفیت غریبه ردیه غیر طبیعیه که منسوب
بسوی هر یا بر ذیست نند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در بعض اعضا اخلاط سمی رزی بکوهر میباشد و کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرسانند گاهی
متادی از مواد مواد غیر بخریه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو بساست که کیفیت مود متادیه
سبب برای حصول ایذا موذیه نیز میگردد و بدرجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد حیده را که در نواحی دماغ می یابد و غذای حید را که بسوی آن میرسد دوم آنکه
دماغ را قابل ضرر دیگر داند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جذب از است مانند آنکه گرم گردد از ان دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد
بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت ست متررست که عضو چون ضعیف گردد قبول می نماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک کالش اول
و اولی هم معده و رحم و اعیین ست و بعد از ان حجب سند حجاب حاجز صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و شانه و لیتیت و ساق
و قدم و ما سد اسهاد جبیتر صداع شرکی نه از انتقال ماده و از ارام اعضای باطنی مشارک دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله بقول تیسیح در علاج صداع
صداع بمشارکت اعضا واجب ست که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیه آن عضو نماید بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و بعد آن تقویت راس
بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند لیس ابتدا مقویات بارد مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و ما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد
مقویات بارده مسطور صدا استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای او روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که دران صمغ سرو گذاخته باشند یا از مرکب سعوط صداع او یا ضماد
آن ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند ذکر کنند که اگر مرض شده مستحیل بمرض شده سیما این صداع و سر راسخ گردید پس ماده کیفیت در یافته بسبب آن عمل نمایند

علاج صداع شرکی معدی

باید که اقدام نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد اخلاط مضاد خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجب ست که اول ابادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر استفراغ هر خلط
در امراض دماغی شرکی معدی بفصل مسطور شده و در حالت تنقیه بعد آن باغذیه لطیفه محموده خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد از ان حسب واجب کیفیت
میل کنند و معد که این تحلیل هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید مقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید را اختیار
نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و تحصیف بخارات کوشند پس اگر ماده **صفراوی باشد** بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ
سر روغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و مالا لیش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز انفع بود و هر صباح دو سه لقمه نان با آب انار ترش یا آب
غوره یا شربت آن و شربت انار ترش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب به و انار و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضا القوی
راس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا نقوع حامض نیز نافع ست و گاهی مطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی
و ترنجبین و دوم تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه تطفیه حرارت بمطفیات مذکوره نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و غیره
و لیمو کنند و تقویت دماغ بشمومات و روائح بارد مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط
روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد صندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب بدانچه در صداع صفراوی گذشت
باید کرد تا مواد و ابخره مرتفعه را قبول نماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی ست و یا تکمید آن با بابونه و برگ مورد و گل سرخ
جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای سریع الهضم مقوی مثل جوزه مرغ که با آب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا غذا
تمر هندی یا آلو تمشمش و امرود و ماش مقشر با دام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در آب ترکرده باشند نیز مفید و کذا فوره انار ترش محلی
بنان نقی و باقی علاج همان است که در علاج مرض ماءی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب اخلاط مستکن در معده باشد
می باید که قی بدوای مخرج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود سکنجبین و نمک آب گرم و یا سکنجبین لشعیر قدری بمکه نیشو یا تخم خربزه و سر مرغ بحار و تخم شبت

باریک سوده با سکنجبین و آب گرم یا گرم آب تازه خورند و در عرق [illegible] بخورند و بالای آن سکنجبین و آب گرم بنوشند تا صفرای ساکن معده آورد جالینوس گفته
کسی که از صداع صفراوی معده باشد اگر [illegible] کند صداع او دو ساعت زائل شود کسی که معده او صفرا جمع گردد دیگر هر روز مداومت [illegible]
کند صداع [illegible] شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا بخورد علاج این کسان قی آب گرم قبل از غذاست اگر بر ایشان سهل بود و اگر قی سهل
نباشد مداومت [illegible] کنند لیکن مقدار [illegible] شد صاحب او را مصلحت به گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این قرص صبر [illegible]
افسنتین [illegible] گل سرخ [illegible] تخم کاسنی تخم کشوث [illegible] شاهتره [illegible] باد آورد [illegible] پوست هلیله زرد [illegible]
مویز منقی و تمر هندی [illegible] شش رطل آب بجوشانند تا چهارم [illegible] صاف کرده [illegible] بجای گرم [illegible]
رطل [illegible] صبر سقوطری [illegible] کتیرا [illegible] روغن بادام شیرین بنوشند [illegible] روغن بادام [illegible]
سکنجبین [illegible] استعمال [illegible] نافع بود تخم کشوث تخم کاسنی شاهتره [illegible] گل سرخ [illegible]
کشنیز [illegible] رطل آب [illegible] انداخته [illegible] صاف کرده [illegible]
[illegible] صبر سقوطری [illegible] این حب استعمال کنند که تنقیه معده از صفرا میکند
هلیله زرد [illegible] گل سرخ [illegible] آب [illegible] شاهتره [illegible] رطل [illegible] شکر سلیمانی
[illegible] استفراغ بطبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین [illegible] بعد تنقیه بدن تضمید سر [illegible] نافع صداع [illegible] باید کرد
و این ضماد مقوی [illegible] تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید [illegible] اقاقیا [illegible] گل ارمنی [illegible] باریک
سائیده با آب [illegible] آب عنب الثعلب و [illegible] گل سرخ و آب برگ انگور و آب [illegible] مقوی عضو و مانع از
قبول فضول صفراوی باشد [illegible] باید که عضل ساقین [illegible] ببندند و پایها را بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب
حیلة البرء گفته که چون نسیان یا صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد [illegible] آب [illegible]
معده او [illegible] صفرا [illegible] صداع [illegible]
و [illegible] خوردن [illegible] اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه
باشند [illegible] شکم [illegible] جالینوس [illegible] شرح کتاب ابیدیمیا نوشته که گاه آدمی صحیح را صداع [illegible] عارض میشود
و این از فضول حاده مجتمع در معده [illegible] اشارت کرده که صاحب [illegible] نان [illegible] بخورد [illegible] طعام معتدل الحرارة است [illegible]
فضول [illegible] آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد مطبوخ شبت [illegible] با سکنجبین عسلی [illegible] قی آورند و اگر [illegible]
و بالای [illegible] شبت [illegible] و بعد از آن قی نمایند [illegible] گلقند [illegible] مانند آن [illegible]
و افسنتین [illegible] صندل سفید [illegible]
و حب ایارج [illegible] گلقند [illegible] معده است [illegible] تقویت معده [illegible] آب گرم بر سر ریزند [illegible]
گل [illegible] گوشت [illegible] غذا [illegible] مرغ [illegible] اگر اخلاط بارد بلغمی باشد [illegible] نماید [illegible]
قوی تر [illegible] ایارجات [illegible] افتیمون [illegible] نافع است [illegible]
که سر [illegible] شریان [illegible] داغ [illegible] جلد بالای شریان [illegible] شریان [illegible]
پس [illegible] شریان [illegible] جلد [illegible] باشد [illegible] اگر ممکن باشد [illegible]
و باید که غذای [illegible] شریان

صدغین بچسپانند و از زروت و زعفران بران مخلوط سازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موضع ضجع نکند و ایضاً چوب
می نبشند و کاغذ قوی برای این سر به وسط سر و در صدغین یک بالای نقره بنهند مؤخر سر است و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی
گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر کنی از ترب بقطع منقوع در سکنجبین عسلی و آب شبت و نمک جریش یا ماهی شور خایند و صاحب او را از شراب
یک ساعت منع کنند و بعد ازان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و آن ادویه مفیده مثل این دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی باریک
سائیده بعسل سرشته با آب گرم بعد ازان بایدکی نمک بنوشند و بپر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا انگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند
و بعد تنقیه آن ماء العسل یا شراب آن آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد ازان اندکی از ان مضمضه کرده باشند و حب معروف حب
قوقایا و حب ایارج نافع این صداع است و اگر هر روز اطریفل صغیر ده درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخلوط بعسل نیز نافع بود و چون هر روز
دو مثقال ازان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کنند و ایلیا سرنی نافع است و چون حب صبر هر روز به شب وقت خواب یک مثقال با آب گرم بخورند
چون حب صبر درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون و نمک هندی و این صفت
حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم است تربد سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی مثل این شحم حنظل یک درم
تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده با آب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است هلیله کابلی و هلیله زرد
هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این نقوع صبر نافع صداع حادث
از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد دو درم اسارون و حب بلسان
هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش رطل آب با آتش ملایم بپزند تا نصف آید در ظرف
آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر سقوطری افسنتین رومی پنج درم اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب
و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو درم و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم بران انداخته در روز در آفتاب و شب
گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر یک درم روغن بادام بنوشند و غذا ایشان شوربای اسفیدباج گوشت گوسفند زرد صوتیه شده بخورند یا کبوتر بچه و خواب
و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان با مجموعه مسخن الطف کنند تا منع تولد بلغم کند و مثل این ضماد بگیرند سک و رامک و لادن و خوذ درم
هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مستک یکدانگ همه را باریک سوده در آب تمام یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت
ضماد سازند و فلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چغندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند جرجانی در ایلاقی می‌نویسند که اول
مطبوخ شبت و لوبیا و شیرخشت و تخم ترب با عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج نیم درم با عسل سرشته
سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد حب نقوع صبر دهند و این نسخه سعد سنبل و افسنتین و فقاح اذخر و کرفس و بادیان و نانخواه و زیره
هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه بگیرد و صاف کرده و بمقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده با آفتاب تا سه روز بنهند
و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و ضماد و اطلیه در صداع
بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد در میان سر بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن و طعام
و شراب نیز همان نوع باید کرد که در صداع بلغمی گفته شد و خرمای تر و مشمش بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت ده درم تخم جرجیر سه درم ترب
خوب جوشانیده و صاف کنند و دران نمک طعام سه درم و عسل بست درم حل کرده بنوشند و بر شپه لوث پر روغن کنجد قی کنند و یا کوبیا سرخ و تخم چغندر و تخم ترب
و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد قی خوردن ترب با نخود آب یا ماهی شور یا کامخ مطبوخ نمکین و تقویت راس بنجورات
خوشبو موافق مثل ند و عنبر و مشک نمایند و غذا مزوره نخود آب بسعتر و اگر بقی ساکن نشود این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند سنا نیم درم حلبه و زرکتان هر یک

معه درم اکثیر عناب سپستان هر یک بیست عدد خطمی بخرقه کتان صره بسته سه درم خشک بابونه بسته هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم درشش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران بوره ارمنی یک درم نمک طعام یک نیم درم عسل و مرغی روغن کنجد هر یک شش درم پیشتر حل کرده استعمال نمایند ایارج بالنگو وایارج کاغانیس این علت را نافع است ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل آرو سیاه سرخ و تخم قطف و پودینه بستانی و حزا القی و کنگر زد و نمک نافع هر کدام ازین ها تنها باعد لیکن ترب که ما به بطبوخ انشنت حرره باشند قی تیره تر کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس جالینوس خوراند و طبیخ افتیمون افضل ازین هر دو است و موییز منقی آزمایش است و غذا ماء و نخود آب طیب مزیره و اسفید باجات و فالوده جات مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت مرغ بریان نبیذ و فلفل و دارچینی و حقنه معمول بخردل و مری و زیتون المارو مان خور تلین مری وانجیر و ماء العسل ترکرده به خورند و لحوم صید موافق ترست برای ایشان و خاصه لحم خرگوش بریان بکباب کرده و ماء بیره و طعام ایشان سداب و زیره و کرنب یا مرنه و ماء العسل و آب انیسون مطبوخ مصطکی مانند تا بیعلم واین دواتوی ترای صداع بارد است گیرند کوکرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی در روغن گاو و روغن گل ساییده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی بمند

واگر مادهٔ سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا دهند و از ادویه قویه مهرقی مادهٔ سودا آنست که خربق سفید را در ترب حلا نیده سه روز بگذارند بعده خربق رد نموده ترب را قطع قطع کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و ترب بنا مفر هر واحد یک درم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت ترب و لوبیای سرخ حل کرده دهند صواب باشد بعده دواء المسک حلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض های شرکی معدی از مادهٔ سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد باید که قی نمایند و آنچه در صداع شرکی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و حب اسطوخودوس دهند و این نقوع صبر نافع سودا است اهلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی بادآورد حشیش غافت بسفایج اسطوخودوس و بادرنجبویه پودینه جبلی هر واحد چهار درم قرنفل یک درم سنبل الطیب بیخ سیاه هر واحد یک نیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند هر روز چهار اوقیه از آن گرفته صبر یک درم غاریقون چهار دانگ باریک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع است اهلیله کابلی و سیاه و هندی و صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک ساییده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف نرغاله و تیره و جوزه مرغ فربه و نان سمید و زرده بیضه نیمرشت و حریره معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک مانند آن کنند و از اغذیه مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارة بآب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیه مختلفه مثل ماهی تازه و بادام و ترب و خربزه و سرق و بقله و خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین با آب گرم مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر نا ضعیف یا حریف باشد در هفته یکمرتبه یا دو مرتبه و اگر زیاده یا سه با شد این مطبوخ بنوشند پوست اهلیله زرد ده درم اهلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد عناب مثل آن انجیر ده عدد مویز منقی ده درم تمر هندی پانزده درم شکاعی بادآورد حشیش غافث گاوزبان بفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کازرویه کمافیطوس تخم کاسنی تخم کشوث ترم بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه تخم خشخاش هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید ده دوازده اوقیه از آن صاف کرده ده درم برای تقویت او انداز ند ترنجبین سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل یک نیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک ساییده بر مطبوخ انداخته سحرگاه نیمگرم بنوشند ابن الیاس گوید که اگر صداع از انصباب خلط سوداوی در فم معده باشد تنقیه فم معده بقی از آب گرم و جوز القی و کنگر زد و کسد و جلاب بادرنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره از آب نخود و شبت تخم کرنب خورند و خوردن حب انقلیون و مطبوخ آن و تقویت بشمومات حار رطب مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نافع است و اگر ماده ریحی باشد

تنقیه معده بقی کنند پس دیگر مستفرغات کرده روغن بید انجیر دران حل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال امعا عاجز باشند زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس
بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطکی هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده ده درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین در آن حل کرده چند روز بنوشند
نافع بود و جوارش کمونی و فوتنجی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن سوسن و آب
سرد و آتش سفل معده و آنچه دران قسم قسمی باشد بعمل آرند و مالیدن دست و پا بکیسه حمامی و یا پارچه درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب گرم و بستن آنها نیز
مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از ماده ریحی باشد سرگیرند ایلاقی و جرجانی گوید که اول تنقیه معده بقی کنند پس ایارج فیقرا دهند بعده
ماء الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بید انجیر دهند و صفت ماء الاصول آنست پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم
بیخ اذخر انیسون بابونه غاریقون هر یک پنج درم مصطکی نانخواه قردمانا پودینه کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند
و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ در آن حل کرده بدهند و اگر ده درم صبر درین آب الاصول
حل کنند و سه روز در آفتاب نهند بعد از آن باد او مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و هر هفته یکبار ایارج فیقرا یا دواء المسک حار یا
یا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند و روغن بید انجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر صباح حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی داخل کردن سود دارد
و آبکامه ننوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکی اندازند و گلقند با مصطکی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پاها از زانو تا القدم نیک مالند و اندکی گشنیز
خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند **و اگر صعود ابخره معده باشد** اطریفل کشنیزی خورده شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره
برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و بو کردن سیب و بهی [illegible] ساق و آشامیدن بزرقطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت
حماض و لیمو و تمر هندی و آلو بالو و مانند آن با اسپغول یا استعمال آن و تناول نان [illegible] که همراه صعود بخار اند خوردن فواکه قبل از غذا در آن نافع و کذا چند لقمه
نان با لیمون یا انار میخوش و آشامیدن رب حماض مثل رب ریباس و غوره و سیب به دامار خواب آرام و سکون در مواضع بارده کار طبیب الحکیم محمد است
اوقات غذا آنکه نیک هضم یابد سود مند است و اگر بعد این تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یک ساعت در بیت اوسط
نشینند و بعد مراد از حمام آب سرد بر سر ریزند یا یک لحظه بریزند و اگر صداع سجالی خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصه هر خلط دریافت کند که کدام خلط سبب
تولد بخار و حدوث صداع است پس متوجه معالجه آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطکی و گلقند و مانند آن نافع بود و هرگاه طعام تناول نماید
و تجشی شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک با شکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب بزر کتان مع کشنیز
خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات مناسبه نمایند خصوصا تمر هندی که گاهی تنها سبب
خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری خلطی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط ردیه معده
صعود کند فی باد دیه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینه کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد
پنج درم هلیله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنج درم سلیخه نانخواه قصب الذریره هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی
سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک وقیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه
تا دو اوقیه با نیم درم روغن بید انجیر بنوشند که این ماء راس منضج است و اگر حاجت معجونی از معجونات افتد سجزنیا و امروسیا و تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک
مر و حلو استعمال کنند. **و اگر از ضعف فم معده باشد** هر صباح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی با ضعف فم معده
گفته شد بخورند و یا حریره مغز نان یا آرد گندم مثل انار و انه و غیره ترش ساخته بنوشند که تکرار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر لقمه های
کرو حلاب ساذج یا با فادیه ترکرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اشیای مذکور استعمال نمایند بسیار منتفع شوند و هرگاه انحدار طعام و انهضام آن
معلوم شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمه نان در رب آکه یا سنها فاکهه مثل سیب و بهی و ناشپاتی یا نان تقسب یا زیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

بشرب بست چو منتفع شوند اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و مثل کلمه پنجه طبیخ لسماق و کشک جو و هریسه مطجم گوساله و ماهی تازه غذا سازند و اگر قابلیت طبع باشد که گاه ببیم و اکثر بعد اجابت بیخ شش ما صداع لاحق شود طباشیر دانه هیل شب سبز هر واحد یک ماشه سوده با آب عرق یک عدد هر شش بخورند بالائیش شیره سداب بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت نیلوفری شربت به هر یک یک توله حل کرده بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب است تلیین طبیعت با یارج فیقرا و گلقند نصف سکند و در هفته یکبار وقت خواب سه مثقال یا دو چندان شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ سفر مایند که از این قبیل است علاج صداعی که از شرب آب سرد هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و داء وجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدن نیز قدری از آن بیامیزند تا ارکان آب معده محفوظ مانند و مجوسی غیر می نویسند که گاهی صداع عقب استسقاء طعام بسبب تموج و استرخاء ضعف معده افتد و تدبیرش قی با آب گرم و نمک و خورش طویل و اسهال بجوارش شهریاران و حقنه تکمید تعطیل سر با آب گرم است پس اگر صداع امتداد کند آب گرم کثیر الحراره بر سر ریزند شیم پاره در روغن گل آغشته و گرم کرده بر سر نهند یا روغن گل بر کلام و صبائی و چند بید ستر در فیون مستکه و غرغره کرده و بر مغز تیره بینه در بینی چکانند و بعد تنقیه معده تقویت معده با طریفل صغیر و ربوب و غیره نمایند آن غذا سریع الهضم مثل جوجه و ماهی تازه

علاج صداع شرکی کبدی

و مراق و معائی اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار ترش یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا یا شیره تخم خرفه یا آب تمر هندی بنوشند و آب سرد بر شهد و سیاشان و دماغ سرکه بخورند تا بخارات صاعده بسوی سر راه نیابند و دیگر تدابیر نافع سحاق از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تسمید کبد باصره حسب ماده خاصه با این قسم انفع است و آنچه بشرکت مراق باشد علاجش بعینه مالیخولیای مراقی جویند و عناب بعرق سیداساء مالیده شیره تخم خرفه شش ماشه شیره تخم خیار چهار ماشه در آن کشیده طباشیر کرم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی بهمین بر دو شیره شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین و گاهی درد شربت وردهوس القرع عنا شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر سکنند و تلیین با آلو بخارا عناب آلو سیاه تمر هندی موبز منقی در آب گرم ترکرده فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند با جمله معمول دو ماشه جواهر مهره یک ماشه در گلقند گل سرخ یک توله سرشته ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق و پس اسهال سه کتان یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده به حوائج مذکوره آب سیار نموده گرم گرم بر یا فوخ بندند لیکن روغن گل بر سر پیش از آن مدت سه گهری متواتر مالند و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نافع بیند و آنچه از شرکت معاد قدمین یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و آیضا در صداعی که از کرم معده و امعا باشد تنقیه بحب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادرنجبویه برنگ کابلی گل گاؤزبان هر یک ماشه برگ سنا یکتوله و نیم تربد هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیار شنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دو پهر نخود آب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان با شوربای گاو در مرض شحم و صبح این دوا بدهند مقل ازرق یک ماشه مصطکی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد آمیخته بخورند بالائیش شیره مویز سیاه و بادیان هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک ماشه لعاب گاؤزبان چهار ماشه در عرق افسنتین ادخره شاهتره هر یک شش توله بر آورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده و تخم کرفس هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات دو توله کرم اطریفل کشنیزی ملوکان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس درمنه ترکی انار ترش هر یک سه درم موبز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله ناشتا بخورند انتباه تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی است که هر یک از آن در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی از آن که کثیر الوقوع است مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها در اینجا مسطور میگردد

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی میگویند هر صداعی که با نزله باشد در آن تبرید و ترطیب سر و دهن و نطولات و ضمادات و امثال آن روا نبود ملکه شوجه سفراغ مواد از فضول بسیار

تا آب نواکہ دبنفشہ واالزآن بہ پستی بیست وباد ملیدن شہار گذاشتن در آب گرم شوند ودر بعض تراکیب مطلب اساتذہ کرام کہ مخصوص صداع نزلی بارد مرکب وبارد بست جا بجا مسطور بگرد واگر باز نزلہ حار باشد بدانکہ بدن ہمراہ مسہل صفرا وحب ملیلہ کنند بعد از تنقیح تام اگر بدل مستلی از اخلاط محتاج تنقیہ باشد ودر چہرہ در علاج نزلہ درکام حار خواہد مفید شناشد واطریفل کشنیزی تو خوردہ عناب بیج عدد اصل السوس چہار ماشہ گل بنفشہ شش ماشہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ بنوشند واگر حرارت زیادہ بود بجای اصل السوس ہیدانہ کنند ویا ملیلہ مربی ہمراہ شیرہ عناب عیرہ تخم کاہو یا کاسنی عرق شاہترہ نبات بنوشند واگر خواہند اطریفل کشنیزی بجای ملیلہ مربی کنند یا گل بنفشہ گل نیلوفر کنار ہر یک یک تولہ در شیرگاو جوشانیدہ بخار آن بگیرند ونزلہ بند ویا شوریہ دیگر بدستور استعمال نمایند واگر باصداع وسرفہ وبازو ضربان وریزش نزلہ وسرفہ باشد منضج از عنب الثعلب گل بنفشہ اصل السوس عناب سپستان گاوزبان پرسیاوشان تخم خطمی خبازی دادہ بعدہ گل سرخ سنای مکی نیز اضافہ کردہ جوشانیدہ صاف نمودہ مغز فلوس گلقند شیرہ بادام حل کردہ بدہند اگر از مغز فلوس کراہت آید ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ تربد سفید اضافہ کنند ومسہلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کردہ بخور زند واگر نزلہ بازنہ ایستد خمیرہ خشخاش گوکنار ہم اضافہ کنند ونزلہ بند نیز بنوشند ولعوق معتدل برای سرفہ ونام ساکہ دران مشک وسنبل الطیب ست طیار کنند وبرای سرفہ اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان نبات جوشانیدہ ہمراہ لعوق مذکور بدہند وایضا اگر ہمراہ سر درد ضربان چشم بشدت باشد بہدانہ عناب در آب جوش دادہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بنوشند وقرص مثلث در آب سودہ برصدغین طلا نمایند ویا شوریہ نیز کنند واگر شدت در زیادہ باشد وفصد سر رگ کنند ودر جوشاندہ خطمی خبازی تخم خشخاش ہر یک پنج ماشہ اضافہ نمایند وایضا اگر صداع وضربان بشدت مع تپ باشد بہدانہ گاوزبان سپستان دانہ گوکنار یک ماشہ زعفران ماشہ در عرقیات جوش دادہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ دہند وانیسون سرخ تیز وصمغ عربی ابہل نزغل ہر یک ماشہ کوکنار نیم ماشہ درسفیدی تخم مرغ سائیدہ برلب برصداغین نہند وایضا دوای صداع نزلی حار ہلیلہ مربی کوفتہ اسطوخودوس سودہ ممزوج نمودہ بخورند بعدہ شیرہ مغز تخم ہندوانہ شربت بنفشہ عرق شاہترہ عرق کیوڑہ بنوشند وآنچہ پلا آنکہ روغن خورند وایضا ایارج فیقرا با روغن بادام چرب کردہ با اطریفل کشنیزی یا صغیر سرشتہ تناول نمایند تا لعاب ہیدانہ عرق شاہترہ نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاہترہ وعرق عنب الثعلب شربت بنفشہ بالنگو پاشیدہ بنوشند بالنگو برای قبض واصلاح معدہ کار ایارج اسہال شود ہمانجا بدہند روز سوم برای دفع خشونت سینہ شیرہ اصل السوس شیرہ خیارین شیرہ کشنیز خشک بدہند وایضا اگر مع زکام وحمی حارہ نزلی باشد عناب پنج دانہ گل بنفشہ تخم خطمی ہر یک چہار ماشہ بعرق شاہترہ پاو آثار جوشانیدہ صاف نمودہ شیرہ مغز تخم کدو شیرین شش ماشہ شربت بنفشہ بدہند روز دوم شیرہ مغز تخم ہندوانہ روز سوم شیرہ تخم کاہو وخاکشی پاشیدہ بنوشند روز چہارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سودہ افزایند وتخم خطمی بودہ بدہند اگر سرفہ باشد کاسنی برای دفع سر نزلہ نیز مفید ست وشاہترہ ہم در نوادر معمول اساتذہ ہست واگر باز نزلہ مرکب باشد اسطوخودوس گل نیلوفر ملہ چہار ماشہ جوشانیدہ شربت بنفشہ تودری سفید تشش ماشہ پاشیدہ بنوشند وگاہی گل بنفشہ چہار ماشہ می افزایند وبجای شربت نبات میکنند وگاہی اطریفل کشنیزی فزودہ میشود وگاہی برای تخمیس سر شیرہ مغز تخم کدو می افزایند وایضا ہلیلہ مربی خوردہ شیرہ اصل السوس نبات سفید حل کردہ بالنگو شش ماشہ پاشیدہ دہند واگر مسہل منظور باشد اسطوخودوس گاوزبان شاہترہ تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گل بنفشہ پرسیاوشان ہر یک چہار ماشہ عناب نہ دانہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ دہند وبعد نضج سنای مکی فلوس خیار شنبر گلقند روغن بادام شش ماشہ ہلیلجات ہر یک شش ماشہ افزودہ مسہل دہند وگلنار کوکنار بزرالبنج عاقرقرحا کشنیز خشک ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ غرغرہ کنند واگر آب از دہن بسیار آید منضب التعاب چہار ماشہ عدس مسلم تولہ کشنیز خشک کوکنار گل خطمی ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ صاف نمودہ حضض مکی ماشہ سودہ پاشیدہ غرغرہ کنند وایضا اگر ماتپ بوی دماغ بود اطریفل کشنیزی خوردہ اسطوخودوس گل نیلوفر شاہترہ ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ نبات دو تولہ خاکشی تشش ماشہ داخل کردہ دہند وایضا اگر با آن تشنج زبان ونزلات وگرمی نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست ہلیلہ زرد اصل السوس گل خطمی ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ نبات دو تولہ حل کردہ دہند کہ نسخہ منضج بلیغ مرکب ست خطمی خبازی بیکد چہار ماشہ پرسیاوشان شش ماشہ زرد فاحتیک ماشہ جوشانیدہ غرغرہ کنند ولہلیم نافع از حلق وبعد گرد وایارج فیقرا با اطریفل خوردن وحب ایارج باستعمال آوردن مفید ست وایضا اگر باحمی مرکب باشد عناب پنج دانہ گل بنفشہ گل نیلوفر اسطوخودوس شاہترہ ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ شیرہ تخم خیارین شربت بنفشہ خاکشی بدہند واگر باز نزلہ بارد باشد پس اگر با تپ وضربان بود گاوزبان

پنجم اشنهٔ گل گاوزبان سپستان عناب هر یکی شش عدد بنفشه چهار ماشه کوکنار در سر آنهار تا دو مرتبه گوبیدا سیر جوشانیده صاف نموده با شیره مغز بادام شیرین آمیخته قرص کافور دو عدد بخورند نسخهٔ دیگر آش جو مقشر ... تخم کاهو و تخم خرفه هر یکی ... بیاشامند [illegible]
یکز ... گل سرخ ... آب جوشانیده ... تا سیر شود ...
تراشیده گل گاوزبان ... شربت نیلوفر ... گل خطمی ...
عود صلیب ... مسک ... شیرین دو تولہ داخل کرده برای تطیب بالاخر ...

علاج صداع عرضی

که در حمیات و امراض حاده باشد شیخ میفرماید که این صداع یا باشد در حمی یا در نوبت عارض شود ... انقضای ... گردد یا بعد زوال حمی ...
و اکثر در حمیات ... گاهی چنان صعب گردد که مریض ... اند حتی که ... تپ ... اگر ... سفید رقیق ... بول ... شدت تپ
و استحالهٔ ... بول ... آن ... دلالت می نماید ... دلالت کند بر حدوث صداع و امال ...
بل استحالهٔ ماده و زوال آن ... واجب است ... کرده ... گویند که ... صداع در حمیات حاده علامت ردی ... است
هنگامی که مقارنت نماید با سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن ... حال ... و شدت بحرانی ... علامات ردی ... باشد و دلالت بر بحران ... است
می نماید ... دلالت میکند بر بحران ... این صداع ... بسبب ... ابخره بسوی سر حادث ... ابخره گاه بحدت خود تنها
و گاه بکمیت خود ... صداع میکند ... بیمار ... باشد و اگر ...
ابخره و حرارت تپ باشد علاجش تحلیل و تغمید باشیای بارده و مقوی است اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند بر احساس تمدد و ثقل و ...
استعمال علاجش تحلیل و تغمید باشیای محلله ... قلیل الحرارت است ... استفراغ و جذب بسوی اسفل ... است با الجمله اگر سبب این صداع
حدت خلط و ابخره و شدت حرارت تپ باشد روغن گل و سرکه و گلاب ... یا ... خشک ... کرده ... باسرکه و روغن گل ...
سر و پیشانی طلا کنند ... برای این صداع ... سرکه و گلاب و آب گشنیز ... و صندل و کافور ... و همچنین ...
بسرکه و گلاب ... بر پیشانی ... نفع عظیم ... و در طبیخ ... نیلوفر و بابونه ... مانع ابخره از سر ...
و اگر سبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد ... باسهال ... تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع ...
انند استعمال ... سرکه و گلاب ... ایضاً ... صواب علاج ... روغن گل معمول
... روغن گل ... باسرکه ... تپ ... طبیخ ...
و گل سرخ ... اگر ابخره ... بکثرت ... استعمال کنند بلکه استفراغ نمایند و ... تحلیل ...
دران ... مع عصارهٔ ... استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد ... تجویز کرده اند و اگر
شدت ... استعمال مخدرات و منومات ... اند باید که ... احتیاط ... ابتدا برای منع ارتفاع مواد ...
... تغمید ... روغن گل ... حجامت ... بستن اطراف ... آن و استعمال تدبیر ... بسیار ...
هنگام گشادن اطراف ... گرم ... تدابیر ... حاصل ... نفشه ... حلق ... گاهی احتیاج ...
یا ماء الشعیر ... جوشانیده ... اسهال ... صداع ... امراض حاده ... روغن گل ...
... گرم ... صبح و شام ... روغن ... مواد و ... طبیعت ...
صداع کنند صاحب کامل گوید صداعی که تابع تپ ... شدت حرارت بود فقط ... گلاب ... روغن گل ... سرکه ...

بر سر ریزند و دران بابونه و کتان تر کرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد بر بیده سر و کدو و بقل آرند و یا بیاخورک کنند و صلات ساقین بعصابها بربندند و ایضاً بصندل و گلاب و آب خرفه و آب خیاره بر سر ضماد کنند و آبیکه دران بنفشه و جو و خشخاش پخته باشند سرد و گرم یا نیم گرم در سر او بر سر ریزند و اگر با آن بجوانی با شیر دختران بر سر دوشند و اگر این صداع از اخلاط مستعمل و رسیده حادث شود سکنجبین و آب گرم امر قی نمایند تا معده ازان خلط پاک گردد و اگر از اخلاط در تمیع بدن عارض شود باید که تنقیه بدن ازان خلط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تب از ضعف اصل نفتد می باید که تقویت سر با ضماد مقویه آن مثل ضماد مرتب از صندل سفید بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

تا توانند تدارک و یطبیعت کنند ندماده و یا تقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا لابدست شدت صداع و ظهور بحران طبیعت از دفع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقیناً دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان و تقلب نفس و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و دیگر مقیآت و مانند آن اگر قراقر و نفخ شکم و اضطراب و حرقت در مراق و سائر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بتلیین طبیعت کنند بملینات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا و عناب سپستان و مویز منقی و تمر هندی با شیر خشت و یا شربت آلو و شفتالو و یا آلو منقوع در جلاب بعد خلانیدن بسوزن تا منتقع شود و یا شربت بنفشه و شربت تمر هندی و شیر خشت قلیل الوزن بمقدار پنج درم و یا شربت و دیگر با آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و حمله علامات میل ماده بطریق بول محسوس گردد بادرار بول علاج کنند از سکنجبین یا شربت بنفشه و ده درم شیره تخم خرپزه و تخم خیار با لعاب صمغ و یا با شیر با جلاب یا قند و خوردن هر چه مانع بخار است و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد در مقدمه رعاف مریض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند بو بیدن سرکه و گرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوخات معطسه و خراشیدن بینی بچیزهای درشت و نظر نمودن بسوی چشمه آفتاب و اشیای سرخ و گذاشتن فتیله در بینی و نشستن در نقاع از خرد و کنند و بر هر گاه درسته و اگر نبض موجی و عرق نرم و جلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند بدلک شرب و دو بیه و نطول بر سر باید که معتدل باشند و اگر شاید بلاغ و وجع اعیای زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود امنه جاذبه مثل نطول برغن و تزد و کهنه بران موضع استعمال کنند و یا محاجم بلا شرط بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده بود منتفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد ازان تدبیر نضج و انفجار و رم کنند تا ماده ازهمین جانب دفع شود و از خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس پیش مانع را یاد آید

بیضه و خوده

مسیحی گوید که نوعی از صداع مسمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر و انطاکی گوید که بیضه درد مخصوص بوسط سر است و خوده مثل دائره گرد سر میباشد و بر صداع عام نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو مترادف باشند و با مجاز آن بیضه است مثل بیضه سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر ثابت مزمن بطی التحلل عسر الانقلاع شدید الصعوبت که ادنی شی مثل حرکت و تناول مبخرات و ملاقات مسخنات و استماع اصوات بنوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او بر ساعت مشتد گردد حتی که صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و نگریه کراهت کند و با ستنشاق روائح که طرف دماغ را متألم گرداند و بشرب شراب ایذا یابد و تاریکی و تنهائی و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر گشادن چشم بتمامه خصوصا پیش آفتاب تاب و رنها و هر ساعت دریابد که سر او می شکند یا منجذب میشود و یا می شکافد بغیر ضربان شرائین صدغین حالت او نیز به اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضاً فرق فیما بین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب احساس می نماید بدوی و صوتی از تحریک ابخره محتبسه در آبی نوائب او اوقات راحت و سکون بود چنانکه برای صرع میباشد و علاج او سخت دشوار است و باشد که بنا بر شدت در چشم کوری اداکند و جالینوس و رازی نیز یا نوشته که این صداع مقدمه نزول الماء میباشد اسباب این مرض

نسخه بیضه و خوده

بقول اکثر اطبا سبب آن گرم است یعنی احتقان بخارات اخلاط در اغشیه دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط در تجاویف آن یا حدوث ثقل در دماغ یا ورم
یا ورم حار ... بقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست و سبب گیرائی اخلاط وی ست یا ورم حار یا بارد و یا آنکه منتشر
عروق ... متصل ... سطح حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب آن که ورم بود یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد عمیق
تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از فشار دست بر سر درد زیاده گردد و ... و یا بدر رنگ و صحت رنگ ... سرخ باشد
مرض اکثر بعد مرض حادث شود و بنا بر ضعف جوهر دماغ و سبب آن ... از آنکه از حرکات خفیفه بدنی غذائی و بخارات حرکات خارجی ایذا یابد و فضول
قبول کنند و همچنین کسانی که مستعد بامتلای امراض باشد و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد و موجب این علت بهم هر گاه ...
و طلا مستعد بامتلای ... دائی ست که در ان بلغ حار بخاری متولد شود و آنکه در فم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض
در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدید می باشد و گاهی از خلط حار و از بخارات اخلاط مستکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن
بود و نزد ... اطبا مسطور ست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع میباشد و اگر افتد ...

طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت ... اسباب مذکوره همان طریق ست که برای تشخیص امراض دماغی مادی و دردی و انواع صداع خلطی و بخاری
و ریحی گذشت و ایضا از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لذاع ست یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد
مثلا اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفراوی مثل زردی رنگ و غیره یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی
یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ اشک ... و غیره نشان بلغم دریافت شود
بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ سائر علامات سوداویه گردد سوداوی باشد و اگر درد تمددی ... بیان کند بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا
ورمی باشد پس اگر با ثقل ضربان بود ورم ... باشد و اگر با لدغ ... بدون کثرت ثقل بود ورم حمره باشد و ایضا شناخت این امر که بخارات از کدام خلط
ست از لون وجه و غیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلا اگر رنگ و چشم سرخ کند و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و نبض ممتلی و چشم
پر آب و احساس حرارت و رائحه دم و تغیر طعم دهن بحموضت و عطش باشد و در خواب اشیای سرخ ببیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و شدت ...
و التهاب و عطش و ... خیالات چیزهای زرد و رؤیت نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهیج و کثرت
نعاس و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و ... دهن و ... چشم و تغیر طعم دهن بمائیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی بیا
و وسواس و حزن و تهمهای کاذب ... حرکت چشم و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی سر و نقصان ... و رؤیت خوابهای مشوش و اشیای سیاه و دخان در
خواب بود بخارات سوداوی باشد

علاج بعد تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب مدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور
علاج کنند ایضا اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیه خلط غالب از بدن بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس ... نمایند
مثلا اگر خلط حار باشد روغن گل و سرکه خوب برهم زده بر سر ریزند و ایضا در ابتدا اطلیه برادعات قوی مثل صندل و اقاقیا و آس و ... گل سرخ
سازند و طلای کافور و گلاب و آب ... و نطیح خشخاش و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک مانند آن
مخلوط نمایند و ... نوشته که در بعضی ... از منقیات در مطبوخ برگ ... که ... نست ... در ابتدا ... صعتر
مجول می نمایند و ... ساکن می کنند و از کبار ... مستعمل ... تنقیه و اسهال و تقویت راس ... منع بخارات ...
فواکه قابضه مثل انار و ... سیب ... خوردن گلقند شکری با هلیله زرد و گل ... سرکه و گلاب بعد تنقیه در یوم ...
مفید گفته اند چون حال بعلاج ... تغذیه بطعامی که خالی از تبخیر باشد مثل مزوره بقول ... هرگاه مرض ساکن شود ...
سریع الانهضام لطیف مثل جوزه مرغ ... و آب انار و آب لیمو ... اعاده ... نمایند و در ... مرکب ... گرم

در مرض فرانیطس کرونئه رامت و فرونشه ظهور صحت شود بعد فصد سر رود برادر و آن خون بقدر یاد سیر ... اسود ... سپستان یازده دانه خطمی مسکوده
هر یک شش ماشه ... اصل السوس هر یک یک ماشه بتب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیره تخم کاهو مقشر ... مغز تخم ... هندوانه چهار ماشه
شربت بنفشه دو توله حل کرده خاکشی ... ماشه پاشیده بنوشند و قرص ... کرده ... بآب سوده بر شقیقه ضماد کرده باشند و اگر خلط
بارد باشد بعد تنقیه ادویه ... کلقند عسلی مع هلیله کابلی ... و صبر و زعفران و مرکی با آب ... و آبیکه دران ادویه محلل الحرارة
مقوی [illegible] مثل بابونه و اکلیل الملک گل سرخ و نفاح اذخر و نعناع رطب مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل نشود
ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینه نهری و بری و برگ غار و قصب الذریره و ... مخلوط سازند و اگر ماده مرض خلط غلیظ باشد
ادویه مسکنه مثل حب صبر استعمال کنند و صبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و بر دو شقیقه ادویه لزجه مثل زعفران و مر و دم الاخوین و صمغ عربی با [illegible]
افیون طلا سازند و آبیکه دران ادویه محلله مثل بابونه و برگ غار و قصب الذریره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در ماده غلیظ که بادی حرارت شدید نباشد
اولا ادویه مسخن ملطف استعمال نمایند بعد ازان ادویه که تلطیف و تحلیل و تقویت نماید مثل ... نطرون بعمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولا ادویه مقویه ... سعوطات
قویه استعمال کنند سعوط بنادق هندی با مرکی زعفران ... از مجربات است افیون مرکی زعفران جندبیدستر سوده با ... آرد ... کتان ...
با آب گرم ... سیان ... بتقدم ... حمام نمودن ... مفید است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در غالب ... از بسیاری شراب
خمار ... که قسم ... تحلیل ... بعلاج صداع طبعی نمایند مع زیادتی تحذیر ازان و آنچه تجربه کرده ام بعد تنقیه استعمال ... و نطول ... تریاق
ست و سعوط ... و آنچه است که بعض متاخرین می نویسند که ... و تنقیه مواد این ... در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت معده و دماغ
باطریفل کبیر ... نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده ... قرنفل ... تخم ... هر یک ... کوفته بیخته در روغن بابونه ... نرگس ... گرم
... بمالش ... زیره کرمانی و شونیز ... برگ ... هر یک هفت ماشه ... گلاب ... گرم تر نموده ...
و این تدبیر نیز از مجربات است ... هر یک ... کوفته بیخته در روغن نرگس ... آمیخته تا یک ساعت ...
... هر یک یک ... آرد ... تنور ... اگر ... از عصاب ... بالجمله ...
طلی ... ادویه قوی التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات ... استعمال نمایند و بهنگام شدت ...
و بعضی که بسبب ورم باشد ... اقوال حذاق ... صداع معروف ...
بسوی سر ... حجاب ... از خارج و جلد راس باشد ... حجاب ... از داخل ... بخارات ...
... علامات خاص ... علاج بخارات ... حجاب خارج ...
که فصد قیفال کنند مع وجود قوانین فصد ... حادث شود ...
و این ... تدبیر ... بعد فصد ... خون ... چهار درم ...
عناب ... هلیله زرد ... سنا ... ماء الشعیر ...
و اگر استفراغ یکدفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر ازان مانعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آبیکه دران ...
کوفته کشنیز خشک ... باشد ... اگر ازین زائل نشود ... استعمال نمایند ... هندی ...
... حل کرده ... خطمی ... گل بنفشه ... داخل کرده ... ضماد نمایند و صبح ... آب نیم گرم ...
اعاده آن نمایند و بهتر است که استعمال نطول مذکور ... و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند ...
بعد تنقیه ... فصد ... جمیع این معالجه ... استعمال ... قوانین آن واجب است ...

میکنند یا متولد شود از نزول آب و بسیار یاز ضعف قوت اما بهنگام نزول حداب بارد بهتر نیست که حجاب قحف زیاده از واجب سرد میگردد و نیز [illegible]
ادای تحلیل شیدن مختص میشود و اما بهنگام ضعف قوت لیکن آنکه قوت [illegible] که در این موضع بهم رسند ضعیف میگردد و چون انحبس باشد علامات [illegible]
واجب بود تا از وقوع خطا ایمن باشند و اگر این تدبیر کفایت نکند مرض [illegible] گرم [illegible] شیاف [illegible] ایارج فیقرا [illegible] نمایند [illegible] آن نیست مگر [illegible]
جوجانی [illegible] که بطل [illegible] انتهای [illegible] یک رطل [illegible] کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف [illegible] دو طرف [illegible]
یعنی آن ذکل [illegible] بگیرند و خوب جوش کنند و ازان آب گرم چندان که [illegible] انگشت [illegible] سه مثقال [illegible] ایارج [illegible]
یک قدح ازان باده [illegible] شربت عناب [illegible] نسخه بگیرند عناب جوجانی [illegible] یک رطل کشنیز خشک [illegible] درم [illegible] پوست [illegible]
یکدسته [illegible] که [illegible] سبوس [illegible] کنند [illegible] بر اصحاب کنند [illegible] یک [illegible] کرده [illegible]
دو [illegible] یک قدح [illegible] مذکور [illegible] کاین مرض [illegible] امراض [illegible] و اگر این مرض [illegible] حرارت [illegible]
موضع [illegible] از [illegible] علاج کنند لیکن [illegible] زیاده باید [illegible] فصد [illegible] سعوط [illegible] روغن [illegible] متوالی کنند
و بعد ازان [illegible] روغن سعوط نمایند بگیرند [illegible] اصفر اندک [illegible] گشنیز اگر [illegible] باشد [illegible] اندک [illegible] اندک [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] حل کنند [illegible] روغن [illegible] انداخته [illegible]
و روغن [illegible] بعد [illegible] سعوط کنند [illegible] آیند [illegible] بالغ النفع است و اگر [illegible]
مستحاب [illegible] طبیخ [illegible] کنند [illegible] هلیله کابلی [illegible] خالص [illegible] مطبوخ [illegible]
ازان بگیرند [illegible] ایارج فیقرا [illegible] غاریقون [illegible] ثلث [illegible] جوش [illegible] کرده [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] مرض [illegible] باشند [illegible] شربت [illegible] حب [illegible]
و مزاج مریض [illegible] اگر این کفایت نکند [illegible] ایارج [illegible] تنقیه [illegible] و اگر [illegible] کفایت [illegible]
ازا بگیرند [illegible] اکلیل الملک [illegible] [illegible] باشد [illegible] نطول کنند [illegible] استعمال نمایند [illegible] روغن [illegible]
روغن [illegible] روغن [illegible] مصطکی [illegible] [illegible] کفایت نکند [illegible]
[illegible] خطمی [illegible] اکلیل الملک [illegible] سنبل الطیب [illegible] آب [illegible] روغن
یاسمین یا روغن خیری [illegible] اگر [illegible] مریض [illegible] حرارت [illegible] [illegible]
ایارج [illegible] اگر [illegible] نکند [illegible] [illegible] مثقال [illegible] واحد [illegible]
[illegible] واحد [illegible] عسل [illegible] آب [illegible] انداخته [illegible] جوش [illegible]
کرده [illegible] یک قدح [illegible] روغن بادام [illegible] اگر این کفایت نکند [illegible] تخم خشخاش [illegible]
بروغن خیری [illegible] روغن یاسمین [illegible] نمایند و اگر [illegible] حجاب [illegible] باشد [illegible] نمایند [illegible]
ترک بکنند [illegible] روغن مصطکی [illegible] روغن یاسمین [illegible] روغن خیری مانند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند [illegible] روغن خیری [illegible]
سعوط کنند [illegible] بالغ النفع است و اگر مرض صفراوی باشد [illegible] حجاب [illegible] طبیخ هلیله [illegible]
ازان [illegible] فصد [illegible] هلیله زرد [illegible] تمر هندی [illegible] آلو بخارا [illegible]
کشوث تخم کاسنی هر واحد [illegible] درم [illegible] شربت [illegible] بگیرند [illegible]
و بعد این مطبوخ [illegible] فصد [illegible] الشعیر [illegible] باشد اگر [illegible] باشد [illegible]

شربت عناب

نسخه مطبوخ

مطبوخ هلیله

واگر این کفایت نکند اعادهٔ استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش بنفشه ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد دو کف
جدا بپزند تا مهرا شود پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یکدفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جرادهٔ کدو حرادهٔ خیار هر واحد یک کف تفاح زم بید
یک مانه مغز بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بسایند و اندک روغن و سرکه و گلاب روغن گل آمیخته بر هم زنند و مدام بر سر ضماد نمایند
و اگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکه ده درم روغن گل سه درم شیاف امیتا باریک سوده یکدرم صندل سفید سوده یکدرم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند
و دائم تمریخ سر بدان کنند و باید که استعمال سرکه و روغن در جمیع انواع این علت امور بهست زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط و تحلیل آنست الا در نوع
سوداوی از آن زیرا که در ان تقویت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو عناب هر یک پنجاه عدد
کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدریکه بپوشد بران ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح
باده از آن با سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بزیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی
محتقن در حجاب داخل قحف باشد در این قسم بعینه با هل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آنرا صداع بغدادی میگویند علاج این علاج مذکور است غیر آنکه در علاج این
ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بر روغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر تبرید الا آن می نمایند و اگر مرض سوداوی باشد
و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این اشر و اعسر انواع اوست مریض را بعد پرهیز استفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه نمایند و اگر کفایت نکند روغن
بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا بتدبیر مرطب پردازند و تدبیر بزیرباجات خورانند و بعقب آن آب نیم گرم که در ان سر و انداک سبوس گندم پخته باشند
بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول اهلیله کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیر است چون یکی از اجزای افتیمون مثل ربع جزو از اجزای او
مصطکی و عود خام مثل سدس جزوی از اجزای او گاو زبان و برگ بادرنجبویه و شکاع و شیح زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این دو هر سه روز یکبار بخورانند
و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم و روغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب
خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد از ان آب نیم گرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد
فصد صافن کنند که این اخلاط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب دیالنقوع صبر را نسخه که سابق مذکور شد می نوشانند و در ان اهلیله سیاه افتیمون و افسنتین
می افزایند و هر روز یک قدح از آن نوشانیده ساعتی بر ان صبر کرده امر نوشیدن قدری از شیر بزی می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع
بسوی مالیخولیا منتقل میگردد و لیس علی ذلک سرا و تدبیر مالیخولیا در طب بیان او نماید و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این
همانست که مذکور شد و در این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود سعوط باین روغن نمایند بگیرند از شیشعان یکدانگ و برگ
لسان الحمل یکدرم و برگ بادرنجبویه یکدرم ذیل گوش اگر یافته شود یکدرم و اگر یافته نشود دانکی برگ مرزنجوش همه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط
کنند در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه بوالغ النفع است **و باید دانست** که آنچه از علاجات انواع بعینه ذکر کردیم آنها از اسباب مفرد اوست اگر نوعی
با نوع دیگر مرکب گردد مستخرج از ادلهٔ علامات و اعراض آنها موقوف بر طبیب است و هرگاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه خود اقوی
از اجزای ترکیب است قوی نمایند و آن با ستقصا بیان کرده شد **شیخ الرئیس** میفرماید اگر معلوم کنند که در ینجا خون بسیار است و سبب آن یعنی موجب این صداع
امتلاء و سبب محرک آن خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط بارد است و مدت بر مرض طول کشیده ایضاً در ابتدا از روادعات استعمال کنند با
نطولات آنکه در ان محللات اندک و مسخنی مع جمیع اندک قبض باشد مثل نقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد
استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند به چیزی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر و مصطکی و حب ایارج فیقرا و حب هلیلج سود مندست و در هر شب یکبار تعاهد این نمایند و در استعمال
این حب قوی تا یا استعمال کنند اگر احتیاج بتقوی از ان افتد بعد طبیخ خیارشنبر چهار مثقال روغن بید انجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیهٔ دماغ و حجب او باشیای
مقوی آن که معلوم شده باید کرد و در این قبیل است شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنها و گاهی باوجود این صبر هم

تا تقویت تحلیل جمع شود وضمادات حاره محلله که در انواع صداع مذکور شد لیکن نمایند چون حس انحطاط نمایند حمام و ضماد قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که این مرض
در ابتدا بود معلوم کنند که مواد حار است پس تدبیر او در نسخه در علاج امراض دماغی حاره سوی صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیارشنبر بروغن بادام چند روز متوالی
بنوشاند و سعوط مومیائی در روغن بنفشه ایشان را نافع است و دانک بعضی چون طول میکشد تحلیل مزاج به برودت میگردد و اگر چه از سبب حار باشد پس بعینه برسم
راقع میکنند بگردانید که قوی التحلیل والاسخان باشد و گاه سعوط قرص کوکب تلیینا و دواء المسک مانند آن که هر کدام از آن در شیر دختران حل کرده باشد
ایشان را نفع میکند و خصوصا هنگام اشتداد وجع و غلبه سهر و [illegible] و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در نصفیه بطریق صداع کهنه هست واما غذا از آنچه
مبخر نباشد حتی که عدس و عنب بادام شیرین و تحمیص آب البقول دهند و اگر مثل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب جبنه با دعا غذا نماید باک نیست اما
طلا باید که گاهی مائل تخدیر اندک نمایند و غرض اعظم در آن تحلیل باشد و در این اطلیه افیون ودم الاخوین و زعفران وضع است هنگام ضرورت محوج تخدیر از
صدغ تا صدغ دیگر بدان طلا نمایند و از این قبیل است زعفران و مامیرا و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقراط از این انواع ادویه ممزوج
کنند سویدی از اطبا نقل کرده که بعینه [illegible] بار حب بلسان نافع است و سعوط عصاره قثاء الحمار بروغن بادام یا شیر دختران و کذا قاقیا بقدر [illegible]
بادام و کذا قرص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطور و کذا اقاقیا بقدر ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج و بقدر حبه مومیائی بروغن بادام و [illegible]
و همچنین دواء المسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته بنمک و آب ورد حمام و کذا فرفیون بقدر یک درم زیت کهنه ده درم و موم زرد دو درم و کذا نمک
طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا [illegible] سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا العسل و گل [illegible]
گل و کذا حنا با آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارد و استعمال مسک بهر تقویت راس بعد نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام [illegible] نافع
ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ [illegible]
مشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن [illegible] حب بعد از آن تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده با ایارجات و حبوب و [illegible] و حقن
[illegible] حاد و حمولات و نوشیدن حلاب معمول از نعنعه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم شکر سفید ده درم و غذا نخود آب ماش مقشر و تیهو و مغز بادام
و اگر سداب تر نمک بیرند تا سیر کرده سداب مسحق شود و نیم گرم از آن بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در علاج این صداع قول است ولیکن بهر
حال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب تحفه را نافع که صبر سقوطری پوست بلیله زرد هر واحد یک مثقال سقمونیا نیم درم کوفته
بیخته آب کرنب حبها سازند و این یک شربت است و این حب قوقایا را ابن سینا نافع است عصاره افسنتین صبر سقوطری هر واحد یکدرم سقمونیا نیم [illegible]
شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است ابن نوح گوید که این صداع زائل نمیشود ولیکن معالجه آن بهر حال [illegible]
کرد آب خیارشنبر منقوع [illegible] بقدر سکرجه با یک مثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط
کنند و ایضا نیم درم از آن بخورانند و سعوط المسک مر و طلای صندلین با ادویه [illegible] رابعه که در آخر قول شیخ مسطور شد سفید مفید است و [illegible]
نافع است و آب یاسمین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطکی و دادن [illegible]
این شیر دختران حل کرده نمودم و درد ساکن شد گیلانی می نویسد که این دوا صداع مزمن را نافع است چهل درم شونیز و چهار درم عصاره قثاء الحمار ساییده به
سوسن یا بروغن حنا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضا بگیرند بخور مریم بیست درم و [illegible] چهار درم و اگر عصاره [illegible]
در این داخل کنند بهتر بود و [illegible] در بینی دمند و [illegible] لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد اوجاع بارده سر را نافع است بگیرند موفاریقون [illegible]
سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعض اوقات درد شدید عارض شود که طاقت
برداشت آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سر است بگیرند عصاره موفاریقون شانزده درم افیون دو درم افسنتین [illegible]
پنج سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه و آب بسوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه [illegible]

نفع بخشد و آن دوا نیز از جامع کاتب از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یکجزو جند بیدستر یکجزو و در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و دوام کنند که آبزن را بیداد کرده کشت بران نماید پس باید بحسب عادت استحمام کند و اگر دوای مذکور بکار برده را بروغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضا بگیرند حب الغار مقشر و درم خردل یک درم با آب بسوده ضماد نمایند و این دوا نافع است کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که بگیرند استعمال نماید بعد آن در حمام در آید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سه اوقیه فرفیون یک وقیه و بدان نصف پیشانی مع عصابه صدغ لطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حار باشد حادث شود ایشان را سرا و انیست که بدوای مخلوط از فرفیون قریب کردند حکیم **شریف خان** در حاشیه شرح اسباب می‌نویسد که گاهی درد بعد فصد هیجان میکند بسبب یک اسحره متقنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند پس کسی که بعد فصد جتاد لغشی باشد فصد او را جائز خود دگر آنکه مضطر گردد پس تناول رُب میخوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا الفصد رگ پیشانی نمایند پس رگ پیشانی گشایند بعده عروق دیگر زیر قفا اعتبار شود اگر صحت نیابد بشرط این پس گوش اینتفع باشد بعد ازان حبس خون بلا اوقات معمول اصحاء و کثیرا سفیداب ارزیز یا خاکستر بوده کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از حکایت بعضه خلاص میگیرد بگیرند تربد و غاریقون و ایرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل حاشا تربد هر واحد یک نیم اوقیه سورنجان تخم کرفس دار چینی مغر پسته خولنجان افسنتین برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز حلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند مدحرج لک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جند بیدستر عود هندی قاقله کبار صعتر سعد کهربا کتیرا انزروت حبه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چند آن عسل مصفی که از رطل آب برهنه جوش یافته بعد کرفس سیاه کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه مثقال و کسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم سخوراسانی گفته که هشت درم صبر زرد بیخ سوسن خشک یک درم تربد شبرم سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که صدا دودها می پاک کند و کسی که تعاهد بدان نماید ضرر این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون جمیع سر تر شد بخور حرمل یا قطران بخار بدهند پس بحنا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این حبوب اعضای سر را پاک کند لا سیما اغشیه و اعصاب را بگیرند شحم حنظل صبر هر یک ده درم فرفیون پنج درم مقل ازرق ده درم حبها سازند مدت یک هفته اول هر روز دو قیراط استعمال کنند و در ثانی شاهرود و قیراط و در ثالث بیست چار قیراط و همچنین تا آنکه شش قیراط برسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بر آن نمایند تا آنکه شفای تام حاصل شود و متقدمین زمانه قدیم بدین حب اقتصار میکردند بهر کار زمینی امثال ایارج جالینوس و لوغاذیا یا ایتنده و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع است

شقیقه

و آن دردی است در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوار میباشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف سر است و یا حصول خلطی ردی یا ریح در آن شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج نمیباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا اغشیه و محل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض دیگر ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در غشای خارج قحف اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و مواد که بموضع مذکوره میرسد یا از اوردۀ و شرائین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و حجب او که بنابر قوت خود از طریق دروز او دفع میکند و بقول سمرقندی ماده این مرض را اکثر از اندر شرائین سر میباشد و آن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد و طریق **تشخیص اسباب** این مرض باید که اولا از مریض سبکی سر و گرانی آن پرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن ملمس موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد عند قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب حس بخارات باشد و اگر با سبکی سر ملمس بارد بود و از حال کشیدگی در سر و احساس دوی در گوش سوال کنند اگر یابند سبب ریح بود و اگر مریض در جواب دل گرانی سر گوید با آن ملمس گرم و نبض سریع بود و ازضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حاره است و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد بود و حال تسکین بمسخنات و طول زمان مرض و کثرت عروض زکام و در سر مانیز پرسند و این نشان ماده بارد است بعده آثار مخصوصه هر خلط از رنگ چهره و غیره که در بحث بیضه مذکور شد دریافته حکم بر ماده خاص که خون است یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت

[illegible] علامات ترکیب [illegible] مواد مرکب حکم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] تسکین [illegible]
باشد و شقیقه [illegible] [illegible] و اگر شروع [illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علاج کلی شقیقه

[illegible] شقیقه [illegible] [illegible] علاج صداع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چهار [illegible] [illegible] [illegible] علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسهل و حقنه و جذب ماده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گذشت
استعمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باقی علاج مخصوص [illegible] مرض [illegible] [illegible] [illegible] چنانچه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجربات [illegible] [illegible] زعفران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کاغذ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ادویه مذکوره طلا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اول بحمام [illegible] غسل کنند بعد از ان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بهتر است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چهار [illegible] [illegible] [illegible] مجرب است اگر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ساخته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر پیشانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چهار مرتبه [illegible] فتیله [illegible] فتیله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کلی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شقیقه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسهل [illegible] [illegible] [illegible] بعد از ان [illegible] [illegible] [illegible]
صداع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استعمال کنند [illegible] ادویه مقوی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد مخلوط سازند
[illegible] [illegible] علاج خاص شقیقه بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اگر شقیقه از اخلاط [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شقیقه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صداع است [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انواع شقیقه [illegible] [illegible] [illegible] صداع ذکر کردیم ذکر بعض ادویه که بالخاصیت
در اقسام شقیقه نافع است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روغن بادام و کذا روغن
یاسمین و کذا روغن [illegible] [illegible] [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روغن بادام و کذا آب
[illegible] [illegible] [illegible] مصطکی و عنبر و مشک و جوزبوا و گل یاسمین و [illegible] [illegible] نرگس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در گوش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شقیقه است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شقیقه [illegible] [illegible]
[illegible] از مجربات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صندل سفید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب نیم گرم ضماد کردن و ایضاً [illegible] [illegible]
تازه کوفته آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان است

علاج شقیقه حار

در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز
و تلیین طبیعت بملینات مثل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد مثل طلای زعفران [illegible] [illegible] [illegible] شقیقه

نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ اهلیله مفید بود و در صورت بالا صفرا بعد فصد و نقوع صبر آب کاسنی نافع و اقول هر دو بالای ایارج فیقرا جمیع انواع شقیقه
سود مند است و ایضاً در شقیقه حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلو بخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شربت دو توله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب و کباب سیر مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص شلث با آب
کوکنار مجرب است و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش
و امثال آن بر سر ریزند و اطلیه و مرخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیم گرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات و لطوخات
معمولی العمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن میشود و اگر شقیقه با اغما باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله جوشانیده
صاف نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مخلوط و با ستونیا بارد و حجامت استعمال کنند و اگر از ماده دموی و صفراوی مرکب باشد بعد
حجامت قفا لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شیره کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر نیم کوفته افیون زعفران صمغ عربی
مغز خسته کدو [illegible] سرشته در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و اگر ماده مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده با اطریفل سرشته بخورند بالایش گاو زبان عناب بنفشه
در عرقیات جوشانیده خمیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و [illegible] بعد دو سه روز طبع نرم شده نجاح حاصل میشود و اگر با نزله درد چشم باشد عنب الثعلب
هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده با
دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهار روز ده زلو نهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی توله و سعوط خود دو سه یکماشه کوکنار نیم ماشه سوده بهم آمیخته همراه عرق کدو
هر دو وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاو زبان سه ماشه شب در آب گرم تر کرده
صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده
شیره تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یکماشه صندل یکماشه گلاب سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار
گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد با آب کشنیز تازه و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند که
صندل سفید بگلاب سائیده با سه قطره یا بیشتر در بینی قطور کرده شقیقه را زائل کند و در خلاصه است که [illegible] ساییده بجا [illegible] بالوده و سعوط
کردن در شقیقه حار فی الحال درد را ساکن میسازد و [illegible] بگوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود **اقوال حکما** سویدی گوید که تمر هندی و شیر املج و [illegible]
سرکه [illegible] ممزوج همراه نان [illegible] ضماداً و حماماً و [illegible] بلوط و نیلوفر شرباً و ضماداً و آب کشنیز سبز سعوطاً هر دو از شقیقه حار نافع است
[illegible] با بزر بید [illegible] طلای برگ کشنیز و گلاب [illegible] گلاب برگ بید و سوده گل نیلوفر هر کدام که بدست آید بر موضع [illegible] زلو [illegible]
نفع بین [illegible] دیگر تجربه [illegible] لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود ندهد بعد رگ صدغ جانب درد [illegible] تا از حدوث نزول الماء ایمن گردد و غذا
در این علت خفیف سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و چوزه مرغ و مرغ هندی لیکن اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب گلاب آب سرد و برف ممزوج [illegible]
کنند بلکه آب تنها بگذارند [illegible] گلاب تنها و با آب لیمو شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاج بفصد است بجویی که [illegible] و غیره معلوم شده خصوصاً
عرق صدغ و از آنچه شقیقه حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی است شربتی از آن دو اوقیه تا سه اوقیه باشد و در آن فصد رگ پیشانی و رگ [illegible] بسیار نفع میکند
و چون دموی باشد باید که تنقیه بدن قبل از درد نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات رسد مثل افیون و پوست بیخ لفاح و [illegible]
و بزر البنج و کافور گذارند و تبرید موضع [illegible] چه در علاج امراض مادی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع میکند **عباس** گوید اگر از حرارت
باشد و درد شدید بود این سعوط بکار برند بگیرند تنکار حلبه زنجبیل زعفران و کافور هر یک سوده بقدر دو حبه با آب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب حل کنند اگر درد
اندکی افیون افزاید انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و غشی عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند [illegible]
ابن هبة الله گوید که در ماده حار [illegible] خون صفرا [illegible] شق علیل نمایند و بعد فصد تنقیه صفرا مثل صبر و هلیله نمایند و تعدیل مزاج بسکنجبین [illegible] نمایند

یا بآب انار نمایند و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حرارت شدید باشد بسورت ادرار شیره تخم خرفه و ماء القرع سکنجبین بنوشانند پس اگر طبع قبض شود تمر هندی و آلو و یا ترنجبین با جلاب تحریک نمایند و اگر بمیل طبع اراده کنند بهی و تفاح مثل سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر بحران بسیار باشد کشنیز خشک کوفته با شکر بخورند و صندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع را در آب نیم گرم بشویند و اگر درد قوی باشد افیون با روغن بنفشه و آب کاهو حل کرده و روغنی که گرم باشد بچکانند هرگاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده چوزه مرغ با آب سماق یا سرکه دهند **انطاکی** گوید اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد و آب آلو بخارا و تمر هندی یا معجون بنفشه با این هر دو کنند و آب کشنیز و سرکه و روغن گل و افیون طلا نمایند و ارسطو جراسیم را طلا کنند و از خواص ست تعلیق سداب شرط موضع درد و طلا بجوز آن **طبری** گوید که علاج شقیقه حار اولا تنقیه بدن ست اگر ممتلی بود و داغ کردن صداع دموی هرگز ندیدیم و آن طبوخیست که در آن بلیله زرد و تمر هندی خلست بعد از آن ... تنقیه سر بحب جالینوس کنند و آن معروف بحب قوقایاست و بمزورات کاهو و سلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله یمانی و خرفه و سلوق ... و امثال آن لزوم نمایند و هرگاه دلیل غامت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق و ابطی و قیفال سرکی بعد دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که در آن امن از سقوط قوت بعض بعد در حین تنقیه کرده فصول مجتمعه در سر باقی مانده آب نیمگرم که در آن خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان با بین الازق نمایند بگیرند تخم کاهو یک درم بزر البنج دو دانگ مر صاف یک درم افیون مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ بچسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند بشریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از آن که شدید الحرکة و کثیر الانتفاخ باشد قطع و داغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شوند اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدیم که سل شرائین کردند و ضرر بعد حرکات چشم و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدیم که از سل شرائین او را حول بهم رسید و حادث گردید و شخصی را دیدیم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدیم که سل آن کرده باشد و ایضا شرائین نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هرگاه در پس صدغین رگ آن قطع کنند عقیم گردد یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم شرائین نهادر مردکلان بر قیاس امر شریان طفل جاری نمیشود و هنگام تبرید دماغ بی شک شقیقه زائل میشود اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشد و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت مستقیمه شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کنند تا باعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد حتی با وجود تغیر مزاج عضو زائل نمی شود لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر در آن جراحت بود فراهم نمی شود و اگر قرحه بود مندمل نمیگردد پس هرگاه این عضوی انخیب بر جمیع بدن بجا اولی واجب باشد

علاج شقیقه بارد

در بلغمی نضج بادویه منضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین عنصلی ست و کرا (?) مطبوخ مصطکی انیسون بادیان مویز منقی و در سوداوی نضج و تنقیه سودا بر دارند و بعد از تنقیه ادویه مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد هر چه در ینجا الیق می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص مثلث بآب حنا سوده معمول ست و طلای مرزنجوش و زعفران اندکی مشک با آب گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ کبر زیاده نمایند و یا از روغن فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یک درم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن نافع شقیقه مزمنه است و در روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش بچکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه با مسکه گاو سایند برای شقیقه کبیر السن مجرب ست و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک ده درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدیده در ریاح غلیظه نافع بود سمام قسط اکلیل الملک هر یک نیم درم در این کماد افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز نان ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع بندند اگر شقیقه بارد ریحی بود ... بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و اسم

تمسدم نمک بگیره سر کشند ناس تنباکو بگیرند و حاشی با مکی نمک فلفل حنا سائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات لهذا جزو حب ست که جنینی معمول حکیم شاه محمد که در القوافات معمول که در تها یادین سطور شد نیز مفید ست که آثار مستند گردد ایارج فیقرا و غار یقون مساوی یکدرم بشهد که برای شقیقه اکثر انواع صداع مجرب ست و تضیح بالونشیح و جعفری شسته غیره حشایش حاره سربرند و حکیم کبیر علی خان تمید حسید نواب علی خان در قوانین العلاج می نویسند که شقیقه که به ضفدع کنند اگر زخم شکم آن شگافته بر آن جا بندند بحوال روز سور انتها بسیار کرده وضع دو در آب روغن سوجب نموده گرم گرم بر آن بندند بعد ساعت نیکم دیکساعت نجومی بدارند و بعد هر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت پنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد و مجرب ست با آنکه ما لطیفه مثل جوز مرغ گنجشک او دارچینی دیار روده تخم مرغ تمر شست بادارچینی بنداسا رند

ذکر بعض ادویهٔ یونانیه

مفید شقیقهٔ بارده ضماد موی سوخته و کندر و صبر مساوی با آب فرنفل سرشته در حمام سعوط روغن تخم شفتالو و کذا عنبر با مشک یک قیراط بروغن بادام سعوط ضماد روغن تخم شمش تلخ و ذرور لبسباسه بر سر و فندا گیک و درامه گنجشک و شغنین منقلبی مار نیب بچه مرغ هر واحد در شقیقهٔ بارده مجرب سعوط مست و ضماد دقیقه مورچه سیاه بروغن گاو آمیخته بر یافوخ و روغن نار دین و مرزنجوش آب ترنفل سرشته و برگ اس تنها و شراب کهنه پخته و تمر قثاء الحمار در زیت کهنه پخته و زهره بز و غوه گیا با سوده با صبر آمیخته بر یافوخ و عود بروغن بان بر یافوخ و بر جانب صداع متواتر و خرنوب نبطی و طلق محلول بوزن او صبر آمیخته و آب و دبان سرشته بر یافوخ و مقل ازرق بسرکه و ثوم لسبعوطن بسبل سرگین کبوتر تنها و با حرف و یا آمین یا برگ آن سوده و در روغن کنجد جوشانیده و حنا بسرکه سرشته در حمام و اشنان بسر بشل و صبر در حمام و اکلیل الملک بسرکه پخته در حمام و یاسمین بری در حمام و رانک شراب کهنه جسک تنها صبر مساوی بسرکه سرشته و خطمی تنها و با کندر و حرف با آرد خشکار و تانسیا و خرنوب شامی بروغن ناردین و محموده بسرکه و ما میران و صبر مساوی با آب صبر تا نه آرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته و کنجد و شاخ انگور سوخته در حمام و مازو پخته زعفران ده جزو با آب تنفل پنجبین ضماد نزدبا و آب سائیده و اسفل قدم و سعوط بسبا سه و روغن بنفشه مومیائی یکحبه با آب مرزنجوش سرشته بروغن بادام سعوط و برگ قثاء الحمار پخته و شیر دختر آمیخته و روغن بنفشه میان هر دو آن بروغن بنفشه و بر جانب صحیح و فرفیون قیراط نیم بید سرو روغن بادام آمیخته و روغن یاسمین و روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و آب یاسمین بری و شیر زنان و آب برگ سوسن سه روز متواتر و مرارهٔ محلول و زعفران بجند بید ستر و زهره گاو بزهره حب شل عدس ساخته و یک حب بروغن بادام سوده و فرفیون یکدرم و دو درم روغن بادام یا زیت حل کرده اگر مرض نو باشد در جانب صحیح و اگر کهنه باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش نیز و روغن تخم ترنج و شرب ضماد شیح ارمنی و در سن و صبر و قثاء الحمار و حب الغار بشراب کهنه و خربق سیاه و شحم حنظل و جوز السرو و بسباشق و زراوند طویل و تحلیل مخلوط بروغن خیری زرد و مغز حب و دانه و مثل او صبر و سنبل سرشته و مغز حیار شنبر و داو نادو بلسان و زوفرا اینی خراو نرگس و قصب الذریره و شم و ضماد روغن غار و یا و خردل و گل بابونه و روغن سنبل رومی و شرب و شم و ضماد شونیز و حب الغار و مصطکی و انیسون آمیخته و زعفران و عنبر و مشک و جوزبوا و بخور و شرب و ضماد و شم مرزنجوش و بخور و ضماد سندروس و کبریت و شم برگ غار بالیده و نطول و ضماد سن و فقاح اذخر و اکل و شم شبت و اکل ضماد و حند قوقا و اکل لحم بازی و بقلهٔ بادیان و نان در شراب کهنه تر کرده ناهار چند روز و لحم بقر و ثوم و عود یکدرم بجلاب هر روز و تخم بادیان و پوست بیخ آن دهلیکا و اکل ضماد و سعوط زهره بز و عود و گویند که برگ خرفا مرکی سندروس قند سفید نصف شفتالو تلخ مساوی با آب زنجبشک تازه سرشته بخور کردن نافع ست و قول مالقی اختلاط مرکی با ادویهٔ شقیقه مقوی فعل آنها ست و نفع عجیب می نماید و حکیم الملک در مجربات خود نوشته که اگر مرکی در سرکه بسایند تا که مثل کشک گردد در سر مالند صداع و شقیقه نیز می برد نفع سخت دید و سلطان محمد مراد گفته که مجرب است ضماد کردن جوز بوا سوده بر شقیقه و همچنین ضماد زنجبیل کبیر و ضماد بادیان و کذلک ضماد و شم بگل نرگس و کذا فلفل سیاه ده نیم عدد و بخور و مقشر و دخیم عدد در آب سائیده بر شقیقه طلا کردن و کذا تقطیر آب زنجبیل تر و قند سیاه سه قطره در منخرین بقول رازی اگر نمک نیم طسوج در یک رطل آب حل کرده ان جا بنشیند بعد ستردن موی سر آن سر خضاب نمایند تمام شب بر شقیقه و صداع مزمن از کثرت رطوبت لعوق و صحیح بلعمی سیاه و چهره گاو زبان آن و حسرت آن زعفرانی پیر بسیار نافع

ذکر ادویهٔ مجربهٔ هندیه

برگ نیم و برگ نکچکنی هر یک یک جزو ذرد چوب ربع جزو کوفته بیخته در آب با قدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب از برگ نیم و نیم عدد فلفل سیاه در آب سائیده

سعوط صبح سعوط کنند و تا خواب [illegible] در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد و اگر چرک [illegible] و برگ سداب [illegible] آب [illegible]
در بینی [illegible] صبح سعوط [illegible] مجرب است و کذا [illegible] آب بیده سه قطره در بینی چکانیدن مجرب است بیاض استاد مرحوم مرقوم است که [illegible]
آب سوده در یک [illegible] رنگ صمغ گداختن مفید شقیقه است و در مفتاح المجربات مسطور است که دوای مذکور در آب بیده بر شقیقه [illegible] طلا
نمایند همین که سوزش معلوم کنند آب [illegible] شقیقه فوراً [illegible] مسطور [illegible] سعوط [illegible] و دار فلفل با آب سوده در منخر مخالف
و کذا دار فلفل [illegible] آن [illegible] موافق برای شقیقه از مجربات استاد [illegible] است و [illegible] آب سوده دو قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف
درد چکانیدن مجرب است و اگر اندکی [illegible] در آب گرم حل کرده بر موضع درد بمالند مفید بود و فلفل سیاه و [illegible] بادام [illegible] سعوط کردن و کذا نوشادر در آب
سائیده بطرف درد [illegible] شقیقه [illegible] سعوط زعفران [illegible] مفید است و نوشادر [illegible]
سوده در آب [illegible] تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفید است لیکن سوزش بسیار می آرد [illegible]
کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر دختر سعوط نمایند ایضاً گل [illegible] وقت [illegible] آن [illegible] آب [illegible] سعوط کنند و پنج قطره آب
[illegible] بطرف [illegible] باشد و الا بالعکس یا فلفل گرد یک عدد [illegible] سائیده در بینی چکانند [illegible] چشم
[illegible] فلفل گرد [illegible] آب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند یا تخم [illegible] آب [illegible] سائیده [illegible] بطرف درد
[illegible] قطره در بینی چکانند [illegible] فلفل گرد در آب سائیده در منخر مخالف [illegible] چکانند [illegible] قطره چکانند [illegible] شقیقه
[illegible] نوشادر [illegible] سائیده [illegible] چشم جانب مخالف [illegible]

اقوال اطباء شیخ الرئیس [illegible] از اطبای [illegible] صاحب شقیقه [illegible] است [illegible] سعوط [illegible]
[illegible] یک [illegible] خردل [illegible] بیده [illegible] باشند [illegible] ساعت باشند [illegible] نفع [illegible]
باشد [illegible] شقیقه مزمن [illegible] محتاج تحلیل [illegible] قوی باشد [illegible] نطولات [illegible]
استعمال [illegible] شقیقه [illegible] اقدام [illegible] اگشت [illegible] قریب [illegible] طلا [illegible]
[illegible] طلای [illegible] شریان [illegible] جانب [illegible] قوی [illegible]
[illegible] علاج [illegible] منقول [illegible] برای شقیقه [illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] شقیقه [illegible] هرگاه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سائیده [illegible] آب [illegible] نمایند [illegible] حمام و کثرت [illegible]
سعوط روغن [illegible] ساعت [illegible] **صاحب کامل** گوید که اگر شقیقه از [illegible] نطولات [illegible]
[illegible] مدت آن طول [illegible] مرزنجوش [illegible]
[illegible] آب [illegible] روغن [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] وقت [illegible] طلا [illegible] فرفیون
چهار مثقال [illegible] مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] موضع [illegible] طلا [illegible] جالینوس [illegible]
از فرفیون [illegible] زیت [illegible] رطل [illegible] فرفیون [illegible]
[illegible] فرفیون [illegible] نماید و اگر صاحب [illegible]
[illegible] سعوط [illegible] آن [illegible] زعفران [illegible]

ساوی سائیده بآب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر زنان روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجه شقیقه بارد بالبلغمی
که در آب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و شراب صبر بعد طعام شقیقه را نافع و هرگاه از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام ردی ست زیرا که انقطاع بخارات
بسوی سر میکند و درد را اشتداد می نماید سعید میگوید که اگر سبب حدوث شقیقه خلط بارد یعنی سودا یا بلغم باشد تنقیه بدن باید و بعد فراغ ازانها مثل حب قوقایا و ایارج
و مصطکی بجا آید و آب حب برنیاید جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق علیل خصوصاً عضله صدغ را بدست یا پارچه خشن
بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری ازان در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی از تند
کرده میشفاسیده امراضی را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیه بدن تشبور بای قنابر و عصافیر و لحوم مطنجن آنها غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود ضعف
بصر شروع گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود **مصنف** حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقه بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج
صداع بلغمی سوداوی ست در شقیقه بلغمی اول نوشیدن جلاب از بادیان ده درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزوره نخود آب بشیره قرطم دهند و بعد نضج خلط
تنقیه بدن باین حب اسطمخیقون نمایند [illegible] هفت درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و نقاح اذخر هر یک سه درم زعفران نیم درم
افتیمون و شحم حنظل هر یک پنج درم مصطکی یکدرم کوفته بیخته بآب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال این حب رستاقی ست در علاج شقیقه سوداوی نوشیدن
جلاب بادرنجبویه ده درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم با شکر سفید ده درم ست غذا مزوره نخود آب بشیره قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیه بدن بحب افتیمون یا مطبوخ
افتیمون و تقویت سر بگلنار و شمومات حاره طیب تحلیل بخارات سر [illegible] احتراز از حرارت شدید و برودت [illegible] صاحب تحفه [illegible] سوداوی [illegible]
مر بسیار نافع ست [illegible] نیم درم نانخواه زعفران تخم کرفس یک چهار درم افسنتین [illegible] هر یک [illegible] سنبل الطیب [illegible] هندی مرمکی مشک هر یک
دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشته شربتی یک درم بآب نیم گرم از شکر ده درم **انطاکی** گوید که تنقیه خلط غالب کنند [illegible] شریان صداع آن
افزوده میشود اگر ماده کهنه شود و شقیقه بارد کثرت الوقوع بسیر و صبر کنند و سعوط کنابه و آب مرزنجوش خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه
و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزه من ست سنا مکی و قرنفل بسباسه انیسون هر واحد یک جزو مرمکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن
جزو بعسل معجون سازند شربتی ازان سه درم شحم حنظل بجاوشیر بآب مخلوط کرده بسرکه دران اشق و صبر حل کرده با سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب ست [illegible]
سعوط بآب چقندر مع روغن خشخاش **طبری** گوید که در شقیقه بارد آب چشم نازل میشود و بصر باطل میگردد و مجرای نور بند میشود علاج این شکل [illegible]
شقیقه حار ست پس اگر ماده آن [illegible] بود تنقیه بدن باین مطبوخ کنند بلیله سیاه و پوست بلیله کابلی هر یک پانزده درم بلیله زرد آمله [illegible] افیطوس [illegible]
و اسطوخودوس [illegible] هر یک چهار درم قنطوریون [illegible] هر یک سه درم [illegible] گل سرخ و اصل السوس مقشر
ده درم [illegible] هفت درم [illegible] بست درم [illegible] مطبوخ بجوشانند و صد درم ازان [illegible] یکدرم
غاریقون و یکدرم ترید [illegible] نمک هندی آمیزند [illegible] ساعت از شب باقی ماند [illegible] درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
بعد ازان تا هفت روز صبر کنند [illegible] منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیه غلیظه و پرخوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات
و اسفیدباجات نمایند بعد از روز هفتم [illegible] اگر [illegible] جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر بعض [illegible] را
رنگین نمایند [illegible] بعسل و نمک [illegible] شامه سکنجبین [illegible] شریان صدغ نهاده [illegible] باستقصای تمام [illegible]
نقا یابد چند روز راحت دهند [illegible] بر مزورات زیاده نمایند بعد ازان [illegible] تخم گل [illegible] اگر یافتی نباشد طبیعت و گرم نشده باشد پس چند روز
دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بپذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند [illegible] کنند و طعام و آب [illegible] بخورانند و نگذارند که طبیعت
قبض [illegible] تدبیر کفایت [illegible] قوت [illegible] قوانین [illegible] رخصت [illegible] ثانی دهند [illegible] باین حب کنند [illegible]
احدی [illegible] این مرض [illegible] استفراغ باین حب [illegible] گل سرخ [illegible] تخم کرفس و نانخواه [illegible]

هر واحد یکدرم ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک نیم درم ماهیزهره نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را باریک سائیده با آب برگ ترنج
یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشتند و قبل حب سازند حب مثقال و ثلث وزن کرده یا نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حب سازند بعد
پرهیز دو روز بدهند غذا شوربای اسفیدباجی که دران نخود بسیار پخته باشد بیاشامند و بعد استفراغ بهفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر
والا نظر بصحت قاروره و نبض مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج او تسکین و اعتدال یابد
پس اگر مرض زائل گشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن لبسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند از غرغره بمویزج بمائع
و ایارج فیقرا و تحنک ان شرفی نمایند و اگر استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق مجروح و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال
کنند بر مواضع ملتهبه غذای او حریره معمول از نشاسته و یا کیان سازند و اندک روغن گل بر ان چکانند که این اسباب آن موضع را زائل کند و بهتر است که طبیب
هنگام استعمال غرغره از این اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و دران خطر است اگر این کفایت ننماید
باندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگیرد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد شرائط دهند یا تیزاو بداغ یا حجامت کنند
که بعد تنقیه بدن و دماغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب اعتدال
بود و ایضا بدانند که قطع شریان بر دو وجه است یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن و دوم سل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او و قطع او و داغ ران حدید
تا حرارت آن بداغ نفشای موضع نرسد و در انجا تسبیح حادث نشود درست کردن سر او را محکم نباشد و بعد داغ واجب است که بر سر و گردن روغن
تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا و دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد بدانکه شیخ شرح اسباب نوشته که ضماد درین باب نافع است کذا ضماد آب نمک
سرشته این مرهم خارسو و سندروس بگیرند قرنفل سلیخه هر یک درم قصب الذریره سنبل الطیب سادج هندی قرفه اشنه جندبیدستر قسط مر بسحوتین ارمینی هر یک بست درم
بیخ مغشه مر صافی هر یک پنج درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و نیم گرم
بمالند و بجوز جوطیشا و سعوط آب چقندر و مرزنجوش بروغن تخم مشمش نافع و بدانکه استعمال حب جیبنی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع است و همچنین دماغ بر
صد غین این سعوط مجرب است بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک کافور و جندبیدستر مجموع بمقدار عدس و در روغن بان حل کرده سعوط کنند و این طلا و ...
شقیقه را نافع بنفشه بیخ لفاح کنند تخم ان صبر هر یک درم بزر البنج ده درم گل ارمنی ده درم صمغ عربی انزروت مر مکی هر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور یک سایده با آب چیده بر پیشانی نهند

عصابه

و آن درد یست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب بعض بر کشادن چشم قادر نباشد و در برابر
افتاده ماند و از روشنی متنفر او بود و بند آید که پیشانی او میطرقد از شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و در شقیقه انیست که این بعد زوال آفتاب کمتر
میگردد و بتمامه زائل نمیشود بلکه اندک اثری می ماند بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نمیماند کذا نقل جالینوس گفته که
درد شقیقه بطول میباشد بخلاف عصابه و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن حار و متمدد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود
اخلاط بخاری گرم است از بدن و احتباس آنها بسبب کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر موضعی که عصابه می بندند و از نجهت آنرا عصابه می نامند
و یا تولد حرارت ساده و احتقان آن در صدغین و جبینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس کام نیز عارض گردد و مراد
از اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخر از دافی سبب است یا اخلاط شبیه بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند و تعسر.
طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض پرسند که درد بروز و شب
می ماند یا نه و بیشتر از مرض نشستن در هوای سرد یا غسل کردن بآب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که
درد از صبح شروع میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند و بیشتر از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش سوزان شده بر ...

سر در هوای بارد یا انداختن آب سر اتفاق شده بود سبب و تولد حرارت ساذج باشد و اگر بعد زکام بیان کند سببش حبس زکام باشد و این بیشتر از خوردن اشیای
حاره یا بسیار ابتدای کام عارض میشود علاج در قسم اول فصد سر رود بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین کشایند پس بخاریدن اندرون بینی از چیزی خشن یا
رعاف آورند یا حجامت پس سر نمایند و تلیین طبع بملینات مناسبه مثل شیرخشت و ترنجبین با آب [illegible] تمر هندی و آلو و مانند آن کنند و ماء الجبن بسیار نافع است و سعوط
[illegible] در علاج امراض دماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه ببویند و دیگر شمومات بارده بعمل آرند و برای جذب اخلاط از سر
بسوی اسفل ساقین ببندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر مخدین و ساقین نمایند و بعد فصد یا تبرید شربت لیمو و نیلوفر هر واحد یکنیم توله و عرق بید ساده
و گلاب و عرق بید مشک یک پنج توله حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب و شیر زنان هر یک [illegible] ماشه تخم کاهو کشنیز خشک حضض کی صندل سفید هر یک ماشه سوده
آمیخته نطول سازند و بشیر زنان و روغن کدو و کاهو هر یک ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و مرات و غذا اسفیدباج و شربت بنفشه و گلاب و بید مشک یا
اسفاناخ یا خرفه یا مزورات حامضه از انار و تمر هندی و آلو و اگر ازین تدبیر زائل نشود رگ بینی بزنند و مسهل صفرا دهند و [illegible] نوشته که درین مرض تجربه کردم
سعوط طلا یا شیر معمول از [illegible] و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال
نمایند و ایضا بگیرند [illegible] آب [illegible] جانب [illegible] متواتر بچکانند که مجربست و کماد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ [illegible]
کوفته بگلاب و سرکه و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر [illegible] بابونه [illegible] تکمید کنند و طلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر
هر یک [illegible] شیاف مامیثا [illegible] افیون پوست خشخاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب عنب الثعلب و کشنیز سبز طلا سازند و طلای لاژورد نیز مفید است و گویند
که آب سرد بر پیشانی [illegible] بکثرت [illegible] نافع این صداع است و همچنین چسپانیدن یک عدد زالو میان هر دو ابرو و این نسخه درین باب از مجربات نوشته اند
کافور مصعد ساخته کافور یک ماشه در عرق [illegible] دو توله [illegible] روغن [illegible] یکنیم توله آمیخته بکار برند [illegible] گویا که [illegible] و فصد [illegible] بعمل آرند و [illegible]
سوای مزورات معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور ببویانند و [illegible] مالیدن یا [illegible] بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنهای لینه کنند و در امراض حار [illegible]
بمثل چقندر و [illegible] بابونه و عناب و سپستان [illegible] و مانند آن بعمل آرند و [illegible] که معده را گرم کند اصلا ندهند و این مرض ابو جعفر [illegible] را در [illegible]
عارض شد و علاج بایارجات و اشیای حاره [illegible] کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر گشادن چشم و نظر بروشنی قدرت نداشت پس ابن سیار معالجه باضداد علاج
مذکور از نوشانیدن ماء الشعیر و فصد سر رود و استعمال حقنهای لینه و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از آن [illegible] درین مرض تصنیف کرد و در آن رساله
ذکر کرده که این علت در حران بسیار حادث میشود و آنرا عصابه گویند و این مرض [illegible] شخصی را [illegible] یکبار پیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء مع صداع است
و شریانها تمامی را قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعده شخصی قدح او نمود و بالکل نابینا ساخت و زنی را این علت در [illegible] عارض گردید بسبب
[illegible] که در آن افیون بود [illegible] و ماده در آن منجمد گردید و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم سر درد افتاده
می ماند و طبیبی بقطع شریان او اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجش تبرید و حل طبیعت بحقنهای لینه و شد ساقین و دلک قدمین [illegible] تجویز
پس آن زن همین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج بضمادات محلله افتد واجب است که ضماد از بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ
خبازی و برگ اسپغول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاده اندازند و از جمله اغذیه [illegible] پرهیز کنند و در قسم دوم یعنی
آنکه از تولد حرارت ساده بود مبردات مذکوره دهند و تفتیح مسام [illegible] تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجربست و همچنین
و کذلک ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و یا شیاف امیثا و حضض و تخم کاهو و بزر البنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره
تخم خیارین و تخم خرفه و کشنیز خشک با شربت بنفشه بر صبح و خوردن اطریفل کشنیزی [illegible] خواب و آب گرم نافع است و این نوعی از صداع شمسی است و علاج
این علاج آنست که در صداع حار ساذج مسطور شد و آنجا که از احتباس زکام بود تدبیر آن بعلاج زکام حار نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و قطور کافور و روغن گل
در بینی نیز نافع [illegible] و اگر حاجت تنقیه باشد [illegible] در مزاج زیاده حرارت نبود [illegible] پنج ماشه سپستان [illegible] اصل السوس [illegible] هفت ماشه

[illegible]

حس

[illegible]

سرسام

[illegible]

حمرت حادث شود حمره گویند و اگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق گردد در عمق دماغ و حجب آن منصب گردد عارض شود حمره جمیم نامند و آن ورم خاص تجویف
شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در شرایین فساد در خباثت حادث شود غانغرایا و شقاقلوس خوانند و نیز از ماده بارد اندر سرسام بارد گویند پس
اگر در ماهیت جوهر دماغ یا در نفس حجب دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام
غیر حقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره و اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شود چنانچه در تپهای گرم و اوجاع عصبی انا اخلاط
[illegible] و از اورام نواحی خارج [illegible] سرسام مشارکت حجاب اورام آن [illegible] ورم مثانه و رحم و معده [illegible] شود
طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل
که علامت مشترک سرسام حقیقی و غیر حقیقی است تدریج ظاهر شده یا دفعة پس اگر ظهور این هذیان و اختلاط عقل بتدریج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تپ که اکثر
در [illegible] شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه از اول علامات او ظاهر شود و بعد از آن مرض [illegible] رسد جهت اطراف و اضطراب
و نفس مضطرب غیر منتظم و امتداد سر و پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا و نواحی سر ضعیف و گاه با خواب مضطرب بود که از آن برجهد و آواز قوی دهد و گاه بیخواب بود و گاه
بیدار شود و در اکثر خواب اندک باشد یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده هائله و انتباه مشوش [illegible] و بی حیائی [illegible] اعراض از شعاع و اضطراب
زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب اندک شرب آن و سردی اطراف و بول [illegible] رقت نبض و صلب صغیر
و آخر انقباض و اول انبساط و سرعتر بود و فشاریت او از موجیت خالی نباشد و گاهی عرق نیز عظیم و متواتر گردد و سرسام حقیقی باشد پس بخصوصیت اقسام
حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن باشند و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و سرخی رو و بیرون آمدن اشک چشم بی
اراده و بیخوابی غیر مفرط و خشونت زبان و سرخی آن و گاه سیاهی [illegible] آن ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و تواتر نشست و برخاست بغیر حاجت
یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه حاده و شدت آن و تعب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت عطش و بدخلقی و اضطراب
و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان و سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت
تشنگی و تقاضه احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود و اگر از صفرای محترق یا بالسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون و تغیر عظیم
نفس و کدورت چشم و [illegible] و آواز دادن در خواب جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار [illegible]
عرض کرد [illegible] قی و غثیان و فرط میلان مریض با فتادن یا در پشت و غیر نظام و خلاف اعتیاد [illegible] باشد علامت فلغمونی بود و باشد که [illegible]
در رگهای سر از هم باز شوند و شکه دماغ اندر کشیده شود و سر شگافیده و آن در اکثر روز سوم هلاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات است و اگر اندر سر وجع
و التهاب شدید بود و لمس [illegible] سرد و رنگ چشم سرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدید تر بود نشان حمره باشد و این نیز در اکثر
روز سوم بقتل رساند و اگر این علامات [illegible] واقع بود و علامت [illegible] دماغ بود و گاهی [illegible] حمره در دماغ عارض شود [illegible]
سر [illegible] شود و [illegible] چشمها [illegible] شوند بدن خشک نماید و اگر در حرقت التهاب باشد مثل حرق آتش باشد حمره بود و اگر سیاهی چشم [illegible]
شود و سفیدی پدید آید و تقلقل و خفقان آرام یابد و شکم منتفخ و سر و پهلو با کشیده گردد و اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ [illegible] و تیرگی آن مع سرخی اطلاق
حرکات باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شقاقلوس است [illegible] شقاقلوس [illegible] جالینوس [illegible] هر دو لفظ مترادف
اند و این نیز [illegible] سرسام [illegible] اگر علامات سرسام حقیقی با لزوم تپ [illegible] صلابت [illegible] و اختلاف نبض مع جنون
و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت نفس [illegible] مردم [illegible] کردن و گریه و بیداری و گشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و علامات کثرت
تنفس [illegible] گویا [illegible] این تغیر عظیم حال [illegible] ظاهر [illegible] سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام
حقیقی [illegible] تفاوت [illegible] تنفس [illegible] تغمیض و سبات و ثقل [illegible]

و کثرت آب چشم تا مدتی و گاهی چشم گشاده ماند بان و غشی زبان چون کسل از جواب دادن و عسر حرکت بالکه زبان طبیعت برآید و عملا بول عرض عروق نواحی قیفال
و عرق احمر و احیانا و انحدار ابیستر معلوم شود بیشتر غش باشد و هرگاه مرض با اختلاط عقل و هذیان و قشعریره واقع شود و استفراغ از دماغ یا دوام انتقام نوائب
بیع اشتدادوانه یا دوام تقاص نوائب سرحال عضوی دیگر بود سرسام غیرحقیقی تابع امراض دیگر باشد و ایضا از نشان غیرحقیقی ست که بعد از امراض آخر
دیگر میباشد یعنی اولا مرض بعضای مشارک دماغ بهم میرسد بعد از آن علامات سرسام ظاهر میگردد و بیش بخصوصیت باید که باقسام او توجه نمایند یعنی گر
مشارکت حجاب حاجز بود علامات صدر اقدم تقدم علامات بر سرسام و ذات الجنب بشدت وجع تا غش میرسد و پهلو و تنگی نفس و ضیق النفس و سرفه خشک ابتدا از عرض غشا
بران گواهی دهند متبر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که دائمی سر بود و نفس متغیر باشد گاه ضعیف شود و گاه متواتر و عظیم گردد و میل او بر
و ضعف اکثر بود و گاه نفس که عمیق بر باشد اگر از خلط مجتمع و معده عارض شود لذع فم معده و غثیان و عطش و تلخی دهان شاهد بود و اگر بسبب اورام
دیگر مثل ورم مثانه و رحم افتد باشتداد عوارض اورام مذکوره معلوم شود پس بر قسمی از اقسام سرسام که تشخیص کرده و علاج آن با علاج عضو مشارک پردازند و اعتبار
ندانند که گاهی در قرانیطس بسبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز ورم کند و این شدید الرداءت ست حتی در چهارم بکشد و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد بکثر
و کسی که به سرسام میرد اکثر بسبب آفت نفس هلاک شود چرا که حرکت نفس ارادی ست و اینان مختل گردد و بسیار باشد که صاحب عرق که از سر خلق سید آید
ورم کند حتی که با آن رگهای سر شکافته گردد و در قرانیطس دوام ثقل نواحی سر در قبه باشد و بعد از آن تشنج و دق زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد مگر
قوت قوی باشد بطول مدت علت او مگر در نهایت تا ده روز ست و امید وار تر نوع ثانی قرانیطس است که مریض بهوش و هذیان کند لیکن خفت تشنج کند آن
کمتر ساست که منحل و زائل میگردد و در قرانیطس صفراوی اگر سیلان یا بدیا خون از عروق مقعد جاری گردد و هکذا در سرسام دلیل محمود ست و نیز اکثر کسانی که تجاوز از هفت
سال شده در سرسام کم نجات می یابند و اختلاج اعضا و صداع شدید و دائم منذر به سرسام ست و اکثر بحران قرانیطس بعرق و بار عاف یا بجریان حیض کم
میباشد و تنفس و تشنج و خروص چشم و تواتر نفس و تقطیر بول هرگاه در این علت عارض گردد یا هلاک شود و هرگاه چشم صاحب سرسام گشاده ماند و حرکت نکند و
سرخ گردد دلالت بر هذیان کند و اگر ایضا کم شدن بول صاحب سرسام قاتل ست اگر عقب او خفت رو دهد و ایضا اشک آمدن ردی ست خصوصا
یکسر چشم و دوام بایست بول در سرسام هلاک ست و در سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه و ساعتی دیگر خنده بود ردی ست و همچنین سرسامی که منتقل از ذات الجنب
باشد دلالت بر شدت حرارت خلط می نماید اگرچه انتقال یابد بسوی غیرحقیقی و بیشتر سرسام غیرحقیقی بسرسام حقیقی منتقل میگردد و گاه سرسام حقیقی
منتقل گردد و گاه ماده قرانیطس از حرارت میل بر برودت نموده منتقل به لیثرغس می نماید و اشتداد اعراض لیثرغس و کثرت عرق و رعاف در آن قاتل ست و وجود ضعف
و اختلاط اعراض خصوصا ظهور ورم پس گوش نشان سلامت ست و چون صاحب لیثرغس را بعد از تنقیه بدن و آمدن بهوش اختلاج در همه بدن و رعشه روی دهد
و بلی جیب افتد با کثرت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عروض حالات مذکوره روز هفتم یا هشتم اختلاج قلب یا بیهوشی ظاهر شود پس هلاک شود
و دوم سوم میرد و همچنین اختلاج بعضی اعضا مانند رخساره و ایسر و دست و پای همان جانب با قلت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده با سوزش شدید و بقا و بقای
مع اعتیاد احوال و اختلاط عقل به مدت یک نیم ماه میگردد و روز چهارم هلاک می انجامد و سرسام سوداوی کمتر افتد و اگر افتد آخر منجر بمالیخولیا میگردد و کذا فی شرح الاسباب
شیخ الرئیس میفرماید که گاهی در بعض صاحبان سرسام اختلاف در حرکت جوارح و ضعف عارض شود و مرتعش گردند بنابر ضعف قوت و قلت روح بسبب
تحلل از کثرت حرارت این مشابه فرخشی بود مگر آنکه اختلاف از رعشه و صلابت رگ و قوت قوت واجب کند که این مشابه تشنجی نیز و گاهی بعضی ایشان تشنجی گردد
پس مشابه تشنج بود و چون علامات امراض حاده و حمیات صعب بینند و ادل امراض قبض طبیعت باز اطراف گردد و نحو یکه خروج مبرز از قبل حقنهای لینه متعسر شود و گاه
اورا کثیر با عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام ردیه یا مثال آن نباشد این منذر قوی بسرسام بود و قرانیطس نسیان نیز قریب العهد چون
ظاهری دهان با سبب ظاهر احلام ردیه و صداع کثیر و ثقل و امتلا تقدم نماید و در اکثر زردی چهره و سهر طویل و خواب مضطرب تقدم کند و این اعراض شدید گردد
با دوام که مواد متوجه بسوی دماغ بود و در عروق آن گردش کنند و چون قریب قرانیطس در دماغ ماده ایستد کند در ابتدا وجع از پس سر قریب بقفا باشد

وخصوصاً در صفراوی و چون درین مرض اکثر دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک تراوش کند و خصوصاً از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند و گاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنها را حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا را یا کاه می چینند و گاه چشم پوشند و گاهی گشاده و بعضی ضجر کنند و گاه از کلام فصیح سکوت نمایند واداده تحریک زبان کنند و گاه ایشان را تقطیر البول حادث شود و این در حمیات از دلائل قوی بر سرسام حاضر است و از آلائیکه در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو ایشان را [illegible] حس کنند الی نیابند گوئیم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزهای اشیا را الماس گاه از دیوار برچینند و اشباح غیر موجود خیال کند و دست پیش چشم همی جنبانند و اگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزیکه عمل کند و تمیز باطل شود و هذیان کثیر تخلط نماید و چون ورم ها از خلف یعنی مؤخر دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و آنچه بیند فراموش نماید و فی الحال از آن غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و سوی آن اقدام نماید پس طلب [illegible] شود و گاهی تشنگی [illegible] بول کردن [illegible] طلب نماید [illegible] اقدام کند یا آنرا فراموش سازد و اگر ورم جمیع جهات تا آخر مشتمل باشد این همه علامات ظاهر گردد و اگر با آن دماغ ورم کند چون چشم سرخ گردد و چشمها [illegible] تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقلم می آید بر ان نظر دارند پس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند۔

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سر کنند و اگر در سه روز اول اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفتم اول روزیکه مناسب دانند بگشایند لاهر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر رگ سر یافته نشود هفت اندام کشایند و ایضاً اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد درین صورت فصد هفت اندام [illegible] بلکه باسلیق اولی است اخراج خون بقدر صالح مناسب اما اگر آثار قرب غشی مثل تغیر نبض یا انخفاض و اختلاف آن بلا انتظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند در ضعف قوت اندک اندک تا طبیعت بقوت خون باوجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابه فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات لیش وا نشود و احتیاط نمایند که تا بسبب بی شعوری خود عصابه فصد نگشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی از آن باشد رگ پیشانی گشایند و اگر امتلا بسیار یابند حجامت میان کتفین نمایند یا زلو چسپانند و همچنین در صبیان و یا از رعاف خون جاری کنند یا بر ساقین حجامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر فصد خطر نبود فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد استقرار ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اهمال ضرورست و بعد فصد استعمال حقنه لین مثل روغن گل و ماء الشعیر و یا آب و زیت و هنگام احتیاج بقوی تر از این که در رتبه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال نطوله سریع الاثر است و مالیدن و بستن اطراف و جذب ماده انفع الاشیاست و باشوبه بستور و حجامت ساقین با شرط [illegible] شرط و غیر آن نافع ترین تدابیرست و تدهین سر بروغن گل و سرکه نافع است خصوصاً و همچنین [illegible] کبوتر را بر سر مریض [illegible] شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و گرما گرم بر سر بستن در اقسام آن مجرب است و کذا ماهی و جلد سر بز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن مجرب و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب در نطول [illegible] و فصد و تبرید [illegible] مطولات [illegible] ضمادات [illegible] مطالب است و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال نمایند خشخاش اندازند و برای اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز فزایند و خانه تاریک معتدل الهوا باید و خالی از تصاویر و از اشیای براق روشن و چون مریض کلام بسیار و آواز قوی نکند [illegible] کم چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش و فریاد نماید [illegible] بجهت تیمار آن باید که بجلیس مریض مردم ظریف محبوب او و شفیق بر آن باشند تا بسبب ایشان از اضطراب محفوظ ماند و هرگاه علت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز درگذرد و حرکات مضطرب ساکن شوند یا سبات عارض گردد مبردات قوی خصوصاً خشخاش هرگز استعمال ننمایند درین هنگام بابونه و نمام و اکلیل الملک را مثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان با آب و روغن زیتون بر سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را بروغن مذکور نیم گرم باید رست و اگر بسبب فقدان عقل و ضعف حس [illegible] را فراموش کرده باشد مدرات مانند شیره تخم خربزه و شربت بزوری نوشانند و مثانه او را بروغن زیت نیم گرم و یا روغن گل یا روغن بابونه مالیده بعد از آن بآبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده باشند نطول کنند و مثانه را بدست بمالند تا ادرار حاصل شود و بعد از انحطاط و آخر خروج از علت تدبیر ناقهین استعمال دارند و در گهواره او را بنشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوا [illegible]

روی حاسه سرهای صحیح طبیب صل کنند اگر اراده صاف باشد آب تمر هندی بحیم نحیف نمایند تا خواب آورد جهت تنویم ایشان خواهد کثیر است و هم
بجز و اشتد شود آب سرد شدید البرودت آماث باد سموم و منعدلات تو مضر سرسام است انتساب اشیا و اعیب ارند

علاج سرسام دموی صفراوی

چون علاج این هر دو قسم فرق قلیل است و اکثر امور مشترک لهذا علاج هر دو یکجا قلم می آید فرق این علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی اولی تبرید و تسکین مشیر است سوی دموی تمیل مسکین فوقتر و امتنان آب سرد و مبردات دیگر چنانکه در دموی ضروریست و صفراوی صاحب مسهلات مرطبه استعمال سرجن کاهو و کاهو وغیره حفاظ دموی صفراوی ما هم ست آیضاً در علاج صفراوی حاجت اسهال صفرا اکثر است و بعضی کبر اسهال
صفرا اشربه مزلقات لطیفه و مسقیات مدر می باید اگر طبیعت متمر یا بند مرجال شاهتره داخل نمایند و در صفراوی اخراج خون چندان مبالغه نکند
قریب منتهی رسید پان و موی ملکه قرون بعد صالح مع احتراز از عروض غشی برارند بعده با استعداد صفرا برداری یدابضا اوده باید طبیب اختیار کنند آمد بر تنها
بعد فراغ از مسهل حقنه باید که بارد و قابض باشد مثل حصرمیه و سعر حلیه آفاقیه و دیابت سجات صفراوی که دران اندیشه قابضه نشاید بلکه مثل مزیل و
کستکا بجو تقشر و روغن هفتاد و قطعت و ماش مقشر کاهو و ادرک و کشنیز مانند آن استعمال نمایند به سر که شکر با خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند با مجمله
در هر دو قسم بعد فصد و کوکان ایجامت ستان رو ومشانه تبرید صماد و سعوط تخلیه و یا شوییه وغیره که در علاج امراض دماغی جاری ذکر شد عمل آرند بادر
مذکور لعاب اسپغول عرق کیوره عرق گاو زبان و عرق مستعمل ان الثعلب صاف کرده خاکشی پاشیده صبح دهند بجهت شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا تجربه که شیره مغز
تیره و مغز تخم کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق حب الثعلب و عرق کیوره عوض شیره و مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب
بهدانه تیره و مغز تخم تربوز به عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضاً بعد فصد عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق ب هر یک چهار توله عرق
بید مشک شربت انار شیرین هر یک دو توله بعد ضرورت ممیه صفرا شیره آلو بخارا ده دانه آب تمر هندی سه توله امروده بدهند و بروز دوم عرقیات مذکوره
بالا با شربت عناب و شربت جمع شربت نیلوفر لعاب اسپغول خاکشی استعمال کنند اگر در عمر جوانی و فصل صیف از انصباب صفرا اتی غرط تشنگی و حبس
بول بر از ماتب و سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بهدانه تیره و عناب شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی
پاشیده صبح دهند و جهت شام لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بار کنند و شاخها کشند و بعد مسهل صفرا دهند اگر از
خوردن چند گلوری پان بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و امثال هم رسد فصد باسلیق المین بگیرند و اگر یافته نشود از پیشانی خون گرفتن نجات می بخشد
و اگر سرسام با زیرش اندیشی و گرختگی آواز و سرخی چشم باشد بهدانه عناب پستان عرق حب الثعلب شب داده صاف کرده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی
داخل کرده دهند و پاشویه کنند و اگر با نزله و سرفه باشد لعوق نقصد تیره و بهدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت
بنفشه و خاکشی پاشیده بدهند و اگر در فصل گرما سرسام باعث الم حادث شود بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر زهر مهره سوده
تقویت حرارت غریزی و حبس خون داخل کرده دهند بعده اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خار با افتد و خشک گردد آب آلو بخارا لعاب اسپغول شیره کاهو تخم خیار با
شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول غرغره سازند و پاشویه بار نمایند و عدا آش جو و دال مشک و آب انار ولایتی لیموی شیرین بخورند و جهت تسکین شیره
عناب لعاب بهدانه تیره و مغز تخم هندوانه شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه دهند و باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آش جو و مزوره
بعد مسهل مبارک بدهند و در آخر روز مسهل لعاب اسپغول گلاب و گاهی بروز مسهل وقت شب نیز بدهند بدانکه استعمال قرص کافور ابتدا اگر حمی خارجی نباشد مضایقه ندارد
برای منع احتراق خون و تعلیل ماده و حبس خون بدهند و از ضمید موالی دیگر مرض صندل گلاب کافور و آب کشنیز سبز است و کذا حرارت که در حیات
برگ عنب الثعلب گل بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز تخم هندوانه بسر که و گلاب به روغن گل سر شته بر سر معمول و بستن نان هونگ بر سر این طریق که دو
پاو تا نان در شیر گاو یا دو سیر سرشته نان از یکطرف بزر کنند و بر طرف خام از روغن گل مالیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد پهر پاس تبدیل آن کرده باشند

بغایت آمده درست و نهادن پارچه بگلاب و روغن گل هر یک جزو سرکه یک جزو تر کرده بر سر نیز مجرب ست اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و اوراق بارده آمیزند و ضماد برگ حلیق بر سر بقول شیخ در صفراوی نفع کثیر دارد و در تسکین هذیان تریاق ست و سموات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور و غیره بنهند و خطمی تحم کدو و شیرین مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضاً شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن و روغن کدو و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو و آب کشنیز تازه و آب خیار و قدری سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب ترب اندکی کافور آمیخته ضماد ساخته و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیری و گل نیلوفر تراشیده که هر واحد نیم پاو سبوس جو یک مشت جوشانیده نیم گرم پاشویه نمودن مفید ست و ایضاً بقول شیخ در ابتدا از ادعات صرف استعمال کنند تا آنکه ورم عظیم باشد که دران عرق خارج سر ورم کند پس درین صورت ابتدا بچیزی که دران قدری ارخا بود برای تسکین وجع واجب ست بعده لطوخات سرد غیر قابض که دران اندکی بابونه داخل کرده باشند استعمال نمایند و بهر حال جذب مواد بسوی اسفل نمایند از دلک قدمین و غمز آنها و بستن انها از زیر تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و ریختن آن بران خصوصاً در حال سعوط حتی و قبل اشتداد آن و مالیدن قدمین بسنگ پا و یا بکیسه حمامی در حجر و شستن باید اگر در آب گرم بعض حشائش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر ست پس بکشایند قدمین را و حجامت بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر مسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفراوی بدیگر ملینات منضجه کنند علاج امراض مزمنه دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر از مسهل ست باجزای مسهل صفرا بعمل آرند یا شیاف تمر هندی معمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شیاف بعد سعوط تب و قبل اشتداد آن کنند و اگر سهرای مفرط عارض گردد تخم کاهو بادکه پوست خشخاش و یا کافور و افیون و اندکی زعفران یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده در آوردن خواب مجرب ست اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک ست بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بار بعمل آرند و کاهو و کدو ضماد نمایند و تخم خشخاش و بادام مقشر جوشانند و لطوخات منوم که دران کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و حب و تقشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برند و اگر بسبب هوای طبیعت و تصاعد ابخره سبات قوی لاحق گردد و نشانهای بحران ظاهر نباشد بهر تحرک ادراریه ادرار نمودن دست و پای او بر سختی مالند و موی سر او را همی کشند که او سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و هر گاه مرض انحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند بعد از ساعتی سر را بطول معتدل که دران اصل السوس و بنفشه و بابونه داخل بود و مع دیگر مبردات و شعیر ننیر بازه و شد و بار دیگر ستور نطول نمایند بهمین طریق چند روز و غذا ماء الشعیر دهند و گاهی لطیف بغذا میکنند حتی که یکدو روز بر سکنجبین و تصاعد بی بماء بند و در انحطاط مرض بتدریج در غذا بیفزایند و از کدو و بقول بارده و ماش مقشر و حبوب بارده بطریق مفید باج سازند یا ترش لغو الیه بارده کنند و در وقت نان سمید در آب سرد تر کرده نفع یا بند و جلاب بر برف سرکرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی صداع دموی و صفراوی حسب حاجیت اخذ کنند **تعلیم** در سرسام کلیه از صفرای محترقه افتد عنایت بتر طیب بیشتر دارند و حقنهای بر دمر طب حتی الامکان بعمل آرند و تا که علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه و مسهل جایز نبود و تا نضج و نضج بماء الشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از سرسام صفراوی اخذ کنند **تفهیم** گاه باشد که سرسام حار با مرضی دیگر مثل لیثرغس و شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس گاه تغمیض عینین و نوم کند و آب دهن سائل گردد و نبض لطی و لین شود و دیگر علامات لیثرغس ظاهر شود بعلاج او مشغول شوند و اگر علامات شقاقلوس ظاهر نماید بعلاج جنس نظر دارند و اگر غور عینین و نرمی و شکال بدن و خشونت جلد و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند

اقوال حذاق مصنف اقتباس می‌نویسد که در سرسام دموی روز اول رگ سر و زنند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل سفید تخم کاهو کشنیز خشک هر یک سه ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و ضماد سولت تنها بگلاب نیز یا شربار در نخاله بار و بیو یا شند پاشویه بار کنند و شیره تخم کاسنی و بنفشه هر یک شش ماشه و تخم کاهو مقشر چهار ماشه و مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلو بخارا ده دانه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنج تولہ برآورده سکنجبین ده یا شربت چهار تولہ داخل کرده

خوشانند و تا آتش جوشش شربت نیلوفر و گلاب بنوشند یا اسفاناخ و ترنج بسازند و سپس رگ پیشانی بزنند و وقت عصر رگ قدمین بگشایند که اکثر بهمان عمل سرسام زایل میشود

و برنج و نان و ماهی نان و ماهی هفت روز سوای فصد جمله تدابیر بجا آورند و روز هشتم مطبوخ فواکه کبیس طبخ نمایند بجای آب عرق نیلوفر و گلاب کنند اما چنین غذا خشک گیلانی با ماش و اسفاناخ بدهند صبح تبرید شیره تخم کاسنی و خیارین مقشر کرده هر یک ماشه لعاب بهدانه و تخم خطمی هر یک ماشه عرق بید ساده و گلاب عرق نیلوفر

هفت توله اوده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول ناسوده پاشیده بنوشانند و همین سان چهار بار تکرار عمل نمایند و جهت تبرید دماغ سرکه و گلاب و روغن گل بر سر

و بعد حصول تنقیه تام برای تعدیل مزاج قرص کافور بسازند و شربت نیلوفر کیوره آمیخته بنوشانند و الا بتر شربت بنفشه مقدار سه توله و عرق کاسنی و نیلوفر

هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شوربای جوجه مرغ و کدو بدهند تا دماغ مرطوب شود و تبرید او و اعتدال مزاج نمایند و بعد شیره تخم کاهو و تخم خشخاش

و گلاب و شربت خشخاش بدهند یا تخم کدو بخورانند مقداری که او را بخیر سازد اگاه مجال یابند باتمام تحلیل ورم مشغول شوند ایضا او میگوید که در سرسام

اول فصد باسلیق کنند و خون را مرگیرند و آب انار و آب عنب و سیب با تخم کاهو و توله با شربت نیلوفر چهار توله بدهند و آب هندوانه و خیار و هر کدام که میسر آید

بنوشانند تا به امعا غذا آش جو ماهیات و گلاب بدهند و از برگ بید ساده و تراشه کدو و خیار و سرکه و روغن گل کاهو بر پیشانی و بعد فصد یا فوغ ضماد کنند

و روغن کدو و کاهو بر سر و پشت سر بمالند و بجهت تقویت دماغ بر سر ... تر کاهو بسازند و روغن گل چرب کرده بر سر نهند و آن

ضماد را بر بالین ... [illegible] مجربات است که بسیار نافع است تخم کاهو مقشر و صندل سفید و گل بنفشه هر یک ماشه لعاب اسپغول سه ... گلاب بگیرند و ...

آب برگ بید ساده و عرق بید مشک یک یک توله و سرکه مقطر یک نیم توله کافور ... صندل سفید ... هر یک ماشه ...

کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده و برگ گل سرخ و عنب الثعلب سبز و گل کیو ... تخم کاسنی و عنب الثعلب ... هر یک توله تخم خطمی گل بنفشه هر یک چهار توله ... نیلوفر

هفت توله جوش کرده ... آب ... نان و مغز خیار ... بنشانند صبح آب ... شربت نیلوفر

چهار توله شیرین ساخته بنوشانند تا هفت روز ... بر دستور ... و در هشتم شربت ... شربت ... هر یک ... کنند

هر یک چهار توله شربت ... یا شربت ... و شربت ... مسهل ایشان چهار توله روغن بادام ... بجای آب عرق کاسنی و گلاب

بنوشانند ... وقت شام ... خواص ... اسفاناخ ... شیره کاسنی و خیارین ... هر یک ماشه لعاب بهدانه ... ماشه لعاب ... خطمی

چهار ماشه و گلاب عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت توله ... شربت نیلوفر چهار توله ... اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند

سه چهار مسهل بدهند ... اگر اندکی هذیان ... باقی مانده ... پستان ... شیر ... زن ... هر یک ... ماشه سوده ... شربت

دو توله آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو توله و گلاب عرق کدو هر یک هفت توله بدهند و روغن بنفشه و کاهو کدو و شیر زن مساوی بر بینی بچکانند

روزی ده دوازده بار و غذا شیر برنج بدهند یا ماش ... تخم خیار ... و بر همین تدبیر تا یکهفته ثابت مانند ... اگر ... سرسام ... دست

جیب گشایند که فی الحال رفع هذیان و اختلاط می نماید ... که بعد زوال سرسام تمام سهر باقی مانده باشد بتدبیر سهر بپردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست

خشخاش ... الونه ... نیز ... اگر نطول کردن ... جوش کرده باشد بتدبیر ... و ... گذشت ... شیره ... تخم خرفه هر یک ... ماشه شربت ...

و کشوث هر یک دو توله بدهند و شیره گل بنفشه یک توله و گلاب ... شربت ... چهار توله هر روز سه چهار بار ... آب سرد ... بنوشانند

سویدی گفته که نفسه جو مقشر ... اکلیل الملک ... برسر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن ... نان سفید ... مسلول و شکر شیرین کرده خوردن ... سرسام

حار مجرب ... از اطبائی ... نقل کرده ... شرب نقوع بنفشه یا شربت نیلوفر یا ماء القرع و شیره تخم خشخاش با شربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه با شربت ... اجاص

و یا شیره تخم خیار با شربت ... نیلوفر و یا شیره تخم ... یا ماء الشعیر مطبوخ ... پوست خشخاش کوفته و روغن بادام ... یا ماء الشعیر ... شربت

خشخاش ... شربت بنفشه ... آب ... شکر ... ماء الشعیر ... بجای آب برف ... شربت

و یا خوردن ... و نطول مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش ... گل بنفشه و پوست خشخاش ... گل نیلوفر و تخم خطمی بنفشه و پوست خشخاش ... اجزاء ...

و نیلوفر و کدو با بابونه جو مقشر گل بنفشه و کنه تخم کاهو بابونه جو مقشر گل بنفشه کدو نیلوفر پوست خشخاش جو مقشر و ضماد جراده کدو و یا روغن ادویا آب کاهو یا خطمی و سرکه و حی العالم یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب یا آب حب الثمام و روغن گل یا آب ثمر کورو سرکه و گلاب یا آب خیار یا جراده کدو یا آب حنا و یا حنا سائیده بروغن گل

و وضع روغن که در شیر زنان بر سر و یا سکه و یا روغن گل و آب عنب الثعلب و تبدیل آن هر ساعت در قرانیطس صبیان و یا روغن مذکور و پوست خربزه و بادیک سائیده و یا تنها پوست مذکور و یا حلب و شم زعفران که سود است و خولان و سعوط بروغن بادام و روغن فندق و ساری و غذا کاهو خام و سبزیه مطبخ و روغن بادام

و یا اسفاناخ یا مرق بروغن بادام یا ترنج یا خوخ و یا عدس مقشر شیره بادام کشته بقله یمانی بروغن و یا خرفه و شیره بادام و آب ماء الشعیر یا خیار و یا قثای مقشر و یا ماش و روغن بادام و کشنیز سبز و شیره بادام و غسل پا بها بسبوس گندم و نمک تیز در آب گرم و دلک خمر آنما دائم همه نافع سرسام حارست مسیحی گوید که در ابتدا قصد کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند غذا ماء الشعیر باید تبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب عادت مریض و صحت بهمان مقدار و مراتب بر سر آدم سرکه و روغن گل بریزند هرگاه

علت تمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج اوست و گاه در این وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود منفعت بزرگ می نماید و اخراج خون در یکبار

مقدار کم اختیار کنند و روغن گل مضروب بسرکه بر سر نهند بار تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و بعد از آن هرگاه مرض منتهی رسد و مریض بهذیان و اختلاط کلام باشد

بگیرند بنفشه خشک و پوست خشخاش جو مقشر تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدو و برگ گل بابونه در آفتابه آب بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیم گرم بر سر ریزند

و از طشت بازآب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین هر روز بمرات تطول کنند بعده تنزل سر بروغن بنفشه مضروب بشیر زنان کنند یا روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نمایند

اگر هذیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند و دوای مسکن می کنند و اگر طبیعت تعقل باشد حقنه لین حوالی در دهند و شربت بنفشه آب انار

میخوش آشامیدنی است و نافع تر از این ماء القرع بجلاب است و غذا از کدو و اسفاناخ و بقله یمانی و کاهو و خیار و قثا و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و بادام مقشر سازند

و هرگاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد بیضه نیم برشت و ماهی تازه و بچه مرغ غذا سازند هرگاه مرض زائل گردد تا زمانه

دراز از تناول اغذیه که در آن حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب بپرهیزند که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض را عسر البول عارض

میشود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک بر زهار ریزند و روغن شبت و روغن بابونه مالند صاحب کامل و جامع گویند که اول در این مرض ابتدا بفصد رگ باید کرد و جوق

و بس فصل و غیره مساعدت کنند و اگر قوت قوی باشد چندان خون برآرند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد و اگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق

باسفل کنند بدان انتفاع یابند اگر مریض طفل باشد بر کتفین او حجامت کنند و مقدار حاجت خون برآرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و در دوم و سوم باشد اگر

قوت قوی بود در روز چهارم تعرض بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمر هندی نوشانند و روز دوم مزوره مانند شوربای چوزه مرغ و مزورات

مخروه و آب انار ترش غذا سازند لیکن اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی هر واحد بقدر حاجت با آب گرم مالیده صاف کرده نیم گرم

وقت سحر بنوشانند یا عرق اجاص یا عرق خیارشنبر با آب نیم گرم بدهند یا شربت ورد و سکنجبین و آب سرد بنوشانند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود مطلق آب

لباب نیم رطل و بیست درم شکر آونده هر کدام ازینها که میسر آید مریض تناول او مسهل باشد بدهند و اگر مریض استعمال حقنه سهل باشد بموافق تر بود بنا بر اجتذاب ماده

باسفل لیکن با آب چغندر بیاورقیه و مری یک اوقیه و روغن کنجد یک اوقیه و تربد ابیض حقنه لین جو مقشر کوفته بیست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بیست عدد

هر یکی را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل از آن صاف کرده در آن ده درم خیارشنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم نمک لیتی

بر آن انداخته حقنه کنند و تا وقتی که طبع قبض شود و مریض متحمل حقنه نباشد شیاف از خطمی و بوره و نمک سرخ و شیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند هرگاه نقیه

بفصد و تلیین طبع کرده شد روغن گل با سرکه و گلاب هم کرده سر را خود دو پارچه کتان در آن تر ساخته بر سر باز نهند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند و جمله

می باید که درین مرض عنایت بتبرید سر و ترطیب آن بغایت دارند و عضلات ساق و ساعد را ببندند و قدمین را بمالند و هر صبح ماء الشعیر جهل درم با ده درم شکر

طبرزد و اگر مسهل کرده باشد بار دوم اگر سرد باشد نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و اگر معده مریض ضعیف باشد

قبل تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر با آب انار بدهند و یک نیم درم اسپغول بر آن انداخته و تخم کدو و تخم خیار

وتخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در تب دوده هم ازان رنج طلا آب نارمیخوش و شربت تمر هندی سید بیند و اگر حرارت شدید نماید و سوزش و تشنگی قوی گردد یا سم صفراوی بود بالقرص کافوری یا ماء الشعیر بقدر مقدار چهار اوقیه بایدداد و تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر بدهند و ترشی ترنج اندک جلاب هر وقت نوشانند و مانند مینوال اندک روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر ممکن باشد ساعت بساعت بدهند و باید کمتر بدهند موقت و قریب منتهای مرض بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود ماء الشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا خشخاش با آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید آش جو و مزورات معمول کنند و قلقاس و اسفاناخ و مثل آن و کعک بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا امثال مغز قنادر و مغز خیار تازه بخورانند و جهت اصلاح مزورات بمعرکاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض و فرش سرگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل سیب باید و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و حوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد کرده در آن برف انداخته باشند و بید و بادکش از بعید بجنبانند بنحوی که هوا بمریض برسد و برودت او بدان موذی نگردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحرارة و البرودة قبل از آن داعراض که باین مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد و بسبب پیچکان و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن کدو ترکرده بمالند و لته را بروغن بادام چرب کنند و یا بهر دو لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بر سر و کدو مضمضه نمایند و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد ترکرده بر سر نهند و از مالش قدمین بدست نمایند تا بعضی کرده آید که طبیعت کلیه بانحو اختلاط ذهن افاقه میکند اگر بعد تراشیدن موی سر ادویه طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات بحران باشد باید که حیلها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب و سلاح جوی است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو بنوعی که از طبوخ بطریق اسفیدباج خورانند و شیر دختران باندک روغن بنفشه بر سر بمالند و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و هیچ اقسام آب شیرین جوش داده و پارچه یا قطعه برگ اسفنج دران ترکرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشد استنشاق نمایند و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب کوکنار خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر از او بدان دو حبه بگلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او بیهوده بکار گردد و این از جهت سمیت صفرای محترقه می باشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و برو بعضی دوستان که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر سازند و کلام لطیف تر کنند و شخصی که او را در صحبت بغض و عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کند مثل او نیاید و بچیزیکه او در الغضب آورد یا غمگین سازد تحریک او نمایند که آن در حدت مرض او بیفزاید و هرگاه بیمار را سبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فوت و فقدان حرارت غریزی بعمل دن دا خماد آن باشد باید که آن را بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد او را شربت بنفشه ترکرده و یا العرق اجاص یا تمر بت آن بدهند و یا شافه بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب سیب با گل قیمیسی و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب بدهند و به و امکند و سیب شامی در گلاب ترکرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور نهند و همچنین در سائر اعراض که این مرض را لاحق شوند عمل نمایند و بتدبیریکه در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض بانچه مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که دران کعک ترکرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب گوشت بچه مرغ یا اسفیدباج یا تیهو یا کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض از علاج او و کثرت کلام بدان نکنند و خدام او را آرام کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوای جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض با خلاط شروع کند باید که تدبیر

مریض تدبیری نمایند که در وقت مرض میکنند تا آنکه رسیده رسد احتراز کنند بعد از ان تدبیر ترطیب بطریق ما تهیه از امراض فرمایند جرجانی در ایلاقی می‌نویسد که سرسام
دموی بعد فصد بر سر نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این علت بارد بویا مانند آب سیب و آب نیلوفر و گلاب و صندل اندکی کافور بهم آمیخته
و بکار برند و این نطول بر سر سازند بنفشه و نیلوفر و برگ خرفه و کشنیز تازه بابونه گیشت همه را در آفتابه بآب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود در آفتابه
پیش بینی مریض کشایند تا بخار او به بینی رسد و در گشت کنند و روغن گل بران انداخته آنگاه بجوشانند و چادر بر سر بیمار کشند تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب
آفتابه بر سر او بچکانند و اصل در استعمال طلی و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عرق خارج سر ورم کرده باشد چیزهای محلله
با آن بیامیزند و اگر در هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال این حقنه لین نمایند که کشک جو ده استار بنفشه و نیلوفر هر واحد
یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم از ان بگیرند و یک استار شکر سرخ
دران حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود جوارش الفواکه
از تمر هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیار شنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر تمر
سی درم تمر هندی و سی عدد آلو سیاه در آب تر کرده بیست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد شب و وقت صبح آب ده درم اسپغول و هفت درم
شکر در آب انار ترش و شیرین بدهند و جذب ماده باسفل کنند بمالیدن پاها و غیره که مذکور شد و در ابتدای مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین با اندک جلاب
یا سکنجبین ممزوج با آب سرد یا گلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد تبریدهای ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه یا جلاب
یا شربت آلو یا آب میوه با شکر بدهند و بعد یک دو روز اندکی کشکاب تنک باید داد و اندکی سکنجبین بحفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در
تاریکی و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی اطلا کنند و بویانند و آنجا که ماده مرض صفرای محض
باشد نگاه کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد بتسکین و تعدیل و استفراغ
در ترتیب علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت
آلو و آب تمر هندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه بدهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه
درین علت موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیار ترش با شکر بدهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناخ و مزوره ماش مقشر یا کاهو و اندکی کشنیز
دهند مزوره خیار به روغن بادام و اگر ترشی خواهند طفیشل از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر با زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش
و مزوره سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی
کشک جو سبوس گندم هر یک یک مشت همه را در دو آثار آب بپزند تا به نیمه آید مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار
برند و این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بیست درم لعاب اسپغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم سفیده مرغ دو عدد همه را باهم بزنند و بکار برند و آنجا که بمسهل
حاجت آید از بنفشه و تمر هندی و شیرخشت سازند و اگر از سر فایده باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیار شنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز
حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقه کتان سرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه نهند و روغن گل و گلاب و اندکی
سرکه بهم زده بر سر نهند تا آنکه هذیان باشد و سخن بیهوشانه گویند نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند و هر شب
تا بمقعد و کف پا و بینی او بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم و کشنیز
و بنفشه و برگ بید بپزند و پای او دران آب نهند و بشویند و اگر غشیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت اسهال اگر از حد بگذرد رب سیب و رب به و رب ریباس و رب غوره
و شربت انار و شربت لیمون و پوست انار و انار و رب سیب بدهند و بر معده بویند زعفران و مورد و آب سیب و به ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آید
قرص طباشیر و شربت انار و شربت غوره بخورانند و بیست درم بسماق نانک بلطف نافع بود و غذا اسفیدباج شیر و سماق و چاورس مغز بادام بریان سازند

وچون عرق کثرت کند حتی که ضعف آید گیرند آب به و صندل و بان روغن گل آمیخته بیزند آب مانی شود بر مقابر مفاصل بمالند و اگر روغن گل با رغم به
یا روغن آمله با آب خوشه انگور بهم آمیزند بمالند نافع باشد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت مساعدت کند فصد هم [illegible]
این حلیب آلو عناب سپستان هر یک عدد [illegible] تمر هندی [illegible] درم مویز منقی [illegible] درم برگ عنب الثعلب یک [illegible] ترنجبین [illegible] درم [illegible]
جوشانیده صاف نموده بقدر قوت [illegible] گرفته [illegible] بزیادة بحسب قوت [illegible] مغز خیار شنبر مالیده صاف کرده بنوشانند [illegible] اسهال [illegible]
بمار [illegible] و لعاب در ترنجبین منفعت بهترین علاج است ترنجبین [illegible] بعد اسهال لازم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و عناب [illegible] اگر حدت
مرض کم گردد و حرکات او مختلف باشد ماء الشعیر از آن قطع کنند زیرا که در آن غذائیت ست و اگر چه اندک باشد [illegible] شربت آب نیلوفر [illegible]
و آب هندوانه بشکر یا سکنجبین با لعاب اسپغول ساده فقط اقتصار نمایند چون مرض انحطاط یابد بفصد [illegible] باشد [illegible] شیر [illegible]
به سوده [illegible] برگ بید [illegible] برگ عنب الثعلب [illegible] روغن گل [illegible] آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل [illegible] بر سر [illegible]
و هر گاه بسبب انحطاط مرض متناقص [illegible] آن احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر در انجا ضعف [illegible] باشد با ماء الشعیر [illegible] پوست [illegible] کاسنی
تخم آن افزایند و هر گاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن [illegible] تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن کدو و روغن [illegible]
نوشانند و اگر عضوی تشنج [illegible] در جسم [illegible] ظاهر گردد بعلاج تشنج مشغول شوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض از ازاله شفا یابد و بقیه [illegible]
و قوت عود کند لزوم تمریخ [illegible] بتبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که بایں طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین رطوبت [illegible] بهر آنکه [illegible]
و حرکات او حرکات مختلف بسیار می باشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا تغذیه او کنند مزورات حصرمیه باشد بعد از آن بجوزه مرغ [illegible] رطب [illegible] نقل کنند
و آنها را بسازند باین طریق که در آب غوره اندک گشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار [illegible] بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند [illegible]
انتقال بدان نمایند و اما علاج نوع دموی آن آنست که در ابتدا الفصد هر رگی که عادت فصد او بسیار باشد بزنند بعده چند [illegible]
نمایند بعد از آن چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس از آن اگر محتمل اسهال باشد [illegible]
کنند قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند لزوم ماء الشعیر با سکنجبین معمول آب عناب آب به یا آب سیب یا مجموع این همه سازند باید که سکنجبین [illegible]
ازین آب با داخل کرده [illegible] سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب [illegible] واجب نیست که در طعام صاحب این علت و شراب او خشخاش داخل شود زیرا که
در آن قوت حبس ماده [illegible] و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه از آن تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حلق [illegible]
دهن جاری شود و چون علت منحل گردد مزورات متخذ از سرکه و شکر [illegible] کاسنی مسلوق [illegible] بسرکه [illegible] مسلوق غذا سازند بحسب [illegible]
و تغیر اوقات غذا تصرف نمایند اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود یا نضج نیابد نباشد اعاده استفراغ بحسب احتمال
قوت نمایند و تدبیر [illegible] غذای او بحسب [illegible] کنند چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول در بچه ماکیان مطبوخ بسرکه و عدس مقشر باشد بعده
بگوشت بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلاء تخمه حذر کنند و دیدیم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض رجوع شد تخمه بهم رسید و از آن حمیات [illegible]
عارض شد و بعضی را دق لاحق گردید **ابن الیاس** گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام [illegible] فصد سر [illegible] اخراج خون بقدر قوت
و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام ضعف [illegible] حجامت [illegible] از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت
بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بیست عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بیست درم
بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بیست عدد و شکر سفید بیست درم سازند
و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم
تاخیر کنند و درین حالت تعجیل [illegible] اولی از تاخیر است باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب سپستان

هریک بیست عدد نیم کوفته (؟) آب بپزند تا به نیم رطل آید تیر خشت ترنجبین خیارشنبر هریک ده درم بدان مالیده صاف نموده بنوشند و غذا اول آخر روز
ماءالشعیر دهند و چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود بخار به بارد مقوی دماغ مثل صندل لیمو و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند
و اطراف به آب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی مالند کما آنکه نمک طعام مالند و چراغ کدو خیار بر سر نهند و یا چینی بارد مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر سرخ
و گل کدو و برگ آن بویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و نقیع آلو و شیر تخم خرفه و تمر هندی با شکر سفید سازند و آب ترنج یا به تنهایی
با شکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشره بنوشانند و ترتیب دهند لعاب اسبغول بجلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علامتش صرف عنایت به تبرید
و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار تفریق سرد روغن بنفشه و روغن کدو بر سر که بهر تقویت دماغ و منع قبول آن ماده را و اسهال طبیعت
به ماءالفواکه و مطبوخ آن و آب بقوع مشمش و آلو نمایند و صورت تسهیم آنها نوشانیدن جلاب و صباح از تمر هندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو
هر واحد بیست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار بر غذا بر ماءالشعیر مطبوخ در آن خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت
بنفشه و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر کدام از اینها که بنوشند نافع است و تخلیه بدانند که در سرسام دموی گذشت استعمال نمایند و چراغ کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب
سبز بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع ست زیرا که اسهال برفق
کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و آن تدبیر در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی درجه
مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنای ده پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و در آن ده درم
شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر تطفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو
مدار و قیه لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه روغن بهم زده بدان حقنه کنند که این تطفیه عجیب لهیب حمی و سرسام اول آن نماید
و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درین وقت بسوی سر صاعد باشد و ابقراط گفته که سرسام جمیع اجناس خود قتال ست و در حمیات حاده
چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام یقین نمایند خجندی گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون
بقدر قوت و تلیین طبیعت به آب میوه که مثل تمر هندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و نخالج و تمرات بعمل آرند و از اغذیه ماءالشعیر محض به آب انار دهند
اگر سرفه نباشد و الا جلاب با زعناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر بادی سهر بود شربت خشخاش و از اغذیه ماش مغز بادام شیرین
یا ماءالشعیر مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای لینه و مسهلات مشروبه مثل شیر خشت و ترنجبین و تمر هندی و در روز هشتم زیاده مشتم کنند و این مطبوخ نافع این
علت ست و نسخه آن همان ست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بجای وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم ست و در روغن بادام
شیرین یکدرم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمر هندی و عناب و بنفشه بنوشانند
و اگر حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خرپزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک
پنج درم رب السوس مع درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع ست بنفشه
خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبة الله
گوید اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد ممکن نبود رگ پیشانی بزنند یا اخراج خون بمقدار حاجت
بیک دفعه نمایند و ماءالشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع به آب تمر هندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت
قبض باشد شربت آلو و خیارشنبر به آب تمر هندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد
از آن قصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند اگر از مشروبات اسهال نشود
حقنه لین بعمل آرند و اگر مریض قریب انتهار سد بخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول اسوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند تا اگر بدن ممتلی باشد

آب سیر نماید و تحت وسعهای سبزه مرطبه بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بروغن نیلوفر و بنفشه در بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم خوابانند و چون صلاح باید مزوره ماش کدو و سماق خدا سازند و اندک لیست حه مغسول آب گرم بشکر و آب سرد به سنند و چون آثار صلاح پدید آید تیاگی شوربا مزوره سماق و یا مزوره حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند چون بران ایام بگذرد و صحت روی کند در حمام داخل نمایند و بخورانند مرغ و ماهی و صحو روغن داخل نماید و از غذای بسیار حذر کنند تا معده فاسد نشود و تدبیر اساده ببادرت او نمایند **انطاکی** گوید که در سرسام مبادرت بقصد و تبرید با اخراج ماده بد آنچه تعدیل او کند از مسهل و غیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در برسام بسبب احتمال عطسه که آن امضرست و صاحب سرسام را تا دل نیست جو و تسر آب آنچه بید ماء القرع مشوی بعد طلای آن تا رده تبسر که سرشته و خوردن عدس وغن بادام و طلای سر بجراده کدو و روغن گل و شیره زیان زعفران مجرب ست و ستن بابها الطبیخ سویس بمکت به یگاه تر انطیس متادی گردد و در قوت احتمال بعد فصد رگ پیشانی حجامت ساقه نمایند و در قوت بنفشه تبحاران سازند بکثرت خورانند **گیلانی** مینویسد که سکنجبین در مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار از ان دماغ وجحت ضرر دارد و همچنین شربت آلو از ان بسیار نیک ست بر آنکه بین با وجود قمع و تبرید تر طیب و تسکین و منع بخار و ازلاق تلیین طبیعت ست و مخلوط نیست که دماغ را آنچه متصل بدانست ضرر رساند ایضاً می باید که کثرت حموضت نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و ز صرف او بود که مخلوط کنند بچیزیکه تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی ست اگر چه ممزوج باشد و از همه آنچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کند از جمیع سعطات و دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدید بود زیرا که از ستان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات تو یا اکثر حار اند ماء اشربه ماء نیلوفر آن شربت صندل ست و ماء القرع با آب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج تلیین طبیعت سحرگاه و قرص کافور دهند بنگام خواب و روز دهم لعوق بجلاب بارو سخورانند و طلب خواب ابشربه منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش تخم کاهو سوده در ماء الشعیر سر زید و طلای پیشانی بقیر اطا افیون و مثل آن کافور سازند و حقنه ملین سر در طب کرد و اینجا استعمال کنند چه است نسخه آن همانست که در قول جرجانی گذشت و در ان سفیده بیضه خام داخل ست و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ لین طبع و هنگام قرب انتهاء نوشانند در علاج قسم دموی است که قبل از زوال عقل فصد قیفال نمایند خصوصاً اگر مریض را فصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بعد زیاده بروز بقدر قوت کنند باید که تعویل بر قوت نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لا محاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت فعال اعضای رئیسه شناخته شود پس اگر عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود هرگاه این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد جر رگ دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند یا میان هر دو شانه بعد از ان برگ و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان بر آرند اگر فصد این عروق با اخراج دم با حتیاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب خون باسفل نماید و بعد فصد داول امر سکنجبین خصوصاً معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد دو روز غذا بماء الشعیر رقیق مفرد یا بسکنجبین سازند اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول بقبول حب با روه مثل چقندر کاهو و سرمق و ملوکیه بقلها یمانیه کدو و خیار و کنار و ماش و عدس مقشر و جو مقشر معمول آب میوهای ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد آلو بخارا و تمر هندی دهند و اگر طبع مائل بقبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین یا شیر خشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنه لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال باشد ماء الفواکه و نقوع تمر هندی و لعاب اسپغول و خیار شنبر و غیره دهند و از غذا بماء الشعیر مرکب بعناب آلو و سپستان یکبار یا دو بار اقتصار و رزند اگر طبیعت قبض باشد و اگر سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانه ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بغیر ایتدا تا آنکه مرض بانتها رسد و وقت بحران حاضر شود در وقت انتها تدبیر غذا بطریقیکه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت عود کنند از تناول غذای کثیر و از ستی در آفتاب و تعب و از خوردن حلاوات از تخم و جمیع و حرکت بسیار اجتناب نمایند **مؤلف خلاصه** گوید که در سه روز اول رگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب بنفشه و نیلوفر و لعاب بهیدانه

و جا کتی و بهند به ... هشتم ملینی دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند
چینی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات است سنای مکی گل نیلوفر و گل بنفشه سپستان گاوزبان هر یک نیم ... مویز منقی عناب سپستان
هر کدام بیست دانه مجموع باده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته در رطلی از آب گرم
بیندازند و تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبة و اگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص
طباشیر بدهند و رب سیب و گلاب بدهند صندل گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند و اگر بنطول احتیاج افتد بتدبیر که در قول نطول گذشت بعمل آرند
و باشد که در آخر سرسام زبان بسبب تحلیل ماده گرفته شود و بیمار بتکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل الملک و بابونه و گل بنفشه بر سر بگردن نطول نمایند
و بخار آن را در بینی بکشند ... شده که ماده سرسام بحران انتقال یافته بحجب بیخته در زیر جلد باعث اورام عظیمه صلبه گردیده و از مداومت نطلیه آب کشنیز تازه
تحلیل یافت و در غذا ماء الشعیر نهایت مفید است سدیدی گوید که این حقنه مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراوی است ماء الشعیر سی درم روغن گل
ده درم لعاب اسپغول بیست درم نیم گرم حقنه کنند و گاهی خمیره بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه مفید است عناب سپستان هر یک
ده عدد جو مقشر ده درم بنفشه خشک پنج درم نیلوفر سه درم چقندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بیست درم ترنجبین یا شیرخشت فلوس خیارشنبر
ده درم روغن کنجد پنج درم بوره ارمنی یک نیم درم و این ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمر هندی منقی پانزده درم خمیره بنفشه
پنج مثقال گلقند ده درم بدهند نیم مثقال و این مسهل در روز دهم یا پانزدهم داده شود فلوس خیارشنبر ده درم تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال
خمیره بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی نفع بخشد

علاج قلغمونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عرق زیر زبان و چهار رگ و عرق جبهه و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است و حکیم علی گیلانی فرموده
که در قلغمونی مبالغه در اماله کرده و ... محاجم اولاً بر کتفین پس بر قطن پس ... پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز
بعمل آرند و این بعد فصد اول و ایضاً استعمال مشمومات بارده مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذلک لطوخ و اطلیه و اضمده بارده
و منومه بر سر چنانچه در سر مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که قلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام غیر حقیقی است و سبب قلغمونی تعفن خون
است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علاجش سرسام سوداوی نمایند

علاج حمره و جمره دماغ و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد علوی خان نافع حمره است آرد باقلا
آرد جو روغن گل شیر زنان زرده بیضه نیمبرشت آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا مستعمل ... کزر
و خیار پوست خربزه عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند و این ضماد در انحطاط استعمال میکنند آس عدس بقدر کف گل بنفشه
مثقال اقاقیا ... شیر زنان و روغن گل و زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی
شیاف مامیثا صندل سرخ کوفته با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب آمیخته بر سر طلا کنند و **صاحب اقتباس** این بیماری را سرسام حقیقی نوشته گفته که اول
فصد قیفال کنند بفاصله دو سه روز رگ پیشانی و بینی کشایند پس معالجه سرسام صفراوی پردازد و شیخ می فرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج [illegible]
نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بجای نمله چون حادث گردد در سائر اعضای ظاهری حس منقسم بدو قسم میگردد یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت
در جلد ظاهر میگردد و دوم فرو رفته در عمق جسم و این را حمره جمیم نامند و جمره قلغمونیه نیز ازین قبیل است مشابه ... نار و حرکت آتش در حرقت و التهاب ... میداند
و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و اماتت آن مینماید و گاهی زائل میگردد بحسب قلت ماده و کثرت آن و جهت و صلاح آن و سبب ... گرم ...

که با ختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و جوش میخورد و گاهی مانند باریک رای میشکافد پس بسوی سحم و عصب و عظم میرسد و چون این علت در دماغ پیدا شود
ماده آن ارتقای خون فاسد با ختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ باشد اکثر آن است نوع واحد گردد و او آن ست که در شب منبسط میشود و بیشتر در آنجا اند عشای
موضوع قحف یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بین هر دو منبسط گردد و با تجمع ناس در عروق دماغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عمیق است
در دماغ عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک میکند چه دماغ تحمل مثل این الم نمیشود و نمی منی که اکثر بمشارکت عضو بعید متألم میگردد
فلیف که اینجا متألم شود و ماده حادة اکالة او را مس کند و فرق میان این و سرسام آن است که آن عقل را زائل میکند و ما دی تب مطبقه میباشد و چشمها
سرخ می گردد و با این علت تب و زوال عقل نمی باشد بلکه مریض در سر خود آتش ملتهب می یابد و بر آن طاقت صبر و قرار نمی یابد و علاجش این است که فصد
قیفال و رگ پیشانی و رگ صدغین هر دو و رگ زیر زبان بحسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بکشایند بعده بشربت ترشی شعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو
و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ و زرد برای جذب ماده بسوی خارج بر سبیل کثرت نمایند لزوم این جمله امور
نمایند چراکه کدو و خیار و برگ عنب الثعلب و برگ حی العالم و حضض اطراف بید و برگ بستهٔ نیلوفر و برگ اسپغول مقادیر مساوی علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند
و یا سفیدهٔ تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند
لاسیما وقت ظهور نقصان و کمی علت بعده جوشانده برگ بنفشه و نیلوفر هر واحد کف کمیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف برگ عنب الثعلب
دو کف بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده نیم گرم بر سر ریزند و ثفل آن تکمید سر نمایند و اگر ببینند که این بیمار را قلق میشود در هوا سرد کنند پس سر بنهند در
هر روز بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن و سیب بسیده و بجو و انرم کوفته در سرکه
ممزوج و با روغن بنفشه بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از آن خضاب غلیظ بنمایند و چون مرض و حلقا
یابد و قلق زائل شود و در نقاهت امانی بیند اگر قوت مطاوعت کند باین مطبوخ مسهل دهند برگ عنب الثعلب گل خطمی برگ خبازی هر واحد بست و پنج عدد
سی درم ترنجبین بیست درم آلو بیست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر توت شامی بهم رسد دو کف کمیر حسب دستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده
ترنجبین را در آن بقدر قوت علیل حل کرده هفت درم فلوس خیار شنبر در آن مالیده نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند
و هر گاه اندک بقیه مرض ماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که در آن قلیمیا باشد و اشد قوت او شیر خر پرورده باشند بقدر طسوج و در شیر دختران حل کنند
اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار در آن انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر از این راحت یابد
و در چشم او اشک نیاید ترو ماین سعوط نمایند که مریض از این صحت یابد و اگر اشک سائل شود از آن راحت نیابد شیر دختران با پستان بر سر دوشند و پیمانها
یا پارچه مبلول با آب طلع و گلاب با اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر نهند و نمایند و مسکن و خوابگاه مریض جائی کنند که در آن هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از شعاع
آفتاب و قرب آتش حذر کنند و به بنفشه و نیلوفر و آب سرد پاشیده بویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصا الراعی با شیر دختران سعوط کنانند انتهای نفع بخشد و کاه
عصی الراعی طحلب برگ اسپغول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و این ضماد در اوائل این مرض و در اواخر آن نیکوست و اما نطول صلاحیت استعمال ندارد
مگر در آخر این مرض و اگر باین علت در ابتدا تب لازم گردد و بر روی نبض متشنج نمایند فی ظاهر شود بی شک علیل هلاک گردد و اگر خیر فاد مع ظهور تب زرد گردد
و اسهال اواعارض شود و خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند مسیر هندی در شرح
اسباب مینویسد که دیدم این مرض با مع علامات او که لعوقی برنهار حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش مو کید
فاد زهر و مارچیل دیا ئی نمودم و صحت یافت و حمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج حطانی است که بعید لیشر عش باید بهر آنکه از قانون شرح آن حمره بیمار
در صبیان مرض واحد ظاهر میشود و رازی در حاوی کبیر نوشته که گاه مرض شبیه بقرانیطس بغیر تب عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن از ورم
ست لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که سر دیوار را بر جهد و گاه بر بستر بغلطد و گاهی بقوت بنشیند و گاهی بخسپد

بیفتد و مدارک نبض او تغیر متواتر و سرعت عارض شود و بول او رنگین گردد و با شدت ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بو دهند بسر
خارج گردد و این مرض اکثر در بیست روز قتل کند و گاهی تا چهار روز کشد و احدی از ان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها
مثل حال مطبوقین بود و بعد از ان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها با ختناق بود شیخ میفرماید بعید نیست که سبب این
علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر گردد مثل معده یا شد چون آن را تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و اد امستوش و فاسد
گردانند و عقل مختلط گردد و عطش تجفیف نواحی او مری و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد قرشی میگوید که این مرض اکثر دیده ام هنگامی که
وبا عارض میشود و احدی را ندیدیم که از ان خلاص یافت و کسی ندیدیم که در اول روز از ان بمیرد بلکه هر کسی که این مرض عارض میشود ضجر و قلق آن را اشتداد
می نماید و قرار نمی یابد بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه یکبارگی ایستاده میشود و همواره
حال همچنین میباشد تا آنکه سست گردد و میمیرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض میشود و اطبا از مشاهده این
مرض حیران میشوند و اکثر بمریض نسبت میکنند که او این افعال باختیار خود میکند بارادهٔ اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی
بعض اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر اختلاط گردد بلکه اکثر از
ایشان از افعال خود که میکنند عذر می نمایند و میگویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اکثر کسی که مس نبض آنها میکند در ان از حال صحت
تغیر نمی یابد لهذا انکار مردم بر ان زیاده بود در تحقیق صدق کلام مریض درین باب میکنند حتی که مریض هلاک میگردد و درین مرض عارض میشود وقتیکه عفونت
شدیده قلب پیدا میشود و از ان انطفای حرارت غریزی لازم میگردد و کرب شدت میکند و درین هنگام در نفس تنگی عارض میشود و بسبب تجفیف
اعصاب مجه که بنا بر قوت حرارت چون این اعصاب خشک میشوند تحریک تام سینه ممکن نمیباشد و لهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد بسبب انطفای حرارت
غریزی نبض ایشان متواتر و سرعت عارض نمیشود بنا بر آنکه حرارت غریبه تا بمجاری بول منتهی نمی گردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود و گیلانی میگوید
امید است که قرشی ایام مرشته باشد زیرا که حدوث وبای نیز اکثر ایام عارض میباشد و گاذرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب
عجیبه نیست و مثل این در کتب طبیه ندیدیم و نه از آبای خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اشتد آفت ایلای بربست و بالیخولیا میگراید بعد فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و غذا کنند و پس از نضج ماده مسهل سودا و حب افتیمون
تنقیه نمایند و بهم تبرید و ترطیب با لعاب شیرهٔ خشخاش و ترنجبین جهت تقطیع و تلطیف ماده سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب و بعد تنقیه ضمادات و نطولات
مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یکتوله سائیده بشیر دختر یا ز آمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع و بیخوابی بسبب خشکی دماغ
فائده تمام میکند و نطول بابونه تمام گل سرخ اکلیل الملک گشنیز خشک ... بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی جدا جدا مطبوخ و دس
نیز افزوده اند و ایضا بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب نسرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم برسر نطول
کردن سودمند است و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بر سر مالند و ایضا
روغنهای مذکوره و شیر زنان و زعفران در گوش و بینی چکانند و در تنویم علیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت در سرسام صفراوی بنگرند و غذا ماء الشعیر مزوره و مانند آن
دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و چوزهٔ خروس دهند و از فصد حجامت و از کار بسیار منع کنند **اقوال مهره** صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ باسلیق وقت
صبح زنند و وقت شام رگ صافن کشایند جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر مالند
و شیرهٔ تخم خرفه و خیارین مغز کدو هر یک ... و تخم کاهو هفت ماشه و گلاب و بید مشک ... هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل از هر یک دو توله داخل کرده
بنوشانند و غذا شیر برنج و یا فالوده شیر برنج یا آش جو شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و حمام نیم روزه ... تدبیر بعمل آرند که خواب آید و تنقیه دماغ

[illegible] کند بعد از اول بار تعدیل مزاج نمایند و صندل [illegible] با عرق شیر ریحان بکار برند خجندی گوید که نفع [illegible]
اصل السوس [illegible] کوفته [illegible] و ربّ [illegible] و شکر سفید [illegible] نمایند و غذا ماءالشعیر [illegible] تمام [illegible] مطبوخ تمام [illegible] اصل
[illegible] نیلوفر و تخم کاهو اصل السوس [illegible] ترنجبین [illegible] سپستان [illegible] بسفایج [illegible] تا بهتر [illegible]
[illegible] خیار [illegible] یک [illegible] روغن بادام یک مثقال [illegible] دهند و غذا [illegible] انگور [illegible] ماءالشعیر
و این نطول نافع این مرض است بابونه شبت شاهتره و بنفشه مساوی جوشانیده نطول کنند و [illegible] سر [illegible] روغن بادام [illegible]
نمایند [illegible] سهل [illegible] گل سرخ [illegible] بادام [illegible] شاهتره و عناب گلقند [illegible] نطول [illegible]
[illegible] شاهتره طبری گوید که در سرسام [illegible] ترک [illegible] مزاج [illegible] اول مرض البته واجب است بلکه لازم ماءالشعیر [illegible] شکر نمایند و غذا [illegible]
مثل [illegible] مانند آن [illegible] هرگاه [illegible] نضج ظاهر شود [illegible] مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس [illegible] منقی [illegible] عناب
سپستان [illegible] شیر [illegible] تخم [illegible] یک [illegible] مطبوخ [illegible] از آن [illegible]
[illegible] حیاء [illegible] روغن [illegible] بنوشانند [illegible] اگر [illegible] باشد و این مرض [illegible]
[illegible] ظاهر شود [illegible] آنچه واجب بود [illegible] کسی که [illegible] از زندان [illegible] قطع کرد
[illegible] ظاهر شود [illegible] هرگاه مرض انحطاط پذیرد [illegible] دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت [illegible]
آن باشد و شیر [illegible] دختران بر سر دوشند [illegible] نمایند [illegible] شیر [illegible] تا منجمد گردد بعد از آن برگ خیاری [illegible]
[illegible] شیر [illegible] روغن [illegible] روغن تخم خیار [illegible] چون [illegible] گردد [illegible]
[illegible] آن غذا سازند [illegible] فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سخنهای [illegible] نزدیک او کسانی باشند [illegible] باشند [illegible] این مرض [illegible]
و سخن [illegible] آنها [illegible] سعید گوید که علاجش استفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر [illegible] این [illegible]
[illegible] جوشانیده [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] ماءالشعیر [illegible] نیلوفر [illegible] بنوشانند [illegible]
و [illegible] نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشد بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام [illegible]
[illegible] غذا سازند و شراب ممنوع [illegible] بنوشانند و بکثرت خواب [illegible] ایلاقی گوید تا [illegible] علامات نضج ظاهر نشود استعمال [illegible]
[illegible] ماءالشعیر [illegible] بنوشانند [illegible] روغن بنفشه [illegible] شیر زنان بر سر دوشند [illegible] سرسام [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن بنفشه [illegible] مطبوخ افتیمون بنوشانند [illegible]
مزاج [illegible] روغن [illegible] شده [illegible] مطبوخ [illegible] مقدم [illegible]

علاج سرسام بلغمی

[illegible] اول فصد کنند [illegible] منضج [illegible] یک مثقال اصل السوس [illegible] کوفته پرسیاوشان [illegible]
[illegible] جوشانیده صاف نموده یک نیم اوقیه گلقند حل کنند بار صاف نموده [illegible] اوقیه سکنجبین [illegible] صبح نیم گرم نوشانیدن [illegible]
[illegible] تولہ [illegible] تولہ نوشانند [illegible] جوشانیده روغن گل [illegible]
و ضماد [illegible] عسل [illegible] آلوده [illegible] پوست [illegible] گرم [illegible] معمول [illegible]
[illegible] گرم [illegible] هرگاه [illegible]

روغن گل یا روغن سوسن ترکرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه عنصل نمایند و جندبیدستر قدری بیفزایند و بابونه زیاده کنند و ضماد موی سوخته انسان
با سرکه بسر شستن بسیار نافع است این ضماد والد علوی خان بغایت سودمند کما فوق برگ گل بنفشه اسطوخودوس هریک دو مثقال جندبیدستر اکلیل الملک عود هندی و
صعتر هر یک دو دانگ ماش مقشر نیم بیک کف کوفته بیخته بروغن گل و نسرین هر یک پنج مثقال سرسیر زعفران بقدر حاجت سرشته بعضی یکبار آمیخته بعمل آرند و اگر حاشا
و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان و سرکه گشنیز بیخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه آمیخته بر ساق و ران
و قدم ضماد کنند جذب ماده بسافل کند و ایضا بسر جذب ماده حقنهای حاده و حمولات قویه و بستن ساق بیاید و مالیدن پاپوش بکار برند و از آب سرد سخت پرهیز کنند و جندبیدستر با
دهن ورد در عرق بلوایان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع مشمومات اجتناب نمایند چون خواب مستغرق شود بیدار کردن آوازهای قوی و تحریک اجزاء آن بحیله
بیدار سازند خصوصا میان سر و دوام اطراف لالا از چیزی و شست سختی چنان بمالند که بیمار الم آن دریابد و بیدار ماند و محاجم بغیر شرط بر پای نهند و پا تیکه و ران ادویه
حاره چون خرد و خربق باشد بیشتر نفع کند هرگاه مرض بانتها رسد ضمادات محلل صرف مثل جندبیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل و عود صلیب آمیخته با تمام بر سر
با قدری سرکه عنصل و زیت بی آمیزش مداوم استعمال نمایند بعد از نضج تام بروز هشتم از مسهل بلغم حب ایارج تنقیه نمایند و در صورت بیهوشی آب نیم گرم برگ
اول حقنه کنند تا افاقه شود و پس مسهل دهند و بعد از تنقیه و مفارقت تپ غذا سفید خود مرشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطکی و عنبر یا دواء المسک معتدل
بدهند و یا جوارش جالینوس با عرقیات گاوزبان و عنب الثعلب و بادرنجبویه یا عرق گاوزبان و عنب الثعلب کیوره و شربت مرزنجوش معتدل حوراء و گویند که جندبیدستر را
خاصیت است در تقویت اعصاب و وجود نفع او درین مرض پس استعمال او با ادویه مسهله و غیر مسهله بدرن ادویه مقتضای حال اولی است و غرغره مستعمل
دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند نیز ایضا بهتر تسخین دماغ و تحلیل ماده باقی در نطولات مثل کندش و جندبیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند و چون نسیان
لازم حال نفس است دوام بیمار را جمع تواند تکلیف تدبیر باید ساخت نطولات مذکور بر شانه او باید ریخت غذا از اول تا انتها آب نخود حلوان یا جوزه مرغ یا نخود
با بادیان پخته دهند اما بالشت آب شوربای کم تریب و قنبر شکر کفس و روغن بادام و نیم سوی مرهم حار شیست بدهند باقی همه بلغمی علاج مرض دماغی ببلغمی صلاح بلغمی حسب حاجت بکار برند
اقوال اکابر سدیدی هیئو بسید که خردل کوفته با آب مغلی کدو آن خنی سمیشک سست بعد حلق راس یا فوق ضماد کردن مجرب من است از حکمای دیگر منقول کرده
که ضماد عصاره تمام بسر کردن و روغن گل با کلاب کذا تمام کوفته بسرکه حقنه روغن گل آمیخته و کذا نسرین طبیخ بسرکه و کذا اکلیل منقوع بعسل آنکه نرم شود با ادویه
سائیده بر یافوخ و کذا جندبیدستر بسرکه در روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجندبیدستر و سرکه روغن گل و کذا اطلای سرکه عنصل برده
و شب چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان بجندبیدستر بر جبهه و یافوخ و کذا ماروه و کذا برگ حناشت تخم او بسرکه
و زیت و شربت حماما آب نعنع بستانی بسرکه و روغن گل و شربت ضماد و شم تسلط و شم خردل یا شونیز بریان کوفته و در پارچه بسته مدام و یا شونیز را باریک سائیده
در خرقه بسته شم یا صعتر و شب و روز چند بار و یا پودینه کوهی و دشتی بدستور یا حاشا بدستور شم و ضماد پودینه مع جندبیدستر و کذا حاشا تنها با روغن بان
و سرکه و سعوط نسرین بسرکه بالطول جندبیدستر بسرکه روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و در اکثر اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته تخم انجره
و نطرون مع عاقرقرحا تدهین اطراف نطرون و زیت و نطرون گرمسیر بجاوه سر نمک گرم کرده بعد حلق راس شرب سنا و یا جندبیدستر و صبر و یا فلفل سفید
بجندبیدستر بماء العسل مع ماء حار و غرغره خردل آب بادیان کذا پودینه و حاشا و فربیون بروغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا سکنجبین عنصلی و سداب منقوع دوام
بعسل بر راس نافع است نسخه مرکب صنعت اقتباس گوید که اول مطبوخ ماده و شربت اصول ملوخیان یک تولیه باید و تولیه گلقند عسلی دو تولیه لیسا نه نه ماشه بالا
شربت اسطوخودوس منضج چهار تولیه در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک ست تولیه حل کرده نوشانند و یا ابیار الاصول مغز پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی
هر یک ماشه صمیل السوس مقشر بیخ کرفس یک هفت شقاقل افتیمون خراطین هر یک چهار ماشه مویز منقی یک تولیه اسطوخودوس ماشه انجیر زرد چهار عدد در آب جوش دهند
گلقند عسلی چهار تولیه سکنجبین عنصلی دو تولیه حل کرده بکار برند و غذا نخود آب بجوزه مرغ دهند باشد یا نان خشکه تا روز سوم جهت منع ماده و تقویت دماغ سرکه
روغن گل گلاب آمیخته نیم گرم بر تارک مالند و روز چهارم بالنضج تسلط تلخ و جندبیدستر و هر یک ماشه اضافه نمایند و تکمیل نضج و یا شونیز بریان و شم تلخ سنبل الطیب یک

چهار ماشه جدید مشک بود روغن گل و زنبق و نرگس هر یک یک تولہ در سعوط یا شویند و طلا و ضماد تا که مفتح بکار برند که این همه بنا بر جذب ماده میباشد و بلیس تیقه
بر سر بکار برند دیگر احیانا استعمال کرده میشود موجب بلادت جبل میگردد کذا فی البعض الکبیر سعوط ایست سهل الطیب مشعر تیز و کنند بقشر تر تیقه و بداشته شیاف
و چند بیدستر هر یک ماشه بکار برند یا تو پیسا اکلیل الملک و جعفر و سداب بابونه هر یک تولہ برگ کیسو بوده نخود دو کندم ورگ کنار هر یک تولہ نمک طعام دو تولہ
بجوشانند معمول العمل آرید و یا جماد جامع الحوامع بکار برند سعوط خود دوس یکتوله ال بنواتس مقشر شیر خوسوده برگ مورد و تخم خشخاش یک یک تولہ عود صلیب دو ماشه
یکماشه مصطکی سه ماشه در گلاب عرق گل و زردی بیضه مرغ سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند کذا فی العمل بهوش می آرد و عدین اتنابعا اصلاً کید برد نفیرا
صابون طبیع را کستانیده روز هشتم اگر بهوش باشد تلیین طبع نمایند باضافه برگ سنا دو تولہ و ریوند خطائی و ترید سفید هر یک ماشه و زنجبیل سه ماشه و خیار
زر چینی یک هفت تولہ روغن بادام هفت ماشه شربت سطو خودوس سهل علو خیان چهار تولہ حب الاصول نه کور لیکن باید که وقت شب حب ایارج نه ماشه
بخورانند و وقت دو بجر نخود آب نیم دهند و وقت شب مالش به شوربای مرغ دهند هم حب الاصول کور نوشانند باضافه تربت بند ری و حاره چهار تولہ و فرق
هفت ماشه بهین طور چهار سهل دهند و یا زیاده تا تنقیه تمام حاصل شود تا که هوش و انوشیدن داشته باشد سخته جات و علو خیان استفراغ نمایند لیکن نخست
باید که آب نیم گرم و نمک هندی حقنه کنند در روز دو سه نوبت یا کم و زیاده تا افاقت آید پس تنقیه دماغ و بدن به طور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل
مزاج و تقویت دماغ معجون فلاسفه و اطریفل و شجرینا دهند و مصطکی سطو خودوس یک یک ماشه در گلقند عسلی یکتوله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است و هجین حب
یکماشه در عسل یکتوله یا ماء العسل و کذا قرص کذالک تا ابو سهل گوید که معالجه این غش باستعمال حقنه حاده باید کرد و همین مدان نقی و مرض تا انحطاط فلا علمی
از سر منحط گردد ضماد معمول از روغن گل و پودینه و نعناع و انار و سرکه بر سر مانند و به حقنه لطیف را بدو غن گل که در آن نطرون و عاقرقرحا حل کرده باشند
بعد از آن ضماد معمول از جند بیدستر و حاشا و پودینه کوهی به سرکه و عسل سرگذارند یا قیس یا اینها بسرکه عنصل یا سکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا با ایارج اگر
علت طول کند و رعشه ظاهر گردد و تکمیس رنگ کرم باید تدبیرات سرا حقنها و ادویه مدر بول استعمال کنند بو علی می نویسد که اگر مانع باشد و خون به
غالب باشد و لا فصد کنند بعد از آن حقنه حاده استعمال نمایند و جبت دماغ کسیده بر شیشه مطبوخ بخور او عسل قی آورند و مریض را در خانه روشن دارند و استعمال
در سبات بالحاح و انتباه منع نمایند و در اول برای منع ماده روغن گل و سرکه آمیخته بر سر طلا کنند و بعد دو روز از ابتدای مرض جند بیدستر بآن مخلوط کنند بجای سرکه
سرکه عنصل گیرند و آب مرزنجوش و گرانه کرده ابتدا حاجت و هنگام انتها خصوص ساخر آن بکل سرکه کنند بعد از آن پیش نطرون و تخم مازریون و فلفل و عاقرقرحا دانند آن به
بدن باشد و لطوخات قوی التحلیل و نطولات و سعوطات سیر اعراض لطیفه که در آن حاشا و زوفا و پودینه و جند بیدستر و غیره به سرکه عنصل و سایر تدبیر در علاج امراض دماغی بلغمی ذکر شد
استعمال نماینده چون عنصل خصوص صاحب پیر استعمال کنند انتفاع بسیار یابد و ایضا سائر محرکات لطوخ خردل بر سر استعمال نمایند و مدام دلک اطراف و غمز آن کنند تا آنکه
سرخ شود و مریض متالم گردد و این عظیم المنفعت است چون سبات غرق شود سوی سر ایشان بکشند و بعضی از آن بکنند و بر تقادیر دیگر نفقر و حجامت نماید بسیار نمیند
بغیر شرط و گاهی هنگام احتیاج با ضرورت خون با شرط محتاج می شوند بکسی اکر ایشان غذا دهند مثل آب نخود آب نخود با آب کشک غلیظ سازند و چون غذا دهند بر هم
اطراف او چند ساعت ادام نمایند تا بجانب بسوی فوق منجذب نشود و اگر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود و خاصه چون ارتعاش بعض ظاهر گردد
دو ثلث مثقال جند بیدستر بآن که سقمونیا کمتر از آن باید که بنوشند بخور اسد و اگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف افراط در تسهیل باشد از سقمونیا اجتناب کنند و بجند بیدستر
و بر تبدیل مزاج و دل استفراغ اقتصار ورزند و اولی استفراغات آنست که حقنها باشد و اگر بعیر آنها مضطر گردند ایارج فیقرا یکدرم با ربع درم تخم حنظل و ثلث درم
بلیله و نیکدانگ مصطکی بخورانند اگر تپ شدید الحرارة نباشند و اعتماد این امر باشد که این اسهال خواهد آورد و اگر بدان یقین نشود حمولات یا شیافات مع استعمال این
مسهل بدارند تا که هر دو به اسهال اعانت کنند بعده تکلیف برای آن آگاه سازند و چون آب از فسیان از زوال بار عارض شود بسر کنند ران و بشکم از آب مطبوخ بابونه
و اکلیل الملک و بنفشه و اصل السوس نطول سازند و مثانه را غمز کنند تا بول کند و چون مرض با نتها رسد و به انحطاط بیدید مریض را در گهواره و جنبش دهند و بعد از آن
اندک ریاضت و بدن مالیدن استعمال نماید مجوسی گوید که معالجه صاحب این مرض حقنه حاره باید کرد تا ماده از اعلی به اسفل جذب کنند و در خانه وسیع معتدل

ندو تشنی کند تابستان یا عتدال هندوستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با سکنجبین عسلی آمیخته اندران زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و نخود آب معه زیت
و نسولی زیره و شبت و دارچینی غذا سازند و چون نضج در سن است یا این ماء الاصول خفیف بنوشند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس
بادیان انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب که دام یکدرم اسارون سلیخه هر کدام یکنیم درم تیخ اذخر فقاح اذخر مسلوخ ده درس هر یک سه درم مویز منقی بست درم
جوسیاه در منظل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده بر سر جلیل رم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران حل کرده صاف کرده زرنیخ دوام یکدرم افزوده
نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندر افرودیسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد و تب نیست که نشسته باشد این مرض که ... بر سر که روغن گل بر سر بریزند و چون حس
با حماله آید جند بیدستر پودینه بر پیشانی طلا نمایند و کند ش علیه آورند و اگر دوا انجا تب ظاهر باشد ازین ماء الاصول حذر کنند و حیری سوای گلقند شکری بیست درم
ندهند و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشد بدهند و اگر تب قوی باشد بر بادیان مع ماء الشعیر و شکر اکتفا نمایند سکنجبین شکری بروری بنوشانند
و ما سوای این اشیای بارده رطبه جمیع فواکه اسپاشفتالو و سیب و امرود و مانند آن اجتناب نمایند اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست از البان خاصه
احتراز نمایند که آنها مر اضر رساند و ایضا ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و اصل ساقی اودیه به محکم بندند و بمالند و کعب پا باندک بورق نمی
و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر بأسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل باندک سرکه قطره بریزند تا بدین دماغ قوی گردد بخار مترقی
ازین مواضع قبول نکند و اگر تب نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود پس ازان هنگام بعد هفته یا ده هفته مطبوخ غاریقون و حب ایارج
و بعد ازان حب قوقایا تنقیه نمایند نسخه طبیخ غاریقون افتیمون سنای مکی ترنج ده درم اسطوخودوس پنج درم تربد مجوف محکوک ده درم بادرنجبویه ده درم گاوزبان گل سرخ
هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن
از اخلاط بلغمی پاک شود عطس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جند بیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک حبه و صبر جزو
صموغ را در آب شهبانج ترکرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه باندک روغن سوسن و بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن
سوسن روغن نیلوفر سرکه عنصل و آب انجام یا آب شهبانج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا العمل آرند جند بیدستر ده درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بورق
ارمنی خردل هر کدام سه درم کوفته بیخته با انجام یا آب مرزنجوش یا آب مر و بقدری سرکه عنصل بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و شحم فلفل و جند بیدستر و فرفیون تا
آن عطسه آورند و اگر فائده نشود باندک شلیثا با آب شهبانج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا العسل سکنجبین عسلی سرشته و اطریفل کبیر بدهند
و با ایارج فیقرا و سکنجبین غرغره میکنند و غذا نخود آب شبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول شوربای تنابر یا گنجشک یا طیهوج سفیدباج پخته بدهند و عسل بخورا
و مشک و غالیه ببویانند و بکندر و بعود بانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند
و تحذر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینه کوهی جوشانیده
باشند بمقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس بعد ازان انقردیا باید داد و بعد از استعمال ایارجات اطلیه مذکوره بر سر طلا کنند و این کار العمل آرند حمام مرحب
بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط ملح عاقرقرحا سیر کوفته در آب جوش ماده بعد تراشیدن موی سر بدان تکمید نمایند و در روغن ناردین روغن قسط روغن
قثاء الحمار اندک جند بیدستر حل کرده بر سر مالند و اگر بعضی ازین دهنها باندک سرکه عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام یا روغن خسته مشمش
در روغن غار بخور انند و فرفیون و جند بیدستر ببویانند بالجمله تدبیر صاحب این مرض قریب بتدبیر خون ملطف و بسائر تدبیر مذکور در صورتیست که تب محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و بلد حار یا تبش سریع عظیم باشد ادویه قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد و چون معالجه مریض بحسب تدبیر مذکور با احتیاط نماید
و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام خل کنند بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در ابزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش باشد
بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان العد اغذیه
موافقه شراب ریحانی اندک اندک بنوشانند بسبب آنکه تلطیف ماده و ترسید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در علاج ادویت

لالا بر سر مالیده در سر خرقه ببر کرده گلاب و روغن گل تر کرده و بر سر نهند و بعد از وقت ایشان نمایند و روز سوم دماغ را بشیر گرم غسل دهند اندکی چند بیدستر
مطلوبست زیرا که تعدد و چهارم بجهت غذا ماء الشعیر خطمی تخم خرفه بزرگ خورد و قرطم و جند بیدستر یک مشت درست یک قبیر ببرند دانه آن با آب
استادی و هرگاه مرطوب و روغن زیت یا کنجد آمیخته حقنه کنند و شیاف بر دارند و اگر از این نفعی ظاهر نشد ایارج فیقرا و شحم حنظل بخورانند اگر یک نیم دانگ شحم حنظل و شرل
افتیمون و غاریقون هر یک دانگ مقل و سکبینه هم ایارج فیقرا جمیعاً ساخته چند بیدستر باشد و اگر بدل افتیمون لیلیه کابلی بکار برند و مصطکی نیز جایز بود استفراغ ایرا و در صورت
جایز است که تب حاد نباشد و اگر تب بران آسان باشد و اگر و لا تدبیر آن نمایند بعد از آن تا دماغ مذکور بر پا ادویه بعد تنقیه معده گلقند و مصطکی و مامیثا و محلل و صوبات آن
با دسه اشکال این بخورانند و تجمیش چیزی که طوبت را از اکم نمایند مثال ادویه و غنهای گرم و تقویت بانند مشک و عود مانند آن و برابر آن چند بیدستر با سرکه و عسل
و بتر اب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکمند شونیز و فلفل بعد تنقیه عطسه آورد بین سود مند است و موی سرترا شیده از روغنهای گرم بر سر نهند و تا بخم استفراغ امتلا
مقل و حلوات با دیدن احتما نمایند بعد از نخود آب با زیره آب و موس گندم با عسل و روغن بادام دهند اگر حاجت ماء الشعیر باشد نخود و مسلوق جو و اندکی نعناع و
کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تب خالص ترد حرارت شدید نباشد بنخود و جو اقتصار نمایند و اگر جوجه مرغ بر سر آن بریز نیکوست و بعسل و روغن بادام بنوشانند جایز بود

ابن الیاس می نویسد که جلاب زلال و بنفشه با اصل السوس با آب صد درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا ماء الشعیر مقشر گرفته با نخود و پخته و حل صمیمت مجرب
و غنهای مطلقه ذکر کرده در سرسام سوداوی نمایند و تفریق سر بسر که و گلاب روغن گل ابتدا کنند بعد از آن در صبح جلیه با حلاوت مانند مثل ادویه و شبت و بابونه آن
بعمل آرند بعده و مسک شونیز و کندش عطسه آورد و استعمال شیاف نافع بود و هر گاه و یکدرم شحم حنظل نیم درم بورق ارمنی خطمی هر یک سه درم شکر با آتش تمام
ادویه کوفته بیخته بران پاشیده و از آن شیاف بسازند و به روغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند بیچ تنها می گوید که مصطکی و زیتون گلقند و عسلی و هند نیست
طبخ حقنهای حاده و حبوب بکنند و بکندش و جند بیدستر عطسه آورد و ایارج فیقرا کنند و روغن قسط و غار و اصل با مالند سعید گوید که چون طبیب را حدوث این مرض
بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت فصد واجب بود تا که از حدوث ورم متقدم دماغ
گردد اگر از فصد مانعی باشد و حاجت است که حقنه نمایند تا از ین ارتفاع بخره بسوی سر قلت پذیرد باید که حقنه مثل بین مرض حار بود و سبب غلط و فضول حدت آن
و نسخه حقنه حاده همانست که در قول ایلاقی گذشت و بعد نضج تنقیه بدل ایارج فیقرا کنند و گلقند کهنه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویه مدره مثل آب بطیخ و بادیان
و زیره سیاه و نانخواه است که بنوشانند و جوارشات حار ملطف مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیه صرف توجه بدلک اطراف
و بدن و روغن بادرنگ تخم خرفه و انطرون فرمایند و از پودینه و صعتر استنشاق نمایند چون حال مریض صلاح یابد نخود آب و قلایا و طبیخات غذا سازند و انتهای
رطب مسح کنند قرشی و گاو زبان می نویسد که در ابتدا حقنهای لینه بکار آرند تا مواد غیر منضجه یکبارگی متحرک نشود و بعد از آن متوسطه بیان امینه حاره بکار برند زیرا که
درین هنگام ماده اندک نضج می یابد بعده عند قرب انتها و اتمام نضج حاره استعمال نمایند تنقیه بلغم ماده کرده مخرج آن کنند تدبیر حب ایارج بلغمی بدو ان سبیل بسیار است
تب بعض آن نیز یک مثقال ایارج فیقرا با اندک تربد و غاریقون و مقل بدهند و شربت با در نجبویه و شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلیین و انضاج اند و تعدد
تنزغره و معطسات برای اخراج بقایای ماده واجب است آنام نقرط گفته که معالجات بر پنج قسم است علاج ماده که در سر است بغرغره و آنچه در معده باشد بقی و آنچه
در امعاست باسهال و آنچه در جلد بود بعرق و آنچه در عروق است بفصد **گیلانی** گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبیخ افتیمون و سفایج و غاریقون و
هلیله سیاه بدهند و چون تنقیه بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسرکه و آب حبق با اندک جند بیدستر بر سر ریزند و مفاصل و اطراف
را بر و غنهای گرم کرده ادکنا و فرقرحا دلک نمایند و تخم بنج و سوده تخته باشد مالند و شیاف اشیان لهما دست و اگر در احشا ورم حار باشد معالجه آن نموده و نطولات
کنند و خردل مسحوق با سرکه یا جند بیدستر و بلوط سوخته و صوف سوخته بوی بانند **بختیشوع** تشیح اسباب می نویسد بعضی گویند که مهره مغلوظ را چون بر سر
صاحب لیثرغس تعلیق نمایند نفع بخشند و متقدمین گفته اند که اگر خون شقایق با روغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند و دایم بالنفع دهد و همچنین خون کبک تازه نیز
گفته که این نفع بجهت آنست که خون روغن را حرارت می بخشد لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید حکیم علویخان می نویسد که مرجان

که جالینوس گفته بلکه خون این علت در اورام حاره باید متغنی خاص است زیرا که از مجربات است غیر بست است که بتجربه رسیده مرغ شکم شکافته بر سر می نهند اگر مریض سخت است پس اگر
تعطیر خون او بر یافوخ منفعتی نمی بود این عمل بعید نمیشد گویم از طرف جالینوس که این منفعت جاریست که در اجسام این علت باشد رنج خون آن اما آنکه حرارت لطیفه کند چنانکه
روغن گل ایارجه سپید بر یافوخ لوغاذیا و اکلیل الملک نافع دکند اضماد از بر صلاح کشنیز عرق چون روغن گل سرکه آمیخته و حمام استعمال نمایند برای نجاح نافع است لوبیا ارمنی گل منفعت فقط مذکورین
دقیق اسطوخودوس فستقی هر یک درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند و بقدر پنج انگشت
شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و مکثر تسهیل نافع این صداع بارد و بلغمی گردد

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیر عرض ازاله سبب است مثلاً آنچه بسبب تشنج عارضه حجاب حاجب صدر متورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام ازان ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب در
ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد اکحل حجامت ساق باشد و کنند ماء الشعیر با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب لعاب بهدانه یا نبات بیاشامند و گل
و گلنار کافور تر کرده ببویند و بهر چند سبب فصول بغل حقنه معتدل آرند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه کدران حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو
و خطمی و برگ بنفشه صندل بکار برند هرگاه حجاب دماغ به ورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدبیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله یا منضجه مثل آرد جو و خطمی
آرد با قلا تخم کتان با آب گرم سرشند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان با ترنجبین یا ماء الشعیر با شیرخشت و یا ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت
اورام مثانه و رحم و غیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات بسبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات اشربه و سعوطات بارده
کافی است و با شویه و حجامت ساقین بی شرط ابخره از دماغ فرود آرد و تحلیه تقویت دماغ دهد بکار برند و ایضاً در بیهوشی در تب بجهت تصفیه ابخره مر لعاب بهدانه شیره
تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت سروری داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و گاهی در تبهای هزیانی بجهت طرد ابخره بحسب طریقه نقل کشنیز همراه آب تمر هندی
و آلو بخارا و آلو بالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسبغول و تمر هندی **مؤلف اقتباس العلاج** مینویسد گاهی بعد سرسام
غیر حقیقی بی ظهور تب آثار ورم دماغ سخت متحیر میشود باشد جمیع اعراض که در علاج حمره دماغ در قول اول از ی و ترتیب مسطور شد اورا عارض گردد و بعضی بروز
دوم و یا سوم سپری شود بسا باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و گرانی کند از روز اول و روز پنجم یا هفتم رعایت از هر دو منخرین ظاهر
شود و بکثرت و شکم و رم کند و هلاکت انجامد و سببش آنست که ماده سمی بدر جرم دماغ و غشای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از احتباس حیض و یا استحاله
خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط میشود و سرایت آن بروح نفسانی و حیوانی را فاسد بسیار زود و هلاک میکند چنانچه در ایام و با اکثر وقوع این علت بکرات
و مرات بمشاهده آمده پس اول رگ سر رو زنند و در وقت ظهور رگ پیشانی و در وقت عسر رگ بینی و یا صدغین و اگر مریض قوی الجسم بود رگ هفت اندام گشایند
و خون کشیر بکشید فعه گیرند که قریب بغشی رسد و اگر گل سفید که هندی پیندول گویند بگلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب گل ادویه آب گل
سداگلاب گلاب کهنه هر واحد یکتوله روغن گل کنیم توله عرق بید مشک توله صندل سفید گل ارمنی هر یک ماشه کافور دو ماشه نخلخه سازند و این ادویه هند
زهر مهره خطائی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده یکنیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انارین دو توله آمیخته بلیسانند یا لایش شیره تخم خرفه مغز تخم کدو
و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بید مشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت توله
با مصده سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند
و یا آش جو بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد جهان سوزد و یا روز دوم مغز خیار چنبر با گلقند و خمیره بنفشه و ترنجبین و تمر هندی تسهیل و بشبعه بر
مدستور عمل آرند مع اضافه سدس اسبغول هفت ماشه و اندکی سرکه تند و یا مقطر با گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا
در سرکه مقطر سه توله گلاب نیم پاو گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده میکند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرو گشت و باقی هم
اگر باید ازین مبحث تپ های سرگیر نند اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس و ری بی تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه جیسانی

عطاش

و آن بیم عطشی است که در دماغ صبیان حادث شود و شاش علامات ورم دماغ است که تشخیص اقسام سرسام مذکور شد علاج عدم سیری با آب ابو مری را
قسک گویند پس به تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند و از پوست کدو تر و خیار و پیلگو بندند و گل
گل و قدری سرکه و یا آب نیلوفر و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سر گرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب ترفه و شیر دختران می افزایند و ضماد
و بعضی شیر دختران مانند کاهو و ضماد و پوست تربوز بطور کلاه بر سر مفید است و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر با شیره خرفه نوشانیدن
و ضماد لعاب اسپغول با روغن گل و اندکی سرکه آمیخته و صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر ...
و چشم گرم شود بسیار و دست و ادرار صحو شانند که نم شود و براورد و صلابه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته یا حیه بران بریند و دیگر تمل آرند نفع تمام ...
آمد آب بیده یا آب کدو و روغن گل ... تخم مرو آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و آب آب عنب الثعلب بر سر ... ضماد کردن ... و طباشیر ...
... سرکه ... شیره تخم خرفه و تخم کاهو و عرق ... گلاب ... شیره ... شربت انار شیرین ...
... آن ... گاهی ... بید مشک ... آب ... سرکه ... عنب الثعلب ... روغن گل ...
نافع بود و ... یا پستان ... آب سرد ... مفید بود و در صورت ... آب کدو با شیر خشت و آب عناب با شیر خشت نافع بود ...
... آن ... محتاج فصد گردد ... فصد نمایند و تقلیل ... حمام ... کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم است یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف است ... که رنگ جلد متغیر گردد و سخت شود و با گت ... است
ورم مسی ... شود ... طوبت ... و آنکه ورم حار است یا ... لون و انقباب و مخالفت چیزی که ... کنند و ورم
ورم دموی ... است ... قسمی است از ... آن ... و در اجزای خارج سر و پیشانی و منبع حوالی چشم حادث گردد
که با ... سبب اعضای ... دماغ ... ورم کند و اعراض اشتداد ... که بیمار ... در رگ های سر ... ورم
آید یا ... گوش و پیشانی ... چشم ... شدت ... علاج ... اجد ...
... آن ... سرسام کنند ... ناید ... فصد ... زیاده تر مفید بود

علاج ماشرا

ابتدا از فصد ... در علاج امراض ... سرسام موی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب
درین باب باید نمود و بعد فصد سر ... رگ ... منفعت ... رگ پیشانی ... و آنچه ... و ... غیره ...
اختیار نمایند ... و تخم کدو و ... گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک ... کدام ... لعاب اسپغول ...
تخم کاهو ... تخم خیارین ... عرق بید مشک ... آب کاسنی ... مثقال ... متاخرین است و طلای صندل ...
گل ارمنی ... حنفص ... گل ... مثقال ... کافور ... آب کاسنی ... سبز ... سرکه ... مستعمل ...
لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع است و بعد از آن ضماد ... روز چهارم یا پنجم ملین ... آب فواکه ...
و تمر هندی و ترنجبین و شیر خشت ... زیرا که ... است ... در شرح مقالات ...
و ... باطن ... کسر و صندل ... صاحب کامل ...
... صاحب کامل ... ماشرا ... فصد ...

تخم خرفه و طباشیر و صندل و تخم کدو و عدس مقشر و آب ماء الشعیر با سکنجبین یا باسفاناخ و قطف تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض باز زیاده و قوت باشد فصد قیفال از جانب
دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین ترش بدهند و بر زرات مذکور اعتماد نمایند و طلای صندلین و آب
برگ کاسنی و آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مرطب مثل ماء الشعیر و غیره لازم گیرند و جریره
معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و طبیخ ماء الفواکه یا سکنجبین و ماء الشعیر نمایند و مسیح هندی گوید که من تجربه کرده ام
درین مرض عند سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع تمر هندی و تغذیه مزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی بایں نوع که خرپزه
فلفل گرد و صندل سرخ و اصل السوس و حنا و تخم قطونا و کلنار و زیره و سفید گل نیلوفر و کالی زیری و شیل کنگهی بر می دهد با سر که آب بپزند که ضماد شود بعد ازان همان آب باقی مانده
سایده ضماد کنند و گفته که اگر می بعض اجزای این ضماد نرسند که تعدیل آن بگیرند از اجزای مرادی شود و باقی علاج این مرض آخر کتاب بحث اورام خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه در جوف قحف بالای غشای صلب یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر در جوف قحف بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد
و مریض اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر برداشتن چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد این اکثر بسبب خطای قابله
افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت فشار کند و بدان سبب بعض رگها کشاده گردد و خون یا رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود درین قسم جلد سر بلند محسوس شود
لیکن رنگ او بحال خود باشد و با انگشت فرو توان نشست بخلاف دوم که خارج قحف طفل بسیار گرید و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بهبود تعدیه
محصور در مکانی است یا غیر محصور که لغیر متدفع شود و اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد و بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور
باشد بنحوی که بغیر اندفاع نپذیرد تدبیر آن است که اول موی سر تراشند بعد ازان بابونه و اکلیل الملک و شبت و سبوس گندم در آب جوشانیده اطول نمایند بعد ازان گرم
و خشک مثل زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پاره اسرب بالای آن بندند و اگر لیمون ادو پاره کرده بالای آن اندکی نمک شیره آتش گرم ساخته روزی دو سه بار نمکسود کنند
و چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه دروی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تاره و زشراب و روغن گل بجدر آن چکانند پس
رفاده گذارند اگر زخم مندمل شده باشد فبها و الا مرهم بر علاج نمایند که درین پیدا شود گوشت دیگر گردد و چون اندک تر اشیده بر آن مرهم منبت لحم گذارند تا اگر گوشت بروید
و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این مرض حادث از دو خلط مختلف یعنی بلغم و صفرا در مجاری
دماغ است که باهم امتزاج نیافته و از هر ماده اثری پیدا گانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی است که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب و سکر و تواتر تخمه پیدا شود و آن
کس صفراوی مزاج باشد که بوسطه مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شود خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار بود که صفرا باشد که بطبع خود تولید
صفرا کند و بکثرت مقدار خود تولید بلغم پیدا نماید بنابر قصور هضم و یا اکثر از شرب کثیر صفرا پیدا می شود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال مساوی می باشند
و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او و گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه میباشد برای هر یک ازان هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب
داود و هل و ابن هبة الله و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد و رطب بلغمی است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس صفراوی است حادث شود
پس تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و جواب او هم
بدشواری با تامل و تعکر و سایر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود بر زمان خواب و هذیان و کثرت
متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن زود بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس پیدا گردد و درین صورت سهر سباتی نامند
و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت به تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار کنند

بالجمله درین مرض هنگام غلبه بلغم سبات ثقیل میباشد و هرگاه پلک کشایند منغمض میگردد و امتقاع روی و رنگ آن قریب برنگ گچ و قلعی مدرک میشود و در وقت نخوه صوت
هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار نشود و زبان بقصد حرکت می نماید چشم بدون تغمیض وا میکنند و ایضاً از علامات خاصه این مرض است که صاحب او بر پشت افتاده ماند و ادرار آن
او بر پشت غیر طبیعی بود و حیرت او متشنج میباید و رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و اغلب آنست که پلک چشم او بالا کشیده باشد مثل صاحبان سرسام و هرگاه جهیر کنند
تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب صحیح هم تیز نمیدهد اگر سخن گوید کلام او را انتظامی نباشد و چون علت صعب قوی گردد چیزی رقیق که اندر حلق او اندازند در گلو جا بماند
از بینی او بیرون آید و این علامت ردی است علاج او درین وقت بغایت مشکل و در اکثر اوقات بول او از او محتبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق النفس عارض شود و اکثر
هلاک بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال باختناق رحم مشابه میگردد و لیکن چهره بیمار در اختناق الرحم بر حال خویش میباشد و نبض با تمدد و تسنج [illegible] ضعیف
و دندان او بسته شوند و در غشی باشد و درین مرض چهره متشنج بود و رنگ او متغیر شود بسبب غلبه اخلاط و درینجا بر علیل تکلیف سخن کردن و جواب دادن ممکن بود و در
اختناق این تکلیف امکان ندارد و ایضاً این علت مشابه میباشد بلیثرغس هم بقرانیطس پس تغیر لون و عروض سهر و تفتیح عین احیاناً تاثیری [illegible] و عظم
و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از لیثرغس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عرض و تصغر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغم [illegible]
از قرانیطس تمیز نماید **علاج** بدانکه مدار علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج بادویه و اغذیه است پس هرچه در علاج قرانیطس
و لیثرغس مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات بحسب غلبه هر خلطی بکمال حدس بکار برده بمعالجه پردازند و بعد فصد حقنه نافعه لینت و یا در حدت
بقدر بلغه ماده صفرا یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیه ماده بمثل ایارجات تقوی ایغاریقون و تربد نمایند
و اگر صفرا غالب بود استفراغ بمثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیه غلیظه دریافت شود اول تنقیه معده نمایند
و غذا موقوف دارند و اگر بسبب امتلای شراب سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات اصل اقتصار نمایند بعد ازین [illegible] شعیر
خمار برداشتند و همین هند تعدیل طبیعت بقوع مناسب [illegible] ست نیلوفر نمایند و در معتدل مسهل حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویه سخیدان بارد باشد که
در قرانیطس بکار می برند و نه بجاری حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و بحسب ظهور غلبه یکی از هر دو خلط ادویه آن نیز غالب کنند بصورت مساوات
هر دو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل السوس و جو مع بابونه و اکلیل الملک و شبت استعمال
نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش را ازان زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب بود نیز [illegible] اندران افزایند
و حال ضماده و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض و بعد انحطاط او از نطولات و غیره هر چه مائل بسردی باشد اجتناب کنند در ملطفات یا تقطعا
ورزند و بحمام برند و بعد ازان تدبیر تا تعیین پردازند باستنشاق روغن بنفشه و دوشیدن شیر زنان یا شیر خر یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم
خشخاش سفید و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض جلجلخ آب در دن افتد و خوف غلبه بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش و امثال [illegible]
و تدبیر صاحب کسانی که این مرض از اقسام ورم تقی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تدبیر شان نیز تنقیه است از اخلاط غالب بحب و مطبوخات منقی این حسب مقالة
خلطین بکیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب واجب بداند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علاجش علاج سبات
بحاری در قول سمرقندی و طبری خواهد آمد سعید گوید که از اوفق علاج این مرض ابتدا حقنه لین و بعد تفتیح تلیین طبیعت بقوع افسنتین است و روغن شبت
بر سر طلا نمایند و تعدیل مزاج باستعمال سکنجبین گلقند کنند و غذا اگر امتلا نباشد مزوره زیرباج یا نخود آب سازند پس اگر چهره مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت
قوی باشد فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا غالب بود حقنه لین با دویه مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد نمایند اندکی از ادویه مسخنه [illegible]
بلغم بعمل آرند و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنه مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سداب و روغن شبت بسر آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبه سبات
کشیدن کنند و می سی علیل درین علت نفع بلیغ دارد ابن الیاس گوید که تنقیه بدن و دماغ بحب و حقنها و تعدیل مزاج نمایند و این حب سبات نافع است
بنفشه خشک [illegible] درم تربد [illegible] هلیله زرد [illegible] بادیان تخم کرفس هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته با آب [illegible] سرشته حب سازند

و صمغ کاه تناول نمایند و آین حقنه سود دارد سنای مکی نیم درم بسبایه بستان پنج دانه بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سوس گندم دو مشت صره بسته با یک کف حلبه یک کف
عناب و عدد سپستان پنج عدد بابونه اکلیل الملک یک کف درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل ماند فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد و عسل هر یک تا نرده درم نمک نوره از
هر واحد نیم درم سوده با تیسید حقنه کنند در نسخه خجندی اصل السوس سه درم زیاده هست **گیلانی** می‌نویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه‌ها که در ان حدت لذع اغلب است استعمال
کنند و اگر صفرا غالب باشد حقنه‌ها که دران دهنیه لینه غالب باشد بعمل آرند و اگر هر دو برابر باشند حقنه‌های معتدل اختیار کنند و آین صفت حقنه معتدل است بسفید اسیول با تو
نیلوفر نطل اسالیون هر واحد سه درم مسل دو استا فلوس خیارشنبر استا کوفتنی کوفته در نیم آثار آب جوش کنند بعد جوش مهند تا ثلث آب بماند صاف کرده فلوس خیارشنبر در آن حل کنند و آب چقندر
و مری روغن در ان انداخته نیم گرم حقنه کنند و در اول حدوث مرض غذا منع کنند مگر سبب سکر باشد بادویه مسهله و تقویه انتهی به ورنه ادعات تقویه فطولا و ضمادا و علاج تسکین
بحمولات و حقنها و قی را بقی معده و شمومات مقوی دماغ خصوصا آنزیل سکر معالجه نماید **علویخان** می‌نویسد که بعضی خدام را سبات سهری عارض شد در دو دوم تندرست
نمود حتی که کسی را از اخوان و اولاد و احباب خود نمی شناخت وقت عصر حصول نمی‌شد انتها نمانده گردو جم غفیر از اطبای عصر موت حکم کردند و از استماع این حال سلطان مضطرب بوده مارم طلب فرمود
دام معالی اندم و تفحص حال بسی ختم دایما جابجا سته نمود ده محیدا اول بمقدار نه مثقال خون آمد مجیبه در مرم بانقدر ده رنج بسیار مواد بلغمی خارج شد و محجمه سوم سوطت حسب یانی نا خون آمد
در این هنگام مدرک افاقه او در احال سد بعد از ان بلیغ محجمه بالا سطر بر قدمین ساقین غسل آنها با آب مطبوخ ادویه مناسبه کرده دم و بعد مرو نصف شب را افاقه بسیار هم رسید بعد از ان صحت کلی یافت

سبات

و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری از ان بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح ست از خارج و یا از ادویه مبرده مخدره دوم غلبه رطوبت
بر دماغ مکدر جوهر روح مسدد مسالک آن مرطب جوهر عصب و عضل از این قبیل نوم سکر ست و قریب انیست آنچه بسبب تخمه طول لبث طعام در معده حادث شود و یا در اشتداد
نوائب تب بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سائر اعضا یا از معده یا از رحم یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم
دماغ تخمیر و اذیت دماغ به مشارکت اعضای لوت تشنج شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر او تحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین که تحرک انضغاط
دماغ زیر استخوان قحف **طریق تشخیص** این مرض و اسباب آن باید که اولا فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم و دیگر مرض که مشابه است به هر واحد از امراض
مذکوره و این چنان باشد که حس و حرکت نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان سلیس تمام حس بود و تنفس
او اگرچه کند باشد لیکن چیزی بر جای بود مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی تمامه معطل میگردد و دفعتا افتد و اگر نفس و نبض قوی و مشابه نبض اصحاء
وی بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعتا روی و بینی خمیده نگردد و آن حشه خفتگان متغیر نشود مگر بادنی تهییج انتفاع مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف و صلب
بوده رنگ چهره او بزردی میگراید مشابه برنگ موتی و اطراف سرد بود و اگر مریض فهمیدن کلام و تکلم بخلاف ممکن بود و حرکات او خصوصا حرکت گردن
و سر برای سهل تر بود و در مریض استغراق تمام نیج واقع شود و در اکثر غلبه مرض ممتد گردد مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام مشکل تمام می فهمد و کلام اصلا
نمیکند احساس کشادن پلک اسهل بود در مرض فجأة واقع شود و غلبه او بزودی منقضی گردد یا قتل کند پس هرگاه این مرض مشخص شود سبب دریافت نمایند بدین طور
که کیفیت ملمس و لون روی چشم و زبان و نبض و نفس و بول ملاحظه کنند اگر ملمس سرد و رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد مائل به بطائت مع تفاوت شدید
و قاروره سفید نسیان و عدم تهییج و جه پلک بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادفت برف آب سرد و اوشی یا تقدم
شرب اشیای بارده مخدره مثل آب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و قطر کشنیز تر و اسپغول بسیار و شیر تجبین بمعده و علامات مخصوصه هر واحد کرده باب علم
مایند دریافت شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضا اگر اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تغیر بوی و سقوط نبض ضعیف و تواتر نبض
بطور تواتر نملی و دودی و انتقال نبض از دو اثر متفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود و بر شرب ادویه مذکوره دلالت کند و اگر ملمس و زن نرم نماید و پهره چشم و زبان
سفید و نبض لین موجی و مریض ابلی و قاروره بی رنگ و تهییج در پلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود رطوبت ساذج باشد و اگر با گرانی
متقدم دماغ بود و آب غلیظ و در اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان بر طوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم امتلاء تخمه و کثرت شرب و دنبامله

برین گواهی دهد تا بد ملیط بود و سبات ثقیل باشد که بسیار کردن یا تان بشولد بود بطوبت مادی بلغمی باشد و اگر لمس گرم و رنگ روی و چشم و زبان سرخ و رگهای [illegible]
گردن ممتلی بود و سبات تا علیه چون یافته شود سبات دموی باشد و اگر حینیه سرعت بود و درد و تب بلغمی و دیگر عوارض صفرا بران گواهی دهد سبات [illegible]
بود و سبات از بخارات بد باشد و اگر با وجود تپ بعضی [illegible] باشد [illegible] نفس [illegible] تقدم امراض [illegible] الکبد [illegible]
بران گواهی دهد و سبات از بخارات اعضای دیگر باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات رطوبی خفت [illegible] [illegible] تقدم
شرب [illegible] تقدم [illegible] خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات [illegible] باشد و اگر تقدم [illegible] بران [illegible]
منی یا خون [illegible] سبات [illegible] بخارات گرم [illegible] دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع [illegible]
یا کسر [illegible] سبات همان باشد و اگر سبات [illegible] و تقدم اسباب محللات [illegible] قوی [illegible] رطوبت [illegible]
مفرط و ضعف [illegible] بران گواهی دهد سبات [illegible] باشد النون بدانکه علامات [illegible] که هر چند آگاه کنند آگاه نشود [illegible]
[illegible] کمتر [illegible] سبات از بخارات [illegible] نوع [illegible]
کمتر [illegible] و ابن الیاس گوید که [illegible] سبات بلغمی [illegible] سبات [illegible]
که آفت [illegible] باشد [illegible] نساد [illegible] خواب [illegible]
یا لمس [illegible] حرکت [illegible] حرکت [illegible]
چه آن نفس سالم باقی [illegible] سبات [illegible] سبات [illegible]

علاج سبات بارد

آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت [illegible] از خارج رسد [illegible] افسنتین [illegible]
و [illegible] تریاق اربعه [illegible] مثرودیطوس و دواء المسک [illegible] معجون [illegible] اسطوخودوس [illegible]
و شربت اسطوخودوس [illegible] مصطکی [illegible] با عرق بادیان [illegible] سبوس گندم و نمک [illegible] تنطیل [illegible] سداب [illegible]
[illegible] سداب [illegible] مشک [illegible] جندبیدستر [illegible] فربیون [illegible]
[illegible] مشک [illegible] زیاده کرده [illegible] جندبیدستر [illegible]
سعوط [illegible] [illegible] [illegible]
با [illegible] [illegible] استعمال [illegible]
مانند جرجانی [illegible] مشک [illegible] جندبیدستر [illegible] جندبیدستر [illegible] سبات [illegible]
ضماد [illegible] تریاق [illegible] نافع [illegible] مشک [illegible]

علاج سبات رطوبی

[illegible] رطوبت [illegible] امراض دماغی [illegible] معجون [illegible] جندبیدستر [illegible] فوتنج [illegible]
و فرفیون [illegible] عاقرقرحا [illegible] خولنجان [illegible] اجتناب کنند [illegible]
و در رطوبت بلغمی [illegible] امراض دماغی بلغمی [illegible] جوشانیده [illegible] گلقند [illegible] نیم کوفته [illegible]
[illegible] مصطکی افسنتین بادیان [illegible] مثقال [illegible] جوشانیده [illegible] تنقیه [illegible]
[illegible] ایارج [illegible] تنقیه [illegible] بلغم [illegible]

سوء مزاج بلغمی معده بباید و مرو خردل بعد حلق راس طلا کنند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غرغره بکار برند و استعمال حرف
و سطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گفته‌اند که حب فاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیبست و فصل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و شربت مطبوخ دیقوس و
اطریفل کبیر و ساقین محکم ببندند و اجتناب نمایند از خواب مثل موضع بارد مطلقاً و باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار در آن روشن نمایند

اقوال حذاق سوید می‌گوید که پاچه سر گوسپند گاو که در ابتدای مرض کنار پودینه کوفته بسر کرده روغن گل آمیخته بر یافوخ ضماد کنند متعین
ضماد کردن شیمیدن بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته با آب نجم شک که آن ترنفل است بر سر ضماد کردن و کذا استنشاق تعتی سه بار سعوط کردن مجرب است ضماد دیگر
تمام شیر یا ضماد او روغن شونیز بعد سه روز از مرض بینی چکانیدن و شم الفاس کمو تان ضماد تمام بسر کردن و روغن گل سخته بر یافوخ و دلک اطراف و نطرون یا عاقرقرحا
یا تخم انجره هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سر نمک با جاورس گرم کرده بعد حلق راس غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا انخود لب مطیب بدهن جوز هر واحد نافع است

ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر تریاک مقدم دماغ باشد اول برای جذب بخارات باسفل حقنه حاد بعمل آرند و مریض اندر خانه‌ها متوسط الضو بدارند
و بعد حقنه حیاه فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تعریق راس روغن گل و سرکه اقوی تدابیر است در سه روز اول بعد سوم روز بقدری چند بید ستر
یا پودینه و حاشا یا نعنع بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و لخلخه جوز و فاما یا باریک سائیده اندر بینی دمیدن بیدار میکنند و کذا تدهین اطراف بدهن
و نطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آوردن و نوشیدن سرکه عسل آرا نافع است و تصمید سر و دست و ران و ساق
با سقیل و عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مغرق بیدار میکند و حاشا و پودینه و چند سوبایند و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن شد غرغره با ایارجات و سکنجبین
عنصلی کنانند و اگر مرض طول کشد و بادی از ارتعاش یا سد چند بید ستر سوبایند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و چند بید ستر و خردل طلا کنند و مدام خرجانه
گر طبع قبض شود حقنه حاد بعمل آرند و در است بول شیاف ... سلی و زوری مانند آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض سواری مشی و رکض و حمام و تدبیر عطش مقوی بعمل آرند و علما
سو داب روغن جوز و خردل بهند و ماء العسل و چند بید ستر بنوشانند **مسیحی** گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن بمقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بحب ایارج و بعد از آن
با ایارجات کبار است و روغنهای گرم بر سر بمالند و با آبهای گرم بر آن نطول نمایند **صاحب کامل** گوید که اگر حدوث سبات بسوء مزاج بارد رطب یا از بلغمی باشد
پس قصد سباتی که از سوء مزاج بارد رطب بود تدبیر مسخن مخفف استعمال نمایند و آن این است که بر سر آنچه در آن شبت و بابونه و مرزنجوش و حاشا و برنجاسف و صعتر و عاقرقرحا
مع شونیز جمله هر واحد بقدر حاجت یا بعضی از آن جوشانیده باشند بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول بکف خردل اندک مع عاقرقرحا و سکنجبین
باریک سوده با یکدیگر روغن بادام یا روغن قسط یا روغن سداب یا اندکی فرفیون و چند بید ستر نمایند یا بوارق خوب بالسعد و عصل ساق را محکم ببندند و در ماه سهل
باریک سوده و عاقرقرحا باریک سائیده بسر که منه سرشته ضماد کنند و با دوا عطسه آور کرده که آن بیدار میکند و غذا نخود آب یت عسل شبت و دارچینی و خولنجان
دهند و عسل مع حب البلسم و حب الخضراء جولهند و از شرب آب سرد و خواب موضع بارد اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول استعمال ادویه که مذکور
ابتدا باستفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و حقنهای حاده و غیره و ادویه مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سایر تدبیر آن اشکال استعمال نماید
سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سر که خمر در روغن گل بر سر ریزند و ماء العسل بنوشانند و حقنه
نمایند و آب نیم گرم بر بدن بهند و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند
و پودینه کنند و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند **جرجانی** ذالایالی گوید که اگر سبب او رطوبت باشد ماحصل علاج
لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک است و ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند بادویه قوی پس تنقیه بدن بحب اسطمخیقون کنند و اگر حاجت آید حقنه حاد بعمل آرند
و بعد تنقیه بدن حقنه تنقیه فرمای دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات معده و استعمال جوارش که رطوبات اسرو معده را توشت بد غافل نباید بود و لطوخات
و غرغره و عطسه آوردن و حمامهای سایله و بستن دست و آب گرم بسیار دادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را نخسبند و آرزو سخنها گویند و کارها
سکه غضبناک شود صفت **حب** اسطمخیقون زرد آلوده شیاه پودینه سهل تکبیر ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد و افتیمون بسفایج نمک هندی از هر یک دو درم تربد سفید ده درم

شحم حنظل سقمونیا غاریقون هر یک دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی از دو درم
و نیم این نسخه برگزیده بیگو بتمد نوع دیگر بلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک دو درم سازج انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید
هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا ده درم قرنفل یکدرم فانیذ چهار درم همه ادویه کوفته بیخته فانیذ را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید و ادویه بدان
بسرشند و نکوبند تا همه یکذات گردد پس حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه کندی ست **حب صبر** صبر سقوطری سه درم مصطکی یک نیم درم سایند و بآب
کرنب سرشته حبها سازند شربت دو مثقال **حب ایارج** ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یک نیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا هر یک دو دانگ مقل کتیرا هر یک دانگی
بآب کرفس حبها سازند **دیگر** ایارج فیقرا شش درم پوست بلیله کابلی چهار درم تربد سفید مجوف ست درم نانخواه دو درم بدستور معمول حب سازند و در هر هفته دو درم
و نیم درم بیشتر **صفت حقنه حاد** شحم حنظل ست مثقال بسفایج دو ست پودینه دشتی یکدسته کوچک افتیمون مثقال دو کنیم آنها را آب بپزند تا ثلث رسد صاف نموده
مقدار صد درم آب بگیرند و یک اوقیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند **صفت حب قوقایا** ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو نیم دانگ تربد اسطوخودوس
هر یک پنج درم بدستور معمول بآب کرفس مطبوخ حبها سازند این جمله ده شربت معتدل ست **دیگر** صبر سقمونیا تخم حنظل مصطکی عصاره افسنتین و اگر نباشد افسنتین
همه مساوی بآب کرفس حبها سازند شربت یکدرم یا یک مثقال این نسخه جالینوس ست و اگر یکدرم ازین حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و تنقیه
نواحی دماغ کند و مراعات معده و تقویه آن بنقوع صبر و ضمادهای مقوی کنند **صفت نقوع صبر** بلیله سیاه بلیله آمله پنج بادیان پنج کرفس اذخر اصل السوس هر
ده درم سنبل خوشبو قصب الذریره هر یک سه درم شکاعی بادآورد هر یک پنج درم تخم حنظل دو درم همه ساده نیم آنها را آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند مالیده صاف نموده
یک اوقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه حسب قوت مریض **صفت ضماد** که تولد بلغم و منع بخار
سبک [illegible] خام هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هر یک دو درم مشک دو دانگ همه را سائیده بآب مرزنجوش یا بآب تمام سرشته در وقت خلو معده
بر فم معده ضماد نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد **صفت غرغره** که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خدر و سبات و صرع و فالج
را نافع ایارج فیقرا خردل صعتر زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نیم سوده بسرکه عسل ترکرده بعسل بسرشند و حبها ساخته وقت حاجت اندکی ازین حب عسلی
یا در آب کامه حل ساخته غرغره کنند و فلفل و کندش و خردل را یک سوده عطسه آورند و نطول کرده بر سر [illegible] بکار برند **مصنف حاوی** گوید که اگر [illegible] بلغم
خام مطبب باشد جلاب بادیان بنجیه انیسون هر واحد ده درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخودآب بشیره تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواه دهند و تنقیه
بدان نمایند حقنه کنند خارخسک شست بابونه سنای مکی هر یک هفت درم بادیان اصل السوس هر یک سه درم حلبه تخم کرفس هر یک ده درم اشق مقل هر واحد نیم درم
سکنجبین یکدانگ شش رطل آب بپزند تا بده رطل آید صاف کرده بوره ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بران پاشیده مری و روغن بیت و عسل سرخ هر واحد ده درم
دران حل کرده نیم گرم حقنه کنند و جوارش [illegible] المسک حلو لبشرت [illegible] مجربه نافع ست و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب لوغاذیا کنند و بروغنهای گرم نشوق سازند
و طیوب و ریاحین جالبه مثل مرزنجوش و نمام و صعتر بویانند و مریض اگر [illegible] اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و این [illegible] دماغ و معده کنند این
مرض انفع بلیغ دارد و زنجبیل فلفل [illegible] سونیز قسط تلخ هر یک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب هر یک سه درم جندبیدستر دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل کف گرفته
معجون سازند و هر روز بقدر مثقال بخورند و هیچ سوده بعسل سرشته زنجبیل و سونیز بعسل نافع ست و خوردن مویز و جوز [illegible] زنجبیل و فلافلی مطبوخ [illegible]
و صباحات معمول از خردل مصری و حقنه نافع بود و از اغذیه نخودآب زیت و زیره و شبت و کف [illegible] روغن جوز برای اصحاب این علت نیکو ست و شرب
شراب بسیار مضرت و درین مرض می افزاید و ماء العسل ساده این ماء العسل با فاویه نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل و بطریق جلاب بپزند و کف برآرند
و چون قریب بقوام رسد دران فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطکی هر یک مثقالی کوفته بیخته در صره بسته بجوشانند و استعمال نمایند **طبری** گوید که
اگر [illegible] باشند ابتدا باسهال الطبیعت [illegible] مطبوخ نمایند بلیله سیاه و کابلی و اصفر تخم [illegible] کرده هر یک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس
و حسنیتین عاقرقرحا و قنطوریون و بسفایج و شکاعی و بادآورد هر واحد چهار درم [illegible] افتیمون [illegible] هر واحد هفت درم اصل السوس [illegible] بادیان

وفودنج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم برسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند و حب ایارج لوغاذیا افتیمون در ریک وقت دهند
و هنگام جوشش کت... تا قوت او لطیف بفیر الحلال چیزی از جرم آن مطبوخ را بدیل صاف کرده شربتی مقدار یک عدد بیست درم از آن بکیرند و اگر مزاج مریض
متحمل باشد الا بوزن هشتاد درم گرفته یکدرم غاریقون و یک طسوج خربق سیاه و یکدانگ ایارج و ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته در آن مالیده بهم
بنوشند و اگر از اثر این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این ماء الاصول بنوشانند بادیان و پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن انیسون هر واحد سه درم
نقاع از خر یازده درم مویز منقی بیست درم مصطکی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود وج هر درم انجیر سفید بیست عدد بیونند کوفته سه درم عنصل اگر باشد
دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضی اطبا هنگام عصر اخلاط در این ماء الاصول اشنه و کما ریوس و اذخر و شیشعان هست می فزایند و بعضی هوم المجوس و حب
و برگ شبت زیاده میکنند و مختار من اینست که از این چیزی کم نمی کنم پس صاف کرده هر روز بیست درم با دو درم روغن بید انجیر و هفت درم سکنجبین عسلی شربتا هفت روز
برین اعادت نمایند و غذا درین ایام زیرباج حلو و یا چه حمل مطبوخ نخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمه غلیظ منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول
بنوشانند و اگر از این آثار صحت ظاهر نشود این و بعد از آن بر هند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یکدرم ایارج دو دانگ خربق سیاه به سر که
تر کرده خشک نموده یکدانگ غاریقون سفید ملایم نیم درم افتیمون سوده گل سرخ هر واحد یکدرم نمک نفطی نیم درم سقمونیای سوده دو دانگ کوفته بیخته بجلاب سرشته حبها
فلفل سازند شربتی از آن سه نیم و ثلث درم و این دوا آنگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد و اگر یکبار شربت این کفایت نکند دو سه شربت منع عادت
توانیم ان و حسین ببیر بدهند بدانند هر کسی که در دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال آن در مضمضه و استنشاق حذر کند و بعد از استفراغ
اگر مزاج او حدت نپذیرد استعمال آب گرم در استنشاق و مضمضه و ریختن او بر سر در حمام لازم نمایند و اگر مرض باقی ماند این اکلیمات برآنجا نهند بگیرند برگ
هر واحد از شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و سیسنبر هر واحد گندم کف کبیر یک کف حنظل سفید یک کف نمک اندرانی نمک گل
را در پارچه صره بسته همه را بجوشانند تا خشخاش مهر اگر در دیس چهار مرتبه بر سر کشیده آنکباب نمایند دو بار یا سه بار این عمل کنند و اگر این فایده نکند تلطیف تدبیر استفراغ
نمایند بالکل مشروب او وزن کنند و گرسنه دارند و ادام الشحم مشک نیز توپنیز و جند بیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع مانع نباشد بمقدار سرش که
کنند بابونه اکلیل الملک که احمد درم صبر و مر سعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته بموم روغن از موم پیه بط و خیر زرد مرغابی ساخته ادویه نیز کور بچاط
سازند و هر گاه مزاج او بتغیر گرود و حدت پذیرد تدبیر او تدبیر سبات رقی نمایند **مولف** اقتباس گوید که در سبات می مجاز اول اطراف را به بند لستی سخت تا سمه
آید و این بالشویه کنند گل بابونه اکلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک یک مشت در سرکه و گلاب برتا دو سه روز تارک سر مالند
و روز چهارم جند بیدستر و شونیز و بزر النبج هر یک ماشه اضافه نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنه حاره علوبجان لعمل آرند که افاقه حاصل
شود پس جهت تنقیه دماغ ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل و توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس
مسهل حلو بیجان شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا نان خشکار با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی
بادیان هر یک ماشه انیسون بیخ مهک کرفس هر یک هفت ماشه نیم کوفته نیم پخته زنند و چهار صد و یا شربت بزوری چهار توله حرف مسلو در بیخ ماشه پاشیده بنوشانند و وقت عصر
غذا بدستور دهند و چهار بطریقه چهار مسهل داده جهت اعتدال مزاج و تنقیه باقی مواد دماغ غرغره بطبیخ اصل السوس مقشر مویز منقی بادیان بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده
سکنجبین عسلی چهار توله داخل کرده در روز چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تب اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطکی جند بیدستر هر واحد یکدرم صمغ عربی یک مثقال با روغن
یکتوله روغن بید آمیخته بر پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان گندم دهند و عطسه آورند بسعوطی که در لیثرغس نوشته شد و زوال این علت مجربات هست

علاج سبات دموی

سبات دموی بفصد سر رو یا هفت اندام کنند بعده به اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد و هر گاه ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت
نقره او لی است و حقنه معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه و اگر به روغن گل نافع نشد گلاب بسر کنند و عسل یا بطبیخ بابونه و اکلیل

آنها بپزند گندم سازند مانند سرخشک و مثل خبز گشنیز خشک تخم کاسنی کشنیز بسبب تلطیف غذا پرداخته باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی
رطوبی و برسام دموی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علامتش آنست که سبات
خفیف بود و مریض از آن بسرعت ادراک یا بعد خواب کلام بسیار کند و چون آواز بلند بشنود بیدار شود علاجش فصد کنند و بعد فصد بحقنه و مطبوخ مسهل اشتغال
ماء القرع و شربت بنفشه نوشانند و روغن گل بسرکه آمیخته بر سر زنند پس البته تسکین دهند بخارات صاعده بسوی آن نمی گردد و طلاها بکار برند و نمانند بخواب
یا مزورها بپزند سازند تقلیل آن کنند تا هضم او زیاد شود و ابن نوح گوید که اگر از رطوبت بلغمی محتبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت رأس طلاها
بادویه مثل روغن گل و گلاب سرکه کنند و این حقنه بادویه مسهل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سوس گندم ریحان بستان اصل السوس برگ خطمی هر یک کف
ده درم جوشانده طلا آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بر آن یک سکرجه آب جمیع نیم سکرجه روغن گل اضافه حقنه کنند

علاج سبات سهری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن باشد تابع مرض کلیا باشد علاج مرض مرتفع باید کرد و نیز علاج امراض باقی بجاری توجه نمایند و بخارات عضو واحد یا مشارک
عضو و مشارکت پیدا نشده علاج چه بعد تقدیم مرکب شود گردند مع تقویت دماغ بمثل روغن گل مع سرکه بسیار مناسب که مقوی سر و استعمال شمومات بارده خوشبو
و طلوات سر پس محمل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد لعل آید و هم در سبات در ابتدای او از آن احتراز باشد و در اطراف ... آن چیزی شبیه دوم
تحریک طبائع ... [illegible] ... بخارات تفریق ... روغن گل مع سرکه شیر و آب حصرم آب انار ... مفید بود و تنقیه بدن از آن ... نمایند پس
تقویت دماغ بشمومات ... کنند ... بخارات ... تنقیه ... استعمال ... و استعمال سفوف ... شب بیارند دیگر تدبیر
کرده علاج امراض دماغی ... گذشت ... آمد ... صورت ... سفوف ... ... سفید نافع و در سبات ...
ما خلاج و بیان ... تقویت دماغ ... ابو سهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت ... باشد بسبات کنند از بخارات حار
روی ... مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد علاجش فصد ... استعمال روغن گل سرکه بر سر **سمرقندی** گوید که سبب سبات بخارات حار رطب باشد
که بسوی مقدم دماغ ... جمیع ... مزاج دماغ را متغیر گرداند ... موجود و فصول ... آنجا اگر مرسل ... علاجش قول
طبری باید و علاجش فصد ... **طبری** گوید که نوع دوم از سبات سبات ... یعنی سبات ...
ست ... احوال ... سبب ... بخارات حاره ... رطوبت و یبوست ... مقدم دماغ ... مرتقی شود ... دماغ ...
و فصول ... آنجا اگر ... خواب نکند و به نوم قادر نبود ... تمیز صحیح کنند ... مستقل ... چشم ...
گویا که ... بخار حار با رطوبت بود ... چشم ... شود ... بسیار کنند ... بعض اوقات خواب خفیف کنند پس بیدار گردد و
قلق کنند ... بخارات حار با یبوست ... خواب نکند ... ورم ... در سر ... گران ...
علاجش ... بخارات با رطوبت باشند ... فصد را مقدم دارند ... فصد ...
نشد غذای ... مزورات ... ماء الشعیر ... سازند ... تدبیر ... دهن ... کنند ...
... خشخاش ... برگ ... العالم ... برگ ...
... بر تن ... نمایند و اگر این کفایت نکند شیر دختران ... کنند و جمیع تدبیر ... طبات ...
و ادامت ... خشخاش سفید ... برگ ... نشاسته ... روغن بادام ... تازه ... اگر این
کفایت نکند ... بسوی ... مثل ... بنفشه و خبازی ... نیلوفر ... همه ... ریاحین ...
نمایند که ... مصنف ... اقتباس ... گاهی سبات ... بعد ... پیدا ...

و سرکه بر آب آمیخته نیم گرم مرتارک سر ریزند و حجامت بلا شرط میان دو شانه نمایند و مصطکی سه ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به دینار دو تولہ حل کرده طلاء ... گرم آمیخته
و عرق کیوره هفت تولہ بنوشانند اگر بهوش آید بهتر الا سعوطیکه در تشریح حبس مذکور شد بکار برند که فی الفور بهوش می آرد پس اندکی شوربای بچه پرندهٔ سمیده دوای مذکور صبح و شام
نوشانند و در میانه روز هفت هشت عدد بوزیدان منقی خورانند و روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک با شوربای مرغ ترید نموده بورن یک فلوس اول روز دهند
و تا مدت بر همین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم روز یا دو نیم وزن زیاده کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید و باید که مصطکی سوخته دو ماشه در ادویهٔ ساده نه ماشه آمیخته
با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشمها پدید آید اندکی کیری انبه و یا ترتی ابهٔ خشک گلاب یا آب کشنیز بر آهن سوده میل سرمه در چشم کشیده
در دو سه روز زائل میسازد والا بعد هفته رگ قیفال یا پیشانی زنند و استعمال سعوط مذکور در یکساعت سه چهار بار و ضماد دال منو ماش هر بر شیر جوشانیده روغن گل و سفیدی بیضه
بر پیشانی و چورانیدن جدوار سه ماشه و دفاذ زهر مهره یکماشه در بالای جمرات گاوی دو تولہ و نهادن شیشه حجامت بر تهیگاه ساقین و حوالی ام معده و دادن عرق بهار
نارنج دو روغن گاو مساوی که بسنگ یشب سه بار بهم بیفرلادو طلا داغ کرده باشند بجای آب غذا در دفع سبات مضر و منع قی و سهال و دفع دیگر اعراض آن مجربست
و اگر در سبات هیضه بانی نعمان ... شربت ریحانی سه نیم جارت طبیع شود و نفع هم باشد یا شیرهٔ بادیان ... ماشه و الایچی کلان چهار عدد زیرهٔ سفید چهار ماشه نبات سه تولہ دهند در رگ
دماغ اگر دین اشتهاء کم باشد مصطکی ماشه سوده در شربت انار مسمع یک تولہ لیسانند و غذا کچهڑی مونگ ماش بافلفل ... دهند که فلفل گرد و زیرهٔ سیاه و الایچی کلان میان افتاده باشد

علاج سبات ضعفی و ضربی

اگر از تحلیل ارواح باشد علاج غشی نمایند و بهر تقویت و تکثیر ارواح شوربای لحوم لطیفه و حب قلبیه با کبابها و ماء اللحم و مفرحات و دوا المسک و مثرو دیطوس و شربت
وا کردوا مار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماء الاجبن گلاب آب سیب آمیخته یا مفرح بارد یا دوا المسک بارد گلقند و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بید
و نیلوفر با طباشیر و صندل سوده با شربت مذکوره سرشته بدهند و آیضا معجون مثرو دیطوس طباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار با بید داده صندل و گلاب بکافور بیونانند
و در مزاج بارد دوا المسک حار و مفرح حار و شربت سیب یا مثرو دیطوس ماء العسل یا شراب انگوری و یا ماء اللحم با اندک شراب مانند آن بکار برند و آیضا عود هندی
و مشک عنبر و فادانیا و جندبیدستر اکلا و شما استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هر چه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بوده در علاج صداع ضربی و سقطی مسطور شده
بعمل آرند و مقویات سر و ادعاث مثل مغاث دماتن و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس انگاه در آگاهیدن سعی نمایند باستعمال مقویات مانع که در علاج
امراض ضعف دماغی گذشت و این سعوط درین باب از مجربات صاحب اقتباس است برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یکتولہ شیر زنان
سه ماشه میوارد و ماشه شکر چهار ماشه زعفران یکماشه انتباه شیخ میفرماید که از معالجات مرض سبات شنیدن نغمات شایسته است که تعب احداث و غم آورد و از ادویه مسهره
طلای شحم القلقند است و سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پایها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری مسبوت میگردد و بقول قرشی تکلف
انتباه اگر چه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مورد جید مفیق بخاصیت کیفیت هر دو ست و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تعطیل
سر بطبیخ شبت و بابونه و تضمید با جرام آنها و تقطیر سرکه و آب نمام در بینی و مشک بگلاب مجرب ست و در حالت افاقه غاریقون بروغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند
و بران طبیخ افتیمون یا خیارشنبر نوشند و بجبر آب ورد طلا نمایند و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه و کنیم عدد ... لعاب دهن اسپ سپید بمیل در چشم کشیدن
نزل سبات ست و کذا سفوف زرد چوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مسا وی حسب حاجت خوردن و قهوهٔ چای خطائی و بادیان خطائی بر نوشیدن نیز مفید و ذکر باقی
اشیای مسهره در آخر بحث سهر می آید سبات اطفال گاه باشد که خواطبیل با کسل و ثقل و ماندگی مفرط با اطفال عارض شود و آنرا مبارکی گویند بهترین تدبیر مش
آنست که روز اول یک مگس سر دور کرده با یکماشه اجوائن صنفی مالیده بخورانند و روز دوم دو مگس با همان قدر اجوائن دهند همچنین تا هفت روز یک یک مگس
هر روز بیفزایند بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک مگس ماند درین عرصه مرض اگر چه قوی و مزمن باشد زائل گردد و تبی نمی آید مگر وقتی که ماده
مرض بکلی منقلع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تب پیدا شود و آنرا مبارکی نامند استخوان با خه سوخته دم مروارید و سرخ سوده سرخ
هر سه با آب ساییده هفت روز بخورانند

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست سادج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست سادج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت بورقی دماغ
و حمیات حاده بنا بر تصاعد بخارات یا بسبب لاذعه بسوی دماغ و تخمه و وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوء هضم و کثرت امتلای معده و غم و الم و بحث و فکر و شغل
و ورم سوداوی یا سرطان سادجه دماغ و تمام اغذیه اوا اگرچه مستوفی اخلاط و احلام مفزع و خواب مثل مالیخولیا و مدرس مانند آن و گاهی وحشی مکان برای مستعد سهر
موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد سببش رقت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا حتی در آفات ایام گرما یا از
بیداری ضروری برای حراست چیزی یا درس یا سفر در دماغ غالب شود و موجب سهر گردد **طریق تشخیص اسباب** این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بدن خشکی است
یا نه و درد سر یا سبکی است یا گرانی اگر خشکی محسوس بود و لسان خشک است و هرج اسباب کند و آنجا حرارت و سوزش در دماغ محسوس نشود سبب یبوست سادج بود و اگر با
خشکی سبکی آنجا حرارت مثل التهاب حرقت و شدت تشنگی و سوزش و تعرق چشم نیز باشد سبب حرارت و یبوست سادج بود و اگر خشکی با گرانی سر گویند آن علامت
غلبه سودا مثل توحش و تشویش احلام مفزع و ترس و خواب قلق و اضطراب مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی حرارت نیز و سایر علامات
غلبه صفرا مدرک گردد از حرارت و یبوست صفرا بود و هرگاه مریض علتی تری در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم تحریک ظاهر گردد از خواب جهیده برخیزد
موجب سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوای این علامات بر وجوه باقی اسباب که از تخمه و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و درد و حمیات
حاده و ورم سوداوی و اصابت تدبیر گذشته و پس مرض نیز گاه کند پس سبب نیز اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد از اشتداد سهر و مرض
سر و حسکت همه اقسام نسیان تست و گاهی این مرض بمرض ... تشنج و جنون و اختلاط بعض اعضای گردد و بهلاک می انجامد

علاج سهر یابس

هرچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شده از آن مرطبه غیره بعمل آرند و ایضاً شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو بات سفید داخل کرده بوقت خواب بنوشند و نیز صبح نوشیدن ... دهند
نعش با شربت خشخاش با آب نیم گرم نیز نافع و بقول انطاکی ملازمت با استعمال شیر و ... بشیر ... مسکه سودمندست و سفوف کشنیز بریان تخم کاهو مقشر تخم خشخاش سفید
هر یک نیم مثقال شکر سفید سه مثقال بقدر یک و نیم مثقال بخورند و سفوف حکیم احمد دو اند ... تخم خرفه خشخاش و خمیره آن عرق شیره زعفران منوم و ضماد و طلاو و قرص منوم
با آنکه ... در سطور است استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب کشنیز سبز سوده بر پیشانی طلا نمایند یا تخم کاهو تخم خرفه و مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدو شیرین یک یک درم
سائیده قرص نموده بر یافوخ نهند و روغن کدو بتسبیر ... تخم خشخاش سفید و شیر گاو سائیده روغن گل آمیخته و یا آب گاهو تر ... زنان ... خشخاش
سفید و تخم ... بکوفته گاو و یا آب تاریک ... گرده ... بمالند و یا برگ ... سائیده بطور حنا بر کف پا بندند ... و یا روغن ... یا روغن بنفشه
و یا روغن بادام و یا روغن کاهو ... بر کف پا بمالند ... آب گلاب عرق بید مشک کرده بر کف مالیده ... آب برگ کاهو و کشنیز سبز
و شیره تخم خشخاش و روغن نیلوفر ... روغن خشخاش و روغن ... روغن کاهو و کدو ... بر سر بمالند و شیر بر سر ... قوی تر از آن ...
... مرطبه ... آن تمیید ... بنفشه و نیلوفر ضماد خشخاش ... معمولی ... گوشت بره و ... غال ... علاج
و شیره خشخاش و کاهو و شیره ... و یا مرغ ... کدو ... خرفه و روغن بادام ... تحمام و غسل آب نیم گرم نمایند ...
بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و کشنیز سبز ... پوست خشخاش ... تخم نیم کوفته ... با تخم ... کوفته ... بر سر ریزند و یا ...
مشوید و اگر با یبوست حرارت ... در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت ... دماغ ... نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا است ... علاج امراض ...
سوداوی و صفراوی نمایند ... تنقیه ... بعد از آن ترطیب دماغ ملحوظ دارند ... استعمال ... نطولات و سعوطات مرطبه ... بیشتر ... برنند ...
و کف دست و پا و ناف و خصیتین ... روغن بنفشه و بادام و تخم کدو ... مالیدن ... و گوشت ... شیر ... تدابیر که سابق گذشت ...
ابن جزله ... سهر ... **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه ... شیر زنان ... و گوش ... شیر ... دست

و پاپیان و غیره منع نمایند تبیر فرتر گفته بر تارک سر گذارند و این بحکم تو بود آب گشنیز سبز و کاسنی سبز و کاهو سبز و آب سیب گرگ و گلاب و روغن گل و روغن کاهو و روغن کدو
یا سمین و عرق بید مشک یک یک مثقال شیره تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مامیثا و گل حستانی هر یک سه ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چهار توله
در عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه کدو زیره بنان گندم دهند شیخ میفرماید که اینچه بسبب مس باشد باید که صاحب آن غذای
مرطب استعمال نماید و استحمام معتدل خاصه پیش از کسبی اگر حمام خواب نیارد آن شخص غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و دران هیئت سحت غالب بود و یا غلبه
اخلاط ردیه باشد که حمام تو ران آن نماید و جهت گفته به جماع و تعب کند نماید سکون و راحت اختیار کند و را است تنزیق دهن روغنهای مرطبه و رسیدن
شیر بر سر و نطولات طبیه و استنشاق او بان در استعمال آن خصوصاً روغن نیلوفر و سعوطات و مالک اسفل قدم بدان نماید و آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیر آن
زیادتی دنبه در آن دو به و استعمال مثل حماره کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول و حی العالم و مانند آن بر سر بست ایلاقی و جرجانی مینویسند که آسایش جوینده
را از حرکات و ریاضات پرهیز نمایند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناف مستعد چرب کنند و دو قطره آن هنگام در گوش چکانند و لعاب
اسپغول و برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهاده و قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفاناخ خوردن سود مند بود و گرما به آب زن معتدل سخت نیک است ابن الیاس
گوید که علاجش طیب مزاج دماغ و رشیدن شیر زنان بر سر و تفریق بر سر روغن بنفشه کند و در یختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و جو و استعمال
حمامات و شمومات خوشبو و نشوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شیر دختران با خوراک لفاح است نقل بعری دوم خشخاش خواب آورد و حمام رطب آب شیرین
اگر خواب نیارد علامت ردی است دلالت بر حدوث وسواس جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه در ده درم شربت خشخاش با آب بنوشند و غذا مزوره کدو
بکدو و اسفاناخ و گشنیز تر دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و آنچه خواب می آرد بویید از نیمون بر سر و جست سعید گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو
بشیر دختران کنند و آب بابونه و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خجند گوید که تبدیل مزاج بر طبات صرف کنند اگر
حرارت نباشد و با مرطبات سرده داخلاً و خارجاً اگر حرارت بود و استنشاق دوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز اشجار متحرک و اصوات
طیبه لینه و تقویه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام مرطب بمبرد مع استعمال آب زن و تدهین و دهان مرطبه چیزی نیست که از اشراب ممزوج آب بیابیس اگر فائده کند
بدانند که سوء مزاج با فساد اخلاط قوی است که حمام آنرا تحریک نمیکند و بخار آن بسوی دماغ متصاعد میشود دریجا ضرورت باید که تنقیه بدن از ان اخلاط نمایند
و استعمال آب شیر ساده یا سبز بشکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و نقل مغز بادام و خشخاش و تدهین بر بینی و کف دست و پا و صماد منومه و حقنه
و مقعد بروغن بنفشه عراقی و سعوطات آن بالغ النفع است گاهی احتیاج آمیختن اندک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی کمتر نکند اقراص مثلثه و ضماده
و نطولات منومه که در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که دهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف دست و پا مالند و با وجود این شربت
خشخاش و شربت کاهو و سائر شربتهای فواکه مرطبه بنوشند و غذا ماء اللحم و لحوم ماکیان فربه و مطبوخ نخود مقشر و سائر لحوم مرطبه خورانند و ایضاً آنکه جمیع که دران کدو و بکوشت مرغ
رطب پخته باشند و قلیه کدو و خیار و اسفاناخ و کاهو مناسب بود و آنچه از سوء مزاج یابس مع ماده سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع سوداوی است مع ترطیب دماغ
و آنچه از ماده صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن و سر از صفرا است و ترطیب سر و تبرید آن بدانچه مذکور شد بعضی متاخرین مینویسند که سهر سوداوی بیران را بسیار افتد
و علاجش مثل مالیخولیا نمایند مع استعمال سعوطات زیادتی تبرید جهت تعدیل مزاج و استحمام و دلک تدهین و ابن قطیطس اللعل آید گشنیز خشک و گل بنفشه و خطمی سه گلاب و گل ختمی
هر یک لا مشت در مکوه و برگ آن یک کمیت کنب بیاده چهار مشت در گلاب و آب مطبوخ پخته بکار برند بعد از ان طعام مناسب خورد و آسایش نمایند سویدی از طبا نقل کرده که
ضماد گل خشخاش و تخم آن آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم آن تنها یا آب مطبوخ تخم خشخاش سیاه کوفته سرشته و روغن گل و حنا و تخم آن و شرب مطبوخ خشخاش و شربت
نیلوفر و مطبوخ جو بشکر و روغن تخم خیار و ماء القرع پنجاه درم بشکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش بنان گندم سفید یا شیره پخته و کاهو صبح و شام و گشنیز
بعد طعام و یا تخم آن دو درم با قلا و کدو خوب پخته بروغن بادام و شم گل خشخاش و روغن نیلوفر و گشنیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و ستنوبه و سعوط
روغن نیلوفر و روغن گل خیار و روغن بنفشه و تحمیل بطبیخ بنفشه اسفنج تر کرده هر واحد مرطب دماغ و منوم است

علاج سهر رطوبی

گاه رطوبت بر غلبه باشد سهر پیدا نشود اکثر این قبیل بود و بعد نضج ماده مطبوخ افتیمون دهند بابلی با اصل السوس و تمر هندی و عناب و تخم خطمی و بنفشه که ماده سهر از آن غلیظ باشد و در آن وقت تلیین قوی است
و گاه قصد باید به سهل بلغم کردن بعد تنقیه کنند یا حرارت و کرده باشد به حسب ایام و حسب شبانه تنقیه نمایند و اگر ایام بیش از سم حنظل و بلیله و سنا و ترکیب آن به جواب آن
و اگر رطوبت با امتلا باشد بدل بلیله زنجبیل و مصطکی تنقیه نمایند و قصد حجامت مسهل مرتب بر حسب استعمال کنند به غذای شوربای مثل جوارش عود و گلقند با گوشت مرغ و کبک
تمریخ رس مالیدن باید که از تناول جمیع اشیای خریف و ماست و تخم و اجتناب ورزند و به ماء الشعیر شوربای لحوم لطیفه مثل کبک و نخود و بزغاله و بادیان بده و گوشت گردن
کم بخورد و سماع نمایند و اگر حرارت مزاج غالب باشد تنقیه به مسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شربت العناب می دهند و مفرحات از شکیه و غیره و دیگر اقسام
نوع سهر پیری عارض شود علاج او مشکل بود و لیکن باید که صاحب این علت مطبوخ کشک و دیا بونه و امثال آن استعمال کند و که خواب آید و اگر حرارت
عالب باشد بدن بخوش عمل آید مثل ایضا نشوق روغن بنفشه و روغن کدو و امثال آن و غذا در سایه روغن زعفران بکار برند و در طعام قندی برگ کاهو و تخم او اندازند
جالینوس گوید که من سهر را جمیع پس کلیه بکار میسازم و جمیع انسان داخل بیکم تا مضرت کاهو بازدارد و بقول رازی شربت رطب خوردن نیز منوم است

علاج باقی اقسام سهر

آنچه در حمیات است برای منع تبخیرات حاره دیاقوزا ساده دهند و به بخار استعمال کنند و شستن سر در آب استعمال نطولات طرطیع البابونج و روغن خشخاش که چون دو
و حیلة برای اختصاص تخم خشخاش سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و یا شوربای ملک اطراف بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از آنچه در این باب مجرب است
آنست که سلیخه و کوکنار و افیون و عنبر در سرکه نیم کوفته و روغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کذلک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح و چند غیر آن ایضا
ترتیب آن کسی که بقدر آن کرده است تبخیر آب خورد و حوات معتدل آید و اگر خلط یا ابخره تصاعد نماید به سوی سر ملطف باشد اکلیل الملک و بابونه و تخم خشخاش بر پیشانی ضماد کنند
و اگر سبب امتلای بدن از اخلاط باشد حسب تنقیه آن نمایند به طوریکه در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شد و اگر چه ماده سهر آور صفرا و سودا است ضرورت
اما گاهی بسبب غلبه خون نیز سهر و سنبات و گرانی گوش و سر بسبب غلبه خون نیز به هم عارض میشود و در صورت باید به اصل السوس و سیاوشان گاوزبان و تعب الثعلب با
گلوی سرخ بلیلا سیاه و شاید بمهد خالص داخل کرده ادویه مذکور معده و معده گویند که اگر سهر بسبب اخلاط طریه و جوب و معده و جسم باشد که
ابخره آن سر را ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا باسهال و یا قی و بعد تنقیه غذای مریض با غذایه جیده کنند مثل جوزه مرغ و ماکیان گوشت حملان و مثل آن
صوری یا رند و گاهو و بقله یمانی و قطف و کدو و باقلی و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر سوء هضم و امتلای معده و تخم
و آلام او کار باشد و بهر منع تخمه امتلاء معده از طعام تقی به ستعمال اغذیه مناسبه پاک کنند و تقویت او به جوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف
خورند و تجوید هضم کوشند از هر واحد از اسباب کور مذکوره تدارک باقی بمبدلات مناسبه کنند و از اندیشهای بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید
ارق از غم و عشق و فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود در علاجش اجتهاد در ازاله سبب و تفریح اوست و این سهر تب بود تا بسیار جنون ایشان باشد و هرگاه حرارت سرسامی
سهر گسسته در این حمی یوم حارت شود و تسکینش در این انواع آنست که از آن و بهان بود و سبب آنکه در این صورت خوف سقوط قوت است و اگر سبب
دردی باشد تدبیر او تسکین وجع است و علاج او به آنچه مخصوص آن درد باشد و در فصل او مسطور است و اگر سهر و چی اول مخدرات قویه دهند که بیهوشی
گردد پس غنهای معالجه حاره مانند روغن بابونه و خیری و مرزنجوش و مصطکی و سوسنجان تلخ و شبه البنج نیم گرم بمالند و اگر از ورم سودائی بود هر چند علاج سرسام
سودای گذشت عمل آرند و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و از نیز قبل ازین شبیار بکار برند خاتمه در تدابیر از ادویه منومه اکثر مسهوبان انانع
باشد از آن جمله آنچه با صحاب حمیات و غیر هم خواب آور در لیست که وقت شب دست و پا به حب ملایم بمالند و با تکیه نشانند و مقابل او چراغ نگذارند
و حاضرین مجلس بهروسی او حکایات کنند و بیمار را غنودن دهند تا خواب آید پس یکبارگی اطراف و گستانند چراغ بردارند جماعت حاضرین تا موقع قیام
دکف پای کمی را به روغن بمالند حمله اصوات غنا می ترتم آهسته نسب کان اقلاع او قبل تصادی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت آسیاب

وگردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و تنقیه سهر مفرط که در آن خوف انحلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم از آن بخورانند یا اندکی از آن در ماء الشعیر یا شربت نیلوفر دهند
و یا پس کافیون تنها یا با زعفران سه حصه بنفشه آمیخته ببویانند یا نوتل مبنی را بادان چرب سازند و گیسی که سهر او تنها از مفرط باشد اکثر کفایت میکند اینکه ریاضت کند و استحمام نماید
پس قبل طعام بعض چیزهای سدره بخورد و پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب ورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و ادهان مرطبه نموده مانند گل
نفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و تا لیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملایم و سواری کشتی و آب شیرین نیز خواب می آرد و همچنین
ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر شیر بستن و ردست و پا با آب سرد نافع ست و نوشیدن قدری از قنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و به سر بستن نیز منوم ست چون تازه
و شبت تازه و اکلیل در ظرف ساخته و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شاخه مستعمل از آن گرفته در آن چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد
انطاکی گوید که از آنچه برای خواب مجرب کرده ام آنست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش نیم کل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی کل جاوشیر با قاقیا حجر
نیم خرد مصبر زعفران قدری هم را بکوبند تا منحل گردد صاف کرده آس و بابونه از دغنها بپزند تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجربه در دفع صداع و آوردن خواب
سهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر در آن بگدازند بغایت نافع بود و تقسیم باد و دیگر مطبوخه مذکوره همین فعل کنند و کذا نطول آب آن کسی را که این خواب نیارد در صحت و طمع نماید
و گوید که از خواص ست نهادن زعفران و صبر زیر پا یا بیخ برگ کاهو که سر آنها بسوی سر مریض باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن برنج تنها و حلبه بهر طریق و تخم خشخاش با کاهو و شکر
و بوییدن عنبر بسر هندی گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بجوشانند و در اوردن آب بعد یاس مکرر ازموده ست و بمیکدان اصل ست
و رای آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب کشنیز اضافه کرده و هر دو مخلوط ساخته بجای آن استعمال کرده می شود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان محمد مراد
در مجربات خود ذکر کرده که از خود مثل افیون و بیخ لفاح و زعفران و تیلم و اتحوان و صفیه و صمغ عربی و آرد جو مساوی العاده ساخته بوییدن مجرب ست و آیضاً سه عدد
پانچ عدد حب کاکنج بلع کردن خواب آور ست لیکن سکر نیز می آرد و زعفران تمر و اقحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر وساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر
کاهو و لعاب بزر البنج و افیون بکدیگر کوفته بخته بطبیخ خشخاش مرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب ست و شمیدن با درنجبویه و دستنبویه کذا
خوردن املاخی رطب و نوشیدن آب القرع آن و کذا لک طلای روغن بنفشه بر صدغین و خوردن بزر البنج سفید نیم درم خواب می آرد ابومنصور گوید که استنشاق
روغن که در آن شبت بخته باشند خواب آورد و کذا روغن که در آن خشخاش و سیروج بخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی انافیون و سیروج و کاهو دارد حوتعا
ساخته بوییدن خواب آورد و محشی شرح اسباب نوشته که بقول عیسی بن یحیی شمام زهره روباه جالب نوم در ساعت ست بالخاصیت و کذا بوییدن محدر
مثل افیون و کاهو و کافور و اکثر اطبا گفته اند که چون لاشه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب آورد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن او زیر تکیه
و کذا تمیم اقحوان رطب و وضع او زیر وساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که شرب جوزماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و یعقوب و سمک کرشت حلا خماد
آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شهرت تام آن رسم ست و ابن قسم هبری نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق ارد و رازی نوشته که طلای
و مطلیل بر آن تا آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب ورد و آن روغن نافع سهر مفرط ست جوز ماثل خربق سیاه هر واحد یک جزء پوست خشخاش بزر البنج تخم کاهو هر یک دو جزء
نیم کوفته در آب بپزند تا نیم شود در دست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته تا آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب سر تا رک سر و کف دست و پا
مالند و این سعوط منوم ست کندر و عود قماری هر واحد یک درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یک دانگ شکر سفید بست درم کوفته بیخته شرتی
یک درم و این طلا خواب آورد گل بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و بیخ لفاح هر یک دو درم سائیده با آب کاهو تر بر پیشانی طلا
نمایند سویدی می نویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا خضاب کردن بنفشه باریک سائیده طبخ نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول بهطه بدون اختلاط غذای
و کذا شمیدن تعاحه که از سویق و برگ سیروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل او داشته و مر اجزا مساوی صمغ عربی در جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشد مجرب
منست عاده که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کاکنج نیز از مجربات او ست و نطول بطبیخ برگ نیم یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آورد و ضماد
روغن بزر البنج و مرکی آب حل کرده و صبر و ماقلا آب کاهو و روغن زعفران و تست روغن ورد امیول یک دانگ عصاره سیروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده افیون

تنها یقدر کرسنه دراب مس کرده بر پیشانی و شقائق النعمان خاییده و گل نعش ربع سیر برنج و پوست خشخاش هر سه مخلوط کرده و روغن تیسام و گل حنا بعرق یا آب نیلوفر سرشته هر واحد نافع سهرست و شرب طبیخ پوست خشخاش مع برگ او وزعفران و مرماحوز شبت و پنج درم آب طبیخ بیخ لفاح بشراب افیون ربع درم با شیر زنان دجرک گوش خرامکی بشراب یا بجلاب و دواء جینی قسم منقوع در شراب بیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب و اکل لفاح و افیون بقدر کرسنه و کرفس را بعمی با آرد جیلو حوز بوا و تودری و شم مرکی وزعفران قسمت و روغن او و بنات لفاح و تمر او و ازمیده و افیون ولفاح و زعفران تعاصه ساخته بیا از تخم سوسن آسمانجونی دو درم مشک عنبر بر یک نیم درم سایده با آب خلاف سرشته تعاصه ساخته و کذا شم لفاح اذ خرو زعفران عرق تعاصه مرو زعفران و ایشامع بیخ سرو و صمغ عربی و دانه کدو کلا ساخته و سعوط از روغن شبت دمیده و روغن او و تخم خشخاش اسفرم و ایرسا و گل عصفر و حرمل هر واحد منوم ست و نهادن زیر تکیه تاج بزرور مندیل پیچیده و یا شاخ کبید سوخته در خرقه کتان صره بسته یا چشم چپ قنفذ در پارچه چونانیده در گوش چکانیدن نوم غرق آورد و تعلیق چشم چپ لقلق و کنه چشم سرطان در ایام اجتماع قمر و کذا پوشیدن پر ریسه و قتی که قمر در میزان باشد سود مندست و ذکر بعضی اشیای مسهره که درین مرض اجتناب از ان واجب ست چنانچه بقول حکیم علویخان شمیدن آس سهر واجب میکند و گوید که قطعه از جلد شتر یا انسان آویختن موجب سهر میشود و کذا که تعلیق بستان طیلق و کذا چشم بوم زیر تکیه نهادن و کذا پر او و سر نهادن در تکیه سر خفاش یا قلب او و یا چشم او زیر تکیه شخصی که سالت خفیف دنهادن پ یار غیب که بران باشد تنها یا در موی انسان پیچیده سر ایض آویختن ایضا موی گرگ بر گوش نهادن و کذا خوردن گوشت فاخته و تعلیق دل او و کذا که تعلیق چشم هدهد بر سر سهر می آرد و همچنین شم کافور و اکل شرب در ظرف چوب بید انجیر و تعلیق چشم سار در لسلای قمر و کذا بستن او در جلد و تعلیق او بر ذراع انسان که تعلیق چشم راست لقلق و یا گردن چند و کذا اکتحال زهره بوم و کذا گذاشتن پر غراب بر سر هر واحد مسهرست

آفات ذهن و نسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه ست و اطبا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگرچه در حقیقت هر قسم از اقسام آفات ذهن ست و فساد این قوتها یا نقصان و بطلان باشد و یا تشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده ست مفرد بود یا با رطوبت و یا با یبوست و سبب تشویش آنها حرارت و یبوست ساده بود یا مع ماده صفرا و شیخ و شارح قانون مینویسد که اصحاب ضرر واقع در افعال دماغی چون از اسباب ماجیه باشد در اکثر احوال بدو سبب بود که آن حرارت و برودت ست و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن میگردد و نظاهر که سبب ذاتی برای نقصان جوهر دماغ یبوست ست و انچه از افعال این قوتها مائل بنقصان بود آن از برودت باشد و انچه مایل بتشویش و اضطراب باشد آن از حرارت بود و سبب این همه یا ابتدا در نفس دماغ باشد یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربه یا سقطه که بر سر رسد و گاه نسیان با زیبوست مع حرارت باشد و یا در مرض دیگر یعنی اختلاط ذهن بود پس افعال فکر به نیز مشوش باشد و این یا در حمی از نفس دماغ افتد یا در لیطی از ان و یا در دعای آن و گاه بسبب اخلاط یا سوء مزاج حادث در صدفین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهد کان شده و اکثر نسیان و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از اورام دماغ و خصوصا بارد چون لیثرغس میباشد تشویش خیال بسبب غلبه صفرا در مقدم دماغ و بسبب غلبه سوء مزاج حار بلا ماده میباشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکر ست مگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از یبوست کمتر و در ینجا اکثر باشد و فساد ذکر در معانی محسوسات و سبب ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال در صور محسوسات و اشباح آن واقع میگردد و فساد خیال که بسبب نقصان آن میباشد تعرف لوکه از سودا ست یا از صفرا یا سوء مزاج حار مفرد و بطلان آن عکس ست و انطاکی گوید که اسباب نسیان بسیار ست اعظم آنها شغل نفس بعشق و غم یا فقر ست یا اهم حاجت که طلب او شدید باشد و وصول بسوی آن متعذر بود یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند فراموش نماید پس علت صفرا باشد و عکس و سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان ابطی بود چنان باشد و عکس آن بلغم بود طریق تشخیص صحت و آفت هر یک از قوای ثلثه مذکوره و محل آفت و اسباب آنها آنکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و تخیل او و اشباح اشیا در بیداری و خواب درست و صحیح موافق واقع بود پس اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده ست و از ان غائب شده تعبیر آن عکس است و اگر همه خواب ...

باشد هرچه بیند درست بیند و هرچه بشنود درست بشنود لیکن هرچه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر و آفت در مؤخر دماغ بود
و اگر بر ذکر اشیا قادر شود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت حصول المطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه قاصر باشد سببش آفت مقدم
کم بیند و اگر بیند بعید از حق و غایب بسبب فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و آن فساد هرسه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان یا بطلان است الا آفت این قوتها
اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان متعلق معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد سببش تشویش در فعل ذکر یعنی
حفظ باشد و اگر انسان گوید بچه ناگفتنی است و حذر کند از آنچه نا حذر کردنی است و نیکی چه داند آنچه لائق طلب نیکی نیست و امیدوار شود بچیزی که قابل امید نیست طلب کند
چیزی را که نا طلب کردنی است و کاری بکند که نا کردنی است سببش تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را بر خلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را
فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و به بیند اموری را که در خارج وجود ندارد مثلا ریزه از جا قمه بیند و کاه از دیوار پریدن دارد و اشخاص کاذبه و روشنی
یا آب پیش چشم خود به بیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد پس اگر مجتمع گردد و یا سه ازین علامات نقصان یا تشویش فساد
و آفت در هر دو قوت در دو بطن دماغ میان هر سه باشد و علامة هرگاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از مریض وجود کسل و ثقل از حرکت و صداع
که علامت برودت مانع است بپرسند بعد از آن سوال کنند که خواب بسیار می آید یا کم و در سر گرانی محسوس شود یا سبکی و رطوبت از بینی و دهن و چشم می آید یا خشکی است
و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب گرانی سر و سیلان رطوبات از بینی و دهن و چشم بیان کند و امور ماضیه فراموش
کرده باشد و امور حالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر بعض متفاوت و مختلف و قارورة سفیده خام بود سببش برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی
و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشد و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع متتابع بر آن دشوار باشد و در بعض اوقات بیجان اختناق گلو محسوس شود و در فساد
ذکر بیمار چنان پندارد که سر او از جانب خلف تهی گشته و مزاج یابس مع لون بلیجانی [illegible] و در اغلب سفید صاف بود سببش برودت و یبوست باشد
و هرگاه تشویش متعلق از قوتهای مذکوره مدرک گردد آنگاه حرارت و یبوست مثل گرمی لمس سر و خشکی منخرین و تخیل [illegible] و علامات غلبه صفرا نیز پرسند
و اگر تقدیم امراض دماغ یا ضعف آن یا ضرب سقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزهای مورث نسیان دریافت گردد سببش همان باشد و فرق میان آفت از تشویش
فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن آنست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسده
غیر مطابق نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان یا بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد در تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر
مریض گردد بعد افعال آن قصور واقع شود و سهل تر از آن باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بتبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر آفت
آن رونماید و گویند که اصل هریکی ازانها آنست که متحرک به سکون باشد و افسد آنها آنکه با ضجر و اقدام خصومت باشد و بقول روفس غلبه نسیان مع صحت بدن
منذر بامراض مانعی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب است و بطلان حفظ و انعدام [illegible]
[illegible] نیز میگویند و آن آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز دیده نشود
و اگر دیده هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بمجرد غیبوبت فراموش کند و اگر فساد مانند جمیع بطون دماغ باشد انسان [illegible] باشند مثل مجانین و آخر گفته
که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش می کند

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هر سه قوت واحد است مگر فرق همین قدر است که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و مروخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در
فساد خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت فصد و قی و ترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و مبخرات مثل ثوم و بصل
و جرجیر و کرفس و مبخرات مثل [illegible] شیر و آنچه بالخاصیت مضر باشد مثل سیب ترش و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز سبز
است در جماعت بادروج نیز مورث نسیان است و اکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و سکات نیز مورث نسیان است و [illegible] رازی گویند که از اط جماع و خواب و [illegible]

وسیر مغز و امثال حلوا و ادمان سکر مورث نسیان است و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب جمیع مضر نسیان است و خوردن گوشت بدن هدهد و تعلیق زبان او
و هر دو چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع است و مغز چرخ هندی و کرکدن با انجیر خشک و آب گوشت مرغ دراج و تیهو و کبک خشک نافع است
مربی جوهر دماغ و مفید نسیان است و گویند اگر حاج یک مثقال یا یک نیم درم یا دو درم آب شهد هر روز بخورد تا مدت ده روز هر چه یاد کرده است فراموش نکند و هر چه فراموش
کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن روغن بیضه همه حیوانات نافع چنانچه بیضه ماهی پس بانفع عظیم است و بقول اطبای هند برهم دنڈی کوفته بیخته بقدر یک توله با شیر گاو
تا یازده روز خوردن سودمند است و کثرت فکر و تعاون بحث و مذاکره در علوم عقلیه و درس و تدریس آن و محادثات اخوان و موانست نهاد و سرور و نشاط و استماع اصوات حسنه
و بوییدن گلها و خوشبوها مقوی و ذکی ذهن است سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب است خصوصا اگر با شکر خورند و کذا خوردن مغز بریان
بر بهار و کذا تعلیق دندان گفتار و کذا خلد در شب صید کرده و ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر تازه
گوران قلب خلد یکتا بانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خشخاش با لحم ضان یا نسر و یا لحم عربی و یا بیضه مرغ و یا بیضه مرغابی و یا لحم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا اترا
و یا جگر گرگ بریان کرده و یا لحم ماکیان و یا دماغ آن و یا لحم دراج و یا مغز بادام شیرین با شکر و یا بلیله هندی یا گوشت خرز و تعلیق قلب گفتار و مغز ایسر آن بر دماغ و کمر
آن مریض و نهادن شاخ نر زیر بالش هر واحد نافع اقسام نسیان است و بقول ارسطو قلب خلد و چشم و هر دو جلد هدهد به پیه با خود داشتن و تقریب ترین نکردن حیوانی آنچه
از حیوان باشد بخوردن و کاهی عظیم خارق است در نسیان سرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط به روغن پسته مجرب است بولس در کناش خود گفته که علاج این مرض است
که اگر از برودت باشد باید که مسخنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب
باشد معالجه باشیای مرکب کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنهای مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غرغره کار برند و امثال روغن گل و روغن آس و روغن برگ بید
و امثال آن بر سر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب شغل باشد اولا تطبیب سر کرده روغن گل کنند پس سایر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند

علاج نسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود بعلاج امراض دماغی بارد تعدیل نمایند سوای تنقیه آنچه در اینجا مذکور گردد بعمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد نضج منضج بلغم
تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه نمایند و حب ایارج نمایند و چند مدت نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج ماده بلغم مطبوخ اسطوخودوس بادیان اسفناج بادرنجبویه
عنب الثعلب هر یک هشت ماشه قنطوریون دقیق دو درم عاقرقرحا شکاعی بادآورد هر یک چهار ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هشت هشت روز یا
زیاده تا ظهور نضج صاف کرده موشات روغن با وقت و در سیر نخود آب مرغ تنها وقت شام نان شوربای مرغ خورانند بعده تنقیه دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا و حب شبیار
یکنیم توله و تربد و مغز خیارشنبر هر یک شش توله شیرخشت چهار توله خمیره بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس مسهل سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده
نموده دهند و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز بر ماء العسل معمول العرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هشت ماشه بورق طلا کرده
پیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق بادیان رومی خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یکتوله جوش کرده شربت تبول
و بزوری حار هر یک نیم توله و دو دینار یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط چار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که در این باب اثر
عظیم دارد لبان ذکر وج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل دار فلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند و بالجمله
از تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون روح و معجون جدوار علوی خانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علوی خان و معجون زبیب سدید گازرونی و معجون داؤدی انطاکی
و اطریفل اسطوخودوس جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادین مسطور است حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد
معجون بلادر در تقویت ذهن عجیب است فلهذا بلادر را در حفظ نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یکدرم رسانند و غرغره و شمومات و عطوسات و سعوطات
و اطلیه و لوبان وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضا غرغره مطبوخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا با عسل
آمیخته استعمال کنند گاهی مرزنجوش تنها و گاهی خشک بهتر بیخ کبر می افزایند و عطوس از تربد و چند بیدستر و کندس در بینی دمند و سعوط جوزبوا و تیح ارمنی و قرنفل مرزنجوش

هر یک مثقال آب یا تنها در هم کوفته بقدر یک انگشت آب مرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نیز مفید است و ایضاً بر تعدیل مزاج بر مواظبت جند بیدستر خردل سداب بحر
با سرکه عسل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند **و ابو جریج** گوید که خردل جند بیدستر فرفیون سمغ سداب بری سائیده در آب بیز زند بعد حلق راس و الکتان بیاغوشند دشت آنکه مرخ
شود برای حب بر سر طلا کنند که کدام ضماد نافع تر از این نیست ایضاً در حمام سر بخور ده حسن الله بهر تقویت دماغ مشک نیز در تند آن بر سر زند و مقدار خسیف قلیل مثل عصافیر تنابر غیره و طیور و
و کباب بکیان شوربای آن با توابل حار مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و سازج هندی و جوز بوا و زیره در بن قسم مناسب است آب تقیه ایام و حنه قیصوم و صاکا هو هندیات جمیع اغذیه مرطبه اجتناب نماید

ذکر ادویه مفرده و مرکبه

که نافع نسیان بارد و رطب است بوئیدن زعفران یا جند بیدستر و تکمید موضع بقرنفل پرساشه ساذج و کندر مجرب است و مصطکی و کندر دارچینی را خاصیتی است در تجفیف
رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان و کندر سعد زنجبیل وج و فلفل و دار فلفل مزیل نسیان است چون بعسل یا شکر هر صباح معرد یا مرکب با مساوی الاجزا بخورند و خورند
بلادر بگلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس سفید و زیاد در وج احتیاج نیست در تسخین دماغ و تقویت آن و اسطوخودوس مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند
و سوای اینها اطبا نقل کرده که خوردن بلیله کابلی بعسل سرشته و یا جوز السرو نیم درم بشراب یا صبر یا زعفران و یا جند بیدستر نیم درم و فلفل سفید یکدرم و یا اسارون و یا بلیله
و یا فلفل و کندر هر یک یکدرم سائیده هر روز یکدرم بماء العسل که عجیب است و یا جعده جبلی و یا شبادرطوس هر روز نیم درم بر تماتاسی روز و یا وج بعسل سرشته و یا جوز بوا
و یا قلیمه و یا حب بلسان و یا جاوشیر یکدرم و یا کبابه و یا عسل بلادر معجون نیم درم و یا ریوند و یا وج بشکر و یا لوح و کندر مساوی هر روز یک مثقال یا خردل بشراب یا تنها
نهار و یا بخلیط با عدس و یا کندر بعسل سرشته و یا یک مثقال از آن هر شب یک شبانه روز ترکرده چهل روز متواتر نوشیدن و یا قشار کندر و یا تمام نهار و بسرکه جوشانیده و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک و بعسل نیم درم و یا حرف و شیر جوشانیده و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا انقاح اذخر و یا دارچینی یا اسیاکه بلیله کابلی و آمله اضافه
نمایند و یا موز منقی مرخج یک اوقیه مغز پسته نیم اوقیه حصی لبان اوقیه شرحی از آن پنجدرم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید بماء العسل و یا حماما و یا شکر سفید کندر هر یک نیم درم و یا
ایارج فیقرا العدنعسح و یا سقولوفندریون و یا روغن خردل و یا فرپیون جبلی و یا تخم حنظل و یا روغن و یا سنبل الطیب با تاردین و یا تخم رو باه و یا ترب و یا عنبر بعسل یا حلبه و یا دارفلفل
بشکر هر روز یکدرم و یا بخور شیخ بدوام **و ضماد** انجیر خردل سائیده بر موخر سر و کذا جند بیدستر بروغن سوسن و سرکه کذا جند بیدستر تنها بعد دلک بسیار که جلد سرخ گردد و کذا
جند بیدستر آب تمام و کذا فرفیون بعد دلک موخر راس که مقل ازرق و شونیز مساوی سائیده بسرکه بسرشته بر موخر سر و کذا عسل بلادر بسرکه و روغن گل بر موخر سر کذا خردل
سوده بشراب سرشته بعد حلق سر بر موخر آن و یا روغن او و کذا خردل آب بسرکه بعد مالش بسیار موخر راس کذا نسرین مطبوخ بسرکه و یا تمام کوفته در سرکه جوشانیده
بروغن گل آمیخته در حمام **و شمیم** و تشریب ضماد جند بیدستر و موی سوخته انسان و شراب حاشا هر واحد و تخم روغن لادن یا سادج و یا مشک و یا جوزبوا و یا نسرین یا حماما
و یا باردین **و بخور** جند بیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سائله و یا کبریت **و دلک** موخر سر بشرب کنند و یا بروغن خیری و یا بروغن آجر **و سعوط** بزهره
دارمل جبراه و یا روغن خردل و یا عطوس بخردل **و غذا** بتیهو بریان یا مطبوخ ادام اکل شفا بین یا قنابر مسلوق و بخنی ادام کنیز هر واحد نافع نسیان است ب حکم بعضی
اطبای هند بست عوض بال کنگنی بر برگ پان مالند و یک حبه سیماب بران نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ را با بیژه پان چنانچه متعارف است بخورند و مداومت نماید
که مجرب است و اگر کفایت نکند مسهل قوی رهند ایضاً گویند که اگر ال کنگنی بقشر سه چند دار فلفل زنجبیل هر یک دو نیم خرزو قرفه یک جزو سائیده بروغن گاو لت کرده بعسل سرشته
و سه درم بخورند در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه است و ایضاً جبل بادی کوفت شیرین اجمود سندی بیخ لبهی زیره سیاه نمک سنگ مساوی باریک سائیده
هر روز یکدرم بشهد و روغن بخورند **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنهای حاده برای جذب ماده با بعد نوشیدن مسهل مرکب از ایارج
و شحم حنظل و جند بیدستر و عاقرقرحا و همچنین ایارج جالینوس و لوغاذیا و جوارش بلادر نافع است بعد از ان روغن سوسن جند بیدستر و نطرون حل کرده و اندکی گرم
گرم بران چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج بضماد معمول از خردل و سداب بری و فرفیون و جند بیدستر میشود و روغن بابونه بنسبت زنام و پودینه و مرزنجوش
جوشانیده باشد بر سر رینه متعرض اوقات بخردل و عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت اشمام مشک و جوزبوا و قرنفل و مرزنگوش
و بیخ و ریساسه نمایند و غذا نخود آب مشروب بماء العسل یا شراب ریحانی کنند سایه **شیخ** نیز گوید که اگر از ماده بارد رطب باشد بعد انضاج تنقیه کنند بدانچه در علاج تمام

دماغی بلغمی گذشت و در جائیکه بسیار روز نسیان باشد اول ابتدا باستفراغات حسب ترتیب ایارج و شحم حنظل نمایند و جند بیدستر کنند بعده تدریج ایارجات کبار و بهمه
جماران گرم حار سودمند و حار باشند معجون بلادر استعمال نماید که این قوی ترین چیزها در تقویت ذهن و اعاده حفظ ست و ایضا سایر مسخنات و معطرات و دراز
و شمومات استعمال کنند و در تخفیف دماغ استعجال نکند بلکه بتدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه و تخفیف تا افنای رطوبات اصلی نماید که تابع او یبوست مزاج بود
و نسیان بیفزاید و باید که از سکر و جماع و امتلا احتراز کنند و از استعمال آب مطلقا اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخا و در آب سرد تخدیر و اضرار روح حاسه
و اگر ایشان را عطش اشتداد عارض شود بعد آن طبیعت مدبر کنند و اراند به سکنجبین عسلی مقدم و مسخن و منحرفه باید کرد و آشامیدن شراب بسیار مضر ست و اندک از ان انبساط
نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غنی سازند و استکثار آب مضرترین چیزها برای ایشان ست و خواب روز و الجماع بالفرط مضرست خصوصا بامتلای شکم
و افراط بیداری نیز مضعف روح و محلل آنست و چنانکه امتلای دماغ از ابخره کند مرجع بی و فلافل مولی برای ایشان سحور کرده شده و بهر وقت حفظ نمایند و آنچه
مینمایند و آنچه تجربه شده که سعد و فلفل مفید و عود مرکی و ساذج هندی نافع ست هر یک یک درم بخورند و ایضا این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید و سیاه هر دو جزو شکر مثل
و ایضا مجربست اگر هر روز بر ناهار یک مثقال زنجبیل بخورند و دار کنند سه ربع جزو فلفل ربع جزو باشد و ایضا زرنبیج جزو فلفل یکجزو و سعد و بلیله سیاه
هریک یکجزو و عسل مقدار یک جزو و عسل و جند بیدستر همه را باید که با دویه مفرده مکتوبه مفردات جمع کنند مجوسی گوید باید که علاج این مرض از علاج سبات و علاج لیثرغس
کنند مثل حقنهای حاده که در ان قثاء الحمار و قنطوریون و حنظل و ثقل سکبینج و جاوشیر انداخته و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکند این حب استعمال نمایند
ایارج فیقرا هفت درم تربد چهار درم نمک نفطی و جند بیدستر و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را باریک سوده و در آب اندک حادثیر حل کرده باشند سرشته حبها سازند و در یون
تنقیه بدن باین حبوب کرده شد بعد باید که بستور لیثرغس و سبات مذکور شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان بر سایر اجزای سر استعمال نمایند و سایر اشیا که برای لیثرغس گفته
شد بنمایند و اگر از ان نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج شبادریطوس استعمال کنند بعد از ان معجون بلادری دهند و بعد از ان استعمال
نطولات و اطلیه و ادهان و سعوطات آنچه در ما تقدم مذکور شد نمایند جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بستور لیثرغس
نمایند و تنقیه اولا بادویه که در فصل سبات گذشت و بعد از ان بایارج روفس و غیره که در فصل صرع گذشت باید کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره
کرده قول حکیم مسطور شد باید کرد و خردل را کوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند بهر آنکه اطبای قدیم را هرجا که تحریک حرارت غریزی و اعاده حرکت بعضو ضعیف
مطلوب میشد خردل استعمال میکردند و بعده چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن بعمل آوردن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده
نخواهد شد هیچ دوائی سودمندتر درین مرض نسیان نیست و در استفراغ رطوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و ماده حرارت اصلی
نماند و خشکی تولد کند که سبب نادانی و سردی باشد و سردی و خشکی سبب بلادتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض گوشت دراج ست بخاصیت آنکه از قدما
آن جوهر دماغ بهره بیشتر یا بعقوی تر شود و طریق مربای دماغ نیست که مغز را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن
ریزند چندانکه دو انگشت بر سر او ایستد و دهن ظرف بند کرده چهل روز نگاه دارند پس فرو کرده صاف نموده شهد خالص بجای روغن انداخته بست با چهل روز
در جو پنهان کنند بعده برآورده دو درم تا سه درم بخورند که نسیان را ببرد و طریق مربای ازفلفل همین ست و این معجون نافع مجرب سعد و فلفل تکمیل کنند بهر یک
ده درم کوفته بیخته بروغن گاو ده استار چرب کرده در عسل سیلی ستار سرشته در جو دفن کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورند ابن الیاس گوید در نسیان
بلغمی تنقیه دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا و ایارج لوغاذیا و غرغره بماء العسل که در ان پودینه و خردل پخته باشند باید کرد و عطوسات مثل کندش و شونیز و خردل
استعمال نمایند بعد از ان تبدیل مزاج دماغ بنطولات و ادهان حاره مثل روغن سوسن و خیری و قسط و شام و مرزنجوش و مانند آن و تخم سنبید و پودینه و غیره و
تناول زنجبیل مربی و فلاسفه صاحب این مرض را نیکوست و سرکه عنصلی و سکنجبین آن نافع این علت ست و هر صبح جلاب از بادیان یک درم باد رنجبویه دو درم
اصل السوس مقشر کوفته سه درم گلقند عسلی ده درم نوشیدن و غذا نخود آب بشیر قرطم و دارچینی و فلفل سازند و بعد نضج تام مسهل حب ایارج و حبهای حاده
که در صرع باید کرد و تعاجیل گلقند عسلی یا شکری یا مادة الحیوة یا اطریفلات کشنیزی و شراب سحائی موافق صاحب این علت ست و انکباب آب مطبوخ محلل مثل بابونه

و مرزنجوش مانند آن کنند و آبزن از سعتر و بادیان حفظ ماء ارتباک طعم هذا و زنجبیل دارچینی قرنفل سنبل رومی هر یک دو درم سنبل الطیب پنج درم جوز بوا سه درم زعفران
دو درم عود خام دو درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد هر یک
ده درم فلفل و زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال مربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یکدرم ازان بخورند نسیان را زائل کند
خجندی گوید که ماء العسل نافع بود بجلاب از بادرنجبویه و اصل السوس گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخود آب بمغز قرطم و دارچینی دهند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ
بحبهای تنقیه کنند و بهتر آنست که بعد از استفراغ بعد از نوق منع کرده هر گاه که این علت مانع محتبس شده باشد پس هر گاه بدوای مسهل حرکت کند از فوق بیشتر آن را
عصب قبول میکند و ازین جهت عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بحقنهای قتائل اولی از مسهل است و اگر ازان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه
بحب ایارج جائز داشته اند یا ایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر و پودینه و مشک و جوزبوا و سنبل هر واحد یکدرم سایده ازان حب قیراطیه ساخته دائم مویند مفید بود و این نطول
نافع است بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد ده درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یک شبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بیزند این مربای آن نافع بود
و استعمال فلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم موتش کنند در خل کرده ده درم بخورند گویند که اگر معجونی که دران زعفران ست و در قول
شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کند مرتبه تجارب او بکهانت رسد باید که صاحب او ازالبان آنچه ازان سازند اجتناب نماید و یک مثقال ازان بگلاب بخورد
و معجون فوتنجی نافع ست و معجون لبان بسیار مفید ست **ابن نوح** گوید که علاج او حقنهای حاده ست و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب
گردد و اسهال با ایارجات مذکوره در باب مالیخولیا و شم جندبیدستر و پودینه و غیره کرده قول مسیحی گذشت و صحیح طبیب ادهان حشائش حاره لطیفه و متناول بالادوی
و تعطیس بفلفل و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر و روغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و تافسیا و جندبیدستر و فرفیون ضمادها سازند که قدما این ضماد را در جمیع
اعضای بارده مستر خیه مجربه استعمال میکردند و سر از بوره ارمنی بشویند و بر حک عاقرقرحا و خردل ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخود آب بخردل و حریره معمول از بادام
و عسل سازند و ماء العسل آب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر حمام در خل کنند و انکباب بر آبهای حاره لطیفه تحلیه مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نماید
و روغن قسط مربی برای حفظ نیکوست و طریق آنست که بگیرند وج رطب و دران سوزنها بزنند یا بشگافند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آن را بپوشد بران ریخته در جوف
گندم بانی ترکیب چنانست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بکوبند
و بعسل پزند **انطاکی** گوید شک نیست که بکاهت درین مرض غالبا از برودت میباشد پس واجب ست اعتنا به تنقیه خلط بارد با ایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین
و اکل معاجین آن و بلادری و تدهین بروغن خلوق و این معجون از تراکیب او در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجرب ست اسطوخودوس گل نسرین هلیله کابلی
هر واحد هفت درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه دارچینی هر واحد چهار درم صبر غاریقون کندر مغز پسته سکبینج هر یک دو درم مشک عنبر هر یک دو قیراط بعسل
بسرشند شربتی ازان یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد سنبل صبر و عاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده بطو شیب باشد باقی
ایلیجات برابر آن ابن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند **طبری** مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین تنقیه
و حقنهای لینه و مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر تحمل تنقیه سر داغ باشد این حب تنقیه کنند سنبل الطیب بلیله قرنفل هر واحد یکدرم مصطکی اسارون
گل سرخ هر یک دو درم افسنتین رب السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم تقویت جیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب ریحان
سرشته مثل فلفل حبها سازند شربت ازان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد و دو یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد و امر بغرغره و تحنک
با ایارج فیقرا کنند و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک نیم جندبیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن
سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم ازان سعوط کنند و این بسیار سعوط بجندبیدستر مکرر مفید است و نیز بهره گلنگ مع روغن یاسمین سعوط مکن نافع بود
و اثر نیک میکند و بعد ازان بالتس سر تنخره قوت نیک کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک طسوج بادآورد یکدرم بادیان دو درم تخم خردل سفید دو درم برگ آزاددرخت
دو درم همه را باریک سائیده بسرکه کوبند و اندک زهره گاو آمیخته بعد حلق راس و ملک آن طلا کنند و اگر حدت این ضماد بسیار صبر نکنند اندکی آرد عدس

گرم ران زیاده کشند و امر بخاییدن کنند و اندفتن آب بینی و اثر کشد و عاجز یک این مرض را اکل اکل کنند چون صعب متعسر گردد تنقیه خواص شمل لوغاذیا بایت تربیت
که حب ضد یار الاصول نوشانند بعد از ان یلیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم افتیمون هفت درم ریوند سه درم ریوند را کوفته همه را بستور مطبوخ نموده بس تا ده درم
ازان گرفته در ایارج لوغاذیا که وزن یکسان آن اقل شش ماه گذشته باشد سه مثقال نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب آن مطبوخ مذکور نوشانند و پیر قلیل
تناول لوغاذیا از سه روز کم کنند و بعد انقراغ از ان دو روز کنند اما قبل شرب آن و بعد اسفیداجات چون مرغ و ماکیان با نخود بسیار پخته فربه کنند شوربای او بنوشند
وار بحوم آن اندک بخورند اگر برودت بر دماغ او و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفیداجات از گوشت یخنی سه چهار آمده بسازند و بعد فراغ از ایارج زیربایات
شیرین معمول نمایند محل و ترنج مربی و مهد و توابل آن حسب مزاج غالب بر مریض شده گاه لوغاذیا بر غیر آنچه مذکور تمام بخورند بدان انتفاع نیابند اگر با این اعمال نشود و ترنج وقت
و بلد احتمال نماید اندک اندک تریاق کبیر خورانند او معجون مشک شام و دائم نمایند و گاهی از ایارجات کیار اندک بدهند اگر مزاج مریض متحمل باشد و اسراف این نکنند
که موذی بفساد عظیم گردد این جمله از معالجات این علت ست و گاهی اعراض دیگر آن لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد درد یا احساس اندک ورم ست
پس هرگاه این علامات ظاهر شود یقین کنند که مرض او مرکب ست و در اینجا ورم ست و امر بصعوط و تعطیس نمایند و آنچه تموم و سعوط و معالجه بدان نمایند مرکب اند
و هرگاه مزاج او حدت بیرون این طریقه معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد از ان بعلاج مرسوم رجوع کنند و بر قیاس تدبیر امر او نمایند و مراعات تغیر مزاج او کنند
زیرا که گاهی تساهل طبیب از مراعات مزاج او و تغیر آن خطا واقع میشود و با مراض قاتل می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تپ خفیف غمی ست
پس اگر این ظاهر شود از قسم چیزی ازین طریقه معالجه حذر کنند و مبادرت بفصد نمایند و معالجه بطریق غرغره و تعطیس با دخال فتیله معمول از حرف در منخرین
و تحریک آن و اقامت مریض در خیشمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تلطیف و تحلیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل را خاصیتی ست در تحلیل رطوبات
غلیظه بهر طریق که استعمال نماید حتی که اگر بر داء الثعلب بدان طلا کنند رطوبات محتبسه زیر جلد را تحلیل کنند سرکه عنصل سکنجبین آن این علت را بسیار نافع ست
و گاهی از عنصل باریک سوده بر آتش نهاده تا از وحدت و ارزائل شود و با شیای دیگر مثل اندک خطمی و قلیلی افسنتین و صبر و مصطگی آمیخته و این همه را قریب یکجه
یا مساوی گرفته سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مریض ضماد میکنند و این ضماد بسیار نافع ست و خطا میکند و مریض را امر کنند لاسیما اگر در انجا تپ حمی
باشد بستر حجامت ساقین بوضع محاجم بران بعد استفراغ تام چه حجامت بر ساقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی اسفل میکنند و گاهی تعصیب ساقین مریض و قدمین آن
تا حد زانو بعصابه باریک نموده میکنند تنها و با این ادویه یکبیرند عنصل بریان طل صغیر موبزج ده درم برگ خردل تازه با قه صغیر ماشته سه درم باریک سایند و قدری
معمول از موم و روغن یاسمین یا سوسن یا غار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض از تقدیم و تعصیب ساقین و قدمین جذب اخلاط از سر ست بسوی اسفل بدن
و ایضا بطریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب بدان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قوی ست چنانچه لقا اطباء گفته که بخنثی آب سرد بر قدمین
ترطیب مزاج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنا بر مشارکت میان این هر دو و امر میکنیم به بستن ساقین و بالید قدمین هنگام اراده تبدید مواد بسوی اسفل و لهذا
امر بعضاد ساقین و قدمین کرده اند و باجمله واجب نیست که درین مرض از مراعات امر تپ و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشوند و سبب
اینست که چون اخلاط اینجا محتبس میشوند متعفن میگردند و چون عفن شدند گاه ورم و گاه تپ غمی حادث میکنند و لهذا مراعات این هر دو امر لازم ست
تا به معالجه غلطی واقع نشود ایضا خطری نسیان را که در ان حفظ و ذکر بالکل باطل شود و بالاک انذکر نامید و گفته که بالاک اندکر نیست که در ان اسباب
چیزی یاد نکند البته و اگر چه آنرا حفظ کرده باشد بسیار انکه قوت ذکر او مرده و باطل شده و آن دو قسم ست یکی آنکه از استیلای برودت و رطوبت و قسم دوم آنکه آن
بود دوم نیست که برودت و یبوست بران غالب شود چون حرارت و رطوبت مستولی گردد و آن غیر این مرض ست و همچنین حرارت و یبوست و قریبا
این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سبات فرق آنست که بعض اینها با تپ و بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد و اما بالاک اندکر چیزی ازین اعراض
نمیباشد بلکه بالاک ذکر است و فقط و از علامات این علت آنکه از برودت و رطوبت باشد اینست که مریض اکثر خواب کند و گویا که بادی سدر بود خطا میکند در ان تمام
در ان وقت می نماید بعد ساعتی تذکر او آنرا ممکن نبود از بینی او امر رطوبت سیلان میکند و در موخر سر خود گرانی ثقل میباید که گویا او با ثقل فرو میرود و بجه

مشایخ کثیر السن ولاغر شده باعارض جستو و صاحب این مرض را ماجعن میگردد ملخص این نوع آنست که بمقدار قوت و سن مزاج مریض و بسایر قواعد نظر کنند پس اگر تحمل استفراغ باشد اولا حقنه کنند بعد از قوی استفراغ نمایند که بقراط استفراغ صاحب این مرض را بعد از قرص منع کرده و باید که حقنه بر سه مراتب باشد مرتبهٔ اولی حقنه ساذج حیات سیر بکیر بد غار خشک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته حلبه تخم کتان برگ شبت برگ سداب واحد یک کف انجیر سیاه بجاه عدد سبوس گندم و خطمی هر واحد یک کف هر دو در صره بسته اندازند و بدستور مطبوخ حقنه سازند پس بوزن صد درم صاف کنند و بالای آن روغن خیری بست درم و شکر سرخ ده درم و بورهٔ ارمنی نیم درم انداخته در آن حل کنند تا نرم شود و بار دیگر صاف نموده نیم گرم حقنه کنند و این حقنه سه دفعه استعمال نمایند بعد از آن آمیز حقنه تقوی تر از آن کنند و بران قنطوریون دقیق و برگ سعتر و شیح و قیصوم هر واحد کف زیاده کنند و بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن بید انجیر و روغن سداب اندازند و بابونه و انگ شحم حنظل زیاده کنند و بدستور حقنه نمایند و ایضا سه مرتبه این حقنه تنقیه سازند و بعد از آن بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گردد و آثار صلاح پدید آید هم همین حقنه نمایند و بران زیادت نکنند و اگر مرض بحال خود باشد انحلال و انحطاط نپذیرد حقنهٔ قوی تر از این استعمال نمایند در همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جند بیدستر و سکبینج هر واحد یک درم حل نموده و این حقنه یکدفعه تنقیه کنند بعد از آن راحت دهند و از غذا بکبوتر بچه در بیدار امید و گنجشک مطبوخ با نخود و زیت و لحوم حیوانات کوچک یکسال ادم نمایند هیند کونه جید الکیموس چند سند نوشانند بعد از آن اگر مرض انحلال یا انحطاط پذیرد و صلاح ظاهر شود لازم است این طریقه نمایند و اگر امر او متعسر گردد مشک و جند بیدستر و شونیز سوده میویا مند و سعوط آورند و بر سر این ضماد نمایند خردل سیاه ده درم شاف یا کز آن صمغ سداب جبلی بست کبیر درم فرفیون تازه سفید بکنیم درم همه را اسباید و بگیرند آرد خشکار ده خوب بریان نمایند و بست درم از آن آمیخته بروغن قسط یا روغن خیری یا روغن ناردین یا روغن بلسان سرشته ضماد سازند بر موضع علت گر آنکه تمام اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه سر ضماد کنند و لیکن در این ضماد مع اغذیه موافقه ناشفه مثل لحم حمل صغیر بزیت بریان و کبوتر بچه و گنجشک بریان سازند و اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد طبیعت بگذارند و بعد تطلیه آن نکنند مگر آنکه تب پدید باشد که تب انحلال این علت میکند و مثل این سعی هرگاه بعد تنقیه کیفیت و تعدید باشد و اگر تب ابتدای این مرض را پدید آید خوف هلاک است و گاهی تضمید سر تدبیرها و باین روغن اکتفا میکنند بگیرند زیت صافی مستخرج از زیتون سیه صد درم جند بیدستر سه درم مشک دو دانگ سنبل دو درم مصطکی اسقنقور فلفل هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو ثلث درم شافیا دو ثلث درم همه را کوفته در صره جدا نموده در روغن مذکور انداخته جوش دهند صره را در آن مالند تا آنکه روغن مع ثلث بماند یک ثلث بسوزد بعد و این روغن دائم بر سر مالند و داخل بینی مالند و چرب کنند و اما غرغره از عاقر قرحا و مویزج و امثال آن نمایند و اگر در معده او رطوبت یافته شود قی قلیل آسخان معده باشد بر روز برداشت دو ثلث درم ایارج فیقرا بشراب کهنه بدهند و اگر معجون دائما لازم آن درین مرض واجب است اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مثرودیطوس است و از معاجین احسن تا تیر درین علت معجون انقردیا چیزی نیدم و خوراندن این معجونات باید که بتوقف و تامل شده باشد و بمجاوزت دران استعمال نکنند بر آنکه حیلت مزاج دماغ او اکثر ابدا انچه واجب است گرم کنند و گاه معجون انقردیا عسلی سود و دیس تبرید مزاج دماغ او بیشتر از واجب نکنند بخوف آنکه این سبکه مؤدی گردد بجنس صاحب این علت بتراخی نا تمام مخالفت بود و تا دیگر او سفید عام باشد و اغلب سیوسیه که اطریفلات قوی بارد و حار خوشبو و نافع است و همچنین این معجون مع حج سفید قلقل دار فلفل مع قرنفل سنبل الطیب آمله هر یک دو درم و نیم جوز بوا یکدرم زعفران نیم درم مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند ادویه و ارسطو و سکون بسکن تاریک حیثیت نمایند و حضرت علی علیه السلام امر استعمال کندر فرموده اند و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که خوردن یک مثقال کندر ده مثقال شکر با شناکو است و اگر در معجون بلادر که در قول شیخ گذشت بلیله بلیله آمله هر یک درم و نیم زیاده کنند نزد من احسن است و در استعمال این معجون احتیاط نمایند و بتدریج ساز سافتن این فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند و رنه احتراق دم با حدات جنون میکنند و معجون بتراطیطوس و معجون سنجری و معجون فیروزنوش و معجون فولاد و معجون غیاثی و معجون نجاح نافع است و این حب تالیف حلوی خان مفید بلیله کابلی مع ترکی مصطکی رومی کندر ذکر شونیز قرنفل عاقر قرحا زنجبیل جوز بوا بسباسه هر واحد یک جزو مرزنجوش دو جزو جند بیدستر نیم جزو کوفته بیخته آب مرزنجوش گاه تمام مثل لوبیا حب سازند و دائم از آن واردند و ایضا جوز بوا قرنفل مرزنجوش عاقر قرحا شکر تیغی کوفته بیخته مثل باقلا حب ساخته در دهن مع ادارند و حکیم علی گفته که در هر که گکگت دماغ او چون بروغن نبق خوب مخلوط ساخته سعوط کند نافع نسیان است و ایضا گفته که تجربه کرده ام چون قلقل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر بعد یکدرم استعمال نماید

علاج نسیان بارد یابس

اگر از سوء مزاج ساذج بود کافیست باشد به تعدیل مزاج آن پرداخته به مرطبات و اغذیه حاره رطبه مثل شوربای گوشت ماکیان و بچه طیهو و حلوای مغز سر ماکیان و ضماد بر ریاضت
نامیه یا پیاده رفتن تحریک ستها و پایها نمایند لیکن ریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداری که مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب
و حمام معتدل آب شیرین مرطب لازم است و استعمال دهن بعد خواب آب در روی کنند و تسخین بسعوطات گرم تر و حجامت پس بالا و نطولات حاره مرطبه مطبوخ بابونه و اکلیل الملک
و بنفشه و تخم کتان و حلبه و کله بچه بره و تدهین بر اس بروغنهای معتدل مثل روغن سوسن و نرگس و خیری نمایند و گاهی دهنها بعد نطول فرمایند بهتر باشد
و مغز ساق بارد گاو و روغن بادام و روغن کدو بر سر مالند و اگر فالوده عسلی یا عصیر خرما نیم گرم بر سر نهند جلاب باشد و اگر آثار ماده سودای یافته شود تنقیه
بمسهل سودا نمایند برای نسخ مسهل تالیف والد علویخان و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن نیز مفید است و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد لازم
و بعد تنقیه به تعدیل مزاج آنچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر ماده گاو در نسیان که بسبب سودا باشد و کذا خوردن روغن گاو مفید است و سوداوی
نمک روغن بادام تمریخ کنند روغن خیری زرد و مغز ساق گاو مع شراب رقیق نیز مفید گفته‌اند و سعوط از مغز ساق گاو و روغن بادام نیز نافع نسیان سوداوی است که انموذج
شجاع و معجون لبوب جالینوس **اقوال اطبا** ابو سهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال تدبیر حار رطب آن را نافع بود و نطول آب مطبوخ بنفشه و بابونه
و بابونه کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری بر سر مالند و در بینی چکانند **مصنف** حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود و علاجش تنقیه دماغ و بدن از اخلاط سوداوی
بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و روغن بنفشه و کدو و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر یک ده درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا زرده تخم مرغ
نیم برشت و شیره مغز بادام دهند و استحمام دائم و حلق راس ببالش آن و روغن کدو و خیری و بنفشه و بادام شیرین و استعمال مرطبات و نطولات حار رطب بالکلیه **ابو منصور** گوید
که در نسیان سوداوی ایارج ارکاغانیس مطبوخ افتیمون و مویز و عناب و ریختن آب مطبوخ گندم در سر و شرب ماء الجبن و ایارج فیقرا با افتیمون مفید بود و روغن
کنجد و خیری زرد بر سر نهند و غذا لحم ماکیان و بره خورانند و عوض آب ماء العسل معمول از نصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب رقیق سفید دهند و مغز ساق
ماده گاو و بره و روغن بادام شیرین سعوط کنند **ابو الحسن** طبری می‌نویسد که علاج مالک الذکر ارد و مهیج چیزی قوی نکنند که دماغ آن متغیر آید بلکه در ابتدای آن اینها
حقنه ملین از بنفشه خشک و نیلوفر و قرطم و تخم کتان برگ خبازی برگ خطمی سبوس گندم انجیر و مانند آن حبوب بپزند و مقدار حاجت از آن گرفته بقدر کفایت روغن
سوسن یا روغن یاسمین یا روغن خروع آمیخته حقنه کنند و سه تا چهار بار تنقیه بدین حقنه نمایند بعده ترک استفراغ کنند و تعریق سر بروغن سوسن اندک روغن یاسمین
و ابن سینا راست آنچه اکثر در ین استعمال میکرد روغن سوسن است که تسییط و تعریق سر بدان میکرد و غذا لحوم حملان شیر خواره میخورانید و شراب متوسط میان کهنه
و نو می نوشانید و بعض اوقات چون مریض شوارنیز سعوط با این روغن مفید بود و گیرند روغن سوسن و روغن یاسمین از هر یک ده درم لعاب خطمی لعاب حلبه لعاب کتان
و اندکی زعفران آن را مداخته در شیشه کرده در آفتاب نهند هر روز یکدو مرتبه بجنبانند و در آفتاب پنج روز بدارند بعد از آن بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد بعده
بگیرند از این روغن دو درم و سه ماله یک تا دو مثقال خرد و جمیع صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک هم زنند تا کف کند پس از کف صاف کرده دائم بدان سعوط کنند آنکه
دستنبویه و اکلیل الملک و پیه کبوتر بچه و قرطم کوفته و خطمی و برگ و خبازی یا برگ آن جوشانیده باشند نیم گرم بر سر ریزند و نمک حقیف بر سر مالند و بیرون شیر بر کلاه کرده بر آن تنقیه
باشند تا خواب آمد و بسد و منجم دیگر حنیری که در اصحاب ابن جلیل بن اعتماد کرده شده است و دوا در حاره رطبه است و تناول آن معجون بعد استفراغ اندک که ذکر کرده شد معجون جالینوس
ده درم تخم الجرجیر پنج درم توده یا سه درم هر واحد سه درم پوست جوز بری قاقله لسان العصافیر از هر واحد پنج درم فلفل سفید دو درم جمله سائیده بعسل سرشته بخوری
آنکه کرانی عرق مذکور که گاهی روغن سوسن باشد بیانده و بعد از آن نمک را سرخ گیرنده بر سبیل و سعوط روغن گرفته بر سبیل تناول کنند و اگر از شهوت جماع هیجان کند از آن منع کنند

علاج نسیان حار یابس

و آن سهل العلاج است مادام که در اضعاف قوت و تجفیف جوهر دماغ به تنقیص آن افراط نکرده باشد و الا علاج او نهایت مشکل بود و در صورت حرارت ساده انجا ترطیب
و اطلیه و ادهان و نطولات و غیره که در علاج امراض دماغی حار گذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب و عرق بید و آب سرد آمیخته نوشانیدن نیز مفید که حرارت عطش

دهن خشخاش نافع و طلای صندلین مرکبا کافور تعدیل مزاج حار بسرعت میکند و تمرکاهو که یک درم شراب النمام و دو دانگ یکدرم افیون نیم دانگ کتیرا دو دانگ سرکه سائیده با بیاض بیضه طلا کردن نیز مقوی دماغ و مبرد و مرطب آن است و در سبوس گندم سفید و آرد باقلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشه و قمر طرفا هر یک بیست درم کافور ربع درم در سرکه تر کرده خشک نموده گلوله مبلول ساخته بوی آن کنند و اگر برگ کدو و جرادهٔ آن برگ کاهو و تخم آن و تخم خشخاش و پوست و گل آن و بنفشه و گل آن و نیلوفر و برگ بید و گل آن با سفرجل و گلاب شائیده سعوط آن انکباب کنند تبرید و ترطیب کند و غذا از حریره و فالوده سازند و کاهو و شوربای چوزه مرغ و کشکینه و ماکیان فربه دهند و اگر تطلیه هر گردد از تدابیر مذکوره بازنماند بلکه قیفال و سائر تدابیر قرابیطس عمل نمود و در حالت جود ماده صفرا تنقیه و تعدیل او بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد عمل نمایند **ابن الیاس** گوید که گاه نسیان از سوء مزاج حار بیابسه علاجش تنقیه دماغ از صفرا است اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بطولات و طبوخ و مشائش با بدو و طب مثل بنفشه و نیلوفر و تدهین سر بروغن بنفشه یا کدو و تعلیق رأس با بن رد غسل او هر صباح جلاب با شربت بنفشه و ترنجبین یک درم بنوشانند و غذا حریره معمول از مغز گندم و شکر فائق سازند و اگر نبود عناب و سپستان هر یک بیست درم بنفشه پنج درم شکر و ترنجبین با ابعاده درم جوشانیده صاف نموده بنوشند و غذا از زیرباج تغشیر شیره بادام و اسفاناخ و کدو دهند و آب تبرید یعنی گرم بر سر ریزند و بتناول دو ترشیح و هر چه مثل این علت نیست **و مؤلف جامع** گوید که اگر تشویش خیال از غلبه صفرا بر مقدم دماغ یا سوء مزاج حار بلا ماده باشد تنقیه دماغ از صفرا بحقنه لین یا مطبوخ ملینه و مانند آن که در سرسام گذشت و تبدیل مزاج با طلیه و ادهان و نطولات بعد تنقیه بنمایند و در سافج و را ابتدا کنند **انتباه** نسیان که از اذام دماغ بود هر چه در علاج قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری گذشت حسب ماده در آن بکار برند و آنچه از نقصان جوهر دماغ باشد هر چه در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذهن و هذیان

و این هر دو از قبیل آفات ذهن اصناف آنست یعنی افتیست در اعمال فکر و تمیز بحسب تشویش **و صاحب بحر** گوید که اختلاط عقل تشویش و سودیدگی ست که بجهت عسر رسیده باشد و یا بلا کو میست با بجمله اگر سبب این مرض نفس دماغ باشد از ره سودا یا سودای صفراوی یا سودای دموی یا صفرا یا بلغم عفن حار بود و رحبانیه لهم یا حرارت و یبوست ساذج بود و اگر سبب آن عضو دیگر مثل معده و فم معده و مراق و رحم و ادعیه منی و غیره یا در تمام بدن باشد از بخارات حاره اخلاط یا دخان آنها یا کیفیت ساذج مرتفع از عضوی بود **و صاحب کامل** گوید که اختلاط ذهن یا با تپ بود و یا بی تپ انچه با تپ باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث و اغشیه دماغ بود و یا در برسام بسبب تاری حرارت حاره از ورم حجاب بسوی دماغ و اغشیه آن بمشارکت و یا بسبب تعب تپ حرارت در حمیات حاره بود و این بسبب ارتقای بخارات تپ یه و جنس ریاح عفن گیلانی بسوی سر گاهی این علت حادث میشود از قبیل هوم و کثرت سهر و تناول اغذیه ردیه و احتباس خون که از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر و حیض و گاهی این مرض از قبیل مرارت هضم و آروغ میآمد و گاهی این اعراض بسبب ورم معده ظاهر میگردد و در ابتدای مرض کم بود و بعده عظیم گردد و تابع ادوار امراض مرکبه سودا شود **و طبری** گوید که اختلاط ذهن گاهی لازم یعنی دائمی میباشد و گاهی غیر لازم یعنی غیر دائمی که وقتی ظاهر میشود و زمانی باقی میماند بعده رجوع میکند مریض بعقل تمیز و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم لالت میکند که سبب اخلاط رطب غلیظ متربک در دماغ ست و این محتاج ست بمعالجه بالاستقصا و غیر لازم که در وقتی میشود و در وقتی دیگر زائل میگردد دلالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود پس تحلیل میگردد باعانت طبیعت یا حسن تدبیر و بعد از آن عود میکند از استعمال اشیای ضاره و معاودت تخلیط پس متبخر میشود بار دیگر بسوی دماغ و یا برای او دور باشد چنانچه بهر صرع میباشد پس ماده از هم گردد با بجمله القول تشخیص سالم ترین اختلاط عقل آنست که با خمود و آنکه با سکون باشد و ردی تر آنست که با اضطراب و ضجر و اقدام بود و اگر معده با هم و خران شدید و سهر مفرط باشد ردی تر بود **طریق تشخیص این مرض** و اسباب آن باید که مریض الم و تکلیف رساننده اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل ست و هیدان بر یکجا به تحریک نیست و شیر حیتم قاروره دهنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد چنانچه وجست نفس و نبض مریض از مرد ستوهم ادنفس خروراد آن یا طیور و غیر آن اصناف خوف که در تشخیص مالیخولیا خواهد آمد از علامات مشترکه انواع این علت ست پس تفتیش اسباب این مرض چنین کنند که آیا مرض مذکور در تپ عارض شده یا بدون تپ اگر در تپ عارض شده باشد و از وی علامات سرسام یا برسام یافته شود پس سرسام یا برسام باشد و اگر آثار هر دو مرض مذکور یافته نشود سبب آن صعود بخارات حاره از جمیع بدن باشد و اگر بادی تپ نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده مراق و رحم و دست و پای غیره ضرری معلوم میشود یا نه

و ایضاً از مقربین مریض می پرسند که سامانه تمیز از حدوث این حالت شکایت آنچه بر مغز می کرد یا اگر ضرر در عضوی دریافت شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات
از آن عضو است پس اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبه بلغم
یا بلغم عفن دریافت گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت حالی باشد سبب مرض کیفیت ساذج یعنی باشد چنانکه از انگشت پای است متشمم باشد و اگر اعضا
فاسد المزاج متورم تصاعد شده متأذی بدماغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فزع و ظن فاسد بود دیگر علامات
مره سوداکه در مالیخولیا خواهد موجود بود سبب مره سودا باشد و اگر با سرعت اقدام و اضطراب بود سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک و امتلاء عروق و انتفاخ
بشره بود سودای دموی باشد و اگر مع التهاب حرارت ملمس راس و عطش و سوء خلق و اضطراب شدید و تخیل آتش و شرار و اشیای زرد و سرخ و زردی رنگ بول و جبین یا
جلد پیشانی و فرو رفتن چشم و جستن از جای متعاقب بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدید تر و صعب تر بود از عدم حار متعصب باشد و از نیج بعلت اختلاط عقل که در حمیات
می افتد و اکثر آن در ماثیات میباشد و اگر اختلاط مع تمکین قرار و برداشتن اسر بدست هر وقت و سبات بود از بلغم عفن باشد و اگر علامات کدامی مواد ظاهر نباشد
و سکی و خشکی دماغ و لزوم سهر و تقدم مجففات بود از حرارت و یبوست ساذج باشد علاج اگر بسبب سام یا برسام بود علاج امراض مذکوره کنند و اگر بسبب تپ باشد
علاج تپ بتعدیل و تنقیه نمایند و بهر تقویت سر روغن گل و گلاب و سرکه بر سر بندند و نطول استعمال کنند و بهر الابحره شاخها ریاحین بوی کنند و باشوب لعل اندوار
بندند و تلیین طبیعت بقرص نفشه یا بحب صبر یا بآب انار یا بما الفواکه و امثال آن ملحوظ دارند و اگر بمشارکت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند هر چه در علاج امراض
دماغی سر گی گذشته و آنچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و امالة آنچه مذکور شد بعمل آرند و ضمادات و نطولات و شمومات معدله و سعوطات
و روغن نفشه و کاهو بکار برند بعد اخراج ماده موجبه تقویت آن عضو کنند و اگر سبب مرض سوء مزاج شخص که در اقسام سوداوی هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل
می آید استعمال کنند و معجون حافظ العقل و حلوی خانی و عدسیه مفید بود و باید که تدبیر ش همه بیرد گیموس جید مرطب باشد و از لحوم لقرو گوشت عدس و کرنب و شراب غلیظ و سیاه
جمله مولد مره سودا منع کنند و در دموی مبادرت بفصد کنند و تعدیل و تبرید و اصلاح قوام خون پرداز ند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند بمسهلات
و مرطبات و ضمادات بعد حلق راس آنچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر اشتداد پذیرد و قوی گردد و تدبیر ش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سرسام بلغمی نمایند
و در حار ساذج آنچه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تضمید سر بمرطبات و سعوط بشیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر و دیگر ادهان
مرطب که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت سهر و استحمام و اطعمه مجففه اجتناب نمایند و ایضاً در اختلاط حار استعمال قیروطی از
از روغن گل و سرکه یا موم با روغن بنفشه و شیر اگر تپ نباشد مفید است یا روغن گل و خشخاش مع صندل و اطلاف بخارات و اگر سهر باشد و ماده مولد بخار بود در این صورت
جمیع اطلیه غیر نافع باشند بلکه گاهی سبب حرارت دماغ و اختلاط ذهن استعمال حقنه حاده میباشد بنا بر ارتفاع بخار او بسوی دماغ پس فی الحال حقنه لین از کشکاب و روغن
و ماننده آن استعمال کنند و اگر این حالت از سهر و اذکار باشد معالجه از تدابیر مرطبه و نطولات و ضمادات معدله نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و روغن بنفشه بر سر استعمال
کنند و نفالوده شکری و روغن بادام غذا سازند و بر سر بندند و طبیخ کاهو و بابونه بر سر ریختن و باب مقعد و کف پای و ناخنها بروغن بنفشه چرب کردن نافعست و اگر مرض از
احتباس خون بواسیر و حیض عارض شود تدبیر تفتیح خون بواسیر یا ادرار حیض نمایند بدانچه در فصل بواسیر و احتباس طمث خواهد آمد و ادرار بول مریضان این علت نافعست
و اگر از نفخ و سوء هضم افتد تنقیه معده کنند و تکمید و تطلیل آن بجیکه ران سداب و انیسون و تخم خشخاش و حب الغار و ماننده آن پخته باشند بر شکم نمایند و باید که این اشیا
بزیت بپزند و بر معده ضماد نمایند و می باید که درین اصحاب اشیای نافع نفخ مثل کمون و انیسون و زیره باشد و اگر در ضماد شبت و بیخ سوسن و شحم مرغ حل کنند بهتر است
و ضماد را تا زمانی طویل بر موضع دارند و اصوف و مستند محاجم بغیر شرط میان کتفین و بشکم نهند و اگر در انجا وجع و ورم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و هرگاه که
فزمن شود استعمال قی بخردل علاج قوی است استفراغ مواد بقوت می نماید و باید که اغذیه صاحب این مرض جید الکیموس بود و مولف اقتباس می نویسد که همه انواع
را این نخلخه نافعست سنبل و بادرنگ و کدو و آس گل ریحان بستان افروز گل لادن تر روغن گل و کدو و بنفشه و خشخاش و کاهو هر یک هفت ماشه صندل سفید
گل ارمنی هر یک نه ماشه سوده بعد بکار برند و بالیدن شیر و شیر دختران بکف پای و پشت پا و باز کشیدن تخم تطلیل ابدا حدائق کی از ان سعی گویش بتمام و یا مرمغ روغنهای مذکوره مثل روغن کدو و کاهو و خشخاش

ذو فیسیدن الحمیں سادہ با شربت بنفشہ و تنقیہ انواع مفیدست و شیخ ویلاقی میگوید که اگر با اختلاط عقل حمی خفیف و عرضی علامات آفت عالم در رم خورد و ان سبات ست هم باشد علاج سالف صلاح پدید نیاید بدین صورت بسیار سعی نمائی و علاج تا چند بشتت ننکند که مریض آتش را لادید کسی تعب احتیاج بیستوند آنچم علیهی بر وسط شرکته بر گر مفید نشود

رعونت و حمق

وآن ضعف افعال فکر ست در اشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل و مخالطت و معاشرت با مردم و اجبار اهل و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض کارهای بیجا مانند کودکان میکند و آنرا احمق گویند و در فرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد رای و شدت نایست سخن گفتن که بیچ کس را از خود در اصابت رای و عقل و دانش بهتر نداند سبب حمق عدم فکر و دانش و نقصان عقل ست و هر چند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حمق ست ازین جهت آنرا که بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم توقع نیز احمق خوانند تحسین صاحب این مرض امور سهل سلیم سیاشد و در غایات بیهوده ضعف فکر که در عملیات دیگر مثل طب و هندسه و غیره باشد آنرا سور صناعت گویند و آنکه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق و صاحب کامل و جامع الصناعه میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا احمق گویند مانند آنکه مشایخ را بسبب ضعف دماغ ایشان عارض میشود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگرچه هر دو آفت عقل اند بسبب یکی شد این همه در بطن اوسط دماغ واقع میشود لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکر بسبب تغیر و تشویش ست و در رعونت و حمق آفتیست در افعال فکر بسبب نقصان یا بطلان و حال او تشبیه بحال پیر انه سالی یا کودکی در نقصان عقل میباشد بالجمله اسباب این حمق یا برودت ساذج ست فقط و یا مع یبوست مشتمل بر بطن اوسط از جوهر دماغ تام خواه و بالعکس و یا برودت مع مادهٔ بلغمی و تریک تشبت در تجاویف دماغیه بطن مذکور و این اکثر بود و تقیید ماده به بلغمیت بهر آنست که مادهٔ سوداوی که در و حیث ادا در افعال فکریه کند آنرا مالیخولیا گویند طریق تشخیص این اسباب باید که اولا از مریض لمس و استماع از استحسانات و آنچه از امورات دریافت کنند بعده بپرسند که در سرکی معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی بگوید برودت ساذج باشد بعد از ان حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی وغیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع یبوست باشد و الا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع مادهٔ بلغم باشد پس از غلبه خواب و کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند علاج اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ و اگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب بدل بیطور یکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج و نسیان بارد یابس مذکور شد و در مالیخولیا باید و بقول شریف خان روغن قریه کاست ترکیب مشتم گویند علم ملوکردن قلب هر روز ساعتی که از سینه او برابر ند فوکاری بخشد و سعوط کند و فلفل و مصطکی مساوی شکر برابر همه هر صبح یکمثقال خوردن حمق و رعونت را نافع ست و کذا معجون لعوب و شربت ابریشم با مومیائی و مفرح یاقوتی مسمی بالنشن و محو جان حافظ العقل از تصانیف حکیم علوی خان درین باب بافع و اتصافا و سی غذا بگوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج با دارچینی خوشبو ساخته و حلویات معتدله و نالوده جات شیرین بروغن بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حار رطب مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس و سعوط سر بالیدن و طبیخ ادویه گرم در سر ریختن برای تسخین و ترطیب دماغ سود مند و آنچه که به برودت مع مادهٔ بلغمی باشد استفراغ و تحلیل آن کو شند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و نسیان بارد رطب گذشت و تقی بسکنجبین عنصلی و تخم ترب نمایند و باوجود این جست محافظت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل حریر و ابریشم و لولوی ناسفته تجویز ی گویند که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط در جمیع درت حاجت بتمدید معالجه قلب نباشد اما اگر این مرض رجیه بروح باشد درین حالت علاج قلب شدید باشد و باید که این علاج با دویه مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهر ست برای برودت قلب نیز ادویه مفرحه را نجح ست هر گاه که دوای قلبی سمنانک مصلح دماغ بود لامحاله انفع المنع باشد و آنحضرت شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب ادویه مخصوصه آن مثل مثرودیطوس و مفرح نیز امر فرموده باید که مسکن مریض خانه روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن نموده دماغ بمزاج یابس کنند و در تلطیف خوراک تعدیل و تقلیل و تسخین آن نمایند هیچیکه موجب شدت غلیان و تبخیر نگردد بلکه حار لطیف غیر نفاخ بجزبای تذکی ذهن و صفی آن نمایند و عنبر ترین اشیا برای دماغ غذیه و ملوحات ست تناول مزاوت مرطبات مولد بلغم و افراط سکون و آنچه موجب حرارت و یبوست ست نیز و یبوست از جهت نقصان مضرت بذهن ندارد بلکه از جهت افراط و در سرعت حرکت یا بسبب افراط و قلت روح و انحلال آن باذنی حرکت و قلت استمساک روح مضر ذهن باشد و بقول صاحب شفاء الاسقام

مالیخولیا

ضمادی که در طوبی اطریفل آشیر و شعط خوردن بهترین اشیاست و در مسکی طیب با قدری ابریشم و شربت ریحان نفع تمام بخشد و آب برگ کدو و شیر زنان در بینی...

مالیخولیا

و آن عبارت است از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و سببش غلبه ماده سوداست یا مره سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود آنچه از غلبه سودا بود احتراق آن تبید مالیخولیای سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم حادث شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا سودای طبیعی باشد چون در مقدار خود بیفزاید یا سودای بلغمی چون بلغم بسبب کثافت یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود یا سودای دموی چون خون بسبب غلظ اطباع حرکات خود بغیر احتراق شدید مستحیل بسوداویت شود یا سودای صفراوی که از اندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجه غایت رسد مانیا پیدا کند و بر احداث مالیخولیا اقتصار نماید و ایضا او میفرماید که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب ضعف فاعل غذا او و آن جگرست چون از شدت حرارت و احتراق خون شود یا بسبب ضعف خود دفع فضول سوداوی نتواند و گاهی بسبب ضعف عضوی که مفرغ سوداست آن سپرز است از جذب و تحلیل آن حادث شود اگر جگر ضعیف حرارت بود یا دفع فضول سودا نکند بسوی آن و گاهی سبب ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی تولد باد سودا در عضو دیگر یا بسبب شدت احتراق غذا یا بسبب امتناع فضول غذا تحلیل لطیف آن و بسبب کثیف آن و یا بسبب شدت تبرید و تکثیف آن عضو پیدا که سبب رسد بسوی آن و گاهی سبب تولد او احوال غذایی که مولد سودا باشد و بعضی گویند که گاهی مالیخولیا از اخر جنون باشد و این بنا بر احاله مزاج بسودا باشد پس سبب قریب او سودا بود و از اسباب قویه مولده مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهر است و احتباس چیزی که عادی سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی و دموی و غیر اینها و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی بی سودا باشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه عنقریب از قول شیخ ظاهر شود یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امر استحاله روح بسوی طبیعت سودا و ظلمت ارضیت بران باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا یا در نفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ است یا از سوء مزاج او تنها بی ماده باشد که جوهر دماغ و ثقیل مزاج روح و روشنی او بسوی ظلمت تبدیل سازد یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون که از اعضا آید در آنجا محترق شود و یا خون متعکر و مترسب گردد و این اکثر باشد و یا ماده منتشر در جرم دماغ باشد و یا موذی دماغ بود که طبیعت و جوهر حواس لطیف را تیره و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد و بالجمله آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ است یا در تمام بدن منتشر باشد چون بدن مراقی سوداوی مستولی شود و از آن خلط محترق یا بخارات مظلم بسوی دماغ مرتقی شود یا در عضو واحد مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و مراق باشد و ازینجا معلوم شد که مالیخولیا بحسب محل سبب او سه قسم است اول آنکه سببش مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشر الاصناف است دوم آنکه سبب او عام در جمیع بدن عروق باشد غیر قلب و دماغ و از آن بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم است سوم آنکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد مانند اعضای مذکوره و این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخه مراقی و مالیخولیای نافخ و علت مانخه و مراقیه گویند جهت غلبه نفخ درین صنف و شیخ فرموده که مراق بفتح میم ورای مهمله تشدید قاف غشای است که از خارج بر احشا کشیده و احشا عبارت است از آنچه در جوف شکم است مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعا و سبب مراقی آنست که بواسطه حرارت باطن در مراق فضول غذا یا بخارات امعاء متراکم گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کند یا نکند پس از وی بخار مظلم بسوی سر مرتفع شود و موجب مالیخولیا گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طرق غذاست بسوی بدن وگاه حدوث ورم و از آنجا ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم حار سوداوی در معده دقیقه که معده حار باشد و خون مراق را محترق گرداند و این ابی جمعی از اطباست و یا اجتماع آن خلط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعا و احداث ورم در مراق و این بنا بر تقلس است و یا آنست که احداث ورم نمی نماید چنانچه رای سرافیون برهمین است و نزد جالینوس ورم ماساریقا و کبد است پس محترق می شود و دم مراق از بخار مظلم سوداوی مرتفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن بخار است و نزد دیوقلس سبب او شدت حرارت جگر و امعا و عروق ماساریقا ست که میرود از انها غذا از معده بسوی کبد و بسبب گرمی آنها خون محترق گردد و بسوی طحال مندفع شود و آن از طرف فم معده دفع کند و برین قول ترجیح اکثر متاخرین اند و نزد قومی سده ماساریقا از خلط سوداوی احتباس آن ملا ورم ست ازین سبب چون نفوذ یک غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند و فاسد شود و متبخر گردد و بخار کثیر...

از حدوث این مرض گویند و نزد دیگران هم سبیل درست و سابقا بیان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور
و کثرت برودت و حرارت جلد بود هر آنکه در نفخ آب تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد جمعی از حذاق اطبا اجتماع ماده سوداوی در معده است از امتلای عروق و ماساریقا یا انصباب
آن از طحال بسوی معده و احداث ورم بارد در قعر معده و ارتفاع بخارات آن بدماغ و بقراط وغیره متقدمین متفق اند زیرا که خلط محترق حاصل میشود از دم
که بفم معده و مراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد و در آن قلقونی حادث میگردد و بعضی از شیعه جالینوس گویند که خلط سوداوی از دل در او رده معده حاصل
پس در آن قلقونی حادث میگردد و گویند که مراد از قلقونی درینجا التهاب است و روفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس میشود پس تبرید اسفل آن کند و ایا
ورم حادث میگردد و از آن بخارات سوداوی رقیقه لطیفه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد پس افکار ردیه و غم و حزن حادث میکند و نزد بعضی
شدت حرارت معاست و نزد قومی ورم معای صائم است و ثابت بن قره گوید که سبب ورم طحال است بسبب اجتماع اخلاط در آن و کثرت انصباب سودا از آن
بر فم معده بجهت حرارت معده و ارتفاع بخارات سودا بدماغ و نزد رازی سبب آن سده طحال است و ازدیاد حدت و عفونت در سودا که اندر آنست و دفع آن
بسوی فم معده و ابو الخیر حماد گوید که تولد این علت مشارکت طحال است و سبب ارکت آنست که هر روز قدری سودا از طحال بمعده می آید پس گاه سودا
بمعده بسیار آید یا سودا از غیر طبیعی آید و قوت دافعه معده آنرا دفع تواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخارات سودا برانگیزد و بر دماغ برآرد و حرانیان را بوهم
را اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا تدبیر ردی یا افراط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرائین یا در رگها بدن حاصل شوند و بسوی
معده و عروق آن میریزند از آن بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده و اورده آن بریزند معده
ورم حار سوداوی حادث کنند خصوصا در قعر آن که اورده در آنجا بیشتر اند پس از آن موضع در ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ در آن پیدا کنند
بسوی فم معده باشد آن دفع ترشح آنچه بسوی دماغ روند وسواس و غم و فزع حادث نمایند و نزد مولف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب حدوث
این مرض ست لیکن سبب اکثری آنست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول روفس گذشت اکنون بدانند که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا در
خارج دماغ بود و مبدا تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مثل کسر در ورم حار بود پس بخار حار از آن مرتفع گردد بسوی دماغ و رطوبات
دماغ را محترق گرداند و احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و آنچه اکثر در جسم سانح ست سبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب ست بهر آنکه
روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر اوست پس فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را و مستحیل بسوی سوداویت نماید و گاه مالیخولیا حادث از برود
سانج بجهت اسباب مذکوره مستند نه از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی
بلکه قریب است که معظم سبب ان از قلب باشد فلهذا لابد است که لزوم علاج قلب با علاج دماغ درین مرض نمایند زیرا که درم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد
مقاومت فساد دماغ و اصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدا این مرض که اکثر از قلب بود و اگرچه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه مخفی نیست که مزاج
قلب ولا ناسد گردد تابع او دماغ بود و یا مزاج دماغ فاسد شود تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و آنچه از آن بسوی دماغ نافذ شود فاسد شود اما
دماغ را فساد او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض حاده خصوصا حاده عارض شود و این علامت موت است و در ینوقت مریض را عارض میشود که ذکر موت
و موتی بسیار کند و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلبش بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد و از آن ماده سودا با احتراق خون مزاج دماغ
او رطب ضعیف باشد که قبول نماید تا تیر آنرا که در قلب متولد شود و که از اشخاص گندم رنگ بسیار مو خشک لاغر بسیار افتد و کم ست تولد آن در اشخاص
سفید پوست فربه و مستعد ترین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز متکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و را وغیره باشند و حاد و در اخلاق و خفیف
زبان یعنی قادر بر کلام کثیر متتابع باشند و حرکت پلک ایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطبر و بر سینه موهای
سیاه غلیظ باشد و این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالمترین انواع مالیخولیا آنست که از دم رقیق
حادث شود و آنکه با وی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع آنکه با مانیا باشد و تسیار باشد که مالیخولیا بجوابسیر و دوالی منحل گردد و این علت مردان

اکثر ایشان شود و بسیار خاموش و متفکر باشند و در ابتدای شروع این مرض غریب با ایشان دست دهد گرسنگی بسیار و بسبب آن اکثر اوقات طعام خورند
و مخالطت با مردم خواهند و هیجان بهیجان این سبب که هیجان سودا سبب بود و مستعد مالیخولیا باشد بسبب حرکت چون آن را خوف یا غم یا سهر حیرت
یا رعشه سیلان از حرارت سوداوی جنس گرمی در دماغ ایشان چنانچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و قول در فصل مالیخولیا مادام که خیالات ردی
نیست و دیگر مستعد مالیخولیا کسی شود چون ابتدای بلوغ باشد یا انسان گرم مزاج لطیف از قول بقراط که بیشتر اگر خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض از سوداوی باشد
و اصحاب طبایع فاضله مستعد ابتلای مالیخولیا هستند زیرا که این طبایع سریع الحرکت کثیر الفکر می‌باشند و بقول بعضی متقدمین شهوت طعام در مالیخولیا بسبب
بسیار که ازان سبب می‌باشد و علت اکل آن زیاده می‌کند و اگر مبتدی صاحب این مرض مثل مره و قی عارض شود بموت قریب حالت کند طریق تشخیص
و اقسام آن با کمال ابتدای استحکام مرض سواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و محبت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی و ثقل
پیدا شود بسبب هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادت ترسیدن از آن نیست
شود و اعظم این خوف بسیار است چنانچه بعضی از ایشان خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف از جن کنند و بعضی از
سلطان و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه و این تاثیر می‌باشد که تخیل ایشان نفس خود را مثلاً بعضی خیال کنند که او کوزه است
بوده ترسند از شکستن و بعضی خیال تسلط اعدا بر خود نمایند و بعضی گمان دارند که مرده‌اند و بعضی خود را مثل حیوان آواز کنند و بعضی شراب خورده‌اند و بعضی
از آن خنده کنند خصوصاً کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی از آن گریه کنند خاصه کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از آن خواهش موت
کنند و بعضی از ایشان زیاده از مشتاق از موت بترسند و ایضاً بعضی را وهم افتد که او را زهر داده‌اند یا خواهند داد از این سبب از طعام و شراب ابا کنند و بعضی را
شود و بعضی را وهم شود که او را سر نیست و سبب این هم ماده سودا باشد و بعضی را گمان شود که عضوی از اعضای او بسیار بزرگ شده و بعضی را توهم گردد که پوست او مثل پوست شده است
و سبب این هم خشکی مزاج و میل ماده سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که تحلیل او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که در صحت
بدان مشغول بوده باشند مثلاً اگر مریض لشکری باشد دعوی پادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه‌گشائی و مانند آن گوید و اگر کسی شخص باشد
که قوی قصد گرفتن و کشتن او کرده‌اند و از بیم او خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند
و علی هذا القیاس میانند که تمام اصحاب مالیخولیا در اغلب تغییر سیاه یا مائل بسبزی و قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر و صلب یا بطی و مختلف و بیرنج
که دران نبض مختلف می‌باشد خصوصاً هنگام ترا مرض گویند که اعراض بعقب مالیخولیا بهم رسند حمیات از هر جنس مختلف است بالجمله ابتدا که ای مرض باشد
کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر دائم الوسواس بود و دست بطرف یک چیز نمی
نگردد و چشم خاطر بر آن النفرس مع اعتدال کامل بحم بدن و رنگ سر و سرخی چشم و زبان و تیره نماید و مس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر و مختلف و بول رقیق
قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در آفتاب و کثرت تناول اشیای حاره و غذای که دماغ را شل سیر و پیاز و گندنا و حرارت و بعقب امراض دماغی حادث
شود و لیکن این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و وهم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم امثال آن بود در مرض دماغی یا
باشد پس اگر با این علامات اختلال حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بجا بود آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل صحیح
و فکر و تمیز خراب و باطل شود و قول و فعل او با آفت باشد در بطن وسط بود و اگر در حفظ اختلال پدید بطن مؤخر باشد و اگر جمیع اعمال دماغی مختل بود پس
و فکر و اقوال و فعل او همه تباه گردد و آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال و معده با اسهال و قی و آنچه از آن بود
معتاد یا از مقعده یا از حیض مستمره می شد و کثرت موی بدن و سیاهی سینه و تقدم ادمان اغذیه مولد سودا که چون گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان
و آش اوریه محرق و خون و صلابت اخلاف و صغر نبض و صفائی و سبزی یا سیاهی تار و تقدم تعب و کدورت و حمیات مزمنه و مختلطه و شک گردد و مرض شامل کل
تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه یا امتلا و خوردن مبخرات و در وقت هضم و اکثر هیجان بسبب معده بود

تناول غذا تا انهضام آن و سکون درد لیکن بهضم غذا و صورت حار بودن ورم التهاب در مراق و قی صفراوی و عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود
از معده باشد و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده یا سایر ثقل گرد تشخیص سوء مزاج و ضعف و عدم کبد و سده یا سایر ثقل مذکور خواهد شد معلوم شود
از شرکت جگر یا سایر ثقل باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و بعد هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و ضیق شدید و احیانا تپ ربع یا دوی ملحق گردد و گاه طبیعت
نرم بود و گاهی لذع سودا و طحال یا ورم فم معده الم واجب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و انجذاب و ثقل و تهوع و غثیان و حزن
و کرب و قلق و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و تمدد و سوزش شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس دبیب
و تکفین معده و خصوصا بعد طعام تا هضم او یا الم و احساس ارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی تمش مضرس بدن
و تمیمه مرارت و سفیدی قاروره و در اکثر تخفیف مرض بحرارت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود وهم سوداوی
و اختلاج مانند مراق و اعضاء بعض اوقات بود و مشارکت مراق باشد و ایضا ضیق النفس و سهولت بالتعرب و قبض طبع زائد از عادت و بعض اقسام و حرقت
فم معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس مکش سوزن بر پشت و بانه یا و گاهی در تمام بدن خصوصا اعالی او نیز چنانچه گمان تپ شود و گاهی حس
مثل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج و گاهی قشعریره لرزه بر اعلای بدن و سوزش کف دست یا پا و گاهی نیز آنها یا سائر بدن و ضعف و قلت
و کثرت بلازم مرض بود حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین و دوی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن
برق پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطراب از حرارت در یبوست اندک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال
که لائق استعجال نباشد و صبر و طیش و حقد در امور که به آن صداع و نسیان و فواق احیانا و دفع ریح متواتر و خفقان معدی
و گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق است لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست **و بدانند** که از امراض کثیر المشابهت باین مرض سه مرض
است از این جهت که هر سه شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه و فواق و گاهی تنحیت و درد سینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان
و ایضا قروح مری و معده و بعض آنها نیز مشابه این مرض شده از جهت که درد هر دو در دو یا زیر استخوانهای سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و سفل مری باشد یا بالای
ناف هرگاه در قعر معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد و تکفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک است درمیان هر دو **و فرق** در مراق و ریح البواسیر آنست
که حبس ریح حوالی المقعد و حدوث تمدد و تشنج در عضلات البطن و تقبض شکم در ریح البواسیر شدیدتر از مراق میباشد **و فرق** در مراق و قروح مذکوره آنکه در قروح مع
التهاب سینه و پشت و درد و تکفین مع وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصا نمکین و بزرگ محسوس میشود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال هم می آید و این علامات
مراق نمی باشد و بالجمله هرگاه محل علت دریافت گردد معلوم کنند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع است و این چنان باشد که نظر کنند اگر اخلاط ذهن و فرح و عدم
لزوم غم شدید و سرخی چشم و بشره و سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل و کسل و رگان و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای
سرخ و نبض عظیم و سریع و حمرت قاروره بود سودای دموی باشد و اگر با کسل و قلت حرارت لمس و سکون و کم گوئی و تری بر ابرو هر وقت و غلبه
سبات و بطوء نبض و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و ادنی جنون مثل و کثرت بیداری و غضب و حسد و نعره زدن و
دشنام دادن و جامه دریدن و زردی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل دیوانگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت لمس و یبس آن و فرو رفتن چشم
بدن و سن شباب و مزاج اصلی حار و سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و حرارت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای
و تغیر رنگ بسیاهی و صلابت نبض و حب تنهائی و کثرت و تیزی اندک بود و گر وقت تحریک او که ضجر و حقد چندان کنند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سودای
طبیعی احتراقی باشد **و بدانند** که در سبب مقدم تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم
بر دموی و تناول اشیای مولده بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولده صفرا و محرق آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب
حار و مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارده یابس مولده سودا و کثرت تعب ریاضت شدید مهیج حرارت محلل و محرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کنند و ایضا احتباس

چیزی که واجب الاستفراغ و متلذذ الدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و در رعاف و بواسیر و حیض و منی و غیره نیز ملحوظ دارند انتهی

علاج کلی اقسام مالیخولیا

بدانکه مبادرت بعلاج این مرض قبل از استحکام واجبست زیرا که معالجه این ابتدا سهل است خصوصاً که صاحبان طبع طیب باشند و در انتها مشکل بود خصوصاً که صاحب
نبات بهر حال در ابتدای حدوث این مرض تفریح و ابساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم بانفع تدبیرات است و ترطیب بدن نیز و بخصوص یاسمین و عطر و غیرها و لپوشانیدن
لباسهای سفید و فرش سفید و بویانیدن رائحه های خوش و روایح طیبه و خورانیدن اغذیه لطیفه جید الغذا و سریع الهضم بمقدار هضم و قوت معده و تدبیر فربه کردن بدن
با غذیه و انقه و بردن بحمام معتدل الهوا و پیش از غذا و بخصوص آب نیم گرم بر سر ریختن بطریق شست و تنقیه خروج از حمام اگر قدری تشنگی باشد آب نوشیدن باکی ندارد
مخصوص که دلیل بر صحت است و بعد از استعمال نمایند و اعتنا بر طبیعت تمام بر شراب رضا حتی الامکان تحسین نماید و اینمرد و ما بعض ... از طیب است وکذا دوشیدن
شیر بر سر و حمامهای بسیار کیان نیم گرم مجرب است و مشغول داشتن بطرب و سماع ولهو علاجی تام است و پیوسته همی در بستان محتشم بودن لازم باشد و از کثرت جماع و
بسیار حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از آنچه که سودا را زیاده کند مانند
عدس و کرنب و بادنجان و شبت و حلبه و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نوع از اشیای حریف و مالح و تند یا گوشت و گوشت گاو
و هیشه شتر و صیدها و گوشتهای کوهی و ماهی بزرگ و نمکسود و نمک خشک و ترب و نان سوخته و اجتناب ضرورست بلکه واجبست که چرب شیرین بانفل ... نماید
کنند بقدری که چربی و جبن تدقیق و شیرین مستحیل بصفرا نگردد که این با ایشان مضرست وکذا ازالتنا روغن زرد بسبب قبول و تقیل با سرعت مضر نماید با
داروغه و در اکثر اقسام سعید بود الا در مراقی و چیزی که دلیل قبض و عفونت باشد و یا بالفعل گرم و مسرور بود و چیزهای سیاه حتی که غذا و غیره تعشیر هم بدین علت مفید
و سهر و فکر و فراغ و تنهائی و تعب و ریاضت و معابرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا اسا تدابیر مسخن مجفف جهت آنکه مرض این مرض از یابس ست و لیکن
تنویم ایشان کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر ریزند که خواب احق علاج ایشان است و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و مضعف حرارت غریزی
تسند سیاه است بآبختن مثل بابونه و اکلیل و نطولات باید کرد بالجمله قانون علاج مالیخولیا آنست که مبالغه در ترطیب نمایند و معه از آن استفراغ سودا قصد نمایند
و هرگاه فساد طعام خصوصاً ترشی دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و تناول طعام بالای طعام و قاسر مضر باشد
و اگر ماده سودا وی متمکن در دماغ بود در پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استفراغ ماده و آن گاهی به تنهائی بجای بود که کسی که معده او ضعیف باشد تبرید و ترطیب مرض
قی البته نشاید حتی که در مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب از نطولات و ادهان حاره و دران حمل بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس داخل کنند تا علاوه تحلیل
نمایند تسکین نسیان و که ابر طب تنها بدون تحلیل رسان غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد شیح و برگ خطمی و بونه بر طیات زیاده کردن باکی ندارد
و استعمال اغذیه مولد خون محمود مثل ماهی رضراضی و لحوم خفیفه و در بعض اوقات شراب ابیض ممزوج بجهت قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حاره
و اگر مزاج مائل بحرارت باشد بمفرحات معتدله و اگر تشدید الحرارت بود بمفرحات بارده غیر مفرط البرودة حال مزاج از نبض مراعات نمایند و چون عروق ممتلی باشد
و موی بود فصد هفت اندام کشایند بلکه در هر حال احسن آنست که ابتدا بفصد کنند مگر آنجا که خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها در دماغ باشد یا مبتلی باسهال
بود و گاه صاحب این مرض سه بار فصد باید تا مواد غلیظ هم مندفع گردد و بعد از آن ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل تر است پس هر جانب سر که احساس ثقل نماید
از همان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر اکثر محتاج بفصد باسلیقین از هر دو جانب میشوند و گویند که اگر رگ کتف ظاهر
نباشد فصد سر رگ کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و استیلای یبس که پس اخراج خون بسیار ممنوع و مضر باشد
ضعف و یبس باکت است و فصد صافن اولی از فصد قیفال است برای جذب ماده بسوی مکان بعید خصوصاً در زنان جهت آنکه اکثر ایشان با احتباس حیض مبتلا
و فصد صافن ادرار حیض می نماید و اگر خون کم و محتقن در دماغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد است و مسیحی گوید که اگر این علت سوداوی در سر تنها باشد فصد رگ
پیشانی کند اما اگر از اخلاط سوداوی جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مخفی نماند که در بعض مواضع اگر در مادهٔ احتراقی بیش از فصد منضج دهند و سودا بسبب ...

و فصد برنمی آید و درین صورت بعد منضج فصد کنند و فصد مساریقا ابتدا برای تقلیل ماده میکنند تا استعداد تنقیه ماده بهم رسد و ایضاً مسهل بی منضج ممکن نیست و در
حالت منضج اکثر سوزش هم میرسد لهذا فصد اول ضرورست و الا ادویه حاده باعث ازدیاد احتراق میگردد و چون بعضی جا ماده عروق بی فصد اخراج نمی یابد و مسهل
هر چند که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و علاوه برین گاهی از ادویه حاده مسهل گونه احتراق در خون هم میرسد
از فصد ثانی زائل میگردد و بعده اگر به پست دماغ بلکه خرابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حالت فصد هر عرقی که فصد آن
کنند اگر سیاه برآید دلالت میکند بر آنکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده باشد آن در دماغ و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص الحمرة باشد دلالت می نماید که ماده
عروق دماغ ست در بدن منبسط گشته و درین حالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون
مبلغی بازاران برآرند اگر احمر قانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور ببندند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید دلالت
دیگر بر غلبه دم دلالت نماید باید که بزودی بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدای فصد خون رقیق بر می آید و بعد از آن غلیظ خصوصاً که فصد ضیق کشوده باشند اگر حبست
واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی محتبس نماند بتدریج فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه جید الکیموس
چند روز تا یک هفته زیاده از آن بخورانند و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد اکحل نمایند و بعد از آن منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ ماده بحبوب
و ایارجات باید و تنقیه بکرات نمایند و ملت از تمام ماده بتمام بر آید که بهم قوت ساقط نگردد غرض که تنقیه سودا بکرات بامالت باید کرد اگر حصول صحت مطلوب
باشد لیکن نه بادویه قوی الحرارت و یابس که در آن خوف احتراق ست و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند افتیمون ست
و در میان مسهلات که هنوز در آن مسهل دیگر منظور بود مقویات معده باید داد لیکن آن مقوی با تعیین باشد و گرد اعضا در دفع فضول تحلل خواهند کرد چنانچه ایارج
و هلیله مربی و اطریفلات و دواء المسک و غیره معمول ست بعضی بادیان گلقند میدهند و بعد فراغت از مسهلات مقویات تا بعضه مطلقاً مضایقه ندارند اگر
ضعف معده بوده و در آن ماده موجب علت ماسد قی الا اینکه در آن ادویه مقویه جوشانیده باشند مناسب بود و بدانند که در سودای که از احتراق حاصل شود
بیشتر بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز بیاید بجمیع وجوه رعایت
آن خلط نمایند بدین قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشد یاد دارند و آنچه در جمیع احوال از رعایت قلب تقویت آن بمفرحات و مبردات
تغافل نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دواء المسک معرق گاو زبان در این مجربه علاج فاضل ست و آنجا که سبب حبس حیض یا مثل
مثل از حیض یا بواسیر وغیره باشد ادرار آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج ست از شخصی که سودای چنین
نباشد کسی که سودا در آن متحرک بود آنست که سودای قی و زیاد و بول … و کلف و قروح و جرب و دوالی و داء الفیل و سیلان خون از مقعده مانند
آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر ست و اگر بعضی را بسبب یبس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند
و دانه مقعد در جلاب اندکی شراب بخورانند و آب منبع بنوشانند پس از آن خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند مؤلف اقتباس گوید
که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج باشد بتعدیل مزاج متوجه شوند مثل العنب و ادام ترطیب بخورانیدن اغذیه و اشربه رطبه که ترین افراد مفرحات بارده و معتدله هم را
عرق شیر ساده و عرق کافور و ملوخیان و شراب … ممزوج آب تشیشه درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد تر و حذر نمودن از تعب
خشکی از این درین علاج تعجیل توان کرد بلکه اصلاح همیشه متصل بتدریج باید نمود و فربه کردن بدن کوشند و همواره سر کف پای بدست را به روغن بنفشه
بادامی و خشخاش کنند و کدو و حبه نانه همچنین ناف و خصیه را اندکی از خواد و مانند گوش چکانند همچنین شیر زن و خرد و خرد الضاد و رق الیه دبه تازه
برکعب پا بستن و بعد یکساعت شیموی تجدید نمودن در شبانروزی ده دوازده بار و آماد … با وجود تدبیر مذکور تنقیه معتدله نمودن مناسب
خلط غالب بامنضجات … و مسهلات ضعیف سریع الحرکه مانند ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی ملوخیان باید کرد و می باید که وقت شب حب لاجورد خورانند
لیکن افضل نست که نخست فصد صافن کنند و یا علیق از احتراق هر خلطی که باشد و بعد از الفراغ تا الجبن حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بخیره

صندل ترش آرد جو و خمیره گاوزبان و خمیره ابریشم و ملوخیان همراه عرق بید سیاه زرشک و عرق شیر مرکب و آب انجبار که در مه کبدیه یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا امعاء باشد
باشد علاج او دائم کافی بود و مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره باید پس زوال مرض بتقویت اعضای رئیسه نمودن تدبیر مناسب و تدبیر کند
که در زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوص با محبوب خوبصورت اثری عظیم دارد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کدر و سوخته
و مشغول شدن طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب اصلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن
طعام و شراب کنند که شروع هضم اول باشد و بر خلو معده هرگز مکنند این مرض شوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا بغایت مفید است
بنابر سقوط بخارات رطب بدماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل دادن و آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام آب سرد غسل کردن و [illegible] زیر آب
فرو بردن و تا دیر در آن چشم گشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین بر سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و گذاردن [illegible] گرم
چشت و پس سر که منبت اعصاب است مثل روغن بادام شیرین و خسته کدو آلودن و حنای سبز با برگ گشنیز بر لب بر کف دست و پای و ماندگی بستار که [illegible]
بسی مفید است و چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از انگشت پای بدماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد من گو
سپیه مشتاهه بروغن بادام گاو [illegible] نان خشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و در مدت
دو هفته صحت یافتند بخاصیت آن الطبیعت و از مجربات شیخ و شارح قانون مینویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس باشد باید
که بتسخین قلب بمفرحات گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس مانند آن مشغول شوند و معالجه بسر بدانچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و از مسخنات
که با تسخین مرطب باشد باید کرد و مالیخولیائی که حادث از سوء مزاج ساذج عقب مرض حاد دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بنطولات
زائل میگردد و اگر مرض حار هنوز باقی بود و این علامت متوسط چنانچه سابق مذکور شده و از تدابیر منجمله در باب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که در آن ساکن بود
و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود بسوی افضل این همه است مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا [illegible]
یا ضربه واقع در سر یا اغذیه و ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث می شود و علاجش ترطیب سر است بنطولات مرطبه و استعمال سعوط
بروغن بنفشه و نیلوفر و تناول تخم خیار و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماریهای گرم نوع مالیخولیا
پدید آید و هر گاه اندران بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوی و مددی نباشد نطول و ضماد و تمام سعوط دران
کفایت باشد **طریق ماء الجبن** که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او
ترطیب است اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و مقراند اطبا که ماء الجبن بهترین دواست برای امراض سوداوی و مفتح
و جالی و مسکن و مطفی و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و دران قوتی هست که با وجود قلت حدت بعضو مقصود جاری و ساری گردد و بسبب
سومیت ازلاق مواد و تحلیل اخلاط حاده و تلیین مجرا و ارخای اعضا میکند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی بماند
اذیت ببدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیف محترق یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و این
خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات است
و با وجود اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان
و شقیقه و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح
حدیثه و قدیمه بدن و آتشک و جرب و حکه و کلف و شری و امراض جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هر گاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک داخل نکنند
بلکه ترشی نیز و بهترین ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است چرا که در دهنیت و مائیت و جبنیت معتدل است و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار است
و در شیر میش جبنیت افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب است و بنا بر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو [illegible]

سبحت الیمولیا ای ماقی حاجت و ماء الجبن شیر نیز برای محرورین صالح ترست و بدین قدر ماء الجبن آنکه از شیر خربات شود و ماء الجبن شیر شتر سبب سده است استسقا
و کلف مناسب ست و بهترین فصل استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بوده باید که بگیرند بز جوان یک رنگ اگر سرخ باشد بهتر و الا سیاه و رنگ ابلق السود
و صحیح البدن بی عیب که زیاده از نه بچه نزاییده باشد و چهل روز از زاییدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز
هنگام استعمال ماء الجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و کشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاهنی و خرفه و بقولات بارده و برگ سپستان و کنار مقرر باید کرد
و دانه او جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان در آن انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خوردش او بسبب سوء هضم شیر او فاسد نگردد گاه گاه
بز را باطمینت حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود و پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملایم
دو سه جوش دهند و در وقت جوشیدن تیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب ترکرده همی مالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش
یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک توله یا زیاده از آن انداز ند یا از چوب تر انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود پس
ظرف را از آتش فرود آورده نیم گرم از پارچه صافی سه تهه بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر والا قدری نمک انداخته باز یک دو جوش دهند تا کف کند کفها دور کرده
صاف نموده شربت نیلوفر یا هرچه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که منفعت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب
سرد شود و اجزای دهنیه منجمد گردد و همراه آب کمتر آید لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آنرا در آب سرد گذارند و صبح صاف کرده
بکار برند و از هفت توله شروع کنند و یک یک توله یا دو دو توله هر روز زیاده نموده تا نیم رطل رسانند و تا سه روز برهمین قدر دارند بعد از آن بدستور هر روز
کم نمایند و بر مقدار روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم یا زیاده از نیم رطل موقوف برای طبیب ست
حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض و تحمل او و گویند که ادنی شربت او هفتاد درم ست و شربت متوسط یک رطل و اگر مزاج قوی باشد
تا دو سه رطل نیز جایز داشته اند لیکن اگر ماء الجبن باد و یه مسهله ممزوج کرده دهند باید که کثیر المقدار ندهند بجهت خوف افراط عمل مسهل بعد روز هشتم و دهم و دوازدهم
سفوف سودا یا لاجورد و غیره مخرج مواد سوداوی همراه ماء الجبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده منضج فلوس ترنجبین شیر خشت همراه او در ایام نضج
نیز افزوده میشود و یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد
بعد فراغ از ماء الجبن مسهل دهند و گاهی برای مفلسان صرف هلیله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ماء الجبن ساده میدهند و در روز دوم مسهل مقویات قلب
و دماغ و معده مثل آملهٔ مربی و هلیله مربی و اطریفلات و بشیر جات و لعابات مناسبه بدهند **بالجمله** اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماء الجبن تنقیه نمایند
و بعد از یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل ماء الجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون و غیره بدهند
و سفوف چوب گز و در نارنابی و حب [illegible] همراه ماء الجبن خوردن نیز خیلی سودمند ست و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع ماء الجبن تنقیه تام نشد و میان
تنقیه میان اثنای استعمال ماء الجبن مناسب نباشد در ایام مسطوره مسهل منضج فلوس و شیر خشت و ترنجبین منضج و غیره ادویه مناسبه با ماء الجبن دهند بعد از آن سفوف و شربت اگر حاجت
باشد بکار برند گاهی برای تلیین تنها شیر خشت و ترنجبین استعمال کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد تحلیل ریاح منظور بود گلقند مالیده صاف نموده بدهند و هرگاه
جهت امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب بدانند سفوف سودا و ده مثقال هر روز با ماء الجبن دهند
و اگر افتیمون در تمر هندی ساده در ماء الجبن خیسانیده بنوشند بلا اسهال سوداء [illegible] نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین ساده معتدل داخل ماء الجبن باید کرد و جالینوس
گوید که اگر ده درم حب القرطم کوفته [illegible] ماء الجبن آمیزند اسهال قوی آرد و آنجا که در بعضی امراض حاره یا بسه ماء الجبن برای تبرید و تسکین حرارت و هیجان اخلاط حاره
استعمال کنند اگر از شربت و سفوفات و حبوب مذکوره بپرهیز [illegible] باعث ضرر گردد و اگر صرف ماء الجبن همراه شربت نیلوفر یا شربت مروارید و امثال آن [illegible]
مسکن و تقویه دهند مفید افتد و فوائد عظیمه مشاهده شود و هرگاه مقدار ماء الجبن زیاده گردد آنرا دو سه حصه کنند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله کم
از یک ساعت نباشد و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضی چهل قدم

و بعد که خمیرمایه منوشده بعد چهار پنج ساعت تمام آنچه بماند از عدس آنچه باشد با خشکه آب نان رود و باشد و تلخی یا او مناسب مربع با آنکه مایه بهتر باشد
گنده یا آدیان ترکنند پیش شسته بهر نمک و از زحمت تیار نه گردان و انتهای شرط ماء الجبن بخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت تغییر ادویه مسهل نان ورده
که میدها و دور کرده باشد خمیری تند شوربا قرص پخته بشوربا ترکرده خورند روا است و جنس آنکه روز دیگر مسهل ماء الجبن دهند آنروز دیگر خورش نان نعدلی طعام
دهند مسهل نخود ماء السته باید داد و ابدا ایام ترتیب ماء الجبن اجتناب از بقشیات و مغلظات و منفخات و حلویات و حموضات شدید از نقولات لازم دانند
و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی و لعب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یاقوتیهای مناسب آخر روز
استعمال نمایند و چونکه در بعض امزجه بسبب رطوبت ضعف معده می آرد لیکن ترتیب آن هم غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر و آمله
و مربای آمله و بلیله و اگر در میان استعمال ماء الجبن سردی عارض شود سهر زیاد تو و یا حمیره و حشخاش دهند و بدانند که اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع بر زبان
شیر اسرکه و غیره باشد پس از خمیرمایه یا چیزی با قطعی مرتب سازند **طریق** ساختن ماء الجبن از خمیرمایه آنست که شیر را بجوشانند اگر دو رطل شیر باشد خمیرمایه
نیم درم که کهنه نباشد در آن حل کنند بعد از ان شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در پارچه دو ته بیاویزند که تقاطر کند و تقطیر یابد
و مانند آن در آب آنکه باز بجوشانند یا نمک نیز مدد شود این نوع ماء الجبن برتر بود تر طیب نیز الطف است خاصه اگر با ترنجبین و افیه دهند و اطبع همی
و بعد تمادی ایام تمامه صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فربه میسازد خصوص کسانی را که فاسد الدم باشند و قلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای
جید بدن فربه نشود و این طریق صاحب کامل ذکر کرده و قلانسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن خمیرمایه تازه بیخته در رطل شیر بگذارند تا شیر
بسته شود پس آنرا طول و عرض از کارد قطع کنند و نمک فیسد و دانگ باریک سوده بر ان پاشند تا آب از ان جدا شود پس بکرباس او یزند و آب صاف را
بگیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیزند باز بر آتش نهند تا قریب بجوش آمدن آید و حرکت همی دهند پس بکرر صاف کرده آنچه مناسب حال بود بدهند قول الحکیم الدی
آن تعلیم قریب آنست و این بسبب امتزاج سکنجبین ابلغ و اوفق بود **و طریق** ساختن او از جیشه آنست که جیشه ادراز نمک شسته صاف نموده سنگ گرم
نگاه دارند پس شیر را جوش دهند و مقدار جیشه سایبیده در شیر اندازند بگذارند که شیر منجمد شود بعد از ان از کارد قطع قطع کنند و نمک اندازند و صافی در ته کرده جای
بیاویزند تا آب او برون بچکد بعد از ان صبح آن آب بجوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند **و طریق** ساختن ماء الجبن بنحو دیگر آنست که بگیرند مغز حب الخطم
ده اوقیه و نرم کوفته در ده رطل شیر بحالت جوش میندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بریده شود پس فرود آورده بگذارند که سرد شود پس بپارچه دو ته
انداخته بیاویزند آبیکه بچکد در ظرف چینی بگیرند بعد از ان نمک تدری انداخته جوش دهند کف گرفته صاف نمایند و با دویه مناسبه بخورند **و طریق** دیگر
معمول حکیم وارث علیخان صاحب بجای احتراق شدید آنست که بگیرند کبر نگ ده دانه و یک تعلیف او بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده بترت ظرف
گلی جغرات بندند و صبح آنرا در پارچه بسته بیاویزند و زیر آن ظرفی دارند تا همه آب کبود از ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین با لیمونی در ان حل کرده بنوشند
و بدستور میفز ایند و بکار بندند و ایام مسهل سفوفات مسهله دیگر مسهلات مناسب حسب حاجت در ین آب داده باشند و لیکن آنچه گونه نقطه یا نسخ سکنجبین یا مسطور در باب مالیخولیا
رافع سختی و گندگی جلد است که بعضی را در امراض جلدی سودا وی عارض میشود **و ساختن انفحه** یعنی پنیرمایه که در ماء الجبن بکار آید بطریقیکه در بیاض احمد
غفر الله له مرقوم است بگیرند گوسفند یا بز که بیست و چهار ساعت از زائیدنش گذشته باشد در شام بچه آنرا شیر دهند صبح هر گاه بسبب خلو شکم بیقرار گردد آنزمان شیر دهند
بطوریکه آن بچه بسلوک خوش بگیرند و بعد از ان گردن ذبح نمایند و شکم نموده شیردان آنرا بر آورده سر شیردان از رشته محکم ببندند و در طشت گذارند و آب بسیار سرد بر ان ریزند
طشت لبریز شود پس یک دو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود بعد ها از آب بر آورده زیر شیردان سوزن بسیار خلانیده بیاویزند تا همه آب آن بچکد و خشک گردد
در ماء الجبن بکار برند **صفت سفوف** سودا که در امراض سوداوی همراه ماء الجبن معمول ست شاهتره برگ افتیمون هر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم غاریقون سفید
مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم ترنجبین سفید مجوف خراشیده پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد بسفایج فستقی ریوند چینی هر یک
پنج درم سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال انجا که موسی بسیار باشد مغز بادام هر یک پنج درم داخل کنند و زن بادرنجبویه ریوند بکار برند

نوع دیگر نمک نفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفایج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک پنج درم کابلی ترنجبین سه درم اضافه کرده ... کوفته بیخته ده مثقال بخورانند **صفت** سفوف لاجورد مستعمل با ماء الجبن برای منع مواد سوداوی ... مغسول حجر ارمنی لاجورد مغسول هلیله سیاه هر واحد دو دانگ پوست هلیله کابلی هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه هر یک ... ماشه تخم شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال **ایضاً** لاجورد مغسول افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس هلیله سیاه هر یک هفت نیم ماشه نمک هندی کتیرا ... ماشه ... لاجورد مغسول غاریقون سفید هر یک ... پوست هلیله زرد سنای مکی گل سرخ هر واحد ... سفوف ساخته حسب مزاج ... **صفت** سفوف سعد که برای تنقیه بدن از سودا مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون ... ده درم بسفایج حب النیل سنای مکی هر یک سه درم ترب موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال **صفت** سکنجبین افتیمونی نسخه حکیم علویخان نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوص ... با ماء الجبن آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس از هر یک پنج درم غنچه گل سرخ ده درم سنای مکی چهار افتیمون هر یک ... انجیر زرد عناب هر یک بیست دانه مویز منقی سپستان هر یک ... کوفته تمامی ادویه را سوای افتیمون در ... آب شیرین یک شبانه روز خیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب ... باقی ماند آنگاه افتیمون در صره بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده ... افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن با آب باز داده شود پس افشرده دور کنند و ادویه را صاف نموده ... خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم شکر سلیمانی یکصد و بیست و پنج درم گلقند آفتابی بیست و پنج درم ... حل کرده بجوشانند و کف آن را گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملایم نهاده بقوام آورند پس سرد کرده در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماء الجبن ... تا یک سال باقی می ماند

نوع دیگر مختصر مجرب النفع اسطوخودوس ... تخم شاهتره افتیمون بسفایج سنای مکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم آنچه کوفتنی است نیم کوفته در پنجاه درم ... خیسانده ... قند سفید بقوام آرند **صفت** شربت افتیمون نافع مالیخولیا و خفقان و مستعمل همراه ماء الجبن نیز موافق امزجه حاره افتیمون ... گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک ... آلو بخارا ... و پنج دانه اگر آلو نباشد عوض آن تمر هندی چهار تولہ اندازند قند سفید ... شربت بسازند **نوع دیگر** نافع مالیخولیا ... و اگر ... صاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماء الجبن همین شربت ... گل بنفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی ترب ... هر یک سه درم تخم فرنجمشک ... درم شیرخشت ده درم قند سفید ... و اگر صفراویت و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ... دانه زیاده کنند و اگر بلغمیت زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان ده درم ... شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت باریک سائیده در شربت آمیزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماء الجبن با عرق ... مرکب از ... بسیار مفید می افتد **صفت** شربت منضج سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه همراه ماء الجبن برای تلیین طبع استعمال کرده میشود ... تنقیه تنها گاهی استعمال می آید ... معمول است گاوزبان هفت درم ... گل بنفشه ... گل سرخ یک درم ... گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفایج فستقی ... اسطوخودوس ... نبات سفید ... گلاب ... شب ... صبح بطریق متعارف همراه نبات گلاب بقوام آرند ... اگر ... شربت ... خواهد شد ... گل سرخ ... [illegible]

علاج مالیخولیای دموی و صفراوی

فصد هفت اندام کنند ... سیاهی رنگ خون ... فصد صافن ... بعد از آن ... فصد صافن ... اخراج خون ... تا ... ترطیب و تقویت ... ورق نقره ... شیره مغز تخم کدو ... [illegible]

نیکو چنانچه عرق شاهتره یا سپستان و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت عناب قبل کنند و بنوشانند و اگر لازم آید تخم خرفه و تخم کاهو و عرق عناب
مسکن عرق کاسنی کیوره و گلاب عرق شاهتره و شربت نیلوفر تخم کشنیز شیره مغز معمول است و غیره با تباشیر و نشاسته و ادویه مفرحه شیرین ...
مربیات مثل سیب و به و ترنج شیرین و آلو و تمر هندی ساده با جوارش ... و نیز بعد در حمام بنفشه در روغن کدو ... بر سر ... گل ...
و بهتر است که مسکن کافور و گلاب بر جگر طلا کنند و آنچه را بعد لعاب بهی و شیره جات و لعابات مسکن نمایند و هرگاه احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد منضج ماده ... مسهل
مسهل سوداوی با مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله یا طبیخ افتیمون تنقیه کنند و اگر یبوست و احتراق زیاده باشد بعد ترطیب از ماء الجبن ساده و با ایارجات و منضجات و مسهلات بستند ...
تحریک یاد کنند چنانچه بعضی از اساتذه منضج و سوزش می‌آرند لهذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماء الجبن ساده و بعده مسهل میدادند و بعد مسهل
اگر تنقیه بحب افتیمون ... بودگاهی جهت تعدیل ادویه حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعا از سحج و بواسیر لعاب اسپغول در مسهل می‌آوردند گاهی ...
ملوکیان یا عوض حب افتیمون ... بعد تنقیه برای نفع یبوست و سوزش تبریدات مالیدن بر مواضع بمسوحات روغن کنند و غیره و نیز ...
بارد و رطب نزدیک آب ... یا آنکه در حوض و نهر جاری باشد و یا در آب ... باشد ... و خواب بسیار کنند و بهر تقویت و تعدیل ...
دا ... بارد و سفوف لولوی یا سنبل طیب و ملوکیان و سفوف ... عرق شیر و غیره و ماء اللحم یا شراب ... یا قوتی باید که ...
نمایند و سعوط و ضماد و نطول معمولی حسب حاجت بکار برند و اسپغول بر قلب ... حمام رطب یا غسل آب شیرین نمایند و شیر ... نطول ...
مرطب کنند و ضمادهای مرطب بر بدن و سر مالند و حبی ... بعد خروج از حمام و استراحت غذا دهند و ایضا و صفراوی بعد تنقیه استعمال ماء الجبن ...
و شیر تر و ماء القرع معمول است و باید که تبرید و ترطیب مالیخولیای صفراوی زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات است و احتیاج سکون و تفریح ...
و تحلیل ... و طلوات ... بر سر ... روغن بنفشه ... نیلوفر یا شیر زنان ... روغن ... بادام و آب کاهو و آب کشنیز و آب ...
تا آنکه ترطیب دماغ و رطوبت ... تا ... گردند ... و نطولات که بهر تعدیل بکار برند چیزی که محلل نباشد ... تحلیل ...
بدماغ خوف ... لیکن ... قوی دماغ ... ضعف قوت است و تکثیر محلل ...
تحلیل لطیف و بقای کثیف بلکه محلل ... باشد که لطیف تحلیل ... و باقی را کثیف گرداند آنکه ترکیب ضماد از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه ...
و کدو ... اسپغول ... و اکلیل الملک ... روغن بنفشه یا روغن گل ممزوج نمایند ... تنقیه استعمال ضمادات ...
جایز نیست ... گلاب آب بید ... بنفشه آب نیلوفر ... آب ... یا روغن ... بکار برند و اگر بعد ... روغن گل ... جایز باشد ...
بنابر ... روغن بنفشه بر روغن گل ... نافع ... مسهلات ضرورت تنقیه ... ماء الجبن یا سفوف سوداء استعمال کنند اگر یبوست ...
و بدن ... خشک و لاغر ... کمتر باشد و غلبه خون نیز محسوس نشود ... فصد ... ماء ... مستفرغات قوی ایارجات کبار ... که ... خوف ...
و مانع است همگی ... طبیب ... تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب ... نفع ... و ترکیبات ... چنانچه شیر ...
یک تولہ ... وقت صبح ماء القرع ... نبات ... وقت شام ... نیز ... روغن ... خونین ...
خشخاش معمولی ... آش ... شوربای گوشت ... مرغ و ماهیان ... روغن بادام ... ماء الشعیر فالوده یا روغن بادام
و شکر ... و دوغ ... و شیر ... خشک ... کیلانی ... شیر ... جات ... اسفناج ... خرفه ... کدو ... از فواکه ...
و خیار ... انار و انگور شیرین ... به ... سیب ... و شکر ... صبح ...

ذکر بعض تراکیب مفید مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذه کرام

چنانچه ... فصل ... صفراوی و سوداوی ... گل بنفشه گل نیلوفر ... تخم خیارین ... تخم کدو ...
کوفته ... شاهتره ... آنچه ... کشنیز خشک افتیمون ... مرکب ... اسطوخودوس ...

[illegible marginal note]

درآب کاسنی سبز مروق وآب شاهتره سبز مروق هر یک پاو آثار گلاب نیم پاو شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله
مالیده باز صاف کرده روغن بادام چهار ماشه داخل کرده نوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شاوربا دهند ایضاً اگر با صداع و وحشت باشد
اول تبرید بلعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو عناب خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت توله
گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاو آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد سر در صافن خون بقدر
پاو سیر دیگر بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیره عناب عرقیات خمیره صندل یکتوله داخل کرده بدهند غذا اختک باشوربا و بعد ده روز که قوة
و سرور [illegible] فصد سر بکشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب حب ایارج یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یک پاس از غذا خورانیده صبح
نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه
خمیره بنفشه سه توله بدهند و دوم روز شاهتره افزایند و روز هفتم در نقوع مذکور تخم کاسنی شش ماشه اصل السوس مقشر دو درم یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج
هلیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیره بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز بروز مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون بصره بسته هفت ماشه
نقوع و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت نیلوفر اسپغول
مسلم شش ماشه پاشیده بار بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد صبح [illegible] مغز فلوس روغن بادام [illegible] تا سه روز [illegible] تبرید نمود
تنقیه نمایند و باز تبرید یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیره مغز تخم کدو و خیارین و خربزه وغیره تبدیل استعمال کنند و برای
ترطیب دماغ مغز تخم تربوز چهار درم سوده در شیرخشت [illegible] ایضاً اول تبرید شیره مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول یا لعاب آن بدهند
بعده فصد باسلیق [illegible] تبرید بعد از آن منضج تخم خیارین افزوده بدهند بعده [illegible] افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر سنای مکی مغز فلوس
ترنجبین شیرخشت روغن بادام منضج افزوده مسهل بدهند بعده حب لاجورد [illegible] مغز تخم [illegible] آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیره صندل اسپغول
پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد [illegible] برای [illegible] دواء المسک بارد با شیره
تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن ایضاً [illegible] بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن
با سفوف سوداء سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد [illegible] ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند
ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سوداء سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت
کند بقدر دو سه ماشه دهند و برای تقویت قلب [illegible] خطائی [illegible] طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار [illegible]
آمیخته همراه عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده [illegible] پاشیده بدهند مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن یک نیم پاو یا
نیم آثار رسد ده ده توله کم نمایند ایضاً اگر با خفقان و تشنج مزاج بود بعد فصد و تبرید تقویت مزاج ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل است که روز
پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس
بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه برگ سنای مکی یکتوله در ماء الجبن شب ترکرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد
مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند روز دوم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری
دو توله تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده و مسهل سوم حب لاجورد دهند و بعد فراغ از مسهلها خمیره گاوزبان مفرح در خشکی استعمال
کنانند ایضاً هرگاه در ماء الجبن بسبب بریدن شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش نزله الظهور رسد نقوع ادویه نزله همراه ماء الجبن کنند و اگر ماء الجبن تحریک نزله
زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهم حمی دق گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر لین کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیره
خیارین شیره خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری نیلوفر خاکشی پاشیده صبح — دو دانه توز العاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر بعض ادویهٔ مفردهٔ نافع این نوع مالیخولیا

شربت افتیمون بشیر ستانه و شکر و کذا لعاب بهیدانه اسپغول یک درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید در حل کرده و کذا اسنانی کی در اخلاط محترقه و کی اخورد الیا ما لیخولیا
تخم یک درم ریحان رازیانج مغسول ربع درم سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا حجر ارمنی دو درم محموده ربع درم و کذا شیر بز یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا جو رول
دم ماء الجبن هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن حماض اترج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین بشربت سیب و کذا آمله و کذا کثیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر
بشکر و یا شربت آن با ماء الشعیر یا شربت بنفشه با ماء الشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه در حمام و یا روغن کاهو در حمام و تمام گل نیلوفر و گل بنفشه
و گل سرخ و نطول مطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم و تخم حماض و غسل سر با اسپغول در حمام و غذا کدو خوب پخته به روغن بادام و ملوخیا به روغن سعوط روغن کاهو
یا کاهو خام و سلق به روغن بادام و لحم بره شیرخواره و لحم حملان و خمیع و سرطان نهری و تنقل به نیشکر و احساس لذع و حرقت مرو سود آبروا حد مفید

اقوال حذاق شیخ میفرماید که مقصد معظم اندام اگر ضعف شدید نباشد بر ماده صفراوی تنقیه نکنیم با افتیمون و حب اسطوخودوس معتدل کسند و بعد
استفراغ صفرای محترق کنند و در تدبیر طبیب باید نماید منسب بسیار تسخین کم کنند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت آن باشد و استعمال نطولات لابد است و استعمال
ضرب بر سر نشاید بعض قی یا در مثل این موضع ستوده اند که صبر از کی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ افسنتین و ساذج یا ده قیراط عصاره افسنتین به
حل کرده بجرع کنند و ستوده اند که هر تب که گفته سیاسر که عنصل بنوشند و بخون ضرب سر که در این علت میکنیم مگر آنکه یقین کرده که ماده متولد از صفرای محترق
به حاست پس سرکه انفع الاشیا بود خصوصا عنصلی و سکنجبین ترتیب بکر عنصلی و بخچنین سرکه اندران جند بیدستر حل کرده باشد و اینها سرکه نفع میکند چون
مرض منتشر گردد حلال جبو و ماده در ان باشد و باید که خوشبو کنند بشم از ترکیبات معتدله که در ان کافور و مشک نشد بار و غن بنفشه بسیار گردد اگر حرارت غالب بود
کافور و مشک شده و سایر خوشبوهای بارده طیب خصوصا نیلوفر صاحب کامل گوید که اگر این علت از قبیل دماغ عادث شود صاحب آن را خواب نیاید و کمتر ان بیابان
دهیمان و وحشت باشد و قرار نگیرد این دلیل ست بر آنکه علت وی از قبیل صفرای محترقه است و آنرا جنون گویند پس می باید که از مریض متعرض نشود تا تحیری از سلامات
و ستفراغات به فصد و مسهلات کی این خلط حدت میفزاید و مرض او هیجان هذیان زیاده گردد و لیکن باید که تدبیر منوم بیناز نماید از ادویه و اغذیه این چنان که
کرباز الشعیر مطبوخ بخشخاش و ترنیا الشعیر یا شربت خشخاش مدهند و بعد ساعت از ان شربت بنفشه و شیر خشخاش بنوشانند و یا آنچه حملان و جدی مطبوخ بکلند و سفاناخ
و قطف و کاهو و بقلة الحمقا و کبه و ماهی بابی و صحنوی و تمیز بزرده و سفید تمیز نیست و مغز بادرنگ و حیا و دانه خیار سازند و از فواکه انگور شیرین و شفتالو و انار شیرین و ترکیب
و موز و سیب شیرین و سایر فواکه نضیج سهل الانحدار از موضع اد بخورانند و از سایر اغذیه مولد سودا مثل نان بسیار سبوس و لحوم درشت و گرنب و لحم بقر و مانند آن
اجتناب کنند و ایضا از سایر مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و آنچه از عسل سازند و از اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه از آنکه مر و مذیر کنند و مانند آن احتراز نمایند
در سر از نطول مرطب منوم ریزند مثلا بگیر ند خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو مقشر کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه از هر
یک کف و در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد در ان تر کرده با یک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة تکیه بر نمایند و شیر دختران بر سر و بینی و بانک در معنت
آمیخته در ان تر کرده بر سر نهند و به روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و سکن لیس حای ارد سن غیر تا یک یا شد و تا آمدن خواب اتمام این تدبیر عمل آرند و چون
خواب تام آید بدین هنگام باید که تنقیه بدن او از ماده بسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افتیمون مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و اعاده کنند بر مرطب با ما بعد بر طبه مذکوره و بعد
بعد از ان ادویه ای مسهل که اند کی قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطوره بخورانند و ترطیب بدن کنند اگر
از این حرارت ناخوش شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر و شربت خشخاش و نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه مخرج خلط سوداوی مع ایارج فیقرا و تخم
حنظل یا اندکی سقمونیا کنند و تعاهد شود ابی سهل از جرد مسهل بیشتر نمک و سفایج کوهی مع قرطم نماید **ایضا** او مینویسد که اگر این علت از بخارات متصاعده سوی دماغ باشد
بدل آن که احتلاط در بدن کثرت پذیرد پس می باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود از فصد باسلیق باشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون به مقدار احتمال
قوت او حسب مقدار خلط نماید در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه بر آید استکثار در اخراج آن کنند سکید مع اگر قوت قوی باشد بار دو بار و دفعه اندک اندک اگر قوت

اگر بر فن ... ادویه معمول ...

ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا این مرض از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند
و نان روز غذا نیرباج چوزه مرغ یا اسفیدباج آن یکدیا اسفاناخ یا قطف خورانند و تا شیر و نیشکر دهند و تا دو روز دو درم فرورات مذکوره سابق و آب شعیر
مع ثفل آن بشربت خشخاش و مانند آن بدهند و اگر خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفرا باشد باید که تنقیه بدن با دویه مسهله خلط صفراوی نمایند بعد
تدبیر تعدیل تدبیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا اسهال صفرا کند
بگیرند پوست هلیله زرد کوفته و تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بیست عدد هلیله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد
هفت درم افسنتین رومی و گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک
کوفته بیخته بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر از این مطبوخ اسهال نشود این حب هندی ایرج فیقرا و پوست هلیله زرد هر واحد یکدرم غاریقون چهار دانگ
سقمونیا یک دانگ کوفته بیخته بآب حب سازند و این یک شربت تام است بعد از ان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح پذیرد و الا تا یک هفته
راحت دهند و تدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحرارة داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در ابزن
که اندران بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشد داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه بر سر
با آب بر بدن و سر بمالند بعد از ان آب مذکور نیم گرم بران ریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد نشانند تا رطوبت
روغن و آب نیم گرم بر بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند غذا که مذکور شد بدهند بعد از ان تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا اقوی تر
از اول بود بمقداری که مریض متحمل زیادتی آن باشد و کمیت اخلاط آنرا واجب کند و ایضا واجب است که در سائر ادویه مسهله و غیره این عمل نمایند اعنی تقدیم دوای اضعف
نمایند بعد از ان آنچه قوی تر از ان باشد و پس از ان آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند در بعض ادویه قوی دفعة از ابتدای امر ندهند چون
طریق در تدبیر کسی که مرض او از غلبه صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویه حاره حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کند صحبت بی گوید که
اگر سبب سودا از احتراق صفرا باشد اولا اشربه باردة رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و ماء الجبن و شربت خشخاش دهند و تعریق راس بروغن کدو و بنفشه و بادام
شیرین کنند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام بآب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید
و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امور درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و این حب بنفشه بگیرند بنفشه ده درم ترید خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب
یک نیم دانگ رب السوس نیم درم حب سازند و چون ترید سفید باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر با آب برابر روغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصة اگر در حبوب بارده استعمال کنند گیلانی از حجوی
و بو منصور و خضر و غیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا الفصد از اکحل یا باسلیق کنند و اگر خون احمر ناصع باشد
آن دلالت بر وجود ماده در عروق دماغ کند درین هنگام کنند اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه یا آب انار میخوش
نوشانند و نان سمید محکم الصنعت و شوربای لحوم جوزه مرغ و جدی و حملان بکدو کاهو و اسفاناخ و سرمق پخته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلوفر بویانند
و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز باشد فصد صافن کشایند و خصوصا اگر سبب آن احتباس حیض باشد بعده یکدو روز از فصد اگر طبیعت محتبس شده
حقنه لینه کنند و آن اینکه مخلوط و مطبوخ از نیلوفر و بنفشه و بزر کتان و حلبه و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده و نبات و شیر خشت
و روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه نضج یابد ببینند مسهل از طبیخ افتیمون مقوی بالصبر و غاریقون و حربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون دو ثلث درم
صبر یکدرم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول سه درم حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قد یا خربق تنها
گاهی سوده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکنند و چون امداد کنند که کل ادویه مذکوره بار یک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف

صبر حریق باشد بدل آن جوارشی کمد و بعد اسهال با غذیه مرطبه مثل ماء الشعیر شوربای بابچه حملان که دران اسفاناخ و کدو مدخل کرده باشند غذا سازند و برای
آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و شیر بر سر دوشیده و ادهان مرطبه سعوط کنند باید که قوت مغز الغذیه بران غلبه داشته باشد
فانسل الکیموس مرطب بسیار باید مثل شوربای بچه مرغ و طب و ماء الشعیر خواره و رقبه حملان و ماهیچه مطبوخ بمغز خشخاش در تنور و ماهیچه با جات شیرین گوشت لیلا
و تمه و بچه حملان و حریره مرتب از کنجد مقشر و لب باپیچه و هنگام غلبه حرارت بماء الشعیر و حریره معمول از مغز بادام غذا سازند و بقولات برای ایشان کاهو
و سرمق و کدو و خیار مقدار به حمایه و مانند آن مع بادنجان مطبوخ با ماش و روغن بادام مناسب ماهی کوچک برای ایشان غذای جیدست و هنگام انحطاط
مرض باگر در هضم ایشان قصوری نباشد و معده آنها احتمال نماید دماغ بره و مرغ حصی فربه و جوزابات مرتب با شکر سفید و خشخاش و سپیده زرده بیضه و فالوده
بروغن بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و تخم مستک و بادروج و نمام و از فواکه انجیر و مویز سفید و بادام و کشمش خوبست اکثر اصحاب
این مرض را البان نافع بود دیگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت بمسهل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب غاریقون مسهل
خوراند و بعض اوقات این معجون نجاح دهند هلیله سیاه هلیله کابلی آمله منقی هر واحد ده درم بسفائج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد هر واحد نیم درم کوفته بیخته
بعسل کف گرفته سرشته شربتی چهار درم تا چهار مثقال اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کنند دران غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته
داخل کنند و سه مثقال معجون نجاح اضافه نمایند بعد از آنکه قبل او چند روز تنقیه کرده و بعد روز سوم نقد بصل شربت تناول کنند و گاهی وجه دیگر میخورند
یعنی نیم دانگ سقمونیا در آب گرم حل کنند و دران هفت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند و در سایر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب تسیار بخورند
و ایضا در هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یکدرم سرشته بخورند و این یک شربت ست و غاریقون و نمک نفطی هر واحد نیم درم
با پنج درم فانید سرشته حبها سازند و واحدست با ایشان اجتناب از نمک سود و نمک اسیار و بادنجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار خاصه
کوهی شراب که سطحیع شیلی احمر و خریف حاده و حامضه و عفصه بلکه طعام ایشان چرب و شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ هم باید شراب رقیق مائی
بسیار ایشان نفع کند و خاصه چون دران اندک گاوزبان بخیسانند زیرا که بالغ ترند ترطیب مزاج از شراب ممزوج آب و بسیار نیست باید که فربه کردن
ابدان ایشان مبالغه کنند و آنچه بدان بقوت فربه کنند استفراغ در آب گرم ست چون طعام تمام انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد
این تدابیر تنقیه سودا بفصد بسهل هر کدام از اینها که اصوب باشد بعمل آرند تا از درازی مرض طول نشود چه ماده سوداوی عسر القبول برای اجابت ست
ایضا اگر گوید که علاج مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفرای محترقه تبدیل آنست که اولا ترطیب بدن باستحمام و آبزن از آمدیه مرطبه و تمریخ بدن با آب
مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل بنفشه آمیخته و شربت خشخاش که روغن بادام بران چکانیده باشند یا ماء الشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند
بدهند و بعد ساعت از ماء الشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تلیین طبیعت باشد بنوشانند و غذا با بچه جدی سفید و غیره که در قول
صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون او فی حرکتی
قدری از ان بر آرند و بعده تبرطیب و تنویم اعاده نمایند بدانچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا بمثل این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد بیست درم
باقی اجزای آن مع نسخه حب در قول صاحب کامل گذشت و با معجون نجاح مقوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا دهند و دو سه قوه ایارج
کبار نماید و اگر آن در حرارت بیفزاید بسوی جنون گردد پس اگر بدین استفراغ و استراحت در کیفیت حال بصلاح گراید تدابیر مرطبه از اغذیه و اشربه و استحمام
با آب شیرین معتدل در ریختن آبهای شیرین مطبوخ بدان حشایش مرطبه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه با آب برهم زده در حمام بمالند و بعد از آن امر باستفراغ
قوی از اول مقدار قوت مریض و کمیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد پرهیز کما سدوار الحجبن سکنجبین افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر و بند
و اگر ضعف مفرط باشد دوا الجبن تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج باین دواء المسک بارد کنند کهربا و بسد و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز
تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یکجزو مشک نیم جزو زعفران ربع جزو بست سیب شیرین سه جزو کوفته بیخته بسرشند آن بنبات سفید

دواء المسک بارد

سعوط

بقوام آمیخته با آتش نرم حل کنند و هر روز ده درم با ده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج تبرید شدید تر افتد در هر خوراک آن کافور
به رباعی یک شعیره اضافه نمایند تا آب زرشک و آب انار و بادرنگ بجای آن بدهند و از تناول اغذیه و اشربهٔ حاره اجتناب نمایند

علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد در بیماران ابتدا به فصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا دهند و چون مادهٔ غلیظ محتاج منضج زیاده میباشد
باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فلوس دهند و در بلغمی تنقیه به حب ایارج نمایند و در سوداوی به حب افتیمون
کنند اولی بود و اگر حاجت افتد مطبوخ افتیمون یا شربت افتیمون یا سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از
مثرودیطوس و معجون المسک حار و مفرح حار و یاقوت مرکب و سفوف لولوی طبری و خمیرهٔ ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه
ماء الجبن و ماء القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جمله ترکیب شیر بز معمول بعد مسهل ماء الجبن در مالیخولیای سوداوی این است که گاهی شیر بز با دو آثار همراه اسپغول
نه ماشه یا خاکشی دهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله با لنگو نه ماشه پاشیده و گاهی خمیرهٔ صندل خورده بالایش شیر بز نبات بالنگو و گاهی
گلاب نیز افزایند که عسر بول را هم مفید شود و در روز سوم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب عرقیات نافع و اگر تحریک بول باشد بقدر سرخ آمیخته بخورانند
و گل خطمی چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالایش دهند و گاهی بعد مسهلات زرنباد سه ماشه سوده بهلیله مربی یک عدد
همراه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله ... شیرهٔ ... مصطکی سوده بهلیله مربی سرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه عناب
تو له جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گلگون پاشیده یا اطریفل خورده گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده
با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب بنوشند و هر روز سه گوفی یک ماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه سوده
با اطریفل کشنیزی تو له سرشته همراه مویز منقی دو توله گل بنفشه ماشه بعرق شاهتره پاو آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی سه ماشه
سوده با اطریفل کشنیزی تو له سرشته بعد آن شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره پاو آثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله
داخل کرده بنوشند و اگر پوست بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و شام و در وقت خواب بخورند
مجرب سوید ست و کذا خوردن نقل ترنجان مسلوق و طبیب بروغن بادام و کذا شرب ابریشم مشک و کذا اغذیه بدهن تمشر مسلوخ در شیر تازه
و کذا اکل مغز بادام مقشر با شکر و کذا مغز فندق مقشر با شکر هر واحد مجرب است و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته و پوست
بیخ گاوزبان نیم درم با شراب سفید تحقیق لطیف یک ساله ریحانی یا ماء عسل بقدر دو درم تا دو درم قطع یقین نماید و یا بادرنجبویه یا تخم او با شکر
و یا افتیمون و یا تخم ترنجشک و یا دو رنج و یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده یا از دران سوده خشک کرده تکمید مصبر و یا
برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا و صمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا شحم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حلو و یا تخم قنطوریون یا انیسون یا افتیمون آمیخته
کا زان قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا حاشا که فعل این هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون است یا حب بلسان و یا
عود قرح سیاه و یا عود و یا کندر بقشر با شکر و یا مصطکی و بابونج کرسنه بیضا هر سه بقدر دو درم نافع است و بنجوزر متواتر و یا زرنباد و نوشیدن عرق گاوزبان با شکر و یا عرق
بادرنجبویه با شکر و یا تخم افتیمون ساده درم کوفته در شراب حلو صد درم تر نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شراب ریحانی یک ساله یا ماء الجبن با عرق و طلح ساخته
همراه افتیمون و یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان یا روغن کاهو و سعوط بتنقیه هندی بوزن حبه بروغن بنفشه و ضماد آرد سلت
با آب پخته و روغن بادام آمیخته بر سر و یا نان آرد کوه نیم پخته نیم گرم بر سر و ضماد حب بلسان یا مصطکی و غذا بجا کیان فربه و نان گندم سفید و بیضهٔ نیم برشت
و ماهی با روغن و شیرهٔ بادام و سرین بروغن بادام و حریرهٔ آرد سلت و ... مسلوق و طحیحن روغن کنجد و دراج مسلوق و طحیحن و روغن بادام ماهی صغیر تازه بریان و سیح
رقاق بریانی طحیحن بروغن بادام و بیضهٔ نیم برشت و پاچهٔ مرغ مسلوق هر واحد نافع و نقل بنیشکر و ... احساس لذع در وقت مرکب سودا مفید است

اقوال مهره گوید که مالیخولیای سوداوی باید ابتدا باسلیق یا اکحل فصد کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد قدری از آن خارج کنند و اگر سیاه نباشد
فی الفور بندند بعد از آن شربت سفید باجات لینه و ترک لحوم غلاظ مانند گاو و بز و ماهی شور و غیره تازه و اسفاناج و کدو و کاهو و بقلة یمانی و نرد و غذا نمایند و غیر آن درد و قی فتر شیرینی
سازند و ارتدادل الطعمه سوداوی مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و ... و ماهی شور و ... و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و شراب سیاه
غلیظ احتراز نمایند و شراب رقیق و ... استحمام آب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیه خلط سوداوی نمایند و در رتبه اولی اشیای
قویه نه بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط سازند و اگر این
کفایت نکند تا یک هفته تدبیر مذکور بعمل رند بعد از آن تنقیه معده از قی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینه نهری و نمک و تخم قطف و جوز القی و تخم ترب و ...
بجوشانند و با دی ادرک سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشانند و پیش از این چیزی از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد از آن قی کنند و اگر استفراغ کافی نشود
بهتر و الا مرتبه دیگر استعمال نمایند و بعد از آن سکنجبین که در آن ترب چوب خربق خلانیده ترک رده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون
هلیله سیاه ده درم بسفایج پنج درم سنای مکی تربد هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه ادویه در رطل
آب بجوشانند تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون بران انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند و غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم
نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درم سحاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دوا نبود
ماء الجبن با نمک هندی و افتیمون و هلیله سیاه و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده ده درم ایارج فیقرا نیم درم ...
بخورند نافع بود و اگر از این تدبیر مرض کم نشود باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد از آن ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا
یا ایارج روفس یا مطبوخ مرتب از هلیله کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا در یا سه مرتبه
استعمال کنند بعد از آنکه مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و تدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیه بدن امر قلب ... کنند زیرا که منفعت ...
او در ابطال فزع و وسواس عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک بشراب که در آن گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن ...
اندکی در آن عنبر و پوست کدو و نیلوفر و معشر و بابونه جوشانیده باشند بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض است و نسخه آن ... گیلانی
گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت سهل آن را قوی کنند در آن غاریقون و حجر ارمنی و خسوا ... کنند و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع است افتیمون بیست درم
بسفایج غاریقون یک درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا پانزده درم حب سازند شربتی بازان ... تا چهار درم بوعلی
گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی مایل بسر و ... باشد تنقیه بحب ... افتیمون ... کنند و ابتدا بانضاج نمایند بعد از آن اول ... که در آن افتیمون و تخم حنظل ...
تخم ... و ... تنقیه سازند بعد از آن مطبوخ افتیمون و غاریقون ... اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد از آن اگر احتیاج تنقیه باشد خربق ... حجر لاجورد
و حب ... بلا خوف بدون حذر استعمال نمایند بیشتر ایشان را استعمال ایارج مذکوره ... طریق مداومت و تقلیل مقدار انفع میکند و اگر این نفع ...
اعاده ... تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحسب طبیعت متوسط کنند و فیما بین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند خوردن ایشان اطریفل با افتیمون ... صفت آن ... اطریفل
سه درم افتیمون یک درم ایارج نیم درم ... تنقیه ... قوی از ایارجات کبار ... کنند تا آنکه مرض ... استعمال نمایند خصوصاً ... که مندید ...
که در مرض حال فزاید و معده شدید الضعف نباشد و باید که قی آسان کنند و در آن ... تخم ترب باشد و ترب سکنجبین ... کرده بخورند و مقدار سکنجبین ... اوقیه ...
باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند و هر گاه تنقیه کرده شود تقویت قلب نمایند بلسان ... مذکور شد و این اطریفل ...
در این باب النفع است چون حس من ... نگردد ... بخور کنند و ... غات ... معروفه استعمال کنند و شمومات خوشبو و مشک و عنبر ... و عود بعمل آرند ابن عباس مجوسی گوید
این مرض از غلبه خلط سوداوی در عروق سودا بر بدن مریض شود و باید که فصد کنند اگر غلبه دم ... کند اخراج آن از فصد بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر نه
حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیر الغم و الهم و باخبث نفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او را خواب آید

حاشیه: فائده ... [illegible]

حاشیه: [illegible]

بعد از ان تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعده چند روز اغذیه رطبه دهند و بدن او را آب نیمگرم که در ان بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند نطول
و اعادهٔ تنقیه بمطبوخی که قوی تر از اول باشد باید کرد و چند روز راحت دهند و تدهین و تمریخ به مرطبات نمایند بعد از ان معجون حبوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند اگر آثار صلاح
از سکون مرض و تراجع عقل مریض پدید آید بهمین تدبیر عمل ارند و اگر تمام نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس بمطبوخ افتیمون و غاریقون
و مسهلها و روغن حشیش غافث و بعد خورانیدن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذهن او عود کند و خوف ازان زائل گردد و سکون یابد چند روز راحت دهند
و غذا لحوم حملان و جدی و ماهیچه آنها بطریق شوربا یا اسفیدباج دهند و غسل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته و مغز بادام خورانند و از بقول
بادرنجبویه و ریحان و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد و ایارج
ایارج لاجورد و ایارج بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یک درم قرنفل بست حبه باریک سوده بعسل
یا شربت پوست ترنج بسرشند شربتی ازان یک مثقال تا دو درم و این در هر هفته یکدفعه بدهند که دوای نافع این علت ست و ازین عمل نباید کرد که بارها تجربه کرده ام
و چون ازین تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض عود کند لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که به تقویت قلب عنایت تام کنند تا این بقیه از ان زائل گردد و این چنان باشد
که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد و نبض سریع و ملمس بدن گرم نبود دواء المسک حلو بمقدار حاجت بدهند و اندک تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند
و اگر در اینجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاوزبان کشنیز خشک و قرفه و قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و
و عود خام هر واحد یکدرم تخم بادرنجبویه یکدرم ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بیخته صبح شراب که در ان گاوزبان
تر کرده باشند و شربت سیب بخورند و مثل او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل سرخ و مشک سعد قرنفل مصطکی
سنبل الطیب هر واحد قرفه قاقله جوز بوا هر واحد همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه سی و شش مثقال بگیرند
و یک رطل آب صاف کرده و آب انداخته بران یک رطل فانید سنجری ریخته بپزند تا شکل لعوق گردد
از آتش فرود آورده ادویهٔ مذکوره حل کنند شربتی دو مثقال و نیم صفت معجون دیگر مفرح نفیس مجرب برای فهم و حسن لون نافع خوف عارض و برودت فکر و سائر اعراض
بگیرند بادرنجبویه پوست ترنج و قرنفل بزر زعفران قرفه جوزبوا بهمن سفید و سرخ درونج و تخم بادروج و تار مشک هر واحد مشک
کوفته بیخته بگیرند بلیله کابلی بست عدد آمله سی عدد سه رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند
تا آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی ازان یکدرم و دیگر مثل آن حمل بدرم ایارج افیطوس بادرنجبویه افتیمون هر واحد ده درم
سه رطل آب بران انداخته بآتش ملایم بپزند تا ثلث بماند صاف نموده بگیرند و مویز منقی و کشمش یک رطل کوفته آب مذکور اندک اندک بران ریزند و باریک ساییده تا بقوام
در پاتیله انداخته زیر آن آتش ملایم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل بادرنجبویه مصطکی زعفران بسباسه پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندی دو درم
کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و در هر سه روز یکدرم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد چون
صاحب او ازان برآید مدار اوقات راحت و هر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و می باید اصحاب این مرض را که چون ازان خالی شوند از اغذیه مولده سودا مثل شراب
کهنه و غیر آن که در فصل گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیه محموده مثل نان سمید و لحوم خرفان و جدی و ماکیان و ماهی و استحمام آب شیرین
و دلک معتدل و تمریخ بروغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب ابیض که نه کهنه باشد و نه نو بمقدار
مرار و بنوشند و بچیزی که مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول تناول اغذیه مسهل سودا که لطیف باشد
و تناول ادویه مسهل و تعاهد نمایند می گوید که قسمی از مالیخولیا از امتلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث میشود و این نوع بسبب
فصول سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن متغیر میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد باسلیق ست و تغییر همه تدبیر
و صبر چند روز بعد فصد بعد ازان این ماء الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان از هر واحد گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان

هر واحد یک درم مصطکی سنبل الطیب حب الآس قدری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ اسفرم هر واحد بمقدار واجب برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد یک
مویز منقی یک کف کبیر - راحوب بجوشانند و از ان مقدار حاجت بگیرند و قدری که در آب سرد بمانند اگر زمانا تابستان باشد هر روز بیست درم
ازان با سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند و بدان
چون طبیب یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک رطب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند بلیله سیاه بیست درم بلیله کابلی ده درم افسنتین
رومی هفت درم حشیش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کمازریوس و شکاعی و بادآورد هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد [illegible]
[illegible] بسفایج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ اسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک گاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره یک کف
آمله و شیر آمله و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بیست درم جمله را [illegible] مطبوخ [illegible] که بعد چند آن آب انداخته بآتش معتدل بجوشانند و مطبوخ آن را صاف
کنند تا [illegible] و بعد یک شربت ازان بحسب قوت مریض [illegible] آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته در آن انداخته تا ده ساعت
بگذارند بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده یک درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم دانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه و هر
بیشتر تازه همه را سوده بعسل سرشته در آن بمالند و نیم گرم بنوشانند و چون از دوا فارغ شوند تدبیر رطب بغذا کنند مثل خورانیدن شوربای چوزه مرغ رطب و حریره
شیر خر که در ماننا بیاید و پاچه بره مطبوخ بجو مقشر و [illegible] و مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران آب عصی الراعی و آب جرادة کدو استعمال کنند و نطول
کردن [illegible] خواب آور بر سر ریزند چون این همه بعمل آورند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض برآرند بعد ازان چند روز راحت دهند مع حسن
تدبیر بغذا و لزوم آبزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان تنقیه از بقیه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فزع باقی بود
مداوا بمؤانست و خوشبوهای موافقه نمایند و مجالس را بریاحین خوش رنگ خوشبو آرایش دهند و شراب های بنوشانند و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسی که
صحبت و محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نه بینند و قبل هجوم ظلمت استراحت نمایند و چراغ خانه او تا طلوع
آفتاب خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا و سایر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخورانند بلیله سیاه پوست بلیله کابلی هر واحد پنج درم هلیله
مدحرج و طویل [illegible] و غاریقون سفید ملایم و تربد سفید مجوف و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر واحد چهار درم [illegible]
[illegible] هر واحد یکنیم درم [illegible] و حب الغار و شکاعی و بیخ لفاح و سطوخودوس و حشیش غافث و فو و فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون [illegible]
[illegible] پوست بلیله و مصطکی هر واحد سه درم [illegible] افتیمون [illegible] مشوی هر واحد هفت درم [illegible] دو ثلث درم بیخ سوسن آسمانجونی
و سقمونیای مشوی [illegible] هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم صبر سقوطری ده درم زعفران یک درم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل
کنند و عسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در توده کاه ده روز دفن کنند شربتی ازان سه درم زیاده و کم بقدر قوت مریض [illegible]
و فصل [illegible] روز یک شربت [illegible] بخورانند و در میان آن سعوط و مالش بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین [illegible] باجات
[illegible] شیرین از پاچه بره [illegible] ماکیان [illegible] و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه ردیه مثل گوشت بقر و [illegible] لحوم شکار پرهیز کنند و بعض افاضل [illegible]
که گوشت خار پشت [illegible] صرع و مالیخولیا را نافع است [illegible] و در آن قوت محلل اخلاط سوداوی ست [illegible] باقی المجانین نامند [illegible] و گوید که نوع دوم مالیخولیا
که از اخلاط سوداوی دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد علاج آن [illegible] لزوم اغذیه رطبه مثل چوزه مرغ و حریره شیر خر [illegible]
نیمگرم و روغن [illegible] هر گاه [illegible] تنقیه نمایند [illegible] سرخ [illegible] هر واحد ده درم خربق سیاه [illegible] شیر خر یا شیر زنان تر کنند [illegible]
تبدیل [illegible] کرده در آفتاب خشک [illegible] یکنیم دانگ افتیمون [illegible] سنبل الطیب هر واحد یک درم پوست بلیله [illegible] هر واحد [illegible] ثلث درم صبر سقوطری [illegible] هلیله
پنج درم [illegible] یکنیم درم [illegible] همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک [illegible] شربتی دو مثقال با آب نیمگرم [illegible]
حب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز راحت دهند [illegible] الاصول [illegible] نوع اول [illegible] بنوشانند [illegible] سفید باجات [illegible] پاچه [illegible]

و زیر باجات مرتب ازان که تیمیرین باشد این مطبوخ افتیمون بستد بلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون کوفته در سر بسته هر یاحد هفت درم و بسفایج فستین جشیش قافت و قنطوریون
دقیق بسفایج جعده هر واحد چهار درم برگ بسفر مگاوزبان برگ ماو ریحیه هر واحد سه درم پوست بیخ کرفس و انیسون پوست بیخ بادیان بادرنجبویه ریوند دو درم خربق سیاه
نیم درم پستو مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد سه طسوج سقمونیای مشوی ازان حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد ازان ده روز دیگر راحت داده و مابین آن سه جا بر روغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساقین و قدمین بروغن گل نیم گرم مالند و لزوم آبزن و حمام نمایند و آب نیم گرم
بسیار بر سر ریزند و از جماع بالکل منع نمایند و درین ده روز اسفید باجات و حریره مرتب از گندم سفید و آب یا بچه مطبوخ در تنور و زیر باجات شیرین بمقدار معتدل خورند
و از عروض تخمه یا سوء هضم مریض را محافظت نمایند بعد ازان شربت لوغاذیا این نسخه خورانند بگیرند بلیله سیاه بست درم سنا و بسفایج هر واحد پنج درم مویز سیاه شیرین بیست درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پالیده صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند و هر گاه سوم حصه نشستباقی ماند لوغاذیا مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ
و بعد خروج ازین ایام روز پرهیز کنند و زیر باجات معمول اطراف جدی و جوزه ماکیان اقتصار روز ز ند بعد به بقیه مرض اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی
ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد غذای مغز بره باشد اگر معده ازتحمل این بود مرغ خصی فربه و جوزه بات مرتب به شکر سفید
و خشخاش سفید اگر ممکن شده اگر ممکن نبود سایر اغذیه که طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه تمل آنها در قوت نباشد تخصیص این نوع مالیخولیا هم رسیده داشتا
معالجه من کثیر الهذیان دائم الوسوسه با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض انحل و کم گویا ابتدا ضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته
و گرم گردیده فصد هر دو قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد مسهل خفیف هم رسید و از مرض صحت تام یافت جرجانی در ایلاقی گویند که اگر سودا با خون
آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا ضعیف بار دهند الکیموس دهند تا گویند برین تدبیر نماند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
اخراج خون بمقداریکه مناسب باشد بیک دفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیک بار قوت صعود بخار به دماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان
را رگ ابطی یا صافن کشایند تا ادرار حیض شود و تنقیه بدن ایشان کنند و چون طبیب معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد تصفیه
راحت دهند بعد ازان با رالجبن دهند و تنقیه بایارج فیقرا یکدرم و اطریفل صغیر دو درم یا سه درم افتیمون در دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر تحمل نتوانند
شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر و الا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه بسیار بایارج که
اثر صلاح ظاهر شود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقدار یکه مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و روغن لوغاذیا
یر مطبوخ افتیمون و بلیله کابلی و بلیله سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی سودمند باشد و اگر بعد ازین راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا
مساوی مرکب ساخته بدهند سکندر گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یکدرم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت ادویه
یکبار یا دو بار سه درم اطریفل کوچک یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم افتیمون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد نا امید شده
و همین طریق سلوک نمایند که هنگام تغییر هوا صحت ظاهر شود و اگر ازان هوا سوای بگیر تحویل کند صواب باشد و این معجون شجاع درین باب سخت نافع است خون را از اخلاط
سوداوی صاف کند هلیله کابلی و بلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک سه درم تربد و اسطوخودوس بسفایج و غاریقون و افتیمون هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم صمغ
سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاجهای قوی نبود و از اجزا مار الجبن و این سفوف علاج کنند بگیرند افتیمون بلیله سیاه هر یک پنج درم شکر
سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و به آسانی تواند کرد اول از همه تدبیر قی کنانند تا بقوت قی کردن ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بمعده آید و لقی
خارج شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول سه روز در طعام چیزهای لطیف چون ترب و بسرکه و کرفس و سداب بسرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که بای قی
موافق بود و ازین کرفس و سداب ترب زیاده بکار برند و ادویه مناسب نوشانیده قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند بهمین ترتیب هر بار که از قی فارغ شوند
ضماد از مصطگی و فستین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد از آنکه سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاجهای مذکوره کنند و باید
که حال آنکه خبث سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر دیر تر از خون تیز و عرق برخوط بطانی تا اینجا رش بیش را باشد آن از وی تولد کند علاج این سهل است

باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و راسب باشد بواسیر و دوالی و داء الفیل از آن پیدا شود و علاج این شکل تربات و گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون منتشر باشد
و غیر متمیز بود و امراض گوناگون حادث شود و درین نوع مالیخولیا که مذکور شد از آنجمله باشد و آنجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکه و عسل ساخته موافق باشد
و در تجارب محمد زکریا است که جوانی صاحب مالیخولیا را از دیگ و روند و گاهی موی ریش خورد و گاهی کلوخ از دیوار میکند و در سینه او قلوه سخت ظاهر شده و مثل
فلکه چرخه محمد زکریا از مو و کاه او را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان بر آرند که رنگ خون بگردد یک ماه و در هر هفته مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ
خواهند داد وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نشد و بر سینه او ضماد ملین گذارند و دل خوش دارند
بدین تدبیر خلاصی یافت صفت مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هر یک ده درم بسفایج پنج درم ترید … کوفته چهار …
هفت درم همه را در سه رطل آب بجوشانند چنانکه … و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخه آن در قول … گذشت …
صاحب مالیخولیا را مناسب است نسخه آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن درینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادروج و سک است و وزن
هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیله کابلی و هفتاد و پنج درم مویز منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده
با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه بران بپاشند شربت ده درم و نیم ابن الیاس مینویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا امتلای همه بدن از سودا باشد
فصد هر دو صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج باید
که از تنقیه ابدان اصحاب اسهال ایشان ملول نشود بهر آنکه خلط سودا عسر النضج و تحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و … نه درم بنوشانند و غذا نخود آب دهند
و بعد ظهور نضج تام در قاروره تنقیه بدن بحبوب مذکوره سابق و مطبوخ هلیله زرد و سیاه بمقتضای حادثه و لینه مذکوره در باب نسیان و سبات و حب …
تسیر سر ایشان مداومت کنند و صاحب … اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده رقیق معمول شکر سفید و روغن بادام و لحوم حملان و جدی
و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و ادمان حمام و ترک تعب با جمله هر چه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن
یا باسلیق است و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاو زبان هر یک سه درم گلقند شکری ده درم و غذا نخود آب با شیر مغز قرطم و بعد نضج تنقیه
بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از آن کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ بادرنجبویه نیلوفر هر یک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون
نجاح پنج یا هفت مثقال در آن حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود … بگیرند افتیمون بست درم بسفایج و …
… واحد ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از آن سه درم دواء المسک حلو و این معجون نیز ایشان را نافع است و نسخه آن
که در قول ابن عباس گذشت لیکن … هلیله کابلی … هر واحد از آن ده درم و مشک … عوض … است باقی بدستور شربتی یک مثقال و اگر
بسبب احتراق سودای طبعی حادث شود اعسر علاج مالیخولیا بود از سایر انواع باشد و علاجش تنقیه دماغ و جمیع بدن است از خلط سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن
و ایارج … جالینوس لوغاذیا و معجون نجاح بکرات و مرات و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاو زبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم گلقند شکری ده درم بنوشانند
و غذا نخود آب با شیر مغز قرطم … هر گاه نضج … ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله سیاه بنوشانند و نوشانیدن … افتیمون ایشان را نافع است
صفت … بگیرند یک رطل … در آن اندازند … سکنجبین … حرکت دهند تا جوش … فرود آورده صاف نموده آب … بنوشند … خوردن همراه
با بسفایج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس در تنقیه دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است … که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند … و غیر آن
و هر چه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ملاقات شخصی که مونس باشد و تعریق … مرطب … بر سر و نطول آب تخم خطمی و غیر آن که در
قول صاحب کامل گذشت و بعد از آن دوشیدن شیر از پستان بر سر … پنبه بیشتر ترکرده … سعوط بادهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب از عرق گاو زبان با شکر
ده درم و یک مثقال از این مفرح بدهند بگیرند گل سرخ … هر واحد پنج درم بسباسه قرنفل تخم فرنجمشک … ست ترنج هر یک سه درم مشک خالص یک دانگ …
سیب یا ترنج بسرشند و این معجون … دواء المسک حلو ایشان را نافع است … بسد کهربا ابریشم خام مقرض هر یک … درم مشک خالص نیم مثقال تخم فرنجمشک … تخم …

معجون جوز بوا فلفل دار فلفل دار چینی قرنفل جوز بوا ساذج هندی پوست ترنج بهمن سفید و سرخ تخم بادرنجبویه هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی از ان یک مثقال
و اگر بسبب احتباس حیض باشد علاجش تلطیف مزاج و ادرار طمث است و هر صبح جلاب با پرسیاوشان اصل السوس ترب هر یک سه درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا از مزورهٔ آب غوره
بشیر خشت و قرطم [illegible] معمول بسرکه و نخود و زعفران و شکر دهند خجندی گوید که اگر بسبب خلط سودا مخصوص بنفس دماغ باشد نفع کند از تعریق سر با [illegible] حلبه و لوبیا
و دوشیدن شیر بر سر کنند و هر صباح خمیرهٔ بنفشه ده درم گاوزبان یک درم اصل السوس یک درم ترنجبین ده درم بنوشانند و نخودآب [illegible] جوزهٔ مرغ فربه خورانند و اگر با وی تپ
باشد ماء الشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناخ و کدو دهند و بعد ظهور نضج مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخهٔ آن هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک ده درم بلیله آمله هر یک چهار درم
مویز منقی بیست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنج درم افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس بسفایج کوفته هر یک سه درم گاوزبان
بادرنجبویه هر یک پنج درم ساذج هندی قرنفل هر واحد یک نیم درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک ترب هر یک ده درم انیسون بادیان هر واحد یک درم همه را در شش رطل آب
بجوشانند تا ربع بماند پس افتیمون سه درم در ان اندازند و مالیده صاف کنند و غاریقون یک درم صبر چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ لاجورد مغسول حنظل کتیرا هر واحد نیم درم
شکر ده درم بران انداخته بقدر احتیاج از ان نیم گرم وقت سحر بنوشند و کسی که از انواع صفرا [illegible] هلیلهٔ زرد هفت درم مطبوخ سقمونیا نیم دانگ [illegible] افزایند
و از مولدات سودا پرهیز کنند و در تخصیب بدن کوشند و اگر بسبب امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین است لیکن قوی تر از علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم
یا سودا باشد چنانست که بقول ابن الیاس مذکور شد و این معجون افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع است افتیمون ده درم بسفایج شش درم بادرنجبویه تخم بادرنجبویه
تخم فرنجمشک زرنباد درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله هر یک سه نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک ده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس
حاشا هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه یک شبانه روز تر کنند بعد از ان پنج رطل آب بران ریخته بآتش ملایم بجوشانند
و صاف کرده شکر بقدر [illegible] بران انداخته بقوام آرند شربت پنج درم با ماء الجبن یا آب خالص و این روغن [illegible] جمیع اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافعست
مغز فندق مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز تخم کدو [illegible] روغن برآرند و بقدر نیم درم از ان سعوط کنند و این تدبیر نافع این مرض است بابونه اکلیل الملک
و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنج درم ترنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس روغن بنفشه نسخهٔ مفرح حار در قول ابن الیاس مسطور شد خضر قرشی [illegible]
که ابتدا بفصد کنند اگر [illegible] اقیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دمی و یا از اکحل یا باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که از آن جمیع بدن
باشد و مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ برآید بمقدار حاجت برآرند و الا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بود و در عروق بدن منتشر نباشد و درین هنگام فصد
رگ پیشانی صواب باشد و در همه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر مبرد مزورهٔ بارده مثل اسفاناخ و کشنیز یا ساده بشکر دهند یا جلاب بگلاب عرق گاوزبان بشکر و تخم ریحان
یا شربت سیب بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس گاوزبان
و اصل السوس پرسیاوشان گل سرخ بشکر یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند دهند و اغذیه جید الکیموس رطب بسیار مثل شوربای جوجهٔ مرغ و ماکیان فربه و دراج و بزغاله خورانند یا [illegible]
و تفاحیه و حصرمیه دهند اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا حنطیه یا رشته اگر هضم احتمال کنند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی را ضعف معده لازم است
و دیگر اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام و مغز خشخاش و تخم خربزه سوده یا شیر آن داخل کرده و فواکه و ادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند
و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بطبیخ افتیمون یا حب [illegible] در سوداوی نمایند یا پنج درم تا هشت درم افتیمون با شیر تازه و شکر
یا نقوع سودا با الجبن دهند و اطریفل صغیر تنها یا سقوی با افتیمون خصوصا در مالیخولیای [illegible] نیکوست و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب [illegible] آمده حب
[illegible] افتیمون هلیله سیاه خیسانیده شربت شاهتره و روغن [illegible] راحت باشند و باید که ایشان را از معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد هر زمان راحت دهند
تا قوت بتکرار تنقیه ساقط نشود و از [illegible] مسهل استراحت یابد در ایام راحت عقب تنقیه مفرحات یا [illegible] استعمال کنند و لزوم [illegible] نمایند ملازمت شخصی که از ان محبت و [illegible] شوند
مثل [illegible] کسی که سبب [illegible] بود و صاحبان این [illegible] و باشد و بعضی [illegible] فاسد ایشان [illegible] شود تا حدت و غضب ایشان [illegible] مجادله زیاده نشود و اکثر
مردم مالیخولیا [illegible] میباشند بسبب کثرت افکار ایشان [illegible] علوم و تدبیرات معیشت و بسبب حرارت مزاج قلوب [illegible] و دماغ های ایشان انطاکی گوید که مبادرت بفصد نمایند

اول از حمام تا یازده روز کرده واز عدا با کیان خبیه وتیهو مرغ وکاهو وکدو مغز بادام اقتصار نمایند هر صباح قیراطی از مشک هندی با مشک خالص مغز گاو تازه حل نموده
سعوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد مغسول و افتیمون هر واحد یک مثقال الحس و بسفایج هر یک پنج درم هلیله کابلی پانزده درم شکر سفید سی درم گلاب بدهند که این علاج مجرب
و مداومت این معجون کند که از اختیارات پسندیده است برای انواع جنون سنای مکی پاک کرده بست درم برگ حنظل صبر اسارون افتیمون بسفایج هر کدام هفت درم
گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد سه درم عنبر اشهب مشک خالص هر کدام نیم مثقال شکر سفید سه برابر مجموع شکر را با تیر گوسفند حل کرده بقوام آرند دوا مرتبا
کوفته بیخته سرشته در سر روز بمقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب بر تل گل سرخ و بنفشه و مقرر و آب کدو نمایند اگر تابستان باشد و الا احترازاً ماء الجبن
و تعدیل آن حسب الحال نمایند و آنچه بخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائده دهد تریاق الذهب است و تعلیق فادانیا و زمرد را با خود داشتن و خوردن صحف کبیر ابراهیم
که بارها تجربه کردم و صحیح یافتم دارالیمولیا و صرع و جنام و استسقاء و یرقان و حصر طول و بواسیر خلاص گرداند مروارید ناسفته هر قدر که خواهند در صلایه انداخته ترنج ترنجبین
بدهند تا آن بسایند و درست کرده در ظرف محکم است در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد از آن بگیرند صبر سقوطری هفت درم سقمونیا چهار درم افتیمون ماحی جعل الله
هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عود هندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم همه را سایده در آب محلول مذکور سرشته حب به قدر نخود سازند شربتی از آن یک مثقال
علیم و تقویت اعضا از آن مطلوب باشد طلا اگر بدان رند در آب محلول مذکور چند قطره بران چکانیده بسایند تا ترکیب یابد و بیا میزند مگر فادزهر حیوانی آمیخته نمی شود از موم
فی الحال خلاص میگرداند و هر گاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شکوفه ترنج حل کرده در بینی صاحب خفقان بچکانند همان روز رنگ را با صلاح آورد و مرکب
مصروع را افاقت بخشد و در روغن بنفشه محافظت ارجاعون و بالنده هر گاه چیزی را بدان هر روز چرب کنند و یک قیراط از آن بخورند و اگر در شیر مادر با
حل کرده پاره صوف را بدان آغشته زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حامله شود و اگر در مسکه گاوی حل کرده مجذوم قبل از نحکم اطراف بخورد به شود و برای
حصاة آب کرفس و جهت خفقان به آب گاوزبان بادیان سبز و برای بواسیر آب حماض دهند و گاهی هر دو نوع بهمن اضافه کرده میشود و جالینوس بهمن سرخ وضعا
کشمیز تر و خشک امر کرده و سر ایشان ابدا نیچه بر سر سام گذشت طلا نمایند میر عوض مینویسد که در ابتدای مرض مالیخولیای مراقی رگ صافن بگشایند و الا رگ
اکحل و این مسهل دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفایج گاوزبان مادر تجربه هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون بقدر حاجت مالیده با ترنجبین بنوشند
و سکنجبین افتیمونی بنسخه شیخ الرئیس در انضاج و تنقیه برفق اثری عجیب دارد هر ماه ادو بطریق مناسب تا ده روز بنوشند نسخه آن در قول خجندی گذشت این رنج را
حکیم علی در صورت قلت ماده و استعداد اعصاب سبب تولد خلط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی مادر تجربه تخم فرنجمشک هر کدام بست درم گاوزبان سی درم
برگ در تجربه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفایج بادیان هر کدام هفت درم همه را در شش من آب و گلاب در چندان آب سیب بجوشانند تا چند نماند صاف نموده
قند سفید امیخته شربت یا سکنجبین مثبا زند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدهند هلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی هر کدام ده درم شاهتره بسفایج سائی مکی
هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند افتیمون ده درم بدان انداخته بگذارند تا سرد شود صاف کرده غاریقون سفید یک درم
تربد سفید دو درم صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر تیغال ساخته بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب سوداء تالیف نموده
هلیله زرد و هلیله سیاه هلیله کابلی بسفایج در سه رطل آب بجوشانند تا نصف آید سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس
آلو بخارا تمر هندی مویز منقی با دو رطل آب علیحده بجوشانند تا نصف رسد صاف کرده بست و پنج مثقال آن را با چهل مثقال آب صاف کرده
اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند و این طبیخ افتیمون موافق نسخه کامل است هلیله زرد ده درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر کدام هفت درم هلیله
هر کدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزده دانه گاوزبان گل گاوزبان تجربه اسطوخودوس غافت هر کدام چهار درم بسفایج سه درم تربد سفید کوفته ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل
و نصف رطل بماند آنگاه افتیمون پنج درم در آن انداخته مو بجوشانند تا یک رطل آید مالیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون بدان بار بار ماده آغاز
شود عمل کند از المعاب اسپغول یک مثقال گلاب تر گاوزبان تر سبوس قند سفید قطع باید کرد و بعد از آن تعدیل مزاج کوشند و سر را بعد تراشیدن موی بروغنها
مرطب تر دارند و حمام رطب آب شیرین پیوسته استعمال نماید و اگر نوبت دیگر مسهل رسد حب مطحیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و روغن بنفشه و نیلوفر و کدو بر سر نهاده بخوابانند

نسخه معجون حنون

نسخه شیاف الیوبی

نسخه مطبوخ افتیمون

نسخه مطبوخ افتیمون دیگر

و پوست خشخاش نطول سازند اگر بدن خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون چندان محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل ننمایند و بتدبیر ترطیب و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب
کوشند و از بستن ساقها ... اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه آن محتاج اند بحقن ... درین صورت بگیرند شیر جوان ... که مدت حمل و از زادن او گذشته باشد
مقدار ده رطل در دیگ گلی ... نهاده و بچوب انجیر که سر آنرا ... نموده و کوفته باشند حرکت دهند و بعد از آنکه ... سکنجبین ... بقدر ... اوقیه ...
تا منعقد شود صاف کرده افتیمون ... بروغن بادام چرب ساخته در آن بخیسانند و صبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده ...
و اگر دانسته باشند شبانگاه ... حب لاجورد و معجون نجاح سرشته ... بخورانند و بامداد ماء الجبن ... سکنجبین و شیرخشت بدهند ...
ماء الجبن ... عجیب النفع است و تصرفات ... اندر آن جایز است چنانکه گاهی تمر هندی ... بخیسانند ... قند سفید شیرین ساخته بدهند و گاهی ... افتیمون
و گاوزبان بحسب احتمال قوت و وقت و عادت ... مداومت حمام رطب ... بعد از فراغ اسهال ... راحت ... نطول آب گرم بر سر ...
و باید که مجلس او را ... و الحان ... آراسته داشته و در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن غافل نباشند و مفرحات مبدلات ...
وی کوشش نمایند و مفرح یاقوتی بوعلی ... از مجربات ... گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سودای طبیعی نیست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد ...
خون سوداوی بدفعات نمایند و زنان را ... حیض ... و اگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب و تنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت ...
دهند که در قول جرجانی مسطور شد و معالجه او بعلاج خفقان ... کنند و اگر در بدن ... حرارت ... و نبض ... باشد علاجش بعلاج خفقان مع الحرارة نمایند ... معجون
و معجون افتیمون ... برای ایشان نافع است این مطبوخ افتیمون برای این علت و جمیع امراض سوداوی از جرب کهنه و بهق سیاه مفید بود هلیله سیاه
بسفایج کوفته چهار درم تربد کوفته یک درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون ... یکجوش ... مالیده صاف نموده
دو ثلث رطل از آن بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ ... ساعت ... از مطبوخ بخورند ... مذکوره ...
امراض سوداویه و قولنج را نافع میکند شوربای خروس پیر ... آب و نمک ... بسفایج کوفته بپزند شوربای آن ... و علاج مالیخولیای حادث از سودا که
از احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکور است و این معجون ... ستوده اند بگیرند ... افتیمون ... مصطکی ... کوفته بیخته بعسل سرشته ...
و خربق سیاه ... تقویت ... بعضی متاخرین نوشته اند که در مالیخولیای سوداوی
از عناب ... گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی ... هر یک ... مثقال ... صاف نموده ... گلقند ... کرده ... شربت بنفشه ...
و تعدیل غذا ... نخود آب با مغز بادام ... اسفاناخ یا ماش مقشر ... بره ... شیرخوار ... فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن ... روغن بادام و بنفشه بمالند ...
بدان ... و بعد از آنکه ترطیب بدن بهم رسیده و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد بمطبوخ افتیمون و بسفایج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف
باشد تنقیه باین مطبوخ نمایند عناب سپستان هر یک پنجاه عدد ... هر یک ... هلیله سیاه گاوزبان بسفایج مقشر ... افتیمون هر یک ... درم گل سرخ
چهار درم علی الرسم طبیخ نموده صاف کرده در آن ده درم فلوس خیارشنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک ... حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین
یک مثقال بران ریخته نیمگرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر میگردد ... این مطبوخ بسفایج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست
بیخ کاسنی گاوزبان بادیان بادرنجبویه هلیله کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت در آن حل کرده باز صاف نموده نیمگرم بیاشامند
و ایضا تنقیه بحبوب افتیمون یا حقنه ... اگر معده ضعیف نباشد ... سعوط نمایند و ... بر سر ... و آب نیم گرم
بر سر ریزند و بر ساقین ... روغن بنفشه و روغن گل ... حمام ... تغذیه ... نمایند ...
و ایضا بعد از تنقیه استعمال مرطبات مقویات دماغ و قلب نمایند و مدام نطولات مرتبا ... اکلیل الملک اصل السوس بر سر ریزند ...
و کدو و بادام ... اغذیه مولد خون صالح و لطیف ... مثل جوجه مرغ ... خورانند ...
مالیخولیا ... در اول موسم بهار ... تا شروع زمستان ... معالجه ... بیک هفته ... عارض می شد ...

و بعضی مصریان که طریق حمام سازد و حرارت کیفیت حمام [illegible] گفته شده است عرق [illegible] بعضی [illegible]
جهت سعال [illegible] گفته [illegible] تا اول که [illegible]
[illegible] مالیخولیا [illegible] سال آینده [illegible]

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس از [illegible] چپ و بقول [illegible] کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد
صافن [illegible] گیرند و اگر قوت قوی باشد در [illegible] روز فصد باسلیق سوداست نمایند و [illegible] گر سبب او
ورم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق دران باشد از [illegible] نمایند مانند آنچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید [illegible] و تقویت
سر کنند و [illegible] که در امراض حار دماغی مسطور شد و همچنین تقویت قلب چنانچه ذکر یافت اگر سبب مراق حار باشد معالجه بتحلیل و تسکین ورم حار نمایند و تقویت سر
ملحوظ دارند و تفریق [illegible] قوی و [illegible] کنند و محاجم بر مراق گذارند و همچنین حالت تسخین جگر نمایند لکن اگر در [illegible] حرارت جگر محرق خون باشد
برای منع تولد سودا از آن اصلاح حال کبد باشیای سرد مرطبه کنند و تقویت طحال نمایند و محاجم بر مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار [illegible] میل کند
پس اگر اورا با شربت معده چون [illegible] تخمهای سرد و آب کاسنی و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن آب کاسنی و آب لبلاب و مغز فلوس و ترنجبین
و شیرخشت باروغن نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا بارد دهند و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی باسرکه خورند و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف اخلاط بود اگر
کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد [illegible] اسفاناخ [illegible] باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر هاضمه قوی باشد در عرق جگر سده بود طعام سرد غلیظ
مثل [illegible] و گوشت گاو [illegible] بسرکه پخته دهند و [illegible] برای حرارت جگر [illegible] آب کاسنی سبز مروق شیره خیارین شیره تخم [illegible]
گلقند دو تولہ با قرص [illegible] آخر [illegible] یک عدد شیره تخم [illegible] شاهسفرم گلاب عرق [illegible] دو تولہ عرق گاوزبان [illegible]
نسترن دو تولہ [illegible] و همچنین [illegible] آب کاسنی [illegible] شربت نیلوفری [illegible] شیره خیارین [illegible] عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب [illegible] شربت [illegible]
با شیره تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب [illegible] کاسنی [illegible] شربت [illegible] گلقند [illegible] صندل سفید بگلاب [illegible] بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت [illegible]
باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب ضعف طحال باشد رگ اسلیم [illegible] تنقیه [illegible] تقویت آن نمایند بدانچه در باب امراض طحال [illegible] سکنجبین [illegible]
و هرچه در مالیخولیای سوداوی گذشت بکار برند [illegible] اگر [illegible] طحال باشد [illegible] مضمرات طحال [illegible] استعمال [illegible] آن طحال
تا که طحال ماده را بسوی دماغ ارسال نماید و با وجود آن [illegible] مزاج و حمایت قلب [illegible] و [illegible] طحالی [illegible] باشد
و تنقیه و تقویت آن عضو [illegible] توجه نمایند و باید که بر مراق [illegible] و [illegible] مانع تولد [illegible] کرده بمالند
روغن گل [illegible] مجربات است و همچنین عصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک [illegible] کشنیز [illegible] و گلاب
و سرکه [illegible] روغن گل [illegible] بسیار باشد پس [illegible] مفید است اما آنجا که سبب [illegible] طحال [illegible] باشد علاج آن [illegible]
و آنچه موافق بود [illegible] المیاه [illegible] گویند که علاج این مرض ترک استفراغ قوی است الا اگر سبب [illegible] مراق باشد تا [illegible] ماده فاسد بسوی
معده و احشا باعث زیادتی [illegible] گردد و [illegible] تشنج [illegible] صورت شد [illegible] فضای معده و خوف زیادتی [illegible]
آن [illegible] جایز است لیکن [illegible] حاجت [illegible] بسوی [illegible] میگردد [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] نماید تا [illegible]
احتیاط [illegible] میکردند [illegible] سودا [illegible] مضادات [illegible] تولد [illegible] بسوی دماغ **و بقول شیخ**
مالیخولیای مراقی [illegible] اصلاح کبد [illegible] واجب است تا [illegible] سودا [illegible] اصحاب [illegible] منتفع میشوند [illegible] فصد [illegible]

سودا باشند بنابر آنکه مانع اند از تدریج و سبحا که تصاعد بخور سوی اصل دماغ ایسید بندد و اگرچه اقلاع باشیای بارد اقلاع حقیقی قاطع مرض نیست لیکن بدو چون طبیعت ستدرن
از مدحه استوا میشود و ایضاً از مواضع تعجیز نیکو میدهد مفید است که طبیعت برای استیلای بر او و اصلاح آن نماید و یا آنکه تدبیر غلظه مواد از سیاست که بمقاومت سودا میکنند
الملعب با سوء الاستعمال خورد از احتراق گاهی ضرر امانت سودای تاییده بر نفع خرج بلغم اجتی بسهال بعضی مغول نشود نه ز آنکه آن نفع بدین طبیعت نیست که استفراغ بلغم تاج دماغ
مگر انفعال آنان با بیست کثرت و العصاط الامعا انهار اکل میشود و آخر قلت می پذیرد و ما تا مانع بالذات استفراغ سوداست و **گویند** که تدبیر دیگر چون مرس منتن بجمعیت
باشد لیکن از جهت اضعاف معده ضرر اند پس می باید که با آنها ادویه مقوی معده آمیز نمایند و قبض بر دو مرطبه استعمال کنند و دیگر ادویه مقوی مثل ارند و گلقند و سکنجبین مفرحات
و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس من مفید است **تدبیر مراق حار مزاج** اگرچه تاره سفید بعض لطیف بود ترک
استفراغ را دو زیرا که حار کنند و تبرید طبیعت تبرید مزاج بجهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و سیس هیجان عارض از ماده محترقه نمایند و آب کاسنی سرق
و ماء الجبن و شاهتره و شدید النفع است آب عنب الثعلب و سرق با ترنجبین و شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن به دستور مقرر در دق مست اگر هم نرسد شیر زنان
نیز نافع و شربت نیلوفر و شربت عناب نیز مفید است و بهتر تبرید جگر از آرد جو و صندل بگلاب جگر ضماد نمایند و استعمال معجون بلحت کاهی تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره
خیلی سودمند است و بهتر تقویت معده شربت انار و شربت سیب و سکنجبین لیمونی و بیخ جلی و غیره نافع شناسند و گاه گاهی تلیین طبع ملین بجهت تلیین یا از قسم مسهل
نرم نمایند و مسهل سودا با ماء الجبن مناسب است رایج مراقی بیشتر اکثر ماء الجبن زائل میشود و درین باب طریق ثانی جاست و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد
چنانچه در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته مویز منقی شاهتره آلو بخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند
روغن بادام بر اکثر در ماء الجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت محبت است ماده اندک را ماء الجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و وقتی به لیغ رسانند گاهی خیارین دو تولہ
تخم خرفه کوفته ... خشک نشده در ماء الجبن خیسانیده الیه صاف نموده شربت بزوری یا از شک [illegible] کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند به تحقیق
شیر دختران آب نیم گرم بسیار بر سر مالش و روغن با دهان مرطبه مذکوره و **ایضاً** بعد استفراغات مفرحات با قوتی مثل معجون یاقوت جوارش شاهی آمله لولوی معجون فلاح
واطریفل کشنیزی معمول و گاو زبان خمیره بنفشه خمیره گاوزبان و خمیره ابریشم بارد علوی خانی و خمیره مروارید معجون نقره و طلا و معجون صندل المفرح بارد و یاقوتی بارد
و بهی و شربت انار و تمرالصباحین و عرق شیر بید با بسیار نافع است و با خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان با شیره تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا بهی دیگر
اشربه مناسب چون گلاب عرق بید مشک و شیره کشنیز خشک تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب شربت گاوزبان و تخم ریحان یا ترنجبین با شیره است و استعمال حمامات
و آب الشعیر شیره تخم خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر مل ارند و آنکه آب نطول ادهان ضماد و سعوط معمول که هر یک در قرابادین مسطور شد بکار برند اگر با وجود حرارت
و حدت مزاج مبتلی لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزوره اسفاناخ کدو و بقله یمانی بروغن بادام دهند و اگر به ضعف باشد چوزه مرغ و کبک و بزغاله غذا سازند
لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و آب تخمی بالخشخاش و لیمو و تمر هندی دهند و اگر ضرورت نباشد مسخنات ندهند و **گویند بعض تراکیب نافع مراق مزاج حار**
از طب ساخته که با اگر خوابی باشد نمک در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالند و قدری افیون در ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند
و آن افیون همراه نخ و تش ... استعمال کنند آنکه کشنیز هلیله سیاه هر یک شش ماشه براده صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
ایضاً اگر با سوداء و بخارات و تیرگی بر باشد مفرح بارد همراه شیره کاهو شیره خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش تولہ شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه
داخل کرده بدهند پس اگر مریض از نشستن و یاد خواب راحت آید وزن شربت سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب بدهند و اگر از آن روز بخارات
متصاعد شوند تبرید کرده وقت تصاعد بخارات هلیله صبح دهند و اگر شکایت درد ساقین هم باشد شیره خیارین و خارخسک عرق شاهتره و گلاب پیاز شربت بزوری
داخل کرده بنوشانند ایضاً برای دفع سوزش گلو و سر از بخارات صفراوی محترقه تبرید از شیره زرشک هفت ماشه در عرقیات شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده
باشد کشمش هفت ماشه در گلاب چهار تولہ تر کرده صبح یک یک مسرسوزن بر داشته بخورند و گلاب بنوشند و دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات
گرم درد و ضعف او گاهی عرق آمدن و اختناق کند باشد آلو بر یک عدد عرق شاهتره ده تولہ شربت انار شیرین دو تولہ با اطریفل کشنیزی یک تولہ شیره خیارین شش ماشه

[illegible]

ایضاً برای تبرید حرارت جگر در رباح معده مصطکی یکماشه سوده گلقند یکتوله سرشته بخورند بالائیش گاوزبان تخم کاسنی نیم کوفته هر یک ششماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده و برای تلیین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله و قصور هضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطکی یکماشه سوده هلیله مربی بکعدد سرشته بخورند بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک ششماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند **ایضاً** برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یکتوله شربت لیمو یکتوله سرشته بخورند بالائیش شیره بادیان دو ماشه شیره دانه هیل دو ماشه تیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکنیم توله بنوشند **ایضاً** برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ورق نقره ششماشه بورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوره هر یک سه توله شربت انارین دو توله بالنگو پنجماشه پاشیده بدهند و اگر توهم تنقیه شود فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب سفوف نمک سلیمانی برای معده و شربت گل و آلوبخارا و شربت لیمو برای صفرا بکار برند **ایضاً** دل و سقوط اشتها جوارش شاهی همراه عرق گاوزبان کیوره و عرق هیل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل خشکی لب و تشنگی و ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یکنیم توله سکنجبین توله عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم و آواز در ریاح اسیر باشد شیره دانه هیل شیره بادرنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهند **ایضاً** برای رفع قبض اصحاب مراق طبیعی یا جوارش عود و ملین خورده شیره خیارین هفت ماشه شیره تخم کاسنی پنجماشه عرقیات شربت بزوری با دو توله نوشند و اگر قبض لم اسیر کهنه در ریاح مراقی جوارش سفرجلی راس مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده گلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه ششماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض قی و کثرت لعاب نیز باشد دانه هیل یکماشه سوده گلقند نسترن سرشته باشیره تخم کاهو ششماشه شربت گاوزبان دو توله دهند **ایضاً** اگر با درد معده و سوء هضم و قی باشد با هیل و ریائی آب پودینه سوده خورده بالائیش آلوبخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطکی و غیره کنند و اگر با صداع و وجع الفواد و حرارت مزاج همراه مسهل باشد شربت عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک ششماشه مویز منقی ده توله آلوبخارا ده دانه گل سرخ خیارین شک یک ششماشه رونجبینی سه ماشه سنای مکی یکتوله ادبکا کاسنی سبز مرو شب ترکرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطکی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یکماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری با رنگ ششماشه دهند

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند مطبوخ با در نجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساخته بعمل آرند که در تحلیل مواد مراق نافع است و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق نباشد تدهین شکم و معده بروغن گل و سنبل مصطکی نیم گرم تکمید بسبوس گندم و نمک و تسطیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ فرنجمشک و تبت بجهت تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات و اضمده معمولی و حب مقل و ملین و غیره که مقدار او در سطور شد بعمل آرند و مداومت حمام بغایت سودمند است جوزه مرغ زردی بیضه مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند در وقت ضرورت ماده اگر در معده یا ماساریقا یا مراق باشد مسهل ملایم نافع احشا استعمال نمایند مثل سقمونیا مشترک آن درینجا بغایت مفید است گویند که سی درم شربت افسنتین بنوشند و مسهل قوی از ادویه شدید الحرارت تقی درین علت مضرت مگر تنقیه کنی با سانی آید مانند معجون ... دوا المسک معتدل ... و نافع است ... تحلیل ریاح باده و تقویت احشای ... و ... معمول ... روغن سوسن نفع عظیم دارد

ذکر بعضی تراکیب مفید مراق بارد مزاج از مطب اساتذه کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیره عنبری هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک یکماشه نبات یکتوله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله و غیره باشد مصطکی سوده آمله مربی سرشته بخورند و گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب توله جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و یا زرنباد دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفایج هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** در حالت نفخ پودینه خشک یکماشه الایچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی هر یک ششماشه خیارین کاسنی هر یک ششماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سکنجبین لیمونی حل کرده بنوشند و یا مصطکی سوده خمیره گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند

شیره [illegible] ششماشه [illegible] تولہ داخل کرده بنوشد ایضاً [illegible]

[illegible] شربت [illegible] تولہ [illegible]

طبیعت [illegible] شربت [illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] مرقیات شربت [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] گلاب [illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] عرق السوس [illegible]

[illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] شربت [illegible]

[illegible] عرق کاسنی [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] گاوزبان [illegible]

[illegible] گلاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible] سنبل الطیب [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

سنبل الطیب [illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]

[illegible] گلقند [illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] فائده [illegible]

دکمش

لوازل دماغی بود یا از هر دو یا از ضعف هضم کبدی پس دماغی اطریفل اسطوخودوس حب جدوار معجون نجاح و در معدی جوارشات هاضم و در هر دو اطریفل و در کبدی
مثل بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد بنویسد امراین نیز گویند که تدبیر مرض مراق یونانی منفرد دانند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر ریح میکنند و اسهال بایارج میدهند
پس احتراق زیاده میگردد و دوا باید که ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق بلا تهیج آن میکنند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نهادن صحاح میرسانند

اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق بارد المزاج نافع باشد و بادی ورم و لهیب ضعیف دارد آب افسنتین بسیار اوقیه جوشانیده بنوشند یا عصارهٔ آن تیر اطعمه در حقل کنند
بجوشانند و بدیگر ادویه مناسبه تنقیه او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بر آن نهند و در آن تخم فنجنگشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجرهٔ مریم
استعمال کنند و باید که اضمده بر آن مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پنبه یا پشم نرم زده یا اسفنج در آب گرم تر کرده بر آن موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معدهٔ این
کنقعین نیز نافع است که گذاشتن محاجم بی شرط مگر اینکه ورم یا درد و تجا مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه نوشیدن تخم کرفس و زیره و زیتون
واشتر که در ان این بزور و سداب و شبت و خل باشد اصلح الاشیاء باشد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنگشت حاجت افتد و گاهی مراقی غرض به قی کردن از خربق سفید محتاج
گردد **صاحب کامل** گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند با آبیکه در آن شبت و ترب و پودینهٔ نهری و خربق سفید جوشانیده
سکنجبین عسلی آمیخته باشند یا بر قیء یمانی و جوز القی و تخم ترب مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته با آب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیهٔ معده
کرده تا سه روز راحت دهند و نان سمید با شوربای جوزهٔ مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیهٔ موافقهٔ مرض مالیخولیا نمایند و روز چهارم دوای
موصوف برای تنقیهٔ خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون مقوی با ایارج و شحم حنظل و خربق سیاه دهند و اگر از ین آثار صلاح پیدا نشود این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی
بدهند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و افتیمون و سنای مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کماذریوس کمافیطوس پودینهٔ نهری گاوزبان حسک
غافث هر واحد چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل سازج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند
تا بدو رطل آید صاف کرده بیست درم صبر سقوطری بر آن اندازند و هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بر آن چکانیده در تابستان وقت سحر
و در زمستان هنگام طلوع آفتاب بنوشند و غذا بر آن شوربای لحم حمل یا جدی یا بچهٔ سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر از این آثار
صلاح و سکون پیدا آید همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فائده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس با مطبوخ هلیله سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون
و اسطوخودوس و بسفایج هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض تحمل ادویه حاره نباشد و از آن ایذا یابد با آب جبن و شربت سکنجبین بزوری نیم رطل تا یک رطل بدهند
و بر آن این سفوف اندازند هلیله سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یک نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم با آب نبات
بدهند **ابن هبة الله** گوید که فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر به تبرید آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از تجویف
آن متولد میشود و بسبب طحال از آن بسیار اخذ میکند و هرگاه از آن متأذی میگردد و آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیهٔ آن مطبوخ فواکه نمایند
و تبرید مزاج کبد بشربت شیرهٔ بزر بادیان و شربت غوره و شیرهٔ زرشک و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی و سکنجبین کنند و اغذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان بره
مرتب با بقولهای بارده مثل آب بیاس و حصرم و سماق دهند و از امتلاء حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی از آن ممزوج با آب بسیار بنوشانند و اگر
از کثرت ریاح و شدت انعاظ شکایت کند از جماع معتدل نمایند و از اسراف در آن منع نمایند و در حمام داخل کنند **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که در مالیخولیا
مراقی از قی نباید کرد مگر کسی را که بآسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد و صواب آنست که تلیین طبیعت نمایند بافتیمون و ایارج فیقرا باهم آمیخته و اگر
حاجت افتد که هر روز از یک بقدر مناسب بخور زند سخت نافع بود تنقیهٔ معده و اخراج اخلاط آن باسانی کند و هرگاه عادت باین طریق نمایند معده
و امعا بران مستمر گردد که ثفل را دفع کند و همچنین این شربت افسنتین بدهند افسنتین رومی ده درم گل سرخ بست درم ترید سفید خراشیده چهار درم
سنبل الطیب دو درم و در بعضی نسخه مصطکی و اذخر و سازج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را در ده آثار آب بپزند تا نصف بماند
صاف کرده هر بار دو درم از ین شربت با بست درم شکر سوده بخورند و اگر قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده هر صبح همچنین بنوشند سود بخشد

[illegible]

پس بحث کرد آنچه ابوحکیم بدان معالجه آن کرده بود و تطرّق قاروره و نبض او نمود پس نبض او بطی متفاوت متشابه یافت و حکم کرد که مرض او از روست آشامید سبز
مسهل نمود و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی فایده نه بخشید و دردی در سینه او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این آنکه مقید نمود و مدتی ابونوح در
اهواز مقید بود بعد از آن یهودی معروف بومیمی آید و حسن المعرفت بود و آن کفت دارای ابوحکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض آن را ملاحظه دید حجت
استاره نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آن را غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی در حمام
کرد و مسهلی که نوشیده بود از کثرت نوشانیده و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از اطبا
توبه نمود بعد از آن ابو عبدالله ربیدی رحمه التحریر فرمود و من مع ابوماهر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز
فرستد و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت ابو عبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجه آن بشرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشاره بحل
طبیعت نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از دوام مرض معروف به بنت اسرئیل طبیب ولد کرمید و اشارت
بشرب شیر خر نمود و آن قریب بماء الشعیر است در ترطیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر
در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر هر دو جمع نمود و بران مداومت کرد و شفای کلی یافت من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریق نمونه
که زنان بغیر تمیز و تفرقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طب اعرج زنان و فهیم معالجه حافظ در امورات کثیر الدراسه بکتب جالینوس و بقراط یافتم
و دانستم که آن بشیر خر اراده ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و صلاح تشنج و یبس نموده و بجهل اشارت نکرده بهر آنکه ما سکنجبین بتبیر خرد تیر زنان ما را عجب مانند آن
در جائی که اراده ترطیب کسب بدن رطوبت رهی ما نیم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار باشد نوشیدن شیر خر آن را منع نیست و اگرچه
جالینوس آن را درین باب معینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را بذکر قانونی ذکر کرده و طبیب حسب رای خود مع استعمال قوانین آن را عمل آرد و بد ترین چیز درین مرض استفراغ است
و دیدم هر چیز که معده صاحب آن را اذیت رساند مضر است و آنچه قدما با اختلاف صفات و رای خود با دین مرض ذکر کرده اند نیست که این مرض با علاج بترک
ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او با شیای مقوی سر مثل گلاب آب طلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه
مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض این مرض بارد بود و تقویت سر او بروغنهای گرم و بخور آب مطبوخ ابلج و به نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک از هر یک بادرنجبویه برگ مرزنجوش
جوز السرو گل حنا واحد یک کف [illegible] اندکی و برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد مهرا شدن [illegible] گرم بر سر او در آبزن ریزند
که تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده تضمید معده او بایں ضماد کنند برگ مورد برگ [illegible] سفرجل هر واحد یک کف [illegible] سیب خوشبو بمقدار
واجب کعک شامی و مشک ریحان هر واحد اندک [illegible] ازان کثیرا و زبان برگ بادرنجبویه برگ [illegible] واحد اندکی مر اندکی ازان صبر [illegible] اگر باشد و اندکی ازان مصطکی
اندکی ازان همه را سوده بشراب سیب یا شراب سیب [illegible] ده سرشته تمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی است
که مزاج حرارت اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد متحمل آن ضماد نشود تضمید معده او بایں ضماد کنند [illegible] با تخم کوکنار خشخاش [illegible] صندل سفید و سرخ کعک
شامی برگ [illegible] سوده با آب سیب [illegible] ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام ازان جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان
[illegible] معمول آب [illegible] ست تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج و سفیدباج بچه مرغ و تیهو و ازان بریان کرده دهند و اگر گرسنگی
بسیار باشد و احتمال صبر بر طعام اندک نبود ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش نوشانند و تغذیه آن بلحوم بره و بچه ماکیان سازند و نیمبرشت بیض معتدل البیاض و نبید [illegible] حصی
نوشانند و اگر فضول در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او بجرم [illegible]
مادر جو و اندک خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک و حضض اندک کوفته بیخته بگلاب قلیلی از روغن خیری [illegible] بر شکم در گرسنگی نمایند و لزوم دخول
آبزن هر روز کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد در شبیه به وسواس آن را اظهار شود اجازت
جماع اندک دهند بعد آن حفاظت قوت او نمایند اگر محتاج باستفراغ باشد بحقنه مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تعدیه بدن ترطیب آن باشد وقت احتمال آن کنند

و مجالست مردم صحبه کرواند و اکثر اوقات خود ابرای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از امور جسیم نفس خود منفور گرداند که این مؤدی بامانت سالم و تحیا
و نفسا و سیاست بدن او و نظام این میشود و ایضاً حکیم ممدوح میفرماید که جمیع انواع مالیخولیا چون بآخر رسد و قشف باقی ماند و اراده ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر
از نوشیدن ماء الجبن بعد صلاح خیر استحالت آن نیست بعد از آن آنچه بجای ماء الجبن اضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض و الحسب بود مثلا اگر بعد رفع مراق آن چیزی از بلغم
باقی ماند ماء الجبن با ایستین الصنایفه کنند اگر معده متحمل باشد و اگر قشف و قبض جفاف باقی بود باید که ماء الجبن با روغن بادام و سکنجبین تخم خیار و تخم بادرنگ مانند آن افزایند و اگر
حرارت باقی باشد بهتر است که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض نسا و احتباس طمث و امثال کبد باشد باید که در آن
اقراص بر که بسبب حیض مثل قرص بزوری و قرص ریوند و قرص گل و مانند آن مضاف سازند شدید ترین مرضی که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان
اسود معروف بیرقان سندی است این بسبب قوع سدد در عروق کبد و طحال میباشد و علاجش بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر و ریوندی و قرص لك و تسدید بون
باید کرد و گاهی عقب این علت در بعض جراحات خصوصا در مراق ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه منحل و رقیق و لطیف گردید و بعضی از آن خارج شد و بعضی
باقی ماند در مرض زقاق که معابین جلد و لحم خارج شده چون این علامت ببینند یقین کنند که عروق خالی شده و مریض صحت یافت آنچه از علت و ایل و جراحات باقی ماند
در این هنگام مهتر چیزها پرهیز شدیدست و تغذیه باغذیه صالحه نا شفه و تحلیل الفضول نوشانیدن او و زند چشمه کبریتی و تشبیه اندک مدت و لزوم ماشی و غسلهای منشفه
منشف مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که در آن بیخ درخت انجیر یا مانند آن جوشانیده باشد و خوف نباید کرد که این میل قروح جذامی باشد بهر آنکه
استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی است که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بیرون آن نماید قروح جذامی حذر کلی
نمایند و ابعاج بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و تبدیر خود طریقی که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود مخلوط سازند و ایضاً موصوف الیه امراض معده
در باب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبید کهنه مفرط عارض شد و حرارت بر آن غلبه کرد و معده و میان کتفین او تألم گردید بس
دعم و فکر او کثرت نمود و اطبا او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب ایارج و حب افاویه او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و چهر
کرمی آمد در معالجه طریق اطبا سلوک می نمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد و هر گاه امر آن بادشاه متقادم شد بر مریض بعضی حکمه
چهرا او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بودم و مرض او را شناختم و ماء الشعیر و حریره خند روس حمام و چیزی صلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خوب یافت
و زرق طبیب او رشد مااشارت بشرب شیر خر نمود و بعد از آن که خطائی ندیدیم بسبب قرب بهر دو طریق معالجه و آن بادشاه میان ماء الشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع
با ستغرق و حریره خند روس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید آنچه در معده او بود کثیف شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و از آن
انتفاع یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و هر گاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت وی کرده صحت کلی یافت
و اطبائی ناقص که این ماده الیه ندا سبب تمام خود را بدان بر مریض جنایت کردند پس تأمل باید کرد آنچه در صفت این مرض از اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم
تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گویم که در علاج آن بر طبیب واجب است که استفراغ مریض آن ببدن او چنی نباید کرد بهر آنکه طریقی که بدان غذا از معده نافذ میشود بعد مسدود بود
و خلط موجب مرض غلیظ عسر راضی است و اگر امتلای بدن ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق برای این نوع نفس سفید برای این علت اکحل است پس کش
و اگر بعد فصد امتلاء هر دو علاج معلوم شود حقنهای لینه مثل آب چقندر و آب جو و آب سبوس گندم و خطمی و بنفشه و برگ روغن بنفشه و امثال آن حقنه کنند و بر اسفل معده
و زیر اسپغول و برگ بادرنگ آب جو و بنفشه و اندک سپید شیرخشت مورد ضماد نمایند و اگر از سردی که تا آن موضع رسد ناخوش دارند ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید
که مریض لزوم ماء الشعیر و حریره خند روس نماید و در اغذیه لحم سیده تیهو و سودا و اگر نباشد مزوره بکدو و ماش اختیار کنند و بعضی از نوآموزان در بغداد بود که از اوجع
مراق بود بدان راه شد پس گمان کرد که آن مالیخولیا است و سفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانید و استفراغ او با اطریفل معوی بالغ نمود مرض زیاده شد و حرارت
مشرف بهلاکت گردید تدبیر او بابو ماهر موحی بن سیار طلب شد پس نمود او را بماء الشعیر و حریره خند روس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبزن خفیف و غذاهای
ایدی که جهت تنحری فرمود و اندک شراب ریباس بعض که از تو شانید و بعد اندک مدت از مرض شفایافت پس واجب است که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و بپرهیز و قمع

او تفسیر جلی مرتب کرده نگاه دارند و آب بیت ... کس و مریض را صحت علاج ... مادیه تقویت ... شیرگان ... صاحب ... بوم ... گلوتر سوا ... با تحد ... مصنف ... قصد ...
و ترطیب غذا ست گاو ... دوادای ... مرغ تامی ... حالت ... طبیب ... بالتصریح ... حقنه ... فروری ... فرحت شیرین ...
و از جمع آشیا ... بیماری ... مناسب است مؤلف اقتباس مینویسد که بعد از فصد ابلیق جب ... مروارید ... معتدل ... مزاج ... تاکه ...
گاوزبان تخم ... اترنجیه ... بهنت ماشه ... بیرشت ... بعد ... نخورد ... آلکنا ... یا شوربای ... مرغ ... گوشت ... روغن گاو ... پخته ...
و بعد از ... فصد ... پیکنانیده ... در سفایر ... برگ ... ماشه ... گل گاوزبان ... ماشه ... کشوث ... ماشه ...
مویز منقی یکتوله عرق شاهتره ... عرق ... گلاب ... یکتوله ... خیسانیده ... صبح جوشانیده گلقند چهار توله ... معجون نجاح دو توله ... صاف نموده ...
با تره ... ضیع ... رسیدی ... گل ... توله ... سیاه ... کشمش ... ماشه ... تخم ... برگ ... هفت توله ... شربت ...
شربت ... ساکل ... چهار توله ... بادام ... هفت ماشه ... نموده ... حب ... افتیمون ... ماشه ... معجون نجاح دو توله ... تنقیه ...
و ... بنوشند ... آب عرق گاوزبان و گلاب ... غذا ... نخورد ... مرغ ... وقت شام ... مرغ ... بادیان ... خشک ... شوربای مرغ ...
... جواهر ... ماشه ... ابریشم ... ماشه ... ورق طلا ... مسهل ... مصطکی ... گاوزبان ...
یکتوله ... مقشر ... بادام ... شیره ... قرطم ... مرباری ... کلان ... عرق شاهتره و گاوزبان ...
هفت توله ... شربت ... چهار توله ... تخم ... خشخاش ... انگور ... ماشه ... بنوشند بعد از مسهلات ... زیاده ...
خمیره گاوزبان عنبری جواهردار ... المسک ... تخم ... شربتی ... بکار ... مفرحات ... مسکرات ... اجتناب ...
هر سال ... بار بکنند ... تمام ... شوند ... اگر ... مسهل ... بعد از ... چهل ... فصد ... استعمال ... میکنند ... احتیاج ...
و برای آوردن خواب ... سیاه ... آمیخته ... بر ... دست و پا ... مالیدن ... خواب ... آید ... بار ... تجربه ... گوسفند ... طعام ...
کاسنی ... چهل ... روز ... فصد ... مسهل ... مصطکی ... بر ... نمک ... توله ... مرغ ... اقسام ... مفرد ...
گل سرخ ... مثقال افتیمون ... بسفایج ... برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله ... مدت ... گل سرخ ...
گاوزبان ... کوفته ... نبات ... هفت ماشه تخم ... خشخاش ... آمیخته ... الایچی ... برگ گاوزبان ... شاهتره ...
و گلاب ... توله آب باران ده توله گلقند یک نیم توله جوش کنند که به نیمه آید پالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا ... مرغ ... خشکا ...
دهند لیکن ... الایچی ... گاوزبان ... تخم شاهتره ... ماشه ... گلقند یک توله گلاب ... نیم توله ...
ادویه را موقوف نموده تا چهل روز ... بنوشانند ... مسهل ... افتیمون ... یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی ... چهار قسم است ... داء الکلب ... صبار ... قطرب ... عبارت است ... جنون ... داء الکلب ...
هر دو سودای محترق ... صفرا یا سودا ... جنون ... صفرای ... مرکب باشد ... صفرای محترق ... قطرب ...
... محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق است ... حرارت و حدت ...
هر واحد از اقسام ... جنون ... باشد ... شدید ... اختلاط ...
صفراوی ... صبار ... باشد ... اگر ... دیوانگی ... اضطراب ... غضب ...
نظر ... باشد ... سیاهی ... صفرا ... سودا ...
و لهذا ... کلاب ... داء الکلب ... باشد ...

و از مردم بگریزد و در گورستان و ویرانه میان سودا و اکثر به شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و تاسف و زرد یا سبز رنگ خشک باشد و چشم
و چشم غائر و بدن لاغر بود و مثل خروس سگ و انگشت نگاهی سر و ساق او قروح پیدا شود و مضطرب باشد **وفرق** دیگر ماده قطرب از سودای محترق است یا صفرای محترق
میان کسی که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و به ضرورت تکلم چنان گوید که سامع را خلاصی از آن دشوار گردد و چون مضطرب دیر فرو نشیند و بدن او سیاه نحیف
و رنگ او مائل تر به سیاهی بود سودای محترق باشد اگر با اضطراب به جمعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و تندی چشم بود و به سرعت شرارت کند و تندی زائل گردد [illegible] صفرای
محترق باشد **و گویند** که ماده مانیا و مالیخولیا برابر است در سوداویت لیکن ماده این علت سودای محترق از صفرا یا از سوداست و آن ردی تر است از جهت ماده
و ماده مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون غیر ردی بود و در جنون از بلغم محترق کم باشد **و فرق** دیگر میان آن هر دو این است که اکثر مالیخولیا از حصول
ماده سوداوی در اوعیه دماغ می باشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدن و اضطرابات
می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود **و فرق** در سرسام و مانیا آنست که صاحب سرسام
در سر خود احساس حمی نماید التهاب و حرقت بهیجی که بیان مخفی می ماند صداع آن از شدت التهاب حرقت باوجود آنکه خالی از صداع نمی باشد و عقل او ثابت می باشد
و نظام کلام او متغیر نمیگردد و او حمی مطبقه با فتور و شدت و ضعف خالی نمی باشد و درین علت فساد عقل و عدم صداع و تغیر ترتیب کلام می باشد و با این حمی نمی باشد
جهت آنکه درین ورم نیست **و کذا فرق** درین مرض و در سرسام حار از جهت تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و امثال آن امتلای عروق آن در سرسام و عدم حمی
و فرو رفتن چشمها و دیدن اشکال و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول رقیق در مانیا باید کرد و در داء الکلب اعتقاد
غیبا شد چنانکه در مانیا میباشد و آن بموت اقرب است و اکثر عروض این علت در خریف میباشد بجهت حرارت اخلاط در ان و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد
و از وزیدن باد شمال اشتداد می یابد بجهت تجفیف و سبب آن این علت اکثر زائل منحل میگردد بهوای سرد **و گویند** که اگر سبب مانیا و داء الکلب حرارت جگر و سستی
آن باشد و عقب او استسقا عارض شود و بطول آن منحل و زائل گردد و بیشتر این علت بمشارکت معده افتد و ازرق گردیدن چشم یا بدتر از علامات [illegible] جا می آید
کابوس با حرارت دماغ و امتلای عروقین از خون و سرخی آن بستن خون در پستان زن [illegible] مانیا عارض گردد و در اکثر دلالت بر انحلال و زوال آن می نماید
و بواسیر که عارض میگردد مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران ست و در اکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن می نماید **و شیخ** میفرماید که بسیار اجنون متقدم
که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه سرسام میباشد [illegible] مجنون مضطرب میکند با قرانیطس [illegible] اختلاط عقل میباشد
و با آن جنون نمی باشد و اگر باشد بسیار ابود و ایضا گویا که آن مانیا سبب مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم و تپ است و بیشتر در سرسام
جنون تقدم میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و بسیار آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود و پس این ماده هرگاه بسوی دماغ منبعث شود
و باول حصول خود جنون حادث کند و مادی یا بعد آن ورم پیدا کند بسبب بسیار آن باشد و در قرانیطس جنون عارض از ورم میباشد و بسیار اجنون و ورم هر دو یکجا
از ماده حادث میشوند یکی از این هر دو سبب دیگری از آنها نمی باشد و اگر چه گاهی هر واحد از آن هر دو سبب باقی دیگر میگردد و هرگاه بسیار اظهار شود با سهر [illegible]
مضطرب ترسیدن در خواب و جستن و نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشم با اضطراب آنها و گرانی در انها گویا که در آن چیزی
افتاده است و گاهی در ان زردی میباشد و در انجا احساس تمدد [illegible] سبب تصاعد بخار میباشد و ایضا در چشم اشک بغیر اراده و لمعه [illegible] سیلان
می یابد بعد از آن چون مرض مستقر گردد تپ سخت و زبان خشن و خشک شود و بیش از آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت [illegible] و حتی که
تحریک پلک از جنون و زبان منقطع مع عجز از کلام و ثلث آن باقی ماند و رچیدن ریزه از جامه و کاه در اکثر اقدام نماید و نبض ضعیف و صغر و صلابت
سبب بسیار یاده گردد و گاهی صغیر غیر محسوس صرف واقع میشود پس حالات او کلام و ذکر حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

قوانین کلی معالجه جنون باید که اولا اعتنا بامر سر و ترطیب آن کنند با این طور که در آب تبرید بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو

و حشخاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و اقاح و مرزنجوش بر سر ریزند و این نطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یک مرتبه شب استعمال نمایند و مریض را
راحت بنشانند تا نطول بر مقدم سر لوماشد و اثر آن در اعضا سر بسهولت برسد و بر روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین
بشیر دختران در بینی چکانند و شیر زنان یا شیر بز و بر سر دوستند و اعضای سفلی و دست و پای او به روغن نیلوفر و روغن بنفشه بمالند و ساقها او را نهایی او
ببندند تا ماده بسفل منجذب گردد و اگر دلتنگی بسیار باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند با آب ماءالشعیر یا ماءالقرع یا آب آلو بخارا یا ماءالرمان شیرین بنوشانند و حکیم
علی گیلانی ... مثل شوربای بره ... شربت ... سیستان ... و خطمی و خبازی ... شکر سرخ و نمک ... اگر حرارت
شدید باشد بکبد و خیار ... و ماش ... مسلوق ... سطبخ ... روغن بادام ... اگر حرارت ... مرغ ... و یا بچه بزغاله ... دانه کوچک
و شراب ممزوج آب بسیار دهند و هرگاه دماغ ... ترطیب حاصل شود و مهیا ... تنقیه بدن باشد مطبوخ ... و اگر اسهال ... مرادی ...
استفراغ نمایند جرجانی ... و ... اگر ... اخلاط باشد فصد نمایند ... بکم شود و بهره ...
ممکن باشد مدبیر ترطیب کنند ... تنقیه سودا نمایند و آنجا که خلط ... صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد مطبوخ
افتیمون کنند **صفت مطبوخ هلیله** پوست هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی نه درم افسنتین ... افتیمون هر یک چهار درم بسفایج ... تخم ... کوفته
ترنجبین ... چهار درم آلوی ... بیست درم فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم ... مطبوخ ... اگر حاجت باشد نیم دانگ
سقمونیا در آن حل کنند ... این نسخه ... دستور العمل ... اطبا ... آن تصرف کرده ... بنفشه و عناب و نیلوفر زیاده کنند ...
معده ... ترطیب ... کنند که هر صبح کشکاب ... درم ... شربت خشخاش ... روغن بادام ... **صفت** ... خشخاش
آب نیلوفر و آب بنفشه ... تخم خشخاش سفید ... درم کوفته ... مثقال ... کوفته ... تخم ... کرده
بمالند ... صاف کنند ... شکر ... بطریق جلاب بقوام آرند ... شربت حمام ... روغن ... کنند بعد حمام آسایش ... دهند
... معلوم ... اگر ... کشکاب ... تمام ... شربت ... آب ... اگر ... باشد ... آلو ...
... کنند ... دماغ ... باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بکشایند و اگر فضله سوداوی باشد ... درم خشخاش
دهند **صفت حب شبیار** ایارج فیقرا افتیمون هر یک ... درم ... هر یک یکدرم ... سیاه ... هلیله کابلی ... درم
کثیرا یکدرم ... حب بسازند و اگر فضله صفرای سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا پوست هلیله ... افتیمون ... سقمونیا ... خرد
شربت ... مثقال ... تا خشکی نشود ... معلوم شد ... نطولات ...
... **صفت نطول** ... نیلوفر گل خطمی ... برگ بید گل سرخ برگ کوکنار ... برگ ...
... بر سر ریزند ... سر ... شیر دختران بر سر ... کنند ... گر
خواب ... پوست خشخاش ... جوشانیده بر سر ریزند ... اندازند ... طبع ... صعود کند ...
و ساقها پیوسته ... بمالند و پای در آب گرم نهند و بشویند و اگر در آن آب بابونه ریزند بهتر باشد ... روغن آن ... در بینی ... چکانند
... کف پای بمالند و اگر روغن کدو با شیر زنان یا سفیدی بیضه مرغ ... در بینی چکانند صواب باشد ... شربت ... سفید ...
... خواب ... اگر کسی ... بسیار ... کنند ... بند کرده ... صواب باشد

ذکر بعض ادویهٔ نافع اقسام جنون

... نیم درم ... با ... شروع کنند ... سازند ...
... روغن گل ... در بینی چکانیدن جنون ... حکیم علی گوید ... نافع جنون ... گویند ...

یافته میشود اگر رسانیده باشد تسکین بنوشانند چنین مانند کنند و از مجربات محمد مراد است که اگر روغن نعناع ده درم و صابون صفر سوده با شهد بکار برند صحت یابد و در کتابی قدیم
است که اگر کسی کژدم و ناخن سگ ناخن اخته یا مرهم تستر تعویذ کرده بگلوی مجنون بندد از وسواس جنون باز می ماند و هم مفید صرع است و شخصی میگفت که گر دماغ کلاغ
یک دانگ گرفته بچکانه در سوده در آن ممزوج نموده و یک دانگ خون غزال آمیخته بقدر ده حبه بکند قطره قطره بشانند و هم سعوط نمایند در ازاله جنون مجرب است و سویدی گوید
که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و کذا ابقاء آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا سیب شامی اکلاً و شماً و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب است
و از حکمای دیگر نقل کرده که شربت سیب و کذا ترنجبین و کذا افتیمون بطریقه که در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در شیره هفت دقیقه شیر تازه تر کرده و کذا افتیمون
پوست بیخ گاوزبان و کذا تخم حنظل و برگ آن مصلح به نشاسته یا صمغ عربی یا کتیرا و کذا اکل لحم کبک تا سه روز متواتر و کذا افیون مع عسل و کذا جگر زاغ خشک بریان کرده بخورانند
و کذا اصطخی و کذا آمله و کذا پودینه نهری و کذا انیسون و کذا اکلیل الملک یک مثقال با عسل کف گرفته و کذا حمص سرخ و کذا حریره آرد سلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس
و کذا سنبل الطیب و کذا دار شیشعان و کذا افسنتین و کذا [illegible] و کذا کاهو و کذا شیر تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون است و کشنیز سبز مفید وسواس
حار است و تخم او بغایت قوی ست لا سیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهره کبک و نطول طبیخ اکلیل الملک بنهج گرم بر سر در حمام در سه روز
یکبار بسیار نافع وسواس سوداوی است و تعلیق سنگی که در حوصله بعض ماکیان برمی آید بر صاحب جنون سودمند است **انتباه** جنون و وسواس که از [illegible] بسبب ارتفاع حرارت
گرم از ماده تب ربع واقع شود بهترین علاجات آن فصد رگ پیشانی است و جذب ماده بحجامت ساقین و ریختن آب نیمگرم بر سر و دوشیدن شیر و نهادن خرقه بشیر آلوده و [illegible] کردن
و ترک سرخوردن کاسنی کاهو و خیار و خربزه و خوابانیدن و اختیار نمودن سکنجبین شربت و خربزه و خیار و نوشیدن مفید است غذا ماء الشعیر و ماش مقشر مغز بادام و در صورت ضعف
با گوشت چوزه مرغ و حلوا و اگر بعد از تناول ادویه حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مخدره مثل [illegible] و سیر خردل [illegible] یا عقب جلوس بسیار یا آتش در آفتاب تموز بسبب جفاف
دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بترطیب دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان بر سر و ترطیب [illegible] نمانند و از استعمال کافور پرهیز باید

علاج مانیا و داء الکلب

بعد تنقیه و ترطیب تعدیل سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا به ترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سایر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب
نمایند و ترطیب هم از [illegible] و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم ادهان مثل ماء الشعیر و روغن بادام هر روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد [illegible]
مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمر هندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشک جو و شیره خشخاش با روغن بادام و فالوده
قلیل الحلاوت با شکر و روغن بادام و تفریق بسر بروغن اکلیل و در صورت کثرت بیخوابی دادن [illegible] و آب انار شیرین نافع است ابن هبة الله گوید که در مانیا و
داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال اقراص سکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبیخ آب تمر هندی و آلو بخارا با شربت نیلوفر کنند و غذا
از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزی از ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله وغیره که مخرج فضول مره محترقه باشد و اگر
ممکن نباشد حقنه لین بعمل آرند و بعد تنقیه لحوم فراریج و بره شیرخواره و ماهی صخری [illegible] دهند و شراب ممزوج با آب بسیار اندک بنوشانند و بعد از آن [illegible]
بعلاج سر نمایند باین طور که موی سر تراشند و آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر شکوفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشد بسیار قلیل الحرارت
بر مقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر ریزند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بنوشانیدن شربت خشخاش آب انار شیرین و سویق
[illegible] و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض با فاقت آید فصد سر رو کنند خصوصاً اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد
و اعاده تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود و شیخ [illegible] باید که اگر غلبه صفرا در بدن از [illegible] و سایر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر
سوداوی صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون سازی هشت درم [illegible] بحجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر امتلای موی یا سودا و گرمی [illegible]
فصد رگ زیر زبان کشایند و بمداومت تنقیه او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یکجزو سقمونیا نیم جزو بلیله نیم جزو حبوب [illegible] ساخته بعد
تنقیه کلی در شبهای متفرق هر شب یک درم بخورانند و این حب نیز نافع است افتیمون بسفایج هر واحد سه درم حجر ارمنی بلیله کابلی هر واحد یک درم اسطوخودوس [illegible] نمک هندی

تخم خطمی مرکب چهار درم بیاید آمیخته شاهتره تنها ... پاره دو درم بسته ... عصا ... استعمال کنند غرغره سکنجبین سبیل نمایند و چون استعمال جو ...
حار محسوس شود و تروف کنند بعد تنقیه اقدام بتبرید و ترطیب نطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر بتبرید ... شدید الترطیب شود ...
یسیران بابونه داخل کنند گاهی در سیوم آن احتیاط نفوت ... آب تاثیر ... مطلب کند یا شربت ... بیاید ... از [illegible] بسیار نماید ...
و چون نطولات و سعوطات و طلیه و ادهان استعمال کنند حیله نمایند تنوم آن بانواع خواب ... از نطولات و ادهان سبب خاصه روغن ... مرطب ...
بوشانند و مثل سکنجبین ... تلطیف و تجفیف تقطیع باشد نباید نوشانید هرگاه که طبع ... تسود ... حرارات موذی ... بسوی ...
وابدکردن ابیشان ... ادویه ... تخم آن بنوشانند ... اگر ... آن فاش ... نافع بود و شربت ... ریحان ... و اگر ... طعام ایشان ... کنند
و بیش ... متنبه نیست ... کنند ... مدام ... ساقهای آن ... و هر حال ... ایشان طبیعی باید ...
رطوبت آن ... ساید ... ایشان ... ساعلاجات آن بدانچه ... واجب است مثل علاج مالیخولیا ...
و چون انحطاط شود و نوشیدن شیر ... باک نیست که آن مرطب ... ایشان ... باقی ... جرجانی گذشت **طبری** گوید که ...
مانیا و داء الکلب ... معالجه کنند ... ازاطعمه ... ترطیب ... بنوشانند ... شربت خشخاش ... و این شربت
دائم بنوشانند ... آب نیلوفر ... گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید ... کوفته ... بعض الاطباء ... خشخاش ...
تا کمیر درم ... سفید ... کوفته داخل میکنند ... آب ... کرده ... سفید ... لعاب ... و این ... تعداد ان چون
مرض ... باید فصد ... طبیعت ... نمایند ... آلو ... عناب ... برگ ... تخم ...
پانزده درم برگ عنب الثعلب یکدست ... تخم کاسنی هر واحد یک ... بنفشه ... مطبوخ ...
نیم گرم بنوشانند ... احتمال نماید ... مزاج او ... کنند ... طریق ... ماء الشعیر ... نمایند ...
بماء الشعیر ... و کاهو ... سلوق قطعت و کاسنی سلوق ... اگر مرض انحطاط پذیرد ... مرغ ... خشخاش ... مطبوخ ...
داش مقشر ... سینه ... کیان ... و ... روغن بادام ... شیرین ... شیر ...
اندک روغن بادام انداخته بنوشانند ... خالی ... سینه ... و حرکت بسیار ...
اندک روغن بادام چکانیده ... مسلوق ... اندک شیر ... اگر ... بادام ... شکر ...
و چون مرض ... سعوط بکار برند آب حی العالم آب ... عنب الثعلب ... روغن بنفشه ... روغن نیلوفر ... روغن ...
بیضه ... شیر دختران ... متساوی مختلف ...
و بستان گل سرخ هر واحد یک کف ... کوفته ... سبوس گندم ... برگ عنب الثعلب ... برگ ... خلر ...
بآب ... بجوشانند ... نیم گرم ... از بلندی ... بعد ... پوشیدن سر ... اگر ... بستان باشد
از تعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود موضع هوای سرد ... نیلوفر تازه و شاهسفرم ... گلاب ... خوردن ...
و ... اثر ... که ... اخلاط صفراوی ... محترق ...
سوای آنکه کثرت ... مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین ... احتراق اخلاط
صفراوی ... آنها ماء الشعیر ... شربت خشخاش ... کاهو ... سلوق و کاسنی ... آن کنند ...
پای ... آن ... روغن گل ... باک نیست ... روغن ... بنوشانیدن ...

سفید جدیده ساریده بعد تنقیه و نطولات و سعوطات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر میشود و بقایای مرض زائل میگردد و ذکی که قسمت و یمین سوء حال بهزال میشده است
علاجش و بعد ازاین جریه کردم و اما اطعمه و ریه پرهیز او کنانیدم پس مزاج او رطب گردید و تحشف زائل شد و در ترطیب بدن صحیح بهتر ازین و اقرب تاثیر چون
تدبیر از موافق او باشد چیزی ندیدیم سویدی گوید که در انیاء شرب ماء الشعیر و شربت نیلوفر و تنطیل راس بماء الشعیر مرات کثیره و حمام و تضمید سر بجراده کدو و یا مغز تخم کدو
سوده بآب جراده کدو سرشته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و هم چنین مطبوخ جید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن
شیر تازه دو دو شیدن آن بر سر و خوردن مرق سلوق بروغن بادام که بدان شیر و خشخاش و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا اغذیه بقلیه یعنی سلوق بروغن بادام
و کذا البقلة خرفه مطبب بروغن بادام و خوردن خیار مع پوست و بعد قطع او کشیا نه ده زد و کذا قثاء تازه بعقشر و کذا اغذای جینه ماکیان نیم برشت و کذا با نیم جدی با شیر خرما
و گوشت او سلوق و مطنجن و روغن کنجد تازه و کذا نان سفید محکم الصنعت و کذا اطراف حمل با شیر خوار و گوشت او مطبوخ و مطجن با شیرج تازه همه از مجربات من است و بقول ابن
بطلان و غیره تنطیل راس بطبیخ گل بنفشه و طبیخ برگ سبز آن و کذا طبیخ کاهو و در حمام و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر مذکور تضمید سر بتخم
کاهو سوده بآب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش یکسوده و شرب شربت خشخاش و تغذیه کاهو خام و سلوق مطیب بشیره بادام و کذا ماهی تازه جرای که بان
بروغن کنجد تازه و کذا ماکیان فربه مسلوق و مطبوخ بکند و کذا بر شیاف مرزنجوش هر واحد نافع و بقول رازی شرب حب فاشرا هر روز یک مثقال کم نیست و نافع چنانچه گوید
باستعمال این تا ایام کثیره از ما نیا نجات یافته **اقتباس منتخب** مینویسد که همشیره زاده نواب قطب الملک دار الکلب یافته بود چنانچه در ابتدای موسم بهار مرید آمدگی
تا تابستان فربه بود و همی امسال بدبار پیدا شده بود پس هر روز الجبن بشرب ماء الجبن و حب ملوکی جوهر مطبوخ حجام امر در یکسال دو بار و تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت

علاج صبار و قطرب

در صبار ابتدای تعدیل مزاج و تنقیه چند بار ماده از سر و هر چه در علاج سرسام صفراوی گذشت اعمال نمایند مع ترطیب تام بسیار و بعد از اطراف به بنایند و در قطرب فصد قیفال کنند چنانچه
خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و چوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب آب و زن برای صب طب مثل بنفشه
و نیلوفر و مانند آن نمایند پس شیر گاو تر و تازه کنند بعد از نضج و منضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا یا بطبوخ افتیمون نمایند و بار بجبن بشدند و استفراغ متواتر در پی نمایند بلکه
بتدریج و در بر در پی بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماء الجبن است که در آن معجون نجاح حل کرده باشند و بعمل تنقیه دو تقویت قلب مثل ایلاج مشک و دیگر تبرید
و نطولات آب زن و تعریق سر بروغنهای سرد مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارده مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب با نیلوفر بنفشه و تخم کدو و عناب و غذا
با شکر سفید و صدر ماء الشعیر و یده ماش و مغز بادام شوربای چرب چوزه مرغ و حلوان بکدو و پالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت در ترطیب تام
مبالغه کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم کنند از بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو و شبه آن بعد شیر زنان بر سر دوشند و در بینی چکانند
و بروغن بنفشه و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده و تخم کاهو در بیجو سه دو درم باییده و خوردن شیر بز با شکر شیرین کرده
با نان گندم سفید و کذا ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تنطیل آب طبیخ بقله یمانی
مع پوست خشخاش و جو مقشر در حمام بر سر و تناول خرفای کثیر المائیه و شفتالو و خربزه زرد بجرب سویدی است و بقول ابن جلان شرب ماء الشعیر و شربت نیلوفر
و روغن بادام و تغذیه چوزه مرغ مسلوق مطبخ بروغن بادام و مسلوق بکشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخوار مسلوق بکشنیز سبز با مطجن سرد بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام
و کشنیز سبز و تنطیل سر بآب طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آن نماید و تضمید سر با ونه و تخم کاهو و تخم خشخاش ساییده نافع و همانچه برای مالیخولیا در قول
سویدی گذشت مفید تر باشد و اگر از انواع علاج فائده نشود در بند نمایند و چهای سخت بر سر و بدن او بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند
و اگر این هم سودی نبخشد بر تارک سر داغ دهند که با فاقه می آید اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب علاج مالیخولیا ست چون
از صفرا و سودای محترق باشد و در آن واجب است که فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از آن خون بسیار خارج شود و در آن غشی مقاربت کند و تدبیر با اغذیه محموده و حمامات مرطب و
دهانهای سرد و روغنها اسند بعد از آن تنقیه ایارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق و مانند آن کنند و بادهان آن ترطیب بسیار نمایند

و تقلیل شربات کم منفعتی تحمیل شیشه بکار برده بجست منع حرکات بانتشی مریض جمیع شود بلکه اشتغال نست و تسهید قلب و مفرحات کنند بعد ترطیب بدن نمو تر گردد و اما احتمال بادبه تمام علی التدبیر کرده است و احیانا افیون چون اشتد انکار از مقطع طبیعت و مالش گرم خود بجرع و ماء علاج حدا ن نماید نکند تا موجب نادی شود و به سهر و بی ماومت شده با افیون ادمغ سد مجوجی بگوید که علاج تدبیر قصد بسر بروده قوت هیجان مرض است نخون انقصد بالد که غشی ظاهر گردد و اما تقصد جد انگشت نقدار صباح تجربات ن و ادهان آلسکر مسکرات متساهد و مارچبن با معفونیکه امثال ملیاد سیاه و تبرید امثیری است سباح و ماننداین انقدر منفعته منفعت بعد سکون انکرتک المامی لوکارد ما بابی روغن شده بر نمایند بعد ازان تریاق فاروق دهند چون این مرض هیجان کند بآن بخوابی عارض شود طبیخ منوم بر سر ریزند

گیلانی گوید که بعد فصد تر طیب تقیه تقاضای اینتا مذکور و درباب انطیس ملبایه مطبوخ افیون نمایند و آنکه دران جشاش معتدل التکرار مثل بابونه واکلیل الملک و دیگر مرزنجوش مثل معشه برگ خباری جشیش بامیان سیمان هرکونه دسوم گندم خطمی نیز از مربه یا برینه ناشد بر سر ریزند بو مبادایک کونه تحت لعاب حلبه امیری ماسعه کنند آب که عمل کتشار قیه کند درین عرقیدان نماید اگر ابراسهال لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند روغن برست نسحاشو تهم کاهو بر سر افتانکرده و ادهن رین بر موقع جشم است ساق نمایند و تخریر با مکی افیون طلا کنند میان سر او ناصله الام نماید و سفید یاجات معمول باشد مقشر بسیه آبیاش غذا سازند و رعایت و تمام کنند و مرین سرگاه ماده و حدت نیستاکثر مریض طبیعت معتدل میان دماغ او ملبنه آنکه بر بالین سریزند بعد در گل نیکو تصعید بحسب مزاج کنند اگر اراده تسکین باشد و گل و برغن بنفشه شیره خرکن آب عصی الراعی و مانند آن اگر اراده تسخین و تحلیل باشد هی برغن خیری و دهن قسطلین و مانند آن وارتصاعی کنند و بار بر مرم عقیل خشاشه هابت و سلامت بشارت دهند و تسکین بمع او سعی نمایند اگر احتیاج مرین اخلاط مختلفه بر سر آید معقرابا سرآرد منبند کار جال فصل ار مرض سپر شد اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت احتمال بسیند و در اطالت خراب او جهد نمایند

عشق

و این مرضی است وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعض صور و شمائل که معشوق او است بر خود جلب کند ما معه وصل او در دل خود محکم کند و گاه قوت شهوت جماع مداوا شده و اکثر سبب غلبه عشق و شدت حسیه نظر او وجوه معشوق محجوب و پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق عمی الحس عن ادراک عیوب معشوقه و سبیل املم القادر نفس عاشق است و معشوق سبب از اسباب سبب بدنی او اجتماع بخارات سوداوی است بسوی دماغ ازینی محترق یعنی احتراق خون سابر روم ملکه و علامات وی است که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ او سرخ گون و خاموش مبهوت باشد بغیر از علت و نحیر مستقیم شود و خصوص شبانه و بیکره تا ناگاه معشوق یا حبیب با نام او یا خبر او شنود و مرح صغیر صلب و تار رمه صاف بود و چشم او خشک و فرو رفته باشد هم با پلکهای نیابد که گویا چیزی خوب می بیند یا خبر خوش می شنود و اکثر او سرگشته باشد و شنیدن ذکر و صال او حاصل و بعد از استماع ذکر فراق گریه و حزن او سوی پیدا آید و بدان است کسی که عشق و نام معشوق پنهان از وی داشته باشد را بدین طریق دریافت نماید که دست بر نبض او نهاده نام کسانی که گمان عشق آنها باشد با یک گفته و صفت و حال هر یک بگوید درین هنگام ذکر نام و صفت هر کسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همان است

علاج فقد طب بدن و دماغ کوشند بافراد به شرب مرطبه حمام و تدهین و سعوطات و نطولات طیب و غسل آب نیم گرم و تدهین روغن گل و امثال آن نمایند و رنگ رطبه خوشبو ریاحین معطر و تفرج و سیر دشت و صحرا و گلزار ها و مجالست اشنای و شکلات و شنوانیدن اشعار و حکایات و نوادر بهار بنمایند و اگر او را تحصیل مسرات و مطیبات و مقویات مفرحات تکلیف دهند و اگر در بدن او آثار غلبه سودا یافته شود و قوت متقوی باشد بعد طبیب و نضج خلط اول مدبر استفراغ اسهل کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت نمایند و تشفی ایشان از ارغوا پرداخته بعد حصول قوت قویه تنقیه ماده کنند بعده تدبیر ترطیب بلیغ نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون نگاشته شد و کوشند تا قوت عاقله بر خیالات غالب آید زیرا که این از امور است که سعول از بدن اگر وصال معشوق میسر شود بهتر از آن تدبیر نیست اگر بر وجه شرع میسر باشد و حسن و جمال معشوق دیگر بر او گشته بیگاه سستی او دل کم شود بهتر آنکه عشق بعدم محکم شود مشغول و مهم بغیر بگردانند اگر عاشق مال باشد بمحبت علما و اهل فضیلت شغل نمایند محو آنکه بزبان مجنسان این گاه ازدار عاملات نفس تا و از خصال زشت شوق عاشق نرسد چنانکه طبع او از آن متنفر گردد و صحبت انواع ملاعب مثل نرد و شطرنج و غیر تحویل حاکم در اقسام عمومی مشتغل تعلیم علوم خصوصا آنکه در آن تحصیر و ندقت اندازه بسیار تا تمنیات شهوانی باشند کثرت فکر و نکات مسائل دقیق مثل هندسه حساب جبر و مقابله

خصوصاً آنکه بصورت و شمائل قریب معشوق بود بهتر باشد و نزول عشق نیست اگر بمجربات مبتلا گردانند شغل خریدن کنیزکان و مباشرت جماع با ایشان بعد بعد که
مشورت دائم نیز مفید باشد و بالجمله عمده علاجهای آن مشغول ساختن او ست بشغلی و عملی که مخالف شغل و هم او که او را بار بار در عشق و عاشقی و معشوق را فراموش کناند
و شیوع اشتغال او را تخصیصات ممنوعات ... تمام ... طب فریبی ست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و [illegible] گمان کند
آهن گرم را بیاسر و ... فلان بن فلان سرگردان ... آب ... عاشق بنوشد ... عاشق ... عشق فراموش کند
و [illegible] اگر پاره سنگ ... مرگ ... تا موی ... باران ... معشوق ... عاشق ... عشق ...
مرغوب ست که اگر ... آب خورانند دفع عشق آن میشود ... سودای ... ادات ...
و مشابه ... عاشق ... عشق نماید ... عشق نماید اگر آن ... عاشق ... عشق ... تعلیق عظیم القلق ... عاشق
و عاشق بست ... گویند که ... عاشق ... اطلاع ... عشق کند و مجرب ... تحصیل ... که برگردن معشوق ...
و کوکنار خوردن ... شیر ... معشوق ... لطیف ... تا شیر ... رسیدن
بادر ... صحیح و ... مجرب نوشته اند و گفته اند که ... زبان ... چینی ... یک مثقال ...
سبب ... یک مثقال خوردن ... عشق ... حاصل ... علاج این مرض ... اگر ... مالیخولیا یا جنون ... گردد
و اگر ... مثل افیون ... مالیخولیا ... فی الادویه ...

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر ست وقت برخاستن و ... سقوط دوار ... آنکه ... خیال کند که ... خود ... چنان پندارد که
... اگر ... سقوط ... صرع مشتبه گردد و فرق بعدم تشنج ... حرکات مضطربه ... سبب سدر
یا در دماغ ست ... اجتماع اخلاط ... دماغ ... سدر ... دوار ... صرع ...
... گویا دخان ... مرتفع ... تاریکی یا ضباب ... ظلمت ...
و ماده این مرض سوداوی ... اگر ... حرکت ... اشیای ... بیاد ...
و سقوط ... ضعف ... عروق ... دماغ ... عضو دیگر ...
... دماغ ... عضوی ... معده ... مراق ... جگر ... کلیه ... مثانه و رحم ...
ضعف ... معده ... صفراوی ... بلغمی ... صفراوی ... سوداوی ...
بصفراوی ... بخار سوداوی ... معده و مراق ... مثانه و رحم ... اعصاب ... عروق ...
پس ... صرع ... تشنج ... صرع ... صفراوی ... بلغمی ... صرع باشد و ...
مشارکت سدر و دوار ... معده ... بعض مردم را عارض شود ...
... معده ... مشارکت ... دماغ ... سدر و دوار ... اگر کسی ...
... صداع ... یا تب ... پس ... سوال کنند
اگر ... دماغ باشد ... اخلاط ... علامات ... وجود ماده ... و اگر ...
... یکسان ... عارض ... معده ... اگر ... معده ... متغیر ...
... صحیح ... دماغ باشد ... کثرت ... اشیای ... سر ...

یا از بخار معده یا از قرح یا از ضعف بهم رسد اگر مقدم کرد از این اسباب متغیر گردد سبب مرض همان باشد و الا تقدم او دوار باعث گرانی سر و نقصان حواس حتی که بسبب فتق و چشم بهم بسته
الرباه شود در لیل بعد لعمو دوار باشد بعمد بودن و مع طنین در گوش و شدت دوار کثرت عطسه و قصر قوت دوار هم برسد اگر از ریحی باشد در وجود داریه حرارت در دماغ دلالت کند
یبوست بر سودا و بلغم بر هیجان ورم سر ذبیحه تا سید و دیگر علامات مخصوصه بر خلط سوئی گردد تشخیص سبب مرض مادی و ساذج و مادی کرده شود که عید سبب اکثر سبب بر مادی
در حمی یا سوزش بر فرج مع عطش حرکت و سکون دوار و رسیدن گرمی و کسل از جواب بنکام قلت عطش و ابتدای مرض ضعف لطوبی آن سامض قاعده و علامت آن برماده بلغمی
و سرخی چهره و چشم و امتلاء عروق و هیجان آن و سیلان آن که ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی والتهاب خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان
و عطش و بیداری و شدت دوار بعد وقت گرمی و سرعت نبض و مرارت بول بر ماده صفراوی و تخیل سیاه و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت نبض و نفس و قلت
آن و خشکی زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر مریض را در سن شدت دوار گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد در صورت
بیرسند که ضرر بکدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلال حال معده و امتلا و خلای معده و درد معده و سوء نفخ شکم و غثیان و فواق
معده و آن وقت بعد تغییر ترتیب و تغییر اراده و استداد مرض هنگام اکثار طعام و بعد تحمه و تناول شیء حار گوید ماده مرض در معده باشد اگر آثار ضرر در معده معلوم نشود
در حال معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر خفقان یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا شانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد اضطراب شدید و تیره شدن
یا گردن یا پس گوش و تمدد و امتلاء و درد اعصاب هنگام ابتدای دوار ظهور و جست درد و دوار از انقباض عروق گردن و گشت گشتن کاهو برمان بالطولی خرقه یا بعض ازان بر دوات
بر وجه ماده در قلب یا جگر یا سپرز با جمیع اعضا دارد و آینا القول الطاکی اگر دوار بعد هضم و دوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بعول صاحب کامل تمدد و امتلای شریان
پس گوش بر وجود سوء مزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره بوده علت دوار شاهد بود و اگر سر یا گردن متمدد باشد دلیل بر وجود در سری بلغم یا صفراوی
عروق معروف بعروق سباتی و حدوث علت دوار باشد اگر تقدم اختناق رحم و احتباس منی یا حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار وجود
چیزی مورچه مانند از قدم یا ساق مریض بگوید ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده و اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطور است دریافت کنند و از بعض علامات
مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شد نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده تشخیص اعراض مادی و سوء مزاج ساذج بعد از رسوب در دلالت کند و در طی بیان حرارت و برودت
و در قوع این امراض و سایر امراض دیگر در خصوص در حمیات و بحران اول سدر و دوار بحرانی است آن را نماسند صحیح بکشید و گاهی سدر بعد از عارض میشود و دوار زایل میکند گاهی بالعکس

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی در آن تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب باشد و تلطیف اغذیه حتی بالامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آورد خصوصا در ابتدا نمایند و در
مشارکی ادویه مخصوصه آن عضو بدویه دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض امتنا بتقویت دماغ کنند تا آفت باز دیگر قبول نکند و از مجربات در جذب خلط از
دماغ آنست که در علاج طنین بیاید و خاریدن پا بسیار و شوییدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او به برگ جوز و مورد نافع و حقنها
و فتائل را در هیجا اگر ریحی نباشد فائده میکوست و گویند که مرق نخود در ابتدای دوار جید است و بجای اقسام آن هرگاه قویت هیجان کند بدیک اسافل نهادن
یا بیها آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضا
در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و تبیارات و غراغر و نطولات و شمومات و سعوطات و نطوسات مانند آن حسب مواد
استعمال نمایند و گویند و جیب است که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدوران و از بلندی به پستی دیدن و از تناول سایر مبخرات اجتناب نمایند و نیز
کشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان همه انواع دوار و سدر را مفید است و کذا انداختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که وزن یک درم تخم حماض یا بعسل صاف سرشته
لیسیدن و بعد از آن متصل نان با روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سودمند است و این معجون در اقسام سدر و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی
حب بلسان کشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ ترید شحم حنظل هلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل هلیله مربی بسرشند شربت سه مثقال از
مثلثا کثیر النفع است در آن گویند که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و بعضی گویند که استعمال آب سرد بهتر از استعمال شراب است بیدو

گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد است سریع و اگرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد اوداج از پای کیرند و مسیحی گوید که جمیع انواع دوار سعته نفع یابند در وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب ماده مرض بسازند اگر ماده بارد باشد حقنه حاده و اگر حار بود حقنه لینه عمل نمایند اگر مرض خفیف نباشد در این علاجات آن را فایده نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً منقوع صبر منفعت عظیم بین یابند۔ و حاصل این جمله علاج سدر و دوار موی صفراوی مثل علاج صداع حار کنند این اکثر افتد و آنچه از بلغم یا سودا حادث شود مجانس صرع باشد علاج این هر دو مثل علاج صرع باید

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی

و آنچه از مشاهده اشیای گردنده و نظر از مکان عالی حادث شود ساکن شود و باید که سکون آن را به خورد و تعلیق اقتصار ترش علاج کنند آنچه علاج آن هر چه بشود مثل نقوع تمر هندی امرود و معز ترش کشنیز شود

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

بتدبیر امراض ماء که از ضربه و سقطه بود پردازند و تسکین وجع و تلیین طبیعت و جذب مواد از دماغ به اطراف کوشند هر چند بفصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعد روغن بید و داروی نسخه حکیم علی بر سر نهند و از موقع روغن گل بنفشه و کثیره تضمید سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیای معطره محافظت کنند تا عطسه نیاید بعد اگر دوار یا سدر باقی ماند علاج جنس آن از سودا مزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه و سقطه باشد تلقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد معالجه آن نکنند با تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او متحمل آن باشد و تفریق راس او به روغن گل گرم کرده در شب و روز به دفعات نمایند و تضمید سر او باین مرهم کنند کثیرا قیروطی به روغن گل از آتش فرود آورده اندک سفیداب قلعی و قدری مرداسنگ از حل کنند بعده آب جو و آب برگ خطمی به قدری که ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بر خرقه کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض هوا منع کنند تا عطسه نکنند که عطاس باین حالت گاه موجب غشی بیگردد و گاهی تشنج لازم میکند پس حیلا الخوف هلاکت میباشد

علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت

در صورت ضعف دماغ شیره مغز بادام شیرین و شیره خشخاش و شیره کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم خرفه خشک هفت ماشه پاشیده دهند و مقویات الغذای میسره مثل خمیره گاوزبان و معجون اسلوالبحر الخیرات مندملیست جو کشنیز و دریان بروغن بادام چرب کرده اشکر صبح و شام نوشند و حریره مقوی دماغ به هند سهر و در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت استعمال نمایند و در حالت ضعف قلب به تقویت آن مفرحات سیب و یمری الطبا شیر و ورق نقره یا طلا و شربت حماض و ترنج و لیمو و صندل و سیب مروارید سوده باشربه مذکوره یا شربت انار و معجونات مناسب علاج بکار برند و اغذیه لطیفه بموافقه و غضب بدن تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که ابتدا آن علاج کنند بانچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بمشمومات و سعوطات و نطولات باردة و به میدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارده و نوشیدن کاسنی و آب انار و شکر و ضماد روغن گل بر سر و ضماد برگ و زرشک و انار و سفیده استوئیدی گوید که نقوع تمر هندی بشکر کذا العیون شمس نوشیدن نیلوفر و کذا سرکه و گلاب نوشیدن ضماد کردن در دوار حار محرب است و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک ده درم بشکر و یا کشنیز یکشبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده همان ساخته از یک مثقال تا دو درم مثل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک بسرکه و گلاب کذا و صبر با آب کاسنی تر و کذا گلنار و صبر با آب کاسنی تر و کذا اقاقیا و صبر مانند آن با آب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ ضماد نطولات و ضماد تر با گلاب شربا و آس ضماد و ضماد آن هر واحد نافعست

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای سخنه لطیفه از اغذیه و ادویه مثل نطولات و مشمومات و کماوات و ضمادات گرم و تناول ایارج فیقرا کرم نمایند و اقوال صاحب کامل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک بر نجا سعد و شیح و سداب و نمام و پودینه کوهی و جاوشیر و جند بیدستر و مدآن نمایند و طلا موی زج و عاقرقرحا و جند بیدستر با یک سوده با آب سداب برسر استعمال نمایند و مشک و غالیه و جند بیدستر و فرفیون و سداب مرنجوش ناسد آن بوئیدن و غذا نخود آب و یت و غسل و شست و دماغ حیتی مویتها

و توم و صداع و تب و طریق اسفیداج یا طبیخ مشوی و ضماد مسهل حب البطم و حب الخضر اگر و ضماد به غرغره بعصعه مثل جوز بوا و شمد امیر و البان منع کنند و تنزیه یک شراب و سائر مینه با تکمید منه سکون و راحت قلت حرکت استفراغ نمایند بشرب حرارت آب ترنجبین برای دوام بار و تجربه یا سویق ست و سرکه و عسل و شربت آن و عسل شود

و حب السان تمام طبیخ افسنتین یا ده مثقال ایارج فیقرا بعصیر بقول مثل نیلوفر بنفشه نان ربع ثلث شراب یکدرم شراب یک مثقال تمام قند و طبیخ عود بلسان

و طبیخ خولنجان ایارج کابلی و قنطوریون تخم حنظل اسطوخودوس طبیخ افسنتین حب مطبیخ تمام شکر جمار کدا اصطکی انیسون یک مثقال سود بگلقند عسل

روانند درم آمیخته مویز عرق مثقال کنند نیم درم سوده گلقند عسلی آمیخته و آب شاهتره منطیا و فلفل قیصوم و شکر و گل سرخ و سداب یک درم تاب و اندر شبرم

تا نفع و زرد آب نیز حرف و شاه اسفرم و نمام هر راحت ضماد و آدریون و گشوث و بهمن سفید فالیقون و عاقرقرحا و شونیز و جاوشیر و ذرنیخ و دار فلفل و عسل سکبینج

در تحلیل سده و تحلیل ضماد و سعوط و موسیائی به روغن بادام تلخ و کندر و تکمیه بروغن کنجد و کندر چند بیدستر بروغن بادام یکدرم روغن شونیز و خردل که منفعت

یک قیراط بشیر زنان و سعوطی نیز در دل یکدرم بادام تلخ سه بیخ درم روغن بادام آمیخته و طلای بروغن بلسان یا سوسن و کبوتر مع بابونه و یا روغن بابونه

یا سترقیصوم یا یکی آب نخل و حار انطول الطبیخ اکلیل الملک صعتر شبت حلبه برگ تنج هر راحت و حمام و طبیخ مرزنجوش پابرجا است اجمع و مطبوخ مفید است

و حسکات و تسمیح و شلهماد و تسمیه و کاه و خلال یا کشک نیز و مهره و مقیء و ضماد آن کردن بشرب تخم شبت و سعد و مرکی نیم ارقیه و تخم شبت تخم مرزنجوش یا کرفس و تمام ایارج

در آب گرم آمیخته غرغره قند با بادیان عاقرقرحا یا سنبل الطیب بیخ عسل و فلفل و خردل و تمام نعناع بحسب کمیلو و مخور الطبیخ بار سنب شب چهار اکلیل الملک او ایارج فیقرا بشرب بدهند

علاج سدر و دوار دماغی دموی

تدبیر آنکه در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد عمل آرند و اگر ضعف دموی با اخلاط مختلفه بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد دو رگ پیش گوش

کشایند که بقول شیخ ابن النفیس علاج سده و تمیع اصناف دوار حجامت نقره و نافع ست و فصد و حجامت ساقین نیز سود مند ست و پس از فصد بطبیعت

بطبیخ هلیله با فواکه یا آب الفواکه یا خیارشنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از آن تبرید و لعاب اسپغول شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع

و آلو بخارا و شربت نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب بید و مشک و امثال آن بدهند بعد فصد سر و حجامت سر شربت آب بجو مقشر و ترنج

و عناب یا شربت نیلوفر یا بنفشه حسب طبیعت یا بملی ست و تبرید و آب تمر هندی و شکر هر یک نیم درم یا آب انار شیرین مع شکر و یا سکنجبین ساده و گلاب یکدرم یا شیره تخم خرفه و کدو

و جلاب و خوردن انار میخوش شیرین سود مند است و شستن پای بآب گشنیز دمونده و سر که در روغن بنفشه یا کافور و صندل گلاب و تبرید و مالش سر بروغن گل و سرکه و سعوط نماید

بادام نافع و کوکنار ساده و حب لیمو و تمر هندی و عمده ست بعد از مسهل و طبیخ اطریفل کشنیزی و نقیع آن مفید بود و نقوع آلو و کشنیز و گل نیلوفر یا شکر سفید نافع و خیره و خشخاش یم

و گشنیز کبوده و تخم کرفس آب بستیره و بقدر شکر شیرین ساخته نیز سود مند است و طبیخ سرخ کرده و گشنیز پوست هلیله بندند میکوفته هر یک درم تا یکهفته نوشیدن نافع

و اگر ده مثقال صندل سفید گلاب سوده بنوشند سود مند است و پارا آب بید و شیره انجیر مالند و غذا بعض حامض مثل غوره و سماق دهند اما غذیه حار پرهیز در شیرین

میوه هلیله اگر جای خون اخلاط متلعه باشند و بیش اخلاط سودای خون بود مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ هلیله مطبوخ افتیمون

و حب الیمون اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه یا آب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بعد از آن غرغره و سعوطات

و شمومات کنند ان مشک و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد و تو جبر نماید که گاه نوبت بهیجان کمه مستعملات بالشراب اعمال نمی کنند

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی

بعد نضج هر تنقیه مسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع صبر و آلو هم نیز موافق ست و یا این طبیخ هلیله دهند پوست هلیله زرد بیست درم تمر هندی پانزده درم سنای مکی

پنجدرم گل سرخ پنجدرم هر را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که به رطل آید صاف کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه شربت آب تمر هندی یا انار دانه و شیره تخم خرفه و شربت

نیلوفر و بعضی با آب آلو و گلاب یا اطریفل کشنیزی مسهل صفرا یا عرق زرشک و گلاب بدهند گل سرخ و سرکه کنند و برگ مورد و تخم خشخاش و نیلوفر و بادام سوده تعیین صندل

بصندل و گلاب نمایند و آنچه در دموی گذشت نافع شناسند و طعام از مزوره آلو و زرشک مانند آن مفید و طبیخ هلیله گل هفت کدو ان ترکیب ها مفید باشند و ستر نماند

یا لیموں ہمراہ حب ایارج القوقایا گلاب آب چندوار بقول انطاکی نافع و شربت آب لیموں و شربت آن مجرب سودمی ہست و تبرید ختمی و شربت بادام الشعیر نیز نافع بود و محمد یوسفی گوید که اگر دوار
و سدر از صفرا باشد ترشی سکنجبین و آب گرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحسب ہلیله مطبوخ آن با تمر ہندی نمایند و نسخه مطبوخ ہلیله ہمانست که سابق مذکور شد لیکن بنفشه
چہار درم زیاده ہست و گلاب روغن گل سرکه بر سر ریزند و سرکه کنند و در بینی چکانند و اندک کافور در بینی مینہند غذا از مزورۂ آب انار میخوش و غوره تنہا یا بجوزه مرغ دہند که آنہا
دستور بسر که جوانند **جرجانی** و الایلاقی مینویسند که بیشتر آب نیلوفر مع سکنجبین انار میخوش یا بیا امرود یا ریباس مع شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیه دماغ بحب بنفشه نمایند
و اگر تنقیه مطبوخ ہلیله کنند صواب باشد و سفوف ہلیله زرد با شکر ہمراه ماء الجبن موافق بود و ہر صبح آب انار میخوش یا شربت غوره و مانند آن نوشند و طعام از غوره
یا زرشک یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و ہمچنان آب غوره یا آب بہ یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد
و اگر دماغ ضعیف بود ہر صبح شیاف ہست جو و کشنیز خشک ہر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند **ابن الیاس** گوید که بعد تنقیه صفرا از سر
و بدن بمطبوخ ہلیله و یا بحب بنفشه مقوی سقمونیا استفراغ نمایند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس یک درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا از مزوره ماش مقشر شیره
بادام دہند و تقویت راس بشمومات بارده و تقویه دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل و ببر سیب و نطولات مخلل و سعوطات بارده کنند و گلاب بر سر کنند و برگ آس نشوق نمایند
جلدی گوید که سدر و دوار که از اخلاط حاره محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر و نمایند و بعد چند روز از فصد تلطیف طبیعت با این مطبوخ
کنند بگیرند ہلیله سیاه و زرد و کابلی ہر واحد پانزده درم سپستان و عناب و تربد و تخم کشوث و افسنتین ہر واحد چہار درم تمر ہندی منقی از الیاف و تخم ہست درم ترنجبین
بست درم آلو بخارا عناب ہر واحد سی عدد مویز سیاه و شاہترہ ہر واحد پنج درم بدستور مطبوخ بپزند و یکشربت از آن گرفته دو ثلث درم فاریقون و یک درم تربد سوده و سقمونیا
مشوی سوده بجلاب سرشته در آن مالیده بنوشند بعد ہیجده روز اگر یک شربت کفایت نکند دو یا سه بار بنوشند و حقنه درین نوع مؤثر سریع نیست و اگر بدین تدبیر دوار
زائل نشود بنز بدید و ادفعال فتیله در بینی بر فوق خطہ ہور ہند اگر زائل نشود روغن خیری و شیر دختران دو جزو آب خطمی بیکجزو نوشته بر سر بدہند و بمقدار یک درم
گرفته سعوط کنند اگر کفایت نکند ده مرتبه عمل نمایند اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه ہر یک کف دو ظرفی ہر یک جوشانیده بر آن انکباب نمایند
و آب او بر سر ریزند بعد ساعتی تلطیف غذا نمایند و شربت بادام الشعیر لازم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد اولا معالجه تسکین مزاج او نمایند بعده اعاده علاج مذکور
کنند و گاہی ضمیه سلس بر سر ضماد کرده شود و بگیرند خطمی سفید آرد باقلا ہمه قطونا ہر واحد یکجزو آرد جو دو جزو ہمه را در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرہم شود و بر سر ضماد کنند ابن تلمیذ
بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و بعد از نطول و انکباب اثر نمیکرد من چیزی بہتر ازین ضماد در دوار و صداع حار ندیدم

علاج سدر و دوار دماغی بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم تنقیه بدن و دماغ بمسہل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس و ترید و حلو و نجاح و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماء العسل که در آن خردل
دماق قرحاد و فلفل سوده باشند و یا از سکنجبین عنصلی یا ایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر و غیره بطریق شبیار استعمال کنند و تسخین دماغ بشمومات حاره
چون مشک و عنبر و جند بیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش و شام و یاسمین و مدام بوئیدن و تنطیل و انکباب بآب نیمگرم که در آن بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و نمام
و غیره جوشانیده باشند بعمل آرند و پارچه بر سر بچیند و نطولات نافعست و گویند که اگر بعد تنقیه تام گل سرخ ده درم سنبل الطیب و اصل السوس و مصطکی ہر یک نیم درم
کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته و دو یا سه خوراک بسازند و بر آن مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی
کنند علاج کلی دوار گذشت و دو بیا الورد و شربت عسل و اسطوخودوس انوشدارو و لولوی موافق بود و در جذب اخلاط بسوی اسفل حقنه و غیره مفید اند و
ماکیان بمصالح حاره مناسب و تلطیف تدبیر از حرکت کنند **انطاکی** در تذکره خود نوشته که خوردن ایارج لوغاذیا یا روفس یا ارکیغانس چند روز متواتر بماء العسل
و نہادن روغن مرزنجوش بر روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجرب ست و در شرح گفته که ایارج کبار و معجون مسک یا قرص الک بماء العسل یا حب صبر آب مجرب در علاج
کنند بعد از ان بعصاره قثاء الحمار و زعفران در آب خالص حل کرده سعوط نمایند و از ان طلا نیز کنند **صاحب کامل** گوید که اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد
باید که تنقیه دماغ و عروق آن با ایارج فیقرا بماء العسل کنند و اسہال بحسب ایارج و حب قوقایا و بعد از ان بلوغاذیا و ایارج جالینوس یا ایارج ارکاغانیس نمایند و مصطکی

ومویزج وکمه بخایند و سکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و مویزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عسلی خوردن
برای سدر نافع است و چون هیچ فایده در روز دو درم بخورند سوده و بعد اگر دو مثقال حب بلسان بالنقوع صبر بخورند مفید بود و اطلیه جاره و سعوطات محلله
و مانند آن استعمال کنند و این سعوط نافع است سکبینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد یک نیم دانگ فلفل و دار فلفل هر جزء
یک دانگ همه را باریک سائیده به آب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بعد ضرورة یک حب از ان به آب مرزنجوش یا روغن بنفشه سعوط نماید **ایلاقی و جرجانی**
می نویسند که اول دماغ را به حب صبر و حب قوقایا و حب شبیار پاک کنند و تنقیه معده نیز سازند و تدبیری نیست که ترتیب بعسل تسکم سیر بخورند و شربت سیار اندک
بجوشانند و صاف نموده مقدار صد درم ازان آب چهل درم عسل و یک درم نمک آمیخته نیم گرم بنوشند و بعد قی تقویت معده با طریفل صغیر و گلقند کنند و مصطکی
و عود خام کوفته باهم سرشته باید کرد و اگر صبح بست عدد مویز منقی بخورند سخت نافع بود و هر قدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشند و سکنجبین عسلی نیز موافق باشد
و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط را از سر بجانب پای فرو کشیدن سود مند و غذا نخود آب و گوشت دراج و تذرو و گوشت کبک و گوشت بزغاله بروغن زیت
یا روغن جوز بریان کرده بدارچینی و زیره و مانند آن کرده باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود به ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند **ابن الیاس**
گوید که جلاب با انیسون و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک ده درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مرغ نخود و شیر گوسفند و طعام سازند و بعد نضج تام تنقیه بدن به حب
ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره بماء العسل که در ان صبر یا ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و در آب طبیخ حشائش حاره لطیف مثل بابونه
و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و نشوق جندبیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل با آب
کامخ ام کنند و برای جذب مواد بسفل حقنه حاده بعمل آرند و صاحب علاج الغمی سودادی را باید که تعاهد اطریفل صغیر و تناول گلقند کند با عود و انیسون و مصطکی
هر واحد یک دانگ نماید **خجندی** گوید که جلاب با انیسون و بادیان و بادرنجبویه هر یک یک درم با گلقند عسلی ده درم بدهند و بعد نضج تنقیه بدن باین حب شبیار
کرده آن حب صبر بست باید کرد صبر سقوطری سه درم هلیله زرد گل سرخ مصطکی تربد مجوف هر واحد یک درم باریک سائیده بآب کرفس یا به آب عنب الثعلب سرشته حبها سازند
و در سایه خشک کرده از مثقال تا دو درم وقت خواب بخورند یا این حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد هلیله زرد هر واحد یک درم نمک هندی انیسون هر یک
دو درم با یک سائیده بدستور سابق حب ساخته دو درم و نیم بخورند کسی را که اخراج عسر ابالغم کند یکنیم دانگ سقمونیا ازان زیاده کند و کسی را اراده اخراج اخلاط
کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم کتیرا دران اضافه نماید شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت **طبری** می نویسد که در علاج دوار از اخلاط
بارده واجب است که ابتدا بحقنه متوسط میان حاره و بارده نماید بدفعات متوالیه و مشک و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و تمام اعضا در مثل نخونه و صرخ
و جندبیدستر بجوشانند و ایارج فیقرا و مویزج بعد ترقیق با آن العسل غرغره سازند در هر حقنه یکدو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیره بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در سر از خلط
بارده محتبس است منحدر گردد و غرغره دائما لازم گیرند و اگر فائده نشود یقین کنند که بعد تنقیه سر ماز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آنرا ایارج و دو بار در
مرتبه بخورانند بعده روغن قسط و روغن نارمین هر یک دانگ جند بیدستر بجند مشک یک طسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر بکنند و زعفران و صبر
و مر نفرد با مجموع عطسه آورند و اگر زائل نشود انکباب بدین طبیخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک صبر و مر یک کف کبیر نمک سه
کندم و دو سه جوز بوا کوفته و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در آفتابه بسر بسته بجوشانند تا مهرا شود پس انکباب نمایند ابخره یا آب در طشت ریخته بدفعات
متوالیه اگر کفایت نکند مشک جندبیدستر صبر مر در روغن بلسان یک دانگ در روغن سوسن یا یاسمین هر واحد یک درم حل کنند چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی
و دو در گوش نهند و بعضی متقدمین درین مرض داغ یا فوخ نوشته اند و سابق ما منسوب بحکیم زیرا که دران خطر تشنج محیط دماغ است و آن نودی بجنون و غرط
و باک گردد گاهی درین مرض که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده شود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یک جزو بادر و
و صبر و مر هر واحد نیم جزء همه را کوفته پخته در قیروطی خیری زرد آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد پس بر پارچه باریک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده
به سر چسپانند بالش حمامه بندند و صمادکیشانه و ربداز ند و ایضا گاهی ضماد بقیروطی موم و بیه جز و بیه مرغابی و مانند آن کرده شود **گیلانی** از

طبری نقل کرده که علاج صداع حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن است از فضول بحقنه قوی بتدریج و ادامت حقنه بایدا ابتدا بکسره از اغذیه غلیظه بطریق
نمایند و تناول کلیه امر کنند و شربت عسل ساده بنوشند و هرگاه نضج ستار بده ظاهر شود حقنه قوی تا از اول اعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدل
تنقیه سر نمایند کنند و تقویت معده و تنقیه آن با ایارج تلخ و تنقیه بخور دادم آب شبت و عسل نمایند که سده از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون بینیا
مرض انحطاط و کمی روی نماید سر را بخور و قیروطی نمایند و عطسه در صدد مشک و فربیون و شونیز و یا سدد و در حمام آب گرم با آب حشایش مذکوره و دوار بارد بسیار
بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند بروغن سداب و آب مرزنجوش از نگ و در بینی قسط اندکی سعوط کنند و دارک سر بسیار استعمال نمایند و گاهی بخور دل دود
در سرکه آمیخته بر سر ضماد کرده میشود و ایضاً نانخواه با صعتر پخته و ایضاً برگ انجره و بیخ فوسوده و ایضاً با نخودان سیاه با خطمی آرد کرده ساییده ضماد کنند

علاج صداع و دوار دماغی سوداوی

اولاً نضج بمنضج سوداایا مطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هر یک ده درم با شکر ده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش مقشر و شیره مغز بادام دهند بعده تنقیه
بمسهل سوداایا مطبوخ افتیمون مع لاجورد و اندک تخم حنظل یا تا بتروه استوخودوس حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا مطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت
نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه و بسفایج هر واحد یکدرم افتیمون بسفایج اسطوخودوس هر موصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یکنیم درم بنفشه
ده درم آب بادیان جوشانیده سه شربت کرده صبح تناول نمایند و عقب آن حلاب معمول از شکر سرخ ده درم آب نیمگرم بیاشامند برای تنقیه در صداع
سوداوی نیز مفید است و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود حقنهای حاده قوییه بتدریج استعمال کنند و بعد ازان غرغره و عطوسات و شمومات که دران
مشک و جندبیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل تا بتروه افتیمون مفید است و هر چه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج صداع و دوار ریحی و بخاری

آنچه در علاج امراض های ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه بلغم بکمید تسخین سر بیشتر مفید است و تحلیل ریاح
بمعاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکتناز اکباب بر مطبوخ ادویه محلله لطیفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل الملک و بابونه و صعتر
و برنجاسف و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و لفلفل سفید و صبر و زعفران و جندبیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی
چکانیدن و عاقرقرحا و خردل و ترنفل آب نمام و سر کلاغ منصل طلا کردن مفید و ریاحین و عقاقیر سخته بوییدن سودمند و چای ختائی مع دارچینی و بادیان
ختائی و زنجبیل و جوزبوا هر یک نیم درم شکر ده توله در پاو آثار آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق
بادیان جوشانیده نیز مفید است و دیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار
بلغمی باید کرد و در سوای آن واجب است که امر کنند بخایدن و فای خشک صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد و اندکی ازین اشیای مصوفه
بلع کنند و اکثر ارباب این نوع دوار را خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام حرکت این اخلاط ریاحیه در ظهور حرکه دائم امر بدخول حمام
و بخشش آنکه دران حشائش مذکوره پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رو
کنند اگر قوت اطاعت نماید بعده حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی هر یک سی درم سنتین هفت درم بادیان زوفای خشک
صعتر فارسی هر واحد پنجدرم آلوی بخارا عناب هر واحد سی عدد مویز منقی بست درم بجوشانند و یک شربت ازان گرفته نیم درم تربد و یکدانگ سقمونیای مشوی
دران حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماء الشعیر بنوشانند **وایضاً** در دوار بخاری اول دریافت کنند که در کجا
و کدام خلط است پس تصحیح تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و سعوطات انجره و نقوع مرزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن و اسعد
و سعوط بشیر انار و سفوف کشنیز و خیره بعمل آرند و معجون کشنیز و نقوع کشنیز و دوار بخاری نیز مفید است و کشنیز در اشربه و اغذیه داخل کنند و تلیین طبیعت مدام حسب مقتضا نمایند
و اطریفل گوید که انیسون و مانند آن اگر قوت مساعدت کنند حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حاره در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بر آنچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول آب مطبوخ شبت
و ترب که در آن عسل و نمک شاحل کرده باشند و سائر مقیآت معتدل قی کنند بعده در بلغمی مسهل حب ایارج یا معجون خیار شنبر و جوارش سفرجلی و شهریاران اگر قوت
قوی باشد بحب قوقایا تنقیه کنند و بعد تنقیه مقویات معده و هضم مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و انوشدارو لولوی و شربت عود و گلقند با
دو درم بادیان یا انیسون و مصطکی مربای آمله با مصطکی و عود سوده دهند صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند باشیای لطیفه مثل
سقاع (?) یمانی و جوز القی و خردل و تخم شبت و تخم ترب هر واحد بقدر حاجت باریک سائیده در عسل یا سکنجبین عسلی سرشته با آب شبت بخورند و اگر ترب قطع کنند و در آب
حرب (?) پخته سکنجبین عسلی و دو درم نمک هندی در آن آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه معده کند و ایضاً قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بخردل نافع است
و بعد قی و تنقیه معده شراب خندریقون یا شربت عسل یا شربت عود دهند و بعد دو روز نقوع صبر منقی بلغم مثل این نقوع و هو هذا ایلیلج کابلی هفت درم سنای مکی شاه‌تره
هر واحد پنج درم سارون (?) جعده قنطوریون شکاعی ماذریون (?) غافث هر واحد سه درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد یک نیم درم سلیخه عود بلسان دار چینی سعد سائج هندی
قرنفل مرماحوز (?) تخم کرفس بادیان انیسون ترید هر یک دو درم همه را کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده سه درم صبر و یک حنظل کوفته انداخته هر روز
چهار اوقیه تا یک درم روغن بید انجیر بنوشند و غذا درین حالت نخود آب خردل آلوده شد و آنچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار طعام غلیظه مولد بلغم منع کنند
و ابن الیاس گوید که حل طبیعت بحقنه حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علت است سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم
بیخ کتان حلبه خطمی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده نمک طعام یک درم روغن کنجد مری هر واحد
ده درم و بوره ارمنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده باین مقی نمایند ترب را با برگ او بکوبند و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی آورند یا تخم ترب
ده درم تخم خربزه پنج درم تخم شبت یا شاخهای آن ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد
بعد آن ده درم گلقند شکری یا کمونی و نمک مصطکی تناول کنند و اگر غثیان ثوران کند و قی دشوار گردد آب گرم سکنجبین ساده یا عسل بنوشانند و بعد از اجابت همه
در حلق پر مرغ بروغن بادام آلوده در آرند تا قی بسهولت آید و طبری گوید که اولا ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حل طبیعت بحقنه کرده دار با بکار آید مطبوخ
افتیمون بنوشند و تعدیه نیم روز بغذای محمود نمایند و هنگام خواب ایارج مذکور در وزن ثلث درم بدهند و صبر یک جزو مر و گل سرخ هر یک دو جزو سنبل الطیب
و مصطکی هر یک نیم جزو سائیده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطکی ساخته باشند آمیخته بر خرقه کتان طلا کرده بر معده بچسپانند از فم معده دور شد

و در مادهٔ صفراوی

تنقیه بمطبوخ ایلیه مع شاه‌تره و یا نقوع صبر یا ایارج نمایند و بقول طبری حل طبیعت بحقنه لین کنند و سکنجبین ترش نوشانند و لعوقی از ماء الشعیر و سکنجبین و آب گرم و آب
سرمن (?) سکنجبین و امثال آن کنند و تلیین بمطبوخ ساذج نمایند و بعد از آن ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضاً بعد تنقیه در مادهٔ حار نقوع انار دانه و شربت حماض و انجبار (?)
و سیب و انگور و جوارش طباشیر و خمیرهٔ عود ترش و آمله مربی با طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین با شیرهٔ دانه هیل و کاسنی و کشنیز و عرق عنب الثعلب
و شربت صندل دادن و مجوسی گوید که اگر در معده خلط صفراوی باشد بماء الشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خربزه قی آرند و بعد آن فقاع نیمگرم یا آب سرمن (?) سکنجبین و آب
نیمگرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره و شربت سیب ساده یا رب ریباس و مانند آن نوشانند و گیرند صندل سفید و سرخ هر واحد دو درم گل سرخ
سه درم و نیم همه را باریک سائیده بآب حی العالم و خرفه و گلاب اندکی سرکه سرشته بخرقه کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر پارچه کتان در قیروطی صبر آلوده بر معده نهند
نافع بود و ایضاً این نقوع صبر استعمال کنند و هو هذا ایلیه زرد ده درم آلو بخارا بیست عدد تمر هندی از تخم پاک کرده پانزده درم ایلیه زرشک و استاد تخم کاسنی و کشوث
و اسقولوقندریون (?) بسفایج هر واحد پنج درم شاه‌تره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک یک درم بنفشه و اصل السوس هر واحد چهار درم همه را ... رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید
صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن گرفته نیم مثقال صبر در آن انداخته با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه آب کاسنی بنوشند و غذا مزوره یا چوزه مرغ با آب غوره یا آب انار

یا آب آلو تازه و کشنیز تر و خشک و بقله حمقا و نعناع است و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بیخته و گلاب و خس گاو سر کرده بر سر ریزند تا تقویت دماغ کنند و ابخره صعود
کرده بدماغ رسد آنرا قبول نکند و آنچه در آن حاصل شده آنرا دفع نماید

علاج سدر و دوار

که بسبب ضعف فم معده و خلای معده افتد بر صبح قبل از صعود ابخره تناول چند لقمه نان در رب فواکه قابضه مثل رب حصرم و سیب و به و آب انار خصوصاً
غوره تر کرده تسکین می نماید و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و سیب و به و رشک غوره در رفع این نوع دوار باز دارد و شیخ می فرماید که اگر سبب عضو دیگر
باشد معالجه آن بدانچه واجب بود باید کرد و تقویت راس ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از
قبل شرائین باشد فصد آن شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمع در معده یا حیه بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور
شد و صاحب این انرشد سبب آن نبیند که دوران زیره و صعتر و شانیدن باشد منتفع گردد و اگر مزاج تحمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معده حاره باشد علاجش
تنقیه معده بمطبوخ سانج و شرب ماء الشعیر باید کرد و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن
در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکه و منتفخ زیاده باشد و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیه بدن بفصد قیفال و خوراندن
ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از رو جبین باشد فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان
و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از مازو و سبز رنگ نارو اقاقیا بر شرائین طلا ساخته بالایش لخلخه از رب نهاده بر بندند و قصد معالجه عضوی کنند
که از آن بخارات بسوی راس صاعد شود اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولا ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعده تنقیه راس از فضول مرتقیه نمایند
و تقویت دماغ پردازند بالجمله در بخارات معدی آنچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل رسد و سفوفات و حبوب مسطوره سابق بکار برند و در بخارات جگر و ریه
کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بول و اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در بخارات قلب بعد تنقیه تبرید سینه و مفرحات نقوع و ...
صندل وغیره دهند و در بخارات طحال فصد اسیلم الدست چپ و تضمید طحال بادویه محلله کنند و در بخارات رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد
و اگر از اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارک که دوار مخصوصه آن بسبب آن در مزاج علیل نمایند بطریق تنقیه در مقام هر یک مسطور است و از عضو
مذکور جذب مواد کنند بطریقی مخالف سر بفصد و اسهال و حقنه و دلک و غیر آن بحسب مناسب و دماغ را بالطلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند تا فضلات قبول نکند
و بدانند که دوار دائم خاصه در پیران مقدمه سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیه معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا
و حب شبیار و جذب اخلاط بسوی اسفل کنند وغیره و ایضا دوار که عقب خدر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد و دوار ان سکته حادث گردد
علاجش نیز همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت سدر هنگام حدوث صداع یا بعد از سببش حرارت و صداع عارض شود علاجش علاج صداع حار بحسب
...

لوی

کزاز الوجه و تحنق و تحنیق نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پیزه است یعنی مقطوع العصب و این حالتی است مثل انسان که هرگاه عارض شود انسان خود را
هیچ و خمیازه و فازه که کثرت آمیزد و نکته شکم مرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات است و بوسیله کثرت طعام و شراب و قلت
ریاضت و تکرار بین طعام و تناول اغذیه مولد ریاح و اکثر این حالت بعد از خواب عارض میگردد و علاج تنضیج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد
فصد بعد اقدام کنند و ملطفات و مقطعات خون و صفرا دهند و بعد تنضیج مسهل صفرا تنقیه آن نمایند و اگر مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان حال قی و تنقیه
تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط است و رعشه و سکون اختیار کنند و این سفوف معدل مزاج و دافع بخارات است کشنیز خشک بریان و ده سرتوله گل سرخ و دو توله آمله
و اصل السوس مقشر هر یک یک توله نبات مساوی شربتی دو مثقال با آب سبنه یا شوربه یا دوغ و گوارش مستکی و شتی تا گیاس سبز یا گزر نافع و سفوف کشنیز خشک
باشکر نیز مفید بود و در مزاج مادی بر ریاح غلیظ تنقیه لازم نمایند و خوردن سفوف زنج و مربای آن نافع آن نافع است و باقی تدبیر علاج امراض دماغی بخاری بدستی بجا بینند

کابوس که نیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند آن مرضی ست که آدمی در خواب خصوصاً که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینه او نشسته و او را بجهت فشار دفعه از تنگی نفس مشغول گشته آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکند و گاهی خیال کند که شخصی وی اراده مجامعت میکند و گاهی بعد از آن ریحی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظ ست در حالت سکون حرکت و ماده آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم ماده مقدمه صرع یا سکته یا مانیا یا مالیخولیا بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر دفعة در یک وقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بسکاری و صاحب سوء هضم آنکه امر به غلیظ بسیار خورد و آنکه ریاضت و استحمام کند عارض میشود

طریق تشخیص اسباب این مرض هرکدام از اخلاط ثلثه که ماده بخارات باشد علامات مخصوصه آن هویدا بود و ایضاً تخیل رنگ هر خلط در خواب هنگام عروض مرض بر وجود غلبه آن خلط گواهی دهد مثلاً اگر آثار غلبه خون مثل سرخی چهره و چشم وغیره دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود ماده دموی باشد و اگر علامات بلغم مانند کثرت آب دهن و سستی بدن و کندی حواس وغیره مدرک گردد و احساس چیزی سفید بود ماده بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و تغیر چشم وغیره معلوم شود و ادراک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود ماده سودادی باشد و اگر آثار کدام خلط یافته نشود حال رسیدن برودت بسر هنگام خواب پرسند

علاج کلی

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تلیین طبیعت و تلطیف می دارند و از امتلا و نوشیدن آب میان طعام اجتناب واجب شمارند گویند که اکتار اکل بسته جرجل مصر کابوس ست و دوالک قسمی در جمیع اقسام مادی سودمندست و تنقیه بطبیخ سنا بدرم هلیله سیاه دو درم ورقی کردن بکور القی و نمک لاهوری و بعده هلیله آملا اصل السوس هریک نیم درم مصطکی دارچینی هریک یک درم ترید سفید مصوف دو درم زنجبیل چهار درم گلقند گلکیم ده درم ادویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چند عسل سرشته بعد از خوردن درین مرض نافع ست و گویند که غذا گوشت تیهو مجرب ست و بعد تنقیه خوردن استخوان مرغ سلیمانی سوخته سه ماشه انات ایکه سفته درین مرض مجرب گفته اند و کذا اسطوخودوس و اگر عنبر در روغن بان یا روغن یاسمین آمیخته گداخته و دار مشک صندل سفید عطر بحی لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته بوییدن مقوی دماغ و دافع کابوس ست و معجون بلادر حال علوسیان در کابوس بلغمی و سوداوی سودمندست و هرچه در علاج امراض دماغی بخاری گفته شد حسب ماده درین محل استعمال نماید

علاج کابوس دموی

فصد قیفال کنند اگر از خون مانعی نباشد و نشانش آنست که از اعلی ابتدا کنند و الا رگ اکحل کشایند و حجامت ساقین نمایند و طبری و سیمی میگویند که فصد صافنین الیق بود و اگر ضعف باشد حجامت بر نقره کنند بعده مسهل مطبوخ فواکه یا هلیله وغیره دهند و تقلیل غذا کنند و هرچه تولید خون کمتر نماید و خون را رقیق کند مثل آب آلو و تمر هندی و آب شاهتره و آب بادیان استعمال نمایند و آشامیدن سکنجبین گلاب با آب سرد و کذا شربت غوره و لیمون انار میخوش و تلیین طبیعت با آب تمر هندی و علاج اصمد و گلاب و سرکه در دهن سر ریزند و خوشبو کردن برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده بشربت سیب و اطریفل کشنیزی و غذای ماقیه سماق و نبو و بجهت تسکین بخارات کشنیز و دانه هیل کوفته و ترشی زرشک و انار ترش که بی بیوه باشد نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند و ایضاً در کابوس دموی که ... اکثر با جوشش دهن بود بعد منضجات مسهل از عناب گل بنفشه اصل السوس گل سرخ شاهتره و مویز منقی گل نیلوفر گاوزبان افتیمون بیخ کاسنی سنای مکی جوشانیده ... مغز فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام در خل کرده دهند بعده تبرید از عناب و شاهتره جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شربت بنفشه حل کرده و اطریفل کشنیزی کرده در اکثر مجانی (؟) ... کنند

علاج کابوس بلغمی

نطبیخ تخم شبت تخم ترب با عسل یا طبوخ برگ شبت قطعات ترب با سکنجبین یا بمتی دیگری قی کنند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده در حلق گردانند بعده مسهل ایارج و غراغره و سعوطات و ضمد وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در صرع و سکته بلغمی سابقاً بکار برند و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلقند بعد تنقیه این حب نمایند ایارج فیقرا یک درم غاریقون سیاه ثلث درم سقمونیا ثلث درم شحم حنظل ربع درم کتیرا نیم دانگ ... افسنتین ثلث درم ... حب سازند این یک شربت قوت طبیعت ... قصد کند

و اگر ماده بسیار غلیظ باشد حب ترقا یا ایارج لوغاذیا خورانند و خوردن گلقند عسلی و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود نافع ست و آنچه بعد تنقیه آب مطبوخ عاقرقرحا
و مویزج و سعفای خشک غرغره کنند و آب مساب آب مرزنجوش و روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قیراط سعوط نمایند و یا مرول عصاره سداب عصاره قثاء الحمار شحم حنظل کنجد
مساوی با یک یا سیاه دو روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قطره در بینی انداخته عطسه آورند و اگر ازین سعوطها سوزش پیدا شود روغن بنفشه و شیر زنان ملاحظه چکانند
و استعمال اطریفل صغیر با مسطگی و انیسون و فاد انیا و عود نافع و اگر حاجت تلیین افتد سنا و تربد زیاده کنند و جوارش سنجبین کمونی نیز کثیر المنفعت ست و تلطیف تدبیر
و استعمال ریاضت مالش سر و روغن شبت و غذا گوشت گنجشک مفید به دو هم نسخه صباح و درد الحلمی گذشت نافع و از اشیای منفخه پرهیز ند و العضاد رکاب من بلغمی کرده
و دهست خورده گاو خفته شود و بعد منضجات مسهل و بعد اطریفل سنجات مهنده باز سعوط خورد سوده بعد عود صلیب سوده افزاینده اگر حرارت در مزاج غالب
افسنتین نیز در مسهل داخل کنند و اگر از مصاحبت صرع کابوس شده باشد جند بیدستر یک حبه عود صلیب یک ماشه ساییده در عسل یک توله آمیخته خورانیده با لایش ق سعوط خوردن
هفت توله شربت بادرنجبویه دو توله نوشانند و تا چهل روز متواتر مسهل دهند و غذا آب نخود با نان تنوری و حلوای آرد نان و باورنجبویه هندی شیخ در علاج کابوس بلغمی می‌نویسد که
می‌فرماید که اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد بدین مسهل انتفاع است بگیرد تربد یک درم با ثلث درم سقمونیا ربع درم شحم حنظل و دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد و الا حب لاجورد
و حب افتیمون و افتیمون فی دواهای ایارجات که باشد ایارج فیقرا و ایارج روغنی خالص بعد ازان تقویت او بحسب قانون کنند و از حیز یا مکرر ازان انتفاع یابد خوردن
حب فاد انیا علی الاتصال ست طبری گوید که اگر سن مزاج و مقدار قوت مریض محتمل استفراغ تام باشد فصد نموده صافن کنند و اغذیه مولد اخلاط ردی منع نمایند
و بته موده کیکه در چه اقتصار ورزند و مقدار غذا اکثر آنچه ممکن باشد باید ساخت بعد ازان تنقیه مطبوخ افتیمون کنند و بعده تا دو روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند
و لزوم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود بعد یک هفته یا پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باید که ازان تحنک سازند و ایضا غرغره از عاقرقرحا و مویزج
کنند و تقویت رأس بسر کردن روغن گل نمایند که باین طریق با شمار مرض زائل شود و سویدی می‌نویسد که تا کردن بجوز القی و یا تمر تربد مطبوخ با سکنجبین عنصلی ریا یا رمل
در آب گرم مالیده و یا صمغ حرشف در تنکه غرغره بطبیخ ند فایا کندش لا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش یا شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماء العسل آمیخته و عطوس و سعفای خشک یا کندش
یا شونیز و نطول مطبوخ شبت و تدهین مغز سر به روغن مرزنجوش و طلا بجند بیدستر و روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز تب چند مرتبه و شرب فاد انیا
پانزده حبه بماء العسل و یا تخم فنجنگشت یا حب بلسان دو درم و یا قردمانا یک درم یا سکبینج نیم درم و یا فرفیون ربع درم با یکی از دو بیه با جند بیدستر یک درم مخلوط در شراب کهنه ساله
در دو مرتبه و یا سکنجبین عنصلی با سکنجبین بزوری و یا گل قوقیج و یا تربد و یا نزده عدد بماء العسل و یا افسنتین و سعفای خشک و سیاه الیوس که واحد جوش کرده و یا مطبوخ انیسون و دو عسل
یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان و اصل السوس مقشر نیم کوفته با شکر و یا گل ترنجان سلوق در روغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک یا نان سمید در شراب ابیض یکساله
ترکرده و غذا دراج و یا جوزه مرغ مسلوق بدارصینی و مصطگی و یا کم سمن که آن و ج ست بریان و زیرباج و العسل و سرکه یا قنابر مسلوق ماء

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیه ماده سودا مسهل و حب التیموری یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوری که در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد بار بار نضج ساختند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت
و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون ملوسخان عرق اسطوخودوس مهند و روغن کدو آب ریحان آب بید و گلاب فاد انیا سوده در تنقیه کرده بدهیدن مفید بود و لذا
بادرنجبویه درم عسل الا لمعرب ست و استعمال معجون نجاح کثیر المنفعت سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی که هفته مجرب یدبی ست عرق هلیله مرکب نسرین نوع معمول او ولعشا
جامع الصنائع می‌نویسد که تخصیص این مرض صبح هر روز و شب وقت خواب عارض شد از هلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله هر یک سه انک سنای مکی چهار دانگ
گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آبکه سکنجبین چهار درم حل کرده باشد یا در آب خیار حب ها ساخته همه یک تیر ست وقت خواب بدهند
آب گرم از دم همچنین شب متواتر بعده هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت بسیار مرعیان ازین حب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد روغنهای گرم قابض چون روغن مصطگی و اذخر و سداب آجر و قسط نیمگرم بر سر مالند مغز تخم بید نجیر و بنفشه اند و قرحلم و ارزن هر یک توله

نمک لاهوری چهار دانگ کوفته در پارچه محکم بسته در روغن تخم خشخاش تر نموده بکیسه سر گردن از مجربات است و تموات حار مثل صعتر و غیره بو بیند و حمامات مکرر
جلد بحس دماغ برای ماده اثر میدهد ارسال مثل خردل و جند بیدستر و نطرون با سرکه و عسل آمیخته بر سر ضماد کنند و شوربای گوشت طیور با معاجین گرم دهند هر چند بطلوع
امراض دماغی امداد کند شست یعمل آرند بتعلیم گاهی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید باید که جند بیدستر بو یانند و بسدام الصبیان علاج کنند حکیمی گوید در غلبه می ترسد
سبب آن بدی هضم طعام بود بواسطه ترکیب ... پرخوری پدید آید ... صورت خواب بی صورت ... را خوف ارزو نماید ... دیر گرداند
نوشانیده در گلو آورند گوید که غساله ... حاکستر ... بادیان ... با کتیرا خشک ... سوده
و اگر بسبب ابخره موحشه از امتلاء و فساد غذا در معده باشد ... از خواب منع نماید ... با مصطکی و ... زیره ... یا بادیان ... دهند
نوشانند و اگر موسم گرما بود صرف گلاب عرق بادیان یا زرشک ... شاید ... نوشانند ... افاقه کنانند والطریفلات صغیر ... گاهی ... مقدم ... صبیان

صرع

و آن مرضیست که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بر زمین بیهوش بیفتد در اکثر دهن کف آرد و با گم گردد و مضطرب گردد
در دهن آید و این گاهی بادوار آید و دوار اوقات معلوم بود و گاهی اوقات مختلف است و آن را مرض صبیانی جهت کثرت عروض آن بصبیان و بیونانی قاروص ام الصبیان
و قسیا جهت بطلان حس و حرکت و مرض کاهنی بنا بر اعتبار بعضی بحوادث ... با بسبب علاج او یکبارگی قسمی رجوع طلب است و آن را اطلاقاً مشتق از ابرقلس معنی
عصیه نیز نامند و شیخ میفرماید که این مرض بسبب نوع سده بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آلتی که بطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سده غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت
را در بطن مقدم و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیه از تمکن بقیام منع نماید پس انسان را ممکن شود که منتصب البدن باقی ماند و هر تشنج یا از امتلاء بود یا از
یبس یا از تقبض بسبب موذی و صرع همچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثه باشد لیکن صرع از یبوست نبود هر آنکه دفعة افتد تشنج یابس بدفعة نیفتد پس سبب صرع تقبض
دماغ برای دفع شی موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعه یا رطوبت ردی یا کیموس یا خلط محدث سده غیر کامله در بطن دماغ یا در اصول منابت عصب بود
صرع از خلط بسبب احداث سده در بطون دماغ شود بلکه بسبب حرکت موجیه که در خلط افتد بسبب غلیان از حرارت مفرط بود که دماغ را ایذا دهد یا بسبب اجتماع
ریح غلیظ در منافذ و موج باشد چنانچه رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیس است و این یکی از اسباب صرع میداند و چون در منافذ اخلاط ساده باشد معده آلات دماغ برای دفع موذی متقبض
گردد و مثل آنکه معده را فواق و قی عارض شود و آنانکه قی یا بسبب فزع خلط یا بسبب تحلیل ریح یا بسبب ایذاء موذی دماغ شود و تشنج نازل بسوی عضلات صرع
بود سبب آنست که ماده مشارکت دماغ واجبیت لاحق اعصاب نیز لاحق شود به سبب ... التیاع ... در دماغ ... که دماغ متاذی گردد و امتلای باو رجاله
در مبادی آن بسی عرض او زیاده شود و طول او ناقص گرد و صرع از قبیل تشنج از قبیل استرخا نیست که انقباض و تقلص دماغ میکند و دماغ در بین دفع چیزی از نفس خود
مینماید و دفع با انقباض و انعصار حاصل میشود و هر تشنج مادی یعنی بلغمی منتفع بحجی میشود و صرع تشنج مادی است پس آن نیز از تپ نفع یابد اگر ماده حار نباشد و چون بسرسام
پس گوش یابد گردن نواحی آن عارض شود گاهی صرع را حل کند ماده او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد بعضی مردم گمان کرده اند
که گاهی صرع بغیر از ماده افتد پس اگر این قول مراد آنست که بسبب بخار یا کیفیت بود که دماغ را بر سده و ان تقلص پیدا کند می تواند اگر مراد این است که بسبب مزاج ساذج
که در دماغ افتد و صرع آرد این وجهی ندارد چه اگر باین کیفیت دماغ متکیف شد صرع لازم و دائم در انجا واجب گردیدی و در حال آن اکل نشدی بلکه سبب صرع نفس است که دفعة تشنج
و فی الحال زائل گردد یا غالب شود و قتل کند و مثل این کیفیت حاصل در نفس دماغ نبود بلکه ماده و کیفیتی باشد که بسوی دماغ متأدی گردد و منقطع شود و در این حالت عضوی
دیگر بود و گفته اند که در صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود نه بسبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکته بسبب اختناق است زیرا که نفس
ظاهر شود و گویا که صرع تشنج مخصوص اولا بدماغ است و تشنج صرع مخصوص اولا بعضوی دیگر است یعنی اگر تشنج اولا دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولا بغیر دماغ از اعضا
عارض گردد تشنج خوانند و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف است و صرع عطاس کبیر و دفع قوی است مگر آنکه اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت قوة
و ضعف ماده و دفع صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن و سهل تر باشد و بدین جهت صرع گاهی عرق بسیار منحل گردد و جرجانی بنویسد که صرع علتیست

که آلات حس و حرکت را بی نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سده غیر تام ست که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده
تام بودی حس و حرکت بتمامه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و اگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست
بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا نیز رسد بدین سبب همه افعال و قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست
آنست که نخست مضرت در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا رسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل
شدی و دم زدن از حال طبیعی گشتی و هر گاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و دراز تر باشد بکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و ماده صرع و ابخره
و کیفیات ردی را زود قبول کند و بدفع تواند کرد و تمام منع تواند کرد و هر گاه تمام منع نشود اگرچه صرع بکشتاید باد عصر دماغ بماند و باندک سببی رو بدی حرکت کند و تشنج
و صرع آرد و بالجمله سبب این مرض سده غیر تام ست که از خلطی یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب و اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب
حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تام در اعصاب منع کند پس اگر سبب ماده این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء ست
و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن حادث آید بیونانی ابی لیمسیا گویند یعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن بدترین و قاتل ترین انواع صرع ست و سبب آن امتلای
جمیع بطون دماغ و جمیع اعصاب آنست باتمام از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی بدین حالت قریب بسکته گردد و فرق فیما بین ایشان بدیه میکنند و اگر صرع بمشارکت
جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعاء و رحم و اوعیه منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند و بعده انواع شرکی عضو بحسب
اسم محل خود موسوم میشوند چنانچه صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدن چیزی مثل عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی ست بصرع سمی
و ماده محدث صرع اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مختلط بسودا و بحسب ندرت صفرای صرف نیز مگر آنکه صفرا بسیار و مختلط با خون یا بلغم و یا سودا بود
و خون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن خون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا که اکثر محدث این علت شود و **بقراط** گوید که خنثی گوسفندان که تنها از صرع افتند
اکثر دماغ ایشان را گشاده نگاه کنند اندران رطوبت بد بوی یابند و **سبب صرع دماغی** لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه و یا بتولید ریح غلیظ سده آرد
و بقول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه بارادت منع کند و این سده
یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت ریزد یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود یا از
درد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان خشم ورزد پس سر او گرم گردد و گرم شود و اختلاط روح که اندران ست حرکت کند
و انسان بر زمین بیفتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسببی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که شد
سبب صرع بود یا بجوهر دماغ و مزاج او باشد و آن ردی تر ست و یا در تغذیه دماغ باشد و این از آن خفیف تر بود و صرع سوداوی قوی تر و صعب تر ست و اگرچه بلغمی بسیار تر میباشد
بهر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده مسدود میکند و تمسون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد و الا کسی که صرع کند و جمیع اعضای او از حرکت باز ماند آن از
سودا باشد و این بدتر از اول ست بهر آنکه درین خوف انسداد تمام مسالک روح و هلاکت ست و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود
و تشنج و صرع آرد و **سبب صرع شرکی** بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح یا کیفیتی سازج از کیفیات ردیه لذاعه بسوی دماغ بود و بعض بخارات و ریاح بکیفیت
خود ایذا رساند بنحویکه بسبب تصعید دماغ مجتمع شود و بعده بتکاثف ماده ذات قوام بود و بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح از آن و یا بکیفیت خود ایذا رساند یا جاه
یا با حادثه یا بسمیت و رداءت جوهر یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رساند و دماغ منقبض سازد و عضویکه از آن بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ
مرتفع شود آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و ایضا این سایر اعضا واقع شود و لهذا بخار موذی بکیفیت و جوهر ردی آن در جمیع اعضای بدن منتشر شود
حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا خلط دیگر و منفذی باشد که آنرا سده عارض شود پس حرارت غریزی از آن منقطع گردد و آن مواد در آنجا
بمیرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت سمی گردد و از آن باد را یا بغیر ادراک محسوس ماده بخاری یا کیفیت سمی بر خیزد و یا بر آن عضو بعض سموم واقع شود و در عصب
اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دهد و از آن منقبض شود و تشنج گردد و حرکات او

مضطرب شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی لذاع بر خلاف هنگام بودن غم معده قوی الحس فواق هم رسد و فواق نوعی از تشنج است و هرگاه دماغ را از شر این
سبب تشنج و انقباض عارض شود در این وقت تابع او انقباض جمیع عصب و تشنج آن باشد و جالینوس عبره حکایت کرده است از بیماری که نمودم چنین نیز چنان باشد که صرع
با ارتفاع چیزی مثل باد سرد از انگشت پای خود و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید چون بقلب دماغ او رسد صرع کند و از این قبیل است صرع که بسبب دیدان
یا حب القرع عارض شود و نوعی از صرع مرکب نیز هست و نوعی از آن از قبیل است که احتناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن را احتباس حیض یا منی از ترک
جماع عارض شود و بخار آن کیفیت سمیه تحصیل کرده و آن را حرکات و تبخرات باد دار یا ملاادوا راید و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی
مرد را اتفاق افتد که در اوعیه منی او منی بسیار جمع شود و دیر اگر در سر شده تحصیل کیفیت سمیه گردد و مثل همان حالت بهم رسد و آنچه زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد
و چون وضع حمل گردد و ماده ردیه طبیعت مستفرغ شود صرع زائل شود و از من حکایت کرده اند که شخصی را صرع از فقار ابتدا میکرد و دیگری را صرع از کتف شروع می شد
و صرع که از معده و از مراق بسبب تخمها بود و مورث سدها در عروق گردد پس عروقی محمود را اتول کند و خلط در آن فاسد شود و یا اندر آن تعدای محمود بسبب سدد محتقن
مانده و فاسد گردد و بیشتر آن باشد که بسوی معده آن فاسد جمع کند و مدای عدیده محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب تناول طعام غیر منهضم عارض شود و در بین حال صرع
بحرکت باشد یا بعد حرکت مبدا قریب صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و بادی بطون دیگر تحریک گردد و دلیل این قول آن است که اکثر امر صرع تشنج قدم
کند پس صرع افتد و این ظاهر است که چون تشنج مستحکم شود صرع باشد پس گاه سبب عزی مندفع گردد یا بتحلیل نیز پیدا افعال حس و حرکت عود کند و گاهی حلاوة تبع
و منی بعد حلق دیده شود و بیشتر صرع بلا تشنج محسوس بود و این ظاهر است که ماده فاعل آن رقیق باشد و ماده انفعال کند به برودت شدید و صرع که جوانان را بهم رسد
اگر بعد بیست و پنج سالگی افتد بجهت سببی که در دماغ و خاصه در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و نهایت فعل علاج در ایشان تخفیف است نه حدت آن و ابطای نوائب
آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند و اما تسلیغ ما صرع سدی کثر بهم رسد و گاهی اسباب محرکه صرع را اسباب خارجی اعانت کنند مثل زیادتی در اکل و شرب
و تخمه و مثل قیام بسیار بعد اغذیه بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد در دیگر جهت مثل تحریک آن بسوی فوق و ایضا جماع بسیار از اسباب اوست و ایضا
آن تخمه و سکون و قلت ریاضت است و کذا ریاضت امتلاء بسبب که اخلاط تحلیل غیر تام و امتلای تجاویف را آن و کذا گریه و ضعف قلب و شدت خوف یا قوت
انهدام شدید آواز قوی بدفعة و کذا صوم صاحب معده ضعیف و ایضا شرب شراب بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده است که موجب اسباب قریبه میگردد
و بسیار باشد که صرع منحل گردد بحمیات خصوصا آنچه طول کشد و ربع خاصة بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او ماده صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لرزه قوی
که آن فصول باقی را بر کند و عرق که تابع لرزه بود و آن را کم کند و همچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج همچنین بیشتر صرع منحل بسوی فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع
بدان خلاص یابد و بعضی گفته اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب اعضا حادث شود زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید اما سوداوی سدد تام
کند و از آن قلت اضطراب عارض شود و روفس گوید که هرگاه برص نواحی سر و پیشانی مصروع پدید آید بر انحلال ماده صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده باشد
و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد بیان تعدین برای صرع بدانکه صرع عارض میشود مرطوبین باسنان مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر مثل اصحاب تخمه و ساکنان
که در بلاد باد جنوبی سکونت میدارند زیرا که این باد سر را از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و هر کسی را که آن قلیل الدم ضیق العروق باشد قاتل تر است
و صاحب کامل گوید که اکثر مصروعین در وقت صرع می میرند بهر آنکه ایشان را صعوبت عراض عارض میشود و این حصول او شیوخ را است پس اعضای ایشان
کمتر حادث میگردد و سبب کمی آن نرم طبیعت است خلط محدث این علت را اما اضطراب نار حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و تجدید گوید که
کف علامت رطوبت و منخ الطف آن بریح و حرارت قلب اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج است و آن ملسو یگفته که کف حادث در صرع گوید که
تنقیه برای آن است از رطوبت و سبب شخیر یعنی آواز کرا مینی خارج میشود و سقوط آلات نفس از اجزای سینه و قصبه ریه و حجاب بعضی بر بعض است و صرع نصف سکته است
و آن سکته قصیر است چنانکه سکته صرع طویل است طریق تشخیص باید که اول این مرض تشخیص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض را بعده محل ماده آن و نوع ماده
هر محل ماده را دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زمان مریض ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبان میشود و حواس چگونه می بیند اگر زمان نوبت

ورگهای زیر زبان سبز نماید و گرانی سر هنگام نوبت یا بعد نفخ شکم و ثقل و عسر حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای تیره بیان کنند دانند که صرع سوداوی است بعده دیگر علامات
آن مثل نسیان و خوف و حیرت و تنگدلی و بی صبری و غضب زاید و کسب و کف در دهن آمدن و حبس و تشنج عضلات و بی حسی و شکم باشد ابتدا و لرزیدن دست و پا دور آخر کشادن نبض و نعاس و نوم
شدن اعضا و تبسم و بیهوشی آمدن بعد آن هیچ چیز [illegible] بعده بحال اول آمدن بپرسند صاحب کامل گوید که گاهی تقدم می نماید بر علت صرع قبل حدوث آن
حبس نفس و نسیان و صداع و امتلاء سر و آلام مختلفه و چون این حالت مستحکم شود از علامات فاسده سایر اصناف آن ظهور کند در این صرع است و اضطراب علامتی که بعضی مصروعان
سوای بعضی عارض میشود آن سقوط و صیاح و مضغ زبان و خروج بول و براز گاهی منی بود و گاهی استدلال بر صرع باید مصارعه میکنند چنانچه گویند که اگر مصروع جلد بز را که
کسلخ کرده باشد پیش شده [illegible] بصرع کند و همچنین خرء عنز چون بسوزانند بوی آن [illegible] دمیدن مرد [illegible] یا پس صرع آورد
بعده صرع پس [illegible] اگر اعراض [illegible] بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی الفور برخیزد و ملبوسات و مشمومات و تجربه
فی افاقه بزودی حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عسر نفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و عسر تنفس بعد صرع و قلت افاقه [illegible]
بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان را چنین کنند که زمین [illegible] نمایند بگاهی که صرع کند پس اگر افاقه یابد صحت یابد و الا فلا [illegible]
اضطراب بود و جمود در آن نباشد و یا جمود در آن طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود نسبت بسابق بعده تشخیص سبب این مرض چنین کنند که از
مریض سوال نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلو معده و تلیین طبع و استفراغات کما بیشی میگردد و یا در عضوی دیگر خیالی و یا گاهی برآمدن کرم از شکم
و یا صعود چیزی از جای بسوی دماغ معلوم میشود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواس
و اضطراب در حرکات و رداءت سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان و اثر بلادت و رعونت بپرسند و این آثار صرع دماغی است پس اگر با صرع و قرب نوبت
آن ثقل و حس نشود و بلا دوی و تمدد و یا بعد و تشنج او شدید نبود صرع دماغی ریحی باشد بعده نوع ماده از رنگ چهره وغیره و علامات مخصوصه هر خلط دریافت نمایند
پس اگر رنگ سفید و مترهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوء و اختلاف نبض و اختلاج اوردة و حرکت زبان بر غیر استوا دریابند از کثرت
و غلظت آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس تقدم تدبیر مرطب مولد بلغم نیز سوال کنند و این نشان [illegible] بلغمی
اما اگر بلغم خام باشد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و [illegible] سبات اکثر و صرع در او شدید تر و در اضعاف [illegible] باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود در آن
سبات کمتر و برد دماغ خفیف تر و حرکات اسلم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحب او مائل با خلاط [illegible] مثل
مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود و تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار ردیه و کثرت اکل و وسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان تقدم تدبیر مجفف
مولد سودا نیز بپرسند این علامات ماده سوداوی است اما اگر سوداء دمی [illegible] خون طبیعی بود صرع با [illegible] و قلت کلام و سکون صاحب [illegible]
و اگر از جنس صفراء سوخته حریف بود اختلاط و جنون [illegible] کثرت کلام و [illegible] صرع او مضطرب و خفیف النزول باشد و گاهی با تپ بود و اگر سوداء از ترقیق صفراوی
باشد و اگر از سودای دموی یعنی خون سوخته بود احوال [illegible] و ضحک [illegible] سرخی رو و چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن ببینند حال کاهلی و کندی حواس و کثرت
آب دهن و بینی مع حرارت و برآمدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلائل ماده دموی است و اگر زردی
رنگ چهره و چشم بود و گاهی زبان نوبت و شدت اضطراب و تاذی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی و التهاب و اختلاط عقل گاهی عروض قی و هذیان نیز معلوم کنند
و این آثار ماده صفراوی است و اگر مریض سوال [illegible] نقصان صرع و خلو معده و [illegible] طبع بگوید دلیل کثرت ماده و بخارات در معده و امتلای آن از ماده فاسد
پس اختلاج در فم معده [illegible] غذا در معده و رعشه و [illegible] غثیان و کرب نزدیک نوبت صرع و اختلاج لب [illegible] عطش [illegible] منخر [illegible]
[illegible] خصوصا [illegible] ابتدای نوبت و گاهی برآمدن بول [illegible] نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط مریض دفعة بر زمین [illegible]
یا [illegible] سقوط وقت نوبت صرع [illegible] سوال کنند [illegible] علامات صرع معدی است و احوال [illegible] فساد معده مثل [illegible]
و فساد طعام و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز [illegible] گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلاء و تخمه و سیلان لعاب از دهن وغیره آثار بلغم یافته شود ماده بلغمی بود و اگر

باتشنگی و حرارت و لیت احتراق بلغم در معده معلوم شود ماده صفراوی باشد و اگر با کثرت اشتهاء و اکثر احوال ترشی دهن و کثرت وسواس بود ماده سوداوی باشد و اگر حدوث
صرع در اوقات خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و معمور گویند دلیل حرارت ماده در معده بود و کثرت آن بود پس اگر این ماده گرم دی خلط حاد [illegible] صفراوی باشد
باشد و دلائل مذکوره آنها دریافت شود و اگر خلل در مراق گویند آروغ ترش و نفخ شکم و قراقر و وجع قطنی السکون و التهاب مراق بود و گاهی بادی هیجان صرع در میان
بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم او بیشتر عود آن بعد تناول طعام باشد بخلاف عارض شود و با قبض طبیعت عارض گردد و تلیین طبع [illegible]
شود و خاصة اگر تمدد مراق بسوی فوق در معده یا بوقت طعام حین بهضم عارض شود صرع مراقی بود پس اگر بخار مراق حامل صرع صفراوی باشد التهاب زرد
رنگ و اختلاط عقل مائل بضجر و غضب دریافت شود و اگر بخار او سوداوی باشد با کمی عوارض مالیخولیا و جبن و خوف و خبث نفس و حب موت یا بعض خوف و ازان [illegible]
و اگر خلل جگر یا صعود بخارات از همه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ و سوی خشکی جلد و تحلل یا ترهل و لاغری و فربهی و نبض قادر و در حال اغذیه متقدم و تدبیر بلغمی
و احتباس چیزی که از مقعد و رحم و عرق و غیر آن خارج میشد بران دلالت کند پس اگر دموی مائل باحتراق بود سرخی رنگ و حدت نبض و ضحک هنگام وقوع صرع باشد
و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود بعلاماتی که مذکور شد دریافت شود و اگر درد و قراقر جانب طحال گویند با بعض علامات طحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع
سوداوی بود و با مشارکت بدن در اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیانا و کثرت سیلان لعاب خصوصا در خواب و سرعت هیجان جوع و احساس صعود و حرکت
کرم هنگام گرسنگی و درد شکم در آن وقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم وجع و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گویند با احتباس حیض یا [illegible]
منصب منی در رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل تسکین میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در اوعیه منی و صعود چیزی
از نواحی آن محسوس شود از شرکت اوعیه منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه بخار موجه از دست یا پای بیان کند و هنگام نوبت چشمها
کشاده مانند و اشک نیاید و رنگ روی سیاه شود و انگشتان دست و پای متشنج [illegible] حمیاره و رفاته بسیار آید و بول زرد زود در این صرع طرانی باشد و اگر تقدم ضربه
و یا گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور گوید صرع ضربی لسعی باشد و اگر از آثار صرع اصلی و شرکی هیچ یک ثابت نشود و ماده [illegible] دیگر اعضا مانند [illegible]

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت گره کار موی و یا پیه و یا پارچه نرم و رخته باشد در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشا و مانند اعضای مصروع راست و بشکل طبیعی نگاه دارند
و گره قمیص و پاینچ از ضبطات شنا سست و سعوطات و نفوخات معطسه و حرارت و تبخیرات و شمومات بعمل آرند و اگر مریض روغن سوس [illegible] و بایارج فیقرا
آلوده در حلق کنند تا رطوبت لزجی برآید و خصوصا در کی معده فی الحال نفع یابند و بقول اسکندر از تحسین سر حتی الامکان غالبا فی الفور افاقه حاصل میشود و بعضی
این کار گیند سجاد و مشک سوس کندر مفید نوشته اند و یا سجاد و [illegible] سیاه و زرالبیج سیاه و قسط [illegible] و تخم سداب [illegible] و روغن قسط [illegible]
بر مهرهای گردن بمالند و جندبیدستر یکماشه عود صلیب [illegible] یک ماشه [illegible] نافع [illegible] دست یا پای [illegible]
بگویند که بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر یا پارچه خشن [illegible] نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که بیجا عمل می آید سعوط مارکنائی [illegible]
[illegible] هندی [illegible] تخم [illegible] تلخ [illegible] آب ساییده در بینی چکانند [illegible]
چند عدد فلفل گرد انداخته در مطبوخ [illegible] خشک [illegible] فلفل [illegible] آب ساییده در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره وقت نوبت بچکانند صرع [illegible] زائل شود [illegible]
بنا گوش [illegible] وقت نوبت آن پیه آب تر کرده دو قطره سعوط کنانیدن مجرب ست و قطور [illegible] آب مرزنگوش [illegible] آب [illegible]
و صعتر مطبوخ در بینی [illegible] مفید [illegible] نوشادر نیم جزو صبر سقوطری ربع جزو در روغن کنجد ساییده چند قطره در بینی چکانیدن نافع و کذا قطور آب [illegible] صرع [illegible]
وقت نوبت [illegible] شدت صرع [illegible] و ایضا مغز تخم [illegible] مساوی در آب ساییده وقت گرفتن صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن مفید گویند که [illegible]
محلول در بینی چکانیدن صرع [illegible] نوبت نفع کند [illegible] خشک کرده [illegible] فلفل گرد [illegible]
بیخته وقت صرع در بینی دمیدن مجربست و یا [illegible] خشک ساییده بقدر یک [illegible] در حالت نوبت [illegible] بدمند [illegible]

که آب ریختن او بسیار آید و اگر بار احتیاج افتد یکدفعه دیگر عمل زنند و تفتیح بشحم حنظل و مختار الحمار و نوشادر و رستو تیز کندش فلفل و خربق سفید زنجبیل و مر و فرفیون ست منه حب و سعوط و مدمن عاقرقرحا و انیا مفرد و مرکب سایده مفید ست و از بخورات نافعه در حال صرع عود صلیب جدوار یک ماشه در عرق بادیان سایده چکانیدن معمول ست و حلتیت جند بیدستر سوده و سکبینج مصطکی یا عسل حل کرده بکار برند یا حلتیت در ماء العسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان انیسون نیز در گرانی شبانیده صاف نموده گلقند حل کرده و جور کنند مدهوش را روز کندا و جلیلب عود هندی جند بیدستر پوست ترنج مشک سایده در عرق بادیان وجور کردن معمول اگر زندگی کشته گوش خر سبز ندیا پاره چون آن آلوده بدارند و عند الحاجت قدری از آن آب شسته در حلق مصروع ریزند باکی نیست سوده منه ست و خون خرگوش نیز همین اثر دارد و از بخورات تبخیر با انیا و عود و پوست قمه و اشنه و اظفار الطیب و تغزالیهود بهر کدام که باشد و کذا مقرتحم شریفه سایده در پارچه فتیله ساخته و با بند جامه در خون فسا اقتس کرده و دود آن پیش بینی او نمایند و تبخیر تاج خروس نیز نافع ست و جالینوس گوید که اگر موی انسان سوزند و بوی او بصاحب صرع بو دانند نفع میکند و از شمومات سداب و دواء المسک بحالت صرع و قرب حالت تجیب الفعل ست و بوییدن عاقرقرحا و جند بیدستر و حلتیت وجعده و حرمل تقه و نا و انیا سوده و صره بسته و یا تفاحه از آن ساخته در روغن یاسمین و کذا کندش سایده در صره بسته بوییانیدن بقوت عطسه آرد و کذا خردل سایده و بوییدن پیاز دو پاره کرده نیز نفع میکند و کذا شم مرزنجوش نشسته مفید و در حالت فاقه درین مرض تقیه خلط غالب بدرات خصوصا سادر زمان نقصان نور قمر نمایند و اگر چه استعمال قی در مرض صرع دماغی مضرت ست اما جمیع انواع صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی بمقیات مثل شبت سکنجبین و آب گرم با شبت و ماء العسل قی فرمایند مناسب ست ادرار بول وحجامت ساقین و مصاف سیما در ربیع کنند اگر صرع با دوار عارض شود یا کثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند و در ربیع برای استظهار دخلط غالب اخراج نمایند مگر از فصد مانعی نباشد فصد کنند چه فصد اول در ربیع و فصد ثانی از برای نفع بخشد اگر از فصد نوبت بتبرید دماغ او نرسد بعد استفراغ بحسب ماده فصد تنقیه راس نمایند و تقویت دماغ پردازند و سکون و آرام غیر مفرط مصروعین را لابد ست اما بعد تنقیه بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد ترک ساکن نماند و زیاده حرکت ندهند و آویخته نارند و اسافل بدن ساکن تحریک نیست تا مواد از اعالی بدن هبوط نماید و آنچه ماده را بانقل منحدر سازد مالش پای ست بتدریج از بالا بزیر و باید که از سینه و پشت و بخرقه درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد و بعده بتدریج طرف ساق فرود آرند و در مالش هر دو دست شدید تر از اول باشد و درین حالت سر راست بماند و بعد از مالش چند قدم بروند پس هرگاه مواد باسفل منجذب گردد و آنکه سر نشانه جائز بود و بعد تنقیه بدن مع او باسفل محاجم دراند بر جهت تسکین دماغ نیز بصرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو یا بر تارک سر و حجامت بی شرط بس سر و بین الکتفین و بر ساقین و بر دق ریشی معتدل این باب تدبیر جامع النفع ست و بعد تنقیه اسهال راحت دادن چند روز و ادخال حمام و تنزه بر بری و ایاج فیقرا و صبر با مثال آن در حمام و صبح محاجم تحت شراسیف و تسخین سر بستور مذکور باک ندارد و هر صبح اشربه ملطف رطوبات و منقی معده مثل سکنجبین عسلی ده سیر با آب گرم و دیگر با آب سرد و شربت افسنتین سکنجبین بزوری کدوسلان مصعتر و زوفا و بادیان انیسون باشد و معجون عاقرقرحا گلقند مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و بسیالیوس هر چه حاضر باشد استعمال کنند و ترنج سینه و گردن و فقرات پشت و بعد غسل شیون مغز ساق گاو یا شتر و روغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات حسین ست که تا فسیا و آرد جو را در سرکه سرشته ضماد بسازند و دوام مویینه مداومت جند بیدستر و عود صلیب مشک درین مرض نفع بلیغ میدهد و نیز عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن معمول ست و آویختن بسد و یاقوت و زمرد و لالی و عاقرقرحا و حلتیت هر واحد بر گردن مصروع بسیار مفید ست و گویند که تعلیق زمرد و شربت آن مقوت لادت مانع عروض صرع ست و آویختن بیم و پوست برحیل ضعب صرع مجرب دانسته اند و از نشستن در باد تند و بسیار گرم و بسیار سرد و مداهنات و جایگاه بلند و مجاهده کردن که مبتدی گار میتی زند معالجه ازو واره و حرج اجتناب نمایند

ذکر ادویه یونانیه مفید اقسام صرع

هرگاه بچه نعطاف را دیدند یا دقی نور قمر گیرند و سنگ را دشتگا فند اگر دو سنگ یکی مختلف اللون و دوم یک رنگ برآید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست شتر یا بچه گاو گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و تجربه شیخ الرئیس رسیده و اگر جلد مینابی خو گیرند و در عرض پشگافند شقوق بسیار در بر مصروع آویزند بنوعی که جانب شقوق بر سر بسیار گاو ری آویزند صرع تا یکسال زائل شود و بسیار بعد که هر سال تجدید آن بکنند و جمو ادرجاء که از معده کیان برنگ کبود می برآید تعلیق او بر مصروع

مزیل صرع ست و طبری گوید که چون گوشت نقل و تخلخله جلد او بر صاحب صرع آویختن نفع میکند و دیسقوریدوس گفته اگر اصابع الصفر که کامل الحجم است
آویزند بسکند آن را صرع ست و رازی گوید که شرب آن بقدر ... درم نیز دافع صرع ست و ابن ماسویه گوید اگر قطعه جلد او بسته بریسمان بر انسان بسته دارند صرع را زائل
نافع بود و نوشیدن شیر بعضی حیوانات خصوصا گوسپند با سرکه از مجربات است و همچنین سنگ مقناطیس مالیده چون بکره بنوشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سعوط آن
در آب چغندر نیز نفع دهد و گویند که سعوط او بوزن حبه با روغن بادام نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که یک مثقال از آن با
شکر متواتره خوردن مجربست و جالینوس گوید دیدم کسی که استخوان انسان بصرعی میداد خلقی کثیر از آن شفا یافت صاحب خلاصه منویسد
که اگر استخوان سر آدمی همچون سرمه سائیده هر بامداد دو درم از آن بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سودمند است و اگر احیانا عود کند هفت روز کسی که مرده باقی
آب سائیده بدهند چنانکه باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حکیمی با سکنجبین سودن بسیار نافع ست و گویند که نعل اسپ فادانیاست و تنکه سعوط کرده ست و ابن سیاک
گفته که خوردن عاقرقرحا با عسل سرشته سه ماه مریض را از صرع مجرب ست و مالقی گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط دماغ او با سرکه دافع صرع ست و کذا
دماغ خشک کرکس بقدر ... با شیرج مرزنجوش مخلوط کرده سعوط کردن و جالینوس گفته که خوردن ... با عسل نافع صرع ست هم او
گوید که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع ست و هرمس گوید که اگر از سم خر انگشتری ساخته در انگشت کنند صرع دور کند و کذا جگر کحل بریان
بقدر یک مثقال با سرکه خوردن بصرع نفع دهد و بغدادی منویسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هرگاه جگر خر بریان کرده بخورند
نافع بود و ابن نوح گوید که گوشت بریان یا مطبوخ یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمود است و رازی گوید که خوردن گوشت ... مطبوخ
بشبت ... نافع صرع ست و ابن سرافیون گوید که خوردن خربق ... مجرب ست و ساتانی ست و صاحب خلاصة التجارب
نوشته که خورانیدن ... مجربست و سویدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال ... الی روز
مزیل صرع و مجرب ست و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال از آن ... خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی
و آب عنب مجرب بلا تکلف ست و شم غالیه و کذا مشک ... و سعوط ... روغن ... با آب سداب ... روغن تخم ...
و کذا نخود سیاه مسلوق مطبوخ ... و کذا شراب ... عراقی ... و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا ... کبیر ... انسان سوخته
و کبریت احمر ... از مجربات است ... از اطبای دیگر نقل کرده که شرب ... سنگ پشت ... حمار وحشی محرق ... خرگوش ...
ماده ... و آب طبیخ نخود سیاه و تخم شاهسفرم و استخوان ... سوخته ... خون ... بول انسان ...
دسلیخه ... جگر ... ساعتی ... گرم ... حمار وحشی ... چند روز ... هر روز یک مثقال شراب
تا یکسال متواتر و همچنین دماغ او ... خون او ... شراب ... و کذا ... با عسل ... و کذا دماغ ... خشک کرده ...
هر ماه و کذا خون خشک ... و شرب ... آهن ... یا برگ ... یا ... شراب ... و کذا ... بشراب ... و کذا ... شراب کذا ... اکل ...
از طلا و نقره خالص ... ساخته در ... روز ... آن ... نوشیدن ... صاحب صرع تعلیق کردن ... و کذا ... شراب
طلا و کذا زهره سنگ پشت ... و کذا ... سوخته ... مثقال ... آب ... و کذا ...
سوده بسرکه ... و کذا دماغ آن بسرکه یا خون او بشراب یا عسل و کذا ... بعسل یا شراب ... زهره ... و کذا زهره ... و کذا ...
دماغ خرس یا زهره او ... یا زهره سنگ پشت ... یا خون ... یا زهره گرگ ... یک حبه ... یا ...
... یا بول ... خون ... روز متواتر یا روغن ... یا زهره ... آب ... یا ...
و تعلیق ... سداب مع بیخ و شاخ و برگ ... و کذا ... و کذا ... حمار وحشی ... سال و کذا ...
سنگ سیاه و کذا ... مثقال و کذا ... و کذا ... و کذا ...

وقلب خطاف ودر جلد ابل پیچیده وکذا جگر گوش اسپ در جلد بغل کرده وکذا حجر القمر وکذا زبد البحر وخاتم جاذر العین حمار وحشی یا زرجد یا دهنج وغذا بلسان الحمل مسلوق مطیب نیست یا زیره غین با دام مرات کثیره یا چقندر مسلوق مطیب بخردل یا پایان خواری شراب الفض

ذکر ادویه هندیه نافع انواع صرع

سعوط حنظل نیل با آب سائیده وکذا بول نیل وکذا رتن جوت سائیده وکذا فلفل گرد در زهره گوسفند پر کرده در سایه خشک نموده سائیده بقدر دو برنج نفوخ کردن وکذا اریثه مع پوست وتخم سائیده ناس گرفتن وکذا آویختن جوز بوا در یا حلقه سیت در گلوی صاحب صرع باخاصیت نافع واستخوان سر سرگین گرگ با خود داشتن وخاکی که خوک ان بول کند زر خود داشتن نیز باخاصیت دافع صرع است وپوشیدن انگشتری سم خر بروز شنبه در انگشت دست چپ وکذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته وسعوط برگ جیت یعنی اروسن نیز مجرب است وکذا نفوخ مغز تخم مهوه نیم عدد فلفل سیاه دو ونیم عدد باریک سوده مجرب واگر تیز برگ سهری در کف پا بسیار مالند وفلفل سوده بران پاشند وبرگ اگ بران بندند تا چهل روز متواتر ودرین مدت پای نشویند مجرب نوشته وگویند که هزار پایه که بهندی کنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده بسوزند وازان سعوط نمایند کرم از دماغ خواهد افتاد وشفا خواهد شد شیخ میفرماید که از اسباب محرکه صرع انتقال بسوی هوای غیر مستقیم است چنانکه از اسباب مانع صرع انتقال بسوی هوای معین ایله آست وکل حرارت مفرط شمسی یا ناری وجمله برودت وجماع بسیار وکثرت باران وباد شمالی وجنوبی اما شمال بلاد شمالی بسبب حقن مواد ومنع تحلل ورواج جنوبی بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط وتحلل دماغ وترقیق وتشویر آن ودر زمستان بسیار هیجان میکند چنانکه در شمال وخریف بسبب فساد اخلاط وبلاد شمالی کم اند لیکن قاتل بود بسبب آنکه اگر بسبب قوت قوی شود عارض شدی ورایحه طیبه وغیر طیبه گاهی تحریک آن کند وحرکت دویدن حرکات سریع ودوار مثل دولاب بر بالا و از بلندی به پستی نگریستن بسیار نشستن در حمام واستحمام قبل از هضم وریختن آب گرم بر سر وتناول چیزهای مولد خون بخاری وسوداوی مثل شراب کدر وکنه نیز مضر بود چنانچه از شراب نوصاف نمود در رقیق نباشد وصرف تا کی در دماغ دیر نفس خاصه تحلیل ملا کند وانست وعدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه بکشک جو مخلوط سازند وباقلا ایضا وثوم وبنابر امتلای سر از بخار وپیاز کدلک بنابر آنکه جوهر او مستحیل برطوبت ردی میگردد وشیر ایضا وحلویات وکثرت دسومت در طعام وتمامی مغلظات ونفاخ وقیاس ودر بار ودگل حریف حاد وهیضه نیز از محرکات صرع بود بسبب تحریک اخلاط وتحریک آن وتخمه وسوء هضم وسهر والام نفسانی قوی از غم وغضب وخوف وانفعالات سینه قریه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد وبوق وتوپ وتفنگ وکوفتن طبل وآواز تیز واصوات صار مثل صوت جلاجل وآواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد وهمچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده ونور چشمه آفتاب از ملاست حرکات متحرکه مثل حرکات باد تند وگاهی صرع از ریاضت بر امتلاء از جماع هیجان میکند ایضا شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین این است که اندیشه محموده کآنرا طیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند واز امتلاء وسوء هضم حذر کنند واین چنان باشد که بیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند کسی که عادت داد بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد به سه حصه کنند ویک حصه صبح ودو حصه آن شب بخورد وبعد از ریاضت لطیف کثرت شراب نکنند که آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند واگر از استعمال آن چاره نباشد اندکی از شراب که مروق مایل بعفوصت بخورند ومضرترین اشیا ایشان شرب عقیب استحمام است ایضا مری شدید بلکه واجب است که سر از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند ودر حمام زیاده نشینند مصروع از جمیع لحوم غلیظه وقوی الغذا وهم انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چارپایان بزرگ اجتناب نمایند وبر لحوم خفیفه مثل گوشت جوزه مرغ ودراج وتیهو وکنجشک اهلی وکبک وتذرو وتسفنین وجدی وغزال زمانی اقتصار ورزند گویند که لحم خنزیر وحشی آنرا صحت سود مند است وگوشت بز را بنابر تجفیف وقلت رطوبت برای ایشان ستوده اند چنانکه حلویات ودسومات ومانند آن بهر آنها مکروه دانسته اند واز بقول اجتناب کنند حتی که از قطف وبقله یمانی چه جای غیر آنها وخصوصا کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصیت است واگر ناگزیر باشد بشاهتره وکاسنی استعمال کنند وورق کاهو بنابر تغلیظ ابخره وحس حمیت داده اند ومن بهتر میدانم وهمچنین رخصت کشنیز برای منع بخار از سر داده اند ومن آنرا مکروه میدارم که مسکن آن را بیشتر از انشاید الا در صفراوی وموی واما چقندر در آب نخته زیت ومری ومانند آن اصلاح داده اگر بیش از طعام برای تلیین طبع بخورند جایز است وشیدن بوی سداب از جمله بقول نافع بود وچون اندک تنبت سداب طعام ایشان اندر نافع باشد باید که از جمیع فواکه رطب وغلیته اجتناب کنند

و اما حقن و ابعس بطعام مقدم قلیلی برای تشدید فم معده و امداد تقد لتولید طبیعت در صرع بخاری بسند احب است که بجمیع انقدیة قلیله بجا ریشل شلغم و ترب
و کرنب کنند و نظر و بادنجان و بیضه از جمله اشیای مولده مستجز احتراز نماید و خردل این جمله است که ایشان را باید امید به تبخیر و امالت فضول بسوی اسافل و ترک
او و بیجا بسوی آن مع تقریح او دماغ را بجراحت نمود و از سکر و مهب باد و امتلاء بپرهیزد و از استعمال آب گرم بالای سر ابرار خاصه آن آب سرد را بتحذیر و ضرر آن ایمن
اجتناب کنند و اگر صرع بامتلا از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند باید که از افراط مسبب شلغم و غدد و مخرو تپیر کنند و اما امتلاء شراب
سیما مصر است و اما اکل از آن تسبیط نفس و تقریت روح و ترک آن کنند و استکثار آب نکنند و استکثار از آب ضرر ترین اشیاست و قیلوله کثیر و بالجمله نوم بسیار
خصوصاً با امتلاء بسیار مضر بود و افراط تحوان بیرون ضعف و محلل روح است و مذاکثر دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب مجرکه
صرع است که مذکور شد و بعد استفراغ و تنقیه بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طرق آن سابق مسطور شد الشیخ الرئیس میگوید که تعلیق فلوانیا مشقه
مسبع صرع تجربه کرده ام و باشد که این خاصیت بوی رطب مخصوص بوده و از دیگر دوام باید نوشید فاریقون و بسبالیوس و اسقولوقندریون وفنا و مندحر با
وفلاو انیاست و به وقت آب بخورند و اشتیاق نموده که هر روز بقدر بندقه از تیادر یطوس با صبح و وقت خواب بخورند و این از جمله است که برای عالی شفا یافته
و بعضی برای ایشان اتجاب نموده که بدالبحر بر روز نه بار وجه بخاصیتی که ندیست وایضاً خنثی که آن بیخ اشراس است بخورند و آنچه ایشان را نافع بود و مطلقاً
باید جهت نگیرند و بعسل و ندیک که در آن سرکه باشد و از آن ندیشد در سر کم بسته بجو تا آنکه و در آن چیل روز بگذارند و آفتاب سبع و اسد قبل طلوع ستاره شعرایمانی است بیع
است و دیگر اسم عرض بجنوب اختلاف مدار مهیج آنکه مدت بگردانند تا وصول حرارت باجزای او یکسان باشد پس بگیرند بعسل که مثل طوخ شهی شود
استعمال و بعد از عصاره کاو گیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه از آن بخورند و اگر جلد مطلوب باشد سقیل باره کرده در آب سرکه جوشانند و صاف کرده با تحمیل
مسلی ساز ند و از ادویه جیده برای ایشان است که گیرند سسالیوس و عود الصلیب هر یک سه مثقال و راوند چینی فلاوانیا هر یک یک مثقال جند بیدستر و ترمس
اشقیل مسحوق واحد یک مثقال بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز یک درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مریض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او
ملایم لطیف بغایت تمام بود مثل انتقال انسان از سن طفلی بسن شباب است و منفعت برای مصروع دارد و گاه صرع بعین التوای عضو یا تشنج او عارض شود
بمالش و دهن مناسب و آب نیمگرم و غمز قوی آن ازاله کنند و سیجی گوید باید که جمیع انواع صرع را هنگامیکه صعود بخار بسوی سر را احساس کنند شد آن کنند مثل سداب پا لیکن ند
و کرفس و خردل با قلاده تنبیط جذب کنند و باید که زنان محکم الصمت حبال اختیار که آرد او از خوب سالیده و در تنور پخته شد خمیر او اندک کشیز خشک داخل کرده باشد بخورند
و از بقول کاسنی و پودینه و حیقند و از طیور شفتین و عصافیر قنابر و دراج و از چهارپایان لحم جدی غزال برای مصروع نیکوست و در طبخ انیسون و دارصینی و کرویا داخل
کنند و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال کنند و اگر چه اینها الطف اند سر را ممتلی می نمایند و از ماهی تازه و البان و نواکه رطبه و شراب استحمام خاصه بعد طعام اجتناب
و اما حمام قبل از طعام کثیر الضرر نیست اگر رنجتگان در هوای سرد بیرون نیایند و عقب او بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت است و تحصین معنع
ترفهای خشک محصن در میستان سکنجبین عنصلی و در تابستان شربت افسنتین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوار است که احتراز کنند از جمیع اطعمه غلیظ
و سوداوی مثل لحم بقر و بیض چرنان خنافس و برانس و بعطات و موکنات و ناطرو نان خطی و امداد آن و جمیع فواکه رطب مثل سیب و آلو و خربزه اجتناب نمایند و باقلا و ماش
و عدس و سداب و غیره که مذکور شد پیشتر گذشت که این همه امتلاء سر را بجا سودی میکند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شم روایح بد بوش خارج و سکنجبین
و جند بیدستر و کبریت نظرانی مانند آن که مصروع و شور بلاد مقدم تدبیر توبت او میکنند جذب نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فلاوانیا و سناکشت آبی است
و فندا دمان که صمت از در تبخیر و نمک نصع محکم باشد و اگر آرد او آب مطبوخ کشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعد بسوی دماغ میکنند و تحوش را
لحوم طیور لطیفه مثل بچه مرغ و دراج و تیهو و ماهی بعضی رضراضی مملح و کبر مخلل و چقندر مطیب بسرکه و مری و زیت و کرویا و سرکه عنصلی خاصه سرکه عنصلی باشد و نان مطلوب اجتراز
که بکمتر ورنو باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بطم بخورند و امتصاص شکر و تناول شکر طبرزد و فانید شکری و جوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت قدم مثل سیر رکوب
اسپ و تحریک میدان و لعب بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل الهوا استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک جید کنند و ضماد طول کشت

نمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا بو ایند پس اگر عطسه کند امید صحت دارند جرجانی را ایلاقی و غیر آن منع بیند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک گردون و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و نقش و خوردن سیرنیهای سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبه و هرچه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر بادر نجبویه اندکی و کشنیز در طعام او بیفزایند سود دارد و دیگر چقندر و بیر و آب کامه و غیره و ترشی چون شل اچار و سبا زند و بیش از طعام بخورند طبع را نرم کنند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دار چینی اخلاط را از دماغ فرو دارد و دانگها و دار و بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کبریت و شاخ بز سوخته و حلوه و بادروز نیان دارد و اگر گوشت بر بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و ناگاه خبری شنود که ازان غمگین شود و باتر سد و صرع افتد و از سبب جنوه و بیضه مرغ و جرجیر و بادروج بدید آمدن مع است یا ختن و خواندن بسیار خصوصا دراز ماند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق در صرع نمایند مطلقا و بعده فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا بعلاج او نمایند پس تنقیه بدن و دماغ کنند اگر آن اصل باشد و یا مده مطلقا و از جمیع مبخرات و غلیظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و لعوق و به و هند حداد مست و تریاق الذهب مرکنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم رست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات محمد یه من است اسطوخودوس کشنیز مشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خرگوش زهره آن دو مرارة گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زعفران عنبر مشک هر واحد نیم درم و شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی ازان یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب مویز و در خواص آمده که فلوانیا و سداب و دماغ هدهد و ورم موش و بندق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کنند و از خواص مکتومه است که هرگاه ماه و آفتاب به برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره خالص هر واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن لوا را باشد و بر سر او شخصی که در دست او مار بود نقش کنند حامل آن را صلاحی حاصل کند و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش قسیط و جند بیدستر محلول در شراب است در باطن بینی او بپر لطوخ سازند و طبیخ سداب و اجلقیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بخربق و مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع از هر خلطی که باشد اگر غلبه خون یافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفال بین یکبار بگشایند بحسب حاجت خون بگیرند خصوصا وقت ربیع و بعد چند روز رگ پیشانی بگشایند و در هفته برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصا اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد بکرر می افتد بعدیک هفته بالجمله بعد از فصد یک هفته راحت داده اسهال بمسهلات و حقنه قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت خراج خون افتد فصد صافن یا حجامت بر ساق کنند و حجامت موخر سر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورند همواره تا حصول صحت ازین استفراغ یک هفته آسایش دهند بعد ازین غراغر و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون تنقیه تا بعد بشتابند آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد ازان تدابیر تعدیل مزاج دماغ و مقویات سخته از ضمده و غذا مانند آن نمایند و سداب بویانند و واجب است که مسخنات و معدلات مزاج دفعة بدل نمایند بلکه بتدریج استعمال کنند اگر ازین صرع برود اعمال بید باید رحمت دهند بقول شیخ در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی دواء انیسون بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر و کذا جند بیدستر و مرزنجوش روغن و کذا اسطوخودوس و تخم کرفس مساوی آب و عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر و کذا حب الحدید و روغن سوسن یا روغن یاسمین و مرزنجوش و حب منقرات و دیگر مسهلات که در علاج صرع اطرافی خواهند آمد بیشتر مفید بود و تدابیر بجوار مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و دماغ دواء اسحق اند و بعد طعام سیاه بین مقوی دماغ را نیز بخار که در ابتدا عود صلیب بیاشد هم مفید و بسیار مفید است مانند جوارش مصطکی و گل سرخ و معجون اسطوخودوس و اشیاء و عود صلیب که قرابادین مسطور

علاج صرع دماغی بلغمی

اول انضج ماده بمنضج بلغم نموده مسهل آن بعد ایارج کرات تنقیه نمایند و بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان اسطوخودوس مساوی شان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سیسالیوس چهار ماشه عود صلیب یکماشه گلقند عسلی چهار توله منضج ماده انیسون تخمین بدیهی بر یک ششش ماشه مساوی شان

یکسره ارتفاع بخورد و ... تریاق ستش تولد از بیسن بعد لیکن در فوریت باشد که ضرورت و گاهی جالینوس صرع را هم بحب الفرفیون منفعت دهد و حب استیا دهند
دو سه نکند ... ایارج ... بر ... تنقیه باعث ... در حبوبات و ... تقی استعمال ... آنکه سعتر و عاقرقرحا و
ستند ... آب ... ضماد کرده ... کسند ... دیگر ... سقی ... حوالی ... کندش ... نادانسته ... اگر که اسطوخودوس ... مسهل ...
کسند تنقیه تام ... ایارج تمام ... تجربه ... نمیر ... صاف کرده سعوط کردن نیز مفید اسطوخودوس ...
دار چینی مساوی ... و عود صلیب کسدش مساوی ... کردن نیز ... ماقرقرحا و حاشا ... بسیار مفید است ... دارچینی ... مشک
خردل سپید و فلفل سپید ... نافع و فلفل و جندبیدستر ... سوده ... تقوع کردن نیز ... مسهل ... خرمهره ... خشک کرده
نیم ... ستعمال کلی بعد **بالجمله** بعد تنقیه ... تعدیل مزاج ... معجون سیساليوس ... عسلی و تریاق اربعه و حب ... جند و حب ... ایارج
اسطوخودوس ... ادویت ... زبیب ... معجون ... ابن ماسویه ... معجون اطبای گیلان ... معجون عود صلیب استعمال نمایند ...
سوده با ... بالایش ... جالینوس ... ادیان ... السوس ... گفته ... اسطوخودوس ... است ...
نوشیدن ... سده ... نافع ... صرع ... الطیف ... اسطوخودوس ... مجرب است جندبیدستر ... یک ... تخم ... فلفل ...
اسطوخودوس ... ایارج سیساليوس ... یک ... کوفته بیخته با یک ... شربت اسطوخودوس ... شربت ... صرع ...
محتوی ... فلفل ... جند ... مساوی کوفته بیخته ... روغن ... اندک ...
و باقی ... طلا کنند ... حب ... سنگ ... عود صلیب ... فلفل سفید چهار درم جندبیدستر ... فلفل ...
صرع ... بقول صاحب ... تنقیه ... آب ... ابدال ... مرچ سیاه کبابه چینی ... عاقرقرحا ...
سه ... مساوی کوفته بیخته ... آب برگ ... حب ... ریحان ... شاسند ... مرق ...
و کدام ... اطریفل اسطوخودوس اطریفل ... المسک ... حب ... معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ... تریاق اربعه
و اسود ... ایارج ... نافع ... مرزنجوش ... بابونه ... اکلیل الملک ... اسطوخودوس ... عود صلیب ... نمایند
... صحیح ... معتدل ... اعلی ... الشاه ... کنند ...
تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و گنجشک و دیگر حیوان ... قلیل الرطوبت ... خشک ساز ... اندیشه
احتراز کنند ... آب ماء العسل ... عرق ... لحم ... عود صلیب ...

اقوال حذاق صاحب ... تحقیق ... لطیف ... حب ... الثعلب ... گاو زبان ... السوس اسطوخودوس سیساليوس ...
... مثقال عود صلیب نیم مثقال ... صاف نموده ... هر یک ... مثقال ... کرده صاف نموده ... مقدار ... حسب ... قوت ...
و ... ایارج فیقرا و ... سیساليوس ... بدن ... تنقیه دماغ ... معجون ... سیساليوس
با سکنجبین عنصلی ... مدلیت کنند ... عاقرقرحا ... سوده عسل ... یک مثقال ... اسطوخودوس ... باشد ...
... حجامت ... تریاق ... معجون ... ایام ... مناسب است ...
اسطوخودوس ... یاقوت ... قرص ... کوفته ... عسل ... باشند ...
تریتی یک مثقال اگر در این ایام حرارتی عارض شود سکنجبین ... مشغول ... یاقوت یک مثقال است ...
صاحب کامل ... در این وقت ... تنقیه خلط ... معجون ... **سویدی** گوید که ... سیساليوس
و اسطوخودوس ... و آب ... برگ ... کابلی ... ارمنی ... سیاه ... برگ ...

و روغن گل و قسط یا روغن بابونه و جاوشیر و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا اغاریقون تنها و سکنجبین عنصلی و سه اسطوخودوس ازان سجلات کذا انطاکی
یک اوقیه بشراب نامی روزه و کذا طبیخ پنج ورق گاوزبان بشراب کذا برگ و یک مثقال حسن نامی روزه و کذا سکنجبین تنها و یا مع بلغم ... و کذا تریاق ... و کذا مغز تخم ... روز
یک مثقال تنها با شراب و کذا اکرم سیاه هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب کذا افلوبکرم سودا و اول طلوع آن سوده و کذا سرکه عنصل و سکنجبین آن بعسل و شتری گل
یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال کذا افاوانیا و تخم او نیم دانگ با آب یا دو درم ازان ساییده بگلقند عسلی سرشته و کذا قوقا مافه درم و کذا الاوون ... و کذا سکنجبین عنصلی
و کذا تخم حنظل فاو یا آب آن بعسل یا نقلا و مطبوخ و کذا تریاق فاروق طبیخ صعتر و تا نخواه و زیره و کذا زراوند مدحرج با آب سرد و کذا عرق سفید یک نیم درم با سوسن نیم درم
و سقمونیا سدس درم و کذا پنج افحوان مثقال هر روز طبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم شراب ... بست و پنج روز متوالی و کذا اقاقیا دو درم و کذا اقاقیا
سکنجبین کذا افنطوریون دقیق تنها با اسطوخودوس کذا برگ قسطرن با آب گرم یا بشراب بست دیگر روز و کذا شوطیج ورد ربا و حنظیا یا تخم با سوچ و شق یک مثقال
و قسط و سنبیو با بلیله کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا ایلک ... درم و کذا زوفا با سکنجبین عسلی و کذا تخم ... آب و کذا ریوند ... دو درم هر روز تا مدت
بست و پنج روز متواتر و کذا خولنجان دو درم و اثم و کذا دارچینی با آب و کذا حب ... سه من دو رطل شراب که جوشانیده تا ربع بماند هر روز دو درم ازان نوشیدن
مجیب است و کذا روغن جو ... آب سه مرزنجوش کذا حب ... دو درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم ازان نوشیدن و کذا ...
بلع کردن و یا تنها و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل با سیسالیوس یا تک ...
و سعوط آب سداب یا حلتیت با آب مرزنجوش یا آب سلق و یا قاقله کبار و یا کبریت بقدر حبه شیر دختر یا روغن بادام یا روغن سداب و یا آب شاه ترک یعنی بر نوع ...
سوده بمشک آمیخته سه حبه یا نیم ... یا آب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک زعفران و آب سداب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب برنج
و روغن حب ... و صلیب ابوسهل گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیه بدن بحب قوقایا و حب اغاریقون کنند و این حب نیز نافع ست شحم حنظل اسطوخودوس جند بیدستر
هر واحد یکجزو ایارج فیقرا چهار جزو غاریقون دو جزو تربد پنج جزو و منفعت شیاد یطوس عظیم ست چون در کیسه ریت آن نیم درم افتیمون ... دو دانگ شحم حنظل آمیز ند
و همچنین ایارج جالینوس سه درم و لوغاذیا ایچون مطبوخ بلیله سیاه و افتیمون بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال ... سهله
غرغره بچیزی مقطع و منقی ... انطاکی ... ایارج فیقرا در سرکه عنصل حل کرده و همچنین ... عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و هر اندک
مدتی استعمال کنند این طور که طعام ... بخورند تا ... و شراب ... شوند و ترب کردن ... باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر لطیف
و ماء جبن منقی مبدل مزاج ... و ... ایارج ... معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون ... و نسخه آن همان دوای قرص ... ست که در علاج کلی
در قول شیخ گذشت لیکن ... حب ... چهار مثقال ... و فاوانیا سه مثقال و جند بیدستر دو مثقال ست باقی بدستور ... سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا
عظیم المنفعت ست چون تنها سوده بعسل آمیخته بدهند اندک مدت یک ملعقه ازان با آب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس ...
... غاریقون پنج جزو قردمانا حلتیت خوشبو زراوند مدحرج هر واحد دو جزو نیم بعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و تریاق اربعه و تبدیل مزاج او بسیار نافع ست
چون در ایام زمستان و خریف ... و دوای خشک و سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند ... خشکی
عاقرقرحا هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو ... بعسل قوام نموده ادویه بدان بسرشند **بوعلی** مینویسد که در صرع بلغمی
افضل چیزی که بدان استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس ست استعمال هر روز بقدر نیم درم ... نیم درم ... عظیم النفع ست و اگر با بلغم امتلای خون یا
... مطرقی ... علاج کلی صرع دماغی ... شد ... همچنین تنقیه ماده از تربد و غاریقون اسطوخودوس ایارج روفس خاصه نافع ست **قرشی** و سدید و حکیم
مینویسد که بعد نضج تام و تنقیح مجاری و مسالک مثل ... اسطوخودوس ... تنقیه بدن ... دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا
کنند و ... شحم حنظل سقمونیا نمک هندی ... هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم بلیله کابلی ... ایارج فیقرا ...
... اگر قوت ... باشد و یا این معجون ... بلیله کابلی ... بلیله و آمله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب ... درم

ماءالقرطم حاسنده بر کوهلت بیت باموزینتی که علل پسر شند شربتی یک درم وا اطریفل صغیر نیم درم مقوی ایارج فیقرا دو درم خوردن غاریقون سه درم واحد یک درم شقل از رق
وکثیرا بر رلعد بیع درم سکنجبین نیم درم خوابانیده هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند شربت سکنجبین عنصلی است گویند که آن عنصل و زنشانی کهنه شربت اسطوخودوس
منقی دماغ ومقوی آنست آین معجون ثیاسالیوس مسهل مجرب النفع است چون هر روز یک مثقال بخورند وبعد آن لعنصیل بگیرند الیه منوشته ثیاسالیوس مثقال
حب لواند اده سه جرح فاراقیا قلقیت طیب حب البلسان هر واحد دو مثقال جندبیدستر قرص التمیس هر واحد یک مثقال عسل کف گرفته بسرشند اگر بعد این
سکنجبین عنصلی نوشند البته نافع بود وگاه بعد تنقیه احتیاج به تقیه نفس دماغ از فضول باقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می افتد این سعوط صحیح است
تکبیر تبق جندبیدستر ربع درم و شراب چقندر حل کرده استعمال کنند واین سعوط قوی تر از آنست صبر عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد ربع درم ماءالعسل استعمال نماید
وواجبست که عقب سعوطات روغن گل نیم گرم در بینی چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نکنند وگاه بعد تنقیه حاجت به تبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون
یا شرودیطوس و تشمیم بمثل سداب مشک عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود ماءالجبن وغیره واشیای حاره که سابق مذکور شد بهتر است حکیم کامل گوید اگر
خلط بلغمی غالب باشد باید که تنقیه بدن با استعمال قی باید نمود که قطع و تلطیف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی آوردن کسی که در آن ترتب تبت دیده
جوشانیده باشد یا سکنجبین عسلی وتعمل از پس بعد از آن حب مخیقون دحب الیروع بعد ایارج لوغاذیا یا مطبوخ ثیاسالیوس یا اسطوخودوس یا شیا
بدهند وغرغره ایارج فیقرا با اندک نوشادر و خردل و سکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضاً این معجون که از قبیل ایارجات و در بعض کتب مجرب النفع است بدهند نسخه
جمانست که مدار آن قرص اسقیل است و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال از آن با سکنجبین عنصلی نه درم بدهند و اگر ده هر هفته ماءالقرطم
بدهند طوری که قول صاحب خلاصه سعوط متعدد آهاء باید و این بنابر آن صرع ست حب جمست ونافل مقید تربد و قرفیون و خربق سیاه همه مساوی حب قرص بوده
بعد یک درم گرفته حنظل کاوید شحم او درو کرده پر نمایند و به آب گوندهیج پر کرده به تنوری خاکستر گرم باشد که شبانه روز بدارند و صبح یا پنجه یا یک حب امساک کرده بشوید
واگر مرض عود کند از ایجابات تقره کنند ایارجات که مثل لوغاذیا و ایارج روفس بدهند ایضاً این باب تریاق شرودیطوس تریاق کبیر نافعست گوگل با این هر دو حقنه
حاجت بدهند ایضاً صاحب این مرض ایارج ابدر بدهند غاریقون یک مثقال سداو صد جرح پنج قیراط ثیاسالیوس نیم مثقال همه اسوده شکر طبرزد برابر آنها سه تا دو
نیم گرم بخورند که ملیم محدث این مرض با اسهال ارواح ابن هبة الله گوید که اگر خلط حامل صرع بارد باشد اسهال به حب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نماید سکنجبین عسلی
بنوشانند و سکنجبین نجیر باشند و غذا نخود آب دهند اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبت کثیر الحرکت مثل عصافیر و دراج و قالیت شنفرین دهند
و به حرکت معتدل امر نمایند و شراب ریحانی نوشانند تقلیل غذا کنند و نشوق جاوشیر و کندش و مشک عمل کنند از قول ابن وداعد که بار ده خوب نماید صرع
مرزنجوش و پودینه و صعتر بیسر بسرشته معقاوانیا نشوق کنند و گردن ادویه جرجانی بالاطلاق مینویسند که استفراغ بحب مخیقون باید کرد و اگر تقیه مقصود بود یک
ایارج فیقرا بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یک درم خورند هم صواب باشد و این حب ماتیقون مرصع دماغی تا فضول چیزیست ایارج فیقرا غاریقون هر یک درم
شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک دانگی و نیم حب سازند و حب سنو حب بسازند و این یک شربت ست ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع
باشد واز معاجین که بامثرو دیطوس معجون هرمس سود دارد و دعا بن سرافیون میگوید دو دانگ شحم حنظل یک شربت شرودیطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افتیمون نیز افزایند
صواب باشد ابن الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن به حب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حب قوقایا کنند و هر صبح جلاب بنا داران اسوله بلبه بعد هر یک درم
و گلقند وه درم نوشانند و غذا نخود آب به شیر و مغز قرطم و اندکی دارچینی دهند و بعد طلوع فضیح وتار و روه تقیه بدن این حب بکنند ایارج فیقرا یک درم تربد صبر سقوطری
هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کتیرا و مصطکی هر یک دانگی کوفته بیخته به آب بادیان سرشته حبها سازند
و با معجون تا یا حب مخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا نخود آب گوشت دراج و ماکیان و تیهو با دارچینی اقتصار نمایند و جندبیدستر بشکنجبین
حل کرده سعوط کنند و تعدیل مزاج بتریاق اربعه نمایند و بعاده تناول شرودیطوس این معجون ثیاسالیوس کنند و نسخهٔ آن در قول ابوسهل گذشت لیکن بعد تنقیه
سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل است شربت یک مثقال خجندی مینویسد که هر صباح جلاب بنادر تجربه بادیان و ثیاسالیوس هر یک درم و گلقند پانزده درم

نیز تناول غذا از مزوره نخود و کبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج حب ایارج تنقیه کنند و یا این حب و نسخه این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن دریتجا
وزن ایارج یک مثقال و تربد و روغن بادام چرب کرده و یکدرم صبر مثقال و کتیرا دو دانگ نمک نیم درم افتیمون یکدرم ست و این حب برای آن مناسب ست بسفایج
اکلیل الملک هر یک پنج درم شبت یک مشت بادیان تخم سداب هر یک دو درم بورق تربد سفید هر یک سه درم شکر یازده درم روغن کنجد پنج درم حسب رسم مرتب کرده بعمل
ارند معجون سیالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر قوی صرع خصوصاً بلغمی را نافعست و یا سیالیوس عاقرقرحا حلتیت زراوند دحرج هر واحد یکدرم
کوفته بیخته بسه چندان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال بعضی [illegible] اخترالیس ست دو درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که طبیخ زوفا برای اکثر
ودایان خلقتی کثیر ازین حالت صحت یافته زیرا که تقطیع خلط غلیظ میکند و اخلاط لطیفه که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و مدرانی سه قوت ست که بدان تنقیه رطوبات
میکند کلی تنقیه و جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند اگر تابستان باشد شربت افسنتین سکنجبین عنصلی دهند چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد
اسهال متواتر کنند بقوقایا و اصطمیقون و افضل از آن این حب ست و نسخه او همانست که در قول ابو سهل گذشت لیکن پنجا وزن غاریقون شش درم و تربد هفت درم
شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان نیست که در یک شربت مشرو دیطوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که این خلقتی بسیار تعافی یافته
واگر فایده کند ایارج جالینوس لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ زوفا خردل عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مری خلی کنند و قوی تر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی دو درم
خردل سوده و بیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده تنقیه یابد و غذا دراج و حجل و تیهو و قلایا و طبیخات بلحم میش جوان دهند و اگر سود و مضرت نکند
شود و فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عنصلی و شربت افسنتین ست و ابن سرافیون ذکر کرده که این معجون صرع زائل میشود سیالیوس حب الغار
هر یک سه درم زراوند دحرج فاوانیا هر یک شش درم جند بیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یکدرم همه را در سرکه خمر لت کرده بعسل کف گرفته یا سکنجبین
عنصلی بسرشند و ثابت گفته که تدبیر صرع آنست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه و تریاق اربعه ست هر روز یک مثقال بخورند و مداومت
شرب سکنجبین عنصلی کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند و اسطوخودوس هر یک سه درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل [illegible] مثقال و
عسل انداخته بقوام آرند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافعست و ذکی بن زین گوید که صرع بیخشود و در قول در علاجش فصول ست
بعده گفته که این داء صرع را نافع میکند بگیرند حرمل صد درم بول نرگاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند اصل و مج
هر یک پنجاه درم بگیرند جاوشیر صد درم بول نرگاو سرخ یک شبانه روز تر کنند پس دست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب
چهل روز بدارند و هر روز حرکت دهند بمرتبه و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم با آب نیم گرم تا ده هفته بخورند و اهرن گوید که صاحب صرع را این شیافه
نافعست تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم نمک سنگی هر یک پنج درم کوفته بعسل شیافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و تعادل داغ نهند طبری
میگوید که اگر صرع از اجتماع فصول در جمیع بدن بود داغ خصوصاً پس ملال باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین مالیدن قدمین و تضمید آنها با این ضماد ست
خردل سیاه پنجاه درم عسل غیر بریان صد درم مویزکوهی پنجاه درم همه را با یک سوده بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان فصد قیفال و اکحل کنند
پس از ان بعضای مذکوره دوام [illegible] سر تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی سازج هندی هر واحد یکدرم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته
سه درم بدهند و یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن بعسل سازند و بکنند شونیز صبر و شونیز سوده عطسه آور [illegible] تلطیف
تدبیر او بسیار کنند و این نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب بخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یکدرم جاوشیر [illegible]
نرد و ای خشک غاریقون هر یک [illegible] درم همه را کوفته بیخته با این سرکه بسرشند بگیرند سرکه کهنه صد درم و یکدرم کندش یکدرم لیان کوفته در آن انداخته بجوشانند تا [illegible]
بماند صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعد پرهیز تام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن آن صحت می بخشد این علت [illegible]
کسی که سن او از چهل تجاوز کند ازان بهی نمیشود مگر در ندرت و [illegible] روفس ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا مسهل عظیم مشروب تباه و آن بهم رسید بعده [illegible]
آن جنس برسام حار مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوادر علاج صرع تعلیق [illegible] دیار گردن مصروع ست [illegible]

و اگر دماغ که غرغره [illegible] گاه از ماده [illegible] شراب [illegible] کنند صرع [illegible] کنند با [illegible] اسهال خارج شود [illegible] شروع [illegible] شربت [illegible]
[illegible] تریاق [illegible] تبدیل [illegible] صبر [illegible] سیاه [illegible] چندان [illegible] که [illegible] آب [illegible] کرده شکر [illegible] شربت [illegible]
[illegible] که صرع [illegible] کنند [illegible] گیلانی [illegible] که حکما اسهال تنقیه دماغ این [illegible] تا [illegible] اندازه [illegible] حکیم
[illegible] اسطوخودوس [illegible] آب [illegible] شربت [illegible] کتابت [illegible] کرده بجوشانند [illegible] هلیله کابلی [illegible]
[illegible] اسطوخودوس [illegible] افتیمون [illegible] هلیله [illegible] بسفایج [illegible] بجوشانند [illegible] بجوشانند [illegible]
پس [illegible] ساعت [illegible] خورده بنوشند [illegible] حنظل [illegible] غاریقون [illegible] ایارج فیقرا [illegible] خربق سیاه [illegible]
[illegible] ثلث [illegible] باید که [illegible] تلطیف [illegible] بجوشانند سکنجبین عسلی [illegible] عسلی [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] مالک [illegible] کنند [illegible] کنند [illegible] تریاق [illegible]
گذشت [illegible] کنند [illegible] عسل [illegible] تریاق الافاعی [illegible]
استعمال [illegible] تریاق [illegible] سکنجبین عنصلی [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] جالی [illegible] تنقیه بدن کرده [illegible] فصد تنقیه [illegible] غرغره کنند [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] گذشت [illegible] قول [illegible] اسطوخودوس [illegible] کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد [illegible] سوداویست تنقیه [illegible] سهل سوداوی [illegible] دهند و بقول حکیم علی شریف [illegible]
[illegible] افتیمون بسفایج [illegible] دهند و بقول شیخ [illegible] خربق [illegible] حجر ارمنی و اسطوخودوس [illegible]
[illegible] و بقول قرشی [illegible] ایارج فیقرا [illegible] حجر ارمنی [illegible] بسفایج و اسطوخودوس افتیمون [illegible] حجر ارمنی
[illegible] ایارج فیقرا [illegible] حب [illegible] حنظل [illegible] کرده [illegible] استعمال کنند
نیز [illegible] سوداویست و مسیحی گوید [illegible] سوداوی تنقیه بدن [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] هلیله کابلی [illegible] اسطوخودوس [illegible] ایارج فیقرا [illegible] کنند حب [illegible]
حکیم اکمل خان [illegible] اسطوخودوس [illegible] سوداویست نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر [illegible] کثرت یابد فصد [illegible] کنند [illegible]
گذشت خون [illegible] و بعد فصد [illegible] آسایش [illegible] مطبوخ افتیمون استعمال [illegible] بجهت [illegible] دهند گلاب صندل [illegible] سکنجبین سیاه
[illegible] بجوشانند و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حسب نسخه کامل الصناعه که در صرع [illegible] دهند [illegible] عاقرقرحا [illegible] خردل [illegible]
[illegible] غرغره کنند بالجمله بعد تنقیه [illegible] المسک [illegible] مفرح [illegible] دیگر معاجین [illegible] معجون نجاح معجون مجرب نجم الدین [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] شربت [illegible] تریاق [illegible] استعمال [illegible] غذای گرم لطیف [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] کنند [illegible] گوشت [illegible] مرغ [illegible] گوشت [illegible] کاسنی [illegible]
[illegible] ریاضت معتدل کنند و تقویت [illegible] مشمومات خوشبو چون مشک عنبر گلاب گل [illegible] غالیه [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] مثل مشک [illegible] اکلیل [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] اغذیه مولد سودا مثل عدس بادنجان [illegible] استعمال [illegible] صرع [illegible] کنند مجوسی گوید که اگر [illegible]
سودا باشد باید که صاحب آن مطبوخ افتیمون غاریقون [illegible] سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] جندی [illegible] گاوزبان [illegible] السوس [illegible] افتیمون [illegible]

با دو درم تا طبوخ نضج دهند بعده تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن که در مالیخولیا گذشت باید کرد و این مطبوخ آنرا نافعست پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هر یک پنج درم سنا مکی کوفته سه درم اسطوخودوس سه درم مویز بیست دانه بسفایج کوفته پنج درم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی ده درم گلقند دوازده درم بدستور معمول مرتب ساخته صاف کرده
بنوشند بعده تقویت او بمشمومات حاره شود مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال شهد و... ده درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند و این دوا اصحاب صرع بلغمی را سودمند
نافع و مقابل بخشنده... نیز منقی هر یک... اطریفل الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب الغار هر یک دو درم قصب الذریره زعفران یک درم سنبل سرشته مکرر
بخورند و غرغره منقی دماغ و دوای العنصل و سکنجبین عنصلی و معجون سیسالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی دموی

فصد صافن یا حجامت ساقین کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یک دست حسب تقاضای حال بگشایند
و ملطفات خون مثل عناب شاهتره و کشنیز وغیره استعمال نمایند و رب فواکه مثل رب... بنوشند یا عناب پنجدانه شاهتره چهار ماشه در شکر نیم توله آلو بخارا بیست دانه
گل نیلوفر چهار ماشه سپستان بیست دانه عنب الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و اگر حرارت زیاده بود شیره تخم کاهو خیارین
دو توله تمر هندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده بدهند و تقویت دماغ بمالش سر کرده روغن گل بر سر کنند و سرکه و گلاب ببویند یا... صندل سرخ و سفید
نارانیا حضض کافور گلاب... شیشه انداخته ببویند روغن گل و سرکه و قدری افیون... بر سر طلا کنند و مطبوخ هلیله استفراغ نمایند بعد از آن
اگر غلبه سودا یا بلغم محسوس شود تنقیه آن نمایند بدانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر مع امتلای خون دریافت شود بار فصد و حجامت بکار برند و درین اثنا
از تقویت دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیز کنند غذا اسفاناخیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و مانند آن و در صورت ضعف گوشت دراج
و تدرج و تیهو و بزغاله و آهو بضرورت اودهند و خل سازند با برگ کشنیز تازه والا خشک و در نان هم کشنیز خشک داخل کنند...

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضاً اول تبرید از شیره مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه العضلی زاده... باره با اضافه هلیله کابلی بدهند
بعد از آن مسهل از گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گاؤزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیارین
دو توله مویز منقی پانزده دانه آلو بخارا بیست دانه تمر هندی سه توله مغز فلوس خیارشنبر سه توله گلقند چهار توله... ترنجبین... هر یک شش ماشه دهند و ایضاً تنقیه صفرا بمطبوخ
... هلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمر هندی و شیر خشت و ترنجبین خیارشنبر و نقوع صبر تطفیه آن بشربت لیمو و نیلوفر و بنفشه و حماض و آلو و قرص طباشیر...
و تعدیه... مثل مزوره ماش مقشر و تمر هندی مغز بادام و تبدیل مزاج بمشمومات و سعوطات و اطلیه مبرده مرطبه کنند و... که در دموی گذشت با اضافه آب کاهو گل...
و روغن بنفشه... بیدمشک گلاب بعمل آرند شیر دختران بر سر دوشند و آب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و آبزن جوان... لبدن که در خواب زدن...
میگرید و آداز... آمد... مویز منقی شاهتره... پوست هلیله زرد کشنیز خشک یک یک ماشه تخم سیسالیوس... ماشه بعرق شاهتره دوازده توله جوشانیده نبات... داخل کرده
آشامیدن با الجمله بقول شیخ درین قسم عنایت به تبرید و ترطیب نمایند خصوصاً... صفرای محترق که حکم ماده سوداوی دارد یا میان صفراوی و سوداوی باشد علاجش مثل علاج ... و مطبوخ افتیمون
و مطبوخ هلیله استعمال مبردات... آب... شیره تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان... آب... تعلیم صرع...
کار فرمایند... علاج امراض حس دماغی... صورت... حس معجونات...
بکار برند و غذا اکثر ماهی... گوشت... اگر در دماغ سبب... صداع... کنند و تنقیه
هم سعی نمایند... تقویت... صرع... خصوصاً... ایکند... عود و صلیب... یک ماشه...
چهار ماشه... صرع... از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود... تنقیه خلط غالب... بلغم باشد یا سوداء هر چه در علاج تشنج باید بعمل آرند... اگر...
چند بار... زبان... خشک نموده... صرع قدیم... سرگین... سوده...

علاج کلی صرع شرکی معدی

هنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق ترین چیزها که بدان تنقیه ایشان کنند سکنجبین عنصلی و اسطوخودوس است پس از استعمال آن نمایند و بعد تنقیه نمایند تقویت معده کنند ... اغذیه سریع الهضم چنانکه پیش از این مذکور شد و تحصیل جودت هضم چه هر گاه معده از مانع خلل حالی باشد بتدابیر مناسبه خواص الادویه تعلیق سنگ ... دافع صرع معدی است ... اگر خلط غالب ... کیفیت سبب ... صرع باشد ... که اگر غلبه خون ... معده باشد ... مدام ... غلبه خون ... معده ... احتیاج ... فصد ... که غلبه خون ... و هر گاه ... طعام ... مطبوخات ... استعمال نمایند ... کشنیز خشک ... طعام ... معده

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر میباشد به بیان دستوری که در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر با ایارج ... در این باب بغایت مفید است و اول جهت تنقیه معده مقیات بلغم نوشانیده قی کنانند بعده تنقیه معده و دماغ بحب قوقایا ایارج ... کنند و مطبوخ افسنتین ... جلوبحان و شربت ... بعد حصول تنقیه اطریفل اسطوخودوس ... خورانند و جوارش مصطکی ... ایشان دهند ... مقویات معده ... بعد از تنقیه کامل جهت تقویت معده ... یک عدد مصطکی زیره ... هر واحد ... باشد سوده آمیخته بدهند بالای آن گلقند سه تولہ در گلاب ... حل کرده بنوشند ... عرق گل گاو زبان ... در گلقند ... تولہ آمیخته بخورند و سکنجبین ... تولہ در عرق بادیان هفت تولہ حل کرده بنوشند و از گل سرخ و مصطکی و قشار کندر و عود هندی و سنبل با گلاب ... بر معده گرم کرده ضماد کنند و تریاق اربعه و ایارجات کبار استعمال نمایند و بر سکنجبین عنصلی مداومت کنند **اقوال حکما** مسیحی گوید که هنگام قرب نوبت قی آورند ... در روغن سوسن چرب کرده در ایارج فیقرا آلوده و اگر قی نیاید باید که طعام شکم سیر خورانند پس طبیخ شبت و پودینه و نمک جوز القی و کنگر زد و تخم ترب بنوشانند و بعده متواتر قی کنانند تا آنکه بنقای معده یقین گردد و بعد از آن تضمید معده بسنبل و گل سرخ و مصطکی و کندر ... کنند و غذای قلیل الفضول مثل ... و مطبوخات ...
صاحب کامل گوید که اگر صرع از بلغم در معده باشد که بخار او بسوی دماغ مرتقی شود دو آن را ممتلی سازد باید که قی باو ویه مقیئه ... استعمال کنند ... که اسباب صداع و دوار معدی بلغمی مذکور شد بدهند و این نقوع دهند سیساليوس اسطوخودوس هر واحد هفت درم ... و تفاح آن هر واحد ده درم دار چینی ... جنطیانا قسط ... هر واحد ده درم سلیخه عود بلسان حب بلسان زنجبیل اسارون قرنفل جوز بوا مصطکی ... هندی هر واحد یک درم ... بجوشانند ... رطل بماند صاف کرده چهار مثقال صبر در آن انداخته استعمال نمایند و ایضاً بعد استفراغات ایارجات کبار دهند و تضمید معده باین ضماد کنند ... گل سرخ هر واحد سه درم غالیه ... درم زعفران قرنفل جوز بوا مصطکی هر واحد یک درم ... سوده باقی بروغن قسط ... سرشته بر معده ... استعمال کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که مبتلی را نوبت صرع قی کنانند بدستوری که در قول مسیحی گذشت و معده را بایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و گلقند ... مصطکی و جوارشهای معتدل و شربت پودینه و مانند آن تقویت دهند و از تخمه و بدهضمی اجتناب نمایند و اغذیه سریع الهضم و محمود دهند و ضماد که در قول مسیحی مذکور شد ... یا آب سیب و آب آبی سرشته گرم کرده بر معده نهند **ابن الیاس** گوید که اولاً طبیخ شبت و کنگر زد و عسل و نمک قی کنند بعده اسهال بحب منتنه ... و معاجین ... خیار شنبر و شهر یاران نمایند و تجوید هضم و تقویت معده بجوارشات مقوی ... معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال طبیعت بمطبوخی نمایند که در آن تربد ... و ... باشد ... متواتر ... ایارج فیقرا با عسل سرشته بخورند و غذا ... کشنیز که مانع صعود بخار ... **طبری** گوید که ابتدا بفصد ... کنند ... تا آنکه میان دو ... نوبت صرع بعد بسیار باشد بعد از آن قی ... کنند اگر ممکن بود قوت را ... ممکن باشد بایں طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور ... بعد از آن ... بسیار ... پخته باشد بنوشند ... سکنجبین با آب گرم ... کنند و قی ... نمایند ... مبالغه ... متواتر قی باید کرد چنانچه ... سکنجبین عنصلی و آب گرم ... و آب ترب مطبوخ با عسل و نمک قی نمایند بعده ... مزاج ... ضعیف ... سکنجبین عنصلی معمول باین نسخه کنند بگیرند عنصل ... اجزای آن ... بالای آن ... گرم ...

ده گندم اینکه اکثر مرض ساده بود و سبب آن نزد بد غذا باشد علاج فصد سر کنند بعد داروهای که ازان بادی باشد مثل چهار گلیز و نمک جوش داده صاف کنند بران شکر یا عسل حل نموده مسهل دهند
اما اسهال بقوام آرند و مقدار بر تبدیل وسط مداومت کنند و بعد تجویز بدان مسکر نمایند و غذای لطیف اخف دهند تا اقتصار نموده و اگر قوت متحمل باشد و روز سوم این مطبوخ استفراغ نمایند
گل سرخ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی الیادهیا و بقدر شربت کثیر جوش داده صاف نموده یک نیم درم ایارج فیقرا یکنیم درم غاریقون و یکدرم تربد سوده بعسل یا سکنجبین حل کرده
یکمرتبه شربت دهند و بعضی ازین داروها را بوزن هیل حب ساخته ایارج حب خورانیده میشود و خربق سیاه و شیر تر کرده خشک نموده یکنیم درم و اگر بدل ایارج ارمنی مغسول کنند اولی بود و خطمیانا
یکنیم درم غاریقون دو درم ماقرقرحا یکنیم درم افتیمون یکدرم افسنتین یکنیم درم نمک هندی نیم درم کندش جبلی در سرکه بکیفیت تر کرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیلو
این جمله شربت بایک سوم یکدرم و یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم محمودیه مشوی بود و ثلث درم همه را سوده بسرکه عنصل قوی سرشته مثل معجون کرده در ظرفی سرسته نگاه دارند بعد آن
هند و نیم و بعضی پیر بکشند و غذای او شوربای اسفیدباج کرده از نخود بسیار شبت اندک پخته باشند بدهند و حب که سه درم و ثلث ماشه مثقال است تقویت مریض نموده
و بعد خوردن ادویه منجره او را به پرهیز کنند بعد ازان شربت اسطوخودوس بالیع المکانا غیر و تحمل مزاج بدهند گاهی معجون انقرویا یشخوراند و مختار آنست که امر او را مالیخولیا
سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان و وقتی که جایز بود دیر خورانیدن این ادویه الیحاح کنند بلکه میان این ادویه احیاناً دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود صبر مر
سه درم سنبل مصطکی هر واحد یکدرم قصب الذریره قرنفل هر واحد دو درم همه را کوفته آب برگ تازه و اندکی سرکه کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنهای حاده کنند
بعضی گفته که بسان صرع باشد بلکه اندام بعرق و نمک بو العجل می بارند و آنچه دائم درین علت میخورانند این حب است که تاثیر عجیب دارد و اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند این حب
شفا می یابند شحم حنظل و خربق سیاه تربد هر واحد یکدرم حب الغار یکدرم و ثلث درم غاریقون دو درم ایارج فیقرا یکنیم درم اسارون دو دانگ خاکستر پوست بیضه مرغ نوشادر
هر واحد دو دانگ بسباسه دو درم جوز القی دو درم کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند و شربت یکنیم مثقال و ازین حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت از فرق هفت روز
کنند و هر گاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت او مطاوعت آن کند ازان توقف نباید کرد و هر گاه خلط متعسر الخروج باشد خورانیدن اوالاصول تا رقیق آن کنند
و بعد ازان شربات مذکوره بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن و باسلیق الطحال گاهی باسلیق نیز مینمایند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیه ماده بمسهل سوداوی نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یکدرم با طریفل سرشته بدهند سود مند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک
پنج تولد با شربت نارنج دو تولد الماس یکعدد ورق نقره یک عدد چیده ماشه یک ماشه سوده یا شیره یا شیر یکدانه هیل ساخته شربت نارنج دو تولد حل کرده بدهند
دیگر طبیخ قیصوم بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه پوست بیخ کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره برسیاوشان اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانند
گلقند دو تولد مالیده صاف نموده بنوشند از دانه هیل مصطکی هر واحد یکنیم ماشه سوده گلقند سه تولد سرشته گلاب ۵ تولد عرق گاوزبان پنج تولد شربت بادرنجبویه دو تولد
تقویت معده می نموده باشند تضمید معده بصندل و گلاب یا بعود و سنبل و مصطکی و گلاب تغذیه بگوشت چوزه مرغ و بز غاله یا ماهی تر ولیم باسفاناخ و کشنیز خشک یخنی نمایند

علاج صرع معدی صفراوی

شست تخم تربز پوست اصل السوس بیخ خرزه هر یک شش ماشه جو مقشر ده تولد در آب یک آثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه تولد آب بیخ تولد تحلیل نموده آشامیدن
بعد خوردن و تا تمک رقیق تر یکنانده ملین اسهلی بآب گرم شستن یکعدد بعد تبرید نقوع یکعدد پیچیده بهند بالائش شیره کشنیز خشک چهار ماشه تخم کاهو نه ماشه شربت نیلوفر دو تولد بنوشانند یا
تمر هندی چهار تولد گل سرخ شش ماشه برادۀ صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب بست تولد عرق کیوره ده تولد خیسانیده باضافه شربت نارنج تولد بدهند و بعد تنقیه
اقتصار بمسهل که از مضعفات معده چون عرق گل بنفشه و آلو بخارا خرکه کنند و صرف صفر حمضیات از اب رین میلانند یا مطبوخ فواکه یا قرص تقشیر تنقیه معده کنند و تبدیل مزاج برک جلنار و
کشنیز خشک یا تمرآن نمایند تضمید معده ببرگ خرفه و گاهو و بید بسرکه پخته و یا سوده و تغذیه بنان ابلیه تاش پیر ساخته و گوشت بز غاله تر هندی یا زرشک یا سماق یا غوره
کشنیز خشک کنند فقیر هیچ صرع معدی که از زیادت ماده در معده باشد و در گرسنگی هیجان کند علاج صرع بخاری معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب شاهدها آنست
که جاریه را صرع شدید بود و هر روز دو سه روز می آمد و درین حالت سالها گذشته بود و قبل آمدن نوبت دغدغه در معده خود می یافت آزاد دوای مقی قوی دادم تا تنقیه معده او

کند و بسیار تی بسیار کرده باشد بعد از دیدن شکل و در قرطاس املاط و اقصر القلب را مدور بران شکل شتر ابرو موی سیاه و سینه بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدنی

که از ارتفاع بخارات سوی دماغ باشد تدبیرش تنقیهٔ بدن است از مادهٔ غالبه و تقویت معده و منع صعود آن بدماغ و بتنقیه و علاج امراض دماغی بخاری گذشت و اگر مادهٔ غالبه سوداوی باشد فصد کنند و طریقیکه در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از نوبت و در وقت صرع قی کنانند و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد آن معجون صرع دماغی بلغمی که مذکور شد استعمال کنند و اگر ماده سوداوی یا صفراوی باشد هر چه از تنقیه و تعدیل در صرع دماغی سوداوی و صفراوی گذشت عمل کنند و هر گاه درین قسم صرع هیچ علاج سود ندهد یقین کنند که صعود مواد از عروق صدغین و خلف اذنین میشود بر عروق مذکور داغ نهند و بقول طبری هر چه در صرع اطرافی مذکور آن حواله آمده علاج این نوع همانست و کذا آنچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد جرجانی گوید اگر ماده بلغمی باشد پیش از نوبت و اندر حال صرع قی فرمایند و بایستی حب ایارج استفراغ کند و ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دو دانگ افتیمون سه درم قنطوریون دقیق دو دانگ نمک نفطی دانگی مقل دو دانگ این هر هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار برند و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا که یک جزو آن را ده جزو عسل سرشته نگاه دارند یک گرم آن با آب سوداوی رود و اگر هر صبح و شب نیم درم ایارج هرمس بدهند سخت نافع بود و لیکن این شربت های مسهل مزاج بتدریج مدهند مثلاً شرو دیطوس بیک اهله یکدانگ با درم دو دانگ بار سوم نیم مثقال این شربت تا کل است و دیگر معاجین برین قیاس دهند و طعامهای غلیظ از گوشت حیوانات ثقیل صرف سازند تا که خلط سوداوی باشد علاجش علاج مالیخولیای نزدیک باشد و حب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جمله اشیای مسهلات و معاجین و تدابیر طعام و شراب که در علاج مالیخولیا گذشت درینجا موافق باشد و اگر نیم درم ایارج با ربطیر و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود و ثابت بن قره میگوید که تبدیل مزاج محرور علاج کنند و بهتر از آن تریاق تمامیه است هر روز بر کدام این هر دو که حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه نیز بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در خریف و زمستان یک مثقال سکنجبین عنصلی بدهند یا مطبوخ دهند و اگر مادهٔ علت سوداوی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیای کبدی و سرسام حار و جنون مذکور شد موافق بود و طبیب بحسب مناسبت هر دو اندازه مرض در آن تصرف کند

علاج صرع شرکی مراقی وغیره

در مراقی و طحالی و رحمی تدبیرش بحسب سبب از تنقیه و تقویت آن عضو همانست که در مالیخولیای مراقی و امراض طحال و اختناق رحم و احتباس حیض مذکور است و آن صعود بخارات سمیه منویه از رحم باشد تدبیرش اخراج کنند و در تقویت دماغ و گرده کوشند و در بخارات سمیه طمثیه بحسب استفراغ آن بفصد صافن کنند و ادویه دیگر حیض خورانند و گویند که صرع که زنان را ناگاه پدید می آید و هذیان میگویند و می خندند و گاهی میگریند و همانوقت بیهوش گشته بر زمین می افتند و عوام آن را میگویند که جن گرفته است این مرض مجرب است علاج تقویت دماغ ایارج فیقرا هر یک سه ماشه بر شبوع تخم سیاه بیوس مسهل ملوکی خان مرد را ساخته دهند و حب مسهل صرع دو دو وقت تب نخود احمد نمایند استعمال با مرغ بنان گندم و عوض آب عرق گاو زبان یا بادیه تجویز دهند و حکیم علی خان مینویسند که بیگم محمد شاه بادشاه را که عمرش سی ساله بود نوبات صرع چند بار واقع شد و افاقه حاصل میگشت بعده یکبار صرع افتاد و از آن افاقه نشد و بر شکل اصحاب سرسام باقی ماند دریافت نمودم که صرع او از بلغم عسل غلیظ محتبس در بطون دماغ است پس یک عدد مسهل داده تنقیه دماغ نمودم بعد سه روز با نضاج ماده پرداخته با مسهل دادم و همین سان چند مرتبه عمل آوردم حتی که صرع او زایل گشت و بازم تا آخر عمر عود نکرد و آیفنا در احتباس منی جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال او عیه منی کافیست و در صرع کبدی بصورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ بماء الجبن با آب کاسنی و فلوس خیار شنبر و مرهم دی تیزی رشت و فصد باسلیق کنند و در صورت ظهور اعراض مادهٔ بلغمی سرد و دی جگر تفتیح سده بماء الاصول تبدیل مزاج آن نمایند بستوی ... و در امراض جگر حواله اند و در صرع اعلی مسهلات قویه و حب مسهلات تنقیه کنند و برای قتل و اخراج دیدان ... آنجا بدار مکار برند تحویز هم و تقویت دماغ و تبدیل مزاج آن نمایند و دیگر عضو ...

علاج صرع اطرافی ولسعی

و اطرافی بعد تنقیه بدن بحب ایارج و قوقایا و ایارج جالینوس و لوغاذیا و تلطیف تدبیر با مدینه ملطفه و تقویت سر و تسخین آن با طلیه و دهان حاره و تسخین عضو و وضع محاجم نارمی و بغیر شرط بران و تقریح آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن و ریاضت مر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی باید ربط فوق عضو در ابتدای نوبت ... آن

وتسخین عضو وتفریح وغیره نکو رسته بعمل آرند و فتیله نیز دود هم تا شیر در رغن میانجیر مرکب بماد الاصول طلای در سر و بر عضو علیل برای تسخین او از مجربات حکیم
سر هندی ست معجون فیقرا نیز و صبر عشری گی معمول ست و ضماد تافسیا دو مثقال جند بیدستر سه مثقال فرفیون یک مثقال موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت شکل
مرهم ساخته بر عضوی که باد صرع از آن صعود میکند بند صرع دماغی بر سر که العطوخ آن عضو با تمکث سوده و در صرع دماغی ضمادش در سر نافعست و در صرع مراقی
هر چه در باب تدبیر سوم خواهد آمد استعمال نمایند و بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال حل کرده دادن نیز سودمند ست غذا
نخود آب بشیره مغز قرطم دهند **اقوال حکما** شیخ از جالینوس نقل کرده صرع که سبب ارتفاع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی بر بندند صرع
را منع کند یا خفیف گرداند و بعضی به انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که از آن بخار بر خیزد داغ می نهند و زایل میشود و ایضا او مینویسد صرع که از تصعد بخار باد از عضو
باشد بالای آن عضو هنگام نوبت ببندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا باستفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتقریح و تسییل از دوا
در بند قبل سکون باد بجر که قرحه کند و سیلان ریم نماید باحراق ماده مثل طلای تافسیا یا فرفیون و غیر آن و گاهی در ان نوبت بدرجه استعمال ذراریح و کبیکج و سرگین
باز و بلادر و غیره رسد و اگر احتیاج به شرط عضو شود شرط نمایند **عیسی** گوید که اگر سبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن
موضع رباط محکم ببندند تا آنکه نوبت منقضی گردد و بعد از آن موضع را بجردل و فلفل و فرفیون و عسل بلادر طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا محاجم مص کنند و تا زمانی
دراز مندمل شدن ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و اذان الفار و اعی و شیطرج طلا نمایند **مجوسی** مینویسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار باد یا مس
از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوری که مذکور شد بر بندد و ضماد مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون
و ذراریح ضماد کنند بعد از آنکه تنقیه بدن بحب اصطمخیقون و غیره بحب منقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یک درم غاریقون
چهار دانگ سفایج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سوده آب بادرنجبویه سرشته حب سازند و خشک کرده
از دو درم و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیه بدن از بلغم کند تربد دو درم حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک سایند
باب حب سازند شربت دو درم و نیم درم با آب نیمگرم و تا سه درم بحسب احتمال علیل **طبری** گوید که درین نوع صرع گاهی بخار با خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیر ساقین
مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضرر و فساد عظیم گردد علاجش آنست که اول بستن ساقین را بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضع
کو بسته اند شرط زنند و بر آن محاجم بنهند تا زوال ایام صعود صرع آن موضع را ببستن ارند بعد از آن مطبوخ نوشانند هلیله سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم بلیله آمله
شیر آمله هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافث هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بصره بسته اید سا هر یک هفت درم تربد کوفته و مویز ملکی
کماذریوس هر واحد سه درم بریند کوفته دو درم جعده پنج درم مویز منقی بیست درم بدستور مطبوخ بپزند صد درم یا بقدر قوت مریض از آن گرفته نیم درم غاریقون
و دو ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته در آن مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند به پرهیز تمام کنند و اغذیه ردیه ترک نمایند
مزاج نظر کنند اگر متغیر نشود لزوم معجون مثرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس کدام از آنها که خواهند در هر سه روز دو درم کنند بعده اگر قوت متحمل استفراغ زیاده تر از آن باشد
فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و بعد علاج این نوع استقصا نکنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست علاج مخصوص این نوع
بستن ساقین و شرط و وضع محاجم ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشگافند و از التیام منع کنند تا آنکه از آن زرداب بسیار جاری شود و اخلاط نازل گردد و از
موضع سائل شود و بدانند که فایده شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن ست همین طریق ست **سعید** گوید که اگر سبب فاعل صرع ارتفاع ریح
روی از بعض اعضا باشد بمبادرت ببندند عضوی کنند که از آن بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل بلادر و زیت بران عضو طلا کنند تا قرحه گردد و بران
شرط زنند و خردل بمالند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطف اخلاط مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا امر کنند
جرجانی و ایلاقی مینویسد که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعید تر چون انگشت پای و دست و مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت برتر از آن
موضع بعصابه سخت ببندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار از آن برمیخیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند و آن موضع را بپارچه درشت

بمالند و بعد بیرون کردن آن موضع سازند و مراهم نهاده بمکث ورزند تا جراحت را التیام دهند تا اخلاط بسیار از آن سیلان نماید و طلائی که در قبل مسطور گشت بر آن
موضع نهند و بر سر ... نهند و در بینی کنند و تریاق و کبیکج ... ماء العسل با در سر مرتب بر مستعمل بندند

صرع اطفال

صرع که کودکان را حادث گردد اکثر آنرا ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص دانسته اند بصرعی که با تپ حار محرق باشد و سببش اکثر کثرت
رطوبت و سوء هضم و رضعه و تناول آن غذای غلیظ ستل لحم بقر باشد و گاهی از سقطه ماشد آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان
افتد اگر حار نیز باشد حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح از آن میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریاح میباشد فلهذا اکثر حدوث صرع ایشان
از ریح بود و هر آنکه رطوبات ایشان معلوم نیست و صرع صبیان سهل البرء است و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان را عارض میشود بسبب کثرت رطوبت
مزاج او و غذا ایشان و الطبع و دوم رطوبت تدبیر پس اگر از سبب مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوء تدبیرات حدوث او بعد
از آن بود و صبیان را چون معالجه کما ینبغی نمایند اکثر از این مرض صحت یابند از آن حطط و صرع بعد تکلف جامع گوید که صرع عارض صبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و این
اکثر بود و جهال اطبا این کلام که بعضی صرع صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور بوده یقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی و قدیما ایشان را
کثرت استعمال مبردات بالک می نمایند پس بقول صاحب خیره طبیب را باید که گمان این نکند که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی
باشد بلکه در این اعتماد بر علامات نماید و آنچه بعضی گمان کرده اند که ریح الصبیان اطفال را عارض میشود مگر از ماده بلغم و زائل نمیگردد مگر مسخنات و بدین ملاحظه
اسباب علامات تسخین می پردازند اکثر خطا واقع میشود پس اولی آنست که اولاً ملاحظه اسباب علامات ماده حاره و بارده نمایند بعد از آن بمعالجه آن پردازند
و تحقیق نزد محققین آنست که صرع و ام الصبیان هر دو مترادف اند و این مرض ام الصبیان از آن گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب سقوط اعضای
ایشان بسبب ضعف اعضا و شرب تناول غذای ایشان بغیر ترتیب و بعضی گفته اند که اگر تواتر پی در پی واقع شود ام الصبیان است و الا ریح الصبیان و آن را
قرع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته اند که این معصیت شبیه بصرع نه صرع و قوم اکثر این مرض اطفال را از حین ولادت تا بسه سالگی تا بسن هفت سالگی عارض
میگردد و بعد از آن شدت و اطالت گوید که سبب این مرض نزد یک اطبا افراط رطوبت مزاجی و لینی و ضعف حرارت است و گاهی سبب او تخمه حلوت بر ضعف یا نقص
بود و بوسطه ممانعت ریح حادث از آن نیز بسبب و نزد غیر اطبا اثر جن است و شیخ میفرماید که صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول
ولادت و گاهی وقت ترعرع ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان مساهلت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در زوال این مرض از ایشان قبل نبات موی حد کنند بعد
صبیان را صرع کبیر است که در ناحیه سر و قرع و اورام عارض شود و سبب او سائل باشد چه داغ را رطوبتی در اصل خلقت میباشد حق او آنست که پاک کرده شود پس اگر
در رحم پاک کرده و گاهی بعد ولادت تنقیه یابد با مور مذکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نیابند و اکثر صرع که صبیان را بهم رسد علاجش خفیف بود بعد بلوغ
شود اگر سوء تدبیر و ترک علاج اعانت نکنند و بعضی متاخرین میفرمایند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ است که در شریان اجتماع یابد و تحفت را متمدد گرداند بحدیکه در بعضی
آن از هم جدا گردد و که چون انگشت بران موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شیر محتبس در بطون التیاست که صعود بدماغ نمایند چون سلعت
دارند احداث این علت می نمایند پس اگر حرارت آن کمتر بود مدت ابتدا اصلاح شفا یابند و الا هلاک گردند علامت نوع قلیل الحرارت قابل العلاج او آنست که نوبتهای آن دیر دیر
آید خصوص که هر دفعه از دفعه دیگر دیر تر و ضعیف تر آید و علامت نوع مهلک که باد آن بسیار روی و ممتلی در جمیع بطون دماغ باشد آنست که زود زود آید و هر دفعه از دفعه
... اگفته که عروق صبیان تنگ است و در خون ایشان حرارت کم پس گاهی صرع احماد خون ایشان میکند و هلاک میسازد و بالجمله هرگاه این مرض

و تلیین طبیعت باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیر خشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب الثعلب و سنای مکی و هلیله و شیافات لینه بسیار کنند و ترنجبین و شربت لیمو و طین گاوزبان و رب السوس این نوع از مجربات صاحب خلاصه است و شیر زبان بر سر و دین خوره بان آلوده بمالند که بر سر مالیدن و در بینی چکانیدن در حالیکه مرده شدن نافع بود و احتراز از استعمال مسخنات و کذا مبردات مفرط احتراز نمایند و باقی تدابیر مبرد و مرطب لائق مکی اطفال از شیر مرضعه و سعوطات و غیره چنانچه در علاج امراض دماغی حاره صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویه که بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد تعلیق نمایند و مرضعه را غذای خفیف دهند و اشیای بارد رطب استعمال کنانند تا تاثیر او باز گردد و اگر آثار کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود و تب و تشنگی نباشد و این نوع اکثر افتد بعد از نضج مسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویه قوی مثل غاریقون و تربد ندهند و عود صلیب و قرحا بدست یخ کبر و اصل السوس هر یک یک ماشه و مغز فلوس گلقند بر یک ماشه در عرق گاوزبان یا بادیان جوشانیده نوشانیدن نیز بطفل شیرخواره مفید است و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ و پرسیاوشان و گاوزبان و عود صلیب یا در نخود بیخ کاسنی و مویز منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس ترنجبین و شیر خشت بقدر حاجت مالیده صاف نموده روغن بادام قدری بر آن چکانیده نیم گرم بخورانند و اگر بهتر باشد اصل السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر محل بریر نماید شافه استعمال کنند یکی از شیافات مناسبه مخصوص حال است و اطریفل قدری در این مطبوخ امر کرده اند و ایضاً نوشته اند که خورانیدن حب الشیر و حب السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصاره ریوند با شیر مرضعه نیز خوب است و نزد مؤلف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی باشد بطفل تمام دهند در حالت کثرت غلبه برودت حالیه و ادویه سخنه مثل جند بیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بتحقیق و نهار کب بیت و بای و سر او بالیده و آبی حب بعد تلیین معمول است جند بیدستر صبر سر به برابر کرده در آب بادیان مثل حب ماش حب بسازند یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند اگر عود صلیب و مشک خالص حل کنند و جند بیدستر داخل کنند در غلبه برودت قدری عود و جوزبوا افزایند و عاقرقرحا و دارچینی حب بقدر مونگ سازند نیز مفید بود یا عود صلیب یک ماشه جدوار شش سرخ جند بیدستر سرخ ایسون پنج سرخ دانه هیل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فادزهر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهر مهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانه حب ساخته یکی صبح و یک شام در شیر دایه سائیده بدهند در عرق صعتر مرکب نیز مفید است و جدوار نیم دانگ با شیر مادر سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب است و در تواتر نوبت صرع با امتداد نوبت آن سست و بستن مرجان سرخ بر ناف و خردل سائیده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جند بیدستر اندرون گوش و سوراخ بینی و کام است و یا مای دادن پنیر مایه خرگوش از نیم دانگ تا یک دانگ حل کرده فائده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجرب آنست که دانه مرجان با آتش سرخ کرده میان ابرو بر پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه رسد و باز عود نمیکند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و قبض طبیعت روا ندارند حکیم شریف خانصاحب علاج طفلی که عمرش قریب بست روز بود و در شبانه روز از او اچند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق نموده که بعد تعلیق و مالیدن عود صلیب بسیار کمبود در گلوی او منضجات اندر و بعده تنقیه مسهلات مع اعتنا بحال مرضعه نموده بعد از آن حب مغلی که مذکور است داده اند پس از آن داغ از مرجان میان ابرو بر پیشانی نمودند بعد داغ باز مسهلات دادند و حب مذکور استعمال فرمودند در میان مسهل چند منضج میدادند تا آنکه صحت یافت و بعد صرع عود نکرد

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض است

اگر فادزهر حیوانی در شیر یا روغن سائیده قدری قلیل از آن بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق عود صلیب و مشک و زبرجد و زمرد و بقول جالینوس با تسیفارس گیفن خاخته و بقول رازی می سنگ حجر الماس و فادزهر معدنی و جلد شیر مع شعر او و چوب راک و مرواید در گلوی طفل دفع صرع میست و گویند که تعلیق بال و دریا یاب ثعلب یا دندان گرگ یا اسب بالای کودک مانع نموده بجنبی صرع نیز نافع و شربت شقایق که از گل لاله بدست مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند بطفل نیم مثقال و بمدیه دو مثقال خورانیدن نافع صرع اطفال است و کذا چند عدد کرنجوه بجائه عصفر بسته در کلاه طفل آویختن و کذا دادن یک قیراط عود صلیب با عرق بادیان سوده کمال مفید و مؤثر است و تمادن قدری سداب و حسبت زیره سائیده طفل مفید و جند بیدستر شک نا گوش خشک کرده و مومیائی اصیل است لوبان و عود و محمود عا استعمال کنند و یا برگ زتوم نصف عدد و در طول بر لو چراغ گرم کرده و آتش نشده در نغل یا بلفل گرد یاد

ماء ساییده نوشانند یا گرمی که در حرب نخست یک سیبی بیاسند و آنرا اکثر طفلی بجورانند در شیر مادر حل کرده بنوشانند اگر کام مانند که بصورت ... بیک سیالند
بیمی تا تیر باشد همچنین گرمی که بر دیوارهای مکان میباشد در جوف ملفی بصورت تخم خرنوب است و قدری جب بسیار انگیخته طفل را ساییده مفید ست تر کنانیدن ...
خون گرم شیر ورده گوش من میچکانی آنکه بسر تیز تلم ست و گفته خون انجیل کیست ... گویند بعضی گویند که اگر لالی بالای سر طفل فرو نمایند ... آنکه گرم ...
انواع مرض ها ست تحسیل آب بادرنگ بیاسند حب سیر شیر مادر یونیت سیاه ساییده بنوشانند آنرا اکثر ... حرکت گوش ... بعضی ...
رفع میکند حجر فارسی کنند با معطکی سنبل الطیب گلاب بساییده تخم ضماد کنند و سوختنی درخت عشر خشک کرده طفل سیاه مساوی ساییده فوراً نفع میکند
و بعضی گویند که اگر زعفران تشنه یعنی سنگ پشت و آهن و مسل بر سر ساوی بقدر طفل حب ساخته یکی صبح و یک شام بخورانند دافع صرع الطفل ست و آب پست ...
ترید موصوف برینه با نمی مساوی کوفته بیخته در شیر مادر یا بیاد مرغی گرم طفل یکساله را یک ماشه و دو ساله را دو ماشه و علی هذا القیاس کرده ... نافع ام الصبیان
و بهالطفال ست و این مشهور ... نسوت ... و عنبر ... مساوی ساییده ... حل کرده ... طفل ...
اگر صرع می بخشد و بعضا ... انجوادهسوده ... گاو زبان حل کرده ... مجرب ست ... باریک سوده بقدر چهار جو ...
حل کرده طفل را دادن ... کتانند که ... **بغدادی** گوید که سوط پوست ... هندی ...
وابن **تلمیذ** ... صرع صبیان ... کرده **وابن نوح** گوید که ...
صرع ست بیماری صبیان گویند که ... بقول رازی ... ساییده ... صرع اطفال ...
... تشخیص ... که ... صرع ... گویند که اگر قیصور ...
مولود را در ساعتی که تولد کنند بلیسانند صرع عارض نشود **اقوال اکابر** شیخ ... صرعی که آنرا ام الصبیان ... بعضی اطبا از قبیل صرع ...
... طفل ... شیر ...
در خانه ... صرع صبیانی یا ماییانی ... بعضی اطبا ...
که علاج صرع صبیان ... بصلاح غذای ...
باشد ... طفل را ... آواز طبل و برق ...
... خوف ... قبل از طعام ...
...
که مکرر ... **جرجانی** ... ام الصبیان ... علامات ...
که واجب ... آواز طبل ...
... **جبش** ... صبیان ... ام الصبیان ...
... روغن بنفشه ... لعاب اسپغول ...
... **بعضی** گویند که ...
یا پستر روغن ... روغن بادام ... لعاب اسپغول ...
بر روغن بادام ... شکر ... آب انار شیرین ... لعاب اسپغول ... روغن بنفشه ...
و بر سر گردن ... روغن ... گل بنفشه ...
واکلیل الملک بابونه ... گل بنفشه ... تخم خطمی گل کدو ... نیلوفر ...

بنفشه و نیلوفر و قطمی که سوده یا مطبوخ برگ کتوده کدو در بستر طفل سازند **جالینوس** گوید که نوشیدن بنفشه نفع ام الصبیان میکند چون خناق عارض ایشان شود تشنج و نیز سرمه را
در سوراب قریب آب نشانند و اصلاح غذا کنند و شوربای جوجه مرغ فربه یا بچه بز شیرخواره یا زرغاله دهند و ام الصبیان که از رطوبت عارض گردد تریاق نوحها تند و کنند
و مانند آن حقنه آرند و سبوس گندم بریان یا مدور مطبوخ برگ غار و برگ سعد بیشانند و روغن قسط بمالند و بر محل اعصاب بکمادات یابس مثل نمک و جوش تکمید کنند و بر اراق مسیح
سازند و سعید دشند و در تسخین نمایند و آب سداب یا عنب بیستر بنصف و عسل حل کرده سحرین الطبع سازند و شیر بانک حار تیز تیز نافع است چون شهد انجیر سر باشد
طفل از این مرض محفوظ ماند **انطاکی** گوید علاج ام الصبیان اعلا بر گوش شیر طفل دراج رب فوائد است و برای آب نوشانیدن و عناب جو و خشخاش جوشانیده استعمال کردن خوب
و شیرجی ترک نمودن و روغن قسط کدو و بنفشه مالیدن از مجربات انس است که سبب کباب سوم حصه از عناب چهار آن جو مقشر ده چند همه آب بجوشانند تا چهارم آب بماند و صاف کرده
با هچد آن شکر نقول لم اندو و مداومت استعمال کنند مع ملازمت مدر بر اطراف تربیت کرده ان سداب فاوانیا و اندک برگ آس سوخته باشند و از اشیای نافعه ان سبز
و نوره طلا و گل کدو و روغن نیلوفر و سعوطا و لعاب اسبغول تر سیاست و در شربه منبوبه که شرب آب بادنجان تخم کرفس تخم کدو شکر و مسیح سرخی بسیار نیست برگ کنجد کدو و تسبیحه
یا ان یا بزبختیه بروغن مغشا آمیخته طلا کنند و اگر زمستان باشد روغن کتان برگ سداب و گلاب نخته سبز و کردن طلا نمایند گوید که این بسته کرداه فاوانیا که آن عود صلیب است **ابوسهل** گوید که اگر صرع عارض طفل شود
باید که چیزی بارد به آن استعمال نکنند که بسا اوقات در وقت کبر سن او زایل میشود و معتدلک سزاوار است که صرف عنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیرش غلیظ باشد تلطیف
تدبیر او باید کرد و مباشرت با مرد ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام ریاضت استعمال کنانند و غذائی که اخلاط محمود سازد خورانند و سکنجبین عنصلی استعمال فرماید و طفل را اندکی
معجون شلیثا با آب مرزنجوش ساعتی قبل از نوبت سعوط کنانند و تعلیق چوب فاوانیا بر ان کنند که این صبیان را عظیم النفعت است صاحب **کامل** گوید به بقراط در کتاب فصول ذکر کرده
که هر که را صرع قبل از رسیدن موی عانه عارض میشود صحت و با انتقال سن و بلد و تدبیر میگردد و کسی را که صرع بعد از آن می افتد کمتر شفا می یابد و لهذا می باید که هرگاه
این مرض بصبیان عارض گردد بدوا بسیار قوی برایشان تعرض نکنند زیرا که هرگاه ایشان بسن جوانی رسند و ابدان آنها حرارت قوی گردد بهبودی یابند که در طوبت فضلی ایشان
خشک شود لیکن می باید که عنایت تدبیر ایشان نمایند پس اگر کودک طفل باشد مرضعه پرهیز کنانند و اصلاح شیر او نمایند و تعدیل و میلان مزاج او بحرارت و یبس کند شوی کامر
بریاضت معتدل نمایند و تغذیه با غذیه جیده کیموس مثل گوشت ماکیان و تیهو و ستوی طیهو و مانند آن فرمایند و اگر صبر بر این نباشد بهم بزغاله و بره یکساله و نان خشکار نقی
جید الصنعت دهند و چون اندک شراب عتیق ریحانی که نه کهنه و نه نو باشد بنوشانند و سکنجبین لطیف نمایند و سکنجبین عنصلی قبل غذا و بعد ساعتی از استحمام بدهند و از الوان منع کنند
که مضر را س اند و همچنین از رو جبر و کرفس و جمیع بقول سوای پودینه و بادرنجبویه و کاهو و کاسنی و جقند ران مرض را ضرر دارند و از سائر فواکه لاسیما اقسام خرما منع کنند و ان
تدبیر در علاج اطفال اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد یا بعکس در ان ادویه و علاج استعمال نمایند که سعوطات موافقه مثل سعوط بعلل بر مرزنجوش بیستر
و جاذشیر و اصید یا ناانک صبر و مرمکی بیاحد نیم درم بلا ریک سوده با آب شهبانج سرشته حبوب کوچک سازند بوزن جو جبه با آب مرزنجوش سعوط نمایند و عود فاوانیا بر کودک تعلیق نمایند
و آن نفع عجیب ابرا این علت دارد چه جالینوس ذکر کرده که این چوب بطفل معتاد به صرع تعلیق نمود و آن طفل صرع نکرد و بعده آن چوب از ان جدا کردم پس صرع عود کرد و باز تجربه
ثانی تعلیق آن کردم و از صرع صحت یافت و اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیه محموده مثل لحوم طیهو و دراج و کبک تیهو و ماکیان مسموده و دراج و کبک و نحو آن بخته
بخورانند و از شیر و فواکه و خرما و جوز و سائر مبخرات و مصدعات از شراب لاسیما کهنه که امتلای سر از بخارات میکند منع نمایند مگر اندکی از شراب عتیق ریحانی ممزوج و حمام
دخل کنند و بعد خروج از آن از هوای بارد حذر کنند و از اغذیه و اشربه بارده و آب سرد منع کنند سکنجبین عنصلی معمول بسرکه عنصل بقدر تحمل طفل بدهند و بالجمله تدبیر مسیح ملطف
برانند و پس نگفتند اگر در بلد بارد و نقل بلد حار کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این عمل کنند و این تدبیر نمایند و لیکن بجوانی رسند از این مرض شفا یابند و ایضا باید
که در سائر اصحاب امراض سر از تطلی الصحت عمل کنند یعنی نقل بلدی که هوای او مضاد امراض ایشان باشد باید کرد بهر آنکه هوا را اماله و تغییر به تحلیت او موافق گردد **بعضی** متاخرین
مینویسند که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که تسخین پر از ند و صعتر و مرزنجوش و عود صلیب و زنبقه سیاه مجموع یا آنچه حاضر باشد نرم سوده مقدار یک حبه در شیر مرضعه حل کرده
یک دو قطره در گوش و بینی چکانند باقی را بخورانند که فی الفور با فاقه می آید و در اوویه مسهله بلغم که سابق مذکور شد بادیان و اسطوخودوس و صعتر و مرزنجوش و مانند آن فزوده این
شکل نمایند و شیافات لعیبه بکار برند و شیاف پشک موش بین او مرموز است و خوردنیدن سکنجبین و حلیثا و دو اء المسک با آب شبت یا نمک اگر بهم رسد و الا با آب مرزنجوش تمام قطعه

آب مرزنجوش نیز مفید بود خاصة در ابتدای سهر و قبل نوبت و استعمال صبر و زعفران بغایت آنکه عطسه آید و تحمل نماید عده مرکب ترکرده آنهای گرم پخته رسانیدن بخار آن
بدماغ و تکمید بسر حمک سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و پرهیز از هر ضرر و اصلاح حال مسیر آن اجتناب از اشیای مبخره و مولده بلغم ضرورست و چون اکثر امراض دماغ علت رطوبت
بود و دو ابتدای ماه که دماغ السور باشد الحال الاین بعض بیشتر امید باید که طفل را بحضور تدابیر بار دکار رطبه باشند مانند کمی جند بیدستر و عود صلیب و مشک سوده هر دو با بعد آن شیر سید
خصوصاً ششماه هنگامی که طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند یا سو تنفس و بیخوابی بود که آن از علامات مقدم این مرض است و نیز در بینا گوش و گردن و سینه تا خنها و دستها
طفل بحالت دو پارچه قدری جند بیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند نگذارند که طبع او قبض ماند بلکه ملین باشد و در ضمه اسماعیلی جوارشات گرم چون دوالمسک
حار و حافظ الصحة برای اصلاح شیر دهند و طفل را از اجتماع آوازها مثل رعد و تفنگ و از غسل آب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آلات بلند و دیگر اسباب محرک
صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اغذیه غلیظه و رطبه و بقولات و اشیای شیرین چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که دایه طفل
حامله نباشد و شیر او متغیر الرائحة نبود و او را بدخول حمام و بانشا امر نمایند و طفل را قبل از شیر دادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیر وساده او سداب و عود الصلیب بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضا است از حس و حرکت بجهت سده تامه که در بطون ثلثه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را
از نفوذ بجانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض دفعة افتد و هرگاه عارض شود چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بود بر همان حال بماند
و شکل خفته بود و سبب معقول شیخ اگر بادی آلات نفس معطل یا ضعیف شود نفس سهل شود بلکه در بعضی کف در دهن باشد و ذی خرات مثل اختناق رحم بود یا بغطیط باشد
و این صعب تر بود و بر عجز قوت محرکه اعضای نفس دلالت کند و سخت تر آنست که در ان نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم نفس باشد و در حلق او
چیزی بچکانند فرو رود و از بینی بیرون نیفتد او اگرچه امید ازین دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر ضعیف
بود علاج او سهل باشد و گاهی اطبا سکته گویند بدان فالج عام بهر دو شق را و ایشان باشد اگرچه اعضای وجه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکته آن شق گویند و این
در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر منحل بفالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع دفعة بصحیح عارض گردد پس سکته افتد با تنفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود
لیکن اگر او را تب آید و ماده بگدازد خلاص یابد و بدانکه سکته اکثر در مشایخ و ابدان و تدابیر رطبه افتد و خصوصاً اگر در آنجا با رطوبت برودت نیز باشد و اگر صاحب
مزاج حار را پس عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هرگاه ماده فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه ماده سکته که منبعث منحل جاری شود
فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته در شیخین مؤخر دماغ بود و کسانیکه بسبب اذیت خون بفصد محتاج باشند هرگاه فصد کنند از آن راحت یابند بیم باشد که اگر ترک
فصد سکته یا فالج افتد و استدلال بسکته در آنکه تناول ادویه حاره حادث است که هرگاه ادویه حاره زیاده تناول نمایند و بعد از آن فصد کنند گاهی سکته از امتلای شرایین
ضعیف حادث شود و این نوع سکته قتال است مگر آنکه بادی تب پیدا یا حکم کند در ساعتی که خمار او منحل گردد و سکته که در ان نفس محسوس نبود امید از آن نیست که در ان
کف ظاهر شود و چه کف نشان عجز قوت محرکه اعضای نفس است آن ردی باشد و نه اکثر علاج پذیر و هر قدر که مرض قوی تر باشد تنفس شدید تر و معظم بود و غطیط
یعنی خرخره در سینه بنابر صعوبت تنفس در سکته او لازم گردد و هرگاه مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند فرو برد و گاهی حلق
قوی بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و از سقطات عطسه نیاید و در دهن کف آید و این هر سه علامت ردی است و ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود لیکن
بانتظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد این هم علامت صعوبت علت است و کسی را که اختلاج همه اعضا عارض شود دلیل وقوع سکته و وقوع شود ... بالا گاهی
و جرجانی گوید اینجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر کشاده شود یا بفالج کشاده شود یا بلقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته قبض طبع باشد بدین سبب علاج تشنج
و شبات و مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع بارد یا صاحب بلغم برای تنقیه معده دوای واقع نیز گرم خورد بدان سبب ماده بحرکت آید بجانب دماغ بر
و سبب سکته گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر امر علاج پذیر خاصة قسم صعب از آن و اگر ضعیف باشد و باید که غطیط و جید التنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد
و تا ممکن بود در ان جهد نمایند **الحاصل** سبب سده سکته یا انقباض دماغ باشد یا امتلای آن که موجب انقباض سیلان روح قوی است در بطون دماغ یا بالای شدید

از ضربه و سقطه بر قیست که باعث ورم گردد یا از امتلای بخارات فاسده اخلاط یا بسبب ارتفاع عفونت از یکی از اعضا یا کیفیت ردیه چنانکه در صرع مذکور شد و یا باعث امتلا اخلاطی غلیظ بود که بطون
دماغ را ممتلی گرداند یا امتلای خون کثیر که مجاری روح گیا بکلی پر سازد چنانکه روح قلبی امکان نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را خناق قلبی گویند و خلط غلیظ در اکثر بلغم لزج بود
و یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاهی ماده سوداوی باشد و عام است که اخلاط مذکوره ورم پیدا کنند یا از جهت امتلا از جهت تمدید موجب سدد شوند و لیکن فی الحقیقت
قرانیطس و لیثرغس است که بسکته منجر گشته و این نوع سکته سبب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد یا بغیر ورم باعث سده گردد و این قسم در اکثر سهل بود **طریق تشخیص**
بدانکه اسباب آن بدانکه گاهی انسان را چنان سکته صعب عارض شود که دمان نفس ظاهر نشود و نه حرکت ابدی و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی که صاحب او مشابه
مرده بوده و میان او و میت فرق مشکل شود و این چنین بود تا مدت و تدبیر او خلاصی یابد و سالم گردد و لهذا جالینوس گفته که در دفن تعجیل نباید تا مدت هفتاد و دو ساعت که شاید زنده
باشد تاخیر کنند مگر در حالتی که بدن او کبود و متعفن گردد پس دریں صورت طبیب را باید که اول فرق کند در میان سکوت و میت و او چنان باشد که پنبهٔ منفوش یا پشم
باریک کبوتر و غیره را برسوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا مرده لیکن در اعتبار این عمل آن پنبه را از تنفس مدام و باد محفوظ دارند
و همچنین اگر در برابر چشم صاحب سکته شیشه صاف یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود و الا میت و ایضا در ظرفی که بغایت رقیق الجرم باشد آب یا سیماب پر سازند و آن ظرف
را به سینه نهند و بنگرند اگر زنده است در آب یا سیماب حرکت محسوس شود و الا فلا و **بالجمله** هرگاه معلوم شود که مریض زنده است بر تشخیص این کوشند معترض حال تقدم عوارضی
که مقدم سکته اند مثل صداع و گرانی سر و دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و اختلاج همه بدن و درهم سود و نسیان و خواب و امتلای عروق گردن و سرخی
دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلی و آسمانجونی یا مائل سیاهی و رسوب تحالی در یافت نمایند و بعده بر ادراک اسباب اصل حال تقدم رسیدن سرمای شدید بر دماغ و یا صدمه
بر سر و یا بودن خلل عضوی پس اگر رسیدن سرمای یا ضربه و سقطه بیان کنند پس حال باشد و اگر تقدم خلل در عضوی گویند سبب سکته ایذای آن بمشارکت آن عضو
دانند نبض را ملاحظه نمایند اگر تب معلوم شود از تقدم ظهور اعراض سرسام و لیثرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند در صورت سبب ورم دماغ بود و اگر نبض یا تند بر آن
و چشم و سینه و بر دو بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود و مشابه مخنوق بود و رگهای گردن متمدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاهر گردد و تنفس با غطیط باشد
و دیگر آثار غلبه خون رسیدن وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود سکته دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا در گردد سکته سوداوی باشد
و اگر سفیدی رنگ و ترهل تن و کثرت بزاق و بلغم نخرت معلوم شود سکته بلغمی بود

علاج سکتهٔ بلغمی

اگر با وجود آثار غلبه بلغم بر چهره مسکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن به همه تدابیر مقدم دارند یا حجامت مع الشرط بالای شرط به قفا نمایند و بعده حب ایارج و را بجهت
که ممکن باشد بگشایند و پر مرغ به روغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده در ابتدای حلق آلوده بحلق اندازند حرکت دهند تا قی آید و یا کندش جوشانیده
شهد نمک آمیخته در گلو ریزند و به پر مرغ مدد کنند که قی آورد فائده تمام دارد و اگر دندان بر هم نشیند گره زیر دندان نهند بعده مثرودیطوس یا تریاق فاروق نیم درم با
اربعه یا جوزیا با ماء العسل یا مطبوخ انیسون با صعتر یا قاقلیم یا ادویه رازیانج گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطگی و انیسون پرزه سیاه جوشانیده
صاف نموده قند عسلی داخل کرده نیم گرم بدهند یا عود صلیب [illegible] بکلاب در حلق ریزند یا سداب جند بیدستر عود صلیب اسطوخودوس کوفته بیخته با جوارش
جالینوس عرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند یا دواء المسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان حل کرده در حلق چکانند دیگر [illegible] حل کرده
چکانیدن نیز مفید بود و ساق و بازو به عصابه محکم بندند و کفها بسختی بمالند و بگویند که در جمیع انواع سکته نافع است حقنه حاد که در آن قنطوریون دقیق و شحم حنظل
و فربیون و امثال آن باشد و شیاف مسهل بر نهند و کندش و فربیون جند بیدستر و نفل یا مشک غالیه و سداب بو یانند و یا بزند جند بیدستر با سم یا آب سوده سعوط آلوده
در بینی او برند و فلفل سیاه و سفید و خربق سیاه برابر سوده بمرات سعوط کنانند تا بهوش آید یا کندش و شونیز و فلفل جند بیدستر و خربق و مشک با روغن یاسمین بیک ساعت ساخته
در بینی بدمند و یا سداب و شونیز و خربق و مشک [illegible] شحم حنظل [illegible] فلفل سیاه و اسطوخودوس کوفته بیخته بدمند تا عطسه آید و دیگر سعوطات [illegible]
و شمومات و طلوات [illegible] مثلا آب [illegible] بجوش [illegible] حرکات [illegible]

بعمل آرند قوی تر باشد و سعوط مولد عطسه مثل سعوط کندش و ابو خیار و فرفیون و کندش بسیار نیز مفید بود و باید به شیر استعمال نمایند کندش بوره مسهل بسته و تربد حب ایارج چند حصه مثل کند ها

چند قطره در بینی چکانند عاقرقرحا و حبیبی سنبل الطیب که نسبت به فرفیون ضعیف تر است سعوط نمایند و بینی چکانیدن مرزنجوش صحرائی حباست و سلطان محمد مراد الدمحرات خوردن شد آن

کمی خیری سوختن سکوت را افاقه میبد و مجرب ست و اگر مدرجه سکوت باشد نیز مفید بود کندش فلفل و سنبل الطیب عاقرقرحا نمک هندی آبیاری بر کوفته یک یک دانه م حور د نیک کشتن

و یا قطره ند گرم کرده و یا مشک گرم کرده و سرگه بر کلاه نمد بر سر نمد بالای آن تابه آهنی گرم کرده گذارند چند آنکه موی گرمی بسوزد و یا موی سر تراشیده جندبیدستر مالیده

فرفیون کندش تخم سپیل شونیز و فلفل و عاقرقرحا بسر گرکنند بیرون آمدن اما بعد ضماد عرمال مسح فرفیون و بستفیح هندی تخم انجره ساده کوفته سرکه ... معد علق بر سر بند ... مفید

ضماد ابلا بوبیا باتشیر بیاز تخم گل جوش ابریق و جندبیدستر و جند بادآورد و شونیز و فلفل سیاه و دار فلفل و عاقرقرحا کوفته بسرکه و عسل سرشته معد حلق بر سر بنهند و اشل نمک نیم گرم کرده

و اگر استعمال آن را به حسنه و با آب گرم و غیره بهوش نیاید اول موی سر تراشیده و جند بیدستر و دار فلفل و فرفیون و مرزنجوش و غیره بر ان ضماد نموده کلاه نمد بپوشانید و

گرم نهاده بر بندند که آتش آن را در عمق بر سر ساخته بهوش می آورد و بر سر شیر عطسه در شیاف و دینه معروف حب السلاطین یک بیسه و مالیدن عصا الرای نیست که بعد چند

خفیف از تدارک مریض بهیچ تابع بودن الادوی سایده مالیدن مجرب انگور ... سیاه توتیای سبز نوشادر چوک در سرکه منفصل آب لیمو سایده بر سر سکوت کلک زده بمالند

دور بهرتش آرد و لوبیه محلل عاقرقرحا دبیج باسعت و چوب و بابونه و سداب و غیره جوشانیده و روغن قسط در آن حل کرده بر سر بر بقار نقیس و تنقیل آن و تدریج نوشتن

مفید تمام بدن را بر نگ کرده سرکه پیه سالها زرن روغن زیتون طلا کنند و یا روغن نارجیل که در آن فرفیون و جند بیدستر حل کرده باشد در اجرت بمالند و بمالند و بسیار

بجند بیدستر و شونیز بمالند و تسخین کرده و بر سر شیر کرده بر روغنهای گرم مثل روغن سداب و روغن مانند آن اسوده مرکب کرده گرم گرم بر مهره های گردن و مهره های پشت

بمالند و این بخور را ترکیب علوی خان نافع موی لسان امراض قطع کرده است اطفال الطیب الکلب جند بیدستر گوگرد زرد انیاع عود قماری ساده کوفته با آب

نانخواه حب ساخته بر آتش نهاده و مقابل بینی مسکوت بداند و این بخور از اختراع ایشان است جند بیدستر کندیا تگ عاقرقرحا دانیا جوز بوا مغفور

هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن حنظل در آب مرزنجوش آب برگ جنگلی امیخته بر حنا مالند و گویند که سر برهنه نموده تار ... گر از حرم مرتال ساخته باشد تا ده بعد ... کنند

و مرتوس ساعت بهوش می آید ایارج فیقرا روغن سوس لت کرده و بقعد حشا کردن از افاقه در سکوت مجرب بدیع محمد مرادست و بعد از افاقه جند بیدستر کوفته بحبین شیر

نر آورده طول ساخته و عسل دو تولا آمیخته لیسانند بالایش ماء العسل بنوشانند و حبحین معطی جدوار جند بیدستر ... تار یا نیم درم تا یک درم تریاق کبیر تریاق ... شیر

تا طلوع بادیان یا مویه ساده آمیسون یا مصطگی با عسل بجوشند دوسه گرم بر سر ضماد نمایند و نفخ با منضج بلغم نمود بعد سه چهار یا هفت روز اجار جیسب ضعف حرارت آن انسهال غم

وحب مسهل تنقیه نمایند و اگر حاجت شد باز چیزی منتهی تنقیه کنند و گویند که جهت تنقیه ایارج حب ایارج بالوغاذیا وقت تب شیره بجیح مطبوخ افسنطین خود و مثل علیحده جدید

مبادا یا دو حب ... تب شدید بیش تنقیه خاص غرغره او ادات و قطورات و سعوطات بکار برند و این که معده مر طعام ... جاوشیر الحرمل مجاهد مبادا تا تیم کوفته بسیار ... سکار ...

و تبطیل نافع اکلیل الملک ... نیز حب سیه عاقرقرحا صعتر جند بوا است بیک بسته تو اک الماین عمق مبارک از تجارب حکیمانست ... سوطح ... کتلم در کست بن ... گلگ ... عماقی ...

آب بیجان بر سر شبه بکیم ساخته روغن نفتی ساخته بدستور بکار برند غرغره با ایارج فیقرا و عاقرقرحا و خردل سکنجبین برید بقیه سر تبدیل منراج استعمال تریاقات و معاجین ... مشدود

و سعوط و قطور با ستیلیشا و ... یا گشت ماش حلتیت یا جند بیدستر ساخته در ماء العسل حل ساخته مناسب استعمال اطریفل صغیر و ... خود ... قیقراء سعیک

قربا بعد از تنقیه تمام حصول صحت تا بیست و چهار روز این ماء الاصول هلیله بیخ کرفس بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک ... سعوط خود ... ادخر

هر یک چهار ... درم سوس نکات گلقند عسلی چهار تولا روغن بادام تلخ و بلید انجیر مرکب باشد اضافه نموده بنوشانند در ربع تیک ... ایارج فیقرا ... جند ... مجرب ... الست

و شوربای ... کبوتر یا کبک یا تیهو یا مرغ با دارچینی زیره و فلفل و نار جیلی جعتر و ... زعفران قاقله بسیار در حل کرده بنان تنوری نماید ... ماء العسل ... بنو ...

و یا عرق گاوزبان حسب حاجت بنوشانند و مر موافقت ایارج کبیار مثل ایارج ... فصل استعمال کنند و بعلاج فالج رجوع نمایند زیرا که این قسم سکته اکثر منتقل بفالج می گردد

ذکر بعض ادویهٔ مفید سکته

معجون مشک اعتمادالدوله ادویه ترکیبات ... معجون ... سوخته کرده روغن خیری نیم درم نوشادر سوخته دو دانگ قطره آب بینی مجرب یافته ... ایارج ... بادیان ...

عصارهٔ افسنتین و حلبه خمیری و برابر ریحان و قرنفل که مسبوع لغز کشمش است و کذا خردل بزیت و کذا جندبیدستر بزیت و کذا کباش قرنفل و کذا جوزبوا و کذا روغن زیت که دران پودینه
سوخته باشند و کذا کوکرد و کذا روغن عاقرقرحا و کذا روغن گل مریمی دران غافث پخته و کذا گل سوسن و کذا سرکه در روغن گل زیتی و کذا روغن بلسان و زیت کهنه و ضماد معده تسهیل سدد
و حسد دمعیکے و کباش قرنفل و موم و روغن بان و سعوط خردل و یا جندبیدستر بروغن بادام و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و یا قنه بروغن بادام و یا کبریت بقدر عدس و یا
حادتیز و یا بروغن قندول و یا عصارهٔ افسنتین و بخور جندبیدستر و کوکرد داشته و اظفار الطیب هر واحد و شونیز و قنه دائم و سرکه عنصل و جادتیر و غالیه و الفالیس کبریت
و حنظل یا ورک دفلی کوفته در خرقهٔ کتان بسته بو بیدن تا عطسه آید و وقتی باد خال پر مرغ المطبوخ بروغن کنجد و صمغ حرشف و یا المطبوخ بشبرم و حب الرشاد و حمول روغن بلسان
و زیت کهنه و حقنه شیرج با نخواه و کذا بورهٔ ارمنی و آب چقندر و سنابیج و ضماد ریقون و کذا ایارهٔ فیقرا و مع ادویه حقنه و کذا بماء العسل مع دیگر ادویه و کذا آب مالح مخلوط بالعسل
و کذا شحم حنظل و کذا روغن بادام تلخ و کذا آب مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب چقندر و مری و شکر و نمک طعام و محموده و تعوخ و فربیون و عاقرقرحا و شرب سنبل هندی و یا
خاکستر شاخ کرم با شراب سرکه و یا مرقه کرنب و یا آب آن و یا شحم حنظل و یا ایارج فیقرا و یا مطبوخ حاشا یا مصطکی و یا شراب عسل و یا شراب مویز و یا طبیخ قنطوریون العسل و یا سرکه عنصل
و یا سوس و یا جادتیر و یا روغن قندول و یا حرمل و یا جنطیانا و یا روغن بلسان و زیت کهنه و یا سکنجبین عسلی و یا نقل فرفیون و سکبینج و اشق و جادتیر و صبر جندبیدستر حرمل
شحم حنظل هر یک یک درم شربت از مثقال تا دو مثقال حسب سن و قوت و لعوق عسل لائم و شرب و ضماد شونیز و کذا روغن عاقرقرحا غرغره طبیخ کندش و یا شحم حنظل و یا مرزنجوش
و یا ایارج فیقرا و سرکه و بعد آن چوزهٔ مرغ بشست و مصطکی و دارچینی پخته و یا کبوتر بچه با سر و گردن او در کرده باشند تنها یا نخود سرخ پخته و یا آب نخود سرخ مطبوخ مطیب
بزیت و صعتر نافع سکته است **اقوال حکما** مسیح گوید که اگر سکتهٔ بلغمی باشد کوشش در کشادن دهن و ادخال پر مرغ بروغن تر کرده و یا ایارج فیقرا آلوده باید کرد
تا قی آید و بگیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون دقیق و عرطنیثا و خربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بپزند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل از آن گرفته حقنه کنند
پس اگر طبیعت خارج شود و خلط بر نیاید اعادهٔ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد و کندش و خربق سفید اندک اندک در بینی دمند و اندک تریاق یا معجون ماء زر در
ماء العسل یا طبیخ انیسون حل کرده در حلق اندازند و تابه آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده بخردل سوده جندبیدستر
بسرکه کهنه طلا کنند و سداب و قرنفل و مشک و جندبیدستر و بسباسه نیز بویانند و بعد افاقه تا چهار ده روز همین تدبیر نمایند و بعد از آن روغن بید انجیر بطبیخ اصول
و ایارج فیقرا بنوشانند پس هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخورانند و غرغره بسرکه عنصل و ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل
استعمال نمایند و فلفل و جندبیدستر و کندش عطسه آورند و غذا اسفیدباج گنجشک و قنابر و بچه کبوتر و نخود دهند و ماء العسل محلول با ادویه و حب لقوقون و شراب بتخذ
از مویز و عسل بنوشانند و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند و عرق آورند و روغن ناردین که دران فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند
شیخ میفرماید که با سکته که حادث از بلغم اگر علامات غلبه خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنه قوی بعمل آرند و شیافات قویه بردارند که دران صمغ
و مرارهٔ گاو افتد بعده چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از حبوب معتمده در خورانیدن ایشان حب فرفیون است و بعد از آن بر سر و اعضای
کمادات مسخنه و نطولات معمول از آبیکه دران حشایش مسخنه مثل شبت و شبیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل الملک و صعتر
جوشانیده باشند و از روغنها که دران قوت این حشایش باشد و روغن سداب استعمال کنند و گاهی دران عاقرقرحا و جندبیدستر و جادتیر و قنه حل کرده شود
و یا بر بعید بران در زیت کوکرد آمیخته بمالند و اگر کمادات از قرنفل و هیل و بسباسه و جوزبوا و درج باشد صواب بود و یا او بروغن گرم مسخن و آب گرم بکمادات
و فقرات را ابیعه و روغن ... تمریخ نمایند و بر نخاع خردل و سکبینج و جندبیدستر و فرفیون ضماد کنند و از ادهان جید برای ایشان روغن حناء و الحمار و روغن سداب
و روغن اسقیل معمول بزیت کهنه است یا بهتر کردن عنصل رطب در روغن مذکور تا چهل روز و یا بجوشانیدن او دران بایین نحو که بگیرند زیت کهنه یک قسط
و اسقیل دو اوقیه و بپزند تا آنکه مهرا شود و همچنین روغن عاقرقرحا بهر دو وجه مذکور ساخته و هر روغن که برایشان استعمال کنند اصلاح او و تغلیظ کردن او
از موم نمایند تا واقف ماند و سائل نشود و می باید که از مروخات ضعیف ترا بتدا کنند اگر فائده نشود بقوی تر نقل کنند و بعد تنقیه بحقنه و غرغره
باک نیست که در بینی او کندش و سعوطات قوی و روغنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر

تنبیه و اگر قی حکمش نیابد با دخال پر بروغن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل آرند خصوصا چون ورم معدهٔ او امتلا معلوم شود و تخمه بران اقدام نمایند از قی نفع شدید
یابند و در قی جماعهٔ دیگر است که تنوع و تحلل قی مزاج سر صاحب سکته را در بار طبیب گرم کند و تسهیل رباع ایشان بحبری که مجرب او باشد باید کرد که ازین
منفعت یابند و گاهی مبادرت بداشتن کرده در زمین که در صرع مذکور شد کرده می شود تا دندان او باید که فاسد نشود و چون اندک قی کنند باید که روغن بید انجیر
مطبوخ تا آب سداب هر روز دو درم بماء الاصول بنوشانند و بتدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم از آن نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر
سه قیراط از تریاق و مثرودیطوس و از شلیثا و اتقریا و سجزینیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جند بیدستر مثقال بماء العسل و سکنجبین عسلی یا سکنجبین
بقدر باقلا بدهند و عوض آب ماء العسل ساده یا بافادیه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و سعوط بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط
حسب اده بر فقار رقبه نهند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آبرو و روغنهای گرم بمالند و از غرغره نافعه برای ایشان بعد تنقیه کلی
طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آنست در سکنجبین مخلوط العسل و ایضا آب چقندر که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی تر ازین
آنست که بگیرند فلفل و دارفلفل و زنجبیل و مویزج و بوره ارمنی و گل سرخ و سماق و کوفته بیخته سرشته از آن شیافات سازند بعده بطریق مصوع غرغره از طبیخ
زوفا با مصطگی استعمال نمایند و قریب اینست چون بهمین طریق بعمل آرند فلفل و دارفلفل و خردل و پودینه دار و مضوغات پودینه و مویزج و فلفل
و مرزنجوش و خردل است مفرد و مرکب و اندران مثل گل سرخ و سماق امیختن ناگزیر است و روح از اشیای نافعه درین باب است و تاثیرش قویست و نیز روغنهای حاره
مقوی روح که در اعصاب است و برای جوهر اعصاب و محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه
و شبت و روغن اذخر خصوصا بر سر چه درین اعتماد بر مراس واجبست و خصوصا که روغنهای کوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشند
و تعدیل اصحاب سکته لطیف تر از تغذیه صاحبان صرع است و صواب تر آنست که در روز بر نان تنها اقتصار نمایند و نان با انجیر خشک ایشان را نیکوست
و شرب بر طعام مضر تر اشیا برای ایشان است و چون اراده انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند
باک نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را مانده میکند و از اغذیه
ابخره غیر منهضمه منحل میبارد بسبب منع آن هضم غذا را و قومی جو را با عدس پخته برای ایشان نیک دانسته اند و مویز و بادام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشانست
و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکه دران فضول است و کهنه نیز برای آنکه آن سریع النفوذ بدماغ و قلب و عصب است بلکه موافق ترین شراب برای ایشان شراب بسیط
میان هر دو است و چون سکوت راتب اید در امر او توقف کنند تا آنکه بکشاید که گاهی بحران میباشد و تا هفتاد و دو ساعت انرا نگذارند و اگر چنین نباشد
بلکه تب بسبب ورم و عفونت بود آن مهلک است و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنگ میگردد و بسیاری در معده مستقر غذا استفراغ مادهٔ فاعل آن میکند مسیحی
گوید که اگر چیزی از علامات داله بر غلبهٔ خون ظاهر نباشد باید که مریض را چیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت از مرض تحریک نمایند و چون انرا
تجاوز کنند و مریض کلام نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون با دیان که دران گلقند مالیده صاف کرده باشند بهنگام
بحلق بچکانند و عضل ساقین و بازو محکم به بندند و کف پای او بمالند و روغن گل در سر او بریزند و حقنه حاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل الملک
برنجاسف شبت جعده خار خسک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یکمشت عاقرقرحا قثاء الحمار حریر سفید تخم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب خشک
هر واحد چهار درم تخم سداب انجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل از آن صاف کرده جاوشیر و سکبینج
و مقل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بوره ارمنی یکدرم روغن زیت روغن باردین یا روغن قسط هر واحد یک اوقیه آمیخته حقنه کنند که نافعست پس
سعوط القوه و فالج بکار برند و اگر حاجت نباشد آب سیر افشرده با اندک روغن خیری سعوط کنند و اندک کندش و جند بیدستر و خربق در بینی بدمند و عطسه آرند
و اندک سکنجبین عنصلی با آب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک جریش و آب ترب افشرده در حلق او بقمع و غیره بچکانند و در حلق او پر بروغن چرب کرده
یا پاره شیافه آلوده مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک معجون

آب مطبوخ انیسون و مصطکی بدهند و گاه گاهی بعسل بلیسانند و تکمید سر بآب مطبوخ بابونه و برنجاسف و صعتر و پودینه و قرنفل و سلیخه و بسباسه و اسطوخودوس و عاقرقرحا نمایند
و باطلیه که در علاج لیثرغس مذکور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد بآهن گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موی بسوزد و غذا نخوداب بریت مغسول و زیره
اندک نان خشکار دران مالیده بدهند و مدام تا گذشتن هفت روز همین تدبیر بعمل آرند و اگر افاقه شود و کلام کند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر افاقه
نشود و امراض و صلاح نیابد ما و الاصول بروغن بید انجیر که دران ایارج مخمر بعسل مالیده باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانیده بدهند و این
تا بیست روز بدهند تا در بول آثار نضج ظاهر شود و غذا نخوداب باشد و بعد ازان این حب از دونیم درم تا سه درم بدهند تربد خراشیده ایارج فیقرا هر واحد درم
هلیله کابلی حب النیل هر واحد چهار دانگ شحم حنظل سقمونیا هندی جاوشیر هر واحد دو دانگ جندبیدستر یک دانگ همه را نرم سوده جاوشیر را در آب گندنا
حل کرده سرشته حبها سازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و تیادریطوس و مثرودیطوس بتدریج دهند و بعد آن تریاق کبیر بدهند و غرغره بایارج
و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخوداب بکبوتر بچه و دراج و زرداله و گنجشک و قنبره باشند و شربت عسل بافاویه ساخته و خندیقون و شراب ریحانی بمقدار اندک
دهن او را متغیر نگردانند یا نبید ریحی و عسلی بنوشانند و چون مرض بانحطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین بر پشت و حجامت
باشد و دران اندک جندبیدستر و عاقرقرحا حل کرده باشند بر سر مالند و باید که از دادن این معجونات در حالت شدید الحرارة و بلدان حاره اجتناب کنند
و کسی که در بدن او حرارت ظاهر شود دران جودت تمیز بعمل آرند طبری گوید که سکته حادث از خلط بلغمی از شیخ سر الانحلال منقسم بدو قسم است یکی آنکه مسکوت
غطیط کند شبیه بغطیط نائم و کسی که ازین سکته غطیط کند و در دهن او کف آید البته خلاصی نیابد دوم آنکه با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت شرایین
در بدن ظاهر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول اینست که خرقه آبیکه دران صبر و افسنتین تر کرده باشند
آغشته بر سر پیچید و نخجی که ممکن باشد در دهن انداخته تا فم معدی رسانند و حرکت دهند و اندک ایارج بحنک بمالند تا قی بحرکت آید و بحقنه حاده
که دران سکبینج و جاوشیر و قنه و جندبیدستر و فرفیون اندک از انها باشد بعمل آرند و اگر این هر دو علاج فائده نکند سعوط بروغنی که دران فرفیون و جاوشیر
پخته باشند بکار برند و اگر چه در سعوط خطر است و اگر این اثر کند امید صحت او باید داشت و علاج نوع ثانی بعینه همین است و دران اینقدر زیاده نمایند
که آبینه گرم کنند و بر سر کلاه شده نهاده بران آبینه گرم گذارند تا سر و دماغ ازان گرم گردد و ایارج محلول بآب افسنتین در حلق ریزند و ساقین او محکم ببندند
و در بینی او فتیله ملوث بجاوشیر و جندبیدستر و مشک نهند و نطول روغن زنبق سی درم فرفیون سه درم نیم گرم بر یافوخ و شئون بریزند و در هر دو گوش
دو فتیله ملوث باین روغن نهند و یکبار بآب گرم و بار دیگر بحقنهای حاده که مذکور شد حقنه نمایند و چون سکته منحل شود و استرخا ظاهر گردد لازم است اغذیه
گرم مثل کبوتر بچه و دراج و زرداله و مطبوخ نخود سیاه و زیت رکابی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منتن یا حب شیطرج یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون کبیر
بخورانند و در هر چهل روز حقنه حاده بعمل آرند و ما بین حقنه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل مثرودیطوس و ارکاغانیس کنند و در هر فصل
از دو فصل سال ایارج لوغاذیا با آب هلیله سیاه و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم سه دفعه در سه روز بدهند
باین طریق که قسط تلخ و عود هر دو در شراب کهنه بجوشانند و تریاق در دو دانگ ازان حل داده و سه جرعه ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند
تا آنکه گرسنگی سخت ظاهر شود بعده آبیکه دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیده باشند بدهند و در قی کردن کوشش نمایند بر آنکه اگر بعد انحلال
تریاق از معده ظهور گرسنگی قی کنانند خلطی بقی برآید که ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا روغنهای گرم
بمالند و تدبیر مفلوجین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویه حاره بجا آرند دائم زیاده نمایند تا سکته عود نکند چه اگر اعاده نماید یکبارگی کشد
ایلاقی و جرجانی مینویسند آنجا که سبب سکته بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد و پس بتدبیر حقنه قوی
و شیاف مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهره گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سبب آن بلغم غلیظ لزج
باشد امید کمتر بود و پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول تنقیه نمایند بحقنه تیز و اگر بدانند که معده

طعام غلیظ یا بسیار خورده است جمع کنند تا دهن او بگشاید و پر مرغ چرب کرده با این خیز آلوده در حلق فرو برند پس اگر قی نشود و تهوع و تحرک آن را فایده کند و باید
دماغ گرم گردد و اگر برابر روغن سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعد خوف آن گردن و پشت او بروغن گرم بمالند و پای او را بروغن فرفیون و روغن قسط و زعفران
و امثال آن بمالند بعد از آن تسخین او بسعوطات چیزی لطیف مفتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند
و اگر حاضر نباشد معجون سیر و حب الغار و یا دسلیثا جائز باشد و اگر یک مثقال از سکبینج یا حلتیت یا جند بیدستر در ماء العسل حل کرده در حلق او فرو ریزند موافق باشد
و اگر اسهال او ممکن نه نافع تر از حب فرفیون نیست صفت آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جند بیدستر حرمل هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو نیم درم شربت
یکمثقال بعد سقیه در آب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد صفت حقنه جاوشیر شحم حنظل قنطوریون باریک نانخواه شبت حلبه سداب انجدان هر واحد
سکبینج دو درم بورۀ ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهره گاو دو درم ادویه در یک اثار آب بپزند تا بمقدار نیم اثار باز آید صاف کرده
و ماستارا ان گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید بار اعاده آن نمایند تا رطوبت بسیار فرو دارد صفت روغن فرفیون که بر مهرهای پشت و گردن مالند
بگیرند آب سداب کوفته افشرده یک اثار و روغن سوسن ده استار آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط عاقرقرحا جند بیدستر
هر یک سه درم جاوشیر دارزد و فرفیون هر یک مثقال سائیده در روغن گرم آمیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم بادی بیامیزند و اگر
اگر چه ضعیف است بدل آن کنند و گرم کرده بکار برند صفت روغن قسط بگیرند اصل اذخر راسن و ج سنبل هر یک ده درم قسط سی درم در یکنیم اثار آب بپزند
تا آب سیاه شود پس صاف نموده روغن زیت یک اثار انداخته باز بپزند تا آب بسوزد و در آن سه درم جند بیدستر و مثقالی فرفیون حل کرده بکار برند صفت
روغن اسقیل بگیرند عنصل تر چهار اوقیه در روغن زیت یک اثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جند بیدستر خردل قسط فرفیون مشک را حل کنند قوی تر باشد
و نطول که بر سر و فقار ریزند و گردن ریزند اجزای آن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل است و تدبیر تسخین دماغ بصنعت آب گرم
تا آنکه موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر بخردل و جند گر در قول شیخ گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کنند و اگر اجزای آن را که در قول شیخ گذشت
در صوف بسته گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهرۀ کلنگ با آب سداب یا آب مرزنجوش یا جند بیدستر سوده بماء العسل حل کرده سود دارد و دارد در جند بیدستر
ببویانند صفت حبی که معروف بحب بیمارستان است بگیرند جند بیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون یک دانگ ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت است
محمد بن زکریا گوید حلتیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سود مند یافتم و بیچ چیز بدل او در ست بدل را گرم کند و سپیدی ار و اخلاط را بگدازد و بامداد و شبانگاه مقدار نیم باقلا در سکنجبین
یا ماء العسل حل کرده بدهند و اصل در علاج این مرض آنست که این تدبیر گویی با تنقیه نخست تنقیه نکنند استعمال سعوط و روغن و نطول و هر آنچه در آن داخل است ضعیف تر سازند
نماینده مثل روغن سداب و روغن سوسن که در آن سعوط حل کرده باشند اگر از این انتفاع نیابند قوی تر از آن بکار برند و روغن هم نگذارند تا رفع نشود ... [illegible]
روز همین با بسیار بطول و سعوط و مالش روغن کنند و از جماع کوره در هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند و غذا نخود آب بدهند یا شوربای گنجشک یا کبوتر بچه نخود و شبت و دارچینی
و ... [illegible] دیگر بابونه انجیر و مویز منقی بخورند موافق باشد و بعد بست و چهار روز هر صبح روغن بید انجیر بماء الاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج
چون ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس و مانند آن بکار برند و باقی بعلاج فالج معالجه نمایند ابن الیاس در مجربات می نویسند که در حالت سکته
استعمال قی و نفوخ و بخور و طلا و وضع آب گرم و حقنه حاد نمایند و هر یک از آنها سابق مذکور شد بعده هر صبح جلاب انیسون و بادیان گاو زبان هر یک سه درم گلقند
ده درم بنوشانند و غذا در بابا نخود آب تیهو با حب قرطم لحوم گنجشک و کبوتر و تیهو با فلفل و دارچینی دهند و بعد نضج برای تنقیه دماغ حب ایارج یا حب لوغاذیا در هر هفته یکبار
یا دو بار بحسب قوت و امکان دهند و سعوط زهره کلنگ با آب مرزنجوش بکار برند و این علاج همانست تا آنکه است که از بست و چهار روز تجاوز کرده باشد چون از این مدت تجاوز کند
بدانست که در علاج این بعلت بکثرت ماده و قلت آن اختلاف دارد حق آنست که این مرض از اخ الموت است و علاجش صعب و مرضی شدید تر از این نیست و بعض اوقات معالجه گذرد
انطاکی گوید که بدایت تدبیر مسهل و مفتح ادکیه و تنقیل بروغن سیکاه حار حتی که تکمید بنان و خرقه باید کرد بعده حقنهای حاده برای جذب مواد و اسفل بکار برند
و طلای بدن علی الدوام بگوگرد و سرکه و میعه در روغن زنبق و طلای سر بجند بیدستر شونیز کنند و متصل گهواره حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن گاو دهند

داخل کنند بعد چاد تیبر هر واحد سه جزو سونیز جزو این ترتیل هر واحد جزو اشق سکک هر واحد نیم جزو آب کرفس سرشته بقدر نخود حب ها سازند و جوارش مانند
روغن مالند یا سفید باجات غذا سازند و تریاق باشد و دبیلوس بهمند و تریاق الکبیر بجیه ایست آب بادیان و انیسون و زیره دیگر تریاقات مذکوره میسر گردد
بدهند و بعد دو هفته مارالاصول بروغن بید انجیر و شکر سرخ بنوشانند و ایارج جالینوس با لوغاذیا بدهند و این روغن در علاج این و سایر امراض بارد مجرب است و معروف
بروغن مبارک سست ثوم قشر کی یک اوقیه حلبه شونیز هر واحد نیم اوقیه جند بیدستر میعه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم هر سه در سه چندان زیت بسایند و یاکه
تقطیر نمایند و حقنه ها دهانند که مجرب است هر گونه که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان بحلیت و این معجون از مختارات مجربه منست فلفل سفید و سیاه و دار فلفل
دارچینی آمله هر واحد ده درم مرمکی کرفس غاریقون مصطکی مغز حب الصنوبر هر واحد پنج درم جند بیدستر تخم شلغم هر واحد سه درم در سه چندان عسل سرشته شربتی از آن سه درم

علاج سکته دموی و سوداوی

در دموی بر بود تمام فصد سر و از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که فی الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بیشتر فصد رگ های گردن صافن نیز کشایند پس حجامت
ساقین و فصد رگ بینی نمایند و بعده بر ساق و بازو عصابه مستحکم بربندند و کف پا را محکم بمالند و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شربت لیموں با ترنجبین و عرق گاوزبان
داخل کرده در حلق چکانند و تلیین طبیعت بحقنه متوسط بعده بحقنه حاد علویحال نمایند و پیوسته ادیو غرغره بسکنجبین و آب گرم کسانند و بسرعه داغ حقنه نمایند
و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شمومات بارد مقوی دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه بو
و سکنجبین بنوشند و آخر برای دفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طبیخ عود و مصطکی حل کرده شربت نبوری و جوارش مصطکی و جوارش
مکرر استعمال نمایند و اعاده حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد گشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و بر جلاب یا ماء الشعیر رقیق یا مزوره بنوبات معز اداره
و رفته رفته بتدریج بخورانند شوربا گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقه مریض تا ماشه حب بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند
مطبوخ شاهتره و عنب الثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی ده توله خوبانی پنج عدد در عرق شاهتره و عنب الثعلب هر یک پاو آثار خیسانیده صبح جوش
کرده مالیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده باز صاف کرده شربت ستا چهار توله شربت ورد مکرر و ملحی
اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب گلاب و عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دو پهر نخود آب غذا نهند و وقت شام شله بنوشانند
خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان و بریان و اصل السوس حب کاکنج هر یک هفت ماشه در عرق گاوزبان یک شب تر کرده جوش کنند که نیم آید مالیده صاف نموده شربت
و یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم خرفه هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بستور و همین نمط چهار پنج مسهل ادویه معدلات خون عمل آرند و تشخیص از کسکته
دموی هماں وقت فصد قیفال از هر دو دست کرده خون قریب سه پاو گرفته ام بمالیدن همه بدن بروغن مبارک کردم و گفتم که دوائی الهیم دو انگشت در روغن
در طول از جرم گاو پیش ساخته بروغن مبارک و یا بروغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و پیوسته جند را در آب گل سداب و گلاب حل کرده بو یا ساند چنانچه همین تدبیر
مقیر بسیار بهوش آمد پس تنقیه بدن کردم طبری گوید که علاج سکته دموی اولا فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تریخ در بلده ترمذ معالجه صاحب سکته
دموی بفصد کردم و بالمرک سعی بکشا و بعد آن استرخا ظاهر نشد زیرا که فضول در خون مشابک بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکمیت بود لهذا ازاله آن
ضعیف شده بود پس هرگاه فصد کرده شد همه فضول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود مستفرغ آن بحقنه و حب تریخ و استحمام کردم
و در سکته سوداوی اولا فصد باسلیق بعده حقنه معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز
حذر نمایند و اگر مرکب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن و یا باسلیق و یا ابطی مناسب بود پس حقنه معتدله یا سایر تدابیر سکته بلغمی و دموی و آنچه در علاج صرع سوداوی گفته شد عمل آرند

علاج سکته ضربی و سقطی

آنچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه افتد مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر رگ کشایند و حقنهای مناسبه بکار برند و در تنقیه دماغ و ترقیق و تلطیف ماده
بیشتر کوشند و بستن اطراف بنوار و دلک و فرو بردن چوبی یا دوا چرم در کف دست و پا و بر سر بستن دفع بیهوشی تاثیری عظیم دارد و دیگر تدابیر مستغنی سکته از دکر آن مستفاد

واین نوع را تپ دوره نمیباشد پس بالتی تا پیر نگردد علاج امراض تا مزمنی و بستطی مع رعایت تپ عمل آرند و ایضا بعد فصد جنبانیدن مریض در تعالیق بعرف اندازند یکدو پاس متصل و ارنوه و زرد چوب غاریقون بسدی و اسطوخودوس مصطکی هر یک نیم ماشه و جند بیدستر بادیان زراوند طویل هفت ماشه و دال چینی شیر سوده یکنیم توله در روغن گل و زنبق هر واحد یکنیم توله آمیخته بر سر ضماد نموده کلاه نمد بر بالای آن گذاشتن و دو عدد فتیله از پارچه بافته کبود رنگ ساخته اسپ بروغن گل آمیخته بدان آلوده از آتش افروخته پیش بینی داشته دود آن بدماغ رسانیدند در سکتهٔ ضربی همان روز صحت می‌بخشد و شخصی از مرکب افتاد و او را سکته شد حکیم علویخان امر کردند که سر او را برهنه ساخته تازیانه بسیار باید زد بی فاصله تا یکساعت نجومی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پاو باید گرفت و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی کشایند همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهن بکشاد گفتند که از جند بیدستر و جدوار خطائی هر واحد یکماشه مصطکی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یکنیم توله آمیخته وجور کنند در یک روز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و مالیدن دست و پا بسختی و زدن مشتها بسیار بر سر و همه بدن تا یکپاس و بعده فصد قیفال کشادن باز هر دو دست و از رختن چهار توده انگشت چوب تمر هندی گرد مریض و بعد بهوش آمدن صبر هفت توله گل بابونه و گل جاشفتا تازه هر یک سه توله در روغن سنبل پنج توله آمیخته سر را سیاه چرب کرده ضماد ساخته کلاه نمد بر سر پوشانیده بار مشتها بر تمام بدن و سر بدستور در دل حقنهٔ حاده علویخان شکر از سه چهار بار العسل و دردن صحت می‌نماید و حکیم میر سلیمان شخصی را که از اشتر افتاده سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانهٔ چوب سبز دو صد بر سر برهنه زنند چنانچه نوبت بضرب بیست و پنج رسید که بهوش آمد و باز بدستور میشد همچنین حال تا هفت هشت روز میداشت و در روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس جند بیدستر یکماشه زنجبیل یکنیم ماشه زراوند طویل دو ماشه سوده در عسل یکنیم توله آمیخته لیسانیدند و با شش ماء العسل نوشانیدند و بجای آب باء العسل اکتفا کردند و غذا نخود آب شوربای جوجه مرغ مقرر داشتند در روز سوم از تدبیر صحت یافت لیکن لکنت زبان باقی بود پس روزی هفت هشت ماء العسل که زنجبیل عاقرقرحا فلفل سفید دارچینی نمک طعام هر یکتوله بر آن

علاج سکتهٔ بخاری

که از بخارات فاسده یا عفونی یا کیفیت ردیه افتد آنچه در علاج امراض دماغی بخاری و شرکی گذشت عمل آرند و ایضا در بخارات سمیه فاسده طبقه و منوبه اول رگ عرق النسا کشایند و حقنهٔ حاده ذی تریاقیت بعمل آرند و از سرکهٔ ثومی و بصلی و شراب ریحانی هر واحد یکتوله ملتیت و زفت و سکبینج و جاوشیر هر یک سه ماشه آب گشنیز تازه چهار هر یک یکنیم توله لخلخه سازند و ماندگی از بینی حکانند که بهوش آید پس مطبوخ پوست خیارشنبر یا مشکطرامشیع با اضافه خیارشنبر و ترنجبین و گلقند بلیس طبع نمایند و غذا قلیهٔ زردکی و شلغم و جوجه مرغ که در آن تسمه نخود سیاه افتاده باشد یا بنان خشکار تنوری هند و بجای آب برار العسل از عرق اشترخار و بادیان ساخته فی ساعت دهند و در هر دو صورت پس از افاقت جهت دفع مادهٔ باقی مباشرت مناسب باشد جهت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دوا المسک معتدل جاری علویخان با عرق تنها کنند واما در بخارات عفونیه حقنه از شراب کهنه و سرکه که هر دو برابر و عرق بهارنارنج نصف هر دو و نمک طعام دو منت و مثقال ارزق سه توله روزی چهار پنج بار بعمل آرند و وقت شام حقنه از گل ارمنی هفت توله و شراب نوزده توله و گل مختوم دو توله و ماء العسل ساده یکنیم پاو ساخته بکار برند تا بهوش آید پس ادویهٔ تریاقیه مانند بدر و جدوار خطائی هر یک یکماشه در دوا المسک تلخ هفت ماشه بلیسانند و بدرقه بعرق بهارنارنج و کیوڑه هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوڑه چهار توله در بیست عرق مذکور دهند و غذا پلاو مرغ و فاخته و نان تنوری یا شوربای آن دهند و اگر حاجت به تنقیه باشد پس بحب قوقایا و افاویه و ایارج علویخان و شربت مکررسائی و خیارشنبر و گلقند کنند بکرات و مرات بعده جهت تعدیل و تقویت تریاق الذهب بشراب ممزوج و شربت یاقوت علویخان و عرق عنبر حکیم نقاخان استعمال نمایند و بجای آب باء العسل که از عرق بهار گل ساخته باشند اکتفا نمایند فائده در سکته که از رسیدن سردی بدماغ باشد هر چه در علاج امراض دماغی بارده گذشت بعمل آرند دیگر مسخنات سر از سعوطات و ضمادات و کمادات و غیره که در سکتهٔ بلغمی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم مقوی دماغ خورانند و آنچه از ورم حار و بارد دماغ افتد بعلاج امراض دماغی حارده و بعلاج سرسام بلغمیه و تقویت دماغ بشمومات لخالخ ذخیره متوجه شوند

جمود

که آن را سبخوس و آخنه و مدرکه نیز گویند و یونانی قاطوخس و قوطوخوس نامند و معنی آن استمساک است و آن مرضی است که دفعتا واقع شود و حس و حرکت همه باطل گردد و آن

بر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل بماند و در تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم
هیچ وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و در بدن تپ و لی کف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس که در آن تپ میباشد و صرع که با تشنج و کف دهن میباشد فرق
درین مرض و سبات آنست که درین جا تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعةً و نبض بطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که در آن
عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض لین و امکان تکلم و جواب بتکلف میباشد و فرق در جمود و سکته آنکه در حلق جمود
چیزی اصلاً فرو نتوان کرد و مخصوص بوضعی نبود بخلاف مسکوت که بر پشت افتاده باشد **بالجمله** سبب این مرض سده است که در بطن مؤخر دماغ از خلط بارد یابس
غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آن جمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوهای سرد خام و نوشیدن آب سرد برف و غسل آب بسیار سرد حادث شود
علاج اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو کنند و یا حجامت ساقین نمایند و الاشیاف گرم و حقنهٔ مخرج سودا و بلغم
استعمال نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و هلیلهٔ کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند
و الا از آب سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یک رطل و روغن کنجد ده درم و بورهٔ ارمنی یک درم و شحم حنظل یک نیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل آرند و جند بیدستر
فرفیون در روغن زنبق آمیخته بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقه و بعد آن بابونه زوفای خشک اکلیل الملک شبت با سرکهٔ عنصل آمیخته بر مؤخر سر ضماد کردن مفید
و روغنهای گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش و قسط جند بیدستر آمیخته بر مؤخر سر مالند و یا دهن حب الغار و یاسمین و نسرین و غالیه و مشک ببویانند و داغ
بر پس سر نهادن مجرب رازی است و تدبیر سکته و سبات و تشخیص مثاره و دثار وارد آن نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد دیر دارند و بعد از افاقه
منضج سودا دهند یا مطبوخ بادرنجبویه سه درم انیسون دو درم گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضج ظاهر گردد مسهل سودا حب افتیمون
دهند و یا مطبوخ که در آن افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا و یا حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون
و افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که ماءالجبن مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد بحقنهٔ لینه
اقتصار ورزند و احتراز از اغذیهٔ گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخود آب گوشت دراج و تیهو با شیرهٔ قرطم سازند و در اختلاط مرض گلقند عسلی
بدهند و بجای آب بزار العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر دارند
و ایضاً ادهان مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پا و زنان و خصیتین بمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش
و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربای جوزهٔ مرغ با نخود و شیرهٔ بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند است و از اغذیهٔ مولد سودا
پرهیز کنند و بقول بعضی اگر این مرض از بخار بلغمی باشد با دویهٔ سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعه حار لطوخاً و سعوطاً در تقویت دماغ بارد قوت عظیم دارد
و سعوط بجلنقیت خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع است **سویدی** گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطول طبیخ شبت یا اکلیل الملک
و شرب و ضماد غاریقون یا سکبینج یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شحم حنظل یا سنای مکی یا تکلیل و شم انفاس کبوتران و شرب و شم حاشا و شم و ضماد سنبل الطیب
و شم برگ زنقلی سوده در پارچه بسته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار سائیده نافع است و اگر بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش سائیده بآب و روغن بنفشه پخته بحکم
ضماد کنند بسرعت شفا بخشد و غذا جوزهٔ مرغ و دراج و ماهیچه حملان و اعضای او بریان پخته و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت مفید و ضماد فرفیون یکدرم در روغن حب
ده درم گداخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سودمند است و اگر با جمود سهر باشد مرزنجوش سبز و گل بنفشه تر بر سر ضماد کنند
مؤلف اقتباس مینویسد که اول حقنهٔ حادهٔ علویخان بعمل آرند و یا این شیاف بکار برند مغز تخم بید انجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و خربق سیاه
شکر سرخ نه توله و زهرهٔ گاو دو و زهرهٔ دو سه توله سکبینج و سقمونیا هر یک یکنیم توله و روغن زیت دو توله بعد از آن محجمه بی شرط بر سافها نهادن و عضلها و صدغین
و عصبهای پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن دستهای او را محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پا او را گزیدن
و بستور سه مدل را المیل بشدت تمام زود تر آگاه میسازد و بسبب تحریک روح حساسه حلوهای تیز همین اثر دارد و پس از آگاهی حب تنقیه سودا

حب و مرهم مو میجان و یا حب غار و لعوق ایشان یا مطبوخ افتیمون الیابس مع مع الیه مهد و نیز اصول تجیه بعد تعدیل مزاج چون نخاع و العضل افتیمون یا
حوایج و مناسب مرخ مثل مرخ مثان خشکار و چند بجای آب ماء العسل که گلاب ساخته باشند بنوشانند و اتریفل سرزی با فراد خشکی با زاید مند نمایند محتی شیرین آب
نوشته باید که بر فقار مسلسل کرده نا معصوص اهل که روغن بلسان ماغن بید انجیر و قدری بوره ارمنی و شکر و عسل مطبوخ کرده ضماد کنند بحکم بادشاه میرکنان
که معالجا دفع بدا دل تبرید میکرد بعد آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالجا او گمان کرد که این از یبوست و از حرارت هوا ست و چون شنیدم که مرض از جمود ست
معالجا در از دیاد تبرید منع کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و بسکته انجامید و مریض
هلاک گردید طبری گوید که حقنه نعل الهند در مسدوم مصروع در چند بید ستر سنبل الطیب نمکه بکلیه ساییده آرد گرسنه سی ندم امیخته روغن قسط نارد
روغن بلسان داخل کرده در ابتدا که مرگ کهنه سر گشته بر فقار پشت از گلیتین تا عصعص ضماد نمایند و روغن سوس یا روغن ناردین بر جبه دل ها بالند و نیز
بروغن غار بیگرم کنند و هر وقت مشک و جند بید ستر و سیما و جیری خوشبو متوسط الحرارة در منخرین طلا نمایند و این جمله تدابیر را تا باستعمال آنکه مزاج علیل بحرارت
کثیر متغیر نشود و هر گاه تغیر گردد صداع در مؤخر سر بالضرور ظاهر شود در آنصورت فصد رگ پیشانی گشایند و بتعدیل مزاج بپردازند تا وقتیکه حرارت مغلوب باشد
و متوسط بود بسبب اندک حرارت این مرض منحل میسازد چنانچه لذت جماع گاهی منحل فالج و تشنج امتلائی میشود و این بعض از مرض نزدیک است که بقیه آن مدت مدید باشد و حست
علت از جماع بعد صحت مدت دراز منع کنند که در آن خوف هلاک است و آنچه صاحب این غرض بان سعوط کاسند هو کلکله و جند بید ستر و مشک است معروف
قوت مزاج علیل و قبل از تنقیه و عود قوت و تحمل مریض استعمال سعوط نیز دارند که در ابتدای مرض خطر دارد و بعد افاقه معجون النقرس با مید اول استعمال فرمود و ماء

امراض عصب

و آن ده مرض ست یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف امراض ثلثه اعنی مزاجیه و آلیه
و تفرق اتصال میباشد و اورام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبیعیه حاسه محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه ارادیه اکثر از امراض عصب
مرمی عظیم ست خوف از غیر آن و حرکات منیفه مثل پیچیدن بر بسیار نشست و بر داشتن چیزی گران و جز آن هر چه در آن تمدید قوی یا فشردگی باشد و در احوال اعصاب
استدلال از افعال حس و حرکت و از لمس بدلیل صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اوجاع و مواد مختص بعصب میکنند و اکثر علامات که از آن معرفت احوال دماغ
لیکن به بیشتر آنها از ضرر افعال و از لمس ست و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب سبب میکند برودت و یبوست ساده یا ماده بلغمی و دموی میباشد حکم
تشخیص سبب مرضی از امراض عصبی فرق در ساده و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج افتد از سوء مزاج ساده بود و اگر دفعة واقع شود مادی باشد و در سوء مزاج
و یابس چنان تمیز نمایند که بر عضو مؤوف روغن بمالند اگر بزودی خشک کند و مرض بتدریج افتد بی شک سبب مرض سوء مزاج یابس باشد و الا رطب و فرق در
دموی با برودت و حرارت ملمس و دیگر علامات مخصوصه هر یک که در تشخیص امراض دماغ اشاره کرده شد باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج
و علاج تفرق اتصال عصب در باب جراحات خواهد آمد و در اینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون باید دانست که در امراض عصب استعمال ادویه قویه مستفرغه خواه مسهل
در ابتدا تعجیل نکنند بلکه در آخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عصارات مستعمل در اصلاح مزاج عصب باید که قوی باشد
به نسبت ادهان بباعث بطوء نفوذ آنها در عصب و در تسخین آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبی فصد و حجامت طبیب بطرف مؤخر دماغ
و بعده بسبب عصبی که محرک عضو مریض باشد مگر آنکه این امراض در دوی باشند که در آنصورت فصد تمیج راس خصوصا مقدم راس کنند و جماع مفرط و خواب بر پشت و
آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضار ترین اشیاست با عصاب و همچنین کل حامض و تانخ و سرد قوی و فصد کثیر مضرت است آنها را
و اندک کل امراض عصب را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق ترین آبها برای امراض عصبی آب باران ست

علاج امراض عصبی با بذر طب سازج

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر ست هر چه از مطبوخات و مروخات و ضمادات و کمادات و نطولات حاره که در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد نیز معمول اند

و خصوصا آنچه که در آن هیئت باشد یا روغن تر بود بسبب لبث او زمانه طویل و تاثیر قوی مناسب جوهر اعصاب است چه اعصاب بنا بر استحصاف جوهر خود قلیل الانفعال از ادویه است و از ینجا است که در دی روغنهای گرم مثل دردی زیت و دردی روغن کتان بسبب طول زمان ملاقات آنها با مراض عصب بارد موافق بود و صلابت او را ملائم باشد و هرگاه سموم استعمال نمایند باید که پیه درندگان بکار برند و در روغن قسط و روغن خند قوقی تبدیل اختصاص با اعصاب است و از مبدلات که درینجا بدان احتیاج اکثر افتد ادویه مسخنه است مثل ضماد خردل و تافسیا و ضماد زیت و استعمال زیت که در آن ثعلب و صمغ شاید و صمغ صنوبر بسیار نفع دهد و عاقرقرحا مرزنجوش موبیج کما او قیه نطرون خردل یکدرم او قیه فلفل یکدرم فرفیون یک اوقیه جند بیدستر چهار اوقیه سوده در روغن حار محلول نموده ضماد کردن نیز مسخن عصب است و اشیای مسخن و مقوی اعصاب از مشروبات دح مرلی و جند بیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان است و اسطوخودوس خاصه و شربت از آن هر روز وزن یکدرم سته کوفته با شربت عسل سرشته بدهند و ریاضت معتدل و ادهان نافع بود و نطولات قوی مفید باشد و کثرت اکل سیب و بهی و انار و انگور مضر عصب است و کذا اطعمه مرطبه و شرب شراب بدیشان ضرر دارد و قلیه خشک گوشت مرغ و دراج و عصافیر و تیهو با توابل حار نفع کند

علاج امراض عصبی یابس ساذج

و آن تشنج و تمدد و رعشه و خدر است هرچه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آیند و ماء الشعیر با روغن بادام یا ماء القرع یا ماء الخیار یا آب بارتنگ یا آب تربوز و جلاب بدهند و اگر قدری سرات قولنج بعض برای تنقیه بیاشامند نافع باشد و کذلک استراحت او و در آب نوشیدن مفید است مگر اینکه تب باشد و در شب وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب با روغن بادام دهند و اگر تب نباشد شیر تازه با ماء الجبن ساده با روغن بادام بنوشانند و آبزن با نطول مطبوخ برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاهو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ حسک و برگ چغندر و یا مرزه یا کدو و یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن یا بگلاب که در آن این ادویه پخته باشند بکرار استعمال نمایند و بعد از آن مالیدن روغنهای مرطب مثل روغن کدو و سرو و مسند است و اگر این آبها در روغنها و مطبوخات مرطب جمع سازند نفع شدید نماید چنانچه ابن سینا بهمین عمل امر میکرد و آبزن شیر یا روغن کنجد نیم گرم نیز مفید بود و در مفاصل و منابت اعصاب نیز روغنها استعمال کنند مع عنایت بترطیب دماغ و بادهان و عصارات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه آمیخته و یا لعاب اسپغول در آب گل خرفه بر سر نهند و ایضا از بنفشه و خطمی و آرد جو بلعاب اسپغول و روغن کدو و یا شیر زنان آمیخته بر سر عضو ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بمالند و از حرکت و ریاضت و هوای بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیه مرطبه ملینه مثل حریره جو که از نشاسته و روغن بادام و نبات سفید ساخته یا گوشت حلوان یا ماهیچه حلوان اسفاناخ و روغن بادام یا جوزه مرغ یا ماهی رضراضی دهند و اگر تب نباشد گوشت حلوان مع بقول مرطب مثل کدو و خیار و یا مزوره ماش با مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خرفه و سرمق بدهند و باقی تدبیر مرطب از علاج سابق اخذ کنند

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و خدر است باید که تا چهار روز عوض آب غذا ماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز ماء العسل بحسب مزاج مریض ترتیب سازند مثلا اگر در مزاج مریض برودت زیاده باشد یکجزو عسل و یک جزو یا چهار جزو آب بآتش ملایم بجوشانند و کف بردارند هرگاه سوم حصه بسوزد صاف کرده در شیشه نگاه دارند و یا دو جزو عسل و سه جزو آب بجوشانند چون ضعف بماند صاف کرده بدهند و اگر برودت زیاده باشد یک حصه عسل و دو حصه آب بجوشانند چون دو حصه بماند صاف نموده بدهند و اگر در ماء العسل حکمی آب قبات مثل عرق بادیان و عرق گاوزبان کنند بهتر باشد و اگر قوی تر خواهند دارچینی زنجبیل مصطکی زعفران جوز بوا سنبل الطیب بسباسه کوفته بقدر حاجت در صره بسته در آن جوش داخل کنند و اگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر یا جلاب معمول حکیم ذکاء الله خان بعوض ماء العسل دهند و روز هفتم یا هشتم شوربای کبوتر و موغه سیر روغن دهند و روز هفتم منضج بلغم دهند و اگر غلبه برودت محسوس گردد ز و رد حسابش مثل انیسون تخم کرفس دو اخشک نقاح اذخر قنطوریون دقیق سلیخه فلفل مویز منقی قردمانا و اصول مثل بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ بیخ اذخر بیخ سلیخ بحسب حاجت در منضج افزایند و یا ماء البزور یا ماء الاصول بسکنجبین بدهند و گاهی منضج از اصل السوس بادیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس عود صلیب نقاح اذخر گاوزبان هر یک چهار ماشه گلقند عسلی چهار تولہ مطبوخ کرده میدهند و اگر حرارت لاحق باشد انیسون تخم کرفس طرح ساخته گل بنفشه حب الثعلب هر یک چهار ماشه دو تولہ تا سه تولہ زیاده میکنند و اگر حرارت زیاده تر باشد بادیان نقاح اذخر بیخ حذف کرده تخم خیارین افزایند و داخل مویز منقی است و از ریشه سیاوشان چهار ماشه اضافه می سازند

با آنکه گاهی اوقات اسهال ماء سیاه و یا ترشحات باشد اودیه باید مثل نفث و نطول و غرغره ... خیار شنبر ... بعد منضجات برای اصلاح دهند و اصول ندهند که ...
با سعوط ... عرق ... روغن ... اودیه مسهله اصلی ... مسهل ...
باید داد که تیسیر ... لیکن ... اگر اسهال ماء سیاه ... باشد اسهال مطلق نباید داد که مضرت دارد ...
مذکور ... بعد ... جوب گرم اول ... ضماد ...
دوا ... داخل نمایند ... مزاج ... حار ... عرق ... مرض ... بعد از العسل یعنی ...
یا هفتم یا چهاردهم ... عرق بادیان ... اگر مزاج حار ... العسل باشند ...
از ... استعمال ... مسهل ... سنا ...
چهار ماشه ... حب النیل ... زیاده ...
که مسهل ... تخم ریحان ... حرارت ...
هر یک چهار ماشه جوشانیده ... شربت بنفشه ... لعاب ... تخم ...
منضجات داده ... استعمال منضجات کنند یعنی نضج دهند ...
پس مسهل ... اگر ... امراض ... گوشت ...
... شربت ... عرق ...
استعمال ... روغن ... روغن ... روغن ...
چوب چینی ... تریاق فاروق ...
... شربت ...
... گلاب ... جوشانیده ...
... نبات سفید ... تریاق فاروق ...
... عرق ... جوشانیده ...
گوشت ... العسل ...
... چهار ماشه ... عرق ... نبات ...
دارچینی ... اطریفل ...
... مفید ... امراض ...
... مسکن ...
... مسکن ...
... امراض ...
روز چهارم یا هفتم اگر مرض قوی باشد ... چهاردهم ... اودیه قویه مسهله ...
حاجت ... مادیه ...
مسهل ... اودیه ...

تمام خشک شود بعضی معتدل است و ریاضت بعد تنقیهٔ افضل بسبب آنکه مزاج عصب را ریاضت ملایم ترشح کنند و بتدریج تا قوی معتدل و ورزش نیز متعدل بجز خشب الصنوبر نافع بود بعض قدما نوشته اند که اگر از مغز شحم حنظل و مقل هر یک دو درم فرفیون پنج درم حب ساخته در هر هفته یکبار و چند بدین ملین یا تنکار دل الندوار زده تیر او شروع سازد و در هفته دوم هر روز قیراط و در هفته سوم بست و چهار قیراط و همچنین بر هر هفته شش قیراط بیفزایند تا بسی و شش قیراط برسد در تنقیهٔ اعصاب هیچ دارو برابر این نیست الطاکی که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب و کزاز و رعشه و صرع و اختلاج همان است که در سکته گذشت لیکن بر او لازم است که علاج اینها قبل یک سه هفته نکنند و الا گاه بسبب میشود وانا کل ایارج و حاجبه آن اخراج شود منع کنند دار فلفل و سیر و عسل و عود و فرج و سداب هر چه که استعمال کرده نشود اکثار نمایند و در خواص گوید که جوز بوا با لقوه و فالج را بخور او اکلا و شربا ظرف آن نافع کنند

علاج امراض عصبی موی صفراوی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر و اختلاج است در آن گو بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق عنب الثعلب بست تولہ حل کرده بدهند شربت اسطوخودوس یا شربت لیمو یا سکنجبین ساده یا بزوری دو تولہ در عرق کاسنی بست تولہ و بید مشک و عرق کیوڑہ و عرق بید ساده هر یک ده تولہ حل نموده بدهند و بجهت انضاج بزور هم لعاب دانهٔ شاهتره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاو زبان هر یک شش ماشه مویز منقی بست دانه تخم کاسنی دو تولہ اصل السوس چهار ماشه تخم خیار دو تولہ نقوع ساخته خیسانده صبح مالیده صاف کرده ترنجبین سه تولہ مغز فلوس سه تولہ تخم بالنگو شش ماشه لعاب بهیدانه سه ماشه شیره عناب هفت دانه چهار ماشه و در آن شربت بنفشه دو تولہ داخل کرده بدهند و هر روز تا هفتهٔ روز دوم لعاب گاو زبان تخم خطمی تخم کنوچه هر یک چهار ماشه تخم خشک چهار ماشه باشیده بدهند غذا آب کدو و کدو داب و آش جو در صفراوی لعاب بهیدانه چهار ماشه عرق گاو زبان پنج تولہ شربت بنفشه با شربت انار دو تولہ بدهند و بعد از منضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان تولہ آخر شب فرو برانیده صبح بر دن مغز فلوس مطبوخ بنوشانند و اگر احتمال حب ایارج نباشد گل بنفشه تربد رب السوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف است که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو ناقص یا باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص محقق مختص بعرف اطبا استرخای یک شق بدن است در طول که از گردن تا قدم فرا گرفته باشد و سر و صحیح و سالم بود یا در جمیع شق از سر تا قدم ساری شده باشد و این را فالج مع اللقوه و خلع گویند و فالج المعذار استرخای مطلق اگر هر دو جانب تمام بدن غیر از اعضای سر در او بود در ابولقسیا گویند و اگر هر دو شق سر و بدن عام باشد سکته بود و بالجمله سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه یا محتبس گردد از نفوذ در اعصاب بجهت انسداد طریق روح حامل آن و یا متأثر نگردد باشد در آن و لیکن بعضی اعضا از او قوت آن متأثر نشوند بجهت فساد مزاج خود و فساد مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت تا که بحد نهایت نرسد تاثیر حس و حرکت را منع نکند و یبوست بدستور بلکه فالج حس و حرکت اکثر برودت و رطوبت بود و ظاهر است که برودت ضد روح است و تخدیر و افنا آن کند و رطوبت عضو را مهیا ببلادت میگرداند پس از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن با این تخصیص آن سبب و نیز اکثر در آن یا در شق واحد و عام نبود بلکه در یک عضو خاص عارض شود چون فالج شانه و ذکر و امثال آن لیس فالج داستر خای اکثر اعضا را سبب احتباس روح انسداد بود یا افتراق مسام و منافذ سده پس بوی عضا انقباض عصب و طول و انسداد یا بر سبیل انقباض مسام یا امتلای خلط اسد دیا ورم یا قطع عصب و انقباض مسام یا از ربط عضو بود و آن بکشادن یا طرز انگل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه ضربه یا سقطه یا میلان فقره بر است حیب یا خلع مفصل و یا تلاطم جرم عصب در جوهر خود دیا بسبب نکته مسام عارض شود و امتلا مسد و از مواد رطب بود و آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ بریزد و در خلل کل اعصاب جاری گردد یا در سبادی اعصاب یا اعصاب متوقف شود و طریق روح نفسانی بند کنند و آنا ورم نیز از عرض خود در نخاع و منابت اعصاب و یا شعب آن منافذ را مسدود سازد از هر ماده که باشد و آن قطع آنچه در طول باشد مانع نفوذ روح و مفر حس و حرکت نبود و آنچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند از اعضائی که مجاری روح نفسانی میان او و میان منقطع پیش از قطع متصل بوده و بسیار باشد که ماده رطب بسبب تحلیله حرارت بر بدن یا بسبب حرکت بدنی یا نفسانی دفعتا از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوی اعصاب نخاع و اطراف سائل گردد و فالج آرد و بدانکه سبب فالج اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری شق واحد افتد همه شق بدن مع شق رو مفلوج گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق نخاع باشد کل بدن سوای اعضای رأس مفلوج شود لیکن گاهی جلد بسر حس گردد

واگر در یک شق واحد سبب نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از روی عام بود و اگر از منبت فروتر بود هر دو جانب یا در یک شق باشد اعضائیکه متصل اند بمنبت مسترخی و معلول گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصبی منشعبه از وی بود یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخا خاصه در وی که از این عصب یا شعبه متعلق داشته باشند واقع شود مثل زبان و حنجره و مری و مثانه و معا مستقیم و غیر آن و اکثر اعضا سالم بود و اگر فالج در شدت سرما و در مشایخ و مزاج بارد و بلغمی و فربه کسانی که تدبیر غلیظ و غذا منهم سلیمه عارض میشود و گاهی در ربیع و حرکت استعداد آن در بلاد جنوبی در شهر پنجاه تا شصت سالگی فالج یابند و متی باشد و دفعة حرارت یا برودت قوی رسد بسبیل نوازل بی افتد و اگر فالج بجوانی فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات مرسه بر سبیل بحران منتقل بفالج گردند و قولنج شدید الالم در اکثر مؤدی باسترخای اطراف و خلع مفصل زانو و سرین گردد بهنگام انفصال آن بر سبیل بحران دفع طبیعت فضول را از بدن بسوی اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و سکون آن بعضی را اسکیسین و در کسی متخلخل گردید و شخصی را دیدم که ترک کتب او معطل شده بود و الا حس آن مرد جید بود و آنحضرت جالینوس در کتاب خود ذکر کرده که در زمانه من قوم کثیر را درد قولنج عارض شد و بر کسی که از ایشان خلاص یافت علاج کنند آن استرخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و نفس مردی مختلف منقطع از شدت احتراق و در فالج بر دوام حال صاحب فالج دلالت کنند و نقل کرده که مرد فالج توی حس میت و ضعیف سمل نه و بدانند که گاهی استرخا با خلع و تشنج مرکب میگردد و در بعض مردم حتی که بعضی اعضای ایشان مسترخی با خلع و بعضی متشنج مرتعد بسوی مشابه آن معاینه کرده و گاهی عضو مخلع با تشنج و ارتعاش دیده شده و آن نوع از امراض نقل کرده کسی که سکر از شراب باشد و یکبارگی کلام بند گردد و بعد از استفراغ بسبب دیگر آنکه تپ آن از عارض شود یا کلام او در ساعتی که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد با مساک کلام فالج است و جالینوس گوید که استمساک صوت مع استرخای دست و اعضائیکه مفلوج شود رنگ آنها تیره گردد و بوس گفته که استرخای اختلاج بعض قفار قاتل است قسطا بن لوقا گفته کلام مستوی کنند علت در نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد و علاج آن مشکل تر است و بدانکه نبض مفلوج بطی متفاوت بود و هرگاه مرض قوت صعیف گردد نبض ضعیف صغیر متواتر شود و در آن فترات بلا انتظام واقع شود و قاروره مفلوج اکثر سفید باشد و گاهی سرخ یا عروق یا گره یا در عصب بسیار سرخ گردد و گاهی شق سلیم ملتهب بود گویا که در آتش است و شق مفلوج بارد بود گویا که در برف است و نبض شقین مختلف گردد و نبض شق بارد ساقط بود و نبض شق حار بحسب مزاج آن شق و گاهی چنین حالت شق بارد گرم گردد و نبض مسترخی و مفلوج تا که بر رنگ سایر بدن باشد و کوچک او در صحت امید وار تر است و اگر بسبب فساد مزاج یا ستیلای برد منجمد و فتور حرارت غریزی یا انطفای آن افعال طبیعی نیز باطل شود و عضو بحت رسیدن غذا نبندد امید صحت او کمتر بود و صاحب کامل گفته که سلامت علت معروف از ملقب است که صاحب او بر پشت افتاده بود بموت و حس و حرکت او معدوم باشد و درین علت کسند مرشد باشد و داعیه دوار و تاریکی بصر و سستی دست و پا و اختلاج در جمیع بدن و ثقل از حرکت و سر اسنان وقت خواب و بول مائل بسیاهی و دوران میل اسباب شبیه بسویق و فشار باشد و علامت خلع احساس آمده عظم داخل در حفره مفصل یا خارج از موضع خود است و آرامی که بلمس منفصل بدنه

طریق تشخیص اسباب این مرض باید که از وی بپرسند که مرض دفعة عارض شده یا بتدریج اگر دفعة بگوید حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا رم اگر اقرار آن کنند مرض بجرد وقوع آن افتد سببش گسستن عصب یا قطع آن باشد و این هر دو لا علاج است و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید غلیظ و گاه رنگین سرخ و زرد غلیظ بسبب ضعف کبد و عروق و نبض بطی و متفاوت باشد فالج رطوبی بلغمی باشد و اگر بلمس حار و رگهای گردن و غیره و نبض ممتلی و رنگ چشم و روی سرخ بود فالج دموی باشد پس اگر فالج از پی سرسام یا سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده و مزمنه بر سبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد و اگر عروض مرض گوید و با آن تپ و درد یا گره در عصب بود فالج ورمی باشد پس ببینند اگر تپ و درد شدید و شعد بود ورم حار باشد و اگر تپ هم در زمانه که ورم رجوع باشد و اگر از لمس صلابت و تعقد در عصب معلوم شود از تقدم وجع و ضربه یا التوا یا ورم حار نیز سوال کنند و این دلائل عدم صلب باشد و اگر آنها اورام باقیه نشود و لمس مبرود از تقدم رسیدن سرد شدید و تبرید و کیفیت سوء استیلا دل حال سوال نمایند اگر باشد استرخا از برودت در طوبت ساذج

والا تقدم ربط رباط یا زوال فقره یا خلع مفصل بپرسند پس هر کدام ازین اسباب که اقرار کنند سبب استرخا همان باشد و فرو نشستن پشت یا گردن و بلندی سینه
اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال بطرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقرات است و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو موجود
شود و عضو نرم نباشد سببش غلظ عصب یا صلابت یبوست باشد و تقدم اسباب یبس بر یبوست شاهد باشد و هرگاه بول بلا اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد
و اگر براز بی اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد و بالجمله علامت علاج
استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری وغیره هر یک در مقام خود بیان مذکور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور میشود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بدستوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات وغیره بعمل آرند و الضماد استفراغ اقدام مفلوج
نمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر استفراغ و اگر در پنج شش مسهل ماده فالج بر نیاید بر ایارج الاصول فقط تا یک چله گذرانیده بعد ازان
حبوب منقی دماغ سید ادهشتاد و در اواخر معجون سیر وغیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهلم روز فراغت ضرور است چه قول العضله ساتذه بهتر که اگر قبل از چهلم اعضا بکشاید
والا بازنکشاید لهذا در مرض خفیف بهشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض بعد نضج کامل است و قبل از نضج کامل اسهال ممنوع در مفرط
و روز دوم از مسهل اگر تب نبود باز منضجات مشتمل بر مقویات و مسخنات کبد اگر شق راست موف بود و مسخنات و مقویات قلب اگر شق چپ معلول بود بدهند
اگر مرض قوی باشد تا چهلم روز تقویت این اعضا ضرور است و بعد مسهل تقویت معده بمصطگی در رب و فاد انیا و اسطوخودوس سوده به اطریفل یا اطریفل
معمول است چه اطریفل دماغ را منقی مخصوص عضو موف یعنی دماغ است و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا یا ایارج الاصول و یا ایارج یا معتدل بیاشامند و خمیره
تریاق اربعه و ثمانیه و جوارش بلادر هرچه موجود باشد و مناسب دانند با عرق بادیان و شیره آن نافعست و مداومت یکدرم سداب در روغن دارچینی
بهرست و همچنین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر یا مثرودیطوس نیم درم و کلکلانج و امثال آن بدهند و بترتیب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل کبیر
و معجون وج و مربای آن بخورند و دیگر ادویه مرکبه مثل جوارش اترج علونخان و سفوف اترج ایسان و خمیره اسطوخودوس و حب عنبر و مومیائی و اذاراقی و حب سیاه
و حب سیماب و حب بیش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و غرغرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط وغیر آن گاه ساده بمالند و گاهی
چند سیر ستر و عاقرقرحا و امثال آن بروغنها آمیزند و یا موم در روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیمگرم تدهین کنند و یا مومیائی کافی در روغن حنا الش نمایند که بغایت فالج
انفالج دفع ماندگی اعضا میکند و یا ضماد جوزبوا و دارشیشعان و زنجبیل و دارفلفل ضماد کنند و یا قسط تلخ و مرکی و فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیمگرم بمالند و آبزن از مطبوخ حکیم علوی خان
نیز معمول است و سواری کشتی و نقل از بلد بارد بشهر گرم مفید بود و درین مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب واجبست تا
صحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرقه درشت بمالند و باید که در فالج براخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبه خون بیماری سرخ رنگ
و جوان و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد درین صورت فصد جائز است اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا حتی الامکان در تقلیل غذا کوشند

بیان بعض تراکیب معمول در فالج منقول از مطب اساتذه کرام روز منضج باید که در منضج بلغم و زوال اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد و عود صلیب شش ماشه گاوزبان
عنب الثعلب بیخ کبر هر یک شش ماشه عوض بیخ کاسنی و بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربای کبوتر
و گنجشک یکوقت و بجای آب عرق مکوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود با شهد خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالائش عرق مکوه عرق گاوزبان نوشانند
ایضا در مرض خفیف صرف اصل السوس گاوزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج
اجرای مسهل افزایند ایضا برای مرد جوان در فصل صیف که استرخا و لکنت در قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی حجازی گاوزبان بیخ بادیان
هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب گاوزبان هر یک تولہ شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود و در روز دوم اسطوخودوس گل بنفشه
عود صلیب گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی بیخ کبر شش ماشه زوفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیر زرد هفت عدد

تخم قرطم یکنیم تولہ سنای مکی یکنیم تولہ افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده مسهل بدهند

مسهل سوم حب ایارج داده گرفتند و دوم از مسهل برای نضج ماده و تقویت دماغ گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان چهار ماشه بیخ کاسنی شش ماشه اسطوخودوس

چهار ماشه جوشانیده گلقند حل کرده اول اطریفل مری غرغره نمایند و جوشانند ایضا از طلی خفیف دماغ که حس و حرکت بعد مسهل قدری ناقص گردد و درد گوش و چشم

معلوم شود ماء العسل با گاوزبان چهار توله در سه آثار آب جوشانیده مسهل با آثار داخل کرده باز جوشانیده بر بندند گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه

پرسیاوشان هفت ماشه نبات یک توله در عرق بادیان یا دانه جوش داده بطور قهوه بخورانند و غذا مسلم نان بعد دو سه روز که تخفیف شود قبض باشد

گلقند عوض نبات کمتر بار کرده گل سفته گل سرخ هر یک هفت ماشه گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه عوض پنج گرفس پنج اذخر و اسطوخودوس

در منضج بلغم افزوده منضج دهند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشه سنای مکی یک توله تربد سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله روغن زرد پنج ماشه اضافه کرده

مسهل دهند و بدستور روز دوم تبرید بعد دو مسهل چند روز منضج داده حب ایارج خورانیده بعد تنقیه معجون فلاسفه دهند ایضا بصورت مرض خفیف بعد از

در منضج بلغم گاوزبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان انجیر افزوده روز نهم داده روز نهم هم اجزای مذکوره و سنای مکی و مغز فلوس گلقند روغن بادام منضج

اضافه کرده مسهل دهند و بعد تنقیه کامل عود غرقی عود صلیب مصطگی سورنجان هر یک سه ماشه در گلقند سفته همراه عرق بادیان بخورانند (عود صلیب سبز)

سه ربع اضافه کنند و به روغن آب برگ ریحان مالش نمایند ایضا اگر در فالج از گرمی ادویه منضجه اسهال و سوزش بول و درد گلو عارض شود ادویه شدید الحرارة

از منضج موقوف نموده گل بنفشه گاوزبان تخم خرفه تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق مکوه و عرق گاوزبان غرغره کنند و عناب و دهن را تر دارند یا منضج از منضج

تخم خیارین گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق مکوه شش توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بزوری معتدل دو توله

میگرم دهند اگر اسهال زیاده بود دستور بالا کم تر نموده کابلی چهار توله داخل کنند در روز شانزدهم اسطوخودوس گاوزبان تخم خطمی پنج کاسنی اصل السوس سیاوشان

هر یک شش ماشه بادیان نه ماشه سپستان ده دانه سنای مکی یک توله تربد شش ماشه بادرنجبویه چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین

و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت توله ترنجبین چهار توله گلقند سه توله عرق بادیان پنج توله روغن بادام

داخل کرده غاریقون سه ماشه خورده نوشند و بیرون آب بکسیر و شام آب دال مونگ و برنج روز دیگر اصل السوس بجای عناب و تخم خیارین در نسخه منضج سابق

افزوده دهند و بجای ماء العسل عرق بادیان اگر اسهال کم شود در مسهل هم در آخر شب حب ایارج توله بروغن بادام دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان

بخورند و صبح بسفایج چهار ماشه مغز قرطم شش ماشه تخم کشوث چهار ماشه عوض تخم خطمی سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویه و پرسیاوشان در نسخه مسهل اضافه

کرده بدهند روز دیگر بدستور مغز منضج گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه عود صلیب چهار ماشه

تخم خربزه نه ماشه در عرق مکوه خوانده قلیل عرق بادیان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دهند و در بستم در منضج خطمی شش ماشه

عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه بادرنجبویه برنجاسف هر یک چهار ماشه سپستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلقند بجای شربت بزوری

داخل کرده دهند و تا چند روز همین منضج داده روز بست و چهارم حب ایارج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه یک شش ماشه

سنای مکی توله گاوزبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب مغز خسکدانه هر یک شش ماشه بسفایج فستقی چهار ماشه مویز منقی نه دانه تخم خربزه پرسیاوشان هر یک

شب در عرق مکوه عرق بادیان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند روز دیگر گل بنفشه

گل گاوزبان تخم خربزه هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاوزبان عرق مکوه تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت

معتدل انداخته نیمگرم دهند ایضا در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان پنج بادیان عنب الثعلب مویز منقی اسطوخودوس پنج

پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی مالیده صاف کرده تودری سفید پاشیده دهند بعد از نضج ماده در روز مسهل پنج کاسنی انجیر زرد سنای مکی افزوده جوشانیده

صاف نموده فلوس خیار شنبر شش توله گلقند شیر خشت هر یک چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده داده شد بعد دو مسهل دو روز بجهت تقویت دماغ

معطکی سوده یکی شبلیلہ مربی یکعدد سرشته همراه اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری در تولہ
حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قیه گران هر سه هلیله افزوده شب حب ایارج وصبح بدرقه دهند بعد مسهل برای تنقیح و تقویت
اعضای رئیس و دردمای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل معشه هریک شش ماشه پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه
مویز منقی ده دانه مصطکی سورنجان هریک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری حل کرده تودری سفید پاشیده دهند واگر قبض باشد روز دوم بجای
شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای دردپاست جهت درد ساق و پای که از حرکات ماده بشرکت اعضا باریاح در فالج پیدا شد میدهند چون درد پا باقی ماند باز
سورنجان سوده همراه بلیله مربی و مصطکی در نسخه مساق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبیخ اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابریشم خام
تخم کاسنی هریک چهار ماشه جوشانیده سات یکنیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل پنج ماشه با عرق بادیان دو توله دهند و بعد از الفراغ مسهلها
و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی زائد بود یکدو بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در خلو معده و در ابتدای فالج و در تب آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج
و باز برای درد پا که اندکی باقی ماند سورنجان مصطکی هریک یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده و نبات دو توله
بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هریک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس و بیخ کرفس افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل نیلوفر
چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون در روغن بیدانجیر و گلقند در مسهل بلغم سوده بدهند و بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب
وصبح بدرقه دهند بعده معجون بنسخه تحفه که در آن جوز بوا و بنفشه بست جهت تقویت اعضای رئیس و منزله خورانند **ایضاً** در فالج عضوی که بعد قی و اسهال بحران
می افتد ماء العسل و عرق گاوزبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شب
خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا تسله و بجای آب عرق مکوه **ایضاً** در فالج مع اللقوه و درد بارد و بعد مسهلات سورنجان سوده با طریفل صغیر
سرشته بخورند با لاپش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده با گلقند باز بجای
بوزیدان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند با لاپش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم خرفه خشک پاشیده دهند **ایضاً** در فالج مع اللقوه بعد
تدابیر معمول و مسهلها مصطکی سوده بهلیله مربی سرشته بخورند با لاپش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی
برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود در عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب تودری سفید افزایند غذا پلاو و قلیه روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطکی سوده بهلیله مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم
اسطوخودوس عود صلیب در باطریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب
غذا پلاو مرغ باز جوارش عود گاهی با طبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یکتوله باز شیره بادیان خطائی تخم
تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات
داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه دهند **ایضاً** برای فالج مع اللقوه که مرد پیر را با رعشه و غنه در صوت واسترخا و تغیر در حرکات و مشی بود فلاسفه بعرق بادیان صبح
و اطریفل کشنیزی بعرق گاوزبان وقت شام و دیج ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره آب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل **ایضاً**
در خلل دماغ مع بواسیر خونی که دوا بسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یکتوله در عرق گاوزبان
دوازده توله جوش داده بدهند و با اسطوخودوس شش ماشه رصوت یکماشه پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آمله هریک دو ماشه مقل ازرق یکماشه
کوفته بیخته با عرق بادیان دهند **ایضاً** در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هریک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت انار
معتدل دو توله داخل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه با ماء العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماء العسل با وآثار دیگر بعد مسهلات
بسبب قبض و تهییج خفقان عارض شود فلاسفه خورد و اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند **ایضاً** بعد تنقیه برای تعدیل و تقویت دماغ

مراد از ... حلقه ...
پوست ...
... ها جو...

مریض بدار المسک ملطف خورده باروغن قسط بادرنجبویه بادریانی گاؤزبان شربت اسطوخودوس آمیخته می نوشند یا معجون سوربجان خورده بالاتیش دیان بیخ ...
سوربجان بوزیدان هر واحد یک مثقال جوشانیده شربت اصول داخل کرده می نوشند یا تریاق فاروق که مقوی حرارت غریزیه است بقدر نخود در شیره ...
سوزند بالاتیش عرق گاؤزبان می نوشند ایضاً اکثر بعد تولد بچه تپ شود و از استعمال مبردات فالج بهم رسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات آن صحت ...
نشود یا چه شد روغن ولید دار علویخان آورده در روزی هفت هشت بار در رحم بمالد و وقت صبح معجون سیر علویخان یکتوله همراه عرق تنباکو هفت توله خورده ...
وج ترکی و شونیز و جند بیدستر هر واحد یک ماشه در عسل یکتوله بلیسند تا بست و یک روز و در هر روز سه چار مرتبه از شیشه ان ججیل فلفل گرد و بوره ارمنی هر یک ... تا ساییده ...

ذکر ادویه مفرده مفید استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا با آب یا مغز حب الصنوبر کبار یا حلتیت مخلوط بالقرطمانا و عسل بلا در نیم درم مغز جوز و یا حرف و یا روغن خردل یا حب فلفل با آب مطبوخ ...
کفرنی یا بیخ سوسن و گل او با آب یا حب الغار و با بیخ خطمی مطبوخ لشراب کسنه یا فربیون ربع درم سکنجبین مثل اشق هر یک نیم درم و یا سکنجبین یکدرم با آب گرم ...
بقدر باقلا صبح و شب با لب یا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل و یا بوست ترب با آب نیم گرم و یا طبیخ دار شیشعان و یا طبیخ حاشا و یا کرنب مسلوق ...
و یا فوه الصبغ بعسل و یا تمر قند دل یا شربت عنصل یا جوز القی و یا زراوند طویل یکمثقال و یا دار چینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس یا سعد رومی و یا لیم ...
و یا لیم شفانین و شرب یا نیم روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن لوست ترنج و تخم آن یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین یا روغن عنبق و یا روغن سداب یا روغن ...
و شربت ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجه و تمر هندی قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس یا روغن کبریتی یا روغن سوسن و یا ...
آب خاکستر چوب انجیر که ده بار تکرار آن نموده باشد و یا روغن غار و یا زیت که شحم حنظل دران جوشانیده باشد و یا فرفیون یکدرم در زیت ده درم حل کرده و یا ...
بد جند بیدستر بروغن قسط و یا سبعه سالکه مطبوخ بزیت یا تنها و یا جند بیدستر در روغن سوسن موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قنه مخلوط بزیت و یا روغن حنا ...
و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان یا روغن هر قند دل ضماد خردل یا تر فلفل یا سداب و یا شیطرج با آب و یا مرتبه و یا افسیا و یا حردل سوده در قیروطی از روغن بادام ...
و موم آمیخته و یا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته و یا عذبه و یا خاکستر چوب انگور بسرکه در زیت و نطول آب دریا شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ نعجکشت تخم او ...
و یا آب کبریتی و آب در طبیخ ثعلب در زیت و آب یا دیان تخم کرفس و یا نخواه تا آب جاری گردد و یا آب کبریتی و غرغره طبیخ بیخ کبر و حقنه سکنجبین یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل هر واحد نصف ...

بیان ادویه مفرده نافع فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن زنجبیل مربی و داشتن جوز بوا در دهان و نداختن آب آن گدا از کل تخم غراب تا ایام کثیره گدا مغز حب الصنوبر کبار از پنج درم تا ده درم با عسل یا بمیه ...
و گدا خوردن بچه کبوتر که سر گردان دور کرده جوشانیده آب بعید از نزد دراب دیگر خوب پخته باشند و گدا الیدن و شیدن روغن تخم تلخ مشمش و گدا فدا کردن آب و دیا ...
در آب پخته و بزیت و صعتر مطیب کرده و گدا خوردن جیج دالبحور از مجربات منت و بجیس شاه بلوط هر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن ...
دار حکام گی نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بهمن سعید یا آذریون طبیخ بیخ او عصاره تقله اوبا آملج یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جند بیدستر یا عسل بلادر یکدرم ...
یا خصیته الثعلب کبیر یا حلتیت تا یکدرم تنها و مع فلفل و عسل و یا یکمثقال ملغوف بموم و یا نیم درم ان سکنجبین نیم درم همراه شراب تا پنج روز متواتر یا نفط سفید ...
حمام و بعد خروج از ابزن با لش آن نیز یا مغز حب القرطم تربد یا روغن لطم یا تمر او و یا سیطرج بالعسل یا شقاقل یا شحم حنظل یا سداب مطبوخ با آب تا نصف بماند و یا بقدر یکدرم با عسل ...
تا سی روز متواتر یا سکنجبین یا بارزد یکدرم یا سنجاله کطلا ابدوام یا شربت عنصل یا بیاز او مشوی معجون العسل یا سرکه او یا سکنجبین او دائم یا زنجبیل یا دار شیشعان بالعسل یا زنجبیل ...
یا دار فلفل بالعسل یا در ونج بالعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا استفال الشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصارهٔ قثاء الحمار یا ملک یا روغن جوز الاکل یا دبق یا بیخ راسن ...
تنها و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیساليوس یا توم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بالعسل ...
تا سی روز متواتر یا جوز بوا یا شونیز یا زراوند دحرج یا دار چینی با آب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک یا عاقرقرحا یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دو ...
یا حرمل تنها یا با آب زر سحوش بعد حمام یا اطریفل صغیر مثقال یا ماء العسل یا عنبر یا مویزج یا جوز السرو یا قنه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم لشراب یا روغن کبریت ...

باداورد یا بندق یا روغن او یا قلونیا کرم سودا در اول طلوع آن یک مثقال العسل یا شراب یا روغن صیبال یا انیسیا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات او ماریکا سائیده
در حریره آمیخته یا تخم قاوندی چهار درم در مرقه دراج و ماکیان یا ابل یا صدف بحری سوخته یا استی مثقال العسل یا دار شیشعان یا تخم کرفس سه درم در
ابتدای مرض یا روغن قوم تا چهار روز متواتر یا روغن نسرین یا روغن سوسن سفید یا آب نخود سیاه یا سرخ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم یک مثقال
یا ایارج یا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته لیسیدن یا قوه الصبغ ایام کثیر یا ماء العسل یا دارچینی در ریای آن یا بزرقطونا یا تخم بید انجیر مثقال و زیاده تخم آن یا ریوند
تیناد یا ایارج لوغاذیا یا سندروس یا روغن قندول یا فلنجه یا لحای شجر زیتون مثقال یا ارملاک البطم و فقاح اذخر و سکنجبین حب لبته یا برگ کبر یا ثمر یا پوست بیخ او
یا جاجم یا رطبه مسلوق مطیب بزیت یا تخم اویا اسقولوقندریون یا تخم ترب جند بیدستر بهر در ساکن یا روغن تخم ترب یا جنلیانا یا بیخ شجرة البق مطبوخ یا ارد
نارجیل یا بیخ بخور مریم یا از لحوم اکل لحم کلب البار تاره یا مملوح یا لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم نمک سود مملوح و طری یا لحم روباه و ایام کثیر یا لحم فاخته نافع و غرغره
عاقرقرحا یا ماء العسل و یا شحم حنظل و یا سداب یا مرزنجوش یا کندش و سعوط مومیائی یک قیراط با آب مرزنجوش یا کبابه یا ان بروغن زنبق و یا داخلی یا ان بروغن دام
و یا سوسن و یا روغن او و یا مشک و یا ارته و یا عنبر و یا روغن یاسمین یا سنبل یا روغن نرگس یا جاجم و یا عصاره اسقولوقندریون بروغن بادام و شم سداب یا مشک
یا عنبر یا انفاس کبوتران و استنشاق بخار در مکان یا کندش کوفته در صره بسته و یا مرو و مرزنجوش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جند بیدستر و کذا روغن بطم و کذا روغن جوز و کذا
روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا حاوشیر محلول در ماء حاره و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن صیبان و کذا
تخم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن قوم و کذا روغن بان که در آن مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوش داده
و کذا خاکستر آب در زیت آمیخته و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا خاکستر چوب انگور مخلوط بزیت و کذا سندروس بزیت و کذا روغن قندول و کذا روغن تربد و کذا اوراق زیتون
و علک البطم و کذا شحم گاو و کذا روغن باجیل و طلای جند بیدستر بروغن بان بر سر یا قسط تلخ و یا لسباسه مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده با عسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک و عنبر و یا
ادهان بر فقار پشت و یا مرزنجوش کوفته و بعضی ادهان حاره پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا سوسن و یا روغن حنا و بیخ سوسن و موم و یا شاه انگ و یا جاجم و یا
در روغن مومی و ذرور عاقرقرحا باریک سوده بر مقدم سر و طلوس نصیغ سداب و ادخال رته در ادویه فالج مقوی فعل آنها است و استعمال سمنه یعنی برگ نیل در حقنه فالج نیز نافع است

ذکر بعض ادویه هندیه نافع فالج که آن را ادهرنگ گویند

بعضی اطبای هند می نویسند که در ابتدای فالج اگر بجای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج باد یان و ستمنی ماسته بیخ باد
یک توله تخم سویا اجمود اجواین سه ماشه یا بجهر جهکر تا بیخ کاسنی یک توله گلقند دو توله در یک نیم پاو آب جوش دهند هر گاه نیم پاو بماند هر روز بنوشند و بعد ده روز یا چهارده روز
مسهل به هند زیرا که اسهال این حب جیپال در فالج و استرخا و لقوه و درد پشت ستوده اند بگیرند جیپال یعنی حب السلاطین و از او پوست غلیظ که بالای او است دور کنند و پوست رقیق
که میان مغز آنست دور کنند و مغز او در پارچه باریک صره بسته سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای دیگ نهاده صره را در آن آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق نباشد
و بته دیگ نرسد و دیگ را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده صره را گرفته مغز حب السلاطین را خوب شسته بعده اندکی هلیله سیاه و لاجورد با هم بسایند و حبها سازند بقدر نخود
و چهار پنج حب بخورانند و این حب هندی سبب استفراغ مواد بلغمی و ازاله اوجاع اعصاب ساقین و قدمین نیز مجرب نوشته اند بگیرند هلیله سرخ و زرد و چوب و نمک لاهوری مساوی
کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر یک ثلث کنار دشتی حب سازند یک حب تا ششم هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا دهند و حب کهو که حجری که در قرابادین قادری وغیره
مسطور است نیز برای همان مرض هند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل حب بیش و سیماب جوکراج و حب کچله و امثال که هر یک در قرابادین مسطور شده استعمال می نمایند
و مالش بروغن دهتوره مجرب است و دیگر سونف سونٹھه دیو دار پوست بیخ ارنڈ جوشانیده بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ روانس را بسکند و بیخ سنبهالو نیز را خل
بیکنند و اگر سیر سوئی بکوبند و یا بیادو در کرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و در تحلیل نیکو گفته اند پس یک دام پخته برگ بکاین
برگ سنبهالو هر یک یا دام در دو آثار آب بجوشانند هر گاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند و ایضا جست و قلعی و سیماب و بچهناک سیاه هر واحد ده ماشه
مرچ سیاه پنج درم گرفته اول جست و قلعی را گداز نموده در ظرفی که سیماب با انداز ند تا گره بسته شود پس کشته یا مرکهرل نمایند و بیش سائیده اندکی آمیز نمایند

مفلوج همین مستور داخل کرده بترده باشیر اسبانه میدهند یک مثقال برگ تنبول بجوشانند گوشت طیور داگر با ماء عسل بود فلفل کشنیز بادام بر عسل بات سعد ملک بکر
درهم کبیر مکه داد بلغم را سرفرد آرد و اکثر دو درهم طفل بود بسند زیره سیاه شونیز هر یک سه درم عسل نیم رطل بدستور بسرشند دو درم مثقال بخورند نافع دفع بلغم
امراض بلغمی ست و خردل باقرقرحا سائیده بعسل سرشته بر زبان بمالند اقوال حذاق حکیم شریف خان صاحب نویسند که استاد الوری عوض طعام شربت جلاب
بماء العسل اقتصار میفرمودند بعده شوربای کبوتر بروغن میدادند بعد از آن شوربای دو کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز می‌نمودند بعده درین شوربا برگ
بقدر رسد قوام می‌انداختند پس بعد آن حبوب علی میفرمودند بعده دراں برنج داخل میکردند بعد از آن روز شانزدهم و هیجدهم بتنقیه عام استفراغ ماده مع مراعات نضج
سیفر مودند پس روز بست و دوم یا بست و چهارم یا بست و ششم و بست و هشتم حبوب مثل حب ایارج و غیره استعمال می‌نمودند و بایدکه میان هر دو باستفراغ استعمال
منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس استفراغ نمایند بعده اعاده منضجات کنند بعد از آن مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس برای کباده این مرض حکیم
دراعصاب است صنعت منضج اسهال صناعت من اسطوخودوس افسنتین قیطوریون دقیق نقاع اذخر بادیان زوفا خشک فودنج باسیالیوس بیخ کرفس بیخ کاسنی
بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی ازین دو درم و بعضی سه درم بگیرند در دو رطل آب بست ترکرده صبح جوشانیده گلقند ده مثقال داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز
بر همان تاآنکه آثار نضج ظاهر شود بعد از آن تنقیه تام استعمال کنند با فزایش برگ سنا سه درم مغز فلوس خیار شنبر ده مثقال شکر سرخ ده درم روغن بادام بلدو
سیاه حجر اگر احتیاج باقوی تر ازین اول مرتبه یا دو مرتبه ثانی باشد برای تربد سفید بیک درم یک درم و عاریقون هش سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد ازان یکروز
راحت دهند و آب گلقند با عرقهای عنب الثعلب با دیان دهند بعده مسهل از چند روز منضج داده حب ایارج یا حب منتن و غیره خورانند و مسهل مذکور بعد حذف
مغز فلوس فقط یا مع تربد و عاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و صعف آن مقدار حبوب گیرند در آخر شب حب عرق بادیان و غیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند
و حب ایارج کثیر المنفعت ست در مرض استاد کامل الملکی اکثر استعمال آن درین مرض میفر مودند دس بیرون ایشان سکنجبین و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیه تام
باید کرد و در استعمال آن بناء بر رقه مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخه حب منتن همانست که در قول صاحب کامل مینماید لیکن درینجا پوست هلیله زرد
ملازم دست عوض ابروفرفیون جندبیدستر ست دوزن همه اجزا مساوی و نسخه حب شبطرج همان حب شیارست که در قول ابو منصور مذکور شود لیکن درینجا تربد عوض هلیله
نوشت و عاقرقرحا یکدرم امر و دو حرمل بجای خردل اند صفت حب بیمارستانی که مستور است بشیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یکدرم جندبیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم
فرفیون یکدانگ کوفته بیخته حب سازند و جمله یک شربت ست حکیم عابد نوشته که این دوا در عجیب الفعل ست و بتجربه صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر
هر یک هفت درم باریک سائیده در نیم رطل روغن نرگس اندازند و آب سعوط نافع زهره کلنگ جندبیدستر کرسنه سکبینج ساده کوفته بیخته در آب مرزنجوش و شیر زنان
حل کرده دو قطره سعوط کنند شمامه نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصبی تالیف علویخان که من در ان بعض اصلاح نموده ام عود خام پنج مثقال قرنفل سنبل
زعفران الکعاب الطیب هیل بسا سه جوز بوا پوست ترنج یکمثقال عنبر یکنیم مثقال مشک یکمثقال حصی لبان دو نیم مثقال ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطر
و عطر لادن و بالنگو هر یک نیم مثقال بروغن نرگس و روغن یاسمین یکمثقال انداخته جمع کنند تا قابل انعقاد گردد و بشکل سیب ساخته دائم ببویند ضماد نافع
والد علویخان که من بعض اصلاح آن کرده ام گفته که مجرب و معمول ست جهت تقیه استعمال نمایند جندبیدستر عاقرقرحا فرفیون سرنباد عود هندی حلتیت زنجبیل صبر
سورنجان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس مساوی سائیده بروغن قسط آمیخته بر سر و فقار گردن و غلصمه ضماد کنند لخلخه نافع
عاقرقرحا زنجبیل فاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی دمند نشوق نافع مومیائی قیر الیهود روغن نرگس یاسمین سوسن یکدانگ مشک جندبیدستر یکدرم قیر الیهود
بقدر دوانگی استنشاق نمایند مضوغ نافع کنند مصطکی زنجبیل قرنفل دار چینی کوفته بیخته بقدر نخود حب بسته دائم در دهن دارند غرغره قوی مستعمل ابن سینا
خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته مطبوخ زوفا آمیخته غرغره کنند معجون منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد برگ کابلی هر یک یکمثقال
حب النیل شش مثقال قند سفید شکر سفید هر یک بست و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته بقوام آورده بسرشند شربتی از سه مثقال تا هفت مثقال خاص منقی اقوال ذکر باب
مولف اقتباس میکند که در فالج بلغمی اول فصد کردن اگرچه از تر مطلق دارد جهت بعضی اخلاط ازینجهت و منع سده مقتضی سعب المادات نکند لیکن اکثر مرگ فاجی کند

تنقیہ دماغ

نسخه مرجع

نسخه مرجع

کذا فی الاکسیر بالجملہ اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد در سبب ضعیف تا چار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا
و دوا نخورانند و ضعیف را ندهند تا حیاناً اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم مرگ مفاجات میکشد کذا فی المحیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد یکی
نان در شوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بود و بر تشنگی صبر نتواند کرد البته آب تازه از کوزهٔ دهن تنگ دهند کذا فی النبض الکبیر و محمد زکریا رازی در بیخ محرق نوشته
که آب ماء العسل بهتر از جمیع اشربه است در مفلوج است و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب است و بعد روز هفتم ایارج الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر
هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه گلقند عسلی چهار توله غذا نخوداب بچه مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آب ماء العسل ساده میر موسی حسین در کتاب خود که
تلخیص ترقیم نموده که بر گلاب تنها اقتصار کنند و اگر اندکی تو حش یافته شود عرق گاوزبان یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند و روز شانزدهم
تنقیهٔ بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند بایں طور که وقت شب حب ایارج نه ماشه بماء العسل بخورانند و صبح ماء الاصول که در برگ سنا مکی نیم توله انجیر زرد
پنج عدد مویز منقی سه توله خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علو بخان خمیرهٔ بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده کرده
مسهل دهند و اگر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو عوض آنها کنند و وقت دو پهر بعد اجابت طبع و سه پهر تا زیاده نخوداب مرغ نوشانند و وقت
شام نان خشکار شوربای شوربای مرغ یا گنجشک با ازو دهند و روز بست و یکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یکتوله بورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده بیخ بادیان
اصل السوس مقشر بیخ کرفس یک یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاوزبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه و بادیان هر یک پانزده توله جوش کرده
مالیده صاف نموده شربت بزوری چهار توله تودریین و یا کنوچه و یا حرف رماشه پاشیده بنوشند و غذا و آب دو پهر و شام بدستور دهند و همین طور پنجشنبه مسهل الی
تا بروز سی ام و کم و زیاده بعده تنها ایارج الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس تنطوریون دقیق شکاعی بادآورد پرسیاوشان
بسفایج هر یک هفت ماشه اسطوخودوس تخم قرطم کمافیطوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه انیسون یک توله مویز منقی سه توله انجیر زرد هفت عدد در دوآتشه عرق بادیان و بادرنجبویه
شب خیسانیده صبح بجوشانند که بنیمه آید مالیده صاف نموده در هر صباح نه توله با چار توله شربت اسطوخودوس مصفی در روغن بادام یا سفید انجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز
و غذا و آب بدستور دارند تا ماده باقی خوب پخته شود پس روز چهل و یکم جهت تنقیهٔ ماده ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس و روفس تنها دهند بفاصله یک روز و اگر
قوت ضعیف باشد بفاصله دو سه روز یا سفوف ترنج علو بخان دهند تا حصول حس حرکت تمام و اگر مریض از تنقیه ملول شود بروز شصتم ایارجات موقوف کنند و جهت دفع
بقیهٔ ماده استفراغ حمام نمایند و آبزن استعمال کنند پس تدهین بروغن مبارک و قسط و روغن قاوندی علو بخان و اسقیل و روغن جندبیدستر و جهت تعدیل مزاج معجون سیر
علو بخان و عرق تنبول اکل خان و عرق کیهکه اجمل خان و عرق تنبول ذکاء الله خان و معجون حب جلیلی علو بخان و عرق آن عمل آرند و از خوردن میوه های سرد و تر و هر چه مولد
بلغم و سرد و تری با فراط باشد اجتناب ورزند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب پرهیز کنند و آنچه گرمی و خشکی افزاید بکار برند و خوردن گوشت حیوانات گرم و خشک با حسن تو
صحرائی مثل ابی من دراج و کبک و تیهو و موش کیسان بسیار مفید است مصنف خلاصه میگوید که اول تا چهار روز گاوزبان اصل السوس هر کدام دو درم بادیان یکدرم تخم خطمی سه درم خیسانیده
صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم صبح و شام بیاشامند و عوض آب و غذا بر ماء العسل اقتصار کنند و بعد از چهار روز بر اجزای منقوع مذکور اسپغول بستم جام هر کدام یکدرم افزوده
جوشانیده صاف نموده با شربت اصول یا شربت لیمو صبح و شام بدهند غذا نخوداب و عوض آب عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان در هشتم مسهل نافع شش درم داخل اجزای مطبوخ بیفزایند و حقنهٔ
نرم استعمال نمایند و بعد از آن عوض ترکی یک مثقال تخم کرفس دو درم حاشا سه درم در همان مطبوخ اضافه کنند و نخوداب با دارچینی و زعفران و اندک مال خشکار غذا سازند
و تا پانزده روز بایں نوع بگذرانند بعد از آن دوای لطیف که در قول صاحب کامل خواهد آمد بهر اسهال بدهند و بعده غرغره و ماء الاصول و حب ایارج و غذا و باز غرغره
و ماء الاصول و حب منتن و غرغره و حلوس و حب شبیطرج و حب نالیف صاحب کامل و تدهین و تکمید و مصنوع و نشموم و نطول و ایارجات کبار همانست که در قول مذکور مسطور خواهد
و لعقه کما لشری و دهن مبارک که در علاج سکته در قول ناظم گذشت سخت سود مند است و نوشادر در روغن بلسان گداخته بر سر مالند و چهار درم مغز چلغوزه هر بامداد
تا چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافعست و آیین معجون مبدل المزاج مفلوج را فائدهٔ تمام دارد و حب جلعل و زنجبیل شونیز زیرهٔ سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته
یکی دو دانگ بنخودابه انیسون و شبت پخته باشند استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر شبیطرج نیز داخل است مسیحی گوید که در ابتدای مرض بدیه مسهله تقویه استعمال نباید کرد که حمیاد ...

تا ملط بسوی سفل منجذب گردد و بعده چند روز ایجه تلطیف خلط کنند و آنرا آماده خروج گردانند استعمال نمایند و بعد از آن ایجه مخرج خلط مستعد باشد کما قرص و تلطف غلا
باشد بکار برند آن مثل تربد و اسطوخودوس و معجون ... و سعدی خشک با سکنجبین عنصلی است و مسهل مثل ایارج فیقرا ایارج لوغاذیا و شحم حنظل و هرگاه در معده
ریح بسیار گردد بجهت شیطرج و حب منتن اسهال کنند و بعد از آن غرغره بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و دوحرف و مویزج بکار برند و غرغره با ایارج ...
سرکه عنصل حل کرده بسیار نافع است و معطس و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و دوحرف و فلفل سیاه و سفید و ...
و هرگاه که کیفیت دیگر باده روز ... بسیار گویند دیگر پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان و تخم کرفس و انیسون و قنطوریون
دقیق و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم ناخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و قردمانا و تخم سداب و شیطرج هر واحد پنج درم جندبیدستر یک درم همه را
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده اندک روغن گل و انجیر یا روغن بید انجیر بران ریخته بنوشند و گاهی حقنه حاده مثل حقنه که از شبث و بابونه
و ناخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شحم حنظل و تخم سداب و انجیر کوفته و قنطوریون دقیق ... کنند و مری
و عسل کرده باشند انتفاع یابند و هرگاه مرض بنهایت رسد ایارج جالینوس و لوغاذیا و شیا و اسطوخودوس بکار برند و هر روز معجون ... بقدر نیم مثقال با آب انیسون
و موضع ... و فقار پشت را روغن ناردین و روغن قسط ... جندبیدستر و فربیون با عاقرقرحا سوده حل کرده باشند مالند و سداب شوربا کبوتر بچه و عصافیر و تیتر و ...
مرغ و زنجبیل و خردل مناسب و مری و ... خردل ... سازند و لحوم صید ... مستوی با مطنجن قلیه ساخته بخورند و در طعام ایشان روغن زیت
و صعتر و مری و انجدان و شونیز استعمال کنند و حلوا از عسل بسازند و شراب احمر کهنه و ماء العسل با فاویه ... لعوق بکار برند و نبیذ رقیق ترک نمایند و استحمام آب شور
سودمند است و هرگاه علت با اختلاط رسد استحمام آب شور نمایند و در بعضی اوقات قی کنند و تدبیر جاری با بس لازم گیرند و اشربه مزلقه کم کنند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
بآب مطبوخ قردمانا و ناخواه و تخم سداب بجای تبدیل مزاج استعمال نمایند و ادویه مسهله نافعه این حب منتن است ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق و صابر
قثاء الحمار هر یک پنج درم فربیون دو نیم درم جندبیدستر فلفل دارفلفل سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل هر واحد یک درم مقل نیم درم صموغ را در آب سداب حل کرده آمیخته حب سازند
و این جمله ده شربت و دیگر تربد صبر هر واحد یکدرم شحم حنظل شیطرج هر واحد سه درم سکبینج ثلث درم مقل نیم درم حب سازند و این یک شربت و دیگر حب ... بگیرند ... سکبینج
ایارج فیقرا شحم حنظل مقل هر واحد یکدرم صبر دو درم با آب سداب حب سازند شربت از مثقال تا دو درم و هر واحد از این مسهلات در وقت و بمقدار استعمال نمایند و از حقنه‌ها
نافعه این روغن قسط است قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فربیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه همه را در نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس یا زیت کهنه حل کنند
ایضا دو اوقیه موم در یک رطل زیت گداخته یک اوقیه فربیون نو سوده در صلایه حل کنند تا هموار گردد ایضا در روغن سوسن جندبیدستر و میعه سائله حل کنند ایضا
روغن شونیز بگیرند شونیز ... و مغز بادام تلخ بکوبند و هر دو را جدا جدا کوفته ... سوده روغن بکشند و یا روغن حب قرطم با این هر دو بیامیزند و گاهی روغن تخم حنظل
سفید با این می‌آمیزند ایضا این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیم کوفته با بیخ اس و بیخ اذخر هر یک اوقیه سنبل دو اوقیه در یک رطل زیت و آب سبز ...
بار نوع استعمال نمایند ... گردد ... و بعد ... مطبوخ مرزنجوش و نمام و شیح و قیصوم و حاشا ...
و صعتر و ... المشیح و پودینه نمایند و بر بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویزج با سرکه پخته در دهن نگاه دارند و بعد از ان بماء العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا ...
قرحه ... عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر ... آورند ... مرزنجوش ...
و تخم ... و سکبینج ... جندبیدستر شحم حنظل دارفلفل سفید هر واحد ... کنند
هر کدام ... مرزنجوش ... شیر زنان ... ایارج فیقرا
و شونیز ... مشک عنبر ... مرزنجوش و یاسمین و سوسن ... سیاه ... نطرون و فلفل و جندبیدستر سوده روغن ...
یا زیت آمیخته در حمام بر بدن بمالند ... شحم حنظل ... نصف ...
سوده ... استعمال نمایند حقنه دیگر بادیان پنج درم ... سداب ... یک اوقیه روغن

حقنه‌ها [illegible]

سداب آمیخته وقت خواب شب بعمل آرند و ایارجات کبار چهار اوقیه آنکه دران بلیله کابلی و افسنتین و بسفایج و مویز منقی و نمک اندرانی جوشانیده باشند بخورند و یا این مطبوخ بیخ کرفس و بیخ بادیان هر واحد ده درم سنبل اذخر سلیخه مرج هر یک دو درم حلبه پنج درم جاوشیر فراسیون عاقرقرحا هر واحد سه درم مغز قرطم هفت درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کرده نیم رطل ازان با یکی از ایارجات کبار بنوشند و از ادویه مبدله مزاج مستعمل درین مرض این معجون است و نسخه آن همان معجون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت و دوج مربی العسل درین مرض نافع است و همچنین مغز حب الصنوبر کبار مقشر جلد بعسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قوی است زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دار فلفل مرج هر واحد ده درم برگ سداب خشک حلتیت جنطیانا زراوند جند بیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم عسل بلادر چهار درم با روغن جوز لت کرده بعسل بسرشند و این معجون در جمیع امراض بارده رطبه صعبه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج رطب تاثیر و منفعت کامل دارد ابو منصور گوید که استعمال اسهال با دویه قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف باشد والا تا هفت روز نباید کرد مگر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید بلکه حقنه حاده و ایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند و ادویه ملطفه غلاظ مثل تریاق و مثرودیطوس با آب مطبوخ شبت و نانخواه و انیسون و مصطکی و قردمانا و تخم سداب دائم بخورند و بعد یک هفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و در ابتدا غرغره با دویه ضعیفه مثل مرزنجوش و صعتر و انار دانه و صبر مساوی الاجزا نمایند و هرگاه دو هفته بگذرد با دویه قویه مذکوره در باب صرع و ایارج ارکاغانیس غرغره سازند و بعد ازان روغن بید انجیر و روغن کلکلانج یا این بالا [illegible] قوی بنوشند و نسخه آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن در اینجا وزن بیخ کرفس و بادیان هر یک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز دو درم و جند بیدستر دو درم است و نوشته که در هفت رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند و هر روز ثلث رطل با یکی از ایارجات با روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آنرا انفع میکند و بعد سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ بروغن قسط و سوسن و روغن فرفیون و روغن جند بیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن تخم حنظل نفط اسفید بعد دلک و تکمید بدستور نمایند و انتیج و بوره سرخ و غیره ادویه که در قول مذکور مسطور شد بخایند یا بر حنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برآرد و تنقیه سر کنند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسان نفت و یا بصابون در آب چقندر گداخته بر حنک طلا کنند و ادویه معطس که همانجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ تا یک دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون و یا یک طسوج جند بیدستر با آب چقندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند و سعوط جمیع مرارات مذکوره و زهره کرگس و زهره بقر بقدر دو شعیره بتنهایی در ختران مجربست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتم و آن شونیز است که یکبار در سرکه تند تر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته بدان سعوط کنانیدم و مریض را یکبار باستنشاق او امر کردم و یکبار بزیت سوده سعوط کنانیدم و بعض قدما گفته اند که شونیز و صبر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن از مشمومات ببویند و معجون مبدل مزاج بخورند و غذا نخود آب مطبوخ با شبت و اپودینه و زیره بکف خردل و مری نبطی و روغن جوز و افاویه کثیره بلحوم مسطوره و کباب با افاویه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند و نخود آب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را انفع طبیخ می نماید و از جمیع شنیده اکثر تطبیب دماغ می کنند و ریختن آب گرم بر بدن و دخول دران آب که مرخی اعصابست حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب چشمهای گرم باشد و در ریختن آب سرد استواری و سختی اعصاب ایشان کنند و نسخه حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جند و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت اما این حب شیار نافع این مرض صبر سقوطری بست درم پوست بلیله زرد ده درم تخم خردل هر یک دو درم و نیم فلفل دار فلفل هر یک درم شیطرج و نمک هندی هر یک دو درم فانید چهار درم سائیده با آب گندنا سرشته حب سازند شربتی دو درم و نیم و روغن سوسن مفید فالج است بگیرند سلیخه و قسط تلخ و حب بلسان زعفران صمغ و مصطکی هر واحد اوقیه قرنفل و قرفه هر یک نیم اوقیه جرب سی کوفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بر آن ریزند و گل سوسن سفید انداخته چهل روز در آفتاب دارند بعده صاف کرده استعمال نمایند و ترکیب روغن سداب بگیرند روغن کنجد سه من برگ سداب تازه چهار اوقیه و آب شیرین یک من و با آتش نرم بجوشانند در دیگ پاکیزه تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند از آتش فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که بسی چند بار فالج را بحمام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در پای باشد نفع حقنه دران ظاهر تر بود و بقول جالینوس

کسی را که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواب است که نزد فالج بهم رسد خواب کن کر
زخلوت شکم خضر بن علی وگاذرونی می نویسند که در ابتدا منضجات مثل ماء العسل شربت اسطوخودوس
یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در منضج یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعده منضجات قوی تر ازان مثل شربت اصول کبر که دران مثل
دلیلوه و امثال آن باشد و یا مطبوخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون و بادیان اصل السوس و زنجبیل گل گاوزبان پرسیاوشان سکنجبین عنصلی گلقند عسلی
بدهند و بعد نضج تام دهند منقیات مثل رغن مسهل حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و بار بمنضجات و مفتحات و مسخنات اعاده نموده باستفراغ پردازند
با ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند تا در هضم سهل جایداد اگر طبیعت قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه بر مهره غن برز منقی اعصاب از ملطفات بارد باشد مثل قسط
کنند آب گرم بدهند و قدری تریاق تا با مطبوخ مسهلک و انیسون خورانند و هر گاه سه هفته بگذرد ادویه قوی چون حب منتن یا ایارج حب شفا که مقدم حنظل سقمونیا
سکه اهوری مقل کثیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا عاقرقرحا بیک درم فرفیون ثمن درم اسطوخودوس یک مثقال ساییده بروغن بادام سانند و مسهل
خیار شنبر سرشته حبها سازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی تر و واجب است تلطیف غذا در ایام اول بر آب نخود بعسل یا ماء العسل
اقتصار نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماء الشعیر بعسل دهند و بعد هفت روز یا اکثر ازان آب نخود مع الشبث و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل یا گوشت
مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکعب خردل بدهند و یا گوشت خرگوش مع دماغ او که بخاصیت نافعست با آب بره گورد دمری یا
عصافیر بیزه و کبوتر بچه قابل طیران و دماغ دتیهو با زیر سطور بخورانند و گوشت بره که دران تجفیف و قلت ترطیب است برای ایشان ستوده است لیکن بنسبت
لحوم موافق مفلوجین ناقص الحرارت است پس می باید که با توابل گرم بخورند و مزورها رشته شیرین بشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد
و معجون دانسک و زنجبیل و کندر و فلفل اکثر بخایند بعده تعهد استعمال تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر
که بسمی عصب مقوی آنست و مویز بخورند و از بقول هر چه شور و تیز باشد بدهند و شوربای جرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافعست
و ترک عشا واجب و بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و برگ ترنج و سداب و بلدنه صحرائی و شیح و قیصوم و برگ فنجنکشت مساوی
نصف بکجو درآب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده دران مریض را نشانند و بر سر او بسیار بریزند گاهی دران اسطوخودوس
و با درنجبویه تمام و مانند آن از محللات می افزایند یا کفتار یا خرگوش و یا بز کوهی و یا روباه در آب یا زیت یا بر دو بپزند و دران زنده یا مذبوح مخنوق اندازند و چون
مهرا شود دران نشینند و یا در زیت کهنه که دران جند بیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار ریزند و این باید که بعد تنقیه بدن و دماغ از
فضلات استعمال نمایند و بگیرند موم در روغن قسط یا روغن غار یا روغن بید انجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار بالش تخم ترفال
و در علاج او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جند بیدستر و فرفیون و کنند برای تنقیح سدد دماغ و تحلیل فضول موجب بقیه علت اکثر
مدت بمثل اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیه معده گردد و ازان ابخره رطبه صعود نکند و معجون حب الصنوبر که تسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت میدهد
قریب بصحت شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و تحریک اعضاء مسترخیه بریاضت قوی کنند تیر سریع در آفتاب گرم کنند و آب شور و کبریتی و میاه حمات بشویند و امثال
بیگرم و ترنج دران نفع میکند جرجانی و ایلاقی میگویند که طریق صواب در علاج این علت آنست که در ابتدا العلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت روز اگر علت
سخت قوی باشد تا چهارده روز در علاج جا قوی که در ابتدا صلاحیت او دارد حقنه عادت است و دیگر اشربه ملطفه منضجه چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و مثل انها
سکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس با آب بادیان و مسهل سبک باید چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و قدری غاریقون و غذا هم لطیف باید مثل نانک نان با ماء العسل
چند روز ماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده با دراج یا تیهو یا مرغ سبک اندام بهم بریان کرده بخورد بعد اشتهای صادق و صبر بر گرسنگی
سود مند است و بجای آب ماء العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب است با آنکه شراب به را با عصاب فرو آرد و ایضا شراب معده را در
اسر که مضرترین چیز هست با عصاب و انجا که بعسل سال عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدا علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب همه اخلاط است در حال او که سوداوی

حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا سلیثا یا سجزینیا یا القرد یا در شراب کهنه یا ماء العسل حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال
مساعدت نکند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن صواب است و بعد استفراغ تبدیل مزاج بتریاق و مثرودیطوس و سائر معاجین گرم نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته اند که مطبوخ
ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بدهند و یک یک مثقال هر روز میافزایند تا پنج مثقال برسد و محمد زکریا از جالینوس حکایت کرده که اعتماد کنند در علاج فالج برآنکه در هر هفته
استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کمتر گردد و هر روز جوارش بلادر یا ایارج هرمس دهند تا مزاج او گرم گردد و روغن قسط برای تقویت اعصاب بمالند و هم او گوید که منفعت این حب بسیار گذشت
و بسرعت اثر میکند ملیت شحم حنظل جند بیدستر قنطوریون دقیق هر یک نیم درم مقل چندانکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربت است و این سفوف
هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر واحد نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربت است صبح بدهند که این سفوف را خاصیتی هست درین علت و یا جند بیدستر قنطوریون دقیق عاقرقرحا
هر یک نیم درم فرفیون دانگ و درم با دو اوقیه آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند که از شحم حنظل و قنطوریون دقیق زهری و روغن زیت سازند جائز است در هر چند روز این نوع حقنه
بکار برند و باید دانست که بعد تنقیه بخور نافع بر سر عضو نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابه خشک و ریگ گرم و در آب کبریت و آب دریا و شور نشستن و ریاضت کردن
و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن با آواز بلند خواندن و غرغره بخردل و مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد و چون مدت دراز گردد بار بار حجامت بر کاهل
باید داد و تمریخ فقار پشت و سر که عضلات بروغن قسط و قی در اول علت و آخر آن سخت سودمند است و ماء الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ در آخر مرض نافع
و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و جلغوزه بعسل بالخاصیة سود دارد و این ضماد نافعست روغن زیت کهنه نیم من موم زرد بیست درم فرفیون یک درم
موم در روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و در هاون حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش مویزج هر یک اوقیه بطرون خردل هر یک دو اوقیه فلفل یک درم
فرفیون یک اوقیه جند بیدستر چهار اوقیه همه را نرم سائیده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن و موم زرد و میعه سائله و بارزد با هم بگدازند و جند بیدستر و قسط سائیده
ضماد کنند عصب را گرم کند و حس باز آرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد جوز السرو و اصل مورد و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته اند که اگر
رداها سر پوشند و آب را بر عضو مفلوج بریزند سودمند است و باید دانست که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریا یا شور یا آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را
منتشر زیاده کند و اعصاب را نرم کند و اگر آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن راحتی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک تر شود
ابن ماسویه گوید بسیار دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب و امرود و انار اعصاب را مضرست و اطعمه مرطبه و شوربای چرب و تره زیان دارد
و قلیه خشک و گوشت سرخ بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانید و مغز جوز و حبة الخضراء
و جلغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یک رطل مغز جلغوزه نیم رطل مغز حبة الخضراء نیم رطل بکوبند و با سه چند عسل سرشته کنند و فلفل زنجبیل دارچینی دارفلفل هر یک ده درم
آمیزند و پیش از طعام بچهار ساعت مقدار یازده درم بخورند و با ماء العسل بنوشند سخت موافق بود شیخ الرئیس میفرماید که در علت فالج حقیقی کائن از استرخای عصب
واجبست تدبیر منتشر که آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان این مرض
کنند حب فرفیون و حب ستاره و حب شیطرج و حب منتن و ایارج هرمس است و قی کردن بخربق سفید یا بعصارهٔ ترب که در آن قوت او باشد و کذلک سائر مقیئات لطیفه
و گاهی تریاق از یک دانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده یک درم میرسانند و باز بیک دانگ می آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی سکبینج یا جاوشیر یا جند بیدستر
مقدار باقلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند است و واجبست که حقنهای قوی حقنه کنند و بشیافات قوی امالهٔ مواد باسفل نمایند و فقار آنها با دهن قویه
بمالند و مروخات حاره از ادهان و ضمادات محمره که مکرر ذکر یافت نافعست و خصوصا چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و دهن سوسن از ادویهٔ جیدة التسخین است تحلیل کرده
می باید ایضا بعد استفراغ و تنقیه تامه گذاشتن محاجم که سر آنها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات ستاره بتسخین آنها انفع می نماید و گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر در عضله ماده
باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بزور بمکند اگر غیر ناری باشند و نزدیکی قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر بکشند اگر استرخا بسیار متفرق باشد و اگر
استرخا اندک باشد یکجا گذارند و بعد از ان زفت و شمع صنوبر بران نهند و اضمدهٔ حار محمر مثل ضماد آرد کرسنه و دهن سوسن بعسل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع بود و بعد حصول
تحمیر و تعاطات تبدیل نموده باشند و ضماد شیطرج بعلاج عظیم النفعست و او نزد اکثر مغنی از تافسیا و خردل است و ایضا ضماد زفت نافع و خصوصا با نطرون و کبریت و دلک بر

وبلدراں وآبہای کبریتی وآب بابی شود ونطولات ملطفہ مفید و چون حس ضعیف بود گاہی ضماد قوی ضرر رساند بلکہ محسوس نشود واین مؤدی بآفت وتقرح شدید گردد
پس واجبست کہ از وی احتراز کنند وحال اثر ضماد در فست یابند اگر موضع ضماد سرخ و منتفخ شود وحمرت او متعدی از جلد نشود و بعصر انگشت متفرق گردد وگاہ
عمر سفید شود بداند کہ اثر ضماد از جلد تجاوز نکردہ واگر سرخی ثابت ماند وحرارت ظاہر تر باشد ضماد موقوف دارند ودر وجہ تعرف این آنست کہ ضماد ہر وقت دو کنند و
ملاحظہ نمایند اگر توقف در ضماد و جسد موقوف دارند واگر ماده آن واجب شود عود نمایند و بدانکہ نفوخ کنند تس رہبی آسا و امثال آن بنابر تنقیہ دماغ وای مرض
از طرف علت بسیار نافعست وشراب کنند اندک جملہ امراض عصبیرا خیلی سودمند و بسیار لذان منفعتر این اشیا العصب واستعمال وج مربی نافع آنہاست وکذا
ایارج علوط بعسل او حد سیدستر خوردن و بتدریج از یکدرم تا شش درم رسانید نافع و ہمچنین روغن سیداب تجیرما ما الاصول تو شیدن بسیار مفید و بعضی علاج فالج خوالمالید
یکمثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل ہر روز میکنند و شفا میدہد و واجبست کہ چون این اشیا بخورند بالای او آب نخورند تا اندر معدہ دیر تر باقی ماند و اثر بیشتر کند
وبسا است تمام روز رکت کند و بعدہ عمل نماید و بسیار باشد کہ بسبب نیم مثقال فلفل یا ہمچنان آن جند بیدستر وقت خواب میخورانند وایشان را مثل تریاق و شراب
وشلیثا وحامتہ القرو یا چیزی ہیست وحلتیت خوردن و طلا کردن بر سر شدید النفعست وخصوصا چون ہر روز دو بار صبح و شام بما ء العسل استعمال نمایند و در ہمہ
عجیبست وچون عضو اقبال صحت کند واجبست کہ بعد ازین ریاضت آن کنند وقبض وبسط آن نمایند تا آنکہ تمام عافیت بدان عود کند وگاہی منتفع میشوند بحجامت
وقرارت جبیر ونفع یابند و بعد استفراغات وانتفاع بدان حمام طویل با لبس یا آب حمات استعمال کنند در حرام و بعد استفراغات کہ مختص تحلیل ست سزاوار است
کہ تحلیلات بملیسات ساذج نباشد تا عضو را استرخی نکند بلکہ با دلی قبض بود وازین جہت واجبست کہ تحلیل مثل انیسون وسیعہ وجند بیدستر و از غرو مانند آن
از اشیای جاذبہ قابضہ باشد صاحب **کامل** گوید کہ رای بعضی متطبیبست کہ در ابتدا فصد مریض کنند تا بلغم با خون برآید از رگ و اکثر این رای نمی پسندند زیرا کہ فصد
حرارت کم میکند و برودت مزاج را قوی می نماید وانچہ سزاوار است کہ علاج صاحب فالج واسترخا در اول امر بدان کنند اینست کہ گلقند عسلی ہفت درم با یکدرم
انیسون وزیرہ ونانخواہ ومصطکی جوشانیدہ باشند بدہند واگر بعلل رنگین باشد گلقند شکری با آب مطبوخ انیسون تنہا دہند واین تا چار روز لعمل آیند واگر مرض قوی باشد
تا ہفت روز ودرین ایام چیزی بازادویہ سوای دوای مذکور ندہند واز طعام وشراب سہ روز منع کنند و بعد روز چہارم تریاق کبیر نیم درم دہند واگر حاضر نباشد معجون
بدہند وغذا نخود آب بریت مغسول زیرہ ودارچینی وشبت ونان خشکار جید الصنعت خورانند وآبیکہ در آن مصطکی جوشانیدہ باشند بنوشانند و در بعض اوقات
بماء العسل دہند وآب سرد ندہند بلکہ آب در شیشہ نہند وحتی الامکان بر گرسنگی وتشنگی صبر کنند وگاہ کنند اگر طبیعت قبض باشد این حقنہ خفیفہ لعمل آرند بگیرند بابونہ
خار خسک اکلیل الملک شبت سداب ہر واحد کف زیرہ تخم کرفس ہر واحد سہ درم قرطم کوفتہ دہ درم چقندر یک باقہ ہمہ را در چہار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ونیم رطل آن را
صاف کردہ دو اوقیہ روغن خیری دری او قیہ شکر سرخ وعسل دہ درم بورہ ارمنی یکدرم انداختہ نیمگرم حقنہ کنند وچون از ہفت روز تجاوز کند باید کہ بدوا ء اللطیف مسہل
حب اسہال یا ورنگیرند تربد وایارج فیقرا ہر واحد درم نمک سیاہ دو دانگ شحم حنظل ربع درم باریک سائیدہ بآب حبہا ساختہ بآب نیمگرم دہند و بعد از آن با ایارج فیقرا
یکدرم با سکنجبین وآب نیمگرم غرغرہ نمایند و بعدہ ماء الاصول موافق قوت وضعف مرض و بحسب مزاج مریض و سن وفصل ترکیب دہند مثلا اگر مرض قوی و مزاج و سن وفصل یک بار
ماء الاصول قوی باید داد واگر مرض ضعیف ومزاج وغیرہ حار بود ماء الاصول غیر قوی دہند واگر قارورہ رنگین و مریض خشک بدن وفصل گرما باشد از دادن آن ملاحظہ
کنند وبدانچہ قیاس واجب کند تدبیر آن نمایند وایضا از استعمال ماء الاصول قبل تنقیہ بدن بدانچہ مذکور شد کہ مبادا در بدن ماده مستعد متعفن باشد و آن را متعفن سازد وتب اندازد
انضاج مرض بحسب واجب نافع آید **صفت** ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر بیخ اذخر ہر واحد دہ درم تخم کرفس انیسون بادیان ہر واحد
چہار درم مصطکی سنبل الطیب بوزیدان دار شیشعان عاقرقرحا حب بلسان اسارون ہر واحد درم جلبنج درم فقاح اذخر وج سلیخہ عود بلسان حرمل ہر واحد سہ درم سکبینج اشق
جاوشیر ہر واحد درم مویز منقی بست درم ہمہ را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کردہ ہر روز چہار اوقیہ از آن گرفتہ با یکمثقال روغن بید انجیر ونیم مثقال روغن
بلسان تلخ و یکدرم ایارج فیقرا بنوشند **صفت** ماء الاصول کہ در حرارت کمتر از اول است پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان ہر واحد دہ درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر
فقاح سلیخہ انیسون ہر واحد سہ درم مصطکی سنبل الطیب ہر واحد یکنیم درم مویز منقی بست درم ہمہ را در چہار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کردہ ہر روز چہار اوقیہ

روغن بید انجیر و هفت درم گلقند بجوشند و باید که اول ماء الاصول ضعیف با گلقند و روغن بید انجیر بدهند و روز دوم ماء الاصول قوی که اران در ان روغن بید انجیر زیاده و با ایارج فیقرا نصف مثقال باشد بعد از ان هر روز نیم درم در مقدار ایند تا روغن بده درم و ایارج بیک نیم درم برسد پس اگر آثار نضج در بول یعنی رنگینی در ان ظاهر شود والا و زیاده کنند در ان نیم درم منضج و ماء الیده بدهند بحسب ملاحظه قوت مریض و رنگ بول پس هرگاه آثار نضج در بول ظاهر شود دیگر روز مریض را راحت دهند و نخود آب در زیت و یا معیل غذا سازند بعد از ان این حب ایارج دهند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم حب النیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاه دو دانگ همه را باریک سائیده با کرفس سرشته جها سازند و این یک شربت تمام است و روز مسهل شوربا یا تیهو یا دراج یا قنابر یا کبوتر بچه پرواز آمده معمول با آب نخود در زیت و شبت و خولنجان و دار چینی غذا سازند و سه روز راحت دهند و هر روز هفت درم گلقند شکری یا عسلی با آب نیم گرم با مداد و در روز چهارم ایارج فیقرا درم صعتر فارسی زنجبیل خردل هر واحد نیم درم نوشادر عاقرقرحا مویز هر واحد نیم درم سماق دو درم باریک سوده یکدرم از ان با سکنجبین و آب نیم گرم آمیخته غرغره کنند و نخود آب غذا سازند بعد از ان قاروره را ملاحظه نمایند اگر آثار خامی در ان معلوم شود باز اعاده کرده ماء الاصول بر روغن بید انجیر بنحوی که مذکور شد سه روز یا پنج روز بحسب معاینه آثار نضج نمایند آنگاه بحسب منتهی اسهال آورند **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر حرمل مقل شحم حنظل هر واحد سه درم صبر دو درم تربد هر واحد پنج درم فرفیون جند بیدستر هر واحد یکنیم درم ادویه خشک را سائیده و صموغ را در آب گندنا حل کرده با هم سرشته جها سازند شربت سه درم با آب گرم **نوع دیگر** هلیله کابلی پنج درم سکبینج اشق حرمل جاوشیر صبر سقوطری هر یک چهار درم مقل ازرق تخم حنظل حنا از زردت هر یک دو درم فرفیون جند بیدستر سقمونیا هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یک دو دانگ ادویه خشک کوفته بیخته صموغ را در آب گندنا حل کرده با هم سرشته جها سازند شربتی از ان سه درم و بعد از این حب سه روز راحت دهند و در ان ایام هر روز هفت درم گلقند با آبیکه در ان انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند بدهند و نخود آب گوشت کبوتر بچه پروازی یا قنابر غذا سازند و روز چهارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زنجبیل کبر انار دانه مویز بورق هر واحد یکدرم ایارج فیقرا دو جز باریک سائیده با سکنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و کنند ترمس عاقرقرحا صبر دو نوشادر و فرفیون دخریق سفید و زنجبیل و مشک بورد ارمنی هر کدام از ینها که حاضر باشد بقدر نیم دانگ باریک سوده از ان جلسه آورند و این جهه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هرگاه قبل نضج و استفراغ بعمل آید بر مریض جنایت عظیم کرده باشند بهر آنکه اجزای لطیف خلط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و در ان هنگام علاج سود ندهد و بعد از ان اگر در مریض آثار صلاح ظاهر شود بر همین تدبیر مداومت نمایند والا بعض حبوب قویه یا این حب شیطرج بخورانند و اجزای آن همان حب شیار است که در قول ابو منصور مسطور شد و نوشته که با آب سرشته جها سازند شربت سه درم **صفت** حبی که برای شخصی که فالج جانب راست و ثقل زبان بهم رسانیده بود و بتکلم قادر نبود تالیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل هر واحد سه درم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل دو درم شیطرج تودریان دو عاقرقرحا دار فلفل هر واحد یکنیم درم سکبینج جاوشیر مقل هر واحد چهار دانگ فرفیون جند بیدستر هر واحد نیم درم ادویه خشک را باریک سائیده بیخته و صموغ را با آب گندنا گداخته با ادویه سرشته جها سازند شربتی سه درم با آب گرم **صفت** حب فیون نسخه آن در قول مسیح گذشت و اگر تنقیه بعض نمایند نافع بود و چون تنقیه بعض این حبوب کرده باشند عادة غرغره نمایند و با آن سعوطات سخنه ملطفه استعمال کنند تا تنقیه دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن بر روغنهای گرم محلل مثل روغن ناردین و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کسنه و امثال آن بمالند و اگر ببینند که مرض بسیار قوی شده در روغنها چیزی از جند بیدستر و فربیون مخلوط سازند و بعد از انکه جانب علیل را بخرقه درشت بمالند حتی که سرخ گردد روغن بمالند و با آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شبت و برگ غار و کرفس و سداب بحوشانند و امثال آن که در قول مسیح گذشت تکمید سر و جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخاییدن مصطکی و اترج و عاقرقرحا و قرنفل کنند و غذا نان خشکار با کمک محکم الصنعت نخود آب زیره و دار چینی یا کبوتر بچه پروازی یا گنجشک یا قنابر بکنند خردل و چقندر بزیت و مری و خردل دهند و نمک لحام التیان سمک اندرانی بریان بعسل سرشته طیب سعتر و جملها و شونیز و انیسون با شند و عسل بکوزولیسته و حب البلم و حبة الخضرا و مانند آن خورند و مسهکه هند گفته که جوز مصر بعصب خاصه عصب زبان را تقویت دهد و ثقل زبان پیدا کند خاصه صبیان را و شراب کمتر اندک مقدار که تفریح نفس و تسخین معده کند و مسکر نبارد بخورند زیرا که مسکر رد است دماغ و عصب را بسیار ضرر رساند از ان حذر کنند و چند تیون یا شراب عسل بنوشند و در اکثر احوال ما ء الشعیر بخاص نمایند و شراب و در ینجا ممزوج بعسل یا مطبوخ بمصطکی مناسب و مرتبه تیون تمام در تکس بنوشند و در حمام گاه گاه بعد تنقیه داخل شوند قبل الغذا و بر بدن آب گرم که در ان ریاحین حاره پخته باشند بریزند و آتن سریعة تنقیه سد وامی مسهل بعمل آرند اگر از ین

فائده معلوم شود برعکس ماده سست نمایند مع احتیاط از درد مس که می مفرط سبدن باگر عارض شود چندی روز راحت دهند و لا سیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما
مقاومت مرض می نماید و اگر با وجود استعمال این مرض لاغری صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس لس ایارج لوغاذیا لیس ایارج جالینوس لیس
معجون بلادری لیس تریاق کبیر برین ترتیب هر واحد یک شربت تمام استعمال نمایند بحسب مشاهده قوت مریض و قوت مرض و ضعف آنها و معدلک تدبیر مریض
با غذیه مذکوره و کذالک نطولات و ادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات دیگر حاره چند کنند چه اگر تابستان قوی الحرارة باشد ادویه
ادویه قوی الحرارة بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما شعور الک فی بسبب اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند و چون تدبیر علیل باین ...
و دران اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر دادن ادویه حاره ... نمایند تا مریض را مرض حاد
پیدا نکنند و هلاک نگردانند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحسب بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند
ابن الیاس و خجندی مینویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم نه دهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوایل سبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو
در مرض حمی افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم باده درم گلقند بجوشانیده ... غذا نخود آب ... قرطم
و اندک فلفل و دارچینی وغیره ابازیر دادن و تا هفت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هرگاه آثار نضج در قاروره ظاهر شود
تنقیه بحقنه حاده یا باین حب صبر کنند نسخه آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ماهیزهرج تربد بحاوک طلوت بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون
هر واحد نیم درم نمک هندی یک نیم دانگ مقل یک دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان حبها سازند و بران صبر کنند تا اسهال بیک طرف و در آخر روز غذا نخود آب ...
و لحم کنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل ارند صفت آن برگ خار یا حب آن بقدر ثلث برگ قسطور ... جو ...
و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن مرماحوز و سداب تر و گزنه و شبت و قیصوم و برگ کتان و ابهل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم را در
سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم آبکامه پانزده درم عسل بست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده داخل
حقنه کنند و اگر خوف تیج و زحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب کرنب تا کنند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلب متحمل این حقنه نباشند این حقنه بعمل ارند و آن
سوای بابونه و سعوس و انجیر و تخم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیح گذشت وزن هر یک بقدر آن گرفته در سه رطل آب بجوشانند تا ... شیر خشت
و عسل و مری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون متردیطوس و تریاق کبیر در جوارش بلادر ...
هر کدام که میسر شود یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکوره بدهند
و نسخه آن در قول مسیح گذشت و اگر فصل گرما باشد بحب منتن صغیر بارد تنقیه کنند نسخه آن شحم حنظل ربع درم کتیرا ثلث درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج
هر یک یک درم هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت است و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظه لزجه است نسخه آن ایارج فیقرا و خردل
عاقرقرحا زنجبیل بوزیدان ... سپست پنج کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدبیر علامت صحت پدید آید ...
علیله بروغن قسط و ماردین و زنبق و سوسن و فربیون و خردل و سداب و حنظل و نفط سفید بمالند و خاییدن فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافعست ...
بروغن بلسان بر ... طلا کنند و انچه تنقیه بخلط از دماغ ... کند عطسه آور و دانست ... شکر ... و نوشادر و فلفل و بورق و آب توم ...
چند سیر ... روغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و ریاحین حاده ببویند و سکنجبین عنصلی با زوفای خشک نافعست و ایضا خوردن ایارج فیقرا در
هر هفته یکبار نفع دهد و کذا نوشیدن این ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک
سه درم نانخواه زراوند شونیز هر یک دو درم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل اید صاف کرده هر روز دو دانگ با عسل یا فانید هر کدام که باشد ...
و در هر هفته تعاهد بخوردن ... تریاق کبیر با شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب و نکش آب گرم بر سوار جمیع مسکرات حذر کنند ...
مینویسند فالجی که با دی مزاج گرم نگردد و قاروره سفید حمام باتس نسیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ ...

از انحلال فضول رقیقه و بقای کثیف آن ایمن نباشد ثانیا آنکه این مرض طویل است اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند تضعیف گردد و استقصای علاج او ممکن نباشد و آنرا
غذا هم دهند بهر که غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت تضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل تقرر گشته
ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این حالت نجاح نمی بخشد بهر که فضلاتی که عصب آنرا تشرب کرده جهت استخراج او از آن ممکن نیست زیراکه در بیخ عروق متصل نیست و
طریقی هست که فضول در آن جمع کنند پس طبیب محتاج این امر است که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نضج قبول کند ممکن نبود
و تنشیف خلط غلیظ از منافذ ضیق و انفصال کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و ترقیق آن اینست که با سنجان معتدل بتدریج تسخین نماید تا آنکه
حل آن متاریج بطریق خلا و بلا طریق حفظ قوت و تفصول پس بضرورت واجبست که در علاج فالج ابتدا منع علیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بر نخود آب کبوتر بچه پروار
نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آن و با نخود آب و دران زیت رکابی شیرین داخل کنند و مرلیس جلنجبین یا بزر بدهند زیراکه ملاک امر در معالجه فالج حفظ صدرست
بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود و گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر می ریزد و نفس منقطع میگردد زیراکه فالج یعنی که از فقار رقبه برآمده و نفس بدان تمام میشود ضرر برساند
و هرگاه ضرر بآن واقع میشود و رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد و نفس دفعة انقطاع می پذیرد و این دواکه مسمی بمرلیس الجلنجبین است حفظ صدر از انصباب
رطوبات میکند **صفت** آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون از هر یکی خشک هوم المجوس مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس همه را در آب جوشانند
حتی که بزور دوست و قوت آن در آب آید صاف کرده جلنجبین سنا پوری بمقدار واجب خوب مالیده باز صاف نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل
ساده در اول امر کنند و برین تدبیر تا بیست روز اقتصار ورزند و معذلک نظر بسوی نبض و قاروره او نمایند پس هرگاه در نبض ادنی سرعت و در قاروره ادنی
نضج پدید آید در آنوقت این حقنه بعمل آرند **نسخه** آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ تمام برگ سنار برگ سداب قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت اکثیر
خطمی سبوس گندم باوزان متناسب ستو جوشانیده صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته دو ثلث درم بورق وده درم روغن غار روده درم
روغن بیدانجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از
اشیائی که تسخین مزاج کنند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیائی که افقه سعد که کنند و اگر قوت بحال خود باشد
یک شربت این حب بخورانند **نسخه** آن بگیرند آب کرنب و آب گندنا و آب بسفایج و آب برگ ترنج و دران سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم
اشق دو درم ترکرده در آفتاب بدارند تا بگدازند پس بیست مالیده صاف نموده سلیخه و عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درم اشنه تخم کرفس هر واحد یکدرم
انیسون یکنیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو ثلث درم شحم حنظل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بعسل که آغشته بمقدار حاجت سرشته بقدر
فلفل حبها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و کبوتر بچه در تریدا از آب مطبوخ با نخود و زیت و با سفیدباج معمول از قنابر و عصافیر
که دران سپید کنند تا بنطے و نخود و دارصینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی مدام زیر زبان دارند و موزینج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل
در سکنجبین حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن سبت و روغن قسط و روغن ناردین و روغن مجموعه مالند و چون بدین تدبیر
علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول با این **نسخه** هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن پوست بیخ کبر و هوم المجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس و بادیان
و برگ جعفری استه وسلیخه و وج هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم تخم کرفس انیسون و اشقاقل هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب
بپزند تا یک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندران اگر موسم گرما باشد هر روز پانزده درم از آن با یکنیم درم روغن بیدانجیر و یکنیم درم
روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب کوره دهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور بعمل آرند و در طبخ آن پنج درم
شحم حنظل و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از آن صاف کرده ده درم روغن ناردین و پنج درم روغن قسط و دو درم نفط سفید
بران ریخته در طرح داخل کرده حقنه کنند و بروغن مجموعه و روغن بلسان تدهین نمایند و بدین سعوط تسعیط کنند **نسخه** آن روغن مصطکی روغن ناردین هر واحد
دو ثلث درم گرفته دران یک دانگ زهره کلنگ حل کرده سه دفعه بر نهار در مدت شش روز ازین سعوط بعمل آرند و بکرور در میان بمعجون القریانیا و ایارج و محمرد تریاق کبیر

گرم نمایند و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یکدرم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا درم و ثلث یکروز بعد از آن هر سه روز بدهند دیگر روز راحت داده تا نی میدهند و بعد یکروز تا ثلث بجز الپسند اگر طریق معالجه این مرض سست و زیادتی و نقصان در آن بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند بعضی مینویسند که استرخای بضعف بدن قدر مرض واقع میشود و اکثر در اول اسفل بدن استرخا حادث میگردد و در این الا بیای استرخا دار ضعف حنا دلوجه ملک الطبر هر یک شش درم و قیه موم و نیم جند بیدستر یکنیم و قیه فرفیون قدر ملتا کنند و از اراقی تسبیح هر یک سه درم جند بیدستر قسط عاقرقرحا هر یک چهار درم و قیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مولف شخصی را که ضعف بدن اسفل استرخی و لاغر شده بود استعمال معجون مسبب داشس و بعض حال گشنی امر مود و در اندک مدت لاغری با بهای او دفع گردید و از مشاهده این حال اکثر کسان متعجب شدند گویند که گاهی حادث میگردد و علاج استرخای اسافل بدن هنگام دفع طبیعت فضول را بسوی عضو علت و علاجش علاج استرخای مزاجیست که عنقریب بیاید و گاهی استرخای هر دو پا بسبب وقوع ضربه و سقطه بر پشت بیمار مبتلا میشود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردید انطاکی گوید که علاج جامع استرخا بحسب نطبع در میدهد صعب ستر ... کسید و علاج مثل قطن بهترین ادویه او استعمال قسط است مطلقا و استعمال نیم درم عسل طلا در مغز حد... دلیله ... و ... الحمار ... حنظل ...

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود روزی چند دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکستی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و بادویه و اغذیه منقطع طعم قی کنانند خاصه در فصل گرما و گویند که تا شاسیدن عرق گاوزبان و سکنجبین و نهادن روغن گل بر سر که بر سر ... بجز و در پرهیز آب لیمو تسکین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی برسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجای ماء العسل نیز عرقیات یا آب آهن تاب دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند و ایضا بصورت اجتماع تپ با این امراض تا مقدور مدرات مثل خیارین و خربزه باید داد و اگر گاهی ماء الجبن شیره مغز تخم دهند و لعاب نیز مجوز است بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسبه بدهند و با سکنجبین بزوری بارده استعمال کنند و روغن حنا بر سر مالند و گاهی بدستورها که در حالت تپ عارض میشود بمدانه در جوشانده و شیره مغز تخم تربوز می افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه عود صلیب شاهتره صاف نموده نبات سفید خاکستی داخل کرده بدهند و صدا کشنیز و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس بعد از می افزایند و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند **بالجمله** هرگاه تپهای تپهای خلطی مثل غب خالص یا غیر خالص یا لازمه بلغمی یا ربع با فالج یار گردد در این وقت رهائی از این مشکل گردد و بلکه بر معالج عسر گردد پس بنگرید برتپی که از تپهای مذکوره باشد علاج تپی کنید که تجنیس با زاده تپ کوشید و آن چنان باشد که مثلا اگر تپ صفراوی بود سکنجبین ساده و شربت بعضی هر واحد یکنیم توله در عرق بکوه و کاسنی هر یک هفت توله دهند تا هفت روز و در هشتم مغز خیار شنبر هفت توله گلقند پنج توله در عرقیات مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل ... چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و سه آب عرق بکوه دهند و وقت دو پهر آب بیوانتی شام شلغم بنوشانی بچه مرغ خورانند و صبح تبرید از شیره تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسبغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و همین نظر سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس بمعالجه فالج متوجه شوند بدستوری که مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب و لازمه هر دو نوع بلغمی و ربع علاج تپ نمایند که در چنانکه هست بیاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ باین طور مسهل بدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد سنای مکی پنج ماشه در عرق عنب الثعلب نیم آثار شب بخیسانند صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیار شنبر ... توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشانند و گاهی خیارین شاهتره هم در منضج بدهند و در روز مسهل موقوف میکنند که مرید صفر است و از ایارج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه یا دو ماشه کتیرا یکماشه سقمونیا دو ماشه یا ده ماشه شحم حنظل ساخته کوفته حب آب معل حب بسته یکتوله وقت آخر شب در مسهل سوم داده صبح بدرقه بدستور بدهند **ایضا** در فالج مع حمی در ابتدای موسم گرما که بعد خوردن ادویه حاره مثل فرنفل ... و علاج بیماران گاه بکلام سابق ساقط شده بود ابتدا برای تسکین حرارت و تشنگی لعوق گل بنفشه گل نیلوفر حب التعلب بعرق عنب الثعلب بنوشانید و شربت بزوری معتدل بعد کسی ... برای ادرار داده است که ... قرنفل لطیف باشد مباح بود و چون جوز بوا و قرنفل هر چند مقوی عصاب است ولذا اما بعروض تپ احتقان حرارت در مجاری نفس ... و گلویه کلام

ساقط شده بود و چون بهوش نیامد قدری گلاب دادند و گلاب چند در فالج مسموم است لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس ازین عرق دادند و بنابر
تخفیف شدند روز دوم شیره تخم کدوی شیرین مقشر شده و اصل السوس مساسته مبدلند دو ماشه جوشانیده برای سر خود و نضج و تپ استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه
عرق عنب الثعلب بهنجیر مضمضه کنانیدند هرگاه امکان آن و ترکشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند
داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص امراض بارده عصابی است افزودند بعد ازان نیم جهة مسهل از مویز منقی دو توله زوفای خشک سه ماشه اسطوخودوس سه
گل سرخ هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنای مکی یک توله گلقند سه توله جوشانیده دادند روز دوم تبرید چهار ماشه
تعمیل کیاشه در جوشانده و فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند هر چند تپ زائل شده بود لیکن حاجت تپ اصول که بیش نداد ند گل سرخ گل
وغیره شایسته دارای تپ اعانت ادویه مسهله و اصلاح داخل کردند باز روز دوم مسهل برای ماده باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفا خشک سه ماشه پرسیاوشان پنج ماشه
شاهتره جوشانیده گلقند دو توله دادند بعد نضج وقع ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگر چه از تقلیل مواد تنقص کم شد اما بجهت تقلیل ماده که بعض عوارض است کسل بستر
اسطوخودوس گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده نبات خاکشی او دند باز دو سه منضج داده در مسهل دوم هر سه ملینات افزوده مسهل داده و باز منضج بادیان پرسیاوشان
اسطوخودوس عنب الثعلب عرق گاوزبان مع عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار ماده و تحلیل آن داخل کرده دادند باز مسهل سوم بدستور فرمودند
برای درد گلو و لمات غرغره بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا مازو بکوه جوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تپ عمر شباب فصل صیف که اند
خوردن جوبت جانب هندیان شوربا کبوتر آغاز تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده گلقند انداخته
داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشه کدو و لعاب بهیدانه و روغن گل و قیروطی ساخته بر سر
گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد علاج خواهد شد اقوال اکابر شیخ الرئیس سفر باید که چون فالج و تپ جمع شود واجبست که در علاج فالج تاخیر نمایند
و سکنجبین با گلقند بهترین است ادرین وقت ایلاقی ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که سبب فالج او در روزه داشتن و حرارت مفرط بود و او را ایارج فیقرا
دادم اذیت عظیم برداشت پس بحمام و تدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت گیلانی میفرماید که بعضی اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده بیکردند
و از دست ایشان بسیار شفا می یافتند با آنکه در اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع می یابند و زنی را فالج بود و قاروره او سرخ و طبع او قبض و موسم گرما بود محمد
بن زکریا بشرب شربت اجاص و وضع سرکه بر بیت و جلوس در آب سرد او را امر کرد و شفا یافت و در بعضی بیمارستانها جماعت مفلوجین بود که بر ایشان
باران افتاد و دفعه صحت یافتند حضر گوید که اگر فالج آتشکی قوی و تپ و حرارت بیار گردد علاجش مثل شربت بنفشه تنها یا با شربت لیمون و خمیره بنفشه و استعمال
عرق گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود ابن الیاس گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولا تسکین حرارت بشربت سیب
یا سکنجبین ساده نمایند و غذا مزوره زیرباج دهند و هرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا العلاج فالج کنند طبری گوید که نوعی از فالج است که با وی مزاج مفلوج گرم میشود
و علاجه بازمیدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و مریض هلاک نگردد و برای تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول
و آب هندوانه و ماء الشعیر جوشانند و غذا زیرباجات مزوره سازند و اگر قوت اهل کنند بهر استفراغ بر حقنه لینه اقتصار کنند مثل حقنه در ترطیم و بزرکتان و خبازی خشک و بابونه و اکلیل الملک
و انجیر و خطمی و بسپایه و شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هرگاه مریض متحمل استفراغی گردد بنا بر شکل موقوف دارند الا از تنقیه او بحقنه لینه بشرط آنکه قوت مانع نشود و تسکین مزاج
و تعدیل و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که رطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل
مزاج دماغ کنند و با اعصاب مضرت نرسانند و اگر رای اجنب شیطار روغن گل روغن بنفشه آب عصی الراعی و آب جادوی کدو و شیر دختران مجموع یا مفرد از ان منع مکنند و بطیخ حفظ حیات او
نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج عتدال نیاید بر طریقه مذکور زیاده کنند چه حفظ حیات او از معالجه علت با این حال است

علاج استرخاء فالج دموی و مرمی وغیره

اگر استرخاء بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند باحتیاط تمام که بعد تنقیه غلبه دم و باقی تدابیر برجه در علاج امراض عصبی دموی گذشت

مستنشاق بکار برند واجنبه علاج فالج با حرارت مستوریه عمل ندو صاحب اقتباس گوید که اگر سبب بثورات متی بود فصل و سعته هم برال بود و تزیح
مساعد نیکه باید که اول فصد قیفال کتابنید تا نشاسته زدو اگر ممکن گشته قسمی از غذا دو دانه جنبه کرد و چهارم خود بجود جهت گرسنگی نعیمج سعه متی سود بیایت
شدیدی دیگر هم کرفتنی افتد علاوه ان غذائی دهند که بهم بطیعت باشند و از قوی بود خالی از تمیج هم نباشد مانند قسمی با بچه مرغ که چند روز افتاده باشد نیکه
و برکرده و روی و روغن گل ما مک روغن شنج مسعان که خمه مبالغه بحای آب بر گلاب بیرق نشابتر و لتعانمانید اگر حاجت تنقیه آید مسهلات مناسب بن دمع
مقویات دماغ بکار برند **واگر** سبب قطع عصب افتد لا علاجست **واگر** سبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که تا غلبه خواب نیمخ شود
بر فصد اقدام نکنند و در ابتدا اول صندل اقاقیا امیثا و دیگر روادع مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید هر چه از آن میسر شود حی العالم جنب الثعلب با گلاب ضماد نمایند
گوید که اگر بدن ممتلی باشد روادع استعمال نکنند گوید تنقیه خلط غالب و در آن هر چه رادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر و روغن گل آمیخته طلی کنند و در انتها
ما مخلط از مرخیات مخلله چون گل خطمی و بابونه و برگ چغندر با روغن گل و موم بیضه آمیخته استعمال نمایند مثل استعمال این ضمه و ورم سخت نهد عضو مسترخی اگر ورم
باشد بر عضو متورم حب الغار میعه خشک مرجد السر و زعفران جند بیدستر شب یمانی در روغن قسط که موم با پیه در آن گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و بعضی
با سنتین و جرجل از رهره گاو هم درست در ورم صلب داوی لستن صمغه امرب و تضمید جدوار و ترد تری خطاط نافع **واگر** سبب استرخا ضربه و سقطه بود
انچه دفعةً عارض شود دلیل گسستن عصبست و آن لا علاج بود و انچه اندک اندک بعد یکروز یا دو سه روز ظاهر شود به ورم عصب و الغضاب بود و دلالت کند
در ینصورت تنقیه بدل کنند بفصد و مسهل بادویه محلله و مقویه چون مرجان و شیر و جندبیدستر و فرفیون با موم و پیه و روغن گل آمیخته بر جای سقطه یا بر
در بسیار عصب عضو معلول بچسپانند و گل سرخ ماو اقاقیا قسط تلخ هر یک دو مثقال مومیائی دارابی زرفت رومی هر واحد یکمثقال برگ مورد مغات هندی یعنی
سیده لکه هر یک دو نیم مثقال مومیائی و زفت را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان روغن زرد هر یک او قیه بیامیزند تا مثل مرهم
شود و نیم گرم بر موضع ضماد کردن نیز نافعست ابو منصور گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضو یکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب البان حب المحلب تخم سیاه
مقل سیا ماشق پیه بط موم روغن سوسن صاحب کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضا باطنه ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر و بنصر و نصف وسطی پدید
و اطبا معالجه او بامضاد صمده بر آن انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب او پرسیدم گفت که در سفر بسیار بر زمین زدم و بشام از چهار پایان افتادم و بر گردن و سلام
بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصب رسیده که از آن حس باین انگشتها میرسد و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردن است و مخرج آن عصب را در ورم در اول امر حق
شده پس بر آن ادویه بر آن عصب نهادم و شفا یافت و ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم
دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدل او را آفتی نرسید منفعت او باطل نشد بهر آنکه انچه از نخاع بعد گردن است بتمامه مسترخی شد و بادیه حصال
ما بین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویه ضعیفه بر پاهای او بسبب استرخای آنها در حنجره او بسبب تعطل صوت او گذارند و من ایشان منع کردم و قصد
علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز هفتم تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پایای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود انچه جالینوس
ذکر کرده و من بیمار جان بخانه علی بن موسی صاحب سردابه غلام او را دیدم که از چارپایه افتاده بود و در آن روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و در روز سوم دست و پای او
مسترخی شد و حس و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که بسوی دست آمده یا از ورم یا از انعصاب ماده که مجری را مسدود ساخته چه
او بوضع آن ضمده محلله و مقویه بسیار کتغییر او کردم و در اندک ایام صحت یافت **صفت ضماد** که ذکر کرده حب الغار قسط قشار کندر هر واحد ده درم میعه یابسه
یازده درم صبر مر کما بیلج جوز السرو و بیخ گل سرخ شب یمانی هر واحد هشت درم زعفران جندبیدستر هر واحد چهار درم قردمانا شش درم جنطیانا مک کلیمار اقاقیا
سنبل هر واحد پنج درم مصطکی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک سایند با موم و دهن ناردین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ میفرماید که در
استرخای که از ضربه افتد علاج ها در شروع است اگر عصب بسیار کوفته گردد امید نجات نبود و انچه از آن امید است آنست که در ابتدا فصد کنند و گاهی احتیاج افتد
اگر قریب عضو منضرب و متورم آمده در محلل حجامت نهند تا جذب چیزی از آن بجهتی یا ظاهر بدن کند **واگر** سبب آن زوال فقار شود و بر فقار بر دارند و فقرات را بنخ

ارزوال افطار دراکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب شده باشد بتدبیر خلع متوجه شوند و باقمده فالجیه و جبنه ضماد کنند و مفصل الموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ دهند و اگر از خلط جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج ساذج باعث این مرض شده باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضو است باقمده و کمادات و ادهان و معاجین مسخنه بنوعی که در علاج امراض عصبیه بارده ساذج و مابالسن ساذج مذکور شده و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهلست بخوردن ادویه گرم مثل تریاق و مثرودیطوس و امثال آن شود و باید که ضماد و روغنهای گرم کفایت کند و آنچه این نوع است شرب آب سرد و یا شناوری چنان باشد از برای احمام پس علاج تام است و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف عضو بران دلالت کند ترطیب بالاغذیه والاشربه والاطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبیه یابسه گذشت و علاج استرخای زبان و حنجره و مری و مثانه و جز آن هر یک در مقام خود گفته شود و اگر استرخا بحرارت باشد روغنهای معتدل الحرارة چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بید انجیر و ناردین مالند و کتان که او ویه مقوی عضو و مانع انصباب مواد مثل بابونه و اکلیل و مرزنجوش و [illegible] و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد [illegible] مفید و روغن ناردین خوردن و مالیدن مجربست و گویند که روغن بلسان را درین باب منفعت عظیم است و حصر صابر گاه و مغز [illegible] چندان بار روغنهای مذکوره آمیزند و این جمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف و ابقا غلیظ از ماده صعوبت [illegible] مگر آنجا که او بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احتراز کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دواء جوز [illegible] که در قرابادین مکتوب است و الا تا که شدید القوه و کثرت الترکیب باشند مثل روغنهای مذکوره سابق و روغن جوز رومی و روغن نرگس و روغن متخذ از صمغ بلاط همه در تجربه بالخاصیة نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان بچیزهای مقوی و مبرد دماغ [illegible] یافتند و علاج آنها که با دویه حاره کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که ماده رقیقه بدان منبسط میشد و چون تبرید عضو کرده شد عضو برودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه صحیح آنست که ادویه مسخنه مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند و بدان ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال این اشیا نفع بسیار میکند مجوسی گوید که اگر استرخا و تشنج و خلع و قولنجی مرکب شده باشد پس نگاه کنند اگر تشنج امتلائی با استرخا مرکب گردد علاج واحد است یعنی آنچه در فالج بلغمی گذشت و بر اعضای متشنجه اضمده مرکب از ادویه قابضه و مسخنه و مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و [illegible] و مانند آن ضماد کنند و اگر تشنج یبسی با [illegible] نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود اشیای مسخنه مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب باشد اشیای مرخیه ملینه مخلوط به بعض چیزهای مسخنه مجففه مع دلک لین استعمال سازند و هرگاه تشنج و استرخا در اعضای مختلفه باشد در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول بانک بورق و استحمام باید کرد در آب دریا شور که در ان قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ فنجنکشت و خیری و مانند آن پخته باشند بر عضو نطول کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمه کبریتی غسل کنند و اعضا را بعضی [illegible] و بر اعضای متشنج اضمده لینه چون ضماد معمول از لعاب بزرکتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و مانند آن از اضمده ملینه که در باب امراض عصبیه مذکور گردد استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل است و صاحب او با دهان معتدله و با ادویه مسخنه بجوز رومی و صمغ بلاط انتفاع یابد و فولس گفته که بسیاری از ایشان باشیای مقوی اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و کسی که این نوع بد و رسیده بود و بول ایشان مادام رنگین بود و اطبا مبادرت بعلاج حار چیزی را نمیکردند و براد ادویه حاره و تمریخ عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عارض شده و هر که ایشان را بمالش روغن شبت و روغن جوز و روغن بنفشه [illegible] بر عضو و نوشانیدن آب باران که در وی چهل درم فلوس خیار شنبر و هفت درم مالیده مغز بادام شیرین سه مثقال [illegible] روز و غذا زیرباج [illegible] کرد و نفع [illegible]

علاج فالج وبائی

بعضی متاخرین می نویسند که گاهی هوا متعفن مورث فالج میگردد و علامت فالج وبائی اینست که بیکبارگی در عالم بسیار افتند و خصوصا بجانب [illegible] سرخی چشم و دهان و اول [illegible] زنگار [illegible] کنند پس فالج افتد و همه آثار مذکوره بسرعت زیاده میشود و اکثر در روز اول بسه چهار گهری بمرگ مفاجات میکشد و یا در روز سوم و چون از ایام مذکوره بگذرد بصحت می انجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صداعی [illegible] می اندازند و همان وقت بیهوش میشوند و بعد دو ساعت که بهوش می آیند کلام شکسته [illegible] زبان که در فهم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پای حس و حرکت [illegible] میگردند و بول و براز بند میشود و دست راست در ارتعاش [illegible] جنبانند و زبان تا روز سوم [illegible] چهارم زبان و جنبش دست باز می آید و بول بی اراده جاری میشود و بعد دو یاس هلاک میگردند و علاجش اینست که اول فصد هفت اندام کنند و خون [illegible] گیرند که قریب [illegible]

جهان وقت بهوش می آید والا گلاب عرق بهار نارنج دبیج برند و بر روی زنند که فی الفور بهوش می آرد و بدبال را موقوف میسازد و ایلچی وقت تحریک سر بعد از آن
اندکی بیهوشی بدبیان موجود باشد شربت کیوڑه و شربت اصول هر یک دو توله در گلاب و عرق کیوڑه و بهار هر یک سه توله داخل کرده بنوشانند تا هفت روز و غذا شوربا
مرغ کرده ان ماهی که در نمک یا انبه خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام و بیجا آب ماء العسل که از گلاب و عرق بهار ساخته باشند بدهند و گاه گاه
و یا شارده هم تنقیه بدن بحسب افاویه قوقایای حلویجات بکنند و لیفا ماسلاید چار روز مطبوخ اسقولوقندریون که در آن اجزای تریاقیه باشند باضافه ریوند خطائی ناشته
مکرر اطبیبه بعمل آرند تا حصول تنقیه تمام پس جهت تعدیل مزاج دواء المسک معتدل زمردی حلویخانی و شربت یاقوت ایشان اکرا عرق بیدمشک عرق عنبر با شربت تعمل حلویجات هم مفید
تشنج و آن عبارت نست از کشیده شدن عضو و فراهم آمدن آن پس بعضی اقسام او در حال خود باقی می ماند و بعضی از آن بسهولت عود بسوی انبساط میکند
چنانچه در شادکه بواق و صرع مشهود میگردد و حسب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شی موذی پس آن سه قسم بود مادی و یبسی و ایلامی و تشنج مادی در اکثر
باشد وگاهی سوداوی وگاهی ماده دموی نیز بود و این ماده اول از آن داخل اعصاب هرگاه ماده بطور ورم در خلل لیف عصب افتد و طول را کم کند پس عرض او زیاده شود و طول او کم گردد پس تشنج که
بندرت مع ال سیر طریق و ترم تشنج امتلائی آمده و تشنج مادی یا ماده بلغمیه او مشتمل بر تمام عضو باشد و این تشنج ملا و ورم بود و یا در موضع واحد حاصل شده باشد و سائر اجزا سرایت
کند و یا آنکه تشنج در بعضی از ماده منسب بسبب ضربه یا قطع یا بسبب دیگر از اسباب ورم افتد وگاهی تشنج مادی از ریح باشد که کثیف حادث شود و این از آن قبیل است که بیشتر عارض
مفرد و زائل گردد و این را عقال گویند و تشنج مادی بیشتر بسبب انتقال ماده افتد چنانکه مفقحان از ذات الجنب و سرسام عارض میشود و نیز که استرخا در اعضا بحسب مادی
اعصاب او مختلف میباشد همچنین تشنج سخت گردن و در اندام دو مخلفت در جهت و فوق گردد می افتد و ماده که فاعل تشنج تکثیف [illegible] داخل و خارج میباشد و ماده استرخا
منعکس این بود و تشنج در حسب عضلات و سکاریهی بیان بیشتر افتد و گاهی بنا بر اعتبار بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده و احتباس او در آن عضو واقع تشنج
وگاهی همین بسبب ضرب [illegible] یا از حملی ثقیل یا از خواب ملبس سخت عارض میگردد اما تشنج یابس از فقدان ماده رطوبت و غلبه یبس یا بسبب استفراغات کثیر یا اسباب
با جمود رطوبت بیش عصب بطول او عرض پیر و دیگر آن گاهی بعد دوا مسهل افتد و آن بسیار ردی است و کذلک عقب هر استفراغ و گاهی بعد حمیات محرقه و خصوصا در حمیات
سرسام و عقیب حرکات عنیفه [illegible] مثل سهر و غم و خوف عارض شود و از این کمتر خلاص می یابند بقول جالینوس که تشنج که در حمیات افتد ردی بود و این آنست که از
تسییل مواد در عصب حصل عارض شود و خصوصا هرگاه بدن ممتلی باشد وگاهی همچنین تشنج در حمیات مشارکت فم معده افتد و آن [illegible] پس مثل این تشنج در حمیات
سخت ردی نیست [illegible] سخت ردی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف حصل اعصاب دماغ باشد و آنکه در حمیات مزمنه بسبب جفاف اعصاب مذکوره و [illegible] رطوبت
[illegible] افتد وگاهی تشنج یابس [illegible] باطل بسرعت شود و بسبب یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب یابس [illegible] هرگاه دماغ او [illegible] بسبب تجفیف [illegible]
انا اعصاب نخاع [illegible] رجوع کند و اعصاب [illegible] منقبض گردد و هرگاه طبیعت با ماده رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب از روی لطافت بانبساط عود کند [illegible]
و منجمله تشنج یبسی آنست که از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن ادویه مخدره مثل افیون واقع شود و اما تشنج ایلامی
بسبب موذی [illegible] از داخل یا خارج پس عصب از ان نفرت کند در رفع او متشنج گردد و آن سبب موذی یا در سبب [illegible] و آن بیشتر خلط حار لاذع بود و یا از کیفیت [illegible]
که موذی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت عقرب سمیه [illegible] برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد از این قبیل است بالجمله اقسام جزئیه او مثل تشنج از خوردن خربق [illegible]
اسهال بسبب [illegible] تشنج می آرد و قبل اسهال [illegible] سمیت خود عصب با ایذای شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد وگاه از خوردن افیون [illegible] از این قبیل [illegible]
که بعد [illegible] پس بحکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز مشارکت افتد و آنکه بسبب انصباب صفرا در فم معده قوی الحس افتد و آنکه بسبب [illegible] در معده [illegible]
قوی [illegible] زائل میگردد [illegible] بسبب [illegible] معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار [illegible] با قطع عصب و عضله بانقطاع غیر تام یا آنکه از اخلاط حاده [illegible]
در عصب افتد و آنکه در امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب ارتفاع بخار ردی مثل بخار منی و حیض محتبس واقع شود و آنچه از دیدان عارض گردد از این قبیل است
و بدانکه از تشنج ردی آنست که خاص در لب یا پلک و زبان باشد [illegible] از نفس دماغ [illegible] هرگاه تشنج بدن بسوی قدام میل کند تشنج در عضلات قدام باشد و اگر بسوی خلف
مائل گردد تشنج در عضلات خلف باشد و هرگاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردد تمدد افتد وگاهی تشنج چنان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دهان بر هم ساید

و هر گاه که از تشنج سیر و مدتی او بعد موت گرم شده باشد بنابر قتل او و نقش صبر تشنج کتابی جراحت شده قائل اند و دوا و علامات مرض نیست در اکثر و از دلائل دال بر حدوث تشنج
صفوی و تقارب شبع بعض است و لا بعد انتقال او بسوی تمدد و اختلاف در وضع و سرعت در ظهور یعنی یک کشیده باشد همچون زرده که سر او بکشند عرض دیگر او دراز
کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و هر کتابی جاری او زیر انگشت مختلف باشد و سرخی رود در اکثر در ظهور حول میلان عصبه و ماو انقطاع
یا دشواری متنفس و نتوانند که تنفس بکشند مگر نالم بسیار و گاهی صاحب آن بحران ماند که بمیرد و در اصل چند و نباشد و قبض شکم و بیشتر احتباس بول و گاهی بعدم احتباس آن
و خروج او و قلت اثبت حول با لفافات و عروض فواق و سهر و صداع و رعشه و درد زیر مفصل گردن و درمیان کتفین سر و یک مفصل کمر گاه و آن علامات ردیه در تشنج امتلائی
کثرت ریاح و در معده است و تمطی خصوصا اگر مادی شکم بلغم کند در ابتدای تشنج باشد و مرباں عروق و اختلاج در شکم نیز از علامات ردیست و اردا و اعظم تشنج امتلائی
و فالج و لقوه و سکته آنست که بجوانان و صبیان و در هوای گرم و تابستان حادث شود و اقل بود از ترد و ضعف او آنست که مشایخ و در هوای سرد و زمستان آید
و از دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض مزمنه دارند در ات تشنج یابس بحمیات عروض کمی در چشم و برهم سودن دندان و سرخی است و یا دسیاهی نمایان
رنگ شدید جلد و سر و پیشانی و سرخی بول در استداد و بعد سفیدی آن و مرباں عفونی و تراجین سر است و گاهی شکم خشک یا متشنج شود و قبل تشنج در جوانب سر رسد رنگ سرخی یا سیر
یا تیرگی میل کند و نفس متنفس شود و قبض طبیعت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تب باشد اگر گرمی آن تب بطول مدت او در آن درجه باشد که رطوبت اصلی را بخورد
و فانی سازد بلکه بسبب حرارت تب رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس باشد علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که هر گاه انسان را تشنج باشد و تب بیچ آرا
حادث گردد آن تشنج زائل شود و در اول تب گرم در تشنج و تمدد زردی نیست و علامت بود که سبب تشنج حرارت ساذج است از جنس تشنج خشک باشد و تشنج با اختلاط ذهن و فواق سیر علوم
[illegible] لیست و کسی که در تب تیز شیر رده سر یا نقیذ و بول [illegible] آید باد عرق بر سر او آمدن گیرد در چشم تاریک شود نشان حدوث تشنج بسبب [illegible] احتیاط است و ماده حادث که در بحران از مستقل
تشنج گردد از بعض ظاهر شود و ماده [illegible] بحقنه بحران میل این ناحیه بران شدت ضیق النفس دلالت کنند و تب شدید باشد هر گاه ماده سرسام در بحران آن مستقل تشنج گردد چشم
سرخ شود و بهم زدن دندان و ماء سیلان گیرد و بعده چشم حولاء گردد که کج شود پس تشنج بدید آید **تشخیص اقسام تشنج** بطور استرشاد نمایند یعنی اول سوال کنند که مریض نفخه عارض شده
یا بتدریج اگر دفعة بگوید بدانند که تشنج مادیست یا ایضا پس مرض میان این دو جنس کنند که از اسباب خارجی و مضروبات و خلل اعصاب اعضاء نظر کنند یعنی از حالی که ذیل حالها
زهر دار یا خوردن اشیای سمیه یا قطع عصب یا وجود وجع لاذع اکال یا رسیدن سردی شدید سیر نسنده یا از تقدم وقوع قی کراتی یا رجاری بود وجود عطیان و حرقت در معده
سوال کنند یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب [illegible] وقت خواب یافت نمایند پس اگر سببی از این اسباب معلوم گردد تشنج ابتدای
باشد و ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر در عضو اعضا بیشتر از تشنج بود و علامات دیگر اقسام تشنج که مادی اند نباشد و اگر باشند از تشنج حادث شده باشد تشنج
اند و اگر سببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی را بعدم ابتداء عضو بسرعت [illegible] و دیگر علامات غلبه هر ماده شناسند چنانچه در تشنج
بسرعت مفارقت آن بلغمی را از ثقل و کسل خصوص در وقت حرکت و تمدد جلد و عرق بعض و غلظ قاروره و سپیدی رنگ و ترهل و سستی لمس و عدم تشنگی و نسیان
خواب با تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سودا [illegible] لاغری عضو و غلبه اشتهای طعام و دیگر آثار تخمه و [illegible]
یا احیانا از عدم [illegible] و وجع و استرخاء و تمدد عضو [illegible] در معده [illegible]
سوال کنند وقوع تشنج [illegible] کنند و درد [illegible] عضو متشنج [illegible] وقوع استفراغات کثیر مثل اسهال مفرط و قی شدید و [illegible]
و غیرها اسباب مجففه مثل امراض حاد و حمیات محرقه و [illegible] و سرسام [illegible] بسیار یا جوع مفرط یا [illegible] رطوبت [illegible] تشنج یابس [illegible]

علاج تشنج مادی

که تشنج امتلائی و تشنج رطب شد گویند اگر از ماده بلغم باشد تدبیرش همانست که در علاج امراض عصبی بلغمی فالج گذشت مگر در تنقیه مبالغه بکنند و حفظ واجب التنقیه را کلیا بکی
مستفرغ نسازند بلکه استفراغ بتدریج و دفعات کنند یا دویه که صحت قوی نباشند و بعد تنقیه اسطوخودوس [illegible] صغیر سرشته با عرق عنب الثعلب مفید [illegible]
[illegible] کشته همچنان [illegible] تمام شب [illegible] زعفران یکماشه [illegible]

روغن گل و روغن بابونه بر یکسر شش باشد السیل برای تشنج و وجع عصبه بهتر مفید است و دلالت بر نیم تپیر و بیه حیرتس و بیکور و روغن اجل و مروح معمول او آن
که بهر یکی قرابادین مسطور شد نافع و مجرب و قومی گویند که ضماد سنگ مقناطیس از دست مسکن تشنج و درد آمدست و کرار از ابی نافع و گویند که بعد تنقیه
معجون جوزی و استعمال شربت الجبر و شربت عسل و حب صغیر علی سینا نافع و در تشنج که از پس تب لب سیلان مادہ تنقی و مسهل کفایت کند و در تشنج مادی
و دماغ کشاده شود و تب هم باشد بعد مسهل عود صلیب بر منقی پر سیاوشان جوشانیده شربت دینار داخل کرده بدهند برای ملاحظت اعصاب المنطوبات
و نضج ماده اعصاب شربت دینار بار ادراده باقیه از مسهل است بعده بملاحظه حرارت گلقند با شربت و شیره خیارین عرق عنب الثعلب و ابتدا سیاوشان
که ماده در اعصاب باشد و عرق آب عرق عنب الثعلب تا آب اعصاب را مزیر رساند بعد تصفیه از خر گیر پر سیاوشان سپستان بهدانه تخم خطمی تخم خیارین گل نیلوفر
اسطوخودوس دفای خشک جوشانیده دیا قوذا و بعده شربت عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس اصل السوس گل خطمی جوشانیده نبات میدهند و چند دانه
عود صلیب مرتکی بر روغن گل مخلوط نموده گرد اگرد مهره ضماد میکنند برعایت نرکه در اعصاب النصاب مهره بند کرده تشنج بیر شانیده یا ضماد محلل و مرخی اعصاب
می‌مالید و در تنکی از فربیون سوده بر سر شاشیده بطریق ریاحات که محل آن است باشد می‌حسباند و گاهی در تنکی تشنج اعضا بهم میرسد ضماد مسافی تیر جات تا بره خودیه سود
میدهند عود صلیب یا مرقند روای سرد و تقویت دماغ معمول است دال ما تر طوبت تحصیل میدهند و در تشنج سوداوی هر چند علاج امراض سوداوی مسطور شد لعمل اید
مناسب است و بعد اقسام تنقیه مطبوخ هیئت جیبی اطلی الایجی حر را برسم عام برای تشنج مرمن تدبیر چون خوب تحقیقت شود و لم تحریک تام بر بسش حرکت کند داره اتشکی باشد
و بعضی گویند که افتیمون ده درم و نیم رطل شیر جوشانیده پالیده صاف نموده پانزده درم سکنجبین داخل کرده بنوشند تا یک هفته نعل معمول برای تشنج سوداوی از مجربات است
کار در حصبه اسبابه در ابتدا در می گذشت و هر چند در باب اول عصب گفته آید بدان علاج گفته ورعایت بر جلاط در تنقیه و تسمید لمحفوظ دارند در ازاری یک اگر علامات غلبه خون در عروق
واضح باشد اول فصد کنند خصوصا اگر سبب امتلاء شراب کثیر باشد و چون بسیار نیاید گرفت بل مقداری که ماده اندک باشد حکیم علی گوید که بعد فصد آب تازه سیوس سیکنی گل و نبند
و تلیین طبیعت با تمر هندی جلاب تا مشل آن کنند و غذای بهر و مثل سماق و لعاب اجاصیه دهند و سوی فصد این سیر برای صاحب تشنج صفراوی مناسبت دار تو کنوم معا حیات
کنند و چون سودا گیرد و تیره عنب اللعاب گلاب شربت سرور دهند و لعد تسکین حرارت و دم روغن گاو در ماء عرق عنب الثعلب و ماء الشعیر شربت بزوری بارد و اکثر دهید اگر حرارت
باشد حمیره گاو در ماء عنبری افزایند و اگر شکایت درد سر کنند لعاب سیاه دانه سیرابیده بس اگر صعف بسیار بود دوا المسک همراه شیره عناب عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق ماء ریاحین حرق گاوزبان شربت
بحمد بند و روغن گل و روغن بابونه بس کند ضعیف از گل سفید سپستان خطمی گل سرخ گاوزبان سیاه جوشانیده فلوس خیار شنبر گلقند صاف کرده روغن بید داخل کرده مسهل دهند و اگر از مرض
تطولات مرخیه از کشکاب و بابونه و خطمی و آرد حلبه و بنفشه و مانند آن بر مبداء عصب استعمال نمایند و بر مرخیات صرف وقتی تا اقتصار نماید که در اصحاب شدید بود و در آن بدل سماء
نباشد که با آن خوف حدوث ورم بود و اگر چنین باشد باید که با مرخیات چیزی از مقویات مثل اذخر و گل سرخ و مانند آن برای تقویت عضو و عدم حدوث در عیاد مخلوط نمایند
و امیمن بابونه بهمین مصلحت است که آن مقوی عضو و محلل مواد است و تشنج ریحی اگر سبب غلیظ باشد بسرعت زائل نشود بهتر تحلیل ابخره ریاحی روغنهای محلل مرطب سالند

اقوال اکابر سدیدی از حکما نقل کرده که در تشنج امتلائی شراب افتیمون اوقیه در یک رطل شراب کهنه یک شبانه روز تر کرده صاف نموده و کذا پر سیاوشان مطبوخ تنها
و شراب مطبوخ و کذا امر و دبر روغن بید انجیر و کذا طبیخ کمادریوس با عسل و کذا لحم تربت بیده و کذا لحم گوسفند و دل آن تازه و کذا مخفف و کذا روغن بادام و لعاب تخم
و اصل السوس و کذا طبیخ حنظیانا و کذا طبیخ عود بلسان تنها و روغن بادام و کذا اسطوخودوس ده درم در یک رطل آب جوشانیده تا یک رطل بماند صاف کرده با نیم رطل شکر قوام آورده
عسل بقوام شربت آورده هر روز نوشیدن و کذا حوار سنگ پشت و چند سیر نافع صحیح دارد و کذا احلیت هر روز بقدر بادام صبح و هنگام خواب تب و کذا گرب مسلوق
بزیت و لحم گوسفند و کذا طبیخ قنطوریون دقیق و کذا خربق سیاه و کذا زراوند مدحرج و کذا خصیه الثعلب در عقب اشراب نوشیدن و کذا عاقرقرحا شراب خوردن و کذا لحم
دیابیج و بابونه مطبوخ و کذا بیخ سوسن سفید مخلوط العسل و مرزنجوش و چند بیدستر و کذا با دروج و کذا بیخ اذخر یک مثقال و کذا زعفران و کذا اسطوخودوس و کذا تخم و کذا ایرسا
سنا و کذا سورنجان و پختیج مطبوخ و جاوشیر و کذا تخم ترنجان شیر گرم آن داخل نقاه او مسلوق با نفست و ترنج ایرسا و گل لایرسه یا ترکتن سیاه و عسل و موم پخته و با
سجند بیدستر و جاوشیر پخته و با زیت کننده ده درم فربیون نیم درم پخته ترقفا و یا ورق سداب کنند یا تراب فلفل محلول در زیت کنند قفا و یا روغن حنا یا روغن بنفشه یا روغن اصفر و کذا مرزنجوش

روغن ناردین یا شحم ایل یا روغن زیت یا شحم اوز و ضماد دیگر و بچکانند شراب یا نبیذ بر موضع گرم و جند بیدستر یا مرزنجوش تا رنگ سیاه شود بر روغن کنجد و موم زرد و اسفیداج ضماد
بکنند و یا الیه نگاه داشته گرم کرده بر عضو متشنج یا مبدأ عصب عضو متشنج نهادن هر ساعت گرم کرده یا زرنیخ و یا فرفیون بول خر کرده نهادن و کذا شرب و ضماد بزرگ کنان صبحا
طبیخ حلبه یا قنه و یا ذوح و آبزن طبیخ مرزنجوش برگ غار و برنجاسف و برگ سذاب و شبت و ازمنی و نطول آب بابونه و آب سبوس و استحمال آب چشمه گوگرد و سعوط و جلوس
دیا کندش و یا جند بیدستر و حقنه بخون سلحفاة و جند بیدستر که نفع میکند و بدنه هر واحد نافع و تیم اوگوید که تنقیه آب نخود سرخ و صعتر مطبوخ مجرب منیست ابو سهل گوید
که معالجه تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند در بیشتر مالش و تمریخ بروغن قسط و روغن سذاب و روغن قثاء الحمار زیاده نمایند در روغن کلکلانج و روغن بیلسان بخار آب الاسود
بنوشانند و در آب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل و پودینه بنشانند و این ضماد کنند یکبار زیت کهنه یک رطل و موم سرخ ده اوقیه و با هم گداخته در آن
یک اوقیه فرفیون سوده آمیخته بمالند تا بهم آمیزد و موضع متشنج را بعد استحمام آب گرم بمالند و دفن کردن در ریگ گرم تا گلو و یا در خاکستر گرم در تنور نیز گرم آن را نافع است بوعلی
سینا گوید که صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوة باشد از لحوم قطع نکنند ولیکن واجب است که لحم او از لحوم یابسه مثل لحم گنجشک و کبک و قبره و تیهو باشد و اگر قوت ضعیف نبود
غذای او نان بعسل و نخود و آب شبت و خردل بسازند و ابیصاری بزیت در غذای او فلفل داخل کنند اما علاج تشنج رطب باید که با استفراغات و منقیات قویه که در علاج امراض
عصبی بلغمی مذکور شده بمسهلات و حقنهای حاده کنند و اگر علامات امتلاء بخون بسیار ظاهر نشود و الا فصد نمایند خصوصا اگر سبب امتلا شرب شراب بسیار باشد و حمله با حتیاط
ازخون یکبارگی خارج نکنند که از انواع آن سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج او بود نگردد بلکه چیزی از آن باید داد تا مقاومت تشنج کند و تحلیل حرکات تشنج تحلیل
و از علاجات او نشستن در آب حمامات و در زیت مطبوخ در وی باد و کفتار است که در او جاع مقاصل مذکور گردد که آن سودمند است و همچنین مالش تشنج بکفتار در روغن سوسن اگر تب نباشد
و کذا یک درم سکلنجبین سیه بیک شیر و جلوس در آب مطبوخ عقاقیر ملطفه مثل قیصوم و برگ سعد و قصب الذریره و برگ غار و الطوخ و معمول از بیخ شوکه یهودیه و تخم شوکة البیضاء و تخم شوکه
مصریه و غیره از قنطوریون و بیخ مفرد و مرکب بدانند که طول مدت مقام در این آب یا غیر آن بسبب آن که قوت مفرست لیس کثیر العدد و بدل طول مدت سازند و در روز دیگر
نشانند و آنچه نفع میکند مریض تشنج تام مسمی بطالانس تمدد ماده را آنست که دفعه در آب سرد غوطه دهند چنانچه بقراط ذکر کرده که از ین ظاهر بدن متکاثف میشود و حرارت غریزیه
در باطن منحصر و قوی میگردد و ماده را تحلیل میکند و نیز در ین بسیار از خطر متحمل او نیز باید بلکه بدن قوی جوان لحیم بی قروح در تابستان و قوی از ین عت یافته و محاجم بر گردن
که مینمی آن از جهای دیگر نیست میشود و بلا شرط استعمال نمایند اگر ترخیف باشد والا احتیاج بشرط افتد برای دفع بعض مواد منجذبه اگر در ین هنگام شرط زنند اکثر بسبب ماده گرم
رسانند و مواضع محاجم گردن و فقار پشت از جانبین و اجزای عضلیه صدرست و اما قدام مثانه و بر موضع گرده هنگام خروج خون انعقال زنند و باید که محاجم بسیار در
معا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن کشیده نگردد و ایضا از علاجات او آنست که اعضای متشنج را برفق هموار کنند و از علاج
واقع بالطبع عروض تب حاره است فلهذا بقراط گفته که عروض تب بعد تشنج بهتر از آنست که تشنج بعد تب عارض شود و تب لع در ین نفع میکند بسبب تحریک لیز و کثرت تعریق
آن و کسب اکر ربع بود آن را تشنج کم افتد لیس رضی ربع امان از تشنج است و از معالجات عجیبه مجربه برای تشنج اینست که بر عضو متشنج چکنه دنبه گوسفند بسیار و بر آن بگذارند تا آنکه زرد گردد
پس دیگر تبدیل نمایند و در تشنج عام بدل تصعد دماغ بعقیه از خطوسات نیز منفعت عظیم دارد و بر ایشان تجربه کرده شده که قلاوه از پشم بسیار نرم در گردن انداز ند و در
هر وقت بر آن چکانند و حمام یابس نفع عظیم میکند و بر سنگ گرم کرده شراب انداخته با آن کباب کنند و ایضا پوشش بسیار عرق آورند و از ادویه جدید که ایشان هم معمول است
از فرفیون و جند بیدستر و موم بند اورد و روغن سوسن نوع اهم نیز کوده قراباذین شحوم عنبره آن و تس سرد روغن کنجد و روغن تخم کتان و لعاب حلبه و از آن کاغذات جید البستان کمیک گرم کرده بر مواضع
عصب امید انشان را نفع میکند باوردن تحنیه بیدستر و حلتیت هر دو بعسل سرشته بقدر جوزه خوردنیست که این تب آرد و تشنج را زائل کند و نحل نیز باشند و همچنین روغن
دار بالعسل حلتیت و طبیخ حب بلسان است و ایچه ایشان را نافع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبار است و گاهی منتفع میشوند به تناول مدات و این شیخ
گوید هست مغز بنیه جنسیت نرم در دور طلا ب بجوشانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه از ان بیگرم بروغن بادام دو درم بنوشانند و این نفع میکند و خصوصا تشنج گرسنگی
نگاهی مل مغز چبه حب بلسان ده درم میکنند و سه اوقیه می نوشانند و همچنین لیمو دهند بنهری فان ادویه شدید النفع و روغن محاور سیر رسنت و قوی که مثقال متوسط یکدرم و ضعیف
قریب ربع درم از آن بخورد و در آن هنگام رعایت معده کنند که آن مضعف شدید معده است و ایضا حلتیت بقدر حبه در چهار درم اوقیه عسل و همچنین اشق و گاهی

این همه مطبوخ رومفا و طبیخ ابجدانی را بسته شود و اما جندبیدستر در نفع متین و ضرر کمتر است و تریاق از ان قدر شد و ملعقه تا سه ملعقه بهت آن را در دفعات بسیار بخورانند
و ان دفعات تیرب آن بقدر یک گو رسد و آنچه در ان کمتر ضرر دارد خوردن بعد طعام است بهر نحوی که باشد و در ان خطر نیست و از معالجات او است مالس بر و بیمه با قوی التحلیل
روغن احیر وغیره و کمده قول ابوسهل گذشت مع جندبیدستر و عاقرقرحا که این بسیار نافع است اگر نیز ساخته در روغن گشنیز با صفت آن بگیرند روغن نار دین
حضض هر واحد قسط موم دو اوقیه جند و حماما میعه سائله هر واحد اوقیه فلفل فرفیون هر واحد چهار مثقال سنبل اوقیه روغن بلسان اوقیه بدستور جمع کنند
فرفیون ان بسیار نافع است و اما تشنج مرطوبات را ضماد مفاصل ایشان بالعسل که در ان زعفران و بیخ سوسن و انیسون کوفته باشند کفایت باشد و بیخ سوسن بادیه انیسون
و زعفران مکی مدام اعضا الیشان آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه اندر وگاهی روغن بادام تنها نفع دهد تشنج نافع بود تحلیل آن
بسیار آنرا مضرترین اشیا داند باید که اندک اندک کنند در غذا اندک شوند **و بدانکه** چون تشنج بعام بدن باشد سوی اعضا روی اطبا قصد استعمال اضمده و مروخات
تشنج در اعضا و جبیر است لک قصد دماغ می نمایند و اگر تشنج از مشارکت معده باشد و علامات مذکوره یافته شود مبادرت نمایند آن مریض بمایند صفراوی گرم
خلط عفن میکنند **صاحب کامل** گوید که علاج تشنج حادث از استلا سهل بود و تنقیه سریع باید و باید که در اول حدوث احتمال استفراغ
بعد الطبیعه هند و تریاق کبیر دو دانگ تا نیم درم با آب مطبوخ اگر با رکاره الاصول که در فالج مذکور شد با ایارج فیقرا
مدبهید و بعد از ان حب اصطمیخیقون مرکب از تربد و حب النیل و صبر و شحم حنظل و سقمونیا تنقیه استفراغ
نکنند بلکه بدفعات اندک اندک اخراج نمایند تا قوت ضعیف نگردد و بعد تنقیه دماغ غرغره که در فالج مذکور شد معده آب مطبوخ بابونه و بیخ
و مرزنجوش و برگ تکمید بسیار عضو متشنج را بروغن بلسان یا سوسن وغیره که در قول ابوسهل گذشت جندبیدستر و فرفیون احتقان مطبوخ حسک
نشاسته روغن نار دین جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا نمایند که این قوی المنفعت است بسته از بورق و فلفل و سونیز مخلوط بالعسل کنند
سداب تشنج قیسوم و مانند آن بپوشند و بدل را در حمام و حرکت اگر از مداومت این تدبیر آثار صلاح ظاهر شود ایارج جالینوس
تریاق فاروق **صفت** معجون نافع جندبیدستر حلتیت عاقرقرحا هر واحد یک مثقال فرفیون نیم درم یک درم ادویه خشک را کوفته
بعسل کف گرفته سرشند شربتی نیم درم و در اکثر امراض بلغمی نافع است و اگر حلتیت و فلفل هر واحد نیم درم از ساکن شود و فاضل جالینوس گفته که جندبیدستر
نافع تشنج امتلائی است چون بخور دیا بدلک بمالند و این از اکثر ادویه نافعتر است بهر آنکه مقوی عصب و مسخن و بیخ سوسن سعوط
تشنج امتلائی را نافع بود و باید که استعمال ادویه حاره باحتیاط و حذر کنند اگر در ان تب یا حرارت ظاهر یا فصل گرما و خیر آن از موانع باشد
اگر قوت باشد طعام او نخود آب که در ان شبت و کرویا و صعتر پخته و آب کامه و خردل بر ان انداخته باشند و در غذا روغن جوز یا روغن زیت کنند و اگر قوت ضعیف باشد
طعام از لحوم وغیره کنند و اگر باتوابل لطیف چون صعتر و شبت و کرویا و دارچینی سازند صواب باشد و تنقیه باد و یه که در علاج فالج مذکور شد از حقنه و اسهال
کنند تا اعصاب پاک شود و طبیخ روباه بشانند و گفتار گویند که چون پیر شود لنگ گردد طبیخ گذشت
سنگ نیز **صفت** طبیخ روباه روباه با گفتار پیر آنرا بکشند و در دیگ آب خوب بجوشانند و آن روباه را همچنان با پوست و
با شبت بسیار و نمک تا نیک پخته شود و از ان آب آبزن کنند و مریض را در ان نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت در ان قرار تواند گرفت اول ماه
و سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه این طبیخ همین طور بکار برند و هر بار طبیخ تازه کنند و طبیخ عقاقیر ملطفه چون بو دینه دشتی و حرمل و شبت و مانند آن
نافع باشد و نمک و حرمل گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و جندبیدستر و حلتیت وغیره همه اندر ماء العسل باید داد و یا در طبیخ
ابجدانی و باقی همانست که در قول بوعلی سینا گذشت **خجندی** و ابن الیاس میگویند که تنقیه بدن از بلغم برفق کنند بحب ایارج یا حب صبر بعد النضج
خلط بمنضجات مذکوره در علاج فالج مثل ماء الاصول و شربت ادویه جلاب بادیان و انیسون و اصل السوس هر یک دو درم با گلقند ده درم
ثم دواء المسیر روغن زد مالش بدن بروغن قسط جندبیدستر و فرفیون تمام و مرزنجوش آن کنند و طبیخ بابونه صعتر

فطول سازند و بعد ازین حبوب سمک تکمیه کنند طبری گوید که در تشنج امتلائی از فصد البته در چهار ساعت منع کنند تا اگر مزاج صاحب او گرم گردد بعد ازین حب کوکیا نوشند
وار چینی جاوشیر سمک نعلی هر یک دو ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس بادیان انیسون جند بیدستر عصاره سوس سقمونیای مشوی هر یک نیم درم سکبینج شونیز ساذج هندی
هر یک یکدرم حرمل سه دانگ ادویه خشک کوفته بیخته و صموغ را در آب کراث گداخته بسرشند و مثل عدس حبها ساخته بعد سه روز دو نیم درم بدهند و اگر مرض مشکل گردد
ماء الاصول بروغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند پس یک شربت دیگر ازان حب بدهند و اگر علت منحل نگردد در احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول
یافته شود حقنه مذکور در جمود و لیستر غسل یکبد و دفعه بعمل ارند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن قسط نمایند و بهترین روغنها که استعمال او در مالش معالی این مرض سلیم
این روغنست که اهل بصره آنرا مجموعه مسمی ساخته اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن سلیم و روغن سوسن و روغن بید انجیر و روغن خسته مشمش و روغن غار
مساوی در ان اندک جند بیدستر و اندکی مشک انداخته جوش خفیف دهند و این روغن مجموعه در جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر اعتدال نماید و در عضو یبس
چنانکه روغن ناردین و روغن قسط احداث یبس نماید و اما استعمال غرغره و سعوط درین مرض بعید نیست مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیه دماغ باشد
آن وقت هنگام واجبست استعمال کردن غرغره و سعوط و تکمید و تضمید بعد تنقیه بحب مذکور و حقنها و هم او گفته که شخصی را از زرد ساد دیدم که در مطعوم خود اسراف
میکرد و شبی بخواب رفت و در ظاهر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او تمتمه بود و آنچه میگفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تپ بود و نه تغیر مزاج
و بر جماعت اطبا امر او مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسانست و اشاره باستفراغ و غرغره و تحنک بایارجات کردم و حفظ مزاج او
نمودم و بعد روز هفتم آن تشنج زائل شد و ازان تعجب میکرد حتی که آنرا اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و ازان سالم ماند

علاج تشنج یبسی

که تشنج استفراغی نیز گویند هر چه از مرطبات در علاج امراض دماغی یبسی و عصبی یابس گذشت بعمل ارند و اگر ممکن باشد عضو ماؤف را در روغن کنجد یا مسکه
نیم گرم پیوسته غرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسبغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو تنها
و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین با نبات سفید نیز مناسبست و شیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشه در روغن لبوب سبعه سعوط سازند و مالند
و خرقه بلعاب اسبغول و آب خرفه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان و شیر میش تازه در صورتیکه تپ نباشد و دوشیدن آنها بر اعضای متشنجه و بر سر
بغایت سودمندست و اگر بستن چکتی دنبه شق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی اغبانی مجربست و قیروطی
معمولی مفید و اکاس بیل در روغن کنجد و آب پخته بر عضو متشنج بستن عجیب الاثرست و بنفشه و گل نیلوفر و خطمی و گل سداگلاب و گل کرهل و برگ بید ساده و کنب بید
و جو مقشر هر یک نه توله گل حنا یکنیم پا و آب هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج آثار آب دریای شیرین ده آثار جوش خفیف داده آبزن نمایند در روز دو سه چار پنج بار و بعده
روغنهای ملینه مالند و اگر ادویه مرطبه در گلاب جوشانیده آبزن کنند نافع بود و تحقیق آبزن از تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی گل خبازی غنچه گل سرخ گل بنفشه هر یک
پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جراده آن و جراده خیار برگ بید برگ خبازی برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر دو کف در آب جوشانیده
صاف کرده استعمال کردن و بعد خروج ازان روغن بابونه یا روغن بنفشه بادام بر بدن مالیدن و آبزن هلوچیان و ضماد ایشان نیز النفعست
و جلوس در آبزنات وقتی جائزست که تپ نباشد و اگر با تپ باشد بترطیب شدید دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و مروخات شدید
الترطیب اختیار نمایند و در خانه سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسبغول
و بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که از آب نیلوفر که دران شربت نیلوفر حل کرده باشند هیچ چیز سریع تر در ترطیب نیست
و هر گاه دران ادویه نفع بیشتر ترکرده باشند قوی گردد و غذا شوربای بابچه گوسفند و بزغاله و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و فالوده و حریره
نشاسته گندم و نبات و روغن بادام و مزوره ماش با مغز بادام و کدو و پالک و خرفه و سرمق و بانک برگ کاهو و کشنیز تازه و یا گوشت گوساله الغر
مرکوره دهند و بیضه نیم برشت و شوربای حیوان جوزه مرغ با بادام و لیسته و غیره هر چه مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس که از جمود رطوبت باشد علاجش مواقعه سابق گذشت

کہ بتشنج امتلائی گذشت اقوال جمهره سویه گوید که در تشنج یابس مریض ضماد روغن طب نمایند و ترشیح از روشیر عنبر بر روغن کنجد ضماد کنجد سوده و با لعاب بهدانه
و روغن بادام و بنفشه و غنا و شیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج بآب بسیار بسیار نافع است تشنج یابس است صاحب حاوی گفته که گوید چیزی که در تشنج یابس نافع است
این است که دابت روغن نیمگرم نشینند و حلق موی سر کنند و آبها و لعابات مع اشیای ملینه ضماد نمایند و در خانه بارد که در آن عرق نیاید سکونت نمایند
و برگ بنفشه و نیلوفر خواب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر آتش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر چیدان بر آن بگذارند
که احتمال شرب آن نماید پس بر سر و فقار گردن و اعضای متشنجه بمالند و هرگاه در این قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او داخل نمایند
تو تیکرد علیسی گوید که تشنج یبسی به نمی تواند شد و بهر حال معالجه این طور نماید که بشیر حرمصروب بروغن بنفشه نطول سازند و بشیر مرمت روغن بادام
و روغن کدو و شیر بر سر سعوط کنند و در ابزنی که در آن بابونه و بنفشه و برگ کنجد و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند نطول کنند و مریض را از طرف
بر از روغن کنجد نیمگرم بچشانند و ترطیب زبان او دائم بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و روغن کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و حلبه
و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و ایجیر را در آب بپزند تا بقوام آید و بر آن روغن بادام انداخته بنوشند و یا حقنه لینه
استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و تپ موجود بود ماء الشعیر مطبوخ بماء القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر با شکر و روغن بادام شیرین یا شاه
و بر موضع متشنجه آب مطبوخ بزر کتان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیمکوفته بریزند و مداومت استعمال
شوربای چرب و آبزن روغن و اغذیه مرطبه و شراب اندک ممزوج بآب بسیار نمایند شیخ میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعب و او فق
علاج او آبزن و مالش بروغن مرطب عقب آن است بمرات اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکند و بعد ازین جمیع مفاصل تعهد نمایند و اگر تپ بود آبزن از
سازند و آن از ابزنیکه در آن برگ بید و کشنیز تر و بنفشه و نیلوفر و کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن جملا از آب کدو یا آب خیار و یا گل آبزن از گلاب که در آن
چیزی ازین اشیا پخته باشند و یا آب هندوانه و یا آب بید و مانند آن مرتب سازند و چون حقنه ازین آبها و روغنها و مطبوخات رطبه سه سازند
شدید النفع باشد بر مفاصل و بر حقابت عضلات روغنها استعمال کنند و تغریق بعد تعریق مع عنایت بدماغ بسیار و در ترطیب بدانچه در ترطیب دماغ
معلوم شد باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد و اگر چیزی ازین شراب
مانند شراب ابیض رقیق برای تغذیه ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب او ممزوج باندک شراب کنند و باید که برین علاج مداومت نمایند بغیر تحریک
بالزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدن او را در روغن نیمگرم غرق سازند و مرطبات از داخل و عصارات سعوط کنند و ترطیب یابس او بمرطبات مکرر نمایند
و باید که شب وقت خواب لعاب بزر قطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را نافع است خصوصا اطفال را و اگر نتوانند نفعات
راه دهند ابن عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرء است و میتوانند که اصلاح یابد الا بسیار هرگاه بادی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از
حادث شود علاج قبول نمیکند و بهم نمیشود الا آنکه تدبیر صاحب او بتدبیر مرطب سازند پس اگر احتیاج باشد ماء الشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر
با آب کدو بپزند در منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعابات مع روغن بادام
شیرین کنند و آب انار شیرین بروغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند و ماء القرع بشکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه و روغن نیلوفر
و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز وقتیکه بدوشند بنوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان و شیر خر و اسیا بر سر بریزند و مطبوخ برگ بید و نیلوفر
و روغن بنفشه بر سر و گردن او و خطمی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه خشک کوفته پخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر
کوفته بر بدن او بریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبزن نشانند که در آن روغن بنفشه نیمگرم یا شیر تازه باشد اول روز و آخر آن بعد از آنکه ماء الشعیر یا بعض ازین
یا لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بروغن بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بادام مضروب بشیر زنان
یا شیر خر بر بدن بمالند و خرقه در آن آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شود و آثار صلاح پدید آید برین تدبیر مداومت نمایند و اگر فائده نشود حقنه مرطبه کنند و آب

و کله حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و بزرکتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده و بران بعض دهن ها مرطبه مثل شیر حیوان انداخته باشند بعمل آرند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع متشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق بقر و موم سفید یا پیه باکلیان یا بط و پیه حمر غیر نمکین گداخته بمالند و اگر از دم موضع با الیه غیر مملحه نمایند نافع باشد و ایضا ماش انسب پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند و این ضماد نافعست بگیرند کنجد و بزرکتان و حلبه هر واحد یکجز و باریک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اندکی کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هرگاه در بعض اوقات طبیعت قبض گردد تلیین بلعوس خیارشنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باید کرد و غذا باید که با بچه حملان و جدای بعض و اکارع خاریز و لحم حانیص و اسفاناخ و سرمق و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی تازه مطبوخ بطور اسفیدباج یا بحریره معمول از مغز گندم و شکر طبرزد در روغن بادام و بیضه نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن دهند و از اشیای یابسه مثل سرکه و سکسود و نمک و عدس منع کنند خجندی گفته غیر این بسیار تطلیب کرده تا ترطیب بدن باشیای مرطبه مثل لوسیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماء الجبن و تشور بای لحوم حریب و فراریج و جدی و حملان و جلوس در طبیخ برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باید کرد و لحوم سریع الانهضام مذکوره بخورانند و آب نیمگرم بر جسم بریزند و نیز خشت بخورانند که از ترطیب بهره تر است طبری گوید که آنچه بدان علاج این کنند آنست که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشانند و ترطیب غذای او کنند و اسفیدباجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند و بگیرند موم و روغن بادام و روغن بنفشه و تسقیه آن با آب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دایم تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس در ابزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خبازی و بابونه و برگ خطمی و رطب و فیلکوس و مانند آن که در آن لزوجت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هوای سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حاره و اغذیه غلیظه منع کنند و تدبیر حناق الطبا را که معالجه این علت بعد استحکام طلع صحت آن کرده باشند و صالح تر آنچه در امراض مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و ابن سیار صاحب این مرض را امر باحتقان از دهان مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن باضافه سیاه محلله میکرد

علاج تشنج ایذائی

در ازالهٔ موضع سبب موذی کوشند مثلا آنچه از شرب چیزی سمی یا لسع عقرب و غیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه بجلاب و غذا نخود آب بهر چیزیکه در باب سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و آنچه از خلط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو باضمده و نطولات و ادهان غیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد بردارند و آنچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود در روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حاره خورانند و هر چه بهر وجع ضرر سر با در آخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و آنچه از ورم و قطع عصب یا از قی زنگاری یا از انصباب صفرا و در مرض هیضه یا از امراض اعضای عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاء الله تعالی و بالجمله در شرکی هر نوع که باشد اولا علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد از آن تمریخ عضو متشنج با دهان موافقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاه سبب سدها دیاملوص را بدو فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولا و تجوید هضم و تقویت معده و امعاء و تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج با دهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

تشنج بسیار باید که اکثر صبیان را در حمیات حاره خفیفه و عند قبض شکم و در بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع در تشنج و سهل الخروج از آن میباشند و لکن از تشنج یابس بسرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تب حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند و او را تشنج نگیرد مگر از تب بسیار صعب و صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ می نوشند و ایضا این بسبب کثرت تناول اغذیه و ضعف عصب و لینت آن و سهولت تمدد او افتد و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد و از امور داله بر حدوث تشنج بصبیان تب حاده دائمه و سهر و قبض شکم و زردی رنگ

وسیاهی زبان و خشکی آن بیرون نمود حاجت است بالجمله تشنج که باطفال عارض شود بسبب امتلائی مثل ام الصبیان آنچه گفته شد استعمال نمایند و غسل
بسیار خورد شیر دایه را دهند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضا در امتلائی بادیان و داشته عنب الثعلب یکجا مطبوخ و صلیب
جوشانیده گلقند تولا الیه صاف کرده بطفل دهند و اگر تب زیاده باشد اصل السوس و داشته عناب دانه عوض عود صلیب کنند و گلنار در امتلائی شیاف
گرم معمول دارند و روغن قسط و روغن بید انجیر بمالند و مرضعه را بجای آب ماء العسل دهند و بنان بعسل یا بتجوداب چوزه مرغ و کبوتر غذا سازند و در تشنج یبسی که
بعد از حمیات و استفراغات حادث گردد و بتدریج پدید آید و این باطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج یبسی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه
و روغن بادام با موم سفید اسفیده بر سر و مهره های گردن و پشت کود که پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را بآب چرب کنند و ایضا روغن بنفشه
و غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان بسیار ریزند و شیخ استعمال ترخیص درین باب میستاید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیر خشت
حکم ترخیص دارد و زبر وا ز انست و دیگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که ازد
قرار توانند اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون که مرضعه طفل را دهند و در ادویه جوشانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت بر آمدن دندان میباشد
بنابر قرب دماغ آنچه که در تسهیل نبات اسنان و علاج ورم لثه خواهد آمد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر اطفال را افتد علاج آن با صلاح غذا و مرضعه
داخل نمایند و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حناء الیدین مفید بود و شیخ فرموده که تشنج عصبیان بسیار افتد بسبب گرمی دماغ و اعضا آنها و فساد هضم
غصه و صادقت نبات اسنان بسبب معالجه دماغ ایشان را روغن سوسن و روغن حیا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت اطفال بسبب اقتضای حال کنند و غذا ایشان کم ساز و مرضعه را بحسب لطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب است از هر دو جانب راست اما عضو کزاز گاهی تشنج جنبر گردن را گویند که آنرا بهوش یا پس خمیده سازد یا هر دو طرف بکشد و گردن راست
بماند و گاهی آنرا مراد دارند تمدد خوانند و گاهی تشنج را مانند و جالینوس تشنج و تمدد را که از رسیدن سردی شدید انجماد رطوبات عصب افتد کزاز خوانده است و گاهی
تمدد مختص بعضو عضل فقرات را مانند و کزاز ردی تر از آنست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی جمود عضل فقار رقبه عارض شود و هرگاه این نوع در اعضای قدام
باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هرگاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بعض اطبا چون تمدد مرکب از دو تشنج است یعنی
خلفی و قدامی لهذا حادتر و بحران او سریعتر از تشنج بسیط بود تا روز چهارم که یوم بحران است خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت می یابد و تشنج
و تمدد و در اکثر امراض دماغی میباشند و اسباب تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلائی یا یبس یا ایذای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح
افتد هرگاه بر تمام بدن مستولی شود و از ینجهت صعب باشد و علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج یعنی که اگر احیانا عارض شود از یک عضو بیش نبود و هرگاه
ریح بهر یک عضو غالب باشد بدان سبب صعب نبود و زود گشاده شود و ایضا در تمدد و کزاز امتلائی ماده آن اکثر بلغم و رطوبت و خون و سودا نادر الوقوع
پس رطوبت یا بدخلل لیفهای عصب آید و خود بخود یا بمعاونت مبرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن و یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد ماند که
بدان برسد منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او با نقباض متشکل گردد و یا در طول لیف عصب عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بعیر نقصان در طول
عارض شود و نفوذ ماده کزاز که برین صفت باشد مشابه نفوذ ماده استرخا بود در آنکه هر دو را تمدد جرم عضو در عرض لازم نیست مگر آنکه ماده استرخا رقیق و رخو بود و ماده
کزاز جامد صلب و منعطف و منقبض شدن ندهد و یا در بیخ یا در ورم آید و یا ماده کزاز در وسط عضله یا در وتر یا در عصبه واقع نشود لیکن در اصل و مبدا آن افتد بس عصب یا وتر
در طول رفع کند و آن قایم در انقباض نگردد و یا در بیخ یا ورم عارض شود و حرکت انقباض را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از جانب و ذات الجنب و سرسام و مثل تشنج
واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلا و حرکت اخلاط و خصوصا در طغیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنابر احتقان فضول و خصوصا در زمان شتا عارض گردد و در تمدد و کزاز
کزاز یبوست هم افتد عرض عضله کم میگردد و طول عضله تشنج یابس هر دو کم میشود و لهذا تشنج یابس از تمدد و کزاز یابس ردی تر میباشد و گاهی تمدد ایذائی بسبب تیزی
تعدی اده یا غیر آن مادی عضلات یا قات افتد و آن از الم و اذیت در طول گریزد بر سبیل تمدد و تباعد از موضع الم و این نوع حارتی ضعیف و استفراغ کثیر الاذیت سبب

ایذای اوتار یا عصب از معده و از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه و صدمه عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی از کثرت
ماده بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خفیف واقع شود همچون خدر امتلائی رسد و مسالک روح و این اکثر بعد جواب افتد و گاهی بواسطه هیئت غیر طبعی عضله
بسبب قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را رسن بکشند یا چیزی گران بردارد یا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بجهد و عضلها کشیده یا کوفته شود
یا ضربه و سقطه کوبنده که عضله رسد یا قطع یا حرق تا رسوخ بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممدد دران متولد گردد یا از دیگر عضو آید چنانکه
تشنج خاص با عضای روی ردی بود تمدد که بپلک یا زبان یا لب افتد نیز ردی باشد و گاهی از کزاز نوع ردی سببی بعد حمیات لازمه مع قلق و گریه و هذیان آمده
و آن رنگ زرد و دهن و لب خشک و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این ردی ست و هر کزاز که از ضربه سر افتد و با آن فواق یا مغص یا اختلاط عقل بود
قاتل باشد و کزاز اکثر بصبیان عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل
کلام و لکنت در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر تا گرگاه و عسر البلع و خارش در تمام بدن که از خارش لذت نیابد عارض میشود و صاحب وسیله بر قرحه
اشاره هر گاه در بول ریم آید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر گردن عرق آید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هر گاه که کزاز تام ابتدا کند
دندان بر هم نشیند و هیچ حلق فرو نرود و روی سرخ گردد و درد شدت کند و چشم زرد و بر هم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق و وجع
در سر و در کتفین و پشت و بعضی را رعشه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض شود و علاماتیکه بعد از عروض کزاز بهم رسد آنست که اگر کزاز
در قدام بود روی و چشم مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر او بسوی پیش کشیده بود مع کشیدگی
گردن که بچپ و راست میل کند پس اگر تمدد در عضلات وجه و فکین افتد بیمار خندان روی نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق نفس عارض
گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کردن قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول آید بنا بر انفجار عروق و گاهی فواق عارض شود
و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب معای مستقیم و عضله مقعد بهم رسد براز بی اراده مندفع گردد یا منسد
شود و قولنج بهم رسد و حمد و هر دو جانب را اختناق و سهر و وجع و مائیت بول و کثرت نفاخات دران و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو
شریک باشند و در بارد بسبب غلبه سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از هیجان و درد خاصه میان کتفین نباشد و قاروره صاحب
این مرض رقیق و نبض او صلب منشاری بود و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز از رطب و یبس و ایذائی و ورمی بر قیاس تشخیص اقسام تشنج ست **علاج**
بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج ست مگر آنکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت کنند و درینجا محاجم بلا شرط بر اعضا اکثر از تشنج امتلائی
استعمال نمایند و آنجا که علامات غلبه خون و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شراسیف استعمال نمایند و هر گاه
بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند باید که از صوف مبلول بزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود
و موجب اذیت گردد و در زیت نیم گرم نشانند که او قوی التحلیل ست و کنار بختن او بر گردن جاوشیر تا یک درم بحسب قوت دهند و ایضا حلتیت استعمال کنند
و بهترین اشیا تمدد بارد و رطب را جندبیدستر ست باید که بدفعات متفرق بدهند و تعاهد نمایند و بعد طعام بکار برند بالجمله چون تمدد در اکثر امراض سردی
رفسوگی افتد تریاقات و ادویه حاره محلله مناسب بخورانند و بقول انطاکی شرب ریوند و مقل و صعتر را در کزاز نفع زیاده از تشنج ست و آنچه در علاج کزاز
و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت ست که دران کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار در یک روز دو بار دران بنشیند و زود برآید و مالیدن روغن
جندبیدستر و کنا بیه گور خر و گوزن و شیر و خرس و کفتار و گرگ و دل تنها یا با ادویه نیز نافعست و بعضی گویند که درین شحوم قدری روغن زیت داخل کرده
مالیدن نافع کزاز و تمدد ست و حقنه بروغن سداب مع جندبیدستر و قنطوریون و جمیع حمولات لاذعه حاده که دران بورق و تخم حنظل و مانند آن باشد
مفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرط در امعا شود بعد آن بشیر خر یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا بیکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و هر گاه صاحب کزاز را غذا دهند باید که
بسیار کوفته بدهند یا بیضه نیم برشت خورانند و یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر انسان دشوار میباشد و غذا از بینی بر می آید و از نیت زیاده

سنگریزه و دو اخشاء و مقعد را بروغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و غطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از مرخات نافع است و بستن سعوط
سیمه و مومیائی است بعضی روغنهای مناسب و نقوع تب الطبیخ مزیل تمدد و کزاز رطبست و اگر حس حرکت گردن در درد و تشنج عصبیه و برآمدگی گلو در سر
بول باشد انیسون بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاوزبان جوشانیده و گلقند داخل کرده بعده بادیان پرسیاوشان اوراد
خوردن مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس و غیره ادویه ضعیفه نوشیدن نافع بود و چند دانه و جاورس و نمک طعام شونیز و جوز بوا برابر واحد یکتوله در پارچه بافته دوخته
و روغن بابونه و خیری بر آتش نهاده آنرا تر نموده تکمیه نمودن سود مند است و آنچه در کزاز بارد الاصول و حبوب منقی دماغ بعد نوشانیدن تمدد و مرقیات پخته
بدهند و اگر منور گردن بگو ماند تریبن نمایند و تریاق فاروق همراه ماء الاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ فطر در عرق گاوزبان و غیره جوشانیده
شهد داخل کرده بنوشند و بروغن جندبیدستر مالش نمایند هرگاه گردن گشاید و حرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند دیگر روز بعد چهار دهم مسهل موافق
دهند و اندکی درد گردن عارضه و درد کشش را باقی ماند معجون سورنجان همراه مرقیات دهند و اگر بعد فتح عمل بسبب نوشیدن آب سرد بسیار کزاز پیدا شود بعد
فصد صافن استعمال حب ایارج صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب ذلک و الحال کی در روغن بابونه نیمگرم در شبانروز ده دوازده بار سود مند است و اگر بسبب احتباس
حیض باشد اول فصد صافن کنند و بعد از این مطبوخ نوشانند مسکر استعمال آب نوه مادیان یا در طبیخ عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر
هر یک شش ماشه پوست خیار شنبر سه توله پوست جوز بکینیم توله پرسیاوشان بیخ کرفس انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه توله گلقند عسلی چهار توله بالیده صاف نموده
بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان دهند تا حصول نضج و ادرار حیض شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافه برگ سنا یکینیم توله ریوند خطائی ترنجبین
هر یک سه ماشه خیار شنبر هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا شوربا دهند بیخ تربد
معجون سیر علونجان نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده مسکر استعمال تخم قرطم تخم خریزه بادیان هر یک ماشه اسبغول چهار ماشه اصل السوس مقشر
پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوش داده شربت بزوری چهار چهار توله حرف نه ماشه یا تودری یا شیره بنوشند همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج
معجون فلاسفه و معجون سیر علونجان بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در کزاز سکنجبین سه بار دم مرو غاپرد غن بان و کذا آنقدر طبیخ نخود سیاه مطیب بزیت مقشر
مجرب منست و شرب ریوند یا قنطوریون دقیق و یا عاقرقرحا بسکر و یا دهن الکارع مخلوط بغذا هفت روز متصل و یا ملعقت بسداب و شراب و یا نیم درم ملیت بعسل
و یا مقل ازرق و یا فوربیون بعسل و یا طبیخ بادیان بسکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهای لیمون و یا تخم آن بسکر یا طبیخ صعتر بعسل و یا مرة نخود سرخ مطیب بعسل یا دام
مقشر با زیت طیب و یا تخم سلیخه نهری و یا بیخ ایجدان بملعقه با سیح و رقیه شراب جسل و یا قسط هندی و یا جندبیدستر ربع درم هر بار یا تخم سیسم بدفعات و یا طبیخ بیخ
و برگ بادآورد و یا باررا و ند مدحرج که نفع عجیبت دارد و یا اکل حبه الثعلب و بعد و شرب شراب اسود و یا صدف بحری سوخته و تنه شاخ گوزن سوخته سه درم با آب بیخ کرفس
سرشسته بقدر بیضه خوردن و یا سکنجبین و مفتاح اذخر و یا کف البطم و یا موفاریقون دو درم بربع درم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا شرب تخم ترب قی و یا
شونیز و یا روغن خردل و **تمریخ** لعاب قرحا سوده بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاء الحمار و یا روغن حب الصنوبر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط و یا قسط مقشر بزیت
آمیخته و یا ریزه برگ کرک بروغن بان و یا پیه سگ پشت بحری و **تکمید** بنمک و سبوس گندم و یا صوف مرعزی بزیت کهنه گرم تر کرده یا قطعه نمد و یا روغن کنجد گرم
یا زیت گرم کرده در مثانه بر کرده و یا آب گرم در مثانه کرده و **ضماد** روغن سداب جاوشیر معده و یا عود القرح باریک سوده بزیت کهنه آمیخته بر موضع گذارد یا
روغن یاسمین و **سعوط** بحری اصفر در روغن سداب و یا روغن گل یا زیره کرک بروغن بادام و یا روغن شونیز و یا عبیر در روغن بادام و **نطول** طبیخ عاقرقرحا
و روغن آن قرا آمات منبع جبیر گرفتن مقاالیس در دست و تعلیق سنادنج هر واحد نافعست **ابن هبة الله** گوید که علاج امتداد مانع حمل غلیظ کنجبینه
و بعد ازان اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندک تریاق با آب نیمگرم دهند و تکمید سر و معده با آب مطبوخ مرزنجوش بابونه و اکلیل الملک
و برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بپارچه درشت بمالند و بعبیر و آمر زنجوش سعوط کنانند و غذا فروده ریباج یا لحوم قنابر دهند نیز ساده
و تحیه در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد **محشی شرح** اسباب می نویسد که در مرض جاوشیر بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده و ارات باشد

بادی اشق یا حلتیت بقدر دانگی سرشته دهند و گاهی بعسل طبیخ میدهند تا بلع او نمایند مرکی بقدر یکنیم درم بآب طبیخ رونا خورند و بر مقعد روغن سداب یا کرفس سر کرده نهند و این دوا کزاز عضلی را نافع بود بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی بقدر یکنیم درم وقت خواب بدهند و این اعصاب بعض ایرنا فسست و استعمال تریاق فاروق بعد کنار آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دواء المسک حلو و مرو و شردیطوس و این حب الیهود حب هرچه انس تنقیه بدن و نفع کزاز نماید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل تخم حنظل صبر تربد سفید مرپوست هلیله سرد دار در دت سفید بر واحد یکدرم صمغ را در آب گند نا حل کنند و ادویه باقی را سائیده بیامیزند و حبها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز است خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و پیه مغز ساق گاو و دستر و چربی ... همه را گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون طلوکیان اگر بعد تنقیه استعمال کنند دراز اله کزاز و تمدد بی نظیر است برگ سداب خشک جندبیدستر مرکی مشک حلتیت هر یک سه درم فقاح اذخر پودینه گرم حرید سکبینج جاوشیر مقل اندرق علک البطم هر یک یکدرم بوفاریقون محروث هر یک دو درم تخم ستو کهستیاده ... تخم حرمل یکمثقال خصیة الثعلب ده درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا نمک طبرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته صموغ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل سرشته و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در جا گسترده جو بگذارند بعد نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و جطیانا و بادیان قنطوریون دقیق بادرو و تخم کرفس و بلیون هر یک دو درم شکر و عسل هر یک نیم اوقیه و جوالیرا باریک تراشیده با آتش گرم کرده بر موضع کزاز بندند و هر ساعت تکرار نمایند در شب و روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب را نفع بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع کزاز بگذارند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدن عنبر نافع کزاز است و گفته اند که چون سیعه سائله را طبیخ نمایند و بر عضو طلا کنند فید دهد و کزاز در حشیه را نافع بود و اسکندر گفته که داشتن حجر ارمنی در کف نافع کزاز است **گیلانی** گوید که اولا اعضای متشنج را بر هیئت مناسب و بر شکل بضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بروغن سداب یا بروغن قثاء الحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر مانعی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تمدید تدریج لین نمایند و باید که تغذیه بحریره معمول از آب خندروس جو سازند و ... النقود بنوشند مگر آنکه تب باشد پس باید که ماء الشعیر استعمال نمایند و حیله خواب آوردن کنند و امتداد حادث از امتلا یا از ورم حار را اصلاح باستفراغ امتلا و معالجه ورم حار باد ویه خاص او نمایند و لیکن گاهی امتداد از قی شدید یا عنف معده حادث شود شربت طبیخ سه شونکیز سود و تخم ستو کهستیاده و تخم منو که هر سه آنرا نافع است و بعضی عصاره قنطوریون دقیق فقط نفع شناسند هرگاه مرض امتلائی بود دوا اول آنست که لطوخ اعضای ایشان به طبیخ قنطوریون و نطول بهان نمایند و اگر امتداد در پایها باشد محاجم بر عجز و فقرات سفلی بندند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان هر دو شانه و بر فقرات گردن ... حلیات و بر عضل که موضع اوبند تراز راس کتف است بگذارند و باید که هر کسی را که امتلای کزاز عارض شود در ابتدا مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیل صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاء الحمار جندبیدستر تر نموده یا در زیت گرم بخسانند و بر عصب گردن بریزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه محاجم قارعه تحلیل میکند و حجامت بر گردن جانبین فقار و بر سینه و بر مواضع کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر موضع مثانه و گرده روا است که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیار شود و بزنانکه در دفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تحقق علامات غلبه خون و مساعدت قوت و مزاج زیرا که این مرض اکثر از رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطبا را ان بغیر تامل فصد کرده و مریض را هلاک کرده اند

علاج تمدد و کزاز یابس

ماء الشعیر بروغن بادام یا شیر بروغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجلاب و نطول آب نیمگرم استعمال کنند و ترطیب راس بنهادن پنبه مبلول بشیر خر نمایند و آتش هم بروغن بنفشه و تغذیه بشوربای حملان و ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد در روغن کنجد نمایند و این آبزن علوی خان در اکثر شریف ... بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع است پاچه بز و کله حمل و بچه ماکیان جو مقشر و لعاب سپستان و الیه و قطعات کدو و تربز و خیار و بادرنگ و بابونه و گل ... و اسفاناخ و برگ خرفه و بزر قطونا و میداء هر یک بقدر معتد به در آب خالص و آب بید و عرق بید مشک و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مهرا گردد پس صاف کرده روغن تخم کدو و روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بان انداخته بقدر دو فنجان از آن بگیرند و در باقی نیمگرم مریض را بنشانند تا سر گردد و مریض را بیرون آرند و یک فنجان از آن بر دو بنوشانند بعده در شب وقت خواب باز در آن آب نیمگرم بنشانند تا مگر سرگردد پس خارج کنند و فنجان دوم بعد آن نیمگرم بنوشانند

و اگر به مرد کیان مصر ساق نگاه و والیه الباحته سر روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و برعضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبع قبض باشد حقنهٔ ملینه
ملینه بعده با شیر خیار شنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنهٔ لینه مثل آنچه مسیحی گوید که اگر کزاز و تمدد صبیان را عارض شود
آن مرد تستیدن شیر مادر مرضعه و تمریخ او بعضلات بام طبیعی کنند و ضماد قیروطی سازند و آن قول مسیحی عنقریب گذشت و ابا الیمان نشند چند روز متواتر و اگر زکام
کنند و به خوشبو بزند و مصطکی و والیه گیاه افتد و بهیدانه گیاه زنند و نشاسته بجوشانند بر آن ماء زند و ابهم امیخته بجوشانند و اگر بزرگی باشد گفته زیر معصوم بمیکنیم
پرواحد و جزو دهنیه سوده و بگیرند و بهم در شیر تر بجوشانند و بیان روغن کنجد یا روغن ابلیداحته معروف استعمال نمایند طبری گوید که تمدد اکثر اطفال صغار را بهم میرسد گر
بعید نیست که بچگان را نیز عارض شود و علاجش اینست که استفراغ با دویه نکنند و اتسیای طبیعی چون ماء الشعیر و آب سبوس و آب برگ خبازی و آب برگ چقندر تا
و روغن بنفشه تنقیه کرده و مانند آن حقنه نمایند و موم روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ خطمی و مانند آن بمالند و بر روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و بر
المعده برطیبات مثل آب اسپغول مطبوخ جو و تنور و مثل آب بادام روغن بادام و مثل شوربای اسفید باجات بگردن جملان شیر زاره و صدری هانه آن لزوم نمایند و اگر زمین
متحمل نگردد مریض را روغن خیری یا روغن گل یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب نیم گرم نشاسته و شیر خر یا روغن بادام بنوشانند و شیر دختران تازه بستان بکشند و بر سر و صورت
شیر دختر را بسیار بنوشند بعده از شیرا محمد را زنده اعضای او را بدست آهسته مسک نمایند و بشیر خر و روغن گل لزوم کنند و از نطلاع شیر یا دختر زن و مرغ
بموم و روغن کار طبیب سازند و اکراد و یکه که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد اینست که مکمبر شیر خر در دیگ سنگی کرده بالیشن روغن بنفشه در روغن الیه بریان
اما نه بجوشانند تا بهم بیامیزند و بعده موم سفید از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته با هم امیزند و مریض را در آب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کاهو
و برگ کتان ساعت زمانی از روز بنشانند بعده بپارچهٔ بسیار بپوشانند تا نشف بدن گردد و پس اعضای او بدست آهسته مسک کنند بعده ازان دوای مزکور ببدن
وکشاده در بگذارند در روز دوم آبزن و مالش بدستور نمایند تا آنکه از اعضای او تمدد دفع گردد فائده طبری گوید که این مرض چون باطفال حادث شود از صحت نیاز
تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام اکثر مستوند و چون یکبار مردم عارض شود در مدت اندک زائل نشود حتی که مستحکم گردد طمع در صحت او نباشد شیخ سیف الدین گاهی کرده
به صبیان عارض میشود و علاجش آب مطبوخ قثاء الحمار یا روغن خفاش مع روغن قثاء الحمار کنند و تخم بادا و روغن نیز مفید گفته اند و درین آنچه سابق گذشت استعمال نمایند و گفته اند کمر
تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در طشتی که در آن آب نیمگرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند و محافظت آن از هوای سرد نمایند و منع مرضعه از تناول اغذیهٔ ترش و غلیظ و تغلیظ لازم شمرند

لقوه

و آن مرضی ست که شق از روی کج شود و هر دو لب و پلک چشم یکطرف کما ینبغی با هم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض در هر دو شق روی عارض میگردد و در صورت
در دو شق ظاهر نمیشود لیکن در اطبای قاجان و متقدمین افتد چنانچه رازی گوید که من دیدم صاحب این علت را که بر پوشیدن هر دو چشم قدرت نداشت و سوای این دیگر
علامات لقوه بادی نبود و سبب لقوه استلای اعصاب اعضاء الفکین ست بخلط بارد رطب که از دماغ ریزد و این فقره اقتد و گاهی بسبب غلبهٔ یبس و جفاف ایاب
و صورت این یک جانب نمی باشد بلکه در هر دو جانب و در آخر امراض حاده و نزدیک موت عارض گردد و این مهلک ست بر روی نیز اکه و فعی ست بخلاف تشنج
که تدریجی ست و بروی مهلک نیست **بالجمله** سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات پلک و وجه است اول را لقوهٔ استرخائی و ثانی را لقوهٔ تشنجی
و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج و استرخا با هم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که ماده غلیظ در جانبی
ریخته باعث تشنج و تمدد آن جانب و ماده رقیق در جانب دیگر ریخته موجب استرخای آن جانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و آنچه از تشنج یابس افتد
در حمیات حاده و استفراغات مفرطه از اسهال و قی و رعاف و غیره عارض شود و آن قاتل و ردیست و آنچه در سرسام عند قرب موت افتد از این قبیل ست
و گاهی در عضله گردن ورم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد و از آن لقوه افتد و ایضا گاهی بسبب ورم مذکور فالج عارض شود و لقوهٔ تشنجی نیز افتد
و استرخائی کثیر الوقوع است و صاحب شفاء الاسقام گفته که تدارک آن قبل از چهل روز باید الا علاج کمتر نفع دهد و گویند که هر لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد
و آنچه تا مدت شش ماه طول کشد و اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی منذر فالج یا سکتهٔ قوی بود و لهذا رازی گوید بسیار دیدم که اول لقوه بر

وبعد از آن سکته وصاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست واگر از آن تجاوز کند نجات یابد واز خطر سکته بیرون آید ولقوه جانب چپ عسرتر از جانب راست باشد
طریق تشخیص درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند وبعده شق علیل دریافت کنند وسپس معلوم کنند که لقوه استرخائیست یا تشنجی واین چنان باشد
که اولا از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در استخوانهای روی یا خدر در جلد او وکثرت اختلاج در یک نیمه روی پرسند وبعد از آن از بیمار بگویند که آب در دهن
گرفته بزور بجنبانند وبر چراغ که مقابل دهن نهند نفخه زند اگر آب مضمضه راست بیرون نیاید وبیک جانب افتد وچراغ کشته نشود مرض لقوه باشد وایضا آب بر نیز یک شق
باز نتواند داشت ومعرفت شق مئوف چنان بود که اگر او را از دست بکشند واصلاح دهند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سهل گردد وایضا نقصان یا بطلان
حس آن جانب وحدوث اختلاج دران شق وضعف منع آنجانب وریختن اشک از چشم آن طرف بران گواهی دهد وتشخیص لقوه استرخائی وتشنجی چنین کنند که بسوی حواس
مریض وجلد وعضلهای وجه نظر کنند اگر حواس مکدر باشند خصوص در لقوه وجلد جبهه وچهره وعضلات جانب علیل لینت محسوس شود وتمدد دران نبود وجلد از
نواحی گردن مائل ومتباعد باشد ورد کردن او بسوی گردن متعسر باشد وبا آن پلک اسفل مسترخی ومنحدر باشد بحدی که حرکت دادن نتوانند آنرا وپلک بالا
بدان منطبق نگردد وتکلم بطی بود بسبب ثقل زبان وبضعف غشای حنک محاذی آن یا پلک مسترخی ومتدلی رطب نماید لقوه استرخائی بود واگر حواس مکدر نباشند
واکثر وجلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد وعضلات روی صلب تا ومیل جلد وشکن بنواحی گردن اکثر بود ورد کردن او از آن مشکل تر
باشد وبا آن آب بر دهن اکثر قلیل بود ودر انطباق پلک جانب صحیح با هم قدرت نبود وبیشتر صداع لاحق شود لقوه تشنجی باشد واما شناخت تشنج یابس ورطب
در لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند وانچه از آماس عضله گردن افتد تقدم ورم آن شاهد حال ویست وایضا این نوع لقوه بیشتر در اطفال ظاهر گردد علاج
در خانه تاریک محفوظ از باد نشانند وعمامه از رقیق یا اسود بر سر بندند ورد ومرزنگوش وچوب طرفا بسوزند وجوز بوا یا قرنفل یا زنجبیل یا وج خراسانی در دهان دارند
وآیینه پیش نظر نگذارند که دران روی متکلف بینند وانده وتشنی شدید وآب روان واز هوای نمناک وجای سرد ومولدات بلغم وریح احتیاط ورزند وتا تدبیر
اکتفا بماء العسل وترک آب وغذا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف وقوت مریض وعدم تحریک بعلاج قوی پیش باشد وبعده انضاج وتنقیه بلغم واستعمال ماء الاصول جوب
وغرغره وسعوطات وغیر آن هرچه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل آرند وباید که ماء العسل تا چهار روز ساده باشد بعد دادن ترکیب با دویه حاره وسیر در ایام
از محرکات خارجی مانند غرغره وعطوسات احتیاب نمایند زیرا که باعث انجذاب مواد دیگر میگردد ونیز ماده موجود خام رقیق ودفع میکند وغلیظ آن باقی مانده
باعث زیادتی شکایت میگردد وبهمین جهت استعمال ادویه حاره شدید الحرارة ممنوع است اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک بحقنه لین مع
نباید وجوز بوا در آب یا عرق بادیان سوده نیمگرم مرکب مسترخی با نیم سیر مالند وایضا گاهی در لقوه خفیف تا چهار روز ماء العسل داده روز پنجم منضج از بادیان
بیخ بادیان پرسیاوشان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند ودر روز هشتم بسبب
خفت مرض مسهل میدهند وبعد سه مسهل اسطوخودوس عنب الثعلب گاو زبان جوشانیده نبات داخل کرده می نوشانند وتدهین بروغنهای معمول میکنند
ودر بعضی برعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاو زبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله در منضج مذکور افزوده تودری سفید
داده بعد نضج وقید ایام بحران سنای مکی زنجبیل تربد سفید هلیلجات ملک فلوس خیار شنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل میدهند وبعد مسهل باز منضج اصل السوس
گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه زوفا خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات
برای دفع خفقان وتبض فلاسفه چهار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده می نوشانند وایضا اگر در لقوه تب شود گاو زبان
بیخ بادیان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک هفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده دهند غذا آب گوشت ووقت تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تب اصل السوس
چهار ماشه مویز منقی ده دانه بادیان پنج ماشه بعده بیخ کرفس پنج ماشه پیچ از خر سه ماشه اضافه کنند وگاهی در لقوه مع تپ عناب گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه
شیره تخم خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند ودر عود صلیب چهار سرخ بگلاب سائیده افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات
خاکشی پاشیده ودر دیگری پرسیاوشان شاهتره افزوده گلقند سنجیده نبات میکنند باز برفع حرارت وتقویت دل ودماغ ابریشم خام ده ماشه گاو زبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس یک چهار ماشه

شربت نیلوفر و ترنجبین که در آن کتیرا پاشیده باشند بعده بلعوق مرهم بکار برند و در لقوه مع الخفقان خمیره ابریشم تناولند و گاو زبان و مویز منقی جوشانیده و گلقند و شربت داخل کرده بدهند یا بجای این تنقیه که برای تقویت دماغ و دیگر اعضا بخورند و اعضای دماغ ایارج فیقرا با طریفل صغیر سرشته همراه جوشانده عناب و سیاوشان و مویز منقی و اسطوخودوس و نبات داخل کرده بدهند و ایضاً جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بدهند نخود خورده ماده عود و صلیب هریک دو ماشه عرق گاوزبان و بادرنجبویه و عرق دارچینی هریک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربا کبوتر بچه و تیهو و گوشت دراج بخورند و در لقوه استرخائی هرچه در علاج استرخا گذشت و تشنجی هرچه در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و تیمار استرخائی بعد تنقیه با تقرنفل و جندبیدستر و قسط و مرزنجوش و زراوند طویل و مرمکی هریک یکتوله جندبیدستر سرشته مشک و عنبر هریک نیم مثقال یکجا کنند روغن قرنفل سرشته استعمال کنند و سعوط از آب برگ کلکاسه و آب برگ چقندر برابر و مثل آن بدهند که رطوبات مختلف و انواع بسیار بر می‌آرد و در حالت حسلی می‌آرد و همچنین زهره و صبر زرد و اترار و اگر تشنجی باشد ضماد از مغز تخم سیاه بحیر بریان کرده سه توله جندبیدستر یک نیم توله جندبیدستر یکتوله اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یکنیم توله در سرکه بسایند و در موضع راحت برای سرشته ضماد کنند نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضاً در تشنجی پشم آلوده بروغن بوست کمد کمادات مرخیه از شانه بند پنبه‌ای گرم کرده و بدهند دستمال گرم غایت مفیدست و ایضاً بعد تنقیه بدن دماغ جهت تنقیه و تحلیل مادهای سر غرغره و غلوسات و سعوطات و مضوغات و شمومات استعمال کنند چه استعمال غرغره و سعوطات در سر مفید است بیمار نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضر است اما مبادرت بغرغره و سعوطات در ابتدا امر سلامت گفته اند که علاج مخصوص لقوه متناشر بود و خصوص سعوط المعلی مگر بعد استفراغ ماده که متوجه موضع معلولست و بعد تنقیه بدن که بغایت سرعا الاثرست و ایضاً بعد تنقیه استعمال دواء المسک حار و جوارش اسقف و جوارش اترج حلوی خان و حب سیاه و حب فلفل و اطریفل و حب سیاه بنسخه قرابادین معمولست حسب حاجت بکار برند دیگر بعد تنقیه اول بخورانند از صعتر و بابونه و گل سرخ و کلپسته عنبه عاقرقرحا هریک سه توله جندبیدستر چهار توله در عرق بادیان دو آثار جوش کرده در تشنج روزی چهار بار بعمل آرند و بعد از ان گوشت آهو و یا گنجشک و دراج و یا ابن مرغ یا گاو و کوهی اندک گرفته بپزند که خوب مهرا گردد پس روغن قسط و راحت بپزند آن آمیخته بسته آهسته سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هریک جندبیدستر آمیخته بر سر و گردن و رگ گرم ضماد کنند جهت استرخائی و تشنج هر دو از مجربات است و از اشیاء ترش و حکمیه و شیر لبنیات و امدیه بارده و سرد احتراز و رزند و از نشستن در هوای سرد حرکات تند نیز بالاتصال مرض ضعف کنند و در لقوه سستی و صرع تعفنه لگردن یا برهبر نامناسب جلال امر و داء الدم خناق سیاه بکاربرند

ذکر ادویه مفرده یونانیه

در لقوه یونانیه نافعست تخم حوالمی به یک سامیده در زیت جوشانیده شمامه و بینی دور کردن امثال سعوط و بیر ساد شتر یا سعوط روغن و سعوط بر دهن ام و اکسیل در مرهم سر با پروانه مجرب شده دلیلی بی کز نوشته اند الداخل سکنجبین شیرخشت حسل بحقنه افتراش مطبوخ و تعلیق فطعه پوست ذاتسترا لقوه و تخم شونیز بریان و با سرکه آمیخته چند بار و با قطران یا گل سرخ سوده دو دانگ با عرق یا عرق تا آنکه جاذب سرخ گردد و زطول مرزنجوش و عسل در بستر که دمان حسل کوفته جوشانیده با هر روغن و اکل سحبه با پلیله و با عود الصلیب و با سکنجبین یا تخم مرزنجوش و برنجاسف و صمغ بلوط حب ساخته بهم تمام یا تخم نوع گاو زبان یا خر مهره و تخم آن یا نرد و نیت و ما و رب دستی یا سوق هریک نیم درم حب ساخته و یا جو و یا جندبیدستر و یا آذریون و آب سنج و تخم آن و یا جاجم نسترن و علیج یا ترب و یا تخم ادویه و جند بیدستر نیم درم و یا تخم حنظل و با حوض و باغ و مغز تخم بلادر دو ماده ابست سه دانه نمک با طبیخ حسیانه و بابونه و جوش الحسل با ارس و باد عرق یا آب مرزنجوش یا آب کشت و یا عصاره قثاء الحمار و یا جوشیده بلسان نیم درم تسبیر بانیم درم وحسل یک اوقیه و یا حب الصنوبر و یا دارچینی هریک یک مثقال و یا درونج و یا زرنباد و یا اسطوخودوس و یا زنجبیل سفید و یا مانند آن بپزند یا کندر و یا افراسیون و بیم تعلیق با حسل و یا سیر بستانی و یا سیر کوهی یا عسل و یا طبیخ مرزنجوش بهم کشند و یا تمام و یا روغن بلسم و یا طبیخ برگ سرو و یا جاوشیر و یا سقنقور و یا سنبل سفید و یا فقاح و یا ملح و یا افتیمون و یا لحم افعی مصلح بطور که در تریاق داخل است و یا حلتیت و یا تربد و یا زیره با عسل و یا تسبیل و یا دارچینی و یا طبیخ ماشابه و ادم گلقند هر روز و سعوط جندبیدستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ آب مرزنجوش یا سبز و کنگ بروغن کرده بمصرف

درجانب صحیح و یا زهرهٔ مذکور یک قیراط بروغن و آب بید کور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح و مرارهٔ کرکی در جانب علیل و یا روغن عاقرقرحا
و یا آب صعتری با یک حبه مشک و یا روغن پودینه و یا مومیائی یکحبه با جندبیدستر سه حبه در روغن بادام یا شیر دختر تا سه روز و یا ستونیز در سر که یک شبانه روز تر کرده
خشک کنند و سائیده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن نبق که آن یاسمین سفید است بزهرهٔ کلنگ یا زهرهٔ خلد بزعفران و آب رطبه و یا خرزة البقر لیدر
در روغن بادام یا آب بیخ رطبه و یا حاحم بشیر دختر و یا آب ترب یا روغن او و یا مومیائی یکدانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن سیان و یا عصارهٔ قثاء الحمار بشیر
و یا عصارهٔ عرطنیثا بشیر زنان و یا زهرهٔ بهیر بروغن بادام و یا زهرهٔ گربه بروغن بادام و یا فادزهر حیوانی یکحبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن خطمی در
جانب صحیح دوازده قطره و در جانب علیل شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شاهسفرم یکحبه جاوشیر با آب مرزنجوش یا جاوشیر
و وج و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کرمدانه یک قیراط بروغن بادام و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا کبنج یک قیراط با آب
مرزنجوش هر واحد نافع و اگر از لقوه شقیقه شدید لاحق شود مومیائی معدنی بروغن نبق سعوط کنند و سعوط و شرب روغن جوز و یا روغن ستونیز و یا روغن
و با سداب یا روغن قرطم و عطوس بجندبیدستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یکحبه با آب مرزنجوش یا بروغن نبق و یا عصارهٔ قثاء الحمار و یا
کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید و شرب و شم جندبیدستر و یا یاسمین و یا قرنفل و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا ستونیز و یا شاهسفرم و یا نانخواه و غرغرهٔ
آب مرزنجوش بالطبخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر با آب مرزنجوش و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا با آب مرزنجوش و شرب و غرغرهٔ پودینه و روغن آن و یا افسنتین و یا زنجبیل
خشک یا زنجبیل و یا بورق و تدهین بجندبیدستر و فرفیون محلول در روغن حبة الخضرا و یا عاقرقرحا در روغن خطمی و یا مویزج بروغن بان و یا روغن ستونیز و یا ستونیز در
حبة الخضرا و یا روغن خردل و یا روغن بیدانجیر و یا روغن ضیمران و یا غالیه و یا پیه خارپشت و یا روغن خطمی مخلوط بجندبیدستر و یا روغن بان و یا روغن بادام تلخ و یا
روغن جوز هفت بار در هفت روز و یا روغن آجر و ضماد مرزنجوش بربع درم فرفیون و یا ستونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن و یا حاشا و انکباب
بر بخار طبیخ قیصوم و اثل و مرماحوز و نمام و غیر آن کرده قول مسیحی در بخور خواهد آمد و مضغ قرنفل یا کندر و یا عاقرقرحا کنند و یا زنجبیل مصطکی و مویزج و یا مویزج
مع کندر و یا صمغ سرو و یا راتینج و یا بلیلهٔ کابلی و غذا العصافیر و آبخ دسیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویهٔ هندیه

که سفید لقوه است بعد فاقه و نهادن جوزبوا در دهن نان ماش سیاه از یکطرف پخته بر طرف خام روغن بیدانجیر یا روغن کنجد که دران عاقرقرحا سوده آمیخته باشند
مالیده بر پیش گردن بر سر دو کله بندند و روغن نارجیل و تاتوره بر رو دگردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینی که حب لقوه و حب مقل
میر گویند مداومت نمایند یا جوگراج و یا حب جهناک یا حب اننت بهیرون یا حب کچله بخورند و انزوج خراسانی بیست درم زنجبیل زیرهٔ سیاه هر یک هفت درم
با صد مثقال عسل معجون ساخته یکمثقال مدام خوردن نیز مجرب است و تخم سن پنج درم بشهد آمیخته تا ده هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید و قدری شونیز و اسپند در آب چقندر و
بیخ حنظل سائیده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوبات است و نوشادر با آب سائیده بسکنجبین آمیخته غرغره سازند و خوردن
حلوا انار و گندم در روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و قدری دارچینی و جوزبوا و قرنفل سوده داخل کرده خوردن مجرب است و باقی ادویه در فالج مذکور شد
اقوال حکما مسیحی گوید که تدبیر مستعمل در فالج درین مرض استعمال نمایند و در غرغره زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل مطبوخ
با انار دانه مرش و یا ایارج فیقرا و حاشا و پودینهٔ دشتی مع سیار عنصل و باید که غرغره بعد تنقیه بدن با ایارج جالینوس و لوغاذیا استعمال کنند و بعد تنقیه مسهلات
نفع میکند تکمید و انکباب بآب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شبت و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از آن بزهرهٔ کلنگ و یا آب چقندر یا با آب
مرزنجوش یا آب مرماحوز یا ادان الفار سعوط نمایند و گاهی بمیکهنک مقدار الحمص در بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم کرده
انداخته باشند ... نمایند که دو بسیار و س تجفیف نماید و عنان نجه در باب فالج ذکر کردم بهبند و از آب خالص منع کنند و ماء العسل استعمال نمایند و در خانهٔ تاریک مقیم کنند و فرزجت بجای
مال جوزبوا بگیرند و کندر و قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکندش میکنند و هر روز اندک بلادری در روغن بیدانجیر بمالند اصول و یا ایارج فیقرا

محقونه و موضع را بدهن قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا روغن بان بمالند و حاجبین و صدغین و فقار پشت را بسرکه کهنه که در وی عاقرقرحا جوشانیده
و در وقت خشک جوشانیده باشند بگرم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سر نو ماده تدبیر نمایند و دارو های قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه
[illegible] کندش و مرطیبا نماید **صفت** دوای معطس نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارده سر عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال زنجبیل
بر موضع [illegible] آمیخته [illegible] چهار مثقال [illegible] دار فلفل [illegible] هر واحد نیم مثقال حب بلسان یک نیم مثقال کوفته بیخته [illegible]
دوای دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و [illegible] ثقل و تنقیه دماغ بقوت کند کندش هفت جزو فلفل سیاه و سفید هر یک دو جزو صبر یک نیم جزو شونیز
دو جزو کوفته [illegible] دیگر برای لقوه جند بیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال همه را کوفته بیخته در بینی دمند و گاهی [illegible]
[illegible] **ابو علی سینا** می نویسد [illegible] آنست که لقوه را تا روز چهارم یا هفتم با ادویه قویه تحریک نکنند و الا بعد از هفت تحریک تلطیف کند مثل
[illegible] و تخفیف کند مثل [illegible] اگر طبیعت [illegible] روز دوم [illegible] تحریک نمایند [illegible] گاهی [illegible]
حمام قریب [illegible] تحلیل کند و لقوه تشنجی اولی آنست [illegible] استفراغ او بدوای قوی کنند [illegible] بالکلیه باید [illegible] استعمال [illegible]
اشیا است و [illegible] ترین معالجه آنست که تجفیف ماده و تغلیظ آن [illegible] کند پس تا تیر دوا در آن ضعیف گردد [illegible] اولی است و [illegible]
فالج و تشنج چنانچه معلوم شده [illegible] نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز [illegible] متصل بخورد اثر قوی کند [illegible]
[illegible] هر روز صبح [illegible] بخورند و باید که [illegible] العسل ایشان قطع کنند و بعضی اطبا [illegible] کرده اند که بهترین [illegible]
[illegible] ماه [illegible] گوشت [illegible] اگر [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible] تشنجی باشد و لا ابتدا [illegible] تحلیل آن [illegible] علامت [illegible] زبان
کنند [illegible] که ماده فاعل لقوه [illegible] عصب [illegible] باشد و لهذا بهتر آنست که ادویه [illegible]
و بر [illegible] استعمال نمایند زیرا که [illegible] تنقیه [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] مواضع مذکوره [illegible]
سرکه ملطفات پخته [illegible] خردل سوده باشند [illegible]
آنرا ادویه نفع نکند [illegible] استعمال نمایند و از معجونات ایشان
بلیله سیاه است و باید که مصروع را [illegible] در خانه تاریک نشینند [illegible] آب [illegible]
سوس یا فرفیون مقدار عدس [illegible] سعوط کنند و معالجه [illegible] در علاج امراض [illegible] مذکور شد [illegible]
آن بندق هندیست [illegible] استطیس [illegible] جندبیدستر [illegible]
میکنند و افضل سعوطات آن آب [illegible] نیم درم [illegible] نفع کند [illegible]
[illegible] آیینه [illegible] آیینه [illegible]
و چون صبیان [illegible] لقوه [illegible] صاحب کامل دید
باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج و تدبیر صاحبان این [illegible] ماده [illegible] ماده واحد باشد و آن بلغم
و رطوبت و فرق میان هر دو آنست که ماده محدث فالج در سائر بدن [illegible] لقوه حادث میکند آن در عضله [illegible]
بعد پس باید که صاحب این علت استعمال کند [illegible] مسهل بلغم [illegible]
[illegible] استفراغ بدن و تنقیه دماغ کرده غرغره مذکوره پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند [illegible]

بگیرند مرزنجوش صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و وج مساوی همه را کوفته و بیخته بوزن یکدرم ازان با سکنجبین عنصلی و آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سعوطی که نافع آنست بگیرند شونیز و صعتر هر واحد یکدرم کندش صعتر فارسی هر واحد دو درم خردل سفید سداب هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جندبیدستر چادشیر هر واحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را باریک سوده با آب سداب سرشته مثل عدس حبها سازند و وقت حاجت یک حب یا دو ازان بآب مرزنجوش با روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتداء سعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن و باید که سعوط بزهره کلنگ و چادشیر هر کدام ازین که بخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران گداخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکه تند تر کرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید صفت سعوط دیگر بگیرند صبر و مر و زعفران کندش و حصض هر واحد یکجزو زهره کلنگ و جندبیدستر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بآب مرزنجوش سرشته بآب مرزنجوش یا روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض بر پنج سرخ معدنی بر سنگ سوده وزن دو حبه باندک روغن جوز سعوط کنند منفعت بین یابد و اگر عقب سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچه کتان بدان آلوده بر سر گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد و بعد ازان نطولات و ضمادات و مروخات بادهان که در فالج گذشته استعمال نمایند و آش زعفران که غیر مائل کنند و صاحب اکسیر آورده اگر نفس بخار شراب که دران سنگریزه گرم انداخته باشند کرده شق مائل را بالعصابه ببندند تا آنکه بعد خود رجوع کند و در دهن قریب شق علیل که آن غیر مائل ست جوز بوا یا بلیله کابلی بگیرند و بکندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کعک و مصطکی و ترتیزک و حلتیت البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و اگر زیت بورق و خردل و هر دو فلفل یا سلک و مویز سرشته مریض را بضع آن برنهار امر کنند رطوبات از لهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که دران شحم حنظل جوش داده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند و تمیدن جندبیدستر و سکبینج و چادشیر و مقل و شونیز و مانند آن بلطیف خلط بلغمی و تحلیل او از دماغ نماید و مریض در خانه باشد و روبروی آن چوب طرفا بسوزند و بر نجانخو دشت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه و بان و مانند آن ببویند و بالجمله تدبیری که در باب فالج مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سه ایام مهلک ست و از سبب میباشد و علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود و درین علت بهنگام قرب موت رای مجاور و از حد معالجات بسبب قرب موت طبری گوید که طبیب بمزاج مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه بحقنه متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او در ماکول و مشروب کند تا آنکه ایام سه یا چهار بسر آید حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید در علاج او ابتدا کنند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن او هر روز ماء الشعیر جلنجبین تا بسکم ضعف و هذا نحو آب جزیت بغیر ادخال گوشت دران باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده جلنجبین را در آب بنزوری حل کند و این چنان باشد که بگیرند تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی بر مقدار واجب با این اندک دوای خشک و صعتر نیم کوفته کنند و بجوشانند تا قوت آن بجوش بر آید پس گلقند عسلی بمقدار واجب دران مالیده بنوشانند چند روز بعده حقنه لین مثل بابونه و اکلیل الملک و حسک و حی قرطم و بزرکتان و تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و ابجر سفید و سبوس گندم و خطمی و روغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه ابجره در حقنه برای تسلیم بود و چیزی بدان مختلط نباشد بعد ازان رجوع کنند در تدبیر او بنوشانیدن اما الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بر بهند بعد تنقیه باین حب نمایند نسخه آن سکبینج بتخدرم چادشیر سه درم مقل دو درم این همه را در آب کرنب بهلی مخلوط الشراب کسنه تر کنند چون یکبار از تخم کرفس پوست سلیخه حب الغار عصاره سوسن موم الجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان سنک هندی هر واحد یکدرم ماهیزهرج عود الوج شونای خشک صعتر فارسی هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته با جمیع منقوعه سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی ازان سه درم و ثلث تنقیه باین حب سه دفعه در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنه مذکور بعمل آرند و اندک سکبینج و چادشیر و جندبیدستر و مقل را طبیخ آن خیم حبه و ابونه طبیخ مالیده و بقدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و بالائیش بمقدار واجب روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان هر کدام ازینها که بخواهند یا همه بمقادیر معتدل ریخته بکار برند و دو سه دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته با ایارج فیقرا مجموع مستفرق یکبار در مینفج و دیگر تبیه در شراب سلس و یکدفعه در آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند دو سه روز راحت داده بمقدار مرض آنچه ازان باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای واجب کند در اشیای مسخنه زیاده کنند یا کم نمایند بحسب موجب دلائل ظاهری حسن و حدس صناعی و درین همه زیادتی در غذا بنخود آب مطبوخ بکبوتر بچه در پرداز امده بر بیت بر کافی کنند

اگر خواهند که چیزی از شیرینی بخورند عسل سفید یا جو لاب سازند بخورند تا گرمی نیاید و متغیر شود و در آن برصاحب ضرر بود باشد این سعوط بکار برند مرکب منه بوره گنجد
دم گاو بره را مکیف و انگشت و مشک یا روغن زنبق یا روغن بادیان دیگ آمده بنفشه که یک دانگ درآمد کرده سر شب عرق بند کنند و در دیگر قسط رومی شرب ایارج فیقرا
دو مثقال با ماء العسل گرم آش تخم کشنیز کنند ...
یک شبانه روز نمایند پس اگر مرض زایل نشود برزد و کلونجی و ... ... ذکر شده خوب ... نماید ...
کنند و ملطف معتدل که شیر خشت و ... عسل ... حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم ریزند
... برادر ... گرم ... سرطان ... شراب ... ... صاحب ... از شرب آب سرد ... مرض ... باره منع کنند و ...
عسل ساده ... ... باشد شربت عسل با ... بسیار ... ...
ادویه مقدر ... ...
و دوم ... ...
که در آن ... ... طریق ارتضاء جالینوس ... ...
صاحب لقوه ... در ابتدای مرض ... ... صاحب ... ... اگر ... ...
منقطع ... ... اکلیل الملک ...
و ... ... در ابتدای علت ... ...
... ...
زبان ... ...
و در وقت استعمال حب ... ...
... ...
... ...
که علاج لقوه ... ...
... ...
... ...
... ... اکلیل الملک ... ...
... ...
... ...
... ...
... ... جرجانی ... ...
... ...
... ...
... ...

از بهر آنکه هر چه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسرتر شود علاج و دوا دران بدشواری اثر کند و بدین سبب اولی تر آنست که تا ماده مائل بنضج
علت قرار نگیرد صبر کنند و جز بمنع مدد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضا با تب هم نشاید و تدبیر صواب آنست
که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا بسهیل تشبیار بخورند و بعد یکهفته بحقنه بمواد استفراغ کنند صفت آن بابونه شبت مرزنجوش حرمل قرطم حلبه
تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم بید انجیر قنطوریون باریک هر یک کف عسل در روغن نیست کهنه و دری هر یک یک اوقیه همه آنچه استخوان
مقرر نیم مدصاف کرده بکار برند ایضا تخم کتان پنجدرم سداب و شبت هر یک بست همه را علی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند
واز علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان ستی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن نیست بر سر نهند و گر
کلاندران صعتر و غیره و ملطفات که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و بر ابرو و پیشانی بمالند و از ان سر کرد و بینی بچکانند تا رطوبات از راه بینی
فرود آید و اگر خردل بسرکه سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و بزر اسفند و قیصوم و سداب اندر آب بپزند با آتش چوب گز و سر بخار آن دارند در لقوه بلغمی سخت
عضلها را نرم کند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند پس گردن
و بر سر نهند و از بهر عضلهای چشم دماغ را با ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند محمد بن زکریا از قرابادین
قدیم نقل کرده که صاحب لقوه در خانه تاریک نشیند و شب و روز از ان بیرون نشود تا باد او را نرسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند و تا وقت
سیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یکروز صبح ناشتا در بینی از ان طرف که چشم منطبق نشود و جست و یک قطره روغن جوز یا روغن حبة الخضراء نیمگرم
بتقاریق بچکاند و اندر جانب دیگر سه قطره بچکاند پس بابونه و صعتر و دیه دشتی اندر ظرف سر بسته بپزند و آن آب در طستی ریخته چادر پیچیده سر بخار آن دارد
تا عرق بسیار آید پس عرق پاک کرده روی و سر بپارچه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن جوز یا روغن حبة الخضراء گرم کرده بر سر و روی و بنا گوش و پس گردن مالید
و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل نمایند
تا آنکه در یکروز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یکروز همچنین عمل آرند و هر که بعد یکماه بدین علاج به نشود بداند که علاج پذیر نیست و بالجمله درین مرض
انکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر و تنطیلهای مذکوره و خاصه روغنی که در آن قوت جند بیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد با قسط و روغن نار دین
درین علت سودمند نیست از بهر آنکه او قابض است و ایضا ابن زکریا گوید که طعام از لقوه باز گیرند تا بدن او گرم شود و در گرما خالی گردد پس بخار بید وامی کورد
و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضراء بر سر و گردن نیمگرم بمالند و اگر تب آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصب جند بیدستر نافع است
به آنکه بخوردن و مالیدن هیچ دوا برابر او موضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند و از اشق غبار سایید بروغنی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست
واعتماد در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط است و ادویه که ترکیب سعوط از ان سازند اینست جند بیدستر فربیون شحم حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل بتحلیل
کند تر هر طلینا خربق سفید جبلهنگ تربد مرزنجوش تافسیا لوسنا در بوره ارمنی خردل زهره غاقر قرحا مو نیج سکبینج جاوشیر و نسخه سعوط دیگر در قول مسیح
گذشت و هر گاه از سعوطات الم بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان یا اندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند و خطمی و سرکه و سفیده بیضه مرغ مخلوط کرده
بر سر نهند و حجامه بر پس گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویه دیگر گرم کند تحلیل نه پذیرد و گرم کردن مهرهای گردن و عضلها نیک سود دارد و غسل کردن با آب شور
در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریا شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس گوید که تحریک لقوه تا روز هفتم نکنند چه از ان خوف مرگ مفاجات
و سکته است و علاج آن علاج فالج است و استعمال غرغرها با ایارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر و اندکی اربوده و سعوط بروغن مرزنجوش مع زهره کلنگ نمایند و حقنه حاده کنند
در باب فالج العمل آرند و بعد تنقیه تام بر بخار آب ملطف که در ان بابونه و مرزنجوش و صعتر و نسرین و شیح و مرماحوز و جند بیدستر و مانند آن پخته باشند انکباب نمایند و کندر و مصطکی
و حلتیت بخایند و در دهن چند روز بدارند و فلفل و دار فلفل و قرنفل بدارند و مضوغات را تاثیر عظیم است در معالجه لقوه و هر روز علاج بدیان گاوزبان یا در مجموع هر یک دو درم
با گلقند عسلی ده درم سود سایند و غذا مزوره نخود بمغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر ازین علاجات حاصل نشود حقنه غیر حاده بکار برند و بدوای حار مجفف ماده

وسعوط آن استعمال نمایند نجندی گوید که بیشتر در خناق ورم در عضل گردن عارض میشود و بسبب ورم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد نه لقوه و این را در آخر
مشاهده کرده‌ام و در لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با جلنجبین دهند و گویند که حق آنست که استعمال
بدوای حار نکنند حتی که ماء العسل که آن تحلیل ماده کند پس تاثیر دوا دران متعسر گردد و بعد هفتم روز ماء الاصول بنوشند و حقنه لین مع ادنی حدت بعمل آرند
و علاج لقوه قریب از علاج فالج ست الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات خاصه در لقوه اولی است و اخص ادویه از روی نفع درین مرض حب قوقایا بود که
آن حب جالینوس ست **صفت** آن صبر عصاره افسنتین مصطکی کمدیکجزو سقمونیا شحم حنظل یکدنیم جزو کوفته بیخته آب خالص یا آب کرفس مطبوخ سرشته
حبها سازند شربتی تا یک مثقال **خضر بن علی** گوید که انچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده‌ام اینست که مغلی حلو را با بندق هندی بجوشانند و انچه دران بجا
بخشند حب قوقایا ست که مغز بندق هندی ربع درم دران اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا هر شب وقت خواب در مبادی عدول
نکند از شربت اسطوخودوس مغلی حلو مذکور تنها یا شربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در آخر آن تریاق خوردن اکسیر
در آخر آن عجیب ست **صفت** آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرورد قرنفل مساوی کوفته بیخته یکمثقال ازین
بگلقند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز عند صبح مرا امر میکرد اصل السوس
مقشر یکدرم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر واحد ده دانه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمه آن صبح بایکاوقیه شکر بنوشند و قبل از
تخم بادرنجبویه یکنیم درم بخورند و نصف باقی را شب همچنین استعمال نمایند و در هفته اول سه غذا معتدل در رطوبت و یبس مثل نخوداب بریت سازند و اشیای
محلل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر و قنابر و کبوتر بچه پروازی دراج بخورند و از اطعمه بارده منع کنند **انطاکی** گوید که علاج
بعد یک هفته انچه در سکته گذشت باید کرد و انچه مختص بلقوه ست اینست که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سربسته بجوشانند
و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوه مزمن را بعد سه روز زائل کند و بخور چوب طرفا
و اکل و شرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص اینست که حروف ناری را مبسوط در ظرف چوب گز وقتی که قمر در یکی از بروج
حاره باشد نوشته رو بروی بیمار بدارند تا مکرر دران نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست ا ه ط م ف ش ذ **مؤلف جامع الصناعة** گوید که
چون مریض را در خانه تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم ماء العسل اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا
با آنکه دران مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا نخوداب که با کبوتر بچه پروازاده بچه باشند بسیار ندایم مرض
زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند چند بید ستر بجویانند وازان بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر
علاج کردم صحت یافتند **گیلانی** مینویسد که انچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر صبح
پنجدرم گلقند با یکدرم انیسون و نیم درم مصطکی و یکنیم دانگ عود بخورانند و آب نیمگرم یا ماء العسل بنوشانند و امر بخاییدن مصطکی و ریختن آب دهن کنند و غذا
نخوداب نیمبیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر سیل بتبیان بخورانند و بعد روز هفتم حقنه حاده بعمل آرند و بعد چند روز
حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بغرغره از عاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل کنند و روی با آب مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر و مانند آن بشویند و بران انکباب نمایند
و یا به بخار شراب که دران سنگ گرم اندازند و تبخیر شندروس با نبوبه سازند و جانب مسترخی وجه را بالغالیه و روغن سداب که دران فلفل و جند بید ستر حل کرده باشند مالش نمایند
و امر کنند بخاییدن عود و سعوط بدان واجب نیست لیکن تا چهل روز نگذرد سعوط بچیزی جائز نبود و این طلا نافع ست صبر مر حضض هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ طلا نمایند
و مضغ کنند و فلفل نافع ست و علیه کابلی در دهن دارند و گاهی ازین علت صحت می یابند بحسن تدبیر در غذا و منع از شرب آب نمایند صیف باشد یا شتا و باقی تدبیر
از غرغره و غیره همانست که در قول طبری گذشت **شریف خان** مینویسند که غذای ملقوه در ابتدا ماء العسل با شبه بعده نخوداب معمول از لحوم کبوتر بچه پروازی در روغن مطیب
بزیره و نمک و شبت و اجرام آن نخورند لیکن بعد تنقیه باک ندارد و لحوم صید بر بافاویه اولی و اعلی ست و استاد اکمل المحققین عند آگاه تا سه روز و گاهی تا پنجم روز یا هفت روز

حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن میدادند و عوض آن قبل طعام از اول روز ماء العسل اقتصار میکردند بعد ازان امراق نخود آب با گوشت کبوتر و خیره می فرمودند
و باید که در غذا دهنیت باشد زیراکه اعضاء عصبانی را موافق است و تنقیه اول با ایارجات پیش مجرب کنند و معمول در زمانه من اینست که اول تنقیه بمطبوخ مسہل
و خیارشنبر کنند بعده بحبوب و این حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن دارند و آب او فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیرند انفحه و فصیل و اندکی عنبر در شراب احل کرده
و با یک بسایند بقدر کنار صحرائی حب بندند و از حکیم علو خان نقل کرده اند که چون دو درم کرفس مخلوط گلقند عسلی در درم بخورند تا سی و دو روز لقوه را زائل کنند و چو
بہیر با کلکنگ مخلوط آب چقندر سه روز سعوط نمایند لقوه را ببرد و درین باب انکباب بکار دیسی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخور نافع است
علو خان لقوه امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا و چوب و ثمر آن و فانیذ هر یک ده جزو عنبر عود هندی هر یک جزوی مشک نیم جزو گل یاسمین خشک
اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس مقل کندر حصی لبان فاوانیا هر واحد یک نیم جزو کوفته با آب مرزنجوش حبها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش انداخته
و دخان او در بینی بگیرند و گویند که چون لقوه مزمن گردد و از چهل روز تجاوز کند چیزی از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل و مرزنجوش و در آب بپزند تا مهرا شود
صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انکباب بر آب مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب و حرمل و بابونه و اکلیل برگ غار سازند و چون عرق پدید آید اعضا
نرم گردد سعوط بعسل هنگ بقدر دو حبه نمایند از آن طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر باریک سوده لقوه بدان سعوط کنند بقدر
فلفل در سه روز صحت بخشد محمد زکریا گفته کسی را که مستعد لقوه باشد حجامت دران هی اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یک روز حجامت کردند و قبل از حجامت
بیضه ماکیان خورده بودند هر دو همان روز در لقوه افتادند یکی ازانها پیر و دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و ایضاً گفته که مردی حجامت استعمال کرد
بعد آن مدتی گرسنه ماند پس او را لقوه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان بعد تنقیه سر مجرب است نوشادر شونیز هر کدام پنج درم فلفل
سفید فلفل سیاه مشک سیاه هر کدام سه درم زنجبیل خردل عاقرقرحا سونیز بوره ارمنی هر کدام چهار درم مرزنجوش خشک هشت درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دار فلفل
بیخ سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم ازان بیکدرم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر است و این عطوس دماغ را پاک کرد
و لقوه و فالج و صرع را سود مند است کندش هفت درم فلفل سفید سیاه جندبیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک خردل شونیز هر کدام دو درم صبر سقوطری یک نیم درم
کوفته بیخته اندکی ازان در بینی دمند و این سعوط بلیغ النفع است برای سکته و تشنج و اوائل گردد و منفرف لقوه باشد سکینج و بورق هر دو در بول اسب سرشته
اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب بنهند تا خشک گردد بعده ازان جدا کرده ربع آن کندش سوده آمیزند و در بینی دمند بعده اندکی دهن بنفشه سعوط کنند و غرغره از
مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر ابار دانه ترش زنجبیل فلفل کوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بعمل آرند و از موبزج عاقرقرحا دار فلفل
عود خام عود صلیب بسباسه ساذج هندی زنجبیل بگلاب جوشانیده باضافه اندکی سرکه عنصلی غرغره کردن لقوه معمول حکیم شریف خانست و اگر دهن بسته بمشک سعوط
کنند از مجربات است و اگر غاریقون مغز بادام هر یک پنجدرم شیرخشت انجیر هر یک دو درم اسارون پنجدرم ازجمله حبوب ساخته پنجروز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در
لقوه از مجربات حکیم عماد الدین محمود است و اگر مرزنجوش برا اسپند قیصوم سداب سرکه با آتش چوب بگز پخته بخار گیرند بعد باک روغن قسط و روغن چند
بیدستر حل نموده بمالند یا جندبیدستر در مطبوخ مذکور افزایند و هر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هرگاه خدا وند لقوه و فالج و رعشه را بدن سرد شود
و نبض ضعیف و بطی گردد و از حس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یکدانگ تا سه دانگ در یک اوقیه روغن بادام حل کرده با شربت مویز و عسل بدهند فی الفور بحال آید انشاء الله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه است چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه است یکی ضعف قوت محرکه و آن یا از عروض خوف
یا سقوط از جای بلند مثل نگریستن از جای بلند و رفتن بر دیوار و ملاقات درنده هائل موذی و مخاطبت محتشم مهیب و غیر آن که قوت نفسانی را منقبض سازد و از غم و حزن و خجالت
شدید و سستی نظام حرکات قوت و غضب بجهت اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع سیما بر امتلای معده و مشمول ت دو در نقاهت بعد از مقاسات امراض حاده
استفراغات و یا از کبر سن و پیری واقع شود و وهم ضعف آله حرکت و این یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بحد فالج نرسد چنانچه از سوء مزاج بارد عصب شرابات کثیر

وسکر متواتر و کثرت شرب آب سرد و ادویهٔ مبرده و شرب آب در غیر وقت او یعنی بر ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد از این قبیل است
و همچنین اکثار اندیشه خواه حار خواه بارد باعث تبرید مزاج است بسبب انطفای حرارت غریزی و انغمار آن و ضعیف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بر مجرای طبیعی و یا از
وقوع سده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت و یا از غلبهٔ یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت و آنچه بر دو این باشد
اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط لعابیت سرخ
و بغایت گرم در موضعی و بالجمله رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پاها و یا در سر فقط افتد و گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در
وقتی باشد و در وقت دیگر نه و سبب غالب در احداث رعشه یا است برودت مضعف عصب و روح است یا رطوبت یا که هر چه کمتر از رخاوت رطوبت فاعل فالج و لعاب عشه
بمشائخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث شود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای
طعام بافراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا از جانب چپ کند تشخیص اسباب رعشه چنان کنند که ببینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد
و این علاج نپذیرد والا بپرسند که رعشه گاه گاهی عارض میشود یا ثابت و دائم می ماند اگر احیانا ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح و غیره باشد
و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب شراب کثیر یا آب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا فرط استعمال ادویهٔ بارده یا رسیدن سردی شدید یا زخم یا گزیدن جانور
زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم امراض بیان کند و با آن ضعف موجود یا سببش نقاهت بود و اگر مریض مگر سببی از این اسباب اقرار کند سبب رعشه همان باشد
و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره نباشد حال تقدم عروض تخمه ها و ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سدهٔ خلط غلیظ بود و الا بدوی عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد
و در ذهن گریبان بمالند بزودی جذب کند سببش یبوست باشد و گرنه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد تا فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصه هر یک نماید
علاج ایلاقی و جرجانی گویند که در جمله انواع رعشه سوای سببی ضعیف گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و نشستن در آب دریا و تور و آب معادن نافع بود و هر گاه در رعشه
احتیاج سقیا افتد جلدی در استعمال ادویهٔ قویه نکند که باعث ایمان فوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف تقوی گرایند و همه وقت حفظ قوت مریض مرعی دارند و در همه اقسام ستر رعایت بطن
نمودن ضرور دارند و کثرت نفض و جماع ضرر دارد و صداسیح الهضم دهند و شراب و آب مفرست و بهترین آبها قلیل الضرر در این مرض آب باران است و اگر در ان گاوزبان یا گل آن تر کرده گیرند بهتر باشد

علاج رعشهٔ بارد

اگر سبب سوء مزاج بارد ساذج عصب باشد بهر تسخین مزاج آنچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین حاره و اغذیه و ادویهٔ گرم مثل ماء الاصول با دهانات و مالش
بروغنهای گرم قوی خصوص روغن قسط و قار و روغن کلکلانج نافع و غسل بآب بحر و آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری و بحش و مالش شدید عضو بسر مفید
و تعریق بجلوس کثیر در خانهٔ گرم حمام و در آفتاب گرم و تغذیه بنخوداب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حبة الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و شربت ماء العسل
سودمند است و خوردن بیخ سوسن سوده سه ماشه با عسل یکتوله و مالش روغن دارچینی انفع است و شربت اسطوخودوس از جامع عصب در رعشهٔ بارد از انفع است و رعشهٔ که
از آب سرد افتد تکمید بسطرون و خردل و مالش بروغن قسط نیز آنرا مفید بود و آنچه از رسیدن سرد شدید بود روغنهای گرم جوند بیت که در ان جندبیدستر و عاقرقرحا و حلتیت
حل کرده باشند بر عضو مالیدن هم سود دارد و اگر سبب رعشهٔ بارد رطوبت مزجی یا سدهٔ خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هر چه از تنقیه
و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلا بعد نضیج ماده ماء الاصول اول ماء الاصول بروغن بید انجیر و دیگر ادویه
مسهله سردار و ساخته بدهند بعده حب شبیار و حب منتن و بعد از ان اگر احتیاج باشد ایارجات کبار گاه گاهی دهند و گاهی در رعشه دواء المسک خاص مسهل از بنفشه اصل السوس
تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب قنطوریون رقیق غاریقون سفید هر یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه مویز منقی ده توله
انجیر زرد پنج دانه سنای مکی یکنیم توله گل سرخ یکتوله مغز تخم قرطم یکنیم توله شب در عرق شاهتره و عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هر یک پا و آثار گرم نموده تر کرده صبح
جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله شکر سرخ چار توله گلقند چار توله روغن گاو شش ماشه افزوده میدهند غذا دو پهر نخوداب شب شله و بجای آب عرق
عنب الثعلب و گاوزبان و بعد تنقیه اصلاح مزاج معاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از عنبر و جندبیدستر حب ساخته یکدرم بالقدر قوت مریض دهند

مانع آید یا جاوشیر و فلفل هر یک بقدر پنج حبه یا یکنیم اوقیه شربت عسل بدهند و لیسیدن جندبیدستر ساسته در عسل یکتوله تا چهل روز متواتر بعد تنقیه بدن
داد و این مادی بسی مفید است حتی که استیصال ماده میکند و همچنین حلوای بلادری و حب اراقی و معجون آن و استعمال جوارش و شربت عسل نیز مفید است و روغن قسط و ناردین
در مینوی که دران جندبیدستر و فرفیون آمیخته باشند مالیدن و در طبیخ کفتار و گوشت روباه یا آبزن جلوسانیدن نافع و اگر قسط تلخ جندبیدستر فرفیون فلفل سیاه
کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته بر عضو مرتعش و مخرج عصب او در تب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشه بلغمی مفید از روغنها منقولست و بعض سلاطین مجربات
خود از بعض اطبا نقل کرده که خوردن جوز تازه در ازاله رعشه مجربست و کذلک شربت روغن سداب بقدر پنجدرم در حمام **اقوال حذاق** سویدی مینویسد که اکل لقلق با سلوق
و صباد آن و شرب آب آن و تمرخ آن بروغن شمع لحم ای آن و کذا بچه کبوتر که آنرا تا یکماه دا کرسنه خورانیده باشند و سر و گردن با آن نیز زند و کذا اگر آرا حب المحلب بانیده در ذ
بخورانند و سر و گردن او بعد ذبح دور کنند و همراه او نیز زند و آن بچه را بخورند و کذا تنقل مغز حب الصنوبر کبار بشکر و کذا ملیت جندبیدستر تخم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد نیم درم
هر روز خوردن در رعشه مجربست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب سیح خطمی بشراب یا عسل و یا جندبیدستر تنها و مخلوط بروغن گل تا سی پنج روز هر روز یکدرم یا با بوزیدان
که بهی آمیخته و یا شرب حجر المها یکمثقال و یا قسط هندی تنها یا بعسل و یا تخم سداب هر روز یکدرم تا سی پنج روز و یا شرابی که دران سداب جوشانیده باشند تا نصف بماند
و یا طبیخ اسطوخودوس تنها و مخلوط بعسل و شربت مسحوق ثمار العسل لبت درم و یا غافث و یا اکل کرنب بستانی بدوام و یا دارچینی که نفع بلیغ دارد و یا دارچینی مخلوط
بقرد ماما و یا شوربای خروس پیر بقرطم و بسفایج و زنگ و یا لحم ماکیان که یکماه ادرا حب کرسنه خورانیده باشند و یا روغن جرجل و یا فلفل و یا مغز حب الصنوبر کبار بعسل آمیخته
و یا روغن شونیز و یا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط بروغن بادام تا ده روز متصل با فرفیون و یا اکل لقائمه فرنجمشک و شرب عرق آن و یا حب صبر سرشته بباده و یا قنطوریون
دقیق هر روز سه درم بآب گرم تا هفت روز متصل و یا یکمثقال از آن با نیم درم جندبیدستر و یا خربق سیاه بهرقی و یا حب الغار و یا لحم افعی مصلح بدستوریکه در ترکیب قرسیات
و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و هنگام خواب یا روغن بلسان هر روز نیم مثقال بشراب حلو یا نبیذ موبزیا عسل تا ده روز متصل و یا غاریقون یا فلنجه و یا دارچینی و یا روغن
نارجیل و یا کرات و یا مداومت اکل فندق و یا ایرسا و یا گلنار یکدرم ده روز متواتر بجلاب و یا سورنجان یا سداب بستانی سه وقیه در نه وقیه آب جوشانیده تا الضعیف بماند
صاف نموده و بوزن آن زیت طیب داخل کرده بجوشانید تا آب فانی گردد و زیت بماند و ازین روغن پنج درم در حمام بنوشند **و طلا** روغن جندبیدستر و یا قسط هندی مخلوط
بروغن غار و یا بلفل و یا پنج قثاء الحمار چهار درم حلتیت یکدرم غبار آسیا پانزده درم باهم سرشته گرم کرده و یا کرنب و یا وضع صوف مغموس در زیت کهنه گرم کرده بر فقرات گردن
از قفا و پشت و یا سر که بسر و یا روغن نارجیل و یا ضماد شیطرج **و تمریخ** روغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زیت مخلوط بفلفل و یا روغن غار و کذا شرب و تمریخ روغن
دارچینی و یا روغن یاسمین سری و یا روغن بقسیت و یا روغن خردل و یا روغن قرطم و یا روغن بید انجیر **و سعوط** از روغن جرجل با آب مرزنجوش و یا مغز چلغوزه و یا روغن
شونیز **و تعلیق** حجر المها که آن بلور ست و یا بلادر و یا رته **و غذا** آب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زیت و یا چقندر تنها و بخردل و یا گنجشک مطبوخ بآب بلاد
و قرطم هر واحد نافع **انطاکی** گوید که امر بترک جماع و شراب صرف خصوصا بر گرسنگی کنند و عسل و جوز بسیار خورانند و چقندر و خردل و شوربای خروس پیر بقرطم و نمک
غذا سازند و بروغن خردل و بابونه بمالند و باستفراغ با ایارجات کبار لزوم نمایند و این معجون مجربست در سه روز یکبار بقدر دو مثقال ثمار العسل گرم بخورند
اسطوخودوس قنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست بلیله کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم تربد غاریقون حلتیت جندبیدستر هر واحد چهار درم زعفران جاوشیر
هر واحد سه درم بعسل سرشته بردارند و آنچه در فالج گذشت درینجا بکار برند **ابوسهل** گوید که بعد تنقیه بحب منتن و حب شیطرج روغن بید انجیر و روغن ککلاج
بیاشامند و قدری جندبیدستر و اندکی جاوشیر با ثمار العسل بخورند و در حمام خشک و آفتاب عرق آرند و عضو مرتعش و مخرج عصب او از فقار بروغن سداب و روغن فرفیون
و روغن قسط و روغن قثاء الحمار بمالند **شیخ** میفرماید که اگر این مرض از اخلاط منتشره یا غلیظ باشد یا علت راسخ گردد محجمه بر فقره اولی از فقرات پشت بغیر شرط
نهند و در آبزن روغن گرم و شوربای روباه و کفتار و بزکوهی نشانند و آخر الامر هر گاه مرض بطول انجامد جندبیدستر در شربت عسل و یا با ایارجات کبار دهند و حب
از سداب و اسقولوقندریون خورانند و از دماغ خرگوش بریان کرده انتفاع بسیار می یابند و چیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل با آب مطبوخ تخم خطمی و برگ
اسقوریون نیم اوقیه بنوشند و همچنین عصاره غافث با آب خورند و علاج استرخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص در سر باشد استعمال اسطوخودوس بقدر

یکدرم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا هر واحد یکدرم حب بسته با شربت عسل تجربه کرده شده و حب قوقایا از یکدرم تا یکنیم درم در هر ده روز یکبار خوردن سود مند است
طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد مزاج بارد باشد پرهیز مریض ست و اقتصار بر لحم حمل یکساله بریان بزیت و منع او از اکثار از آن و نوشیدن شراب کهنه
بمقدار معتدل و خوردن حبوب حاره مثل حب سکبینج و حب اصطمخیقون و حب نفط و یا این حب بگیرند سکبینج صاف و حلتیت هر یک دو درم
جاوشیر یکنیم درم این همه را در آب کرنب نبطی تر کنند تا بگدازند بعده بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و عاقرقرحا هر واحد یکدرم صمغ سداب
و فرفیون و جندبیدستر هر واحد دو ثلث درم سلیخه ار قشور و حبوب پاک کرده غاریقون و تربد هر واحد دو درم و ج یکنیم درم مشک ربع درم همه را کوفته
بیخته با صموغ منقوعه سرشته حبها مثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن حبوب بروغن بلسان چرب کنند شربتی از آن سه درم با آب نیم گرم سه شربت
در مدت سی روز از این حب بخورند بعده باین حقنه حاده حقنه کنند نسخهٔ آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته بزر کتان حلبه برگ سداب حرف سفید
هر واحد یک کف قنطوریون دقیق باقلا کسیرهٔ شحم حنظل چوب زرد سه درم جاوشیر سکبینج اسقولوقندریون هر واحد پنج درم همه را بپزند تا آنکه صموغ بگدازد بعده
بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط و روغن ناردین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدرم بران ریخته در ماء آن حل کنند بعده بدان حقنه کنند و این
بالغ ترین حقنهاست برای این مرض و اعضای مرتعشه و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعه است که در تشنج گذشت و از آن اندکی
جندبیدستر مشک حل داده بر اعضا بمالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نیز نافع بود و امر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج
ارکاغانیس در بعض اوقات کنند و بران ادامت نمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیر است که این یکروز
از سه کند لیکن در استعمال او احتراز بسیار است و آن اینست که در کبیر الحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب
باعتدال بود و بدترین اوقات استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مرا خبر از عمل تریاق
درین علت بشیخی بسیار عجیب داده اند و قاضی معروف بابو الیاس بن یلا دفعة تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال او را خورانیدند و همان قدر صحت یافت
سعید گوید که رعشه حادث از غلبه سوء مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت می یابد بدانچه حذر از آن بد میشود و علاج شان بحیرهای مسخن عصب و محلل فضول
مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند عسلی و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در اکثر اوقات
نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف مثل مطنجنات و لحوم صید سازند و قنابر و عصافیر خورانند و در استعمال اغذیه مسخنه اسراف نکنند تا حرارت
اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکر باز دارند چه کثرت شراب محدث رعشه است **ابن الیاس** گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم
گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا مزوره نخود بمغز قرطم و اندک دارچینی و زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد ظهور نضج در تغار و زره تنقیه بدل بحب ایارج یا حب
صبر کنند و بعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوز و بید انجیر و کتان نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط و زنبق بمالند و در آفتاب و حمام گرم و تمرغ
بر طابق گرم عرق آورند و لحوم حزور و اسپ پستان را نافع بود و خوردن ماء الجبن نفع بین میکند و مغز سر خرگوش بریان بالخاصیه مفید است و صاحب رعشه را
دلک اعضا و مالش بموم و شمع جندبیدستر و روغن بابونه و غیره ادهان حاره محلله نافع ست و پیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب مالح کثیر الملح
بنوشید و اسهالی قوی آمد و صحت یافت گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند و لاسیما در حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطب
و هنگام سکون تپ بریت کهنه یا بروغن قثاء الحمار مالش نمایند و صوف بروغن آغشته بر اطراف نهند و محاجم بر فقره اولی از گردن تا اول فقره پشت گذارند
پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز بنشانند و یا در آب زیت و اگر در اینجا برودت باشد شربت عسل و جندبیدستر بنوشانند و مسکن او در مواضع گرم باشد
و غذای سریع الهضم مثل حریره و اسفیدباجها سازند بعده طیور و ماهی بچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تپ زائل شود در حمام داخل کنند و از آب سرد و شرب آب اجتناب نمایند

علاج رعشهٔ شرابی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این دوا از مجربات است پنج مهک محکوک سوده سه ماشه در عسل یکتوله آمیخته تا یکهفته بخورند و یا مغز بادام

چهار سد دار یسانیدہ باشد یکنیم توله خورند و بقول مسیحی وغیره درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل و روغن مورد و روغن حنا باندک سرکه آمیخته و تناول اغذیه جید الخلط خون مثل کرنب و عدس و لحم گوساله و ارد منه و مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قنبار الحمار دمادم نماید و ادامت مالش بروغن قسط نمایند در روغن جند قوقی را درین باب خاصیت عجیبه است سرباد تند میناد همچنین اگر رطبه تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این درین باب نافع است و دماغ خرگوش بریان و گوشت بز مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل وغیره بخورانند و شربت اسطوخودوس نافع است طبری گوید که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از اللحوم بسیره و غلیظه و اقتصار بر لحوم حملان صغار و جدی و دیچه ماکیان و زردی بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکه نیم گرم بر سر ریزند و تضمید سر باین ضماد کنند بگیرند عصی الراعی و حی العالم اندک و در سرکه کهنه بجوشانند تا قوت او در سرکه اخذ کند بعده بروغن گل و گلاب بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج او از تغیر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود لیکن اگر دلائل امتلا معلوم شود تنقیه بحقنه لین کنند و چیزی باو دهند که بنوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد تبخیر بسوی سر او کند و آنچه تبخیر بسوی سر یا ایذا بمعده او نماید در ارتعاش او افزاید و در بعض اوقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم مبلول و مرزنجوش مغموس در سرکه و حشیش ما و گل او و گل سرخ اگر زمانه او باشد بعد باشیدن سرکه بران و مانند آن ببویند و امر بدخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیم گرم بر سر نمایند و دران بسیار نشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت استداد نماید برودت استداد کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی یعنی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصا بر امتلا و بهر تقویت بهرچه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صداع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضه نیم برشت نیز مفید بود و حکیم علویخان این دوا از مجربات خود نوشته اند ثمر موز که در درخت پخته باشد یکعدد و نخود مهک مقشر سه ماشه تا یکهفته وقت صبح بخورند و ایضا ثمر موز پخته یکعدد و مصطگی رومی دانه هیل ... نبات یکنیم توله سائیده خورانیدن نافع نوشته و همچنین زردی بیضه مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همانقدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب بار و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل ازین ناگیسر دو ماشه قرنفل یکماشه شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جادتیر در رعشه جماعی سودمند است و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از مجربات انطاکی است **و در رعشه** که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبه خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا بزیرباج یا شوربای جوزه مرغ با آب حصرم سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان لعل از لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بزوری تسکین حرارت کرده بازمار الاصول میدهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آلو مربی و ورق نقره بالعاب بهدانه در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی برآورده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند و در رعشه که از یبوست عارض گردد و دلیل آن دوی است و لا علاج گفته اند بهرحال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سپستان کنند و غذا مزوره ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از شکر و آرد و بادام سازند و باقی تدبیر این نوع علاج امراض عصبی یابس و تشنج یبسی جویند و این آبزن علویخان که دران بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند پایچه بره نه عدد و سر آن سه عدد و ماهی تازه یک عدد و سرطان ی ده عدد جزادکدو و خیاره بادرنگ مغز هندوانه هر واحد یکرطل جو مقشر گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هر یک نیم رطل در آب شیرین ... یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان ریخته مریض دران نشیند تا آنکه سرد گردد و بعد خروج از آن بابن روغن نستوق ... آبکد و آب خیار آب بادرنگ هر یک ... درم آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه همه را بجوشانند تا روغن بماند و آنچه فانی شود بکار برند **و آنچه از خوف** و غم و غضب و غیره اعراض نفسانی یا تفکر و دلمولی و امیدواری و خواهش جنت مانند آن هرچه انسب بود تسکین نمایند **و آنچه** از نقاهت بعد از اسباب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و تکثیر غذا و نوم معتدل و شرب الطلی قوت کنند **و آنچه** از دخان و گرد حیوان حریف یا سرب هرچه دمعقام آن بنابیاید استعمال نمایند و ایضا در کزیدن حیوانی سم خوردن تریاق و شربت ... و غذا مزوره تخود ... مناسب بود

ارتعاد

عبارتست از حرکت لرزه‌ای [illegible] بیداری و سبب آن غلبهٔ رطوبت ست در دماغ و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب پیدا شود پس آنچه از غلبهٔ رطوبت باشد
بتدریج پدید آید و دیر دیر افتد و اگر در وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند و دو سه بار مستولی افتد و تا یکدو ساعت هیچ نباشد
و بار چون چشم پوشد و نزدیک بخواب شود ظاهر گردد و همچنین در روز و بسا باشد که دست و پا بلکه همه بدن از ابتدای خواب یک حصه یا زیاده بپرد در خواب و هم در بیداری
و اما آنچه از کثرت شرب شراب باشد همه علامات مذکوره دران ظاهر باشند لیکن یک بیک افتد و زود زود پدید آید و گاهی این مرض بسبب بودن سرطان الیسار
و یا ورم صلب و یا بسبب سختی جانب جگر و خصوصا ار باردو افتد و این هر سه قسم علاج اصلاحی نپذیرد الا ما شاء الله کذا فی الاکسیر یا و راقم مشاهده کرده که
[illegible] و تواند بحالی مرض افتاده در سه روز ملاک گردید **علاج** در رطوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی فقاح اذخر
اسطوخودوس هر یک سه ماشه قنطوریون دقیق در روغن عقرحا عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یکتوله بسفایج بادرنجبویه شکاعی بادآورد هر یک ... ماشه
انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه تولا ست بیخ اذخر و اسطوخودوس و ابریشم ساده خیسانیده صبح گلقند عسلی پنج توله اضافه نموده بجوشانند که بچهارم
آید مالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یکپاس نخود آب مرغ نوشانند و وقت دو پهر غذا نان تنوری مزوریای کبک یا دراج و یا سنگخوار دهند و بجای آب
بر عرقیات مذکوره اکتفا نمایند تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا و حلویخان و تسهیل
مع اضافهٔ بعضی ادویهٔ مسهله ماسه سنا دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار
علویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه آنروز نخود آب وقت دو پهر نوشانند و شام غذا مستور دهند صبح تبرید عود صلیب سوده لاجورد مغسول مصطگی
هر واحد یکماشه در دواء المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق اذخر بسفایج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج سه ماشه
صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه اذخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده شربت اسقیل حلویخان دو توله داخل
کرده تودری پنج ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دو پهر غذا مستور دهند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل المزاج معجون اسطوخودوس حلویخان با شربت
اسقیل دهند و این کماد بسیار مفیدست مغز قرطم مغز پنبه دانه هر یک نه توله کنجد چهار توله جو ریوا بسبا سه حب کاکنج هر یک چهار درم گاورس با درمنی بست توله
نیکوفته در پارچه سفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دوا نافع چند بید ستر یکماشه زعفران چهار حبه مشک ستبی حبه عود صلیب هفت حبه در شربت
یا قوت حلویخان یکتوله بلیسانند **و اما** در شرابی اول ترک شراب کنند و اگر دفعةً نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب بر ماء العسل که در عرق کاکنج و بادیان
ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج حلویخان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر حلویخان المسمی ارنم
و روغن قاوندی مرکب و اسقیل دهند در رفع این علت عظیم الاثرست و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یکماشه سوده در عسل یکتوله آمیخته بلیسانند و همچنین بسباسه و شونیز
و اسطوخودوس هر یک یکماشه در عسل یکتوله و کماد از شونیز و پنبه دانه و گاورس توله سازند که بسیار مفیدست جند و حب فادافیا علویخان که بهر صرع نافع دریں باب اثری عظیم دارد

خدر

وآن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بسبب ضعف قوت یعنی چون سبب قوی بود قوت حرکت نیز ممتنع گردد و تغییر در حرکت نیز راه یابد و در نیحالت اگر
مستحکم نشود خدر بارعشه بود و هرگاه مستحکم گردد و با استرخا باشد و گاهی خدر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در اعضو خدر
هیچ اچ کت مورچه خلش سوزن محسوس شود و سبب آن یا سوء مزاج بارد یا امتلاء عصب از خون و سبب خدر امتناع قوت حساسه است از سلوک در اعضا و اعضا و آن نیز در سبب یکی ضعف قوت
چنانچه در اواخر حمیات لازمه حاره و در وقت غشی و قرب موت افتد دوم فساد مزاج که بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب یا حار مثل خوردن میش و گزیدن افعی
بحرارت شدید مثل حمام شدید الحرارت و حمیات محرقه یا غلط جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارده یا خارجی چنانچه سیر در برف و مواضع سرد
و یا سده از اخلاط غلیظ مثل خون و بلغم خام و سودا و گاهی صفرا و رطوبت مائی پیدا شده افتد و از قطع عصب بسبب نوک نشتر در فصد یا عصب و یا سده از ضغطه

در ذات الجنب و ربط رباط و رض شدید و خلع عضو و کسر و جلوس بیک هیئت و وضعی که بآن خون بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان ریاح تحت فتار موجب انضغاط مجاری و محدث سده گردد و گاهی خدر از یبس و جفاف مسدد مسالک افتد و از این قبیل ست خدر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس گوید که گاهی صاحب مزاج حار یابس را از خوردن دوای حار یبوست زیاده میگردد در اطراف او خدر می افتد پس باعضای دیگر متادی میشود با تحلیل اسباب خدر اگر در نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این در بحران زود هلاک کند و اگر در هر دو شق نخاع بود خدر در همه تن سوای اعضای راس افتد و اگر در یک شق نخاع باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصب وا حد یا در شعبه او بود خدر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبه او بدان عضو پیوسته و خدر باید چون مرض مستحکم شود و طول کشد با سترخا منوذی گردد و بسیاری خدر منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو هرگاه دوام کند و مشتد گردد منذر بفالج یا تشنج بود و خدر در روی منذر بلقوه باشد و خدر مراق منذر بمالیخولیاست و خدر تابع حمای حاده دلیل موت بود و بیشتر خدر عقب ذات الریه و ذات الجنب و سرسام بارد افتد و هرگاه خدر در عضوی دوام کند و او را استفراغ زائل نکند و عقب او دوار آید منذر بسکته باشد و بعضی گویند که خدر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود خدر گردد و در آخر گاهی دوام خدر مقدمه جذام مشاهده نموده **طریق تشخیص اسباب خدر** آنست که اولا قوت و ضعف مریض از نبض و غیره دریافت نمایند اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشی یا قرب موت یافته شود سبب خدر ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تپ حار و غیره یا تناول چیزی از قسم سموم یا بارد یا گزیدن حیوانی زهردار یا حمام شدید الحرارة یا رسیدن سردی شدید یا قطع عصب یا ورم یا بستن عضو یا ضربه و سقطه یا خلع عضو یا نهادن عضو بریک هیئت و شکل تا زمان دراز بپرسند پس هرکدام از این اسباب که مریض اقرار کند سبب خدر همان باشد **و اگر** این اسباب یافته نشود بر علامات مخصوصه مواد نظر کنند مثلا اگر کسل و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود خدر بلغمی یا رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ رو و چشم و امتلای عروق و ثقل بدن و خواب مفرط و یا سرخی عضو مائل بسیاهی در آن گردد خدر دموی باشد و اگر علامات مختصه سودا یا صفرا یا ریح یافته شود سبب خدر همان ماده باشد **و اگر** عضو مخدر لاغر بود و تقدم استفراغات کثیره یا محللات مفرط القوی حادث شده باشد خدر یبسی بود

علاج خدر بلغمی و رطوبی

بطوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی به تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی عنب الثعلب پنج کاسنی با دیان پنج بادیان آب یک شش ماشه گاو زبان اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد عدد جوشانیده گلقند انداخته صاف کرده بنوشند بعد نضج مغز خیار شنبر ریوند چینی سنای مکی غاریقون سقمونیا افزوده بدستور مسهل بدهند و در صورت حرارت مزاج تا سه بار شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه و روغن بادیان پنج بادیان اضافه ایند بعد از حبوب مسهله مثل حب ایارج و قوقایا تنقیه میکنند و بعد تنقیه ادویه معجون مثل تریاق و مثرودیطوس و فلاسفه و دوالمسک حلو و مروارید اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس و سفوف معجون حکیم اکمل خان و شربت اسطوخودوس حلو یحیی خانی و نسخه معجون مفید خدر بلغمی سودا آمده استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بر دهن قسط و فرفیون مرخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین و رب فستانند و جوارش بلادر بدهند قرنفل مویزج بار یک سوده بسرکه کهنه و آب پودینه طلا کردن معمول ست و طلای عاقرقرحا با آب یا شراب یا روغن زیت نیز مفید است و ضماد خردل با سرکه مجرب حکیم شریف خانست و یا بلبل سوده در سیرکه مساوی آمیخته بقدر نیم گرم طلا نمایند و از آب سدر نیز بشویند و روغن حکیم میرزا اسلیمان که در روغن تالیف حکیم علوی خان و ضماد ایشان نیز مجرب است و اگر ابرا و دیدار دست حجامت مع شرط کرده سنبل مستکی تکار در آب لیمون سائیده بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هرگاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل از هر یک شعاع در سرکه سائیده طلا کنند و طلای روغن رتیال از مجربات والد مرحوم ست و ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای خفیف ملطف مثل غذای مفلوج نافع است و یا تخود آب دهند و اگر قوت ضعیف گردد لحم تیهو خوانند و آنچه در رعشه و فالج گفته شد همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال اطبا** سوید می نویسد که اکل لحم تازه دلدل که نوعی از خار پشت ست مرعات و کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان کرده روز آنرا حب المحلب خورانیده باشند و کذا کبوتر بچه که یازده روز آنرا حب المحلب خورانیده باشند و کذا نبات با تجربه سلوق بر روغن دوام خوردن گل او با بار یک سائیده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سرطان سه یا ده روز متصل در این مرض مجرب است انطاکی دیگر نقل کرده که شربت آن بندو یا قسط بماء العسل در حمام و یا فرفیون بزیت و یا ایرسا و یا برگ سوسن و گل او در روغن انیسا عاقرقرحا بسرکه و یا سورنجان با چند بیدستر و یا لحم قنفذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید و بماء العسل و روغن آن سا یا عنبر و یا بارزد که آن صمغه سابله است و یا لحم گورخر و یا اکل القلاسنیت و ستر عصاره آن و یا اکل

روغن سیر تنقیه بعد نضج و یا بطبیخ حاشا و یا بطبیخ تخم کرفس تنها و یا بایارج فیقرا و یارخسیل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا بعده حلتیت و یا حنطیانا رومی با عسل یا اسطوخودوس
دو درم و یا تربد و یا حاذیر بعسل و یا بالحم ماکیان کہ یازده روز حب بسته خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم بشراب کهنه تا بیست روز متواتر و یا زعفران
و با آب مرزنجوش یا آب برنوف و یا خولنجان و یا روغن قوم از پنج درم تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یک شب در سرکه تر کرده خوردن و یا درونج و یا
اصابع الصفر و یا حرمل یا کندر و یا بیخ فاشرا و شرب تمرهندی فرفیون و روغن قثاء الحمار سرشته و یا بدار چینی و یا عاقرقرحا و یا سکبینج و یا روغن آجر و یا روغن خردل یا روغن حب الغار
و یا قطران و یا روغن لسان و یا میعة الرمان یا سنبل الطیب و یا روغن بان و یا روغن بطم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز به قفا و فقار پشت تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا قیروطی بروغن سوسن
و میعه سائله و یا قیروطی بعاقرقرحا ساخته و یا روغن سیر بجیر و تخم حنظل در روغن زیت جوشانیده و یا روغن خردل در حمام و ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون یا خاکستر رگ
مخلوط بزیت و یا مویزج سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته و یا سکبینج و عاقرقرحا و خردل با خاک آمیخته و یا سکبینج بروغن قثاء الحمار سرشته و یا بطبیخ قثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا و آهک
آمیخته و یا جندبیدستر بروغن بان و یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن قثاء الحمار و یا بورق بروغن گاو و یا بابرد و یا موم و زیت کنند و یا روغن سیر نیم موم جندبیدستر و یا سلیخه و یا جند حلتیت
و یا قیروطی بروغن سوسن عاقرقرحا و جاذشیر و یا مشک بروغن بان ، فقرات پشت و گردن و یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار سرشته و یا حرمل و شیرم و معیع و بخور عنبر و تخم و شرب مشک و سعد و اسطوخودوس
سبز و نطول بطبیخ حاشا یا تخم کرفس و سعوط بروغن شونیز نیز نافع خدر است صاحب تکمله و غیره الحکما هندی یک سر انگشت نیم درم همیشه بخورند که لفالج نیز نافع است و گوید
که بر عضو خدر شنبلید توتیای سبز و توسا در در آب لیمون سائیده بمالند حسب حاجت تکرار عمل کنند و بیخ نیل کوفته بیست سر روز شمار ده درم بآب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی
و بادی پرهیز دارند اولی آنکه در این اثنا گاه گاهی تنقیه میکرده باشند و استعمال خاکستر هر تال که در آب دهی خورده گشته باشند تا چهل روز و گذار روغن اعوار از مجربات استاد مرحوم
و اگر سیماب بچپاک هر یک جزوی کهرل کنند پس مرچ سیاه چهار جزو خاکستر تخم دهتوره سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعده شیره برگ آک داخل کرده خوب کهرل نموده طلا
کرده باشد مجرب صاحب بقائی است مسیحی گوید که هرچه محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند و در استفراغات تقدیم حقنهای حاده نمایند پس اسهال بحب سیطرج و حب منتن کنند و گاه
بدن از ماده پاک گردد روغن بید انجیر یا روغن کلکلانج بمار الاصول بیاشامند بعده موضع را بروغن قثاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که در آن جندبیدستر و عاقرقرحا سوده
آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و بالجمله این علت منذر بفالج است لهذا در آن تهاون نباید کرد که مؤدی بفالج گردد و سدید گوید
در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج سازد و معاجین قوی التسخین و التلطیف نمایند مجوسی گوید که چون سبب حدوث خدر مثل سبب حدوث فالج است الا آنکه ماده در خدر اندک و سبب
ضعیف است لهذا در علاج خدر بادویه که در مقدار و قوت کمتر از ادویه محتاج الیه در فالج باشد احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد ماء الاصول خفیف چند روز تا ظهور نضج
بدهند بعده بحب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فائده نکند حب منتن دهند و بعد تنقیه نطول ادویه مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یاسمین و بان و مانند آن بمالند و گاه
موم در آب دیگر حل کرده و عاقرقرحا و مویزج باریک سوده هر دو بسرکه و آب برگ سداب سرشته بران ضماد کنند و از اغذیه مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قوت
الاسحار باشند مثل نخود آب ریت و زیره و سبت و لحوم ماکیان و دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در لعر خدر و حمایت بچیزی که در آن خورد شلتوک
تمسل نمایند که امراد مؤل باسترخا گردد و علاج مشکل شود طبری گوید که نظر بمزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد
علاج او باشیای قوی الحرارة که در رعشه ذکر کردیم مثل حب منتن جاورشن و حب قوقایا الحرارة و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم منتن مثل روغن قسط
و ناردین و فرفیون و سداب جبلی و غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد و قسمی از عرض یا سوء تدبیر یا اکثار اشیای مرطبه در خدر ری اولا
پس حاجت باشیای مفرط الحرارة علاج نکنند تا خدر زائل نشود و این اشیای حاره بسائر اعضا مزاج مضرت رساند و مؤدی به تشنج و فسادی گردد که تلافی او
ممکن نبود بلکه در معالجه آن حقنهای معتدل با دهان متوسط الحرارة مثل روغن خیری و روغن بید انجیر و یاسمن آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بروغن مجموعه که آن
روغن خیری و یاسمین بید انجیر و روغن بطم همه مجموع است بعد آنکه در آن چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را اسهال متوسط الحرارة مثل حب اصطمخیقون و حب
ایارج خورانند و غرغره بمویزج سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در هر مزاج که باشد متعسر گردد مریض را ماء الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از آن ایارج
جالینوس مقوی تریاق و غار یقون و سنوفه خورانند و مدت در شرب ماء الاصول بهر مرتبه مسهل هفت روز باشد و مالش عضو خدر بدست و یا خرقه گرم کرد

اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی نیکوست و در انواع معالجات خدر طول نمی کنیم هر آنچه معالجه او مثل معالجه رعشه و فالج قریب بهم دیگرست و نیز ضماد حسب صلاح هرگاه عام باشد بطی التفاوت بود و قاروره او سفید غلیظ و باید که غذای او اشیای سخنه مثل گنجشک و کبوتر بچه پر داز می زیت رکابی و نخود آب زیت و لحم حملان یکسال باشد و از مجربات جوارش کبریتی که معروف بجوارش عنبرست و تریاق اربعه استعمال کنند و اگر فتنه دائم تخاییدن مصطکی کنند و روغن آن دیدن و خدر نیز مزاج رطب باشد بفالج و لقوه بحسب عضو خدر بود و انطاکی گوید که بر خوردن نخم تخبیل و شبت لزوم نمایند و فلفل سیاه و زیت مطلقا استعمال کنند و آنچه در رعشه مذکور شد بعمل آرند و تریاق الذهب مجربست و کذا شرب زهره گاو و باهموزن آن روغن کنجد مجرب تحفه شرح اسباب نوشته که ادخال قرطم در حقنه نخع عصب چنانچه مذکور شد و رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکنبیج بخورند و چند روز برین مداومت نمایند خدر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از مجربات در ازاله خدر اینست مخدور ترتیب مکانی که اندران آب زیر یا بالای او حمام باشد سکونت اختیار کند و ابن زهر گفته که چون کبوتر را دانه کرسنه نیست روز بدهند و چون دانه دیگر بعد از آن گوشت او بخورند خدر را نفع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب خروس را دهند و رازی گفته خوردن خردل و ضماد آن نافع خدرست و ضماد دستها بسرکه مجرب مینست و همچنین گفته که مربای دار فلفل خدر را نفع میکند و انطاکی نوشته که چون فلفل سیاه سوده در زیت پخته بر موضع خدر رسد بسیار نافع بود و کذا الطبیخ مع شراب و نطولا نافعست و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهره گاو مساوی بر خدر مجرب و مثل آن بیان نوشته والیضا گفته که اگر لحم ملح خشک کرده را دل بخورند در ازاله خدر مجربست و در تحفه نوشته که شرب بول البقر برای دفع این مرض مجربست و کذا زیت الفاق نیست دو درم و مثل او عسل و ثلث او کندر و اگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند و از آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند و مجربست و رازی ذکر کرده که اگر عاقرقرحا و حب الغار و موبیزج و فرفیون در زنجبیل و شیح و بورق و خردل هر واحد اوقیه فلفل جندبیدستر هر واحد دو اوقیه همه را کوفته بروغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدور ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علوی خان این روغن را مجرب نوشته صفت آن تخم حرمل فاوانیا سورنجان جوزبوا قسط تلخ خردل برگ سداب ابرسا سنبل الطیب شونیز عاقرقرحا حب الغار کنگر خاشخم حنظل پوست تخم بوزیدان گل بکاوی هر یک ده مثقال همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته بپزند تا آب فانی گردد و روغن بماند پس موم سیاه و عنبر هر یک ده مثقال روغن بلسان شحم خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوزبویا هر یک پانزده مثقال آمیخته بگدازند پس فرفیون جندبیدستر هر یک سه مثقال مشک یک مثقال داخل کرده حل کنند بعده در روغن مطبوخ اول حل نمایند تا خوب مخلوط گردد ضماد علوی خان ملخص حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجربست موم زرد پیه خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارزد اشق جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک نیم دانگ حرمل خردل هر یک دو مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو درانتیج سلیخه سورنجان فلفل سیاه غبار آسیا هر واحد یک نیم مثقال ادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیخته ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و بیخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال کنند و این مشموم نافع خدرست شونیز عنبر مشک کوفته در صره کتان بسته ببویند و این سعوط نافع بنطافلن شونیز عنبر در آب ازان الف سوده استعمال نمایند

علاج خدر دموی و سوداوی و صفراوی

در دموی فصد کنند و خون وافر برآرند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال آورند و بر ذات مثل روغن گل با سرکه و کافور و صندل عضو طلا کنند و اشربه حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاوزبان عظیم النفعست و مزوره سماق و حصرم غذا سازند و اغذیه مولد خون ترک کنند و از انجاکه موجب انصباب خون در عضو بود و جهتی واحد تا زمانه دراز دراکثر تغیر هیئت کفایت کند و در خدر سوداوی تنقیه و تعدیل هر چه از علاج امراض ماخی سوداوی مذکور شد بعمل آرند و اگر سر موی که شاهتره جرایته مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هموزن گرفته بقدر یک نیم توله در پارچه بسته شب در آب تر کنند و صبح آن آب را بیزند و دویه مذکور سائیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل یک روز استعمال نمایند و درین اثنا غذا نان گندم خشک بی نمک بخورند در ازاله خدر از مجربات است و معجون نجیب اطریفل شاهتره که در قرابادین مسطور شد نیز مجربست و در خدر صفراوی علاج امراض دماغی عصبی صفراوی نمایند

علاج باقی انواع خدر

اگر ارتب و قرب غشی باشد بازالهٔ آن کوشند و تقویت قلب نمایند و آنچه قریب بموت افتد لا علاج است و آنچه از خوردن ادویهٔ سمیه و گزیدن کژدم و مار عارض شود تدبیر
در باب سموم خواهد آمد و تریاق فاروق در هر سم جامع النفع است و گویند که هیچ پادزهر بنفع قائم مقام او است و شخصی که از خوردن سم الفار خدر دست و پا عارض شده بود
بمداومت شرب شیر گاو و مرگ دم وا زان نجات یافت و آنچه از سوء مزاج بارد واقع شود روغنهای گرم بر عضو و مبدأ اعصاب او بمالند و آب نیم گرم بریزند و اضمده و طلاهای
حار استعمال کنند و عضو را آنچنان بمالند که سرخ شود و شستن عضو به بول گاو و خردل مجرب گفته اند و هرچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و در خدر ضغطی آنچه
و خراجی علاج ورم و خراج کنند بطوریکه در باب اورام خواهد آمد و آنچه از بستن عضو بسیار رباط بگشایند پس بآهستگی بمالند و تدبیر رض عصب و خلع و کسر در فصل آن مذکور گردد
بدان رجوع نمایند و آنچه از رسیدن نوک نشتر بعصب در فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جلوس بر یک هیئت تغیر هیئت کنند و عضو را با آهستگی مائل نمایند
و بمالند و در خدر عصبی علاج امراض عصبی یابس بعمل آرند و آنرا حلویجان که در رعشهٔ یبسی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدر از خوردن برف حذر کند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن حرکت عضلانی غیر ارادی حادث در موضعیست از بدن مانند پلک و قلب و معده و طحال و جز آن از اعضا که در آن عضلات و آنچه متصل آنهاست از اعضا و جلدی که ملتصق اوست
حرکت کند و اختلاج در عضو بسیار رخو باشد مانند دماغ و عضو بسیار صلب مثل استخوان هم نرسد بسبب عدم استقرار باد در اول و عدم نفوذ آن در ثانی و سبب اختلاج ریح غلیظ بخاری است که تحلیل
و از نیجهت دفعه حادث شود و برودت زائل گردد لیکن اگر سبب قوی بود و بعد زوال باز عود کند یا بی سکون زمانی طویل قرار گیرد و اکثر در ابدان زنان بارد و در زمستان و از خوردن اشیاء
سرد و غسل کردن بآب سرد حادث شود و از چیزهای گرم ساکن گردد و بیشتر ریح محدث اختلاج از مادهٔ بارد رطب حاصل شود و گاهی از مادهٔ حار رطب پیدا گردد و از مادهٔ یابس کمتر باشد و گاهی از عوارض
نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج میشوند پس باید که هرگاه چنان شخص بیند که اگر در اختلاج کوتاهی لمس او و سرعت حرکت معلوم شود از مادهٔ حار بود و الا از بارد و قاروره صاحب
این علت در اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارة و نبض او بطی متفاوت بود و علامت صحت او اعتدال قاروره و سرعت نبض است و اختلاج عام بدن منذر بسکته یا تشنج
یا کزاز بود و دوام اختلاج در عضلات شکم منذر بمالیخولیا و مرج و در زیر اضلاع منذر بلقوه باشد و در زیر شراسیف و پهلوها گاهی بر ورم حجاب سینه دلالت کند و ایضا دوام او منذر
بفالج است لاسیما اگر در انتهای دستها یا در اصول گوش باشد و اختلاج لب زیرین گاهی مقدمهٔ قی باشد و در ابتدای لقوه و صرع لازم بود

علاج اختلاج از مادهٔ بارد

بپارچهٔ درشت بمالند و دهن جوز طلا کنند و بکمادات سخن مثل نمک و سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و نانخواه و شبت و شونیز در صره بسته و یا آب بحر و یا آب بکار
مثانه یا شیشه پر کرده تکمید کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا بروغن ضعیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیرهٔ بادیان
شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیرهٔ سیاه عسل یا گلقند داخل کرده بیاشامند و اکثار عسل اکلا و شربا و کذا الطبیخ رازیانج نمایند و خوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویه
کاسر ریاح مداومت کنند و بدلک و تغمیز و ریاضت لزوم نمایند و اگر از این نیز زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن ایارج فیقرا مقوی شحم حنظل در جامیع
نالند و استفراغ بایارج روفس نیز نافع است و بعد از آن بمداومت تمریخ عضو با دویهٔ مسخنه کنند و جندبیدستر را بروغن زنبق تمریخ در دفع اختلاج خاصیتی است و عرق حکیم اکمل
و دیگر ضمادات محلله مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب مقل و معجون آن و تریاق اربعه با شربت بادرنجبویه و یا بادیان استعمال نمایند و هرگاه دماغ خرگوش بما العسل
بخورند اختلاج را نفع دهد و جالینوس بما فرموده که هرگاه اختلاج دوام کند بدن را بحمام محلل سازند و دلک بپارچهٔ خشن کنند و روغن قسط و زنبق که در آن جندبیدستر
حل کرده باشند بمالند و سرکهٔ کهنه که در آن پودینه و مرزنجوش پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن نیم گرم و نمک دلک اعضا کنند و ماء الاصول بروغن انجیر
بیاشامند بعده استعمال قدری لوغاذیا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاجش مثل علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و باید که درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخودآب و شوربای
گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بسیار و منفخات و مبردات و اغذیهٔ غلیظه و کثیفه مثل باقلا و کلم و امتلاء و تخمه و جماع
تعب و آشامیدن آب در شب و رسیدن هوای سرد ببدن و غسل بآب سرد اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا رطبه مسلوق و مطیب بزیت تا
پانزده روز خوردن و یا انجرهٔ مسلوق و مطیب بروغن بادام غذا ساختن مجرب منست و شرب طبیخ ایرسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زنبق بجای غذا

سیم درم بجلاب یا بسداب یا اسطوخودوس هر روز از یکدرم تا دو درم با ماء العسل یا مثل آن بخورند که منفعت عجیب دارد و یا طبیخ بهار و یا عصارهٔ غافث و یا بیخ بادیان بعسل سرشته و یا هلیله و کنار شرب و تمریخ روغن با پوست زردادریح و یا روغن ابرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن یا روغن بید و یا روغن گل بهار و یا روغن ملسان نیم درم و تمریخ روغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استحمام با آب های شور و ضماد میورق و غذا نخود و مرغ فربه مسلوق و طفیشل نسبتا و زیر باج و نان سکره و عسل مغز بادام مقشر سائیده و یا کبوتر بچه مسلوق و طبیخ معقوص بسکر و عسل دارچینی یا سنبل الطیب یا کباب مسلوق و مشوی و مصوص بدستور مسطور و یا قنابر زیرباج بطریق مذکور و یا عصافیر مطبوخ یا دراج مشوی نافعست و باید که هنگام طبخ این طیور بسر کردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت مزاج علیل و سائر قوانین نماید اگر علاج ممکن بود و معالجه همانا که در علاج استرخاء و فالج و نسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و حبوب که ذکر کردیم تنقیه نماید و این حب از قوی ترین حب ها است که در اختلاج میخورانند تخم حنظل شیطرج هندی حب الغار هر یک دو ثلث درم سکبینج یکدرم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم درم همه را سائیده در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن سه درم بخورانند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت در مدت بیست و پنج روز اگر مزاج متحمل باشد ازین حب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند سکبینج و جندبیدستر و حلتیت هر واحد یکدرم بعده پنج درم تخم کرفس و انیسون در شراب کهنه خوب جوش داده صاف کرده ادویه مذکوره را درین شراب تر کنند هرگاه بگداز دران ایارج فیقرا ایارج سترودلیطوس هر یک سه درم آمیخته بسرشند و بقدر فلفل حبها ساخته دو درم با آب نیمگرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ در آب تخم کرفس حل کرده اندک روغن یاسمین یا روغن ناردین بمقدار واجب در آن انداخته بر ناشتا حقنه کنند و در روز دوم آب نیمگرم که در آن بابونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندکی روغن قسط بر آن چکانیده حقنه نمایند و بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و در آن ادهان خفیفه استعمال نکنند در روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد بوران نیم درم زهرهٔ کلنگ و کبوتر بچه و پشک بروغن مصطکی یا روغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در آبزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچه پرواز بی و لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از مادهٔ حار

اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک عدل نمایند و اگر عناب و امرود هر یک بیست درم بر سیاوشان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر واحد پنج درم در دو رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند دراز الاختلاج حار از مجربات انطاکی است و همچنین کبابه چینی و کشنیز و نبات سفید مساوی کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فائدهٔ عجیب دارد و ایضا انچه که احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان و غیره نافع اید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود مینویسد که شخصی را این مرض عارض شد از تیرگی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدل دانستم که موییست و بر مریض اعراض مقدمهٔ سکته هیجان کرد اگرچه اطبای دیگر فصد جائز نمیداشتند لیکن من فصد قیفال گرفتم دران فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر صحت بر کثرت مهارت من دلیل گردید

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و تر است و جمیع انواع امراض مادی و سادج و ترکیبی و مشترک او را عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص میباشد و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد از ان معده و دیگر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضا امراض چشم بعضی متعدی اند مثل رمد و بعضی موروثی مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصه در بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد در ان و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضی خاص بملتحمه است مثل رمد و طرفه و ودقه و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و کمنة المده و بعضی خاص بعنبیه مثل زرقه و بعضی خاص بجدقه مثل اتساع و ضیق و نزول الماء و بعضی خاص بروح مثل خیالات و کوری و ضعف بصر و بعضی خاص برطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوب بطبقه ملتحمه و عارض بدان و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و پلک را عارض شود مثل انتفاخ

و جسا و حکه و ترته و بعضی بدان طبقهٔ قرنیه افتد مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا و لحمه و عروق را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و بیاکت قرنیه بر سر افتد
مثل لحم زائد و دبیله و بعضی ازان عام بجمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال و اما امراض منسوبه بطبقهٔ قرنیه عارض آن بغیر آن بعضی آنست که آنرا و بطبقه ملتحمه را
عارض شود مثل شق و بعضی بدان و بیاکت ملتحمه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب است باسمای آن مثل قروح و بثور و یا بغیر اسمای آن مثل سبله
آنست که بغیر آن منسوب نباشد و اگرچه اجفان غیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفور رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمد و بعضی باطنی مثل سبل
مثل احوال و سدهٔ باصره و زیادتی غلظ و رقت او و مانند آن و بعضی باطنی عسر التعرف اند مثل آفاتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی بتخمین ضعیف شناخته میشوند
همچون آفاتی که در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج و مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت ارواح و قوت حس او و تشریح
بس مهم و تشخیص آنکه مرض اصلی است یا شرکی و در طبقات است یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه جرأت بعلاج و کنند طریق تشخیص امراض چشم
کنند یعنی از کمیت او در خفت و ثقل او از ملمس او و حرکت او و عروق او و در رنگ او و مقدار او در عظم و صغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه ازان سائل شود و حال
او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض سازج است یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چرک بر می آید یا سبکی
سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض سازج باشد درین صورت بینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت او خفیف و سریع و رگهای او غلیظ و فراخ و قصور ادراک شی بعید و انتفاع
از سردی و تضرر از گرمی باشد مرض حار سازج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق خفی و انتفاع از گرمی و تضرر از سردی باشد مرض بارد سازج بود و اگر ملمس صلب
و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد مرض یابس سازج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حس او ادراک شی بعید
نسبت بقریب و چرک بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب سازج بود و اگر مریض در جواب اول گرانی چشم و خروج چرک بیان کند مرض مادی باشد
پس اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد و عروق و ضربان صدغین و باهم چسپیدن پلک بود مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی مائل
بزردی و اشک قلیل گرم حاد و نخس و التهاب و قلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و التصاق
پلک و چرک بسیار و تهبج و اشک بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل با تیرگی رنگ و قلت التصاق پلک و دیگر آثار مرض یابس سازج بود مرض سوداوی باشد بعده
بصورت تحقق قسمی از اقسام مذکوره ببینند اگر با مرض چشم بعض از لوازم آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر وغیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت
بواسطه حجب داخل قحف باشد ابتدای وجع و الم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر با وی کثرت عطسه و دغدغه
و خارش چشم و حکه و بینی بود بر ماده حار و اگر آنچه سیلان یابد غلیظ بارد بود بر ماده بارد دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج سازج کمتر افتد و اگر مشارکت
با حجاب خارج قحف باشد و آن ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان عروق خارج سر ظاهر گردد و سرخی و انتفاخ قریب پلک بیشتر
باشد و با سرخی چشم دردی و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلاء معده یافته شود و با دموع و کرب معده
بود و حال آفت معده در اشتها و هضم از بیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معده باشد و اگر غلبه ماده در جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد
مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد رنگ آن و ترهل نماید بمشارکت اعضای هضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال او در ام در فصول
علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجب است رقم می آید و بعد ازان علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوص کسی که چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجب است که از جمیع مضرات بصر احتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر دو جدا جدا
مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوف است بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن عصبیست و اگرچه در آن عروق
و شرایین بیشتر از استحقاق مقدار او و لهذا مزاج خاص آن حار رطب اکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در آن و وجود شرایین ما تحت آن بر اکثر فعل خاص او بکثرت حرکت تمام شود
و حرکت مجفف محلل است اعانت کند در اصل خلقت برطوبت مزاج و حار بر آن ساخته شده که حاجت او بحرکت بیشتر است و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت ذاتی او

حرارت ملمس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل بسیاهی بود گرد در بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و ملمس او بارد و عروق او تنگ و رنگ در اکثر ازرق باشد
در رطوبت او نرمی ملمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر شحم باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد ملمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر غائر و کوچک بود
و بدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان بالنهایت صحت گردانیده شود زیرا که امزجه و ترکیب در مردم مختلف اند چنانچه قبول کنند و احسان ایشان تصحیح
که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم در جمیع انسان شبیه یکدیگر باشد بهر آنکه قوتها و مزاجها مختلف اند بسبب آن پس ممکن است که چشم هر کس بالائق آن کس باشد و چشم
در صحت خود یا صحت نا منفاضل باشد و در ان احتیاج تغیر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور موذی چشم در ان کفایت باشد یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بود و آن
یا بسبب سوء مزاج و ضعف جبلی آن باشد و یا بسبب آنکه صیانت آن بود اما تدبیر صحت در اشخاص ذی المزاج و منیه احتیاج در ان بسه امر باشد یکی ازالۀ اسباب غالبه علی حالی بآن صحت
و این تعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل از مزاج حار با اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که اراده تعدیل آن کنند
یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی که این حاصل شود باید که در ان بادویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه اندک اندک
بغیر سمی تدریج نمایند و هر گاه انحراف در تاثیر ادویه دریابند از آن قصر نمایند و راحت دهند و بضعیف تر عود کنند این همه مع تعهد تنقیه باشد و اگر مزاجی که اراده تعدیل آن کنند
مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن معالک مختلف بود و تخفیف در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کشد دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر آسان
و اما در ترطیب و تجفیف خطر متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد و اما تقویت قوای عین احتیاج در ان بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب تا این چنان کنند که از آن خون معتدل القوام
متین و روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود و مستعمل شود بنحوی که سزاوار است نه کم چندانکه از فرط جوع خون تیز و کم گردد و نه بسیار که آن فاسد گردد
و بعد تناول آن حرکت سخت و مباشرت جماع نکنند و ایضا خواب کنند مگر بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن از هضم اجتناب کنند و تکثیر آنچه نماید و اما در شراب اقرب باشد ایضا تاثیر کند
و تفتح کوچک خورد و بهتر شراب ریحانی رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد تا قصد سکر استعمال کنند بلکه ابتدای تنوع مثل تخیری که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل نعنا
نگیرند و نگفتند و جوارش ترنج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکحال و قطورات اما تصرفات مثل اکثار رویت اشیای سبز و آسمان صحرای صاف و تعدیل آن با شستن
و مزاولت تدقیق گاه گاهی چون کند اما نظر در آب و اشیای جمیله و اما اکحال و قطورات فصل در بیان ادخال ادویه تقدمت که در ان تجفیف قلیل و تحلیل قبض لطیف و تنقیه باشد مثل سرمه
و توتیای مربی و امثال شیرین که از آن برود سازند و آن معروف است که از آن اکتحال ذیق می نماید و امثال آن که رطوبت دقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول و در آن
احتیاج به تنقیه بدن و سر و معده بود و دریانست الطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است و این مثل مشی آهسته بود و اگر آن بکون سر و نواحی آن باشد
افضل بود و مثل ریاضتی که انسان در ان پای خود را بقوت و بحلت حرکت دهد و بعد از آن از منع تصعد ابخره چاره نباشد و اکثر این تصعد از معده بود و آنچه در ان نفع کند
بعد طعام تناول قسب زیتون خام کم نمک است و همچنین کشنیز خشک شکر و تبوب میکوست که از عروق و لاابدست تا اجتناب فواکه و بقول مثل کدو و خیار و ثوم و بصل و تمثال آن و
و احتراز از امتلا و تخمه فساد هضم و تهیج تلیین طبیعت ضروریست زیرا که قبض طبع شدید الضرر چشم است لهذا اسهال اگر سفر دیگر کرده چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر
معتی که سبب حدوث سوء مزاج مانند انساد فیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امر این استعداد بسبب علل حادث در عضو مشارک چشم بود و ما ولی اعضا بدین مرست اکثر این تقویت باشد
که امتلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسه امر یکی تقویت آن عضو و این چنان باشد که از آن استفراغ مواد زائد کرده شود یا بالانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد و یا
مع استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود دوم تقویت چشم تا مواد منفعل آن عضو قبول نکند سوم سد کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت
میان چشم و دماغ از طریق حجب اصلی باشد و بند کردن این دشوار بود و فصل اشیا در ان نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که بهر آنچه طبیخ آن در التهاب یا سکون نفع کند
اختلاف او در حرارت و برودت آن بقوام آورده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق بحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت وصول
ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه طلیه اشده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و در ان قبض و تقویت یا با برودت و یا با حرارت باشد بحسب مواد و آب سرد طلا نهند
و همچنین آب عوسج و آب بارتنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام از ینها که باشد مفرد یا با اقاقیا و زعفران گاهی تضمید جبهه مثل
این آبها یا بسفرجل کوفته یا بسیب کوفته میکنند و گاهی در ان فوفل و اندک زعفران اضافه می نمایند و پوست جوز و ضماد دیگر برای مواد حار است که بکار برند و اقاقیا

و توتیا هر واحد ربع درم و پوست چوب شقاقل یا بزر قطونا یک درم آب آس سرشته بر پاره پالیده استعمال کنند دیگر غبار آسیا و حجر و اقاقیا کنند هر واحد یک جزو
مرمکی جزو افیون ربع جزو بسفیدی بیضه سرشته استعمال نماید ضماد جدید برای مواد بارده کبریت بورق هر واحد نیم درم کنند ریک و آنگاه آب تیون سرشته استعمال کنند
دیگر کبریت زرد دو چند آن بورق و کنند و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت با آب مرزنجوش سرشته و بعمل رسانند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و مانند آن
میکنند و گاهی استفراغ از سه طریق با ماده و امالۀ او بسوی غیر جهت چشم می نمایند و این مثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم ست و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مثل
برق و سیف درخشنده و آفتاب سیما در حالت کسوف و برف و دوام نظر بطرف یک چیز و قرات خطوط دقیق با افراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط اکباب و کثرت گریه
و حزن شدید و هم و غضب و رعاف و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلا و طعام شب و خفتن بر پشت [illegible]
و خصوصا بر آسمان و تمامی اغذیه و اشربه غلیظه دیر گوار و جمیع مسهرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکد جمیع مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای
حریفه مثل گندنا و حرمل و خردل و شونیز و [illegible] و دیگر ادویه مفرده مضر چشم و آن یا مخدرات ست مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا آنکه کیفیت
غالب داشته باشد مثل سرکه و یا آنکه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل سیر و زرنیخ و بلادر و دوایی مرطب نیز مضر چشم ست در جمیع احوال مگر آنکه مزاج چشم
یابس ست در اصل خلقت و کذا اغذیه المالحه و اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید مجمد قوت و شدید التسخین مثل آنچه که موذی فم معده یا صعود
دماغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادروج و شعیر و حرمل و لحم بقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون و سپندان موافق ست و کثرت استفراغات مثل فصد
و خصوصا حجامت و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخار از آن بسیار خیزد و جمع قابضات
مانند علیها و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و متولدات چون کدو و از اشیای مالحه و حریفه و غیره مثل شراب کهنه غلیظ و کثرت خواب و بیداری طولانی و استحمام و سرطر
و قی کردن اگر چه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و با آهستگی استعمال کند

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن [illegible] شیرین و گشادن چشم در آب است جواهر سرد و با آب سرد شستن و آب گرم و خوردن غذاهای لطیف بقدر معتدل که
باعث تولد خون صالح باشد و اکثار تناول شلجم و استعمال او و [illegible] مصطکی با اعتدال و کذلک آنچه در ان جلا و تحلیل باشد و کحلهای قوی اصر مثل سرمه سنگ بصری بآب مرزنجوش
و آب بادیان تازه و آب غوره و دوام اکتحال آب بادیان یا سرمه با آب بادیان سوده عجیب و عظیم النفع ست [illegible] و اکتحال [illegible] سرب و شب و زعفران و مشک چشم را قوت دهد
و صحت او را نگاه دارد و منع از قبول نزول کند [illegible] نماید و اکتحال [illegible] میل طلا در ماهی دو نوبت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم ست و ریختن آب نیم گرم بر سر و تدهین سر
بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل روشنائی و کحل الجواهر بسیر مقوی بصر ست بقول طبری و رازی و اطبای هند اکتحال [illegible] هر هفته یکبار حافظ صحت چشم و تحلیل
فضلی نماید و اکتحال [illegible] مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و سلوخ [illegible] و تقطیر آب باران که در ان هفت روز بادیان تر کرده باشند
در چشم هر واحد حافظ صحت بصر و مقوی آنست و همچنین اکتحال [illegible] هر شب بمروارید و مرجان و اقلیمیا [illegible] زعفران و حضض و شکر و ابریشم محرق و مامیران و [illegible]
و ایضا توتیا و مشک و کهربا و عنبر دیگر و نظر بسوی زمرد و سنگ [illegible] و هر چیز سبز و نشستن میل طلا هر وقت در چشم و گویند که [illegible] نافع ست و خوردن [illegible]
و معاجین مناسبه و [illegible] و تمریخات معتدله و تنقیه دماغ و تقویت آن و منع ابخره نافع چشم ست و گویند که خوردن [illegible] قلقل سیاه و زعفران و بادیان [illegible]
[illegible] جمیع مغزیات [illegible] اصل السوس [illegible] بمداومت [illegible] حافظ صحت چشم [illegible]

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماریهای چشم بسیار ست و بعض اطبا تا بیست هزار مرض شمار کرده لیکن جمله منحصر در چهار جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون [illegible]

مثل حجامت و آورام ست پس علاج این هر چهار بمقابل هر یک باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و درین تدبیر اورام نیز داخل ست و اصلاح هیئت و اعمال و الحاق تفرق اتصال که در امراض
اورام و هر واحد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون داجب در علاج امراض چشم صرف عنایت ست باصلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد منصب بجانب چشم از دماغ و یا از دیگر اعضا
بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول اغذیه صالح مولد خلط محمود و اجتناب از طعام بد و بدگوار و تقویت چشم باشیاء مناسبه و اطلیه و تبدیل مزاج حادث آن هرگاه
هر بیماری چشم که صداع باشد ابتدا بعلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بدانکه سوء مزاج چشم یا حاصل باشد یا متوقع و علاج ثانی تقدم بالحفظ
بسبب سبب او ست مثل استفراغ عند غلبه مواد و تلطیف عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول او تمام شده باشد و استقرار یافته بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان نباشد
بلکه در اوائل حصول باشد در علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما التقدم بالحفظ بنابر آنکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود ست هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی یا مادی ساذج
او و به مداومت تنها ولد د موضعیه کفایت باشد و ادویه مبدله و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جرجانی مسطور گردد و مسهل ضد مزاج غریب استعمال نمایند در اقصد
و اشتر نیز حسب سبب همین عایت مرعی دارند اما در مادی ازاله ماده لابد ست یا از همه بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن بفرستد بعده کا
استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج بتعدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفصد بود و آن بحجامت بود و گاهی باسهال و گاهی بقی و گاهی بادرار
و تعریق باین هر دو مادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد و در آن از ده امر حذر کنند یکی هیجان مواد حاره هرگاه غالب باشد بسبب نقصان طوبت حیات
دوم جامد شدن مواد بارد بنقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد ست رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف حارج کند
مواد را از موضع قریب از چشم فلهذا احیانا الآن بسوی خلاف جهت چشم نفع میکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض
و فصد باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل باعتدال و فصد سر برای اخراج خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم بغشاوه و دمعه و رمد مزمن و صداع و شقیقه نفع
میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل راس و امتلای چشم نافع و گویند رگهائیکه برای امراض چشم میکشایند اولا قیفال ست پس عرق جاحی پس رگ عرق
پس سر در ثقل و موضع انفع بود و عروق پس سر در جذب مفید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفال کنند و اگر اتفاقا
حمل الدواء و اگر این نیز یافته نشود اکحل و اگران نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمه الله عند ان امراض امراض اخراج خون
از رگ پیشانی و رگ ماقین سود مند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنه چشم بتنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت ساقین جذب
مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم انفع دیده و حجامت نقره جذب ماده بسوی موخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع ست ولیکن چون عدا بجا استلای بدن
نباشد که باوی خوف قصد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بتبرید ابود و گاهی باحتقان و این در وقت دون مواد نافع ست اما ارت مواد از دماغ و تسهیل آن بسوی
چشم کمتر کند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض مادی چشم نافع ست و موافق ترین مسهلات مستعمله در امراض چشم هلیله است زیرا که آن با وجود استفراغ او تقویت معده
و منع قصد مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر بمواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که در آن لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن
اسهال بنفشه بتلیین و ازلاق ست و اسهال هلیله بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل هلیله مقدم بود منع یا بطلان ازلاق گردد درین صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره نباشد
تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل اند لابد ست از تقویت و تحریک بمثل سقمونیا و اندکی از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود بکتیرا و ربالسوس
باشد اما که مواد چشم بلکه دماغ اگرچه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود ترید موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد و اگر خوف حرارت
در مزاج باشد بقل از رق نیکوست و اگر مواد مائل بغلظ باشد معدلک ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج حید بود و گاهی نوبت بایارج
لوغاذیا و اصطوقاقیا رسد و این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انار بی پیه او افشرده با هلیله و شکر نیکوست و گاهی ترید محموده افزوده میشود و تهیین این
نقوع آلو بخارا و عناب و آلو بالو و تمرهندی هر واحد بیست دانه سنا و گل سرخ هلیله زرد و خطمی هر واحد سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند به ده درم فلوس خیارشنبر و ده درم
روغن بادام شیرین و گاهی استعمال مطبوخ هم واقع افتد و گاهی حرص شمش و پستان کنند و گاهی ریوند نیم درم و سقمونیا ربع درم افزایند و گاهی ماده بسوء ادویت بود پس در مطبوخ
سه درم افتیمون بسته در سرخ زیاده کنند و تقویت بصعتر در هر ار مثل نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی هلیله دو کسنده ایضا گل سرخ

و ساقہا و ساقہا محروق باید و جبین و سر ہنگام شدت یابد و اطلیہ مثل شربت آلو یا شربت بنفشہ یا شربت نیلوفر استعمال کنند گاہی بحب ایارج بلیلہ و مسہل و حقنہا احتیاج افتد
صفت فتیلہ شکر مقوم یا ملک نمک و بورق و قوی تر ازین آنست کہ سنا و گل بنفشہ ہر واحد ربع درم سقمونیا انگشت صغیر باید حنظلہ خفیفہ ماء الشعیر شصت درم آب گشنیز
دہ درم فلوس خیار شنبر دہ درم روغن گنجد شکر سرخ ہر واحد یازدہ درم **واما ماش** اگرچہ نفع میکند بسبب تنقیہ مواد لیکن شدید المضرت ست بسبب تہیج و تحریک آن **و اما**
ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان نیفتد مگر وقتی باشد کہ مائیت در چشم مع امتلاء آن در بدن غالب باشد **و استفراغ دماغ** بعد تنقیہ عام بمسہلات مثل حب ایارج و حب بلیلہ
و ارسال علق بر صدغین در مواد حارہ و حب ایارج و شبیارات و اطریفلات باسلیق مواد باردہ و مرکب بود و بادویہ کہ استفراغ آن از مخارج کنند مثل ادویہ مستعملہ
چون سعوطات و نطولات **و استفراغ چشم** یا بر سبیل صرف مادہ از انست و یا بر سبیل تحلیب مادہ ازان پس صرف مادہ اولا از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت
امتلای مادہ در ہمہ بدن اول بحسب خلط غالب تنقیہ عام کنند و پس ازان تنقیہ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیہ عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل مادہ از چشم و امالہ و اخراج
او از راہ بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما تحلیب ازان بادویہ مدمعہ یعنی اشک آور و محللات بود و گفتہ اند کہ جذب مادہ باستعمال نطولات و مدمعات و فصد
رگ گوشہ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیہ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون مادہ از منقیات چشم ست و اصل بزرگ ست در علاج امراض مادی چشم اصلی باشد خواہ
شرکی و ایضا میگویند کہ در امراض مادی ہرگاہ احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و مادہ در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بہترین عضوی کہ مادی را اول کنند
منخرین اند باستعمال نطولات و نشوقات و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب از اشیای بدگوار و بخار انگیز نیز از اقسام مستفرغات مادہ چشم شمردہ اند و گاہ
مادہ از عضو دیگر آید تدبیر تنقیہ عضو یکہ ازان مادہ بچشم می آید از واجبات ست **و بدانکہ** اگر مادہ چشم رطوبت غلیظ یا ریحی باشد بعد تنقیہ عام بمسہلات مناسبہ
تنقیہ دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان مالیقی را از بالا فرو کشند و چشم را بآب حلبہ و شیر تازہ بشویند و بعد تنقیہ مادہ ادویہ موافقہ در چشم کشند و حمام نمایند
و اگر مادہ رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد اول فصد و مسہل دہند و پس ازان مادہ را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجہی قبل از تنقیہ جائز نیست اما
اذا منتشر و ادرار خاصہ اگر دوای محلل باشد مگر دوای سہل عند الضرورت و در مادہ ریحی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر مادہ دموی باشد فصد کفایت کند و باشد کہ احتیاج
گشادن فصد بسبب کثرت خلط خون پی رگہای چشم ازان امتلای عروق ہرحال جو د باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید ست
و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سود مند و استعمال شیاف احمر لین و ضمادات محلل چون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفتہ اند و فیہ
کہ تعقید تدبیر صائب سود دہد معلوم کنند کہ در چشم سوء مزاج ردی یا مادہ جبیسہ کثیفہ در طبقات مستکن ہست کہ غذای چشم فاسد میکند و یا آنکہ دماغ ضعیف ست و مواد را
نزلہ بسوی چشم متوجہ میشود و ازینجاست کہ گفتہ اند گاہ باشد کہ بدون آنکہ ورم در چشم ظاہر باشد بواسطہ دوام نزول مادہ بچشم منفعت علاج ظاہر نشود پس اگر مادہ
از حجاب خارج قحف دماغ آید درین صورت کشادن رگہای سر و بریدن شرائین صدغ و داغ دادن داغ بران مناسب ست و حجامت نقرہ و ارسال علق بر جبہہ نیز قریب النفع
اوست و تضمید باضمدہ مقویہ ادعیہ رجبہ مفید و از جملہ ادعیہ پوست خربزہ ست برای مادہ حارہ و فلفل پس از برای مادہ باردہ و اگر مادہ از داخل قحف آید درین حالت
تنقیہ دماغ بعطوس و اسہال و دیگر تدابیر منقیہ دماغ باید کرد و ہرچہ در سبل گفتہ شود مفید بود **و ایلاقی** وغیرہ می نویسند کہ اسباب امراض مادی چشم ہفت گونہ است
یکی ضعف مزاج چشم حتی کہ مادہ نازلہ را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معدہ و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را کہ بسوی آن
از احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی کہ دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ردیہ در بدن چہارم ضعف قوت غاذیہ چشم و ہضم
اسکان ہضم غذای وارد بران و بسبب آن اجتماع مواد زائد دران پنجم وسعت منافذی کہ ازان اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ششم ضیق منافذی کہ
ازان فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم ہفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب ہموارہ نزول فضلہ غیر منہضم بسوی آن پس بر طبیب واجب ست
کہ تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد **شیخ** میفرماید کہ از ادویہ چشم بعضی مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب
و آب کاہو و گلاب و آب گلسرخ و لعاب اسپغول و سفیدہ بیضہ مرغ ست و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و مامیران مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمہ
و اقلیمیا و بعضی ازان مقبضات اند مثل شیاف ماسیثا و صبر و فیلزہرج و گلسرخ و زعفران و بعضے ملینات مثل شیر و مغز بادام سودہ و سفیدہ تخم مرغ و لعابات حلبہ

و خطمی چون فراخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران و بنفشه و خصوصاً بان دوان ترکرده و بعضی محللات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل عصاره لعاب خشخاش و ادوية جرجانی گوید که جملهٔ ادویهٔ چشم هشت جنس است یکی ادویهٔ قابض و این دو نوع است نوعی آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصارهٔ او و عصارهٔ لحیة التیس و ماميثا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم رطوبت و سیلان آب کمتر آید و نوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد و آن اقلیمیا و آب غوره و عصارهٔ سماق و عصارهٔ مورد و حماض و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست و قوی تر و قوت بسر تیز تر باشد و خواهند آب بستن از چشم باز ایستد **دوم** ادویهٔ منضج و محلل چون آب حلبه و خضض هندی و بیرزد و انزروت و اکلیل الملک و جندبیدستر و کندر و زعفران و مرکی اما قوت تحلیل از همه زیاده است و زعفران با قبضی که در وی است منضج و ملین است و کندر همچنین منضج و مسخن است و این ادویه در علاج اورام و غدد و قروح چشم و برای تحلیل سلوات غلیظ و ریم پس قرحه بکار آید **سوم** ادویهٔ مخدره چون لفاح و افیون و خشخاش و این بالضرورت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند **چهارم** ادویهٔ مسهده و منافذ گشاده و دمعی و این دو نوع بود نوعی خشک ارضی و آن اقلیمیا و سفیداب و توتیای مغسول از زیر سوخته و گل سامو من نشاسته است و این ادویه زائد را اکثر کند و دمعه را سود دهد خصوصاً اگر و چشم قرحه و بثره باشد لیکن ابتدا استفراغ بکار برند و اگر در قرحهٔ قرنیه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جایز باشد و نوع دوم نرم و لزج تر و حاجت این چنین ادویه برای چهار غرض است اولاً آنکه سوزش نیست و ثانیاً آنکه هنگام امتیاج بطول بقای دوا در چشم و منع سیلان آن ادویهٔ لزج چون کتیرا و صمغ و نشاسته با دیگر ادویه بیامیزند و ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از حاقات ادویهٔ حجری ارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم با وی آمیزند و رابعاً آنکه برای رفع خشونت و لذع متولد از مادهٔ حاره حاد ادویهٔ نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند **پنجم** ادویهٔ گشاینده منافذ و آن دو نوع است یکی چون فج و دار چینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ منضج و محلل پس طبقهٔ قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه بسبب تفتیح منفذ با قوت ادویهٔ مذکوره بخوبی رسد و دیگر ادویهٔ سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نزول الماء را باز دارد **ششم** ادویهٔ زداینده و این نیز دو نوع است اول زداینده چرک قرحه چون اقلیمیا و کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی زداینده سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته **هفتم** ادویهٔ متعفن که محرق و خشن است چون زرنیخ و زنگار و این طرد صلب و جرب مزمن و خشک پیشه را ببرد باید **گیلانی** گوید که در ادویهٔ چشم رعایت چند امور نمایند **اول** اختیار جوهر دوا زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و فوت حس او ادویهٔ مخالف الطبیعت مثل سم حائز نیست و نه آنچه دران کیفیت غالب باشد مثل حریف و بسیار تر و اشیای لداعه و آنچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید التبرید اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید و **ثانی** اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع مرض بود و پس معالجه بار بار بکار کنند و بالجمله علاج تمام میشود بضد و **ثالث** اختیار مقدار دوا پس هر دوائیکه آن انفع در غرض باشد تکثیر مقدار آن اولی از دوائی که نیست چنین و همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیفتر باشد تکثیر آن اسلم است از دوای بسیار قوی در امراض حجب تکثیر کحل اولی باز انست که در امراض متعلقه بسبب غلظ جرم حجب مثل شرفناد **رابع** اختیار کیفیت دوا در درجه او در حرارت و برودت او و غیر آن و این نوع و آنچه قبل اوست موقوف است بر معرفت طبیعت چشم و مقدار مرض او و بر جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سحنه **اما** طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج و خلقت و وضع و قوت اوست اما مزاج چشم بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کردند از ان مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد و پس اختیار کنند از ادویه آنچه بمقدار او و قوت او وافی برد کردن بسوی مزاج طبیعی باشد و **اما** خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقلهٔ فضیه است که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست دوم فضائی که در داخل چشم است سوم فضای که در داخل مقی است زیرا که او را اینجا منفذ طبیعی است فلهذا او دفع فضول او سهل باشد بدان سبب کفایت کنند دران ادویهٔ قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و **اما** وضع چشم مشتمل بر موضع و مشارکت است اما موضع چشم ظاهر است که آن از معده و جگر بسیار بعید است فلهذا اثر ادویه بادی از ینجا نرسد مگر بعد غایت ضعف قوت آن پس بجز دوای شدید القوت دران تاثیر معتد به نکند فلهذا اعمده در معالجات چشم ادویهٔ وضعیه است که بسهولت بسوی چشم میرسند پس واجب است که قوت دوا بمقدار مرض باشد که از مقدار مرض چشم زیاده نبود و **اما** مشارکت چشم با اعضای دیگر پس مع آنکه چشم شدید المشارکت بدماغ است و چرا نباشد که آن مثل جزو اوست طریق نفوذ مواد از دماغ بسوی آن فراخ است و آن عصب مجوف است فلهذا واجب است که ادویهٔ مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویت و قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تمدد

و کمیت کحل معدنیات بسبب آن ضعیف است پس تعقول آن مو نیق ونه کند یا قوت چشم پس اسباب تو ما یون چشم بسیار است و از برای او بسیار بر مدی
است میکند برای کودی چیز قوی و متحللیا باشند معین سبب چشم در او در کوفی تحلیل است از روح کنند و اما سفید از مرض بسیار ترشح تابع بود و کو
باشد مشیر سید کسانی که شعبه امانه با شیانی که گرد آید دیم بمیزان ضرورت **و خامس** اختیار وقت موافق برای استعمال وآن وقت گاهی سبب
نصرت مال بود و پس اول موسم استعمال او و معلا قوت و تقویه الروح و شدید البرد گرما دارد و مستقر ضرار بیع و خراف است
و گرما و سیج استفراغ خون و تحلیف استفراغ او و مسهل با یه گاهی مستقر سبب مرض باشد بس علاج لوازم استعمال او و بر او عد را باید بود و مسهل و آخر کسته
و سیان این دو بیان هر دو اخلوط سازند او او هر دو وقوی تر نماید بعده حملات را قوت دهند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضا مو کید او تحلیل آن
با ستفراغ آن کسب وادامل سنجات استعمال کنند بعد بعض آن مستفرغات **و سادس** اختیار جهت استعمال او پس میباید که او را در چشم مطلوب باشند اگر
دوا بیاض میان پلک مقاصد تو قف شوند آنرا الم رساند و او نطفه و بیاض مانند آن باید که بمرات بود و ایضا هر گاه احتیاج بنفوذ دوا بسوی طرف
چشم باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال او و بدو طبیعت مسکن و جمع هر دو بلکه روسی چیدا با مارست و چنین نیست او و بعلاوه
کمال احب است فرق تا هم و آن تجاست گشتاند و او بنیز اصل الاتصال و بیم استعمال باید کرد و اگر حاجت گردانند صبر کنند تا آنکه چشم را اذیت ترتیبا وقت
استراحت باید پس بعمل آنکه **بعضی** گویند که بهتر اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سحری از روز است قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض کمال برود ما
باشند شب یا صبح استعمال کنند و اگر بهر و وار باشند در نصف النهار استعمال کنند و اگر کحل حاد باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال معدنیات خواب کنند الا بعد آنکه
و در نزول الماء و بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض سبل و مین نشسته و در امراض پلک سر نگون داشته کحل استعمال نمایند و بعد استعمال و رات بر پلک نشسته و اگر مرد
و امراض حفن باشد جهد نماید که وصول کحل با جفان باشد فقط تا سقید اکتون آن الم رسد و اگر قلع آثاره جالای بیاض و مانند آن مطلوب بود و میل را بسوی تهدید
در موضع مرض احکاک نمایند و در تقطیر چشم را با بهام و سبابه دست چپ کشاده از دست راست قطور را بیچه میل بریزند و جهد هر میل از نقره باشد و مالی سحر و
ولطوبات آن مانند الا بسیار نه اگر اراده تلطیف ماده باشد یا از آبنوس بعمل آرند اگر ابراء لطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند باید که بعد استعمال میل
شوینند و جوهر سحله آنکه از اجسام مناسب کحل باشد که مدان مند بس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس مانند آن بود و شکل او مستدیر مائل بطول باشد و اجیانا
که بسهولت کشاده شود و سنگ برای سایین شیافات و غیره و قرص سرست و ساخته آبنوس باشد هر چند گران بسایند آرا شو بند و **بعضی** اعمال محتاج بستن
و خمادی که نافع بود خصوصاً بعد قدح و قطع سل و در اطفال برای حفظ اضمده و غیره و در آخر مرض و برای حرارت چشم از مواد و برای حفظ عین در حرکت برای تسا و تب
و تسکین آن چنانچه بود در سرسام چشم و صدغ و نفع نماید و در حفوط ذخیره است **و بدانند** که اراده که بدان معالجه چشم کنند و احتیاج بدان بعمل الیه باشد **بعضی**
از آن معدنی **و بعضی** حجری **و بعضی** صدفی **و بعضی** نباتی **و بعضی** حیوانی است و ایضا موافق بود و اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذر و شیاف و مانند آن لابد
کمالی ترکیبات ضار باشند و واجب است که متلف بود و طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس جمیع معدنیات و احجار و اصداف را اجتب
که در تسحیق اجزای آن بسایند مبالغه نمایند بسبب خشونت و ذی تحلل شوند و از حرکت پلک و این تسحیق گاهی بحد است بیشتر کثرت سحق و عمل از غرفه میتق تا که سام
مع نرمیت و تصول آن است چنانچه در توتیا و شادنج و نرشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق اتمام نمیرسد جهت که میفشیده
یا عدم قابلیت سحق آنها و بهتر طریق احراق آن است که در کوزه جدید کرده گل حکمت گرفته در میان تنور یا قرص مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته و با جودت سحق گردد
چنانچه باقلیمیا و زاجات و سوا و سنده و حجر ارمنی و ملزوم صدف و مانند آن عمل میکنند **و بعضی** ادویه بعد حرق سحق بغسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب و ابر الجیاسه
زنجی که مضر چشم است و رفع حرارت کیفیت آن ازو میکنند و ایضا مانند نحاس محرق که دوا را کیفیت ضار نه جمیع بیست و بسیار ادویه است که سحق او ماستنا لود آب
اولی است انمع چه او بسود مثل ابر او اکثر معدنیات **و بعضی** از آن محتاج این نمیشوند مثل نشاسته و صبر و ما سحق بموضع بغسل طلوت بسبب اختلاط قوت آنها با جزای محی
مرتب منعف آنها میگردد **و بعضی** ادویه است که در بابی تیز اجرای آنها خیسانیدن او در آب یا ادهی مناسب کفایت میکنند مثل کثیر او صمغ عربی آنکه

بجنبانند پس از خرقه صفیق صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکند بلکه با وجود خیسانیدن باز محتاج بسائیدن باشند چنانچه در اشق و سکبینج و مقل
می آید ادویه چشم را بآب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده سائیدن قوت دوا زیاده میکند و ادهان
مشک قوت ادویه را بقعر چشم و ملطفات میرساند و ادویه جدا جدا سائیده بازوزن مطابق نسخه نموده آمیخته مجموع در صلایه باهستگی بسایند و اگر دو آفتاب
مخلوط نمایند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که در ان تغریه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها بجنس بچسپد و باید که آن مغریات نافع امراض باشند که
برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی ست در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و ملطفات آب مانند آن یا و
موقات که در ان ادویه چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن بسازند فصل ربیع ست بسبب اعتدال هوا دران پس ادویه متشنج نخواهد شد چنانچه در سردی سرما
و تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرما لیکن اوائل ربیع شیافات اولی ست تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود و حالا می باید که
تجفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جائز ست و دوائیکه در آبهای مذکوره بپرورند در اول ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال
و شیافات در ظرف علحده دارند تا هر واحد از انها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور
کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازاله آفت که در ترکیب اجزای چشم
و آن یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شده یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد **علاج تفرق اتصال چشم** بادویه قلیل التجفیف غیر لاذع چون
سرمه و زعفران و توتیا و سفیداب و شادنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم ست مضر عین ست دوائیکه اندکی مخالف اوست مثل
ادویه مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر ست لهذا در اکثر دوای یابس رطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کمتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضو که
قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و انچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم ست در اکثر علاج چشم مرعی دارند بالجمله علاج قسم اول و علاج لوازم المخصوص علحده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

اوجاع عین

بانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدوده لذاعه و ناخسه و ضربانیه و حاده و ضاغطه و خشنه و مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او
و ملاقات پلک بمواضع موجعه آن و جنبش کردن آن از هر طرف و چون دردهای چشم شدید باشد پس امراض موجعه آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او
تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن طول کند فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد و پس مستعد امراض شود و بالجمله اوجاع چشم را هر ده سبب ست **طریق تشخیص**
اسباب اوجاع چشم را ملاحظه نمایند اگر در ان آثار اقسام رمد یا سبل یا جسامت ملتحمه یا بثور یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد
و هر واحد از ان در فصل علحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود در ین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد ست یا ضربانی و مسلی ست
یا ناخس یا ثقیل یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کنند درد مذکور مثل
شقیقه سر گاهی لازم باشد گاهی نه از صداع حدقه و شقیقه عین باشد **و اگر** درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود **و اگر** درد ناخس شدید که تا صدغین میرسد
و عروق در سر خصوصا صاعد حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و در رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود از سرطان قرینه باشد **و اگر** در چشم خلش
گوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و درد و سختی چشم کشادن نتواند از رسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سببش خشکی رگهای
مجاری غذای او بود هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک همی آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم براید
و ذائقه دهن بی مزه گردد **و اگر** درد ثقیل گوید چشم گران باشد و اشک ار دو هر چیز غیر مستقیم نماید و پلک باهم نپیوندد و در نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه عنبیه باشد
و اگر وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس در چشم بر حرکت و بر اشک بود از ضغط جلیدیه باشد **و اگر** وجع شدید در قعر چشم باشد با آن انتشار
نور و جمیع اجزای عین مسلک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد **و اگر** در عمق چشم درد گوید در ین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از
فساد طبقه مشیمیه باشد **و اگر** با درد ضاغط در عمق چشم جحوظ عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم دموی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم و صمغ غیر عین باشد

واگر صفراوی بود با احتراق و التهاب و حرارت شدید باشد و اگر بلغمی بود با الم و ثقل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف و غیر آن باشد و اگر از مواد
دردی و عمق چشم چنان نماید که چشم را بیرون کشیده میشود و از ورم سوداوی با پوست صلبیه باشد و اگر التوای چشم بجانبی و الم تمددی بجهتی مائل گردد یا از التوای عضله صلبیه باشد
واگر مع تمددی گوید و چنان میدارد که چشمها بسوی سبل خواهند برآمد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد و از استرخای پرده صلبیه باشد علاج درد چشم دردناک میل
میل ازرند ماکراد و یه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده ادک ادک ما صابیکاسه بر مریض چشم که مادر دمعه بود و اول تسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بجهت تسکین
مع عمارت نیست باید که در او جماع و لب او در هر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا و حکایات ملایم و آواز آب و تجرو آسیا و غیر لطیف مع قلت روشنی و مسکن و ترک حرکات عنیفه
و اما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود و آنچه از تنقیه نیست باشد اول فصد سر و نمایند بعده در صد غین زلو چسپانند و بعد نقع ماده مسهل و حب ایارج دهند
و هر چه در تنقیه مسطور شد عمل آرند پس برای تسکین درد و حرارت و دفع ماده آب عنب الثعلب و سفیده بیضه مرغ و شیر دختران بتیسته کرده و مادی شیاف امیتا و عفص سوده
آمیخته بچسپانند و سر را گرد چند قطره روغن گل آمیخته بحنا مانند تا که مثل مرهم شود هر ساعت در چشم تقطیر سازند و الا رق در صدغین بچسپانند و اگر دانه نشود تریاق مسوغ
تطلع نمایند و در علاج مهلت نباید دارند تا کوری ایجاد و آنچه از سرطان باشد علاج مید بر در لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و ماء الجبن بتحمیس
افتیمون و سعوف سوداو حب الجوریا ماء الفواکه و خیار شنبر دائم تلیین طبع نمایند و ماء الشعیر و شربت بنفشه و سکنجبین و شربت خشخاش و جلاب و شربت نیلوفر دهند
و اغذیه جید الکیموس حطیه که در آن حرارت نباشد و لحوم خفیفه طیور مثل دراج و جوجه مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند یا حریره جو بحل السوس مقشر
کوفته و گاوزبان و گل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه سیلو فر تازه مقشر هفت عدد و یک بجته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت عشبه یا
شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند و آشامیدن ماء الجبن یا یکی از شربت مذکور یا شیر خر یا شیر بز یا شیر گاو نیز نافع است و بقول حکیم
مصلحات سودا استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماء الجبن گاهی با سفوف مسهل و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیله کابلی و هندی
و بسفایج و نمک هندی و غاریقون مرتب سازند و سفوف مسهل اینست مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ و گاوزبان و اصل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ
و کشنیز خشک ساییده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب است و شیاف ابیض با سفیده بیضه آمیخته و یا شیاف ماميثا
در شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیده بیضه با اکلیل الملک و ادکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج و آب عنب الثعلب
ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خباری و عنب الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و هر شب قیروطی از روغن سفید و روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه
در این ملینات مغریه و مخدرات باشد بعمل آرند و ادویه و اغذیه حاره اصلا استعمال نسازند و نطول نمایند با آبیکه در آن بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و گل نیلوفر
جوشانیده باشند و طلا نمودن زرده بیضه مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید است و شادنج و نشاسته مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم
مخدرات کنند بعده در چشم شادنج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نظیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود به شود و الا وقوف آن کفایت است و اگر آب کشنیز
و آب عنب الثعلب و آب گل سرخ و سه اگلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بید مشک یکتوله ضماد کنند بسیار مفید است و گویند که هرگاه
درد ساکن گردد توتیای مغسول شادنج مغسول نشاسته هر واحد یکدرم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند و شیافات لینه
مسکنه بوجع استعمال کنند و لعابات مرخیه و مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع است و از اغذیه مولده سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو اجتناب نمایند و آنچه از سده
غذا ریحیه باشد و سبب سده بود بجست او دوا اسهال و تسخیر سده کوشند مثلا در ماده بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث بشربت دینار بدهند و
ماده حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب مویز منقی شاهتره همراه سکنجبین دهند و شربت بزوری و قرص بود و امثال آن استعمال کنند و در ماده حار
مادر بود و بعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت با اضافه سفیده بیضه دائم بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند
و روغن بنفشه یا کدو در بینی بچکانند و ایضا برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر و سعوط از مسکه گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فربه‌ها
و تناول اغذیه مفیده اجات و سمه که دو خیار مع لحوم بره و لحم ماکیان فربه و زرده بیضه نیم برشت بعمل آرند و از هر چه مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند

دلبری گوید که علاج عدم نمای زجاجیا نیست که در غذا بر مرطبات اقتصار نمایند و ماء الشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدن از ترطیب و بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر
ظاهر شود که آن از سده است فلو موجبلی و بزر جزر بری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم
تمر هندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بیست عدد جوشانیده صاف نمود بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته و سه درم تا پنج درم روغن بادام
بالایش ریخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل و بلد احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم جهد نمایند وقت
علاج که مزاج مریض بحدت متغیر نشود و باعتدال رد کنند اگر از آن خارج شود و چون این مطبوخ نوشیده بر دوشیدن شیر دختران از پستان در چشم مواظبت نمایند
و این عمل و بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی جوشانیده بسایند و با سفیده بیضه و روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور بچشم و از شم آن اجتناب نمایند هرگاه مرض از
رطوبت باشد و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در انجا صداع باشد برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض
از عدم غذا و قلت او باشد و سببش یبوست بود و بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام و مانند آن همگی عنایت بترطیب مصروف دارند و در تعجیل [illegible]
و نوشیدن چیزی یا از مجففات نیست و علاجش دوشیدن شیر زنان خراز پستان بر سر و تسعیط بروغن بنفشه است و لحوم بزغاله و حملان صغار بخورانند و شراب
قلیل الحرارت یا ماء الشعیر بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نطولات با دویه مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر قوت
بنفشه تر باشد بنفشه تازه را در گلاب تر کرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تعدیل جوا نگاه دارند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد
و بجلیدیه رسد و از انچه اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود این است که زوال غور حادث در عین اولاً فاولاً معلوم گردد و هرگاه چشم در هیئت طبیعت
خود عود کند و صداع و حدت زائل شود مریض صحت یابد و انچه از زوال عنبیه باشد اگر غلبه خون در یابند فصد کنند و مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه مدمعات
در چشم کشند و موافق خانه چشم از سرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در رفاده نهج گیرند که سوراخ مذکور بر چشم بهند و از حرکت و نظر بسوی [illegible]
و سرنگون کردن منع کنند و انچه از ضغطه جلیدیه باشد علاجش مثل علاج اورام چشم است چنانچه در [illegible] گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل در [illegible] و تقطیر شیاف ابیض
و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط باشیای موافقه بعد استفراغ نافع است و انچه از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج نپذیرد مگر بهر تسکین الم در ابتدا فصد
و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زرده بیضه مرغ و روغن گل استعمال کنند و انچه از فساد مشیمیه باشد فصد سر رو و حجامت نقره یا کاهل کنند
و بملینات تلیین طبیع نمایند و از برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آب بر آورده بجوشانند پس خضض قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند
و بلبلع کما آنرا بهار خرما گویند بلعاب اسپغول و اندکی سرکه و روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف دینارج بعده برود کافوری اکتحال نمایند و انچه
از ورم صلبیه باشد در دموی فصد سر رو کنند و بعد تلیین طبیع ادویه خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جو نیم کوفته جوشانیده صاف نموده روغن کنجد
شکر سرخ آمیخته حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیرخشت ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع مادو از انصباب و تنقیه دماغ
از فضول کحل رمادی صبح و شام در چشم کشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی با آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سبز مطبوخ مصفی حل کرده در چشم
چکانند و بر ببندند و شربت عناب بماء الشعیر مدام نوشیدن و با آب طلع و مانند آن سعوط کردن نافع است و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور
باضافه هلیله زرد و خمیره بنفشه یا گلکسرخ و بنفشه و آلو و سنا و تمر هندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا دهند بعده جو مقشر
ده دانه هر یکی ده عدد خشخاش [illegible] نیم کوفته و قدری انزروت آب شیرین آن مقدار که بالای دوا باشد در قدر مضاعف بجوشانند که بقوام ماء الشعیر رسد [illegible]
در روز و شب چند قطره در چند بار نیم گرم در چشم چکانند و رفاده مبلول سرد ثقیل بر چشم بدون بستن بنهند و ساعتی بر پشت بخوابند پس شحم انار و اطراف کاسنی
مساوی کوفته بر قطونا برابر سرد و آمیخته در گلاب و روغن گل خوب [illegible] وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملایمت بر بندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام مبرد
مرطب خورند و مدام بروغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج
و تنقیه بمسهل اعم حب ایارج روغن مصطگی یکجزو مشک [illegible] و قدری آب [illegible] مطبوخ آمیخته حل کرده در بینی چکانند و اندک اندک هر روز افزایند پس [illegible] بریان

وزعفران سوده در خرقه بست ببندند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که تعطیس درینجا انفع اشیاست و مشک در دوا و یه محلله داخل کرده اکتحال نمایند
و دواء اسد ابجر سکبینج در و غلسرخ و مورد در شراب پخته یا بر دی سفیده و روغن گل و زعفران ضماد کنند **و انچه** از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد در صورت ورم
مطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا استفراغات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاوزبان تغذیه بدن کنند و بعد
ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطبه اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در عین چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عنب الثعلب
و آب حی العالم در عین چکانیدن بغایت مفید ست و چشم بسته دارند بماء الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار رطب بردارد و غذا سازند پس اگر مرض زائل نشود شیر
زرین یعنی حوالیه و سکبینج حب شیاف ابیض آمیزند و در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بربندند و هر گاه در خشونت پذیرد
بنخود کرکر و دبات گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و بر ابادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن انکباب نمایند **و انچه** از التواء صلبیه باشد ایضا
در ترطیب مزاج کوشند و اکثر ... و تمرینات و طلاءات و سعوطات و قطورات و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته با آب عنب الثعلب و الراعی قدام بنداد آب حار
تسقیه داده ببندند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در بیمار ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب بر پشت منع کنند
و اگر در جای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند **و انچه** از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده
غرغره منقیه از مویزج و عاقرقرحا و مری و مانند آن استعمال کنند و مصطکی و کندر و اتیلیج و دوج تنها یا با سویر مرکب ساخته بخایند و سعد اسود بر زبان بمالند و در اشیاف آهن
حاد با آب مطبوخ زرد آلو حل کرده در چشم چکانند و اغذیه لا تشفه مثل قلایا و مطنجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر زد نمایند
و اگر مرض زائل نشود حقنه منقی اسعار رطوبات غلیظه بعمل آرند و ریاضت معتدل امر کنند و هر گاه علت مشکل گردد با وی صداع عارض شود در بین صورت معالجه چشم
ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد ست

اقسام رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه ست و اورام دیگر را آنکه رگویند و نزد متاخرین رمد در چشم یا ملتحمه را گویند یا ورم باشد یا بی ورم و ماده ورم حار باشد یا بارد چنانچه
از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم ست یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه ست پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا وردیج گویند و یونانی کیموسیس نامند
و این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم ست از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شود و آنرا تکدر و تخثر نامند و یونانی طاراکسیس
گویند بمعنی اضطراب و این قسم را اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن یا سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا بر احداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه رمد حادث میشد و لیکن
اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آنرا مساعدت کند می تواند که زود برمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون برمد انتقال یافت یونانی
او کیما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و روفس در کتاب العین گفته که رمد سه صنف ست اول تکدر یکه عارض چشم گردد از غبار یا دخان
دوم ورم حار ملتحمه ست سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد بقسم بدین طور نموده
یکی آنکه در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هر گاه سببهای خارجی
مذکوره دوام و کثرت پذیرد تا تاثیر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فزونی از جمیع بدن بدماغ صعود کند
و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود خصوصا اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد سوم صعب تر
از هر دو نوع ست و سبب او کثرت و رداءت اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی بیک چندان ورم کند که
پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع ست یا از خون خالص اندر رگیست یا از خون طبعی یا خون سوداوی یا خون مری
و این نوع کثیر الوجود ست بالجمله ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب باشد و خلط مورم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ رسیل نزل آید
از طریق حجاب خارج سر یا از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم اید و خصوصا وقتی که سوء مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد اضافی کرده

وبعضی گویند که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود و آن چنان است که آن را سوء مزاجی مفسد باشد که اجزاء غذا که بسوی آن آید فاسد گرداند و یا در آن متولد نمیشود بلکه بسوی او منتقل میگردد
از غیر او و آن خواه کل بدن باشد و چنانکه در بدن سوء مزاج معده سواد بسوی چشم بود و چنانکه بدن را حرارت شدید بهم رسد از تعب یا غضب یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم
و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط این اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بجهت امتلای کثیر از سواد
در بدن مثل احتباس استفراغ آنچه استفراغ آن ضروریست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خروج حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از انقضای مدت و اخذ چونه
عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد مثل معده یا غیر قریب بود مثل رحم و ماده که انتقال نماید
بسوی چشم از دماغ گاه در شرائین می باشد پس محیح او حادتر بود و گاه در اورده و گاه در اعصاب و گاه در سمحاق و گاه در ام غلیظ و گاه در ام رقیق و گاه در جوهر دماغ
و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بسبیل تبخیر بود و گاه بطریق اورده و شرائین صاعده از معده بسوی سر و از آن بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم لیکن
رحم چون از دماغ بسیار بعید است ماده بچشم از رحم آنگاه منتقل شود که امتلاء کثیر و سوء مزاج معده مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و از ینجهت اکثر این بعد احتباس
طمث یا نفاس و خصوصاً اگر رحم معه ذلک مؤوف بود و چنانچه بعد وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می نماید ادنی آفتی برای انتقال ماده مثل
فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای همه ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و در جمله انتقال لابد
که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه ماده مندفعه قبول نمیکند و از خود دفع می نماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو اصلی برسد و هضم آن
ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این اکثر عارض شود و چون چشم را با اعضای رأس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هرگاه در سر مواد بسیار
مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصاً چون متعفن شود و آن سبب سیلان مواد را یا بار خای آن چنانچه تدهین سر نمایند یا انسداد مسام
ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع
بسیار و یا امری که افشار مواد را بسوی چشم باشد مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امری که صبح او نماید از تحلیل مثل برد مکثف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه
حادث میگردد چون بعد مدتها حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بریخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ
و برف بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره در آن عضو ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهم رسد و از آن اشک بسیار سیلان نماید و گاهی رمد
بحسب ورود نوبهٔ انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر یا بسبب ورود تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد گاه غیر منتظم و گاه میباشد
با نظام بحسب حال ادوار تزید ماده یا تزید شر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یک روز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد خواه متولد در چشم و آن ماده صفراست
و رمد دوری را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم است اکثر رمد با ادوار صفراوی بود و نوبه بیجان آن غب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز
واقع شود و آن هفت دوره باشد ولیکن رمد حاده صفراوی که در آن وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که درد شدیدتر باشد بحران قریبتر بود و گاه
نوبه در هر روز میباشد پس اگر معه ذلک شدید الحرارة و اللذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی است که صفرا بکمال حدت و لذع باشد و یا ماده باشد که نوبه هر یک از آن
هر روز غب بود و پیش پس یکدیگر و با آن سائر علامات اورام صفراوی بوده بحران او قریبتر باشد و اگر با آن ورم سردی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده
آنست و این طویل المدة میباشد و گاه نوبه آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر از آن نیز
و سبب اشتداد وجع در رمد یا خلط لذاع اکال طبقات و یا خلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند
و وجع ممدد دال بر کثرت ماده و ورم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می یابند و رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان
اشک لذع او حادتر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و بقراط گوید که چرک رطب سلیم است لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء است الا اینکه از آن خوف
قروح چشم باشد و اگر رمص اخضر و اشک بسیار گرم اید چشم جراحت کند و اگر زمانه سیلان چرک و اشک و ورم طول کند شعر منقلب بود یا قرح پیدا شود و رمص نضج
یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه نضج بود و بادی چشم در اول مانند کی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و رمص صغیر الحب بر خیر دلالت کنتر کند و قطعه کبار

یعنی تر و مسند بود و مدت التصاق با جفن و [illegible] شروع صبح است چنانکه قول جالینوس [illegible] بسیار رقیق [illegible]
[illegible] تحت [illegible] ابتدای صبح [illegible] یا بعد سبب اجفان که آن زمان قریب کمال نضج است [illegible]
[illegible] شود زمان کمال نضج [illegible] ... با آن بعض [illegible] اکثر صاحب خود [illegible] بعض مخزون نیست [illegible]
[illegible] چشم [illegible] بسبب [illegible] نضج بود و دلالت بر طول زمان می نماید [illegible]
طبیعی زائل گردد [illegible] بسبب کیفیت [illegible] بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد [illegible]
[illegible] قیاس کنند [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ثابت گردد [illegible] یکسانی [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] عارض شود خصوصا در بستان [illegible] بسرعت زائل گردد [illegible]
[illegible] عظیم بود [illegible] سرخی شدید [illegible] اگر سرخی شدید [illegible]
[illegible] اگر سرخی [illegible] بسیار بود [illegible] طریق تشخیص انواع و اسباب [illegible] دریافت نمایند اگر [illegible] سرخی
قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک [illegible] گرمی آفتاب یا صداع [illegible] یا سردی [illegible]
[illegible] چشم [illegible] کثرت مطالعه کتب یا سهر [illegible] اسباب خارجی پیدا شده باشد تکمد بود و اگر [illegible]
[illegible] شدید [illegible] سفیدی چشم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] سیلان [illegible] باشد [illegible] تشخیص [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سرخی چشم و کثرت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] عرق [illegible] ثقل [illegible]
[illegible] خواب [illegible] تقدم [illegible] اغذیه مولد دم [illegible] معلوم شود [illegible] باشد و اگر
سرخی با قلت [illegible] التصاق اجفان [illegible] اشتعال [illegible]
[illegible] شباب و تقدم [illegible] اغذیه [illegible] شراب صرف [illegible] ماده صفراوی [illegible]
و اگر [illegible] حرارت قلیل [illegible] التصاق بسیار [illegible] علامات بلغم [illegible] سردی [illegible]
[illegible] خواب و کثرت آب [illegible] سفیدی [illegible] فصل [illegible]
و تقدم اغذیه بلغمیه و کثرت سکون [illegible] ماده بلغمی بود و اگر با کدورت [illegible] ثقل [illegible] سرخی اجفان و قلت التصاق [illegible]
و با صداع [illegible] علامات سوداوی [illegible] ضعف حرارت [illegible] سوداویت [illegible]
و سیاه [illegible] در خواب [illegible] در زمان خریف [illegible] تقدم تعب [illegible]
[illegible] سوداوی باشد و اگر [illegible] التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح [illegible] باشد [illegible]
با معده یا دیگر اعضا بود [illegible] ابتدای [illegible] چشم [illegible] تشخیص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر [illegible] سبب [illegible] اشد [illegible] چشم استعمال کنند [illegible]
[illegible]

و تیم خرما یا سفیدی بیضه مرغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم بچکانند و شیافات مبیض رمد که فوری در چشم کشند آنجی که گذشته و بعد
عقب التعلب برای مرکب سشن و حال یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع است و همچنین علامتش سکون رمد و ترک تنقیه و تحلیل آن و جاوس سعادت یا کرکت دیده
شفای او ست و شیخ میفرماید که اگر بسبب معین نکرد استلای خون یا ماده دیگر باشد فصد و اسهال بخیر و استفراغ آن کنند گاه می کسی حرکت مواد و تقطیر شیر زنان
و سفیدی بیضه و غیره کافی گردد و در نکته که از ضربه افتد چون کبوتر گرم گرم یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم بچکانند بساست که تکمید آن بسفنج یا صوف
در روغن گل یا طبیخ عدس ترکرده یا تقطیر شیر زن یا شیر دار پستان گرم گرم کفایت کنند و الاشیاف ابیض و طبیخ لبه سوده در چشم بچکانند و تکمید با رهوای
حام نافع بود و بشرطیکه بعد سه روز رسیده باشد و بدن سر ممتلی نباشد و آب چکیدن از بن و اکحیل الملک چو شانیده باشند و آب حلبه در چشم بچکانند و ایضا تکمید طبیخ
ابوند و شراب عتیق بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل و شراب زیاده باشد نافع تر شناخته اند و از آفتاب یا از سردی یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب آفتاب بسیار کثیر الرای
مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر بخار ناشتا بود و آنچه بسبب ضربه خفیف باشد اول ضربه سک کنند پس علاج نکند نماید و گاهی بعد حک سبب نکند خود بخود
زائل میشود و اگر ضربه عظیم باشد و استعمال حک نکنند پس تلیین و تنقیه و دماغ بر فق استعمال نمایند تا که مستحل مبتر حک گردد و بدانند که تکدر اگر بسبب اشیای گرم
اشتیای امد از او و یا قصد نشود تبرید مسکن نمایند و اگر بسبب تعب بود و هدوعت لازم گیرند و اگر بسبب غبار یا دخان باشد هوای صافی نقل کنند و اگر بسبب
سوء احتراقی باشد تبرید پاس تعدیل مزاج او نمایند نحویکه مذکور شد و اگر بسبب تپ یوم باشد تبرید جلیه بدنی تعدیل او کنند و دوا الزعفران برای تکدر و از حلیفین
کشیز تیبی دو سه بستگیرند و زعفران و عرق خوله هماره ما میشا سندلی سرخ گلسرخ هر یک تخم حزو افیون نیم حزو کوفته بیخته شیاف سازند هر یک بوزن یک کشتال و در
مایه خشک کرده عند الحاجت یکعدد آن را بآب گلاب یا آب گشنیز تازه سائیده بر پلک ابرو ضماد کنند و اگر در هر دو چشم باشد و شیاف بکار برند و چون بعد از تکدر رمد
ظاهر گردد علیل را در خانه کم روشن نشانند و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند و دوا الزعفران مذکور ضماد نمایند و اگر بسبب چشم سپید آب بر سر آن را بشویند لیکن
بهنه کحال نمایند اگر این تدبیر کفایت ننمود تبرید و افصد و اسهال نمایند و شیر در چشم بچکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ طبیخ اکلیل الملک سه رشته ضماد نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر محرین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک تشم گردد و بعد یکی گرسنگی افراط کند
و افتیار غذای مولد خون محمود باشد و اجتناب از مضرات لرم رمد چشم جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید بجوش سرکه و سماق و حصرم و مالح و حریف مثل کراث
و ثوم و بصل و مولد خلط غلیظ کند و باید که رسته کثرت عدس و بیش طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خمر و کدر غلیظ و سرگون و امتلای معده و اشیای
دقیقه و کثرت کلام و صیاح و قی و جز آن که جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد و ندمدا مضر بود و گویند که خرما و انجیر و شفتالو و مویز و عسل و انگور و تیر
و هر بود و باد نجان و جوز بالخاصیت مولد رمد است از آن احتراز کنند و تناول فواکه ترسوای بادرنگ و ماند آن جایز نیست و نیشکر بسیار تر و امد و شربات را در معده دیر فاسد
مضر بود و تناول نان و نوخه و گوشت و حلوا و خواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم صاحب رمد را ممنوع است و اسفناج و جو مخته سفید و جالینوس
نیز تحفیف در غذا و اقتصار بر ماء الشعیر نوشته و معده خالی باشد و ممتلی و آب بسیار نباید نوشید و لباس او سفید نباشد **و ایضاً** در رمد و سائر امراض مادی چشم
اعلای وساده مرتفع باشد و بستی او واجب بود و گریبان کشاده و اندر و باز شده بین روغن بر سر و تقطیر او در گوش چشم صاحب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود و گشادن
ست نشانند کرده و موی سر سفید نگذارند که موی سر بلند گردد و مگر کسی که سادی باشد که شش موی بلند در سر که او لا مع است و نقل از صاحب علاج امراض نافع رمد است و سر گیتی و مضرت
وسیا اگر قصیر باشد و واجب است که نظر صاحب رمد بر بیاض و شعاع آفتاب و چراغ و آتش و چیزهای براق واقع نشود بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود
و نیز ماهی او با پنبه سیاه یا سبز بود و خرقه بند دبیر سفید گشته اند و مسکن او معتدل مائل بظلمت باشد و بوی خوش در آن نباشد **و ایضاً** صاحب رمد بروز خواب نکند
تا شب غالب آید و حتی المقدور تدبیر خواب آوردن کنند تشم ریاحین و تمامه لفاح و افیون و غیره که آن علاج جید است و هر چند که باستعمال بعضی از مخدرات مثل
خوانیدن شیخ برخشخاش و تمر کاهو و یا باستعمال تحاز افیون بسته و نشوق مطبوخ آن در روغن بنفشه مناسب خواب برشت نمایند و جانب چشم علیل نحو ابستد به طرف الحواله

واگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و اداءت تلیین طبیعت و اماله و منع ابخره و علاج تشنج تعداد
و فصد سعوط نمایند که واقع جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برآرند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار رسانست که فی الحال آن صحت
می شود و لین طبیعت درین مرض بیرام لابدی ست لهذا اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابد ست و جهت تلیین این مطبوخ کرده انواع رمد از مجربات انطاکی
ست بر هیله کابلی گلقند سی درم شکر سرخ چهار درم سلی دمیاند تمر هندی هفت هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم هلیله اسود و چندان آب
بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر کفایت مانع اشتد نماید بست درم تمر هندی کوفته
شب در گلاب و چندان ترکرده صبح صاف نموده سی درم عقید مسک دران حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این عجب علاج ست
خصوصا هنگام غلبهٔ رطوبت با اصلاح ادویه و صبح خوشبو و آنچه مخرج ارواح باشد و کحل اثمد ست که در علاج رمد حار بدو ذیل ذکر داده نافع و رمد حار چشم سطو گرد
و در سائر اقسام رمد مجرب اوست و آکمام بر بنا گلسرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع ست و اداءت نظر بسوی سرخ که در جوش باشد دافع رمد مجرب ست و نقوع
هلیلجات و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تعیین آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف آن بفصد و یا حقنه و حجامت تدبیر کنند
وگاهی فصد قیفال کفایت نکند و بقطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی ست که ماده از شرائین خارج بچشم آید
و حجامت نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشهٔ چشم و رگ پیشانی نمایند تا آنکه حجامت نقره بعد فصد نافع النفع ست
و ارسال علق قائم مقام حجامت نیز سریع النفع شده و گفته و **جالنیوس** گفته که در رمد دائم که ابتدای ورم باشد سزاوار است فصد قیفال لیکن اگر تنقیه از رماب آن
فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند و **بقراط** نوشته که جمیع اورام سریع التحلیل می برد فصد و آشامیدن دوای مسهل و **فیلغریس** نیز گفته سزاوار است که ابتدا
نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال و **سرابیون** گوید که چون چشم عضویست کثیر الحس و سریع القبول هر مرض واجب است که در ابتدای علت آن ادویه وضعیه را
استعمال نمایند لهذا ابتدا الفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و روز دوم یکبار اگر
مانعی نباشد که مناسب ست برای جذب ماده از صفحهٔ چشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیله کابلی و زرد آلو و تمر هندی و مویز منقی و شاهتره و عناب و کشنیز
ما آب شیر و با ادرک تربد بگیر ته بعد دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب باران یا آب کاسنی تا
یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر و مصطکی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیهٔ تمام بدن و سر حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویه موضعیه گردند
و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین نیز نفع تمام ست **بالجمله** چون تنقیهٔ کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیدهٔ رقیق بیضهٔ مرغ دائم روز و شب
و یا شیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ و برگ تورث
کلم یا برگ نورسته سدر یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و زعفران سپید و خشخاش سفید و اصل السوس و بنفشه و گلسرخ و روغن گل و کدو و گلاب مانند آن
سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره با گلاب یا آب سرد یا آب کاسنی و یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده را دو
و در انتها ادویه محلله نافع ست و ضماد آرد جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید ست و اکتحال بذرور ملکا یا ذرور ابیض در ابتدا و در انتها با اضافهٔ
مامیثا و زعفران و ادکی مرسافی نافع و **در طب ملوکی** ست بر رمدیکه با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آرد و دیگر صداع حار را نافع ست با تلیین
طبیعت و آنچه با رمد بسیار و قلت حمرت باشد نافع ست از حب هلیله با تربد و سرشتی آنچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر مثل آب بارد و سویق جو و گندم
با شکر خورانیدن و کشنیز خشک با شکر و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه فضل علاج رمدست خصوصا اگر تسکین درد نماید
که این علامت نفای ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید آب نیم گرم با سفنج یا صوف است چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دوبار فائده بسیار حاصل می شود
وگاهی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بحسب قوت و ضعف بدن و اگر آب تکمید مطبوخ اکلیل الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست
زیرا که جذب مواد بیشتر از تحلیل کنند از ینجاست که گفته اند حمام قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد ست کسی که مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکمید منع ست لهذا

قبل از تنقیه استعمال رادع بر ممنوع ست بلکه بعد استفراغ طبیخ حلبه در چشم بچکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیلی که دارد از سائر ادویه بیشتر
و محمد زکریا گوید که چون در علت سخت هر سه وجع تسکین یابد و موج کم گردد اول فصد و مسهل عمل آورده باشند مریض انجام بر چند مرتبه متوالی بجهت آنکه بقیه
این مرض مرین تحلیل می یابد و چون در چشم رطوبت و ثقل باقی ماند در وقت بعض در چشم باشند و گاهی بعد تنقیه سعوطات سلقی و مانند آن ادویه معطسه که بعض مواد نیز
اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب ماده دیگر بسوی چشم نباشد و ایضا گاهی غراغر نیز بعمل می آیند الحاصل جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام ست از تنقیه بدن و استعمال
ادویه رادعه اولا و محلله ثانیا مگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی ست استعمال ادویه قوی و بسیار دفعة جائز نبود یعنی قمع و ردع یا تلطیف
و یا تحلیل و جلا بسعی اسرع که حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکه قبض رادع معتدل و لذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که تخفیف بلا لذع
و تکسیر العنف و اللذع باشد باختلاط اشیاء مثل سفیده بیضه و شیر زنان که بچکانند بر سنگی که شیاف را بران بسایند پس شیاف را با سفیده بیضه و شیر سوده در چشم بچکانند
و بقراط نیز در ابیدیمیا نوشته که در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا هر دو اکتحال نمایند با دویه که در انها لذع نباشد و طبری و اهرن گویند که طریق مبالغه در اعتبار زمانه
ابتدا و تزید و انتها و انحطاط است پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال ادویه قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزید خلط
نراح و اختلاط ادویه که دران اندک حرارتی باشد با ادویه قابضه و در انتها و انحطاط آنچه جالی و محلل صرف باشد بعمل برند و در هر چشم که طبیب اکتحال و تبرید و مسکن
حرارت و ثوران نماید پس سبل او اکتحال جالی و محلل ست بعد از استعمال او و الا کدر نور چشم و تبرد عین عارض شود و هرگاه این طول انجامد موادی بسبل العین آ
نور گردد و آنجا که سبب قوی باشد بیش از فصد و مسهل ادویه موضعیه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف و بعض سائر معریات قبل از تنقیه بدن و سر منهی ست چنانچه
جالینوس در بسیار گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و ممد طبقات ست و موجب وجع شدید و لباسات که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحه تا کل آنها میگردد
و نیز شیخ الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تاخیر کنند و دران مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار نمایند
و بعد از ان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر با این اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذلک در ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع ست
و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضرست و در ورمیکه دران باغروت باشد نیز در ابتدا بکار نبرند گاهی در رمد وجع شدید بجهت لذع اخلاط حاده منصب بسوی
چشم و یا بجهت امتداد طبقه از امتلای ماده رطب یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تعزیه و تبرید و تلطیف ست و سفیده بیضه مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمدد از فاتی چشم
و تحلیل و تقلیل ماده ممده بجانب مخالف کجی ست و دلک و تنقیه از ان گاهی در رمد معریات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیر زنان از انجمله است لیکن قطور او در چشم
زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و بخرقه نرم بملایمت پاک کنند و ایضا بجای آن سفیدی بیضه مرغ ست و کذلک لعاب اسبغول و بهدانه که در جمیع اینها انضاج
و درین تجدید هر وقت واجب نیست مگر اگر بساعتها بماند مضرت نکند و سفیدی بیضه از شیر انفع ست و اگرچه شیر جالی تر و منضج و مسکن ست جهت آنکه سفیده بیضه
با وجود تلیین و تملیس و تغریه از چسپیدن بسطح عین و سد مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد معین بر طول لقای دوا ست در چشم و اگر بجای او لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود
تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تملیس و تسکین وجع جهت و روغن گل ازینجا بدل ست مگر روغن بادام داخل چشم استعمال نکنند با بجا واجب ست که دوای مستعمل در چشم خصوصا
در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوای یابس خشونت خود موجب لذع بود و کیفیت طعم ادویه مستعمله قوی مثل تلخ یا ترش یا تیز نباشد و باید که خوب باریک
بسایند تا خشونت او بر طرف گردد و اگر ممکن بود قصه بی بر اختیار کردن اولی ست و ایضا سیل بچشم رسانند و نور بکار نبرند دوای حار استعمال کنند هرگاه درد شدید یا سرمان
و التهاب شدید باشد و واجب ست که مدام تنقیه چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل او میکند و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند و بدست چشم نمالند حتی المقدور و اگر احتیاج
بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیه چرک برفق بیشتر عنایت مصروف دارند چه از تنقیه چرک تخفیف وجع و جلای چشم و کشش ادویه مستعمله حاصل میشود
و رازی در حاوی نوشته که هرگاه با رمد مرض بسیار باشد خرقه نرم یا پنبه را در سر مهل نیم گرم آب تر کنند و بملایمت چرک را با آن پاک کنند و اگر آب در چشم ماند بهتر ست
و در چشم خود و رامیس باشیده رفاده گذاشته می بندند و در فاخر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن او را اندک زمانی برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند تا
شیر دختران بچکانند و چشم را بمالند و بفشارند تا همه چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن و چشم میباشد چون مرض نضج شود همان ساعت

دفع تسکین باید و بخواب باید و اگر سکل حاصل نشود شیافات مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون تحلیلات تمام رسد واجب است که
مدتها مسخنات قوی تا عرق مید استعمال نکنند که طبیعت کثیف شود و مانع تحلیل و موجب غلظ وجع گردد خصوصا و تنکیک زده شدید باشد و دوای ضعیف القبض
به اندر ابتدا بمنع ماده کفایت نکند و تکثیف طبیعت غالب ضرر کنند و دانه ماده بند شود پس هرگاه چیزی ازین ضررها اتفاق افتد بدوام تکمید آب گرم
تدارک او نمایند الغرض در شیافات بعض حلول آب اکلیل الملک نیکوست و قوی ترازان بادجود استعمال اسی گاهی ضرر رساند و اما از مطلات نیز در اول هم
اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات خصوصا و تنکیک بادی مخدرات مخلوط باشند بمثل بار العسل و مار السکر در چشم بجهت دفع مضرت آن
ساخت افتد و اگر این هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی بهتر که دران تکثیف نباشد اضافه کنند و گاهی اشتداد وجع باستعمال مخدرات مثل
عصارهٔ لفاح و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگردانند لیکن تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی از آن بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نیز با
باحتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر شیاف ابیض مروج آب مطبوخ خشخاش اقتصار نموده گاهی آن قدری جلبه اضافه میکنند اگر تسکین وجع از جهت تحلیل
مساعدت کند و ایضا آفت مخدرات مذکور ساده و اما اگر ماده رقیق اکال باشد استعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست مگر شیافهای نادست وعقب او در دستور و اگرچه
اطبا اعتقاد دارند که مخدرات جهت بصر بد و ضرر رساننده مکروه است لیکن افیون را وجاع اکاله غیر مخدر شیافهای عامل است جالینوس در حیلة البرء گفته که مخدرات
مسکن اوجاع معین اند اما موجب ضعف بصر اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم است ولیکن خوف آنست که بعد از ان ضعف بصر بهم رسد لیس باید که جهت تدارک
آن بعد از استعمال شیافات مسخن استعمال نمایند و مسیح آن شیاف را حینی است و گویند که بعد از مخدرات لوست نر زیاد او چشم و مصلحات او که دران قوت
مثل جند بیدستر و مشک و جدوار استعمال نمایند تا کسر بادی آن گردد و هر گاه تقطیر او افراط کنند لما قلنا انفا و شیاف مخدر وجع صعب اسر الساعة است
و لقول جالینوس و رازی در رمد شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص متخذ از افیون بزر البنج و زعفران مرلقدبا قلاده بندو یا شربت خشخاش و یا افیون تنها
بقدر نخود که خواب آرد و مرض خفت یابد و این در رمد احتیاج مکرر نیست که در قولنج و گاهی ضمادات بر پیشانی طلا میکنند خصوصا هر گاه طریق انصباب نزله
حجاب خارج باشد لیکن روادع شدید الردع نباشد که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازدیاد وجع گردد بلکه روادع مذکوره مثل پوست خربزهٔ تازه است تا تمام
زمیرها و دبشیرین و مثل شیافات مامیثا و مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و از آنها مثل آب عنب الثعلب و آب حی العالم باشد و کذلک برگ
و طلای پوست خرد عنب الثعلب و بهی انفع است اما اگر ماده شدید الحدت و الرقت باشد لطوخات شدید القبض مثل از دو گلنار و سک استعمال نمایند که تصعید تا بخار
مجاری نوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این قسم است که ماده حار باشد و تقویت اجفان و تبرید آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بارتنگ و عصارهٔ برگ بید نماینده
والیضا بعصارهٔ برگ گل و از مرکبات ضماد صندل بعد حوالان و رویده و هر واحد شکر و زعفران نیم جزو است و چون خوشبو دو ازم باشد صندل گل سرخ و اقاقیا آب گشنیز
واندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضا شیاف مامیثا حضض صبر انزروت صندل رد مساوی زعفران بنصف جزو و ایضا آرد عدس و پوست جو بگلاب یا آب
و نیز قیلونا سرشته ضماد کنند و بیکه دران گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر هم پخته باشند روی بشویند و از شستن آب بسرد منع کنند که آن تکثیف خود حبس او
نمایند اگر ماده نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیاو مرکنند را سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که منضج و قابض و مقوی عضو مع تسخین باشد
مثل اطلوح سیاه گوگرد و لعوق جدید و معجون عمل ازد و کبریت و زفت فلونیا و تریاق کبیر و مانند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه اسر ججوبه در کتاب تمام بکمال نوشته
و هرگاه علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هرگاه ماده مستفرغ گردد و در بغایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف ربیعی باید
سایید و در چشم قطور کنند پس بعید نیست که دیگر در مریض صحت یابد و بشام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیهٔ ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل که در
وصورت طول مرض شیاف که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال صبر تنها کفایت کند و سعوط بشونیز و روغن بادام وقت الکتحال از مثل
مطلقا و ایضا چون مدت طول انجامد و بدن نقی بوده باشد از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه معالجه سر گردند
از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد از ان حمام آب شیرین معتدل نمایند و اگر فایده نبخشد فصد رگ قیفال استعمال کنند اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ شریان

صدمین و یا خلف اذنین نمایند و لیکن این باید که بعد از تنقیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اریباسیس و رازی گویند که چون رمد کهنه گردد و بطول انجامد و ماده
و طبقات چشم راسخ باشد درین هنگام بهترین تدبیر حجامت اخدعین و انداختن زلو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت نقره است بعد از فصد چنانچه نصیریا بر حجام
نافع ست و ضماد زعفران و عصاره مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیافات وردی ابیض سود مند و هرگاه باوجود جودت تدبیر و حسن تدبیر رمد بطول
انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم ماده ردی محتقن ست که غذای وارد چشم را فاسد
میکند و یا در چشم سوء مزاج ردی ست که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول می نماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بطلیات مثل سفید آب
و اقلیمیای ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کحل او و طلا از بکار برند که رطوبت غریبه بمرور ایام خشک میسازد و چشم باصلاح می آرد و گاهی برای حبس نزله بدماغ
نارک سر مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدا ماده از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا اداراک آن بر استفراغات قوی باشد
مع استعمال مقویات سر و ازضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل الطیب و کلسرخ و اقاقیا و کشنیز خشک آب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک مع
اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و از جیحالنس گفته که صاحب رمد شراب و جماع ترک نماید و دوای مسهل استعمال کنند رهی باب
بشوید و چیزهای گرم ننشیند و ترشی بادی نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم سوت مغموس در شراب قابض بنهد و اول فصد کنند
و بر ساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و در عطش مصابرت کند و مبرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک بر رب عنب نهد که مسکن الم ست
و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کرده خورد و آنجا که در رمد علاجهای صواب تسلیط کرده شود و باوجود آن رمد بر حال خود ماند باید
باید که هرگز از طریق صواب باز نگردند زیرا که ممکن ست که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافته تحلیل پذیرد و گذار رمد حادث در زمستان امزجه بارده
و بلدان بارده طویل المدة و علاج آن صعب تر میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو از طول مرض با تدبیر صائب ملال و کلال بهم نرسد و دست از پرهیز و تدبیر بندارند
و بقول بعض حکیم چنین ست صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد و باین طور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بر آن گذارد و اگر چشم چپ باشد
دست راست بر آن نهد و کواکب بنات النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و بیک آید که بگوید هفت شش
پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید صحت یافت چشم من گویند که شفا یابد باذن الله تعالی و اطبای هند گویند و نیز رمد رجوع کرده
بهمان روز آب برگ دهتوره نیم گرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل برگ نیم و کذا آب زرد چوب سوده نیز نافع ست و اگر شیر درخت بر در چشم کشند در چشم را
فورا آرام میکند و یاد کرده دوای هندی ست در آب سائیده گرد اگر در چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی ست و هرگاه انبه خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و در آب
چشم ضماد کنند و یکروز بر مغانند بخشد و اگر موسم انبه نباشد اچور در ظرف آهنی با آب بسایند که مثل مسکه گردد بعده گرد اگرد چشم ضماد نمایند و قدری از آن در چشم
کشند و اگر آب لیمو بر آهن مهین گذارند و با آهن پارچه دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین انداز ند تا غلیظ شود پس آن آب را بر پلک چشم گذارند و دو سه بار تکرار نمایند
بجمیع اقسام رمد مفید ست و اگر بیضه خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند همین عمل کنند و قیر گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود پس
بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب للوجع لا عدیل له و اگر باره سوت گیرد و پوست املیله زرد هلدی افیون هر یک ماشه لوده پهتکری بریان هر یک دو ماشه آب سائیده گرد چشم
ضماد کنند در هر قسم رمد معمول ست و اگر پهتکری بریان یک ماشه افیون یک سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوتلی بسته بر چشم بگردانند و قدری ازین در چشم
قطور کنند نیز در انواع رمد بهوار معمول ست و اگر زیره سفید لوده پهتکری بریان مساوی باریک سائیده با قدری مغز گهیکوار آمیخته پوتلی بندند و در آب تر کرده هر ساعت
بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده بر چشم بسته بخوابند و بروز بدستور سابق بطور پوتلی بعمل آرند و در دو روز دفع درد چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکمله هندیه
مرقوم ست که اگر سوت هلدی پهتانی لوده پهتکری هر یک سه ماشه افیون یک حبه لونگ یک عدد کوفته بیخته در شیره برگ تمر هندی دو پوتلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم
مفید ست و در بیاض مؤلف المرحوم مسطور ست که قرنفل یک عدد پهتکری زعفران لوده پهتانی افیون زرد چوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پوتلی بسته در آبی که کنار
تر کرده باشند پوتلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم ست و ایضا پوتلی مشهور اهل هند برای درد چشم این ست که لوده پهتکری مرداسنگ هلدی زیره سفید

بدو سعد کیف کمونیت و برن مرج سواد دبیل بعد مبالغه تعومه یک سرخ بایک سایند و برین بستند یا پوست خشخاش هر که و جرشیدکه با مرد آخرین اتم بیست
که پوست خشخاش چنگری بوده برگ سرس مغز حنظل وله زیر یک دو درم کوفته بر آن بستند یا بکوکنا سپید بوی کل وصل نمتاکرآنکه آب آن مل کننده یکسنان
ثقه امتانک تسنیح دبعد بوده تجانی المقدمت مستند ابه مذکوره سایند و بر آن بستند یا آن آب بانند و زنان ان که در چشم بریزند یا گردانیدن ابرای
مفید بود و کا او دیسوت یکماشه افیون زعفران مر واحد یک سرخ پوست بلیله کابلی هفت ماشه آب حل بستند وقت حاجت با آب سایند و بالای چشم بر بند و دوچشم
ست تا گردید و از ابله یا کوفته بیخته شیرین باکو سفید امانته با آتش گذارند چون بقوت رسد کف آن گرفته در چشم کشند نافع بود وگویند که این دوا بر مد موی
و مغز لوی مخصوص است و بلغمی و سوداوی مع یبس ایز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تلیین بکار برند و در صفراوی تلیین فقط نمایند و تکمید با طبیخ بلیله و کشمش مهر
فلوس مناسب و خوردن کشمیر خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن از آن اکثر استعمال چنین بود به ماده و درد صفراوی مناسب نیست و تمضمض نیز سفید که سکنگری
بریان نرده چرب گل امتی بلیله سیاه پوست بلیله زرد اثر روت هر یک سه ماشه زعفران افیون خالص هر یک یکماشه قرنفل و دو عدد عنب الثعلب چهار ماشه صندل سرخ
دو ماشه کوفته بیخته آب عنب الثعلب سرشته حب بوده نگهدارند و آب مذکور سایند و ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم است حار باشد خواه ارد و کذا ملک شهد بی افیون
یکماشه بوده بهنگری هر یک دو ماشه کوفته بیخته آب حل کرده در چشم طلا نمودن و بهر قسم رمد سوصل مؤلف تقابلی است و گویند که اگر اهلیله بلیله آمله هر یک یک جزو اصل السوس
جهار جزو شیر بر سر کوفته و آب برگ تمر هندی سایند شیاف سازند و در سایه خشک کرده با آب جالس حل کرده در چشم چکانند در هر قسم رمد تسکین درد فی الفور نماید

ذکر ادویه مسکن وجع رمد

ضماد مع کوسفند که مجرب ابن ماسه است و کذا زردی بیضه و روغن گل و زعفران که مجرب سویدی است و در دستور ارسطو تیر زکل نیز داخل است و کذا استعمال بیضه مرغ نیم برشته و کذا
کلسرخ خشک در شراب پخته و کذا مغز مل مشوی مدقوق و کذا مسکنی از آب سه بار بعد گلاب شسته و کذا حلبه و خشخاش با آب گلاب سایند و کذا لعاب حلبه و کذا
تخم ما دو برنج بشراب و کذا امر مغز مل بریان و روغن گل و کذا عصاره برگ برنج بسویق شعیر و کذا نشاسته در سفیده بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا بیضه
مشوی سایند و کذا کثیرا گلاب و کذا زعفران با کلیل الملک و آب کشنیز سبز زردی بیضه آب طبیخ خشخاش یا عصاره برنج یا آب طبیخ آس سرشته و کذا آب کاسنی
و آب خرفه و آب به با آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زرده بیضه حل کرده و کذا زاج مجرب
سوده مع بیضه بسکه مغسول آمیخته بر آتش پخته حتی که منعقد گردد و کذا احمالا زردی بیضه مسلوق و روغن گل و زعفران حل کرده و کذا شراب کهنه بسویق جو و کذا برگ
بنفشه سبز سوده با روغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا فوفل مرو زعفران مساوی در زردی بیضه و روغن گل آمیخته بصوف مرغزی با چشم آلوده و کذا کعک مطبوخ بشراب که
مسکن ضربان و محلل ورم و نافع رمد صعب است و کذا برنج و تخم خشخاش و پوست خشخاش مساوی سایند و آرد جو سه جزو آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل الملک و گل و
کشنیز سبز در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تنوری با نمک بسفیده آمیخته و کذا زردی بیضه خام با قدری بخته و کذا سویق شعیر و برگ بقله سبز و کذا شادنج مغسول و کذا
گلسرخ خشک مطبوخ که مجرب سویدی است و کذا نوضع قطعه ریحان بر چشم و کذا مرزنجوش قطونا و آب عنب الثعلب و روغن گل و کذا طحلب و برگ خشخاش و عصاره حی العالم که
عجیب است و کذا موم سفید یک درم به روغن گل سرشته درم بر آتش نرم گداخته وقت اشتداد وجع و کذا مرزنجوش ضربان شدید گلسرخ خشک طبیخ اکلیل الملک و بعده کنف آن
ضماد مع کذا زردی بیضه با اکلیل الملک و کذا اناردانه شیرین مع شحم سایند بشراب ملوخیه و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه
روغن گل و نان گندم سفید در رمد صعب حار آمیخته و کذا عصاره اکلیل الملک به زردی بیضه و کذا اغبار آسیا حب و کذا آب عنب و زردی بیضه مسلوق و کذا تنقیح
و اکلیل الملک زعفران قندکر سنه و افیون مخلوط کرده و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم در رب عنب مطبوخ و کذا خان گلاب و قطور سفیدی بیضه
چشم در ابتدای رمد بمبرد وضربی و مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت است و کذا تقطیر لبن حمام بعد تنقیه بدن سه حال تسکین درد کند مکرر تجربه رسیده و کذا
آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون در شیر دختر و سنگ سوده و کذا نشاسته در شیر دختران حل کرده **و کما د** اسفنج در آب گرم تر کرده فشرده بگذارند یا اکلیل الملک جوشانیده
و اکتحال بدان کنند و کذا اشیاف نشاسته دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی هر واحد یک درم افیون نیم درم هر یک سایند و با آب عنب الثعلب شیاف سازند و مستعمل

مسکن وجع ست وکذا شیاف ابیض و نطول طبیخ اکلیل الملک مطبوخ و غسل عین مدام بآب بابونه و تعلیق یک مگس زنده که در پارچه کتان ببندند بهمچنین زنده باشد و بر بازو یا گردن بیاویزند وکذا تعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ اگر در چشم چپ باشد صلوب وکذا تعلیق یک سرطان چشم او نیز مسکن وجع

ذکر ادویه مانع رمد

اگر گل مندی یکعدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصا از رمد تا یکسال در امان باشند و هرگاه چند حب از آن فرد بر چند سال بحسب عدد حبات مبلوعه ایمن شوند و تجربه رسیده و از مجربات بعضی متاخرین ست که اگر کنار را از درخت او روز شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بدهن قطع کرده بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و تا هفت سال از رمد چشم و درد آن در امان باشند و از جالینوس منقول ست که اگر کنار را که بقدر حب الآس باشد هفت عدد ناهار بلع کنند تا سال از رمد در امان باشند وکذا تعلیق ذباب در خرقه بسته بر بازو و سویدی نوشته که اگر بیخ عصی الراعی را در نقصان ماه قلع کند و انسان آنرا با خود دارد در آن سال او را رمد عارض نشود و مجرب من ست و در آن گوید هر که یک حب شتان بلع نماید در آن سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دهند و صندل گل ارمنی رسوت عصا التعلب اقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیده گرد اگرد چشم ضماد کنند و پارچه سیگون مدام بالای چشم دارند و طلای گهره معمول و حب مدو در آخر سحب سرخ نیز معمول ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدی بیضه حل کرده و یا قطور مسکن در چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی بخورانند و صباح لعاب بهدانه شیره عناب شیره کشنیز خشک شربت بنفشه می نوشانند و شیاف مامیثا بآب کشنیز تازه سوده و اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض سحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع ست و اگر درد شدید بود افیون باندکی هم ضم نمایند وکذا اک طلا و قطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن بی نظیر بان شدید خصوصا در رمد حار ست بقول جالینوس و بعضی لعاب بهدانه نیز می افزایند و اگر برگ کشنیز تر بمقدار وافر بگیرند و بدون کوفتن همچنین بر چشم نهاده بر فاده بغیر محکم ببندند و روزی دو سه بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند و انزروت بسفیدی بیضه یا شیر دختر یا شیر بز سوده بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشه و تسکین لهیب چشم میکند و بر رمد حار نفع میرسانند و اگر مسکه را در گلاب بسیار بگدازند و بر خرقه ضماد کرده بر چشم و ارم نهند در عین شدت درد نفع عجیب کند و پنیر تازه تر و گوشت تازه و زرده بیضه هر یک از ین بر روغن گل سرشته نافع رمد و مسکن درد ست و ضماد آرد جو با سفیدی بیضه بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و همچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ کاسنی تازه هر واحد مانع نزول مواد بچشم ست و ضماد برگ کاسنی وکذا انار خسک تر فقط یا با آرد جو مجرب و مسکن عجیب ست و اگر از ین تدابیر فائده نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس زلو در بناگوش نشو گردن هفت هشت عدد بچسپانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود صبح ماده از مسهل صفرا نمود و از مسهل صفرا تنقیه کنند و حب هلیله جوزند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد و مسهل ست که یکتوله تربد هفت ماشه داخل کنند و عوض حب شکور تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و استعمال حب ذهب و حب بنفشه نیز نافع بود و ایضا در دموی بعد فصد سر و شرب شربت بنفشه چهار توله در عرق کوه و بید ساده و نیلوفر هر یک پنجتوله داخل کرده و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده و طلای شیاف مامیثا در آب کوه و کشنیز سبز و بادیه شیرزه و بازان برگرد چشم و صندل بر پیشانی و روز سوم یا چهارم فصد رگ پیشانی و یا ماقین و روز پنجم تسکین طبع بمطبوخ فواکه حلوا علوی خان و حب بنفشه باضافه خیار شنبر و شربت ورد و سکنجبین ساده و روغن بادام و روز دیگر تبرید مذکور باضافه تخم ریحان و بصورت بقای سرخی خورانیدن حب ایارج و جهت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیزی نافع ست و در صفراوی بعد فصد شرب ماء الفرع نه توله با شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انار ین معصور بشحم هفت توله با شربت ورد مکرر اهلیلج دو توله تا سه روز و بروز چهارم تنقیه بمطبوخ هلیله و یا منقی حاصل که مقوی لبنا یکنیم توله بود باضافه خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله و شربت آلو مسهل چهار توله و روغن بادام هفت ماشه و تبرید از شیره خیارین و خرفه هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی و بید ساده هر یک پنجتوله برآورده شربت نیلوفر چهار توله گرد اسپغول نه ماشه پاشیده و بعده قطور شیاف وردی بلعاب اسپغول طلای حضض سه ماشه در آب لیموی کاغذی مفید لو و لعابات

در سر دو برای تحلیل بقیه ماده اطریفل کشنیزی با عرق شاهتره استعمال کنند و هر شب استعمال معجون بنفشه بگلقند خصوصا هرگاه جرک کثیر باشد نافع ست و برای
تسکین شدت درد حرور دن گل بابونه دو ماشه با اطریفل کشنیزی دو توله سرشته معمول استاد مرحوم ست و کذا لوده پٹھانی سپیده گندم نیز در تسکین درد مجرب ست
و ذرور اصفر یا ذرور حنحام یا شیاف سبج یا شیاف بر یوما یا شیاف جالینوس یا شیاف تب یمانی که آب انار میسازند بعمل آرند و بعد سقیه الکحال از رمد بت برای
دو جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو حسیش یک جزو ماریک سوده بر رمد الیوم ست و گل ارمنی حضض ماهیزهره ماسیتا در سندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا
عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته بیخته آب کشنیز یا لعاب اسبغول یا سفیدی بیضه ضماد نمایند و هرگاه بشویند از آبی که در ان کوکنار
و برگ سیب جوشانیده باشد بشوید و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند **و ایضا** در رمد حار صندل سفید ماسیتا حضض گل بنفشه فوفل هر واحد سه ماشه در شیر خرفه
یا در ضماد نمایند که بدون تسعید در یک روز تسکین درد نماید یا تخم کاهو مقشر گل بنفشه صندل سرخ و سفید آب لیموی کاغذی کتوی از انست و یا گل ارمنی سه ماشه
آب کشنیز سبز یا سفیدی بیضه یکعدد و نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه در آب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پھٹکری یک ماشه افیون
بقدر نخود در آب برگ تمر هندی بقدر دو فلوس سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف ماسیتا گلسرخ حضض
صبر صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده با آب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که
در ابتدا سود دارد و یا رسوت یکماشه افیون زعفران هر یک یک سرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت با آب سائیده بالای چشم
ضماد کنند و اگر گیرو چهار جزو افیون یکجزو حضض هلیله سیاه زرد چوب هر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع جزو سائیده حب بسته با آب نقوع کوکنار
حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل ماده رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زرده تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه در آخر رمد مفید ست و پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله
حضض گیرو برگ تمر هندی افیون شب یمانی بریان زیره سفید هر یک بقدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برای رمد حار نافع ست و اگر پھٹکری بریان
لوده پٹھانی هر واحد یکماشه افیون نیم ماشه برگ تمر هندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه پوتلی بسته با آب تر کرده بریان بر چشم بگردانند برای رمد بلغمی و معمول
و ضماد شب یمانی بریان سه ماشه لوده پٹھانی پوست هلیله کابلی هر یک دو ماشه گیرو افیون زعفران هر واحد یکماشه در ظرف مسی با دسته مسی با آب انار ترش سائیده
حب بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع ست و کذا ضماد آرد جو ده درم اقاقیا یکدرم سفیده تخم مرغ یکعدد با آب کشنیز تازه یا آب کاسنی آمیخته نافع ورم
و درد چشم ست و اگر وجع و ضربان باشد لوده پٹھانی کوکنار با آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند و پوست کوکنار پوست هلیله زرد پھٹکری سفیده کاشغری آب تمر هندی در
ظرف آهنی سوده بعد فصد سر رو حجامت قفا ضماد کردن نیز مفید ست و ضماد پھٹکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو در هاون آهنی با دسته آهنی حل کرده
برای درد چشم از مجربات ست و کذا ضماد پٹھانی لوده پھٹکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یکماشه مفید و ایضا برای درد بسیار پوست هلیله زرد پھٹکری رسوت
مرداسنگ پوست خشخاش با آب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کرده بعمل می آید و یا گیرو رسوت صندل سرخ
با آب عنب الثعلب و روغن گل دور چشم ضماد کنند و یا رسوت پھٹکری بریان افیون هر یک سه ماشه با آب حب ساخته در آب سائیده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند اگر
لوده پٹھانی آمله در روغن گاو بریان نموده با آب سرد سائیده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب ست اما باید که در چشم نرود و ضماد هلیله سیاه که فوق شب یمانی سوخته
با آب برگ عنب الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست هلیله زرد گیرو رسوت هلیله رنگی نیز مفید درد چشم ست و اگر تمر هندی تخم دور کرده در آب تر نموده مالیده
صاف کرده افیون بقدر سه سرخ و پھٹکری نیم سرخ در ان آب انداخته در ظرف آهنی بپزند تا غلیظ گردد بر پلک طلا کرده باشند نیز نافع رمد ست و اگر تمر هندی
نباشد آب برگ آن و گیرو نیز و برگ ناسپاتی سائیده ضماد کنند و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوبهی سائیده بر چشم بستن برای رمد سودمند ست و کذا برگ نیب
در روغن جوشانیده سائیده بر پشت چشم بستن و کذا آلوده دو درم پوست هلیله زرد دو درم آب برگ انار سائیده نیم آلوده وقت شب بر پشت چشم
سود ضماد سفیده بقدر چهار توله برگ حنا در آب سائیده قرص بسته بر مقعد بستن و بعد یک پاس دور نمودن در ابتدای رمد از مجربات مشهوره است
و اگر سر شیاف ماسیتا حضض مکی زعفران اسبغول اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی با آب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد ساکن کند و کحل معمول

حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد نافع است وکذا عصارهٔ آمله که همواره معمول است و گویند که جهت رمد کسی که هیچ دوا به نشود و دیگر زمچ پهٹکری سفید یکماشه در
روغن زرد نیم ماشه بسوزند که سیاه شود و یکماشه افیون در ظرف آهنی با دستهٔ آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل چشمیرج تالیف علوی خان جهت رمد مزمن نافع است
وکذا کحل ایلکا یا سفید و غذا اصحاب رمد حار کدو و بالنگ و خرفه و مونگ با نان یا برنج و زردی بیضهٔ نیم برشت و در صفراوی ماء الشعیر بشربت نیلوفر مناسب است
و اغذیهٔ ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمر هندی بشکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون است مفید بود لیکن ترشی صرف مضر است و جملهٔ اغذیه نافع
سریع الهضم مانند آنچه بالغ معمول بسیار [illegible] مثل بزرقطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسبغول بشکر بعد طعام اصحاب رمد نافع بود و از جمیع لحوم
و خردل و پیاز پرهیز کنند و اگر خون غالب نباشد شوربای جوزهٔ مرغ جائز است و هرگاه رمد طول انجامد آرد حلبه و خشخاش با قدری زعفران و صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرشته
طلا نمایند و در مالیخورین زعفران [illegible] اقاقیا صبر مساوی افیون نصف جزو شیاف ساخته کحل و طلا استعمال کنند که عجیب الاثر است و بدانند که در رمد دموی بعد
فصد یا حجامت تنها گاهی جوشانده باین طور رسید دهند عناب بشاهتره جوشانیده و شیرهٔ کاهو و شیرهٔ خشخاش لعاب اسبغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و یا عناب سپستان
خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده و شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر
یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و پوست هلیله سیاه پهٹکری [illegible] با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار رود زائل الخراج نمایند
و سفیدهٔ بیضه در چشم چکانند و بتبرید و خنثران بشویند رمد دموی را یکروز ساکن کنند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابد است که در مسهلات
او آنچه مخرج بلغم است مثل تربد و هلیله کابلی و مانند آن نیز داخل کنند زیراکه بعید نیست که صفرای او خالص نباشد بلکه بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفراوی [illegible]
قرص یا زرد آلو خشک تمر هندی از هر واحد یک اوقیه و نیم پوست هلیله زرد پنج درم سنا مکی چهار درم گل بنفشه پنج درم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر هفت [illegible]
همه را جوش داده صاف کرده بیست درم ترنجبین در آن حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد آب گرم محلول در آن شکر سرخ تحریک نمایند بعد اتمام فعل
مسهل سیب گلاب یا شربت نیلوفر آمیخته بزرقطونا پاشیده دهند و غذا [illegible] آب گوشت جوزهٔ مرغ [illegible] کشنیز تازه در آن پخته بخورند و بوئیدن صندل و نیلوفر و غیره
خوشبوهای سرد ببویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی است و لعاب اسبغول بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی از آن با شربت آلو بخارا یا سکنجبین صفرا دهند و یا لعاب
بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی ماء الشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست
خصوص که سرفهٔ خشک باشد و ایضاً ماء الشعیر عظیم النفع است برای رمدی که در مادهٔ او حدت باشد و اگرچه سرفه نبود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش دهند
و اگر در ماده نهایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد از آن ضمادهٔ بارده مثل بزرقطونا آب کاسنی کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم
را بگلاب ممزوج با اندکی سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند ماند شیر [illegible]
شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسبغول شربت نیلوفر بدهند و بعد از تنقیه استحمام آب شیرین بگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند
و اگر ماده در نهایت حدت باشد تضمید برگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع دیقراط گفته که در هنگام کثرت تحلب و شدت حرارت رمد از خرفه و عنب الثعلب
آب بگیرند و در آن قدری روغن [illegible] آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انحطاط بر زردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کرده ضماد نمایند و طلای
عصارهٔ برگ [illegible] آب عنب الثعلب لعاب اسبغول سفیدی بیضهٔ مرغ باهم سرشته نافع رمد صفراوی است و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت
داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب است و ایضاً کافور یک جزو [illegible] افغانی سه جزو سائیده در پوٹلی بندند تا دو گهڑی در آب تر کرده بعده از آب برآورده بالای چشم
گردانند و قطره در چشم چکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب بتجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند ذرور ابیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض
بغیر افیون و سفیدی بیضه و شیر دختران حل کرده چکانند و زردهٔ بیضه با روغن گل بر پلک نهند و بر بندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند زیراکه در شدت
رمد و هرگاه درد ساکن شود و ورم تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد ذرور اصفر صغیر بپاشند و شیاف احمر لین استعمال کنند و از فواکه منع کنند مگر آنکه در آن منع تصعد
ابخره و تقویت معده باشد مثل امرود [illegible] که [illegible] سیب [illegible] انجیر و انگور و خربزه و شمش [illegible] سوپ و عسل مضر است و غذا المزورات مانند مزورهٔ ماش با اسفاناخ

و مربا نام و مرور فاکه و آلو بالو واقع ست و لیکن بسیار ترش نباشد و بسیار شیرین نیز نبود و بعد تنقیه بالجمله و اشربه و اغذیه ایشان مراعات تبرید و ترطیب و تسکین و تعدیل
و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای تیز مثل مری و کامخ و قدید و همچنین زیتون نیز نمایند و قدری کشنیز خشک برای
منع بخار در طعام داخل کنند و این را بسیج گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکه نمایند و در چشم زرد و مرهم بسفیدی بیضه حل کرده چکانند
و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و مامیثا و زعفران و ان در آب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند و مخفی نماند که در سرخی چشم که منجمله رمد باشد بقول
شیخ بعد استفراغ بفصد و مسهلات و حقنات ضماد از پوست انار مطبوخ در زکال و سحوق مخلوط بمفتح یا عسل نمایند و تکمید او با سفنج حار مدام کنند و تضمید آرد
کرسنه یا گندم مطبوخ بشراب عسل یا ضماد اصل السوس فوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب و مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مبطی میکند
و جالینوس در میامر خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون ست و بعد از ان استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تدبیر رمد حار نمایند و ان
در قول او در ذیل اقوال حکما مسطور گردد و بولس گفته سزاوار است در حمرت در ابتدا استفراغ بفصد پس تلیین طبیعت و تسکین معتدل بعد از ان تکمید موضع باسفنج
و تضمید آرد کرسنه که مسطور شد و اگر دران [illegible] تا آنکه حل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب کهنه ضماد کنند و آنچه معمول الحال ست اگر سرخی و آب جاری بود
اطریفل همراه عرق شاهتره یا عرق نیلوفر و عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت و دار شافیون صمغ عربی هر واحد یکماشه زعفران
چهار سرخ پھٹکری [illegible] پٹھانی اقاقیا انزروت یا هر یک ماشه در آب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری بآب سائیده و پنبه بدان آلوده
بر پلک بدارند سرخی چشم دور کند و قطوره آب مغز گھیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آنست و چوب درخت گر از بالا حراشیده سائیده حوالی چشم
در روزی دو بار طلا کردن برای سرخی چشم عجیب الاثر ست و برود کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفیدست و اگر پھٹکری زرد چوب لوده پٹھانی هر یک
نیم توله قرنفل یکعدد شیره تمر هندی کنند گران دران زر ورقه صاف می نمایند و می مالند بقدری که ادویه دران سرشته شود ادویه کوفته بیخته دران آمیزند
و [illegible] پوٹلی بندند و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برآمد لیکن
که عقب آن [illegible] و سرخی چشم و درد آن زود دریکپاس دفع کنند و پوٹلی پھٹکری و افیون و صبر گھیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای دفع سرخی چشم معمول
و مجرب ست و ایضا برای رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ [illegible] هلیله زرد مساوی کوفته در گلاب سائیده بالای چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدری در چشم
رود و آب [illegible] خارج شود [illegible] کرت چشم بپوشند و بکشایند باز جواب کنند مجرب ست و اگر برگ عنب الثعلب سوخته برگ [illegible] سوخته مروارید ناسفته
[illegible] سوده مغسول [illegible] مساوی [illegible] رفع حمرت چشم [illegible] مجرب نوشته و شیاف [illegible] و شیاف دیگر
که [illegible] مفید [illegible] هلیله [illegible] افیون خالص چهار سرخ [illegible] قرنفل [illegible] سائیده در ظرف [illegible]
و گرد چشم طلا کرده باشند در رفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز مداومت نمایند و ایضا برای سرخی چشم هلدی چهار ماشه سوخته دو ماشه
چهار ماشه [illegible] دو ماشه یا دالا گوند ناگوری نمک سانبهر هر یک [illegible] ماشه گل [illegible] هشت ماشه اگر نباشد گیرو [illegible] کھرل نموده گولی بسته [illegible] وقت حاجت
بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده پھٹکری هلیله زرد بآب سوده همین عمل کند و کذا لوده جدوار پھٹکری افیون پوست خشخاش بآب سوده نیم گرم گرد چشم ضماد کردن
و همچنین برای سرخی که از ابخره حار باشد و سرخی بر لنبا شد ضماد رسوت پھٹکری مردا سنگ بآب تمر هندی و گلاب سوده نافع ست و کذا ضماد [illegible] گیرو رسوت پھٹکری
هلیله زرد فوفل نیم گرم مفید و برای سرخی چشم [illegible] هلیله سیاه هلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب
دور چشم ضماد نمایند و کحل بات شاه رفیع الدین صاحب و استعمال معجون [illegible] نیز سرخی چشم را نافع ست و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود و بعد حجامت قفا
اطریفل صغیر [illegible] کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره دور چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم [illegible] نهادن برگ [illegible]
[illegible] چشم برای محافظت گرمی آفتاب پیدا گردد سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و [illegible] هلدی با شیر سوده بر [illegible] چشم ضماد کردن و اطریفل
کشنیزی خوردن مفید بود و گاهی در سرخی چشم [illegible] درد مع خارش [illegible] برگ لیمو [illegible] روغن چرب کرده بر چشم فائده می کنند [illegible] تحلیل [illegible]

باقی ماند برده سفیده مرغ تر ساخته مسحوق مانند زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی میشود و حماقت ضماد ستون نکته احیانا گفته که سرخی المتحوذ لالت به ورم ملاع یا الم دندان یا ابتلای آن کامل

ذکر بعض ادویهٔ نافع ورم حار چشم

ضماد حب الآس بشوکران با سویق شعیر وکذا حماض بر سرشته سائیده وکذا عصی الراعی وکذا برگ بنفشه سبز وکذا حی العالم وکذا عصارهٔ برگ خرفه وکذا آرد جو بعصارهٔ کدو
وکذا آرد باقلا مخلوط باسفیدی بیضه وکذا عصارهٔ برگ کسنج وکذا عصارهٔ انار ترش پخته بشوی وکذا عصارهٔ گلنار خشک کرده و بر سر سیج داده وکذا سفرجل مشوی مدقوق تنها
یا با نان خمیری سائیده وکذا آب کاهو با آرد جو وکذا بیخ شقایق النعمان با بلایجته وکذا عصارهٔ اذان الفار بسویق وکذا اکلیل الملک تنها یا با زردی بیضه یا غبار آسیا
یا خشخاش یا کاسنی آمیخته وکذا اسفیداب با رماص لیسبرکه و روغن گل آمیخته وکذا بزر قطونا باسلم در آب کشنیز پخته وکذا برگ لبلاب بسویق وکذا برگ سرخ بسویق وکذا مرزنجوش
و زردی بیضه سرکه وکذا عصارهٔ برگ بنفشه سبز بسویق شعیر وکذا گل سرخ مع جلب یا بابونج وکذا عصارهٔ جراده کدو وکذا طلی بر سر و ده بگلاب سرشته جبهه وکذا عصارهٔ نبات بیخ بسویق شعیر وکذا اعروق مع سرکه
آن که گرم است در گلاب بر سنگ سوده و نیم گرم آلوده نهادن و هر ساعت تبدیل آن کردن وکذا آرد جو بعصارهٔ عصی الراعی سرشته و یا بعصارهٔ کرفس آمیخته و یا
بعصارهٔ برگ و شیاف شاخ نرم کرم بری مخلوط کرده و یا بعصارهٔ عنب الثعلب سرشته وکذا اقلوس سائیده وکذا آنم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته
وکذا عصارهٔ مامیثا و خولان مع زعفران و صمغ عربی و مامیران مساوی شیاف ساخته با آب مطبوخ پوست خشخاش سائیده که مجرب است وکذا مامیثا و زعفران و خولان با آب کشنیز سبز
سرشته هر واحد نافع است بقول دوس ضماد زعفران و کلسرخ نافع ورم فلغمونی عین است **و اکتحال** حی العالم وکذا دخان قطران وکذا توتیا در عصارهٔ برگ عوسج حل کرده
وکذا عصارهٔ مامیثا در اخر رمد وکذا آبنوس محرق مغسول وکذا شبنم که بر درخت افتد وکذا حماض ترج در ابتدای رمد صفراوی وکذا لعاب بهدانه و نبات سفید وکذا
شیاف ابیض در عصارهٔ بارتنگ سوده وکذا انزروت مربا بشیر خر با نبات سفید و نشاسته وکذا انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب طرفا چسپانیده و در
تنور گذاشته تا خشک گردد و مثل توتیا سائیده و نصف او شمشم و نصف او زعفران نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده و در رمد صعب مجرب سویدی است وکذا برگ
نام و شمشم و انزروت و گلاب جوش داده و شمشم را در دو خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار سائیده مجرب است
و برگ نام دور کنند وکذا شادنج مغسول و شیر زنان وکذا رطوبت برگ حی العالم کبیر وکذا اسفنج سوخته مغسول وکذا شیاف مامیثا در رمد قدیم و حدیث وکذا عصارهٔ
گل کدو وکذا چوب ساج سوخته در آب مطفی و مامیثا مساوی سائیده وکذا نحاس محرق و مغسول امرات کثیره در گلاب یا آب که نفع عجیب دارد وکذا آب دهن صائم که مجرب است
و بقول اسرائیلی و رازی اکتحال شیاف از دم الاخوین و صبر و اقاقیا و مامیثا و زعفران هر واحد یک درم و افیون نیم درم ساخته در آب کاسنی سوده در ورم حار و استرخای اجفان
عجیب است وکذا توتیای کرمانی هفت بار در آب عوسج پرورده که نفع عجیب دارد **و قطور** آب کشنیز سبز و مثل او شیر زنان وکذا پوست بیخ انبر باریس در گلاب خیسانیده
وکذا اسفیداب رصاص بیست بار در آب شسته در ظرفی بگلاب تا ده روز در آفتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم
چکانیدن وکذا شبنم واقع بر قصب قبل طلوع آفتاب جمع کرده وکذا صمغ عربی در گلاب حل کرده وکذا سماق در عصارهٔ بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای
رمد وکذا انزروت در شیر دختران سوده وکذا شیاف ابیض با آب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد **و انکباب** بر بخار زرورد در آب جوشانیده وکذا بابونه
با آب و سرکه پخته در اخر رمد برای تحلیل بقایای مواد و تسکین الم **و شم** صندل و گلاب و کافور **و غسل** وجه بطبیخ نطرون **و شرب** دیاقوذا هر واحد نافع رمد حار است
و اودیهٔ مسکن وجع در علاج کل رمد مسطور شد و ادویهٔ مانع انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اقوال حکما** بقول شیخ اکثر
تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ است پس اگر خون حار صفراوی یا صفراء صرف باشد با وجود فصد بطبیخ هلیله استفراغ فرمایند و اگر در ماده
غلظت باشد تربد داخل نمایند و ایضا اگر دانند که ماده در حجب دماغ منتشر است تقویت بمطبوخ یا ایارج فیقرا کنند و گاهی در چنین حالت بنقوع صبر اقتصار نمایند
و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران نقوع کنند و واجب است که بعد تنقیهٔ تامه متوجه معالجهٔ چشم گردند و ابتدا کنند در آن بتضمید چشم و وجه بمبردات
دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصارهٔ برگ بارتنگ و برگ بید و کاسنی و حرفه و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسبغول و بهدانه و سفیدی
بیضه و شیر تر و شیر دختر هر یک از اینها مفرد و مرکب در چشم بچکانند و بعد از آن قیروطی سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مبرد و مسکن وجع و مصلح خلط لذاع است

دیگر شیافات رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات کثیف و مواد محتقن و درد شدید گردد و گاهی قدری افیون
می افزایند که درد را تسکین شدیدی بخشند لیکن گاهی سبب تخدیر و تضعیف بصارت را ضرر رساند و مرض را طول دهد و شیاف وردی در تسکین التهاب و درد عظیم النفع
است و دیگر ادویه مسموعه مذکوره مثل مرداسنگ و کتیرا و صمغ و گلسرخ و سرمه و اقاقیا و مامیثا و سنبل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیله زرد و سیاه و گل نیلوفر
و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازه و سائر عصارات و صمغ عربی و غیره است پس هرگاه ردع ماده باستفراغ و جذب بخلاف جهت و استعمال
روادع نمودند بتدریج منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط روادع بعده منضج صرف بعمل آرند و ایضا اول رقیق مخلوط بمثل گلاب و البان که دران قوت
انضاج است بکار برند و در لعاب اسبغول با وجود ردع قدری انضاج است و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه شدید الانضاج از وست و تسکین میکند و لعاب
حلبه و آبی که دران حلبه جوشانیده باشند جید الانضاج و مسکن وجع است و او اول دوائی ست که ابتدا بآن در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست
و اگر تحلیل چیزی از منضجات احتیاج افتد باید که استعمال لعابات نمایند و اگر تبرید آنها حاجت باید بعصارات کنند و عصاره شیر که آنرا یونانی …
رتسک و بید پیدا ناسند مجرب است و در ابتدای رمد حار و انتهای او سعید بخاصیت و قوی النفع است و بعده انحطاط نمایند از استعمال این عصارات و لطبیخ
اکلیل الملک که دران انزروت سفید خصوصا مربی بشیر زنان یا شیر خر گداخته باشند و بعده هرگاه مرض بانحطاط شروع کند در استعمال محللات ادویه قوی تر
از انها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و آب مطبوخ زعفران فی مرکبه کنند و چون دانستند که بدن و مواضع تنقیه تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم
و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد از حمام بآب گرم بالکمید کنند انفع بود و پس شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع ست
استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و اداست مالک اطراف و بستن اعضا نیز نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و بابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند
بعده زعفران آس سایند بعد از ان زعفران در میفتح ترکرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون باوی ضم نمایند و اگر ماده صفراوی باشد بعد
بمسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی دران ترکردن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی نشستن در آب سرد اندکی سرکه آمیخته
نفع میکند و درین قسم باستعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرات کنند و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو
چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند اگر احتیاج آن افتد در سه یا چهار مرتبه بار رحی که گاهی واجب بود که در اخراج او تا بغایت
تا حد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از مرققات آن حمام ست و ضعیف تر از ان تکمید و تنطیل آب گرم یا آبی که
دران حلبه و برگ کتان جوشانیده باشند و اگر فصد ممکن نشود حجامت نمایند بعد از ان تلیین طبیعت بالفواکه مثل آلو وغیره کرده در قول صحیح باید با حب قوقایا حب بنفشه
یا مطبوخ چهار تخم گرد در قول ثابت خواه ما باید کرد و اگر خواهند تبرید و شاهتره و هلیله سیاه بقدر حاجت دران اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از ابتدا شربت
یا شربت بنفشه یا عناب یا آب تمر هندی با شیره تخم خرفه یا لعاب اسبغول نوشند و غذا ماء الشعیر … باشد زیرا که حموضت مضاعف است بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را
خام کنند و در قول افصح منع نماید و این ضرر در رمد ست و لهذا برای آن مزورات معمول از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن و در قول … کدو
بروغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن تنقیه تام یابد در چشم قطور را … برند و میل قریب او نبزند
و در ان درون روند دوای حاره استعمال کنند و خصوصا اگر درد شدید یا ضربان و التهاب سخت باشد بلکه سفیده بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز
استعمال نمایند و چون مادع ساکن شود شیر زنان بچکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور یکبار … لعاب بهدانه … شیر دختران و سفیده بیضه و گلاب
و آب کشنیز در هم رسد تا یکسان شود و در چشم بچکانند و مریض را در خانه کم روشن بنشانند و بر روی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد کشنیز
که در قول صحیح باید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب و شیر گداخته در چشم بچکانند صفت شیاف کافور که در ابتدا
رمد نیکوست سفیداب ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم زبد البحر و انزروت هر واحد چهار درم افیون یک درم کافور نیم درم
شیاف سازند صفت شیاف احمر که در وسط رمد صالح است صمغ و سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و خضض هر واحد دو درم آب اکلیل الملک شیاف سازند گر

مرض بجا ماند در چشم سرخی بود بعد باقی ماند زود رمد نفع کند **صفت آن** انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر هر واحد درم زرد و کمیرا در آخر رمد نافع آنکه مستعمل گردد
صفت شیاف احمر لین هرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که ثقل اجفان ببرد شادنج شش درم صمغ عربی کتیرا هر واحد پنج درم مس سوخته چهار درم
کهربا سفیداب ارزیز هر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم دم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند **ضماد** که در آخر رمد نافع است
بگیرند زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که جوجه مرغ و تیهو در آخر بخورند **صاحب کامل** و جامع و خلاصه می نویسند که در رمد حار
بعد فصد سهل و تلیین از پوست هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا مطبوخ فواکه یا منقوع هلیله یا آب انار بن ادویه که در آن
قبض و ردع اندک بود آن ادویه مخدره مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی با سفیده تخم مرغ سرشته بر دو چشم طلا کنند و در چشم کشند
و شیاف ابیض ساده بچکانند و اگر باین تدبیر درد ساکن شود آن بعض ادویه که در آن تحلیل اندک مع تغریه و تسکین باشد مثل کندر انزروت سفیداب چهار درم
جو مقشر کوفته ده دانه بهدانه ده دانه در ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب باران بریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر آتش آهسته ملایم بدارند تا بگدازد و بجوش آید
آنگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین نحو بعمل آرند که انشاء الله تعالی بر همان روز یا روز دوم رمد را
باصلاح آورد و بعد از آنکه رمد تحلیل یافته و درد تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری تحلیل زود
و ورم باقی مانده باشد شستن چشم به آب نیم گرم و استعمال ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در انجا که ماده دموی یا صفراوی بوده باشد ماء القرع
با تربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدهند که اثر عظیم دارد و عصاره کشنیز با شیر دختر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سودمند است و کحل که در صبح آسمانی
رمد مجرب است در چشم کشند و دوائیکه در اول رمد مجرب است منع مواد برای الحال ست این ست که خوبهره کوفته بیخته حضض هندی کوکنار شیدند سفیده مرغ همه مساوی
آب لیمو کاغذی در ظرف آهنی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب است و بعد سه روز قرنفل سوده شب یانی هر کدام یک درم حضض
سه درم افیون نیم درم بآب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفید است ایضا ضماد در درد در ساعت تسکین دهد بگیرند کشنیز تر خشخاش با پوست زرده تخم مرغ روغن گل
زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش یا اکلیل الملک در شراب و آب بپزند تا مهرا شود بعد از ان ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند و در شیاف مامیثا بکار برند انزروت
دو جزو زعفران یک جزو کوفته بیخته نیز در رمد مجرب ست و شیاف مامیثا پوست هلیله زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یک درم کوفته بیخته هر بامداد و شبانگاه
در چشم کشیدن همین خاصیت دارد **انطاکی** گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد از ان با کتان از ماء الشعیر و تخم خشخاش کنند و تمر هندی و عناب آلو بخارا بخیار شنبر
دهند و تبرید و ضع باب کشنیز و عنب الثعلب و گل سرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند و بعده احمر لین و بعده احمر زعفرانی علاج کنند و از تجربات دیده ام
باصداع این ست که برگ کدو و آرد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده مغشر کنند و مالیده بشکر و یا بتربت ورد و بنفشه اگر عرض تمدد کند بنوشند و حب الآس بسکر
ضماد کنند و آب حی العالم با کشنیز مع شیر دختر یا زن با کحال نمایند و هرگاه ماده کثرت کند چنبری و تحلیل بعد حار سبل ضماد آرد حلبه و خشخاش و باقلا بسفیده تخم
نیست یا طلا و کحل آب گل کدو و حی العالم شیر زنان **بولس** گفته که معالجه لازم بمستفرغات و مسقیات نمایند و در چشم سفیده بیضه چکانند تا درم بار نفع یابد
و اگر بدن ممتلی نباشد حمام موافق بود و در اورام حار امتلائی معالجه با تفریغ خون اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم
و در بدن امتلا نبود شراب بجوشند که تسخین و تصفیح نماید و بعد تنقیه بدن با کحال و شیافات رادعه استعمال کنند و **جالینوس** گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانند
لعابات و سفیدی بیضه مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافت آب فواکه اسهال نمایند و اگر مشابه گردد در قرنیه شبیه تمام دلیل جرح و قروح است باید که
بسیار ضماد شیاف ابیض ما با سفیدی بیضه مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقین کنند که قرحه هم رسیده
این هنگام در چشم آنچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت در و بر استعمال
ایما یا ماء العسل که جلا دهد و اگر باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردد شیاف ابار محلول
در شیر دختران تازه دوشیده و یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و بر چشم پنبه نهاده محکم ببندند تا آنکه نیکو گردد و اگر بطول انجامد زمان تلطیف غذا نمایند تا

سبب گردد و سستی در جفن نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و ثابت بر تر و گفته که من معالجه می نمایم ورم حار را در ابتدا به فصد قیفال و بعد از ان به اسهال بطبیخ هلیله زرد و هلیله کابلی و در آخر این مطبوخ خیار شنبر گیرند پوست هلیله زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم در آب بجوشانند و دو گیر ... و ثلث رطل بعد از ان صاف کرده خیار شنبر ده درم حل نموده صاف کرده یکدرم روغن بادام شیرین در ان چکانیده گرم گرم بنوشانند بعد از انکه دو ساعت بگذرد بعد از ان یکدرم ما الشعیر با جلاب سرشته خورده باشند و از ضماد صندل سفید هر یک ... و جو و اقاقیا ... و شیاف ساخته عند الحاجت با آب کشنیز تازه حل کرده بر پلک طلا نمایند و شوم معالجه چشم گردد و ... چکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب ... زیاده باشد بل آن قدری سفیده بیضه مرغ همیشه بچکانند و چشم را با آب سرد ... با نمک سرکه و گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان دائم در چشم بچکانند حجت که سریع التسکین ست و اگر ... تسکین نیابد شیاف ابیض بچکانند و شیاف احمر و شیاف خلوقی در وسط ورم نافع ست و اگر کثرت رطوبت چشم باشد قدری از ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی باقی ماند قدری از آن نافع ست و مسیحی گوید که ورم حار ملتحمه ست پس اگر در ورم حار علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد و اندفاع اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعد و ... مطبوخ هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و تربد و غاریقون نمایند و اما از اسهال کنند ... شیر ... تمود و صبر ... عظیم النفع ست سرکه و در آب کاسنی و آب عنب الثعلب نقوع سازند و بهتر آنست که اول ... الفواکه ... آلو و تمر هندی و بنفشه و هلیله زرد و خیار شنبر و ترنجبین اسهال دهند بعد از ان آب کاسنی که در ان صبر نقوع کرده باشند بنوشانند و حب قوقایا ... و هر گاه ... تمام سازند و باگرد اول سفیده بیضه رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا شیاف ابیض که از سفیداب ... سه درم کثیرا و نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیده بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز زیاده سوی چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و گلاب و اقاقیا و ماميثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گلسرخ ... با جزا شیاف ساخته وقت حاجت با آب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و ... آب برگ ... قدری سرکه بشویند و تدبیر ... در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را ضماد کنند و ذرور انزروت سفید بشیر زنان سوده در آفتاب خشک کرده باز سائیده مکحل ... و هر گاه مرض بانحطاط آید بزرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بصبر و صندل و شیاف ماميثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر در ابتدا صداع ... باشد در آب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال رسانند بعد از ان ذرور مذکور قدری ... و زعفران و سنبل افزوده ... آرند صاحب حاوی صغیر گوید که در ورم حار فصد سر ... از جانب علیل کنند و شربت ... نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا دوای ... موذی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب با عناب ده عدد ... و شکر ... تمام ... و اگر صفرا غالب باشد آب انار ... و شکر با تمر هندی یا آلو بخارا و عناب ... دهند و اسهال طبیعت بطبیخ هلیله زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیده بیضه مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا و ماميثا بر چشم ضماد سازند و اغذیه بارد رطب مثل ... و شکر ... غالب نبود ... و شیاف ابیض کافوری استعمال نمایند و اگر درد و ... و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و ... بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و عصارات بارده مثل آب ... و عنب الثعلب ... و مانند آن بر هم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد آب عنب الثعلب سبز ... طلا کنند و ... و آب ...

ایلاقی می نویسد که در ماده دمعی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا یا دم و بلغم است ابتدا بفصد سر کنند و خون بمقدار واجب ... اگر حال ... کند و اگر حاجت بفصد دیگر ... تاخیر نکنند و ... اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیار شنبر و تمر هندی و شیرخشت سازند و ... شربت بنفشه یا نیلوفر ... شربت خشخاش بنوشند ... کنند و خواب آرد و تدبیر صواب ... آنست که اول بادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشد ترکیب داده استعمال نمایند ... شیاف ...

دو ترکیب این شیاف بر دو نوع ست یکی آنکه دران ادویهٔ قابض و رادع اکثر باشد واین ابیض السفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه
دران ادویهٔ نافعه کمتر و محلله بیشتر باشد واین اخلیفه تر استعمال نمایند و اطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از صندل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا
و عفص باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ سفرجل و آرد جو و بزرقطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی بیضه
سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سو باشد از خند بیدستر و زعفران و رفت و افیون طلا سازند
و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصه در رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد مار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع حدت ماده است
و شیر زنان همچنین مسکن وجع است لیکن دران قوت جلا و نضج است و لعاب بهدانه و شیر و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع است و شیاف ابیض بشیر زنان در
ابتدای رمد نافع ست و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ اطلیهٔ مذکوره استعمال
کنند و هرگاه ماده از نزول منع نشود اشیای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یکدرم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد ازان شیاف ملکایا
بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن مادهٔ مابقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان کم شود
و رمص یابس و التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض است درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این چیزها
زائل نشود باحمر حاد حاجت افتد بعده در اخر هر روز اغبر بخشند و اگر این همه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد
ابو الحسن گوید که در رمد موی سیاه درت بقصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدید الالم بدفعات برارند بحسب قوت و کثرت ماده و بعد قلت آن
در ابتدا باستعمال کحل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هرگاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و آب
و بنفشه و نیلوفر بسویند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی و بهی امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع و شربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و شراب
و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هرگاه علت تسکین یابد شیاف ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و ذرور ابیض بکار برند و چشم را
بآب یا حین بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و پاک بار کرده بشیاف احمر حک کنند و اغبر اکتحال نمایند و دراحر
تیهو و فروج غذا سازند و اگر ماده صفراوی باشد تنقیه بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیرهٔ خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آب آلو
و آب جاسرم باشربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر انچه در رمد موی گذشت بعمل ارند احمد بن هبة الله گفته علاج رمد موی فصد قیفال از جهت محاذی علت ست
اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفا و تعدیل مزاج بمثل شربت انارین نمایند
و عناب آلو و قراصیا از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم و رابیکه دران اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترکیب
بست درم مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را باشکر سفید یک اوقیه تا یکنیم اوقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات
معموله از شکر و لیمو با لطف یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیه مولده چون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیه سهکه مانند
حمص و باقلا و از اغذیه غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پایها بسنگ پا بمالند و ساقین ببندند و در ابتدای
شیر زنان رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معتدل بکشند و در وقت تزید وقت جواب شیاف ابیض از زروتی در چشم چکانند
و بیرون چشم شیاف احمر معتدل طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور چشم از زروتی و در انحطاط شیاف حولان طلا نمایند و بحمام روند طبری نوشته
که بعد سه روز بهر تلیین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بست درم آلو و عناب هر واحد یازده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک برگ عنب الثعلب
هر واحد یک کف هلیله زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته بگرم بنوشند و غذا مزورات عدسیه
معموله سرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحلاوه باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضر ست بعد ازان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت
مربی بشیر خر پنجدرم نشاسته شیرین طعم دو درم کثیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یکدانگ

کوفته بیخته [illegible] در رشته یا بسفید ... تخم شیاف ساده ... شبه ... کرده ... بر دند و از حال کردن شیاف آب ... و ابتدای ... کنند
بیت شیر ... سفید ... دستیاب ... آت ... بسپان ... کنند ... یکبار ... چشم ... آهستگی
اول ... بعد ساعتی ... بعد ... استعمال نمایند بعد ... چشم ... باشند و بعد شیاف ... ذکر
استعمال کنند ... صبح و شام ... بعد ... شیاف چشم ... بعد ... بسازند بعد یکساعت چشم ... پاک
... ادرار ... شیر ... ساخته ... چشم کشند ... بهترین ... کنند ...
... یکساعت ... صبح و شام ... شب ... خواب ... اعراض ...
... کاسنی ... اگر ... باشد ... سفید ... لعاب اسپغول ... نماید ... چشم ... صبح
آب ... گرم ... حصول صحت ... اکتحال ... کنند ... اگر ... امراض ... باشد ... چشم ... بکار ...
... کنند ... نجات ... شیاف ... احتمال ... کنند ... اگر ...
زوال ... چشم ... باشد ... نمایند ...
... فصد قیفال ... مطبوخ ... نمایند ... حاصل شود ...
... کنند ... اگر ... محسوس گردد ... باشد ...
سائل ... شیاف ... اکتحال نمایند ... بسیار ... گردد ...
... باشد ... شود ... سر ... آن ...
این چشم ... سبب ... صداع ... آن ... باشد ...
قیفال ... و اخراج خون ... ابتدای ... چشم اکتحال نمایند ... صبح ... شیرین ...
... چشم ... روز ... مطبوخ ... تلیین طبیعت نمایند ...
... احتیاط کنند ... ظاهر شود ... این مرض ... شیاف ... اکتحال نمایند اگر ...
... شیاف ... شیر ... چشم ... بسیار ... بعد فصد ...
... شیاف احمر ... اکتحال ... صحت حاصل ... صداع ...
... آنست که ... چشم ... قبول ... اکتحال نمایند اگر
... حرارت ... قبول ... شیاف ...
... درم ... درم ... درم ... درم ... نشاسته کتیرا درم ...
... درم ... مثقال ... اکتحال نمایند ... کاسنی ...
... لعاب اسپغول ... روغن گل ... چشم ... چشم را
... کنند ... چشم ... فصد ... طبیعت ...
تلیین طبیعت نمایند ... درم ... درم ... کاسنی ... درم ...
... درم ... گرفته ... درم ... فلوس خیارشنبر ... شربت ... داخل ...
... شیرین ... چشم ... گردد ... درم ... نشاسته کتیرا ... درم ...

هر واحد یکدرم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یکدرم حضض دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب الثعلب مروق یا شیر حر مانده سرشته از عدس کلان دار یحود کوچک شیاف ساخته و یک شافه از ان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و یکدانگ وقت عصر و هرگاه در چشم ملامات صحیح ظاهر شود و آن زرد شدن غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع ست و هرگاه چشم بکشایند بر سیاهی او غشا از رمص باشد و چون از منبه آنرا سرداز ند بغیر الم زائل شود درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر نخود درم نشاسته شیر بی طعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک ساییده و بحریر بیخته ذرور ساز ند و در فاده بگلاب ترکرده متوارب بر بندند و بعده هم ذرور در چشم را کشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت پیری خروج معلوم شود درین وقت شیاف ابیض کور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و در ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار ذرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر از ان اکتحال نمایند و بر بالای مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک سوده ضماد کنند که ازین حرقت تسکین یابد و بالیک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صاف گردد و التصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض کور و شیاف احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوده اکتحال سازند و به پرهیز تقلیل غذا و قلت جماع بر ضروریات لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود و چشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشد دخول حمام و تکمید چشم بآب گرم و اکتحال شیاف احمر لین و برود مسیحی لازم گیرند و واجب ست که صلاحیت اجفان را همچنین ترک نسازند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان ست و دیگر آنکه در ابتدای رمد و انتهای و انحطاط طبیب استعمال نماید نسخه تقطور ست که یکی از ان معروف بقطور مسکن ست و در ابتدا بعمل آرند و در انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند حشیشجر و مهدانه تیسیر مخ تخم خیار هر یک ده عدد و کوبیده و نشاسته نیم درم و چو مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض یکی دو دانگ در ظرف آبگینه بالقدر کرده آب تیسیر بران ریخته بجوشانند بآتش ملایم تا علیظ شود و پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیده بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این تسکین درد و رمه نماید و بعد تسکین درد ابتدا نمایند بدوائی که مذکور شد دوم قطور محلل ست و در تزید مرض استعمال کنند بستانند از حشیشجر و مهدانه هر یک سی عدد کوفته و انزروت سفید یک نیم درم در شیشه کرده و بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملایم بجوشانند تا گدازه شود و صاف نموده در چشم چکانند و این محلل و نضج ست و از ترکیب ابن علی معیرست سوم قطور مستعمل در انحطاط ست بگیرند از رصاص و اسرب بر کف دست بالند حتی که کف سیاه شود و بعده قدری گلاب بران بچکانند تا که تر گردد بکار در وار ند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود و بدفعات در چشم چکانند و این قطور مسکن و محلل ست و از خروج شرو و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل النفع ست

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطی البرء ست و رمد یابس سریع البرء باشد الا دران خوف قروح عین ست بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و لیسات کنند اگر استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج برادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مر و انزروت و اگر شیاف سنبل بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد آبی که دران زعفران و قلقدیس و عسل جوشانیده باشند اکتحال کنند و در ابتدا قلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند و خصوصا هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک ار سیستس ب وی آبیکه دران قلقدیس حل کرده باشد باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا تریاق کبیر یا گوگرد و فزر نیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع ست و ضماد برگ بید یا انجیر سوده و شبت و برگ خطمی پشت آب پخته مجرب شیخ الرئیس ست و گویند که شب بیمای سوخته یا سیماب بشته حشو آن ساییده بمسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کردن بر الساق ست و تقطیر آب ملا لعاب تخم کتان در چشم بر بارد نافع ست و بعد از ان شیاف احمر لین و شیاف انزروت محلول در آب برگ کبر و عصید برگ کبر تنها بکار برند و **مفردات** منصوص حواد بارد مثل مر و زعفران و کندر و سنبل و جند بید ستر و قدری اس سرخ و صبر خاصه و حماما و ساخ گوزن سوخته و شب یمانی و توتیای هندی و دار فلفل و فلفل و مرداسنگ یا و دلوه بهتالی درر چوب در آب ماده یان و آب عنب الثعلب ست و نقول ریسقوریدوس کندر و دخان کندر مسکن اورام بارده چشم ست و کذا اکتحال آب برگ ترنج **و از مرکبات** مثل شیاف سطیقان و احمر لین و شیاف شاوج اکبر و شیاف مرویی منجملد آنها جید و بالغ ست و ضماد مسکن اوجاع

حشم کنند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و بقراط گوید که در رمد بارد خمر و حقنه مسهل و حمام نافع ست و ریختن بر سر آب مطبوخ بابونه و گلسرخ و مرزنجوش اگر علت
بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیه معده باشا سیدن ایارج فیقرا و غاریقون از بهر وی کنند و استعمال ماء العسل سرشته نافع ست اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن
مطبوخ افتیمون و بسفائج گوید که اگر آن رمد حار باشد جو بریان و آغوان فیون با شراب یا آب ریحان سرشته وطلا نمایند و شربت فسنتین یا ماء العسل یا گلقند بیاشامند و خضاب مرزنجوش بنهند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج ماده نضج بلغم مسهل بلغم و حب ایارج دهند و وقوع صبر زرد با سنگ کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت درد معتدل ست و یا جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس
بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک نه ماشه انیسون قسطوریون بیخ هر یک چهار ماشه مویز منقی ده تول انجیر زرد چهار عدد یا گلقند چهار توله بیخ شش شده اوده
جهت تنقیه بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا یا ایارج نه ماشه خورانید و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد سفید نه ماشه تخم کثیرا نه ماشه خیار شنبر ترنجبین
هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل ملوکیان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و گاوزبان بنوشانند
وقت دو پهر نخود آب دیا آب بنوشانند و وقت شام نان تنک با دال بخوانش خورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور با اضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار توله
حرف و یا تودریس نه ماشه باشیده بنوشانند سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس ملوکیان استعمال کنند و ایضا بعد از آن بهر تعدیل مزاج
گلقند خورانند و کام و بدو روی گلاب نیم گرم بشویند و صبر حضض مرکی اقاقیا زعفران در آب عنب الثعلب سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار بارد باشد
چند سیر زعفران را بمیخ ضماد نمایند و لعاب حلبه مغسول و لعاب بزرقطونا در چشم بچکانند و بیشتر اکتحال نمایند بعد و سعد از استعمال الصندل و بعض
و شیاف احمر لین گشته و این هنگام اکتحال الشیاف بر بیوام بسیار نافع ست بگویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف منجح شافی بود و هرگاه مرض فرو شود
شیاف احمر لین ذرور اصفر و اغبر استعمال نمایند و اگر رمد طول کشد و سرخی چشم بعد زائل نشود بحر توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار برند و از استعمال مبردات
و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا نخود آب مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد در این نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل ست و باید که رواوع اده پیدا شده که در آن
مائل انگ گرمی و تلخی باشد از سرد و از زروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع ست که گاه استعمال شیافات و غرغره منقی دماغ از بلغم
خصوصا غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عسلی که بعد از تنقیه نافع بسیار می باشد و همچنین سعوط با آب چقندر با ملک بندق هندی و در کتب گردید مذکور است که علاج
رمد بلغمی قطور در چشم ست شیاف بر بیوام بلعاب حلبه یا لعاب گل خطمی سوده و طلای صبر و رسوت و مرصافی بر چشم و تغذیه نخود آب باشیر و حب قرطم و مداومت نیند و
بجلاب شستن از بادرنجبویه و بادیان هر یک ده درم دیرویه و گل بنفشه هر یک سه درم جوشانیده و صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند بهم نرسد درم گل
داخل جوشانده نمایند و ده درم جلاب بمکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد تنقیه بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضا این طلای علوی خان مدرسیه
ونکی وزرای مجربست نمک کابلی مع پوست بکنیم توله گرفته سه زعفران بیا ماشه سفیدی بیضه دو عدد تا یکپاس بچوب نیم خوب حل نموده نمایند **و انطاکی** گوید که در رمد بلغمی
اولا بشرب غاریقون آب موز تنقیه کنند بعد بوضع آمر جاوه آب حلبه علاج کنند و طلای زردی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر سفید و که دم الاخوین و زعفران و میشا
و اقاقیا و صبر مساوی با افیون نصف آن بگیرند و کحل و طلا در نیز نافع رمد بارد ست **و ابن لسوخ** گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و منضج محلول بشیر بدهند و بعد
و اکتحال بزعفران و مر و توتیای محلول سازند و بشویند و عصاره قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصاره قثاء الحمار و مانند آن در بینی چکانند **و بقول اهل هند**
در رمد بلغمی آب برگ سهجنه قدری گرفته بشهد آمیخته در چشم کشیدن و بار چه بسته خفتن و صبح گشادن در سه روز صحت می نماید و که ابرگ کتانی سائیده بر چشم بستن
و آب برگ آن قطور ساختن مفید ست ایضا چون بعد تنقیه دو مغز و سرخی باقی بماند ضماد زرد چوب زنجبیل گوکنا هر یک سه ماشه افیون یکنیم ماشه در آب برگ
کوه سبز عظیم الاثر ست یا زرد چوب سه ماشه را باز یادو در آب پوست خشخاش سائیده بر چشم بندند و قطور که بقدر خانه چشم باشد لیپ ساخته بسایه خشک سازند
و بعد دیگر زعفران را همچنین بال لیپ ساخته خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون لیپ بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده و بالایش برگ تنبول بسته بگذارند در روز
دفع می نماید و اگر تنها یکی از اینها همین عمل ازین آثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه در سفیدی بیضه مرغ یک عدد و بهر روز چند نوبت حیا کند از ده تحریک

تکمیه کردن مجیب الاثر است و باقی نسخهای ضمادات و نطولی نافع رمد یابسی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور است حسب حاجت از انجا گیرند

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ماء الشعیر و آبزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیه نمایند و گویند که فصد درین نوع رمد کردست بنا براز دیاد یبس و بهدانه سپستان گاوزبان نیلوفر مویز منقی ادویه صاف نموده شیره مغز بادام شیره کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش بدهند و حریره خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز قند دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه هیل و ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات روغن گاو نیز به رمد سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذلک تضمید پلک بلعاب حلبه و تخم کتان و مع زرده بیضه نافع و شیر زنان و شیر مرغ بچکانند و بادام شیرین طلا و نطولا مفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشه برگ خطمی جو مقشر سپستان و غیره در آب پخته کباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیر زنان مع غیره مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینارجون اکتحال کنند و اگر مدت بسیار باشد از ادویه و اغذیه حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی هر روز جلاب از با درنجبویه و گاوزبان و عناب و پرسیاوشان و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاهر گردد پس تنقیه سوداء بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیه بنخود آب و یا ماش با گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف رویا بشیر دختران یا بلعاب گل خطمی و در انتها شیاف دینارجون و از مقدرات درین قسم احتراز کنند و عند انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود از استعمال ادویه لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و جوزه مرغ غذا سازند و ماء الشعیر و دیگر اغذیه و اشربه مرطبه دماغ خورند و بعد ترطیب منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و هر گاهی جمعیت شربت بسفایج نیز نافع است یا اطریفل افتیمون بطبیخ استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون حلوی گیان یکتوله تا سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیاف احمر لین در آب کوه ضماد نمایند و ایضا بعد تنقیه و ابتدا اشیاف ابیض ساده یا این شیاف مجرب اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول یک درم بادام آقلیمیای فضی سنبل الطیب هر واحد یک درم ملح الرسم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند بآب بیکمه دان بابونه گل بنفشه و نیلوفر جو مقشر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزیید تقلیل نمایند از شیاف ابیض و زیاده نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتها و انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواهند بعد از ان بکحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهای خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند و بوی ...ن عنبر و ریحان نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات ننمایند و استفراغات قوی ترک نمایند و از اغذیه مولد سودا پرهیز نمایند و شراب بنوشند **وانطاکی** گوید که در رمد سوداوی اولا تنقیه بشرب سناء و مویز و افتیمون نمایند بعده شیاف ماميثا بکار برند و نوعی از رمد است که آنرا صلاع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب است مطلقا **واز کلام طبری** مستفاد میگردد که نوعی از رمد است که از انصباب صفرای محترق بر ملتحمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود یبس و جفاف و تحلل و لاغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسر العلاج است و علامتش رویت جفاف و ضموریست در ملتحمه و غور و یبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیانا و حمرت اجفان و عروض صلاع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل است مطلقا و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیای حاره و اقتصار بر مزوره ماش و آب باقلا و روغن بادام و بعصو... و سرخی و حقاره ... ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر ... و ... بسته باشند بعد تعلیف ... کاسنی و گیاهای تر تازه و تسعیط بشیر دختران یکجزو و آب عصی الراعی و آب برگ ... قطونا و آب جراده کدو همه مروق کرده یکجزو روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشه یکنیم جزو در شیشه جنبانید و بعد استنشاق آب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از هوای بارد نمایند و بقول طب شل کاسنی برگ خشخاش و کاهو و ... و ... اسپارک و اسفاناخ بخورانند بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماء الشعیر و در آخر تقطیر شیاف ابیض ساده نافع و این قسم رمد باکتحال کمتر احتیاج دارد بلکه ترطیب بدن زائل میشود و هر گاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و درین ...

چیزی است از آن که تمیز آب نیم گرم بر سر و استعمال آن نماید مدام و اعتدال در معتبر تراز جماع نیست و ترک ریاضت نیز در این علت است و گاهی بقیه در طب مثل ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اصل آنچه در این علت ممکن فرمایند

علاج رمد ریحی

شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث و گلقند عسلی بدهند یا این مطبوخ مسهل ریح بخورانند تخم کرفس پنج پنج بادیان هر یک هفت ماشه افیون نیم ماشه بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه ماشه گلقند چهار توله و نبات شور بای جوزه مرغ بیان تنک و بدهند و بعد روز سوم نطول مطبوخ او نه اکلیل الملک مرزنجوش مصبر سداب قیصوم ابن ملیکه هر یک یک توله بر چشم بریزند و بسبوس گندم و ماش و ارزن بسم و مرداسنگ و نمک سود بهم آمیخته تکمید کنند و بکام نشانند و سیر و بابونه و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر علاجات بکار برند و شیاف اکور در رمد ریحی در چشم کشند یا این ضماد ملین نهند برگ تب و سنبهالو و سیر هر یک یک ماشه بار بار و کرفس بر چشم بسته شود در رد چون سه ماشه آمیخته در ماهی تابه بروغن زرد گاو بریان کرده و بر رفادهٔ ساده نیم گرم کرده بر بندند و تسکین درد و دفع سرخی می نماید و یا این ضماد که قوی تر از آنست بعمل آید برگ تب و گلقند توله ماميران چینی زعفران هر یک سه ماشه سفید ادام تخم هفت عدد برگ سنبهالو و دیا باسه هر یک پنج ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بندند و مجمره ناری بر پیشانی بنهند طین الارمنت و تخم خورد و اقتیمون برگ ملوکیان و لیمو ایشان که بطرز صالح بغایت مفید است گل گاوزبان ششش توله با الاشب رب و نیم رطل بجوشانند نیم جوش شانند تا آب ثلث بماند مالیده صاف نمایند و تیس میر سنفی پنج توله انداخته بجوشانند که چهارم حصه بماند صاف نموده بانبات نیم اثار و شربت انگور بار و توله بقوام آرند و از مزد از و الحویل درو زرناد و قاقله هر یک شش ماشه نرداند مصطگی سبلی زنجبیل هر یک سه ماشه کوفته بیخته عبیر اشهب سه سرخ در عرق کیوڑه حل نموده داخل قوام نموده بر یاسپرند شربتی از سه ماشه تا یک توله بعرق بادیان هفت توله و الاج چند سده بعیاب نافع است و سلیمانی مفید است و گویند که اول اشیاف احمر معتدل اکتحال کنند و چشم را بآب نیم گرم بشویند بعد شیاف احمر اکتحال نمایند بعد از آن سیلی یا دو سیل از شیاف ابیض بکار برند یا بر سحاب طبیخ گاو گندم مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و شبت و صعتر و دار شیشعان نموده معرود مرکب الکباب آب آن نطول و شعل آن تکمید کنند یا بر سنگ گرم که بر آن شراب ریخته شده الکباب نمایند و نزد صرف نافع است و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب است تا الحمد صالح او و مشولات کمادات و طلات نمایند و تکمید بجاورس انفع است و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگرچه فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هیجان درد بشدت زیاده از اول بنا بر منع ریح در تحلیل میکند چنانچه جالینوس گفته که منع نماید از استعمال افیون بهنگامی که وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد از آن شدت می نماید که بعد استعمال تکمید و اسهال بحمام رفتن لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیهٔ بلغم نمایند و منفخات ترک کنند و از امتلای معده پرهیز نمایند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصهٔ نزلهٔ حاره و بارده که در فصل نزله مسطور گردد نوع نزله مشخص نموده تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزلهٔ حاره آنچه در رمد حار گذشت و در نزلهٔ بارده هرچه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار که با سرخی و گرمی و تیزی قاروره باشد حب میزه خشخاش شش ماشه همراه شیرهٔ عناب لعاب بهدانه شربت بنفشه بدهند و شب سیمانی رشته افیون در آب لیمو کاغذی حل کرده بر چشم ضماد نمایند و اگر با صداع و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یک توله کنند یا در صداع صفراوی خیارزی چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش بسته عوض عنب الثعلب گل سرخ شاهتره تخم کاسنی گلقند افزوده بجوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند و مضمضه لعاب اسبغول یک توله آب عنب الثعلب تازه ده توله نیم گرم نمایند بعد تنقیهٔ صفرا فلوس شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه مغز کدو سه فلوس بهند و غرغره بزر البنج کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده کنند بار و ننگ چیالیه صندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزر البنج نمایند مارکب این تنقیهٔ دماغ دستور معمول کنند بعد از آن اگر سبب

دو سه دست بزنی و ریاح اجابت شوند منضج خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده و مسهل چهارم دهند برای برد و گرمی
سر کدو روغن گل پخته میچکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز تخم کدو دانه کشنیز خشک هر یک ده ماشه دانه هیل یک ماشه نبات دو چند گاو
قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند در رفع ضعف دماغ و رمد نزلی معمول ست و شیاف ابیض جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سوده مجرب و
انزروت باریک سائیده نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد ردیه بچشم مجرب نوشته و اگر از سخن چشم نکشاید حجامت قفا و جوشانده
نزله حار و ضماد افیون زعفران پهتکری مرداسنگ آب سوده و منع دهد و در رمد نزلی بارد اول مطبوخ اسطوخودوس و مسهل علو بخان و حب ایارج تنقیه دماغ نمایند و جهت تعدیل
مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علو بخان و اطریفل زمانی و حافظ الصحت و برشعثا انطاکی دهند و بعد تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود سر دو رگ کنج گوش
را بتر کنند و باآهن داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز سیلان یابد بس براهم مرهم اندمال سازند و غذا اول شوربا نان گرم نمک دهند و منفعت تمام
این عمل بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر میشود و اسطوخودوس یک ماشه کوکنار چهار سرخ سائیده در اطریفل کشنیزی یکتوله آمیخته همراه عرق عنب الثعلب
بخورند بعده بادیان گاوزبان پرسیاوشان هر یک شش ماشه بیخ کاسنی هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی دبیر السن برای حفظ نوازل
که بچشم متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای تنضیج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره یا آب گرم میدهند و در رمد بلغمی نزلی کحل رطب یا
پهتکری رسوت کیر و در فلفل آب کشنیز سبز سوده ضماد میکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می افزایند و پوست هلیله زرد اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده و نبات یک نیم توله داخل کرده می نوشانند و اداست اطریفل و برشعثا مفید ست و اگر خسته
هلیله زرد حب النیل هر دو سوخته زنجبیل حضض مکی هر یک سه ماشه در آب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب ست و کذا هلیله سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش
هر یک دو درم حضض مکی یک مثقال مغز یکدرم در آب کوکنار سوده نیم گرم بکار برند **اسکندر** گفته کسی که بسوی چشم او نزله از کثرت نماید از تحریک اسباب او را
منع کنند و حمام حاره بامید برای طلب گرم بر سر و تر نکنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند و **رازی** گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن
امتلا نبود و در مرض تبرید بنا شد حمام نیکو ست و اگر در بدن تبرید بود در حمام و شرب شراب خطر عظیم ست و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تقلیل غذا
استعمال کنند و **انطاکی** گوید که لزوم تضمید جبهه بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز شراب سرشته منع استرخاء نزلات کند و کذا استعمال مطبوخ آس و اکلیل
و خطمی و حجامت اندمین و منع سده نوازل نماید مطلقا و **سویدی** نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته
بر پیشانی مجرب من ست و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در ربیع جمع کرده خشک نمایند و سائیده بر مقدم راس غرور کنند که بر واحد مانع
نزول نوازل بسوی چشم ست و کذا ضماد پوست انار یک بسته سائیده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم ست و کذا ضماد زرور و باقلا سوده
بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب مغز حلبه بسویق و سفیدی بیضه و گلنار آمیخته **و ادویه** مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده و از انجمله ضماد
زعفران ست بر جبهه و پلک و کذا غبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی و مصطگی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا حلزون مع خبز بجوشه سائیده بر خرقه
کتان نهاده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزر قطونا و عنب الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصاره لبلاب بسویق و کذا
باقلای مقشر مضغ کرده بر جبین و بزر البنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون با دویه مانع انصباب آمیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصاره بادروج و کذا فوفل
و سنبل و گل سرخ با قماع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصاره بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق بآب فرنجمشک حل کرده و کذا خولان و کذا امروت و کذا ثمر
کرم بری سوده بسویق آمیخته و کذا آب برگ باخیط یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ دلب بسرکه پخته و کذا پوست بطیخ اصفر و کذا رطوبت حلزون مع صبر
و کندر مغز و مجموع و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی با آب شیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس مع پوست در سفیدی بیضه
لت کرده بر پارچه کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا ضماد کشنیز سبز و کذا عصاره گلنار و کذا آرد جو با آب کشنیز بری یا با آب مطبوخ بزرالبنج
سرشته و کذا برگ سماق بسفیدی بیضه و کذا عصاره مامیثا با آب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز سبز و کذا احجر منتی و کذا انگشتری قابض و کذا مر رطوبت قضیب شتر

و اکتحال زعفران بشیر زنان یا آبنوس یا خولان و با عصاره عنب الثعلب و اگر با آن شیافات مانع انصباب مواد بسایند فعل آن ما
قوی گردد و باشیاف کندر سوخته مغسول مرتب یا اثمد مربی آب کماه و یا دخان کندر و یا بسد و یا دخان قطران یا دخان میعه و یا توتیای کرمانی مغسول مرتب
بعد تنقیه بدن و تناول تریاق فاروق و یا شم حنظل نیز مانع نزول مواد

علاج رمد مرکب

و عام ست که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و مائیت یا از خون و ریح یا از
صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر همین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی بر آورند با بجا علاج رمد مرکب بسیار است
و صواب بر آن آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در مسهل واحد اخراج می یابند بیاستثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط متم
بعضی بران از بعض ست پس اگر ماده مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر ماده مرکب از خون
و خلطی دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص می نمایند و تدبیر یکه در قول ایلاقی مذکور شد بر گیرند و ایضا در ماده مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس
گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه کوفته بجای هلیله می کنند
و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می کنند و گاهی در همین نسخه شیره تخم خشخاش شیره مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیزی
خورده شاهتره اسطوخودوس هر یک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده نبات
داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره و کشنیز و عرق استعمال می کنند و رسوت گیرو یا پهتکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سوده ضماد می نمایند
و یا ایارج فیقرا و روغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بدهند و اگر رمد با خلل بود اسطوخودوس پوست هلیله زرد
جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دهند و باز اسطوخودوس سوده با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیره خشخاش داخل کرده بنوشند
و گاهی اسطوخودوس سوده بهلیله مربی سرشته یا با اطریفل کشنیزی سرشته همراه شیره عناب عرق شاهتره و نبات یا شربت بزوری داخل کرده با لنگو یا اسغول بدهند
میدهند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب دهند و اگر رمد با طحال بود بعد فصد سر دار جانب طحال
عناب گل بنفشه جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکسی داخل کرده میدهند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکسی بعده
مسهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهدانه جوشانیده شربت بنفشه شیره خیارین خاکسی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره گل نیلوفر اسطوخودوس
جوشانیده و نبات داخل کرده میدهند و خوردن اطریفل بادیان و معجون سنگدانه مرغ نیز در رمد مرکب مفید ست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد تب یمانی بریان چهار آثار
زردچوب بقدر نخود کوکنار یکعدد برگ تمر هندی قدری سائیده در پوٹلی بسته اندر آب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضا لودھ پھٹکری
بریان هر یک شش ماشه جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیرو افیون سپاری چهالیه هر یک ماشه هلدی چهار ماشه باریک سائیده حب بسته دارند و بآب
سائیده در چشم کشند که نافع درد چشم ست و آبت شاه صاحب نافع رمد این ست که دار هلد پھٹکری هلدی هلیله زرد هلیله سیاه هر یک شش ماشه افیون زعفران هر یک
یکماشه حب بسته بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لونگ یکعدد نیله تهوتهه یک سرخ مصری پھٹکری افیون هر یک یکماشه برگ نیم برگ مول هر یک
دو نیم عدد برگ املی سه عدد کهرل نموده گولی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضی اطباست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون
هر یک یکماشه نیلا تهوتهه دو سرخ قرنفل دو عدد همه را بآب سائیده از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای
آشوب چشم و درد مجرب نوشته اند گویند که در سه روز رفع می گردد کلی بخشد و ضماد پھٹکری خام زنجبیل گیرو زرد چوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه بآب کوکنار سرشته
بر نافع رمد ست و کهولک برای رمد و سرخی پھٹکری بریان لودھ رسوت گیرو یا زرد چوب هر یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه در ظرف آهنی بر سنگ آهنی بحل نموده
بیگرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضا لودھ رسوت پھٹکری مرداسنگ زیره سیاه هر یک دو ماشه هلدی کوکنار هر یک ماشه افیون نیله تهوتهه دانه یکعدد و آب سائیده گرد چشم طلا کردن مع صاحب کالی

علاج وردینج

که بعضی اطبا آنرا از امراض شبکیه شمرده اند و جالینوس بکرات آنرا از امراض ملتحمه و مرتبهٔ دیگر از اقسام رمد شمرده و بالجمله چون رمد وردینج گردد تدبیرش از فصد و حجامت و استفراغ وغیره مثل رمد حار است و گویند که اول فصد باسلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند و اگر مریض کودک باشد حجامت پس سر یا بین الکتفین و چسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کنند و گاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمر هندی و شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت انار دهند و بجای آن مقشر و اسفاناخ و کدو غذا سازند و ادویه مسکن حدت و حرارت و ملین و مبرد مثل سفیدهٔ تخم مرغ رقیق تنها یا شیاف ابیض بران حل کرده یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند و اگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو بار یا سه بار بکار برند و اسپغول با آب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب خرفه و آب حی العالم بر چشم ضماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر عمل آرند بعد ازان مطبوخ اهلیله و تمر هندی و خیار شنبر و شربت ورد و کرر استفراغ نمایند و بعده بنگرند اگر التزاق جفن برمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند و شیاف ابیض ساده بسفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان گداخته در چشم بچکانند و بعصابه بر بندند و شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ذرور مذکور بکار برند چشم را بالعصابه بر بندند تا ذرور خوب در چشم منحل نگردد نکشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده اندکی صبر کنند و باز ذرور پاشیده بدستور اول بعمل آرند و بعد از کشادن عصابه چشم را میباید که قدری پنبه بران پیچیده باشند بآهستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن در ذرور مذکور انزروت مربی دو جزو و نشاسته یکجزو باشد و بادویه که دران قبض و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقاقیا و شیاف مامیثا با آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند و پرهیز باشند که هیچ یکی ازین ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود و اگر با وجود این تدابیر درد وجع تسکینی حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی با آب حلبه ترکرده بچکانند و آبیکه دران اکلیل و حلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند و گل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته با آب کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا نان در آب عنب الثعلب ترکرده ضماد نمایند و اگر درد شدت کند و ساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته در آب کشنیز سبز و زردهٔ تخم مرغ سرشته تضمید کنند و اگر سبب درد انصباب مواد بطریق عروق سر باشد با وجود اضمدهٔ مذکوره سویق شعیر با آب خرفه یا آب حی العالم یا آب بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند و بزرقطونا با آب عنب الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هرچه مبرد و قابض باشد بسبب آن تقویت جبهه و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند و چون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض و شیاف ابیض بکار برند و بعد از تسکین درد و تحلیل ورم و رفع سرخی بذرور صغیر و شیاف احمر لین دست باید برد و مریض را در حمام داخل کنند و آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک تکمید چشم نمایند و اگر بقیهٔ غلظ ازان باقی ماند ذرور صغیر کبیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و بلحوم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هرگاه چشم خوب پاک گردد و ورم بخوبی تحلیل پذیرد بکحل مادی اکتحال سازند و اجفان را بشیاف احمر لین حک کنند و اگر در اجفان تخفیف حاصل نشود حک او بشیاف اخضر کنند که محلل غلظ اجفان است **اقوال بعض حذاق** از مجربات گفته که زردی بیضه و تخم اوز آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر وردینج صعب نهند که در ساعت تسکین الم میکنند و گفته برگ گل سرخ باریک سائیده برگ انگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر خرقهٔ کتان کشیده بر وردینج گذارند که فی الحال مسکن وجع است و زعفران سائیده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم وردینج عجیب است **شیخ الرئیس** میفرماید که وردینج اگر از ورم حار باشد دافع وجع وجوه استفراغ بدن از عروق سر و حجامت کرده شود و مثل شیاف ابیض از روادعات و مثل عصارات لین بارد استعمال کنند و اضمده از خارج مثل زعفران چهار درم و برگ کشنیز سبز پانزده درم و اکلیل الملک بیست و پنج درم بزرده بیضه سه عدد و نان سپید پانزده درم رب انگور ترکرده آمیزند و مانند مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش سیاه بیفزایند و طلای مامیثا و حضض و صبر نیز مفید بود و آنچه مجرب است زردهٔ بیضهٔ مرغ و شحم خرس که از هر دو مثل مرهم ساخته بر پارچه گذاشته بر چشم نهند و گویند که گل سرخ با رب انگور ترکرده با زردهٔ بیضه سائیده بر چشم گذارند و هرگاه درد شدت کند زعفران مسحوق در شیر زنان و آب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند و باید که در وردینج بعلاجات تماری مشغول شوند و تقطیر شیره در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت حال محتمل باشد

ودر ورد سرخ سفوج اکتحال بانزروت وزعفران وشیاف مامیثا وافیون ساوی باریک سائیده مجرب کالینی ست واگر ورد بعد از رمد غلیظ بارد باشد
با آب رطبات البته استفراغ نمایند ولعابات لین در آب کرنب مطبوخ او گرفته استعمال کنند وبساست که آب عنب الثعلب ممزوج می نمایند گاهی مرو زعفران
می افزایند ابو الحسن سعید در منتقی می نویسد که سبب او یا ماده دموی بود که سبک پلک یا هر دو سیلان کنند یا ماده صفراوی حاد باشد و بر ورم دموی انتشار
وحمرت و در اکثر انشقاق پلک وخروج دم رقیق از آن دلالت کنند و بر صفراوی بقلت ورم وشدت حرقت وحکه وصفرت رنگ استدلال نمایند وتدبیر نوع اول
فصد ست اگر ممکن باشد والا حجامت واگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعه او کنند واصلاح غذای او نمایند وزردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند
وشیر در چشم بدوشند وتا روز سوم ذرور در چشم استعمال نکنند ودر روز چهارم ذرور ملکایا بالعمل آرند وهرگاه مرض واقف گردد ذرور منصت بکار برند
وآرد جو وعدس وپوست انار وگل سرخ کوفته بیخته در آب وروغن گل بجته بر پلک ضماد کنند وهرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور اصفر استعمال نمایند وعلاج
نوع ثانی باستفراغ اگر ممکن باشد وباصلاح غذا کنند وبعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس سائیده بر چشم نهند تا انحطاط مرض وبعد از ان
در آخر ذرور اصفر بعمل آرند وبر پلک استقلب ساخته بشیاف لین واغبر بکار برند انطاکی گوید که ورد غالبا باطفال عارض شود وبسبب فرط نمو
واکثر زیادة خون افتد واز سودا حادث نشود الا نادر وحدوث او از صفرا وبلغم اختلاف ست وصح آنست که از بلغم نیز حادث شود وسببش فرط
امتلای شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف غشا واز رنگ او اصل وکه سرخ ست یا مرکب شناخته میشود وعلاجش این ست که مبادرت بفصد نمایند ودر
اطفال شرط زنند بعده اگر معتدل باشد پس علاج واحد بود وبسبب اتفاق این هر دو اصلا وحکما بلکه ورد درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد
والا ضرورت عدان بیضه مرض سفیدی بیضه است وانزروت بر زعفران وشیر زنان شیر وعند شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلاب وحضض هندی
جائز ست وورد سواد افیون وگل سرخ وزعفران از خارج طلا کنند گیلانی می نویسد که آنچه استعمال میکنند در علاج این مرض این ست که ذرور اصفر
منقیه تیا شند وشیاف احمر لین بکار برند بعد فصد حجامت واگر مریض ... باشد دوای مسهل بنوشانند وبعسیر حضض وشیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند
وآب مطبوخ بابونه واکلیل الملک ... بخوش تکمید نمایند ولطیف غذا ... وجوجه مرغ ومانند آن سازند واین شیاف در ورد نوع کامل نماید گرد آنک
عصی الراعی حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفید آب ارزیر مغسول ... معروف بعقیده شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته
کثیرا کهربا گل ... خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده پارچه بیز کرده بگیرند حضض یک درم وافیون خالص دو دانگ
هر دو در شیر دختران حل کرده ادویه مذکوره آمیخته شیاف بهن بقدر عدس سازند ودر سفیده بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند این شیاف
بعد استفراغ بفصد ... ورد را زائل کند واین ذرور نافع ست بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یک نیم درم زعفران اقلیمیای ذهبی هر واحد یکدانگ
... نیم درم افیون دو دانگ باریک سائیده دو سه دفعه بریزند ودر چشم پاشیده بربندند وبعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند واعاده ذرور وقت
خواب کنند وبعد این ... چشم بدون صاف کردن نگذارند چه اگر زعفران در چشم باریک بماند ورم حادث کند وضماد ورد این ست بگیرند جوز السرو
وپوست پسته رطب وعدس مقشر هر واحد یک درم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند واندک روغن گل چکانند ومثل
مرهم سازند ووقت خواب بر چشم ضماد نمایند وصبح جدا کنند واگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد وبا نشاسته وصمغ عربی آمیخته ذرور سازند ورد را ...
زائل کند اگر موافق مزاج چشم افتد وگاهی باوی قروح در مقله بود پس علاجی مشترک النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند بعضی گفته اند علاج ورد بعد تنقیه
قیفال وحجامت وتنقیه طبیعت بهلیله ... اقتصار ... استلا ... سوی چیزهای براق واقتصار بر چکانیدن شیر در چشم ست در سه روز اول الا ...
طلا نمودن حضض وعصاره مامیثا بر پلک پس بآب گشنیز تازه وزرده تخم مرغ واکلیل الملک باندکی زعفران چون مرض از هفتم روز درگذرد اول در چشم ذرور ...
بپاشند ودر احراز رمد ... اگر قرحه نباشد والا ترکیب نمایند علاج آنرا بعلاج قرحه رازی گوید که اگر در چشم کودک ورد باشد ودر گشادن چشم قادر نشود واگر چه
در ان قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران درم الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک سائیده نمایند که در ان مضرت بقروح هم نیست الا ...

دوای در دیج ست **وبقول ایلاقی** شیاف وردی ابیض مخصوص بود دینج ست و هرگاه ورم کم شود شیاف وردی اصغر استعمال کنند **وگویند** که اگر بزر البورد را با دویه مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل رمد چشم و در دینج مجرب صاحب بقائی ست و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدسته آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر رمد و در دینج اطفال مجرب ست و مسکن درد و رم والم و گویند که آب برگ تفاح مجرب ست و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضه مرغ یکعدد و عنب الثعلب دو و نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد

علاج رمد بلغمی نمایند و زیره کرمانی سوده و زردی بیضه مرغ سرشته بر پنبه کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادر ست که علیل در چشم خود مثل ضربان شدید فوق طاقت دریابد و بادی سرخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمه او آنست که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا می سوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجرد ست بر بدن محلل رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حاره یابسه از بدن بسوی راس که از آن غشای خارج قحف بنابر احتقان بخارات و حرارت متالم گردد و طبقه ملتحمه بواسطه اتصال باوی مشارک گردد و رطوبات چشم بسوی خشونت و جفاف و تشنج پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم ست و دوشیدن شیر دختران با آنکه علت او از جنس اشتعال حرارت مزاج لاسیما اشتعال رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا و از جماع و در اغذیه امر طب مثل لحم بزغاله با جو مقشر پخته و جوزه مرغ فربه و **بقول** شل کاهو و خرفه و پالک و تواتر و استنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماءالشعیر دائم و تناول فواکه رطب محمود و احتقان بماءالشعیر مضروب با سفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتها رسد با آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب و مزیل قشف و رادع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال بالکل سود مند نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید ست و گاه این کحل نفع می کند مروارید ناسفته یکدرم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یکدرم و نیم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری از آن در شیر دختران حل کرده بمیل در چشم کشند و بعد از آن آب نیم گرم چشم را بشویند **ونوع** دیگر از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش در فصل کسنه بلک خواهد آمد **وجالینوس** و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی ست که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبه خلطی از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصا بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد نور خارج از آن بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه ست که متغیر میگردد و رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ ماده غالبه و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات دون بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده و می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی ست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد و با لجمله تنقیه بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بجوهر که در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و رمد که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول سند فعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام آب گرم و انکباب بمیاه محلله حاره است **ورمد** که از سردی معده بارتفاع ابخره بارده حادث گردد و این با سوء هضم و آروغ ترش بود و علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخره و تناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا است **وگاهی** رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخره بارد از آن بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنهای حاره حاده متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن نار دین در رحم و تدهین به روغن نرگس یا سوسن و استعمال بزور حاره و احتقان ارجاع **وبقول بقراط** این قسم رمد صعب تر ست **واین شش** قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی و مدی جمله دوازده قسم را جالینوس در میامر ذکر کرده و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد ست که بآن چشم بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و پوست از آنها جدا میشود و بعد از آن یکساعت بحمی نائبه گرفتار گردد و اسباب و علامات و علاج آن

دبالتمامی عین مطلو گردد و هیچ نوعی از انواع ره استعمال بروغن بازیست گردید بن نوع ورمادکه از یمین بدن عارض شود تمامی تفصیل قسم مطلو گردد و نمو ادمہ

انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن سفیدی چشم

و نیز بعضی در بهار است که با خارش بهم رسد و حق آنست که ماده ورم در جزو عضو سرایت میکند و مادهٔ انتفاخ در خلل عضوی و ما بینه الملتحمه
بود انتفاخ بر سبیل مار بود و آن بر چهار نوع است ریحی و بلغمی و مائی و سودادی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عارض شده
یا بتدریج و با ثقل است یا با ثقل و از انگشت غمز کرده معلوم کنند که نرم است یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز دران ساعتی باقی می ماند یا نه
پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بی ثقل بود و قبل از ان مثل سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیه ماق بوده بیشتر بمشایخ و در زمان
تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمز بزودی
اثر غمز زائل گردد و یا وی هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد
سودادی باشد و این قسم بعد مرض و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در بالک نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و ذرور ابیض
استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و روز چهارم ذرور صغیر با شیاف احمر لین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض
و زعفران آب عنب الثعلب طلا نمایند بعد از ان ذرور احمر کبیر بکار برند و آبیکه اندران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش بر یک جا پخته باشند چشم را بشویند
با تحلل بعد تنقیه در جمیع اوقات ادویه محلل رياح باشد لعل رمد در ابتدا ادویه مسدد و قابضه که در ابتدای رمد بکار می برند استعمال نمایند اسفنج آب گرم و سرکه
تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اندیه مجففه بخورند و از چیزهای بادی و مولد بلغم و مکثر
رطوبت و کثرت غذا پرهیز کنند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن سکنجبین محلل رياح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن روی بگلاب گرم و تنصیب چشم بهمین معتبر
مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب گرم نیز درین نوع مفید است **و در بلغمی** بعد نضج مسهل بلغم و حب المرج تنقیه نمایند بعده ارباد و چو شاید نفط
یا سنعز فلوس حیار شنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عنصلی آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و سعوطهای فرفیون و دماغ نیز اساند
و بعد تنقیه شیاف احمر لین یا ذرور صغیر و سعیر الکحال نمایند بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر و زعفران و اکلیل الملک
شیاف مامیثا و آب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط با اندک شبت و سیر نافع و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تمام جوشانیده چشم را بشویند
و بعد از ان ذرور احمر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل ماده تیرشود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد کنند زیرا که صبر
مانع انحدار ماده بسوی چشم و محلل ماده موجود در وی است و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویه قابض در ین نوع هیچ استعمال نکنند **و در مائی** بدستور بلغمی علاج کنند
و با این ما الاصول و بند پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک نه ماشه
گلقند چهار تولہ و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیار شنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند محللات چون بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تحلیل نمایند و آرد کرسنه
و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل الملک بآب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار چون در چشم کشند **و در سوداوی** بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سوداوی
بدستور یکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمر لین در ذرور صغیر آمیخته کشند و از اغذیه و اطلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مذکور است عمل آرند و شیاف که
در رمد سوداوی مذکور شده با ضماد زعفران و موم با شطیار ساخته الکحال الطوخ آن که اشیاف احمد و خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تعدیل و استحمام نمایند و درین نوع
تضمید و تحلیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد از آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم النفع است کمنه بالتقطیع بر چند معنی بالاطلاق میکنند یکی بر کمودت تحت
قرنیه دوم بر کمنه پلک که این هر دو جدا جدا مذکور شوند سوم آنکه چشم را حالتی شبیه به رمد خشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و کمدر شده و با سوء ضعیف گردد و جمیع اشیا را تا
و غبار آلوده نماید مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم الحجم و ثقیل و بطی الحرکت دریابد و چشم خارش کند و هر گاه آب گرم بشوید تخفیف و تسکین حاصل گردد و سبب
احتقان بخارات سوداوی فاسد الکیفیت زیر طبقات چشم و دران بخارات حدقی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش علاج رمد سوداوی نمایند و جمیع

تنقیه بطبیخ افتیمون یا ایارجات یا ماء الجبن بسفوف لاجورد کنند و بعد آن اذا یار آب افتیمون ستوده اند و بعد مسهل تنقیه سر بحب قوقایا و حب صبر آیکاه در بان نافع دفرغر
بمثل ایارج فیقرا و رح و خردل و مویزج و عاقرقرحا و فودنج و اصل السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفایج و افتیمون در صورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و در و بکشته
در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه نیاذوق و بخیر آن گویند که کمنه نوعی رمد یابس غیر رست
که دران چرک نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون یا غلظت آن میباشد علاجش فصد قیفال و حل
طبیعت ست بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی المقدور و عناب یکعدد طل تمر هندی ده درم ترنجبین بست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلو
سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یکرطل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند و بعد از آن اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند
و ببندند چشم را تا آنکه دو اعمل نماید پس چشم را صاف نمایند و بعد ازان برود ربادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک
حادث گردد بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفنج سوخته شسته
در چشم کشند و اکتحال العبیر نافع و مسکن خارش کننده است و بعض متاخرین این قسم را از نوع سبل شمرده اند

جسارت ملتحمه

و آن سختی است که چشم را مع اجفان بادرد و سرخی و اجتماع اندکی چرک صلب عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم
دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سبب او خلط غلیظ یابس ست و بیشتر این مرض صاحبان امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه هم میرسد
علاج برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان و شیر زنان برابر دوه در چشم بچکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و بیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا برص بالند
و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر مالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بفصد و مسهل
که دران افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و بسفایج و غاریقون باشد و حب ایارج نمایند و ماء الجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده استعمال کنند
بعد رمد مثل صغیر پس بشیاف احمر لین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید آب گرم و آبیکه دران ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند و ایضا بنفشه بادونه
و کوه هر یک نیم توله جوشانیده و سر بخار آن دارند و اطلیه محلله ملینه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک آب عنب الثعلب زرده تخم مرغ و روغن بنفشه یا روغن گل
که دران پیه بط گداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیه سرد پرهیز کنند
و گویند که بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویه اشک آور چون مرودصرم یا سلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول آب حلبه
و اکلیل الملک و تخم حلبی تخم کتان و جو مقشر و تکمید بدان یا اسفنج یا پنبه تر کرده نیز مفید ست و تغلیل سر با آب نیمگرم نیز سود مند و هرچه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل آرند مع زیادت تلیین و تعدیل

حکة العین یعنی خارش چشم

و با وی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و بارش گردد و سببش رطوبت شور ست و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوی گل
عارض شود علاج چشم را بآب گرم بشویند و جست برقصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی تمام آن کوفته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند یا عدس مقشر
و سماق و گل سرخ و قسم انار و در سفنج یعنی دو شاب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سائیده بگلاب
ضماد سازند و آب گشنیز سبز و روغن گل هر دو بیله بر چشم کشند و اکتحال بغبار کنند محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکه دران هلیله و هلیله آمله
بقدر یک توله شب خیسانیده صبح آب آن لال اگر فته باشند مجرب مولف ست و اکتحال بغبار تنباکو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد ست و اکتحال بحکاکه
اسرب حکوک بر قصب یابس مع اندک غبار فلفل بعد شستن چشم بآب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف جست سائیده و اکتحال نمودن
نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجل خان ست و برگ نیب در کوزه طین سوخته در آب لیمو خوب سلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی و اکثر امراض
چشم ست و از اشیای شور و تیز پرهیز کنند و هرچه در سلاق و حکة الاجفان و جرب خواهد آمد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حب

یا حب ایارج کنند یا حب الجبن و هند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید ست بعد ه غرغره سکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین نمایند و مرهم حصرم
و مدد حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد از آن در آخر شیاف احمر حاد و ذرور احمر اکبر استعمال سازند و ادویه اشک آور چون باسلیقون و کحل عزیزی
و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل و دار فلفل نوشادر هر کدام یکدرم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یکدانگ نهایت سود مند
و جبر و حضض مکی پوست بلیله زرد شیاف مامیثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تعاهد
حمام کنند و روغن گل با بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه و با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن آب
کدو از سماق بیسا بیده صاف کرده باشد نافع و اگر از قرنفل یکدرم نبات نیم درم سوده آب شیاف ساخته آب سرد حل کرده در چشم چکانند هم
رافع بود و کذا برگ نیم فلفل سیاه و سفید و رنگ کابلی مقشر زنجبیل بلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بشیر تازه دوشیده
سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در ازاله حکه و طرفه و تقویت بصر مجرب اطبای هند ست و شیاف زعفران نیز نافع ست
و غذا معتدل چرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند و **در خارش** و سرخی چشم که از بوی ابغل میشود فلفل سیاه دو نیم عدد دو گل
دیگران که سرخ باشد بقدر ماشه از چوب بانس در کاسه مسی چوب حل کنند که سیاه شود و اندک در چشم کشند و کذا ز مهره ماهی رو هو خشک کرده وزن یکدمڑی
شوره قلمی پاو سیر سبز در آب خوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی ابغل بهم رسد معمول و مجرب صاحب بقائی ست

طرفه

و آن نقطه سرخ ست که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلاء و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار و رم قبل
از نضج یا ضربه چشم ست که رگها بشگافد یا آواز بلند و سرفه قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که دهن رگی بکشاید و گاهی طرفه بشور و دمل و قرحه منتهی میشود
و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امزجه حاره و صبیان را و در ربیع و بلدان حاره عارض میشود **علاج** در ابتدا از بال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خونی که از بیخ
ظاهر شود و هنوز گرم باشد در چشم کشد سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون پر تضمین و فاخته و دو ستان خون بازوی بط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از زیر
ظاهر نگردد زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نموده به تیغ حجامی خون از آن رگ گرفته گرم گرم بچکانند و نیز پنبه بدان خون تر کرده بالای چشم یکساعت ببندند و اگر خون
قدری گل ارمنی یا کیرو یا قیمولیا در آب گرم حل کرده و در خون آمیخته دو سه قطره در چشم بچکانند و در انتها محللات مثل کندر و مر و اشق و زعفران در خون آمیزند و در
کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی و در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبه مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند و موینه منقی برگ
عنب الثعلب ببرتانه با اندکی نمک لاهوری سائیده بر چشم ضماد کنند و در ذخیره صبر و سرکه عوض مینست و با اکلیل الملک یا دم الاخوین و اصل السوس با زعفران و صدف مقشر
بروغن گل و زرده تخم مرغ ضماد نمایند و طبیخ صعتر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را بعصابه بر بندند و اگر اسفنج یا پنبه را
در خرقه بسته آب گرم تر کرده تکمید نمایند در جذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ با آتش خوب گرم گردد از خاکستر پاک نموده سرکه
بران پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عمل یکدو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم ست و انکباب سرکه و گلاب
مساوی جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الاثر است و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغز حضض هر یک چهار ماشه و انطاکی
گوید که آنچه در مثل ضربه باشد همان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فستق و زیره خایید نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا بدو در غیر آن اول فصد قیفال کنند
پس رگ گوشه چشم کشایند اگر امراد تمادی گردد و الا اسهال مطبوخ صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمر هندی کفایت کند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و بعد یکی کحل
چون باید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر آب مصفاه سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه مجرب ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و آنچه تحلیل آن کند
و بسیار تیز گرداند و مجرب ست این ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا قطور روغن گل سرکه و کذا اسفیدروس بشیر زنان بر سنگ سائیده بچکانند
مجرب ست چون ارجینی یکجزو کرم نیم جزو ناخوله سدس جزو بسایند و هر روز دو درم بخورند و از آن اکتحال نمایند دوای نیکوست و هم او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان

بروغن گل مجرب است وکذا آب دهن صائم که مجرب سویدی ست و بعده زیره و نمک و فندق بدهان خاییده در پارچه افشرده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصا
اگر زنگ گرفته در طرفه کهنه تبخیر بسرگین گاو کنند و مساوی و کشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع و ترب و اکلیل هر دو پخته ضماد کنند **و فیلغریوس**
گفته که طرفه اگر قریب العهد و سرخ باشد باید که تکمید آب نمک و ضماد آرد باقلا و افسنتین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب بچکانند و پوست ترب و مویز منقی
و قدری سرگین کبوتر بالای چشم ضماد کنند و قطور نوشادر یا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده و کندر سوده در ان آمیخته نیز در طرفه که مفید
و شیاف دینارجون بسیار نافع است و شیاف احمر لین و شیاف کندر و شیاف زعفران در و در طرفه که دران سنگ مقناطیس ست و شیاف طرفه که دران
زنجار سرخ داخل است هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زنجار اصفر و احمر در خون بال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند و یا از زنجار سرخ و کندر و مرداسنگ و گل مختوم
مساوی در سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته با آب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند و یا زنجار اصفر انزروت هر واحد یکجزو و حجر فلفل نیم جزو ساییده بلعاب حلبه شیاف
ساخته اکتحال نمایند و تقطیر شیاف از زنجار سرخ دو مثقال انزروت ماميران شادنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یکدرم ساخته مجرب است و اکتحال فلفل یکدرم
دارچینی نیم درم کرم یکدانگ مثل غبار ساییده و کذا اسنان اول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد و یا زنجار احمر سوده در آب انداخته حرکت دهند و بگذارند تا ته نشین گردد
پس آب صاف گرفته نیمگرم کرده در چشم چکانند و گاهی ضماد اسفار سوخته بسرکه یا شراب و کذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه و کذا لک نان گرم و نمک
و پنیر تازه و پوست ترب و همچنین تضمید برگ کراث و یا کرنب جوش کرده ساییده بعمل می آرند **و ایضا** از ادویه سعوط مفید طرفه اکتحال زهره کبک یا مرارة مفید عقیده
و کذا لعاب تخم کتان و لعاب حلبه نیمگرم و تقطیر گلاب و شیر دختران و کذا زاج در آب ترکرده تا حل شود صاف نموده و کذا انار ترش پخته او کوفته آب او فشرده با مثل
شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد و کذا صبر محلول در آب گرم و کذا عصاره جرجیر و کذا شیر دختران بگل ارمنی و کذا ماء الجبن و کذا دم الاخوین محلول در آب و کذا عصاره کرنب
و ضماد مویز منقی سوده بعسل و اگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده و کذا فوتنج نهری کوفته مهرا پخته و کذا اسفیده بیضه بروغن گل و شراب لب و صاف آور و کذا زنجی
بشراب پخته و کذا لعاب تخم کتان و حلبه و کذا بابونه پخته و کذا زرده بیضه مسلوق بروغن گل آمیخته و کذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته و کذا زردی بیضه مسلوق با اکلیل الملک
سحق و کذا ابلوس ست و برای طرفه قوی از زرنیخ سیاه ضماد خردل یکجزو انجیر دو جزو سوده پخته و تقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران و ضماد خاکستر مطبوخ در شراب یا اکلیل
تا نخواهد زود خشک شود شیر گاو نافع ست و تقطیر خون جوزه مرغ در طرفه مزمن و بادرم نیز مفید و اگر حلبه با آب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه اسفید بود
و اگر هلیله با آب حلبه سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشد **و بدانند** که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن و سر ممتلی از خون باشد و مزاج تحمل بود و مانعی نباشد
فصد نمایند خصوصا وقتیکه با طرفه وجع در چشم بهم رسد بسبب ضربه و لطمه و غیر آن از اکحل و اگر امتلاء در سر تنها باشد از قیفال و اگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند
و اگر امتلاء از اخلاط دیگر باشد بمسهل و ایارج و حبوب و شبیلات تنقیه بدن و سر نمایند و اگر متحمل نگردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله و حقنها و شیافات کنند که جذب
ماده از سر حاصل گردد پس تعدیل مزاج نمایند و ادویه موضعیه استعمال کنند **و ایضا** آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر رو نمایند و حجامت پس سر کنند و مسهل
صفرا یا مطبوخ هلیله یا فواکه تنقیه سازند و ایارجات استعمال کنند مگر بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیه دماغ ایارج و حب شبیار و مانند آن و حقنه بغایت مفید است
و شیاف احمر لین و شیر زنان سوده کشند و از اکلیل و اصل السوس و بنفشه و گل بنفشه و دم الاخوین و عدس مقشر و زعفران و مکوه هر یک سه ماشه در زردی بیضه مرغ و روغن گل
سرشته ضماد کنند و اگر باقی ماند لوز برچشم چسپانند و بعد مسهل برگ زیتون و حنا هر یک سه ماشه زعفران یا را شه پنبه دو گز کرده سوخته هفت ماشه در چشم کشند و این
ذرور همه انواع را مفید است خصوصا آنکه بعد جماع ترشکم سیری پدید آید برگ مکوه و تخم کشوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس مغسول اسفید مروارید ناسفته یکی کدر گران
ملای اقره باد سیکنند ماميران چینی حضض مکی هر یک ساخته نبات برابر چهار باس در عرق کیوره درسنگ ماق صلایه کنند علی الاتصال بیرون دار ای سبز که سخت بــ
گذرانیده بکار برند و گویند که هرگاه بعد استفراغ و فصد با دویه مذکوره اداست نمودند و از ان نجاح حاصل نشد بر نقره و میان هر دو شانه حجامت نمایند و در شفاء عاجل
مسطورست که بر نقره حجامت کنند پس اشنان و صبر و سماق مالیده آب و سرکه قدری روغن گل جوشانیده صاحب طرفه چشم کشاده بران انکباب نماید که فی الحال طرفه
زائل شود و غذا درین مرض مزوره ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیه قوی مثل گوشت مرغ و شراب و شیرینی پرهیز کنند **و طرفه** که با درد بود بعد فصد تقطیر شیر و لعابات

و یا سفیدی بیضه بروغن گل بر یک یکرم و با نچه در حمره چشم خواهد آمد تسکین درد نمایند و اگر بورم چشم انجامد و بادی رمد عارض شود بسبب انصباب مادّه بعد فصد شیاف ابیض و سفیدهٔ بیضه چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطور و غیره کرد علاج رمد ما گذشت بعمل آرند و با ضمّاد ادعه ضماد کنند و بعد زوال آن علاج طرفه کنند و اگر تحلیل نشود ناچار در چشم قطور کنند و بزردهٔ بیضه و عدس و قدری زعفران و روغن گل بر چشم ضماد سازند و آب یا سمین مانند بابونه و اکلیل الملک و تمام چشم را بشویند و اگر از ین هم تحلیل نشود آب ترسد در چشم چکانند و اگر با طرفه در ملتحمه خرق واقع شود زیره و نمک خایند و در پارچه انداخته آب او قطور کنند و بیضه السعیدهٔ سفید مرغ آلوده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف بغایت سودمند ست اگر با وی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و سوی مقبضات مثل سنبل و زعفران و گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی نخد نادران طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج باخراج آن چیز میشود پس اگر ریزه کاه یا ریگ باشد بسر میل او ریا خرقه کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند و گاهی آن چیز پنهان بود و دار برداشتن پلک بالا ظاهر گردد و آنچه از غبار و غیره باشد گشادن چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زائل کنند و اگر سبب طرفه ضراب بود شیاف ابیض و شیاف ابیض بار علاج کنند بالجمله در علاج طرفه تهمل نکنند که

چون متحجر شود زائل نمیگردد و گاهی متعفن و متقیح میشود

ودقه

و آن بثور صلب ست و سرخ یا سفید ست که در ملتحمه پدید آید و اکثر در یکی یا زده موق و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی گرداگرد حلقه سیاهی چشم دانه خرد کثیر العدد مثل دانهٔ مروارید ظاهر شود و این مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ است در ملتحمه و نشان دموی سرخی آن مائل بتیرگی و بلغمی سفیدی آنست و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر مادّه کائن از آنست پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذا القیاس و این علیل ست تا وقتیکه خرق ملتحمه نماید و خرق آن نادر بود و سببش فساد مزاج دماغ ست و آنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ نبود بلکه با عصاب باشد و غائر مواد از اسباب بادی آنست و قلت تنقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار و منع او از گردانیدن و خواب بر روی سبب عظیم آنست علاج اگر سبب خفیف بود رفاده گلاب تر کرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی ست و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلاً بفصد در بثور سرخ دموی و مسهل صفرا و آشامیدن ماء الشعیر و آب تمر هندی و ماء القرع و شربت غوره یا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و نیز امثال این مزورات دهند و دیگر مطفیات و تلطیف تدبیر نمایند و سفید بلغمی مسهل بلغم حب ایارج و کذا ماء الاصول و در مالیخولیا و در سوداوی مطبوخ افتیمون و یا نقوع افتیمون و انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر مادّه باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع ذرور ملکایا کشند و بعد از آن بلکایا تنها و یا ذرور وردی و یا زعفرانی ایس نزد انحطاط بار بکار برند و حکیم علی می نویسد که بعد تنقیه با سیران چینی یکدانگ و تخم گل سرخ دو درم تخم شیاف ماميثا هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هر کدام یکدانگ باریک سائیده با آب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند و بسفیدی بیضه و شیر دختران سائیده اکتحال نمایند و بر چشم رفاده مضروب به بندند و بعده آهستگی گشاده شیر دختران در چشم دوشند و عنب الثعلب و اطراف کاسنی و برگ عنب الثعلب باریک سائیده و بقول آ بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کنند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران شیر خر کنند بهتر باشد چند بار در شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت و ورم نماید و گاهی تنها هر دو شیر مذکور قطورا و گلاب بزعفران نافع بود و در سفید بلغمی شیاف احمر لین اولا پس شیاف کندر بکار برند اگر درین چرک باشد بذیه بحر معطلگی و عود نهند بعده لعاب حلبه با مدکی صبر چکانند و در سوداوی اولا شیاف کشند و کل آب لودیان که در آن باشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده شده انکباب نمایند و افسنتین را کوفته با صمغ مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا با ستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعده بنجم و زیگ شربت حب ایارج بکار برند و یعمی روز مسر کرده فصد قیفال گشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال باقی یا رمان نباشد بعده اکتحال شیاف احمر لین محلول آب بادیان کنند اگر مراد متحمل این باشد و رفاده گلاب تر کرده بندد و تسبب بسته داردو این مرض صعب نیست تا که طبیعه شگافد و هر گاه ودقه منسرح شود و معه باقی ماند توتیای هندی و کحل اصفهانی و اقلیمیای طلا و خاکستر طرفا سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند که نشف رطوبت و تقویت طبقه و منع و دو قرار شو کنند گویند که بعد از آن بطول مدت ادویه تیز چون با سلیقون

داحمر حاد و مانند آن بچشم کشند و هرگاه ماده ریم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون متقرح شود شیاف کندر و شیاف ابار و سفیدی بیضه بعمل آرند و وقت خواب
ضماد دواء اقاقیا مذکور مع اسپغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات او این ست که بعد تنقیه بدن بسر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او بمثل مرکایا و شیاف احمر لین
و تعلیل آنکه دران ملبه و اکلیل الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه باندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد خاصة در نوع سرخ پس
تقدیم بران بچیزی کنند که دران اندکی رادع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض از روتی بغیر افیون و هرگاه از طول کشد شیاف سنبلی و سکی بغیر افیون استعمال
کنند و درین وقت ذرور اصفر نافع ست و اگر دقه را نفع کند پوست بیضه مغسول حمص و ان ست شادنج ست

توثہ ملتحمہ

و آن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب موق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشند بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد ند
یا عقب جروح یا قروح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التحام علاج اول فصد سر و نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه بچون ناخنه قطع کنند پس
آب نمک سائیده چند بار چکانند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد کشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویه ظفره بکار برند
و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد بقیه آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرورست

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی
حدقه چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر صاحبان امزجه رطبه و صبیان را در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول بعضی در بلدان
رطبه بعارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل علتی ست عسر البرء مزمن که آنرا بکمال تقاوت نیست و سببش امتلای عروق چشم ست از خون غلیظ
فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامات هر واحد
مذکور شد بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسه متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکحال خالی نبود و اگر
بادی هیچ رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم غیر از پرده سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد. علاج فصد سر و نمایند بعده رگ پیشانی
و گوشه چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم المنفعت ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع ست و بعد نضج مسهل و حب هلیله یا حب ایارج
بطور رد تنقیه کنند بعده غراغر منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب حب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفید ست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون اسم نافع
منفعت کثیر ست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیه غلیظه و بخره و بقول جالینوس استعمال سعوط نافع ست آن این از کندش یک درم صبر
چهار دانگ مرمکی دو دانگ حضض مکی یکنیم دانگ سوده بآب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب بسته هر صبح یک حب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانند
و یا مر صبر و زعفران و کندش و مورنج مساوی بآب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سعوط کردن و کذا القصب الذریره گل سرخ کندش مساوی بورن
مذکور سعوط بعمل آوردن مفید ست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال بمطبوخ افتیمون
لازم دارند و تقویت چشم بذرورات مسخنه مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلا در سبل رقیق
شیاف دینارجون در چشم کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یکدفعه سبل غلیظ را نافع ست
و تضمید و اکتحال شیاف احمر لین و این شیاف سود درین باب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب گرنیم
آب برگ کاملی آب برگ گومی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسه روئین انداخته با دسته چوب نیم که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیاف نما
نگهدارند و یک شیاف بآب سائیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کرای آهنی بدسته آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب بسته بکار برند میشاید
و ذرور هندی نیز معمول ست و بهنگامی که ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بخوشانند بگذارند دران ده روز پس صاف کرده در سایه

خشک نمایند و بر رم سایند و اکتحال کنند که مجرب است و اکتحال برادهٔ مس که در بول نیسا نیده باشند و کذا کحل ریادی ماشل او مار قشیشا از مجربات بوعلی سیناست
و اگر برادهٔ نحاس یکشبانه روز در بول کودک تر کرده در آب بریزند البته رشسته و اصل السوس هر دو را بر سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت به تنقیه نیست
و آنجا که خارش رو دهد انزروت مربی صمغ عربی هر واحد یکدرم نبات چهار چند و نیم نبات طباشیر و سماق چهار چند نبات بگلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف
سماق کشند و از ادویهٔ مرکبه شیاف ابیض طفلیتان و شیاف اخضر و شیاف سحق که دوای مغناطیس ست و شیاف شب و جلنار و روغن که دران صابون ست
و حب هندی و حب سبز و حب رمد و کحل سبل مجرب که کار اصفهانی کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف شیخ الاذن و شیاف دهنج و رنگ و شیاف ابیض
و کحل کحل الجواهر و اعبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفیدست و استعمال شیاف که از شب و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و نمک اندرانی و عصارهٔ حصرم سازند
و صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب داری ست **و از ادویهٔ مفرده** تناول و اکتحال جوز بوا و انیسون و کباب قرنفل و شرب اسارون و سعوط
عصارهٔ قثاء الحمار بشیر زنان یا بتو شیر با روغن بادام تلخ و یا رته آب مرزنجوش که عجیب ست و یا تخم حنظل با آب مذکور چند بار **و اکتحال** حجرها و کذا قت
و کذا عصارهٔ لقاح حمقا و عصارهٔ قثاء الحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سایید و کذا انزروت
مربی بشیر خر هفت بار خشک کرده سایید و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل ست و کذا تخم بلیله سوده با عسل و کذا اقاقیا
نافع سبل ست **و اختلاط** حماض اترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک در ادویهٔ سبل مقوی فعل آنهاست **و بعضی مجربین** می نویسند که اگر زنگار در
شیر دختران و سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذا
اکتحال زعفران و توبال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب ست و گویند که اکتحال بانیسون منجح بافعات سبل برنست از جهت تحلیل ماده
آن و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنگ بصری و بلیله کلان تا آشینه در چشم کشیدن و میت
و دوام بوییدن مرزنجوش و عنبر نافع ست و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد آن رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و ترطیب دماغ کوشند
بدستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل یابس هلیله اکتحال باید نمود و ایضا در سبل که با حرارت شدید
باشد این شیاف اسود بکار برند سعید ابیض درم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یکدرم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سایید و آب شیاف سازند و عند الحاجت
در چشم کشند و کافور و افیون بوینده بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند بادویهٔ حاده و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد ازان اطریفلیات
و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش با جگر و شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده
بست روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند **و آنجا که** با سبل رمد عارض شود هیچ دوای سرد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و مانند آن
بارد استعمال نکنند و در تنقیهٔ سر و بدن و جذب ماده با علق و اکتحال شاذنج مغسول قناعت ورزند و زردهٔ تخم مرغ بر پشت چشم نهند و در آب گرم نشینند
تا که رمد زائل نگردد از ادویهٔ حاد احتراز نمایند و دوائیکه رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب ست
و اگر با حرارت شدید بود هیچ چیز مثل سماق فقط یا باندکی انزروت و صمغ نیست **و بقول** محمد زکریا بعد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول
تمر و حلوا و اجتناب از شراب و سکر و مداومت حمام بر خلاف محمد و اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبیخ افتیمون ازین مرض
می باید و سبل که از تدابیر مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و مع استمرار نماید بعد تنقیهٔ بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که آنرا قطع کند
و بقول بعضی شیاف قاقند به نسخهٔ حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که دران قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی
میکند و از نقط آن محمد بن بیار میسازند و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوا خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزوره ماش مغز بادام
دهند و در جمیع انواع سبل از امتلای طعام و شراب و صیاح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار
و دخان و سرنگون کردن و طعامهای بخار انگیز که دران سیر و پیاز و گندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذاهای غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید پرهیز

ولبنیات و حلویات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و اصمده بر سر و کذا از سعوطات و نطولات قبل از تنقیه بدن نیز استعمال ادویه بسیار حاده در ابتدا نکنند و اغذیه از محذورات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قسمی دیگر از سبل ست که بقول بعضی اطبا آنرا اکنه گویند و آن در کنه مستور شده و انطاکی گوید که ابتدا بالفصد کنند و لزوم تلیین نمایند بعد از آن غلیظ را القاط کنند و رقیق و باقی را بکشند و اکحال حاده مثل باسلیقون و برود و تفاشین و روشنایا کفایت کنند و اگر از حدت اکحال تغیر در دماغ پیدا شود و خوف انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند و تلطیفا اکحال کنند و برذور ابیض اقتصار ورزند و از مجربات سریعه در این محل مؤلف من ست عصاره خرفه خشک عصاره قثاء الحمار خشک هر واحد یکجزو الیسون قشر هلیله زرد هر واحد نیم جزو کوفته بیخته در سرکه که انگور پوست بیضه ماکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز گذاشته باشند بعده صاف کرده و اگر خواهند تسقیه ادویه بدین کنند و اگر خواهند ترکنند و هر بار که خشک شود باز ترکنند تا پنج بار بعد از آن صاف کرده بردارند و این از اسرار مخزونه است و صاحب این مرض در حمام ناشتا داخل شود و در آن اطالت کند و فصد رگ پیشانی و تقلیل شم و سعوط و حرکت و قرب آفتاب و آتش کند

ذکر بعض ادویه هندیه نافع سبل

پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله پوست درخت نیب گلوی سبز چرایته تخم صندل سرخ شاهتره خس برگ حنا گل منڈی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یکدام شهد آمیخته بنوشند و یازده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ پھول بیتر پوست نیب دار هلد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بانسه هر یک دو دام کٹکی سه دام مغز فلوس چهار دام چرایته تخم کنیم دام زنجبیل گلو سعد هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو دام شهد آمیخته بنوشند تا چهارده روز و فعل از دوا گرچنگ نیب برگ تمر هندی برگ سرس زرد چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم با یک سائیده پوٹلی بسته در آب ترکرده ساعت بساعت بر چشم بگردانند و قدری در چشم قطور کنند تیز دوای از سبل سفید بود و تو چوری سبز رنگ یکدام با یک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل و ظفره و بیاض را نافع ست و یا جگر گوش انسان بشیر آمیخته شیاف بسته نگاه دارند و با آب سائیده در چشم کشند و یا مغز تخم سیب یک عدد نبات یکمثقال انزروت مدبر یک مثقال با یک سائیده در روز نمایند و یا در چشم کشند و در اثنای استعمال این دوا این حب بخورند افیون تازه وبسباسه هر یک یکمثقال بالسوس کتیرا هر یک مثقال کوفته بیخته آب جها بقدر بندقه بندند هر روز یکی با کم از آن فرو برند و یا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در ظرف مسی نگهدارند و وقت حاجت بچشم کشند و یا صندل سرخ کیتو ده پھٹکری بریان مساوی آن کوفته بیخته با آب گمبکوار ساییده حب بندند و بحو آب سائیده طلا کنند بهر دو وقت و اندکی در چشم کشند و یا مغز سمندر کبابی مغز تخم ریٹھه مغز تخم کهرنی مغز تخم بلیله بلیله سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع ست و یا آب برگ لیمو آب برگ سرس هر یکدام صاف کرده در ظرف مسی فلعی از چوب نیب که در آن فلوس نصب کرده باشند بعده در آب لیموی کاغذی کهرل کرده حب بندند و سائیده در چشم کشند که درد چشم و ناخنه و دمعه را نیز مفید و یا دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا مثل غبار گردد صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند که بیاض و ناخنه را هم مفید

ظفره یعنی ناخنه

و آن زیادتی ست بر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتدا کند و گاهی از موق اصغر و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس از آنجا از موق اکبر شروع کند در اکثر تا بحد سیاهی رسیده همانجا بایستد و غلیظ شود و یا شد که از آنجا هم متجاوز گردد و حدقه را بپوشاند و بصارت را خلل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق و سفید همچون منشا بود و منع بصارت نشود و این نوع بسبل مشابهت تمام دارد و فرق میان آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید و در آن عروق میباشد و ظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و ایضا ناخنه گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید رقیق میباشد و این سهل العلاج اند و گاهی صلب سرخ غلیظ و گاهی تیره رنگ میباشد و این عسر العلاج اند و بقول انطیس مولس بعضی از آن بالملتحمه ملتزق بود و این بسرعت منکشط گردد و بعضی با دی متصل باشد و این محتاج بسلخ است و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظ لزجه حاصل در دماغ ست که در آنجا جمع شود و بقول ارسطوس ماده ظفره سفید رقیق فضلا دمویه و ماده کمد فضلات سوداوی

مانند سبل رقیق باشد همی فراوی یا دمعی است و علاجش اول آن علاج یابس ست مانند اکثر عروض آن با بر خرق یابسه که وا کند غیر رقیق و ابدان یابسه سبب علاج
حمد کنند و منضج بلغم هند یا برسند اصل السوس یا دیان هر یک ده درم مویز منقی بیست گلقند عسلی ده درم افزوده جوشانیده بعد نضج تنقیه به سهل حب ایارج نمایند
نخود آب مع سر ملوام و پاستر زرلم و گوشت اکیاس و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و غیر او حلوا و لبنیات و مدین ماهی و فواکه تر بتقلیل نمایند
و بیار و سیر و فیما اوویه سفر و از طعام غیر وقت آن و عشا پرهیز نمود منع الجزو با طریفل و تکمیل طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویه حاده مثل شیاف
و ظفره و دینار جو و شیاف علائی و روشنائی و اسلیقون کبیر در چشم کشند و برفق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرحه نیفتد و اگر از این ادویه مرارت در چشم
پیدا شود و اصلاح او استعمال نمایند و بشیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضاً اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم سنگ دو نیم درم
افیون سه درم مرصافی یکدرم و رب آب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید که اول حمام روند و به بخار آب گرم سر
فرود آرند بعد از آن باکتحال ادویه پردازند و آخر دواء مشترک فصوص و اگر ابدا سا بغایت باریک سایید و دیا کنند سایید و بچشم ریزند و ازاله ناخنه از مجربات حکیم علی ست
و اگر کنند بگلاب یا آب صلاحیه نموده چند روز صبح و شام در چشم کشند ظفره را زائل سازد و نتایج گونه در آب سایید و بچشم کشیدن مجربات [illegible] اجابت و اکتحال
شهد صاف مع خون یا نوشادر مع شکر و یا چرک گوش آدمی با شهد صاف سفید بود و که اکتحال پهنکری و نوشادر مساوی سوده یا شهد و دندان افزوده نیز عجیب ست
و آب نمک لاهوری یا نوشادر سبل ساخته در چشم کشیدن نیز فائده تمام دارد و قلقدیس سوخته و زهره بز مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن کشیدنی
شیخ الرئیس ست و یا قلقند و نوشادر هر یک یکدرم و نیم درم کوفته بیخته شراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب ست و در نسخه قانون نمک اندرانی
عوض نوشادر ست و یا اس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر و زهره بز تریاکا در عسل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زنگ شش جزو قلقدیس چهار
سایید و بعسل سرشته استعمال کنند ظفره رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مقناطیس زنگار راسق هر واحد یکدرم زعفران دو درم شهد بجوشانند و با استعمال آرند
و اگر کنند زعفران هر یک یکدرم سندیج سرخ نیم درم شیاف ساخته بآب کشنیز تازه بکشند همین عمل ارد و سرمه سنگ بصری هر یک یکدرم نبات سفید پهنکری هر
پنجدرم نمک لاهوری نیم ماشه باریک سایید و وقت خفتن در چشم کشیدن بسیار مفید ست و اگر نبات و کسو و معشر پهنکری بریان سنگ بصری هر یک یکدرم شوره قلمی شش درم
آب لیمو حل کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زرد چوب و ارهنی و دار بلد هر واحد یکدرم برگ نیب شش درم کوفته بیخته
و در لوگ به ساعات شش ماهه دو یا سه کهرل نموده حب سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت بگلاب سایید و در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کموبیش
هر یک یک ماشه سنگ بصری دو ماشه سرمه سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد بدستور کهرل کرده برای ناخنه و سبل و رطوبت چشم مفید ست و ایضاً اقوال اهل هند گرمی
سطبر در میان دو نان گندم نهاده و سل کرده بختن و زرد چوب برادوده با پهنکری سایید و در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه ست و کنده اگل آب سایید در چشم کشیدن
و یا آب بیار سبج چند روز در چشم کشیده باشند و یا بیخ سنکهر و سفیده در آب سایید و بچشم کشند و شیاف اسودکه شیاف ریخ نیز گویند و گل یاسمین و شیاف کندلال
گل کسجد و مغز تخم کهرنی ست و آن گل که بهت ناخنه تجربه حکیم ذکا الله خان سید نیز و زین یا بیاز مجربات راقم ست نوشادر سه ماشه شوره قلمی یکتوله تخم سرسا
فلفل گرد هر واحد دو دانه و صدف توتیای سرد و سبج باریک سایید و در چشم کشند و توتیای پوست بیضه مطبوخ سرکه که در سبل گذشت در این مرض مجرب محمد کریمات
و بیود سرمه و حب مدحب که سبل را نافع ست دوا که ضعف بصر را هم مفید و در ظفره و فرد که مجرب نیز سود مند و شیاف بهولی و شیاف احمر حاد و شیاف دینار
فرنگ و شیاف عجیب و کحل مفید سبل ضعف بصر همه ناخنه را مفید **وفیلغریوس** گفته که اگر ظفره سرخ قریب باعصه و یا سبز باشد باید که پیکان نمک نمایند
و استعمال ضماد آرد باقلا و افسنتین و زوفا و عود بخیر و پوست ترب سوید بسقی کنند **دلظفره** مزمن سپاد اضماد بانجیر فرتر نیکوست **وانطاکی** گوید که این ظفره
مثل علاج سبل ست و کذا اتی باحکام آن و آب آس که در آن صبر حل کرده باشد مجرب ست و کذا دخان کندر و میعه و قطران مساوی مثل بعض یکی را از آن
هر یک واحد از شب و زنگار حدیدی و زرنیخ و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب ست **وایضاً** از ادویه نافع ظفره اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس و یا
نمک اندرانی و یا اصل السوس و یا عصاره آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بعسل یا نمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کرم بری و زرد فرق بسته سوخته

بسل آمیخته ویا پشک موش سوده بعسل ویا سحالهٔ حدید یا خبث الحدید ویا آب انار ترش ویا انار ترش مع پوست و شحم و دانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته تا مثل مرهم گردد ویا قلقدیس یکجزو نمک اندرانی یکجزو صمغ عربی نیم جزو با آبیکه دران اشق خیسانیده باشند شیاف ساخته که ظفرهٔ مزمنه را مفید ویا حجر حبشی ویا اشق دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام ویا نوشادر ویا روغن پنبه دانه بجزو مقشر عینی آمیخته ویا شب یمانی ویا سحق نیا ودرق غطاس هردو سوخته ویا مرجان سرخ ویا شنگرف ویا اقلیمیا و سحق نیا و زنجفر سرخ و شکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته ویا سرطان بحری سوخته و مثل او نمک سوخته ویا مس سوخته ویا نطرون ویا دخان کندر ویا دخان مر ویا دخان میعه ویا دخان قطران ویا این هرچهار دخان مساوی آمیخته که مجربست ویا جلد مار سوخته و مثل او نمک ویا بلبوس و زردی بیضه ویا تخم بلیلاست و طلای نوشادر قلقدیس مس سوخته بیخ سوسن سائیده بر ظفره در روز و شب چند بار و قطور آبیکه دران کندر سوده ساعتی تر کرده باشند بر ظفره وکذا شیر زنان و کندر نیمگرم وکذا زنجفر سرخ محلول بآب در روز و شب چند بار وکذا صبر بآب حل کرده بمرات هم مفیدست و گویند کرشیان قلقند تا خرهٔ غلیظ را نافع بود و بقطع آن راهی حاجت نیفتد بالجمله فصل علاج ناخنهٔ غلیظ قطع او با آهن ست بعد تنقیهٔ بدن از فصد و مسهل و از استعمال ادویه دران غنای کثیر حاصل نمیشود و پس از قطع زیره و نمک خائیده آب دهن در چشم چکانند بعده بهر تسکین سوزش زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند و بعد سه روز باسلیقون یا روشنائی جرم کشند تا بقیه نوستاصل گردد و نوعی از ظفره غریب ست که ابتدائش از طرف مائق مثل ظفره‌ها گاهی از صلبیه می روید قطع او صعب ترست علاجش بادویه کنند و بقول شیخ اگرچه بار با تاثیر کشط یعنی قطع ست و مجرب آنست که خرخون طرف بینی سبز گرفته منقار تا دور کنند و بار یک سائیده روغن کده آمیخته با هم بسایند و از میل گرفته ظفره را بخار ند مدام هر روز چند بار که ازین مقیق شده زائل گردد والا ساریخ یکتو صمغ عربی مس سوخته سرو اکشش باشد قلقطار زنگار هر یک ۵ ماشه افیون یکنیم ماشه سائیده در آب سداب یا بادیان سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و سوای افیون اجزای اشیاف قیصر نیز همین ست

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

وآن سه قسم ست یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا سحاب و غمام و اثر گویند و بهندی پهاله نامند و دوم غلیظ‌تر غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلقا و گل چشم خوانند و بهندی پهولی گویند و سوم غلیظ‌تر از آن باشد و آنرا بهندی ٹینٹ نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود در قرنیه از قروح که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد از بثور و قروح که در عمق و قشور باطنهٔ آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده است بواسطهٔ وقوع خطا در علاج رمد ویا انصباب ماده بباعث شقیقه و صداع شدید و بجهت حدوث قرح و جدری و لهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم ست یکی آنکه بعد قرحهٔ قرنیه ظاهر شود بسبب طول انطباق پلک و انصباب فضول بدیه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگرچه در انجا قرحه نباشد و این بسبب معالجه بدو تالم طبقات و کثرت انطباق باشد سوم آنکه عقیب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود بسبب انطباق چشم و سوء حرکت که چشم فضول آن بیرون ماندن دو این قسم در صبیان سهل البرست و در کهول عسر البرو بیاض که بعد از قرح چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد بهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمیشود علاج بعد ازالهٔ سبب موجب در بیاض رقیق ادویهٔ جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری و بوس سوخته و بیخال گنجشک و شنج محرق و مروارید و خاکستر صدف و ابریشم خام و آبنوس و قرح و خستهٔ خرما سوخته و پشک موش و مرارهٔ تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت بزر الجبل ارند و چکانیدن عصارهٔ گل شقایق النعمان نیز بیاض رقیق را بالغ النفع ست وکذا عصارهٔ قنطوریون رقیق بعسل در چشم کشیدن یا پاشیدن سنگ بصری و شحم مبرز نرم سوده در چشم و همچنین چکانیدن آبهٔ نانخ محلول در آب هر روز دو سه قطره وکذا کف دریا زبد البحر و از روت و نبات سرگین موش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید و اکتحال شاخ گوزن با شیر یا شیرهٔ برگ سرس سائیده وکذا بیخ درخت ارهر کهنه بر سنگ سائیده و همچنین مغز تخم توری تلخ بر روغن کنجد سائیده و یا بیخ درخت بادنجان بآب سائیده و یا کف دریا بآب سائیده و یا بنبات مساوی سوده هر واحد مفیدست و گویند که نبات خانهٔ زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید یا شب یمانی و نمک سنگ مساوی و یا نوشادر عوض نمک آمیخته و یا خون بازی و چوزهٔ مرغ و یا مروارید و مرجان سوخته و انزروت شکر مساوی و یا پوست بیضه و بعسل و یا سرگین خطاف و پوست بیضه و نکلس و شکر و عسل مساوی در چشم کشیدن مجربست و تقوع آمله منغلط بطبخ مجرب بلاشک ست وکذا اکتحال صمغ فرنگی صرف یا با نبات مجرب بمرات ست و آنکه گر

دسقف قنا نسا بانفہ سود کوفتہ بیختہ ذرور ساختن در ازالہ بیاض عجیب النفع و از تجربات ثابت ست و دستعمال او اگرچہ ما فی الکتاب ست با اضافہ شکر بادو مرہم
داخل کردہ و استعمال کمیند خشک باعسل سرشتہ باکبد خطاف خشک کنند و از ان شیاف ساختہ بیاض ابدان حک نمودن نیز از مجربات ثابت ست و سرگین کبوتر با
سرگین خطاف و شہد تمام سودہ و کذا پوست بیضہ مرغ کلس و نبات برود ساوی آن سودہ صاحب ذخیرہ واست **وبقول شیخ** ذرور با میران کہنہ تاکونا
دو ثلث جزو نیز سپید سودہ و اقوی از ان اکتحال از روت شکر طبرزد و زبد البحر را و همچو رہ آرمنی ست بیاض ادا بتدا زائل سازد و با عصارہ بادیان شہد ختہ
ساوی باہم آمیختہ در ظرف مسی نہادہ و اکتحال نمایند و ایضا اکتحال سرخسب تنہا یا مع سقمونیا و مس سوختہ یا مع نمک لاہوری بریان شدید النفع ست
وقوی تر از ان سرگین خطاف بشہد یا عسل و زبل سام ابرص ست کہ صبح و شام اکتحال نمایند و ہمچنین معتدل ست تنخ محرق مع سرطان بحری و اقلیمیا فی نسبی
وصاحب دردمی نویسد کہ اگر پنیر مایہ خرگوش و انگی مشک خالص سودہ اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کنند و مارالعسل با نمک سندروس بسیار
نافع ست و ذرور زبد البحر و روت شکر سرخ ہر واحد یکجزو بورہ ارمنی ربع جزو نیز سفید قوی ست و شورہ قلمی بقدر نبات یکجا سودہ در چشم کشیدن نافع
بیاض و سفید ست و اکتحال شیاف احمر حاد و یا ذرور مرکب از سرطان بحری و توتیای ہندی و نبات سفید ساوی با یک سودہ مفید ست و یا زجاج احمر
و بورہ ارمنی و نبات سفید و پوست بیضہ کہ از ان بچہ بیرون آمدہ باشد ساوی با یک سایبدہ و بحریر بیختہ ذرور سازند و اگر بورہ سرخ در روغن زیتون
سایبدہ صبح و شام اکتحال نمایند بیاض کہ تازہ حادث میشود زائل گرداند و کذا بورہ ارمنی یکجزو عسل سہ جزو خوب باہم آمیختہ در چشم کشیدن مفید الطباع عند
گو ینکہ اکتحال بیخ کنار کلان با آب لیمو سایبدہ در ازالہ بیاض و کدورت بصر مجرب و از اسرار ست و اگر دو با برگ کنار کاری و برگ آک پارچہ سفید ہفت بار تر کردہ
در سایہ خشک نمودہ وقت حاجت آن پارچہ بقدری آب تر کردہ در چشم کشند دافع برودت چشم ست و افیون بھنگری بریان ہر یک یکماشہ لونگ یکعدد و شیرہ برگ آک تیز
برگ سرس ہر یک دو تولہ در کثورہ پھول از بسیاری حل کردہ میل آن در چشم کشیدن برای بیاض کہ بعد جدار بہ مجرب استاد مغفور ست و اگر تہیہ ادراک نماید و کتل
آن بیرون انداختہ بیاض ابد انکیاب بر آبکرم بزبان ساعتی بلیسد بعدہ چشم را بہ بندد و چندروز باین نوع عمل کنند در ازالہ بیاض بتحقیق مجرب ست و کنا نبات با نمک
خاییدہ لیسیدن خواہ اکتحال آن ساختن نافع و از جملہ ادویہ مفردہ یونانیہ اکتحال بہ سود یا آبنوس بشکر ساوی و یا بول العسل در ظرف مسی جوشانیدہ انکلیہ گرد
و یا خاکستر لحم حلزون یا نفط و یا حیات شکم خشک کردہ سودہ و یا زبل جرذان یا کبریت مخلوط بزاج دسر کہ و یا خصی محرق سودہ و یا مر در آب برگ عوسج یا آب شقائق النعمان
حل کردہ و یا قیسور سوختہ و یا بعیدہ عقیق و یا جند قوقا و یا بلور سحق مغسول و یا مشک و یا کاسنی بری یا شیر آن یا گل آن و یا عظام سرطان بوزع سوختہ و یا بعید ا
ساوی سودہ بیختہ و یا استخوان سرطان سوختہ و زاج محرق سودہ و یا پنیر مایہ خرگوش بعسل سرشتہ در شیر زنان حل کردہ و یا جند بیدستر با صمغ زیتون یا بشکر عشر با عسل
انا مالس یا زہرہ گلاب یا آب سرو سودہ و یا عروق صفر و یا کرک رسنگ سودہ و یا ودع محرق مغسول و یا عصارہ تربد یا قنز الیہ سودہ و یا شیر زنان حل اونبات آمیختہ و یا پوست تاخیر
سودہ با آب گرم آمیختہ و بعدہ عصارہ برگ بیخ چہار دہ روز و یا پوست بیضہ مرغ و یا پیست سگ دان جز خشک کردہ و ان سوختہ و نمک اضافہ کردہ و یا خون جمل
خشک کردہ سایبدہ و رجاج محرق و دارفلفل آمیختہ و یا در صلایہ نحاس و دستان تیز ریزی یک قطرہ سرکہ یک قطرہ عسل حل کردہ و یا عصارہ فراسیون و حصیتیں کلنگ و ملح و خرد و زبد البحر
و شکر ساوی ہو با عصارہ بادام و یا گل بہار خشک کردہ سایبدہ و یا گل محتوم و یا زنجار محرق مخلوط بعسل و یا بنغر خشک بلیلہ بعسل و یا طلیخ اطراف طرفاء و برگ او و یا حب القلقل با عسل
آمیختہ و یا عصارہ لوف و یا کش یا نا ب خسر یرہ یا حاج و یا سندروس در چشم برگ قصب بر سنگ سودہ نافع بیاض ست و منجملہ زہر با زہرۂ نمر و قیعدہ کبک و کلب الماء
و کفتار و خروس در ظرف نقرہ نہادہ و خفاش و ماہی و سمان مفید و کذا زہرۂ کبک در مرارہ بنا سفد ساوی و انگی مشک سایبدہ سودمند ست **و در بیاض غلیظ**
و مزمن ادویہ قوی تر مثل بد صبغ و ورق نوشادر و نطرون و زنگار ریگار ریزند و کحل یاسمین در ین باب مجرب بلا تخلف و ہموارہ معمول مؤلف ست و شیاف اخضر
و شیاف بیاض حکیم اجمل خان و دوای مقناطیس کہ در ظفرہ گذشت و ضماد مسک ذرور مسل و مرہم صغیر و کبیر و حب معمول حب حکیم اجمل خان و حب ابیض و ذرور ہندی و شیاف
و شیاف شیخ الادن و شیاف دہنہ رنگ و رود اسود و رود حصرم و رود بجالیوس و شیاف مجتلی و کحل التراقی و کحل مہاجن کہ از جاواعمانیات اند و حکیم شریف خان مرتب
بکحل ارسطو ماخس و سطولطیقان و طرخاطیقون ہمہ سود مند ست و ہمچنین اکتحال بقطران مس سوختہ از ہر دو شیاف ساختہ کہ شیاف قرن ابل و شیاف ہندی و قیدو اگر وگرین کی

و آبنوس و سنگ کرک و شقایق النعمان مساوی اشنه که بر برگ قصب افتد سرشته شیاف سازند و خشک کرده در تستم قصب ساییده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدی گفته
و اکتحال او را و زنده و جرح و تبیر زبیق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال ماميران و شیح و مرو بعر ضب مساوی شیاف ساخته نیز برای بیاض غائر مفید و کذا حدید و قشر بیض طالح
هر واحد یکجز و زبد البحر بعر ضب توتیای هندی هر یک نیم جزو ساییده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانه الایچی خرد و سرمه سنگ بصری مغز تخم سرس چکنکرے
شیشه که در ایینه نصب میکنند هر واحد یکدام خرمهره زرد هشت عدد باریک ساییده در چشم کشند برای پھلی و ناخنه و دهند تجربه رسیده و کذا نبات سفید چهار درم
سنگ بصری دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک خالص یک مثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت بآب ساییده اندک
میل بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب است و قرنفل چهار عدد تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شوره قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه هلدی دو درم
باریک ساییده در چشم کشیدن جهت بیاض سبل مجرب صاحب ذوالقرنین است و کف دریا اقلیمیای ذهبی هر یک دو ماشه سرمه اصفهانی یکنیم توله نوشادر مغسول دو ماشه
ناسفته هر یک نیم درم سهاگه زنگار نیلا تھوتھا پوست بیضه مرغ و اگر از شترمرغ باشد بهتر است هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دار فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک
شش سرخ ماميران چینی نمک هندی هر یک یکماشه بدستور سرمه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان است و در نسخه دیگر سرگین سوسمار
آبگینه مرجان سرطان بحری با تشیشای ذهبی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل است و اکتحال سهاگه بریان و پھٹکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سحق کرده
نیز بالد و پھلی و دهند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته بآب برگ سرس بکهرل کرده حب بندند و وقت حاجت بشیر عورت ساییده در چشم کشند گل چشم و سبل
را نافع بود و توتیا و نیلا تھوتھا و دار فلفل و سنگ بصری مساوی بآب هفت پهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید است و کذا زنجبیل اسود بعرق لیمون بوده در سیکدام
روغن زرد دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض طفل مجرب نوشته و در نسخه سرطان بحری سوخته نیز داخل است و اگر نمک سنگ و ماهی طفل
بریان کنند و زعفران و سنگ و زهره تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازاله بیاض اگرچه کهن باشد بلا اذیت چشم مجرب عجیب است و سهاگه و پاره سنگ سوخته قدری
در آب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن لگ گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر است و ایضاً ناخن فیل توتیای سبز زعفران بشیر عورت ساییده در چشم کشند و تحلیل
پھٹکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل مجرب صاحب تحفه است و دار فلفل فلفل سفید هر یک دو درم نوشادر
یکدرم نرم سوده بیخته در چشم بمیل کشیدن و یکساعت صبر نموده بآب شسته با ثمد اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و توتیای هندی
اقلیمیای ذهبی با ثمد بیلیله نمک اندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا بآب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازاله جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مروی است و آنچه طبری از کحال بصره مذکور نموده زبد البحر محرق بسحوق مغسول منخول است باضافه نوره ارسنی و زبد البحر و گفته که این از نوادر است و کذا سنگی که از مثانه بر می آید و توبال
حدید یا بدل او زعفران الحدید و زبد البحر و بوره اگر باشد سرشته سقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر است
و بقول ابن وافد ما القی وغیره اگر آمله را در آب گرم یکشبانه روز تر کنند بعده دور کرده آمله دیگر در ان آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن
آب در چشم چکانند یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازاله بیاض قدیم و جدید نافع **و انطاکی گوید** که در بیاض عتیق اکحال جالیه کفایت نکند
و غیر آن محتاج بدان به تنقیه است هر گاه غلبه خلط محسوس شود و باوثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند و بعد ضعف آن تلطف مع راحت و استحمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند
و بهترین اکحال درینجا باسلیقون کبیر و روشنایای کبیر و برود نقاشین و جوهری است و از مجربات در جلای بیاض این است که بزرقطونا با شکر مساوی ساییده در چشم کشند
و کذا ملک مصر بهادانه و مغز بیدانه با شکر مساوی و کذا تخم سیل صبح و شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید است و کذا سندروس تری قصب سوده و این کحل از نوادر
است برای ازاله بیاض از چشمهای خلق حیوانات مجرب است کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بوره ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجزو سرگین سوسمار سندروس
مروارید ناسفته بیخ نی عقیق پوست بیضه شتر مرغ سوخته هر کدام نیم جزو جمله را آب ترب آب عوسج و آب قصب سه سه بار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند یا تقطیر
شیاف سازند و هنگام استعمال تری قصب سوده بکار برند و ایضاً از مجربات رطوبتیست که در شهد شور بود و دیگر که آب پیاز سفید بقدر یکه خواهند در شیشه فشرده
از ترب و او الاصل او برآتش نرم گذاشته کف او بردار دیگه آب پیاز پس باب ترب پس بآب عسترکه هر یک مثل وزن عسل باشد سه نوبت تسقیه داده قرو دادوره مدرا

ظرف آبگینه نهند کحل مجرب قلع بیاض ست چون در چشم مرور گلاب با شیر زنان یا شیر خر دو میبرد تنها یا با آب قصب قطور کنند و این از الظلمت بصر و قروح سبل
و جرب و دمعه نیز کنند و این پوشیده نباید داشت که از اسرار ست و کسی که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و با هم آمیخته بچشم نشاند تا غلیظ گردد و بدان اکتحال
نماید دوار البیاض مجرب و از نوادر ست و **گیلانی** می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیه بدن بادویه ملایم او باشد و تعدیل مزاج بمعدلات و اطریفل صغیر
مع سکنجبین نمایند و ادویه قوی الاسهال مثل ... و شیاف ... صفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید ناسفته بحری ... زعفران مساوی کوفته بیخته
بر بیاض بپاشند لا سیما بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان هر روزه دارد و ایضا سحق نمایند و درم زبد البحر بورق شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند و اگر کاغذ
چوبی بر یکدرم سفیدی بحال مرغ پوست بیضه مرغ از بیضه برآمده میلان چینی هر واحد یک مثقال نیم ماشه اول کاغذ را تا سه روز در کهرل با آب بسایند و بعده مروارید انداخته مع دیگر
آب برگ سرس کهرل کنند من بعد ادویه دیگر داخل کرده یک روز خشک کهرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سرس جوشانیده بربندند بیاض و گل چشم
اگر چه از چیچک باشد بفضل الهی بر طرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدام پارچه سوخته قدری در روغن سرشف و بهر حل نموده امکی در چشم کشند
جهت گل چشم مجرب و معمول محمد سعید خان ست گوید که اگر زبد البحر بورق ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید سحق نمایند مساوی باریک سایند بیک طل آب یکجا ممیران ... هر یک ده درم
در آب جوشانیده تا بربع رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در آب مذکور چهار مرتبه سرشته خشک نمایند و از پارچه بیرون کرده استعمال نمایند بیاض ادنی
زائل کند هر چند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اجل النفع ست و اگر بیاض کهنه باشد ممیران و اشق و مر
صاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند **هدایت** آنجا که از ادویه کحلیه فائده نشود و یا از استعمال ادویه حاد و بسبب حرارت خوف انجذاب ماده
بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد از ان ادویه مذکوره بعمل آرند و اگر با بیاض سرخی چشم و درد باشد اول فصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد
رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و بعده ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل استعمال دوای حاد بتعدیل مزاج چشم
پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی ترک علاج نگردد و اگر احیانا در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا درد حادث شود چند روز
معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند **و ایضا** بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرورست و بعد از انکه
زمانه صحت قرحه بعید گردد مرهم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از ان مرهم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد و لیکن
توقع ازاله اثر قرحه بتمامه نباید داشت و همچنین توقع ازاله اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث شود بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاعل او
موجود باشد درین وقت علاج بیاض سود مند نمیشود مثلا صداع و تعقیقه ما دامیکه متمکن باشد در ازاله بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه اول
بقطع سبب و زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند **و بدانکه** لازم ست که وقت استعمال دوا
اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند و یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بران کشاده دارند بیرون حمام تا روی سرخ شود و عرق آید انگاه دوا در چشم استعمال
نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بران یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف و برگ سداب تازه یک کف
کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد از ان بمرهم معسل یا دیگر ادویه اکتحال نمایند در
قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر عصاره ... چینی محرق مغسول در ادویه بیاض اضافه کنند و یا کباب سوده یا آب منقوع آن صاف نموده در اکحال بیاض آمیزند و یا معزآ
داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذلک شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندرانی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر اوست و باید که اگر دوا تند باشد
بعد استعمال او چشم را غیر محکم بربندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه مصبغه که در قانون
و ذخیره و غیره مذکور ست برای تغییر رنگ او مشابه لون حدقه در رفع قبح منظر بکار برند **و گاهی** از کثرت بکا در حدقه صبیان بیاض افتد و علاجش
بتضمید آب عنب الثعلب و بجهه و اجتناب استعمال ادویه خفیفه مذکوره نمایند و از کندر و انزروت و صبر و دم الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه مساوی
کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

نفاخات

گاهی نفاخات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث میشود و مائیت در قشر از قشور اربعه قرنیه محتقن میگردد و لا محاله مختلف میباشد بحسب موضع و خود در ورم و غائر تر از ان دیگری تر است و گاهی مختلف میباشد بحسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ کثیر العدد یا کوچک قلیل العدد بود و گاهی در لون نیز که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج بخلط است و بحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل سریع النفوذ و قلیل القوام از انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر القوام از انبساط آن و گاهی در عذوبت و حدت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشر اولی بود سیاه می نماید و سهل العلاج است و آنچه غائر بود ابیض محسوس میگردد و صعب است و کثیر المائیة حادر دی باشد چه تمدید و تاکیل هر دو مولم بود و هر چند غائر تر باشد تمدید و انتشار و تاکل بود و ادات او بیشتر بود و آنچه تحت نقبه باشد بصارت مضرت رساند بلکه باعث کوری است خصوصا هرگاه تاکل و قرحه و ماده او در آن ترایا حریفا اکال میباشد بسبب اختلاط مائیت با مره صفرا و این علت عسر التحلیل و العلاج است علاج در ابتدا فصد قیفال و استفراغ بحسب خلط غالب و تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از ان قطور شیاف ابیض بغیر افیون یا مکی از شیاف محلله در چشم و چون بسیاری از ان تحلیل یافت ذرور نمایند و او لا شیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مرکی محلول بشراب و سکبینج و چون متقیح گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و شیح سیفر یا بادا سیکه صغیر باشد بادویه جفقه علاج کنند و دوای اطین ساموس که از آنکل نافع است بریان سه وقیه و توتیا یک وقیه و اقلیمیای مغسول سر مه مغسول هر واحد دو وقیه توبال مس مغسول چهار وقیه و در بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه صمغ چهار وقیه با آب باران

سوده شیاف ساخته باشند آن حلیه استعمال نمایند و هرگاه کلان گردد بآهن علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود

و این یا به سبب یبوست قرنیه و انصباب خلط حاد یا شور بر قرنیه و تغیر مزاج این طبقه باستعمال ادویه حاده اکاله و علامتش آنست که هنگام پوشیدن و کشادن چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و بسبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقه مذکور ببیننده کننده آن نیز نماید و تقدم تدابیر موجبه اسباب مذکوره نیز بران گواهی دهد علاج اول مرطبات استعمال کنند با غذیه مرطبه مثل مزورات معمول باشیای چرب بلحوم خفیف مثل شوربا جات پاچه بره و گوسفند و سینه مرغ و فالوده متخذ از شیر بز جوان اگر با آن تب نباشد و اشربه مرطبه دماغ مثل خمیره بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر بروغنهای مرطب و ریختن آنها مع شیر بر سر و استحمام و قطورات با دهان مرطبه شیر دختران و لعاب اسبغول و جز آن که در علاج امراض یابس و ما عی مفصل مسطور شده و ایضا بهر تبدیل مزاج مرطبات مثل آب کشنیز سبز و آب مکوه و آب برگ سداب و گلاب و بستان افروز هر دو یا یکی از ینها بلعاب اسبغول در چشم چکانند و چون تنها با شیر بر مسوده بر پشت چشم ضماد سازند و نیز خمیر آرد هر روز بدفعات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول صلاحیت و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا حریف باشد مسهل صفرا دهند و در طبیخ بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مکو و هر یک سه ماشه سپستان شصت عدد و عناب بست عدد و مغز فلوس و ترنجبین هر یک هفت تولہ گلقند چهار تولہ حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سود مند است و بهتر آنست که در با البحن بنوشانند و قطره هر سه برگ دست یا برلی با السند و سیاهی او باندکی روغن بنفشه در چشم کشند و لعاب بهدانه همراه کتیرا و قدری روغن بنفشه در چشم

کشیدن نیز سود مند است کذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید

نتوء القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر نماید

و سببش امتلاء خلطی است در زیر این طبقه یا ورمی که حادث میگردد و دران علاج اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیه ساده خرقه کتان با عنب الثعلب و گلاب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و ادویه محلله چون انزروت و زرد و صبر و شیاف احمر در چشم کشند و آبهای گرم روی بشویند و بجای ادا کباب نمایند و غذا کنند و بر اغذیه لطیفه خفیفه مثل گوشت تیهو و تدرو و قبج و دراج و گنجشک اقتصار ورزند و از اکثار غذا و امتلاء منع نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین آن نمایند و اگر مزاج علیل بارد یا بر اعتدال باشد بروغن مصطکی مع اندکی آب مطبوخ سعوط کنند که بسرعت زائل کند و چیزهای قابض چون سماق و غیره در چشم چکانند

سود مند است و گاه گاه اطریفل و ثلث درم پوست هلیله زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یک درم شادنج مغسول سرمهٔ اصفهانی هر یک یک نیم درم انزروت پرورده بشیر خر
مجموع را نیک طحن و قدری آب سماق در آن داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بعده اکتحال نمایند و اگر طبیعت ممتنعی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و لیس گفته
که بعد فصد و تلیین طبیعت سداب خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی سیاه کوفته بیخته در چشم فرو نمایند و بر بادیه محکم ببندند تا آنکه تو اکل گردد

بثور عین

بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود و علامتش درد و ضربان و سرخی و سفیدی چشم و کثرت سیلان دمع
پس اگر ماده اندک و تیزی باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد و حریف دیا بورقی باشد ضربان و درد به شدت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بثره در قرنیه
از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود مادهٔ آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصهٔ آن بحسب مادتی و کمی و کثرت و قلت حرارت و موضع حصول آن و بثره که در قشر
ظاهری از قشور اربعهٔ قرنیه باشد صافی و سیاه می نماید و باشد و اندک بود و این سالم تر است اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع و ردی
میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع و حرارت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی است بعد اندمال منع
بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود **و گویند** که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آنست که بثره بهیئتی
برمی آید که گویا نقطه سرخ است و رنگ قرحه در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف است خصوص که با وجع شدید باشد **علاج** بزودی فصد قیفال کنند
و الا حجامت با شرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات بارده ساخته از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تطفیهٔ مزاج و تسکین وجع
با تناول شیر سبزه مثل شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ تخم خرفه با شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده
و بپاره پنبهٔ کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ کشنیز خوب ممروج نموده در چشم چکانند یا خرقه بآن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد
و اگر وجع شدید باشد قدری مرسوت با شمهٔ افیون و زعفران محلول آب کاهو تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست و بعده شیر دختران در چشم دوشند و بعد از آن ام لعاب بزرقطونا
و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جو مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح میاید لازم گیرند و هرگاه درد ساکن شود و شور نضج شروع کند ذرور ملکایا بشیر حر
و یا شیاف ابیض بشیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند **و بعضی** گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال
شیاف ابیض با سفیدی بیضهٔ مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویهٔ مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منتشر نگردد ذرور
شادنج را بیاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف احمر بشیر دختران حل کرده در چشم بچکانند **و بقول شیخ** در بثره بعد فصد خون بال
کبوتر بچه یا تعیین بچکانند و سفیدی بیضه بسرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و شیر که در آن تخم مرو تر کرده باشند و شیاف بارد در چشم بچکانند بالجمله
تدبیر این مرض از باب رمد و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده بافعل بفصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا روادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض کندری میدهند و طلا
شیاف احمر لین بچشم کشند و اگر موسرج عارض گردد علاج آن نمایند **و هبة الله و امین الدوله** گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج قروح از فصد و اسهال
و تعدیل مزاج و تقویت چشم با دویهٔ سبزه مانع فضول و مخدره مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض ذرور ملکایا استعمال کنند و در انتها ملکایا
تنها بهتر است و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند **و حکیم علی** در شرح قانون
می نویسد که از معالجات این باید تنقیهٔ بدن و سر منع انحدار از قضاء عدست و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح او حتی که در وی تحیر و مدت نماند و اما نفع
تقه در این باب بهتر است و ترک لحوم اولی بعد از آن ادویهٔ مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویهٔ سخنه استعمال ننمایند بلکه بر مجففات اقتصار کنند و مستعمل شیاف
و لهذا شیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصه افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا و سرمه مغسول و گل شاموس و مانند آنست و گاهی توبال مس حل
اضافه میکنند و ادویه با آب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد در ابتدا بر شیر تنها اقتصار کنند و هرگاه این بثور مرسی شود
از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین پس حاد و روشنایا بلکه سکینج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قروح نمایند

تکون المده

گاهی ریم در قرنیه در عمق او و یا در قرب او محتبس شود پس موضع قرنیه مشابه بشکل ظفر نماید و اگر تا کل باشد آنرا القطعاریا نامند و سبب وقوع قرحه یا بثره است
در قرنیه که منفجر نشود و در ریم بند نماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضله آن بسوی این موضع انصباب نماید و تحلیل بریم گردد و گاهی باین مده موضع قلیل
از قرنیه در گیرد و گاهی موضع کثیر از آن اخذ کند بحدی که بر همه سیاهی چشم مشتمل گردد و این ردی تر است **علاج** بعد تنقیه بدن و دماغ بهر نضج و تحلیل باستعمال تکمید
آب حلبه و اکلیل الملک و بابونه ساعت بساعت و استحمام و انکباب پردازند و لعاب حلبه و تخم کتان فقط یا در زرده و زعفران یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند
و یا کندر و مر و زعفران نیم جزو باریک سائیده با آب حلبه حل کرده بچکانند و چکانیدن شیاف احمر لین با آب حلبه محلل است و بعده بجهت تنشف و تحلیل مده تا مرقشیشای
یا اقلیمیای فضه باریک سائیده در چشم پر کنند و شیاف وردی و نسخه طبری استعمال نمایند و هر گاه تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکبینج و اشق محلول در آب حلبه
استعمال نمایند و اگر مده از بثره و قرحه نباشد اکتحال بذرور مرقشیشای فضه بعمل آرند و اگر تحلیل نگردد و نضج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار درینصورت بدستکاری سوی
شوند و بعد از ان بعلاج قروح چشم رجوع نمایند و **بقول** بولس مثل شراب عسل و آب حلبه و شیاف کندر و زعفران علاج کنند و یا باکلیل الملک لعاب بزر کتان
در شراب مطبوخ نضج دهند اگر مانع نباشد و نقای او بمثل شیاف مر و سائیده کنند و اگر هنوز قرحه نشده باشد شیاف از قلقدیس و زعفران هر واحد یک [?] مریکیم درم
عسل یکرطل ساخته استعمال نمایند و ایضاً دوای نقطیس که ذکر گذشت و دوای طین شاموس که در لفافات مذکور شد بعمل آرند و **جالینوس** گوید که بعد
فصد و مسهل شیاف احمر لین پس ذرور جلای کبیر و شیاف احمر حاد پس باسلیقون و عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویه بتدریج باشد و **بعضی** گفته اند که
از معالجات او آنست که اول تنقیه بدن و سر نمایند و اصلاح غذا او تلطیف و تقلیل او کنند و بر مزورات اقتصار ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچه ملطف مواد چشم
باشد مثل صعتر و ثوم و شراب بخورند اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد از ان اکثار حمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً که دران ملطفات جوشانیده باشند
بعده ادویه موضعیه محلله ملینه مرققه مستعمل نمایند و چون قرنیه کثیف و شدید التکثیف نباشد استعمال کنند و این چنین ادویه جالی و منضج میباشند مثل آب حلبه و لعاب او و آب
اکلیل الملک و سلاقه ترب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از انزروت و کندر یا شیاف ابیض کندری
یا شیاف ابیض [?] و اسود مفید است و ایضاً از کندر و مر و زعفران و اشق و جندبیدستر شیاف ساخته با آب حلبه مفید بود و کذلک شیاف احمر لین
و ایضاً مر و زعفران و صبر یکدا وقیه سوده بشراب سه اوقیه و عسل نیم رطل آمیخته هر روز دو سه بار استعمال نمایند که برای القطعاریا نیز مفید است بنا بر تنقیه مده
و التیام هم و گاهی علاج بعسل سکبینج و فرفیون میگردد و اگر با [?] رمد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا که دران جلا و تحلیل و تلیین مع تسکین وجع و انضاج است
و اول تنها استعمال کنند و بعد از ان با آب حلبه و لعاب بزر کتان و مانند آن تقویت دهند و تضمید چشم بانچه محلل و ملین باشد در اکثر احوال نافع است و ضماد فوتنج نهری
بشراب پخته و کذا مغز نان مطبوخ بشراب کهنه برای کشف تحت عین مجرب سویدی است و ضماد برگ مرزنجوش بعسل یا سرکه آمیخته و یا پوست بیخ ترب و تخم آن و صبر و زنگ
و سرکه و آرد باقلا مع آرد حلبه مساوی و ثوم سوخته و خردل هر واحد بعسل آمیخته و یا برگ فلفل الماء مع ثمر آن و کمون بری ممضوغ بزفت و عسل آمیخته و بیخ فاشرا بزیت
و دهن مرزنجوش قسطرن [?] بشراب مطبوخ و بیخ انجدان بزیت و بیخ بلبوس بزروی بیضه آمیخته و زوفای خشک تنها یا مطبوخ بزیت و بیخ [?] غیر ملح و انیسون و لعاب بزر کتان
حمام و انیسا مع کندر موم و سندروس و زیره خاییده بزیت و عسل آمیخته و سماق و قصب الذریره و مغز جوز و بقل ازرق و خردل و کرسنه و خون کبوتر و خون شفنین
و مرقشیشا و مربا ترب و افسنتین بعسل یا سرکه سرشته هر واحد نافع کشف تحت عین است و **بعضی اطبا** گفته اند که اولا باستفراغ از ایارج ابتدا کنند بعده
ببوزیدان و عاقرقرحا غرغره نمایند و بعد و رکمنه اکتحال کنند و یا از زنجار مذکور در آب بادیان سرشته شیاف ساخته در آب بادیان حل کرده در چشم کشند **صاحب خیر**
می نویسد که اگر باین علاجها زائل نشود علاج [?] کنند و اگر کفایت نکند ادویه که در نزول الماء بیاید بکار برند

قروح عین

بدانکه قرحه چشم در اکثر از امتلاء حادث میگردد و کذا بسبب حدت ماده پیدا میشود و یا از ضربه و صدمه مثل خلیدن سوزن و خار و چیزی سر تیز و تیر و سنگ و مانند آن [?] علاج در مثل [?]

دو ضع نادح قبل تنقیه بود استعمال اکحال حاده در امراض باید نیز افتد و آن بسبب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چنانچه از آن بر سطح
قرنیه افتد که جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند **نخستین** قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از آن در گیرد
و آنرا خفی باشد و گاهی قتام گویند و در یونانی احیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار **و دوم** قدری عمیق تر از آن و شدید البیاض صغیر الحجم و آن مسمی
بسحاب و غمام است و گاهی این را نیز قتام خوانند و بیونانی نفالیون گویند یعنی ابر **و سوم** بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه در گیرد و بسر بنفشه(?)
که بر حدقه بود سفید نماید و آنچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارخیمون گویند یعنی صاحب دو رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم است **و چهارم**
مسمی باحتراقی است و صوفی نیز نامند و بیونانی ریقادما و ایقوسیا یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل سوخته صغیر و منبه باشد و ذات
عروق تعریه بود و غور این کمتر از دوم و سوم است و تیره از آن غائر بود **نوع اول** آنرا بیونانی بوتوبون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون یعنی حب نامند و آن
قرحه عمیق ضیق است بر صافی اللون مائل بسرخی بقدر حاورس است **و ثانی** را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و سماری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای
وسیع تر گیرد و چرکناک بود **و ثالث** را بیونانی ایقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحه عمیق ذی وسخ و ذات خشکریشه و با رطوبت بسیار و حدت شدید باشد و در تفرق
آن مخاطره سیلان رطوبت بیضیه است **بالجمله** قروح حادث در قرنیه یا عقب رمد یا بعد بثور یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر سبب آن حار زاده اخلی بود و کسی
خارج منفجر شود و گاهی بالعکس است و نشان قرحه در مقله شدت درد و ضربان و خلش و کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمرت آن
بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه است اگر اندک درد باشد و آنچه از قرحه در این طبقه غائر بود آنرا وسیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه مطلقه
گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پیدا آید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ منتسج برگهای سرخ ظهور نماید و این بدترین
اقسام قرحه بود گاهی قرنیه را می شکافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش مده و شگافتن طبقات و هرگاه
ریم سفید بر رفاده یافته شود به بود و صحت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکوره ضعیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد
و اسلم قروح آنست که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق بود و دمعه در آن اندک و الانطباق نیک ممکن بود و بدی آنکه بعکس این باشد و از آن بدتر آنچه بر قرنیه اسفل بود
جهت آنکه بسوی این موضع سیلان بیشتر است و بدترین جمیع قرحه‌ها است که بر حدقه مقابل ناظر باشد بحکمت آنکه این بصر را می پوساند و گویند که نوعی از قرحه غریب است
کذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود بلکه در هر موضع چشم که حادث شود نقطه سفید یا شعبه‌های عروق گیرد و منتسج مثل شبکه بر گردد و اکثر استعمال
راه گیرد و مبدا این شبکه بود و چشم را از این نجاح حاصل نشود و بسوی دیگر انتقال می نماید **علاج** بسرعت فصد سر رگ کنند و در هر هفته یا کمتر از آن قدری خون
گرفته باشند و گاهی در آن حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله یا ماء العسل یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن حب مغشی
نمایند و ماء الجبن مفید است و تبرید و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و ترطیب دماغ بادهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم
و گرمی رو باشد عناب و [illegible] استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند و بقول بارده بخورند **و بقول شیخ** علاء الدین باب تنقیه اهم است با تعرضات
جاذبه بسوی اسفل و از جهت حجامت ساقین در آن نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز محرمات فضول
غبار رقیق از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد با مراعات مذکوره نمایند و بادویه که جامع میان تسکین و جلا
قرحه باشد مثل شیاف استاتیجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزیکه در آن قوت مانعه باشد مخلوط سازند بالجمله بعد فصد
شیر زنان در چشم بچکانند و شیاف ابیض و سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بآن آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند
و ادویه محدره بر چشم طلا کنند و آنچه در آن لذع باشد از چشم دور دارند و ادویه که در غایت بعد از لذع باشد مثل توتیای مغسول و مس سوخته باشند آن احتیاط
و ادویه قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر در تسکین باید امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده در این صورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا با
اکلیل الملک حرارت رسانیده باشد آمیخته بچشم تقطیر نمایند سه روز رفاده بسته دارند و گویند که اکتحال بساذج هندی و اکتحال بمطبوخ جفت زعفران یا کحل [illegible]

نیز منضج قروح ست باید که آرد جو و آرد باقلا و آرد گندم بماء العسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و ببندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده ملوث نموده
مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مو سرخ گردد علاج آن نمایند والا ماء العسل تنها یا بلعاب
حلبه مغسول و یا شیر زن تنها در چشم چکانند و شیاف ابیض ابرو قی در شیر زنان یا بعد العسل ارند و شیاف ابار و عذر و انزروت که از نشاسته سه درم و انزروت مربی بشیر
قلمی هر کدام دو درم کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی و منضج قرحه است و پس از آنکه قرحه صاف
پاک شود شیاف کندر بچکانند و برای فائده گذاشته بلا ایستا بعصابه بر بندند و سنگ سوخته و شادنج مغسول مساوی سائیده عذور نمایند که مجرب ست استعمال
زرور که در قرحه و بثره بغایت مجرب ست و اکسیر و اغبر لولوی و شیاف آغاج و شیاف ابیض کندری هم سفید **و بقول رازی** شیاف کندری دائم در آن
بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد بر رفاده و بعد از آن شیاف باریک چکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر شره عظیم و قریب بناظر یا زیر آن باشد باکسیر
معالجه نمایند تا که بلند نگردد و بر نیاید و رفاده محکم ببندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند **و بقول دیسقوریدوس** و غیره اکتحال آبنوس
محرق و غیر محرق و کذا تخم خرما سوخته و ناردین هندی آمیخته و کذا شقائق النعمان مطلقا شیر و مرو و تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و توبال نحاس و پوست
بیضه مکلس و سکبینج و اشق با کندر آمیخته و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون بشیر زنان و مرارهٔ سنور و عصارهٔ ملکیا مخ زراخت [?] مغسول و مر و قیشیا
و ابریشم محرق و گل سرخ و بزر ورد و سنبل الطیب هر واحد مدمل قرحه و مجفف آنست و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کرده و کذا حضض سرشته بشیر زنان در چشم نیز اتمام
قرحه می نماید **و بعد اندمال** اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان بوسیده بگلاب سائیده بر آن نهند و یا شیاف احمر لین بسیار [?] شیاف اغبر و بعد از آن شیاف اخضر بکار برند
و آنچه برای دفع آثار قروح و جدری خواهد بعمل آرند **و گویند** که اکتحال عصارهٔ حندقوقای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصارهٔ شقائق النعمان
مطبوخ بطلاء و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش بسمن سرشته و بشیر زنان حل کرده و یا زهرهٔ ملح و یا مرجان و یا بول الطفل نابالغ در ظرف مسی بر آتش قلعی بعسل جوشانیده و یا عصارهٔ
قنطوریون یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول نکرارید [?] و یا عصارهٔ بنجار و تقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست **اقوال اطبا** انطاکی
می نویسد که اول فصد نمایند بعد از آن تنقیه و تلطیف غذا و ترک زفرد حرکت بدنیه و نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان
اذنین نمایند بعده ادویه وضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبه است بعده اکتحال مرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کثیرا مساوی و
ولمبا بشیر نصف جز و این ترکیب مجرب ست و برپیشانی مدتی برای منع انصباب ماده مثل آرد باقلا و کندر و مر و آس و سفیدی بیضه و قطران بطوخ
سازند و بر جانهای بکنند و مر و میعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر بعد قروح اثر باقی ماند آبیکه اندران مروارید و نگار و شکر تر
کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکهٔ سندروس مرسین بگلاب مجرب ست **شیخ** میفرماید که ابحر قانون اختیار او و یدین باب آنست که هر آنچه مجفف
بلا لذع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت سود مند ست و از شیافات نافعه شیاف ... و شیاف
نویس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف دینارین و شیاف الوان و شیاف کندری نافع ست و اگر سیلان با حدت باشد شیاف سماق با توتیا و شیافات افیونی اگر درد شدید
باشد شیافی که در آن مر و نارد باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماء العسل یا آب حلبه مع اندکی از شیافات مذکوره یا لعاب بزر کتان یا بشیر زنان پاک کنند
و اگر قرحه مائل شدید باشد باستعمال الارخا طیقون مضطر گردانند و هرگاه قرحه پاک گردد باستعمال مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص
مغسول و شیاف ابیض خصوصا شیافات دیار متوجه گردند و کذلک اثمد و صدف مغسول و سفیدی بیضه یا رماد صدف کبیر مغسول مثل آن شادنج نافع و این شیاف با رمد
قوی ست اقلیمیا شادنج ده مثقال سفیداب مغسول و توتیه نشاسته و افیون و کثیرا هر واحد دو مثقال سائیده با آب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضا
این شیاف که با هم او ست از آن قوی تر ست اقلیمیا محرق مغسول و سفیداب هر یک هشت شش سرمه محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار
کثیرا هشت آب سائیده بسفیدی بیضه سرشته بدانند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا
بخوابند و وسادهٔ بلند دارند و واجب ست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیهٔ ملایم چون ماء الشعیر و مزورهٔ ماش مع کدو و یا اسفاناخ و مغز بادام خورانند

ولعدالنجار قرحه با چربی جرعاله و گوشت چوزه مرغ و تیهو دادن مناسب است و صاحب این مرض از امتلا و آواز بلند و قی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست داشتن
و از اغذیه بیغلظه و لحوم و هرچه گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود مگر بعد نضج علت لیکن طول مکث هیچ حال در آن نشاید و اگر بعد فصد و اسهال و تنقیه
شیاف ابیض درد و حس قرحه ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت و روی تر ازین آنست که با قرحه در حین خشونت و جرب باشد صاحب جامع و کامل فرمود
که در قروح عین بعد تنقیه بدن بفصد و اسهال ادویه مجفف جالی منقی چرک بالاتلذیع مثل سفیداب مغسول و اقلیمیای مغسول و صمغ عربی و شبح و شادنج مغسول و پوست بیضه
مرغ مغسول و مانند آن استعمال نمایند چون اکثر قروح چشم با ورم حار یعنی رمد می‌باشد پس با ادویه مذکوره احتیاج امتزاج ادویه مسکن حرارت و مغری مثل سفیدی بیضه
و شیر زنان و نشاسته و امثال آن و با ادویه مسکن وجع مخدر مانند افیون و پوست بیخ لفاح می‌افتد و در ابتدا شیاف ابیض بغیر افیون بشیر دختران در چشم چکانند و به شیاف
مذکور مرکب از ادویه مجففه مبرده غیر لذاعه است و شیر مبرد و ملین جالی است پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقه اولی باشد بذرور ابیض مرکب از انزروت مربی بشیر خر یکجزو دار
نشاسته نیم جزو فرو سازند تا که نضج یابد بعد از آن بورودی و اکسیر یا اکتحال نمایند و غذای علیل مزوره کدو و اسفاناخ و ماش و آب انار و مانند آن سازند و آب انار
و گلقند و شیره تخم خرفه بنوشانند و بنفشه تازه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بویانند و از غضب و کثرت کلام منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مریض موضع
تاریک باشد و هرگاه ازین تدبیر قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری در آن باقی نماند شیاف احمر لین و توتیا و کحل اصفهانی استعمال کنند و اگر قرحه تا کل طبقه قرنیه انجامد و از
طبقه اولی بجا بعد او تجاوز کند بفصد و اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس ماده سائل بسوی چشم اگر حار باشد باسهال مطبوخ هلیله و فواکه و هلیله مقوی بالقدری ایارج
تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و باغذیه مذکوره غذا سازند و حلاب و آب انار میخوش و شربت عنوزه بشیره تخم خرفه بیاشامند و ماء الشعیر بخورانند اگر حرارت
قوی باشد و در چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران بچکانند بعده شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیای فضه مغسول و پس سوخته هر یا صد دو دو دانگ
اقاقیا صمغ عربی هر کدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت بشیر دختران سوده بکار برند در ابتدای
قروح نیز نافع است و در شیر مذکور پنبه آلوده بر چشم نهند و ایضاً اسبغول مضروب بگلاب و آب کشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند بحسب حدت ماده و چشم را محکم
بربندند تا که نتو عارض نشود و اگر در نتو شروع کند در شد محکم و صلابت رفاده افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر درد شدید باشد شیاف را بآب حلبه که محلول
ست حل سازند و اگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از حضض قدری افیون بآب کاهو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک سائیده
بآب کشنیز سرشته و دیگر ادویه مخدره بر چشم ضماد کنند و هرگاه درد تسکین یابد ادویه مخدره که مضر چشم و باعث ظلمت چشم‌اند دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان
از ماده حاده منضجات مثل انزروت مربی بشیر خر مع نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف ابیض با آب حلبه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که ماده نضج یابد و مده خارج گردد بعده
وردی کبار و پوست بیضه و شادنج و شبح محرق هر واحد یکجزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیر و شیافات را بعمل آرند و باید که در قرحه عمیق تر و کثیر الوسخ
از وردی و اکسیر یا آنچه شدید التجفیف باشد استعمال کنند و مناسب که تنقیه بدن از فضول دو سه بار نمایند و رفاده قوی تر بربندند و اگر اکسیر و وردی
بچرک و رطوبت کفایت نکنند شبح محرق تنها استعمال کنند که او در منفعت بهین است از جهت تجفیف که در وی است و این را تا نشف قرحه و التحام و تقویت چشم همواره
سطح او بکار برند و بعد از آن شیاف احمر لین نیز و در مبادی چند روز بعمل آرند و در حمام داخل شوند و بگوشت چوزه مرغ و تیهو و حلوان غذا سازند بعده هرگاه چشم سخت
قوی گردد بشیاف احمر حاد و غیره اکتحال کنند و در بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضاً بشیاف احمر حاد و غیره اکتحال نمایند و اگر از کثرت بستن چشم
پلک سرخی گردد اقاقیا و ابهل و جلنار با آب آس حل کرده بر پلک ضماد نمایند و هرگاه با قروح چشم صداع عارض گردد علاج صداع علاج کنند اگر ماده دموی باشد فصد شاید و اگر صفرا باشد بطبیخ
خیار شنبر استعمال کنند طبری در باب قرحه چشم می‌نویسد که استفراغ با دویه غیر ضعیف و غیر حاد و فصد قیفال این کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ماء الشعیر بنوشند و از
غذا بر مزورات اقتصار ورزند بعد در ابتدا این قطور لعاب اسبغول و لعاب کنوچه و لعاب بهدانه در شیشه کرده بالائش شیر دختران و چند دانه مغز نیکوفته و چند دانه
چشمیزک نیکوفته انداخته بر آتش گذارند تا آنکه گرم گردد صاف نموده نیم گرم هر روز بدفعات کثیر در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته بروغن بنفشه بجوشانند و هرگاه
نرم گردد ملعابات مذکوره حل کرده بر پلک وقت خواب بنهند و هرگاه قرحه نضج یابد و قریب بخروج مده گردد شیاف ابیض اکتحال نمایند پس هرگاه مده ظهور نماید شیاف

اضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه و شیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و رفاده بگلاب تر کرده بر چشم مورب بربندند و ملاک امر در معالجه
این قسم رفاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر یا شیر زن دو درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده ذرور نمایند
بعده شیاف ابار یکی و دو شیاف ابیض و سه درم سفیدی بیضه رقیق سائیده و شیر دختران در آن بیخته ذرور مذکور آمیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و اکتحال نمایند
و بر چشم رفاده گذاشته بعصابه بندند و بعد سه روز چشم بگشایند و پاک کرده برودی که در علاج قرحه عنبیه می آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اثر او باقی ماند
باسلیقون و برود شنائی دائم استعمال کنند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر از زمین کماما جلا حاصل شود ادویه بیاض چشم بکار برند و اگر قرحه اکال متولد از اخلاط حریف باشند و دائم
در اتساع و سعی و زیادتی بود در ابتدای خروج مده انزروت مربی اکتحال نمایند تا که امتصاص و اخراج مده نماید بعده این ذرور بیابی باکیان سوخته باریک سائیده
دم الاخوین و حضض و انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزرقطونا و شیر دختران هر کدام یکجزو قدری ازین ذرور حل کرده
در چشم بچکانند و بعده پاک کنند و برود بکار برند و بر قرحه چشم استعمال اکحال مجره نمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد بس بدانچه
مفجر باشد اکتحال کنند بعده و بر قرحه امتصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد از آن آنچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی جهت منع قرحه از التحام از زاج
و صمغ عربی و دم الاخوین می کنند که از هر یک یکجزو سائیده و زعفران سوده ربع یکجزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور در آب حصرم پرورده در آخر قروح هرگاه
در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنند و بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعاده آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند **ایضا** موصوف است
در جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه و پرهیز آنچه باعث انضاج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو لعاب بهدانه با زرده بیضه مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف کاسنی
مدقوق با مغز پیاز در روغن پخته و در آن اندکی خطمی داخل کرده و زرده بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت چرک آن برآید شیاف ابار و شیاف
ابیض و ذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد از آن اکتحال شیاف ابار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد اختتام مرآتیج و کندر و اقاقیا و انزروت
اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید آب حلبه مطبوخ با اندکی عسل در چشم بچکانند و بکاستر کتان در چشم بپاشند جهت آنکه جالی و منضج ست و منضج مانع التحام قرحه بود و چون
احتیاج بر نمودن قعر قرحه گردد دم الاخوین و انزروت و مامیران [illegible] با بتدای آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت داشته باشد با شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بتوتیه
ماء الشعیر [illegible] نمایند و مزوراة خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و آنک و توتیای مغسول نمایند و این قول کلی ست در معالجه قروح قرنیه **ایضا**
طبری و صاحب جامع در علاج قرحه عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند و حل الطبیعت بدفعات متوالیه از مطبوخ سازج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدای علاج
مشمش [illegible] ده درم کوفته و جوش کرده [illegible] انزروت سه [illegible] و آب [illegible] بآتش ملایم بجوشانند حتی که طبخ یابد بعد
از آتش فرود آرند و هرگاه [illegible] بقدری شیر دختران آمیخته در شیشه [illegible] و هر روز بدفعات در چشم بچکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم بضمور گراید
[illegible] شیاف ابیض نیم درم ریوند [illegible] هر کدام یکدانگ افزوده [illegible] استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی [illegible]
کوفته در آب کشنیز تر بجوشانند و فرود آورده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضه رقیق آمیخته سرشته شب بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را انبثاق افتد
آن را قرحه قرنیه گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی بشیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یکنیم درم
صمغ عربی یکدرم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعده استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هرگاه [illegible] شیاف مذکور بعمل آرند و بعده
چشم را از چرک پاک کرده [illegible] نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمه اصفهانی یکدرم توتیای هندی یعنی کهربا دو دانگ مروارید کوچک یکدرم کافور
[illegible] باریک سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یکعدد و مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده خرقه کتان
بگلاب آلوده بر چشم مورب بربندند و واجب ست که درین قرحه و قرحه قرنیه در بستن چشم تهاون نکنند که بمور سرخ می انجامد و ملاک حفظ او بستن است. فا. تقطیر هر دو شیاف
مذکور ست و ایضا گاهی روغن و چربی بچشم که دران قرحه باشد نرسانند مطلقا که مانع التحام ست و گویند که چون شاخ را بشیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحه عنبیه را
نافع ست **حکیم عابد سرهندی** در شرح اسباب نوشته که علاج قرحه عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویه منضجه مثل لعاب بنفشه و برگ کتان و حلبه و [illegible]

که حاصل آن قلّت رطوبت باشد و دیگر بودن مثل تبیان (؟) و غیره و بعضی مزاج مر صبیه مانند آن باشد و عند شدت حرارت که تو انفراینده زعفران و صبر سبب آن گشته بالجمله سازند و نسبت آن رطوبت بادویه دیگر از عشر تا نصف یا ثلث یا دو تا باشد سیده آلعلیل گفته که قروح چشم ادویه مسکنه وجع مانند بیاض انتیون و غیره سیدمرغ و شیر و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی غسول ست و ادویه مرطبه مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و اما روت و سبعه و دیگر بعد آن فوق آنها و اینها واله ماسل و صبر و گل مختوم و ادویه مانند قروح و جستن چشم و غیره و مزی مفصل است و ادویه دیگر بلسان و ادویه مزیل لحم زائد قروح چشم انزروت اشنان و کف دریا و نحاس و صدف محرق و زنجار و ادویه حاده قروح آن و توتیا و صبر و صدف محرق و اسطوخودوس محرق و توتیا غسول النسل مشغول باشد

دبیله قرنیه

و آن عبارت است از قرحه عظیم و عمیق کثیر الصدید که سائر طبقات قرنیه تا بیاض سیاهی چشم بازرگیرد و نا (؟) به تیری ظاهر گردد و موجب آزار شکافته و کم است که چشم از آن سالم ماند هر چند سرگ به شگافد و ه چون بهم رسد و بشکافد و همه رطوبات چشم با آن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیه خارجیه است و یا از مواد حاده حریفه که از اخلیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بمطبوخ اهلیلج یا بمطبوخ فواکه یا مطبوخ غاریقون یا مطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا و استعمال مبردات و شیاف ابیض افیونی با زردی و سائر آنچه در علاج قروح گذشت عمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه در چشم مکرر چکانند و بعضی سفیدی مرغ و مطبوخ و برگ زیتون دلبسته ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله است و کذا سفیداب و شرب عصاره شاهتره و بشکر نیز مفید و بعد رسیدن زردی بجوشیده زعفران ضماد کنند و با صندل الطیب و ... و ضماد سازند و برای نضج تعلیق مطبوخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا مطبوخ اکلیل الملک هر یک نیمگرم در چشم نمایند و چون انفجار یابد شیاف ابار و کندری مدافعه نمایند و از ورم سر رسدا صفهانی بجهت مثل غبار و ... نیز نافع است و چون التیام یابد شیاف احمر لین اکتحال نمایند و در اغراض که محالی است مانند شیاف منع و احتمر کار بر تن و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و دوام سکون و دقت امر نمایند و هرگاه قوت ضعیف باشد زرده مرغ و اطراف بزغاله و حملان و نیز بیضه نیمبرشت غذا سازند **انطاکی** گوید که دبیله و دمل در قرنیه نیز حادث میشود و گاهی قرنیه را بشکافد و با دکان آن غالبا از طب میباشد و اسباب آن امتلاء و صداع نیز بود و علامتش نخس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم است و علاجش مستقیم بفصد بعد ازین حجامت سبب ... و ... و آشیاف ... و ... کبار و بالقطیر شیر زنان و سفیده بیضه اکتفا نمایند پس لعاب حلبه نیمگرم تا ... مرهم سفیداب الملکه مستعمل گردد و بعد از آن علاج فاتق ...

شقاق قرنیه و بثور سرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثور یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمه خارق شکافته گاهی بدون تقدم اسباب مذکوره اندفاع ماده کثیره که هم بایستی بخاری نیز داخل چشم و حرکت عطاس شدید و سعال و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهر قرنیه شکافته و آنچه از شکاف بیرون آید و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و بعض قشور باطنی آن از تاکل خرق یافته و بعض دیگر نیز منخرق شود و جزوی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثور نماید سوم آنکه هر چهار قشر قرنیه شکافته شود و از ... و عنبیه بسبب بیرون آید و این قسمی است که سرج ... است و ... لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار او مختلف میباشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور برآید مثل النمل گویند و هرگاه سرج گویند و اگر قدری زیاده از آن برآید مانند سر مگس ... الذبابی خوانند و اگر از این هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانه انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر از این نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که منع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بران اجزای سخت قرنیه متحجر گردد مسماری و فلکی نامند و بعضی مسماری را قوالی خوانند و نتو جوهر قرنیه و عنبیه شبیه به بثور و نفاخه آن میباشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخه قرنیه و بثور آن آنست که با نفاخات و بثور سرخی و سفیدی چشم و دمعه و ضربان میباشد و نه در سیل منحصر میشود و تو بعض قشور قرنیه نیست چنین فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثور آنست که این هرگاه عنبیه میباشد و سواد یا زرقه یا شهله بخلاف نفاخه و بثور که سرخ یا غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طراز سفید چون طوق محسوس شود و بعد از آن شر کار بسیار باشد علاج خرق و نتو ماده کیسه ... چون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال و غیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد

باب سیر بن استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضا سر او را بآب گرم یا آبزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال ننمایند و اغذیه جید
الکیموس معتدل المقدار بار بار در طب اختیار کنند و جلاب و آب انار میخوش و شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضه رقیق یا شیر دختران
و بعد از آن شیافها ببعض محلول بشیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک نیم درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیداب
قلعی یکدرم کوفته بحریر بیخته با سفیدی تخم مرغ سرشته شیافها سازند و بشیر دختران حل نموده یا پنبه پالایان تر کرده بر چشم گذارند و نیز بلعاب بزرقطونا ممزوج بگلاب و آب کشنیز تازه و در عرق
ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب علت ماده بعمل آرند و بر چشم رفاده گذاشته ملازم ببندند تا کر نتو تمام گردد چون بینند که نتو نماید و شروع در التیام کند محکم ببندند فائده را
و گاه گاهی بکشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض با اندکی افیون و پوست خشخاش و یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته با آب
کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویه مخدره مطلقا ترک دهند چشم نبندند در هنگام تسکین وجع و انقطاع سیلان ماده حاده بانچه باعث نضج ماده باشد
مثل انزروت بشیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا ماده اخراج یابد و بعد از آن شیاف وردی مرکب از پوست بیضه مغسول و شادنج و سنج محرق مساوی کوفته
بحریر بیخته ذرور سازند و اکسیر بیخ شیاف انار شیرین مفید است و بالجمله مادامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هرگاه متقرح شود و لابد ان ادویه قابضه مع
جالیه مثل سفیداب و عدس مقشر و مطبوخ بعسل و مثل مسبت جو داب و مانند کی زعفران و مثل غنچه انار و زیتون و زرده بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مانند کی سرکه یا
آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و ببندند پس هرگاه خرق عارض گردد پیش از آنکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق
پردازند و الا بد خلط علاج نپذیرد و در روی تمام ادویه قابضه غیر ذی خشونت چون شادنه مغسول و اقلیمیای نقره و بسد و شنج محرق مغسول و توتیای محرق مغسول الا یک شاخ
یا مانند آن مثل ذرور اکسیر که نافعترین آن شیاف است در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب عصی الراعی
حل کرده چکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی مربی با آب برگ زیتون یا آب آس و یا شادنج مغسول و حضض با سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص
و اقلیمیای فضی و صمغ عربی و النجبار مغرفاده منطبق نهاده دایم چشم را ببندند و بر پشت بخوابند و در نتو عظیم ذرور صندلی نیز مفید است رفاده مدور بمقدار خانه چشم ساخته
بر چشم نهند و بالای آن صفحه سرب یا ذهب بمقدار تا ده درم نهاده با عصابه محکم ببندند و اگر عوض قطعه اسرب خریطه سربه مسحوق بر بندند اولی و معمول بهین است اگر خواهند
رفاده را مانند خریطه سازند و در آن سربه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالای آن صفحه اسرب ابر بندند و بعلاج قرحه و بثره معالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات
و اکحال مفید قرحه و سور سرخ بکار برند **وایضا** بقول شیخ در عمل ذبابی معالجه بالبعات قابضه نمایند و بسرکه و آب گرم و یا با آبیکه در آن گل سرخ جوشانیده باشند بر
تکمید سازند و شیافات قابض اکتحال کنند و از اشیای نافعه آن آب برگ زیتون و آب عصی الراعی و از ادویه مفرده قابضه مانند سنبل و گل سرخ و رصاص محرق
و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و امارست و از اکحال از زر دو جزو سرب محرق مغسول ده جزو و از شیافات شیاف اغردیتون و اقرطیون و بابریاس
و شیاف مصری و اقوی از همه شیاف برطوسلیس سبت و از ذرورات اکسیر بن سود مند است و کذا ذرور که در سور سرخ بغایت مجرب ست بعد چکانیدن شیاف چشم را
ببندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب و سرکه که در آن عدس جوشانیده باشند تر کرده بر بندند و گویند که این شیاف ببعض افاضل در خواب ارشاد شده
و مجرب النفع ست بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یکدرم اقاقیا یکدرم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طرائیث شامی ربع درم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده
در هم نموده سحق بلیغ نمایند و بآب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده بکار برند و یکی از شیافات مملا نافع قروح یا آنچه در آن قبض باشد بسایند و بکار برند و بدانند
که هرگاه در صدد نتو شروع کند بستن چشم برفاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پرخوری و امتلای تخمه و خوردن اغذیه بخره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مکرر
حمامهای شربت گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه مجففه بخورند و اگر محتاج بمسهل باشد مطبوخ هلیله یا فواکه مقوی یا ایارج فیقرا بیاشامند تا تنقیه دماغ و سائر
بدن حاصل شود و مبنی بر تقاضی و فرمن و سیماری فلکی الا علاج اندرو قومی قطع اقسام سور سرخ میکنند و ترک او صواب تر ست و گاهی از سور سرخ خون سائل شود و بیش از روز
شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از ضربه خون کبوتر یا خون شقشین در چشم چکانند و پنبه بسفیدی بیضه مرغ در روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز
و در روز سوم بآب و نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران در آن بچکانند

حفر و سلخ قرنیه

حفر قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و در آن حفره بهم رسد عمیق یا صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل کسر و خدشه که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرحه و بثور که از آن بهم رسد و بیشتر صبیان را که السبب نرمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول حاره عارض میشود و مخوف ست اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب مو و چیزی حاد مثل آهن و نی و غیره یا ملاقات دوای حاد محرق حالی خراشیده شود و این نیز مخوف ست اگر مقابل ثقبه باشد علاج اگر ممتلی باشد فصد کنند بعد از آن تنقیه بدن و رعایت غالب نمایند و آنچه در آن تجفیف بی لذع باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرور اغبر با شیاف مغسول با سیح محرق مغسول کمی صندل مسحوق مغسول در چشم باشند و اگر همه علاج و التیام رو و بثور سفید شیافی ستعمل و علاج اعده بید ابتدا مزورات بعد از آن طیبوره آشامیدن جلاب با شیره تخم خرفه یا آب التسیر و جز آن

دمعه

وآن مرضی ست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک و غمه سائل شود و بدون آنکه تابع مرضی دیگر شود مثل رمد و جرب و بثره و حسارت پلک و شعر زائد و قلب و غیره امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن با صحاب امزجه رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم مدت باشد یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حاده و مانند آن و دموی و قی با نوم سهری و ورم دماغ و نزلات و نزول الطبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد افتد و این مرض چون بجهة افراط رسد امراض دیگر مثل سیلان و سلاق و انتشار را هم پیدا کنند و گاهی عرض دمعه در مشایخ مقدسه نمایان مشهود گشته بالجمله سبب دمعه عارضی لازم در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای رأس و چشم و ضعف قوت ماسکه و هاضمه چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال دوای حاد یا از مبالغه قلع ظفره و غده و یا بسبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبدأ این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی از عروق خارج قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبدأ دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن قحف دماغ و رگهای باطن یکی دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم بسبب ضعف این عضلات و هر سه این مبدأ را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم ماق ست **طریق تشخیص** اقسام دمعه آنست که اولا از مریض بپرسند که این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی ببینند که با مرضی دیگر ست یا تنها اگر باشد تابع مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعده بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا امتلا و ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن معلوم گردد و با آن اشک گرم یا شور یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق و سردی اشک بارد و غلیظ و خفت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر سر معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای که از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شده دریافت شود سببش امتلای آن ماده باشد پس اگر دوام دمعه و علت بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی شوند نماید از خارج قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود در حجاب و مین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر مادة دموی یا بر کثیر الرمص بر بلغمی و رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و بر سوداوی نیز باشد **و انطاکی** گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در ماق و جفن پیدا شود دموی بود و اگر با آن همراه بلغم عسر یا احتراق بعض اجزاء پیدا شود و اگر ورم باشد اگر سرخی باوی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد و حکه مثل سلاق و دیر بیدار بودن از اختلاط ماده که از افتتار را در ابتداء علامت دمعه بالجمله دار و از اقاصی دماغ انسداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمعه حادث شود بر آن سبب که ثقبه که سیلان چشم و بینی ست کشاده گردد پس از آن رطوبات نیز سیلان کنند چنانچه هنگام عظم آن غرب حادث شود **علاج** دمعه مولودی لا علاج ست و آنچه تابع مرض دیگر باشد بزوال آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره یا اکل از دوای حاد باشد تغذیه باغذیه محموده مثل گوشت جوزه مرغ و حلوان و بز غاله خورانند و صلابت شربت بنفشه بنوشانند و در وهم غذا و شیاف زعفران و شیاف صبر استعمال کنند و ببندند و مخصوصا بدخان او و دم الاخوین مانند و سماق بیسیم

دهلیله زرد و مامیثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و مجففات رطوبت مثل شیاف مجوف و اقاقیا و هلیله زرد و انزروت مربی و مساوی باریک سائیده و بودیدن و اکتحال نمایند

مجربات انطاکی ست در موق اکتحال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر آن گذارند یا شیاف مامیثا که در زعفران و

صبر نیم و آنگ شب یمانی سوخته یک دانگ سائیده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری یا مفتح پخته بر چشم نهند

نافع بود و اگر شب یمانی سوده بشراب پخته مفتح بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق تمام فانی و مستاصل شده باشد انبات لحم او ممکن نبود

دمعه که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد مسهلات آن بکار برند و ایضا تخم کاهو بر پیشانی ضماد کردن و کذا نشاسته در گلاب که ساخته و سفیده

بیضه آمیخته بر ماق گذاشتن و مبردات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بر این چشم

دمعه که بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در بر الساعة نوشته که اگر دمعه حادث شود از مستی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بسوید و اندکی از آن گرد

چشم طلا کند در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگردد اند آنرا در زمان قلیل تا دل انچه مولد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو

دلبساید هلیله کابلی برآمانند غبار گرد و دیسل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حنا حار و با هم سوده بر کف پا و سر نهادن در انواع دمعه مفید

و کذا اکتحال الاجمد غیر مغسول که مجرب سویدی ست یا تخم خرفه محرق مغسول و یا ما میثا و یا مرداسنج یا هلیله زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد

خشک شدن باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صعتر که اندرون گل سرخ میباشد خشک کرده سائیده و یا حجر فاطیس در شیر دختر سوده و کذا التقطیر سرکه

و آب در چشم که مجربات انطاکی ست و یا انزروت پس در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب بهم واحد نافع و ایضا سعتر تخم هلیله از دو حصه

سه حصه زعفران آمله یک حصه حب بسته با آب سائیده در چشم کشند و غسول ترهیله در سرمه سفید و مفرگرم و عصاره آمله طلاء که هر دو شیاف ساق سوده سفیدست و اکتحال

باسلیقون برای روشنائی و سرمه سفید و معه سرد و پوشیدن سر و نهادن مشک و قرنفل در گلاب و بکو معه بارد نافع و کذا اوعد کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر

جو خشک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی ست و یا عود الفرج دو درم کباش قرنفل یکدرم باریک سائیده و اکل دارچینی و ضماد عصاره قسطور لون

دقیق بر پیشانی و انگور عصاره برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اکتحال ما صبر و ضمادات که بقوی فعل آنهاست و اکتحال آب بیاز و یاد خان

صمغ صنوبر و یا مرارة سلحفاة و یا شنگرف و یا دخان کاتینج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضه شترمرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصاره برگ زیتون بری و یا استق و یا س

سوخته و یا پوست بیضه سوخته و یا کندر و یاد خان آن و یا صدف سوخته و یاد خان او و یا زهره خروس و یا زهره ماکیان و یا دارچینی و یا بادیان و یا مرقشیشا فضی یا ذ

یا نحاس نافع ست و گویند که ادخال دخان زفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا اسفیداج و کذا نحاس محرق و کذا اشک و کذا آب آهن و اکحال معقوی فعل آنهاست

و دمعه که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و یا ضعف چشم بود بعد تنقیه حسب ماده بفصد و مسهل حب ایارج الاطریفلات و حب الشفا بخورند و از اغذیه مسخنه مثل

عدس و باقلا پرهیزند و در ماده حار برای تعدیل مزاج او دیگر بهر دمعه حار مذکور شد بعمل آرند و گویند که رب هلیله زرد ده درم بنفشه سه درم حبوب ساخته خوردن برای

دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا انوشیدن ماء السکر و اکتحال شادنج مغسول و توتیای مغسول با قشیشا هر واحد یکدرم مروارید پسبر واحد نیم درم

شیاف مامیثا صبر هر یک ربع درم مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و تلخ بچشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست و در ماده بار و بعد تنقیه حب قوقایا

جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام بهر روز بر ناشتا رود و ذلک بعد حلق سر و جوز بوا ادام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یک عدد خوردن بر

طبیخ شلجم و کاه کهنه انکباب کردن و اغذیه سریع الهضم مخلوط با شیای مانعه و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در بر سر روز وقت شب حب شبیار

اطریفل مخصی بخورند و زراوند مدحرج و خبث الحدید فولاد مدبر بسیر کرده بریان بروغن بادام هر یک ربع جزو مرتب ساخته از دو ثلث درم تا یکدرم بخورند و اگر مزاج احتمال کند

در مقدار سفیداج و گلنار فارسی سنج توتیای هندی کحل فلوذی یعنی سفید باریک و بعد یکدرم طباشیر بریان نیم درم کلس قشور بیضه نیم درم همه را سائیده بحریر بیخته

اکتحال نمایند و بسا است که کفایت می نماید از توتیا و سرمه اصفهانی القول جالینوس درین نوع تنقیه راس و علاج بشیافات قابضه با اعتدال مثل اکثر

از مامیثا و زعفران نساند و شیاف سنبل مجوف بشراب صحت بخشد و آدویه که بهر دمعه بارد مسطور شد استعمال کنند و کل دمعه برود دمعه و بردا سود و جنبع و

شراب

و شیاف اخضر و ابیض درین باب معمول ست و شیاف اسود و شیاف حشیش و شیاف سبلائی و شیاف تاریخ و شیاف دهنج فرنگ و هندو جالینوسی و ندره و مرمرة
منفی دمعه و کحل الجواهر نیز نافع ست و اکتحال سنبل الطیب مع مازوی سبز نیز مجرب ست و اکتحال هلیله سیاه ازو سنبل الطیب پوست هلیله زرد مساوی آب سایید
حب سازند و چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه ست و کذا توتیای مغسول دو درم و بسیده و هلیله زرد و صبر سقوطری واحد یکدرم و فلفل نیم درم مجرب و سنگ مرجان
مرج سیاه شش عدد مبرد را کوفته بیخته و تحلیل رو عن انداخته با پشت کفچه معمول چند روز خوب سایند تا مثل غبار شود و در چشم کشند که جهت دمعه معمول و مشکور هکذا
برگ سفید و سنگ بصری و بسد و مرجان مغسول و هلیله زرد هر یک دو درم صبر سقوطری و فلفل گرد هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب یحیی ست و اکتحال فلفل که مجرب
هر یک یکدرم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه درین بهادوت حلاج مارد بلبغ نافع ست و گویند که اگر توتیای معدنی در میان سرمه بها دهد و بسوزند تا سفید و
تیره باشد و در سایه خشک نمود و بیخ درم یکیرند و دانه فلفل گیاه بیخ درم آمیخته خوب سایید و اکتحال نمایند در بارد مزاج بصحت تجربه پیوسته و اگر فلفل گرد بستانند و
سیاه آن خراشیده و دور کنند پس مونس فلفل گوک مغز تخم سرس گرفته سایید و در شهد حب سازند و وقت حاجت بگلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول المیاه
را نیز مفید ست و توتیای هندی یعنی کهپره چکه کرده هلیله زرد مساوی با آب غوره یا آب سماق سایید و خشک کرده باز سایید و اکتحال نمودن در دمعه و سبلائی و دمعه
و غلظ صحت چشم ستوده این تلمیذ ست و بدانند که اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیه بدن غرغره و تعطیس و تعدیل مزاج دماغ و تقویت و باشیدنی
خوشبو و بعد هر دو روز یا سه روز تحلیق راس و تعلیق محاجم بر مؤخر سر معمول دارند و اگر سیلان از خارج قحف باشد ضماد ها تا منع رطوبت چون غبار آسیا کنند و غبار
اودوم و افیون با آب معصور شوک بر سر ضماد نمایند و همه اشیای قابضه و لزوقاتی که بر جبهه و شقیقه می چسپانند او را نافع ست **و اگر سبب دمعه** ضعف عضلات چشم باشد
با دویه مقویه عضلات و رطوبات مثل برود حصرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از ساذج هندی و ماميران چینی و پوست هلیله زرد و بسد هر واحد یکدرم مشک یکدانگ
سرمه ساخته در چشم کشند جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم باشد مجرب ست و کذا استخوان هلیله زرد سوخته نمک هندی و مازو هر سه مساوی سوده درین باب تجربه شده
و کذا توتیای مربی به آب هلیله زرد که هلیله سه شبانه روز آب ترکرده مالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع ست و اگر توتیا هشت درم هر یک یکدرم شادنج مغسول
یک نیم درم اقلیمیای طلا چهار دانگ باریک سایید و به آب هلیله زرد دو جزو و آب غوره و آب سماق هر یک یک جزو پرورده استعمال نمایند نیز نافع دمعه و مقوی عضلات چشم ست
و یا اول چشم را از اندرون و بیرون بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب کوه حچکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و کوه سبز مساوی در شراب کهنه ضماد کنند و شیخ
کفانوس در علاج دمعه استعمال ادویه معتدل القبض و التسخین و الطعم ست و آنچه از قطع ظفره نباشد در آن توتیا و سرمه و اکحال توتیائی و جمیع شیافات نافعه و شیاف
احمر و شیاف اصطفطیقان نافع ست و آنچه درین باب تجربه رسیده این ست که آب انار ترش یکرطل بجوشانند هرگاه نصف بماند صبر سقوطری حضض هلیله سرخ زعفران
شیاف مامیثا هر واحد یک مثقال مشک دو دانگ داخل کرده در شیشه سربسته تا دو ماه در آفتاب دارند و بکار برند و کذا دخول حمام ناشتا و مداومت تقطیر سرکه و آب اگر در
چشم از مجربات ست انطاکی گوید که ابتدا به فصد کنند اگر علامات غلبه دم ظاهر باشد و حرم نخورند بعد از آن اسهال طبیعت بسهول مناسب و بعد عنایت بسوی
تنقیه دماغ و تقویت آن بایارج لوغاذیا و اولا بعد اطریفل کبیر یا ایارج ارکیغانس یا تیقراد سیح شیخ نفیس بعد وثوق به تنقیه وضعیات بکار برند و درین هنگام
بچشم نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا به تحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع کند یا از حبس چیزیکه سیلان او واجب ست حبس چشم از حرکت گردد و چیزیکه
چیزیکه بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب کشنیز و لعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و آب رو بشیر زنان و حرو ملیس در علاج دمعه بند و دو شیاف زعفران شروع کنند اگر
در انجا علتی نباشد والا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مارو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر در انجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و آنچه برای دمعه
و درخیکه از آن باشد آنچه موده است این ست که آب انار شیرین بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و در آن اگر یک رطل باشد اوقیه
و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه هلیله و مثقال از مموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند یا فاتیکه گردد پس در شیشه کرده در زیر آفتاب گذارند چهل روز
استعمال نمایند و آنچه در اکحال توتیا و سرمه و زرور گفته شد کافی بود و از مجربات این ست که مازو و آس و گلنار و پوست بیخ هلیله زرد مساوی در هر چند آن سرکه
بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده سخت اشد مساوی زعفران نمک سوخته شیخ محرق بلسد یزد اهمد مع مشک عشر جمله همه را بسایند و بسرکه مذکور تنقیه نیز سه هفت مرتبه

بعدہ خشک کردہ صاف نمودہ بکار برند کہ در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب ست و بعضی متاخرین می نویسند کہ در دمعہ حار لابد مستفرغ فصد کنند بعد تنقیہ دماغ
بحب ایارج تنقیہ نمایند و زرد چوبہ زعفران شیاف ابیض شاملی با آب بہی ہر یک ہفت ماشہ بزردی بیضہ مرغ و سنگ بصری و روغن بنفشہ سرشتہ ضماد کنند و در دمعہ کہ سبب
سالہا کار فرمودہ در ہر ہفتہ دو بار سلائی کنانیدہ و ہر روز وقت خواب حب قوقایا چہار ماشہ خورانند و صبح ہر سہ ماشہ گلقند دو تولہ و عرق بادیان نیم پاؤ و ہند و اشوربای گوشت
دراج و نان تنوری دہند و بجای آب عرق بادیان نوشانند بعدہ سرمہ اصفہانی و برابر آن جست ہمہ حل و زرد در چشم کشند و قلیہ شیلچی زرد کی و نرگسی بنان خورانند
تعلیم گاہ باشد کہ در سرزبانی تلیل قطرات اشک سہ مسکید و منقطع میشود و این انواکتین گویند و سبب عروض غلظ رسیکت باللسع نبود در باطن او دم سکاکی دمتمہ
یا قرحہ ست و این مرض چند استادی بدن از مواد و پری معدہ از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و ہنگام خلو معدہ و اعتدال فراغت می پذیرد
و علاجش تنقیہ بدن و بہیز از اغذیہ غلیظہ سخرہ و تقلیل غذا و تجویز ہضم و تکمید بلک با آب گرم و تضمید او با ضمدہ محللہ مثل بابونہ و مرو و زعفران بعد تنقیہ اکتحال بہ صماعات
و محللات لطیفہ چون بالیقون و شیاف احمر لین ست و بقول امین الدولہ از اشیای دمعہ دافعہ در بن نوشادر مسحوق ست و بعضی در بردن میل در بیاز و اکتحال
و بعضی گویند کہ این مرض گاہی بعد قطع نفسہ پیدا شود یا سولودی بود ہر دو علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیہ دماغ بحب شبیار کنند و مداومت بحمام نمایند
و شیاف دینار چون در چشم کشند و باید کہ حب شبیار و قوقایا در ہر ہفتہ دو بار تناول کنند و غذای لطیف مانند کبک و دراج و مرغ جوان با نان تنوری خمیری کہ در ان بادیان
داخل کردہ باشند دہند و عوض آب عرق بادیان و بادرنجبویہ یا گلقند نوشانند و سرمہ سیاہ و سفیدہ ارزیز ہر دو برابر در چشم کشند + + +

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخرہ ملذعہ از معدہ یا انصباب اخلاط حارہ صفراویہ از دماغ بطبقات چشم ست علاج سنگ بصری با آب غورہ پرورده در چشم کشند و کاسنی سبز
کوفتہ بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافور یک دانگ سفیداب سبول یک مثقال بگلاب سائیدہ طلا کنند چشم را بغایت خنک گرداند و اگر فائدہ نشود
و آثار دم و مادہ حار ظاہر باشد اول مسہل صفرا دہند و یا بماء الفواکہ یا مطبوخ او و یا مطبوخ ہلیلہ تسکین طبع نمایند ہر صبح عناب آلو بخارا ہر یک ہفت عدد تخم کاسنی
دو درم جوشانیدہ شکر سفید یا ترنجبین دو درم داخل کردہ بنوشانند و غذا مزورہ ماش و مغز بادام و کدو بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا بفصد نمایند و حجامت کنند بعدہ تنقیہ
و ضماعات در چشم کشند و اکتحال بہ برود احمر و سفید و شیاف سماق و عصارہ آملہ برای حرارت و سوزش چشم معمول مؤلف ست و کذا ضماد کاسنی سبز و کشنیز سبز و کاہو سبز و اگر کہا
بہم نرسد تخمہا گرفتہ بروغن گل یا کاہو یا کدو سائیدہ بر ہر دو چشم گذارند و یا پوست ہلیلہ زرد و آملہ منقی ہر یک سہ ماشہ برگ حنای سبز برگ گلاب سبز ہر یک ہفت ماشہ تا شب در آب شیرین
خیسانیدہ وقت صبح چشمہا را بدان بشویند و این دوا دہند شیرہ تخم خرفہ و مغز تخم کدو مغز تخم خیار ہر یک نہ ماشہ زرشک ہفت ماشہ تخم کاہو سہ ماشہ و عرق نیلوفر و کاسنی
ہر یک نہ تولہ برآوردہ شربت نیلوفر چہار تولہ داخل کردہ بنوشند و اگر حرارت زیادہ محسوس شود لعاب بہدانہ سہ ماشہ زیادہ کنند ہفت ہشت روز عمل آرند اگر صحت نشود
فصد سر رو کشایند و تسکین طبع با آب فواکہ و یا بطبیخ ہلیلہ بفواکہ یا حلو بخارا کہ در ان شربت ورد مکرر ہلیلہ باشد باید کرد و غذا بنو ماش با سفاناخ و خرفہ با برنج دہند
و بعد از تنقیہ این کحل اشک آور استعمال ارند فلفل دراز فلفل ہر یک یک ماشہ چند کش شش ماشہ زعفران چہار ماشہ سنبل الطیب چہار ماشہ کافور یک سرخ سائیدہ در چشم کشند
و نعا و حمام نمایند و گویند کہ اگر ازین ہم صحت حاصل نشود تنقیہ دماغ بحب ایارج و حب بنفشہ مقوی بستر و غاریقون نمایند و جلاب با اصل السوس مقشر کوفتہ سہ درم و گلقند
دو درم بدہند و غذا مزورہ نخود و مسع گوشت غلان و نان سماق بخورند و از فواکہ انجیر و انگور و مویز و مانند آن بدہند و گویند کہ اگر بسبب خوردن اغذیہ مسخنہ مثل نان با تلہ و گوشت
گاو میش و عدس و حضرات با کچھری میو باشد و غیرہ باشد و از وقت شروع ہضم غذا و تا اتمام ہضم سوزش در ہر دو چشم بسیار بود جگر نداگر در مزاج برودت یافتہ شود سفوف
شبیار دہند و یا این سفوف بدہند اصل السوس مقشر آملہ مقشر الایچی کلان ہر یک سہ درم نبات برابر شربتی نہ ماشہ و خاییدن بادیان مین باب مجرب و خاییدن الایچی کلان بریان
و ہم نمک و جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دہند و خاییدن کشنیز خشک در منع آن از مجربات ست
و قلیل سفوف نمک با گلاب و آنچہ بسبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنانچہ در صاحب مالیخولیا میباشد پدید آید علاج آن مرض نمایند + + +

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

و چون ابتدای نزول آب باشد ... چشم خلش کنند تا اشک بیرون آید و قبل از آن مدقوق باشد مانند سرمه چشم افتد ... بادیکه از الیه چشم منع نموده ... بکر
مشو ... دان ... بیرون ... بکنند و ... باشد ... اگر چیزی مسموس ... بانشد والا نفسانست با یک سایید ... چشم ... کنند
... آنند ... باشد که ... خرد ... زیاده بان ... آر لالب العین گویند ... چشم ... و ... شکر
در صورت ... مقدم ... آب ... گرفته چشم زنند و گل ... سرخ ... ساخته ... چشم ... ساختن ... بعد از
... بسمات نمایند ... آب گرم ... بکشند نماینده میل ... منقلع ... چشم ... آب ... بیرون ...
... چشم سرخی ... شیر دختران ... اکتحال نمایند ... دشت ... اندرون ... مستعمل ... فصد ... تعقیه نمایند ... بر
... چیزی ... مانند آن چشم ... شیر ... سفیدی بیضه مرغ ... اگر ... آهن ...
... زیر ... چشم ... طلیس ... و ... مرحوم ملا ... نیم خرده ... فلوس ... بسیار قیق
... چشم اندر ... بپاید ... روغن ... چشم ... سیاهی چشم ... بلند شود و ...
... مسهل ... بیاید ... بعد ... اشیا اگر چشم ... مثل ... شیر ... سفیدی بیضه ... تا
تدارک کنند ... اگر خون ... چشم باشد فصد و ... مانند آن ... اکتحال نمایند از حضرت
کرم الله وجهه منقول است که اکتحال ... بصر است ... اکتحال ... خصوصاً ... چشم ... الفوائد ... چشم
... چشم ... افتاده ... اکتحال ... چشم از ... که ... باشد ...
باریک مانند ... عنکبوت ... چشم ... چیزی از خارج در چشم افتاده است ... در این حالت ... سنگ بصری ...
با کسی ... چشم ... که ... بهندی ... گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم رسد

هرگاه از ضربه سرخی یا درد عارض گردد فصد و مسهل صفرا یا ما العیر تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت ... نمایند و بعد فصد سفیدی ... زردی بیضه
... گل آمیخته ... آلوده ... چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب گشنیز سبز ... بهتر باشد و یا شیاف ابیض ... گل ارمنی ... آب گشنیز سبز ضماد کنند ... هم
... شیر دختران و روغن گل آمیخته ... چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض ... شیر زنان حل کرده ... چشم بچکانند و اگر ... سرخی ... باشد ... بر
... گل ارمنی ... زعفران ... آب ... تخم مرغ و روغن گل طلا کنند ... بادویه مذکوره ... باشنگ
... سیاهی ... کنند ... روغن زرد ... شیر دختران ... آب ... سود ... گشنیز ...
... اکلیل الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده ... ضماد افیون زعفران ... آب سوده ... اگر ... بهانی
... گندم ... روغن ... سفید ... باشد ... ساخته ... نمایند ... چشم ... بعد ... چشم
... مجربات ... اگر خون در موضع ... قوی ... بیرون آید ... بالنک ... خال ...
... گردد ... سرخی شدید ... زعفران ... بیضه مرغ ... چشم ضماد سازند ...
... بعد ... سرخی ... چشم ... اکلیل ... ساز ... ضماد ... شراب ... آب ...
... سنگ ... سرکه ... نمک ... تخم ... تحت العین ... و آنچه که ...
... التیام ... فصد ... خون ... باشد ... کنند ... مغسول ... کا ...
... بریند ... اگر خون ... باشد ... تخم مرغ ... روغن ... آب گشنیز سبز ...

بر پشت چشم بستند بعده معالج جراحت کوشند بنوعی که سوراخ ملکوکر شد و در چشم لعاب اسپغول یا لعاب احمد یار خان ریزه چوب ساج خلید و از برادو دنش اندکی خون برآمد حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علوی خان
انزروت مبرد مرالاخوین حضض کی هر واحد یکماشه شیر زنان یک ماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد با انگشت لت کرده در چشم چکانید ند و یا لالیس قرص از برگ
قب ساخته زرد چوب ماميران هریک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینیه نه ماشه دراں داخل کرده در روغن گاو بریان نموده نیم گرم بر چشم بستند و تا سه روز
بسته داشتند و روز چهارم کشادند چشم بحالت اصلی آمده و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد که چشم را درگرفت پس طلیه سیاه حضض کی ماميران چینی هر یک
سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب سائیده ساعت بساعت از میل زر اکتحال فرمودند و زرد چوب بنفاشه هندی زعفران انگور شفا هریک سه ماشه در آب برگ
عنب الثعلب ده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد **انتباه** هر گاه چیزی قاطع بجوں آهن و نی وغیره بطبقه قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند و یا جزو
از قرنیه زائل گردد تدبیرش همانست که در جرح و سلخ قرنیه مسطور شد +

حول واعوجاج ثقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چند
بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتد به در بصارت پیدا نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبه عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل
و در ین ثقبه معوج دیده میشود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حول استرخای عضله ایست از عضلات محرکه مقله و یا تشنج آن و یا زوال الطبقات
و رطوبات و استرخای عضل اکثر بسبب مواد رطبه بلغمیه و گاهی از سده و رمیه یا سوء مزاج بارد رطب و یا تفرق اتصال واقع در عرض آن میباشد و تشنج بباعث
امتلای بلغمی و یا غلبه یبس یا بارد توع و رم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضا در استرخای بلغمی
ثقل و عدم وجع و حدوث آن بعد از نزلات لازم ست و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوء مزاج بارد رطب سابق عدم ثقل و حصول آن
بعقب اسباب مبرده مرطبه میباشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعة میباشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قرانیطس
و عقب استفراغ رطوبات بدلیل ریاضات کثیره و بتدریج و بحرانات عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد آنچه
زوال الطبقات و رطوبات سبب او بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود و بالجمله حول یا مولودی بود و آن لا علاج ست و یا بگودکان و یا بزرگان افتد
یعنی حادث باشد و بقول جالینوس اکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض میشود و سبب زوال ثقبه عنبیه یا ورم عنبیه ست و علامتش وجود صداع
ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یا یبس آن از نشانش خود حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در آفتاب یا استفراغات مفرطه یا ملازمت صوم
خصوصا در زمان حار یا تناول اغذیه مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم میباشد **علاج** حول
استرخائی و تشنجی امتلائی بعد نضج بمنضج بلغم یا شربت اصول گلقند یا سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات و غراغر نمایند بدستوریکه در فصل استرخا و تشنج
مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل
روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بر سر مالند و گویند که اکتحال بسرمه ممزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا القطر ان فی قحف مخلوطا بسرمه مسحوق کردا کلیما
تسبح و لیسد و حول که باعث استرخای عصب بود دران معالجه بدانچه استحکام او نماید مثل عصیب بیشانی بآهن ربا از و و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار
بود بفصد قیفال و تنقیه دماغ و استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیره تخم خیارین و شربت بنفشه و قرص کافور و آب هندوانه و یا ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ
در چشم و طلا نمودن از بیرون بعصاره مامیثا و صندل با آب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده و کذا الطلا بروغن مع عسل یا بروغن بنفشه و ضماد تیر باگلاب
یا آب سرد چشم و اگر ورم بارد بود با استفراغ از حب صبر و یا ایارج لوغاذیا مسهل تنقیه و غرغره و غار یقون و شحم حنظل و عصاره قنطوریون و قیق ماننده آن علاج کنند پس
با اینکه دران اکلیل الملک و تخم و نخاله گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند بعد ازان جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج بارد
رطب سابق باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا اسفید باجات مع ملح یا بازیر جار و نطول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق اتصال باشد لا علاج ست و در چشم مسمی

کا اکثر بسوی فوق میباشد تقویت و ترطیب دماغ از نطولات و مالش روغنهای مرطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مذکور شد بنمایند و از غذیه شیر خر و شیره و مغز در
چشم چکانند و تقطیر خون شمعین یا فاخته و تعمید بیضه سفیدی بیضه و مخ گاو و امثال آن شراب بر پشت چشم ضماد نمایند و اشربه مرطب مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش و شربت نیلوفر
و شیره تخم خرفه و امثال آن شیره دهند و اگر ترتیب نباشد شیر خر و روغنهای مرطب بر سر نشانند و شیره گاو و روغن بادام و قریب بنفع اوست استعمال یا ملازمت بهکر و تکلب
بیمار آبگینه ای را از نفسه دبلوفر و عشر سکوفته و مانند آن بر سر شانیده باشند نافع است و آنچه از زوال طبقات و رطوبات بود و تدبیر آن تنقیه دماغ از رطوبات غلیظه
ست استعمال ایارجات و حبوب بطوری که در نزله و لقوه گذشت و بعد از آن بهر تحلیل باقی آبگینه ای بلوران صل السوس یا بونه و اکلیل الملک و امثال آن جوشانیده
تکمید چشم نمایند و المیبع بر سر و شبح و ستور در قادر بجوش تامل نمایند و امیران باشد و حبوب آب باران ضماد کنند و اگر از دو معده بود تنقیه معده نمایند و اهمال نمایند
و از نبات گرم ملایم خورانند و تجربه هضم نمایند و کحل دخان ... در جمیع اقسام حول بادی محمول است و بعضی گویند که چون آمله بر قطعه آهن بسایند تا مثل
سرمه گردد اکتحال آن حول را مفید است ولقول طبری حکیم علی گاهی حول بزرگان را از اسباب شتی افتد اکثر آنها معروف باشد مثل فالج و لقوه و علامتها
علاج این امراض است و گاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا جنس زوال او از موضع خود بود و سبب
درین حصول ریاح غلیظه و رطوبت ست میان طبقات چشم پس حول که دفعة بسبب زوال طبقه عنبیه از ریاح غلیظه بخارکه زیر او در آید عارض گردد حول بسوی فوق باشد
گویا که بیمار بالا طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه بسبب زوال طبقه شبکیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و مصاحبش هر طرف از فوق و تحت و یمین و یسار که
بیند نظر او تطرح حول باشد و آنچه از زوال طبقه شبکیه باشد حول او طرف اسفل بود گویا که مریض بطرف سینه خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعة بسبب حرکت
ترشح رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدیه بود بسبب زوال او حول میآید پس اگر بسوی فوق زایل شود
هرچه را که می بیند چنین نماید و اگر زوال او باسفل باشد هر شئی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بعمق زایل شود حول مع
کثرت ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزی نه بیند و میان چشم او بسوی فوق باشد گویا که بالا می نگرد جهت آنچه بسوی اسفل بیند و اگر انعکاس زوال او باسفل باشد حول
مع تحدیق چشم بود و هرگاه چیزی را از قریب ببیند خوب دیده نشود و هرگاه از بعید ببیند بهتر بیند و اگر حول دفعة از نقصان رطوبت بیضیه یا میل او بجانبی بسبب ترشح و ضغط
یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حول ضعف بصر باشد و اکثر آنچه ببیند اغبر اللون برنگ طبقه عنبیه بیند و اگر حول دفعة از زوال عنبیه عارض شود و میل او بجانبی از
هر دو موق باشد مع ضعف و دقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حول نزع در چشم حادث شود و حالت شبیه باختلاج پیدا بود و اگر از زوال ملتحمه باشد این
ثابت بود و سیاهی چشم او مائل گردد و از شکل خود متغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبی که ابر او مائل شده کشیده میگردد و بعده ساکن شود و زائل گردد و بعد ار ساعت
و این اکثر بسبب فالج حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر است بزیادت و نقصان بدان حسب مزاج و سن باشد تا آنکه ریاح غلیظه بخاری که بسوی سر
و چشم مرتقی شود یا از معده بنابر اجتماع اخلاط در آن متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار امتلای معدی از غثیان و فتور اشتها و فساد هضم و تمیات
رو بروی چشم در اوقات امتلا در یافت نمایند و علامات امتلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خبث نفس و تقلب و دوار و ارتفاع بخارات گرم بسوی راس و سرخی روی
و چشم در وقتی و سکون آنها در وقت دیگر معلوم کنند و هرچه که باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم است که مزاج مریض و سن او و وقت حاضر
دریابند و استفراغ ماده حسب امکان بموجب قوانین او نمایند و هرگاه اراده تنقیه معده کنند اکثر با ایارجات یا صبر یا مصطکی که هر کدام ازین هر دو در استفراغ و
تقویت را او باشند استفراغ او نمایند و بهترین چیزها که برای تنقیه معده بشرط عدم مانعی درین مرض خواهند غیر آن استعمال نمایند این حب است که انیسون و غاریقون
دو درم گل سرخ کشنیز درم مصطکی سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم سایند و عند الحاجت با
یا آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و سه درم از آن با آب نیم گرم دهند و سه بار هفته روز در میان مهلت داده استعمال کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز و پرهیز نمایند لحم
شب منع سازند و اگر اراده استفراغ بدن باشد مطبوخ افتیمون تنقیه او نمایند و برای تقویت دماغ صبر و مصطکی مع غاریقون اضافه کنند و چند بار عمل آرند اگر
مزاج مریض احتمال کند و بعد تنقیه بدن بر پیه سیاه حاقن بر تیدن بر قمع که هر دو سوراخ او تنگ باشد لازم گیرند و در فاده که در آن سر ره مثقوب الوسط بر سرش چشم بسته بند

بعد تقطیر اندکی سفیدی بیضه بر چشم بند ندوروی و چشم و گوش را از هوای بارد محفوظ دارند و ایضا بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال
مزاج لزوم نمایند و بعد از این تدابیر سعوط حسب مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد بروغن سعلکی و ناردین و اگر سعوط بارد واجب بود بروغن بنفشه
و نیلوفر عمل آرند و تضمید حسب واجب نمایند و گاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطه ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و بادی اختلاج و حرکت غیر واجب
و علاجش استفراغ بسهل و حب ایارج و غراغر منقی راس از رطوبات و تنقیه معده و پرهیز از اغذیه غلیظه و اقتصار بر اغذیه ناشفه لصالح الکیفیت است بعده امر کنند
بشکل عین مثقوب بالوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیده بیضه بر چشم بندند و گویند که حول از من مثل حول مولودی علاج پذیر نبود **و دراعوجاج** لقبه که از ورم شدید
فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصاره مامیثا و آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت ملمس تسکین یابد باستعمال محللات
نمایند مثل اطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و انچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت و آشجو دیا فالوده
و حریره جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت غیر سوزرده بیضه نیم برشت و استحمام آب شیرین نیمگرم خصوصا بعد انهضام غذا و شستن چشم
بشیر زنان و اکباب بر بخار آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیکو فته جوشانیده باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل نهار گلقند و سکنجبین
بزوری و تنقیه سوداو رطب مثل جوارالتریدکه از تربد برده درم و سعلکی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا استعمال نمایند و صبح گلقند
بنجدرم با آب گرم بدهند و قلایا و سلنجات خورانند و بحل عزیزی و یا با سلیقون اکتحال نمایند **فائده** حول که بصبیان شیرخواره عارض شود سببش اکثر استرخای
عضلات از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب تیز دیدن و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطه آواز بلند و مهیب
و مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل را مستیقظ کنند آرد مرصع کور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول لغوق یا بقل بعد بردی او بر قفه که در برابر حدقه و سوراخ تنگ که ...
بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرف یکی از هر دو موق باشد پارچه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند
تا دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعه سازند بطرف مخالف نظر منوازند و لوح منقش بصور مذهب و اجرام مصوت بدان طرف نهند و سرمه آب یاسمین پرورده یا مشک
یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر بعصاره عتیون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی برا افشرده اثمد در آن پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصاره برگ زیتون نمایند
و در معالجه تمادی و انداز نند و دایه را غذا الطیف دهند مثل تیهو و چوزه مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصی و در صورت بودن صرع سبب حول اغذیه بخار انگیز و ادویه مصفا از آن
دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند دیه منقی رحم مثل حب شراد و دواء المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلاء دریابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل را بوزن
حبه معجون کاسکینج و دو حبه شاهبانگ شیر دایه هر روز بدهند و گاهی طفل را بقدر یکحبه آب شاهبانگ در آموزن او روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل
از روغن ناردین بمالند و کف پای او با کثر اوقات دالک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای مادی و ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله در آن باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق
و قی عنیف و صداع قوی و نعره سخت و طلق شدید و زحیر و از هر چه موجب حصر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقه مقله و عضلات حافظ علاقه مذکوره و انهتاک
و لبوده دی استلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط
میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط
در بصارت باطل نمیکند و انچه با انهتاک او باشد بطلان بصر می نماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریه افتد سببش انضغاط بود و گاهی
بسبب امتلا نیز باشد و اکثر جحوظ مع دسومت محسوس میشود و با تورم در قرنیه میباشد و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و چنین بهازهی گویا که
هرگاه تو همین از شر یا سقطه بر سر افتد اگر دیر او باقی بود بدانند که عضله ممسک عین ممتد و عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر تنوا زغیر ضربه باشد از استرخای
عضله باشد و اگر با وجه و ابو نمایب بصر عارض گرد و بدانند که آفت بعصب مجوف رسیده **تشخیص اقسام** این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده

یا ضعیف گشته اگر باطل شده باشد از انهتاک عصبه پس اگر ضعف باشد علاج کنند که باشد مقعد اعظم حجم چشم مست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعده هر سبب که در چشم ثقل و حرکت شود یعنی اگر گویند صلبی باشد الا زمی بود و اگر عظم حجم یافته شود و ممال سیلان اشک غلیظ اندکی لزج و احساس تمدد و اقع باشد و میل بسوی خارج هر سه اگر مریض اقرار کند و آن احساس انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلا و انضغاط هر دو باشد و اگر عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و تمدد اندکی بود و مقله بحرکات مضطرب بغیر اختیاری متحرک باشد جحوظ استرخائی بود **علاج** اگر جحوظ اندک و سبب او خفیف باشد بستن عصابه قوی دخوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد و امتلائی سبب ماده تنقیه بدن و دماغ بفصد و حجامت نقوع و مسهلات و حبوب مناسب و حقنه ماده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیله کابلی و کذا بمطبوخ فواکه انفع جحوظ است و باطلاء اسهال انفع ترین شیافات در اصناف جحوظ و کذلک وضع محاجم بی شرط بسیار بر قفا و ربط رفائد و در ابتدا پاره صوف در سرکه و آب بهی ترکرده بر چشم بندند و آب سرد یا آبی که در ان پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و روادع قوی مثل آرد باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب کشنیز سبز ضماد کنند و بعد ابتدا برای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مرو زعفران استعمال نمایند و طلیه زرد دار فلفل و انزروت و کف دریا و شیاف احمر با آب بادیان یا آب پیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف عنبر و سنبل نیز نافع است و دیگر اشیای قابضه رادع و قابض هستند چون شیاف سماق و غیره و در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور و مناسب است و از امتلا و حقن و عطاس و شراب احتراز و رزند و آنچه ملحم و دفع کند مثل حب که از ارز السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهن دارند و در جحوظ انضغاطی قطع سبب نمایند و حریره سر یا قطره آب سرد فاده و ضماد و بر چشم محکم ببندند و بر پشت بخوابانند و روی را به آب سرد که در ان گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی و غیره قابضات جوشانیده باشند بشویند و استعمال عسل الطرفل مجلی مفید و اطلیه قابضه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض مکی و صبر و عصاره لحیة التیس و برگ علیق و فیروزه و برگ بنفشه سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون بری و عصاره برگ عوسج و اطراف نرم او و آب آمله و کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و بر بندند و ضماد آرد باقلا و گل سرخ و کندر و کوفته و سفیدی بیضه سرخ سرشته نیز نافع و اکتحال بخسته خرما محرق و سنبل الطیب کذا عصاره برگ علیق خشک مسحوق جید النفع است و صندل و فلفل درین قسم نیز مفید گفته اند و شیخ گفته که علاج جحوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عنیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم با دویه قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض و مانند آن و احتقان بحقنه حاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن رفاده و بر پشت خواب نمودن و ترک شراب و لحم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی است اگر حرارتی آن نباشد حیری در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و تقول حنین در توصین کسانی که ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر خون کبوتر یا خون ستقنقور و وضع پنبه مبلول بسفیده بیضه و روغن گل تا روز دوم و در روز سوم تکمید به آب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گویند که ضماد برگ خلاف و گل او نیز موضع را مفید است در طلقی که از قلت سیلان خون نفاس یا نفاس جنین باشد تدبیر ادرار طمث و اخراج جنین بعمل آیند و در جحوظ استرخائی تنقیه بمسهل ایارجات کبار و استعمال غراغر و شمومات و سعوطات گرم بدستور یکه در استرخا مذکور شد نمایند و بعد تنقیه قوابضات مذکوره استعمال کنند و باد ویه مسهل کننده رطوبت و اشک اور مثل هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و زنجبیل و مانند آن با آب پیاز و رازیانه کرفس اکتحال نمایند و ادویه حاده مانند کندش و جندبیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش ببویند و گویند که در جحوظ طبی بعد استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و مانند آن این سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطکی یکجزو و مشک ربع جزو و بران اندک آب بندق یا مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد اندک از ان سعوط نمایند و اندک اندک مدام بیفزایند تا بوزن یکدرم برسد بعده موشوبر یان کنند و با زعفران بسایند و در صره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل با هم آمیخته در بینی چکانند و اگر از ین هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد اندک کندش هم در سعوط مذکور افزایند و هیچ چیز درین مرض مانند تعطیس نیست لیکن لازم جحوظ آنست که هنگام تعطیس چشم را به رفاده بسته دارند تا چشم از صدمات ایذا نیابد اگر عارض شود بزوال سبب آن زائل میگردد و در احتیاطات است که در جحوظ حادث از خناق فصد قیفال و حجامت نقوع و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص صداع کنند گیلانی مینویسد که اگر مرض از صفرای لذاعه باشد باقی در شرح

عشا یعنی شب کوری

سببش غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظه در شب با در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان اینها چنان کنند که اگر

مرض بر یک حال قائم بود بدون تغیر و تبدل و بعضی باوقات مستبش و نفس چشم باشد و اگر متغیر گردد و در بعضی اوقات و با آن صداع و ثقل راس و حواس نحیج دار بخارات
دماغی باشد و اگر در گرسنگی خفت نه و امتلا زیادتی نمود و نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در افتاب و بسیار نگاه کردن بآن چیزهای بسیار روشن و براق
بسبب تحلیل لطیف از روح باصره موجب حدوث آن میگردد و وابی از تقدم سبب دشواری حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد صافن نمایند
والا به نضج و مسهل بلغم و حب ایارج و حب شبیار تنقیه کنند و غرغره منقی دماغ بعمل آرند و کندش و صبر و جند بیدستر بو یند و یا فلفل عوض صبر نموده بآن تعطیس کنند
و یا طوس کندش و نیز فرفیون و فلفل و زراوند و حب بلسان و جند بیدستر و مشک و عاقرقرحا و بورهٔ ارمنی مساوی باریک سوده بعمل آرند و یا از اسطوخودوس و شحم حنظل و جند بیدستر
هر واحد سه درم کوفته نیم درم عطسه آورند و اگر کندش یکدانگ بروغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند بر الیوم است و مجرب کندش یکدانگ شیر دختر بروغن نیلوفر سه بار ملطف
قبل از طعام شربت دوا یا رومی با ینک سائیده باشهد یا آب بخورند و یا سداب خشک سفوف سازند و شربت سکنجبین بزوری که در آن صعتر حل کرده باشند و یا عسل نانخواه
صعتر و یا شربت آب طبیخ سداب و اکل و شرب افسنتین نیز نافع است و گویند که اگر از این تدبیر زائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت نمایند و غذا قلیه های لحوم لطیفه مولد خون
لطیف و زرده تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و حلیب و سکنجبین با آب گرم نافع شناسند و بر آبکه در آن ادویه محلله
چون بادیان و شبت و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلجم نیز مفید بود و لحوم ماکیان دراج و تیهو و تیهو و تیهو بریان فلفل
و دارچینی و زنجبیل و یا بخود آب با فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضا الطعام باغذیه حریفه یا دخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد
و خوردن ترب و کذا حرف مطلف بخارات است بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آب آمیخته نان پخته بخوردن و همچنین تا سه روز بعمل آوردن نافع شبکوری است
و از اشیای غلیظ و بخاراتگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن از خوردن مرغ اجتناب نماید که آن
مورث عشا است و زهره گاو قدری در شیشه کرده دو روز در افتاب گذارند پس استعمال نمایند و اگر قدری مرور زعفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در افتاب
داشته بعمل آرند نیز مفید بود و استعمال مرارهٔ بز مخلوط با آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند و چون دارفلفل و روح
در جگر بز فلانند یا کارد زنده ادویه مذکوره و یا دارفلفل و نمک هندی و شنگسبیه و دارچینی سوده بران پاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه از آن برآید در چشم کشند اکتحالا
نفع عجیب بخشند و گاهی نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض پیچ میکنند و دارو پیدا سائیده در آب مذکور آمیخته استعمال می نمایند و انکباب به بخار او و خوردن گوشت جگر
بریان نیز بسیار مفید است تا سه روز متواتر یا زیاده بعمل آرند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یکمثقال و کذا اکتحال بکبد ثعلب و کذا خردل السلق نیز نافع و اکتحال باثمد و المفاصل مغسول
و دارفلفل و قنبیل مساوی سوده مفید و ستوده جالینوس است و کذا اکتحال بالفلافل تلثه باریک سوده سخت سوده سندست و خون بیرون پوسته کبوتر بچه گرما گرم در چشم کشند
و کذا اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل ورشان و شعنین و کبک و کبوتر گرم گرم و بسر گین و رل و سقنقور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکند و یا مرارهٔ گوسفند
بگیرند و فلفل و بهمزه در آن نیز سه جزو عسل برشته استعمال کنند و گویند که اکتحال با آب بادیان و عسل و نوشادر و عسل یا آب پیاز سفید یا با آب جکنی تازه و یا آب گشنیز
یا آبیکه در آن پوست بندق هندی سوده باشند و یا مغز کنگ یا زهرهٔ القلق و یا کس کیعد با چند دانه فلفل و شیر زن ایارج سی سوده و یا فلفل و یا قرنفل در لعاب
دهن یا پسوده یا حجر بحاری یا زهرهٔ کبک و مشک و مروارید ناسفته یا بول نعجه و حل لارس سائیده تا سیاه گردد یا نطرون با آب حل کرده یا آب انار شیرین در افتاب گذاشته
تا غلیظ گردد یا نیادرت کبد ضبع خشک کرده سائیده یا انزروت به جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهرهٔ بز وحشی و حیلی یا زهرهٔ کبک آب یا این آمیخته یا جگر و باد یا زهرهٔ کوهیا
با عنصل مقنین تطبع کرده میل در آن فرو برده یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصفر یا بعرطی وقت تولد او گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباش قرنفل
با عصارهٔ برگ مرزنجوش یا شیر عرب یا دارفلفل و مشک یا صدید جگر حمّ که بران رقیق و سونیز سوده پاشیده بریان کرده باشد و یا با عاقرقرحا عسل یا افسنتین و یا آب انار شیرین
و آب بلرزش و عسل هر واحد یک جزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده در آن انداخته چهل روز در افتاب داشته باشند یا زهرهٔ غزال یا دردی خمر یا زعفران
با عصارهٔ برگ خشخاش یا آب سرس یا مغز مسند چهل و ریوند سائیده یا نمک لاهوری یا دارفلفل و عفرات سائیده و یا زنجبیل با آب جوز یا آب گل کسوده یا آب
تمام نیم پخته با عسل آمیخته یا ملیله و دارفلفل با شهد آمیخته تا گوشته یا فلفل سیاه و زهرهٔ ماهی رو هو ترکرده خشک نموده سائیده یا ملیله سیاه و زنجبیل و فلفل کوفته بیخته

حب ساخته آب سایند و هر روز یکدانه واحد مفید ست و اکتحال به برگ زرد سالیده ست و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات الد مرحوم ست صاحب کبیر
مرچ سیاه و سعد و داب الیک سوده اکتحال نمودن یا جگر گوسفند یا بز حمل گرفته بستور معمول اودیه معمول نمودن تام ست و کذا شیاف شیخ الذی مجرب است اکتحال شیاف
مرارات درین باب از مجربات حکیم علی ست و اگر سوخته مرچ سیل تخم گزر نخود و هلیله دار بلد نمک سنگ پوست بیخ ارند سنگ یعنی اوق کوفته بیخته شیر گوسفند سایند
در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب یمانی برمان برابر واحد یکتوله نبات دو توله هشت پاس اب لیمو کاغذی که ازو شیاف ساخته بکار برند برای شیاف که
مرض چشم را باش استاد مرحوم معمول ست و اگر آب سداب و آب گشنیز مساوی بهم سایند تا بهم آید و سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و کاژست که آنکه
سانج هندی ماميران چینی فلفل هر واحد یکدرم سرمه ساخته مثل ازند و کحل فلفل که در زهره و نمر بوده باد و دیگر مسازند درین باب از مجربات صاحب مجموعه بقائی
و کحل روشنائی و روده حصرم و اکتحال زهر ساق کلنگ یا روغن بلسان و افتیمون اهرم با بول ابل یا آب گندنا و اسلیقون و شیاف باد و شیر با کسیر و ضماد و عصاره انار
بسماق هم درین باب مفید ست و مولف اقتباس گوید که این علت بی ترکیبی خون کمتر باشد پس اول رگ قیفال زنند و بفاصله سه باید زد و رگ ماقین و صدغین
کشایند و تنقیه دماغ بحسب قوت یا اداره یا مطبوخ استخودوس سهل ایارج لبوب فیقرا کنند و بعد تنقیه اطریفل استوخودوس حکیم معروف و جوارش الملکی خورانند
در روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند صبح و شام و سه قطره خون خفاش گرم گرم در چشم چکانیدن عظیم الاثر ست و بنین خون بزبال یوم و همچنین
خوردن کباب جگر بز و رطوبتی که ازان بچکد گرفته دار فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و دار فلفل و مرچ را با نمک بوره ارمنی سوده در چشم کشیدن
از مجربات ست لیکن بهر یک بر قدیم بوده بعقرب بند و صاحب طبعی گفته که گرم شب آب یکعدد شب یکشنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطره خون تازه خرد
چشم بچکانند یا قحاسی یعنی هو یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند حلوای دارچینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست اگر بسبب صعود بخارات بد
بلغ باشد روغن بنفشه بادام و مینی گوش بچکانند و امل کتیرا در سرمه آمیخته در چشم کشند پیه بز و شیر بز که بیمار ست آن روغن گل بادی ستند تا صعود ان تعی بود
نارک سر نهند در روزی بست و پنج مرتبه بکرز زیاده و تخم خرفه خشک بفت ماشه و شربت به ولایتی و سکنجبین سیب لیمونی علوبخارا هر یک کنیم تولد در عرق شیر ساده و گز
هر یک بفت تولد بخورند و غذا قلیه دقوره بز خاله بنان و پا و مرغ که کبر و سفایح دران افتاده باشد اگر مریض احول باشد هم نافع بود و اگر در بیخ البواسیر کهنه هم
بدماغ رفته شبکوری پیدا کند و وقت شب سرمه بیج لبیبع تیلم دار چند که عرق بسیار اید و اربن که کهنه لمواحه پاک سازند که تا زخشک شود پس الوقت حب سیاه و سرمه
برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب دوازده یا پانزده مرتبه که در کوفته صحت میشود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در افتاب و اند هوای گرم افتد پس
آب بیخ با برود علاوه بالقدر چشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سداد گلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یکیکدرم نبات چهارم حصه بمیل در چشم کشند
و الیضا سرمه که بگلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع واهرن رازی گوید که فلفل دو درم دار چینی یکدرم عروق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم سایند
اکتحال کردن نیز ضماد و درم ازان خوردن بعد از العشا عجیب و مجرب ست و طبری گوید که اگر ترب مع بادیان و دار فلفل جوشانیده بران اکباب نمایند شبکوری را
صلاح دهد و اگر بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز گرم بز جگر بز سوخته یکدرم و دار فلفل حضض صبر سقطری هر واحد یکدرم ساذج دو درم مر نیم درم سایند و ترب
بسر شند و بر اقتاب پسی الطبوخ کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده بار با ریک بسایند و آب بادیان سرشته بظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد ازان کوفته بیخته
اکتحال نمایند دیگر و زشبکو و زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ مام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده
در افتاب بجوشانند تا مهر اشود بران اکباب نمایند و هر گاه نیکو گرم باشد بخار آتش مذکوره تکمید چشم کنند و یکدرم دار فلفل و یکدانگ بادیان سایند جگر بز بر آتش نهند
هر گاه کف ظاهر شود ادویه مذکوره پاشند تا که جگر بریان گردد و بعد از آتش بر داشته سو کنند پس دوای مذکور که بران منجمد گردد بگیرند و باریک سایند و اکتحال نمایند و از
معمولات ابو عمران بن موسی بن سیار ست که تنقیه صاحب این مرض بحسب قوت یا نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و آب برگ بین اسپکر اکتحال سازند که دانگ
مت شبکوره زائل شود و اگر مرض دشوار گردد تمه عمل بطوبات یا انکباب بر پس گرم کرده ترب مع بادیان بران پاشیده دو دانگ زبان بسعد استعمال کنند و آنچه که بیشتر
ارتقای بخار سده باشد آمله یکلقند و یا هلیله مربی و یا سفوفیکه در خیالات مسطور ست بخورانند اکتحال بروشنائی و شیاف مرارات و کذا بار جینی یا مشک و ارفلفل

ومعصارۂ قثاء الحمار یا تخم خرفہ بالسویہ نرم سودہ بسیار نافع ست و ہمچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچہ مذکور شد و اکتحال تریاق فاروق با عسل و اگر بدن
محتاج تنقیہ باشد این ہمہ ادویہ بعد از تنقیہ بدن نفع بخشد و آنجا کہ سبب غلظ روح باصرہ و طول مقام لعاب باشد ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیہ غلیظ پرہیز کنند
جہر یعنی روز کوری سبب عدم رویت در روز رقت روح باصرہ و قلت آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز نزد بعضی سبب این مرض
حصول ابخرۂ حادہ در دماغ و فساد روح نفسانی از ریحیت آن گفتہ اند و رقت روح گاہی بسبب کثرت نظر بسوی خطوط دقیقہ و آواز بلند خواندن و طول نظر بسوی
شعاع خصوصاً بسوی قرص آفتاب نزد کسوف و بسوی کلف قمر میباشد و گاہ بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچہ در محرورین و شدت حرارت و در
امراض حادہ خصوصاً دماغیہ میشود و اکثر عروض جہر بچشمہای ازرق خصوصاً کہ احداب اشقر باشد بجہت زیادتی تحلل عند رقت روح میباشد و اکثر این رقت از قلت
روح و شب بر باصرہ ضعیف میباشد و منبع حدقہ آن غائر فرو رفتہ بود و بقول جالینوس سببش افراط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق و اشہل
بجہت تحلیل سفرۂ نور چشم ازرق میباشد و بقول بعضی سبب آن یبس روح نفسانی از قلت کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجہ یابسہ کہول و فصل خریف و بلاد
یابسہ میباشد و این مرض مخوف ست بالجملہ اگر سبب اندک بود در تاریکی روشنایی می تواند دید و در روشنی ابصر ضعیف شود و انطاکی گوید کہ اگر جہر در تابستان بیشتر باشد
دلالت کند بر آنکہ اسباب او حدت مواد و رقت رطوبات و روح باصرہ است کہ انوار و اشعہ قبیل انتعاش صور آنرا مستغرق گردانند و نشان این یبس و قلت اشتک و خفت
موی مژہ ست و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کثیر صحت باید و کذا اگر در زمستان زیادہ شود علاج در ترطیب دماغ و تغلیظ خون نازہ اصل و خارج کوشند
مثلاً لعاب بہدانہ لعاب اسپغول شیرۂ تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشہ و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق نقی آملہ ہر یک سہ ماشہ سفوف کردہ
با شیرہ کاہو کشوش باشہ شربت نیلوفر دو تولہ دادن نیز مفید ست و نوشیدن آب تربوز و شیرۂ آب انار مع شکر و گلاب و شیرۂ تخم خرفہ با یکی از اشربہ مذکورہ نیز سکن
ست و صندل سفید بگلاب سودہ سرد کردہ بر سر طلا نمایند یا لعاب بزر و بہدانہ بر سر غیر طلا سازند و سرہ گرد سماق در گلاب و آب یخ حل کردہ در چشم کشیدن
عظیم الاثر ست و گلاب سرد کردہ و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین باب شدید النفع ست و شیر دختران یا شیر بز در روغن بنفشہ و نیلوفر و روغن تخم کدو در
بینی چکانند و اندکی کافور و شیر دختران و العبد و اولان مذکورہ یا سفیدہ بیضہ مرغ حل کردہ در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و مسکہ و روغن بادام و کنجد و نیلوفر
بر سر مالند یا بابونہ اکلیل الملک خشخاش تازہ و یا بنفشہ بابونہ خطمی نیلوفر جوشانیدہ و انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعدہ روغن بادام بمالند و ایضا ترطیب و تقویت
دماغ با غذیہ مرطبہ و چوزۂ مرغ نمایند و تغلیظ خون با غذیہ غلیظہ مثل ہریسہ و کلہ پاچہ و نان تابہ و دال ماش ہندی کنند و کاہو و کشنیز خشک بعد طعام زیادہ اندازند
و از فواکہ انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطہ زدہ چشم در ان بکشایند و شیاف ورد ی با شیر زنان و برود حصرم در چشم کشند و یا بشادنج مغسول یا سرمۂ اصفہانی
در اسپ لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و آب شیرین نیمگرم استعمال کنند و شیاف ابیض کہ قدری کافور و افیون بدان داخل کردہ باشند در چشم کشیدن و نوشیدن
کاہو گاہ گاہ خوردن مفید بود و ہر تبرید و تقویت دماغ آنچہ در علاج امراض دماغی حار و صداع حار و سرسام گرم گذشت ہمہ مفید ست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج
و دخول در حمام بطور رغبت و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و تکلیہ از گلاب و روغن گل و سرکہ و دیگر لخلخہ مقوی مرطب دماغ و بوییدن طیوب باردہ و ریاحین باردہ خیلی
سود مند و استنشاق بروغن کاہو یا روغن نیلوفر و اکتحال بسوت بگلاب سایدہ و بر آن اعتبار است گوید کہ طباشیر سنگ ہمک سرمۂ سفید ہر یک یکماشہ سایدہ در روغن
کاہو و خشخاش کدو ہر یک سہ ماشہ آمیختہ در چشم کشند و شیر زنان بر دخن دیدہ برابر گرفتہ در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آملہ ہر سہ برابر و نبات ہمچند
آمیختہ دو مثقال با شیرۂ گل بنفشہ کتیرا و تخم کاہو چہار ماشہ در شربت بنفشہ و نیلوفر ہر یک دو تولہ تخم شربتی ہفت ماشہ دہند و غذا قلیہ و قورمہ بزغالہ بنان تنوری سازند و دیگر
صحت میشود و صاحب نزہہ گفتہ کہ چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات ست و مصنف مصطفوی نوشتہ کہ در آب سرد غوطہ زدہ چشم در آب بکشایند و از گلاب
و روغن گل و سرکہ لخلخہ سازند و از اشیای حامضہ و مالحہ و حریفہ و شیرینی شہد و شراب کہنہ و حرکت دائم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی
آفتاب مرد روشنی و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا کہ آثار وجود خلط حاد در دماغ یافتہ شود بعد ترطیب تنقیہ آن نمایند و جہر خلقی لا علاج ست

اتساع و انتشار

اتساع عبارت از آنست که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره دران منتشر گردد و این مرض اشباه ست و فرق میان اتساع ثقبه
و عصبه آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا نمی‌باشد بخلاف اتساع ثقبه که دران تمام چشم سیاه می‌نماید و آنکه گاهی این مرض عقب صداع شدید
یا سرسام یا ماشرا بسبب دوام ادمان جماع غلیظ یا مخالطات ماده غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بسبب خارجی چون ضربه و صدمه بر چشم و باستکشیدن ثقبهٔ عنبیه بسوی
اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی بسبب آن در حس صدقه بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه و یا از یبوست عنبیه و یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم او
و یا از رطوبت که باعث استرخای عضله صماغ و فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبعی بود یا مرضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی
بدان حد رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه هست که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار در
کمتر ضعف بصر بود اکثر باعث بصر عارض میشود **تشخیص** این باب تذکره چنین گفته که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا اکلیل نبوده و پرسند که بصارت دفعةً
زائل شده یا بتدریج اگر دفعةً گوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و باز پرسند که تپ و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض
نباشد حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا پرسند اگر مرضی ازین امراض بیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند
پس اگر مریض اقرار آن کند سبب و همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انضمام سیاهی چشم بزرگ گردد و هنگام گرسنگی و بعد ریاضت و گرمی هوا
زیاده کشاده گردد و ضعف بصر اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویه مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات
اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد و اگر باوجود انتشار نور در طبقات چشم جحوظ و برآمدگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب باقی حدوث
از استرخای عضله عدا فم عصبه باشد و الا اگر مریض پرسد گاهی خیال پیش چشم محسوس میشود یا نه و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت و در رویت اشیای قریبه
و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر بگوید که پیش روی چنان خیال معلوم میشود که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت
غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دوپهر و گرمی هوا و بعد حمام یا لبس ضعف بصر کم میگردد و چیزهای بعید نسبت باشیای قریب خوبتر بنظر می‌آید سببش کثرت
رطوبت بیضیه باشد تا اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی کوچکتر می‌نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت چشم
و سیلان اشک بود و بعد الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرنیه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم متشتت گردد سببش امتلای عنبیه از رطوبت باشد **علاج**
اتساع طبعی و آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لا علاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لا برا است و تدبیرش ترطیب چشم ست
بمرطبات بدستوریکه در ضعف بصر یبسی سل العین خواهد آمد و شرب ماء الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تشعیر بروغن کدو و سعته
دهن البنفشه بحمام رطب و تغذیه باغذیه مرطبه مثل گوشت حلان و چوزه مرغ فربه و زرده بیضه نیمبرشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیه خلط یابس کنند و تفتیح سده نمایند
پس مطبوخ حشائش بلبلت مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و از مشی در آفتاب و از جماع و استعمال آب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت و مانند آن منع کنند
و وقت خواب آرد باقلا و یا مغز نان میده در شیر دختران سرشته بر چشم ضماد سازند و روائح طیبه معتدله بویند و بطرف سبزه بینند و سرور و فرحت اختیار کنند و گویند که آب
ابیض کثیر الرماد شدید النفع ست و اگر این حالت بمشائخ باشد باقی ارشح و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و فصد رگ موق اکبر و حجامت موخر
سر و اکتحال ادویه محلله مصححه مفید بود و بهر حال در اتساع ضربی می‌آید حسب حاجت بعمل آرند و بالجمله تدبیرش بفصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد
قطور بسیدی رقیق سبعه و شیر زنان تازه دوشیده و لعاب بهدانه رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیاف معشر طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد
بمثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه نطول سازند و شیاف معشر در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه باعث نضج و تحلیل بود مانند حلبه و اندکی زعفران در چشم چکانند
و آنچه از رطوبت باشد در مرض کثرت خون معلوم شود فصد سر و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق گرد
و زیر سر و گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و باید که بکثرت استفراغات بمسهلات نکنند تا قوت را ضعیف کنند بلکه گاهی استفراغ بهر دو حد کنند
یکدرم یا یکنیم درم حب قوقایا دران کفایت نماید بعده آبکامه و عسل جوشانیده یا با ایارج فیقرا با حلول بماء العسل یا با دیان و اندکی زنجبیل بماء العسل جوشانیده

غرغره نمایند و دیگر غرا بر پشت دماغ که در فصل القوه و فالج مذکور شد بعمل آرند و آب چقندر مع بندق هندی و یا آب سداب با زهره خروس بروغن بادام سعوط کنند و آب نمک خصوصاً ممزوج بسرکه بر سر ریزند و برای تحلیل باقی رطوبت آب بادیان و عسل و حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشند اکتحال نمایند واکتحال مرارات مثل مرارهٔ باشه و شبوه و بز و کلنگ کذا اقلیمیا بسرقسم او و کذا مرواریدو کذا آب عصارهٔ بادیان سبز ده درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا اشیاف ورد و منقوع سماق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته شیاف ببندد و کذا فرفیون ده درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهره بز شیاف ساخته هر واحد نافع است و حلتیت اکلاً و کحلاً در ازالهٔ انتشار مجرب رازی است و بقول اریباسیس شیاف متخذ از عصارهٔ آس و زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و یا هلیله زرد با آب بادیان بر ظرف مسی یا سنگ سائیده خشک کرده دارفلفل هر واحد نیم درم توتیا یکدرم کف دریا یک نیم درم کحل اصفهانی دو ثلث درم سائیده اماد و شبانگاه پیش از خفتن اکتحال کنند و یا باسلیقون و یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند و دیگر کحلها که در باب خیالات و نزول الماء مذکور گردد بکار برند و تا ممکن حرکات و ریاضات کنند و جفنات استعمال نمایند و اغذیه و اشربه ملطفه بعمل آرند و قلایا و مشویات مرغ و بچه کبوتر و گنجشک بخورند و از اغذیه غلیظه المرطبه بخره چون گوشت گاو و میش و ثرید پرهیزند و تعهد استعمال الطریفلات و جوارشات بخفند و استعمال حمام و تعطیس با دویه حاره و تحریک دوایه حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش ضماد سر و صدغین بمرزنجوش و سنبل آرند و قلایا بشرب و رد سرشته برای استرخای عضله ضماغ لازم عصبه سوای تدابیر مذکوره نافع بود و صبر سقوطری حضض هندی زعفران سنبل هندی ماییثا انزروت بشیر زنان پرورده هر یک یکجز و دار چینی ربع جزو هر یک جداجدا کوبیده بحریر بیخته وزن نخود با آب بادیان و گلاب سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از اتساع عصبه مجرب است ایضاً صبر زعفران جوز السرو سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم رب عنب ده داو قیه در یک رطل آب در دیگ آهنی بجوشانند و بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سر و حجامت ساقین و پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند و ارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا بمطبوخ فواکه کنند و مبردات استعمال نمایند بر صدغین صندل و شیاف ماییثا و گل ارمنی و حضض طلا کنند و آب سرد یا گلاب سرد کرده بر روی بشویند و نیلوفر یا آرد باقلا با تقشر یا آرد جو با آب برگ بید یا آب کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و فوفل و برگ غلاف و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زرده بیضه ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر منع حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند بعده آرد باقلا بهفته خطمی برگ آس و کلز که سنا هندی است و بهندی میده لکڑی نامند باز روده بیضه ضماد نمایند و نزد انحطاط و سکون الم بابونه و تیر و حلبی بریج ضماد افزایند و یا آرد باقلا بشراب سرشته و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم و سفیدی تخم مرغ بفیه آمیخته و کذا عصارهٔ خشخاش و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع این مرض نوشته اند در روز اول و دوم خون شفنین فراخ در چشم چکانند در سوم شیر زنان بسیار بار و بیچ بار در چشم بچکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض و سفیدی تخم بفیه حل کرده اکتحال نمایند بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و اگر کند ز زعفران هر واحد یکجزو نند بیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از قی و جماع و امتلا و اغذیه غلیظه و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراز واجب شمارند و اگر مرارهٔ جدی مرارهٔ کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یکدرم فلفل کنند و بنادو مرد بالسوس پنج مثقال و دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت و آب بادیان سائیده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در اتساع سخت سودمند است و در اتساع ضربی نیم مثقال و آب تربد سائیده خشک کرده اکتحال کنند ایضاً زهره بز صحرائی یکمثقال سرگین سوسمار یا ارسل خشک کنیم مثقال فلفل دارفلفل یکمثقال نوشادر کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یکمثقال اشق نیم مثقال خرق سفید یکمثقال بستو و آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا شرا عارض گردد و طمع از اصلاح او قطع نمایند چه این اکثر از اتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه سالم باشد و اتساع تقبه تا اکلیل بود و بعد ازالهٔ امراض سابقه و تنقیه بفصد و مسهل و حب ایارج و قطع شریان و صمغ و شیاف مرارات و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید بنا بر حفظ بصارت باقی استعمال نمایند و **گویند** که حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصارهٔ بادیان و بشیافی که از عصارهٔ بادیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که با آب سوده پرورده باشند در اکثر انواع انتشار سودمند است و **صاحب کامل** گوید که اتساع ثقبه را انتشار زائل نشود و جز علاج است مگر آنکه بکحل اصفهانی و توتیای مربی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که در آن قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسند که شخصی را اتساع تا اکلیل رسیده بود و بسبب

موجود بودن آثار استلا بفضه و تنقیه بدن بس علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مؤلف بر مصدق این قول ست چنانچه کنیزم جوشش نامم را بعض شده دفعةً بصارت باطل شد چون بچشم او نظر کردم دیدم یافتم که اتساع ثقبه عنبیه عارض شده باستعمال سعوف اجزای اطریفل و کحل مقوی ایما نمودم در چند روز بصارت عود نمود

ضیق

واو آنست که ثقبه عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود و اربابیس گویند که ضیق حدقه یا مع صغر تمام چشم باشد و یا صرف ثقبه باشد و این اگر طبعی بود در بعضی کلام محمود باشد و اگر مرضی بود از اتساع ردی تر باشد گاهی بانسداد مؤدی گردد و سبب او علیه یبس یا رطوبت ممد قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد و یا اجتماع خلط غلیظ در ثقبه و یا یبس و قلت بیضیه یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رویت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض ست **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اگر ضیق با درد و تمدد در سر و چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و بعده فرق در میان هر دو از علامات مخصوصه زوال عنبیه که در فصل اوجاع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب بمعتاد کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود و تدبیر سابق بران گواهی دهد سببش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان آن و غیره دریافت شود و تدبیر ما تقدم شاهد او باشد از رطوبت بود و اگر مردمک چشم محسوس نشود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد **علاج** آنچه از یبوست بود تدبیرش بمرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات از عصارات رطبه و غیره نمایند چنانکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی مفصل مذکور شده و اغذیه نرم و چرب مثل گوشت دست و شانه حملان و بزغاله و جوزه مرغ دهند و ماء الشعیر با شربت بنفشه یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر و روغنهای مرطب مثل روغن کدو بسر چرب کنند و شیر زنان بسر دوشند و در گوش چکانند و شیر دختران با سپیدی رقیق بیضه و اندکی زعفران آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان در بینی چکانند و لعاب اسپغول و آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر نهند و ایضا عصارات مذکوره بر سر ریزند و یا بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و سبوس گندم و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر بز منجمد را بنیر چدی بر سر ضماد کنند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام و شیر تدریق بر سر نمایند و شیاف ابیض در شیر زنان حل کرده بچشم چکانند و ملازمت حمام مرطب و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نشستن دران و غوطه زده چشم گشادن سودمند بود و ریاضت و تعب ترک نمایند و اگر از گرمی و لمس چشم حرارت محسوس شود اشیای بارده مرطبه استعمال نمایند و ایضا در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که دران قدری حرارت باشد بنا بر جذب ماده رطب بسوی چشم اکحال و طلاء باک ست و استعمال اکل سر و روی و چشم بره و بیان تار ماران اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب ست زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و هرگاه که کحال جاذب استعمال نمایند معاودت بمرطبات کنند و آنچه از رطوبت باشد بمسهل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ باستفراغ مراعات ترتیب ملحوظ دارند مثلا اولا منضج خلط سکنجبین بزوری یا گلقند با آب گرم و یا مطبوخ اصل السوس پرسیاوشان تخم خطمی هر یک سه درم سویزمرغ منقی سه درم انجیر خشک پنج دانه با شربت لیمو یا شربت اصول نمایند و بعد نضج صبر سقوطری اسطوخودوس هر واحد یکدرم غاریقون سفید تربد هر یک نیم درم با آب بادیان تازه و روغن بادام سرشته حبها ساخته یک شربت یا دو نموده بخورانند و سائر تدابیر این مانند رمد بلغمی ست و اکتحال عین باشیق محلول با آب رازیانه یا عرق بادرنجبویه نمایند و بعد تنقیه ادویه مناسبه مثل بابونه اکلیل الملک و تخم شکوفه خشک در آب پخته بر سر ریزند و باطریفل صغیر مداومت نمایند و باسلیقون و روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرارات و شیاف متخذ از آس و زعفران مساوی معجون بگلاب در چشم کشند و اکحال معروفه که در باب ضعف بصر رطوبی و نزول الماء و خیالات مذکور گردد بکار برند و اگر از عاقرقرحا و زنگار جاوشیر هر واحد ربع جزو شیاف ساخته بعمل آرند درین باب مجرب ست و یا اشق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یکدرم خلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتحال نمایند و نسخه خلط زعفران این ست زعفران زرد و عصاره مامیثا صبر نشاسته صمغ عربی مساوی مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیافی که از زنگار اشق هر واحد یکجزو زعفران یکجزو و ثلث صبر پنج جزو مشک نیم جزو ساخته باشند نافع ست و کذالک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین ... سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یکمثقال بالعسل سرشته استعمال نمودن و ایضا فلفل اشق هر واحد دو جزو روغن بلسان نه جزو زعفران یکجزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر را بسحق ... بکار برند که این بهتر ست و مالیدن سر بقوت و ریاضت و تقلیل غذا و تلطیف آن نافع ست تعاهد قیها و مطجنات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات یا زوال ...

تدبیر دوم حسب مزاج مریض بقصد تنقیه بدن توضع محاجم بر ساقین و استعمال شیافات و اکتحال بعصارهٔ سیب فاسد و ریختن آبهای محلله بر سر و اصلاح غذا است و بپرهیزاند
بلغم یکو و علاج لقسام بعد اتساع در می گذشت ایضا در عدم حار قصد قیفال که در قسم سی گذشت طلا مامیثا ساییده بگلاب و آب حی العالم بر چشم و سعوط شیر
زنان بچکانیدن سفیدی تخم مرغ بر چشم و در دوم مانند تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و تطول چشم آب جاجیه ابیکه در آن اکلیل الملک و سبوس گندم جوشانیده باشند و اکتحال
بستان بسیل نافع است علاج زوال عنبیه ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و **صاحب جامع** گوید که یکی را بعد اندمال قرحهٔ قرنیه
غبار ضیق عارض شد گاهی بحلبات محلول در شیر زنان و گاهی بعصارهٔ شقایق النعمان بعصارهٔ بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت ÷

خیالات

وان آنست که در هوا روبروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیهٔ این مرض چهار گونه است **یکی** ذکای حس بصر که بسبب آن
غبار خفیفه که در هوا موجود است و ابخرهٔ غذائیه که بدن از آن خالی نیست محسوس شود **دوم** آفت طبقات چنانچه آثار حنی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی ماند
و از خارج محسوس شود و صاحبش را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آثار تخیل شود **سوم** آفت رطوبات و این یا از جنس جوهر رطوبت بود که مستحیل
بدان گردد یا بسبب عروض سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس متغیر لون و مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت **چهارم** ورود امری از خارج چشم و این یا مرضی
غیر متمکن بود و آن از جنس بخارات جملهٔ بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیهٔ مبخره و در بحرانات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متمکن بود
و این مقدمهٔ نزول الماء است و از اسباب جزئیهٔ این **یکی** حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار از آن بسوی دماغ است **دوم** امتلای شرائین از خون گرم
و ارتفاع بخار از آن **سوم** حصول رطوبات بلغمی غیر مزج و صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم **چهارم** تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب
پهلوی آن نماز دست **پنجم** حصول خلطی یا اخلاط در دماغ و انصباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم **ششم** حائل شدن شظایای رطوبت مابین بصر
و مصور پوشیدن او بقدر خویش از جرم مبصر **هفتم** کثرت رطوبت بیضیه **هشتم** قلت رطوبت بیضیه **طریق تشخیص** اسباب مذکوره این است که اولا از مریض
سوال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت بگوید بپرسند که پیشتر ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر بتقدم حدوث بثور در چشم یا جدری
یا رمد یا قرحهٔ قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیهٔ آثار همان مرض باشد و اگر اقرار حدوث امراض مذکوره ننماید بلکه بتقدم رمد حار یا تناول تنی یا سرد یا سخن یا ملاقات آن بحر
و حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد سبب خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود بپرسند که کدورت
و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمهٔ نزول الماء باشد و اگر مریض جواب
سوال اول گوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاهی زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم میباشد درین صورت سوال کنند که خیالات
کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیهٔ مبخره و یا در بحران یا بعد قی
یا بعد غضب و غیره محرکات اخلاط زیادتی میشود سبب او صعود بخارات از تمام بدن یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان با این قسم و خفت بخارات بلا زوقی و تمامی معده
و تناول اشیای مانع بخار مثل ربوب و فواکه قابضه یا منقی معده مثل ایارجات و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت بر
بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات از بسوی سفل نشان
خیالات دماغی است و ثقل بالای ساق و وجع در قطن و تقدم استسقا یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم است بعده نوع مادهٔ بخارات مذکوره از علامات تشخیص امراض
دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته خیالات خفت رو مید هد و حس باصره
و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکوره یافته نشود سببش ذکاوت حس باصره باشد بعده اشکال و الوان
خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونهای دود پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردند سببش بخارات خلط سوداوی باشد و اگر گوید که گاه گاهی چون
نار و شرار یا آتش پیش چشم متخیل میگردد سببش بخارات خلط دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش می نماید سببش ابخرهٔ صفراوی باشد و اگر گوید که خیال

تان سعیدی و قبل از ربمان مدرک میشود و هنگام عطسه زائل میگردد سببش بخارات بلغمی باشد و ایضا اگر گوید که هنگام عطسه یا بالیدن چشم چنان متخیل شود
که چیزهای سفید ذی مقادیر صحیح فرو می آیند و بالا می روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ مجسم نما
میشود که شخصی ایستاده است سببش تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان چنان مدرک میگردد که چیزی از بلندی میشی و می آید سببش
اختلاط بخارات دماغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزهای بسیار می نماید سببش حائل شدن شظایای رطوبت و یا سیلان جرم بصر بقدر دو باشد و اگر
گوید که وقت فرو بردن سر متخیل میگردد که آب در پای ایستاده است سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین میبیند چشم چنان مسلوم شود
که گویا چاه و مغاک واقع است سببش نقصان رطوبت بیضیه است **الحاصل** بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی در مقادیر آنها پس صغیر و کبیر باشند
و گاهی در لون آنها پس کثیف و رقیق خفی باشند و گاهی در اوضاع آنها پس متخلخل و متکاثف ضبابی باشند و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار و پشه و مگس و شپشه
میباشند و گویند که چون خیالات تا شش ماه یک و تیره بمانند کدورت باصره و ضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول آب ایمن بماند و ایضا خیالات که زائل شوند و عود کنند
و زیاده گردد بنقصان نپذیرند مقدمه نزول الماء نباشند **علاج** آنچه از ذکای حس بصر باشد اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و غیره خورانند و هرچه در علاج امراض ذکاء
از قوت حس باصره مذکور شد بکار برند **و آنچه** از بقیه اثر شور و غیره باشد تدبیرش اکتحال کحلهای جالی و باسلیقون است و هرچه برای دفع آثار شره و قرحه در فصل بثور
و قروح چشم مذکور شد بعمل آیند و ایضا بهر تحلیل جرم آن حمام و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکحال جالیه مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند **و آنچه** از
تکدر رطوبت باشد هرچند باعث ضعف بصر بود تدارک تکدر رطوبت بیضیه مسطور گردد بکار برند و هرچه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و اینجا که تکدر از ماده
رطب بود آنچه مراعی در اصلاح معده و اکتحال چشم بانچه جالی و محلل رطوبات باشد مثل شیاف مرارات و روشنائی نمایند **و آنچه** مقدمه نزول الماء باشد علاجش در فصل
نزول الماء باید **و آنچه** از ارتفاع بخارات دماغ باشد بحسب نوع ماده تنقیه از فصد و مسهل و غیره تدابیر که در علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل آیند
و اگر بیاشامند منقی تخم کرفس هر کدام دو درم مرزنجوش گل سرخ هر کدام سه درم پوست هلیله زرد سه درم در ده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید
در ماده سودا با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند بجهت خیالات که ماده آن در دماغ باشد از مجربات انطاکی است و شربت خیالات از مجربات حکیم [illegible]
استعمال باید و ملطفات مداومت کنند و ایضا بعد تنقیه بحبوب و مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و ذهب بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطوخودوس و غیره بجهت تقویت
دماغ و معده و دیگر اطریفل زمانی و اسطوخودوس و معجون نجاح و جوارش کمونی خورانند و بجهت تقویت باصره شیاف باسلیقون و کحل عنبر و رمادی در چشم کشند و از ذخیره فضول الدماغ
اول روغن بنفشه در بینی قطور نمایند پس مرارهٔ آهو و مرارهٔ باز و مرارهٔ خرگوش سفیده تنگی دریائی بهر یک چهار درم مروارید ناسفته یک درم سنبل نیم درم تنکار ربع درم آب برگ گشنیز تازه
و شیر زن که پسر زائیده باشد بران مرارات ریزند و خشک نمایند و مروارید و سنبل و تنکار را جدا جدا سحق بلیغ نموده جمله را بترتیب آب برگ گشنیز تازه نموده خشک سازند و با شیر زن
پسر دار تا سه روز سحق نموده خشک کرده با آب گشنیز تازه همه سرشته شیاف سازند در سایه خشک نموده با آن شیر حل نموده اکتحال نمایند که مرض قدیم النفع بخشد و در ذخیره
ماء الطریفل کشنیزی خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده و نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا کشنیز خشک و آمله خیسانیده و نبات داخل کرده و یا شیر و کشنیز خشک
شیره تخم کاهو عرق شاهتره و نبات بیاشامند و بخار بسوی اسفل جذب کنند و صندل و گلاب بسویند و بر صدغین طلا نمایند و در ابحره بسوی [illegible] دماغ اطریفلات [illegible]
و دیگر مقویات دماغ نافع بود **و آنچه** از تصاعد ابخره معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه و غیره بحسب ماده ابخره نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی حسی صداع شرکی سمت
گذشت و بدستوریکه در مقاله امراض معده خواهد آمد در اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر اخلاط در فم معده باشد آب ترب و آب شبت و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر
معده باشد بعد استعمال منضجات و ملطفات و امتلای معده بمقیئات قی نمایند و اگر سعته آن یعنی ممکن نباشد صبر نیم مثقال غاریقون سفید دو دانگ باد و مثقال اطریفل صغیر
ایسه حبوب ساخته با آب نیمگرم بخورند تا معده پاک شود و استعمال ایارج فیقرا نیز از آن نماید بعد تنقیه دماغ بحب ایارج یا قوقایا و ایارجات کبار نمایند پس بغرغره
و اصلاح غذا مثل نخود آب جوزه مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهره باز زهره کلنگ زهره [illegible] زهره مرغ زهره کرگس زهره تیس جبلی مخلوط بعسل صافی نموده با آب [illegible]
ممزوج نموده اکتحال نمایند و اگر ترید سفید سنا مکی هر کدام یک جزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام نصف جزو مصطکی ربع جزو در ده مثل آن آب بجوشانند

وانچه مانند بستور مطبوخ سابق در خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از ابخره معده باشد از مجربات صاحب هدایت است گویند که اگر از حبوب بالا فائده نشود غیره طوبا نماد و بعد نضج بارد الاصول و بهیر و ایضاً استفراغ بصبر و افسنتین و مصطکی و اصلاح اغذیه و تضمید معده باصبر و صندل الطیب و مصطکی و آرد جو و کعک خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الا بحرارة سفرجل خوشبو و فوفل و عصاره حصرم و امثال آن نافع و تنقیه معده بایارج فیقرا و بعد دور و زن استعمال مطبوخ تخم کرفس و انیسون و مر ماخوذ بعده امتحان بکحل عزیزی و تقویت معده بمصطکی و انیسون و بادیان و گل قند و اطریفل و املیه مربی و غیره نیز مفید بود و اگر معده حار باشد بمطبوخ ها و تنقیه و شربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضاً در ماده بلغمی قی بادویه مذکوره و استعمال حب قوقایا یا ایارج فیقرا تنها و باطریفل کشنیزی خشخاش شب متواتر صحت سود مند ست و غذا گوشت مرغان با نخود پخته و بمصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر مشارکت معده از حبس باشد تعرض باستفراغ نمایند و در علاج او بنوشیدن ماء الشعیر و تبرید و صندل سفید و گلاب اقتصار ورزند **وانچه** از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و ماء الجبن و سفوف لاجورد و حب او و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هر چه در مالیخولیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند و اگر فائده نشود تقطیع و داغ شرائین صدغین بردارند **وانچه** بسبب امتلای شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند و خون و افر گیرند و بعده مسهل صفراء دهند و مطفیات خون که در امراض سوداوی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی پرهیز نمایند **وانچه** از شکایات رطوبت باشد قی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام آب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت متاده بعمل آرند و از کثرت شراب و رطبات و ملطفات و مبخرات پرهیز نمایند و سهر طویل و جماع و شب خواری ترک نمایند **وانچه** از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در فصل اتساع ثقبه از رطوبی مذکور شد ازان علاج نمایند **وانچه** از قلت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در باب ضیق ثقبه ضیق یبسی مذکور شد و هر چه در ضعف بصر یبسی خواهد آمد بکار برند.

نزول الماء

وآن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه مابین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و لفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت مختلف میباشد در کمیت و کیفیت بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند **واختلاف** او در کمیت چنان بود که اگر بنسبت ثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد و بصارت بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق امتصاص در رهت یعنی اسیل مجوف آب را بکشند و درین خطر است و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت بند شود و جهت دیگر مکشوف ماند و درین صورت انچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و انچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیز یا بعض او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگرداند حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شیء واحد بتمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر بتمامه بنظر در آید و این از بهر آن باشد که هرگاه آنچیز در مقابل سد و واقع شود هیچ ازان مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این سده ناقص گاهی فوق و گاهی باسفل و گاهی گرد اگرد مانند هاله واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب هر شیء دیده شود و در وسط او محجوب ماند و بدین سبب یا سناک متخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار است و گاهی متوسط می باشد بنسبت ثقبه که مملو نماید ثقبه را و زیاده بران نمی باشد و این اولی بالقدح و قابل قدح است **واختلاف** او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صافی باشد اگرچه تمام ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع دیدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرینه حسیه دانسته شود که بعضی منقلع میگردد و گاهی بر جدی از موضع خود منفصل میگردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت و فیروزی و ذهبی و بعض او زرد و خضر و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر از همه بهر علاج از جهت لون هوائی و ابیض لولوی است وانچه قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند اما جصی و اخضر و کدر و شدید السواد و اصفر قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی است که گاهی اسباب صلب میشود و آن لا علاج است و از اقسام لا علاج نامی زیبقی و آسمانجونی و زجاجی و بردی نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قدح است و قسمی از اقسام آب است که اگر اماره ستیر باشد و آن آبی است رقیق که چون نظر نمایند بسوی آن متفرق یابند آنرا کحال نابد بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد و در بعض اوقات زیاده و در بعض اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد علاج که گفته آید و قابل ترین اقسام آب برای علاج از جهت قوام آنست که رقیق است که هرگاه در ان انگشت غمز کنند

وحدقه را بجنباند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند و جمع شود و امید زوال این بقدح باشد و گاهی تجربه این بدین طور کنند که بر چشم پنبه نهند و بران بر
محرر نہ پس پنبه را جدا کرده بسرعت ببینند که آیا آب حرکت محسوس میشود یا نه اگر حرکت او دیده شود قابل قدح باشد و کذا لک اگر از بند کردن یک چشم ثقبه چشم
دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقطه یا مرض دماغی حادث شود عسر البرء ست بنا برانکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف
دماغ و الم بائیت در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میرسد و گویند که آب قابل قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیمار حلقه زند
خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالد پراگندگی در اجزای آب مدرک گردد و پیش چشم روشنی دریابد **اسباب نزول الماء**
یا رسیدن سقطه و ضربه بر سر ست یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید و مرض شقیقه یا قی عنیف یا رسیدن سردی شدید از خارج بچشم مثل برف و هوای سیاه
سرد و یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشائخ و ازین جاست که گفته اند نزول الماء بیشتر مشائخ را بسبب کثرت رطوبت
فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین بمبرودین اکثر و بعد از امراض طویله عارض میشود و ایضا کسی که مداومت نماید با غذیه
غلیظه و امتلاء و مانند آن بجهت آنکه مستلزم کثرت فضول ردیه است و خواب بعد غذا و خوردن صبح هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع و غسل و غم و ریختن
آب شدید الحرارة بر سر نیز از اسباب نزول نوشته و بیشتر مردم سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات در عین اکحل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد از آن
غشای رقیق که حائل میگردد میان آن و میان حدقه متولد میشود **بالجمله** ازین اسباب مذکوره اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نشود و اگر بتدریج واقع شود
آثار ابتدای آن دریافتن واجب ست تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت ابتدای نزول آنست که اکثر اوقات خیالات بچون پشه و مگس و موی و دود و شعاع
و امثال آن بحسب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات سدده و نزول و خیالات دیگر آنست که خیالات سدده در اکثر مع افزونی کدورت
چشم و خلل بصارت روز بروز خصوصا در یک چشم یا هر دو متفاوت قلت و کثرت باشد و در امتلاء و خلو سدده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات
و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ
و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هر چند که در حالت از یک چراغ بیش نباشد و فرق در سدده عصبه و نزول الماء چنان کنند که در نزول
از غمز یک چشم ثقبه چشم دیگر متسع شود و در سدده فراخ نشود مگر آنکه آب شدید الغلظة و یا سدده باشد و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ
نه بیند این نیز دلالت بر سدده کند **علاج** هرگاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر بالکل باطل نشده باشد بتنضیج ماده پرداخته تنقیه بدن از مسهل بلغم
نماید بعده بحب ایارج و شبیار و قوقایا تنقیه دماغ کنند و غرغره بایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات و مضوغات منقی دماغ از رطوبت بعمل آرند و عطوسات اگرچه
منقی دماغ ست مگر از جهت سختی تحریک در ان خوف تحریک آب ست لیکن بعد تنقیه کامل مضایقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه بایارج فیقرا و حب قوقایا و حب صبر
بطریق شبیار متواتر کنند و درین اثنا نضج ماده نیز مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در هر
یا در هر هفته یکبار حبوب مذکوره یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ قنطوریون و هند و حبوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خوف افراط حرارت بود اطریفل یا ایارج
بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصا ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس و هند و روفس گویند که تنقیه بشحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد
تنقیه ملازمت اطریفل صغیر تنها یا ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون نجاح و معجون فلاسفه هندی و معجون المومنین و حب کوکبای و دواء المسک مرکبه الشیخ
و استعمال زنجبیل سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول ست و خوردن گلقند با ایارج و بادیان و زنجبیل مساوی با عسل از هر یک یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و دیگر
جهت ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع ست و همچنین ملازمت افیون و استعمال هلیله مربی یکعدد هر شب ایضا شرب بادیان و پوست بیخ او و برگ او و یا مرزنجوش
و یا برگ ترنج مربی بعسل و یا هلیله کابلی مخلوط با افتیمون و یا جعده جبلی بصبر و یا وج و یا سکبینج و یا غاریقون و یا لوما اکل بلبوب و یا لعوق عسل ابست رومی صبح و شب
هر واحد مفید ست و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن آجر و یا زهره خروس چند مرتبه و یا عنبر و کذا اسعوط حجر البقر بقدر یک عدس با آب چقندر
و یا بشیر زن که مجرب بدیعی ست و ادامت سعوط بموم بنفوخ سفید نزول الماء و اکتحال بوج مع سرکه تا شش ماه نافع ست و تمیدن و تقویت دماغ مثل عنبر و مشک ادویه

مرزنجوش و سداب یاسمین و شونیز و الیسان و دهن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این است که داغ بجهت
شریان صدغین بدون قطع آن دهند تا رگ بسوزد و بعد داغ صدر و حرام مقر بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ جلدیت تراود
بهتر باشد لیکن در انتهای آن سر رشته پرهیز در دست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که رسانیدن
علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قیل بقیه الکحال الطف جالی استعمال کنند و ابتدا ادویه لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج
ادویه مرکبه از سکبینج و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست باریک سوده در شهد جهات ساخته بکار برند و دخان کنند نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات
ست و بعضی کحل سعوطی مساوی کنند گرفته در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم می کشند و گویند که نزول الماء را از زیاده شدن نمی دهد
داکرو پوست نیز در داخل سنگدان حبارا چون خوب شسته خشک کنند و مثل او نمک در آن سحق بلیغ نمود و اکتحال نمایند نیز عجیب النفع ست و بالخاصیه مفید و مداومت اکتحال مرج
با سرکه نافع و عصاره آمله هم نافع بود و آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد بسیار مفید بود و بقول قرشی داکرو خوردن باشد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال سر خفاش سوخته
بعسل سخت سودمند ست و زهره که از یک دکلنگ و شبوط و خطاف و خروس و گنجشک و روباه و خرس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود چون خشک نموده در مشک خالص
آن آمیخته در چشم کشند سودمند بود و کذا مرارات دیگر مثل مراره ضبع و باشه و عقاب و باز و کرکس و سلحفاة بری مخلوط العسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهره
بقراسیون آمیخته و خرگوش و ماکیان و بقر وحشی هر واحد نافع و بقول رازی اگر مراره شبوط و جدی و حجل خشک کرده سائیده آب بادیان مروق اسرشند و شیاف ساخته
اکتحال نمایند در ابتدای نزول الماء را نافع ست و بقول انطاکی نیز اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده باهم آمیخته اکثر در ابتدا مفید میشود و بقول ثابت
بن قره اگر با توتیا زهره گذاشته سر آن بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوره شیشه گران یا تنور تا مدتی دراز دارند و اگر سفید خاکستر شده باشد بر سا نموده
در چشم کشند در غنباب بسیار سودمند ست و این شیاف نیز از مجربات دست پوست سلیخه کوفته بیخته بزهره آهو و خرگوش یا کبک تر سرشته خشک کنند و باز دیگر سائیده بسرشته
خشک کنند و آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع ست و اگر شیره برگ تمر هندی بوزن ده فلوس جام پهول باده و چوب نیم که فلوس بسرشته حل کرده با شنجل کنند
چنانکه غلیظ شود بعد از آن در شیر زن که پسر داشته باشد چهل پاس کهرل نمایند و بکار برند نزول را از زیاده شدن نه دهد و منع آن مجرب و عجیب ست و سرمه عصاره درخت
بادیان مع خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در انتهای استعمال آن نیز در ابتدای نزول معمول ست و کذا دماغ خفاش با روغن یا عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن [illegible]
برای تحلیل آب نازل مع بید انجیر و مغز خسته املیله مغز خسته آمله با آب صاف تا شش پاس سحق نموده حب ساخته در ابتدا بچشم کشیدن و در انتها ضماد نمودن معمول حکیم اصل خان و
حب الحادّه جزو صمغ عربی نیم جزو هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار بردن مجرب شیخ الرئیس ست و اگر سر خرشتک را در سپاهی [illegible] بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه
شود برآورده باریک بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول لب آنرا در چشم کشند آنگاه سوده سر خطاف الطریق سرمه اکتحال کنند و بر بندند و سه روز
بجنین عمل نمایند بینائی در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال ست و گویند که اگر بنبدانه سوخته یکجزو و خاکستر صدف بحری دو جزو سائیده و میل
در چشم کشند در ابتدای نزول عجیب الاثر ست لیکن بمداومت بعد مدت مدید اثر میکند و اگر از مرداسنگ و سرمه و ماقشیشای ذهبی سوخته و پوست هلیله زرد
فلفل و مشک و ورق نقره کحل ساخته استعمال کنند در منع نزول و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد و معمول حکیم کار الله خان مع والد و شان بوده و [illegible]
و سنگ بصری و مامیران چینی اضافه کرده میشود و شیاف و هیشه فرنگ در غنباب بی نظیر ست و شیاف نارنج و شیاف بلا و کحل معمول حکیم اصل خان و کحل حلو [illegible]
و کحل کار رسابون میسازند و کحل مقوی هم نافع و ایضا [illegible] سوخته حب الفیل سوخته هر یک دو درم غنچه یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یکصد عدد
دار فلفل دو عدد صلایه کرده بعمل آرند و قوی تر از آن این ست که دار فلفل چینی صادق هر یک دو درم بیند که در بدن شیر اده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده
بکار برند و کذا اکتحال توتیای سندی و سرمه اصفهانی هر دو را بآب از بانه پرورده و اکتحال با سلیقون نافع بود و ایضاً اکتحال مغز سر خطاف آب پیاز
آمیخته و عصاره حشک ماران با کحال آمیخته و آب بادیان که مارچ آن با عسل جوشانیده باشند تغلیظ گردد و عصاره شقایق النعمان و میران [illegible] و روغن بلسان مع مرجان
و اقلیمیا و شجره مریم تنها و بعسل آمیخته و عصاره برگ او بعسل آمیخته [illegible] سوده و مغز سر بیش بعسل آمیخته و صمغ سنبات و ماء العنب [illegible]

سده وگر داشته بعسل آمیخته تا بست وچهار روز در چشم کشیدن سوده تا چهار روز و عصارهٔ فراسیون تنها یا زهرهٔ حباری آمیخته و زهرهٔ کلنگ بآب چقندر
وگل مرزنجوش آمیخته و زیتون که بهترین ادویهٔ نزول است و مرداب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و آب سداب با کحل آمیخته و خاکستر سرطان نهری محرق
در آبکامه پیخته و حماد طرث نحاس واشته و زهرهٔ تیس جبلی با بلدی خشک کرده ساییده بآب بادیان سرشته شیاف ساخته و کما فریوس و انزروت مفید
و شیر انجیر دشتی و عصارهٔ برگ او بعسل آمیخته و چقندر بعض مرارات آمیخته و دماغ خلد و زعفران و فلفل سیاه و مشک آمیخته و اثمد بمشک آمیخته و بعد از مدتی بکار برند
و صاد ر زهرهٔ کحل العسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه و مستور آمیخته و یا مرزنجوش و ماصبر سوده و آب پخته و یا نیخال باز بروغن سوسن پخته کرد اگر در چشم و برگ نرگس
خشک ساییده و حنا آمیخته بر سر شکر زیره واحد مانع نزول الماء نوشته اند و منجمله ادویهٔ هندیه اگر مغز گهونگچی سفید در آب لیموی کاغذی کهرل کرده باریک نموده
نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند مانع نزول بود و مغز بهنگوت و مغز افیون بجرد و آب ساییده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدای نزول نافع است
و کذا چرک گوش آدمی و انگوزه مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن و اگر نیله تهوته دو دام که سفید پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه ماشه بهنگری بریان پنج ماشه آب
ساییده شیاف سازند در سایه خشک نموده اند چشم کشند نزول را از زیاده شدن منع نماید و ایضا ملتیت ترلی سنگ بصری توتیای سبز بهنگری بریان هر یک چهار درم
باد و آنار آب جیرات سحق کنند و شیاف ساخته بشیر عورت ساییده در چشم کشیدن مانع نزول آب است و افزون شدن نمیدهد اکتحال تخم ریحان بعسل ساییده
و کذا نوشادر سوده و کذا زهرهٔ کلاغ بیم و تسل عسل آمیخته نیز بقول اهل هند نافع است و ایضا شب یمانی در واشه در ظرف گلی بر آن نهایند هرگاه گداخته شود و از آتش
دان غرس کنند چون تمام آب خشک شود از آتش برداشته بسایند و قدری گرفته بآب حل کرده میل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند که در ابتدای مرض کور نافع است و مجرب
از بعض مجربین هندست **وغذا** اصحاب این مرض باغذیهٔ خشک چون گوشت بکبک و تیهو و مرغ و قلیهٔ خشک مطجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن نمایند و در طعام
دارچینی و صعتر و ملتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر عطش صبر نمایند و خواب بر غذا در روز نکنند و هر گاه ممکن از شرب آب
منع کنند و بقول احمد بن ثابت جهابحب خیالات مانند نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیهٔ غلیظه و صیاح و حرکات عنیفه و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز نمایند
و اگر بجای آب ماء العسل عادت کنند بغایت مفید شود و واجب است که صاحب او از امتلای طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد
و دویدن حذر کنند و بر خوردن طعام نیم رو اقتصار نماید و از ماهی تازه و نمکسود و فواکه و بقول رطب و حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر
مغاثات و سجرت مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و توم و بصل و کراث و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزند
و لا اگر مریض جوان و گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم دانند بفصد اجازت دهند **و نزول الماء** که از صداع شدید حادث شده باشد اول علاج
صداع نمایند و بعد از آن بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیهٔ راس و تفتیح سده است و قدح درین غالب نفعی نبخشد لما اقتلنا
اقوال بعض حذاق شیخ میفرماید که ایارج فیقرا در این باب جلیل النفع است و کذلک حب قوقایا و آنچه در آن ادویهٔ مثل قنطوریون و منا مر واقع شود و از جملهٔ ادویه
توتیا اکتحال سکبینج و سیم ملتیت حرق سفید هر یک درم عسل بهشت و توبولیست و آنچه بسیار مجرب است سرطان محرق بعسل در چشم کشیدن و تیاف و طبیقان
و جمیع مرارات مذکوره است و قویتر از آن شیاف مرارات مارستانی و ایضا کحل و سیالوس و کحل مراره سلحفاة و دواء اریاسوس آب ارسانند و شیاف مرزنجوش
و شیاف ساذج و مرحوم سوس است و روغن بلسان و بان نافع بود و آنچه در ابتدای آب نافع است بگیرند زهرهٔ کاو جوان صحیح البدن در ظرف مسی و قریب
ده روز تا دو هفته بگذارند بعده مرزنجوش و زعفران سوده و مرارهٔ سلحفاة بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند و ایضا بگیرند جند بید ستر جزو
و ملتیت یکجزو و سکبینج یازده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضا امر حرق سفید یکجزو و فلفل نیم جزو و اشق یکجزو و عصارهٔ ترب شیاف ساخته استعمال نمایند
و هم او می نویسد مردی را دیدم از طلبهٔ علم که او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن تا مراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا و مرطبات و تقلیل
مشروبات و قلایا و استعمال اکحال لطیفه محلله جالیه نمود و بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفعی بخشد **حکیم علی گیلانی** میگوید که از بعضی نقل کرده اند
که بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون محاجم و آله معروف انبوبه که از برنج و آبگینه میسازند بر هر دو شریان صدغین نهند و عقب او میل آب گرم زنند و نرم

در چشم کشند و ہر روز کردہ باین عمل نمایند نزول الماء را زائل کنند چون آب رقیق شود شیاف مرارات و شیاف برو توتیا اکتحال نمایند کہ از قدح مستغنی سازد و از تالیف منتخب
الادویہ تعلیم النفع این است کہ توتیای کرمانی ماذریون توبال مس ہر یک سہ درم سرمہ جید اقاقیا قلقطار سوختہ سفیداب دخان سقف حمام مس گرانی ہر واحد یکدرم
و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد ہر روز دو بار در چشم کشند و از رطوبات پرہیز کنند و بر اطریفلات مواظبت نمایند و گفتہ کہ این سرمہ جلیل النفع است چنانچہ شخصی
را نزول الماء عارض شدہ بود و یک چشم او نابینا گشتہ و سال برین حال بگذشت و جملہ کحالین اتفاق بران داشتند کہ علاجش بجز قدح نیست و مریض ازان می ترسید
پس یکماہ سرمہ برای استعمال کحل مذکور بر او مواظبت نمود و مرض او زائل شد و بصر او عود کرد و این کحل برای کسی کہ مزاج او صحیح و مزاج ہر دو چشم او شدید الرطوبت باشد خوب است
و اکتحال بمرارۃ الافعی بعسل سرشتہ از معمولات حکیم ممدوح است و اگر آب بادیان تر بست مثقال عسل صاف دہ مثقال زہرہ کرگ یک مثقال مجموع را در شیشہ کردہ در آفتاب نہند
تا غلیظ شود پس بکار برند نزول را و تقویت بصر را از شاگرد حکیم موصوف منقول است **محمد زکریا** گوید کہ زہرہ گاو یک عدد در سکرجہ کردہ بر آتش نرم بگذارند و یکدرم حلتیت
اندازند تا حل شود پس یکدرم روغن بلسان داخل کردہ بگذارند کہ غلیظ شود پس شیاف ساختہ استعمال نمایند کہ عجیب الاثر و مجرب است و بیاض و انتشار را نیز فائدہ تمام
دارد و توح ترکیب زنجبیل حلتیت بادیان مساوی با عسل سرشتہ بقدر فندق ہر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمردہ **انطاکی** گفتہ کہ در ابتدا مبادرت بتناول ایارج کنند
و غاریقون و دواء المسک و معجون ہرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس بہ شیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی کہ در بیاض گذشت با آب پیاز و ترب نافع است و برای بازگرداندن
سل بیاکمنہ بعسل و مستکہ و مروارید محلول و کحل فولس چیزی نیست و چار فراج از مروارید و سرمہ و تیشیای سوختہ کحل ساختہ در چشم کشند کہ خاصیت عظیم در منع آب
و تحلیل آنچہ نازل شدہ میدارد اگر رقیق و مائی باشد **صاحب ترویح** و ماوی نیز گویند کہ در ابتدای نزول بعد نضج بمطبوخ بادیان سہ درم بادرنجبویہ اصل السوس
مقشر نیکوفتہ ہر واحد دہ درم با گلقند دہ درم و تنقیہ بمش دماغ بحب ایارج یا قوقایا و تغذیہ بمزورہ نخود و شمع قرطم و بعد تنقیہ استعمال غرغرہ بماء العسل و ایارج فیقرا
و پرہیز از اطعمہ بارد رطب و غیرہا اکتحال بشیافات مادہ و اکحال مبددہ آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مرارہ بز کوہی دہ درم شحم حنظل یک مثقال
فرفیون نیم درم سکبینج یکنیم درم سحق کردہ در آفتاب خشک نمایند و بآب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساختہ بگلاب حل کردہ در چشم چکانند در ابتدای نزول الماء نافع بود
و آنچہ بصر را تیز کند و منع نزول نماید و ازان ایمن سازد تنقیہ دماغ درست در ہر سال یکبار یا دو بار بحبوب ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان و آب سداب و طبیخ
طبیخ دار فلفل و طبیخ مامیران و طبیخ عروق الصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک سکر و مشا و تخمہ و جماع و اگر توتیا سائیدہ سہ بار در آب بادیان سبز تر کردہ خشک نمودہ
زنجبیل دار فلفل مامیران ہر واحد مثل عشر توتیا داخل کردہ آب بادیان بسایند و خشک کردہ استعمال نمایند برای حدت بصر و منع نزول الماء سودمند است و گاہے
بجہ مشک درین ترکیب می افزایند **مصنف** اقتباس می نویسد کہ در ابتدا جہت نضج این مطبوخ دہند اسطوخودوس بادیان بکوہ بادرنجبویہ ہر یک نہ ماشہ اصل السوس
مقشر تخم کرفس پوست بیخ بادیان ہر یک ہفت ماشہ قنطوریون دقیق انیسون ہر یک چہار ماشہ مویز منقی سہ تولہ انجیر زرد چہار عدد خمیرہ بنفشہ گلقند عسل ہر یک دو تولہ
البتہ صاف نمودہ و غذا شوربای مرغ و کبک و نخود و گوزہ و نان خشکار تا یکہفتہ و بعد حصول النضج جہت تنقیہ دماغ وقت آخر شب حب قوقایا یا ایارج و بنفشہ شبیار نہ ماشہ
برگ کوہ فرد بر ند و صبح مطبوخ مذکور برگ سنا یکنیم تولہ ہلیلہ سیاہ سہ تولہ تربد سفید ریوند خطائی ہر یک نہ ماشہ زنجبیل سہ ماشہ خیار شنبر ترنجبین ہر یک ہفت تولہ
روغن بادام ہفت ماشہ اضافہ نمودہ دہند و بجای آب برق کوہ و بادیان قناعت ورزند دو وقت دو ہر نخود آب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقہ دہند صبح
مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویہ بادیان ہر یک نہ ماشہ اصل السوس ہفت ماشہ انیسون چہار ماشہ شربت بنفشہ چہار تولہ حرف نہ ماشہ و یا قوت ریوند یا کنوچہ باشیدہ
نوشند و ہمین نمط سہ چہار مسہل کنند و روزانہ تنقیہ بحب فرب و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دہد کہ آب بغایت رقیق و صاف و تازہ و در اول روید باشد و اگر غلیظ و کہنہ
شدہ باشد سود نمی دہد و باید کہ تنقیہ دماغ بکرات و مرات نمایند و افضل آنست کہ در ہر ہفتہ ایارج فیقرا و یا حب ایارج نہ ماشہ بخورند و بعد حصول تنقیہ تام جہت تنشیف
رطوبات شیاف سعد و ملطفہ و مجلیہ مانند شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند اگر بعلاج نیاید بعد یکسال یا دو سال سنگاری نمایند بہتر آنست کہ در ابتدا
بجہت تنقیہ شرائین صدغین کنند و داغ با آہن دہند و بگذارند کہ مختہ شود و دیر کنہ تا حمیل و سیلان آید اگر درین اثنا ریم بند شود اندکی تیزاب نہادہ باز ریم ریختہ سازند
و تقویت چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون مصنف خورانند **صاحب جامع** از طبری نقل کردہ کہ علاج قبل از قدح چنین نمایند کہ مزاج مریض نظر کنند پس اگر از

اعتدال کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رد کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ با یارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده بهفت و صلات
تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر فستنتین و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند و بعد از آن قدح کنند
و اگر تاخیر قدح بسببی رو دهد اکحال و شیافات مهذب آب استعمال نمایند و لازم پرهیز کنند که آب صافی نگاهی احسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلای یابد اگر استفراغ
بمسهلات جایز نبود بحقنه لینه بدفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تنقیه نقای بدن بقدح پردازند و یا اکحال و شیافات مرارات استعمال نمایند مثل تار قشیشا در کوزه گرده بگل گرفته
بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او با دخان سقف مس گران و اقلیمیا فی همی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه تسقیه دهند و خشک کنند و مرتبه دیگر
باب بادیان تسقیه نمایند و خشک کرده بسایند و بحریر بیخته استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیه بدن و سر اکثر استعمال نموده و نزول آب زایل شده حکیم عابد نوشته که
در بعض کتب معتبره دیده ام که پیاز مدور در آب و روغن زرد بپزند و بر نهار بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و سونات ترک سازند و در جوف نهار نان ساده بخورند
و مطبوخ مذکور بقدر ناغمه تناول کنند و از بیست پیاز تجاوز نکنند و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان نخود بآب بدبسند و ما و کاملی برین مداومت نمایند مهر
یا هر صبح یکبار از عسل مقوم بمثل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب بارها سود نفع میکند انتباه هرگاه این مرض مستحکم شود و بصر بالکل باطل گردد
غیر از قدح تدبیری سود ندهد و هرگاه اراده قدح باشد قبل از و تنقیه بدن و دماغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضا پیش از قدح نظر کنند که از آبهای
مذکور کدام قسم است قابل قدح است یا غیر قابل و باشد معصبه مرکب است یا نه اگر قابل و باشد و باشد اول تصحیح سده کنند بتدبیری که در باب بطلان بصر خواهد
و بعد انفتاح سده قدح نمایند و آنچه غیر قابل قدح باشد آنرا باین تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند و کمتر خورند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر
و عدس و از خوردن شب و جماع و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و ادروغ نماینده پرهیز نمایند که از خاصیتی است که حدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و کحلهای لطیف
چون مرارات و مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصة التجارب ایارج فیقرا بسیار دهند تا این مطبوخ مطبوخ طول فیق سه درم بسفایج هفت درم تربد سفید سه درم
مویز بست درم همه در سیم آثار بپزند تا بمقدار پنجاه درم ماند پس صاف کرده بکار برند و نزد راقم بهتر آنست که تا مدت چهل روز یک روز در میان دهند و بجای آب از عسل
بعرق بادیان ساخته بنوشند و اغذیه یابسه خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ است و اگر آب رقیق منتشر باشد صلاح او بر خلاف این تدبیر کنند یعنی مغلظات مثل
و ماهی خورانند تا که آب بقوام معتدل آید و صاحب قدح مبتلا بصداع و زکام و عطاس و سعال یا شدید الضجر و سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام ترک کنند و از
اکل اشیای مبخره و البان و بقول و فواکه رطب احتراز نماید و معهذا بعد سکون آب و حصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند و ایضا هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل از آن
و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیه مرطبه بتقلید بخورانند و دیگر از اشربه و غیره مغیرات آب استعمال نمایند پس تغیر نموده قدح کنند و بالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد
و احسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت و در یوم معتدل الهوا در موسم ربیع یا اعتدال الربیعی بر نهار قدح کنند و در آن روز ابر و باد تند خصوصا
باد جنوبی و غربی نباشد و بعد قدح پنبه بر روی سفیده و روغن بعشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بر بندند و چشم صحیح را نیز ببندند و تا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابند
و هیچ حرکت نکنند و سخن نگویند و برای حاجتی باشارت اکتفا کنند و بول و براز هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غثیان خود را نگاه دارند و بر صدغین سپیده
که سرد و سخت مجمد باشد ضماد سازند تا اصلاح عارض نشود و اگر اراده عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند و باطن انگشت خنصر بزور منضغط نمایند و اگر سرفه آید
ادویه قوادا و غیره کنند و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیائی آشامیدنی مثل الیه گندم مع نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خاییدنی باشد نخورند
و از اغذیه مهیج ریاح و مبخر احتراز کنند و گویند که موافق ترین اغذیه حریره آب جو یا آب گندم است و اگر ضعف عارض گردد شوربای رقیق گوشت تیهو بلا دسومت
غذا سازند و اگر ورم یا صداع و غیره عارض شود شکر از نهاد و دوای مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در ورم حل با دوی قوی بی از خایه واجب است تا که
درد زایل نشود از ایستادن مریض احتیاط کنند و در هر سه روز بوقت سه پهر بار تا بکشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام گشادن عصابه آب خلاف یا کدو یا آب حی اکر
و مانند آن تکمید چشم نمایند و بعد گشادن عصابه اولی دور کنند و بلک آبهای مناسب بآهستگی تمام بشویند و بعد شستن کرده و پنبه در سفیدی بیضا آلوده بر چشم نهاده
باز بر بندند و بعد ایام مذکور بیمار را راست بنشانند پس پشت وی گرد اگرد او بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و مقنعه سیاه بر روی آویخته دارند و اگر خواهند شانه تخم غسل

یا سرمه سیاه و چشم کشند و از جماع و اطعمه نفخه و غلیظه و شرب شراب کثیر و طعام شب سیر کنند و در هر فصل مطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و ریاضت معتدل و
دخول حمام بعد ریاضت و دلک قدمین در اوقات خلو معده مناسب بود

ضعف بصر

و این عبارت است از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلا هر شی که می‌بینی دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم می‌بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه
چیزی بزرگ را خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک را بعکس آن و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیه این مرض بر شش نوع است
یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن یا غیر عام خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود و هر یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا ساذج یا بخارات متصاعده از بدن و معده خاصة
یا برودت مادی و غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جهود و استفراغ عارض شود دوم آنکه
سبب آن نقص جوهر دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربه یا سقطه که عارض او گردد و مراد از قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست
که عارض شود و عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط و سقوط قوت بسبب ضعف او می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که
رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت باشد و گاهی از شدت تفرق او بواسطه دوام نظر و تعرض آفتاب و آتش و مانند آن باشد تا
عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان محل مودی گردد و الا بسبب آن کثیف گردد چنانچه بادوم رقیق شود و از تحلیل است که از طول مقام در تاریکی
و برآمدن از آن بروشنی دفعة حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مودی بترقیق روح نگردد و گاهی بسبب رقت
و غلظ خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصا حجامت و جماع و بیداری مفرط و اغذیه یابس و قلیل الغذا
مثل قدید و عدس و کرنب و باذنجان و غیر آن یا ورود چیزی شدید الحرارة در دماغ از بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصة در صحرا چنانچه مسافران را در
گرمی قوی و کسی را که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و ضعف معده یا کبد
و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد و عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن
اکثر بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی است آنچه بسبب نفس طبقه بود یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر
بواسطه احتباس بخار دخانی یا امتلاء فضل رطوبی آن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف خصوصا عنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود با آثار قروح ظاهر
یا خفی یا مستاسات کثیر مثل اشفار او یا رنگ غریب باشد طبقه چنانچه یرقان و زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبعی باشد آنکه عنبیه را عارض شود
و یا رقت طبقه بسبب عروض اکال یا بسبب نبات غشا بران چنانچه در ظفره یا انتفاخ و امتلاء عروق او چنانچه در سبل الغدد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه بسبب ثقبه
منفذ عارض شود یا از ضیق غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علحده مذکور شده پنجم آنکه بسبب رطوبات
چشم باشد و این یا از غلظ یا رقت جلیدیه بود و یا از تغیر رنگ او بجانب غالب یا از خشونت او و یا از کمی یا صغر او باشد و سبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی
سوداوی بود از دماغ و قدرتی الانصباب آن با جلیدیه باشد و نسبت تغیر رنگ غلبه خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او یا دم لذاع و قیامی حریف یابس باشد
که از بطون دماغ بسوی غشاء مجوفه بر زده و از معرض خشونت در جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او
یا شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که
فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده از دماغ بران بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنانچه در سیلان بعض اجزای او بهنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبه حرارت
یا یبوست بران با جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالطت ماده غلیظه بود مثل سودا یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقده بماکه الیت بسوی او رسیده و سبب رقت
او یا ملبیه مائیه مخالطه بود و یا تسییل حرارت لین و سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و اجزاء غیر اشفاف او شود و آن یا از غلبه مواد سوداوی در بدن یا سوء
تدبیر در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه میگردد و مضرت زجاجیه بصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که سبب جلیا دا دو غذای غیر معتدل

بر جلیدیه قوام اولیه از اعتدال بر گردانید چشم آنگه از آفت عصبهٔ مجوفه باشد و این یا از ضغطهٔ عصبه بسبب یبوست یا رطوبت و یا ورم بسبب سوء مزاج یا بر
و یا از انتهاک او بسبب ضربه و سقطهٔ شدیده که بسر رسد عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً بسوی ثقبهٔ طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبهٔ عنبیه بحال طبیعی
تنگ یا فراخ محسوس شود سببش ضیق یا اتساع آن باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت
محسوس شود و بپرسند که پیش ازین کثرت سموم یا افراط استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار دائماً اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و آن آثار نزول الماء
و انتشار نباشد و دفعةً ظلمت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات درو عارض شود و بعد تنقیه سوداء ظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست و کدورت جلیدیه بود
و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده یا شی سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بنگریستن سوی زمین صاف و روشن نماید
و ایضاً وجود علامات غلبهٔ سوداء خواه سوداء از اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بر حالت طبعی نماید رنگ
و شکل طبقات غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا ظفره باشد و اگر پرده ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرح یا رمد معلوم شود سبب آنها معین شد
و اگر طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد و اگر جفاف و تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقه عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند ابر و غمام دیده شود
و صاحب آن اشیا را چنان بیند که گویا در دخان یا ضباب اند سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک و لاغر و متشنج نماید و تقدم امراض ماده یا استفراغات
مجففه یا ملازمت اکحال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ظفره یا سستی در آفتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفیدی
یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا ازرقی نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بحاظ غالب بر قرنیه یا غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه
بر جلیدیه باشد پس اگر غلبهٔ بلغم ست همه اشیا سفید بیند و اگر خون ست سرخ و اگر صفراست زرد و اگر سوداست سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم ست آسمانجونی و در
خواب نیز چنین بیند و بحسب امتزاج اخلاط نیز آنها از الوان بنظر آید و اگر ازین آثار هیچ مدرک نگردد از مریض سوال کنند که اشیا از قریب خوب می نماید یا از بعید
و چیزهای خورد است خوب دیده میشوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خلش و گاهی کم و بیشی ضعف بصر و اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از
قریب بهتر محسوس میگردد و با وجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سببش رقت و قلت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضاً قلت روح را اندک انخفاض هم
حدقه لازم بود و رقت روح را کثرت ضعف بصر در روز نسبت بشب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و انچه از سوء مزاج
بدن باشد علامات آن موجود بود و انچه از ضعف اعضای هاضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و انچه از ضعف دماغ بود بعلامات
نزله و ضعف حواس دریافت شود و آثار رقت روح را سدت تضرر از شعاع و روشنی قوی و تفرق بصر و قلت تضرر از رجوع و اغذیه یابسه در ینجا و صلاح نظر در روشنی
ضعیف و در شب و در زمستان در روز و ابر لازم بود و لیس انچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و انچه از سوء مزاج حار بود بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب دهد
که از بعید نسبت بقریب صاف می نماید سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را بیونانی توقیاسیس نامند و درین صورت علامات سوء مزاج بارد رطب مادی
نیز دریافت نمایند و ایضاً غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر از شعاع و تعب و گرمی
و زیادتی آن بسهری و با اغذیه غلیظ پس انچه از سبب بادی بود بتقدم آن و انچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و انچه از کثرت فضول لحم باشد بکثرت رطوبات چشم هم
دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضای حدقه که مظلم و در اکثر بادی خیالات بهیه یا شعریه و مانند آن و انتفاع بدانچه معنی و مرقق خون باشد و تضرر بانچه
خون را غلیظ کند مثل عدس و قدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهدهٔ لون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهدهٔ سواد در انجا اگر بعض اجزای او را
کثافت رسد و ظهور علامات غلبهٔ ماده که آثار این لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که براست و چپ نسبت پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم
با شکل شبیه میگردد سببش ورم طبقهٔ عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف ابصار در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد
و ابصار در حالت گرسنگی در روشنی آفتاب و در وقت نیم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید
که از گرانیدن حدقه خشونتی یا درشتی در حدقه معلوم میشود و قبل ازان رمد عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیه یا خشونت عصبهٔ مجوفه باشد و اگر گوید که مانند ریات

خردتر از آنچه که هستند بنظری آیند و ضعف دائره که گرد حدقه او است اندک سیاهی چشم بلند باید سبب عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که مرئیات بزرگتر از مقادیر خود می‌نماید
و کولت چشم و ضیق دائره که گرد حدقه می‌نماید و اندک انخناس سیاهی چشم دیده شود سبب صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی و الم در قعر چشم و رویت اشیاء بهیئت
او خرد بیان کند سبب ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود و از تقدم وقوع ضربه بر سر یا قی شدید سوال کنند اگر مریض اقرار کند سبب همان اشیاء
و اگر ضربه و سقطه بر سر یا قی شدید یا اول ندرت چشم بعده غور و ضمور پدید آید سبب هتک عصب باشد بالجمله بعد دریافت علامات مذکوره هرگاه نشان غلبه سوء مزاج بارد
در تمام بدن یا معده یا دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که حجم چشم از حالت صحت بزرگتر می‌نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و با آن اندکی ناشک غلیظ هی آید و گوشه چشم
چرک اندک جمع شود بی وجع و بدون حمرت و مردمک بوضاحت سطر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصا در حالت بدهضمی و تخمه و در تناول اغذیه غلیظ ضعف بصر بیشتر گردد
و چیزهای بعید بهتر از اشیای قریب بنظر آید و در روشنی و غیره روز و تابستان و هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان یادر شود سبب سوء مزاج بارد رطب
مادی باشد و همچنین اگر بعد نوشیدن آب و خوردن اشیای رطب و در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر
وجود ماده رطب بخاری در معده دلالت کنند و اگر حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک بطی باشد سبب سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حاره
متحقق گردد به چشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ و گرم نماید سبب سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و میل به تجفیف
دارد و صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سبب سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت
و خشکی آن و دیدن غباری پیش چشم و غلبه ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر مرطب مرکب گردد سببش
سوء مزاج یابس بود و ایضا بدانند که هر فسادی که از یبس باشد وقت گرسنگی و بعد ریاضت و استفراغات و در وقت غیره زیادت شود و در طب این باز علامات اقسام ورم عصبه و بطلان...

علاج کلی اقسام ضعف بصر

بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب همانست که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعه آن مذکور شده
و ایضا بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلاء واجب است بلکه تا نیم هضم غذا صبر کند و هرچه طبع را قبض کند و اداست جماع نیز مضر است و هر روز چند بار سر و ریش
شانه کردن و لحم افعی مطبوخ به دستوریکه در جذام مسطور هست موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول لحم مشوی و مطبوخ خصوص بر آتش
چوب کشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام با نبات بسیار مقوی بصر است حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند و بادروج و کرنب
و عدس را خاصیتی است در اظلام بصر و نوم و خمر و لبن تریب او است و نظر در آب که عند کسوف عکس آفتاب در آن افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت و رو
و کارع و هراس و عصائد و آنچه مصنوع با کامخ باشد مثل خرما و حلبه و بصل هم مضر بصر است **و از ادویه** مقویه بصر ضماد اقاقیا و اکتحال او و در اکتحال است و اکل
بادیان یا صعتر یا هلیله زرد و یا زعفران یا کباب قرنفل یا جوز بوا یا مغز بادام یا نرگس شیرین مع پوست هر روز یک کف اکتحال از جینی کند تقویت بصر مجرب باید است
و اکتحال تخم خرفه سوخته یا حجر بحاری تنها و یا یوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا
الیمیائی فرفیمی با سره جوش عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یکشبانه روز و یا اثمد ساده یا مرئی با آب کماة مطابق حدیث شریف و یا مروارید و یا مشک
و یا عصاره مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او الیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی و یا قرنفل و مروارید و صدف سوخته و یا نحاس
مغسول و باروود درم قرنفل مسحوق و درم توتیای کرمانی هفت بار مغسول پنج درم مثل غبار سائیده بر آتش با آب عرق بنجوش چند بار تسقیه داده و مشک نیم درم کافور
چهار قیراط مرکب درم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادۀ آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده بعده برآورده خشک نموده کوفته بحریر بیخته بوزن
او صمغ عربی آمیخته گلاب شیاف ساخته و یا عصاره کمون بری و یا صمغ اجاص و یا مرجان سرخ و یا عصاره بادروج نیز مقوی بصر است **و از ادویه** محده بصر اکل
حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غرب و در فلفل محلول بالطعام و افسنتین و خردل رطب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و بیاز عنصل مشوی
و عصاره قراسیون با عسل و اکتحال کحل ارجینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و تربد و عسل و اسرو حلتیت طیب و سرکه عنصل گرم و کباب قرنفل و هلیله کابلی

واستعمال کنند مثل اماق بکار برند و دهان قطران و آب بیه تنها یا بعسل و آب زیره با آب بادیه و عصاره کمون و خون حدله خشک کرده سوده و عصاره
فراسیون ... و ماکستر آن و صمغ آلو و زهره کرگس بعسل و زهره کفتار خشک کرده سوده و محقق در هر ماه دو بار نه زیاده از آن و مامیران چینی و کسیر کوتر
با بر سوخته خاکستر آن سوده و صمغ فراسیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از شرطیج او وقت خروج برگ او بر می آید و عصارة اطریفل نرم او و خولان و عصارة
اما مالس ... قطران و دوام نظر بسوی سبزه بسیار نافع ست و اکتحال بعصارة قنطوریون رقیق مخلوط بعسل که اسبقر بعسل و کذا اثمد و تنج و قیبا
و ... مایک سوده بیخته و کذا مرجان و کذا زبد ماده گاو سیاه و کذا اسیل طلا و کذا اسلیخه و کذا آب میوزان نیز مقوی و حدة بصرست
علاج ضعف البصر که بسبب رطوبت مادی باشد ... مثل ایارج فیقرا و حب صبر و ... اطریفل ... شاهتره ...
... تیموه ... گرم ... با ... مثل ... بتجربه ... اسطوخودوس ...
اکتحال بانمک کنند و دیگر نطولات و شمومات و سعوطات ... آب سرد بر سر احتراز کنند و شیافات ... در چشم کشند و اکتحال
... چینی ... سرطان بحری ... ابلیل ... مروارید ... برگ ... مشک ... دانگ ...
... زعفران ... ساخته اکتحال نمایند و در مادی ... ایارج ... تنقیه کنند ... حب شبیار ...
حب صبر نسخه ... استعمال نمایند ... سنین ... مصطکی ... تخم کرفس ... صبر سقوطری ... زعفران ... آب
... سرشته حب ... شربت ... دماغ ست ... مثقال ...
یک مثقال ... دانگ ... هلیله ... سوس ... ملوکی ...
وایی یک شربت ست ... نافع ست ... ضعف بصر ... مشارکت معده باشد ... بسیار مجرب ست ...
... معده ... دماغ ... کار برند ... روغن ... بعد ... استعمال کنند حب ...
و حب ... اطریفل ... شربت گل ... نیز نافع ست ... دیگر ... ضعف رطوبت که در علاج امراض ... مذکور شده ...
... مثل گل ... مسک ... در چشم کشند ... تقلیل ... طعام ... کنند و ... اطریفل ...
مانند جوزه مرغ بریان و قلیه ... گوشتهای ... نخورند ... احتراز ... عسل ... کنند و ترک ... تقلیل غذا نمایند ...
وار امر ... قلاد ... مرطبات و مغلظات ... فصد ... استعمال ... شمیدن طیوب بارده احتراز نمایند ...
رطوبت معده ... تنقیه نمایند ... ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند ... اطریفل ... جوارشات مقوی معده ...
و سعوط ... گندم ... نافع ... غذای ... اقتصار کنند و اکتحال بشیاف ... رطوبت مثل شیاف مرارات کنند و کحل ...
و ... اشک ... مثل ... ساختن ... استعمال نمایند ... رطوبت ... استعمال طبیخ افسنتین و سکنجبین ...
... فصول معده ... نافع ست و ... سیر ... بخارات ... ضعف ... رطوبی ... نوشیدن ... صبر ... استعمال ...
... از سر ... چشم ... اطریفل ... خواب بسیار نافع ست و اکتحال شیافات مرارات ... ساذج ...
... دهچ ... ساعید ... نافع ست ... ضعف ... اعضای ... اطراف ...
... بعد ... فصول ... تعدیل ... تقویت ... احتراز ...
باعث ... تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس ... اکتحال ... تقویت ...
ست ... اکتحال نمایند و واجب ست ... استعمال کنند ... نافع ... آب ...
... آب ... روح ... عصارة فراسیون ست ... اکتحال ... مرارات مفرد و مرکب ست ... عجیب ست ... اکتحال ...

نافع ست و ایضا اکتحال اسکینج و یا بادرنجی مفید و کذا اکتحال زنجبیل و فلفل و حیل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن یا سنگ بصری نه ماشه
ریزه ریزه کرده در آب لیمون کاغذی بود و سه عدد تر نموده در کوزه گلی سوخته ساییده در چشم کشند یا مغز هنگوټ و یا تخم نرگس در آب ساییده بچشم کشند یا باریک کرده با
سیاه در آب برگ سرس تر کرده و سه بار خشک نموده فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد و از فلفل سفید شصت عدد
غنچه یاسمین پنجاه عدد گل گنجه هشتاد عدد ساییده اکتحال نمایند نافع بود و یا بنفشه و شیر آک تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته بروغن تر ساخته در چراغ بسوزند
و دود آن گرفته در چوب نیب ملوس چسپانیده در کثوره بپول با گلاب تا هفت روز کهرل کرده در چشم کشند و اگر گمیز سر خطاف و انگاره نصف دانگ برابر ...
در بیابش مروارید ناسفته هر قدر که کنجد پر نمایند و آن را در کوزه گلی نهاده و گل حکمت نموده خشک سازند و شبانگاه در تنور گرم گذارند صبح برآورده صلایه کرده بکار برند جهت تقویت
بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع ست و اگر دو جوز روغنی خسته بلیله سه گرفته هر دو را بسوزند و بمثقال فلفل دراز حل کرده ساییده اکتحال نمایند از ادویه جید معتدل ست
در رویدن نیز نافع ست و اکتحال موج با ممیران و کذا آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته اقتصار بر آن در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات شدید النفع ست و مرارات قوی
مثل زهره باز و کرکس ست و در ساوان ... قطره برگرده یک قطره شیر زن یک قطره عسل بکار نبید تا که سیاه شود و اکتحال نمایند ایضا و نافع ست آب بادیان
صبر و ممیثا و بلیله زرد دو درم آب انار ترش یک استار در شیشه نموده شانزده روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد و دفعه آب باران یا آب بادیان یا آب انار حل کنند و میل
در چشم کشند و فلفل یک درم دار چینی نیم درم زرد چوب ربع درم ناگر نیم درم باریک ساییده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد رطب باشد از مجربات
داود انطاکی و حکیم ... حکیم ذکاء الله خان می نویسد که گل جعفری برابر همه آمیخته استعمال کردم و سودمند یافتم و اگر توتیا یا سرمه را هفت روز در آب بادیان تر نموده
خشک سازند و ساییده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال مرو فلفل مجرب و اگر بیخ کشائی در آب لیمو ساییده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرد و مجرب ست
و ایضا غنچه یاسمین قمع آن دور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر ست و کذا اکتحال زرد چوب در شیر مادیان حل کرده نافع و اگر گرد زرد چوب را
در لیمو کاغذی نهاده بگذارند تا لیمو خشک شود پس زرد چوب را برآورده ساییده در چشم کشند جهت دهند مجرب ست و مغز تخم بندق هندی در آب لیمو کهرل
کرده حب بندند و هنگام لعاب دهن ساییده در چشم کشند که نافع ضعف بصر ست و اگر مغز تخم بلیله زرد دوازده عدد و از فلفل پنج عدد و فلفل سیاه یک عدد در آب آمله
تازه کهرل کنند بعد که سیاه شود حب بسته با آب ساییده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر براده اسرب یک جزو و دار فلفل یک جزو هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت
غبار و اکثر امراض چشم غیر از رمد مجرب ست و اگر دار فلفل کم اندازند تا قدری یا اذیت باشد و در بیاض ... مرقوم ست که از سر جهان و یک تیر یا ساخته قطعه قطعه
برابر و فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمه گردد و برای دمعه و جاله و تراق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید ست و اگر دار فلفل یک ماشه سرمه پوست بلیله زرد
هر واحد دو ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر ست و در نسخه دیگر بلیله آتش سه ماشه عوض سرمه ست و فلفل ... از فلفل و گل درخت نیب
در سایه خشک کرده و برابر آن شوره قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن بسلاق و ظفره هم نافع ست و اگر مغز تخم پهل چهار عدد و فلفل سفید هشت عدد
کات سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر همه در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر مجرب النفع ست و کذا مغز تخم سرس سنگ بصری
ماميران اقليمياي نقره شوره قلمی غنچه یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک تولہ باریک ساییده در چشم کشیدن نیز ضعف بصر و بیاض عین ... ست و سیماب اسرب ...
توتیا جمله مساوی کافور شک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گداخته همه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و اعلاء ... اکحال ...
مجرب ست و کذا سنبل الطیب سرمه هر واحد یک جزو خسته خرما بلیله هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو آب کشنیز پرورده مجرب ست اگر بادنجان سفید را مجوف نموده در جوف او
توتیا یا قطعه نهند و سر او بند مستور بند نمایند و سطح خارج او را ... تا خشک شود قطعات مذکور برآورده و اجزای ملتصقه از دیاده
پاک کنند و باریک ساییده اکتحال نمایند مجرب ست و بعضی قدما این و امثال آن ... دانسته اند و شب یمانی سوخته ... و نیم درم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا بحرانی
دار چینی هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال نمایند که در این باب ... آزموده است و کذا سرمه توتیا و سلوتی ... سوده نهایت مجرب ست ...
و زرد جالینوسی و برود فارسی و کحل دشنائی و شیاف جلاء و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل ... کحل خان تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل ... بادشاه

وکحل حکیم علویخان و کحل حکیم واصل خان و کحل ثابت واسع خان و کحل مبارک و کحل بارد و کحل اطلیموس و کحل الجواهر همه مفید ست **و از ادویه تقطیعین** از رطوبات دماغیه
و محد البصر شربت روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکلیل الملک و بادرنجبویه و تخم آن و دارچینی و اکتحال روغن بلسان و خولان
و وج و سکبینج و شیطرج و مادروج و عصارۂ او و عصارۂ قنطوریون دقیق و آب سداب و عصارۂ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارۂ حندقوقا و آب شقایق النعمان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارۂ او و بصل و آب کبد بریان که در آن از فلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارۂ ضبع و مرارۂ دیک و زهرۂ گرگ و زهرۂ شترمرغ و مرارۂ تیهو
و زهرۂ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و حدید سترو دماغ ابن عرس و قلقند در روغن تخم دستار کندر واشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع ست
و تدبیر اسن برروغن بادام تلخ نیز مسقی رطوبت زده از چشم و محد البصر ست **انطاکی** گوید که در ضعف بصر بارد و مبتل بود و حضرم و صبر و کندر علاج کنند بعد از آن
اکحال مقوی حدید البصر مثل سعیجی و باسلیقون و روشنائی و کذا انطرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آنست که از زیر بازوی او بگیرند و
استعمال نمایند و اکتحال برطوبت حنا... مرارۂ جرز سر ضعف بصر ست و این کحل نافع ست و بهتر آن نیز سفید و نشخلین حالنست که در آن ر..ت ناخوا است
د مذکور شده خوردن خردل جهت دماغ نافع بود و او گفته که چون ماده طول کند استیاکیه و تحریک عطسه و قی بر نهار استعمال کنند و اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل بسازند بعد
از آن داغگیر مدر زعفران چهار قیراط زهرۂ کفتار یکنیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصارۂ بادیان و او قیه اشق یکنیم درم عسل چهار قوطولی با هم حل کرده در ظرف مس بدارند
و استعمال کنند و قبل از اکتحال تکمید چشم باب گرم در پیالۂ تور نمایند و سداب دارچینی و مغز گنجشک و جگر گوشت لیمون و تخم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین مقوی بصر ست
علاج ضعف البصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تنقیه بفصد قیفال و حجامت قطلو ... اگر ماده در سر و چشم باشد و اگر مادۂ عام در جمیع بدن باشد استفراغ بمسهل صفرا با مطبوخ هلیله
و حب منقیه نمایند و عناب شاهتره و لعوق شاهتره و جوشانیده شیرۂ کاهو و تبیر و خشخاش شربت نیلوفر لعاب اسپغول داخل کرده در ضعف بصر و سرخی چشم نافع بود و کذا
مطبوخ عناب نه عدد سفستان پنج درم ماء الجبن ده درم درین قسم مفید و کذلک شربت عناب و شربت بنفشه سود مند و غذا مزورۂ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و لغذا
موافقه اقتصار در زرد الحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای مبخره چون پیاز و گندنا و سیر و امثال آن بپرهیزند و دیده ... اشک ... و چون برد و حضرم و عصارۂ آمله
در چشم کشند و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد تبشیر زنان مصروب ببیضه ... روغن نیلوفر و آب عصی الراعی و مانند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر بروغن بنفشه
نیز مفید و اکتحال صمغ سماق بیر مقوی و محد البصر و جالی ظلمت او ست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس لنصف این نصف ماء العسل مصروع الرغوه
اضافه نموده بار بجوشانند تا محتاط گردد بعده در شیشه کرده بست و بحرز و در افتاب آویخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصارۂ ریباس ...
و آب حصرم اکلا و کحلا سودمند ست و اگر هلیله سیاه و نبات ساوی حب بسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه تولہ در ظرف نقره بجوشانند
تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آب مذکور بیامیزند و در افتاب تا دو ماه بدارند بعده طباشیر و لاجورد مغسول هر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند در آن
ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تعبیۂ دماغ از مطبوخ فواکه علویخان و حب معشه برات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات ساوی هر روز بقدر یک تولہ
خوردن لازم ضعف بصر و مقوی دماغ ست و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب و آرام نمایند و چیزهائیکه بالفعل سرد باشند مثل ژاله و برف در چشم کشیدن
و بر پشت چشم نهادن از مجربات ست و همچنین بگتره و کول خوردن و نهادن و اندرون چشم بادرک نبات کشیدن و کحل اشجام علویخان در چشم کشند و بقول گیلانی اگر
بادی حکه باشد آبیکه در آن سماق ترکرده باشند در چشم چکانند و برگ الف مطبوخ بسر کرده و آب ... اگر کہنه گردد کوتیا هندی بآب جمع زدیا آب سماق اندکی کافور آمیخته اکتحال نمایند
و بقول شیخ ادامت اکتحال حضض بحت سودمند ست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و اکتحال بکحل الهلیله گلابی نافع بسیارست هرگاه که رطوبت رقیق مع حرارت حکه بود
و در حرارت غیر مادی مبردات و مرطبات دهند و روغنهای سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی چکانند و روغن بادام و آب کشنیز تر و حولان بچشم
قطور کنند و تبیر دختران در چشم دوشند و مبردات مرطبه مثل ماء الشعیر لحوم جدی و کذا سموک رطبه و قثا بخورند ❊ ✣
علاج ضعف البصر از یبوست که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت روح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر بنحیفان و منهوکان عارض شود و در تر
بدل کوشند بدستور که در علاج امراض یابس دمانی و صداع یبسی و سل و یاس و سهر ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست و همیشه اسن بادام روغن مرطبه و سعوط

باآنها وقطور آنها در چشم وگذاشتن آنها بر صدغین و اجفان و استعمال اغذیهٔ مرطبه و تناول خواکه مرطبه مانند هندوانه و آلو بالو و شمش و اشربهٔ مرطبه مثل ماء الشعیر
بامرکه شکر و شکر با آب سرد و احتمام و نبین بسوی اشیای سبز و چیزهای براق و اکتحال بشیرهٔ کاهو و شیر زنان وکذا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ که در ظرف نقره با دست نقره خوب
حل کرده باشد و یا شیر زنان که باروغن تخم کدو برهم زده باشند و لعابات ممزوجه بروغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و زیختن آن برسر و شیر
بادام شیرین بر چشم و نوشیدن ماء الجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سرو در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود و بداننکه استعمال
مبردات شرو به سابر خوف تحذر روح باصره مضرت گر چند احتیاج بسوی او و اغذیهٔ مرطب مانند گوشت حلوان و جوزه مرغ فربه و زرده بیضهٔ نیمبرشت و پالک
وکدو و شلجم و آش جو خورانند و آب شیرین نیمگرم غسل کنند و برسر ریزند و بسیار مرطب که در ان بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند بطول
دبعد طعام بحمام برند چندانکه عرق نیاید و روغن نیلوفر و روغن کدو برسر مالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران سکید
بیضه در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بویند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن سکه کا و برسر مفید است و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد نباشد
و چشم دران کشادن چند مرتبه سخت سودمند است و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن بریان اثر تمام دارد و گویند که اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان
روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و سپید مدبر بآب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع مسترخیات و مملات و اشیای یابس و جوع
وجماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ سحره و هوای گرم اجتناب لازم ست **وایضا** در صورت قلت روح باصره تغذیه باغذیهٔ کوره بامرات
جودت هضم و اجتناب از محللات و جماع وغیره و اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبه مقویه و دوام فرح و سرور و نظر
بسبزه زار و دوام اکتحال بسرمهٔ عربی با آب قوسج یا بعصارهٔ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه باغذیهٔ غلیظه جید الکیموس مثل هریسه و کله پاچه و گوشت
بزغاله و گاو و آشامیدن ماء الشعیر با شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای مجیره و روح مثل چیزی بسیار روشن و براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود و اکتحال
با ابریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج در ینجا نافع ست و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لازم است آب شیرین و تقطیر شیافت
ابیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکور باشد اکتحال بشیر دختکا که بادام و مانند آن سفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب ادیان تازه
در بینی و چشم چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تبرید بستور است و استعمال مزورات مبردهٔ مرطبه مانند ماء الشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول کاهو
و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط مادهٔ مجفف باشد اخراج آن نمایند برفق مثل ماء الجبن و بعد ازان بترطیب کوشند و بالجمله علاج ضعف بصر یبسی بسیار
دشوارست و لا سیما یبوست که در طبقه بود و علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او بشراب انطولی بروغن تیر سیر
واحتمام و ترطیب ساخته مدبر کردم پیش از اکل شهد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوای ان از انچه تقوی چشم
خالی نباشد و آن هر دوای تا یقض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب عناب و قیل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و یا تقات
باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و احتمام و انکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان سود دارد +

علاج ضعف بصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه بخشونت عنبیه مجوفه آنچه از غلظ و تکدر بود بصورت ظهور علامات غلبه سودا تنقیه آن نمایند
بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماء الجبن و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون فواکهی و هلیلجان وغیره بدستوریکه در مالیخولیا گذشت و اگر بهم نضج سودا مطبوخ
گاوزبان بمقادیر هریک سه درم با در نجبویه و اسطوخودوس هریک دو درم و انجیر سفید هفت عدد و با خمیرهٔ بنفشه دو درم بدهند نیز مفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل
که دران افتیمون و افسنتین و اسطوخودوس و قنطوریون و مصطکی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون و هلیلجان خورانند و حب هلیله سیاه و هلیلجان که
دران مشک باید و سرمهٔ سیاه برابر آمیخته در چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که موجب
امتلا نگردد و کاستحمام نمایند و دهن قدم و تلطیخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین و تمریخ صماخ و سائر اطراف از اواز بلند و از جماع و ریاضت
ضعیف و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از سکرات حتی الامکان پرهیز کنند و از ترهٔ تیز و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحه حریفه اجتناب کنند و اگر شادیج مدبر

مغسول سه درم زنجبیل نیم درم ابهل دو درم پوست بیضه مدبر دو درم سرگین سوسمار یکدرم مرجان دو درم سوده یا سفته دو ثلث درم سایند و پنج روز در چشم کشند و بعد دو روز در شیاف مرارات وما یسیح رود در کحل که ذکر آن کرده ایم استعمال نمایند و همچنین تا مرمن الکل کرده متکمد و غلط سفیه را نافع ست وانچه بهر ابتدای نزول الماء نوشته ایم حسب حاجت بعمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب با مالا ربا باشد معالجه باستفراغ آن ماده مثل ایارج لوغاذیا و حب قوقایا کنند و همچنین بحبی که از غاریقون و تخم حنظل و حرامتی و مانند آن ساخته باشد بعد ازان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شربت سکنجبین بزوری و عنصلی و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال مرارات و شیافها و استعمال آن و آنچه بسبب مزاج حار یابس باشد تعدیل آن کنند و ماء الشعیر با سکنجبین نفع ظاهر ست و آنچه از برد محض باشد ملطفات حاره مذکوره کفایت باشد و آنجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند **وایضاً** در تکدر جلیدیه و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیه مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف و مطبوخ بستعیر مقشر و شیر بز و جوزابات معمول از خشخاش و میده گندم که دران لحم جدی صغار و بچه ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام شیرین و اسفاناخ و ملوخیا و آشامیدن اشربه مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیره خرفه و ماء القرع و مانند آن و شرب ماء الشعیر و شیر خر و سعوط بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند و بشیر مسحه از شیر جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند و در آب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیدی بیضه رقیق و اندکی روغن بنفشه دران داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشه تر و نیلوفر و مانند آن ببویند و نطولات والطلیه و مروحات مرطبه بکار برند و چیزی که موجب خشم و اشک اوردن باشد اجتناب نمایند و از اکتحال کنند و از جماع صرف نمایند و اگر بسبب حرارت قویه جلیدیه و یا عدم وصول غذا بدان باشد ترطیب و تبرید آن نمایند به تناول ماء الشعیر یا شربت خشخاش یا آب انار و آشامیدن شیره تخم خیارین و کدو و شیره خرفه و شربت نیلوفر و عرق نیلوفر و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر تازه دوشیده با شکر و سعوط بشیر دختران با روغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلعاب بهدانه و قطورهای رقیق و شیر دختران و تعاهد دخول حمام آب شیرین نیم گرم **وایضاً** آنچه از کثرت جماع بود لاجورد مغسول با شیر بریک ماشه سوده در الو ستاروی ساده یا لولوی هفت ماشه آمیخته و ورق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب و شربت یاقوت و ملوخیجلی هر یک دو توله و گلاب و عرق کیوره و عرق عنبر هر یک چار توله با ضماد تخم فرنجمشک یا شربتی هفت ماشه نوشند و معجون لبوب صغیر یا خمیره مروارید خورند و اکتحال بعنبر و مشک بروغن بادام آمیخته از مجربات ست و غذا مقوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمه بزغاله و قلیه نرگسی بنان خشکه و دماغ همه حیوانات پرنده و چرنده که روغن بادام گاو پخته باشند **وایضاً** در ضعف بصر از خشونت جلیدیه تغذیه دماغ باشیای متوسط الحراره مثل افسنتین و گل سرخ و مصطکی و صبر کنند لیس غرغره مری و میفختج و مانند آن کنند بهر تعدیل مزاج و ازاله خشونت اغذیه موافقه معتدله مثل فروج و تیهو و دراج و زردی بیضه نیم برشت و مانند آن اختیار کنند و بعده روغن بنفشه و شیر دختران نیم گرم در بینی چکانند و در ماده بروغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم بسته دارند و از ریاضت و حرکت عنیف و جماع منع کنند.

علاج ضعف البصر از ضعف دماغ و حرارت غریزی این قسم بشایخ فقه هر چند که این را علاج ست گرچه سه مار ریاد او و غلط اشتی کرکس باشد اول تقیه و تنقیه دماغ کنند و بعده کاهی برای جلای چشم مثل سادج و کف دریا و بلیله مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه و توتیای کرمانی و کحل عزیزی و کحل الجواهر جلوه جان و مانند آن اکتحال کنند واگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد با دهان حاره و مرارات سعوط نمایند بدون اسراف دران زیراکه اسعاط مرارات حتی المقدور جائز نیست و استعمال مرارات مرده مرطبه اصلا بکار نبرند که تکدیر باصره و تحلیل او و تولید رطوبت فاسده بمقدم دماغ در مشایخ میکنند اگرچه دماغ حرارت و یبس دریابند چه این بسبب ارتفاع بخارات از معده بسوی راس میباشد و مزاج دماغ تبع بالطبع بارد بود و استحمام و ریختن آب نیمگرم بر سر بمقدار معتدل بمشایخ نافع بود و بقول شیخ ارادویه جیده برای مشایخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این ست که توتیا بقدر حاجت بسایند و روغن بلسان زیاده ازان آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند و بردارند آرجانی گوید که در ضعف بصر مشایخ شانه سودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام و سکنجبین عنصلی و تلطیف و استعمال غرغره خردل مفید ست و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای سرسبز و اشیای حسنی و تعقل نمودن بهوای معتدل و اغذیه لطیفه صالح و تدبیر اوق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت مانعی ست

علاج ضعف بصر از نظر در قرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در ان افتد پس اگر شعاع او در طبقه اثر کرده باشد باید که نحو الرمد کنند
اگر مانع نباشد مسهل و حب ایارج و توقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم دردمند نمایند و اگر الم در سر و چشم باشد فصد از دست سمت
معده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شرب ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بر مزورات اکتفا ورزند و دخان دهن بنفشه و زبد البحر اقلیمیای نقره صمغ عربی
نشاسته کثیرا دم الاخوین گل شلوذی یعنی مغربی و گل صفهانی و توتیای هندی یا حجری مساوی کوفته بیخته بعده شیر خر داخل کرده در آفتاب گذارند تا شیر برود
قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که هیچ شش بار تسقیه شیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و ببیزند و چوب میل سرمه سائیده صبح و شام میل در چشم کشند
پس اگر در چشم حرکت بسیار باید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج رمد صفراوی کنند و شعیر مقشر ده حبه کشنیز دو حبه انزروت سفید دو دانگ کتیرا سفید یکدانگ سپیدانیم درم
نیم کوفته در بیخته کنند و بران ده درم شیر خر یا شیر زنان ریزند و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده قطره در چشم چکانند بعده فوه بر نیز بر آتش گذارند و فرو
آورده سرد کرده چکانند و هرگاه سرخی زائل شود و چرک کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند ذرور ابیض امیزند تا
مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از ان بمیل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب تر کرده بعصابه بربندند و ساعتی بر پشت بخوابند
پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار عمل آیند و هرگاه رمد و دمعه و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شادنج مدبر مغسول دو درم کهربا یکدرم توتیای
هندی توتیای کرمانی دار فلفل هر واحد نیم درم گل اصفهانی یکدرم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق عقیق احمر سرخ که بتسجر عقیق معروف است هر یک نیم درم
هلیله زرد دو دانگ باریک سائیده بعده نشاسته یکدرم نمک چینی یکدرم سوده داخل کرده حبوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند
و اگر مرطوب یا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک یک قیراط اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلا روز اول در هر چشم یک میل روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل
در هر چشم کشیده باشند و اگر کفایت نکند در محرور بروغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زنان آمیخته بکار برند
دائمستی در آفتاب و اغذیه یابسه منع کنند **و اگر ضعف بصر** فقط بغیر رمد و دمعه و مرض التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد
ماء الشعیر و دیگر مطفیات و تسکین نمایند و فصد سر رگ کنند بعده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه مبخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند
و بر اغذیه لطیفه اقتصار ورزند اگر احتیاج تنقیه باشد حب صبر یا حب ایارج یا توقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بری یا بسونج و عاقرقرحا
هر دو سائیده در سکنجبین حل کرده غرغره نمایند و سعد و مصطکی خائیده آب دهن بریزند و هرگاه در هر دو حالت مذکوره پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم
نشاسته صمغ عربی هر واحد دو دانگ برگ عصی الراعی حسک یکدرم سرمه اصفهانی یکدرم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیده
بحریره بیخته در ماء خوب حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سائیده
و قدری روغن بنفشه و اندکی لعاب اسبغول آمیخته لت کنند حتی که مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه
دوا رقیق شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور پلک سرخی گردد تخم انار ترش باریک سائیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بزنند تا مثل
مرهم شود بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پلک ببالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی کزمازج و اندکی خاکستر چوب انگور اضافه کرده
با آب باران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هرگاه درین قسم صداع حادث شود
و نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند ازاله حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعده بروغن بنفشه یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند
و اگر ازین فائده نشود شیاف ابیض یکدانگ در شیر دختران یکدرم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع
سفید خام باشد و طبیعت باعتدال بود و در نبض بطو معلوم شود بروغن مصطکی و روغن یاسمین یکدو دفع سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج دهند

علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بعد تعدیل اشربه لائقه هر خلط بیاشامند و بر بخار
طبیخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن اکباب نمایند و همچنین اکباب بر بخار آب و سرکه باهم ممزوج و طبوخ نافع و در وقت انتها

برای تحلیل تقویت باد و شیاف احمر لین استعمال کنند آنجا اگر از غلبه خون باشد فصد و حجامت نقره و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه هر چه در علاج طرفه گذشت عمل آرند و اگر از غلبه صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله و قرص بنفشه وغیره که در علاج یرقان مذکور خواهد شد استعمال نمایند و اگر از غلبه سودا باشد بمطبوخ افتیمون یا ایارج و سفوف سودا و جز آن که در علاج ضعف بصر ذکر کرده رطوبت بعینه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبه بلغم باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و هر چه در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیه مناسبه بمصلح هر مزاج غالب بر بدن تا کمال محلل ماده ما بقی و بخورات و شموقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویه مقوی چشم و رادع ماده مثل تقطیر گلاب بسماق در صفرا و دم و گاهی استعمال عصاره کاهو و خرفه و تصعید بدان میکنند و اکتحال اشیاف ابیض در بلغم و سودا و اکتحال حار در سودا و بلغم نافع ست و در صورت زرقت لون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقت چشم نمایند

انتباه ضعف بصر که از تشنج و تقلص طبقه عنکبوتیه حادث شود اگر بسبب تشنج یابس بود آثار یبوست مدرک گردد و درین صورت بهر ترطیب بدن هر چه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت عمل آرند و تمیز دختران و دهن بنفشه در دهن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ ادویه مرطبه چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خباری و برگ کدو و برگ کبجدو عنب الثعلب و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض انزروتی نافع ست و آنجا که علامات تشنج امتلائی معلوم شود تدبیر تنقیه بایارجات و غراغر و استعمال اکحال مسهله نمایند بدستوریکه در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر که بسبب ضغطه ورم و انهتاک عصبه مجوفه باشد اگر سبب ضغطه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد هر چه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد اخراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال بمطبوخ هلیله و تسکین مزاج چشم بچکانیدن شیاف ابیض ابیولی در آب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بعصاره و مامیثا و آب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه بحسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن بآبیکه در آن حلبه جوشانیده باشند و گلابیکه در آن بادیان و زعفران حل نموده در آن تنها و انکباب بخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند و اکتحال محلل رطوبت مانند مرو و جندبیدستر و اشیاف سده (؟) و بستک عصا علاج ست و آنجا که ضعف بصر از ورم طبقه عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضرر مقدم دماغ و ضعف و خشونت قرنیه و آثار قروح و طول رمد و اوجاع عین و طرفه و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و جحوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک همانست که در فصل هر واحد مسطور شد و آنجا از کثرت رطوبت بیضیه باشد علامات او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس دخان و سل العین و از یرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هر یک علیحده مذکور خواهد شد

بطلان البصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر هرگاه مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ست که سوای اسباب ملکیت دماغ دعیر یکه در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقه طبقات یا مسبله رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این بالاعلاج ست و یا اجزای چشم در ظاهر سلیم باشد لیکن عیظاهر از جهت دیگر آنها رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود یا در آن سده مائی باشد و یا در آنجا سده بود بلکه در عصبه مجوفه بود از شئی واقف در جوف آن یا لرانطباق او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضغطه عارض مقدم دماغ و یا از انهتاک و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه از محاذات ثقبه و یا از فساد مزاج جلیدیه بود و این فساد و بیشتر بسبب غلبه رطوبت در آن باشد یا غلبه یبوست مجمع و مستحصف آن و این را علقو یا گویند لا علاج ست و درینجا چشم متحشف متهلا میباشد و آما اگر ثقبه سلیم نبود یا بسبب سیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق او باشد **بالجمله** طریق تشخیص و علاج اسباب کوری همانست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم حار عصبه است و با ثقل و قلت حرارت و جع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید چشم بسیار رطب و رنگ رصاصی باشد ماده رطب بلغمی بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکدورت باشد ماده سوداوی بود و اگر بعد ضربی یا سقطه که بر سر رسد و لا حوظ عین بهم رسد و بعد از آن غور رفتگی و بطلان عین شود از انهتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل دفعة حادث شود سده عصبه باشد و امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و ببینند اگر اتساع در ثقبه بهم رسید بدانند که سده است و اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس دماغی

وصداع و دوی طنین باشد یا اکثر ضرر به وصدمه به سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در دماغ ست و عروق راجعه تولد و تعدیه روح باصره به چشم موقوف شد و تشنگی و صلابت
هیچ نبود مسهلی که خود سوده با اطریفل کشنیزی سرشته خورانیده بالایش گاوزبان جوشانیده و نبات داخل کرده دادن و شیاف [illegible] بخارات نفاس به دماغ بود بصارت
بحال آید و تقلیل بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر بسبب بودن در موضع تاریک تا زمانی طویل و ندیدن بسوی روشنی باشد سببش غلظ نور باصره از کثافت
بخارات و رطوبات باشد و یا اغلاط و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر بسبب دفعۃ بیرون آمدن در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز در آن
نشسته باشد سببش انتشار نور و رقت آن بود **علاج** آنجا که سبب بطلان بصر سده عصبه از ماده غلیظه لزجه در تجویف عصبیه باشد تدبیر نضج ماده بلغم و استعمال
ملطفات مفتحه سده است مثل گلقند عسلی با آب گرم یا با آب بادیان و آشامیدن سکنجبین بزوری یا عنصلی یا شربت اسطوخودوس با آب رازیانه بعده استفراغ آن
بمسهل بلغم و حب ایارج و یا حب قوقایا و یا حب [illegible] یا حب شبیار یا ایارجات کبار دو [illegible] هر یک سه درم انیسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنا مکی اسطوخودوس
هر یک پنج درم مویز منقی بست و پنج درم انجیر سفیده صد عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین پاک کرده بست درم مالیده باز صاف نموده صد درم از آن با هفت درم شکر
و سه درم روغن بادام تلخ نیم گرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه [illegible] و غرغره با ایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط [illegible] و سبل و اکتحال بانچه باعث تصفیه و جلا و تلطیف گردد
و مثل روغن بلسان که در آن زهره [illegible] حاصل بود و باشد و اکتحال به ارجینی و بفلفل سفید و انچه در علاج ضعف بصر از رطوبت گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سده عصبه مبالغه
باستفراغ باقی [illegible] ارباب ضعف بصر [illegible] که سبب آن رطوبت ضاغطه باشد تدبیرش نیز مثل قسم مذکور ضعف بصر است باستفراغ رطوبات و استعمال [illegible]
رطوبات و اجتناب از فواکه رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال بمعجونات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون [illegible] و اگر سده عصبه از ورم باشد یا از التصاق
آن بسبب استرخا یا یبوست یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و تقلیل بصر که با نشستن در جای تاریک بود اگر بسبب غلظ و تکدر نور و سواد عنبیه باشد اکحال الطف
مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیه صالحه جید الکیموس به ارجینی و مشک بخورند و یا ایارج فیقرا تنقیه کنند و [illegible] بویند و بطولات
ملطفه بمالند و دیگر تدبیر ملطفه از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت آنچه سوای قدح در نزول الماء مذکور شد حسب حاجت بکار برند و اگر بسبب آن
از تاریکی بروشنی دفعۃ سبب باشد بروشنی آفتاب نبینند بلکه پارچه نیلگون بر روی آویزند و در جائی که نه بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند و قطعه کلان
از اسفنج [illegible] نمایند و بران [illegible] در چشم نزدیک دارند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیم گرم بر سر ریزند و تجویز غذا نمایند و طعام شب ترک سازند و از صوم
و جماع پرهیزند هر چه قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت آنچه آنجا مذکور شد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل ست آنچه از سواد بیضیه بود و کمتر علاج پذیرد
لیکن شیافات مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیه ملطفه دهند حکیم علی [illegible] می نویسد که یکی را از خدام من ضعف بصر اندک اندک پیدا شد حتی که ابصار او بالکل باطل شد
پس علاج او بتطییب مزاج و دماغ از اغذیه لذیذه چرب و ریختن روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم در چند روز صحت یافت و ابصار او [illegible]

خفش و بغض عین از شعاع

خفش بالعربی مرادف جهر میدانند و بقول جرجانی انضمام اجفان است نزد تحدیق بسوی بصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که بسبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت
رطوبت بیضیه در اصل خلقت ابصار از شعاع در روشنی ضعیف شود و در سایه ابر و عند غروب قوی گردد و این لا علاج ست لیکن برای تقویت چشم و [illegible]
در چشم کشند می تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب دیگر عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت بالجمله تغلیظ خون [illegible]
و تکثیر بیضیه [illegible] تا به خورانند و اغذیه مرطبه مثل لحوم حلالی بچه مرغ فربه دهند و آنچه مسکن حدت و مقوی باشد مثل آب انارین با شکر و لعاب بزرقطونا با جلاب و شیره تخم خرفه
نافع بود و [illegible] تبرید سر بصندل [illegible] مرطب و بقول [illegible] کاهو و کشنیز و خرفه مفید است و کافور درین باب نافع است از اغذیه [illegible] و شراب کهنه
و حلوای [illegible] از حرکت و هموم و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصر ست [illegible] دلیل غلبه رطوبت است و علاجش تنقیه بدن
و دماغ ست از رطوبات [illegible] مسهل و [illegible] ایارج و استعمال اغذیه جیده [illegible] در چشم کشند و [illegible] اکتحال [illegible]
مثل [illegible] کحل [illegible] و سبب بغض عین از شعاع [illegible]

ویا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ تشنه یا حرارت باشد گاهی عارض میباشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم دماغ را یا سبب تنگی راه باشد که سبب آن ابتدا آ
خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید مانند نیز جهت بیشتر مثل [illegible] باشد و گاهی بسبب باز رسیدن چشم مثل مد و سبل و جرب عارض شود و تپش مرض کبر
اگر طبیعی بود یا از ابتدای خلقت باشد دوای آن علاج نیست و اگر از مرض چشم باشد پیش همان مرض بود دوا الا از صحت روح باشد و علاج او در قسم اول که فصل علاج امراض
دماغی حار گذشت لیکن ترطیب و تبرید دماغ بعمل آرند و استعمال [illegible] مثل شربت بنفشه و نیلوفر [illegible] و مرطبات اغذیه مرطبه چون آش جو و مغز بادام [illegible]
قمور و آن کدورت بصر است که از ادامت نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود و لیس بسبب تفرق
باصره مطلقا باطل گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت
را بیاض نیز گویند علاج پارچه نیلگون بر روی آویزند و جامه سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمانی جونی مدام بنگرند و شیر دختران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت
خواب بر چشم ضماد کنند و تکمید آب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیزند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد دماغ کشایند بعد از
فصد عرق ماقین بگیرند و اگر ظاهر شود عرق جبهه بکشایند و آنجا که با آفت بیاض برف آفت برودت او جمع شود گاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آتش بگرم در چشم
چکانند و روی بشویند در روز و شب چندبار و عسل و آب ثوم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید بشراب کنند و یا ادویه
محلله ملطفه مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل الملک و بابونه و شیلم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیده بر بخار او
انکباب نمایند و آب آن اسفنج ترکرده تکمید کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که با پرده‌های میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداخته دود آن گرفتن بسیار
نافع و مجرب است و اکتحال میل در ثوم فرو برده و خوردن ثوم و ضماد بابک گندم خوب بریان کرده بشراب کهنه ریحانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که در ان صعتر
سوده آمیخته بخمر صرف سرشته پخته باشند دانه ثوم همه در قمور برفی از مجربات سویدی است و ضماد زرنیخ تر با خوب بریان کرده سوده بشراب ریحانی سرشته بر پلک
و اکتحال بمرارهٔ عقعق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و یا سرمهٔ دوده روغن زنبق نمایند و یا این کحل بگیرند غنچه انار
و بهار به و زرورد و گل ارمنی از هر یک سه درم و اول توتیای هندی یکدرم شنج برادهٔ طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک هفته بخیسانند و هر روز سه
چهار مرتبه آنرا حرکت دهند پس بادویهٔ اول مخلوط نموده در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس با مثل آن
نمایند بران یکدانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر از زرد بسیر خر پرورده ما میران چینی کحل شلوذی مساوی کوفته بیخته با آب
بادیان تازه و شراب کهنه سوده خشک نموده همچنین دو سه بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه و عود نور باصره میگردد و اگر
از نظر بسوی برف درد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلا شلجم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر با پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونه
و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیده انکباب نمایند و شراب بر قطعه مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سودمند و از مجربات ابو ماهر
و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسه آورند و اگر در ان سرخی بهم رسد و زائل نگردد مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد از ان صبح بحمام برند و بعد بر امثل آن تمام
نخود آب بگرم بخورانند و خواب نمایند و اگر ازین هم زائل نشود معاودت فصد و اسهال و تکمید بشراب و انکباب بمیاه مذکوره بدستور نمایند و بعضی گفته اند که علاج
این قسم بر خوردن شلجم مطبوخ بلحم حمل است و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز در ان داخل کنند و گویند که ثوم در شیشه انداخته آب بران ریخته بجوشانند هرگاه
پخته شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و ملطفات درین مرض بایارجات و مانند آن کنند و گاهی درین علت بغراغر محلل رطوبت و منقی راس اکثر
و آنچه درین مرض اکتحال کنند این است که دارچینی یکدانگ قرنفل یک قیراط ساذج هندی دو دانگ اقلیمیای ذهبی و مارقشیشای ذهبی کلس هر واحد یکدانگ سلیخه
ذرور نمایند و سزاوار نیست که علاج این مبردات کنند بلکه محللات نمایند چه سبب قوی تر در ان احتقان بخارات است بسبب سردی که تکاثف و هرگاه [illegible] گردد هر قوت
عطسه آورند و غالیه بویانند و بالجمله علاج این مدد ابتدا مخالف علاج سائر اقسام رمد است زیرا که سبب انصباب مادها دبر دو احتقان بخارات است
و گویند که عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیله بعسل و آب پیاز آلوده نهند و اغذیهٔ گرم خورند و اندر حمام تاریک هر روز آب بسیار گرم که در ان بابونه و اکلیل الملک

و بادیان هر یک سه توله جوشانیده باشند ریختن و پتیه را دو دو گز داده بستن نفع عظیم است و همچنین بسفنج گاه گاه شستن و شیاف احمر حاد کشیدن

سل العین

یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاهی بسبب نقصان بصر و زوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان رطوبت اصلی شایع
اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو لاعلاج ست و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست زجاجیه یا جلیدیه یا بیضیه است
و اسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مسیحیه او شبکیه یا ضعف قوت غاذیه چشم یا استعمال مجففات یا سبب برد مجمد
آن و شیخ میفرماید که غور حدقه و صغر او در حمیات خصوصاً سهریه و عقب استفراغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهر چشم خواب آلوده گران با دشواری حرکت در پلک
بسوی حدقه بود و در [illegible] ساکن الحدقه باشد و بعضی مردم را اختلاف [illegible] بدن در سردی شدیده و گرمی شدیده عارض شود پس چشم شان بارد را غور و صغر لاحق گردد
و گیلانی گوید که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست و این نقصان گاه بسبب استفراغ محسوس بود چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد
و یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و غم و اطالت مقام در حمام و حمیات حاده خاصه سهریه و مثل آنکه از تاخر التحام ثقب عنبیه و رقیق چشم افتد که اکثر از آن رطوبات و روح
تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنانچه هنگام صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیه یابسه و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا
قلت پذیرد پس با وجود خمول چشم خشک باشد و با لتصرف آن در غذا ضعیف گردد و اگرچه غذا بسیار بود چنانچه در سبل بود پس چشم کثیر الفضول باشد و همین و سبب چشم در
امراض [illegible] مثل فالج و مانند آن بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم او ست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان
رطوبت اصلی بود و اگر جوان باشد ببینند که تپ دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد و الا بپرسند که در چشم الم هست یا نه اگر باشد سده شبکیه بود و الا سوال کنند که
پیش ازین کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدیده یا استعمال مجففات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار بهر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض
همان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سده شبکیه باشد هر چند فصد اکحل و علاج بهر تفتیح سده مذکور شد بعمل آرند و در باقی اقسام ازاله سبب نمایند و ترطیب بدن و دماغ
کوشند بتناول مرغ نیم کرده و اغذیه رطبه دسمه مثل لحوم حملان و پیه ماکیان و اسفیدباجات و سکونت و نطول آب نیم گرم بر روی و سعوط بشیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که
مجرب سویدی ست و استعمال آن که در علاج ضعف بصر [illegible] مذکور ست و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مجففات و مرطبات
مثل ماء الجبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در [illegible] بعد استفراغ بدن و تفتیح سده ترطیب بدن [illegible] او بتدبیر ملطف اقتصار بر اغذیه مولد دم محمود مثل
لحوم جدی و حملان و جوزه مرغ و زرده بیضه نیم برشت و مانند آن نمایند و حبس نفس در بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیم گرم که در آن خشخاش و بنفشه نیلوفر و جو مقشر
جوشانیده باشند بر سر ریزند و بروغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از مشی در
آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال با آب شور و کبریتی و شمیدن روائح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و آرد باقلا یا مغز نان سپید در شیر دختران
لت کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روائح طیبه معتدله ببویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض بمشائخ افتد کمتر زائل شود لیکن حالی آنها به تدبیر و اقتصار بر
اغذیه لطیفه محموده و ترک ریاضت عنیفه و جماع نمایند و اغذیه اوفق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای رطب مسخن و مقوی که و بخور بخار محمود بسوی راس حقنه نمایند
مثلاً [illegible] و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل جوشانیده که [illegible] نمود و اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن زنبق و اکارع [illegible]
برای تحجیه [illegible] مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیم گرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند [illegible] نمایند و شیخ باشد یا شاب درین مرض فصد نکنند و شراب
معطر ریحانیه دهند و یاسمین طیب ببویند و این همه رطوبات محموده چشم و روح می افزایند و هر آنچه روح و رطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند و گیلانی مینویسد که علاج چشم
حیله کردن در جذب ماده بسوی چشم است و این بریاضت مبدل بکثرت کلام و مالش سر بروغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه و شستن و آب نیم گرم و اغذیه مرطبه حاصل شود و نیز
طلوعات و ضمادها از اشیای جاذبه [illegible] بود و هر گاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند اسرب صاف و بران اندکی روغن بنفشه انداخته با انگشت خوب بمالند
تا از آن چرک بسیار برآید بعده آن را [illegible] سوده [illegible] و اندکی سرمه صفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند [illegible] کحال [illegible] توتیا تراشیده و [illegible]

تیان بیاشد ... بیرون آرند ... بسایند مثل ... بیاشامند ... آن ... و دانگ ... قبض ... عسل

زرقت

یعنی کبودی چشم و آن طول ... زرقت برنگ آسمانی ... اگر ... گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی تو دو ... رطوبت جلیدیه است ... کثرت ... بیضیه و ... رطوبت ... زجاجیه و ... یا تغیر مزاج ... رطوبت بیضیه ... اکثر ... بسبب غلبه رطوبت ... قبل ... بیاشد ... اسکندر ... یا تغیر رنگ ... است ... رطوبت بیضیه ... و ... تحلیل رطوبت ... رطوبت ... و ... بیاشد ... آب ... تشخیص اسباب ... اگر ... الم ... چشم محسوس ... الم ... سیاه ... الم باشد ... بود ... رطوبت ... نقصان بیضیه ... رطوبت ... علاج ... رطوبت جلیدیه ... نقیه ... نمایند ... مزاج ... باشد و فصد ... و تقلیل طعام ... و استعمال ... تخفیف باشد مثل ... واستعمال ... گرم ... مزاج ... چشم ... مسهل ... مزاج ... روغن ... بادام ... روغن ... مزاج ... دوا ... سیاه ... چشم ... مزاج ... روغن گل ... بنفشه ... بچشم ... مزاج ... علاج ... نیست ... مزاج طبیعی ... ایضا ... جلیدیه ... علاج ... استعمال نمایند ... رطوبت ... بعد ... بسمل ... آب ... استعمال ... روغن ... استعمال کنند و اکتحال ... روغن ... مزاج ... اشیای ... رطوبت ... اکتحال ... مشک و زعفران ... بسایند ... چشم ... اکتحال ... آب ... اکتحال ... روغن زیتون ... روغن ... زعفران ... استعمال نمایند ... روغن زیتون ... آتش ... سیاه ... چشم ... خشک ... آب ... چشم کشیدن ... روغن زیتون ... سوخته ... چشم ... سایند ... غبار ... سایند ... چشم ... شقایق النعمان ... سایند ... اکتحال ... چشم کشیدن ...

ازرق چشم پیدا شود و شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهتر است و پوست جندر باریک سائیده در چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته اند و آنچه از پوست قرنیه و قلت بیضیه باشد در ترطیب بدن کوشند با غذیه مرطبه مثل مرغ فربه و گوشت گوسفند و زرده بیضه نیمبرشت با ادویه و سعوط بروغن بنفشه و روغن گل و چکانیدن شیر دختران در چشم و منی و حمام مرطب آب نیمگرم بدوام و سکون و صحبت کثیر السیاه جاریه عذبه و آشامیدن ماء الشعیر و شیر با شکر و مداومت شستن چهره بآب شیرین و جز آن که در علاج ضعف بصر مسطور شد

یرقان چشم

و آن عبارت است از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و همین فرق میکنند در بین و در یرقانی که از انصباغ طبقه ملتحمه باشد که دران سیلان اشک پیدا شود و سبب انصباب صفرای قلیل است بر طبقه شبکیه و وقوع او بسوی جلیدیه پس ترشح او در سائر طبقات چشم **علاج** ابتدا بفصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و مسهل صفرا تنقیه کنند و با این مطبوخ هلیله تمیس طبخ نمایند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب شش او سپستان یکصد تمر هندی بست درم سنا گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب الثعلب هر واحد یازده درم جوشانیده صاف نموده بگیرند از ان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیمگرم بنوشند و بعد تنقیه شیاف ابیض و شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و ابهل در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل برهم زده بر چشم ضماد کرده بخوابند و طباشیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی ابسه هر یک یکنیم درم صمغ عربی یکدرم بآب انار میخوش سائیده خشک کنند و باز سائیده شیر دختران یا شیر خر قدری داخل کرده خشک کنند و بسایند و بآب انار میخوش یک مرتبه دیگر و بشیر الاغ نیز مرتبه ثانی پرورده خشک کنند و هر چند زیاده تنقیه نمایند بهتر گردد پس نرم سوده بسیاف بطریق ذرور یا میل در چشم کشند و اگر یرقان و اشک زائل نشود برگ کاسنی مدقوق و شحم انار مضروب با بقول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر سرطان بحری یکدرم کف دریا یکنیم درم برگ انبرباریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم ماء رشک دو ثلث درم سائیده اکتحال نمایند و اگر ازین هم فائده نشود برگ کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سبوس گندم جو نیمکوفته هر کدام یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در آفتابه سرسته به پز تا که بخار شود بران انکباب نمایند و چشم کشایند و در اکل و شرب تبرید و تسکین دم و تعدیل صفرا و مزاج نمایند و اگر قارورة سرخ باشد شرب ماء الشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تب نباشد لحم جدی مصوص و جوزه مرغ بزیرباج و سکباج و معالی بصل اصلی با سرکه جوشانیده بسازند و اگر تب باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان با سکنجبین بدهند و گویند که بعد تسکین حدت و لذع ماده برای تحلیل مابقی ماده بخار مطبوخ عصفر و حلبه و با بونه تحلیل الملک انکباب نمایند و بآب شیرین نیمگرم استحمام کنند بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هرگاه صفرت در چشم فقط باشد با یساریون در حمام داخل کنند و سرکه که سنگ در ان بسیار تیز کرده باشند در چشم چکانند و اگر بکار نشستن عرق تمام باشد و بشیاف سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و بعد گلاب و قدری سرکه در چشم چکانند یا شیاف ابیض قطور کنند بعد ازان برود حصرم و بعد کحل عصاره حضض در چشم

اختلاج عین

هرگاه این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات است زیر اغشیه و صفاقات و یا صلابت طبقات مع او بخارات را از نفوذ **علاج** آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه به پرهیز و تدبیر مناسب زکمیل یکدرم قرنفل ما میران فلفل دار فلفل سبز اهد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک سائیده از پارچه گذرانیده بار صلایه کرده اکتحال نمایند فقط

امراض جفن و هدب و موق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشه چشم و آن سی و هفت مرض است یعنی گمنه پلک و اورام و کدو دبل و تحجر و عقده و شرناق و برده و شعیره و توثه و ثولول و سلعه و قروح و آکله و سعفه و سلاق و نار فارسی و شتری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و استرخای جفن و شترة و التصاق جفنین و انتباه و ابن غلظ اجفان و تهبج اجفان و ثقل اجفان و اختلاج جفن و حمرة و کمودت جفن و کثرت طرفة و قمل و قمقام و انتشار اهداب و شعر زائد و منقلب و التصاق اشفار و بیاض اهداب و غرب و غده و دمعه و ناسور و انتفاخ و کرآلتین ... نیز در امراض جفن نوشته اند و در بعض فصل دیگر و فصل دیگر انتفاخ جفن ... و کرآلتین در فصل دیگر مذکور شده اند که هرگاه برای امراض اجفان

دوا عمل آیند و بعد استعمال آن پلک را پوشیده مریض را مع خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بدوا کار بر آید بدستکاری دست نزنند و ضرورت بعد از تنقیه بدن باشد تا بسبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل ابتدا عمل تبرید از تناول لحوم منع نمایند و غذای آن چیزی باشد که دران تعدیل و تسکین حرارت و فضول باشد مثل مزورات حسا مزورات و بعد تمیز شدن ایمنا تا چندی از حرکات مار دارند و گویند که در امراض پلک سرنگون داشتن کم استعمال نماید

کمنهٔ پلک

و آن آنست که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم چیزی مانند خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجهٔ یابس و کهول را و در حریف و بلاد یابسه عارض میگردد و سببش احتباس بخارات غلیظ است در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری **علاج** حسب مزاج مریض بعد فصد و مسهل تنقیه بدن از مواد بخره نمایند یا حب صبر بخورانند و بعد تنقیهٔ اجفان و طبقات مدمعات چون ذرور صبر صغیر و شیاف احمر لین و شیاف سنبل و فرزجه و ذرور کبیر و شیاف احمر حاد تدریج و کحل بالیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور روغن بادام و بنفشه و شیرزنان و خرو اکتحال صبر و زراوند و آبنوس بالیک سوده نافع و شیاف خلوقی یا اسود در پلک ضماد نمایند و صباح بحمام روند و مدام چشم را بآب گرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و دهمش مسکر منع کنند و تلطیف مشی نمایند و کم از آن بشویند

اورام جفن

و این یا از انصباب ماده دموی بود بجهت امتلای سر از خون یا ضعف جرم و ضربه و آنرا فلغمونی گویند یا از غلبه صفرا بود و سرات و آنرا احمر نامند یا از ماده رقیق خام غلیظ بلغمی بود و آنرا ورم رخو گویند یا از ماده بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ ورم ملاحظه نمایند و از انگشت بران غمز کنند پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی باشد و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و در دکتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد **علاج** هر چهار نوع انجه در باب اورام مطلق خواهد آمد عمل آیند و ایضا در دموی و صفراوی فصد سر رود و اگر بلغمی باشد حجامت قفا نمایند و تبرید که در ورم دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمر هندی و آلو بخورند و تنقیه بمسهل صفرا یا در نقوع مذکور سنا و پوست هلیله افزوده غرغره یا شیر خشت و ترنجبین حل کرده صاف نموده روغن بادام بران بریخته نمایند و یا طبیخ هلیله بیاشامند و ترک لحوم و استعمال مزورات کنند و تبرید ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و ماميثا بآب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل یا طلا شیر آب سرد و یا کشنیز سبز یا خشک در سرکه و یا فوفل در گلاب سائیده و یا آرد جو بگلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانه تزئید مطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف ورد و عصارهٔ تازه سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض اضافه نمایند و آب اکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زردچوب بگلاب بر سنگ سائیده پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب العمل است و تبرید ورم صفراوی در ابتدا صندل و ماميثا با آب عنب الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز و کوکنار تر و دائم پلک را با آب سرد شویند و در تزئید شیاف مذکور با آب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط با آب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکه خمر با آب گرم یا گلاب آمیخته اسفنج تر نموده بر پلک گذارند و بعده آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و کاه گندم و حلبه نطول نماید و بصبر و حضض و شیاف مسهل و سنگ و طلا کنند و نیز مابین هر دو شیاف اکتحال نمایند و قمولیا زبرگ تنت و بید انجیر سرخ نازک باندکی صبر بر تجربه و در ورم سوداوی بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب اسطوخودوس و ادویه محلله ملینه مثل پیه مرغ و پیه قاز بروغن زیتون که دران اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کرده باشند آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول ساخته بنهند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر و شیاف ماميثا ضماد کنند

کدکدو و دمل

و آن ورم صغیر مایل بصلابت و دمویست که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و تخراج میشود و سببش بیشتر اکثار اغذیه غلیظ مثل هریسه و کله پاچه و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصا که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکدو ورمی ست صلب که در پلک پیدا شود و مشابه تولد دمل باشد در ابتدا و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی ست از تحجر و علاج او علاج تحجر ست و بقول سویدی دتابت دمل ورم صلب ست که در باطن جفن اسفل یا در ظاهر آن

یا فیما بین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفراست و دران وجع ماسد وجع دمل عصابی که عارض میگردد و بقول احمد دمل شراه بزرگ صنوبری شکل از جنس خراجات ست و مادهٔ آن خون مخلوط برطوبت غلیظ ست علاج فصد سر رو و تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام تند ترک نمایند و چشم را در شب و روز چند بار بآب گرم بشویند و بران نطول سازند و روغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف امر لین در چشم کشند و اگر در ماده حرارت یافته شود لعاب بهی از ول باسفیدی بیضه بران گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و بعده موم روغن نهند و در آخر نطول مطبوخ اکلیل الملک و بابونه در روغن بنفشه و روغن گندم با ندکی زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شود مرهم زر اخلیون بران گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون ازان برآید و خود بخود بند گردد و الا ورم یا آفتی دیگر بچشم بهم رسد پس ذرور صفر بران پاشند و بقول سویدی مادامیکه جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازه طلا کنند و هرگاه رسیم کند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد حشیش خرفه نرم سوده بروغن بنفشه پخته ضماد کنند و چون بطول انجامد بشگافند و اگر در داخل پلک باشد بعد بر آمدن ریم زردهٔ بیضه مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مده روغن در آن ریزند و یکشبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضی علاج کدکد برده واحدست

تحجر

و آن ورم صلب صغیر ست شبیه بغده که مزمن گردد و تحجر یابد و بعضی این را حدسه نامند و سببش اجتماع مادهٔ غلیظ سوداوی ست که در پلک منجمد و متحجر شود و از مادهٔ برده غلیظ تر میباشد و در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض میگردد علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و بمسهل و حب ایارج یا توقایا یا ایسو و یا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا پیه شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و آب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و بسفنج تر نموده و بعد نرمی مادهٔ متحجر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تحجر جلد را نافع ست و بقول دیسقوریدوس اکتحال مرداسنگ و مرجان و مشک و سرگین سوسمار مساوی بوزن مجموع سر سه بار یک سوده تحجر سوخته تحجر امفیدست و توتیای هندی نوشادر با آب سوده مکرر بر تحجر نهادن در ابتدا سودمندست و جاوشیر و قنه و اشق مساوی بسرکهٔ خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس ست و اجحاب آب گرم مکرر زیر ملین و محلل تحجر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بطول انجامد اسفنج بران گذارند پس پلک را برگردانند و آنموضع را بشگافند و بناخن اخراج مادهٔ آن که غده کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قطعهٔ کف برآید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور صبر بپاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کنارهٔ جراحت را بمقراض ببرند و بعده اسفنج بران نهند و بآب بشویند تا زود مندمل نگردد و مدتی ماده برآید و عضو تمام پاک شود بعده علاج قروح اجفان نمایند

عقده

و آن غدهٔ ست سخت که در پلک بالا حادث گردد و سببش انصباب رطوبت غلیظ سوداوی ست از سر و تحجر و تعقد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم و روغن بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیره ادویهٔ محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت نماید و زیر جلد بود و غائر نباشد از خارج شگافته برآرند و اگر غائر بود پلک از داخل برگردانیده بشگافند و برآرند و بعد شگاف زیره و نمک خائیده آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطرست بدستور بداخلیون و العبه در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و ازان تعرض نکنند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد بادنجانی نماید و دران عروق منتشر باشد ایضا بآن ادویهٔ حاده تعرض نشوند بلکه به اندک مدت تنقیهٔ دماغ از سودا کرده باشند و ماء الجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیهٔ محلل مادهٔ سوداوی بکار برند

شرناق

شی او را طبس و آن زیادتی ست نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی میباشد و حرکت آن ببالا دشوار میگردد و مادهٔ آن چسپیده و غیر متحرک بود بخلاف سلعه و غدد و سببش انصباب رطوبت غلیظ است بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثرت البکاء و نزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف ست و کدورت حواس عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطاس

ودشواری نظر بآفتاب وچراغ وروشنی واحساس غلظ وظهور انتفاخ ونتو میان دو انگشت وقت غمز از لوازم اوست وصاحب او را نزله ورمد اکثر عارض شود
علاج فصد سر رو کنند اگر ممکن باشد والا حجامت واسهال بمسهل سیاست وحب ایارج یا ترس مثلث فقط حولو مقوی با ایارج فیقرا واصلاح غذا گوشت طیور وتلطیف
وتعدیل مزاج و تدبیر مسلطات ودخول حمام نمایند وآب گرم که در آن ادویه محلله باشند بابونه واکلیل الملک وامثال آن جوشانیده باشند تکمید بآن نمایند واطلیه که
محلل باشند مثل اشیاف ابیض وصبر وحضض ومسک واقاقیا وقدری زعفران طلا نمایند ویا عدس مقشر گل سرخ بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند واول در روز صغیر سپس
در روز صغیر سبلیقون اکبر صبح وشام اکتحال کنند ویا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصاره مامیثا هر واحد یکجزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب مورد سرشته بآن
طلا کنند ودر نسخه دیگر مروبسد عوض سنبل مرقوم است وشادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار نیکار هر یک سه درم اقلیمیا فضی سفیدآب رصاص هر یک دو درم
انزروت یکدرم صبر سقوطری زرورد هر واحد نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته شیاف سازند ووقت حاجت سوده در چشم کشند واگر این تدابیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند وبعد برآوردن
ماده آن نمک بران پاشند ویا رخ بسرکه ترکرده بستدو روزه وهم اگر از رمد باشد بادویه طریقه که در آن حضض وشیاف مامیثا وزعفران باشد معالجه نمایند ویا بعد دستکاری در روز دوم یا
ورفاده بر بنهد وصبح باز نمایند اگر ورم بوده باشد بران مرهم گذارند وبعد زوال آن حضض ومامیثا طلا کنند واگر ورم حار بهم رساند شیاف مامیثا وصندل وفوفل آب کشنیز تازه طلا نمایند

برده

وآن دانه صلب مستدیرست که اکثر در باطن جفن اعلی وگاهی بر ظاهر آن حادث گردد وسبب آن رطوبت طبعی غلیظ است که بحرارت تحجر یابد ورنگ آن مائل بسفیدی باشد ومیان
تگرگ در شکل وصلابت باشد وماده آن از کیفیت حریفه لذاعه خالی باشد واز ینجهت گاهی درد کند وگاهی حکه وخارش آن مریض را حس آید وبیشتر صاحبان مزاج رطب
وبیرانی ودرزستان وبلدان رطبه بهم میرسد واز امراض سلیمه است **علاج** اول تنقیه بدن بفصد ومسهل وحب ایارج وحب صبر وقوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد وادویه
ملینه که در آن تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه وتخم کتان اولا استعمال کنند وبعده بدوای قوی تر از آن بپردازند وبعد نضج مانند ضماد میرزنجوش گرم کرده بعمل آیند ودر طلاء مقطعه
که خالی از تلیین ولذعی نبود باشد مثل اشق وقنه وزرانیج وصمغ البطم وانزروت هر واحد در سرکه وروغن زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند وگاهی حاد تیز موم سفید وروغن گل
افزوده قیروطی ساخته بعمل آرند ویا چرک نعناع رسوب برآن طلوح کنند ویا صمغ البطم وانزروت وروغن گل در سرکه در آن افزایند ویا موم زرد در روغن گل علک البطم گداخته با
حل کرده با اشق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند ویا مرهم داخلیون گداخته ضماد اشق یا سکبینج یا بارزد یا حلتیت بسرکه وگلاب حل کرده وموم زرد روغن بنفشه گداخته وطلاء یا
یعنی کندر ومر هر واحد یکجزو لادن ربع جزو موم شب یمانی بوره ارمنی هر واحد نیم جزو بزرد روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند وایضا ضماد انجیر بعسل سرشته سحیق بخته
تا مهر اگر دقسا افزوده ساییده وکذا موم گرم وکذا آرد حولستراب وعسل سرشته وکذا عرضت وکذا صمغ عربی بآب حل کرده وکذا میعه سائله وکذا مغز بادام بعسل سرشته وکذا اقلیمیا
وکذا اشق با آب برگ سبز مائم وکذا بورق سه جزو میعه سائله یکجزو آمیخته وکذا میعه سائله واشق وکذا ضماد علک البطم با سرکه وروغن زیت وکذا ضماد انجیر پخته
یا جاریدن برگ انجیر وبعد از آن اکتحال بذرور صغیر وشیاف احمر لین بعده ذرور صغیر وشیاف احمر حاد نافع است واگر بدین تحلیل نشود بعد فصد بتیغ در عرض
پلک بشگافند وماده آن بیرون آرند وبعد شگافتن یکساعت بگذارند تا خون از آن بر آید پس ازان ذرور صغیر بر آن بپاشند واگر شگاف زیاده بود بسوزن دوختن رو بذرور مذکور بپاشند
تعلیم طریق دیگر علاج برده آنست که لرم پرهیز وقناعت بشرط آنکه اگر قوت احتمال کند واجب شمارند وچیزی که اشک اوردیا دراس کند در چشم اکتحال نمایند بلکه
مسعح وتوق ماده باشد عمل آرند مثل این قطور چشم کوفته دودانه جو مقشر کوفته یکدرم سه دانه شیرین کوفته دو دانه انزروت سفید کی شیر جرد ودانگ حل کرده در شیشه کرده بران شیر
مادر بسیار ریخته بر آتش بحال رفق بپزند تا بخته گردد ودر قوام عسل برآید وبردارند وهر گاه نیم گرم باشد دو سه چهار بار در چشم چکانند که این صلابت برده را تحلیل میکند واگر
تحلیل آن مشکل گردد نشاسته قدری حلبه املی گندم کوفته جوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده در روغن بفشه در دغن خیری باندکی حکایند وقدری سفیده
بیضه مرغ آمیخته باهم بپایند که مثل مرهم گردد بعده بر پلک مالا ضماد نمایند وسست بر بندند که لازم این ضماد نضج برده می نماید واگر صلابت زیاده گردد برده را آهن بر دارند
وقطع کنند وبادویه حصه معالجه نمایند وهر گاه برده منعجر ومتقرح شود علاج او از علم قطور وتصفیه چشم از سر قطونای مقوی مضروب بسفیدی بیضه کنند که ماده برده را انتشار
وهرگاه در برده باقی ماند ووسخ حاصل شود بشیاف ابار وشیاف ابیض وشیاف کندر اکتحال نمایند این شیاف نیز در قروح وجراحات اجفان وچشم تاثیر نیک دارد

بگیرند کهنه سرخ را تیم دم الاخوین عنزروت سفیداب قلعی نشاسته صمغ عربی حساوی سایند و بدان مرکب ریزند و بعد از ان مع حرف ید ممیز ینی نصف جزو اقاقیا انگشت یا بیرون آمده
تمت جزو باریک سایند و آمیزند و بشیر خر و سفیدی بیضه رقیق سرشته تریاف کوچک سازند و اگر از ان ذرور بسازند جائز ست

شعیره

و آن ورمی ست صلب طولانی که شکل او شبیه جو که بر کناره پلک و یا در باطن آن حادث گردد و ماده او قریب بماده برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بسوداویت بود و از جهت
سیلان می یابد و هرگاه با آن حمرت و حرارت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی ماده آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی ماده او فضلات غلیظه
محترقه دمویه است و بیشتر از خدا باسه و کهول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی است سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن بثره
شبیه بشعیره می باشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود و بخلاف شعیره که صلب و مقدور رنگ آن هم رنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر میگردد
و دیگر سبب آن زبانی طول و تکمید بآب گرم زائل میشود و ماده این بیشتر خون خالص باشد و محتمل که بثره که در هندی آنرا گهانجنی و گوہنجنی و گهیری گویند از همین قبیل باشد علاج
اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیه بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و اطریفل هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و مرعره بحسب مزاج و وقت بکار برند
و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و اطعمه غلیظه کنند و بر شعیره آب گرم و ابزاریکه در ان ادویه محلله چو شانیده باشند اکباب سازند و اکثر بحمام روند و آب گرم
طلول نمایند و دوا باشد ابصبر و حضض و مامیثا و گل ارمنی آب کاسنی طلا کنند و یا صندل و ماءورد و خطائی آب عنب الثعلب و یا آب گشنیز سبز طلا سازند و یا خسته خرما
روغن گل سرشته ضماد کنند و در روز اول ریوند تگیر و هلیله سیاه و آب گوکنار طلا کردن و کذا سوم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده بچرم گذاشتن یا خرمهره کلان در آب سوده طلا کردن
یا ریوند چینی بخاسته پس افگند و مگس چهار سرخ خسته خرما یکعدد در آب سایده طلا کردن و بعد از طلوع نسیج زنال که شده دیوار خام با نمک زعفران در آب سایده ضماد نمودن و اگر
صرحت صمغ مغلوب باشد زعفران و وج بآب سایده و یا حلتیت بسرکه حل کرده بچرم طلا ساختن و خاکستر زنبور طلا کردن برای گهانجنی معمول است بالجمله در شعیره بعد از
ابتدا بمرهم گرم میل فی درده بر شعیره مالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند یا مرهم داخلیون با مغز بادام در آب تر کرده یا عسل سرشته ضماد نمایند و یا سعد یا برنج
مکرر بمالند و یا آرد جو همره باجربی گداخته آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت مفید است و ضماد نسک سوسمار و یا صمغ عربی بسرکه و یا ورق سیم درم بعد دو درم
و سیم آمیخته و یا انجیر سرشته بعسل پخته تا مهرا استود سایده میعه افزوده و یا آرد جو عوض انجیر پخته ریخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مرو زعفران در گلاب حل کرده و یا مقل ازرق
بآب بهی مصانم یا انزروت و زعفران بگلاب حل کرده و یا قنطوریون دقیق بآب سوده و یا آرد گندم آب و عسل پخته و قند اضافه کرده نیز نافع شعیره است و اگر از قلقند نتوشاد
و صمغ عربی و سادج شیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلا سکبینج در آب یا سرکه حل کرده و کماده پیه گداخته یا آرد جو وقت یا پنیر گرم کرده
یا نان گرم مکرر تبدیل یکی بعد دیگری و گندم خاییده و ماش خاییده و سفته و تکمید بزیت و زباب کرده ران مگس انداخته در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر گداخته گردد
و مالیدن مگس که سر او دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر و یا خون ورشان یعنی کبوتر صحرائی و خون شفنین و کذا ضماد بقشر گجز و که در ان بوره ربع جزو یا سدس جزو
داخل کرده باشند با آب یا سرکه سرشته و طلای ازیاسوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون هر واحد نافع ست و همچنین طلا بموم سرخ و روغن گداخته و مگس سر بریده
مایده آمیخته بعد بستن آب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم نراح سرشته و یا انجیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا انجیر خشک و قند بشراب پخته هم سود مند
ست و کذا افاریون پاک شیاف احمر نادر حسم مر صید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعسل بجوشانند و بان مدیده و قدری قند آمیخته ضماد کنند شعیره را تحلیل کند و اگر در عین
چشم مرکز گرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیه بدن و دماغ بشیاف مامیثا و گلاب گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا مامیثا و مرصاف و حضض آب کاسنی
آب کشنیز تر مالند و یکحال بایده و ایضا بدان طلا کنند و آبیکه در ان جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و انتقال حین بدان کنند و بعد زوال شعیره مهر عدم قبول ماده دیگر تنها
بعرضه سازند مقویات چشم و شده آن اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود و بشگافند یا بمقراض قطع کنند و یکساعت گذارند که خون باران راه بیرون و صفرا این پاشند
و تمرید حوالی جراحت و صلاح مزاج و تعدیل طبیعت سکنجبین یا بار القرع یا ماء الفواکه و حلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم ناز کو سیده بسرکه و روغن گل آمیخته بر چشم
میگذارند و دو قاف کنند و صاف گلنار حضض دم الاخوین سرما اقلیمیا ی نصف صیف قلعی سادی باریک سوده بجراحت اکتحال میکنند که باعث ملتحم میگردد و اگر در چشم

الی بیاشو علاج ره نماید و تعدیل مزاج می کنند خصوصاً که آن الم السبب نشد و قطع بهم رسیده باشد و اگر از دستکاری ورم بالغ باشد استعمال تبرید و تقلیل لطیف غذا نماید مثل مزورات و شوربای جوزه مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته و آتشیای سوخته کمد زنجبیل مساوی نرم ساییده بحریر بیخته بار بحق نموده اکتحال نماید یا اعمال ضماد کنند و چنین گر یکه شعیره اگر از قرحه ساقد به ماده صلاح یابد و نه باعث آن اگر لحم زائد بود ماده یه حاده مانند زنگار و کبریت و امثال آن علاج کنند

توته اجفان

و آن گوشت زائد نرم ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه بتوت باشد و با خارش چشم و لذع بود و ماده آن خون فاسد محترق ست و لهذا ست که خون ازان ترشح نماید و گاهی نیز رنگ آن نیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف ماده آن از دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر باصحاب مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه می باشد و آن مرض سلیم ست علاج فصد قیفال پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و اسهال القرص عشره و طبیخ هلیله و ماء الجبن و حب حسر نیز مفید گفته اند و از اغذیه مسخره و حاره اجتناب کنند و سعوط کشنیز سبز بکار نمایند پس شکر طبرزد یا بوتیا یا آهن بخایند و در صفر و شیاف احمر ران بگذارند اگر ماکل زائل نشود شیافات اکاله و ادویه حاده مثل شیاف اخضر و سمائی و زنگار نمایند و بار بکار رود و ... و قلقطار و نوشادر بر بقایای توته گذارند و هنگام استعمال دوای حاد چشم احمر سود نماید تا سیاه و منفسخ شدن توته دوای حاد حمل ... بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دوره کرده چشم را چند مرتبه بشیر بشویند و بعد زوال آن مرورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می آیند استعمال نماید و بالجمله علاج آن علاج جرب قوی ست لهذا بآهن بهتر و اسلم ست از استعمال ادویه حاده پس اگر زوال آن مشکل گردد مقاش گرفته بمقراض قطع نماید و در رسیدن یابند و بعد ازان شیاف احمر و اخضر و هلیقون بکار برد و توته که بالای جفن باشد استعمال نماید و اولی حکم آن ... اگر باستعمال زائل نگردد و باید که ... آن نمایند اگر ازان بقیه باند بار عود می نماید و بعد از قطع ران آب نمک ریز نمایند ... بعد ازان ... مرهم ... بکار برند

ثآلیل جفن

و آن اجسام مستدیر صلب ست که در سیح و یک دیسار بدن پیدا میشود و سبب ماده غلیظ سودای بلغمی ست و گاهی سودای دموی و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ بلغمی و یا سوداوی ست پس اگر زائل سفیدی بود بلغمی ست اگر زائل بسیاهی باشد سوداوی و ثولول لحمی بر اده ملند ... نامند و باشد که ثولول بر رنگ در جفن حادث گردد و مزاج آن را فاسد گرداند و ... ابر ان وارد گردد و طبیعت خود تحلیل سازد و بدان سبب ثآلیل سیاه بهم رسد و چون آن ثولول ... و ... قطع ... باقی ثآلیل بر طرف شود علاج تنقیه بدن با ماء الجبن ... و صلاح ... نماید ... تقویت بهر روز تکرار نمایند و صاحب تنقیح گوید ثآلیل ... بتقویت ... محرب مرات ست و تدبیر دیگر ... نافع ست که ... هر دو ... و ... است و اگر زائل نشود ثآلیل را ... گرفته ... قطع نمایند و ... تا ساعتی چون ... ... و ... بار ... و اگر قرحه گردد بعلامات قروح علاج کنند

سلعه جفن

و آن ورمی ست از جنس غدد که در ... جفن حادث گردد و بر آن غشای ... جدا از جلد و لحم می باشد و ... و بقول بعضی سلعه ... بلغمی ست که از اخلاط ... حادث میگردد و آن چهار نوع ست لحمی که از جوهر شبیه بلحم و شهدی شبیه بعسل و شحمی یعنی ... شبیه بشحم و عصیدیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه ست اگر بسیار غلیظ بود شهدیه بهم میرسد و اگر ازان غلیظتر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه و فرق در سلعه و خراجات دیگر آنست که در خراجات وجع میباشد و حرکت ... سلعه ... چون ... سلعه گداز ... استعمال ... سلعه ... باز عود نماید

بالتصاق آن فتیلی باشد شدید بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود حصید پیا شده چون بیخ آن کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلیس لحم باشد لحمی بود و سلعه در جفن بیشتر صاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست **علاج** تنقیه بدن مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا مقوی بتبرید و ایارج نمایند و بعد از آن استعمال ضمادات مانند ترمس و آرد جو بزیت کهنه سرشته لیس مرهم داخلیون و پرهیز از اغذیه مولد بلغم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود شرط بزنند اخراج خون نمایند لیس طلا و دیاکالا نهند و الا بشگافند و قمع غشای او بر او بندند و بعد از آن ... باشد و اگر بقیه از آن بماند بر غس کار ... دوای حاد نهند که بوسیده گردد تمامه خارج شود و گویند که در شهد کما دبیاره ترکرده با آب گرم ضماد ... برون کرده گذاشتن ادویه دیاکالا بعد شگافتن جلد بعمل آمده اند رنه بشگافند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع ست و باقی علاج از آنچه در سلعه مطلق خواهد آمد اخذ کنند

قروح و تاکل جفن و انخراق آن

بدانکه قروح اجفان تفرق باتصال با ریم و جرک ست که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلا ریم ست و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق یا آن در آن و یا از داخل بود مانند دمهای که منفجر و متقرح گردد و یا شور مثاکل **علاج** فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ اهلیله دهند و اصلاح و تلطیف غذا و ترک لحوم نمایند و بجهت تجفیف و ازاله رطوبت مانع از التیام عدس مقشر پوست بیرون پسته پوست انار و سرکه بخته ضماد کنند و گذاشتن عصاره برگ بارتنگ با عصاره علیق یا عدس مقشر و پوست انار بن مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک ریشه زرده سفیده مرغ با زعفران برای اندمال گذارند و یا شیاف کندر و شیاف ابار و شیاف احمر لین شیاف حشفطیقان استعمال نمایند و از نسخه سده مسفیده از زیره انزروت هریک دو درم ذرور سازند با جمله علاج قروح جفن مثل علاج قروح سائر جسد ست و در انخراق آن اگر جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و بر پلک بادیه در صفر بران باشند با زعفران و روغن محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویه منبته بکار برند مثل انزروت و صبر و مرهم سفیده وغیره و پلک باک دارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم از صبر و انزروت و کندر و مر و زعفران و دم الاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تجفیف قرحه منظور باشد از این اجزا ذرور ساخته بکار برند هرچه در انخراق جلد خواهد بکار برند و پلک را بسته دارند که دوام حرکت او موجب عسر التیام ست

سعفه جفن

و آن قروح سعفه ایست که در بن موی پلک با هم میرسد و قشور مانند سبوس از آن جدا میگردد و اگر ماده آن شدید الفساد باشد مژگان بریزد و اشفار متقرح گردد لکن چون ماده آن رقیق بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمامی جفن را فرا میگیرد و سبب آن بخار سودای عفن یا بلغم عفن ست و یا مخلوط هر دو و گاهی صفراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط با خون و صفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر مواد سوداوی ست یا صفرای محترقه بالجمله نظر کنند اگر سعفه با سیلان صدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب بلغمی بود و اگر با خشکی و ریشه و کمودت رنگ مائل سیاهی باشد سعفه یابس سوداوی بود و اگر سرخی و رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو ماده و نیکو شد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر با حرقه یا بسه و کهول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض غیر مخوف ست **علاج** فصد و تنقیه بدن مسهل ماده غالب مسهل نمایند آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حلویات اجتناب ورزند و اغذیه تعدیه و شوربای جوجه مرغ بخورند و برای تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل میرلیا و سفیداب با روغن گل بر پلک بمالند و یا مرداسنگ و زرد چوبه و زراوند و مرصاف با سرکه سوده استعمال نمایند و بعد شستن موضع بطبیخ چقندر و سبوس گندم بمالند روغن گل و حضض و مامیثا و زعفران سوده سندست بعد از آن شیاف زعفران و برود حضرم و یا شیاف احمر یا شیاف ... درج اکتحال کنند و اکتحال شیاف احمر لین و نسخه قلانسی مجربست و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن و برگ سوسن بران بستن در دو سه مرتبه مزیل سعفه ست و از مجربات سویدی و طلای پلک بمرداسنگ و حنا نیز نافع ست و ایضا در بلغمی بعد تنقیه بلغم و اجتناب از اغذیه مولد آن شیاف صفر و بعد از آن شیاف احمر لین نیز سود مندست و در سعفه رطب بعد تنقیه خلط غالب مامیثا و سفیداب الکحل و اقلیمیا و گلنار و دم الاخوین مساوی سوده بجوهر اکتحال نمایند و بعد از آن اکتحال شیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و ذرور ... طلا بر روغن گل کردن خاکستر پوست بیخ نی با پوست سلق و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده بشتن نافع و بقعل آمده بن قروح ... ریزند یکبار ایارج فیقرا استعمال خوردن و هر اخر روز شوربای جوجه مرغ تناول کردن

ودسی مدتا دہ ترسد بایں نوع عمل کردن و از دم حمام و نزد خروج از حمام تدہین بروغن گل و مالیدن فتیل و سفیداب براں اجتناب از مولدات سودا و اغذیہ یابسہ و حلال تیز خوا و زیادہ تیز خوارہ و گوشت آں و زردہ بیضہ نیمبرشت نیم برشت مفید ست و بالجملہ چوں صفحہ کہنہ شود و جرب باز رخ عقیہ و شیاف احمر حاد اکتحال نمایند و اگر زائل نشود براں نشتر سدو و خون ازاں برآرند و یا بطور زرد بحال بطور یکہ در جرب اجفان مذکور شد بس اکتحال بروشنائی نمایند و باید کہ ہنگام استعمال شیافات صفحہ مسہل حک نمایند تا دوا بسہولت تاثیر نماید و در سعفہ یابس ترطیب بآب الحس و صادوستہ حمام و آب شیرین و تناول زردہ بیضہ نیمبرشت و جوزہ مرغ و فرخہا و لقیمطی روغن بنفشہ و موم و پیہ مرغ نمایند

نملہ جفن

و آں بثور صغار لذاع ست کہ در پلک مثل ورم حادث شود و زود متقرح گردد سببش انصباب خلط حاد محترق صفراوی ست در جفن و بعضی گویند کہ نملہ سہ قسم ست ساعیہ و جاسیہ و آکلہ سبب اول در اول مادہ صفرای رقیق ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظہور ورم متقرح بر پلک و رنگ گردید مائل بزردی و التہاب و بحس و نزد بعضی اکال باد بیب مانند دبیب مورچہ و سرخی و سطبری پلک و گاہی ریختن بعض مژگان و تنگ گفتن چشم و بیشتر بصاحبان مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حارہ و تابستان بہم میرسد و آں مرض غیر مخوف ست علاج فصد سرو و تنقیہ بمسہل صفرا یا مطبوخ فواکہ یا آب انار مع پوست ہلیلہ زرد چنانچہ باشند و یا شربت ورد و مکرر یا ہلیلہ زرد و تمر ہندی و سنا و شاہترہ و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قامع صفرا مبردہ مثل ماش و تمر ہندی و مزورہ و آب انار میخوش و شوربای جوزہ مرغ و اجتناب از اغذیہ مولدہ صفرا مانند حلوا و تیز بکنند و مسہو و تسہیل ماش و عدس کنند و بعد ازاں کل محوم آب کشنیز و یا سفیداب روغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب بروغن گل و اندکی سرکہ یا گل ارمنی و حضض آب کاسنی و یا عصارہ مامیثا و صبر و خولان در آب کاسنی خواہ گلاب و یا حضض مکی و مرصاف و زعفران محلول بسرکہ و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس بآب حی العالم و گلاب و آب برگ بارتنگ بر پلک ضماد نمایند و بعدہ درین ضماد پوست انار ترش و مازو اضافہ کنند و بہر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن مثل برد حصرم اکتحال نمایند و اکتحال اشیاف احمر لین و بعد ازاں بہرو و کافوری نیز سود مند ست و دیگر الحلیہ سفید و مغز پاک تسلی مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زرد و مربی بسرکہ و امثال آں کہ در سعفہ گذشت مفید بود و آنچہ در نملہ مطلوع آید مفید است

نار فارسی جفن

و آں بثور اکالہ ست با سعی و رطوبت سببش صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التہاب و رنگ آں مائل بر مادیت علاج بعد از تنقیہ مادہ بمطبوخ فواکہ و ہلیلہ زرد و تعدیل مزاج بشربت انار و تحسین ساعی ضماد از برگ بارتنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد ازاں پوست انار ترش و گلاب بیز ند تا مہر اسود بر پلک ضماد کنند و از اطلاق تیز پرہیز نمایند کہ موجب غلظ مادہ این مرض میگردد و ہرچہ در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکار برند

شتری

و این مرضی ست کہ بر پلک الا حکہ و بعدہ ورم حسیہ بگردید و نکس و پست ظاہر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و مادہ آں مائیت حادہ صفراوی یا دموی یا بلغم شود یا مرکب از دو یا سہ از ینہا میباشد و دیہ صفراوی حکہ بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود علاج فصد قیفال و اسہال بمطبوخ فواکہ یا تمر ہندی و ہلیلہ زرد و خمیرہ مقیہ نمایند و تلطیف تدبیر و اقتصار بر مزورات مبردہ قامعہ صفرا و سطفی و مسکن غلیان با دو مثل مزورہ آلو بخارا و آلو بالو و انار و غورہ و عدس مقشر و ما الشعیر محض آشامند و اگر کسند یبیسانہ بنفسول اکتحال و بگلاب و دلان ہلیلہ زرد چنانچہ باشند بطور و لعاب اسپغول و گلاب طلا بر جفن سازند و ہرچہ در فصل شتری بباید جست حاجت برگیرند و آب عنب رو شوئند

خشونت جفن

و آں آنست کہ بعد از حکہ در باطن پلک درشتی مع سرخی و سیلان اشک بدون تورم حادث شود و باشد کہ با خشونت ثقل و وجع عارض گردد و اکثر عقیب رمد بہم رسد و بعضی خشونت را از اقسام جرب شمردہ اند سببش رطوبت شور یا رسیدن غبار یا دخان بچشم ست علاج فصد سرو و حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع ست و مسہل صفرا و ہندی یا پوست ہلیلہ زرد و بست درم یکجا در شیشہ کردہ آب صد درم براں اندازند یکہفتہ در آفتاب گذارند بس صاف نمودہ در نصف آں یا دہ درم شکر سفید داخل کردہ بیاشامند و قرص بنفشہ نیز مفید ست و بعد از تنقیہ پلک را اشیاف احمر لین یا احمر لین یا حاد بحسب حاجت بخارند و یا اسلیقون اکتحال نمایند

و بهنگام حرارت و حدت پیدا شود و اکتحال شادنج مغسول آن تسکین نموده بشیاف ابیض لین بخار نمود در اغبر بکار برند و بتدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویه حاده بعد اعظم مرض باشد و استعمال آنها نشاید مگر بعد تنقیه بفصد و مسهل تا درم بهم رسد و گویند که اکتحال سنبل رومی و یا شب بعسل آمیخته و یا انکر یت کسته و یا تنها و یا سنبل هندی و یا روغن گل و یا توبال نحاس و یا قلقدیس محرق مسحوق با سفیدی بیضه آمیخته و یا دخان مر و یا خردل سوده با آب آمیخته و یا با سلیقون و یا سرکه ممزوج با آب و یا زنجار حدید و یا عصاره حصرم و یا اشق و یا زبد البحر و یا زنگار مخلوط بادرد خشونت اجفان که تقوی فعل آنها است و یا گل سرخ و یا دخان زفت و یا صدف محرق و ادیه سوخته و تقطیر نشاسته محلول در شیر دختر یا سفیدی بیضه و یا صمغ عربی در گلاب حل کرده یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت اجفان و غلظ آنها است اگر با خشونت گرمی مفرط باشد و قرحه پیدا کند ادویه بارده لینه که در قروح عین مذکور شده استعمال نمایند و بعضی خشونت را اصل در ملک می نمایند و این هنگام حرارت قوی جایز نبود و بعضی آنرا بشادنج حک میکنند و بعضی بمغز و میل سبز اشنند و بعضی بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاقی حک چندان باید که خون و اسد از آن برآید و خشونت تحلیل یابد و باید که اثمد و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال نمایند که از جهت تسدید موجب فرط خشونت میگردند

حکه اجفان و مآق

و آن خارش است که در باطن پلک و بیشتر در مآق اعظم و قریب بدان گاهی در مآق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی جفن و سیلان اشک شود باشد و با آن خشونت معتد به و شود و متقرح و منتشر نبود و بخلاف جرب سببش رطوبت مالح بعد قی است خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود و ضمنا اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج انچه در حکه العین گذشت بکار برند مثلا کاسنی تا نه یا تمام آن کوفته بر روغن گل بر پلک ضماد کنند و سعید بیتم انار ترش نیز مفید است و مار و هلیله سیاه ضماد کردن نیز مفید و تمریخ بادهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند مدس مع شنگرف سرخ مآق شحم انار مسحوق شیره ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای بی آب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را با بیکه در آن گل سرخ و عدس و خشخاش جوشانیده باشند بشویند و شستن چشم بآب گرم نیز نافع است و اگر فائده نشود فصد سر رو کنند و بعد از آن فصد رگ پیشانی کشایند و مسهل حب ایارج و قوقایا یا ایارج قوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا مار انجبن بحسب خلط غالب با دوائی لایق آن مکرر دهند بعده اکحال معتدل با سلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کحال و فلفل و قلقطار و زنجبیل و عسل نیز و سکنجبین و آب هر واحد جالی معه نافع حکه جفن است و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و نان گندم صاف و نقل انجیر و سویز و مانند آن و ترطیب مزاج بدوام حمام آب نیم گرم و مرطبات بادهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و نطولات بر سر و اشربه مرطبه مسکن لذع و حدت ماده درین باب سودمند است و اگر با حکه رطوبت باشد دوامی ماسطرطیس یا اسطوطین نافع بود و بقول رفس قطور سرکه ممزوج بآب فریل حکه است و اکتحال آبنوس محرق مغسول و کذا اخولان و کذا کندر و کذا صبر و کذا آب پیاز و شل و توتیای کرمانی و کذا دخان کندر یا مر یا سیعه یا قطران یا زفت یا کندر یا قلی هر واحد مفید و کذا آکسیر بخر نیکه در آب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند ترکرده و کذا توتیای کرمانی دو درم هلیله زرد صبر سقوطری فلفل و دار فلفل مامیران زرد چوب هر واحد یکدرم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده بآب حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکه اماقین است و جالینوس گوید که هرگاه ادویه موضعیه قبل فصد و تنقیه بمسهل استعمال نمایند در چشم وجع و ضربان و بواعث آن انصباب مواد بسوی چشم حادث شود و ترک نمک و ترشی و ادویه و اغذیه حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف است

جرب الاجفان

و آن خشونتی است که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهم رسد بسبب رطوبت ردیه مالحه بورقیه است حاصل از خلط حار یا اخلاط حاد دیگر که اولا باحداث خارش اندک ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد و پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد از آن بثور صغار صلب پیدا شود و هنگام شدت اشتقاق و حکه و تورم و بعد تنقیه و کثرت امتلاء و سوء مزاج دماغ از اسباب اوست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع است اول را اسبسطا نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و سعه میباشد و از بدو وست غبار و دخان و شمس و بعد از مظاهر میگردد از اهمال مریض و پرهیز و سوء تدبیر معالج بتنقیه و خلط دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و زیادتی ادوای خلاف مستوجب قوانین مثلا استعمال مبردات کثیر که بدان سبب قدری از فضول غلیظه کثیفه با کیفیت حریفه لذاعه در شاکله

محتبس باقی ماند و دران حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و شور و دمعه گردد و این را یونانی اطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حسفی گویند و این نوع اقوی از اول است گاه حکه مزید شود و گاه مداومت بر بخارات حاده حادث از اخلاط حریفه عفنه حاره که در غشای داخل جفن ساکن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و از ان قشور ضعیف رقیق جدا شود و چون در علاج آن اهمال نمایند و یا حک کنند آزار دمعه و سیلان و بیاض عین بهم رسد و این را یونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را التنی خوانند و این اقوی از دوم است گویند که شریرترین انواع جرب است و سبب فساد حرارت و حدت و احتراق آنست که در تجفیف بلکه سرایت کند و آزار اسد باسد و صورت این نوع شکل و انتهای انجیر است اصل آن مستدیر و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باحشاء سیلان درد گردد و این را یونانی سوقوسیس نامند یعنی تینی و سوقی بلغت ایشان یعنی انجیر است و در این سرا نیون آکراتینی ازین جهت نامند که در جفن شقاق پیدا شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در وجه تسمیه آن گفته اند که دران شقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف است بعضی گویند که چهارم را ردی نامند و آن شبیه بریده بود و این نوع ماده و باسست که بی مد حادث گردد و صورتش آنست که داء سعید زیر پلک بالا ظاهر گردد و وقتی با الم و گاهی با خارش که علیل بخارش آن لذت یابد و بعد از ان الم زیاده گردد و باشد که باوی شعر زائد پیدا شود و سبب آن ماده مرکب از کیفیت واسده حریفه اند اعمد و رطوبت غلیظه آید و بعضی گفته اند که چهارم را دسی گویند و آن شبیه بعدس سیاه است که فرحه گردد و بالای آن جسته پشمید یابد و این قوی ترین انواع جرب است و مرضی است طویل سبب آن فساد خون و حدت آنست و نقول ماده سوداویه متعفنه است و این را یونانی طوتخسیس یعنی محبب نامند و کمتر است که این بزودی منقلع گردد و بسبب غلظت و کثرت ماده صومعا چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم جرب را خشونت و صلابت زیاده و طویل المدت است و لهذا اصعب ترین انواع است خصوصا که بطول انجامد و علیل بیداری کشد تا بحد طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که پلک مریض برگردانید و در باطن آن نظر کنند اگر دران سرخی بسیار و خشونت اندک و بثور صغار منبسط باوجع و ثقل قسم اول بود و اگر دران دانهای حمر و سفید سرشبیه بحصف مدرک گردد و با وجع شدید و ثقل پلک و خشونت و دمعه زیاده از اول بود قسم دوم باشد اگر دران غلظ و خشونت بحدیکه در باطن پلک شقاق مانند شقاقیکه در انجیر باشد یا شبیه باسلوم شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدیدتر بود قسم سوم باشد و اگر سیلان دائمه و بیاض پلک مدت وچشم کرشه دیافت گردد و خشونت و صلابت دران زیاده از انواع دیگر و طویل المدة بود و یا شعر زائد تابع او باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی ترین انواع جرب آنست که بعد از رد بهم رسد و سالم ترین جرب آنست که بران حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضی رقیق و در ابتدا میباشد و بادی در باطن پلک خشونت و سرخی اندک باشد و عقیب حکه بهم رسد و بعضی از ان مزمن و غلیظ بود و دران شبیه باشقاق محسوس گردد و جفن غلیظ باشد و عقب مده قروح بهم رسد اکنون بدانکه چون بسبب مغایرت اسباب اقسام جرب بادلی جمیع اقسام یک تدبیر نیست بلکه در بعض تدابیر اشتراک است و در بعضی با ان مغایر یکدیگر لهذا اولا علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید و بعد از ان علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام جرب ✣

هرگاه رمد یا قرحه مقارن جرب باشد باید که اولا بمعالجه رمد و قروح متوجه شوند و بعد از ان متوجه علاج جرب گردند و ایضا اگر باوی مرضی دیگر باشد اولا اهتمام شدید در ازالهٔ آن نمایند و چون با جرب ورم و تقرح جمع شود ادویه حادهٔ قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام آن در صورت غلبه خون فصد قیفال است و مداومت استفراغ بفصد هر چند دو ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب و فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع و در انضباج اخلاط تنقیه بدوای مسهل مثل طبیخ فواکه یا خیار شنبر یا القوعات یا ترنجبین بعد عشره یا طبیخ هلیله یا قرص مسهل یا هلیله زرد و سکنجبین طبیخ قوی بتربد و غاریقون و ایارج فیقرا یا طبیخ افتیمون یا حب صبر و حب قوقایا و حب افتیمون بحسب حاجت نمایند و ایضا بعد تنقیه سر و چشم غرغره بمثل سکنجبین و ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر جند بیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس مقشر از هر کدام یکدرم کندش پنجدرم باریک سائیده در آب مرزنجوش بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند و بعد تنقیه تام بران مواظبت نمایند و جمیع انواع جرب مجرب است و قبل از تنقیه استعمال آن مصر و بعد از تنقیه مداومت استحمام بآب شیرین نیم گرم سازند و از آنچه موجب امتلای راس و صداع و بخار کیموسات و فضول و ابخره ردیه گردد اجتناب ورزند و بیداری و آواز شدید و حرکات عنیفه متعبه و جماع و غضب و کثرت کلام و بسیت نمودن بالین و طول سحر و از غبار و دخان و بوهای و روائح منتنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند با الجمله هر چه باعث صعود مواد بسوی فوق شود آن بسوی چشم دیده گردد ترک نمایند

وتحصین معدا رطیف او ترک عشاکند و با وجود این تدابیر لا بدست استعمال تلطیفیه و ترطیب برای تعدیل مزاج مثل آش اسفید آن تری جو با شکر و تغذیات از عناب و آلو و زردآلو و امثال آن رخصت و مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب سرپچه که اگر قبل از فصد هفت روز بدهند و بعد فصد و تنقیه نمایند برای اصلاح ماده و تسکین آن مجرب است و استعمال بقول سوده مرطبها مانند خیار و خیار زه و کدو و خرفه و مزورات لطیفه نافع و ترک تیز هیها و چیزهای شور و حشفات و ترک لحوم حتی المقدور مناسب و اگر گوشت استعمال نمایند گوشت بزغاله و حلان و جوجه مرغ فربه دهند و نان آرد گندم پاکیزه جید الطبخ و زرده بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن مناسب و فقا القند مستعمل نمایند و از ادویه موضعیه مازوی سبز مثل غبار سائیده پلک منقلب ساخته بر آن بپاشند و سه ساعت بگذارند که معمول است و کافور در آب حل کرده نیز نافع بود و بعد تعقیه استعمال جالیات مثل گلاب با نمک یا سرکه یا شکر نیز مفید است و از مجرب که از ان قشور مثل سبوس جدا گردد خاکستر موی انسان محفوظ مصبر و را مدتها سوده و قلو رب انار ترش و سه روز قلع آن میکنند بعد از آن که حالیس از علاجش درمانده باشند و چکانیدن گلاب که دران آمله تر کرده باشند نیز مفید و اکتحال مرهم جنع نعل و سماق مجرب نوشته اند و کهربا یکجز و قشور نحاس دو جزو سوده بعسل سرشته و با صبر سوخته یکجز و نوشادر نیم جزو کوفته بیخته بشهد آمیخته استعمال نمایند و یا صعتر سوخته هرکدام چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد ست آن مثل شیافات لینه و مرارات و دو صبر و ابار و ارادویه ناجیه هست بعده اماده فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان لازم و در کبس نمایند از مجربات صحیحه هست خاکستر موی انسان مصبر و را مدتها یکجز و سنگ و زاج سوخته هرکدام نیم جزو و قرنفل زاج سرخ هرکدام ربع جزو سائیده مکرر کبس کنند و گاهی بصبر تنها و کذا از مرو عصاره قنطوریون صحت یابد و یا شیاف ملایی و شیاف عدسه و شیاف روشنایی و شیاف سماق بعمل آیند و حکم حنین شیاف احمر و ورد و صفر و یا بابالیقون بعد از ان با عنبر نیز مفید گفته اند و ایضا اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذهبی و یا سرطان بحری محرق مغسول یا بعر بلبل حردون یا آبنوس سوخته شسته یا خولان و یا عصاره پوست زردالو یا پوست بیضه لکلس یا بول صبیان معقود در ظرف مس مسحوق یا خون جبل خشک کرده سائیده و یا زهره کلنگ یا کبش یا دب یا خروس یا خر یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی و یا زبد البحر یا قشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده و یا اثمد بجای کرده و یا قلقطار محرق یا قلقدیس محرق یا اشق در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل و یا زعفران یا پرسیاوشان یا زاج محرق یا اسنگرف و یا خفسا بعضین قطع کرده میل بران تر نموده و یا عصاره فراسیون مر واحد نافع مجرب است و کذا رماد موی انسان سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زهره گاو رطب مخلوط تسحو اده و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود و یا عصاره قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعده حک جرب با آب انار ترش بعده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا حجر اسیوس یا زنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا اکتحال چشم بسماق بنیم اوقیه یکرطل آب جوشانیده و دران پارچه تر کرده و در رگ کاشی قرنفل یکسا سائیده بعده قلب جفن الم شدید می آرد و تا دو ساعت بران صبر نمایند که بعد از ان نفع عجیب بخشد حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت ماده ساخته و کذا از زنگار نیز مفید و اختلاط نوشادر در ادویه جرب کذا اکحل کمال جرب در صلابت س و سه آن مقوی عمل آنها ست حنین گوید که از زنگار سه درم اسفیداج دو درم و نیم سائیده با آب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول ابن رازی شادنج و مرو زاج مساوی مثل غبار سائیده در شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال نمودن جرب پلک را زائل کند و باید دانست که بقول رازی حدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه موضعیه استعمال کنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقاء بدن از اسباب هیجان مواد تا بر بدن آفت نیارد اقوال الاطبا بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین و بعد از ان شیاف اخضر لین نافع است و اگر قوی تر ازان خواهند احمر حاد و حصر حاد و طرخاطیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهره بز و زهره خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس و صمغ با هر واحد متساوی با بالیقون و شیاف ریاحی جید است و دوای ارسطراطس سخت سود مند است و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و فلفل هشت جزو و اقلیمیا چهار جزو و مر دو جزو و زعفران دو جزو و زنگار یک جزو و صمغ بست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل دار فلفل و نوشادر هرکدام یکدرم زعفران خشن هرکدام است و سنبل الطیب چهار درم کافور یکدانگ با یک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله باکحال حاده جالیه موضع و منقی رطوبت اکتحال کنند بعد تکمید چشم با بونه و اکحیل الملکی و اندکی نمک و اقامه حمام و از اکحال موافقه برای جرب بر و حصر مر و اقوی ازان و تسائی و شیاف سنبل است و چون

جرب حرارت پیدا گردد بشافات اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردد اجتناب ورزند و هرگاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته فشرده ساخته
و روغن گل سرخ کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد مدرس شحم رمان کنند یا بعکس گذشت
بکار برند و شیاف بسلیق در چشم کشند اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب بکی نمیدن کنند استعمال اکحال
و دهن ... و ملطف غذا و اکتحال ادویه ... الواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک نماید مگر ... ادویه ...
و قبل از تنقیه بدن نیز دست بآن نبرد ابن سرافیون گوید که علاج دو نوع اول جرب بادویه ملطفه جالیه مدمنه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر
نمایند و اگر جرب بسبب ... بادویه جرب ادویه مصلح ... مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که بسبب حدت ماده باشد ... نماید استعمال ادویه ...
و اگر جرب بطول انجامد تا آنکه در اجفان بماند و نوع اخیر جرب بهم رسد پلک را بشکر طبرزد یا آهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند ابو الحسن ... گوید
در کتاب مغنی می نویسد که علاج نوعین اولین بفصد و حجامت و تنقیه بدن است اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم ... میکند
و بعد تنقیه ... منقلب ساخته بشیاف احمر لین یا ... و شیاف اخضر ... بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده
موقوف کنند و بعلاج مزاج پردازند و بشافات تسکین ... تا آنکه ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمر لین و اخضر اگر کفایت نکند بادویه حاده اعاده کنند علاج
نوعین اخیرین بفصد دست یا پیشانی باید ... کنند و پس پلک را بشکر یا کف دریا یا ... تا آنکه پلک ... بحالت اصلی عود کند و ...
و در چشم زردی بیضه و روغن گل ... روز دیگر ... باشند و هرگاه ... حک ساکن گردد پلک منقلب ساخته بشیاف احمر لین ... اگر ...
باقی ماند برای تعدیل ... در حمام داخل کنند شیخ میفرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب حک ... یا بادویه حاده ... معروف
... امین الدوله گوید که علاج نوع سوم و چهارم ... استعمال کحل
و ترک ... کثرت استعمال حمام ... فصد قیفال و عرق ... حجامت ... تسکین طبیعت کرده ... تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب بحک
محتاج گردد شیاف احمر لین حک نمایند بعد از ان ... باشد ... گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد
و حالت اصلی ... پس ... سوده ... باشند و سفیده بیضه مرغ با روغن ... بر چشم گذارند تا هشت ساعت ...
شیاف احمر لین اکتحال ... اگر جرب کم ... بشکر طبرزد آنرا ... اگر بسیار است ...
بود بعد از حک ... ضماد کنند و اگر تابستان باشد ... مرغ و بنفشه ضماد نمایند ... حک آنست که پلک را ...
... نمایند ... حک جرب ... حک نمایند و بعد از ان ... اکتحال ...
... معروف ... سر آن ... حک می نمایند آن ... زائل گردد و خون ...
آن در چشم ... روز دیگر ... باشند ... شیاف احمر ... ابن ماسویه گفته که جرب ...
... اگر ... باشند ادویه ... سوخته ... زهره کلاغ و اگر فائده نشود ادویه ...
در ان ... بسیار ... قلع می نمایند و اگر با جرب ... باشد ادویه جرب ... مخلوط سازند و اگر با جرب ...
علاج آن بادویه جرب ... حک نمایند ... حنین و رازی گویند که چون جرب ... بفصد دست نمایند ...
... استعمال نمایند که این ... اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ... تحلیل شود ...

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل ... اسهال ... سوده ... باشند و ... خشونت جفن ...
... بکار برند ... شیاف احمر لین ... در چشم کشند و پلک ... استعمال ...

وشیاف حصرم وشیاف زنگار اگر احتیاج مداوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت بسیار باشد ذرور صغیر یا شیاف
احمر حاد اکتحال کنند و بشیاف حصرم باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و قبول الحمی باشیاف احمر لین حک نمایند و بعد ازان با قیر و نمکو نیست حک
شکر طبرزد و اگر زائل نگردد بوره حک نمایند پس آب زیره و نمک خاییده بچکانند و بعد زرده بیضه مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد ازان بشیاف احمر اکتحال کنند و بعد
تسکین درد حک ذرور اصفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیه لطیفه خفیفه محموده مثل جوزه مرغ و تیهو و فروات تناول فرمایند
و قبول طبری اگر اغلظ و صلابت باشد بعد تنقیه شرط خفیف بران زنند و بمیل حک نمایند و بعد ازان بعد یا سه میل از سرکه اندکی ممروخ بگلاب اکتحال کنند و بعد اکتحال بروشنای
و باسلیقون کبیر لازم گیرند و اگر علاج منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن امید رهائی نیست و هر سلاقی که در پلک باقی ماند در من ماده و امتلائی کند شد بخار آب گرم
و تکمید بدان و پرهیز و سعی تحلیل می باید قبول سالیندس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید بآب نیم گرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت

علاج جرب حصفی

بعد فصد سر و اسهال بمطبوخ اهلیله یا افتیمون یا مسهل و حب ایارج دهاد الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و بر اغذیه لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعد اسهال روسحا
اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمر لین یا شیاف خولان و ذرور صفر صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم و سنجیح یکنیم درم کثیرا نیم درم صمغ
که ابارست یکدرم صمغ عربی سفید یا بسد محرق یا قلیمیای یعنی اقلیمیای ذهبی یا سرب یک و دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بآب باران یا آب چونیم دانه
صافی حبوب مانند عدس سازند و هر روز یکی بعد ازان بآب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن و امیل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم ابرود بی
حک سازند و باز اکتحال بران نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید وغیر آن حک نمایند که بسبب بودن این قسم و سطحه و عدم نفوذ آن در عمق احتمال خرق ملتحمه صحیح
و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شدید حک تخفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال روغنها و اکتحال باشیای حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند
البته بعد ازان بروشنایی استعمال کنند با تمامه در علاج این نوع مبادرت نمایند و اهتمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیه بدن با دویه موافقه سریع الزوال است
و باید که این کحل بعمل آرند مفید است بعد دیانستاست صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر
غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن بکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد + + + + +

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سوداء و غرغره سعوطات و استعمال حب نقشه در هر هفته دو بار اکتحال باسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف حصرم نمایند اگر تحلیل نیابد بشکر طبرزد یا بسد
حک نمایند و بران آب زیره کرمانی و نمک خاییده بچکانند و زرده بیضه مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و روز سوم یا چهارم و بعد ازان بشادنج مغسول و یا
بغبر اکتحال کنند و بعد ازان اکتحال بشیاف حصرم و باسلیقون نمایند اگر بعد معالجه بدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد و بعده ذرور صغیر و بعد ازان
شیاف احمر لین و حاد و ذرور اصفر کبیر پس شیاف حصرم و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت متحمل بود چند بار بتوالی فصد و استعمال کبیر
و اسهال بمطبوخ افتیمون چند دفع پی در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند از جمیع اغذیه مولد خون کثیر پرهیز نمود بر غذای اقل و الطف اقتصار ورزند و بعد ازان
بشیاف احمر حاد مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد آشامیدن ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیره بنفشه مع ترنجبین و غذا مزوره ماش
مع اسفاناخ مفید بود و پس اگر نرم نشود و صلابت بهم رسد بآلات حاده حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف اخضر
نموده باشند اگر ازان التیام پذیرد بهتر و الا موم صاف روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بران اندکی سفیدآب مغسول پاشیده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و بعد
ماون نداخته آب سرد بران بریزند و بمالند و همچنین باز آب بران بریزند و بمالند تا سفید گردد و پس قدری ازان بگیرند و بر سنگی گذارند و بران اندکی مانند روت شیر خر
پرورده یا سائیده بسایند که خوب مخلوط گردد و پس بسر میل قدری ازان بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده بآب کاسنی و آب برگ عنب الثعلب تر نموده بگذارند و بعد
در ایشان تا بهشت بجوا باشد تا آنکه دوی منحل گردد و بر نیاید پس چشم را بکشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال به برود سفیدی نمایند و اگر در باطن جفن چیزی شبیه

مسح عنکبوت دیده شود شیر دختران زنان بدوشند که پاک میگرداند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه باوجود تغیر
مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشند و اگر این قسم جرب ضعیف باشد مناسب است که انتفاع می یابد بحک از شکر طبرزد بعد حدت

علاج جرب بردی و عدسی

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکوره بالا نمایند و چیزی که باعث ترسیخ گردد و دفع رطوبات کند استعمال نمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترقیق
ماده گردد مثل قطور و ضماد و غیره که در تحلیل فصل برد مسطور شد باستعمال آرند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود حک
بحدید نمایند پس ادویه محصه و شیاف اغبر و غیره مذکوره در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر بار و مهر بهر و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و بگاه چشم گرم گردد
با ادویه مذکوره آنرا حک نمایند و بعضی گویند که علاج آن استعمال اسافیح و ادویه مراهم و قشیشای محلول آب و اندکی سرکه است و حک نمایند باطس یک السکر طبرزد و یا برگ
انجیر و یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در آن رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع است صبر زرد درم سکبینج نیم درم مقل دو درم شحم حنظل نیم درم
دار فلفل نافع بود و صحیح آنست که همه را چهار جزء صمغ عربی دو جزء همه را ساییده شیاف کرده استعمال نمایند و گاهی لعاب میکنند آنرا شادنج و شس هر یک پنجدرم
دار فلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بیخته استعمال کنند و در عدسی تنقیه بمسهل سودا و حب افتیمون مکرر نمایند و مطبوخ افتیمون نیز علویخان و ماء الجبن مع حب لاجورد
و سعوط آن هند و سعوط مذکوره و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حک برگ انجیر یا شکر طبرزد و یا حدید باستقصا کنند و گویند که این اکثر ادویه علاج به برد مگر آنکه پلک برگرداند
و حک نمایند بآلۀ آهنی که آنرا اورده نامند و استعمال آن نمایند پس ادویه که بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و بهر هفته استحمام کنند و استعمال تخم قطف باغی خیلی
مفید که احبت الحدید کهنه و این ترا تالیف حکیم کبیر علیخان مجرب است حصص کی پوست هلیله سوخته شیاف مامیثا حبشیه هر یک باشد در گلاب حل کرده میل
بخشند و هر چه در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

که یونانی سیوسیما گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارهای پلک است که بخشش مژگان و تقریح اشفار مؤدی گردد و اکثر بعد از رمد باعث سوء تدبیر در علاج و کثرت
استعمال مبردات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد و صاحبان امزجه یابسه را در سن جوانی و تابستان و بلدان حاره
بهم رسد و سبب آن ماده غلیظ ردی اکال بورقی است و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفه آن تحلیل برده و بعد سوداویت رسیده
و تشخیص هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنه مزمن ردی و تازه آن غالبا
ماق ها چنان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار با تقرح و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد بجهت غرض خبث ماده و سریان
تاکل آن بعمله علاج در سلاق تو تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بچیزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویه لطیفه
اقتصار کنند و بماء الفواکه تنقیه سازند و بعد از آن گلاب که در آن سماق و پوست هلیله زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب است و گویند که این ادویه
سلاق را که عادت از بوسیدن بوی بقل و زوال مستقیمات بسبب حدت ورودات آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ با تخم
بگلاب یا برگ خرفه یا کاسنی و کشنیز بروغن گل و یا مغز بادام تلخ تبسیر سوده ضماد کنند و یا سفیده بیضه مرغ بروغن گل در پاره پنبه آلوده بر چشم نهند و یا عدس مقشر
سماق شحم انار گل سرخ کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته ضماد نمایند و صبح بحمام روند و یا انکباب نمایند بر بخار آب گرم و سعوط بروغن بادام کنند و دامان حمام انفع علاجات است
و بقول اطبای هند گل فتیله چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بران انداخته از سپاری چهالیه بسایند و ساییده آنرا در چشم کشند و یا چرم
بر انگشت بسوزند که زغال شود ساییده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ بروغن سرشف روشن کنند و دوده آن بگیرند و در چشم کشند بر پلک بمالند و یا آب برگ
دهتوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه در آن تر نموده در سایه خشک کرده فتیله آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر دست بقدر دو دام
ظرف آهنی بر آتش انگشت گداز نموده آب ساگ بتهوا اندک اندک بر آن چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد باریک سایند در چشم کشند سلاق و شعر زائد حکمه

درمعه رانافع بود ویا پشک کور موش نصف سوخته ونصف آن غیر سوخته سایید به عسل طلا کنند ویا بیخ لبسکه سفید در سایه خشک کرده وبآب سایید در چشم کشند ویا
بیجال کبوتر در شد آمیخته بر پلک بمالند ویا از سرگین حربطریق بتال حتی روغن را دوده بر پلک مالند ویا پارچه کهنه باریک یا پنبه بار در آب بادلی سیاه رتبه مغز سوله کرده
خشک نموده فتیله آن ساخته بروغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند واگر بیخ آک سوخته خاکستر آن بآب حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند خارش و سرخی
زائل ا جفان در رساند واکتحال توتیای سبز بآب عنب الثعلب نیز مفید ست ویا صدف سوخته سایید در چشم کشیده باشند و یا بنجلی بار سوخته با روغن کنجد بر شرده مالند
ویا کسی کرده سر آن دور نموده خشک کنند وبآب سایید طلا نموده باشند ویا حب سلاق که در آن سپاری چهالیه داخل ست در چشم کشند و طلا نمایند واگر خست کنند
بگیرند و باریک سایید در روغن زرد لت کرده در پارچه پوتلی بندند و در تهالی بحول پوتلی را بگردانند در روغنی که در ظرف جمع شود گرفته بر پلک چند روز بمالند از مجربات
واگر بگیرند زلوی کلان یکعدد و آن را در پارچه که ظروف کالنسی از آن صاف میکنند پیچیده در چراغ نهاده روغن گل در آن انداز ند و آن فتیله را روشن نموده بالای
آن ظرف گلی نهاده دوده گیرند و بدان اکتحال نمایند در ازاله سلاق مجرب دیده و قطور آب حصرم تازه و یا آمنه در چشم مجرب سعیدی ست واکتحال عصارهٔ زیتون بری
ویا آب انار بی عصور مستحم در ظرف مسی انداخته تا سیاه شود و یا آب بیخ غنثی بشراب کهنه و مرو حمران جوشانیده و یا زنجار مدید میلخولان با آب حصرم یا گلاب بر سنگ سوده
ویا دقاق کندر سوخته و اکسترتیم دیا عصاره لبلاب یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دخان میعه و زفت و مرو کندر بطم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق ست
وشیاف صمغ عربی کثیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنجدرم کوفته بیخته به سفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید ست
و در سلاق کهنه فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند و بعد فصد رگ پیشانی کشایند و تنقیه به مسهل
و شیاف ایارج بمطبوخ هلیله و سنا مقوی و غرغره بایارج فیقرا و وصول ماه و مداومت حمام و تکمید با سحاب آب گرم نمایند و بعد تنقیه و پرهیز از اغذیه مولد خلط حاد و تناول اغذیه
محمودالغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مرداسنگ سوده بروغن گل یا حضض و شیاف ابیض ماميثا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران با آب حی عالم
یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و شیاف احمر لین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند واگر فائده نشود برود روشنائی و کحل جلا یا عزیزی استعمال کنند و بعد غرض سلاق نیز
معمول ست و جس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یکدرم با شراب عفص بسایند که مثل شهد گردد بیرون چشم نماد نمایند مجرب ست و سرگین موش
سوخته شکر سوخته سوده به عسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن ست و خارید بر پلک به شکر طبرزد و بعد از آن استعمال شیاف سماق و قدر قلیل حضض
و اقاقیا بشب جید ترند و بعد از آن استعمال ادویه مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل صغیر و مربای هلیله سود مند بود و توتیا اقلیمیا ماميران بحر البحر هر واحد دو درم
خولان چهار درم عسل یکدرم صمغ عربی پنجدرم شیاف ساخته با آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع مبین می نماید یا مغز بادام تلخ مغز خسته عناب بر پارچه سفال کهنه که بر
چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه گلاب شش ماله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده در سیل حست در چشم کشند و که لنا کستر یا اوس کند اکثر پارچه دسانی
که از کانسی مجرب ست و در سلاق حادث بعد از سماق زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یکجزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده با آن
جمیع امراض ازمجربات بوعلی سیناست و در نسخه احمدابن ثابت نوشته که ادویه کوفته بیخته به سفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ به گلاب سوده
اکتحال نمایند واگر چرم گاومیش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود و باریک سایید در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد بر یک سوده از آن
اضافه نموده با شیر و برگ تر هندی دسته چوب نیب که فلوس در و نسب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیر مذکور تسقیه دهند چنانکه حقی کامل از دس بردارد
نگاه در ظرف برداشته نگاه دارند و پر بعد در چشم کشند در دیانید ن تره و ازاله سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داود انطاکی ست و سنند و دس
و نگار دسر کر و شهد و شیر دختران سایید ه اکتحال نمودن نیز مجرب ست واگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب بار کتانی حر دیاک کنند بعد از آن سر بخار آب گرم
دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تمو تهه کافور نبات بآب کهرل کرده حب ساخته باشند بآب سایید در چشم کشند درین باب مجرب اهل هند ست
دموی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپاری چهالیه سوخته جست کشته کافور جاکسو مستقی شرشیله تمو تهه بریان مساوی در روغن گاو دسه روز در ماه تد کانسی
پیشانس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هر گاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و متقرح شوند و اسکاید ه بر خیزد

و اشعار مستفرغ گردد بعد تنقیه مدتی مسهل و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف و بیخ و احمر لین ابیض مجموع را با آب بادیان سوده اکتحال کنند و جمع کردن شیاف ابیض
بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که بر ته ورید سلاق اندکی از مرداسنگ جهت اضافه نمایند و هرگاه سرخی و حرارت کم شود
شک مستفرغ گردد پس بجز استی اکتحال نمایند و انچه در اعتبار موی باشفار بیاید بکار برد و کوهام و روغن با آب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق اکتحال شیاف اول
بر عیه است احمد ابن ثابت و امین الدوله گویند که سلاق از رطوبت لحم بورقیه بهم میرسد و فصد دران جائز نیست از فصد و اخراج خون با جتناب منع نمایند
و برود حصرم و احمر لین اکتحال کنند اما در سلاق فرس فصد ماقین و حجامت ساقین جائز داشته اند و گویند که بهر مجرب است جهان نافع سلاق ما منفی است

استرخای جفن

یعنی سستی و آویختگی جفن اعلی از آن جهت دشواری برداشتن او به بالا و این بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک و یا آنکه مرض لقوه یا فالج بحدث گر
حامل پلک باشند و نزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت مرضی است که عارض عضله او میگردد و گفته که گاهی استرخای میگردد جفن یک طرف بر آنکه سستی میگردد عضله آن طرف با جمله تشخیص سبب آن
چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکوره یا تفرق اتصال ام برگ گردد سببش همان باشد و الا از غلبه رطوبت در جفن بود و تقدم استعمال مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج
بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اطریفل با ایارج خورانند و غرغره و عطوسات منقیه بعمل آرند و بعد تنقیه مداومت اطریفل صغیر درین علت انفع است و ضماد کنند
و صبر و اقاقیا و عفص و مرمکی و زعفران را با آب برگ پلک و پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرمکی و مازو و مایشا و درسوت آس مفید بود و بعده کحل که
از شب یمانی و مایشا و مازو و سماق و دیگر مدمعات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال بفغان بیخ شالی و دخان بیخ صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب یمانی
نافع استرخای جفن است از اشیای مرطب منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع رمد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر
بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ منخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا دارچینی یکدرم پوست بیرون پسته جوز السرو واحد
نیم درم تخم انار دو درم کوفته بیخته با یک پنجدرم آب بجوشانند تا گداخته گردد صاف نموده ادویه مذکوره دران حل نمایند و اندکی اسپغول بروغن گل دران آمیخته
مالیده بر سر پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند و انچه اشک باعتدال آرد اکتحال نمایند و از اغذیه بحره و مثل باقلا و مانند آن و دیگر مبخرات احتراز کنند
و علاج استرخای تابع لقوه و فالج علاج آن هر دو مرض است و انچه از قطع وتر حامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابصار نماید
و بعلاج دیگر زائل نشود قدری پلک را قطع نمایند و بعده وضعی بران موضع ذرور صمغ یا مکا یا پاشند و بران قطعه کاغذ بچسپانند و از مرطبات پرهیز نمایند

شتره

و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج است بحدیکه بیکدیگر کما ینبغی منطبق نگردند یا متقلص گردد جفن اعلی و منقلب گردد جفن اسفل و بالجمله سه نوع است و هر یک
از انواع ثلثه یا خاص به یک پلک بود و یا عام هر دو باشد یکی آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سفیدی چشم را بپوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جفن از جهت علاج
یا سو خیاطت و این چنین چشم را ارنبی نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن بچشم خرگوش و گویند که این بیشتر در جفن اسفل میباشد بجهت رخاوت آن و این را شتره
بالحقیقت می گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود و یا عرضی سبب طبعی نقصان مادهٔ نطفیه است که از ان تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخای جز
عضله آنست و یا از تشنج عضله مستیه آن و یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جفن و یا بسبب حک ردی یا قرحهٔ اکاله و سبب استرخای عضل یا انصباب مواد رقیقه یا مادهٔ
رطبه است بسوی عضل و ارخای آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع حسد از مادهٔ رطبه غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد بسبب تراکم غبار دران دوم
آنکه بعض سفیدی را بپوشد و این اقصر الجفن نامند و سبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از ان و گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضله
مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد و این یا از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد از قرحه یا بدون قرحه یا امتداد او یا تشنج عارض جفن
زوال قرحه بهم رسد و گاهی این همه از تشنج عضله مطبقه جفن میباشد و گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت مادهٔ نطفیه است و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای
جفن یا بسبب چسپیدن مواد بدان و کوتاه گردانیدن طول آن و یا بسبب غلبه یبس بران و این اکثر است و گویند که گاهی شتره از نوبت غشای وضع بر قحف

علتی باطنی یا بسبب ضربه یا سقطه یا قرحه سر یا حصبه بر سبیل تشنج ایذائی حادث شود و گاه از سوء اسباکی بود و حقن وقت لقطه سل و گاه از ضربه سر خصوصا نزد بر آن
چیزی باز استخوان بطریق تسبیح حادث گردد و گاهی تقلص و التوای جفن قریب بموت افتد و تشخیص این باب شتره چنان نمایند که اطلاعت عروض او از مریض بپرسند
اگر از هنگام ولادت خود بگوید خلقی باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر تفرق اتصال یا قطع جزو آن یا غدد یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد و اگر
پلک از عوارض مذکوره پاک بود پس ببینند که در جفن یبوست یا لاغری و پژمردگی و خشکی در آن معلوم میشود اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره به سبب افتاده باشد و بعض
از رطبات ضرر به مخففات انتفاع یا بد استشنج مادی یا استرخای طبلی باشد و اگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه
مثل کثرت بیداری و صوم و انتفاع از مرطبات و تضرر از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کند سببش تشنج یبسی بود و الا احتمال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سرد
یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر سر دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سده مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل پلک
و تضرر به مبردات و انتفاع از مسخنات یابد از برد ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه سر بگوید سببش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر
لائق وا ثر قرحه و التحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز بشگافند و در میان شق فتیله بموی که گوشت بر رویاند مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند
تا در میان آن گوشت بروید و در شتره خلقی پوست بالای پلک را از وسط شق نمایند و ما بین شق به تور مرهم منبت لحم بگذارند و آمین الدوله گفته که شتره خلقی و آنکه از قطع
جفن باشد لا علاج است مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و آنچه شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بحدید است لیکن عمل حدید
بعد از نقای بدن بفصد و قیفال و اسهال بطبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویه حاده استعمال کنند مثلا زنگار را بر غنغه بریان نمایند و سحق نموده بر آن موضع بپاشند
و یا سعید ابلقلی و کبریت بندر مغسول طلا نمایند و آنچه در محل هر واحد مذکور است استعمال نمایند و ایضا آنچه از زیادتی لحم و قرحه عارض در اجفان باشد در آن استعمال شیاف ابیض
و احضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخای عضلتین از تفرق اتصال بود لا علاج است
و آنچه از سده یا ماده بارد رطب مرخی باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب اصطمخیقون یا حب قوقایا نمایند و بعد از آن بر موضع مسترخی آنچه باعث قبض
و تقویت گردد مثل اقاقیا و مامیثا و آس بگذارند و شیاف کندر یا کندش گذشت طلا کنند و یا گل یا بونه بکرنو و شق برع جزو ضماد نمایند و عصاره برگ اطراف نرم عوسج علیق
و اقاقیا با آب آس سبز قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بهر تسخین فطول که در آن مرزنجوش و سعتر و سنبل الطیب باشد بکار برند و اقاقیا و عصاره مامیثا و صبر سیاه و صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته با آب مورد سرشته شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام بکاور بر حرف تکمید نمایند و هر چه در استرخا گذشت بکار برند و در شتره تشنجی
اگر امتلائی بود تنقیه به دستور استرخای کنند و تکمید و تعریق سر بادهان طلیه نمایند و روغنهای محلله بمالند و بر موضع متشنج چیزی که ارخا نماید مانند پیه بروغن گل تر نموده
بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید باب گرم و ارپنبه کنند و قیروطی بروغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و خطمی و امثال آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تنطیل فرمایند و اگر تشنج یبسی
باشد بهتر طیب بنطولات و روغنها و اشربه و اغذیه مرطبه و تعاهد دخول حمام با آب شیرین و انکباب بر بخار آبیکه در آن گل بنفشه و نیلوفر و جو نیم کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند
و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس و اسپغول با شیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و هر چه در تشنج مذکور شد بعمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی باز اجزای جفن باشد
در آن نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای محلل جفن باشد علاج پذیر نیست و بالجمله تعصید بمرطبات و تفریق سر با دهان مرطبه مانند روغن بنفشه
و نیلوفر و کدو و گاهی بسعوط بادهان مذکوره و اصلاح غذا و جاید تدابیر مائل بترطیب و تلیین بعمل آرند و از تدبیر چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء اسباک جفن
نزد لقطه سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع طبقه ملتحمه چیزی از اصول جفن چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در
داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند باستعمال اخلیون و رفاده مبلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون و روشنائی
استعمال نمایند و اگر زائل نگردد بدستکاری پردازند و در شتره ضربی و سقطی اول ازاله سبب نمایند بفصد و مسهل بعد ادویه که در ضربه و سقطه بیاید مع تقویت
چشم بعمل آرند و گویند که شتره حادث از ضربه که از آن استخوان برآید لا علاج است و تلیین و تمریخ و احتراز از آنچه موجب سعه گردد مثل دخان و استعمال
دوای حریف مانند آن نافع باشد فائده بخشد **انتباه** احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویه قابضه مجففه مانند زرد و صفر و امثال آن حذر نمایند

که بعد از حل بپوشند و صفر پاشند و آب سرد در چشم چکانند و غاده نهاده و بربندند صبح کشایند پس اگر ورم حادث شود بعلاج ورم پردازند و الا شیاف ... در چشم کشند و درد صفر پاشند و علاج مزاج و استفراغ بدن نمایند

التصاق جفن

که پلک به سفیدی یا سیاهی چشم یا هر دو و گاه پلک دیگر تمام یا بعض آن یا هر یک بدیگری چسپد و سبب آن قروح عین یا جرب است بواسطه طول انطباق پلک
و زوال رطوبات ... بغایت ... و ... آن که ... یا ... آن ... گردد یا ...
مثل ... که ... گردد ... چشم ... نیز ... سوی چشم ... آن ... بود پس ... تقدم
... اگر حرارت ... باشد ... معلوم شود و آن ... و ... در سر ...
... اگر ... گیرند ... از ...
علاج اگر ... نباشد ... نمایند ... تعدیل مزاج بدن و سر و چشم ... اگر سبب
... کشایند و اگر ... اعضا ... باشند ... و استفراغ ... تبدیل مزاج ...
... و اکتحال نمایند ... سفید ... اکتحال کنند ...
... و آب ... باشند ... غیر ...
... که ... چشم ... التصاق ... نمایند ... و بعد از آن اگر ... باشند
میل ... و ... نمایند ... شیاف ... اکتحال کنند ... باشند ... آن ...
... گلاب در چشم چکانند ... آلوده میان ... پلک ... آن در شیر ... باشند ...
... در چشم ... التصاق ... بر ... پلک ...
... نمایند ... التصاق جفن ...
... کنند ... طبقه چشم ... تمام ... نمایند که
... طبقه چشم ... یک از چشم ... در چشم ... پلک ...
... پلک ... بعد ... صبح کشایند ... نمایند ... التصاق ...
... کشایند و شیافات ... شیاف ... چکانند چون صحت حاصل شود چشم را اکتحال ...
... آن ... اصلاح مزاج و تعدیل ... و ... نمایند و اگر ... پلک ... چشم ...

جسا الاجفان

یعنی ... سخت ... بیرون ... چشم گردد و آن حرکت چشم ... شده و در چشم ... بهم ...
و در ... حرکت ... بهم ... کشایند ... بعد از خواب
... چشم ... باشد ... آن ... جسا الاجفان ...
... باشد ... بهم ... حادث ...
... آب سرد ... در خواب ... حادث ... بعد ...
... پلک ... سبب ... باشد ... سبب ...

یا یابس بسوی بالا ست یا سوی نکایت آن یا بجانبی دیگر و در علاج جسٔ خلط خصوصاً ضماد و فصد واقع شود اگر آن خلط کال از بلغم یا ورم بود و گویا کرب یا محیت تشنج ست و گاهی از خلط یابس بود و اگر عسر حرکت شدید باشد و سبب این در پلک ساله باشد اگر حالت و لحد لازم بود و الا در دماغ بود و بقول شیخ سبب آن یا یبوست سافج یا خلط علیظ لزج یابس ست پس اگر پلک خشک باشد و نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوء مزاج یابس سافج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود **علاج** اسفنج را اندران آب گرم تر نموده بدان تکمید پیهم مدام نمایند و اگر افسنتین مع مکوفته در خرقۂ کتان صرو بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت استحمام آب شیرین نیکو کنند و بر بخار آب گرم اکحال نمایند و هنگام خواب سفیدۂ و زردۂ بیضۂ مرغ بروغن گل برشته بر چشم نهند و یا زردۂ بیضۂ مرغ و روغن بنفشه و پیه مرغ نهند و روغن خصوصاً روغن بنفشه بر سر و پلک بمالند و دوام تعریق سر بمرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و جو مقشر و بابونه و سبوس با بسیار ادوار مرطب مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر بعمل آرند و اگر یابس ست لا لا از صفراوی یا فته شود مسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل و زرده و سفیدۂ تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که درینجا مادۂ غلیظ است محتاج تحلیل ست بطور لعاب حلبه و تخم کتان و شیر تازه برا ورده باشد تحلیل آید و قیروطی بپیه مرغ و لعاب اسپغول و موم و روغن گل بر پلک انم گذاشتن درینجا مجرب ست بعضی سفیدۂ تخم مرغ عوض لعاب اسپغول داخل میکنند و بعضی سخته ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاهی اکحال مدمعه مانند شیاف ابیض و شیاف احمر لین جهت تحلیل مادۂ غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان باشد که وغلظ اجفان و حمرت آن باشد عدس مقشر تخم انار کوفته بسفیدۂ بیضه سرشته و روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و به بندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیرۂ بنفشه یا ثمر هندی و شیر خشت و ترنجبین کنند و در اکحال بمعالجات مثل برود حصرم و باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی نمایند و اگر حسابه ملتحمه منتهی گردد تدبیر آن از فصد و مسهل وغیره هر چه در حسابه ملتحمه گذشت بعمل آرند و مریض را اجتناب باز مجففات و تعب و گرما و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر در آفتاب نشستن قریب آتش و مانند آن نمایند و تناول اغذیۂ لطیفه مرطبه آمده مثل شوربای گوشت بزغاله و بره گوسفند یکساله و جوزه مرغ و حریره روغن بادام و زرده بیضۂ نیم برشت و اکثار تناول امراق ترید و فواکه رطب مثل زردآلو و انگور و حلویات جید لازم گیرند و چون اکثر مادۂ این بخارات خلط یابس سوداوی میباشد و آن بدون انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولاً چند روز منضج سودا دهند حریره مغز قرطم و نشاسته و شیر بزو مانند آن بخورانند و بعد ازان تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و ہلیلۂ کابلی یا سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند و بعد تنقیه ابیکی دران ادویه علاج مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و جو کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه اکباب نمایند و شیر دختران در چشم دوشند و اکحال سادۂ مثل ناموده در چشم بچکانند و ایضاً لعاب بهدانه و حلبه و تخم کتان بچکانند و نشاسته کثیرا صمغ عربی با شیر زنان جبینی شادنج مدسی سیاه و مر مسامون کحال نمایند که صلابات را تحلیل می دهد و اگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یکدفعه چشم را بالند و بآب گرم تکمید نمایند و سعوط آب مرزنجوش و ترب و کبک و روغن خیری سعوط و شیر دختران نیز بعد تنقیه مفید ست و گاهی ماء برگ مقتنه و برگ حباری و برگ خطمی مانند آن می نمایند و حلبه تخم کتان اسپغول تخم خطمی خبازی چهار ماشه و بیض تحقیق با عرق بادیان جوشانیده لعاب برآورده مرہم بر پشت خوابانیده در چشم بچکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند اکر این واجمیع صلابات عارض العد تنقیه تحلیل می نماید ضماد وفائی رطب مخلوط بشحم اوز و دکذا آرد باقلا بجزو قمر آمیخته و کذا مغز ساق بقر بروغن کنجد و موم آمیخته و کذا شحم بط و موم گداخته و که امر کمی سود بر پلک اکحال نگار بعسل آمیخته و بعد ازان تکمید با سفنج مبلول بآب گرم و کذا اکحال مرکب ہر واحد نافع جسأه جفن ست **و انطاکی** در تذکره نوشته که مرطبات بخورانند و تدبیر ہان نمایند مثل شیر تازه و العیبه و ادمان فی شیر زنان کلبه و شحوم خصوصاً شحم بط و اکلیان و اشیاف احمر و بارد و سفیدی بیضه آب کشنیز و حار و عدس تخم انار و مایشا طلقا روغن گل آرد کرسنه کذا لک العسل و حار و تحق و شیر زنان و آب کشنیز بارد و تو ز برہت سیئو نیسد که ابتدا تنقیه کنند و العیبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد و الا زنگار و عسل و کذا امرکار برند و بهترین شحوم درینجا پیه مرغابی و مخ ساق بقرست و از العیبه حلبه و کتان و روغن بنفشه درینجا خاصیت عجیب ست و در یبوست العین ترطیب تکمید و تنطیل بطبیخ اشیای مرطبه و تدهین سر با دهان مرطبه بدستوریکه مسطور شد کفایت کند و حتیاج تنقیه نباشد۔

غلظ اجفان

مرضی ست که دران باطن پلک پاره سخت و کلفت و اندکی سرخ میگردد و جمیع پلک یکبارگی مائل بحمرت میشود و جون پلک را بر گردانند صاف از خشونت خالی اگر سبب باشد در اعراض نه مثل سلاق

و سلامی باشد ایضاً این مسا انفتاح نیست و حاذق گویند که غدد مخصوص یک باشد بخلاف جمله بتک که دیگر یک بود که در سبو و قول اخفش تغذیه میکرد
مالیس میکرد و مسالی غیر انسان بسبب آن غدد میباشد و قیاس کرده است که این نوع هر جایی که ای میرسد و این حیرت چشم به سبب تحلیل العین از آن پیش
و صحی که بیک سبب آن باد و طبیعت آیند که بسبب خواب است بسبب طعام الغذائیه و السهاد و ابداً طب حفظ طبیعت نفس آن اکثر کسی بخارات متعلقه است
چنانچه بخارات سبب صلابت و صلابت جفن میباشد که بخارات و صلابت و بسیار میل مبرودت زیاده باشد و بسیار از مرض ملوحت مشترک معالج
اگر از باشد ملازم این عادت میکرد و که درت میکرد و ناخفیف از مشی و عرق چون رسد آن جای هوا و ابد اربید ارضمیا از خواب و صحبت شب ای سلوک آن
عارض میشود و بعد بربط است که بسبب گذاشتن طبلیه بعد زمین سر علاج تلطیف ترین و مزاج غذا شوربای چند مرغ بگوند بیه تیمرشت نمایند
غذا عادت خواب ترک کنند از ترشی انواع حبیه ابتدا بسته جلاب دهند تفتیح عقب ملین و ابیضون کنند و بعد تنقیه بطریق مسهل خود و سس ملو نیکان بخورند
و آنچه در جوار سی دست خواب بر حذر فادزین بسیار ساختن حشم کنند و شیاف مرکب استعمال نمایند و ابتدا در سهرانی مرکی بالای بیک طلا سازند و لاد چشم
و اکتحال سیطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی باید و چشم را بالند و کحل ها بتحال سرلین ماهی که ابرار نمایند و طلوع شیاف سفرانی باطل بیک گلگونی نمانید
نافع است که اگر باطل را بلعوذ سبلب باشد بار و ابرازش کرد و جفن اگر گرانی بیک میشود کنند ماهی که آب خیر رسد و تو گویند که جفن گاهی سخت باد و سیکه کند
مدت بعد از مرض دشوار آن او بعد اینه تیه بیل لغسه و غیر آن استعمال نمایند صوفیانه و تنقیه چشم آن سبیح باشد است که او رده عادت قبل از تنقیه کرده است که
عارض نمایند لشدة الوجع و جلب المادة الیها

تهیج جفن

و رم نرم است که بسبب نفوذ ریح بخاری در جوهر آن بهم رسد و حدوث این مرکب زر ضعف هضم هوا که بیرون میباشد و تحول تهیج بسبب مواد رقیقه و بخارات و حشم
و سوء هضم و بد سوء حیات مرض و سوء پیدا ابتدای استسقا و سوء القنیه و اورام جگر مانند ذات الریه و لیثرغس این نیز عارض شود و کیفیت ارض لمرض ایشان معلوم
و جفن تعمین را ماده شکر دا اکثر سفید نکس مر بع دو خصوصاً بگو و آنچه در سالار اعضا ممنوع و زوال باشد با جلا اکثر او را هم سمی نرم تب ضعف کبد و معده
فساد هضم و ضعف حرارت غریزی و بیشتر تابستان بحیث میل حرارت ظاهر و برودت باطن گاهی از گزیدن حیوانات مثل کس و زنبور یا عنکبوت یا پشه مانند آن هم
علاج مدبر از سبب است تنقیه سهل کند و مواد در وکمه طبیخ بابونه و اکلیل و بیخ باد نجبوید و گومعه فستیتن بیک چیدباشد و شاید کوسفند اما نتیلر جفن
و بو مار منی و تجمیف و تلطیف غذا و بابت معتدل و اکتحال تجمیع بابونه و مرزنجوش بر گلگز فسل و بان نیم و انسان بعید بود و یا شراب برنگ گرم و از اخته بود
به بالک رسانند که اصح المعالجات است اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیه آن نمایند بطریقل کبیر خورانند و جفن بسر کرد آن کند و بسر کرد آب بیگرم آمیخته یا بشوینند
ضعف معده کبد باشد تقویت آن بر دو نمایند و تحریک گاو ترش سکنجبین نیز اگر از گزندن حیوانات بود برای جذب سمیت تحلیل تریاق فاروق با تریاق اربعه کم
و زیت بمالند و آنچه در تابستان از تیشیار سنبل خطائی گشنیز سبز مانند گشنیز علاج کنند و بقول رازی اول جگاب سعد آب بگرم حرارت تکمید نمایند و ان عصابه پنبه
ودرنا تعمیر مالو نخسون از مجربات است همچنین شیاف ایشاد صبر و آب کوه و گل گرونده

ثقل اجفان

و آن گاهی با تهیج و اسباب او میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و قوط آن چنانچه در دق بهم میرسد گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلبه
و رطوبات پلک یا بسبب شب‌کوری علاج مدبر سبب نمایند که سبب آن باشد و کحل کحل الجواهر و شیاف سنبل تقویت چشم نمایند و گویند که از دیه گرنباتکه شیاف رشد و سابور نافع است

اختلاج جفن

و آن حرکت عضلات پلک است سبب آن ریاح بخاری غلیظ است که حرکت نماید برای فرح و اکثر اتباع اعراض نفسانی مثل خوف و غضب و فرح عارض میگردد و مواد بمانند باید
علاج در اول تسهیل تحلیل تکمید جفن نمایند مثلاً اسفنج بآب مطبوخ اکلیل الملک سعتر و مرزنجوش ترنمود و جفن میکنند و در نتیجه تهیج سل و ذرشت مرض نمایند اگر ماده تشنج شود من

جدید ستر پتنی بنونی که بالخاصیت مفید است اکتحال کنند و دارچینی آب سوده طلا نمایند و قدر و مامیران بکار برند و هرچه در اختلاج مطلق مسطور شد بعمل آرند

کمودت و خضرت جفن

کبودی یا سبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه یا لطمه و گاهی بعد قی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند یا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده و یا سفال نو بر هم سوده و یا تخم ترب آب سوده و یا نیخ و سرکه طلا نمایند و دوایی گرم نمک ایسخته بنبه نوبدان تر کرده بر پلک نهند و یا نمک آب سوده نیمگرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ و نمک اندرانی مساوی باریک ساییده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کشد مرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری برهم زدن پلک است آن زیاده از قدر حاجت فی الاراده مرض است و سبب آن یا اندکی خفیف است یا بثره یا چشم و چرغ یا صحاب تمدد و کسانی که دهی تمدد باشند از اثبت و در امراض حاده شنید تمدد و یا تشنج است گاهی در جبلت حالت صحت از حکمی عادت میباشد و مجرور العلم نیز علاج انچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همانست که در فصول آنها مذکور شده و انچه در جبلت و حال صحت بود لا علاج است و انچه از حرارت مزاج دماغ بود و در مادی تنقیه داده دماغ نمایند و در ساذج تعدیل مزاج و علاج آن بطوریکه در امراض دماغی سابق مسطور گشته و دیدیها تا مدیست که درین علت دوائی سود ندارد مگر اکثر مرد و صبر مساوی در گلاب حل کرده در حلق اکثر چکانند

قمل و قمقام اجفان

یعنی سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود با پایهای بسیار ریزه و گندم رنگ با حمرت و بغیرت بجهت کثرت مدت سلاده این علت رطوبت رقیقه حادثه در بن بلاده از قمل میباشد و گویند که قمقام بزرگتر از قمل است و سرخ با پایهای بسیار ریزه و فربه تر از قمل بود و از شکل آنها که پایهای او دراز بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و فایده صغیر بود و سفید باشد سپید و بیان نامند و ملا نفیس گوید که قمقام تشبث بسیار دارد و گاهی قوایی میباشد حتی که گمان میکند انسان هرگاه بسوی او نظر کند که آن اصول شعرست که قدری می گردد پس هرگاه گرم شود یا آب گرم بر آن رسد حرکت او ظاهر میشود و احمد گفته که سبب قمل و قمقام قرودل رطوبت عفنه است که طبیعت آنرا بنا بر سیه جلد دفع می نماید پس اگر کم است از آن تولید کند و اگر بسیار است غلیظ تر قمقام و اگر از آن زیاده غلیظ تر بود قرده از آن سر رسد قول اول تولید قمل و قمقام در جبل است و قیاس از اخلاط غلیظ بهم میرسند بصاحبان مزاج حار رطب بلغمی در زمستان و بلاد رطبه بیشتر میشود و بقول شیخ مشتر کسانی که اغذیه غلیظ ردی میخورند و فضول بسیار میخورند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف بسیار دارند و حمام کم میروند بهم میرسد و تولد قمل از مواد مرطوب سوداوی دموی نمیباشد بلکه از کیفیات مرطوبه که آن را اوساخ قریب بظاهر جلد است بجهت صعود او از بدن بسوی سر و چشم و دفع طبیعت بسوی جلد بنوعی که حرارت غریزیه متولد میگردد و بعضی از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب اجفان بسبب مژگان تحویل که قمل و قمقام در آن پیدا میشود و تولد آن گاه داخل مسام میباشد این بلا مانند وغیره در مسام ها میگردد بسوی ظاهر جلد بر می آید گاهی لطاهر جلد میباشد درین صورت آن خارش نمیباشد مگر وقت حرکت نمودن و گریدن آن عضو علاج اول نضج ماده بمنضج بلغم یا ماء الاصول تنقیه رطوبت بمسهل حب ایارج یا حب قوقایا یا ایارج جالینوس نمایند گویند که صبر دو درم و اسپیمهک سیاه سه درم زیره سه درم منقی نموده از بهر قمل و قمقام است بقول انطاکی کثیر تناول آن از قمل طلق نافع لیکن در صبر نیم جزو و دیگر یک جزو پوست بعد تنقیه از فصد بتهار و در حمام آنکه بعد مرزنجوش استعمال آن نمایند بعد میفرستی تطولی العسل آب گرم یا مری ادون اسکر شته دهند بعده پلک را بآب شور یا آب نمک یا آب شبت مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا آب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا طرون یا بوره ارمنی یا افسوج خنده بید تر کرده بیم مانند بسوی بیخ مژگان مالند و یا صبر بریخ طلا نمایند و پس از غسل بستر بند و یا مرکی یا زراوند طویل سوده بروغن سرخ ترکیب طلا کنند و یا بالتی تنها یا با آب چقندر و زیت کبریت و یا بوره سوده با یک سایید چرب بمالند یا شبت با نصف عرق آن نوعی ساییده مسیل آلوده بمالند یا صبر بوره ارمنی از هر واحد نیم جزو ساده کنند و یا سرکه عسل تر شیره پلک سالق بدست برداشته باشقار یک ماه مالند پس بشوید و موی بیخ و بوره دوائی که پوست آنرا سوده بمالند یا ابر کحل شب یمانی سوخته تکمیده و بس سوخته مویزج جایز یک خشک حصض هر یک نیم توله و راسطوخ فستقین ستانوده پس صلایه کرده بکار برند و تجمیس اکتحال کحل روشنائی شیاف ابیض و طلای سوخته شب یمانی الشکل برگ اندرانی مساوی کوفته با آب سیخ ارمنی سرشته چون نافع دوا کلاریخ سرخ و سوخته و صمغ عربی و ده طلا کردن و اگر ناک سیلاب و شب افزائیده بسوی گیس نیز گردد که الطوخ اجفان بهتر است که در آن کبریت حل کرده باشند و گذاشت دو درم مویزج یک درم صبر سرخ دو درم بورق نیم درم مثل غبار ساییده بسرکه و عسل

بارد مثل الیدن قائل قول تقاعدست اگر سبل یابس باشد بعض مرده عدار اگر به سبل لو اثر کرده باشد تمامی مرض بالمره پیری امیکشد بحث آنکه اگر سبل کشندگانست بار ریه
معادل قسم دوا ای مبسم آن میکنند بهتر آنست که سبل را آب برگ ساب بیار پیر یا نقیوس منقی یا سماکشت مل کرده سبل یا کشند و ترک شاو استلا و کثرت حول حام
زیاده احکام مطلب شوند و آب مال عمات مینا اجتناب از اغذیه غلیظه بکیر الفضول امیو های تر تاره وتیر و انجیر و انجیر و بعض مد و ست کل اکثر حسک نمیدگفته اند و غذا بی
لطیف مثل مرق گندم سپید جوجه مرغ و کبک و دراج و امثال آنها باشد طبری گویند که طبیب باید که بصورت قول و المقام اگر سبخ و پیسه باید حرکتی نمانده او اکثرانا غید مام بود دیگر
حرکت آن نماند آن الکیب باشد پس حسب بدست و نیز تغییر آن گردد و بعض قریب با مدای سبب قوت و غلیظه ابدان تغیر آن بعد ازین نماید دیار و علیه بدای خفیف تمام گردد بلکه ماء آب
این نتیجه کنا معیت و زیاد الاصول هند شرب اکثر مگر این تغیر سپیدا دیسی با تسیرین یک سبب اند و تقدیسا بدان آنکه داخل کرده بیو شاید بعد از شدن البیضا سلوک ... داخل کرده قدیم او رند پسیت درم آن ... بام الاصول با تناسد و بعد میت در شبوع ... بیوستانند و علاج غذا کنند و از تحلیه الانند یه منع نمایند و بعد گذشتن ... ارشاسیدن صلح ... زیر تغیر بعد تغیر ... از اصول ... بعد تغیر و ... دوازده ... نمی تمام آن بیاشتا نمایند و بهتر آنست که حام کنند بعلیته ...
قشور حب الصنوبر دانی برگ حاری ... واحد یکدانگ ... نیم ... با پیران بروغن ... آن کمیال ... سپید ... با اثر دیگر ... ساب ... حال ... آنکه میل ... سپید بار ... بعد
نیم درم کوبیده بحریرو پخته میل آهنی ... سیاه ... اگر سبل ... صاف کرده میل ... کحل نمایند و آنکه میل ... سپید
بگردانند تا تمام کرده آن بیشتر گردد ... بعد ... قسط الکحال نمایند و آشاسیدن دهن ... پر ... ازم ... لیس
الکحال کحل کوه ... با یده ... سائی ... قطران ... سای ... با مکی ... بر ... شکر ... گرد ... حماد نمایند این حماد تنها نیز کفایت می نماید

انتشار اهداب

یعنی ریختن مژگان ... بسبب قلت مادة غذا ... اعراض ... پستی ...
تحلیل یا بعض ... بسبب کثرت ماده ... سبب خلط ... رسام ... یا بسبب فساد ماده ... مرض ... حرافت ...
اخلاط فاسده محرقه ... کثرت ... الثعلب ... داء الحیه ...
موضع ... بسیار ... تشخیص اقسام مذکوره ...
... بسبب اعراض حاده مثل سرسام و حمیات محرقه ... اگر ... قلت ماده غذائی ... اگر ...
... محسوس گردد ...
... بلغم محترق ... مذکور ...
... باشد ... اگر ... سبب حدت یا رطوبت ... اگر ... انتشار اهداب ... علامات ...
... سبب ... و دیگر علامات ... محسوس ... قلت ... زندگی ... رطوبت ... داء الحیه ... دیگر ...

علاج انتشار اهداب بسبب ماده

اگر از قلت ماده غذا بود معالجه او انعاش قوت ... توسیع اغذیه جیده مرطبه و استعمال ادویه جاذبه ماده شعر ... گوشت ...
... سنبل ... مغسول ... سوده ... استعمال نمایند و تطلیه ... استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره ... تغذیه نمایند و ترطیب آن ... حاصل گردد ...
بسوی تغیر مزاج آلات غذا یا ... تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت نمایند ...
و بعد از آن اکتحال ... کبابه ... سرمه ... تقویت ... روشنائی نماید ... هندی ...
... سنگ ... سوده ... اکتحال نمایند ... اگر ... سبب کثرت رطوبت باشد ...
... بعد از آن ... استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا ... رطوبت ... ازخوردن ... آب ...

بتدریج سعی نمایند و بعد از آن باکحال جاذب رطوبت داشتک آید مثل کحل دار فلفل یا سنبل الطیب اکثر اکتحال کنند و اگر در روشنائی تدریجی ضعیفی افزوده باکحال نمایند بهتر باشد و آنچه
بسبب غلظت رطوبت باشد تنقیه بر پاک بهر سبب که چنانکه در اسفیدی یا زردی یا سرخی یا کودت بود علاج هر یک مثل داء الثعلب بتنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند و بعد
از تنقیه اطلیه که در داء الثعلب بحسب نوع مسطور است طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثل لاجورد و سنبل هندی و پوست صدف و خرمای سوخته حجر ارمنی دخان کندر
مساوی سرمه و حجر ریخته اکتحال نمایند و اگر خواهند هسته خرمای سوخته و نیم جزو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یکنیم جزو حب البلسان یکنیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو سرمه کوفته
بحزوبه بیخته مستعمل دارند و اگر سرگین خرگوش تر هشت درم سرگین بز کوهی سه درم بایک ساییده اکتحال کنند اهداب بروید و در تجربه حکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و ترید با
عسل تخم ازو ده طلا نمایند نیز درین باب مجرب حکیم معروف است و استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر واحد یکجزو سرمه سه جزو سفیده قلعی مغسول
شش جزو در آب آمیخته طلا کردن و یا کحل ساختن مجرب است و یا سرمه شنوی قرنفل سیاه هر یک یکجزو و رصاص محرق مغسول چهار جزو زعفران چهار جزو و تار دین سه جزو و خسته تمر محرق
دو جزو ساییده کحل سازند و ترکیبی که بجهت اثبات موی مجرب و عجیب الاثر است این ست که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ لو بر کرده از پنبه نو فتیله نهاده سرآن روشن
بر طاق گذارند و بعد از یک هفته شب یکشنبه دیگر چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزانند و دود آن بستانند و چیزی در چشم کشند [illegible]
بورق و تخم خرمای سوخته بشراب [illegible] کرده و [illegible] سنباذج سوخته و اثمد بآب کنار پرورده و بفتوای حدیث شریف [illegible] یک شبانروز در شراب کهنه تر کرده
خشک نموده کوفته بیخته و حجر الیهود بخون خفاش ساییده و مگس سوخته و صمغ بطم [illegible] و شیاف مامیثا و تربت کسلخ الحیه در آن انداخته چهل روز در آفتاب گذارند و بعد
خروس سوخته و کذا [illegible] و دخان صنوبر و [illegible] و بطم و مرو [illegible] قطران و زفت و صمغ صنوبر بر منبت شعر هر واحد طلا [illegible] و [illegible] تخم خرمای سوخته
بروغن آس [illegible] و کذا [illegible] کذا بزر البنج و جعده جبلی و سرگین موش بروغن سوسن سرشته و کذا شحم اوز و کذا زردی بیضه و کذا عصاره بابونه بر منبت شعر [illegible]
[illegible] بسبب فساد کیفیت [illegible] غذای شعر باشد تنقیه بدن [illegible] مطبوخات و حبوب مخرجه صفرا و سودا و مطبوخات فصلیه بحسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و تدبیر [illegible]
[illegible] روغن بنفشه [illegible] ابتدا اکحال منبت اهداب که مذکور شده بکار برند و کحل [illegible] و شیاف کندر [illegible] تعداد [illegible] کذا اکتحال سنبل الطیب
[illegible] حجر ارمنی یا لاجورد یا بنج سوخته [illegible] خرمای سوخته سه درم [illegible] در آن اکتحال نمودن [illegible] سرشته و نموده خشک کرده
[illegible] فندق سوخته ساییده و تخم [illegible] طلا نمودن منبت اهداب سود [illegible] اثمد [illegible] نیلج محرق مساوی [illegible] سوخته ساییده
در چشم کشیدن نافع [illegible] سیاه [illegible] سوخته [illegible] طلا کردن برای انتثار اهداب که از جذام باشد نافع ست اگر بادام تلخ و [illegible] بسوزند و خاکستر آنها مساوی
[illegible] خشک [illegible] سوخته هر یک یکدرم [illegible] عدسی نیم درم و تخم [illegible] سوخته و ثلث درم [illegible] دو درم همه را ساییده بحریر بیخته
پس [illegible] داخل کرده ساییده [illegible] شیاف سازند و خشک کرده هر روز شیر زن حل کرده در چشم [illegible] باین [illegible]
بکام داخل شوند و [illegible] بآب گرم بشویند [illegible] سبب [illegible] طبری گوید که اگر علامات اختلاط فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله
یا مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و ساق و [illegible] کشایند بحسب [illegible] احتمال قوت اگر مانعی نباشد پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج [illegible]
[illegible] بعد از آن حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یکدرم حنای محرق و ثلث درم سود [illegible] ریخته صبح و شام بدان اکتحال نمایند و اگر ماده متغیر
[illegible] شده باشد [illegible] نماید [illegible] آید [illegible] باشد [illegible] بسیار [illegible] آن [illegible] نمایند هر شب وقت خواب [illegible] درم [illegible] روغن گل
خالص [illegible] روغن گل گرم [illegible] نمایند [illegible] الشعیر [illegible] لازم گیرند و چون [illegible] اگر [illegible] چشم [illegible] و متوالی شیر دختران [illegible]
و هر روز دیگر بآب گرم [illegible] چشم نمایند پس [illegible] و اثمد مساوی [illegible] روزه [illegible] اکتحال کنند [illegible] اگر تغیر [illegible] بسبب خلط سوداوی باشد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون
[illegible] سودا نمایند [illegible] استعمال [illegible] بروغن بادام نافع ست [illegible] بزیدان [illegible] هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم خرفه [illegible]
[illegible] شیرین [illegible] یک سه درم [illegible] اسود [illegible] سه درم [illegible] روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند [illegible]
[illegible] اگر طبیعت [illegible] گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید [illegible] و اگر احتیاج باعانت طبیعت [illegible] باشد بروغن لادن مخلوط بآب برگ بید

[illegible]

علاج استرخاء الاهداب بسبب موضع

[illegible]

شعر منقلب و شعر زائد

[illegible]

مثل عرق و بابونه و [illegible] کحل نمایند آب گرم [illegible] و صفت [illegible] و ترکیب [illegible] مزاج حار [illegible] زرد و کاملی در مزاج گرم [illegible] آب [illegible] دهن [illegible]
[illegible] جمیع انواع نافع است بهر تقویت [illegible] چشم و تحلیل رطوبت [illegible] علاج [illegible] تحلیل آن نمایند و از تناول مرطبات [illegible] اطریفل [illegible]
و [illegible] آب بسیار و [illegible] احتراز کنند [illegible] تحلیل رطوبت موجب [illegible] ماده [illegible] مثل [illegible] و شیاف [illegible]
[illegible] استعمال نمایند اگر [illegible] فاسده باشد شیاف [illegible] وزن آن [illegible] سایده اکتحال نمایند [illegible] اگر توتیا [illegible]
[illegible] ساخته استعمال نمایند برای [illegible] اکثر امراض چشم مفید است اگر نوشادر [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] سایده [illegible] چشم کشند [illegible] نیز [illegible] مفید مجرب است و اگر [illegible] کلان [illegible] بکار [illegible]
پس [illegible] آن [illegible] انگشت [illegible] نمایند [illegible] آفتاب خشک کرده [illegible] سازند و در چراغ روغن [illegible] سیاه [illegible] کاجل آن گرفته چشم کشند
[illegible] شعر زائد [illegible] آن مجرب [illegible] الاطباست [illegible] اگر [illegible] موی را بر کنند و نوشادر بکار [illegible] و شیر [illegible] خون [illegible]
[illegible] موضع [illegible] بالند [illegible] طلا کنند [illegible] طلای خون [illegible] خشک کرده [illegible] سایده [illegible] مساوی [illegible]
نیز [illegible] نافع [illegible] این جمله [illegible] سایده [illegible] شیاف [illegible] ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ساعت [illegible] معالجات جیده آنست که [illegible] و خاکستر [illegible] مساوی [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] خاکستر [illegible] نوشادر [illegible] آب [illegible] خصوصا [illegible] باشند [illegible]
[illegible] آب [illegible] بر موضع نتف طلا کرده یکساعت بگذارند [illegible] هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید است و اگر بعد نتف [illegible]
[illegible] فاخته سایده طلا کنند [illegible] مانع انبات شعر گردد و خاکستر [illegible] گنده [illegible] و خاکستر [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] بر موضع نتف شعر طلا کردن مجرب است [illegible] سایده [illegible] آب [illegible] خشک گردد
[illegible] سایده [illegible] موی [illegible] بالند [illegible] انگشت بالند و اگر [illegible] لعاب [illegible] طلا نمایند [illegible] موضع [illegible] انبات شعر کنند و اگر موی را بکنند
[illegible] خون [illegible] بالند [illegible] عمل نمایند [illegible] زعفران [illegible] سایده و بعد از قلع موی بر موضع ضماد کنند [illegible] طلای [illegible]
خون [illegible] خاکستر [illegible] آمیخته نیز نافع است کذا طلای موضع نتف شعر [illegible] خاکستر [illegible] آمیخته [illegible] خون [illegible] و شیر سگ
[illegible] آمیخته [illegible] خون [illegible] مطبوخ [illegible] مانع انبات شعر است کذا اکتحال [illegible] خون [illegible] خشک کرده سایده
[illegible] سایده [illegible] بعد نتف شعر مفید **اقوال مجربین** [illegible] گرم کرده هفت بار [illegible]
[illegible] سایده [illegible] شعر زائد را بر کنند [illegible] مجرب است [illegible] اگر صدف بزرگ [illegible] سوخته شعر منقلب
[illegible] موی را بسیار باریک نمایند [illegible] مجرب است و گویند بعد نتف موی نوشادر [illegible] مخلوط کرده در چشم کشند و [illegible] سوسن سفید نیز مفید گفته‌اند
و حکیم علی در مجربات خود می‌نویسد که بعد کندن موی [illegible] سایده یا توتیا و زنگار [illegible] سایده [illegible] سوده بمالند و اگر [illegible] در سفال [illegible] بسوزانند و خاکستر آن
[illegible] مانع [illegible] بغایت قوی بود و گویند که اگر [illegible] سرکه [illegible] در شیشه کرده زیر سرگین [illegible] دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده موی [illegible] چشم دیگر
جای برکنده [illegible] بمالند [illegible] جالینوس گفته که اگر صدف [illegible] سوخته سایده [illegible] آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible] مجرب آنست که [illegible] نوشادر [illegible] سوخته مساوی سوده [illegible] بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند شیخ ابن [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] آمیخته سایده اکتحال [illegible] نفع [illegible] موی [illegible] برکنند [illegible]
[illegible] خاکستر [illegible] اکتحال نمایند [illegible] طلای شیخ [illegible] بعد نتف [illegible] خاصیت مانع نبات شعر نوشته‌اند [illegible] نقل کرده [illegible]
[illegible] خاصیت [illegible] و بعد [illegible] کحل [illegible] باد [illegible] خاکستر [illegible]

ومعروف سوخته و تباشیر که [illegible] مساوی سوده کرده [illegible] احتیاط آنست که [illegible] سعید [illegible] و مقاس [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] یک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible] یک [illegible]
[illegible] آتش گرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

التصاق اشفار

یعنی هم چسبیدن مژگان [illegible] عارض [illegible] آن [illegible] حادث [illegible] ماده [illegible]
[illegible] علاج [illegible] آن [illegible]

بیاض اهداب

یعنی سپیدی مژگان [illegible]
در [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

غرب

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انصباب ماده بورقی یا ماده ردی الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن و نیز این مرض از خلط رطب … و بلدان جنوبیه بهم میرسد و یا از خارج موقع …
و آن یا ماه سست یا زیر تحت جلد … گاهی منفجر میگردد بجانب بینی از ثقبه که درمیان بینی و چشم است و گاهی منفجر میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار می یابد بسوی چشم با جمله
ازآن ظاهر بود و بعضی غائر باطن و گاه منفجر و گاه غیر منفجر میباشد و آنچه منفجر گردد بسبب آن ماده حادست و آنچه غیر منفجر بود بسبب آن ماده غلیظ متحجر است و گاهی در چرک آن نهایت
بدی میباشد که غضاریف چشم را فاسد و سیاه میگرداند و … فشردن آن چشم را پر از چرک گردد و بعد انفجار آن خراج التیام او مشکل است و از علامات غرب است که چشم
و نزد امتلای آن ماده شبیه بورم کوچک ظاهر شود و آنچه از آن بیرون ظاهر دارد و سیلان می یابد از آن چرک فاسد میگرداند لحم را و آنچه انفجار او اندرون باشد از چشم چرک شبیه بصدید و لبنی سفید
املس معتدل القوام مندفع گردد و از فشردن … چرک صدید جوشیده برآید و چشم از چرک پر گردد و بسا است که چشم را فاسد گرداند بدوام … و آنچه از زیر پوست
اجفان بود فاسد گرداند غضاریف را و از نهادن انگشت بر آن مانند ریم بیرون آید و آنچه بسوی بینی نفوذ نماید از منخرین یا از دهان برآید و برآمدن آن از موضع … مقام
بینی کردن بینی و حصر نفس نیز از علامات نفوذ اوست و بسا است که بسبب خباثت شدیده تمامی استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و … و آنچه از آن سیلان می یابد بسوی چشم …
از آن … و سیلان … چرک از ماق برآید و آنچه ظاهر بود حجم آن محسوس میگردد و آنچه غائر باطن باشد ورم آن بلند نمی باشد …
… و بمشارکت آن چشم پیوسته درد مند باشد و غرب کثیر العمق غائر فاسد میگرداند استخوان او نشان فساد استخوان آنست که چون میل … استخوان …
… یابند زیرا که سطح استخوان صحیح املس میباشد و میل بر آن میلغزد **علاج** اگرچه علاج این مرض بجهت رقت لحم ماق و رطوبت عضو و … فضول دوام حرکت و قوت
حس او و عدم تحمل ادویه قویه دشوار است لیکن سزاوار آنست که مهمل نگذارند بلکه قبل از استحکام مبادرت بعلاج او نمایند و تنقیه بدن و دماغ و ناحیه چشم از ماده …
و حجامت … و شانه و مسهل حب ایارج و قوقایا و لوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقرا چند روز بهم بعد تنقیه عام کثیر النفع است بعد از آن اطریفلات و اهلیله مربی
و مانند آن بخورانند و استعمال غرغره و سعوطات بسیار نافع است و اگر ماده حاد باشد بعد از فصد و نضج بمطبوخ معتدل … مطبوخ بنفشه و غیره مسهل حب اهلیله هندی یا مطبوخ …
بنفشه تنها یا ایارج فیقرا استعمال نمایند و اصلاح و تلطیف غذا کنند چنانچه قانون علاج قروح و اورام است تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال آسانی نماید و …
… احتناب واجب است در ابتدای خراج پیش از انفجار شیاف ابیض و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته جمله یا هر چه از اینها میسر آید سوده با آب کاسنی صحرائی یا …
سرشته طلا نمایند و … استعمال نمایند تا باشد که … و اگر ماده جمع شود و درد و الم پیدا کند محتاج
بنضج خراج باشد در این صورت … زعفران با آب حلبه ضماد کنند یا بحلبه و تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویه منضجه مثلا مغز نان گندم مع تخم مرو کوفته یا … بشیر زنان …
زعفران … یا ثلث وزن آن صمغ عربی بزهره گاو سرشته بر آن بچسپانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین مجربات است
و عنب الثعلب با سوده جو شانیده ضماد کردن نیز غرب منفجر نماید اگر مغز نان گندم آمیزند بهتر باشد و اگر … کوفته با عسل سرشته برنهند نضج و انفجار غرب نماید و کذلک کندر با
… سرشته و کندر … کرده … طلا کردن افضل علاج غرب است قبل انفجار و بعد او و اگر …
عوض … گیرند نیز در غرب پیش از انفجار و بعد آن مفید و معمول استادم مرحوم است اگر خراج صلب و غلیظ باشد و منفجر نگردد … گندم … و تخم حلبه نیم جزو تخم مرو یک نیم جزو
کوفته در آب بپزند تا … گردد … پس بر آن قدری شیر تازه دوشیده بریزند و برهم زنند تا مانند مرهم گردد و بر صلابت برآمده ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر
قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص نیز اضافه کنند و همین معمول است الا آنکه … فتیله مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویه مجففه استعمال …
و … گفته کسی معالجه نمود … غرب را … و ورم را از ردع و تحلیل و اگر از این فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجه
قروح نمایند بچیزی که در باب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال می نمایند در آن شیاف زعفران و برگ سداب با آب و صدف محرق با آنچه در جوف اوست و مر و صبر …
مقام دیگر گفته غرب مادامیکه خراج باشد یعنی هنوز تقیح نیافته معالجه بجوز السرو و مر و مانند آن از اشیای قوی التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه باقاقیا
و زنگار و زروت و مانند آن نمایند و چون ناصور گشت بداغ و ثقب … نمایند تا آنکه عظم را فاسد نگرداند و جالینوس در کتاب معالجات گفته که گاه …
نزد ماق اکبر خراج کوچکی بسیار است که منفجر میگردد … ناحیه چشم میباشد و لهذا دشوارست … و لیکن سزاوار است که مبادرت نمایند در مداوای آن

نمود و بعد که دران نوع درست نباشد زیرا که مدت باعث الم شدید و دق و ورم میگردد و از نجهت دشوار میباشد بر آن ایز نجمت ممکن نیست معالجه آن باز و ریش
سودی نمی بخشد و لهذا بطول می انجامد با بجمله بعد از آنکه قریب منفجر گردد قانون علاج او آنست که او را تنقیه نماید پس متوجه معالجه گردند و ادویه غریب تنقیه میدید آنست
بگیرند و رگ باسلیق فصد یعنی آنچه در میان دو رگ بند گاه و مثل پنبه سفید میباشد خصوصا رگی که قریب بهیچ آنست نمایند تر و ود و عسل فروبرند و دراو بمیل حقنه نمایند
که تعیان کند پس توسع را آمیخته در ماء العسل تر کرده شویند و باشد که دیگر باره این رگ سما بلیغ خشک مارایک سفوف کرده باشیدن کفایت کنند و جباری و نمک جابیه بر زخم بپاشند
بکار زیر ناصور پاک کند و اگر او را انداز آن باشد برگ گلنار سی و مهار ان بهند و یا صبر و معک و دم الاخوین آنزروت سرمه تبه بابی هوا مه بگیرند و کوفته بیخته آب کاسنی برسی
حل کرده بعد فتیله غریب چشم بچکانند در هر قطره که فاصله میان هر قطره یکساعت نجومی باشد و بعضی سه گلنار و کبوتر و زنگار ربع جزو زیره داخل است نگفته که ادویه خشک سوده
موضع منفجر را بدان مس نمایند و یا سعیده قلعی گلنار فارسی هر یک دو درم دم الاخوین مرمکی هر یک یکدرم انزروت بشیر زنان زنگیم درم سفید نیم درم کوفته بیخته
خوب بیک نموده بر موضع غریب نمایند و فتیله بدان ببندند و یا شیاف غریب بشیر دختران حل نموده در بوق سه قطره بچکانند و فتیله این قطوره فرو نمانی صالح فاصله باشد
و یا چرک ناصور را از منتهی پاک کنند و سوگ انسان یا زیاد ستان انحایند و بدان ببندند و استخوان سرگین که در زمین نهایت کهنه حل و خشک کرده باشند سائیده در نمایند
و بخیلین (؟) و استخوان سر انسان پیر سفید بود و آب برگ تو سکی خصوصا سنگی در ناصور انداختن بغایت نافع است و نیز آبرونیر برای غریب منفجر مجرب و نسخه بانید بیخ ابلوک
و کوک (؟) سائیده خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند بعد فشردن ریم پاک کردن آن و عسل راج و یا آس و صمغ بطم و برگ آن سائیده فتیله ساخته و یا عروق شب یمانی با هر
یمودم کند رومی هر واحد یکدرم سوده در غریب پر کنند و ضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته یا نیلوفر تنها یا سرگین سرشته و یا حاد سیر و روغن جوز و یا برگ مورد و نمک آیتو
بیخ کبر و یا عصاره برگ او و یا آرد نخود رس آب پخته بر نافع غریب است **و بقول** سید جرجانی آب سداب تازه و آب انار ترش آمیخته بچکانیدن بغایت مفید است و نخلت
بران نافع می کند غریب او یا برگ سداب تر یا خشک آب انار ترش سائیده فتیله آن نسوح غریب بعد پاک کردن او از ریم فرو برند که انزال و اصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا ترش
می آرد و بعد از ان میکند و فتیله از زنگار معقود بکند روشن هم نافع و نهاد ریم تنها سفید بود و زرد چوب گلنجه فانخواه دو ثلث جزو سوده و پاشیدن مجرب است و نانخواه
نیم جزو سوده و مرکب و افروده و ماند و ایضاد وای مرکب بادامش شب یمانی و نوشادر نافع است زرد آلو و یا بالفه راج و صبر انزروت و قشور کندر سحته و با یدما ساوی مطبوخ شده کن
و صبر تمام قسمت کندر سپید تور و یا سته خالص ابر آتش گنار ننانند غلیظ شود و قدری کف دریا دماز و با یک سائیده آمیز نموده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند **بقول الجابی** مسند
و باریک سنگ جراحت گرفته روغن بید انجیر بر کیا اندازند بگیری بسایند چون غلیظ شود فتیله آلوده در ناصور نهند و یا چند قطره روغن بید انجیر کشوره **بقول** الذاختار
فوفل مسلم چندان بسایند که رنگ روغن خاکستری و غلیظ گردد فتیله آلوده در ناصور نهند و یا چکیدن چراغ کند دیوار سیقدری گرفته برابر او نمایند بسایند باشد دیا
زرد نمو خشک نموده با گل ترمه او مساوی در روغن گاو حل کرده بکار برند و یا چرک نی قلیان با افیون مساوی سوده فتیله کرده نهند و یا سمند سوخته باریک سائیده بآب آلوده فتیله کرده نهند
و یا رگ نیب رگ گنار بو مدی سائیده برابر آلوده کسبانند و یا کشته الیوه و بول سرخ مساوی سائیده بر غریب استعمال نمایند و یا زبان سک سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سانند و یا گلونده
در روغن جوشانیده صاف کرده مارند و قطوره سازند و یا مدس مقشر و پوست انار کوفته بیخته بسایند هر گاه دهن ناصور بند شود و درم کند گندم کوفته آرد گندم آمیخته شیر دختران
یا شیر خر مقدری عمران آمیخته بر وی گذارند یا دیگر او و نیز مرکبه مذکور شده استعمال نمایند و بعد سادی در یس او او ولیله بکار برند گویند که چون منفجر گردد بمشاره و چرک آنرا بیرون نماید
بنفرح و آلو یا بروغن چرب کرده آنرا امیسی عجیب است راز ان آن و ایضا مورد آس یا دوشاب سرشته خشک گرد آنرا در شیاف کرده داخل آبریج داخل نمایند بول صبیان سایند مجرب
و عمل سینات انطاکی گوید که دیه ریشه دجبا الاجهان گذشت بکار برند و چوب حرمل سیاه و دان گذارند و با لوبه بجوش کرده آب بر بهر بسند و امه ضماد کنند و از مواد
و آس حب و العظم و کندر و زنگار بسکر یا آب با رتنگ ستیاف ساخته بر کسند و طلا نمایند و اگر عظم گردد یا نفع بر او طلی شود و تطبیخ عدس و ماش یا زعفران و مورد
با رجو و پوست خشخاش و عطبه ضماد کنند بعد حالت بستان و کو نمایند که آن مجرب است محمد زکریا گفته که صحت غریب تو است و چون جهان خارج از مقعد مگر
ابد من یا تسم رای او و علاج کند چند ماه صحت یافت بعده یکماه ضم گردید و آن شیاف غریب است که عند الحاجت آب حل کرده در ناصور را افشره از چرک پاک نموده
سه یا چهار قطره او ان بچکانند صاحب آن ران چشم بخوابد و یا یک فاصله ما بین هر قطره زمانی صالح مقدار یکساعت باشد در روز دیگر نیز ناصور را افشره شیاف مذا

در تحقیق [illegible]

دران یکاسند و تجبیس تا کیفیت یا تازیابی که ناصور را بفشار ند و از ان حرک بنیاید و بعد از ان ترک نمایند که تا چند یا خشک میباشد و بهتر انست که اندازه نمایند غور عرب را
بمیل که بان حال عمق سوامیر معلوم میکنند پس بر سر میل پنبه نرم پیچیده و دوا دو یه فرو ترده و دران نگذارند تا دوا سیال باشد یا ذرور خشک یا بگچه حکاکشید مشیاف عرب بعیر ادویه
بتنقیه نیز از حرک و گوشت فاسد باشد سیلان از پنبه کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آنرا با مرهم زنگار و زنجار نمایند اگر متصل احجار عائر باشند و یا تقطع ارسید اگر از اجفان جدا بود
و خالی شده باشد پس آن نیز از پشت ریق پس انگور زمی بشوییند پس مشیاف عرب محلول با آب نمایند یا دیگر ادویه دران بچکانند و اگر حرک قلیل باشد و بیرون بیاید دو سه روز مهلت دهند
تا جمع شود و بعد پس نقشا ند و بشوییند دوا نهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را لعصابه ببندند و مریض حرکت نماید و مشیند و قوی آبرست در ابتدای امر جمع کردن ماین ادویه
دوائیکه دران قوت قابضه مقوی اجزای عین باشد باشند زعفران و اشنه بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب و ورم و تقویت عضو
برای منع قبول مواد که محلل آنرا جذب کند و این سائر تدابیر در ابتدای انفجار است و علاج مزمن آن داغ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال
دیگ یبه دیگ بطوریکه ناصور را بخرقه بکارند و فتیله بسلول بول طفل یا بدیگ برد یک آلوده دران فرو برند یا زنگار را با شنجار و اشق یا بسرکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند
و بعضی گفته اند که اگر استخوان را فاسد نگردانیده باشد یا برد و داغ دهند بگیرند خاکستر بلوط خاکستر اکلیل الملک خاکستر کرم از هر واحد یکجزو زرنیخ سرخ نیم جزو عفص دو جزو
زنگار محلول با شیدن سرکه رسن نیم جزو ساذج یکجزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند و به بندند و گویند که چون کهنه و ناصور گردد علامتش آنست که چون انگشت بران
گذارند آب ریم از اصل آن برآید که از زیر انگشت بلغزد در بن هنگام واجب ست که داغ نمایند بمیل و در اول اس اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند و بگذارند بران دفعات تا آنکه
بجوش آید اطراف آن و گوشت فاسد تمام سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان و بعد از ان معالجه نمایند بمرهم سفیداب اگر ناصور بینی نفوذ کرده باشد
داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس دران فتیله پنبه کهنه بمرهم زنگار آلوده یکروز داخل نمایند و روز دیگر پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده و داغ با آهن
اسلم العافیت ست زیرا که چون عفونت عرب باستخوان رسد و دوا دو یه منتفع نگردد بسا که فند گوشت فاسد ده را در نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن را بتراشند
و دوای مدمل لحم دران بریزند و ببندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بسا است که محتاج میگردد ندکه لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه
داغ باندرون آن برسد و لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم نمایند بلکه دست را مائل بناحیه انف دارند بناحیه ماق که سیلان نیابد طبقات چشم و سوراخ نمایند تا
بینی در غور باآنکه میل و راس حتی که ثقبه آن موضع متصل آن نافذ گردد بعد از ان بگردانند تا آنکه خون از بینی برآید که این نشان نفوذ آنست و در بن وقت داغ او کامل
مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه دران بپاشند و به بندند و یا دران فتیله پنبه کهنه از مرهم زنگار یا اشیان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید
بصندل و مامیثا و آب کاسنی و آب حی العالم لطوخ سازند در روز بروز فتیله را قوی تر نمایند تا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال آن نمایند و گاهی برای آنکه
از ان پاره استخوان بد بو و بسا است که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند و واجب ست که چون داغ دهند و بران دوا
بپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه بآب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق بیخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ
در چشم خطر دارد بعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابو ماهر وصف نموده و آن این ست که بگیرند قمع مس
یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد پس قمع را جدا نمایند
و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند و مریض صحت تام می یابد بعد از ان مراهم مدمله استعمال نمایند و بالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضا ست لیکن واجب ست
که ملاحظه تا لطف مدارا در علاج آن نمایند و احتراز کنند از آنکه ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان و هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده گذارند یا خشک
بسته شود و زاج سوخته و آبگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه تیز اگرچه دراستا اسورش می نماید لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرساند

غدہ

بقول جالینوس لحمی ست زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبرست از مقدار طبیعی بر سر ثقبه که میان بینی و چشم واقع ست و ازین جهت مانع نفوذ اشک چشم مثل چرک و اشک
از نفوذ در ثقبه و مجرای او بسوی بینی میگردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این ست و گاهی ازان غرب میباشد و گاهی از ان تقلص جفن نزد موق عارض میگردد

و حصول ضیق گاهی از ماده عظیم میگردد بعد که راح ابصر میشود و سببش اجتماع فضول غلیظ است در ماق و بقول بعضی خون غلیظ بسیار است و گاه حادث میگردد از غرب که
و از کثرت رطوبات و استلا است جسم لازم بود علاج آن ادویه ملطفه و معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل حب ایارج و شبیار و تنقیه دماغ
جالینوس و هند و بعد تنقیه بدن و دماغ از اخلاط غلیظه اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نبخشد ادویه حاده و اکال مثل زنگار و کبریت
و مرهم زنگار بران گذارند بعد باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دینج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند و یا زنگار و نوشادر هر دو مساوی با آب سائیده بر غده گذارند
و بران اوقات نمایند و اگر از این دو هم فائده نشود آنرا بمنقار یا بمنقاش بردارند و بعلامت بیا لا امد کی بکشند و بمقراض ببرند لیکن مبالغه در قطع و استیصال آن نمایند تا دمعه
حادث نگردد و مقطع زیره کرمانی و نمک خائیده در غرقانداخته چشم بکشا ساختند و صبر ایشان باشند تا القی آرغانی سازند و برای دفع اذیت آن دو بیضه مرغ در گل گرفته بپزند
بر چشم گذارند و بسفیدی دو زرده مرغ صبح و شام تبدیل نمایند و اگر در چشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند بسی اگر لین یس خسرها داعمل آرند و بعد یا هم صندل سازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض است یعنی اوجاع اذن و ورم و بثره آن و طرش و وقر و صمم و دوی و طنین و صفیر و قرح و صلابت و اصمخ و ضعف گوش و دخول هوام و اشیاء
در گوش و دخول آب و سیماب در گوش و سدد گوش و سیلان رطوبت از گوش و انفجار دم و حکه گوش و اورام لیف گوش و قلاع اذن و عدس اذن و انقلاع اذن و بشر ضرب اذن
الکنون گوش باید دانست که حس سمع موقوف بر عصبه مفروش در صماخ است و آن عصب از احوال سمع است علیه السلام از اوج اعصاب دماغ مثل تعب بعضیه است منفعت گوش ادراک اصوات است
و آن را اصناف امراض است از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض میگردد و اکثر از امراض و حمیات صعب حادث میشود و کسیکه خواهد که گوش او از آفات محفوظ
ماند لازم است که دوام احتیاط بحال گوش و پرهیز نماید از گرمی و سردی و ریاح بسیار و برد و سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریب و از بعضی حیوانات که بر گوش
گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صداهای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم بر گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیه غلیظه بارده مولد ریاح و مصلحات بخور و سعال
یا اسهال و اکل تعب یا معلوم حدوث بانقلاب باد و نمک و مانند آن و تخمه و امتلاء خصوصاً خواب بر امتلاء و کثرت کلام و مکث کردن با آواز بلند و نعره زدن و قی بسیار و حرکات عنیفه
و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضاً برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یکبار روغن بادام تلخ دران بچکانند که این دوای عجیب است در حفظ صحت گوش
و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات نمایند و واجب است مراعات آنکه در گوش او رام و بثور و قروح پیدا نشود چه اینها مفسد
گوش اند و چون علامات بثور در گوش از التهاب گوش بهم رسد پایه شیاف ابیض بسر که انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این دوا در هفته یکمرتبه بچکانند تا که
می باید از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زیاده مخلول و روغن بادام تلخ یا روغن با ستره زرد آلوی تلخ حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آنست
و گویند که نهادن فتیله عسل غلیظ القوام و یا عسل بروغن بادام تلخ یا بروغن جوز یا شحم بط آمیخته بفتیله آلوده و با کمیح مخلوط شحم بط و یا قرمانا شقال شحم بط نیم مثقال
آمیخته و یا از زعفران و گل سرخ و سنبل الطیب فتیله ساخته هر یا حد سقی گوش و حافظ صحت آنست و قطور عصاره افسنتین یا زهره بز و روغن تلخ و روغن خم کلم فلفل
را در روغن زیت کهنه یا روغن کنجد جوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصاره شبت و قطور مرزنجوش سائیده در روغن کنند که در روغنی از زوفنهای مناسب
جوشیده بهند و قطور عصاره عنب الثعلب محلول و دهنی یا ادهان مناسب امراض اذن نافع و مقوی آنست و آنچه در گوش بچکانند یا از خارج بران گذارند باید
سرد و گرم بسیار نباشد بلکه نیمگرم باشد و الصاد ادویه مبرد یا گرم تخته زیاده از قدر واجب گوش استعمال کنند و معالجه جمیع امراض اذن بتدریج نمایند و کثرت ادویه یکدفعه جایز نیست
که بسا مادر حاره یا بارده مؤدی میگردد و نیز بایدکه در امراض مادی تنقیه بتقاریق کنند و استعمال ادویه موضعیه قطورات و دیان و اضمده و اطلیه و نطولات و مراهم و غیره یا بعد یک
هفته بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل لذا انماء در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته اول نیز
جایز است زیراکه درینجا خلطی غالب نیست که انتظار نضج و تنقیه آن کرده آید + + +

اوجاع اذن

بدانکه درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثور یا بسبب تفرق اتصال حادث شود و سوء مزاج یا ساذج بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم یا بخاری از سیر

در آفتاب یا ایام سمائم عارض شود خصوصا هنگامی که انتقال نماید از سردی دفعة و یا غسل نمودن به آب گرم و داخل شدن آن در گوش یا داخل شدن آبیکه در آن
قوت حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نطرونی و غیره یا وضع ادویه حاره بر گوش یا آثار یا ماده دموی یا صفراوی باشد و یا بارد بدون ماده بسببی از اسباب مضاده اسباب مذکوره
باشد از هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان ارد و دیل باد سرد شمالی باشد و خصوصا که انتقال نمایند بدان هر دو دفعة از گرمی یا آب سرد یا آبیکه بالقوت تیز بارد غالب باشد
یا وضع ادویه بارده و یا بارد با ماده و سببی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش یا خلط چسپنده یا سوداوی در گوش حادث بسبب ورم و بثره در آن
یا اورام و بثور حاره و یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال مانند ریح ممدد یا قروح و یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی است که
در گوش تولد یابد یا آبی است که در آن داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد یا کرمی که در آن تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث میگردد و صعب‌ترین
اوجاع گوش وجعی است که از ورم گرم غائر بهم رسد اکثر چون ماده ردی بود و این با تب لازم میباشد خصوصا و تشنج موذی با اختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف خارج باشد
با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکوره ماقبل گاه باشد که دفعة هلاک میگرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشایخ بهم رسد و بر
ایشان هلاک میگرداند و بسا است که بروز هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح میگردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک میگرداند و اگر متقیح گردد و در آنجا امتلا ماحج بود
جای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاهی بی خارش میباشد و خارش گوش که بعربی حکاك الاذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سوداوی در گوش کم افتد
و اگر افتد منجر به سرطانیت گشته بهلاکت می‌انجامد کذا فی النفیس الکبیر **طریق تشخیص** اسباب وجع گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی دیگر
در گوش بپرسند اگر اقرار کند بامری از اسباب مذکوره که سببش همان باشد و ایضا ورم و ریح گوش و لحوق گرانی گوش از هنگام دخول آب به دخول آن در سماع و وجع نزد حرکت به هوام
برحال آن در گوش دلالت کنند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه خروج مده محسوس شود سبب وجع همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند و حال
شدت و خفت درد از مریض سوال کنند اگر ملمس گوش و سر گرم بود رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارده حاصل شود سببش سوء مزاج
حار ساذج یا ریح حار بخاری یا ماده حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یا مثل ارتفاع مثل
شعله آتش از گوش بسوی سر خشکی اهمات بیان کنند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد و گرمی ملمس سرخی گوش و چشم و روی
و دیگر گوش و غیره علامات سوء مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن به مضمضه آب سرد معلوم شود سببش علت ریح حار بخاری
از رسیدن هوای گرم بگوش و مشی در آفتاب یا ایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد در مؤخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد
ریح مذکور از ریختن آب گرم یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و غلی در سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطوره
از همان باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود و سببش
تصاعد ابخره از راه معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصا هنگام سجود درد با ضربان شدید بود
درد گوش از امتلای ماده دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس و جد و سرد شدت درد و گرانی اندك و با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از ماده
صفراوی باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار گرانی سر و تپ گرم لازم و وجود ضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی بعد وقتی
یافته شود از ورم حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و چیزهای گرم الفعل
و بالقوه تسکین یابد و تقدم تدابیر سرد شاهد او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه حرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر یا غشیان معلوم
میشود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و دور دبطوری که گویا چیزی بزور در گوش فرو میرود محسوس میگردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد
از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم میشود و با آن سرگرانی و صداع بود سببش تولد ریاح از انحلال فضول بارده در سر و گوش باشد و اگر گوید درد در مؤخر سر میشود بعد یکه حرکت سر
متعسر میگردد و اتفاق غسل کردن به سر شده بود سببش تولد ریاح از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن در آن باشد و اگر غشیان بیان کند و دهن پر آب و اندکی صداع بود از ریختن آب گرم
بر سر استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض آثار هیچ یکی از علامات مستفسره مذکوره نکند از تقدم وضع ادویه بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کند

سبب تولد باد است پس سبب باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد ساذج در سر گوش گرانی بیان کنند پس اگر خواب بسیار آید و رطوبت تری باشد سبب آن بلغمی باشد و اگر حول کم باشد و منخرین خشک و زیاده سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا گردد سبب آن ریح باشد و اگر این اسباب بهم نباشد و در گوش خارش و غده بود و احیانا کرمی از گوش بیرون آید پس سبب آن تولد دیدان در گوش باشد انطاکی گوید که وجع اذن بخش و ضربان ست و این از ذات عضو نه باشد و از قبل دماغ و معده شقایکه اثان اکثر بود و علامت مستقل جامس مثل سایت دیگر اعصاب است و آنکه متغیر شود با طعام تغیر نگردد و علامت آنکه از معده قوت دهد بهنگام خوردن آن یا شروع طعام و ضم ست و غیر این هم بود و تغیر وجع از دماغ بود پس اگر با دی بخار باشد و هی بلغمی بود و اگر خلط لذاع حار باشد ضربان و نخس و تمدد باشد و هم مستدل از مرات بود و در بارد بعکس این باشد.

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و صب ماء حار و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه مبخره اجتناب اولی بود و اکحال و فضول و تکمید آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اوجاع عصبانی ست و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها استعمال شیاف ماميثا ست اما افیون در شیر حل کرده و بقول جالینوس افیون در روغن حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که بسبب غلظت روغن خوف آنست که افیون در گوش بچسبد و موجب مزید درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنا بر رقت جالی و غسال است و نمی چسبد افیون میشود و با وجود آن بدرقه و تسکین باعتراز روغن ست اکثر استعمال مخدرات که بوقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب حدوث کری گوش ست خاکستر افیون در تخدیر و تخفیف قوی تر از افیون ست پس بجاکه درد شدید شد افیون سوخته بقدر حبه با بیستر آمیخته در گوش چکانند که چند مصلح آنست و هرگاه که ضربان و درد شدت کند و خوف تشنج بود پس لابد ست از استعمال مرخیات زیراکه در گوش ملاکت است و سخت ربع و درد از خاستن روغن گاو کمی چربی چیست و بخور آب گرم نهادن باادویه مرخیه علیه مثل بنفشه و خطمی و بابونه پخته متوسط است نیز مرخی و مسکن وجع است و مخدرات ست اگر چیزی حار باشند قلیلی بهست خشخاش خلوط سازند نافع بود و قطور روغن گل با پوست انار پخته و کذا قطور آب برگ شیر یا سرگین اسپ و یا حرکه بهم و کذا در شیر حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شجار در جمیع اقسام مجرب ست و قطور سفیدی بیضه مرغ ممزوج بروغن گل بسرد تسکین درد گوش اگر بسبب باشد فی الحقیقه ست و کذا قطور پیه انسان سوخته بروغن گل و کذا عصاره اکلیل الملک بسیجیج و اگر حشیش سوده آرد حلبه آرد برنج کتان بهم آمیخته ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید و قطور ایلیا بهم لعاب مرغ نیز مسکن وجع حار و بارد ست و کذا قطور روغن قنب و آب برگ آن در هر دو و سعید گیلانی می نویسد که آب برگ مولی یعنی انجیر آب پیاز هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کهرل کنند تا زعفران حل شود و صاف نموده نیم گرم در گوش چکانند بعد از آن صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند تا سه چهار نوبت عمل آرند که بجهت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب ست و در اکثر آن تخلف نمیکند لیکن استعمال آن در اقسام درد گوش بارد معمول راقم ست بعضی گویند که چون س گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن بگوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا اخولان چهار ماشه افیون یک ماشه عسل بجائیکه فتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید ست و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع مرات و اگر آرد گندم بشراب زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن کنند در چند بار تسکین وجع نماید و کذا التقطیر بلوبیا رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید ست و از جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را بسوی منخطیس یعنی بسوی دهن بغرغره فرود آرند و بقول ارسطو تعلیق دندان سگ با طرف راست در وجع گوش راست و طرف چپ در درد چپ بر صاحب درد گوش مزیل درد ست و انطاکی گوید که در اورام گوش استعمال مرخیات اولی ست الا قطورات و در اقسام درد گوش

قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن پر قرطبه معقد گنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار ساذج

و اوّلا علاج بجاری تبرید از لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عرق شاهتره مدین تبرید افزوده میشود و یا تبرید شیره کاهو در مزکت سرخشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و هم آورد تبرید دختر یا شیر زن حل کرده نیم گرم در گوش چکانند شیاف ابیض در شیر زن یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل با سرکه جوش داده نیم گرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و ضماد آرد ماش با روغن گل کدو

دیفت و خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بارتنگ و حی العالم و برگ کاهو و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و اگر بار و غنهای گرده
سفیدی بیضه مرغ و یا شیر دختران و آب عنب الثعلب سفیدی بیضه و روغن گل و آب کدو شیر دختر و آب حوره روغن گل و آب گل سرخ شکر آمیخته بکار برند نافع تر باشد
و در صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطوره داخل نمایند و گرداگرد گوش بصندل سفید و سرخ و کاهو و گلاب و کشنیز سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد کافور
نیز افزایند و گاهی با ایشان درین ضماد داخل میکنند و گاهی عوض آن پوست خشخاش و گاهی رسوت میکنند و آب عنب الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفیداب کاشغری
مرداسنگ صمغ عربی سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند و عنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هر یک ده توله پوست خشخاش نیکوفته مستس باشد در تبیر باده گاو نیم آثار جوش داده بنجار
آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجربست و گاهی گل نیلوفر برگ بید جو مقشر نیکوفته و گل سرخ افزوده میشود و جهت تسکین و تبرید اند تخم کاهو و کشنیز خشک اندکی بزر البنج
اضافه نمایند و اگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه و اکلیل الملک بیامیزند و اگر انکباب از اوراق از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب الثعلب برگ خطمی
برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسبغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هر چه ازین اوراق بهم رسد و مناسب باشد جوش داده استعمال نمایند
نیز برای درد گوش که از ریاح حار یا ورم حار باشد نافع است و اگر حرارت بشدت نباشد مرزنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک جو بیجینی جوشانیده
بخور نمایند و بعد ازان خسته شفتالو بر شعله شمع مومی بریان نموده ساییده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران
و روغن گل حل کرده نیمگرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر افیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار برنج سرخ در روغن گل
حل کرده نیمگرم چکانند نیز در تسکین درد مجربست و یا عصاره برگ تنب صاف کرده نیمگرم در گوش چکانند و یا بنگ یک توله در آب ساییده قرص بسته در چهار توله روغن زرد
بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین همه بیرون وجع ساکن نشود در شیر زنان که دران مسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و تکرار تقطیر آن کنند
و هر چند علاج درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه ریحا بکار برند بدانند که هرگاه در وجع گوش حار ساذج از ادویه بارده و مخدره وجع ساکن نشود در گوش
بثره یا ورم خواهد بود و آنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند و تبرید معده با شربه سرد مثل شیره کاهو و خشخاش و کشنیز خشک
و اغذیه سرد که مبخر نباشند مثل بچه مرغ مطبوخ آب غوره و کاهوی مسلوق و رطب بسرکه و قطعات مغز خیار بسرکه نمایند و اگر کفایت نکند تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و کشوث و برگ عنب الثعلب و مانند آن بغیر آنکه دران دوای حار داخل باشد و اگر قاروره حار باشد ماء الشعیر سرد
و ماء القرع سرد دهند و در ماء الشعیر قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض و تسکین بخارات بعده
روغن خل که بجزو سرکه را ده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید و روغن کدو یا شیر دختر قطور سازند
و بیرون گوش برگ اسبغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب و آرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند و اگر ازین ساکن نشود تجربه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر روغن
و اگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بنحویکه در آن آب نیمگرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر ثقبه گوش نهاده بر یک پای ایستاده دو بار بجهند و صماخ را
بمیلی که بران پنبه پیچیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل به سرکه بدستور چکانند و اسفنج یا خرقه بآب بارد آغشته بر گوش نهند و در
آب سرد ارزانند و اغذیه مرطبه مسطوره بخورند و ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر درد شدت کند تمریخ سر بروغن بنفشه و روغن گل نمایند و کافور و بنفشه رطب
و نیلوفر و مانند آن ببویند و آب بطیخ استنشاق کنند و تعدیل مسکن بریاحین بارده مثل سیب و بید آب سرد و قدری کافور و گلاب بران پاشیده نافع و خواب و آرام و تقمید
گوش بعصی الراعی و بوییدن مشک مفید و ایضاً برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هر یک ده درم سرکه از سه درم تا ده درم حسب
از دیاد حرارت آمیخته بر پس سر محل منبت اعصاب ضماد نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل کنند و چون مرض با خلاط آید اجزای بارده کم کنند و روغن بابونه و گل آن
اندکی بیفزایند برای درد گوش که بسبب نشستن در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع است و بالجمله ترطیب و تبرید دماغ با طلیه و نطولات و مروخات و غیره که
در علاج احتراق شمسی گذشت بعمل آرند و آنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند و ساقین
ببندند و قدری مالند و اغذیه مرطبه مذکوره بدهند و روغنهای سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن خل سرد در گوش چکانند و سعوط نمایند با آنها و بشیر دختران و نافع تر

اشیاء و تسییل آب سرد و استنشاق و تمضمض بدان مالش کف پاست وآنچه از ریاح حاره حادثه از گذاشتن ادویهٔ گرم در گوش باشد فصد سرو کنند و ادهان بارده
در گوش چکانند و ضمادهٔ بارده مضادات آن ادویه مثل برگ عنب الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و آب آنها گوش را شویند و چکانیدن
شیاف ابیض محلول در ماء القرع یا شیر دختر یا تمر هندی و روغن بادام نیز مفید بود و بعد کمال شدت حرارت این ادویه و آبها برف سرد کرده و کار برند و چکانیدن ماء القرع
تنها نیز عامل النفع است و تلیین طبیعت بجای شیر خشت و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر بنوشند و تیسیر کرکب آب شوره یا آب انار مخمر
کرده باشد بر سر نهند و هر گاه بگداز و جدا گسترده واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که مریض در اول معالجه منتفع خواهد شد بقاعدهٔ مرض باضداد اوّلاً و لکن
او کرده اند زیرا که ادویهٔ اولی اصلاح اولاد عضو را گرم کرده اند و در آن عضو و اعضای مجاوره آن نکایت پیدا کرده اند پس اولاً علاج باستخراج آن اخلاط فاسده از
حدت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا به تبرید عضو باضداد او و ادویهٔ مهیجهٔ مرض کند **اقوال حکما** سویدی مینویسد که قطور روغن بزر البنج و کذا آب برگ بنج و آب عنب
کاکنج مفیدست و کذا آب حشیشة الزجاج بروغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش مسخن آن و نیز شیر و عسل آمیخته و کذا آب ... با
بروغن گل آمیخته و کذا آب شجرة البق در پوست انار جوشانیده هر واحد نافع درد گوش حارست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن کادی نیمگرم وجع حارست مسیحی گوید
که هنگام درد گوش از سوء مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیمگرم تنها و یا با شیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون یا شیاف ابیض و روغن گل
و اندکی سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصارهٔ بعض بقول بارده مثل عنب الثعلب و عصی الراعی و کشنیز سبز در گوش میچکانند **شیخ**
میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم است که تبرید دماغ باطلیات مذکوره در علاج امراض حاره دماغی نمایند و در گوش روغن گل نیمگرم و سفیدهٔ بیضه بچکانند
و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بسا است که روغن بنفشه با کافور وجع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد بسبب ارخا که در اوست ایضا شیافات
مسکن اوجاع چشم با سفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفیده بیضه تنها خاصیت عجیب است و یا شیر آب عنب الثعلب و آب کشنیز میچکانند و بهتر شیر آنست
که از پستان دوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا ملزون را در روغن گل و سه چند آن سرکهٔ خمر بجوشانند تا آنکه سرکه برود
و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان جلی مفید است و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال آن و کذلک عصارات که مشابه
عصارهٔ پوست کدو و جرم اوست و ایضاً استعمال ضمادات سرد از خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت بسیار نیکوست و عصارهٔ شهد
رطب و اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و از آن خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها در علاج کلی درد گوش مسطور شد **خضر**
دفتری مینویسد که تعدیل مزاج نمایند بادهان بارد مثل روغن بنفشه یا شیاف مامیثا یا شیاف ابیض یا کافور با آب کدو و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن
نیلوفر یا ملک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی در این اشیا قدری افیون داخل میکنند و بضمادات بارده کشنیز و کاهو ضماد کنند و گاهی
احتیاج بعصارهٔ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی بآب گرم نطول میکنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین وجع آن میکنند زیرا که آب گرم تسکین اوجاع
آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال ادویهٔ شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شئی بارد گوش را ضرر شدید می نماید و تلیین طبیعت نمایند
بهاء الدین گوید که آنچه منفعت آن مجربست روغن گل است تنها و با آب عنب الثعلب آمیخته و جوشیده و گوش را بر بخار طبیخ خار خسک و عنب الثعلب
و سعتر داشته و بر بخار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و بر کشند و آب گرم در آن ریزند داشتن و شیاف ابیض بسفیدهٔ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین
سفیده و روغن گل باهم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده باهم ضم کرده و روغن کادی نیمگرم +

علاج درد گوش حار مادی

باید که در دموی فصد سرو نمایند بعد از آن شیرهٔ کاهو ۹ ماشه تنها خواه بلعاب بهدانه و اسبغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله حل کرده بدهند یا گل بنفشه
نیلوفر خطمی عنب الثعلب بجوشانند و اگر حاجت بود تلیین بمسهل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه توله گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک
چهار ماشه عرق مکوه عرق کاسنی هر یک سیم یا گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو توله بدهند عناب هفت عدد زرشک یکتوله

آورده‌اند وقت استعمال آن بر ستان است و آنچه برآیند بعد از تقطیع اسهال صفراوی و حب ایارج تنقیه نمایند بعد از آن تا اینکه در علاج حار ساذج مسطور شد عمل نمایند **اقوال**
الاطبا ابوسهل گوید که هرگاه در گوش از امتلاءات شود باید که معالجه باستفراغ آن تا آنکه کنند پس اگر خون باشد فصد و اگر غلظی دیگر باشد باسهال بعد
تنقیه خاص سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب بسبب ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید باندکی سرکه نیم گرم چکانند یا شیر زنان
از پستان بدفعات در گوش بدوشند ابتدا از آن اسهال شکم بایارج و بنمر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن نشد شیاف ابار و اقراص مامیثا و افیون در روغن گل آمیخته اندک
گوش اندازند پس اگر ضربان کند و سه روز گذشته باشد بداند که در گوش تیره است تدبیر آن نمایند بنوعی مسطور گردد و هرگاه درد روی و سر التهاب و درد باشد
از بنفشه پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه خطمی آب جوشیده نیز زنان آب کدو افشره و ضماد سازند **ابوعلی** می‌نویسد که اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد باید
استفراغ ناحیه راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و باستفراغ بمنقیات راس از ماده حار کنند بدانچه در علاج امراض حاره ماقبل معلوم کرده اند
بعد از آن تا تدبیری که در ساذج گذشت بکار برند **صاحب کامل** گوید که هرگاه در گوش درد از سوء مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامات زیادتی خون
در بدن معلوم می‌شود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زیاد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برآرند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ اهلیله
و شکر الباب و سکر یا شیرخشت و امثال آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جرادۀ کدو و اندک روغن گل نیم گرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضه و قثا بعد وقت تقطیر نمایند
و اپنه پاک کرده باشند استعمال آن نمایند و اگر روغن گل که در آن [illegible] باشند در گوش چکانند فایده تمام دهد و اگر اندک آب حی العالم با قدری سرکه خمر و روغن گل بکار برند
نافع بود **صاحب غنیت** دوائی نافع درد گوش حار گفته روغن گل دو جزو سرکه خمر و آب غوره [illegible] در گوش چکانند یا ماء الفرح در روغن گل
و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشند و اندک بران صبر کنند بعده نشف نمایند بار دوم و سوم باز بدوشند تا درد ساکن شود و حوالی
گوش بالصندل مخلوط گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند یا اندکی
از عصاره لفاح با قدری روغن گل بچکانند که این تخدیر و تسکین وجع نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات ادمان نماید که آن موجب ثقل سمع گردد **ایلاقی** گوید که اولا تنقیه بدن کنند
اگر در بدن و دماغ امتلا باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بفصد سرو نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ اهلیله کنند و اگر در ماده غلظ باشد
حب قوقایا و [illegible] دهند بعده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش بچکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور بچکانند و تقطیر شیاف ابیض با سفیدی
بیضه یا شیر دختران یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب تسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع است و اگر کوکنار و روغن گل را به سه جزو سرکه بجوشانند تا آنکه سرکه
برود پس در گوش بچکانند درد را ساکن کند خراطین مطبوخ در روغن گل نافع بود و روغنهای بارد سود دهد **ابن هبة الله** گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند
و اگر از آن مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از اخلاط حار بمطبوخ اهلیله سازند و اگر ازین مانع بود باید که تعدیل طبیعت بشربت آلو یا تمر هندی یا شربت نیلوفر
یا لعاب اسپغول بگلاب کنند و ماء الشعیر یا تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جرادۀ کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش بچکانند و شیر زنان نیز بچکانند
و اگر درد سخت و التهاب شدید باشد اندکی افیون و شیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش بچکانند و از استعمال ادویه شدید التبرید حذر کنند مگر هنگام
ضرورت و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب ببویانند و چون صلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بچه مرغ دهند **ابن الیاس**
گوید که اگر سببش غلبه خون باشد فصد سرو نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جرادۀ کدو و خیار بروغن گل در گوش بچکانند و بضمادات بارده مثل کاهو
و صندل و کشنیز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تغریق راس بروغنهای بارده مثل روغن بنفشه و گل و نیلوفر و خشخاش کنند یا اندک سفیدۀ بیضه بروغن بنفشه یا روغن گل
برهم زده در گوش چکانند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین ده درم و یا خمیرۀ بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزورۀ ماش
[illegible] دهند تنقیه بمطبوخ فواکه اهلیله زرد کنند و اگر سببش غلبه صفرا باشد اولا ماده مذکوره در گوش اندازند حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیرخشت کنند و [illegible]
افشره هندوانه [illegible] ماء الشعیر دهند اگر با تپ حرارت مزاج باشد مزوره ماش بمغز بادام اگر با تپ حرارت نباشد **میر عوض** می‌نویسد که اگر علامات
خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بکشایند و در موی صفراوی جوشانده بنفشه آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده صاف نموده دهند و بعد از آن مطبوخ اهلیله تنقیه فرمایند

ست و مینه یند و روغن گل آب بچوشانند تا نشت تا تصاف بوده بنوشند که غایت سود مندست و سفیده تخم مرغ و شیر زنان نیم گرم ساعت بساعت بچکانند یا
در حال بند ساکن سازد و شنه مکا پستان در و شند و مصوت استفاده مع امر که او چون شیر دختران حل کرده نیم گرم در نوه ساعت بساعت بچکانند و یا
مثل چون عنب الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر گر گرم و روغن گل با سر کهٔ جوش کرده با آتش با نرم چندان بجوشانند که روغن ماند
و سرکه بسوزد و آنرا نیم گرم تقطیر نمایند عجیب الاثر ست انطاکی گوید که بعد تنقیه خلط غالب تعدیل و اصلاح اغذیه ماده و یکنند تعیین فصد برای حدوث
کاخون محض باشد گاهی بود خون و صفرا بود و فصد کرده میشود بسبب رداءت کیفیت و در بیمار فصد ابا سلیق کنند اگر اصل درد از ضعف معده و کبد
و قیفال اگر از دماغ باشد و اکحل اگر از هر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک برآرند بعده اگر غلبه خلطی باشد تنقیه آن نمایند بعد از آن تبرید بنسل روغن کنند و شیره
و کاهو نمایند مطلقاً سوای حرب آنها و آب کشنیز سبز حی العالم طلا از وجوار بمثل گل سرخ تازه و اختیار سوای غلبه التهاب مفردش آب آورده هندی چون طلب گل که در ترشه زیرا

علاج درد گوش حار و رمی و بثرهٔ گوش

فصد سر رو کنند و اگر حاجت افتد زلو نیز بچسپانند و تبرید و انکباب که در حار سابق مسطور شده بکار برند و عنب الثعلب جدوار صندلین سوخت
گل ارمنی در آب کشنیز سبز سائیده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای زرد با آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند نیز نافع و یا صندل سرخ
و فوفل عفص گل ارمنی ماش مقشر شیاف ماميثا و قدری زعفران کوفته بیخته با آبهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب الثعلب صندل سفید کتیرا بیلهٔ
عدس عدس زعفران داخل کنند و در انتها بابونه آرد با قلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده در سفیدی بیضهٔ مرغ آمیخته ضماد سازند اگر
سفیداب ارزیز دو اسکه و احد یکدرم و فوفل عفص اقاقیا هر یک دو درم صندل سفید ماميثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنجدرم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته
با آب کاسنی بکر طلا کنند جهت ردع ماده و ادام ملتهبهٔ گوش مفید بود و همچنین تطور شیاف ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضه مرغ و لعاب بهدانه
اسبغول و دیگر نیایند سفیدی بیضهٔ مرغ بر روغن گل ممزوج کرده نیم گرم و رم مسکن درد ست وکذا التقطیر روغن گل بشیر دختران مخلوط کرده همیشه اگر احتیاج
بعد نضج ماده بمسهل ارد و تنقیه نمایند و گویند که خطمی بر روغن گاو پخته ضماد کردن مسکن الم و محلل ورم حار گوش ست وکذا ضماد گل بنفشه تخم کتان بر واحد کرم کلمی
دو جزو کوفته آب پخته نافع و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت کند دانسته ریم میکند پس لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو شیر دختران آمیخته نیم گرم
در گوش بچکانند تا نضج یابد و منفجر گردد و ایضاً برای انفجار ضماد و حیوانات محمد بکار برند مثل برگ نیم و برگ تنباکو و برگ آس هندی که بنگالا پان مشهورست و برگ توت
و مرهم آرد و میده گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته بیرون گوش ببندند و آب پیاز سفید بسفیدهٔ تخم مرغ در گوش بچکانند بعد انفجار ریم در قرحهٔ گوش خواه ما برای تصفیهٔ
ریم و اندمال قرحه بکار برند و آنجا که ورم حار گوش از نزله باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده و شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند گاهی بهدانه نیز افزوده میشود
و اگر نزله با آن باشد و آن مهلک ست بعد فصد سر رو و حجامت قفا و تدبیرات اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده
صاف کرده بنوشانند بعده مسهل مفرد دهند و اگر با ورم گلو و تب گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو
هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی دو توله خورده عناب پنجدانه گل بنفشه گل نیلوفر خطمی گاؤزبان
هر یک چهار ماشه سپستان بیست دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و گویند
برگ نیل کل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل الملک بشکک تر در آب جوشانیده بخار آن بگوش گیرند و عدس گل ارمنی عفص هندی صندل سرخ گل خطمی عنب الثعلب کوفته
در آب عنب الثعلب نیم گرم ملوس خیارشنبر برشته آنگاه گوش ضماد نمایند و ایضاً مع آماس گلو و زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده
صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز ملوس و عرق بادیان حل کرده نیم گرم بر ورم طلا نمایند و غذا دال خشکه یا شله با دال مونگ یا شوربا اسفاناج که خورد
از تیر مسکن درد ست و اگر با حرارت حمی در آخر نیم از ریزش نزله بگلو و گوش ورم گوش و تحلیل گلو هم رسد بعد فصد سر و از طرف دیگر لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیار
شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو بعرق گاؤزبان و عرق نیلوفر و خاکشی دهند و طلای زرد با آب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند و غرغره لعاب بسیندانه

آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیر کاهو آب برادہ و غرغرہ نمایند و یا عوض طلای آرد جو و اسفغول سرخ گل ارمنی مساوی آب مکوہ سبز یا کشنیز سبز پرورده بگوشه
ضماد سازند و شیاف مامیثا یا مهاوریا آب مکوہ سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق مکوہ شربت نیلوفر خاکشی بنوشند
تعلیم اگر ورم غلاج تغیر گوش را اجزای غضروف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطر است درد شدید و تپ دران لازم نمی باشد معالجه او بآرد جو نمایند که در طبخ
پخته ضماد کنند یا آرد باقلا بنفشه خطمی آرد جو بابونه اکلیل الملک کوفته پخته بآب نیم گرم و روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و بساست که ضماد عنب الثعلب و روغن گنجد
وآرد گندم نیم گرم کفایت میکند و کذا العصید گوشت خشخاش سفید کوفته با اندک آرد جو پخته و اگر در شراب بپزند و با قیروطی معمول الشمع ابط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل سازد
دار الورم و تسکین وجع کند و در بخارات ادویات استعمال کنند بلکه خرقه در آب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کنجد پخته
بر ورم نیم گرم ضماد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده آرد باقلا بران پاشید نیم گرم بدان ضماد نمایند **تفهیم** تدبیر شرکه گوش مثل تدبیر
ورم ست دال العشا شیره عناب لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و مغز روت مرغ مرداسنگ روغن گل شهد آب برگ کرنب
باهم آمیخته پارچه را آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر دران طبیخ انجیر گندم چون در گوش بچکانند یا از ان فتیله سازند کفایت باشد و بخور آب گرم غیره سکتا
وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضا پیه بط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه وغیره که مذکور شد
برای نضج اندازند و الکباب نمایند و هرگاه منفجر شود و ریم برآید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس از ان اندکی زاک سوخته و ... خشک ...
واگر ریم غلیظ بود قدری زنگار سکنجبین عسلی حل کرده با یک قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس و خلاصه
مینویسند که در ورم دموی و صفراوی چاره جز تقلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبه خون باشد تعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت با شرط
بر پس سر و گردن و کتفها و ساقها بدفعات کنند و سرهای هر دو گوش استرخا زنند و شرینهای هر دو کشکاب بر بهند و روغن گل با اندک سرکه جوشانیده نیم گرم بچکانند
و بعد استفراغ سه چهار روز استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و زرد آلو و آلو بخارا و شیر خشت و ترنجبین که مقوی برگ سنا باشد باید کرد پس شیاف ابیض کافوری در
روغن گل حل کرده بچکانند و یا شیر زنان تنها در گوش دوشند و از خارج بطلی آرد جو و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز
و کشنیز سبز و گلاب ضماد کنند و بعد دو روز لعاب بیخ لبلاب یا روغن گل بچکانند و طلای آرد حلوبیجان آب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبه درد باشد روغن گل و سرکه
یا روغن جوز ماثل قطور نمایند و لعاب بیخ لبلاب یا روغن بابونه و سرکه و آب مکوه طلا کنند و بآب تاتوره نیم گرم کرده بهتر بود و مریض را بمجمدات چون حب الشفا بهوش داشتن
تا انفجار ورم تدبیر قویست و شربت نیلوفر چهار توله و عرق مکوه و کاسنی و گلاب هر یک چهار توله بنوشانند و نقلاتش چو شربت بنفشه دهند و چون درد ساکن شود و ببک پختن
لعاب حلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر برابر آمیخته در روزی هفت هشت مرتبه بچکانند تا همان ورم پخته شده رو بانفجار آرد بعده بجهت پاک کردن ریم آب گندنا و سرکه و آب
و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج سفید در مرهم مصری آمیخته در گوش گذارند **مسیحی** گوید که اگر وجع از فلغمونی
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلغمونی در داخل گوش باشد در انجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوار است که فصد قیفال و حجامت
ساقین نمایند و ماء الفواکه که دران هلیله زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو بروغن گل بچکانند و مامیثا در شیر دختران حل کرده و اندکی افیون
دران انداخته بچکانند و اگر فلغمونی شدید الحرارة و ملتهب نباشد بگیرند روغن گل یکجزو و نیم سرکه و هر دو را در شیشه کرده بر خاکستر نیم گرم نهند تا سرکه فانی شود نیم گرم در
گوش بچکانند یا مامیثا در سرکه سائیده در گوش تقطیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در انجا تپ نباشد و نه التهاب
بگیرند اندک مرهم باسلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش بچکانند **شیخ** میفرماید که اگر سبب درد گوش
ورم حار خالص باشد و دران مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب است که بعد فصد و استفراغ اول الملینات مبردات
استعمال نمایند خصوصا شیر سکر تا روز سوم و ترنجبین و روغن گل مطبوخ بسرکه که در علاج سابق مذکور شد بعد از ان لعاب حلبه وغیره که در ذیل علاج این مسطور شد
و آب لبلاب در مثل این وقت نافع بود و کنجد سوده درین آرد سوده است بعده دائم کماد بزیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با وجود آن گرم

و چند بر سرسول بالیک بچیده و دان آلوده در گوش بکرات و مرات گذارند و از خارج بلبنات مشبّه ضماد نمایند و اگر ورم شدید القوة نباشد نا ابتدا تجاوز کرده باشد
ما یکند گوش تر بیسیده با و با وسل امرهم باسلیقون یا بروغن گل یا بروغن حنا و یا بیه بط یا بیه زهره استعمال بیه ماکیان و لعاب بچکانند و هرگاه ورم شدید الحرارة بود
در ان توی معمول اربیه نرگداخته بعسل و شیخ و زوفا رطب هر واحد مساوی بیه مرغ را آمیخته در گوش گدازند و آنچه قوی تر ازین ست و بجهت نضج مفید و مایلست
مرداسنگ سفیداب موم واقیه کر غبار آسیا را تباع جزو احد مساوی نیست که طلا سه تربیه نیز با رطل طلا لعاب بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند و گاه
احتیاج بمحللات افتد پس طلائیکه یار دسانی مذکور گردد استعمال باید و چون تحلیل بیابد که لعاب بزرکتان بروغن گل یا روغن بابونه و مانند آنها
در ابتدا گرم کرده نسود و سفتن آن شیشه مجوبی بود که بره در گوش ورم یا تره عارض شود باید که فصد سر و نمایند و اخراج خون بحسب طاقت مریض پس
ورم او دوب کیست و ص کمیه در گوش سفیاف ابیض شیر دختران حل کرده بچکانند و بدوشیدن شیر از پستان در گوش امر کنند که این تسکین وجع کند و از
خارج گوش اسپغول آب کاسنی و آب کشنیز و حب الثعلب و مانند آن ضماد کنند و اینضماد نیز نافع است اقاقیا آرد جو هر واحد بکره و نیلوفر و بابونه و اکلیل الملک
هر واحد یک جزو عدس مقشر خطمی هر واحد سه جزو همه را باریک سائیده با آب عنب الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز و طحلب سرشته ضماد نمایند و مانند آن ساختن تب
اعتنا نمایند و از اغذیه مبرده و منجزه منع کنند و اگر بادی تب باشد و در تبرید افزایند و اگر ورم باین تدبیر ساکن نشود بدانند که ورم جمع میشود و ریم میکند پس
لعاب تخم کتان و لعاب حلبه بشیر دختران بر روز بدفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد از ان بعلاج قروح معالجه نمایند و اگر ورم تحلیل از
واین جنین علیه ما تی با بابونه و اکلیل الملک آب جوشانیده و اسکی را با آن گرفته بادک روغن بفته نیم گرم در گوش چکانند و اگر این ادویه را در افتابه بجنبه
بر سر آن انبوبه نهاده و بخار آن بگوش رسانند بدان انتفاع یابند و بقایای ورم را تحلیل کند و آن آب قوی الحرارة نباشد بلکه معتدل بود سعید گوید که اگر از فصد
قیفال ما نعی باشد حجامت کنند و بعد استفراغ شیاف مبرده و در قول سابق بچکانند و تر و بیخ گوش آب حی العالم و آبهای مذکوره نمایند و مریض را بعض بتدبیر نیسان
حمی کنند و از غذا منع سازند پس اگر الم ساکن نشود و ورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو در گوش چکانند بعده اگر اعراض بغیر ریم ساکن
شود و ورم تحلیل شود و اگر ساکن نگردد روغن گل و روغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند و اگر بعض ورم بسبب کثرت ماده خارج گوش میل کند این ضماد نمایند آرد باقلا
آرد جو آرد گندم هر واحد بکره و نیلوفر بابونه اکلیل الملک بنفشه بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و روغن بنفشه نیم گرم بر موضع ضماد کنند و هرگاه ورم
لشگافد و ریم جاری گردد روغن گل و شیر دختران در گوش چکانند و هرگاه قرحه پاک گردد مرهم مرداسنگ بطلا کنند و چون صلاح یابد بمزوره آب غوره و سماق و
احریچه و مرغ مطبوخ باین آبها غذا سازند ابن الیاس گوید که اگر درد گوش از ورم یا بثره حادث در ان باشد فصد و تلیین طبیعت بمار الفواکه و شیر
خشت و ترنجبین یا مطبوخ تو اکه یا مطبوخ هلیله کنند و سر صبح جلاب عناب و عدس مقشر ترنجبین خشک بنجدرم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر مع خشخاش و بیخ گوش زد
با آب کشنیز تر و صندلین و عنب الثعلب طلا کنند و اگر درد ساکن نشود نیلوفر سه درم بابونه بنفشه خطمی و بیخ آن هر واحد بنجدرم اقاقیا جو هر واحد ده درم باریک سائیده با آب حی العالم
و روغن بنفشه و آب کشنیز ضماد نمایند و از تناول لحوم حذر کنند و اگر از ماده بتیه غلیظ باشد اکلیل الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در انتابه آب جوشانیده بخار ان بگوش
رسانند و آنچه تسکین وجع حادث از ورم بتر و کنند تقطیر حب افیون مصری باد و حبه جند بیدستر بشیر دختران ست و باقی در قول موسی گذشت ابو منصور گوید که
اولا فصد قیفال نمایند و تلیین شکم بمطبوخات لینه کنند و در گوش سفیده بیضه نیم گرم با بتیات ابیض یا آب پوست کدو روغن گل و ماسیثا بشیر دختران چکانند
که تسکین درد کند و اگر وجع صعب گردد دران چیزی از روغنهای بارد یا آب بقول بارده که در علاج سابق گذشت بچکانند و اگر وجع از سه روز تجاوز کند و در روغن گنجد
بیه بط یا شحم مرغ گداخته بکار برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد و اگر جمع نگردد آن شدید الخطر بود و بعده اگر بیه و غیر آن ساکن نشود آب جو مطبوخ و تخم مرغ بر گوش
ضماد نمایند یا آرد باقلا و بابونه و بنفشه خشک و یا آرد جو و خطمی و اکلیل الملک ضماد کنند و لحم البقر را بر آتش نهند و آبیکه ازان سیلان کند در گوش بچکانند و یا بگیرند
آب عنب الثعلب و روغن کنجد و گرم کنند و بران آرد گندم پاشیده ضماد کنند و یا آب کرنب و روغن سوس گرفته بگوش داده بران آرد باقلا پاشیده نیم گرم ضماد سازند
و ضماد اسکباج یا مارباج یا ریباج یا سرکه زیت و اشیای جاذبه مثل میوه سیر و پیاز گندنا ترک نمایند پس هرگاه ریم ظاهر گردد و نضج تر کنند

خضر گوید که فصد و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر و لعاب اسپغول با شربت بنفشه استعمال کنند و از غذا مزورات و بقول مثل
اسفاناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم غائص را شیر تازه و شیاف ابیض یا روغن گل با سرکه پخته در ابتدا نافع است برای ردع ماده و بعد از ان روغن گل
بلعاب حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیه کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیم گرم بروغن بادام شیرین در گوش چکانند
و اگر نشود تخم مرو در ان افزایند انطاکی گوید که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصا هرگاه مادی اختلاط ذهن و حرکت سر و اشک باشند تا
چیزیکه در علاج اورام زیاده کرده شود ملازمت تلیین است بملینات مناسبه و رادع و انفع این چیزها قطور روغن گاو کهنه است مثل اشق و انزروت مطلقا
و روغن گل و مرهم حار و روغن بابونه و در باره گیلانی گوید که اگر مشارکت وجع گوش عصبه مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقطع
وقتا بعد وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی بادی تب باشد در ان وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که هجوم بران و صحیحی
گاه مؤدی بورم گردد و بسبب اتصال حجاب منسوج بر دماغ از ان برسام پیدا شود و علاجش آنست که تنقیه گوش از خارج نمایند بدانچه مذکور شد و در گوش روغن
مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان نرم نمایند و اگر از ان سیلان کنند و دوا در ان انداخته تعبیه گوش را بصوف نرم یا اسفنج تازه در همانجا تر کرده بند سازند و بالجمله
گوش را چیزی الم رساند لاحق نشود پس اگر درد سخت علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت بتمر هندی
و آلو و عناب و ترنجبین و خیار شنبر کرده یا دو دفعه نمایند و لازم ما الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند بزرقطونا و برگ بارتنگ و برگ بنفشه و برگ خطمی
و عصا الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی همه را باریک سائیده بران اندک آرد جو که آنرا نیکوفته در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بران ادویه اندازند
و جزوی وافر از شیاف مامیثا بران انداخته صلایه کنند تا یک گردد و مثل مرهم شود بعده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر حرارت ظاهر و سطح گوش و جمع در صماخ و سرخی
اندران باشد واجب است که از نکایت عصبه مؤدیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه برسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در ان بریزند سفیدی
بیضه مخلوط بشیر دختران است که دائم بریزند و اگر از ین ساکن شود بهتر و الا بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و در ان افیون یکحبه یا دو حبه افیون حل کرده
بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاهد بفصد قیفال در هر بیست روز و حل طبیعت بدانچه مذکور شد
و نوشیدن ما الشعیر نمایند و در غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل نمایند تا آنکه صحت
او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد از ان نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خربق سفید نیم درم و ...
نیم دانگ و سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر از ین ثقل زائل نشود در ان تریاق الاذن اندکی بفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در یک روز زائل کند
و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد در سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده بار دیگر آنرا استعمال کنند

علاج درد گوش بارد ساذج و ریحی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی با شهد حل کرده بنوشند و بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یک تولہ در شیر گاو نیم آثار جوشانیده بر بخار آن
انکباب نمایند و انکباب برگ نیم احوایں با برگ جوشانیده و یا پشک بز و اجوائن در بول انسان جوشانیده نیز مفید است و روغن بابونه و سوسن و بلسان نیم گرم کرده در گوش
چکانند و چکانیدن روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجربست و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جندبیدستر و فرفیون نیز در یکی از ین روغنها آمیخته بکار برند
و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و یا قسط حرمل زنجبیل در آب سائیده قرص بسته در روغن سرشف بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره نیم گرم
در گوش چکانند و آن روغن نیز برای درد گوش بارد معمول است تخم ترب نیکوفته افسنتین رومی هر واحد دو مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ شش مثقال
داخل کرده باز بر آتش ملایم بپزند تا آنکه آب منجذب شود فرود آورده جندبیدستر حب الغار هر واحد یکدانگ مرمکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند
و دو سه قطره شیره برگ قوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و گاهی برگ قوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند و درد بارد و ریحی را مفید میشود و چکیدن آب برگ سداب
معمول است و بگیرند گرده نر گاو و قدری از پیه آن و نمک سوده بران بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش بچکانند که گرانی گوش و درد آن ...

وایضا انزروت کوفته در شحم بط سرشته فتیله ساخته در گوش نهند و مطبوخ تخم شبت تنها یا با انزروت یا مطبوخ برگ سیب انکباب نمایند و کذا اگر فتیل را مانند نماکی بمرتبه تازه یا مشک
در آب بجوشند و بایند و عن ایضا مجرب است و انکباب بطبیخ مرزنجوش تنها یا با مادرس نیز مجرب است ابن بیطار در کتاب جامع ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و درون آن را پر
کرده بر آتش گذشته بجوشانند و در گوش اندازند درد را زائل کنند و این مجرب است و همچنین ترب را کاویده درون آن روغن گل پر کرده بجوشانند و در گوش چکانند
و کذا روغن خسته شفتالو چکانیدن بغایت نافع است اندر گوش مجرب است و کذا سماق و شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیم گرم قطور کردن مانند می نماید و آب ادرک یعنی زنجبیل
و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیم گرم در گوش چکانیدن از مجربات اطبا هند است و کذا برگ آک تازه که آن را هندی باشد بر آتش گرم کنند باندک روغن کاو چرب
کنند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر کوفته در برگ آک پیچیده بر آتش گرم کرده افشره چکانند نیز نافع باشد و تقطیر آب پوست نارنج مطبوخ با العسل
عمل نماید و تقطیر آب ترب تنها و آب ترب با روغن گل پخته و آب پیاز مطبوخ در روغن زیت نافع و سوسن آسمانی آسیل گیرند و روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب است و آب
برگ سیر و گاو زبان شانیده با گلیست بجوش آرند و کذا آب برگ سیر و پیاز تخم گشنیز قدری آب حل کرده و کذا آب برگ تنبول نیم گرم قطور نمایند و اگر مرکوب است روغن تلخ
سوخته صاف کرده در گوش چکانند ایضا برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیر برگ پان در گوش نهند و سوسن و قنبیل نیخ لونه برای اکثر قسم
علاج کردن مجرب صاحب تکمله هندی است اگر بذر البنج حرمل هر یک دو دام کوفته در نیم رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند الیه صاف نموده در ربع رطل
روغن کنجد داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب است و بعضی حال که گلی نیز بیفزایند اگر فتیله را آب برگ جوش تازه
تر کرده عنزروت و شفتالو سوخته سائیده بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب است و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو حل کرده در گوش نیم گرم چکانیدن نیز
مسکن درد و نهایت مفید است و اکلیل قدری با آب سائیده در گوش محالف نیم گرم چکانند که نافع درد گوش بارد است و بدانند که درد گوش همی گویند که
و جاورس و نمک نافع و کذا کمید بیلوی و جند بیدستر نیم گرم آلوده سود مند و فلفل و ابو زند خطمی و نعناع و کوکنار نافع است و همچنین تقطیر ادوات حلبه مع جند بیدستر و تخم
مطبوخ در زیت مفید و گویند که قیطور یوبق در سرکه حل کرده و کذا اشباح کوفتن بروغن حیری حل کرده و کذا روغن عقرب الکار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ
و کذا انطون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد مثل علاج بارد گوش است و کذا ادویه خشک صعتر یا بونه اکلیل الملک برگ خدا اسغد خود دکا
و شبت و ماذریوا پوست خشخاش تمام قیصوم برگ ترنج پودینه جبلی یا هر یک به هر سه دو آب جوشانیده بخار آن انکباب و تبقل آن بخار و آب آن طول بیاز نکنند
گوش بزی وبارد را نافع است اگر گیجستک زمانی بماند اگرفته دم اوکنده و بیان که حوالی مقعدش باشند و بکرده دیرآن آورده سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح تمامه نبعث
بعده یک گیجستک آماسید بعده آزاد و کرده تکرار نمایند اکثر نوبت بدوم می رسد همه ریح از گوش بر می آید و درد زائل می شود و این علاج از مخترعات اطبای است
و کلمت نیکو داؤد منصور گوید که و برای علاج غلیظ حب بست برگ اسفند مرزنجوش و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جند بیدستر در آن حل کرده بچکانند و آب سلیخه
محلوطه عسل نیم گرم چکانند تقلیل غذا امر کنند و آنچه از ریاح غلیظ باشد مرتفع از معده باشد اول تنقیه بدن بمسهل بلغم نمایند و اگر قوت ملامت کند فصد مواقی
بادو بیستی معده و سایر اعضا استفراغ فضول کنند و این فی و اصین نفع دارد بگیرند ایارج فیقرا دو مثقال و درم استنقیه جو ثلث درم تخم کرفس بادیان کی السوس
هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید ابهران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی و زعفران باسع تربد با سنبل و سنبل در سقرمل یکدانگ همه را بوزن چهار درم ابسایند
و در حب کرده آب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کوچک سازند و نصف آن بخورند و بخواب کنند و آن با نمک پودینه نهری بخورند استند نصف از بقیه مرزنجوش
باقی بخورند و در ابتدای این علت آلته فصد بکنند و اگر خطا بقصد داخل این علت واقع شود مودی به سرسام بارد گردد و آنچه در گوش برای این مرض نهند آن بسیار
نافع است و آنرا در اسرع مدت زائل کند انیست که بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و سه دال مغز پیاز معروف بلبوس بریان کرده و بابونه و برگ آقحوان هر واحد نیم
واستو و دبوون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ تر نعل یک دانگ گل اقحوان یکدرم جوشانیده صاف کرده مجموع بروغن مذکور و روغن بادام بگیرند فتیله
آلوده در گوش نهند تمام روز بماند و در شب تجدید فتیله دیگر نموده در گوش آلم بحوابند اگر ممکن باشد و الا بپشت خواب نمایند که خیلی مفید است و بعد
ازاله آن می نماید و چکانیدن دیگر ادویات حاره مثل روغن بابونه و بیابجه و فیوم بر آب بیاز و سداب و بشراب کهنه فرفیون حل کرده نیز نافع است خصوصا گوشت

کشک سری با الیه مع نخود و دارچینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ متحلل از فضول ستکن در سر بسوی گوش باشد تنقیهٔ دماغ بمسهل گرم و حب ایارج و غرغره و ساٸر تدابیر مسطور سابق عمل آرند و چکانیدن زهره گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی و طنین است و آنچه از ریاح متولده از مشی در یوم بارد و هوای سرد باشد تسخین گوش بمالیدن و چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابه گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و مرزنجوش و نمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته یا دانهٔ حارهٔ سرشته گرم شده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچهٔ تنک بسته گرم گرم بر گوش استعمال ضمادات مذکوره در صداع بارد یا زیت بیگرم پنبه تر نموده سود مند است مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درین صورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و اخلاط بسوی سر منجذب نشوند و از چیزهای که درمثل این علت بدان امر میکنند بخور طبیخ شلجم مع خردل است و آنچه ابن عیسی سار داین است که بگیر تریاق الاذن در تقطیر گوش بدان طلا کنند و از نسیا آن نیابند نمایند که فی الحال تسکین درد نماید و لحوم کبوتر بچه و گنجشک مع شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تبرید سر نباید سیما موخر او بروغن خیری و روغن ناردین و غیره و دهان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و استیلای مرض و زیادتی و نقصان باید کرد و ازین غافل نشوند و آنچه از استعمال ادویه بارده مثل افیون و کافور در گوش باشد مقابله آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله او بجمع سداب و فرفیون اندک در روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمسک ابیض است باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجهٔ این اعراض بتدریج باشد در گوش هجوم بادویه قویه دفعة نکنند **اقوال اکابر** سویدی گوید که قطور روغن حب شمس تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور مسوس تیز رجل الحمامه برگ لبلاب ملح الحیه یا دعصل صبر فرفیون حنظل تازه سرطان تر سدق مو حب ثوم بهرواحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شحوم مثل شحم غلی و یا شحم لوز تنها یا بادویهٔ طیب یا روغن شقایق النعمان یا شحم اوز تنجدرم زعفران یکدرم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن بان یا روغن ناردین یا بیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا بیه خرس بروغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا کندش و کذا اودن محلول بروغن گل تنها یا باضافه آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جندبیدستر پخته بروغن ناردین یا بروغن بان و کذا ابوال بز گاو تنها یا بنطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا طبیخ بادروج و کذا زهرهٔ گبش و کذا ملح الحیه در شراب کهنه جوشانیده و کذا مصطکی قیر الطین در روغن یاسمین حل کرده و کذا اقلقند و کذا قصب الذریره مطبوخ و کذا افتیمون بروغن سوسن یا بروغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کهنه و کذا آب سداب در پوست انار پخته و کذا اسارون شراب کهنه در روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکه عنصل و کذا آب گندنا با سرکه و روغن گل و کندر و کذا مرزنجوش زنان و کذا آب برگ عراقی و کذا آب شوکران و کذا انیسون بروغن گل و کذا شحم حنظل دو درم اسنان ثوم سه عصارهٔ سداب ده درم زیت بقدر مغمور جوشانند تا روغن بماند و کذا روغن کنجد تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن ماهی تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بان بشراب کهنه و روغن گل و کذا تخم تره و کذا آب برگ سبز جوز و کذا مومیائی قیراطی با آب مرزنجوش و کذا شب بروغن بان و یا بشراب کهنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا انگم لبسک و کذا قطران آب طبیخ رودهای خشک آمیخته و کذا زهرهٔ رخمه بروغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری و عنبر و آب قسطوریون و کذا فرفیون نیم درم فلفل یکدرم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا ذراریح در زیت انداخته هفت روز در آفتاب پخته صاف نموده و کذا جگر حبارای خشک کرده بسنبل الطیب سائیده و کذا آب شکاعی استیع و تیز زرنج و کذا گل کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول تستر مر آمیخته و کذا حلتیت در جندبیدستر بروغن خردل و کذا کندر در شراب کهنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل بهر واحد در گوش چکانیدن مفید و همچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و فوتنج مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب مومیائی بقدر نخود بجلاب و کذا ادمان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل الملک مسخن و کذا فتیله اکبیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جندبیدستر هر واحد یکدرم زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بارد مسطور گردد هر واحد نافع در گوش بارد است مسیحی گوید که هرگاه وجع عقب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که در آن سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر او قیه از آن

یک جزو دیگر جندبیدستر که حل کرده باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد استعمال حقنه نمایند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب کهنه نوشانند و بگویند در گوش از سوراخ آن باشد و روغن بادام یا روغن سداب یا روغن حار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن قسط یا روغن شبت یا مطلق یا روغن بید یا روغن خیری گداخته در گوش چکانند یا صوف در روغن مذکور تر کرده در گوش اندازند اگر درد باین ساکن گردد بهتر ورنه آرام کند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش برودت متمکن در عمق باشد لازمست قطورات از روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن ترمس و امثال آن که قبل ازین گذشت استعمال نمایند یا مثل زیت که در آن سیر پخته و صاف کرده باشند یا جندبیدستر و زعفران و جندبیدستر یا غالیه بمقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبوی بسرشت صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشد و خواب کند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح باشد آنچه در باب دوی و طنین آنچه برای درد گوش مادی که سبب او خلط لزج باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت ساده مذکور شد آن را نفع کند و از چیزی که آن را اتفاق افتاده این است که مجمر را با آب گرم بگیرند و حوالی گوش بپاشند و آب سداب تا اصل و یا آب قیصوم و مرزنجوش و روغن سوسن یا جندبیدستر یا دی بعد از آنکه در آن پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون در سرکه بر روغن گل یا عصارهٔ لوف در گوش بچکانند اگر احتیاج بدوای قوی‌تر افتد مثل فرفیون جندبیدستر بروغن قسط یا قسط بحری بزرازند بکار برند و گاهی تکمید بماده‌ریق بسیار گرم کرده آن را نفع دهد و از ادویهٔ مشترکه برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مایل ببرودت باشد زیت اتفاق است که در آن خنافس یا خراطین یا کرم‌های کدو بریان شده جوشانیده باشند یا عصارهٔ برگ ماهی زهره یا زیت الفاق یا پیه و رل یا روغن یا خمیاکلنگ یا روغن عقارب که آن بسیار نافع است و یا آب مرزنجوش تازه و یا مطبوخ برگ مرزه و پوست آن و یا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه بط در آن گداخته و اگر مایل ببرودت نشست باشد زهرهٔ گاو بروغن خیری بجوشانند تا آنکه آب زهره بتحلیل فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب است و در معالجات اوجاع شدید گوش باستعمال مخدرات احتیاج می‌افتد و آن مثل فلونیا اندک بشیر بچکانند و همچنین قرص زعفران و قرص کوکب یا افیون و جندبیدستر و زعفران بشیر زنان و واجبست که تا خیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بارده باشد که این اشیا آن را بسیار مضرست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود بعد آن جندبیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جندبیدستر سازند که آن را باریک سائیده پس افیون سوده بادی آمیخته بشراب صرف ترمس بهم بندند گیلانی می‌نویسد که معالجهٔ وجع بارد کرده میشود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا بادیان و مانند آن و روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغنی که در آن توم پخته باشند و اگر حاجت بقوی‌تر افتد روغن جندبیدستر و روغن فرفیون بچکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنهٔ صرف خورند و الحباب بر طبیخ بودینه شیح نمایند یا گیرند جندبیدستر و حبه افیون یک حبه در روغن زنبق یا شراب حل و حل کرده نیم گرم در گوش چکانند یا آب لحم بعر که بر آتش نهند و سائل شود نیم گرم بچکانند غذا مزوره ریباج یا نخوداب و هندبا بگلاب بقلیهٔ مطنجن و گوشت بریان غذا سازند و دائم التحمید بزیت یا روغنی گرم نمایند و صوف در آن تر کرده بر گوش نهند

علاج درد گوش بارد مادی

نضج ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج مذکور شد و دیگر نخورات و قطورات محلله کرر استعمال کنند و از آنها سیاه چون روغن ترب و غیر آن نیم گرم در گوش بچکانند و اگر نسج عنکبوت بروغن جوش کرده در گوش بچکانند جمیع اوجاع بارده گوش را نافع بود و قطور آب افسنتین و زهرهٔ گاو و روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش دیگری قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول جاموش یا گاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته اند و برای تحلیل ماده که از قطورات آرام نشود الحباب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک برگ کتان تخم مرو نانخواه مرزنجوش پرسیاوشان هر یک شش ماشه روغنهای خشک سا ساخته بر شاییده معمول ست و عنب الثعلب پوست خشخاش هر یک چهار ماشه ارمنی نوفای خشک هر یک سه ماشه نانخواه ماشه مرزنجوش آن و بیخ بادیان هر یک چهار ماشه از انسو بخار گرفتن نیز نافع و بدانکه هر دو سبار الحباب اگر دوم با تو باشد نه نگاه دیم می‌آیند گرنه معلوم میشود

که درد سائی یا از نوازل است و در صورت نزله اول بتنقیهٔ دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مسطور شد بعده بخور بزر البنج گل بابونه بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب هریک نیم شکسته افتیمون هندی سبوس گندم هریک سه توله استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض برابر در روغن بابونه
در نیم آمیخته در گوش چکانند و این مجرب حکیم علویخان برای درد گوش نزلی از مجربات است گوکنار سه توله مرزنگوش چوب چینی هشت ماشه مغربی بیخ لاله صحرائی بزر البنج
عنب الثعلب هر واحد یکتوله بدستور بکار برند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند **اقوال حکما** ابوسهل مسیحی نویسد که اگر درد گوش از امتلا حادث شود اسهال
خلط نمایند بعده تنقیهٔ خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس
و لحیبانس استعمال نمایند بعده استعمال ادویه معطسه کنند و اگر وجع از خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجه بادویهٔ قوی التقطیع و جلا باید کرد مثل زنگار
بعسل و امثال آن بسرکه آمیخته در گوش چکانند و یا زهره گاو و بعض ادهان سخنه مثل روغن بان و ناردین و بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه یا روغن
بادام تلخ یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج چکانند اگر درد از سده باشد و آن دوا وجع گوش را نافع است ملک یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ
نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و ملک را در آن بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره از آن نیمگرم در گوش بچکانند و آن دوا وجع
و طنین را نافع سالمه چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بر آتش بدارند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هرقدر که کهنه شود قوت او زیاده گردد
و این دوا وجع گوش حیات را انفع است بگیرند زهره گاو و برابر آن روغن خیری بریزند و بآتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند در شیشه کرده وقت حاجت
نیمگرم استعمال نمایند **شیخ** میفرماید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب است که تنقیهٔ ناحیه سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاحج باشد
بحبوب مسهل و نیز اغرغره تنقیه نمایند پس اگر لاحج مستکن در ناحیه گوش بود باید که بعد اسهال بخورات ملینه و قطورات لینه نیز استعمال نمایند بعده بتکرار فصد
نقص خلط مستفرغات عضو کنند **صاحب کامل** گوید که درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبهٔ بلغم و رطوبت
ظاهر شود مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود و بعد از آن بعض روغنهای گرم مثل روغن ناردین
و روغن قسط و روغن خار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آن را موافق و نافع است قی یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب است و یا بگیرند کندر و باریک سایند
و دانه از آن حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه در آن ترکرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرمکی در بول ماده گاو حل کرده
نیمگرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مرزنجوش بر آن قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعده این روغن در
گوش چکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را انفع است و یا بگیرند برگ غرب تازه و باریک سائیده در انار کاواک کرده با اندک آب پر نمایند و گل بالای آن مالیده
و جوش داده در گوش چکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهرهٔ خرس یا زهرهٔ کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده بچکانند و یا بگیرند
فرفیون بوزن نیم حبه باریک سائیده بروغن گل حل کرده در گوش بچکانند **ابن هبة الله** گوید که علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از خلط بارد بحب قوقایا کنند و حلتیت سکنجبین بخورا
و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیهٔ سر کنند و تعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و شام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بکنند
و ضماد مروخ نیمگرم یا بخود اب سازند و بعد اصلاح نقلا یا از مسخنات کباب هند **ابن الیاس** گوید که در سوء مزاج بلغمی صبح جلاب بادیان و بادرنجبویه بمقدار
دو درم با گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود آب با شیرهٔ حب القرطم و گوشت ماکیان بخورند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره با ایارج فیقرا
بماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد ماده سوداوی
ترکیب باشد بر اغذیه حار رطب نمایند و تنقیهٔ دماغ بحب اصطمخیقون و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغنهای گرم و تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در
گوش چکانند **خجندی** گوید که در سوداوی نضج سودا بجلاب و اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه و گلقند کنند بعد تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی همانست که در قول
سابق گذشت **انطاکی** گوید که در بارد یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و مطبوخ صعتر و بابونه و اکلیل الملک و سداب نطول سازند و بشونیز جاورس
و سبوس مرکب مسخن گرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات است برای تحلیل ریاح و ماده و تنقیح سده این است که بگیرند صبر یک اوقیه

فقط چند سپستان ... بعد ربع اوقیه سکنجبین ... و چندان ... رد ... آن ... نوشیده شانند اگر زیت ... روغن ... کرده بچکانند ...
محمیه ... با ... دست ... مع تقویت دماغ و حبس ... و شربت لیمون و اسطوخودوس ... کشنیز ... بکار برند ... مجربات ... حبس ... زیره تقویت
دماغ و معده ... بکنند ... حواس ... کنند این شربت است صنعت آن ... ربع ... آس ... مترنجوش اسطوخودوس کشنیز
هر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون هر واحد ربع جزو همه را در ... آب بجوشانند تا چهارم حصه باقی ماند خوب صاف نموده چندان شکر ... آن آب ...
اضافه کرده بقوام ... نگاه دارند ... از عجائب ... برای اصلاح سائر امراض حواس ... علاج ادرام ... اعنی ظاهر گوش ... و ...
باطن ... ورم حار گوش ... تنقیه بلغم ... زیادتی ... سودا با افتیمون مطبوخ آن کنند ...
ضماد ... گل ... بابونه و برگ ... گل ... و ترب ... روغن ... مغز ... و ... زیت ... روغن ...
... بر ... مغز ... با ... سرکه و عسل و روغن ... زعفران ... گیلانی ... ملایم ...
میشود باستعمال ادویه که نضج ... نماید ... سرکه و عسل ... زیت ... شراب یا روغن بادام ... آب پیاز نیم گرم ... قطره ...
اگر ... شدید باشد ... گرم ... مضطر گردد باید که اشیای قویتر ... مثل ... ضماد ... الاخوین ... لوف ... استعمال ...

علاج درد گوش بارد ورمی

منضج بلغم ... و حب الثعلب ... خیارشنبر اکلیل الملک بابونه ... کشنیز سبز ساییده نیم گرم نموده گرداگرد گوش ضماد کنند ... ادویه ... بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیه مسهل بلغم ... نمایند و روغن ترب یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ ... بچکانند ... روغن زرد کهنه با ...
چکانیدن نیز نافع است ... اطبای هند ... تخم ... زیره سیاه ... مساوی آب ساییده نیم گرم ضماد کردن نیز مفید ...
... کشنیز سبز با آب خالص ... ساییده نیم گرم گرد گوش ... کنند
... تحلیل ... انضاج ... تخم ... شبت بابونه اکلیل الملک ... حب الثعلب ... واحد ...
... منضج ... اگر ... تنقیه ... چکانند ... گوش ... مفید ...
... چند قطره آن در گوش چکانند ... آب پیاز سفید ... لعاب ... کتان ... آمیخته ...
... گوش ... پیاز ... تخم شبت ... حب الثعلب ... بابونه ... سنبهالو ...
... اکلیل تخم شبت ... لعاب کتان ... آب برگ سنبهالو و افتیمون هندی هر یک ...
... نیم گرم بچکانند ... تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل ... ضماد کنند ... جهت تنقیه ...
و پیاز و عسل مساوی در گوش ... آب برگ نیب ... روغن بابونه داخل کرده میشود ... پاک شدن ... جهت اندمال ...
... برابر ... مرهم ... آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند ... سوخته ...
سوخته ... سنگ ... سفید هر یک ... ساییده ... و دیگر ذرورات ... مراهم ... در قرحه گوش ... بکار برند ... سوداوی ...
تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون ... حب افتیمون کنند ... ادویه ملینه ... مادهٔ سودا چون حلبه و بابونه و ... موم و زیت ضماد کنند اقوال
اطبا مجوسی مینویسد که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال طبیعت بمطبوخ غاریقون مقوی با ایارج ... کنند و حب ایارج بخورانند ...
حب ... ایارج فیقرا ... غاریقون هر یک چهار دانگ ... انیسون ... ساییده آب ... سازند ...
... روغن ... ترب در گوش چکانند ... شبت ... بابونه و اکلیل الملک ... السوس ... برگ ...
... تخم کتان ... ساییده ... گوش ضماد نمایند که ورم بارد ...

واگر بابونه یا اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ نار و حند قوقی و صعتر و مرزنگوش در آفتابه خوب بجوشانند و بر سر آفتابه انبوبه نهاده و از ان بخار بگوش رسانند در تحلیل ورم و ان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند پیه بط و ماکیان بگداخته اندکی اشق بر سودا آمیز بند و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد با سهال از مطبوخات بلغم مثل مطبوخ مقوی یا ایارج کنند و مخیش با طنجبین بخورانند و سکنجبین بجوشانند و بر سر او آب طبیخ ریاحین حاره مثل پودینه و صعتر بریزند و طبیخ تخم حنظل یا روغن شبت در گوش چکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضمده محلله ضماد کنند و اگر میل بانجا دهد پیه بط با روغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضمده محلل ورم صلب ضماد نمایند خجند ابن ملی گوید که بعد تنقیه بحبوب و ایارجات و تلیین طبیعت بیش از مسهل بهرچه در علاج وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویه بارد برای ردع استعمال کنند هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس یا سعلی جلو شربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه بنوشانند و روغنهای گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و ضمادات محلله تضمید نمایند و لحوم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل اسپیوس و زردی بیضه نیم برشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک زبان و کام بسماق حتی که از دهن رطوبت بسیار سائل شود ورم خو گوش را نافع بود و بعده از پیه بط و روغن سوسن مساوی تیر و طلی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش نهند و ضماد نفط سفید یا زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکه یا جندبیدستر و افیون و میفعج هر واحد نافع ورم بارد گوش است و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن با آتش پخته منضج و منفجر ورم گوش است و چکانیدن پیه رو باه نیم گرم در گوش هم منضج ورم ست و بعد انفجار ورم علاج قرحه گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

انچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سر و کنند و کندر سفید را در شیر زنان حل کرده نیم گرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و بادام تلخ کوفته بفتیله آلوده در گوش نهند و زرفت ضماد کنند والیضا در بین گوش بروغن کنجد نموده پنجنگشت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و انیسون با پیه سابیده بروغن گل آمیخته یا زهره و عسل و یا زردی و سفیدی بیضه باهم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس نان بعسل سرشته فتیلها آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز در شراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد صرحون در گوش منجمد گردد و ادویه مخرج آن در رسد که گوش مسطور گردد و هرگاه ورم پیدا شود از فصد و تلیین و غیره حسب مزاج مریض آنچه بهر اورام گوش مذکور شد بعمل آرند لیکن ادویه بسیار سرد استعمال کنند و چون ریم کشد در ریم التسکیل مده باشد که از خراجات عفنیه خارج میشود در گوش با وجود وجع بسبب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع ست بگیرند راسن صفر زرنیخ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دور کرده هر واحد دو ثلث درم افیون یکنیم دانگ همه را بسایند بعده بمزاج مریض نظر کنند اگر حدت داشته باشد آب عنب الثعلب حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملایمت نهند **و بدانکه** درد گوش که بسبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد بدان رجوع نمایند ✤

وجع گوش اطفال

درد گوش که بصبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هردم دست خود بسوی گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس مرمکی و تخم حنظل داخل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خاییده در گوش چکانند و یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن پسته شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل یا زهره گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکاین و یا بادیان داخل خاییده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیم گرم چکانند و آب برگ سداب یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوز بوا خاییده و یا اندکی افیون

مثل اسد و آتشیهل کرده قطور کردن مفید و یا برگ عنب الثعلب و برگ نیم یا برگ کاکنج در آب جوشانیده بخور دهند و قطور روغن بیدانجیر که ...
ویل یا سند و بهر قسم اوجاع گوش تجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع ست و اگر درد با سرخی گوش خواه بشود یا نشود سوت باد آب عنب الثعلب سبز
سوده یک دو قطره در گوش بچکانند و یا شهد برگ نیم جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیم گرم بچکانند یا لعاب ...
ویرگ کینده گوش نمایند و قطره اران بچکانند و یا دیان خاییده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سود مندست و اگر سبب ورم گرم باشد
و آن با تپ بود زلو بر بیخ گوش بچسپانند و تلیین طبیعت نمایند و شیر زنان در گوش تقطیر سازند

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست و یا عارضی و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و مسمی صمم غیر معنی طرش ست زیرا که صمم آنست که
بالطبع صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت در آن هر دو بعدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان تام صمم
را باشد و در ان تجویف بود و لیکن عصبه متصله بصماخ قوت حس یا حس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاه اطلاق یکی بر دیگری
بالجمله طرش نقصان سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع مع کم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز بر یکی بمقام دیگر اطلاق می یابد و این را گرانی
و ثقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر بمفارقت بهم میرسد و این سهل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لا علاج ست و آنچه ما بعد
حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضا قریب بیاس و عسر العلاج ست اما طرش حادث قریب العهد قابل العلاج ست لیکن آنچه در سن
پیری افتد و آنکه بسبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر میباشد مانند مشارکت
دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول نوبه یا بیداری در مدار و یا عند اوجاع اسنان واقع میشود و گاه بجهت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبه یا
یا بقوت سامعه میباشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و جمله سوء مزاجات مفرد و مرکب که دلیل
می افتد بیشتر بارد میباشد و گاه سوء مزاج ساذج بی ماده و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی میباشد و ماده یا از دماغ فرود آید یا
از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بسا ست که چون اسهال مراری محتبس میگردد عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین عقب اسهالات دیگر که بالطبع
واقع شوند و در غیر وقت محتبس شوند آن برداز ند و امراض آلی در عصب مانند سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاء و از چرک
یا ثؤلول یا لحم زائد در ان بهم رسد و تفرق اتصال در ان گاه از جراحت و سده خارجی یا گاه از قرحه و آکله یا نحوهم بهم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده میباشد بسبب
یا خارجی مانند ثؤلول یا ورم یا لحم زائد بعید اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا خلط غلیظ چسپیده بصماخ یا جمود مده اندرون که از قروح یا بد یا خارجی مانند مگس یا کرم یا ریگ یا چیزی
که داخل گوش گردد یا انجماد خون که از اخراج منفذ باشد و انگشتری قدری برآید و قدری بماند و طرش حادث بجهت قوت عارض ضعف آن بود چنانچه در شیخ یا طول مرض ست
و این مرض گاه دفعة و گاه بتدریج بهم میرسد و گاهی بر سبیل بحران و یا بر سبیل انتقال ماده در اواخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن اثر
مرض و البته تپ گاه و بر سبیل عرض و زوال پذیرد چنانچه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض یا بت چنانچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را جانب گوش دفع نماید
پس نامد در گوش تا گیرد بحران بر سبیل کاورث که ترقی ادرک منفذ باین عرضی بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد و قوت سامعه طریق تشخیص اسباب
باید که اول مریض سوال نماید که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود یا اگر مرض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان گو یا بحران تپ یا انتقال ماده آن مرض باشد که لسان
و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاجی و غیر آن بیان کنند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت خصوصا در حرکت زبان نیز بیاید شود از
مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین ریح و یا خون از گوش آمده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود پیش قرحه یا انجماد خون یا بسبب عصب باشد و اگر تقبه گوش پیش تر که ورم
یا ثؤلول یا لحم زائد بعید اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا ریزه و ذات یا چیزی دیگر یافته شود پیش از آن باشد و اگر سلامت صماخ و ثقبه گوش برود و مدعی گردد حال گرانی گوش یعنی بحرانی تمدد
طنین و دوی عند گوش به رسند پس اگر ثقل و وجع بیان کنند و با آن تپ و لرزه و قشعریره و هذیان و الم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرزه نباشد بلکه ...

حرمان و تمدد بود از ورم ثقبه یا خارج عصب باشد و اگر بیرون هم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم حار بود باشد و اگر ثقل و وجع نخسی بود و با آن علامات غلبهٔ صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شود سببش ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دهان و حرقت التهاب و حمرت و عکس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات طنین و دوی آن از طنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بر ماده صفراوی دلالت کند و گرانی سر خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر مرطبه دلیل ودلیل ماده بلغمی ست اگر با ثقل سرد باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافته نشود از سده اخلاطی باشد لیعده و وقت خفت مرض و موضع ثقل بپرسند اگر خفت بهنگام خلا یا امتلا معده و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل ماده متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع و دغدغه گوش بیان کنند از سوء مزاج ساذج باشد پس حال ادویت و شدت مرض از سردی و گرمی بپرسند اگر با شیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوا صبح و شام زیاده شود و با شیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب بالذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل و دوی طنین گوید سببش ریح باشد و اگر دوی و طنین هم نبود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مخصوص بپرسند اگر اقرار آن کنند لاغری چهره و غور چشم نیز بود و بچیزهای رطب انتفاع یابد از یبوست باشد و اگر در دماغ در گوش بیان کنند و احیاناً کرم در گوش برآید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد دلیل اختصار ضعف قوت سامعه باشد + +

علاج طرش حار ساذج ومادی

در حار ساده با شربه و اغذیه و نطولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیره تربوز و امثالها یا شربت نیلوفر یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنهای مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه کنند و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید و قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور در آن حل میکنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کاهو مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود **و در حار مادی** بر چه از تنقیه و تعدیل در علاج دوی گوش حار مادی مفصل مسطور شد عمل آرند و هرچند که باشد ماده را با فضل فرو کشند و بعد تنقیه دواء الریان که در قول ابو سهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیم گرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود و افسنتین عنب الثعلب هر یک نیم توله شب در آب ترکرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره مدام در گوش اندازند و اگر به مزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیه گرم و سوداویه کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهره گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند بالخاصیت فائده دهد و بر سم قوی کافور شدید النفع ست در طرش شیخ گوید شاید که برای طرش صفراوی باشد و در موی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرا مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفراست از منضج یا ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام با آب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند دواء الکمید بخار افسنتین مطبوخ در انار بتوسط انبوبه نمایند و بهمین آب مع سکنجبین بدفعات غرغره کنند بعد از آن بگیرند انار ترش بدانه و شحم او برآورده هر دو را افشرده آب [illegible] پوست او اندازند و کند روسرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند **شیخ** میفرماید اولا گوییم واجب ست که همه آنچه در گوش چکانند نیم گرم بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی ست بعده تفصیل امر دران میکنیم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسهل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی حادث شود چنین کسان

مر حارض گردد صاحب کامل گوید اگر طرش از قبیل صفرا است که بنوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده و حمیات صفراوی عارض گردد علاجش اسهال باد ویه مخرج صفرا است مثل مطبوخ هلیله مقوی با ایارج و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استحمام آب شیرین کنند و از تدبیر مولد صفرا اجتناب کنند ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با تمر هندی یا خیار شنبر با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب آلو بخارا هر واحد ده عدد با ترنجبین و شیر خشت هر یکی دو درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و الا مزوره بنوشانند یا ادام و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن یا مطبوخ هلیله که دران سرد اروا از سقمونیای مشوی نیم دانگ باشد و بعد تنقیه تام آب انار مطبوخ مقشور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید که اگر طرش قریب العهد حادث از مرض مقدم بسوی سر باشد علاجش سهل ست زیرا که اگر تنقیه بدن از اخلاط مراری بمطبوخ هلیله کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مبرد مرطب نمایند با استحمام و تجویف از اغذیه حاره مولد مره صفرا کنند و در گوش روغن گل باندک سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش او زائل گردد ایلاقی می نویسد که اگر سوء مزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط ست پس استفراغ او نمایند و تقطیر دوا و روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست بعد استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد حب نیم هب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر به مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیله زرد یک مثقال و ایارج فیقرا همچندان آن حب بسته دهند نیز ماده صفرا را از سر فرود آرد و این اطریفل کشنیزی منع بخار از دماغ کند صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموع ادویه است خجندی گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد مطبوخ شربت نیلوفر و بنفشه و شربت عناب یا شربت تمر هندی دا کو دهند تلیین بحقنه لینه یا آب انار مع شیر خشت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل باندک سرکه در گوش چکانند قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در دموی فصد کنند و استفراغ صفرا بطبیخ فواکه نمایند و شربت آلو و نیلوفر و بنفشه بنوشانند و ترک لحوم کنند و بر مثل اسفاناخ و خرفه و ملوخیه و خیار و کدوی مطنجن بروغن بادام شیرین و محض بترتیب مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین و روغن کدو چکانند یا روغن گل باندک سرکه بپزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی ماند در گوش چکانند گاهی برای تبرید و ترطیب قوی آب کاهو یا لعاب اسپغول یا مع روغن بنفشه یا شیر دختران حاجت افتد این همه نیم گرم بچکانند انطاکی گوید که در طرش حار اولا فصد قیفال مخالف بگشایند و بعد سه روز محاذی آن تبرید بماء الشعیر و تمر هندی و در صفراوی بخیار و شیر سر نمایند یا مطبوخ هلیله زرد و شربت فواکه دهند بعد ازان اگر درینجا درد باشد افیون در اول سرکه و یا زهره گاو با آب بیار سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازاله طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیره بنفشه بماء الشعیر و شربت خشخاش و هر شب حک پایها و مالش آن بروغن گل ست و در نزهه گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ ست و این گاهی خود بخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد و الا از مجربات من دران معجون بنفشه و تریاق الذهب و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش ست هر کدام ازینها که بهم رسد

علاج طرش بارد ساده و مادی

در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد سوای تنقیه آنچه بهر طرش بارد مادی بیاید استعمال نماید و روغن یاسمین و روغن سوسن و قسط و شبت باندکی جند بیدستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او بروغن کنجد بپزند و در گوش چکانند نافع بود و اگر افتیمون اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم پودینه مرزنجوش خشک تمام ریحان خشک هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن دارند برای طرش حادث از برودت ساذج و ماده غلیظ نیز نافع ست و بقول رازی آقاقیا کبار شیر باد و تطلیه را سود مند بود

واگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه مسهل گرم و حب ایارج هرچه در علاج دوی و ثقل ریاحی مذکور شد بکار برند اطریفل اسطوخودوس بخورند یا اسطوخودوس جوشانده با اطریفل
صغیر سرشته بخورند و بالای آن عرق گاوزبان هفت توله عرق عنب الثعلب پنج توله بنوشند و شربت اسطوخودوس بنوشند [illegible] سفیدیت و یا اسطوخودوس یک جزو گشنیز خشک ثلث
جزو مرزنجوش ربع جزو مصطکی بلیله کابلی کندر هر یک جزو باریک سائیده بعسل سرشته وقت خواب بخورند گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم میدهند و گویند که بهتر
طریق مجرب است و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقند بعسل یا اطریفل صغیر بخورند و اغذیه [illegible] تیهو و دراج و جوجه با مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل [illegible]
اندازند در روغن [illegible] تلخ مجرب است [illegible] بقول [illegible] از روغن تخم [illegible] خلق کثیر شفا یافته و یا [illegible] و عسل هر دو برابر نیم گرم چکانند ایضا
جندبیدستر و بورق هر یک [illegible] در طبیخ خربق و یا شراب کهنه آمیخته چکانند و اگر از انجیر سفید [illegible] و بوره [illegible] بدان [illegible] فتیله ساخته در گوش
نهند مفید بود و همچنین مرزنجوش خردل سداب تخم [illegible] مساوی کوفته بیخته در زهره گاو شیاف ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن [illegible]
و کذا قطور مومیائی با روغن گل مجرب و کذا قطور آب طبیخ افسنتین با روغن بادام تلخ در بیاض [illegible] المرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته [illegible] مرزنجوش سفید و قطور آب [illegible]
در زهره گوسفند [illegible] قدری روغن جوشانیده نیم گرم [illegible] فلفل سیاه سوده [illegible] هر روز یکبار در گوش [illegible] مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ هر یک یک دام [illegible]
یا دو سیر [illegible] در آب جوشانند و صاف نموده روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز جوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول است و یا [illegible]
گاو در روغن بادام حل کرده یک قطره بچکانند تکمیله روغن افسنتین و روغن [illegible] و روغن [illegible] که مولف [illegible] است و در قرابادین [illegible]
و اگر خربق سفید یک درم جندبیدستر [illegible] درم [illegible] کوفته [illegible] بچکانند [illegible] طرش بلغمی نافع است [illegible] مرزنجوش [illegible] پوست خشخاش عنب الثعلب
اسطوخودوس [illegible] جوشانند و سر ظرف محکم بندند [illegible] بخار [illegible] سر گرفته [illegible] گوش [illegible] در مرضی که از خلط غلیظ بود یا سودا [illegible] باشد
چوب چینی [illegible] یک جزو [illegible] کنند برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان است [illegible] مرزنجوش [illegible]
و بابونه [illegible] گوش [illegible] سداب صعتر و افسنتین با سرکه و زیت و آب [illegible] در گوش [illegible] در روغن کنجد جوشانیده بچکانیدن
نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال [illegible] سویدی می نویسد که قطور [illegible] در روغن کنجد [illegible] و یا حب البلسان [illegible] شراب کهنه [illegible] فرفیون یک
دام در زیت ده درم [illegible] جوشانیده و یا زهره [illegible] زیت کهنه و یا آب تخم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه [illegible] حنظل جوشانیده و یا روغن [illegible]
سوده [illegible] زیت کهنه یا روغن کتان جوشانیده و یا آب فراسیون تازه و یا [illegible] روغن بلسان [illegible] کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت [illegible]
و یا عصاره [illegible] بول [illegible] جزو [illegible] نیم جزو [illegible] پوست انار جوشانیده و یا زهره [illegible] روغن گل [illegible] لوبیا و یا برگ زیتون سائیده
بعسل جوشانیده و یا کمون سائیده بروغن بادام تلخ آمیخته و کذا [illegible] بابونه و کذا [illegible] خردل سوده [illegible] بعسل سرشته بر آتش معقود در گوش [illegible] کردن خردل
سوده در عرق [illegible] آمیخته [illegible] فتیله [illegible] در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته [illegible] روز استعمال کردن و کذا بخور [illegible]
آن و یا آب دریای شور جوشانیده و کذا بخور کبریت و کذا فتیله [illegible] ساخته [illegible] روز در گوش [illegible] هر واحد نافع است و آنچه در علاج وجع بارد
گوش گذشت [illegible] در قول شیخ بیاید [illegible] است ابوسهل گوید که هرگاه طرش از خلط غلیظ [illegible] باشد حمام [illegible] استعمال کنند و در گوش جندبیدستر در روغن
سداب [illegible] بول [illegible] چکانند هرگاه مزمن شود باید که بسیار روز [illegible] بورق سوده [illegible] عسل [illegible] جوشانند و در گوش
چکانند بعده فتیله از خردل [illegible] در گوش نهند و ایضا آب [illegible] چکانند و اگر طرش عقب [illegible] مرض حاد [illegible]
[illegible] گوش [illegible] این شیاف بچکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جندبیدستر [illegible]
[illegible] افسنتین [illegible] فرفیون [illegible] قسط [illegible] درم [illegible] زهره گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت [illegible] در روغن بادام تلخ حل کرده
در گوش بچکانند [illegible] طرش حادث از خلط غلیظ [illegible] نافع است و اگر فقدان سمع [illegible] باشد [illegible]
استعمال نمایند نسخه آن خربق سفید دو مثقال نطرون [illegible] مثقال زعفران [illegible] مثقال سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت

بسرکہ یا زہرۂ ترگاو یا آب افسنتین حل کردہ نیم گرم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید کہ در طرش حادث از برودت و مادۂ بارد قطور جند بیدستر با
گرم کردن جند بیدستر حل کردہ باشد خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارۂ افسنتین در روغن بابونہ مع زہرۂ گاو یا پیہ گردۂ
روغن کبید کہ در آن شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیدہ باشند نافع ست و قطور بول ترگاو کہ در آن مر حل نمودہ باشند و عصارۂ قثاء الحمار نیز نافع و اگر باد
باد محقق باشد این ہمہ بعد استفراغ مادہ باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفہ خصوصاً آنچہ در آن برگ دہست تخم
انتد بکار برند و بباید دانست درین شدید النفع ست و ہمچنین صیاح شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و آنچہ از ادویہ نافعہ آن عصارۂ سداب حل ست یا پیہ
در روغن شبت حل کردہ خصوص کلیۂ بز و خلیط باشد و بول بز و زہرۂ آن خصوصاً با قنہ تازہ و یہ مجرب ترین آنست کہ بگیرند جند بیدستر سہ درم خربق یک درم نطرون
یک نیم درم ہمہ سائیدہ در آب سداب اقراص سازند و در ادویہ و ادہان مناسب حل نمودہ قطور نمایند بعد تنقیہ و در نسخۂ دیگر خربق سہ ربع درم و نطرون ثلث درم
و بدستور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و جند بیدستر مساوی از ہر یک یک جزو بورہ و خربق و زہرۂ گاو ہر یک چہار جزو بشراب حل کردہ استعمال نمایند و تخم
صبر و جند بیدستر و تخم حنظل و فرفیون با زہرۂ گاو سودہ استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن مورچہ شدید النفع و مجرب ست و عصارۂ افسنتین و یا طبیخ آن با عصارۂ
ترب با نمک نافع ست خصوصاً و قتیکہ با سیلان رطوبت و سدہ باشد و فتیلہ از خردل و انجیر کوبیدہ در گوش گذاشتن مجرب ست بساست کہ زیادہ مینمایند درین قطران
و چکانیدن آب دریائی شور نیمگرم بسیار نافع ست و چکانیدن خربق ہود و مرارات ہمگی خصوصاً زہرۂ تیہو با روغن گل مفید و بعضی گفتہ اند چون اہل را در روغن
کنجد در قاشقی آہن بجوشانند تا آنکہ سیاہ گردد قطور آن صمم را نافع ست و نیز روغن شبت و حار و سوسن و ناردین ہر یک بتنہائی و یا مجموع با جند بیدستر یا عنصل
یا عصیر سداب مفید و چون طرش دفعۃً بہم رسد نافع ست آنکہ آب افسنتین با عصارۂ افسنتین جوشانیدہ و مخلوط بزہرۂ شیوط و زہرۂ سنگ پشت یا زہرۂ گاو در بتر
گل یا خربق با سرکہ یا پوست مار با سرکہ و چکانیدن آب مطبوخ افسنتین و اسطوخودوس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع از اینہا کہ در آب مطبوخ اینہا روغن گل یا کنجد
داخل نمودہ بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و آنچہ مجرب برای طرش حادث از سدہ و یا از خلط غلیظ و یا ریح است کہ بگیرند تربد سفید بست درم تخم حنظل دو
درم و اتر روت دو درم و نیم و کثیرا ہفت درم و پوست ہلیلۂ کابلی دہ درم و از آن حب تبیار سازند شربتی از آن بوزن یک درم و گویم مثل حائین بسوی کہ
کلام کہ جمیع اجزا از نقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن بسبب مادۂ باردہ و برودت باشد پس از ادویہ مشترکہ برای این ہمہ بعد
تنقیۂ بدن و راس اینست کہ در گوش بورہ ارمنی بسرکہ و عسل و یا زہرۂ گوسفند با زیت و شراب یا با روغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز بعسل یا شیر زنان
و چکانیدن دو قطرہ از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود با بعضی ادہان مناسبہ خصوصاً با روغن سوسن یا آب مطبوخ افسنتین و آب پوست ترب
و کذلک روغنی کہ در آن پوست مار جوشانیدہ باشند یا حب الغار یا فرفیون یا جند بیدستر یا روغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند ملک البطم یک قیمہ
و روغن خیری دو اوقیہ و روغن بادام تلخ نیم اوقیہ جملہ را جوش دہند و سہ قطرہ از آن صبح و سہ قطرہ شام استعمال نمایند و ہمچنین عسل لبنی با روغن خیری و لذا
آب برگ حنظل تازہ و کذا عصارۂ لوف و ہزار جشان در نفع شدید و قوی ست و باقی ادویۂ مشترکہ در باب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان
را بہم رسد بروغن داوی کہ در آن سداب و مرزنجوش پختہ باشند یا آب دہن کسی کہ صعتر بنمک اندرانی خائیدہ باشد انتفاع یابند و آنکہ اوات نافعہ آن ست
کبابونہ و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینۂ دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیدہ بدان گردن و اصل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکورہ را بر
راس و بند ظرف لولہ دار ساختہ محاذی لولہ او گوش را بدارند تا از آن بخار و داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش اوفق آنست کہ کثیر العدد و قلیل المقدار باشد
در ہر بار یعنی تقاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و نضج مادہ و دفع کنند و از آن نضج کامل و تنقیۂ تام حاصل گردد و سعوط مشدی نوشتہ این نسخہ ہست
کہ شیخ ذکر کردہ و مجرب ست برای صلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظہ ہرگاہ بعد تنقیۂ تام دو قطرہ صبح و دو قطرہ آخر روز از ہر جانب بینی سعوط کنند و
چکانند صاحب کامل گوید کہ طرش ہرگاہ از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیہ یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال
تدبیر مقطع ملطف و شرب ایارجات و استعمال غرغرہ و سعوط بدانچہ در علاج سدۂ گوش مذکور گردد و پرہیز از اغذیۂ مولد بلغم باید کرد و صفت دوای طرش

خردل نیز باریک سائیده با انجیر یک جا نموده فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند دیگر جند بیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند **ایلاقی**
وجه جامی گوید که هرگاه طرش از ماده غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا یا مرکب به شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویه محلله چکانند
و کمی جند بیدستر قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین به زهره نرگاو و زهره ماهی شبوط و زهره سنگ پشت به روغن بابونه و شبت و آب پیاز
بصل و روغن زیت چکانند **سعید** گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاج آن دشوار است و باید که استفراغ بدن با یارجات و غیر آن و
سکنجبین عسلی و سعوط به روغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت در گوش چکانند و امر به دخول حمام به ناشتا کنند
و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه مولد بلغم حذر کنند **ابن نوح** گوید که معالجه با ادویه مقطعه ملطفه اخلاط خام و به غرغرات دائم با ایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام
به آب حمامات نیکوست و جند و غیره که مذکور شد و زهره گاو و زهره بز در گوش چکانند که آن ملطف قوی و مقطع نماید و یا حل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن
یا در بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهره گاو و بول آدمی چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز
شدید متواتر برسانند بعده در گوش با انبوبه به زور بدمند تا گوش بکشاید **ابن الیاس** گوید که اگر صمم به سبب ماده بلغم غلیظ منصب بعصبه مفروشه آلة سمع باشد هر صبح
جلاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و لحوم فاخته و مغز حب قرطم و فلفل و غیره دهند و هرگاه نفع تام و قاروره
ظاهر گردد تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب لوغاذیا و حب اصطمخیقون کنند و روغن خسته مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب در زنبق در گوش چکانند
و یا روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش با اندک زهره کلنگ بچکانند و یا فتیله خردل و انجیر در گوش بدارند **مختصر** و **قرشی** می‌نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد
همه روغنهای گرم خصوصا روغن ترب و روغن فار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و در روغن بادام تلخ از اضافه نفع عظیم است و تقطیر آب دریایی شور گرم کرده
از اثقل سمع کند و چون پیه کرکس بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشد و اگر شربت اسطوخودوس با آب گرم
سنبل هندی یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و گل زوفا و سپستان بنوشانند و گلقند یا خمیره بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و از ترب
گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند نطول اکلیل الملک بابونه سبوس گندم خطمی برگ غار و کرنب و مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و آب او نطول
و ثفل او ضماد کنند و آواز شدید و بوق اشتر قبل آن انفع کند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیه بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال
ادهان و نطولات مذکوره **انطاکی** گوید که در طرش بلغمی تنقیه بایارج مکرر نمایند و در سوداوی به طبیخ افتیمون به دستور و جند بیدستر در زیت که اندران ترب مصطکی
و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشادن طرش و صمم آنست که حلتیت را در روغن بادام تلخ و فالیصل حل کرده صاف نمایند و در آن زیاد
چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره کشف سه درم در سه اوقیه روغن فار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بکشاید
و اگر سیر حلاوه را با دگر دانیده در پنبه در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه و مادی بکار برند **ایضا** او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار
سرکه است که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل پخته و کذا روغن تند کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل السوس و سداب
و حب الغار و قشر پخته باشند و از مجرب آنست که زیاده و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیم گرم چکانند و ایضا عنصل قسم آثار ترش و پوست او و حنظل
در سرکه پخته صاف کرده و روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته بچکانند **گیلانی** از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش از آن نبوده باشد استفراغ بحب ایارج
و حب قوقایا و حب صبر به شربات در مدت بیست و یک روز کنند بعد از آن غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کعب خردل و مانند آن سازند بعده انجیر در گوش بچکانند
و دهان تکمید کنند آنست که بگیرند افسنتین رومی خالص و در آفتابه لوله دار بجوشانند تا نیم گردد بعده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس
سر انبوبه بکشایند و ثقبه گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش بایں افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و انجیره در
مثل این بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و از ادویه بالغ انفع درین باب آنست که بگیرند سلخ الحیه و باریک بکوبند بعد از آنکه با سرکه بدفعات متعدده
خشک کرده باشند و بعد کوفتن در زهره بز حل کنند و بران اندک بورق اندازند و در گوش بچکانند و اگر ازین بکشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا یک جزو

در بهروزنگا یک جزو سرکه کهنه پنج جزو پیه بط یک جزو روغن نمامند و جزو همه را بهم سرشته تا یکذات گردد و بعد از آن در گوش چکانند و یا فتیله چرب کرده
آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است پس آب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند و گشایش نشود زرنیخ سیاه و نمک اسوای تخم و بستانند یک جزو
بورق سرخ نیم جزو و هر دو را با یک حاجیه بعسل سرشته شیاف سازند و در گوش بدارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب مطبوخ افسنتین
که مذکور شد گوش بدارند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نیز دوا اسطرطارین در استعمال کرده میشود و بگیرند بول خرگاو و در بول انسان و بول خر ریزند آب و مساوی
خمر مخلوط به و در رنگ سرشته نموده بعده سرنگ کنند و بخار او سوراخ گوش بدانند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاج این است که بگیرند خربق سیاه و خرد
بعسل حل کرده در گوش اندازند و این مدبر کیسیاف معمول را بخیر و بوقت مذکور شد بکار برند و این شیاف در علیم النفع است بگیرند خردل یک جزو افیون یک جزو و بعد از مقیل
جند بیدستر دو جزو و نیم تنه و بگیرند شراب کهنه بقدری که دوا بدو حل شود پس شیاف ساخته در گوش نهند و اگر حرارت بیدا شود تعدیل مزاج بکنند

علاج طرش ریحی

هر چه در قسم بارد سابق وبائی مذکور شد نافع بود و یا اول که منضج منضج مسهل داده جهت تنقیه باغ شب ایارج جالینوس یا روس خورانیده صبح منضج کرسنه
یک توله هلیله سیاه دو توله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله مغز بادام چهار ماشه افزوده بدهند و شام غذا شوربای مرغ یک
با نان خشکه نوری خورانند و روز دیگر مطبوخ مسهل بزوری سه توله تودری یا حرف هفت ماشه افزوده بدهند و غذا دو پهر چستو بر تمین مطبوخ
مسهل داده و اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش منصلی ملوکیان یک توله آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله بدهند و این مطبوخ
قیصوم تمام مرزنجوش بادیان بابونه کمون هر یک یک توله جوشانیده بکار برند و دهنهای حلالیه جند بیدستر در گوش چکانند مثلا مرزنجوش افسنتین گل و ریح بابونه
اکلیل الملک سنبل الطیب دار شیشعان برگ دفلی هر یک سه ماشه کمون یک نیم توله جوکوب نموده در یک نیم پاو آب بتب جوشانیده صبح نیز بگیرند و دوم
حصه بماند پالیده صاف نموده روغن گل بادام تلخ بابونه هر یک سه توله داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده مرزنجوش قسط تلخ گل بابونه تخم شبت
هر یک دو ماشه جند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثر است و انکباب برگ بابونه تازه یا خشک در مرکه
جوشانیده و بکار برطبیخ زوفای خشک سیر سپید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم پودینه تمام مرزنجوش غوریست پنج بادیان درخ کرفس گل پنج برگ
پنجدرم بروه اتار آب بجوشانند هرگاه سه آثار بماند سر گوش را بر بخار آن دارند و بآب آن تطلیل حوالی گوش و سر نمایند بجوی که آب در سوراخ گوش نرود و برای
طرش ریحی بعد تنقیه و انچه عقب مسهل بسبب بخارات بید لحد باشند نافع است گیلانی مینویسد که علاج طرش حادث اندر باغ غلیظه تنقیه مسهلات است پس اگر
بگیرند بوره نان یک جزو سرکه خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب سه جزو و در شیشه کرده سر آن بند تا هموار گردد و در حمام قطور نماید
و اول برطبیخ حشایش حاره مثل افسنتین و شیح ماسند آن انکباب نموده پس شیاف که از زراوند مدحرج و عصاره افسنتین هر یک نیم درم
فرفیون و قسط هر یک ربع درم مهیا نموده و سرشته ساخته باشند یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند که این عمل بسیع
نود وکمن را که از برودت و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و صرع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام مرتاضه تا هر صبح نافع است

علاج طرش ورمی

اگر بسبب ورم حار یا بارد حادث شود تدبیر آن همی باید که در وجع گوش حار و بارد مذکور شد گیلانی گوید که اگر طرش بسبب ورم حار حادث باشد علاج آن فصد قیفال
و تلطیف طبیعت بماء الفواکه و طبیخ هلیله و مانند آن است و غذا ماء الشعیر سازند بعد از آن روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش بچکانند و اگر ورم قوی گردد بگیرند افیون یک مثقال
جند بیدستر کوفته سحق و هر دو را در شیره حل کرده در گوش بچکانند یا بحیله دیگر در گوش رسانند لیکن با آهستگی و بهترین ادویه که استعمال نمایند این ترکیب است بگیرند
افیون یک جزو و جند بیدستر یک جزو و بعده برگ آلو بخول و برگ بارتنگ و حی العالم کوفته در عصیر نبیذ بیز نمایند تا غلیظ گردد بعد از آن از حشایش حاره در دیگ بند
جوشانند و بآن آب ترمش هر دو دوا یکجا کرده بسازند و خشک کرده بشیاف آن حل نموده سرمیل بر آن سوف پیچیده باشند و در پرده اندر گوش بچکانند

بسوراخ گوش بصوف بند سازند و اگر این ساکن نشود معلوم نمایند که ورم در طریق تنفیخ و جمع شده است و چون ریم کند معالجه بادویه قرحه گوش نمایند و در علاج او سکاکی تنقیه گوش بر فوق سلوک کنند زیرا که اجتماع جرک در گوش در صرع افزاید این دوا آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و به آب قطره حل کنند و آنرا با افیون و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و هم او گوید که از صمم نوعیست که حادث شود و پیش از آن نبود و آن عسر العلاج باشد و این چنان بود که ورم در صماخ پیدا شود حتی که ثقبه را بند کند و بعد از آن صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا در آن ثولول با لحم برروید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حس مدرک نگردد پس اولی آنست تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر از روی اضطرار و ایضا او گوید که آنچه عجیب النفع است در ازاله صمم حادث و طرش خصوصا آنچه بعد از ورم و انفجار آن باقی مانده آنست که بگیرند سیر خشک و دانه او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدری که آنرا بپوشد بر آن اندازند و بجوشانند تا آنکه دانهای او سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع است بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دوا النفع بحد کمال می بخشند تا ده هفته هر روز و شب یکبار و قطره از آن بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب و یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد و لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی ذکر آن نپرداخته اند و گویند که در آن مثل مشک و جندبیدستر و سورنجان و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافعست و در یبوست بی ماده بهتر ترطیب صماخ و دماغ الکباب بر بخار آب شیرین و قطور شیر زنان در گوش و ریختن روغن گل و یا شیر تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن و مالیدن شیر و روغنهای مرطبه بجز آن که در علاج امراض یابس دماغ و صداع یابس و تشنج یبسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ و مسیحی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب و غذای مرطب و شراب مرطب و خواب و ریختن روغن معتدل و آب نیم گرم بر سر و تدهین سر و قطور روغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و آنچه از بحرانات انتقالی چون تپهای صفراوی و یا بلغمی و سرسام و غیره باشد تنقیه صفرا و یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مزاج اول المعده تقویت دماغ نموده روغنهای نافعه بچکانند و در طرشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علاجش همانست که در طرش حار ساذج و مادی مسطور شده خصوصا در زوال انطاکی گوید که ضماد بابونه و اکلیل الملک و آرد جو و روغن گل نیم گرم کرده گرداگرد گوش بالفعل نافع و صمم حادث بعد مرض حاد دست اگر شاخ شجره البق را از یکطرف آتش بدهند و طوبتی که از آن چکد و زطی گرفته اندر گوش بچکانند عجیب دارد و آنچه از اخلاط غلیظ بسبب بحران انتقالی باشد و آن با ثقل و تمدد بود و استفراغ باید و بعده روغن بادام تلخ در روغن قسط و روغن ترب و جندبیدستر و فرفیون بچکانند و ایضا اگر بعد تپ لثقه عارض شود حب قوقایا و علوچانی تنقیه نمایند و نطول اسطوخودوس و تن ایشان و قولنج آمیخته شب بخور نمودن از مرزنجوش گل بابونه افسنتین ابهل اکلیل الملک گل بنفشه هر یک شش ماشه اسنه هفت ماشه انگور شفا یک نیم تولہ شب در آب سه پاو تر نموده صبح بجوشانند که چهارم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه برابر آن وصل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس در آن جندبیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته دارند و در گوش بچکانند و گویند که طرش حادث عقب حمیات مثلثه محکم ست زیرا که دلالت میناید بر آنکه هنوز ماده باقی ست و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل و یا جندبیدستر بصب العاره و روغن گل نافعست و حادث بعد از سرسام بد و اجیست که در آن ابتدا باستفراغ از ایارج فیقرا نمایند پس جندبیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین و با آب ترب و غیره که در حادث عقب صداع گفته شده در گوش بچکانند و ابو منصور گوید که آنچه عقب سرسام حادث شود علاجش همانست که در یبوست ساده گفته شد و آنچه بسبب سده یا قرحه یا کرم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هر یک علیحده مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند و طرشی که بعد از قی بسبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاطست و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زائل می گردد

دوی و طنین و صفیر

آوازیست که آنرا انسان در گوش خود می شنود بدون آنکه سببی از خارج باشد و دوی بزرگتر و درشت تر و طنین تیزتر و باریکتر می باشد و صفیر آواز حادث از نفوذ ریاح و ابخره در مسالک ضیق سطحی

وچون سبب آن حرکت و تموج است که عارض هوا گردد پس گوییم که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و صفیر حرکت هوا باشد لیکن این تموج هوا از خارج
نیست بلکه از داخل است و هوای داخل بخارات مصبوب تجاویف دماغ و هوای راکد اندرون است پس این تموج ابخره و اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید و اگر بفصل میخورد مثل
طنین باشد و اگر آید کی از آنها سبیل بخرج نماید و آن حرارت ملطفه بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج هوا و بخار اندرونی اوست در امر خالی هست یکی آنکه می
وابسته باشد که هوا و بخار مصبوب آن مقدار حرکت خالی باشد و ادراک این حرکت خفی یا بسبب ذکای حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفعل گردد
پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت سامعه از
حرکت آهسته که بگوش رسد منفعل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم را تمیز نیافته اند این هر دو نوع بیماری نیست **دوم** آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت طبعی
باشد و سبب آن وجود محرکیست که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیه راس و متحرک در آنست که تحلیل میگردد و از فضول موجود در سر
یا آواز صدمه که اکثر در گوش متولد میشود و یا جوش ریم در نواحی آن و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن یا اضطراب و جوش تمامی اخلاط بدن بسبب سوء مزاج
گرم چنانچه بعضی مریضان را در حمیات و ابتدای نوبت حمیات می افتد و یا امتلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد طلوع
پدید آید و یا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربه دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا ماده غلیظه لزجه منصب بسوی گوش که اندک اندک
تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این دوام کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات متوجه بدن که ساکن در آن و توجه طبیعت
تحلیل و تحریک آن بسبب نیافتن غذا و یا تناول ادویه محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای مبخر محرک هوای گوش و بخارات
ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویه جالب اخلاط و ریاح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ
و گوش پیدا شده گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مثل ریاح و ابخره بسوی آن **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت
لازم دائمیست یا نه اگر اقرار آن کنند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن مستکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه هیجان میکند سبب
امتلا و خلای معده و توقف حرکت و عدم استعداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال
یا ارحام یا معده باشد بعده ببینند که تب نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تب و درد هر دو باشد سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تب بود
سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تب و درد هیچ نبود ببینند که مریض ضعیف و نقیه است یا نه اگر نقاهت کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی یافته شود پس این مرض عارض شده باشد
سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر آن سوء مزاج حار یا بارد بود در حار وقوع این دفعة و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حاره بهم
شدید نیران دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد و خود در مدت در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش ببینند اگر باشد سببش
کرم متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن
ادویه حاره و اغذیه مبخره یا استعمال ادویه قابضه بر سر بپرسند پس اقرار هر کدام از آنها که نماید سببش همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد
معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید طنین لازم بود از انصباب فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند
طنین نیز در حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور میکند یا از جایی بجانب دیگر منتقل میشود سببش ریاح و ابخره متکل
از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت تکلم سیری بپرسند پس اگر آن زیادت بتقدیم
فاقه و نیافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذکی باشد
و از تناول مغلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد **علاج** در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام
بسیار گرم و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام از تمامی مبخرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و داخل
و قبض شکم اجتناب لازم تمامند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن او در آب گرم و منع ابخره بمثل کشنیز خشک و خشخاش و هر چند سد در دوار

گذشت نافع تر باشند و گویند که انچه درین مرض بالخاصیة نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران ست و در امتلائی اول تنقیه بدن باید
بعده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافعست و در امتلائی قصد تنقیه عضو فاعل مرض و خصوصا صاعد و اگر تصاعد بخار از ان باشد
بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسب و ایارجات واجبست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ
بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش و شل بروغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین غایت منع ابطال
دمن مرعی دارند و هر گاه تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بهر انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغره منقی و دلغ بعمل آرند و یا گل خطمی تخم مرو عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه
اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند
صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیم کوفته شب در سرکه خیسانند و صبح دو نیم تا آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر سر آن
ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون مویدالورد بخورانند و یا حب بید ستر چهار حبه یا یک ماشه در اطریفل کوچک یک توله
آمیخته دهند و اگر حب بهم نرسد موحد آن تر او نظیر کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه توله عود هندی ترب دانه قاقله کبار هر یک یک توله مصطکی
ده توله نبات سفید برابر جمیع دو مثقال و گلاب قرنفل نوشیدن فائدهٔ عظیم دارد با جوارش مصطکی مرکب حلوی خانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات
و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن مورد بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضا تنقیه بحبوب مسهله بکرات و مرات و بعد از ان استعمال
مصطکی ماشه و گلاب قرنفل سه توله تا ده هفته درین مرض که کهنه شده مفید میشود و گرفتن بخار مرزنجوش و جاورس مطبوخ در آب نیز مفید و اگر شاه بانه مطبوخ بر کرده تکمید
گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع صعتر جاشا جعده خشک بمل فطر اسالیون شحم حنظل جوز السرو کمافیطوس دار شیشعان
شبت پودینه جبلی با هر چیزی که بهم رسد جوشانیده و بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ جند بیدستر گوش چکانند و کندر زعفران جند بیدستر ساییده
قرص ساخته خشک نموده قدری از ان در سرکه گداخته تقطیر نمودن مجربست و اگر یکی را از روغنهای گرم در آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد
و آب ترب با روغن گل ازین قبیل ست و قطور زهرهٔ گاو و آب گندنا یا روغن گل نیز نافع و کذا خطمی و زیت جوشانیده صاف نموده و سفید یا کندر زعفران فرفیون جند بیدستر
خربق سفید مرکی هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سودمندست و تقطیر عصیرهٔ برگ بان یا برگ آک
یا ادرک یا آب پیاز نافع و ترتیب دیا پیاز را کاویده در ان بعضی روغنهای گرم مثل روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص دوی ما نافعست
مغز بادام و ربول گوساله ساییده نیم گرم چکانیدنست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذالک صبر در آب ساییده نافعست و یا افسنتین یا بابونه در سرکه جوشانیده گوش
بر بخار آن دارند و بعده آب زهرهٔ گاو و یک توله روغن گل و روغن مغز خستهٔ شفتالو هر یک دو توله بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده
نیم درم افیون خالص در ان حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و دوی مسطور شده درینجا نافعست **اقوال حذاق**
سوید می گوید که از انجیر و خردل حراب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن و ریاله دوی طنین مجربست و مرزنجوش شراب بجوزا و قطور از ان نافع و کذا انجیر گوش بسرکه یا
زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب الغار در عسل پخته و یا روغن غار بروغن گل و شراب کهنه و یا بول بقر و یا آب پیاز بروغن گل و یا عسل بنمک اندرانی
سوده آمیخته و یا روغن نسرین یا سرکه و روغن گل و یا روغن پسته تخم مرغابی و یا مورچه بزیت و سداب جوشانیده و یا اورق بشراب کهنه و یا زهرهٔ جاموس
و یا روغن نارجیل و یا زهرهٔ که میسر آید بشیر زنان آمیخته و یا روغن ناردین تخم بط و یا روغن قنب بعسل و عصارهٔ سداب آمیخته و یا روغن سوسن شش درم
روغن سداب یک نیم درم سرکه سه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و یا زهرهٔ گاو با آب گندنا و یا کمون سوده در پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفیدست
و بقول جالینوس تبخیر بخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض ست مسیحی گوید که اگر با گرانی

وسعت درست باشد روغن ترب و روغنی که دران جندبیدستر پخته باشند در گوش چکانند و بربخار افسنتین و مرزنجوش و شیح و پودینه و صعتر انکباب نمایند
و اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر ریاح نافخه باشد امکی افربیون در روغن حل سوده نیم گرم در گوش چکانند یا جندبیدستر در روغن سداب بسایند و گرم
چکانند و اگر اخلاط غلیظ متشبث بعضو باشد باید که بوره ارمنی را بسرکه و عسل بسایند و بچکانند یا خربق سفید و جندبیدستر و زعفران مساوی سوده بسرکه و روغن گل
بار دیگر بسایند و در گوش چکانند پس اگر باد روده باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند بعده بطبیخ پودینه و شیح و مرزنجوش انکباب کنند و جندبیدستر و فرفیون در روغن عتیق
سائیده در گوش چکانند و اما لثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جندبیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه ترشته نیم گرم
سایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جندبیدستر هر واحد یک مثقال بوره ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در سرکه حل کرده بکار
سازند و این دوا طنین را نافع است بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ و هر دو بآب مرزنجوش یا سداب سائیده در گوش چکانند و برای ریاح غلیظ برنجاسف
و مرزنجوش در روغن سوسن جوشانیده و دران جندبیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافع است و یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ می نویسد که اگر اخلاط
لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجرب است بگیرند خربق سفید سه جزو زعفران پنج جزو نطرون دو جزو و ازان اقراص ساخته استعمال نمایند و این
جامع مجرب برای آنکه از ضعف یا از سده یا اخلاط باشد نیست که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ بآب مرزنجوش و سداب یا بشراب بچکانند
طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام بسبب جنابت نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع تر برای صمم
و دوی الغوس تیخ موصوف برای حفظ نیست که آن نفع چیزیست که الله تعالی برای این پیدا کرده دفع میکند آنرا قطور معمول از ورد و برگ صنوبر و حب الغار و آنچه با
طرش و دوی در گوش از معالجات مشترکه خصوصا بار در الگفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هرگاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن بیکان
یا روغن ناردین یا روغن قسط باندک آب برگ غرب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جندبیدستر مساوی زعفران برابر هر دو بسرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند
دعیو که در قول شیخ گذشت و آب بپخته در گوش چکانند چون روغن ترب با سداب بر هم زنند و در گوش چکانند آنرا نفع کند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع بگیرند
کندش یک درم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم بآب یک سائیده بشراب سرشته قرص سازند و نزد حاجت در سرکه خمر حل کرده در گوش چکانند
و دیگر میعه سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده و سر کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این او و سواند تکمید کنند که طنین از قبیل خلط غلیظ محتبس
در اغشیه دماغ است پس باید که مریض را چیزی دهند که تنقیه دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضا این حب دهند صفت آن
بگیرند تربد دو درم شحم حنظل یک درم هلیله کابلی نیم درم اسطوخودوس ربع درم کتیرا دو دانگ همه را با رب یک سائیده حب سازند شربتی یک درم و چون بدن پاک شود سعوط
مسخن ملطف مثل سعوط مرکب از جندبیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن آنچه در باب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضا تعطیس کندش و ایارج کنند که اندکی از آن
در بینی دمند ابن هبة الله گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب طبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش است و
روغن گل نیم گرم باندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که دران جندبیدستر یا زعفران یا نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل
غذا و اجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب دریاح غلیظ منحل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب زانیسون و بادیان هر واحد سه درم
اصل السوس مقشر کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود با نیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعده تنقیه دماغ بحب الیارج
و حب اسطمخیقون کنند و غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب باندک جندبیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و انکباب
بر ادویه حاره و حشائش مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و سرخس و برگ غار و برگ ترب سازند و یا میعه سائله یک درم در روغن خیری
یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را دران حل کرده بچکانند و بعد از دست حمام آنرا نافع است صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی تخم حنظل یک درم
بوره نان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصاره افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته بآب زهره گاو سرشته شیاف
و هنگام حاجت برابر عدس سائیده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نفخ جلاب شکوره غذای حمیه بلحوم فاخته

سفید

بعدازان تنقیه بحب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند بعده غرغره بآب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط بجندبیدستر در گوش چکانند بعدازان انکباب بدیگها
آبهای ادویه ملطفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو معده و گرسنگی کنند و دواء الفوتنج انفع الاشیاست نسخه آن پودینه نهری و کوهی سیساليوس و انیسون
هریک ... درم تخم کرفس و پودینه هریک چهار درم ... درم عسل بقدر حاجت ... در آب گرم انطاکی گوید که بعد تنقیه ...
در گوش ... قطران ... و روغن ... گیلانی ... گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ ...
کرد و باید گوش ... و تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و مطبوخات ... و انکباب ... ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه وغیره
جوشانیده باشند و تقطیر دهنهای گرم محلول بجندبیدستر یا افیون وغیره و اسهال بحب ... اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و ... و ادمان حمام
... طنین حادث ... گوش ... گرم ... و اجتناب ... و علاج نوع
حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند و **ایضاً** از علاجات عامه طنین اینست که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد ... باشد تنقیه بصبر و فستنتین
و گل سرخ ... کنند ... تریاق الاذن عجیب النفع است ... دوی طنین
خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال او حسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه ... و در مزاج مائل ببرودت بعسل ...
بسیار ... است ... اینست که ... جندبیدستر ... سیاه ... در گوش ... استعمال کنند پس اگر طنین زائل شود و گوش ...
کنند ... سوخته ... بعسل حل کرده ... در گوش استعمال نمایند که این در دردی طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ از ... و خمیرات بالطبائع ... و طیب ... ادویه ... مقوی دماغ
ضعف ... و صداع ضعف ... شده مناسب مزاج مریض ... شربت ... کدام که باشد ... مقویات
غیره ... اغذیه مقویه ... خورانند ... روغن گل یا روغن بادام در سر کرده بگوش چکانند و یا در گوش آب افسنتین ... پس روغن گل
... سرکه ... چکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین ... چند روز ... مرض ... بادام ... سفید ... بقول گیلانی در ناقهین
تقویت گوش ... روغن ... و روغن ... آب مطبوخ افسنتین ... تقطیر روغن در گوش نافع **صفت** ... گوشت ...
... مرغ ... جوان ... هندی ... سه توله ... روغن ... بعد ...
قرنفل الایچی کلان هریک ... توله ... گوشت ...
سه توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام ... ده پنج توله ... سنبل الطیب گاوزبان بهمنین هریک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک عنبر
هریک ... زعفران نه ماشه ... شیشه ... شربتی از پنج توله تا نه توله

علاج طنین حسی

که از ذکاء حس سمع باشد علاج این ... کنند ... فرط ... و تقطیر ... افیون ... ملسوح ...
بادام شیرین و شیر زنان حل کرده قطره نمایند یا روغن گل و سرکه آمیخته ... روغن بانرس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد
حب الصنوبر و جندبیدستر ... چکانند ... روغن ... سود ... جندبیدستر در روغن و سرکه پخته چکانند ... خاکستر
... هریک ... ماشه در روغن گل ... روغن ... روغن بزرالبنج ... روغن ... بادام ... چکانند و
حافظ الصحه و ... انطاکی ... مناسب بود ... علاج امراض دماغی از ذکاء حس ... مشد بکار برند

علاج طنین عصبی

که اکثر پس وضماد باشد اشربه والفته مطلب وسریع الهضم غیر مثل اسفاناخیه وقرعیه وزیرباج ومالوجات بروغن بادام وجنبه وتقویت وترطیب دماغ وطلیات مناسب مثل روغن گل نمایند وآب نیم گرم بر سر ریزند وبشیر بر سر دوشند واز کلات واستغراقات وتعب وحرکات پس کنند وسکون وآرام اختیار نمایند ودر غذا توسیع کنند وبنفایق خورند وروغن گل ودیگر روغنهای بارد مطلب وشیر زنان ویا روغن گل باسرکه ویا روغن بنفشه وکدو در گوش بچکانند وگاه گاهی بنابر تجدید روغن بیخ نیز چکانند وادمان حمام مطلب نمایند وبرچه در علاج امراض دماغی بسبب گذشت عمل آرند

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تب فتد بعلاج تب مشغول شوند اگر در تب بسبب بحران آمده محتاج بعلاج نبود وبزوال تب زائل گردد وآنچه از تناول اشیای حار یا بحرارت حادث گردد قطع سبب کنند وتعدیل اغلاط نمایند وبقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن آب بارد بر سر مثل روغن بنفشه بادام وکدو روغن گل وسرکه بر هم زده وشیر زنان وماء القرع وخیار وآب سرد تنها است وآنچه بسبب ورم یا حرکت گرم باشد علاج ورم وقرحه گوش ذکر رفته بدستوری که در مقام هر یک مسطور است باید کرد وآنچه عقب سکر وبعد جواب بالای طعام وبسبب حدت فی صحت باشد وقوع ضربه وسقطه بر سر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی خاری وعلاج ضعف هضم قی وعلاج امراض دماغی ضربی وسقطی پردازند وآنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت باشد اعاده اسهال بمسهل خفیف نمایند وشیخ می‌نویسد که اگر سبب این مرض ماده شده بعد عال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد تبع اشیای مذکوره در باب سرسام بکار برند وادویه مخصوص طنین حادث عقب سرسام وحمیات خاصه قطور عصاره افسنتین بروغن گل یا سرکه در دهن موسن است وتسخین و قیمین پردازند

قرحه واکله وناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثره گوش میباشد وخروج ریم بر آن دلالت کند وسبب کم ماده رودی حریف کال لحم است وهرگاه قرحه کهنه شود ناصور گردد علاج جاوان تلطیف غذا واستعمال چیزی که از آن خلط محمود پیدا گردد از بقول ولحوم ما لاینه حب واجب بسوی کیفیت معتدل کنند وترا کیفیت تیز آمیخته باشد با آن غذای غیر جید حاصل شود پرهیز ند واگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر یا مانند آن خورانند وتخفیف ریاضت بر دارند وبقول رازی لا ناده و بسوی مطبوسات وبسوی دهان مغز انجره وغرغرات لسمال قوی سازند با تحلیل واز برای تنقیه ریم فتیله پنبه کهنه بعسل آغشته در دهن گرم کرده ویا بشیر وشهد آلوده در گوش نهند ویا آب برگ نیب یا روغن تخم آن بشهد آمیخته وبگذارند فتیله بآن آلوده در گوش گذارند بخود برگ نیب نیز منقی ریم گوش است وقطور هرگاه از روت شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع تر یا بادیان نیم کوفته یک ماسه بعسل وسه ماسه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند برای تنقیه هر یک قرحه معمول جدا دارن فتیله شهد آلوده انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند برای اندمال آن مجرب است ویا تخم گوجه وانزروت مساوی کوفته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم وقرحه بود معمول است وگاهی با قدری نمک سود مرکی بعمل می‌آید یا فتیله از کاغذ ساخته بعسل بیندند تخم مرغ آغشته انزروت دم الاخوین سفیده قلعی صبر سقوطری سوده بر آن پاشیده شب وقت خواب در گوش گذارند وبهمان دست بخوابند واگر رد شده باشد کندر افیون سوخته با ادویه مذکوره آمیزند اگر محتاج بتسخین وتحلیل باشد مغز شفتالو سوخته مکی بهر دو اضافه کرده معمول است که برای درد گوش وقروح وسیلان رطوبات وریم مجرب سوالد طولکمان است وتقطیر مرهم ابیض بروغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماء العسل نیز نافع ویا مرهم سفیداب که تا همه معمول لازم است که اول گوش را بپنبه بر سر میل پیچیده بآهستگی از ریم پاک کرده باشند بعد ادویه واستعمال نمایند قطور عصارات مجففه مثل انزروت کندر دم الاخوین عصاره لحیه التیس بکار برند یا گل ده جول در سرانجیه نهاده بگوش دمند وکذا انقوع بطادس سوخته وکافور سوخته وشب یمانی سوخته مفرد ومجموع نافع والقای ریم پاک کردن ریم گوش پوست بیضه مرغ وخرمهره هر دو مساوی سوخته سائیده قدری در گوش دمیدن مجرب است وکوه و جمانی وبهنگری سوخته باریک سائیده در گوش انداختن قریب بمنافع اوست واگر مرهم آب سائیده نیم گرم در گوش چکانند یا فتیله که بعسل آغشته قلقطار سوده بر آن پاشیده بگوش نهند یا کف دریا برشته در آب برگ نیم وشهد حل کرده در گوش چکانند یا کرم شب تاب در روغن گل سائیده بچکانند ریم را خشک کند وبرای تسکین درد شدید خاکستر افیون

و قدری جندبیدستر سائیده و سه درم روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم خیار برای وجع که بسبب سده تسدد ریم قرحه باشد نافع و سیلان ساقط الاعتبار سازد و تسکین میکند
و عصاره افیون در شیر دختران حل کرده چکانیدن برای درد شدید که از قرحه و ریم باشد مفید است و کذا قطور شیر بز و شهد جوشانیده در گوش انداختن جالی چرک است و مسکن
وجع و کرب بیقراری است بعده اگر تسکین نیابد و مشطور شد آب کدو و روغن گل جوشانیده نیم گرم اندازند و اگر درد بسیار باشد و ریم اندک اندک ایارج بگنجشک
و نیم ربت انار و بابونه هر یک یک دسته سبوس گندم دو مشت نانخواه و بزر الشبت هر یک سه توله بجوشانند و آب پیاز و آب برگ نیب هر یک ده ماشه عسل
و روغن گل هر یک سه ماشه نیم گرم چکانند تا خوب پاک شود و بعده بهر اندمال مرهم باسلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول بولس اگر با قروح گوش ضربان شدید
باشد قرحه قریب العهد بود دران شیاف ماميثا کفایت میکند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد که آن منقی بلیغ نماید و ایضا در قرحه کهنه
و چرک مرهم مصری و مرهم باسلیقون کبیر بکار برند مرهم هرچه دو درم در روغن تخم نیم حل کرده نیم گرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش سودمند است و اگر
اندکی درد نیز باقی باشد روغن بادام کوهی یا مرکی آمیخته بچکانند و اگر بعد ازین درد موقوف شود و رطوبت بد بو بسیار برآید قطران در روغن بادام انگریزی
و یا دیگر ادویه حابسه مانند آب برگ نیب و آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن نقای تام حاصل شود و بوی بد باز ماند و بس بعد ازان فتیله از دم الاخوین
و انزروت و مرداسنگ هر یک سه ماشه در مرهم ابیض آمیخته نهند که بسیار مفید است و ایضا خاکستر خزینه سنگ پشت و خرمهره زرد و فوفل بعد بیختن و سوخته یکجا
ساخته در مرهم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه کهنه عجیب الاثر است انزروت شنگرف دم الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل مغره هر واحد یکدرم توتیای سبز دو درم
شب یمانی یک مثقال موم سفید و سه و نیم توله روغن گل پانزده توله بدستور مرهم سازند **اقوال حکما** سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مده باری قطور زهره گاو با شهد
و یا آب حشیشة الزجاج و یا آب حب الآس سفید تازه و یا آب خرنوب و یا آب بیخ خنثی و یا روغن تخم قنب و یا آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب بروغن گل
آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حل کرده و یا شب با آب عصی الراعی و یا زهره بز که بهتر است و بعسل آمیخته و یا نطرون در شراب کهنه حل کرده و یا زهره گاو و یا آب
زیتون مملوح و یا روغن بزرکتان و شیر زنان آمیخته و یا عسل و نمک اندرانی آمیخته و کذا للنفخ وجع در گوش و کذا فتیله افیون و مر و صبر و زاج و عسل سرشته آلوده نافع
و ایضا برای قروح گوش فتیله از خولان ساخته و یا زنجفر و زنجار باریک سائیده بعسل سرشته فتیله ساخته آلوده قطور آب برگ لبلاب بروغن گل و یا آب عصی الراعی
و یا روغن های رطب شحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب و یا بیخ لحیة التیس و یا آب طراسیون و یا آب پودینه بشراب کهنه و یا سوسیانی بقدر کرسنه در روغن گل و یا آب صعتر
و یا آس و یا بورق بشراب کهنه و یا مسکه و یا صبر با آب بادرنگ و یا روغن بطم و شهد و یا حضض مکی و یا زهره گاو در شیر دختر یا شیر بز و یا حب الکاکنج و یا آب برگ جوز تازه
و یا کندر سوده بشراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهره خرس و یا زهره غنم و یا آب قنطوریون دقیق بشراب کهنه و یا زراوند مدحرج و یا زرنیخ با عسل یا
برادهٔ آهن در سرکه که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد تر کرده و در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته و یا مازوی سبز گرفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند و یا
در سرکه آس تازه جوشانیده و صاف نموده و شب یمانی دران حل کرده هر واحد مفید است و گویند که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنه گوش نافع است **جالینوس** گفته
که شیر و عسل توام با شراب نیم گرم و آب پیاز بسفیده بیضه قطور اوجاع گوش و قروح آن شدید المنفعت است و هم او گوید که قطران شدید النفع است در قروح کهنه زیراکه تنقیه و تقویه
میکند و همچنین نبیذ که دران خواص ... و قنطوریون مطبوخ چنانچه گویند که این صحت تجربه پیوسته و مرهم احمر که از زردچوب یک جزو مرداسنگ دو جزو روغن زیت سه جزو
گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحه گوش است **مسیحی** گوید که چون در گوش ریم کنند و ازان مخلوط شود ماميثا سوده و بعسل یا انزروت سوده در شیر دختران
جوشانیده یا مرهم اسود در روغن گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر و بعسل سرشته با نمک سرکه آمیخته بچکانند پس اگر جرح
ریم طول کشد ماء العسل نیم گرم دران اندوکرده بچکانند و صبر گفته تا آنکه دریا نشر گردد که قرحه پاک شده و بعد ازان این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر
و خبث الحدید و زنگار در سرکه حل کرده فتیله بعسل آلوده ازان گردانیده در گوش نهند و این دوا بماء العسل معالجه نمایند تا آنکه بشود و گاهی صبر و مر و انزروت و کندر و دم الاخوین
سوده با فتیله الملوث بعسل آلوده استعمال کرده شود و اگر در گوش ریم بد بو مع زرداب برآید بگیرند اندک خبث الحدید و باریک سائیده با دیگر سرکه بمالند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام
عسل گردد و آنرا در گوش بچکانند و هرگاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو عسل یک جزو و زنگار نیم جزو و همه را بپزند تا بقوام عسل آید و نیم گرم در گوش بچکانند **صاحب کامل** گوید

که گاه و مرهم چهار و تره گوش را سکاف نماید گرد و روغن گل که دران اندکی سرکه نمیدهند گاه ماید باشند در گوش چکانند و اگر زیادتر رطوبت بود مرهم الاخوین کندر مر و شیاف مامیثا
یکی سائیده بعسل سرشته فتیله خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از آن گوش را از ریم و چرک خوب صاف کرده باشند یا خبث الحدید یا یک سو دو بلسر که بجوشانند اندکی
از آن در گوش چکانند و از آن فتیله آلوده در گوش نهند یا گلیز از برشتیا فه ایشا را یکسان ساخته بعسل سرشته فتیله گوش نهند یا گلنار شیانی یا یکسو و بعسل
سرشته فتیله از آن آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کشد این دوا استعمال کنند گلینار عسل ده درم سرکه خوشبست درم و بر آتش جوشانیده کف او دور کرده
دو درم سو دو مخلوط سازند و فتیله در گوش نهند که این مجربست چون مرهم باسلیقون بفتیله گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازند و مرهم اخضر را
از سرداسنگ و زنگ و زرد چوب نافعست شیخ الرئیس میفرماید که قروح گوش خالی از آن نیست که یا ظاهر محسوس باشند یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس تر عنفا بر کر
و آب یا سکنجبین و آب یا عسل و آب یا شراب یا مطبوخ عسل و گل سرخ و مورد و تفخ بایسته تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد از آن انچه خشک باشد
مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش دمند گاهی زرداب و ریم با روغن شهد اینچه نفع کند حالیا تا نست که ریم را منع کنند تا آنکه مقر و آنگردد و بنگ و اجبست که از ابن شویند
کمه دران قوت جلا و ردع باشند مثل مر و راب جل کرده روغن گل آمیخته و آنچنان آب برگ زیتون و عسل بطریق قطور استعمال نمایند و آما قرحه عمیق بعضی از آن تر بیا العمد
و بعضی مزمن میباشد و معالجه تر بیا العمد بمثل قطور شیاف مامیثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره و حصرم تنها یا عسل
آمیخته نفع کند و همچنین آب برگ بید بالطبیخ او و یا شیاف سوخته و مرکی و سماق و در شهد سائیده و صوف آغشته در گوش نهند که مجربست و یا مرهم الاخوین کندر یا
انزروت بوره ارمنی مرکی کندر شیاف مامیثا ساوی سائیده بر فتیله عسل آلوده بران پاشیده در گوش نهند و در آخر نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بسرشند
و گوش را بشراب کهنه شستن صبح و شام و در گوش چکانند این مرهم قروح گوش را بعجیبت مجربست آگر قرحه چرب بود علاج بخبث الحدید سوده با کسیر ایما نمایند مجففات
مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع مر و صبر کنند و زعفران انست و گاهی بوقت شدت صداع احتیاج آمیختن اندک افیون گردد و گاهی ترمی
اگر الف کند و همچنین شسته بلیلا و مار و مهر و سوخته بر روغن خیری و وردی روغن کتان آمیخته سفیدست و قطور مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون باهم مخلوط کرده
و اما قرحه عمیق مزمن بسیار بدست گاهی سبب شستن استخوان متعدی گردد و دران اجتماع مجری اکثر منفذ عیب بود و الا کندس محتاج گردد و بمثل قطران مخلوط بعسل و مثل مرهم زنجار
و یا سنگ پشت شیرزنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قرد مانا و نطرون با نجیر تخم دور کرده و فتیله ساخته بعد تنقیه رگ قرحه استعمال نمایند و همچنین مرسا و ویدآزاد
قویترین باب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا نگ خبث الحدید یا خبث الحدید بنفسه بیان کرده مثل غبار سائیده و بعد جوش کردن سرکه تنها مثل مرهم
در گوش چکانند و گاهی حاجت بمرهم زنگار افتد و این هنگام امان و کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسطست تست بیانی سوخته بمثل ایولست و گاهی دران زیاد
کنند و سود و دری ازین اینکه بمرهم زنگار است زنگار و قنفور س هر یک چهار درم آس گشنیز یک درم به عسل یک رطیه استعمال نمایند هر گاه ریم بسیار کثرت نماید لابدست از استعمال
فتیله بر سرگیر و نگاه از کرده و یا قطور بول صبیان قوی از آن خبث الحدید مغسول بکرات بر پا بیان کرده و در سرکه تحته استعمال کرده است و اگر با ریم مزمن درد باشد نیمه تخم مضروب بروغن گل
یا آب گندنا یا آب مطبوخ ماهی شوره در گوش اندازند و گاهی وجع با استعمال صبر افیون زعفران بعسل سرشته صلاح گردانند و چون بینند که رطوبت با دویه نافعه مخففه مجتمع شد
روغن گل در گوش اندازند تا خشکه ریشه ساقط گردد و بعد از آن ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجبست که حبس صدید نه نمایند بلکه منع تولد او و تخفیف قروح بر دارند بسیا
معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بحرکه بند میکنند برای منع سیلان ریم از آن و مریض از خواب بدان طرف منع مینمایند تا ریم برای خروج متوجه نگردد و بسوی لحم حرکت
و بیج گوش ست مایل میگردد و دو استخوان دماغ رسیدا میکند و بعد نضاج آن زاوی تنگ افتد و علاج آن میکنند و سیلان ریم از گوش منع می شود الیضا در باب وجع گوش نوشته گاه گرم
باشد حضض و افیون با شیر حل کرده استعمال نمایند و یا گهی بادام مقشر بست عدد بورق افیون کندر هر واحد یک نیم درم زعفران نشاسته مقدم درم هر واحد یکنیم درم در سرکه سائیده حب
کنند و هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کند ایلاقی در جای نوشته که قرحه سفید و صدید از گوش بالشد نو کر
بنطرو اید اسطح بانفعه سولات که در قول شیخ گذشته ترکرده قرحه را شستشو دهند و قرحه بداز یا گوشه خطرناک ریم غسولات را به عسل و زبرات در گوش چکانند و چون پاک شود و
مخففه بکار برند و این مرهم سفیداب مقید سفیداب مرداسنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بجوشانند بران سرکه نیم جزو اندکی اندک اندازند تا قوام آید اگر

وجالینوس گفته که بول الصبی نابالغ در پوست انار ریخته در گوش چکانیدن نافعست و این مرهم مصری جلا و تنقیهٔ قروح نماید زنگار کندر سرکه عسل مساوی جوشانیده مرهم سازند و گاهی سرکه و عسل را وحید ادویه میکنند و اگر در گوش خشکریشه باشد و ریم بند گردد و بسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانند
تا قی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت بعسل یا برگ شهدانج معروف بحشیشه بکار برند و چون روغن گل همچندان سرکه بپزند
تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش باید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که مبادرت در
حبس او نکنند خصوصا چون زمانهٔ کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی مؤدی بضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن میگردد و باید که غذا معدل
مزاج بدن و دماغ دهند و این مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض ست دافع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه ست اگر با حرارت باشند
سفیداب ارزیز پنجدرم مرداسنگ پنجدرم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بدستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر زنان کنند و با
بمار العسل در مرتبهٔ دوم و اگر فتیله را با دویهٔ خمسه معروفه درین باب و عسل الوده در گوش نهند گوش را از ریم پاک کنند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر
و کندر و دم الاخوین ست و گاهی زهرهٔ بز گاو با اندک عسل آمیخته یک قطره ازان در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین باب بسیار نافعست بتعقیبه استعمال کنند
که آن تنقیهٔ ریم و التحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار آمیزند و اگر حاجت التحام بیشتر بود با روغن و پیه و اهلیلج سازند و کم
درین باب عظیم النفع ست میر بهاء الدین وغیره مینویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا انجیر یا الو دمی بیرون آید
و درین هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خون پاک گشته خود بخود بند گردد بجز تنقیهٔ بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز
و سر دیبا داز هوای سرد محافظت مود و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحکام کردن هر روز لحظهٔ و اگر ریم بستن چرک در نشد بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ
گاهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل الوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مامیثا بسرکه و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ سوده گاهی بچکانند و در آخر
استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شیانی ربا سلیقون و اسفیداج مفید اید و این مرهم اسود نافعست بگیرند موم درفت و صلک و زیت اجزای مساوی همه را
بگدازند تا منحل مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زبد البحر و دم الاخوین کندر مساوی مرکی لنصف یکجزو بروغن گل آمیخته نیم گرم قطور ساختن در گوش اگر با قرحه
دیگر باشد نافعست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده ذرور ساختن برای تنقیهٔ قروح و تجفیف رطوبت و انبات
لحم سودمند ست و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون بروغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید ست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و پیه بطیا
بیه ماکیان بعمل آرند و افیون پوست انار مرکی کندر سنبل الطیب هر واحد دو مثقال جندبیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدر یک ادویه سرشته شود استعمال کردن
اورام و ریم و درد در گوش را نافع تو همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یکدرم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار هر یک یکدرم سرکه خمر بیجاده درم پوست انار
و تخم گل و فنجنکشت در سرکه بپزند تا مهرا شود و دیگر ادویه سوده خشک بران بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن ادجاع
گوش و ریم را نافعست طبری گوید که قرحهٔ گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید و اندک بود علاجش تنقیهٔ بدن
از فضول بفصد و استفراغات دیگر اگر احتیاج آن باشد و بر سر سبب بعده شیاف مامیثا یکدرم و شیاف ابیض که انزروت آن مربی بشیر خر باشد
یکدرم و مر صافی دو دانگ کندر هر یک یکنیم درم سائیده بسرکه سرشته شیاف سازند و هنگام استعمال بسرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده
بسیار باشد خبث الحدید در سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور دران حل کرده بکار برند و گاهی بدوای
ابن قرحهٔ صدید گوش با این اشیاف شیامی نمایند که انزروت یکدرم و مر کندر و قطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یکدانگ مغز بادام تلخ یکنیم درم همه را
سائیده شیاف سازند و هنگام اراده استعمال بروغن گل و پیه بط حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود و اگر خبیث
و رقیق باشد پس اگر آن بد بو باشد این دوا بدون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعده اگر مده زائل شود و سیلان شیء مثل رطوبت
گاو گاهی باقی ماند حضض در شراب کهنه حل کرده بگوش چکانند و هرگاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویهٔ محلله بشحم بط حل کرده با پنبه آلوده

در گوش نهند و اگر صلابت و شحم باقی ماند بهروزه یکدرم در روغن سوسن گداخته در پنبه آلوده بگوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع ست اگر از [illegible]
علیل حدت نباشد و اگر درد باین مرض ظاهر شود افیون سوخته یکجزو و جندبیدستر ربع جزو ساییده در مرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که بر او
تسکین درد کند ایضاً اوگوید که مرض معروف باکله گوش آنست که وجع بسیار باشد و از گوش قشور مانند قشور قرحه بر می آیند و این از خلط لذاع ردی الکیفیه
حریف اکال حادث میشود و علاج او فصد و اسهال بحسب امکان است بعده برای تنقیه قرحه و ازاله قشور سرکه عنصل و عصاره حنظل مساوی گرفته قدری
زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری هر یک بسیار اندک زنگار و توبال مس آمیخته بالای آن شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه آلوده در گوش گذارند که
مداوا باین طور میکنند که مرو شب یمانی و توبال مس هر یک جزوی و اندک جندبیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب و عصاره حصرم دو روز
جوشانیده خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیخته فتیله بدان تر نموده در گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر
امریست که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای لحمیه او حادث شود در ابتدا بود که درین صورت مداوا سهل باشد و اگر کهنه گردد و اخذ کند در اعضای
عصبیه بکایت عظیم شود و بر متعذر گردد پس هرگاه قرحه پاک گردد بمرهم حل علاج کنند و چون وقت ختام آید مرهمی که در وی زاج و کندر و گلنار داخل باشد
مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسبب مضرت رساند تحلیل او بادویه محلل صلابات نمایند و مرخ و ملین دران استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات
علاج لازم شمارند **بعضی گویند** که انچه ناصور گوش و آمدن ریم را نافع ست اینست که گھونگهه حجر و جاندار یا دو آثار در کہرل باریک بسایند و بچند آن روغن
آمیزند و چارچند هر دو یعنی دو آثار آب انداخته بپزند تا روغن ماند هر روز چند قطره در گوش بچکانند و اگر گھونگهه را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند و بکار برند
همین عمل کنند و اینجا که روغن سرشف بهم رسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ یا دو آثار آمله حنا هر واحد یکتوله برگ نیب ده عدد کمیلا فلفل گرد هر واحد شش ماشه
نیله تھوتھه یکماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب و آمله و حنا و نیله تھوتھه انداخته بسوزانند بعده فرود آورده بسایند و کمیلا ساییده نیز محلول کنند
و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برای ناسور گوش مفید ست و بعض ادویه مفید آن در قرحه مزمن گوش گذشت

دخول هوام و تولد کرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزارپا و مانند آن در گوش درآید بشدت درد احیاناً و خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسده عفن از قرحه
عفنه مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغه گوش و خروج کرم گاهی و تقدم قرحه شناسند **علاج** در حیله تقطیر قطران تنها یا بسرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل
آنست و قطور زیت در اخراج آن مجربست و قطور آب پیاز و یا مرو روغن بادام تلخ آمیخته و یا روغن خسته شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا آب
قثاء الحمار تنها یا مع سقمونیا و یا آب بتیج و آب پودینه نهری و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بوره ارمنی یا سرکه بچکانند و یا آب زهره گاو مع سرکه و یا آب [illegible]
مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجربست و یا آب برگ کبر تنها یا بسرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بوره ارمنی و عصاره شیح مساوی سود [illegible]
در سرکه و آب برگ ترب حل کرده بگوش چکانیدن مجربست و یا صبر و بوره ارمنی بسرکه بچکانند و یا نمک و یا پودینه بسرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب [illegible]
حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول با آب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا خربق سفید و سقمونیا سا[illegible]
در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و میعه نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد ازان ادویه مذکوره سودمند ست و گاهی زیت یا روغن کنجد
نیم گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع میکند و گویند که برگ مکره که هنود آنرا [illegible] صندل سیداسته آلش در گوش چکانیدن در قتل کرم [illegible] که در گوش
عجیبست **و علاج خاص** برای قتل کرم متولد در گوش اینست که عصاره افسنتین بسرکه در گوش چکانند و یا حنظل تازه در آتش پخته و افشرده بچکانند و حصرم در [illegible]
سرشف حل کرده نیم گرم قطور نمودن قاتل کرم هم اندام ست و کذا چوب نیم باریک ساییده در گوش انداختن و کذا گره زرد چوب و نیم درم تخم و برگ نیب [illegible]
جوشانیده دو سه قطره ازان چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده چکانند که مجربست و [illegible]
که آب افتیمون هندی و آب برگ [illegible] و آب برگ شریفه هر یک سه ماشه روغن بابونه یک توله صبر و [illegible] هر یک سه ماشه چکانند که فی الفور کرم را میکشد

کشته را باحتیاط بیرون آرند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین است و یا روغن مغز هسته شفتالوی تلخ یا زهره گاو یا سرکه
و عسل و سرکه و روغن گل برابر آمیخته نیم گرم در گوش چکانیدن برای درد گوش که از کرم باشد نافع است و یا آب برگ شفتالو و آب برگ ترب آب برگ بادروج
بوره ارمنی سقمونیا افسنتین هر واحد مرمکی هر واحد یکدرم در سنه مترکی نیم درم در سرکه سائیده بکار برند ایضا آب برگ خوخ و تر لیفه و افیتمون هر یک
هر واحد سه ماشه سرخس قنبیل لشیم ارجوان بحری سوخته هر یک دو ماشه روغن هسته خوخ روغن بالونه روغن بنق هر یک سه ماشه در روزی هفت هشت
در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه عسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن هسته خوخ هر یک پنج ماشه یا دبالا بیضه سنگ پشت سه عدد سفید
بیضه مرغ یکعدد ذراریح مسی کنند یعنی قلعی بچوب تر لیفه تا چهار ساعت بخوبی حل کرده افسنتین سه ماشه صبر دو ماشه قطران یکماشه و نیم سوده آمیخته فتیله
صوف کنند آغشته در گوش نهاده دست بهمان جانب داشته خواب کنند و بعد یکساعت بیرون آرند که همه کرم بیرون آید مجرب است و دیگر ادویه قاتل کرم که در صداع و درد
مسطور شد استعمال نمایند و بعد از مردن کرم از آله بیرون کنند یا فتیله از صوف ساخته و بسر ریش آلوده در گوش درارند و کرم وغیره که بدان آویزد بیرون آرند
و یا نکچکنی باریک سوده در بینی دمند و چون عطسه آید دهن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد و بعد از آن تنقیه نمایند
بحسب ایارج وغیره نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشش کنند و تنقیه بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحه باعث تولد کرم باشد علاج آن نمایند و گویند که
اگر هزار پا در گوش رفته باشد گوشت را ورق نموده زرد چوب بیده بران پاشیده بر گوش گذارند و یا در سر یک عدد سوراخ نموده در گوش گذارند در زیر آن ظرف آب
محاذی آن دارند که بسوی سیر از گوش آمده بران بچسپد پس آهسته آن سیر را از گوش برآورند تا آن هزارپا از گوش برآید **اقوال نجاریب** سوید میگوید که قطور
عنزبه سائیده باب بادیان حل کرده و کذا دارچینی ختائی سائیده بروغن خیری آمیخته و کذا آب برگ فنار در روغن آن و کذا بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیده
و کذا آب عصی الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب ترب و کذا روغن قثاء الحمار و کذا مازو بروغن گل آمیخته و کذا شاخ گوزن سوخته باب بادیان و کذا بورق سائیده
بروغن بادام تلخ و کذا آب بن عنب الثعلب و کذا الحلتیت بر سوخته بروغن بید انجیر آمیخته و کذا آب غرب بروغن آمیخته و کذا گل کرم بروغن بان آمیخته و کذا النفط سفید و کذا
شحم حنظل بروغن بادام و کذا روغن اجمر و کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نمادن توتیای هندی سوده بزردی بیضه برشته در گوش تحرز
حب کاکنج با تخم گندنا یا نبوبه در گوش و فتیله از گل خوخ ساخته یا از حریق سیاه بقطران سرشته فتیله ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش است **ابوسهل** گوید که برای کرم گوش آب
کبر آمیخته در گوش بچکانند و کذا آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسرکه و جرم خربق و عصاره افسنتین و کذا آب ربیع دینه که مغز نیا
بسرکه جوشانیده در گوش چکانیدن و آب سپیج و آب ما خور و آب طبیخ افیتمون بگو گرد و بورق و زرنباد طویل چون سائیده در گوش بکنند کرم را بکشد و همچنین هسته خوخ و صبر
در آب حل کرده **ابوعلی** سینا نویسد که از عصارات خصوصا برای کرم آب سپیج کبر است و آب بیخ فرصاد و آب کنگر و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا قراسیون
و آب برگ بطم سبز یا برگ شمشاد یا برگ صنوبر خصوصا چون بسرکه خمر بجوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افیتمون یا با ماء العسل یا بین حیرا
و کذا آب بیاز که مجرب است یا تخم پیاز بماء العسل و بعض مرارات و خصوصا اگر در وغن بادام مع شحم آن کرم کشد و همچنین طبیخ حب کبر تازه یا آب او و آب ترمس یا صبر که بکرم
و قسط سوده یا عاقرقرحا این همه در کرم انجع داقوا است و آنچه برای کرم از موده است اینست که بگیرند شراب دو درم عسل سه درم روغن گل یکدرم و در سفیده
دو بیضه آمیخته نیم گرم در صوف آلوده بگوش برکنند و بر همان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند بعده یکبارگی بزور صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آیند و گاه
برای اذیت کرم نفع میکند ریختن آب کاهو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این هر دو یا سحیق آنها یا آب بیخ کبر یا آب مرزنجوش یا بول عتیق و یا ترقی سابق کند
انطاکی گوید که تقطیر و استنشاق هر دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بهتر درینجا صبر و قسط و قثاء الحمار و روغن ترب و نفط و سداب و تخم شفتالو و تخم شمس ست
و آب ترمس و برگ شفتالو و قطران و زرنیخ و قنطوریون را درینجا خاصیتی است مصنف اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بفاصله سه چهار روز تنقیه دماغ بحب ایارج
و توقایا و مطبوخ افسنتین یا اسطوخودوس علاج نمایند بعده در قتل و اخراج دیدان کوشند و آنچنان باشد که اول مطبوخ افسنتین در منفذ ترمس تلخ و صعتر هر یک تولہ نیم تا آب سه شود
بجوشانند که سوم حصه ماند الیشه صاف نموده ستاره روز هفت هشت مرتبه بچکانند بیضه کهنه که ارزنا جلا دران خلیده باشد چون معلوم شود که بهاکت شند پس جمیع اخراج آن آمیگ سنگ و ستهام

وسترنیه وافیتمون بسفدی هریک چهار ماشه افسنتین صبر قطران هریک سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مذکور بدان آلوده در گوش گذارند و سر بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسبد پس بیرون آرند یا کیابا برگ و با شراب کهنه یکتوله عسل یکنیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل یکنیم توله سفیدی و زردی بیضه مرغ سنگ لیست چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند یا تلخه بر روغن و کندش و روغن گل هریک سه ماشه زردی و سفیدی بیضه گنجشک سه عدد بعمل آرند و یا سعوط از برگ حرمریک که دو دو جوب گرداده باشند و تربد سفید و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته گیرند که عطسه برد آید همه کرمها بیرون آید و این قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید ست آب برگ شفتالو و کشنیز سبز و آب طبیخ ... و درمنه هریک سه ماشه در روغن درمنه و عقرب هریک چهار ماشه افسنتین و افیتمون ولایتی هریک یکنیم ماشه مقل ازرق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید کرمهٔ پوست حنظل و بیخ سرخ و ماده لم تلخ حب الملوک و ادکی سقمونیا کوفته بسرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه زائل شود صاف نموده مدارند بعده لحم بقر بر آتش نهند تا آب ازان سائل شود پس این آب گیرند و با روغن مذکور آمیخته در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود دانند که هلاک شده و گاهی روغن مسطور تنها استعمال کرده میشود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود میچکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود بآله بیرون آرند و اگر بقایا ازان باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه باهم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده برفق مص کنند تا صحاب بشگافد و اگر با حیوان سمیت باشد پس اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیمگرم بدفعات در گوش چکانند و اگر ازان وجع زائل شود بهتر و الا بگیرند خاکستر افیون باندکی بریشم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر ورم زیاده شود بسبب خبث آن حیوان و ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند و از پستان زنان در روی بدفعات شیر بدوشند و دوام تریاق در رگ بنشانند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسازند و بران خاکستر خرمهره و لبد رو فای رطب و مغز استخوان گوزن اداحه حوت مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و ملاک امر درین جمله اعانت مزاج علیل ست تا حدت نبیند و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا میشود دو نوع میباشد یکی اغبر مشابه بکس سگ دوم سفید سیاه سر دائم الاضطراب پس با دلاوره ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بر میل پیچیده باشند دران تر نموده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس مر دم و سقمونیا هر واحد یکدانگ جربق یکنیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکه کهنه حل کرده بچکانند و یک روز راحت دهند و دران روز شیر زنان چکانند و عقب آن پاک کنند و بار روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد ازان اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرد آب ازان سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر گلنار و سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده بگوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنگار استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسرکه حل کرده و گاهی آب ترمس بنمک آبی بسرکه آمیخته و گاهی آب برگ شفتالو تنها استعمال کرده میشود

دخول آب و سیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن ازان بر حیز احتقانات باشد و بدان سبب آب در گوش در آید ایذا دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب بر سر و شدت درد بعد یکدو روز ازان توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر را بآنجانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری ازان در صماخ بسبب چرک محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بسا است که بصرع و سکته و درد شدید مؤدی شود علاج چاره دخول آب در گوش انست که بر پای جانب آن گوش بایستند و سر بهمان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر همان پای بجهند تا آب بیرون آید و اگر بر نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش بریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدینجانب مائل ساخته چند دفعه بکف دست جدا نمایند تا هر دو آب بر آید و صاحب نزهه گوید که آب را آب دیگر خارج میکند یعنی که در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعة واژگون نمایند که آب اول با آن هر دو بر آیند و کذا زیت و روغن کنجد نیمگرم و یا انبوبه در گوش نهاده دم بکشند و بمکند که دفعة جذب کند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و ...

که سفال و عطاس آنرا خارج نماید و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش مؤف بخوابند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند و یا چه بست
یا بادیان یا بردی که بفارسی پیزر گویند و امثال آن که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یک طرف آن قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف
دیگر را چندانکه توانند در گوش در آرند و میان یا پنبه را ان پیچیده تا آنکه هوا را مدخل نباشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود دفعهٔ بیرون کشند که تمام
آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی برزم طیور صغار و خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبهٔ آن تا سر آن دور کنند تا بر سر قصبه اندکی از ان باقی ماند پس
تا بهتکی آنرا در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و مکرر این عمل نمایند
تا آنکه آب بتمامه بر آید و این عمل بهترین اعمال و حیلها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی قویتر درین باب صوف از جهت
ملمس آنرا در گوش بر کنند پس بر آورده بیفشرند و مکرر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر از ابریشم زرد فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب آن
گوش بخسپند و بعد زمانی طویل آنرا بیرون آرند همه آب نشف کند بعون عز و جل یا از رشتهای خام منفوش الراس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند
و بمرات این عمل نمایند و گاهی از ازراقه آب را بر می آرند بنحویکه سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که بادی آب منجذب میشود و جو لس گفته که اگر آب بسیار باشد
باید که بدهان یا با انبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که صوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشف کنند و در گوش چیزی از ادهان مطفیه یا روغن گل یا سفیدهٔ
بیضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه مبلول بمرهم باسلیقون
دود دمیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب است و یا آب ترب مع برگ یکحصه و زهرهٔ بز چهارم حصه و عسل ششم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن دهنها
ی نیمگرم مکرر متوالی کفایت میکند خصوصاً چون مدتی باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه بنفشه خطمی
تخم کتان آرد جو شیر زنان گرد گوش ضماد کنند و ابن ماسویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال درد ساکن کند و گویند که دو
آب گرم را تقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کنجد نیمگرم بمرات مفید بود الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش در آمده تدابیر مذکور اخراج او نمایند و اگر از ان
غافل شوند مؤدی بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن دهنی و خصوصاً روغن ترب و عقرب نیمگرم در گوش پس تقلب سر و تعطیس کنند و حدید تر
و بند کردن دهن و بینی است بعده میل از زر یا طلا بگیرند و سر که آن بصوران لیده در گوش نهند تا ساعت زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بران چسپیده باشد
پاک کنند و باز چند کرت بدستور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف بر آید بعد از ان ادهان حاره مثل روغن خیری و غار و مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر بحرارت گردد تسکین آن سید

سدهٔ گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم است یکی آنکه در استخوان حجری که دران سوراخ گوش میباشد مصمت بدون منفذ مخلوق
گردد دوم آنکه دران منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشائی مغطی باشد در داخل او مفتوح و خالی بود و این نوع بسوراخ کردن
جلد زائل گردد و اول و ثانی را علاج نیست و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روییدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از
تولد ثؤلول و یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن دران و یا از خلط غلیظ لزج منصب از دماغ که تقعیه یا مجاری عصبه را مسدود سازد و مدان سبب
انسان معلوم کند که در گوش او سده است و بسا که این بعد ریح شدید غلیظ حادث شود تشخیص هر واحد ازین اسباب باید که اولاً محاذی آفتاب در ثقبهٔ گوش
نظر کنند اگر بران غشائی جلدی محیط باشد و با انگشت زدن آسیب آن تسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثؤلول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة
یا نواة یا حیوان محسوس گردد سببش همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی معلوم میشود یا تمدد اگر گرانی گوید سدهٔ خلطی باشد و اگر تمدد بیان نماید ریحی

علاج سدهٔ لحمی و غشائی و ثؤلولی

سدهٔ خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب ترست گاه دران دستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل تر بود پس خنجر را با آله رقیق
قطع نمایند و ظاهر را بآله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود بعده از زهر دواء که مانع انبات لحم شل مرهم زنگار زنگار بر بندند و یا بر فتیله قلقطار پاشیده نهند

و در لحم عارض و ثؤلول اگر ممکن باشد قطع نمایند و الا بمراهم اکاله بر بایند و جالینوس گوید اگر خربق سیاه بقدر خسته باریک کوفته بعسل سرشته در گوش کنند گوشت زائد را بخورد و یا مدام بآب گرم و نطرون گوش را بشویند بعده مس سوخته و زرنیخ سرخ در سرکه سائیده قطور نمایند حتی که لحم و ثؤلول را بسوزد و بعد ازان علاج قرحه نمایند و حکیم علی مینویسد که اگر در انجا لحم نابت باشد آنرا بتراشند پس ذرور اصفر دران موضع گذارند و بخرقه کتان بپوشند و اگر ورم حار عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند و اگر دران موضع نزف الدم عارض شود بر بیخ گوش پارچه مبلول بگلاب سرد کرده بندند و آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود انشاء الله تعالی و ایضاً او گوید که از علاجات این فصد و استفراغ است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یکنیم دانگ روغن عقرب دو درم و قشار الحمار نیم دانگ و جعده یکنیم دانگ همه را سائیده بروغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثؤلول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداخته بر فتیله پیه کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قلقطار و زنگار و خربق مساوی سوده بطریق ذرور بران استعمال میکنند و ثقبه را بند نکنند تا رطوبات سائل شود و بسبب کلی نخواهند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل نشود مرهم رسل اگر تنقیه و التحام مطلوب باشد و یا مرهم زنگار اگر تنقیه زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر التحام بیشتر خواهند مرهم جدوار بکار برند و مرهم کبیر مؤلف نافعترین مراهم درین همه امور ست

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد دران از روغنهائی که فسخ او نماید بچکانند پس بالا سر فو برارند و اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن نیمگرم مکرر بچکانند و جند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد یکحبه تخم گل و حب و یا ماس تنباکو و یا بادخال فتیله کاغذ و غیره عطسه آرند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه پیچیده دبق یا سریش بران آلوده اندر گوش درارند و بسنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشیدن نمودار برارند و یا بعد تعطیس دهن مص کنند و اگر گوش ورم کند علاج آن بادویه مناسبه ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل میگردد درینصورت از مثقب باریک دران حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچه جدا گردد بمنقاش برارند و احتیاط نمایند که آنچیز در گوش منشعب نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد

علاج سده خلطی و ریحی

هر چه در وجع گوش بلغمی و ریحی و در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت بعمل آرند و ایضاً تقطیر روغن سوسن و یا آب زهره کرگدن و در آب چقندر نافع ست و آب شهدانج و آب حنظل را خاصیتی ست در ازاله سده گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه سر بدوای مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقایا یا بعض ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد ازان غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین و آب گرم کنند و یا خردل فارسی و پودینه کوهی و حاشا و مانند آن باریک سائیده بماء العسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکندش و شونیز و جبر عطسه آورند و بعد تنقیه دماغ در آب سداب و مرزنجوش و نمام مطبوخ یا معصور از تازه آن اندک حاوشیر و جند بیدستر و فربیون بقدر قوت مریض و احتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بوره ارمنی و خردل و باریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله در گوش نهند و یا جند بیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن ناردین چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سک که آن نیز نافع ست و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته بدر گوش چکانند و سویدی گوید که تقطیر روغن سداب و تبخیر طبیخ افسنتین در تفتیح سده گوش مجرب منست و قطور روغن مشمش تلخ و روغن شبت و روغن

تخم ترب و روغن خستهٔ خوخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ وکذا بخار برنجاسف و یا خردل مطبوخ بمرات بر واحد تفتیح سده گوش می نماید و با لجمله بعد تنقیه بر چه محلل باشد مثل مر و روغن بید انجیر و نطرون و غیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سدۂ وسخی

روغن بادام تلخ نیم گرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه او گوش بهارند تا آنکه چرک بگدازد و یا بر بخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل و سفسته و عنب الثعلب و بیخ لاله هر یک یکتوله در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا ظرف لوله دار در دو سه مرتبه متواتر دارند تا دیر و تحیین در شب و چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب و روغن بنفشه بادام و سرکه کهنه برابر آمیخته نیم گرم چکانند و بر جانب مخالف بخوابند تا نرم گردد آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه آن نهند و الا آله منقی گوش چرک بیرون آرند و بسا ست که نفوخ زاج دران نافع آید و همچنین قردمانا یک مثقال بورهٔ ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقداریکه دران ادویه سرشته شود ازان فتیله ساخته در گوش نهند و یا زهره بروغن واسیون آمیخته با آب فراسیون بچکانند یا بورهٔ ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود و بروغن گل آمیخته قطور نمایند دیگر در بگذارند پس گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم ددرکرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند در روز سوم برآرند که همراه او چرک بسیار برآید و گاهی درین قردمانا و انجره می افزایند و آنچه قوی تر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته در سرکه بگدازند و بگوش چکانند و ساعتی برآ صبر کنند بعده بماء العسل یا با آب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سهاگه بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش نهاده سه روز بگذارند در روز چهارم بکید و لحه در آفتاب گرم نشانیده نزد می فتیله بیرون آرند چرک تمام به کراحته بفتیله آلوده برآید و بار دیگر هرگز جمع نشود و بقول شیخ قائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ و از انجمله فتیله در زیت در روغن بابونه و روغن ناردین آلوده ست و بهترین چیزها که سده وسخی و غیره را نافع ست اینست که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار برآرد و در ایلاقی خردل بجای حرف نگاشته و در نسخهٔ خجندی وزن حرف یکجزو و بورق ربع جزو ست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند و محمود در نهایة الغرض گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و همچنین قائل بعسل مفید و آنچه قوی تر ازانست و چرک برآرد و عصبه را از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست و نسخهٔ آن در علاج طرش بارد در قول ابو سهل مذکور شد و گیلانی می نویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سائیده قرص سازند و وقت حاجت بسرکه در روغن گل سوده در گوش چکانند و یا بورق باریک سائیده در سرکه آمیخته و در سده که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیم گرم چکانیدن نیز خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور شیر مایهٔ خرگوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی در دماغ ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد ارضربه و سقطه بسبب ازعاج رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد علاج اول تنقیهٔ رطوبات بر دفعها و ادویهٔ جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازه بروغن گل ضمر کنند بعد ازان بتجفیف او صبر محلول در آب مازو تنگ و حضض و مرکی و حب الآس و شب و زنبیح سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر مازو باریک سائیده بسرکه کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از گوش سائل شود قطع کند و قطور روغن زیت که دران خنافس و نسیج عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجرب ست و کف دریا و یا شنجار و یا ودع سوخته باریک سائیده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاگه بریان سائیده در گوش اندازند و بالای آن قطرهٔ چند آب لیمو چکانند که رطوبت باز ایستد و بوی دور شود و دیگر ادویهٔ مجففه که در قرحهٔ گوش مسطور شد نافعست و بقول سویدی قطور پوست انار با آب جوشانیده وکذا پوست انار ترش در شراب پخته و کذا برگ مورد و برگ بارتنگ و اقماع گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده وکذا زهرهٔ بلح وکذا روغن بابونه بکبرهٔ عسل سکنجبین

بسرکه وکذا قطران وکذا آب شوکران وکذا آب برگ زیتون وکذا انظرون در شراب حل کرده وکذا زهره گاو و شیر زنان بالشیر زنان آمیخته وکذا فتیله از تین
بر واحد مانع سیلان رطوبت از گوش است واگر تنقیه حاجت شود منضج بلغم و مسهل آن حب ایارج و حب شبیار دهند و غرغره سقیه دماغ استعمال نمایند
و در اطفال فتیله در عسل آلوده بشب یمانی بگردانند و در گوش نهند و یا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شمه از نطرون آمیخته فتیله آغشته
نهند و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب عفص حل کرده پاره صوف بدان آلوده در گوش نگاهداشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست انار ترش
گرم نموده تقطیر کنند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آنست که بعلاجش نپردازند که موجب لقای دماغ و باعث امراض اکثر امراض آنست و بعد
بلوغ از خود زائل میشود و در فردوس و رازی گفته اند گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان مینماید و توهم میشود که این ریم است و سبب آن کثرت
رضاعت در شب میباشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و حضض مکی و خبث الحدید در سرکه سائیده اندازند در گوش طفل چکانند که سیلان
ریم ایشان را نیز نافع است و سیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود ادویه منقی چرک و مجفف قرحه که در علاج قرحه گوش مذکور است استعمال نمایند

انفجار دم از گوش

سبب راندن خون از گوش یا همچون رعاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحد غشی نانجامد حبس او جائز نیست و یا ضربه و یا صدمه که باعث شق
و انقطاع آن گردد و یا امتلای دموی که باشقاق و انفتاح رگها مؤدی شود و یا از گزیدن هوام افتد و یا بسبب نزله باشد و بقراط گوید که انفجار دم
از گوش که از ضربه سر عارض گردد همان روز هلاک کند بالجمله اگر در مرض بدر بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از آن ضربه و صدمه یا لسع افتاده
باشد سببش همان باشد و اگر آثار نزله موجود بود نزلی باشد والا امتلائی بود علاج بقابضات یا بکاویات یا مبردات حاسر او نماید
و ادویه قابضه آنست که قدری مازو در سرکه جوشانیده بچکانند و اگر با تپ و حرارت مزاج بود اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند و اگر احتیاج کاوی بود
و اگر اندکی شب یمانی داخل کنند نافع باشد و کذا بارتنگ و مورد یا طبیخ عوسج بچکانند و گاهی مرکی با شراب کهنه یا سرکه با آن آمیزند و کذا کتیان
مامیثا و حضض و طبیخ برگ درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش را همچنان درست در سرکه جوشانیده افشرده آب آن را در گوش چکانیدن بغایت مفید است
و اما ادویه مبرده مثل آب عصا الراعی و بارتنگ است و یا آب حرفه و عفص یا اقاقیا و یا شیاف مامیثا و افیون در آب بارتنگ وکذا آب سماق و یا در جیلد
مامیثا و اقاقیا حل کرده با آب بارتنگ آمیخته و یا مازو باریک سوده با آب بقول آمیخته و اما ادویه کاویه چون آب بادروج است و یا آب گندنا با سرکه یا صبر و کندر
و یا بوره ارمنی با سرکه جوشانیده و آنچه درین باب بسیار عجیب است میر ایه خرگوش با سرکه است و اگر آب گندنای نبطی پنجاه جزو سرکه کهنه صد جزو بجوشانند حتی که
دو ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و زنگار اندکی آمیخته در گوش چند قطره اندازند و قبل از چند بند نمایند انفجار دم را از هر سبب که باشد
قطع کند و فلفل و خاکستر کوزه نیز در مجرب هندیست و حکیم سلونخان می نویسد که سلخ الحیه قطعه قطعه نموده در زیت پخته صاف کرده چکانیدن منع خروج دم نماید
علیق و سرکه مساوی گرفته مازوی تخم دور کرده سوده آمیخته بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس فتیله بدان آلوده در گوش نهند و آنچه درین باب مجرب شیخ است آب گرد
کندوج گوشن یا رد مسطور سبد بچکانند نشت و قطور صبر کنند مساوی در آب گندنا سائیده نیز مفید و اگر زعفران و دانگ عفص کندا با بادروج هر یک یکدرم در سرکه خوب حل نمایند
کرکه لت و مثل آب شود در گوش چکانند برای انفجاری که از ضربه و سقطه و دفع طبیعت بر سبیل بحران باشد قوی الاثر است مگر آنکه بحران امراض حاده مثل برسام و تب ذات
کنار انبر گرفته گاو را همچنان ساخته و قدری ازسبوس گندم و گل پسته و فوفل و بلوط و حب التعلب واحد یکتوله کتورسا زند و حضض و مازوی سوخته و پوست انار و اقاقیا هر فرد
هر یک ماشه در روغن خشخاش قطور کنند و گل ارمنی و حصص و شیاف مامیثا خاکستر بیضه مرغ هر یک چهار ماشه ضماد نمایند بالجمله اگر خروج خون افراط کند و مرض مثل سرسام
و حمی حاده سابق در امتلاء فصد سر رو کنند و کذا که از ضربه و صدمه باشد و مشاهده واجبند نیز فصد نمایند و ساقین بندند و محاجم زیر پستان نهند و دلکی باشانه هم
سم گوسفند و در جمیع اقسام بعد از منع سبب مذکور بحرانی بعد جوش ضعف مع رعاف حرارت و برودت مزاج ادویه جالیه مذکوره بعمل آرند و اقسام صورت حرارت مزاج آب گرم
در گوش اقاقیا و دم الاخوین و حضض یک یک ماشه طباشیر دو ماشه حل کرده بنابند بچکانند و شیاف مامیثا و حضض و سماق هندی و صندلین و تخم بارتنگ یک یک ماشه از خارج ضماد کنند

وباقی تدبیر رعاف بعمل آرند و درسرو مراج آب گشنیز تا دسر کہ برابر ریختہ چکانند و افلاطون طبیب در کتاب الکی نوشتہ کہ داغ عروق پس دو گوش قطع رعاف و نیز نزف خون حاد الگوش میکند

حکۂ گوش

سبب حکۂ گوش انصباب رطوبت المحہ بود تیزیست علاج افسنتین بسرکہ جوشانیدہ و صاف نمودہ چند قطرہ نیمگرم بچکانند یا بعض روغنہا چون روغن خستۂ زردالو و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیختہ بکار برند یا افسنتین یا ادرو روغن حیری یا زنبق یا نرگس جوشانیدہ بعمل آرند و چکانیدن روغن بادام تیسرین اکثر فائدہ میکند و یا قدری حلبہ کوفتہ در شیر زنان بر ہم زنند یا بپزند تا قوت او بیرون آید صاف نمودہ نیمگرم بچکانند و فتیلہ بعسل آلودہ نہادن بغایت نافع و کذا فتیلہ بروغن گل و سرکہ آغشتہ نہادن و یا ہر دو جوشانیدہ چکانیدن و آب برگ ترب با عسل گرم کردہ چکانیدن نیز مفید و کذا قطور بول مادہ گاو و شتر و یا آمیزہ روغن گل یا ایارج حل کردہ در گوش بچکانند تا مسہل بقدر باشد در آب یا شیر زنان سودہ صاف کردہ نیمگرم بچکانند و بالای آن سہاگہ بریان باریک سودہ با آب حل کردہ بچکانند و یا گوگرد در آب سورنجتہ بچکانند بعدہ روغن گل اندازند و گویند کہ حکۂ اذن اطفال اگر از ریح باشد علاجش بعلاج درد گوش ریحی نمایند و روغن بابونہ بچکانند و اگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیلہ بروغن گل آلودہ در گوش بگذارند و یا ترب تازہ را کوفتہ با سرکہ ہمراہ بپزند در روغن گل زمان ریختہ بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نمودہ چند قطرہ نیمگرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

آماس بیخ گوش از جنس اورام حارث در لحوم رخوہ خصوصا در لحم غددی ست مثل گوشت بغل و بر این را بنات الاذن و بار بطوس و غدد خیلا نامند و این آماس خطرناک ست بجہت سرعت قبول فساد و شدت حس و قرب دماغ و لہذا بیشتر مؤل ببرسام و اختلاط عقل میگردد و بسا ست کہ از شدت الم ہلاک میگرداند و ہمچنین حال جراحات اینجاست و اگر طاعونی بود بسرعت قتل میکند بجہت رداءت و سمیت او و اسلم این اورام آنست کہ بر سبیل بحران جید باشد و بآن علامات بود مثل وقوع او در روز ہفتم یا چہاردہم مع سلامت قوت و غیرہ کہ در بحث بحران مسطور ست و چون از بحران باشد و بآن علامت نضج نبود و یا پیش از وقت بحران عارض گردد ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض میشود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام ست یا از مادہ حار صفراوی یا خون رقیق صفراوی یا دموی باشد یا از سودا و بلغم و طریق تشخیص اقسام این ورم باید کہ اولا برنگ ورم نظر کنند و بدست مس کنند بعدہ حال گرانی و سبکی و شدت درد و خفت او بپرسند پس اگر رنگ او سرخ و رگہا پر خاستہ و بالا گرمی ملمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با درد سوزان و ملمس سخت گرم و التہاب و بلا ثقل و بدون ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ترہل و انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی درد و کثرت ثقل بود بلغمی باشد و اگر با صلابت و قلت درد و اندک تمدد بود سوداوی باشد علاج در ہر نوع بتدبیر مناسب او علاج کنند چنانچہ در اورام خواہد آمد و اگر امتلائی باشد فصد و اسہال کنند و گاہی بعد فصد و قبل او حجامت و زلو استعمال می نمایند و بعدہ اضمدہ حار رطب مرخی مسکن درد بعمل آرند ہر چند در ابتدا باشد بمثل شبت و بابونہ و بزر کتان در روغن گل و موم و بیہ بط و مانند برگ کرنب بروغن زرد پختہ نیمگرم ضماد کردن بالجملہ درین ورم استعمال اضمدہ رادعہ جائز نیست بخلاف سائر اورام بجہت آنکہ مادۂ منصبہ بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف ست یعنی دماغ و نیز در رجع باز میگردد بسوی آن و خطر عظیم روی نماید و ایضاً در ورم حار بیخ گوش مع تپ و درد سر و درد اندرون گوش بیدانہ عناب سپستان در عرق شاہترہ عرق عنب الثعلب جوشانیدہ شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ بدہند و ضماد قیروطی بروغن گل و آب عنب الثعلب سبز نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و از جو نیمکوفتہ عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کتان ہر یک دہ آثار جوشانیدہ پاشویہ کنند و روز دیگر گل خطمی بنفشہ عنب الثعلب ہر یک سہ ماشہ گل نیلوفر چہار ماشہ کوکنار چہار عدد در شیر گاو پا و سیر جوش دادہ بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب مغز خیار شنبر در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد سازند و ضماد برگ بنفشہ گل خطمی کوفتہ با آب حلبہ و ماء العسل سرشتہ نیز در ورم حار گوش و پس گوش را بعد فصد نافعست و کذلک آرد جو آرد باقلا بابونہ گل بنفشہ تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیدہ روغن بنفشہ داخل کردہ ضماد کردن بر آن درجع کہ بسبب ورم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفتہ و قدری آرد جو در شیر یا آب بپزند و یا قیروطی معمول از پیہ بط بزنند و ضماد نمایند و در ورم خارج گوش تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مؤلف ست و گاہی بعض ادویہ محللہ مثل بابونہ و خطمی و صبر افزودہ بعمل آمدہ و در ورم بلغمی جوشانیدہ لعوق

صحیح بلغم و ضماد بیخ همگوش و بلدی و نمک و بیخ اندراین و دیودار کوفته بآب سائیده مفید و گاهی این ضماد در ورم بیرونی گوش بعد فصد و در اصل آن مفید بود
برگ تورت هستی کبنات مشهورست با قدری نمک سنگ سائیده نیمگرم نموده و کذا ضماد خوفل بسیار و غیره که در علاج درد گوش بارد و رمی گذشت
و کذا بیخ لسن سائیده نیمگرم نیز نافع ورم پس گوش ست و ورم پس گوش و زبان و گلو سوداوی شاهتره و سماه سرکه جراءته صاحب العمر زرد
عنب الثعلب پوست بلیله کابلی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده ضماد بندند و غذا دال خشک الحی عسل چون ورم تحلیل نشود ادویه منضجه مثل
آرد گندم با پیه در آن انجیر خشک جوشانیده باشند و زیت اسفنج بپزند نیمگرم ضماد نمایند و یا آرد با فقاع در آب کرنب و آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود
اندکی روغن گل اسفنج سر پیه کهنه نهاده بربندند و اگر شگاف حاجت افتد تأخیر نکنند و بعد اخراج ریم ادویه منقیه بران گذارند **اقوال فضلا**
سویدی گوید که ضماد مغز ساق گوزن و کذا مغز ساق ابقر و کذا سرگین بقر بسرکه و کذا انجیر تنها یا بشراب پخته و یا انجیر و ابرسا دانطردن سائیده و کذا آهن
و حلبه و کذا ابزر قطونا کوفته بسرکه در روغن گل و کذا خولان و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم مساوی پخته که مجربست و کذا زعفران و کذا
انزروت سه مثقال زعفران یک نیم مثقال خمیر آرد دو مثقال و کذا اشنه و کذا انجره و کذا اتودری بعسل و کذا ابرسا آرد سلیم و شراب و کذا خطمی بشراب
عسل پخته و کذا پوست بیخ کبر و کذا عنب الثعلب بنمک اسفنج و کذا مقل ازرق و کذا افراسیون و انجیر سائیده و کذا اردی خمر و کذا تخم کتان بعسل
و کذا افسنتین و کذا صدف صغار مع لحم او کوفته و کذا برگ فرنجمشک و کذا خطمی مطبوخ و کذا آب حشیشة الزجاج و کذا اشک بز و آرد جو بشراب یا سرکه پخته
و کذا اکلیل قیمولیا بسرکه و کذا زمس سوده بسرکه و کذا خون ابن عرس و کذا کشنیز سبز و مویز سیاه و کذا بیخ قثاء الحمار و کذا روغن ناردین بجبة الثعلب سو
سوده آمیخته و کذا بیضه خام و روغن گل آمیخته برو احد نافع اورام پس گوش ست **بولس** نفعکه این مرض نزدیک متصل گوش ست از ماده مندفعه دماغ
اوقات که محتقن دران باشد می افتد و گاهی آن فضله از سائر بدن در حمیات و بحران می آید و پس گوش جمع میشود و ازان ورم پیدا میگردد پس می باید که
اعانت طبیعت نمایند و معالجه موقع با دویه جاذبه مواد کنند و بران محجمه بچسپانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله بعمق رجوع کند خطر عظیم
و اگر بخارج بیرون آید و آزار ورم و سرخی و حرارت پدید آید باید که با ضمده مسکن و محلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم یا آرد بزرکتان بشراب عسل یا با آبکامه
خامه یا خطمی یا بابونه پخته باشند و بلعاب و پیه نمک ضماد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه بفصد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی
و اگر ورم تحلیل نشود ادویه مولد ریم مثل آرد گندم با آب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و دوای معمول از خشکار خمیر بعسل ارند تا آنکه ریم کند پس
مسمی سلیون و متحد له توم اخراج ریم نمایند **شیخ الرئیس** میفرماید که در اورام اصل اذن از تبرید و ردع احتراز نمایند اگر ماده منصبه فضول
باشد و لاسیما در بحرانات امراض عضو رئیس ها مدآنکه در بحران لیکن عس عارض میشود پس درین صورت اهتمام بعلاج او نمایند از جهت استحقاق علاج
بقبض و ردع در ابتدا ایس بترکیب پس تحلیل صرف بلکه واجب ست که ابتدا نمایند خصوصا هرگاه این اورام در حمیات و اوجاع سر عارض شده
جذب ماده بسوی ورم بهر حیله و اگرچه بمحاجم باشد بشرطیکه ماده منجذب شدید الانجذاب نباشد و سزاوارست که تقلیل ماده نمایند بفصد اگر امتلاء
و اگر ماده شدید التحلب و الانجذاب بود طبیعت بگذارند تا درد شدید پیدا نکند و ازان تپ زیاده نگردد بلکه اگر درینجا وجع شدید باشد اقتصار نمایند
بر دوای مرخی و مسکن درد از آنچه حار رطب بود و اگر از ابتدا ورم با درد شدید باشد بتکمید آب خالص و اگر خفیف بود بر کماد نمک اقتصار ورزند یا
بکار برند و اگر درد شدید الحدة نباشد و سر ورم ظاهر شود چیزی که جامع میان تغریه و ارخاء و انضاج بود مثل گندم و تخم کتان که بشراب عسل یا آب حلبه مطبوخ
و یا پیه ضماد نمایند تا برفق تحلیل شود و چون معلوم گردد که ورم تحلیل نمیشود بلکه منفجر خواهد شد پس واجب ست که اخراج ریم نمایند یا تعجیل لطیف
و یا عنیف اگرچه بشرط وضع باشد و آنچه بعد شگاف یا شرط ریم را ازان خارج کند دوای اسیلون ست و آنچه موافق ست درین مرض بجذب ماده تحلیل
دیاخلیون که در انست سرگین میش به پیه بط و یا پیه ماکیان ست و ازین قبیل ست بوره و کعک و بیاده گاه با نمک و آنا فرمول محتاج
دو دوع بعسل یا پیه کهنه ست یا انجیر مطبوخ بآب دریا و یا اشق تنها یا بدیگر ادویه و همچنین زفت رطب و مقل بحری که خانه زنبور عسل و میعه سائله و مغرگاه

واگر خشار زیر شوند و سوراخ گردند مرهم ازین اجزا مرتب سازند حلک البطم زفت حب الآس سوربنج صمغ کندر فلفل بیخ لوف بیروزه جرک خانهٔ مگس عسل قرد مانا خاکستر پوست بیخ کبر عاقرقرحا سرگین میش و بز و شحوم و خصوصا شحم حمار و دنبه اهلی و برگ های سیماب برای سوداوی و همچنین دباغ تاکیان و کبک و ماده گاو و مغز ماده گاو و خصوصا وحشی و ادهان بارده برای مادهٔ گرم مثل روغن گل و بنفشه و حاره برای مادهٔ سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و سیاه حجیر و هرگاه این اورام مشکل گردد مرهم زنجفر نافع بود **صاحب جامع** گیلانی از طبری نقل کرده اند ورمی که در اصول اذن پیدا میشود صلب گردد یا نه حلم می پذیرد و گاهی از ضربه و لطمه حادث میگردد و گاهی از انصباب ماده و اکثر اطبا درین هر دو قسم این ورم فرق میکنند و در ابتدا بمبردات و رادعات ماده ضماد می نمایند و مریض را ازین تدبیر بسبب رجوع ماده بسوی حلق و عضلات داخله و آلات تنفس هلاک میکنند و واجب ست که در ابتدای این ورم که از سقطه یا لطمه یا ضربه حادث شود بدوای مرکب از مسکن الم مثل موم و روغن و مبرد محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین ضماد نمایند و قبل ازین جمله تدبیر بفصد و اسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصباب ماده سر یا اعضای اعلی باشد واجب ست که تضمید و تکمید نمایند باشیائی که ماده را بسوی خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و خمیر ترش مضروب بروغن یا تخم مرو سپید مدقوق بحسب الرشاد مضروب بزردی بیضه و اندکی از روغن خیری یا گندم مطبوخ بشیر میش حتی که مثل خاگینه گردد و مانند اینها و اگر باین تدبیر جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و امر بمص کنند تا آنکه ماده بسوی خارج منجذب گردد و هرگاه بیقین حصول ماده و غلظ و نضج آن شود ورم را شگافته مدد اینچه دران ریم باشد به بندش نهاد زائده عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه بعده بمراهمی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت و سخن بسیار منع کنند و علاج ورم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سائر اورام ست در ابتدا و هرگاه جراحت خشک گردد یا نه و صلابت حوالی جراحت باقی ماند بمراهمی که دران شحوم داخل باشند ضماد نمایند و اگر با ورم تپ باشد برگ بارتنگ و برگ حماض هر دو در سرکه کوفته یا شراب پخته ضماد کنند که تحلیل و تسکین و تبرید و درین همه علاج واجب ست که در سوراخ گوش فتیله مبلول در نیل ببر که حل کرده و در روغن گل آمیخته نهند و بستن اشیا در تحلیل صلابت اصول گوش و اقرب آنها بنفع این ضماد ست که نیل یکجزو و خاکستر حلزون پنج جزو بموم و روغن آمیخته ضماد نمایند و گاهی این صلابت را بطین الحر مطبوخ بآب دریا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد میکنند و اگر درینجا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ بروغن زرد کنند نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند **جرجانی** و ایلاقی می نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول بچیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب الثعلب تا ورم زیاده نشود یا سرکه بآب کشنیز تر سائیده و تنقیهٔ بدن از مادهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند **تذنیب** گاهی ورم در نرمهٔ گوش حادث میشود و گنده شده منذر بجذام میگردد و دران بعد فصد و مسهلات سعوط جشبه همراه عرق عنب الثعلب و گاو زبان و شربت انار مفید می افتد و دیگر ادویه مصفی خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی ست که در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرداب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض باطفال عارض میگردد بسبب نجاست جلد یا افراط نرمی بشرهٔ ایشان بسبب انصباب خلط اکال حریف یا مالح ست بدان موضع **علاج** حجامت بین الکتفین نمایند یا بر بیخ گوش زلو چسپانند و اشربهٔ بارده رطب مثل نیلوفر و بنفشه و عناب بنوشانند و تلیین طبیعت نمایند و اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد ازان مرداسنگ سفید کرده که فرنگ نامند و قنبیل و برگ حنا و بیخ بیده و کات هندی و اسفید و گل ارمنی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشند بپاشند و زردی که چیز نیست سرخ و هنود برای تشقق استعمال میکنند یا بول کودک یا آب آمیخته ضماد کردن یک لحظه سوزش مینماید لیکن بغایت مفید ست در دیگر جراحات رطبه نیز نافع و اگر سعتر تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار زرد سنجد توتیای کرمانی کوفته بیخته بشیر زنان حل کرده در هاون بمالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب ست و اگر اول موضع را از آبی که دران مهو جوشانیده باشند بشویند بعده سفیداب دم الاخوین گلنار فارسی سوده ذرور کنند نیز مجرب و ذرور پوست انار گلنار زرد اوند قلقطار زاج بازرد توبال مس هر واحد

یک مثقال مرکب کنند و قلقند بریان حب یمانی هر واحد نیم مثقال سایند و مصطکی قوی است و کذا انزروت بسد کف دریا بورهٔ ارمنی هم از حریر محترق زنجبیل
بعد سحق نافع و مرهم مصری و ابیض هر دو نافع اند و طبری گوید جراحاتی که در سیخ گوش حادث شوند در آن خطر عظیم ست و هر گاه انهدق می شود در هم میکند
هلاک می نماید پس هر گاه جراحت در ینجا واقع شود واجب ست که فصد سر رو نمایند و تلیین طبیعت بحقنه لین کنند و در ابتدا این مرهم علاج کنند که سپیده بیضه
بیه ماکیان روغن گل موم و قدری شنگار و سفیداب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاصی حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت حنک منع کنند و بعد
روز هفتم بجراحت نظر کنند اگر قیح دیابس نماید سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه برای ترطیب و انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از
مقدار واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم و روغن زیت و مرداسنگ مقدار دانه در اتینج و گلنار بقدر اندکی در هاون رصاص بمالند و سرکه
داخل کنند حتی که مستعمل و سفید گردد و گوش را بآن طلا نمایند که منع ورم و تسکین حرارت جراحت و ازاله رطوبت و انبات لحم کند و در معالجه ...
اذن ورم نکند و چون ورم کند و سرخ گردد تریاد با سیاه گور نمایند و سرکه و روغن گل و تیزاب دا ستان گرم بچکانند و یا آش آسانید با الشعیر لزوم نمایند وارد زرات ...

رض اذن

که مجا را انکسار الاذن نیز خوانند و آن عبارتست از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربه قوی و مفرق الاتصال ست
علاج بعد فصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر و تلث درم و مر دو دانگ و مغاث و اقاقیا هر واحد یکدرم و اتینج دو دانگ و خایم درم
سائیده و ضماد کنند و در نسخهٔ حکیم علویخان رو صحیح عوض اتینج ست و نوشته که این ادویه بسفیدهٔ بیضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بدان ضماد نمایند
اگر انکسار از داخل بود و میل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار با فسخ باشد
و اجزای آن ظاهر گردد ضماد بر هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد مر و صبر و اقاقیا کندر بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته و یا مغز نان بعسل سرشته بقول ایلاقی
و تینج سبز نافع ست و کندر تنها هم از ادویهٔ مادهٔ رض اذن ست و ضماد کندر محلول بزیت و یا زفت با سیر و یا بزیت و کندر و یا مر و صدف ...
منفتح گوش و کذا ضماد پیاز ملبوس بسویق یا بر ردی سفینه آمیخته و یا کبریت بسرکه و عسل یا خمیر گندم یا بعسل و تمر آمیخته نافع شدخ اذن ست و بقول ...
ضماد لحم صدف و یا میشا و مر بر دو یا لحم صدف و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست بالجمله بعد سه روز ضماد بر فق تمام جدا کرده ...
و بکشاده روز بگذارند و بقول گیلانی اگر خوف ورم حار باشد سمسم کوفته با کندر در آب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوار ست که در ین مرض ...
بدون رباطه یا رباط خفیف باشد و در گوش صوف مبلول بروغن گل نهند اگر امر خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن امتلا باشد که از آن خوف
ورم عظیم در نواحی سر بود پس فصد لابد ست اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن بعمل آرند و اضمده مذکوره استعمال نمایند و بعد سه روز
تا هست گشاده نظر کنند اگر رشح و رم ظاهر گردد حلزون خرد بسایند و طین ارمنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل مع شیر زنان
خوب باهم آمیخته بچکانند و دیگر قطورات که در ورم گوش گذشت بکار برند و اگر از آن ماده ترشح نماید بر آن این مرهم سوده مالند که منع بطم و ذرت رومی هر واحد یکجزو مرد و نیم جزو
اول قیروطی از موم و پیه بط مرتب کنند و هنوز بر سر آتش باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند و بمالند و این مرهم مخصوص با عصا غضروفیست و گویند که این مرض به مسامح صلاح نپذیرد

انقلاع اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی و یا ورم و یا ریح ضاغط علاج برای امالهٔ ماده فصد باسلیق و اسهال نمایند و در آن موضع
بملایمت کنند و رفاده نرم نهاده بعصابه بربندند و بعد هر سه روز بکشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن درد باقی ماند بقیر و طی مرکب از
پیه بط و روغن گل که در آن آب برگ خطمی و خبازی و آب بزر قطونا و آب جرادهٔ کدو و آب کشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند مع ساختن
و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر درد ساکن نشود نان جو خشک در آب ترکنند تا نرم شود و قدری سرکه و روغن گل بر آن بپاشند و مثل ضماد ساخته بربندند

هرب اذن

وآن حالتی ست که گوش متنفر ومتاذی میگردد از شنیدن آواز عظیم وحاد بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه ویا ضعف قوت فائضه بسوی سمع فقط
ونسبت این مرض بحاسه سمع مثل نسبت قمورست بحاسه بصر **علاج** تقویت دماغ از اطریفلات وخمیرجات کنند واغذیه وشمومات ومروحات
وغیره مقویات دماغ بکار برند وآنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ وصداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند

امراض الف

یعنی بینی وآن نوزده مرض ست یعنی خشم وفساد شم ورعاف وزکام ونزله وآدرام وبثور بینی وقروح وناصور الف وبواسیر الف وآرسیان
وسرطان وعطاس ومرض الف وجفاف الف وحکه الف واحتباس شی در الف وسده خیشوم وخناق ودیدان الف وانسداد الف وانقباض الف
تنبیه باید که بعض معالجات بینی مختص براه بینی نیستند مثل غراغر واطلیه سر وبعضی از آنها اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات وسعوطات
وشمومات ولشوقات ونفوخات وهر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کنند تا دوا در دهن نرود وبرپشت بخوابد وسر را
بسوی پشت مائل وخم سازد وپس دوا بزور بالا کشد وگاهی بعد استعمال آن ادویه در سر سوزش پیدا میشود در ینصورت اگر خود بخود دفع گردد بهتر والا
روغن بنفشه وروغن گل وشیر زنان در بینی چکانند واگر دوای سعوط بسیار حاد وحریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه بآب گرم ترکرده بر سر نهند
وپیش از نهادن خرقه بر سر شیر دوشند ویا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند واگر بسبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد باشربه واغذیه
ونطولات واطلیه وشمومات وسعوطات وامثال آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در ساذج بی تنقیه ودر مادی بعد تنقیه برانچه
در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده وباید که در نطولات واطلیه واضمده قصد مقدم راس باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست وآن بر دو وجه است یا بطلان وضعف از حس خوشبو وبدبو هر دو ویا بطلان وضعف حس یکی از آن
هر دو ودر هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود وآن لاعلاج ست ویا عارضی وسبب آن یا سده بود ویا سوء مزاج وسده یا در مجرای بینی واقع شود
وآن از ورم وسرطان یا نبات لحم زائد ویا از خلط غلیظ ویا ریح غلیظ ویا از ضیق مجری در اصل خلقت ویا ضربه وسقطه مورث آفت عظم باشد ویا سده در سوراخهای
عظم مشاشی معروف بمصفات واقع شود وآن از خلط غلیظ یا ریح باشد وسوء مزاج یا در مقدم دماغ وهر دو بطن مقدم دماغ یمین ویسار آن یا در زائدتین شبیهتین بحلمتی الثدی است
وآن یا ساذج بود ویا مادی **وتشخیص** این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی میگوید ودر کلامش خنه ست یا نه اگر باشد از سده مجرای بینی بود
بعده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد نظر در آید سبب سده همان باشد والا از مریض بپرسند که نفس از بینی بتصدیع بر می آید
ویا اصلا بر نمی آید اگر گوید که بمشکل بر می آید ویک منخر مدام مسدود ماند از سده ریحی باشد واگر گوید که هرگز بر نمی آید وثقل در مقدم سر متصل بمنخرین نیز دریابد وسیلان
رطوبت از بینی ممتنع باشد از سده خلطی باشد واگر کلام مریض بر حال خود بود وخروج نفس بمشقت باشد ویا آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سده
مصفات بود واگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت بر آید وسیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود
وگویند که کدورت باصره لازم دماغی ست پس حال گرانی وسبکی سر بپرسند اگر گرانی در مقدم سر گوید واز دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد واگر سبکی سر
بگوید از سوء مزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار وبارد ورسیدن هوای حار یا بارد وتقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه وقطورات
حار ورسیدن هوای گرم بگوید وور مقدم سر وپیشانی خود گرمی والتهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد واگر استعمال ادویه وقطورات بارد ورسیدن
هوای سرد گوید وقدری رطوبت از بینی بر آید از سوء مزاج بارد باشد واگر تقدم امراض حاده مجففه مانند سرسام حار وتشنج یابسی وامثال آن گوید
از سوء مزاج یابس باشد واگر تقدم تدابیر مرطبه گوید ومریض در مقدم سر وجبهه رطوبت احساس کند واز دماغ رطوبات کثیره منبعث شود از سوء مزاج
رطب باشد ودیگر علامات سوء مزاج ساذج ومادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند واگر از علامات سده خلطی وریحی وغیره وسوء مزاج

هیچ یک یافته نشود بسبب ضربه و سقطه یعنی باشد یا کم شده باشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود در انطاکی گوید که سبب ختم فساد مزاج باز
بعفن خاص یا خلط او یا تحجر او در اعصاب است پس اگر حار باشد با آن احساس بالتهاب ناخن کند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیزی رنگ و لسان و زرد
بتسیای بارد بود و اگر بارد باشد بعکس این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس بتضیق مجاری ثقل او و تکثف آن و استراحت بشمّ ادویه حاره
کما یا غیر آن علاج در ختم سدی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندس و مشک سایده سعوط کنند و سر که بجوشانند و در شیشی تنگ دهن ریخته بینی دارند
خردل و شحم حنظل بوده بسیه مرزنجوش تخم کرفس زیره سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی برسانند و صماد مصدعه لعاب آن بر مقدم سر طلوکنند و دیگر تدبیر
تدبیر فایده نشود بعد از نفع بسیع بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل مری آمیخته غرغره کنند و دیگر مرکز تنقیه مثل مربع بلغم
و خردل کوفته بسل ارند و بعد از تلطیف و انضاج سیارالاصول تنقیه بحب قوقایا نیز مفید و ایضا برای تنقیه ماده دماغ اطریفل مقوی بایارج و اسطوخودوس
و شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه سکنجبین اگر ماده نضج یا بد
مطبوخ اصل السوس و بادیان باشکر تیز منفع ست و غذا نخود آب بگوشت طیور صالح و مزوره مغز بادام مناسب ایضا استفراغ ملاد بشیارات و غرغره
و سعوطات و نشوقات و شمومات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض دماغی بلغمی و سدی مسطور است نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکور بعمل ارند و طلی کنند
و جاوشیر و قرنفل و جندبیدستر نشوق کنند و در نخیل کاستم دارچینی کوفته بیخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سدا بی مفید
و معمول ست و کذا معقل بروغن نرگس گداخته و اوایل خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب **اقوال اطبا انطاکی** گوید معالجه
ختم بارد شرب ماء العسل ست چند روز بعده گلقند به دستور بعد از آن تنقیه تا ایام بغار یقون و شحم حنظل و جندبیدستر و سقمونیا مساوی بماء العسل و عرق
بادام سرشته حب ساخته شربت یکمثقال و سعوط بکندس و جندبیدستر و زعفران و زرد چوب و شونیز بسرکه سرشته بهنگام استعمال آن بگلاب حل کرده
تکمید بجاورس و نان مرقه گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط ست که حلبه و شونیز مساوی سایده و در قدری زیت آمیخته بروغن آن بچکانند
که آن روغن تیز بود و قوی النفوذ و سریع النفع براید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب ست و قائم مقام لفظ بلکه این اعظم است
و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تجفیف مواد سائله و تفتیح سده اینست که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد برگ
دهن آب و قلب یا سن بسوی پشت و کذا بورق و نمک و کندس و شحم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهره ماده گاو در روغن گل و موم ممزوج و مغز
اگر حرارت نباشد مقوی مجاری ست و عنایت بدین واجب و از مجربات اینست که شونیز سوده در بول اشتر خوب بجوشانند و دهن آب
بر کرده سعوط کنند و بعد از ان ماء آب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین و قرنفل سوده در روغن زرد بیز ند و سعوط کنند سده بگشاید و احد
حل سازد گیلانی مینویسد که بخوردن اطریفل کبیر بوزن یکمثقال هر شب و بلیله مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تقیه بدن و دماغ مینی اخوب
سر که تنه مویند که بغایت مفید ست **طبری** گوید که بعد تنقیه دماغ بحبوب و غرغره لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعد عطسه
و ریشیر لازم گیرند و المعده غلیظه لزجه منع کنند و چون سده بگشاید و شئی لزج باقی ماند انکباب بعمل ارند و بعد ازین اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده
رقیق شده و بحلق ریخته در ین وقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه اورند و تعطیس قبل از
ترطیب و ترقیق ماده و فتح طریق محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع ست **بعضی** گویند که تقطیر آب چقندر در بینی و تحنیک با سلاق
و سداب و بول ستر بعد کشادن سده مثل بقیه ماده ست و انکباب دار شیشعان سد لب از خرگ ترنج اسطوخودوس اشنه افسنتین
و ... قرنفل نطرون قرد مانا کبابه کاستم سیح کبر کشوت کمافیطوس ناخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین بادرنجبویه پرسیاوشان جوشانیده فتح سده
و کمون قرحا ... قرنفل ... سفید کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن سفینه نیز مجرب ست و بالول اشترا عرابی
کلانمند ماخشک شود و قت حاجت تاب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه بوره ارمنی شونیز مساوی سایده بآب

آمیختہ در بینی چکانیدن نیز مفتح سدہ است وکذا جندبیدستر مرمکی ہر واحد یکدرم مشک زعفران افیون ہر واحد یکدانگ عدس ز دو درم باریک سایید حب بستہ
در آب مرزنجوش حل کردہ سعوط نمودن برای سدہ بینی کہ بوجب غشد در صوت باشد مفید وکذلک دوام اشمام مرزنجوش و نمام و پودینہ نافع و گویند کہ آب مرزنجوش
را خاصیت عظیم ست در افتتاح سدہ بینی را در ین تاثیر قویست مطلقا و مرام میعہ خشک و کندش بر آتش انداختہ بخار آن در بینی رسانند **سویدی گوید** کہ قطور
آب برگ انجرہ وکذا سائر مرارات وکذا دوائی کہ معروف بابوال ابل ست و آنرا بہ سعطیہ می آرند و شونیز ہر دو مساوی سودہ بآب چقندر حل کردہ وکذا
مرزنجوش و شونیز در بول شتر اعرابی آمیختہ وکذا آب پودینہ وابوال ابل و شونیز و کندر و عنصل وکذا آب بادروج و لفوخ تخم و برگ خشک انجرہ و شیر کندش
یا عاقرقرحا سودہ در خرقہ کتان بستہ مدام ہر واحد نافع خشم ست و نسرین شمام و سعوطا و آب چقندر بعسل سعوطا وکذا عرطنیثا وکذا پوست ریشہ بقدر فلفل
در روغن بادام ہر یک مفتح سدہ و مفید خشم ست و دیگر ادویہ مفتح سدہ کہ در زکام مسطور گردد نافع بود **و برای خلط لاجج** در مصفات استعمال ملطفات
مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکہ و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکہ تر کردہ خشک نمودہ باریک سودہ باز در روغن زیت
یا بول شتر خوب حل کردہ چند قطرہ در بینی چکانند و بگویند کہ مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سہ روز بعمل آرند سدہ مصفات بکشاید و مجرب ست و اگر شونیز شبے
بہم سیر روغن بنفشہ بچکانند و اگر شونیز زرنیخ سرخ پودینہ مساوی کوفتہ در کوزہ نو کہ دہانش تنگ باشد نہادہ بول شتر اعرابی چندانکہ آنرا بپوشاند
بر سر آن بریزند و در آفتاب گذارند و ہر روز دو بار یا سہ بار کوزہ را حرکت دادہ باشند و ہرگاہ بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سہ دفعہ و مرتبہ چہارم خشک حتی
قدری از آن بر آتش گذارند و انبوبہ بر آن داشتہ سر آنرا در بینی نہند و دود آن بستانند تا سہ روز ہر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن بنفشہ
یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جہت خشم کہ از سدہ مصفات باشد نیز سودمند ست و ہمچنین بقول جالینوس شونیز زہرہ کلنگ شحم حنظل
خربق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن ریختہ در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانہ عدس حبہا سازند و در وقت حاجت از آن قطرہ
روغن مرزنجوش حل کردہ سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود روغن کدو استنشاق کنند کہ برای خشم کہ از سدہ مصفات بود مجرب ست و دیگر ادویہ
مقطعہ ملطفہ چون شونیز و پودینہ و شحم حنظل و بول اشتر مفرد و مرکب و یا شونیز بآب چقندر یا مرزنجوش یا پودینہ حل کردہ در بینی چکانیدن و بادویہ ملطفہ
مثل طبیخ بابونہ و شبت و فودنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و در آن فلفل و کندش و جاوشیر حل کردہ استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیہ
دماغ نافع و ہمچنین تعطیس بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکہ تر کردہ و تضمید سر بجندبیدستر و پودینہ حلی و حاشا بسرکہ عنصل سرشتہ مفید و مرزنجوش
ناتخواہ صعتر سداب نمام قیصوم کوفتہ بیختہ در بینی دمیدن سدہ مصفات را زائل کنند کذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیح کوفتہ بیختہ
درین باب مجرب ست **و اگر** سبب در بطون دماغ باشد بعلاج لیثرغس علاج کنند و صاحب تکملہ ہندی گوید کہ اول دماغ را بحب ایلوہ پاک سازند بعدہ
بجہت تنقیہ نفس عضو آب بارکمانی یا بنڈال یا آب کریلا یا توری تلخ سعوط نمایند بستر بول شتر یا گاو نازایندہ یا شراب تقطیر کنند و مکرر از آن بشویند
وار نکچکنے و مشک و مرچ و کابہیل و امثال آن ناس بگیرند و یا ناگکیسر دانہ الائچی خرد چھڑ کیسر سونٹھہ بقدر یکماشہ در روغن گاو آمیختہ در بینی چکانند
و اگر تخم توری دشتی سفوف کردہ ناس او بگیرند بطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیدہ بخار آن بگیرند پس بآب او تنطیل نمایند بقول سرسید کے
عاجل النفع ست **و اگر** خشم از سدہ ریحی باشد اول بدستور تنقیہ دماغ نمایند بعدہ گل بابونہ سہ ماشہ مقل ازرق یکماشہ در اطریفل اسطوخودوس
یکنیم تولہ ورق نقرہ یکعدد بخورند و دیگر معاجین محللہ ریاح بعمل آرند و شونیز بزر البنج بابونہ دار شیشعان مکوہ ہر یک سہ تولہ جوش کردہ صاف نمودہ
در شانہ گاو انداختہ تکمید نمایند و جندبیدستر سہ ماشہ ہر ا اسفند فلفل سفید مرزنجوش ہر یک دو ماشہ در روغن بادام تلخ و قسط ہر یک یکتولہ
آمیختہ قطور نمایند و فلفل و جندبیدستر و کندش مطسہ آورند و بر مطبوخ تخم کرفس و خردل و زیرہ و شیح و نمام و سداب و پودینہ و بابونہ و مرزنجوش و صعتر
وغیرہ ادویہ محللہ مذکورہ انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ جند بیل و قدری فلفل سفید سودہ در سدہ ریحی جالینوس ستودہ است و نفوخ
پوست بستق ہندی خشک کردہ سائیدہ نیز نافع ست و دیگر ادویہ مفتح سدہ کہ مذکور شد بعمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونہ

و یاسمین مفید ست و اگر از سوء مزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و بوئیدن مرزنجوش و سداب و صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن به بینی
رسانیدن نیز در خشم بارد و ریحی نافع ست و تسعیط ادهان حاره که دران فرفیون و جند بیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک یک حبه در روغن خیری زرد یا در
روغن بان حل کرده در بینی چکانیدن نافع ست و دخان کبریت نیز مفید خشم ست و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و شاهسپرم و مرزنجوش جوشانیده نطول سازند و مداومت
خوردن [illegible] و تلیم (?) و سیر و کندر و نانخواه و روغن قسط و جند بیدستر بر پیشانی و مالش آنها بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حار باشد روغن گل با آب حی العالم و یا روغن
نیلوفر بقدری گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه بصندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت تا بطنین مقدم دماغ رسیده باشد بروغن نیلوفر و روغن تخم
از تخم کدو و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش بوئیدن و چون سنگی گرم کرده در سرکه تر کرده باشند و تخم توت
بخار آن به بینی رسانند و تکرار این عمل در خشم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و یا قلیلا سرکه تر کرده بر آتش انداخته دود آن گیرند و تبخیر صندل سفید و دخان گل [illegible]
و برگ آس نیز بر وجه واحد مفید و ایضا بنفشه و بابونه و گل سرخ و نیلوفر و برگ سپید خطمی و تخم کدو و برگ خرفه جوشانیده بخار آن رسانند و آب آن نیم گرم نطول نمایند که جهت خشم حار نافعست
و بقول انطاکی در سوء مزاج حار دموی و صفراوی فصد سر و یا رگ پیشانی کنند بعده بمثل [illegible] استنشاق نمایند و ماء الشعیر بلعاب [illegible] و تمر هندی چند روز بنوشند بعده [illegible]
نحو صبر [illegible] سنا و غاریقون و تربد هر واحد نصف آن [illegible] حب بسازند شربت مثقال و اگر از سوء مزاج یابس باشد بالطبع علاج این قسم نباید داشت خصوصا که بعد امراض
حادة مجففه بهم رسد مگر آنکه مریض طالب علاج باشد که گاهی اصلاح می پذیرد بالجمله ترطیب بدن و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ بعمل آرند و از اطعمه حار مثل فلفل و عسل و امثال آن پرهیز
نمایند و گوشت جوزه مرغ و مزورات ماش و اسفاناخ و [illegible] شکر در روغن بادام اقتصار ورزند و ماء الحمص و روغن بادام و جلاب و سکنجبین در بعض اوقات بخورند و هرگاه از ماء الحمص
لینت طبع زیاده از آنچه واجب ست بهم رسد ترک کنند و یا ازان چیزی قابض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر و گل ارمنی و [illegible]
و چون ترطیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد بتبشیر جرجیر در روغن کنند و بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب [illegible]
بعمل آرند و بالجمله در جمیع سوء مزاجات علاج بضد آن نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شد استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای [illegible]
در اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات دران و منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و بر اطریفلات
مداومت نمایند و یا ارج (?) بحک بمالند و اگر متحمل آن نباشند سماق و سعد [illegible] مضغ کنند و بر زبان بمالند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر
از ورم و سرطان و یا لحم زائد و بواسیر الانف یا مرض انف باشد علاج آن علیحده باید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آتشک عارض میشود
و علاج آن [illegible] مسطور ست که در موضعش مذکور گردد انشاء الله تعالی و اجمود [illegible] شنگرف [illegible] زعفران [illegible] همه را مانند تنباکو چیده در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب ست

فساد شم

عبارت از تشویش و تغیر شامه ست از مجرای طبیعی و تشخیص اسباب و از اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روائح را یکسان یک رایحه احساس کند سببش [illegible]
یکی از اقسام سوء مزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح مختلف دریابد سببش وقوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد
مختلف الکیفیت و اگر بعض روائح محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزد رازی و مسیحی و سمرقندی حصول ماده
در مقدم دماغ یا در زائدتین شبیه بسر پستان ست و یا وقوع قرحه متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و ازان منفعل نگردد و بقول انطاکی محاربت سده
خاصه پس نافذ نشود مگر لطیفه هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع ماده متعفن در مقدم دماغ [illegible] بالبلغم طبیعی یا در مقدم دماغ
یا در آن دو زائده و تاثیر اندک حرارت محترقه دران که بحد ردائت نرساند پس در هر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و ازان منفعل گردد و [illegible]
سبب این قروح یا خلط متغیر میان معده و دماغ بود که هوا ازان متکیف گردد و علامت کائن از معده خفت آن وقت امتلاء و احد شی خوشبو مثل [illegible] ست
و کائن از دماغ لزوم آن بر یک حالت بود و اگر مریض خوشبو یا بدبو دائم همی یابد و حال آنکه چیزی ازان موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرق در انواع
سوء مزاج اربعه ساذج از علاماتیکه در خشم مذکور شد نمایند و ایضا اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج [illegible]

باشد و اگر درک نکند مگر یک رائحه را خوشبو بود یا بدبو و اگرچه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد نه موجب فساد شم و اگر از همه روائح رائحه مواحد احساس نماید بوی فلفل و سنبل دریابد سببش خلط حار محترق یا صفراوی حاد یا تغیر دم بصفرا باشد و اگر بدرائحه عفونت احساس نماید سببش خلط عفن باشد و اگر برائحه ردی رطوبت و کافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر بوائحه ترش بوکند سببش خلط سوداوی باشد و سائر روائح بدین قیاس نمایند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحه آنرا ادراک نماید بغیر بوییدن شی از خارج و اگر خلط در کمیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوییدن چیزی از خارج برائحه آن خلط احساس نماید چون مرض را امراض حاده روائح غیر معتاد و غیر معهوده بدون موجود بودن شی ذی رائحه بوید مع ذلک برائحه مثل مشک یا گل مبلول یا روغن زرد و غیره احساس نماید و درینجا علامات ردی باشد پس موت او قریب ست **علاج** در سوء مزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند بنحویکه در حشم گذشت و تقطیر عصیر جاب بود و دینا آمیخته تسم بار در انف ست و در مادی تنقیه آن خلط ست بحسب مناسب از فصد و مسهل و حبوب و غرغره و سعوطات و شمومات و غیره که در انواع علاج امراض دماغی خلطی مفصل مسطور شده و اجتناب از نکهتی روائح مختلف شمیده شوند تنقیه دماغ و معده از مواد مختلف بمستفرغات مناسب بعد الضاج آن نمایند و بعد از آن بتعدیل مزاج دماغ بپردازند بلزوم پرهیز و اقتصار بر اغذیه لطیف و تسخیط بعدل مزاج دماغ و مزیل سبب کنند و عطسه آورند و آنچه که لمبی بد محسوس شود تنقیه دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر در مرض باشد با ازاله آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بود دائم ببویند و سعوط دار شیشعان و کندش و قرنفل و سعد و تربد سفید هر یک هفت باشد نمایند و آنجا که خوشبو درک نگردد بعد از تنقیه ماده موجب آن چیزهای بدبو که گرم باشد چون جندبیدستر و سکبینج و مرد و شیر و کندش ببویند و در بینی چکانند و بعضی فلفل گرد و تربد سیاه عوض چند و کندش میکنند و وزن همه مساوی میگیرند و سعوطا استعمال می نمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سرو و بجنگشت و فلفل و بنج کابلی و تربد سیاه و گل تاتوره مساوی قوی ترست و نشادر از انی بوییدن شونیز و بزرا اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود دانسته کهاین طریق معالجه برای رازی بسیح و سمرقندیست و مختار اکثر متاخرین همین ست چنانچه حکیم صادق علیخان میفرمایند که شخصیکه بوی بد دریافت کند و بوی نیک نه جندبیدستر مام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل الطیب و تمر در سایه در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه بلغم از مسهل آن و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیه خلط محترق نمایند **و بقول انطاکی** علاج آنکه ادراک خوشبو نماید فقط سعوط بهر شی منفذ ست مثل جندبیدستر و مشک و سکبینج و اخذ محللات کما ذا و سعوطا و شرنا و آنکه ادراک بدبو نماید خاصه تنقیه با یارجات کنند و سعوط بول خر بغایت مفید ست و از مجربات من سعوط بایں مرکب ست جندبیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن نرد ادکرفس هر واحد اوقیه روغن بنفشه نیم اوقیه همه را بیحو شانند تا مختلط گردد و سعوطا استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه کرده میشود و تکمید شونیز در بینی از صالح ترین ادویه ست و بدانند که تنقیه دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا املاک این امر ست و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنچه مجرب ست برای شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوییدن قرنفل و بسباسه و جوزبوا و مشک در گلاب سوده ست و برای کسیکه خوشبوا احساس نماید بر شم حلتیت منتن مداومت کردن و این همه بعد نقای تام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ حام نفع تمام دارد و شیخ و تابعین او برانند که هر کسی که خوشبوا حس کند و بدبوی حس نکند مدام جندبیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم بمشک سعوط نماید تا آنکه حال او نیک گردد و صلاح پذیرد یعنی با ازاله بوی بدعفن کریه ادراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریق علاج اختلاف سبب ست چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو بیشتر بر و شیخ خلط عفن در خیشوم یا در مقدم دماغ یا در زائدتین ست پس احساس نماید همیشه رائحه کرآن خلط را و احساس بخ خوشبو نمی نماید بجهت غلبه آن خلط متعفن و استیلای رائحه آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و نزد رازی و غیرهم سببش خلاف اینست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رعاف

یعنی بهادن خون از بینی و آن مرض باشد یا عرض امراض حاده و بواسیر انف و بثور آن و عرض امراض حاده یا در روز بحران افتد و یا در غیر روز بحران و بهر کیف

سبب شکافتن رگ بینی از حدت خون باشد یا شکافتن عروق شبکهٔ دماغ و شرائین آن از شدت امتلای خون و ضربه و سقطه و باشد که گسستنی بسبب حدت و شدت
امتلای خون باعث رعاف گردد و پس آنچه بقطرات و اندک اندک آید و بسیار آید و بدیر ایستد و آنکه بغلبهٔ صفرا باشد شود سبب شکافتن بن رگهای باریک
اندرون بینی باشد بواسطه حدت خون یا بخارات حاره متصعده و آنچه یکبارگی آید و بسیار آید و بیشتر بعد حدوث صداع شدید و التهاب مرض حاد یا عقیب سقطه
و ضربه افتد سبب شکافتن عروق شبکه دماغ یا شرائین او باشد بواسطه شدت امتلای دم و غلیان آن و یا بحران امراض حاده و یا ضربه و سقطه سر و تابع او اعراض فساد افعال دماغ
چون فساد عقل و تخیل یا سرسام و دوار و سکته و سبات میباشد و این اکثر غیر قابل علاج است بسبب نرسیدن ادویه حابسه بدان موضع و [illegible] در بحران امراض
حاده و حمیات دموی و صفراوی واقع میشود و فرق میان رعاف عرقی و شریانی آنست که خون شریان بکثرت و بدفق می آید و رقیق و گرم و سرخ خالص باشد و توهمات
و حضرات خارج شود و انقضا بحران گاه باشد که ادرار معلوم آید ساکن شود و باز عود کند و گاهی دفعهٔ واقع گردد و سیلان رعاف از احوالی است که گاهی موجب راحت و منفعت
بود و گاهی باعث ضعف و مضرت شود و آنکه سبب منفعت باشد عقیب آن راحت [illegible] امتلا حاصل گردد و رنگ چشم و روی از سرخی شدید [illegible] بعد انتفاع با اعتدال الحد
و لا سیما این منفعت مردم کثیر الدم و گرم مزاج و صاحب دماغ و جگر گرم را و در امراض حاده و اورام باطنه و خاصة دموی و صفراوی و صداع [illegible]
میباشد و نفع رعاف در ذوات الجنب اکثر از آنست که در ذوات الریه باشد و رعاف در امراض حاده خصوصاً مثل جدری و حصبه سود دارد در بحران بزرگ باشد
و آنکه سبب مضرت بود اسراف نماید ضعف آرد و رنگ روی زرد غیر معتاد یا صاحبی یا تیره و از زردی و سیاهی شود و لاغری بسیار پدید آید و دست و پا سرد گردد و اگر چه
خون باز ایستد عاقبت محمود نبود و آنکه برنگ زرد و بزردی گراید صفرا بروی غلبه کند و تعضیر از خروج خون کمتر بود و آنکه برنگ [illegible] بر سپیدی میل کند بلغم بران غالب آید
و آنکه برنگ [illegible] متبدل گردد سودا بران غلبه نماید و این شدیدتر [illegible] خون غلیظ [illegible] جمیع کسانیکه رعاف بر ایشان افراط نماید از امراض ضعف
جگر و استسقا و غیر آن ایمن نباشند و شدیدترین [illegible] استعداد [illegible] رعاف [illegible] رقیق الدم اند و از رعاف معتدل انتفاع یابند علاج تبرید
از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و شیرهٔ مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی [illegible] مغز تخم تربوز تخم کاهو بیکنند و گاهی عرق شاهتره [illegible] افزایند و گاهی شیرهٔ تخم خیارین
تیره و تخم خشخاش سفید و شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ مغز تخم کدو شربت بنفشه یا شربت صندل بیفزایند حسب حاجت [illegible] افزایند و گاهی [illegible]
عناب بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر میدهند و اگر خواهند شیرهٔ کاهو شیرهٔ تخم خرفه عرق بید و شربت عناب قدری کتیرا سوده بدهند و بعضی شیره [illegible]
چهار ماشه [illegible] بارتنگ سبز [illegible] یکتوله و آب ساده بر آورده شربت حب الآس توله داخل کرده و یا شیرهٔ گل [illegible] شیرهٔ دم الاخوین هر یک چهار ماشه همراه شربت مذکور
میدهند و یا شیرهٔ بارتنگ شش ماشه شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ بیخ انجبار هر واحد یکتوله شربت نیلوفر دو توله صمغ عربی کتیرا هر واحد یک نیم ماشه سوده یا شیرهٔ [illegible]
و گاهی بعد از فصد دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر واحد یکماشه سوده در شربت انجبار یکتوله آمیخته خورانیده شیرهٔ بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ حب الآس شیرهٔ تخم
خشخاش شیرهٔ بارتنگ هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرقیات بر آورده شربت نیلوفر با حب الآس چهار توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده میدهند و اگر
ضعف زیاده باشد مروارید [illegible] کهربا [illegible] گل مختوم هر واحد یکماشه در شربت انجبار و شربت یاقوت علوی خان هر یک یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند
بالائش شیرهٔ بارتنگ و حب الآس هر یک پنج ماشه در عرق بارتنگ کیوره هر یک ده توله بر آورده شربت سیب بهی هر یک یک توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و وقت شام قرص کهربا
بسد یا قرص خشخاش [illegible] ماشه در شربت یاقوت یکتوله آمیخته همراه شربت خشخاش و انجبار هر یک توله در عرق سیب ابریشم و بارتنگ یک نیم توله تخم فرنجمشک
سه ماشه دهند غذا کله پاچه بچه بز و جوجه مرغ و عدس و ماش با اسفاناخ پخته یا برنج یا نان کنند و اگر رعاف از امتلای خون باشد اول فصد سر رو گیرند بعده تبریدات مذکوره
یا تبرید عناب پنجدانه عرق شاهتره [illegible] شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه نبات ده توله داخل کرده دهند چون نوبت بتنقیه رسد اول مقابض مقوی مثل طباشیر کهربا
دم الاخوین مروارید هر یک یک ماشه در مربای سیب یکتوله و ورق طلا یکعدد آمیخته شربت حب الآس سه توله در عرق بارتنگ [illegible] کرده دهند غذا آش جو شربت نیلوفر
و اگر رعاف شقیقه [illegible] باشد که اول جریان آب نیلگون [illegible] بعده خون از بینی برآید فصد سر رو نمایند بعده تبرید دهند و اگر رعاف مع صداع باشد شیرهٔ کاهو شیرهٔ تخم خشخاش
شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند و آب کشنیز سبز و کافور بهم سائیده در بینی اندازند و خون بگیرند و اگر رعاف بعد [illegible] خشخاش

و یا دم بسبب گرمی و حدت ماده یا زجاری گردد گاهی از ترشی نیز جاری میشود بعد فصد سر رو تبرید شیرهٔ تخم کاهو و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند
و اگر رعاف بعد ضربه رسیدن و دم نماید بعد تبرید عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق شاهتره داخل کرده دهند و گل ملتانی آماده در آب ساگ سرخ سوده
قرص بسته بر سر گذارند و آب کشنیز سبز و شیر دختر کافور سوده آمیخته در بینی اندازند و بالای سر و صدغین طلا کنند و گاهی عوض تبرید نقوع عناب پنجدانه سپستان
ده دانه کشنیز خشک یک ماشه گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب ترکرده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو هر واحد یک توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده میدهند یا شاهتره کشنیز خشک
هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم تر کنند صبح آن صاف گرفته تخم کاهو تخم خرفه هر یک یک مثقال در آب نقوع شیره برآورده باز صاف کرده دو توله
شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که برعاف معتاد باشد بعد فصد سر رو تکرار کهربا یک ماشه سوده با شربت انجبار بخورد و بقول ابن
الیاس بکتوله چه بسایند یا خیسانیده قدری تیرشی داخل کرده عادی رعاف اگر چندی بنوشد دفع رعاف کند و نوشیدن رب انجبار بیحد مفید است و پوست بیخ آن یک مثقال
در رعاف مجرب بیری است و گویند که شرب برادهٔ تباشیر گاو و کذا خطمی نخود آن سوده و کذا عصارهٔ آس و کذا خون ظبی و کذا اسرار اوزرده بیضهٔ نیمبرشت آمیخته و کذا برادهٔ
تباشیر درشتی هر واحد قاطع رعاف است و همچنین کافور شربا و ضماداً اگر باشیر اقطعه عادةً ثابت شده و نفوخ خاک سفید با مجما بعد تبرید گل ارمنی با نشاسته بسرکه سائیده
بر سر ضماد نمایند و اگر آماده خشک تمام یا باگل ملتانی در آب سائیده بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود کافور قدری فزایند کافور در سرکه حل شده
در بینی چکانند مرا تجربه معمول و مجرب است کافور قدری در آب فشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری لیمون اضافه کنند قوی تر
گردد همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید و نفوخ خاکستر خرمهره تجربه سر هندی است و کذا کاغذ سوخته بوداسوخته در بینی
دمیدن سفیده خانه عنکبوت در سیاهی ترکرده بگرد آسیا آلوده در بینی نهند بعد از آنکه بینی را گلاب و قدری سرکه شسته باشند و یا خانه عنکبوت را با آب صمغ عربی گرد
فتیله ساخته اقاقیا گلنار کزمازج هر یک نیم ماشه عدس گرد آسیا هر یک یک ماشه سائیده بران پاشیده در بینی گذارند و ضماد گرد کهنه در آب سائیده و یا آهک سرکه
حل کرده سر آلوده بر پیشانی و کذا کافور بر نامیه یا نوخ و کذا لک برگ کنار بر جبین و همچنین ضماد سر تا جبین بسرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد تجربه اقوی
از ان ضماد پیشانی با آب زبل خر و گلاب است و کذا گل خرو در آب سائیده و کذا آرد ماش منابی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن و کذا پوست درخت کیکر
و برگ املی در آب سائیده و یا آب کیسو طر نمودن و کذا ضماد برگ نیب یا ماهین خراسانی و یا با برگ چولائی سائیده و یا شوره قلمی بسرکه سائیده و کذا پوست
درخت گولر آب سائیده تکیه کرده بر یا نوخ بستن و کذا سعوط آب سبز سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی و صندل
با آب خرفه بر پیشانی و صدغین تا تارک سر و کذا کائی تالاب از مجربات ملک هند است ایضا آرد جو با آب خرفه یا آب ساده و کذا لک اسپغول نکوفته بسرکه سرشته بر یا نوخ
نیل بی سی کرده طلا کردن نافع و سعوط کافور بخیه میکند و آب کشنیز سبز حل کرده مجرب کنا گلنار و مهاوره کافور در بینی چکانیدن و اگر سر شکم و سرکه بخته بر تارک سر
طلا کنند هنگام ضعف از کثرت رعاف معمول است و بعضی گل ملتانی برابر سرشیر میگیرند سائیده نیمگرم بر پیشانی و بینی ضماد می نمایند چون سر شیر کم گران ..
و یا پارچه طویل که قریب یک انگشت عریض باشد طلا نموده یکی از ان از سر بینی تا مؤخر سر چسپانند و دیگری از یک بناگوش تا بناگوش بگیر کشند هرگاه خون بند شود
خشک کرده سه قطره روغن گاو خام در بینی چکانند چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را آب ترکرده فرود آرند در رعاف شدید معمول است
مرحوم بود و اگر فتیله را بسفیدی بیضهٔ مرغ آغشته و کافور سوده بران پاشیده در منخر سائل الدم بگذارند و گل ملتانی با آب سائیده بر سر و جبهه و گردن طلا نمایند
و هرگاه خشک شود دیگر اعاده طلا کنند بتکرار عمل رعاف بند شود مجرب است و ایضا اگر کشنیز خشک یک ماشه خشک جو سائیده مقرص بسته بر یا نوخ نهند و گل ارمنی
افیون زهر مهره کاغذ سوخته بوداسوخته باریک سوده به بینی دمند نیز مجرب است و چون سنگ ای نمک را آب خرفه بگذرشته و کافور بدان آمیخته سعوط نمایند
و برگ کنار و برگ بید و برگ به و برگ بکن هر چه از بنها بهم رسد نرم سوده به پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود و یا از کشنیز گرد آسیا کند صبر دم الاخوین
شب یمانی همچون غبار سائیده فتیلا از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه ترکرده با دویه مذکوره آلوده در بینی نهند خواه ابریل دلدیه سحوق را
با نوره در بینی دمند و اگر فتیله را بسیاهی ترکرده و مازو بیخ نیر خام شب یمانی گلنار حسین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند یا ابریل ادویه با نوره

در بینی دمند نیز مفید بود و یا نشاسته و گل ملتانی و کتیرا و صندل هر یک یک ماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته سعوط نمایند و از اقاقیا خشک کرده و آب بسد و کتیرا ساخته بابوع? دمند
و یا آب پودینه با کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته یکجزو قلقطار نیم جزو با زاک سائیده در بینی دمند و یا کندر و صبر و گلنار و زرنیخ? و زنده قلقطار غبار آسیا و سیپ? خاکستر
کاغذ مانند آن مثل سرمه سوده در بینی دمند و فتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند و اگر حضض کاغذ سوخته مازو دم الاخوین سوده نفوخ کنند و یا بفتیله آلوده در بینی
نهند مجرب حکیم علی به صحت آید و قول صاحب شفاء الاسقام آنکه سفیده زده در بینی دمند مره بعد اخری و بعد از آن فتیله سپیدی بیضه تر کرده در آنکه آلوده
در بینی دارند و بقول مسیحی سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید و گویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید
رعاف است و گویند که اگر شاهتره تازه را بسایند و آب او دو شنده? چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهتره حسک را با آب سائیده بنوشند برای
رعاف حادث از حمیات وغیره مجرب است و اگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفیداب قلعی قسمت کنند? حریم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته
و کهربا شاخ بز سوخته گل قیمولیا گل شاموش گل مختوم برادهٔ آبنوس اقاقیا اجبار? صمغ عربی کهربا تخم سرکش? سوخته نشاسته کوفته بیخته
قدری از آن بوبه? کرده در بینی دمند و قدری با آب بارتنگ آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسیج عنکبوت ساخته با آب سرگین خر تازه
تر کرده با ادویه آغشته در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب است و مخترع والد حکیم علوی خان و گلنار جیا? درم کندر ده درم مثل غبار
سوده در بینی ذرور کردن و باقی در آب آس و عنبر سرشته ضماد نمودن مجرب و سویدیست و تعلیق ساذج? نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب
است و گویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل ماء اللحم باشد و کذا حجر حاجی? و کذا یاقوت و کذا سنگی که در قارورهٔ? جاری برای نیز نافع و قلقطار نفوخا و نشوقا و طلاء
علی الانف و سرگین سیب? محرق بسرکه قطوراً و ضماداً و بفتیله آلوده در بینی نهادن خضاب دو دست پیرسن? کذا حنطیانا? ماهی که ده درم ضماد است
بر پا برین? تا معصمین سه شب متوالی و هر روز با آب بستن مفید است و در خواص آمده که کعکیر یا لعبعص? یخ صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع ساعت
و بدانند که سوای این تدابیر دلک قدمین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو بازو و شدید? خصیتین بعصابه محکم نیز فائده میکند و کذا بستن خنصر
و بنصر محاذی منخر سائل نافع و گویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن همان وقت خون بند نماید و به تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد برف
بر سر و اطراف ریختن و نوشیدن و دود و دهن گرفتن در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و جگر
طلا کردن و یا خرفه بگلاب قدری سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کادی? و عناب و ریباس و رب به یا شربت سیب و گلاب یا رائب
ترش یا شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و سیخ? پخته با آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حابسات بند نگردد و خوف سقوط قوت
نباشد فصد سر رو باریک کشایند از جانب محاذی منخر که از آن خون میآید و خون اندک اندک بتفاریق برآرند و حجامه با شرط بر ساقین و غمزه?
کشند و بر دوش و شکم نهند و امر بمص شدید نمایند و گویند که وضع محجمه ناری زیر پستان جانب رعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین و تبرید و تکثیف
و در انتها و وقت ضعف حبس باید کرد و پیش از ضعف اما? از زلو و یا حجامت و اگر امتلای خون در عروق باشد فصد سر رو ضرور است و الا ندر? استعمال
مبردات و تقلیل غذا مناسب و در مشائخ بهر? الحجامت تقاسیجای? فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که باتیا? فصد او را زائل کند و بقول رازی از
اطراف در آب گرم قاطع رعاف است و فصد رگ یکتفی از خلفا تقع? از فصد مرفق است و گویند که در رعافیکه از سعوط دوای حاد بهم رسد آب تا سیدن?
تبرید حابس رعاف زهر مهره خطائی جواهر مهره خاکستر تیواح? هر یک یک ماشه در شربت یاقوت یکتوله آمیخته لیسیده بالایش شربت سیب و نبجار? هر یک
دو توله و عرق بید مشک عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی بطحلب? و شیر بز سوده و سعوط آب برگ بید ساده و آب پشم? ضفادع و شیر
زن مساوی و ضماد جبهه بعد تراشیدن موی سر بدال و نمک مقشر و شیر ز? سائیده و گل گرهل? و سداکلات یا نخین? سفید هر یک دو توله و روغن گل یکنیم توله
و بعد ساعتی ضماد دور کرده ریختن آب یخ بر تارک سر کردن بفاصله دو سه دقیقه تا یک گهری? نهادن پاره برف در سوراخ بینی و غذا خشکه با بالائی جغرات
در یک روز قطع میکند اگر رعاف از استنشاق گرم و غیره عارض شود بعد فصد سر رو گرفتن خون به دفعات پاره برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی دور

سر نهند و بعد برآوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان و یا خرفه مساوی در بینی چکانند و یا بسکه ماده گاو و هم سر و کف دست و پای را خیسیده
چوب دارند و صماد از پشم خوک و برگ بید ساده و کشنیز و ماورد و گل گرم و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین و یا فوخ نهند و یا آب
یخ و یا بشوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیز نمایند و غذا دوغ گاو با برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از این هیچ مشکل چند افتد شیر زنان و خرفه و عنب
مغز تخم کدو و کاهو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو تولد در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج تولد حل کرده بنوشانند و غذا آش جو با شربت نیلوفر
دهند و ماء القرع یا ماء الجبن با شیر خرفه و شربت نیلوفر نوشانند و ضمدة قابضه مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در تجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ بقر
راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آب سائیده مرعوف بخورد مجرب است و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او
بهم رسد در بینی سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطی و صفراوی بتجربه رسیده و صاحب جامع الادویه گوید که خون کبوتر ضماد و قطور آن
رعاف حادث از حجاب دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع بآن می نماید و جملاً ثانی لطوخات الانف قوی العمل است **و گویند** که رعاف گاهی از گرمی
و خشکی بود و این علاج مفید باید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند در بسیار الند که بغایت مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور در روغن
حل کرده چکانند بغایت نافع بود و زود بر طرف شود و آیضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیره مغز تخم کدو شیره مغز تخم خربزه لعاب کتیرا
لعاب بهدانه باهم آمیخته قدری سنگ احت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند مجرب است **و شیخ** میفرماید که رعاف بحرانی و مانند آن
و آنکه از نفس خود رواج شود سبیل علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او ننمایند و بسا است که نوبت بخروج چهار رطل خون میرسد و درین حالت
واجب است که هنگام شدت افراط رعاف بحبس او پردازند و اما غیر آن را علاج بادویه حابس رعاف نمایند و در رعاف که بسبب امتلاء بدن و صفراء دیده اند
افت بدوام استفراغ صفرا از آن قبل از حد مشاوره مدید خون آن با غذیه و اشربه لطیفه واجب است و فصد بهترین علاج است که بدان حبس رعاف نمایند
چون باریک بکشایند از جانب مقابل مشارک و خصوصاً هرگاه غشی واقع شود **و گیلانی** گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جائز است چون بسقوط قوت
رسد و دران هنگام بگیرند صبر و کندر دو جزو و دران فتیله مبلول بسرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر و مر مساوی کوفته بیخته
فتیله باریک کتان بسرکه تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و زنشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافعست **توضیح** ادویه حابس رعاف
و خون یا قابض اند و یا مبرد و مغلظ منجمد و یا مغریه الزجه و یا حارهٔ کاویه و یا قابض بالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور هر واحد از ینها بحسب سبب و موجب استعمال نمایند
اما قابضات مثل عصاره لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و مدرس و مازو و کزمازج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ بید
و عصی الراعی است و اما مبردات مغلظه بعضی از آن مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور
و بزر البنج و تخم کاهو و عصاره برگ او و برگ بید و آب شگوفه خرما و اقاقی و عصاره بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی
و سریش و گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو
و لیکن واجب است که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بسا است که خشکریشه پیدا می کنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد دیگر میگردد و اما ادویه
ذی خاصیت مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانه عنکبوت است و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ
و یا ضماد و طلاء و یا شموم و یا حشو استعمال می نمایند **اما سعوطات** پس بگیرند آب شگوفه خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه مدام در بینی چکانند و یا
عصاره بلح یعنی شگوفه خرما مع عصاره لحیة التیس و کافور بعمل آرند و آیضاً آب بلح مع عصاره کنند و یا آب بادروج مع قطور نمایند و آب کشنیز مبرات و یا عصاره
اقاقیا غیر مطبوخ و یا آب خیار مع کافور و یا عصاره بادروج با کافور و یا آب بارتنگ بگل مختوم و کافور که مجرب سر هندی است و یا عصاره عصی الراعی
با آن هر دو نسخه بدین ترکیب بالغ النفع است آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج دافع بینند و نکار حلول و در سرکه اندک
اندک قطور نمایند و آیضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده با آب بارتنگ بجهت قبض و تبرید و آیضاً آبی که در آن افیون گداخته باشند بنا بر تجمید نافع

و خشخاش سوخته در آب بادروج یا آب برف مع آب کراث سفید وکذا سوخته اقاقیای تنقیه محرق بسرکه مخلوط یا خون حمامه ویا کافور ریحیه بآب آس تازه ویا دار
بسرکه حل کرده ویا عصارهٔ مامیران ویا آب گندنا بسرکه وکندر ویا اقماع بعصارهٔ بلح حل کرده ویا عصارهٔ سداب بسرکه ویا عصارهٔ برگ انجره ویا قلقطار بعصارهٔ
کراث ویا حب البان ویا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده ویا آب ثمر یا برگ مغیلان وکذا آب کاهو با کافور وکذا عصارهٔ بنجاسف بسرکه وکافور
ویا آب پوست طلع بروغن گل یا پوست بیضه سوخته بآب کشنیز سبز ویا آب برگ طرخون ویا آب شجرة ابی مالک یا حلزون بری بسرکه سائیده ویا آس
هو مار یقون هر واحد قاطع رعاف ست ونیلوفر گل معصفر انار خام برابر سوده بآب سعوط کردن منقول از اهل هند معمول والد مرحوم ست ومؤلف گاهی
درین بعض ادویه دیگر مثل گل ارمنی وصمغ عربی وکافور حل کرده بعمل آورده سریع الاثر یافته ویا کندر افیون کافور هر یک یکجا بآب سائیده در بینی چکانند یا کاغذ
سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو سوخته در سرکه سرکرده پوست انار ترش کندر صدف سوخته شادنج مغسول هر یک یکجزو کافور ربع جزو کوفته بیخته
بآب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور چهار دانگ افیون کندر صدف سوخته شادنج هر یک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه سوخته
عصارهٔ لحیة التیس گلنار دم الاخوین هر یک چهار درم بکوبند و بیزند بعصارهٔ بادروج و عصارهٔ لسان الحمل بسرشند و خشک کنند و سه بار چنین کنند
پس قرصها ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت بچیزی مناسب سائیده در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال
مازو سبز سوخته در سرکه سرکرده دو مثقال شب یمانی اقاقیا هر یک پنج مثقال عصارهٔ لحیة التیس زاج سفید سوخته هر یک هفت مثقال رامک سک
هر یک ده مثقال کافور قیصوری پنج مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند
واما نشوقات پس استنشاق آب سرد ممزوج بسرکه نافع ست و اگر در آب آمله سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند
رعاف را که از انفتاح دهن رگ بینی باشد مفید بود و کذا عصارهٔ سراج القطرب وکذا پشک شتر سوده وکذا زاج وکذا غبار الرحی وکذا کهربا هر واحد نافع ست
واما فتائل بگیرند فتیله در سیاهی دوات آلوده زاج سوده بران پاشیده ویا فتیله بسفیدهٔ تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده در بینی نهند
و ایضاً از عصارهٔ برگ تربص و پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارهٔ گندنا و کندر فتیله سازند و آنچه مجرب ست فتیله ریسمان سوخته و آب بادروج
ست و ایضاً فتیله از غبار آسیا دقاق کندر و صبر بسرکه و سفیدی بیضه مجرب شیخ الرئیس ست و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و قشار کندر
بآب بادروج و کذلک فتیله بگلاب ترکرده در قلقطار و صبر آلوده و یا فتیله در آب گندنا ترکرده نعناع خشک سوده پاشیده و یا فتیله از غنچهٔ زرفت
گداخته در سرکه ترکرده و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب مرشدی ست و بقول صاحب کامل هر سه
اجزای اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیلهٔ کتان طلا کرده در بینی نهند و یا فتیله پشم خرگوش در کندر و صبر که بسفیدی بیضه سرشته باشند
آلوده و ایضاً فتیله زاج سوخته دو جزو افیون یکجزو در سرکه آمیخته و یا فتیله پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و فتیله نورهٔ مغسول بسفیدی
بیضه مجرب ست و یا پهنکری گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده فتیله کاغذ بسیاهی آلوده دوا بران پاشیده در بینی گذارند و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار
محرق با سرکه سرشته ساخته در بینی گذارند و یا بقول قرشی افیون سبع درم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درم سوده بآب سرگین خر سرشته نجاد عنکبوت
آغشته در بینی برکنند و گلاب و کافور بر پیشانی لطوخ نمایند و یا اقاقیا و تراب کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک با پشم خرگوش بآب کسنا
یا آب بادروج یا آب خرفه فتیله ساخته در بینی نهند و یا فتیله از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین و شب یمانی آلوده بعمل آرند و ایضاً قرطاس سوخته پوست بیضه
سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیله خرقهٔ کتان بران آلوده در بینی نهند
که مجرب گیلانی ست و کذا غری السمک سوخته و مثل آن کافور سوده بسرکه آمیزند و فتیله همان آلوده در بینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند و یا بقول مسیحی
فتیله خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو محرق سطبی بسرکه و شب یمانی و کافور آغشته در بینی نهند و اگر مازو و شب یمانی گلنار قشار صمغ عربی سوده بر فتیله
کاغذ که بداد ترکرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب ست و یا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خر همه را بآب گندنا بسرشند و فتیله ساخته

دربینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه سنبل و شش ماشه کافور یک ماشه کوفته بیخته فتیله از کتان بعصارهٔ سرگین خر آلوده و دروی اگر زنند
دربینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته و زیره سوده آلوده و یا بقلقطار آمیخته دربینی نهند و کذا فتیله برگ سپنج سوده و کذا فتیله صدف مع سحق کوفته و کذا فتیله
از حب آب کشنیز تر سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته و کذا از قند ساخته دربینی کردن به شستن مهست **واما النفوخات** حنظل تنها سوخته
یا در پارچه کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده دربینی دمند و آیضا عوک سوخته دربینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نوره مطفی و کتان
قشار کنند و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی دربینی دمند و کذلک پوست ثرلی مجفف مسحوق مجرب و بگیرند گل در کوزه کرده جدید
گل او نمایند و اگر یابن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن ببندند تا جتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار سائیده دربینی نفوخ نمایند
که فی الفور رعاف بند گردد و یا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب است و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک
سائیده با نبوبه دربینی دمند و آیضا چراتیه کل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مر و مازو هر واحد نیم درم اندکی مشک کافور دربینی ایام متوالی بدمند
و نفوخ قرن ایل و قشر بیضه و لبد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ورع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاوس سوخته سوده عجیب الاثر است
در حبس رعاف تریاد ارائی سرخ و با اخون رعاف اغشته و سوخته خاکستر آن را دربینی دمند یا کهربا سوده و یا لبد و مروارید سائیده نفوخ نمایند و کذا کندر
سوده یا سرگین خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ اختائی بقر محرق مسکن رعاف
است و سرمه قاطع رعافی است که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق است و نفوخ قشار کنند قرطاس مصری سوخته زاج سوخته
دم الاخوین غبار آسیا حجار شل کحل سائیده مجرب حکیم ما بدست و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته دربینی دمیدن مجرب است و نفوخ خاکستر
ابو پیر طلیه و مغسول مجفف بغایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده دربینی دمیدن مجرب و یا کاتا سرخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته
بسرکه سرد کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارای سرکه کشته
سوخته بموج پتر سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک ماشه بکار برند و آیضا نفوخ شب یمانی و سرمه و کذلک نفوخ شقایق و اگر گل
مختوم شب عصارهٔ لحیة التیس کافور دربینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قلقدیس مع کافور سوده و یا مازو سبز سوده همین اثر دارد و یا زاج کنند
دم الاخوین انزروت باریک سوده دربینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین
و نوره و زاج سوده قدری اندربینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکور آلوده دربینی نهند و یا کاغذ سوخته و ورع سوخته مکه یکجزو قلقطار
نیم جزو باریک سوده دربینی دمند و یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله از پارچه
کتان که در آب برف و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده دربینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده
اول بینی را بگلاب بشویند و قدری ازان با نبوبه دربینی دمند حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان است و آیضا قشار کنند نشاسته دم الاخوین
صمغ عربی مقناطیس سوخته گل مغره گل شاموس کافور نشاره آبنوس عفص شاخ بز محرق ادیم محرق گرد آسیا باریک سائیده بدستور استعمال نمودن
از مجربات حکیم محمد هادی والد حکیم ممدوح است و عفص مکی گل ارمنی کندر سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آهن خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربا حجر
طباشیر مرجان کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات نقیر است و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یکجزو بسیار باریک ساخته دربینی
دمند و دیگر شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ورع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک
ساخته دربینی دمند رعاف شدید را بند کند و حجر البینوس گویند که سرمه یکجزو شب یمانی مانند گل ارمنی مکه نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار سائیده پس آب
تاج سبز و آب آس مکه یکجزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه معادل ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
سائیده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدان بگل و داب سر و سرشته خیلی نافعست و گویند که نفوخ برگ سداب یا پس یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک انجیر سوده وکذا خون خشک کبوتر و کذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا فوه الصبغ وکذا بردی سوخته وکذا مازو تل غبار سائیده
وکذا مازو محرق و بلوط محرق مطفی بسرکه وکذا زاج سوده وکذا اسفنج محرق وکذا البقم سوده وکذا کتیرا خشک بریان باریک سوده وکذا پوست بیضه کنجد و دو سوخته
سوده وکذا کبد ماهی سوخته وکذا زیره کرمانی سوده نیز هر واحد قاطع رعاف است و نفوخ حجر احمر یعنی سوده مجرب سویدی ست و این قرص نیز مجرب
ست قرطاس محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیده آب آس سبز قرص سازند و خشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند
و بدانند که هرگاه نفوخ استعمال نماید ساعتی نبینی بگیرند تا انچه بسوی دهن نازل شود از خون تبزق نمایند و باید که نفوخ با بو نمایند **و اما ضمادات
و اطلیه** نهایت آب برگ بید برگ انگور برگ آس و گلاب همه با سرکه و خرقه کتان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذالک جمیع ادویه بارده قابض مجمده که بر
بگیرند در عصارات بارده قابض مثل عصاره اطراف بید عوسج و شاخ انگور و برگ امرود و حی العالم و عصی الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد برگ خلاف
و کرم و کزبره و سفرجل و گل سرخ تازه بسرکه مهر و اندک کندر سرشته و کذا اطلای راس و جبهه بگل ارمنی و اقاقیا و آرد عدس و گلنار و صندل و کافور و عدسی
افیون مجرب حکیم علی سویدی ست و یا گل ملتانی مغز تخم کدو و کتیرا خشک آمله خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعاف شدت نماید عصاره لحیة التیس
گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته با سرکه سرشته
بر جبهه و یافوخ ضماد نمایند و یا بقول مسیحی و جرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیة التیس گلنار صندل و اندکی کافور و افیون بسرکه سرشته بر سر
و پیشانی طلا نمایند و طلای حکیم حسین محرق منخول در سفیدی بیضه سرشته مصطکی کندر بران پاشیده و یا جبسین و گل ارمنی نافع ست و اگر
هر دو نفس در آب سرشته بر منخرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کنند و یا بقول صاحب کامل اول آب شدید البرد بر سر ریزند بعد ازان مازو
سبز پوست انار گل سرخ کندر عدس مقشر ورد حضض برابر هم سائیده در آب آس و گلاب سرشته بر جبهه و یافوخ ضماد کنند و اگر خرقه کتان گلاب
که برف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود و یا بول سائیده مطبوخ بسرکه ضماد نمایند و یا گل ارمنی عصاره لحیة التیس آرد عدس آرد جو
گلنار مکی کندر کافور افیون کندر هر جزو با یکدیگر سائیده بسرکه سرشته ضماد سازند و گویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته بسرکه بر حوالی منخر طلا کردن بغایت نافع است
و یا آرد عدس آرد لوبیا صندل خطمی با یک کشته و قدری کافور در آب آس تر و سرکه سرشته بر سر طلا نمایند و اگر آرد جو گیرد و گل ملتانی آمله هر یک سه ماشه
نشاسته صندل سرخ کهنه گل ماجو هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه و گلاب یا آب کدو یا آب کشنیز سبز بر پیشانی و تارک سر طلا
نمایند از مجربات عم حکیم شریف خان صاحب ست و کذالک نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسرکه و گلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن در رعاف مؤثر
مقشر صندل سفید خطمی با میثا گچ و اندک کافور بآب مورد بر یافوخ و پیشانی طلا نمایند که مجرب ست و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار خرفه
کافور تنها همه مگیرد مساوی گرفته طلا نمایند و آرد جو گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی گلاب سائیده
بر پیشانی ضماد نمایند که برای رعاف قوی تر و مجرب ست و یا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته آب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بار
سرشته طلا نمایند و ایضا ضماد برگ آس سائیده وکذا گلنار با آب بارتنگ وکذا صندل مع تخم او کوفته وکذا عصارة آسیا وکذا استخوان سوخته بسرکه سرشته وکذا
زبل حمار وحشی بزردی بیضه و کذا افیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع ست وکذا آمله در شیر زن سوده و قوی تر ازین نیست که آمله گل ارمنی سوده حافظ
آهن گران آرد نخود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سد گلاب سائیده ضماد نمایند **و اما شمومات** اگر تمین خرفه تازه تمیدن نافعست وکذا کهربا
و کافور و سرکه و صندل بوییدن وکذا شم ارایح منتن وکذا شم کافور تنها وکذا شم حدی بخور آن نافع **و اما حشایا** پس بر بینی فی وسر جاورث بخیزند
و یا سائر نیکه از نبات برمی آید بینی را پر نماید **تعلیم** بقول شیخ در رعاف صعب کائن از غلیان حرارت شدید یا انفجار شرائین لابد است از فصد سر ارکی
مقابل منخر سائل از حجامت مؤخر سر بشرط خفیف و بر پستان مقابل تعلیق بلا شرط گاهی باخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان حاجت افتد
که غشی کند چون مؤدی بغشی گردد فی الفور ساکن شود و این در رعاف شدید حار بکار برند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون بشدت

رعاف و حفظ احساس نمایند قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر بحفظ شدید یعنی بقوت در دفع شدید نباشد ولیکن بقطرات و یا متواتر باشد تدبیر صورت
واجبست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبلغ کفایت رسد لازم است که بتغلیظ خون متوجه شوند بآنچه مبرد آورده
و یا بآنچه مغلظ او بود و اگرچه مبرد نباشد مثل عناب و حجامت بر مقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجبست که اول باخراج از فصد و ایکاء
بعد از آن بحجامه استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از اجل
معالجات ست و ایضا واجبست که اطراف بر بندند حتی که بعضی متقدمین از ساق و بستن هر دو گوش بغایت نافع و لازم است که بطول بسیار
آب سرد کنند و بپاست که احتیاج بنشانیدن انسان در آب بارد بیرون افتد حتی که اعضای او سبزی گرایند اگر بانی مثل [illegible] ضعف
قوت نباشد و اکثر بر سر او آب کشته صرف یا آب محلول بسرکه غلاف می نمایند و بر سر او میاه سرده بیرون می ریزند حتی که خدر آرد ولیکن گاهی ریختن آب
شدید البرد خون را در اغشیه دماغ منجمد و منعقد میگرداند پس از افراط نشاید و بیشتر ضرورست بعصائل قویه زنگار ریانند و آب بادروج مع کافور و [illegible]
خالص بوزن درم سعوط کنند و کمتر ازین نیست که آب ببرف سرد کرده در دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه زیاده از بست
رطل تا بست و پنج رطل خون از آن خارج میشود پس می میرد و اما غشی که از آن واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه معروف عدسیه
بسماق یا بسرکه یا بحصرم و مانند آنست مثل رمانیه و تفاحیه و حصرمیه و سماقیه و رجلیه و کاهو بسرکه و غیره مزورات بارده بالطبع و بالفعل ببرف سرد کرده
و پنیر تازه از اغذیه موافقه مناسبه برای مرعوفین است و لبن نیز محمود است کذلک [illegible] جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستعد [illegible]
بسبب صفراویت خون باشد مفید و ترتیبها مشهور بعامیان رعاف مضرت میکنند بسبب آنکه در انها تقطیع و تلطیف است [illegible] بقول صاحب شفاء الاسقام
در محرورین استعمال نمایند و آنچه در آن قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده بعمل آرند و رشته نباید لزوجت و تغریه [illegible] و اسفاناخ و ملوخیا بجهت
تبرید آنها نافع و در رعاف که بسبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای جوجه مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر [illegible] مغسول بآب فواکه و شربت نیلوفر
شیرین کرده بدهند و [illegible] گفته که رعاف در جمیع اقسام نزف الدم که باسهال باشد یا بنفث یا غیر آن هرگاه افراط کند در ان احتیاج [illegible] بلحوم
می افتد تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق در چنین صورت آنست که امر میکنند بترید آن در صباح و منع می نمایند
از آن در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشا رخصت میدهند و خوردن جغرات و نان رطب نیز مفید گفته اند و گویند که از کثرت
اکل گرسنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر تغلیظ خون با اغذیه غلیظه مثل اخبصه معموله از آرد و نشاسته و برنج معمول
بشیر و بیضه مشوی استعمال نماید و بعضی کسان را که رعاف بسیار عارض شود [illegible] اغذیه دهند و به پنیر تازه و لباء و لحوم غزلان و هریسه گندم مطبوخ
بشیر غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل دواست برای کسی که رعاف
او از ضربه و سقطه باشد ولیکن واجب است که در ان افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه
مهیج خون است مضر بود پس اگر بسوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار بسوی او نباشد و رعاف باسقاط
قوت نانجامد نوشیدن او نشاید و واجبست که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که نفخ معده
پیدا کند و نبض ضعیف گردد و هیجان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود [illegible] معده باشد قی نمایند مبادرت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده
محسوس گردد و اگر از معده بامعا انجذاب کرده باشد حقنه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعا باقی نماند تفهیم خلاصه کلام طبری درین مقام آنست
که گاهی رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علاجش اولا اماله ماده و جذب او است بسوی خلاف جهت
بفصد اگر قوت محتمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثدیین بغیر شرط و بستن ساقین و مالیدن قدمین بعده بقوت مریض نظر کنند و [illegible]
استفراغ نماید مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر چوجه مرغ و تیهو و تدرو اگر ممکن باشد و الا لحم حلوان و بیضه نیمبرشت اکتفا سازند

دار البان محرق کندر نمک سوده گوشت شکار سنند نمایند تا بسیار کدم رعاف [illegible] این هم بس منقطع نگردد بگیرند تقطیع و کافور قلقطار زاج مساوی [illegible]
چینی مثل نیم جزو آن بکافور مثل ربع جزو اجزای آن جمله بسایند در سرکه کهنه حل کرده فتیله ساخته به بینی نهند و اگر خون بند نشود آب سرد
بر سر ریزند تا آنکه سردی [illegible] محسوس گردد و سفیداب [illegible] در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و نقره [illegible] ساقین نهند
و دلاب گرم بپا [illegible] چون قرار گیرد [illegible] احتمال نماید [illegible] حب مقل [illegible] بقیه قوت علیل
و قلت اعراض [illegible] رعاف غیر ازین سبب باعث گرمی مزاج دماغ [illegible] آفتاب یا از هبوب [illegible] یا از حدت خون [illegible]
و دیگر عروق حادث میشود [illegible] انصداع عروق [illegible] منصدع شعبه باشد قطع رعاف [illegible] تبرید مزاج دماغ و شم سرکه و گل [illegible]
منقطع گردد اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون بحسب امتلای بدن باشد و طریق معالجه این هم قطع سبب است و اگر سبب
اندفاع او بطریق بحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد و سداد او طریق تنقیه بطور [illegible] بسلوک
نمایند بر تقلیل لهذا اختصار کنند و باصلاح او پردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بر تسکین و تعدیل و تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله [illegible]
در بینی نهند و هر دو بازو و ساق بر بندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه [illegible] اقتصار ورزند [illegible]
حتی که قوت او در دهن ظاهر شود [illegible] دم تا بست [illegible] آب [illegible] بقدر [illegible]
قاقیا و غیره که مذکور شد در همه انواع رعاف جائز است و این بسیار [illegible] مغزی السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته [illegible] کنند و فتیله بر آن
آلوده در بینی نهند فی الحال رعاف منقطع میشود من دیدم که [illegible] ضعیف را نشانیدن در آب سرد این رعاف بند میگردید و بعض اوائل ذکر کرده اند
که اگر قثاء الحمار را با زعفران و کافور بسایند در سرکه سرشته شمامه سازند و هر وقت ببویند قطع رعاف مجرب است و گاهی رعاف بسبب شکافتن
رگی از شراین سر حادث میشود و این اگر از گزیدن [illegible] از حیات [illegible] علاجش آنست که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد از آن مریض را [illegible]
کبیر انک [illegible] مثقال تا یک مثقال [illegible] دفعه بدهند [illegible] طلا نمایند و [illegible] او امر کنند [illegible] ساعتی [illegible] آب [illegible]
بنشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید [illegible] قطع کرده داغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشانند [illegible] از سرکه [illegible] اگر رعاف
از شریان [illegible] منقطع گردید خلاص [illegible] اگر رعاف شریانی [illegible] علاج نپذیرد [illegible] اخلاط و اگر خواهند طریق
تبرید و تسکین خون [illegible] بسلوک نمایند [illegible] اسهال [illegible] تعرض نکنند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد
بسیار محمود بود [illegible] اسهال و قذف [illegible] افراط نماید بقطع آن پردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا [illegible]
و بستن اطراف و وضع محاجم [illegible] انطاکی گوید که رعاف هر چند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود الا [illegible]
باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف [illegible] دهند و تبرید سر بطلای مثل کشنیز [illegible]
استنشاق [illegible] کافور نمایند [illegible] طلا کردن خاکستر [illegible] سرگین [illegible] زیره بسرکه و آب [illegible] مجرب [illegible]
این باشد [illegible] شیاف سازند [illegible] استنشاق [illegible] هر دو طریق مجرب است [illegible]
قطع رعاف مشکل شود محاجم [illegible] اطراف بندند [illegible] طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود [illegible]
[illegible] رعاف کند قطعا [illegible] اگر خون [illegible] نشود [illegible] کلام حکیم علی [illegible] میشود که رعاف اگر چه در بعضی احیان [illegible] برای
امراض باشد لیکن اکثر در آن چندان افراط میگردد که بسیاری [illegible] علاجات معروفه در رعاف [illegible] قلیل النفع [illegible]

مرطبات مشهور گشته و چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات رعاف یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و حرارت و ناریت آن را مدخل عظیم در افراط رعاف میباشد پس رای من جواز استعمال مرطبات در آن قرار یافت و در رعاف قوی حسب العلاج روغن بنفشه بادام باندک مسکه گاو تازه ممزوج کرده باستنشاق آن بکرات بمریض امر فرمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد از آن مدار معالجه من برای رعاف سخت باین امر قرار یافت و جائی تقصیر نکرد فقط انتهی و حکیم علویخان بسبب وقوع جنگ عظیم در بلاد هند میان بهادر شاه اورنگ زیب تب وبائی عارض شد و بحران برعاف میگردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون سه یا چهار بار جاری می شد و هر کسی که رعاف او تدبیر بند نمی کردند و خون او از خود محتبس میگردید صحت می یافت و هر که حبس خون او تدبیر کردند بحران او برعاف نشد هلاک شد

و مقصود از بیان خلاصه این دو قول اخیر اطلاع متعلم بجواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی ست فتذکر

تدبیر معطس

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد خصوصا در امراض حاره دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مانعی از فصد عند ثقل سر و از ظهور حدت قدما آلتی برعاف در ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آنها احتیاج برعاف سائل بود علاج نمایند و آن تدبیر عیف دغدغه باطراف نبات لین خشن ست خصوصا آنکه برنبات اذخر بود یا مانند زهره هند بفتیله برگ درخت لرزان اندرون بینی میخارند و شیاف معمول از فقاح اذخر و لوبیا و دشتی کند از گل انجره و کذا از قنه و ایضا ادویه حاده مفتح مثل کندش و بیخ فرفیون کوفته بزهره گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی در آورند و گویند که شم افیون مع آمین بری و فرنجمشک و شابانک بقوت مدام رعاف آورد و کذا تمام تمما دسعوطا و صمغ سداب آمیخته و جوش سعوطا و اکل کرسنه مولد رعاف ست

زکام و نزله

جان انصباب فضول دماغی ست و این هر دو مرض باهم مشترک اند بهر آنکه مبداء علت واحد ست یعنی سهر و سیلان ماده از دماغ میشود لیکن نزد بعضی اطبا آنچه بسوی حلق و سینه ریزد باسم نزله مخصوص ست و آنچه از راه بینی نازل شود باسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار متواتر فرو آید و منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد و جبهه و بالجمله بسوی مقدم اعضای وجه ریزد آن را زکام خوانند و قیاس نزله بدماغ مانند قیاس حرف سبابست بمعده و نزله بردی ست سبب اکثر امراض میشود چنانچه گاهی بطرف حلق و ریه و بجانب بی و معده جاری میگردد و اکثر قرحه داد بها پیدا میکند و بیشتر شهوت کلبی از آن تولد می نماید و گاهی در عصب بسوی اعضای بعیده جاری میشود و گاهی از آن متولد میگردد و خناق و ذات الریه و ذات الجنب و سل خاصة ولا سیما چون بامحاء حار بود و اوجاع معده و اسهال و سحج هرگاه شور یا ترش باشد و ایضا از آن قولنج حادث میشود خصوصا از مخالطی خام از آن و کذلک سبب ورم گوش و صمم و حبه و حکه و وجع دندان و درد شقیقه و خدر جسم و فالج و داء الفیل و دیگر امراض می گردد و اکثر تابع نزله سرفه و گرفتگی آواز و حمیات صعب و صداع شدید و قشعریره می باشد و **سبب این مرض** بقول شیخ یا حرارت مزاجی ست خاصة یا خارجی از آفتاب یا باد سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوییدن ادویه گرم مثل مشک و جندبیدستر و زعفران و پیاز یا مالش روغنهای گرم بر سر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که در آن بود بگدازد و سیال سازد و بسبب سخونت دماغ از جمیع بدن نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل و مانند آن نیز افتد یا برودت مزاجی خاصة یا وارد خارجی از غسل آب سرد و هوای بارد یا شمال یا کشف ظاهر سر که بسر رسد و منع تحلل رطوبت سافی نماید و آن را بطریق عصر در آن کند خصوصا چون سر در آن برهنه کنند و لاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصد تخلل مسام حادث میشود که بدن را برای قبول گرمی و سردی مهیا میسازد و نزله پیدا میکند خصوصا بعد فصد بسیار همچنین بسوء مزاج حار که لاحق بدن گردد از تحلل سیمای حدوث نزله گردد و برودت مزاجی هرگاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشائخ که نضج نمی یابد تا آنکه در رعایت صحت مزاج و حرارت او رسد جهت آنکه چون بسوی دماغ بار دو در مشائخ و ضعفای دماغ غذا برسد بسبب ضعف هاضمه آنچه بسوی آن نافذ شود در آن تمامه هضم نگردد و فاضل می باشد و نازل میگردد و ایضا هر سحابی که متکاثف شود و تحلیل

نمائیت کند چنانچه بخارات متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود و کذلک گاهی این رطوبات در دماغ بسبب تواتر امتلاء و تخمه و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر
تا سبب داخلی و خارجی هر دو جمع نشود نزله و زکام پیدا نگردد و در کامی که از اجتماع در سعت است قوی تر بود و سمرقندی و غیره اسباب جمیع این مرض مشروح
بیان نموده چهار نوع از سوء مزاج دماغ داده همان ست که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی یا از اخلاط اربعه و تسخیر من بار تفاع بخارات آن خلط از بدن
بسوی دماغ پس اگر بخارات صفرا غالب باشد زکام و نزله را صفراوی گویند و کذلک حسب غلبه خلط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و انطاکی گوید
که سبب زکام یا از داخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود و سبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و نایمه نفس الحرکة و یا از خارج
باشد مثل مقابله حار بالفعل از روغن و حمام و شم شمائم حاده مفتحه مثل یاسمین و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و تغییر هوا که بر سر باشد و برودت
در اینجا از اسباب سابقه بود و خاصه بهر آنکه خلط را سائل نکند و حرارت را حبس کند و بیشتر این مرض تبدلات امزجه رطبه و مشایخ را و در خریف و ربیع و بلدان
شمالیه و جنوبیه بهم میرسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرود آید و ماده حار حاد باشد و اطبا نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده و باعث
اکثر امراض ست بالذات و یا بالعرض و ایضا شیخ میفرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از آن است که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم
شدید الاستعداد برای قبول اسباب خارجی نامل زکام از صاحبان مزاج سرد میباشند و اصحاب امزجه حاره اکثر این از عرض زکام و نزله حادث شد از اسباب
بدنی نسبت باصحاب امزجه بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا آن میرسد نضج نمی یابد و آنچه از ابخره بسوی او متصاعد میشود تحلیل نمی پذیرد بلکه
غذا فاضل می ماند و بطریق تنکیس فضول غذا او جمع میکند و بخارات منقلب برطوبات بوده نازل میشوند مثل قرح و اباریق و ریزش نوازل بر ایشان
دوام می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بد طعم یا بی طعم و گاه حار لذاع و گاه بارد بحسب اختلاف مواد و حال آنها
در تغییر طبیعی و فساد انفرادی قوام و طعم و کیفیت ملموسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان نزله بارد سبزی ست پس سیاهی و در جالینوس
و در زکام امان ست از جذام و از احداث مرضی مثل مالیخولیاست بسبب جفاف اعضا بخروج ماده و گاهی از امتلای همه بدن میباشد پس اگر درین هنگام
چنین باشد علت عظیم بوده استعداد برای او واجب گردد و الا مرسل اشد علامت اول تساوی نبض در عظم در دموی و بلغمی ست و شوق در تخم
این هر دو علامت ثانی چنین ست زیر غیر سابه و نزله بارد از تپ نضج می پذیرد و حار از تپ انتفاع نمی یابد و نوازل امراض نزلی وقت وزیدن باد شمالی
و خصوصا بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرد و ایضا در فصل زمستان و خاصه چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف جنوبی
باکثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اهویه جنوبی بنابر امتلای بدن از مواد بکثرت میباشد و هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید
در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب بعد غذا در زمستان زکام آرد و فواکه رطب خصوصا خربزه و تربز خوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن
باشد زکام آرد و استعمال روغن بسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هر که نوازل بسیار عارض شود طحال او لاغر نگردد و بلغت
درین زمان بعض اصحاب نوازل اطحول یافته و هرگاه صداع با نزله شریک گردد بسبب جذب ماده مواد از نزله زیاده شود و زکام در امراض صبیان خلاع
مخوف ست سیما مع عطاس و ملا سدید گوید که مراد از نزله حار آنست که ماده او حار باشد نه آنکه سبب او گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط طرق تشخیص اقسام
این مرض باید که اولا دریافت نماید که او حار ست یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کنند اگر سرخ نمایند و لمس گرم و در بینی سوزش
و خارش و رطوبت سائل از بینی با حدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنه در آواز معلوم شود و حال سردی رطوبت سائل و دفعه نیز بهم رسند
و این نشان بارد زکامی ست و اگر نزله حلقی بود و پس سند که آنچه بسوی حلق فرود می آید با حدت و شدت احراق و رقت و مع التهاب سر و چهره و چشم است
اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و درین حالت از سرخی و غلظ نبض و سفیدی یا کبودی رنگ او و تمدد پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از عروض تب بارد
و تضرر از آن در حار دلیل تام ست و ایضا عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی ست بعد از آن علامات مخصوصه اخلاط
اربعه نظر کنند پس علامت غلبه هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حاد مثل سرخی چشم و غیره

با کدورت حواس و تشنگی و شیرینی دهن و گرانی سر و دغدغه و خارش لهات و لثه و گوش و سردی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام با شخص گردد و با آن کدورت حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس فیالجمله با کول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام با وتر شود بلغمی باشد و اگر خشکی در بینی و چشم مدرک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخانی و عفونت هنگام شمیدن اشیا بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله پختن ماده است و آنچنان باشد که قوام او را اعتدال دهند یعنی حار و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند و یا غلیظ را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و درامر این غفلت و مهلت روا ندارند که بطول انجامد بلکه زود نضج داده آنرا دفع و اخراج نمایند پس آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرفه و سل و نفث الدم و ذات الریه و ذات الجنب و شوصه و درد معده و جوع الکلب و ذرب و سحج و اسهال مراقی و قولنج و مفاصل و مانند آن و باشد که ماده غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه یا مالیخولیا یا برسام و سبات و نسیان یا دوار و سدر آرد و لهذا گفته اند که تا ماده در دماغ موجود باشد زکام و نزله را بند نکنند بلکه ماده آنرا بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بخود بند شود باستعمال مفتحات و مرقعات اعتناء و اخراج کنند تا بکلی در بن مرض نضج و تنقیه خلط و منع انجره و تقویت دماغ و معده ضرورست و صاحب این مرض را لازمست که تقلیل طعام و شراب نماید و حتی الامکان بر تشنگی و گرسنگی و کم خوابی صبر کند تا زکام زائل نشود و از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد نزدیک انحطاط مرض لحوم رطبه مثل لحم جدی و فراریج و گنجشک و تیهو و در نزله حار لحوم یابسه مثل عصافیر و بچه کبوتر بریان یا شوربای آنها در بارد استعمال نمایند و از شراب و اغذیه مبخره مثل جوز و پنیر کهنه و پیاز و کندنا و سیر و حمص و گوشت غلیظ مثل گاو و میش و آرد و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عفص و شور و ترش و فواکه رطبه و سردی باد و مسرد آنجا و ری نشستن پرهیز نماید که از اینها زکام و نزله پیدا کنند و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی الوسع بر سر روغن نمالد و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصا بعد اطعام و خوردن حموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف و غوص در آب و از امتلاء و تخمه و جماع محترز باشد و بالین بست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن در این اوقات بهتر است و در ابتدای زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس شود ابتدای انکباب غیره جاری کنند و نزله تا نزله حلق و صدر و نفث ... امالت نمایند ... و در این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعضی صور مثلا اگر ماده کثیر و حار بود و خوف افتادن بطرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت فصد و اسهال هر دو باشد ابتدا بفصد نمایند بعد ه مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه بسیار از خود یا باستعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام مضرت است منع نضج و جذب فضول دیگر میکند و بعد نضج نافع است از جهت دفع فضول نضج پس اگر در اول زکام خود بخود عطسه بسیار آید مسکنات آنکه در عطاس مذکور گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ ما بقی و در اواخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تپ بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود و دماغ او ضعیف بود پس حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام روند و در آن زیاده مکث ننمایند و بتدریج سر پوشیده بیرون آید و حقنه جهت جذب فضول میکنند و چون با نزله سحج ... پستان درد باشد دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس مبادرت بفصد نمایند و تدخین اگر تپ از ... استعمال لعاب حب السیال برای خشونت صدر است و بهر مواد سر و بهر که با نوازل در تابستان و زمستان مداوم نماید برای او حب قوقایا از معتبرین علاج و مجرب است و تحریک اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود و بعد ازان استعمال تکمیدات و تبخرات مع مراعات عدم استعمال آن بر امتلا و کذلک لیدن پا بیمار بیرا نو بدلک عنیف موجع طویل النفع ترا بیست و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام بر والساعة ...

نعوذ تراشیدن و سر خاریدن و شانه کردن بنحویکه شانه بقدر موها و پوست سر رسد مسام را بگشاید و ماده نزله را دفع سازد و جمیع اطعمه مغیره مانع نزله و رافع او است
انطاکی گوید که ملاک امر در علاج این مرض تنقیه دماغ است بهر آنکه اگر آنچه مهیا بنزول است اگر حبس گردد حواس را فاسد و کدر و مظلم گرداند بعد از ان حفظ
اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابد و این یا منع بود مطلقا یا بازاله آنچه حاصل شده بهر آنکه اگر در اعضای تنک باقی ماند بدبینی ولکنه متعفن شود و التهاب
او بعد ازین اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینه و معده و قصبه ریه کنند و کذا از اعضای سافله اگر مواد بدان برسد خصوصا اگر قاروره متغیر گردد
بعد از ان حبس آن اگر افراط کند بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی است و از خواص است که مزکوم چون خرما
بوید بعده صره آن در پارچه بسته در راه اندازد زکام بسوی کسی که آنرا بکشاید منتقل گردد و کذا یک سرگین استر چون بران تفل کرده آنرا اندازند و باید
که در مدت مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمده هر که دامان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات ازان منع گردد و گویند که گل ارمنی منع نماید شربا مانع حدوث
نزله است و کذا ضماد او با قلا تنها و یا در سرکه یکشبانه روز تر کرده خشک نموده ساییده و کذا تضمید غبار آسیا و کذا عود الصلیب و کذا کندر سوده در سفیده بیضه سرشته
بر خرقه کتان مالیده بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل است و همچنین ذرور مازو سبز و یا تخم عود الصلیب یا سندروس یا شوکه مصریه و یا جوز السرو یا
برگ سهداج و یا کهربا هر واحد سوده بر مقدم راس تغذیه بماش نافع است و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی است و بدانکه
که از کلام شیخ و قرشی و غیرهما مستفاد میشود که علاج نزله و زکام محصور است در شش اغراض یعنی تقلیل ماده موجب تحلیل و استفراغ و تلیین و مقابله سبب
فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوام او و تحریک او بطرف دیگر یعنی اماله ماده بجهت مخالف و تقدم منع آنچه ازان متولد شود مثل
خشم و قروح الف یا مثل خشونت حلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدانست و درم آنها اما تقلیل ماده باستعمال تنقیه بدن است در حار بفصد سر رو
و مسهل مخرج اخلاط حاره و حقنه جاذب ماده باسفل و در بارد بادویه مسهله بلغم راس از مشروبات و حقنات و قلت اکل و ترک آب یا ترک او جملا کشتابنه روز اما
مقابله سبب فاعل در حار جهد کنند به تبرید راس بدانچه مبرد بالقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح سر ناشتا و ریختن آب سرد بر دست و پا و مسح اطراف و سره و مقعد
و مذاکیر و آنچه متصل آن باشد بروغن بنفشه و استعمال نطول از جو مقشر و خشخاش و بنفشه و بابونه و ریختن مبردات بر سر و میل باغذیه خفیفه مبرده مرطب بالقوه مثل
کدو و ملوخیا و اسفاناخ و در جمله هر یک ازینها مطبوخ مطیب بروغن بادام برشته و اما در بارد جهد نمایند چنانکه در عدنه عطاس ابتدا کنند بتسخین سر و تکمید بحر گرم
تا آنکه گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر بدین صورت و اکثر احتیاج بتکمید از نمک حار و ارزن افتد و گاه از آب بسیار گرم چنانکه احتمال حرارت او نماید
و نطولات منضجه محلله دران استعمال کنند و اطراف و سره و مقعد و مذاکیر با دهان حاره چون روغن شبت و بابونه و مرزنجوش بمالند و قوی تر ازان روغن سداب
و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن ست و بصابون رومی سر بشویند و لیکن باید که بسیار روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده
تفتیح مسام جلد راس ست و تدهین آن باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنهاست و اگر تدهین راس لا بد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد
استفراغ استعمال او جایز بود چون در نزله بارد بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل برند باید که بعد ازان بنقل آب صابون و مانند آن بشویند
و با غذیه خفیفه لطیفه و مسخن و مجفف مثل حمص و زیت میل نمایند و گاهی احتیاج باستعمال ادویه محمره باشد مانند آنکه دران سرگین کبوتر و خردل و انجیر و پودینه باشد
افتد بلکه باستعمال مراغ حاجت باید جهت آنکه تسخین سر بتجفیف او نافع ست برای آنکه حادث شده و مانع ست از بهر آنکه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد و باید
که درین نوع نزله حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکه تکمیدات یابس استعمال نمایند و بوییدن مشک و عنبر و شونیز بو داده در صره کتان نیلگون و نهادن صوف
در روغن حار مسخن تر کرده اندر گوش درین نافع ست و بقول بعضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنند مثل بویانیدن لیمون و کشنیز
سبز و کاهو و مانند آن و از داخل بلبند خورانیدن اغذیه سرد و تر چون قرعیه و ملوخیه و اسفاناخیه و کزبریه بگوشت بزغاله و تدهین مهرهای گردن و پشت و خصیه
عظیم النفع ست از خارج و ایضا بستن حنا و یا برگ بید و یا ورد و یا حلب … داون شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر نه توله اگر بزیادتی تبرید حاجت افتد
انار میخوش و هندوانه و عرق بید مشک و سنده و افشره انار مس و سیب و کمرک و غذا البقله یمانیه و مرق بگوشت حلوان و اما در بارد تسخین دماغ کوشند از داخل

وخلای مثل تکمید جاورس و ارزن و بزرالبنج و بابونه و نمک هندی هر یک دو توله و بوییدن عنبر و مشک و شونیز بریان هر یک سه ماشه مجموع یا تنها مدتی
کبوت بسته و بخور سندروس کهربا و مرزنجوش و بقول صاحب خلاصة التجارب سر بر بخار بابونه و شلجم داشتن بسیار مفید ست و داخل مثل شونیز
وزرنباد و بسباسه هر یک یکماشه در عسل دو توله و ایضاً تخم بادرنجبویه یکنیم ماشه و اسطوخودوس دو ماشه و یکتوله عسل و غذا کباب و دراج و لوبیا و بنان و بجای
آب ماء العسل دهند و خاییدن مغز بادام با نبات و حلغوزه عظیم الاثر ست و همچنین خوردن معجون فلاسفه **و اما قطع سیلان** بغسل او غرغره مجمعه بارده مثل غرغره
آب بارد و بگلاب و آب عدس و ماء آب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس و کشنیز خشک و قبل الفصل برای ماده حاره برای بارد نمایند
و ایضاً خصوصاً در بارد مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند بدهن دارند تا لعاب او بلع نمایند و مثل اشربه که در حبس نزله آنرا
خاصیت ست چون شربت خشخاش ساذج برای حار و شربت کرنب و شربت خشخاش که بدان مر و غیره داخل باشد برای بارد بدهند شربت خشخاش
استعمال نکنند مگر در ابتدا بنابر منع نزول از صدر و هر گاه محتبس گردد و احتیاج بنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماء الشعیر دهند و [illegible]
حابسه چون تبخیر سندروس تنها یا با شکر برای حار و بارد هر دو مجرب ست و شونیز برای بارد بخور او شموماً و قسط ایضاً و کذا بخار شراب چون بر سنگ آسیای
گرم انداخته و آنچه نفع باین میکند تبخیر بکندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه ست و بخور ظفار و گل سرخ برای حار و کذا لک شکر طبرزد با قلاوه چوب
در روغن گاو تر کرده خاصةً و شکر و کافور و مخالفه الوقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم ملت انداخته نافعست و بعض متأخرین
گوینکه برای منع سیلان ماده در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و کوه دهند و غرغره از عدس مقشر و کوه و کوکنار هر یک یک توله
عناب هفت عدد جوشانده صاف نموده مغز خشخاش دو ماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یکتوله سائیده قند دو توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید ست و نزد آتش جو
بشربت خشخاش دهند و کاه در بارد این مطبوخ دهند اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه کوکنار بنفشه هر یک ماشه عناب هفت عدد خمیره
بنفشه چهار توله مالیده صاف نموده و غرغره از بزرالبنج و بادیان و شفاء الحیات و عذبه و گزمازج و کوکنار هر یک ماشه کنند و بجای خطائی نوشانند و برشعثای
الطاکی دو سه ماشه و یا حافظ الصحه در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج و نان خمیری دهند **و اما تعدیل قوام** مادهٔ حاره را تغلیظ و بارد را تلطیف نمایند
مثلاً استعمال خشخاش و کاهو و لعوقات بارده و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ ماده حاره تا عمق بدن نرسد یا استعمال آنچه مرقق آن باشد مثل
زوفا و اصل السوس تا که لغلظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حار بهر تغلیظ و ترقیق شربت خشخاش یا [illegible]
و بادیان تو دادر عرق مکوه و گاوزبان دهند و بعضی تنها در دهن دارند و در بارد بهر ترقیق و تغلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس و یا تنبول [illegible]
در عرق بادرنجبویه و گاوزبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و بجای آب ماء العسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد در حار بحب بنفشه و در بارد
بحب قوقایا و ایارج و سلوبیخان کنند و پس از تنقیه جهت تعدیل مزاج حب ایش و حب سیماب و حب چایی و حب چوب چینی دهند و قرص نزله بند و غراغر
و سعوطات حابسه استعمال نمایند **و اما تحریک** او بطرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد بعطسات و بهر آنچه لغو منخر نماید بطرف بینی جذب کنند و اگر
نزله حار بسوی اسفل سیلان نماید با استعمال حجامت بر نقره لهاز کنند و همچنین انکباب مطبوخ ریاحین جاذب ماده بسوی بینی واد و اماعطسه مثل [illegible]
و جند بیدستر و قار یقون و کندش و فلفل و خردل ست مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شاخ بادروج و نزله و ند طویل
و گل سرخ برای محرورین ست و لطوخ باطن بینی بدوای عطس بهتر ست از نفوخ او در آن و ایضاً جهت مائل ساختن ماده نزله از جانب سینه و حلق
و قصبه ریه براه بینی معطسات تند مثل بوی نکهیل و کندش و فلفل و گل حنفیه و زنبق و امثال آن از محل بازند و سعوط ملوبیخان از مجربات ست **و اما تقدیم**
پس مثل آنکه صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن با غذیه باشد در حار بتمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول آش جو و خمیره بنفشه و آب انار شیرین و استعمال
حریره نشاسته و آرد جو و باقلا بشیر اگر تب نباشد و اگر تب بود شیر مضر باشد و استعمال لعوقات لینه بارده و اشربه زوفائیه بارده و حب السعال و اما در بارد
مثل تمریخ صدر بروغن بنفشه و روغن بان و قیروطی حار و استعمال حسوهای حاره ملینه مثل اطریه بشهد و مثل آب سبوس گندم بروغن بادام و عسل

و مثل زنان تنجیح و استعمال لعوقات ملینه حلوه و شربت زوفا یا شعار و امثال آن و ما تنامع اسحاق در شربت آب گرم در نوازل افعست بجهت نضج ماده و منع ما یلزم از انصباب
نفس مثل انضاج و تسکین می بیند بصاحبان نزله موافق نبود و گاهی بعد ابتدا نفع دارد و لیکن بعد از نضج معتدل از آن موافق بوده برای نزله حار شربت بنفشه بی لعاب سپستان و زرشک
و رقیق نزله ابتدا منع نضج می نماید و گویند که برای حفظ قصبه ریه و سینه حجاب گنگاه ماده نزله انفتاد از آن لذع و آفت عظیم نرسد حریره از غراغر و لعوقات
حابسه حبوبات مثل حب سیماب حافظ الصحه استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه نیز کتان صمغ عربی کوه کوکنار هر یک در توله شربت شکوفه عنبر پنج توله

علاج زکام و نزله حار

بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله باز نرایستد صمغ عربی کتیرا هر یک
یکماشه در خمیره خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یکماشه ساییده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ آمیخته کاغذ مثل
روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند و نیز در آب مذکور از این ادویه حب بسته بقدر نخود بموقع فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ
عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب الثعلب کرابج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر
گلنار زرشک و تخم کاهو عوض کرابج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته استعمال نمایند که در حبس نزله زکام حار از مجربات والد علوی خان است و یا تخم خشخاش
پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب مائین خشک مائین کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی
مرحوم است و اگر عناب پنجدانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنجماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند
نیز حبس نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافع
و همچنین برای تغلیظ ماده رقیق خشخاش بزرالبنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک چهار دانگ ... نیم سیر آب بجوشانند تا با ربع ماند
غرغره کنند و بهر منع نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره که از آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و روغن
بادام و شکر پخته باشند نیز نافع و خوردن و یا قوذا معید و آیضا در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام و یا عناب سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده
با شربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بران رب السوس و اصل السوس و تخم خباری و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه و یا پنج روز بدهند بجای طعام و شراب
آش جو تنها و یا با شربت بنفشه و یا خشخاش و یا نیلوفر و استاد مرحومی در صورت تب و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانده اول را سوای گاوزبان
در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده و شیره مغز تخم کدو و خاکشی افزوده میداد و گاهی جهت نضج نزله حار و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده
شیره خرفه نه ماشه شیره مغز بادام پنجدانه شیره تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یکتوله داخل کرده صمغ عربی یکماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده میداد
و گاهی در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج ماده حلق و قصبه ریه شیره مغز بادام چهار دانه شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یکتوله صمغ عربی
کتیرا نشاسته هر واحد یکماشه سوده میدهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یکدرم کتیرا نیم درم تخم خطمی
دو ماشه سپستان هفت ده دانه نبات مصری یکنیم توله در یاو آثار عرق گاوزبان جوش دهند و قتیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش
نزله دانه اسفرزه مغزین بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه میدهند
و کذلک انجیل دو ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار و گل سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور دستور و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیره خشخاش
خورانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده
شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که در آن عناب و سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشد با شربت بنفشه یا خمیره آن نضج و تغلیظ
نزله گرم نماید و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر است و شربت خشخاش همین عمل کند و بقول صاحب حاوی در زکام
حار تغلیظ ماده و تبرید دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه یا شکر ده درم نافع و اگر بادی مشعال باشد سپستان و بهدانه افزایند و غذا

مزوره ماش مع مغز بادام دهند و اگر با سعفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیره بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بیخوابی باشد شربت
خشخاش و مزوره ماش و خشخاش مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد جبهه و اجفان را باقاقیا مع عدس المطبوخ طلا نمایند و بعضی اقاقیا
را در آب حل کرده اجفان را روی بشویند اگر نزله از غیر ورم حار باشد و علت قریب جلد بود جبهه را بچیزی از برگ علیق نکوفته یا از آب خرفه و یا آب بهی و آرد جو
و یا مازو سوده و شراب سویق یا شوکران و اسبغول آب عنب الثعلب یا طرون مدقوق مع خرنوب او از بنا گوش تا بنا گوش دیگر ضماد نمایند و بالجمله بدانچه
مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم چربش مع مرو کنند بسفیدی بیضه بر جبهه لطوخ سازند یا طباشیر مروتاق کنند بسفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند
گل بنفشه و کذا خشخاش سفید و کذا اکلیل شبث و ضماد او و بزرالبنج سفید بشراب و غرغره برگ اجاص و ضماد عصاره برگ انگور بسویق و کذا عصی الراعی و کذا اسفاناخ
و عصیر حماض جوشانیده هرگاه قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزله حار است الحاصل مع اهتمام بامالاماده نزله از حلق بسوی بینی مدام عطسه
گیرند و بوییدن صندل سرخ بسرکه سوده زکام گرم را بگشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوییدن و برای سده بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکه ترکرده
بر آتش نهند بخار او گیرند و کذا صندل سفید و سنگ چون بسوزند و کذا انکباب بخار حجر آسیای گرم در سرکه سرکرده و نخاله منقوعه در سرکه بر آتش گرم
و یا شکر طبرزد و برگ مورد سوخته بخار گیرند و انکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر
بطول انجامد و مرض مزمن گردد پرچه پشمینه را بر آتش نهند و کافور بران پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند و یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش
گذاشته نیم گرم بخار او گیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه تمر هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکه کهنه بخیسانند
و خشک کرده بگلاب بندقه ها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند چنانکه گفته که اگر گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شریفیه وزن
جمله ادویه چند آنچه نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد مهر آنچنان بخور آن امر نموده و بخور حاج حسین نیز نافعست و غذا آش جو و حریره
سبوس جو و لوزینه یا دال مونگ با خشکه و مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجله و سرمق و بقله یمانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه
شود بعد از نضج بمسهل صفرا و حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب سپستان مع ریشه خطمی و خبازی و بهدانه و اصل السوس مع تمر هندی کوفته جوشانیده
مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر و شیر خشت و ترنجبین در آن حل کرده یا از صاف نموده روغن بادام بدان چکانیده نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار
نافع و بعده آب نیم گرم استحمام نمایند و تریاق النزله و حب الشفای علویخانی و موثر مدبر در منع نزله مجرب است و کذا حب نزله نسخه حکیم محمد اکبر
و حکیم احمد و معمول حکیم علی اکبر خان و والد حکیم علویخان و نسخه بیاض حکیم اکمل خان و خمیره خشخاش کوکناری و دیاقوزا و رب خشخاش و سفوف نافع نزله
و شربت نزله فریادرس و شربت کوکنار و شربت خشخاش و لعوق نزله حار و سفوف معمول سوتی نیز و قرص نزله بند تالیف حکیم محمد هادی و طلا و لطوخ نزله خلد
و لطوخ مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزله حار معمول لیکن بدانکه در صورت کثرت ماده نزله تا نخست تنقیه دماغ نشده باشد حبس نزله از روی است
که مؤدی بفساد دیگر شود و هر جا که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سر و نمایند و تبرید که در علاج امراض حار دماغی گذشت بر نهند و یا لعاب
بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یکنیم توله دهند و روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو و استنشاق نمایند و از
کافور و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا زکام که در صیف عارض شود تبرید کند باطلیه بارده سیما خرقه کتان با آب کاسنی تر کرده مکرر نهادن بر یافوخ
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیره عناب شیره تخم کاهو عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی مع حل کرده دهند یا شیره مغز تخم کدو بجای شیره کاهو
و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سوده براکی سر فلفل افزایند و ایضا بعد فصد و منضج بارد سپستان بست دانه تخم خبازی چهار ماشه اصل السوس
مقشر پنج ماشه عوض کاسنی و شاهتره گل سرخ داخل کرده شب به عرق شاهتره و کدو و گاوزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چهار توله
داخل کرده بنوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و بجای آب عرق کدو و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده خیار شنبر
و ترنجبین هر یک شش توله خمیره بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سناسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و بعده آب مونگ و شام

سنگ کهربا و صمغ عربی و لعاب بهدانه و ... هر یک ماشه عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپغول یا تخم ریحان ... بسبوس
و بعد ... مسهل ... آمده ... شربت ... خشخاش ... نیلوفر شیر ... یک توله وقت شب بدهند و صبح شربت خشخاش سه توله عرق کدو نه توله ...
بسیار ... و بعد اصلاح ... شده ... باشد بعد فصد ... و ... آماده ... اصلاح ... برای نضج ماده گل ...
شش ماشه سپستان پانزده دانه بهدانه ... ماشه اصل السوس چهار ماشه خیسانیده شیره تخم کاهو شیره مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله ...
داخل کرده بدهند و عناب ... گاوزبان خباری ... سیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی ده توله خیسانده
از ... شیره‌ها موقوف نماید ... ظاهر گردد ... هم ... خود ... چهار ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ چهار ماشه طبیخ
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده مسهل دهند ... آب عرق ... بعد ... لعاب بهدانه
شیره عناب شیره کاهو شربت بنفشه اسپغول باشد ... دهند ... مسهل ... اگر ... هنگام ... تپ ... فلیان طلوبت
باقی باشد ... شیره عناب ... شیره کاهو ... شیره مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر ... دهند بعد ... نضج ...
عناب پنج دانه بهدانه ... بنفشه خباری اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه خیسانیده ... کاهو شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه
آگاهی شیره تخم خیارین شربت بنفشه دهند ... برای نضج ماده سوداوی ... شش ماشه گاوزبان چهار ماشه ... اضافه کرده شیره تخم کدو خیارین ...
کنند ... شش ماشه ... پس اگر آثار غلبه بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا سیاوشان هر یک ماشه افزایند نکته ...
اگر ... شیره‌جات مثل خیارین و غیره ... دهند ... طول کشد با ... سوده ... می‌افزایند ... معده تا از شیره‌جات معده خراب
نگردد و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک اگر در هنگام عارض شود استنشاق آب بسیار گرم ... دفع کند این ...
گویند که علاج ... فصد قیفال و شرب ماء الشعیر با شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب ... ترک غذای حار و شراب ... تقویت
دماغ ... روغن بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول ... حمام ... صورت کثرت سیلان ... صندل ... کافور ...
در سرکه ... خواب ... و بعد اصلاح تغذیه ... آب انار احتراز از ... ابو سهل گوید که ...
از حرارت ... لطوبت رقیق ... شود ... باشد استعمال کنند شربت ... و تمام روز
اندک اندک بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم لیسند و خشخاش سوده بجلاب ... لیسیدن نیز نافع است تخم خشخاش
در حریره ... روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست با اقلاع پوست کوفته و جو و بابونه و برگ کاهو و برگ
درخت گل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت ... یا گل ارمنی با آب ... یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه ... پیشانی ...
سازند یا روغن بیضه ... خشخاش مع پوست کوفته و برگ ... کوفته جوشانیده باشند بر سر ... سرکه ... خشک نموده ...
و مشک و صندل و کافور ... کنند و ... سنگ ... انار گرم کرده انداخته باشند ... نمایند حتی الامکان خواب کم کنند ...
حریره ... آرد باقلا و جو ... روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد ...
و غسل کنند ... جلاب و شربت بنفشه و آب انار ... و اگر ... نرم باشد ... کوفته ... جوشانند و صاف کرده تخم خشخاش
بریان سوده ... صمغ عربی سوده ... کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان ... خشک کرده ... سرکه جوشانیده
کرده ... قدری ... کشنیز خشک سوده ... باشند ... نمایند ... سرکه ... گل سرخ خشک ... برگ ...
و ... سرکه ... نمایند ... تسکین طبیعت ... مذکوره ... شربت عناب و خشخاش ...
و اگر سده باشد ... سفید ... کشنیز خشک ... تبخیر نمایند ...

تفتیح سده در زکام دموی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام دموی ست و ایضاً در صورت امتلا
غلبه خون بعد فصد شیره تخم کاهو یک توله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیسانیده
میدهند و بعد چند روز اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس میکنند و افیون در حبس مجرب ست و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکوره تنقیه ماده بماء الفواکه و شیر خشت و نیلوفر
و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر و مزورات نمایند و بهر نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد
و بخور بشکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر اگر میسر آید نافع و نیز مفید ست انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد قیفال
واجبست اگر زکام خاص بسر باشد و الا اکحل اگر سبب عام بود و الا باسلیق بعده تبرید مزاج بطلا ست مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه و در تدهین استعمال روغن کاهو
نشاید بهر آنکه خواب آور ست و آن درینجا مضر ست و مثل کدو و خرفه و قطف در غذا و مثل ورد و نیلوفر و بنفشه و بید مشک و صندل باید کرد و از مبردات نهادن
برگ کنار و سیب و زعرور و مساول بگلاب ست و کذا کافور طلا و بخور بعده اگر ماده متزاید بود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده در آن
باشد واجبست استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین مثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و نیسون و ترنجبین و گلقند و
شکری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو و تمر هندی اگر میسر نشود باشد زیاده کنند از مجربات من قاطع زکام حار اینست که جو مقشر
ده اوقیه و گلقند و خمیره بنفشه هر واحد یک اوقیه و اصل السوس و پرسیاوشان و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بجوشانند تا بنصف یا نیم
بماند صاف کرده بشربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ ست و اگر حاجت بنطول افتد بهتر بدان طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه
ست **ایضاً** در تذکره می نویسد که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده لزوم شربت الشعیر مع آن تخم خشخاش
سوده تا نضج یابد و طلا بر دماغ مع روغن لطول بدان مجاز و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب ست و کذا دلاک بدان **طبری** گوید که در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند بعد از آن
تلیین طبیعت بطبیخ عناب آلو و شیر خشت و سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی و ترنجبین آمیخته نمایند و در سه روز بر شربت آلو و جو و شربت خشخاش اقتصار نمایند

علاج زکام و نزله بارد

اصل السوس پنج ماشه گاؤزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند یا انجیر زرد و مویز منقی و پرسیاوشان و زوفای خشک و بادیان
عوض گاؤزبان کنند و با عسل بدهند گویند که انجیر سه اوقیه صعتر و بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب ست و اگر اصل السوس و گاؤزبان
و بادیان و ابریشم خام هر واحد یکدرم و سپستان و مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال و تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند اگر
حاجت تلیین باشد ترنجبین و مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینه حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس
و شربت بنفشه مرتب بعسل و معالی منضج و معالی حلو و خمیره بنفشه و خمیره اسطوخودوس نیز منضج ست و گاهی در نزله بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج
بسکنجبین و شربت لیمو قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید که در آب اصل السوس و غیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت
اصلاح یابد و اولی آنست که انضاج باشربه حلوه حاره ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه نماید و طبیخ انجیر و مویز و زوفای خشک
با خمیره بنفشه نیکوست و تکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم جهت صداع غلیظ تکمید کنند و بابونه و پرسیاوشان و زوفای خشک و مرزنجوش
تمام و قیصوم جوشانیده آب آن بر سر بریزند و ثفل آن ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شمومات مانند شونیز بریان کرده و نیسون بریان در خرقه بسته
و عنبر و مشک و عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چرب کردن ناف و مقعد با آنها مفید و از طعام و شراب احتراز نمایند و حتی الامکان
بیدار مانند و بر تشنگی صبر کنند و اگر سده افتد شربتی که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب ست و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش
و بنفشه و خطمی جوشانیده بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانه روز در سرکه تند تر کرده بسایند و با اندکی روغن زیتون که سعوط
کنند فی الحال سده بگشاید و بوییدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و مداومت مانع زکام ست و انکباب بر مطبوخ حلبه و همچنین سر داشتن ببخور شلیم و بابونه در نزله

بادہ مفید ست و نیز شاخ نگندم ہلیلہ بر سر کوبیدہ بسایند سرمہ آن برداشتن نیز مفتح سدہ زکام ست و اگر لادن چوب گز شونیز بجوشانند و بخار آن نمایند سدہ بینی
بکشاید و بخور جاوشیر حسین نیز مفید و اگر کلونجی بیان نوشادر سرکہ یک ماشہ زنجبیل ساختہ کوفتہ اندکی سرکہ آمیختہ در پارچہ بستہ ببویند زکام بستہ جاری کند
و شم مشک عنبر لادن و قطران و جندبیدستر و قسط و شونیز بریان نافع ست و در تذکرہ ابی الالہ نزلہ از حلق لسوی بینی ناس حسن خانی وغیرہ سعوط ازبر
سعوط بکار برند و اگر و ناس تنباکو یک تولہ عطر عود یا عطر مجموعہ دو سرخ آمیختہ استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج مادہ آن از جانب حلق
معمول ست و سعوط تخم سرکہ کای سیاہ از نزلہ بینی نافع و تر سیلان مادہ عود قسط شونیز در سرکہ تر کردہ بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند و بخور گوگرد
نیز حبس زکام میکند حکما دارچینی نیز مفید زکام رطب ست و اگر کندر میعہ سائلہ قسط شیرین سندروس ساوی کوفتہ بیبیہ بساوند و بر آتش نہادہ بخار آن
بدماغ رسانند و در زکام بارد شمع رغن و بیلہ زعفران کند و یا شونیز در سرکہ تر سایند برسنگ تفتہ یا خشت گرم ریختہ چادر بر سر کشیدہ دود آن بگیرند
و استعمال حب نزلہ و حب چای خطائی و حب شنگرف و حب شیر مانچو حب جینج حب میانی و حب جد وار و حب مصطگی و حب تاتورہ و حب افیون و شفا
و خمیرہ خشخاش حار لعوق بزر البنج و مطبوخ مجرب حکیم بقاخان و نزلہ بند ہمہ مفید ست و در نزلہ بارد کہنہ استعمال حب ذاراقی و سی لسان حب بلاد معمول
ست و بر تارک سر شرطہ زدہ سیماب با آب برگ تنبول حل کردہ مالیدن دفع نزلہ کہنہ از مجربات ست و اگر دار شیشعان دو تولہ قرنفل دو ماشہ جوز بوا یکدم
عاقرقرحا ہشت ماشہ دار فلفل فلفلمویہ ہر یک پنج ماشہ سائیدہ گرم کردہ بر سر ضماد نمایند در دفع نزلات بارد نافع و اگر لادن لوبان مصطگی کندر زفت گل از
سنبل الطیب از ہر کدام یک جزو بہ روغن گل یا روغن نرگس و موم سفید از ہر کدام چہار جزو موم را در یکی از این روغنہا گداختہ ادویہ کوفتہ بیختہ بآن بسرشند و بر پارچہ
مالیدہ بر سر گذارند و دو سہ روز بستہ دارند برای زکام و نزلہ کہنہ مجرب ست و باید کہ در نزلہ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماء العسل دہند
بہتر باشد و غذا حریرہ کہ از سبوس گندم و مغز بادام و شہد پختہ باشند بہ دہند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلجم و گزر و غیرہ و کردان تبعض نباشد و جامع حلاوہ
ذلیمین بود مفید ست **اقوال اطبا** سویدی گوید کہ در نزلہ بارد عود بخورا و شربا و ضمادا بہ مقدم سر روغن گل نارنج معمول بروغن بان مرخا و شما
و گل نارنج خشک یا گل جوز خشک و یا برگ بارز آن کہ در اوائل بہار پایند خشک کردہ و یا پوست سر جوز خشک کردہ و یا کبابہ قرنفل و یا برگ بید انجیر
خشک و یا بسباسہ ہر کدام سودہ بر مقدم سر زندہ از نرگس شما و عبیر از شما و ذرور ابہ مقدم سر روغن عنبر بخورا و شربا و گل یاسمین شما و ضمادا و برگ خشک جوز یا پوست
و سقد ری صدا آمیختہ در حمام بر سر گذاشتن و تازیان خضاب حنا و خیمی لعقہ بستن روغن بادام تلخ و یا روغن تخم تلخ شفتالو و یا روغن بلسان بر مقدم سر مالیدن
مجرب من ست از حکمای دیگر نقل کردہ کہ کبریت شربا و ضمادا و شما بخورا و کذا جندبیدستر و کذا انیسون و مرزنجوش قیصوم شربا و نطولا و اگر ادویہ نزلات آب
مرزنجوش یا بروغن عنا و بسر شند فعل آنہا قوی گردد و فرنجمشک بہار و طبیخ لو ححا حم و سنبل الطیب اما ہر واحد شما و شربا و دار شیشعان بخورا و شما و ضمادا کو عنبر بخورا
و شربا و ضمادا و مضغا نافع ست و **شرب** طبیخ بیخ اذخر و فقاح او و کذا اقرد ما سائیدہ بعسل سرشتہ صبح و شب کہ مجرب ست و کذا تسوق و ابخنق قیراطہ مالک الملک
آمیختہ حب ساختہ و کذا حریرہ نشاستہ بشکر و مغز بادام و کذا اشق دو درم و کذا بیضہ نیمبرشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیختہ و کذا انیسون
بشکر یا عسل و کذا بابونہ سہ ابولوسات بشراب بعض و کذا طبیخ زوفای خشک سداب بعسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینہ دشتی یا مخلوط در حریرہ و کذا تریدبیا بہ یقینہ
مادہ و کذا شحم حنظل و کذا بیعسل بشراب کذا حلتیت **طلای** عود الفرح بعسل سرشتہ بر مقدم سر و کذا اصبر و نمک نطرون و کذا امیعہ سائلہ و کذا مشک کہ بہ تریاق
فاروق در شراب کہنہ حل کردہ و کذا لادن محلول در روغن گل کرار او کذا قیصوم در زیت کہنہ و کذا حرف در سرکین کبوتر بطبوخ دخل فی مرکی بہار با آب
فرنجمشک یا مرزنجوش حل کردہ و **بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیدہ و یا حماما و یا نفط و یا قمر الیہود و یا خولنجان و **شم** زیرہ سر سرشتہ یا گل بابونہ
و یا مرزنجوش یا گل اقحوان یا سندروس اثمد یا ریحان یا گل نسرین و یا بادرنجبویہ و یا تنہ و **سعوط** سنبل الطیب کذا روغن خیری و کذا آشق قلیمیا
و کذا زہرہ کرکس نافع نزلات عظیم ست و کذا زہرہ غراب و روغن بادام تلخ **و ذرور** بر مقدم سر از دار شیشعان و گل بابونہ و لیسا دہا و نیل صباغان و گل
در دماغ سر بیر خشک کردہ شونیز بریان قسط ہندی سیعہ خشک و اذ یون بلیخہ و مشک سنبل الطیب حب بلسان اظفار الطیب دار چینی پودینہ دشتی

و سپستان و کذا اتمک صبر و مطبوخ آن پخته و گل نسرین و ترنجبین اشتر و کرکم کر باشد باریک سوده **و تدهین** مقدم سر بروغن قیصوم کرچون گل برگ کنار کرد و وزیت انجیر
چهل سوره او دو پاشند بروغن بابونه یا زیت و یا سداب یا بهار و یا تخوان معمول زیت و یا روغن قسط و یا سار و یا روغن تخم ترب یا خیری و یا گل قنطوریون یا بستر
و یا بان هر چه لذین غنها بهم رسد نافع نزله بارده ست **و محیط** مطبوخ برگ بیخ زیتون نهرمفید نزله بارده ست اکذا النفذ ترب بالکیان پخته و الق و سفیان و ابن
گویند که حقنه بطبیخ غاریقون نافع نزلات صعب ست و حب غاریقون با دویه نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد **جالینوس** گوید که اگر با هی شود بخور ند تا شده
گردد و آن تشنگی آب نخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند و کشتیانه روز **بمحمت بن سعید** گوید که مشد زکام بار د خوردن گلقند عسلی و استعمال حریره مسکر
و در و فوانام و در حستو قبض طبع حلیلان الکرم منفعت تمع و شربت سعفر و سنجان آب گرم مستعمل کنند بخار آب گرم شم راهین حاده مثل مرزنجوش و نمام بخور بعد و روند در حالت کل
سیلان تمام آنیسون گاه گاه به متصل و تلطیف غذا دلاوه با دین نخود آب در آخر تیهو نافع است **ابن الیاس** گوید که اگر سبب کام رسیدن سرمای سخت ست تکمیر سر
بجز قند گرم و بکار ادات مسخنه و تبخیر بند و نطولات شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد پس با شده بنفشه و نیلوفر و حل السوس پرسیاوشان هر
میسم شکر و ترنجبین یک درم تلیین نماید بعد از ورود و نماشتن نخود آب بند با کباب حشایش حاره مثل مرزنجوش شبت و ما لو نه تحلیل کنند و اگر سده حادث شود و حاده
جاری باشد و تبخیر بعض جلیا از قرطاس و مانند آن نماید **انطاکی** گوید که خوردن زعفران تر بریان با قدری فلفل مسخن مربع زکام و نزلات بارد ست و کذا بخور سفید کسیر
و خوردن آنها با کر آب دیانا انیس گرم کرده و دسایه جسک تر نه مثل آن حنا نصف آن گوگرد و از قرنفل عاقرقرحا و برگ جوز شامی هر یک ربع آن ضماد کنند تحلیل ورم
نزلات کنا کذا انطول از پوست خشخاش بابونه شبت و اکلیل الملک گل حنا یک مثقال با اصل به و قیه بخور ند در دفع نزلات بارد از مجربات ست **گیلانی** مینویسد که طبیخ
گند م انجیر و مویز منقی و بادیان و پرسیاوشان اصل السوس عسل با نانخواه نوشت. ملعوق بزرکتان بخورند و از شربت طبیخ انجیر و مویز و اصل السوس و خمیره بنفشه و از حلوا
حلوا معمول از انجیر و مویز و نانخواه با دام مار لقول تبلغم و گندم و پیاز جوش کرده و از سبحیم گوشت بزغاله و بجه مرغ فربه کشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز بادام سپید و نانخواه
خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکوست و آنچه نزلات بارده را نافع ست بگیرند گوگرد زرد نیم او قیه جوزبوا سه درم زرنباد سه درم و از آن اقراص سازند و بر پیشانی ضماد
و چون تریاق بدراب حل کرده بر پیشانی طلا کنند نفع بخشد و شربت زنیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریره معمول العسل مفید مهم است
گویند که چون اسداب محرق ببر کر سا ییده با این صد تین حلا نمایند نزلات تر منده نافع و انا سر ست **ابن بختیشوع** گفت اگر خواهند که در زمستان زکام نشود
گل نرگس مینده سه بوزسه لقمه از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان مینویسد که بوی نرگس بعض امزجه را محرک نزله است **محمد زکریا** گوید که در نزله بارده آب
بیار گرم بر سر ریزند و هر گاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی الفور حمت باید یا بگیرند خرقه کتان و با آتش گرم کرده بر یافوخ نهند هر گاه گرمی او معلوم
شود فی الحال ساکن گردد **بعضی** گویند که نزله که بمنزله زکام را لکن فی الفائده ممکنه الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب احتیاج بعد تحلیل طبع بات مع منع بخارات نمایند و بهتر بخارات
مانع بخارات الفیلات ست و گویند که ایارج فیقرا نضج و استفراغ می نماید مواد عاصی نزله را و بقول بلاقی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف
و رب السوس ساده حب ساخته وقت خواب دو درم بخورد **مسیحی** گوید که در زکام حادث از برودت و او نست که آنچه از آن نازل شود بارد و غلیظ باشد باید که تعاهد
تکمید سر از پارچه گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آنکه گرمی به قعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر بشونیز و قسط و عود و فام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا انیسون و قسط الاخنک متخزین منجرب کرده و باید اصل و تبیخ
زوفا و تخم خشخاش نبوشند و تخم کتان بریان باید که فلفل سا ییده در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در بادیان با عسل صفی حل کرده بلیسند و یا میعه سائله با مثل آن
عسل صفی بپزند تا بقوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تحلب و تخفیف ماده کنند و همچنین اگر قردمانا بعسل سرشته بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سیلان
ست صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آنکه حمام در اول زکام بسیار نافع است
و نقی بقایا است و قبل آن مسخ بدن با بهار و فعاص و از اف و قعد بروغن گرم نافع ست و غذا آب سبوس حریره آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر از این زرده بیضه
معمول زیت و مری ست و بجه مرغ بریان زیت و حریره آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند **اطبای هند** گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدر یکی آب حلق

فوربعات مانع زکام بارد است و مهمتر فتیله که در بینی بالای... در دفع صداع زکامی مجرب سعوط مر... بعد بریان شیر جوز... سالیده... انفع

مانع آمده طوبت است و سعوط شونیز سوده... عنی ... مع سد زکام است الیه دهن گوید... افتیات... و پیاز چالیه... کبیر...

او چون یابی... نسخه... بیمه بر گرنگ... مانع نزول... بریاست وطلای... قرنفل...

توزیع زکام بلغمی که سالمتر بیا انواع زکام است... که بعمل سعوط ادویه المقفه مثل اصل السوس نفشه خطمی مویز منقی بادیان انجیر زبیب بادیان اسطوخودوس

بسیار... فای خشک بیخ سوسن یعنی... بادیان... آن... اصل السوس... جوشانیده با شربت اسطوخودوس تولا...

چهار ماشه... بسیار... جوشانیده نبات سفید... کرده بنوشند تا بادیان... اصل السوس... سفید مثقال...

هر یک... نبات سفید... آب بجوشانند هرگاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر... کثرت بلغم بود انجیر زبیب بادیان... بیخ سوسن

جوشانده... اگر با حرارت... عناب خطمی خبازی نیلوفر... زیاده سازند و اگر ریزش نزله... سینه بود... عوض نبات شربت

یا دیا... اگر با حرارت مانع... بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصل السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان... گرم

بنوشند... اگر... مواد... اصل... از یک عدد تا دو عدد... بجوشانند هرگاه نیم یا ثلث آب بماند شیرین کرده... شیرخشت... گرم

برای زکام بلغمی... ملینی... است... طبیخ... اصل السوس انجیر مویز... آن... تحریک... گوند... آب... کباب...

و... مقصود... باشد... بسفل الطیب... روغن... است و اگر حاجت تنقیه شود... مسهل بلغم...

تنقیه... حب... اسطوخودوس... نزله بلغمی... تاثیر عظیم است و... مصطگی... بادیان...

مقل... طبیخ... بعد نضج بخورند... پاک شدن... فلوس... اسطوخودوس... بخورند و... است...

تاج وطبری گوید که ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس... سپستان... عدد... عناب... سیاه است عدد...

بست... بنفشه... جوشانیده صاف نمایند مقدار شربت... فلوس خیارشنبر... بادیان... باشد...

پرسیر... بحال... نشاسته و خشخاش... نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت... ساده عوض آب بنوشند و همین تدبیر... کنند...

محمود خواب کنند پس اگر... فضول جاری... طبیعت... نمایند بعده باو... الملک... بنفشه... کبیر سوس...

... اصل السوس... کوفته... نیم کوفته... جوشانده... شیر... طبیخ مذکور...

نمایند... سندروس... کندر... مصطگی... سفیدی... خشک... بسان...

... هرگاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد... کتاب مذکور... گرم گردد...

اگر... نشاسته... روغن بادام بر سر... روغن... استنشاق نمایند... گوشت... شراب...

زکام... **انطاکی** گوید که اگر... باشد... انضاج مثل طبیخ... حب... بعد...

... بادام... حلیفوزه... کمید... گرم... بستن...

و... حمام... بادام... شکر... نوشته... سخن... منفعت است هرگاه ماده... تحلیل...

و خواب... اگر... مواد... سیلان کند... استعمال محرکات... و اجب... آب... مشک... عود... تجربه...

و تحلیل زکام بارد... انجیر... تخم... اوقیه... آب بجوشانند

تا ربع... صاف کرده بنوشند... طبیخ برگ... تخم... مصطگی... انفع **بعضی**

متاخرین می نویسند که در زکام بلغمی جهت نضج... اسطوخودوس... شربت... نضج بعده...

حب قوقایا و خمایر یقونی علوی‌خانی و شربت اسطوخودوس معجون سماری تولہ تربد سفید ریوند خطائی ہر یک نہ ماشہ برگ سنا مکی نیم تولہ در مطبوخ مذکور اضافہ نمودہ غرغرہ یا شربت شش تولہ در حین حصبہ ہر یک چہار تولہ مالیدہ صاف نمودہ روغن بادام ہفت ماشہ افزودہ بنوشند بجای آب عرق بادرنجبویہ و گاؤزبان و کوہ دہند و نیز وقت دوپہر نخوداب بی گوشت و وقت شام نان تنک سبکی از دیا بچہ مرغ خورانند و صبح این تبرید دہند اصل السوس مقشر ہفت ماشہ عنبون برگ گاؤزبان ہر یک نہ ماشہ اسطوخودوس نہ ماشہ جوشاندہ شربت بنفشہ اسطوخودوس ہر یک دو تولہ حل نمودہ یا تخم مرو ہفت ماشہ پاشیدہ بنوشند و ہمین نسخہ چہار پنج روز بدہند جہت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاہترہ علوی‌خانی دہند و **در زکام سوداوی**

کہ قلیل الوقوع و بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیہ سودا بمطبوخ افتیمون یا بسفایج و غیرہ و نوشیدن ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش و حریرہ نشاستہ تشار در روغن بادام و کباب بره کنجشک و خطمی و برگ کاہو و خشخاش کہ در یخنی باشد و نطول آن بر مقدم سر نافع و مہلہ نیز اصل السوس درچینی ہر یک چہار ماشہ بادیان ہفت ماشہ جوشاندہ بابات بکنیم تولہ نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شربت مطبوخ انجیر و عناب و سپستان با الشیر بیخ روغن بادام و بنفشہ و کدو و بابونہ ہست اگر سدہ افتد تنکار طبرزد نعیمہ سندروس سنبل الطیب مجموع یکجا کردہ بخور نمایند کہ در زکام سوداوی آتشیج سدہ سحر کند و اگر نزلہ او بحق ریح قشعریرہ زعفران باشد خطمی خبازی سپستان جوشاندہ صاف نمودہ نبات داخل کردہ دہند بعدہ حب ایارج سودہ اطریفل صغیر سرشتہ ہمراہ عرق شاہترہ برعایت بو ایشہ دہند با آنکہ قند بجای اطریفل او آخر روز برای تسکین سرفہ و قبض لعاب بہدانہ عرق عنب الثعلب شربت بنفشہ بعد چای خطائی دو ماشہ و بادیان خطائی چہار ماشہ جوشاندہ صاف کردہ نبات سہ تولہ داخل کردہ بنوشند بعدا انتہا الاسک معتدل خوردہ شربت اصل السوس لعاب بہدانہ عرق عنب الثعلب نبات بنوشند بازگاہی برعایت نزلہ و سرفہ دیاقوذا و برای قبض حب سنبول اطلیشیہ دہند عدا الملک روغن **طبری** گوید کہ ہر گاہ بعد نقاہت علت بعد انفعال در شربت دستخری یابند باشیای حار مثل لحوم نرغالہ و جوجہ و بیضہ مرغ فربہ و بجو مقشر و روغن بادام و یا حسو نشاستہ و آرد باقلا و روغن بادام شکر سفید و آب باقلا بروغن بادام غذا سازند و حلوا و شکر بعد تیاری آن قدری تودری کوفتہ و بوزیدان آن اندا ختہ باشند نیز مناسب لزوم حمام ہر روز رکنا بہ و استنشاق روغن بنفشہ بعد خروج از آن و بعد یکساعت شیر تازہ تراب قیق و شمع و تمد بسیار ارای تا عود قوت ترک جماع مطلقا تا فع **انطاکی** گوید باید دید کہ زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود و علاج حیں مثل بلغمی بود وضع زیادہ مقتضا با تر طیب کثیر بشرب نخوداب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشہ بر روغن کدو و بابونہ ممزوج سازند و این آخر ترکیب معجم مجربست **تکمیل** گاہ نزلہ و زکام از ضعف دماغ حادث شود خصوصا بسبب ضعفی کہ از کثرت جماع بہم رسد درین صورت دوا ہای مقوی مثل معاجین لعوب زرغونی بنسخہ اعلی علوی‌خانی و تریاق النزلہ و مفرحات یاقوتی و غذا ہای مقوی خورند و ترک مباشرت نمایند و از ہمہ مضرات زکام و نزلہ کہ در علاج کلی این مرض مسطور شد پرہیز باشند و نیز بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کردہ و اگر معجون لبوب ہفت ماشہ خوردہ بالا یش مار اللحم نہ تولہ بنوشند و زردی بیضہ مرغ با نبات یا نمک سلیمانی بخورند نافع بود و حریرہ معمول مقوی دماغ در ہمہ انواع مفید بود و بہدانہ سہ ماشہ مشک کشنیز خشک ہر یک پنج ماشہ دارچینی دو ماشہ نبات یک تولہ جوشاندہ بطور قہوہ نوشیدن بجہت زکام ضعف دماغ نافع و کذا حب چای خطائی و حب مویز یا حب ای خمیرہ خشخاش آملہ کوکنار سومند و اگر بہدانہ سہ ماشہ دارچینی دو ماشہ قرنفل دو عدد کوکنار یک عدد نبات تولہ جوشاندہ بطور قہوہ تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشہ برگ الفیخ چہار ماشہ عنب الثعلب یک تولہ جوشاندہ سر بجای آن اندر غرغرہ با آب آن مالیدہ نطول آن بر پیشانی و ضماد سازند ہست تقویت دماغ در زکام نافع است و در حصہ علاج امراض دماغی ضعف دماغ و در صداع ضعفی دماغی مذکور شد حسب حاجت معمول دارند و باید دانست کہ بعضی از قدیمین معجم چنین گویند کہ ضعف معدہ و دماغ و نواز لہ زند گاہ بسبب ضعف ہضم کثرت ریاح در زکام و نزلہ قبض دمای صداع و بیماری تو از نزلہ و رطوبات مانند ریح دہد و گاہی بسبب ضعف ہضم کثرت تبخیر الحسق از خشکی دماغ و گلو و بیخوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معدہ و تکلیف و بدبو در بیں صورت دل با قوذا یہ نسخہ حکیم علوی‌خان و نسخہ حکیم محمد موسوی و خمیرہ خشخاش مرکب بخشخاش بنسخہ علوی‌خان نافع و اگر بالینت طبع باشد شربت حب الآس و شربت فرفیون و خمیرہ خشخاش و تریاق نزلہ معتدل بآ قدر جمع نمایند و معجون بکسلان با شربت شادیا ماء النبات ہمراہ مرکب سازند و مفرح زمردی با سجاش جالینوسانی مخلوط کردہ بزلہ اسہال حاد را مجرب است و اقی تدبیر نزلہ ارقان بجنس ملحولیا کہ از جنس **تذییل** زکام و نزلہ کہ بہ اطفال عارض شود و بسبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس چیزی در علاج زکام و نزلہ ایشان بزرگان مسطور است حسب حاجت ضعف نمایند و بعد آب گرم تر کردہ و تارک سر طفل بچہ ماند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شہد لیسانیدہ بیخ زبان با انگشت بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند کہ قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و ہمچنین سر طفل با پارچہای ابریشمی بپوشند و بر ضمادہ طفل چای خطائی نوشانند و مرضعہ را از نوشیدن آب سرد و استعمال غذا کہ حامض یا بارد باشد و ضمادات لینہ بیات سازند و مالیدن روغن آنکہ گوید کہ در ہالو نوع صبیان را زنان دختران محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان ست **ناتر ما الفص** یعنی بوی بادام زینی و بعضی گویند اسم فارسی است بجز الف و بعضی غیر او دانستہ اند بیش تحقیق

بخارات عفن از نواحی معده یا وصعود بسوی جمجمه است که از آن رائحه بد بمشام رسد بسبب وجود آنها اختقان خلط ردی در استخوان مشاشی که آن را مصفات گویند
و عمل او بسان آن باشد که خلط در تمام دماغ و در مقدم آن باشد بخارات بدبو تحلیل ست و آن عفونت و سار در ماسامات نفس استخوان مذکوره باشد نه از خلط ردیه سوی
او و در دماغ اخری بسوی است و آن رو بسبب عفن سین و آن فروج متعفنه منتهی از **طریق تشخیص** این اسباب باید نگاه کنند که اگر در صورت مریض نقصان رایحه گردد
سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و لابد بعض ملاحظه نمایند که ترتیب باشد و بالا آن دماغ نیز بود بعض خارجه متعفن در دماغ باشد و در خانه معدن بینی اگر مسند اگر بروی ابر آن
و در منفعه بینی است تو بسبب آن بهبان باشد و اگر اثر در سر فرا عود مرض حل با فساد معده بود که بسبب بخار سیند بالا رود یا معده باشد و اگر این همه نبات سبب فساد آن
مصفات باشد **علاج** اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه معده کنند که از آن بخار نیز زائل گردد عفن نمایند بعده بهرتبدیل آنچه مستقر در بینی شرات یکانی در بینی چکانند
و سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و عود سائیده نفوخ نمایند و یا فتیله با شراب کرده ادویه مذکوره با زنبار و سعد و سنبل الطیب قرنفل هر یک سائیده بران پاشند
و هر صباح بینی را به بول شتر شویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد مسهل حب ایارج تنقیه دماغ کنند و تنقیه مثل تو تیا الرمد و اکحل الرد
و گاه خردل همچنین و غرغره نمایند بعده سنبل الطیب قرنفل و گل سرخ و سعد و سک و پودینه و شراب شانیده و غرغره کنند و بعد از آن نفوخ ملکه در بینی دمند
و نفوخ قصب الذریره و سعد و سنبل الطیب جمیع و آنچه میسر شود و سعوط بول شتر و مستحسن بینی آن مجرب است و تحلیل میکند و تصاحب تعداد الالات هم
گوید که تعطیله پوز سر و دماغ و بینی و منع مادها علاوه است و قطور زیت و عصاره نوتیه نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد و پوره و صعتر و سعد و مرزنجوش
و میسر اگر تیساند همه باقی انده حساس و پودینه تطهیر نمایند و آتیضاً قطور نمود گل نیلوفر پوست هلیله سرخ و سنبل السبیس گل خطمی صنیف جوشانیده و ضیاء ابلغ کر
برای تکلیه رفع آنچه و در بینی آید بپیسه بند و اگر جوز بوا و چینی سنبل قرنفل هر واحد یکدرم کوفته پخته با شهد طولات بخور کرده بول شتر بریزد سعوط کنند و در بینی چکانند
و اگر هلیله سیاه چهار درم و تنباکی سبز دو درم قرنفل سبز ده عدد فلفل اصفر کردکن می آورند بست و گلمند کوفته در آب بگ تنبول سائیده حب بقدر حبه ساز مرد مجرب است
و بکت تا تمام احتمال نمایند هر مرض عفن بینی زائل شود و مجرب حکیم حامد سرهندی است و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و مازو مشبه و شتمان آس و صعتر کوفته و نشانیده بیخته
و اگر آمله یک سیر سائیده با یک سیر قند سیاه که میامیز نند سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید **اقوال حکما** **گیلانی** گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود درین هنگام
باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند از فصد و قیفال و باده و سعوط و ملاطف دماغ مثل حب قوقایا که در آن صبر سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه عمل آرند
صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هر صبح طبیخ عناب عدد آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند تا مزاج قوی
مع مداوم و تیسیر طبیعت الفواکه یا مطبوخ افتیمون متحمل نمایند و غرغره سکنجبین مع خردل ... کنند و در بینی پودینه سوده یا با مرزنجوش سوده بدمند یا سوسن
و آب پودینه در بینی غرغری بشویند و یا در صاف در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند **طبری** گوید که اگر از رطوبت متعفن مستکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج تحمل
باشد استفراغ مادۀ مطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر بوالی که در آن صبر مصطکی بود باید کرد و تنقیه معده حسب مزاج او در ضد فساد نمایند و دائم است اکسیر اعظم
پودینه نهری بکحروت شراب کهنه تا بعض نیم جوش دائم سعوط نمایند بعده فلفل اطکه کمر وزاج کرانی یکجزو خردل سفید نیم جزو باریک سائیده بدفعات استنشاق نمایند حتی که عظم مرکز
پاک گردد بعده سنبل الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو سائیده بشراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده بآب انار مستخرج مع قشر
و تخم او تسقیه دهند و خشک کنند و بدفعات کثیره همین عمل نمایند تا آنکه طعم دوا از رش ماکل تلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز باین دوا در بینی دمند
و چون از استعمال این دوا در چشم هیجان ورمد حادث شود این علاج ترک نموده معالجه رمد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود بدیر
منش تولد رطوبت در سر و فضول از جهت در معده کنند و اگر در بخر از صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک جزو شراب
کهنه یکجزو و لسان الفار یکجزو و قدری بول شتر که مقدار ده درم ادویه قلت و اجزای سیاه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا کل مقید بجوش گردد
بعده بقدر ده درم کبریت و یکدرم مر و یکدرم کندر سائیده باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد بعده سنبل الطیب یکدرم و قرنفل نیم درم آمیخته
در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده در بینی دمند و در آن اسراف نمایند که اکثر رعاف می آرد پس اگر رعاف اید تا که خون سیاه غلیظ آید بگذارند

وهرگاه افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف میکنند و باز معاودت بعلاج او نمایند و این ابلغ دوائیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه
بعضی مجربین می‌نویسند که عنبر و زعفران را بآب نعناع سعوط کردن مجربست و یاسمین بهر طوری که استعمال نمایند مجربست و از خواص عجیبه مطبوخ سنبل دو درم
و دو ثلث درم و مویزج ریشه دار لان یکدرم و ثلث درم ست در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین دو درم و سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و بروغن نرگس و روغن
بنفشه سعوط کردن مجرب و کذلک خردل برگ پودینه تازه سائیده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل الطیب پودینه
در بینی رسیدن و یا تیفار کشند ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هر یک جزو نی باریک سائیده قدری از ان در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل الطیب
گل سرخ قرنفل بآب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد از انکه بینی را بشراب شسته باشند و یا مرکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الزریره
سک هر یک یکدرم و نیم زاج قرنفل هر یک یکدرم فتیله را بشراب ترکرده و ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته
در نی انداخته در بینی دمند و یا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه وغیره گویند که قطور آب
لبلاب بروغن گل یا عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن آس یا ذرور آس خشک و کذا مر صافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن
یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا نوشادر و شب بسرکه و کذا ابوال ابل که دوائیست دارای نفع عظیم می آورند سائیده بروغن گل آمیخته و کذا سعد در سرکه
جوشانیده و تنفیخ شب دم هر واحد چهار درم قلقطار و مازو هر واحد یکدرم بعد شستن بینی بشراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و مطبوخ آن
در داخل بینی و کذا میعه سائله چهار درم حماما یکنیم درم و شرب دار شیشعان هر واحد مفید نتن الف ست و اگر قصب الزریره و بزر نسرین هر دو و قرنفل
هر یک دو درم مازو هر یک نیم درم مشک یکحبه کوفته بیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکمله هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکاند و چون سوده نانخواه
و در علاج القرباسطوریست که آب کدوی تلخ یکدو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک بآب ترکرده در شبنم نگاه دارند صبح یکدو قطره بچکانند
نافع بد بوی بینی ست شیخ میفرماید که بعد تنقیه معده و دماغ ادویه موضعیه از فتائل و سعوطات و نطوسات و نفوخات وغیره استعمال نمایند اما در فتائل
مستعمله این مرض بهتر آنست که قبل از ان بینی را بشراب بشویند بعده استعمال نمایند و منجمله فتائل مجربه فتیله از مر و حماما و اقاقیاست که بعسل مرتب سازند
یا از حماما و گل سرخ بروغن ناردین و دیگر فتائل بسیار اند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب الزریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری سنگ
مجموع یا مفرد بحسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیله مبلول بشراب رقیق که بران ذرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی
سائیده باشند و همچنین برگ مورد قصب الزریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هر واحد یکدرم مر و مازو هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلیمیا [illegible]
هر واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله بعسل ترکرده بران پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط بعصاره پودینه بهست و افضل سعوطات و انفع آنها
بول خر ست و آن تخلف نمیکند و از مجربات جیده آنست که قرص اندروخورون که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دار شیشعان
بشراب ریحانی خیلی جیدست چند روز بدان استنشاق نمایند و از لطوخات اینست که باطن بینی را بالقطار تلطیخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بسائند
پس در آب سوده در بینی طلا کنند و لطوخ دوائی قوی بطن استعمال نمایند و آن اینست مرکی چهار درم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هر واحد یکدرم و سدس درم
بعسل سرشته و از نفوخات نفوخ تنها باریک سوده بوزن یکدانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان
در بینی نفوخ سازند و از نشوقات آنچه مجربست دار شیشعان بآب یا بشراب پخته چند روز استعمال نمایند و آنچه بتجربه رسیده در علاج او خاصه چون دماغ
یا مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغ ست یمینی یا فوق الیسار او مقابل اذنین مائل بصدغین یا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت بجوانب عظم نافذ شود و عفونت
در انجا پیدا کند پس قلقدیون در عسل حل کرده بفتیله آلوده در بینی گذارند بعد از انکه قدری روغن گل سعوط کنند در رعایت مزاج دماغ تعلیل کنند تا گرم نشود
و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود بتبرید آن بروغن گل و روغن بنفشه و ماء القرع و امثال آن آنچه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند
و اگر مزاج مریض او نیز صدمت پذیرد مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد و بخرکه بسبب بواسیر الف و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد

اورام و بثور بینی

گاه در موضع لباس گرم یا بثور از کثرت دم و امتلاء و حرارت گردد گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثور از فساد بلغمی یا سوداوی حادث در بینی بر آید و از آن
بالمس جراحی لطیف تحلیل شده الفی ملینه و تحجر گردد حتی که بصورت ثآلیل در هیئت و صلابت شود و ورم حار سریع النضج باشد و اعضای مرض بینی سنگ
و تمدد ضربان نیز بهست یا اگر باشد ورم حار بود و دال صلب و بارد بر دو مضرت در صورت انند **علاج** در حار فصد سر رو یا رگ بینی کشایند و تبرید کنند
گذشت بدبند و اگر حاجت بود را تکسیا نند و تنقیه بمسهل صفرا و حب ایله نمایند بعد فصد یا حجامت قفا آب تمرهندی آب آلو بخارا آب انار بی شربت خشخاش
داخل کرده نوشیدن و عدادال مونگ و یا لک شیر خربزه جو روان یا بیر مغز و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و تنیاب امیثا مسدلین حصص یکی
و آب حی العالم ضماد نمایند و گاهی از تن در بینی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد می نمایند و فتیله آلنده در سرکه کنند آلوده اندر بینی گذارند گاهی قدری نمک و سرکه کوبیده
چون خشک شود بر روغن بکرو چرب سازند و در ورم حار بعد فصد اطلیه بکشنیز و حی العالم و در بارد بعصر نافع بود و طلای سرکه انگوری در روغن گل کنار مرداسنگ
و یا مرداسنگ رسوت حضض آب سوده اسنان علی نیز مفید تر و بینی ست و فصد سر رو بشربت و ضماد مغز تخم ترور بگلاب سوده برای ورم اندرون بینی
و صندل سرخ با آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج آب حی العالم یا روغن نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی لعسل
و آشامیدن آب آلو بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و هم امزوده بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سایر تدبیر مبرد و مطفی
سیر برای ورم حار بثور بینی مناسبست و آلیضا برای بثور اندرون انف فصد جهت اورام یا سر رو یا حجامت قفا کردن عناب گل منشه مویز نیایند شیره خیار
شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت بگلاب سایده و گاهی صندل عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمول ست و اگر بثور بینی با
صداع و رعاف اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیره تخم کاهو و کشنیز خشک بشربت بنفشه دهند و آب کشنیز سبز غرغره کنانند و روز دوم شیره مغز
تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیره کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت صندل و گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم ترور بگلاب
سوده اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علوی خان ایست که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیداب قلعی
مغسول گل ارمنی بروغن گل سایده طلا نمایند و اگر تجفیف بثور مطلوب باشد مغز تخمها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت
و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیره بادیه گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بر بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم
گل ارمنی دو درم بگلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیره عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر
نوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک یک درم حل کرده ضماد نمایند و در بثور سخت که از فضله غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تنقیه دماغ
حسب ماده بهر تلیین موم روغن بران نهند و عقب او آب گرم استنشاق کنند و سکه و کذا جوز السرو محلل ورم صلب بینی ست و ایضا اول تعلیق
کنند بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علوی خانی دهند یا ایارج کبیر لاجورد و سوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود بمبضع شرط زده دم برآرند
حوالی او زلو چسپانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه بتمامه دافع شود و پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثره صلب اگر بدل مرلیس مستعمل باشد
تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم ملح قوبی تربد سفید هر واحد یک درم افتیمون یک نیم درم گل سرخ مصطکی بالحواه تخم کرفس هر یک دو ثلث درم صبر سقوطری
دو درم سقمونیای مشوی یک درم و یک دانگ کوفته بیخته با آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و وزن دو مثقال با آب نیم گرم بخورند و در مدت ده روز
دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد سیر مطبوخ دمری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفال کنند بهم
بعد از ان علاج مذکور بهر تلیین و غیره عمل آورده باشد که هر گاه ماده ورم یا بثره تحلیل نشود داد و سفیداب مثل تخم مرو تخم ریحان شیر حسل تخم کتان حلبه
و اکلیل الملک پخته ضماد نمایند یا فتیله آلوده بر بینی نهند و بعد النضج مرهم سفیداب یا روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب و قدری سرکه سوده و عمل آرند
در سوده چوب دار صحی که ... و ایضا بار و طبیله روغن گل با روغن سفید سایده طلا کردن برای خوشستن بینی معمول استاد مرحوم ست ...

بیاید جست حاجت بکار برند در علاج این تساهل نکنند که در اکثر ساعور منتوری میگردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در دواء السرطان خواهد آمد تعلیمه در ملک بنگاله آکله در بینی یا
می براید و سوزش میکند و بسبب آن تپ شدید عارض میگردد و آنرا آبوه می نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش آنست که روغن زرد و نمک آمیخته در پره بینی مالند
تا آبله شکسته شود و از حدت سوزش و سواس میکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل میکند بچکنی نلفلیه هر یک دو ماشه نیم ماشه باریک سائیده در بینی دمند تا عطسه متواتر آید و مرض دفع شود

قروح الف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتیست که ریم کند و سبب آن تولد او در بینی یا نفس بینی ست چنانچه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا ردیه
کراز بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد ازان قرحه گردد و گاهی قرحه رطب از رطوبات فاسده که از دماغ
بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحه یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ میفرماید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنه عفنه یا خشکریشه
و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحه یابس و قرحه رطب ساذج و قرحه رطب منتن و قرحه بثره
کوچک ست و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خونوس نامند **طریق تشخیص** اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در
بینی منجمد میشود و قشر خشک جدا میگردد یا ریم بر می آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه
بر نیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده
اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده متعفنه بود و اگر از عرصه دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحه کوچک بصورت بثور متفرقه بود قرحه بثریه باشد
و اتفاقا گویند که اگر از قرحه بینی بجا دمع علامات خون آید رطب باشد و الا یابس و سرد و اگر خشکی در مجاری قوی رطب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب و انواع آن ظاهر پیدا شود
و اصعب قرحه دانجله و عفن بود علاج شیخ و سید هرجا را ابلاغ گوید که بینی عضویست رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس لاجرم علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باید
مجفف بود قروح بینی در خشکی کمتر از ادویه مجففه قروح گوش و زیاده تر از ادویه مجففه قروح چشم باید پس قروح اذن محتاج باشیاء در غایت تجفیف است و قروح عین محتاج بدوائی اول صنف تجفیف است
بعده اگر سبب سیلان مواد یا تصاعد ابخره باشد باستفراغ و جذب او بسوی ناحیه دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد ازان فصد منخرین تا فضول متوجه بسو
او قبول نکند پس ابتدا بفصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد
بعده باستعمال حبوب و ایارجات و جمیع ادویه نافعه در نواسیر انف در بیان قروح قویه انف نیز تا نفع شود هرگاه بلعاب یا دمانند آن بیزند حتی که نرم گردد بجمیع قروح خفیفه آن صلاحیت

علاج قرحه یابس

که کثیر الوقوع ست تنقیه سودای احتراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سودای گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک
ده درم و غذا مزوره ماش مع نخود مفید بود و بهر تلیین بینی موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو و یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و لطوبات مالند و مرهم ابیض
بکار برند و بینی را بآب گرم بشویند و بمرات کثیر بدان استنشاق نمایند دیگر بگیرند موم مصفی در روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یکجزو
موم و مغز را در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چندبار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان
آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسبغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مغز ساق گاو طرح می نمایند و مرهم حب السفرجل درین باب همواره
معمول ست و قیروطی از مغز ساق گاو یکجزو روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی
برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی از موم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه بشدت باشد کتیرا باریک سوده
بلعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس بروغن بنفشه آمیزند و باهم برهم زنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماسکی
که مناسب جهت یابس باشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حضض مکی سوده بگلاب و آب خرفه و قدری روغن گل
ضماد کردن بجراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل بسرکه آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن سکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است

عه باید دانست که ابن قول وقتی راست آید که قروح این اعضا متساوی در جمیع انواع اعتدال و کمی رطوبت باشند والا چون قروح بینی قلیل الرطوبت و قروح عین مرطوب تر باشند پس علاج بعکس آن افتد قروح چشم قوی تر از قروح بینی اند منه مولف

و یک نسخه مفید خشکریشه بینی و تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحهٔ یابسه اول فصد باسلیق کنند و بنا بر قلت دم حجامت [illegible]
زنند و بعد هفت ماء الجبن بشربت شاهتره و مدبر حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیهٔ بدن و دماغ حاصل شود بعده شیر زنان [illegible]
پستان دوشیدن بسیار مفید ست و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پیه بط و خشخاش و کاهو مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن
بنفشه روغن گل هر یک یکنیم توله موم سفید یکتوله مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم سازند
و بهتر آنست که پیه جرباز هر وارد است نرم کرده بران طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بهیدانه لعابیه بشویند و بروغن گل [illegible]
و این مرهم نیز بسیار مفید ست موم زرد یکنیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یکنیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کتوچه هر یک سه ماشه
کتیرا دو ماشه بدستور مرهم سازند و این نسخه تر ست حکاکه اسرب و هلیلهٔ زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یکتوله روغن کدو روغن گل
هر یک یکنیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا با دست نیالایند که ریش و جراحت تازه گردد و بدیر اصلاح پذیرد و سائر مرهمها که در جرب انف
گفته آمد در بینی بکار برند که مفید ست گیلانی گوید که این دوا نافع ست بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیداب ارزیز درم مرداسنگ امیزند و ایضا
هلیلهٔ زرد دو ماره و پیه ماکیان روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضا سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یکدرم روغن گل یک اوقیه موم دو درم را
در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی ست ولا سیما آنچه [illegible]
باشد و همچنین قروح لب و اکثر قروح بطی الاندمال که ماده آن خالی از خبث و حرارت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل ست صفت آن بگیرند
هفت تخم خشک یکمثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک بمالند و صاف کنند تا آب لعابی گردد بعده لعاب بهدانه یکمثقال و روغن گل یکمثقال و موم سفید
نیم مثقال آمیخته بسیرند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ میفرماید که در قروح یابسه معالجه کنند بمسوح مرتب از موم مخلوط بنصف وزن آن مغز ساق گاو
و همچنین روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نزد من بهتر ازان روغن گل ست خصوصا که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضا مسوح روغن بنفشه
مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع ست و ایضا فتیله در قیروطی از وفای رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده
مفید و در نسخهٔ جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل ست و ایضا موم در روغن گداخته هلیلهٔ زرد یا مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ [illegible]
بعد فصد سر رود و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین
طبیعت و تسکین ابخرهٔ حاره و منع او از صعود بمثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزر قطونا یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهی
محتاج گردد بفصد سر رود و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و باستفراغ اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الانصباب بسوی بینی باشد لهذا مطبوخات و ایارجات و ملینات

علاج قرحهٔ رطب

بعد فصد سر رود و حجامت پس سر و تنقیهٔ بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و قوقایا و از خردل و سکنجبین بزوری یا سنبل الطیب و سعد و قرنفل [illegible]
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند و سفیداب و مرداسنگ و چرک نقره و سرشته [illegible]
در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب ست و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یکدرم و مر یکدرم و سفیداب
خطمی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده آب آن قرحه را بشویند
و قطور آب سلق تنها و یا با زهرهٔ کلنگ و کذا فتیله آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندی ست و اگر [illegible] مرداسنگ با آب [illegible]
اندرون بینی ضماد نمایند برای خشکی بینی نافع بود و در تکملهٔ هندی درین نسخه صبر هم داخل ست و یا مازو و پوست بلیله بندند با چربی مرغ و یا روغن گل
طلا نمایند و در قروح انف که مسمی بخلوا ست بجهت بودن ماده و اکل شیرین [illegible] که نه حریف باشند و نه مالح و آنرا قروح شهد شیرین
و شیر بچه نیز نامند تنقیهٔ دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا بروغن گل تنها یا بموم و پیه ماکیان اکتفا کنند و قیروطی مرهم سفید

ست وخصوصا مخلوط بلعاب بهدانه واگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه دران داخل کنند وگاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده میکند و هرگاه مرض
افزون شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه وقیه خبث الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار وقیه ازان
مرهم سازند بروغن مورد و سرکه سوده یا پخته و هرگاه علت مزمن گردد و بسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم
شب دو درم بروغن آس و سرکه سوده مرهم سازند و در نسخهٔ جرجانی وایلاقی شب بوزن مرداسنگ ست و سداب دو درم و سرکه مطروح و قویتر ازان اینست
زاج سیاه و قلقند و مر هر واحد هفت جزو قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزو کندر یک نیم جزو کوفته بیخته
در سرکه یک رطل و بیست اوقیه در ظرف مس بپزند حتی که بقوام عسل آید ازان لطوخ نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و مراد از جزو درین نسخه درم ست

علاج قرحهٔ منتن و کهن

که بطول مدت یا از رطوبت منتنه بعفونت انجامد اگر زیادتی خون و غلظ او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و بتدبیر سر در پردازند و آشامیدن مطبوخ
عناب بشکر و غذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام و تنقیه بمطبوخ فواکه و حب بنفشه نیز مفید ست بعده استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن
نیلوفر بقدری گلاب و تبرید بینی بسفیدهٔ بیضه و صندلین و تباشیر و حضض و برگ عوسج بگلاب و آب خرفه یا آب حی العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب انار ترش نوشانند
و بسویق جو و شکر و یا سرکه بزیت و مزورهٔ آب انار یا آب سیب و آلو و توت غذا سازند و سعوط بعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند و روغن عفص یا صبر
بآب بارتنگ حل کرده یا عصارهٔ سوس استعمال نمایند و اگر مواد بارده باشد یا در آخر اجزای لطیف مادهٔ حار تحلیل شود و کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تجفیف
خربق سفید و حرف مساوی باریک سائیده در بینی دمند و بعده بسرکهٔ انگوری قرحه را بشویند و مرکی هل یک سائیده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود
بسیار ادویهٔ مجففه استعمال کنند و سعوط بعصارهٔ ایرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل و با آس سوده مطبوخ بشراب کهنه و زرنیخ سرخ مع شحم و یا زنگار مع سرکه و عسل
در بینی گذارند و گویند که در قرحهٔ کهنه مرهم اسفیداج باضافهٔ عسل و سرکه نافعست و اگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرکی هر یک تولهٔ زراوند اقلیمیای نقره هر یک شش ماشه
مازو سه ماشه روی سوخته چهار و نیم ماشه گزمازج گلنار هر یک نه ماشه بورهٔ ارمنی چهار و نیم ماشه زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس هر یک شش ماشه اسرب
سوخته کندر هر یک نه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد آید و فتیله آلوده در بینی گذارند تنقیهٔ قرحه و حبس خون بینی نماید و جراحت را ملتحق دو ماشه
سنبل الطیب گل سرخ هر یک سه ماشه صبر مر انزروت هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی
گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف ست و یا سعد و مازو و زعفران کوفته بیخته به آکیان در روغن گل گداخته بیامیزند و بعد از آنکه بینی را بآب صابون شسته
بکار برند که مجربست **و المقبول مسیحی** ادویهٔ مصلح قروح ردیهٔ انف مجفف و منقی اند مثل پودینه که عصارهٔ او در بینی چکانند یا خشک کرده اندران بدمند و یا
بگیرند شب دو جزو زرنیخ سرخ چهار جزو مازو یکجزو و روسختج یکجزو در بینی دمند بعد شستن او بشراب ریحانی و در نسخهٔ دیگر دو درم عوض روسختج ست و قویتر
ازان اینست که قلقدیس و قلقطار و شب و زنگار مساوی سائیده و فتیله در سرکه تر کرده درین دوا گردانیده در بینی نهند و ایضا برای قروح منتنه زاج قلقطار مر شب یمانی
مازو توبال مس زراوند مدحرج هر واحد یکجزو کندر ثلث جمیع اجزا آس سه اوقیه ازان در یک رطل آب بپزند تا بقوام عسل آید و بطریق فتیله در بینی داخل کنند
و جالینوس گوید که چون فادزهر با قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند و بمرات طلا نمایند بعد یاس صحت بخشد و گویند که این بارها بتجربه رسیده و ایضا
سعوط زنگار بعد پر کردن بینی بآب برای قروح خبیثه و نتن انف مجرب و اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند
در قرحهٔ کهنهٔ انف مجربست و چون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته بآب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور
بینی نافعست و سعوط عصارهٔ جوز السرو تازه نیز نافع خونوس ست و ایضا مع تخم ترب و مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک
یکجزو باریک سائیده بمسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجربست شیخ میفرماید قروحی که سوی او مادهٔ حریفه بار دیر یا منتنه سیلان کند علاج
صعب بود و از فصد و اسهال دران لابدست و بسا است که احتیاج اسهال با یارجات کبار افتد و واجبست که مدام از استنشاق دخن و صابون و خصوصا

سده بر قسمت منطفیه نشوید بعده ادویهٔ شدید التجفیف استعمال نمایند و این قسم است که بگیرند قشور مس و قلقدیس و نسخ سرنج و قرطاس سایبه و مرد هر یک جزو
ترکیب دهند و روغن خمیر کرده پس استعمال نمایند گاهی دران حمار مرید بید و در سیلان و زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده میشود و در مرکب
مجرب است و آن اینست که سعد و شب یمانی و مازو و مرکی و زعفران و نسخ مساوی بگیرند و بعد سحق نفوخ استعمال کنند و قروح خبیثه انف را علاج کنند
با سرب محرق و صندل و اسفیداج و مرداسنج و روغن گل و موم مرهم سازند و قروح شر به را اصلاح بمرهم روغن گل و روغن بید و مرداسنگ و کوب
و قدری سرکه کنند علاج قروح ظاهره بایں مرهم کنند سفیداب کرطل و مرداسنگ ساونتیه خبث رصاص محرق ساو قیه مشراب دهن مورد مخلوط سازند
و انا و دیه مشترک اینست که بگیرند آب انار ترش و در ظرف مسی بریزند تا که نصف شود فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و لنا قراص انف سعد و دون نیز معالج
میکنند گاهی مخلوط بشراب و گاهی بکوبیدگی بسرکه و آب سیب مشابه بهمین انواع ادویهٔ مشترک النفع با آنکه قسام اینست که خبث اسرب و شراب کهنه و مورد
همه را باهم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس کنند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب است و عصارهٔ حی العالم و صندل و تنبول و تخم
دیگر بسیار نافع است و انطاکی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیه سوداء مقصود بطبیخ و تنقیه باقی خلط تخم مثل کبریت و نسخ در طبیخ و رکیش و روغنها
مثل نیلوفر و بنفشه جیر که مجفف و مدمل باشد مثل دهن گار و روغن بنفشه و موم قیروطی ساخته بگیرد و بدانند که قرحهٔ انف را که گاهی بینه منتن نامند
و اما جمود و با بجنگ شنگرف بر الملح و زعفران مساوی و سیر سیاه و مرداسنگ گرفته در بلدی را پتی جاوتری ادویهٔ و ورق دار باید بسایند در شهد و در دهن آمیخته بریزند
مورد و مفید نوشته اند و ایضا اذخر جبل دار فلفل دانا کلی خرد هر یکی بقدر قند سیاه کنند نسبت و یا دم کوفته و صاف بشد بقدر یک دانه وقت شب مفید است

بواسیر انف و اربیان و سرطان

بواسیر انف لحم زائدیست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بی سیلان رطوبت و این قسم سهل العلاج است
دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارت و الم و ماده این صفرا بود و سوم تیره و صلب و ماده این سوداویست و گاهی شدید الصلابه باشد و مستحکم بود
خصوصا اگر سوداء محترقه باشد و علاج این صعب است و گاهی گاه زرداب و بوی از او سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید و شکل گ
فاسد کند و لبسبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و دائم باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه است به
الف است که در مجاری بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و رطوبت از وی سائل شود و این ورم را کثیر الارجل و بسفایج نیز نامند از جهت مشابهت با
ربیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این ورم بسبب خوبی کثیرهٔ تحت شود و در آخر در گلهای آن موضع همه سبز شود و کثیف
و در باطن بلکه کثیف گی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که میل غور نمایند گوشت زائد را اگر میل بسبب شکل نیل بود از پس او لحم زائد
پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم الحجم بود و در گلهای سرخ و سبز مختلفه باریک در خارج و داخل بینی محسوس شود اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و
صنای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود قسمی بود شاید در دماغ از سرخی سوداوی پدید آید و از مستدا نجو دیا بندق ابتدا کند پس زیادتی پذیرد
و در کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و حلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این قسم
آنرا حلق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداویست در عروق داخل بینی و سبب اربیان ماده ردی بلغمیت و سبب سرطان سوداء محترقست

علاج بواسیر انف

فصد سر رو کنند و زلو بچسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبرید که در ربان گذشت بدهند بعد از آن مسهل بارد و حب ایارج بیند
و گاهی بعد فصد عوض تبرید عناب شاهتره و گل سرخ بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل
گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی آلو بخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج با استعمال می نمایند و بقول صاحب جامع دهد
بعد از فصد و حجامت قفا برای نضج حلاب از عناب و بنفشه و شکر دهند و غذا مزوره ماش یا شیره بادام شیرین بعده مسهل مطبوخ فواکه و یا مطبوخ افتیمون بلیله و حب ایارج

در بواسیر مزمن مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سر رو تبرید شیره عناب شیره کشنیز خشک شیره کاهو عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت بنفشه داده منضج و مسهل و حب ایارج میدهند و شیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض مکی بآب کشنیز سبز ضماد می نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد ادویه خفیفه و در مزمن ادویه حاده قویه استعمال نمایند و از جمله ادویه خفیفه بقول شیخ فتیله معمول از پوست انار است که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و از آن فتیله دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب است لیکن نفع او بدیر ظاهر میشود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرکی نیز داخل میکنند و فتیله بسرکه تر کرده و بدوا آلوده می نهند و یا فتیله بشحم حنظل و یا از جوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کرده آن در آب مذکور و یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده بران پاشیده و یا از عقید آب انارین مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله بعسل و گل سرخ در روز چند بار بتکرار بکار برند و یا نفوخ از زرنیخ و قلقند در سرکه سائیده خشک کرده بعمل آرند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آنرا در ظرف مسی یا مدک بجوشانند و در همان ظرف نگاه دارند و تفل او را خشک نموده باریک بسایند و بآب مذکور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند و مثل ادویه حاده دیگر از لذع و وجع و ورم خالیست و اگر اندک زنگار و نوشادر دران اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجربست و جرجانی و ایلاقی گویند که آب اد مع تفل نیم پخته کنند در طاس مسی یکروز نهند و روز دیگر تفل وجدا کنند و باریک بسایند و از ان شیاف سازند و بآب مذکور تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند که شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت لطیح قدری نوشادر اندازند قوی تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش بگیرند و در آب انار دانه بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش و اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر قرابادین شب برابر ند یا توبال مس سائیده بشراب سرشته داخل بینی بطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه سائیده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر الف را دور میکند و گویند که آب ادب در روغن گل و نشر قایرتیسا و یا آس گنندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر الف ست و کذا قلقند بعسل و یا قاقلی تازه در بینی گذاشتن و منجمله ادویه حاده قویه اینست که زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله آغشته در بینی نهند و اگر قویتر خواهند حب السلاطین چهار جو زنگار دو جو هر دو را خوب سائیده بران موضع بچسپانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول ست و اشجار و آنکه را در آب سائیده ضماد کردن نیز بسیار فائده میکند و اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه بحب ایارج زنگار و اشنان و مرکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقه کتان با سرکه آلوده در ادویه مذکوره بگردانند و در بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفاء الاسقام وغیره ست و اگر زنگار نوشادر و اشخار سوده بشهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و اگر گوشت شیر بینی پر سبز نمایند نیز مجرب بعضی اطباست و یا بقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس قلقدیس و قلی هر واحد یکجز و زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه ربع جزو سائیده فتیله خرقه کتان بشراب تر کرده باین دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس و مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی مازو توبال مس نوشادر مرجح هر یک دو نیم درم کندر چهار دانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد بفتیله استعمال نمایند و گیلانی گوید که بگیرند قشور مس یک اوقیه قلقدیس هشت درم و زرنیخ سرخ نیم اوقیه و خربق سیاه ربع اوقیه کوفته بیخته در بینی و مند که دوای جید ست منفعت او در ده روز ظاهر میشود و ایضا بگیرند پوست انار خشک دو درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زهره گاو چهار درم مرکی و دیودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یکدرم سائیده خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یکدرم شب مازو قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار مر هر واحد هفت درم سرکه یک قسط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیله بعمل آرند و شب یمانی مرس سوخته قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون مساوی کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا بآب انار ترش و یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فتیله بآب انار ترش یا سرکه انگوری یا آب پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این دارو بران پاشیده در بینی نهند نافعتر باشد و اگر فائده نشود فتیله سیاه مذکوره تر کرده قلقدیس و قلقطار و اشنی روز زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آنست که بعد شرط یا خراشیدن موضع این ادویه استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت

فرو فی مینی را ببرد و قوتال مس و قلقدیس و زنجار احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن میکنند و انطاکی گوید که آنچه مجرب ماست آنکه شب و قلقند و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار سایید با قدری سرکه و عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر ادویه حاده اکاله چون قلقدیس و زنگار مفید بود و اگر ازین تدبیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زائد باقی باشد ادویه اکاله را طبوخ بسازند یا اصل محروق یا مرهم که بارچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال ادویه حاده و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض است و بقول شیخ هرگاه اراده علاج بادویه حاده باشد یکروز پیش ازان گوشت زائد را بخورد و حس ولکه نمایند بعد ازان باین ادویه دور و روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج باسور بینی باین ادویه نمایند باید که اول تقطیر یا زفت رطب بر بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع ارنبان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد و آنچه در بواسیر مقعد مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولودی بود و آن لاعلاج ست

علاج ارنبان سرطان

در ارنبان بعد فصد سر و حجامت و تنقیه بمسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون و حب قوقایا و ایشان فتیله کرباس بمرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعد و شیاف دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و ایضا لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل بمرات در بینی بچکانند و یا بعد تنقیه دماغ بحبوب ایارجات حضض مکی زوفای رطب و ردی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا بزر کتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران زلوچسپانند تا بمبضع شرط زنند و خون برارند و صاحب ترویج گوید که جلاب با گاوزبان و بادرنجبویه و اصل السوس لشکرد ببندد و بعد نضج تنقیه دماغ با یارجات و طلا بمر و عکر زیت و مرداسنگ ببعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق بعمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر بحب ایارج پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و رب عنب و مانند آن ست و پرهیز از جمیع اغذیه غلیظه بحبوب و سوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بچیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز ملتئم تحلیل گردد و دران ایام بدوای محلل مثل مر و حضض ضماد نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مر صافی نیم درم انزروت یکدرم مقل نیم درم زوفای رطب یکدرم عکر زیت نیم درم مرداسنگ یکدرم باریک ساییده لعاب اسپغول و لعاب حلبه براورده مع عکر زیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویه مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط و تطلیخ بعمل آورند و خون سیاه و عکر ازان خارج شد پس آن بی شک صحت یابد و اگر خون سائل ازان رقیق سرخ باشد از داخل و خارج بران زلو چسپانند بعد استفراغ در پرهیز و اصلاح غذای مریض واجب ست که طبیب از شراب و در حالت امتلای بدن حذر کند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و صلابت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم علیتا که آن عرق قی ست که بدان صوف میشویند یکدرم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریره بیز ند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران این دوا خشک طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک ساییده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بران بچکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران بچکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیا ست برای قروح مواضع غضاریف و اگر جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه وازان قیروطی بسازند و هنوز بر آتش باشد که قدری سفیداب قلعی بران انداز و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب ازان دور کرده قدری بیضه رقیق انداختند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مدی که ازان سائل میشود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار اندازند کنند زیاده کنند و اگر بحدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ مانند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ میفرماید که در ارنبان

بهتر انست که بیشکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویه قویه منجمله ادویه قروح انف استعمال کنند مثل مرهم زنجار و مرهم زنجار
سبب یمانی و مرکب یکجزو قلقطار و زاج هر یک نیم جزو و نفوخ نمایند یا فتیله از ان بعمل آرند و مختار جالینوس اینست که آب انار ترش مع قشر و شحم آنها کوفته گرفته
و اندکی جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثقل او و بسایند تا مثل خمیر گردد و با بهای مذکور تسقیه دهند بقدر لائق و بعده ازان شیافات دراز بسازند
و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در سعوط بینی دکام را العصاره مذکور طلا نمایند و برین تدبیر مواظبت
کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آنست که الم زیاده نمیکند و بساست که از سه انار یعنی عفص نار رسیده و ترش و شیرین این ترکیب تمام
و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر در ان
زیاده کرده اند و عمل او قویتر میگردد و جمله ادویه حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر
راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیروطی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط
شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و دران صوف ترکرده در بینی داخل نمایند اریان را بخورد و جوز السرو نیز همین منفعت دارد
و آنچه مجربست اینست که زاج سبز مثل سرمه سایید و صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع اریان از ادویه حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد
تا ترشیط کرده سرد کرده از ان بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف بفتیله آلوده و کذا از اسخر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا
و زاج و زرنیخ و نوره و قلی بسر که تر کنند چند روز در افتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از روغن ای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته بفتیله آلوده و کذا
عسل بسرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار و نوشادر بسرکه سرشته جمع کرده در افتاب خشک نموده باریک سایید بدهن آب تر کرده در بینی دمید کنند
و قشور نحاس و کذا نشوق قاقیه هر واحد گوشت زائد را اریان را سر دو در سرطان بعلاج ادویه حاده و قطع آن باهل صلاح تعرض نکنند و مدام بران قیروطی نهند و فصد و تسقیه
بدل سودا بمعجون نجاح یا مطبوخ افتیمون یا حجر ارمنی و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ با دویه که دران صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال
تنقیه سر با یارج و حب قوقایا کنند بقدر پرهیز از اغذیه غلیظه و مولد سودا نمایند و در بعض اوقات غرغره با شیاء خفیفه مثل سکنجبین و ربّ توت کنند و در غرغره مبالغه نمایند
و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حنطه لینه را ستوده اند و باقی تدبیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد بعمل آرند

عطاس

یعنی بسیار عطسه و آن حرکت حاصله دفعةً از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر است باستعانت هوای مستنشق جهت رفع از راه بینی و در پس سبب آن تدریج بخاری لذاع
از ان خلط و یا سببی دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موذی دیگر از آلات شم خواه از خارج خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بوی حار حاد مثل فلفل و مانند کندش
و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه از ان و یا انحلال ریح از ان رکود
و یا تصاعد آن از اعضای ما تحت و یا امتلای دماغ از رطوبات پس ولازم مریض تقدم اسباب خارجیه مذکوره بر سبب دلالت کند پس اگر آن سبب نیابد
دلالت بر سبب داخل بود و بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد بسبب حرارت دماغ باشد و الا از رطوبت آن و عطسه حرکتی است مر دماغ را همچون سرفه مر شش و سینه را
که چون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک از آنها متحرک میگردد بحرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام
حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را
بخود کشد چهارم در انجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که
در سر بخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگرچه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است
و از نفخت کسی که بموت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر معطسات عطسه آورند او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان بهنگام
وضع حمل که بر اخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا مستحیل گرداند بالجمله عطسه معتدل نشان صحت است و از اطلاق ما بعث

آفت و درد آن امراض دماغی منبعث باشد و دلیل بر رشد اهل سبد گفته اند که موافق ترین دماغ صاحب عطسه است که سر جو ماش تیز بینی داده برابر سینه دو گردن
پیچیده کند و کپور کرده و نشانه تا عطسه است خلع شود و منزلاحق نگردد و دلگی با مصطکی تنبیه با بحیه شود و علاج سبب نمایند و اما تسکین
عطاس چکانیدن روغن گل و بنفشه و روغن بید در بینی و گوش است و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر زیر بخار آب شیرین نیم گرم
مالیدن روغن نیم گرم بر سر و گوش و شانه ها تکیه گرم کرده بر سر گذاردن و شمیدن سیب و سویق و اسطوخ بحری و فرنجمشک و کف اخولنجان سوده در بینی نیز
عطسه را زایل گرداند و در بیمارستان معالجات اکثر قطع عطاس کنند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط آب بادروج یا تخم او بخاصیت مانع عطاس است و قطره
آب گل خطمی و روغن گل از جمله سفید و شدت صبر بر عطسه و تکلف با گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش را
و خنک مالیدن و دهان فراخ کشادن و جنبانیدن و نظر تیز بسوی فوق و چیزی کردن و در بستر تمدید و عملات ...
عضو شاه عضل الجبین با گوش با استفراغ و خواب اقتبار و باعث علاج عطاس است و منز مولم باطل خنصر باسام هم ساه و بر زه بعضی دلک اهل حصر و نقص
اما سام در دفع عطاس بحرکت و گرفتن بینی ... از دست بقوت نیز نافعست و احتراز ... حال و آفتاب دیدن ... دماغ و مقام ...
دیگر آنکه باعث عطسه شود مضرست و حکیم حامد نوشته ... از سادات که مبتلا باین مرض بود علاج او باین طور نمودم ...
ریوند هر یک چهار درم ... سائیده ... کرطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده ... ساف ... کرده باشد ... بقدر ... ساخته دو شکرگو
از یکی تا چهار ... مجوز ... دیگر ... شد ... استعمال ... استعمال خولنجان ... نافع است و گزران جهار ... مذکور سازند ...
... اگر کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ و تسعیط ... و عصاره ... روغن ... کعد ... و ... سر ... باطلیه بارده و بوئیدن ...
صبر و صندل و استحمام بآب شیرین نیم گرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و اگر از رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بمسهل و
ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند مشموقات و معطلات موافقه بکار برند و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکاء حس آن باشد تدبیر گرم
بر سداع از ذکای حس دماغی مسلط شد ... آرند و اگر از رسیدن بخار گرم ... ماعصب ... اول باشد ... روغن گل و آب کشنیز سبز و آب
لیتم ... و عرق بید هر یک ... ساخته بویند و یا اسطوخ بحری که گل سفید سوده بران انداخته آب پاشیده باشند بویانند دست و ...
و اگر ... زکام باشد تدبیر زکام بر داز ... انیسون علوبخاس ... و گل ... عظیم الاثر است و همچنین ...
... عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی ... باشد بادروج کوفته بیخته در بینی ... گرم ...
... گوسفند یا بز ... نماید ... سائل شود نیم گرم در بینی چکانند و بویانند ... قند سفید کوفته ...
زعفران ... کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن حب ... و مالیدن سر طفل ... سفید و اگر ...
ایارج فیقرا چند شب متواتر ... زعفران و تخم گل سرخ ...
سر طفل ... تا آنکه لعاب بسیار از دهان ... کشیده ... تا آنکه آب لعاب ... از دهان ...
عطسه او زایل گردد و اگر ... باشد آب نیم گرم که در آن ... پوست حب المحلب جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف القوه
والبنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه هر وقت اندکی شربت خشخاش ... باطلا ساخته باشند بخورانند و تخم
خیار و تخم خرفه مقشر هر یک سه جزو ... چهار جزو نبات ... سائیده بلعاب اسپغول ... ساخته خشک نموده ...
زبان ... بسیار گفته جهت این مرض ... السوس ...
شیر ... در صبح و شام بآن طفل ... اطفال ...
سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تب و حرارت بود و علاجش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر ... اعصاب ... آب کاسنی

وکشنیز سبز و کدو تر و عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاهو دارند و عنبا مانند روغن گل و بنفشه و کدو و ملک و اپست کار دل حجامت ساقین نمایند و سر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره سعد و هر گاه تسریع تبرید نماید برد و ادع مرخیات ما فزایند و جالینوس گوید که حجامت برگردن طفل منع عطاس میکند خصیصه هر جا که بعطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفتح ست مثل کندش و خربق سفید و صندیه و فلفل و خردل و عاقرقرحا و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و سنبل هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیل و سداب و اپیساد و گندم در شیر عشر ترکرده خشک نموده و خاکستر با چیک و شی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دار شیشعان و بندال و سمندر بیل و نوشادر و صعتر و کچیلی و مغز کوکچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفل مویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفخ از آن نمایند و یا بپر مرغ در بینی الصوق نمایند و یا کبیر و عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آنست که مجرد دین از ین ادویه ببویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و تلج خشک کرده و بادروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان لبسته ببویند نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیا که دماغ را دفعةً گرم گرداند عطسه آرد و نظر در قرص شمس ازین قبیل ست و سعوط اسطوخودوس و فلفل مثل غبار سا بیده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شلح بادروج و زراوند و بوی گل سرخ معطس محرور ین ست و لطوخ باطن انف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط او ست چه درین صورت از نفوذ دوا بسوی نفس دماغ امان نیست *

رض انف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضربه و سقطه باشد یا مسترخی شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا استخوان او واقع شود و یا غضروف او و یا هر دو و مبادرت در علاج او واجب ست والا بعد ده روز علاج قبول نمیکند و صورت ختم و قبیح منظر بنفس میگردد و دیگری گوید که چون غضروف منخسف گردد و از استخوان انفصال یابد جدا شود و کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد در آن میل بطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا در سوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از انست شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر رو کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و بزودی لیسر سام نگردد اضمده بارد بر سر استعمال کنند و بعد از امتداد آن اگر کسی هم مثال مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمقاش و دهن او فراخ میباشد بدست منضغط سازند و بچهار انگشت بینی را از عرض بگذارند که منخرین منفتح شوند و القام زائل کنند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست برابر بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی خود نماید و ساعت بساعت بانی امساک او نمایند و بعد از ان پارچه بر انبوب پیچیده و اقاقیا و مغاث برآن طلا کرده اندر بینی نهند و ایضاً الطلیه نافعه درین آنچه بر کسر گذارند صبر با آش هر زعفران را مک سک گل ارمنی گل رومی خطمی لادن صدس ست آب آس یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند و سه روز بگذارند بعده به آب بستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قایم نشود در منخرین دو چوب مثل پر در و شحه بینی ساخته و بهرد و جانب آنها ستر آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسپانند و هر سه روز بر آرند و اعاده کار نمایند تا آنکه علت زایل شود و آنچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام ست

جفاف انف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا میباشد و یا در همه بدن چنانچه در اواخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندکی رقیق شود بچسپد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود سبب حرارت یا یبوست باشد و اگر احتباس خلط در بینی معلوم شود سبب خلط لزج باشد علاج تا فعز بن چیزها در ان ادهان و عصارات بارده رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو و آب تربوز و آب نیلوفر و لعاب اسبغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مغز ساق بقر و ایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و روغن گرم سالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید با تبریه و سعوطات العیه و الباس و ادهان و اضمده و امثاله

باید کرد علاج امراض باقی مانده چون مسطور شد استعمال کند و از وزم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور بویند و عصاره ترنج و نرم دو مسی و ادویه مذکوره میل کافور بکار برند و العنبر شاره روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر در بینی چکانیدن و شیر زنان بر پیشانی طلا کردن و سفید نیز گردد و پیش از بکار بردن نفع بود و آنچه جالینوس گفته حکیم ماهر نیز در هر دو قسم تجربه نموده طلاء بر پیشانی و مقدم سر کاسنی و عنب الثعلب و روغن بادام و کدو مسعود گفت و آنچه از سعد لزج بود بعد تلیین خلط تعطیر بدنها و مرکب مذکوره والبان للعبد و شرب مرطبات تنقیه ماده از جانب دماغ بسهل و حب ایارج فیقرا و خشخاش و بخور و نشوقات و لطوخات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که یک مرد را دیدم که در حکت خشم مذکور شد مفید تر قسم است و حکیم کرده بیا نوع اول آب گرم استنشاق نمایند بعده روغن بنفشه یا بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بخورند و اگر آن شوربا باشد اولی است

حکه الانف

سبب خارش بینی صعود بخارات حاده لذاعه از ماده حریفه مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر است و احتباس آن در بینی و در زکام در وی بیست و شبهه و قرحه بینی و در ابتدای رعاف و جرب نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آثار زکام یا درد یا شوری یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و مریض را پیش چشم چون جهیدن برق محسوس گردد مقدمه رعاف باشد و اگر دفعه پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اگر از وقت شدید هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابتدا بعد تعدیل مزاج بماکول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از ماده بحار قدیم انف بر طلا و سعوطات نمایند و بر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل ببویند و برای منع ابخره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب ایارج بغایت مجیب است در استیصال ماده و حمام مطلقا و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر صحت قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش خوشبوی که تنقیه برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن حکیم خوراك اطوطا دفیلته نیز نافع حکه الانف است و گوید که اول رگ قیفال زنند و بعد فصد بسیار رگ از جبه کشایند و بعد کیفیت تنقیه دماغ و بدن بحب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد و فواکهی ملوکیان و یا آلو باشربت در اکثر المیلی نمایند و بعد جهت منع و تقویت معده و دماغ اطریفل کشنیز دهند و غذای کم خلط و سرد خورانند و بروغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمه رعاف فصد سر کنند تا در جهت رعاف از اغذیه و ادویه مسطور شده بکار برند و در زکام و درد و بثور و قرحه جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکاک منخرین للطفل سرکه در ترسا بمالند و اگر از بینی کرم باشد در سر کرم سود یا بیت بمالند آنگاه پیه زنان بینی بر دستکم باشد سرزن نمک را اندک و در بینی کرم کاران بیندازند بعد پس بیاید و کرم باشد

حرقت الانف

هرگاه مزاج معده سوزش از جهات طبیعی بر گردد و سوء مزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج یا ریه بگلاب و صندل آغشته و بر بینی گذارند و روغن با آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و دهن کنند و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بویند و گلیه گوییکه گاهی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود باقی از شرح و طبری گوید علتی است که در بینی ظاهر شود و از آن در چشم اشک آید و انسان را در این حالت صعب بهم رسد و آن است که می باید انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از آن چشمها اشک آورد و اگر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حاره لذاعه که از سبب اخلاط حریفه لذاعه در بطون دماغ متحلل میگردد و چون این بخارات بر میشوند در بینی محتقن میگردند و احراق شدید پیدا میکنند و هرگاه اکثر امتلا در جمیع این سوزش کنند و از چربی فضول رقیق حاد که در ابتدای زکام جاری میشوند بسوزند سببش آنست که بسبب این اخلاط در بطون دماغ مجتمع شده بسبب مسام سرسردی و غیره بسته شوند و بخارات منعکس گردند از منخرین جاری میشوند و آب چیزی از آن اخلاط حریفه حاده مختلط میگردد و سوزش پیدا می کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب است و تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بیاشامند و اجزای او که در

این اخلاط اندام در تعفنه باشند مغز غره پیش ایشان تشنج و استفراغ و ادبیتر ریح بی نماید و تبدیل مزاج اعضا او میکند و اصحاب ذی حار و دماغ و کبد را استعمال این اشیا با تغیر مزاج او هم میکند از اطول سعوط

احتباس شی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بر غنها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس ادویه معطسه در اخر کشت عطاس مسطور شد در بینی دمند و بهنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آن چیز بیرون افتد و یا آلهٔ مناسب برارند و بدانند که اکثر بهنگام تناول طعام سر و یا عطسه یا حرکتی دیگر طفل را عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حلق در مجرای بینی براید و تعفن پذیرد و بریجاند و توحش و بدخوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی از اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود بدان جانب برد و بمالد و تدبیرش همانست که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید طفل را برپشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی مسدود او گذاشته بقوت بدمند و عقب آن بلا فاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح است از آن قویتر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن حبس فیاستیم طفل میباشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسبه است در دهن و ترطیب یا فوخ او بادهان مرطبه مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه

سدهٔ خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل او ست حتی که شئی نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج ست و یا لحم نابت و یا خشکریشه و ار آشان این سده هست که غنه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فضله نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن از آن حادث میگردد علاج در خلطی بعد از نضج بمنضج بلغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یک درم چند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مرنیم درم حبها سازند و با آب زنجوش رطب سوده سعوط نمایند و هر چه برای خشم سده مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بعمل دستکاری محرط مینی از میل همان الف که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مرهم جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج قرحه یابس نمایند و گیلانی گوید باقی از شرح و سدهٔ بینی که باطفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و بر سر او از اغذیه مغلظه و بخیتن آب گرم بر سر طفل و انکباب بخار آن و مالیدن سر او بخرقه نشستن ست و قبل از این تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست

خنان

و آن مرضی ست که بینی را عارض میشود و از آن در آواز انسان خشونت ظاهر میگردد و بسبب او کلام متبین نمیشود و این غیر غنه معروف ست گویند که سببش ورم کور تین و یا لمات ست و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خشامیت بسیار بود و چشمها سرخ برا شکی خاسته باشد با درد سر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سر رد کشایند و از آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو تنها و یا خشخاش حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبزهم نرسد شیرهٔ آنها گرفته با نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده بانگشت شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و صعتر خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند و مازو با آب حنا یا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر از این تدبیر صحت نشود مسهل صفرا العمل از انداز اعلی یا اسفل و عطسه آوردن نیز نفع اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر الف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه میوسته مجو شانند تا آب جذب شود بعده خشک کنند و نصف او کندر و از زروت آمیزند و مرتبه دیگر آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند بسرشند و بطریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و ایضا شنگار موم و روغن بینی چکانند و بار شدن آن ام استعمال کنند و اگر این مرض از بعد سوراخ در کام لست مرض آتشک یا از ابعاد عارض شود علاجش در امراض جنک خواهد آمد

دیدان الف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ ست نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات ست و خروج او در مخاط علاج بعد نضج او تنقیه بمسهل بعده

و ایا بعیت در بعلسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و بادویهٔ قاتل کرم مثل سبنج و فسطاوبرو تمسیل و کلب برگ سود نمایند و برگ شفتالو سائیده در بینی ایام متوالی نعوص کردن مجرب ست و بالجمله هرچه در علاج صداع دود کرم گوش مسطور ست بعمل آرند

انتفاخ انف

گاه در بینی اطفال انتفاخ بحدی عارض میشود که غلیظ و ستبر میگردد و وجع می نماید و طفل از الم و سکون میباشد علاج ملاحظه نمایند در ان چیزی شبیه لغدهٔ صلب باشد در علاج آن تساهل نمایند چه اکثر بعدم کنیز الاجل منجر میگردد و پس باید که مرضعه را در پرهیز و اصلاح غذا دیرا نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل اقدر یکحبه خردل سوده در پنبه پیچیده گذارند تا آنکه از انجرات بعده علاج او کنند و اگر بسبب صلابت احتیاج خراش او بحدید باشد باهن بخراشند

انقباض انف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد علاج شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دو شیده منجمد با نفحه بر سر او گمارند و برگ اسپغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه بچکانند و سر او را با آبیکه در ان خشخاش جوشانیده باشند بشویند و برجعهٔ او مار الشعیر دهند و پرهیز از اغذیهٔ غیر موافقه چاره فرمایند

تمت

خاتمة الطبع سپاس بیقیاس حضرت حکیم مطلق و شافی انواع اسقام درست قدسی اساس بدرگاه مسبب الاسباب دافع امراض و مزیل آلام که از دیار مجلد ضخیم کتاب بیعدیل و سفر جلیل المتین خاص در فن معالجات حاوی اقوال اکابر اطبای ثقات معنی ار اسفار سلف تفحص و احسان طالبان خلف نسخهٔ کیمیای مجسم مسمی باکسیر اعظم از افادات مستطاب یگانهٔ زمان حاذق یکتای دوران رئیس کشور طبابت مقنن قانون حذاقت تذکار حکمای متقدمین نسبهٔ الحکمای متاخرین که نام نامی و اسم سامی جناب ایشان زیب دایرهٔ عزونست جلد اول تا امراض رأس تا امراض انف در سی و چهار جز کسری کم کامده تقطیع کلان باهتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان تربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان برد الله مضجعهما و اسکنهما فی روضة الرضوان در اوائل ربیع الاول ختمه الله بحصول الامنیة والامل سنه ۱۳۰۰ هجری در مطبع مشهور نزدیک و دور یعنی مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید هر یک ازین جلد با تمام چهار جلد مطبوع شده باقی اسم قریب ترتیب و طیار مے شوند

وجه تحریر خاتمه

برای رفع اشتباه شائقان درین کتب بنا بطبوع مطبع نظامی ست یا غیر مهر و دستخط صاحب مطبع در آخر ثبت نموده شد

اشتهار

جو کوئی کتاب چهپی قانون قسم تشتنع داخل رجسٹر سرکار ست لیکن اینده گرامی لهذا بایں مطبع و تاجران ملتبسا حضرت و فهمیدند از آن خس بنام

فہرست جلد اول اکسیر اعظم

دیباجہ ۲

مقدمہ ۶

در اقسام امراض و علاج آنہا طریق کلی

امراض راس ۲۸

یعنی بیماریہای سر

امراض عصب — ۲۷۲

۳۲۸ امراض عین
یعنی بیماریہائے چشم

امراض اذن

۴۵۴ یعنی بیماری گوش

امراض انف

۴۹۷ یعنی بینی

صحیحنامہ جلد اول کتاب اکسیر اعظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۲	فنہدی	خجندی	۳۶	۱۴	سبکان	کرسبآن	۹۹	۱۷	سیخ دنبا کی	شیخ جارکی	۲۲۷	۱۶	بصغراقرم	صنوبرقرم
ایضاً	۱۳	سمانی	سمانی	۴۵	۹	روا	روای	۱۰۳	۹	مساق تر	مواق تر	۲۳۳	۳۰	وتصمین	وتضمید
ایضاً	۱۹	مصطلوکی	ومصطلوکی	ایضاً	۱۱	وبرودت	برودت	ایضاً	۱۰	یبسی	صرعی	۲۴۱	۳	حوب	خواب
۶	۲۵	منزاربار	سرارپارہ	ایضاً	۲۵	حرون	خردل	ایضاً	۱۹	جبتہ الخضرا	حبتہ الخضرا	ایضاً	۲۰	مادی جمان	دردی جمان
ایضاً	۲۸	براکمہ	مہرآکمہ	۵۰	۱۱	بنگ	شک	۱۰۷	۱۳	ازقرادین	درقرابادین	۲۴۵	۱۶	گل حریف	گل ریب
ایضاً	۲۹	اسحال	اسہال	ایضاً	۱۴	جنگ	سک	۱۰۹	۲۷	تجنیہ	تکمنہ	۲۴۲	۲۲	تان فطیرہ	تان فطیر
۷	۴	ررب	درب	ایضاً	۱۵	نطوح	لطوخ	۱۱۰	۲۷	ناصیہ	ناحیہ	۲۵۳	۲۱	میشود	میسود
ایضاً	۹	اکرملی س	اگرولمس	۵۲	۱۳	رفوت	برقوب	۱۳۹	۳۰	ابع	سع	۲۵۴	۱۴	عرفر	قرقر
ایضاً	۱۰	سرخی	وسرخی	۵۴	۲۰	خشی لیان	حسی لیان	ایضاً	۲۹	عریص	عریضی	۲۵۸	۱۹	ناول	داول
ایضاً	۱۱	مزاج	ومزاج	۵۵	۱۴	رسقطہ	وسقطی	۱۳۶	۱۷	ہیجان	ہیمان	ایضاً	۱۱	قروع	قروح
ایضاً	۱۴	دموی	دموی	ایضاً	۲۶	متقلع	منقلع	۱۵۱	۱۶	حت	وضع	۲۵۹	۱۰	دخال	بادخال
ایضاً	۲۰	وسبس	سبیش	۵۶	۱	درشراب	بشراب	۱۶۱	۲	خدری تر	طلائی تر	ایضاً	۱۱	تیرنعست	تیرنعست
۹	۳	ستقل اکہ	دستقل اکہ	۶۶	۱۳	متحلل	متحلل	ایضاً	۱۹	توبا	تربا	ایضاً	۲۹	آتش	آبش
ایضاً	۶	[illegible]	[illegible]	ایضاً	۲۶	سرکردہ	سرکردہ	۱۶۳	۱۹	رانکی	آدرکی	۲۶۳	۷	تشور	شور
ایضاً	۱۲و۱۳	[illegible]	[illegible]	۶۷	۲۹	سنگ	سک	۱۶۳	۲۲	تشویش	وتشویش	۲۶۵	۲۰	اضماد	اتحاد
ایضاً	۲۳	[illegible]	[illegible]	۷۰	۴	بدشگال	برشگال	ایضاً	۳۶	فراموش	وفراموش	۲۶۶	۱۵	نفرات	خترات
ایضاً	۲۸	[illegible]	[illegible]	۶۲	۱۸	معرق	دربرگ عاقرقرحا	۱۸۸	۲۳	ہیجان	ہیمان	۲۶۸	۸	تربد	تبرید
۱۱	۲۹	سد	سدد/	۶۳	۱۷	وتشیح	وتشیخ	۱۸۹	۲۳	ہیجان	ہیمان	۲۶۹	۱۳	دردبارود	[illegible]
۱۲	۱۵	لاست	لامت	۷۶	۳	درصداع	درصداع	ایضاً	۲۴	[illegible]	[illegible]	ایضاً	۲۱	شرور	تیز
۱۴	۲۳	اشا	حاشا	۸۱	۱	مکش	مکمش	۱۹۲	۱	صندل	صندل	۲۸۸	۲۳	مذکورشد	مذکورشد
ایضاً	۲۴	اصلاد	اصلاد	ایضاً	۳	[illegible]	[illegible]	۲۰۳	۲۵	وخم روہم	وغموہم	۲۹۰	۵	بالسویہ	بادویہ
۱۸	۱۵	سابکہ	دہ بوکر	۹۵	۷	تفصیح	نصح یابد	۲۱۰	۲۳	دلونیہ	دگرنیہ	۲۹۳	۱۷	لایہ	مائیہ
۲۶	۱۱	گدر	گدر	۹۷	۲۱	لیمونا	لیمون	۲۲۶	۶	درباب	درباب	۳۰۴	۸	رنرر	ابرو
۳۳	۱۱	دیگردالیت	دیگرولایت	ایضاً	۲۴	برگ خار	برگ عار	ایضاً	۱۶	محبوب	محبوب	۳۱۰	۲۸	شسبلت	شسلید
۳۴	۱۹	[illegible]	[illegible]	۹۸	۶	حورمرا	[illegible]	۲۲۰	۸	ارلم	ازار	۳۱۱	۲۰	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۱۲	۹	لوی ست	اوی ست	۳۶۰	۹	مستقل سابقہ	نقل سابقہ مکرر نیم دوم صد	۴۱۳	۱۹	درجلب	درجب	۴۶۱	۳	سابرای	ماورای
۳۱۳	۳	عاکرشیر	اکرشیر	۳۷۱	۵	فنات است	ونت	۴۲۳	۱۱	فموشیم	مشموم شیم	۴۰۲	۲۴	مسوی	پرسے
۳۱۴	۲۴	ستوتش	ستوتح	۳۷۹	۹	خریب	غریب	۴۲۴	۸	مشیاد	مستیرود	۴۹۶	۶	خناق	خنان
۳۱۸	۳	بچتس	یخش	۔	۷	برلی	رلی	۴۲۸	۱۹	حادثا	حادث	۵۰۰	۱۹	دمہ فرایج	سرد فرایج
۳۲۲	۲۷	مرانگہ	مراغ آلہ	۳۸۳	۱۵	ریم سعید	نیم سعید	۴۳۱	۲۷	بنیات سفر	احتمال نشیم	۵۰۲	۲۱	شقیقہ	بتقیقہ
۳۲۳	۱	دیابیدہ	راباجیدہ	ایضاً	۱۹	عروق کبیرہ	عرق کبیر	۴۳۳	۷	جاسیہ	حاسیہ	۵۰۵	۸	لطوحات	للطوخات
۳۲۹	۱۶	ریقیق	رقیق	۳۹۳	۶	خونا انہ	خون غیر اند	۴۳۳	۲۸	دشمس	درشمس	۵۱۴	۵	حزا	خزانا
۳۳۳	۲۹	دربی	ابراہی	۳۹۶	۲۵	وتسح	مرشح کوسید	۴۳۴	۱۴	شد	شدید	۵۲۲	۳	صوبت	صوت
۳۴۴	۱۳	رایراد	ازایراد	۴۰۵	۲۶	قابل	مائل	۴۴۴	۲۹	حس	جعن	۵۲۰	۱۳	وطب	وتعب
۳۴۵	۱۰	وبادی	مانع	۴۰۷	۹	شیرط	شبوط	۴۴۵	۱۵	صیان	صآن	ایضاً	ایضاً	حب	حب اوخیر
۳۵۰	۱۹	اردطرفہ	اگر طرفہ	۴۰۸	۱	تاچارلوز	تاچیل رند	۴۴۶	۱۰	تبقدم	وتبقدم	۵۳۳	۱۶	خمایند	نمایند
۳۵۲	۹	سیدیدہ	سیدیدہ	ایضاً	۷	سکوت	جنگوت	۴۴۷	۸	اتات	ابات	۵۳۴	۱۵	معطلات	معطفات
۳۶۱	۲۸	سماکبیرہ	عاکشیر	ایضاً	۹	ترلی	زلی	۴۴۸	۲۷	نقلب	منقلب	۵۳۵	۳	نیکند	میکند
۳۶۷	۱۲	ایں ازند	ایں ارمد	۴۱۲	۱۹	تقریر	تصرر	۴۵۹	۵	سوجی سطو	سوی کرسطو	تمت			

9

ما شاء الله لا قوة الا بالله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مطبع نظامی واقع کانپور ۱۲۸۷ھ مطبوع گردید

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض شفت و شدقین یعنی لب و کنج دهن

بدانکه ده مرض است یعنی سوء مزاج لب و تشقق و تقشر شفتین و اختلاج لب و ورم لب و بثور و قروح لب و بیاض شفت و بواسیر لب و اختلاج شفت و تقلص شفتین و تشقق شفتین بدانکه پوست لب [illegible] اما مخفی نیست که چون پوست اعضای دیگر از گوشت جدا نیست در مزاج و ترکیب و همچون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو نهایت مری و امعا اند لیکن ابتدا و انتها از طرف اعلی است و مقعد ابتدا و انتها [illegible] بسبب اتحاد مزاج و ترکیب یکدیگر امراض هر یک مجانس هم دیگر است مثلا شقاق که بلب عارض شود مقعد را نیز حادث گردد و همچنین بواسیر که بشفت و مقعد هر دو پدید آید و انواع امراض که بدیگر اعضا افتد مثل اقسام سوء مزاج و اورام و جمرة و قروح و مانند آن هر دو عارض شود و سوء مزاج که بلب افتد آن را احتیاج علاج نباشد مگر آنکه محکم باشد یا مضرتی از آن ظاهر گردد لیکن سوء مزاج رطب لب را زود ضعیف کند خصوص بعد تناول اشیای مرطبه حتی که از تحریک آن نهاد در تکلم عاجز آید بالجمله تشخیص سوء مزاج لب چنان باید کرد که اگر مریض شکایت سوزش لب کند و لمس آن گرم باشد و از هوای سرد و آب سرد راحت یابد سوء مزاج حار باشد و اگر در هوای سرد درد سر صبح و تسبب لب کبود گردد و حس او باطل شود سوء مزاج بارد باشد و اگر لبها خشک بود و ترقد و پوست باریک از آن جدا شود سوء مزاج یابس باشد و اگر لبها فرو آویخته و سست و نرم باشد سوء مزاج رطب باشد **علاج** در سوء مزاج گرم پارچه کتان با آب برگ کاهو یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز سبز یا آب برگ بارتنگ یا آب کاسنی یا آب عصا الراعی یا گلاب تر کرده بر لب نهند و یا برف سرد نموده بر لب نهند یا اسپغول بگلاب تر نموده بر برف سرد کرده بر لب گذارند و خشک شدن ندهند و یا صندل سفید و قلیلی کافور بگلاب سوده بر لب طلا کنند و گاهی لعاب بهدانه و اسپغول افزوده میشود و در سوء مزاج سرد مشک سوده بروغن بان یا غالیه سوده با روغن یاسمین و یا جند بیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن طلا کنند و در سوء مزاج خشک [illegible] روغن بادام [illegible] لعاب اسپغول و شکر [illegible] مرهم [illegible] و [illegible] موم و روغن [illegible] ساخته بالیدن سود دارد و علاج شقاق لب [illegible] و در سوء مزاج تر علاج ضعیف القوه باید کرد [illegible]

تشقق و تقشر شفتین یعنی ترقیدن لبها و جدا شدن پوست باریک از آنها سببش غلبه یبوست بر لحم شفتین و فساد ماده محترق نیز هست **علاج** قیروطی و روغنهای مرطب و شحوم بر لب مالند و یا مرهم حب السفرجل گذارند و مالیدن لعاب بهدانه و خطمی و تخم کتان و قیروطی بیه بط و ماکیان [illegible] تقشر لب مفید بود و طلای مغز بادام و کذا مغز تخم کدو یا تربوز [illegible] شقاق لب را نافع بود و یا [illegible] مغز تخم تربوز در آب کشنیز سبز سوده بر لب ضماد [illegible] و یا لعاب بهدانه و نشاسته و روغن گل [illegible] موم [illegible] قیروطی ساخته استعمال نمایند و روغن گل [illegible] نیز مفید است و یا چربی مرغ را بروغن گل

گداخته چهارم وزن آن ارد سفیده قلعی نشاسته کتیرا سماق یا یک سائیده با مثل مرہم ساخته بکار برند که بقول مسیحی خشک ریشه ببینی را نیز نفع بلیغ نماید و یا لعاب بهدانه و یا لعاب خطمی لعاب تخم کتان در آب کشنیز سبز آب عنب الثعلب تازه برآورده مغز ساق گاو موم سفید روغن گل یکجا بر آتش گداخته سفیده کاشغری مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سوده ممزوج نموده قیروطی سازند و بر لب بچسپانند و اگر موم نزنند در روغن گل سیه مرغابی گداخته روغن طب کثیرا لعاب بهدانه تخم کاهو در صلایه بهم زنند تا یکسان گردد و بکار برند برای شقاق دست و پا نیز مجرب ست و اگر از آب چغندر آب شانم آب برگ کرفس لعاب گل خطمی آب گل بنفشه هر یک دو درم موم سه درم روغن گل و دو درم قیروطی مرطب سازند برای شقاق و سودده سرو قوباء و تقشر مجرب حکیم بقا خان ست و یا سفیده ارزیز یکنیم توله نشاسته بادام مقشر که سوده هر یک هفت ماشه کتیرا پنج ماشه سائیده و موم دو توله روغن گل پنج توله گداخته آمیخته بسته که برای تقشر لب معمول صاحب اقتباس العلاج ست و از سپستان پانزده عدد در آب جهار آنچه صاف نموده با مغز ساق گاو و مصطکی هر یک درم مانند و یکدرم پیه ماکیان گداخته نصف درم مرهم سازند و بکار برند که مجرب سید جرجانی ست و دیگر عدس اکلیل الملک گل خیرو هر یک یک توله در سه کوفته بجوشانند پس صاف نموده روغن کدو روغن بادام مغز قلم گاو هر یک سه درم زرده تخم مرغ یکعدد اضافه نمایند و وقت فرو آوردن یکنیم درم مردار سنگ سائیده داخل نمایند و استعمال کنند برای شقاق خشک ریشه لب مفید بود **شیخ** میفرماید که ادویه محتاج الیه در علاج شقوق آنست که با قبض و تحلیل جامع تلیین باشد و لذا ادویه نافعه در آن اسباک کتیرا ست در دهن دگردانیدن او بزبان بر لب و از تدبیر نافع در آن تدبیر مرهم و مست و حلوای کهنی که از مالیدن یک قطره غبار بر دیگری پیدا میشود و لعاب سپستان یا ماء الشعیر یا لعاب اسپغول خوردن و طلا کردن سوده دار و دار و سومات مسکر نیز مست و از شحوم پیه گوساله و بط و سبس یا روغن جنطیر یا روغن گل سفیدی بیضه و آرد کرسنه آمیخته و گاهی در آن مردار سنگ داخل کرده میشود و از ادویه مجرب بار و سفیده ارزیز و نشاسته کتیرا سوده و در پیه ماکیان آمیخته آ و ایضا مازو بسرکه سوده و ایضا از مصطکی و علک البطم و نیز و فاطین بعسل مثل مرهم بسایند و وقت ازالت مرض استعمال نمایند و **حکیم مشهور** مردار سنگ شادنج زرد و چوب دهن فرنگ سهر واحد نیم جزو و سوم نسوخته زعفران سهر واحد ثلث جزو کافور سدس جزو سوده با موم شش جزو در روغن گل شانزده جزو گداخته مرهم سازند که آکله دهن لب را نیز نافع و ایضا عنبر و روغن بلسان یا روغن بان یا روغن اترج ربع جزو قیروطی ساخته نافع و غذا با ید دبیغه هضم ست کنند **صاحب کامل** در جامع گوید که اگر شقاق غائر بود پیه بط و موم گداخته طلا نماید یا کثیرا و گل سرخ خشک کوفته بیخته با قدری کتیرا آمیزند و طلا نمایند یا نشاسته و کتیرا و سفیداب و مازو مساوی کوفته بیخته تخم ماکیان و قدری موم که حر زنند بموم جملاد در ماسند گداخته آمیخته بر موضع شقاق نهند **بعضی** گویند که ضماد علک البطم نافع و بی سوراخ سوده با روغن آمیخته و کذا مصطکی در روغن گل حل کرده و کذا عصاره لبلاب سیاه و کذا چرک گوش و کذا پیه گوساله و بعسل و تدهین بروغن خیری هر روز بمرات و مقطور لبن دقیق شیر یا ضماد نافع تشقق لب ست با لجمله هر دوا که بر لب نهند باید که بالای آن پوست باریک اندرون بیضه مرغ یا خایه عنکبوت تا آتش بسته بچسپانند تا از هوا محفوظ مانده و از آب سرد نیز محفوظ دارند و چرب کردن ناف متعهد بروغن بنفشه یا نیلوفر یا کدو یا قیروطی تر طیب نیا پسو و طرطب و بادام مذکوره در روغن بادام خیلی سود مند ست آنجا که آثار کثرت ماده یابس یافت گردد و بعد تنقیه از فصد و مسهل یا مطبوخ اهلیله فواکهی و شربت ورد و سنائی یا ازین ادویه مسطوره استعمال نمایند فصد چهار رگ و چسپانیدن زلو زیر لب نیز شقاق لب مجرب ست و از ثوم و پیاز و نمک بسیار و گوشت آهو و اسپ و نر و غیره لحوم غلیظه یابس و از مولدات صفرا و اشیای گرم پرهیز نمایند و هر چه در شقاق زبان و تقشر او خواهد آمد مفید ست شناسند و گویند که هرگاه شقاق لب افراط کند

لب شق کنند و از آن چیزی مثل تخم انجیر که آن خلط منعقد ست برآرند پس بعد آن علاج قروح پردازند

جفاف لب از شیر زن و یا عرق لحمه تر سازند و یا حرمل اسپغول در آب انداخته بر لب بگردانند و یا لعاب اسپغول و یا بهدانه و یا خطمی در گلاب برآورده بمالند و روغن ورد و کاهو و خشخاش بمالند و دیگر مرطبات و مبردات استعمال آرند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بار اکحل دهند و بعد آن را بمالند که بسیار مفید ست ورم لب بسبش غلبه خلطی از اخلاط ار بعه یا نزله یا گزیدن موره بود و لیس اول از مریض حال تقدم گزیدن موره یا تناول ترشی مثل حمرات و سرکه و غیره بپرسند و نیز رو چه دو اسهل لنگر کنند اگر اقرار آن کند سبب ورم همان باشد و الا به رنگ لب نگاه کنند اگر سرخ باشد و ورم دموی بود و اگر سرخ و ...

بشد و خون غلیظ میر مغذی گردد صفراوی بود و دیگر سفید که بسبب بلغم بود و آنکه غذا نکند بلغمی بود و اگر لب کبود و سخت باشد سوداوی باید علاج ورم دموی
فصد سر و حجامت قفا نماید و ضماد برگ شاهتره و امثال آن و آب کشنیز و عصاره عنب الثعلب و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول آمیخته بر لب نهند کافیست.
و صندل سرخ و سفید و آب کشنیز تر یا گلاب یا آب عنب الثعلب سوده طلا کردن نیز سود دارد و کرنب بستانی ابتدا و بعد بندی درین تمام سوده طلا نمودن و صمغ عربی
عنب الثعلب سبز با آرد جو سوده طلا کردن نیز در ورم حار لب نافع و گل ارمنی و شیاف ابیض و مامیثا و آب کشنیز سایر آن [illegible] ورد سرشته و اگر ورم سخت شد
کی حدت او کم شود دیگر آب کشنیز سبز ضماد نمایند و بعد از آن صندل سرخ و امیران [illegible] ارزیزه برای نضج و تحلیل ماده ورم نافع بود با جمله بعد تنقیه اهمال
محلل مثل الصمغ صمغ با بوره و آرد جو گلاب و آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و در انتها قیروطی از روغن بادام و موم استعمال نمایند و از آب گرم که ترشی نباشد
و در ورم صفراوی تبرید و منضج و مسهل صفرا بعد تنقیه مادام غذا کرده شیر شتر و آب انار شیرین سود دارد و آخر آنکه [illegible] آرد و ضماد عنب الثعلب
و فلفل گلنار گل سرخ با سرکه و گلاب سایند و بر ورم حار لب معمول است و در ورم بلغمی بعد نضج ماده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ضماد محلل مثل
بابونه و اکلیل الملک طلا سازند و در ورم سوداوی منضج و مسهل سودا بدهند و ضماد ملین و مسهل گرم و محلل نرم [illegible] اگر ادویه بارد استعمال نمایند و از زیاده
و اطلیه که در سر حال باید بکار برند در ورم حار لعاب بهدانه و لعاب بهستان و عرق شاهتره و جوش [illegible] و نبات داخل کرده بیاشامند و در صورت مزمن شدن
هرکس باشد آب کشنیز سبز سایند و ضماد نمایند و در صورت صلب شدن آب عنب الثعلب تا هیم گرم نمودن نیز محلل هم برای است و گویند که [illegible]
تحلیل ماده در کرده است از شاره ماده تعدیل و تنقیه مرجه اقسام قلاع و ورم زبان و ورم لثه باید ناخ ساخته و انجا از گزیدن مرجه عارض شود آنچه
در بحث سوم ببر گزیدن مرجه مسطور گردید بعمل آرند

بثور و قروح لب بسبب بثورها و تقی خون یا صفرا یا سودا و دو گاهی از حرارت معده و بخارات آن عارض شود چنانچه در حمیات حاره بدین سبب بثور در لب
بثرها باید بسبب قروح در اکثر تنقیح شود یا ورم است علاج در بثور فصد قیفال کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون دهند و اکبر تنقیه نمایند بعد از آن
صندل سرخ با آب عنب الثعلب سایند ضماد نمایند و یا مرهم و روغن بادام و کافور طلا کنند و برای قروح مرهم سفیده و قیروطی که از موم و روغن گل ساخته باشند بکار برند
و کل ساخته مرداسنگ و سفیده در آن آمیخته باشند بکار برند و هرچه بهر قلاع دموی مسطور گردید بعمل آرند و طلای سنگ گاوی [illegible] اکلیل الملک بود و مساوی
کوفته بعسل سرشته برای جوشش و ورم و شقاق لب نیز سود دارد و شیخ میفرماید که ادویه مرهمی که برای قروح اند مثل بابونه و شمع و زیره و موم مفید
و در جوب کهنه که مثل کره و موم سوخته و دهن سوخته و پشت در آن منفعت میکنند روغن شمشیر و روغن جوز هندی است و بقول
نفیسی شکر و سفیداب و کندر و آب حصرم و بقول جالینوس سنبل سرخ در روغن گل و موم ضماد کنند اقوت تمام برای جمیع تا باقی ماند شبر و قروح شقاق است
و درجوش قرحه اگر گرد و تند باشد مثل اکله بهر قروح و تاکل لثه نمایند و یک نسخه مرهم مفید اکثر طب در شقوق لب مسطور شده

بیاض شفت یعنی سفیدی لب بسبب فساد خون باختلاط رطوبت بلغمی خام و نقصان حرارت غریزی اعضا است و درد است و بقول رازی گاهی
بیاض شفت بر سوء مزاج کبد دلالت کند علاج بعد نضج مسهل بلغم و حب شبیار که در مرض ای تنقیه معمول است تنقیه نمایند و اصلاح غذا کنند و از اغذیه
ملطفه مثل حریره و بقول دیگر بهر تحلیل و تلطیف ماده بلغمی کنند و بادهان لطیفه چون روغن یاسمین و روغن زنبق و روغن خلوق سعوط نمایند و طلای
بیخ انجیر صحرایی با سرکه سوده جای سفید را خراشیده بمالند و دیگر ادویه محمره مثل خردل و عاقرقرحا و غیره طلا نمایند و مرهم دارچینی و عرق عقرحی جوز بوا و سلیخه
بسیار مساوی بروغن گاو آمیخته نیز نافع و اگر باوجود سبب بیاض بیوست ساده یا حرارت غریبه مستولی گردد بیاض متغیر بود در اینصورت ادویه مذکوره
موم روغن بنفشه یا روغن بادام و هین نافع علقه بر نمایند و هرچه بهر تشقق لب مسطور شد بکار برند و در صورت سوء مزاج کبد اصلاح آن نمایند

بواسیر لب عبارت است که لب زیرین منتفخ شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند ثوث سیاه پدید شود و بلی درد بود و یا شاید مانند انگور خون جهد و اتفاق
و گاهی به هر دو لب منتشر گردد و بسبب انصباب خون محترق است از شعب دقیق و اجتماع او در این موضع علاج فصد سر و رگ جهار رگ نمایند و یا حجامت

فاکسد مسکنات حول ... مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون ... اطریفل صغیر ... بعد آن تنقیه نمایند ... [illegible]
معده ... نمایند ... حلوی اکلیل الملک ... [illegible] ... سفیداب ... [illegible]
مالیدن بایده ... روغن ... [illegible] ... استعمال نمایند و اگر ... [illegible]
کرده ... [illegible] ... مانند ... [illegible]
در ... [illegible] ... صورت عدم ... [illegible] ... مداومت ... [illegible]
جراحت ... [illegible] ... [illegible]

اختلاج شفت یعنی جستن لب اکثر مشارکت ... [illegible] ... در امراض حاده و اوقات بحران
و این نوع مقدمه ... باشد و گاهی مشارکت دماغ بواسطه عصب ... [illegible] ... مقدمه ... باشد ...
... [illegible] ... حرارت ... [illegible] ... قسم اول ...
عقبان ... [illegible] ... علامات ... [illegible] ... علاج ...
... [illegible] ... مسهل ... [illegible] ... مشارکت دماغ باشد تنقیه آن ... [illegible]
... [illegible] ... علاج مطلق ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... تنقیه ... [illegible]
و گویند که ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

تقلص شفتین یعنی ... [illegible] ... یا نقصان ماده در اصل خلقت است و یا تشنج امتلائی و یا استفراغی و گاهی وقت قرب موت
عارض شود ... [illegible] ... اگر از ابتدای پیدایش چنانکه مولودی باشد و اگر ... [illegible]
... [illegible] ... فرق در تشنج مادی ... [illegible] ... تشنج مطلق مسطور شده نمایند علاج در مولودی اگر مریض طفل ... [illegible]
اصلاح آن ... [illegible] ... ممکن است ... [illegible] ... تنقیه ... [illegible] ... حاره نمایند
... [illegible] ... تشنج امتلائی مذکور شد و تشنج استفراغی علاج پذیر نیست

تشقق شفتین یعنی ... [illegible] ... بدان سبب ... [illegible] ... سفید و سرخی
و گویند که اکثر اطفال عارض ... [illegible] ... صفراوی سوخته بود یا سودای
محترقه ... [illegible] ... مایل بسیاهی و یا سفیدی باشد ... [illegible] ... اکثر
... [illegible] ... آب و طعام ... [illegible] ... علاج ... [illegible] ... در اطفال ... [illegible]
... [illegible] ... مسهل ... [illegible] ... آب سماق ... [illegible]
... [illegible] ... تنقیه ... [illegible]
... [illegible] ... گرم ... [illegible] ... شیرین ... [illegible]
... [illegible] ... روغن ... [illegible] ... روغن ... [illegible] ... لعاب
اسپغول ... [illegible] ... هر یک چهار ماشه ... [illegible] ... هندی ... [illegible]
... [illegible] ... روغن ... [illegible]

کالیده میکنند و حضض و مرداسنگ برابر در آب بستان افروز درد گلاب و نکو سوده سپید و حب المحلب سیاه آتشکی خوردل و در آب سوده ضماد کردن مجرب ست و حجر الیهود در روغن گل سائیده و کرد سفال کهنه که بر چاه یافته شود سائیده هم نفع میکنند و گویند که اگر روغن بادام و کندر و موم قبرطی سازند و در آن آب انار میخوش و آب سماق داخل کرده در هاون سنگی نیکو سوده طلا سازند سود دارد و اگر در آن دم الاخوین نیز داخل کنند بهتر باشد و لیکن دم الاخوین بروغن کدو سوده و اندک پیه بز و لعاب اسپغول سرشته نهند

امراض وجه و لحیه یعنی چهره و کله

ورم چهره اگر علامات ضعف جگر یافته شود تسیج باشد و اگر آثار نزله پیدا بود از نزله باشد و اگر ورم با خارش بود ماشرا باشد علاج تدبیر تسیج دیگر القلب باید و اگر غبیب التعلب خطمی و عرق عنب الثعلب و کاسنی جوشانیده صاف نموده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بیاشامند برای تسیج و صد و سختی شکم و خروج بلغم محاطی مدیران نیز مفید ست و اگر بسبب نزله باشد علاجش علاج نزله است و اگر بسبب ماشرا باشد علاجش در بحث اورام حار و اد و درام راس مسطور شد و تمرهندی برائی که حرارت احشا سوء طرد و صداع مراقی دائمی داشت بقولات زود ک و ترب بسیار خورده و اگر می تکلم بول بعسر می آمد آب شکم سیر پوشیده عوارض زکام و نزله و سرخی رخساره و ورم چهره و هم ماشرا پیدا شده چون فصل بهار و موسم فصد بود و ماده بلغمی فصد برآینده موقوف داشته بالفعل برای نزله و اصلاح خون نقوع بهدانه سه ماشه خطمی شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه سپستان بست دانه تمرهندی دو توله شب در آب خیسانیده صبح خام مالیده صاف نموده شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده داده شد بعد پنج شش روز گرمی مزاج و غلیان خون کم شد و ورم برطرف گردید و بلغم نضج یافته از دهان بسیار برآمد و نجات یافت

ورم کله و رخساره اکثر این ورم دموی میباشد و گاهی از نزله علاج در دموی بعد فصد سر و لعاب بهدانه شیره عناب قیات شربت نیلوفر و عنب الثعلب گل خطمی مغز فلوس صاف کنند و اگر ماده صفراوی باشد ادویه تبرید و جوشانده ماء الجبن دهند و اگر فائده نشود ذکر جوشانده تخم خطمی اضافه نمایند بعده اگر قدری ورم باقی ماند برای تحلیل خبازی سپستان در جوشانده افزایند و خاکشی پاشیده بدهند و ضماد محللات مثل بابونه اکلیل الملک زیاده کنند یا فصد سر کشایند و بهدانه عناب سپستان تخم خطمی در عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر نبات داخل کرده بیاشامند و آرد جو گل خطمی اکلیل الملک عنب الثعلب یک یک ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند بعده شدن ورم که قدری گره باقی ماند نسخه جوشانده ساق عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس خبازی افزایند و نسخه ضماد ذکر مغز فلوس یک یک بابونه ماشه جوش آمده داخل کنند ایضا ابتدا برای منع و تحلیل ضماد سوت جدوار با آب کشنیز تازه سوده معمول ست و ضماد جدوار با سرکه سوده اورام اندرون رخساره مفید ست و ضماد پوست سنبل سوخته با روغن کنجد نیز نافع ورم رخساره ست و کذا آرد جو آرد حلبه برابر با سرکه آمیخته طلا کردن نافع ورم ... و ورم کله از نزله حادث واسیر ان چینی با آب کشنیز سبز ضماد نمایند و گزمازج عاقرقرحا عنب الثعلب گوگنار هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه کنند و مضمضه عاقرقرحا با ربالسوس خولنجان فلفل سیاه جوشانیده نیز مفید بود و برای ورم و حس کله و رخساره بسبب انصباب نزله حار شیره عناب شیره تخم کاهو نبات داخل کرده و غرغره نزله و فصد سر رو و بعد شده رود مسهل و ضماد از جدوار سوت حضض مکی با آب کشنیز سبز معمول بندو ایضا در ورم کلا از آب مطبوخ برگ عنب شسته سوت صندل سرخ جدوار گیرو آب عنب الثعلب تازه بر رخساره ضماد کنند و بعد درد برود نیز چیزی افزایند و در ورم رخساره ... کل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بیختیر گاو بخته روغن گل ممزوج نموده ضماد نمایند که منضج و محلل است تنبیه بادشنام و کلف نیز از امراض جه است و هر دو در امراض جلد مسطور خواهند شد انشاء الله القدیر

امراض فم و لسان و حنک

یعنی دهان و زبان و کام بدانکه امراض دهان ... ست یعنی بثور دهان و قلاع و آکله و کثرت بزاق و بخر الفم و امراض زبان یازده است یعنی بثور و ورم و ثقل و بطلان ذوق و عظم اللسان و تعقد و خفت و تشقق و جفاف و حکه و تقشر و زبان کثر مزاجش میگردد زیرا که رطوبت حار و تشنج بلاوح و لعاب آنچه بر زبان منصب میگردد و آنرا بیشتر تحلیل میسر ... معهذا

حرکت او دائم ست بالجمله جمیع امراض زبان بهفت قسم ست یکی امراضی که آفت بطلان یا ضعف یا تغیر در حرکت او پیدا کند و این چنان باشد که حرکت زبان از حال طبیعی از آنچه عادت بوده باشد بر گردد دوم امراضی که آفت مذکور در حس لمس یا حس ذوق حادث کنند و اکثر این دو حس یکی باطل یا ضعیف یا متغیر شود و مثل ثقل بدن یا حس تسوم مرض سوء مزاج و تغیر آن چهارم مرض آلی که عظم یا صغر یا فساد شکل یا فساد وضع پیدا کند چنانکه سطبر و دراز گردد و از دهان بیرون آید یا تشنج کند و منبسط نگردد پنجم انواع تفرق اتصال ششم مرض مرکب از سوء مزاج و تغیر شکل مانند یکی از اقسام اورام هفتم مرضی که بمشارکت اندام دیگر افتد بدانکه امراض زبان گاهی در زبان باشد خاصة و گاهی بشرکت عضوی دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از جهت دیگر چون از مشارکت رخسار و لب و اکثر امر خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و ریه و صدر باشد اول نوعی از آنها در آن عضو بوده باشد و شناخت انواع سوء مزاج زبان از هفت وجه باید کرد یکی از رنگ او که سفید ست یا زرد یا سرخ یا سیاه دوم از حس طعم که چون ترشی معلوم باشد یا حلاوت یا تفه یا مرارت یا بشاعت یا عفوصت یا قبض سوم از تری و خشکی او چهارم از حرکت او و در کلام که حرکت او سبکتر ست از عادت یا سنگین تر پنجم از شکل او ششم از ادرام و بثور که بران عارض گردد هفتم از نرمی و درشتی او اما شناخت از جهت رنگ چنانست که سفیدی او بر مزاج بارد دلالت کند و سرخی او بر خون و سیاهی بر سودا دلالت کند و گاهی سیاهی او دلیل احتراق ماده بود و این در امراض و حمیات حاده باشد که از اول سرخ بود پس زرد پس سیاه گردد باندازه شدت تب احتراق ماده و گاهی دلیل موت حرارت غریزی و قرب مرگ باشد و در اکثر احوال رنگ او دلیل حال اعضای دیگر باشد چنانچه زبان اگر سرخ و درشت باشد دلیل ورم دموی در سر یا در معده یا در جگر بود و اگر سفید باشد دلیل برودت معده و جگر باشد و دلیل ماده بلغمی و سردی بود اگرچه حرارت معده بلغم نباشد چنانچه در حمیات زبان سفید گردد و گرم بودن اول همه اعضاء و گاهی دلیل بیرقان اگرچه رنگ بدن خلاف او بود و شناخت حال زبان از طعم او چنان ست که احساس تری دلیل احتباج رطوبت رقیق مع حرارت ضعیف در معده یا در سر ست و شیرینی بر غلبه خون و تلخی بر غلبه صفرا و طعم ناخوش بر بلغم متعفن یا فاسد و ترشی و عفوصت و قبض او بر غلبه سودا دلالت کند و بالجمله طعم او بر گاهی دلیل حال اخلاط بر تمام بدن یا بر معده و سر باشد و شناخت حال زبان از جهت تری و خشکی چنانست که نگاه کنند اگر زبان خشک باشد و سطح دهان هم خشک پس را خشکی حقیقی گویند و اگر با خشکی بر سطح دهان رطوبت لزج باشد و این دلالت بر خشکی مفرط او نمیکند بلکه دلیل آنست که رطوبتی غلیظ از دماغ نازل میشود یا از معده بخار غلیظ صعود میکند و حرارت مرض آن لزج را خشک می نماید پس رطوبت راحت ست که هرگاه بیمار از خشکی زبان بسیار شکایت کند این حال تامل نماید تا بر حقیقت آن واقف گردد و شناخت حال او از گرانی و سبکی در سخن گفتن چنانست که گرانی زبان گاهی دلیل امتلای عروق دماغ از خون یا از رطوبت و یا دلیل ضعف قوت ماسکه باشد و شناخت شکل او از تشنج چنانست که اگر تشنج در آن عصب افتد که حرکت آن بهر دو سوی جانب زبان است بهر دو طرف متوجه گردد و اگر در یک عضله افتد زبان بسوی آن طرف آن عضله گردد و اگر در آن دو عضله افتد که دو تو کردن زبان بدان ست زبان دو تو تواند کردن و تشنج یا از خشکی باشد یا از امتلاء و تشنج خشک عقب استفراغات افتد یا از پس حمیات محرقه و آنچه از امتلاء افتد دفعة افتد و شناخت حال از بثور و تفرق اتصال در بثور و قلاع و آکله خواهد آمد و حال ورم زبان همچون حال ورم لب باشد چنانکه مسطور شد و شناخت حال از درشتی و نرمی زبان چنانست که درشتی او تابع خشکی باشد و نرمی تابع تری باشد بالجمله امراضی که بزبان تعلق دارد بعضی از آن مرضهای مستقل ست که آفت در آن خاص بزبان ست و بعضی شرکی ست که بمشارکت دماغ یا معده یا ریه بهم میرسد پس معالجه شرکی بمشارکت مع سر یا معده یا ریه ست و آنچه اصلاح او نماید در باب عضوی از اعضای مذکور مسطور ست و معالجه خاص آن بمشروبات مستفرغه با سهال و این نافع تر از ادویه مقیئه ست مگر در سوء مزاج و قابضه و ملطفه است که اثر قوت آن بزبان رسد در شربت این چنین ادویه معالجه زبان مناسب آنست که بعد طعام بعمل آید و گاهی معالجه بعضی بمضمضها و غرغرات و دلوکات و غراغر میکنند و بعضی ادویه حبوب ممسکه بدهن متخذ از ادویه که در آن قوای مذکوره باشند بحسب حاجت بیشتر معمول میشوند و حبهای ممسکه می باید که مفرطح باشند تا ملاقات آن بزبان بمقدار اکثر باشد و آخر آن زیر تر گردد و واجب ست که بوقت استعمال ادویه در دهن زبان چون از جنس مضرات حلق و ریه باشند احتیاط نمایند تا چیزی از آن بسوی حلق و ریه سیلان ننماید

شور دهن و زبان سببش خون حار است که با اخلاط قدری صفرا یا تاثیر حرارت غریبه یا تناول مسخنات مخلوط گردد خون سخونت پذیرد و میل بطرف جلد نماید
و در دهان تشدید میباشد حتی که از حرارت میل [illegible] تیز بلکه از مطلق حرکت منع میکند و از ماده بلغم و سودا بیرون اند و شیخ میفرماید که شور دهن بیشتر بسبب حرارت [illegible]
سر و معده و بخارات آن باشد و گاهی بدین سبب در حمیات عارض شود و گفته اند که چون در حمیات حاده زبان سیاه و کبود شود [illegible] بدید آید بیمار [illegible]
طریق تشخیص اقسام این شور باید که حال شدت و خفت درد از مریض بپرسند اگر درد شدید گوید ماده حار باشد و اگر درد خفیف بیان کند از ماده بارد
بود و بعده رنگ شور نظر کنند که رنگ سرخ بر ماده دموی و سفید بر بلغمی و سیاه بر سوداوی دلالت کند و وجود آثار گرمی دماغ بر حرارت سر و علامات گرمی معده
بر حرارت معده گواهی دهد **علاج** در شور دموی فصد سر رود و حجامت نقره کنند و گاهی بتکرار فصد حاجت افتد بعده تنقیه بمسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا رب کرده
نمایند و اکثر بمضمضه مثل سکنجبین و شربت انار و آلو و تمرهندی بیاشامند و غذا مزورات از حصرم و انار و عصیر ماده [illegible] و باقی [illegible] و در ابتدا مضمضه کنند
بسرکه و گلاب و یا بسرکه که دران گل سرخ و برگ عنب الثعلب برگ کاسنی و عصی الراعی و کشنیز و عدس جوشانیده باشند بدفعات متوالی [illegible]
و یا با آب کاسنی و عنب الثعلب و کشنیز و عدس مضمضه کنند و بسوت گلاب یا آب لیمو یا سرکه سوده بر زبان بمالند بعده مضمضه با آب سرد نمایند اگر شور
زیاده کند روغن گل در دهن بگیرند که برای شور زبان و قلاع نافع است و قیروطی که دران گلنار و گل سرخ و کشنیز و طباشیر سوده آمیزند یا قیروطی [illegible]
مطیب بکافور در دهن طلا کنند و گویند که عصاره بلح تازه و طبیخ صندل سرخ در دهن سوده و مضمضه ماکل سرکه کنند و مضمضه مطبوخ برگ عنب الثعلب تازه و پوست انار
و کشنیز و عدس مساوی بسرکه جوشانیده هر واحد مفید شور دهان و زبان است و اگر جوز السرو عدس مقشر و حب کاکنج و کشنیز و برگ ریحان و ماميران چینی
هر یک نیم ماشه سکر العشر دو نیم توله در گلاب پخته مضمضه کنند درین باب از مجربات است **و بقول شیخ** مفردات نافع شور حار در ابتدا که احتیاج بتبرید
افتد هلیله و مازو و تخم گل و نشاسته و کزمازج و شیاف ماميثا و گلنار و کثیرا و صندلین و گل سرخ و طباشیر و سماق و عدس و گل ارمنی و پوست انار و حب الاس
و قیمولیا و فوفل و عصارات بارده مانند عصاره کاهو و عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و اطراف انگور است و شور دهن اکثر صبیان را شکر طبرزد و کافور
شمامی باید و آدویه حار که در آخر برای تحلیل ماده احتیاج آنها افتد ماميران و دارشیشعان خاصه و پوست جوزبوا و سعد و زعفران و جوز السرو و کاکنج و زنجبیل
و عاقرقرحا و قرنفل و پودینه و سک است و میان ابتدا و انتها ادویه بارده و حاره مخلوط سازند و از ادویه قابضه خرنوب کلب است و گاهی در شور متقرح احتیاج
باستعمال منضج میشود و برای شور دهان که غلیظ و مزمن شده باشد طبیخ دارشیشعان یک اوقیه سورنجان نیم اوقیه ماميران ربع اوقیه صبر یک درم مر یک
مثقال مجرب است و همچنین آبیکه دران قرنفل و جوزبوا و دارشیشعان مساوی یا متقارب الاجزا جوشانیده باشد و هر گاه شور تقیح و تقرح شروع کند
لعاب متخذ از تخم کتان و تخم مرو و تخم ریحان و تخم خطمی و بیاض بیضه بسعاد آرد جو و شیر حسیه تنها یا مع شیر خشت استعمال نمایند و گاهی بطبیخ [illegible]
و روغن نمد و آرد گندم و نشاسته مجلبه حاجت افتد و بعضی اطبا گفته اند که در علاج شور دهان هیچ دوائی بهتر از گرفتن روغن زرد یا خرفه گرم در دهن نیست
و از کلام طبری مستفاد میشود که گاهی بثور متقرح صغار در دهن و زبان ظاهر میشود و در اکثر بنوع قلاع دموی مستحیل میگردد و با حرارت
و حدت و لهیب میباشد و صاحب او هوای بارد و آب سرد راحت می یابد و بآن در تسکین وجع ساعتی منتفع میشود و بعد از آن ازدیاد می پذیرد
و علاجش بدستور فصد و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و تمرهندی و آلو بخارا است بعده فصد چهار رگ و حجامت نماید و اگر قوت وفا کند پس
مضمضه بعدس و کشنیز خشک و عصی الراعی و برگ عنب الثعلب و شاهتره و در سرکه و آب جوشانیده ساعت بعد ساعت کنند و اگر قدری از نعل
این دارو در دهن بگیرند در تسکین وجع و حرارت بلیغ باشد و چون بثور صاف شوند و در دهم گرد [illegible] طباشیر و تخم خرفه و تخم گل و گلنار و نشاسته
و صمغ عربی و کثیرا و کشنیز سوخته و گل سرخ و قدری کافور باریک سوده بر بثور پاشند و در دهن گیرند و هر گاه درد تسکین یابد پس [illegible]
دو سه مرتبه و هنگام خواب استعمال نمایند و غذا ماء الشعیر و حریره و امثال آن باشد و چون ایام این قروح طول کشد بشرط یا دلک بسرکه و نمک [illegible]
کنند تا آنکه پوست بخراشد و خون برآید بعده بروغن گل چرب مداوا نمایند که بدل شور و تبرجه [illegible] قلاع حار باید در پی احسن حاجت بعمل آید [illegible]

شور بلغمی و سوداوی نیز مثل علاج قلاع بلغمی و سوداوی بود و در بعضی قشار کنند و سود داشتن الملح العسل آمیخته بالیدین جهت شور دهان که بلغمی بود مفید است
قلاع یعنی جوشش و سوختن آن قرحه ایست در جلد دهان و زبان با انتشار و اتساع سببی که تمام دهان را فرا گیرد و باشد که بسبب کثرت ماده و رداءت
آن بطبقه داخلی آن تر سری و بعضی برسد و فرق در قلاع و شور فم آنست که قلاع غیر متفرق مع تقرح و تعفن بود و شور بخلاف این باشد و اکثر متاخرین قلاع
را به تقسیم یعنی دموی بلغمی و سوداوی نوشته اند و گویند که قلاع از ماده صفراوی محض کمتر پدید آید لهذا قسم صفراوی ننوشته اند و گویند که هیچ قسمی از قلاع نیست
که صفراویات ممزوج نباشد و اکثر و شیخ الرئیس میفرماید که قلاع از هر خلط عارض میشود و برنگ او شباهت میگیرد مثلا سفید از آن بلغمی باشد و قلاع اکثر
از بلغم شور میباشد و قلاع زرد صفراوی بود و سوخته لا التهاب زردی کرد اقسام او میباشد و قلاع سیاه سوداوی باشد و سرخ ناصع دموی بود و اسلم و اسهل
ترین انواع او ابیض است پس احمر پس اصفر و خبیث و بدترین اقسام او سوداوی است ازرق و اخضر مهلک است مثل اسود و ملتهب گاهی از اصناف قلاع
شدید الاکل یعنی باران ماکل تر باشد گاهی با ورم بود و گاهی مفرد بی ورم و هر قرحه که در سطح دهن و زبان افتد بجهت حرارت لازمه و لین جلد و رطوبت
آن موضع بزودی انتشار و اتساع پذیرد و مادامیکه قرحه در سطح جلد است جالینوس آن را قلاع میگوید و هر گاه متعمق گردد و اندر گوشت فرو رود آن را قلاع نمیگوید
بلکه قروح خبیثه میگویند و جمهور اینچنین قروح را آکله نامند و این نوع در علاج محتاج ادویه کاویه باشد و چون باران بسیار آید قلاع کثرت پذیرد و در حمیات
وبائیه بسیار افتد و قلاع در کودکان بسبب رداءت شیر یا سوء انهضام آن در معده بیشتر عارض میشود و بقول طبری قلاع دموی اکثر در محرورین آکلان
اکل مرارات و شرب نبیذ صرف نماید حادث میشود و بعضی اوائل گفته اند که خوردن خرما حدوث قلاع دموی است بسبب تسخین و افساد خون و اکثار خوردن
سیماب و رسکپور ... لا در قلاع و اکله و اورام و قروح لثه عارض میگردد بالجمله تشخیص اقسام قلاع همین است که از رنگ او بر خلط فاعل استدلال نمایند
چه لون او دلیل خلط عفن است ایضا الحمی الجمل الوجع و صفراوی شدید التلهب و تالی [illegible] سوداوی بالم و خشکی بلا نم بود و قلاع کثیر التلهب حار و کثیر اللعاب [illegible] بلغمی باشد

علاج کلی انواع قلاع

باید که اول استفراغ خلط غالب فاعل او از تمام بدن نمایند و فصد نافع تر است در اکثر اقسام اگر در مشارکت تمام بدن بود جهت ادام و اگر از سر بود اول قیفال
بعده رگ زیر ترقوه و رگهای زیر زبان و چهار رگ خاصه بگشایند که فصد او در جمیع امراض حار مادی دهن نافع است بستر ادویه که در شور دهان مذکور
شد استعمال کنند و قلاع قوی را که رطوبت و صدید و مده بسیار داشته باشد بادویه قویه و ضعیف را بضعیف و متوسط را بادویه معتدل معالجه نمایند
و چون قرحه از جلد حنک و زیر زبان تجاوز کند و باستخوان این هر دو موضع رسیده باشد بادویه بسیار قوی مثل فلافیون با اقاقیا کثیر محتاج گردد و واجب است
که از جمله روغنها حتی که از زیت هم اجتناب نمایند تا تهیه عفونت و اتساع قرحه نماید مگر آنکه مقصود از آن تعدیل بوست ادویه باشد و درین وقت
روغنهای قابض مثل روغن آس و روغن گل مناسب است و همچنین از روغن زرد تمامی دسومات احتراز نمایند که از آن فساد و تعفن و تقلقل پیدا میشود
و منجر بهلاکت میگردد و چون قلاع بدین مرتبه رسد علاج او خیلی دشوار گردد و می باید که درین وقت ملاک امر در علاج او استفراغات بود و ارسال علق ها
اکثر حفظ اعضای رئیسه بادویه مقوی آنها مثل جوارش آمله غیر مناسب مزاج و حفظ معده و امعا از تقریح که ریم منصب از قرحه بسوی آنها اگر چه اندک
باشد قرحه پیدا میکند و علاج او صعب تر میگردد و قلاع احمر دموی را اوفق ادویه در ابتدا اقاقیا بعد از آن عدس و بعد آن محلل بالمنع است و [illegible]
الفتد و اصفر را دوای زائد التبرید غیر اخیار ادرادل [illegible] و اجب را کیفیت معتدل در آخر جنبت و محلل قوی می باید و در همه رعایت سن ضروری است
صبیان را بادویه ضعیف تر و مصلح شیر و شبان را بدوای قوی تر استعلاج نمایند و لیکن باید که صبیان را اغذیه تنها نفع بخشد اگر طعام خوار نباشد مرضعه
را بجوراسد و از ادویه مشترک النفع جمیع اقسام قلاع عصاره برگ حنا است که بآن مضمضه نمایند و یا برگ خشک او در آب ترکرده خوب مالیده بکار برند
و اگر کافور و طباشیر بقدر قوت مرض و مریض و شدت حرارت ماده افزایند قوی تر گردد و کافور را خاصیت عجیب است در قلاع دموی و صفراوی و سوداوی
سائیده ذرور سازند مقصود طباشیر تنها درین باب نافع است و اقاقیا نفع میکند بقروح فم و اصل السوس نیز جید است و کبوس گاوزبان سوخته همچنین

شیر سوخته هر واحد از این هر دو مساوی با کتهه سفید سائیده مجرب ست و لطوخ حضض مجرب تهور ال الاقی جرجانی حضض در سرکه حل کرده تا بقوام عسل رسیده در دهان مالیدن مجرب ست
و سفید آمیخته و صندل سفید و گل سرخ مطلقاً انگم و اصیع الاندیه ست و یکی از سوخته در دهان پاشیدن نیز نافع و مضمضه به آب بارتنگ نیز قروح و بثور اسود را دارد
و مضمضه با العسل و آب انار و امثال آن و شیشعان کتیرا و سرکه و ملیله و گلنار و مانند هر واحد مفید اقسام قلاع ست و مرجان مذاب با آب حرص سوده
برای قلاع مجرب ست و کذا ملوس خیار شنبر بگلاب سوده در دهان مالیدن نافع و گل سرخ ترنجبین کتیرا مساوی سوده پاشیدن نیز قلاع سرخ و سفید را مفید
و صاحب نقائی گوید که سه جوب بیخ سوسن ملیله برگ چنبه که گلی ست مستور کوفته با شهد سرشته مالیدن برای قلاع سرخ و سیاه نافع و یا الائچی کلان از هر
نبات مساوی کوفته در دهن اندکی انگیزند و یا بیخ سوس مع نبات محکم بلوط در دهان اندوه و ترنجبین صندلین طباشیر مستور مفید و یا برگ
سوخته مار و سبزکه در حمار زعفران برابر کوفته نمک در دهن امالت ندو یا کتهه سفید دانه الائچی کتیرا مصطکی تب بیالی سوخته برابر کوفته در دهان پاشند تخم خرفه
و یا کافور سوخته عوض کتیرا کسو یا عدس مسلم سوخته کتهه سفید مساوی سوده پاشیدن و یا دانه الائچی و فوفل سوخته و مالیدن برگ خیار شنبر مغنا یا برگ توت کذا پوست گونار
با کتهه سفید مالیدن نیز سیدن برگ مار که میلان و مضمضه بشیره برگ سرپا و دال جو در آب ترکرده تنهایا با دال مرس و حبیسا نیده با کافور اضافه کرده هر واحد مفید اقسام
قلاع ست و طباشیر گل مرو کافور مفید خاص در قلاع بارد و سفیدی بیضه سرشته در قلاع حار مجرب انطاکی ست و نیز گل سرخ گلنار قوالصیر دانه الائچی خرد
کتهه سفید کباب چینی اصل السوس مقشر کوفته بیخته یا شهد و نیز جهت هر قسم قلاع مجرب معمول ست و دیگر مول گاو زبان سوخته کتهه سفید تخم خرفه زرد
سماق مهره تخم کاهو کباب چینی دانه هیل طباشیر جهت سوده پاشیدن نیز برای جوشش دهن معمول ست و یا گل سرخ جو سوخته چوب انگور سوخته چوب
تکایو سوخته زرد و طباشیر کات سفید دانه الائچی کلان کباب چینی سماق کوفته بیخته در دهان پاشند و تا سیر گل سرخ برابر کوفته بیخته یا شهد برای قلاع
عجیب النفع و مجرب صاحب بده ست و دانه الائچی سوده گشنیز سوخته پهنکری سوخته مساوی کوفته بیخته در دهان پاشند که جوشش زبان و قلاع را نفع تمام
دارد و مجرب نوشته و مازو شب یمانی هر دو برابر سائیده مالیدن جهت اقسام قلاع مجرب صاحب تحفه ست و هلیله بلیله آمله گل سرخ گلنار هر یک هشت درم
نمک لاهوری دو درم آرد جو ده درم نمک آبار دو درم کرده با سل سرشته بسوزانند تا رصلایه کرده با دویه سوده آمیخته بمالند که جهت جوشش دهان محرر
صاحب بقائی ست و عمر المناس بگلاب مالیده و کذا الطبیخ ترپهله و کات سفید مضمضه کردن صاحب تکمله هم در جمیع اقسام قلاع نافع نوشته و مضمضه بطبیخ
چوب کنیر برگ شاخ چنبیلی و همچنین بسرگین پوست انار و پوست درخت فالسه نیز مفید ست و اجیر بردا کلیل الملک بر کتان جوشانیده صاف نموده
قدری زعفران و صبر زرد و روغن خیری در آن حل کرده مضمضه کردن برای قلاع بارد و در آخر قلاع حار نافع ست

علاج قلاع دموی و صفراوی

تبرید لعاب بهدانه و شیره عناب شیره مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر دهند و یا لعاب اسبغول عوض لعاب بهدانه کنند و یا شیره بذر بقله مثل خرفه و خیارین و کدو و کاهو
و کاسنی هر یک هفت ماشه با شربت نیلوفر چهار توله بدهند و برگ حنا در آب ترکرده مالیده صاف نموده کافور در آن حل کرده مضمضه نمایند گاهی کات سفید سوده
هم می افزایند و ایضا مضمضه از لعاب اسبغول و کتیرا سفید و گاهی خمس کل سوده افزوده می شود و صندل سفید بگلاب سائیده بر زبان مالیدن نیز فائده میکند
و کذا مضمضه پوست درخت گوندی نافع و اگر درین کات هندی حل کنند نافع تر باشد و طباشیر گل سرخ کتهه سفید مغز کنول گته کافور زرد و رد کوفته
بیخته بر زبان پاشند و ترک لحوم و حلویات و مالحات نمایند و آب اسفاناخ هندی که در آن نبوماش حل کرده باشند و یا دال مونگ مقشر کم نمک
یا برنج سفید در صفراوی تجویز یا شربت نیلوفر شربت دیگر از این تدبیر فائده نشود فصد سر رود چپ رگ حجامت بفقره یا زیر ذقن کنند و اگر حاجت
جلاب نیلوفر لوافقند نیز بکار برند و اگر احتیاج مسهل باشد بعد نضج مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره دهند و تعدیل مزاج بتقویات مثل ونات و کدو را
و نیلوفر و کشنیز خشک خوردن و کاسنی خیارین باشیره سرد مثل شربت لیمو و شربت حصرم و شربت انار نمایند و اغذیه بارده خورانند و ترک لحوم کنند و یا عناب
بعرق شاهتره ترکرده مالیده صاف نموده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده نوشند و طباشیر کتهه سفید الائچی خرد هر سه سوده در دهان پاشند یا لعقه

هر روز چهار برگ در زیر زبان بدارد. شاهتره و عناب و برگ شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهو شیره مغز تخم ترپوز و شربت نیلوفر داخل کرده
نوشند و سبوس خالص بگلاب سوده بمالند و آب کشنیز مضمضه کنند و اگر ورد بسیار بود و دندان هم سستی کنند که فصد نمایند و عناب جوشانیده نبات داخل کرده بدهند
و گلنار بنج ماشه کرکمار کبود و عنب الثعلب کشنیز خشک کرمانج هر واحد شش ماشه سرالنبع ده ماشه عدس مقشر کتیرا دراب سه یاو جوشانیده صاف نموده بخلطه مضمضه
کنند و ایضاً در قلاع و جوشش گرم عناب شاهتره و برگ شاهتره جوشانیده شیره مغز تخم کدو نبات سفید داخل کرده اسپغول افشانده نوشند و آب کشنیز سبز لعاب
اسپغول مضمضه کنند و اگر جوشش دهن سوسم سر از خوردن ادویه عارض شود عناب شاهتره پرسیاوشان گاوزبان ابریشم شاهتره جوشانیده شهد
حل کرده نوشند و عنب الثعلب کشنیز خشک زرکتان گلنار جوشانیده عفص بکی سوده پاشیده مضمضه کنند و اگر جوشش مع سرخی زبان حمی عفنی و حرارت
مفرط باشد شیره تخم خرفه شیره تخم کاسنی شیره بادیان شیره تخم خیارین شربت نیلوفر بار حاکنی دهند و اگر سرفه زیاده شود اصل السوس افزایند و برگ سیب
برگ یاسمین برگ حنا پوست گوندی هر یک شش ماشه جوشانیده مضمضه کنند و سبحت آفرید و کشنیز خشک ست گل طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده بخورند یا بپاشند
شیره خیارین شیره تخم کاسنی نبات بنوشند و شیره کشنیز خشک لعاب اسپغول و سوت طباشیر سوده آمیخته مضمضه نمایند یا از قرص طباشیر
ماشیره خیارین شربت نیلوفر دهند و با آب عنب الثعلب تازه و سوت سوده پاشیده مضمضه نمایند یا از کمار برگ کمار رگ حنا تخم مرو هر یک شش ماشه
آب عنب الثعلب تازه ده توله سوت ده ماشه سوده پاشیده مضمضه کنند با عفص بکی یک ماشه سوده پاشیده اوراق **بالجملہ** بعد تنقیه ذرورات مجففه که
در آن ادویه قابضه لطیف باشد بکار برند مثلاً ذرور طباشیر تخم مارمک اهلیله زرد مع خسته کزمازج هر دو سوخته گلنار سماق برگ بادنگ و بیدانجیر هر دو یک یک
خشک کرده هر یک سه ماشه زراج بریان دو ماشه کافور یک ماشه سائیده بکار برند و این نسخه قوی تر است کشنیز خشک صندل سفید گل حنا گل سرخ گلاب تخم
تاج خروس طباشیر بسد کثیرا سماق عدس هر یک سه ماشه کافور دو ماشه سوده بپاشند و این ذرور برای اقسام قلاع معمول است زهر مهره سوده بپاشیدن
ذرور گل نیلوفر تخم خرفه مقشر صندل سفید و سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض بکی عدس مقشر گلنار مغز کنول گتهه کوفته بیخته بکار برند و نیز یک شدت حرارت
کافور اضافه نمایند و گاهی تحلیل مفقود باشد کبابه عنب الثعلب خشک سائیده بیفزایند و ذرور تخم کاهو مقشر تخم خرفه هر یک یک درم طباشیر توا کهیر کباب چینی الائچی خرد
دانه الائچی هر یک نیم ماشه کوفته بیخته نیز معمول است و گاهی بنابر شدت حرارت نیم ماشه کافور اضافه کرده میشود و گل سرخ گلنار توا کهیر کتهه سفید بسد سعید
تخم گل هر یک سه ماشه کافور یک نیم سرخ کوفته بیخته پاشیدن نیز جهت جوشش دهان که از گرمی بود نافع است و کافور کات سفید تخم کاهو تخم خرفه زرد
سماق دانه هیل طباشیر گلنار صندل سفید کشنیز خشک کبابه چینی سوده در دهن پاشند و ایضاً ذرور زهر مهره پوست تربوز سوخته جو سوخته نافع است
و عفص بکی یکنیم درم گل سرخ طباشیر سماق عدس مقشر هر یک سه درم تخم خرفه چهار درم سائیده بر زبان پاشیدن قلاع سرخ را مفید است و طباشیر سفید
سوخته شیر خشت مساوی سائیده پاشیدن نیز جهت قلاع امر مجرب است و ذرور گلنار زرد رد هر دو فقط یا مع اقاقیا و اهلیله زرد سماق کشنیز خشک
قلاع سرخ را نافع است و سماق گلنار و کافور و صمغ عربی سفید و عصاره حی العالم و کشنیز و آب غوره بعسل و گل ارمنی با مختوم و کتیرا بگلاب و زرد موی صفراوی
هر دو نافع بود و یا امثال لعاب اسپغول شیره کشنیز خشک شیره عنب الثعلب مضمضه نموده بعد آن طباشیر زهر مهره گل ارمنی ذرور کات سفید مغز کنول گتهه
کباب چینی الائچی خرد سوده در دهان پاشند و مضمضه سماق عنب الثعلب برگ چنبیلی برگ کوکنار برگ حنا تازه جوشانیده صاف کرده کات سفید
سوده داخل کرده نیز معمول است و کذا آب کشنیز سبز لعاب اسپغول شیره عنب الثعلب شیره کشنیز خشک کات سفید سوده داخل کرده مضمضه
کردن و ایضاً پوست ختنی اش حب الثعلب عدس کشنیز خشک شاید سکنجبین ساده مضمضه کنند و یا پوست گچنال پوست جهر بیری پوست کیکر پوست بیابانی
مازو سپاری چهالیه کات سفید جوشانیده مضمضه نمایند و مضمضه از گلنار سبز که جوشانیده و کذا تمر هندی آب جوشانیده و کذا پوست بید پوست گوندی
کات سفید جوشانیده هر واحد نافع قلاع حار است و اگر از صندلین گل نیلوفر گل سرخ گل سیوتی اهلیله اصل السوس الائچی خرد طباشیر گلنار کتهه سفید مساوی
حب ساخته در دهن دارند برای قلاع حار مجرب است و گویند که در صورت غلبه صفراویت بعد تنقیه قرطبیه زیاده ار موی گل مرشوکته اسبوس اسپغول

و در دهن داشتن از علاج دیگر مستغنی بسیار دا قوال الاطباء شیخ الرئیس میفرماید که اردشه صالحه برای قلاع حار مثل مضغ برگ علیق و مثل عدس بسرکه جمع
محمایعون ایسر حل مخلوط ساخته نافع بود و همچنین مضغ گوزل و گوسالهٔ سیب تا شمر و مرونیاتانیس در عرورد سفرجل و عناب اطراف انگور و جانی بستانی آرد میا
و آرد برنج و قوی تر از ان دردر مانده و طباشیر و گل سرخ و اقاقیا و ماسد آنست و مامیران رابع قوابص مثل طباشیر و گل سرخ و مازو قوت عجیب ست در قلاع کالوس
در قلاع شدید المنفعت ست صاحب کامل و جامع و خلاصه مطری و گیلانی گویند که در قلاع دموی بعد فصد قیفال مطبوخ هلیله و شاهتره و تمر هندی تنقیه کنند
و لعاب اسپغول عرقین ریزند و رگ زیر زبان هم چهار رگ کشایند و مامیه که محمود در مزور معمولهٔ آب انار و عدس یا آب حصرم با سماقیه غذا سازند و آب بارتنگ
که دران سماق مالیده باشند مضمضه نمایند یا گلاب که دران کشنیز خشک و سماق جوشانیده باشند یا آبیکه دران برگ حلاف یا برگ زیتون و گل سرخ
جوشانیده باشند بقدری رقعت و یا آب کشنیز سبز مع رقعت و یا آب لعاب انگور مانند که جوش گل و یا آب عصی الراعی آب خرفه که دران سماق مالیده باشند و یا گلنار
که دران گلنار و کبابه و کشنیز خشک جوشانیده باشند یا گیرند آبیکه دران پوست انار و آس و گل سرخ و مازو و عدس مسلم جوشانیده آب برگ عوسج یا آب برگ
حماض یا آب برگ علیق آمیخته باشند و یا بسرکه که دران کشنیز خشک و عدس و گل سرخ و عنب الثعلب جوشانیده باشند و کشنیز خشک گل سرخ سماق عدس طباشیر
گلنار و فوفل مساوی کافور ربع واحد کوفته بیخته در دهان پاشند و در ابتدا او دنه و گل سرخ پنج درم نشاسته تخم خرفه هر یک سه درم زرنباد عدس مقشر شکر طبرزد
هر کدام چهار درم قاقله زعفران هر کدام یک درم کافور دو دانگ کوفته بیخته بر زبان و دهان ذرور نمودن نیز قلاع حار متورم را فایده دهد و یا بردند صندل سفید
گل سرخ زرور و تخم خرفه عدس هر کدام سه درم سماق کشنیز خشک یا طباشیر هر کدام دو درم کافور زعفران هر کدام نیم درم کوفته بیخته در دهان پاشند
و نیز از ان کشنیز خشک سماق در گلاب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند ایضاً گل سرخ تخم خرفه هر یک دو درم شیاف ماميثا گل قیمولیا هر یک نیم درم عدس
مقشر کشنیز خشک هر کدام یک درم کافور زعفران هر واحد یک دانگ سوده خشک استعمال نمایند گاهی این ذرور را در آب کشنیز حل کرده مضمضه کنانند و یا
گل سرخ طباشیر تخم خرفه صندل سفید نشاسته هر کدام چهار درم عدس مقشر کشنیز خشک هر کدام شش درم شیاف مامیثا صمغ عربی کثیرا و دیگر هر کدام دو درم
زعفران یک درم کافور نیم درم ساییده عمل آرند و چون مرض باتمام رسد آب عنب الثعلب آب کشنیز سبز که دران حنا جوشانیده باشند مضمضه نمایند بعده
مرهم سفیداب با قدری کافور بران گذارند و در وقت انحطاط آبیکه دران اصل السوس و عاقرقرحا و مویز جوشانیده باشند مضمضه کنند و هر گاه در دهن قروح
تعفن پیدا شود باید دانست که بیطار شود مضمضه بسرکه که دران اندکی نوشادر و نمک و شب یمانی و امثال ان اناردانه و کاویه و حل کرده باشند بدفعات نمایند
تا اجزای فاسد بر آید و رطوبت خشک نماید و اگر از لذع سرکه خوف کنند بجای او زعفران آمیزند بعده از گل سرخ و سعد و عدس و برگ آس بسرکه پخته
مضمضه کنند و این اشیا قبض اندک اند پس اگر رایحه شدت کند در اشیای قابضه گلنار و مازو و سبز بادنگی خرنوب پوست انار زیاده کرده با
سرکه مضمضه نمایند و هر وقت دهن گیر بعده بقلاع نظر کنند اگر کشف رطوبت و ابتدای تخم ظاهر شود صحت یابد و اگر حدت ورم نماید تبرید دوا
رو نمایند برگ عنب الثعلب خشک یکجزو گل سرخ طباشیر تخم خرفه آرد عدس نشاسته هر واحد دو جزو کشنیز سوخته سماق منقی هر واحد یکجزو مغز بادام
مقشر سه جزو کافور از ربع جزو تا یک جزو بحسب حاجت زیرا که استعمال کافور مفرط ممنوع ست و اگر قلاع صفراوی باشد در تبرید و ترطیب افزایند سهل
بآب تمر هندی و شربت بنفشه نمایند و مبردات نوشانند و مزورات غذا سازند و آب کشنیز یا آبیکه دران لعاب گرم جوشانیده باشند مضمضه نمایند
و بلیلج و صندل سفید و زرور و عدس مقشر و کشنیز و طباشیر سوده در دهن بپاشند ایلاقی و جرجانی گویند که علاج صفراوی قریب بعلاج دموی ست
الا ادویه که در دهن بکار برند صاحب صفراوی دران محتاج با دویه سرد مفرط باشد و در هر دو نوع گرفتن شربت توت در دهن مضمضه مطبوخ برگ زیتون
و برگ حماض و ساق خرفه و زرد کی با برگ او نافع ست دیگر بارتنگ حنا آرد عدس گلنار طباشیر سماق سوده در دهن بپاشند و در صفراوی صندل کشنیز
خشک نشاسته و کافور و تخم خرفه زیاده کنند و آب بارتنگ آب عصی الراعی و آب عدس و کافور و صندل موافق صفراوی ست مضمضه مطبوخ
گلنار و برگ الآس بسرکه پخته و سماق و عدس و گل سرخ در گلاب تر کرده نافع ست اگر بعد مضمضه سوزش یا خشکی دهان افزاید روغن گل در دهن گیرند و اگر لعاب بسیار

از دهن حائل باشد یا زرد و برگ عنب الثعلب خشک ساییده در گلاب حل کرده در دهن گیرند و اقاقیا سوده بگلاب حل کرده در آب عنب الثعلب اندکی سرکه
آمیخته در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و بدارند که کثرت لعاب علامت عفونت و فرض ست صاحب مفرح و حاوی گویند که در قلاع دموی اگر رگ
محتمل باشد و مریض طفل نبود فصد باسلیق و حجامت و فصد رگ زیر زبان و چهار رگ کنند و از اشربه مثل شربت عناب و تمر هندی و حماض و آب انار مصوص و تمر هندی
ساده قیمه مع شکر و ترنجبین هر یک ده درم هر روز بنوشند از فواکه سیب ترش امرود و بهی رطب و [illegible] ماش و عدس مقشر با دوغ ترش آب غوره ترش کرده و آلو
و تمر هندی و شکر بخورند و تلیین طبیعت با آب آلو و نقوع شمش یا مطبوخ فواکه یا تمر هندی و شیرخشت دریوند کسه در دهن ادر روزی سه چهار بار بسرکه و گلاب
و روغن گل ممزوج بشویند و سماق گلنار گل سرخ طباشیر عدس سوده در دهن بدارند و کبوس گل سرخ سماق کشنیز بریان طباشیر تخم خرفه تخم کاهو صندل بس
فوفل عدس آس گلنار هر واحد یکجزو کافور ربع جزو نیز نافع ست ورد گل سرخ سماق گلنار نشاسته تخم خرفه تخم کاهو صندل سفید صندل سرخ طباشیر فوفل هر یک
دو درم کافور نیم دانگ بر زبان پاشیدن بعد آن بگلاب و سرکه و روغن گل مضمضه کردن نفع بین می نماید همچنین تخم خرفه مقشر نشاسته [illegible] صندل گل ارمنی
گل تیمور یا عفص هر واحد یکجزو زعفران کافور هر یک ربع جزو مفید ست و چون انتها رسد مضمضه آب عنب الثعلب و غیره کند قول صاحب کامل گذشت و عمل آرند
و عند الانحطاط آب مطبوخ اصل السوس و قاقله و انجیر و بابونه و لعابات کتان مضمضه نمایند مسیحی گوید اگر بدن ممتلی باشد فصد کند و اگر ممتلی نباشد حجامت نمایند
طبیخ اهلیلج تا ماده بتراشد پس از آن رب توت و طبیخ سماق و اطراف آس زیتون و طبیخ عدس گلنار و حب الآس و طبیخ حنا بگلاب و طبیخ انار قابض شحم
و قشر او و گلاب [illegible] صندل سرخ و فوفل و آس خشک کشنیز خشک جوشانیده باشند و آب عنب الثعلب که در آن عفص و عصاره لحیة التیس و برگ حنا پخته باشند
مضمضه نمایند و اگر این تدبیر خشکی در دهن حاصل شود بعد از آن بروغن گل نیم گرم مضمضه کنند و اگر از دهن لعاب بسیار بسبب جمع شده پیدا آید اقاقیا سوده با آب عنب الثعلب
حل کرده اندکی سرکه بر آن چکانیده مضمضه نمایند و اگر قلاع بسیار باشد گل سرخ سماق نشاسته گلنار برگ حنا تخم خرفه عدس مقشر صندل سفید طباشیر مساوی
کافور قدری تحلیل ساییده در دهن گذارند و در قلاع کثیر الرطوبت الحارة [illegible] طباشیر و برگ مورد سبز [illegible] هلیله زرد و گلنار [illegible] و برگ زیتون مساوی [illegible]
قدری [illegible] سوده افزوده استعمال نمایند صاحب شفاء الاسقام گوید که در دموی بعد فصد قیفال و حجامت نقره یا تحت ذقن فصد چهار رگ استعمال مضمضه
نمایند با آب [illegible] که در آن سماق جوشانیده باشند و ذرور سماق کشنیز گلنار طباشیر عدس کافور هلیله زرد در دهان اندازند و در صفراوی استفراغ صفرا با آب انار
مع هلیله یا نقوع یا مقوی یا طبیخ فواکه نمایند و سماق و گلنار در دهن گیرند و کاور را در این خاصیت عجیب ست و کذالک در سوداوی و عصاره حصرم نافع و آبیکه
در آن برگ زیتون و برگ حماض جوشانیده باشد مضمضه نمایند و حنا و آرد عدس بر دهن پاشند هر روز سه چهار بار دهن را بسرکه و گلاب و روغن گل بشویند سویدی
گوید که آس رطب با بیلی بسرکه آمیخته در دهن گرفتن برای قروح فم مجرب نیست و گفته که اکل لقاح [illegible] خام و کشنیز و کذا استعمال آب انار ترش [illegible] یا عسل
و طرح [illegible] بقلی جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا مضغ گل سرخ تازه و کذا آموس بردی سوخته و یا آب طبیخ سرطان نهری آمیخته و کذا مضمضه طبیخ برگ حماض زرد
و کذا مضغ تمر خام علیق و کذا مضمضه آب بستان افروز و کذا طبیخ جوز السرو و کذا [illegible] گل نیلوفر [illegible] خشک ساییده و کذا برگ [illegible] و کذا عفص [illegible] آب کشنیز سبز و کذا
رصاص محرق بعصاره آس کذا آب کشمش هر واحد نافع ایضا او گفته که طبیخ زبان گنجشک [illegible] گلاب حل کرده و کذا عصاره حی العالم تا زمانیکه طویل در دهن گرفتن
برای قلاع حار مجرب نیست و مضغ برگ خبازی یا عوسج و یا طرخون و مضمضه آب توت شامی و کذا آب خبازی و کذا آب برگ اطراف نرم علیق و کذا برگ توت [illegible] سماق
و گل [illegible] سرکه جوشانیده و کذا صندل سرخ باریک ساییده با آب عنب الثعلب [illegible] علیق و کذا [illegible] سماق و زعفران و طباشیر در گلاب آمیخته و کذا حب الآس [illegible]
سفید آن و کذا صندل سرخ و سماق بگلاب [illegible] طباشیر نشاسته تخم خرفه [illegible] گلنار زعفران سماق کمابه مساوی کافور ربع [illegible] کبوس با السوس [illegible]
هر واحد مفید قلاع حار ست حکیم علی گوید که مضمضه با آب خرفه [illegible] چون بسرکه آمیزند [illegible] قرح و عفونت آن مجرب ست با کبیر صندل سفید گل سرخ
بزر ورد عدس مقشر تخم خرفه هر یک سه درم سماق کشنیز هر یک پنج درم هلیله طباشیر هر یک دو درم کافور زعفران هر یک نیم درم باریک ساییده بر موضع بتور
و قلاع گذارند و گاهی [illegible] اغراض اوقات زیاده [illegible] گویند که تخم گل [illegible] نشاسته عدس تخم خرفه کشنیز

سماق حماض عاقرقرحا هر واحد یکماشه کافور یک سرخ دردهن نگاهداشتن قلاع احمر را بعد فصد نفع تمام رساند صاحب تکمله هندی گوید که بعد تنقیه کتیرا حب تنگ
تنتریک گلنار عدس طباشیر ساییده یا تیدل و سوت گلاب ساییده بزبان مالیدن آمده اینها نفس و مضمضه شستن برای قلاع زبان مفید

علاج قلاع بلغمی

اصل السوس مقشر سیاه دانه گاوزبان دانه هیل در عرق بادیان جوشانیده صاف نموده نبات سفید حل کرده بنوشند و عاقرقرحا گجراتی مامیران چینی تخم
نیم کوفته در سرکه جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و یا مامیران چینی مصطگی دکوه حب الآس هر یک ماشه عناب مغز هفت عدد جوشانیده بکار برند اگر مامیران
نباشد زردچوب بدل آن نمایند و گاوزبان سوخته الایچی خرد شب یمانی سوخته سیاهی تا بساییده در دهان پاشند و مضمضه او بر فلوس و آب گشنیز سبز نیز مفید بود
واگر تنقیه حاجت شد بعد از نضج بار الاصول مسهل بلغم دهند و گلنار مامیران قاقله مساوی سوده در دهن پاشیدن نفع میکند و قند رند دو گلنار هم مفید است
و همچنین هلیله سیاه اقاقیا گلنار برگ زیتون طباشیر سوده پاشیدن قلاع بعض سود مند است و گویند که اگر کته سفید شوره قلمی هر یک نیم تولد ساییده قدری
بزبان پاشند برای قلاع بلغمی تحریر رسیده و نیز طباشیر هلیله زرد گلنار قاقله مساوی هم نافع و کته یکدرم و دو ع سوخته سه عدد نیله تو تو سوخته از
قاقله صغار برگ نیب سوخته هر واحد یکدرم مجرب است و آنچه در قلاع کهنه بلغمی معمول و مجرب است این است که کته سفید طباشیر الایچی هر یک گلاب گل سیوتی
ناگرموتهه کباب چینی هلیله سیاه بار یکاین سوخته از هر واحد یکماشه سیاهی تا به مرالمتاس حتنک یک ماشه همه را کوفته بیخته بزبان بپاشند هر قدر که صلاحیت
قوی تر خواهد شد و یا مصطگی کبابه کندر اقاقیا مامیران سازج هندی مازو سوخته برابر وزن بادهیل کته سفید زیره سفید سعد تخم کتان هلیله سیاه هر دو سوخته
مغز خیار شنبر در سایه خشک کرده سیاهی تا به هر یک چهار ماشه بکار برند و مضمضه بر نجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار بار مساوی جوشانیده نیز مفید بود یا
عاقرقرحا اندر چوب جوشانیده مضمضه کنند یا طبیخ هلیکه تخم مضمضه نمایند و مضمضه با سرکه از زیتون مملح در قلاع تطرف تر شح شود از مجربات است و عصاره شفاء الاسقام
و خوردن جلنجبین نافع و گویند که زراوند مدحرج و کذا مک سوخته و کذا مضمضه گل سرخ اشر اسجوشانیده و کذا مضغ برگ زیتون کوفته بر قبیت کذا دارچینی
ساییده بگلاب آمیخته و یا بشراب قابض جوشانیده در دهن گرفتن و کذا طبیخ بیخ بنطافلن کذا کبوس قلقطار و کذا ورق نیل سرشته سوخته ساییده و کذا برگ
زیتون بری خشک ساییده و کذا نهادن برگ کرتاره سوده بر قروح و کذا مضمضه بعصاره یا مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب کرنب کذا آب شاهسفرم و کذا بیخ
اجاص بشراب جوشانیده و کذا آب حصرم بعسل یا شراب آمیخته و کذا خرء الکلب کوفته و کذا اقراقل کوفته در آب عسب الثعلب جوشانیده و کذا تنجار یا دوعسل
و یا بسرکه و یا شب مخلوط بعسل و مضغ برگ خنثی و زرد و زنگ آرد جو سرشته در کوزه گلین سوخته ساییده هر واحد نافعست و سویدی گوید که کبوس نیل هندی مجرب
من ست و کبوس خاکستر بادیان و بیخ کبر نیز مجرب نوشته اند و مضمضه بسرکه که دران تمت و عذبه جوشانیده باشد مفید قلاع سفید ست صاحب خلاصه
و کامل گوید که بعد از تنقیه بدن بحب صبر و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و مضمضه بسرکه که دران مامیران و هلیله و عاقرقرحا جوشانیده باشد و مالیدن لسکر طبرزد یا
شیبانی و زراج بعسل سرشته و غرغره بطبیخ مرزنجوش و بنجاسف برگ زیتون و عاقرقرحا اندکی صبر زعفران حل کرده بغایت سودمند ست اگر مانیتا هلیله
سیاه طباشیر قاقله گلنار کبابه عاقرقرحا زعفران سنبل الطیب سعد کوفی مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند در ین نوع فائده کنند و در آخر مرض برای تحلیل بقایای
ماده مضمضه بطبیخ انجیر و اکلیل و لعاب بزرکتان با اندکی روغن خیری مناسب ست و آیضا مضمضه بشراب کهنه عفص مع قدری عنبر مفید صاحب حاوی
و ترویج گویند که هر صباح جلاب با گلقند ده درم و بادیان و اصل السوس یک یک درم مدهند و غذا مزوره نخود و لحوم جید اگر بآن منضج شده الامعر بادام سار و
و بعد ظهور نضج در قاروره حب ایارج و مطبوخ که دران تربد و غاریقون باشد تنقیه دماغ نمایند و آبیکه دران عاقرقرحا و تخم شبت و ناخواه جوشانیده باشند
غرغره کنند و بسرکه که دران مامیران و تخم ترب هلیله و عاقرقرحا جوشانیده باشد مضمضه نمایند مرزنجوش و برگ زیتون و بزرکتان و اکلیل الملک و دارچینی جوشانیده مضمضه کنند
ایلاقی و جرجانی می نویسند که ایلیان گزنیوی کم آرج سعد قاقله شب یمانی هلیله زرد را کوفته بیخته در دهان گرفتن قلاع بلغمی را در ابتدا نافع ست و در قلاع بلغمی کهنه
استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و توقایا نمایند و برگ زیتون اقاقیا هر یک ده درم شب یمانی قلقطار هر یک نیم درم ایرسا سعد هر یک ده درم زعفران یکدانگ

هر یک چهار دانگ سائیده و ذرور کردن قلاع بلغمی مرض قلاع سوداوی تازه را سود دارد و نمک سوده بعسل سرشته در دهن طلا کردن قلاع سفید را سود است
و بعده مضمضه به آب کافته سکنجبین نبوی نافع و کبابه و عاقرقرحا و سعد و زعفران و فلفل را در دهان پاشیدن مفید اطبای هند گویند که برای آنچه یعنی قلاع
نیله تهه بسوزند که سفید شود و نرم سوده بقدر یک سرخ بپاشند و آنکه جاری شود در دهن با مگس ارند تا بریزد و اگر خواهند شیره پان بجوشند و یا پهنکری
که سفید باشد باریک سوده بر آن بمالند دهن کشاده دارند تا رطوبت بیرون آید و ایضا برای کوشتن می پان که بسبب جاروب مانند زاج سفید
هفت ماشه مرداسنگ کات هندی هر یک ماشه طباشیر بپاشند نرم سوده قدری بر زبان بمالند و زبان را از دهان برآورند تا آب و رطوبت لعاب بسیار از آن
دفع گردد بعده در دهن پشوینده قدری کات سفید نرم سوده بران پاشند جهت رفع سوزش بزرگی آن چند مرتبه که چنین کنند شفا یابد مجرب است
و نمک سنگ آب لیمو سائیده بر زبان بمالند نیز بر مرض انجیر نافع ست و اگر قلاع را از برگ بید انجیر یا توری خراشیده طباشیر کشته سفید کبابه چینی سنگ
سرخ توتیای قلعی را کوفته بحیثیت بمالند جهت قلاع شدید که بسبب بخار بر زبان می رسد اهل کن آنرا انچهری می نامند نفع عجیب می بخشد معمول مجرب است

علاج قلاع سوداوی

اگر ماده آن سودای طبیعی باشد و این کمتر اتفاق افتد در ابتدا اول علاجش علاج قلاع بلغمی نمایند مع زیادت ترطیب و اگر سودای احتراقی باشد و این بیشتر بود
تدبیرش بعلاج قلاع دموی و صفراوی کنند مع زیادت ترطیب بالحمامین قلاع عنایت ترطیب بیشتر مرعی دارند و بعد از نضج ماده منضج سودا مسهل سودا تنقیه کنند
و یا مطبوخ افتیمون و مسهل السودا با شکر بدهند و شیر تازه و بادام یا لحوم فاسد اگر تپ نباشد غذا سازند بعده مطبوخ افتیمون و حب آن تنقیه
نمایند و معجون نجاح و ماء الجبن عرق شیر بدهند و مغز ساق گاو و یا مغز ساق گوزن یا پیه بط و روغن بنفشه و دهن بادام بمرات متوالیه یا مسکه تازه بمالند تا جلد
نرم شود و سیاهی بطرف گردد بعد از آن هر روز چند بار بخائیدن برگ حنا امر کنند بعد از آن بسرکه دران کشنیز جوشیده باشد و پوست انار و گلنار و سماق جوشیده
باشند مضمضه و غرغره نمایند و یا مطبوخ سماق و گل سرخ و کشنیز و گلنار و آمرود و خرنوب و مانند آن تازه و بقایضه بتکرار مضمضه کنند و در آخر مرض تا بیکه دران انجیر جهت
و اکلیل الملک جوشانیده باشند مضمضه کنند شیخ میفرماید که طلا بعسل کردران مویز منقی و انیسون مساوی سرشته باشند درین قسم نافع ست و اگر درینجا ورم
نیز باشد از آب ریحان یک سکرجه و دهن گل نیم سکرجه و مدس نیم سکرجه و زعفران و شمال مرهم ساخته استعمال نمایند طبری گوید که از اجود دواها که من آن
معالجه این علت میکنم اشیای قابضه ست که دران قوت لطیفه باشد مثل گل سرخ و گلنار و مازو و پوست انار و مانند آن و اقتصار از اغذیه بر حسوهای معمول
از آرد و مدس با مغز ساق کنم و بعضی تنها آرد را اکل میکنند و گویند که برگ زیتون و خاکستر او زبانه درین نوع مجرب است صاحب اقتباس گوید که هر چند
فصد باسلیق یا صافن نمایند و لفاصله چند روز ده یا پانزده روز منضج و مسهل سودا بدهند و یا ماء الجبن نوشانند و بعد از تنقیه جهت تعدیل این عرق شیر بدهند
شیره تخم کاسنی سنج درمنج عقربی هر یک نیم توله گل سرخ پنج توله جنبه نیم آثار برگ گاوزبان ابریشم خام هر یک هفت توله تخم شاهتره بادرنجبویه هر یک توله
کشنیز خشک ربع آثار نبات سه پاو آب کدو آب لیمو شیرین هر یک آثار گل نیلوفر نیم آثار آب خیار تربز هر یک سه نیم پاو شب خیسانیده صبح پنج شیشه
عرق کشند شربتی از نه توله تا بست تول با تخم شربتی و یا تخم شاهتره و یا تخم بادرنجبویه هفت ماشه غذا آنچه در مالیخولیا نوشته شد بدهند و این ذرور از مجربات ست
پوست غیلان کزمازج فوفل ستانه گوزن انار هر یک سوخته گل کرنه و سیوتی و سداگلاب هلیله گل نسب گاوزبان طباشیر زهر مهره چهنفی هر یک جماد ماشه
کافور دو ماشه نافع بالتجلف ست و کذا برگ زیتون سه توله شب یمانی قاقیه طار هر یک پنج ماشه یا دوبالا یا سه هر یک سه ماشه و نیم زعفران کبابه هر یک ماشه
و یک سرخ مجرب گل بنفشه چینی هر یک شش ماشه عناب پنج عدد صندل سرخ چهار ماشه برگ تاج خروس یکتوله جوش داده صاف کرده غرغره نمودن نافع
جوشش مرم تری بشو سوداوی که از ارتفاع ابخره معده باشد و تالیف علویخان مجرب النفع ست و لوده گل ارمنی فلفل سیاه هر یک دام چهار ماشه شب یمانی
سه ماشه توتیای سبز دو ماشه باریک کوفته صبح و شام بر زبان بمالند و سر فرو دارند تا رطوبت بیرون آید برای قلاع مزمن چند بار کفایت میکند و قلاع بلغمی را
هم بکار آید کافی ست و اگر بعد از آن حرارت محسوس شود تا هفت درم تخم کاسنی شیره گرفته بنوشند جرجانی گوید که برای قلاع سوداوی کهنه ترنج سرخ مسار

تب یمانی مرسیان و شادر مساوی سائیدہ بقطران سرشتہ در صرہ بستہ در گل گرفتہ با آتش بسوزند بعدہ سائیدہ در دہن پاشند و یا ننج سرخ و سفید و بورہ تب یمانی و راج کہ تنگہ ران و قلقطار ہر یک سہ درم کف دریا یکنیم درم مازو پوست انار ہر یک چہار درم اقاقیا دو درم ہمہ بقطران سرشتہ بسوزد و باز سائیدہ بکار برند بعد ازان بسرکہ و دوغ حب الآس و گلنار و سماق باشد مضمضہ نمایند بعدہ بگلاب روغن گل مضمضہ کنند نافع آید ان شاء اللہ تعالی و مدسختہ کاشغری یا قلقطار یکنیم درم است چون متعفن گردد روی برابد معالجہ اکلہ و اللہ امینہ نماید جالینوس میگوید کہ چون زاج را در شراب قابض بجوشانید و دہان مضمضہ کنند قلاع عفنہ و متعفن را دہان نافع است سود مند است مسیحی گوید کہ قلاع اسود عفن را اگر شربت و خسک گل علیق اقاقیا ہر واحد دہ درم تب یمانی قلقطار سیعد ہر واحد چہار درم زعفران یک درم آل اسود آسیا بجوشی بیخ دم ناخ است و دہن سوختہ جامع در تب قلقطار و صعتر ہر یک دہ درم وصل السوس سہ درم

صاحب جامع گوید کہ اگر قروح و دستور سیاہ شود و متعفن گردد در دہان ریزہ کند آید زاج قلقطار فوتنج کلما گل سرخ سماق تب یمانی مساوی سودہ بیاید بعد از آنکہ دہن را بسرکہ و گلاب کہ بدان برگ اسپغول الاسر مو تیج جو شاندہ باشند بشوید و گویند کہ کبوس گل جامع و آنکہ اجابسر کہ سرشتہ و کذا سک بعسل و کذا برگ سرو سائیدہ بعسل آمیختہ و کذا جوز السرو سرب انگور و کذا اسماق بعسل و کذا عصارہ حی العالم و قلقطار در کہ مضمضہ ورمین سفرجل کہ اضماد دہک خشک عود المر سائیدہ ہر واحد بانج ست و انگار محلول بسرکہ بعسل قروح سیدہ دیدہ ام مجرب سودیست و صاد موخ بعسل آمیختہ و کذا شحم از زواۃ عنب الثعلب و دیک وما زو متل غبار سائیدہ وانگشت ریت کردہ مداں آلودہ و وضع مع سماق بقدر را سرشتہ ماں آن سختہ بعسل آمیختہ قلاع و مضمضہ لطبیخ اسیر و ماریس و بلیغ جعفری عسل ہر واحد نافع قلاع ری ہست انتباہ قلاع سوداوی کہ بہ رفتن آتشک عارض شود لعاب بہدانہ شیرہ عناب عرق شاہترہ بر آوردہ شربت نجشتہ آلو سوکشد و دار پوست گیکر دست سرس کہ بانج تا انار دراجیت سائیدہ غرغرہ سازند یا اطریفل صغیر خوردہ بالائش عرق شاہترہ عرق عنب الثعلب بنوشند و عنب الثعلب پوست حبتی و بش گشیز خشک کتان جوشاندہ خصص کی سودہ پاشیدہ مضمضہ سازند اگر از خوردن ادویہ آتشک عارض شود فصد سر و کنند بعد دوم معجون خیار شنبر ہمت قول کلقند چہار تولہ در گلاب یا در آب تازہ مالیدہ صاف نمودہ روغن بادام ہفت ماشہ اضافہ نمودہ بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت شام سحری قیقیں نمک خورند و سہ روز مسہل تکرار استعمال نماید با فلوس خیار شنبر نہ تولہ شربت دینار چہار تولہ بعد از تنقیہ ایں ضماد کسنگل کہ گل سرخ بیخ کیسو پوست بیخ مول و چوب گلاب الاچی کلان مع پوست بیمکوشتہ چوب سدر نیگنتی ہر یک یکنیم تولہ برادہ شیشم سہ تولہ عناب ہفت عدد گوں یکیلہ در گلاب عرق شاہترہ ہر یکنیم انار جوش کہ عدد تبا شدہ حیل یا بیچاہ بار بکار برند بسیار مفید است و اتعاقاً پوست کچنار و غیرہ مضمضہ کنند ذرور مہرہ گل نیلوفر رب رب السوس طباشیر ہر یک سہ ماشہ تخم خرفہ صندل سفید گل ارمنی گلنار عدس گل ہمیشہ بہار ہر یک ہفت ماشہ کافور یکنیم ماشہ در دہن سازند و خصص ہندی ساشدہ در لب برگ کرپلا دوتی جا گلی مل کردہ بند بان گذارند کہ از مجربات است و اصل السوس خیار شنبر در گلاب و یا آب برگ کوہ و ببیجیں لعاب اسپغول گلاب و شیر خشت دردہن داشتن جملہ انواع او مفید است و مضمضہ مطبوخ پوست درخت مغیلان و پوست بیخ کنار دشتی و پوست درخت تمر ہندی و کذا از ببلہ و موجین کوکنار جوشاندہ قدری روغن سیدہ بجیر داخل کنند برای قلاع کہ از خوردن سیماب شنگرف و دیگر عوارض شود مفید است و سنون احمر تالیف والد علوی خان و سنون دیگر کہ مع شش دہن آتشک کمند در ان نزہ او ند مرحج و برگ مور دست و دیگر نسخہا کہ در مرض آتشک انشاء اللہ تعالی مسطور خواہند شد بہنا گشتہ

علاج قلاع صبیان

اکثر از فساد شیر یا تخمہ عارض شود و بیس اگر رنگ آن مادہ فاعل او ساختہ ہر چہ در اقسام قلاع بزرگان مسطور شد بحسب مادہ خفیف تر از ان استعمال نماید و سزاوار است کہ از نزول لعاب مخلوط بریم و قرحہ بسوی معدہ احتیاط بلیغ نمایند کہ آن اکثر طفل را ہلاک کند بالجملہ در قلاع دموی دوای لیس مع اندکی قند مثل تمر ہندی و عدس کشنیز و آب حصرم بعسل و گل ارمنی و مختوم و کتیرا بگلاب کفایت میکند و اکثر ذرور گل بنفشہ گل سرخ سائیدہ نیز کفایت باشد و در بلغمی قدری زعفران سیر اسیدہ خرنوب سماق دستور و گاوزبان سوختہ و آرد جو بریان در دہن پاشیدن نیز مجرب است و ترنجبین بگلاب سائیدہ مالیدن ہم جلیل النفع است و بلیلہ سیدیا حضض بگلاب سودہ مالیدن نیز سود دارد و گلنار فارسی و سماق و پوست انار شیریں و شاخ بکاین سوختہ و عاج سوختہ ہر واحد باریک سودہ پاشید

سفید و سیاهی تابه و گل مهول بدستور و ذرور کافور یک سرخ گل ارمنی هر سه سفید کشنیز خشک الایچی سفید کاکرا سنگی زیره گلاب گلنار تخم کاهو اصل السوس هر یک حصه
یک باشه کته سفید سه باشه کوفته بیخته نیز قلاع اطفال و غیره را نافع و گفته اند نسل و بی سوت طمخی کامل در آن کوفته بیخته و اگر سرد آهنقدری کافور و کثیر الفرده باشد
جهت قلاع هر قسم اطفال مجرب و معمول ست و ذرور طباشیر و دانه هیل کته سفید نیز مجرب در هر قسم قلاع ست و اگر کبابه و غبار گل کادی اضافه نمایند سریع الاثر
گردد و اگر کشنیز گل سرخ سماق هر یک یکجزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته خشک بپاشند یا در موم روغن آمیخته طلا کنند جهت قلاع سرخ اطفال بسیار نافع و پوست کماس
سوخته کته سفید مساوی سابیده و کذا نبات سفید بقدری کافور سابیده و کذا موی سر انسان سوخته سها در عسل آمیخته سر را حد در دهن پاشیدن و سماقه
با آب حل کرده در دهن مالیدن مفید ست و کذا مغز حیار شنبر کتیرا در گلاب مالیده صاف نموده کته سفید سوده نشاسته شکر سوده ماسته آمیخته آب کوه سبز افزوده بر
بر زبان مالند و عصفر سرخی و کذا سکر العشر بالعسل و کذا مازو بسرکه یا بعسل و کذا عصاره مامیثا نافع و اگر این تدبیر فایده نشود حجامت نقره یا بر دقی کنند و بر آنجا پاشند
و اگر بسبب فساد شیر باشد تبدیل مرضعه یا اصلاح شیر او بقصد حجامت و تبدیل غذا کنند و اغذیه مثل جوجه مرغ با آب سماق یا آب انار و طفل عدس مقشر یا سماق
در حصرم و انار دانه سازند و از میوه سیب ترش و انار ترش دهند و از اشربه آب انار یا ریباس دهند و شربت ابرار ترش تخم خرفه کنند و اگر طفل بر نوشیدن قادر باشد این
آبهای سرده اندکی بیاشامند و آنچه در آن سماق و عدس و گل سرخ جوشانیده باشند مضمضه نمایند و در دهن طفل قدری گلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق سایند
و ذرور سماق و طباشیر و کشنیز و گل سرخ و تخم خرفه و برگ زیتون خشک برگ عوسج سابیده بیخته بر همین یا دام در دهن پاشیدن نیز مفید بود و بقول صاحب کامل
گل سرخ سماق کشنیز خشک گلنار مساوی باریک سابیده بیخته و در عسل گل و موم سفید حل کرده بر زبان طفل طلا نمایند و یا سفیدات مرداسنگ مساوی و روغن گل
و موم بگداخته و قدری کافور حل کرده بر موضع قلاع طلا کنند و مرداسنگ مثل سوده بر خرقه کتان طلا نموده بر زبان گذارند و سهل گویند که هرگاه صبیان مبتلا
شوند بهذا قلاع حادث شود تا بعد من متفشر مطبوخ با آب انار و انار و خورانند و سیب عفص و تمی عفص و غبیرا و زرد و سکند پس اگر قلاع سرخی و رنگ سیب دباش با
با آب کاسنی و آب عنب الثعلب و گلاب مضمضه سازند و اگر قلاع طفل غیر حاد یا گل سرخی باشد این تدبیر مرضعه استعمال نمایند و عنب الثعلب تخم کاهو شاهتره در نوع
دموی و صفراوی سود مند ست و در **قلاع صفراوی** تعدیل صعه با الفواکه نمایند و اگر مرض قوی باشد مطبوخ هلیله زرد دهند و در احتمال نوع اول سازند
و در دهن طفل طباشیر گل سرخ صندل سفید آرد عدس کشنیز و اندکی کافور بپاشند و غرغره بتخم کدو و صندانه و گل بنفشه و ریزه سوده نیز در ساحق ظهور قلاع و شوید
مانع ست و بعد چهار روز تخم خرفه و نبات و طباشیر و ریزه ساده سوده باشند و گاهی کفایت میکند صندانه و گل بنفشه سابیده مع صهات میبر تخم کدو سر سبز است
نیلوفر و رب توت و آنچه عظیم النفع ست سکه بغسول گلاب بمضروب در شربت حصرم و شربت نیلوفر و شربت لیمو ست و گاهی کفایت میکند مثل آب کاهو حب التعلب
و خرفه و رب توت ترش تنها یا رب حصرم و رعفی چند مار مالیدن چون ماده دموی و صفراوی باشد و هر گاه یک هفته بگذرد گلنار و جفت بلوط و حرنوب سوخته دهند
و اگر طفل را جوشش و مرض سهال و تشنگی و کرب باشد مرواریدم طباشیر زهر مهره سوده همراه شیر خرفه لعاب بهدانه عرق کیوره عرق نیلوفر عرق شاهتره رب بهیتی بار
بدهند که مجرب ست **و در قلاع بلغمی** که قلاع رطوبتی نیز گویند و این بصبیان اند بدارت شیر مرضعه و غلظ او بیشتر افتد ذرور اصل السوس مقشر کوفته قوی الاثر
و مرکی از سر قشور کندر مار یک سوده بر تنها بیخته مالیدن بقول لشه صبیان و قلاع ایشان خصوصا بلغمی را نافع و شستن دهن بشربت عسل یا ماء العسل بعد از آن ذرورکه
چیزی از معفصات مذکوره ماده بلغمی غلیظ مفید ست و اگر احتیاج بمجفف قوی تر افتد بگیرند عروق و پوست انار و گلنار و سماق هر یک نشاسته مار و سبز حیار باشه
نصف سیالی در هم کوفته بیخته ذرور سازند و سیتل چینی سرد و خاکستر سوخته شوره قلمی پهتکری دانه الایچی بیخ مرجان سوخته اکثر مفید ست و گویند که بچهال
کلال چشم که بافته حرره باشه ست بقدر دو سرخ در دهان پاشیدن خیلی مفید ست و کذا اسگار سوده و کذا اسگار سوده ساشه سبز ماقی چهار سرخ توتیای سوخته چهار سرخ در شهد
خالص آمیخته مالیدن و کذا خاکستر پا چکدشتی که از دیگ صاف باشد یکتوله بگیرند و توتیای سبز سوخته سه ماسه سابیده آمیز کرده در دهن نمایند و بقول شیخ زهره ملحاه
مائی نیز شدید المنفعت ست در قلاع مار و خصوصا برای صبیان چون بسرکه آمیز بدرطبیبی گیرند طلا میکنی سرکه موده و گفته اند که مالیدن مرارة ملحاه دریا را قلاع
صبیان مجرب ست و بقول ایلاقی و جرجانی تدبیر گرم کردن رطوبات مرضعه کنند و هر صبح جاجبیتن بهیه مری ببنهند و قدری اطریفل کشک و نخود آب العسل و رده و کرده با

و باسداد آن سازند و دهن طفل اندکی با شیر ابرا سعد و جوز شب یمانی بیا تسید و زرورشاخ گوزن سوخته سیر معید ست و بقول طبری از صاحب جامع اگر طفل شیر تنقیه به ضعیف مطبوخ افتیمون لهذه جیب ایارج نمایند و بعد از آن غرغره بعاقر قرحا و مویز کیس از ان مضمضه بمطبوخ سعد بکدم بیخ سوسن ده درم مویز بکدرم عاقرقرحا ملین هلیله کابلی هر یک نیم درم در سرکه و شهد زیاده از ان جوشانیده بعمل آرند و ساعت بساعت در دهان گیرند و از اغذیه بر مزوره زیرباج مع عسل اقتصار و زند و ایضا بقلع عسل در دهان مرضعه طلا نمایند و سر حلق طفل بسل لطوخ کنند و بشکر طبرزد یا تمک سوده بشهد آمیخته و آنکه نمایند **و در قلاع سوداوی که ردی** ترین اقسام است اگر طفل عارض شود کثر نجات یابد چه اکثر موذی باکله میگردد و تنقیه ضعیفه از سودا کنند و از اغذیه غلیظه مولد سودا پرهیز کنانند و بشور باه ما سازند و دهن طفل پوست انار شیرین با شیر ابرا سعد و حنا سوده بپاشند و اگر نشود دشوار باشد دهان دو اصل زبان و دهمدا مالند و اگر ادویه در آب کوبیده دو پهر یا بشوند جایز است و اگر طفل طعام خور باشد از جنس چین اغذیه بدهند و موم سفید اندر روغن گل بگدازند و بران اندکی سفیدآب زنید قدری سفیدی بیضه مرغ بعد فرو آوردن از آتش بیامیزند و در هاون خوب حل کنند تا یکسان گردد پس آب خالص چیده باشد بر قلاع مالند و بقول طبری کفایت میکند لطوخ دهن بعنبر ساق گاو و اتیل حتی که سیاهی زرو شود بعده ورد گل سرخ و گلنار و کشیر سوخته و قسمت جواب بپاشند و این زرور نیز بسیار نافع است از گرد مازو هلیله زرد سوخته حشیره سوخته کتیرا سوخته طباشیر گلنار مساوی سوده بپاشند و مؤلف رساله امراض اطفال می نویسد که دیدم طفلی را که این نوع قلاع را آن عارض شده هلاک نگردید لیکن علاج کنند بمثل مورد برگ توت خشک و اقاقیا و شب تلقطار و ابرسا و سعد و زعفران و گاهی احتیاج کشل فلدفیون افتد و حاجت بکبابه بچکانید آب دهن طفل نیز مفید است طفل را لازم است سازند ما لعقه شیره دهن شسته بعد آنکه ... گویند که اطفال قطع شیر کنند ...

اکله دهان

قرحه ایست مانند جوششی دهن لیکن فساد این بیشتر و انتشار این زودتر بود و بار ایکه کریهه باشد و از کلام شارح اسباب زیر تحت قلاع ظاهر میشود که جمهور زیاده سعی درحال کله شرط نکرده بلکه جایز بودن قروح مشروط ساخته اند و شرط غور از کلام متن ظاهر میگردد و احتمال سبب انصباب خلط عفن یا دماغ حریف اکال است از دماغ یا بر موضع دیا از تقاضای آن از بدن و اجتماع او در محل و در عفونت هوا بسیار واقع میشود **علاج** فصد کنند و زلو چسپانند و حجامت بکار برند و بعد از تنقیه سودای محترقه بمطبوخ افتیمون و حب آن نمایند و شرب ماء الشعیر لازم گیرند و بسرکه و آب سماق و رب غوره مضمضه کنند و با عدس و کشنیز و سماق و گل سرخ و مکوه هر یک یک تو در سرکه پخته مضمضه نمایند حتی که از انتشار و تاکل باز ایستد و تدبیر که در قلاع ردی گذشت اینجا نیز مفید بود و هرگاه از انتشار متوقف گردد یا قرص ورد یا قرص زرنیخ بمالند و یا در سرکه حل کرده مضمضه نمایند و دائم در دهن گیرند تا گوشت گنده برود و قرحه را از حرکت پاک کند و گوشت تازه برویاند و اگر سوزش و هیجان در آن اثر نکند زنگار یکجزو در آن زیاده کنند و بعد استعمال ادویه حاده مضمضه باشیای تابضه نمایند مثل آس و گلنار در سرکه پخته و یا گیرند آس و نهری هر واحد یک باقه و گلنار و کزمازج و عاقرقرحا و مازو سبز و پوست انار هر یک بقدر حاجت در آب سرکه بجوشانند تا غلظتی پیدا کند بدان مضمضه نمایند و اگر اکله اندکی باقی ماند توتیا یکجزو زرنیخ مرکب گلنار سفیداب ارزیز هر یک نیم جزو سوده از پارچه گذرانیده بر مواضع بقیه اکله بپاشند و مضمضه گلنار و گلنار مازو کزمازج جوشانیده حصص کی سوده نیز در اکله معمول است و گاهی روغن گل شمع افزایند و گاه و گاه برای زدایدن ماده فاسد غرغره سرکه و شهد نمایند بالجمله همچنین گاهی ادویه مسکن ماده و مجفف و قابض و گاهی ادویه زداینده گوشت فاسد بعمل آرند و اگر سگ جراحت کرماج پوست کنار در ماء العسل جوش داده صاف کرده مضمضه نمایند و بعده سه روز گلنار و مازو اضافه کنند برای گنده شدن دهن و فاسد گردیدن گوشت و دهان جاری بودن خون دریم نیز مجرب و گلنار فارسی گل سرخ عدس مقشر پوست انار شیرین مازو پوست هلیله زرد پوست هلیله و هلیله کابلی گل بستان افروز جفت بلوط گاوزبان سماق مساوی در گلیم رطل آب بجوشانند هرگاه ثلث بماند صاف نموده مرجان سفید بسد یک درم کوفته بیخته افزوده مضمضه کردن اکله معمول حکیم اکمل خانست و اگر عنب الثعلب پوست خشخاش کشنیز گلنار هلیله سیاه حب الآس مورد گل تاج خروس برگ حنا گل بنفشه هر یک شش ماشه کزمازج چهار ماشه عدس مقشر تخم کاهو هر واحد یک تولہ عناب گل سرخ و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز هر یک نیم تولہ آب برگ کاهو سه تولہ آب خالص با آن تار جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول اخلاص گل ارمنی

صندل سرخ اقاقیا سائیدہ یک یک ماشہ اضافہ نمودہ غرغرہ نمایند جہت اقسام اکلہ و قلاع و خناق نافع است و ترشی زرد و قرطاس مصری سوختہ گردانند گل سوسن و سنگ سرخ
نیز جہت اکلہ نافع و سنونی کہ جہت اکلہ بہترین دواہاست و دران برگ سداب داخل است سنون احمر تالیف والد علوی خان نیز دوا اکلہ مجرب معمول ہرگاہ
از استعمال ادویہ حادہ سوزش بسیار پیدا شود لعاب بہدانہ یا اسپغول یا روغن گل یا شیر تازہ و رشک مضمضہ نمایند و در اکلہ آتشکی کہ لہات ہم ساقط شدہ باشد بعد
تنقیہ بمسہلہای معمولی شربت شاہترہ و اطریفل کشنیزی یا اطریفل شاہترہ خورند و عناب اصل السوس گاوزبان شاہترہ گل بنفشہ تخم خطمی شب جہت سائیدہ مع
صاف نمودہ شربت بنفشہ داخل کردہ بنوشند و غرغرہ گلنار فارسی بزرالسرو جوشانیدہ و تنور کاغذ سوختہ نوفل سوختہ انزروت سفیدہ سودہ بکار آرند و ایضا برای
اکلہ آتشکی و سوراخ کام و آب بینی از راہ بینی برآمدن و دران سر عناب شاہترہ و برگ شاہترہ جوشانیدہ نبات داخل کردہ بنوشند و اگر ازین برودت زیادہ محسوس
گردد سطوخودوس عنب الثعلب اصل السوس قصب الذریرہ جوشانیدہ شہد داخل کردہ بیاشامند مضمضہ معمولی العمل آرند و ایضا عناب شاہترہ قصب الذریرہ صندل
سرخ کشنیز حسک جوشانیدہ شربت نیلوفر آمیختہ نوشیدن مفید و در اکلہ و سوراخ کام با ورم بینی عناب شاہترہ پوست ہلیلہ زرد کشنیز خشک [illegible] شاہترہ جوشانیدہ
شیرہ تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کردہ دہند و زلو در قفا چسپانند و در اکلہ کہ بعد چیچک حادث شود عناب مدانہ جوشانیدہ نوشیدن و مضمضہ مسنونہ معمول [illegible]
بعمل آوردن نافع است **اقوال الاطبا** بقول شیخ الرئیس برای قلاع خبیث زاج بسرکہ نافع و در اکلہ لابد است از استعمال زنگار با سرکہ [illegible] مانند [illegible]
و گلنار سائیدہ و یا قرص [illegible] طباشیر [illegible] بعصارہ [illegible] مثل عصارہ حصرم استعمال [illegible] غبار سائیدہ [illegible] خوب [illegible] سرکہ قلاع
و اکلہ [illegible] قلاع خبیث را نافع است [illegible] سرکہ [illegible] خاصیت عجیب است در قلاع ردی و آن از
ادویہ [illegible] در اصناف قلاع و [illegible] النحاس و [illegible] محرق **مسیحی** گوید کہ در اکلہ دہن خون جاری [illegible] شدہ [illegible] سرخ
سوسن [illegible] نافع و ایضا زرنیخ سرخ [illegible] سائیدہ [illegible] سرشتہ بسوزند و استعمال کنند و بعد ازان بسرکہ [illegible] کہ دران حب الآس
[illegible] جوشانیدہ باشد مضمضہ نمایند اگر عفونت شدید باشد [illegible] زاج [illegible] شراب [illegible] استعمال نمایند و اگر حاجت تقویت [illegible]
زنگار کنند و استعمال این ادویہ حادہ در موضع عفن احتیاط نماید تا موضع دیگر [illegible] در حلق فرو نرود **صاحب کامل** گوید کہ اقراص [illegible]
بقلاع عفن [illegible] قروح [illegible] آنہا نافع است و غاریقون دوای نافع است در جمیع قروح [illegible] موضع خوب [illegible] بعد [illegible]
گل [illegible] گلاب مضمضہ کنند و [illegible] از سید جرجانی در قلاع سوداوی منقول شد نیز قلاع [illegible] گویند سرکہ کہ دران برگ [illegible] جوشانیدہ
باشند نافع است و ایضا [illegible] خاصیت بلیغ است درین علت [illegible] استعمال آن [illegible] عنب الثعلب سائیدہ بسرکہ آمیختہ
و بدان مضمضہ نمایند کثرت لعاب [illegible] مرض [illegible] صعوبت [illegible] میکند و [illegible] آن خشکی [illegible] ظاہر شود [illegible] گرم مضمضہ کنند و [illegible]
دیگر استعمال نمایند گویند کہ معجون لوزی [illegible] الشعیر [illegible] بخورند و کثرت تناول [illegible] صمغ عربی [illegible] این علاج خوب است و طلای صبر [illegible]
در روغن گل [illegible] و اگر خشک شود [illegible] صنوبر [illegible]
[illegible] استعمال کنند بقول جالینوس [illegible] مجرب است و [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] سوختہ [illegible]
[illegible] انسان سوختہ و مثل آن [illegible] سائیدہ و کذا [illegible] و کذا قرطاس مصری سوختہ و کذا القلقطار و کذا القلقدیس [illegible]
و کذا برگ عناب خشک سودہ کہ مجرب است و کذا القصب فارسی و [illegible] و قسط ہندی [illegible] سائیدہ [illegible]
[illegible] **انطاکی** گفتہ کہ [illegible] انسان سوختہ [illegible] آن گل سرخ [illegible] خاصیت
سلطان [illegible] مجربات [illegible] کشنیز [illegible] قلاع خبیث [illegible]
و [illegible] گل سرخ و گل بنفشہ [illegible] و انگوزہ اجتناب ورزند

کثرت بزاق

یعنی بسیاری لعاب و سیلان آن از دهن خواه در بیداری یا در خواب و سبب آن حرارت و رطوبت فم معده است یا برودت و رطوبت طبعی معده و یا کثرت رطوبت
دماغ و یا تولد کرم و بشکم و القول صبح گاهی بسبب استیلای حرارت تنها نیز عارض میشود چنانچه مردم بد هد و در تقلیل غذا یا فاقه دادن از ازاق دائم عارض گردد و بعد
خوردن طعام آن شور تشخیص این اسباب اگر مریض شکایت سیلان لعاب در خواب کند نه در بیداری و دهن خشک شود از کرم شکم بود و اگر در بیداری فقط یا در بیداری
و خواب هر دو بیان کند پس بنگر که در وقت خلو معده و قلت غذا زیاده میشود یا در حالت امتلای آن اگر کثرت آن در خلو معده بگوید از حرارت و رطوبت است
و اگر در امتلای معده بیان نماید و حال ضعف هضم و غلظ لعاب و ترشی دهن نیز پرسند و این علامات برودت و رطوبت است و اگر کثرت سیلان دهن با ثقل و
سر و گرانی سر که در رستا چو هی تند از غلبه رطوبت دماغ بود علاج اگر از حرارت و رطوبت باشد فصد باسلیق کنند و تبرید و تسکین کنند سکنجبین شربت انار و
در بوقت جامه جوش به خورد و انار سیب ترش امرود ریباس بخورند و یا کی زرشک یا قند در ماء گلاب هر صبح بنوشند و همچنین برای قابضه باشد
چون سیب به و غیره بخورند و مطبوخ سماق و گل سرخ و گلنار و عدس و آس و تخم مورد و برگ اطراف توت ترش الطراف کرم هر یک یک توله مضمضه نمایند که
مانند نمک بجاینده و آب آن فرو برند و خوردن آب انار و سماق و گل ارمنی سیر نادع و ربلیه و شکر مساوی بقدر یکدرم با آب کرم بر نهار خوردن بسیار مفید است و کذا سویق
سویق گندم و جو بر نهار خوردن سود مند و گرفتن عصاره آس یا برگ انار مطبوخ در سرکه قابض و یا مازو و عنب الثعلب مطبوخ در سرکه تند و یا آب سفرجل یا آب حصرم جو
گرفتن نیز نافع است اکل شربت گل مع توم گل ارمنی که اطباء سفرجل کفایت میکند و اگر ازین تدبیر فایده نشود تنقیه آب انار ترش و ترنجبین و آلو و حب تنقیه کنند غذا
دهد مزوره حصیفه مثل گوشت حلوان چوزه مرغ و طیهو بسیار ند با آب انار یا آب حصرم یا آب سماق و اگر از برودت و رطوبت طبعی باشد بعد نضج ماده بمنضج بلغم تنقیه از مسهل بلغم
ایارج نمایند و هر صبح گلقند ده درم یا جوارش مصطکی و عود و جوارش ... یا مانند آن تناول فرمایند و کرات در سرکه پخته و یا آن ... ملوح و یا قند کنند و دهن
گرفتن جد بجمیل خوردن نیز مفید است و ایضا برای رطوبت معده مطبوخ تربت و تخم ترب و اصل السوس و نمک و عسل در هر هفته دو سه بار قی کنند و هفته یکبار
ایارج فیقرا یک مثقال تا دو درم و فلفل هندی ثلث مثقال و امیسون بانخواه هر یک نیم جهار ساخته با سکنجبین عنصلی یا بزوری بخورند و بعد از آن اطریفلات و ملینات و مربی
و جوارشات گرم چون کمونی و خوزی تناول نمایند و کندر و مصطکی مدام بخایند و آب دهن فرو ریزند و مالش بیخ زبان با ایارج با نمک و آب سماق یا حصرم
و سنای مکی نیم ماشه با گلقند دو توله سرشته خوردن و زیره و مصطکی و نمک و خردل خاییدن از مجربات استاد مرحوم است و تناول کاسنی شبرانی و اسفوف خشک
نمک جراحت هر صبح از ادویه مسکنه است و بعد اطریفل صغیر از دو مثقال تا پنج درم بخورند و استعمال مسواک تا زمانی طویل دوام نمایند و خوردن سفوف زنجبیل
و شکر انفع است و همچنین تناول سبوس گندم با قدری خردل خشک و نوشیدن مری بر نهار نافع و یا خردل یکدرم حرف دو درم کوفته بخته با مری بخورند یا
کرفس چهار درم مصطکی یکدرم عود خام قرنفل سه درم کوفته بخته بعسل کف گرفته معجون سازند و سه درم تناول نمایند و اگر مصطکی اقاقیا قرطم هر کدام یکجزو
پوست خشخاش نصف جزو سنبل الطیب ربع جزو مقل عشر جزو همه کوفته بماء الآس که دران گل ارمنی حل کرده باشند سرشته قرص سازند و وقت حاجت بقدر
احتمال در سرکه سوده استعمال نمایند درین مرض مطلقا از مجربات صاحب نزهت است و در رطوبت که از دماغ منحدر گردد چنانچه اکثر اطفال و مشائخ را عاید
میشود بعد تنقیه دماغ بحبوب غرغره با ایارج فیقرا نمایند و دیگر ادویه که در علاج امراض دماغی طبعی مسطور است بعمل آرند و فلاسفه اطریفل صغیر و یا مقوی معده
فیقرا نیز نافع و از ترشی و البان و فواکه رطبه پرهیز نمایند و یا جهت نضج مولو بر اسطوخودوس یا بر بسحوبه مکو هر یک سه ماشه اصل السوس مقشر پرسیاوشان
زوفای خشک یک هفت ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد پنج عدد جوشانیده سکنجبین عسلی مرکب سه توله حل کرده دهند و بعد هفت هشت روز تنقیه مطبوخ مطلقه
مسهل عادی بیجان و حب تو و لیا و ایارج کنند غذا شوربای مرغ و گنجشک بنان ... ترید دهند و بعد جهت تعدیل مزاج هر چه در سرگذشت بکار برند و بیسان
این سکنجبین عنصلی ندین باب از مجربات ست پیاز عنصل سه پاؤ بکار رود چوبین تراشیده و پنج انار سرکه کهنه بجوشانند که خوب مهرا شود و بنهر آید پالیده صاف نموده
نگاه دارند و دیگر ... اصل السوس مقشر و دارچینی اسطوخودوس پرسیاوشان گل گاؤزبان تمر هندی سفید تودری سیاه و تودری سرخ ... ماء الحیات و ... تیزکیل تا تم سه اب

سائیده هندی هر یک پنج درم بادیان ده درم مویز منقی سی درم سنجبین نیم رطل مدد و داخل کرده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده عسل در چند قوام سازند و عوقی را سیلان لعاب بکثرت بود هزال بدرجه تم میداشت و اشتها ساقط شده بود اطبا عرق کافور و حبوب آن بسبب محال بیداند و انواع علاج سودی نداشت در قی قرار میداد تا آخر الامر صاحب اقتباس سکنجبین عنصلی سه تولد و عرق بادیان ده تولد یک هفت تولد نوشیدن وقت شام سکنجبین قوله تنها عسل و بجای آب تا کل ملاحل سبز بلدن و غذا قلیه زخود و بعد چندی وقت شام حب سیاب مفید بر ابدا طبیخ صمغ عربی نادان مقرر فرموده بود که او صحت یافت ما مجملاً غذا قلیه خشک کباب و نخود برشته کرده ان خردل فلفل دارچینی و قوم مندیه ونانخواه و نعنع و نان خشک سوری دری و ماهی شور و مربای مطبخی با ماده خردل و توم خوردن و هر شب یا صبح دو سه نان خشک مسی بخلطی تناول نمایند بعد آن آب گرم تجرع کنند و یا من باعسل بخورند متعاقبه یا دارچینی بخایند و از فواکه بطیخ و بقول خربزه و تربزه و خیار احتمال باید و اگر این مرض بسبب کرم شکم باشد علاجش قتل و اخراج آنست بدانچه در بحث دیدان خواهد آمد انتباه برای لعابی که از دهن صبیان جاری باشد اقاقیا سائیده در دهن بمالند و تنقیه مرضعه و تبدیل غذا او تقلیل او نمایند و خورانیدن موش بریان خصوصاً برای صبیان از مجربات بوعلی سیناست و تعلیق گوشت کشف بر گردن طفل مجرب و نیکی و نهادن حاجر که به بستان اندر فرو رفته و بر سادن صبیان و منع و تعلیق من زر نافع و که اعصاب بخشد با اینکه آن بر قوت است مفید بعض طفل که مدبند شدن لعاب مرض میدا شود و رب السوس لا اتی باشیر مادر حل کرده میدهند که منقی رطوبات عضلیه قصبیه در حلق و اعضای باطنی و دیگر نافع مرض است و دیگر از دو مرض مضعف معده اندامی السوس گاهی برای مرضی که از حبس سال بچه پیدا میشود اصل السوس و دیادشان و مویز منقی بیادشان جوشانیده خالص پاشیده در دهن شیرینی میدهند و بچگان در بهترست و شیرینی نمیدهند برای محافظت آلت سرخ باده

بخر الفم

یعنی گنده دهن سببش عفونت است که یا مبدای او لثه و اسنان باشد بنابر عفونت و فساد گوشت بن دندان یا استرخای عارض آن و یا بنابر عفونت در بیخ دندان و یا در نفس دندان تا کل آن و یا مبدای او جلد دهن باشد بنابر سوء مزاج ردی دهان متغیر رطوبات آن اکثر این سوء مزاج حار بوده و یا مبدای او فم معده باشد بنابر خلط عفن در فم معده صفراوی یا بلغمی و یا مبدای او ریه و نواحی آن باشد بنابر قرحه ریه و عفونت آن چنانچه اصحاب سل را در اواخر آن عارض میشود و یا مبدای او دماغ باشد بنابر نزول رطوبت عفن فاسد حار الکیفیه بسوی لهات حدوث فساد از این رطوبت در حلق چنانچه صاحبان نزله را عارض شود و یا مبدای او رحم باشد بنابر عفونت در آن چنانچه هنگام موت جنین عند اجتماع مواد عفن در آن عارض گردد و یا مبدای او جمیع بدن باشد بنابر تعفن رطوبات آن چنانچه در بعض حمیات زیادت شود علاوه این اسباب بعد از خوردن اشیای مرو مثل سیر و پیاز و ترب و شراب عارض میگردد و تشخیص اقسام مذکوره او را ملاحظه نمایند که مرضی دیگر مثل سل و تپ و غیره وادی هست یا نه اگر باشد همان مرض باشد الا اعراف لثه و دندان و دهان نظر کنند اگر ورم و وجع لثه معلوم شود سببش فساد لثه باشد پس اگر با وجود آن فساد لثه علامات نزله و نزول چیزی از دماغ بسوی حلق محسوس گردد و او مضمضه نماید شیای حامض مانع رطوبت لثه بار آنکه که سبب آن گنج دهن جاری شود و بحران منقطع نگردد و بدانند که فساد لثه بسبب انصباب رطوبت فاسد عفن از دماغ بسوی لهات و معده است و اگر زایل شود تحریک دندان بوده از استرخای لثه باشد و اگر تا کل و تغیر رنگ دندان نماید سببش فساد و تا کل آن باشد پس اگر رنگ دندان زرد بود از ماده گرم و اگر کبود یا سبز بود از ماده سرد باشد و اگر این تا کل یافته نشود و رطوبات دهان زود لزج شود و از مسواک شوییدن آن بخر کم گردد سببش مزاج ردی جلد دهان باشد و الا پس بیند که در خلو معده بخر زیاده میشود و از خوردن اغذیه بالیده تسکین می یابد و آروغ معدنای می آید یا نه اگر مریض اقرار آن کند سببش صفراوی عفن در معده باشد و تلخی دهن و کثرت تشنگی و قلت اشتها و غیره علامات صفرا بر آن دلالت کنند و اگر اقرار این علامات نکند بسبب بلغم عفن در معده باشد و کثرت لعاب دهن و قلت عطش و ثقل لسان و غیره دلیل آن است الا حال خوردن چیزی بدبو یا فت نماید خواه از سیر خواه از پیاز آنکه بخر شناخت کنند که سببش چون و او باشد

علاج بخر از فساد لثه و دهان

اگر فساد لثه و عموم بسبب نوع سوء مزاج حار که متعفن رطوبات آن باشد فصد سر رگ و چهار رگ کنند و بعد از تنقیه مسهل صفرا نمایند و از ورد و گلنار در سرکه جوشانیده مضمضه کنند بعد عاقرقرحا طباشیر گل سرخ و اقاقیا سائیده بپاشند و از سک و کافور هر یک یک دانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید بلیله زرد هر یک دو درم قرنفل کباب قرنفل

هم لیمان عاقرقرحا هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب حبها ساخته در دهن دارند و اگر دلته عفونت مستحکم شود علاج اکله رجوع نمایند و بحسب ضعف و قوت سبب دفعیه
و غیر قویه استعمال نمایند مثلا در سبب قوی که رطوبت و صدید بسیار از ان آید فلفلمون و سوختهمان بکار برند تا اعتدال و ندر مذکور باشند و اگر سبب ضعیف باشد
اگر در مدمن آمده بیخ سرد دان باشند و لیکن پرهیز کنند که اول مضمضه بسرکه نمایند بعد از ان دوا پاشند و اگر شب یمانی سفید بریان سه نیم تولد سایده بیکجا نیم
امداخته بگدارند مضمضه نمایند نیز نافع تر و شیخ میفرماید که دائم تنقیه دهان اعتنا نمایند و بسرکه و گلاب مضمضه و اگر ازین فائده نشود در دانها عفونت زیاده باشد
بعد از ان کزمازج و فوفل اگر مزاج حار باشد عاقرقرحا سداب ساذج هندی و عود و مصطکی و پوست ترنج و قرنفل و کبابه بپاشند حب زلوا و قاقله و کسدر و سعد نمایند
و برلثه صبر مر و مانند آن بمالند و بسرکه و عسل مضمضه نمایند ساییدن و طلا یابید حلو بمالند و اگر ازین هم قوی تر باشد مویزج بخایند و آب هم بریزند و اگر زائل
نشود و عفونت ظهور بین نماید قرص عمران که از زاج سوخته یکجزو بیخ سوسن و زعفران هر واحد نیم جزو کوفته بیخته بعسل سرشته قرص ساخته باشند و بر دهن دلته
بمالند و بعد از ان بسرکه صرف یا مروق بگلاب مضمضه کنند و تقول ایلاقی در جائی این قرص سل در سرکه آمیکه و لثه اهل سحته باشند حل کرده مضمضه کنند و قوی تر از بیاست
که بگیرند کاغذ سوخته سه درم نیم دو درم و نیم سک سماق و تحصیل فلفل سوخته قرص خلد یون هر واحد دو درم و از ان دلوک یا لعوق سازند و خورد کنان
بران گذارند تجارب نماید چون بر عفونت استعمال کنند اقلاع و اسقاط آن نماید و گوشت جدید برویاند و اگر بعسل آمیخته استعمال کنند جا نیست و آنچه تحریر شده
اقاقیا زرنیخ سعد نیم سرخ نوره و شب یمانی ست که بسرکه قرص سازند و بعده دواء العسل با طبیخ اهل بسایند **صاحب جامع** و کامل گوید که علاجش
فصد یا حجامت نقره و قطع چهار رگ همان المطبوخ املیله و تمر هندی با استعمال های حادست و لثه را بعسل بمالند حتی که خون از ان برآید بعد از ان مامرو پوست انار
در جفت بلوط باریک سائیده با آب آس یا بگلاب سرشته ضماد نمایند و اگر فائده نشود داغ دهند و بعد آن آنکه دران گل سرخ و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و مانند آن
پخته باشند مضمضه نمایند **صنعت حاوی** و ترویج گویند که بعد فصد و حجامت نوشیدن شربت عناب شربت اجاص یا جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد عدد
تمر هندی ده درم و مدام مرده باشد مغز بادام یا ارند شک یا از آلو بخارا مع مغز بادام و ترک لحوم و حلویات قطعا و بعده دماغ بحب منفتح و تلیین طبیعت بمطبوخ
ملیله و نقوع هوا که مع نیم دانگ سقمونیای مشوی و تیز خشت و تمر هندی و مضمضه بسرکه که دران گل سرخ مازو و آس گلنار و غیره پخته باشند و استعمال سنون
مطیب بجهت مثل اقاقیا و صندلین گلنار و گل سرخ و سعد کزمازج و دانک مصطکی و فوفل و عود خام و سک قرنفل و املیله و هر واحد مغیث درم مشک و کافور
هر واحد دو دانگ باریک سائیده بکوبند بخته وقت حاجت با گل سرخ و دانک مصطکی و اقاقیا و سک املیله زرد و قرنفل و عود هر واحد یکدرم کافور و مشک نیم
یک قیراط سائیده مفید است و اگر فساد لثه بسبب انصباب رطوبات عفن دماغ باشد بسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند یا بگذارد ایارجات بجوز جرکر القول جالینوس
در انها تطیب سکست نیز بهست و سکنجبین و خردل غرغره کنند و بعد از ان قرنفل سعد سنبل الطیب سک شراب جوشانیده غرغره سازند **انطاکی** گوید که تنقیه
دماغ بایارجات صرف نمایند اگر آب دهن روان باشد و لذت بسیار باشد و تشنگی کم بود و الا تنقیه دماغ بیاسیر میکند اگر جهان مع طعم حموضت و عفوصت باشد
مثل لاجورد و افتیمون نیز نافع چون تنقیه حاصل شود بمضمضه سرکه که اندران مورد مازو و گل سرخ و صندل و صعتر و فوفل و بسباسه سنبل خوب جوشانیده باشند
لزوم نماید که مجرب است و اگر دندان سیاه باشند عنصل اضافه کنند یا عفونت باشد اشخار افزایند **طبری** گوید که بطرف مزاج علیل و قوت او نظر کنند و سبب
که رطوبت را در لطون دماغ متعفن ساخته استخراج آن نمایند و بانقطاع آن سبب پرداز ند پس اگر قوت و سن مساعدت کند فصد قیفال کشایند و ماء الحصرم
والطف او اقتصار ورزند و از اطعمه غلیظه مثل لحوم بقر و مکسود و شیر کسب و حلاوات بالجمله ترک نمایند و اگر از ان صبر نمایند آنچه از شکر سفید ساخته باشد تناول کنند
و بسرکه که دران برگ آس و گلنار پخته باشند و عصیر انگور مضمضه نمایند و اگر مریض گل بجوید از ان قطعا منع کنند که طین شدید ترین اشیاست در فساد لثه و بعد از تنقیه
بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه رأس کنند بحب صبر یا حب ایارج یا شبرم اگر قوت مطاوعت کند و در بدن فضول باشد بعد از ان هر روز حب الآس در کام
و پوست بیخ کبر و زرنباد خشک و صعتر فارسی و پوست درخت توت و کزمازج و عاقرقرحا و فلفل سفید مساوی کوفته بران سرکه کهنه بمقداریکه مغمور شود اداخته دو کف
کمابند اگر گرما باشد دهند تا دو در سر ماه هست روز حتی که از دهن مسرکه را جذب نمایند و غلیظ یا خشک شوند باز بسایند اندکی شب یمانی و قدری نوشادر دران

داخل کرده در سر آمیخته باز مدتی بقدر حاجت گرفته بدان مضمضه نمایند یا هر روز از صبح تا بعد استعمال بدو سرکه حل کرده مضمضه کنند تبغار رقیق پس اگر مزاج محرور
گرم شود آب سرد و روغن گل مضمضه سازند تا انقطاع رائحه ریتن تدبیر لزوم نمایند و اگر مریض محتاج باستفراغ زیاده باشد و قوت طاقت کند از آن استفراغ بیست
واین حب صلاح این بخر و طیب رائحه بست بگیرند زرشک یکجزو سعد نیم جزو و گل سرخ دو جزو دقاقله صغار یکجزو و قرنفل نیم جزو ساییده قدری قلیل کافور آمیخته
حبوب مثل عدس سازند و زیر زبان نگاه دارند و زبان را بر محرور گردانند و اگر از این حب در مزاج محرور گرمی پیدا شود تخم خرفه و طباشیر و نشاسته و آرد عدس اضافه
کنند جهت دارد کافور بیفزایند و مسواک استعمال کنند که از آن دندان او حرکت کنند و ضعیف شوند و فضول براین مضب گردد و تنقیه از اعصاب فضول آن
حاصل شود و یقین شود که بدن و رأس از فضول پاک گردیده مسواک با شکی استعمال نمایند یا چیزی خشن که سازند و آنچه از فساد لحم و عفونت آن مع خون
خون از اصول دندان باشد علاج مثل امر بر علاج مذکور حسب یا دفع اعراض آن باشد و باید که تنقیه بفصد و اسهال کنند و حفظ مزاج و قوت نمایند و بر الطف اغذیه
اقتصار کنند و بر مزورات مثل اسباناخ یا آب غوره یا آب زرشک صبر کنند و بوره و گلنار در سرکه تند پخته بدفعات کثیر مضمضه نمایند پس اگر خون منقطع نشود فصد جارک
کنند و قثا یا خیار در سرکه تر کرده بکثرت مضمضه کنند تا خون تازه از لثه ظاهر شود بعد شب یمانی و نمک و اقاقیا در مساوی در سرکه مع پوست بیخ کبر جوشانیده بدفعات مضمضه
کنند و هرگاه الم و لثه ظاهر گردد بروغن گل مضمضه سازند و اگر این دوا اثر نکند فلدفیون استعمال کنند گویند که این حب مسک هندی که در ان اذان اخل است
نیز مفید است و انار مالرو و ای هندی مشابه قرنفل است ابن بیطار گفته که اجماع کرده اند اطبا بر جودت تاثیر او در او جاع فم و قروح و تشدید عمور و مسواک
از تعفن کثیر کند کبر انار مال هریک ربع رطل با آب بشویند بعده بر آن هفت و نیم رطل آب انداخته بجوشانند تا آنکه یک رطل یا بالا باقی ماند بعد از آن در قدر ربع
رطل عسل از خارج بیفزایند تا بقوام عسل آید بعده ظرفی برداشته در سایه خشک نمایند بعده بگیرند از آن بست مثقال ساییده بجریره بیامیزند پس قرنفل جوز بوا سنباد
عود هندی ساذج هندی صندل سفید کبابه هر واحد یک مثقال مشک نیم حبه کافور ثلث درم کوفته و بحریره بیامیزند حبها مثل نخود سازند و در دهن دارند
و اگر عفونت و نقص دندان باشد حک کنند یا بسنونات بر ارند اگر در طرف او باشد و یا بر کنند اگر عفونت در بیخ دندان باشد اگر قلع دندان بسبب نفی حس
در لثه ضعف مزاج و غیره ممکن نباشد اصلاح مزاج او و تنقیه او نمایند و صاحب مانند ابن مع خرما اجتناب کنند و بسر که دندان عاقر قرحا و کز مازج جوشانیده
باشند و یا بسر که منفصل مضمضه نماید و سنونات طیب الاستعمال که مطیب المسک اند در دهن گیرد و اسنان و لثه را هر صبح و شام بخرقه خشن بمالد و خلال کند و هر شب
روغن گل بمالد اگر در لثه حرارت بود بروغن بلسان اگر در آن برودت مفرط باشد و مصطکی و قرنفل و عود بقدری میویزج و عاقر قرحا بخایند هر حبه تا کل
و دندان بیاید بکار برند و بیر لطافت و جلا زبد البحر نمک حاکستر صدف برابر بر دندان مالند و یا مضمضه بسرکه تنها نموده این سنون مالند گل سرخ سعد تخم مورد مصطکی
زراج هریکی ربع درم قرنفل سه درم و بار مضمضه بسرکه شب یمانی کنند و ایضا بهر تبیس لثه بوی سنون آس مازو و سعد مصطکی و گل سرخ در یک استعمال نماید و اگر
استرخای گوشت لثه باشد و آن سبب در حدوث عفونت بود تشدید او نماید بدانچه در مبحث استرخای لثه مذکور گردید و مضمضه از سرکه منفصل کرده بیخ کبر
بیخ گر و گل کرده تخم مورد هریک یک توله پخته باشند بکار برند و بیستر چیزهای قابضه خوشبو مثل ترياقیت و درو مع از غار و این سنون نیز مطیب و مقوی لثه است
صندل گل سرخ هریک پنج درم سعد ابیض پوست ترنج از خرد ادک کز مازج هریک سه درم قاقله کبابه بسباسه قرنفل مصطکی عود مسک هریک یک درم سوده سنون کنند
و ایضا و فل صندل زبد هریک پنج درم هلیله پوست ترنج کز مازج هریک دو درم عود مسک ساذج کبابه مصطکی هر واحد یک درم ساییده سنون نمایند و اگر آرد جو
و انجیر سنبل سر شته بسوزند و شاخ گوزن سوخته هریک پنج درم کز مازج کف دریا نمک اندرانی هریک سه درم گل سرخ سعد صندل هریک چهار درم و فل هلیله
هریک یک درم قرنفل مصطکی عود مسک هر واحد یک درم مشک کافور هریک یک دانگ و نیم سوده استعمال نمایند طیب بجهت تقویت لثه و جلای اسنان نماید

علاج بخر از تعفن خلط معده یا جلد دهن

اگر بسبب خلط صفراوی عفن در معده یا در جلد دهن باشد آب تمر هندی و شیره زرشک با شربت انار شیرین و سکنجبین بنوشند و حب مسک که از مسک کافور
یک دانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید هلیله زرد هریک دو درم و فل کبابه هریک یک درم کوفته بیخته بگلاب حبها سازند در دهن دارند و نافع ترین

[illegible] ... برشانه ... آلوده ... اشتغال و اگر شمش طب حاصل نباشد آب نقره خشک آن ابز ... شد ...
مایه و ... استعمال نماید ... باشکر ... آب ... شیر ... پوست ... آب ... شکر سفید ...
... بار ... شکر ... شکر سفید ... سکنجبین ... شده ... بر ... شیر ...
و شکر سفید ... شیر ... نقره ... شکر ... آب ...
مر ... قبل ... سفید ... بود ... سفید ... شده ... صندل ...
پوست ترنج ... مساوی ... صاف ... شب ... صفرا ... و با ...
صفرا آب ... مقوی ... استعمال ... سفید ... غذای ... سال ...
... آن ... کنند ... اوقات ... آب ... بند ...
و اطریفل کشنیزی خورند ... گل سرخ صندل سفید ... هر واحد ... پوست ترنج ...
طباشیر نیم درم ... آب ... گلاب ... آب ... قرص ... کافور ... آب ...
و ... آب لیمو ... و اگر سبب ... بلغمی باشد ... تخم ترب ... نمک ... کنند ...
صندل کشنیزی و جوارش عود ... و اگر احتیاج مسهل باشد مسهل ... ایارج ... خوردن ایارج فیقرا ... سفید ...
مطبوخ دارچینی ... قرنفل ... مصطکی ... اطریفل ... مصطکی ... کنند ...
و عود ... گل سرخ صندل ... ترنج ...
عود ... دارچینی ... یک مثقال ... گلاب ... جوارش ... مسک ... قرنفل ...
... هر یک نیم ... اطراف ... پوست ترنج ... هر یک ... معجون ...
... گلاب ... مصطکی مساوی ... صبح و شام ... جوز ...
... جوز بوا ... قرص ... الشافی گوید که ... معده ... مطبوخات ...
و صندل و انیسون ... کنند ... مسک ... عود ...
... پوست ترنج ... مساوی ... گلاب ... مشک حل کرده ...
... مصطکی ... قرنفل عود کشنیز مساوی ... آب ... خشک ...
... گوید ... معجون ... معده ...
... ایشان ... معده ... اهلیلجات ... آب ... پوست ترنج ... مصطکی ...
هر واحد ... قرنفل جوز بوا ... هر واحد ... نیم ... گل سرخ صندل سفید ... برگ ترنج ...
... الطیب ... طباشیر ... گل ... سوس ... کرفس ... صندل ... هر واحد ...
... گلاب و آب سیب ... شربت ... استعمال ... خورند ...
اطریفلات ... سفید ... استعمال ... صندل ... سکنجبین ساده ... عسل ... مجرب ...
... امام ... گوید ... قرص ... قرشی ... صاحب ... نوشته ...
... سکنجبین ... شربت ... عسل ... شکر ... نوشته ...

قی ایارجات منقی فم معده استعمال نماید و استعمال اطریفل صغیر در تحلیل مرض و صحنای شامی خاصه نافع و غذای یادخشک از مطعومات وکباب پیرمصالح سازد و تقلیل
شرب آب نماید بلکه عوض آب عرق بادیان واذخر دهانند آن سود تسند فواکه و بقول رطب ترک سازند و سواک از درخت تلخ منقطع مثل اراک و توتون استعمال کنند
دارا بادوریه یا معده انفست کرد صبح یک آلمس یا حب آن سوده با نبات و مویز منقی شست بقدر جوز بخورند در غیاسنا یج کرفس نیز داخل است و همچنین سست خورد و نیز سورداهل
مویز منقی و تمر جلوز یا سیاه مع یکدانه آبی سبب نوفل بگیرند خوش مل تو قرنفل خولنجان هر واحد نیم درم مشک کافور هر واحد یکدانگ عاقرقرحا یکدرم صبر سوم حرمل یکدرم طلا
حبوب سازند و بقول صاحب خلاصه هر بامداد کاسنی تازه با نمک جریش خوردن در بخر معدی بلغمی فائده تمام دارد و صاحب کامل و جامع و حاوی
مینویسند تنقیه معده بقی بعد تناول اغذیه مقطعه بلغم مثل ترب ماهی شور و خردل و عسل نماید و بعد از آن شراب بنوشند و هر صبح سکنجبین ساده و گلقند هر یک ده درم
بنوشند و در هر هفته یکدو بار قی کنند خصوصا در موسم گرما و نقوع صبر شربت افسنتین بعد و در هر هفته یک مثقال حب صبر بدهند و تنقیه معده به حب ایارج و قوقایا
یا مطبوخ تربد نمایند و بعضی اوقات اطریفل صغیر یک مثقال با ایارج فیقرا یکمثقال بدهند اگر قرحه معده نمک لاهوری خورند یا قاقله با دارچین مساوی صبر دو چند هم کوفته
بیخته حبها سازند و سه درم بخورند بمداومت تنقیه معده و تطییب نکهت کنند و اغذیه لطیفه مصفه مثل لحوم طیور مطجنه و مشویه خصوص بسداب و کرفس خورند یا
مزوره ماش و نخود مغز بادام بخورند و شراب ریحانی کهنه بنوشند کمابه و بسباسه قرنفل و عود در تحلیل صفر و شونیز مقشر دران نقوع کنند و از اطعمه غلیظه و مولد بلغم
مثل ماهی تازه و الوان شیر و لحوم بره و فربه و حبوب از بقول و فواکه و حبوب مبرده مرطبه اجتناب ورزند و دوام استعمال هلیله و بلیله مربی بعسل کنند و کندر و مصطکی
و قرنفل و قاقله و عود و بادام بخایند و شراب ریحانی و گلاب هر واحد نیم رطل اگر مریض استعمال شراب نکند بعوض الا هر دو گلاب مشک یا عرق اذخر بگیرند و عود و قرنفل
بسباسه مصطکی جوزبوا هر یک دو درم جریش کوفته در خرقه کتان بسته بجوشانند و صاف نموده صبح و شام با آن مضمضه نمایند و مسواک بسعد و اذخر و صندل سفید
نمایند و برین تدبیر مداومت کنند و این حب مجرب در تطییب نکهت است اگر بخار معده باشد بگیرند هیل قاقله جوزبوا قرنفل دارچینی خولنجان هر یک سه درم گل سرخ
صندل سفید هر یک پنج درم کافور نصف درم مشک خالص ربع درم باریک سائیده بگلاب مثل نخود حبها ساخته در دهن دارند طبری گوید که استفراغ بمطبوخ
افتیمون نمایند و بعد از آن ده روز ایارج الاصول با ایارج بدهند حتی که چون معلوم گردد که اخلاط رقیق شدند سه شربت از این حب بخورند گل سرخ افسنتین
رومی هر واحد پنج درم مصطکی دو درم عصاره السوس یک و نیم درم صبر سقوطری برابر همه ادویه مجموعه مشوی در سیب سه درم همه را سائیده بآب برگ ترنج بسرشند مثل
فلفل حبها سازند در وقت باقی ماندن دو ساعت شب سه درم بخورند بعد از آنکه دو روز دوبار شوربای اسفیدباج بپرهیز داشته باشند و بعد عمل آن زیرباج با اطراف
حلوان جدی غذا سازند و از این دارو در مدت یکشهر سه شربت بخورند اگر مزاج احتمال نماید و قوت طاقت کند بعد از آن هر روز سه بار سفوف ابیض در سرکه حل کرده
مضمضه نمایند و برای تصفیه معده این معجون مرتب سازند هلیله سیاه و کابلی و زرد و بلیله و آمله و شیر آمله هر واحد ده درم حب الآس ابیض کندر ذکر هر واحد
پنج درم سعد کوفی مصطکی عود هر واحد سه درم قاقله صغار اشنه سنبل الطیب هر واحد دو درم گل سرخ صعتر لنباع بادرنجبویه برگ ترنج هر واحد چهار درم زعفران
نیم درم باریک سائیده بمویز منقی بسرشند و بعضی تخم خیار و تخم تربوز درین زیاده میکنند هر روز از این معجون یکبار وزن یکدرم بخورند و بهتر طریق تناول این آنست
که حب خائیده بخورند که نفع بمویز تقویت اسنان میکند و این معجون گاهی بحسن تاثیر خود غنی میسازد از سایر معالجات مع پرهیز وجهی که صاحب این علت برای تطییب
نکهت استعمال کند آنست قرنفل دو دانگ اشنه بسباسه هر واحد یکدرم نوفل زیره کرمانی قاقله کنند هر واحد نیم درم مشک سه حبه سائیده در شراب کهنه یا گلاب سرشته
حبهای سیمین سازند اگر خواهند که ایشان را خائیده یا زیر زبان نهند

خاتمه اگر بخر بسبب سل یا عفونت رحم یا سیب بان عارض شود علاج امراض مذکور نمایند بدانکه در تحت هر واحد مسطور گردد و برای رفع بخار اشیای ماکوله که بوی
داشته باشند اگر مزاج گرمی داشته باشد سر حسک کلی نمایا کافور یا گل ارمنی یا گل سرشو یا گل سفید که بهندی بنگل گوسه و یا صندل سفید در دهان دارد یا
بادو بلیله و سعد و قاقله و بسباسه و قرنفل که مجرب است و دارچینی و تفاح اذخر و ابرسا و عسر و مشک سنبل بادرنجبویه و عود کبابه و خولنجان مفرد و مجموع بگلاب حب ساخته
در دهان دارند یا بخایند و خائیدن سداب برگ علیق و بعد مضمضه بسرکه نمایند استعمال سعد کنند نادر یا دیان هندی یا رومی یا خطائی و یا تنبول در هر ...

قلع بوی بد ماکولات نیز نافع و مسح کردن بعسل و اطراف دندان بگوگرد چیدن آن و خاکستر و ریوند سنبل صدف و حقیقه خام و صعتر کتیرا سرکه کنند بعد مدتی موزیا
موز بریان بسن و قرنفل و سنگ و نافع ست سوز بیره کرمانی و اصل السوس متقشر و ابهل و اکل اشنه و شرب طبیخ آن و اکل خرنوب شامی و ابیض مشوی و یا کرم بیرون
بسرکه یا حلبه یا بسنترجب المحلب و صمغ و اکل سعد و یا قوت سرخ مصری و با کتیرا خشک هر واحد قاطع بوی بسیار و مثل بست و اکل قرم سیر قطع ابحرا منتن ست
و خوردن کرم بیش از اکل کمتر بوی آن قطع میکند و خوردن نبات مصار ترب قبل از خوردن بیخ ترب بر پل با کالاست به تجربه سویدی رسیده و ایضا ترب
رفع بوی ترب محرب مؤلف اینست که بعد خوردن آن برگ تار کتر هندی بخایند و فرو برند و خاییدن سعد و کبابه و کذا النعناع و عقب آن نوشیدن قدری
سرکه نیز بوی ترب را قطع کند و اگر شک میباشد هر یک نیم درم حبر اشهب نیم مثقال پوست ترنج قرنفل سنبل الطیب کبابه بسباسه سعد کوفی هر یک یک درم
صندل سفید بگلاب سوده ده درم دیگ ابیکه صمغ عربی بمقدار آنکه جمع کند حلکرده باشند حب سازند و در دهن گیرند بوی سیر و پیاز و شراب و امثال آن از
دهن دور کند و ایضا مصطکی و ساذج و اشنه و پوست ترنج و برگ او و حب او و برگ تنبول و اسارون و زرنب و انیسون و زرنباد و نعناع و دوم و لیمو و پوست او
هر چه میسر آید نافع ست **شیخ** میفرماید که ادویه مفرده بتجربه یعنی نافع انواع بخر مانند کندر و عود هندی و قرفه و پوست ترنج و گل سرخ و کافور و صندل و قرنفل
و کبابه و مصطکی و بسباسه و جوزبوا و بیخ اذخر و اسارون و اشنه و اطفار الطیب و سعد و قاقله و قرنفل و برگ ترنج و سنبل و نارمشک و زنجبیل و خولنجان و امثال آنست
و آنچه این ادویه بدان سرشند میبه و میسوس و عصاره ترنج ست **سویدی** گوید که تبخیر پوست اترج مجرب ست و کذا مضغ فاغره و گرفتن مرو عصاره
قسطوریون دقیق باشد در دهن و نخاودن بقرحه خالص بالطلا در دهان و شرب معصفر بسرکه و مضمضه و خوردن و نوشیدن و در دهن گرفتن غذیه یا جوز بطیب
و خوردن و خاییدن ترنجان یا بسباسه یا سعد یا تنبول و خوردن سادج بمرات یا انیسون یا مری شعیر و مضمضه بشراب کهنه و مالیدن در دی خمر مجفف
هر واحد نافع و خوردن قرصه بیان تا یک ماه و بخوردن جیری عنبر آن مجرب ست و خولنجان و کرفس و اسارون و جوز السرو و حماما و عود بلسان و زرنبد و
فلفل سیاه و سنگ مصطرون و محلب و پسته و نعناع و همه آنچه در قول شیخ گذشت و کذا خوردن حلبه یا بالیمون مالح و یا مویز و گرفتن پوست لیمون مربا یا آنها
و یا قسط هندی و خاییدن سداب یا اقاقیا و یا بادروج همه مطیب نکهت اند و زرنب و زرنباد و مضغ عنبر در این باب مجرب ست و آنچه بارها از مزه آزموده در
جمیع اقسام بخر تجربه کرده اند این حب مسمی بحب جامع مجرب المطالی ست گل ارمنی کتیرا قرنفل سعد انیسون عود هندی جوز بوا کشنیز مساوی کوفته بخته
بروغن بنفشه که در آن صبر حل کرده و بجامض اترج و در آن مروارید حل کرده باشند حبها مثل نخود سازند و در دهن بدارند و این حب مفرح مقطع اعلاط و دافع بخر
و بخار و مطیب نکهت ست و در این باب نظیر او نیست و دندان تنقا از برای جمیع امراض معده و دهن اسم فرست **وآزاد** ویه جالب مخرج حلیق
و قثاء الحمار و سرمق و نخود سیاه و طالیسفر و بنیه دانه و خاکستر خشک عنبر او چوب محروث و بیخ انجیر خشک ست اگر مساوی گرفته قرص بسته دائم در دهان
بخر قرار دارد و بخره را زود بوی او صعود کند حتی که کسی قریب او نشود بس باید که از بوی او احتراز کنند **سویدی** گوید که دخان سیاب مورث بخر و منشد
لحم لثه ست و تجربه کرده ام و تکرار استعمال مشک در طعام و شرب سیاه سعدینه نیز مورث بخرست و اکثار اکل کبد نیز از جمله چیزهای پیدا کننده بوی بد در
دهان ست خصوصا هرگاه چیزکی از آن در دندانها باقی ماند

اورام زبان

و آن یا عام بود در جمیع زبان و عضلات محرکه او و یا در عضلات بدون زبان و یا در زبان بدون عضلات و ایضا آن حار دموی و صفراوی باشد
و یا بارد بلغمی و سوداوی و تشخیص این اقسام مثل اورام ست و ایضا رنگ زبان دلیل خلط فاعل ست و کثرت لعاب دهن در دموی و بلغمی و خشکی زبان
در صفراوی و سوداوی و کثرت وجع در ورم حار باشد و وجع تمددی و ضربانی در دموی و شدت وجع و سوزش و اکثر تبثر زبان بر صفراوی و صلابت
ورم بر سوداوی دلالت کند و گاهی زبان از خوردن سموم مثل بطرو افیون ورم میکند و تقدم سبب شاهد ست

علاج ورم حار زبان

علاجش مثل قلاع حار دموی و صفراوی نمایند و ایضا در دموی بعد فصد سر رو و تنقیح ماده بنقوع صبر یا مطبوخ منضج مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله و هند
و اسهال بهتر از قی و ادرار زبان ست و اگر بسبب عظم ورم نوشیدن مسهل متعذر باشد حقنه لین بعمل آرند و گاهی استغنا بدون فصد هر دو رگ زیر زبان حاصل
شود و بعد فصد نوشیدن شربت عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر یا ماء الفواکه و نقوع تمر هندی و تغذیه بماء الشعیر نیز در دموی مناسب
تر گویند که در صفراوی فصد نشاید که حدت صفرا می افزاید مگر آنکه دموی نیز کثرت باشد و اشربه ترش مثل شربت تمر هندی و شربت آلو یا نقوع تمر هندی ده درم
و آلو بخارا و عناب هر واحد ده عدد و شیره خرفه و شربت نیلوفر و ماء الخیار و آب تربوز و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا آب انارین مصور شیم
و شربت ورد و مکرر نافع ست و یا این مطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم آلو بخارا سپستان عناب هر یک ده عدد عنب الثعلب چهار درم گل سرخ
پنج درم پوست هلیله زرد سنای مکی هر یک هفت درم تمر هندی پانزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم با مغز خیارشنبر بست درم و روغن بادام عوض
ترنجبین کنند و صبح نوشند و در اثنای متوسط و زن الو و یه صرف سازند غذا ماء الشعیر تنبیه در هر دو نوع بعد نضج ماده در ابتدا آب کاسنی و آب کاهو خاصه و آب
عنب الثعلب و سبغرات و گلاب یا در آبها سماق آمیخته در دهن گیرند و یا گل سرخ و صمغ عربی و پوست انار در گلاب جوشانیده و یا مطبوخ گل سرخ و عدس
و کشنیز مضمضه و غرغره کنند و مالیدن شفتالوی تر بر ورم شدید النفع ست و کما ذلک زبان بعسل یا ترشی ترنج یا ریباس مانند آن که سیلان لعاب نماید نافع
و مضمضه بآب کشنیز و آب خرفه و آب سماق و آب انارین و رب توت هر واحد مفید و همچنین عناب ۵ عدد عدس عنب الثعلب هر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده
آب کشنیز سبز شربت توت داخل کرده مضمضه کردن نافع و یا قدری عدس و ماء برگ کاسنی و آب عنب الثعلب شیر داده مضمضه کنند و غرغره مطبوخ عدس و توت
انار شیرین میر مفید و ایضا مضمضه بآب عنب الثعلب آب کشنیز سبز قدری خیارشنبر مالیده در ورم گرم زبان و خناق را نافع ست و اگر ورم فرو ننشیند عدس مقشر
گل سرخ اصل السوس پوست انار کشک جو جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و در زمان ... ارند و چون ورم تحلیل و نضج نیابد و آخر احتیاج بمنضجات محلله
افتد پس غرغره بمثل عسل و شیر حار کرده و مثل طبیخ سوسن تنها یا با حلبه و مثل طبیخ انجیر و حلبه و طبیخ بادیان و در روغن ... پخته بعمل آرند و هر چند در ابتدا ورم بارد
بکار باید و در آخر ورم حار نافع باشد و در ... قت ایارج فیقرا هم تجویز کنند تا تنقیه ماده علیل از فم معده کند و انفخه نیز از جنس منضج و محلل اختیار نمایند مثل کرنبی
و قطنی بروغن کنند و هرگاه ورم بکشاید و مده سائل گردد با ماء العسل و ماء الشعیر و عسل مضمضه کنند تا پاک گردد و بعد از آن قوابض مثل سماق و آس و عدس مقشر و برگ زیتون
مطبوخ در شراب قابض مضمضه نمایند و یا عوض شراب برگ زیتون گل سرخ افزایند و مرهم که از آب عنب الثعلب و روغن گل و عدس مقشر و گل سرخ ساخته باشند
نفع بخشد و **بقول صاحب کامل** غرغره در ورم حار آب امیختوش و یا شربت غوره مع آب خیار و آب تربوز بنوشند و کشنیز خشک و گلاب جوشانیده
و سماق مالیده مضمضه کنند و یا آبیکه در آن گل سرخ و عدس و ثمره علیق پخته باشند و ایضا با این آبها غرغره نمایند و بعد سه روز بآب تربوز و آب کاسنی و آب کاهو
و آب عنب الثعلب و آب کرنب مضمضه کنند و ایضا با این آبها مانند ... لعاب تخم کتان غرغره سازند و بعد انتها بمطبوخ بابونه اکلیل الملک گل بنفشه شبت
مرزنجوش قدری مغز خیارشنبر مالیده مضمضه و غرغره نمایند و غذا ساقیه ... و حصرمیه سازند پس اگر ورم تحلیل نپذیرد و تجمع مده گراید انجیر خشک چند عدد
در آب جوشانیده روغن بنفشه و لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو آمیخته ساعت بساعت مضمضه کنند و اگر ورم ضعیف باشد در انضاج او گرفتن آب گرم
در روغن بنفشه در دهن کفایت کند و بعد انفجار ورم مضمضه بشیر و یا بسکه و روغن نمایند و یا پنبه را بروغن گل آلوده بر زخم دارند تا جراحت پاک کند و بعده
مرهم سفیداب استعمال نمایند و این حب نیز جهت زخم زبان مجرب آرد کرسنه آرد عدس جو سوخته گلنار گاوزبان برگ حنا شاهتره طباشیر نشاسته گل نیلوفر
هر واحد یکماشه ... سوخته ... سوده هر یک دو ماشه زهر مهره خطائی سوده صمغ عربی کتیرا تخم خرفه دم الاخوین چوب چینی هر یک ... ماشه ... کوفته بیخته حبها ساخته در زیر زبان دارند

علاج ورم بارد زبان

در ورم رخو بلغمی آنچه در قلاع بلغمی گذشت بکار برند و یا بعد تنقیح ماده مطبوخ اصل السوس و بادیان و بادرنجبویه مع گلقند بنوشند و غذا نخود آب مغز بادام سازند
و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بمطبوخ مقوی با ایارج و تربد و یا بحقنه حاد نمایند پس غرغره با ایارج محلول آب گرم یا در جوشانده مناسب کنند و مری عسل

تنها یا با سکنجبین و تحلیل اسپغول بر زبان بمالند و تخم سوسن و مویزج و حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده هر روز مضمضه کنند و در آن عاقرقرحا و تخم کرفس
نیز از خوردن بادیان و تخم بادیان افزاید تحلیل زیاده کند و داء الاصول مقوی بر روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر سند و غذا اشربای کبک و تیهو و آب نخود و مغز
وزیره و کروبا و دارچینی و قلیه های خشک بری و عسل بر روغن زیت یا روغن جوز بدهند و مضمضه بماء العسل که در آن اصول و بزور حاره پخته باشند و یا مری
و غرغره سکنجبین عنصلی یا داء الاصول نیز مفید است و با مطبوخ انجیر و تخم کتان و شبت مضمضه نمایند و پیاز و نوشادر در تحلیل نمک بر زبان مالیدن
نیز نافع و ضماد جو و گندم و مطبوخ زبان مجاور قریش مسوس و سنبل نیز نافع است و بقول حکیم علی جشت ماده و اسهال بایارج و مضمضه بماء العسل یا مری و اجتناب
از اغذیه مولد بلغم و دلک زبان بایارج و معاجین حاره این نافع است و بقول طبری اقتصار بر الطف غذا مثل شوربای تیهو و قبج و تیهو و مرغ و کبک و کنجشک نخود
و زرده بیضه نیم برشت و مانند آن و ترک اغذیه غلیظه و استفراغ بدن بحب ایارج و حب صبر و حب قوقایا در هر هفته یکبار تا سه نوبت و غرغره بمویزج و عاقرقرحا
و کرنانج و خردل و سوکهوق و سعتر یا بری نخلی تلخ و دلک زبان بایارج فیقرا و تخم و تبرتی امر نمایند و مصطکی مع مویزج و سعد بخایند و آب آن بر زبان بریزند و بعد آن
راحت داده بر روغن نادرین یا روغن مصطکی یا روغن سنبل و مانند آن سعوط کنند و در بعض اوقات شلیثا و دواء المسک و مثرودیطوس و جند بیدستر بر زبان بمالند و
احیانا اندک سنون اطریفل بدهند که این مرض را از طریق تحلیل تسوده و اگر تحلیل او مشکل گردد و نظر کنند اگر یا ورم در زبان باشد فصد سر رگ کنند و در معالجه طریق تلطیف
سلوک نمایند بعد از آن طریق تحلیل و بقول شیخ در ورم و در بیماری ورم حار بیخ بادیان سوخته بر زبان لعوق کردن نافع است گاهی بیشتر این ورم و در بعضی اورام
حاره که در آن خلط ماده باشد زعفران و ایارج فیقرا هر واحد یک جزو و کافور و مشک هر واحد ثلث جزو و شکر طبرزد یک جزو و نصف همه را سوده بقدر دو دانگ بر زبان
حل کرده سعوط سکنند و جالینوس گوید که پیری شصت ساله را ورم عظیم در زبان عارض شد چون عمد فصد نداشت او را حب قوقایا خورانیدم تا ماده را سفل کشید
و اراده علاج زبان او بضمادات بارد نمودم طبیبی خلاف آن کرد چون شب بیمار در خواب دید که آب کاهو در دهن داشته است چون اجازت آن دادم صحت تام یافت
و در ورم صلب مداوای بعد نضج مسهل سوداء دهند و یا هر صبح مطبوخ اصل السوس مقشر بکوفته گاوزبان و بادرنجبویه مع گلقند دهند و نیز آب نخود دهند و بدان بسیار
و از اغذیه مولد سودا مثل لحم بقر و بادنجان و قدید و ماهی نمکسود اجتناب نمایند و بعد ظهور اثر نضج در قاروره مطبوخ افتیمون یا حب او تنقیه نمایند و بعد از آن
یا شیره تخم مع اندکی روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر یا آب انجیر و لعاب حلبه و تخم کتان مضمضه نمایند و روغن سوسن یا روغن کتان مع موم گداخته یا پیه بالیان
پیه بط مع روغن بنفشه گداخته بر زبان مالند و آب بادیان و کرب و خیارشنبر مالیده با مقتح مضمضه کنند و بقول شیخ تلطیف تدبیر و جودت غذا و استفراغ اخلاط
غلیظه با ایارجات کبار نمایند و شراب ملطفه استعمال کنند و نقیع حلبه و طبیخ او با انجیر و طبیخ حب الغار کوفته با مویز منقی و با آب زبان یا شیره خیار یا شیره تخم کدو یا عسل و در دهن گیرند
و ایضاً طبیخ خرما و انجیر به نبیذ شیرین یا رب انگور یا عسل خیارشنبر در آب بادیان حل کرده در دهن گرفتن فائده تمام دارد و مدام تلیین طبیعت مثل ایارج نیز از اخیار
کنند و تحمیل انجیر و حلبه و تخم کتان جوشانیده روغن بنفشه و عسل و مغز خیارشنبر آمیخته غرغره نمودن مفید بود و یا حلبه سی درم تمر هندی بست درم انجیر خشک
سی عدد کوفته در یک نیم من آب بپزند تا نیم من آید صاف نموده مضمضه سازند و کذا غرغره بطبیخ اکلیل الملک گل بابونه عنب الثعلب گل بنفشه تخم کتان حلبه نافع
و یا بنفشه حلبه تخم کتان تخم مرو انجیر خشک اصل السوس هر یک پنج درم به بالیان بط هر یک ده درم مغز خیارشنبر بست درم در سه رطل آب بجوشانید و قند یک نصف
بماند نیم گرم مضمضه نمایند که ورم صلب بالفور را نافع است و گویند که عصاره کاهو و کشنیز و کاسنی اکثر در دهن دارند تا از استعمال ادویه حار سرطان نگردد و مدام
تلیین طبیعت مثل ایارج صغیر و خیارشنبر نمایند و اگر سرطان گردد و زبان بزرگ شود و دهن کشاده ماند بجز قطع چاره‌ای نیست **تعلیم** بم زنان کار ترتیب
سموم مارس شد و علاج سموم نمایند و گویند که برای ورم زبان کار خوردن بیش حادث گردد و مو شک پران شکم کافته جگر را دو نموده گرما گرم بر زبان بستن و عمل کنیا
تجربه کردن و تمام روز هیچ غذا او آب نداد و وقت شام شوربا این مرغ سرخ نگاه جیجه نوشیدن بعد یکیم پاس آب نیم گرم بودن که تحریر صحت می بخشد و ایضاً بیخ شکم شکافته بستن ...

ثقل زبان و خلل کلام

عبارت است از بطلان قوت تکلم یا نقصان آن و این یا خلقی بود و آن را علاج نیست الا آنکه از قصر رباط زیر زبان باشد و یا عارضی بود و آن گاهی از آفت

در دماغ بود و در فرج عصبی که بسوی زبان آمده و محرک آنست وگاهی در نفس عصبه که بسوی آن رسیده وگاهی در نفس عضل سببش یا استرخای زبان ست یا تشنج یا تمدد یا تصلب آن یا ورم یا تعقد یا قرحه یا تفرق اتصال گسستن عصب یا قصر وکوتاهی رباط یا اندفاع فضلا از دماغ یا آفت عضلات حنجره پس استرخای زبان بجمیع اقسامها استرخای مطلق ست وسبب او رطوبت رقیق بلغمی وگاهی رطوبت دموی مائی میباشد وگاهی استرخای زبان بدان حد رسد که کلام معدوم شود یا متعسر گردد واگر استرخا ضعیف بود در کلام تغیر و لکنت پیدا شود وانانست فافا و تمتام و بعضی صبیان را عادت تجرز از کلام طول کند و سبب مردم الثغ و فافا را چون مرض حار عارض شود بسبب ذوبان و تحلیل رطوبت زبان کشاده گردد و همین سبب ست که چون طفل الثغ جوان شود در رطوبات اعتدال یابد فصیح گردد و سبب تشنج زبان یا امتلای عضلات محرکهٔ زبان ست از رطوبت غلیظه مدد عضله یا سودای مقبض و یا تحلیل رطوبات اصلی زبان و عضلات آن از حرارت مفرط و سبب تعقد اندمال جراحت و بقای گره در آنجانست و سبب تفرق اتصال یا از خارج بود مثل صدمه و یا از داخل مانند علیه خلط حاد و سبب کوتاهی رباط یا خلقی باشد یا اندمال قرحه بجاو سبب اندفاع فضلا از دماغ تورم دماغ ست و دفع ماده آن سبیل بحران بسوی اعصاب زبان و سبب آفت حنجره یا حنجره باشد **تشخیص** اسباب مذکور باید که بسوی زبان نظر کنند اگر ورم یا تعقد یا قرحه یا بثره محسوس گردد سببش همان باشد والا حال تقدم وقوع سرسام یا صدمه بمؤخر سر پرسند اگر مریض اقرار تقدم سرسام نماید سببش انصباب فضلات باشد واگر بوقوع صدمه اقرار کند سببش گسستن عصب محرک زبان باشد واگر از هر دو انکار نماید ببینند که در زبان کوتاهی یا تمدد معلوم میشود یا نه اگر کوتاه بود زیر زبان رباط او ملاحظه نمایند پس اگر رباط مذکور کشیده نماید سببش قصر او باشد والا سببش تشنج زبان باشد بعده ببینند اگر زبان لاغر و خشک نماید و تقدم حمیات حاده یا استفراغ بسیار بران گواهی دهد تشنج یبسی باشد والا امتلائی بود واگر در زبان کوتاهی و تمدد و لاغری و خشکی یافته نشود سببش استرخای زبان باشد پس تا زبان نظر کنند اگر زبان سرخ و باحرارت باشد استرخا از رطوبت دموی بود واگر کثرت سیلان لعاب و اجتماع ابتلاعات بیشتر از مهلات باشد از ماده رقیق مائی بود بعده بسوی حواس دماغی و حرکات تامل نمایند اگر حواس و حرکات سالم باشند استرخا خاص زبان باشد واگر کدورت حواس و بلادت حرکات دریافت گردد استرخا در زبان بشرکت دماغ باشد چنانچه در فالج واگر از این اسباب هیچ یک نباشد و آواز دادن و آغاز سخن دشوار بود سببش آفت حنجره باشد

علاج ثقل زبان از استرخا

بعد نضج تنقیه بلغم نماید بدستوری که در استرخای مطلق مسطور شده و بقول شیخ اول تنقیه بایارج صغیر مثل ایارج فیقرا و شحم حنظل و نمک هندی و بعده بایارجات کبار کنند بعد از آن قصد تنقیه دماغ باد و یه خاص آن مثل قوقایا نمایند و بایارج فیقرا غرغره کنند واگر با رطوبت غلبه خون نیز محسوس شود فصد عروق زبان و حجامت زیر زنخدان ضرور بود و بعد از تنقیه معجون سیر و فلاسفه و معجون اسطوخودوس و جوارش هندی و معجون هندی خورند و علاج بغرغره و لوکات لسانی و بادامت تحریک زبان کنند و ادویه مخصوصه بموضع ذکر آن مرد لک بمحللات مقطعات ملطفات و تغرغر و تمضمض بآنها است و آن مثل صعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر بلکه مثل خردل کند پس ست این همه گاهی خشک سوده بر زبان مالند وگاهی در آب جوشانیده بری و سرکه عسل آمیخته غرغره کنند وگاهی در دلک زبان نوشادر مع زنجبیل با عسل حتی که لعاب بسیار از آن سائل گردد دفع میکند و غرغره و مضمضه بسکنجبین عنصلی بسیار نافع ست در استرخا و ثقل زبان نیز خیلی مفید هرگاه استرخا شدت کند و امتناع کلام گردد بقدری فرفیون کنند پس دهد لم زبان و بیخ آن را بمالند و واجب ست که این ادویه استعمال آن بر گردن و مقعد مؤخر دماغ نیز نهند وگاهی مثل ایارج و بیخ جوب می سازند و بچیزی که مانع از سرعت انحلال آنها باشد مثل لادن و عنبر و آمیخته و صمغ و حریره بکار می برند و از علک البطم دو درم حلتیت یک درم مثل نخود حبها ساخته یکی از آن پیوسته زیر زبان نگاهدارند و مدام سکنجبین عنصلی که در آن قدری زنجبیل جوشانیده باشند یا نوشادر مع فلفل خردل عاقرقرحا زنجبیل موبزج بوره ارمنی صعتر نمک هندی سونیز مرزنجوش کوفته بیخته در آب گرم آمیخته یا کوفته جوشانیده غرغره و مضمضه نمایند چند روز بدان اثر و احتیاط کنند که آب آن از حلق فرو نرود و کندر بابجر است و آرد زنجبیل عاقرقرحا دارچینی هر یک سه ماشه بیخ خردل قرنفل هر یک دو ماشه موبزج دار فلفل فلفل مویه هر واحد یک نیم ماشه جوش داده غرغره نمایند و یا صعتر یک جزو عاقرقرحا خردل هر واحد نصف جزو زنجبیل ثلث جزو نوشادر ربع جزو در آب جوشانیده

غرغره کنند و مضغ خردل و نوشادر هر یک سه ماشه زنجبیل عاقرقرحا صعتر فلفل شونیز نمک هندی هر یک سه ماشه در آب جوش داده نیز مفید ثقل زبان رطوبتی
و کذا مضغ مثل وج و عاقرقرحا و سرکه خردل صعتر زنجبیل و قرنفل نافع و تمضمضه از رغوه خردل و عسل نیز از مجربات ست و یا مطبوخ کبر و خردل
و صعتر و امثال آن عاقرقرحا مضمضه نمایند و یا خردل نیم کوفته و یا عاقرقرحا کوفته جوشانیده قدری سرکه داخل کرده ثقل آن ندو باید که بعد مضمضه بر پور فلفل و ادام
و نوشادر و خردل عاقرقرحا بیکار روز زنجبیل صعتر و بوره ارمنی هر چه از اینها میسر آید با عسل آمیخته بر زبان مالند و یا سها که نوشادر فلفل گرد زنجبیل هر یک سه ماشه
نمک طبرزد دو ماشه و یا زنجبیل زرنب شونیز هر یک سه ماشه فلفل پنج ماشه قرنفل چهار ماشه نمک طعام هفت ماشه سائیده بر زبان مالند و وج ترکی در جوف
در دهان دارند و یا نوشادر عاقرقرحا خردل بجلون سوده بمالند و گاهی دلک زبان بخیص یا عسل که در آنها اندکی نوشادر باشد نفع بخشد و از تشیشعان گل عاقر
هر واحد یک مثقال اذخر قرنفل فرنیون هر یک نیم مثقال نرم سائیده با مومیائی یا لادن یا عنبر اشهب سرشته حبها ساخته زیر زبان داشتن و آب دهان ریختن
از مجربات والد مرحوم ست و نیز دادچینی حماما سنبل الطیب هر کدام سه درم سادج هندی نانخواه زراوند مدحرج و طویل تخم کرفس شبت مصطکی انیسون بسباسه
دو دو درم هر کدام یکدرم مرجان ریزه کهربا هر یکی دو درم کوفته بیخته حبها سازند و یکدرم از آن بآب گرم بدهند که استرخای زبان را سود دهد و تخصیص که از رفایات استرخا فاعلی
باشد بآن منتفع گردد و شلیثا که در جمیع امراض زبان مجرب ست سود دهد و نیز شرودیطوس و سجزنیا و سوطیر اتریاق الذهب و انقردیا نیز شربا و دلکا نافع و اگر عاقرقرحا
دارچینی سونیج خردل قسط هندی جندبیدستر مساوی باریک سائیده بلعاب خردل حبها ساخته و یک حب در دهن دارند نیز مفید بود و داشتن پوست
پسته در دهن در ثقل زبان مجرب سودی ست و مداومت خوردن کرنب مضغ کنند مخلوط بمویزج و فلفل امرات و خوردن خردل و روغن آن و خوردن بان تخمر
و شرب طبیخ آن و شرعو و بطبیخ شحم حنظل امرات و خوردن بورق مخلوط بنان و شونیز مخلوط در طعام و شرب مومیائی قیراط بجلاب و مداومت اکل فندق و شرب
حجر الهیا باریک سوده هر واحد نافع در آری گوید که کثرت اکل جوز موجب ثقل زبان ست و اگر از استعمال محللات تضعیف حاصل شود و لعاب رقیق پیوسته
از دهان همی آید باید دانست که ماده مرض رطوبت بغایت رقیق سیال ست درین صورت محللات را با قابضات ممزوج نمایند چون داشیشعان گل سرخ و سماق
بلطیا شیر و بسیار باشد که در ینجا دلک زبان بمضمضه بماء العسل و قوابض سود دهد مثل عصل حصرم و آب فواکه قابض و ربنا بنخبیل در آب لیمو سائیده بر زبان
مالیدن از مجربات حکیم علی ست و اگر استرخا مشارکت دماغ باشد و مریض را در اعضای دیگر نیز گرانی محسوس شود چون ارباب فالج بروغن بیدانجیر و امثال
و امثال آن علاج نمایند و سعوطات و غرغره و غیره تدابیر که در لقوه گذشت استعمال کنند و چون گویائی طفل بطی گردد مدام تحریک زبان و دلک او
و تسییل لعاب از آن پردازند و چون عسل و نمک اندرانی و سرکه در دلک زبان استعمال کنند نفع بخشد و احیانا آن بر کلام محرک زبان و گشاینده کلام ست

علاج ثقل زبان از تشنج

اگر تشنج امتلائی باشد تنقیه بدن و دماغ نمایند بمسهل بلغم و حبوب و ایارجات و غراغر منقیه بدستوری که در تشنج امتلائی مذکور شد مع مراعات معالجه و مانع
تا گرم نشود و مؤدی ببرسام حار نگردد و بعد از آن برای تحلیل طبیخ حلبه و انجیر و روغن شبت و روغن مرزنجوش غرغره کنند و اگر بروغن شبت یا روغن
بابونه غرغره نمایند و در دهان دارند نیز مجرب ست و ادویه محلله ملینه مثل بابونه و اکلیل و رطبه و مرزنجوش و شبت در آب جوشانیده بقطارت آن تکمید و نطول گردن
و تضمید پس گردن بهمین ادویه نمایند و روغن خسته زردالو بر زبان مالند و در دهان دارند و تفریق سر بروغن گرم کنند و حلوا از روغن سداب یا روغن شونیز یا روغن
یا روغن بادام تلخ یا روغن حبة الخضرا یا روغن حلبه یا دیان عسل مرتب ساخته بر قفا ضماد نمایند و آنچه در علاج ثقل استرخائی گذشت حسب حاجت عمل نمایند صاحب کامل
گوید که اگر ثقل لسان از تشنج امتلائی و استرخای عصب باشد علاج او به تنقیه بدن از حب ایارج و حب قوقایا و غیره ادویه منقی بلغم نمایند و پرهیز از اغذیه مولد بلغم
و تدبیر سرد و مرطب کنند و تدبیر او بتدبیر سخن مجفف نمایند و بعد تنقیه بغرغره بادویه که در بحث فالج مسطور شد مثل ایارج فیقرا یا عاقرقرحا و مویزج با ماء العسل
یا سکنجبین عنصلی و آنکه در آن صعتر و فوتنج جبلی و مرزنجوش و مانند آن جوشانیده باشند استعمال نمایند و زبان را با ایارج فیقرا و خردل و عاقرقرحا باریک سوده بمالند
و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام هر واحد پنج درم خردل عاقرقرحا شونیز هر یک سه درم جندبیدستر دو درم سائیده موم بروغن سنبق بقدر حاجت گداخته ضماد

و بر قفا ضماد نمایند و بالجمله علاج او بسبب طول زمان مرض ترک نکنند و چون فضلات غلیظه لاحجه در مواضع ضیقه صعب التحلل الانحلال می باشد و اگر تشنج یبسی باشد علاج نپذیرد لیکن برای تخفیف بالصورت یبس قلیل بدستوریکه در تشنج یابس مسطور شد شربا و غرغره و تمریخا و ترطیب کوشند و اغذیه مرطبه و حمام خفیف نه بر نهار اختیار کنند و از بنفشه و خطمی و موم سفید و روغن بنفشه ضماد سازند و بر مهره‌های گردن و بن گوش مالند و روغن بنفشه یا کدو یا بادام مالند و هم مدہان بدارند و بشیر زنان و شیر خر و روغن‌های مذکور و روغن نیلوفر و آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کشنیز تر غرغره و مضمضه کنند و بر سر روغن ریزند و یا آب نیم گرم و عصارات رطب نیم گرم و آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو نیم کوفته جوشانیده باشند بر موخر سر نطول کنند و ایضا روغنها و اشیای مرطبه مثل لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و خطمی و بیه بط و ماکیان استعمال نمایند و یا ضماد مرطبه مثل قیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید یا روغن نیلوفر مرتب از روغن مغز تخم کدو بر قفا ضماد کنند و یا شحوم بط یا ماکیان و العاب ضماد سازند و اگر این شحوم را بقدری روغن بنفشه یکجا از دو ماه کی بنفشه و نیلوفر کوفته بیخته و لعاب بهدانه آمیزند نافع باشد و ماء الشعیر و شیر خر یا بنوشند و یا شیر با روغن بنفشه آمیخته غرغره سازند

علاج ثقل زبان از دیگر اسباب

آنچه بعد از سرسام عارض شود و چون مزمن گردد علاج نپذیرد اما در ابتدا بدستور استرخای زبان استعمال محللات و نطولات بابونج و اکلیل الملک و بخارات آن نافع المبدن زبان بچیزی سیل لعاب قاطع رطوبات غلیظه مثل نوشادر و نمک اندرانی وغیره نافع بود و فصد هر دو رگ زیر زبان بسیار مفید ست و ایضا اگر از تب باشد عناب پنج دانه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه بدهند و آنچه بسبب ورم یا قرحه یا بثره باشد علاج آن نمایند بدستوریکه در مقام هر یک مسطور شد و آنجا که بعد اندمال جراحت زبان گره و تعقد در زبان افتد برای تلیین او العبه و شحوم و ادهان بر زبان مالند و آنچه از گسستن عصب زبان افتد لاعلاج ست و آنچه بسبب کوتاهی رباط حادث گردد در رباط مذکور را اندکی در عرض قطع کنند بلا تعمق بخوف قطع شریان بعده بسرکه و گلاب مضمضه سازند و زاج و مانند آن ادویه یابسه سوده در انجا بپاشند تا خون بند گردد و اگر از قطع ترسد جرم کسی و آنچنان باشد که رشته ابریشم مدسوزن کرده زیر رباط در آورند و باحتیاط به بندند تا رگهای در رشته نیاید و بریده نشود و آن رشته را بگذارند و حرکت داده شد تا وقتیکه رباط قطع گردد و رشته بیرون آید و علاج آفت عضلات حنجره مانند علاج استرخا و تشنج امتلائی و یابس زبان ست الا آنکه در اینجا غرغره استعمال کنند و آنجا مضمضه و دلوکات و ادویه مسکه در دهان نمی آرند و مریض هنگام سخن گفتن نفس باز گشته عظیم کند و تجربه یک صد مدری از مواد بتا منحدر از حنجره بالقوت بجنبانیدن سخن گفتن آسان گردد

بطلان و نقصان ذوق و فساد آن

بدانکه آفت بر قوت ذائقه از سه وجه وارد میشود که آن نقصان و بطلان و تغیر ذوق ست و هر واحد از انها گاهی بمشارکت اعضای دیگر باشد گاهی بسبب مرض خاص بالذات از سوء مزاج یا مرض آلی یا مشترک و طریق شناخت آن در آغاز امراض فم و لسان مسطور شد از ان امتیاز نمایند بالجمله مراد از بطلان ذوق آنست که هیچ مزه از طعمها محسوس نشود و این گاهی بدان حد رسد که در حس لمسی زبان نیز فتور افتد و علیل میان جا رو بار و امتیاز نکند قطع نظر از حلو و حامض و نقصان ذوق آنکه مزه طعوم ضعیف تر مدرک گردد حتی که در یافت نشود مگر طعم بسیار غالب و بیشتر اہل هند را بسبب کثرت تناول برگ تنبول ضعف حاسه ذوق عارض میگردد و از جهت در طعام نمک و افاویه چندان بکثرت میخورند که بر تناول آن غیر ایشان قدرت ندارند و بر اکل طعامهای که دران نمک و توابل باعتدال باشد رغبت نکنند و آنرا عدیم اللذت پندارند و سبب بطلان و نقصان ذوق سه امر فضول مرطوبی ست ند عصب زبان و فساد ذوق عبارت از تغیر ذائقه است پس اگر سبب قوی باشد بدون چشیدن چیزی مدام طعمی از طعوم مناسب هر ماده چون تلخی یا شوری و مانند آن بر زبان محسوس گردد و اگر سبب ضعیف باشد هنگام خوردن چیزی طعمی خلاف طعم آن چیز مدرک شود و جمیع مطعومات را بیک ذائقه پندارد و سبب فساد ذوق غلبه خلطی از اخلاط ار بعیه است در زبان یا بجمیع اجزای دهن یا در معده یا سائر بدن و شناخت خلط غالب از طعم اخلاط توان کرد بدستوریکه در شروع امراض دهن و زبان مذکور شد لیکن اینقدر خیال دارند که در صورت احساس شیرینی اگر علامات غلبه خون یافته شود دلیل غلبه خون باشد و اگر آثار غلبه بلغم موجود بود دانستن بلغم حلو

باشد و بصورت ادراک ترشی اگر علامات غلبهٔ بلغم یابند بر بلغم حامض دلالت کنند و اگر نشان سودا هم یافت گردد بر غلبهٔ سودا گواهی دهند جزء تمکین حال بر طعم
شور باشد علاج اگر بمشارکت دماغ یا معده و یا غیر آن باشد اصلاح حال آنها نمایند بدستوری که در امراض هر واحد مسطور است و ایضا آنچه بمشارکت دماغ و معده
باشد اگر مزاج حار و ماده رقیق بود بحب تنقیه تنقیه کنند و بعد تنقیه سه روز اطریفل صغیر خورند و اگر ماده غلیظ باشد بایارج فیقرا و حب قوقایا تنقیه نمایند و اگر مزاج بارد
و ماده سخت غلیظ باشد بایارجات کبار تنقیه کنند بعده غراغر مذکوره بکار برند و اگر بغیر مشارکت باشد علاج نفس زبان حسب واجب بفصد و اسهال و تبدیل مزاج
نمایند پس اگر مزاج حار و ماده رقیق حار باشد بسرکه و گلاب یا شربت توت و آب کشنیز تر مضمضه کنند و اگر ماده غلیظ باشد بسرکهٔ عنصل قلع آن نمایند و اگر
سخت غلیظ باشد بغراغر مذکوره در امراض های زبان استعمال کنند و در اغذیه اشیای حریفه مثل کشتر غاز و سرکه و خردل و پیاز بسرکه و سیر بسرکه و بلادر ماکول
و ایضا در بطلان ذوق بعد نضج ماده بمنضج بلغم یا ایارج الاصول از مسهل بلغم و حب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و بعده بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل بسرکه
مضمضه و غرغره سازند و نانخواه و دیگر اشیای تیز مثل فلفل و خردل و بصل بخایند و اگر سرکهٔ عنصل و سرکهٔ کبر و خردل و عاقرقرحا و فلفل و صعتر و حاشا در دهان
گیرند و بر زبان مالند نافع آید و نمک و خردل و نانخواه کوفته بسرکه آمیخته در دهن نگاهداشتن مفید و منقول از بیاض استاد مرحوم است و پیاز و زنجبیل و فلفل و دار فلفل
زرد چوبه هر یک یک ماشه نمک سنگ سه ماشه بر سفال بریان کرده سوده سه روز بر زبان مالند تا لعاب بسیار آید و اگر حرارت مزاج ازین تدابیر مانع آید
سکنجبین عنصلی و گلقند تجویز نمایند پیاس و گل سرخ و سماق جوشانیده سکنجبین یا ترنجبین یا مری آمیخته مضمضه و غرغره نمایند طبری و صاحب جامع می گویند
که اول تعدیل مزاج نمایند و هرگاه مزاج باعتدال گراید و قوت و فعل حس مانع نباشد تنقیه بطبیخ کنند هلیله سیاه و کابلی هر واحد یازده درم بسفائج افتیمون
اسقولوقندریون هر یک پنج درم اسطوخودوس حشیش غافث هر یک سه درم شکاعی بادآورد جعده هر یک چهار درم فوه مویز سیاه هر یک سه درم عنصل مشوی
پنج درم تخم کرفس و انیسون و بادیان هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده صد درم ازان بگیرند نیم گرم و این حب بپاشند فاریقون یک نیم درم خربق سیاه
یک دانگ ایارج فیقرا دو ثلث درم بعسل سرشته حبها سازند بعده هفت روز صبر کنند پس تنقیه راس نمایند بحب ایارج و حب صبر و حب منتن که هر سه بقدر سه درم
و نیم باشد بعده غرغره از مویزج یک درم عاقرقرحا دو ثلث درم خردل اسود یک درم سعد دو ثلث درم رب السوس نیم درم سائیده در عسل محلول بری آمیخته نمایند و بعدا
با آب گرم کردن اندکی از روغن بید انجیر یا روغن یاسمین چکانیده باشد سه چهار بار غرغره کنند پس غرغره اسطوخودوس بدفعات کثیر غرغره سازند میان هر غرغره
سه روز دهند و اگر فائده نکند تریاق کبیر مثقال بر زبان مالند و هر روز دو دانگ معجون انقردیا خورند و لحم حمل بریان غذا سازند و باندک زهره کلنگ با روغن مصطکی
و روغن ناردین سعوط کنند و اگر معده از سبب انجلاب رطوبات از سوی معده ضعیف گردد بجهت موافقه تنقیه نمایند معالجهٔ بعضی درین علت قبل تنقیه
بنوشانیدن ایارج الاصول بروغن بید انجیر مینوشت یا ایارج و اصلاح غذا کرده شد بصحت پیوست و آنچه خلقی بود مدام از هر سو مقطعه قدر علاج پذیرد و فساد
ذوق تنقیه بدن بحسب غلط غالب کنند بعده دماغ و دهن و زبان را باستعمال غراغر مناسب پاک نمایند و بتبدیل مزاج پردازند و ترک مولدات آن غلط کنند پس
اگر مریض طعم تلخ دریافت کرد تنقیه صفرا بمسهل آن نمایند و غرغره بسکنجبین یا صندل کنند و اصلاح مزاج و تعدیل غذا و دلک زبان بجلابات مقطعه سازند
و اگر شیرین معلوم شود در صورت غلبه خون فصد کنند و مسهل صفرا دهند و الا از مسهل بلغم تنقیه کنند و اگر ترش محسوس گردد در صورت غلبه سودا تنقیه آن
نمایند و الا در ترشی و شوری هر دو مسهل بلغم دهند و هر دو مضمضه و غرغره که برای ابطال ذوق گفته شد بحسب حاجت از ان مضمضه نمایند و مضمضه عاقرقرحا
در سرکه و گلاب جوشانیده دارا لکه ناخوشی طعم دهان نیز نافع دار بیاض استاد مرحوم منقول است و ایضا در مادهٔ بارد غرغره بری و سرکه و نمک و خردل مفید است

عظم اللسان و ادلاع آن

بدانکه بطری زبان گاهی بدان حد رسد که در دهن نگنجد و از دهن خارج گردد و مریض بر رد آن و برضم هر دو لب بران قادر نباشد و این را ادلاع اللسان
نامند و بقول شیخ عظم زبان گاهی از غلبهٔ خون و گاهی از کثرت رطوبت بلغمی مزمن میباشد و نزد بعضی بسبب انحدار رطوبات فضلی دماغی است که زبان را
تشرب کند و ادلاع گاهی بسبب ورم عظیم زبان و گاهی خناق عارض میشود پس در عظم زبان بعینه اگر رنگ زبان سرخ و علامات غلبهٔ خون و حرارت

یا فته شود و آن رطوبت دموی باشد و الا از بلغی و در آماس اللسان ورمی یا زرنگ زبان مخالط فاعل او استدلال نمایند و دیگر آثار ماده که در ورم زبان مسطور شد بدان توجه نمایند و در اوایل خناق و خوف خناق براں گواهی دهد علاج در علم دموی و آنچه از ماده حار باشد بعد فصد قیفال و رگ زیر زبان و تنقیه بمسهل صفرا و نوشیدن آب تمر هندی و مغلا خون مثل شربت انار و عدس و عناب مدام مضمضات حامضه قابضه مثل لعاب تخم حصل و ترشی ترنج و ریباس و انار ترش بر زبان مالند و بسماقیه و حصرمیه غذا سازند و در بلغی بعد تنقیه بمسهل بلغم و ایارجات نوشادر و نمک مع عسل و یا نمک یا نوشادر بسرکه و یا زنجبیل و نوشادر بسرکه و یا بعاقرقرحا و نوشادر و مدام دلک زبان نمایند یا گیرند زنجبیل فاغل مدار فلفل و نمک لاهوری و بار یک سائیده بر زبان بمالند که بهم خود هو کنند و بقول بعضے شوره و نمک بر زبان مالیدن و از مطبوخ تخم کتان و حلبه و انجیر مضمضه کردن عظم زبان را نافع ست و گویند که دلک زبان بمعجون انقردیا زبان بسرعت لاغر کند و ملازمت اطریفل و امراض زبان کثیر المنفعت ست خصوصا ادشیخ خفت و نخود آب گوشت بریان غذا سازند طبری و صاحب جامع می نویسند که در اولاع اللسان اگر سببش کثرت خون حاد باشد فصد قیفال نمایند و میان هر دو فصد فاصله سه روز دهند بعده مطبوخ اهلیله و تمر هندی و غیره تنقیه نمایند و اگر نوشیدن دوا دشوار باشد حقنه لینه استفراغ کنند و بعد تنقیه تمام این حقنه بعمل آرند جو مقشر کوفته ده درم عناب پنجاه عدد سپستان یک کف و برگ اسپغول و برگ خبازی یا تخم سبوس گندم کف مغز بادام مقشر کوفته بست درم همه جوشانیده بعد صاف بست درم روغن بنفشه بست درم شیر خشت در آن ریخته یکبار صبح و یکمرتبه وقت خواب حقنه کنند و غذا نمایند مزوره زیرباج یا حسو و آب سبوس گیرند مقدار صالح از شیر خشت ریخته باشند و آبیکه در آن گل سرخ و عدس و کشنیز خشک هر واحد یک کف جوشانیده باشند صاف نموده و هم وزن آن سرکه آمیخته مضمضه نمایند بدفعات متوالی و خرقه مبلول باین آب سرد کرده بر زبان پیچند و بشیر دختران مضروب بآب طلع سعوط کنند و اگر این تدبیر فائده نکند فصد هر دو رگ زیر زبان کشایند و از تغیر مزاج و انحلال قوت و انحلال طبیعت علیل غافل نشوند و از رعاف حذر کنند و اگر یکی ازین اسباب پیدا شود بمعالجه او متوجه شوند و در آن استقصا نمایند تا مودی بهلاکت نگردد و اگر سببش صفرا باشد همین تدبیر علاج کنند الا در مسهلات چیزی از سقمونیا زیاده کنند و کشوث تازه بسرکه بخورند و مزورات او با حصرم سازند و اگر سببش رطوبت رقیق حاده باشد حقنه که در لقوه و فالج بکار آید استعمال نمایند و بایارج غرغره سازند و زبان را بایارج و تریاق و انقردیا و لوغاذیا و مثرودیطوس بمالند و اگر مزاج او بحدت متغیر گردد این اشیا استعمال نکنند حتی که مزاج او عود کند بعده بمعالجه او اعاده نمایند بدستوریکه مسطور شد و در بعض اوقات زبان بعسل تنها و یا با صعتر بمالند و گاهی عند تغیر مزاج محتاج بفصد باسلیق یا حجامت ساقین میشوند و چون ورم تحلل شروع کند و لعاب منقطع نگردد بسرکه که در آن گل سرخ و گلنار و مازو و مانند آن اشیای قابضه جوشانیده باشند مضمضه نمایند و اگر سببش سودا باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و غافل نشوند در علاج او مساوات نمایند تا که مزاج متغیر بحدت نشود و فصد نکنند و چون در مزاج حدت پیدا شود فصد باسلیق نمایند و دوا نهایدا شامیده و اگر از استفراغ مانعی نباشد مطبوخ لین دهند و بر لطیف ترین اغذیه اقتصار کنند و بحفظ قوت و مزاج بپردازند و چون عقل او متغیر گردد بعلاج مالیخولیا مع علاج زبان مشغول شوند و از آن غافل نشوند تا ورم صلب نگردد و از سبب سرطان نشود و اولاع اللسان که در خوانیق عارض شود علاج خناق نمایند و تیغ سیفر باید که استرخای زبان چون صبیان عارض گردد پرهیز و تغذیه بمصافیر و نواهض کفایت کند

ضفدع اللسان

و آن ورمی ست مانند غدۀ سخت که زیر زبان حادث گردد و چون بزرگ شود منع تکلم کند و الم شدید آرد و مدام لعاب از دهن سیلان کند و تشبیه او بضفدع بهر آنست که رنگ او مرکب از سرخی و رنگ زبان و سفیدی ماده و سبزی رگهای او و بچون لون غوک بود و نزد بعضی وجه تسمیه آن بضفدع بجهت مشابهت بسر ضفدع ست و لهذا بعضی قدما این مرض را رؤس الضفادع نامیده اند و ماده آن خون غلیظ یا بلغم غلیظ لزج باشد و فرق میان هر دو ماده چنان کنند که لحاظ نمایند اگر ضفدع سرخ و با سوزش باشد از ماده دموی بود و اگر سفید و سخت باشد بلغمی بود علاج در دموی تدبیریکه در اولاع دموی گذشت بدهند و فصد هر دو رگ نمایند وزن الحیات مرسل صفرا استفراغ کنند و در بلغمی بعد از نضج مسهل بلغم و حب ایارج دهند و بعد از تنقیه نوشادر و مازو و بلیک سائیده پیوسته بر زبان بمالند

دیگر بگیرند نمک و دهان از آن بشویند چون سوزد بمالند دوائی که الاقطه مثل قیر ساده و زاج سوخته و زنگار و بیخ سوسن و مرکی و سهاگه و سورنجان و نمک تلخ مساوی بایکدیگر
سائیده بر ضفدع مالند و دیگر دوائیکه مادهٔ قویه که بسبب اسیر الف گداخ کرده است و فصد رگ زیر زبان عمل آید و ضماد نوع زنگار و گندا کلها و زاج و مرکه اقاقیا
مازو و زاج مساوی و بعد آن مضمضه برگ زیتون و پوست بیخ کبر نافع است و اگر ازین تدبیر صحت نشود شق کنند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعد برآوردن آن
بسرکه و آب مضمضه نمایند بازاج سوده بچسپانند و بر آن مرهم تدارک جراحت نمایند و اصلاح مزاج بیمار نمایند و بقول شیخ از ادویه مجربه در آن مالیدن عفص و مایی
و دیدست انار و نمک است و زاج سوخته و سورنجان سفیدی بیضه سرشته زیر زبان نهادن مجرب است و گویند که تسبیانی بیخ سوسن و عفران و مرکی اندوسای گرفته
بیخته بر ضفدع مالیدن مفید است طبری گوید که چون ضفدع صلب گردد و صفت بر مرهم زنگار حسک یکدرم آهک صدف بحری دو درم همه را سائیده باشل آن
حکم ملزوجی بش آمیخته بر موضع ضفدع مالند تا خراشیده شود بعد از آن مضمضه بسرکه که در آن شاخ آس و گلنار و قتار کرده جوشانیده باشند کنند بعد همین روغن گل
مضمضه نمایند تا جراحت ساکن شود و اگر خون از موضع برآید ذرور گلنار یکدرم قتار کندر یک درم مرد ثلث درم مازو یک سائیده صاف کرده بر موضع متقرح پاشد و چون
ایام ضفدع بطول می انجامد سید ابو ماهر گوید علاج او آنست که می‌نمود این طریق که ورم های دو ستره زیر زبان را بعنابه گرفته یکسو نمایند که چه بریدن آن بسبب جوش علم
خوف هلاکت است پس گوشت صلب مابین او برداشته و بعد آن کهنه سرکه و اندک نمک آلوده در آن موضع پر کنند و روز دوم بنفشه را برآورده مرهمی که در آن سفیداب
و مرداسنگ و روغن گل و موم باشد در آن گذارند و اگر بر موضع مواد منعقد گردد وضع محاجم بر ساقین و تحت ذقن نمایند و تقلیل اغذیه و تلیین طبیعت دائم
امر کنند و اگر ورم عظیم گردد حتی که زبان عظیم شود و از حرکت و رافع کند زیر زبان شرط خفیف زنند و قطرات سرکه حل کرده بمالند و این وقتی است که ادم در دنانه
و اگر باوی الم باشد آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب تخم انار ترش اگر وقت او باشد و الا آب تخم انار کهنه که بران اندکی سرکه چکانیده باشند بگیرند و آب
برگ ماینا اگر یافته شود و الا اشیاف او محلول در سرکه بگیرند و بر همه ربع وزن آنها سرکه خمر کهنه بریزند بعد حرکت کنان آنها ده بر زبان بچسبد و بعض آنها
امر کنند که این آنها ساعات متوالیه در دهن گیرند که ازین تدبیر ورم تحلیل گردد و اگر قوت اطاعت کند طبیب از فصد بدفعات متوالی منع نکند و از تلیین طبیعت
نیز هرگاه مانع نباشد و ابو ماهر گاهی امر میکرد که عدس را بخیسانند حتی که متنفخ گردد و پس در سرکه جوشانیده این عدس را مریض در دهن بگیرد و ایضا گاهی امر میکرد که
عدس را کوفته بیخته در دهن بپاشند و انچه معالجه او هنگام عظم اللسان مع وجع بعد تنقیه بفصد و اسهال استعمال کرده میشود مسطور بشیر و عتران بدفعات کثیرت
و این تدبیر وقتی است که مزاج بکیفیتی متغیر نگردد و اگر مزاج متغیر شود معالجه زبان متورم ترک کنند و در اصلاح مزاج مشغول شوند و هرگاه مزاج باعتدال عود کند
بدستور که مذکور شد معالجه آن استمرار نمایند و اگر بعد معالجه مزاج او بحالت طبعی رجوع نکند و عقل او متغیر گردد این علامت هلاکت مریض است پس درین وقت
علاج او مشغول نشوند و بعض اطبا در ضفدع مص آب را نیو با امر میکنند تا آنکه شگافند بعده معالجه بمراهم می‌نمایند و از رسیدن آب سرد آن منع میکنند و وقت
تشنگی آب سرد بقمع در حلق او می ریزند و گویند که آب کاسنی و آب کاهو و عنب الثعلب نافع ضفدع است که بسبب حار باشد و گلاب را به سائیده در گلاب
آمیخته در دهن گرفتن و کذا خوخ تازه مالیدن و کذا حضرات مفید و چون بعد سقوط کیسه ضفدع سرطان پیدا شود اصل السوس اسطوخودوس حماض گل نیلوفر خطمی عرق
عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و بیخ شقاقل و برگ سپستان گل چیلی هر یک تولد جوشانیده غرغره نمایند و عصاره برگ کاکنج و عنب الثعلب داخل کرده اصل السوس خطمی نیز ضفدع میکند

حرقت اللسان

سبب سوزش زبان حرارت فم معده یا دماغ است چنانکه بحدت رسد و یا تناول چیزهای تیز و شور و تلخ و بلغم های شیرین مثل عسل و عطش شدید یا ریزش
مادهٔ حادهٔ محرقهٔ لداعه بر زبان و عظیم ترین اسباب درین مثل حمیات حاده و اورام باطنه است و طریق تشخیص این اسباب همین است که اگر بسبب دوم احتمام
سببش بیان باشد و الا علامات مخصوصه حرارت دماغ و معده که هریک بمقامش مفصل مسطور است نظر کنند هر چه ازان هر دو یافته شود باعث حرقت زبان
باشد و رنه حال تناول اشیای مذکوره بپرسند علاج در جمله انواع مریض را از خوابیدن بر پشت و از دوام گشادن دهن منع کنند و حیله از مغز تخم خرفه
و خیارین و کدو و بادام شیرین مع نشاسته و کتیرا و ترنجبین ساخته باشند مدام در دهن دارند و ایضا دانه آلوبخارا و دانه تمر هندی و شکر و حب الرمان و لعاب الصالت

مسهلات مطبوخ چون آب کاهو و کشنیز تر و آب خرفه و آب بارتنگ و عنب الثعلب و لعاب اسپغول و بهدانه در دهن دارند و دهان مضمضه کنند و آب تمرهندی و گلاب و امثال آن
و آنچه که سببش حرارت معده و دماغ بود تسکین این چیزها سبز نمایند و دیگر تقویعات ملینه و مبردات معده و دماغ بنوشند و کافور بر زبان بمالند و در صورت انصباب
اخلاط حاره بستور مراجعه حار مسهل و غرغره تنقیه نمایند و مضمضه از دوغ برای حرقت زبان که از اشیای حاده باشد بر السان ستره استعمال عرق حمی بادرنجبویه کم باشد
علاج آنها نمایند و فصد باسلیق و دادن آب عنب الثعلب با شکر و آب کاسنی با مغز خیارشنبر و کشکاب و روغن بادام تیز ورم اندرون شکم را نافع و واجب است
که درین مرض مزاج مریض نظر کنند اگر احتمال فصد و اسهال داشته باشد یکی از آن یا هر دو بعمل آرند و بقول مسیح اگر درین جا خلط لزج باشد بر روغن مسح بر زبان
کنند و تعهد تدهین زبان و سر و تمسح دهان با روغن نیلوفر و بنفشه و روغن گل و موم و دخنات العبه و عصارات و شموم طیبه نمایند و بعضی علاج این باب لک
نعناع بسیار و ایضاً از سرکه که اندران سورد و گلنار جوشانیده باشند مضمضه سازند و گیلانی گوید که مزاج مریض نظر کنند اگر متحمل باشد تنقیه مطبوخ
الفتیمون کنند و لزوم شربت سکنجبین نمایند و از اغذیه بر زیرباج اختصار ورزند بعده هر روز سه مرتبه مضمضه کنند دفعه اول با آب گرم و دفعه دوم با شیر تازه و سکر العشر
و دفعه سوم بسرکه و روغن گل پس اگر از حک لسان با شان لعاب بسیار از دهن جاری شود همین سرکه مضمضه کنند و ساعت بساعت سر در دهن دارند تا آنکه مرض
زائل شود و اگر مزاج مریض متغیر نشود و قوت ضعیف شود فصد قیفال کنند و معاودت بنوشیدن مطبوخ کنند و در مطبوخ بر هلیله و تمرهندی و عناب و گل سرخ
بنفشه و مانند آن زیادت نکنند بعده برگ مورد و نمک چند مرتبه بخایند و اگر زائل نشود هلیله زرد سوده بر زبان بمالند یا در دهن دارند و بعد طعام باز هلیله در دهن
بگذارند و آب دهن بریزند و بعد هضم طعام آب دهن فرو برند و بعد تنقیه موافق نافع تر از هلیله زرد درین مرض نیست و هرچه در شقاق اللسان مذکور شد نافع است

شقاق اللسان

یعنی ترقیدن زبان و این از خوردن واقع آید و هرگاه چیزی ترش یا شور بوی رسد سوزشی لاحق گردد سببش یا یبوست مزاج دماغ و سرایت آن بزبان
و یا بخارات اخلاط محترقه مجتمعه در معده و یا خوردن اشیای تیز چون آهک و غیره باشد و تشخیص این اسباب چنان کنند که اولاً از مریض حال خوردن
چیزی تیز بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا احوال تقدم بیخوابی و دیگر آثار یبوست دماغ سوال کنند اگر باشد از یبوست دماغ بود و در نه آنچه دل
جشای دخانی و آثار فساد معده و خروج اخلاط سوخته احیاناً بقی دریافت کنند که این نشان صعود ابخره معده است علاج اگر سبب یبوست دماغ
باشد لعاب اسپغول یا ماء الشعیر تجرع نمایند و ماء القرع و عرق شیر ساده و دیگر مرطبات دماغ که در علاج امراض دماغی یابس مسطور شد بعمل آرند و اسپغول تنها
یا با قدری نبات و یا بهدانه و یا کتیرا در دهن گیرند و در لب از آنها لعاب برآورده مضمضه کنند و در دهن گیرند و کف خیار که از دلک قطعه آن بران برآید
و قیروطی از روغن بنفشه و هرچه مرطب باشد بر زبان مالند و روغن بادام و روغن کدو یا شیر دختران و لعاب اسپغول و روغن بنفشه برهم زنند و در بینی
چکانند و هر روز روغن بنفشه مع روغن زرد مصفی بر زبان مالند و اگر فائده نشود ماء الشعیر و روغن بنفشه بدفعات کثیر حقنه کنند و ماء الجبن
اگر وقت او باشد و ماء الشیر خر بنوشند و کله پاچه و بیضه نیم برشت و گوشت جوجه مرغ و حلوا بخورند و از چیزهای ترش و تیز و نمکین اجتناب نمایند
و ترک جمله استفراغ و جماع کنند و اگر از ارتفاع بخارات معده باشد تنقیه معده از ماده محترقه نمایند و اطریفلات و هلیله مربی و آمله مربی و معجون مرجان
بخورند و کشنیز اکثر بخایند و اشیای مسطوره بعمل آرند و سپستان در دهن دارند و اگر از خوردن چیزهای تیز باشد تدبیرش به دستور بالا دین اشیای مذکوره
و قیروطی و خاییدن مغز بادام و نارجیل و غیره است و مضمضه بماء الشعیر یا شیره خرفه یا کتیرا در شقاق نیز مفید و اگر بهدانه سپستان در آب جوشانند و شیره تخم کدو
شیره تخم خیارین در شیره تازه در آورده آمیخته مضمضه نمایند نیز ترقیدگی زبان و جفاف آنرا نافع است و پوست درخت گولر و تخم خرفه در آب جوشانیده مضمضه
کردن نافع و اگر کار بسنگی و ابریشم و ... [illegible] شیر برنج بخورند سود دهد و هرچه در حرقت اللسان گذشت حسب حاجت بکار برند

جفاف اللسان

یعنی خشکی زبان سببش حرارت و یبوست است چنانچه در حمیات صفراوی و خناق و غیره حادث شود یا النزاق رطوبت لزج بر سطح زبان و فرق در

هر دو سبب از سردی و خشونت زبان و دیگر از غلبهٔ صفرا قسم اول وجود رطوبت لزج بر سطح دهان و لزوجت و عفونت آب دهن و در قسم دوم دوان کرد علاج قسم اول تبرید و بند و برید قلاع و سوی گذشت کمثل آنند و سورد گل سرخ گلنار بسر که جوشانیده مضمضه کنند و یا لعاب اسپغول مضمضه نمایند و لعاب بهدانه با آب نیلوفر و شکر آمیخته بر زبان الند و در دهن دارند و اگر شیره تخم کدو یا تخم خرفه بغیر اینها بهتر باشد و بشیره تخم خرفه با آب تربوز و خیار بادرنگ مضمضه کردن نیز مفید بود و مالیدن روغن بادام و قیروطی بروغن بنفشه و روغن کدو هم نافع و مالیدن تخم دجاج و عسل که با روغن شیر بدندان دافع خشونت لسان ست و اگر در معده مادهٔ صفرا باشد مدار تنقیه آن و تمضمض بلعابات لعاب اسپغول چهار بات با سکنجبین تعاطی لیمونی و دادن حب اللارسة و اگر از مواد سوداوی حیات باشد کثیراً با شکر مساوی بر دهن پاشیدن از مجربات ست و آنچه در تشقق اللسان گذشت درینجا هم نافع باشد و در قسم دوم سکنجبین بلیسند و چوب سپید سکنجبین با آب خرفه و شکر تر کرده همچون مسواک بر زبان مالند و سماق مخلوط بعسل و بالنعنع بستانی بر زبان مالند

حکة اللسان

یعنی خارش زبان سبب آن اخلاط حادهٔ محترقه یا لذاعه است که از دماغ بر زبان ریزد یا از معده یا سائر بدن بسوی او مرتقی گردد و گاهی از خوردن بعض اشیا مثل تاقاس خام و زمین کند وغیره نیز عارض شود و درین مرض زبان سرخ گردد و انسان دائم بدندان بخارد و بار مضمضه با آب گرم باشد با آب گرم راحت یابد علاج تنقیه ماده نمایند بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و نوشیدن سکنجبین لازم گیرد و هر روز سه بار مضمضه نمایند اول با آب گرم و مرتبه دوم بشیر اندکی شکر آمیخته و مرتبه سوم بسرکه و روغن گل و مضمضه مطبوخ هلیله ملیله آمله عظیم الاثر ست و مالیدن هلیله زرد و مالیدن آن بدندان و استفراغ مادهٔ حاره زبان اثر تمام دارد و بقول طبری هرگاه خاریدن زبان بدل لعاب دهن بسیار سیلان نماید سرکه که در آن برگ آس یک باقه و حب الآس یک حصه و قطران عاقرقرحا و سویخ هر واحد که جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ساعت بساعت مدد گیرند و اگر صحت نشود و قوت ضعیف نگردد فصد سر رو و اسهال بمطبوخ افتیمون مرتبه دوم مع تمر هندی و آلو بخارا و عناب و گل سرخ و بنفشه و ماسدان کنند بعده برگ مورد مع نمک چند با خاینده بر زبان مالند بهلیله زرد سوده مالند و ایضا هلیله در دهن دارند و بعد غذا آب دهن فرو بر بند و هرگاه طعام هضم گردد آنچه در دهن جمع شود بلع نمایند و درین مرض نام ترا هلیله بعد تنقیه چیزی ندیدم و بقول صاحب ترویح علاجش ترطیب بدن بملازمت شرب ماء الجبن و سکنجبین و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و بنفشه و یک متناول اشیاء حریفه حاده و مضمضه با دوای سرده رطبه تبرید بسرکه و روغن گل و علاج اخلاط محترقه بمسهلات موافقه و بعادی هلیله زرد در دهن و ملک زبان بدست

تقشر لسان و حنک و تشقق و بثور

یعنی جدا شدن پوست با ریک زبان و کام و کنج دهن و بن دندان بسبب یا از خارج بود مثل شرب آب بسیار سرد یا اکل نمک شور رسانند آن و یا از داخل مثل تصاعد بخارات حادهٔ لذاعه سریعا از زیر که دهان را خشک و متقشر گرداند چنانچه اگر آدمی خرقه بر دهن یا کام خود بمالد پوست باریک سفید از آن جدا شود لی اگر صد کند علاج تدبیرش بقصد سر رود و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله وغیره مثل علاج قلاع دموی نمایند و ایضا بعد قصد تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تمر هندی و آلو بخارا و خشنین و شاهتره و تسکین بخیار شنبر و دفعات متوالی اگر قوت محتمل باشد و مضمضه بسرکه که دران شاخ آس و گلنار و گل سرخ جوشانیده باشند و تنقیه بحب سیاه بیاقیه نافع ست و اول در علاج این مرض استعمال چیزی ست که جامع تلیین و قبض بود و چون این مرض بطفل صغیر عارض شود علاج مرضعه نمایند بعده ذکر یافت و در دهن طفل نمک سوده بمالند بعده دهن او بشیر مرضعه بشویند که دیگر روان شود و صاحب ترویح گوید که علاج این مرض استعمال آشامیدن اشربه و مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و عناب ست و تنقیه بدن بطبیخ هلیلجات و ماء و مع خیار شنبر و گلقند و مضمضه بگلاب که دران سماق خیسانیده باشند و همین

مضمضه بسرکه که دران قابضات مثل آس و گلنار و گل سرخ و مازو و پوست انار و مانند آن جوشانیده باشند

حکة الحنک

یعنی خارش کام سببش حرارت دماغ یا معده بود و یا بعض بلغم شور از دماغ یا معده منحدر شده که خشکی سخت و یا سوزش و بیخوابی و حرارت مزاج دماغ دلالت کند و کثرت تشنگی

مع قی و ملینات و تلطیف ذهن بحرارت معده و گواهی دهد علاج مدبر و نوع رگ قیفال زنند و تنقیهٔ دماغ و بدن بمقوعات بارده نمایند و مضمضه بسرکهٔ انگوری یا مقطر و گلاب کنند و برای تسکین حرارت خیره و خرفه و خیارین و دیزه هر یک ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت سیب ترش چار توله سبوس اسپغول هفت ماشه یا تخم ریحان چار ماشه دهند و این حب در دهن دارند نشاسته طباشیر کتیرا مغز تخم خیارین کدو و تربز و بهدانه هر یک درم و شیر خشت یکتوله بلعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و اگر از بلغم شور باشد تنقیهٔ دماغ و بدن بمقوعات حامضه نمایند و مضمضه بآب کشنیز سبز و کاسنی و کاهو سبز و مقطر هر یک چار توله و رب توت سیاه چار توله و هلیله سفدا آشی خورانند و آلو در دهن دارند و اگر مقدمه سرطان و کام باشد بعلاجهٔ آنها پردازند

ورم الحنک و بثور آن

یعنی آماس کام و بثرها او بسبب ورم خون حاد الکیفیه یا رطوبت قلیل الحرارة است و بسبب بثور ریختن ملط گرم و تیز از دماغ یا خوردن چیزهای تیز و نیزهای بسیار دیر هضمی ورم و بثور حادث کنند اگر رنگ او سرخ و با سوزش و حرارت و تشنگی بود در باشد دموی بود و اگر سفید و لین بود باشد بلغمی بود و علاج در دموی فصد سر و کسند و بالجامه سر چهار روز تا چهار رگ بارگ بیرزبان زنند و او ویه بارده ذی العابیت مثل بهدانه و کتیرا و اسپغول در دهن دارند و آب یا لعاب کشیده مضمضه کنند و تنقیه بمقوع حامض کنند و یا مسهل صفراوی دهند و هر چه در قلاع و ورم زبان دموی گذشت بعمل آرند و ایضاً طبیخ هلیله و شاهتره و یا شربت بنفشه شکر و یا شربت ورد و مکر در ورم کدران ترنجبین لسبت و ورم با خیار شنبر ده ورم مالیده روغن بادام بکدرم آورده باشند بهتر تنقیه دهند و یا آب خوانکه و شیر خشت در او زده هند و در ابتدا سوده رگ سرخ و گلنار ببیخ عنب الثعلب و برگ ملح لسرکه جوشانیده مضمضه نمایند و ایضاً اسد تنقیه بآب کشنیز سبز و حبسته بهار و بکوه هر یک سه توله صندل سفید سوده ده ماشه و توت سیاه سه توله مضمضه کرده برای بثور خشک معمول است و انطباشیر و گل سرخ و تخم خرفه و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و آرد مدمن از انکی کافور در وقت ساخته بر کام بپاشند و در سوده طبری و تخم کاهو و تخم کاسنی و صمغ فارسی و آرد ماش نیز در بن داخل است و وا استها با بونه بنفشه تخم مرو در آب جوشانیده شیر خشت و تمر هندی صاف نموده مضمضه نمایند و منقا مر و ربا اسعالاج دفع و یا برنج سازند و شاید که از خوردن گردگان و بغیره باشد و ان نیز اول فصد کنند و سکنجبین در دهن نیما و یا کات بگلاب سجته مالند و شیره و زرحشک و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه و گلاب و عرق نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر و انبار بیس هر یک دو توله تخم ترنج پنج ماشه دهند غذا آش جو بشربت نیلوفر مضمضه بسرکه و گلاب سادی و یا آب کشنیز تر و سوار و گلاب و مقطر هر یک سه توله مضمضه کنند و دلم کتیرا در دهن دارند و روغن گل بالکه و یا کاهو بایر در دهن گیرند و چون گرم شود تبدیل نمایند که عظیم الاثر است و در ورم بلغمی هر چه در قلاع و ورم زبان بلغمی مسطور شد بکار برند و یا تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب ایارج سازند بعد تنقیه کرنازنج عاقرقرحا در سکنجبین جوشانیده غرغره کنند و اگر زوال آن دشوار گردد غرغره با ایارج تلخ بعمل آرند تا که تسبیح تحلیل یابد و از غذا نخود و لب اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف گردد لحم حمل بریان بدهند و اگر مزاج متغیر نگردد سه شب متواتر حب شبیار دهند و بهترین چیزها برای این مرض بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و سرکه کهنه است و بقول صاحب شفاء الاسقام این ورم و ادرام حلق قریب واکثر از نزلات حادث میشوند

آبله کام و سوراخ آن

گاه باشد که بسبب نزول مواد حاره حاده یا بسبب ماده آتشک کام آبله دار شود و یا در اسما قریب بلاده مجری کشاده گردد و در آن بسبب عفونت حادث شود و هر چه بوسته از راه بینی بر آید علاج فصد نمایند و حب شاهتره و غیره ادر تنقیه خون بیاشامند و در مرهمی که برای سوراخ کام نافع در بحث اکال دهن مسطور شد و مسهل تنقیه کنند و بعده اطریفل شاهتره و شربت شاهتره استعمال نمایند و غرغره پوست انار گلنار گل سرخ حب الآس کرنازنج جوز السرو در آب جوشانیده صاف نموده برای آبله کام تجربه شده مقل سیاه و غیره و تخم گل سه ماشه پرسیاوشان زرد خشک کشنیز خشک هر یک پنج ماشه عدس مقشر هفت ماشه گلنار چهار ماشه پوست خشخاش کلان یک عدد جوشانیده و عسل امتخه برای سوراخ کام و در بیاض والد مغفور سفید نوشته و پوست خشخاش کشنیز خشک گلنار هلیله سیاه حب الآس برگ مورد زرد ورد گل تازه سرو برگ حنا هر یک شش ماشه کرنازنج مازو سبز هر یک پنج ماشه عدس مقشر یکتوله چوب برگ بارتنگ هفت توله آب نازل نیم پاو جوشانیده ... اقاقیا هر یک سه ماشه سوده برآن

باشد و مکرر غرغره کردن برای سوراخ کام مجرب و از مؤلفات حکیم شریف خانست و تقصیا برگ حنا و ظلما سی آمه و قیا برگ و در کشنیز خشک کرده پوست بیخ گردو
پوست بیخ جنبلی گل سرخ برآمد کیتره جو نشاسته صاف نموده غرغره کردن بعد از آن گندهٔ نشسته مراهم الاخوین کرده کشنیز خشک علک میشه فرفل بیخ سوسن آفتابی
عصارهٔ لحیة التیس هر یک یکماشه سوده پاشیدن برای آنکه قریب بلازه مجری بسبب مرض آتشک یا بسبب نزول مواد حاره حادث و کشاده شود منقول از والد
حکیم صاحب است و تجربه معتبر دریں باب که تجربه نموده ایست که سیماب سه ماشه قند سیاه دو درم خوب باهم کوفته تا یکدانه نموده بس جهار یاس آنها تا بخواب موضع کرده
جدا جدا سه جهار بند و یک صبح و یکی شام خورند و اگر در نجشش نماید جهال که از آب گرم و نمک صاف نموده مضمضه کند و کباب نظیف و سالیه اکثر بسبب کسانی
مرامی کام منفذ آمار ظاهر شده بود چنانچه بخراو معلوم نمی شد یک زبین جهت وقت صبح تا چهار روز داده شد رعایت شافی مطلق بعد یعنی سوراخ کام را هم
وصحت کلی یافت و تجربه احب و اسک کرد این نسخه ساخته میشود و معمول جناب والد مرحوم ست دریں مرض واهم و بیمه تعالی صحت یافت و کواتی
از اطبا کلان و خوردی یک بساشه تو تیای سبز ده ماشه صندل سفید کاغذی یکعدد که کل کرده حباها بقدر کرسنه بسته یکی صبح و یکی شام خورانیده شد
صحت یافت و باریں مرض عود نموده بار دیگر ہمیں حب باستعمال آمد شفای کلی حاصل شد و دیگر حب تو تیا که در آن فلفل سیاه داخل است و عدد کان مسطور
و حب سیاب و سم الفار و روغن نکوه رنیه که مصرات اکبری مرقوم سیر درین مرض نافع و گویند که شخصی برا جراحت کام مجرای بینی و حلق یکی شده بود
طبیبی گفت که سر بچه خوردی بریده در آتش بسوزند بعد از آن مغز سر او گرفته با برگ ساییده قدری با ران سنا مالیده بهندا ریں تیمر جراحت مندمل
گشت و برگ انبه که بچه و خشک شده باشد و دود او در قلیان کشیدن نزد ازالهٔ سوراخ کام می نماید و کذا گرفتن دود بخور می که در آن اسپند و تامکت
و دود کاهی مسطور ست نافع بود و گویند که نهادن زنی تری بر تقعیر حلق و کشیدن خان گل میں در یک هفته اندمال آن میکند غذا دال مونگ متقشر
یاشوربای گوشت تربیه دهند و پرهیز از شیرینی و ترشی و لبنیات و فواکه نمایند

امراض اسنان و لثه

یعنی دندان و بن دندان بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس دندان منجملهٔ استخوان است و حس بنابر پیوستن عصب با می لیس یافتنه چون متألم شود بدین سبب متوجع
گردد و آنچه عارض شود از سرمای اعتلاج دندان بسیاست که بدو حس شود و دندان را امراض بسیار عارض شود چنانچه استرخا و تحرک و انقلاع و تغیر لون و نرم
و نشستن بخار ردی یا دو تاکل و تعفن و تکسر او جاع شدیده که و ضرس که نوعی از وجع او ست و خزاز خاییدن ترش ترس تر ش آنکه گرم و سرد و قلت صبر
بر ملاقات یکی از آنها یا هر دو و کدام اعارض سیگرد و اورا تغییر عادی آن بالطبع که علول کمند و منظم غیره و یا سوده گردد و مقید بشود بعد از آن عارض میشود در لب تا لب
مردم و دستمال بعلاج زوال آن زمین دندان و رنگ او بلکه کدکرد اگر سرخ باشد علاج دندان مستوی بود و اگر عنیه بنفش او و اگر سفید باشد بلغمی و اگر رنگ داشت ...

تدبیر حفظ صحت دندان

طالب صحت اسنان را واجب است که رعایت چند چیز دارد یکی آنکه احتراز باید از تخمه و کثرت اکل و از انتراب بعد حرکت و از تواتر فساد طعام و شراب در معده خواه
بسبب جوهر آن بنا باشد که بسرعت قبول فساد نماید مثل شیر و ماهی شور خواه بسبب ترتیب استعمال آنها ماسق ماحصل یا تاخیر استعمال غذا حتی که انتشار عدت که
مطلوبات فاسده بسوی معده منصب گردد یا جمع کرده شود اغذیه که بدان جمع کردن ممنوع است یا خوردن غذای اطیف قبل بعد غلیظ و باستعمال چیزی تا یک
مثل ماهی تازه و خوردن بعد ریاضت و تعب و کثرت شراب و حرکت بعد دوم آنکه قی بسیار نکند عادت آن نماید خصوصاً اگر از معده ترش باید برآید سوم آنکه
اجتناب نماید از چیزی های خصوصاً شیرین چون حلوای صابونی و ناطف و انجیر خشک اجتناب نماید چهارم آنکه دندان چیزهای سخت حمل آن کند و بخاید
وامثال آن نشکند پنجم آنکه از ترشها که دندان را کند کند چون سواکهای خام و غفص ترش و ترشی ترنج و انار بسیار ترش پرهیز کند ششم آنکه چیزی سخت سرد
یا سخت گرم نخورد خصوصاً از پس یکدیگر بلا فاصله آنکه بالای چیز بسیار سرد فی الفور چیزی بسیار گرم نخورد و بالعکس هفتم آنکه چیزهائی که دندان و گوشت
بن دندان را بخاصیت ضرر دارد چون گندنای خام و جوز و مانند آن نخورد هشتم آنکه بعد خوردن چیزی خصوصاً مانند شیر و لحم دندان ...

تا بین آنها بماند بخلال پاک نماید بنحوی که دندان و حوالی آن را آسیب نرسد مهم آنکه برای تنظیف دندان سواک لازم دارد و بملایمت آن را بگرداند و استقصا
کند تا گوشت بن دندان مجروح نشود و آب دندان و تیزی آن برده و ترشحات دماغی و بخارات معدی را مهیای قبول نشود و باید که سواک از چوبی گیرند که در آن قبض و تلخی
بود و مقوی دندان باشد مثل چوب اراک و زیتون و چوب مغیلان و ریشهٔ چهره و امثال آن که مطلع از حقیقت چوب سواک نباشند در استعمال آن مبادرت ننمایند
چرا که بعضی چوبها بالخاصیه سستی دندان و ساقط شدن آنها می‌گردانند گویند که سواک بیخ جوز لثه را قوی گرداند و از تآکل مصون دارد و مهم آنکه وقت خواب
و قبل از قی و بعد او دندان را بروغن چرب کند اگر مزاج دندان گرم باشد روغن گل یا روغن آس یا الدو و اگر سرد باشد روغن بان یا ناردین یا اذخر یا بابونه یا مصطکی
و مانند آن از روغنهای گرم بالدوام و اولی آنست که اول تمهید بالد اگر در مزاج برودت باشد و یا شکر بالد اگر میل مزاج به برودت یا قلت حرارت باشد و بعد از آن
بروغن چرب کند مع اصلاح دماغ و معده و اگر دیده همراه جهت تقویت یکدو مرتبه مضمضه یا سنون مقوی مناسب بعمل آرند اولی و مناسب بود و سر خرگوش سوخته
سوده بر دندان مالیدن و کذا نمک بعسل سرشته سوخته و ناسوخته مالیدن و سوخته بهتر است و یا آن را بندقه ساخته و در خرقه گرفته بدان دلک اسنان نمودن و نمک
ترس مالیدن و ایضا شب یمانی بریان کرده و در سرکه سرد نموده بانمکی مرکب مالیدن و همچنین بیخ یتوع یعنی درخت شیر دار در شراب پخته بدان مضمضه کردن
و در هر ماهی دو بار این مضمضه بکار بردن گوشت بن دندان را سخت کند و مواد را از بن دندان پاک نماید و دندان را از وجع سلامت دارد و شیخ میفرماید که چون
این ادویه استعمال نماید باید که بعد او دلک بعسل یا شکر یعنی دلک دهان بطریقی که مسطور شد بعمل آرند و چون دندان را از اوائل عارض شود واجب که طبیخ اشیای
قابضه تا دیر در دهن نگیرند و سود و شب یمانی و نمک هر دو سوخته دوام نمایند و حکیم علی در مجربات خود نوشته که جهت حفظ صحت دندان در دو سال از سه سال فصد چهار رگ نمایند تا صحت بدوام باشد

قول کلی در علاج دندان و ادویهٔ آن

بدانکه ادویهٔ دندان بعضی حافظ اند و بعضی معالجه و بعد آنکه مزاج اصلی دندان خشک است ادویه برای حفظ صحت اسنان و رد آن بسوی واجب در اکثر امر
مجفف باید و در سردی و گرمی معتدل مگر عند شدت زوال مزاج از اعتدال بسوی برودت یا حرارت بهر تبدیل مزاج مجففات حار یا بارد بحسب تقاضای
مزاج اختیار نمایند و افضل ادویهٔ اسنان آنکه در آن تجفیف و تنشیف مع جلا باشد و اگر اندفاع فضول بسوی دندان باشد تحلیل با اعتدال مع منع ماده تجلب
بسوی آن نیز باید و مجففات بعضی بارد اند و بعضی حار و بعضی معتدل پس مجففات بارد و مائل ببرودت که بحموضت یا عفوصت خود مثل غوره و ترشی لیمو
کندی دندان نیارد آن سک و صندل و کافور و گل سرخ و تخم گل و گلنار و دم الاخوین و کزمازج و مازو و کهربا و مروارید و فوفل و آرد جو و پوست درخت توت
و برگ گز و بیخ سماق و خستهٔ هلیله و تخم مورد و اقاقیا و سماق و طراثیث و جفت بلوط است و مجففات حار و مائل بحرارت بعضی از آن آنست که حرارت در جوهر او
باشد و بعضی از آن آنست که حرارت او مکتسب باشد و آنکه حرارت در جوهر او است مثل نمک سوخته و شیح سوخته و سعد سوخته و غیر سوخته و دارچینی و زرنباد و قاقله
و ترکرو و پوست بیخ او که قوی تر از تخم او است و عود و مشک و پرسیاوشان سوخته و غیر سوخته و برگ سرو و برگ ابهل و ساذج هندی و شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و پودنه
و خاکستر او و مصطکی و انگبیده سوخته و خاکستر پوست راوند مدحرج و خاکستر چوب انگور و خاکستر سر خرگوش خرما سوخته و ابهل و عاقرقرحا و شب یمانی و کندر و تخم حنظل است
و آنکه حرارت او مکتسب است مثل خاکستر بارز است و اگر آن را سوخته در سرکه سرد کنند قریب باعتدال گردد و خاکستر شاخ انگور و خاکستر نی و مانند آن و مجففات معتدل مثل
شاخ گوزن سوخته مغسول است و مثل جوز السرو و پوست درخت صنوبر و آنچه ایضا چون ادویه مجفف معتدل خواهند مجففات بارد را با مجففات حار که مسطور شد بحسب
احتیاج ترکیب دهند و از سنونات جیده مجربه حافظ صحت اسنان آنست که شاخ گوزن سوخته کزمازج سعد گل سرخ سنبل الطیب هر واحد یکدرم نمک لاهوری ربع درم
سوده بمالند و دیگر سنونات در ابواب متفرقه مسطور خواهند شد و آنرا اقسام ادویهٔ دندان سنونات است و مصبوغات و مضمضات و لطوخات و حبیبات بر دندان یا بر لثه
و مضوغات و دلوکات و حشوات در سوراخ دندان و کمادات و کاویات و قالعات و بخورات و سعوطات و قطورات در گوش و مستفرغات ماده و فصد یا حجامت
از قریب موضع نیز از علاج دندان است و آنرا ادویهٔ اسنان بعضی محلله و بعضی مبرده و بعضی مخدره است استعمال مخدرات در اسنان بعید تر از خطر است لیکن اگر کار
آن منتهی بسوی دندان است و همچنین ادویهٔ شدیدة التحلیل و التسخین مثل خردل و فربیون و قنا و الحار و غیر آن استعمال نکنند مگر وقت ضرورت بعد از حصول آنها نیز مخدرات

و صبح احتیاط نماید و اکثر برای دفع او داروهای ملطف زاد و به تفصیل احتیاج بسوراخ کردن دندان از آله سوراخ می باشد بسر که با وجود معزوفین بیماستان گاهی
صاد و به سرد و رسته دندان بزودی باشد و به مبرد و تبرید تجربه خود میکند تقییس نماید و سرکه تقید بالمات تحلیل بتحلیل میکند و مغرت بیه توت الاد
سینه که بان می آمیزد می شکند و صاحب کره گوید که موش را زود بلیط دواهمی ند باد و سرند اکثر امراض آن مجربست و سول چند استعمال آن بعد مستعمل
نکنند و مسواک قبل از استعمال بماید حسیحی گوید که فساد ماده اسنان مشایخ را زیاده از تقویت لثات آنها باشیای قابضه علاجی نیست

وجع الاسنان

درد دندان گاهی در جوهر آن و گاهی بسبب عصب و گاهی در لثه باشد بنابر آنکه بر اصول لحم ثابت است کاهو را قبول کند و تنها بسرعت در تحلیل آن کمو اسه دیا
قبول نماید درد اش متعین گردد و درد دندان ایلاد و بروز تیر متحرک باشد و اسباب ضعف از انواع سوء مزاج حار یا بارد و یابس بی ماده است یا باماده دموی و صفراوی
و بلغمی و ریحی و سوداوی کار سوء مزاج با ماده باشد بسبب کثرت ماده یا بسبب حدت یا غلظت یا ریحیت آن بود و گاهی بکار با ماده ورم و نفس ریحان گاهی تاکل دندان بود که
ریاست که در دندان با بوم ملاکه ورم تولد نماید بسبب تعفن رطوبات یا تعفن جیزی که در دندان متاکل داخل شود و تب آلوده یا در معده بود و یا در سر و یا مرحوم
و اگر تمام بدن با ماده ممتلی باشد نیز طریق میلان آن از بسوی دندان ازین طریق باشد و گاهی دندان در حیات ماده و در گشتن بسبب آن مشارکت
دندان بود در سوء مزاج با سایر اعضا و این از رعایت حدت تب باشد و چون اندر دندان متاکل بود و حفرها بیاید در سحاق و فصول غیر نضیج باشد و تدبیر آن
ورم و وجع است صداع و ریاح دندان طریق تشخیص اسباب مذکوره از انست که با درد دندان ورم در لثه یا در نواحی او هست پس اگر باشد و لثه را غمزه
کند حکم کنند که سبب درد ورم است و اگر ورم در لثه نباشد سبب یا در عصب آن باشد و یا در عصب که در سحاق است در اینجا اگر ورم و تیر میدهان یا تاکل
و تعفن باشد و ایضاً الم حطول دندان بود و سبب تسویر دندان باشد و اگر درد در غور باشد و شدید بود و سبب عصب بیخ دندان باشد خصوصاً چون ذاتی
در لثه یا در رگها یافته شود و شکل بیند محسوس گردد و صاحب ان برای دریافت نوع سبب گوید که مریض یکبار آب سرد و یکبار آب گرم در دهان گیرد تا خیال نماید که
بکدام آب درد تسکین یابد پس اگر از آب سرد تسکین یابد و در شدید و حرارت لمس که و سرخی لثه بغیر ورم بود و از هوای گرم و اشیای گرم درد زیاد گردد دال
حرارت باشد پس اگر در لثه سرخی ورم و ضربان شدید محسوس شود ماده دموی باشد و اگر سرخی مائل بزردی در لثه و ضربان کمتر و حرارت شدید و دیگر آثار
صفرا یافته شود ماده صفراوی باشد و اگر گوید که از آب گرم تسکین حاصل میشود و در درد شدید و ضربان و لهیب و سرخی نبود و بعد خوردن اشیای سرد و طلاء
هوای سرد درد ظاهر شود دلالت کند از برودت باشد پس اگر آثار غلبه بلغم یافته شود بلغمی باشد و اگر گوید که منتقل میشود و یا تمدد و ریحی باشد اگر
درد دلاغ مدل و ظهور حرارت و برودت یافته شود و منفعت قلع همیشه ظاهر شود از جمله علل باشد و اگر سده ماده دماغ باشد و ریاح یا سده است تمدد و تیر و نیز یکی از آنها باشد و
دریافت نمایند و ایضاً اگر با جود آثار ماده درد در حالت گرسنگی و سیری متغیر نشود دلیل آنکه ماده در معده باشد و اگر دندان متحرک باشد از تحرک آن بود و اگر با وجود حرکت
لاغری و خشکی در دندان و تمام بدن در جوف حس محسوس گردد از سوء مزاج یابس باشد و اگر این علامات یافته نشود و درد دندان سوراخ بود از تاکل کرم باشد

علاج کلی درد دندان

اگر درد بمشارکت همه بدن باشد اول تنقیه بدن بفصد و اسهال کنند و اگر مشارکت دماغ باشد و فضلات از سر فرود آید اخراج آن مثل فرموده تنقیه و علاج نزول آن هم
حسب آن باستعمال یا بحبس مقوحات حب قوقایا و شبیار و غراغر منقی آن نمایند و اگر در لثه ورم موجود باشد تدبیر آن بفصد و اسهال بحسب قوت و سن تا آنکه مسکن سبب
اجتماع ماده دوی باشد و در معده باشد تنقیه معده از ماده موجبه نمایند و لعریقل یا جوارش و یا مصطکی تناول نمایند و غذا سریع الهضم سازند و تقلیل غذا و ادمال کثیر آن
در طعام و اجتناب از شیر و فواکه و طعام تب دار و واجب شمارند و اگر احیاناً اتفاق افتد در بی خوابی و دندان گذارند جمیع باشد و مبردات از حصرمات و مسددات
و مانند آن مقوی لثه و ریزاب الملح و بعض مضغ کنند و ادویه تا بسته از بیاتمایند حتی که تحلیل ماده بسبب فرط انسداد مسام مشکل گردد و بسیار باشد که از فساد
روغن گل و مصطکی یا روغن زیت و اتفاق یا روغن آس و یا دیگر که مقوی دندان و جاذب از قبیل مواد باشد کفایت کند و نیز روغن گل و روغن خروع

و در دهن گرفتن نیز نفع کند بعده بتدریج محللات عضو اختیار کنند و از سیلان ادویه قویه ازان بسوی جوف احتیاط نمایند و ایضاً تدریج با ستفراغ از نفس عضو یا رسال
علق بر لثه یا فصد رگ زیر زبان یا حجامت بشرطیکه لا نمایند اگر درد باشد او کند بیخ دندان عاقرقرحا مع کافور بچسپانند و اگر شدت درد باد بدینها اکثر استعمال افیون
بروغن گل حاجت افتد بعد تعدیل ازان خلاصی یابند ترک اولی بود بلکه واجب ست که بالفناح مشغول شوند و اگر سبب وجع دندان باد غلیظ بود ارادهٔ سود
بلکه سوء مزاج ساذج باشد بانچه ضد او بود از ادویه دندان علاج نمایند پس اگر سبب مزاج و ضعف او حار باشد بروغن بارد المزاج بیکرم نموده مضمضه نمایند بعده
آنرا بآب سرد بالفعل استعمال کنند و اگر سبب مزاج او بارد باشد بدل الیه بدهنهای گرم مثل روغن نار دین و روغن بان استعمال نمایند و در دهن نیم گرم گرم بامان گرم
زیر دندان گیرند که این هر دو تدبیر در سوء مزاج حار و بارد نفع میکند و اگر سوء مزاج مع مادهٔ حار یا غلیظ الا کثیر باشد بحسب آن تنقیه کنند و واجب ست که در بیخ
دل ابتدا مانند بسیچ بارد و رادع باشد و اگر جای بی سادهٔ حار زیاده باید و در غلیظ اندکی و از اشیای تدبیر الردع خصوصاً دندان دمار در شب ست در سرکه سرد کرده
بتل او ممکن ست که بیک ساعت استعمال نمایند بعد ازان مضمضه بشراب کنند و ازانچه صلاحیت وجع دارد مانند سرکه است پس اگر ماده حار باشد بعد ازان مبرده
علاج کنند و تدبیر تبدیل او نمایند اگر این فائده نکند تدبیر تحلیل او و یا تحدید او نمایند و اگر ماده کثیر یا غلیظ باشد بعد از سلاح زمانه باشد که مذکور شد ایضاً تدبیر تحلیل نمایند
و اولی آنست که در مضمضه با سرکه روغن گل نیز باشد چه بسیار باشد که سرکه رطوبات اصلیه ابدی فضول جذب کنند و گاهی احتیاج جمیع ادویه قالنس المحللات باشد
زیرا که عضو یابس ست و ادویه محلله استعداد او مانع اسنان که محتاج تحلیل باشد بعضی ازان مضمضات ست و در جمیع آن واجب ست که مدت طویل در دهن
بگیرند و آن مثل سرکه است که در ان بیخ اعیه جوشانیده باشند یا سرکه که در ان حنظل پخته باشند و آن قوی بسیار نافع ست اگر سردی ظاهر باشد بشراب بیخ بادنجان یا
یا عاقرقرحا یا حلتیت مع خردل یا پوست کبر یا پوست صنوبر یا پودینه یا برگ ولف با جعده و پوست و سرکه یا آب پخته و همچنین برگ نار وسیلم و کذا چوب قوم مع عاقرقرحا
یا سرکه که در ان کندر تر پاشیده باشند یا عاقرقرحا و کزمازج در سرکه یا مرزنجوش مسک یا بیخ قنا را بمار یا عصارهٔ او در سرکه یا مع خردل بر قدر مطبوخ در سرکه یا کبیکج مطبوخ
در سرکه و برای وجع ضربانی مانند تخم سرکه جوشانیده یا شاخ گوزن مطبوخ در سرکه عنصلی یا سوده سکنجبین آمیخته و بعضی ازان غرغرات ست امثل آنکه در مضمضات
مذکور شد و همچنین جوز بحلی و ثوم در آب جوشانیده غرغره کنند و دهن کشاده دارند تا لعاب کثیر سائل شود و بعضی ازان مضوغات ست که از ادویه مذکوره اند کنند
و مثل او ست که پودینه بلی و عاقرقرحا و فلفل سفید و مرزنجوش سوده بسرشته بندقه سازند و یکی ازان بخایند و بعضی ازان لطوخات و اطلیه و لصوقات و اضمدات ست
که از ادویه محلله سعوط نگیرند و مثل عسل با قطران یا مع کتیرا سمی محلول در آب یا در آب حنظل سرشته یا بگیرند که در خضض و طلا کنند یا برای ضربان خردل سحق
بگیرند و بر بیخ دندان نهند و آنچه مجرب ست اینست که بگیرند مغز تخم شفتالو مرزنجوش و فلفل سائیده بقطران سرشته بدندان مالند یا بران لصوق سازند یا تریاق
تنها لطوخ سازند یا حلتیت تنها یا جند بیدستر یا ارسطولوخیا یا سورنجان یا شونیز سوده در زیت سرشته لطوخ کنند و ایضاً از مجربات اینست که فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و سونج
برابر مجموع و بوزن آمیختنی یکمیم جزو یا بسیار سائیده بر دندان و لثه بمالند که شدید النفع ست و گاهی بر کله مثل خطمی و بابونه و شبت و حلبه و برگ کتان مطبوخ شبت یا روغن او
ضماد کرده میشود و جالینوس گفته که هیکل سام ابرص چون بر دندان موجع مالند بیخ او ساکن شود و بعضی ازان کمادات ست از خارج و واجب ست که پیش از
طعام بیک ساعت یا بعد او بچهار ساعت استعمال کماد نمایند و این محتاج الیه برای شدت وجع ست مثل نمک جاودرس یا زیت گرم یا بوم گداخته تکمید کنند و گاهی کلی را
تکمید بلیغ تکمید میکنند تا که ماده بسوی او منجذب گردد و هرگاه کاه ورم کند در ساکن شود خصوصاً چون دندان را بیخ جوش کرده و در وقت داغ نهند و بعضی ازان
کاویات ست چنانچه داغ چنان کنند که زیت را بجعل او دیه محلله کرده یا تنها جوش دهند و سل گرم کرده در ان زیت فرو برده و در جوف انبوبه که بر دندان دردناک
نهاده باشند میان درد داغ دهند و گاهی بر حوالی دندان دردناک موم یا مصطکی یا چیزی دیگر می چسپانند و گاهی در داغ کردن بسوراخ دندان از زره باریک حاجت
می باشد تا در ان قوت کاویه یافته شود و هرگاه از ساعات فائده نشود دندان را میل گرم کرده برات داغ دهند حتی که در دانه او سیاله کنند در ساکن شود
و دندان میشکنند و بعضی ازان دلوکات ست از انچه مذکور شد یا بسازند و زنجبیل بعسل دلوک جید ست و ایضاً سرکه در نمک مع تخم حنظل و عاقرقرحا ست و بعضی ازان حس
و مکورات ست و بهتر آنست که در انبوبه گیرند و گاهی از محللات مثل بخور حنظل و تخم او یا خردل یا عاقرقرحا یا برگ آس یا جعده یا برگ سداب میگیرند و بعضی ازان سعوطات

مثلاً است مثل آب حنا و الحمار یا آب چغندر یا شبت یا آب برنجاسف و بعضی از این قطورات در گوش جانب صحیح است مثلاً این سعوطات در گوش قطور کنند یا آب آشنیز سبز و بعضی از این حشو مثل است اگر سبع ارتاکل باشد باید که برفق استعمال کنند و بسختی بر نکنند که درد زیاد کند چون سکنج و سعد و مصطکی و قوی تر از ان حلتیت مع کبیکج یا سونیز سوق زیت یا فلفل یا حنی سوخته یا فربیون یا عاقرقرحا است یا مداوای مغز تخم شفتالو و فلفل مذکور بر کنند بلکه هیچ حار یا دویه با سعد و مار و کار حشو نمایند و بعضی از ان تلوحات است و آن علیحده مسطور خواهد شد و استعمال آن جایز نیست مگر آنکه درد دندان در نقص دندان باشد و بغیر آن قطعاً ادویه محذره گاهی بر وجوه مذکوره استعمال کرده میشود و لیکن بهتر آنست که بطریق مطبوخ یا حشو بعمل آید با وجود آنکه گاهی بطور مضمضات و بخورات کامی برند پس بگیرند بزر البنج و افیون و میعه و قنه هر واحد دو درم فلفل حلتیت هر واحد یکدرم در عقید انگور از ان شیاف سازند و بر دندان درد ناک نهند یا بستا سدا فیون و جند بیدستر مساوی و بقدر یکدوجه بروغن گل در گوش جانب درد بچکانند یا مطبوخ از بیخ بیروج سازند یا تبخیر بزر البنج بطریق مسطور نمایند یا بیخ بیروج تنها یا مع بزر البنج بشراب جوشانیده در دهن گیرند و گاهی مخدرات مثل فلونیا و امثال آن میشود و مسکن درد شافی یا بد و از ان درد دهن میگیرد و خواب می آرد و از دماغ خدر میکند نیز اذیت گرفتن آب سرد برف سرد کرده در دهن است تکرار حتی که دندان را خدر کند و درد البته ساکن شود و اگرچه گاهی در ابتدا زیاده گردد و درگوید که تعلیق بیخ کبیکج یا سطیرج یا بیخ کرفس یا حنظل ستبری یا بلور لعیر یا ناب ضبع یا انزرل اسنید یا مرس سیتی ایج ذنب الاسد گردن صاحب وجع دندان هم نافع است

علاج درد دندان حار

شربت لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز و عرقیات بارده شربت نیلوفر حل کرده دهند و یا تمر هندی ده درم عناب پنج عدد و شکر سفید ده درم دهند و عنب الثعلب کزمازج گلنار پوست خشخاش کشنیز خشک بزر البنج هر یک نیم کوفته هر واحد یکمثقال عدس مقشر چهار درم در سه پاو آب بجوشانند چون نیم ماند آب را صاف نموده مضمضه کنند و گاهی صندل سرخ فوفل جوز السرو برگ مورد برگ حنا عنب الثعلب پوست انار گلنار بر افزوده میشود و تحریک دندان را نیز نفع می بخشد و اگر پوست هلیله عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته مضمضه نمایند نیز مفید است و یا صرف سرکه و گلاب آمیخته در دهن دارند یا سماق و زرشک و درد آن افزایند و یا آب سماق مانند آب بارتنگ مضمضه کنند و یا سرکه و روغن گل و آب خیار و آب کاهو یا آب کشنیز یا آب خرفه مع یکحبه افیون حمل آرند و اگر درد بغایت شدید باشد کافور در سرکه و گلاب حل کرده نیم گرم مضمضه نمایند و یا کافور و افیون هر دو آمیخته بر دندان ضماد نمایند که معمول است و روغن گل که قدری افیون در آن حل کرده دندان آمیخته باشند در دهن دارند یا پنبه آلوده در دندان نهند و بر آید افیون بخورند و بر دندان السد و سنون نیز استعمال کنند و بعد از زمانی ابتدا قدری مصطکی در روغن گل گداخته نیم گرم در دهان دارند و هنگام شدت درد افیون گاو و بانگی عاقرقرحا سوده در بیخ دندان بچسپانند یا مالند و کرم حمل آیند و اگر بدین تدبیر فائده نشود و دیادی فصد سر و چهار رگ کنند یا زلو بر لثه چسپانند و یا حجامت ذقن نمایند یا فصد رگ زیر زبان کشایند و بعد از نضج مسهل صفرا دیا صبر و پوست هلیله زرد و تمر هندی و شکر طرزد و یا مطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه تنقیه نمایند و غذا لمزوره ماش با شیره مغز بادام و یا تمر هندی با شیره مغز بادام و شکر و یا رمانیه با شیره مغز بادام و شکر مناسب است و ترش سوند ما لسد الطرابل کشنیزی یکتوله خورده عناب گاوزبان در آب یا عرق گاوزبان مالیده صاف کرده شربت بنفشه داخل نموده بنوشند و یا بعد فصد سر و عناب کشنیز خشک خطمی گاوزبان در عرق گاوزبان شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و خاکشی داخل کرده بدهند و از پوست بیخ و پوست سرس و برگ پیپل کشنیز خشک عدس مسلم جوشانیده مضمضه کنند و نمک هندی پهتکری هر یک نیم توله سوده در عسل خمیر کرده در ظرف آهنی سوخته و شاخ گوزن سوخته و فوفل سوخته کرمازج سنبل الطیب گلنار اقاقیا سورنجان هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد سعد کوفی مازو هر یک چهار ماشه کوفته بیخته سنون سازند و اگر نزله باشد کوکنار بزر البنج شهد انج عدس مسلم بیخ شهد بیخ نکوه هر یک توله عناب هفت عدد جوشانیده مضمضه کنند و لد سیاهی تابه و نمک طعام سنون نماید و درد دندان که بسبب نزله حار باشد در حفقان و یوسیر باشد هر سه در بحث نزله گذشت و اگر با نزله درد گوش و صداع بود مسطور خوردن گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده و شربت بنفشه داخل کرده دهند و روز دوم عناب پنج دانه افزایند و کوکنار بزر البنج کشنیز خشک خولنجان هر یک چهار ماشه جوشانیده

مضمضه کنند و گاهی حب الثعلب عاقرقرحا موش کشنیز و خولنجان میکنند و اگر درد با جوشش و ناسور باشد کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار گل سرخ هر یک
چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و فصد و تنقیات بعمل آرند و بعد از آن مرض نمک فلفل عاقرقرحا خولنجان شیطرج هندی بریان هر یک دو ماشه سنون
بسازند و اگر کشنیز خشک سماق پوست خشخاش گلنار بیخ البنج حب الثعلب حب الآس هر واحد دو درم نیم کوفته جوشانیده صاف نموده افیون یک ماشه کافور نیم ماشه
گلاب بیست و چهار درم داخل کرده مضمضه نمایند و ساعت تسکین میدهد و اگر مضمضه با آب کشنیز سبز آب بادرنگ سبز آب عنب الثعلب سبز لعاب اسپغول
آب برگ خرفه و کافور قدری بعمل آرند جهت درد دندان حار و تلاع سفرطا الحرارة نیز نفع میکند و مضمضه پوست درخت سرس پوست درخت کچنال در آب
جوشانیده قدری کته سفید داخل کرده نیز برای وجع اسنان نافع ست و همچنین چهال کیکر دو درم کوکنار دو عدد هر دو را جو کوب کرده در نیم آثار آب جوشانند
هرگاه نصف بماند نیم گرم مضمضه نمایند و کذا سکاکائی بجر و تیتی فوفل هر یک کوفته برگ چمیلی مدس مسلم با تبرنگ پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده
مضمضه کردن و ایضاً بیخ شفتالو برگ چمیلی برگ سپستان هر یک شش ماشه جوشانیده مضمضه نمودن نافع و اگر پوست انار گلنار حب الآس گلنار کوکنار
هر یک یک جزو پوست درخت توت دو جزو در آب جوشانیده سرد کرده مضمضه کنند تسکین درد دندان کند و سواد دیه را از ریختن باز دارد و دیگر پوست خشخاش
اسپند برگ کیت برگ سرو پوست مغیلان پوست انار گلنار زرد چوب جوشانیده مضمضه نمایند که جهت نزله و درد دندان از مجربات والد مرحوم ست
و مضمضه به سرکه که دران حب الآس جوشانیده باشند و یا با آب عنب الثعلب صرف و کذا اسپغول با سرکه آمیخته بر دندان نهادن و کذا مضمضه بطبیخ جوز السرو یا پوست
درخت مولسری و یا بیخ انار و یا پوست ببول و یا پوست درخت سرس کوکنار یا برگ چمیلی نیز نافع و خائیدن برگ و ساق خرفه و تخم آن تسکین درد دندان حارست
و کذا مضمضه بعصاره عاقرقرحا یا بطبیخ آن در سرکه و کذا مضمضه بطبیخ سرکه نیز تسکین درد ست و تکیه باریک سائیده مالیدن نیز مفید و تباشیر چهال الیسوند
و یا هیوندوی تخم خرفه سائیده بند و بسازند و یا پهنکری بریان موسی مساوی گرفته بالند و یا چهال نیم چهال ببول شاخ یا بانسه ریزه ریزه کرده جوش دهند
تا آب سوم حصه بماند اول انکباب بران نمایند و چون دوا نیم گرم بماند مضمضه نمایند و تا دیر آب در دهن داشته بر تابند و اگر روغن گل و سرکه و مصطکی هر واحد یکدرم
گرفته با هم جوش دهند و اندکی افیون حل کرده مضمضه نمایند اکثر اقسام درد دندان را مجرب ست **اقوال اطبا** بقول جرجانی و ایلاقی اگر مادۀ مرض حار باشد
مضمضه با آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب برگ بادرنگ و درد بدان اشتعل مفید و اگر حرارت مفرط باشد درین کافور زیاده کنند یا بجای و ابتدا ادویه بارده و گرم دران
قبض و خشکی معتدل باشد استعمال نمایند و بعد زمانه ابتدا بتدریج ادویه محلله بعمل آرند و ادویه بارده قابضه که بدان مضمضه کنند مثل آب آس طلب بسرکه است
و آب برگ زیتون و آب عنب الثعلب و سرکه که دران برگ آس جوشانیده باشند و آنچه مائل باعتدال ست مثل روغن گل که دران مصطکی جوشانیده باشند و روغن
آس ست و چون یکجزو روغن گل با دو جزو شراب انگوری بجوشانند تا نصف بماند جید باشد و چون درد عظیم باشد عاقرقرحا سوده مع کافور بر دندان نهند و اگر
درد افراط کند افیون بروغن گل بپزند و دران پنبه آلوده بر دندان نهند و یا فلونیا نهند بعده تلافی ضرر آن با ادویه محلله بتدریج نمایند و ترماق الاسنان نیز مجدیه
درد بنشاند و هیچ تدبیر و تخدیر اسنان بهتر ازین نیست که برف یا آب سرد کرده بران دندان گیرند و هرگاه نیم گرم گردد تجدید آن کرده باشند تا آنکه درد ساکن گردد
و گاهی درد مرتبه اولی ازین هم زیاده میشود بعده چون ماده زنگار او کرده شود بالکل زائل گردد و حکیم حامد در شرح اسباب خود نیز مینویسد که چیزی درین باب
مثل این نیست و چون تخدیر درد ساکن شود بعد از آن محللات انضاج استعمال نمایند حکیم شریف خان حاشیه کتاب مذکور مینویسد که استعمال مخدرات
بارده بالفعل قوی غیر مخلوط با ادویه حاره از خطر خالی نیست بنا بر سرایت نکایت بسوی دماغ و اماتت حرارت غریزی آن عضو چندان میکند که بعد از استعمال
محللات انضاج اصلاح می نماید **انطاکی** گوید که علاج درد حار دندان اگر ماده در دندان و قریب آن کمین شده باشد فصد چهار رگ کنند و الا سر و بکشایند
بعد از ان تنقیه با آب انار ترین کنند که دران هلیله جوشانیده باشند و گاهی نقوع آن مسهل کافی شود یا با آب تمر هندی و ماء الشعیر نمایند و سکنجبین و آب بقله را
درین خاصیت عجیب ست بشرط درد دار از مجربات من این مطبوخ ست جو مقشر سی درم تخم قرطم پانزده تخم کاسنی و خشخاش مرزنجوش کشنیز خشک عناب
هر واحد ده بعد کوفتن در ده چهار رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بمزید اسهال بود دندان پانزده درم تمر با جمع کنند و الا نکر آن کفایت کند

وازین جمله رضیا ساخت کہ افیون درمیک آن سائیده نیم برسر دندان نهند و سرکه جوشانیده چند بار نهند و اگر عرق لول اندو ماتہ شب ملکہ
بیان نلتہ سازند و مضمضه کنند تا سر کرد افیون و بزر البنج و برگ سماق بهترین ادویت طبری گوید که اگر درد دندان باشد مضمضه کرده
ادویت بعد تصفیه بر چند برگ مورد چار جمل دو سرکه جوشانیده مضمضه کنند و اطباء تائیر مضمضه سازند و گرد و استعمال آرند
و اگر دندان صحیح باشد و اشتباه شود که درد از دندان است یا از عصب که بسوی اصل آمده و دیال مکو دماغ سوزد بهتر تبدیل از سر و یکسعد و بر چیزها نهند
و فدای الطف تقصا مند و اگر کفایت نکند بجور شیار نهند با دویه مستفرغ و مشتقه باشند و اگر فائده نکند سولات و احتقان اول تدبیر دندان با آتش
صدت مدان و امثالہا که ترا مس میت دیس شیر حتراق قدی آب حسی الراعی و فیلسی بر نسیم و بعد مضمضه سو طعاب و اگر این کفایت نکند گوش جانب
دندان صداع را بند قرح بسر جز مضمضه نمایند و اگر این هم کفایت نکند جانب مخالف استعمال کنند و اگر درد بر سر بود باید دانست که تصول الیوی
اصل دندان و عصب ہمہ است و دندان نرسید پس بدست نه قلع سر و استعمال ادویه اصل و شکل کلنا و بانده درست است قطع و سرکه جوشانیده
خشک کرده و دندان سرکه عمود کنند و گاهی سیاه گل سرخ و صدف کوبیده استعمال نسبت النعت زیاد کرده مشود و مگر از شیر خورد این و بیند بهتر تسکین و جمع
استعمال نمایند تخم خرفه و ماشیرتا سته آرد دیر کنند خشک سر خشک سرخ کمار سماق ساوی و مکی کافور و لین مشهور و بعد بست و بالی تسکین حرارت
با مکر بر دندان نهند و بجو استعمال کنند و در بین که تحریب دیخ دندان و تصفیه مسوس عارض کند صاحب حی گوید که هرگاه چیزی نافع نبخشد سوغ دندان
شرط است که اکثر مدیاس ساکن میکند و اما نیسکن و جست و از استعمال و وانی ست کانا نیوں و بزر البنج و للزاد محمصات ساخته باشد بر دندان نهند
و در سرکه حل کرده بر آن مصعده یا پند حکیم علی گوید که نهادن او بیخ گرشت دندان فی الفور درد ساکن کند و بعد از برادر دن من مضمضه کنند با بیخ و فلفل
کر بسرکه و گلاب بیخته باشد قرشی گفته که مضمضات بیکر استعمال نمایند حکیم شریف خان گوید که این حکم اکثری ست اکثر جاها بر سکند و با دفع می نماید
و مثل فیلیا شینه چیزی نیست که با عضاء مواد تسکین میدهد ثابت بن قره گفته که تفتیق فصل اسنان اجماع نمودم براکه سرکه و نمک آمیخته دردهن گیرند
افضل ادویه آفت و نمک هم بسیار کم استعمال نمایند مع ادویه دیگر مناسب آن عمل نمایند و اگر تخم حنظل و میر ساوی نرو یک شنگی یا مرزنجوش بیتدن
و سرکه پخته اندر گوش جانب دندان حک کنند قطره قطره بچکانند ... سویدی از اطبا نقل کرده که مضمضه بزر البنج و بیخ توت و با برگ
جوز رومی و با برگ طرفا و بیخ آن و بیخ خطمی با تخم آن بر و احد در سرکه جوشانیده و کذا مضمضه بکاسنی مطبوخ با بیلہ مطبوخ بیخ طرخ کوفته در سرکه ...
و تر و فستان شامی یا نیلی ہر واحد و خوردن افیون و بزر البنج عسل شیرشته بقدر یا قلا و نهادن صمغ توت بر دندان و قطور بری انسان کشته بر عن گل جد گوش
و کذا لسان رکون علیه گل سرخ و لساک هم نهند و دهن نیز و بنتیر تازه ... و وقطور بیخ خشخاش کوفته در عن جوشانیده در گوش نافع ... برسفید و دندان حارست

علاج درد دندان بارد

اصل السوس عشر گاو زبان بسیار نافع دانه بیل نیکوفته نبات سفید با ب جوشانیده صاف نموده بنوشند و جبر این ادویه آخر تا نید مضمضه کنند و با سرکه
صاف نموده ماتر قرحا صعتر جوشانیده باشد مضمضه نمایند و گاهی زنجبیل خشک تیج که بهم آورده مشود و مضمضه بطبیخ کنند و اصل السوس برگ ام و در سند
و دو جزو شیره از اله سعد و مجرب ست و تقلیت با توم را بریان نموده گرم بر دندان نهند و فلفل و قرقرحا و زنجبیل شطرح بر ورق خارک کیا بیده با بالند یعنی دو سرکه به
مضمضه آن نوشته امد و تریاق الاسنان بر دندان کذا رندو بر شقا نهند بر دندان بالند و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نقیع یسهل بلغم حب ایارج تنقیه نمایند و بیند
سکنجبین عسلی و گلقند بر یک دو سه در سکنجبین عنصلی نافع و شگر آب سرد خشته انجیر و بیخ وقت نوشیدن نافع از جانب نیخ را زحمت آب بارد بجانب
موف نرسد تا پیدن نانخواه بیل بعد از خوردن انجیر جو تر ساکن برگ سدابه مقع مضغ جب صنوبر کبار بادیان و دو اشتر یا اهل کنیر الاثار دیه سی واستعمال
المسک و قم و نقل عاقرقرحا تیز و بعد دندان دافع است و اگر بسبب بلغم باشد اسطوخودوس جو شیر بسیار نافع است و برگ تلخ خطہ مباب
بیخ خانه ... صب القلت تراق جوشانیده نبات سعید اهل کرده بنوشند و گاه ... حب الخلب ... کتان با برگ خطمی جوشانیده مضمضه نمایند و گرم بر ...

ساکن نشود بیش آهن بالطلا در آتش سرخ کرده وانچه بر دندان مؤف گذاشته بمیل برادرین انچه درد از عصب دندان درد ناک ساکن شود زبانی شایسته نهاده دار و بماند
اعاده کنند و اگر از دواع سیر نافعه نشود و رفته شود ممنا باشد از شستن قلع نمایند و بیادادویه تا آنکه در بحث تدبیر قلع دندان خواهند آمد بر دندان نهند و در وجع ریحی بعد
تنقیه دماغ محللات مثل سکبینج و حب حرمل و دیگر ادویه محلله که مسطور شد استعمال کنند و تکمید به سبوس گندم و نمک و بابونه و جاورس و مضمضه به بادیان و انیسون
وزیره هر کدام درسی و آب جوشانیده نمایند و صمغ بطم و فلفل و پوست بیخ کبر و شب یمانی ساخته و بعسل آمیخته بر دندان بمالند و از آب سرد و اشیای بادی و طعمی پرهیز
کنند و چیزهای محلل بیخ بخورند و گویند که انیون چند بیستر سادی به روغن گل گداخته در گوش جانب دندان درد ناک چکانیدن درد ریحی دندان را ساکن کند و آیضا
وجع دندان که از اشیای بارده و آب سرد عارض شود ایارج فیقرا با مصطکی به روغن گل بمالند و انچه در بحث ضرس بیاید مفید شناسند بالجمله در وجع بارد همه ادویه
محلله که در علاج کلی درد دندان مسطور شد و انچه نقل می آید استعمال نمایند چنانچه زنجبیل و سیر و عاقرقرحا و صعتر و خردل بعسل ممزوج یا مفرد بکار برند و مالیدن عسل
با فلفل سوده در تسکین درد دندان رطوبی و ریحی تجربه رسیده و دستور فلفل و پوست خشخاش را در گلاب جوشانیده مضمضه کردن و از بیرون طلا نمودن در حال
درد ساکن کند و کوت نمک گل تماکو با لیدن نیز معمول ست و فلفل گرد با مساوی کوفته بیخته بر دندان مالیدن و بالای آن ثمره پان خوردن نیز برای درد بارد و
معمول و شب یمانی مالیدن نافع و کذا فلفل بگلاب یا سرکه جوشانیده مضمضه کردن مجرب و مضمضه از تخم شبت و زیره کرمانی و اذخر و زنجبیل و عاقرقرحا بسود سدت
و مضمضه به آب زیتون با تخم نمام یا سعوط جلیبه مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و یا بماء العسل که در آن پودینه و زوفا و عاقرقرحا و بیخ عقاد الحمار جوشانیده باشند
مضمضه نمایند و قدری توم جوش کرده بر دندان نهند و اگر سهاگه تیلیه را بر آتش نهند و از دست آهنی صلابه کرده بعده از آتش فرود آورده باز صلابه کنند بالت
بسیار مجرب ست و اگر سهاگه بریان سوخته برابر او را ایده نیز مجرب ست و برف تیلی سبز سوخته مالیدن را علاج بین بیرون انداختن از مجربات صاحب گنج باد آورد ست و آورک
سفل درق کرده و نمک سوده و سم نیم گرم نموده در دندان درد ناک گذاشتن مجرب و بار دوم ساعت ساکن کند و بیاض والد مرحوم نوشته که بار ها از سیر گاو گرفته و نمک و فلفل
بران پاشیده کباب کنند و آن را اگرم گرم بقدر برداشت در دندان بگذارند که بیحد مجرب و بسیار نافع ست و کذا تخم حنظل و سوختگی دهو شاخ تدرکنی از روغن
را بر سیل پنبه پیچیده گرفته بر دندان درد ناک گذاشتن از مجربات آن مرحوم ست و صمغ سجه و در دندان گرفتن و بلدی اسود و سنون کردن یا جوشانیده مضمضه
کردن و هیچین مضمضه بطبیخ ایرسا تسکین دهد و بار دست و برگ تهور زیر دندان گذاشتن یا جوشانیده مضمضه کردن مفید و اگر فلفل سیاه تیله تهوتهه بریان کرده سفید
نمک سیاه برابر سائیده بمالند و آب بریزند بجهت صداع ضرس نافع ویا سهاگه مرچ سیاه با آب برگ دهتوره سائیده بمالند و کسی که بلادر و قنعان بکنند بقدر یک سرخ از آن
تراشیده و در برگ پان مع مصالح انداخته زیر دندان داشتن و خائیدن و آب آن فرو بردن جهت تسکین درد و آزموده بعضی عزیزان ست و یا لیموی یک حصه دکته دو مایه سی
دو ماشه روغن بلادر یک ماشه و ظرف آهنی خوب مخلوط کرده بر آتش انگشت جوش دهند تا غلیظ گردد و بس نگاه دارند و وقت شب بر دندان درد ناک بمالند و بالای آن
گلوری پان بخورند و آب آن اسیمن انداز ند و زبانی بران صبر نمایند که برای درد و استحکام دندان به بیاض استاد مرحوم نافع نوشته و نخود زرد سوخته نیله تهوتهه بازوسی
هیرا کسیس نمک لاهوری پهتکری بریان مرچ سیاه دار فلفل مساوی سنون ساختن برای درد دندان از مولوی جمال الدین صاحب مرحوم منقول ست و یا نیله تهوتهه
بریان زیره سفید بریان کشنیز خشک زنجبیل قسط کته سفید نمک سنگ مصطکی هر واحد یک درم فلفل سیاه نیم درم سوده بمالند و در حین استعمال از آب سرد پرهیز نمایند تهوتهه
بریان نمک سانبهر کته پتهر برابر گاه گاه بر دندان بالند و اگر ریوند چینی با مساوی سی آمیخته بالیدن فوراً تسکین دهد و بعضی عزیزان از روت نیز می آمیزند سنون کتهه سفید
پهتکری بریان هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته دو ماشه دانه الاچی سفید یک ماشه کوفته بیخته بمالیدن برای درد و استحکام دندان مجرب الحق ست و یا قوفل سفید
بریان کزمازج کلان و خرد کات سفید مازو مصطکی پهتکری بریان کسیس زرد هر واحد یک توله تیای سبز سوخته شش ماشه کوفته بیخته سنون سازند که برای درد دندان
مجرب ست و آگرامی ترنگ سی و هفت دانه کباب چینی سیزده دانه مرچ بست یا زده دانه کونپل درخت جهاؤ یکدام هر یک نیم پاؤ آب بجوشانند چون سوم حصه بماند
صاف کرده مضمضه کنند نافع درد دندان و استحکام ست و یا پوست درخت سرس چهار توله برگ جهیلی دو توله یا برگ سه ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و مکرر
عمل آرند که بجهت درد دندان کالیج دوا نشود خواه از گرم بود یا از سرد معمول استاد مرحوم ست و در نسخه دیگر پوست خشخاش سه توله نیز داخل ست

ومضمضه به آب الفلفل وکبار واسپند هر یک یک تولہ بجوشانند تا نصف آب بماند برای درد دندان که از رطوبت و بلغم بود و استرخای لثه نافع است
وعاقرقرحا وزنجبیل هر یک شش ماشه مدر یک تولہ پوست ... بجوشانند و مضمضه کردن جهت درد دندان که از برودت و رطوبت بود
... ونافع است و مضمضه به آب ... عاقرقرحا کوفته در سرکه جوشانیده نیز مفید درد دندان بارد است و کوفتن ... سرکه جوشانیده مطلقاً
نافع و مجرب است ... عاقرقرحا و پوست بیخ ببول ... بر دندان مالیدن و لعاب اندرون نیز معمول است ... مرچ سیاه ...
... کرده بر دندان نهادن ... پوست درخت ... سنبل ... و بر دندان نهادن نفع بود و اگر ... و همچنین ... دندان
... و لعاب ... عاقرقرحا ... آمیخته ... بر دندان نهادن و لعاب ...
... بر دندان ... سوخته باقدری نمک سوده برای ... و کذا ... بریان ... سوخته و درد ...
... مرچ سیاه ... کوفته بیخته مالیدن ... بر دندان مالیدن نیز درد دندان ... نافع ... سوخته
فلفل ... مساوی ... کوفته بیخته بر دندان ... آن مالیده ساعتی سرنگون کرده رطوبت دهن ... و آب نیمگرم مضمضه نمایند که نافع درد
... سوخته باقدری نمک آمیخته مالیدن و کذا ... مرچ سیاه سائیده مالیدن مفید درد بارد است و اگر ... مرچ سیاه نمک ...
خشک ... سائیده بر دندان مالیده لعاب ... دهن ... و بعد ساعتی ... و ... دندان ... دیگر ... دو
گهڑی اگر خواهد آب ... دندان بارد و نیز ... نظیر است و پوست درخت ... سائیده بر دندان ... اثر ... نافع
و کذا الفلفل ... قدری با نمک سائیده مالیدن نافع درد بارد است و ... مرچ سیاه ... سائیده ... درد دندان را
... پوست ... کوفته ... و آب ... [illegible] ... عاقرقرحا
... مضمضه کردن ... و کذا مضمضه به برگ ... جوشانیده مفید
درد دندان است و مضمضه برگ ... و پوست درخت ... کوفته و ... جوش داده هر واحد مفید درد دندان
و ... سوده با آب نیمگرم بر رخساره محاذی درد دندان طلا کردن سودمند است اقوال اطبا سویدی مینویسد که نفع ... و ضماد آن ... سائیده در
موضع ... بارد مجرب ... است ... سائیده بقطران آمیخته و کذا ... و سنبل و عاقرقرحا آمیخته و کذا الفلفل و افیون ... مساوی ...
و کذا ... سوده و کذا ... بقطران سرشته و کذا ... خائیده و کذا ... کند هر واحد بر دندان ... و ضماد ...
... و کذا ... البطم و کذا ... و کذا ... و کذا ... و کذا ... و ... ساده عاقرقرحا
مساوی بقطران سرشته و کذا ... هندی و کذا ... و کذا قطر اسالیون و کذا ... و کذا ... و کذا حب الزلم و مضمضه ...
و کذا ... کوفته و کذا ... و کذا ... و حب الغار و کذا ... و کذا ... و کذا ... الفرح و کذا ...
و کذا ... هر واحد در سرکه جوشانیده و کذا ... و کذا ... و کذا ... و کذا ... و کذا ...
... و کذا ... و کذا ... اصفر و کذا ... و کذا ... قطر اسالیون و کذا ... و کذا ... و کذا الفلفل السودان هر واحد
در آب جوش داده و کذا ... و کذا ... سرکه ... شراب جوشانیده و کذا ... سرکه ... و کذا ... سرکه ...
و کذا ... عسل آمیخته و ... و کذا ... و کذا ... خشک ... و کذا ... گرم ... دندان ...
آب پودینه ... مساوی ... و کذا ... خردل ... بر دندان و کذا ... و کذا ...
... و کذا ... مخالف ... دندان ... بر دندان ... سائیده ... و کذا ...
... هر واحد ... دندان است صاحب کامل گوید که ... دندان بالدو با العسل ...

و بو دینه جوشانیده باشند مضمضه نمایند یا سرکه کردان حب الغار یا برگ او یا پوست بیخ کبر و عاقرقرحا پخته باشند دهن بگیرند و بلادر مضمضه کنند یا اندری
بیخ حماما الحار جوشانیده در دهن گیرند و یا خربق سیاه در سرکه جوشانیده در دهن بگیرند و خرالطین در روغن سوسن جوشانیده نیز نافع ست و اگر ساکن نشود قدری
فلونیای رومی یا فارسی یا تریاق کبیر در سرکه حل کرده بپارچه یا پنبه در دندان نهند و یا افیون بخورد در دندان نهند و آب هن فرو ریزند و دوا الکبریت و سحرنیا ساکن
وجع ست و یا تخم حنظل در سرکه پخته مضمضه کنند و یا حسته خشخاش و نمک سائیده در سرکه سرشته و طرس نهند یا در دندان بلیند و یا زنجبیل در سرکه و عسل آمیخته نهند
و یا بر دندان دردناک مالند و یا فلفل پنج درم عاقرقرحا سوخته هر واحد دو درم بورق سه درم کوفته در عسل سرشته در شرس بگیرند و یا افیون سائیده با سائکه سرشته بر شرس نهند
مسیحی گوید که چون با وجع دندان لیسیده دهن و روی و ضربان نباشد و عقب تخمه و تناول اطعمه بارده کثیره عارض شود و با یکه اسهال بقوقایا نمایند
معده شمسه و غرغره آبیکه و دران افزخره و فلفل و یابسه کنه که دران جوز سرو و ابهل و یاسمان عاقرقرحا و نوتنج و صعتر جوشانیده باشند استعمال کنند و تکمید بجاور س
گرم نمایند و بیخ دندان دردناک عاقرقرحا و مویزج و خردل و شیطرج و پوست و فلفل و زنجبیل مالند و ازان در پنبه گرفته بر دندان نهند و اگر کفایت نکند و بیخ او
جند بیدستر و حلتیت و فلفل و زنجبیل و سعد و اندکی افیون در عسل سرشته نهند و تقلیل طعام و تکثیر حرکت و حمام نمایند و اگر ازین هم ساکن نشود آهن گرم کرده
برات بر دندان نهند ایلاقی گوید که اگر ماده این علت بارد باشد اولا استعمال ادویه مبادیه تقوی اسنان ابتدا نمایند تا که ماده اکثر قبول کند مثل شب یمانی بریان
در سرکه سرد کرده و نمک مساوی چون بر دندان نهند و مازو سوخته در سرکه سرد کرده رادع ست و بعد ازین بر روغن گل در سرکه یا شراب انگوری مضمضه نمایند و روغن گل
با سرکه هم رادع ست و هم محلل و بعد سود از ادویه محلله استعمال نمایند و چون ماده بیجی باشد هم ادویه محلل استعمال نمایند مثل سکبینج و حرمل و بادیان و شحم حنظل
و عاقرقرحا و حلتیت و خردل و زنجبیل و قناء الحمار و کند مثل توم و صعتر و فرنجمشک مانند آن وارزن یا نمک و سعده بستر گرم کرده از بیرون تکمید کنند تا ماده را
از اصول دندان بخارج کشد و ورم پیدا کند و چون آماس کبیر و درد ساکن شود ادویه محلله ورم را زائل کند و با دیه خطمی و برگ نان حلبه در آب یا شراب بپزند
تا مثل فالوده گردد و از خارج بر کله ضماد کردن محلل قوی ست و گاهی زعفران و حیدوار اضافه کرده میشود و مضمضه باین نیز نافع ست چون دهن از روغن چوبه
یا روغن شبت نیمگرم پر کنند تسکین اوجاع دندان نماید انطاکی گوید که هر چیز گرم بالفعل یا بالقوه مثل زرده بیضه گرم و نان گرم بر دندان گیرند و فلفل و زنجبیل
و سیر را دریں نفع ظاهر ست و از مجربات من درین این دوا ست و این نافع هر علت بارده از دماغ بسوی فم معده ست گلقند عیسی بیخ درم انیسون قرطم ترید هر واحد
پانزده درم تخم شبت صعتر هر واحد پنج درم صندل سه درم مصطکی یکدرم بدستور مطبوخی که در علاج درد دندان حار گذشت بجوشانند و کذا شراب العسل با زعفران
و از و ضمادات این دو است صعتر و قسط عاقرقرحا هر واحد پنج زنجبیل سعد سنبل کرکم قرنفل مرمکی هر واحد دو جند بیدستر یک درم چندان آب بجوشانند تا ربع
بماند در دهن گیرند یا به پنبه چند مرتبه گرم بنهند و گویند که فلونیا و برشعثا و تریاق درین نیکو ست و از ضمادات ناجیه افیون جند بیدستر حلتیت عرنیا و زنجبیل
زنجبیل سیر بزر البنج فلفل بعسل سرشته بنهند رازی گفته که روغن گاو یا روغن کنجد نیمگرم در دهان گرفتن تسکین درد کند بنا بر آنکه روغن تلیین عصب میکند
و تا عصب بیشتر نفوذ می نماید و گرمی خود ماده را تحلیل میکند و انگزه و خردل در سرکه جوشانیده مضمضه کردن ماده را تحلیل نماید و یا تخم حنظل و عاقرقرحا و کلکلا
مساوی طبوخ در سرکه یا شراب نیز محلل ست و لی در بوشت دندان یعنی حفظ مزاج طبیعی آن باید که ادویه قابضه یابسه مثل اقاقیا و گلنار و مازو یا محلله
بیامیزند و مضمضه خربق سفید و عاقرقرحا و شیطرج نیم کوفته در سرکه جوشانیده تحلیل ماده کند و در حاوی کبیر نوشته که جماعتی شهادت تجربه داده اند که این دوا
وجع را زائل کند بگیرند سیر پنج استار کند نیم مثقال برگ آس یک کف در سرکه بجوشانند و حب صنوبر حل کرده صاف نمایند و نیمگرم در دهن دارند بعده
جاوشیر محلول در روغن بلسان بر دندان مالند و اگر روغن بلسان میسر نشود بدل او روغن زیت گیرند و ایضا پوست بیخ کبر زراوند مدحرج عاقرقرحا بسلب
در بیخ او سرکه بجوشانند تا نصف بماند در دهن بگیرند و یا تخم حنظل دو مثقال حرمل چهار مثقال در شراب یا سرکه بپزند یا عاقرقرحا و مویز در سرکه آمیخته استعمال
نمایند و اگر بو دینه کوهی فلفل سفید عاقرقرحا هر سه با مویز منقی سرشته قرص سازند و خائیده و لعاب آن فرو ریزند با خاصیت ماده را تحلیل کند و بنون
فلفل سونیز عاقرقرحا زنجبیل هر یک دو درم بورق سه درم بر دندان مالیدن محلل مواد غلیظ ست و تریاق اربعه و سحرنیا و تریاق کبیر بر دندان

گرفتن نافع است و از علاج مجرب است خصوصا اگر ماده و دیعه در دندان باشد و آفیون و فلفل و عاقرقرحا ساوی کوفته بیخته بسیار قسمه نخود ساخته در فم
بچیده و دهن چسپانند لعاب چند بار بدر ریزند که مجرب است و کذا اخراج که بدندان بسیار تا که نماید و بعد ساعت ماکی کنند بعضی گویند برگ کیکر چون
به مضغ جانب دندان بسیار فائده نماید و سکون وجع در ساعت است حکیم عابد از تجربه نقل کرده که اگر از نکال اتاقیاسوی با انسان نمک اندانی کرفته
بشل آن آرد جو و سل سرشته بسوزند و دندان را استعمال نماید ساکن او عاجل و دهن دندان را مجرب است و ده دین باب بشل او ترکیبی نیست و بعضی تجربه
بیوسته و اعظم النفع است و آماج واقع شده بر آنکه تیلی هندی چون منع کنند یا در دست مخالف جانب ضرس درد مند ببا بندند هر گاه در آن
یک تپ کامل بکو ابتدا و جاع دندان را تسکین دهد حکیم علی شریف می نویسد که اگر طلب غالب در گشنیز سبز برگ ... بر کف و تواجه شاید و مضمضه کنند

علاج درد دندان از تولد دیدان

تخم گندنا و تخم پیاز و سیر و تخم ترب با سه یا چهار هم بیخته بسوزند که تا ک دود آن به توسط انبوبه بدندان کرم خورده رسانند گاهی زنجبیل با سیر و تخم ترب بکرده و مثل تخم نوشته گندم
تخم گندنا هر واحد یک درم تخم پیاز دو درم و سیر بیز سرشته و حبها بقدر یکدیگر ساخته یک حب تخمیر نماید با زرنگ دو پنج سال کهنه سرخ و لسته تعالی آب
بسوزانند سیر ... آب ... و آن مطلوب در صده ... و بعضی ... که ... نکال ... برگ ... بیخ سپید ... سرخ شود و نسته ... گرم دندان را از دندان بجا
بر شود گدازند ... سه ... تا کرم ... شود و نیز تسکین ... و اگر کیلا با یک ... در دهن ... بیرون ... با سوگند ... لعاب
دهن بیرون آید نیز در قتل کرم و تسکین درد مجرب است تا گیرد طشتی پر از آب نماید ... گلی ... یک سوراخ ... از ... دو دیگر سوراخ مریض پهلوی او نه
کمند و این ظرف از ... پر آب دارد ... گرم ... آهنی که سرخ ... شده ... گرم ... تخم بنج یا تخم ... سوختن کنند
ترکیده نهاده و سوراخ پهلوی ظرف و از آن دود ... دهن خود را ... سوراخ که ... دود ... چون ... شود گرم ... بسیار از آن
بید دیدان خارج شوند و یا سنون برنگ کابلی و زرالنبج ... بمالند و مضمضه آب برگ ... با ... طول نیز برای ساقط کردن
کرم دندان نهایت مجرب است و کرم ابریشم با تخم ... کشانی با تخم پیاز سوخته دود آن را با سطرتی آهسته آهسته کشیدن نیز برای قتل دود استان معمول است
و بیخ و برگ و شاخ و گل و بار کشانی تازه کوفته آب بگیرند و با ... تا ... چند روز متواتر ... مضمضه کنند و اگر زنده ... تسمی با بیخ کشانی جوشانیده مضمضه کنند
نیز مفید بود و اگر عرق ... بقدر ... پنبه نهاده بر دندان کرم دار نهند و با ... گذارند ... سرکه حل کرده بر ستور نهند و آب
ملیم بازم سوده بر دندان کرم تا ک گذارند برای تسکین درد کرم دندان مجرب است و نهادن ... کافور ... سوراخ دندان نیز برای قتل کرم معمول است
و قطور آب برگ ... در گوش مخالف جانب ... دندان که از کرم باشد نیز مجرب است و اگر عاقرقرحا ... نوشادر ... افیون هر کدام ... نماید ... دندان
متاکل پر کنند و بالای آن اندکی موم گذارند نافع بود و کذا اخراج و نوشادر پر کردن نیز کرم بکشد و بستور ... چون ... بغایت مجرب است ... کردن
قصبه ... حلتیت ... همین ... اگر پنبه و قطران آلوده بر دندان گذارند نیز کرم را ساقط کند و اگر ... زرالنبج ... نموده ... دق
سازند و دود آن بگیرند ... دندان بکشد و بستور ... یا مرکب ... تخم ... گوفته ... شراب ... قرص سازند
و بسوزند و دود آن ... برند ... کلنار ... شب ... گوفته ... سوراخ ضرس نهند و ... کرم ... تخم گندنا بسوزد
بقطران سرشته مجرب که ... نیز مفید و اگر تخم حنظل بیخ حنظل تخم پیاز ... برگ ... خردل عاقرقرحا ... بر آتش افکنند
و قمع بر آن نهاده طرف دیگر قمع بر دندان نشانند و دود آن ... دندان ... کرم خورده را ساکن کند ... نماید ... بیخ ... گوش ... نافع
درد و کرم دندان است و مضمضه ... خردل ... مطبوخ باشد ... بیخ ... قرنفل ... فلفل ...
و اگر باین ادویه تسکین نیابد داغ دهند ... بالا گذشت و اگر داغ ... سوزند ... حلتیت ... سرخته ... ضرس ...
از جوز ... شود ... بگیرند قطران ... گوفته قطران ... قصبه بنهند ... دیدان را قتل کنند ... ازند ...

و بیخ پرسیاوشان و بهنگ همه کوفته و مثل او جوز ماسیمه بقطران بسرشند و در سوراخ دندان گذارند و بهتر از این همه در قتل دیدان متولد در ضرس اینست که شیح و بهنگ و عدس هر مساوی کوفته در سکه جوشانند تا سکه غلیظ گردد بعده در داخل سر کدو سوراخ اندازند که قتل دود و غسل چرک مجتمع در اینجا کند و یا نوشادر و مر و بیخ و جوز و خاکستر نشاء او یم یکجزو همه کوفته در سکه و قطران و عسل سرشته در سوراخ پر کنند و بعد استعمال این بسرکه حب الآس مضمضه کنند و ساعتها دهن باز دارند و اگر چیزی از دسومات بخور بسرکه مضمضه کنند بر سعد سوده بند کاین منع تولد کرم نماید اگر در ضرس سوراخ باشد انطاکی گوید که در کرم دندان مغ شیح و قیصوم و محلب و پوست بیخ توت و حب الغار سوده بخور بتخم گندنا و یا ر دوم زرد با پیه بز سرشته بقمع نافع ست اهل هند می گویند که عاقر قرحا یکجزو نوشادر افیون هر یک نیم جزو در سوراخ دندان کرم خورده گذاشتن نافع ست و کذا زنجبیل نرم سوده بعسل سرکه سرشته در سوراخ نهادن مسکن درد دندان و نافع کرم خوردگی ست و اگر سهاگه با موم جمع کرده در سوراخ دندان کرم خورده بگدازند درد ساکن شود و اگر بچوب نیب مسواک کردن عادت سازند کرم به دندان نمی افتد و رافع درد دندان ست که از گرمی باشد و سهاگه نیلیه تو تهه بر آتش نهاده از دست آهنی صلایه کرده از آتش فرود آرند و باز صلایه نموده بر دندان بمالند که نافع درد دندان و کرم خوردگی آنست و چون برگ یاسمین یکمشت اسپند یک نیم توله در یک آثار آب بجوشاند و هر گاه پاو آثار ماند صاف نموده مضمضه نمایند نافع کرم دندان ست

علاج درد دندان از دیگر اسباب

اگر از ورم لثه و تبرید اسنان باشد علاج آن نمایند بدستوریکه در بحث ورم لثه و تبرید اسنان خواهد آمد و درد که با ورم لثه بود قلع دندان ندان فائده نمی کند و درد دندان که از تحرک آن باشد اگر جنبش کمتر بود تدبیر استحکام نمایند بدانچه در بحث تحرک اسنان می آید و اگر جنبش آن زیاده بود باز کندیدن علاجی نیست و آنچه بسبب تاکل دندان عارض شود علاجش از بحث تاکل اسنان جویند و آنچه از بیحت سا ذج بنابر عدم غذا و یا مع ماده باشد علاجش استعمال مرطبات و تدهین بمسکه و روغن بنفشه و پیه مرغ و پیه بط و مانند آنست و از اغذیه مجففه و استفراغ و جماع منع نمایند و اغذیه مرطبه مثل لحم جدی و چوزه مرغ خورند و شراب ابیض ممزوج بنوشند و بشیر زنان و روغن بنفشه سعوط کنند و بعد طعام در حمام داخل شوند و اطالت آن نمایند و حسو از باقلا و نشاسته و شیر بز و روغن بادام و شکر سفید مناسب بود و دائم با فدیان میده و طبیخ او بشیر خوردن ای شکر امر کنند و هر گاه دندان بحالت اصلی عود کند اصول او را بگل سرخ و طباشیر و آرد عدس و کزمازج و سک و دیگر مقویات تقویت دهند و درد دندان که از انکسار یا انصداع دندان بسبب اجتماع ماده ردیه در بن دندان باشد بدون آنکه حرکت نماید و یا چیزی از خارج بهیچ آن برسد فصد و استفراغ نمایند و اصلاح مزاج کنند اگر متغیر شده باشد بعده باصلاح غذا پردازند و عاقر قرحا افیون تخم شوکران سائیده در خمیر سرشته بدفعات بر دندان نهند و اگر از این فائده نشود مضمضه بسرکه که در آن گل سرخ و گلنار و پوست صنوبر و بزر البنج جوشانیده باشند بعمل آرند و اگر تدابیر مذکوره کفایت نکند بزیت یا آهن داغ دهند

تحرک اسنان

جنبش دندان یا بسبب بادی مثل ضربه و سقطه باشد و یا بسبب واصل مثل رطوبت رقیقه مرخی لثه و عصب مسند دندان و یا تاکل عارض منابت اسنان و وسع آن و یا غلبه یبس محدث لاغری دندان و یا نقصان لحم عمور و یا ورم و یا ضعف و تالیت خون آن باشد و تحرک اسنان کبسبب کشادن تقبیه مفت دندان بصبیان حاصل میشود و آنچه بسبب نقصان لثه و لاغری دندان مشایخ می افتد بهر دو لا علاج اند تشخیص اسباب مذکوره اولا از مریض بپرسد که گاهی صدمه بدندان رسیده یا نه اگر اقرار آن کند سبب جنبش دندان همان باشد و الا بسوی لثه و دندان نظر کنند اگر در گوشت لثه نقصان نماید سببش نقصان لثه باشد و اگر ورم نماید و با درد و ضربان باشد سببش ورم لثه بود و اگر لثه سفید نماید و چنان محسوس گردد که در آن خون نیست و آن باقیمین اکثر افتد سببش ضعف لثه باشد و اگر دندان لاغر نماید و بدن نیز لاغر و خشک و چشم غائر بود سببش یبوست دندان باشد و اگر دندان فربه و لثه سترخی نماید و لعاب از دهن آید و در بیخ دندان سرخی محسوس گردد سببش کثرت رطوبت باشد و اگر از این اسباب هیچ نباشد سببش تاکل کنارهای استخوان که دندان از و رسته است و بنظر می آید خواهد بود با لجمله جنبش دندان

هر سببی که باشد باید که صاحب آن از جاییدن اشیاء بدان دندان و از کثرت کلام اجتناب کند و بدست و زبان آن را حرکت ندهد و مهما امکن
چیزهای نرم بخورد و اگر علاج سود ندهد و جنبش بسیار باشد و دید که دندان ساقط شود دیگر دندان‌ها را بقا نگذارد بکشد

علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت

با دویه گرم قابض علاج کنند مثلا عاقرقرحا پوست بیخ کبر جلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب شراب جوشانیده دهان شوده مضمضه کنند شب یمانی
کبابه گلنار هر یک یکجزو گل سرخ دو جزو باریک سوده سنون سازند و سنون معمول که در آن بحر دتی داخل ست و سنون زرد و دیگر سنونات و اطلیه مک که
قابض و مجفف باشد استعمال نمایند و بعد از نضج مسهل بلغم تنقیه کنند و از چیزهای سرد و تر پرهیز نمایند، قرص مصطکی سعد گل سرخ گلنار سنبل الطیب جز السرو
مساوی سوده حب مستی خواب سنون کردن متحرک اسنان که از رطوبت بود معمول ست و کذا و مل سوخته کات هر کدام یکجزو فلفل سفید دارفلفل نمک سنگ
مصطکی هر کدام دو جزو سوده سنون کردن در این کار نهایت مفید ست و اگر مسواک گوسپند رقی فلفل سیاه را بر سایده هر روز سه مرتبه بمالند برای رطوبت نزله
و ریاح که موجب سده باشد و بجهت استحکام دندان و نشف رطوبت لثه معمول ست و سنون سپاری عاقرقرحا فلفل سیاه مصطکی سعد کوفی گلنار از و کزمازج
پهٹکری کته مغز خسته انبه بیر مغفید و بحیمین سپاری جهالیه سوخته کته سفید دارفلفل هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه بریان یک ماشه کوفته بیخته سنون سازند
و کذا نیلوفرای خشک جولیجان گلنار هر یک سه ماشه عاقرقرحا سه ماشه گوکهار سه ماشه نرکسان سه ماشه برالنبج چهار ماشه جوشانیده مضمضه کردن نافع و سول
ماروه محرق مطفی بسرکه و اقماع انار ترش و سماق و شب یمانی کثیر الفائده ست و کذا سنون حضرت شیخ فرید قدس سره بیری الطرست و روع سوخته و اسریج مساوی
سوده مالیدن از مجربات اهل هندست و کذا سنون مکهی تنگر و بیر السیسن نیله تهوتهه باریک سوده در آب لیمو کهرل کرده بر دندان مالیدن بالای او گلو سی پان
خوردن برای استواری دندان مجرب ایشان ست و لوده پٹهانی باریک سوده سنون کردن حرکت دندان که از رطوبت بود زائل کند و خاییدن برگ اطرفا
مقوی لثه دستر مجربست و دادامت مضمضه بطبیخ دارشیشعان جاوطاسان و مفید لثه سترخی ست و نیله تهوتهه در روغن بهیان کرده زنجبیل کته سفید سپاری سخته
برابر سایده سنون ساختن لثه را محکم کند و ضررها دفع نماید و پهٹکری سوخته سوده برابر سی آمیخته مالیدن نیز محکم نماید و کذا پهٹکری بریان یکجزو و توتیای سبز سوخته
ربع جزو کات یکنیم جزو کوفته بیخته سنون ساختن استحکام دندان نماید و یا توتیای سبز نیم دام در روغن گاو بریان کنند که سوخته شود و برگ بیت دسکوره چند کرده
سوزانیده نیم دام و سنگ جراحت یکدام آمیخته سوده استعمال نمایند و یا کات سفید یکتوله گل سیوتی خشک گلنار هر یک سه ماشه مصطکی نیم ماشه الایچی سرخ تشن ماشه
مسی یکتوله سپاری بریان یکنیم توله کتنیر بریان سه توله سنون سازند و اگر سپاری بانده طلادر سوخته سنون سازند و لعاب از دهن بیرون اندازند دندان محکم شود
و درد دور گردد و کذا شب یمانی یکتوله سوجر س تشن ماشه نیم کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سدس ماند مضمضه نمایند که نافع درد و استحکام دندان متحرکت
و ایضا پوست ببول دو توله کلیهل سه ماشه اسبند سه ماشه کوفته در سیکی آب بجوشانند چون نصف بماند وقت خواب مضمضه نمایند و هرچه در اشرجای لثه
باید **اقوال اطبا** حکیم علی در مجربات خود نوشته که هیچ چیز دندان ضعیف و جنبان را و گوشت بیخ دندان را که سست و نرم شده باشد از فصد چهار رگ
بهتر نیست و ما نیز بارها این تجربه ظاهر شود و بیت لسیار کاند **مسیحی** گوید که سماق پوست انار ترش خسته هلیله زرد سک حعت بلوط گل سرخ گلنار یا زد گزمازج
شب یمانی مساوی کوفته بیخته بر لثه بمالند و اگر حاجت تقویت زاید از این افتد دیلی و بیخ پوست کبر و عاقرقرحا و ایارج فیقرا امر ایند و اگر از این فائده نشود
داغ و هند **شیخ** گوید قوالص نسخه مثل مضمضه با آنکه در آن گلنار و برگ مورد جوشانیده باشند و یا نبید مویز که در آن شب یمانی و عفص و زراوند و نمک مطبوخ
باشد و یا آنکه سکنجبین و در آن جوشش داده باشند استعمال نمایند و حب یمانی دو درم نمک یکدرم سوده آمیخته بر بیخ دندان لصوق نمایند و یا قسوس بس مع زیت
و ایارج سوسن و پوست سوسن هر یک چهار جزو و شب یکجزو بر بیخ دندان بچسپانند و یا گیرند خاکستر طرفا و نمک مساوی و یا بتاج گوزن سوخته و نمک
بعسل سرشته سوخته هر واحد ده جزو و مرزنجوش عفران و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو جزو و سد لب خشک سماق گلنار هر واحد سه جزو و دار ان سنون الصوق
سازند و ایضا قوابض مخلوط الصبر و قلقطار و اقلیمیا بکار برند و بهترین سنون در این باب آنست که سعد گل سرخ سنبل الطیب نمک اندرانی کزمازج

شاخ گوزن سوخته مساوی بعمل آرند و یا نوشادر شب یمانی نشاسته برابر سوده مالند طبری گوید که علاج این نوع تنقیه بدن است بدانچه در باب فالج
و لقوه گذشت و منزاغر که در آن باب گذشت بعمل آرند و این همه بعد پرهیز که مذکور شد استعمال نمایند و چون تنقیه بدن مرأس کرده شود بحسب امکان
غرغره کنند و عمور را بتریاق کبیر و امثال آن نمایند اگر مزاج مریض با هوا و وقت و بلد یا مانع نباشد و اگر ازین زائل نشود امر غرغره را ایارج نمایند تا دهن و عمور
معتدل البدن اوه گرد دبعده گلنار را آس و پوست انار و جفت بلوط و شب یمانی کوفته با نمک عسل و آب سحق نمایند حتی که مثل مرهم غلیظ گردد و بس بگذارند تا سرخ شود
بعد از آن بر عمور و اسنان این دوا مالند تا ایام متوالی هر چه در دهن جمع شود بیندازند و اگر ازین معالجه صحت نشود بر دادن تریاق و دلک عمور بدان بعد
بعض اوقات بدادن معجون القرع بای که مقول از بلاد محلول نوشادر بهر اصلاح آن اقتصار برزند و از اطعمه ردیه منع کنند و سیر و سدر علوج نمیند حفظ
مزاج کنند و ادویه حاده چندان استعمال نکنند که مزاج او گرم گردد صاحب جامع و کامل گوید که سنون که مزاج را نگاه دارد هلیله زرد هر یک سه درم گلنار
گل سرخ سماق هر یک پنج درم جفت بلوط حنای کی حب الآس صندل سفید هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند صاحب حاوی می نویسد که سماق تخم گل
جفت بلوط شب یمانی سعد گل سرخ طراثیث فوفل کرمازج صندل سفید زاک هلیله زرد حب الآس مساوی کوفته بیخته سنون سازند در یعد و سنون کنند و بعد
استعمال آن بسرکه و گلاب مضمضه نمایند که لثه سخت و دندان را محکم کند و اگر تب ناجی در گلاب و سرکه جوشانیده مضمضه کنند نیز دندان را قوی گرداند جرجانی
از جمله ادویه قابض نوشته که بگیرند گلنار و پوست انار ترش هر یک شش درم زرنیخ سرخ تب ناجی هر یک سه درم گل سرخ و سماق هر یک هشت درم سنبل الطیب اذخر
هر یک دو درم همه را کوفته بیخته بر دندان بپاشند و گفته که این همه ادویه بعد تنقیه بایارج فیقرا باید و اگر این علاج اثر نکند داغ باید کرد چنانکه در درد دندان مذکور است
و گویند که در اکثر حالات تشریح مضمضه بسرکه کهنه که در آن نمک حل کرده باشند نفع میکند سویدی گفته که کهربا سنون بعقل مکی بدیل لثه مسترخی مجرب
است و کذا کبوس قطران دو صد درم نمک آرد جو هر یک صد درم همه را آمیخته در کوزه گلی کرده و سر او را طین در آتش نهند بعده بر آرند سلیمه بکار برند
و ایضا نوشته که عصاره حسک و فوتنج بری حلی سوخته و گاو زبان سوخته و کاغذ سوخته و سویق شعیر ملح اندرانی و نمک اندرانی بریان در سرکه سرد کرده عصاره
لف کرم و اطراف زرم و برگ او و حب النار و حب سو بکار و مرجان بلوط سوخته و نمک مساوی و کعب بقر و کندر مضمضه بعصاره گاو زبان و سرکه معسل و رب الماق
و آب حی عالم الغضر ملوح و عصاره زیتون سبز و مورد سرکه یا شراب قابض آمیخته و آب حصرم و عصاره شاهتره و سیر و طبیخ بیخ انار ترش و حب الآس و شراب کهنه و طبیخ
برگ شجر مصطکی و طبیخ بسر و عصاره امامالس یا طبیخ او در گلاب عسل و بسرکه و عود الفرج کوفته در سرکه جوشانیده و کذا و اشتی پوست هلیله زرد و کبوس زرد
و باستباج و یا صدوف کامیرتی یا صدف و یا عقیق و کذا خماز نجار حدیدی یا ترم سنگ کدام طبیخ پوست مفرد تقویه اسنان است

علاج جنبش دندان از ورم حاره لثه و ضربه و سقطه دندان

مدبر نوع تدبیر که در علاج درد دندان حار گذشت بعمل آرند و آنچه در فصل ورم لثه خواهد آمد بکار برند و سنونی که در آن پوست مغیلان آمیخته است
و آنکه در آن کهربا چهار باشد داخل ست استعمال کنند و ایضا در ورمی بعد تنقیه از فصد و حجامت نقره و مسهل در ابتدا ادویه بارده قابضه چون طباشیر و پوست
هلیله زرد و گلنار و سماق و لثه بالند و آب باد رنگ خرفه و دیگر مضمضات بارده که در قلاع دهن مذکور شد بعمل آرند و در الخطا تا پیچیرهای مثل چون آب کشنیز
و روغن گل مضمضه نماید طبری گوید که بعد فصد قیفال و تنقیه بدن بطبیخ هلیله زرد و کابلی و تمر هندی و آلو بخارا و عناب سپستان و برگ عنب الثعلب
و کشوث و تخم کاسنی و دقت شامی حسک و فلوس خیار شنبر یا تدان اشیای رطبه که در آن قوت اسهال صفرا مع تنقیه باشد غرغره عدس یک کف
گل سرخ انگی کعبی الراعی یکباره جوشانیده صاف نموده و دو چندان سرکه متوسط در کهنگی داخل کرده بدام نمایند حتی که وجع تسکین یابد و عمور و دندان ملتزق
گردد و اگر ازین ملتزق نگردد برود گل سرخ طباشیر گلنار کشنیز سوخته آرد عدس سپید بعصاره زرشک سرشته حب ملتصق ساخته نشد بید و الزاق او نماید و چون لثه
متعفن یا متهر شود علاج او نمایند و ایضا در ضربه و سقطه بعد فصد قوابض مشد بارد و تدهین بروغن گل و روغن مصطکی بکار برند و هرگاه از تنقیه و سنونات
قابض فائده نشود و جیع دندان را با آهن گرم داغ دهند یا از تار القو زر بندند بعد ادویه قابض بپاشند تا مستحکم شود و سنون مصطکی سعد سنگ جراحت

مساوی سوده بالیدن برای حبس خون و استحکام دندان متحرک الاسنان که بسبب سیلان خون بن دندان باشد معمول است تهیگری زبان سیاه سوخته که سرخ مرچ سیاه
آمله نصف خام و نصف بریان نمک مساوی کوفته بیخته سنون ساختن برای جنبش دندان که بسبب ضربه یا سقطه یا جز آن باشد از مجربات والد مرحوم
و توتیا و دو نشاسته و شب مساوی بسایند و بر بیخ دندان نهادن نیز مفید بود و کذا مضمضه از زردچوب و دار هلد و ریوند خطائی هر یک سه ماشه
در آب شور پخته صاف نموده روغن گل و بابونه هر یک یکتوله داخل کرده و ایضاً عدس مسلم و گلنار و ریوند خطائی و دار هلد هر یک سه ماشه روغن گل سه توله

علاج جنبش دندان از نقصان گوشت لثه و تاکل آن

فصد سرو و چهار رگ نمایند و بعد از نضج مسهل صفرا دهد و از گوشت و شیرینی پرهیز کنند و قند اسماقیه و رمانیه و زرشکیه و مغز بادام خورند و اثر کند روز را و نیز
مدحرج دم الاخوین و اسرب سا و سنون ساخته استعمال نمایند و ملاسه دیده میرسد که بسبب نقصان لحم لثه یا سوء مزاج حار یا بارد یا تفرق اتصال از ورم
و غیره باشد پس معالج را باید که در علاج ازاله سبب آن نیز سعی ورزد و ایضاً برای نقصان گوشت لثه شب سبز مروارید ناسفته فندق هندی
جوز هندی بادام تلخ هر یک مساوی [illegible] روغن گاو بریان کنند که سرخ گردد و فوفل سوخته برگ حنا برگ زیتون خشک هر یک [illegible] دم سنون ساخته وقت شب
بمالند و الایش بان بخورند و صبح زرد [illegible] تخم مورد حب الاس کنج پوست درخت کرکر برگ آمله سبز هر یک توله جوشانیده مضمضه کنند که مجرب است
و سنون حنین که دندان آرد کرسنه ده درم است استعمال کنند که در ابتدا لحم لثه مجرب است و چون لثه متعفن شود و قلاع فیون و غیره [illegible] که ماکله
گذشت و هرچه در تاکل لثه باید بکار برند و قوابض مشدده از مضمضات و دلوکات و غیره استعمال نمایند و فند و رامیض یا اسود و سنون معمول [illegible]
که از گلنار و آمله و شب یمانی و اقاقیا مساوی سازند نیز مجرب است و در نسخه دیگر عود سوخته عوض آمله است و اگر دم الاخوین کزمازج انزروت کندر خون السرو
بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار جفت بلوط پوست انار ترش هر یک یکجزو چه نیم جزو کوفته بیخته وقت خواب بمالند برای انبات گوشت لثه
و رفع بدبوی دهان بغایت نافع و تالیف حکیم محمد زمان است و سنون سعد گلنار سماق لودھ سوخته شب یمانی مساوی نیز برای انبات گوشت لثه مفید
و منقول از شیخ الرئیس است و مصطکی رومی کهربا گل فوفل دم الاخوین مازو گلنار هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله منقی برگ حنا کات سفید کشنیز خشک هر یک یکجزو
نمک لاهوری نیم جزو کوفته بیخته وقت خواب بر دندان بالیدن برای تقویت دندان و رویانیدن گوشت بیخ آن و حبس خون و قروح مجرب حکیم علوی خان
و بقول قرشی اگر زراوند مدحرج کندر دم الاخوین آرد کرسنه بیخ سوسن مساوی سوده بسکنجبین عنصلی سرشته بمالند لثه را محکم کند و گوشت برویاند و مصطکی رومی
سنگ جراحت [illegible] مساوی کوفته بیخته بالیدن [illegible] گوشت حوزه لثه را زائل سازد و جالینوس گوید که چون تدبیر [illegible] کفایت نکند تنقیه با یارجات
کبار نمایند و بعد از این دوا استعمال کنند پوست انار سی درم گلنار مازو [illegible] هر یک ده درم سماق پانزده درم کوفته بسرکه آس سرشته قرص سازند
و خشک کرده وقت حاجت سوده سنون کنند و در نسخه مسیحی وزن پوست انار سه درم و دیگر ادویه دو درم و سماق و نمک هندی هر یک یکدرم است یا گیرند هلیله زرد
و مازو سبز و پوست انار ترش و گل سرخ و زرنباد سماق و فلفل و کزمازج مساوی در سایند و استعمال نمایند و یا پھٹکری سوخته در سرکه سرد کرده یکجزو و نمک [illegible]
دو جزو و سماق سه جزو سائیده استعمال نمایند و گویند که اگر فائده نشود باید که موضع عفن اکال را داغ دهند و استاد مرحوم نیز داغ بسوزن طلائی مفید بوده اند

علاج جنبش دندان از ضعف لثه و قلت خون آن و یبوست دندان

برای تقویت اغذیه مولد خون مانند گوشت حلوان و جوزه مرغ فربه و زردی بیضه خورند و برای جذب خون بسوی لثه چیزهای گرم و مسکن و مقوی آن چون سعد
و سنبل الطیب و عود سوخته و مصطکی و گل سرخ بر لثه مالند و اگر از غلبه یبوست باشد ترطیب مزاج جمیع بدن و خاصة دماغ باغذیه و اشربه و غیره نمایند مثل الماء
و ماء اللحوم و استحمامات و تمریخ بدن به تقیرطیات و استعمال ادهان باشیای حریره مرطب بلصوق [illegible] قطور در گوش مثل روغن گل و خلاف و آب برگ عنب الثعلب
بعمل آرند و سکون و آرام و کثرت خواب بعد غذا و بشکم سیری نمایند و بعد حصول ترطیب برای تقویت بیخ دندان ادویه بارده قابض مثل سماق و پوست انار و گلنار [illegible]
و خسته هلیله و تخم گل سوده بر لثه مالند و اینچه در علاج وجع اسنان که از یبوست باشد مسطور شد بکار برند و بدانند که از جمله ادویه مقوی لثه مضمضه بعصاره

گل سرخ ست و همچنین بطبیخ آن و کذلک گلاب و کذلک سعد و تخم گل و مضمضه بطبیخ آن و خایه بلند تخم گل مولسری و گذاشتن آن بر دندان نیز اثر تمام دارد و هلیله محکم میکند دندان لثه را و سعد و سنبل و ده والیدن جید الاثر ست و مصطکی سوده مالیدن و بخواب رفتن و اگر چهال گهنال چهال جهر بیری یا باشد کهه سفید سپاری چهالیه مازو سبز در آب جوشانیده هر روز پنج مرتبه مضمضه کنند جهت استحکام و تحرک دندان مجرب ست و همچنین عدس مسلم کزمازج گلنار کوکنار ان آس حب الآس پوست مغیلان و سماق جوشانیده صاف نموده قدری زیر اکسیس سوده اضافه کرده مضمضه نمودن سود مند و سنون فوفل کزمازج مازو گلنار گل سرخ جهت بلوط حب الآس مساوی جهت تقویت و تشدید اسنان مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و دو نسخه سنون که حکیم اکمل خان جهت نواب مجد الدوله تحریر کرده بود نیز برای تقویت لثه نافع ست و سنون جامع النفع از مجربات حکیم علی و دیگر سنونات معمولی که در قرابادین مسطورست در باب مجربات الاطبا سوید گفته که عصاره تمیل در تقویت لثه و استحکام دندان مجرب ست و ضمغ برگ عایق کوفته و ثمر جام او و تنبول و رشنا دلوزه و زرنیخ سرخ و مازو در سرکه سوز کرده تا آنکه قوام علیط گردد و کذا قیسور گرم کرده و شراب ریحانی پنج بار تر کرده سائیده و کذا جعده جبلی و کذا پوست بیخ کبر در سرکه پخته و کذا برگ عوسج سائیده و کذا انار ترنگ خشک در سرکه و روغن آس آمیخته و کذا زیت هرچه تر کنند مضمضه بماء قرحا مطبوخ در سرکه یا بشیر خر و ایضا ادویه دیگر مثل عذبه و برگ اثل و قرن ایل سوخته و برگ شمشاد و عصاره او و عصاره بارتنگ یا خشک آن سائیده و سنگ مرمر و نمک اندرانی مساوی و عصاره قنطوریون دقیق و عصاره قرتمنک یا طبیخ بالبن تنها یا بالطبیخ برگ سرو یا بطبیخ عدس و فلفل هر واحد مقوی لثه ست **قرشی** گوید که ضعف اسنان را تو ابص مثل مازو سوخته و نمک اندرانی بریان هر دو در سرکه سرد کرده و زیره گلاب و گلنار و اقاقیا و سنون سورنجان و مضمضه گلاب و آب آس و سماق نافع ست و ضعف سنون سورنجان طلا سد بدین چنین نوشته سورنجان فوفل سعد کزمازج گلنار پوست هلیله زرد صندل سفید گل سرخ شب محرق بطی بسرکه مساوی سنون ساخته و آقسرائی گفته که سنون سورنجان اسم سنونی ست که لثه را بسیار محکم کند و صفت وی اینست عروق عفر ششش درم حب بالی گلنار هر یک سه درم مازو و پوست انار هر یک یکدرم سماق یک نیم درم کوفته بیخته استعمال نمایند و مراد از عروق صفر عروق عفران ست و گویند که این نسخه را اکثر امر حجه مجرب کرده و نافع یافتم **شیخ** سیفراید که سنون جید مقوی اسنان اینست سعد سه درم پوست هلیله زرد پنج درم قرفه یارده درم دار چینی سه درم شب دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر دار فلفل مشک زعفران هر واحد یک درم کما پنج درم سماق ده درم کزمازج سه مثقال قاقله چهار درم ریوند شانزده درم گلنار چهار درم سائیده استعمال نمایند و کذلک صندل سرخ کبابه فوفل هر واحد پنج درم قرفه دار چینی یکدرم تقم چهار درم پر نشاسته گندم چهار مثقال نیز آنچه بگیرند کشک شعیر کوفته و عسل و قطران قبرسی آلوده قرص سازند و در کاغذ پیچیده بر خشت نهاده بسوزند تا آنکه رنگ او سیاه شود بر آرند و بکوبند و از آن بگیرند و از عود و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یکجزو سائیده سنون سازند و گاهی از شعیر محرق غکور یکجزو بگیرند و از سعد و فوفل و کزمازج هر واحد چهار جزو و از زنجبیل یکجزو و سنون بسازند **صاحب جامع و گیلانی** گویند که صندل سفید گل سرخ را یک سعد هر یک چهار درم طباشیر کزمازج جفت بلوط شب یمانی هر واحد دو درم سماق تخم گل هر واحد سه درم سائیده سنون کردن مقوی اسنان رسیده دانست و همچنین اگر شب سرخ بسرکه جوشانیده مضمضه کنند دندان را بغایت قوی گرداند **مسیحی** گوید که در ضعف اسنان لثه غنچه گل سرخ مع اقماع و تخم گل و گلنار و سماق و کزمازج و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و رامک و حب الآس مفرد و مرکب سوده بطور لعوق بر دندان استعمال نمایند و یا در آب یا در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و کذلک شب مطبوخ در سرکه که دندان را بر او دیه پخته باشند و همچنین شب مطبوخ بسرکه و عسل و کذا ماء مطبوخ بسرکه حتی که مانند مرهم شود و تخم انیسون شاهد و سوس جبلی ست بهر دو و ماء العسل مضمضه کنند و اگر سعد اکثر قرحه و وجع پیدا شود بروغن گل یا روغن مصطکی که در سرکه و قیر و روغن گل یک آتش ملایم پخته باشند مسح لثه نمایند **ایضا** او گفته که ضعف لثه را مضمضه با بکیه دندان گل سرخ و عدس مقشر و شعیر مقشر و اصل السوس جوشانیده باشند نفع میکند و اگر بگیرند قصب سیج و دندان را زرنیخ بسل سرشته پر کرده بسوزند بعده بخاکستر او سنون سازند جلای دندان و استحکام لثه کند و چون مضمضه و غرغره با مازج کنند بعده سنون اصل و پوست بیخ کبر مساوی استعمال نمایند دندان لثه را قوی گرداند و جلاء دهد و کسی که بنا بر حرارت احتمال این نماید بدل او تخم گل از رستک کنلنج برگ صنوبر برگ زیتون هر واحد ده درم پنج مازو تنگ سه درم قصب بالانی یکدرم زنوشادر نیم درم استعمال کنند

ضرس

یعنی کندی دندان و آن خدرست که دندان را عارض گردد بسبب مجرد و سبب مرکب خواه از خلاج بود و مثل تناول چیزهای ترش یا قابض یا عفص خواه از اخلاط سوداوی
ترش یا بخارات آن صعود و گاهی تابع قصور هضم بود و چند مشاهده کسی که ترشی خورد تشخیص این اسباب باید کرد اول آن که در سایر حواس علامت حسد و نیز خصوص اشیای مختلفه
و غیره بپرسد اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا حال آمدن آب و ترشی کثرت آب دهن و ترشی بپرسد که این نشان اجتماع اخلاط ترش بسبب صعود است پس اگر باد و علامات
غلبهٔ بلغم یافته شود سببش بلغم حامض باشد و اگر آثار سودا ادراک گردد ماده سودا باشد علاج آنچه از خوردن ترشی عارض شده باشد اگر مزاج گرم بود دیگر بسیار خرفه یا تخم خرفه مع تخم
و اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن پس کوفته در آب تر کرده بجوش آورده استعمال کنند و نیز تازه تنها یا خرما دندان تهم گرده یا زیت انفاق یا شیر خشک گرم کرده یا لعاب اسبغول فقط نمایند
و دندان نگاه دارند و روغن بنفشه بمالند و اگر مزاج گرم نباشد نمک و شهد بر دندان بمالند و صعتر یا دوح نجاید یا نمک ترشی نجایند و بمالند و یا روغن زنبق یا زیت و سیاه بالله
و تنده و بدن گیرند یا شور یا اسفیداج سمین یا روغن بادام شیرین یا روغن ناردین و دهن گیرند و مضمضه بروغن نیم گرم و آب گرم و آب دیسای شور نیز نافع و مجرب است
و مغز جوز و فندق و ناچیل خاصه و مغز بادام شیرین و تلخ و حب المحلب بخایند یا کوفته بمالند و صلوای عمل از روغن بادام و زردی بیضه و عسل در دندان
گرفتن بلیغ النفع است و علاک الانباط یا مصطکی یا موم زرد بخایند و زردی روغن زیت که در ظرف مسی بر آتش یا در آفتاب نهاده باشند تا سطبر شود
مالیدن سود دارد و اگر برگ حماض سبز مضغ نمایند و از سر انگشت سایه تا دیر بمالند ضرس را که از خوردن ترشی لیمون و نارنج عارض شده باشد بهار زقت
زائل کند و مجرب است و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و یا مسهل سودا نمایند بعد از آن ادویه مذکوره
بخایند و بمالند و معجون هندی یعقوب خوردن و حب العاره و سفر بادام تلخ و وزر اوند طویل و حلتیت و نمک طعام و شیح ترح و عنصل مشوی و طحال مستوی خاییدن
و در دندان مالیدن سخت سودمند است و کذا تمریخ بروغن حار و مالیدن زهره گاو نافع **روفس** علاج ضرس مدام با ایارج سکره و وزائل میشود تفصیل او اصل
ذکر کرده اند که چون صمغ یا سداب بکوبند و بر دندان بمالند فی الفور ازاله ضرس نماید و امساک طلای گرم معده و ضماد فلفل سیاه و یا عاقرقرحا هر واحد قریب جدد
اسنان است **انطاکی** گوید که سلاجتس و لک محلوست و بارست مضمضه بگلاب و روغن آس کرده بین هر دو سنبل و سعد بیخته باشند و از آنچه این حالت را
نفع کند همه قابض و خوشبو مثل آب و سنبل و گل سرخ و اقاقیا و صندل است و نمک خرد را درین نفع عظیم است و گفته اند که هر ترشی ضعف و ضرس است
مگر سرکه بسبب لطافت که قبل فعل خود نافذ شود و خاییدن گشنیز و داشتن روغن گل در دهن مفید و چون طول کشد تنقیه با ایارج و مالش آن لابد است **طبری**
گوید که هرگاه زوال ضرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصب دشوار گردد علاج او تقویت اسنان باید بدانچه در وجع اسنان گذشت و اگر ضرس در اکثر
اوقات بغیر سبب ظاهر عارض شود تنقیه بفصد باسلیق و مطبوخ افتیمون و غرغره با ایارج نمایند و از اطعمه ردیه سرده بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن
اشیای بارده ضرس عارض گردد در ین صورت اول نان گرم و کباب گرم یا زردی بیضه برشته بدندان گیرند چنانکه اشک از چشم برآید بعد از آن در
روغن گل اندک مصطکی حل کرده گرم نموده بدهان گیرند و روغن ناردین و سوسن بمالند و یا ایارج فیقرا بمالند و اگر کفایت نکند تریاق کبیر یا بعد
بلسان دلک کنند و موم زرد بخایند و بقول صاحب غنی منی سببش رطوبت باشد پس تنقیه فضول رطوبی نیز ضرور بود

ذهاب ماء الاسنان

یعنی رفتن آبداری دندان و آن حالتی است که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد نتواند و از ملاقات آنها ایذا یابند و از خاییدن اشیای سخت عاجز باشند
و اکثر بسبب برودت کثیف افتد و آن مقدمه وجع اسنان بود و گاهی از حرارت بضعف عارض شود و این کمتر بود و فرق در هر دو سبب از وجود سرخی رنگ لثه
و حرارت لمس او و لمس دندان معمار و از عدم این آثار معلوم تواند کرد **علاج** در بارد بادیان و دم جوشانیده با گلقند عسلی ده درم بدهند و اگر
اسطوخودوس با در نجبویه بکوه اصل السوس بیفزایند بهتر بود و غذا مزوره نخود مع مغز تخم قرطم خورند و حب الغار شب بالی مازو و زراوند طویل ساده بی کوفته
بیخته سنون سازند و بنان گرم و زردی بیضه بریان و عنصل مشوی کوفته بکسر که سرشته مدام تکمید نمایند و اگر ازین تسکین نیابد با ایارج فیقرا

بمالند و اگر ازین ہم فائدہ نشود تریاق فاروق و روغن بلسان مالند و روغن خردل گرم کردہ در دہن داشتن و مالیدن بسیار نافع بود و از قطران گرم کردہ بہ برات مسح دندان نمودن خیلی سود مند است و ہمچنین تخم حرمل در روغن شیر و طحال بسر کہ پختہ بر دندان طلا کردن و اگر فائدہ نشود بمسہل بلغم و حب ایارج تنقیہ نمایند بعدہ تدابیر مذکورہ عمل آرند و این دوا مجرب آب دندان و نافع جمیع امراض اسنان و مقوی آن و اصول او ست بگیرند شاخ آس رطب از قریب قدر ادو طول چہار انگشت و بیخ کبر و اطراف و بیخ کالنج و جوز السرو و گل سرخ و برادہ دندان فیل و شب یمانی ہر یک بوزن مناسب علی قدر قوت و ضعف او و ہمہ را در سرکہ بجوشانند و مضمضہ نمایند و آب دہن بریزند و اکثر کسان درین علت طحال حمار استعمال می نمایند بطوریکہ کباب بر آتش ساختہ بجوش بر دندان طلا می کنند و مرض بالکلیہ زائل میشود و اگر بسبب حرارت بود مدام روغن گل کہ در آن کافور و بیخ حزو و صندل تنہا یا با کشنیز و تخم خرفہ ہر یک یکجز حل کردہ باشند بمالند و لعاب اسپغول بجای استعمال کنند و خاییدن برگ ساق خرفہ و تخم آن بجای آنہا مداومت مزاوام سود است و کذا مالیدن بطیخ و بادنجان و خیار و بیخ کاہو و بر قلاع حار گفتہ شد بعمل آرند و اگر فائدہ نشود فصد صافن و استفراغ نمایند

تاکل و تثقب اسنان

سبب خوردہ شدن و سوراخ شدن دندان رطوبت ردیہ است کہ در دندان نافذ شود و متعفن گردد و باشد کہ بسبیل حدت برودت یا حرارت حدت این مرض گردد و دندان را سبزی یا زردی یا سیاہی بحسب اختلاف رطوبت باختلاط اخلاط مختلفہ متغیر شود **علاج** تنقیہ مواد ردی از مسہل و حب ایارج نمایند و تقویت معدہ بہلیلہ مربی و اطریفل صغیر کنند و از اغذیہ بقلای سبزہ سطرہ بادا چینی و غیرہ اقتصار ورزند و مضمضہ و سنون از مقویات دندان کنند و ایضا بہر تقویت دندان تا مواد فاسد را قبول نکند چیزہای قابض و مانع تاکل مثل حضض و جلنار و دین و سعد و مازو و عاقرقرحا بمالند و بسرکہ کہ در آن قوابض مثل آس و گلنار و شب جوشانیدہ باشند مضمضہ نمایند و مشک و مصطکی و ادمکی و کافور در آن پر کنند و بعد تنقیہ جوہر فاسد آن بسوہان بتراشند تا بجا ماند و مستعدی نشود و ایضا حشو سوراخ تاکل مثل حلتیت و زنجبیل و گل سرخ و مرصاف سند روس میعہ و عنبر و مشک و مصطکی و دار فلفل مفرد و مرکب بحسب قوت سبب و ضعف او بہترین ادویہ است و بقول جالینوس افیون و بزر البنج درین مرض کافی است و تسکین وجع کنند و گویند کہ از جواد ادویہ محللہ رطوبت خربق سیاہ سودہ بعسل سرشتہ پر کردن است کہ درین باب عدیل او نیست و پر کردن جاو شیر در سوراخ دندان نیز نفع می کند تاکل اسنان را و اگر فلفل عاقرقرحا بارود و ساوی سائیدہ بعسل سرشتہ در سوراخ دندان نہند نافع بود و سعد ساکن کند و شونیز بریان در سرکہ کہنہ سائیدہ در ضرس متاکل نہادن منع از زیادت تاکل می نماید و کذلک عاقرقرحا و مویزج و زنجبیل و دبورق ہر یک سہ درم فلفل سیاہ شش درم سائیدہ بسرکہ سرشتہ نہادن و اگر این ادویہ را خشک گرفتہ در ضرس متاکل کبس نمایند یا دالک کنند درد را ساکن کند و اگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون ہر واحد نیم درم باریک سائیدہ در ضرس متاکل پر کنند در حال درد ساکن کند و یا سعد و مشک و فلفل و حضض و مازو و نار دین و مصطکی و شونیز و بورق و عاقرقرحا ہر واحد یکجز و حلتیت و کبریت و نوشادر و مویزج و بزر البنج ہر واحد نیم جزو باریک سائیدہ بقطران میعہ یا بیرزد و صلایہ بسرکہ و عسل حل کردہ اسنان متاکلہ را طلا نمایند کہ درین باب صاحب تشریح بلیغ النفع نوشتہ و سنون احمر و سنون کہ در تقفت اسنان می آید نیز نافع و گویند کہ اگر سوء مزاج حار سبب بود افیون یا کافور پر نمایند و آنجا کہ سوء مزاج بارد بود حلتیت یا ثوم در سوراخ پر کنند و دیگر ادویہ حار و بارد مفید دندان کہ در آغاز امراض دندان مسطور شد بہر تعدیل سوء مزاج حار و بارد بعمل آرند و اگر تاکل اندک بود بسوہان بتراشند تا مستوی گردد و باقی آن را چند بار آہن داغ دہند و بعد از آن بروغن زیت و آب مرزنجوش مضمضہ نمایند تا دیگر خوردہ نشود و اگر تاکل از افراط کند و بعد اسنان کثیر بہم رسد اسہال صفرا و رطوبت تدبیر نمایند **اقوال الاطبا** انطاکی گوید کہ اجزای شجر زیتون و صمغ آن برای تاکل بغایت نافع و کذا مصطکی و مشک حشو او قطران و بزر البنج مضمضۃ و سعد و فلفل و دلگا و کذا خردل و حروف **شیخ الرئیس** میفرماید کہ غرض در علاج تاکل منع زیادتی آفت و این بتنقیہ جوہر فاسد از آن و تحلیل مادہ مؤدی بسوی او و منع دندان از قبول این مواد و انصراف مواد از آن باستفراغات حاصل شود و آن ادویہ مانع از تاکل بتجفیف است پس اگر تاکل قوی باشد احتیاج بسوی دوای قوی شدید التجفیف مع الامتحان افتد و اگر ضعیف باشد آنچہ در آن تجفیف مع قبض بود مثل آس و حضض و ناردین کفایت کند و استعمال ابتہ ہر صنف کہ مذکور شد نمایند و اکثر از قسم حشو این عمل آرند مثلا اسک و سعد و یا اسک و مسک تنہا پر کنند کہ منع تاکل و تسکین وجع کند و یا مصطکی

وسعد و یا مر و یا میعه و یا بارود و حضض و یا میعه و افیون و یا قنه و کولر د و حضض و یا عاقر قرحا و فلفل و یا ساک و عاقر قرحا و دار فلفل و یا شونیز سوده
در سرکه و شهد سرشته پر نمایند و یا کبریت بطور حشو یا طلا بکار برند و یا تحلیل کوفته بعسل و سرکه پخته پر کنند که بغایت نافع ست و یا حلتیت و قطران و یا شیح و حلتیت
و یا حلتیت تنها و موم سپید تا تحلیل نگردد که آن شدید التسکین برای وجع ست و یا صبر تنها و مع ادویه و یا حضض و زاج حشو کنا فی بغایت نافع و مانع ریاح
تاکل و مسکن الم ست و باید که بدانچه در بحث وجع اسنان گذشت استعانت نمایند و گاهی در ینجا الطلیه اختیار کنند عاقر قرحا و افیون و قنه مساوی و یا فلفل
و قاقلة العسل و یا عاقر قرحا در عسل و حبة الخضرا العسل و یا خاک پاک که بران سرکه انداخته باشند و بجوش آمده باشد و یا جگر عضایه و یا کبریت بدوشل آن حضض
و یا فلفل و سیتوج و یا بورق و عاقر قرحا و یا قنه و بزر البنج و یا میعه و افیون استعمال می نمایند و دوای جید اینست که بگیرند بورق و بزر البنج هر واحد دو جزو قرحا
و فلفل هر واحد یکجزو و افیون سه جزو و بر موضع تاکل بسند و ایضا بگیرند میعه و فلفل و ابهل هر واحد یکجزو و مویزج و تخم انجره و افیون هر واحد نیم جزو و بکار برند و گاهی حشو
و طلا معاً استعمال می نمایند و گاهی بر موضع فلدفیون قوی و یا سورنجان و یا آهک دو جزو و نوشادر و شب و مرداسنج و اقاقیا و ایرسا یکجزو و یا سعتر سوده
می گذارند و گاهی بران قنه زیاده کرده میشود و گاهی بمضمضات که در دهن دارند نفع عظیم می نمایند چنانچه بیخ کبر که بسرکه بجوشانند حتی که نصف سرکه برود در دهن گیرند
و گاهی قطورات در نفس تاکل استعمال میکنند مثل زرنیخ و زریت گداخته حتی آنکه در تاکل چکانیدن و آنچه درین باب نفع میکنند اینست که در جانب مس تاکول روغن
بادام بچکانند ایلاقی و جرجانی گویند که چون تقبه دندان موجع را بمخلوط القطران و یا شونیز و مویزج و بزر البنج سائیده بعسل سرشته پر کنند نافع بود و در سوراخ دندان
پر کنند که در زیاده کنند بلکه بقدری که جای تنفس باقی ماند و چون قطران بعسل آمیخته گرم کنند و در صوف گرفته اندر ثقبه دندان گذارند حفظ از تاکل مفرط و تسکین وجع
نماید و ملاعاقر قرحا افیون زعفران بقطران عسل آمیخته نافع و ند آمده که سبب ثقبه حدت ماده نازله بسوی دندان ست پس اگر ماده اندک باشد از یک دندان زیاده سوراخ
نکند و ادویه مجففه نهادن کفایت کند و اگر ماده بسیار باشد اول تنقیه بدن و دماغ نمایند بعده علاج دندان کنند و خلاصه کلام طبری درین مقام اینست که تثقب
درین از انصباب خلط حاد اکال بسوی عمور و اصول سن حادث میشود و علاجش فصد ست اگر قوانین آن واجب کنند و استفراغ مناسب و بحسب میل مزاج علیل و تنقیه
و تا بیکه دران آس جوشانیده باشند سرکه در روغن گل داخل کرده بدفعات کثیر مضمضه نمایند و سعد بخایند و بر زبان و عمور بمالند و لعاب دهن بریزند تا رطوبت
منجلب مجتمع در دهن خارج شود و اگر تاکل آن در دهان باشد سعد گل سرخ گلنار قسار کندر مازو پوست انار و بزر البنج برابر داده دندان قبیل سوخته شاخ گوزن سوخته
اجزا مساوی و مردهیله سیاه هر دو اندکی آمیخته بسایند و در اصول اسنان و عمور بمالند و در ثقبه پر کنند و اگر اندکی افیون و بزر البنج افزایند بهتر باشد و اگر دندان
متعرض بقلع آن نشوند و یا بگیرند تخم خرفه و طباشیر و گلنار و مازو سوخته و اندکی کندر سائیده در سرکه کهنه بجوشانند حتی که منعقد و غلیظ گردد
بعد فتیله از پیه ساخته درین دوا آلوده در ثقبه بنهند که تقویت دندان و حفظ از ما خلت ریح و ازاله وجع نماید و اگر درد اندک باشد منع از مقنع بکند و دیگر
آن پنبه را هر روز بر آرند و بابدکی سرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نموده تجدید فتیله هر روز بهمین طور کرده باشند و دیدم شخصی را که درین ثقبه لحم عمور او روئیده حتی که
بالای دندان بر آمد و صاحب او از مضغ اشیا متاذی میشد و تا آنکه از ان سیلان دم نماید بر مضغ صبر می نمود پس او با هر اشاره بقلع دندان او نمود و هر گاه
قلع نموده شد لحم نابت باقی ماند و بران قسمی تاکل نماده ست حتی که بحالت اصلی رجوع نمود بعده بر بیخ دندان از سرکه دمانو و پوست انار و غیره که مذکور شد نهاده
و زمانی صاحب آن از ان متاذی بود بعده صحت یافت و موضع محکم گردید مسیحی گوید که در ثقبه اسنان ماکوله وجه حلتیت یا بورق یا سکبینج یا تریاق یا مر یا قطران یا
میعه سائله یا بارزد یا صمغ البطم یا قنه یا فلفل یا بیخ حماحم یا عوسج یا پوست بیخ کبر یا زراوند یا زاج یا شب یا عسل یا مویزج یا شونیز مفرد یا مجموع بحسب حاجت سائیده از خارج بمالند
و یا اندر داخل اکال پر کنند و یا بگیرند مازو و نطرون سوخته بعسل سرشته در تاکل بچکانند و یا خردل بعسل سرشته در ثقبه پر کنند و یا مویز فلفل بکوبند و پر کنند و یا بر بیخ حشو
نمایند و اگر وجع شدید باشد در تاکل فلونیای فارسی مع افیون اندک پر کنند و یا عاقر قرحا در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند و کذلک پوست بیخ کبر یا برگ کبر در سرکه
در دهن گیرند و کذا زراوند و عاقر قرحا چون بشراب بجوشانند حتی که نصف ماند تا دیر مضمضه نمایند و یا فلفل فی زنجبیل سائیده بعسل سرشته در تاکل بنهند و از خارج طلا سازند و یا
دو درم عاقر قرحا و مویزج هر واحد چهار درم بوزغاشنی سرشته بعسل سرشته پر کنند و از خارج بمالند و یا بگیرند کبیکج و کنگر زد و فلفل در قطران سرشته پر نمایند پس اگر تاکل قلیل باشد

بتراشند تا مستوی گردد و باقی را داغ خشک بزیت یا آب زیرجوش جوشانیده و بعد از آن تسقیه و تقویت می‌نماید و تاکل باز دارد و اگر سیاهی را باین طریق داغ دهند ساقط شود
و تاکل نماند سویدی نوشته که تاکل اسنان پر کردن تخم یا قطران برای تسکین درد مجرب است و سفوف تخم تلخ و شمش و نمک و سرکه و یا کندر و قیت یا صمغ زیتون با صمغ سماق
انجیر و یا بیخ فلفل انار و یا صمغ انزراسیون و یا نیکارو یا عذبه و یا نطعه بیخ یاسمین بری و یا چرک بدن آدمی یا فلفل و یا بارود و سالیخ گرم و یا تخم خرا سوخته بحر دل
سائیده در عسل سرشته و یا زنجفر و یا زاج و سنبل و تنبیل سائیده و یا فوتنج بعسل یا صمغ سداب هر واحد در ثقبه تاکل و گرفتن مرخ مخزن زیت بهی و قطور
آب برگ انجیر بری باطراف نرم او و کذا غرغره بورق در دندان متاکل و ضماد بیخ زیتون سوده و یا برگ دلب مطبوخ بسرکه و مضمضه بدان و کذا مضمضه بیخ
بیخ گاوزبان بسرکه و شراب جوشانیده هر یک مسکن درد و مانع از دیاد تاکل است و الغنغل تا آنی نیز مفید است بقول رازی حجامت منبر راجع اسنان متاکل

تفتت و تکسر دندان یعنی ریزه ریزه شدن و شکستن دندان

و فرق در هر دو همین است که در تفتت اجزای صغار از دندان منفصل شوند و در تکسر اجزای کبار از آن جدا گردد و اکثر سبب این استحاله و فراغ دندان رطوبت ردی
و گاهی از یبوست شدید عارض شود و فرق میان هر دو سبب از لاغری و باریکی و خشکی دندان نموده و اکثر تناقیس مرتاضین و مشایخ و رسیمی و ضد آن در رطوبت
توان کرد و ایضاً تغیر رنگ یا تاکل دندان بر رطوبت مادی دلالت کند **علاج** در رطوبی منع ماده و تقویت دندان بقدر الحضر شوی چون شب یمانی و دارو
سوخته و غیر آن که مذکور شد باید کرد و بعد از آن با دویه محلل استعمال نمایند و شب و نوشادر در این قوی التاثیر است و خریق سیاه بعسل سرشته خیلی سود مند
و سنون سعد سه درم بلیله زرد و نمک هندی هر یک پنج درم قرنفل زرنباد هر واحد پانزده درم دارچینی کزمازج هر یک سه درم شب یمانی زعفران سماق هر
دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر فلفل نمک هر واحد یک درم قاقله کبار هر کدام چهار درم کوفته بیخته برای تقویت دندان سخت نافع است و در نسخه دیگر
وزن زرنباد چهار درم است باقی بدستور و یا بگیرند رک سنگ حجر کوفته و آنرا بعسل و اندکی قطران آلوده در کاغذ پیچیده و در خشت در تنور گرم نهند تا سیاه شود بعد
از آن با عود خام و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یکجزو آمیخته بسایند و بکار برند و باقی تدبیر از بحث تاکل اسنان اخذ کنند و در یبوسی که علامتش
بیان شد منع زیادتی مرض بغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و فرحیه و اسفاناخیه و ادویه مرطبه دهند چنانچه در علاج امراض یابس دماغی و تشنج یبسی و غیره مسطور شد
و از تحفات پرهیز نمایند و لعاب اسپغول و سفیدی بیضه مرغ و سبز خرفه و روغن بنفشه مجموع یا آنچه بهم رسد باهم آمیخته بر دندان نهند و بدان مضمضه
کنند و بادهان بارد و رطب مثل روغن بنفشه و بادام که درین باب بغایت مفید است تدهین نمایند و نیم گرم کرده در دهن دارند و مسکه و شحم بط طلا کنند

تغیر رنگ دندان

سببش انصباب ماده ردی یا سید از دماغ و نفوذ او در جوهر دندانست که آنرا بحسب رنگ خود متلون گرداند پس در صورت غلظ ماده یک دندان یا زیاده از آن
بزمانی دراز از لون طبیعی بگردد و چون ماده رقیق باشد در جمیع دندان بسرعت منبسط گردد و مجموع را متغیر سازد و **بالجمله** استدلال بر نوعیت ماده فاعل
از رنگ دندان توان کرد مثلاً اگر رنگ زرد باشد بر صفرا و اگر سیاه بود بر سودا و اگر بادنجانی باشد بر خلط محترق که در آن قوت دم و عفونت او بود و اگر
سبز باشد بر سودا مرکب از صفرا و سودا و اگر حصی باشد بر بلغم غلیظ دلالت کند **علاج** حسب ماده از فصد قیفال و حجامت و مسهلات و حبوبات و غیره
تنقیه بدن و دماغ نمایند مثلاً اگر رنگ زرد بود مسهل صفرا و حب بنفشه یا حب بلیله دهند و یا هلیلجات و سقمونیا و تمر هندی و شیر خشت و مانند آن تنقیه
صفرا نمایند و از بیخ کاکنج و جوز السرو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند بعده بروغن گل گرم کرده و یا رفت در سرکه پخته و یا از پوست بیخ کبر مع مصطگی کوفته
بروغن گل پخته طلا سازند و بهتر آنست که با آب عنب الثعلب سبز و سرکه مضمضه نمایند و یا آرد جو و آرد عدس و خطمی در سرکه و آب عنب الثعلب پخته ضماد
گذارند و اگر سیاه باشد تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و ایارج نمایند و عسل دو جزو و آب بیخ حزر و مستعجل کوفته یکجزو پخته نمایند تا ثخانت
پیدا کند بعد مضمضه کنند و قدری بیخ کبر و افسنتین و افتیمون داشته و مصطگی در روغن گل پخته طلا کنند و بمالند و رعایت امور مرعی دارند و اگر
ورم کند یا مزاج او بحرارت متغیر گردد استعمال این مضمضه و طلا ترک نمایند و بسرکه و آب عنب الثعلب و گلاب مضمضه کنند و سنون سنبل پنج درم فلفل دو درم

حماما بکیسیم درم ساذج نیم درم مازو سوخته یکدرم سوده بر دندان مالیدن نیز سیاهی دندان ببرد و در نسخهٔ دیگر پوست بلیله ببرد و در نسخهٔ صدف سوخته چهار درم
زبد البحر دو درم عوض قنبیل ست و در تحفه خزف سوخته پنج درم عوض مازو ست و مجرب نوشته و اگر زنگ جمعی دلیل بود تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج
یا مطبوخ تربد و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا نمایند و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند و در دهن مصطکی سیکرم بخایند بعده اگر مرض در کنارهٔ دندان باشد بسونون منابت
و اگر در جمیع دندان باشد ضماد سپیدهٔ مرغ و تخم بطه و تخم اوز و تخم جاری و موم در دهن خیری گداخته و قدری زوفای رطب داخل کنند ناشسته رطب در آن آمیخته
بر دندان گذارند و از هوا تا چهل روز محفوظ دارند و اگر مریض طفل باشد ده روز طلا نمایند و اگر مرض در سطح ظاهر دندان باشد آبگینه یا آهن بخراشند و خون خاکستر
ذنب کسر سلیح الحیه متواتر مالیدن و کذا خردل در شراب سرشته طلا کردن حتی زایل شود و حفظ صاحب این علت از هوا و شرب آب سرد و اشیای بارده بالفعل ضرور است
و گویند که بعضی بسبب غلظ ماده و لزوجت او متعسر العلاج ست و نافع ترین ادویه درین قسم در باذنجانی اینست که حنظل با تخم پاک کرده در سرکه بجوشانند تا
مضمضه کنند و بر دندان طلا سازند و علاج باذنجانی قریب علاج اسود ست و علاج اخضر مرکب از علاج سیاه و زرد نمایند و دوای مجرب الوما هر در جمیع الوان
بعد تنقیه هرگاه غیر کهنه باشد و دندان متحرک نبود اینست غاریقون خاکستر گرم گل سرخ مصطکی هر یک یکجزو توبال مس و صبر هر یک نیم جزو کوفته در سرکه آمیخته
حتی که غلیظ گردد پس سرکه بریزند و بار دیگر بر دهن بار دین بجوشانند تا آنکه غلیظ شود و بر دندان طلا نمایند و آنچه در دهن جمع شود بریزاند و صاحب حاوی گوید
که بعد تنقیهٔ بدن و دماغ از اخلاط موجب غرغره با آبیکه در ان بیخ کبر و بادیان جوشانیده باشند ادویهٔ جالی دندان مثل شاخ گوزن سوخته و بیخ نی فارسی سوخته
بر دندان مالند و شاخ گوزن سوخته و بیخ نی سوخته و پوست بیضهٔ شترمرغ سوخته و آرد جو سوخته و پوست بیضهٔ ماکیان سوخته و کف دریا و شیح سوخته
و سرطان سوخته هر واحد سه درم سنباذج نیم درم کوفته بیخته سنون سازند که درین باب بغایت نافع ست و یا گیرند عدس مقشر و جو کوفته و خطمی در سرکه
پخته مضمضه سازند و یا گیرند حنظل منقی از تخم یکدرم و فلفل دو درم در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند شیخ میفرماید که علاج تغیر رنگ دندان بآنچه محلل و مخرج
و جالی باشد مثل فلفل و پودینه و قسط و زراوند مدحرج و حلتیت و حالیات که در علاج حفر مذکور گردد آمیخته باید کرد و سنون ازاذ رخت گیرند یکجزو و شاخ گوزن سوخته
دو جزو مصطکی سه جزو در دهن گل پنج جزو سوده استعمال کردن نیز بهتر ست و با قیشور و نمک بریان و شونیز هر واحد چهار جزو و سعد پنج جزو سنبل الطیب
فلفل شش جزو سوده مالند که دندان را سفید گرداند و یا گیرند نمک سوخته سه جزو و ساذج دو جزو و سنبل الطیب یکجزو و یا خاکستر صدف چهار جزو و گل سرخ
پنج جزو و سعد سه جزو و تفاح اذخر یکجزو و سائیده سنون سازند **یقول** سید جرجانی اگر تغیر لون در یکدو دندان باشد سنون جالی علاج کنند و اگر بیشتر با
علامت کثرت ماده بود پس ابتدا تنقیهٔ بدن از حب قوقایا و ایارج و صبر کنند و مری و ایارج فیقرا غرغره کنند بعده سنونات بکار برند و سنون قسط و زراوند
مدحرج حلتیت هر یک سه درم کف دریا سقمونیا قلی سنباذج هر یک دو درم نیز محلل ماده است و در نسخهٔ دیگر سعد پنج درم عوض حلتیت ست **انطاکی** گوید
مجرد تغیر رنگ دندان جلا بمنقیات کافی باشد و از مجرب خاکستر شنج و صدف و اظلاف و شیح بسرکه است و اینکه بگیرند گلنار و بلوط و مازو و فلفل و گل
مساوی و بقطران سرشته بر مسک و استیاک آن مداومت کنند و نمک و شکر و اشخار را درینجا مزید اختصاص است **بعض اوائل** ذکر کرده اند که مضمضه
بآب حمات خصوص که شبیه بانطرونیه باشد مزیل آن تغیر رنگ دندانست و کزمازج زنجبیل زبد البحر دار فلفل قاقلهٔ صغار هر واحد دو درم نمک بریان ده درم
جو سوخته هفت درم و گاهی عود سوخته پنج درم مسک سه درم اضافه نموده میشود کوفته بیخته سنون سازند که جالی دندان و دافع زردی و سیاهی
و مطیب نکهت و مقوی اسنان ست و اگر زبد البحر سمک برشته هر یک دو درم زراوند طویل سک حب الآس هر یک سه درم عود سوخته جو سوخته سفال چینی
کزمازج گلنار عاقرقرحا قرنفل ساذج هندی گل سرخ سعد سماق هر یک پنج درم کوفته بیخته بر دندان مالند بوی دهن خوش کند و دندان را سفید گرداند

حفر و قلح

و آن جسمی ست مانند سفال که در بیخ دندان منجمد شود بنوعی که قلع او دشوار گردد و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد و سبب او تصاعد بخارات غلیظه از
اخلاط مجتمعه در معده است که بر ظاهر دندان نشینند و چون آنرا پاک نکنند و از مسواک و سنونات غفلت ورزند و هنگام خواب پس بند و کرند و قبل هضم خواب کنند

و ریاضت کم نمایند حفر و قلع عادت شود و شناخت خلط محدث و بخارات از رنگ حفر شوحی کند در تغیر رنگ دندان گذشت باید کرد علاج تنقیه بدن و معده للفشند
و مسهل از خلط غالب کنند و سنون جالی مانند زبد البحر و خاکستر صدف و نمک و شاخ گوزن سوخته سائیده بر دندان بمالند و گاهی آبگینه سوده و شنج سوخته
و سنبادج افزوده وزن هر واحد سه درم و سنبادج نیم درم سیکنند و سواک نمایند و آنچه مستحکم باشد آنرا بآهن از دندان جدا کنند پس سنونات جالی استعمال نمایند و بعد
دندان را بروغن چرب سازند و شیخ سیفر باید که ادویه جالی و منقی مثل کف دریا و نمک بعسل سوخته و خزف چینی و خاکستر صدف و خاکستر بیخ نی و زراوند دحرج
و شعیر سوخته و نمک اندرانی مساوی گرفته سنون سازند و اگر خواهند حلزون سوخته اضافه کنند و یا بگیرند قیسوم سوخته یکجزو و فلفل یکجزو و حماما سه جزو و
سادج دو جزو و جص سوخته ده جزو کوفته استعمال نمایند و اگر مفرط و قوی باشد زنگار بعسل آمیخته بمالند و اگر سقمونیا و مانند آن بیامیزند بسرعت پاک کند اما
دندان را بی الکال سکند و سفال ظرف چینی سوده یا آبگینه سوده یا سقمونیا و سنبادج و سنگ الماس سوده است و گویند که شنج و مرجان و خزف چینی و زجاج
و پوست بادام همه سوخته هر واحد نیز جالی دندانست وکذا پوست سلحفاة محرق و نمک اندرانی مساوی وکذا البعد وکذا خاکستر خیط کرم و گلنار و اندروتی
مدحرج و کرسنه مساوی بعده مضمضه بسرکه کبوس هر واحد نافع حفرست صاحب کامل گوید که آنچه جالی اسنانست بگیرند آرد جو بعسل سرشته سوخته
و تین محرق هر واحد سه درم زبد البحر و شنج سوخته و سرطان بحری و پوست بیضه سوخته هر واحد دو درم باریک سائیده سنون سازند که جلای قوی نماید و ایضا
شنج محرق و حجر تیسور و زبد البحر و شاخ گوزن سوخته و نمک اندرانی هر واحد یکجزو و بیخ نی سوخته دو جزو و سنبادج ربع جزو پرچه ظرف چینی نیم جزو همه را باریک سوده و دلک نمایند
و ایضا نمک اندرانی و آرد جو مساوی کوفته بعسل سرشته بسوزانند و بیخ نی سوخته هر واحد سه درم شاخ گوزن سوخته و پوست بیضه شترمرغ سوخته هر واحد ده درم
بورق پرچه ظرف چینی هر واحد یکدرم سنبادج نیم درم جمله باریک سائیده سنون کنند که قوی الجلا است انطاکی گوید که تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب آن باشد
واجبست و مثل ایارج در طبیخ و طبیخ افتیمون در سودا و طبیخ هلیله در تغیر صفراوی و تمر هندی بیاد التعبیر در حفر اصلی از آن و فصد جبالاک و حجامت صدغ در دو موی جرب مجربست
و در خواص یونانیه است که هر که شفار از حفر دوست دارد حجامت منتهای طرف اعلی از گوش او کند و من دیده ام که فصد شریانی که میان ابهام و سبابه است
با وجود نفع بلیغ او در علل اعضای باطن امراض اسنان خصوصا حفر را نفع کند بشرط مخالف جهت و فصد او از جانبین چون مرض عام بود پس بعد تنقیه اگر ماده
مستحکم و صلب باشد بآهن ازاله آن کنند و الا سنونات جالیه کافی باشد صاحب خلاصه گوید که اگر صدف مروارید یکجزو و عقیق سرخ برگ مورد گل سرخ هر کدام
نیم جزو و نمک اندرانی شب یمانی نوشادر و سعتر هر کدام ربع جزو همه را در ترشی لیمون یکشب ترکرده بدارند آنگاه مثل مجموع آرد جو اضافه نموده با عسل سرشته گوله
نوانداخته بگل حکمت گرفته بسوزانند و باریک سائیده استعمال نمایند دندان را جلا دهد و تغیر رنگ اسنان و حفر را زائل سازد و لثه را محکم کند و گوشت آنرا سرویانده و خون
را باز دارد و مجرب انطاکی است طبری گوید که مرض معروف بقلاح علتی است که در بیخ دندان حادث میشود و از آن دندان سبز میشوند و بران چیزی شبیه بحرث
سریع التفتت اخضر اللون می نشیند و اکثر بآن عفونت فاسده میگردد و سببش بخارات رطوبی غلیظ است که در آن حدت و حرارت اندک باشد و بطول زمان بر
دندان منعقد گردد و خضرت او از رطوبت قلیل است که بخارات سوداویه کثیر بآن مختلط گردد و اگر رطوبت بسیار بود و اندک حرارت بیفزاید در اصول اسنان
سواد حاصل شود و اگر حرارت شدت کند و جزو رطوبت کثرت پذیرد و چیزی حدت بآن شامل گردد در بیخ دندان صفرت حادث شود و علاج قادح اینست که
اگر قوانین مانع نباشد فصد قیفال نمایند و استفراغ اول بمطبوخ افتیمون بعده بحب ایارج نمایند و میان مطبوخ و حب ایارج فاصله هفت روز دهند
و تغذیه باشیای ناشفه مثل تیهو و قبج و قلایا و زرده بیضه نیم برشت و مزوره زیرباج شیرین بعسل بسازند بعده آنچه بر دندان است از آن آهن برفق حک کنند
و از داخل و خارج دندان را صاف کنند بعده مضمضه بآب گرم که در آن حاشا و جوشانیده باشند بعمل آرند و بعد دلک کنند و بعسل و نطرون بر دندان بمالند
و بمویزج و عاقرقرحا غرغره کنند اگر مزاج گرم نباشد و بروغن مصطکی و مانند آن سعوط نمایند و اگر در عمور فساد باشد قادح بآهن بردارند و سنون تخم خرفه و طباشیر
و آرد باقلا و آرد عدس و کشنیز سوخته و گل سرخ و زبد البحر و نمک اندرانی و شکر طبرزد و شعیر محرق و عود محرق مساوی باریک سائیده بر دندان و لثه مالند بعد از آن
بسرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نمایند و اگر قادح اصفر اللون باشد مطبوخ هلیله زرد مع تمر هندی نوشند بدین طور که بگیرند پوست هلیله زرد و یا تمره ده درم

و تمر هندی منقی درم و ترنجبین منقی پانزده درم و آلو بخارا بست عدد و عناب سه و مویز منقی پانزده درم و اصل السوس مقشر پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که بیک رطل آید مالیده صاف نموده ده درم مغز خیارشنبر دران مالیده باز صاف کنند و نیمگرم بنوشند بعد ازان آنچه بر دندان باشد دور کنند و سنون مذکور دلک نمایند و بسرکه و گلاب و روغن گل مضمضه سازند و اگر فادح سیاه باشد علاج او مرکب ازین دو علاج نمایند صاحب حاوی گوید که تنقیه و معده بقی و حبوب مسهله و تناول لقوع شمش و مار الفواکه نمایند و لزوم مسواک سازند و سنون جالی که در علاج تغیر رنگ دندان مذکور شد استعمال کنند و از خوردن سموک و حلویات و مانند آن اجتناب ورزند انتباه بعضی کسان که توجه بتصفیه دندان ندارند اجزای غذای ماکول در اصول اسنان باقی می ماند و او لاجرم حرک گردد و بعد زمانی بهمان اجزا بحرارت دهان متحجر میگردد پس قبل ازانکه سفال گردد بمسواک و سنونات جالی بزائل توان کرد بالجمله در دفع حرک استعمال سنونات مذکوره کافی است و دیگر ادویه مصفی دندان مثل سنون صدف سوخته اسپند تخم ترب سفید و اگر سپیاری چالیه سوخته کات سفید بریان فلفل دراز هریک چهار ماشه نیله توتیه سوخته یکماشه کوفته بیخته سنون سازند برای حرک دندان نافع و سنون سفال چینی کف دریا اشخار سنگ اندرانی هریک سه درم چوب سوخته مازو قرقرحا هریک دو درم قرنفل کبابه چینی هریک نیم درم کوفته بیخته مالیدن دندان را جلا دهد و محکم سازد و گوشت لثه برویاند و بوی دهن خوش کند و سنون نمک و شکر و زبد البحر مساوی نیز مصفی دندانست و اگر اشخار زرنیخ زرد سوده مثل آن آرد عدس گرفته در سرکه بسرشند و بکره مطین کرده در آتش نیم سوخته سازند و ساییده بعد مضمضه بسرکه استعمال کنند در آخر وزد و لسبب روغن گل و مسکه بمالند درین باب مجرب است و ایضا بقول سویدی سنون مروارید و عقیق و گزر دمشق و بجازی و قیشور محرق و قرن غزال محرق و قرن ماعز محرق و بلوط محرق و نمک بعسل سرشته سوخته و کذا اسنباذج محرق و نمک مساوی و کذا ابزرقطا کوفته و کذا اشخار سفید و کذا زجاج سوده و کذا خاکستر طرفا و نمک اندرانی مساوی و کذا خولنجان هر واحد جالی دندانست و حشیشة الزجاج و کذا بسد محرق مجرب است و گفته که اگر قطران چهار اوقیه نمک چینی دو اوقیه آب دو اوقیه آمیخته در کوزه گلی کرده سر آن مسدود ساخته بنهند در آتش بمانند پس بر آورده ساییده کنند در جلا و تقویت دندان آنرا تمجید نموده

تزید اسنان و طول آن

بدانکه بهمچنانکه دندان غذا را قبول میکند همچنین مواد منصب بسوی خویش را قبول مینماید و در حجم عظم می پذیرد و در غلظ می افزاید پس هرگاه بسوی او ماده منصب گردد آنرا ممتلی گرداند و نوعی از ورم دروی ظاهر گردد و آن گاهی با وجع بود و گاهی بدون وجع و آنچه با وجع باشد دلالت بر انصباب خلط حار کند مثل اورام گرم و آنچه بلا وجع باشد بر انصباب خلط رطوبی دلالت کند مثل اورام رخو و گاهی دندان در طول می افزاید حتی که از سائر اسنان دراز شود و سبب منع دندان دیگر از مضغ گردد و سببش یا صلب تر بودن دندان مذکور از سائر اسنان در خلقت بود و یا حدوث ورم در اصل او و یا انقلاع او از بیخ که دران مرتکز است علاج اگر با ورم بود فصد سر رو و تنقیه بدن بمسهل و اصلاح غذا کنند و بهر تحذیر نوشیدن ماء الشعیر که دران اندکی خشخاش سفید پخته باشند لازم گیرند و از غذا مزورات متخذ بسرکه دهند و بهر ردع ماده تمضمض بآب سماق و آب عنب الثعلب و بگلاب مع سرکه و روغن گل نمایند و جو سرد و کرمازج و مازو در سرکه سرشته بر دندان گذارند و یا گل سرخ آمله با قلا هر واحد یکجز و آرد جو دو جز و خطمی نیم جز و در سرکه بجوشانند حتی که مثل فالوده گردد قدری بران روغن گل چکانیده در تمام روز و هنگام خواب شب بر دندان نهند و ایضا خاکستر چوب انگور و خاکستر کشنیز خشک بسرکه سرشته بر دندان طلا نمایند و بهتر اینست که گلنار و سماق و آرد عدس و تخم خرفه و طباشیر ساییده بسرکه سرشته در پنبه آغشته بر دندان گذارند که مجرب صحیح بلا خطا است و دیگر اطلیه بارد قابض بسرکه سرشته بران نهادن مفید و اگر بلا وجع باشد بعد نضج بمنضج بلغم یا مطبوخ ملین بلغم و یا در تحدید گاوزبان مع گلقند تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه دماغ بحب ایارج و یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا نمایند و تناول جلنجبین شکری یا عسلی حسب مزاج لازم گیرند و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و میفختج و مری و مانند آن کنند و بهر تحلیل ماده سعد و مصطگی بخایند و لعاب دهن فرو ریزند و بروغن مصطگی و روغن بابونه و مانند آن که تسخین مزاج دماغ و تحلیل رطوبات مجتمعه در بیخ دندان کند سعوط نمایند و در اوقات قطران بر دندان طلا سازند و بشراب مضمضه کنند و تریاق یا مسک بآب سداب سرشته بر دندان بمالند و باشیای ناشفه مثل قلایا و کباب لحم حملان که بران شراب کهنه پاشیده باشند غذا سازند و توم بروغن بریان کرده بر دندان مالیدن و کذا خوردن آن درین باب اثر عظیم دارد و اگر تزید سن در طول بسبب صلب تر بودن او باشد دندان را

درد و انگشت و یا آلهٔ قابضه گرفته بسوهان بسایند حتی که مستوی گردد بعده بحب الغار و تب وزرا و نزطویل سنون سازند و بهتر آنست که روز سوهان کردن
اکل و شرب تمام روز بلکه در آن شب نیز ترک نمایند و این عمل در اول نهار کنند و اگر بسبب ورم بیخ او طول پذیرد علاجش بفصد قیفال و استفراغ بعد ازان چه
لائق بود و بعده حجامت نمایند و اصلاح غذا کنند و در ابتدا بمبردع آب عنب الثعلب و آب برگ عليق و عصارهٔ برگ گل سرخ و طلب مضمضه نمایند و در انتها
محللات مناسبه استعمال کنند و اگر بسبب انقلاع او بیخ بنابر وقوع ماده و ورم در بیخ او باشد پس اگر از عصب جدا شده باشد لاعلاج است و اگر ازان جدا نگردد
و تعلق (روی) باقی بود فصد سر رود و استفراغ ماده نمایند و مضمض بسرکه که در آن قدری حنظل مع تب و بمانی جوشانیده باشند و بموضع او در کتند و ساق بقره
یا طلا بسته یا تبید مصطکی سوده تشدید او نمایند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته بران گذارند و بذر و دیگر اشیای قابضه بیخ او در تقویت دهند تا مواد فاسده بسوی او منصب نگردد

حکة الاسنان

گاهی بسبب نوشیدن آبهای مختلف ردی الکیفیه و یا خوردن اغذیهٔ حریفه خلط حار مالح یا عفن لزاج حریف متولد گردد و قدری از آن بطرف بن دندان گراید
و خارش در دندان یا لثه پیدا کند چنانچه مریض یکساعت از بهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا باز نماند **علاج** تنقیهٔ بدن و دماغ از سپر اسهل سودا
و حب افیتمون و یا بمطبوخ افیتمون و حب آن نمایند و از گلاب و سرکه و یا سکنجبین ساده یا عنصلی مضمضه سازند و از اشیای تلخ و تیز و نمکین پرهیز کنند و بقول
صاحب حاوی هر صبح آب حرفه پنجاه درم و یا سکنجبین بست درم و یا آب تربوز ساده قیمه مع شکر سفید ده درم و یا عناب و آلو بخارا هر یک ده عدد و شکر سفید ده درم
بیاشامند و غذا مزورهٔ ماش و پالک و مع لحوم جدی و جوجهٔ مرغ سازند و تنقیهٔ بدن از اخلاط ردیه و حریفه بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله نمایند سمرقندی
می نویسد که بعد قلع مواد این علت بعد انضاج او بما الاصول تنقیه بسفوف حب النیل در روغن گاو بریان و زنجبیل و سنا و تربد و افیتمون مساوی سوده سازند
و بقول **طبری** و صاحب جامع درین مرض تنقیهٔ بدن بدین مطبوخ نمایند شاهتره باقه افسنتین کف اسقولوقندریون شعته هلیله سیاه و کابلی و زرد هر یک
پنج درم ابرسا سه درم برگ جسفرم کف افیتمون سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هفت درم شکر داخل کرده گرم
بنوشند و بعد تنقیهٔ راس حب صبر یا حب ایارج خورند و اگر از نبض و قاروره تغیر مزاج بحرارت معلوم شود بعد تبدیل مزاج ماء الشعیر دهند تا آنکه بحالت طبعی رجوع کند
بعده بآب بیخ کرفس و سرکهٔ کهنه و گلاب لندکی روغن گل و قدری بورق ارمنی زده در روز و شب بدفعات مضمضه نمایند و دیگر وزراحت داده استعمال کنند و اگر
ازین تدبیر زائل نگردد بسرکهٔ عنصل مضمضه سازند و اگر باز مزاج متغیر گردد تسکین آن نموده بسرکهٔ عنصل بیخ دندان را بمالند و لعاب دهن فرو ریزند و اگر ازین فائده نشود
بیخ حماض بری در سرکه پخته مضمضه نمایند که بلا شک صحت بخشد و گاهی درین علت پوست انار و تخم انار مدقوق بروغن گل و سفیده بیضه بر بیخ دندان طلا میکنند
و اگر مزاج مریض مائل ببرودت باشد بسرکه که در آن عسل و قطران پخته باشند مضمضه و طلا بر دندان نمایند

صریر الاسنان فی النوم

اکثر کودکان و پیران و زنان در خواب دندان میسایند سببش ضعف عضلات فکین است و آن مثل تشنج آنهاست از کثرت انصباب رطوبت دماغ و
تولد ریح غلیظ در انها و یا تولد دیدان در شکم بسبب ارتفاع بخار که دماغ را ممتلی گرداند **علاج** بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیهٔ
دماغ نمایند و غرغره منقی دماغ بکار برند و برای تقویت دماغ و اعصاب روغنهای حار خوشبو که در آن قوت قبض باشد مثل روغن زنبق و قسط و روغن خلوق
و سوسن و خیری بر گردن بمالند و بادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورند و یا هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و بادیان هر واحد دو درم مع گلقند ده درم بیاشامند و غذا
مزوره نخود مع مغز حب قرطم سازند و از امتلا خصوص غذای شب منع کنند و ایضا بعد تنقیه کمادات بدانچه تشدید نماید مثل قرنفل و مازو و بلوط و دارچینی
و زرنباد و صعتر بکار برند که در اکثر امراض اسنان مجرب است و مرض مذکور که بصبیان عارض میشود در اکثر بعد بلوغ خود بخود زائل میگردد و اهل هند گویند که
نیل کنند در گلو آویختن عجیب الاثر است و کثرت صریر الاسنان منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا فالج است و یا بر کرم شکم دلالت کند و آنچه از دیدان باشد ذکر آن آید
و عند صرع شدید و انفض نیز عارض میشود و در مرض حاد در حدر بکسی که عادی آن نباشد در دیسنت و در حمیات منذر بعروض جنون و موت است و علاجش بعلاج آن مرض نمایند

تسهیل نبات اسنان

تدبیری که دندان صبیان بآسانی برآیند اینست که چون آثار برآمدن دندان ثنایا ظاهر شود شحوم و امخاخ و ادمغه خصوصا دماغ خرگوش که بعد طبخ از سر او برآورده باشند و مغز استخوان آن و چربی ماکیان بر لثه بمالند حکیم شریف خان در منهیه حاشیه شرح اسباب می نویسند که در زمانه ما استعمال دماغ خرگوش کرده شد سودی نه بخشید بلکه ضرر عظیم از تورم لثه وغیره بهم رسید و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب مثل چربی بط و موم در روغن بادام و مغز ساق گاو و دهن بر روغن زرد و روغن سوسن نافع ست و مالیدن شیر سگ بر لثه نفع کلی میکند و گویند که شیر سگ بر لثه مالیدن درین باب بالخاصیت نافع و مجرب ست و هرگاه دندان آغاز کند از خائیدن چیزهای سخت باز دارند و سر و گردن و فکین و بناگوش بروغنهای چرب دارند و نیم گرم در گوش بچکانند و بصوف مغموس در روغن تکمید نمایند و هنگام اشتداد وجع آب حب الثعلب و روغن گل با هم خوب آمیخته نیم گرم بانگشت آلوده بر بن دندان بمالند که درد باز دارد و ایضاً هنگام وجع دایه بانگشت خود لثه طفل را نرم بمالد تا رطوبت از لثه سائل شود بعده بادویه مذکوره مسح لثه نماید و دلک لثه بمسکه گاو هر روز بمرات و خورانیدن کرنب و یا عسل و سمن و حک خفیف لثه بشعیر و تدهین لثه بمغز بیض و تعلیق ناب کلب و کذا حلزون و کذا ناب خنزیر و کذا دندان اسپ بر طفل نیز تسهیل طلوع اسنان می نماید و در کتاب خواص قوم ست که آویختن صدف در گلوی طفل بالخاصیت تسهیل نبات اسنان میکند و کذا تعلیق لب بالای کور موش دندان بآسانی برآرد و همچنین تعلیق بیخ سنبهالو در گلو بالخاصیت مؤثر ست و شیخ میفرماید که گاهی صبیان را عسر نبات اسنان عارض شود و دردمند شوند و ابساست که بمشارکت آن اسهال حادث شود و احتیاج تعدیل بوضع اطلیه بر شکم و شرب عصارات و ادویه قابض افتد و یا قبض شکم عارض گردد و محتاج استطلاق بشیافات نادره پیلس شوند بالجمله علاج اسهال و اعتقال در مقام خود مسطور گردد و اگر وقت نبات اسنان عارض شوند تدبیر آن همی کنند

تدبیر قلع اسنان و تفتیت آن

شیخ الرئیس میفرماید که گاهی امر اسنان مؤوفه منادی میشود تا آنکه علاج قبول نکند و یا چندانکه تسکین ایذای او از آفت کنند باز عنقریب عود کند و مجاورت او بسائر اسنان مضرت نماید و بسوی اصلاح او سبیل باقی نشود و دوا سود ندهد و درد پیدا کند پس علاج او بقلع نمایند از ادویه یا با تنور قلع که با تنور نمایند بعد جدا کردن گوشت محیط بیخ دندان باید کرد و می باید که قبل قلع تامل کنند که علت در نفس دندان است یا نه اگر نباشد و سبب در لثه یا در عصب تحت دندان باشد قلع نشاید و اگرچه از قلع قدری تخفیف وجع میشود لیکن زایل نمیشود بلکه عود میکند و تخفیف او بجهت تحلیل ماده فی الحال و وصول ادویه بسوی او میشود و چون حاجت بقلع افتد و بیخ آن محکم باشد باید که ادویه استعمال نمایند تا بیخ او سست گردد و دندان بآسانی افتد زیرا که در قلع دندانیکه متحرک نباشد و بیخ او محکم بود در آن خطر ست گاهی فک را برهنه میگرداند و کناره او میشکند و وجع شدید هیجان میکند و گاهی درد چشم و تپ و صداع هیجان می نماید و چون بدانند که قلع دشوار ست و مریض تحمل او نمیکند در تحریک او بشدت صواب نیست که این مزید وجع ست و با وجود آن گاهی اتفاق افتد که علت در دندان نباشد و قلع که بادویه کنند بهتر است که اول حوالی سن را بمبضع شرط زنند پس بران دوا استعمال نمایند و یا گوشت بن دندان را بناخن گیر جدا نمایند و بران دوا نهند تا قوت دوا زودتر به بیخ او رسد و از جمله ادویه قالعه اینست که پوست بیخ توت و عاقرقرحا سائیده در سرکه آمیخته در آفتاب نهند یا بجوشانند حتی که مثل عسل گردد پس بر بیخ دندان هر روز سه بار طلا کنند و یا عاقرقرحا سوده در سرکه تا چهل روز مشمس نمایند و اگر سرکه خشک شود دیگر اندازند بعده بر موضع مشروط بچکانند و یک دو ساعت بران بگذارند پس ببندند که منقلع شود و یا بدل عاقرقرحا قنار الحمار کنند و یا بر دو بگیرند و یا زرنیخ بسرکه پرورده طلا کنند که بیخ دندان سست کند و یا تخم انجره و ورقه سائیده بگیرند و بسه چندان برگ انجیر بکوبند حتی که بقوام عسل آید و یا تخم انجره و کندر مضاعف او گیرند و در بیخ ضرس نهند و طلا برگ انجیر نیز مرجح آنست و قلع بسهولت کنند و اردی سرکه تنها عجیب ست و یا گیرند پوست بیخ توت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و مازریون و شیر شبرم و زرنیخ زرد و پوست بیخ حنظل هر یک یک جزو سائیده بسرکه کهنه بسرشند و حوالی دندان بآن طلا کنند و تا یک هفته این عمل نمایند و در روز هشتم حوالی سن شرط زنند و ده بار طلا کنند بعده دندان بکشند و اگر خارج نشود بار دیگر ترا آب چند روز طلا کنند بعد از آن بکشند و یا عروق صفر و پوست توت هر واحد یکجزو زرنیخ زرد دو جزو بعسل سرشته مدتی حوالی سن نهند که قلع او کند و یا بیخ قیصوم و شیر یتوع یک یکجزو و بیخ یتوع دو جزو بران گذارند و اگر دندان ضعیف باشد موم و عسل در آفتاب بگدازند بعده زیت بران بچکانند و ام مضغ او کنند

و یا ضفدع بری در زیت بپزند حتی که مهرا شود و بیخ دندان را نشتر زده بدان چندبار مسح کنند پس جذب نمایند و یا انفحه را در شیر انجیر و شیر یتوع تر کرده بر دندان بنهند یا چربی ضفدع بحری بدان بگذارند که برای قلع معمول است و یا پوست درخت شاه توت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا زرد چوب و شبرم و بیخ قثاء الحمار مساوی کوفته بسرکه سرشته سه روز بنهند پس طلا کنند و اگر بیخ قثاء الحمار بعسل سرشته یا مع مومیائی بعصاره کرنب سرشته و یا لسان الحمل خشک کرده ساییده و ثلث آن زرنیخ زرد اضافه نموده و یا کندر و شیر توت سرشته و یا بیخ حنظل سه روز در سرکه تر کنند ساییده و یا صمغ زیتون و یا زاج سبز بسرکه تر کنند و یا زاج سرخ و شیر یتوع یا شبرم و یا عکرش یا جرجیر جوشانیده و یا پوست بیخ بینوت و یا تنه و زاج سرخ و یا بزر بنجاسفت و عاقرقرحا و تخم انجره و مثل بارزد و حلتیت ساییده بر دندان نهند تسهیل قلع اسنان نماید و بقول انطاکی قثاء الحمار حنظل عاقرقرحا برگ زیتون و صمغ آن صمغ سماق هر چه از ین میسر آید بسرکه یا دردی زیت و آب غوره بپزند تا مثل خمیر گردد پس بر بیخ دندان یا در متاکل پر کنند که بسهولت قلع کند و بدانند که در استعمال این ادویه احتیاط کنند که اثر ادویه قالعه بدندان دیگر نرسد و بهتر آنست که دندان صحیح را بموم یا خمیر ملفوف سازند و بهر تفتیت دندان متاکل که آن مثل قلع بلا وجع دست آرد گندم بشیر یتوع سرشته تا ساعات بران نهند و در هر سه ساعت تبدیل آن کنند تفتیت کند و تخم بادریون سوده و شیر شبرم جوز بقطران سرشته در سن پر نمایند تفتیت او نماید و یا شیر انجیر و حلتیت منتن بهم سرشته در ضرس متاکل نهند که تفتیت آن کند و گویند که تعلیق بیخ کرفس در گردن بخاصیت درد دندان را نفع میکند و تفتیت آن هم می نماید و یا شیر انجیر و زنجبیل در سرکه پرورده و تو بال مجموع بر دندان متاکل نهند که آن تفتیت او نماید و بعضی نوشته اند که توبال مس را نرم سوده با شیر انجیر ممزوج نموده و پنبه بدان آلوده بر دندان موضع گذارند و یا زنجبیل که چهل روز در سرکه خیسانیده باشند نرم کوفته بران بپاشند و باید که قبل از استعمال مفتتات دندانهای دیگر را بروغن چرب نمایند تا اثر دوای مفتت بدانها نرسد فقط تذنیب ابن تلمید منجمله امراض دندان صنعة الاسنان نیز نوشته و گفته که علاج او در کتب مشهوره نیافتم و شخصی را دیدم که او را این مرض عارض شد و سر دندان او چنان تیز شدند که انگشتان از مس او سالم نمیشدند و در بعض اوقات عند التکلم چون بزبان مس میکردند سالم نمیشد و قطع میگردید و چون اثنان جاری میشد و علاج حش لفبند علاج مرض ضرس نمودم و از آن صحت یافت و بعضی نوشته اند که گاهی سن زائد متولد میشود پس نظر کنند اگر در بیخ دندان روید آنرا که آنرا انشار گویند قطع کنند بعده از سوهان بسایند اگر چیزی از آن باقی ماند و اگر در بیخ دندان نروید بلکه خارج از آن باشد باید که بانبور بر کنند

اورام لثه یعنی آماس گوشت بن دندان

و آن اکثر حار بود دموی باشد یا صفراوی و گاهی بار رطوبت فضلی نیز عارض شود و در اکثر بسبب نزول ماده از سر بسوی او عارض گردد و گاهی بمشارکت معده بود که ماده از وی بسبیل تبخیر میان غشای او که متصل بغشای فم است صعود کند و در لثه نفوذ نماید و همچنین گاهی در ابتدای استسقا و عروض سوء القنیه بسبب صعود ابخره فاسده بسوی او عارض گردد و گاهی ورم او ظاهر قریب سهل التحلل سریع القبول برای علاج باشد و گاهی غائر عسیر التحلل بطی القبول برای علاج و گاهی ثابت باشد و استدلال بر جنس ماده برنگ و ملمس لثه کنند اگر سرخ و ملمس گرم باشد ماده حار بود پس نظر کنند که ورم بسیار است یا کم اگر بسیار باشد و با درد و ضربان بود و دیگر آثار غلبه خون نیز یافته شود ماده حار دموی باشد و اگر ورم کم و شدت درد و حرقت بود ماده صفراوی باشد و اگر رنگ لثه سفید و ملمس بارد بود ماده رطوبت بلغمی باشد و تبرید عناب هفت عدد و عرق شاهتره ده توله مالیده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دادن و لعوق چسپانیدن و گلنار گل سرخ عدس مسلم فوفل چهالیه سوخته مازو مساوی ساییده سنون ساختن و بار بار زدن و دیگر قوابض مثل گلنار و آس و مانند آن بر لثه چسپانیدن نافع است علاج در ورم حار مثل علاج قلاع حار و درد دندان حار از تبرید و فصد و مسهل علاج نمایند و ایضا در ورم دموی بعد فصد قیفال و حجامت گردن یا علق و یا اشتراط بر نفس لثه و حجامت زیر ذقن اسهال بمطبوخ اهلیله و ماء الفواکه و شیر خشت و ترنجبین و ریوند و یا نقوع مقوی و یا بطبیخ فواکه و هلیله زرد و تمر هندی نمایند و در ابتدا بهر ردع ماده بآب خرفه و عنب الثعلب و بارتنگ مضمضه کنند و در دهن دارند و کذا روغن آس بمقید و همچنین مضمضه بعدس و کشنیز خشک و گلنار و مورد و صندل سرخ و فوفل و سماق و رب جوشانیده نافعست و کذا برگ یاسمین و پوست درخت گوندی و پوست درخت مولسری جوشانیده مضمضه کردن و سودن دندانها مثل سماقیه دهند و در انحطاط مضمضه بآب کشنیز و روغن گل نافع و ایضا پوست هلیله زرد عنب الثعلب کشنیز خشک اسپند هر یک دو مثقال بوست

تشنج ساختن و بعد بزر البنج دو درم دنیم آثار آب کوفته ساختند تا نصف بماند صاف نموده مضمضه کردن ورم لثه و درد دندان را نافعست و مازو سوخته در سرکه سرکه کرده نهند و قوت مسامی بر داشته مفید ورم و قالع خون لثه هست و در وقت شدت صربان گذاشتن زلو بر لثه سخت سود مندست و هر گاه ورم تسکین یابد و در لثه تحکم ورم باقی ماند روغن گل یا با دام درآب گرم آمیخته مضمضه نمایند و لثه را بروغن چرب دارند و در آخر عروق زرد مرغ مطبوخ بآب سماق یا آب انار یا آب انبر باریس غذا سازند و اگر ورم عظیم بود و بتدابیر مذکوره تحلیل نشود تا آنکه شکافته پس معالجه جراحت و قروح نمایند و گویند که مضمضه از پوست درخت سلطان الاشجار برای ورم لثه بی تکلف محرب است و کذا مضمضه خیار شنبر در ورم لثه بعد از مشابهة اگر زمانه استعمال منضجات ست نافع و منضج ست و پوست انار گلنار گزمازج مازو برگ مغیلان در سرکه جوشانیده و در دهان گرفتن و مدتی داشتن در ورم لثه و برفت خون آنرا صاحب تکمله نافع نوشته و در ورم صفراوی اگر مانعی نباشد نیز فصد نمایند تنقیه صفرا مطبوخ هلیله و یا آب انار بهلیله که مقدار سه درم پوست هلیله زرد ست در آب مذکور خیسانیده باشند و ملح بنوشند نافعست و باقی ادویه بدستوریکه مذکور شد در ورم دموی شرط زدن و بعد از تنقیه بیخ عنب الثعلب در سرکه جوشانیده مضمضه کردن مفید بود و قبل از تنقیه مضمضه با شیای مسطوره جایز نیست که منع تحلیل نماید و در ورم بلغمی آنچه در قلاع بلغمی و در درد دندان بارد گذشت استعمال نمایند و در ابتدا بتلطیف و تقطیع مادة مضمضه بماء العسل یا بآب گرم با شهد و روغن زیتون یا روغن بابونه آمیخته و بعد از ان ادویه محلله چون بابونه و اکلیل مرزنجوش و حلبه و تخم کتان در آب جوشانیده مضمضه کردن مفید است و شب یمانی زرد چوب سائیده مالیدن نافع و یا عاقر قرحا مرچ سیاه عدس برگ عنب الثعلب جوشانیده مضمضه نمایند و فلفل سیاه پشکری بریان هلیله سیاه نمک سنگ نمک سائیده بمالند و گویند که مضمضه گل سرخ یا برگ اجاص مطبوخ در شراب قابض و کبوس صبر و شب و سماق و قرن ماعز و گرفتن مصطکی با آب کلاخیه در دهن بر داشته مفید ورم لثه و قالع خون آنست و یا توتیای سبز و گل و دیگر ان مساوی سوده بر بن دندان بمالند و دهن کشاده دارند تا لعاب بر آید و سنون سعد کوفی پوست هلیله زرد کرنجه و دار فلفل عاقر قرحا فلفل گرد کشنیز خشک مساوی بمالند تا آب از دهن روان شود که مجرب حلو نجانست و کذا سنون زنجبیل سون کهی بابرنگ کسیس کته هر یکدام نیله تو تهه بریان بیخ ناسنه استعمال نمودن درد و آماس بن دندان را دور کند و دندان را محکم نماید و سنون زرد در ین باب معمولست و پوست درخت برگد و پیپل در آب جوشانیده گرم گرم مضمضه کردن برای درد دندان و ورم لثه نافع و اگر زنجبیل نمک سنگ مرچ سیاه گیرو تماکو خشک که در بینی میکشند هر یک برابر سائیده نگهدارند و هر وقت که خواهند قدری بر دندان مالند و دهن را گرده سرنگون دارند که لعاب بر آید و بعد یک گهری گلوری پان بخورند و از یک دو پا بشویند بعده گلوری دیگر خورند و بعد دو گهری اگر خواهند آب بخورند درد دندان و ورم لثه را دور نماید و مجربست و چون پیاز و شونیز هر دو وزن برابر در ظلم نهاده بجای حنا کوزه گلیان گذشتند که آب دهن بریزد و نیز مانع درد و آماس لثه هست و کچله سوخته بطوریکه خاکستر نشود و زکال گردد و افیون سوخته و شاخ گوزن سوخته لوبان کوت قسط تلخ ملس سیاه نبات سیاه مرچ بریان مساوی کوفته بیخته سنون سازند مسلکهای دردو استحکام دندان و دفع ورم لثه کار کثرت ماده نزله باید مرهم رسیده باشد مفید ست و گل سیاه خیسانیده مآب بیگرم مضمضه کردن نافع ورم لثه هست **اقوال الطبا** شیخ میفرماید که اگر ماده ورم لثه حار باشد استفراغ و فصد جهار رگ نمایند و در ابتدا بقابضات سرد مضمضه کنند مثل گلاب و لیب و آب آس و آب بهای برگ توت و برگ خار مغیلان با شد و مطبوخ گلنار و آب بارتنگ و نقوع جلوط و عصاره بقلة الحمقا علاج کنند و بعد از انتها بتبدید مرهم تبدیل نمایند و غیره بترتیب نفاق ... در تمر و روغن آس که در مراد قیله اوست وهم مصطکی باشد و روغن گل که در ان سنبل و گل سرخ و مصطکی جوشانیده با شند مضمضه نمایند و روغن تمر مصطکی را قوت شدید یست در تسکین او جاع اورام لثه خصوصا صامدیت یا در اکر جامع و غیر مجسس بست و اخص منافع او در حال وجع ست بعد از ان مثل عصاره ایرسا رطب استعمال نمایند که آن خون را سائل کند و راحت دهد و ادویه نافعه عصاره برگ زیتون و یا ورد و خمر و یا عصاره سداب و یا روغن حبة الخضرا و یا مطبوخ ... و ند ست و اگر ورم حار خارج باشد که بارد لیس نامند با دویه تحلیل نشود بلکه متقیح گردد پس گاهی احتیاج بعلاج آهن افتد و بسا است که جهت او بانبات لحم جدید مؤدی گردد و هر گاه ریم کند بران زنگار و مازو و یا قشور سن بسر که سوده چند روز استعمال نمایند و یا زاج سوری سوخته مع مازو بکار برند و چون لثه مدام متقیح و متورم باشد و به نشود بداغ احتیاج و بهتر اینست که گوگرد بزیت جوش کرده بصوفیکه ملفوف بر میل باشد و چند بار بر لثه نهند حتی که لاغر و سفید شود و اگر ورم از رطوبت فضلی باشد در ابتدا به مرهم گرم و عسل و زیت مضمضه نمایند بعده محللات قویه استعمال کنند صاحب جامع و کامل گویند که علاج بثور و ورم عدد لثه و خروج دم از ان فصد قیفال و ...

زیره قی نمایند و چون علت متمادی گردد قطع چهار رگ یا فصد دو رگ زیر زبان کنند و تنقیه بدن بمطبوخ مناسب نمایند و مضمضه بسماق در گلاب بالیده
و غذا باغذیه لطیفه و بلحوم جوزه مرغ و تیهو معمول بآب انار و آب زرشک کنند و طراثیث قرظ شب سرخ پوست انار ترش سماق مساوی در آب خوب جوشانیده نیمگرم
نمایند و اگر این ادویه باریک ساییده بر لثه بندند منفعت بین نماید و قرحه را نیز خشک سازد و یا برگ سرو و جوزا و گلنار و مازو و کزمازج مساوی با سرکه جوشانیده
بدان مضمضه کنند و تمضمض بآب عصی الراعی و آب عنب الثعلب مع سرکه نیز نافع و یا زرورد و سماق مساوی در گلاب پخته صاف نموده قدری آب عصی الراعی
و آب بارتنگ آمیخته مضمضه کنند که قطع دم و نفع ریت بود و درم حار لثه میکند صاحب شفاء الاسقام گوید که چون با ورم لثه وجع دندان باشد تخم خرفه کشنیز
سماق عدس مقشر صندل سفید عود القرح کافور اجزای مساوی ساییده اول سرکه در گلاب در دهن ساعتی نگیرند بعده دوای مذکور بر لثه و دندان در [illegible]
و آب ادفرد نهر بند صاحب حاوی گوید که در ورم حار فصد سر رو و حجامت و شرب جلاب هر صبح از عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر سفید ده درم
و یا آب انار مع شحم مساوی [illegible] با شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا [illegible] آلو یا تمر هندی یا لیمو یا نارنج مع مغز بادام و شکر و اسهال طبیعت بمطبوخ
فواکه یا مطبوخ هلیله و فصد چهار رگ نافع است و مضمضه بسرکه کهنه و گلاب یا آب سماق مع سرکه نمایند و این دواء در علاج او شافی و کافی است بگیرند گلنار مازو
جوز السرو پوست انار ترش بلاد [illegible] گل سرخ طراثیث [illegible] سماق اجزای مساوی کوفته بیخته بر لثه بپاشند که آن را منفعت عجیبست و یا مضمضه بآب عصی الراعی
و آب عنب الثعلب و سرکه کهنه و گلاب و یا آب سماق مع سرکه نمایند و از شرب شراب و لحوم و شیرینیها قطعاً پرهیز کنند و بار [illegible] استعمال نمایند و امرود و [illegible]
رطب و [illegible] و سیب بخورند و باید که عمور را در روزی چند دفع مالند طبری می نویسد که گاهی حمره در عمور از فساد دم و صفرا و انصباب آن بعضو ظاهر میشود
پس اگر عمیق باشد فلغمونی بود و اگر سطح عضو بگیرد و عمیق نگردد حمره بود و گاهی در عمور وجع شدید و حرقت مع ورم ظاهر شود و مذاق اطباء آن را حمره نامند [illegible]
فصد قیفال کنند اگر طبیعت [illegible] بعد استفراغ بدن با این مطبوخ پوست هلیله زرد [illegible] درم تمر هندی پنجاه درم آلو و عناب هر یک سی عدد
تخم کاسنی هر واحد هفت درم کشنیز خشک کف برگ عنب الثعلب اگر رطب باشد با قد کبیره قوت شامی مجوف کف کبیر ترنجبین بست درم همه را در چهار
رطل آب بپزند حتی که یک رطل در ربع آید بمالند و صاف نموده فلوس خیار شنبر پانزده درم مالیده باز صاف کرده نیمگرم بنوشند بعده [illegible] علت
[illegible] بعده بسرکه که دران آس و بیخ عنب الثعلب جوشانیده باشند مضمضه متواتر نمایند و هرگاه وجع ساکن شود مضمضه بروغن گل کنند و اگر وجع ساکن نشود بسرکه
و آب عنب الثعلب و آب جراده کدو و خیار ترش که دران گل ارمنی حل کرده باشند مضمضه نمایند که تسکین وجع کند و [illegible] تحلیل نمایند [illegible]
حصرم و یا عدس مقشر و سرکه اقتصار [illegible] چون عمیق نبود [illegible]
[illegible] مسیحی گوید که فلغمونی لثه که مع ضربان باشد اول فصد قیفال کنند و اگر کفایت نکند فصد هر دو رگ زیر زبان نمایند و یا حجامت [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مثل [illegible] بعده بسرکه و گلاب غرغره نمایند و مضمضه بلبن کنند بعده روغن گل در دهن بگیرند و برگ آس رطب بعد خاییدن در دهن نگهدارند [illegible]
[illegible] عنب الثعلب و آب سماق و آب [illegible]

لثه دامیه

عبارت است از برآمدن خون از بن دندان خود بخود یا رسیدن چیزی بدان سببش ضعف قوت غاذیه لثه است یا کثرت خون در بدن و ابن تلمیذ گوید که از لثه وقتی خون آید
که کثیر الرطوبت متخلخل جرم رخو شود و لهذا در علاج او تجفیف و تصلیب و تشدید مسام او بادویه قابضه واجب است بالجمله فرق در هر دو سبب از عدم علامات ممتلیه چون
در سبب اول [illegible] و وجود آن در سبب ثانی توان کرد علاج در ضعف غاذیه لثه سنونات قابض مقوی لثه مثل مازو [illegible] و عدس سوخته و طباشیر و سماق و [illegible] گل
پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته اقاقیا کندر گلنار [illegible] پوست بیرون پسته پوست تخم مرغ [illegible] حب الآس دم الاخوین فوفل بیخ انجبار کشنیز خشک [illegible]
خبث الحدید [illegible] پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه گاوزبان سوخته [illegible] سوخته کاغذ سوخته کت سفید سنگ گل ارمنی [illegible]
تالیف حکیم اکمل خان [illegible] این باب معمول است و اگر فوفل بریان پوست بادام سوخته هر واحد یک تولہ سماق [illegible] گل سرخ مازو هر واحد یک درم پوست انار [illegible]

هر واحد سه ماشه سنگ جراحت ... نیم درم ادویه را نرم ساییده هر واحد دو ماشه تریاق فاروق یک نیم ماشه کوفته بیخته سنون سازند خون آمدن را مفید باشد و

جلا دهد و مستحکم سازد و در صحیح لثه معدنی در نسخه ایست و بگیرند شب یمانی سوخته سرکه سرکرده یا دو چند آن نمک طعام و کتیم وزن آن ازاله سرده ساییده بر بن

دندانها مالیدن نیز مفید ست ددمه اسود مسادی نموده اصل ست و در موجر برده ورد عوض نافع ترم ست و در نسخه دیگر سماق سه جزو و قند یک ست و ما زو

یکسو و بسوزند کرشل کالی کند و بگیرند اراک بگیرند دار گل سرخ و دم سوده بکار برند و ایضا بگیرند آس سوخته یک جزو سماق دو جزو گل سرخ هر واحد دو جزو

قاقله دو جزو سه جزو آمیخته استعمال کنند و سنون که از مازو گلنار فارسی شیر ... پوست انار گل سرخ شاخ گوزن سوخته نیز مفید ست و سنون هم

کلنار کباب چینی پوست مغیلان مساوی و قت حب الیلین دکلوری یان مالای او خوردن برای استحکام و تحرک دندان وقت آن علیم

دیگر گلنار و سنبل اقاقیا تسب یمانی کندر زرالورد مساوی کوفته بیخته بر دندان بمالند که صبغ جعل لثه ساید و اگر بعد مالیدن این سنون دندان کنند گند

برگ و ساق حرفه مصمضه سایند و یکبد و غرغره نمایند و اگر جود بسوزند و خاکستر آن با هیچ شب یمانی بریشته سوده بمالند نیز مفید بود و اگر قدری نمک

داخل سایند قوی تر گردد و مازو سبز و تخم خرفه را درات ساییده صاف نموده مضمضه کردن نیز نافع ست و کذا بعصارهٔ آس و اگر پوست انار سوده در آب سرشته

سازند و ساییده باشند قطع خون کند **اقوال الاطبا** صاحب ترویج فصد باسلیق یا حجامت و فصد چهار رگ بعده تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر و حلیه

تحفض سوده بعسل آمیخته و یا اصل العسل بریشته و سنونات مقویه درین مرض نافع نوشته و در شفاء الاسقام ست که برای لثه دامیه و استحکام دندان متحرک هم

شب یمانی اقاقیا گلنار فارسی سماق پوست انار هر یک دو جزو مازو سبز سه جزو نمک طعام یکجزو کوفته بیخته سنون نمایند و بعد از آن بسماق که در گلاب خیسانیده

مضمضه کنند **و گویند** که سنون نوفل کات هندی هر یک سه مثقال کزمازج مازو قرحا اقاقیا هر یک دو مثقال نیز مجرب ست و در مجربات صاحب بر اینست که

گرم نموده در سرکه سه بار سرد ساخته یک جزو دیگر بدر حصض و صبر و شب یمانی هر کدام نیم جزو کوفته بیخته سنون سازند و آنچه چنین تجربه کرده وار سنونات کثیر الاجزا

ابهل پوست بیخ کبر هر واحد یکجزو دست که هر دو را کوفته سنون سازند بعد غرغره با بابونج فقیر ادکسی که متحمل تلخی آن نباشد بگیرند زرالورد و اگر یافته شود گل سرخ

و زرشک و کزمازج و برگ صنوبر و برگ زیتون مساوی از جمله ده درم و از بیخ بارتنگ سه درم و شب و نوشادر دو دانگ و سنون سازد **ابو الحسن** گوید که بسماق و گل

و یا برگ کندر آن برگ آس یا زیتون پخته باشند مضمضه کنند و اگر خون منقطع نشود جهت بلوط پوست انار گلنار کزمازج مازو سماق شب جفت آس مساوی ساییده بر لثه

سازند که تشدید لثه و قطع خون جاری از آن نماید مسیحی گوید که در سیلان خون از لثه سنون کزمازج سک هر یک درم عصارهٔ لحیة التیس گل مختوم ابهل هر واحد یک

درم صمغ عربی هم ساییده بر لثه بمالند و یا بگیرند شب یمانی و برگ آس مساوی بمالند **و بقول اهل هند** سنون جمیع یلاس سوده و مازو ساییده و چوب درخت

سوخته و چوب لسری سوخته و چوب درخت کیکر سوخته و سنگ جراحت و گلنار پوست انار ساییده مسواک از چوب نرم مولی دار درختی که هر روز تازه گرفته مضمضه

و گلنار و ارد و عدس هر واحد نافع لثه دامیه است و هر گاه سبب این مرض کثرت خون باشد فصد سر و چهار رگ نمایند و حقنیات خوب و تنقیهٔ معمول فرمایند و یا دیگر

تا لقمه مضمضه کنند و تقلیل غذا نمایند و ترک لحوم و حلویات کنند و بر مزورات قابض با اقتصار ورزند **و گویند** که اگر از فصد سر و چهار رگ یا زیر زبان فایده نشود مسهل

و بعده مقشع شربت ... و خوفل و خستانه و شاخ گوزن کزمازج همه سوخته کندر گلنار طباشیر هر یک هفت ماشه بیخ ماشه گل ملتیس ماشه سنون سازند ... باشد

قروح لثه و تآکل و ناسور آن

قرحه تفرق اتصال ست که در گوشت افتد و ریم کند و قروح لثه یا ساذج یعنی بی ورم و بغیر عفونت باشد و یا متعفن و با ورم و این را قرحه خبیثه گویند و با تآکل بود

و این را آکله خوانند و ناسور عبارتست از قرحهٔ عفنهٔ عمیقه که در گوشت نفوذ کرده باشد و در ابدان بالا دیابجمله این مرض عسر البرء ست و اکثر مهلک می شود

و چون مزمن گردد و تب دق متحرک او شود و سبب آن ماده حاد عفن باشد بیشتر قرحهٔ خبیثه خون سوخته یا سودای سوخته باشد که از سر فرود آید و گاه باشد که حکما

سوداویه از اسفل بیالا رود چنانچه در صاحب آتشک پدید آید علاج لا علاج قرحه ساذج بعلاج قلاع نمایند و فصد سر و چهار رگ کنند و مسهل سودا یا بلغم نمایند

و تساهل تر و حمد ... که در آن عدس و کشنیز خشک جوشانیده باشند مضمضه نمایند و کافور سوده بر قرحه پاشند و از پوست انار و گلنار و ملنده و شیتیلی و کات هندی سنگ جراحت

آب گرم باشد سنون بیاید دندان گر قوت قوی کثیر الرطوبت باشد ادویه قوی التجفیف بکار برند بعد مضمضه بماء العسل و گویند که سنون از گل سرخ بسیار نافع است و کزمازج و انزروت
و کندر و دم الاخوین و زراوند و ابرسا و طباشیر و اقاقیا و گل سرخ و گلنار جهت بلوطه منبت لحم قروح است و لادن و کندر سحق کرده با سرکه سوخته بر لثه بمالند
و کذا کبوس کرسنه و زراوند مدحرج و کذا ارتب سبز جوزه و یا برگ آن ساییده و کذا گل ارمنی و کذا اکلیل الملک مضمضه به آب مازو و کذا مضغ برگ زیتون تازه
سوده بر زاهمداء قروح لثه است و سفیداب و آب حرفه و سکر در قرحه لثه و برگ العسل بر گرد سعد دهد بارد و خاکستر صدف و نمک سوخته در طبیعت بارد دارد
و بعد بیخ عاقرقرحا بر لثه کثیر الرطوبه نافع است و سنون سعد و طباشیر گل سرخ حب الآس گلنار و دم الاخوین و اقاقیا کزمازج کات هندی هر واحد تکیجر و سماق سبز جز
برای قرحه لثه و درد هر دو سنت و مضمضه حکیم علوی خان که دران پوست بیخ بید داخل است به دستور معمول و بلیله سیاه و مازو و خبث الحدید و حرف محرق
محرق و طباشیر گل سرخ هر واحد سه جزو مرداسنگ گل ارمنی مروارید دم الاخوین هر واحد دو جزو مرجان سوخته سعد سرخ مرصافی کات کزمازج مامیران هر واحد یکجزو
کوفته بیخته سنون سازند که جهت امراض حاره ودرد و یا سیلان گوشت لثه و قرحه آن بتجربه حکیم ذکاء الله خان شریف خان رسیده و سنون منقول از حکیم اکمل خان
و سایر ادویه قروح نافع است که شروع در تعفن کنند باید که مثل مسهل و خشک علاج کنند و اگر نفع نکند مازو تکیجر و مرهم جرد و روغن گل آمیخته استعمال نمایند و از مضمضات
نافعه مضمضه بسرکه عنصل تنها یا قدری مرکی دران حل کرده و یا بشیر خرست و یا بکیه برگ زیتون و یا گل سرخ و عدس و بانه و پوست انار دران جوشانیده باشند
و در قرحه متاکل اگر غائر باشد و کذا اگر ناصور بلغمی نیز و مانند آن ادویه حاده که در آکله گذشت علاج کنند و بعده بران ادویه قابض مثل مرهم گلنار و حب الآس
و جفت بلوط و بوعل کزمازج و گل سرخ و جز آن که در علاج تحرک اسنان از نقصان گوشت لثه گذشت بپاشند و آنچه درین باب مجرب است سنون کزمازج عاقرقرحا هر یک یک درم
مامیران یکدرم بلیله زرد دو درم گل سرخ دو درم قلقل نوشادر کبابه زبد البحر هر واحد نیم درم گلنار زعفران هر واحد یکدرم کافور ربع درم است و بقول مسیح ابن سهل
مسیح ستور و قروح و تحرک اسنان و وجع و مرجان است و ایضا سنون نمای که دران زراوند و قلقطار و توبال نحاس و زرانیخ داخل باشد و آن دوای متوسط در قروح
و ناصور لثه است که بگیرند عاقرقرحا سوسن هر واحد یکدرم سماق مازو گلنار تیت هندی هر واحد دو درم ساییده بر لثه بچسپانند در متاکل متوسط و ناصور
استعمال نمایند و کذا زنگار گلنار و خبث الحدید ساییده بر لثه بچسپانند بعده بسرکه عنصل و یا بسرکه که دران برگ زیتون جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ایضا استعمال
بر موضع متاکل سود مند است و توتیای و معاجین مانع عفونت محلل ماده که دران حاصل شده و معجون حب نافع و ایضا در قرحه مزمن متعفن مضمضه بسرکه که تنها
و یا بسرکه که دران مازو شب یمانی جوشانیده باشند مفید است و سنون که دران برگ سداب است برای آکله و ناصور لثه افتادن مجرب و معمول است و کذا سنون که دران
سوخته السنان داخل است در قروح خبیثه و ریم آمدن از بن دندان عجیب الاثر است و زرنیخ سرخ زرنیخ زرد در بول طفل سرشته سوخته باشند برای تاکل و جریان خون لثه مفید و مجرب
و ایضا برای تاکل و تعفن و سوختن اسنان سوخته مجرب منبت لحم است سنون که دران آرد کرسنه سوخته است همین اثر دارد و پوست بیخ کبر اصل عاقرقرحا ابرسا کرسنه آرد جو مساوی نیز مجرب است
و سنون دار شیشعان بغایت نافع واگر نوشادر یکدرم قلقل ناک زرنیخ زرد زرنیخ سرخ هر یک یک مثقال کوفته با آرد جو سی مثقال آمیخته و بسرکه سرشته و خمیر کرده در تنور بگذارند
تا سوخته سیاه گردد و بر او برده بسایند و بر لثه افشانند و بگذارند تا آب جاری ... بر دو لیس بگلاب بشویند سه روز جهت آمدن خون از بیخ دندان و تعفن و فساد آن و کشش و
آن بسیار مفید و مجرب است و بقول مسیحی عدس و عفص و زرنیخ و قلی سفید ساییده با آب سرشته در سوخته قصب سرکرده خرد کنند و مسلول برای پیچیدن اندر
سنان در قصب بسوزد برادر کرده ساییده بر لثه شقرحه زرد کرده و مرات استعمال نمودن و قبل استعمال او مضمضه بسرکه تند کردن و بعد از آن بر لثه که از آن
خون آید مسکه و روغن گل دینه نوشادر مجرب صحیح است و کذا قطران و نصف وزن آن نمک اندرانی در کوزه گلی کرده بر آتش بسوزند و باریک ساییده و مانند
و مقل بر آتش گرم کرده در گلاب بعده گرم کرده در سرکه تند سرد نمایند تا هفت بار بعده باریک ساییده و در قطران محرق بیامیزند و بر لثه کبوس نمایند که مجرب است
و هم آنکه گویند که کبوس قیشور و زجاج مثل غبار ساییده و کذا اکل بادام شیرین مع پوست و کذا شرب سیح صبی نافع و سنون مرو نوشادر بیخ سوسن زرنیخ سرخ
عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته استعمال کردن نیز اکال و ناصور لثه و رفتن خون را نافع و کذا اکات هندی قسط شب توتیای بریان تحلیل مفید و اگر
ازین ادویه فایده نشود لا بد است از قلع دندان ها بلکه آنرا از لثه جدا سازد و بعد آن بسرکه حب الآس مضمضه کنند و یا بعد اندمال آن سنون مذکور که دران کزمازج

و عاقرقرحا هر واحد سه درم ست بدون قلی مرتب ساخته بر لثه بپاشند و بعد از آن با آب برگ بنفشه اسفنج سازند و بر مضمضه بسرکه که در آن عاقرقرحا و کزمازج و حب
جوشانیده باشند مداومت نمایند و آنچه قریب تند شیون ست اینست که بگیرند شب یمانی و آبگینه زنده و مازو و زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد مساوی باریک سوده
دانگی از آن گرفته حب ... نمایند بعده ساعتی صبر نموده بروغن گل مضمضه نمایند و گاهی در آن اقاقیا داخل کرده میشود و بهتر آنست که در سرکه قرص ساخته خشک کنند
در وقت حاجت سوده بیشتر استعمال کنند که در قرحه متعفن و آکله عجیب است و همیشه معمول و گاهی بر زرنیخ و آهک و اقاقیا و قرظ اقتصار میکنند و با مرهم زنگار و دیگر
مرهم‌ها استعمال نمایند تا آنکه گوشت فاسد ببرد بعده ادویه منبت اللحم مثل انزروت و دم الاخوین و سیاه دشان و گل سرخ ذرور سازند و بر روغن گل و عسل ...
بطوریکه باین برود اشیا موضع مرض را یک شبانه روز تر نمایند بعده بمنبتات اللحم رجوع کنند و باید که دوائی که بر موضع ناصور استعمال کنند حفظ امور اسنان دیگر
بروغن گل نمایند و لعابیکه از دهن آید فرو نبرند بلکه بریزانند و گاهی ناصور را بمبضع میشگافند تا کرم از آن خارج شود بعده و آب و سرکه یا آب ... مضمضه کنند
پس از آن مضمضات دیگر بعمل می آرند و گاهی اول مطفیات خون داده بعده حجامت بعد از آن زالو بر ... چسبانیده پس بعد ... حلاسه ...
داغ آهن نفع میکند و آکله و عفونت و فساد ساقط می نماید بعده لحم صحیح می رویاند و گاهی بدین طور داغ میدهند که روغن گل را خوب بجوشانند و بر ...
در روغن غوطه دهند و گرم گرم بر ناصور داغ نهند حتی که موضع حوالی اسنان سفید گردد و گاهی مثل ... داغ میدهند و بعد از داغ مازو سائیده بران بپاشند و ...
از مازو مع ثلث آن مر استعمال کنند که لحم برویاند و لثه محکم کند و بعضی مازو سه درم و مرکی نیم درم مثل غبار سائیده بعد داغ بر لثه کموس ... نوشته ...
فصد باسلیق و اسیلم درین مرض نفع کثیر دارد و لیکن فصد چهار رگ شدید المنفعت ست **اقوال الحکما** صاحب مغنی گوید که در قروح لثه سوی تیجان آب ...
بمالند و اگر قروح عفن و تابع از نقصان لحم باشد علاجش اولاً تنقیه بفصد و اصلاح مزاج نمایند و لثه را بقلقدیون بمالند و بعد از آن بسرکه که در آن برگ آس پخته باشد
مضمضه کنند و لثه را بروغن مسح نمایند و در آخر آنچه در آن مازو و پوست انار جوشانیده باشند مضمضه سازند برای تنقیه لثه و از البان و سنون اقماع ...
و جوره مرغ با سماق تناول نمایند و فواکه ترش و قابض بخورند و از امتلای لحم و حلوا منع کنند و اگر در دهن بوی بد باقی ماند کافور یا عود یا پوست ترنج در دهن ...
و بسعد و صندل و گل سرخ سنون سازند **صاحب حاوی** گوید که گاهی در لثه قروح و نواصیر حادث شود و علاجش دور کردن اجزای متعفن از لثه و تنقیه
بدن و دماغ از فضول ردیه بحبوب و ایارجات و شبیار ... و فلقدیون بران استعمال کنند و بدان اشیا را خوب بمالند حتی که لحم عفن ... بخورد و ...
بعد بسرکه که در آن گلنار و مازو و سماق و جوز السرو جوشانیده باشند مضمضه نمایند تا لثه را سخت کند و بعض اطبای اقدمین در معالجه او داغ باتش تجویز کرده
لکن این دوا فائده نکند **جرجانی** و ایلاقی می نویسند که سبب آکله لب و گوشت بن دندان انصباب خلط حاد در آنجاست که گوشت را بسوزد و بخورد و اگر خلط
اندک باشد یا تیز بسیار نباشد مرض سهل تر بود و اگر زیاده و تیز بسیار باشد علت صعب تر بود و علاجش اول فصد قیفال یا حجامت پس اگر درست نگردد
... گردد چهار رگ یا دو رگ زیر زبان کشادن بعده تدبیر تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر و مطبوخ هلیله و مانند آن و از جمیع لحوم و شیرینیها و از شیر و دوغ ...
پرهیز باید کرد و طعام از عدس و سماق و زرشک و انار دانه و ... بدهند و تا که مرض مستحکم نشده باشد سماق را در گلاب تر کرده بدست مالیده صاف
نمایند و بدان مضمضه کنند و یا حب الآس بکوفته در سرکه بپزند و صاف کرده مضمضه نمایند و شب یمانی را کفچه آهن بر سر آتش نهند تا جوش آید و ...
پس خشک کرده نرم سوده یکجزو او یا دو جزو نمک طعام سوده بیامیزند و بر جای علت بپاشند و ماهی طریخ نمکسود را بر آتش نهند تا بسوزد پس آن را کوفته
یکجزو او با گل سرخ دو جزو سوده بر موضع بپاشند و قرظ و طراثیث و مازو و پوست انار و کزمازج و گلنار و جوز سرو و برگ سرو همه را با آب سماق پخته صاف
مضمضه کنند و اگر همین ادویه سائیده بر موضع مرض بپاشند سود دارد و آنرا که گوشت بن دندان کمتر شود کندر و زراوند مدحرج و دم الاخوین و ...
و بیخ سوسن مساوی با انگبین و سرکه عنصل سرشته طلا کنند و هرگاه مرض محکم گردد قرص ... نشادر بسرکه حل کرده بدان مضمضه کنند بعده با آب غوره یا آب ...
یا گلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزش این دوا نباشد مضمضه بروغن گل نیمگرم کنند و یکساعت در دهان نگاه دارند و چندی بابی ...
علاج کنند حتی که خون بد پاک شود و نشانش آنست که خونی که بعد از آن آید جید اللون و خوشبو بود بعده برای سختی گوشت بن دندان ...

برگ آس پلید شده و شبثی گلنار گرنار نج عاقرقرحا مازو سبز پوست اتر بره رانیمکوفته در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند اگر مرض قویتر باشد حوض قرص زوفا مخلد فیلون استعمال نمایند حتی که خون از وی سائل شود و پس از آن سعیده بر روغن گل طلا کنند تا سوزش بنشاند بعده با دوریه قابض که مذکور شد مضمضه کنند و یا نمک و گلنار و دیگر بلیلج و گل سرخ جوشانیده مضمضه نمایند هرگاه مرض انحطاط نماید و اندک بماند فرفیون در آب غوره دو درم و نیم مرزنجوش گلنار هر یک دو درم سفید و اندرزو بیکدرم سوده بپاشند و احتیاط کنند که این ادویه بحلق فرو نرود و هرگاه موضع پاک گردد مرهم سفیداب طلا کنند تا گوشت برویاند و آبهای اندکی قابض که مسطور شد مضمضه نمایند تا گوشت سخت شود **صاحب کامل** و جامع گویند که علاج نقصان لحم لثه و تاکل او فصد قیفال و حجامت نقره و شرب مطبوخ هلیله و تغذیه با اغذیه مبرده مسطحه مثل لحوم طیور و جدی اسفاناخ و آب انار و حصرم و امتصاص انار و تناول سیب و امرود و اجتناب از اغذیه شیرین و لحوم کبار و استعمال دوای حاد مثل فلفیون و دارکی جید لثه و لحم حفظ بدان مع اندکی سرکه حتی که خون برآید و گوشت گنده را بخورد و مستاصل کند بعده مضمضه بقدری سرکه و بعد از آن بروغن گل بهرات و بعد پاک شدن موضع از لحم عفن نهادن مرهم سفیده و مرهم مرداسنگ برای انبات لحم و مضمضه بگلاب که سماق و مازو و جوز السرو دران جوشانیده باشند برای سختی لثه و اعاده بحالت طبیعی و گاهی داغ استعمال میکنند چون از دوای حاد کار برنیاید **صاحب ترویج** گوید که در نقصان لحم لثه و تاکل آن علاج قلاع قوی و لبلد فیلون نمایند و غذا اسفاناقیه در آبیه و زرشکیه دهند و بعد از آن بطبیخ سماق و برگ زیتون و با طبیخ عدس و گل سرخ و گرنار نج مضمضه نمایند پس چون موضع پاک گردد بمرهم سفیداب و مرداسنگ طلا سایند بعده بطبیخ سماق و قرط و طراثیث و مازو و پوست انار ترش و جوز السرو مضمضه کنند **طبری** و صاحب جامع گویند که گاهی ناصور در عمور حادث شود چون خروج دم از آن طول کند و عفونت او دوام نماید و در معالجه او خطا واقع گردد و علاجش تنقیه بدن ست از سودا و بلغم اگر زیاده و قوت مساعد و بدن ممتلی باشد بمطبوخ افتیمون بعده بحب صبر و پرهیز از اغذیه غلیظه و اقتصار بر مزورات اگر قوت اطاعت کند و اگر ظاهر شود تغذیه بتیهو و تیهج و جوزه مرغ سازند و در ابتدا ازین سماکدام اشنان سبز و دو دانگ خرنوب سیاه یکدانگ گلنار گل سرخ بزر ورد هر واحد یکدرم و رد سرکه خشک کرده جفت بلوط خاکستر قیصوم هر یک نیم درم سائیده متواتر بر ناصور بپاشند با حتیاط تا دوا بهیچ دندان صحیح نرسد و لعاب دهن فرو ریزد و چون خون از ناصور طلم شود سرکه دهن بشویند و بروغن گل مضمضه سازند و باین سنون سعد گل سرخ گلنار قشار کندر مرطلیه سیاه مازو پوست انار بزر البنج زراوند عاج سوخته شلخ کوزن شب یمانی اجرا ساوی الامر و بلیله کم باید و سائیده سنون سازند و گاهی درین مرض تقلیع دندان که بران ناصور باشد حاجت افتد و استعمال دوای حاد دران بعده علاج بمرهم سفیداب و مرهم مرداسنگ نمایند و استعمال جمیع ادویه کلد و ناصور اکثر صحت بخشد و این مرض مسمی بابولیس که آن تغیر ورم حار لثه ست و تعفن لثه ست و از ان سقوط لثه و رداءت بوی دهن عارض شود علاجش مثل علاج ابتدائی ناصور ست **مصنف** اقتباس گوید که در ابتدای ظهور قرحه فصد قیفال کنند و بفاصله سه چهار روز رگ زیر زبان و یا رگ چهار رگ کشاینده و یا حجامت زیر زنخ نمایند و یا زلو گذارند و بعده یکهفته جهت دماغ مطبوخ افتیمون مسهل هلو بخانی دهند و اصمد و شیر خرکنند و اگر میسر نشود شیر بز و با طبیخ برگ زیتون و گل سرخ و گل سدا گلاب و کشنیز و عدس مسلم و تخم مورد و برگ حنا و انگور شفا و گلنار هر یک یکتوله و سرکه عنصلی سه توله و روغن گل یکنیم توله مضمضه سازند و از گل سرخ و زرورد و طباشیر و سماق و سوسن سوخته و تخم زرشک سوخته و کشنیز سوخته هر یک نه ماشه زهر مهره خطائی سه ماشه کافور یکماشه ذرور سازند و غذا بنوباش یا ماالک بسندی و روهی و خرفه با نان خاص برنج دهند و اگر ضعف بسیار بود پس شوربای برغاله و یا گله و یا جوجه مرغ کم روغن دهند و از میخزات و مسکرات مثل شراب و بنگ و سیر و پیاز و باقلا و گوشت گاو و مثل اجتناب ورزند و همچنین از آب سرد و اگر ازین تدبیر فائده نشود اذخلس و یا چوب چینی بتدریا عشبه دهند و اگر از استعمال اینها هم صحت نشود فلافیون بکار برند تا گوشت زائد بسوزد این مضمضه کنند گلنار سماق عدس مسلم جوز السرو عفص سلیب تکو کشنیز صندل سفید بازو هر یک نه ماشه در گلاب و سرکه و اگر ازین دواهم سود حاصل نشود در روغن گل داغ دهند منوجی که سابق مذکور شد

ابولیس

و آن لحم زائد ست که در اکثر در لثه قریب آخر سن بیدندان حادث شود لیکن ورم گرم که بالطبیعت او تحلیل برود و باقی صلب شده باشد و صاحب او گمان کند که چیزی از ماکولات در قرص او حبس شده ست بالجمله حدوث این مرض از کثرت خلط غلیظ است **علاج** تدبیرش مثل علاج ورم لثه ست و از آن سرخ یا سرد و قرح و یا یک سیده

بر گوشت فردی گذارند تا آنرا بخورد و جالینوس گوید که اگر احتیاج بقوی تر ازین باشد قلقدیون بران ضماد سازند و باید که بعد ازین سنون که جز آن کندر و عاقرقرحا هر یک سه درم
و ذریرهٔ علاج قروح لثه گذشت بپاشند و بعده بلابرخ نیز سنون سازند و بر مضمضه سرکه که دران عاقرقرحا و کندر و برگ درم جوشانیده باشند مداومت نمایند و از اغذیه ملطفه
و تیرین موذی باشد مثل شیر و خرما و رطب و انجیر و حریره اجتناب ورزند و اگر لحم غلیظ باشد دستکاری نمایند بدین طریق که لحم زائد را بمقاش بالصاره معلق سازند
و بمقادیس قطع کنند و مضمضه بسرکه یا شراب نمایند و با کلیل الملک یا سماق یا گلنار سائیده ضماد آن موضع نمایند و بگلاب مضمضه سازند و بعد و بات ملحی یا مراهم
مدمله مثل مرهم سفیداب کافوری و روغن گل علاج کنند و تفقد موضع نمایند تا دران لحم زیاده نشود و پس اگر دران زیادتی بظاهر شود بدوای حاد معالجه نمایند
و صرف عنایت باصلاح مزاج مریض فرمایند و فاضل سرهندی نوشته که عورتی را این مرض عارض شد و مانع اکل و شرب گردید که یا نبود بر آن یک انداز گه
آب در تسیر می نوشید و جراحی او را قطع نمود و استیصال او نشد و چیزی از آن باقی ماند و از نجمت عود نمود و عجب آنست که آنچه لحم زائد ساقط شده بود از داخل بد
افراس و لستان مختلفه بر آمد بعده امراد طول نمود و نزد بر اصعاق مضاعف بر آمد و علاج سود نکرد چنانچه اکل و شرب بالکل موقوف شد و بمرد و حکیم شریف خان نوشته
زنی که حال او قریب بحال عورت مذکور بود علاج او نمودم و بعد فصد سر رود چار رگ و رگ زیر زبان و ارسال علق و اسهال امر بقطع لحم زائده و استعمال ادویه
کاویه کردم و مرض مستوصل گردید و در زمانهٔ احقر نیز دختری ده ساله مبتلا باین علت گردید و جراح نصرانی بعد شق جلد از سندق تا مفصل بکین قطع آن لحم نمود و صحت

استرخای لثه

گاهی لثه مسترخی و مترهل میگردد و سببش یا سوء مزاج بارد رطب یا حار رطب یا تفرق اتصال بود و کثرت تناول اشیای شیرین نیز مرخی لثه است پس اگر استرخا
اندک باشد آنچه برای ضعف اسنان که در علاج تحرک دندان گذشت مفید است دریخا کفایت کند و آن مثل تمضمض است بطبوخ قوابض مخففه حاره و بارده
حسب مزاج و شب یمانی مطبوخ بسرکه درین باب شدید النفع است و اگر استرخا بسیار باشد بر لثه شرط زنند و خون صالح بقدر کفایت برارند بعده چون تواند با شند
مضمضه بمطبوخ قوابض بر وجه مذکور و استعمال سنونات قابضه محلله نمایند و آنچه درین باب از مطبوخات موافق است که زرنیخ کوفته سه درم برگ حنا ده درم
برادوند یکدرم ست جوشانیده بدان مضمضه نمایند یا گلنار پوست انار هر یک شش درم زرنیخ سرخ شب یمانی هر یک سه درم گل سرخ سماق هر یک هشت درم
سنبل الطیب قشاح اذخر هر یک ده درم بگیرند و از ان مطبوخ لاصق سازند و اگر گل سرخ با قماع او و فلفل هر واحد هفت درم جفت بلوط گلنار حب الآس هر یک
چهار درم خرنوب نبطی سماق منقی ارمال هر یک پنج درم بعد مضمضه استعمال نمایند لصوق صالح است و گوشت لثه سخت کند و نزد صاحب جیوا دخل عاقرقرحا
بدل فلفل درین ترکیب اولی ترست و فصد چار رگ نافع ست و تحنک بایارج فیقرا و تمضمض بسرکه عنصل و بسرکه حنظل نیز ممدوح ست و سنونات مقویه
بعمل آرند و گویند که گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس هر یک چهار درم خرنوب نبطی سماق عاقرقرحا هر یک پنج درم باریک سائیده بر لثه افشاندن لثه را
محکم سازد و استرخا زائل کند و هرچه در علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت و لثه و امیه گذشت بکار برند و آمین الدوله گفته که علاج او مثل علاج فالج است و
علاج استرخای لثه بمسهل نمایند زیرا که تابع او سقوط اسنان ست و بعضی متاخرین مینویسند که تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ اسطوخودوس مسهل مقوی لثه
و حب ایارج و قوقایا نمایند بعده حب تسف رطوبت و تقویت لثه سنون از فوفل و پوست جوز و پوست بادام و حسبهٔ بلیله و خستهٔ خرما همه سوخته و بادام
نیم سوخته حب الآس گلنار اقاقیا مصطکی هر یک دو درم سازند و قوی تر آنست که گلنار سماق گل سرخ جفت بلوط اسعد شب یمانی طراثیث فوفل سوخته کزمازج
تخم مورد پوست بلیلهٔ زرد هر یک یکدرم شب سنون سازند و صبح بعسل و سرکه عنصلی و گلاب مضمضه کنند و اگر قوی بود فصد چهار رگ کنند و مضمضه بقوابض کنند
و لفاصله سه چهار روز بر لثه شرط زنند و سنون از خاکستر پوست هندوانه و برگ مورد و زیتون و تنبول و پوست بلیلهٔ زرد و ورد و شب یمانی و گلنار
و فوفل سوخته و بادام نیم سوخته هر یک سه ماشه شب مالیده صبح بطبیخ مورد بگلاب مضمضه نمایند و معاجین مقوی معده بر ترتیب استعمال نمایند

لذع لثه

گاهی در لثهٔ اطفال لذع و خارش عارض میشود پس اگر در هنگام نبات اسنان بود بموم و روغن گل تکمید کنند و مسکه تازه و تحوم و امخاخ که در تدبیر تسهیل نبات

اسنان سبطور شد بمالند و بر دو کله و گردن را بروغن بادام بمالند و اگر در وقت دیگر بسبب انصباب بلغم مالح یا مواد حار بود تنقیه ارتفاع ایشان باید نمود علم و مواد حار نمایند ولثه را بروغنهای مذکور بمالند تعلیم منجملة امراض لثه یکی نقصان لحم لثه است و علاج او در تحریک اسنان و تاکل لثه مسطور شده دوم شقوق لثه و علاجش مثل علاج کشقاق لب است سوم نتن لثه و علاجش در باب بخر الفم مذکور شد

امراض اعضای حلق

بدانکه حلق عبارت است از فضائی که مشترک میان مجرای نفس و غذا است و از انست زوائدی که آن لهات و لوزتین و غلصمه باشد و لهات یعنی ملازه جرم لحمی است صنوبری شکل معلق بر منتهای سقف حنک و اعلای حنجره و مثل حجاب است قصبه ریه و مری را و لوزتین که آنرا انغنتین و نغانغ نیز گویند دو پاره گوشت غدی مثل دو غده اند که در بیخ زبان هر دو جانب راست و چپ مائل بسوی بالا رسیده که گویا دو گوش بعیر اند و غلصمه لحمی است صفاقی که بحنک چسپیده و زیر لهات آویخته منطبق بر سر قصبه و حنجره و بر قصبه ریه است و قصبه ریه مجرای نفس است و مری مجرای طعام و شراب و در هر یک ازین اعراض سوء مزاج و اورام و تفرق اتصال عارض میشود و بقول شیخ کلام کلی در معالجات اورام عارض در نواحی حلق و حنجره و غدد که مطیف او است و لهات و غلصمه و لوزتین اینست که اولا تنقیه هر ماده که فاعل مرض بفصد و اسهال کنند و ماده را بجهت مخالف جذب نمایند هر چند بوضع محاجم بر مواضع بعید مقابل او و بربط اطراف بسختی باشد و باید که ابتدا باستعمال ادویه قابضه ممزوج بچیزی که در آن اندک جلا باشد مانند عسل بر آن نمایند و بهترین آنها رب پوست گردکان سبز و رب توت است و در ابتدای ورم لهات یا خناق مبادرت بغرغره سرکه ممزوج بآب باعث ردع و منع و تحلیب رطوبت بسیار است و از بهترین ادویه است مانند شب و مازو و گلنار که هر یک پنج درم گرفته سوده و دو انار یکی ترش و یکی شیرین با پوست پاره کرده بپزند تا مهرا شود و بعد از آن مالیده و افشرده داخل ادویه کنند و باز بپزند پس ادویه مذکور آمیزند تا مثل لعوق گردد و وقت حاجت بآب حل کرده غرغره نمایند و نیز تراشیدن موی یافوخ پس طلای عصاره اقاقیا بران نافع است و این تدبیر در اوائل است پس بتدریج استعمال منضجات نمایند بعده بمفتحات قویه تا بدرجه مثل نوشادر و حاقوحا برسد و از آنچه نفع بیکنند درین وقت عطوس مانند قسط و کندش و برگ دفلی و حرف بجوش است و از اشیای مجربه که بالخاصیت در اورام خوانیق و لهات و لوزتین عمل کند و بجمله جمیع اعضای حلق را نفع عظیم بخشد اینست که بگیرند خیوط ابریشمی که بارغوان بحری رنگ نموده باشند و به پیچند بگردن افعی تا خفه گردد و آن خیوط را بر گردن کسی که او را خناق و اورام مذکوره بهم رسد ببندند نفعی عجیب مجاوز از قدر متوقع نماید و تسیر از ادویه مستریه است در ابتدا او انتها که رادع و محلل و مسکن وجع است و لازم است که تامل نمایند در استعمال ادویه قابضه یا محلله یا منضجه و نظر کنند بحال حال در نرمی و سختی او پس تقویت بخشند قوت را در تحلیل و تلیین فرمایند و در لین و همچنین رعایت سن و مزاج و زمان و عادت مریض دارند و گاهی منفجر میشود اورام لهات و لوزتین و استرخای آنها را قطع و از جرم علاج عمر موضع است و قطع شده موضع بود یکی قریب فقار ز ایل دوم در اورام لهات و لوزتین که در آن احتیاج بر اشتقاق آنها بسبب سقوط بسوی فوق باشد سوم در اورام بلغمی چون منفذین بند گردند پس استعانت بغیر تنقیه و تلطیف او نمایند

اقسام خناق

و آن خناق مطلق و ذبحه و فالفرد و خناق کلبی است و اطباء را در استعمال این الفاظ اختلاف است شیخ الرئیس و تابعان او مثل ایلاقی در میان خناق و ذبحه فرق ننموده اند بلکه هر یک را بجای دیگر اطلاق می نمایند و اکثر متأخرین ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره را که مانع نفس و بلع گردد خناق مطلق گویند و ورم حار که در عضلات طرفین حلقوم حادث شود ذبحه خوانند و جرجانی گوید که ذبحه ورم حار باشد در سر دو عضله که بر سر مری و هر دو جانب حلقوم اند و آنرا بعربی خنعان نامند و لوزتان نیز گویند و این ورم از گوشت تا گوش در پیش حلقوم باشد طوق سرخ ظاهر شود و خناق دشواری دم زدن را گویند و صاحب شفاء الاسقام گوید که ذبحه ورمی است در عضلات موضوعه در دو جانب حلقوم که بآنها ملاصق میباشد و یا در عضله موضوعه بر آن مری و حلقوم در اطراف مری و سببش دم حاد غلیظ فاسد بود و اکثر متولد میشود از کثرت تناول لحوم و شیرینی و شرب خمر و ترک استفراغ فصد و حجامت و طلا و سعد کوید که

قسمی از خناق ست که بسبب ورم غلصمه حادث میشود و پیش حلق تاز گوش تا گوش مثل طوق ظاهر شود و لهذا مسمی بدین اسم ست و صاحب کامل و بالجمله
مثل صاحب جامع گویند که حدوث ذبحه از ورم حار ست که عارض میشود یا بعضل حلق و یا بعضل مری پس اگر در عضل داخل باشد آنرا سوتخی گویند و این
ردی ست منع ازدراد میکند و اگر در عضل خارج باشد آنرا فوتخی نامند و صاحب این علت را عسر النفس و ضیق و انتصاب او و تپ و نقصان از صوت
و وجع در حلق و سرخی در گردن و روی و تمدد و عسر در بلع و غور چشمین عارض میگردد و اما حدوث خوانیق از ورم حار بود که بعضل حنجره عارض شود پس اگر ورم
در عضل خارج باشد آنرا خوانیق مطلق گویند و اگر در عضل داخل بود آنرا خوانیق کلبی خوانند و عارض میشوند برای اصحاب این علت اعراضی که عارض میشوند اصحاب ذبحه را
بعینه مگر آنکه این صعبتر و شدیدتر بود و دهن صاحب این کشاده میباشد و بر فرو بردن چیزی از اطعمه قادر نباشد و بسا است که در حلق او چیزی رقیق هم فرو برود
و بسا است که در ازدراد آن جهد کند و از بینی خارج گردد و صاحب تقویم و باقی اسباب برانند که ورم عضلات خارج حنجره خناق مطلق ست و ورم عضلات حلق
و مری و ورم عضلات داخله خناق کلبی و مذهب ابن ابی صادق اینست که هرگاه در اجزای بیرون در خارج اثر ورم ظاهر نباشد و آماس در عضلات داخل تنها
متحقق بود آنرا ذبحه گویند و علی بن ربن در فردوس الحکمة نوشته که خناق پنج نوع ست بعضی عارض مجرای طعام میگردد و بعضی عارض مجرای هوا و دو نوع دیگر
در عضلات لطیفه که در هر دو طرف این دو مجری اند و نوع پنجم زائل شدن فقرات رقبه ست بسوی داخل و این را خناق کلبی نامند و طبری گوید که علت معروف
بخانقه الذئب نوعی ست از ذبحه که آن ورم لوزتین و هر دو عضل موضوع در دو جانب حلقوم و عضلات داخله مری و فم لطرجاریه در راس مضار و عضلات دقیقه شبیه بلام
کتابت یونانی ست که مشترک ست بآن طرف مری و طرف حلقوم و بیخ زبان و چون این مرض علت مفید بر صاحب خود را لهذا خانقه نامیده اند بالجمله
شیخ میفرماید که خناق عبارت ست از امتناع نفوذ نفس بسوی ریه و قلب و آن از اسباب بسیار عارض میشود مانند استعمال ادویه خناق آور و ادویه سمیه
و مانند جمود خون یا شیر در بعض احشا و لیکن مراد ما الان درینجا آنست که بسبب ورم در آلات نفس قریب بحنجره بهم رسد یا بسبب عجز قوت محرکه از تحریک آلات
استنشاق و یا بسبب انطباق بود و ظاهر ست که ورم چون عضو مجاور را انفشار و تسدید منافذ جاری سکند و ایضا چون قوت محرکه عضلات حنجره و مری از تحریک
و فعل او بسبب یبس یا استرخا یا تشنج یا آفت دیگر عاجز شود حیوان را امکان تنفس نماند و اگرچه مجری غیر مسدود باشد و انطباق بسبب مزاحمت عضو مجاور بود
مثل زوال فقرات گردن بسوی داخل که بسبب ضربه یا سقطه واقع شود و این لا علاج ست و یا بسبب ورم عضلات فقار و اربطه آن یا ورم مری عضل باطنی
و اربطه او و یا ورم عضله داخل حنجره یا عضله ما بین مری و حنجره و یا بسبب تشنج یابس یا امتلائی که در عضلات فقار افتد و تشنج یابس لاحق ترست و یا بسبب
ریح غلیظ که در مفصل فقار در آید و یا بسبب ماده حاده که در مفصل در آید و یا بسبب رطوبت مزلقه که بداخل زوال فقار نماید و این اکثر اطفال را و بسبب رخو
رباطات و اعصاب و استلای دماغ ایشان عارض میگردد و آنچه در فقره دوم و ما فوق او باشد خطر آن بیشتر ست و آنچه زیر این باشد سالم ترست و آنچه
در فقره اولی باشد در کمال رداءت و خطر ست و از باب مجاور ست که بسبب دیدان عارض شود و اسباب خناق بقول جرجانی پنج نوع ست یکی تناول
ادویه مولد این مرض بخاصیت مثل سماروغ و خربق دوم ورم عضلات حنجره و حلقوم و مری و رباطها و غشاهای آن و عضله سر حلقوم یعنی غلصمه سوم التصاق
حنجره و حلقوم بسبب خشکی یا تشنج یابس عضلها و رباطها و غشاهای حنجره و حلقوم چهارم زوال مهره گردن باندرون بسبب آسیبی که بدو رسد پنجم کشیدن مهره
گردن بسبب تشنج عضلات حنجره و حلقوم و بعضی استرخای عضله فاتح حنجره و ورم ریه یا ریم متولد در آن یا در فضای سینه و تولد کرم در معده و رده و استحکام متواتر
نیز از اسباب مذکور افزوده اند بدانکه ورم خناقی بحسب موضع علت منقسم بچهار قسم میگردد زیرا که یا ورم در عضلات خارج از حنجره مائل بسوی قدام و بسوی
اسفل یعنی متصل بدان و رباط محیط بر لوزتین بهم رسد حتی که ورم و حس ظاهر شود و سرخی یا در مقدم گردن یا صدر پدید آید و این سالم ترین اقسام ست و یا در عضلات
خارج از حنجره مائل بطرف خلف و در عضلات مری بود حتی که ورم و سرخی در رنگ او در داخل دهن ظاهر گردد و بسا است که نادمت و نجاح بمشارکت منادی
گردد و یا در عضلات باطن از مری باشد و درین تنگی نفس بحرارت بود و ورم در حس ظاهر نباشد و یا در عضلات داخل حنجره و غشای مستبطن او بود و این بدترین
انواع اربعه است و ایضا بحس ظاهر نبود و جمیع علامات خناق کلبی موجود باشد و گاهی از این اورام دو و یا سه و یا چهار مجتمع شوند و بقول تمون در ذبحه

خوانیق حادث میشود یا در مری یا در اطراف قصبه ریه و این هر دو یا ظاهر باشد یا غیر ظاهر که بنظر نیاید و یا در حنجره و این همه پنج قسم باشند و سبب این اورام
سائر اورام ست و سبب است که بعض اغذیه را خاصیت در احداث این اورام بود مثل چند قوقی چنانچه گویند که تریاق او کاهو یا کاسنی ست و بعضی گویند که نوشیدن
آب برنجیر یا موز متصل در اکثر خناق پیدا میکند و گاهی بسبب امتلائی در همه بدن نباشد بلکه بدن نقی بود و فضلی ماده در اعضای مجاور در اعضای حلق باشد و ورم
حادث کند **وایضاً** این ورم بحسب ماده منقسم بچهار نوع میشود یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ماده این در اکثر دموی باشد و صفراوی و بلغمی
سیر بود و اکثر خناق بلغمی بالطباق عضل بسبب ارخا بود و آن سلیم و صحت او سریع و سهل ست و گاهی تا چهل روز طول میکشد و از بلغمی بعضی آنست که تولد او از
بلغم لزج غلیظ بارد بود و بعضی ازان آنکه از بلغم لطیف حار حادث گردد و مثل این بلغم چون از سر نزول کند در اکثر امر متمکن میگردد تا بکه بسوی عضلات اسفل
از حنجره نازل شود و آنچه از بلغم غلیظ باشد در عضلات اعلای حنجره بود و از سودا کمتر افتد و بعضی گفته اند که خناق سوداوی عارض نشود زیرا که انصباب
سودا بسبب غلظ او از عضوی بسوی عضو دیگر دفعةً کمتر باشد لیکن بعید نیست که اندک اندک منصب شود پس دفعةً سبب ورم گردد و خناق آرد و اکثر
ورم حار منتقل بسوی امیگردد و بهر حال آن ردی ست **وایضاً** گاهی این ورم باعتبار مقدار او منقسم میشود یا عظیم باشد و آن بسیار ردی و قتال ست
و یا صغیر باشد و آن خیر ازان خطر ست و یا متوسط بود و آن متوسط ست و هر ورم خناقی یا قتل میکند و یا ماده او منتقل میگردد بعضو دیگر و یا جمع و متقیح میشود
و گاهی داخل قصبه ریه مرگ کند لیکن نوبت او باختناق نرسد و خناق ردی که دران احتیاج باد امت کشادن دهن و برآوردن زبان باشد مسمی بکلبی ست
پس گاهی کلبی آنرا گویند که در عضل داخل حنجره افتد و گاهی آنرا گویند که در هر دو صنف عضل معاً واقع شود و گاهی آنرا نامند که از زوال فقار عارض گردد و گاهی خناق
نبات الریه منتقل شود اگر ماده میل باسفل نماید و بریه مندفع گردد و گاهی منتقل به تشنج شود اگر ماده میل باعالی نماید و بسوی اعصاب مندفع گردد و گاهی بسوی ناحیه قلب
منصب گردد و دفعةً هلاک کند و گاهی بسوی معده انصباب نماید و ذرب حادث شود و این سهل تر و علاج پذیر بود و هر مخنوق که بمیرد اول باز تشنج بهم رسید پس بمیرد
و خناق کلبی از روز اول تا چهارم قاتل ست و بیشتر خوانیق در ربیع و شتوی بهم میرسد و رازی گفته که اکثر صاحبان امزجه حار و صبیان را خناق بهم میرسد در فصل ربیع
و صیف و بلدان شمالیه و آن از امراض مخوفه ست اگر کلبی باشد و چون اختناق شدت کند نفس را متغیر گرداند و استعانت دران بتحریک ریه کند و اکثر محتاج بتحریک
صدر مع گردن گرداند و بسوی سرعت و تواتر اگر قوت اعانت نماید و برای نفس مخنوق نفخه نباشد زیرا که او تنفس عظیم تمام شود و این ممکن نیست مع شدت اختناق
و گاهی خناق در حمیات مطبقه عارض شود و گاهی مسند بجیدری بود و کذلک وجع حلق اگرچه از جهت خناق نباشد و عروض خناق در حمیات حاده بسیار ردی ست
بجهت شدت حاجت به تنفس و امتناع آن و چون در روز بحران عارض شود مخوف و قاتل بود در بحران و در اورام خناقی الا ما قل قاتل ست و تولوخانس سر ایبو
گفته اورام حلق آنچه بجانب قدام و از جانب مری باشد علاج آن سهل ست و آنچه از خلف از جانب فقره بود علاجش دشوار ست **اکنون بدانکه**
اول تشخیص این مرض و اقسام او بعده تشخیص اسباب موضع او نمایند و بعد ازان حال او از جهت شدت و خفت در اداوت در جای صحت او و سبب آثار
انتقال و جمع ماده او دریافت کنند پس هرگاه مریض شکایت وجع حلق و دشواری بلع و تنگی نفس نماید و نبض او در ابتدا متواتر مختلف باشد و بعد ازان
صغیر متفاوت گردد و مجز نظر چشم بود مرض خناق باشد و اگر با وجود این آثار آواز و کلام و بلع اشیا منقطع گردد و چون مریض بتکلف چیزی فرو برد از بینی
برآید پس اگر لعاب از دهن سائل شود و بر خارج گلو از گوش تا بگوش برنگ سرخی مثل طوق ظاهر گردد ذبحه باشد **واگر** صعوبت تنفس و قلق و ورم و وجع
بر او گوش و هر دو صفحه گردن ظاهر بود خانقه باشد **واگر** مریض در اکثر مانند سگ دهن کشاید و زبانش بیرون آید و ورم و سرخی مطلقاً در حس ظاهر
و اضطراب شدید بود در تنفس و حرکت سر و گردن و التفات بجانبی قدرت نباشد و یا آثار زوال فقره گردن که مسطور گردید یافته شود خناق کلبی باشد
و تشخیص اسباب او چنان کنند که اگر ببصر و یا لمس دیده شود و یا اعضای مری و حنجره سخت متمدد بود و حالتی باشد که گویا صاحب او نیم شکرد تا آنکه
خناق دموی باشد پس اگر بلع ممکن باشد و نفس ممتنع ورم در حنجره بود و اگر بالعکس باشد ورم در مری بود لیکن گاهی ورم حنجره عظیم گردد بحدی که منع بلع نماید
و گاهی ورم مری عظیم پذیرد بحدی که منع نفس نماید و از ورم مری آنچه در اعلای مری باشد نفس را تنگ کند و آنچه در ریه باشد نفس را منع نکند اگرچه دشوار

آید و ایضا چون وقت کشادن دهان ورم دیده شود ورم در عضلات خارجیه باشد و مرض چندان خطرناک نبود و اگر ورم محسوس نگردد و هر چند زبان
بکام بچسپاند بشدت ورم در مری یا در عضلات داخلیه باشد و فرق میان ورم ردی که لابد بر آن حرارت و ورمی که با آن حرارت نیست بلکه ابتدای او از عضل مری
باشد و هر چند که سطح نمایان آنست که با این نفس تنگ نمیگردد دیگر نزد بلع دردی آنست که داخل حنجره باشد و در حس ظاهر نگردد چیزی از بیرون و ناراندرون هر چند
که تامل نماید در حلق صاحب آن بلکه آن خائر باشد و بعد از آن در ورم آنست که دیده نشود و از داخل بدیده شود از خارج لیس چون از علامات
مسطوره تحقیق رسد که خناق ورمی ست دریافت نماید که ورم حار است یا بارد و این چنان باشد که حال بشدت و خفت درد پرسد اگر درد شدید گوید
و گاهی وقت اشتداد درد گردن و چهره او منتفخ شود و با تپ گرم بود ورم حار دموی یا صفراوی باشد و اگر درد شدید نباشد ورم بلغمی یا صلب بود
بعد از ین رنگ زبان و حلق ببینند و از مریض بپرسند که ذائقه دهان چگونه ست اگر رنگ زبان سرخ نماید و مزه دهان شیرین گوید و با آن چهره و چشم نیز
سرخ بود و ارتفاع و امتلای عروق نواحی حلق و سوزش گرمی در حلق و ضربان عروق و وجع شدید تمددی و شدت تنگی نفس و کسل بدن باشد ورم دموی بود
و اگر رنگ زبان زرد بود و مزه دهان تلخ گوید با حرقت موضع و التهاب و تشنگی مفرط و وجع شدید لذاع و نخس و خشکی دهن و بیخوابی و قلق و اضطراب باشد ورم
صفراوی بود و اگر رنگ زبان و ورم سفید بود و طعم دهان حامض یا مالح گوید با سفیدی و تهبج چهره و چشم و سیلان لعاب لزج از دهان و قلت وجع و ازدیاد
تنگی حلق و عدم استطاعت بلع چیزی بزور و قلت تشنگی و حرارت و عدم تپ و تلهب باشد ورم بلغمی بود پس اگر ماده بلغم رطوبت لزج بارد باشد ورم در حوالی اما حجم
بهم رسد و بعضلات فروتر از آن سرایت نکند و اگر ماده بلغم لطیف حار باشد بعضلات داخلی نیز سرایت نماید و در انجا ورم بهم رسد و اگر رنگ ورم و روی تیره
و ذائقه دهن ترش و عفص گوید و با آن صلابت ورم و خشونت عضو و خشکی زبان و کام و احساس تمدد در موضع ورم باشد و الضا عروض آن اندک اندک
و بتدریج و گاهی انتقال آن از ورم حار باشد ورم سوداوی بود و اگر ترکیب علامات اقسام مذکوره یافته شود ورم مرکب باشد و اگر این علامات ادرام یافته
نظر کنند اگر گردن بسوی داخل کشیده نماید و مغاک بجای فقره گردن محسوس گردد و از لمس درد نماید و حلقوم بیرون جهد و مریض سر نتواند برداشت
و چپ و راست نتواند دید و دهان گشادن نتواند و چون بر قفا خواباند تواند که چیزی فرو برد خناق از زوال فقره گردن بود و اگر این آثار هم یافته نشود و در
یبوست بسیار باشد و لعاب گرم انتفاخ یابد و یا تقدم اسباب مجففه باشد از تشنج اعصاب نفس بود و الا علامات استرخا و تشنج دریافت نمایند آثار
هر کدام از آن که یافته شود سببش همان باشد و اگر این هم مدرک نگردد حال تقدم تناول ادویه خانقه و سمیه یا کثرت استحمام بپرسند و الا علامات جمود خون و شیر در معده
و آثار ورم ریه و تولد دیدان و استرخای حنجره نظر کنند آثار هر کدام از ین اسباب که یافته شود سبب خناق همان باشد بعده نظر کنند اگر ضیق نفس و کشادگی دهن و صعوبت تام
سخت بی که چون صاحب او اراده نوشیدن آب یا چیزی مائعی نماید از منخرین برآید و برآمدگی هر دو چشم و خروج زبان مع ضعف حرکت او باشد و تکلم بنهایت ضعف کند که بیکبار
گویا صدا از بینی او بر می آید خناق شدید باشد و تنگی حلق بود و دشواری نفس با تپ شدید نیز نشان صعوبت خناق ست و اگر خناق بر درجه منع نفس نماید و چون صاحب او مستلقی
گردد نفس او بالکل بند شود و چون مستلقی نگردد نفس دشوار باشد و همیشه گردن خود را کشیده دارد برای آنکه شاید باین حیله نفس کشیده آید و مضطرب باشد و انتصاب او دوست دارد
و نتواند که بپهلو بخوابد خناق ردی باشد و بقراط در ابیدیمیا گفته که بدترین اصناف خناق آنست که در حلق و گردن ورم و سرخی ظاهر نگردد و با آن وجع شدید و انتصاب نفس باشد
که در روز اول تا چهارم میکشد و اگر زبان مریض ورم بیرون دهن بند علامت ردی بود و چون نفس تنگ گردد محتاج باخراج بخار دخانی شود تا آنکه قوت تنفس انتفاخ
و رطوبت بانفس بیاید و با هم مختلط گشته کف در دهن ظاهر شود در ین حالت امید نجات نباشد و علاج او نباید کرد با وجود آنکه گاهی مخنوق را ازین عارض میگردد و شفا می یابد
و ممکن ست که قوت و اشتهای غذای او بحال باشد و چون رنگ چهره مخنوق سبز گردد و گوشه بالک چشمهای او بسیاهی گراید امید نجات قطع باید کرد
و کذلک چون نبض او صغیر گردد و اطراف سرد شود و زبان غلظ پذیرد و سیاه گردد زود هلاک شود و هر گاه با خوانیق ردیه تپ شدید جمع گردد علامت قرب
موت بود و گویند که اگر رنگ مؤخر گردن مخنوق از سرخی معتاد بسفیدی یا سبزی متغیر گردد و در بغل و پیچ ران او عرق سرد آید در یکروز بمیرد و هر گاه که
بدو سر حرکت تمام شود و بر تنفس سینه و پره های بینی بجنبد مخوف باشد و اگر سرخی حلق از داخل بسوی خارج ظاهر گردد و در ین وقت اگر چشمها نکشا...

دانی قه باید علامت رجای صحت بود و کذا لک هرگاه نفس متغیر گردد و تنفس بعض قصیر شروع کنند و تسخین گردد و ورم در جانب مقابل حادث شود باوی امید انحلال است
و اگر درد و ورم خمور و اختلال بدون انفجار از خارج باستراحت ظاهر گردد دلیل انتقال خناق بود پس واجبست که دریں وقت نبض او ملاحظه نمایند اگر موجی عظیم گردد
و سرخ باوی حرارت شود دلیل انتقال ماده است بسوی ریه و حدوث ذات الریه و اگر نبض متشنج بود دلیل توجه ماده است باعصاب و حدوث تشنج عنقریب و اگر
نبض بسیار ضعیف و صغیر و متفاوت گردد و خفقان هیجان کند و حرارت غریزی تحلیل شود و غشی عارض گردد دلیل انتقال ماده است بناحیه قلب و انصباب آن
و اگر درد معده و غثیان پیدا شود دلیل انصباب ماده است بمعده و اگر در آن اندک نرمی بهم رسد و از روز چهارم گذشته باشد سلامت جمع ماده و نضج و انفجار
و گاهی در خناق که سرخی باد در گلو و ناحیه سینه ظاهر شود و سرخی غائب گردد و این بدو وجه است یا بجهت رجوع ماده بسوی باطن و یا بجهت استفراغ و تحلیل ماده پس اگر
باوی نفس آسانی پدید آید بسبب استفراغ و تحلیل ماده بود و محمود در حصول صحت است و اگر بسبب استفراغ نباشد ردی است

علاج کلی اقسام خناق

باید که در اقسام خناق اگر خون غالب باشد در آن ابتدا الفصد نمایند و بعد از استفراغ خلط موجب پس الضماد آن کنند و گاهی حلق یا فوق نحر در خناق دموی
فائده میکند و بقول رازی بواسکندر اگر بدن ممتلی باشد حجامت در خوانیق نافع بود و اول رادعات پس محللات پس منضجات پس مفتحات پس مرخیات
استعمال نمایند و واجبست که تبرید در صفراوی قوی‌تر و در بلغمی ضعیف‌تر و ترطیب و تلیین در سوداوی زیاده‌تر باشد و جمیع اشربه را ضماد و غرغره مخروق می باید
که نیم گرم باشد مگر در صفراوی که ماده آن نهایت حدت داشته باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد از تنقیه مناسب بود در آنکه در استعمال غراغر ذی ریح قبل از تنقیه
و فصد خوف رجوع ماده بریه و قلب است و در ابتدا استعمال رادعات و در انتها ملینات می باید و حجامت ساقین و بستن آنها و حک اطراف و لنگ و دلک
و تسخین آنها بجهت جذب ماده از حلق بسوی اسفل نیز مناسب بود و بهترین تدابیر بجهت جذب ماده از باطن بظاهر حجامت زیر ذقن است و اگر سپوس گندم اکلیل
بابونه خطمی زوفای خشک نمک در آب بپزند و یا بیمار را باین مطبوخ بمالند تا که سرخ شوند جمیع اقسام خناق را نافع و بهر و ضماد خطمی خطائی با آب کشنیز یا آب
عنب الثعلب بهترین محللات است در خناق حار و بارد و خیار شنبر ضماداً و غرغره به آب یا نافع است و اگر آرد باقلا آرد حلبه آرد جو هر کدام یکجزو خسته خیار تخم خطمی هر کدام
نصف جزو تخم حنظل در خناق بارد و گل ارمنی در نوع حار ربع جزو کوفته بیخته با سفیدی تخم مرغ در قسم حار و با پیه مرغابی یا پیه بطکیان در قسم بارد سرشته مکرر بر حلق ضماد
کنند در اقسام خناق از مجربات انطاکی است و کذا غرغره بطبیخ تخم کشوث و بابونه و خطمی و پر سیاوشان و تخم ترب و انجیر و تخم کرفس مجموع یا مفرد بحسب ماده
مکرر بعمل آوردن مجرب او ست و اگر روغن کنجد آب کشنیز لعاب حلبه هر واحد یکجزو سرکه نیم جزو حضض ربع جزو بپزند تا روغن بماند لیسیدن و حوالی گردن در ورم حار
و بارد طلا کنند و در بارد نیم گرم جامع النفع برای خناق حار و بارد و جمیع اوجاع حلق و مجربست و ضماداً خثی البقر و خرء الحمام در سرکه و در روغن گل پخته در جمیع اورام
حلق مطلقاً بلیغ النفع است در اقسام خناق صعب معمول مؤلف اینست که ضفدع کلان بری شکم شگافته گرما گرم بر گلو ببندند و بعینه که همین نموده از آتش
گرم کرده مکرر به بندند و ایضاً سنگ پشت را محاذی بن مخنوق دارند تا بهوای بهم سنگ پشت موضع خناق برسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق
تحلیل می یابد و ضماد خرء الطیور در روغن کنجد جوشانیده در اقسام خناق بغایت نافع است و ضماد خاکستر خطاف و شرب او برء الساعة است و بستن برگ صبر
مشوی بعد شق آن بسیار مفید و ایضاً پستان یکجزو و حلبه تخم کشوث هر واحد نیم جزو پوست بیخ کبر ربع جزو در وزن مثل آنها آب بجوشانند تا لیج شود بمالند آنگی روغن [illegible]
بیخته در حلق وجور کنند که مجربست و از مشنان ریسمان بافته در گلو بستن برای اورام حلق مجرب سوید یست و ابن سمحون گوید که تعلیق جلقیت در گلو نافع
و نافع است و بقول ملوبخان مهره که از اکرم ابوب گویند و کاغذ از آن مهره کشند در گردن صاحب خناق غذ بچه آویختن و از آن آب و آتش دادن و سوده آن را
بر ورم ضماد نمودن بالخاصیت نافع است و بقول جالینوس طلاء مرارات مطلقاً و خصوصاً مراره کبش در نگاه محلل خوانیق است و از آن خلقی کثیر شفا یافته و اگر
خناق منقلب گردد در دموی و صفراوی برگ خیار تخم کشنیز تر و برگ بنفشه اکلیل الملک خار خسک حلبه عنب الثعلب مساوی در افتابه بپزند و دهن آن تنگ
بلیله او محاذی حلق دارند حتی که بخارات آن در حلق داخل شود و ورم را نرم و تحلیل کنند و بعد از آن استعمال این اکثر [illegible] نمایند [illegible]

وحنفص کی درآب بارتنگ حل کرده ساعت بساعت در حلق چکانیدن بهترین ادویه موی وصفرادی فذ بهست وحکیم علی گوید که نوشیدن قیراطی از موبیای
بسکنجبین بجای خناق ست و انطاکی گفته که قیراطی ازان در ماءالعسل حل کرده بدان غرغره کردن تحلیل خناق نماید حکیم محمد شریف می نویسد که استعمال این در خناق
ابرد و بلغمی و سوداوی در منتهای خناق حار اولی ست و بقراط گوید که صاحب خناق را باید که تسخین سر نمایند در حالتیکه بدان او مستلی باشد چنانچه گفته که اگر صاحب خناق
ممکن نباشد فرو بردن آب در حلق او طاهر گردد در می باید که حجامت اخدعین نمایند واندک مهلت داده حجامت سر او نمایند بیک مجه و بعد ازان فصد رگ زیر
و هر دو لب منخرین او نمایند و باید کند ابتدا قبل ازین تدابیر فصد رگ قیفال و حقنه نموده باشند جالینوس گوید اگر صاحب خناق ضعیف القوة باشد کفایت فصد
و مسهل نداشته باشد باید که در خانه بسیار حک آن ازان نشانند و دائم غرغره و حقنه بعمل آرند و باید که درین مرض غذا دو سه روز بشرط قوت موقوف دارند بعد
اتمام ماسه آن و هند و اگر تنفس و بلع دشوار گردد شاخها با شرط بر گردن نهند که بلع جزئی قدری ممکن گردد و از کلام وصیاح و اضطجاع حذر کنند و حکیم شریف خان
می نویسند برای کسی که معتاد بعروض خناق باشد استعمال چوب چینی نافع و مانع عود آنست و صاحب اقتباس گوید که هر کسی را که سال بسال در موسم بهار خناق
افتد باید که بیشتر از حدوث ده دوازده روز فصد کنند و بفاصله سه چهار روز تنقیه بمسهل نمایند که از حدوث آن ایمن گردد و اگر افتد بسیار ضعیف باشد
و جالینوس گوید که ضماد بزبره گاو و عصارهٔ قثاء الحمار و قنطوریون در سرکه کهنه بعد تنقیه از مسکنات خناق ست حکیم شریف خان می نویسند که در خناق و در
استعمال این قسم باشد که حرارت تسکین یابد و لطیف ماده تحلیل پذیرد و کثیف او باقی ماند و عیسی بن یحیی گفته که چون طائر معروف بعصفور خون بسوزند
و خاکستر او بعض عصارات قابضه آمیخته غرغره کنند و باقی بر خارج حلق طلا نمایند خناق را بسرعت تحلیل کند و بسیاری از فضلای اطبا شهادت داده اند
و محمد زکریا گوید که اگر کار بر مخنوق دشوار گردد و نزدیک بود که باختناق هلاک شود لب تابند و حقنه قوی بکار برند و رگ قیفال بکشایند و محاجم بر قفا و زیر ذقن
باشر گذارند و اگر بدین بهتر نشود فصد رگ زیر زبان مخنوق گوشهٔ چشم و پیشانی کشایند و زهره گاو و عصارهٔ قثاء الحمار و قنطوریون رقیق و خاکستر خطاف بآب
کهنه بر حلق طلا کنند و پودینه را در سرکه پخته انبوبه بر آن نصب کرده بخار آن بحلق گیرند و این دوا بحلق او اندر دمند که عجیب الخاصیت ست بگیرند تخم مرمکی
تخم ترب جلیت مربوره ارمنی نوشادر مساوی همه را کوفته و سرمه سا نموده بکار برند اگر باین تدبیر تسکین نپذیرد و کار باشتداد کشد مجبه بر فقرات گردن گذارند
و لشدت سکنه تا اساغت میسر شود و باز بردارند و حکیم علویخان در عشره کامله نوشته اند که غرغره بآب که اندران ماهی خرد که آنرا ابتکه بورگویند پخته باشند نافع
خناق از هر قسمی که باشد از مجربات ست و هرگز تخلف نکند شیخ الرئیس میگوید که از مشترکات میان خناق دموی و صفراوی در ابتدا آنست که
از تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق و کثیرا هر واحد یکدرم کافور یک دانگ کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبوب بقدر طوع سازند و دائم یک حب در زیر زبان
نگاه دارند و برب توت غرغره نمایند و چون تحلب مواد منقطع گردد لازم ست که خلط نمایند برب توت مرکی و زعفران جهت آنکه مر بالخاصیت و بقوت قبض
غوص می نماید زعفران را هر دو جامع اند در انضاج و چون در یابند که ماده میل بصلابت دارد برب توت قدری بورق بیامیزند و چون نزدیک بانتها رسد
و نیز در انتها استعمال مسکنات و ملینات نمایند مانند شیر تازه دوشیده محلول در آن خیار شنبر و ترنجبین مع رب توت و یا طبیخ انجیر و حلبه یا رب
مع سفنج یا عصیر کرنب بعسل یا مفنج یا مقل عربی محلول برب عنب که بسیار نافع ست یا با اصول مطبوخ در آن مویز حلبه و خرما و انجیر زرد زعفران دوا
و غرغره بسکنجبین یا ماءالعسل در هر یک از نیها و برب توت و اضمده نیز برای انضاج مثل ضماد ساهر و تقطیر روغن بادام در گوش درین وقت نافع ست
و چون در یابند که نضج نیافته و صلب ست باید که دوا در آن کبریت داخل نمایند و چون دانند که نضج یافته باید که سعی در انفجار آن نمایند بغرغره ازان
تلیین و انفجار باشد مثل بعض ادویه حاده در شیر داخل کرده غرغره کنند و اگر ظاهر بود و بطول انجامد و خود بخود منفجر نگردد و ببادویه لاید نشتر زنند و آنچه بود
معتدل مع بارده و منفجره طبیخ انجیر بحلبه و تمر و طبیخ عدس بگل سرخ و رب السوس و تخم کنوچه ست و بعد ازان بتدریج قویتر بعمل آرند برب توت و
و ایضا تخم کنوچه در شیر بز و ادهان مسخنه حل کرده و خصوصا مع عسل و شکر و غرغره بمثل ماءالعسل که در آن انجیر و پودینه و مرزنجوش پاشند و لعاب
و اصل السوس مجموع و یا انچه بدست آید جوشانیده باشند بکار برند و قسط بحری از ابتدای وقت منفعت عظیم ست و در انتها باید که فصد جلای تمام نمایند

وبعد نضج تام برای تفجیر استعمال نطرون دبوره وملتیت ومرد فلفل وحند بیدستر وسرگین خطاف وخروس با رب توت غرغره نمایند بلکه نوشادر وساقرجا وخردل ونخم حرمل ونخم ترب با آب وسکنجبین غرغره استعمال کنند ولفوخ نوشادر بهتر ست وچون مرض رو بانحطاط نماید باید که استعمال نطولات وحمام نمایند واین حب در انتها نافع ست اصل السوس چهار جزو ملتیت نیم جزو لعصارة کرنب وباعقید عنب سرشته حبوب بمقدار نخود سازند وزیر زبان نگاهدارند واز ادویه ذوالخاصیة دموی در هر وقت سرگین سفید سگ وسرگین سفید گرگ وبا فضلهٔ بچهٔ انسان ست وسرگین سفید آنست که سگ یا گرگ را به بندند وخوراک آنرا منحصر باستخوان نمایند خصوص استخوان فقرات گردن بز وگوسفند ویا بچهٔ آنها تا سه روز وروز چهارم سرگین آنرا بگیرند که سفید لم یزو خواهد بود وفضلهٔ بچهٔ انسان بشرطیکه اورا نان واندک ترمس بمقدار هضم او بخورانند نه زیاده واگر بدین صبر نتوانند نمود اندکی اغذیهٔ سریع الهضم مانند گوشت مرغ وحمل واطراف بزغاله بخورانند که درین حالت فضلهٔ او کم بو وبیا وغیر این سرگین وفضله جوز نیست زیرا که از شدت تموج خوف شدت خناق وهلاکت ست ودران هم باید که نیم بلا توقف وآسایش طبیعت مریض استعمال نمایند بلکه بعد استعمال نمایند ومهلت دهند تا طبیعت بحال آید باز مرتبهٔ دیگر استعمال نمایند وهمچنین بعمل آرند وایضا از ادویهٔ با خاصیه خناق خته است که آنرا ذبح نمایند وخون آنرا با پر ودبال او بگیرند ودران نمک بپاشند ودر کوزهٔ گلی ریزند سر آنرا محکم بسته در تنور بگذارند تا سوخته گردد واگر در ظرف شیشه گلی محرق نمایند بهتر ست وبعد ببیاشامند ومشایخ وصبیان با اصل السوس دهند وایضا سرگین خطاف محرق قوی الاثر ست وتحنک بنمک وعسل وسرکه وزیت ویا زهرهٔ گاو با عسل وزهره وسلحفاة وزهرهٔ کرکی دسراپی نکسور نمایند واین ادوام لهاه را نیز نافعست وکذالک غرغره بسکنجبین که دران تخم ترب یا لقطار وفلقدیس ملاوم ترمم تقایع را نیز مفید ست وآز مرکبات رب التوت بمر وزعفران ودوا الخطاطیف ودوا المر ودوای قشر جوز طری واقراص اندرون ست ویا این دوا سرگین سفید کلب محرق در ظرف گلی ویا خطیر محرق یک اوقیه فلفل ودرم بارود سوخته پوست انار یا جار خنزیر یا میمون یا گفتار هر واحد یک اوقیه مر وقسط هر یک نیم اوقیه نرم سوده نفوخ نمایند در حلق با انبوبه وبلغاستق کوکب دنبالهٔ بلبه بران بپاشند ویا بعسل سرشته لطوخ نمایند والضماد در آخر ودر وقت شدت فضلهٔ بچهٔ انسان متخذ از نان ترمس بخود مذکور وسرگین سفید سگ وسر خطاف محرق ونوشادر از هر یک قدری نرم سوده نزد شدت حاجت که هیچ دوای دیگر سود نه بخشند وبیم هلاکت باشد در روزی چند مرتبه لفوخ ویا لطوخ نمایند واگر زبان مخنوق ورم نماید علاجش بنحوی ست که در اورام لسان ذکر یافت وآنچه درینجا مخصوص ست مع وجوب رجوع بعلاج ورم زبان اینست که بعد فصد حیله در جذب مواد بسوی اسفل نمایند وگاهی این فعل درینجا ایارج فیقرا میکند که اورا خاصیتی ست در ازالهٔ اخلاط از اعالی فم معده ومری وحلق باسفل بعده بران مبردات رادعه مثل عصارهٔ کاهو که بالخاصیت نافع ست استعمال نمایند بعده اگر احتیاج تحلیل لطیف گردد محللات ملطفه مزید آن نمایند وچون خوانیق استفراغ کنند واز ادویه تخفیف حاصل نشود واز دلائل یقین گردد که دران رهای خلاصی ست شق رباطات میان دو حلقه از حلقهای قصبه کرده شود بدون آنکه غضروف را آسیبی رسد تا آنکه مریض ازان تنفس نماید بعده عند فراغ از تدبیر ورم جراحت را بدوزند وچون صاحب خناق غشی کند وخوف اختناق تام گردد مبادرت بحقنهٔ قوی وفصد رگ زیر زبان ورگ پیشانی وتعلیق محاجم بر قفا وتحت ذقن بشرط وغیر شرط نمایند وکسی را که در حلق درد باشد ترک کلام اورا اولی ست

علاج خناق دموی

فصد سر رو نمایند وبعد ازان زلو زیر سینه وگوش ومیان گردن بچسپانند در روز دوم نیز اگر احتیاج باشد فصد رگ زیر زبان کنند وحجامت ساقین وپس گردن ومیان شانه وزیر ذقن نیز بسیار مفید بود وگویند که اگر خناق بمشارکت بمه تن بود وقوت مساعد باشد دست اکحل یا باسلیق بر فصد قیفال مقدم دارند وخون چندان برآرند که قریب بغشی رسد بالجمله حسب حال وقوت مریض خون برآرند مثلا اگر حاجت یا کشادن رگ واحد کفایت کند بدیگر دست نیز بند والا حسب مساعدت قوت رگهای دیگر کشایند وخون واگیرند لیکن بتفاریق تا که بغشی نانجامد وتدبیر دیگر در تطلیع حار گذشت بد بهند وجدوار در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سائیده بر گلو ضماد کنند وضماد تنزدی خطائی تنها ویا با جدوار در آب کشنیز سبز نیز مفید بود واز لعاب اسبغول وآب کشنیز سبز غرغره نمایند وغرغره بمغز فلوس در آب کشنیز سبز نیز بسیار نافع در رادع ومحلل ست وبمار الشعیر غذا سازند واگر در ورم حلق بثرها نیز ظاهر شود عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله وخاکشی در تبرید مذکور افزایند وشربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند وخشخاش تکی دو ماشه مرداسنگ گل ارمنی

هر یک سه ماشه صندل سفید دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و ارسال علق کنند و چون قدری تخفیف شود بدانها اصل السوس مقشر نیم کوفته
هر یک سه ماشه خطمی چهار ماشه خبازی شش ماشه عناب پنج دانه سپستان سه عدد شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شیرهٔ خیارین چهار ماشه شربت بنفشه
دو توله خاکشی اضافه کرده بخورانند و مغز فلوس با آب عنب الثعلب سبز حل کرده نیم گرم ضماد نمایند و اگر حنک و دهان نیز متورم باشد بعد تبرید و ارسال علق از گلنار کوکنار
هر یک چهار ماشه عنب الثعلب کرنب پنج گشنیز خشک سوپاری چهالیه نیم کوفته هر یک شش ماشه جوز السرو پنج ماشه بزر البنج دو ماشه عدس مسلم یک توله مضمضه کنانند
بعده مضمضه مغز فلوس در آب گشنیز سبز حل کرده نمایند و کتّه سفید زرد ورد طباشیر گل نیلوفر عدس مقشر نشاسته گاؤزبان سوخته سائیده در دهن پاشند
و اگر اسهال شود لعاب ریشه خطمی در تبرید افزایند باز لعاب بهدانه چهار ماشه شیرهٔ تخم کاهو هفت ماشه در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند
و اگر خناق مع تپ و صداع باشد تبرید شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ عناب لعاب اسپغول شربت بنفشه خاکشی دهند و فصد سر رو بعده حجامت نیز بر
برقفا نمایند بعد از آن عنب الثعلب شش ماشه عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه در عرق شاهتره پنج توله شب گرم نموده بخیسانند صبح خام مالیده شیرهٔ کاهو
شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند غذا قلیه خشکه یا قلیه توری و قدری نان هم دهند گاهی برعایت نزله و فصل و زمان ماء الشعیر
تبرید جوشانده با تبریدات میدهند چنانچه عناب پنج دانه بهدانه چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت بنفشه بدهند و بلعاب اسپغول یک توله و آب گشنیز سبز قلم
رب توت دو توله غرغره صبح و شام کنند و غذا کهچری کم روغن و یا گل بنفشه چهار ماشه در بین جوشانده افزایند و شیرهٔ خیارین شش ماشه و خاکشی چهار ماشه
عوض شیرهٔ کاهو داخل کنند و ضماد حضض مکی هر یک دو ماشه با آب عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و یا عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه
نبات اسپغول روز دوم شیرهٔ خیارین بجای کدو و طلا گیرو رسوت چدوار هر یک چهار ماشه با آب عنب الثعلب تازه بر ورم نمایند و اگر خناق با تپ و سوزش
گلو و جوشش دهن در دانه ها بعد مار الجبن بهیجان نزله حار و انصباب آن بر حلق و فصل صیف باشد اول فصد بعده حجامت باز زلو برقفا بچسپانند و عناب
آلو بخارا گل نیلوفر جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و کوکنار عنب الثعلب گلنار مازو برگ حنا گشنیز خشک
جوشانیده غرغره نمایند و اگر بلع دشوار بود در آب عنب الثعلب تازه فلوس خیارشنبر حل کرده غرغره سازند روز دوم عنب الثعلب گل خطمی گشنیز خشک
پوست خشخاش جوشانیده مغز فلوس آب عنب الثعلب تازه آب گشنیز تر داخل کرده غرغره کنند و چدوار پوست در بندی رسوت با آب گشنیز تازه بر گلو ضماد
نمایند روز دیگر باز فصد کنند و عرق شاهتره و شربت بنفشه بنوشند باز حجامت و غرغره و ضمادات معمول دستور بکار برند و گل بنفشه عناب اصل السوس
جوشانیده نبات داخل کرده بیاشامند و اگر در خناق با وجود دشواری بلع آب و طعام بالای گلو گره گره و سوزش باشد زلو بقفا بچسپانند و بهدانه
عناب گل نیلوفر بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم شیرهٔ خیارین
عوض تخم هندوانه روز سوم شیرهٔ کاهو روز چهارم شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین نمایند چنانچه تبدیل شیرجات معمول است و با آب گشنیز سبز و لعاب اسپغول
فلوس خیارشنبر حل کرده برای تسکین ورم و ردع و تحلیل غرغره نمایند و اگر آب گشنیز نباشد عرق شاهتره در غرغره داخل کنند و ضماد چدوار گیرو حضض مکی
با آب گشنیز سوده برای ردع و تحلیل بر موضع ورم نمایند غذا آب مونگ کهچری ملائم و آش جو روز دیگر زهر مهره سوده پاشیده جهت تقویت قلب بنوشند
و اگر عطش بسیار و جوشش دهن بود و آب اندرون حلق نرود و هنگام شرب آب در گوش بخش و در حلق خلش باشد شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ عناب
عرق شاهتره شربت نیلوفر بجای زهر مهره دهند یا شیرهٔ کاسنی افزایند و حضض مکی برای تحلیل در دهن دارند و باز زلو چسپانند بعده مسهل مثل مغز
فلوس خیارشنبر آلو بخارا ترنجبین گلقند بعرق عنب الثعلب حل کرده روغن بادام داخل نموده باز دهند و مسهل نقوع عناب گل نیلوفر گل بنفشه خطمی خبازی سپستان
سنای مکی فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند دهند و منزوی خطائی سوده ضماد نمایند بعده اگر خشکی بسیار و عطش و دشواری بلع و نفس بیشتر باشد شکم
ضفدع شگافته بر گلو بندند که از گرمی تحلیل نماید و یا دهن سگ پشت را در روی دهن مخنوق گذارند که بحرارت نفس او ورم خناق تحلیل پذیرد و غرغره
لعاب اسپغول گلاب آب برگ بارتنگ کنند و حبهای حالی در دهن دارند و شیرهٔ کاسنی شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم کدو عرق گاؤزبان زهر مهره شربت بنفشه بنوشند

دمای حکاک زد و آب شیب شسته مرداسنگ سوخت بالند بعده عناب گل نیلوفر آلوی بخارا بعرق شاهتره جوشانیده شیرۀ خیارین شربت بنفشه خاکشی عبه بند
و تسروی خطائی بگلاب و سرکه سوده ضماد کنند باز اگر اندکی تحجر در گلو پیدا باشد گرد حضض مکی جدوار بعده زرنباد زنجبیل گیرد صبر زرد به آب کشنیز تازه سوده باز
جدوار بسرکه سوده ضماد نمایند و اگر در خناق بسر بلع و کلام هم موقوف باشد بعد فصد سر رد عناب گل بنفشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیرۀ خیارین
شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و کوکنار گلنار عدس درست کشنیز خشک جوشانیده رب توت داخل کرده غرغره نمایند بار تخم خطمی گل بنفشه عناب
مویز منقی ده دانه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر باوجود تنقیه بمسهلات بسبب نکردن غرغره بلع دشوار باشد طبیخ عناب خیره با خیرمات عمو
دهند غرغره شیرۀ تخم مرد شیره اصل السوس شیرۀ عنب الثعلب شیره کشنیز خشک هر یک چهار ماشه حضض مکی دو ماشه سوده با شیره نمایند ضماد جدوار
حضض مکی هر یک دو ماشه سوده با آب کشنیز روغن گل شش ماشه آمیخته نیم گرم نمایند و انکباب پوست درخت نیم عنب الثعلب جوشانیده بخار گیرند که برای تحلیل انفجار
معمول است و اگر ادویه مرکب باشد اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه دهند و غرغره کوکنار ازد کرنا زنج عنب الثعلب جوشانیده نمایند و ایضاً
در ابتدا اگر کشنیز تازه را قیمه کنند پس سرکه بیزند تا مهر اشود در پارچه گذاشته بر گلو بندند نیز مجرب است و اگر از برگ عنب الثعلب همین طور عمل نمایند هم نافع است
و اگر رب شاه توت ده مثقال در آب کشنیز سبز سی مثقال یا آب عدس حل کرده غرغره نمایند مفید بود و غرغره آب مطبوخ برگ توت شامی و آب برگ لسان الثور
و آب برگ یاسمین هر واحد سود دهند و غرغره مغز فلوس در شیرگاو یا کشکاب حل کرده صاف نموده نیز برای تسکین وجع معمول و قبل از تنقیه نیز استعمال توان کرد
و غرغره عدس مسلم کشنیز خشک زرد ورد هر یک چهار ماشه سماق سه ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دو توله جب از سماق یک ماشه زرورد گلنار کثیرا هر یک دو ماشه ساخته
در دهن داشتن از اول مرض تا سوم که زمان ابتداست نافع و اگر گل خطمی و برگ آن و تخم آن کوفته بیزند چندانکه مثل خمیر گردد و بعد از آن قدری گلاب آمیخته نیم گرم
بر موضع ورم از بیرون ضماد کنند و در شبانه روزی چهار بار تکرار نمایند در کل اورام و اوجاع حلق و گلو نافع حتی که در ورم دموی و صفراوی ردع میکند
و از مجربات حکیم علی است و ضماد جدوار یک ماشه حضض مکی گل ارمنی هر یک سه ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه کوفته بیخته آب کشنیز تازه سرشته قدری گرم نموده
بر گلو نیز در ابتدا معمول و ضماد جدوار زهر مهره سائیده بگلاب یا آب برگ عنب الثعلب یا سرکه آمیخته نیم گرم نیز مفید و ضماد آرد جو با آب کشنیز تر و سرکه مجرب حکیم علوی خان است
در مادۀ مرکب صابون نیز افزایند و بعضی در ضماد مذکور آب عنب الثعلب آب بارتنگ آب کاسنی گلاب عوض آب کشنیز داخل کرده اند یا عنب الثعلب گل خطمی آرد جو
گل بنفشه اکلیل الملک کوفته بیخته در آب کشنیز آمیخته بکار برند و غرغره کوکنار عدس مقشر کشنیز خشک عنب الثعلب هر واحد توله بزر البنج سه ماشه جوشانیده صاف نموده
نیم گرم در خناق حار معمول است و کذا عناب پنج دانه کوکنار پنج عدد عدس مقشر کشنیز عنب الثعلب هر یک توله گلنار کات سفید اصل السوس یک شش ماشه شیاف ماميثا
غرغره گلنار کوکنار عنب الثعلب گل سرخ کرنا زج کشنیز خشک صندلین یک یک درم عدس مسلم شش مثقال جوشانیده در گلو در ابتداء خناق نیز نافع و اصل السوس کات سفید کلید ساییده در آب جوشانیده
صاف نموده غرغره کردن جهت درد گلو و خناق حار و بثور حلق معمول حکیم بقا خان است و غرغره عناب عدس عنب الثعلب تخم کاهو تخم کاسنی کوکنار کشنیز خشک در آب
جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده در ابتدای خناق دموی و صفراوی معمول استاد مرحوم است و کذا عناب عنب الثعلب عدس جوشانیده
در ابتدای ورم حلق مجرب و غرغره آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کوکنار شیرۀ تخم کاهو شیرۀ عدس مقشر هر یک توله آب عناب پنج دانه گل ارمنی شش ماشه
داخل کرده برای خناق حار مجرب علوی خان است و اگر در آب عنب الثعلب آب کاسنی تر آب کشنیز سبز آب خرفه هر یک یک قبه رب توت سه قبه غرغره
نمایند برای خناق حار منقول از اجل خان است و ایضاً برای خناق و درد گلو پوست خشخاش ده عدد عنب الثعلب گلنار فارسی کرنا زج هر یک یک توله
عناب هفت دانه صندل سرخ شش ماشه حضض مکی هفت ماشه کشنیز خشک یک نیم توله برگ حنا هفت ماشه در یک نیم آثار آب بجوشانند و در آخر جوش عدس مسلم دو توله
اندازند و چون آب یک نیم پاؤ بماند صاف نموده لعاب اسپغول توله آب کشنیز هفت توله شیرۀ تخم کاهو توله داخل کرده غرغره کنند در تمام شب و روز که جهت
خناق و درد گلو مستعمل است و اگر با آب کاسنی تازه آب کشنیز تازه آب برگ عنب الثعلب آب برگ کاهو شیرۀ عدس مقشر مغز فلوس رب جوز غرغره کنند
جهت خناق حار نسخه مجرب حکیم میر محمد هادی است و کشنیز خشک عدس مقشر پوست خشخاش عنب الثعلب گلنار فارسی هر یک دو توله عناب هفت دانه

جوشانیده صاف نموده حضض مکی یک تولہ سوده دران حل کرده و رب توت سیاه چهار تولہ آمیخته غرغره کردن برای خناق حار و اورام حمره و دملات
و لوزتین و ذبحه مجرب حکیم علویخان ست و در نسخهٔ دیگر گل سرخ و اصل السوس و مغز فلوس جمع ضرض عناب و شربت توت ست و گویند عصارهٔ عنب الثعلب
بعصارهٔ حب الآس یا عصارهٔ برگ آن و کذا طبیخ حسک و کذا عصارهٔ بارتنگ غرغره حضض مکی یا خولان و کذا طبیخ جمیع اجزای شجر علیق و کذا
لعاب بزرقطونا و آب کاسنی و مغز خیار شنبر و کذا طبیخ برگ طرفا و رب توت آمیخته و کذا آب برگ خلاف و رب توت و کذا طبیخ گل نسرین و برگ آن و کذا
آب اسفاناخ و کذا آب جرادهٔ کدو هر واحد نافع خناق حارست و ضماد خولان با آب کاسنی یا آب کشنیز سبز و کذا ضماد شجرة ابی مالک و غرغره نشاسته
در خناق مجرب سویدی ست و کذا شربت طبیخ بنفشه مجرب اوست و اگر تا روز چهارم ورم تحلیل نشود ادویهٔ محلله استعمال کنند و دست از فصد کوتاه دارند
لیکن اگر آماس بطرف خارج گلو ظهور نماید وضع محاجم و ارسال علق بران سودمند بود و درین وقت مغز فلوس در شیر تازهٔ گاو که ملائی آن دور کرده باشند مالیده
صاف نموده غرغره نمایند و ایضاً مغز فلوس در طبیخ انجیر و یا اکلیل و غیره مالیده غرغره کردن نیز در زمان انتها معمول ست و جدوار یا بونہ و مینخ هر یک نیم ماشه
افیون سه سرخ با آب نیمگرم ضماد نمایند و یا برگ بارتنگ عنب الثعلب همیشه بهار گل بنفشه آرد جو عدس جاورس هر یک تولہ بگلاب سائیده و در انتها ضماد
کنند و آرد باقلا نشاسته عنب الثعلب سائیده بزرده تخم مرغ آمیخته بر گلو ضماد کردن نیز وقت منتهای مرض نافع ست و تخم کتان اکلیل الملک هر یک ده درم
عدس چهار ده درم کشنیز پنج درم کاسنی دو نیم درم فلوس خیار شنبر ده درم ادویه سه حصه کرده یک حصه در نیم آثار آب بجوشانند چون پاو آثار بماند صاف نموده
نیمگرم غرغره کردن معمول ست و کذا بیخ سوس یک نیم تولہ گل سرخ چهار تولہ عدس نیم پاؤ جوشانیده غرغره نمودن مجرب النفع ست و ایضاً
در انتهای خناق دموی غرغرهٔ انجیر مویز منقی حلبه تخم مرو تخم کتان در آب جوشانیده بشیر تازه که مغز خیار شنبر دران حل نموده باشند ممزوج ساخته معمول ست
و دیگر محللات چون طبیخ اکلیل الملک و اصل السوس و سبوس گندم و پرسیاوشان و انجیر یا مغز خیار شنبر یا رب توت نافع و ایضاً در منتهی وقتیکه با خناق حار
نزله باشد کشنیز خشک پوست خشخاش بابونه عنب الثعلب گلنار گل سرخ عروق سوس جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شنبر مالیده باز صاف کرده
حضض مکی پاشیده غرغره نمایند و ایضاً در آخر مرض متیم حب السوس دو جز حلتیت ربع جز با آب کرنب یا رب عنب سرشته حبها سازند و در دهان
نگاه دارند کذا قال الرازی و اگر در خناق دموی وقت منتهی ورم صلب شده باشد آب برگ بارتنگ آب برگ کاسنی تیره جو مقشر لعاب گل خطمی تیره تخم
مقشر آب برگ خبازی آب بابونہ روغن بنفشه روغن خیری بجوشانند تا وقتیکه آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیمگرم بر گردن مکرر تدهین نمایند و بعضی
عوض روغن خیری روغن گل می اندازند و اگر بعد تدهین این روغن برگ بنفشه برگ خبازی گل بنفشه جوشانیده بتوسط انبوبه بخار آن بحلق رسانند برای تحلیل
و نضج نافع تر باشد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج بمسهل صفرا تنقیه کنند و بهتر آنست که عوض مسهل حقنه بعمل آرند و اگر با وجود تدابیر مذکوره ورم تحلیل
نشود و مدت دراز گردد منضجات ورم استعمال نمایند مثلاً خمیر نان ترش شش درم در شیر گاو سه اوقیه حل کرده تخم کتان پنج درم کوفته بیخته آمیخته اندک
گرم نموده غرغره نمایند و دیگر غرغرهٔ که در اقوال اطبا خواهد آمد بکار برند و وقت قرب انحطاط تخم کاسنی کشنیز خشک عنب الثعلب گل بابونہ جوشانیده
صاف نموده مغز فلوس مالیده باز صاف کرده غرغره نمایند و هرگاه ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود باید دانست که ماده پخته شده پس درین وقت
ادویهٔ منفجره بکار برند مثلاً نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد آمیخته نیمگرم غرغره کنند و وقتیکه منفجر شود غرغره از روغن زرد و آب گرم و یا از ماء العسل کنند
و بعده بدم الاخوین و صمغ عربی غرغره کنند و اگر منفجر نشود باید که با انگشت و یا با آله او را منفجر گردانند و غرغرهٔ تخم ترب اسبند حلتیت صبر نوشادر را استعمال
مساوی تشمد و چندرا با جوشانیده نیز منفجر ورم حلق ست و ضماد خطمی گل بنفشه با آب سائیده نیمگرم بر گلو در دو سه روز خناق را منفجر میسازد
و اگر سیلان نهری حضض مکی طباشیر صمغ عربی کتیرا تخم خرفه و مغز بهدانه کوفته بیخته با آب حبها ساخته در دهن داشتن اعانت بر انضاج و انفجار میکند
و بعد از ان اگر قرحه باقی ماند علاج قروح حلق نمایند اقوال حذاق شیخ میفرماید که اول فصد نمایند و خون بسیار بکشند و نگیرند خصوصاً چون اندر وقت
ضعف یابند بلکه بتفاریق و دفعات ده ده درم برای ابقای قوت تا ایامی که غذا نتواند خورد بگیرند و اگر در طبیعت ضعف نیابند آنمقدار خون بگیرند که قرب

بغشی گردد ولیکن ملاحظهٔ حفظ قوت نمایند که غشی طاری نگردد زیرا که غشی بسیار مضر است صاحبان این علت را موجب اجتماع سقوط قوت و عسر تنفس است
و خصوصاً کسانیکه نتوانند غذا تناول نمود و لا سیما کسانی را که تب باشد و نیز واجب است که رعایت نمایند در امر فصد امور دیگر را نیز و آن اینست که بسا است
که سبب غلبهٔ خون در عروق اینها احتباس خون میباشد خصوصاً کسانی را که معتاد باشند باخراج و سیلان خون مانند خون حیض و بواسیر و در مثل چنین کس را
که فصد در جانب احتباس باشد مانند فصد صافن و حجامت ساقین پس هرگاه خناق بسیار گرفته مرض ایشان در همان ساعت تسکین یابد و بسا است
که محتاج باعادهٔ فصد در روز دیگر آن میشوند و در حقیقت اگر قوت برداشت مدافعت فصد تا ظهور نضج نماید بهترین تدابیر است با بقای قوت در بدن حصول
استفراغ از نفس مادهٔ مرض و اقتصار نمایند بر ارسال متواتر چند روز از خون ده درم یا پنج درم که تنفس سهل کند و همچنین بر استعمال غرغره تاخیر کنند اگر در بنجا
امتلا باشد و از غرغره خوف جذب باشد بلکه غرغره بعد تنقیه استعمال نمایند و گویند غرغره با آب برگ گیاهی که شیرازی شیلاغ نامند بسیار مفید و مجرب است
و اکثر چیزی که شناخته میشود بآن وقت ابتدا و انتها و تزیید و انحطاط خناق حال ازدراد و کثرت دشواری آن یا وقوف آن یا انحطاط و آسانی آنست
و با اینکه در تزیید است و ضرورت داعی نیست باید که فصد بالغ ننمایند بلکه اقتصار نمایند بر دفعات و تفاریق ده ده یا پانزده پانزده درم خون گرفتن و اگر
خناق بمشارکت عضوی مرضی دیگر و یا امتلای جمیع بدن نباشد بلکه ماده در ناحیهٔ حلق تنها باشد و خوف وصول مدد تازه بدان نباشد درین هنگام
جائز است که فصد ننمایند بلکه اقتصار بر حجامت نمایند اگر ضرورت باشد و از بدل او اسباب تحلیل محتاج ببدل ما یتحلل کثیر را دور دارند و غذا منع کنند تا بلکه
ادخون را در اغذا استعمال نماید ماده را از طرف ورم برگردانند و بعد از آن متوجه تحلیل و انضاج آن گردند و اگر بدن محتاج بغذا باشد و غذا از گلو فرو نرود باید که بزرد
فصد رگ زیر زبان نمایند تا اندک گلو گشاده گردد خصوصاً که عروق زیر زبان ممتد بر آمده باشند و همچنین در هنگام غلبهٔ خون در جمیع بدن در میان فصد [illegible]
فصد زیر زبان مجوز و نافع است و بسا است که محتاج میگردند بفصد وداج و بشرط زدن بر زبان و حجامت ساق که بسیار نافع است و کسانی که معتاد که این
باشند باید که قبل از حدوث آن هنگام ظهور امتلا در اول فصل ربیع فصد نمایند و از اشیای شدید النفع مبادرت باستعمال حقنهای قویه و یا فتیلهای قویه است
مگر هنگامی که تب مانع باشد که در وقت حقنهٔ قوی جائز نیست بلکه اقتصار بر حقنهای لینه و یا فتیلهای لینه نمایند و بر اطراف نطول سازند و لطوخ [illegible]
چیزی پشمی بر گردن به بندند خصوصاً از صوف که بر وی زوفای رطب باشد و چند روز در زیت و یا در روغن بابونه خیسانیده باشند که ملین و مسکن وجع است
و دوا و اخرها و ذب مخلوط نمایند هنگامی که این تدابیر نفع نبخشد و آن مانند بوره و خردل و قسط و جند بیدستر و کبریت و مراهم قویه محمره و ایضاً عسل بلادر
و هر انچه باعث تنفط و آبله گردد و باید که اقتصار نمایند از اغذیه تا روز سوم بر سکنجبین یا شراب عسل یا بشرط ترب یا ماء الشعیر مع بعض اشربهٔ لذیذه پس بزردهٔ
بیضهٔ مرغ برسند بعده و چون بلع آسان گردد حریرهٔ خندروس و در آخر حریره از منضجات و محللات استعمال نمایند و چون بلع دشوار گردد محجمه بر گردن گذارند
بر مهرهٔ دوم از مهرهای گردن و یا محجمهٔ ناری نهند زیرا که بسبب انجذاب محجمه اندکی منفذ گلو گشاده گردد و چیزی از رقیق فرو رود و چون چیزی فرو رانیدند محجمه را بردارند
و اگر چند شرط زده اندکی خون بگیرند و یا محجمه بر ذقن و زیر حلق گذارند خوب است بعده یک محجمه بلا شرط بر وسط راس و ایضاً محاجم بر ذقن و کاهل گذارند چه اینکه
همه اینها باعث جذب ماده بخلاف جهت و تقلیل آن شوند و مالیدن کتفین بقوت نیز باعث توسیع حلق است و اگر پنبه پاکیزه بر سر چوب خیزران و یا غیر آن
پیچیده در حلق داخل نمایند تنقیه مجرا و توسیع آن نماید و یا انبوبهٔ املس از طلا و یا نقره در حلق داخل کنند تا از مجرای آن فی الجمله تنفس بر آید و همچنین هرگاه
ضیق النفس بشدت نماید لابد است از وضع محاجم بر گردن و گاهی در توسیع مجرای نفس غمز الکتفاف بقوت نفع میکند اما ادویه در ابتدا قوابض باید خصوصاً
در دموی و افضل قوابض آنست که با قبض او جوهر لطیف باشد که با آن غوص کند و از تجربه ثابت شده که قوابض مخلوط مرکب نافع‌تر از مفرد بسیط اند
و بسا است که در اوائل امر وجع اشتداد می‌یابد و محتاج میگردند بخلط ادویهٔ مسکنهٔ وجع و ملینه مانند شربت بنفشه و قاینه و شیر تازه و لعاب بزر کتان
و بیغفنج با ادویهٔ قابضه و اگر سبب آن کثرت انصباب مواد حاره باشد باکی نیست از اختلاط ادویهٔ محلله با آنها و اگر ماده بسیار در انصباب نباشد و در نضج
قوی نباشد ابتداء استعمال بارد و نوشادر نمایند جهت منع و تحلیل ماده بقوت رادعه محلله بعضی گویند که اگر بهیچ یک از تدابیر مذکوره دفع خناق نگردد

دو سه روز داخل حلق بیرون باشد چند شرطه بران بزنند و خون ازان بگیرند و چون رنگ ورم از سرخی بزردی بسبب آنکه خون بریم متغیر گردد ورم مستعد ریم شود
بسبب نضج و خود بخود منفجر نگردد بادویه جراحت منفجر مانند انجیر تازه دوشیده و دهان سخته کرده ما بود کارمنی و خلیقت در سرگین کبوتر در خلاف حلق کرده باشند
غرغره نمایند و یا بطبیخ مازو و گلنار و شب یمانی و پوست انار و مانند آن از ادویه قابضه منفجره اورام بجمع اجزا القوت جذب غرغره کنند آن هنگام اگر
نتوانند انگشت بران بگذارند و بفشارند تا شگافته گردد و ریم آن برآید اگر نتوانند بآلتی که آنرا میل نهان نامند و آن میلی است سر آن تیز مانند نشتر در جوف
آلتی مانند انبوبه موضوع بشگافند و بعد انفجار غرغره نمایند بروغن گاو و آب گرم یا بروغن بنفشه و آب گرم یا بشیر زنان تازه دوشیده و عسل برای تنقیه
قرحه و تلطیف آن از مده و بعد تلطیف غرغره نمایند با بیخ دندان مازو بیخ و ابریسم جزو جوشانیده باشند و در ابتدا بماء الشعیر که دران عدس پخته باشند
تغذیه نمایند و بعد از انفجار حریره که از نشاسته سبوس گندم و روغن بادام و اندک نبات ساخته باشند و یا ماش پخته یا کدو و برنج نرم رقیق که از انها
و بدانند که هرگاه ماده ورم تحلیل یابد و یا منفجر گردد و ریم ازان برآید با وجود آن ورم کم نگردد و راحت پدید نیاید دلیل انتقال ماده بریه یا بعضوی دیگر
باشد و آن مفصل مسطور شد صاحب کامل و جامع و دیگر دانایان گویند که در خناق دموی رگ قیفال بکشایند هرگاه سن و وقت و قوت
مساعدت کند مبلغی وافر خون برآرند و دو یا سه مرتبه بحسب مقدار مرض و احتمال قوت خون برارند نه در دفعه واحد لیکن بتفاریق اندک اندک بگیرند چنانچه
بغشی انجامد و در هر دفعه بقدر ده درم خون بگیرند تا سه صد درم برسد بعد ازان همان روز بلا توقف رگ زیر زبان بزنند و یا بشد که حجامت زیر ذقن از فصد
مستغنی سازد و حجامت ساقین و وضع محجمه بین الکتفین و ساقین و ثدیین بشرط و بغیر شرط نمایند و هر حیله که ممکن باشد اماله ماده از حلق نمایند لعاب
بهدانه و اسپغول با شربت بنفشه و یا شربت عناب و شربت نیلوفر بدهند و روز دوم اگر از دراد ممکن باشد لعاب سپستان آلو بخارا و ترنجبین و خیار شنبر
تلیین طبیخ نمایند و الا حقنه لین مثل سنا و بنفشه جو کوفته و سپستان و خطمی و عناب و سبوس گندم و برگ چقندر و نیلوفر و آلو و تخم کاسنی و فلوس خیار شنبر
و ترنجبین و قند و روغن بنفشه بکار برند و اگر تب نباشد از شحم حنظل و بابونه و اکلیل الملک و شبت و سبوس گندم و انجیر و بوره ارمنی و روغن کنجد و شکر سرخ
بعمل آرند و بر دست و پای آبیکه دران بابونه جوشانیده باشند بریزند و اگر طبع ممکن باشد بماء الشعیر که با عدس پخته باشند تا آب انار شیرین ترش یا ترنجبین
تغذیه نمایند و حسو معمول از قطاع جاری و شکر طبرزد و روغن بادام بدهند و تقلیل غذا نمایند و در ابتدا روادع صرف مثل آب عناب و عدس و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز تر و رب توت شامی و دیگر اشیای قابضه مثل آب بارتنگ و گلاب و قدری آب انار شیرین ترش و آب خرفه و یا بگلاب که دران سماق و مازو
و عدس مسحوق و یا طبیخ عدس و گل سرخ و گلنار و یا آب عنب الثعلب که دران صندل کوفته و گل سرخ و فوفل کوفته جوشانیده و رب آس داخل کرده باشند
و یا لعاب اسپغول در گلاب برآورده غرغره کنند و پیوسته پاشویه یا او را بآب گرم و سبوس گندم و گل بنفشه همی مالند و در حلق او گل سرخ نشاسته تخم
شکر طبرزد و گلنار همه مساوی باریک سائیده و بحر بحر پخته بدمند و روز دوم و سوم بآب کشنیز و آبیکه دران عدس جوشانیده رب السوس و روغن بنفشه داخل کرده باشند
و یا آب عنب الثعلب که دران عدس و گل سرخ و اصل السوس جوشانیده مغز خیار شنبر مالیده صاف نموده باشند غرغره فرمایند و رب شاه توت درین باب
عجیب الاثر است و هر روز حلابی از عناب و آلو بخارا و تمر هندی و شیر خشت یا ترنجبین اگر ممکن باشد بدهند و بماء الشعیر تغذیه نمایند و بگذارند که طبع منطلق
باشد تا روز چهارم بگذرانند و چون انتها قریب شود و یا آب عنب الثعلب که دران خیار شنبر و قدری آب کشنیز داخل کرده باشند غرغره نمایند
و اگر ورم تحلیل نشود بادویه محلله چون طبیخ انجیر و مویز و اکلیل الملک و اصل السوس و میپختج و یا شیر تازه و فلوس خیار شنبر و آب سبوس گندم
و زهره کبش و گاو در حلق طلا کنند و گویند که چون سرگین گاو و سرگین کبوتر را بالسرکه در روغن گل پخته بر اورام خوانیق طلا نمایند و انا از آن تحلیل میکند
و چون مرض بانتها رسد غرغره بآب عنب الثعلب و آب بادیان خیار شنبر مالیده میپختج داخل کرده نمایند و در حلق بادریکه در ورم لهات بیاید
و اگر فائده نکند سرگین سگ که سه روز ادرا استخوان خورانیده باشند گرفته خشک نموده بیخ مازو و صعتر هر یک دو جزو سائیده و بگیر بیخته در حلق بدمند
و در داخل حلق بر طلا کرده و از خارج نیز طلا کنند که این دوا عجیب النفع است و کذا عاقرقرحا صبیان مجفف مدقوق بیکتو با استعمال کردن و اگر باز جکند استعمال

این دو سه مدت دراز کشد و ورم تحلیل نیابد و صاحب او وجع در حلق نیابد فصد هر دو رگ زیر زبان کشایند بعده همه ادویه محلله که مذکور شد استعمال نمایند و اگر
امر مؤول بتفتیح گردد غیر از انضاج و تفجیر چاره نباشد پس با دویه منضجه مثل طبیخ انجیر مع اندکی خمیر و میفختج غرغره کنند یا فلوس خیار شنبر در طبیخ انجیر یا طبیخ
مویز منقی مالیده با قدری خمیر و میفختج بعمل آرند و طبیخ انجیر و مویز مع ماء العسل و تربت یا تخم مرو و اندک تخم کتان کوفته با شیر آمیخته غرغره کنند یا عدس
مقشر و گل سرخ و اصل السوس جوشانیده صاف نموده مع تخم مرو قشر استعمال نمایند یا پیاز نرگس کوفته در آب گرم مالیده صاف نموده قدری از طبیخ انجیر
و اندک خمیر دران حل کرده نیم گرم غرغره کنند یا آب انجیر با اندک روغن بنفشه و قدری خمیر نیم گرم غرغره سازند و اگر ورم نضج کند و نکشاید ادویه قابضه استعمال نمایند
تا تجمیع و تکثیف منفجر سازد و عفص گلنار کز مازو بیخ پوست انار تب بیانی کوفته بیخته در حلق بدمند که این تدبیر در تفجیر جمیع اورام که بعد از نضج منفجر نشود مجرب است
و چون ورم بکشاید وریم از وی بر آید روغن گاو در آب نیم گرم و یا زرده تخم مرغ با آب و روغن بادام با هم زده قدری نشاسته و کتیرا آمیخته نیم گرم غرغره سازند
و حسو معمول از سبوس و نشاسته دهانیده روغن بادام بیاشامند و اگر در حلق وجع و خشونت باشد بلعاب اسپغول و خطمی و روغن بنفشه غرغره کنند و اگر هنوز قدری
از صلابت در موضع ورم محسوس گردد محللات قویه چون کبریت و سرگین سگ و دوا الحلتیت و زبل صبیان و زبل گرگ و خاکستر خطاطیف و عصافیر
فنار الحمار از خارج بر حلق طلا کنند **ایلاقی** و سید جرجانی گویند که در خناق دموی نظر کنند اگر مشارکت همه بدن باشد و قوت قوی بود و از فصد
مانع نبود اول فصد کنند و خون یکدفع بر آرند که قریب غشی گردد مرض فی الحال زائل شود و اگر در قوت ضعف باشد خون بتفاریق هر ساعت ده درم یا
پنج درم بر آرند تا سوم روز و خصوصاً اگر مرض در تزید و ماده هنوز در حرکت باشد و در اخراج خون دفعه حاجت ضروری نباشد و اگر سیلان اخراج خون بتفاریق
فصد رگ زیر زبان کنند صواب باشد خصوصاً چون رگهای زیر زبان ممتلی باشند و هرگاه بینند که بدن ممتلی نیست و ماده در حوالی حلق است اگر فصد نکنند
میشاید و اعتماد بر ترک غذا کنند تا بدن از خون غذا همی یابد و قوت ساقط نشود و چون از وقت تزید تجاوز کند بتنضیج و تحلیل مشغول شوند اگر در چنین حالت
فصد کنند خوف ضعف قوت بود و احتیاج به تناول غذا باشد و غذا از حلق فرو نرود و تعب در اساغت حاصل گردد از ان ضرر رسد و چون ورم در حوالی
غلصمه باشد و قبل گذشتن وقت تزید و حرکت ماده فصد کنند خوف نزول ماده ورم بسوی حلق باشد و خناق صعب گردد و بعد از ان تحجیم بلا شرط
بر وسط راس و زیر ذقن و بر ساق و کاهل و کتف نهند و دلک اطراف و کتف بقوت نمایند و اطراف بر بندند و بعد فصد اسهال باین حقنه لین نمایند
بنفشه بابونه هر یک هفت درم عناب چهل عدد تخم خطمی ده درم سبوس گندم یک مشت همه را جوشانیده صاف نموده ده درم شکر و چهار دانگ
نمک هندی و دو درم بوره ارمنی دران حل کرده و ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد بیامیزند و حقنه کنند و اگر تپ نباشد درین حقنه قنطوریون
دقیق سه درم و تخم انجیر بیست عدد افزایند و اگر چیزی بگلو فرو نتواند برد خیار شنبر و شیرخشت در آب کاسنی یا آب عنب الثعلب حل کرده بیاشامند و بعد ازان
اطراف او با آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بمالند و ماء الشعیر که دران قدری عدس مقشر و دو درم تخم خشخاش
کوفته بیخته باشند بنوشانند و ادویه بارده قابضه با ادویه محلله آمیخته مثل بارتنگ و کاسنی و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه ساییده بروغن بادام
چرب کرده و گلاب آمیخته حوالی گردن و حلقوم و قفا ضماد نمایند و ابتدا استعمال غرغره اگر بدن و عروق گردن و زیر زبان ممتلی باشند تا تنقیه و نقصان
امتلا جائز نیست زیرا که غرغره باید که بچیزی قابض بود و آن ورم را قبض و عصر نماید و از ان درد زیاده گردد و آن مواد را زیاده جذب کند و قانون در غرغره ابتدا آنست
که دوائی قابض مثل رب جوز رطب با شربت ملطف مثل سکنجبین آمیزند تا که قوت قابض بسوی داخل نرسانند و اگر ورم عظیم باشد ادویه لینه و مسکن وجع
مخلوط سازند مثل شیر تازه گرم کرده و شربت بنفشه و در جمیع انواع خناق اول غرغره بچیزی کنند که دران قبض و تسکین وجع باشد مثل شربت خرنوب
و شربت جوز تر و آب عنب الثعلب و مانند آن و یا عدس مقشر گل سرخ طباشیر گلنار سماق در آب جوشانیده غرغره کنند و یا گل سرخ صندلین و فوفل کوفته
در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده غرغره نمایند و چیزی که در علاج کلی گذشت در دهن دارند و این همه
تدبیر در روز اول بکار برند و در روز دوم در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز گل سرخ و اصل السوس جوشانیده صاف نموده غرغره سازند و در روز

سوم و چهارم که آن وقت انتهاست آب بادیان دران زیاده کنند و خیارشنبر یا مفتح حل کرده غرغره کنند و قیروطی از موم و روغن گل ساخته بر سینه و پهلو تا به الیه حوالی حلق نهند و خیارشنبر در طبیخ اکلیل الملک و اصل السوس حل کرده غرغره نمایند و اگر این تدبیر کفایت نکند دوائی زبل الکلب باین طور سازند که سگ را ببندند و یکروز نان بخورانند دیگر روز تشنه دارند پس آب نمک بیاشامند حتی که شکم او صاف گردد و سه روز استخوان اکارع بخورانند حتی که زبل او سفید گردد پس بگیرند از ان سرگین سفید خشک کرده یکجزو بازرد و صعتر هر واحد دو جزو سائیده در حلق او نفوخ کنند و یا به پر مرغ بحنجره طلا نمایند و در نسخه دیگر زبل کلب یکجزو زعفران یکجزو گل سرخ یکجزو دست دمرد دو جزو زعفران یکجزو بشربت توت آمیخته غرغره کنند تا نضج یابد پس اگر به بینند که ورم صلب است مغز خیارشنبر در شیر تازه حل کرده غرغره نمایند و یا قدری بورق در شربت توت حل کرده و یا بطبیخ انجیر یا حلبه و خیارشنبر یا مطبوخ که دران خمیر محلول در آب یا در روغن بنفشه که دران خمیر و مسکه و روغن زرد گداخته باشند و عصاره کرنب که دران مطبوخ یا عسل آمیزند غرغره کنند که این همه ملین و منضج اند و دیگر ادویه منضجه همانست که در قول شیخ و صاحب کامل گذشت و چون بینند که ورم نرم شد و نضج یافت و ریم گرد نفوخ کنند دران ادویه قالعه بنکرار تا در انفجار و بکشاید و آن بارود و گلنار و کزمازج و پوست انار و شب یمانی ست و سرگین سفید سگ و شیر خر یا بن یا آب خیارشنبر یا آب خمیر یا ماء الشعیر و یا طبیخ انجیر منفتح و مفجر ست و چون منفجر گشت غرغره بروغن گاو و یا روغن بنفشه ممزوج بآب گرم نمایند تا که موضع را غسل دهد بعده کزمازج و اصل السوس هر واحد یکجزو ابرسا نیم جزو در آب جوشانیده غرغره کنند و غذا در ینوقت حریره باید قرشی و صاحب شفاء الاسقام وغیره گویند که ابتداء بفصد قیفال نمایند لیکن اخراج خون اندک اندک بدفعات کنند زیرا که در فصد اول بباست که از ماده موذیه قدر معتد به بر نمی آید و افراط از اخراج آن موجب ضعف میشود و شربت بنفشه بشربت آلو یا شربت توت و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر بلعاب اسپغول یا بهدانه و یا مطبوخ بنفشه و نیلوفر بلعاب کوکنار و شکر یا آب انار بن یا شربت بنفشه مدهند و بالجمله هر چه در تپ استعمال نمایند مع مراعات حلق بکار برند و بعد انفراغ از رادعات مذکوره بملینات پردازند مثل جوشاندهٔ اصل السوس و گل بنفشه یا بشربت بنفشه یا مغلی حلو بشربت بنفشه اگر شدت تپ مانع نباشد و فقط بعد دو سه روز مثل ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر استعمال نمایند و جوارش مسهل گردد و اشتها صادق شود اسفاناخ با ملوخیه یا کدو یا خبازی بروغن بادام بدهند و هر چه محتاج بمضغ نکند بهتر ست و آدویه موضعیه را ابتدای روادع مثل غرغره رب توت بگلاب یا بآب کشنیز یا مطبوخ عدس و کشنیز و زرور و سماق و یا آب انارین مقوم بشراب بنفشه بعمل آرند و حب از سماق یکماشه و زرور و گلنار و کثیرا هر یک دو ماشه ساخته در دهن دارند و گاهی کافور زیاده میکنند و خصوصا در صفراوی و بعد دو سه روز که زبان تر شد و قرب انتها آید غرغره بخیارشنبر و آب کشنیز و روغن بادام و یا شیر تازه و عسل خیارشنبر کنند و وقت انتها منضجات استعمال نمایند مثل شیر تازه مع شکر یا مطبوخ انجیر و مویز سیاه و شاه توت و اصل السوس و شکر یا رب توت غرغره کنند یا مغلی حلو و رب توت و نیز مغز خیارشنبر بشیر تازه تنها یا بروغن بادام در وقت انتها و نضج ماده بکار برند که معمول ست و در ابتدا تر یاد آب عنب الثعلب بمغز خیارشنبر نافع و معمول ست در رب توت باندک مر و زعفران در انتها تزیید و انتها مفید ست و چون ورم منفجر شود بگلاب مع روغن گل غرغره کنند بعده غرغره بزردی بیضه ممزوج بروغن بادام تلخ و آب گرم نمایند و یا طبیخ اصل السوس باندک نشاسته و کثیرا در آب گرم استعمال کنند مؤلف اقتباس العلاج گوید که اگر سبب خناق خون صرف باشد یا مرکب با صفرا یا بلغم در هر سه صورت اول رگ سر روز بزنند و خون وا قرب گیرند که قریب بغشی گردد و بغشی نرسانند که مهلک ست و روز دوم چهار رگ یا زیر زبان بکشایند و از روز اول تا سه روز غرغره بمغز خیارشنبر سه توله که در شیر گاو یا بز یا آب انار مالیده صاف نموده باشند نیم گرم کنند و از کشنیز سبز و مکوه سبز هر یک تا در آب برگ کاهو و سبید ساده و مکوه هر یک یکتوله سکنجبین ساده سه توله آمیخته ضماد نمایند و اگر بدین تدبیر صحت نیابد در روز چهارم حجامت با شرط بر ساقین و هر دو جانب گردن کنند و وقت شام بازرگ زیر زبان و یا چهار رگ کشایند تا ماده را کم سازد و همچنین بترک غذا معتد ا که تواند و از برگ بادرنگ و مکوه و بهیشه بهار و گل بنفشه و آرد جو و عدس هر یک یکتوله مع جادرس سه توله و گلاب بقدر حاجت ضماد کنند و از عناب کلان هفت عدد مسلم و مکوه و کشنیز و گلنار هر یک دو توله جوش کرده صاف نموده خفص یکتوله آمیخته شربت توت سیاه چهار توله حل کرده غرغره نمایند و اگر

ازین تدبیر اندک بلع ممکن گردد طبیخ اسبغول خیار شنبر هفت توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله و شیرخشت هفت توله در عرق مکوه نیم آثار بالیده صاف کرده شربت آلو بسیل پنج توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده فرود آرند و وقت شام غذا ماء العدس و بنوباش دهند و بعد سه ساعت از غذا غرغره بسکنجبین بیارد و شربت توت سیاه هر یک سه توله بگلاب و عرق مکوه هر یک پا و آثار کنند و بعد تلیین طبع روز دیگر شیره پنج دانه مغز کدو و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پنج توله و عرق مکوه نه توله برآورده شربت بنفشه سه توله تخم ریحان و اسبغول هر یک سه ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط سه چهار روز تکرار نمایند تا تنقیه تمام حاصل شود لیس اسفاناخ و کشنیز سبز در عدس بنوباش انداخته بنان تنک دهند و اگر ازین علاج ورم تحلیل نگردد و طبع نگشاید حقنهٔ معتدل علوبخان بکار برند و شیشهٔ حجامت بر مهرهٔ دوم از مهرهای گردن نهاده چیزی رقیق مثل حریرهٔ سبوس گندم بروغن بادام پخته بنبات شیرین ساخته و یا آش جو بنوشانند و مهمه بران جا نهاده دارند تا بلع ممکن گردد

علاج خناق صفراوی

همه تدابیر از فصد و تنقیه و تبرید و غرغره و ضماد وغیره که در دموی مذکور شد بعمل آرند و ایضا تلیین طبیعت بمطبوخ الهلیلج تمر هندی علوبخان و شربت رب سنائی بالعوض فواکه خیار شنبر و شیرخشت آمیخته نمایند و بعد از تنقیه اندر ابتدا الطبیخ کشنیز مکوه صندل سفید سماق عدس مسلم کدو یکتوله در رب توت سه توله و شیرهٔ تخم کاهو و تخم کاسنی مانند آن غرغره کنند و یا سماق را در گلاب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و یا صرف بلعاب اسبغول یا آب کشنیز تر آمیخته غرغره سازند و یا از عدس دو توله بزر البنج شش ماشه عنب الثعلب گلنار نج پوست مغیلان پوست انار ولایتی گلنار هر یک قطره جوشانیده لعاب اسبغول هفت ماشه رب توت دو توله آب برگ توت پنج توله اضافه نموده غرغره کنند خواه کوکنار یکتوله شیرهٔ تخم کاهو نه ماشه بیفزایند و غرغره به آب برگ حماض بسیار مفید است و بعد از روز دوم و سوم بچیزهای محلل که در دموی گذشت غرغره کنند و درین قسم حاجت بتحلیل کمتر است و تبرید بیشتر مطلوب لهذا در غرغرهٔ آن استعمال کافور سوده معمول است و کذا آشامیدن ماء الشعیر و لعاب اسبغول و آب هندوانه و شیرهٔ خرفه با شربت نیلوفر نفع تمام دارد و چون مرض بانتهار سد سبوس گندم در آب جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر حل کرده غرغره نمایند و اگر ماده کم باشد برای جذب او ضماد ابجاد مانند زیت و نطرون و سرکه و خردل بسدایی بر خارج حلق گذارند و از ادویهٔ جاذبهٔ فیرماده که اکثر بعمل آمده اینست که غوک خشکی گرفته سویای او قطع کنند و شکم او شگافته آلایش او دور کرده گرم گرم بر گلو زیر ذقن ببندند و بهتر آنست که برای جذب ماده محجمه بزیر زنخ نهند و بقول شیخ بیشتر قصد درین قسم مصروف به تبرید مع قبض باشد و گاهی استعمال میکنند لطوخات و گاهی غرغرات و نفوخات و ذرورات و غرغره بسکنجبین و آب مرکب عظیم النفع در اول علت و کذا رب توت خصوصا توت بری خالص بی شکر و عسل و در ابتدا القوابض مانند عصارهٔ سماق و غوره هر دو خشک و گلنار تقویت دهند و دران عسل داخل کرده باشند و همچنین غرغره بطبیخ قسب بعسل و یا بطبیخ سماق لعقید عنب و اقوی از ان عصارهٔ جوز طری ست و آن افضل ادویه این ورام ست و عصارهٔ گل سرخ تازه و رب خشخاش چون مخلوط بقوابض نمایند شدید النفع بود در ابتدا و قوی تر از ان طبیخ آس مخلوط و سماق آب کشنیز تازه و آب پوست گردگان تازه و آب آس و آبیکه دران عدس با پوست جوشانیده باشند و آب به قابض و زعرور را نیز خاصیت ست و سنبل یانی نیز بالخاصیة مفید و نفوخ از تخم گل و سماق و گلنار و سادی و اندکی کافور ساخته در حلق دمند و عصارات بقول جالینوس مخلوط بچیزی کرده اندکی قبض باشد و عصارهٔ حصی الراعی و عصارهٔ عنب الثعلب و عصارهٔ شاخهای کرم و عصا لیح آن مخصوص بخناق صفراویست صاحب خلاصه و مادی و تشریح و مغنی گویند که علاج خناق صفراوی همچون علاج دموی بفصد وغیره نمایند با زیادتی تبرید و درین نوع علالات کمتر حاجت افتد و آشامیدن نقوع مشمش و شربت انار یا آب انارین با شکر و ترنجبین بغایت نافع ست و همچنین شیره تخم خرفه بشربت خشخاش و لعاب بهدانه و شربت بنفشه و کذا ماء القرع و کذا لعاب اسبغول و آب تربوز و تلیین طبیعت بماء الفواکه نمایند و اگر بلع دشوار باشد حقنه که در دموی گذشت بعمل آرند و غرغره برب توت و شربت عناب و یا آب بارتنگ تنها و یا باب کاهو و خیارین و کاسنی مفید و کذا غرغره بآب کشنیز و لعاب اسبغول که مغز خیار شنبر دران مالیده باشند

درجمیع اوقات سودمند ست وهمچنین غرغره بعدس ولعاب وداب جوشانیده وآب کشنیز سبز وشربت توت آمیخته نافع وبستن رشته افعی مخنوق یا رشتۀ خون سنگ پشت درحلق نیز درازالۀ خناق صفراوی خاصیت عجیب دارد وضمادات جاذب برخارج حلق نهند اگر مزاج دماغ قوی باشد وغذا ماء الشعیر که دران لعاب بیخته باشند وشربت بنفشه دهند وترک اضطجاع نمایند جرجانی والیلاقی نوشته اند که اول فصد کنند وحفظ قوانین مذکور دردموی نمایند ویسر که وگلاب وسکنجبین ویا شربت توت صرف یا ممزوج بآب غوره یا سماق یا گلنار ویا عصارۀ گل سرخ تازه یا آب غوره وسماق غرغره سازند واین درورود اول نفع کند ودرآب کشنیز سبز وبرگ آس بلوط پخته غرغره کنند ویا عدس وسفرجل ترش ورعرور واندک شب یمانی جوشانیده غرغره سازند وگل سرخ ونشاسته طباشیر تخم خرفه گلنار شکر طبرزد مساوی سوده درحلق بدمند واگر درحلق چیزی فرود رود خیارشنبر درآب عنب الثعلب یا آب کاسنی حل کرده برای تلیین طبیعت بنوشانند واگر فرو نرود حقنه از بنفشه وسپستان وعناب وبیلو فر وبابونه وسبوس گندم وخیارشنبر وروغن بنفشه وشکر سازند وچو طبیعت نرم شده باشد ماء الشعیر با آب انار شیرین بیاشامند واگر دران عدس نیز پزند خوب ست ودر ابتدا گل ارمنی وصندل سفید وفوفل وشیاف مامیثا مساوی کوفته بیخته بآب عنب الثعلب وآب بارتنگ وکشنیز وگلاب واندکی سرکه طلا نمایند وبعده آرد جو وبارتنگ وعنب الثعلب وکشنیز تر در گلاب ودروغن گل ضماد کنند ودر روز سوم بضماد یکه دران بنفشه است ودردموی مسطور شد وکذا غرغره که دران اندک تحلیل باشد وهمانچه مذکور شد بعمل آرند وچون مرض با نتها رسد غرغره سبوس وخیارشنبر که گذشت بکار برند

علاج خناق بلغمی

بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم وحب ایارج تنقیه کنند یا حقنه حاده که متخذ از طبیخ سبوس گندم وبابونه واکلیل الملک وشبت وانجیر وقنطوریون وتخم حنظل که بوره ونمک وشکر سرخ ومری ودروغن خیری یا سوسن دران آمیزند بعمل آرند واینجا که بلغم ذی حرارت بود ومریض جوان باشد فصد قیفال واکحل کنند واگر علت صعب بود فصد رگ زیر زبان وحجامت قفا وزیر زنخ نیز جائز داشته اند وتنقیه بطعو وشنته درین نوع قرشی مفید گفته واز غذا برگ نانخواه وحلبه وتکوه وتخم انجره هریک یک توله انجیر زرد پنج عدد رب جوز دو توله غرغره کنند وجهت نضج بروز سوم بادیان رومی وعاقرقرحا وپنج اضافه نمایند وگل بابونه اکلیل صعدار بزرکتان حلبه تکوه هریک سه ماشه خیارشنبر یکتوله ونیم صبر یکتوله ضماد کنند ایضا در ابتدا از غرغره بآنکه مدد رب شاه توت ویا بالطبیخ انجیر وتخم ترب کنند وبسر که وعسل نیز انفع ودر وسط غرغره بمری وعسل یا رب عنب ویا بسکنجبین عنصلی وآب ترب افشرده ویا بخردل ومویزج وعاقرقرحا وآب پوست جوز استعمال نمایند که بسیار مفید ومجرب ست ادام بارده بلغمیه را بجهت قوت قابضه لطیفه منفذ جالیه که دارد واگر با وی آب بادیان ویا عسل وقدری عاقرقرحا آمیخته غرغره کنند خوب ست وغرغره بماء العسل که در هر رطلی ازان یک اوقیه خردل سوده مخلوط ساخته باشند ویا بسکنجبین عسلی مع خردل وتخم ترب ویا دواء الحلتیت بسفیدج حل کرده نیز مفید وبقول جالینوس غرغره بمطبوخ زوفا واندک عصارۀ سوسن ایرز نیز نافع وبطبیخ حلبه ده درم حب الرشاد پنج درم بدستور وخردل وتخم ترب وخردل وحلتیت مساوی کوفته بیخته درحلق بدمند واگر گل سرخ تازه وسماق یکبار که خارج شکر طبرزد عدس مسلم بودینه هریک جزوی عاقرقرحا کبابه قاقله طباشیر هریک نصف جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته درحلق بدمند جهت خناق بلغمی که ماده آن بالغ باشد نافع بود وچون فصد وحقنه وحجامت بعمل آورند وصعوبت مرض کم گردد زهرۀ نر گاو وعصارۀ قثاء الحمار وقنطوریون دقیق وخاکستر خطاف در سرکه حل کرده برحلق طلا کنند ودواء الحلتیت بنوشند واگر از خارج زبل کلب وفلسان وزبل خطاف طلا کنند جائز ست وتوشادر خردل عاقرقرحا حلتیت نطرون فلفل گردیو دینه سوده بدمند یا در ماء العسل حل کرده غرغره کنند وایضا غرغره نمایند برب جوز متخذ مع زعفران قدری از آب بادیان ویا سرکین خطاف نیم درم درآبیکه عاقرقرحا جوشانیده باشند مالیده غرغره نمایند ویا بآبیکه دران حلبه وبادیان مع اندکی عاقرقرحا جوشانیده باشند ویا بماء العسل ممزوج بآب مطبوخ عاقرقرحا ومرزنجوش وعدس خمیر مقشر وقدری زعفران وبداخل حلق وخارج آن خرو کلب بعسل سرشته طلا نمایند یا بگیرند خرو کلب یکدرم زعفران نیم درم گل سرخ دو درم وباریک سائیده نیم درم ازان در ماء العسل وآب بادیان حل کرده غرغره کنند وذرور خرو الکلب

و مرو زعفران و زنجبیل و خردل و مازو و پوست انار مساوی سوده در حلق بدمند و گویند که طبیخ بیخ سوسن و کذا هرنوه و کذا قفر الیهود و غرغره بطبیخ زوفای خشک و انجیر و یا گل سرخ بماء العسل و یا مرارهٔ دجاج بالعسل و یا آب حشیشة الزجاج و یا تخم کرنب بآب نیمگرم و یا غاریقون بمیبختج و یا سماق بسکنجبین یا بماء العسل و یا آب کرنب نبطی بسکنجبین و یا مرارهٔ حجل و یا خیر نان با پوست انار جوشانیده و ضماد سیخال رخمه بسرکه حل کرده و کذا عصارهٔ قثاء الحمار بعسل و کذا قطران و کذا البعر شترا عرابی باریک سائیده با آرد جو آمیخته و بطلای کهنه سرشته و کذا را دخطاف و کذا تخم کرنب و تسریب و غرغرهٔ اسنق الطبیخ و غرغرهٔ مرارهٔ سلحفات و یا تعطیس بکندش و یا برگ دفلی و یا قسط و یا مرزنجوش و تحنک بآب پیاز و یا زفت رطب هر واحد نافع خناق بلغمی و محلل و درم ست و در انتهای علت قیروطی مصنوع از روغن سوسن یا روغن حنا و موم سفید بر بیرون حلق طلا نمایند و بجوئی که بر سر آن پارچه نرم نازک پیچیده باشند گلو را صاف نمودن مفید ست و اگر علت کهنه گردد و ارجینی و حلتیت برآن بپاشند و یا تنقیهٔ بلغم بحسب قوت با ایارج و امثال آن و حقنهٔ حادهٔ قویه نمایند و گویند که در خناق بلغمی مطبوخ بادیان بیخ بادیان خطمی خبازی برسیاوشان گاوزبان اصل السوس مویز منقی ده دانه و گلقند سه توله دهند و روز مسهل تربد شش ماشه زنجبیل یکنیم ماشه سنا یکتوله مغز فلوس خیار شنبر شش توله افزایند و گاهی در انتهاء انجیر هفت آ باد بجویه چهار ماشه تفاح اذخر چهار ماشه اضافه میکنند و در شرکت دماغ از نزله وغیره اسطوخودوس و گل بنفشه زیاده کنند و از بادیان بیخ بادیان اسطوخودوس بزر البنج کوکنار هر یک یکتوله غرغره کنند و صندل رسوت گیرو گل ارمنی در ابتدا ضماد نمایند و گاهی خردل فقط یک توله برای غرغره کافی میشود و غرغره بمطبوخ عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل مساوی با سکنجبین عسلی و کذا الطبیخ حلبه انجیر اصل السوس مغز خیار شنبر ترنجبین نافع و در لعطاء غرغره بماء العسل و لعوق سرگین خطاطیف با نوشادر در رم سوده عجیب النفع ست و گرفتن بخار طبیخ فودنج بتوسط قمع بنحویکه در حلق داخل گردد درین وقت فائده تمامی دارد و آشامیدن بیخ جلابی از بادیان سه درم و شکر سفید ده درم و غذا مزوره ماش و نخوداب با شیرهٔ مغز بادام تسرین سازند و چون بسبب استعمال سنجات در حلق خشونت بهم رسد شیر تازه دوشیده با روغن گل درهم نموده غرغره نمایند و از خارج بابونه شبت اکلیل الملک زعفران بروغن نرگس یا ناردین طلا کنند و اگر ماده جمع شود برای تفتیح و انفجار بر دوام طبیخ انجیر حل کرده غرغره نمایند و یا لفوح نمایند در حلق حلتیت و بورق و نوشادر در رم سوده تاثیر گردانند و یا از تخم شبت و تخم مرو و تخم بارتنگ و حلبه مکد یکتوله و نوشادر و سهاگه و ریوند چینی هر یک نه ماشه غرغره کنند که در یک روز انفجار حاصل شود و غرغرهٔ خمیر ترش با نمک طعام و همچنین لعاب کتان و حلبه با نمک اندرانی و از بیرون طلای زفت و لطرون و خردل و سداب هر یک سه ماشه در عسل آمیخته در یکساعت بشگافد و همچنین خمیر ترش سه توله و عسل دو توله و ریوند چینی یکتوله همین فائده دارد و اگر از جدوار جند بیدستر هر یک هفت ماشه گل خطمی یکتوله در برگ سنبهالو و افتیمون هندی سائیده ضماد کنند و بالایش ضفدع شکم شگافته ببندند و بعد یکپاس تجدید آن نمایند در یک شبانه روز تنگاه مده ورم براید و چون منفجر گردد لابد عسل بلادر در حلق طلا نمایند تا زخم گردد و از دراب تراوش نماید و براید و غرغره بعد از براءن زرداب بسرکه و عسل برای قطع جاری نافع ست و ایضاً بعد از انفجار روغن مادهٔ گاو و آب نیمگرم و عسل غرغره کنند تا از ریم بتمامه پاک شود پس جهت اندمال آن این ذرور بکار برند دم الاخوین صمغ عربی حب الآس حجر اللینی مرداسنگ مغسول پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه دودهٔ حمام یکنیم توله و ایضاً سیاهی تابه و نمک اندرانی و ایضاً دودهٔ حمام شب یمانی نمک اندرانی هر یک سه ماشه و ایضاً نوشادر سهاگه بریان پوست انار ولایتی همه برابر با انگشت شهادت بانجاد رسانند عدا نخوداب صاف با شوربای مرغ دهند و هرگاه از استعمال مسحات خشونت و سوزش در حلق پیدا آید شیر مادهٔ گاو نیم آثار روغن زرد چهارم حصه آمیخته نیمگرم غرغره نمایند

علاج خناق سوداوی

اول فصد باسلیق نمایند برای تقلیل ماده و تخفیف اعراض و اخراج خون بقدر مطلوب نمایند و درین رگ وسیع کشایند تا سودا با خون نیز مندفع گردد و حجامت ساقین کنند و یا بهیا و ساقها با سکیدران سبوس گندم و خطمی و یا برنج پخته باشند متواتر بسیار بمالند و عناب گاوزبان اصل السوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و یا ماء الشعیر بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر در روغن بادام بیاشامند و لعاب گاوزبان تخم...

و یا شکر نیز مفید و بعد تکمیل و ترطیب ماده از منضج سودا منقیه آن مسهل سودا و حب افتیمون نمایند و یا حقنه کنند با این نوع سناء مکی پنج درم قنطوریون دقیق تربد سفید هر کدام دو درم عناب سپستان انجیر زرد هر کدام ده دانه مویز منقی ده درم اکلیل الملک یک کف بادیان فرنجمشک هر کدام دو درم همه را در سه رطل آب بپزند تا بنصف رسد مغز فلوس خیارشنبر پانزده درم آبکامه ده درم روغن زیت روغن یاسمین هر کدام ده درم بوره ارمنی نیم درم شحم حنظل ربع درم اضافه نموده بکار برند و در نسخهٔ حاوی اصل السوس سه درم بابونه شبت هر واحد یک کف حلبه ده درم زیاده است و گویند که استفراغ بحقنهٔ متوسط یا مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا نمایند و در حمام داخل کنند و اطریفل صغیر خورده بالایش عرق شاهتره عرق عنب الثعلب بنوشند و غرغره عنب الثعلب کوکنار کشنیز خشک تخم کتان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده حنضل مکی شش ماشه سوده یا حسیده بکار برند و یا تخم کرنب و مرزنگوش و اکلیل و تاج خروس و سکوه هر یک یکتوله با رب جوز چهار توله غرغره نمایند و یا بالشیر و انجیر و تخم مرو غرغره نمایند یا مغز فلوس خیارشنبر در شیر حل کرده و یا مویز و انجیر و حلبه جوشانیده غرغره کنند و یا مطبوخ شبت و نمام و کذا بمری و طبیخ انجیر و یا رب جوز که لعاب حلبه و مغز فلوس خیارشنبر دران حل کرده باشند و یا بجلاب گرم و ماء العسل و سکنجبین و یا بطبیخ اکلیل الملک و تخم کتان و یا بابونه و حلبه و یا بالشیر تازه که انجیر دران جوشانیده باشند غرغره نمایند و بهترین تدابیر غرغره و لطوخ از داخل و خارج بدواء الحرمل است و دواء الخطاطیف محلول بماء العسل نیز نافع و حلبه و تخم کتان ضماد سازند و اگر بابونه شبت زعفران اکلیل الملک کوفته بروغن نرگس خمیر کرده بر خارج ورم بندند ورم صلب را نضج دهد و یا حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم آن و مرزنجوش کوفته بیخته روغن نرگس و پیه بط گداخته آمیخته بر خارج حلق طلا کنند و گویند برای ورم که بصلابت رسد انجیر شش عدد حلبه دو ماشه فلوس خیارشنبر مالیده باشند بجوشانند و صاف نموده اندکی خمیر اضافه کرده غرغره نمایند و یا عدس مقشر نیم تمر هندی مقشر گل سرخ تخم مرو جوشانیده صاف نموده رب السوس اضافه کرده غرغره کنند و اگر بزرکتان حلبه هر یک پنج درم انجیر زرد عناب سپستان مویز منقی هر یک بیست عدد مرزنجوش صعتر هر یک دو درم در دو رطل آب بجوشانند وقتیکه یک رطل بماند مغز فلوس ده درم مالیده صاف نموده سه درم رب انار شیرین داخل نموده غرغره سازند برای ورم حلق وقتیکه مائل بصلابت باشند نافع است و ضماد مقل در لعاب بیخ صائم حل کرده و غرغره خمیر نان در آب حل کرده ربع آن روغن بنفشه افزوده نافع ورم صلب است و دیگر اطلیه و اضمده محلله آنچه در سرطان و خنازیر بیاید بعمل آرند و غذا ماء الشعیر بشربت بنفشه و روغن بادام شیرین و پرهیز از کلام و فریاد و برشت خوابیدن و اغذیه مولد سودا نمایند

علاج ذبحه

گویند کسی که بشب تشنه بخسپد و صباح ناشتا آب بنوشد اکثر آنرا این مرض افتد و همچنین کسی را که گریه آید و خود را نگاه دارد و بالجمله الفصد و غرغره بنوعی که در خناق دموی و صفراوی گذشت بعمل آرند و گویند که تا حصول النضج گاهی فصد کنند و ده درم یا پنج درم حسب حال خون بگیرند و گاهی تلیین بماء الفواکه یا مطبوخ یا نقوع او نمایند تا مع بقای قوت مقصود حاصل گردد و گویند که پوست بلیلهٔ زرد جوشانیده بدان غرغره کردن نافع است کسی را که چون آب خورد از بینی او برآید و ایضاً گویند که غرغره بآب انار و سرکه کنند و یا آب سماق و یا رب توت و آب کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب و عدس و فلوس خیارشنبر نمایند و اگر مطلقاً چیزی از گلو فرو نرود مجمره بر چهره و دم عتق گذارند و بزور رکنند تا قدری گلو بگشاید و بلع چیزی میسر آید و بعد تنقیهٔ کامل اگر امر مؤول بتواتر نفس و شدت اختناق گردد ضمادات جاذبه که ماده را از داخل بخارج جذب کند مانند بوره و قسط و جندبیدستر و کبریت بر خارج حلق استعمال نمایند و گویند که طلا کردن مراره جاموش و کذا آب پیاز و کذا قطران و کذا نوشادر محلول بآب و غرغره بموميائی و طبیخ عدس و رب توت و شرب و غرغره خیارشنبر و ضماد خشخاش ساییده جوشانیده و بعد حلق راس بر یافوخ نیز نافع است و در معالجهٔ او تعجیل نمایند که این علت اخناق است و چون از روز چهارم گذشت امید انفجار است باید که بشیر تازه و لعاب تخم مرو و خمیر غرغره نمایند و چون ورم تحلیل یافت و حلق گشاده گردد و بلع آسان شد باید که هر صبح آب نقوع مشمش پنجاه درم گاهی باشکر و گاهی با ترنجبین یا شیرخشت ده درم بیاشامند و باید که نگذارند که طبیعت

محتبس شده وغذا ماء الشعیر بروغن بادام باشد ویا حریرهٔ آرد جو وشیرهٔ مغز بادام شیرین در روغن آن **طبری گوید** که فصد قیفالیس واخراج خون اندکی
بنابر ابقای قوت وتلیین طبیعت بحقنهای لینهٔ مطفیهٔ حرارت بعده معاودت فصد روز دوم وغرغره بماء الشعیر گرم واگر قدرت غرغره نبود تحنیک با ماء الشعیر
در حلق بعد امساک سر ومیلان او بسوی خلف نافع بود وچون مرض کم گردد وغرغره ممکن بود غرغره بماء الشعیر وشربت خشخاش ویا رب خوره ورب توت
مدام نمایند پس هرگاه مرض نقصان پذیرد وامکان تکلم خفی حاصل شود وقوت باقی بود فصد مرتبهٔ سوم نمایند ودر اخراج خون اسراف نکنند
وغرغرهٔ مذکور بکار برند وچون دهن بکشاید ودر حلق او ماء الشعیر در هر ساعت اندک فرو رود هنگامی که ماء الشعیر از معدهٔ او در گذرد غرغره تمام نمایند
وانچه درین علت بعد انفتاح طریق وامکان غرغره استعمال کرده میشود آب برگ عنب الثعلب وآب هندوانه ولعاب بزرقطونا ست که همه را درهم نموده
دائم شب وروز تا ایام نضج غرغره کنند وبنوشند که این دوا احسن التاثیر درین مرض ست ودر آخر علت غرغره بشربت انار که آب او مع حب وشحم کوفته
گرفته باشند واندک نوشادر آمیخته بعمل آرند وچون امر صعب گردد ومرض از چهار روز بگذرد واز حلق ومری چیزی فرو نرود باید که مریض را بر پشت
بخوابانند در خانهٔ سرد ودهن او بکشایند ومرضعهٔ مادر دختر از پستان خود در دهن او شیر بدوشد اگر سرفه نکند واین امر بران دشوار نباشد بر دوام نمایند
که علت او زائل گردد وامید صحت ست وچون دهن او پر گردد اندک حرکت دهند تا بتدریج از گلوی او فرو رود پس یکساعت او را مهلت وراحت دهند
بعده راست بنشانند ولحظ نمایند بسوی نفس او اگر تنفس از بینی تنها نماید ونتواند که از دهان تنفس کشد باید که او را فصد نمایند چند دفع وبر حلق او از خارج
ضماد قیروطی روغن بنفشه وروغن خیری گذارند تا ماده را بسوی ظاهر جلد جذب نماید وگذاشتن خرقه در روغن بابونه وروغن زیت آلوده بر حلق نیز نافع
لیکن روغن گل مناسب نیست زیرا که او ردع ماده بسوی داخل می نماید وبهر حیله که ممکن بود ماده را بسوی خارج جلد بخلاف جهت جذب کنند واگر
قوت باقی ونفس نیکو وقوی باشد باکی نیست که حقنه نمایند دو مرتبه ویا سه مرتبه بحقنهٔ لینه از ماء الشعیر وآب چقندر وآب سبوس وخطمی وروغن گل وروغن
بنفشه واندک بورق وشکر سفید بقدر مناسب محلول واگر این تدابیر نیز سودی نبخشد ودر حلق او چیزی فرو نرود ومرض از چهارم روز گذشته باشد
مریض را بر مخدهٔ بلند بنشانند وسر او را راست مستقیم بدارند ودهن مریض را باز نموده وکف دست را بر وسط سر او نزد قمحدوه گذاشته سر او باید
بسوی حلق مائل سازند که بدین تدبیر اندک حلق او گشاده میگردد پس ماء الشعیر رقیق که در آن ربع وزن او لعاب بزرقطونا واندکی شکر باشد نیم گرم بقاشق
ویا بکوزهٔ لوله داری که لولهٔ آن نزدیک لهاة او برسد بحلق او بریزند وعلیل اندکی سرفه وحرکتی نماید تا اندکی بحلق او داخل شود وانتعاشی در قوت وتقویتی
در نفس او بهم رسد واگر این فرو نرود وآب بحلق او فرو نرود دندان خشک را در آب بخیسانند تا آنکه آب قوت آنرا اخذ کند وجرعه جرعه از آن دائم بخورانند
تا حفظ قوت او نماید واگر این تدبیر نیز سودی نبخشد ومطلق چیزی در حلق او فرو نرود وورم بحال خود باشد دلیل کمال صعوبت علت وآئل به واقع
یا تشنج ویا هلاکت بسقوط قوت ودرین علت بعضی اوائل گذاشتن محجمه میان کتفین وتحت ثدیین وشرط ساقین وگذاشتن محجمه بر ران هر دو وبستن
بازوها وهر دو عضل ساق پا برای جذب ماده بخلاف جهت امر نموده اند **ایضا طبری** نوشته که زنی را این مرض عارض شده بود او را امر غرغره بسرگین
سگی که استخوان پاچه ونقرات گردن خورانیده بودم چند دفع امر نمودم ورم او تحلیل یافت وباید که سگ را بسته سه روز متوالی چیزی دیگر بآن نخورانند
سوای استخوان پاچه ورقبهٔ گوسفند که مفید ست نه سرگین سگی که گوشت سباع ودواب خورده باشد که مهلک ست واز سرگین سگ مذکور قدری
گرفته در رب توت ویا رب جوز هر دو یا هر دو باهم حل نموده بدان غرغره فرمایند واگر نتواند که غرغره نماید در حلق او بریزند زیرا که چون آن دوا بطرف حنجره وحلق
مریض برسد قوت دافعه بجهت اذیت آن بمقاومت دفع آن در آید وقائم مقام غرغره گردد ولیکن زیاده از یک دفعه این را استعمال ننمایند که بسبب
تحریک قوت خوف هلاکت ست بلکه بگذارند مریض را تا استراحت یابد ونفس او ساکن گردد پس مرتبهٔ دیگر برفق ومدارا استعمال نمایند که این دوا تاثیر
نیک دارد وفعل این از قبیل خواص ست ونیز او گفته دیدم که ابو ماهر در هنگام صعوبت مرض آب عصی الراعی وآب برگ بزرقطونا وآب برگ بارتنگ وآب برگ
بنفشه وآب برگ خبازی وآب برگ خطمی تازه گرفته وهمه را یکجا با اندکی نوشادر جوش داده وقدری سرگین سگ که دو مقدار نوشادر باشد آمیخته وصاف نموده

ماءالرب توت و عصارهٔ سوسن ممزوج نموده غرغره کنانید بهر نحو و هر حیله که بحلق مریض رسید صحت یافت و این از تدابیر آخر این مرض ست و دیسقوریدوس
که ضماد کعک مجاول بآب سیب شیرین و گلاب بر معدهٔ مریض باعث تقویت آن و سدم حدوث غشی از فرط وجع گردد و بعض اوائل تجویز استعمال فضلهٔ
انسان نموده اند و جالینوس این را انکار نموده بجهت شدت کثافت آن

علاج خانقه

جمیع اطبا اجماع نموده اند تا آنکه علاجش فصد ست و حنین ابن اسحاق گفته اگر فصد نمایند دفعةً می میرد بجهت ضعف و اختناق و اگر ترک نمایند فصد را
نیز می میرد بخناق و طبری نیز مصدق قول حنین ست و میگوید که بهتر آنست که اسهال فرمایند اگر از ابتدای این علت هفتاد و دو ساعت گذشته باشد
و علاج آن علاج ذبحه ست و بعضی اطبا تجویز فصد دو رگ زیر زبان در ساعتی که این علت بهم رسد نموده اند و والد حکیم علوی خان شخصی را دریافته او را
از مرض فصد سر رو نمودند و امر او صعب گردید بحدیکه نصف شب آن نزدیک بقطع نفس و اشراف بموت از خناق گردید و در این حال بفصد دو رگ
زیر زبان امر نمودند و بعد فصد حضض مکی را در آب بارتنگ حل کرده قطره قطره در حلق او ساعت بساعت تا صبح چکانیدند و قریب بچاشت آرد جو
ماءالشعیر رقیق با برگ بارتنگ و عدس مقشر مطبوخ اندک اندک در حلق او مقدار دو مثقال هر ساعت می ریختند و اول شب نیز این را مرتب ساعت بساعت
در حلق ریختند بعض عوارض آن تسکین یافت پس سائر تدابیر ذبحه را بعمل آوردند شفا یافت و دیگری را خناق بهم رسیده بود و چند اطبا بفصد قیفال
یا فصد دو رگ زیر زبان او امر نمودند و از نبض و سائر عوارض او دریافتند که اگر او را فصد نمایند در همان ساعت بمیرد از ینجهت منع از فصد نمودند و در
شیر بز تازه دوشیده سفیدهٔ رقیق بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه و قدری سرگین سفید سگ حل نموده چند قطره در حلق او چکانیدند و چند ساعت متواتر
بازچکانیدند و همچنین تا صبح نمودند وقت اشراق ورم او منفتح گردید و چرک از آن برآمد و نجات یافت بالجمله مدار فصد درین علت و جمیع علل بالاخره
وفای قوت ست که اگر قوت قوی باشد و با خراج خون وفا نماید فصد واجب ست و اگر وفا ننماید واجب ست که از آن حذر کنند

علاج خناق کلبی

که خناق حادث از ورم عضلات داخل حلق یا زوال فقره از فقرات گردن ست و این بدترین اقسام خناق ست و اکثر قبل از چهارم روز هلاک میسازد
از ینجاست که گفته اند بهتر آنست که بعد از چهارم روز فصد و مسهل و حقنه بعمل آرند و فصد رگ زیر زبان بعد فصد عام درین نوع نافع ست در تاکید
نکند بالجمله در صورت ورم عضلات حسب ماده تنقیه از فصد و حقنه و دیگر تدابیر بدستوریکه در اقسام سابق مذکور شد بعمل آرند و در جذب ماده بسوی خارج
بوضع اضمدهٔ جاذب و محاجم زیر ذقن مبالغه نمایند و ایضاً جهت جذب ماده باسفل محاجم بشرط بر ساقین گذارند و حل طبیعت بحقنه که در ذبحه بکار
نمایند و اگر قوت وفا نماید فصد جهت قطع مواد بکار برند و اگر ممکن بود ورم را بمیل نهان بشگافند و در حالت زوال فقرات اول ازالهٔ سبب کنند
مثلاً اگر سبب زوال ضربه یا سقطه یا ورم یا تشنج امتلائی یا مادهٔ حاد باشد بزودی فصد نمایند و مسهل و حقنه بعمل آرند و در ورمی غرغره ها نیز بکار برند
و اگر مشاهده واجب کند بدو طرف گردن حجامت کنند و جائیکه ریح غلیظ و رطوبت مزلقه سبب زوال فقره باشد مسهل بلغم کفایت کند
و حاجت فصد نبود مگر بضرورت و آنجا که تشنج یابس باعث آن بود اصلاح پذیر نبود و بعد ازالهٔ سبب فقرهٔ زائله را اگر ممکن باشد باد خال انگشت
در حلق و غمز موضع برفق یا بحبس نفس یا گذاشتن ضماد قابض جاذب بر فقرهٔ گردن مثل صبر و مغاث و مرو اقاقیا و سریش ممزوج بلعاب
بزرقطونا یا مازو پوست انار قرظ آس زاج اساکفه در سریش گداخته آمیخته بر خرقه طلا نموده گذارند تا آنکه فقره را بکشد و بموضع خود رد نماید و اگر بعد
رد فقره بانگشت یا بآله کر مخصوص این کار ست این ضماد نمایند آنرا بهمان هیئت محفوظ دارد و بهتر آنست که بدست یا آله حرکت ندهند و بر ضماد
ادویهٔ قابضه و لازقه اقتصار کنند و شاخها بر آن موضع نهادن و بزور کشیدن نیز انجذاب فقره میکند و بر تنفس و بلع یاری میدهد و اگر در زوال فقرات
مرض از چهارم روز گذشته باشد و چیزی در گلو فرو رود و دست و پای علیل را ضرر بهم نرسد و حس او باطل نگردد امید خلاصی مریض ازین مرض ست

یعنی گردن او کج ماند و التفات بجیب و راست دشوار باشد پس بہتر آنست که بعد از چهارم روز که فصد و حقنه کرده باشند غرغره برب سیب و رب عوره و رب توت و رب پوست گردگان تازه و شربت توت مجموع و یا آنچه بہم رسد استعمال کنند و اگر ممکن باشد و قوت قوی بود باز فصد و احتقان بحقنه لینه نمایند و اقتصار بر شربت ماء الشعیر و حسو بدل طعام تا قوت در موضع بہم رسد و علامت قوت آن نزد الم ست و در اطفال نیز رد فقره و ازالہ با دخال الضبع در حلق و تکبیس و یا بالضماد مذکور نمایند و طبری گفته که فقره گردن طفلی بیجا شده قابله قطعه از جلد که در ان قیر بود و بدان آلوده بآفتاب گذاشت تا گرم شد و قیر آن بگداخت گرم گرم بر گردن او چسپانید چون خشک گردید فقره او بجای خود آمد و بعض متاخرین می نویسند که این لزوق بصاحب کزاز نیز بعمل آمد و بسیار نافع شده و بالجمله اکثر علاج ذبحه از فصد و غرغره و غیره علاج این نوع ست **تتمه** آنچه که بسبب خناق ورم یا زوال فقره نباشد بلکه بسبب استرخای عضله حنجره یا یبوست عضله داخل حنجره یا ورم ورید متولد در ورید فضای سینه و یا کرم معده و امعاء یا انجماد شیر در معده یا انجماد خون در معده و امعاء فی تیق و غیره و یا خوردن اشیای خانقه سمیه و یا استحمام متواتر عارض شود علاج هر ازاله سبب ست بدانچه در مقام هر یک مسطور گردد و آنچه از کثرت استحمام بود شربت لیمو و تا برنج دهند و ایضاً در بمبئی آب انار بن لشربت بنفشه یا ماء الشعیر لشربت بنفشه در روغن بادام دهند و ادویه خانق و شیر جامد تنقیه معده از دوای خانقه و شیر جامد ضرور ست و اگر از احتباس استفراغات معتاده مثل حیض و خون بواسیر باشد اول فصد صافن و حجامت با شرط بر ساقین و فخذین نمایند و مطبوخ مشکطرامشیع یا پوست خیار شنبر دهند و در ثانی اضمده و اطلیه و بخورات مفتحه که در بواسیر مذکور شد بعمل آرند

اورام خارج حلق

گاه باشد که اماس بیرون گلو افتد از یک جانب یا هر دو و بیشتر اطفال را عارض گردد و ماده آن در اکثر بلغمی بود و گاهی دموی بود و اگر رنگ او همرنگ بدن و درد کم بود بلغمی باشد و اگر رنگ او مائل بسرخی و یا درد زیاده و تپ بود دموی باشد و فرق درین ورم و در خنازیر که بگلو عارض شود آنست که آن بدون درد و با صلابت بسیار بود و صاحب کامل گوید که هرگاه ورم خارج حلق عارض شود باید که تدبیرش بعلاج اورام ظاهر نمایند **علاج** در دموی فصد سر رو کنند از طرف ورم و اگر ممکن نباشد زلو و یا حجامت قفا بعمل آرند و لعاب بهدانه شیره عناب شیره تخم کاهو در عرق عنب الثعلب نه توله عرق شاهتره پنج توله بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و صندل اگر در سوت آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز یا گلاب یا سرکه سائیده ضماد کنند و یا تبرید لعاب بهدانه دهند و ضماد گل ارمنی آرد جو در آب کشنیز سبز نمایند و اگر بسبب جوش خون در آخر فصل ربیع از حرارت لطیف ماده سیلان نموده بر گلو و گوش افتند و درد بشدت باشد و بلع لعاب بسبب تنگی گلو دشوار گردد در فصد سر رو و زلو تعجیل و توقف نکنند و تبرید لعاب بهدانه شیره عناب سبز و کشنیز خشک شیره کاهو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و طلای زرد با آب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا نمایند و یا عوض او صندل احضض صندل سرخ گل ارمنی مساوی با آب عنب الثعلب سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد کنند و برای تحلیله غرغره کل لعاب بهدانه و آب کشنیز سبز آب برگ حنا و شیره کاهو بآب سوده نمایند و برای درد گوش شیاف امیثا یا مهاد در آب عنب الثعلب سبز سوده در گوش چکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر خاکشی دهند و اگر ورم خارج گلو بر حاشیه مثل دائره باشد عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و موم را بروغن گل گداخته مردارسنگ رسوت سفیداب کاشغری سوده شیره مغز تخم کدو ممزوج نموده مثل مرهم ساخته بر گلو گذارند و یا اصل السوس بنفشه تخم خطمی خیارین کوفته جوشانیده نبات سفید داخل نموده بدبند و ضماد جدوار با آب عنب الثعلب تازه سوده نمایند و یا عناب گل بنفشه شاهتره جوشانیده شیره تخم خیارین شیره تخم کاهو شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و یا گل سرخ گل بنفشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل نموده خاکشی پاشیده بیاشامند و در اماس گلو و زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده نیم گرم بر گلو طلا نمایند غذا دال خشکه یا شله کهچری یا آش جو و اگر درد و ورم تخفیف نشود و اکل و شرب متعذر گردد و درد در گوش نیز باشد

فصد و ورم بازلوبس گوشت از ادویات ست و نشوع عناب سپستان کا فرباں اصل السوس خطمی بیدانه در آب گرم خیسانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو شربت بنفشه داخل کرده خاکستری باتیده بنوشند و غرغره بعدس سماق گلنار کرمانی کشنیز خشک اصل السوس برگ حنا آلو کوکنار در آب جوشانیده غرغره نما دضماد نیز بکار برند ارد حل خطمی گل بابونه گل بنفشه کوکنار اکلیل الملک در آب جوشانیده بخور گوش نمایند و اگر احتیاج باشد در گوش آب برگ عنب عنب الثعلب تازه بچکانند و دریں ورم دانستها عنب الثعلب گل خطمی اکلیل الملک گل بابونه هر یک سه ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده نیمگرم ضماد کنند و یا گل خطمی گل بابونه سائیده و مغز فلوس در شیرهٔ بادیان حل کرده آمیخته نیمگرم ضماد کنند و دیگر فصد کحلاله اصل اند و ضماد تخم خشخاش و شیر گاو و گردادام خوابانه نیز برای ورم گلو آزموده است و اگر ورم نضج یابد رکید و زلو بران چسپانیده بعده بهر بچه برگ نیب بران بندند و اگر نگافد نشتر زنند بس مرهم ملصم نند دگاهی این ورم خود بخود منفجر میشود و ریم از اندرون گوش بیرون برآید بدیں صورت فتیله شهد و انزروت در گوش گذارند و **در ورم بلغمی**

جوشاندهٔ اصل السوس با دیان پرسیاوشاں عنب الثعلب مویز منقی با گلقند بدهند و گیرو رسوت تخمیل ریوند چینی مغز فلوس آب عنب الثعلب آره ضماد کنند و برگ بانسه گرم کرده بر ورم گلو بستن نیز مفید ست و کذا گلی کرنز یکی بیج درخت آک باشد در آب پخته ضماد نمودن و برگ آک گرم کرده باوی بستن نافع و یا گیرو زر تخمیل صابون هر سه برابر سائیده ضماد کنند و یا تخم سرس کالی زیری فلفل سیاه و یا حلبه گل بگیران فلفل گرد با آب ضماد نمایند و یا ریوند چینی کالی زیری بلیله سیاه فلفل گل ملتانی حلبه مساوی کوفته بیخته بقدر یکتوله با آب پخته نیمگرم ضماد نمایند که ورم گلو و خسار را مفید ست و در نسخه دیگر گیرو زرد چوب آمد عوض فلفل و حلبه است و ضماد عنب الثعلب کالی زیری مرچ سیاه گل کهربا مساوی با آب سائیده نیز ورم گلو و خناق را نافع ست و اگر قوی تر خواهند مغز تخم کدوی تلخ گیرو سنبل اسرج زیره سیاه پوست درخت سرس عدس مسلم فلفل گرد کالی زیری کریله خشک تخم شبت مساوی با سرکه سائیده نیمگرم ضماد کنند که برای ورم گلو مجرب است و اگر قریب نضج باشد حلبه تخم کتان گل خطمی گل نفشه تخم مرو جدا کوفته در آب کمیکوار سائیده نیمگرم طلا کنند و بالای آن برگ تنبول گرم کرده ببندند **تعلیم** اکثر خنازیر نیز در گلو پیدا میشود و در ادرام مطلق مسطور خواهد شد و گاه باشد که گلو لنایت حکم واستفاغ پذیرد و آنرا بهندی گهیگا گویند و آن کمتر علاج پذیرد و چند نسخه که آنرا نافع ست مسطور میگردد دیگر بیند آهک بر پارچه ضماد کنند و بالای آن زردی و سفیدی بیضه حل کرده طلا نمایند و بالای آن سرگین کرگس حل کرده طلا ساخته بر گلو بندند و بالای آن پنبه بندند که خطم خصیه ثعلب مجرب ست و یا برگ شیرازی با مساوی نمک شوره در خریطه باریک کرده بر دمال بر گلو بندند و در ایام نفع میکند و یا بیخ ادها جهاڑه در بول ماده گاو سائیده نیمگرم بر گلو ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بنگله نهاده بربندند روز سوم کشاده ضماد تازه نمایند و یا بیخ گیاه گهکنی خرد با چند دانه فلفل سیاه با آب سائیده نیمگرم ضماد نموده باشند و یا روز یکشنبه بچه مار یا مار کوچک از هر قسم که باشد سلامت بگیرند و در ظرفی نهاده بالای آن گل پر نمایند تا مار دران پنهان گردد پس آن ظرف را در زمین دفن کنند و بعد چهل روز برآورده گل دور کرده حلقه مار را سالم برآرند در پارچه سفید تعویذ نموده بر گلو بندند که بالخاصیه نافع ست

ورم لوزتین

یعنی آماس دو غده که بهر دو طرف حلقوم ست و تا بیخ گوش رسیده و بعضی متقدمین ورم حاد این هر دو غده را لوزتین نامیده در فصل علحده نوشته اند و در حقیقت نوعی از خناق ست و درد بموضع لوزتین اکثر نزد بلع لازم ست و فرق میان ورم لوزتین و ورم عضلات داخلی اینست که چون مریض دهن کشاده زبان بیرون ارد و بچیزی ملعقه و لطر کنند ورم در هر دو پهلوی ملازه دیده شود و چون در عضلات داخلی باشد هیچ نظر نیاید و آن خالی از چند سبب نیست یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و تشخیص هر سبب مثل اقسام خناق در می نمایند از رنگ ورم و زبان و طعم دهان و غیر آن و علاج آن نیز مثل انواع خناق ست و شیخ الرئیس لوزتین را در فصل ورم لهاة ذکر نموده و گفته که عدس گلنار هر دو اصل بیخ خیرو شیاف مامیثا زعفران قسط برادهٔ کمیز و حجر صاف نموده نصف ادرب توت در آمیخته غرغره کردن مخفف اورام لغانغ و منقی آنست و قطع کردن آن مثل قطع لهاة نیز نوشته و طریق علاج اقسام این ورم چنین نگاشته که اگر ورم دموی بود فصد قیفالیس نمایند اگر مانعی نباشد و الا حجامت میان دو شانه کنند و بعد ازان جهت

تا هفته دو کف سپستان عناب بابونه هر واحد یک کف برگ خبازی برگ چقندر هر واحد یک دسته انجیر زرد سی دانه جوشانیده صاف نموده بقدر یک درم
گرفته و هفت درم شکر و دو دانگ بورق سوده و عسل داده و روغن بنفشه بسبت درم داخل کرده بر هم زده نیم گرم بجهت دفع استعمال نمایند و اگر ورم خفیف باشد
و خون غالب باشد زیاده فصد و گرفتن خون بقدر ضرورت و یا گذاشتن محجمه بر ساق و لزوم ماء الشعیر با شربت عناب و غرغره بعدس مقشر و گشنیز خشک
و تخم کاسنی هر واحد یک کف تخم کاهو قدری جوشانیده شربت عناب داخل کرده چند مرتبه متواتر کنند و بعد نضج و تغیر رنگ ورم بزودی بشگافند
و در صورت بقیه ورم اندکی برب غوره و رب ریباس یک روز غرغره سازند و یک روز با آب نیم گرم و دیگر روز بطبیخ عدس و غیر آن عمل آرند و اگر
ورم صفراوی باشد و غلبه خون نیز بود فصد و اخراج خون اندکی نمایند و تلیین طبیعت اگر منحل نباشد و غذا ماء الشعیر دهند که جو از خشک و دال
جوشانیده و رب غوره و رب سیب داخل نموده باشند و دائم غرغره برب غوره و توت سیاه و سیب ترش و یا بطبیخ عدس مذکور نمایند و لزوم ماء الشعیر
نمایند و اکثر تدابیر آن مثل دموی است مگر مبالغه در اخراج خون و بعض اطبا درین نوع تجویز غرغره بچیزی که دران پوست خشخاش و اندکی کافور
باشد نموده اند و بعد گشادن حلق در زوال تپ و بقیه ورم بعض اوائل تجویز کنانیدن ضماد در حلق از بیرون برای جذب ماده بظاهر جلد و تحلیل ورم
از قیروطی روغن خیری و روغن ناردین که دران ادویه حاره کمتر باشد یا روغن سوسن یا روغن یاسمین و موم سفید با دخال اندک بابونه کوفته بیخته
دران نموده اند و فی الواقع در اورام صفراوی لوزتین و ذبحه و خوانیق مجرب است **و اگر** ورم بلغمی باشد حل طبیعت بحقنه حاده و غرغره بمری نبطی محلول
در آب عسل و صبر و بعد ازان غرغره بچیزی قوی تر ازان مثل ماء قرطم و مویزج با رب انگور و مانند آن نمایند و از زوفای خشک یک کف و عصاره سوسن
و مویز منقی هر یک قدری جوشانیده صاف نموده غرغره کردن برای ورم لوزتین حادث از رطوبت بلغمی جالینوس ذکر نموده و رب پوست سبز گردکان
با عسل ساخته باعث تحلیل ورم بلغمی است نه در اورام حاره حلق که موجب زیادتی آنست و بعد ازین تدابیر بصورت بقیه ورم رخود و تحمل استفراغ
تنقیه راس بحب ایارج کنند و اگر حرارت مزاج مریض مانع استعمال آن باشد حقنه بعمل آرند و یا بهما لند و حجامت بی شرط بر ساقین نمایند و بعد ازان
اگر بقیه ورم باقی ماند از ورم غرغره بمری کنند یا بگیرند انجیر زرد صد عدد یا کم و بیش و بابونه کف و اصل السوس مقشر اندک و مویز منقی کف کبیر و تخم حلبه
کف و همه را جوشانیده صاف نموده رب انگور داخل کرده غرغره نمایند و اگر قدری ازین مطبوخ بنوشند نیز جائز است و چون بن بگشاید و تپ بشکند
ضماد قیروطی که در صفراوی مذکور شد برای جذب ماده بسوی خارج بکار برند و ملاک امر در معالجه این علت جذب ماده باسفل بدن است و چون ماده بسوی
خارج منجذب گردد در اطراف جلد میلان نماید غرغره با شیای مبرده مقویه مثل آب برگ عنب الثعلب و آب کشنیز تازه و اشربه قابضه مثل شربت حب الآس
و غوره و ریباس نمایند تا تقویت عضو و استحکام آن گردد و دیگر قبول ماده ننماید بعده ماء الاصول کاسنی کوفته در روغن کنجد جوشانیده اندک خطمی آمیخته ضماد
کنند که نضج و ترقیق جلد و انفجار آن کند و بحالت عدم انفجار شق کنند لیکن شگاف بر عصب و عروق واقع نشود و گویند که ضماد نسرین و کذا [illegible]
خراطین سوخته مخلوط العسل و کذا اقل ازرق و سبوس گندم در آب عنب جوشانیده بسمن حرب کرده و غرغره اشق محلول در آب نیز نافع است **و اگر**
ورم صلب سوداوی بود تنقیه بدن بحقنه متوسط میان حاد و لین سازج نمایند و آنچه در بلغمی مذکور شد بدان غرغره کنند و تخفیف ماده بعلاجات قویه نکنند
و پرهیز از مولدات سودا نمایند و اگر اندک تپ آید بتسکین او تعرض ننمایند که آن سبب تحلل ماده است و اگر تپ زیاده گردد و خوف شدت مرض باشد فصد
قیفال یا باسلیق کشایند و اخراج خون زیاده نکنند و از تناول طعام غلیظ باز دارند و اگر بیران اقدام نمایند ایمن از سرطانی شدن ورم و قتل او مختنق باشد

اورام لهاة

بدانکه اماس زه مسمی باسمای مختلف است بحسب اختلاف اشکال او که اگر ورم طولانی و همه اجزای آنرا فرا گرفته باشد آنرا عمودی و اسطوانی نامند و اگر ورم در سر آن
باشد فقط آنرا عنبی گویند و اگر در بیخ آن باشد فقط آنرا اصلی خوانند و حدوث اینها یا از غلبه خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا و بیشتر بسبب نزول نوازل
از سر بسوی آن حادث شود و اکثر اورام حاره دموی و صفراوی بصبیان و شبان و در بلاد جنوبی و فصل ربیع و صیف بهم میرسد و صاحب او وجع در ...

تشخیص اقسام

در اقصا نی بعد باید وقت بلع متاذی گردد تشخیص اقسام مذکوره چنان کنند که اگر آثار زرد یافته شود سبب صفرا باشد والا از رنگ لهاة و رطوبت و احمرار
و دیگر علامات بدستوری استدلال نمایند که در اقسام خناق مسطور شد و ایضاً معالجه او قریب بعلاج خناق است و درینجا نیز علاج هر نوع از اقسام او مذکور میشود
و در ابتدای هر ورم علاج مس لطوخات برفق کنند و بطلا استعمال نمایند که مراد بانگشت در غرغرہ وقت آن ببساست که موادی بصیر گیرد و ورم عظیم او گردد
قلیل الالتهاب بود بدان ادویه عفص استعمال نمایند و در ورم ملتهب آنچه شدید التبرید بود مثل آب عنب الثعلب و بزر ورد و گل سرخ صالح است و این بزرد
و دار صینی قوی است و آنچه درین باب قوی تر است لطوخ صمغ عربی و کثیرا و انزروت و نشاسته است و ایضاً گلنار دو جزو شب یمانی یکجزو کوفته بیخته
در قاشقی کرده او در غرض مقطوع باشد استعمال نمایند و گاهی در آن زعفران نیم جزو کافور ربع جزو زیاده کرده بطور لطوخ استعمال میکنند و ایضاً مازو
در سرکه سوده بسیر لطوخ کنند و تجنب آب انار ترش قابض و ایضاً شادنج و طباشیر و گل مختوم و گل ارمنی و ربنجوره و تمر شوکه مصری و شب یمانی و جوز
استعمال کنند و عصاره انار ترش مع پوست او باسد من زل آن عسل القوام غلیظ او ردہ لطوخ جید است و باید که مع تغرغر قوابض الامت نغرغره نیز کرم
نمایند که بعد این عمل قوابض در آن تحلیل باشد و منع تصلیب قوابض می آید و اگر قوابض صلابت یا انفجار مولم پیدا کنند در آن لعاب صمغ و کثیرا و نشاسته
وانزروت و تخم خطمی و آب سبوس گندم و جو استعمال کنند یا گل سرخ و سماق نبسند سالی عسل القوام ارند و از خارج اسفنج و تی البض باشد مثل بانزد و شب یمانی
بعمل ارند و دوائی نافع در جمیع اوقات و احوال شب یمانی سه جزو بزر ورد دو جزو قسط یکجزو دست فماد او سیر استعمال کنند لهاة را بدارد و طلای آب
مع پوست کنس او عسل القوام اورده بسیر نافع است و ایضاً شب یمانی یک نیم جزو نوشادر یک نیم جزو مازو دو ثلث جزو زاج سه جزو و چون ورم لهاة با بثمار
یا قریب او بود هر نوع که باشد با ادویه آن مر و سعد و زعفران و مانند آن و دار شیشعان خاصته فقاح اذخر و عود بلسان و اشنه بطور لطوخ و غرغره
استعمال نمایند خصوصاً چون غرغره بطبیخ بیخ سوسن و بزر ورد مع عسل یا استعمال کنند و در هر وقت روغن بادام در گوش چکانیدن نافع و اگر ورم لهاة دور
جمع گردد مطبوخات که در خناق گذشت استعمال نمایند پس اگر و جع دوام کند و ساکن نشود معاودت اسهال کنند و اگر این کفایت نکند ادویه قوی التحلیل
مثل عصاره قثاء الحمار و کبریت و نطرون سرخ و قنطوریون کوفته بعسل سرشته بران بمالند و تنها در دهان نگاه دارند و اگر ورم صلب گردد و بطول انجامد
بران حلتیت محلول در عسل بمالند و یا شب یمانی و حلتیت و نوشادر مساوی ساییده به چمچه میل بر لهاة گذارند و اگر ازین دوا سکنجبین عسلی غرغره کنند بهتر
و اگر این دوا خشونت پیدا کند اصل السوس جوشانیده مطبوخه آمیخته در دهن گیرند و جالینوس و فولس گویند که تعلیق حلتیت و داد و قیسراقی در گلو برای
ورم لهاة وغیره و بقول الیسقوریدوس تعلیق بیخ ذنب الاسد سبب تسکین وجع لهاة نافع و انطاکی گفته که کثرت مسواک بچوب اراک باعث ورم لهاة و بثور است

علاج ورم دموی لهاة

فصد سر شرح سند فلاع و موی خناق دموی نمایند و فصد سر بر دو اگر نافع باشد حجامت نقره و میان هر دو شانه کنند و بعد ازین تنقیه بمطبوخ فواکه مطبوخ
آن استعمال مسکنات حرارت خون از اشربه مثل شربت عناب و توت و ریباس و سیب منجوش بلعاب بهدانه و آب خیار شیر و تخم کاهو و مغز تخم کدو و تخم
و قرص طباشیر بحسب حاجت و فقاع الشعیر و شربت عناب و مزورہ عدس و ماش با بیخ و کدو و برگ خرفه و کاهو و اسفاناخ و خساری مطیب بروغن بادام
و اطریه و استعمال غرغره و ذرورات و لطوخات رادعه در کتب اشلاب رب توت یا ریباس با گلاب و اندکی سرکه نیم گرم و یا آب بارتنگ و آب گل سرخ کوفته
افشرده و یا آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز کرده آن سماق مالیده و یا جوشانیده باشند غرغره سازند و برگ ببول یا ثمر آن جوش داده بدان غرغره کردن نافع
و ایضاً غرغره با آب انار ترش یا آب خرفه و یا آبیکه در آن سماق یا پوست انار یا گل سرخ یا کزمازج یا گلنار یا اقاقیا یا عدس جوشانیده باشند مفید است
و یا گلاب که در آن گل سرخ و پوست انار و مازو و سماق و عدس و حب الآس جوشانیده باشند غرغره کنند و ذرور گل سرخ و صندل زرد و ورد کافور و گلنار
سوده در چمچه میل کوچک کرده بالای آن بلند باشد نهاده بر لهاة بمالند و لطوخ گل سرخ گلنار مازو سبز کزمازج صندل اسفید سماق شیاف مامیثا عدس مقشر
برگ سوسن زرد چوب مساوی نرم سوده با تنوبه بر بندند و اگر ماده اندک باشد ادویه شدید القبض استعمال ننمایند بلکه غرغره گلاب و سرکه یا سکنجبین ساده و مزوج

تا به نیمگرم و یا با آب کشنیز تازه بشربت توت نمایند و اگر ماده بسیار باشد ادویهٔ شدید القبض بعمل آرند مثل غرغره بطبیخ سماق و خرنوب نبطی و مازو و گلنار و گل سرخ و اقاقیا و رب جوز و کذا غرغره بطبیخ برگ و شاخ نرم جمیع اشجار قابضه و کذا برگ اجاص مطبوخ بشراب و کذا خولان و کذا المخیض بنمک و کذا آب برگ سمسم و کذا آب بستان افروز و ضماد لحیة التیس سوده بعسل سرشته بر لهاة و کذا عفص مستوی در سرکه سرد کرده و کذا مازو و شب و گل سرخ سائیده با آب انار مقشر سرشته و کذا خولان و شراب و ضماد صندل و کبوس هلیلهٔ کابلی و هندی و طین قیمولیا و زرور دهر واحد نافع ورم حار لهاة ست و اگر از ادویهٔ قابض متأذی گردد و دران جمود حاصل شود غرغره با آب برگ خرفه و شربت توت نمایند و کثیرا و صمغ عربی و نشاسته بر مند و ایضا غرغره بلعاب اسپغول و بسرانه خطمی و ماء الشعیر با جلاب نیمگرم کنند و گویند که اگر ورم متقیح گردد غرغره بماء العسل نمایند تا تنقیهٔ مده حاصل شود بعده بطبیخ عدس غرغره سازند و کذا غرغره بمری شعیر و خدمه الصحی مفید

علاج ورم صفراوی لهاة

اگر واجب باشد فصد کنند و خون اندک بر آرند و تلیین طبیعت بنقوع تمر هندی با شیر خشت و یا فلوس خیار شنبر و ترنجبین با قدری روغن بادام و یا با آب مروق و عنب الثعلب و دق بنجیار شنبر و ترنجبین و روغن بادام و یا بطبیخ هلیلهٔ زرد و تمر هندی و شاهتره و گل نیلوفر و مغز خیار شنبر و روغن بادام و یا بماء الفواکه و شیر خشت نمایند و بعد ازان ملطفات صفرا استعمال ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء القرع و شربت نیلوفر و شربت آلو و رب توت و شربت خشخاش بلعاب بزر قطونا و بهدانه و شیرهٔ تخم خرفه و کدو استعمال کنند و آنچه در ورم دموی ذکر یافت بعمل آرند و ادویهٔ مضغیهٔ بارده را در ابتدا مثل غرغره با آب کاسنی و حب الثعلب و عصی الراعی و ربوب قابضه را دهان مانند رب توت و ریباس و سفرجل و انار و گل سرخ با خیار شنبر محلول و العنبه و عصارات بارده بعمل آرند و غرغره بطبیخ آلو بخارا و کذا اسرطان نهری در سکرجه آب سائیده نیز نافع ست و انطاکی گوید که ماء الشعیر و آب کاسنی و شکر و شربت ورد و بنفشه بدهند و اگر با قبض بود مغز خیار شنبر و ترنجبین بکار برند و اگر خوف تحجر ماده باشد غرغره بنجیار شنبر محلول در لعاب خطمی و لعاب تخم مرو و بهدانه و آب برگ کشنیز و برگ بارتنگ نمایند و ذرور سماق و گلنار و گل سرخ و مازو و کشنیز خشک و فوفل سوده بمالند و دادن تبرید حب شیاف لوفا با مضمضه بلعاب اسپغول و آب کشنیز تازه برای دفع سوزش لهاة معمول ست

علاج ورم بلغمی لهاة

هر چه در قلاع بلغمی گذشت بعمل آرند و با بهر نضج و تقطیع بلغم مطبوخ بادرنجبویه با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو و یا بادرنجبویه و پرسیاوشان و اسطوخودوس جوشانیده گلقند حل کرده بهر نضج بنوشند و بعد ظهور نضج اسهال بلغم نمایند بمطبوخ تربد و حب ایارج یا حب قوقایا و حب صبر و مصطکی و مانند آن بهر اخراج بلغم بدهند و بعد از تنقیه ادویهٔ موضعیهٔ محلله و مقطعه مثل غرغره بمری و خردل و یا سکنجبین عنصلی و یا بزوری با خردل سکنجبین و یا خردل و عاقرقرحا و مری و یا مطبوخ انجیر استعمال نمایند و کذا غرغره بطبیخ حاشا و زنجبیل قسط در ماء العسل جوشانیده بعمل آرند و رب جوز را درین نوع تاثیر عظیم ست بهر نحو که خواهند مفرد و مرکب استعمال کنند و غرغره بماء العسل که دران مغز قرطم و تخم کشوث مخلوط باشد و تدهین بروغن قسط بقدری روغن آس آمیخته نیز نافع و کبوس لهاة بنوشادر و شنین خرد و شب و عفص هر یک دو جزو سائیده و کذا سنبل الطیب و کذا قفر الیهود و کذا بیخ یا تخم بادآورد و کذا بیخ سوسن سفید و کذا زراوند و خفاش و کذا اقلقطار با عسل و نمک و کذا البورق و کذا جوز السرو و غرغره عصارهٔ افسنتین یا نطرون با عسل آمیخته و کذا طبیخ شکاعی و کذا سنبل الطیب و کذا طبیخ زوفای خشک و کذا عصارهٔ انجره و کذا بیخ دلب مطبوخ بسرکه و کذا طبیخ بیخ سوسن سفید و کذا عاقرقرحا کوفته بسرکه جوشانیده و کذا آب قنطوریون دقیق و آب برگ و اطراف عوسج و کذا طبیخ و عصارهٔ حشیشة الزجاج و کذا طبیخ غاریقون در سکنجبین و کذا قطران در سرکه حل کرده و حسک بزر بره و نحاس با عسل و لطوخ خارج حلق بباد خفاش و ضماد صبر و کذا زفت رطب نیز هر واحد محلل ورم لهاة ست و نفوخ نوشادر سوده با انبوبه نمایند و لیاست که مقطعات محلله را با قوابض مثل مازو و با نوشادر و نمک و شب یمانی مخلوط می نمایند برای بر داشتن ملازه که بسبب ورم بلغمی مسترخی میشود و مانع از ازدراد میگردد و دروقت سلاح استرخای لهاة نمایند و تبخیر بحب شبت مقبض لهاة و محلل ورم ست و غرغره بتخم شبت تخم ترب بادیان در ماء العسل جوشانیده نیز ورم بلغمی لهاة و استرخای آنرا مفید و صاحب لین از تناول اغذیهٔ بارده و فواکه و بقول بارد و رطب و لبنیات پرهیز نماید و برنخود آب و قلیهٔ گوشت طیور خفیفه نان گندم

و مسل دردادن سینه مرغ نیم برشت اقتصار نمایند و اگر ماده ورم بلغم غلیظ باشد علاج مثل علاج ورم سوداوی نموده بعد از اسهال التصمیر تطلیب

علاج ورم سوداوی لهاة

تنقیه سوداء نمایند یا بعد نضج تام مطبوخ گاوزبان و شاهتره و اصل السوس و هلیله سیاه با گلقند اسهال سوداء بطبیخ افتیمون یا حب حجر ارمنی بماء الجبن سکنجبین افتیمونی یا حب افتیمون و لاجورد یا مطبوخ گاوزبان اصل السوس سنای افتیمون سنای مکی بخیسانند و نمایند و بعد تعدیل مزاج سوداء بشل شربت گاوزبان و بادرنجبویه و مفرحات معتدل کنند و استعمال ادویه موضعیه باشیای ملطفه محلله مثل غرغره بماء العسل یا بزرکتان آب روغن بادام شیرین یا مغز خیار شنبر محلول و شیر بزتازه و رب السوس و لعاب حلبه بروغن بادام یا نمک دیا ماء الجبن بسکنجبین نمایند و اگر خوف سرطانیت ورم باشد دائم باشیای بارده مانند آب کشنیز تازه و آب برگ کاهو غرغره نمایند و در زبان بگذارند و تعرق کشنیز تازه ملح بحر و زاج سرخ سماق هریک سه جزو و قلیت نمک اندرانی هفت جزو کوفته بیخته با شربت توت سرشته بر لهاة مالیدن یا فم را گردان و سعداد که اقتدار دفع نوبت از قطع آن بسته بعد یا سمات ابتدا نمایند و از آن اسپغول مطبوخ ماش مقشر و کدو و نخود و مه حریره از شیر و آرد گندم و روغن بادام و تنقیه و حریره مغز بادام و شیر و تخم خشخاش خوشنند

علاج ورم نزلی لهاة

اول تنقیه دماغ و تقویت آن نمایند با دویه مناسبه آن از ایارجات و حب مسهله و مطبوخ هلیله وغیره و بعد از آن استعمال ادویه موضعیه کرده از انواع مالی تجب از آب رادعات ملطفه محیز که حسب ایا نه مثل گلنار و اقاقیا و تخم خشخاش و بزرالبنج و مانند آن نمایند کر گلاب و سرکه و سماق و غیر آن مضمضات ۴۲

استرخاء اللهاة

که آنرا سقوط اللهاة نیز گویند یعنی سست شدن و افتادن ملازه و او آنست که ملازه میل بسوی اسفل نماید و بموضع خود برنگردد و مریض چنان شنود که گویا چیزی در حلق او معلق آویخته است و چون دهن را کشاید و زبان را برآورد لهاة دراز تر آویخته دیده شود گاهی بیخ او باریک و سر او ستبر گردد و باشد که از غایت استرخاء فرو بردن چیزی محتاج برداشتن بانگشت شود تا طعام در حلق فرو رود و بیشتر این مرض اطفال را ماحبان مزاج رطب را در فصل ربیع و سرما و بلاد جنوبی هم میرسد و چون عظیم گردد مخوف و باعث اختناق است و گاه با تپ باشد و گاهی بی تپ و سببش یا سوء مزاج حار رطب و موی است یا سوء مزاج بارد رطب بلغمی و فرق میان هر دو سبب چنان باید کرد که لهاة و کام و زبان را ملاحظه نمایند اگر رنگ آنها سرخ باشد با گرمی و سوزش و تشنگی باشد دموی بود و اگر رنگ سفید و عدم حرارت و حرقت و با کثرت سیلان لعاب باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد قیفال یا حجامت با شرط بر نقره یا زیر ذقن نمایند و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و هر چند در تنقیه دموی و ورم لهاة گذشت بعمل آرند و گلنار و مورد گل سرخ سماق در سرکه جوشانیده غرغره نمایند و سماق گل سرخ گلنار مازو کشنیز خشک و فلفل کوفته بیخته در بیخ بلهاة رسانند یا بسرکه و گلاب غرغره کنند یا بیده گل سرخ و صندل و گلنار و کافور در رب توت آمیخته لهاة را برفق بمالند و غرغره برب شهتوت و آب انار میخوش و طلای سرش گل غشگران در گلاب گداخته بر تارک دیا نشاسته بسرکه سوده نیز سودمند است دیا آرد ماش گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا گیز آگوفته بسفیدی بیضه سرشته بر موی یا فوخ تراشیده طلا نمایند و طلا شیر سفید گلنار مازو سبز گل ارمنی اقاقیا کوفته بیخته با آب شاه آلو کشنیز سبز آمیخته غرغره نمایند یا برگ کهو و کشنیز و گل سرخ و بید ساده هریک نه ماشه سبوس اسپغول پنج ماشه کتیرا سه ماشه سفیدی بیضه یکعدد بر تارک نهند و تب یا کل آنرا اوضاد برگ خرفه و تراشه کدو و تربوز هریک یکنیم توله سلیخه سه ماشه سبوس اسپغول هفت ماشه روغن گل یک توله سفیدی بیضه مرغ یکعدد و بر ترابو اول و در امراض بلغمی قدری گل و نگیدان که از آتش سرخ شده باشد با یکدانه فلفل سیاه و سلیه ملازه را با آب بردارند یا شاخ گوزن سوخته دانه ورد بر آبجسده برگنجه نیل نهاده و باانگشت شهادت آنرا بردارند و اگر قاشق خود از موم با آرد گندم ساخته آب بسودی بر کرده ملازه را بدان غرغره بند نمودن نیز ملازه مسترخی را اگر باعث سرد و شدت عوارض آن میگردد نفع میکند و گلنار و گلنار عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک جوشانیده غرغره نمایند

دیا عدس مقشر گلنار فارسی پوست انار مازو کزمازج پوست مغیلان سماق جوشانیده رب توت داخل کرده غرغره سازند و مازو و گل ملتانی نیز با سرکه
سائیده بر تارک سر ضماد نمایند که در برداشتن لهاة مجرب است و اگر گل مذکور را بریان نمایند و قدری صمغ عربی یا فزایند قوی تر گردد و یا مغاث اقاقیا
گل دیگران بزر قطونا سرشش همه مساوی سوای بزر قطونا سائیده مجموع را بسرکه کرده آن برگ مورد و کشنیز خشک جوشانیده باشند سرشته موی
یا فوخ تراشیده بران ضماد نمایند که لهاة را بلا شک میکشد و شب یمانی سائیده بسبب آمیخته بر لهاة مالیدن نیز مفید و یا از مغاث بغدادی و اقاقیا
و گلنار و حلبه و نکوه و حب الآس هر یک نه ماشه روغن گل یکنیم توله زردی و سفیدی بیضه سنگ پشت سه عدد و اگر بهم نرسد عوض آن بیضه گنجشک
گرفته ضماد کنند و از تخم شبت و حلبه و بادیان و صعتر و بهمنین و بادرنجبویه و نکوه و اسطوخودوس هر یک نه ماشه عسل پنج توله غرغره سازند و غرغره بجبیر
و حرمل و خردل و آب نمک تند و یا بماء العسل و طبیخ زوفا جهت تقطیع و تحلیل نمایند بعده باشیای قابضه مجففه منشفه رطوبت مثل شب یمانی
و مورد باریک سائیده در آب شحم انار بن آمیخته غرغره کنند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته و نوشادر نرم سوده بقاشق کوچک دنباله بلند بر لهاة
مالیدن و یا با نبوبه نفوخ کردن نیز مفید است و نفوخ بزر ورد سماق رب السوس صعتر گلنار عروق الصفر هلیله شب یمانی سوده در حلق دمیدن هم
سود مند و بقول مسیحی راسک و نوشادر و شب یمانی سوده با نبوبه نفوخ کردن و بچمچه میل نهاده لهاة را برداشتن و قدری لهاة را با آن بطرف خارج
کشیدن و یا دوا بر هیچ او چسبانیدن نیز نافع و یا پوست انار شیرین گلنار طباشیر هر واحد یکجز و مازو سبز اقاقیا بادیان هر یک نیم جز کوفته بیخته
بر چمچه میل نهاده از ان لهاة را برداز ندیا دوا بر انگشت نهاده از ان بردارند گویند که جوز السرو نمک لاهوری نوشادر سماق مازو پوست انار
اقاقیا عصاره لحیة التیس شب یمانی برگ سوس شیاف مامیثا مامیران حضض بلکی ثمر طرفا و عروق آن و بیخ ورد گلنار خاکستر خطاطیف کوفته بیخته
صبح و شام در حلق نفوخ کردن برای سقوط لهاة بسیار مجرب است و کذا فلفل سفید حماض هر واحد یکمثقال شب یمانی مازو سبز هر یک دو مثقال
کوفته بیخته بر لهاة مسترخی پاشیدن نافع و دوح ترکی قشار کندر دم الاخوین شیاف مامیثا سریشم ماهی نوفل قشا سسته بریان زعفران عود صلیب
و بندی همه مساوی و سفیدی بیضه مرغ بر تارک ضماد کردن مجرب شاه ارزانی ست و اقاقیا مغسول برگ مورد یا تخم آن مازو بریان حضض عود صلیب عصاره لحیة التیس
اسطوخودوس دال عنبر باش مقشر هر یک دو مثقال الشیر بر شسوده زردی بیضه مرغ یکعدد در روغن گل دو توله آمیخته ضماد یافوخ نمودن از مجربات علاج خان ست
و ضماد مازو سبز قشار کندر برگ آس کوفته بیخته در سرکه سرشته نیز نافع و غرغره عدس مقشر گلنار اکلیل الملک عذبه برگ حنا پوست هلیله زرد جوشانیده
صاف نموده رب جوز المیحه مفید است و در نسخه دیگر عنب الثعلب کشنیز خشک مازو حضض بلکی عوض اکلیل و رب جوز است و آنار دانه ترش سماق مازو مساوی
کوفته در شیر تازه یکشبانه روز تر نموده بعده صاف کرده غرغره ساختن برای لهاة مسترخیه و سرخیه مزمن از بیاض والد مرحوم و ذکائی مفید نوشته و آنار و سبز
گل سرخ گلنار عدس سماق مائین پوست بیخ شکر طبرزد از هر واحد یکجزو عاقرقرحا قاقله کبار طباشیر از هر یک نصف جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته در حلق نفوخ کرد
بلا نسبی مفید گفته و نفوخ اثیر الملوک و یا شب یمانی و گلنار هر دو مساوی باریک سوده در حلق دمیدن و یا بچمچه کوچک سر نهاده بر لهاة گذاشتن و کذا زمنا
مستور نعل زردن صاحب کامل نافع نوشته و بقول شیخ از ادویه چیده برای مالیدن لهاة مسترخی گلنار و شب و کافور است و برای برداشتن آن نمک
نوشادر و بار و نوشادر است و آنچه مجرب است بزر ورد و عصاره لحیة التیس مطبوخ در عسل یا طلاست و گویند که ضماد نمک نفطی و عسل و کبس بیخ خوص النخل سوخته
شب و مازو و سماق و کنار و ادسر یا بی صعتر غرغره بنجا کستر قیصب فارسی و مازو و سماق و کذا ابردی سوخته یا خوص النخل سوخته در آب یکشبانه روز تر کرده
پوست انار یا مازو و شب با سماق جوشانیده و کذا الطبیخ برگ یا ثمر مغیلان و کذا الطبیخ ارسا نیز نافع است و کبس نمک در آخر مرض عجیب النفع و غریب الاثر است
هرچه در ورم بلغمی لهاة گذشت استعمال نمایند و بعضی قابله ما جیری قابض مثل خاک دیگدان و یا مازو بر انگشت مالیده دو سه روز بهم لهاة اطفال را بر سیداشته
بشیاء اشیای بارد و رطب می نمایند بحالت اصلی رجوع میکند و گاهی از مالیدن منفجر میشود و از ان ریم و خون بر می آید و صحت می یابند و حکمای هند میگویند
این مرض باطفال بیشتر افتد و نمودی رنگ و ضعف و رقت بر از و هزال لازم آنست و علاج میکنند بوجر زرنباد و وج و ولید دینه و قاقله و مر و داشتن آن

بورق و فلفل و لیتنجا سنج و سعد و زعفران و تعطیس و نهادن محجمه بر قفا بالجمله اگر حاجت تنقیه بینند اجتماع ماده بسهل اسهل از حب ایارج تنقیه نمایند و گاهی گوشت
مجوز ناری بر نقره و یا خوخ فائده میکند و هر گاه سنج لهاة مسترخی بسیار باریک شود و سر آن غلیظ گردد و هیچ تدبیر سود نمند زفت را در آب گرم گداخته گرم گرم غرغره
تا ورم نرم شده تحلیل پذیرد و بعد نرمی آن بادویهٔ قابضه مثل عصارهٔ لحیة التیس و سک و مازو غرغره کنند و چون لهاة از استعمال مسخنات گرم و سرخ گردد
آب برگ عنب الثعلب و کشنیز سبز غرغره نمایند و اگر باین تدبیر زائل نشود و سنج آن بسیار باریک و سر آن بزرگ مستدیر بشکل دانهٔ انگور گردد و رنگ آن سفید
باشد و بسبب افتادن آن بر حنجره خوف اختناق مریض باشد ناچار مقدار زیادتی آنرا قطع نمایند بطریقیکه در مطولات مسطور است لیکن
این عمل بسیار خطرناک است بآفات قویه می انجامد تا خوف هلاکت نباشد مرتکب آن نشوند

وجع حلق یعنی درد گلو

بدانکه سبب وجع در هر عضوی که باشد یا سوء مزاج است یا تفرق اتصال پس وجع حلق حادث از سوء مزاج یا حار ساذج مفرد یا مرکب مادی دموی یا صفراوی
و یا بارد ساذج مفرد یا مرکب بلغمی یا سوداوی باشد و ساذج مفرد یا از اسباب داخلی از ماکول و مشروب و یا از اسباب خارجی مثل گرمی هوا و سردی آن
بود و مادی مرکب یا بورم باشد و یا غیر متورم یا در داخل عضو و یا مجاور آن و وجع حلق حادث از تفرق اتصال مثل ورم یا بثور یا قروح یا جراح باشد و اسباب
اورام و اوجاع حلق در اقسام خناق مسطور شد و اسباب بثور و قروح جدا مذکور خواهد شد و آنچه غیر این اسباب است در اینجا ذکر می یابد و آن سوء مزاج
ساذج یا مادی غیر متورم است شیخ میفرماید که گاه عارض میگردد انسان را وجع لازم طولانی تا یکسال یا دو سال در حلق و این دلالت بر تحجر فضول در نواحی حلق میکند
طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولا اسباب خناق و بثور و قروح حلق دریافت نمایند بدستوریکه در مقام هر یک مسطور است پس هر سببی که یافته
شود سببش همان باشد و اگر آثار اسباب آنها یافته نشود حال حرارت و برودت بلمس حلق و گردن و شدت و خفت وجع از مریض بپرسند پس اگر
لمس حار بود و وجع شدید بیان نماید سببش سوء مزاج حار بود بعده حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن گرمی بخوردن و نوشیدن اشیای گرم بپرسند اگر سبکی
در حلق و تقدم رسیدن هوای گرم یا خوردن و نوشیدن چیزی حار مضر حلق مثل زنجبیل و آبهای کبریتی و نفط و غیر اینها بگوید و با آن بول و براز باعتدال
و ببرودت تسکین یابد و از مسخنات ضرر یابد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر گرانی در حلق بیان کند سببش سوء مزاج مادی باشد پس از ذائقهٔ دهن پرسند
اگر مزهٔ دهن شیرین گوید و چشم و چهره سرخ و رگهای رو و گردن و سر ممتلی باشد و وجع ضربانی بود سببش سوء مزاج مادی دموی باشد و اگر ذائقهٔ دهن تلخ گوید
و با آن وجع ناخس و التهاب و کثرت عطش و خشکی دهن بود سببش سوء مزاج مادی صفراوی باشد و اگر در جواب سوال اول لمس حلق و گردن سرد دارد خبر شود
گوید سببش سوء مزاج بارد باشد پس حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن سردی و خوردن و نوشیدن چیزهای سرد بپرسند اگر سبکی حلق و تقدم رسیدن هوای سرد
یا خوردن و نوشیدن چیزی سرد مضر حلق بیان نماید و با آن بول و براز باعتدال و تسکین بمسخنات و تضرر از مبردات بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد اگر
ثقل در حلق بگوید برنگ چهره نگاه کنند و ذائقهٔ دهن بپرسند پس اگر رنگ سفید باشد و بیمزگی یا شوری ذائقهٔ دهن بگوید و با آن کثرت آب دهن و تهیج چشم
و دشواری بلع بود سببش سوء مزاج مادی بلغمی باشد و اگر رنگ تیره بود و مزهٔ دهن ترش گوید و با آن خشکی دهان و حالتی شبیه بتمدد باشد سببش سوء مزاج
مادی سوداوی بود و اگر با وجود آثار غلبهٔ خلطی علامات نزله نیز موجود باشد سببش نزله باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و تقدم آثار یبوست خارجی مثل هوا
و دخان و یا داخلی از تناول ماکول و مشروب مجفف یا لبس مضر بحلق ظاهر گردد سببش یبوست حلق باشد و بدانند که هر چند علامات و معالجات وجع حلق
مثل اقسام خناق است و ازینجهت اکثر اطبا وجع حلق را علحده ذکر نموده اند لیکن بتبعیت بعضی برای فوائد زائد اینجا جدا مسطور شده **علاج**
بقول شیخ در درد حلق از هر سبب که باشد ترک کلام در آن اولی است و مقولهٔ بعض اساتذه است که اگر وجع حلق از نزلات یا از امتلا باشد در هر دو حجامت
و فصد ممنوع است نباید کرد و در درد گلو نزلی یا حجامت عوض فصد بعمل ارند بالجمله اگر از حرارت ساده باشد ازالهٔ سبب و تعدیل مزاج نمایند و باشربهٔ غرغره
و اغذیه و اطلیه که در خناق و اورام لوزتین و لهاة حار مسطور شد و اگر از غلبهٔ خون یا فساد آن باشد فصد قیفال و تلیین طبیعت بماء الفواکه و خوردن لعابها

بآب کشنیز و آب عوسج با سکنجبین و بعد سه روز بمغز فلوس در شیر مرو مالیده نمایند و ایضاً عناب پنج دانه بهدانه چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند
و لعاب اسپغول یکتوله آب کشنیز سبز ده دام رب توت دو توله داخل کرده صبح و شام غرغره نمایند و در وجع حلق و بلع مشکل حجامت قفا نمایند و خون
تا پاؤ آثار بگیرند و لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند بعده خطمی خبازی عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و مرهم سفیداب
معمولی بچسپانند و در وجع حلق که قریب لوزتین باشد عناب بعرق شاهتره مالیده شیره تخم کاهو نبات خاکشی داخل کرده بنوشند و فصد باسلیق خون
یک نیم پاؤ بگیرند و عنب الثعلب کشنیز خشک کوکنار عدس درست هر یک شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند چون اندکی باقی ماند حجامت قفا نمایند
و غرغره لعاب اسپغول یکتوله آب کشنیز سبز ده توله کنند و حضض یکی چهار ماشه بسوده ضماد نمایند و بقول جالینوس غرغره آب عنب الثعلب که در ان مغز
خیارشنبر مالیده باشند نیز برای وجع حلق نافع و خولان بآب کاسنی یا آب کشنیز سبز غرغرةً و ضماداً وجع حلق را مجرب سویدی ست و رب توت غرغره
به ستور حبوب و خطمی نیز ضماداً و غرغرةً و کذا غرغره آب برگ مشمش کوفته مفید وجع حلق ست و بقول روفس غرغره بطبیخ عدس و رب توت تنها سے
آمیخته نافع وجع حلق ست و اگر زائل نگردد انجیر زرد جوشانیده بعسل آمیخته غرغره کنند و اگر ازین هم فائده نشود حجامت بر فقرات گردن نمایند و در دور
خون بگیرند و فصد دو رگ زیر زبان کشایند و اگر از غلبه صفرا باشد فصد بشرط ضرورت و اسهال بنقوع فواکه یا مسهل صفرا نمایند و غرغره بسماق
در گلاب تر کرده و یا آب انار باشحم کوبیده کنند و اجتناب از اغذیه حاره و شیرین و روغن نمایند و اگر فائده نشود بلعاب بزر قطونا و لعاب گل خطمی
و روغن بنفشه تازه آمیخته غرغره سازند و عناب گل نیلوفر جوشانیده شیره خیارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غرغره تخم مرو عنب الثعلب
برگ سیب تازه گل سرخ برگ خبازی آب کشنیز سبز روغن گل سرکه نمودن برای وجع حلق و سوزش زبان نافع و کذا بعد حجامت ورلو لعقاً گل خطمی با تخم
عنب الثعلب در آب جوشانیده سرکه روغن گل داخل کرده بخار گرفتن نیز درد و سوزش گلو را مفید ست و اگر از برودت ساده بود دفع بعید و تعدیل
مزاج نماید بمشروبات و غراغر و اطلیه سخنه و مانند آن که در امراض مسطوره مذکور شد و طبیخ انجیر در وجع حلق بارد و بقول جالینوس مفید ست و بقول
روفس غرغره بمومیائی و سکنجبین نافع و اگر از غلبه بلغم یا فساد کیفیت آن بلزوجت و برودت باشد اسطوخودوس گل نیلوفر گل بنفشه پرسیاوشان
جوشانیده گلقند یا شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و روغن بید انجیر بر گلو مالند و عنب الثعلب عدس مسلم کوکنار کشنیز خشک گل خطمی جوشانیده حضض
یکماشه حل کرده غرغره نمایند و غرغره بطبیخ بنطافلن و کذا پوست خشخاش مطبوخ در آب و کذا طبیخ زوفای خشک کذا طبیخ لوز و کذا طبیخ کبابه تنها و یا
با اصل السوس مقشر نیکوست و کذا زبل دجاج بعسل بر واحد در وجع حلق بلغمی نافع و بعد نضج تنقیه بلغم بمسهل آن و حب ایارج و یا حقنه نمایند بعده غرغره
بطبیخ انجیر و مویز یا سکنجبین بوره ارمنی نمایند و آبیکه در ان ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت جوشانیده دهن را کشاده بر بخار آن دارند
تا بخار داخل حلق گردد و دوا انتها بوره ارمنی و حلتیت و نوشادر در نرم سوده بیخته در حلق بدمند و غذا نخود آب یا لحوم خفیفه و اجتناب از اغذیه بارده حموضات
نمایند و اگر رطوبت فضلی غلیظ در حلق و حنجره مجتمع شود بعده تنقیه و غراغر محلله و تعدیل مزاج بمجففات و اغذیه یابسه مثل قلیه و کباب بر معالجه نمایند
و بهترین تدابیر اینست که بر چوب خیزران و یا شاخی باریک نرم پارچه نازک پیچیده در حلق در آورده رطوبات آنرا پاک نمایند و لعوق حلتیت و دار چینی
نافع ست و اگر از غلبه سودا یا فساد کیفیت و احتراق آن باشد عناب گاوزبان اصل السوس جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در صورت
ضرورت اول فصد باسلیق نمایند پس تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب افتیمون یا حقنه متوسط بعد نضج کنند بعد ازان بغراغر و دیگر تدابیر که در
خناق سوداوی گذشت پردازند و غرغره مفرح حکیم اکمل خان بعمل آرند و غذا نخود آب لحوم خفیفه مثل گوشت بزغاله نمایند و اگر از نزله باشد مشروبات
و غراغر و غیره که در نزله مسطور شد علاج کنند و ایضاً برای درد گلو بسبب ریزش نزله حار لعاب بهدانه شیره عناب در عرق شاهتره عرق مکوه برآورده شربت نیلوفر
داخل کرده بنوشند و مکوه گلنار کوکنار گز مازج کشنیز خشک هر یک پنج ماشه عدس مسلم یکتوله جوشانیده غرغره نمایند و اگر گرمی زیاده معلوم شود شیره کاهو
در تبرید افزایند و بلیس گردان و مجهر خالی ننهند غذا دال حسکه یا نان خمیر در دال مونگ تر کرده یا ساگ پالک و آش جو بخورند و قلیه مضر است

واگر از یبوست باشد ترطیب حلق باشربه وادویه وموضعیه واغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر وشوربای باجیه بزغاله وگوشت آن والطریه وحریرهای مرطبه نمایند

والبه

وجع حلق مفرط وشدید ست که از التوای رگ یا جهت گردن عارض شود سببش یا تشنج رگی ست که بر گردن ومابین کتفین پیچیده وآن شعبه الیست از دو شریانی که از قلب صعود نموده ودر گردن منشعب گشته وازان دو شعبه عقب گوش صعود نموده ودو شعبه بقحف دماغ متصل شده ویا تشنج عصبی ست که از سر بسوی گردن وحلق وسینه آمده پس تشنج شریانی از کمال شدت الم موجب سقوط قوت وهلاکت ست وتشنج عصبی قاتل نیست وعلم که تشنج امتلائی بود یا استفراغی واین مرض را جالینوس وغیره متقدمین بجز ظاهری بیان نکرده اند علاج اگر مزاج مریض گرم باشد اول تلطیف آن نمایند بعد اگر تشنج امتلائی باشد بعد نضج تنقیه حسب ماده نمایند بعده تعدیل مزاج کنند وبرسیاوشان تشنج باشد ویز مسقی نمایند اصل السوس چهار ماشه دوست پنج کاسنی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده نبات خالص داخل کرده نوشیدن نیز برای گرفتگی آواز گلو ودرد آن ودرد شانه وعدم میلان گردن مجرب ومانع ست واگر تشنج استفراغی بود ترطیب بدن بادویه واغذیه مرطبه نمایند بدستوری که در علاج تشنج یابس گذشت واستعمال تمریخ بقیروطی که موم وبیه مرغ وبط در روغن بنفشه گداخته آب جرادهٔ کدو وآب برگ خبازی آب هندوانه لعاب اسبغول لتسقیه داده از آتش فرود آورده در هاون اندازد ویا قلعی واگر نباشد در هاون سنگی بدسته بمالند تا ممزوج گردد ودائم بدان تمریخ نمایند

عظم سحا

وآن مرضی ست مسمیه بخناق کلبی جهت آنکه خناق کلبی دخول فقره گردن ست بداخل واین علت برابر فصلی ست از فصال فقرات گردن بحدیکه طول آن باشد عرض آن گردد زیرا که هر یکی از سائر فقرات مرکب اند دو قطعه استخوان ست باهم منطبق وهر یکی از دو قطعه چون از دیگری جدا گردد وبعرض واقع شود آنرا عظم سحا گویند وسبب زوال آن ریح غلیظ ست که داخل مفصل گردد یا ماده حاده اکال که مفصل را از موضع خود زائل گرداند علاج اول فصد قیفال وتنقیه بحقنه ملین نمایند بعده اگر ممکن باشد انگشت در حلق داخل نموده قطعه فقره را بموضع خود رد کنند وبرای استحکام غرغره نمایند بآب آس وتمام روز آنکه در دهن مجتمع گردد بیندازند ودر روز دوم نیز بعده در حلق مریض آلهٔ رصاص شبیه بملعقه داخل کنند وچون منجذب گردد در موضع آن ضماد بحسیا نمایند وداخل نمایند آن آله را در حلق که بران گل سرخ آس در آب لحیة التیس حل کرده مالیده باشند وبان آله استخوان را بالقوت دفع نمایند بموضع بعده بر گردن از برابر بمقابل آن این ضماد گذارند مغاث یکجزو سریشی دو جزو بلعاب اسبغول نیکو برهم زده بعمل آرند واز منع طعام منع نمایند وکشکاب بآب سماق نوشیدن دیا حریره وباید که طبع قبض نماند بلکه ملین ماند وچون مرض بطول انجامد فصد قیفال مرتبه دوم وسوم بحسب حاجت نمایند وور اشیای نوشیدنی مریض روغن وچربی بسیار نباشد وبسا است که دران موضع ریم جمع گردد ومنفجر شود واین بد نیست چنانکه بعضی گمان کرده اند بلکه بعد انفجار گوشت صلب شبیه بدشبند بران میروید وچون مزاج صاحب این مرض گرم گردد باید که بتسکین آن کوشند چه گرمی مؤدی بکثرت مده دائم شده بدیگر گردد

غصه بطعام وغیره وشرق بماء در حلق

بدانکه گاه لقمه طعام وغیره وقت بلع وآب نزد نوشیدن در گلو بند میشود وفرق میان هر دو آنست که غصه ایستادن شیئی ست در حلق وشرق فرو چیزیست در حنجره وقصبه ریه وغصه اکثر از اشیای ماسکه وشرق بازاشیای سیاله بهم میرسد ومعنی غصه در فارسی طعام در گلو ماندن ست وشرق را بفارسی والقیدن نامند علاج اگر چیزی ذی حجم نرم چون گوشت ونان یا تخم ابنه وبمانند آن چیز لغزنده در حلق بند شود وقدری آب یا چیزی سیال بیاشامند تا بسبب تری فرو رود واگر فائده نبخشد مشت بر گردن ومابین کتفین او بهم زنند ویا تدبیر قی کنند والا شیشه حجامت بر مهرهٔ دوم گردن بسته ونیز بر سکمند وعلاب اسبغول ویا خطمی ویا بهدانه در آب برآورده به نبات شیرین ساخته بنوشانند واگر در وسط مری باشد لعاب تخم مرو وتخم کتان بروغن بادام شیرین آمیخته بنوشانند ویا شیر گاو وشیر آنار در روغن زرد چهار حصه یکجا کرده بنوشانند تا آنرا بسبب انزلاق فرو لغزاند ودر روغن بادام

بر سر دو کتفین و ساق بمالند و اگر آنچه صلب خلنده مثل خار ماهی و استخوان و غیره باشد مشت اصلا نزنند که دران خوف زیادتی تشبث آن در حلق بلکه علاج او نحوی نمایند که مستوی میگردد و شرق را بطبیعت بگذارند که آن بسعال دفع میکند و اگر خارج نشود دران خطر است و منجر بحبس النفس و هلاک گردد

تشبث شوک و علق و غیره یعنی خلیدن خار و استخوان و غیره در حلق

علاج چون خار و استخوان و غیر آن در گلوی کسی متعلق شود اگر بنظر در آید از زنبور گرفته بر آورند و یا بسر چوب چیزی از آن بار حیچیده در گلو انداخته از آن دفع کنند و یا وتر قوس و رشته نموده در گلو فرو برند چون از آن چیز در گذرد بکشند تا بر آید و اگر محسوس نشود لقمه های بزرگ چرب از پی یکدیگر بخورند و در غرغره یا لعاب یا حریره چند مرتبه بیاشامند پس قی کنند و یا اسفنج یا صوف را برشته بسته بحبل الوده فرو برند وقتیکه از شی متعلق تجاوز کند آب بنوشند بعده رشته را یکبارگی بر کشند و ایضا لقمه بزرگ از گوشت یا انجیر خشک در رشته قوی ابسته اندکی خاییده فرو بردن و باز کشیدن آنچیز را بیرون می آرند و مکرر این عمل نمایند و گاه غرغره برب عنب که دران انجیر جوشانیده باشند باعث بر آمدن شی ناشب میگردد و اضمده منضجه که بیکرم در موضع تشبث پیدا کنند بر خارج گلو نهند و ضماد آرد عدس و زیت و آب نیمگرم بیرون حلق نیز مفید و غرغره انجیر خشک و خمیر مایه جوشانیده صاف کرده و با انجیر زرد و سیفنج جوشانیده نیز نافع ست و اگر هیچ تدبیر بر نیاید هر روز یکدرم حرف کوفته بآب گرم بیاشامند و قی نمایند که مجرب ست داولی آنکه قی بعد امتلای معده از طعام نمایند و اگر استخوان او بیمار سوده در حلق دسند و اشیای تیز مثل قرنفل در دهن دارند تعلق خار ماهی را سست میکند و الطهور سفس گفته که لطوخ سرگین گرگ بر حلق باعث اخراج چیز ناشب ست و بعض اوائل ذکر کرده اند که لعاب بزرقطونا و لعاب بزرکتان و لعاب حلبه بهم زده غرغره نمودن شی متشبث را قلع میکند و اگر ازین بر نیاید چند روز بگذارند و از اشیای مضغ بر حسو اقتصار ورزند بعده لقمه بزرگ مضغ کرده بلع نمایند پس قلع آن میکند و گویند که اگر نانخواه دارچینی هر یک یکجزو سنگ مقناطیس مروارید هر یک نیم جزو نوشادر ربع جزو سوده بسرکه چندانکه تسقیه داده مقطر نمایند و تا سه مرتبه تکرار کنند بآن ادویه پس در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت نیم مثقال یا یکدرم اندک اندک در گلو چکانند هر چه از خار و استخوان و آهن و پیکان در گلو نشسته باشد همه را میگدازد و انطاکی گوید که از مجربات من اینست که بگیرند ثوم و زیوان و شیلم هر واحد بجز و سایید در روغن قرطاس سرشته طلا کنند که این هر چیز را که از آهن و غیره در حلق متشبث شده باشد دفع کند و ایضا مقناطیس را بعشیر آن نوشادر بسایند و یکدرم از آن بآب سرد بنوشند که آنرا خارج کند در خواص آمده که اگر زن حائض قبل از طلوع آفتاب از ابریشم سرخ هفت تار رشته بافته آنرا از دست دختر بگیرد در گردن مریض بندند هر چه در حلق باشد خارج شود و اگر در وقت بر آمدن خراش بحلق رسد بلعابات مغریه بارده غرغره نمایند و قدری بیاشامند و حریرهای ملینه بنوشانند اگر وجع شدید باشد و امتلای بدن نیز بود فصد نمایند و حقنه بعمل آرند و در استعمال غراغر خناق مبالغه کنند تا ورم بهم نرسد و اشیای لعابیه غیر حاده تناول نمایند

بلع ابره یعنی فرو بردن سوزن

تدبیر اخراجش اینست که مقناطیس را نرم سوده یکدرم آنرا با یک قاشق شراب انگوری یا سمنه بیاشامند و نیم ساعت صبر نموده جوز القی سه ماشه نمک طعام دو ماشه بعسل سه توله خورانیده قی کنانند اگر بیرون نیاید سنای مکی پنج مثقال گل سرخ بنفشه هر یک دو مثقال سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده شیر خشت پانزده مثقال حل کرده نیمگرم بنوشند و یا مویز منقی یکتوله ریوند خطائی شش ماشه تربد سفید یکتوله خیارشنبر هفت توله روغن بادام سه ماشه داخل کنند و شیاف مدر کنند و غذا نخود آب دهند و بعد انقطاع عمل رد العاب گل و زبان شربت قند یا بنفشه با گلاب و تخم ریحان بیاشامند غذا شوربا مرغ بنان تنور ترید کرده دهیم و بهمین نمط سه چهار بار تکرار دو اکنند تا بیرون آید و الا پیوسته سنگ مقناطیس در دهن دارند یا مقناطیس در رشته ابریشم بسته یا اسفنج بسته بلع نمایند و باهستگی آنرا بکشند

غرق الماء یعنی فرو رفتن در آب

تدبیر کسی که در آب غرق شود اینست که چون آنرا از آب بیرون آرند و بیهوش بود و النفس آن باقی باشد سرنگون معلق سازند و شکم او کجش نمایند تا همگی آب از شکم بر آید بعده فلفل سیاه و زنجبیل و یا دارچینی بادیان در سرکه جوشانیده صاف نموده در حلق او ریزند تا آنکه بهوش آید و باقی تدبیر آنچه در سکته

بوسته شد بکار برند و عرق عنبر و ماء اللحم ساده هر یک پنج توله شربت عود و شربت یاقوت هر یک یکنیم توله حل کرده بنوشانند بعد از افاقه چند روز حریره که از آرد نخود و شیر و شکر ساخته باشند بیاشامند و از اشیای رطبه خصوصاً آب اجتناب نمایند و بقول ابن سرافیون اگر در دهن نمک نباشد فلفل و تخم قریص نرم سوده با سرکه سرشته مخلوط کرده در حلق او دربرند و بقول بولس در حلق او تخم انجره و تخم قریص با سرکه نیز حل کرده بریزند و اگر نفس در غریق شمامه باشد حکم بموت او کنند و اسرائیلی گفته که اگر چهره غریق سبز و گوشهای چشم او سیاه گردد می میرد

مخنوق بوهق یعنی گلو بسته بکمند

تدبیر کسی که گلوی او را بکمند و رسن وغیره خفه کرده باشند اینست که کمند و ریسمان را بزودی از حلق او دور کنند پس ببینند اگر کف از دهن او برآمده امید زندگانی نباید داشت و اگر کف نباید و نفس اندران باقی باشد فصد سر رو و یا باسلیق نمایند و بروغن بنفشه یا روغن بادام و آب نیم گرم غرغره کنند و اگر بهوش نیاید یا بهار الخردل سوده یا روغن بابونه بسیار بمالند و پاشویه کنند و بعد دو ساعت حجامت بی شرط نمایند و حقنه متوسط نمایند بعد چند روز حریره آرد نخود و شیر و نبات یا شوربا که دران نان گندم ترکرده باشند یا زرده بیضه نیم برشت یا حسو سبوس گندم و روغن بادام و نبات دهند و اگر قبض باشد ماء الشعیر بروغن بادام دهند و از آواز بلند و کلام بسیار و دخان و غبار و اغذیه حار حریف پرهیز نمایند

تعلق علق بحلق یعنی چسپیدن زلوچه بگلو

گاه اتفاق میشود که بعضی آبهای را که دران زلوچه های بسیار خرد باشند بسبب صغر و خفای آنها آدمی در احتیاط آن غفلت کند و آن آب را بنوشند و زلو در ظاهر حلق یعنی دهن و کام یا در باطن مری و بندرت در قصبه ریه بچسپد و باشد که از کام بسوی بینی برآید و در آنجا آویزد و یا بمعده رسد پس بسیار با که بسبب صغر وقت چسپیدن بنظر نیاید و چون زمانه معتد به بران بگذرد و خون مقدار وافر بخورد بحس درآید و حجم او ظاهر گردد و غم و کرب و نفث الدم عارض شود و چون شخصی صحیح را ببینند که خون رقیق در نفث او برمی آید یا گاهی خون قی میکند حلق او را ملاحظه نمایند که گاهی بسبب زلو میباشد پس اگر در حلق متعلق بود چیزی متعلق در حلق دریابد و اگر در مری باشد دشواری بلع نیز بود و اگر در قصبه آویزد تا که جذب النشود سرفه و ضیق نفس و بحة الصوت عارض گردد و اگر از کام بسوی بینی برآمده باشد گرانی مقدم دماغ و انسداد مجرای بینی بران گواهی دهد **علاج** اگر بنظر درآید از منقاش یا از زنبور بگیرند ساعتی گرفته دارند که تعلق او کم شود پس بآهستگی کشیده بیرون آرند و چون قبل باز گرفتن آن بسرکه و نمک غرغره سازند تا سست شود اولی بود و اگر زلوچه بنظر نیاید سرکه و نمک و یا سرکه و انگزه بهم آمیخته مکرر غرغره کنند و غرغره بمطبوخ ناخواه و نفوخ آن در حلق نیز مجرب است و یا آب پیاز و آب برگ خوخ و آب برگ فنجنگشت و آب افیثمون هندی هر یک سه توله گلاب یکنیم توله یا افسنتین یکتوله رغوه خردل دو توله سرکه پنج توله در روز هفت هشت بار غرغره کنند و همچنین در شب و یا افسنتین و شونیز هر یک یکتوله آب پیاز خام و سرکه هر یک بست توله آمیخته غرغره سازند خاییدن برگ تنبول و آب او فرو بردن بنگ از زلو را ساقط میکند و اگر دود گوگرد در قلیان بطور تنباکو بکشند چون در حلق داخل شود فی الحال او بیفتد و اگر گل سیاه در خریطه نهند و دهن علیل را بدان پر کنند زلو از هر جا که باشد جدا شده بگل آویزد و بیرون آید و گرفتن طحلب در دهان همچنین عمل کند و یا سیر بخورانند در آفتاب بنشانند تا گرمی اشتداد کند و معده قطعه برف یا کوزه آب سرد بر لب نهند و بنگرانند مریض را که دهن کشاده دارد تا زلو میل بسردی کند و بیرون آید و غرغره بسرکه و خردل با قدری نمک و کذا نوشادر بسرکه حل کرده غرغره کردن و جرعه جرعه نوشیدن نیز نافع و همچنین غرغره باقسام زاج با سرکه مجرب و ایضاً با آب پیاز و آب سیر و نعنا یا با سرکه و نمک مفید و کذا النفوخ شونیز و خردل کوفته بیخته در حلق زلو را ساقط کند و اگر زلو در معده افتد فوراً قی کنند دهند و اگر از کام برآمده بسوی بینی متعلق گردد شونیز سوده بسرکه آمیخته سعوط کنند و اگر خون ایستاده بند نشود او را رگ سر رو زنند اگر ازین هم بند نگردد بفاصله دو سه پاس فصد باسلیق کنند و دم الاخوین و کهربا و شادنج و صمغ عربی و کثیرا و طباشیر هر یک سه ماشه سوده از پی تحلیل دهند عدس گلنار خرنوب شامی هر یک یکتوله کوکنار دو توله جوشانیده شربت حب الآس چهار توله داخل کرده غرغره نمایند و یا سماق کوکنار گلنار

تخم مورد مکوه حب کاکنج هر یک یکتوله جوشانیده غرغره سازند و دم الاخوین نشاسته شاخ گوزن سوخته مازو سوخته کاغذ سوخته سائیده ذرور سازند
اقوال الاطبا حکیم علی در مجربات خود مینویسد که اگر زلو در حلق مانده باشد ناخواه و فلفل و دار فلفل بسایند و در حلق بدمند کند لو از ناخواه بگریزد
بوجامی خود را میگذارد و بعد ازان اگر بمعده رود سرکه و نمک بخورند که قاتل اوست بعد ازان ملین که دفع آن کند بدهند و اگر زلو در بینی باشد دوای مذکور
در بینی دمند **انطاکی** گوید که اگر سیر بجوشانند و خردل و زراج و بوره ارمنی و نوشادر اندران افگنند و بران انکباب نمایند فی الفور زلو از دهان بیرون افتد
و غرغره بسرکه که دران اجزای مذکور جوشانیده باشند ازین قبیل ست **طبری** گوید ابرسا سائیده در سرکه یا دخن کل آمیخته غرغره کردن درین باب مفید
ست و گویند که نمک طعام یک کف دست خورده دهن بر کوزهٔ آب یخ داشتن و برگرسنگی صبر نمودن مجرب ست **ابو ماهر** گفته که قدری صبر بسوزند
و مثل او هیرا اجزا و صبر غیر محرق و نمک آمیخته زرآب آزاد درخت حل کنند و یک ساعت در دهن گیرند که در ساعت زلو را قی کند **سویدی** گوید که
برگ طرفا و حب بیانی در سرکه تند جوشانیده غرغره کردن در اخراج زلو مجرب من ست و کذا بعد حلق وسط سر ملطوخ قطران بران مجرب صحیح ست
و نیز او از رازی مع جالینوس نقل کرده که اگر حسو عدس مقشر بیاشامند و بر بیرون حلق و گردن ادویهٔ بارده طلا نمایند و بسرکه تند و نمک غرغره کنند
زلو بیرون آید و ایضاً او در تذکرهٔ خود از حکمای هند نقل کرده که چون صاحب این مرض بر چوبی که طول آن یکذراع باشد به پیشانی تکیه کند و دهان خود را
کشاده هشت نوبت بران پیشانی بزند زلو به بیرون افتد و مجرب ست و ایضاً غرغره عصارهٔ قثاء الحمار و کذا عصارهٔ اذان الفار تنها و یا جاشا و خردل
و کذا عصارهٔ برگ بلسان و کذا عصارهٔ سداب و نوشادر آمیخته و کذا عصارهٔ فراسیون و ایضاً دبیخ قثاء الحمار و اذان الفار سائیده بر خارج حلق
و نفوخ ظلف ابل محرق در حلق و تجرع ترشی ترنج بقدر اسکرجه در سرکه تند جوشانیده و مداومت اکل برف و شرب آب او و بلع قطعهٔ اسفنج مبلول بسرکه
یا آب برف هر واحد نافع نوشته **مصنف** حاوی صغیر نوشته که نفع میکند آنرا غرغره بعصیر برگ شجر نبق یا زیتون یا زبنق باختلاف نسخ و یا
بسرکه که دران خردل و حرف داخل کنند و یا بسرکه که دران قدری ثوم سوده حل کنند و ثوم فقط خارج میکند علق را و یا بوره و خردل و نوشادر سوده در حلق دمند
و نفوخ زاج نیز نافع **صاحب کامل** و جامع گویند که اگر زلو بحلق متعلق گردد ثوم بخورند و یا خردل دو درم بورق چهار درم کوفته بیخته در حلق چند مرتبه
بدمند و یا بگیرند سرکه کهنه بیست درم و دران ثوم سه دانه بورق دو مثقال سوده آمیخته غرغره کنند و اگر در معده متعلق شود قیسوم و افسنتین و شونیز
سائیده بسرکه آمیخته بنوشند **شیخ** مینویسد که علاج زلو مدرک ببصر باخذ آن ازاله می کنند و گاهی علاج مینمایند بادویه از غراغر اگر قریب حلق باشد
و از بخورات و یا از سعوطات اگر بسوی بینی میل کند و بمقیئات و مسهلات دیدان و مانند آن اگر در معده افتد و گاهی بحیلهای دیگر چنانچه انسان را در آبزن
یا در حمام گرم بنشانند و خصوصاً بعد خوردن ثوم و مدام آب یخ در دهن گیرد و برتابد تا آنکه زلو موضع خود را گذاشته از حرارت گریخته بسوی سردی میل کند
و اگر برین حرارت چندان صبر نماید که خوف غشی گردد در اخراج او تدبیر نیک ست و بسیار باشد که بعد خوردن ثوم نشستن در آفتاب و کشادن دهن بجانب
برف نفع دهد چنانچه مسطور شد و اکثر تجرع سرکه تنها آنرا خارج میکند خصوصاً با نمک و اما غراغر پس بعضی انها غرغره بسرکه است و حلتیت تنها یا نمک
یا بخردل و دو چند آن بورق یا بخردل و مثل او نوشادر یا بشیح و نصف او کبریت یا بافسنتین و مثل او شونیز و یا بسرکه که دران ثوم و شیح و ترمس و خلل
و سرخس جوشانیده باشند و یا سرکه بقدر واوقیه که بورق سه درم و ثوم دو درم دران داخل کرده باشند و غرغره بعصارهٔ برگ غرب خاصة و کذلک
غرغره بسرکه مع فلفل تار و هرگاه دیوچه جدا شده بمعده افتد باید که این دوا دهند شیح ارمنی قیسوم شونیز افسنتین ترمس قسط حرف برنگ کابلی
سرخس هر یک یکدرم در سرکه و آب بجته بیاشامند و ایضاً طعام کند صاحب او از سیر یا پیاز یا کرنب یا تودریهٔ بهری رطب و خردل مطیب بسرکه یا عاد حریف ثم بعده
قی کنند اگر قی بران سهل باشد و الا شی بالمسهل و قاتل دیدان بکار برند و چون تعلق زلو در بینی باشد شونیز و عصارهٔ قثاء الحمار و خراطین در سرکه بیخته در بینی
چکانید چون منقطع شود صاحب او از آواز بلند و کلام حذر کند پس اگر سیلان دم یا قذف او با اسهال او باشد علاج همه بدانچه در مبحث هر یک مسطور ست
باید کرد **خجندی** و ابوسهل مسیحی گویند که اگر بعد خروج علق نفث الدم باقی ماند پوست انار گلنار سماق جوشانیده غرغره کنند و اگر گلنار کند ساییده

دم الاخوین سائیده بدهند رشح دم که از علق بهم رسد قطع کند

بثور حلق و قرحه آن

گاهی در حلق بثور حاره که محرقه از ماده حاره دموی یا صفراوی پیدا گردد و در مری اکثر واقع شود و در قصبه کمتر افتد و عسر العلاج بود و نشانش
وجود وجع شدید و حرقت در آن موضع ست پس اگر شدت درد و سوزش وقت فرو بردن لقمه طعام خصوصا طعام ترش یا تیز یا الم یا خشن باشد
بثور در مری بود و اگر وقت تکلم و آواز بلند و از وصول دخان و غبار درد زیاده گردد و سرفه خشک هر وقت رنج دهد و تغیر در آواز ظاهر شود بثور در حنجره
و قصبه ریه بود علاج تدبیرش بعلاج خناق حار و بثور دهن نمایند و ایضا بعد فصد قیفال یا اکحل و تنقیه شربت عناب یا شربت آلو
و لعاب اسبغول یا بهدانه نوشیدن و یا برای تسکین حدت ماده و حرقت از شیره جو و نشاسته و روغن بنفشه یا بادام حریره ساخته نیمگرم آشامیدن
خیلی مفید ست غذا ماء الشعیر بروغن بادام و باید که اغذیه نوشیدنی اختیار کنند و هنگام نوشیدن دوا و غذا بر پشت بخوابند و از آب سرد و طعام
سرد بالفعل و از اشیای شیرین و ترش و نمکین و تیز و گوشت و نان و اغذیه خشک پرهیز نمایند پس اگر بثور تحلیل نشود بانضاج و انفجار و جلا
و اندمال آن کوشند بآنچه در خناق گذشت و ایضا در بثور متقرح و قرحه حلق از بنفشه کثیرا رب السوس مغز تخم خیارین مغز تخم بهدانه مغز
تخم کدو نشاسته مغز بهدانه و شکر تیغال و تخم خشخاش سائیده بلعاب بهدانه و اسبغول سرشته حبوب سازند و در دهان نگاه دارند و اگر
طباشیر نشاسته کهربا دم الاخوین مساوی کوفته بیخته حب بندند و تا اندمال در دهن دارند برای اندمال قرحه حلق نافع ست و اگر برگ تلسی
سنگ جراحت صندل سفید بگلاب سوده الایچی سفید مع پوست زرورد مساوی بگلاب کهرل سازند و حب بسته یکی از آن در دهن دارند چون
حل شود دیگر نگاه دارند تا قرحه اندمال یابد نیز قرحه حلق و قلاع را نافع و چون تخم گل یکدرم موم کافوری یکدرم و نیم انزروت دو درم روغن گل ده درم
و نیم گرفته موم را در روغن گداخته ادویه دیگر کوفته بیخته آمیخته بهای خوه ساخته یا نمک بزرده تخم مرغ آلوده فرو برند و اگر بطور لعوق لعق کنند نافع تر است
و در غذا نیم زرده تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند جهت قرحه حلق مجرب و معمول ست و شیاف نیج عدسی مغسول گل ارمنی مازو سوخته سرطان نهری سوخته
نشاسته گلنار زرورد و بسد سوخته و دم سوخته کوفته بیخته در حلق نفوخ کردن برای اندمال قرحه بعد تنقیه آن اسرع سیر مفید ست طبری
اگر بثور در مری باشد فصد سرد و قیفال کنند و حریره معمول از شیره جو و نشاسته بروغن بنفشه نیم گرم بنوشانند بر پشت خوابانیده و از آب سرد و اغذیه
بارد بالفعل منع کنند تا آنکه بثره بگشاید و آنچه در آن باشد بیرون آید بعده اندک سرکه کهنه بنوشانند تا ماده باقی را پاک کند و اگر ازین درد شدت کند
اندک روغن گل و قدری لعاب تخم کتان بنوشانند که تسکین الم در ساعت کند و اگر بثره کوچک باشد باین علاج بسرعت به شود و اگر بثور کبار بود
و موضع را متأکل ساخته باشد بعد تنقیه بفصد و حقنه موم روغن انزروت روغن گل ساخته اندک اندک بچکانند تا الم آنرا کم گرداند بعده مرهم ابیض کافوری
باین طور بسازند که موم سفید مصفی ده درم روغن گل تازه گداخته و اندک سفیداب قلعی منخول نرم سوده داخل کرده از آتش فرود آرند و بگذارند تا منجمد گردد پس
در هاون سنگی انداخته آب سرد بران ریزند و بسایند و آب آنرا چند مرتبه تجدید نمایند بعده قدری بآن آمیزند چون طعم شوری و تیزی سفیداب کم گردد
اندکی کافور قیصوری نرم سوده بران بپاشند و خوب بهم زنند پس قدری بآن گرفته باندک سفیدی بیضه مرغ تازه ممزوج نموده اندک اندک
در حلق بچکانند تمام شب و روز و وقت خواب قدری بآن در دهان نگیرند و بخوابند و باید که غذا حریره نشاسته و شیر خر یا شیر بز سرخ رنگ
و قدری نبات باشد و در بثور قصبه ریه که نادر افتد بعد فصد و تنقیه ضماد اطراف کاسنی کوبیده بروغن بنفشه یا روغن گل جوشانیده ملایم آتش
فرود آورده آرد جو و خطمی سوده بران پاشند و ممزوج نموده مثل مرهم سازند و بر پارچه ضماد ضخیم کرده از خارج بر حلق بموضع کثرت درد گذارند که نضج دهد
بثور را بعد دفع ریم بسرعت تدبیر التیام و بمرهم مذکور نمایند و از اغذیه مخشنه و حامضه و مالحه و حریفه اجتناب نمایند و بحریره مذکور غذا سازند
تا آنکه به شود و ملتحم گردد و علامتش زوال درد و سکون سرفه است ایلاقی و جرجانی می نویسند که علاج بثور حلق خواه در مری یا در حنجره و قصبه باشد

اینست که اول فصد باسلیق یا اکحل و تلیین طبیعت بماء الفواکه و خیار شنبر نمایند و صبح ماء الشعیر نیم گرم با اندک نبات و روغن بنفشه یا روغن گل نوشند و شب لعاب اسپغول با شکر نیم گرم و غذا آش اسفیدباج مثل حریره رقیق دهند و بعد از تقیح و خروج ریم در آخر اندکی سرکه ممزوج با آب یا ماء العسل نیم گرم غرغره با آن نمایند تا غسل و تنقیه آن موضع کند و اگر از سرکه الم بهم رسد روغن گل و لعاب تخم کتان اندک بیاشامند و بدان غرغره نمایند و اگر بوی گنده باشد و دیر بماند و گوشت حلق را بخورد هر ساعت اندکی موم روغن در دهان گیرند و فرو برند تا وجع تسکین یابد و ایضاً مرهم کافوری مخلوط بزرده بیضه در دهن گیرند و در شق قصبه رود و بعلاج آن مشغول شوند و فصد و اسهال و شربت توت و امثال آن که مذکور شد بکار برند و علاج آن بیشتر بغرغره باید کرد و از علاج خناق اخذ کنند و حب سعال بازنفت و کثیرا و رب السوس و مغز تخم خیارین و نشاسته ساخته بلعاب اسپغول سرشته در دهان دارند

علوی خان از والد خود نقل کرده اند که اگر خشونت و قروح در حنجره و حلق و مری باشد و تازه بود عدس مقشر پوست خشخاش کزمازج برگ حنا توت بلیله زرد و کابلی و بلیله سیاه آمله حضض یکی هر واحد یکمثقال در گلاب و قدری آب لیمو جوشانیده صاف نموده بقدر نیم درم سنون احمر که از گل ارمنی جزو و توتیای هندی بریان یکجزو ساخته باشند داخل کرده غرغره نمایند و اگر سرفه باشد ادویه را بآب جوشانیده دو دانگ سنون احمر داخل کرده غرغره کنند بعد از ان ذروری که مناسب باشد بپاشند و اگر قروح بدستور از آتشک باشد کزمازج عاقرقرحا سادج هندی سلیخه سیاه دارشیشعان برگ حنا چوب چینی و هر سه هلیله و بلیله آمله زرورد چوب صنوبر گلنار هریک یک مثقال جوشانیده صاف نموده دو دانگ سنون احمر آمیخته غرغره سازند

ایضاً در خشونت حلق و ورم گلو آتشکی تبرید بلعاب بهدانه شیره کاهو شیره مغز تخم هندوانه عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و اگر خواهند شیره عناب شیره خیارین افزایند و فصد کنند و زلو لقا چسپانند و بازشیره عناب شیره تخم خربزه شیره خارخسک شیره بادیان نبات دهند بعده منضج عناب گل بنفشه شاهتره خطمی خبازی خارخسک عنب الثعلب پرسیاوشان بادیان مویز منقی سپستان اصل السوس گل سرخ تخم خیارین گل نیلوفر جوشانیده گلقند داخل کرده داده مسهل دهند **ایضاً** در آکله گلو بعد تبریدات و فصد سر رود مسهلات کهربا سنگ جراحت سوده بر موضع آکله حلق پاشیدن مفید

و حب سیماب که در آتشک کام مسطور شد نیز در قرحه حلق که بسبب آتشک باشد مجرب معمول مولف است

حرقت حلق

سبب سوزش حلق یا خون حاد حریف یا صفراست و فرق در هر دو از لون و سحنه مریض و دیگر علامات مخصوصه غلبه خون و صفرا توان کرد

علاج در دموی فصد سرو نمایند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند عناب ده دانه سپستان بست دانه آلو بخارا هفت دانه تمر هندی زرشک یکی ده درم شاهتره شش درم گل بنفشه پرسیاوشان هریک چهار درم جوشانیده صاف کرده گلقند و ترنجبین بالیده باز صاف نموده بنوشند و اگر با خون صفرا باشد سنای مکی ده درم مغز فلوس خیار شنبر دو اوقیه اضافه نمایند و اگر یکدرم ریوند چینی افزایند قوی تر گردد و بعد تنقیه معدلات مزاج از اشربه مثل شربت عناب و زرشک و تمر هندی و سماق و مانند آن و از غرغر مطبوخ گلنار و سماق و کشنیز خشک و امثال آن استعمال نمایند و در صفراوی تنقیه صفرا نمایند بپوست هلیله زرد مسحوق بآب انارین معصور و یا بآب تمر هندی و شیرخشت یا باین نقوع هلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه کوفته هریک چهار درم گل سرخ شش درم سنای مکی هفت درم گل نیلوفر بسفایج کوفته هریک پنج درم شب در یک رطل آب تر خیسانند صبح مالیده صاف کرده یک اوقیه و نیم مغز خیار شنبر مع ترنجبین و شیرخشت مالیده باز صاف نموده دو درم روغن بادام چکانیده نیم گرم بنوشند و بعد از تنقیه تعدیل مزاج نمایند باشربه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بلعاب بهدانه و لعاب اسپغول و یا شربت ریباس بآب برگ بید و یا گلاب یا بآب انارین و سکنجبین بلعاب بزرقطونا و یا بآب هندوانه و یا ماء القرع بسکنجبین و غرغره بآب نقوع کشنیز و آمله و عدس مقشر و گل سرخ و اگر حرقت بسیار باشد دو حبه افیون و دانگی کافور اضافه کردن مضایقه ندارد و از تناول گوشت و اغذیه حاره و اشیای حریفه و مالحه و آنچه طعم غالب داشته باشد اجتناب نمایند و بر مزوره ماش و عدس و قرع و سماق و ماء الشعیر با اندک نبات اقتصار ورزند و از بقول خرفه و اسفاناخ و عصی الراعی و برگ کاهو و کدو مناسب و لطلیه نیز نافع است

خشونت حلق

درشتی گلو یا از مادهٔ یابسه سوداوی عفص یا از انصباب نزله حاد و یا از دوام تناول اشیای قابضه یابسه و یا از غبار و دخان و یا آواز شدید باشد و تشخیص این اسباب چنین کنند که رنگ چهرهٔ مریض نظر کنند و مرهٔ ذهبیا و بپرسند اگر رنگ تیره بود و طعم دهان عفص گوید و حلق خشک باشد از سودا بود و اگر دغدغهٔ حلق و دیگر آثار نزله دریافت کنند از نزله دانسته شود و سببش بیان باشد و اگر این هر دو سبب یافته نشود حال تقدم تناول اشیای قابض یا دخول غبار و دخان یا کثرت آواز بپرسند بر واحد ازین سه سبب که اقرار کند سبب مرض همان باشد **علاج** آنچه از نزله بود علاج نزله حار نمایند و آنچه از سودا باشد تنقیهٔ بدن نمایند بفصد اگر ضرورت باشد و بمسهل سودا و بالحبس تکرار تا آنکه تنقیه حاصل شود و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج شربت بادرنجبویه و لعاب گاوزبان و تخم ریحان و بادرنجبویه و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و صمغ عربی و تیل مغز بادام با نبات اگر مزاج گرم نباشد و الا مثل لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و عرق گاوزبان و بیدمشک و بزرقطونا و بادرنجبویه و تیل مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه کشند و غرغره باشیای مملسه نمایند چنانچه در خشونت زبان مسطور شد و استعمال لعوقات و مدام داشتن حبهای مملسه در دهان مثل حبی که از کتیرا و صمغ عربی و رب السوس نبات هر واحد یکجزو و مغز بادام مقشر چهار جزو نرم ساییده بلعاب بهدانه و اسپغول حبوب مفرطح ساخته باشند و خوردن مسکه با نبات و نوشیدن شیر تازه نیمگرم تنها یا با نبات و تناول خمیرهٔ بنفشه با روغن بادام شیرین و تدهین مسکهٔ تازه و بعد از آن استحمام بآب شیرین نیمگرم نیز نافع و آنچه از تناول اشیای قابضه عفصه بود علاجش نیز همین ست الا فصد و مسهل درین ضرورت ندارد و اغذیه در هر دو حرب لطیف حار یا بارد حسب حاجت مثل فالودهٔ شکری و شوربای گوشت بزغاله و جوزهٔ مرغ بکدو و اسفاناخ و خیارزه و اطریه و حلوای نشاسته بشکر و روغن بادام و زردهٔ بیضهٔ مرغ و یا شیر برنج باشکر سفید دهند و علاج خشونت که از غبار و دخان و آواز شدید باشد نیز همین ست

اورام و قروح قصبهٔ ریه

پس اگر تپ ضعیف و خفقان در وسط سینه و وجع خفیف و معذلک حکه در حلق و بحة الصوت باشد ورم در قصبه بود و اگر بوی دهان مثل بوی ماهی و نفث اندک باشد قرحه در قصبه بود **علاج** آنچه در اورام و خراجات ریه و سل مسطور گردد بعمل آرند مگر آنکه در سل استعمال مسهلات جائز نیست و درینجا مسهلات خفیفه جائز ست اگر احتیاج آن باشد و هر چه بهر بثور قصبه در قروح حلق گذشت نیز مفید بود و بقول شیخ اگر در قرحه قصبه مریض بر پشت خوابیده دوا را در دهن نگاهدارد و اندک اندک آب آنرا فرو برد تا اثر آن بزودی رسد بدون آنکه بکیفیت سیاستاند که سرفه بهم رسد و دیگر دوا مرحی و متعری و مجفف باشد که باعث هیجان سرفه نگردد و ادویهٔ مغریهٔ مجففه در سل خواهد آمد و نفع ادویهٔ مجففه آنست که رطوبات فضلیه مانع التیام قرحه را زائل گرداند و فائدهٔ ادویهٔ مغریه آنست که کسر حدت ریم و مولد حادهٔ موجود در قرحه نماید

اختلاج و ارتعاش قصبهٔ ریه

بدانکه گاه در قصبهٔ ریه عارض میگردد اختلاج که عبارت از جستن آن باشد و ارتعاش که مراد از لرزیدن آنست چنانچه سائر اعضا را عارض میشود و سبب اصل اختلاج قصبه ریح غلیظ متولد از خون غلیظ و یا بلغم و یا سودای محترق ست و سبب ارتعاش آن همان اسباب رعشه اند که در امراض راس مسطور شد و بیشتر ارتعاش قصبه از ذکی مزاجی عضل حنجره و الیاف عضلهای اوست که ارخای غیرتام نماید و نشان اختلاج آن تلجلج و تردد و اضطراب در کلام ست ساعتی بعد ساعتی نه بر دوام و علامت ارتعاش آن لرزیدن کلام ست دائم متصل **علاج** تدبیر ابهار از تنقیهٔ ماده و غرغره وغیره حسب واجب همانست که بهر اختلاج و ارتعاش سائر اعضا در امراض راس مسطور شد و غراغر و لعوقات را درینجا تاثیر عظیم ست و اینها که دران خردل باشد قوی النفع بود و باید که از رفع صوت تا بگاه و ضحک و غضب و از رفتار بسیار و از دویدن و جنبانیدن دستها و خواب بر غیر قفا اجتناب نمایند و اگر بر سینهٔ مریض چیزی گران چون تخته آسیا وغیره بقدر طاقت او نهند و تکلیف تکلم کنند در انحالت که او مستلقی بود نفع شدید نماید

و در روزی چند بار همچنان عمل نمایند و طبری گوید که علاج ارتعاش قصبه آنست که بسوی قوت و سن و مزاج مریض نگاه کنند چه معالجه مشایخ که این مرض بایشان عارض شود خلاف معالجه شبان است و طبیب قوانین را در جمیع معالجات لا سیما در مثل این مرض بعمل آرد پس استفراغ بحقنه نمایند در ابتدای مرض بعد از آن بایارج فیقرا و موینج و عاقرقرحا و مانند آن غرغره کنانند بعده اگر قوت احتمال کند تنقیه باین حب نمایند عاقرقرحا خربق سیاه ایرسا هر یک نصف درم جند بیدستر حب النیل حب الغار هر یک ربع درم سکبینج مقل تخم کرفس انیسون نمک نفطی هر یک دو دانگ جاوشیر یک نیم دانگ غاریقون یک نیم درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته مقل و سکبینج و جاوشیر را در آب کرنب بطی در شراب کهنه تر کنند تا نرم شود پس حل کرده ادویه مسحوقه آمیخته بسرشند و مثل فلفل حبها سازند شربت سه درم و ثلث آب نیم گرم بعد بپرهیز بکروز و تناول نخود آب پس اگر از تنقیه باین حب مرض زائل نگردد بر دهن مصطکی و روغن ناردین و اندکی زیره کلگک سعوط کنند و اگر زوال او مشکل گردد در نسخه آنچه رطوبات ریاح غلیظ را تحلیل کنند بیفزایند و اگر علت دشوار گردد و تا تاثیر معالجه ضعیف نماید قوت باقی بود یکشربت ایارج لوغاذیا با آب افتیمون و هلیله سیاه و مویز منقی بدهند تا مرض مستاصل گردد اما اختلاج قصبه بتدبیر خفیف زائل میشود و در معالجه او اکتفا بر غرغره کنند

استرخای حنجره

گاه عضله حنجره که برای جذب نسیم هیکشاید بسبب انصباب رطوبات مرخیه بسوی آن مسترخی شود پس حنجره بهیجان فراهم ماند و هوا بسوی ریه منجذب نشود و اختناق آرد چنانچه در اقسام خناق مسطور شد و علاج بعلاج انطباق مری نمایند و هر چه در استرخای مطلق گذشت بعمل آرند

امراض مری

بدانکه شیخ الرئیس قول کلی در تعداد اجناس امراضی که بمری عارض شود چنین بیان فرموده که گاه عارض میگردد مری را اصناف سوء مزاج که از آن فعل خود و آن ازدراد است و گاهی واقع میشود در ان جمله امراض آلیه و مشترکه و اورام حار و بارد و صلب و اکثر انچه از امراض آلیه در ان واقع گردد آن سده و ضیق است یا بسبب ضاغط خارجی از فقره زائله و یا بسبب ورم عضو مجاور او و یا بسبب ورم فی نفسه یا ورم عضله که ماسک اوست و از جمله امراض مشترکه که او را اکثر عارض شود نزف الدم و انفجار اوست و بیشتر این تابع خشونت شی مبلوع و حدت او میباشد پس اگر خراش در مری پیدا کند نزف الدم از آن پیدا گردد و اگر تفرق اتصال دهن رگ او نماید انفجار ورم احداث کند و ادویه مستعمله در امراض مری بعضی مشروب اند و بعضی موضعیه و ادویه موضعیه گذاشته میشود مابین کتفین و باید که درین ادویه قوت از عطریت باشد چنانچه در ادویه مستعمله در اضمده معده و ادویه مشروبه باید که مثل لعوقات و حسا باشند تا که مرور متصل دانند که از دخول الم و وجع بمری عارض گردد تفحص نمایند که آن از سوء مزاج است یا از ورم و یا از تفرق اتصال پس اگر از سوء مزاج باشد علامت و علاج اقسام او آنچه در عسر البلع می آید اخذ کنند و علاج اورام و تفرق اتصال او نیز عنقریب مسطور گردد بدان توجه نمایند

عسر البلع

و آن آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برد و اسباب آن یا در نفس مری باشد و یا در مجاور او و سببی که در نفس مری باشد یا ورم مری است و یا جفاف رطوبات در ان بباعث حرارت تپ و غیر آن و یا صنفی از اصناف سوء مزاج مفرط و یا سقوط قوت و ضعف او خصوصاً در آخر امراض حاده ردیه مانند دق و غیره و یا احتباس چیزی مثل عظم یا کرم یا علق و سببی که در مجاور او بود ضغط ضاغط است و آن یا ورم عضلات حنجره باشد چنانچه در خوانیق و غیر آن افتد و یا میل فقره گردن بسوی داخل و یا ریح مطیفه بمری ضاغط او و یا مقدمه تشنج و کزاز و ابتدای آن طریق تشخیص این اسباب باید که اولا نگاه کنند که باین مرض مرضی حاد و غیره هست یا نه بعده نبض ملاحظه نمایند اگر در نبض کمال ضعف قوت مدرک گردد سببش سقوط قوت از مرض لاحق باشد و اگر با مرض دیگر و ضعف نباشد و در نبض تپ یافته شود از مریض سوال کنند که با این مرض درد نیز هست یا نه اگر اقرار آن کند و تشنگی نیز باشد سببش ورم حار بود پس جای درد دریافت نمایند اگر درد در گلو گوید و با آن تنگی نفس بود ورم حنجره و غیره عضو مجاور باشد و اگر درد در میان کتفین بیان کند ورم مری باشد و اگر تپ نباشد و اقرار درد اندک نماید ورم بارد بود پس اگر درد در گردن

[illegible]

نشان دهد و عند استلقاء ضیق النفس پیدا شود و بحکام بلع الم برند فقرۂ زائله دریابد و با آن سائر علامات زوال فقره که در خناق مسطور شد یافته شود
سببش زوال فقرۂ گردن باشد و اگر مریض اقرار نماید و تمکین کند و نبض تب یافته شد سببش جفاف رطوبات در مری بسبب تپ باشد و اگر بیند در
بر ورود نبات از مریض بپرسند که این مرض بتدریج عارض شده بود یا دفعةً اگر گوید که اندک اندک ظاهر شده بود و طعام از مری بسوی معده برگشته
و احساس بگره در ندا اندک بود و علامت یکی از اقسام سوء مزاج هم یافته شود سببش سوء مزاج باشد پس اگر با غلبۂ عطش و حرقت و حرارت در سینه
باشد و بنوشیدن آب سرد منتفع گردد سوء مزاج حار باشد و اگر این آثار نباشد بلکه بچیزهای گرم انتفاع یابد سوء مزاج بارد بود و اگر با رطوبت دهان
و کثرت آب آن باشد سوء مزاج رطب بود پس اگر آثار کثرت ریح نیز یافته شود و بکشادن دلک تخفیف یابد سببش ریح ضاغط باشد و اگر ضد آثار
رطوبت بود و از رطبات انتفاع یابد سوء مزاج یابس باشد و اگر آثار تشنج و کزاز که در حرکت آن ناگذشت مدرک گردد سببش مقدمۂ آن نا باشد و اگر
هیچ یکی از این آثار نباشد و دغدغه در مری و تنفر از غذا و خفقان و خبث النفس باشد و تقدم علامات دیدان بود از احتباس کرم در مری باشد و اگر
خون از دهن بیرون آید از تعلق علق باشد **علاج** اگر سببش ورم حنجره یا زوال فقره بود علاجش بعلاج خناق ورمی یا زوال فقراتی نمایند و اگر ورم
مری باشد علاج او کنند و اگر از سقوط قوت در اواخر امراض افتد علاج نپذیرد و علامت قرب موت باشد و تدبیرش جز این نیست که بطوری که ممکن شود
اعانت قوت نمایند و بر جرهای گردن روغن بنفشه و موم روغن بمالند و اگر از احتباس کرم باشد علاجش قی کردن است و علاج تعلق علق مسطور
و اگر مقدمۂ کزاز و تشنج باشد علاجش علاج امراض مذکوره است و اگر سوء مزاج حار باشد لعاب بهدانه و خیار و مغز تخم کدو و شربت بنفشه بنوشند و لعاب
اسبغول و آب کشنیز سبز غرغره نمایند و یا لعاب اسبغول و شیرۂ تخم خرفه و خیارین و کاهو هر یک هفت ماشه و شربت هندی چهار توله و یا آب انار
شیرۂ خرفه و یا شربت خشخاش و عناب و گلاب و یا آب تمر هندی با اندک عنب بنوشند و نوشیدن دوغ ترش جرعه جرعه نیز مفید و آب برگ کاسنی
و کشنیز تر و کاهو غرغره کنند و صندل بکیوره و کافور ساییده بگلاب و آب کشنیز سبز یا آب برگ خرفه و کاهو سوده میان هر دو کتف ضماد نمایند و
روغن بنفشه و موم بر آنجا بمالند و دیگر عصارات و ادویۂ بارده مثل آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه بر قفا و گردن و مابین کتفین بمالند و غذا آش جو
روغن بادام و مزوره سماقیه و حصرمیه سازند و اگر سوء مزاج بارد باشد اسطوخودوس و انیسون بادیان مصطگی سنبل الطیب چشانیده با شربت نیلوفر
یا شربت بادرنجبویه بدهند و یا ماء العسل بگرم یا سکنجبین بیاشامند و دارچینی تخم شبت بادیان در آب پخته غرغره کنند و سنبل الطیب و مصطگی و دار
و جند بیدستر و صبر ضماد نمایند و دیگر اضمده مسخنه که از مثل جند و اشق و مرزنجوش و مانند آن ساخته باشند بکار برند و هرچه در علاج معدۂ بارد
بعمل آرند و روغنهای گرم چون روغن مصطگی و قسط و مشک و ترب و بلسان و روغن خیری و زنبق و نرگس بمالند و غذا نخود آب یا شوربا گرم
و خولنجان و شبت و مانند آن و عسل و بچۂ کبوتر دهند و اگر سوء مزاج رطب باشد شربت میبه و به و سیب و سکنجبین و شربت حب الآس بنوشند
و بطبیخ بهمنین و گل سرخ و هلیله و انجدان غرغره نمایند و روغن زنبق و ناردین و مصطگی و قسط بمالند و اگر ماده هم باشد اول تنقیۂ معده از رطوبت کنند
بعده جلنجبین با مصطگی و انیسون تناول کنند و هلیلۂ مربی و اطریفل خاییده اندک اندک فرو برند و مصطگی و قرنفل بخایند و غذا ماهی شوربا و گوشت
کنجشک و قنابر و دراج مقلو بمری و کمون و کراویا و مانند آن خورند و تشنج میفر باید که بادویۂ خوشبو که در آن قبض و تسخین باشد علاج کنند بعده تنقیۂ
و اصلاح او و اگر حاجت آن باشد و آن ادویه مثل انیسون بریان و بهمن و سنبل و ناردین و ساذج هندی و کندر و دقاق کندر است و اگر احتیاج معالجه
قابض تر افتد ادویۂ مسخنه قوی تر لقوابض بارد آمیزند تا آنکه برودت قوابض بارده شدید التجفیف مثل گل سرخ و گلنار و مانند آن منکسر گردد و انجدان
درین نوع شدید النفع است و بعضی گویند که میان هر دو شانه محجمه با شرط بهفتاد یا بهشتاد فاصله بزور کشند بعده سه چهار ساعت کباده کشند
و جهت تنقیۂ مری و بدن مطبوخ افسنتین ترمدی با گلنجبین یا شربت دینار دهند بعده بادیان با درنجبویه مصطگی سنبل الطیب هر یک نیم ماشه
[illegible]

خورانند ودارچینی بادیان تخم انجره شبت سعد مکوه هر یک یکتوله جوشانیده شربت افسنتین چهار توله داخل کرده غرغره کنند وازمصطکی وسعد وافسنتین ورُبّ
هر یک یکتوله جند بیدستر هفت ماشه بروغن بابونه سرشته ضماد نمایند بعده روغن خیری بمالند واگر سوء مزاج یابس باشد لعاب اسپغول ولعاب بهدانه
وشیره مغز تخم کدو وشربت بنفشه یا شربت نیلوفر بدهند ولشیر تازه غرغره کنند ونوشیدن شیر گاو تازه وروغن بادام یا روغن کدو یا شیر خر
یا شیر بز گرم کرده اندک اندک و با ماء الشعیر بلعاب بزرقطونا وروغن بادام وغرغره بآن ویا شوربای جوجه از پیه ماکیان ومسکه ویا حسو آرد سمید وشیره
وروغن بادام بهم مناسب ومغز تخم کدو ومغز بادام وبنفشه وبرگ خطمی وخبازی سائیده بلعاب تخم مرو وپیه ماکیان آمیخته میان هر دو شانه ضماد نمایند
وروغن بنفشه وسوم وروغن کدو بمالند ولعوقات رطبه معتدل المزاج وزرده بیضه نیم برشت بخورند وتقلیه کدو واسفاناخ وخبازی قطعه غذا سازند
وشحوم بط وغیره ومسکه واحساء بخورند وبمالند وبالجمله در سوء مزاجات مری تدبیر معده بعمل آرند چه مری در اکثر امر در مزاج خود تابع مزاج فم معده است
ومقوله بعض حذاق از متاخرین است که این مرض علاج پذیر نمی باشد

انطباق المری وفالج آن

یعنی بهم پیوستن مجرای غذا واسترخای آن ودر انطباق چیزی رقیق وسبک چون آب وشوربا فرو نرود ولقمه بزرگ ثقیل صلب بخوبی خورده شود ودر زوال
این علت طمع نباید داشت الا در اطفال ودر فالج مری اصلاً هیچ قسمی از طعام وشراب از حلق فرو نرود وآنچه که در حلق بیندازند از راه بینی بیرون آید
وسبب انطباق استرخای عضله مری است از رسیدن برودت بآن وانصباب خلط رطوبی بران وبعضی گویند که سببش استرخای غشای باطن مری است
وآن از انصباب صفرا ونفوذ او نیز افتد وگاهی بسبب ورم بود وهر واحد بعلامات مخصوصه خود شناخته میشود **علاج** برای تخفیف مرض تنقیه بلغم
نمایند بایارجات وغرغره منشف رطوبات بدستوری که بهر استرخاء در امراض راس مسطور شد وکثرت غرغره با ایارج فیقرا همراه ماء العسل نیز نافع وبعد تنقیه
برای تقویت مری انیسون مصطکی سنبل الطیب کندر بهمین جوشانیده غرغره کنند وگلقند عسلی داخل کرده صاف نموده نیمگرم قدری از آن بنوشند
ومازو حب الآس را یک میان هر دو شانه ضماد نمایند وزیر زنخ محجمه ناری نهادن یا شرط زده جند بیدستر وسکبینج ومانند آن طلا نمودن مفید بود
واستعمال جوارش سفرجلی درین باب از مجربات است وار فلفل فرفیون مویزج عاقرقرحا کندش بخور مریم بورق کوفته بیخته بآب کرفس حبهای برگ
ساخته خشک کرده اکثر اوقات خصوصاً قبل از تناول غذا در دهن داشتن بغایت نافع وفولس گوید که اگر استرخاء در آلات بلع باشد لطوخ
بروغن بان وجند بیدستر لیخته ومعمول بعضی متاخرین اینست که چون استرخای مری بسبب رطوبت نزلی عارض شود وباعث آن انطباق مری
بهم رسد اول تنقیه بدن والماده از حقنه حاده نموده سنبل الطیب افسنتین قسط تلخ هر یک سه توله در آب باران نیم آثار خیسانیده صبح بجوشانند
که چهارم آب بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه هر یک هفت توله آمیخته باز بجوشانند که آب بسوزد وروغن بماند پس مصطکی یکتوله جند بیدستر
چهار ماشه سوده آمیخته بمالند واز همین رُبّ سعد بادیان تخم شبت اروبج هر یک یکتوله غرغره کنند وچون دهن اندکی کشاده شود انیسون سا
زرنب کندر مصطکی بهمین هر یکی سه ماشه اصل السوس مقشر اسطوخودوس هر یک هفت ماشه در عرق افسنتین وعرق عنب الثعلب هر یک نه توله
جوشانیده صاف نموده شربت افسنتین چهار توله داخل کرده بنوشند وتنقیه بمسهل بلغم وایارجات کبار نمایند ومحجمه ناری بر مهره دوم گردن نهند
که فی الفور فائده میکند بلکه زیر زنخ ومیان کتفین نیز سه چهار محجمه نهند وچون دهن اندکی کشاده گردد سفوف بنفشه چهار ماشه شربت مسهل چهار توله در عرق مکوه
نه توله دهند ووقت ظهر شوربای مرغ شکم سیر دهند وروز دیگر معجون طمیس حلو نجان چهار ماشه وشربت مسهل چهار توله ونهادن محجمه بخورانند واگر با این مرض
بیهوشی باشد اول حقنه حاده بلونجان ویا شیاف حاده والدلشیان بعمل آرند وشیشه حجامت بمهره دوم گردن وزیر زنخ نهاده بند بکنند وبعد وقت
ضماد جند بیدستر راسنگ مویزج فرفیون قسط تلخ وافسنتین عاقرقرحا هر یک یکتوله سنبل الطیب دو توله کوفته بیخته در روغن بابونه سه توله آمیخته بکار برند
تا مری بکشاید وبهوش آید پس همه تدابیر آنچه در فالج مطلق مسطور شد بعمل آرند ولیکن غرغره‌ها بسیار بکار برند واگر سببش صفرا یا ورم باشد علاجش نمایند

ورم مری

فاتن یا ماده وی صفراوی بود یا از دیگر مسلب و فرق میان این اقسام چنان کنند که اگر مریض شکایت درد میان هر دو شانه خصوصاً حرارت و رنج با حرارت و تب
نماید بلاتب گرم و تشنگی شدید باشد ماده حار بود و بعد اگر آثار غلبه خون نمایند دموی باشد و گر علامات غلبه صفرا ماده کند صفراوی بود و اگر ثقل و تمدد میان
کتفین بیرون و وجع مفرط بیان کند و تب و تشنگی نبود ورم بارد باشد و هرگاه لرزه پدید آید ورم در نضج شروع کند و چون ریم تق برآید ورم منفجر شود
علاج هر چه ورم حار باشد معده مستقل است در اینجا یک بار ورم و ضماد اصلح در اینجا بامن تقیه نمایند و دوا اندک اندک بنوشند و ایضاً در ورم حار بعد
فصد باسلیق یا اکحل در ابتدا با هر دو شیره تخم خرفه و آب انار میخوش با شربت فواکه بارد همچو بنوشند و یا ماء الشعیر مع روغن بادام و یا شیره خرفه بجلاب
و یا آب کاسنی و کاهو با شربت توت و یا شربت نیلوفر و عناب و سکنجبین ساده و دیگر اشربه بارده بنوشند و تلیین طبیعت بحقنه لینه و آشامیدن شیرخشت
و تمر هندی و ریوند و شربت ورد مکرر و شربت آلو و امثال آن کنند و صندلین بگلاب و آب کاسنی و کشنیز سبز ... ضماد نمایند و یا آب مورد و گلاب و آب
به و سیب و آب برگ خرفه و آب حی العالم مساوی با قیروطی موم صاف و روغن گل در صلایه حل کنند تا بیامیزند پس صندل سفید سوده مخلوط کرده
طلا کنند و بعد آرد جو و صندل و لعاب عنب الثعلب و آب بارتنگ و تراشه کدو سائیده ضماد کنند و در انتها به تحلیل آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب
کاکنج اندکی خیارشنبر حل کرده قدری روغن بنفشه آمیخته و یا شربت بنفشه و شربت کاکنج با اندک مغز خیارشنبر و یا ماء الشعیر آمیخته بنوشند و آرد جو بابونه و خطمی
بنفشه اکلیل الملک آب عنب الثعلب یا آب انجیر و یا آب کرنب و آب کاکنج و روغن گل ضماد کنند پس اگر ورم تحلیل شود و تغذیه با تدبیر بارد نمایند
و اگر ریم کند و قشعریره و شدت تب ظاهر شود آب انجیر منضج نیم گرم بدهند یا لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و آب گرم اضافه نمایند و آرد حلبه و تخم
کتان و سبوس جو یا جو و آرد جو و خطمی با آب انجیر و روغن بنفشه ضماد سازند و سبوس آب سبوس با قلی و شکر و روغن بنفشه خورانند و چون نضج یابد و منفجر
گردد شیر و روغن بادام بنوشند و مسکه و حریره آرد سمید و نشاسته و روغن بادام و شکر بخورند و از اشیای حاره لذاعه تا اندمال قرحه احتراز کنند و بعضی
نوشته اند که اولا علامت رجوع ماده مثل شیره تخم خرفه و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت انار ترش
چهار توله داخل کرده بنوشانند و صندل سفید و کشنیز سبز و ریحان و گل سرخ و مکوه و بید ساده همه سبز هر یک یک توله در گلاب و آب به ترش و آب مورد
سوده برگردن و میان کتفین ضماد کنند غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و هرگاه ماده رجوع نشود و ورم بانتها رسد جهت تحلیل شیره گل بنفشه مکوه و حب کاکنج
نه ماشه در آب عرق کاسنی و مکوه یا در آب برآورده مغز خیارشنبر هفت توله شیرخشت پنج توله مالیده روغن بادام هفت ماشه شربت ورد مکرر [illegible]
داخل کرده دهند و صبح آن شربت بنفشه چهار توله در عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله حل کرده تخم ریحان نه ماشه پاشیده بنوشند و همین نسخه چهار بار
تکرار نمایند و ضماد آرد باقلا و بابونه و خطمی و مکوه هر یک دو توله روغن گل و بابونه هر یک یک نیم توله کنند و غذا شوربای چوزه مرغ که نخود ماش مسلم و برگ کشنیز
سبز در آن افتاده باشد با روغن گاو پخته با نان تنک دهند و در ورم بارد بعد از نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اکلیل الملک بابونه و شبت
حلبه تخم کتان در آب جوشانیده صاف نموده منضج جرعه جرعه بنوشند و نیز ادویه مذکوره سائیده ضماد کنند و روغنهای گرم چون روغن بابونه و شبت و زیت
و یاسمین و زنبق و بان بمالند و تجرع منضج آب گرم با عسل و آب نخود و نوشیدن شوربای معمول از کرنب و شبت نیم گرم و غذا نخود آب بشبت و زیره
و کرویا و مانند آن نیز سودمند و **بقول بعضی** متاخرین در ورم بلغمی مجرب به شرط در هر دو شانه و صدر مدد متواتر در یک هفته اندک کشادگی در مری
... پس گل بنفشه گل عاقر قرحا گل بابونه مکوه هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق انیسون تخم انجره هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله جوشانیده عسل ...
داخل کرده دهند و جهت تسکین درد بخور بابونه سنبل الطیب اکلیل الملک برگ نی نیم هر یک دو قبضه اسطوخودوس بادیان هر یک یک قبضه ...
سخته پارچه سفت بر بدن کشیده آن را زیر نماده سر پوشش آن اندک اندک کشاده بخار آن بر انجا رسانند و چون گرمی آن کم گردد انگاه سه چهار خشت
در آتش سرخ نموده در دست پناه گرفته با آهستگی تمام در سبوچه اندازند تا باز گرمی پیدا کنند عرق خوب ابدا آنرا از پارچه کتان پاک نمایند و لین غرغره ...

بادیان کوه انیسون دارچینی بادرنجبویه تخم انجره هر یک یک توله حب البلسان مصطکی مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله ایرسا سفید ریوند خطائی هر یک شش ماشه زنجبیل دو ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند و صبح لعاب تخم مرو و گاوزبان هر یک پنج ماشه شربت افسنتین چهار توله تخم شربتی هفت ماشه چهار تجربه دهند بعده جهت تحلیل سنبل الطیب بابونه مصطکی اکلیل الملک هر یک یک توله در فتح قسط سوم حصه ادویه آمیخته ضماد کنند در فتح مربی ترتیب بمانند و اگر تحلیل نشود و به نضج لعاب حلبه تخم کتان هر یک هفت ماشه بمیفختج سه توله نوشانند و تحت انفجار بهای ادمال صمغ عربی چهار ماشه طباشیر کتیرا هر دو یک ماشه بلعاب گاوزبان هفت ماشه شربت خشخاش سه توله بنوشانند و یا تخم مرو پنج ماشه با شیرگاو سیاه نیم پاو شربت حب الآس چهار توله دهند و غذا کله پاچه خورانند و شیخ میفرماید که در ورم مری واجب است که ادویه موضعیه ادویه قابضه تنها از ریاحین و فواکه بر قیاس علاج اورام معده باشند بعده در آن مثل اشق و مقل و اکلیل الملک و انجیر و شحوم و بطبع کیان بقول بعض زیاده کنند و اگر از این فائده نشود و احتیاج بسوی تحلیل بیشتر افتد یا ورم وصل صلب باشد باید که بقوة العمل ادویه قوی التحلیل مثل حب الغار و عاقرقرحا و قردمانا و زراوند و ایرسا و بلسان مکوطلسا زند و ... که در آن باستعمال ضماد محرات مثل خردل و ثافسیا و غیر آن که در دبیلات صدر و ریه بکار آید حاجت افتد حتی که سرگین کبوتر و مانند آن و آماادویه مشروبه در علاج ورم حار لعوقات می باید تا مرور را اندک اندک بود و دراو دائم در ورم حار لعوقات مثل عدس و طباشیر بلعاب مثل اسپغول و تخم خرفه و بذرالقرع و مانند آن باشد بعده مخلوط از رادع و محللات میل کنند چنانچه در آن چیزی از انجیر و بادیان و رب السوس و تخم کتان آمیزند بعد از آن غذا و حلبه زیاده کنند و ابتدا استعمال نمایند و در ابتدا اغذیه مثل آنکه از آرد جو و عدس نان و غیر بریان و شیره بادام و شکر بسازند و چون بنضج شروع کند حسو از شیر و سبوس گندم و روغن بادام و شکر اختیار نمایند بعد از آن آرد کرسنه و آرد نخود در آن داخل کنند و چون قریب بانفجار رسد اندکی ایرسا و بادام تلخ و فراسیون و قدری قلیل خردل و انجیر و حرماد داخل نمایند و در اورام بارده و حیه در اورام بارده معده بیاید افکنند و ملینات منضجات در آن استعمال نمایند داخل مثل لعوقات و حسا که برای انضاج ورم حار مذکور شد مثل آرد کرسنه و آرد جو که در آن عسل و قدری ایرسا و غیر آن باشد و از ضماد اضمده منضجه که مسطور شد و از انجمله حلبه و بابونه و اکلیل الملک و مقل و صمغ بطم و اشق و ایرسا اندکی عطریت و اگر میل تحجیر و تسخن کند آنچه گذشت در حیه در باب ورم معده بیاید عمل آید

تفرق اتصال مری

سببش انشقاق عروق آنست از امتلای خون یا حدت آن یا ضربه و سقطه و جراحت و علامتش برآمدن خون است از حلق و درد و امین کلیتین فرق میان اسباب مذکوره چنان کنند که اگر امتلای بدن و عروق از خون و سائر علامات غلبه دم یافته شود سببش امتلای خون باشد و اگر آثار غلبه صفرا مدرک گردد از حدت خون باشد و الا حال تقدم حدوث ضربه یا سقطه یا جراحت دریافت کنند **علاج** اگر مانعی نباشد فصد باسلیق کنند و صمغ عربی نشاسته کتیرا گل ارمنی دم الاخوین که یا تزم سوده اندک اندک تنها بجلاب و نبات یا شربت حب الآس سرشته لبیسانند و یا باشیر بز دهند و یالک مغسول با شیر بز یا حب حابس الدم یا قرص کهربا بدهند و تقلیل و آب ندهند و غذا زرده بیضه نیم برشت و بهر چه در رفق الدم بیاید بکار برند و بقول شیخ فرق در علاج انفجار ورم از مری و علاج انفجار ورم از معده آنست که در مری حاجت بادویه ذی لزوجت و علوکت بود تا دفعة بسوی معده دفع نگردد بلکه بر موضع انفجار ملبث جاری شود که از آن فعل قوی ظاهر گردد و اگر چه قوت او از راه عروق نیز رسد لیکن بسبب طول مسالک و کثرت انفعال در مسالک ضعیف شود و بقول گیلانی باید که دیگر از جنس لعوقات باشد و نیز حبوب که در دهان گیر قد ادویه که بسوی معده بسرعت تا آنکه نشود و ایضاً باید که استعمال دوا مرات کثیر باشد نه کبار

قروح مری

سببش انفجار قیبیلا و اورام مری است یا مره و ماده که حادث باشد موضع تفرق و مانند آن و حدیثیت که از نوازل حاره حادث شود و فرق میان قرحه و ورم مری آنست که در قرحه سوزش هنگام خوردن چیزی شور و ترش اگر چه آن چیز اندک بود زیاده شود و بطعام در بیت تفه اگر چه لقمه بزرگ از آن خورده شود درد کمتر باشد

سلاف ورم مری که دران لقمهٔ بزرگ از هر قسم طعام موجب زیادتی الم میگردد و قرحهٔ مری که از نضج ورم و انفجار او افتد علاج او دشوار بود و در اکثر ام
مترف بهلاکت باشد و فرق میان قرحهٔ معده و قرحهٔ مری آنست که تجاوز او با بین کتفین محسوس شود و در قرحهٔ معده درد در شکم باشد و علامات دیگر از تپ
وحتی و سردی اطراف و خشکی کام و زبان و غثیان و آروغ بدبو در هر دو یکسان بود و تا قرحه کهنه نشود آروغ بدبو نگردد و علاج اول را تنقیهٔ
قرحه از ریم دو سه روز ماءالعسل با شیر و شکر اندک اندک بنوشند بعده برای اندمال قیروطی مرتب از موم سفید و روغن گل و زردهٔ بیضه و یا مرهم ابیض
که از زردی بیضه و سفیدهٔ ارزیز و روغن گل ساخته باشند اندک اندک بلیسند نه بیک دفع و یا مرهم مذکور نه ماشه در روغن گل دو توله و شیر مادهٔ گاو
سیاه رنگ یکنیم پاو بیگرم بنوشانند و ایضا جهت سرعت اندمال طباشیر دم الاخوین صمغ آلو یا صمغ عربی کثیرا سبوس اسپغول رب السوس هر یک
هفت ماشه سفوف ساخته یک مثقال با شیر بدهند و غذا حلیب با شیر برنج و یا شیر و برنج بی نمک دهند و دیگر ادویه که استعمال نمایند لزج و غلیظ
باشند و یا اینها با ادویهٔ دیگر مخلوط سازند و باقی علاج این و علاج قرحهٔ معده یکی است و هر چه در بثور و قروح حلق گذشت حسب حاجت بکار برند

حکاک مری یعنی خارش مری

چون عارض شود مریض از تنحنح و تنخع و پیچیدن سر و گردن صبر نتواند و از بلع اشیای پالسه لذت یابد سببش اجتماع اخلاط حریف مادۀ لذاع است در معده
و تحرک آن بسوی مری علاج بهر تنقیهٔ معده شبت تخم ترب لوبیا جوشانیده صاف نموده سکنجبین حل کرده بنوشند و قی نمایند و دیگر مقیات مثل
آب اصل السوس و تخم ترب و کنکرزد و بیخ خربزه و خریزه بحسب اقتضای وقت و ماده و مسهل مناسب بعمل آرند بعده برای تقطیع ماده سکنجبین عنصلی
یا بسرکهٔ کهنه غرغره کنند و بهر تسکین حکه در شیر تازه شکر یا عسل آمیخته جرعه جرعه بنوشند بعده کندر و صمغ بکار برند و بعضی نوشته اند که بعد تنقیه بمقیات
مناسبه شیرهٔ چهار مغز تخم کدو و بیدانه هر یکی نه ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه شربت بنفشه چهار توله بدهند و یا شربت کدو و یا توت هر یک
دو توله در عرق کیوره و بید مشک هر یک هفت توله حل کرده بنوشانند و از شیر نیم آثار روغن کدو و روغن گل هر یک یکنیم توله غرغره کنند و غذا کله پاچهٔ بره که در آن
چقندر و یا الک افتاده باشد یا برنج دهند و گویند که نوشیدن شراب کهنه شیرین نبیذ درین مرض نافع ترین اشیاست و حکیم علی گوید که اگر زائل نشود نمک و زیره
بسیار در اول طعام بدهند بعده شوربائی که دران ترب و برگ او و شبت پخته باشند بخورند و آبگرم و شراب دوشابی نوشیده پر مرغ به روغن بادام آلوده در حلق
تحریک نمایند و قی کنند و این دو بار در دو روز متوالی بعمل آرند پس آرام نمایند بعد هفت روز بر شوربای گوشت گردن جدی و اگر زائل نشود صبح شیر شکر
بر نهار تجرع نمایند که بعضی اطبا این را بغیر استفراغ استعمال نموده اند

فساد صوت یعنی آفت آواز

بدانکه آواز موقوف است بر عضلاتی که قریب حنجره است و بر هوا و بر حنجره و جسم شبیه بلسان مزمار و ایجه گرداست و بر حجاب و عضلات صدر و ریه و غلصمه لهات
پس آفت هر واحد از ینها آفت صوت است حتی که چون هوا قلت پذیرد یا در اصناف مزاج عارض شود امر صوت مختل گردد و آفت صوت یا بطلان یا نقصان
یا تغیر است و تغیر او بر چند قسم است یعنی بحوحت و حدت و ثقل و خشونت و ارتعاش و جهارت و حکا او و قصر صوت و غلظ او و دقت او و کدورت و ظلمت او
و سبب این آفت یا سوء مزاج ساده است یا مادی و حدوث آن یا انحلال فرد یا سوء ترکیب یا ورم یا وجع یا ضربه یا سقطه و گاهی آفت در نفس حنجره بود و گاهی
بشرکت اعصابی که بعضی آلات صوت رسیده و گاهی بشرکت دماغ و گاهی بشرکت عضو مجاور از اعضای غذا و نفس مثل معده و کبد و طحال و غشای قاسم صدر
بنصفین و صدر و ریه که اورام این اعضا و امتلای آنها و نفخ آنها از کمال انبساط منع کنند و آواز را تغیر دهد و گاهی بشرکت عضو متصل باعضای نفس و غذا مثل
فقار چون از موضع خود زائل شود از کمال انبساط منع کند و گاهی تغیر ریه و حنک برطوبت یا یبوست یا خشونت و یا ورم حنک مغیر صوت گردد و کذلک قطع
لهات و لوزتین که صاحب او چون آواز دهد مثل دغدغه قویه لهجه بسوی تنخع برای دفع موذی احساس کند و گاهی عسر تصویت عند صیاح بسبب تالم بقرع هوا
بقوت عارض شود و حرارت آواز را بزرگ گرداند و برودت تیز و صغیر سازد و یبوست خشونت دران پیدا کند و رطوبت بحت الصوت آرد و ملاست

تعدیل صوت و تملیس آن نماید و چون ریه برطوبت ممتلی گردد و قصبه ریه صاف نباشد انسان را آواز دادن بصوت سالی ممکن نبود و گاهی آواز در ثقل و بحسب وسعت قصبه ریه و ضیق او و وسعت حنجره و ضیق او مختلف میباشد و چون آفات مذکوره در اعضای صوت شدت نماید آواز باطل گردد لیکن کم کلام باطل شود چه کلام بنفس معتدل التمام یابد و تا دم زدن برجای باشد الاخفی گردد و چون آفت بعضل مقت مختص بتنفس کلامی بسبب بحوحت در کام میگردد و هرگاه بعضل محرک باسط حنجره رسد آواز خفی گردد بلکه اکثر از ان خناق پیدا شود و اگر بعضل محرک قابض رسد آواز لطیف گردد و چون فعل آنها باطل گردد آواز باطل شود و چون در این هر دو استرخای غیر تام و حالت تشنج رسد عادت شود آواز مرتعش گردد و چون رطوبت بمقدار غالب رسد بحت الصوت بهم رسد و بحوحت هرگاه از رطوبت عارض شود اگر اندک کثرت یابد آواز را مرتعش گرداند و اگر بسیار کثرت پذیرد آواز باطل شود ٭٭

انقطاع الصوت

مراد ازان بطلان صوت بالکلیه نیست بل حالتی که با وجود آن انسان بر آواز دادن حسب عادت و لوازم او بسهولت قادر نباشد و در اکثر عارض میشود این حالت بسببی که در حنجره و آلات او و آنچه قریب از انست موجود باشد و گاهی عارض میگردد بسببی که در اعضای دیگر باشد و طبری گوید گاه منقطع میگردد صوت از انصباب ماده بسوی عضلات متمم آواز محیط بحنجره و یا از رسیدن آفتی بعصب راجع بسوی بالا و از انجمله انصباب ماده بسوی اصول آنهاست و گاه آواز منقطع میگردد از فساد داخل عضلات موضوع میان اضلاع و بالجمله اسباب او بسیار است جالینوس در مقاله رابع مشروحاً بیان نموده و جرجانی گوید که مزاج حنجره که فاعل آواز است معتدل میان تری و خشکی است و تغیر آواز و بطلان او و بیشتر ازان باشد که مزاج در تری یا در خشکی از اعتدال خارج گردد پس هرگاه در رطوبت از اعتدال بسیار دور افتد آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود آواز بگردد و بالجمله فرق میان این هر دو کیفیت چنان کنند که اکثر حال آواز بر بعض ثقیل و کدورت ازان باشد حال عدم وجع و تقدم تناول اغذیه و اشربه مرطب و مقام در هوای رطب بر رسد اگر این امور یافته شود سببش رطوبت باشد و اگر آواز صغیر و تیز همچون آواز کلنگ باشد و خشونت و وجع و تقدم تناول طعامهای خشک و مقام در هوای خشک کرده باشد سببش یبوست بود علاج آنچه بسببی در اعضای دیگر باشد تدبیرش بالاجمال اینست که اگر از سوء مزاج در بعض عضلی یا آفت او باشد بدانچه واجب بود علاجش باید کرد یعنی چون سبب بعینه دریافت گردد درین وقت بهترین وجوه علاج او مقابله بسبب در رفع او بلا تامل کثیر در وجدان اسباب بعوارض و علامات نمایند و هرگاه ابتدای انقطاع صوت محسوس گردد واجب است که قبل از استحکام و قوت بعلاج او مبادرت نمایند پس بگیرند زردی بیضه در آب جوشانیده نیم جوش منتشر و تیز تازه هر واحد یک ملعقه در آب بیاشامند تا سه روز و باید که از تدبیر یابس الیبس در پارچه پیچیده بخاکستر گرم دفن کنند چون نرم و پخته شود از سر او دور کرده آنچه در میان او است بچیزی حرکت دهند و قدری شکر دران انداخته بنوشند و انقطاع صوت که اسباب آن در حنجره و آلات او باشد دو گونه بر دو امر متضاد که یکی رطوبت کثیر سائل بسوی حنجره و آلات او و در رطوبات او باشد و دوم جفاف غالب بر حنجره و آلات او باشد علاج میشود پس اگر بسبب رطوبت باشد لعوق انجیر بلیسند و یا بگیرند مرو زعفران و لعقید عنب سرشته لعوق نمایند و یا بگیرند زعفران سه درم و نیم مرو دو درم رب السوس کنند هر واحد یک درم عنب بالعسل بقوام آورده سرشته حبوب سازند بقدر باقلا و دائم یکی را در دهان نگاه دارند و یا بگیرند زعفران یک جزو حلتیت نیم جزو عسل سه جزو بیرند تا منعقد گردد و حب بسته زیر زبان بدارند و لعوق کرنب نیز نافع است و خایسدن شاخهای تازه کرنب و فرو بردن آب او و اندک اندک مفید و اگر لعوق کرنب فائده نکند قدری حلتیت در آن آمیزند و آرد کرسنه و طبیخ حلبه و کراث شامی و خبطی تر و بیاره و عصاره او و توم و پسته و انگور شیرین و لعوق زنجبیل نافع و از اغذیه مثل کرنب و خصوصاً اکارع بقر مفید و باید که عصب نقط ازان بخورند و خصوصاً بالعسل یا مطبوخ بالعسل و گویند که قوة الصمغ و شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب و آب کرفس و یا بعسل و کذا صمغ خطمی و کذا مغز و جاج و کذا انیسون که هر واحد نافع انقطاع صوت است و طبری گفته که اگر این مرض از انصباب فضول بسوی عضلات باشد علاج بفصد کنند اگر قوت اطاعت کند و دور از فوق تشل قی و مطبوخات مسهله و غیره جائز نیست و اگر مزاج حار باشد و قوت قوی فصد نیز نمایند و اگر مزاج گرم حاد نباشد و قاروره سفید خام بود مدام منضج و عاقر قرحا و زیت و حبة السوداء یا تیره خردل سیاه بر بیخته شیرین غرغره نمایند و از اغذیه

وابدو منع کنند و نیز بیابات شیرین معمول ارلحوم چاه اقتصار ورزند اگر مزاج متغیر بحرارت و تب نباشد بسبب آن اعضا از رطوبه باشد و اگر تب باشد
باشند و من جمله تازه شیرین یک ملعقه با شکر طبرزد وقت خواب بر هند و لعاب اسپغول جهار اسکر بسیار بگرم و اغذیه مرطبه مثل شوربای مرغ فربه
و طبیخ اسفاناخ و حبازی و ندری سفینه نیم برشت و استحمام باب شیرین نیمگرم سود دهد و اگر مانعی نباشد شیر تازه با شکر و مغز بادام و شکر و آرد سفید
و شکر نافع و تسعیط بمعدلات مزاج دماغ نمایند و فتیله بروغن گل و سرکه تر نموده برای تکلیل بخارات مجتمعه در گوش نهند و بخیر انقطاع صوت را لحم و رب
باشد و جماع مادر بوست نافع است و دو اء التین اندر بیح و استلقاء ضعف صوت و بحت او را مفید است

بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز

و اسباب او بسیار است که مذکور شد و بعضی مجملا اسباب مذکوره شش سبب است یعنی نزله حاره و سوء مزاج حار سازج حنجره و بارد سازج حنجره و سوء مزاج رطب
و یابس حنجره و قصبه و صیاح شدید برای بحة الصوت بیان کرده اند و جرجانی گوید که اسباب آن انواع سوء مزاج باشد و ریح و ماندگی و آواز بسیار و میر و کسی
و تناول طعامهای خشک و هوای سرد و آماس هوائی حنجره و تشنج میفرماید که گاهی بحة الصوت بسبب تعب آوردن تصویت بنابر حدوث اعیا با عضاء یا بسبب ورم که
درین آلات و مجاری او و در دراست طعام عارض شود گاهی بسبب برد محتبس و جرم مفرط که معروف گرداند مزاج را و سهر و ادویه و اغذیه محتبسه و کثرت صیاح
و تجلیب نزد و سیلان او بطبقه مغشیه حلق و حنجره افتد و گویند که گاهی بسبب فساد ریه بود چنانچه مخذومین را عارض شود و بقول ابقراط بحوحت که بسبب صیاح مانند بود
زائل شود و چون ضعیف شمالی یابس در خریف او جنوبی با باران باشد بحوحت در آن بسیار حادث شود و چون صاحبان بحة الصوت را دوای نافع گرداند
اکثر از اسباب صلاح صوت بود و بالجمله تشخیص اسباب او چنان باید کرد که اولا دریافت نمایند که بحت با مرضی دیگر مثل جذام یا ورم اعضای حلق یا
یا سیلان یا زوال فقار یا ورم امتلا و نفخ معده یا کبد یا طحال هست یا نه اگر باشد سببش همان مرض بود و الا حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا قطع لهات
بپرسند اگر اقرار کند سببش همان باشد و الا از مریض بپرسند که خشونت در حلق معلوم میشود یا نه اگر اقرار نماید حال احساس لذع ند غدغه در گلو و سرفه
و دیگر آثار نزله حاره نیز دریافت نمایند اگر باشد سببش نزله حاره بود و اگر آثار نزله یافته نشود و نبض صغیر و صلب و قاروره صاف باشد و آواز صغیر و تیز
و درد در حنجره بود و تقدم وقوع حمیات حاده یا ملاقات غبار و دخان یا استعمال اشیای حار حریفه چون ثوم و خردل و مانند آن اتفاق افتد سببش خشکی
حنجره باشد و اگر سوای خشونت و تقدم حمیات حاده عوارض دیگر نباشد و تشنگی مفرط بود سببش حرارت حنجره باشد و اگر سوای خشونت اقرار تقدم حمیات نیز نکند لیکن
ملاحظه نمایند اگر موسم سرما و بهنگام هوای سرد باشد یا آب یخ و برف و نگرگ خورده باشد سببش برودت حنجره بود و الا حال تقدم کثرت آواز قوی بپرسند اگر اتفاق آن شده
سببش کثرت صیاح باشد و هنگام حال تقدم بیداری بسیار بپرسند اگر باشد سببش همان باشد و اگر مریض اقرار خشونت حلق نکند بلکه گرانی در حنجره و دیدن کند و اگر
آب زهن بود و پیش از آن استعمال مرطبات کرده باشد سببش رطوبت حنجره بود **علاج** تدارک این مرض بسرعت نمایند اگر از دیگر تدابیر فائده نشود و احتیاج تنقیه
حسب غلبه خلط تنقیه کنند و از نبیذ و چرب استعمال نمایند و از امیعه مطلقا مانع و از دخان و غبار و اشیای حامض و مالح و خشن و حریف احتراز ورزند مگر آنکه اراده تقطیع
باشد که در آن وقت بادویه لطیفه مخلوط کرده استعمال نمایند و بادنجان خصوصا خام در این باب که بالخاصیت بحة الصوت پیدا کند پس اگر از نزله حاره باشد هر چه در نزله
مذکور شد استعمال کنند و ایضا برای منع نزله ادویه مخدره مثل ربا قوداد و شربت توت و رب جوز و شربت لعوقات حابس و مانند آن خوردن و بانشیره تخم خشخاش و شربت نیلوفر
یا شربت عناب نوشیدن و پوست خشخاش و عناب و تخم کاهو و خرفه و عدس جوشانیده اندکی نشاسته و صمغ عربی آمیخته غرغره کردن و اطلیه
مغلظ مواد بر سر استعمال نمودن نافع است و غرغره گلنار یک مثقال پوست خشخاش عدس گل سرخ هر یک دو مثقال بزرالبنج نیم درم در آب جوشانیده
علوبیخان ست و یا سپستان پانزده دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم کدو و بهدانه نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا بهدانه سه ماشه و
بادیان ختائی هر یک چهار ماشه در عرق شاهتره ده تولد جوشانیده شیره مغز بادام شیرین شش ماشه نبات داخل کرده صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه سوده
پاشیده بنوشند و یا عناب پنج دانه اصل السوس تخم خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات تولد داخل کرده بنوشند و از پوست خشخاش و اصل الطیب

برکتان جوشانیده غرغره سازند و غرغره کاکنج بنفشگی اصل السوس کوکنار گلنار گزمازج عدس در آب جوشانیده نیز مفید و اگر بحة الصوت از نزلی بود که از
سر به حلق ریخته و مزمن شده سنبل گردد در مریض ضعیف المعده مزاج سوداوی حقانی باشند سه ماشه لاچی خورد جوشانیده نبات داخل کرده دهند و سفوف حب
سرد همراه شیره جوشانده نبات داخل کرده دادن و لعابات همراه لعوق طباشیر و لعوق سپستان بارده و شربت فریادرس و شربت کرنته البر استعمال کردن نافع
و اگر بسبب مزاج ادنی خیر حارگری کند و اشیای یابس بدحال سازد سکنجبین فالوده ماء الشعیر نافع شود و طبیخ حالی بآلا سبوس گندم هر یک چهار ماشه سه دانه
بابات یکتوله جوشانیده مفید بود و گاهی رعایت طباشیر [illegible] سفید داخل میکنند و اگر [illegible] سده و حبه زکام باشد سه دانه سه ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب
سه دانه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره مغز تخم کدو [illegible] سه ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه دهند و در روز سوم گل بنفشه چهار ماشه افزایند
روز چهارم اصل السوس چهار ماشه گل خطمی سه ماشه دارچینی پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب سه دانه جوشانیده نبات یکتوله بطور قهوه بیاشامند و اگر آواز بدستور متعلق
سپستان پانزده دانه زوفا خشک سه ماشه خطمی چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شهد یکتوله داخل کرده کتیرا صمغ عربی یک یک ماشه سوده پاشیده دهند پس اگر
آواز بکشاید اندکی بلغم باقی مانده باشد دارچینی سه ماشه افزایند و اگر بلغم لزج و نفث برآید اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه بادیان زوفا خشک دارچینی هر یک
سه ماشه جوشانیده نبات یکتوله داخل کرده صمغ عربی سوده پاشیده نوشند که در آخر حالیات حار سید هند **و اگر** از نزله حار باشد علاج نزله بارد کنند بدستور
مقاشع [illegible] لعوقات و غرغرات بسیار نافع آید و این حب کامله منقول است [illegible] رب السوس [illegible] اصل السوس
بادیان مغز حلغوزه مغز بادام هر یک پنج درم [illegible] مغز حلغوزه [illegible] مغز بادام تلخ [illegible]
پنج ماشه نبات سوم حصه این حب [illegible] سفید کبابه چینی قرنفل رب السوس [illegible] زوفا خشک بادیان فلفل سیاه [illegible] مغز حلغوزه مغز بادام دارچینی هر یک هفت ماشه [illegible]
گاوزبان [illegible] لعوق نافع [illegible] تخم [illegible] مغز حلغوزه کلان بریان رب السوس هر یک دو مثقال [illegible] زوفا خشک [illegible]
بادیان زعفران هر یک [illegible] ساخته [illegible] شربت دو مثقال عرق بادیان هفت توله **و اگر** از گرمی صحره باشد مغز تخم کدو شیره تخم خیارین [illegible]
تخم خرفه در عرقیات [illegible] شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و لعوق لعابات نافع است و لعاب بهدانه و اسپغول و شیره عناب [illegible]
بنفشه و ماء الشعیر و ماء الخیار و ماء القرع و آب [illegible] و شیر [illegible] و شیر خر با شکر و ترنجبین و هر چه سرد و مرطب و مغری بود چون مرکه خیار [illegible]
و غیره [illegible] غرغره کردن مفید بود و [illegible] مغز تخم خیار [illegible] و مغز بادام شیرین [illegible] مغز بادام [illegible]
نافع **و اگر** از سردی [illegible] باشد اصل السوس [illegible] گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر سه عدد [illegible]
اصل السوس مقشر [illegible] دو درم گاوزبان یک مثقال بادیان تخم کتان [illegible] هر یک یکدرم در نیم آثار آب بجوشانند [illegible] آب [illegible] کرده چند روز [illegible]
و اگر از برودت هوا گرفتگی آواز و درد سینه عارض گردد دانه هیل [illegible] نبات سفید در آب جوش داده [illegible] داخل کرده بطور قهوه
دهند و اگر بحة الصوت بارد باشد [illegible] اصل السوس چهار ماشه دارچینی عود [illegible] هر یک دو ماشه گل [illegible] چهار ماشه دانه
هیل سه ماشه در عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله جوشانیده شربت سیب دو توله داخل کرده دهند و فلفل سیاه
[illegible] خردل زعفران همه مساوی کوفته با شهد خالص بپزند تا منعقد گردد حب بقدر فندق تناول کنند حب خردل پیوسته زیر
زبان [illegible] معرب [illegible] مغز بادام تلخ تخم کتان بریان مغز حلغوزه مساوی سائیده
[illegible] زیر زبان نگاه داشتن نیز معمول و مجرب است [illegible] مغز حب الصنوبر کتان بریان هر واحد [illegible] افیون بادیان
رب السوس صمغ عربی هر واحد یکدرم [illegible] کتیرا صمغ عربی هر یک [illegible]
زعفران یکدرم رب السوس [illegible] ساخته زیر زبان نگاه دارند [illegible] مغز بادام تلخ فلفل
دارفلفل بادیان هر یک [illegible] زعفران نیم درم کوفته [illegible] زیر زبان دارند [illegible] خردل زعفران [illegible] سنبل الطیب

بسباسه ساوی صمغ عربی برابر مویج قند سفید بوزن همه بدستور حب ساخته در دهان نگاه دارند و اگر علت بلغمیت بخورند یا فلفل خردل زعفران حب الصنوبر قرنفل عاقرقرحا سعتر
فارسی نمای مستعمله الطای بهدانه است که ادرک سه درم با قند سیاه کنند پنج درم تا هفت تا هر روز بخورند و یا خولنجان زنجبیل وج فلفل سیاه خردل دار فلفل
همه را کوفته بیخته در آب برگ تنبول حبها بسته وقت حاجت در دهن داشته لعاب آن فرو برند یا گیرند ادرک و اندرون آن خالی کرده و یکدام ملح طبرزد یا
نمک سنگ ساییده دران پر کرده قطعه ادرک بران پوشیده در خمیر آرد گندم گرفته بخاکستر گرم نهند تا پخته شود هر روز بقدر ثلث درم ازان بخورند یا برگ
با قند سیاه بپزند و وقت خواب شکم سیر خورده بعد از ساعتی دو قاشق آب نیمگرم نوشیده بخواب روند در سه روز آواز بکشاید و یا قدری حلتیت آب گرم
فرو برند یا تخم ترب کوفته با آب گرم منضج نموده بخورند و یا مغز تخم بلیله فلفل دراز نمک سنگ مساوی بعسل غلوله بسته هر روز یکتوله تا دو هفته خورند
و یا کباب چینی ساییده با شهد آمیخته بلیسند غذا نخود آب با شیره حب قرطم و زرده بیضه و شوربا و حریره نخاله و مغز بادام و شهد بدهند و تلیین طبیعت
بحقنها و مسهلات نمایند اگر احتیاج باشد و اخراج ماده بلعوقات کنند و صاحب منشار الاسقام گوید که اگر برودت مع بلغم باشد علاج او همان است که در
ربو مسطور است و گاهی احتیاج میشود بمغلی حلو و مطبوخ ردفا و اگر بلغم غلیظ باشد بعد نضج بحب فاریقون استفراغ نمایند و غرغره بر غرغره خردل سازند و اگر از
تری حنجره باشد اصل السوس مقشر نیم کوفته بادیان نیم کوفته پنج بادیان نیم کوفته پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و عوض نبات
شهد درهمین نسخه آمیخته غرغره کنند و انجیر زرد پنج عدد جوشانیده شهد سه توله داخل کرده نوشیدن نیز مفید است و مربای زنجبیل دو توله و یا شونیز سه ماشه
بعسل سرشته بخورند و اگر قویتر خواهند میسون پنج کرفس اریسا صعتر پودینه در جوشانده اول افزوده جرعه جرعه بنوشند و تخم شبت پنج کبر نیز زیاده کرده
و شهد آمیخته بدان غرغره نمایند و حلبه مغز چلغوزه رب السوس سبعه مرکی ساییده با شهد خالص آمیخته بلیسند و انجیر و مویز و مغز پسته ستور بریان بخورند نیز نافع است
لعوقات مناسبه مثل لعوق کرنب و لعوق حب القطن و لعوق زنجبیل و لعوق انجیر نافع است و غذا نخود آب با گوشت دراج و تیهو و گنجشک خوردن و پرهیز از گرمی صبر
بیضه مرغ نیمبرشت نمودن و فلفل سیاه با شهد سرشته حبها ساخته مدام در دهان داشتن سود مند است و خولنجان در دهن داشتن و خاییدن نیز بحة الصوت
رطوبی و نزلی را مجرب است و حلتیت محلول با آب گرم یا ماء العسل خوردن بدستور و جو کهنه بریان بقدر کف دست خوردن عجیب الاثر است و اگر حاجت تنقیه
بود بعد نضج این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس و اذخر هر یک هفت ماشه اریسا انیسون اسطوخودوس هر یک چهار ماشه
عنب الثعلب نه ماشه جوشانیده شربت اسطوخودوس منضج چهار توله داخل کرده پنج شش روز داده تنقیه بحب شبیار کنند با اضافه سنا سه توله ترید سفید
ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه و شربت اسطوخودوس علوبخارا چهار توله و خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه
در ماء الاصول عوض شربت منضج و غذا نان گندم ترید شوربای مرغ دهند در روز دیگر ماء الاصول مذکور با اضافه شربت بزوری حار چهار توله و تودری ماءحر
سه ماشه و همین نسخه چهار مسهل نموده این غرغره کنند پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم شبت انیسون بادیان هر یک نه ماشه در ماء العسل پخته وقت
تعدیل مربای زنجبیل بخورند و یا شونیز سه ماشه سوده در عسل یکتوله بلیسند و انجیر هفت عدد جوش کرده عسل سه توله داخل کرده تجرع نمایند و دیگر لعوقات و غرغره
بکار برند و تسبیح سفر باید چالیات که در انقطاع صوت رطوبی مذکور شد همه مفید است و عفص و عسل در دهن نگاه داشتن مفید بود و احسار آرد باقلا و برگ تاک و گرد
کرسنه نافع و اشیا که در درجه اول حار است و کذلک اطریه و شیره روغن زرد و حقیقه عنب و اصل السوس و رب السوس لیس باقلا بعسل و طبیخ انجیر لیس عسل
و مانند آن و صاحب کامل گوید که هرگاه بحوحة از رطوبت حادث شود و با آن خشونت و حرارت نباشد باید که صاحب او آبیکه دران انیسون و بادیان جوشانیده
بقدری ماء العسل غرغره سازد و حریره چهار قطعه جواری بعسل و روغن بادام ساخته بنوشند و یا آب مطبوخ بیخ سوس آسمانجونی مع عسل و با قدری از فراسیون
غرغره کنند و یا غرغره بخردل مضروب بعسل نمایند و لعوق حب القطن بدهند و اگر مدت مرض دراز گردد و بجهت استرخای حنجره و انقطاع صوت کشد ماء الاصول
پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک چهار درم مصطگی سنبل الطیب هر یک یک نیم درم اسارون سلیخه هر یک
ده درم قسطوریون دقیق و غلیظ فطراسالیون بیخ سوسن هر یک سه درم اصل السوس مقشر نیم کوفته پنج درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی بست درم در چهار رطل آب

تا آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید چهار اوقیه از آن صاف کرده بوزن یک مثقال مجوف قفی در آن مالیده نیم گرم بنوشانند و غذا شوربای دراج بخورد و ثلث بکوبند
و روغن بادام شیرین ساخته و اکثر اوقات حب الصنوبر کبار با شکر و پسته وگاهی با بادام تلخ بخورند و مسیحی گوید که اگر ثقل صوت از رطوبت باشد چندانکه بسبب آن
در حلق خرخره پیدا شود و علف خردل و جلاب غرغره سازند و یا فلفل و زنجبیل و عسل سرشته حب ساخته در دهن گیرند و فلفل و حلتیت و خردل مساوی بعسل سرشته بقدر فندق
حب ساخته هر روز بسیار در دهن گیرند و انطاکی گوید که از مجربات العسل و لعوق که نسبت خصوصاً بحلتیت و مویز و اکل حلاوات و مثل بادام و پسته و نیم برشت با عسل ست و نزد اهل هند
مال کنگنی و نخ خراسانی تا نخواه و لنیان و فلفل و شهد آمیخته بقدر یک دام صبح و شام لیسیدن بحة الصوت بلغمی را نافعست و اگر از خشکی حنجره و قصبه ریه باشد لعابات نیم گرم چون
حریره دهند و لعاب بهدانه لعاب اسپغول و عرقیات برآورده همراه شربت بنفشه و شربت نیلوفر بنوشانند و یا لعاب اسپغول بنوشانند و روغن بنفشه یک تولد و شربت نیلوفر
چهار تولد بدهند و ایضاً ماء الشعیر بروغن بادام بنوشند و یا مطبوخ سپستان تخم خطمی خبازی هر یک سه درم با شکر ده درم بدهند و روغن بنفشه و روغن بادام
اندک اندک تجرع کنند و غرغره بدان سازند و آشامیدن شیره خرفه و شربت نیلوفر با آب انار شیرین و ترنجبین برای دفع خشکی که از اغذیه و ادویه حریفه بالحدت
بهم رسد نیز مفیدست و بهدانه در دهان دارند و شوربای مرغ فربه و اسفاناخ و خبازی بروغن بادام و زرده بیضه تناول نمایند و دیگر ادویه و اغذیه مرطبه چون
شیر تازه و مسکه با شکر و حریره سبوس گندم و روغن و نبات در شیر پخته و یا آش کدو و کشک جو و یا آش نیشوق و یا دوغ شیرین یا پاچه بزغاله و گوشت
آن بخورند و کتیرا و نشاسته صمغ عربی رب السوس مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مساوی سوده حب ساخته در دهن دارند و اگر خواهند قدری نبات هم
داخل نمایند و خشخاش را سائیده با مسکه و شکر آمیخته مثل لعوق اندک اندک بلیسند و هر سه اجزا مساوی گیرند لعوق لعابات نیز مفیدست و لعوق نیز
بنفشه و نشاسته و کتیرا و گل خطمی در موم و پیه گرده بزبرقی و طلی ساخته بر گلو و سینه نمایند و هرچه در قسم آینده و در علاج یابس بیاید استعمال کنند
و اگر از کثرت آواز قوی و یا بیداری بسیار باشد شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و یا مغز
تخم تربز و خربزه عوض خیارین هر یک نه ماشه گرفته و خشخاش هفت ماشه مغز بادام چهار عدد و شربت صندل و انار هر یک دو تولد عوض شربت بنفشه
داخل کرده بنوشند و یا لعاب بهدانه بجلاب یا ماء الشعیر بروغن بادام بیاشامند و از مسکه تازه گداخته و شکر یا از روغن بنفشه غرغره نمایند و از مغز تخم کدو
و مغز بادام و تخم خطمی و کتیرا و مغز بهدانه و لعاب اسپغول لعوق ساخته بلیسند و یا مغز تخم کدو و نشاسته افزوده در لعاب اسپغول حب ساخته در دهن دارند
و یا سپستان ده دانه تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده با شربت بنفشه ده درم جوشانیده لعوق سازند و کتیرا نشاسته ترنجبین
پاشیده بخورند و قیروطی که در نوع سیمی گذشت بر سینه بمالند و صمغ عربی نشاسته کتیرا تخم خشخاش مغز تخم کدو بنفشه رب السوس سائیده بلعاب اسپغول
جهانبنگ و بهی ساخته پیوسته در دهان دارند و حریره که از شیر تازه و نشاسته و روغن بادام و شکر سفید ساخته باشند تناول نمایند و زرده بیضه
نیم برشت بی نمک و شیربرنج و فیرنی بادام و المریه و شوربای سرمق و اسفاناخ و خبازی بخورند و بآب نیم گرم استحمام کنند و خواب و خصوصاً بر پشت
و راحت اختیار کنند و دیگر اشیای ملینه مرطبه مزیل خشونت بعمل آرند و بقول نولس و رازی قبل سقوط در غسل بحة الصوت حادث عقب صیاح نافع
و اگر ماده نزول نماید و ورم و درد پیدا کند فصد کنند و بعلاج خناق حار رجوع نمایند و حبوب ملینه منضجه و کذلک غراغر و لعوقات ملینه که از آن علاج
خناق حار نمایند نافع ست درین نوع و همچنین احسا رماء مع تغریه و جلاب بالذع مثل آنکه از آرد باقلا و زرکتان ساخته باشند و قوی تر ازین صمغ البطم
و شراب و در ابتدای بحة الصوت ورمی مضرست و در انتها شراب حلو جائز داشته اند و رب بطبوخ و مری نفع میکند و بولس گفته که چون این مرض
از ورم حار قصبه یا حنجره یا برد بود باشد باید که اول استعمال علاج مسکن کنند مثل ادویه که بگیرند مثل مفتح و کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و تخم و منقی و آبکینه
در آن و ایس تمر و رب السوس مفتح پخته باشند تا مثل عسل در قوام باشد و حب سعال زیر زبان نگاهدارند و چون در ورم تخفیف گردد اصحاب بکسل
و ترکیب ادرارات مطبوخ سازند استعمال نمایند و انار و دیگر اندک اندک بکار می برند مثل رب متخذ از لبنی و کندر و اصل السوس علک البطم و صمغ و لعل
و قند و دار چینی و سلیخه و امثال آنست و گیلانی می نویسد که اگر بحة الصوت از کثرت صیاح بنابر تسییل حرارت رطوبات را بسوی حنجره و قصبه عارض گردد

بگیرند انجیر و نعناع و صبر مساوی و میفختج سرشته اندک اندک هر روز دو بار وقت خلو معده تناول نمایند و حریره لباب قمح و کشک شعیر و روغن بادام و زعفران
و کذا شیر تازه و شوربای ماکیان فربه و اسفاناخ و اطریه و احسای مرده و لعوقات بخورند و حبوب ملینه صدر و حلق در دهان گیرند و طلای بانگور ماکی [illegible]
جوشند و سائر اغذیه استعمال نمایند و آنچه در انقطاع صوت گذشت خصوصا دواء الحلتیت بزعفران نافع ست و جنجری گوید گاهی بحة الصوت بسبب
کثرت امتلای بدن از خون یا امتلای قصبه ریه افتد و اعراض آن سرخی رگ و غلظ قاروره و سرخی او و تنگی نفس و عظم نبض و شیرینی دهن ست و علاجش
فصد باسلیق و حجامت و اخراج خون بقدر قوت و نوشیدن شربت عناب شربت خشخاش و خمیره بنفشه بلعاب بهدانه و غذا مزوره ماش با مغز بادام و کدو
و هم او گوید که اگر سبب او ورم حنجره یا قصبه ریه باشد بر صبح جلاب سپستان و تخم خطمی و خبازی با خمیره بنفشه بدهند و غذا از آرد گندم و باقلا با مغز بادام و شکر
سازند و تمریخ صدر و قصبه بقیروطی معمول از روغن بادام و نشاسته و کتیرا و برگ خطمی نمایند **انتباه** در بلاد هند بعضی عوام را مواضع خصوصا جنگل ها آواز
اسریج یعنی سینه ور مخفی مبحوح اند و از آن گرفتگی آواز با خفقانیت و دوار و سدر و لکنت زبان و سیاهی و تیرگی آن پدید آید و گویند که ارجون سر بر [illegible]
همین عوارض رو نماید و علاجش اینست که چیزی سوخته که بر سر فتیله چراغ میباشد و آنرا بفارسی گل چراغ گویند با برگ تنبول پیچیده بخورند که قی می آرد و آواز
میکشاید و گویند که ادرک تنها یا با برگ پان خایدن و آب او بلع نمودن هر روز تا یک هفته دفع مضرت سینه ورمی نماید و کذا برگ جیت یعنی [illegible] خایدن
و یا بالطبیخ آن غرغره کردن نافع و گویند که اگر مزاج گرم باشد بسکنجبین بسیار ترش و آب سرد قی کنانند بکرات و مرات و اگر مزاج سرد باشد بمطبوخ شبت و زیره
و شلجم و غیره قی نمایند و مسهل مناسب که در ان ادویه ذی تریاقیت باشد بعمل آرند و بعده جهت تعدیل مزاج شربت تنبول در ماء اللحم ساده یا در عرق
قرنفل دهند و غذا کبک و دراج بروغن گاو پخته بنان رده خورانند تا آنجا که بالخوردن آن بعید باشد علاج پذیرد **ذکر ادویه جامع النفع**
بقول شیخ خایدن کبابه مصفی صوت خشن و کدر ست و از ادویه مولده بحوحت آب انار شیرین ست که جوش داده لیس روغن بنفشه بر آن چکانیده و بقوام آرند
و از ادویه حافظ ملاست صوت مخشن و مصفی آن باقلا ست و حلغوزه و مویز و انجیر و صمغ و حلبه و تخم کتان و خرما و اصل السوس و مغز بادام شیرین و تخم
[illegible] و سپستان و شربت عسل و میفختج و از ادویه حاره مرست و حلتیت و فلفل و بهروزه و کندر و علک البطم و میویزج و مغز بیخ [illegible] و راتینج و سلیخه
و سرکه عنصل و شربت کرنب [illegible] اگر از حرارت و یبوست نباشد و از ادویه بارده مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم کدو و نشاسته و کتیرا و صمغ و لعاب
اسبغول و شربت انار شیرین و جلاب و رب السوس و زرده بیضه نیم برشت از صالح ترین چیزها برای ترکیب با ادویه ست و کذا مکث شیر تازه و بقول بعضی
اگر آب ترب افشرده با آب انجیر بنوشند و کذا کرنب و کرفس آواز را بسیار صاف کند و چون تخم کرفس بسایند و با شیر میش بخورند عجیب ست و بقول سویدی
خوردن کرنب و نوشیدن طبیخ او مصفی آواز ست و حلتیت با آب گرم حل کرده تجرع نمودن بحة الصوت را که از ضرر سم رسد نفع میکند و همچنین [illegible]
مفید و استصاص نیشکر مستوی و بقول بعضی نوشیدن آب او گرم بروغن بادام مفید بحة الصوت ست و کذا از خرما و کتیرا و زعفران و رب السوس
و معجون حلغوزه کلان و مغز بادام مقشر و عسل حب ساخته در دهن داشتن و خوردن ثوم خام یا مشوی یا مطبوخ و کذا اکارع بعسل و کذا [illegible] اسفیدباج
و کذا نخود و کذا [illegible] و نوشیدن کاشم و یا اذخر و یا بنطافلن مطبوخ و اکل لحم بط و ماکیان و کلنگ و دراج و سلوی و دارچینی و خوردن عناب و نوشیدن طبیخ او و کذا [illegible]
فوه الصبغ و شربت سکنجبین و رب السوس با گلاب ساخته و کذا [illegible] همه مفید بحة الصوت ست **صوت خشن**
سبب درشتی آواز اختلاف وضع سطح حنجره و قصبه ریه ست که از سردی حنجره و از خشکی حاصل شود و از عروض حالتی شبیه بتشنج در ان و احتقان
رطوبت آن و از کثرت ترنم و سرود و از قطع لهات و بیداری مفرط و از جماع بسیار حادث گردد پس تشخیص این اسباب با استفسار تقدم آن از مریض نمایند
علاج از اسباب موجبه و اغذیه مخشنه اجتناب نمایند و بر حسب اقتضای سبب بکار برند و تناول انجیر تازه
و مویز منقی خصوصا [illegible] روغن بادام [illegible] عظیم النفع ست و آنچه از قطع لهات باشد عقید انگور [illegible] آن عسل چندان بچشانند که [illegible] شود پس بآب گرم [illegible]
[illegible] صوت قصیر [illegible] علاج [illegible]

و حبس آواز و کثرت در حمام گرم و بر آنچه مستند شده نفس تعجیل آن گردد بعمل آرند و بعد خروج از حمام چیزهای لطیف تناول نمایند و اطعمه لطیف و خواب بر ناشتا نافع است صوت غلیظ
سببش اتساع مجاری صوتست از رطوبت وارخا یا آواز قوی بسیار یا کثرت دمیدن نای و بوق علاج هرچه در انقطاع صوت رطوبی و بحة الصوت رطوبی و ضیق گذشت بکار برند
صوت دقیق یعنی آواز باریک سببش ضد اسباب صوت غلیظ است و بیداری و اعیاد ترنم خصوصا بعد از طعام و ریاضت متعب و انواع استفراغات و گاه سردی نیز
آواز را دقیق کند چون آواز صبیان و زنان و خواجه سرایان علاج دعت و سکون و ریاضت معتدل اختیار نمایند که بدن فربه گردد یا توتیهای مرطبه با عرق سیب و شیر و مغز بادام
دهند و مغز بادام با نبات بخورانند و اغذیه معتدل لطیف سریع الهضم چون ماء اللحم و بیضه نیم برشت با نمک سلیمانی و یا نبات بخورند و خاگینه بیضه مرغ و قلیه نرگسی و گوشت
دراج و تیهو و مانند آن تناول کنند و حمام معتدل هر صبح استعمال کنند و از خوردن قابضات و مجففات و آب کثیر پرهیز نمایند و آنچه از سردی باشد هرچه در بحة الصوت بارد گفته
بکار برند و اغذیه که در آن سیر و گندنا افتد اعتدا کنند صوت کدر و مظلم یعنی آواز تیره و تاریک و آن آوازیست مشابه بآواز از ریه چون بعضی و بعض سایند سببش نزول
رطوبت بسیار غلیظ است در حنجره و قصبه علاج ریاضت و صعتار و حصر نفس مع الش پهلو و سینه بخرقه خشن و تعریق در حمام نمایند و اغذیه ملطفه مقطعه مانند ماهی
و مرغی شوربای مرغ و دراج و کبک با نان تنور استعمال کنند و غرغره بجدول و مری منقیه بحب خاریقون نمایند صوت مرتعش یعنی آواز لرزان و آن دو نوع است یکی
ارتعاشی آن لازم بود دوم اختلاجی آن گاه باشد و گاهی نه سبب ارتعاش صوت ماده غلیظ است که در عضل قصبه و غشای داخل آن باشد علاج اسباب علاج ارتعاش است که در اختلاج
و ارتعاش قصبه ریه گذشت و تنقیه ماده بحب قوقایا و معجون [illegible] مطبوخ افتیمون حل کرده بنوشند و حقنه تیز استعمال آرند و ایارج فیقرا و غرغره کنند اغذیه ملطفه چون
قلیه اسفناج و قلیه اناردانه و ماهی شور بخورند و حب [illegible] گویند که بهترین اغذیه مقویات مثل تحصیل آنچه از التغذیه بعض حیوانات و امثال آنست

امراض ریه و صدر یعنی شش و سینه

بدانکه ریه را عارض میشود جمله امراض منقسمه باعضا مفرده و مرکبه یا اجزا و امراض آلیه خصوصا سده در عروق آن و اجزای قصبه آن خصوصا عروق خشنه و خلل در آن که بی سبب
سده تمامی امراض آن میشود یعنی انطباق و امراض مشترکه با جمله امراض جزئیه ریه صدر است و بعضی نفث یعنی تنفس و ضیق النفس و تقاطع النفس و سوء التنفس و انتصاب تنفس
در ربو و سعال و خرخره و نفث الدم و ذات الریه و اورام بارد ریه و اجتماع آب در ریه و بثور ریه و دق و سل و نفث المده و ضعف ریه و اوجاع صدر و ذات الجنب و حاقه
و شوصه و ذات الصدر و ذات العرض و برسام و تقیح و تقلص حجاب و جمود الصدر و امراض ریه اکثر در زمستان و خریف افتد بسبب کثرت نوازل خصوصا در خریف مطیر بعد
صیف شمالی یابس و حجابهوا بارد ریه را ضرر دارد و کسی را که در هوای گرم مقام بسیار کرده و حرارت شدید ایذا یافته باشد اکثر مرض ریه با مراض مستعد بسی گردد
چنانچه شدت برد و شدت حرارت باستسقا منادی شود و همچنین امراض حجاب طریق تشخیص امراض ریه باید که بآواز مریض گوش دارند اگر آواز عظیم و
ثقیل باشد و نفس عظیم یا متضاعف و گرم و سینه وسیع و عظیم نبض و در اکثر بالسبب و سعال یابس بود و از کثرت تضرر بهوای گرم و افراط عطش که بهوای بارد
زیاده از آب تسکین یابد سوال کنند که این نشان مزاج حار است و اگر آواز و نفس صغیر و باریک باشد و سینه تنگ و بارد بود و سعال بود و حال تضرر بهر چیز بارد
و کثرت تولد بلغم و خروج آن پرسند که این آثار مزاج بارد است و اگر بحوحت صوت و عجز از ارتفاع صوت و با کثرت فضول و سرفه و خرخره سینه و تهیج
بلک و ترهل و جه و نرمی نبض و عدم تشنگی باشد دلالت بر مزاج رطب کند و اگر آواز خشن همچون آواز کلنگ و با قلت فضول و سرفه یابس و خصوصا
در حالت گرسنگی و تشنگی و لاغری بدن و سرعت و تواتر نبض با صلابت و در اکثر باربو باشد دلیل مزاج یابس بود و هر یک ازین امزجه گاه ریه را
طبیعی میباشد و گاه عرضی و فرق میان هر دو چنان کنند که اگر مزاج طبیعی باشد سلامت آن یا لطبع واقع شود و همیشه ظاهر باشد نه آنکه بسبب عارض
پیدا گردد و اگر عرضی بود سلامت او نیز عرضی باشد و در حالت تغیر مزاج حادث گردیده باشد مگر آنکه علامتی از جنس آن باشد که واقع نشود و مگر بالطبع
فتنا که در صورت آن علامت مزاج طبیعی باشد مثال آن عظم صدر یا صغر اوست که این نباشد مگر طبیعی و بدانکه از اخص دلایل داله بر احوال صدر
و ریه نفس است در حرارت و برودت و عظم و صغر و سهولت و عسر و حس رایحه و غیر اینها از احوال آن و کذلک آواز نیز باشد آنکه صوت خاقی دلالت
می نماید بر آنکه آفت در عضل با سط است و بحی برآنکه در عضل قابضه است اگر آفت در عضل باشد و نیز سعال و نفث و نبض دلالت می نماید در کیفیت

دلائل نفس و سعال و نفث عنقریب ظاهر شود و کیفیت دلائل صوت مسطور شد و نبض آنچه واجب میکند بحسب امزجه و امراض در تحت آن مسطور است
و چون ریه مجاور قلب است استدلال از احوال آن بر احوال این قوی تر است و نفس دلالت میکند بر احوال ریه بتوسط دلالت او بر احوال قلب ...
اول دلائل است بر آنچه متصل است بشعب تر این قصبه ریه است و سعال بیر دال ترین دلائل است بر آنچه متصل بقصبه و لحمیت ریه است و احساس ثقل در سینه دلیل
خاص است برآنکه ماده در ریه است و احساس لذع و تخس دلیل خاص است برآنکه ماده در اغشیه و عضلات است و فرق درمیان هر دو آنست که تخس و تغیر ...
در غشا اکثر بود و ایضاً اگر وجع مائل بسوی باطن باشد در اغشیه بود و اگر بسوی ظاهر مائل تر باشد در عضلات بود و خروج نفث بسعال خفیف و آسانی
دلیل آن باشد که ماده قریب از اعالی قصبه و حوالی آنست و بر اول نفث بدشواری و سعال شدید دلیل آنست که ماده غائر در قعر ریه است و گاهی باشد
اعضای صدر و ریه علامات اعضای بعیده مثل ورم کبد و اورام حجاب صدر و سرخی رخسار در اورام ریه میباشد

علاج کلی امراض ریه

باید که تامل نمایند آنچه در باب ربو و اقسام تنفس ذکر یافته و آنان نقل کنند بغیر آن از امراضی که در سبب مشارک اند و گاه ریاضت ریه مثل آواز بلند
و نفس عالی نافع و دویدن بشدت بجهت تلطیف فضول آن کرده میشود و در ابتدای استعمال ادویه صدریه ملینی خاص است یعنی باید که از قبیل حبوب و لعوقات
استعمال نمایند و در اکثر امر در دهان نگاه دارند و آنچه از آن منحل گردد بتدریج اندک اندک فرو برند تا مدت عبور آن در جوار قصبه و ریه طول کشد خصوصاً در ...
... بجوابند و تمامی عضلات متصله ریه و قصبه را و ارخا یابند و اقرب وجوه لا از فضول ریه جانبی است که قریب بمری است و از آن جهت ...
حاصل گردد اگر از این مانعی نباشد و موادی که در ریه حاصل میگردد گاه از جنس رطوبت میباشد و گاه از جنس قیح و چرک و گاه از جنس خون و مواد
حاره رقیقه و گاه دشوار میباشد انفصال و اندفاع مواد ریه بجهت غلظت و لزوجت او که ترقیق میگردد تا فعل دافعه قبول کند و یا بجهت رقت او که ...
لزوم او تمامه بسعال بلکه رطوبت از ریح بعقب می ماند پس ریح از آن جدا میگردد بغیر قلع و آن بجای خود باشد و یا بجهت شدت کثرت مقدار آن که ...
دفع نماید باز باقی می ماند و هنگامی که اخلاط صدر و ریه غلیظ باشند مبالغه در تخفیف آنها نمایند بلکه مشغول تلیین و تقطیع آنها مع تحلیل بعمل آرند و تقطیع
اهم از تحلیل بود یعنی عنایت بتقطیع زیاده تر از تحلیل باشد و باید که در جمیع این ادویه ماء العسل داخل نمایند زیرا که در آن قوت نافذه و جالیه و ملینه
و ایضاً اولی آنست که ادویه صدریه مشروبه لعوقات لذیذه باشند و ادویه صدریه مفرده و مرکبه آنست که منقی صدر باشد و از آنها است مرتبه اول
مثل ماء قلاء با ماء العسل و تخم کتان بریان با دانه شراب جلاب از ادویه بارده تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو است و اگر بر روغن بادام اقتصار کنند انضاج او بیشتر و تنقیه او ...
بعسل و بادام تلخ بلیغ تر تنقیه او زیاده تر از انضاج گردد و قوی تر از آن حلک البطم و بادام تلخ و سکنجبین عنصلی و حلبه و کندر و تمر ... و قوی تر از زنیان زیره و فلفل ...
... بعسل و عنصل مشوی سوده بعسل سرشته و مطبوخ ... و ... که زیر ... باشد ... در تنور خشک کرده حتی که ...
بعسل سرشته و گفتین باسن ... در ادویه داخل نمایند و آب ... شدید النفع است و ... آنست که تسهیل نفث نماید ... شدید المنفعت است و ... نافع و منقی
بسیار است خصوصاً خام و بعده آنچه یکبار بریان نموده باشند و زعفران تقویت آلات تنفس و تسهیل نفث بسیار کند و این ادویه صلاحیت شرب
دهم ... دارند و از ادویه مرکبه حب افلاطون ... حب میعه ... و شربت زوفا ... مختلف و دوای اندروماخس و دوای اسقلیناوس و دوای جالینوس
و شربت خشخاش ... خصوصاً چون ماده شدید الرقت باشد که آن مغلظ و معدل قوام و هی برای خروج نفث است و دوای ... و دوای ...
بهلیلجات و آنچه تنفیث اخلاط غلیظ ... کند اینست که بگیرند سکبینج و مر هر واحد مثقال قردمانا دو مثقال افیون مثقال ... تر مثقال الشراب ...
سرشته نیم مثقال بخورند و اگر مقدار افیون کم از نیم مثقال کنند بهتر است و آنچه مجرب است کندر چهار جزو مر دو جزو ... بسیار کرده ... گردد
و ... یا عصاره کرنب ... او عسل با آتش ملایم بپزند تا منعقد گردد و ایضاً ... مر و فلفل و تخم انجره و سکبینج و خردل ... ساخته صبح و شب وقت خواب ...
و ایضاً خردل یکدرم بورق ... قیراط قثاء الحمار انیسون هر واحد نیم قیراط ... فضول ... نماید و تنقیه بلا اذیت کند و از ادویه ...

ایست کہ بحروث و خردل و تخم انجرہ و عصارہ قثاء الحمار و افیسون جملہ بعسل بسرشند و آبی اخلاط مائل بحرارت جلیدہ دواوقیہ بزرکتان یکیم اوقیہ مصفّٰے کرسنہ نیم اوقیہ مغز حبہ دانہ نیم اوقیہ رب السوس دواوقیہ جملہ را سودہ بروغن بادام لت کردہ بعسل یا میزند و آیضا سپستان و انجیر سفید و مویز و اصل السوس و پرسیاوشان در آب خوب جوش دادہ بنوشند و اگر درین آب بسفائج کوفتہ نانند نافع بود و بدانند کہ اکثر محتبس میگردد چیزی در صدر و آن قابل استفات میباشد مگر قوت آن ضعیف بود و درین ہنگام واجب است کہ بلطائف استعانت نمایند

کلام کلی در نفس

بدانکہ نفس عبارت از حرکت انقباضی و انبساطی آلات تنفس ست کہ آن اتمام می باید بدو حرکت و دو سکون میان آنہا کہ ازان دو حرکت یکی حرکت انبساطی جاذب نسیم بارد و دوم انقباضی دافع ہوای گرم و اجزای محترقہ روح ست و ازان دو سکون یکی سکون ظاہری میان آخر انبساط و اول انقباض و دوم سکون باطنی کہ میان آخر انقباض و اول انبساط ست بر قیاس امر نبض مگر آنکہ حرکت نفس ارادی ست ممکن ست کہ انسان آنرا تغیر دہد بارادہ خود از مجرای طبیعی و حرکت نبض طبیعی صرف غیر ارادی ست یعنی نمی تواند بارادہ آنرا متغیر گرداند از مجرای طبیعی و فائدہ تنفس ہمچون نبض ترویح روح حیوانی ست بجذب نسیم بارد از خارج و دفع بخار دخانی و حرکت تنفس معتدل طبیعی خالی از آفت اتمام می باید بحرکت حجاب فقط و اگر احتیاج بزیادتی افتد حرکت حجاب تنہا بدان وفا نماید و بالضرورت عضلات صدر مشارک شوند مثلا ہر گاہ خواہد کہ نفس عالی متسابق گشتہ کہ محتاج بجذب و دفع ہوای بسیار ست لامحالہ حجاب و عضلات صدر تمامی یا بعض او حسب حاجت بحرکت در می آیند و از ینجاست کہ در ہنگام بلند خواندن تا مدتی و یا فریاد بی دربی کلالی در اینہا بہم میرسد و در آواز گرفتگی واقع میشود نفس نیز مانند نبض سہ گونہ ست یعنی فاعل و آلہ و حاجت فاعل قوت حیوانی ست و آلہ حنجرہ و حلق و شش و حجاب و عضلات سینہ و عضلات اضلاع سینہ و حاجت جذب ہوای تازہ و اخراج ہوای گرم دخانی ست ہر گاہ کہ این ہر سہ اسباب بر حال طبیعی باشد نفس معتدل و طبیعی بود و ہر گاہ کہ یک یا دو سبب ازین اسباب ثلثہ از حال طبیعی متغیر شود از اقسام نفس غیر طبیعی پدید آید و آن عظیم و صغیر و شدید و متسابق و ضیق و طویل و قصیر و سریع و بطی و متواتر و متفاوت و حار و بارد و متصل و منقطع و مرتعش و مختلف و متضاعف و منتصب و منتن و خناقی و مستکرہ و ذو فترات و منتصف و عسیر و متحیر و سریع متتابع و متقلص ست و دال بر امور محمودہ و یا مذمومہ و از ینہا ہر یک را اسبابی ست و ہر واحد دلیل ست بر امری خاص و بحسب اختلاف امزجہ و اسنان و اجناس و عوارض بدنیہ و نفسانیہ مختلف میگردد مانند نبض و بدانند آفاتی کہ در اعضای نفس عارض شوند و از اینہا در نفس داخل در تغیر یا در اعضای نفس اولا و بالذات باشند بغیر آنکہ اولا در عضو دیگر کہ نوعی از سببیت برای افعال این اعضا داشتہ باشد عارض شوند و یا در مبادی آن اعضا و یا در آنچہ مشارک باشد بمجاورت مثلا افتند و اعضای نفس حنجرہ ست و ریہ و قصبہ و عروق خشنہ و شرایین و حجاب و عضل صدر و صدر پس آفت گاہی در صدر بنفسہ بہم رسد اگر ضیق و صغیر باشد و بدان جہت در نفس آفت حادث گردد و اما مبادی آن دماغ و نخاع باشند زیرا کہ منبت حجاب اند و اما اعضای مشارکہ آنہا بمجاورت مثل معدہ و کبد و رحم و امعاء و سائر احشا اند و آن آفات یا سوء مزاج مضعف حار یا بارد یا رطب یا یابس ست و ہر کدام ازینہا ساذج باشد یا مادی از خلط محتبس دران و یا منصب بسوی آن بسیار لزج یا غلیظ و دمہ و ریح منجملہ مادہ مذکور ست ازینجا و یا از ریح و یا بخار و یا مرض آلی یعنی مرض ترکیب ست از فالج و تشنج و یا انحلال فرد یعنی مرض تفرق اتصال از گسیختہ شدن و شگافتہ گشتن و یا متعفن و متقرح و متآکل شدن و یا از ورم بارد یا حار یا صلب و یا از وجع شدید و بدانکہ نفس قوی ترین دلائل ست بر احوال امراض باطنہ و قائم مقام نبض ست بعد مراعات عادت دران چنانکہ رعایت امر طبیعی معتاد در نبض تیز کردہ میشود زیرا کہ ہر انسان را نبضی لائق سن و فصل و بلد و غیرہ میباشد و کذلک نفس و آن مراد للطبیعی ست و ایلاقی و جرجانی چنین نوشتہ اند کہ سبب تغیر نفس از حال طبیعی آفتی باشد کہ در شش و سینہ افتد و آفت این ہر دو از دو حال بیرون نباشد یا خاص درین دو اندام افتد یا بمشارکت اندامی دیگر افتد آنچہ خاص سینہ و شش را افتد چہار گونہ باشد سوء مزاج ساذج و مادی و ورم و سدہ و تفرق اتصال و گاہ سوء مزاج رطب بدان صدر رسد کہ تشنج امتلائی تولد کند یا در عضلہای حنجرہ و حلقوم یا در عضلات سینہ و پہلو و در غشیہ

در باطهای این اعضا است خاید پدید آید و گاهی سوء مزاج یابس بدان حد رسد که تشنج یابس پیدا شود و نفس دشوار گردد و بسبب سدد ریه و صدر
اجتماع خلط در قصبهٔ ریه و فضای صدر باشد و این خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون و تفرق اتصال از قرحه در صدر یا ریه یا انقطاع عروق و انشقاق آن
یا ضربه از خارج تولد کند و هر آفتی که سینه و ریه را مخصوص باشد بدون سرفه نبود اگرچه بی ماده باشد و آفتی که بمشارکت عضوی دیگر باشد یا بمشارکت
دماغ بود چنانچه در صرع و سکته یا بمشارکت نخاع چنانچه در تشنج و استرخا و یا بمشارکت قلب که در آن نوعی از انواع سوء مزاج یا آفتی دیگر پدید آید
ممکن العلاج است و آفات دیگر مثل ورم و تفرق اتصال قلب علاج نپذیرد و نفس زود باطل گردد و آدمی هلاک شود و یا بمشارکت دیگر احشا مثل معده و رحم
و کبد و این نیز بسبب سوء مزاج و انواع اورام و تفرق اتصال باشد لیکن ورم احشا علاج پذیرد و مهلت علاج دهد و تغیر نفس باندازهٔ آفت باشد و یا بمشارکت
جمیع بدن مع این در تپ بود و گاه تغیر نفس بسبب ضعف عضلات صدر باشد و این قدر بیان افتد اکنون اقسام نفس که مسطور شد مع اسباب و دلائل آنها جدا جدا مذکور میشود

نفس عظیم

عبارت از انجذاب هوای بسیار است یک دفعه زیاده از مقدار معتدل که منبسط گردد آن اعضای نفس بجمیع جهات انبساط وافر و همچنین دفع بخار دخانی
یک دفعه بسبب آن همان اسباب ثلثه نفس عظیم است یعنی قوت قوت و شدت حاجت و مساعدت آله و این دال بر کمال صحت بدن و تقویت روح حیوانی
و حار غریزی است و نفس صغیر ضد نفس عظیم است و گاه میرسد از شدت حرکت اعضای نفس جهت استنشاق بطریق انبساط حرکت از قدام بر قوس و از
خلف بکتفین و از هر دو جانب بمعظم لحم کتف و گاه استعانت می نماید بمنخرین در اکثر احوال و گاهی مختلف میگردد حال در انقباض و انبساط از جهت عظم
پس گاه انقباض عظیم تر از انبساط و گاه انبساط عظیم تر از انقباض میباشد و این بحسب ماده و احتیاج است بهر یک که احتیاج قوی تر باشد حرکت آن بیشتر عظیم
میباشد یعنی اگر احتیاج بدفع بخار دخانی زیاده باشد بسبب کثرت کمیت یا حدت کیفیت انقباض عظیم نمی میباشد و اگر احتیاج بانجذاب
انبساط عظیم میباشد و چون اتفاق افتد در انسانی که غیر عظیم الاستنشاق باشد بلکه صغیر الاستنشاق و عظیم الاستخراج نفس بود دلیل آفت که حرارت
غریزیهٔ او ناقص و غریبیهٔ او زائد است و جالینوس در تشریح کبیر گفته تا وقتیکه حیوان صحیح باشد در هنگام نفس حرکت می نماید اسفل صدر او فقط و چون حرکت
شدید و یا او را تپ عارض گردد حرکت مینماید عضله که میان اضلاع اوست و چون شدت حاجت زیاده ازین بهم رسد حرکت میکند اعالی صدر او نیز و اسباب
حرکت این اعضا بعنف چهار امر است یکی شدت حاجت بنا بر التهاب حرارت نواحی قلب و ریه دوم ضعف عضلات محرکه خواه در نفس خود ضعیف باشد
و یا بمشارکت اصول ضعیف گردد مثل ضعفی که در آخر دق و سل و جمع مده بهم میرسد که ضعیف میگرداند قوت آنرا و یا بجهت علتی که مختص بآن باشد و یا بمشارکت
از تشنجی که عارض گردد و یا فالج و یا سوء مزاج و یا ورم و یا غیر آن سوم آلتی که عارض عضل گردد و مانع انبساط آن شود مثل امتلای معده از اغذیه و یا ریاح چون از حد
درگذرد و مانع میان حجاب و انبساط گردد و به تنهائی نتواند که منبسط شود چهارم ضیق منافذ حنجره و صدا دل قصبه و شرایین و آنچه متصل بآنهاست از منافذ نفس
مثل تخلخل ریه که چون ممتلی گردد از اخلاط و یا در آن سده و ورم بهم رسد و همچنین مردم صاحبان ربو و مده و ذات الریه اند و از جمله اموریکه محتاج بنفس عظیم است
بسبب غفلت مع حاجت و قلت حاجت است حتی که طول کند مدت میان التنفسین و احتیاج افتد بسوی نفس عظیم برای تلافی آنچه در آن تقصیر واقع شده مثل نفس
صاحب اختلاط عقل اگر قلب او بسیار بارد نباشد که بر میگردد از آن بعد اعمال میکند در آن و از جمله ازین حاجت عظم النفس نائم است زیرا که در نوم بسبب کثرت ابخره
دخانیه و غفلت از اخراج النفس بارادہ لامحاله محتاج بنفس عظیم میگردد و همچنین کسی که مزاج قلب او بسیار گرم باشد که اتفاقاً نتواند تواتر نماید و مدافعت نماید از آن
و بعد از آن تلافی نماید بعظم آنرا که بسبب مدافعت فوت کرده و بالجمله علامتیکه بدان فرق میکنند میان اسباب حرکت جمله صدر آنست که اگر آن بسبب کثرت حاجت باشد
و قوت قوی بود تنفس بسیار را ادخال او در نفخه او باشد و لمس هوای خارج مندفع بر دگر دانفس حار ملتهب بود و نبض نیز عظیم دال بر حرارت باشد و آثار التهاب
در صدر و وجه و چشم و زبان و خشونت آن و دیگر از اسباب حرارت موجود بود و اگر سبب عظم النفس شدت حاجت نباشد و این علامات یافته نشود و قوت
ساقط نبود که نتواند که بسیط تمام و بسبب ضیق منافذ مذکوره باشد و اگر اعضا تمام مهیای حرکت باشند و حرکت ننمایند بقدر حاجت و نه منبسط گردند

تمام وبقدر حاجت تا که نفس از سنخ بیرون آید وعند رد نفس نفخه بهم نیابت دلیل آنست که قوت محرکه عضل مؤوف ست و چون ضیق از رطوبت در قصبه واقع باشد قریبه او باشد مع علامات ضیق خرخره در نفس باشد وصاحب آن به تنحنح محتاج بود واین علامت زیاده بر علامت ضیق نفس کلی ست واگر چنین نباشد دلیل آنست که ماده زیاده بر نمو دلالت میکند چون ضیق خرخری دفعةً حادث شود نشان سیلان مادهٔ نوازل بسوی ریه است یا سیلان ماده و تهیج از عضوی دفعةً بسوی ریه اولا وبسوی قصبه ثانیا **نفس شدید** مراد آنست که نفس را با عظم او بقوت وتکلف میکشد بسبب قوت قوت وشدت حاجت وعدم مطاوعت آله واین منجمله نفس عظیم ست که بسر اصعاد انقباض نفس بقوت قویه باشد واین شناخته میشود وباین طور که قطعهٔ پنبه مقروض را که قریب بینی گذارند بشدت جذب وجع آن نماید **نفس شاهق** یعنی نفس بلند وآن قسمی از نفس عظیم که محتاج میشود در آن بتحریک اعالی عضلات صدر ونمیرسد حاجت در آن بتحریک حجاب واسافل عضل صدر واین را نفس عالی نیز گویند واین یا بسبب شدت حاجت بسیار ست ویا بسبب انسداد منفذ ویا بسبب عدم تمکن حجاب واسافل صدر بر حرکت بجهت عروض ورمی باشد واکثر این نوع نفس در حمیات وبائیه حادث میشود **نفس صغیر** واو مقابل نفس عظیم ست که جذب واستنشاق هوا کمتر از مقدار معتدل نماید ودر آن انبساط اعضای نفس در جهات کمتر از معتاد واقع شود وهمچنین اخراج بخار دخانی کمتر از معتدل سببش ضد هر سبب نفس عظیم ست ویا آفت عارض آلات نفس که بجهت آن عاجز باشند از حرکت عظیم واین نفس دلالت بر ضعف قوت نماید اگر متواتر بود وبر قلت حاجت چون مع تفاوت بود واز ینجهت گاهی دلالت میکند بر انطفای حار غریزی واگر این در امراض حاره باشد دلالت بر موت کند وشیخ میفرماید که گاهی صغیر میشود نفس بسبب وجع چون حائل گردد وجع میان اعضای نفس وحرکات آن بطوریکه چون حجاب بتمام انبساط منبسط گردد آنرا حصول وجع شدید در اعضای نواحی صدر یا در معده ونواحی آن لازم شود واین را لابدست که مع ضعف وتواتر او سریع باشد وچون قوت ضعیف نبود تحریک در زمانه قصیر آنرا ممکن بود ویا بجهت ابن نفس صغیر میشود ویا بسبب ضیق منفذ ونفس بادی صغیر گردد یعنی که آنچه از هوا داخل وخارج شود باشد واما حرکت حجاب وصدر در ین وقت عظیم باشد ویا بسبب ضیق صدر در خلقت وبا این نفس صغیر گردد چون حجاب نیز صغیر باشد واین نیز سریع بود وگاهی متواتر شد اگر حاجت شدید گردد وچون با وی تفاوت نزدیک شود بر موت قوت دلالت کند وچون با آن قوی اثر مقارن گردد دلالت نماید بر وجع اعضای نفس وقریب او از معده ومانند آن یا بر قروح دادر ام این اعضا الاسیما چون مع تواتر سرعت باشد والا گاهی بسبب ضعف قوت باشد وعلامات اسباب نفس صغیر مقابل اسباب نفس عظیم بعد آنها معلوم گردد وآنچه صغر او از وجع باشد بنا بر ضیق وجود وجع بران دلالت کند وایضا صاحب وجع اگر احتمال وجع کند بران صبر نماید ممکن ست که نفس خود را عظیم گرداند ومن ذلک گاهی در میان نفس صغیر نفس عظیم واقع شود بجهت شدت حاجت ویا غفلت از وجع وصغر حادث از ضیق خالی باشد **النفس طویل** واو آنست که طول کند در آن مدت تحریک هوا در استنشاق او ورد او تا آنکه قوت تصرف کند در هوای بسیار بسبب آن قلت حاجت ست وگاهی منع میکند از علم سریع وجع یا ضیق پس طویل در استیفای مبلغ مستحق بسلع عظیم وسریع قائم مقام آن هر دو گردد واکثر با ضیق مجاری مثل محربی قصبه ریه میباشد واستنشاق هوای کثیر چنانکه در عظیم سریع میباشد در طویل نیز باشد لیکن فرق در قلت مدت وطول او میکند غایت آنکه منجذب میشود هوا در نفس طویل در زمان طویل **نفس قصیر** واو مخالف طویل ست وچون طویل آنست که در زمانه حرکت طولانی ست لابد نفس قصیر آن باشد که زمانه حرکت در آن قصیر بود وحادث نفس قصیر از ضعف قوت یا حرارت حال آلات تحرک باشد وچون تواتر با آن مقارن گردد بسبب وجع وآفت آله نفس متوالی او باشد وچون باوی تفاوت نزدیک شود بر موت حرارت غریزی دلالت کند **نفس سریع** آنست که حرکت آن در مدت قلیل مع کمال حاجت وقتل قصیر یعنی این حرکت کوتاه گردد بدون آنکه در انجذاب هوا قصوری واقع شود سببش کمال شدت حاجت ست چون این عظیم بحد کفایت نرسد بجهت آنکه حاجت زیاده از آن باشد که بعظم تمام گردد ویا عظیم حائل حائل باشد واین حائل یا دوالی بود ویا در قوت چنانچه در بعض وقت گاهی سرعت در یکی از دو حرکت زیاده از دیگری میباشد یعنی گاه حرکت انبساطی قویتر میباشد بجهت کثرت حاجت بجذب هوای بارد برای تعدیل مزاج روح وقلب بیشتر وگاه حرکت انقباضی قویتر میگردد بجهت کثرت حاجت بدفع بخار دخانی بسبب حدت کیفیت ماده یا کثرت کمیت او **نفس بطی** وآن ضد سریع ست واسباب این نیز ضد آنست وگاه بطی میگردد نفس بجهت وجع چون صاحب تنفس محتاج گردد بآنکه حرکت کند برفق ومهلت **نفس متواتر** وآن نفسی ست که کوتاه گردد زمان سکون میان دو حرکت نفس سببش شدت حاجت بتنفس ست هنگامی که وفا ننماید بآن عظم وسرعت ویا آنکه آن هر دو را منع حائلی از وجع ویا ورم ویا ضیق آله بجهت مواد کثیره ویا انضغاط ویا انصباب قیح در فضای صدر ویا امر دیگر از اسباب ضیق ویا ضعف قوت باشد وفرق میان آنکه از [illegible] حاجت

دیا بسبب وجع و ورم و ضعف باشد امیست که آنچه بسبب کثرت حاجت باشد تابان علامات التهاب ظاهر بود و آنچه بسبب الم از اعضا بود که باشد انبساط آن بود
و نفس انحنزین زیاده بر آید و آنچه بسبب مده و قیح باشد دیگر حادث شود و آنچه از ضعف قوت باشد و جود ضعف و عدم ورم و سایر علامات دیگر که ذکر یافته بود و آنچه
بعد از نفس متواتر ریه خشک شود و آلات دم زدن ماده گردد **نفس متفاوت** و آن ضد متواتر ست سببش قوت ست اگر حاجت بر سد یا بر سد
یا غایت سقوط قوت **نفس حار** آنست که در نفس حرارت و در مستلق آن نیز حرارت محسوس گردد و سببش غلبه حرارت ست **نفس بارد** و ضد حارست سببش انطفا
حرارت غریزی یا استحاله مزاج قلب بسرودت ست و دلالت بر فوت قوت نماید و او بدترین علامات ست در امراض حاره خصوصا و قتیکه با آن تفاوت و تواتر بود و دلیل تمام
بر اضمحلال حرارت غریزی **نفس متصل** آنست که حرکات انقباضیه و انبساطیه با هم متصل باشند و این دلالت بر شدت حاجت و عدم مطاوعت آلات کند **نفس منقطع**
آنست که در میان تمام حرکات انقباضیه و انبساطیه نفس منقطع گردد و باز حرکت نماید و این دلالت بر ضعف قوت و عدم مطاوعت آلات نماید یا بر کمی حاجت **نفس مرتعد**
آنست که در بین حرکات در اعضا ارتعاشی بهم رسد بسبب ضعف قوت و صلابت آله **نفس منتن** آنست که از نفس بوی بد آید و این بسبب عفونت ست و فرق میان
این و سایر اصناف بخر آنست که بوی آن در همه حال تنفس محسوس میگردد و این بیشتر در قروح ظاهر گردد و بیشتر در بخار که از بینی بیشتر از دهن می باشد اگر سبب
در منخرین یا مجاری حنک نباشد و در اصناف بخر امر بالعکس است و ایضا در بین آفت در آلات تنفس باشد و در آن آفت در اعضای غذا باشد و این دال بر عفونت
سینه یا خلط عفن یا ماده متعفن در ریه و قصبه است **نفس خناقی** آنست که صاحب آن نتواند نفس را کشید مگر آنکه دهن را باز نماید و آن بهم رسد بسبب ورم
و عظیم و سریع و متواتر می باشد با عدم نفخه **نفس مستکره** آنست که نفس کشیدن صاحب آن را خوش نیاید و با اکراه نفس کشد سببش ضعف حرارت غریزی
و قوت ست **نفس ذو فترات** این نیز مانند نفس منقطع ست ولیکن انقطاعات این زیاده باشد **نفس منخری** نفسی ست که در آن ارنبه یعنی کنار بینی حرکت
در آید و این دلالت بر انحصار حرارت و خور قوت و ضعف طبیعت و یا ضیق شدید خانق در زیر نجد با جمع مده و انصباب آن و یا خلط ردی مینماید **نفس سریع** نفسی ست که بسرعت و پی در پی حرکات انقباضیه و انبساطیه آن واقع شود و این تابع ورم حار و یا ضیق حادث از سده ... باشد

کلام کلی در سوء تنفس

و این جا مراد احوال خارج از طبیعت در تنفس ست که تابع علامات حالت صحت نباشد بلکه علامات حالت مرض و موجب آفت باشد و آن مثل نفس مختلف و نفس متدارک
و نفس متضعف و انقطاع النفس و عسر النفس و انتصاب التنفس و ضیق النفس و انتصاب النفس ست و همه اینها در ربو گاه عارض میگردند و این انواع نفس بسبب امتلاء معده و امعاء
داستان و سدد و مجاورت منوا قطا و اورام و اوجاع و موانع از حرکت و قروح در حجاب و نواحی صدر و بسبب سقوط قوت از امراض تا که در حمیات حاده و بائیه و سموم
و تبرسوء تنفس و ضیق و عسر آن که بسبب ماده باشد زیاده میگردد و نزد استلقا متوسط میگردد و نزد اضطجاع بر پهلو تخفیف می یابد و نزد انتصاب ساده زیاده
مثل آنکه از زوال فقرات یا ورم عضلات داخل حنجره باشد نفس نزد استلقا مطلقا ممتنع گردد **علاج** حسنی او سته که فی الحقیقت این انفاس از امراض اعراض
و علاج آنها بالحقیقت علاج امراضی ست که اعراض آنها باشند بالجمله علاج بیشتر اقسام سوء تنفس از علاج سایر اصناف ربو استنباط نمایند و الشیخ اگر سبب
سوء تنفس حرارت قلب باشد ادویه سرد بشربت طلا و اغذیه بارده استعمال نمایند و در جای سرد بخوابند و اگر بسبب کثرت بخارات در قلب جمع باشد ...
مواضع دیگر باشد فصد باسلیق کنند و استفراغ بماء الجبن متخذ بسکنجبین مع ایارج فیقرا نمایند و دو دانگ دستها و یا بیا جبل آرند و اگر سبب ... باشد ...
قوام او تغلیظ نماید استعمال کنند و اگر سبب رطوبت معتدله مسدده باشد جالیات مثل حب صنوبر و جوز و مویز استعمال نمایند و یک سکرجه از آب ... و آب ...
سوء تنفس بلید نافع ست و اگر سبب رطوبت غلیظ باشد استعمال منقیات مذکور در علاج کلی امراض ریه قوی العلاج مثل عنصل و زوفا و مانند آن نمایند ...
ربو رطوبی حواله آید بکار برند و اگر ابخره و رطوبات از مواضع دیگر آیند علاج دماغ با نزال و علاج نزله و تنقیه راس کنند مگر آنکه نزله از ضعف جوهر دماغ باشد که علاج ...
از مواضع دیگر آید علاج کنند بجذب ماده بسوی جهت دیگر بعد فصد و استفراغ و تقویت صدر مثل ... و استعمال ... خود ... نمایند ... ساده ...
در تقویت راس و اگر سبب اعصاب باشد آنچه تقویت آن و تقویت روح در آن و انتعاش آن نماید مثل ادهان عطریه استعمال نمایند و اگر سبب ... باشد سوء مزاج ...

مداً بیچه درباب او گذشت علاج کنند و اگر مشارکت معده باشد بتنقیه معده و تقویت آن نمایند بدانچه درباب او بیاید و اگر از سردی باشد مثل بیخ بنیادام و سیاه انقرد
استعمال کنند و اگر از یبس باشد مثل فانیذ و شیر تاره و دیگر مرطبات استعمال نمایند و اگر از ریاح باشد کماوات و ضمادات وغیره کاسر ریاح که درباب قولنج خواهد آمد
بکار برند و مدا آنند که زعفران از جمله ادویه نافعه است برای سوء تنفس و عسر او بسبب تقویت آلات تنفس و تسهیل نفس **نفس مختلف** آنست که اختلاف در حرکات
انقباض و انبساط آن بهم رسد و گاه عظیم و گاه صغیر و گاه متواتر و علی هذا در دیگر اوصاف باشد و سببش ثقل یا مجاهده علت یا وارد منافیست یا کمال سلب و علامت
این مثل سبب و علامت نبض مختلف است و اختلاف این نیز منتظم و غیر منتظم میباشد و بهر حال دلالت بر سوء حال مینماید **نفس متضاعف** و آن از اصناف
نفس مختلف است و مثال او در نبض ذوالقرعتین است و آن نفسی است که اتمام می یابد انبساط یا انقباض آن با دو حرکت بحرکتین که میان آنها وقفه باشد مثل
نفس طفل که چون گریه کند در میان آن منقطع شود و لهذا النفس البکائی گویند و سبب او یا کثرت حرارت است بحدیکه تسکین نیابد بانچه استنشاق نماید بلکه واجب شود اتمام
استنشاق قبل اتمام او و یا ضعف آلات نفس است که محتاج باستراحت در نفس باشند و یا سوء مزاج مسقط قوت مثل سوء مزاج بارد یا تحلف یا تفصیل آن و این
اکثر نیست و یا وجع و درم در آلت یا در مجاورات او مانند ورم حجاب و کبد و طحال و کبد را مشارکت زیاده از طحال است و یا جهت مرض آلی از تشنج یا کزاز و غیره و این
نفس از علامات ردیه است در امراض حاده و حمیات حاده و چون عارض گردد از سردی بیم باشد که شفا می یابد از تب و گرمی **النفس منتصف** آنست که نفس
بیک نصف از صدر بر آید بسبب آنکه علت و آفت در یک نصف ریه است و نصف دیگر سلیم که از آن نصف میتواند که نفس بر آید و از این آید و قرار این نصف است یعنی بالیسبیت
نه نصف فوقانی و سفلانی و در این حالت نفس از منخر موافق در جهت شق سالم از آفت سالم بود **انقطاع النفس** که منقطع میگردد
نفس و بحرکت کناره منخرین ظاهر نمی شود و بعضی ره منقطع میگردد بحدیکه قطع امید از حیات می شود و حیات باقی می ماند چنانچه در حال سکته بهم رسد
و در این حال تمییز باید از مسام بدن چنانچه مبوتم تنفس می نمایند مستان زیر زمین و گاهی این از شدت برودت و تفنای قلب از جذب نسیم بود و از آن شأن که تر
خلاصی یابد و باید که خادم بر آن مسلط سازند که از نوم طویل غرق آن را منع کنند و انقطاع نفس که در ربو حادث شود علاجش در ربو خواهد آمد **عسر النفس** و او
آنست که تصرف بادخال و در ورود هوا و اشتاق او بود و نتواند که بآسانی نفس کشد و در اکثر امر آن ضیق باشد و گاهی نباشد و سببش آفات اعضای
نفس است و یا لهیب ناری غالب بر قلب و یا برودت میت قوت محرکه چنانچه عند برد حجاب از استعمال الطلیه بارده وغیره عارض میگردد و گاهی عارض
میگردد بسبب سوء مزاج عارض حجاب مثلاً از سردی هوا یا از برد ضماد و گاهی حادث میشود بسبب سده یا خلط بارد یا لیس یا دوای مسهل یا حقنه حاد
که از آن اسهال بشود و اخلاط منجذب و از این جهت چون فصد در ذات الجنب کرده شود و خون حسب حاجت اخراج نیابد از آن عسر نفس حادث گردد
علاج شیخ میفرماید که علاج عسر نفس منجمله سوء تنفس آنست که اگر از رطوبت باشد جالینوس در آن امر میکند بدوای غسل معجون العسل در هر ماه دو بار و ترتیب
آن سی و شش قیراط باشد و روزیکه در آن این دوا استعمال نمایند تکلم نمایند و قبل آن روز و بعد در روز حرکت نکنند و در ساعت هفتم آن روز نان بشراب ممزوج
بخورند و در عشا زردی بیضه نیم برشت بمغز نان تناول نمایند و صباح آن شوربای جوزه مرغ کوچک دهند و استحمام نمایند در آخر آن روز و اگر از این
زائل نشود معجون لبسد و دوای اندروماخس استعمال کنند خصوصاً اگر مرض طول کند و اگر سبب سرما باشد در هر هفته دو بار غسل بنسر الصابون موافق
و معطسات بسیار بکار برند و رب توت مع صبر و مر غرغره کنند و ریاضت و تمریخ پشت و ربط ساقین از فوق بسوی اسفل و منقیات مذکوره و این حب
استعمال نمایند شیخ تقسیان سداب افسنتین مساوی حب بقدر نخود ساخته دو حب هر روز بخورند و بعده سکنجبین خصوصاً عنصلی بنوشند و در نسخه آمده
در آن ادویه مذکوره هر واحد یکجزو و مغز بادام تلخ و فانیذ هر یک دو جزو و خوراک از چهار حب تا شش نوشته و ایضاً جندبیدستر و تخم هر واحد یکجزو و افسنتین
و زیره کرمانی هر واحد نیم جزو بقدر نخود حب سازند و بدستور استعمال نمایند و لعوق کرنب جید است و همچنین خاکستر کرم که تحت جراد باشد و در کوزه گلی
بسوزند و بعسل آمیخته هر روز بقدر ملعقه بخورند و این جمله تراکیب در تقی نفع نمایند که سبب عصبی باشد یعنی ضعف اعصاب و انصباب ماده بود و اما
اگر از حرارت باشد این قرص خیلی سود مند است گل سرخ شش درم اصل السوس چهار درم انیسون بارسیس دو درم تخم ریوند صینی خفصاره فاث

عصاره افسنتین سنبل الطیب افسنتین بادیان هر واحد سه درم زعفران نیم درم تخم خیار تخم خربزه و تخم کدو و تخم کتان هر واحد یک درم رب السوس صمغ عربی کتیرا تخم خبازی هر واحد
یک درم و تنقیه باد و برای نضج اخلاط حار نمایند و اگر بسبب ضعف عضلات صدر یا آفت دیگر باشد بمقویات رجوع کرده عصب ست علاج نمایند و ادهان حاره معطره مثل روغن قسط
و روغن مصطکی را و اگر ادهان معمولی قاویه و قیروطیات معمولا از بین غصفها مانند روغن عنبر و روغن زعفران تنها اعانت نافع ست اگر از رسیدن ضربه عصب باشد موافق مرهم علاج کنند

تقاص النفس و این نوعی ست از عسر نفس که تقاص المحاب نیز نامند و گویند که غیر از حبل انفاس رویه ست آن آنست که نفس بسختی کشیده شود و گویند
که مرا بعنه بیش سوء مزاج حار یابس مفرط ست که عارض اغشیه صدر و اضلاع گردد و نتوانند که منبسط گردند و پهلوها از شدت یبس و انقباض بهم آیند
و اغشیه بجانب بالا که مبادی آنهاست کشیده شوند علامتش تپ لازم و دشواری جمیع حرکات و عدم قدرت بر اخراج زبان از دهان و بر حرکت
چشم و بند شدن آب و طعام در گلو و احیانا اختلاط عقل و هذیان و صلابت و منشاریت نبض ست و التماس نفس دشوار بود و اگر بسیار بود بیهوشی گردد

علاج تدبیر مرطب بکار برند و بر صبح اشربه مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بشیره تخم خیارین و یا ماء الشعیر که کدو در آب جوشیده داخل کرده
با شربت بنفشه و یا روغن بادام یا روغن کدو و شکر آمیخته بنوشند و اگر روغنهای مذکور نباشند شیره مغز بادام و مغز کدو خیارین و آب تربز و ماء الشعیر
و روغن بنفشه و کدو بر سینه مالند و از بنفشه و مغز کدو و لعاب اسپغول و آب جوشیده بر صدر و اضلاع آن ضماد سازند و اگر بنفشه و خطمی کوفته بقیروطی
طلا نمایند نیز مفید بود و اگر خواهند لعاب اسپغول مضروب بقیروطی بکار برند و چون تپ کم گردد بنفشه و خطمی و نیلوفر جوشانیده و آبزن سازند و آب کوکنار
با برگ رطبه و آب انار شیرین بروغن بادام و لعاب اسپغول بجلاب و یا آب تربز و ماء القرع بنوشند و زردی بیضه نیم برشت و اسفیدباج بکدو و ماش مقشر
و روغن بادام بخورند و هر نوع را از انواع النفس ما طبیعی که بسبب شدت حرارت و کثرت حاجت باشد بهمین طور علاج کنند و هوای خانه معرش سرد و تر دارند

ضیق النفس بدانکه چون دخول هوا در استنشاق و خروج او عند رد نفس متعسر شود ضیق باشد از ضیق النفس گویند و این جمله اعراض شمار کرده شود چون تابع مرضی
باشد که برای او اسم مخصوص بود مثل ذبحه و ذات الجنب و ذات الریه و باشد آن و گاهی مرض راسه میباشد بالجمله در ضیق النفس هوا که داخل شود
باستنشاق و خارج میگردد در رد نفس در دخول و خروج منفذی نمی یابد مگر تنگ که دران تنفس باندک اندک نماید و اسباب آن یا اورام ست در منافذ که آن
حنجره و قصبه و شعب آنها و شرایین ست و در نفس خلخال ریه و اجرام آن و شدیدترین اورام که ضیق النفس آرند آنست که صلب باشد و یا اخلاط
غلیظ یا لزج دران یا مائیت که در ریه جمع گردد و یا انطباق که عارض شود آنرا از ضغط مجاور از ورم حار در کبد یا معده یا طحال و یا اخلاط منصبه در
فضای سینه بسبب استسقاء و غیر آن مثل آنکه از انفجارات اورام در جوف اسفل باشد و یا تکاثف اعضای حلق و صدر از یبس یا از برد کرب یا حجاب
و یا بسبب آفتی در عصب یا حجاب و این اولی ست با آنکه عسر النفس نامند نه ضیق آن و یا از ابخره دخانیه و گاهی سبب او ضیق صدر در اصل خلقت باشد
و گاهی بسبب بحران امراض حاره بود و این علامت آنست که مواد بسوی فوق میل میکنند و گاهی عسر النفس و ضیق او بسبب سیلان مواد از اورام یا ملتقی
منتقل بسوی نواحی راس باشد و منذر بود با ورام پس گوش اگر امر سالمتر و حواس و عقل بسلامت باشد و یا بورم دماغ اگر امر صعب تر و آفت در حواس
و عقل باشد بالجمله تشخیص این اسباب بطریقی نمایند که در بحث ربو بیاید و ایضا علامات اورام خناقی مذکور شد و علامت ورم در ریه وجع ثقیل
ست و سرخی رخسار و در ورم غشای عضلات صدر و حجاب صدر وجع ناخس و حرقت و در غضاریف ریه وجع مع حکه بود و دلیل است که موی
بسعال گردد و اگر ورم حار بود و با تپ باشد و علامات اخلاط اگر در قصبه باشد ثقل صدر و نفث و شوق بسعال ست و استماع آواز و با نقفات صحیحه
با دنی سعال و با خرخره بود و اگر در ریه باشد حال همچنین بود الا سعال از مکان غائرتر اخذ کند و خرخره نباشد مگر بقدری که صعب گردد خروج آواز او
و نفث و اگر در فضا باشد ثقل ست که مع تغیر اضطجاع از پهلو بپهلوی دیگر تعب آرد و بعد ثقل نفس ابتدا کند و درین یا ضیق النفس سعال بعد بنا
و خشکی دهن و خفت باستعمال آب گرم و روغنهای حار رطب و تکاثف از سوء مزاج بارد یا یابس یا هر دو دلالت کند حرارت مزاج و سودا
آن و احساس صعود دخان نشان ابخره دخانیه ست **علاج** اگرچه علاج اقسام ضیق النفس بالاستقصا در انواع علاج ربو در مسطور خواهد

لیکن قدری از آن باتباع ترشی در ینجا نیز مذکور میشود و آن اینست که در ضیق ورمی علاج ورم نمایند و در خلطی که از خلط غلیظ لزج باشد منضج اول بدهند و اگر با حرارت بود ماء الشعیر بدهند و عرق گاوزبان که در ان بزر قطونا و بهدانه و اصل السوس خیسانیده باشند بشربت بنفشه یا نبات شیرین کرده مدام تجرع نمایند و غذا مزورات دهند و اگر ماده کم باشد تنقیه مثل لعوق حلو و ترنجبین نمایند و الا غاریقون یکدرم اسارون دو درم و بعد از آن حسو نخاله گندم استعمال نمایند و خاییدن برگ ترنج و شکوفه او توسیع نفس نماید اگر تنگی از بلغم باشد و آنچه بسبب تکاثف بود و اگر از برودت باشد معلی حلو بشکر یا جلاب با صل السوس بدهند و بروغن سوسن و امثال آن موم زرد قیروطی ساخته و یا روغن بان مالند که مفتحات و کثیر الاستعمال اند بر سینه بمالند و اگر از یبس باشد با دهان و لعابات رطب معتدل در حرارت و برودت مثل روغن بادام ممزوج بروغن بنفشه و لعاب بزر کتان بلعاب اسپغول یا بهدانه علاج کنند و آنچه بسبب ابخره دخانیه باشد برای ترطیب و نضج ماده سودا و یه ماء الشعیر بنبات چند روز بیاشامند و از مولدات سودا و حوامض پرهیز لازم دارند و بعد نضج ماده بمطبوخ افتیمون یا حب اذیا افتیمون بشیر و شکر و هر چه مسهل مواد محترق باشد تنقیه نمایند و بعد تنقیه تعدیل مزاج قلب بمفرحات یاقوتی نمایند و از ترشیهای مفرط و جمله حریف و مالح شدید الملوحت و هر چه مولد سودا باشد مثل عدس و باذنجان و قدید و لحم بقر و لحوم صید اجتناب کنند و عرق گاوزبان بشکر یا بشربت انار شیرین در تقویت قلب و ازاله ضیق و منع ادخنه و مواد سوداوی بخاصیت و کیفیت نافع است و از فواکه انار شیرین خلم یا بریان بخمیر گرفته در آتش نرم پخته بنیشکر و موز بشکر سودمند است و آنچه بسبب ضیق صدر در اصل خلقت باشد علاجی ندارد و ضیق النفس بحرانی را علاج نشاید کرد و بعضی سبب ضیق النفس ریح غلیظه و امتلای معده از غذا نیز نوشته اند و علاج آنها همان است که در موضع خود آمده و قرشی گوید که گاهی ضیق النفس بسبب امتلای رگ عظیم ممتد بر پشت از خون عارض میشود و تدبیر او فصد و اخراج خون بسیار است و نیز گوید که اگر در ضیق النفس احتیاج فصد افتد دست چپ گیرند

انتصاب النفس

و آن آنست که تواند مصاحب آن نفس کشیدن مگر آنکه راست نشسته سینه را بر آورده گردن را بسوی فوق کشیده بسبب مجری کشاده گردن را کج نماید جهت آنکه درین هنگام مجری تنگ میگردد و نفس خوب بر نمی آید چنانچه عند انجذاب رقبه بسوی خلف و خم نمودن سینه و پشت بطرف خلف سینه تنگ میگردد و بر بسط ریه برای استنشاق قادر نباشد و انتصاب نفس گاه عرض بعض امراض میباشد مثل خوانیق و حمیات و مانند آن بجهت ابخره مایله و رطوبات منحله بحرارت حمی و گاهی مرض میباشد بسبب اخلاط مایله و سایره غلیظه و اورام در اعضای تنفس و از تنگی فضل سینه و گاهی خلقی میباشد بعض ورم را علاج آنچه عرض مرض باشد علاج آن مرض نمایند و آنچه بسبب ماده غلیظه یا ورم یا استرخا باشد علاج ربو کنند و اگر خمیره بنفشه یک اوقیه گلقند یک نیم اوقیه گردیا نیم اوقیه در ده مثل آن آب بجوشانند تا بشش حصه رسد صاف نموده بنوشند انتصاب نفس را در ساعت ساکن سازد و کذا افنطوریون و شربت نافع انتصاب نفس و ضماد مفید آن نیز سودمند است و مسیحی گوید نفع دهد نفس انتصابی استعمال قی است خصوصا عقب اکل ترب که در ان خربق سفید خلانیده دو روز گذاشته باشند و اگر بدل محتمل قی کنطوریون و قثاء الحمار و فراسیون و مانند آن حقنه نمایند و ادهان مرطبه از سینه دور دارند تا ارخا و ترطیب و انسداد مسام نکند و گویند نوشیدن بول صبیان بنفس انتصاب نافع است و با در نجبویه کوفته بیخته بعسل لعوق ساخته بدستور و طبیخ قیصوم نیز مفید و کذا شونیز یک مثقال ... تمامات نفس و ضیق سودمند و بعضی نوشته اند که اگر برگ سنا و زنجبیل هر یک دو ماشه نبات چهار ماشه وقت خفتن همراه شیر گاو نیم آثار سه هفته هنگام صبح بخورند و صبح حب سیماب یکعدد بمطبوخ صمغ عربی بخورند و غذا دراج و کبک و گنجشک بروغن گاو بسیار پخته بنان روغنی تنوری خورند و آب بماء العسل که از عرق بادرنجبویه و گاوزبان ساخته باشند اکتفا نمایند و تا چهل روز بعمل آرند انتصاب کهنه را زائل کند و ایضا اگر خواب زراوند طویل و حبه سفید که در چشم گوسفند میباشد هر دو چهار سرخ و غاریقون در سکنجبین عنصلی یکتوله بلیسند و بالائی شربت ... و عرق بادرنجبویه هفت توله بنوشند و صبح مرکی سه ماشه بلع نمایند و شربت صندل و سکنجبین عنصلی هر یک دو توله در طبیخ چای ساده آمیخته بنوشند و غذا پلاو مرغ با بالائی شیر گاو و نبات وقت شب و صبح شوربای مرغ و سنگخواره بنان خشکار تنوری بخورند تا مدت دو هفته ...

سبب سوء مزاج است و بعضی گویند که ربو مرکب نباشد سوء مزاج ساده تنفس کثیر است و وقت تب بطلوع صبح و بیجود و تجمیع وقت صبح و نماز شور با مرغ متقلب و در بعضی
آب العسل نیم گرم بنوشد تا ادرار ربو و بهر باکثر الاطبا اراده اطلاق لفظ ربو و بهر ضیق النفس انتصاب بعض اختلافات است تنقیح الرئیس سفر باید که بهر صرف آنست
که تعلق به ریه دارد و تنفس صاحب آن متواتر میباشد مانند نفس کسی که در احاطه بهر رسیده و یا کسی را که عظیم عارض گشته و ایضا قول اوست
که ربو دشواری در نفس است و تنفس صاحب او مانند نفس متعب میباشد و آن از سرعت و تواتر و صغر خالی نباشد و بهر آنست که نفس بشتابد
و بسیجی گوید ربو آنست که تنفس کند انسان تنفس شدید متواتر مثل تنفس کسی که بدود و لعب کند و همچنین صاحب ذخیره گفته ربو آنست که آدمی
آسوده دم نتواند زد و دیگر اتباع و تواتر همچون نفس کسی که بدود و صاحب کامل نوشته علتی معروف به ربو و بهر و ضیق النفس و انتصاب النفس تمامی
حادث میگردند از قبیلی که در مجاری ریه بهم رسد بجهت آنکه هرگاه ضیق در مجاری ریه در انست بهم رسد ربو و بهر حادث میگردد و هرگاه در اقسام
قصبه آن باشد ضیق و انتصاب النفس احداث مینماید و گویند که مراد او ازین بیان این نیست که ربو و بهر با هم مترادف اند و همچنین ضیق
و انتصاب النفس بلکه مراد او آنست که اگر ضیق در مجاری ریه بهم رسد و چون قوی گردید بهر حادث میگردد و همچنین ضیق در اقسام
قصبه ریه اولاً تا که سبب ضعیف باشد ضیق النفس و نزد شدت و قوت سبب انتصاب النفس احداث می نماید و هم او گوید که ضیق النفس
عرض عام است برای اصحاب این علت و برای اکثر علل حادث در آلات تنفس و خجندی فرق میان ربو و بهر چنین بیان نموده که مادهٔ ربو
محتبس در عروق خشنه میباشد و مادهٔ بهر در مجاری و آن چنانست که بعضی گفته اند در بهر لمس صدر حار میباشد و عند سعال چهره سرخ می شود
بجهت احتباس ابخرهٔ دخانیه و در ربو چنین نباشد و از کلام قرشی نیز تباین در ضیق النفس و ربو ظاهر میشود که هر واحد از آن هر دو را علاجی
و احکام آن هر دو جدا بیان نموده و ایضا از تعریف ضیق النفس که در بحث او مسطور شد مفهوم میگردد که نفس در ضیق حاد صغیر سریع باشد و نفس
ربو که نفس او مثل نفس متعب بود و آن عظیم ثقیل است با وجود که آن در هر دو قسم سریع متواتر میباشد و بعضی گویند که ضیق عسر النفس است در ربو
تواتر او مثل متعب و سمرقندی فیما بین ربو و ضیق النفس و بهر فرق نمیکند و هر سه را مترادف گردانیده و گفته که ربو بهر است و بعضی آنرا ضیق النفس
نیز نامند و همچنین صاحب خلاصه نوشته ربو عبارت است از مرضی که در تنفس افتد و صاحب آن با وجود سکون محتاج بنفس متواتر باشد و این
بهر و ضیق النفس نیز خوانند و حال آنکه نیست چنین بلکه بهر یک قسمی خاص جداگانه از ضیق و ملا نفیس گفته بعض الاطبا انتصاب نفس رایحه
میدانند با آنکه سبب آن امتلای اقسام قصبهٔ ریه که آن عروق خشنه است از بلغم غلیظ باشد و اطلاق مینمایند ربو و بهر را بر امتلای عروق و قصبه بلغم تا
که او از قویترین اسباب حدوث انتصاب نفس است و مراد از عروق عروق ضوارب اند و جالینوس و رازی گویند که ربو خلط غلیظ در قصبهٔ ریه
الکنون بدانند که در اسباب ربو تنقیح سفر باید که گاه در آن آفت در نفس ریه و آنچه متصل بآنست از چسپیدن اخلاط غلیظه در
شعب صغار آنها و اکثر در شعب قصبهٔ ریه و در خلل ریه و اماکن خالیه میباشد و این رطوبات یا بطور نزول منصب بسوی آنها از سر باشد
در بلاد جنوبیه و مع کثرت هبوب ریاح جنوبیه و یا مندفع بسوی آنها از مواضع دیگر باشند مثل صدر و اعضای تحت حجاب که چون
ریه آنرا قبول نماید و یا متولد گردند در ریه از سردی مزاج آن و گاه بسبب فلغمی باشد که در ریه و شرایین آن نباشد بلکه در معده منصب از
در معده باشد و بهر حادث گردد بمزاحمت معده حجاب را و مزاحمت حجاب ریه و شرایین را و گاه برودت کبد و یا غلظت و صلابت
میباشد و گاه بندرت از جفاف ریه و شرایین بسبب آنها در اجتماع و انقباض ریه در نفس خود و گاه از برد ساذج ریه بدون حدوث ما
چنانچه در تشنج و گاه بسبب آفت در مبادی اعضای نفس از عصب و نخاع دماغ و نواحی که مندفع میگردند بسوی اعضای تنفس از آنها
و گاه بمشارکت اعضای مجاور که مزاحمت نمایند اعضای نفس را از انبساط میباشد مانند معدهٔ ممتلی که مزاحمت نماید حجاب را در
کثرت بخار و نفاخ محتقن در ریه بهم میرسد و گاه بسبب احتباس ریاح در اعضای تنفس که مزاحمت نفس

که استیفا نماید نفس در توسیع حجاب بقدر حاجت و این آفت جبلی ست در نفس چنانچه عارض میشود در غذا از صغر معده و گاهی ربو شدید میشود و نفس انتصاب
میگیرد و در اکثر غایات الربو منتقل میشود و طبری گوید که انواع ربو سه گونه است یکی ربو حقیقی و آن انسداد اقسام قصبه ریه برطوبت بارد و غلیظ است پس اگر بان سعال
نباشد در اکثر احوال مودی باستسقا گردد و گاه باین نوع نفس انتصاب باشد و گاهی نه دوم تضایق اقسام ریه است بسبب ورم که دران حادث شود و تنقیح نگردد
و پاک نشود و مثل ورم حار پس تنفس او تنفس صاحب ربو باشد غیر آنکه این مع حمی و عطش و لهث بود و این ورم از خون گرم سوداوی فاسد میباشد و گاه از خلطی شود یا
دم باشد و فرق بدین در دو نوع اول مخفی نیست زیرا که نوع اول مع عدم عطش و سکون نفس و سعال و نفث میباشد و گاهی بادی خرخره در سینه باشد و درین نوع نفس
منزعج و با قلق کثیر العطش بود و این نوع نمیاند مگر حاد و مودی باستسقا نمیگردد الا بمرض دیگر که از اجزای ریه را عارض شود و باین نوع انتصاب نفس
و وجع و تمدد نبود و جائز است که این نباشد چون مقدار ورم اندک بود و نوع سوم استرخائی عضلات است یا انجذاب اخلاط از سر و یا از ضعف که بر صدر داخل شود و با
از فساد مزاج حار باشد یا بارد و نفس باین نوع منتصب باضطرار میباشد و جائز نیست که بغیر انتصاب نفس باشد و گاه منقطع میشود و نفس این نوع چون شدید گردد
تا آنکه مثل میت باشد و بعضی نفس بکار و لیکن نبض نیز از علامات استرخا نوشته اند

طریق تشخیص اسباب مذکوره

باید که اول از مریض مدت حدوث مرض بپرسند اگر گوید
که از ابتدای خلقت ست مرض جبلی از ضیق صدر باشد و الا اگر بعد او بیان کند نظر کنند که مرضی دیگر مثل ورم ریه و خلل دماغ و امراض معده و جگر و غیره هست
یا نه اگر باشد عرض آن مرض باشد و الا بپرسند که چیزی در سرفه بر می آید یا نه اگر اقرار براءت بلغم کند سوال کنند که مرض دفعتاً شدت میکند یا تدریج اگر گوید که دفعتاً اشتداد
می نماید با آن علامات نزله مثل احساس نزول چیزی در حلق و صداع و ثقل و تمدد در دماغ بود دست انصباب ماده از سر باشد و اگر گوید که اندک اندک میشود پس اگر سینه خرخر
کند و ثقل دران باشد و در سرفه بلغم غلیظ بر آید و زبان بیرون آرد خصوصاً وقت حرکت سببش رطوبت ریه باشد و اگر گوید که در سرفه هیچ بر نمی آید بلکه مدام سعال خشک می شود
حال تشنگی و عدم آن بپرسند اگر تشنگی باشد حال خفقانیت و حرقت دریافت کنند اگر اقرار آن کند و نبض و نفس عظیم سریع متواتر بود سببش بخارات قلب باشد و اگر با وجود
سرفه خشک و تشنگی آثار مذکوره نباشد و وقت آمدن و انتفاع از رطبات وجود دیگر آثار یبوست یافته شود سببش خشکی ریه باشد و این نوع اکثر در آخر دق و ذبول عارض گردد
و اگر وقت آواز و تحیر آواز یبوست یافته نشود بلکه با التهاب علامات حرارت بود سببش حرارت ریه باشد و اگر سوای سرفه خشک تشنگی و آثار مسطوره هیچ نباشد حال تقدم ملاقات
هوای بارد و تناول اشیای سرد و نوشیدن آب شدید البرد و انتفاع مسخنات بپرسند اگر اقرار آن کند سببش برودت شش باشد و الا احوال تقدم تناول چیزهای نفاخ
و عدم گرانی در سینه و سرفه خشک اشتداد مرض از اغذیه لطافه دریافت نمایند اگر یابند سببش احتباس ریاح باشد و اگر در امتلای معده پدید آید سبب ارتفاع ابخره باشد یا
امتلای معده باشد و بقول شیخ اکثر نبض صاحبان ربو خفقانی میباشد گویند که مع کثیف و فقرات گردن علامت خبث علت ست و چون ناخن سبز گردد و چشم
و بناگوش غائر و آواز دقیق شود مایوس العلاج باشد و بهنگام ترشیت تپ خفیف و نبض نملی و اسهال خون لازم اوست رگهای نفس او منقطع شود و حیات او معلوم نشود
مگر بحرکت منخرین آن و در وقت عسر العلاج بود علاج ربو مرضی ست مزمن فی الاکثر که مثل صرع و تشنج و وجع مفاصل نوبت شده اکنند و جوانان را عسر باشد و پیران را عسر
بلکه زائل نشود و گاهی مودی باستسقاء لحمی میگردد اگر ماده منبعث باید و گاهی خناق بسبب کثرت ماده و گاهی منتقل بسل میگردد و تنقیح ریه پس چند روز تدارک آن نمایند بهتر است
و در ایام صحت هم از فکر او غافل نشوند و سر رشته پرهیز از دست ندهند و اکثر عروض او از مواد بلغمی میباشد پس ماده گاهی بقی و گاهی اسهال ایلال رانند بمعاجین گرم نمانند و بطبیخ
مداومت نمایند و در نزلی مع سر که و شهد بعده بتنقیه ریه متوجه شوند تدریج و بمسهلات ابتدا کنند چون انجا که ماده در ریه متولد شود حقنه نیز نهایت مفید است اما بعد از اسهال حقنه بی
که قی مدفعات کنند و در اکثر اوقات طبع نرم باید داشت و از خواب بعد طعام و جماع و اشیای حریفه و شیر و ترشیها احتراز کنند مگر سرکه و سکنجبین اگر حرارت بود و آثار نزله نباشد و بیس مرض تمام شاد

علاج ربو نزلی

اگر ماده نزله حار باشد فصد هفت اندام پیش کنند و بعد منضج ماده بمسهل صفرا تنقیه نمایند و لعوق بارد دهند و از ادویه گرم دست کوتاه دارند و لعوق معتدل
در هر حال مناسب بود و گاهی بعد فصد سپستان عناب خطمی خبازی اصل السوس گاوزبان گل گاوزبان جوشانیده با شربت بنفشه صبح میدهند
و شام با قوام همراه عرق گاوزبان ده توله نیم گرم میخورانند و بعد تنقیه سوس تخم کتیرا هدکی میلیسانند یا جوشانده اصل خباری گاوزبان گل بنفشه عناب نبات میدهند

واگر مادهٔ نزله حار و فصل صیف باشد عناب بدانه بعرق عنب الثعلب و شاهتره و کیوڑه مالیده شیرهٔ اصل السوس شربت نیلوفر نیمگرم تجریع کنند و بنگام عطش
عرق کیوڑه شهد دهند و یا بدانه اصل السوس گل بنفشه عنب الثعلب سپستان جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی بدهند و گاهی خطمی و شربت بنفشه
عوض عنب الثعلب و سپستان و کاهو و شربت نیلوفر میکنند باز بدانه پرسیاوشان زوفای خشک فراسیون جوشانیده شربت بنفشه میدهند و گاهی
عناب پنج دانه بدانه زوفای خشک هر یک سه ماشه اصل السوس پنج سوسن عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده میدهند
در آمی ربو نزلی حار دموی صفراوی بلغمی گل نیلوفر اسطوخودوس گل خطمی هر یک چهار ماشه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله دست مالیده شیرهٔ
مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت بزوری دو توله دهند و یا دیاقوزا نه ماشه خورده اصل السوس بدانه زوفای خشک جوشانیده دهند و اگر با درد سینه
و پہلو بود بعد فصد باسلیق اصل السوس گاوزبان زوفای خشک بدانه جوشانیده نبات بعده منضج و مسهل دهند و گاهی در سرفه و درد دست و پا
از نزله و خلل معده گاوزبان اصل السوس اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه سپستان بست دانه مویز منقی ده دانه بدانه سه ماشه
جوشانیده شیرهٔ مغز بادام چهار دانه دیاقوزا توله داخل کرده و حب جدوار دو عدد میدهند بعده برعایت درد اطراف و خلل مزاج معده سلیخه چهار ماشه
می افزایند باز گاوزبان انجیر سپستان تخم خطمی بدانه جوشانیده نبات بازد و حب جدوار و اگر نزله بارد باشد گاوزبان گل گاوزبان مغز بادام
نیکوفته تخم خطمی هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه نبات سفید توله در عرق عنب الثعلب جوشانیده صبح بطور قهوه بدهند و روز دیگر زوفای خشک
پرسیاوشان هر یک پنج ماشه اضافه کنند و نشاسته سبوس گندم و نبات یک یک توله جوشانیده بنوشند و سفوف سرخ و شربت فراسیون مرتب سازند
و بعد چندروز گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه در عرقیات جوش داده شربت فراسیون حل کرده عوض نسخه صبح دهند
و اگر با شدت سوء تنفس و حرارت عرضی باشد گاوزبان خطمی هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه نبات توله بطور قهوه بنوشند دو وقت بمدت
تنفس عرق کیوڑه با شهد نیمگرم تجریع کردن معمول ست و اصل السوس چهار ماشه سپستان نه دانه بدانه دارچینی هر یک سه ماشه نبات یک توله دهند
باز زوفای خشک سه ماشه گاوزبان پنج ماشه سبوس شش ماشه اصل السوس چهار ماشه نبات توله جوشانیده میدهند و گاهی این نسخه بدون
سبوس داده میشود و بسیار تخفیف حاصل میگردد و در صورت تپ تخم خطمی پنج ماشه عوض زوفا میکنند و خاکشی پنج ماشه می افزایند و گاهی
گل خطمی گل نیلوفر اضافه مینمایند و در ضیق با تپش عنب الثعلب تخم کنوچه پرسیاوشان اصل السوس هر یک چهار ماشه نبات سفید یکنیم توله دهند
و یا اصل السوس چهار ماشه گاوزبان پرسیاوشان هر یک پنج ماشه تخم خطمی شش ماشه جوش داده نبات سفید توله خاکشی داخل کرده دهند
و اگر با حبس حمیات عنب الثعلب شاهتره هر یک شش ماشه خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه بدانه زوفای خشک هر یک سه ماشه جوشانیده
نبات دو توله داخل کرده دهند و یا گاوزبان گل خطمی اصل السوس گل نیلوفر تخم خطمی جوشانیده نبات و اگر فائده نشود بطریق نزلهٔ بارد تنقیه نمایند
و حب جدوار خورانند و در ربو بارد نزلی بلغمی سوداوی و سوزش سینه صمغ عربی دو ماشه اصل السوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه زوفای خشک
پنج سوسن هر یک سه ماشه جوشانیده دیاقوزا توله داخل کرده دهند و گاهی در کهول عادی افیون نزلی مزاج بدین طور تنقیه مینمایند که اول منضج
بنفشه گاوزبان عنب الثعلب تخم خطمی خبازی اصل السوس مقشر مویز منقی پرسیاوشان سپستان تپ در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق مکو
گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده خمیرهٔ بنفشه مالیده پنج شش روز بدهند روز مسهل زوفای خشک انجیر زرد پنج بادیان سنای مکی گل قند
مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین خمیرهٔ بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بدهند و در مسهل دوم تربد سفید خیارین کوفته افزایند
بعد مسهلات بنفشه اصل السوس گاوزبان گل گاوزبان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله دهند بعده برای اخراج بلغم
که در حلق بند شده باشد زوفای خشک سه ماشه انجیر زرد سه عدد افزایند باز پنج سوسن چهار ماشه زیاده کنند و بجهت آخر روز رب السوس طباشیر دو ماشه
چهار سرخ زعفران دو سرخ سوده بخمیرهٔ خشخاش توله آمیخته خورده بالاش طبیخ اصل السوس چهار ماشه دار فلفل زوفای خشک هر یک سه ماشه

دارچینی دو ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله دوم روز شربت گاوزبان سوم روز شهد خالص حل کرده دهند و ماء العسل از
عسل نیم پاو عرق گاوزبان نیم آثار تیار کرده وقت عسر بلغم بقدر چهار دام میداده باشند که جلای بلغم و اخراج آن و تصفیه صوت و تفتیح مجرای
حلق خواهد کرد و لعوق بادام و لعوق سپستان تیار کنانند و وقت صبح لعوق سپستان نه ماشه خورده بالایش شربت زوفا در عرق گاوزبان حل کرده
بنوشند وقت شام لعوق بادام شش ماشه بخورند و هرگاه برودت در مزاج محسوس گردد لعوق حب الصنوبر همراه طبیخ دارچینی دو ماشه دانه هیل زوفا خشک
هر یک سه ماشه نبات توله بدهند و غذا شوربا پهلکه و برای تقویت دماغ و هضم زعفران دو سرخ مشک یک سرخ سوده خمیره گاوزبان سرشته با عرق
گاوزبان دهند غذا ابی روغن کباب با نان و اگر تب آید تفتیح حمی نزلی از عناب گاوزبان بهدانه اصل السوس نبات بدهند و در آخر روز خمیره حشیشی
و خمیره گاوزبان هر یک سه ماشه سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان هفت توله بنوشند

علاج ربو بلغمی

ابریشم خام دو سه ماشه سبوس گندم شش ماشه گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه زوفای خشک سه ماشه اصل السوس مقشر نیم کوفته
چهار ماشه نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهند و این مطبوخ در ربو نزلی بارد نیز معمول است و لعوقات معتدله که تسهیل اخراج بلغم
غلیظ نمایند همراه او بدهند و دیگر ادویه ملطف و محلل ماده چون مطبوخ زوفا که دران بنفشه و خمیره بنفشه و اصل السوس و پوست بیخ بادیان
و زراوند و فراسیون و مویز و انجیر پخته باشند با اختلاف اوزان و بتدریج اندک اندک بیاشامند که بمرور خود تاثیر در آلات تنفس کند بجای در
و نضج دهد و ایضا بهر تلطیف خلط چیزهای ملطف محلل چون شربت زوفا و سکنجبین عنصلی و لعوقات گرم دهند و معجون زوفا بیشتر بعمل آرند لیکن
ادویه شدید الحرارت سمی نیز احتراز کنند که ماده را غلیظ و خشک میکنند و موجب ازدیاد مرض میشوند و ایضا از هر چه ماده را بیفسرد چون افیون و برف و یخ
و اسبغول و مانند آن احتراز نمایند بخلاف ربو نزلی که در انجا این چیزها برای منع نزله توان داد و سینه را بقیروطی که از موم زرد و روغن کتان
و سپیکرده بر ساخته باشند و یا بروغن سوسن و نرگس و مانند آن که معین بر نفث مواد باشند سالند و ایضا قیروطی تخم خطمی حلبه اکلیل الملک هر یک
شش ماشه کوفته بیخته بروغن بادام نه ماشه روغن گل سه توله موم سفید یکتوله گداخته آمیخته بر سینه و پهلو ضماد کردن نافع است و مطبوخ انجیر
بنفشه عناب سپستان گاوزبان بقند شیرین کرده نیز منضج و بغایت معتدل است و اگر خواهند اصل السوس سبوس گندم پرسیاوشان نیز زیاده
کنند و یا هر روز برای انضاج جلاب با اصل السوس و عرق گاوزبان و یا مطبوخ اصل السوس و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و گاوزبان بشکر یا
عسل شیرین کرده دهند و گاهی سبوس گندم برای زیادتی نضج و جلا درین افزوده میشود و برای انضاج مغلی حلو نیز مناسب است و عود الفرح و ایرسا
و فراسیون بتدریج دران افزایند و طبیخ انجیر و مویز و پرسیاوشان و حلبه با شربت بنفشه نیز نافع و اگر قویتر خواهند بزرکتان زوفای خشک ایرسا
گاوزبان هر یک یکدرم بادیان دو درم بیخ بادیان نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم انجیر چهار عدد مویز منقی
یازده دانه نبات دو توله در آب جوش داده بعمل آرند و یا گاوزبان جعده ایرسا اصل السوس زوفای خشک هر یک دو مثقال انجیر زرد ده عدد
جوشانیده صاف نموده بنوشند تا ظهور نضج در قاروره و بعد تلطیف و نضج ماده از مسهل بلغم و حب ایارج یا حب غاریقون یا ایارج لوغاذیا یا ایارج
فیقرا مقوی بغاریقون وایرسا تنقیه نمایند و اگر از ایارج فیقرا یکمثقال غاریقون یکدرم افتیمون نیم درم شحم حنظل دو دانگ جاوشیر دو دانگ کوفته بیخته
با آب کرفس حب سازند و این یک شربت است نیز درین مرض مفید است و یا منضج از گل بنفشه اصل السوس بادیان بیخ بادیان حب الثعلب
پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه سپستان یازده دانه مویز منقی ده دانه انجیر زرد چهار دانه گل سرخ چهار ماشه
بیخ سوسن سه ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شب تر کرده صبح شهد خالص داخل کرده بنوشند و بعد از نضج روز مسهل سنا مکی مغز خیارشنبر
ترنجبین گلقند روغن بادام و دیگر اجزای مسهله افزوده مسهل دهند و گاهی در ربو بلغمی و خرخره سینه درین منضج گل گاوزبان اسطوخودوس اذخر

افسنتین رومی تخم کشوث هر یک چهار ماشه بسفایج نادر بجوبه هر یک شش ماشه قنطوریون دقیق سه ماشه گلقند دو توله عوض گل بنفشه
و عنب الثعلب و گل سرخ و بیخ سوسن و خطمی و خبازی و شهد میکنند و گاهی در ربو بلغمی که با صفرا مرکب باشد در منضج اول عناب افسنتین رومی
گلقند عوض بادیان بیخ بادیان زوفای خشک انجیر شهد داخل کرده میدهند و بعد نضج سنای مکی نه ماشه تربد مجوف سه ماشه زنجبیل
یکماشه مغز فلوس شش توله روغن بادام شش ماشه می افزایند و روز تبرید منضج انا اصل السوس پرسیاوشان زوفای خشک گاوزبان تخم خطمی
جوشانیده شربت بنفشه تودری پاشیده میدهند بعده ایارج فیقرا با مسهل روز مسهل و با منضج روز خالی میدهند و چون اندکی تنفس باقی ماند
عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک چهار ماشه ریوند خطائی سه ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار دانه جوشانیده نبات
داخل کرده بار روز دوم ایارج فیقرا می افزایند و بهر تلطیف و نضج ماده اصل السوس بیخ کرفس پرسیاوشان نقاح اذخر هر یک پنج ماشه انیسون
قنطوریون دقیق ایرسا بسفایج هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان عنب الثعلب هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند عسلی
چهار توله داخل کرده میدهند و غذا شوربای مرغ و کشمش و لوبیا نان تنوری و بجای آب ماء العسل محلول بعرق بادیان دهند و بعد ظهور نضج حب [illegible]
شب خورانند و صبح در مطبوخ مذکور سنای مکی یکتوله تربد هفت ماشه زنجبیل دو ماشه شیر خشت شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار سه توله روغن بادام
پنج ماشه اضافه نموده میدهند غذا روز مسهل و دیگر نخوداب و شام بدستور سابق و صبح تبرید لعوق اسقیل و بادام هر یک هفت ماشه خورده بالایش
زوفای خشک برگ گاوزبان پرسیاوشان هر یک پنج ماشه ایرسا سه ماشه انیسون چهار ماشه در عرق زوفا و بادرنجبویه نیم پاو جوشانیده
صاف نموده شربت زوفا چهار توله تودری دیا حرف پنج ماشه پاشیده میدهند و همین نهج سه چهار مسهل دهند پس جهت تعدیل مزاج لعوق کتان
یا اسقیل یا بادام و یا سکنجبین عنصلی و شربت زوفا و یا حلبه و یا کتان دهند و حب میتی و سیماب و اذراقی همراه ماء اللحم میدهند و اگر بعد از تنقیه و تعدیل
پس از یکماه و یا کم و زیاده باز غلبه کند این دوا دهند کبابه چینی شونیز زنجبیل دار فلفل هر یک یکماشه تخم کتان بریان سه ماشه در عسل سه توله آمیخته
بلیسانند و بالایش مطبوخ صمغ عربی که در بحث نزله گذشت نوشانند که فی الفور نفع میدهد و قویتر از آن اینست که مرکی ایرسا دار فلفل تخم البنج صمغ عربی
مغز حلغوزه زوفای خشک عاقرقرحا دارچینی هر یک سه ماشه تخم کتان بریان نه ماشه بعسل آمیخته دو ماشه بانگشت بلیسند در روز سه
هفت هشت بار لیکن صبح و شام بالای مطبوخ بدهند تخم کتان بریان نه ماشه اصل السوس مقشر زوفای خشک برگ گاوزبان هر یک هفت ماشه
ایرسا سه ماشه عسل چهار توله و گویند اگر مرض خفیف و تازه باشد لیسا ست که کفایت مینماید هر روز آشامیدن شربت زوفای محلول در عرق بادیان
و عرق گاوزبان نیمگرم و قی کردن در هر هفته یکبار تا آنکه ماده مستاصل و زائل گردد و نوشیدن مطبوخ زوفا و پرسیاوشان هر واحد یک [illegible] عناب
و سپستان هر واحد ده دانه بمقدار یک سکرجه چند روز علی منضج رطوبات و مجفف آنهاست بالجمله بعد تنقیه بمسهل قی کردن نفع میکند بنابر
اخراج و انقلاع رطوبات را و نیز تسخین اعضای صدر را و اگر از سکنجبین عسلی و تخم ترب جوشانیده قی کنند و سه روز بعد قی مصطکی دارچینی
عود عرقی هر یک دو ماشه سوده بگلقند یکتوله رب به یکتوله سرشته بخورند بهتر است و اگر سبب نزله باشد خمیره خشخاش یکتوله عوض گلقند کنند و لعوق
قی قوت جمیع مفید و لعوقات و حبوب با فتقار بستر مناسب است و لعوقات و ادویه که استعمال نمایند در آن جلاء و انضاج ماده و تفتیح سدد و تنقیه اعضای
نفس و تلطیف ماده بغیر تخفیف قوی باشد و سکنجبین عنصلی بهترین ملطف و لعوق عنصل عظیم النفع ست و از لعوقات جیده عسل و آرد کتان و مغز
بادام شیرین ست و بادام مقشر و مغز پسته و مغز حلغوزه و اندک زوفای خشک در جلابیکه در آن اصل السوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند
سرشته بکار برند که قویتر از آنست و تخم کتان نیکوفته جوشانیده صاف کرده با عسل دادن وقت غلبه ضیق فوراً تسکین میدهد و کذا عرق نانخواه
و همچنین حلبه و مویز بقدر رطل آب خوب جوشانیده یک اوقیه بگرم گرم نوشیدن سریع النفع ست و ایضاً بعد تنقیه حبوب و سفوف و شربت و عرق
و لعوق و معجون و مطبوخ و ماء الاصول که در بیان ادویه مرکبه مذکور گردد حسب حاجت استعمال کنند و حبوب گرم بدو سه در دهان دارند و غذا

و ابتدا ماء الشعیر بعسل و یا عسل و اندک نان و بعد شوربای بچه مرغ یا خروس پیر و بعد از آن گوشت مرغ و تیهو و دراج و دیگر طیور با مصالح گرم و در دمه سینه نیم برشت مناسب بود و از اغذیه و اشربه و فواکه بارده رطب و کثرت امتلا پرهیز کنند و بعد از طعام آب نباید نوشید و هرچند که دیرتر و کمتر توانند نوشید بهتر است و اندک اندک خورند و یکبارگی سیراب نشوند بلکه عوض آب بماء العسل قناعت کنند

ذکر ادویهٔ مفردهٔ یونانیه

کرنب نافع ربو بلغمی است لیسیدن ان سیر بروغن زرد بریان کرده بعسل سرشته عظیم النفع است و کذا عنصل که در پیچیده بریان نموده بقدر نیم ماشه سوده در شربت بزوری سرشته خوردن مجرب و اگر فلیو از از ابتدا سوخته قدری از آن گرفته با اندکی مشک و گلاب بدهند مفید بود و ایضاً اگر یک مثقال از آن تمیع ساییده و در زرده بیضهٔ مرغ نیم برشت کنند و خورند و خوردن غاریقون یکمثقال تنها و یا یکدرم لبان با یکدرم انیسون نافع است و گویند که نفط سفید دو درم بجلاب گرم خوردن مجرب است و طبیخ شبت مع سداب نیز نفع میکند و خوردن مغز پنبه دانه هفت درم نیز نافع است و خوردن انجیر تر و خشک تنها و نوشیدن مطبوخ او و حلبه مساوی و اکل او مع بودینه نهری مفید است و حب الفلت سوده بعسل سرشته لیسیدن نیز نافع نوشته و در بسیاد رسال مجرب نوشته و کذا ملازمت خوردن جوزهٔ مرغ و شرب حرمل نیز مجرب صحیح گفته و عرق پوست سبز باقلا و عرق گل نرگس و عرق شقایق النعمان و عرق شبت فرج آرد کشیده سبزاحه بشکر نوشیدن مجرب اوست و کذا تخم ترمس هندی در آب تر کرده مقشر نموده ساییده و آرد باقلا و نبات آمیخته حریره پخته در روغن بادام سرشته آمیخته نوشیدن از مجربات اوست و همچنین حریرهٔ تخم خرنوب شامی تر کرده مقشر نموده ساییده با نبات پخته نوشیدن مجرب نوشته و نوشیدن سکر العشر هر روز ده درم تا سی روز مجرب شریف است و شرب روغن بادام تلخ و ایرسا و عسل و یا سنبل الطیب با زیره بقدر یک نیم مثقال بعسل و یا با تو و یا مرزنجوش و شیم آن و یا طبیخ بیخ لوف و اکل مسلوق آن و یا قفر الیهود و جندبیدستر و یا طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و یا اشق محلول بماء الشعیر و شکر و یا طبیخ برگ کبر مع شبت یا برسم و یا طبیخ کاشم و یا گندنا مطبوخ بماء الشعیر بعسل شیرین کرده و یا آب لبلاب و یا طبیخ بخور مریم و یا طبیخ حلبه بشکر و روغن بادام و یا تخم انجره یا برگ آن در ماء الشعیر پخته و یا طبیخ انیسون با اصل السوس و یا طبیخ برگ غار و یا آب بادروج یک اوقیه و یا شوربای خروس پیر مطبوخ با بسفایج و قرطم کوفته در شب و استعمال آن صبح و یا برگ مرو و یا سقردیون و اکل آن و یا سبوس گندم دو کف فراسیون شش درم جوشانیده صاف نموده و بار بشکر و شیرهٔ مغز بادام پخته تا القوام حریره آید و یا طبیخ قرصعنه و تخم جزر که نفع عجیب دارد و یا طبیخ حرشف و اکل جرم آن و یا قطران و یا زهره خروس و دانگ بجلاب یا عرق طلع النخل و اکل کنجد مقشر و شکر و یا رزق لعلق و یا خاکستر هدبه که آن دود الحمراوست در کوزه سوخته بعسل آمیخته و یا مر بقدر باقلا تنها و مخلوط بشکر و دارچینی و یا بیخ کرم بیضا یکمثقال و یا زفت رطب ربع اوقیه یا نصف آن بعسل و یا قفر الیهود و مضغ و یا اقحوان خشک بعسل یا مغز تخم آن و یا کراث شامی بعسل و یا نطرون بشونیز و جلاب و یا انیسون و یا برگ فراسیون مربی بعسل و یا استوخودوس یکدرم بآب و یا دخان بخور آن و یا کندر بعسل و یا حب الغار بعسل و یا بیخ یاسمین بری بقدر یک اوقیه کوفته در یک رطل آب جوشانیده تا نصف بماند بشکر یا عسل بقوام آورده که مجرب شریف است و یا قلقل و کبیح و حب آن و یا زنجبیل و مربای آن و یا ریهٔ خفف حمار وحشی با اندک کتیرا و عسل و یا لحم آن و یا تخم شبت و عسل و یا قلب هر حیوان ماکول و یا کباش قرنفل بعسل و یا سلیخه بعسل و یا ریهٔ ارنب بسرکه عنصل و یا حب الکلی یکدرم و یا خون جیر کتیرا سبحانی و یا لحم و شرب شوربای آن و یا کمر با و ریهٔ میش خشک کرده و یا کمازریوس خشک بشکر و یا گرد و یا دردهان خاییده ایام متوالی و یا ترب نیم پخته و یا اکلیل الملک بعسل و یا زنجبیل مربای بعسل و تکثیر دارچینی در طعام و بخور مغز جلغوزه کبار و زرنیخ سرخ آمیخته بقدر نیم درم با پنوسه و یا مغز بادام تلخ و زرنیخ آمیخته مع زراوند مدحرج و یا میعه سائله و زرنیخ سرخ بقدر نیم درم و یا مغز جوز و زرنیخ آمیخته و یا راتینج و زرنیخ سرخ مخلوط و باید که بعد این بخورات حریرهٔ سبوس گندم و مغز بادام مقشر و شکر نوشند و گویند که بخور زرنیخ البیع و شحم بناد قد ساخته و کذا جند بیدستر و کذا بیه ماکیان و آب پیاز نیز نافع و چرب کردن سر و سینه بسرخارش که مکرر در روغن زنبق پخته باشند مفید است و کذا تضمید صدر بعصارهٔ فراسیون

هر واحد نافع دیا سه و ادویهٔ نافعه درباب سعال مذکور گردد

ذکر بعض ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه

که درین مرض از مجربات ست بخور کرمانی الحال تسکین بخشد و مجرب ست سلیخه زعفران مرکی سرخ قسط شیرین مساوی باریک سائیده و از
شراب یا آب خالص بقدر یک یکماشه قرص بسته یک قرص در چلم قلیان بی آب نهاده دود آن بکشند و فرو برند وقت صبح بر نهار این عمل نمایند
خرداد م بکشاید ایضا برای ربو و سعال مزمن زراوند مدحرج و مرکی و سعیدهٔ سائله و قنه مساوی راتیخ برابر همه در روغن گاو خمیر کرده حب بسته
یکی بر آتش نهاده از نی دود آن بر نهار بگیرند و اگر زرنیخ سرخ عوض راتیخ گیرند و بعد تبخیر حریرهٔ آرد گندم و مغز بادام و روغن تازه جهت دفع مضرت دود زرنیخ بنوشند
نیز مفید بود **حب غاریقون** که برای تنقیهٔ بلغم درین مرض معمول ست غاریقون سه درم شحم حنظل فراسیون انزروت اصل السوس مقشر
بادیان زوفای خشک هر یک یکدرم تربد مجوف دو درم زراوند مدحرج نیم درم بآب مطبوخ انجیر حب سازند خوراک از دو درم تا سه درم **حب**
تالیف علونیجان فلفل سیاه رب السوس مغز بادام مغز چلغوزه صمغ عربی هر یک یکماشه نبات سفید سه ماشه باریک سائیده بقدر نخود حب سازند
و در دهان دارند **شربت زوفا** مجرب ست برای ضیق و سرفه و دیگر امراض صدر بلغمی و ملطف اوست حلبه بادیان تخم کرفس پنج درم زوفای خشک
هفت درم انجیر عناب سپستان هر یک بیست عدد مویز منقی سی درم حلبه چهار درم تخم خطمی اصل السوس ابرسا فراسیون هر یک سه درم پرسیاوشان
هفت درم قند سفید دو رطل گلقند یک رطل بدستور متعارف شربت سازند شربتی از ده درم تا پانزده درم و عند حرارت مزاج کم کرده میشود و بعض ادویهٔ
قوی الحرارة و زیاده کرده میشود مثل گل نیلوفر و تخم خشخاش و بدل گلقند ترنجبین یا خمیرهٔ بنفشه میگیرند **شربت فراسیون** معمول در ضیق
و سعال که سببش بلغم غلیظ باشد فراسیون چهل درم اصل السوس زوفای خشک پودینهٔ نهری پرسیاوشان هر یک ده درم مغز بادام مغز چلغوزه
حلبه بادیان انیسون هر یک پنج درم مصطکی دارچینی زنجبیل هر یک دو درم مویز منقی سی درم عناب سپستان هر یک صد دانه انجیر سفید بیست عدد
جمله در هشت رطل آب گرم تر کنند و یکشبانه روز بگذارند پس بر آتش نرم بپزند تا بالنصف بماند صاف کنند و با پنج رطل قند سفید بقوام آرند شربتی یک اوقیه
تا دو اوقیه **شربت عنصل** که درین مرض از مجربات ست و تحلیل مادهٔ و عنصل یاد آثار انیسون دو توله مویز منقی چهل دانه انجیر ولایتی هفت دانه
شهد خالص نیم آثار اول پوست بالای عنصل دور کرده مانند پیاز تراشیده باقی ادویه را کوفته باهم آمیخته تمام شب در آب تر داشته صبح خوب جوش دهند
فرود آورده خوب مالیده صاف نموده شهد آمیخته باز بر آتش ملایم بقوام شربت آرند ناشتا یک توله بالقوع معمول جوشند و از قی ترسند و اگر عسل
مستوی و مثل او حب الغار کوفته بعسل بسرشند و حب بسته در دهن دارند مفید بود **دوائیکه** درین باب از مجربات والد مرحوم منقول ست
خردل بورهٔ ارمنی هر یک نیم درم نفرون یکدانگ با عسل بخورند **سکنجبین عنصلی** که جهت ضیق و سرفهٔ کهنه و مواد بلغمی و سوداوی و سدد احشا
و تقویت معده و دماغ مجرب پیاز عنصل ده درم زوفای خشک اصل السوس مقشر گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید
هر یک پنج درم پودینه بادیان بیخ سوسن قردمانا هر یک سه درم جمله را از صد و پنجاه درم سرکه و چهار صد و پنجاه درم آب دو شبانه روز تر نمایند پس
بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده با سه صد درم قند سفید بقوام آرند و هر روز پنج درم با مطبوخ پرسیاوشان و مانند آن بنوشند ✦
عرق کزبرة البئر نافع آلات تنفس و صدر و مفید ضیق و سرفهٔ کهنه پرسیاوشان نیم رطل اصل السوس سپستان مویز منقی زوفای خشک
بادیان تخم خطمی خبازی بیخ سوسن هر یک شش درم بدستور عرق کشند و اگر برگ ارد سه نیم آثار شب در آب تر کرده صبح بدستور بقدر دو آثار عرق کشند
و تا چهار توله بنوشند سرفه و ربو و نفث الدم را مجرب ست و اگر این برگ را در عرق سابق افزایند تو بهتر گردد **قهوهٔ چای خطائی** که برای ضیق النفس نافع
گاوزبان اصل السوس خطمی بادیان خطائی هر یک چهار ماشه چای خطائی زوفای خشک دارچینی هر یک سه ماشه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه نوشند
لعوق معتدل که تسهیل اخراج بلغم و تلطیف مواد رقیقه نماید در ضیق و سرفه همواره معمول ست مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس

مغز تخم کدو پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه پودینه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا تخم کتان بسانه کوکنار هر یک شش ماشه
جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده عسل یا دو آثار داخل کرده بقوام آرند خوراک پنج ماشه تا دو درم **لعوق** که برای ضیق النفس
مجرب است گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی زراوند مدحرج رب السوس تخم سفید بیخ سوسن فلفل سفید هر یک یکدرم بادیان خشخاش سفید چهار درم
و نیم خشخاش سیاه دو نیم درم مغز بادام یکنیم درم مغز تخم تربوز دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنج دام نبات سفید یازده دام بدستور
لعوق سازند خوراک شش ماشه **ایضاً** نافع ضیق النفس و سعال مزمن بلغمی اصل السوس مقشر ایرسا گل گاوزبان بادیان زوفای خشک گل بنفشه
هر یک یکتوله عناب انجیر زرد هر یک بست دانه مویز منقی جبل دانه تخم خطمی تخم خبازی پرسیاوشان هر یک یکنیم توله جوشانیده صاف نموده نبات سفید
یا دو آثار عسل مصفی نیم پاو داخل کرده بقوام آورده در آخر صمغ عربی رب السوس مغز چلغوزه مصطگی هر یک سه ماشه دارچینی دو ماشه یکجا پیده آمیزند
ایضاً نافع ضیق و سوء تنفس اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی خبازی سبوس گندم هر یک یکتوله گل بنفشه ایرسا هر یک شش ماشه زوفای
خشک نه ماشه جوش داده صاف نموده با نبات سفید یا دو آثار بقوام آورند و در دو آورده صمغ عربی رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز چلغوزه
هر یک سه ماشه گاوزبان دو ماشه باریک سوده آمیزند خوراک نه ماشه **ایضاً** که درین مرض مجرب نوشته افتیمون غاریقون سفید هر واحد یکتوله
کوفته بیخته در شهد سفید شش توله آمیخته هر روز نه ماشه با عرق گاوزبان بلیسد **مطبوخ** نافع ربو و سرفه بلغمی برگ کتان زوفای خشک ایرسا گاوزبان هر یک یکدرم بادیان
دو درم پنج بادیان یکگرفته پرسیاوشان هر یک سه درم انجیر چهار عدد مویز منقی یازده دانه نبات دو توله در آب جوش داده بعمل آرند **ایضاً** که
مجرب سویدی است اصل السوس مقشر یکگرفته پنج درم بادیان دو درم انجیر سفید هفت عدد خوب جوش داده صاف نموده یک اوقیه شکر داخل کرده بنوشند طبیخ شیح
ارمنی و ایرسا و اصل السوس عظیم النفع است و مطبوخ برگ کتان حلبه هر یک هفت ماشه مویز منقی یکتوله نیز مفید **مطبوخ** که در ربو بارد بلغمی و پیری مستعمل اصل السوس
برگ سداب پودینه هر یک چهار ماشه سپستان بست دانه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند و گاهی فراسیون چهار ماشه بجای سداب میکنند و بادیان اصل السوس
بیخ سوسن هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات یکتوله داخل کرده دهند یا اسارون و بیخ سوسن داخل کنند اسارون جهت اخلاط غلیظه نافع
و بیخ سوسن ملطف ماده است دفعةً نباید داد مگر در سرفه و ضیق کهنه معمول است **ایضاً** برای ربو مزمن کثیر البلغم مع استسقا ... شش ماشه خورده اسطوخودوس
بادیان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند و اگر فائده نشود اصل السوس پرسیاوشان ...
عنب الثعلب ایرسا هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه مویز منقی ده دانه پودینه دو ماشه جوشانیده نبات دو توله آمیخته صمغ عربی کتیرا هر واحد نیم ماشه سوده پاشیده ...
زوفا ... بیشتر مستعمل است **مطبوخ زوفا** که در ربو بلغمی معمول انجیر زرد ... هر کدام ده درم مویز منقی ده دانه تخم کرفس بادیان پرسیاوشان اصل السوس
زوفای خشک فراسیون هر کدام پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده در سه روز یا دو مثقال معجون زوفا ...
و تا یکهفته بعمل آرند بعده تنقیه نمایند **معجون زوفا** که در ربو و ضیق و جهت نضج مواد محتبسه سینه مجرب است در بحث سعال نزلی بارد در قول جرجانی
خواهد آمد **نوع دیگر** منضج مواد سینه نافع ربو و سرفه زوفا اصل السوس پرسیاوشان مویز منقی هر یک پنج درم مغز بادام تلخ تخم کتان مغز چلغوزه
هر یک سه درم فلفل دار فلفل بادیان پودینه خشک بیخ سوسن هر یک یکدرم عسل سه وزن شربت سه درم **معجون رب السوس** نافع ربو و ضیق
و مخرج رطوبات لزجه ردیه از صدر از مجربات حکیم علی زراوند مدحرج تخم انجره ترمس فلفل و مغز بادام تلخ حب الرشاد زوفای خشک پرسیاوشان ...
یکجزو رب السوس دو جزو کوفته بیخته با عسل کف گرفته معجون سازند و هر روز سه درم تا چهار درم بخورند و عقب آن خیساندهٔ بنفشه در آب گرم حل کرده
بتدریج بیاشامند **معجون ...** نافع ربو و سرفه و درد سینه و معده و جگر و مدر بول و مصفی آواز مویز منقی بست و پنج درم زعفران سنبل الطیب سلیخه
دارچینی دارشیشعان هر یک یکدرم قصب الذریره فقاح اذخر علک البطم مقل هر یک دو نیم درم مر مکی چهار درم آنچه حل کردنی است در شراب حل کنند و آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته جمله را با عسل مصفی بسرشند شربتی یکدرم با شربت زوفا در درد سینه و سرفه و با آب گرم در درد جگر و معده **نوع دیگر** که ضیق

و سعال مزمن و درد معده و قولنج و درد سینه را نافع و آواز صاف کند مرکی میعه سائله کتیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم کندر مغز بادام تلخ زراوند مدحرج قردمانا زعفران پرسیاوشان ایرسا فراسیون از هر یک سه درم زوفای خشک مغز چلغوزه از هر یک پنج درم مویز منقی ده درم اجزا را کوفته بیخته و صمغ‌ها در سه اوقیه طبیخ زوفا حل نموده عسل و نبات مقوم معجون سازند شربت دو درم با آب گرم

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ هندیه

که درین مرض نافع ست بیخ کناری بزرگ پاره پاره کرده در کیلو آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند بنوشند و اگر بیخ کناری خرد گلو پیکر مول دار فلفل بهارنگی کاکرا سینگی نرکچور هر یک سه ماشه در یک آثار آب بجوشانند هرگاه نیم یا دیماند صاف نموده نیم گرم بنوشند تنگی نفس و سرفه را نفع دارد و تنبول اسرسیر مجرب گفته اند و گویند که تخم قاندی که بهندی بیلوه نامند بقدر دو سرخ همراه دو یا سه ناشتا خوردن مجرب ست و اگر دانه مال کنگنی بقدر دو ماشه بلع می نموده باشند نیز نافع ست **دیگر** درخت خرد پیابانسه با بیخ و برگ در سایه خشک کرده کوفته بیخته سفوف سازند و کف دست نهار بخورند **دیگر** تخم سرس باریک سائیده هر صباح آنچه در دو انگشت آید بخورند **دیگر** سیار تهلی سول پخته شده یکد و آثار در سایه خشک نموده مع پوست و تخم کوفته بیخته شکر تری آمیخته نهار یک کف دست با آب بخورند تا هفت هشت غذا نان گندم بی نمک با روغن بسیار پرهیز از جمله چیزها **دیگر** گل تنباکو نوشیدنی که بعد کشیدن تنباکو سوخته سیاه میگردد گرفته در آتش نهند که سوخته سفید گردد سائیده نگاه دارند و بقدر دو سرخ در برگ تنبول میخورده باشند و از بادی و ترشی پرهیز کنند که نافع ربو و سرفهٔ بلغمی ست و اگر کمار گل تنباکو باین وجه برارند که گل تنباکو یکجا کرده در آتش بسوزانند که سفید گردد و آن خاکستر را در آب حل ساخته شب بنهند و زلال گیرند و در روزی دو سه مرتبه حرکت داده آب صاف کرده در پاتیله بجوشانند تا بعد سوختن آب نمک آن بماند و بقدر دو سرخ در پان بخورند مجرب ست **ایضاً** کمار درخت چرچیٹه اندک اندک در بند سینه را از بلغم پاک کند و ضیق را دو ماند و خاکستر زقوم سترازین ست و یا خاکستر چرچیٹه و زقوم باهم آمیخته اندکی دهند **دیگر** چوب کریل بسوزند و خاکستر آن بقدر یک ماشه میخورده باشند **دیگر** سهاگه تیلیه بریان یک تولہ باریک سائیده در چهار تولہ شهد آمیزند و وقت خفتن دو سه انگشت بلیسند در دو سه روز تخفیف تمام دهد **دیگر** شاخ گوزن بسوزند که سفید گردد بقدر یک ماشه با شهد بخورند و اندک اندک هر روز افزایند هرگاه حرارت محسوس شود بر همان قدر که حرارت نکند ببندند گشتند **دیگر** صدف بسوزند و خاکستر آن با آب ادرک کهرل نموده بمقدار نخود حب ساخته بخورند **دیگر** ایلوه سهاگه ببول سرخ مساوی گرفته برابر نخود حب بندند و دو حب صبح و دو شام خورند **دیگر** آب ادرک آب پیاز آب کمیکوار شهد هر چهار برابر گرفته در ظرف چینی یا شیشه در زمین نهند و بعد سه روز برآورده بقدر خرمهره هر روز بخورند و نوشیدن آب برگ اروسه مروق و عرق آن نیز ضیق و سرفه را مجرب ست **دیگر** گرارد پچکی برگ ببول هر سه بریان کرده بسایند و بقدر چهار سرخ در پان میخورده باشند که ضیق النفس را عجیب ست **حلبیکه** نافع ربو و سرفهٔ بلغمی ست بانسه دارشیشعان پیکرمول کاکرا سینگی سونٹھ فلفل دار فلفل شونیز بهارنگی تخم کناری مساوی با آب ادرک حب سازند و بقدر یکدام بخورند **دیگر** مال کنگنی یا و دام نیل تهتی چوک ترش هر یک یکدام خوب سائیده برابر مرچ سیاه حب بسته هر روز دو حب با آب دهند جهت ضیق و سرفه مجرب ست و در نسخهٔ دیگر چوب چوک عوض چوک ترش ست و نوشته که حب برابر نخود ساخته یک صبح و یک شام بخورند و از ترشی پرهیزند و غذا مرغ خورند **دیگر** دار فلفل یک تولہ در پارچهٔ نم داده پیچیده در خاکستر گرم گذارند و بعد یک ساعت برآورده سهاگه بریان خولنجان فلفل سیاه هر واحد مثقال دار فلفل عاقرقرحا الصف یکجز و باریک سائیده در آب کهیکوار سحق بلیغ نموده مقدار نخود حب بندند و یک حب بخورند که نافع ضیق ست **دیگر** لونگ تنباکو تلخ و تند مرچ سیاه هر واحد یکدام در آب برگ سینهالو سه قسم حب بندند اول حب مثل جواری دوم بقدر دانهٔ مونگ و سوم مقدار نخود اول یک یک حب قسم اول بوقت تا چهارده روز بخورند بعده قسم دوم تا چهارده روز بعد از ان قسم سوم چهارده روز خورند غذا نان گندم با دال نخود پرهیز از بادی و ترشی **دوا** نافع این مرض پیکرمول بهارنگی فلفل دار فلفل تخم کناری کاکرا سینگی نمک سیاه نمک سنگ سجی لونه مساوی کوفته

یکماشه صبح و یکماشه شام خورند و در طعام روغن زرد زیاده نمایند **دیگر** کاکڑا سنگی بپکر مول بہارنگی دار شیشعان سیاه کوفته بیخته یکماشه صبح و مثله شام بخورند **دیگر** بپکرمول بہارنگی مویز منقی اصل السوس فلفل سیاه عود مساوی در شهد آمیخته از دو ماشه تا چهار ماشه دادن نیز مفید ست **دیگر** تنکار بریان نمک سیاه اشتخار هر یک ماشه سوده وقت خواب بآب بخورند **دیگر** چوب تهور سه پاره گرفته اندرون آن خالی کرده نمک وقدری اجواین پر نموده بگل حکمت گرفته در آتش خاکستر نمایند و یک سرخ خورده باشند که مجرب بعضے اطباست **دیگر** بچناگ سه ماشه پوست بیخ آگ شش ماشه در نیم آثار و نیم پاو آب ادرک کهرل کرده حب بقدر ماش سازند و یک حب صبح بخورند و روغن زیاده خورند در سه روز مرض دیوزائل میشود **دیگر** بچناگ و افیون و عاقرقرحا و تخم دهتوره مساوی بگیرند و افیون را بر آتش انگشت ملایم در ظرف آهن بریان کنند و یا در جوز بوای مجوف پر کرده در آرد گندم گرفته در روغن گاو بریان نمایند تا آنکه آرد سیاه گردد بعده افیون را برآورده باقی ادویه بسایند و از آب حب بقدر نصف یا ثلث ماش به بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند بشرطیکه بلغم غالب و مزاج مریض بسیار بارد و قوت او متحمل باشد بلغم را بگداز دور بو و انتصاب نفس را دفع نماید و حکیم علویخان مینویسند که اگرچه دارو بچناگ کشتنی ضرر باشند و اگر بپرهیز داخل نمایند ضرر او کم گردد **دیگر** نمک کهاری نیم پاو اجمود نیم پاو پیپل بهتوره شش عدد در ظرف گلی مطین نموده اندرون سه آثار پاچک‌شتی نهاده آتش دهند بعده سایند قدری خورده باشند جهت ضیق و سرفه از مجربات استاد مرحوم مرقوم ست و ایضا در بیاض این فقیر مسطور ست که اگر آرد گندم در آب بیار خمیر کرده با روغن نان پخته بخورد مفید ست **سفوف هندی** که از برای ضیق النفس بلغمی بسیار نافع ست برگ آکه که زرد شده از درخت افتاده باشد یک آثار چونه برهی و نمک از هر یک دو و نیم دام پخته هر دو را در آب سایند و بر برگ مذکور طلا ساخته خشک نموده در سبوچه گلی نهاده در میان آتش پاچک‌شتی تا یکپاس گذارند تا سوخته شود قدری مناسب خورده باشند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس مینویسد که این تدبیر درین باب بسیار مفید ست و از مسهل هم مستغنی میسازد بایدکه وقت صبح اول سعوط یعنی ناس نزله بکار برند تا رطوبت بسیار از راه بینی و حلق برآید و بفاصله سه چهار گهڑی شوربای مرغ که بروغن بسیار پخته باشند خورانیده چهل قدمی نمایند سه چهار گهڑی تا در معده قرار گیرد پس جوز القی سه ماشه فلفل گرد دو ماشه در عسل یکتوله آمیخته بلیسانند و بالایش مطبوخ تخم شبت و ترب و شلغم و پوست سیاه اصل السوس هر یک نه ماشه بیخ خربزه سه توله با سکنجبین عسلی چهار توله بنوشانند اگر قی بفراغت نیاید پر مرغ مدد دهند و بعد دو گهڑی از مغز بادام هفت عدد و اصل السوس سه ماشه شیره کشیده بنوشانند و این دوا درین باب از مجربات ست همچنین نزد ب حب السمنه هر یک ده ماشه زنجبیل دارچینی هر یک پانزده ماشه عود در بیخ عقرقرحا بسبند گل گاوزبان ایرسا قرنفل مرداسنگ ناسفته هر یک پنج ماشه مصطگی بادرنجبویه سنبل الطیب هر یک نه ماشه زعفران هفت ماشه مغز چلغوزه مغز پنبه دانه هر یک یکتوله مغز بادام سه توله مویز منقی نه توله روغن قنب نه توله و نه ماشه در سه چند قند قوام ساخته بیامیزند شربتی از سه ماشه تا نه ماشه و اگر این مرض دوره کند پیش چهار روز پیش از حدوث دوره اول بدستور قی کنند بعده سفوف بنفشه و یا حب غاریقون و یا این حب دهند برگ سنا تربد سفید هر یک سه توله زنجبیل فلفل گرد هر یک یکنیم توله مویز منقی پنج توله حب بقدر فلفل بسته شربتی از سه ماشه تا یکتوله مطبوخ تربد مقوی بسنا سه چهار مسهل داده لعوقات و حب و یا حب سیماب و یا حبی که بالا نوشته شد بکار برند بفضل الهی در اول دوره نیاید و اگر آید بسیار خفیف بود و اگر صبح یکعدد حب بیش بخورند دو وقت عصر حب سیماب سوای لبنیات هر چه خواهند بخورند و تا چهل روز متواتر استعمال کنند ضیق هفت ساله دفع شود و آنچه برای دفع آن ولد چهل روز متواتر وقت خفتن همراه شیر ماده گاو نیم آثار این دوا استعمال نمایند تربد اگر ابادی زنجبیل هر یک دو ماشه سنا سه ماشه نبات برابر همه بسایند بعده تربد را موقوف ساخته صرف سا دو ماشه و زنجبیل یکماشه نبات برابر بعمل آرند غذا شوربای مرغ بنان تنوری و اگر دران سال دوره دیر دیر آید و خفیف شود در سال دوم چهل روز دیگر بکار برند و چون در سال یکبار در موسم سرما دوره شود مسهل بگیرند و این حب هندی مفید ست عاقرقرحا فلفل پوست انار اجمود برگ مانسه بیخ کٹرائی پوست سعیاں نمک سنگ و سانبهر اشخار سفید هر یک دو درم افیون دو ماشه کوفته بیخته بآب ادرک حب بقدر نخود سازند

و در دهان دارند و عرق پرسیاوشان که در ادویه مرکبه یونانیه مسطور شده درین باب از مجربات ست شربتی ازان ملعقه تا بست درم و این ربّ
نیز نافع زوفای خشک نیم رطل انجیر زرد سی عدد اصل السوس پرسیاوشان فراسیون بیخ بنفشه بادیان هر یک ده درم عناب کلان چهل عدد
شربتی بست درم مصنف خلاصه گوید که در ربو بلغمی اگر ضیق و تار و روده علامات حرارت دریابند رگ باسلیق بزنند و مطبوخ زوفا و انجیر
آن دهند و تا یکهفته برین نوع بگذرانند بعد ازان تنقیه باسهال قلع ماده نمایند و چون یک عدد بارگتانی سه چهار قطعه نموده با نمک آلوده بخورند
قی بفراغت می آرد و سینه را از اخلاط پاک میسازد و هر یکه در باب سعال خواهد آمد برای تنقیه درینجا نیز مفیدست و عجب که در قول مسیحی می آید
درین باب مؤثرست و بعد ازان مطبوخ زوفا و جوبیا ول تا یکهفته دیگر مداومت کنند و باز به تنقیه پردازند و همین نوع معالجه استعمال ورزند تا مرض زائل گردد
و این سفوف بغایت مفیدست و سرفه کهنه و ضیق النفس را مجرب مجرم حنظل سنگ و دیودار فلفل سیاه گوگرد مغسول زنجبیل مجموع مساوی گرفته
یکدرم ازان با ماء العسل بدهند و آیین دارو بغایت مفیدست شیر زوفا نیم دام بگیرند و در آرد گندم آمیزند و قرص ساخته بر آتش بریان کنند و بیمار را اول
تا سه روز غذای نرم دهند و روز چهارم اگر بیمار جوان و قوی باشد نصف این قرص بدهند و چون شش هفت بار اسهال گردد قدری ماست چکه
بخورانند و اگر با وجود آن شکم بند نشود بار دیگر همین غذا تناول نمایند و روز دوم نصف باقی ازین دارو بدهند بعد ازان تا سه روز شوربای کبوتر با نخود
غذا سازند و بیخ شش روز دیگر هم غذای نرم باید داد و در اثنای خوردن دوا و بعد ازان تا چندروز از باد احتراز لازم دارند و در خانه محفوظ که بسیار تاریک
نباشد بنشانند که سخت نافع ست و صاحب مجربات گفته که باین دوا چند کسان از ضیق مزمن صحت یافته اند و در هنگام اشتداد عوارض مرض
در عرق بادیان حل کرده شیره اصل السوس را دران اضافه نموده گرم کرده بدستور قهوه نوشیدن فی الفور تسکین میدهد و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی و لعوق عنصل
عظیم سود مندست انطاکی گوید که مبادرت بقی نمایند تا ممکن بود تلطیف غذا کنند و ما دامیکه قوت قوی باشد فصد ترک کنند اگر تپ موجود بود و الا به
ضرورت و اگر چاره نباشد فراخ ... بعض صرف دهند و مطلق ترشیها ترک نمایند و کذا ابند وانه و خیار و باید که سکنجبین عنصلی و شربت اصول بدهند و مائه
و مروارید محلول از مجربات است و کذا طبیخ فواکه با انیسون و غاریقون هر واحد یکدرم و همچنین برزکتان بالضعف وزن آن عنصل بباید و عسل سرشته
دائم بخورد مرض را قطع کند و کذا سندروس شربتا و بنجزا و هر کسی که حلتیت نیم درم بخورد و عقب آن یک سکرجه آب مطبوخ انجیر و کرویا و انیسون
بسر که بنوشد از ضیق النفس بهر خلاص یابد و مجرب صحیح ست و تل البیت طبیخ ... و بورق در یره و خوردن سرطانات بری
آنها بشعیر و ایضاً از مجربات نوشیدن ماء العسل بزعفران ست **قول شیخ الرئیس** بدانکه شیخ علاج ربو و ضیق النفس و انتصاب النفس
بسبب اشتراک آنها در اکثر امور و اسباب یکجا بیان نموده و فرموده که آنچه از رطوبات باشد علاجش آنست که توجه بافنای رطوبات ریه برفق
و اعتدال کنند با ستفراغ باشد یا تحلیل و اگر دانند که آفت عارض دران بسبب کثرت ماده است لا محاله استفراغ بدن بمسهل نمایند و دواست که
ادویه ملطفه منضجه باشند بدون تسخین شدید که مؤدی بتجفیف ماده و تغلیظ آن نگردد و لهذا اسقف ... در معاجین ربو افیون و بیخ ...
داخل نکرده اند بسبب خوف آنها از غلظ و انجماد مواد مگر آنکه مراد ازان منع نزله باشد چون کثرت پذیرد دران هنگام استعمال آنها اندکی با مسهلات
جائزست و بهمین سبب واجبست که تعهد ترطیب ماده یعنی ترقیق و تسییل و انضاج آن نمایند چون غلیظ یا لزج باشد و بر تلطیف و تقطیع مرض
اقتصار نکنند که اکثر عفونت او و عصیان ماده مؤدی بجراحت ریه گردد و بدین سبب جمیع ادویه مدر جهت ادرار بنابر اخراج رطوبات رقیق را
باین مرض ضرر نکنند و چون ماده بود که غلظ محسوس گردد باید که با ادویه صدریه ادویه از جنس غافث و افسنتین و امثال آن از ادویه کبدیه
مناسبه مخلوط سازند و آنچه میان اینها جامع تمیع شدیدست او مثل خرء الصبغ و سیر را ونددست و چون مریض طفل باشد ادویه بشیر یا در شش
آمیزند و ادویه معتدله مثل آب بادیان رطب بشیر آمیخته ایشان را کفایت کند و شوربای خروس پیر معین بر نضج و لطفت است و آرند نیز نافع
استعمال دلک سینه و متصل آن بدستها و پارچهای خشن خصوصاً چون درینجا النفس انتصاب باشد بدلک معتدل ... مگر آنکه ...

پس اندکی روغن بمالند و باید که درد اگر بروغن در بعض اوقات ادویهٔ محلله قویه مثل قیسور و نطرون مسحوق استعمال نمایند بدان حالت که شدید کند و بول
اقوی ازین آنست که دردی شراب سوخته چهار درم فقاح اذخر فرفیون هر واحد یکدرم باریک سائیده بروغن آمیخته بر سینه بمالند و اگر ماده بسیار در غرض
ثابت باید ست از تنقیه بمسهل قوی معمول از تخم انجره و بسفایج و قثاء الحمار و شحم حنظل و مانند آن و دیگر که تنقیه صدر از رطوبات نماید لیکن این ادویه حرکت
بلکه مصلحات آنها تعدیل نموده باشند و از جمله تدبیر بعد تنقیه دوی استعمال صوت در رفع او بتدریج بسوی قوت و طول ست که منجمله ریاضات جزئیه مختصه
بصدر ست اما هنگام بقیهٔ مواد قلیل العمل آرند و از جمله تدابیر بعد از تنقیه بمسهلات استعمال قی است خصوصاً بعد خوردن ترب سیاه ترب چهار درم
بورق مع سکنجبین اوقیه ماء العسل با این دوا قوی ست استعمال او نشاید مگر چون مرض قوی دار صعب گردد و حریق سفید بسیار نافع ست و آن در امراض
صدر با مون غیر مخوف ست و بهتر آنست که قطعه های حریق در ترب حلانیده یکشبانه روز بگذارند بعده برآورده آن ترب را بخورند و ایضاً بگیرند خردل
و نمک هر واحد یکدرم و بورهٔ ارمنی نیم درم و نطرون یکدانگ سوده در سیح استار آب و عسل یک اوقیه آمیخته بیاشامند و باید که بعد استعمال قی کمال احتیاط
مرعی دارند که هوای بارد بصدر نرسد بلکه ملبوس سینه را پوشیده دارند و از جمله تدبیر جید درین مرض ادامت لین طبیعت ست و تناول کبر بکلین قبل
طعام و طبیخ کهنه و شوربای مرغ پیر مغز قرطم و لبلاب و چقندر را اعانت بران مینماید و اگر این کفایت نکند ماء الشعیر شدید الطبخ مع فرفیون اندکی یعنی از
نیم دانگ تا به ربع دانگ بنوشند و افتیمون درین مرض شدید النفع ست اگر از آبیکه در آن افتیمون جوشانیده باشند ماء العسل بسازند نفع شدید نماید
و همچنین تناول اوکیمقال مسهل ملین طبع ست و کذلک انجیر و پودینه و سداب که در آب جوشانیده و از آن ماء العسل ساخته باشند نافع و ایضاً طبیخ
حلبه با انجیر فربه مع عسل بسیار قبل غذا بزمان طویل استعمال نمایند و بعد غذا معاودت کنند و همچنین طبیخ مویز و حلبه به آب باران و نیز از تدابیر ریاضت
کراز بطو بسرعت تدریج نمایند تا عجلت در ایشان احداث اختناق بتحریک ماده بعنف نماید و اغذیهٔ ایشان نیز تدریج باشد مثل ریاضت زمان
ایشان تفتیح مثل ماء عجین خمیر بود و نقل آنها لطیفات باشد که در آن حب الرشاد و زوفا و صعتر و پودینه افتد و دسومت اغذیهٔ آنها از شحوم خرگوش
و گوزن و غزال و خصوصاً ثعلب باشد و خصوصاً ریهٔ آن که ریهٔ ثعلب چون خشک کنند دو درم از آن بیاشامند دوای این مرض ست و کذلک
ریهٔ قنفذ بری و لحوم برای آنها مثل ماهی صخری سنگی غیر اجامی مثل گنجشک و تذرو و دراج و شوربای خروس پیر و کذا سائر طیور قلیل السمن نافع ست
و گاهی لسان الحمل در اغذیهٔ اصحاب ربو داخل میکنند و شراب ایشان ریحانی کهنه قلیل المقدار باشد و چون اراده کثرت نضج و اعانت بر نفث کنند بسیار
از آن استعمال نمایند و شراب عسل و مویز ایشان را نیز نفع میکند و در شرابهای شیرین معادن باشیای ملطفه بسبب جلا و تلیین و تسخین نیز منفعت ست
و باید که در شراب و غذا فرق دو سه ساعت کنند تا شراب غذای غیر منهضم را نافذ نکند و مواد سده پیدا آید و از آب یکدفعه سیراب نشوند بل بدفعات
اندک اندک نوشند و اما اموریکه اجتناب از آنها واجب ست از انجمله حمام ست حتی المقدور خصوصاً بر طعام و خواب بسیار
و خصوصاً خواب روز و خواب بر طعام مضرترین اشیاست برای ایشان مگر آنکه بسبب بیداری فتور شدید و ماندگی و حرارت در بدن بهم رسیده باشد
که درین هنگام اندک خواب بعد طعام کسر دار [illegible] محبوب که در آن نفخ باشد اجتناب نمایند و از شرب آب خواه شراب بر طعام احتراز ورزند و اما
ادویهٔ مسهله قویه که ملایم ایشان ست مثل نوشیدن جاوشیر و شحم حنظل هر واحد نیم درم بماء العسل ست و یا حب بکسیر مع اشق و استعمال
حب غاریقون در هر ماه دو بار لابد ست چون مرض دما قوی گردد و ایضاً شحم حنظل نیم مثقال انیسون سدس مثقال بآب سرشته حب ساخته بعد
استعمال حقنهٔ ساذجه [illegible] قبل ازین مثل آب چقندر [illegible] روغن کنجد و بورق و مانند آن استعمال نمایند و ایضاً شحم حنظل دو دانگ تخم انجره یکدرم و نیم درم افتیمون
نیم درم بعسل سرشته یکشربت سازند و [illegible] بران صبر نمایند بعده از یک اوقیه تا سه اوقیه ماء العسل بنوشند و ایضاً شحم حنظل و شیح
مساوی بورق نیم جزو بیخ سوسن یکجزو جاوشیر [illegible] حب بسته از یکنیم درم تا دو درم بخورند و بعد انتظار یکساعت نصف قوطولی ماء العسل بنوشند
و ایضاً خردل یکمثقال نمک طعام نیم مثقال عصاره قثاء الحمار نیم مثقال هشت قرص از آن ساخته دیگر روز در میان یک قرص بماء العسل بخورند که

تلیین طبیعت و تنقیه بسهولت نماید و ذکر بعضی از ادویه مناسب عدس اولیٰ است و تخم خطمی کنند و اما سائر ادویه پس واجب است که در آن تبدیل نمایند و اگر کرده استعمال کنند که طبیعت الوف آن گردد و ایضاً سیان ادویه و اغذیه مناسبات است مدرک نمیشود مگر به تجربه و چون تجربه کنند لزوم و دوای انفع نماید با کربت مصب ادویه مزمن در امراض [illegible] آن بعلاج مزمنه که ذکر کرده شد مع تدبیر تنقیه خلط نمایند و گاهی در آن مخدرات می آمیزند و گل ارمنی و تخم و سبع و نانخواه و ابا الغافث و ادویه پس مثل رای و سقولوقندریون است و مثل زراوند مدحرج که آنرا هر روز نیم درم با آب نجز ریزند و مثل سکنجبین بشرانیط و ایضاً فاشرا فاشرستین چاشت یک و نیم ماء الاصول و ایضاً سکر که در آن تخم الجزر چند بار ترکرده باشند و یا دو درم تخم حرف روغن بادام و میبیخ تو و نصف و ربع سکنجبین عنصلی که سکنجبین عنصلی خیلی سود مند است و عنصل بریان سوده بعسل سرشته روا شد میبیخ و آنرا زراوند مدحرج و شیح و سوسن و کمافیطوس و جنطیانا و ایضاً مطبوخ قنطوریون بعسل و قنطوریون هر دو قسم نافع است در این مرض و زراوند و غاریقون و ابهل غلیظ حب الغار و دارچینی و زنجبیل عند السکون و در آخر بعسل لعوق سازند و ایضاً علک الانباط تنها یا مع ادویه ماء الحیاة و ابهل دیا شیر خیلی نافع این مرض است و بگیرند تماما مطبوخ او بعصب معده نمایند و دواء الکبریت شدید النفع است و ایضاً بگیرند حرف و کنجد هر واحد سی درم و زوفای خشک ده درم و بعسل آمیزند و شربت حسب مشابه حال و ایضاً ریه ثعلب خشک کرده پنج درم بوزیدان که یک جا یا تخم کرفس سیاه هر واحد هشت ماشه فلفل هر واحد چهار درم بعسل دوای مرکب بسازند و یا بگیرند آب پیاز عنصل مثل آن عسل فائق در آتش انگشت انعقاد نمایند و بقدر اسکیطرون قبل طعام و مثل او بعد طعام بخورند و ایضاً فوتنج و ماشا و ابهل و فلفل و انیسون بعسل سرشته و بقدر یک بندقه صبح و شام استعمال نمایند و ایضاً جعده و شیح ارمنی و کمافیطوس و جنطیانا و کندر و زوفا هر واحد یک مثقال العسل بیامیزند و آن دو شربت است و یا بورق چهار فلفل سفید دو انجدان سه ماشه و دو ماشه زنجبیل سرشته و شربت بقدر باقلا بماء العسل و یا جند بیدستر زراوند مدحرج و اشق هر واحد مثقال فلفل ده عدد بر بعسل آمیزند و شربت مقدار باقلا در سکنجبین و ایضاً ایرسا و قسط و میعه و مغز چلغوزه هر واحد مثقال جعده جند بیدستر هر واحد مثقال فلفل سفید حسک قثاء الحمار هر واحد نصف مثقال بعسل سرشته بقدر باقلا بماء العسل لازم بخورند و ایضاً خردل و بورق هر واحد دو جزو فوتنج نهری حسک قثاء الحمار هر واحد یک جزو بسرکه عنصل سرشته بقدر [illegible] ماء العسل بر نهار بخورند و یا شیح و افسنتین و سداب معجون بعسل و یا این ادویه بعسل بجوشانند و یا مطبوخ از العسل انعقاد نمایند و اول سکنجبین بخورند و مطبوخ فوتنج بستیر خصوصاً جایی که درینجا حرارت باشد و بدانند که راسن و آب او درین مرض شدید النفع است و از جمله ادویه قویه درین مرض عصاره فوتنج برینج است که از آن حب سازند و یا اندکی برنج بماء العسل بدهند و کبریت در بیضه نیم برشت بخورند [illegible] و از ادویه جیده و قریب الاعتدال که درین که بسرکه ممزوج کرده است و آن بعض انفعات مفید نافع است و ایضاً لعاب خردل سفید مثل او عسل [illegible] تا بر بدن دا استعمال نمایند و نزد شدت اختناق و ضیق النفس بورق چهار درم و ده درم حرف کوفته همراه ماء العسل بدهند که در ساعت بکشاید و آن [illegible] بر بسا لنسا را نیز نافع است و روغنهائی که بر اینها پیشان میچکانند روغن بادام شیرین تلخ و روغن مغز چلغوزه و مفرحات مثل روغن سوسن و نار است [illegible] بینه مالند و کذلک روغن شبت و ادهن مثل اینها هم و کبریت است بر دو مساوی کوفته ملتئم کرده بر آمیخته قرص بسته در حلق بتوسط قمع دخان آن بگیرند و ایضاً [illegible] قسط و سلیخه زعفران بندانه آمیخته بر بینه مالند و ایضاً میعه سائله و مر و صبر سقوطری بیه گوزن آب بند و ایضاً زیج اصفر و زراوند طویل هر دو مساوی سایند [illegible] لنفس برشته بنادق سازند و بقدر یک درم از آن ده روز بگیرند هر روز سه بار که النفس فی الحال بکشاید صاحب کامل گوید که ملاک امر در علاج ربو حادث [illegible] رطوبات بلغمی آنست که استعمال کنند اشیای محرقه ملطفه که با بنا التقطیع و تنقیه باشند تا رطوبت را فانی و قطع و جلای آن نمایند از جمله [illegible] سل و سکنجبین آن دا یارج فیقرا و شربت فاد زهر بماء العسل است و قنطوریون و قیق در آب خوب جوشانیده و آب او سکنجبین عسلی یا العسل [illegible] رسیدن و یا بگیرند زوفا و ابرسا و شونیز و زوفا میسر اید باریک کوفته بعسل سرشته بلیسند و یا سکنجبین عنصلی و یا بعسل آمیخته بخورند [illegible] قوی النفع و مفتح سدد قصبه ریه قطع بلغم غلیظ است و همچنین آرد کرسنه و ترمس و بادام تلخ هر واحد یکجز و باریک سائیده بعسل سرشته [illegible] با روغن [illegible] سکنجبین عسلی آمیخته بنوشند و اگر صاحب ربو

احتمال حرارت قوی نماید ماء العسل یا سکنجبین بدهند و حب صنوبر یا حب البطم بعسل نافع ست و اگر قند یکدرم زرا بیکی انجیر سفید یک قدح جوشانیده صاف کرده باشند گداخته با یکدرم روغن بادام آمیخته سه روز بنوشند نفع بین نماید و واجبست که استعمال جمیع ادویه مذکوره بعد تنقیه بدن بدوای مسهل بلغم و رطوبت مثل دوای مرکب از تربد و غاریقون و شحم حنظل باشد و اگر استفراغ بدن بالقی از ترب و سکنجبین کنند بدن را از بلغم و خلط غلیظ پاک گرداند و لعوق که از فراسیون و پیاز عنصل بریان هر واحد یکجزو و بیخ سوسن نیم جزو ساییده بعسل کف گرفته سرشته بسازند صباح بقدر یک لعقه همراه آب مطبوخ تین یا حاشا یا برنجاسف یا بودینه بخورند و ماء الزوفا مرکب هر روز چهار اوقیه یا یکمثقال معجون قفی با یکدرم روغن چلغوزه بنوشند و اگر احتیاج بقویتر از این افتد تریاق اربعه نیم درم دران حل کنند و لعوق کرسنه پرسیاوشان رب السوس هر یک هفت درم بادیان فراسیون غاریقون زوفای خشک هر یک سه درم میعه سائله صمغ البطم هر یک دو درم مویز منقی بیست درم کوفته بیخته و مویز و صمغ و میعه را در سکنجبین تر کرده سوده و همه را آمیخته و با عسل کف گرفته آمیخته یکمثقال خوردن نیز نافع ست و کذلک حب صنوبر کبار مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر هر واحد پنج درم تخم انجره بادیان کرسنه حلبه هر یک سه درم مغز پنبه دانه مغز حب قلقل هر یک چهار درم باریک ساییده بمطبوخ انجیر و سکنجبین سرشته لعوق سازند و روغن بادام تلخ آمیخته بقدر یکمثقال با آب مویز یا سکنجبین مع سکنجبین عنصلی بخورند و یا حلبه مقشر دو جزو حب الصنوبر کبار یکجزو در آب شیرین خوب نمناک ساییده بعسل کف گرفته آمیخته لعوق سازند و یا علک الانباط ربع رطل در چندان آب که آنرا بپوشد بجوشانند تا بقوام عسل آید فانیذ نیم رطل انداخته بپزند تا آنکه لعوق گردد استعمال نمایند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه ذکر کرده که پیاز عنصل خوب کوفته آب او بگیرند و مثل او عسل آمیخته بر آتش نگذاشت بپزند تا بقوام لعوق آید و قبل طعام و بعد او یک لعقه بخورند و ایضا جالینوس در پیام نوشته که مویز منقی و حلبه مغسول هر واحد یکجزو و آب باران سه جزو خوب بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده عسل آمیخته بپزند و کف او برداشته تا بقوام شربت آید و بمرات متوالی بنوشند شربت دو وقیه در ربع و شربت نافع انتصاب النفس نیز مفید ست و آرد کرسنه و آرد حلبه هر واحد پنج درم شونیز اصل السوس هر یک دو درم عاقر قرحا یکنیم درم باریک ساییده موم در روغن سوسن یا روغن نار دین گداخته آمیخته مثل مرهم سازند و بر سینه ضماد نمایند و اغذیه ایشان مشاکل در مزاج و جوهر با ادویه مستعمل یعنی حار یابس لطیف باشند و مثل نهیو دراج و تدرو و معمول با آب نخود و زیره و شبت و دار صینی و خولنجان و فلفل یا طلخچین بروغن بادام و دار چینی و کرویا و مری و مانند آن بسازند و اگر احتیاج بیابس تر ازین افتد لحوم غزال و ارنب و ثعلب دهند که لحم ثعلب برای ایشان موافق ست آنرا ریه آن چون بعین نمک خشک کنند و کوفته بیخته دو درم با بیکه دران مویز جوشانیده باشند بدهند و کذلک ریه قنفذ و اگر اطریخ و کوسج ادام سازند نافع بود و از بقول سداب و کرفس و نعناع و رشاد و صعتر رطب و بادروج و حشیش خردل و مانند آن ست و از فواکه یابس انجیر و مویز و حب البطم و حب الخضرا و ناطف معمول بعسل و حب صنوبر و حب البطم نافع و از اغذیه مولد بلغم مثل سمن و ماهی تازه و شیر و ماست و حبوب جمله که منفخ و مزید این مرض اند اجتناب نمایند و کذلک از تمامی مولدات نفخ و ریاح و شراب غلیظ و حلو پرهیز نمایند و بعد غذا خواب نکنند بلکه بعد نزول او از معده بخوابند و طول هم ندهند و غذا بعد ریاضت چون از تعب آن استراحت گردد استعمال نمایند و بر ابدان ایشان آب مالح نطول نمایند ایلاقی و جرجانی می‌نویسند اگر ماده در عروق و شرایین ریه و در خلل ریه باشد و مانعی نبود ابتدا بفصد باسلیق از دست چپ کنند بعده تدابیر دیگر بکار برند و در خمیر نان بادیان داخل نمایند و شوربای خرگوش و آهو و گوزن و روباه دهند و ماهی شور بجای ماهی طریخ باشد و شش روباه و خار پشت خشک کرده بکوبند و با آمیخته بدهند که درین مرض بالخاصیت نافع ست و بعد طعام تا مدت دراز نگذارند آب بنوشند و اقل آن فاصله دو ساعت باید و سیر خوردن بهتر ست و بعوض آب ماء العسل سود دارد و مالیدن سینه و پهلو بکف دست و یا دلک کردن سود ده نافعتر ست و اگر از مالش ماندگی شود در روغن یا سکنجبین یا روغن خیری اندک بمالند و اما تدبیر خوردن دوا چنان باید که اول بدواهای مفرد شروع کنند مثل سکنجبین که از چهار دانگ تا یکمثقال سوده در آب بسعاب حل کرده بدهند و سکنجبین بزوری و عسلی موافق ست ماده غلیظ را نضج دهد و بآسانی برآرد و سینه پاک کند و خصوص که زوفای خشک

دران داخل کرده باشند هرگاه آن اودیه مفرد کفایت نکند اودیه مرکب چون لعوق خشخاش و سعوط و حب لنند و برای تنقیه حب غاریقون با شحم حنظل یا افتیمون چهار دانگ و نیم شحم حنظل یک نیم دانگ رب السوس یک درم حب سازند و این یک شربت است و ایضا غاریقون نیم درم شحم حنظل ثلث درم نمک طعام رب السوس تخم انجره ایرسا هر یک نیم درم و آن یک شربت است و جهت کسی که در سینه او حرارت باشد یا تپ همیگیرد از بنفشه رب السوس کتیرا غاریقون ربع درم کتیرا نیم دانگ حب سازند و آن یک شربت است و نادیقول از افتیمون را درین مرض خاصیت عظیم ست و حب حاوشیر منضج وجهت دفع مضرت آن لعوق روغنهای گرم و خوشبو مثل روغن یاسمین بمالند و هرگاه بدن با دویه مسهل پاک گردد دائم قی کردن سود دارد و از اشربه منقی سینه و مجاری نفس ازین نوع باید گرفت سا فرقرحا و علک الانباط کوفته باندکی از عسل سرشته حبها سازند و مدام در دهان دارند و اگر ازین لعوق سازند جائز است و باقی همان اودیه ست که در قول شیخ مسطور شد و اگر حرارت باشد آنچه اودیه در سکنجبین دهند مسیحی میگوید که تدبیر مطبخ محلل اخلاط غلیظه علاج نمایند و لهذا ریاضت و دلک بنظرون مسحوق و امتناع از اشیای مرطبه مثل نوم و استحمام و سکون نفع میکنند و باید که نان که در خمیر آن انیسون و شونیز در بره سرشته باشند تناول کنند و از بقول ترب و مانند آن دهند و بعد طعام بر ساعة طویل آب گرم اندک اندک نوشند و در هر هفته دو بار تلیین طبیعت نمایند و بروغن سوسن و غار و شبت و سداب که در هر واحد از جمیع این روغنها قدری موم گداخته باشند تمریخ کنند و فقاح قیصوم بر بندند و یا تخم انجره در سرکه خیسانیده صاف نموده بنوشند و یا تخم رشاد سوده بعسل در روغن بادام لعوق ساخته تحنیک نمایند فوه و فرفرد ما و حب الغار و سرکه و از ان سکنجبین بعسل سازند و کذا لک طبیخ زوفای خشک و فراسیون و ایرسا و کما دریوس و جعده و حاشا و بیخ سوس جلغوزه یا روغن بادام تلخ بنوشند و یا لعوق از علک الانباط و عاقرقرحا و بارزد و اشق ساخته استعمال نمایند در هر ماه دو یا سه بار بغاریقون و افتیمون اسهال آورند و هرگاه قی استعمال کنند اول باشیای خفیف تر مثل ترب منقوع در سکنجبین بعده بآنچه قویتر باشد مثل فرول و بورق بسبس بقوت تر از ان مثل اکل ترب که دران خربق ملانیده باشند عمل آرند و بعد از ان آنکه دران حلبه و مویز مقدار کفی نیم و قیه جوشانیده باشند بروغن بادام و قند بنوشند بعده اسهال طبیعت بحقنه حاد و حبوب نمایند پس از ان اعاده کنند بآنچه تسهیل نفث نماید مثل طبیخ انجیر و مویز بروغن بادام تلخ بعده انچه دارد حرف و شونیز و روغن سداب یا روغن شونیز بر سینه ضماد نمایند بعد از ان انجیر بجوشانند و صاف کرده آب او بار دیگر جوش دهند تا بقوام آید پس حلبه و برسیاوشان و پودینه کوهی کوفته بیخته آمیزند و بطور لعوق استعمال کنند و گاهی معالجه این مرض باین طور کرده میشود که هر روز ثلث رطل مطبوخ زوفا بده مثقال معجون زوفا آمیخته بنوشد بعد از ان بخردل و عسل و سرکه قی کنند بعده باین حب اسهال آرند غاریقون سه ربع درم شحم حنظل ربع درم عصاره شاه تره درد و آب رب السوس نیم درم حب سازند و این یک شربت ست و اگر کفایت نکند باز اعاده تدبیر نمایند تا آنکه صحت حاصل شود و از اغذیه لطیفه قابضه حامضه پرهیز کنند و لعوق اسقیل نافع ست و کذا دوائی که از زراوند چینی و زراوند طویل و حلبه هر واحد سه وقیه مر و سنبلین فوه هر واحد یک زعفران یکدرم لبسانند و سفوف حب الرشاد سی درم کنجد بیست درم زوفای خشک ده درم فانید بیست درم مرتب ساخته بقدر حاجت استعمال کردن مفید ست و همچنین جعده و قیصوم و کما فیطوس و زوفای خشک و فراسیون بمساوی و دوائی که دران ریه ثعلب خشک پنج درم ست و در قول شیخ مسطور شده جمله ادویه آن کوفته بعسل انجیر سرشته حب سازند و بهنگام خواب استعمال نمایند و افضل ازین همه لعوق انجیر و حلبه است بگیرند حلبه دو شسته با انجیر خشک بجوشانند و صاف نموده آب او بعسل بپزند تا غلیظ شود و بقوام لعوق آید و چند ساعت قبل از طعام بخورند که منفعت عظیم نماید اگر تپ قابض والا با حتیاط استعمال نمایند تا تپ هیجان نکند و اگر هیجان کند اول تسکین آن نمایند بعده استعمال کنند طبری گوید که ربو حقیقی که انتصاب طویت باید منتصبه در اقسام تقسیم ربو باشد مبتلا آن صیق النفس درد صدر و تهیج وجه و قلت نشاط است و نفس صاحب آن شبیه بنفس شخص دویده و تعب کشیده و بپایه بلندی رفته و گشتی گرفته یعنی متتابع میباشد و خواهش او باخراج نفس اکثر از ادخال هوا بود و علاجش اینست که اول بحال بدن مریض نظر کنند اگر شدید الامتلا باشد فصد باسلیق نمایند و از اغذیه غلیظ پرهیز نمایند و حقنه لینه حقنه کنند مگر آنکه مزاج علیل بارد باشد و در ... او فاسد بود ...

قدری از ماء سیر یا سکنجبین داخل کردن مضایقه ندارد و حادتیر بهتر است بعد از آن بگیرند اصل السوس مقشر پنج درم مویز منقی بیست درم فطراساليون
پنج درم تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم پرسیاوشان ده درم قردمانا حماما فاسترستین هر واحد چهار درم زوفای خشک پنج درم جمله را بجوشانند تا مهرا
گردد صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند و هر روز بیست درم ازین مطبوخ بوزن پانزده درم این شربت بنوشند بگیرند انجیر سفید من صغیر و مویز منقی
یک رطل صغیر و تخم خیار چهار درم در هفت چند آن آب بجوشانند تا آنکه مهرا شود و بعده صاف نموده بقدر نصف آن عسل داخل کرده بپزند تا بقوام تنجبین آید و اگر
دران قدری زعفران داخل نمایند بهتر باشد و ماء العسل و لحم حمل صغیر یا ماهی که بران سرکه عنصل و مری پاشیده باشند بخورانند و اگر این معالجه دران اثر نکند
ازین عدول نمایند و اگر ازین نجاح حاصل نشود باین طریق دیگر از معالجه اوسط نمایند منتقل شوند و آن اینست که بگیرند اسقیل کلان تازه و قطعهای
خرد آن ساخته ستش قلاده منتظم سازند و در ظرف اخضر که نصف آن از سرکه تند پر باشد جنبانند و سر آن بگل محکم کرده بیست روز در آفتاب گذارند بعده بیست روز
در سایه گذاشته سه بار بکشایند و مالیده صاف نموده وزن کرده در دیگ انداخته بر هر رطل آن زوفای خشک و پرسیاوشان هر یک پنج درم حاشا
یکدرم داخل کرده خوب بجوشانند و بار دیگر صاف نموده و مثل ربع آن عسل یا شکر داخل کرده بقوام آرند و هر روز ده درم از آن با یکدرم این سفوف بنوشند بگیرند
زوفای خشک پنج درم تخم کرفس دو درم و نیم پرسیاوشان یکدرم و ثلث عاقرقرحا یکدرم مویزج نیم درم همه را یک سائیده و نصف وزن آن شکر طبرزد
آمیزند و همانند ایارج شیرین العسل سازند و بدین معالجه مداومت نمایند پس اگر زائل نگردد باین معالجه ثالث رجوع کنند که میان هر بیست روز یکبار قی کنند
باین طور که بگیرند ترب کلان و پارچه پارچه نمایند و برگ شبت کف کسیر و خردل کوفته یک کف و در آب تر کرده دو روز بگذارند و در دیگ سنگین انداخته اندکی
میعه سائله و مویزج یکدانگ خربق دو دانگ در پارچه بسته اندازند و بآتش ملایم بپزند تا مهرا شود و بعده افشرده صاف نمایند و چهار اوقیه از آن بگیرند و دران چهار اوقیه
سکنجبین و دو دانگ نمک سوده داخل کرده قدح کلان از آن بنوشند و از پر روغن سیاه گیر آلوده تحریک نمایند و چون این همه را قی کنند و معده پاک گردد
قدری گلاب بگرم کرده بنوشند بعده بیست روز راحت داده مرتبه دیگر قی نمایند و باین ایام قی روغن خیری و یاسمین که دران قدری مصطکی و اندکی زعفران داخل
کرده سائیده باشند بر سینه بمالند و هرگاه سه بار باین طور علاج کرده شد پس امر بخوردن این معجون نمایند که خلقی کثیر را باین معجون علاج این مرض کردم
و بسیاری از ایشان صحت یافتند چنانکه گویا ربو و سعال با ایشان نبود و این معجون را حرانیان ترکیب داده اند بگیرند زوفای خشک ده درم رب السوس سه درم
و ثلث حماما فاسترا فطراساليون کمافیطوس جعده غاراسیون هر واحد سه درم افتیمون چهار درم کبریت زرد زراوند مدحرج هر واحد هفت درم سکبینج ده درم
درقیون سه درم و ثلث میعه سائله دیالبسه مصطکی علک الانباط زانج هر واحد چهار درم و نیم انیسون بادیان صعتر هر واحد دو درم همه را البته
و هر انچه سائیدنی ست سوده در طبیخ انجیر یا سرکه عنصل تر کنند تا گداخته شود پس با دویه مسحوقه آمیزند و جمله را بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرف نهاده
ده هفت ساعت دو درم از آن بخورند و بالای آن نبیذ کهنه صاف غیر تلخ تجرع کنند و دائم سینه را بروغن مذکور بمالند و تکثیر مالش روغن نکنند بل
بمقدار یک تلیین نماید و غذا لحم سینه گنجشک یا قنابر سازند و اگر از سینه تیهو و تدرو باشد جائز است و از اغذیه غلیظ و لبنیه پرهیز نمایند و ریاضت
معتدل جائز است و از جماع حذر کنند که موهن صدر است و از جمله حبوب منفخه مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن اجتناب نمایند و این معجون نیز این
مرض را بسیار نافع است اگر بدان حرارت مزاج نباشد بگیرند بارزد پنجاه درم زراوند مدحرج زوفای خشک اصل السوس هر یک ده درم اسقیل بریان
سی درم و سوای بارزد سائیده بعده انجیر خشک ان بجوشانند و مالیده صاف نموده عسل او برابر مثل آن عسل سفید داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا
بقوام آید پس بارزد داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و بعده دیگر ادویه مسحوقه آمیزند و این معجون هر روز سه مرات در حالت خلوت شکم استعمال نمایند و آن
در نهایت جودت ست و کثرت آن ننمایند و هرگاه مزاج مریض بحرارت متغیر گردد این طریق معالجه ترک نمایند و تسکین مزاج نموده باز اعاده این معالجه
کنند و اگر بقایا ازین رطوبات لزجه در اقسام قصبه ریه یا صدر باقی ماند باین بخور تبخیر کنند که تنقیه او نماید بگیرند زوفای خشک گوگرد زرد زرنیخ سرخ علک الانباط
برنج پرسیاوشان مصطکی مساوی کوفته با پیه گرده بز آمیزند تا جمله آمیخته شود و بنادق ساخته بر آتش نهاده بقمع دود آن بگیرند و گاهی صاحب ربو

سوای تدبیر دیگر باین نحو صحت یافته واگر خلط متعسر باشد وباقی ماند این حقنه استعمال نمایند قنطوریون دقیق وغلیظ هر واحد کف کبیر قرطم خم کتان تخم خطمی هر واحد دو کف خطمی سبوس گندم هر واحد سه درم انجیر سفید چهل عدد سکبینج سه درم بارزد دو درم جاوشیر یکدرم ورق سداب کف کبیر جمله را بپزند تا مهرا شوند پس یکصد درم آب آن صاف نموده قدری روغن سداب و روغن بید انجیر بران چکانیده نیمگرم بدان حقنه کنند واین حقنه ربو را که بر خیزد چون از رطوبات بارده کهنه مزمن باشد وسلیخ راکه مزاج آمده بسیار باشد نیز نفع میکند وآنها که بسیار در اصحاب ربو که از رطوبات بارده وبصداع کهنه ودر سلیخ و سعال کهنه وخشونت قصبه رسیده وانتصاب النفس این سفوف استعمال میکرد وانتفاع کثیر از ان می یافتند بگیرند زرنیخ سرخ دو دانگ گوگرد یکدرم و ثلث ریگ فلوس در افتاب بدون نمک خشک کرده پنج درم سرگین خرگوش شش درم زوفای خشک پر سیاوشان زراوند مدحرج هر واحد دو درم همه را سائیده شکر طبرزد مساوی آمیخته هر روز نهار دو درم بخورند وبالای آن شربت عسل یا شربت انجیر یک اوقیه بنوشند وحکیم موصوف امر میکرد باستعمال شربت حلبه بگیرند تخم حلبه رطل صغیر وتمر هیرون سه رطل بدو چند آن آب بجوشانند تا مهرا شود ومالیده صاف نموده بقدر ربع آن عسل آمیخته بقوام شربت آرند ودائم استعمال نمایند وافلاطون صغیر معروف بسقلبی در کتاب کی ذکر کرده که در علاج ربو بر سینه در چهار موضع بر یمین ویسار ومقابل آنها در دو موضع داغ دهند بالة عریض که سر او بقدر دینار باشد وآن از علاج مشهور است

علاج ربو دخانی که از استیلای ابخرهٔ دخانی بر قلب واز اخلاط که در شرائین باشد عارض گردد

فصد باسلیق از دست چپ نمایند وبرای تسکین حرارت قلب شیرهٔ تخم خرفه نه ماشه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان هر یک هفت توله برآورده شربت صندل شربت نیلوفر هر یک یکنیم توله داخل کرده بنوشند وطلای صندل وآب کشنیز سبز بر سینه نمایند ولعاب اسپغول با شربت نیلوفر وشربت بنفشه دهند وماء الشعیر وشربت سکنجبین وصندل وفواکه ومفرحات بارده خورانند ومداومت لعاب گاوزبان با شربت انار مفید است واانچه در علاج خفقان حار گفته آید بعمل آرند وبقول جهندی تسکین حرارت قلب سکنجبین ساده وشربت لیمون کنند وترک مسخنات وتناول اشیای مانع تبخیر نمایند وبقول حکیم عابد تخم بارتنگ وآب او مجرب است واکل مسلوق او بروغن بادام با ایام متوالی نیز مفید واین معجون خفقان درین نوع نیز مجرب است هلیلهٔ زرد وسرخ وسیاه افتیمون هر واحد یکدرم بلیله دو درم آمله چهار درم کشنیز خشک شانزده درم روغن بادام شیرین ده درم ترنجبین شهد مصفی هر یک بست درم شکر سفید شصت درم بدستور اطریفلات مرتب سازند وبا گلاب بخورند ویا بعد فصد باسلیق عناب بهدانه در عرق گاوزبان وکاسنی وعنب الثعلب ونیلوفر مالیده شربت بزوری داخل کرده بالنگو پاشیده دهند ویا عناب بهدانه اصل السوس جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شربت خاکشی دهند وگاهی خطمی هم افزایند ویا بهدانه عناب دانه هیل در عرقیات جوشانیده وشربت بنفشه دهند وخمیرهٔ مروارید استعمال نمایند وگاهی در تپش با خفقان وسرفه وخروج بلغم خطمی خباری گاوزبان گل بنفشه عناب جوشانیده مات داخل کرده دهند ودر مزاج سوداوی عناب بهدانه سپستان لعوق نانخواه جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت بنفشه خاکشی دهند باز خطمی خبازی جو مقشر در جوشانده وصمغ عربی سوده پاشیده افزایند وایضا در ربو از بخارات سوداوی قلب خمیرهٔ گاوزبان شش ماشه خورده اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه در عرق عنب الثعلب وکیوره جوشانیده شربت بزوری بارد داخل کرده دهند واگر با خفقان رطوبی باشد گاوزبان گل گاوزبان اصل السوس دانه هیل هر یک چهار ماشه عود مصطگی برگ فرنجمشک هر یک دو ماشه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه دهند که در تجربه بعضی نیز مجرب است ویا مطبوخ ابریشم که در علاج ربو بلغمی گذشت بدهند وهرگاه احتیاج استفراغ ماده شود بعد نضج تنقیه از مسهل سودا وحب افتیمون ویا مطبوخ افتیمون مقوی بلاجرد وامثال آن نمایند وماء الجبن با حبوب وسفوفات مناسبه استعمال کنند والواح بمالند وبه بندند ودر ابزن گرم نشینند وبشویند ومحاجم بلا شرط یا بشرط حسب حاجت بر قدمین نهند وبهترین تدابیر آنست که نقل بهوای بارد نمایند واگر ممکن نباشد هوای خانه را بارد ومطیب سازند ولعوق ماء المسی وشربت او لعوق گاوزبان ویا ماء الشعیر بگیرند ومداومت عرق گاوزبان با شکر نیز در سوداوی نافع است وجهرانجیر غیر مغسول چند کرنات خوردن ربو وضیق النفس سوداوی را مفید نوشته اند وخوردن حجر منی مغسول دو درم درین باب مجرب دیده

و شیر تر تیز برای ربو سوداوی مفید گفته اند و کنا شیر گوسفند و ماده خر و ما آنچه در علاج ضیق از ابخره در حاشیه گذشت بکار برند و غذا ابیار التسعیر سازند و گاهی بماش مقشر مع روغن بادام و شعیر مقشر مطبوخ نقرع و اسفاناخ و مانند آن غذا میسازند و فواکه تر و خشک طیب الرائحه و اشتناق خوشبو و تشمید سیب و به وامرود و خیار و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و صندل و گلاب و کافور و طلای اینها بر سینه مناسب دانند اشیای یابسه و مجففه احتراز ضرورست و بعضی متاخرین مینویسند که بعد فصد باسلیق یا ابطی جهت تعدیل مزاج خمیره صندل ترش رازی یک توله ورق نقره یکعدد طلا باشیر لاجورد مغسول هر یک یکماشه آمیخته بلیسانند بعده شیره اصل السوس هفت ماشه و خیارین مغز کرده هر یک نه ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه در گلاب و بید مشک و عرق گاوزبان هر یک هفت توله برآورده شربت سیب ولایتی و گاوزبان هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک نه ماشه پاشیده نوشانند و هم چنین استوریای برنگال و پنیر مایه دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد مطبوخ افتیمون خواه بی هلیلجات کنند و یا ماء الجبن با سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت شاهتره و مربی شاه انسانی نوشانند و بعد فراغ از ماء الجبن جهت تقویت و تعدیل مزاج یاقوتی بارد و کارالدخان بعرق شیر علوبخان و شربت گاوزبان و ابریشم و تخم بالنگو و شربتی دهند و خوردن انار میخوش و سوزش و نبات و سیب و زردالو و شفتالو و تربد خربزه و لیمون شیرین و قرص لیمون فائده عظیم دارد و همچنین خمیره گاوزبان عنبر و خشخاش با عرق صندل و گاوزبان و ابریشم و گلاب و اصل السوس با شربت صندل و سیب و همچنین قرص کافور با شربت نیلوفر و عرق بید مشک و بعضی مردم سوداوی در مرض الحمر را این نوع بسیار افتد و بعد فصد باسلیق و صافن مداومت قادزهر با عرق بید مشک و شربت ابریشم و قلیل شراب خفت عظیم یابند و انجا که یبوست و ذبول باشد علاج نپذیرد لیکن مسبوس آنچه معمول است ماشه با شربت نیلوفر چهار توله و عرق بید ساده و نیلوفر و صندل هر چهار توله بدهند و یا شیر میش و ترنجبین و هنا اگر قوت داشته باشند و الا العوقات مرطبه تر نیزی لعابیت همراه عرق شیر دهند و با احتیاط تپ دق و ذبول اخذ کنند

تنبیه صاحب مغنی میگوید که گاهی ربو از اجتماع دو نوع حادث میشود و شدید الاعراض میباشد حکیم شریف خان مینویسند که بسیاری را از دو نوع یعنی از ابخره قلب و نزله عارض شد و اکثر اطبا از تشخیص خفی بود و معالجه آنها نمودم و صحت یافتند

علاج ربو ریحی

شیره تخم کشوث شیره بادیان در آب برآورده گلقند مالیده صاف نموده بنوشند و دیگر ادویه کاسر ریاح مفتح سده و جوارشات و کمادات و حمام استعمال نمایند و روغن ناردین و سداب و غار بر سینه و پهلو بمالند و شبت و بابونه و مرزنجوش بران موضع ضماد کنند و تکمید صدر و پهلو بمرزنجوش مطبوخ و کذا مطبوخ خائیدگر نمایند و بعد نضج منضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه کنند و معجون فلاسفه و فرشاد و سجزنیا و امروسیا و معجون قمی بخورند و آب بادیان و شیره تخم آن و حب الرشاد و ایارج فیقرا و جهار کرسکنجبین و جاوشیر در آب سداب حل کرده بچشانند هر واحد درین باب سخت سودمند است و از منفخات احتراز نمایند یا کمل الکموج در علاج این نوع ربو فصد دوا و بادیگی تحلیل ریح بر حق بملطفات که در ربو بلغمی مسطور شد و دوم تفتیح سده تا عاصی التحلیل از آن شفا یابد فقط و گویند که در ربو ریحی این معالج منضج که مسهل ریاح است بدهند گل بابونه بسفایج با درنجبویه پوست بیخ بادیان هر یک نه ماشه اذخر افتیمون فو هر یک سه ماشه بادیان هفت ماشه گلقند عسلی چهار توله و بعد حصول النضج تنقیه بدین حب غاریقون و غاریقون سلوخان با ضافه تربد و ریوند خطائی و پوست هلیله زرد و سیاه هر یک نه ماشه سنا مکی نیم توله انجیر زرد هفت عدد مویز منقی سه توله زنجبیل چهار ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه کنند غذا نان تنک و شوربای مرغ و سنگ خواره در وقت شام و صبح تبرید از معطلکی سه ماشه سوده در جوارش جالینوس آمیخته بلیسند بعده مصطگی انیسون بیخ کرفس بسفایج اذخر هر یک چهار ماشه اصل السوس پرسیاوشان بادیان هر یک هفت ماشه جوش کرده شربت بزوری حار چهار توله بالون نه ماشه پاشیده و بهت غذا بستوریمی مناسب بار مسهل داده جهت تعدیل و تحلیل ریاح و تقویت معده جوارش مصطگی که مبدیحان و عرق نیلوفر و چند دارو و غیره

علاج ربو استرخائی که از استرخای عضلات صدر افتد

طلبه و دار حلبی جوشانیده عسل آمیخته بنوشند و روغن نرگس سوسن و بان و روغن شبنم بر سینه بمالند و روغن ناردین را آنها تاثیر عظیم ست و انجیر و آکرجوده چشم نیم

باریک سائیده بروغن شبت یا سداب سرشته ضماد کنند و مطبوخ نافع انتصاب النفس نوشیدن و رب السوس یک ماشه فلفل سیاه فرنگی هر یک دو ماشه با عسل لیسیدن و بالاتیس چای ختائی مطبوخ تجرع کردن از مجربات ست و باقی علاج مثل علاج فالج نمایند و قسط بدباه خشک کرده سائیده دو درم مطبوخ نیز خوردن نافع ست و حکیم عابد نوشته که نفع خوردن ریه حیوانات سلحفاة نهری پاک کرده باقی را سوخته مع قدری فلفل و عسل آمیخته بصحت تجربه پیوسته و حب اکبر کنجد مقشر هر یک ده درم زوفا خشک هفت درم باریک سائیده بعسل لعوق سازند و استعمال نمایند و اگر برگ تنباکو و فلفل سیاه موزه منقی هر یک چهار درم مشک خالص نیم دانگ گرفته اول برگ تنباکو را در گلاب خوب سحق نمایند تا مثل مرهم گردد بعده فلفل و مشک سوده سائیده بعد از آن موزه منقی آمیخته حل کنند تا که حبها یکیات گردد و حبوب بقدر فلفل ساخته یک حب صبح و یکی شام بخورند و از ترشی و شیرینی و مرطبات پرهیز برای ربو استرخائی نفع تمام دارد و طبری گوید ربو که از استرخای عضلات صدر عارض شود انتصاب نفس و اعراض ضیق النفس آن حادث گردد و مشهور ضیق النفس بکائی است و علاج این نوع علاج فالج و استرخاست اگر مزاج بارد باشد و اکثر حدوث این علت از رطوبت بارد و ضعف حرارت میباشد و بهترین چیزها که در معالجه بعد تنقیه استعمال نمایند غرغره شربت اسطوخودوس ست و در بعض احیان مویزج و عاقرقرحا کوفته در سکنجبین حل کرده و این ضماد مصطگی سنبل الطیب قصب الذریره مر صبر نار مشک مساوی سائیده بگلاب آمیخته بر پارچه طلا کنند و بر سینه گذارند که بسیار نافع ست و هرگاه طبیعت قبض شود حقنه که در باب فالج و استرخا گذشت بعمل آرند و باقی علاج او نیز از فالج و استرخا اخذ کنند و غذا لائق این معالجه باید

علاج ربو یبسی که از یبوست ریه افتد

ماء الشعیر و شیر بز و شیر میش و شیر زنان و شیر خر تازه بنوشند و شیر گوسفند با ترنجبین نیز مجرب ست و شیره بزر رطبه و لعابات و لعوقات مرطبه بکار برند و همچنین اطلیه و قیروطیات و مراهم مرطب بر سینه گذارند و از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر و دیگر مرطبات جوشانیده و رحم بنفشه تازه داخل کرده آبزن نمایند اگر با آن تپ نباشد و یک کف اسپغول هر صبح و شام بآب فرو بردن و دقی و دراز بران مداومت کردن فائده تمام دارد و اشربه مبرده مرطبه مثل شربت عناب و نیلوفر و خمیره بنفشه نافع ست و عصارات و ادهان بارد رطب مثل روغن کدو و بنفشه و بادام بسیار مفید و روغن بادام در حریرا و شراب رقیق المزاج استعمال نمایند و شرب دو درم روغن بنفشه در حمام ربو و ضیق یبسی را نافع نوشته اند و اغذیه بارد رطب و امراق دسمه اختیار نمایند و از مسخنات قوی و محللات و مجففات پرهیز سازند و حکیم عابد نوشته که تشخیص را این نوع ربو مع شدت تپ عارض شده بود و ادویه مذکوره فائده نکرد پس اصل السوس دو مثقال بهدانه یک مثقال پوست خشخاش یک درم سپستان سی عدد نبات سفید یک توله سوای بهدانه همه را کوفته جوشانیده صاف نموده دو درم صمغ عربی سوده پاشیده دادم و همچنین وقت شام و هنگام صبح بعد دو ساعت ارو نوشیدن مطبوخ خاکشیر دو توله تا چار روز میدادم و صحت یافت و باقی هرچه در ضیق النفس متقاعد مسطور شد بکار برند

علاج ربو بارد که از برودت ریه عارض شود

سوای تنقیه هرچه نزد علاج ربو بلغمی و ریحی مسطور شد استعمال نمایند و نوشیدن مطبوخ حلبه مغسول و بادیان مویز منقی با قند سپید کرده و دیگر مسخنات مشروبه و اطلیه و تمریخ صدر با دهان حاره مثل روغن نرگس و ایرسا و روغن بابونه و اکلیل الملک و مانند آن سودمند و اگر حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده عسل داخل کرده بنوشند و یا بقوام لعوق آورده هر صبح یک قاشق بخورند نیز مفید آید و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی و لعوق عنصل در ربو بارد سخت سودمند ست

علاج ربو ورمی که از ورم ریه یا حجب یا کبد یا طحال یا خناق باشد

علاج امراض مذکوره نمایند چنانکه در محل هر یک مذکور ست و طبری گوید هر ورمی که در ریه حادث شود یا متقیح شود یا صلب گردد غرض معالجه ورم صلب تلیین و تحلیل ست و اگر حار باشد او از جنس ذات الریه بود و اگر رخو بود از جنس ربو و انتفاخ باشد و علامت ورم صلب درین آنست که بادی انتصاب نفس بغیر وجع و نفث باشد و اگر رخو بود انتصاب نفس با وجع اندک و نفث باشد و اگر ورم حار از جنس حمره یا از جنس دبیلات باشد انتصاب نفس با الم شدید و خشکی دهن و سرخی رخسار و عطش و حاجت با استنشاق شدید و سرعت و تواتر نبض بود و علاج این نوع ربو علاج ذات الریه واحد ست

واں فصد باسلیق و آطلیه بما الشعیر و تغذیه صدر آید چون ثقل و آب عنب الثعلب و آب عنی الراعی ست و چون درد ساکن شود بقیروطی تخم آب جادرکده کدو و آب برگ بید و آب برگ بزرقطونا و خبازی و موم و روغن که تسقیه باین آبها کرده باشند تسخیح صدر نمایند و اگر لسیب شدید باشد موم و روغن موقوف سازند و خرقه را باین آبها تر کرده بر سینه گذارند و قبض طبیعت صاحب این مرض روا ندارند و اگر قبض شود و لسیب او زیاده گردد این حقنه بعمل آرند بگیرند چو مقشر سه کف و سبوس گندم خطمی هر واحد یک کف در صره بسته و عناب سی عدد و سپستان یک کف برسیاوشان یک باقیکیر بنفشه یک کف صعتر حلبه را نیجوشانند تا مهرا گردد و مثل حسو شود بعده بقدر حقنه از ان صاف نموده با روغن بنفشه لبت درمه و شکر سفید سرخ درم یا بازکه بورق درمادن بمالند تا یکذات گردد و نیم گرم حقنه نمایند و در وقت ازدیاد لسیب و قبض طبیعت همین حقنه بکار برند اگر قوت قوی تمام اعاده فصد نمایند

وباید که دوای مسهل از فوق استعمال ننمایند و باقی علاج او علاج ذات الریه است

علاج ربو حار و بحران

اگر از حرارت ریه عارض شود باشربه و لعوقات و مبردات و اطلیه مبرده علاج کنند و باشد که نزد فرط التهاب قلب و ریه احتیاج بکافور افتد و شیخ میفرماید که دران مراهم مبرده و قیروطیات مبرده استعمال نمایند و آن در حقیقت قسمی از سوء تنفس ست نه ضیق النفس و شربت خمیره بنفشه و شربت آن و ماء الشعیر دران نافع است و نوشیدن آب کاسنی و آب عنب الثعلب و شکر و بنفشه و مانند آن نیز مفید گفته اند و حی العالم نفع عجیب دارد و بلعاب بزرقطونا و آب برگ خرفه و موم سفید و روغن بنفشه بر سینه ضماد نمایند و در ربوکه از امتلای معده بود تدبیرش تنقیه معده ست بقی و بحب ایارج و مانند آن و تقلیل غذا و تجوید

هضم بمقویات معده و آنچه در امراض حاده روز بحران ظاهر شود علاجش ننماید کرد و در بو خلقی علاجی ندارد

سعال

بدانکه سعال که بفارسی سرفه نامند از حرکاتی ست که طبیعت دفع می نماید بآن اذیت را از عضوی و آن عضو در سعال ریه و اعضای متصله بآن و یا مشارکه آنند و سعال ریه و صدر را مثل عطسه است مردماغ را در حرکت از بهر دفع موذی و اسباب سرفه بقول جرجانی سه نوع ست یکی اقسام سوء مزاج ساده بود یا با ماده دوم انواع اورام و قروح و بثور ریه سوم رسیدن چیزی موذی ناگاه بآلات تنفس از خارج چون باد سرد یا دود یا غبار یا غیر آن یا فرو رفتن چیزی بغفلت در مجرای النفس و اگرچه حرکت سرفه از آلات تنفس ست بسیار باشد که این اعضا سالم بود و بسبب مشارکت همه بدن چنانچه در حمیات یا بمشارکت یک عضو چون معده و مری و جگر و طحال و پستان سرفه پدید آید و بهم او گوید که باعتبار انواع سوء مزاج و انواع ریشها و بثرها که در ریه و آلات تنفس افتد سرفه اصلی شش نوع ست یکی سرفه بسبب سوء مزاج گرم ساده دوم سرفه بسبب سوء مزاج سرد ساده و این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سوم سرفه بسبب سوء مزاج گرم با ماده چهارم سرفه بسبب سوء مزاج سرد با ماده و این نوع را سرفه تر گویند پنجم سرفه بسبب آماس و ریش آلات تنفس ششم سرفه بسبب بثرات السعال و این چنان باشد که هرگاه جگر گرم بسیار شود خون متولد هم گرم باشد و هم غذائی که از ان بریه آید گرم بود که بسوزاند ریه را و دران بثور بهم رسد و آن را لقبول بثرات السعال گویند و گاه از این خون در ریه خراج بهم میرسد و سرفهای دیگر عارضی باشد و بتبع مرض دیگر پیدا گردد و محمد زکریا در فاخر نوشته که سرفه یا بچیزی در ریه مشابه که محتاج باخراج ست و آن چیز یا ریم و یا خون و یا خلط غلیظ و یا رقیق حادست که دائم از سر فرود آید و قصبه ریه را دغدغه نماید و یا بجهت رطوبت ریه است و یا بیبوست و حرارت آن و یا صدوث ورم دران خواه حار دموی و یا صفراوی و یا بارد بلغمی و یا صلب باشد و یا بجهت هوای بارد که بریه رسد و شیخ میفرماید که سرفه یا بسبب خاص در ریه باشد و یا بسبیل مشارکت و سبب موجب سعال یا بادی ست یا واصل و یا سابق و اسباب بادیه سعال چیزی از اسباب خارجه ست که اعضای صدر و ریه را در مزاج و هیئت آنها متوف گرداند و یا تفرق اتصال آن نماید مثل سردی که بریه یا عضلات صدر و یا حجاب و یا غیر آن رسد از هوای مستنشق یا آب سرد و مشروب و غیره و یا شی

یا دویه مسخنه یا شئی مبیس یا خشکی مجرای ریه مثل دخان یا غبار یا طعم غذای ترش یا عفص یا حریف یا شئی غریب که در قصبه افتد چنانچه سرفه
بسبب سقوط چیزی از طعام یا شراب در مجری از غفلت یا اشتغال بکلام عارض میشود و یا چیزیکه مهیا گرداند برای تفرق اتصال از استعمال ادویه
مقرحه ریه و اما اسباب واصله سعال مانند آنست که از اسباب بدنیه مسخنه مزاج یا مبرده یا مرطبه یا مجففه بغیر ماده و یا بماده دموی یا صفراوی
یا بلغمی رقیق یا غلیظ و یا سوداوی عارض گردد و از سودا اکثر افتد و عام ست که اخلاط مذکوره از بالا فرود آیند و در فضای قصبه بریزند و تهیج
کنند یا در ریه مستقر شوند و یا مندفع از معده یا کبد یا طحال یا از بعض اعضای صدر بسوی بعض آن و یا متولد در آن باشند و گاهی
بسبب تفرق اتصال یا بجهت اورام و سدد در حجاب یا در ریه یا در حلقوم و جمیع مواضع مقابله این مواد و بنابر آفات ریه و حجاب حاجز و حجاب
میان ریه و قلب باشد و اما اسباب سابقه امتلاست و تقدم اسباب بدنیه اسباب واصله مذکوره و سعال حادث بمشارکت مثل سعالی ست
که بمشارکت ورم جگر و آفت آن و مری و فم معده و پستان و طحال افتد و یا بمشارکت تمام بدن در حمیات خصوصا با تب محرقه یا حمی یوم و تعب
و مانند آن و یا با تب وبائی افتد و یا بمشارکت بدن بغیر حمی باشد مانند سرفه حادث از دق و شیخوخت و بدانند که سعال یا یابس ست یا رطب
و در اصطلاح اطبا یابس آنست که نفث با وی نباشد و رطب آنکه با خروج نفث بود و سرفه یابس از سوء مزاج حار یا بارد یا یابس ساذج میباشد
و گاه در ابتدای حدوث اورام حاره در نواحی صدر تا حصول نضج می افتد چنانچه در ابتدای ذات الجنب و گاهی با ورم صلب سعال یابس میباشد
و گاهی بسبب اورام کبد و نواحی معالیق و بندرت در اورام طحال و گاه بجهت عدم نضج ماده چیزی از آن بسرفه مندفع نمیگردد و گاهی بسبب امتلای
فضای صدر از ریم افتد و نیز آنکه گاه بندرت در سرفه چیزی سخت مثل حمص و تگرگ برآید و سبب آن تحجر خلط غلیظ ست از حرارت ریه یا قصبه بتحلیل لطیف
و اسکندر و فولس و شیخ الرئیس این را مشاهده نموده اند و حکیم علوی خان منقول ست که من شئی صلب را مشاهده نمودم که از سرفه شخصی برآمد و لیکن بصلابت
حجر نبود و از اجسام غدد ریه صلب تر بود و بقول شیخ سعال شدید اکثر مؤدی بنفث الدم میگردد و سرفه در زمستان و در ربیع شتوی بسیار حادث
میشود و گاهی در ربیع معتدل و نیز عند هبوب باد شمال زیاده می افتد و چون صیف شمالی با قلت باران و خریف جنوبی با کثرت باران باشد
سعال در زمستان بسیار بهم رسد و بقول رازی صاحبان مزاج رطب و پیران بلدان شمالی را در فصل خریف و ربیع سرفه بسیار عارض میشود و آن
از امراض مخوفه ست اگر از جهت ریه باشد و استداد یابد و بقول صاحب کامل گاهی صاحب سعال حادث از انصباب نزله بر ریه را حمیات مختلفه عارض میگردد
طریق تشخیص اسباب سرفه هر که شکایت سرفه نماید از وی پرسند که سرفه خشک ست یا چیزی رطوبت در آن برمی آید اگر خشک گوید سوال کنند
که در جائی درد معلوم میشود یا نه اگر درد در حلق یا سینه یا پهلو یا معده یا جگر بیان کند دلالت بر آنکه ورم مری یا ذات الریه یا اجتماع مده در صدر یا ذات الجنب
یا ورم معده یا ورم کبد نیز یافته شود سببش ورم این اعضا خواهد بود و اگر از درد انکار کند بپرسند که سرفه کدام وقت شدت میکند اگر در شب بعد خواب گوید
و علامات نزله از نزول چیزی بسوی سینه و دغدغه در حلق و تمدد قریب جبهه و سده منخرین و غیره نیز بود سببش نزله حاره باشد و اگر شدت آن عند خالی
معده و هضم غذا گوید سببش مشارکت معده باشد و اگر زیادتی سرفه هنگام سردی هوا و تناول اشیای بارده گوید و کمی آن وقت گرمی هوا و تناول
اشیای حاره باشد و رنگ چهره رصاصی یعنی سفید مائل بسبزی و قلت عطش و تقدم اسباب مبرده مثل سکون در مکان بارد و تناول اغذیه و اشربه
مبرده و بوئیدن اشیای بارده یابند سببش برودت ریه بود و اگر هنگام گرمی بگوید با التهاب صدر و عطش دائم که تسکین او بهوای بارد بیشتر از آب سرد
باشد و سرخی چهره و عظم نبض و تضرر از حرارت آفتاب و حمام و آتش و راحت از هوای سرد و اشربه بارد و تقدم قیام بسیار در هوای گرم و تناول اغذیه
گرم و کثرت شمیدن روائح حار بود سببش حرارت ریه باشد و اگر گوید که وقت سخن گفتن و خواندن و از غبار و دخان الم بهم میرسد و از هوای گرم و اشربه
حار سرفه زیادتی میکند و نبض سریع و بول گرم و تند باشد سببش شوره ریه باشد و اگر وقت حرکت و گرسنگی و تناول اشیای یابسه زیادتی سرفه بگوید
و عند سکون و سیری معده و استحمام و شرب مرطبات مثل شراب ممزوج و ماء الشعیر خفت در نماید و دبول لاغر و نبض سریع و متواتر و ضیق النفس و تقدم اسباب

مجففه مثل کثرت استفراغات و جوع و صوم و جماع و سکون در مساکن حاره یابسه نیز باشد سببش یبوست ریه باشد و اگر سرفه با تپ عرقیه یا حمی یوم یا ایامی بود سببش مشارکت تمام بدن باشد و اگر با صلابت طحال بود بمشارکت طحال باشد و اگر هیچ یک از علامات مذکوره یافته نشود و تقدم اسباب مخصوصه ریه مثل رسیدن غبار یا دخان یا خوردن اشیای ترش یا عفص یا حریف و یا وقوع چیزی در حنجره بهم رسند هر کدام از اینها که اقرار کند سببش همان باشد و اگر مریض در سوال اول برامدن رطوبت در سرفه بگوید پس جنس نفث بر جنس ماده دلالت کند یعنی از رنگ خلطی که در سرفه خارج شود و وجود ثقل در سینه و دیگر علامات مخصوصه غلبه هر خلط بر نوع ماده استدلال نمایند و خروج خلط لزج بسرفه شدیده و عروض سرفه بعد زکام دلیل نزله بارد ست و لین بشره و حجم و عروض سعال بمشایخ و مرطوبین مثل اطفال و اناث و اصحاب دعت و استسقای زق بارد و رطب و کثرت خرخره خصوصا در خواب و بعد نوم و تقدم اسباب مرطبه مثل مقام در مواضع رطبه و تناول اشیای مرطبه و استنشاق آنها نشان سعال رطوبی ست و اگر با سرفه علامات قروح ریه از نفث چرک و دم یا طا نقه جرم ریه یا حلق شعبه قصبه ریه و صدوث آن بعد از نوازل اکاله و نفث الدم یا اورام و دبیله ریه و صدر بود سببش سل باشد و اگر سرفه با کثر مردم مسنان و کبار عام بود و از شدت آن قی کنند بلکه بول و براز هم خارج گردد و عدم تشنگی و سقوط اشتها بود و در عقب قی تهیج چشمها و سرخی وبائی از انتفاخ ابا

اکنون بدانکه گاهی با سرفه بارد و نزله بارده نیز شریک گردد و نزول شی بسوی صدر محسوس شود و از جذب ماده بسوی بینی سرفه کم گردد و در ابتدا چیزی بسرفه بر نیاید و بعد ازان بلغم خام سفید و یا مائل بزردی و سبزی براید و گاهی با آن تپ لاحق شود و سعال که از سوء مزاج ساذج افتد با نفث نمی باشد و آنچه با ماده بود با نفث می باشد لیکن ضرور نیست که آن ماده محدث سعال باشد مثلا حدوث از سوء مزاج ساذج باشد مثل حرارت و یا آن چنان اتفاق افتد که در جوف ریه اندک بلغم باشد و این حرارت آنرا بگدازد و در نفث براید و گمان شود که سرفه از بلغم ست و سبیل تحرز از ین غلطی آنست که اگر نفث در ابتدا ظهور نماید و بسرعت منقطع گردد بدانند که این نفث از غیر ماده مرض ست و اگر اندک تاخر کند بعد ازان بزیادتی نضج زیاده گردد و آن از ماده مرض باشد و گاهی چنین نباشد اگر در ریه بلغم شدید الغلظ و اللزوجه باشد پس در اول امر حرارت ملطف آن و طبیعت بر اخراج آن قوی نباشد و بعد ازان حرارت قوی گردد و چندانکه حرارت در شدت زیاده شود تلطیف او بیفزاید و خروج او اسهل گردد و ایضا اکثر سرفه یابس مادی که با آن نفث نباشد بسبب ضعف قوت دافعه صدر و ریه یا بقای ماده ازان نمی باشد و فرق فیما بین آنها اینست که آنچه از بقا باشد بعد انحطاط مرض و خفت اعراض و بعد نفث کثیر نضیج بود و آنچه از ضعف دافعه باشد با آن قوت ساقط و ضیق در نفس بود و آنچه از خامی ماده باشد اگر بعد گذشتن مدت طویل بر مرض بود با آن اعراض صعب و ضعف قوت باشد و اگر در اوائل مرض بود با آن اعراض غیر مشتد باشد و آنجا که نفث نه رقیق باشد و نه غلیظ نه در ابتدا و نه بعد او پس سبب خشونت صدر باشد و سعال بلا نفث گاهی بسبب ورم صلب ریه نیز بود و جالینوس گوید هر گاه سعال با دخنه قصبه ریه عارض گردد سبب آن نزله باشد که از سر فرود اید پس اگر با آن نفث نباشد ماده منحدره رقیق مائی حاد بود و هر گاه سرفه بهم رسد در وقت تکلم و گشادن دهن هیجان نماید بجهت علتی داخلی نباشد بلکه بسبب خشونت قصبه ریه یا بسبب رسیدن سردی بدان باشد و بقول بقراط گاه صاحب تپ را سعال عارض میشود و اگر تسکین سعال نکنند تپ اگرچه خفیف شده و در تزید بانتها رسیده باشد در اشتداد بسوی ابتدا رجوع کند و اکثر این سرفه شدید و در زمانه سرفه طویل می باشد و چون در سرفه مادی بسبب حبس نفث محتبس شود و یا به اگرم شود ماده عفونت پذیرد و در سینه یا دق انجامد

علاج کلی سعال

بقول شیخ اشیای حاره ترقیق ماده میکنند و نفث می آرند و بارده مثل شربت خشخاش و حریره خشخاش جمع میکنند ماده را برای انضاج تا آنکه چون افراط آنها کنند منجمد میگردانند حاصل آنکه گاهی محتاج میشوند در تهیه ماده برای نفث بسوی اشیای حاره و این هنگامی ست که ماده شدید الغلظ باشد تا اراده آنکه بلطیف او کنند تا مهیا بخروج از نفث گردد و گاهی درین احتیاج می افتد بسوی اشیای بارده و این وقتی ست که ماده شدید الرقت بود تا اراده تعدیل قوام او نمایند تا خروج او بنفث سهل گردد زیرا که هر واحد از افراط غلظ و رقت مانع از نفث ست و در اکثر امر

حاجت باشیای بادره بیشتر افتد زیراکه مانع از نفث دراکثر رقت مواد میباشد مگر آنکه ماده لزج شدید التشبث بجرم ریه یا شدید الغلظ باشد و شربت زوفا صالح ست چون ارادهٔ جلای خلط غلیظ محدث سعال کنند و بوقت او بستر جالی ست و اخلاط رقیق را شربت مذکور صلاحیت ندارد و قوابض مجاری نفس را تنگ میسازند و مار الشعیر بستر جامع برای نفث ست بنا بر انضاج و تعدیل قوام و ترطیب و غیره و گویند که سرفه هر چند از بلغم بود اما بی حدت نباشد و اصلاح حدت بمسکنات کنند و سعال که با اسهال باشد ادویهٔ او مثل نشاسته و صمغ بریان نموده بکار برند و شربت حب الآس و قرص آن و شربت انار و صندل و خشخاش درینحالت مفید شناسند و جالینوس گوید که اگر در سرفه مادهٔ غلیظ برآید تلطیف آن باید نمود و بیرون آوردن آن کنند و اگر رقیق باشد تغلیظ آن بنشاسته و امثال آن نمایند و اگر لزج باشد تقطیع آن بسکنجبین و اشیای حریفه سازند و اگر بسیار باشد حتی که مریض از کثرت آن ضعیف گردد استفراغ بدن بدوای مسهل کنند و اهل هند می نویسند که اگر کاکراسنگی را کوفته بپخته تا بآب حب بندند بمقدار نخود و در دهن دارند هر گونه سرفه را نافع ست و ایضاً اگر برگ حب سفید بقدر ماشه با چند دانه فلفل سیاه در آب ساییده صاف نموده بقدر نیم قدح بنوشند جمیع اصناف سرفه را زائل سازد لیکن احتیاط آنست که در سرفهٔ گرم و خشک استعمال نکنند و صاحب اسفار الاسقام می نویسد که استاد من صاحب سعال را امر میکرد که بگیرند هر صبح یک انار شیرین و دران سوراخ کرده تخم او برآورده روغن بادام دران ریزند و در خمیر گرفته بخاکستر گرم بریان کنند پس آب او مص کنند و فلفل دراز اندازند و رب السوس بدهن گیرند و اگر با سعال نفث الدم باشد دم الاخوین یکمثقال با نبات پنج درم بدهند و عرق حشیشة السعال هم نافع ست و حطمی بجوشانند و آب او سرد کرده عوض آب استعمال نمایند و یا عناب و یا اصل السوس سه درم گاو زبان و بادیان هر واحد یکدرم در آب بخیسانند و آب او بدل آب خالص بنوشند و اقرابادگفته که آب باران نفع میکند سعال را و خصوصاً چون اشربهٔ سعال دران بجوشانند و خوردن هر نقدر با قلا سعال مزمن و عسر النفس انتصابی و وجع جنب و صدر را نافع ست و خوردن حلتیت مع زردی بیضهٔ نیم برشت سرفهٔ کهنه را سود دهد و باید که در سعال تدهین صدر و ما بین کتفین نمایند بروغن بادام شیرین و موم که دران مصطگی بر آتش گداخته باشند و از اشیای مالح و حریف و حامض و عفص و هرچه دران نفخ و قبض باشد مثل سفرجل و بلح اجتناب نمایند و گویند که از انجیر رطب احتراز کنند و ایضاً ادویهٔ مخشن قصبهٔ ریه مثل کاسنی و گل سرخ و گلقند و بلیله در اکثر اقسام سرفه مضرست و تقلیل خواب بسیار در روز در جمیع اقسام سعال و خصوصاً آنجا از نزله باشد ضرور باید کرد و شیخ در قرابادین قانون نوشته که این دوا جمیع اصناف سرفه را نافع ست و انقطاع صوت را اصلاح دهد بگیرند پوست خشخاش مع تخم او تا بست سی و هفت عدد و کرفس جبلی مسحوق سه ربع رطل و سعفص منقی و ریوند چینی و گل سرخ و اصل السوس و گلنار هر یک دو تولچه گیاه یا قولالا دارچینی یا ذکم دو ماشه سنبل الطیب دو ماشه یا و بالا او ویه را کوفته در آب باران یک قسط یا و بالا خیسانیده سه روز بگذارند بعد تا آتش ملایم بپزند تا ثلث آب برود و استرده صاف نموده صمغ عربی کتیرا هر واحد ربع رطل مرمکی ثمن رطل رب السوس ربع رطل مصطگی زعفران هر یک ربع درم خوب باریک ساییده بآب مذکور تسقیه نمایند بعده مینیج شش رطل بران ریخته بار دیگر بآتش ملایم بپزند تا انعقاد یابد پس در ظرف آبگینه دارند و هر نوع سعال را بدان علاج کنند حکیم عابد نوشته که این دوا بتجربهٔ صحیح یافتم و گویند تدهین مقعد بهر روغنی که باشد مسکن سعال ست بالخاصیة و کذا تدهین سره بروغن بنفشه و یهودی گوید که چون سرفه شدت کند محجمه بر فقرهٔ ثانی نهند و تولس بستن اطراف مفید نوشته و تلیج درد او قید کاذب بشکر نوشیدن مسکن سرفهٔ قوی ست فی الحال و پوست انار ترش ماشه بلیله چار ماشه کتیرا صمغ هر واحد دو ماشه بروغن بادام چرب کرده حب ساخته استعمال کردن اکثر انواع سرفه را مجرب ست و کذا لک مغز بادام و شکر هر واحد یکجزو و مویز نیم جزو مجرب و اگر از کل پسته و بلیله مساوی در آب ادرک حب القدر سوک بسته در دهن نگاهدارند برای اکثر اقسام سرفه مجرب نوشته و اغذیه سعال مزوره رشتا و حریرهٔ بادام و شکر و مزورهٔ ماش و خبازی و ملوخیه و حرفه و کدو و بیضهٔ نیم برشت و حسو نیکه از گندم و کرسنه و عسل بروغن بادام سازند و حلوای نشاسته و شکر نافع ست و کذا خوردن بادام شیرین و عسل و شکر و مغز چلغوزه و پسته و خربزهٔ شیرین و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام قاطع سعال مزمن ست و کذا لک فندق سوده بماء العسل خوردن سرفهٔ مزمن را

صحت بخشد و گویند که در مرضی که کهنه گردد هیچ تدبیری سردی ظاهر گردد استعمال نباید کرد خصوصاً در سرفهٔ مزمنه و آنچه درین باب آزموده ام چهار
چیز است یکی خوش گرفتن و نفس را گرم داشتن خصوصاً در سحرگاه که بیدار شوند سر و روی را از هوا نگاه داشتن دوم تسخین کردن سوم را لبقد و فرو گرفتن دو با آنچه
گذاشتن در مرکی یا صمغ عربی یا کثیرا یا رب السوس در دهن داشتن و آب آن فرو بردن و بر زبر خفتن و در خواب کردن بشرطیکه بنوبات واقع شود تا منع ریختن
مواد در خواب بر شش نیز کند سوم استعمال مسکنات و مغلظات اخلاط است چون بر شش و مزید عمر و حافظ الصحت و امثال آن و با آنها طعامهای
نرم لزج و شیرین و چرب چون هریسه با اندک شکر سرخ و پاچه که قند بران بسوده باشند و یا شیره چکال خرما و کاک شکری یا عسلی و نان و حلوای بادام و نان و
قرنی و روغن بادام و زیره بریانی کم نمک و مانند آن چهارم استعمال ادویهٔ مقوی ریه با کباب مسیح چون گوشت گورخر و روباه و گوشت راسو و موشک پرانا
و خارپشت در سایه خشک ساخته سه ماشه یا زیاده با نبات برابر خورانیدن و یا زردی بیضهٔ مرغ وقت صبح بجای غذا دادن و چشم گوسفند
و جلد سفید آن با نبات نیز بغایت نافع است و همچنین زردهٔ بیضهٔ مرغ با مرکی و گویند که در میان هر دو کتف تا آنجا که دست مریض بر قفا برسد
بر بها بجا سه چهار یا زیاده بقدر احتمال قوت زلو چسبانیدن همه انواع سرفهٔ کهنه را مفید است کذا فی المحیط و سرفه که از یکپاس علی الاتصال باشد
در میان هر دو شانه تا سرین یکه از شاخ حجامت بلا فاصله کشیدن و همچنین بر دو ساق سرفه را ساکن میکند

علاج سرفهٔ نزلی حار اگر از نزلهٔ حار رقیق عارض گردد

تدبیر یکه بنزلهٔ حار در بحث زکام و در بحث مسطور شد بعمل آرند و مبادرت بعلاج این زیاده کنند که اکثر منتقل بسل میگردد و شربت خشخاش و دیاقوزا
و غیر آن از حبوب و لعوقات مانع نزله استعمال نمایند و گاهی در بعض مرکبات افیون داخل میکنند و افیون تنها کثیر المنفعت ست و کذالک بزرالبنج و تخم خشخاش با
و کاهو و لعوق خشخاش نیز حابس نزلهٔ حار است و گاهی بسراماله زیاده فصد قیفال میکنند و گاهی برای تسکین و تنضیج ادویه مثل لعاب بهدانه و امثال آن شربت بنفشه
و نیلوفر و مانند آن استعمال مینمایند و گاهی دران زیاده کرده میشود شیرهٔ مغز تخم کدو و مغز تخم خربوزه و تخم کاهو و گاهی مثل بهدانه و عناب و سپستان جوشانیده
با شربت مذکور میدهند و گاهی دران شیرهٔ حبوب مذکوره داخل میکنند و گاهی اصل السوس تنها یا مع گل نیلوفر و بنفشه و خطمی و خبازی و گاوزبان و مانند آن
می افزایند و گاهی باین مطبوخ دیاقوزا یا خمیرهٔ خشخاش میدهند و برای اسهال فلوس خیارشنبر در روغن بادام و ترنجبین و شیرخشت حسب حاجت در مطبوخ مذکور
زیاده میکنند و عند حرقت بقیروطی و اطلیهٔ مناسبه بر سینه طلا نمایند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ بدهند و ایضاً تخم خطمی خبازی هر یک پنج
عناب هفت دانه سپستان بست دانه جوشانیده شربت عناب یا شربت خشخاش دو توله داخل کرده دهند و یا شیرهٔ عناب شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ
خشخاش با نبات بدهند و یا دیاقوزا استعمال نمایند صمغ عربی کتیرا هر یک نیم ماشه سوده بهم آمیخته بخورند بالای آن شیرهٔ سپستان گاوزبان اصل السوس مقشر کوفته
بهدانه گل بنفشه جوشانیده شربت اعجاز داخل کرده دهند و لعوق شمعون و حب نزله و حب زعفران و حب نشاط و حب سعال و حب سوی سرخ و سفوف تخم
و سفوف خشخاش و قرص آن و شربت فریادرس و لعوق سپستان حسب حاجت استعمال نمایند و گاهی در سرفهٔ خشک نزلی و تپ این دوا میدهند
که تخم خشخاش صمغ عربی کتیرا کوکنار مغز بهدانه مغز بادام هر یک دو ماشه سپستان دو دانه مغز تخم کدو نه دانه دو ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته بیخته
بلعاب بهدانه حبها سازند و در دهن نگهدارند و تخم خشخاش چهار ماشه کوکنار پنج ماشه تخم کاهو پنج ماشه عناب چهار دانه سپستان سه دانه گوند کتیرا
هر واحد یکماشه مغز بادام پنج دانه در سه پاو آب بجوشانند تا سوم حصه جذب شود غرغره نمایند و از صمغ عربی کتیرا افیون شکر تیغال هر یک یکمثقال
زعفران نیم مثقال شکر سفید پنج توله بدستور معهود لعوق تیار سازند بالجمله در سرفهٔ نزلی حار که با تپ باشد شیرجات و لعابات صرف یا با نقوع
یا مطبوخ برای تسکین حرارت و هیجان تپ تا سوم روز و نهایت پنجم روز میدهند و چون اعراض تپ و نزله سکون یابد نقوع یا مطبوخ مناسب وقت
باید داد و اگر تسکین هم منظور باشد مطبوخ با شیرجات دهند و غلبه سرکه باشد رعایت آن زیاده کنند مثلاً در ابتدا لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس
شیرهٔ تخم کاهو شربت بنفشه خاکستی میدهند پس گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و گاهی شیرهٔ مغز تخم تربوز و شیرهٔ عناب و شربت خشخاش میدهند

شربت بنفشه وگاهی عوض کاهو و شربت بنفشه شیره خیارین و شربت بزوری برعایت ادرار وگاهی شیره خیارین و باز شیره عناب
جوش شربت بنفشه وگاهی شیره عناب شربت نیلوفر و صمغ عربی کتیرا سوده پاشیده بجای اصل السوس و شربت بنفشه وگاهی شیره تمر خشک و خیارین
بجای کاهو برای ادرار وگاهی شیره مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر عوض کاهو و شربت بنفشه وگاهی شیره خشخاش و لعاب اسبغول بجای
بهدانه میکنند وگاهی تبرید بجهت آخر روز لعاب اسبغول یا بهدانه همراه عرق شاهتره و کیوڑه و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر میدهند و یا خیسانده
باین طور دهند که دیاقوذا شش ماشه خورده و عناب پنج دانه سپستان بست دانه بنفشه گاوزبان خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه در آب گرم ترکرده
شیره خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند و یا سپستان خطمی ریشه خطمی اصل السوس بهدانه در آب گرم
شیره کاهو شیره خرفه شربت بنفشه داخل کرده اسبغول پاشیده بدهند و یا جوشانده بهدانه اصل السوس چهار ماشه و یا گل بنفشه شش ماشه
و یا بهدانه نموده همراه یکدیگر شیره و شربت مناسب مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش و شربت نیلوفر میدهند وگاهی تخم خطمی شیره مغز تخم کدو و شربت بنفشه
خاکشی بجای اصل السوس میکنند و باز بجای تخم تربوز تخم خیارین و یا گل بنفشه بهدانه تخم خطمی جوشانیده شیره اصل السوس شیره خیارین شربت بنفشه
میدهند وگاهی عناب عوض گل بنفشه و عوض شیره اصل السوس و خیارین شیره مغز تخم کدو کرده میشود و یا اصل السوس تخم خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانیده
شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه خاکشی میدهند وگاهی بهدانه سپستان خبازی شربت نیلوفر عوض خطمی و عرق عنب الثعلب و شربت بنفشه میکنند و یا
عناب گل بنفشه بهدانه اصل السوس جوشانیده شیره مغز تخم کدو شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی میدهند و باز تخم کدو موقوف در روز سوم بار ازان نبات
عوض خیارین و شربت برعایت تقویت هضم وگاهی شیره تخم تربوز بجای کدو و خیارین درین نسخه میکنند و بعده یکروز بجای بهدانه خطمی و بجای
زوفا و بجای شربت نبات و شیره مغز تخم کدو موقوف میکنند و یا سپستان بهدانه خطمی جوشانیده شیره مغز تخم تربوز نبات میدهند وگاهی گل بنفشه
طبیخ و شیره کاهو بجای تخم تربوز و کتیرا سوده می افزایند و یا عناب خطمی خبازی گل بنفشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شیره کاهو شیره اصل السوس شربت
دیاقوذا خاکشی روز دوم شیره خرفه بجای تخم تربوز کاهو روز سوم شیره خیارین به تبدیل شیرجات بعده شیره بادیان و کتیرا سوده پاشیده میکنند
الحاصل هرگاه کرب و بیقراری از مرض بسبب هیجان و شورش مواد نباشد طبیخ صرف دهند مثلا برای سرفه نزلی با تپ عناب خطمی خبازی بهدانه
جوشانیده نبات صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه سوده بدهند وگاهی بجای نبات دیاقوذا و شیره خشخاش افزوده میشود و بجهت تلیین طبیخ گل بنفشه
می افزایند و صمغ و کتیرا و خشخاش و دیاقوذا مغلظات و قابضات در اکثر و بجهت آخر روز گاوزبان چهار ماشه سبوس گندم شش ماشه سپستان
شربت دیاقوذا دو توله جوشانیده صاف کرده بطور قهوه نیم گرم بدهند وگاهی در نسخه اول بنفشه خیارین کوفته عوض خبازی میکنند وگاهی
می افزایند و بادیان دیاقوذا میدهند و یا بهدانه عناب سپستان اصل السوس جوشانیده شربت بنفشه بدهند وگاهی بنفشه گاوزبان خبازی اضافه کرده
وگاهی برای نزله حار که با تپ باشد تخم کاهو بهدانه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی میدهند و یا بنفشه اصل السوس هر یک دو درم عناب پنج دانه سپستان
یازده دانه مویز منقی یازده دانه تخم خطمی خبازی بهدانه هر واحد یکمثقال جوشانیده بدستور بعمل آرند و یا سبوس گندم یکتوله پوست خشخاش یکعدد و صمغ عربی
دو ماشه سپستان یازده دانه اصل السوس مقشر یکوفته دو درم جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خفقان هم باشد گاوزبان یکمثقال
افزایند و اگر تپ زیاده بود تخم خطمی گل نیلوفر هر دو دو درم افزایند و بعده حسب حاجت رفته رفته همه مغلظات موقوف کرده ملطفات عوض آن کنند مثلا
اصل السوس سپستان جوشانیده نبات دهند پس گاهی خطمی گاوزبان وگاهی بهدانه خطمی بادیان مویز منقی پرسیاوشان وگاهی گل بنفشه بادیان مویز منقی
پرسیاوشان عوض اصل السوس وگاهی زوفای خشک گل نیلوفر مویز منقی دیاقوذا عوض سپستان و نبات وگاهی بادیان زوفا بیخ بادیان مویز منقی
عوض سپستان میکنند وگاهی بهدانه عناب بنفشه گاوزبان خبازی شربت بنفشه عوض نبات وگاهی بادیان اسطوخودوس گل بنفشه عوض سپستان
وگاهی مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک شربت بنفشه عوض سپستان و نبات وگاهی گاوزبان کاکڑاسنگی دو ماشه سبوس گندم چهار ماشه عوض سپستان

الکنون نسخه چند برای سرفه نزلی مع عوارض دیگر قلمی میگردد مثلا برای سعال که با تپ و درد سینه باشد سپستان خطمی خبازی بهدانه اصل السوس
بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و یا بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه نبات تولہ بطور قهوه بنوشند
و اگر با ضعف قلب بود گل خطمی عناب گاوزبان بهدانه جوشانیده و نبات خاکشی و آخر روز دواء المسک معتدل بعرق عنب الثعلب و اگر با ضعف دماغ بود
گاوزبان گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده تودری چهار ماشه پاشیده و اگر با سرخی چهره باشد گل بنفشه اسطوخودوس بهدانه جوشانیده نبات و اگر
با صلابت معده باشد اول عناب پنج دانه گل سرخ گل نیلوفر هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه بعرق شاهتره ده تولہ جوشانیده شیره کاهو شش ماشه
روز دوم شیره خیارین شش ماشه شربت نیلوفر دو تولہ روز سوم دیاقوزا یکتولہ لیسیده اصل السوس چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه افزایند بعد از آن
اصل السوس خطمی خبازی جوشانیده شیره مغز تخم بهدانه شش ماشه دیاقوزا تولہ دهند چهارم روز شاهتره شش ماشه هر مهره یکماشه بر عناب
افزایند و اگر با قبض و تپ باشد عناب گل بنفشه اصل السوس جوشانیده شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی روز دوم شیره مغز تخم کدو سوم روز ترنجبین
بجای شربت بجهت تلیین طبع دهند و اگر با تپ باشد بسفایج و سنا هر یک چهار ماشه مویز منقی دو تولہ عرق شاهتره ده تولہ در نسخه اول افزایند و روز دوم گاوزبان
و بجهت آخر روز گاوزبان سبوس گندم شش ماشه سپستان پانزده دانه شربت دیاقوزا تولہ بطور قهوه نیمگرم دهند و اگر با اسهال و تپ بسبب نزله مشابه
دق باشد کافور صمغ عربی نشاسته کتیرا اصل السوس مغز بهدانه کوفته بیخته بدواء المسک بارد سرشته با تبریدات مناسب دهند و کذا در سرفه کهنه و تپ
و ضعف و لاغری و کم غذائی شیره اصل السوس شیره کاهو شیره خیارین عرق عنب الثعلب شربت بزوری بارد خاکشی دهند روز دوم قرص طباشیر ملین
سوده تناول نمایند بالائش دوا نوشند روز سوم طباشیر سه ماشه صمغ عربی کتیرا هر دو ماشه کافور یکسرخ سوده بخورند بعد از آن آب تربوز پنج تولہ
شیره خیارین شیره خرفه هر یک شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه شربت بزوری بارد دو تولہ با عرق کیوڑه عرق بید تخم ریحان پاشیده افزایند و اگر
با خفقان حار و تپ باشد صمغ عربی یکماشه سوده آمله مربی یکعدد سرشته بخورند بالائش شیره خیارین شیره کاهو هر یک شش ماشه شیره دانه هیل خرد
عرق صندل پنج تولہ عرق کیوڑه سه تولہ خمیره صندل خاکشی داخل کرده دهند روز دوم شیره اصل السوس چهار ماشه در اسبغول شش ماشه پاشیده افزایند
و اگر قدری خون آمده بند شود و تنگی نفس عارض گردد بهدانه جوش داده شربت بنفشه داخل کرده دهند و اگر با تنگی اعضا باشد اصل السوس گاوزبان
بهدانه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و اگر با تپ و درد گلو باشد بهدانه سپستان خطمی خبازی جوش داده شربت بنفشه خاکشی دهند و غرغره
از عنب الثعلب کوکنار گلنار کشنیز عدس مسلم جوشانیده نمایند و اگر از خوردن شیرینیها غثیان شود صمغ عربی کتیرا خطمی خبازی مغز بادام مقشر تخم کاهو
مقشر تخم خشخاش هر یک سه ماشه گرفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در لعاب بهدانه و لعاب اسبغول چهار ماشه حب سازند و اگر در سرفه خون آید پنیر مایه
خرگوش یکدرم بآب بارد بدهند و یا بارتنگ ساییده دو درم بآب بارتنگ بدهند و یا گل ارمنی یا گل مختوم بآب سرد یا آب بارتنگ بدهند و یا بآب الشعیر بکنند
و یا آب برنج مطبوخ بکند ردهند و اگر کفایت نکند فصد کنند و اندک اندک خون چند دفعه برارند و بدانند که گاهی در سرفه نزلی مزمن جهت نضج نزله حار طبیخ
بطور قهوه میدهند مثل عناب بهدانه تخم خطمی سپستان سبوس گندم جوشانیده نبات داخل کرده و گاهی اصل السوس عناب گاوزبان سپستان نبات
جوشانیده و گاهی جو مقشر پرسیاوشان بجای عناب و گاوزبان میکنند و یا بهدانه اصل السوس جو مقشر زوفای خشک نبات جوشانیده بدهند و گاهی انجیر
عوض جو مقشر میکنند و یا گل بنفشه خطمی خبازی زوفای خشک بادیان نبات جوشانیده و یا بهدانه سه ماشه بنفشه خطمی هر یک چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه
سپستان یازده دانه نبات دو تولہ جوشانیده بطور قهوه گرم بنوشند و یا گاوزبان اصل السوس هر یک چهار ماشه کاکڑاسینگی دو ماشه سبوس گندم
چهار ماشه ابریشم مقرض بهدانه هر یک سه ماشه نبات جوشانیده شیره کاهو داخل کرده و گاهی در سرفه نزلی حار هرگاهی که ماده غلیظ باشد تخم خطمی کتیرا
بهدانه تخم خشخاش سفید زوفای خشک اصل السوس مویز منقی انجیر زرد جو مقشر عناب سپستان جوشانیده خمیره بنفشه بالیده صاف کرده میدهند و اگر
روغن بادام دو درم بیفزایند بهتر باشد و یا بهدانه سه ماشه باقلا کوفته چهار ماشه سبوس گندم شش ماشه نبات یکتولہ جوشانیده بطور قهوه بنوشند و غرغره عنب الثعلب

اصل السوس عدس مقشر کشنیز خشک کوکنار جوشانیده نمایند

ذکر بعض ادویهٔ مرکبه که در سرفهٔ نزلی حار معمول مؤلف است

تریاق النزله لعوقیست که در منع نزله و رفع سرفهٔ نزلی و اسهال دماغی مجربست اسطوخودوس دو نیم درم گل گاوزبان حب الآس کشنیز خشک هر یک پنج درم تخم کاهو ده درم بزرالبنج پوست خشخاش هر یک پانزده درم تخم خشخاش سفید بست درم شب در آب خیسانیده صبح بجوشانند پس صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آرند پس گل سرخ کشنیز مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا هر یکی هر یک دو نیم درم باریک سائیده در آن آمیزند خوراک نیم مثقال **حب نزله** که در سرفهٔ نزلی و بیخوابی معمول است بزرالبنج زعفران افیون تخم کاهو صمغ عربی اصل السوس مقشر کندر کتیرا تخم بهدانه مساوی بآب سوده جهاشن فلفل سیاه سازند و وقت خواب دو سه حب فرو برند و بهنگام شدت سرفه یک حب در دهن دارند **حب السعال** به نسخهٔ معمولی صمغ عربی کتیرا نشاسته اصل السوس مقشر هر واحد شش ماشه افیون خشخاش سفید مغز بهدانه هر واحد چهار ماشه زعفران دو ماشه مغز بادام ده عدد بلعاب بهدانه حب سازند بقدر نخود و یک حب در دهان دارند **نوع دیگر** که همواره معمول است صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک سه ماشه مویز منقی مغز تخم کدو مغز تخم خیارین هر یک دو ماشه مغز بادام مقشر تخم خشخاش سفید هر یک چهار ماشه نبات سفید هفت ماشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها سازند و گاهی رب السوس چهار ماشه شکر تیغال سه ماشه عوض مغز کدو و خیارین داخل کرده میشود و اگر سرفه بلغمی باشد مویز منقی چهار ماشه زعفران یکماشه نیز افزایند **دیاقوذا** مجرب و معمول در امراض صدر و ریه سرفه و مانع انصباب نزله از سر بسوی اعضا خشخاش سفید مع پوست شرط پانزده و تخم آن سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان هر یک سه مثقال اصل السوس مقشر پنج مثقال عناب سپستان هر یک ده دانه ادویه را نیمکوفته جوشانیده صاف نموده نبات سفید سه وزن خواه بست و پنج درم داخل کرده بقوام آرند **شربت خشخاش** که جهت سرفهٔ خشک و سل و منع نوازل مجرب تخم کاهو بزرالبنج هر یک سی درم خشخاش سفید و سیاه هر یک صد درم اصل السوس دوازده درم در پانصد درم آب طبخ دهند تا به دو صد درم آید صاف نموده لعاب اسپغول بیست درم ترنجبین یا نبات صد درم داخل کرده بجوشانند و بقوام آرند **لعوق سمعون** که در نزله و سرفهٔ حار زلی عدیل و قبض نیارد و بلغم بپزد بسهولت برآرد و همیشه معمول کتیرا صمغ عربی نشاسته مغز تخم کدو مغز بادام هر یک دو توله قند سفید نیم رطل ادویه سوده قند بقوام آورده آمیزند و اگر قند را در عرق بید مشک حل کرده بقوام آرند بهترست و اگر اصل السوس یکتوله افزایند و یا مغز بهدانه نیز اضافه کنند قوی تر گردد خوراک یکتوله **لعوق خشخاش** که برای سرفهٔ نزلی بی نظیرست اصل السوس پنج درم تخم خطمی بهدانه هر یک هفت درم در دو صد و پنجاه درم آب شب ترکرده صبح بجوشانند تا بصد و بیست یا صد و بست درم قند سفید بقوام آورند پس مغز بهدانه صمغ عربی هر یک سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک پنج درم نرم سوده بیامیزند [illegible]

اقوال بعض مهره

شیخ میفرماید که اگر در سینه ماده رقیقه باشد دیاقوذات ساذجه و لعوقات خشخاشیه و لعابیه نضج دهند و ایضاً گوید که اگر در منع او احتیاج باستعمال ضماد انجیر افتد بر سر استعمال کنند و هر وقت و در شب خاصة حب نشاسته زیر زبان نگاه دارند و بقوابض که نه طعم آنها ترش و نه عفص باشد غرغره سازند و دیاقوذای ساده بخورند **گیلانی و جرجانی و ایلاقی و مسیحی** می نویسند که آنچه نزله را منع کند و تغلیظ آن نماید نوشیدن شربت خشخاش و غرغره با کشت و از آنچه وقت خواب بدان غرغره کنند آب مطبوخ گل سرخ و عدس مقشر و خرنوب شامی است و اگر علامت غلبهٔ دم یابند فصد کنند و خون کمتر و زان برآرند و تقلیل غذا نمایند و شراب ترک کنند و از خواب بر قفا حذر نمایند و حقنهٔ لین بعمل آرند و هنگام صبح دیاقوذا و چاشتگاه ماء الشعیر که با سپستان و عناب پخته باشند بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر و روغن بادام بران چکانیده بنوشند و وقت خواب لعاب اسپغول با شکر بیاشامند و در شیرخوار لعاب لعوق کتیرا که کتیرا نیم جزو مغز بادام دو جزو سوده در جلاب آمیزند بخورند و اگر سرفه افراط کند این حب سعال نشاسته کتیرا رب السوس هر یک پنج درم افیون نیم درم در لعاب اسپغول یا بهدانه حب ساخته وقت شب در دهن دارند و تخم خشخاش مع قوت مویز منقی نافع است و این لعوق ابن ماسویه مغز تخم کدو [illegible] درم

تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خیار بهدانه هر یک پنج درم اصل السوس مقشر بست درم اسپغول پنج درم ادویه کوفتنی را کوفته در آب باران
دو آثار یک شبانه روز تر کرده بجوشانند و لعاب اسپغول و لعاب تخم خطمی علیحده بگیرند و کتیرا و صمغ عربی علیحده در نیم رطل آب باران حل کرده برارند و طبیخ را
مالیده صاف نموده آمیزند و نیم آثار شکر داخل کرده بقوام آرند و اگر ماده غلیظ باشد هر صبح ماء الشعیر بشربت بنفشه دهند و در ماء الشعیر وقت طبخ جوانیدن
خطمی ده درم اصل السوس و یک کف باقلای مقشر با اندک بنفشه با روغن بادام داخل کنند و اگر پنج درم خمیرهٔ بنفشه در آب باقلا مالیده صاف ساخته گرم
بنوشند جایز است و تلیین طبیعت نمایند باشیائی که مسخن نباشند مثل این مطبوخ که آن صالح است هرگاه ماده در صدر باشد و حاجت باسهال افتد سپستان
ده عدد عناب ده دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم انجیر زرد ده عدد در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند نصف او مع ده درم
مغز خیار شنبر و ده درم ترنجبین و پنج درم خمیرهٔ بنفشه بنوشند و این مطبوخ عناب بست عدد سپستان پنجاه عدد انجیر زرد سی عدد اصل السوس نیم کوفته پانزده درم
مویز منقی ده درم گشنیز خشک یک مشت خشخاش سفید هفت درم تخم خطمی کتیرا بهدانه هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده سه اوقیه ازین
یا چهل درم گرفته با پنج درم خمیرهٔ بنفشه حل کرده گرم کرده هر صبح بنوشند که نافع سعال نزلی حار و ملین طبیعت است و بعد دو ساعت روغن بادام یا روغن کدو ده درم
فانیذ بنوشند و این شربت نیز ملین طبع است عناب سی عدد بنفشه بست درم هر دو را در یک من آب بجوشانند تا به نیم من آید صاف نموده بقدر شصت درم
گرفته ده درم مغز فلوس خیار شنبر و بست درم ترنجبین و ده درم شکر در آن حل کنند و سه درم گاوزبان کوفته بیخته بران پاشیده بنوشند و اگر در سینه سوزش
و حرارت باشد موم روغن از روغن مصفی در روغن گل ساخته و به آب خیار و کدو و آب خربزه مساوی تسقیه داده به پارچه آلوده سر کرده بر سینه گذارند و تراشیدن
موی سر و طلا بورهٔ ارمنی در حمام مفتح مسام و محلل مادهٔ نازله از سر بسوی صدر است و گاهی برای نزلات حاره لعوق خشخاش و دیگر تدابیر که در قول
صاحب کامل می آید استعمال می نمایند و ایضاً مسیحی گوید که نزلهٔ حار را این لعوق نافع است مغز تخم خیار مغز بادام و تخم خطمی هر واحد شش درم صمغ عربی کتیرا نشاسته
هر واحد سه درم ادویه را کوفته باین مطبوخ بسرشند اصل السوس مقشر کوفته عناب سپستان مویز منقی با آب شیرین بجوشانند تا پخته شود و صاف نموده ادویه
بیامیزند و قدری با نان بروغن بادام بلیسند و اگر بسبب عطش باشد در مطبوخ بنفشه و در لعوق روغن کدو و لعاب اسپغول آمیزند و مجرب خوی سبوس سپید و آرد
باقلا و روغن بادام و خشخاش سفید غذا سازند و سینه را البقیر و طلی روغن شیرین و موم و کتیرا اتریخ نمایند و اگر زمانه سرفه دراز گردد از نشاسته کتیرا رب السوس
مغز تخم خیار مغز تخم کدو و تخم خشخاش مغز بادام مقشر باقلا مساوی و نصف جمله نبات سفید ساییده بلعاب بهدانه حب مفرطح سازند و دائم در دهن دارند
و یا سپستان یک بعد دیگری و بهدانه و کتیرا و صمغ اندک اندک در دهن گذارند و اگر سرفه شدت کند از نشاسته و کتیرا و مغز تخم کدو و رب السوس بعصارهٔ کاهو سرشته
حب سازند و چون سعال و خشونت صدر مع حرارت و التهاب کهنه گردد کتیرا و صمغ عربی هر واحد بست درم در آب بپزند تا آب مثل عسل گردد بعده در آن روغن
بنفشه و لعاب اسپغول بیامیزند و بر هم زنند تا هموار گردد و مدام از آن بلیسند **صاحب کامل و جامع** گویند که اگر سرفه از نزول ماده بسوی صدر
و ریه باشد و مریض نفث معتدل القوام انداز باید که استیا تکیه اعانت بر تنقیهٔ مادهٔ صدر نمایند بدهند و این مطبوخ همین فائده دارد بگیرند عناب
و سپستان هر واحد یک کف مویز منقی بست درم انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم تخم خبازی و خطمی
هر واحد چهار درم بنفشه سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده چهار اوقیه از آن بگیرند و در آن خمیرهٔ بنفشه پنج درم مالیده روغن
بادام شیرین یکمثقال بران چکانیده نیم گرم بنوشند و غذا مزورهٔ چقندر و اسفاناخ و خبازی و حریرهٔ آب سبوس و آرد باقلا یا ماء الشعیر که در آن کرات شامی
پخته باشند مع شکر بدهند و مویز خراسانی و انجیر خشک مع بادام مقشر یا مع پسته بخورند و سکنجبین با شکر یا بالعسل اگر حرارت نباشد بدهند که این جمله منقی صدر
و معین بر نفث ماده اند و لعوق خیار شنبر درین باب نافع است بگیرند فلوس خیار شنبر در اندک آب گرم بمالند و صاف نموده با قدری قند یا عسل بآتش
نرم منعقد سازند و قدری کتیرا و صمغ آلو سوده آمیزند و وقت حاجت با قدری روغن بادام شیرین استعمال نمایند و در همین باره رب السوس نافع است
هر وقت بدارند و این حب نیز استعمال کنند کتیرا صمغ آلو هر واحد دو درم مغز تخم کدو و خربزه و خیار هر واحد سه درم آرد باقلا پنج درم فانیذ را که به

نسخهٔ لعوق

نسخهٔ لعوق خیار شنبر

کوفته بیخته بلعاب بزرکتان سرشته حب مفرطح لبسازند و زیر زبان نگاه دارند و اگر ماده نازله بسوی صدر رقیق حاد دائم السیلان باشد باید که فصد کنند و بحسب احتمال قوت و مساعدت سن و زمان خون برآرند و مآء الشعیر غلیظ القوام که دران عناب و خشخاش و سپستان خیسانیده و بجوشانیده باشند بشربت خشخاش بدهند و حریرهٔ شیرهٔ خشخاش با اندک نشاسته و کتیرا و نبات ساخته دهند و لعوق خشخاش معمول باد دیه و شربت خشخاش معمول بپوست او و شکر بخورانند و بنان آرد جواری مع خشخاش و بادام مقشر ساخته و حسای معمول از اطریه و آرد عدس و مزورهٔ ماش و کدو و عدس غذا سازند و این لعوق نزلات حاده را بشکند تخم خشخاش سفید کوفته ده درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد چهار درم مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد سه درم باریک سائیده در فانیذ محلول بگلاب سرشته استعمال کنند و این لعوق نیز نافع ست خشخاش مع پوست یکرطل عناب پنجاه عدد سپستان صد عدد جمله را در پنج رطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند صاف نموده فانیذ خراسانی یکرطل یا سپیغوج یکرطل داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا بقوام لعوق آید بعده کتیرا صمغ هر واحد هفت درم نشاسته پنج درم باریک سائیده آمیزند و ایضاً این لعوق نزلات حاره رقیقه نازله از سر بسوی سینه را نافع ست بگیرند خشخاش سفید و سیاه هر واحد بست درم اصل السوس مقشر کوفته سی درم بهدانه تخم خطمی هر واحد یازده درم جمله را یک شبانه روز در پنج رطل آب بخیسانند بعده بپزند تا بنصف آید دران کتیرا هفت درم و صمغ عربی پنج درم و بهدانه پنج درم هر واحد خوب کوفته و شکر طبرزد دو رطل و نیم انداخته بر آتش معتدل بپزند و اگر حرارت زیاده نباشد سپیغوج داخل کنند و بقوام آرند تا مثل لعوق گردد در ظرفی برداشته استعمال نمایند و اگر نزله شدت کند و آنچه از سر فرود آید رقیق باشد و این تدبیر در قطع او سود ندهد سر را آب بگیرد اندکی افیون دران حل کرده باشند مالیده موی آن بتراشند و گل مختوم با گل ارمنی بآب بارتنگ سرشته بر سر و پیشانی طلا نمایند و روغن بید که دران خشخاش مع پوست کوفته در زر مورد بیخته باشند بر سر بمالند تا دماغ بدان قوت یابد و ماده غلیظ گردد و از آنچه همین فعل دارد حرف و سرگین کبوتر خشک و تافسیا ست چون باریک سائیده بآب آمله و آب برگ سرو سرشته بر سر طلا سازند و بخار سرکه که دران سبوس گندم و باقلا پخته باشند استنشاق نمایند یا سنگ را گرم کرده در سرکه که دران سبوس جو شانیده باشند انداخته بر بخار آن انکباب نمایند و صندل و کافور بر انگشت گذاشته بخار او استنشاق کنند اگر حرارت قوی باشد و این جمله مجفف و مغلظ ماده اند و حتی بالامکان خواب کم نمایند که ماده غالباً وقت خواب بر سینه می ریزند و بالین خیر مرتفع باشد و غذا حسوی معمول از نشاسته و آرد میده و غیره که مذکور شد دهند و اگر باین تدبیر اصلاح نپذیرد لعوق خشخاش معمول باد دیه بدهند که آن مغلظ مواد ست بگیرند خشخاش تازه با پوست یکرطل و در ده رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید صاف نموده عسل مصفی یکرطل و سپیغوج دو رطل اضافه کنند و اگر حرارت قوی باشد فانیذ عوض عسل گیرند و باز بآتش ملایم بجوشانند چندانکه بقوام لعوق آید پس از آتش فرو گرفته اقاقیا مازو سماق زعفران گلنار عصارهٔ لحیة التیس هر واحد یکدرم باریک سائیده اضافه نموده بر هم زنند و بردارند و قومی دران قدری افیون اضافه کرده اند و اگر ازین ماده منقطع نشود بخورات که در علاج زکام مذکور شد تبخیر نمایند و اگر ازان هم منقطع نگردد بر سر داغ دهند و آن خطر دارد حکیم علی بعد بیان قول صاحب کامل در شرح قانون نوشته که لعوق مینا با شیر زنان و شیر خر برای خشونت صدر و حرارت بدهند و یا از اصل السوس و کتیرا و فانیذ و بهدانه و صمغ یک یک جزو خشخاش یک نیم جزو نشاسته نیم جزو معجون سازند و بلیسند و جائز ست که ازان قرص یا حب سازند و استعمال کنند و آنچه نزله را منع کند و تغلیظ ماده نماید خوردن خشخاش ست بهر طریق که باشد و کذلک اگر ازان ناطف و حلوا بروغن بادام سازند و نشوقات مذکور در باب زکام حار استعمال نمایند و باستنشاق گلاب تعهد کنند و بخور بباقلا که در سرکه ترکرده باشند و بشکر و سندروس و صندل و زعفران و کافور نمایند و حریرهٔ آرد باقلا بدهند که دران قوت جلا و دفع نزله و اعانت نفث ست و نشاسته نیز دران اضافه نمایند و روغن بادام و شکر طبرزد اندازند و طبیخ عدس بکدو و روغن بادام که بران قدری کتیرا سائیده باشند بدهند و اگر غذا قوی تر خواهند زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و ماهی شدید البیاض بروغن بادام بریان و آبدجو و کشنیز خشک خورانند و آب باقلا بروغن بادام و حسو متخذ از باقلا و جو مقشر و خشخاش سفید در روغن بادام شیرین و فانیذ لبسازند و بقلهٔ یمانی با کدو مع فرفیخ و اطریه نافع ست و شربت الخشخاش نفثه

وجلاب و ماء السکر و سکنجبین و آب انار شیرین ست و از انچه نافع نزله و معین بر سرعت نفث ست ادامت تجرع آب گرم و تغرغر بآنست و گرفتن حبوب سعال در دهن بتغلیظ ماده و منع او از سیلان می نمایند اگر آنهم مستکرد موی سر تراشیده بوره ارمنی در حمام بران بمالند تا آنکه جلد سرخ گردد و بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و اگر کفایت نکند خردل سوده بمطبوخ انجیر سرشته طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد پس زمانی طویل مندمل شدن ندهند و یا بموضع حیلین خصوصا انچه بر وسط سر فوق یافوخ ست داغ دهند لیکن داغ خفیف بدهند که دران خطرست و این علاج جمیع نزلات را که از سر بسوی صدر و معده و چشم نازل شوند نفع میکند و عمل جید مقرون بتجربه ست لیکن بدانند که این تدابیر بکمال تدبر و مراعات مزاج استعمال نمایند که حار مزاج بدان ضرر می یابد و دران خوف حدوث سرسام ست لهذا گفته اند که تدریج در علاج از اسهل باقوی نمایند تا آنکه آخر علاج طلا بخردل ابعد از ان داغ باشد بعضی متاخرین مینویسند که در سعال نزلی اما ابساده بمعطسات بسوی بینی کنند و منع نزله از نزول بسوی قصبه ریه بدیاقوذا و بماء الشعیر مدبر بتخم خشخاش و کتیرا خشک و غرغره بمغلظات مثل پوست خشخاش و بیخ لفاح نمایند و خوردن اندکی فلونیا در حبس نزله بغایت نافع و غرغره بمطبوخ عدس و عناب و سپستان و خطمی و خبازی و خشخاش مع پوست او نیز بتغلیظ حبس نزله مینماید و بباید دانست که مضمضه بآب یخ نفع میکند و غرغره بطبیخ پوست خشخاش و بزرالبنج و باقلای مقشر کوفته و برگ آس و تخم کاهو و گل سرخ همین عمل دارد و تناول تخم خشخاش کوفته اندک اندک با شکر نیز مفید و دیگر مطفیات و مغلظات مثل آب خرفه با دیاقوذای ساده استعمال نمایند و حبوب مغلظ مواد که دران مخدرات باشد در دهن نگاهداشتن مفیدست و از انجمله این حب ست تخم خشخاش پوست خشخاش نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر و قلای مقشر کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته حبها سازند و مدام در دهن دارند و لعاب او فرو برند و غذا از بقول بارده مثل اسفاناخ و کدو و قطف و خیار و خرفه با روغن بادام و فروزه ماش بمغز بادام شیرین و اسفاناخ و باقلای مقشر پخته با روغن بادام و روغن تخم کدو و ماء الشعیر و حریره جو مقشر و باقلا و نشاسته و آب سبوس و یا از نشاسته و شیره جو و نبات و روغن کدو سازند و اگر طبیعت نرم باشد نسبت جو بشربت حب الآس الطرب بخورانند و اگر حدت و رقت نزله بسیار باشد ماء الشعیر یا سرطان نهری که اطراف آن را بریده و بآب خاکستر و نمک شسته با طبیخ جو دهند

علاج سرفه نزلی بارد

و ماده این در ریه غلیظتر و لزج شده محتبس میماند انچه در نزله بارد در بحث زکام و در لوازم مذکور شده بکار برند و تنقیه فضول نازله بسوی ریه و صدر و نضج نمایند و اماله نزله از ریه و صدر بطرف بینی و تقویت راس و تسخین آن کنند و اصل السوس سپستان پرسیاوشان زوفای خشک جوشانیده شکر سفید داخل کرده بنوشند تا نضج ظاهر شود و یا گاوزبان مویز منقی انجیر زرد سبوس گندم عوض سپستان و شربت بنفشه عوض شکر داخل کنند و از بزرالبنج و کوکنار یکجا کرده و غیر آن برای حبس نزله غرغره نمایند و حب السعال مجرب ست و اگر غلظ ماده و برودت آن زیاده باشد بهر تلطیف و نضج ماده زوفا انجیر حلبه اصل السوس ایرسا جوشانیده عسل آمیخته بنوشند و از رب السوس فلفل سیاه شکر مساوی حبها ساخته در دهن دارند و اگر در سینه حرارت بود اصل السوس سپستان جو مقشر جوشانیده ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند و غذا مزوره ماش مع نخود مساوی مغز بادام دهند و ایضا برای سرفه و نزله بلغمی حب و تپ گلوی سبز یکتوله صمغ عربی اصل السوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ بادیان هر یک سه ماشه جوشانیده شربت اعجاز دو توله داخل کرده معمول ست و ایضا برای این سرفه مویز منقی پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و یا اصل السوس بادیان اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و یا گاوزبان اسطوخودوس دارچینی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات حل کرده بدهند و اگر گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه اصل السوس دو درم پوست خشخاش یک درم صمغ عربی نیم درم سپستان یازده عدد تخم خطمی یک درم مویز منقی یازده دانه جوشانیده نبات یکتوله داخل کرده بنوشند مجرب ست و گاهی درین نسخه سبوس گندم یکتوله عوض بادیان و مویز منقی و خطمی داخل کرده میشود و اگر با ضیق نفس باشد تخم کتان ایرسا زیاده کنند و ایضا برای سرفه شدید گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب جوش داده شربت بنفشه داخل کرده دهند بعده زعفران اضافه کنند بار تخم خطمی خبازی بعده کوکنار افزایند و یا حب جدوار افیونی خورده ابریشم خام سه ماشه گاوزبان ... بیماشه

گل گاوزبان سه ماشه بنفشه زوفا پرسیاوشان هریک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و در آخر نزله دارچینی الایچی خرد گاوزبان
جوشانیده و شربت بنفشه حل کرده بدهند و اگر با رطوبت معده باشد برشعثا یکسرخ بجوارش مصطگی شش ماشه سرشته بخورند بالایش شیرهٔ اصل السوس
چهار ماشه شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه شربت بنفشه دو توله بنوشند و اگر بلغم در سرفه برنیاید سپستان اصل السوس دارفلفل اسطوخودوس جوشانیده
نبات دهند دارفلفل بکوبد برای تقویت معده و محافظت معده باد از ضرر سپستان که مضعف معده است و برای تقطیع بلغم داخل میکنند و اگر کثرت
جگر و طحال باشد عنب الثعلب مویز منقی پرسیاوشان بیخ سوس زوفای خشک جوشانیده نبات سفید داخل کرده قرص گل سوده پاشیده بنوشند
و جوشانده اصل السوس تخم خطمی خبازی زعفران کوکنار جوش داده نبات داخل کرده نیز مفید سرفهٔ نزلی بارد ست و یا اصل السوس خطمی خبازی سپستان
گاوزبان دارچینی جوشانیده نبات حل کرده بدهند و بدانند که دادن جوشانده بطور قهوه بجهت نضج نزلهٔ بارد از دماغ می ریزد نیز معمول ست و اینجا
دوای حابس نزله نیز ضم باید کرد مثلاً اسطوخودوس سبوس گندم دارچینی وغیره دهند یا دارچینی بادیان خطائی چای خطائی دانهٔ هیل اسطوخودوس سبوس
گندم جوشانیده نبات داخل کرده بدهند که برای تحلیل و تقطیع و تلطیف مادهٔ غلیظ لزج معمول ست و یا گاوزبان اصل السوس هریک چهار ماشه [illegible]
دو ماشه سبوس گندم چهار ماشه نبات دو توله جوشانیده وگاهی ابریشم نیز می افزایند وگاهی در مزاج نزلی مراقی برای تقویت معده و سر و جلای اسطو
سینه الایچی سه ماشه بادیان چهار ماشه سبوس گندم شش ماشه نبات توله جوشانیده جرعه جرعه میدهند وگاهی اصل السوس گاوزبان هریک چهار ماشه
می افزایند وگاهی در سرفهٔ مزمن چوب چینی چهار ماشه در عرق گاوزبان پانزده توله شب خیسانیده صبح جوشانیده چون نصف بماند می نوشانند و بعضی
نسخهای جوشانده که مسطور شد اگر خواهند بطریق قهوه بدهند و حب سلارس و حب عطائی و خمیرهٔ خشخاش جاری و دیاقوزا و اعلوبخانی و سفوف سرخ
زوفا و اعجاز همه مفیدست و برشعثا و حب جدوار معمولی و تریاق النزله و لعوق بزرالبنج برای حبس نزلهٔ بارد همیشه معمول ست و هرگاه سرفه شدت کند
و بسبب غلظ ماده و تحجر آن نفث ظاهر نشود پیه گرده بز و روغن یاسمین هر دو را بر آتش گدازند تا جوش زند بر سینه بمالند تا سینه را نرم کند و انفجار کند
مستعد دفع سازند و اسطوخودوس بدو چندان عسل مصفی پرورده نمایند و هر شب سه مثقال آن را با فادانیا و مصطگی و مرمکی هریک دو دانگ نرم سوده آمیخته
با آب بادرنجبویه چهار اوقیه بیاشامند و یا مغز بادام و پنبه دانه و قرطم هر واحد یکتوله رب السوس پرسیاوشان بیخ کرفس برگ گاوزبان هریک هفت ماشه
بزرالبنج پنج ماشه پوست خشخاش صمغ عربی هریک چهار ماشه سائیده در ترنجبین سه توله سرشته حبها بقدر نخود بسته در دهان دارند و این غرغره نیز [illegible]
پوست خشخاش گلنار عدس مسلم اصل السوس عنب الثعلب هریک نه ماشه و غذا گوشت مرغ و چوچهٔ آن و کبوتر بچه بروغن گاو و مصالح گرم بریان یا
شوربای آنها یا نخوداب مطیب بانمک روغن و دارچینی وغیره و اطریه با فانیذ یا عسل مصفی نیز نافع ست و از فواکه انجیر خشک و مغز گردگان و بادام مسکه سرد
دهند و ماء العسل تنها یا با فادیه حسب حاجت عوض آب بدهند و موی سر را تراشیده بران خردل سوده و افسیا و سرگین کبوتر با عسل انجیر مطبوخ سرشته طلا نمایند
تا آنکه آبله بهم رسد و مندمل شدن ندهند و اگر این تدبیر سودی نه بخشد باید که بر سر داغ نهند

ذکر بعض ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه نافع سرفه که از نزلهٔ بارد باشد و همواره معمول ست

حب جدوار که بجهت سرفه و نزله مجرب افیون یکتوله زعفران دارچینی زنجبیل مقل صمغ عربی کثیرا هر واحد یک نیم ماشه جوزبوا بسباسه تخم خشخاش
مغز بهیدانه مغز بادام شکر تیغال جدوار عنبر اشهب مروارید سوده و اگر نبات زهرمهره سوده هر واحد یکماشه حب سازند شربت حسب مزاج
حب سلارس برای سرفهٔ مزمنه که مانع خواب باشد افیون نیم ماشه صمغ عربی یکماشه میعه سائله کندر رب السوس مرمکی هریک دو ماشه حب بقدر فلفل
بسازند سحرگاه یک دو حب و لطفل نصف یا ربع حب حسب سن و سال بدهند حب عطائی که در سرفه و ضیق بغایت نافع زراوند مدحرج [illegible]
یکمثقال سلک البطم میعه سائله کندر مرجان هریک سه مثقال حبها ساخته از دانگی تا نیم مثقال با شربت مناسب استعمال نمایند خمیرهٔ خشخاش حار
که در نزله و سرفه مجرب ست و تقویت معده کند و قبض نسازد پوست خشخاش هشت توله قرنفل یکتوله سنبل الطیب دارچینی مصطگی جوزبوا هریک نیم توله [illegible]

جرکوب نموده جوشانیده صاف کرده شیرهٔ تخم خشخاش و مغز بادام هر یک هشت توله در آب مذکور بر آورده با نبات سفید بقوام آرند و در آخر زعفران دو ماشه در بیدمشک سوده حل کنند و اگر قبض بسیار بود دو توله بنفشه در جوش داخل نمایند و اگر در آخر یکماشه مشک و یکماشه عنبر داخل کنند بهتر باشد **دیاقوذا** تالیف ملوسخان برای سرفه و ضیق بارد نزلی مویز منقی اصل السوس مقشر هر یک پنج توله تخم خطمی چهار درم بیخ بادیان یکتوله پرسیاوشان زوفای خشک اسطوخودوس هر یک نه ماشه بزرالبنج عود صلیب هر یک نیم توله پوست خشخاش مع تخم ده توله در آب باران یک شبانه روز تر کرده بجوشانند و صاف کرده با نبات سفید سه وزن ادویه بقوام آرند بعده مصطگی زعفران دارچینی هر یک سه ماشه کوفته بیخته در آن آمیخته نگاه دارند **لعوق بزرالبنج** مانع نزول نزلهٔ بارد بر سینه و مفید سرفه و مقوی دماغ و مجرب بزرالبنج دو توله زعفران فلفل گرد دارچینی فلفلمویه زنجبیل هر واحد یکتوله مشک عاقرقرحا مصطگی هر واحد شش ماشه دارفلفل قرنفل هر یک سه ماشه جوزبوا یکعدد شهد نیم آثار شهد گرم کرده ادویه سائیده آمیزند خوراک دو ماشه **شربت** که درین باب نافع اصل السوس مقشر بادیان تخم خطمی پرسیاوشان هر یک دو درم زوفای خشک حلبه تخم کتان هر واحد یکدرم سپستان سی درم پوست خشخاش مع تخم پانزده عدد با یاد سیر شکر سفید بدستور شربت سازند که مفید است **لعوق خشخاش** پوست خشخاش مع تخم سی عدد سپستان سی عدد بادیان تخم خطمی هر واحد یکتوله در نیم آثار آب جوش دهند چون نصف بماند صاف کرده در پاو آثار شکر بقوام آرند و بعده اصل السوس مقشر دو درم صمغ عربی یکدرم کتیرا نیم درم سائیده آمیزند و وقت خواب و صبح بقدر توله بخورند که نافع است **لعوق** تالیف حکیم غلام امام که خیلی سودمند است اصل السوس مقشر مویز منقی هر یک چهار درم پوست خشخاش مع تخم هفت عدد سپستان هفده عدد بزرکتان سه درم انجیر پنج عدد بیخ بادیان پرسیاوشان تخم حلبه هر یک دو درم سنبل الطیب گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ سوسن بادیان زوفای خشک هر واحد یکدرم همه را در سیر یا آب بجوشانند هرگاه که پاو آثار بماند صاف نموده بیک پاو قند سفید بقوام آرند بعده مغز بادام مقشر مغز چلغوزه هر یک چهار درم کتیرا نشاسته دو درم رب السوس صمغ عربی یک یک درم دارفلفل نیم درم هر یکی سائیده آمیزند یک مثقال تا دو مثقال بخورند

ذکر بعض ادویهٔ هندیه که درین نوع سرفه نافع است

اگر مرکی صمغ عربی کتیرا سائیده با شهد آمیخته بلیسند سرفهٔ نزلی را مفید است و مرکی بازرده بیضه مرغ نیز فائده بسیار میکند دیگر تخم تاتوره دانه فلفل هر دو مساوی کوفته بیخته با آب صمغ عربی حب بقدر نخود بندند و یکی بدهند که مجرب است **دیگر** فلفل دارفلفل مغز کنجوره تخم کتائی سهاگه بریان کتهٔ سفید هر واحد یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته یکپاس با آب ادرک کهرل کرده حب بقدر فلفل هندی بندند و شب در دهن دارند **دیگر** قدری خشخاش بریان کرده سائیده قدری نمک لاهوری و اندکی فلفل گرد آمیخته نگهدارند و بقدر یکماشه در روزی دو سه بار خورند **دیگر** پوست خشخاش مشرط چهار عدد نمک لاهوری دو ماشه در یکنیم پاو آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف نموده وقت خواب بنوشند **دیگر** گندم چهار درم در پاو آثار آب جوشانیده یکدو ماشه نمک انداخته صاف نموده بنوشند **دیگر** پوست درخت ببول یکدام در پاو آثار آب بجوشانند وقتیکه سوم حصه بماند صاف نموده بنوشند و یک هفته عمل آرند **دیگر** دارچینی فلفل پوست بلیله قرنفل هر یک یکجزو کتهٔ سفید چهار جزو کوفته با آب مطبوخ پوست مغیلان حبها ساخته استعمال نمایند که مجرب است و ضیق النفس را نیز نافع **دیگر** زعفران بسباسه زرنباد جدوار فلفل هر یک دو ماشه قرنفل سیاه فلفل سیاه تخم دهتوره یکماشه قند سیاه برابر حبوب ساخته استعمال نمایند **دیگر** ثمر جوز ماثل چهار عدد اجواین خراسانی برگ بهنگ هر یک دو توله در آب یاد سیر بجوشانند چون آب بنصف رسد صاف نموده مویز منقی چهل عدد انداخته باز بجوشانند تا خشک شود و هر روز چهار مویز خورده باشند که برای سرفهٔ نزلی بارد و حار هر دو مجرب است **اقوال بعض حذاق** شیخ الرئیس نوشته که در نزلهٔ بارد دیاقوذا مع مرو زعفران و غیره نافع است و هم او گوید که از حبوب مجربه مسکن سعال کمشندی حب میعه معروف است و ایضاً بگیرند میعه و جندبیدستر و اسارون و افیون مساوی و از آن حبها ساخته در دهن دارند و ایضاً بزرالبنج شش جزو مغز چلغوزه سه جزو زعفران یکجزو و میفختج سرشته حب سازند و ایضاً میعه و افیون و فلفل هر واحد نیم اوقیه روغن بلسان زعفران هر واحد دو درم بقدر کرسنه حب سازند و گویند که این حب میعه مستعمل جالینوس است و ایضاً رب السوس دو مثقال میعه یکمثقال افیون زعفران مرکی هر کدام نیم مثقال اقاقیا اگیر سرشته حبها سازند و یکی از آن بدهند که سرفه را ساکن گرداند و خواب آرد و درازی کند

که اگر حرارت باشد سیعه را اساقط کنند ابو سهل گوید که اگر سعال و نزله از برودت باشد گلقند عسلی با آب مطبوخ انجیر و مویز و اصل السوس سیاه وسیخ بادیان و روغن بادام شیرین استعمال کنند و سینه را بموم سرخ که در روغن نرگس یا روغن سوسن گداخته باشند بمالند و آب بادیان سبز و باشکر طبرزد بنوشند پس اگر کمتر گردد بزر کتان اندک بریان کرده ساییده و انجیر را جوشانیده صاف نموده عسل داخل کرده بقوام آورده با بزر ولیسند و اگر با رطوبت غلیظ لزج باشد اندک فلفل سرمه سا نموده بیامیزند و یا بوی سینه و تخم ترب و صمغ بطم و میعه سائله و عسل باهم سرشته استعمال کنند و انجیر خشک با جوز برای سعال مزمن بارد که از آن رطوبت غلیظ لزج بر آید تناول نمایند گیلانی می نویسد که علاج سعال حادث از ماده غلیظ که از سر بسوی ریه نازل شود تکمید سر بپارچه گرم با سجاد رس گرم ست تا آنکه گرمی او بغور دماغ برسد که در اکثر باین منقطع میگردد و انکباب بخار شراب که در آن سنگ گرم انداخته باشند و برای جذب ماده از حلق بسوی نخورین ستو نیز بریان و انیسون و قسط بو بیند و ماء العسل و مطبوخ زوفا بنوشند و بزر کتان بریان بعسل سرشته تنها یا با قدری فلفل بدهند و لعوقات مجفف مثل لعوق کندر و لعوق عنصل و لعوق کرنب استعمال نمایند و قرد مانا بعسل سرشته صبح و شام خوردن نفع میکند و آنچه قطع سیلان و تقویت راس بغیر اسخان می نماید حب صبر مغسول سه درم تربد دو درم رب السوس یکدرم ست از دو درم تا سه درم از آن بخورند و حمام استعمال نکنند مگر بعد نضج و بدن و قدمین و جمیع مفاصل بدن و ناف و مقعد را بروغن گرم بمالند و غذای آنها آب سبوس و عسل و روغن بادام و بدانچه در زکام بارد مذکور شد باید ساخت و هم او گوید که سعال نزلی که از تصاعد ماده از معده بسوی دماغ و انحدار او بسوی ریه و صدر باشد علاجش تنقیه معده بقی و اسهال و تقویت معده ست صاحب کامل و منهاج گوید که هرگاه سعال از ماده بارد غلیظ لزج باشد که نفث او دشوار گردد باید که بتدبیر مسخن ملطف و مقطع و منقی از اغذیه و ادویه پردازند لهذا اندیه خرخشکار و لحم دراج و تیهو و تدرو مطنجن بزیت و مری و صعتر و کمون باشد یا نخود آب بزیت و شبت و دارچینی و خولنجان و باید که عسل و سکنجبین کرده آن عسل یا لبس ست تناول نمایند و اگر ماهی شور با برگ خردل بخورند نفع یابند و سلق مطیب بکل و مری و زیت و خردل و ترب و کراث شامی بریان نیز مفید و پسته و جلغوزه و مویز منقی بخورند و احیانا با بادام تلخ خورند و شراب کهنه معتدل المزاج بنوشند و تقلیل غذا نمایند و در حمام بعد ریاضت معتدل و قبل غذا داخل شوند و استعمال هوا زیاده ارا ب نمایند و ادویه باید که ماء الزوفا بدهند باین طور که عناب بست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بست درم انجیر سفید ده دانه پرسیاوشان اصل السوس مقشر کوفته بنفشه تخم خطمی خیار تخم قسطوریون غلیظ هر واحد چهار درم بیخ اذخر و فقاح اذخر و زوفای خشک هر یک سه درم زراوند دحرج مصطکی عنصل بریان هر واحد دو درم همه را در چهار رطل آب با آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم از آن با یکدرم تا یکمثقال معجون قفی مالیده و یکدرم روغن بادام شیرین و یکدرم روغن بادام تلخ بران ریخته نیمگرم نموده بنوشند و باین نوع تا سه روز یا پنج روز بعمل آرند و چون خلط نضج و تلطیف یابد ادویه مسهل بلغم و اخلاط غلیظه بدهند و این حب درین باب نافع ست بگیرند تربد سفید یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک سیاه دو دانگ شحم حنظل تخم کرفس هر واحد ربع درم کوفته بیخته با آب سرشته حبها سازند و با آب نیمگرم استعمال نمایند و این یک شربت ست و این حب نیز مسهل بلغم و از اول قوی ست تربد سفید غاریقون ایارج فیقرا هر یک درم رب السوس شحم حنظل انزروت هر کدام نیم درم نمک سیاه گل سرخ هر کدام یکدانگ کوفته بیخته حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم با آب گرم و بعد از آن باستعمال سکنجبین عسلی بزوری مداومت کنند و اگر زمانه تابستان باشد قی با آب ترب و سکنجبین و آب گرم در هر هفته یکبار بحسب خلط فضول نمایند و آب سرد بسیار نباید خورد و در اکثر اوقات ماء العسل بنوشند و لعوق تخم کتان با عسل سرشته بدهند و اگر قدری فلفل سیاه اضافه نمایند بهتر باشد و اگر غلظ ماده و برودت آن زیاده باشد این لعوق استعمال نمایند تخم کتان بریان یک جزو کندر نصف جزو قرد مانا زیره سیاه هر کدام ربع جزو همه را کوفته بیخته بعسل نگس و عسل لبنی هر کدام جزوی بسرشند و هر روز مقدار یک ملعقه ناشتا بخورند و مثل آن وقت خواب بستن استعمال نمایند که در تقطیع بلغم غلیظ سینه و تلطیف آن بغایت قوی النفع ست و حب صبر مغسول که در قول گیلانی گذشت مانع سیلان نازل از سر بسوی صدر بغیر حرارت ست و این سفوف نیز مربا دیه بدهند حب الرشاد ده درم شونیز چهار درم سعتر

نسخهٔ ماء الزوفا

نسخهٔ حب مسهل

نسخهٔ لعوق کتان

بادیان هریک دو درم زراوند مدحرج یکمثقال پودینهٔ نهری صعتر فارسی هر واحد سه درم کوفته بیخته هر روز یکدرم تا یکمثقال با یک اوقیه سکنجبین عسلی محروج یا گرم بخورند و در بعضی نسخه اسطوخودوس دو مثقال نیز داخل ست و وزن زراوند مدحرج دو مثقال و پودینه و صعتر هر واحد یک مثقال و هر شب سینهٔ مریض بروغن سوسن یا نرگس بمالند و صبح آبیکه دران بابونه و اکلیل در یخاسعت و مرزنجوش پخته باشند نیمگرم بشویند و تکمید راس بجاورس گرم و پارچهٔ سبوس دانکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند بعمل آرند و بوییدن سونیز و امثال آن ماده را بتحریک کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند سرفه که از سوء مزاج بارد مادی بود سببش نزله باشد و علاماتش ربو و ضیق النفس ست پس حاجت قانونی که در علاج آن آشنا مذکور شد باید کرد و اگر حاجت به تنقیه آید بحب غاریقون کنند و هر صبح این مطبوخ چهل درم با پنج درم ترنجبین دو درم روغن بادام بدهند انجیر زرد مویز منقی هریک چهل عدد اصل السوس پرسیاوشان بیخ بادیان هریک هفت درم همه را در من آب بپزند تا بنصف آید صاف نموده نگاه دارند و اگر ماده غلیظ تر باشد بروغن بادام تلخ بنوشند و اگر در سینه اندکی حرارت باشد قدری کشک جو درین مطبوخ بپزند و اگر حرارت و خشونت زیاده باشد ماء الشعیر که دران چهارم کشک جو نخود و یکدرم بادیان و چهار درم اصل السوس مقشر نیم کوفته بدهند لیکن ماء الشعیر کسی را دهند که در معده او ترش نگردد و این شربت زوفا درین نوع سرفه موافق ست انجیر سکری ده دانه مویز منقی ده درم حلبه نیم کوفته بادیان تخم کرفس پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون هریک پنج درم همه را در سه من آب بپزند تا بیک من آید صاف نموده هر صبح نیمگرم لزان گرم کنند و دو مثقال ازین معجون زوفا آمیخته بدهند رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان هریک ده درم قردمانا فلفل هریک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج هریک پنج درم و در بعضی نسخه ایرسا و حرف هریک پنج درم نیز داخل کرده همه را کوفته بیخته بشهد مصفی بسرشند و این معجون نیز سینه را پاک کند و ماده غلیظ را نضج دهد بگیرند زوفای خشک پودینه اصل السوس خردل قردمانا فلفل انیسون تخم انجره مساوی و با شهد مصفی بدستور معجون سازند نیم ملعقه و این حب نیز تنقیهٔ سینه از ماده غلیظ نماید رب السوس پنج درم فلفل قردمانا مرکی مغز بادام تلخ هریک دو درم حلتیت یکدرم بعسل بسرشته حب سازند و زیر زبان دارند و آنرا که بشب آرام نباید این حب مفید ست مرمیعه سائله کندر مساوی افیون ربع درم حب العقد ساخته بشب در دهن دارند و از تخم کتان بریان دو جزو فلفل یکجزو بعسل مصفی سرشته لعوق سازند و اگر پودینه کوهی با تخم ترب عوض فلفل کنند روا باشد و یا جاوشیر خردل مغز بادام تلخ مساوی بعسل آمیزند و بکار برند و قطران با سکنجبین سرشته نافع و صبر سقوطری با شهد سرشته در دهن داشتن مفید ست و این معجون به نسخهٔ علیسی سهار تخم تلخ بگیرند مغز بادام تلخ هفت درم بارزد میعه سائله هریک چهار درم زعفران جاوشیر هریک دو درم بعسل بسرشند و این لعوق نیز از دست پرسیاوشان چهار درم فلفل ده عدد مغز چلغوزه دو اوقیه نارجین یکدرم عسل بقدر چندانکه بدان سرشته شود و این لعوق نیز نفع میکند بارزد حلبه هریک سه درم زعفران یکدرم جاوشیر مرکی مغز بادام تلخ هریک چهار درم با شهد بسرشند لعوق و نیز سینه را پاک کند و کتاب السعال مرتب از رب السوس فلفل و غیره سازند و اقراص بلابلج و عنبر و اقراص صوانیت

علاج سرفهٔ رطوبی

اصل السوس مقشر انجیر زرد مویز منقی نبات سفید جوشانیده بدهند و اگر قوی تر خواهند پرسیاوشان زوفای خشک بادیان بیخ بادیان تخم کرفس افزایند و شربت زوفا و خمیرهٔ بنفشه با آب گرم بخورند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب غاریقون تنقیه نمایند و زوفا و ایرسا و گاوزبان و ترمس و سپستان و ریوند خطائی و شربت دینار نیز در مسهلات این داخل میکنند و ایارج روفس درین باب نافع ترین مسهلات ست و یا سنای مکی پنج درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم انجیر زرد ده عدد مویز منقی پانزده درم بادیان خبازی پرسیاوشان زوفا گل بنفشه هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شکر هر واحد ده درم بالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و این حب زیر زبان نگاه دارند رب السوس پنج درم بادیان فلفل قردمانا مغز بادام تلخ هر واحد دو درم حلتیت یکدرم کوفته بیخته بعسل حبوب مفرطح سازند و غذا نخوداب گوشت مرغ بمغز بادام و قرطم سازند و تخم ترب و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شهد آمیزند و نوشیده قی کنند و جهت نشف رطوبات لعوقات گرم مثل لعوق عنصل که در تلطیف و تحلیل اخلاط نافع ست استعمال نمایند و حب حکیم محمد زمان همراه مطبوخ مناسب بدهند و یا ایرسا و زوفا صمغ عربی رب السوس اصل السوس انیسون مصطکی هر یک

سنج ماشه مغز بادام مغز پنبه دانه هر یک یک توله در عسل سرشته حبها ساخته بدهند و مطبوخ اصل السوس خطمی بادیان هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد
اسطوخودوس سه ماشه باشد نیز سرفهٔ بلغمی و کوتاهی نفس را نافع ست و دارچینی بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دادن نیز
مفید گویند اصل السوس زوفای خشک مویز منقی دارچینی اعرق عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه نبات داخل کرده برای سرفه و بول بکر
از عفونت بلغم نافع که همه ملطفات ست و حابسات نزله اینجا ممنوع ست و معجون زوفا مجرب حکیم علی درین باب بغایت نافع و رب السوس زوفای
خشک ایرسا مغز بادام تلخ هر یک چهار درم حلتیت تخم انجره هر واحد یکدرم کوفته بیخته با عسل آمیخته حسب حاجت بخورند و در حمام عرق آرند و مستحکی طوبا
ترنجبین بدهند و اغذیه ناسفه چون قلیه بریان و کباب و نان خشک بعد تنقیه تناول کنند و ریاضت متعبه قبل طعام خصوصاً حرکت صعود بر بلندی و امثال
و ذلک اختیار نمایند و از اشیای رطوبت افزا و لحوم چرب پرهیز نمایند و باقی تدبیر از علاج سرفهٔ نزلی بارد اخذ کنند و دو درم تا یکدرم راتینج سوده بر حریرهٔ
سبوس گندم پاشیده هفت روز خوردن نفع میکند بسعال مزمن و تنقیهٔ صدر و ریه مینماید و بقول ثابت خوردن انجیر خشک با مغز بادام یا مغز جوز برای
مزمن رطوبی را زائل کند و بیاگیرند پودینه تخم ترب صمغ بطم سیعه سائله و بعسل سرشته استعمال کنند و اگر کبوتر صحرائی ذبح نموده همچنان درست با بال و پر
بسوزند و یکحبه از خاکستر آن با برگ تنبول بدهند برای سرفهٔ بلغمی بغایت سودمند ست بقول سویدی شرب طبیخ قنطوریون دقیق و لعوق تخم کتان و شش درم
و پیاز عنصل بریان سه درم معجون العسل و شرب و مضغ مصطکی و خوردن خرما و شرب نفط سفید و طبیخ سنج بادزیون و عصارهٔ حشیشة الزجاج و اصل السوس
مقشر نیکوفته و حلتیت در بیضهٔ نیم برشت و خوردن حلبه و شرب طبیخ او مع انجیر و شرب حب بلسان و شحم حنظل و روغن بلسان و طبیخ زوفا در شیر عسل
و دود و عصارهٔ عنصل العسل و خوردن عنصل مشوی بشکر یا عسل و پیاز بریان و کرسنه مطبوخ بروغن بادام و پودینهٔ کوهی مع انجیر و شرب
طبیخ ایرسا و عود بلسان و فراسیون یا لعوق جرم او بعسل کرده و خوردن تودری بلیسته و انجیر و گرفتن دخان زرنیخ زرد یا سرخ مخلوط بشحم در قمع و شرب
طبیخ زوفای خشک و جوز السرو و اسقولوقندریون و ترب و سکر العشر و سیسالیوس و طبیخ گاوزبان با انجیر یا مویز منقی یا بالعسل هر واحد مفید سرفهٔ
مزمن ست و هم او گوید که عرق گاوزبان بشکر شیرین کرده در سعال مزمن مجرب من ست و سکنجبین نیز نافع و راتینج یکمثقال سوده بدو بیضهٔ نیم برشت آمیخته
نهار خوردن و حریرهٔ سبوس گندم بمغز بادام و اصل السوس مقشر کوفته و انجیر فربه پنج عدد بسعال مزمن نفع عجیب بخشد و مجرب ست و خوردن لحم لطیف
و مغز چلغوزه بشکر و تخم کشوث و کندر بریان و مربای او بعسل نیز مجرب و دارچینی و قسط و خطمی و صمغ او و خردل العسل و زرفت رطب بجلاب و بادام شیرین
و طبیخ کرفس و سلیخه و بیضهٔ سنگ پشت و بندق هندی و سداب و شبت یابس و غاریقون دو درم با رب السوس یک درم قنطوریون غافث همه نافع سعال مزمن

ذکر ادویهٔ هندیه

مفید سعال بلغمی پوست بلیله مغز تخم کونچ فلفل گرد صمغ عربی اصل السوس کاکرا سنگی مساوی کوفته بیخته حب بقدر نخود سازند و دو حب در دهان دارند
کاکر سنگی بجوشانیده دیگر فلفل سه ماشه دار فلفل شش ماشه پوست انار یکتوله قند سیاه دو توله جواکهار یکنیم ماشه ادویه کوفته بیخته بقند سیاه سرشته
حبها بقدر نخود سازند و یکحب بخورند دیگر ایلوه زعفران هر یک سه ماشه ریوند چینی دو ماشه بلیلهٔ کابلی یکماشه فلفل گرد زنجبیل عاقرقرحا هر یک شش ماشه
همه را کوفته بآب ادرک برابر نخود حب بندند و بجوان دو حب و بطفل یک حب بدهند دیگر مرچ وسحی و نخود بریان مقشر هر سه مساوی بدر شیرهٔ ادرک حب بندند
و حسب حاجت بدهند که مجرب نوشته دیگر فلفل گرد زنجواه دار فلفل نمک لاهوری نمک سیاه سهاگه هر واحد یکدرم برگ ارو سه یازده عدد در کوزهٔ
گلی نهاده دهن آن بند کرده در آتش نهاده بسوزند و برآورده سائیده نگهدارند و هر روز بقدر چهار سرخ ازان در پان خورند که معمول و بسیار مفید ست و
نوشته اند که بعد سائیدن برابر آن صمغ عربی سوده افزایند و بقدر یکماشه ازان خورند دیگر دار فلفل در پارچه نم داده پیچیده زیر خاکستر گرم بقدر یکساعت
بعده در دست بمالند که دانهای دار فلفل جدا شود و یکتوله ازان بگیرند و سهاگه بریان و خولنجان هر واحد یکتوله فلفل دو توله عاقرقرحا نیم توله کوفته در گل انداخته
بآب گهیکوار سه روز سحق بلیغ نموده حب بمقدار نخود ببندند و یکدو حب بخورند که سرفهٔ رطوبی و ضیق بلغمی را مجرب اهل هند ست دیگر پوست بلیلهٔ زرد بلیله

وآمله کاکڑاسنگی زنجبیل دارفلفل کنگی بهارنگی پوست بیخ انجیر هر یک دو درم نمک سنگ نمک سونچر نمک سانبهر سجی جواکهار هر یک یکدرم کوفته باشیر آکهه حب سازند
خوراک نیم ماشه دیگر مرچ پیپل زنجبیل عاقرقرحا سیٹهه تیلیه هر یک یکدرم حلبه یعنی میتهی پنج دام کوفته در آب برنج ساٹهی بقدر موٹهه حب سازند و یکحب خورند
نیز برای امراض مذکوره نافع ست دیگر مرچ پیپل هر واحد یکدرم تخم کٹائی لوٹه سجی هر یک دو درم کوفته بیخته بآب برگ بانسه حبها بقدر کنار بندند دو یکی
صبح و یک شام بدهند دیگر دارفلفل تخم کٹائی نمک سانبهر برابر کوفته بیخته برگ تهوهر در آب جوشانیده شیره آن گرفته بدان دواها آمیزند و حب
بقدر کنار صحرائی بسته یک صبح و یک شام استعمال نمایند دیگر زنجبیل دارفلفل سجی لوٹه فلفل گرد مغز تخم کونچ ہلدی جواکهار کوفته بیخته مقدار کنار دشتی
حب بندند و بآب نیمگرم وقت شب یکحب بخورند که از علویخان منقول ست دیگر غنچه آکهه سرخ مرچ سیاه جواکهار مساوی سائیده بقدر فلفل حبها
سازند و بوقت شب یکحب در دهن دارند مجرب صاحب تکمله هندیست دیگر طباشیر پنج ماشه دارفلفل چهار ماشه زنجبیل سه ماشه فلفل ناگکیسر
الایچی تالیس ترنج ترنج هر یک دو ماشه نبات بیخته سفوف ساخته سه درم بدهند دیگر گویند که اگر چرچٹه با برگ و شاخ و تخم و بیخ خشک کرده بسوزند و نیم سیر
ازین خاکستر در ده سیر آب بجوشانند تا یکسیر بماند بنصف ازین خاکستر جوشیده مع آب نیم آثار گرفته با دو نیم پاو دارفلفل کهرل کرده حب بقدر کنار دشتی
بندند و یکحب هر صبح بخورند و نیم سیر آب با خاکستر که باقی مانده دران نیم سیر اجواین انداخته وقت خواب یک کف بخورند و از دهن پرهیز کنند برای
سرفه بلغمی تازه و کهن و ضیق حدیث در من مجرب و ممتحن ست دیگر اصل السوس صمغ عربی هر یک چار جزو دارفلفل یکجزو شکر برابر سفوف ساخته بقدر
دو مثقال چند روز خورند منضج ماده سرفه و مخرج نفث ست دیگر پوست انار ولایتی دارفلفل کاکڑاسنگی هر یک شش ماشه نمک لاهوری نمک سیاه
هر واحد یک توله پوست بلیله دو توله کوفته بیخته سفوف سازند و در روز بدفعات قدری قدری بخورند که برای سرفه و ضیق معمول ست ایضاً اصل السوس
سه جزو کاکڑاسنگی صمغ عربی پوست خشخاش سوخته لسباسه هر واحد دو جزو دارفلفل سهاگه بریان پوست بلیله مغز تخم کونچ کات سفید قرنفل
پوست انار ولایتی هر واحد یکجزو سفوف ساخته بقدر مزاج خورند که درین باب بعمل آمده دیگر کاپهل زنجبیل پیکر مول کاکڑاسنگی بهارنگی دارفلفل
مساوی سائیده هر روز یکدرم بعسل آمیخته بخورند نافع سرفه بلغمی در بود در قطع بلغم بمنزله السیف قاطع ست دیگر مغز سمندر پهل فلفل دارفلفل
پوست خشخاش صمغ عربی کاکڑاسنگی اصل السوس مساوی سائیده هر روز نیم درم بدهند دیگر دارفلفل اصل السوس طباشیر مساوی هر روز
سه درم وقت خواب بآب گرم بخورند دیگر صمغ عربی شکر تری هر یک ده درم عاقرقرحا بیخ سوسن هر یک دو درم سفوف ساخته هر روز دو درم بخورند
دیگر سهاگه کاکڑاسنگی قرنفل بهنگری بهارنگی پوست بلیله دارفلفل نمک سنگ چیته مساوی زنجبیل برابر همه کوفته بیخته بآب حبها بقدر کنار خرد سازند
وقت خواب یکیک حب بخورند ایضاً بیخ کٹائی خرد اصل السوس کاکڑاسنگی خولنجان پوست بلیله کوفته بیخته در آب مطبوخ پوست مغیلان حب بقدر نخود
بسته در دهن دارند دیگر شلغم را در پارچه پیچیده گل حکمت کرده در تنور بریان نمایند پس افشرده آب او با نبات یا تنها نیمگرم دهند و خوردن سه درم برگ بانسه
با کیرا شهد ممزوج کرده نیز نافع دیگر نمک سانبهر پاو آثار مغز کهیکوار یک آثار پاو بالا در دیگ گلی ته بته نهاده سر آن بسرپوش پوشیده گل حکمت نمایند
و خشک کرده در بست و پنج آثار پاچک دشتی آتش بپچر دهند و بعد سرد شدن برارند و از چهار سرخ تا یکماشه بدهند که قاطع بلغم و نافع سرفه و ضیق النفس
و هاضم طعام و مصلح معده مرطوب ست دیگر پوست بلیله کاکڑاسنگی بهارنگی دارفلفل شب یمانی تنکار بریان کشیطرج قرنفل نمک سنگ
زنجبیل مساوی بقدر کنار خرد حبها ساخته یکیک حب صبح و شام بخورند دیگر تخم پنوار سائیده بقدر چهار ماشه سه هفته خورند سرفه بلغمی را نافع ست
برگ کیله سوخته خاکستر آن با قدری نمک آمیخته در روز چند بار قدری قدری خوردن همین عمل دارد دیگر دارفلفل بر چلم نهاده مثل تنباکو کشند
که مفید سرفه مزمن ست و کچله هر قدر که خواهند در روغن زرد بسوزند و سائیده وقت نهار دو سرخ از آن خورند دیگر آرد موٹهه در شیر مدار سرشته قرص ساخته
بر آتش بسوزند و باریک سوده بقدر دو سه سرخ در برگ تنبول بخورند یا بعسل آمیخته بلیسانند که مفید سرفه بلغمی ست دیگر نمک سانبهر نمک لاهوری نمک سیاه
اجواین نمک نفطی سهاگه هر شش دوا برابر در سبوچه گلی کرده گل حکمت نموده در حفره نیم درعه انیا چک دشتی آتش دهند و بعد سرد شدن برآورده برابر آن

صمغ عربی آمیخته مجموع آرند و یکماشه از آن خورده باشند نیز مفید بود دیگر تریاق نبات سنگ پوست انار مغز تخم کدو نیم خاکستر برگ رز سوخته [illegible]
هر واحد یکجزو بلیله و آمله و فلفل دار فلفل یکدو بهر یک نیم جزو سفوف ساخته یکماشه صبح و شام خورده باشند در سه روز آرام شود و اگر با لعوق کوفته حب خشخاش
لعق نمایند نافع سرفه بلغمی و مانع مواد از سینه و دافع درد پهلوست دیگر سنای مکی هشت توله سنبل الطیب چهار توله لونگ الایچی سفید هر یک
هر واحد یکتوله کبوتر کیمری دو توله نبات مصری چهار توله شهد نیم آثار همه را کوفته بیخته در شهد آمیخته وقت خواب دو توله بخورند که برای سرفه بلغمی و ضیق
مجرب نوشته دیگر توتیای سبز یکدانگ سائیده در قند سیاه حب ساخته فرو برند اگر خواهند قدری آب بالای آن بنوشند تا هفت روز در یک
اول گرمی و قلق زیاده می آرد و قی و اسهال هم می آید و چون اسهال و قی منقطع سازد کچهری با روغن بسیار بخورند و بعد سه روز هیچ اضطراب نمی آرد
و سرفه بلغمی و ضیق النفس مزمن زائل میسازد لیکن نازک طبعان و ضعیف مزاجان را نباید داد و تا کار بدوای دیگر برآید بدین دواجرات نشاید
قول ابو منصور در سرفه که از رطوبت میباشد حریره بنفشه بروغن حب صنوبر یا روغن پسته یا روغن بادام انجیر و خرما و مویز بخورند و بر سینه روغن سوسن
و نرگس و موم مالند و با مطبوخ زوفا که در سرفه گذشت به هندوبه کنند و بر سینه مالند که در دهن دخان بگیرند و این معجون سعال بخورند مغز جلغوزه پسته
مغز پسته پنج درم مغز بادام ده درم لعاب تخم کتان ده درم فانیذ مثل مجموع معجون ساخته مثل جوز دهند و گلقند عسلی آب مطبوخ انجیر و مویز
با دیان خورند و چون کهنه گردد بزر کتان بعسل سرشته بخورند و چون نفث غلیظ باشد طبیخ زوفا با این قرص بنوشند یا دیان تخم کرفس رب السوس
پرسیاوشان مغز بادام تلخ ساییده بلعاب بزر کتان مع عسل ساخته سه درم بدهند و غذا حریره آرد باقلا یا آب باقلا بروغن بادام و عسل بدهند **قول صاحب
قانون و شارح آن** شیخ میفرماید که علاج سوء مزاج رطب و رطوبت در نفس سینه بمجففات ناشفه مخلوط بما الیه نمایند و این ترکیب بهمین صفت
گل ارمنی کثیرا صمغ عربی هر واحد یکجزو پودینه زوفای خشک ماشا دارچینی ابرسا پرسیاوشان هر واحد نصف جزو بعسل مقوم معجون سازند
کنند و بهم او گوید که اگر ماده غلیظ باشد تحلیل و جلا بشرطیکه مذکور در بحث ربو کفته بطور یکه تسخین زیاده نکنند مگر باعتدال بلکه جهد نمایند در آنکه تلیین و تقطیع
و ازلاق حاصل شود و منقیات که در بحث ربو مسطور شد استعمال نمایند و آنچه درینجا مخصوص است حلک انباط العسل است و آن قرطم و با سعد و مثل آن
و یا رب السوس کثیرا و قند و مغز بادام شیرین مساوی و گاهی صبر بعسل در دهن بگیرند و نفع بسیار می یابند و بگیرند سه پیمانه سالم و در چند آن عسل
آن روغن زرد و حیل عدد فلفل سوده بیامیزند و بغیر انضاج انعقاد نمایند و صبح و شام بلیسند و ایضا هفت لدروس کراث شامی بگیرند و در
آب بپزند تا ثلث بماند صاف نموده و باقی عصاره فشرده و عسل مخلوط سازند و بپزند و ایضا بگیرند در در رطب هشت جزو مغز جلغوزه یکجزو صمغ بطم یکجزو
مویز چهار جزو عسل بقدر کفایت و از آن لعوق سازند و دوای جید اینست که بگیرند پودینه نهری پنج اوقیه مغز جلغوزه و تخم انجره هر واحد اوقیه بزر کتان
و فلفل هر یک سه اوقیه و بعسل بسرشند و استعمال نمایند و گویند که این دوا برای سعال کائن از ماده غلیظ که لفث آن مشکل باشد مجرب است و تحلیل و تقطیع
و تلیین و ازلاق آن بنمایند و از نفث ماده را دفع میکنند و یا بگیرند حبابی کهم پنج جزو سوس هشت جزو زعفران فلفل هر واحد دو جزو کرسنه بست جزو
بعسل کف گرفته بسرشند و یا بگیرند زعفران و سنبل الطیب و فلفل هر واحد یکجزو فراسیون زوفا هر واحد سه جزو مر و سوس هر واحد دو جزو بعسل مصفی
بسرشند و برای مزمن قطران بعسل بلیسند و یا قسط هندی با آب شبت مطبوخ بقدر سکرجه مع ملعقه روغن کنجد و ایضا بزر کتان بریان با عسل تنها
یا مع فلفل و هم چنین آن یا پودینه و ایضا الیسیدن باعسل یعنی باعسل تحل و نیز جاوشیر و خرزل و بادام تلخ و ایضا سر و دیطوس نافع و هم او گوید که گاه
در سعال کهنه رطب دخن مذکور در باب ربو استعمال میکنند و اگر رطوبت مستلی باشد زرنیخ احمر و خردل و ارنب و آرد جو و پوست پسته بزوری بعضیه سرشته
قرصها بقدر یک درم ساخته در آفتاب خشک نمایند و سه بار از آن بخور کنند و ایضا زراوند مدحرج و میعه و یا زند مساوی زرنیخ سرخ برابر همه در رنگ
سرشته بند قه سازند و یکی از آن بر آتش نهاده لقمع دود بحلق جستانند و گویند که اگر زرنیخ و میعه و مغز بادام و مغز جلغوزه مساوی بهم سرشته بدخان گیرند بخور کنند
نیز برای سعال مزمن و نفث منتن سود مند است و باید که بعد از آن تحسیر حریره آرد گندم بمغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرت دود زرنیخ استعمال کنند

و شارح گیلانی می نویسد که ملاک علاج او تنقیهٔ بدن از بلغم لزج است با استعمال بعد انضاج ست اگر در سینه از استلاء از بلغم باشد و اگر نباشد طبیخ زوفا باین نسخه
انجیر تر و مویز منقی هر واحد ده درم عناب پنج درم اصل السوس ده درم پرسیاوشان هفت درم بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کرفس تخم بادیان زوفای خشک
ده درم تخم انجره پودینه فراسیون هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بنوشند و آیین دوا بخورند تخم کرفس بادیان اصل السوس زوفای
خشک پرسیاوشان تخم انجره ایرسا قردمانا فلفل نرم او ندم دحرج مغز بادام تلخ حرف هر واحد پنج درم بعسل سرشته مثل جوز بدهند که مده و جمیع اخلاط غلیظ را
از سینه خارج کند و لعوقات گرم بلیسند و حبوب حاره مثل حبیکه دران رب السوس پنج درم ست و حب میعه سائله که در علاج سرفهٔ نزلی بارد در قول
جرجانی مسطور شد در دهن دارند و آبیکه دران انیسون و بادیان بقدری عسل جوشانیده باشند غرغره کنند و جریره متخذ از سبوس جواری با عسل
و روغن بادام بنوشند و آب مطبوخ بیخ سوسن آسمانجونی و قدری عسل زنجبیل مربی غرغره سازند و عسل و شونیز اندکی بخورند و اگر این رطوبت طول
کند ماء الاصول بنوشند و در بعض اوقات چند دانه مغز بادام تلخ و مغز چلغوزه و پسته مع شکر و عسل بخورند و غذا گوشت بریان و کباب و شوربا
با نخود سازند و نوشیدن نبیذ کهنه و خوردن مویز و حمام حار معرق و ریاضت متعبه قبل طعام لاسیما حرکت صدر بقرات نافع ست و از
شوربای حبوب و مبردات و فواکه رطب اجتناب نمایند و مطبوخ مذکور در قول جرجانی نیز منضج ست و شرب آب بادیان در رطب مع شکر طبرزد
نافع ست و اگر شدت کند تخم کتان بعسل سرشته صبح و شام با آب انجیر و مویز منقی بخورانند و اگر از بادیان رب السوس هر واحد یکجزو مغز بادام تلخ
سه جزو فانید برابر همه حب ساخته در دهن دارند سینه را پاک کند و خرخره و ضیق النفس ببرد و اگر با رطوبت غلیظ لزج باشد بگیرند تخم ترب و حلبه
و بزرکتان و در عسل بسرشند یا عسل انجیر یا عسل نخل جمع کنند و میعه سائله و علک البطم در اجزای مساوی افیون ثلث جزو بقدر دانگی حب سازند
و دو سه حب در دهن دارند که سعال شدید را منع کند و در سعال رطب که مریض بسیار نفث کند و آنکه هر گاه نفث نکند ثقل اندر نفس او تنگ
گردد خشخاش و افیون و تخم کاهو و بزر البنج استعمال نکنند و خوردن انجیر خشک و جوز سعال مزمن را نفع کند و تقلیل غذا کنند و غذا اسفیدباجات
و کرنبیه بگوشت و اندکی فلفل و کشکیه کشک حنطه بفانید و قدری دارچینی و کراثیه و برای ایشان قلایا و شوا از لحم ارنب و طیور بری و حلوای
خرما و فانید و روغن بادام و لعاب حلبه صالح ست و عوض آب جلاب یا شربت بنفشه بنوشند و اگر ماده غلیظ باشد ماء العسل با فادیه بنوشند
سیما اگر ماده غلیظ تر باشد و هم او گوید دوائی که در سعال رطب بی نظیر ست بگیرند مر و میعه سائله و افیون و روغن بلسان هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو
آمیخته بدارند و هر که عادت خوردن افیون ندارد نیم و انگک از ان بخورد و فائده او به بیند که در غیر او ندیده باشد و در ظرفی بدارد که روغن این دوا جذب نکند

علاج سرفهٔ بارد

مطبوخ که در سرفهٔ رطوبی گذشت بدهند و انجا که خفیف امور خارجیه همچون مصادفت بهوای سرد مجاورت برف و استعمال آب سرد سبب باشد
نخستین ازالهٔ سبب کنند بعده جهت گرمی شش حتی الامکان حبس دم نمایند کان زیرا فی الحال گرم میسازد و همچنین استعمال بهوای گرم و حمام
و اگر احتیاج بعلاج قویتر افتد حب از مر و میعه سائله بعسل ساخته زیر زبان دارند و جلنجبین ده درم در مطبوخ اصل السوس و انجیر و مویز منقی پرسیاوشان
و بیخ بادیان و روغن بادام تلخ آمیخته با مثقال معجون قفی بنوشند و شربت زوفا ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند و انجیر با نخود بریان بخورند
و طبیخ زوفا و اسارون و انجیر و غیره نیز نافع ست و ایضا از مشروبات نافعه بادیان در طب مطبوخ مصفی بشکر طبرزد ست و یا دردی قطران یا علقه
یا علک البطم بعسل بخورند و یا روغن بلسان یکبنج یا یکمثقال بدهند و کذلک کبریت مع بیضهٔ نیم برشت و لعوقات لعابات حاره مثل لعوق مسهل
از بادیان و تخم کتان و خردل بریان و حلبه و مغز چلغوزه و پسته و بادام و صمغ و کتیرا و فانید بلیسند و عوض آب ماء العسل یا ماء السکر بنوشند
و عسل تنها یا مع تخم کتان بریان بخورند و گاهی قدری فلفل اضافه کرده میشود و کذلک از لعابات گرم مثل لعاب حب الرشاد و بزرکتان مساوی
بعسل بپزند قوام نموده لعوق بسازند و کرسنه بعسل و با آب انار شیرین مقوم بعسل و خوردن تریاق کبیر و گلقند عسلی نیز مفید و آب شربت انجیر

پانزده عدد و مویز منقی بیست عدد و اصل السوس مقشر ده درم پرسیاوشان پنج درم زوفای خشک سه درم ایرسا دو درم چنانچه رسم است بپزند و صاف نموده با شهد بقوام آرند و باد و دانق مسک یا سکنجبینا یا مترودیطوس بدهند و سینه را بروغن سوسن و نرگس و خیری و یاسمین و موم زرد بمالند و غذا نخوداب با دارچینی و زعفران دهند و آیضاً خیار سبوس گندم بحلبه و روغن و انجیر و خرما و عسل یا فانیذ پخته و اصول کرات شامی و حلوا پخته از خرما و فانیذ و روغن بادام و لعاب حلبه و کرنبیه بلحم سمین و مغز پسته و اندکی فلفل و کشک گندم بفانیذ و فلفل و دارچینی و کراتیه مدهند و اطریه بفانیذ و از ادهان روغن پسته و چلغوزه و حبة الخضرا نافع است و از لحوم گوشت فراریج و خروس و شوربای آنها و شوربای گوشت حلوان و نخوداب معزرم و مزورهٔ باقلای مقشر و مغز بادام و فراریج مع نخود بدهند و نقل پسته و چلغوزه و مویز منقی مع حلبه و انجیر و بادام است و خوردن انجیر خشک مع عرق بادام سعال مزمن را قطع کند و از اشیای بارد و هوای سرد و کثرت شرب آب سرد و استحمام اجتناب نمایند و در هوای گرم و حمام نشینند و بقول سویدی شرب جادستر یکدرم در جلاب یا میعهٔ سائله در ان و بخور قصب الذریره تنها و مع صمغ البطم و کذا اشراب عسل و طبیخ کرنب منضج و همچنین منت با اسی مخلوط با بادام مقشر و شکر و کذا علک البطم و قردمانا و دارچینی و مغز حبه دانه و طبیخ کماذریوس و روغن بندق و مغز آن بالعسل و خوردن ثوم و گرفتن مر بقدر باقلا در دهن و مقل ازرق و بخور کور نجل و شرب تفر الیهود و لادن و حب البطم هر واحد مفید سرفهٔ بارد مزمن است و گویند که این حب سرفهٔ بارد سازج و مادی را عجیب الاثر است دار فلفل و زنجبیل گوی صورتی هر کدام یکدرم مویز منقی دو درم کوفته با آب ادرک سائیده حبها بقدر دانهٔ نخود بسته گاه از ان بخورند و یکی زیر زبان نگاه دارند و گویند که بسا است که با سرفهٔ بارد نزله میباشد درینصورت آنچه در سرفهٔ نزلی بارد گذشت نیز بعمل آرند صاحب کامل گوید که در سعال بارد یابس که در زمستان یا نزد هبوب شمال حادث میشود باید که حسوی معمول از سبوس و عسل و روغن بادام استعمال نمایند و لبفلوس خیار شنبر که در آب مطبوخ بادیان با سپستان مع آب بادیان کنند و طبیخ عبیس ده درم در آبکه بادیان جوشانیده باشند دهند و این لعوق بخورانند بزرکتان حلبه بزر مرو جوز السرو مغز حبه دانه هر واحد یکجزو صمغ آلو نیم جزو باریک کوفته بیخته و بران فلوس خیار شنبر بقدر لائق داخل کرده بلیسند و گاه گاهی این حب در دهان دارند مغز پسته مغز چلغوزه مغز حبه دانه مغز حب البطم هر واحد پنج درم صمغ آلو و کتیرا هر یک سه درم باریک سایند و بوزن او شکر طبرزد آمیخته بلعاب تخم کتان بسرشند و حب ساخته استعمال نمایند و غذا الشوربای فراریج نوا هض بنخود و شبت و دارچینی و خولنجان و اشترغاز یا مزورهٔ معمول بچقندر و روغن بادام و کشنیز و دارچینی سازند و پسته و انجیر خشک و ناطف عسل و پسته و بطم بخورند و اندکی شراب کهنه که اندکی شیرینی باشد بیاشامند و چیزهای سرد نه دهند و تقلیل شرب آب بارد کنند و آیضاً او گوید که اگر سرفه از برودت باشد تدبیر یکه در علاج بهاق رطوبی مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بروغن سوسن و موم بمالند

علاج سرفهٔ حار

شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ مغز تخم کدو در عرقیات برآورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و دیگر مبردات چون لعاب اسپغول و بهدانه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان برآورده آب تربوز آب انار شیرین اشربهٔ مذکوره داخل کرده و ماء الشعیر و خمیرهٔ بنفشه و لعوقات بارد استعمال نمایند و صندل و کافور تراشهٔ کدو و آب کشنیز تر و آب کاهو و گلاب آمیخته بر سینه طلا سازند و یا از بنفشه و نیلوفر و برگ بید ضماد نمایند و یا در قیروطی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم کافور آمیخته طلا کنند و یا قیروطی اخضر بمالند و یا آرد باقلا سفیده بیضه و روغن بنفشه و موم بر سینه ضماد کنند و از میوها تربوز و انار شیرین خورند و صندل و کافور و خیار شگافته و بنفشه و نیلوفر تازه ببویند و کیپای نیمکوفته یکجزو مغز بادام مقشر دو جزو کوفته در جلاب حل کرده مدام اندک اندک بلیسند و نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار مساوی تخم خشخاش پاک کرده بیخته همه را و بلعاب بهدانه یا اسپغول حب بسته پیوسته یکحب در دهان دارند و سپستان در دهن گیرند و اگر امراض بزند لعاب بر آورده شکر آمیخته بقوام لعوق آرند نافع باشد و طعام از کشک جو و اسفاناخ و باقلا و ماش مقشر و کدو و برگ کاهو با روغن بادام سازند و از لحوم احتراز نمایند و گویند که در میان بهر و گفتن

آنجا کرده ست مریض انی قفار رسد سه عدد یا پنج عدد دیوچه انداختن فائده تمام دارد شیخ و شارح قانون می نویسند که علاج سعال حار مطلقا معرفت از عصارات و ادهان یا طلیه مرطبات نمایند بعد فصد قیفال یا باسلیق اگر امتلا باشد و جلاب نیز نافع ست و نوشیدن لعاب اسپغول و شربت بنفشه و نیلوفر و دیا قوذای ساده و حب شام و کذلک لعوق خشخاش ساده و لعوق خشخاش که دران خشخاش سفید و سیاه و دواء قیست مدام لعق کنند و از رب السوس بنفشه هر کدام ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه ترنجبین هر واحد پنج درم بلعاب بزرقطونا و بهدانه قرص ساخته سه درم با ماء الشعیر و شربت بنفشه بخورند و آب انار مقوم بشکر طبرزد ایضا نافع و لعوقات ایشان از لعاب بزرقطونا و بهدانه و نشاسته و صمغ عربی باید و لعوق لعابات که در اکثر قرابادین مسطور ست و حبوب نافع سعال حار استعمال نمایند و گاهی دران مخدرات می آمیزند و در سعال حار ساذج و یابس تجربه رسیده که شیر خشت زیر زبان نگاه دارند در روز و شب بقدر هفت درم تا ده درم استعمال نمایند که مسکن سعال حار و عطش و ملین طبع ست و ایضا رب السوس ده درم نشاسته کتیرا مغز بادام مقشر صمغ بنفشه هر یک پنج درم سائیده بلعاب بهدانه سرشته حبها مثل فلفل سازند و در دهن بدارند و ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بروغن بنفشه نوشیدن بسیار نافع ست و خصوصا چون یبس غالب گردد و اغذیه ایشان از بقول بارده و لبوب مثل قثا و کدو و خیار بروغن بادام و باقلا کوفته و ماهی پخته بروغن بادام و بروغن کدو و ماء الشعیر و حریره که مولا بجو و باقلا و نشاسته و آب سپوس و بروغن بادام سازند و اگر طبیعت نرم باشد سبب جو بشکر و اطریه دهند و اگر کار با شدید رسد انجا مد ماء الشعیر با سرطانات مقطوع الاطراف مغسول بآب خاکستر و نمک بدهند صاحب کامل گوید که هر گاه سعال از حرارت حنجره مع تپ باشد باید که در ابتدا فصد قیفال کنند و تدبیر او بتدبیر مبرد مرطب مثل ماء الشعیر که دران عناب و سپستان و کتیرا پخته قدری حنجره بنفشه مالیده و روغن بادام و روغن کدو بران چکانیده باشند باید که در طعام مزوره کاسفاناخ یا سرمق یا خبازی بروغن بادام یا مغز بادام سوده بنهند و انار شیرین و شکر و موز و بادام رطب بشکر و خوخ و خیار و قثا بدهند و از اغذیه ترش و نمکین و صیاح و کثرت کلام و دخان و غبار اجتناب نمایند و گاه گاه لعاب بهدانه و بزرقطونا با قدری شکر طبرزد یا فانید تجرع نمایند و همه آنچه در معالجه خشونت حنجره مذکور شد بعمل آرند و این لعوق نیز نافع ست بگیرند مغز تخم خیار و قثا و کدو مغز بهدانه تخم خرفه هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ با دام هر واحد سه درم طباشیر دو درم فانید لست درم باریک سائیده بلعاب بزرقطونا یا بهدانه سرشته بروغن بادام انداخته ملبس بسازند و اگر از این ادویه حب چون لب سازند و در دهن نگاه دارند نیز مفید ست و حکیم اکبر گوید که اگر سعال از حرارت صدر وریه باشد باید که صاحب او را فصد باسلیق امر کنند بقدر حاجت و احتمال قوت خون بر آرند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و کتیرا و جز آن که مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بروغن بنفشه و نیلوفر که دران موم سفید گداخته باشند بمالند و لعوق بهیر و ضماد نمایند صاحب مغنی قدیم گوید که علاجش فصد باسلیق و شرب ماء الشعیر و استعمال لعوق خشخاش و خمیره بنفشه و لعاب بجلاب و شیره تخم خرفه لشربت خشخاش و امثال انار شیرین و اکل حسو نمایند و غذا مثل باقلا بروغن بادام و اسفاناخ یا سفیده بیم برشت سازند صاحب شفاء الاسقام و قرشی گویند کرد سرفه که از سوء مزاج حار یا یابس یا هر دو باشد ماء الشعیر مع آنچه بتحلیل شیره تخم خیارین مغز تخم کدو و تخم خشخاش و شربت بنفشه و روغن بنفشه یا روغن بادام شیرین بدهند و خمیره بنفشه بهتر از شربت اوست و لعاب بهدانه با لعاب اسپغول بشکر و بزور مذکوره سوده بشکر طبرزد و ماء الخیار بجلاب و لعوق انار شیرین و شربت او و شربت نیلوفر و حب متخذ از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش هر واحد یک درم کتیرا رب السوس نشاسته هر واحد نیم درم سوده بشربت انار سرشته استعمال نمایند و گاهی در این حب تخم خرفه می افزایند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت قلب مفرط باشد احتیاج بکافور افتد و لعوق از کتیرا و جلاب و روغن بادام یا صمغ سفرجل و کتیرا و نشاسته و بادام و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بلعاب اسپغول سرشته مرتب سازند و صمغ بادام صد درم گرفته در یکصد درم جلاب دو صد درم آب و پنجاه درم روغن بادام بپزند تا آنکه بقوام عسل آید مدام استعمال نمایند و اغذیه اصحاب سعال حار و یابس مزوره کدو و یا خبازی یا ملوخیه یا بقلة یمانی یا خرفه ست و این مزورات ساده بی گوشت باشند اگر تپ لازم بود و اگر تپ نباشد جایز ست که دران گوشت بزغاله یا مرغ یا ماهی و لا سیما یا بچه او داخل نمایند و یا زرده بیضه نیم برشت بدهند و اگر آنرا بطبیخ حسو بپوشند فی الحال نفع بخشد و در رب جنب بلیغ النفع ست

وایضاً اگر احتیاج بلحوم افتد با بچه بگندم یا برشته مع بعض البقول مذکوره تجویز نمایند و حلوا از نشاسته و شکر و کدو رطب یا مغز تخم او و روغن بادام تجویز
و بالجمله در علاج این قسم سرفه علت روا ندارند که چون شدت کند و حرارت قلب غالب شود بدق انجامد سویدی می نویسد که شربت خشخاش هندی یا
بماء الشعیر و ماء القرع با نبات و اصل السوس و شیر ترنگبین یا قیروطی از روغن خشخاش و حب الآس سفید و تخم خطمی و بیخ و صمغ او و خبازی و عناب سپستان
نافع سعال حارست و کذا خوردن شاه بلوط و باقلا یا ماشی بروغن بادام شیرین و با کدوی مطبوخ با طرحیه یا بهدانه مرقوق یا کتیرا بشکر شیرین کرده یا تخم
خشخاش کوفته تنها یا مویز منقی یا اسفاناخ بروغن بادام بریان و کذلک قطف یا مغز تخم خربزه یا صمغ عربی یا حسوی باقلا بشکر و روغن بادام مفید است
و گوید که ماء الشعیر محکم الطبخ و کذا تخم خشخاش کوفته و لوبیا پوست او خوب پخته مالیده صاف نموده با نبات سفید لعوق ساخته و همچنین ماش بروغن بادام و اسفاناخ پخته مجرب است

علاج سرفهٔ یبسی اگر تب نباشد

بهترین اشیا نوشیدن شیر خر و شیر بز است که چون رطب اسنان آن خورانیده باشند و لعاب اسپغول ده درم آب خیار سه اوقیه شکر ده درم ترنجبین ده درم
مهند و مغز بادام و کتیرا با شکر و کذا شیر میش بروغن بادام و شکر و ایضاً شیرهٔ بادام با شکر همه از مجربات است و کذلک مسکهٔ تازه با نبات تا چهار روز
خوردن و شیر بز سیاه یا سرخ یکرنگ با طباشیر ساخته در سرفه که بسبب حرارت و یبوست بود نفع بسیار دارد و حکیم علی گوید که اگر تپ و لین طبع نباشد
انجیر زرد پنج عدد عناب ده عدد سپستان بست دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس پرسیاوشان هر واحد پنج درم در آب بجوشانند تا نیم آثار
صاف نموده هر روز سه اوقیه بنوشند و اگر خواهند بایں قرص بیاشامند و بیان رب السوس پرسیاوشان مغز بادام مساوی بلعاب بزرکتان قرص ساخته
هر روز سه درم بخورند و لعوقات شیرین مثل لعوق صنوبر تناول نمایند و غذا اشوربای گوشت حلوان چرب بشحم ماکیان و گوشت ماکیان فربه و با چه بهتر است
و فالوده رقیق بشکر و روغن بادام و خشخاش نفع میکند و اگر تپ باشد استعمال سائر مرطبات مشروبه و قیروطیات مبرده معروفه کنند و استعمال ماء الشعیر
بروغن بادام و ترطیب قیسم مدام بریختن ها و نوشیدن حریره های بادام مرطب نافع و باید که ماء الشعیر در روز دو بار بنوشند یکبار وقت صبح و مرتبهٔ دوم بعد سه ساعت
هر بار بقدر نیم رطل قدر ابزن نشانند و غذا کدو و کشک بروغن بادام و مانند آن باید و هنگام خواب لعاب بزرقطونا و ماء الخیار و ماء القرع بجلاب بدهند
و حمام رطب و ریختن آب نیم گرم بر سینه نافع و نوشیدن لعاب بهدانه و اسپغول با شکر و لعوق خشخاش و حسوی سرخ و شربت اجاص و قرص خشخاش نافع
و کذا ماء الخیار سه اوقیه با نیم اوقیه شربت نیلوفر یا لعاب بزرقطونا و شیرهٔ مغز تخم کدو با جلاب شکری مفید و شربت خشخاش و آش جو که دران سپستان و عناب
و بنفشه پخته باشند بروغن بادام بدهند و در غذا قطف و خیار و اسفاناخ و کدو و روغن بادام داخل سازند و اگر تپ نباشد صفینهٔ نیم برشت و جوزهٔ مرغ و مهد
و حریره از جو مقشر و خشخاش سفید و شکر و روغن بادام سازند و بجای آب جلاب و شربت بنفشه بنوشند و صمغ را در آب تر کرده صاف نموده روغن بادام اضافه کرده
بجوشانند تا غلیظ شود و هر وقت آنرا بلیسند و یا لعاب بزرقطونا در جلاب پخته روغن بادام داخل کرده بنوشند و ایضاً عناب پنج دانه سپستان بست دانه بنفشه
سه مثقال باشد در آب جوشانیده مالیده صاف نموده و لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه رب خشخاش یا شربت آن داخل کرده نوشیدن سرفهٔ خشک را
نافع است و حب مرطب از رب السوس ده درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین تخم خرفه هر واحد پنج درم و بعضی خشخاش و صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و بنفشه
هر یک پنج درم می افزایند و مغز بادام بست درم شکر بوزن مجموع عوض رب السوس و تخم کدو و خرفه داخل میکنند بلعاب اسپغول یا بهدانه و یا سفیدهٔ بیضه
ساخته در دهن گیرند و قیروطی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم سفید و کتیرا و عصارات مرطب مثل آب کاهو و آب کشنیز تازه ساخته بر سینه نهند و نان
و مقعد و پاشنهٔ قدم بروغن بادام چرب سازند و در آب نوشیدنی بهدانهٔ شیرین و تخم خطمی اندازند سویدی گفته که حسوی نشاسته و با بادام و شکر و مغز تخم کدو
محلول در ماء الشعیر و شربت گاوزبان بماء الشعیر و شکر و عصارهٔ او و عرق او و طبیخ او بشکر و صمغ عربی یا کتیرا بماء الشعیر و شکر و کذا سپستان و کذا
مسکه بشکر و بروغن بادام و طبیخ عناب و کذا بنفشه هر واحد نافع سعال یابس است و خوردن خبازی بروغن بادام بریان یا ترمس شیرین با ملوخیه
یا ماکیان فربه مسکه پخته یا روغن گاو و بشکر یا کشنیز مقشر بشکر نیز مفید است و لعوقات مرطبه مثل این لعوق بزرقطونا بهدانه هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید

ده درم اصل السوس مقشر کوفته سپستان هریک هفت درم در سه رطل آب باران بخیسانند و بآتش ملایم بپزند تا یک رطل بماند مالیده صاف نموده دوازده اوقیه سپیغول و ده استار فانید و هفت درم از هریک صمغ عربی و کتیرا کوفته آمیخته بقوام آورده استعمال نمایند و حریرهٔ مغز بادام شیرین کتیرا آرد جو تخم خشخاش سفید کوفته و کتیرا ... بنشاسته ...

علاج سرفهٔ دموی

فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم کدو در عرق شاهتره براورده شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و در آخر روز لعاب اسپغول عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و شربت ماء الشعیر و لعاب اسپغول و خمیرهٔ بنفشه و وضع اطلیهٔ بارده بر سینه لازم گیرند و آنچه در علاج سرفهٔ حار گذشت حسب حاجت بعمل آرند و مسهل صفرا بتنقیه نمایند و یا تلیین طبیعت بماء الفواکه یا باین مطبوخ نمایند عناب سی دانه بنفشهٔ خشک ده درم در دو رطل آب باران بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند و در آن شیرخشت ده درم خمیرهٔ گاوزبان تازه هفت درم حل نموده صاف کرده بیاشامند و اگر خمیرهٔ گاوزبان بهم نرسد گل گاوزبان یا برگ آن سه درم کوفته اضافه مطبوخ نمایند و بعد از تنقیه تلطیفیه مزاج التسکین حرارت نمایند آشامیدن ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر یا بنفشه و استعمال لعوقات بارده مثل لعوق که از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر و کتیرا با مطبوخ عناب و سپستان و تخم خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و نبات یا فانید ساخته باشند و اطلیهٔ بارده بر سینه و تمریخ بقیروطی حاضر که در آن تسقیه آب بقول بارده مثل کشنیز و کاهو و مانند آن داده باشند و اگر حرارت در جگر بود تسکین آن نیز بمبردات کنند و قرص کافور و روغن کدو و روغن بادام و دوغ و آب لیمو خورند و در اینجا استعمال حموضات جائز است و گفته اند کسی را که سرفه از کثرت و غلیان خون باشد اگر فصد نکنند اکثر منجر بسل میشود و یا ورم ریه میگردد و لیس بر فصد اکتحل علاجش منحصر است و آن قسم سرفه که از امتلای دموی در ریه باشد حجامت میان کتفین نافع گفته اند

علاج سرفهٔ صفراوی

لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه شیرهٔ خیارین دو توله یا شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله یا شیرهٔ مغز تخم هندوانه دو توله با شربت عناب یا شربت خشخاش بدهند و یا گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر پنج ماشه خطمی خبازی هریک چهار ماشه خیسانیده همراه اشربهٔ مذکوره استعمال نمایند و حب السعال در دهان دارند و دیاقوذا با لعابات بدهند و در اینجا نیز استعمال حموضات منهی نیست از اینجاست که گفته اند در بعضی اقسام سرفهٔ حاره افشردهٔ لیمو و انار ترش نفع عظیم دارد و بعد از نضج مادهٔ منضج صفرا از مسهل صفرا تنقیه نمایند و خبازی و خیارین و خوبانی و شربت ورد مکرر نیز در مسهلات این داخل میکنند و بعد تنقیه از مغز تخم کدو خیارین و تربز و بهدانه و خشخاش و تخم کاهو هریک هفت ماشه تخم خطمی و خبازی هریک پنج ماشه کتیرا سه ماشه بلعاب اسپغول چندانکه بقدر نخود ساخته پیوسته در دهان دارند و عناب آلو بخارا هریک پنج عدد مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات داخل کرده بلیین طبع و دافع تلخی دهن است و گاهی گل بنفشه شش ماشه داخل کرده شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه شربت بنفشه سه توله عوض نبات میکنند که ملین است و گاهی وزن مویز منقی دو توله و آلو بخارا ده دانه میکنند که ملین و نافع بخارات سر و سینه و تپ و نزلهٔ صفراوی دائمی است بعد حجامت قفا سینه بهند

علاج سرفهٔ سوداوی

حریرهٔ سبوس گندم بقند یا شهد شیرین کرده بدهند و بعد نضج مادهٔ بمنضج سودا از مسهل آن تنقیه نمایند و از آرد باقلا و رب السوس گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی و ... هفت ماشه اطمار اللطیف شکر تیغال شیرخشت هریک پنج ماشه بروغن بادام چرب کرده در شربت انار ولایتی سرشته حب بسته بکار برند و بدتر تخفیف از آن لعوق لیا العمل آرند غذا نخود آب دهند که از گوشت مرغ یا گوسفند جوان یا حمل صغیر ساخته باشند و اگر اصل السوس و تخم خطمی خشک گاوزبان مویز منقی جوشانیده نبات داخل کرده بطور قهوه بنوشند و گاهی شیرهٔ مغز بادام شیر آیند برای سرفهٔ مواد سوداوی و ضیق النفس که وقت سرفه بدحال شود گویا از سرفیدن تنگی خواهد شد نافع است

علاج سرفهٔ وبائی

گویند که این قسم سرفه از تعفن هوا در مردم کثیر پیدا می شود و باعث هلاکت طفلان و بزرگان میگردد و لیس در بزرگان رگ هفت اندام زنند و خون وافر گیرند

قریب بنفشی رسد و در کودکان زیر بر دو پستان زلو چسپانند و جهت نضج ماده اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر یک هفت ماشه انجیر ساده از خراطین لبسوان
هر یک سه ماشه پوست بیخ کاسنی ابریشم خام بادرنجبویه هر یک نه ماشه مویز منقی یکتوله سپستان چهل عدد آلو بخارا خوبانی هر یک پنج عدد جوشانیده
گلقند عسلی خمیرهٔ بنفشه هر یک دو توله دهند و غذا نخود آب مرغ مرغن با شوربای مرغ نان روده دهند و بجای آب به عرق بهار نارنج و بادیان بالقاعده
بعد هفت هشت روز یا زیاده جهت تنقیه برگ سنا دو توله آلو ده عدد گل بنفشه یکتوله پوست بلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر یک یکنیم توله خیارشنبر ترنجبین
هر یک هفت توله شیرخشت پنج توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ افزوده دهند و بجای آب عرق گاوزبان و بهار برابر آمیخته
نوشانند وقت دوپهر نخود آب مرغ و شام شوربای مرغ کشانق با آب لیمون کاغذی و انار دانهٔ ترش باشد نان ثرید کرده و روز دوم تبرید رب السوس جدوار
هر یک یکماشه سوده در شربت سیب ولایتی یکتوله ورق نقره یکعدد آمیخته بلیسانند بعده اصل السوس برگ گاوزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه
زرنب اذخر هر یک چهار ماشه بادرنجبویه نه ماشه عرق بهار گلاب و گاوزبان هر یک نه توله جوش کنند که نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه چهار توله
تخم کنوچه و یا شربتی نه ماشه پاشیده بنوشند و همین مطبوخ سه چهار مسهل ماده جهت تعدیل مزاج مفرحات و مقویات اعضای رئیسه که در آن حموضتی باشد
با عرق کیوره و بید و بید مشک و صندل و عرق چنبر بکار برند و حبی که در آن انار دانه و جوا کهار است بنسخهٔ متعارف درین باب نیز مجرب بلاتخلف ست و ایضا
حب انجیریات ست رب السوس گل گز و بنفشه و سپستان جوزبوا مرکی زوفا ریشه بادرنجبویه چای خطائی هر یک سه ماشه صمغ عربی یکتوله مغز بادام تخم
زعفران هفت ماشه حبها بقدر نخود سازند و این دوا در کودکان و بزرگان بسیار مفید خاکستر ماهی بیور و نمک طعام بقدر ذائقه مردکلان را سه ماشه در برگ تنبول
و یا در عسل یکتوله و در کودکان از یکحبه تا یکماشه بدهند و همچنین خاکستر مرغ سلیمانی و سنگ خواره و مرغ عیسی که بهندی چهانکل گویند و تخم آزاد درخت و همچنین
مرغ سیاه کشته در یک آثار روغن و یا زیاده پخته وقت تناول طعام در سر غذا آمیخته بخورند و همچنین مرغ حق گو و گل فاخته هر واحد نافع لیکن باید که
اینها آب تا دو گهری نباید نوشید و این دوا نیز مجرب ست گل بروان سیاه یکتوله برگ تنبول مور سه عدد در گلاب و عرق گاوزبان هر یک یکنیم پاؤ بجوشانند
که چهارم حصه بماند مالیده صاف نموده عسل سه توله و کودکان را بوزن دو سه ماشه و تنبول نیم پا یکعدد و عسل شش یا هفت ماشه گیرند و ایضا فلفل سیاه
یکماشه مغز بادام پنج عدد نبات یکتوله مسکه گاوی سه توله دهند و این حب مجرب ست جوا کهار جدوار زعفران فلفل سیاه و سفید لبسا سه هر یک دو درم
انار دانهٔ ترش یکنیم توله صمغ آلو بالو یکتوله مرکی یکنیم درم خوبانی هفت عدد در گلاب تر ساخته لب گرفته ادویه آمیخته حبها بقدر نخود بسته در دهن دارند که
تنها نافع و گاهی با شیرهٔ بادام هفت عدد برگ تنبول پخته سه عدد در گلاب نیم پاؤ شربت فریادرس سه چهار توله و گاهی بالائی جهرات ترش نبات دو نیم توله
اول لیسانیده بالائیش افشرهٔ زردآلو هفت عدد آلو بخارا پنج عدد در عرق بهار نیم پاؤ گلاب چهار توله شربت نیلوفر و اصل السوس هر یک دو توله مفید شد
و گاهی وقت شب سه ماشه مرکی خوردن و صبح جوزبوا دو ماشه اصل السوس سه ماشه در شربت تنبول و عسل هر یک یکنیم توله و بالائیش شیرهٔ بادام
هفت عدد و لبسا سه یکنیم ماشه و برگ تنبول چهار عدد و لعاب گاوزبان هفت ماشه و شربت فراسیون سه توله غذا پلاو مرغ و مطنجن بجرات گاه
و بالائی سید هند و مفرحات و حموضات مثل لعاب گاوزبان و آب انارین و گلاب و کیوره و عرق بهار نارنج و نقوع آلو بخارا و خوبانی و ترشیهای دیگر و جدوار
و شربت تنبول و شربت فریادرس و حریره که در آن پوست خشخاش در بخیل ست مفید بود و حجامت بی شرط بر مهرهٔ دوم گردن متصل پشت
سرفه کسته و تشدید القلع می بخشد و از کتب مصور الانار منحوس مستوی کرده مردم کثیر صحت یافته اند و صفراوی مزاج را در زمستان که هیچ علاج منتفع نمیشد نیز مفید

علاج سرفه از خشونت قصبهٔ ریه بسبب غبار و دخان و لعوهای قویه و غیره

هر چه در علاج سرفهٔ یبسی و بحة الصوت صیاحی مذکور شد بکار برند و یا شیرهٔ تخم خیارین و کدو هر یک نه ماشه و کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و بید ساده هر یک
هفت توله گلاب پنج توله لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول هفت ماشه بهند و آشامیدن مسکه و شیر گاو علاجی شافی بود و همچنین
روغن بادام در بینی کشیدن و غذا شیر برنج و رستهٔ باشیر و ماچ جریب و شوربای بزغالهٔ شیرخواره مرغ هند و ایضا بر تحلیس لعوقات و احساء حبوب

ملسہ بدہند و شربت بنفشہ و شربت خشخاش ہر یک پنج درم در آب نیمگرم بنوشند و لعوق بنفشہ و کتیرا و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خشخاش سفید
باریک ساختہ بلعاب اسپغول و بہدانہ سرشتہ بلیسند و اگر روغن بنفشہ یا بادام و مانند آن میسر آید بہتر باشد و از جو مقشر خشخاش سفید سائیدہ
بآب و شکر و روغن بادام حریرہ پختہ بنوشند و قدری بہدانہ یا کتیرا در دہن گیرند و از مغز بادام مقشر مغز تخم کدو مغز بہدانہ بلعاب اسپغول حبہا ساختہ
پیوستہ در دہان دارند و گاہی نوشیدن لعاب گاؤزبان و شکر در آن کفایت کند و یا بزرقطونا بہدانہ گل بنفشہ بآب باران پختہ بالیدہ
صاف نمایند و فانیذ و روغن بادام شیرین داخل کردہ بقوام لعوق آرند و از آتش فرود آوردہ کتیرا مغز تخم کدو مغز تخم خیار خشخاش سفید
نرم سودہ مخلوط نمودہ یک اوقیہ لعق نمایند و این لعوق نیز نافع مغز تخم خیارزہ مغز تخم خیار مغز تخم ہندوانہ مغز تخم کدو تخم خشخاش سفید ہر یک پنج درم
صمغ عربی کتیرا نشاستہ ہر یک شش درم ترنجبین منقی دو رطل ترنجبین را بآب ہندوانہ حل کردہ صاف نمودہ بآتش ملایم بپزند تا بقوام عسل آید پس
چہل درم روغن بادام در آن ریختہ دو جوش دادہ فرود آرند و ادویہ را نرم سائیدہ ممزوج نمایند شربتی پنج درم تا ہفت درم و یا این لعوق حب القطن
بدہند مغز حبہ دانہ مغز بادام مقشر ہر یک چہار درم رب السوس پنج درم کوفتہ بزردۂ بیضۂ مرغ چہار عدد و روغن بادام آمیختہ بفانیذ مقوم بسرشند
و اگر در مزاج حرارت نباشد عسل عوض فانیذ کنند و این حسو نیز نافع ست آرد باقلای مقشر سہ اوقیہ نشاستہ یک اوقیہ کتیرا دو درم بآب حل نمودہ
و خوب پختہ روغن بادام و فانیذ یک اوقیہ و نبات دو اوقیہ داخل کردہ بپزند تا بقوام حریرہ آید بنوشند و اگر باین نوع سرفہ حرارت و عطش باشد
این حب استعمال نمایند مغز تخم کدو و رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم ہندوانہ نبات ہر یک دہ درم تخم کاہو تخم خشخاش سفید ہر یک پنج درم
صمغ عربی کتیرا نشاستہ آرد جو مقشر سوس بیختہ ہر یک ہفت درم مغز تخم خیارین پانزدہ درم مغز بہدانہ ہشت درم کوفتہ بیختہ بلعاب بزرقطونا
سرشتہ حبہا بندند و دائم یکحب در دہان دارند و اگر حرارت باقراط نباشد از رب السوس پرسیاوشان گل بنفشہ کتیرا صمغ عربی نشاستہ
بادیان ہر واحد یکدرم مغز بادام مقشر آرد باقلا ہر یک چہار درم تخم خشخاش سفید دو درم شکر سفید دوازدہ درم زعفران نیم درم کوفتہ بیختہ
بلعاب تخم مرو سرشتہ حب سازند و پیوستہ یک حب در دہن نگاہدارند **طبری** گفتہ کہ علاج این قسم سرفہ فصد و استفراغ و تفقد مزاج ست اگر بمزاج
حدت دریابند ماء الشعیر خورانند و ملائم نمایند سینہ را باشیای ملسہ مثل کتیرا یا صمغ عربی و رب السوس و لعوقات متخذ از لعاب بہدانہ
و فانیذ و کتیرا و مغز بادام و مانند آن و لعوقات متخذ از ترنجبین و مغز بادام شیرین مقشر و مغز بہدانہ و نشاستہ و مویز منقی و گاہ بادہ کردہ میشوند
بیان رب السوس و اگر با آن قرحہ باشد از اشیای مدملہ یاد کنند در آنچہ با سائر ادویۂ مذکورہ علاج نمایند **صاحب کامل** گوید کہ چون
سعال از خشونت حنجرہ و قصبۂ ریہ عارض شود علیل را از اغذیہ و ادویۂ مغریۂ ملسہ مثل خمیرۂ بنفشہ بروغن بادام یا لعاب بہدانہ و فانیذ
و روغن بادام حسوی معمول از آرد جواری و نشاستہ بشکر یا فانیذ و روغن بادام و شربت بنفشہ باندک لعاب بہدانہ بدہند و بیضۂ نیم برشت
و مسکۂ تازہ بشکر طبرزد بنوشند و یا بگیرند مغز بادام مقشر و باریک سائیدہ بگلاب سرشتہ بلیسند یا بگیرند کتیرا و صمغ عربی و لعاب بہدانہ و مغز تخم کدو
ہر واحد یکجزو باریک سائیدہ بگلاب بسرشند و روغن بادام آمیختہ لعوق سازند و صبح و شام بخورند و قطعۂ کتیرا یا چند دانۂ بہدانہ در دہن دارند
و یا این حب سعال مغز بادام مقشر مغز تخم کدو مغز بہدانہ ہر واحد پنج درم کتیرا صمغ عربی صمغ بادام ہر واحد سہ درم باریک سائیدہ بلعاب بہدانہ یا لعاب
اسپغول حب بہین سازند و اگر برای لذت جزوی از شکر یا فانیذ آمیزند جائز ست و ہر وقت در دہن دارند کہ ملس خشونت ست و ایضاً بگیرند
موم سفید سہ درم روغن بنفشہ دہ درم گداختہ فانیذ یا شکر طبرزد داخل کردہ لعوق سازند و گاہ گاہ بلیسند **صاحب مغنی قدیم** می نویسد کہ
علاج سعال اندک تابع خشونت قصبۂ ریہ و حنجرہ خوردن خمیرۂ بنفشہ مع روغن بادام و نوشیدن آب عناب مع لعاب بہدانہ و شربت خشخاش
یا بنفشہ و غذا بیضۂ نیم برشت ست و اگر سعال زیادہ باشد فصد قیفال کنند و ماء الشعیر کہ در آن سپستان پختہ باشند بشربت بنفشہ در روغن بادام
بنوشند و غذا اسفاناخ سازند و از اغذیۂ مالحہ و حامضہ و صیاح اجتناب نمایند و ایضاً درین نوع غذا مزورۂ ماش بمغز بادام یا از آرد باقلا بمغز بادام

وشکر وحسوی نشاسته برو عس بادام و شکر به هند و این قسم سرفه سهل العلاج ست بمرض دیگر مثل سل و ذات الریه و ذات الجنب مؤدی نگردد

علاج باقی اقسام سرفه آنچه از شوریه عارض شود و این را شرقات السعال گویند

بعد تنقیه ماده اوکه چون صفراوی میباشد فصد باسلیق و حجامت کنند و مسهل صفرا یا ایارج الفیقرا که مع خیار شنبر و جلاب شکری و اسپغول امینده
در علاج سعال دموی و هرچه در بثور حلق مسطور شد استعمال نمایند و اگر در بیخ اخراج کهنه متاکل باشد بموم و روغن مع زردی بیضه مرخ نمایند
و سرفه که از خوردن اشیای ذی حدت و افتادن چیزی مثل آب و طعام و جز آن در قصبه ریه حادث گردد محتاج تدبیر نیست و بزوال سبب زائل شود
و باشد که آنچیز ثقیل بود و بر نیاید و نوبت بهلاکت رسد درینصورت محاجم بی شرط بر مهره دوم گردن نهاده بزور تمام مکند و سینه و حلق بمالند و قی
کنند تا ثابت شدکه آنچیز از قصبه برآید و سرفه که از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده است بقی و اسهال و تقلیل غذا پس تدارک سرفه بشربت بنفشه
و شربت زوفا و اگر سرفه بسبب ذات الجنب و برسام و ذات الریه و ذات الصدر و نفث الدم و سل و خناق و ورم کبد و طحال و فم معده عارض شود علاج
مرض اصلی کنند مع رعایت سرفه مثلا آنجا که بسبب ورم محدب کبد باشد علاج سعال مثل مغز تخم خیارین و بادام تلخ کنند و آب اصل السوس تخم خطمی نیم کوفته
و این ضماد نیز برای سرفه که از ورم جگر باشد سود دارد سنبل الطیب نیم درم ریوند چینی یکدرم صندل سرخ صندل سفید بابونه اکلیل الملک تخم کاسنی تخم کشوث
گل نیلوفر هریک دو درم گل سرخ چهار درم تخم گل خطمی آرد جو هریک هفت درم کوفته بخیسانند بآب کاسنی و ضماد کنند و این قرص هم مفید بود در ورم جگر لاک مغسول نیم درم
ریوند چینی یک درم طباشیر یک مثقال تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هریک یک نیم درم تخم خرفه تخم خشخاش صمغ عربی رب السوس هریک دو درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هریک سه درم
دو درم با دوا استاشربت خشخاش و طبری که علاج سعال حادث بمشارکت کبد خواه بسبب حرارت کبد یا بسبب ... عارض گردد ... بالاقسام
و تهیه گرواند آن و بسبب ... علیق فصد قیفال و تسکین حرارت بخوابیدن بارد التسعیر بطریق لزوم و بالید برکبد صندل سوده با آب عنب الثعلب و آب کاسنی
آن و بایدکه مبالغه در تبرید کبد ننمایند بلکه حد توسط را ملحوظ دارند و در ضمادات میرداسنگی فوفل و یا زالک یا قصب الذریره داخل نمایند و آنچه بمشارکت طحال
کزبرة البئر لعوق آن حب از صبر و تنکار بریان مساوی و قند سیاه برابر همه بقدر کنار ساخته یک حب وقت خواب خوردن نافع و علاج سعال مرکب باسباب متعدده ترکیب دو علاج یا زیاده

سعال الاطفال

اکثر بسبب کثرت رطوبت میباشد و نشانش ظهور آثار غلبه رطوبت ست و گاهی از خشکی قصبه عارض شود و سرفه خشک بران دلالت کند و گاهی بسبب
دخان و غبار نه حلق ایشان سرفه حادث میگردد و سرفه وبائی نیز می افتد علاج در رطوبی علاج سرفه رطوبی بزرگان باید کرد و اگر چه سرفه ایشان بلغمی باشد اما
چیزی شدید الحرارت و یبوست نه دهند که در اکثر بسبب تغلیظ و تجفیف باعث تنگی نفس و تپ محرقه و ذات الریه میگردد و لاسیما که با آن تپ باشد پس باید که
بر نضج ماده آن منضجات ... باشد و بعد تلیین مثل ... خیار شنبر ... مسهلات ... کنند آنگاه ... نضج ماده ... ماء العسل ... گل بنفشه تخم خطمی خیار
گاوزبان ... بنات شیرین کرده ... بدهند ... منقی ... مغز فلوس ...
مسهل دهند و اگر مغز فلوس حل کنند برگ سنای مکی مطبوخ مذکور بتوان افزود و سینه را بقیروطی که از موم و روغن بادام ساخته باشند چرب سازند و قدری پشم نرم کوسفند
بگیرند و برده و چوب گز داشته بر سینه بندند و دائم بسته دارند و در شبانه روزی دو بار تکرار عمل نمایند و چند بیدستر با آب سائیده بر منخرین و شقیقه و بناگوش
و کف دست و پا بمالند و آب سرد مطلقا نخورانند و اگر برودت و رطوبت غالب باشد اندک عسل با آب ممزوج کرده نیم گرم بخورانند و اگر این کفایت نشود گاهی
انگشت را بعسل آلوده و بران ایارج فیقرا پاشیده بر حنک و بن زبان بمالند تا قی کند چه قی را درینجا اثری بغایت نیکوست لیکن بعد از نضج ماده و زردی
بیضه مرغ نیمبرشت بقدر نخود با نبات سوده خورانیدن مجرب ست و لعوق شربت زوفا از این قبیل ست و اگر مرکی بقدر باقلا وقت خواب دو سه روز مع ملح
و بهنگام صبح حلوای مغز بادام یا حلوای مغز کردگان بخورانند سرفه مزمن زائل گرداند و آب پیاز پخته هر صباح یک قاشق دادن و سینه را چرب نمودن و بر سر
بر دو دگز داشته لبس را اکثر فائده دهد و چون سرفه با نزله و زکام باشد آب گرم بر سر او بسیار بریزند وقت سحر که بهنگام حرکت نزله است حلوای بادام ...

بخورانند و سر و سینه را پوشیده دارند که خوب گرم بماند و آنجا که سرفه بلغمی با حرارت باشد بهدانه اصل السوس مقشر گل بنفشه گاوزبان عناب
دهند و اگر تلیین مطلوب باشد ترنجبین شیرخشت افزایند و مغز فلوس نیز سودمند است و بهترین اغذیه ماش و برنج با شیره بادام و یا کهچری بسیار گرم
بقول شیخ حبق مطبوخ بشیر زن تا آنکه بقوام عسل آید و یا آب بادیان رطب برای ایشان کفایت کند و زبان طفل را بعسل لک کنند و بیخ زبان را
بانگشت غمز نمایند تا بلغم بسیار قی کند و صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه رب السوس فانیذ هر دو از قدری در شیر مادرش یا بشربت انار شیرین یا بعسل دهند و یا
از آن لعوق ساخته بلیسانند و اگر بلغم بسیار باشد قدری حلبه باریک سوده اضافه کنند و مرضعه را از اغذیه مولد بلغم منع نمایند و اگر از افیون نشاسته صمغ عربی
رب السوس مساوی بقدر نخود حب ساخته دهند سرفه خشک را که بسبب شدت کند و منع نزله صبیان را که از شدت سرفه قی کنند نافع است
و گویند که طبیخ بادیان و پودینه بعسل لعوق کردن مفید و سفیدی که در میان سیاهی چشم گوسفند سیاه باشد خشک کرده سائیده بقدر حبه با نبات در شیر
مرضعه حل کرده صبح ملعوق کردن عاجل النفع است و نقوع پوست خشخاش باندک سریع الاثر است و زبل غراب در صره بسته بگردن طفل آویختن برای سعال
بخاصیت نفع دارد و گاهی در سرفه اطفال مع تپ بلغمی عناب اصل السوس گاوزبان جوشانیده خاکشی پاشیده میدهند و گاهی جهت سرفه بلغمی دائمی مستمر
نبات با تپ و یا خطمی اصل السوس عناب شکر سرخ جوشانیده بنوشانند و بلیله در عناب سوخته در رب السوس نمک وقت شب بلیسانیده باشند و از افیون
سپیده سالکه کندر مرکی هر یک یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده برابر مونگ حب بسته یک دو حب دهند و یا مغز فندق مغز چلغوزه حلبه مساوی با عسل
سرشته بخورانند و اصل السوس دارچینی نبات سفید سفوف نموده دهند و یا برگ پان یک پاشه قرنفل یک عدد دارچینی یک ماشه جوش داده صاف نموده با نبات
یا شربت زوفا دهند و در صورت حرارت مزاج مغز بهدانه مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام رب السوس کتیرا صمغ عربی کوفته در شیر یا آب گرم دادن معتمد علیه است
و اگر بهدانه صمغ عربی کتیرا فلفل سیاه سعد کوفی نشاسته زوفای خشک خولنجان بادیان دانه هیل هر یک نیم درم اصل السوس مقشر یک درم انجیر زرد دو عدد
مویز منقی مغز ده دانه سائیده با برابر عسل آمیزند و حسب سن و مزاج بلیسانند در سرفه اطفال که از لعل آمده کتیرا و شکر سائیده در شیر زنان یا شیر بز حل کرده دهند
سعال عزمن اطفال مجرب سویدی است و هم او گوید که نیل هندی سعال جنبیان را نفع میکند و کذا با ربان رطب جوشانیده صاف نموده شیر زنان یا بز اضافه
نموده نوشیدن مفید و یا مغز تخم خیار یک درم تخم خشخاش کتیرا برابر واحد نیم درم در طبیخ ده عدد سپستان حل کرده بشکر شیرین ساخته بنوشانند و زیره سیاه
بعسل سرشته بعسل بلیسانیدن مسکن سعال بلغمی است و تعلیق حجر اسفنج در گردن طفل سعال شدید را ساکن کند و شرب آب افشرده برگ سبز پیپه بشکر سفید
و لادن در روغن گل حل کرده بافوخ طفل چرب کردن مسکن سعال صعب است و تعلیق پای غراب زنده بر سینه چنین عمل دارد و گلنگبین نیز نافع است و لعوق بیخ
راسن هم مفید و اهل هند می نویسند که اگر کاکراسنگی سائیده بعسل آمیخته طفل را بلیسانند بحسب سن خرخره سینه و سرفه بلغمی را نافع است و ادامت آن
بطفل شیرخواره موجب قبض و توانائی ست و اگر سهاگه نصف خام و نصف بریان و بوزن آن فلفل سیاه در مغز گهیکوار کرل سازند برابر نخود حب بسته بخورانند
نیز برای سرفه بلغمی اطفال نافع و یا زنجبیل کاکراسنگی اتیس الائچی سفید برابر گرفته بیخته بعسل لعوق سازند و پارچه در لب کوکنار تر کرده خشک نموده
کلاه آن بر سر طفل نگاه دارند و اگر اتیس نگ مهر اسانی هر یک چار ماشه بهارنگی کاکراسنگی موتهه پیپلا منسه پیپل هر یک نیم توله مویز منقی دو دام عسل کنجد
سه دام کوفته بعسل آمیخته از دو سرخ تا دو ماشه بحسب سن و توانائی در شیر دایه یا آب گرم دهند جهت سرفه بلغمی و خرخره و ضیق و سوء التنفس طفلان مجرب
و کذلک بیکر مول کاکراسنگی پیپل ناگ پوست بیخ حرالنسه کوفته بیخته بشهد آمیخته بقدر قوت و سن دادن و همچنین موتهه اتیس بانسه پیپل کاکراسنگی کوفته
بیخته بعسل خمیر کرده نگهدارند و وقت حاجت بقدر سن و سال در شیر حل کرده دهند که از مجربات است و یا پوست المتاس و اصل السوس نمک شور هر سه مساوی
نیمکوفته در کوزه گلی پر کرده و سر آن بند نموده در آتش بسوزند چون سوخته شود بدارند و از چهار سرخ تا یکماشه باطفال دهند که نافع سرفه بلغمی اطفال است
و اگر کاکراسنگی اتیس دارفلفل اصل السوس صمغ عربی مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته لعوق نمایند برای سرفه و قی اطفال نافع است و اگر از صمغ عربی
بیخته کتیرا نشاسته هر واحد یکتوله اصل السوس مقشر نیم توله قند سفید دوازده دام عالمگیری لعوق سازند و در صورت کثرت حرارت مغز تخم خربوزه یکتوله

اضافه نمایند نافع سعال ست و همچنین مویز منقی درج کاکراسنگی دارفلفل آمیخته لعوق کردن قوی تر از استعمال صرف کاکراسنگی ست و کذا اگر موتھه اصل السوس مقشر کوفته بیخته در شهد خالص آمیخته قدری بر زبان شیر ادرش آمیخته در حلق چکانیدن نافع و یا خستهٔ بلیله یا چوچی مکایا ماهی خرد سبور بر داص سوخته با نمک خورانند و یا عسل و قدری نمک در آب حل کرده بر آتش گذارند تا مروق شود پس زلال صافی آن بنوشانند و ایضاً آب برگ اروسه و آب ادرک و عسل ممزوج کرده قدری کاکراسنگی و دارفلفل سوده آمیخته بلیسانند و نیز رب السوس انگریزی که بزبان اهل فرنگ لیکرس گویند مفیدست و همچنین تناج گوزلیا سوخته و کذا برگ پان بنگله با اجواین بر روی چراغ گرم کرده و خاییده و لعاب آن در دهن طفل انداختن مفیدست و ایضاً سمندر پهل و پیپل برابر وزن کوفته بیخته در شربت بنفشه حب بقدر نخود بسته یکحب بخورانند **الکنون** بدانند که اگر با طفال از خشکی قصبه سعال عارض شود حلق و سینه را بموم روغن چرب کنند و لعاب بهدانه با اندک نبات نیم گرم ساخته بدهند و اغذیهٔ مرطبه خورانند و هرچه در علاج سرفهٔ یبسی و سرفهٔ از خشونت قصبهٔ ریه بزرگان مسطور شده حسب حاجت بکار برند و اگر صفراوی باشد رب توت و یا رب آلو قبل از غذا بخورانند و مرضعهٔ آن را اغذیهٔ دافعهٔ صفرا دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد او را تنقیه فرمایند و اگر طفل را مسهل دهند مثل سنا و غیره ادویهٔ حاره نباید داد و اگرچه بعد اخراج ماده تعدیل آسان ست لیکن چون سرفهٔ صفراوی بیوست بسیار دارد از سنا و غیره اکثر منجر بتهوع و قی میشود و اگر در سرفهٔ صفراوی و تپ چنین خطا واقع شود در روز دوم مسهل لعاب بهدانه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ عناب شیرهٔ اصل السوس شربت بنفشه خاکشی برای تسکین و ترطیب بدهند بعده مسهل بدون سنا با ریشهٔ خطمی و روغن بادام جهت مخلفات اسهال زائده ساخته استعمال می نمایند و در سرفهٔ اطفال که بسبب دخول دخان یا گرد و غبار در حلق ایشان حادث گردد نبات یا شکر یا عسل یا ترنجبین یا شکر تیغال هر کدام که میسر آید و مناسب باشد بلیسانند و چکانیدن شیر مرضعه تنها کافی ست و مالیدن روغنهای مناسبه بر حلق و سینه و خورانیدن اغذیهٔ حریره و غیره بشیر اگر تواند نمود و الا خورانیدن شیر و آب گوشت مناسب و هرچه در علاج سرفهٔ از خشونت قصبهٔ بزرگان گذشت و مناسب باشد بعمل آرند

خرخرهٔ عظیمه

یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید سببش کثرت رطوبات در ریه ست **علاج** تدبیرش علاج سرفهٔ رطوبی نمایند و ایضاً در اطفال فتیل گرم نموده چند قطره بدهند تخم کتان کوفته با عسل سرشته یا زیره کوفته بیخته با عسل سرشته یا رب السوس در شیر حل نموده اندک بخورانند و اصلاح مرضعه بتدابیر حاره یا بسه بقدر اعتدال نمایند و طفل شیر بسیار ندهند و از هوای سرد و اغذیهٔ بارده و آب سرد طفل و مرضعه را باز دارند و اگر بعد خرخره در ابتدا و بنا گوش و حلق و سینه را چرب نمایند و اگر بتدبیری قی آورند اولی ست و باید که در آن زمان گریه نماید و گاه گاهی حلوای مغز بادام و عسل یا حلوای چلغوزه بخورانند و آب گرم بدان شستن نافع ست و اگر کاکراسنگی سرخ رنگ یکتوله اصل السوس مساته کوفته بیخته مویز منقی پانزده دانه صلایه کرده بشهد آمیخته نگهدارند و طفل شیر خواره و مادرش خورانند نیز نافع خرخرهٔ سینهٔ اطفال و مفید تپ بلغمی و ادامت آن طفل موجب توانائی آنست و اگر مویز منقی سه توله مغز چلغوزه دو توله انجیر سه عدد بزر کتان اصل السوس مقشر هر یک دو درم سعد دارفلفل خولنجان هر یک یکدرم مشک یکماشه سائیده با عسل مساوی سرشته بدهند خرخرهٔ سینهٔ اطفال و سرفه را نافع ست و بدانند که گاهی این مرض مقدمهٔ صرع و یا منذر بدان میباشد و تدبیرش اینست که چند بیدستر تنها و یا با عود صلیب سائیده بر بینی و گوش و شقیقه و کف دست و پای او بمالند و اندکی بخورانند و آنچه صرع را مفید ست این را نیز منفعت و مضرت دارد و همچنین گاه این مرض از پیچاپیدن عظم رقبه و یا استرخای آن بسبب رطوبت عارض میگردد در آن صورت قابله انگشت در حلق طفل در آورده و بران گذاشته بجای اش برگرداند و اگر سر انگشت بطلا بعض اشیای قابضه مثل پوست انار و مازو و سماق و امثال آنها نرم سوده آلوده نماید بهتر ست و خورانیدن اندک اندک آب سماق مفید ست

نفث الدم

عبارتست از برآمدن خون از دهان و آن یا از دهان و اجزای آن باشد مثل لثه و یا از اجزای حلق مثل لهات و حنک و یا از سر جانب حلق فرود آید

ویا از ریه ویا از دیگر اعضای تنفس مثل حنجره وقصبهٔ ریه ورگهای او ورگهای سینه ویا از اعضای دیگر منجمله اعضای باطنی مثل مری ومعده وجگر باشد وسبب قریب جمیع اقسام خروج دم از فم جراحت ست وآن یا بسبب بادی باشد یا واصل ویا سابق وسبب بادی یا ضربه یا سقطه بر سینه یا بر جگر یا بر حجاب ست ویا شئی قاطع یا سرفهٔ شدید یا آواز قوی یا حدت آواز بلا تدریج یا ضجر وخشم واین بیشتر بمجنونان وکسانی را که خشم گیرند از برجریم بهم میرسد ویا قی سخت خصوصًا در مستعدین نفث الدم ویا تناول مسهلات حاده واغذیهٔ حاره مثل سیر وپیاز ویا خوردن ویا نوم ویا هم که باعث حدت خون گردد ویا خواب بر زمین ای بستر ویا چسپیدن زلو در حلق ودا خل او در حنجره ومری ویا مقام در هوای گرم وسرد ویا دثوب قوی ویا حمل شئی ثقیل ویا کثرت استعمال حمام **واما** سبب واصل یا در عروق باشد ویا در غیر آن وآنچه در عروق بود یا انقطاع ویا انصداع ویا انفتاح ووسعت آن باشد از قوت که بدو رسد یا از حدت ماده که در میان رگ باشد ویا از کثرت دم ویا استرخا ویا تاکل از حدت خلط ونزلات حادهٔ مریه یا بلغمی یا لح که از سر بر صدر وریه ریزند ویا بجهت سخافت عضو وترشح خون از آن واکثر منتسع میگردد منافذ میان اجزای قصبه وشرایین زیاده از حد طبیعی پس ترشح می یابد خون از آن بسوی قصبه وآنچه در غیر عروق باشد در سینه وشش ومعده وجگر جراحت یا قرحهٔ حادث از جراحت یا از تاکل وتعفن بود وچون از عضو چیزی منقطع گردد منجر بقرحه میگردد وگاه از ورم دموی ریه میباشد که ترشح می یابد ایمان خارج نفث الدم که از ورم ریه باشد سلیم ست زیرا که دموی ست وترشح می یابد از آن ماده غیر محتوم ملیطه وگاه یافته میشود در نفث الدم ریه همه این اسباب مگر چسپیدن زلو **واما** اسباب سابقه اسبابی ست که مقدم باشد برین اسباب واصله وآن یا کثرت ماده ست بسبب کثرت اغذیه وترک ریاضت ویا بسبب مادهٔ فاضله از قدر ضروری طبیعی چنانچه عارض میگردد عند ترک ریاضت واحتباس خون عادت دفع آن باشد مثل خون حیض یا بواسیر یا رعاف یا قطع عضو مثل دست ویا که نصیب او از خون در باقی اعضا جمع شود وامتلای دموی حاصل گردد ویا حدت ماده ست مثل نزلهٔ حادهٔ مریه یا بلغم مالح یا رقت دم ویا شدت حرکت آن ویا ریاح که در عروق محتبس گردد وبشگافد خصوصًا در مخنین ویا استعداد آلات حادی ماده بسبب برودت منقبض که دشوار گردد انبساط آنها ومطیع قوت محرکه نگردد ویا حرارت خارجی یا داخلی ویا یبوست که سبب تخفیف وتکثیف باندک سببی مستعد شگافتن گرداند ویا بسبب رطوبت مرخی که وسیع گرداند مسام آنها را ویا ملاقات شئی خارق اکال یا قطاع یا معفن وبدانند که چون امتلای دموی در جمیع بدن ودهد گاه عارض شود طبیعت متوجه دفع خون فرودی میگردد بهر طریق وجهت که او را ممکن بود واگر شدید الاستعداد یا قریب تر از مکان فضل باشد دفع می نماید آنرا بنفث ویا بقی ویا برعاف ویا ببواسیر ویا بطمث واگر عروق قوی باشند وشگافته نگردند وگذارند که خون ردی الکیفیة از آنها اخراج یابد وامتلاء رجالی خویش ماند برگ سفاجات بکشد بسبب انصباب آن خون بتجاویف شرایین کبار که در قلب اند وبسوی قلب ودماغ وبهر کرا نفث الدم از ریه افتد بیم آن باشد که قرحهٔ ریه او را عارض گردد وچون بعد از نفث الدم که محتبس گردد باز نفث الدم بهم رسد خوف آنست که این نفث الدم ثانی بسبب قرحه باشد که جراحت اولی مستحیل بدان گشته واکثر دم منفوث رعافی باشد که از سر بمجرای حلق وبسوی ریه سیلان نماید ودرین خطری نباشد وچون نفث الدم از نواحی ریه آید دو خوف بآن متعلق باشد یکی خوف از افراط ودوم خوف از جراحت او که قرحه نگردد وگویند نفث الدم از اعراض ردیه وامراض مخوفه ست چنانچه بقراط گفته که خروج دم از فوق بهر نحو که باشد علامت ردی ست واز اسفل بهر نحو که باشد علامت جید ست بعضی گفته اند که مراد او از فوق نفث الدم باشد زیرا که رعاف مطلقا ردی نیست مگر آنکه بند نگردد ومراد او از اسفل بواسیر ویا طمث باشد زیرا که خروج آن با اسهال جید نیست وشیخ سفیر باید که هر نفث الدم مخوف نیست بلکه آنچه محتبس نگردد ویا با تپ باشد وهمچنین خروج او از اسفل بطریق بواسیر یا حیض مطلقا جید نیست بلکه جید آنست که بقدر معتاد باشد وزیادتی آن خصوصًا که منقطع نگردد البته ردی ست وبیشتر نفث الدم سبب شقاقی ورم کبد یا طحال میگردد ونفث الدم که از سینه باشد دران خوفی نیست که در آنچه از ریه باشد واکثر بزودی زائل گردد واگر زوال نپذیرد دران علاج ریه نبود واگر چه بسیار باشد که آن موضع سینه که خون از وی برآید قرحه گردد وناصور شود ونفث الدم دوام نماید وچندی بایستد وباز برآمدن گیرد واکثر نفث الدم از صدر بکسی عارض میشود که او را از نزلات بیشتر حادث گردد وسینهٔ او تنگ باشد وآنچه از سر بسوی صدر او نازل شود فضول رقیق حاد بود که

بحدت خود سحج آرد و جراحت در اعضای صدر پیدا کند و سینه تنگ را انصداع عروق بسرعت میشود و بسبب آنکه عروق او ضعیف ضیق و رقیق

طریق تشخیص اقسام نفث الدم باید که اول محل علت دریافت نمایند و این چنان باشد که اولا از مریض بپرسند که خون بتفل می آید یا بتنحنح یا بتنحنح و باقی و یا بسعال اگر برآید بس بتفل و بزاق گوید از دهن و اجزای آن مثل لثه و جمور باشد **و اگر** به تنحنح گوید و رنگ خوناب بود از لهات و حنک و اگر سرفه باشد که بجانب حلق فرود آید و بایں نوع تقدم عادت رعاف و حصول خفت سر از آن بعد از تفل و دیگر علامات رعاف مثل سرخی چهره و تماریق پیش چشم و عدم زبدیت خون و حدوث نفث الدم دفعةً و احیانا با بعضی رعاف نیز موجود باشد **و اگر** به تنحنح گوید از قصبه ریه و حنجره باشد پس اگر باندک سرفه برآید و در مقدار اندک و کف ناک باشد بود از قصبه باشد و اگر خوناب بی سرفه بود از حنجره باشد و اگر با قی گوید از مری یا معده یا کبد یا طحال باشد و تمیز درین باخبار وجع و امثال آن وجع و غیره آن عضو که خون از آن برمی آید بکند و گویند که اکثر آنچه از کبد می آید در اسهال کبدی میباشد و آن علامت ردی ست **و اگر** بسعال گوید از قصبه ریه یا صدر باشد بعده رنگ خون و قوام او و مقدار او و زبدیت او و قلت و کثرت سعال و وجع دریافت نمایند اگر خون کم رنگ مائل بزردی و رقیق قلیل المقدار از خون عروق و کف ناک بود و بسرفه صعب آید ولی درد باشد و ایضاً در چند روز بند شود و باز دفعةً برآید و رنگ مائل بسفیدی مثل رنگ ریه بود از لحم ریه یعنی گوشت آن باشد و اگر خون سرخ مشرق و در رنگ شبیه ترنجون و شدید القوام از قوام خون گوشت ریه و در غلظ کمتر از خون صدر بود و در مقدار زیاده تر آید و بی کف و گرمتر باشد از عروق ریه باشد و اگر خون سیاه رنگ غلیظ و جامد و اندک اندک برآید و بند نشود و با قدری کف و بسعال شدید آید و با وجع سینه بود و عند الاستلقا سرفه و درد زیاده شود از صدر باشد و اگر خون خالص شدید الحمرة بسیار دفعةً برآید و قلیل الزبد بود از انقطاع و انشقاق عروق باشد پس اگر تب و اسباب متقدمه محدث حدت خون و تدبیر مسخن یافته شود بسبب انشقاق حدت خون باشد و اگر از برآمدن خون راحت و سبکی حاصل شود و آثار امتلا پیدا بود بسبب امتلای خون باشد و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا سیر در هوای بارد یا تقدم استعمال اشیای مولد ریح و غیر آن منجمله اسباب شق عروق یافته شود بسبب انصداع عرق همان باشد و اگر رنگ خون قلیل الحمرة مثل آب شسته گوشت بود و اندک اندک شروع کند بعده روز بروز حسب ازدیاد جراحت و تآکل و اتساع منافذ مقدار آن زیاده گردد و اکثر دفعةً بگشاید و خون بسیار برآید و با ریم یا قشور یا جزوی از گوشت ریه بود و با تپ باشد و تقدم اسباب تآکل از تناول اشیای حریفه مثل زاج و مانند آن یا نزول نوازل حاره حریفه و اسباب حدت دم نیز یافته شود از تآکل باشد و اگر خوناب برآید و از خروج آن خفت و سبکی یابد و در ابتدا اکثر از خون خارج بسبب انقطاع و انشقاق در اوائل امر و بیشتر آنچه خارج میشود از تآکل و اگر آید ولی درد بود از انصداع عروق بسبب امتلا باشد و ایضاً انقطاع خونی که عادت خروج آن باشد مثل انقطاع حیض و بواسیر و طول زمانه فصد نیز بران دلالت کند و اگر خون بسیار اندک برآید و علامات ذات الریه و غیره حاضر باشد مانند تپ و ورم دموی باشد و اگر خون صاف سرخ مائل بشقرت و صهوبت مائی رقیق برآید با عسر و کرب صعب باشد و اسباب ... و در امراض دیگر هیچ یک باشد نفث الدم

علاج کلی اقسام نفث الدم

بقول نجم جانی و ایلاقی طریق منع خون آمدن بر چهار وجه است یکی فصد بشرط عدم مانعی دوم امالهٔ ماده بسوی اسفل سوم تعدیل مزاج عضو چهارم استعمال ادویه حابسه دم **اما** تدبیر فصد چنان باید که اگر خون از سینه و ریه آید رگ باسلیق کشایند و اگر از کام و ملازه برآید رگ قیفال زنند و اگر از مری و معده و جگر آید رگ اکحل باید زد و بر اکثر این مرض بسیار افتد هرگاه در تن خویش گرانی و امتلای دم معلوم نماید مبادرت بفصد کند خصوصا کسی که سینهٔ او در خلقت تنگ باشد یا فصل ربیع باشد و اولی آنست که اول برای امالهٔ خون بسوی اسفل رگ صافن زنند بعده برای تقلیل مادهٔ سینه و ریه و منع حدوث ورم فصد باسلیق کنند و خون بتفاریق گیرند چنانچه چون حیض زنان در وقت او بقدر کفایت جاری گردد بدان نفث الدم آنها زائل شود چنانکه گاهی در ایشان باحتباس حیض نفث الدم حادث گردد **و اما** تدبیر امالهٔ ماده از فوق باسفل مالیدن اطراف بسوی اسفل و بستن آنها و نهادن محاجم بر ساق و رگ صافن و مأبض کشادن و حقنه کردن **و اما** تدبیر تعدیل مزاج عضو آنست که صاحب نفث الدم از جمیع اسباب محرکهٔ دم مثل اغذیه و ادویهٔ مسخنه و از جستن و حرکات و ریاضات سخت و تعب و از کثرت کلام و افراط حمام و آواز بلند و خشم و ضجر و شرب شراب بسیار و کهنه و از نظر کردن در اشیای سرخ و از جماع و نفس عالی اجتناب نماید و از ادویه حریفه

مفتحه چون صبر و کرفس و سداب و کنجد و پنیر کهنه و خربزه و عسل و جمله شیرینیها و مالح و شور و تیز خام پرهیز کنند و از اغذیه موافقه برای ایشان هرچه مغری و مسدد باشد و همه لحم و جمله مبرد و مانع از غلیان او و از این قبیل است شیر مطبوخ و دوغ گاو و پنیر تازه و دواکه قابضه و زیت انفاق تازه و آنرا که بتسکین حرارت حاجت بیشتر باشد طعام او از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و ترشی ترنج و برگ حماض باید ساخت و جو بره پخته اگر تپ نباشد و اگر باشد مزورات و ماء الشعیر مجربه یابد و مغز بادام و مسکه دهند و هر صبح شربت ریباس و گل ارمنی بیاشامند و آنرا که حرارت قوی نباشد پنیر تازه بی نمک و شیر تازه مطبوخ و مغسول دوغ گاو که بآب چه بپزند و حریره که از جاورس مقشر و کعک سازند و زرده بیضه نیم برشت و گوشت دراج و تیهو و تدرو و ماهی تازه و مانند آن مناسب بود و گاه انتفاع می یابند باغذیه حریف و سیاه شبیه شدید المنفعت اند و بهترین آبها جهت تشرب آب باران است یا آبی که در آن گل ارمنی انداخته باشند و آب معدن آهن و آب آهن تاب بدستور و اما تدبیر منع خون و استعمال ادویه حابس آن چنان باشد که نگاه کنند تا خون از کدام عضو می آید و اسباب آن دریافته بعده بعلاج هر واحد که جدا جدا مسطور گردد مشغول شوند ابن سرافیون گفته که علاج کلی عام نفث الدم اینست که اگر از انفتاح افواه عروق باشد تسدید افواه آن ادویه مفتحه کنند و اگر از انصداع و انخراق باشد التحام آن نمایند و اگر از تاکل بود بتولید لحم در موضع متاکل کنند و حالی که انفتاح یافته بادویه قابضه لزاقه و باغذیه مولده خلط محمود و ادویه رویاننده گوشت اصلاح می یابد مسیحی گوید که اگر از انفتاح افواه اورده باشد اشیای قابضه اورا نفع میکند و اگر از انشقاق باشد اشیای مغریه مجففه بلا لذع مثل گل قبرسی و اگر از اکال باشد اشیائی که گوشت برویانند و این ادویه منبته لحم بود و از اغذیه اشیای محمود الکیموس و گاهی در ادویه نفث الدم ادویه مخدره داخل میکنند برای آنکه خواب آورد و بسبب برودت خود انجماد خون نماید و هم او گوید که اگر خون بتنحنح و تنخع برآید در آن خطر نبود و اگر بقی خارج شود ایضاً در آن خوف کثیر نیست و اگر بسرفه برآید آن مخوف است و در آن باید که ابتدا بفصد باسلیق کنند و تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و این قرص کهربا بخورانند کندر دم الاخوین گلنار هر واحد سه درم کهربا پنج درم شادنج گل مختوم هر واحد ده درم شب یکنیم درم ریوند چینی افیون هر واحد یک درم ده قرص از این تیار سازند و هر روز یکی از آن بآب بادروج یا آب خرفه بدهند و اگر امر سخت باشد یک قرص وقت شب دهند و بازو و ران ببندند و اطراف خصوصاً سینه را بمالند و اگر در سینه جائی درد کند قرص مذکور در سرکه و آب طلا کنند و غذا مجمر سماق سازند و گل مختوم اندک اندک مص کنند بر پشت خوابیده در اکثر اوقات و این قرص نیز نافع است اقاقیا چهار درم گل سرخ گلنار مکه هشت درم صمغ عربی دو درم کثیرا یک درم در آب باران بقدر یک مثقال قرص سازند شربت یک قرص و ایضاً دارچینی سلیخه افیون هر واحد چهار درم فلفل سفید دارفلفل بادرد بزر البنج زعفران هر واحد دو مثقال بالعسل سرشته قدری دادن نافع است و این دوا نفث الدم حادث از فتق یا شق یا اکال را نافع است ایضاً باسیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج هر واحد شش درم بسد کهربا مروارید ناسفته هر واحد پنج درم صمغ عربی کثیرا هر واحد شش درم تخم خشخاش سفید مغز تخم خیار بزر الورد تخم بارتنگ ساق گوزن سوخته هر واحد هفت درم اقاقیا عصارة لحیة التیس رب السوس هر واحد پنج درم نشاسته بریان ده درم کوفته بیخته سه درم بآب باران بدهند و هم او گوید که هرگاه خون بسعال برآید پنیر مایه خرگوش یک درم بآب سرد بخورند یا تخم بارتنگ سوده دو درم بآب بارتنگ و گل ارمنی یا گل مختوم بآب سرد یا بآب بارتنگ یا آب نی تر یا ماء الشعیر یا رب آب برنج مطبوخ یکجا دهند و اگر کفایت نکند فصد کنند و خون اندک اندک بدفعات برآرند صاحب مغنی قدس سره می نویسد که در علاج نفث الدم قصد دو چیز کنند یکی کیفیت دوم کمیت خون علاج کمیت بتقلیل او است و کیفیت بتعدیل او طبری گوید که علاج جمیع انواع نفث الدم در جنس واحد است و سببی که واجب میکند انصباب خون بسوی مواضع مذکوره یا کمیت او باشد یا کیفیت او اما کمیت چون زیاده شود و عروق ممتلی گردند بعض عروق دقاق بسبب ضعف او از حمل آن منصدع شوند و اما کیفیت او چون تیز گردد طبیعت اکاله او را حادث شود شعب عروق بحدت آن متاکل شوند و خون بسوی موضعی از اعضا منصب گردد و علاج آن فصد و ما کانه است بطریقیکه مسطور شد بعده لزوم شرب ماء الشعیر بگل مختوم و شرب رب ریباس و رب حماض و رب حصرم در اکثر اوقات و طعام او سماقیه و رمانیه و مانند آن سازند و اگر حبس او دشوار گردد این اقراص بدهند که بقطع نفث الدم از هر موضعی که باشد کفایت کند و معده را

از ده سیر پاک نماید بگیرند رب السوس سه درم تخم بارتنگ دو درم عصاره هوفاقسطیداس سه درم بسد کهربا هر واحد دو درم مروارید ناسفته یکدرم
ریوند چینی خالص دو درم صمغ عربی و فارسی و کتیرا و نشاسته هر واحد دو درم و نیم ترنجبین منقی چهار درم ودع محرق گل ارمنی گل قبرسی گل شاموس هر
واحد سه درم کندر را تنبح هر واحد یکدرم علک الانباط دو درم علک را در سرکه گداخته ادویهٔ دیگر کوفته بیخته آمیزند و از اسپغول الطبیخ او لعاب ها
آمیخته همه را البر شند و مقدار یکدرم قرص سازند و هر روز یک قرص یا دو با رب آس و رب حصرم بدهند اگر شدت سرفه مانع نباشد و اگر سعال شدید باشد
قرص با رب الشعیر باشیده بدهند که تنقیهٔ صدر و قطع نفث الدم کند و این قرص که مختار روفس ست نیز جماعتی از نفث الدم شفا یافته کهربا عصارهٔ
لحیة التیس کندر حضض هندی بسد صمغ عربی و فارسی نشاسته هر یک سه درم رب السوس زوفای خشک گل نسرین هر واحد دو درم مغز تخم خیار و قثا
و خربزه و تخم کدوی شیرین هر واحد پنج درم قطر اسالیون یکنیم درم باریک ساییده بجلاب قرص سازند و این قرص مختار بعض متاخرین ست از افاضل
اطبای جرانیین ست و صالح ست برای نفث الدم از هر موضع که باشد و برای سحج امعاد قرحهٔ آن و قیام دم نیز نافع و آن نادر عجیب ست بدفعات
تجربه نموده ام بگیرند حضض مکی گل سرخ بسد ساذج هر یک دو درم تمر الهندی اقاقیا هر یک یکنیم درم صمغ عربی کهربا هر واحد یکدرم و ثلث عصارهٔ لحیة التیس
گل مختوم گل ارمنی گل شاموس هر واحد سه درم کندر چهار درم زعفران دو دانگ ریوند نیم درم پوست انار با تخم اقاقیا سنبل هر واحد یک درم نشاسته بریان
سه درم و نیم همه را ساییده و اسپغول جوشانیده لعاب او گرفته ابر شند و بقدر یکمثقال قرص ساخته در سایه خشک نموده هر روز یک قرص بشربت الآس
بخورند و غذا حسوی جاورس مقشر بریان و کعک توتی سازند و اگر سعال نباشد ربانید و سماقیه و حصرمیه دهند

شرح قانون

مثل قرشی و گادرونی مینولیسند که چون نفث الدم حادث گردد از اسافل مثل رگ صافن و عرق النسا کشایند و فصد ضیق کنند تا خون بسوی اسفل منجذب گردد
و فصد ضیق وقتی کشایند که بنفث خون بسیار برآید و اراده حبس دم و امالهٔ جهت مخالف نمایند و معذلک ضعف باشد و اما چون امتلاء عظیم باشد و
خون بسیار بنفث خارج نشود و قوت قوی و سن و فصل مساعد باشند فصد واسع جائز ست و منع نوازل حاره بسوی صدر بشربت خشخاش مع صمغ
و صمغ کنند اگر سببش نزله باشد و دوای نافع مشترک بجمیع اصناف نفث الدم شربت انجبار با آب بارتنگ و کهربا و دم الاخوین و صمغ عربی هر واحد نیم درم
ست و گاهی بقدر یک شعیره کافور زیاده میکنند اگر با غلیان و فرط حرارت خون باشد و گاهی بقدر لبلاب افیون حاجت افتد اگر غلیان دم شدید تر و از عظیم تر
باشد که آن بسبب تغلیظ قوی و تنویم و تخدیر القوه بند میکند و لعوق از انجبار و دم الاخوین و کهربا و بسد و طراثیث هر واحد یکمثقال کتیرا و نشاسته و صمغ عربی
بریان هر واحد یکدرم افیون ربع درم تا سدس درم باریک ساییده بشربت انار شیرین سرشته بقدر یکمثقال بلیسند و عوض آب بارتنگ بیک مثقال
و اگر عطش شدید تر باشد شیرهٔ تخم خرفه یا آب برگ او و گل مختوم و طباشیر بربند و بر سینه پارچه در گلاب و صندل آلوده نهند و عقد ازو بیضه نیم برشت
بران دم الاخوین و کهربا و کشنیز خشک باشیده باشند یا لحم جدی که با انجبار و بارتنگ و کشنیز و زرور دیخته باشند استعمال نمایند لیکن در نفث الدم
حادث از کثرت خون و وجود تب ترک لحوم واجب ست مگر آنکه خون با فراط خارج شود و خوف ضعف باشد و برگ خرفه غذای جید ست درانتک
این مرض و نوشیدن عصارهٔ او با شکر نافع ست و بارتنگ بکشنیز بدستور و بار الشعیر خصوصاً که دران عناب و عدس و بارتنگ برای تغلیظ دم
پخته باشند و دم الاخوین برای الصاق دهن رگ و جراحت بران پاشیده باشند نیز غذای خوب ست گیلانی گوید که اکثر اسباب عروض این مرض حدت
حادث در اخلاط و اسیما در خون از قبیل حرارت عارض مزاج میباشد و آن منجر بانفتاح فوهات عروق و انشقاق دم میگردد و لهذا ادویهٔ لعابیه دهنیه مغریه بارده
رطبه مسکن حدت اخلاط را درین باب نفع بسیار مشاهده میرسد و ازین قبیل ست که بگیرند تخم خیارین و تخم خربزه و تخم خرفه و تخم کاهو هر واحد سه درم باریک
ساییده شیره برآورده صاف نمایند و پنج مثقال شربت انار شیرین یا سنجوش داخل کرده هر روز صبح و شام بنوشند که نهایت نافع ست حکیم شریف خان
وخلف الصدق ایشان می نویسند که در اقسام نفث الدم تبرید لعاب بیدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ پوست بیخ انجبار شیرهٔ خرفهٔ سیاه

در آب برادرده شربت نیلوفر داخل کرده و بارتنگ یا سائیده بنوشند و اگر بند نشود فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد
تدبیر حبس نزله نیز کنند و غذا آش جو و کیچری مونگ مناسب است و باید که درین مرض مدام رفع قبض طبع نمایند باستعمال مزلقات و ملینات زیرا که تنفر
بسیار مضر است و اگر بسبب استعمال حوابس و قوابض عارض میشود و عند وجدان حرارت نواحی صدر بتغیر وطی بارد طلا نمایند و این سفوف از ادویه
مجربه سهرندی است طباشیر گل ارمنی گل مختوم شادنج تخم خرفه هر یک پنج درم بسد مروارید کهربا خشخاش رب السوس اقاقیا عصاره لحیة التیس
هر یک سه درم افیون دو درم باریک سائیده اسبغول بست درم آمیخته دو درم با آب عصور برگ انگور دهند و بهتر آنست که با آب برگ بانسه مروق هر
و دهند که از عجائب است و اگر حرارت شدید نباشد کندر دو درم درین سفوف آمیزند که آن با وجود حبس دم و تجفیف قروح و انبات لحم صحیح قوای ادویه را
بسوی ریه بسرعت میرساند و اسبغول گاهی زیاده و گاهی کم کرده میشود و بعضی وزن افیون دو ماشه و صمغ عربی و گلنار عوض مروارید و بسد نوشته
و شربت انجبار دو توله جهت آمیختن با آب مروق بانسه افزوده اند و این سفوف دیگر نیز در منافع مثل اوست کندر گل مختوم هر یک پنج درم گلنار دو درم صمغ عربی
هفت درم بسد کهربا هر یک سه درم باریک سائیده بعرق گاوزبان بخورند اکنون باقی ادویه یونانیه و هندیه قابضه که با کثر اقسام نفث الدم مشترک النفع اند ذکر نموده میشود

ذکر ادویه یونانیه حابس دم

بعد فصد قرص کهربا با شیره تخم خرفه و شیره کشنیز خشک و عرق بارتنگ و شربت انجبار و تخم بارتنگ بدهند و دم الاخوین و سندروس با فروده تخم
مرو بنیم برشت مجرب است دیگر گل مختوم گل سرخ هر کدام دو درم کهربا صمغ عربی نشاسته هر کدام یکدرم با بعضی اشربه قابضه بدهند و مجموع پنج شربت است
دیگر خون بز همان گرمی که بعد از ذبح بیرون آید قبل از آنکه بندد بنصف اوقیه با قدری سرکه آمیخته یا تنها سه روز ناشتا بخورانند که درین کار فعل عجیب دارد
دیگر کهربا دم الاخوین اقاقیا طباشیر کتیرا تخم هندبا کوفته بیخته سفوف ساخته با شیره تخم انجبار بخورند دیگر نفث الدم را که با تب و درد سینه باشد
بهدانه بعرق بادیه مشک جوشانیده صاف نموده شیره تخم خرفه مقشر شربت بنفشه تخم بارتنگ داخل کرده بنوشند دیگر شادنج عدسی یکدرم با کمتر
با آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب بادرنج دادن عجیب الاثر است و طبیخ حلبه و خطمی با تخم بارتنگ و شربت انجبار ازین قبیل است دیگر از تجارب ابن بیطار
کرسنه دو درم مغز تخم کدو هفت عدد در ظرف قلعی دار جوشانیده دو درم نبات آمیخته شب وقت خواب بخورند و بعد از آن آب ننوشند بهمین دستور
صبح بدهند غذا جوشانیده عدس درست دیگر ورق اطراف زرتازه گل سرخ شب یمانی مازو اقاقیا گلنار مصطکی افسنتین هر کدام سه درم خرمای تخم
دور کرده هشت درم موم سه درم روغن آس گداخته سی و شش درم بدستور مرهم ساخته بر خرقه طلا کرده بر سینه ضماد نمایند برای نفث الدم سودمند است
و در آنجا که خون از قی می آید بر معده یا کبد و در آنجا که از دماغ آید بر تارک سر ضماد کنند دیگر آب خیار خصوصاً مع بعض مغریات قابضه اندک اندک نوشیدن
مفید است اگر شاخ گوزن سوخته با ادویه قابضه آمیخته استعمال نمایند نفع کثیر دارد و کذلک آب نعناع ایضاً ثمر درخت غرب که بفارسی بیذه گویند
بوزن یکدرم نافع است و کذا شکوفه کشنیز با آب بارد بوزن سه درم صبح و شام ایضاً بسد و گل شاموس نافع است و حب الآس و تخم بارتنگ دو درم
در آب بارتنگ یا در آب گل سرخ تازه بغایت نافع و به خصوصاً بریان کرده سفید ایضاً بنیر مایه خرگوش و آهو و بنفاله در گلاب یا در مطبوخ عفص یا
با آب بادرنج خصوصاً برای آنکه از صدر آید نافع است و گل مختوم و یا گل شاموس باندکی سرکه مفید و حی العالم با مثل آن نشاسته و کذا شب یمانی
در زرده بیضه نیم برشت خوردن سودمند دیگر ابریشم ماهی نفث الدم کهنه را نافع و چون امر صعب گردد گاهی ربع درم بزر البنج بماء العسل بدهند
دیگر تخم کراث نبطی و حب الآس مساوی کوفته دو درم با آب عصی الراعی نفث الدم کهنه را نافع است دیگر بگیرند عصاره کرات شامی یک اوقیه و سرکه نیم اوقیه
و صبح بنوشند و یا اسفنج سوخته با قدری نبیذ قابض بدهند و مگر جالینوس علاج نزف الدم تریاق و مثرودیطوس و ادویه خوشبو میکرد که آن
طبیعت را بر تحمل بدفع خون و التحام جراحت تقویت میدهند و کذلک قرص کوکب و دوای اندروماخس و قنطوریون هم درین باز دارد و هم سینه را پاک
کند اگر با تب باشد با آب بدهند و اگر نباشد با نبیذ قابض و اهل سقلاب طبیخ قنطوریون غلیظ علاج میکنند دیگر عصاره بارتنگ و عصاره گاوزبان

و عصارهٔ برگ خرفه هر یک دو درم گشنیز سبز و شاخهای گل سرخ تر و نازک یک اوقیه بکوبند و بیفشارند بی آنکه آب بپاشند و صاف نموده همراه [illegible]
قدری گل مختوم حل کرده بنوشند مفید بود و دیگر بگیرند عصارهٔ شاخهای گل سرخ و در آن عصارهٔ [illegible] اسپغول و شادنج و شاخ گوزن سوخته [illegible]
و دیگر از اشربهٔ موافقه مطلقا برای [illegible] شربت عناب خشخاش و نیلوفر و آس و صندل است و غذا عدسیه ماستیه و ماء الشعیر و شیرهٔ خشخاش با مغز
بادام و اگر با سرفه نباشد اشربهٔ حامضه مثل شربت انار و لیمو و شربت حصرم و مانند آن و غذا سماقیه و حصرمیه و رمانیه و زرشکیه خصوصاً مطبوخ [illegible]
و از ادویه آب بارتنگ تنها یا بگل ارمنی یا بگل مختوم یا با قرص کهربا و یا عصارهٔ خرفه با یکی از گل ارمنی و مختوم و شادنج مغسول مع تخم خرفه [illegible]
و از اقراص بقول شیخ امینست اقاقیا گلنار گل سرخ عصارهٔ لحیة التیس جفت بلوط قشور کندر مساوی ایضاً بزر البنج پوست بیخ لفاح گل [illegible] کنند
اقاقیا تخم خرفه تخم بادروج گلنار کافور اقراص سازند خوراک دو درم با سیم اوقیه آب یا شراب عفص یا آب بادروج ایضاً تخم خشخاش گل مختوم [illegible]
کنند کافور با آب بادروج [illegible] قرص [illegible] کتاب سراپیون که در آن صمغ بادام ست همین عمل دارد دیگر این قرص نیز جیدست طین [illegible]
گل سرخ هر واحد دو درم کهربا صمغ نشاسته هر واحد یکدرم آمیخته قرص سازند شربت چهار مثقال برای محموم در عصارهٔ [illegible] و لغیر آن در شراب [illegible]
ادمان [illegible] در [illegible] سرسام [illegible] ست و [illegible] مستمر [illegible] دقاق کندر اقاقیا سعیدی [illegible]
بالحمام جراحت از مشروبات قابضه و مع درم صمغ عذار [illegible] با اطراف و تبرید صدر نمایند و سرکه ممزوج چند بار بنوشند و از امور مذکوره بعد [illegible]
احتراز نمایند و دیگر گویند که استعمال [illegible] کهربا و کذلک [illegible] هر واحد نیم مثقال سعیدی [illegible] مجرب ست و طبیخ فوفل جید ست و طلق [illegible]
بارتنگ بعید [illegible] ست [illegible] کند رعایت [illegible] تازه [illegible] نافع ست و دو درم کشنیز خشک بریان با آب بارتنگ خوردن حابس نفث الدم [illegible] لیبول [illegible]
طبیخ بیخ خطمی و تخم او و شرب خشخاش سیاه و تسیر [illegible] و کذا اشکوفهٔ هلیلج و آب آن و عصارهٔ لحیة التیس و شکوفه او و عصارهٔ [illegible]
او و شرب [illegible] کرم سه درم صبح و [illegible] شبانگاه و [illegible] کرم و شرب گل ارمنی و [illegible] و مروارید دو درم و باقلی و [illegible] آن و نشاسته [illegible]
یکدرم یا نیم درم [illegible] و تعلیقا و یاقوت [illegible] و تعلیقا کندر با آب بارد [illegible] و تعلیقا و شرب عصارهٔ عصی الراعی و اکل حب الاس رطب و یابس سیاه و سفید
و شرب عصارهٔ کشنیز سبز و [illegible] و شرب [illegible] و برگ او و کذا ثمر او [illegible] تخم خرفه و شرب [illegible] در [illegible] و خوردن [illegible]
سوخته [illegible] کرده و شرب حضض [illegible] و اکل بلوط و شرب طبیخ او و گلنار و [illegible] و [illegible] نخل و طلع او و [illegible] و صمغ عربی بریان [illegible]
[illegible] سوخته و [illegible] سوخته و عصارهٔ عصی الراعی و [illegible] مطبوخ نشاسته و پوست انار سوخته بعسل [illegible] و شرب آب شکوفه او و [illegible]
خشک و آب باران و تخم [illegible] و عصارهٔ برگ او و [illegible] برگ طرفا و بزر البنج ربع درم [illegible] یا مع خشخاش سفید و [illegible] سوخته در ماء الشعیر و [illegible]
سوخته و عصارهٔ برگ اسپغول و بیخ او و سنگ قبطی و اکل بسر و شرب طبیخ او و کذا [illegible] مطبوخ با طریه و [illegible] یکدرم و دم الاخوین و [illegible]
و تعلیقا و عقیق تعلیقا و شرب پوست بیخ انجبار یکمثقال و افیون سدس مثقال صمغ عربی نیم مثقال گلنار نیم مثقال بعصارهٔ بارتنگ یا عصی الراعی
و کذا استعمال عنب الثعلب و ضماد پوست انار [illegible] سرکه [illegible] بر سینه و اکل سماق و توت شامی خام و شرب تخم کاهو و [illegible] طین رومی صمغ عربی [illegible]
محاط و کذا دماغ [illegible] آسیا [illegible] بقدر یک باقلا خوردن و موی انسان سوخته بالخاصیه و شرب طبیخ فوه الصبغ و [illegible] زرشک با گل [illegible]
و کذا تخم بارتنگ کوفته و کذا عصارهٔ برگ او بیست درم [illegible] شادنج مغسول یکمثقال و جلاب یازده درم یا عصارهٔ مذکور با یکدرم کهربا و اکل کاسنی هر واحد
حابس نفث الدم ست و ایضاً او گوید که [illegible] سرخ بسته بر صاحب نفث الدم تعلیق کردن مجرب من ست و کذا استعمال پوست بیخ انجبار
یکمثقال یا رب انجبار ده درم مجرب و آب خبازی در دهن گیرند و اندک اندک فرو برند و اگر عصارهٔ او صمغ عربی و لعاب بزر قطونا آمیزند عجیب النفع
شفای نفث الدم و بعید [illegible] ست و ضماد زرد [illegible] اقماع او و عدس مقشر و گل ارمنی و کافور بگلاب بر سینه و [illegible] نافع و آرد [illegible] و [illegible]
شرب جوز السرو کوفته دو درم تنها یا بشراب و کذا عصارهٔ لعبة بربری و قفاح اذخر و طبیخ حلبه و شرب [illegible] مومیائی و کذا عصارهٔ [illegible] او و [illegible]

بسر کرده و کوزه جندم و بادام تلخ تنها و مع نشاسته و نعنع و کذا اطلی محلوب و مثل او صبر آب بارتنگ سرشته لعسیلان و عصارهٔ طرخشقوق و کلس پوست بیضه
و بسباسه و مصطکی و صمغ البطم و شکاعی و کرسنه و شاخ بقر سوخته و سنادروس و سویق بادام شیرین و کماه خشک و بلوط هر دو خوردن و در آتش نیم پخته کنند تا اددام
و بینه نیم برشت با نیم درم مرو کذا شرب یک سکرجه از عصارهٔ بادروج با سه درم تخم او و تلیع دار استعمال و شرب لو تو دری و کذا بندق هندی ذکر حکیم
نیم درم با آب برگ هیو فاریقون و اسفیح در زفت معسوس و محرق و حلزون سوخته و قرن و دجاج بغبار آسیا سرشته و تنظا فلن هر واحد حبس نفث الدم کنند

ذکر بعض مرکبات مجربه برای حبس خون

چنانچه این حب حابس الدم معمول در نفث الدم ست که باگل ارمنی دم الاخوین کثیرا صمغ عربی طباشیر حب الآس هر یک یکدرم پوست بیخ انجبار نشاسته
هر یک سه درم و اگر مروارید مرجان زهر مهره گل مختوم گل داغستانی هر یک یکدرم اضافه کنند قویتر باشد ادویه را کوفته بیخته و انجبار را اصلاح کرده با شیره
بهدانه که در آب بارتنگ برآورده باشند سرشته حبوب بقدر نخود سازند شربتی از پنج حب تا ده حب **شربت نفث الدم** که با حرارت بود سعید بل ست
ماء القرع آب هندوانه عرق بید مشک هر واحد یک رطل حب الآس نیم رطل با آتش نرم بجوشانند تا النصف بماند صاف کرده با یک رطل قند بقوام آرند که بر با
طباشیر نشاسته عدسی مقشر گل مغسول صمغ عربی دم الاخوین کات سفید مغسول هر واحد پنج درم سوده اضافه نمایند شربت ده درم با شیره خرفه **شربت انجبار**
بنسخه معمولی نافع نفث الدم و سرفه و مانع نزله از انصباب پوست بیخ انجبار پنج توله پوست خشخاش مع تخم یازده عدد گل بنفشه دو توله بهدانه
اصل السوس مقشر برادهٔ صندل سفید حب الآس هر واحد یکتوله عناب یازده دانه جوشانیده صاف نموده سه چند قند سفید بقوام آرند و در آخر
دم الاخوین صمغ عربی نشاسته هر یک یکدرم سائیده افزایند **قرص کهربا** که در نفث الدم و قی الدم و بواسیر خونی و کثرت حیض و بول الدم برای حبس خون
هموار معمول ست کهربا صمغ عربی نشاسته کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسبغول اقراص سازند
شربتی پنج ماشه تا دو درم **قرص گلنار** که همان نفع دارد گلنار گل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته بیخته با آب
گلنار قرص سازند قدر شربت مثل دستور **معجون** معمول بجهت نفث الدم مروارید بسد محرق گل مغسول تخم خرفه تخم خطمی بیخ انجبار زهر مهرهٔ خطائی هر یک
ستبن ماشه یاقوت سرخ یشب سفید گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمن سفید بهمن سرخ صندل سفید ارنب مغز تخم خیارین کثیرا طراثیث شیرین گل سرخ
ورق النقره هر یک چهار ماشه مرجان پنج ماشه عنبر اشهب مشک خالص هر یک یکماشه کافور قیصوری نیم ماشه رب انار شیرین رب به شیرین هر یک چهار توله
نبات دو چند شهد یکچند ادویه **ایضاً** نافع نفث الدم کشنیز مقشر صمغ عربی کثیرا دم الاخوین بسد محرق کهربا طباشیر مصطکی هر یک یکدرم گل ارمنی گلنار
اقاقیا زعفران هر یک نیم درم تخم خشخاش بریان دو درم قند سفید یا آماز خوراک حسب مزاج با شیرهٔ تخم خرفه و شربت انار شیرین و بدانند که حب
نفث الدم و سفوف نفث الدم و قرص کافور و طباشیر و قرص انجبار و قرص خشخاش نیز نافع

ذکر ادویهٔ هندیه حابس خون

برگ ببول نورسته برگ انار آمله هر واحد چهار ماشه گشنیز خشک دو ماشه شب در آب تر کرده صبح سائیده صاف کرده بقدری نبات یا شکر یا شربت
نیلوفر یا شربت حب الآس یا شربت انجبار بنوشند که در حبس نفث الدم و قی الدم مجرب ست **دیگر** گل ملتانی گیرو بنسلوچن کهربا اقاقیا کثیرا گوند ببول
نشاسته کافور در لعاب بهدانه حب ساخته در دهن داشتن مفید و آمار خام در آب سائیده با اضافه قدری شکر خام نوشیدن نیز نافع **دیگر** پوست گلنار
چهار درم تخم حماض کشنیز خشک هر یک دو درم کثیرا صمغ عربی گوند سیمبل از هر واحد یکدرم قرص ساخته دو درم بدهند و اگر احتیاج قبض باشد یکدانگ
افیون افزایند **دیگر** صمغ عربی گل ملتانی کثیرا اسبغول کرده هفت ماشه با شیرهٔ خرفه و شیرهٔ خشخاش بنوشند **دیگر** گیرو گلنار کنده صمغ عربی مساوی
سائیده با شربت آمله آمیخته بخورند **ایضاً** گلو برگ بانسه هر یک بقدر یکتوله کوفته در ان صاف نموده نیم درم صمغ عربی سائیده آمیخته بنوشند **دیگر**
گل خیر و یکتوله شب در آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده بنوشند **دیگر** برگ بانسه تر یکتوله و جوان خشک باشد نیم توله سائیده با شهد آمیخته بخورند

و با شیرهٔ برگ او بقدر دو مثقال یا یکتوله در پاو آثار آب برآورده با قند سفید یا عسل بدهند که در حبس خون از مجربات ست و عرق برگ مذکور بطور گلاب کشیده نوشیدن نیز نافع و دیگر خاکستر برگ انگور دو ماشه با شیرهٔ برگ میچیی یا شیرهٔ تخم خرفه یا شیرهٔ خیارین و شربت مناسب مجرب الام معمور و گولر خام نیز مفید دیگر برگ انار یکدام با آب ساییده نبات انداخته خوردن مفید ست دیگر گولر خام کوچک یک آثار یا دو آثار گرفته نیکو فته در دو نیم آثار آب بجوشانند و چون ششم حصه آب باقی ماند از پارچه گذرانیده در قند سفید نیم آثار بقوام لعوق آرند و از یکتوله تا دو نیم توله بلیسند و اگر ریشهٔ انجبار گرم باشد سرشیم ماهی تشار کندر رب السوس حب الآس نشاستهٔ صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید سبد محرق اقاقیا دم الاخوین هر واحد یکدرم باریک سوده با مزید ماعترنات دیگر گوبهی آب ساییده بقدر یکدام بخورند نفث الدم و قی الدم را نافع ست تخم خطمی دو ماشه خرد کوفته بیخته با آب سرد خوردن نیز نافع الدم ست و از اعذیهٔ مفید نفث الدم تحریفی و کدو و ساگ پالک و خرفه و ساگ سرخ و عدس مقشر ست

علاج نفث الدم از جرم ریه

اول العلاج کلی از فصد و امالهٔ ماده و تعدیل مزاج بطریقیکه مذکور شد مشغول شوند و اگر طبع قبض باشد بمسهل نرم یا حقنهٔ لین تلیین نمایند و این مسهل است بنفشه ده درم آلو سیاه عناب هر یک سی دانه سپستان هفتاد دانه همه را بپزند و مغز خیار شنبر یازده درم و چهل درم شیرخشت حل کرده صاف نموده بدهند و حقنه از چقندر سبوس گندم بنفشه برگ خطمی کشک جو جوشانیده صاف نموده چهار درم بوره سوده و یازده درم شکر سرخ حل کرده بعمل آرند و صبح کشکاب یا سرطان پخته و اگر تپ سخت گرم باشد کشکاب در ماء القرع و عرق عنب الثعلب بپزند و غذا قلیه کدو و اسفاناخ و ملوخیا و کشک جو دهند بمغز بادام و روغن بادام و بعد زوال تپ ادویهٔ حابس خون مثل آب بارتنگ تنها یا بگل مختوم و آب برگ خرفه یکجا با گل ارمنی شروع کنند و آب عصی الراعی بهترین ادویه این ست و شادنج عدسی مغسول بدستور زیرا که هم منع خون و هم تجفیف جراحت کند از یکنیم درم تا دو درم با یکی از ابهای مذکوره بدهند و در آب نوشیدن صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و شادنج ترکرده صاف نموده بنوشند و از برگ بارتنگ و برگ خطمی و آرد جو مخلوط بگلاب بر سینه ضماد کنند و هم مصطفی بروغن گل گداخته با آب عصی الراعی آمیخته بر صدر طلا کنند و هر دو نسخه سفوف که در قول حکیم شریف خان مسطور شد درین باب نافع ست و کتیرا صمغ عربی نشاسته کهربا گل ارمنی هر واحد یکماشه سوده بشربت خشخاش دو توله سرشته خورده بالایش لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خرفه در آب برآورده شربت ... دو توله داخل کرده نوشیدن نیز معمول استاد مرحوم ست و این سفوف تالیف حکیم اکمل خان نیز معمول ست ریشهٔ انجبار ولایتی دم الاخوین صمغ عربی کهربا اقاقیا مروارید صندلین بسد سرطان سوخته تخم کاهو نشاسته هر واحد یکدرم خرفه مقشر دو مثقال تخم خشخاش دو درم کتیرا رب السوس گل ارمنی هر واحد یکمثقال گل داغستانی نیم مثقال گل نیلوفر سه درم زهر مهره ساییده سه ماشه کافور قیصوری از یکماشه تا نیم درم کوفته بیخته سفوف سازند مکشن ماشه تا یکتوله با شربت مناسب بخورند و اگر سبب برآمدن خون انفجار عرق باشد رعایت قانون مذکور از فصد و حقنه و جذب مواد و بستن اطراف و دلک او بدن کرم نمایند و در ماء الشعیر و اگر قابض مثل حب الآس و به و امرود و زعرور بپزند و قرص کهربا رب به بدهند و بالجمله تدبیر تعدیل حدت نزله و حبس او نمایند چنانچه در بحث نزله گذشت و درین قسم لعابات زیاده مید هند و آنچه شکر تیغال ست گلو گل خطمی صمغ عربی کتیرا هر یک ماشه کوفته بیخته بخورند بالایش سپستان بست دانه بهدانه سه ماشه گل بنفشه چهار ماشه جوشانیده صاف کرده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه بعرق بادیانگ پنج توله عرق گاوزبان پنج توله برآورده شربت خشخاش دو توله داخل کرده با بتنگ یا شیره جوشیده بدهند ... لعاب بهدانه لعاب اسپغول عرق ... شربت بنفشه صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه سوده یا شیره بدهند بعده نسخه ... عناب ... شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ کاهو ... شیرهٔ مغز تخم کدو ... شیرهٔ خرفه شش ماشه شیرهٔ ... جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو ... شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر اسپغول شش ماشه داخل کرده دهند و ... ماشه پوست بیخ انجبار پنج ماشه در عرق عنب الثعلب جوش داده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر ضیق النفس نیز باشد بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه جوشانیده صاف کرده شیرهٔ اصل السوس شربت بنفشه ... بارتنگ داخل کرده دهند و اگر بعد اکل بقولات حاره لاحق شد درین صورت آفت رسد بعد فصد عناب سپستان بهدانه خطمی بیخ انجبار جوشانیده شیرهٔ تخم کاهو خرفه ...

صبح و دیاقوذا نیم ماشه لبسام دهند بعده رب السوس کتیرا صمغ عربی شکر تیغال سوده بشربت خشخاش سرشته بخورند بالائش جوشانده مذکور صبح
ولعوق معمول در حب عربی السبک استعمال نمایند بعده شیرهٔ خرفه و کوکنار افزایند بعده قرص خشخاش کوفته بخمیرهٔ خشخاش سرشته همراه عرق مکوه
شربت بنفشه بارتنگ پاشیده بخورند یا قرص طباشیر کافوری شیرهٔ خشخاش شیرهٔ کاهو دهند و یا کهربا طباشیر دم الاخوین صمغ عربی کتیرا نشاسته
طراثیث شیرین گل ارمنی شادنج عدسی مغسول هر یک نیم ماشه افیون زعفران کافور هر یک دو سرخ کوفته بیخته بدیاقوذا سرشته بخورند بالائش آب برگ
بارتنگ شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ خشخاش شیرهٔ خرفه هر یک چهار ماشه بارتنگ چهار ماشه پاشیده بنوشند و گاهی لعاب بهدانه
شیرهٔ بیخ انجبار عوض تخم هندوانه و خشخاش میکنند یا تخم خطمی خبازی شاهتره هر یک شش ماشه بتانیده شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ کاهو شیرهٔ بیخ انجبار
هر یک چهار ماشه دیاقوذا دو توله صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه سوده پاشیده دهند بعده اگر بند نشود فصد باسلیق از دست دیگر گیرند و این سفوف
تالیف حکیم شریف خان نیز مفید است سنگ جراحت نیم درم مروارید سوده پوست خشخاش دم الاخوین هر واحد یک درم کهربا ریشهٔ انجبار هر یک دو درم
نشاسته خرفه مقشر هر یک دو مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربت از یک درم تا دو درم و این سفوف والد حکیم علویخان درین نوع مخصوص است
کافور قیصوری نیم دانگ طباشیر دم الاخوین ریشهٔ بیخ انجبار مروارید ناسفته کهربا کتیرا تخم خرفه مقشر تخم کاهو فاوانیا رب السوس خشخاش سفید نشاسته
هر واحد یک دانگ افیون شعیرهٔ زعفران مسحوق مغز بادام مقشر سه دانگ کوفته بیخته سفوف سازند نصف ازان وقت صبح با آب بارتنگ و آب خرفه بخورند
و نصف وقت شام با آب بید و این سفوف از مجربات راقم است بند درویش کهربا گل ارمنی خاکستر چوب انگور بارتنگ هر یک شش ماشه صمغ عربی یکتوله کتیرا
چهار ماشه دم الاخوین اقاقیا خرمهره سوخته هر یک سه ماشه شادنج عدسی افیون مغز بیضه دانه هر یک دو ماشه طباشیر گل ملتانی هر یک نه ماشه کافور قیصوری
سرطان محرق هر یک سه نیم ماشه سوای بارتنگ همه را کوفته بیخته هر روز پنج ماشه بشربت دیاقوذا دو توله سرشته همراه لعاب اسپغول شش ماشه لعاب
بهدانه سه ماشه شیرهٔ مغز حب القطن چهار ماشه و بارتنگ شش ماشه شیرهٔ تخم خرفه یکتوله شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه بخورند و اگر در جوهر ریه تاکل حادث شود
ما الشعیر با لبان کتیرا بنوشند و اغذیه که دران کاهو و کاسنی و خرفه و گوشت چوزهٔ مرغ و دراج باشد تناول نمایند دیگر تدابیر و مشروبات و غذا که در سل
مسطور گردد بعمل آرند **اقوال الاطبا** بعضی متاخرین مینویسند در خونی که از ریه و خصایت قصبه و انچه از شگاف رگ ریه بود چون طبیب بر سر بیمار رسد باید
همان وقت رگ باسلیق زند و خون وافر گیرد در طب اکبر است که فصد صافن را مقدم دارند و صاحب [illegible] گفته که حجامت بانشتر بر ساقین نمایند پس
اقاقیا فقسول گلنار صمغ عربی گل ارمنی کتیرا حضض مکی صندل سفید طباشیر مامیثا هر یک چهار ماشه در گلاب سوده قرص کنند و قرص کهربا سه ماشه شیرهٔ
خشخاش نه ماشه و اصل السوس هفت ماشه لعاب بهدانه چهار ماشه شربت خشخاش دو توله صمغ عربی بریان [illegible] بهند و این دوا [illegible] گل ارمنی مختوم قبرص
عصارهٔ لحیة التیس دم الاخوین هر یک یک ماشه سوده بشربت حب الآس دو توله ورق نقره یکعدد آمیخته بلیسانند و بالایش شیرهٔ خشخاش خرفه هر یک نه ماشه
و اصل السوس هفت ماشه و لعاب بهدانه سه ماشه گاوزبان چهار ماشه در عرق بارتنگ و بیدمشک هر یک سه توله برآورده شربت انجبار سه توله تخم بارتنگ
چهار ماشه تخم خرفه سه ماشه بدهند و ایضا دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر یک یک ماشه در شربت خشخاش یکتوله و هفت ماشه شیرهٔ
انجبار و حب الآس هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه بریان بارتنگ و خشخاش هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه لعاب گل گاوزبان هفت ماشه
در عرق بیدمشک و بارتنگ و گاوزبان هر یک هفت توله برآورده شربت حب الآس سه توله بارتنگ نه ماشه و غذا آش جو و شربت خشخاش نیلوفر دهند
و چون خون آمدن کم گردد سفوف حکیم اکمل خان و حب والد علویخان با عرق کافور ایشان بدهند و غذا شوربای کله یا چوزهٔ مرغ یا برنج دهند و از حرکات
عنیفه اجتناب نمایند شیخ الرئیس میفرماید که در نفث الدم کائن از نفس جرم ریه ادویهٔ ملحمه یا بسه مثل گل ارمنی و گل مختوم و شادنج با آب بارتنگ دهند
و مبادرت بفصد باسلیق کنند از شقی که مکان تفرق اتصال در انست و فصد باریک کشایند و خون در چند دفع بفاصلهٔ سه ساعت و زیاده ازان گیرند
مع مراعات نفاذ قوت زیرا که فصد نزول را بسوی خلاف جهت جراحت جذب بنماید و ایضا از حدوث ورم در جراحت منع میکند و اطراف ببالند

ارجا باید و یا دامن نکرده و علاج کی نفث الدم مع باشد تصحیح یابد گفته و بریان و برگ حنا شیت مثل اقماع بحرا باید مدات ست در قرابادین ذکر کرده
ممزوج با آب موافق اند بجهت آنکه منع نزف الدم و تخفیف حدت صدر و ریه زخم می نماید تا آنکه زمان کثیر گردد و انجماد نیاید و در
و استعمال امری درینجا بهتر نیست و اگر با تعریق تا به نیزات دمایت مطلوب نیست و آنها میلیه سیعول نافع ست مع تبرید او نسرقنا بگاهی که ایم لعل
بسیار باشد که سینه مسکن عطش و صفرا ست و لعاب است که احتیاج حل آب بجمدات است میدا امر که بازی تسکین حدت خون و تغلیظ آن و دم راتی
و انالر حرکت و ادویه نفث الدم از ادویه سرداری هم پس واجب است که از ادا مالح کیفیت آنچه نزول نمایید بسوی آن ما منتها باعث زیادتی
نگر دد و اگر با غلبه دموی نباشد فصد کنند و الا احتیاج بفصد نیست بلکه فصد در صورت عدم کثرت خون و عدم تحرک لفظی باعث زیادتی
میگردد و لسبب لذا الرخون که با طوبت بخود که اسرحدت مفرق است ضرر او زیاده میشود و اگر نزف بسیار حریف صفرا وی باشد فصد نمایند
مبینند سفید لا انوق با سعل یا زیت گرم کرده و در فضای گرم مثل مدخن حمام المعا روا سدان آن بمالند در سرا و مطلقا روغن نمالند و ازین نیز
مالند تا بیکره بدیع صورت کشاده با سعر یا شکسته و قد ای احتیاجا بقدری مغموسات بطریق حریره بساز و این مغموسات از قبیل انار و مانند آن
و همچنین مثل نان که در آب سرد تر کرده خورانند و برای انجذاب مواد از سر جنس ماده استعمال نمایند خصوصا هنگامی که فصد ممکن نباشد
و باید که در تبرید مزاج راس اهمال کنند کرشتن نیابند زیرا که راس مارح مدب رطوبات از معده و غیره میکشند و آثار کثرت رطوبت ظاهر میشود و
رطب میگردد مثل ادهان بارده این آثار لسبب سیلان سبب حدوث رطوبات لزوجی زائل میشود و آثار اعتدال ظاهر میگردد و گویند که مراد ازین تبرید
ظاهر راس نیست که آن نزلات را می افزاید بلکه مراد تبرید باطن است و غرض باین دوا درست یکی تقلیل مواد و جاری ران و دوم تغلیظ مواد که
دران ست و باد جد تبرید باطن رامس تسخین ظاهر او می باید تا ماده را که در وی ست بسوی ظاهر جذب کند در راه منقطع گردد و در ترطیب راس کوشش بلیغ
نمایند زیرا که از فرط در رطوبت مرض است و آن موجب نوازل میگردد و آنچه نافع است قرص کهرباست و ادویه مذکوره و اگر این تدبیر فایده نبخشد
علاج نزله بالذات بالا و حبس آن نمایند بمثل حلق راس و استعمال ضماد سرگین کبوتر بر سر و بقدر احتیاج جذب مواد و تبرید ظاهر سر توقف نموده ادا
کنند و جالینوس گفته که زنی را نفث الدم از ریه رسید خواستم که فصد او نمایم لیکن لسبب ضعف نتوانستم و امر تحقیقه ماده نمودم و غذا مر ریه بقوتی کا
پخته بعد لذا که چند روز غذا نخورده بود دادم و ضماد بر سر او بدوای سرگین کبوتر نمودم و بعد این ضماد او را بدخول حمام دادم و ترتیب سر او نمودم تا اسرار
ترطیب نیابد و تریاق کبیر تازه بقدر باقلا او را خورانیدم و او را خواب آید بجهت آنکه تریاق تازه لسبب قوت افیون خواب می آورد و بقیه سر و لسبب وی
و سیلان ماده را لسبب تغلیظ آن تسکین میدهد و ر و ز دوم متعرض تحریک آن نگشتم بلکه بحالت خود ساکن گذاشتم و بمالیدن دست و پای او برای
میل ماده باسفل امر نمودم و بقدر باقلای کوچک تریاق تازه دیگر از روز گذشته خورانیدم و غرض من آن بود که رفته رفته نوبت بدارو عسل انجامد این به
تنقیه باید و در روز سوم سر آمد و دوائی نخورانیدم و ساکن گذاشتم بعده ایا بمالک اطراف او نمودم و در ماء الشعیر اندکی نان ترید کرده خورانیدم بعده تریاق
نماید و در روز چهارم تریاق کهنه بعسل کثیر دادم بجهت آنکه در سرفه غرض تنویم او نبود بلکه ازاله مواد اندریه و اعضای صدر بود و عسل بسیار برای تنقیه لجه
بعد بعد در سائر ایام تغذیه بحسب واجب نمودم و تدبیر باقیمی کردم و باد جد این گاه گاهی بر سر او قیروطی نافسیا میگذاشتم و مع از استحمام منع نمودم تا آنکه
شفا یافت و این تدبیر جالینوس جید است و باید که تریاق مابین دو ماه تا چهار ماه باشد یعنی از ساختن آن باین قدر مدت گذشته باشد بجهت آنکه قوت آن
و حبس نزله نماید و این بتجربه معلوم شده و نزد یکی سر او روغن نبرند و موی سر او نتراشند برای تفتیح مسام و استعمال این تدابیر اگر چه زن باشد و لابد
اسهال بحب قوقایا نمایند اگر مواد بسیار باشند زیرا که از شان این حب اسهال مواد مختلفه از سر است و این بعد از فصد باید بعده لزوم ادویه مجرب بر سر نا
جرجانی در بحث سل نوشته که اگر خون از ریه برآید تدبیر او آنست که بیمار را ساکن دارند و از همه حرکات باز دارند و در حال فصد باسلیق کنند و اندکی خون
بچند کرت بیرون آرند و اطراف بمالند و ببندند و سرکه در لعاب بیدانه بیخته در مدت سه ساعت در دو سه بار بدهند تا نقیه خوانند مگر و بسیکند بعده قرص کهربا

در شربت حب الآس و قرص بسد و آب باران یا آب خیار دهند و ماء الشعیر کردان یا چه بره و حب الآس و عفص و انار حامض پخته باشند بیاشامند و بسد زاد
جمیع طعام نه بندد و برین ماء الشعیر قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد حریره آرد جو آرد باقلا آرد نخود بروغن بادام و شکر یا عسل و یا اندکی نان در ماء الشعیر
ترید کرده با بیضه مرغ نیم برشت بدهند و اگر بسیار قوی باشد نه زرده و نه نیز اندکی جون بیرون کنند و غذا تا روز چهارم ازین نوع دهند که مذکور شد و سینه بیمار
بروغن گل چرب کنند و اگر فصل زمستان باشد بروغن ناردین یا روغن مصطکی و آب لی تر کوفته افشرده دادن حبس خون نماید و اسفنج در سرکه و آب سرد تر
بیگرم تر کرده بر موضع و سینه نهند و بغبار آسیا و تراب کندر و سفیده بیضه سرشته و یا بسفرجل و عفص و شراب قابض پخته کوفته ضماد نمایند و این پیش از
حدوث ورم کنند و بعد روز هفتم یا هشتم روغن گل و سرکه تر کرده بر سینه نهند و اگر بروغن مورد یا روغن مصطکی و شراب عفص برنهند صواب باشد و اگر جراحت
ریم کند بعلاج سل رجوع نمایند طبری گوید که علاج او قلیل الدوا و ضرب او بسوی اسفل ست و حیله در آن تسکین مزاج او در حبس دم باین قرص ست بگیرند ودع
محرق و گل قبرسی و ارمنی هر واحد دو درم و کهربای خالص یک درم و گل مختوم پنج درم و گل قیمولیا و صمغ عربی و صمغ فارسی و نشاسته و کندر هر یک سه درم عقیق و بسد
و مروارید ناسفته هر واحد یک نیم درم همه را سائیده و آب بارتنگ مطبوخ مصفی بوزن یک یک مثقال قرص سازند و هر روز یک قرص با چهل درم ماء الشعیر بدهند
و اگر سرفه اندک باشد بطبیخ آس نوشانیدن نیز مضائقه ندارد بگیرند حب الآس و کعک و بر آن حلوای ملوا آن قدر اندازند که بپوشد و بجوشانند تا حب الآس مهرا گردد بعده
صاف نموده کثیرا و نشاسته صمغ عربی داخل کرده باز بپزند و بقدر ملعقه یا دو ملعقه گرفته قرص مذکور بران انداخته بدهند و خلق کثیر را دیدم که نفث الدم از
انصداع رگ در ریه داشتند و بدین طریق شفا یافتند و اگر مزاج متحمل این نباشد و در سرفه فصل برآید ماء الشعیر عوض این با قرص مذکور نمایند و اگر شکم نرم
بسیار گردد آب بست جو عوض ماء الشعیر کنند و غذا ابلی و صوی جاورس مقشر بریان و کعک مدقوق و مغز بادام بریان نمایند و اگر مزاج محتمل باشد و تپ نبود لقمه
چهوی بریان و سینه تذرو و زرده بیضه مضائقه ندارد و اگر شرب ماء الشعیر با آب سویق برو بعض شوار باشد یا معده او بسبب ضعف هضم او نکند و تپ نباشد
بگیرند بیضه مرغ و سفیدی او دور کرده بر آتش نهند و بخلال حرکت دهند تا زردی منعقد گردد و اندکی متماسک شود بعده قرص مذکور سوده بر آن اندازند و بخورانند
و این دوا خون سیح و اسهال خون را نیز قطع میکند و واجب است که در قرحه ریه از ارخای ریه حذر کنند و هرگاه در ریه خشونت ارادیه فالصه پیدا شود دم
در روغن که در آن کتیرا و نشاسته اندک آمیخته باشند بدهند و این معالجه طریقه اطبای هند است و اهل عراق استعمال موم زرد در روغن مکرده میدانند و تشنیع
این میکنند و اهل حران در عقب معده موم و روغن که بر آن اسفیداج رصاص انداخته باشند و سفیدی بیضه که در آن اسفیداج آمیخته باشند میدهند

علاج نفث الدم از انشقاق یا انقطاع عرق

اول فصد باسلیق کنند و خون بسیار گیرند که قریب بغشی رسد و قرص کهربا سه ماشه در مربای سیب ولایتی دو توله و ورق طلا یک عدد سرشته بخورند بعده شربت
انجبار چهار ماشه و اصل السوس و حب الآس هر یک هفت ماشه و خشخاش نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق بید مشک و بارتنگ و گاوزبان هر یک هفت توله
صبغ آلو بالو سه ماشه بارتنگ هفت ماشه پاشیده بدهند و وقت شام سبوس اسپغول هفت ماشه و شربت انجبار و خشخاش هر یک دو توله عرق بارتنگ
نه توله بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و خشخاش دهند و بفاصله سه چهار روز فصد صافن کشایند و دوا و غذا بدستور دارند و گل ارمنی شاخ گوزن سوخته
گل سرخ شب یمانی بریان پوست انار ولایتی صالیکرم و دم الاخوین هر یک دو درم در روغن گل آمیخته بر سینه ضماد کنند و این دوا دهند نشاسته مغسول کهربا
جفت بلوط هر یک یکماشه در خمیره خشخاش یکتوله آمیخته بخورند مغز بادام هفت عدد و اصل السوس هفت ماشه و انجبار و حب الآس هر یک سه ماشه بارتنگ
نه ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه و بهدانه سه ماشه در عرق بارتنگ و گاوزبان هر یک نه توله شربت خشخاش و حب الآس هر یک یک نیم توله صمغ عربی سه ماشه
تخم شربتی چهار ماشه و این ضماد کرده گل ارمنی خاک کنه و غیر آن که در نوع آینده در قول ایلاقی خواهد آمد هر یک دو درم گرفته بر سینه گذارند که نفع عظیم دارد و
اگر سببش امتلای عرق باشد حتی الامکان غذا ندهند بلکه تا سه روز گرسنه دارند و اگر خوف سقوط قوت باشد اقتصار نمایند در آن هر روز باندک غذا از اشیای
معتدل یا مائل ببرودت که در آن تغریه و الصاق و قبض خصوصا تغلیظ خون باشد مثل کلا پاچه و نیم برشت و اطریه خاصه که با عدس پخته باشند و عدس

مطبوخ وتا ممکن باشد غذای قوی ندهند و بر ماء الشعیر خصوصاً مطبوخ بعدس یا عناب یا سفرجل و رمان در آن سرد یا درشتی حامض ترکرده بدهند
اقتصار نمایند و چون مرض بطول انجامد ودع گاو ماء نافع ست بجهت قبض و برودت خود و همچنین شیر جوش داده خصوصاً با صمغ عربی و کتیرا و یا لک مغسول
بماء تعزیه والراق تنها نافع ست و ماهی رضراضی شدید المنفعت ست و باید که غذای صاحبان این قسم نفث الدم و آنکه بسبب انشقاق عروق از حدت خون بود
بارد بالفعل باشد و پنیر تازه بی نمک سخت سودمند ست و کذا حسوی ماء الرز مقشر یا کعک معمول از مغز بادام بریان و چون این اغذیه و امثال این گوشت
دهند باید که اختیار نمایند گوشتی سبک که از آن خون اندک یابس متولد گردد مثل گوشت تیهو و تشفاین و دراج مطبوخ در قابضات و عفوصات و آنچه مشابه
مجرب در قطع نفث الدم خاییدن برگ خرفه و فرو بردن آب آنست و بسا ست که در همان ساعت حبس می نماید بشرطیکه سرفه شدید نباشد زیرا که مس
حموضتی که در اوست سرفه را زیاده خواهد کرد و آن موجب ازدیاد نفث الدم خواهد شد و از فواکه سیب و به تا بقض عفص و عناب و حب الآس از خرنوب شامی نیم
آنست و چون در اکثر کتب در بیان خواص سیب مسطور ست که اکثار او مورث سل ست پس اجتناب از قلیل و کثیر او در وقتیکه مریض مستعد سل باشد اولی
و احوط ست و گاه برای ایشان نقل از گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی و نامکی کافور مرتب میسازند و چون خون بند شود و تا روز چهارم گذشته باید که تغذیه
قوی نمایند و ابتدا کنند بمثل نان معموس در آب سرد پس در آب باجه و بمثل بره مخنث و اکارع و ادمغه و اگر بسبب انشقاق و انقطاع عرق حدت خون باشد
اماله دم بسوی اطراف و خلاف جهت و استفراغ صفرا نمایند پس تبرید قوی و ترطیب کنند و ایضاً قوابض و مغریات و ماء الشعیر با کدو و سرطان نهری
استعمال نمایند و دوای اندروماخس و دوای جالینوس نافع ست و لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شیره پوست بیخ انجبار چهار ماشه از عرق
بارتنگ عرق عنب الثعلب هر دو در رب به بارتنگ افزوده بدهند و یا عناب بهدانه جوشانیده شیره خیارین شیره مغز تخم کدو بهندیانه شربت نیلوفر بارتنگ بهند
ماربجای خیارین شیره کاهو شیره اصل السوس افزایند یا کهربا دم الاخوین نشاسته مغز بهدانه گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته تخم کوصندل سرشته بخورند
بالایش شیره خرفه شیره خیارین شربت نیلوفر اسپغول پاشیده بنوشند صبح و گل ارمنی زهر مهره کهربا کتیرا هر یک نیم ماشه سوده لعاب بهدانه شیره اصل السوس
شیره تخم خطمی شیره بیخ انجبار شربت بنفشه بجهت آخر روز یا عناب بهدانه بعرق عنب الثعلب مالیده شیره مغز تخم کدو دیاقوزا داخل کرده صمغ عربی
کتیرا طباشیر دم الاخوین کهربا سوده پاشیده دهند یا گلنار گل ارمنی گل مختوم گل سرشو هر یک سه ماشه کوفته بیخته با شیره بیخ انجبار و لعاب بهدانه
سفید دهند و یا دم الاخوین کهربا مغز تخم کدو مغز بهدانه طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته تخم کوصندل شیرین سرشته بخورند بالایش عناب بهدانه جوشانیده
شیره خرفه شیره کاهو شیره خیارین شیره بیخ انجبار آب بارتنگ تا شربت دیاقوزا داخل کرده دهند و چون خون بند شود صبح زهر مهره کهربا کتیرا گل ارمنی
باشیره اصل السوس لعاب بهدانه شربت بنفشه خشخاش و بجهت آخر روز کهربا طباشیر دم الاخوین سوده بدار المسک سرشته بخورند بالایش شیره کاهو شیره
بیخ انجبار شربت نیلوفر و بعده اگر خرخره بلغم باقی بود عناب سپستان بعرق شاهتره یا آثار مالیده صاف نموده شیره کاهو ربات داخل کرده صمغ عربی کتیرا ابریشم
ماشه سوده پاشیده بنوشند و ایضاً برای سرفه و نفث الدم دم الاخوین یک سرخ سوده بدار المسک چهار ماشه سرشته شیره خرفه شیره کاهو هر یک شش ماشه
شیره عناب بیخ دانه شیره بیخ انجبار چهار ماشه شیره لبستان افروز چهار ماشه زهر مهره سوده یک ماشه نبات یک توله دهند و اگر دواء المسک گرمی کند بجای او آمله مربی
و عرق کیوڑه افزایند یا کهربا صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه دم الاخوین هر یک نیم ماشه افیون زعفران یک یک سرخ کوفته بیخته شربت نیلوفر دو توله سرشته تناول نمایند
بالایش عناب بیخ دانه بعرق شاهتره جوشانیده شیره بیخ انجبار شیره خرفه نبات توله شیره مغز تخم کدو بدهند و اگر در صورت غلبه خون در فصد تساهل کنند نفث الدم
با هیضه و تپ عارض گردد فصد جهت رعایت هیضه موقوف داشته روز دهم این مسهل بدهند عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس مقشر خطمی خبازی
بادیان نیم کوفته تخم خیارین شاهتره بیخ کاسنی مویز منقی سپستان گاوزبان شب در آب گرم ترکرده صبح مالیده صاف نموده گلقند چهار توله مغز فلوس هفت توله
شکر سفید دو توله روغن گاو هفت ماشه داخل کرده باز صاف نموده بنوشند و در روز دوازدهم سنای مکی نه ماشه و برای اصلاح او گل سرخ زیاده میکنند و تبرید
میان مسهلین لعاب بهدانه شیره عناب عرقیات شربت بنفشه خاکشی دهند و اگر بعد مسهلات باز عود نماید و خون بسیار آید فصد کرده ادویه قویه مثل طین مختوم

بقدر یک مرغ در سعوط داخل کرده همراه تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ عناب وغیره خورانند واگر نفث الدم با تپ واسهال باشد لعاب بهدانه
لعاب ربیته خطمی سه ماشه شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ خرفه مکد پنج ماشه در عرق بادرنگ عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده
شربت بزوری دو توله داخل کرده تخم ریحان بارتنگ اسبغول بریان هر یک سه ماشه پاشیده دهند وصاحب شفاء الاسقام گوید که اینچه مجربست برای
نفث الدم عرق گل ارمنی یکدرم صمغ بادام نیم مثقال کهربا شادنج دم الاخوین هر واحد نیم درم زمرد ربع درم ساییده در شربت انجبار و بارتنگ وخشخاش آمیخته
بلیسند و بجوی شعیر غذا سازند واگر قبض شکم باشد بقتال حقنه تلیین نمایند وآس ضماد برای نفث الدم خصوصا آنکه از انصداع عرق باشد نافع ست کندر
آرد جو گلنار غبار آسیا ماز پوست انار برگ مورد کوفته بیخته بآب پخته روغن آس وروغن گل داخل کرده ضماد نمایند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که اگر سبب
انشقاق رگ حرارت باشد جمله ادویهٔ باردهٔ مذکوره موافق ست واگر سببش یبوست باشد واین کمتر افتد استعمال مرطبات معلومه از ماء الشعیر والبان اولی
وعصارات بعد از علاج کلی نفث الدم امالهٔ ماده بسوی خلاف جهت بفصد وامثال آن نمایند و بالجمله آنچه درین موضع لائق ست از فصد وغیره کمتر وضعیفتر
ازان ست که بغیر این لائق باشد واگر سبب انشقاق عروق ریه وصدر برودت باشد که در رسد علاجش اینست که جالینوس گفته جوانی را این مرض افتاد
روز اول فصد او کردم ودو بار خون گرفتم وبمالیدن وبستن اطراف او امر کردم چنانکه در جمله حبس نزف الدم مشهورست وغذا حریره دادم وبر سینه او ضماد قیروطی از
تافسیا نهادم ودر وقت عشا برداشتم تا سوخت آن زیاده ازان نگردد که مطلوب ست ودوا از البزور خورانیدم ودر روز سوم بر سینه او همان قیروطی سه ساعت
گذاشتم ودر آن روز غذا ماء الشعیر واسفیدباج بگوشت بط دادم وهرگاه مزاج ریه باعتدال آمد خوف حدوث ورم زائل شد برای تنقیه ریه او تریاق کهنه دادم
وبتدریج بشربت شیرخرد دیگر علاج نفث الدم بانبات آوردم ومی گوید هرکه این عارضه افتاد ومن او را روز اول یافتم شفا یافت وآنرا که روز اول نیافتم تا حال او
مختلف گردید **ایلاقی وجرجانی** گویند که بالجمله بعد جذب ماده بسوی اسفل تعدیل مزاج عضو نمایند بادویهٔ معتدله مائل بحرارت غیر شدید القبض مثل سنبل
وسلیخه ودارچینی وسعد وقسط وکندر وزعفران ومصطکی ومرمکی وزراوند بادویهٔ قابضه که چهارم حصهٔ اینها باشد مخلوط کرده واگر این ادویه را بآب جوش داده
صاف کرده ادویهٔ قابضه آمیخته بدهند روا باشد وادویهٔ قابض گل ارمنی وگل مختوم ست وصمغ عربی وکتیرا ونشاسته وکهربا وبسد وشب یمانی بریان وگل
وگلنار وطباشیر وشاخ گوزن سوخته این همه یا بعضی ازین بقدر دو درم کوفته بیخته بآب ادویهٔ مذکوره یا بآب باران بدهند ویا گلنار عصارهٔ لحیة التیس جفت بلوط
خاک کندر سلیخه بسد همه را کوفته بیخته سه درم بآب باران یا نبیذ قابض بدهند وایضا خاک کندر سه درم تخم کتان پنج درم سنبل دو درم بسد گل سرخ هر یک
پنج درم کهربا سه درم نیم جندبیدستر یکنیم درم اقاقیا سه درم شربت یکنیم درم بآب باران وغذا دراج وتذرو وقنابر بریان کرده ویا مطبوخ با ناردانه ومویز ویا
آب نبیذ قابض واگر غایت عجم زبیب دران جوش دهند وموم مصفی در روغن سوسن گداخته وآب مورد تر آمیخته بر سینه طلا کنند واگر آب مورد تر نباشد روغن
آس آمیزند وضماد قابض که مذکور شد استعمال نمایند **مسیحی** گوید که اگر نفث الدم از شق عرق بسبب برد خارج از اعتدال باشد باید که فصد نکنند بلکه اشیای
معتدل الحرارة مثل سنبل ودارچینی ومر وقسط ودقشور کندر وزعفران وبادآورد ومیعه خطمی وقنطوریون کبیر وزراوند ومصطکی استعمال نماید واگر در ابتدا باشد
ادویهٔ مثل سنبل وسلیخه ودارچینی وقاقله بعض ادویهٔ قابضه مانع دم مثل گل ارمنی وگل قبرسی وکهربا وشب یمانی بریان وجفت بلوط واقاقیا وگل سرخ وگلنار
وطباشیر وقرص ایل محرق آمیخته بآب باران بدهند وآب آس ورب سفرجل وگلاب طباشیر وگل مختوم وارمنی بآب باران خوردن نیز نافع ست وهنگام خواب
اقاقیا گل سرخ گلنار عصارهٔ لحیة التیس جفت بلوط قشار کندر مساوی ساییده سه درم بآب سماق بدهند **صاحب کامل وجامع** گویند که هرگاه نفث الدم
بسبب برد جمیع اجزای صدر وریه باشد حتی که انشقاق آرد استعمال فصد سزاوار نیست لیکن اشیای معتدل الحرارة مثل ادویه که دران سنبل وکندر وامثال آن
افتد استعمال کنند وآس دوا نافع ست زعفران سنبل مصطکی مرمکی هر واحد دو درم دارچینی کندر ذکر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس گل سرخ گلنار شاخ گوزن سوخته
هر یک سه درم جندبیدستر یکدرم زیرهٔ کرمانی قسط پودینهٔ کوهی شیح ارمنی هر واحد چهار درم باریک ساییده بشراب قابض یا آب گندنا سرشته بوزن یک مثقال
اقراص سازند وبآب پودینه یا بآب طرخون یا شربت حب الآس بدهند وسک ورامک وآب مورد وگلاب وآب زرشک بر سینه ضماد نمایند وروغن آس که

ودران قدری مر وکندر سوده آمیخته باشند بر سینه بمالند و گویند که فلفل و لیمون با آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن سودمند ست و در لیثا
استعمال عصارهٔ نعناع مخلوط ببعض ادویهٔ قابضه مسطوره نیز نافع بالجمله آنجا که سوء مزاج بارد مکثف سبب انشقاق رگ باشد در تعدیل کوشند بخورانیدن
اشیای گرم و تر تا فساد مزاج زائل شود و بعده در قبض توجه نمایند باشیای مذکوره و تدابیر حار رطب که در بحث سعال در برد مفصل مذکور شده ثابت
بن قره گفته که علاج نفث الدم از برودت ادویهٔ مسخنه است که در انها اندکی قبض باشد و تناول لحوم لطیفه با جامض حار و ادویهٔ نافعه دوای مسخن کندر
وگل سرخ و جندبیدستر ست جرجانی می نویسد که اگر سبب بر آمدن خون ترقیدگی باشد بسبب حرکت سخت چون جستن و بانگ زدن و زخم رسیدن
یا ضربه بر سینه افتادن اول ابتدا العلاج کلی نمایند بعده ادویهٔ قابضه مثل گل ارمنی و غیر آن با آب باران و شربت حب الآس یا شربت به دهند و این دوا
نیز قابض ست گل مختوم کهربا هر یک سه درم گل ارمنی دو درم شب یمانی زعفران هر واحد یک نیم درم شربت دو درم صبح و شام و برگ خرفه خاییدن
و اقراص قلیه ساختن نافع ست و بدل آب آب باران دهند صمغ عربی و گل ارمنی دران انداخته و از سخن گفتن باز دارند و ضماد قابض که مسطور شد بر سینه
نهند و اگر سبب انشقاق عرق ریح غلیظ باشد که در عروق محصور بود ابتدا بجذب ماده بسوی اسفل بمالیدن و بستن اطراف کنند بعده ادویهٔ کاسر ریاح
و مصلح شقاق مثل فلونیا و سجزنیا و دحمرثا و تریاق کبیر تازه وادویه که در علاج شقاق بسبب برد مفرط مذکور شد بدهند و قوابض استعمال نمایند

علاج نفث الدم از انفتاح عروق

شیخ میفرماید که در اینجا ادویهٔ قابضهٔ عفصه مع تغریه استعمال نمایند چنانچه در نوع سابق ادویهٔ محتاج الیه مغریه و لحمه مع قبض اند وان ادویه مثل کندر
و پوست انار و سماق و عصارهٔ طراثیث و عصارهٔ عصالیج کرم و بلوط و برگ عوسج و کهربا و اقاقیا و جفت و عصارهٔ گل سرخ و عصارهٔ عصی الراعی و شکاعی
و عصارهٔ حصرم و هوفسطیداس ست وگاه تقویت مینمایند این را و انچه ازین میسازند بشب یمانی و مازوی سبز و صبر و افسنتین و از انها ادویهٔ مرکبه
و اقراص میسازند و گاهی این ادویه را با آب خالص یا در بعض عصارات جوشانیده آب آن می آشامند و گاه از انها ضماد میسازند و بر سینه میگذارند
و گاه مخلوط مینمایند با آنها و جمع میکنند ادویهٔ نفث الدم مذکوره و ادویهٔ صدریه مثل کرفس و نانخواه و انیسون و سنبل و امثال برای رسانیدن قوای ادویهٔ
نفث الدم بسرعت بموضع علت پیش از انکسار آنها و زعفران بهتر ازین ادویهٔ مذکور ست زیرا که آنرا خصوصیت ست باعضای نفس و آن نافذ میشود
بسوی آنها سریعتر از نفوذ این ادویه و گاه مخلوط مینمایند با آنها بعضی مخدرات نیز مثل پوست بیخ یبروح و خشخاش و بزر البنج و افیون و گاه مغریات
مانند صمغ و نشاسته و کثیرا و کوکب شاموس و طباشیر و بارتنگ و لعاب اسبغول و تخم او و عصارهٔ خرفه و لعاب بهدانه با آنها می آمیزند مسیحی گوید
که هرگاه نفث الدم از کشادن افواه عروق در بعض آلات تنفس باشد فصد باسلیق کنند و در چند مرتبه اندک اندک خون بگیرند و دست و سکون ترک کلام
لازم گیرند و اگر با نفث الدم سرفه نباشد قدری سرکه ممزوج بنوشند و اگر در اینجا سعال باشد از سرکه و هر چه مهیج سرفه باشد حذر کنند و در تسکین سعال
بکثیرا و صمغ عربی حیله کنند پس اگر نفث الدم منقطع نشود ادویهٔ قابضهٔ مانع دم مثل گل ارمنی و گل مختوم و کهربا و شب یمانی بریان و عصارهٔ لحیة التیس
و گلنار و پوست انار و مازو و سماق و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و عصارهٔ قرظ و بسد و شاخ گوزن سوخته و شادنج و بارتنگ و عصارهٔ عصی الراعی
استعمال نمایند و این ادویه را اگر تپ و ورم در آلات جوف نباشد بشراب قابض بدهند و اگر تپ یا بلغمونی باشد با چیزی عفص مثل به و مورد و امرود
و حب الآس و ثمر طلیق و برگ عوسج و برگ انگور دهند و غذا قلیل الکمیة و در کیفیت قابض لزج می باید صاحب کامل و جامع گوید اگر نفث الدم
از انفتاح عروق حادث گردد باید که نظر کنند اگر این از امتلای خون باشد فصد باسلیق کشایند و خون بحسب احتمال قوت بر آرند و اگر از امتلای اخلاط دیگر
بدل فصد دوای مسهل مثل مطبوخ فواکه و خیار شنبر سلیقه زرد استعمال نمایند و قرص کهربا از یکدرم تا یکمثقال با نیم درم گل قبرسی با آب بارتنگ یا آب خرفه
که دران قدری سماق مالیده باشند بدهند و یا گل قبرسی یکدرم و کهربا و ریوند چینی هر واحد نیم درم صمغ عربی چهار دانگ باریک سائیده در آب سماق یا آب
بارتنگ یا آب عصی الراعی دهند و اگر در اینجا سرفه شدید باشد قرص خشخاش با اندکی کهربا و گل قبرسی همراه شربت عناب یا شربت خشخاش یا آب بارتنگ بدهند

واین قرص نیز نافع نفث الدم است گل قبرسی یا مختوم وکهربا وعصارهٔ لحیة التیس واقاقیا وشاخ گوزن سوخته وطباشیر هر واحد دو درم تخم خرفه وکتیرا
صمغ عربی کشنیز بریان خشخاش هر واحد سه درم همه را باریک ساییده بلعاب اسپغول سرشته بوزن یک مثقال قرص سازند ویک قرص با آب بارتنگ
وآب خرفه ویا قدری شربت خشخاش بخورند وایضاً کهربا وبسد ومروارید وشاخ گوزن سوخته وودع محرق وشادنج مغسول هر واحد سه درم کشنیز خشک
سماق نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ تخم خرفه هر واحد پنج درم طباشیر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس هر واحد دو درم همه را باریک ساییده وبآب سماق یا با آب
منقوع گلنار واگر سعال شدید باشد بلعاب اسپغول سرشته بوزن مثقال قرص سازند وبآب خرفه واگر سرفه شدید نباشد بآب بارتنگ وآب سماق بدهند
واین سفوف نیز نفث الدم را سود مند است تخم خرفه صمغ عربی کتیرا کشنیز بریان گل ارمنی شاخ گوزن سوخته نشاسته بزرقطونا بریان هر واحد
شش درم گل قبرسی ده درم اقاقیا ریوند چینی هر واحد سه درم تخم حماض کهربا طباشیر هر واحد چهار درم سوای بزرقطونا همه را ساییده دو درم بعض میاه
قابضهٔ مذکوره وشربت خشخاش یا عناب بخورند وبر سینه صندل وگلاب وقیروطی معمول بگلاب وآب بارتنگ وآب عصی الراعی وآب برگ خرفه وروغن گل
وموم سفید ضماد نمایند وغذا اگر تب نباشد جوزهٔ مرغ یا دراج یا تیهو یا تذرو مطبوخ بآب سماق یا حصرم یا ربتنگ بکشنیز خشک یا تر همراه نان سمید [illegible]
ومانند آن دهند ویا حسوی معمول به نشاسته وخشخاش سوده با قدری شکر بدهند واز اشیای ترش ومالح وحریف پرهیز کنند وخفض وراحت ودعت
وسکون در مواضع بارده اختیار نمایند واز حمام احتراز کنند واز کلام قوی منع سازند وچون سعال عارض شود اندک اندک بسرفند ودرآب نوشیدنی
گل قبرسی وارمنی وطباشیر اندازند سعید صاحب مغنی گوید که علاج خروج خون از امتلا الفصد باسلیق وتعدیل طبع بشربت بنفشه وتقلیل غذا کنند وچون
خون بند شود جوزهٔ مرغ وآب سماق وکشنیز سبز غذا سازند وگویند که اگر انفتاح عروق از صدمت خون باشد باید که بزودی متوجه حبس آن نگردند بلکه بگذارند
که قدری خون برآید وبعد از آن بمبردهٔ مرطبهٔ مسغریه مانند ماء الشعیر وبزرقطونا وشیرهٔ تخم خیارین ومانند آن علاج نمایند ایلاقی وجرجانی می نویسند که اگر
سبب نفث الدم کثرت خون در بدن باشد وبدان سبب رگ گشاده شود ابتدا الفصد باسلیق نمایند وخون بتفاریق در دو سه روز برآرند تا حفظ
قوت ماند وبماء الشعیر که دران عدس مقشر وعناب وسفرجل وحب الآس وزعرور وخرنوب شامی پخته باشند قناعت کنند ونان آب سرد یا مزوره با
بالفعل وبالقوه ترید کرده بخورند وعناب تر سود دارد وخاییدن برگ خرفه وآب او فرو بردن سخت سود مند است وبعد سه روز از فصد اگر قوت مساعد
باشد تلیین طبع بآب لبلاب کوفته افشرده با شکر یا بچهار درم بنفشهٔ خشک ساییده بگلاب آمیخته نمایند واگر مطبوخ هلیله دهند جایز است وباید که بر
راست بنشیند وحرکت کمتر کند وبر پهلو نخسپد تا اجزای سینه از هم نیفتد وموضع جراحت منضغط نشود وسرفه پیدا گردد واگر بآن سعال شدید نباشد
بسرکه وگلاب غرغره کنند تا خون که در ریه منعقد شده باشد برآید واگر قدری ازین سرکه وگلاب بنوشند روا باشد واگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کنند وتسکین
سعال بلعابات ولعوقات وحبوب که در بحث سرفه مذکور شد باید کرد وادویه که درین محتاج الیه اند قابض اند مثل گل ساموس وگل ارمنی وغیره که بقول بعضی گوشت
منفرد یا مرکب بدستور دهند ودر صورت تپ با شربت به یا حب الآس بدهند واگر از گل مختوم وصمغ عربی واندکی کافور حبها ساخته در دهن دارند بهتر باشد
واگر تب زائل شود وهنوز نفث الدم باقی باشد غذا پاچهٔ حملان وبیضهٔ مرغ نیم برشت ودر شنگه دروی عدس وحب الآس پخته باشند ودنبگاه
وشیر گاو جوشانیده باید داد وشیر خام ضرر دارد وماهی تازهٔ خرد وگوشت تیهو ودراج وقطا موافق باشد زیرا که ازین گوشتها خون کمتر تولد کند وپوست انار
[illegible] کندر مازو وآرد جو گلنار گرد آسیا برگ مورد اطراف انگور خرما نسب همه را کوفته بیزند تا چون حسیده شود در روغن گل یا روغن مورد آمیخته بر سینه ضماد
نمایند واگر سببش حدت خون باشد رعایت علاج کلی در فصد وجذب ماده بمالک وشد اطراف وحقنهٔ نرم باید کرد واگر حاجت تلیین طبع باشد بسهل نرم
از سپستان وخیار شنبر وترنجبین ومانند آن بدهند وگشکاب بآب کدوی تر یا بآب عنب الثعلب وسرطان پخته بدهند ولعاب اسپغول بگلاب خام شسته
وآب بارتنگ وآب عصی الراعی وآب خیار وشیرهٔ تخم خرفه با شکر وکذا شربت خشخاش وشربت بنفشه دهند وهمه تدبیر چنان باید که تیزی خون زائل کند
ورطوبت بیفزاید واین دوا سود دارد طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج هر یک ده درم بسد کهربا مروارید اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس نشاسته هر یک

پنج درم صمغ کتیرا هریک شش درم خشخاش سفید تخم خرفه مغز تخم خیار شاخ گوزن سوخته برگ بارتنگ هریک هفت درم رب السوس سه درم همه را کوفته بیخته سه درم با آب باران بدهند بعضی متاخرین مینویسند که اگر نفث الدم از کشادن رگ سینه باشد رگ باسلیق بزنند و بعده دفع خلط حاد بطین مناسب کنند انگاه بحبس خون بحابسات که در علاج نفث الدم از انشقاق عروق گذشت باضافه کافور بپردازند و غذا کشکاب سرطانی دهند و انچه از استلای خون بود سرعت حبس آن نشاید کرد تا آنکه استفراغ خون بحد واجب شد انگاه تدابیر مذکوره بعمل آرند و ترک غذا تا سه روز صواب باشد و بعد از آن تقلیل آن نمایند و انچه ریحی بود سجزنیا و فلونیا و تریاق مزرگ تازه و عصاره لبوبیه نافع آید و اغذیه بادشکن باید داد و بدانند که اگر سبب نفث الدم کشادن سرگها باشد بسبب بلوغ مادۀ رقیق که بطور نزله از سر فرود آید یا از موضع دیگر بسینه در آید و عروق را مبلول و نرم سازد و یا دفع قوت بکشاید تدبیرش جذب ماده بسوی اسفل بما لیدن اطراف و غیره است بعد از آن استعمال ادویه قابضه که رطوبات را کم کنند و مزاج اعضا را گرم نمایند چون بیخ اذخر و مصطکی و دریرۀ بریان و عود و بیه گوهی و جند بیدستر و قلقدیس و زعفران برای سرعت ایصال قوت ادویه و ضع و تریاق و مترودلیطوس و سجزنیا و فلونیای رومی و فارسی اندک اندک بدهند تا رطوبات را خشک کند و تبدیل مزاج و حبس خون نماید و ضماد از حرکنند از زیرۀ بریان اقاقیا عصاره لحیة التیس جند بیدستر قلقدیس با شراب قابض سرشته بر سینه گذارند و نیز گوشت کبک بکنند و چوزۀ بط و کنجشک بریان و مانند آن بدهند و دیگر ادویه مجففه و مسخنه قابضه استعمال کنند و گاهی با نها قوابض معتدله مثل شاهبلوط سه آمیزند

علاج نفث الدم از تاکل عروق

راقم گوید که علاج این نوع قریب بعلاج سل است و نفع فصد درین باب بتجربه رسیده و این قرص حکیم نافع خان نفث الدم و قی الدم و سل را نیز نافع مروارید ناسفته نشاسته رب السوس اقاقیا بسد سرخ شادنج عدسی شاخ گوزن سوخته دم الاخوین طباشیر خشخاش بریان هریک دو درم بیخ انجبار ولایتی کشنیز خشک بریان حب الآس بریان هریک چهار درم زرورد صمغ عربی کتیرا کهربا تخم خرفه مقشر گلنار طباشیر پوست بیرون تخم کاهو هریک سه درم کندر کافور قیصوری هر واحد یکدرم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرصها سازند شربتی یکمثقال همراه شیرۀ تخم خرفه بریان یکتوله شیرۀ حب الآس بریان شش ماشه رب به شیرین دو توله و تبرید لعاب بهدانه شیرۀ انجبار شیرۀ عناب شیرۀ اصل السوس شیرۀ کاهو شیرۀ خرفه شیرۀ مغز تخم هندیانه شربت نیلوفر بارتنگ پاشیده نیز حبس خون کند و اگر تپ عفن عارض شود طبیخ خفیف عناب گل بنفشه بهدانه جوشانیده شیرۀ مغز تخم هندوانه عرقیات شربت نیلوفر داخل کرده معمول است و اگر باز خون آید قرص طباشیر عربی السمک با شیرۀ بیخ انجبار شیرۀ مغز تخم هندیانه لعاب بهدانه شربت نیلوفر بارتنگ پاشیده دهند باز دم الاخوین کهربا طباشیر زهر مهرۀ خطائی کافور هریک نیم ماشه سوده اول بخورند بالایش شیرۀ بیخ انجبار شیرۀ دانۀ هیل هریک چهار ماشه وغیره بنوشند باز افیون زعفران هریک دو سرخ سوده بالایش آب برگ بارتنگ ده توله نبات یکتوله دهند باز طلق محلوب سوده پاشیده افزایند که بفضل الهی خون بند خواهد شد و ایضاً قرص معمول که در مبحث سل خواهد آمد طباشیر ماء القرع چهار ماشه و آمله مربی در عرق شاهتره و اسپغول بالنگو پاشیده و کذا ماء الخیار شیرۀ خرفه شیرۀ خطمی شیرۀ انجبار شیرۀ کاهو شیرۀ خیارین دم الاخوین کتیرا کهربا هریک یکماشه سوده پاشیده و نبات دهند و اگر بعد تبرید سردی بنا بر ضعف محسوس شود دوا المسک معتدل دهند تا انجماد حرارت غریزی نکند و دوا رقیق بنوشند و ماء اللحم با عرق صندل عرق کیوره هریک توله شربت لیمون شیرین کتیرا سوده پاشیده بدهند و اگر گرمی شود عرق گاؤزبان افزایند و برای سرفه صمغ عربی سوده پاشیده افزایند و قرص معمول در عرق شیر کافوری دهند باز مرگانگ روپ رس طباشیر الایچی خرد سوده دهند و اگر با نفث الدم سرفه و اسهال عارض شود قرص طباشیر کافوری چهار ماشه سوده بشربت دیاقوذا سرشته بخورند بالایش شیرۀ کاهو شیرۀ خرفه بریان هریک شش ماشه شیرۀ دانۀ هیل سه ماشه نبات یکتوله بارتنگ شش ماشه پاشیده بنوشند باز شیرۀ حب الآس بیخ ماشه شیرۀ بیخ انجبار چهار ماشه افزایند و یا طباشیر سوده یکماشه بنوشند از دیگر مواد شش ماشه سرشته بخورند بالایش شیرۀ کاهو شیرۀ خرفه شربت دیاقوذا داخل کرده بنوشند باز بارتنگ چهار ماشه دانۀ هیل سه ماشه سوده با آب کشنیز سبز و شیخ میفرماید که فلاحش بسیار صعب بلکه لا برء است و التحام نمی یابد مگر بزوال سوء مزاج و این حاصل نمیشود مگر در مدت طویل که در آن عرصه قرحه

حملت یا متعفن گردد ولیکن بساست که نفع می بخشد اینکه نگذارند که تا کل استحکام یابد بنقیض خلط حار بسیار باشد که اسهال صفرا و خلط ملیط معا
بستل حب مازریون نمایند و اگر حاجت بفرط تقویت این افتد قوی کنند و حیله در تسکین و غذغدهٔ سعال بدوا ار البزور نمایند که از آن امید نفع عظیم است
و بالجمله علاج آن تنقیه و استفراغ و نضج غیر آنست و تناول اغذیه جید الکیموس و آنچه برای اکال سیا سازند البان دمرد و بارتنگ و تخم خرفه و ریشه خطمی
و قرص کوکب که در آن نیم جزو افیون زیاده کنند و او دیگر که بولس در کناش خود باین عبارت ذکر کرده که ایضا منتفع میشوند بدوائی که از کوکب شاموس
و حجر الطون و گل مختوم مساوی بگیرند بقدر دو ملعقه بعصارهٔ بارتنگ سه اوقیه بنوشند و یا بگیرند از گل مختوم دو اوقیه و از کوکب شاموس اوقیه و از نشاسته
اوقیه و از انزروت نصف اوقیه سوده آمیخته بقدر ملعقه با آبیکه در آن خرنوب بقدر سه اوقیه جوشانیده باشند بخورند و آب سرکهٔ بارد و آبیکه در آن قسب
یا سیب یا به یا امرود یا اطراف کرم و مانند آن بخته باشند تجرع کنند و غذای آنها اگر قوت در روز سوم ضعیف گردد بنان مغسول مع شی بارد در روز
دوم و سوم دهند و اگر قوت قوی باشد غذا در روز چهارم نان مغسول بچیزی از میاه عفص مثل آب انار یا آب حب الآس یا رب حصرم و یا حصرم نضیجه
سازند و یا بگیرند چیزی از انواع طبیخ متخذ بسبیر مع قدری از اشیای قابضه و بگیرند از بقول تلخ تقون یا قنجریون یا بارتنگ و گاهی این اشیا را مطبوخ
بزیت و سرکه اخذ میکنند و از فواکه سیب و به و امرود و زعرور و انار و خرنوب شامی مناسب ست و اگر تپ نباشد قدری از شراب مائی بیاشامند
و اگر تپ عارض شود چیزی از اشربهٔ متخذه ازین فواکه مذکوره و آب سیب که با پوست او کوفته بگیرند بنوشند و ادویهٔ نافعه که در انها شادنج و دم الاخوین
و کهربا و سندروس و گل مختوم و فاذ زهر معدنی و ریخ انجبار و امثال آنها الادویه مجففه تا بنشفه مستقی و مخری و منبت لحم باشد صاحب ملکی گوید که چون نفث الدم
بسبب تاکل عروق صدر و ریه از قبیل نزلات حاده باشد که از دماغ بسوی آنها منحدر گردد فصد باسلیق از دست چپ بگیرند برای جذب ماده از صدر
و از دست راست قیفال برای جذب ماده از دماغ و تقلیل انحدار نزله از آن و بقدر احتمال قوت خون اندک اندک برارند و تنقیهٔ دماغ بشرب دواییکه مسهل
خلط حاد مثل مطبوخ هلیله مقوی ایارج صبر برب السوس سرشته نمایند و یا معجون خیارشنبر دهند و حقنهٔ لینه بعمل آرند و ایضا قرص کهربا یا قرص خشخاش
با آب بارتنگ و آب عصی الراعی یا آب خرفه دهند و ماء الشعیر که در ان سرطانات نهری بخته باشند با اندکی گل قبرسی و طباشیر و صمغ عربی بنوشند و خرفه بخورند
و این قرص بدهند که بسیار نافع ست اقاقیا زعفران کهربا بسد مروارید عصارهٔ لحیة التیس طباشیر هر واحد سه درم گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه هر یک
پنجدرم گل قبرسی صمغ عربی نشاسته کتیرا شادنج هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده به آب بارتنگ قرص سازند بوزن مثقال تا دو درم و ایضا بگیرند
گل قبرسی شادنج طباشیر یکد چهار درم مروارید کهربا بسد شاخ گوزن سوخته تخم خشخاش تخم حماض تخم بارتنگ یکد سه درم اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس یکد
دو درم جمله را باریک سائیده به آب بارتنگ یا لعاب اسبغول بوزن یکدرم تا یکمثقال قرص سازند و با نیم درم گل قبرسی و عصارات مذکوره بخورند و بعد از آن
لعوق خشخاش معمول مع پوست او که در آن مازو و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس می افتد در علاج سرفه تری مسطور شد بدهند و این قرص نیز نافع ست بگیرند
اقاقیا دو درم گل سرخ چهار درم تخم انار دشتی چهار درم صمغ عربی کتیرا هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده به آب باران قرص سازند هر قرص بوزن یک مثقال
و غذا اگر تپ نباشد از گوشت دراج و کبک و تیهو مطبوخ بسماق یا حصرم یا زرشک و خرفه و حماض و کشنیز تر و خشک بروغن بادام بدهند و سفرجل
و سیب و امرود تنقله نمایند مگر آنکه سرفه شدید باشد که درین هنگام از فواکه قابضه و حموضات اجتناب نمایند و خشخاش با نبات شکر و عناب بدهند
ایلاقی گوید که اگر خروج دم از انفتاح عرق نباشد لیکن حدت خون بدان حد رسد که رگ را منثقب و متاکل سازد و خون جاری گردد و این مشکل ست و علاج بدشواری پذیرد
ابتدا بفصد نمایند و تنقیهٔ بدن از خلط حاد بمسهل و حقنه نرم کنند و بتعدیل مزاج و تدبیر مرطب و تسکین سرفه بالعقیده حبوب لعوقات مذکوره پردازند و اقراص کوکب دیگر با ما نفعیست
و در ادویهٔ این نوع سندروس و شادنج و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی بیشتر استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر نفث الدم از اکال باشد و آن از خلط صفراوی بود باید که
با دویهٔ مبرده مسکنهٔ حدت صفرا نمایند بعد فصد باسلیق اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت بمسهل خفیف نمایند مثلا آلو بخارا و عناب و بنفشه و سپستان جوشانیده صاف نموده
مغز خیارشنبر ترنجبین مالیده باز صاف کرده روغن بادام داخل کرده بدهند و اگر قوت قوی باشد هلیلهٔ زرد در مطبوخ داخل نمایند و آب لبلاب با شکر بیاشامند و حقنهٔ لین نیز

مانع بود و بعد ازین ماء الشعیر که دران قطعهٔ کدوی شیرین پخته باشند بدهند و ماء الشعیر مطبوخ با سرطان نهری یا در ماء القرع عوض آب خالص نیز نافع بود
ادویهٔ قابضه قاطع دم مثل بارتنگ و کهربا و گل ارمنی با آب لبلاب بدهند که در قطع هر قسم نفث الدم نفع میکند و ایضاً نوشیدن آب بیخ قصب رطب بقدر یک
اوقیه بالکیده مع گل مختوم و کذلک شادنج با یک سوده بقدر سه دانگ یا زیاده تا یکمثقال حسب حاجت با آب لبلاب یعنی عصی الراعی یا آب بارتنگ نفث الدم
کثیر را منع نماید و قیروطی متخذ از موم مصفی و روغن گل مشروب با آب عصی الراعی و آب خیار یا آب قصب بر سینه گذارند صاحب مغنی می نویسد که اگر انداع یا
از سال حادث از فضلات حاده باشد علاج او بفصد و شرب ماء الشعیر بسرطانات نهری پخته و تسریب گل مختوم و نشکردیا امثل و دماغیه جوزه مرغ یا ماهی خورشت

علاج نفث الدم از صدر

با ضماد ادویهٔ حابس دم که درانها جوهر لطیف باشد یا آنها ادویهٔ لطیف الجوهر مثل زعفران و سنبل و انیسون و نانخواه و مانند آن مخلوط سازند علاج نمایند تا
قوت ادویهٔ حابسه بصدر رسد و آب بارزوج تنها جامع میان هر دو امر ست و اگر تقویت معده و قلب نیز مطلوب باشد بیخ انجبار کهربا مصطکی سوده هر یک
بارد سرشته همراه گل خطمی بعرق عنب الثعلب حشاشیده نبات داخل کرده با لنگو باشیده دهند صاحب کامل گوید که هرگاه نفث الدم از ریه و صدر باشد
فصد باسلیق کنند و بسکون و راحت و قلت کلام امر کنند و ادویهٔ قابضه و مغریه دهند تا اشیای قابضه بآلات تنفس که بالطبع الملس اند فرو نکنند
مسیحی گوید که اگر انبعاث دم از آلات تنفس باشد باید که تضمید صدر با ضمادی قابضه بانواع نمایند مثل ضماد متخذ از پوست انار و تراب کندر و مازو
و قسب و آرد جو و گلنار و گل و شاموس و غبار آسیا و برگ علیق و برگ سفرجل و اطراف آس و امرود و برگ آن و برگ انگور و بر سر آب گرم ریزند و بعد از ان کل
قابض مثل روغن سفرجل و روغن آس و روغن گل و روغن طلع و روغن درخت مصطکی بمالند پس اگر سبب حدت خون باشد فصد کنند و خون یکدفعه
مقدار اندک گیرند و تبرید و ترطیب تدبیر نمایند مثل ماء الشعیر و ماء القرع و اسپغول و مغز خیارین بعده ادویهٔ مسکنهٔ مغریه مخلوط بقابضه که آن گل ارمنی و بسد
و گل سرخ و کهربا و صمغ و کتیرا و نشاسته ست جمع نموده بعض اشربهٔ قابضه استعمال نمایند و یا بگیرند اقاقیا و گلنار و کتیرا و صمغ عربی و سائیده با آب بارتنگ
بعضی گویند که بعد فصد باسلیق قرص نفث الدم بخورند و ایضاً بر سینه طلا نمایند صاحب حاوی و کامل گویند که اگر سبب نفث الدم از سبب خارج
مثل ضربه و سقطه باشد که بر صدر و اعضای تنفس رسد بعد فصد باسلیق قرص کهربا یکمثقال و گل قرسی و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته و صمغ عربی کتیرا
هر واحد نیم درم با آب خرفه بریان و آب سماق یا آب عصی الراعی بلعاب اسپغول بدهند و بر موضع ضربه اقاقیا و ماش و مغاث و صندل سفید و گل ارمنی و مُر
و صبر مساوی با آب مورد ضماد نمایند و مریض امر کنند که آواز قوی و کلام بسیار نکنند و تنفس شدید ننماید

علاج نفث الدم از حنجره و قصبهٔ ریه

و این بواسطهٔ وقوع جراحت درین اعضا بسبب وقوع ضربه و سقطه بر سینه و مقدم گردن یا سرفهٔ صعب یا نعرهٔ قوی یا تی شدید یا ترس خفیف یا غضب مفرط
و مانند آن که موجب انصداع و انقطاع عروق حنجره و قصبه گردد اگر عارض میشود با دویهٔ قابضه غرغره کنند و حب نفث الدم در دهن گیرند و باید که بفصد عاجل بدل
و جراحت قصبه متعسر العلاج ست مگر آنکه در غشای داخلی او باشد فقط بعضی متاخرین می نویسند که اگر خون از حنجره و مری و حلق آید بعد از فصد و حجامت ساق قدر
و بستن اطراف قرص کهربا یا قرص بسد یا قرص خشخاش یا قرص گل سه ماشه بشربت خشخاش یا انجبار و یا شربت آس تولهٔ آمیخته بلیسانند و بالش شیرهٔ
حب الآس و بارتنگ و خشخاش هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در عرقیات بارتنگ و گاوزبان هر یک ده توله بر آورده شربت انار
سه توله داخل کرده صمغ عربی تخم ریحان مکد چار ماشه پاشیده بنوشند و زهر مهرهٔ خطائی دو ماشه و جواهر مهره یک ماشه با دوغ گاو دهند که نافع ست و عصارهٔ
لحیة التیس و کهربا و بسد و طباشیر سبز هر یک یکماشه در شربت حب الآس دو توله با دوغ یک پیاله دهند و غذا زردی بیضهٔ نیم برشت و کلیا یخنی بز گوشت مرغ
کردمان برگ خرفه و خیار و اسفاناخ هندی و رومی و کشنیز سبز و خرفه و بقلهٔ یمانی افتاده باشد با نان تنک یا با برنج دهند و با این بقولات یا دال مونگ یا ماش
و یا عدس مقشر پخته بدهند و حلیه دن لقول مذکوره بالخاصیت حابس نفث الدم ست کذا فی اختیارات مختار ابن هبل و اگر از قصبهٔ ریه آید بعد فصد عاجل

دیا سلیق و حجامت ساقین یا فصد سرو و ضماد قابض اقاقیا گلنار صمغ گل ارمنی کثیرا حضض صندل سفید شیاف مامیثا هر یک چهار ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و گل مختوم و ارمنی و قبرسی عصاره لحیة التیس دم الاخوین هر یک ماشه سوده بشربت حماض و ورق آن قرص شته بخورند یا لعاب تخم ریحان شیره خشخاش و خرفه و اصل السوس با لعاب بهدانه و گاوزبان در عرق بارتنگ و بید مشک براورده شربت انجبار آمیخته تخم بارتنگ و نیز تخم کاسنی پاشیده بنوشند یا دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر نیم درم شربت خشخاش سرشته همراه بیخ انجبار و تخم خرفه و لعاب بهدانه و گاوزبان و شیره بارتنگ و خشخاش و اصل السوس در عرقیات بارده شربت خشخاش و بزور مذکوره بدهند غذا آش جو با شربت خشخاش و نیلوفر دهند و هرگاه خون آمدن کم شود سفوفات مناسبه با بسا برق کافور بدهند و مسیحی گوید که هرگاه خون منتن و متجمع بر آید در آن خطر نیست و باید که رب توت و امثال آن که در خناق مذکور شد غرغره کنند و تلطیف تدبیر نماید

علاج نفث الدم از لهاة و کام

و این اکثر از سر نازل شود در صورت ظهور آثار امتلا و غلبه خون فصد سرو نمایند و بر نقره حجامت کنند و الا تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و عناب گل نیلوفر سپستان بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بدهند که برای نفث الدم دماغی نافع است و ایضا اقراص خاکستر خرمهره زرد در منخرین برای قطع خون دماغی از مجربات مکرره حکیم عابد سرهندیست و مطبوخ گلنار و پوست انار و عصاره لحیة التیس و برگ مورد و رب حب الآس و ابیض چون رب به و غوره و زعرور و رب توت و مانند آن از ادویه قابضه غرغره نمایند و اضمده بارده قابضه که در رعاف مذکور شد بر سر که بر تارک سر و پیشانی طلا نمایند و بعد فصد غرغره با آب حرفه و آب سماق و آب عصی الراعی و آب بارتنگ که در آن گل فارسی و گل ارمنی حل کرده باشند نیز مفید بود و بقلت کلام و صیاح امر کنند و غذا زردی بیضه و اسفیدباج دهند بعض متاخرین می نویسند که نفث الدم اگر از دماغ بود بعد از فصد سرو تبرید از لعاب بهدانه چهار ماشه و کاهو مقشر شش ماشه و شیره بیخ انجبار و تخم خرفه هر یک چهار ماشه و شیره تخم کاهو شش ماشه و غیر آن بعنوان ترکیب شربت نیلوفر و عناب و حب الآس هر کدام که مناسب باشد داخل کرده صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کهربا شمعی هر یک دو ماشه سوده پاشیده بنوشند و عرق بارتنگ سبز مروق ده توله در تبرید نیز می افزایند و از تخم شیر و کشیده نیز می دهند و اگر نزلی باشد در تبرید مذکور شیره خشخاش و شربت آن و دیاقوزا زیاده کنند و کافور در نسخ هم درین می دهند صاحب اقتباس گوید که اگر خون از دماغ آید با نزله و گرانی سر باشد صمغ عربی کثیرا طباشیر کهربا دم الاخوین سوده در خمیره خشخاش یکنیم توله آمیخته در ورق نقره و یکعدد پیچیده بخورند بالای آن شیره تخم خشخاش و خرفه هر یک ۶ ماشه شیره ریشه انجبار چهار ماشه لعاب بهدانه ۳ ماشه شربت نیلوفر [illegible] تخم خرفه بریان [illegible] بنوشند و اطلیه و غرغره بکار برند

علاج نفث الدم از فم و اجزای او

مثل لثه چیزهای قابض مثل مورد و گلنار و رمان و تب بمضمضه کنند و ایضا مضمضه بطبیخ اصل السوس کشنیز خشک در آب ساییده مضمضه کردن نیز مفید است و اگر درین موضع قرحه تازه بود کندر و دم الاخوین با هم ساییده بران گذارند تا خشک شود و سیلان خون منقطع گردد و هرچه در باب لثه دامیه مسطور شد بکار برند

علاج نفث الدم از تعلق علق

در معالجه او مبادرت نمایند زیرا که زلو اکثر در ثقبه که بسوی دماغ است صعود میکند و در غشای مستبطن دماغ متعلق میگردد و ورم دماغ پیدا مینماید و اگر در اصل لهاة تعلق میگیرد منجر بورم لهاة و نزول او میگردد و تدبیرش اینست که بگیرند سرکه تند و در آن قدری نوشادر حل کرده غرغره نمایند و فتیلها بدان آلوده در منخرین گذارند تا رایحه آن بدماغ و حجب او برسد و علق را از قرب حجب منع کنند و هرگاه سرکه و نوشادر بزلو رسد بهر موضع که باشد فی الفور بمیرد و ناخواه شود چون بعلق رسد جدا میگردد از هر موضعی که در آن متعلق باشد پس بهر حیله که ممکن باشد آنرا بدانجا رسانند و اکثر اهل بصره و سکان سواحل را زلو متعلق میگردد و علاج بخاییدن هلیله و پوست انار و مازو و تمضمض بسرکه می نمایند و زلو فی الحال ساقط می شود و اگر زلو نظر در آید محاذی آفتاب دهن بعض کشاده بمنقاش گرفته بر آرند و بعده بسرکه و روغن گل غرغره کنند و از خاییدن رگ آن او درجت و تمضمض با آب آن نیز فرو بردن آب نیز را بر نجاهد هلاک میشود و باقی تدبیر تعلق علق مفصل در امراض حلق مسطور

علاج نفث الدم از ریح و ورم

فصد باسلیق کنند صبح و رگ صافن و یا ابطی و یا عرق النسا وقت شام زنند ولیکن فصد باریک کشایند زیرا که خون باسفل و لبقای قوت بعد ...
کوت سید بالجمله بعد فصد و استفراغ بانضاج بپردازند تا دفع ماده باقی از مواضعی که در انها بقای او موجب دلهد بر طبیعت سهل باشد و در ینجا ابقوال اصلا علاج ...
که بسبب حبس ماده آفت عظیم می آرد بلکه واجب ست که بعلاج ذات الریه از نضج ماده و تنقیه عضو علاج کنند و ایضا در نفث الدم با درد کتف و پهلو که بسبب
انصباب برله بر جنب باشد فصد باسلیق بقاعده ذات الجنب از طرف موافق یا مخالف بگیرند و بیخ انجبار خطمی خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه بهدانه
سه ماشه سپستان پانزده دانه در آب گرم شب ترکرده صبح مالیده صاف کرده شیره خرفه هفت ماشه در عرق عنب الثعلب عرق مکوه عرق گاؤزبان هر یک
چهار توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده بدهند و بجهت آخر در سنگ جراحت ... کثیرا اسود ... خشخاش
بالائش لعاب بهدانه سه ماشه عرقیات ده توله شربت نیلوفر دو توله بارتنگ چهار ماشه پاشیده دهند و ایضا برای نفث الدم بعد ذات الجنب و اسهال
قرص کهربا و گل گاؤزبان تخم ... در سحوقه خرفه بارتنگ اول خورده بالائش لعاب بهدانه ریشه خطمی در عرق ... عرق گاؤزبان عرق نیلوفر برآورده
شربت نیلوفر شربت خشخاش داخل کرده بنوشند و قرص مثلث سوده ضماد نمایند

علاج نفث الدم از مری و معده و کبد و طحال

و این کمتر مؤدی بسل و هلاک میگردد و بامراض دیگر مؤدی میشود مگر آنکه از حفن در معده یا از جراحت در مری باشد که آن بسیار خطرناک ست علاج جنس مفصل از
قی الدم در امراض معده مذکور گردد بالجمله اول فصد باسلیق و یا ابطی کشایند و بفاصله سه چهار روز اسیلم در کبدی از دست راست و در طحالی از دست چپ
زنند و اضمده قابضه بارده بکار برند و قرص شب ساسته در شربت خشخاش یک توله آمیخته با شیره خرفه و خشخاش و خیارین هر یک سه ماشه لعاب گاؤزبان
هفت ماشه و بهدانه سه ماشه در گلاب و عرق بهار و گاؤزبان و بید ساده هر یک پنج توله برآورده شربت حب الآس و انجبار هر یک دو توله داخل کرده
بارتنگ سه ماشه پاشیده بدهند و غذا شیر برنج و یا مهلبه یا برنج با اسفاناخ و خرفه و کشنیز سبز که منو ماش یا ماش مقشر در ان باشد و اگر بدین تدبیر
نشود بهدانه و بارتنگ بریان کرده با دیگر همه ادویه مذکوره شیره کشند و بعد را بریان کنند مع اضافه حب الآس سه ماشه و مجمره ناری بر جگر و سیر گدازند
و اطراف را بنوار محکم ببندند و بعد دو ساعت کشاده دلک اعضا نمایند و ایضا گل ارمنی دم الاخوین صمغ کثیرا هر یک چهار سرخ افیون کافور هر یک ...
سائیده همراه شیره بیخ انجبار شیره عناب در عرقیات برآورده رب به بارتنگ داخل کرده دهند و بعد از آن کافور موقوف سازند و لعاب گاؤزبان
شیره اصل السوس اضافه کنند و طباشیر زرد ورد صندل سفید سائیده بر معده ضماد نیکو نمایند صاحب کامل گوید که هرگاه نفث الدم از مری
و معده باشد فصد اکحل کشایند و قرص کهربا یکمثقال با نیم درم گل قبرسی و یک اوقیه آب بارتنگ که در ان سماق اندکی مالیده باشند یا بعصاره برگ
گل سرخ بدهند و یا قرص گلنار با آب سماق و گلاب و یا آب لیف انگور دهند و این قرص نیز نافعست بگیرند گل سرخ سماق گلنار صندل سفید هر یک
چهار درم کندر تخم حماض هر یک سه درم سنبل یکدرم مر نیم دانگ شب یمانی اقاقیا کهربا عصاره لحیة التیس قرط هر یک دو درم باریک سائیده در گلاب
که در ان سماق مالیده باشند سرشته بوزن یکمثقال قرص سازند و بگلاب و آب لیف کرم یا آب بارتنگ بدهند و ثمر طلیق و خرفه بخورند و بر معده ضماد
صندل سفید گل سرخ هر یک پنج درم رامک سه درم سک اقاقیا هر یک دو درم باریک سوده بگلاب و سرکه اندک سرشته ضماد نمایند و غذا مزوره مقلیه حماض
و آب غوره و زرشک و مانند آن دهند طبری گوید که بهترین علاجات در قطع آن اینست که بگیرند قثاء الحمار تلخ و اگر یافته نشود شیرین بسیار بگیرند و قطع کنند
و یک کف برگ بارتنگ و یک کف لحیة التیس و بجوشانند تا جمله مهرا شود و صاف نموده آبش بگیرند بقدر چهار اوقیه و در ان این سفوف سه درم انداخته
بگیرند کهربا عصاره لحیة التیس اقاقیا گل ارمنی و قبرسی و گل مختوم هر یک دو درم کندر یکنیم درم حضض هندی دو ثلث درم ثمر انار دشتی یکنیم درم گل ...
نشاسته تخم بارتنگ هر واحد سه درم باریک بسایند و اگر از حلق و مری یا در معده باشد بگیرند روغن گل خالص و از ان موم روغن بسازند بعده نشاسته
سه یال در ان آمیزند و هر روز نهار قدری بخورند و غذا ماهی با آب مرقعه که در ان قدری پیه اکیان و اگر نباشد پیه بز داخل کرده باشند و چیزی که در هضم او

معده را تکلیف باشد بخورند و هر گاه مزاج حدت پدید آید بماء الشعیر تسکین نمایند و در وقت ورم ریه مذکور قدری گل مختوم و اندکی ریوند آمیخته هر صبح بخورند و در جمله مواد را بسوی اسفل مائل سازند و بوضع محاجم بر ساقین و شریط آن و بستن آن و عصابه ساق یا بالبض جذب نمایند که اکثر خون از آن ماده و جذب او بخلاف جهت منقطع میشود و مسیحی گوید که اگر خون نفث فاحش شود و دران خطر نیست باید که فصد کنند و قوابض مثل سماق و حصرم و ریباس و آب انار دانه که دران سفرجل مطبوخ باشد و شربت انار و به و سیب بخورانند و گل ارمنی و صمغ عربی و انجبار و دم الاخوین و کندر مجموع سه درم به رب سفرجل بدهند صاحب مغنی می نویسد که علاج دم خارج از مری و معده بقصد قیفال یا اکحل و خوردن قرص گلنار با آب بارتنگ و نوشیدن آب به و سیب نمایند و میان کتفین صندل و گلاب ضماد کنند و غذا مزوره سماق دهند و از صیاح و کلام حذر کنند گویند که تقویه معده بضمادات قابضه مقویه نمایند و حقنه بنا بر جذب ماده بخلاف جهت نیز نافع است و غذا اگر حرارت باشد بر مزورات اقتصار کنند و الا مزوره عدس با سماق و حصرم مثل حماض یا خرفه بدهند و اگر دران پاچه بیز سود دارد و باید که اغذیه آنها صبح و گاهی باشند شیخ و جرجانی گویند که اگر نفث الدم بسبب صدر و ریه باشد اول علاج کلی نمایند بعده این سفوف ریوند چینی ده جزو گل مختوم گل ارمنی هر یک پنج جزو کوفته بیخته یک نیم درم بدهند و باقی علاج از امراض کبد باید جست انتباه اگر ترسند که درین مرض خون در ریه منجمد گردد در ابتدا که خون برآمدن آغاز کند سرکه با آب ممزوج کرده بنوشند اگر سعال شدید نباشد و اگر چوب انجیر بسوزند و خاکستر او در آب بیزند و آن آب با حاشا بدهند خون منجمد برآرد و صعتر با عسل درین باب سود مند بود و اگر نیم درم سیکر کم بقدری آب گندنا و یک ملعقه سکنجبین دهند نیز نافع و یا از حلبه مطبوخ دو درم زراوند سه درم مرزنجوش سوسن یکدرم فلفل یکدرم بزر الشبت یکدرم گل سرخ دو درم قرص ساخته در سایه خشک کرده آب با دیان و کرفس بدهند و ایضا پنیر مایه خرگوش با آب مفید است و جالینوس گوید که چون خون و شیر در معده یا امعاء یا در صدر یا مثانه وغیره منجمد گردد دردی است و خصوصا در صدر و دلالت میکند بران غشی و تغیر رنگ و صغر نبض و تواتر او و استرخای اطراف و اختناق و ضیق النفس و انفجه جدی آنرا میگدازد دبقی یا اسهال خارج میکند و نیاذوق گفته که بهترین ادویه که خون جامد را حل کند و سایل را حبس نماید تریاق گل مختوم است و اگر میسر نشود مغز قرطم با آب گرم بدهند که درین باب خوب است و کذا سرکه و آب مطبوخ انجیر و خرنوب یک درم طلیت شراب تریاق و تریاق تو ابیر خون منجمد در امراض معده در بحث تحبیج خارج ابد آمده گویند که چون خون منقطع گردد کله و پاچه بخورند و بحمام روند و از شراب بکوزه نفیس وجماع پرهیز کنند

ذات الریه

و آن نزد اکثر اطبا ورم حار است که در ریه عارض شود و ورم حار بمذهب شیخ الرئیس آنست که از ماده حار بالذات در جوهر خود مثل خون و صفرا و یا از ماده حار بالعرض بسبب عفونت و ملوحت مثل بلغم متعفن و شور و سودای متعفن حادث شود و اورام بارده بلغمی و سودادی که دران عفونت و سخونت نباشد آنرا در عرف اطبا ذات الریه نمیگویند و لهذا ورم رخو و صلب را بعد ذات الریه علیحده ذکر میکنند و ذات الریه بقول شیخ گاه ابتدا افتد و گاه تابع نزول نوازل از سر بسوی ریه باشد و یا ماده خناق بر شش ریزد و آماس کند و بذات الریه منتقل گردد و یا ذات الجنب منتقل بذات الریه شود و امثال این نادر ز بهفتم قتل میکند و اکثر و اگر طبیعت بنفس ماده قوی بشود اکثر آن منجر بسل گردد و ذات الریه بر خلط حادث میشود لیکن اکثر از بلغم شور حاصل می افتد چنانچه بیشتر ذات الجنب صفرا بود و گاهی از خون حادث میگردد و گاهی از جنس حمره باشد و این در اکثر قتال است و بعضی گویند که اکثر از نزله می افتد و از صفرای خالص بهم نمیرسد مگر آنکه مخلوط بخون گردد و صاحب کامل گفته بساست که حدوث او از ماده دموی یا صفراوی باشد که بسوی ریه ریزد و گاه بسبب نزله بود که از سر فرود آید و گاهی بسبب ذبحه یا ذات الجنب یا مانند آن امراض عند انتقال ماده بسوی ریه بجهت مجاورت افتد و ابن جزله در تقویم الابدان گفته که ذات الریه از ماده حار در جوهر خود می افتد و صاحب غنی منی گوید که آن ورم از خون است و صاحب مغنی گوید که سببش یا ماده دموی خالص یا مخلوط بصفرا است و ابن زهر صاحب کتاب تیسیر نیز از حدوث او بسبب صفرا و بلغم خالص انکار دارد و طبری گفته که ذات الریه پنج نوع است و تفصیل او در آخر این فصل مسطور گردد و ابن سینا رمی نویسد که آشامیدن میاه راکده عفنه گاه باعث ذات الریه میگردد و بالجمله ذات الریه مرضی است صعب و با کثر امراض بحدی میگردد و از روز سوم تا بهفتم میکشد زیرا که از امراض حاده است و اگر مآل او تحلل یا انتقال یا غیر آن باشد علامات آنها در روز هفتم ظاهر میشود هرگاه که روز بحران جید قوی است در روز ششم اول ابتدا و هلاک است زیرا که یوم بحران

سده است و ماده ذات الریه گاه بتحلیل دفع شود و گاه ریم کند و گاه صلب گردد و میتر بخراجات مفاصل یا بطریق ارجنین منتقل گردد و گاه به دماغ میل کند
و بقرانیطس منتقل شود و این ردی است و گاه بذات الجنب منتقل گردد و این اسلم است لیکن تحلیل دشوار باشد و گاه ماده او بجانب اسفل میل کند و خفقان
و غشی آرد و گاه بفتق از درمو خر یا بر ساعد از جانب انسی تا سر انگشتان خود عارض گردد و نفع حدوث خراجات در ذات الریه کمتر از نفع او در ذات الجنب است
علامات کلی ذات الریه تپ حاد دائم است بنوائب مختلف و عطش و سعال و ضیق النفس شدید و حرارت مفرط نفس و ثقل و تمدد در مقدم سینه و پس
ممتد از قعر صدر تا جانب ستوانهای سینه و پشت و گاه درد میان هر دو کتف و گاه ضربان زیر کتف یا پهلو گردن یا پستان یا در هر سه محل دائم یا وقت پهلو
محسوس شود و احتمال خواب بر پهلو و شکم نکند الا بر پشت و زبان اول سرخ بود بعده در آخر سیاه گردد و بر آن رطوبت غلیظ لزج ملتزق باشد که اگر بدست
لمس کنند بچسپد و با خلط بود و لهذا بر صاحب ذات الریه کلام دشوار بود و بسا است که در تمدد و امتلا تمام وجه مشارک باشد و در وجه تهیج ریه بود بعده
سرخ و انتفاخ بود و گاهی سرخی چنان شدید شود که گویا رخسار را بچیزی سرخ رنگ کرده اند و ضخامت در وقت شدت تپ و گاه بصعود بخار رشح
ببالا میرود و احساس نماید و نفخه شدید ظاهر شود و نفس عالی سریع و سرخی و انتفاخ چشم و ضعف و ثقل حرکت آن از حرکت ماده و امتلای عروق آن
و ثقل و تسبیح اجفان باشد و در ترشیه شبیه بورم در رمد تشبیه بود مع دسومت و سمن ظاهر شود و گردن غلیظ گردد و بسا است که سبات یا سبات
سهری عارض شود و گاه بادی سردی اطراف بود و نبض موجی لین و گاه منقطع و گاه ذو القرعتین و گاه ذو الفترة و گاه واقع فی الوسط در اکثر علیم
تا بقای قوت باشد و شدت و قلت تواتر او بحسب تپ و حاجت و بحسب کفایت قوت لیکن با عجز قوت از آن بود پس بعد دریافت مرض باین علامات
تشخیص اسباب او چنین کنند که اگر شدت این اعراض مثل صعوبت تپ و شدت عطش و خشکی زبان و افراط حرارت در سینه و التهاب و کرب و …
یابس و کثرت اشتیاق بهوای بارد و شدت صفرت قاروره مع قلت ضیق النفس و ثقل در صدر و قوت دلائل حرارت بود و دیگر علامات غلبه
صفرا یافته شود ورم صفراوی باشد و اگر این دلائل حرارت کم باشد و سرخی بیاض چشم و رخسار و درد هزیانی و ضیق النفس شدید بود و ارد تپ
زبان و نعاس و غیر آن علامات خون دریابند ورم دموی باشد و کثرت لعاب دهن و ثقل و ضیق و سبات و قلت حمرت و ضعف دلائل حرارت
دلیل ورم بلغمی است و وجود آثار نزله بر ورم نزلی دلالت کند بدانکه نفث صاحبان ذات الریه مثل اصحاب ذات الجنب بالوان مختلف میباشد
و اکثر او بلغمی بود پس اگر نفث برطوبت پخته بسیار بآسانی برآید و حال مریض و زبر بهتر شود و اعراض کم شوند و علامات محموده پدید آینتا آنکه بتدریج
پاک شود ماده ذات الریه بتحلیل بدفع خواهد شد و اگر ضیق النفس خفت پذیرد و خلش پهلو حادث شود بسوی ذات الجنب منتقل گردد و اگر نفث
در گذرد و در تپ و درد و سائر اعراض تخفیف نشود بلکه در اشتداد باشند و در معالیق ریه درد و تمدد و ثقل پدید آید و سرفه شدید بود که ماده نفث
منتفع نگردد و در بول رسوب ظاهر نشود پس اگر قوت قوی باشد ماده زود پخته شود و ریم هموار پدید آید یا ذات الریه خراج گردد و زود بنفث
پاک گردد و اگر قوت بحال و سلامت افعال نبود زود پخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و بهلاکت انجامد و چون در اشتداد الم
خفت ظاهر شود و آب دهن شیرین گردد نشان آنست که ریم گرد و پخته شد پس اگر در چهل روز پاک نگردد مرض طول کشد و چون زمانه بطول انجامد
تپ تهیج یا گردد و چون ماده بسوی مثانه میل کند ریم در بول بیرون آید امید سلامت است و اگر تازگی و زردی برود و تپ نرم هموار گردد و دائم …
گرم بود و جمله علامات سل ظاهر شود مرض بسل منتقل گردد و نشان انتقال او بصلابت در ورم صلب مذکور گردد و بقراط گفته که چون صاحبان …
را خراجات نزدیک پستان و حوالی آن و نزدیک اذنین و ساعدین حادث شود و ریم کند و ناصور گردد از ذات الریه خلاص یابند که انک حدوث خراجات
در ساقین و رجلین علامت محمود است و هم او گوید که ورم قدمین با ذات الریه نشان خیر است جالینوس گوید اطلاق شکم در علت ذات الریه …
علامت شر است و هم او گوید که اگر در ذات الریه اطراف ابهام سبز گردد و بر پیشانی بیمار بثره سرخ پدید آید و چیزی شبیه بحل از آن ترشح کند …
علت عطشه بسیار عارض گردیده باشد بیمار در روز چهارم هلاک شود و گوید که چون خبث ماده بسیار گردد و قوت ساقط شود غالبا در چهارم روز هلاک

و چون تا رهفته تجاوز کند مسهل نه گردد علاج طریق معالجه این همانست که در ذات الجنب بیاید و یا بعد فصد باسلیق مخالف در ابتدا و موافق
بعد از آن گل نیلوفر پنج ماشه عناب پنج عدد سپستان بست دانه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و اول لعوق بغیر و مثل موم سفید در روغن بنفشه
بادام یا روغن گل ضماد نمایند بعده پیه مرغ و لعاب ریشه خطمی اضافه کنند و بتدریج خطمی و خبازی و بابونه و اصل السوس و مانند آن زیاده نمایند و پخته
معمول آرند و اگر ماده خام و غلیظ باشد ضماد از کرنب و برگ بادیان مطبوخ سازند و کماد رطب باشد خواه یابس نفع میکند و قرص لعوق کتان و لعوق خیارشنبر
استعمال نمایند و برای تلیین مطبوخ لین باین نوع دهند عناب سپستان نه دانه تخم خطمی بنفشه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر ترنجبین داخل کرده
بنوشند و این طبیخ بدون خیارشنبر و ترنجبین در ایام غیر اسهال با شربت بنفشه دادن نیز خوب است و گاهی دران تخم خبازی اصل السوس مقشر و مانند آن
زیاده میکنند اگر شدت التهاب و عطش باشد سرد بدهند و اگر احتیاج بانضاج و تلیین و تسهیل نفث باشد نیمگرم بیاشامند و چون تشنگی شدت کند
آب اصل السوس مع شیره تخم خیارین بنوشند که این بهتر جالی و ملین و مملس است خصوصا چون شربت بنفشه دران حل کنند و اگر التهاب زیاده تر باشد
لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه با شربت بنفشه دهند و آب جرادة کدو و آب بید آب برگ اسپغول آب خبازی شیره کشنیز جو باهم آمیخته خرقه آلوده
بر سینه گذارند و یا صندل و گل سرخ و کافور بگلاب آمیخته سرد کرده بر سینه ضماد کنند و اگر ماده رقیق باشد شربت خشخاش مع عناب بنوشند و یا خشخاش مع پوست
او و بدون پوست در طبیخ مذکور زیاده کنند و خشخاش تنها استعمال ننمایند که تبلید ماده بسیار کند و گاهی گل بنفشه نه ماشه آلو بخارا شیرین ده دانه عناب
پنج عدد گل نیلوفر شش ماشه سپستان بست دانه در عرقیات جوشانیده شیر خشت دو توله داخل کرده برای تلیین میدهند و اگر خواهند سنای مکی ترنجبین
بیفزایند و در ورم بلغمی پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس مویز منقی زیاده کنند و قیروطی معمول بر سینه گذارند و بعضی تقدیم استعمال شیافات لینه معمول از
بنفشه و سنا و خیارشنبر و شکر سرخ و امثال آن مستحسن دانسته اند که این افضل از حقنه و مسهل است بعد از آن حقنه جائز داشته اند که این بهتر از مسهلات
و حق آنست که تا ممکن باشد قبل از روز هفتم تحریک مسهل نباید کرد و بصورت شدت ضرورت شافه یا حقنه لین بعمل آرند و غذا حریره سبوس گندم با شکر
دهند و اگر ذات الریه با نفث الدم باشد عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو شیره کاهو شربت نیلوفر داخل کرده کشنیز
پاشیده بنوشند روز سوم شیره خیارین بجای کدو روز چهارم پنج انجبار افزایند روز پنجم باز شیره کدو بجای خیارین روز ششم شیره خیارین بجای کاهو کنند
و بجهت آخر روز لعاب اسپغول شیره تخم خرفه هر یک شش ماشه شربت عناب داخل کرده کتیرا سوده پاشیده دهند اگر بمسهل اسهال گردد گل خطمی عناب جوشانیده
شیره کاهو شربت بنفشه داخل کرده بنوشند دوم روز عناب ریشه خطمی بهدانه جوشانیده شیره خرفه تخم داخل کرده بارتنگ پنج ماشه پاشیده شربت بنفشه حل کرده دهند
روز دیگر شیره کاهو افزایند چهارم روز قرص سرطان کافوری شیره حب الآس شیره خرفه شیره مغز تخم هندوانه بریان صمغ عربی کتیرا از هر یک سوده پاشیده نبات دهند بارتنگ
ساده چهار ماشه بارتنگ تخم ریحان اسپغول افزایند و ایضا گل خطمی سه ماشه عناب پنج دانه جوشانیده شیره تخم کاهو شش ماشه شیره پنج انجبار چهار ماشه شیره تخم خطمی چهار ماشه کتیرا سوده
یک ماشه بجهت نفث الدم و تسکین آن و حبس نفث الدم معمول است و گویند که در ذات الریه که از ترکیب فصد قیفال مفید است و هرگاه ورم میم و انفجار خواهد تنگی نفس و گرانی سینه
و درد زیاده شود و تب شدت کند و آخر روز که منفجر گردد و یکباره اندفاع کند پس اگر ریم چنانچه باید خارج نشود در تنقیه مده کوشند چنانچه نفث المده خواهد آمد و ایضا تدبیر
انفجار و تنقیه مده در ذات الجنب مفصل مسطور گردد و بعده علاج سل کنند اقوال بعض حذاق صاحب خلاصه از کامل و حاوی و غیره نقل کرده که
فصد باسلیق از جانب مخالف در سه روز اول و بعد از سه روز از جانب موافق مرض نمایند و خون بحسب احتمال قوت و مساعدت مزاج و سن و فصل و بلد
برآرند هرگاه خون سیاه و غلیظ باشد و الا از مقدار چهل درم تجاوز نکنند و هر روز جلاب از عناب سپستان هر کدام ده عدد بنفشه نیلوفر هر کدام چهار درم
تخم خطمی دو درم با شکر سفید و ترنجبین هر کدام ده درم در تابستان سرد نموده و در زمستان نیمگرم و غذا در ابتدا ماء الشعیر بلعاب اسپغول و روغن بادام دهند
اگر حرارت قوی باشد و الا عناب و اصل السوس سپستان در ماء الشعیر پخته بدهند و یا بنفشه و نیلوفر و خشخاش عوض اصل السوس افزایند و با شربت
بنفشه و روغن بادام بیاشامند و بعد از سه ساعت ده درم شربت بنفشه با اندک آب سرد بدهند و اگر اسهال عارض شود از علامات ردیئت

دریصورت بجبس ادرار ماء الشعیر بریان و شربت حب الآس و شربت انار شیرین و امثال آن باید کوشید و سینه را بصندل سفید و آرد جو باب عنب الثعلب
و آب حرفه سرشته بروغن بنفشه مخلوط ساخته ضماد سازند و گاهی گل خطمی و آب حی العالم افزوده روغن گل عوض روغن بنفشه داخل کرده میشود و اگر عنب الثعلب
گل بنفشه کتیرا گل خطمی سفید اصل السوس هر کدام جزوی جوشانیده صاف نموده سه گرده بر چهار جزو بروغن کدو ده جزو گداخته باهم بجوشانند چون آب بسوزد
روغن بماند سفیداب کاشغری مسحوق یکجزو اضافه نموده مساوی بسته بمالند تا هموار شود به دستور مرهم بپارچه چسپانیده ضماد کنند نیز ذات الریه
سود دارد و تا سه روز باین نوع گذرانند و در چهارم نزد ابتدای نضج مرض بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی صندل سفید آرد جو همه مساوی کوفته بیخته با موم سفید
بروغن بنفشه گداخته اجزا را بآن مخلوط ساخته بدستور مرهم مرتب سازند و بپارچه مالیده بر سینه ضماد کنند و اگر در نضج توقف دریابند حلبه تخم کتان آرد باقلا
هر کدام جزوی در اجزای مذکوره بیفزایند و مطبوخ ازین ادویه مرتب سازند عناب بیست دانه سپستان سی دانه مویز منقی ده درم انجیر سفید پنج دانه
ده درم بر سیاوشان چهار درم تخم خطمی تخم خبازی بنفشه هر کدام سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز در چهل درم
پنج درم خمیره بنفشه حل کرده و یکمثقال روغن بادام چکانیده بدهند و شبانگاه وقت خواب لعاب بهدانه با شربت بنفشه بدهند و خمیره گاوزبان
و شکر طبرزد و روغن بادام ساخته باشند غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد مزوره اسفاناخ و قطف و کدو و خبازی و امثال آن بروغن بادام چرب ساخته
هنگام ضعف قوت بشوربای جوجه مرغ که با جو مقشر پخته باشند اغتذا میتوان کرد و تلیین طبیعت در روز هشتم باین مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم گل بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر کدام سه درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد تخم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین شیرخشت هر کدام پانزده درم مغز فلوس
خیارشنبر بیست درم حل کرده صاف نموده روغن بادام یکدرم اضافه نموده بدهند و اگر حرارت قوی باشد این نقوع مرتب سازند نیلوفر بنفشه هر کدام هفت درم
آلو بخارا پنج دانه عناب شش سپستان هر کدام پانزده دانه خیارشنبر پانزده درم شربت بنفشه بیست درم صاف کرده بدهند و اگر خواهند شیرخشت و ترنجبین
عوض خیارشنبر داخل نمایند و لعوق خیارشنبر درین باب بغایت پسندیده است و چون بحسب قوت و طاقت چند نوبت تسکین بر آید سه درم اسپغول با جلاب سه
ده درم بدهند و غذا در آخر روز بقدر چهل درم ماء الشعیر بلعاب اسپغول و روغن بادام دهند و روز دوم از مسهل از گلاب عرق بید مشک نبات هر واحد ده درم
اسپغول دو درم تبرید کنند و بماء الشعیر غذا سازند اگر باین تدبیر تپ و عوارض آن زائل شود فبها و الا روز دیم اعاده مسهل کنند تا بالکل ماده انقطاع پذیرد
و بعد نضج و زوال تپ بحمام برند و هوای آن را معتدل دارند و از کشف سینه و سر احتراز نمایند و صاحب کامل این هم نوشته که ذات الریه ورم حار است و لازم
تپ میباشد و لهذا در علاج او محتاج میباشند باستعمال چیزی که در علاج اورام از تدبیر باغذیه و ادویه بکار آید مگر آنکه چون این ورم در عضوی از اعضای تنفس است
و آن عضو الملمس لین لهذا احتیاج می افتد دران باستعمال اغذیه و ادویه که با وجود موافقت با ورام ملین و مغری باشند و هر گاه ورم چنین باشد باید که در علاج او
ابتدا بفصد باسلیق نمایند و تلیین طبیعت بمطبوخ خیارشنبر و مانند آن و ترنجبین و بنفشه یا آب لبلاب بفلوس خیارشنبر و امثال آن کنند و ایضا صاحب
حاوی صغیر گفته که علاج ذات الریه صفراوی مثل علاج دموی است از جنس فصد و میل بسوی تبرید و ترطیب بیشتر از ورم دموی باشد و دواء حتی یکجدد سپستان
در دهن نفع میکند و بروغن بنفشه و روغن بادام با کتیرا سوده و اندکی موم صاف بر سینه طلا نمایند شیخ الرئیس گوید که علاج ذات الریه و علاج ذات الجنب
واحد است لیکن ضمادات این باید که قوی تر باشند و آنچه منفذ ادویه باشد دران داخل کنند و حرص بر تنقیه بنفث شدیدتر باشد و بدل خواب پهلو بجهت سعفه
خواب بر پشت تامل بجهت مذکور بود و اگر طبع قبض باشد در هر دو روز یکبار این شربت بیاشامند بگیرند مغز خیارشنبر و مویز منقی هر واحد سه استار در آب چهار کرم
بران ریخته بجوشانند تا بنصف رسد مالیده صاف نموده یک سکرجه آب عنب الثعلب بدان آمیخته بنوشند و این یک شربت است برای قوی و برای ضعیف نصف
آن کافی و بعض متاخرین اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه قند سفید دو توله می افزایند و وزن مویز منقی ده دانه مغز فلوس خیارشنبر توله میکنند و اگر طبیعت
نرم دارند خوف ضعف باشد حب الآس و سفرجل شیرین بریان و انار شیرین بدهند و اگر ورم از جنس ماشرا و حمره باشد علاج آن دشوار است و آنچه دران نافع
بخشند سبا الغدد تعلقیه بعصارات شدید البرد معلوم از بقول و حشائش و اشارست و مبرد ملعو ابنا نهایا سانند مثل عصاره کاسنی با خرفه و امثال آن و اگر اسهال

صفرا بمثل شیرخشت و تمر هندی و ترنجبین و امثال آن نمایند روا باشد و ایضاً مناسب است که دران حاجت فصد باسلیق افتد اگر امتلای خون نیز باشد یا باقی بود
گاگر ورم دموی باشد و علامات غلبه خون ظاهر بود ابتدا الفصد کنند و تامل نمایند که ماده در کدام جانب است و دلالت میکند بران وجع و سرخی رخسار وقت تپ
در همان جانب و احساس ثقل آن طرف و اگر بران جانب بخوابد سرفه و رطوبت از دهن بسیار برآید پس اول فصد صافن از همان جانب بگیرند و بعد ازان در ابتدا
فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و اگر صاحب او ضعیف نگردد فصد اکحل و قیفال نیز گشایند و خون باندازه قوت برارند چنانکه بعد از هر سه روز رگی دیگر بزنند
و در اخر یعنی روز چهارم فصد باسلیق از جانب موافق گیرند و گاهی بعد از فصد و تقلیل ماده احتیاج بحجامت سینه افتد تا بقیه ماده کم شود و ملطف و مسهل کنند
و جائز نیست دران اشربه که تغلیظ مواد کنند مثل دوغ یا توزاد و اشیائی که دران قبضی باشد مثل آب کاسنی و آب سرو الا در ذات الریه که از جنس حره باشد
لیکن اشربه جالی چون ماء العسل و جلاب و ماء الشعیر باید داد و در جمیع انواع او کوشش نمایند که سینه از رطوبات پاک گردد و آنرا که بسبب بسیاری اشربه
بارد حاجت افتد اشربه بارده جالی مزید رطوبت چون ماء الخیار و آب تربوز و ماء القرع باید داد و سکنجبین که بسیار ترش نباشد سخت نافع است و ماء العسل
و جلاب جالی مرطب اند و ماء الشعیر در جلا کمتر است لیکن مقوی قوت زیاده است و جهد کنند که معده و امعا ممتلی نمانند تا بسینه و حوالی آن مزاحمت نکنند
یعنی معده را از غذا سبک دارند و اگر طبع بقدر معتاد اجابت نکند تدبیر تلیین طبع نمایند و دوای مسهل که در علاج نفث الدم مذکور شد بدهند و باشیای
ملائم محلل کسر ریاح متولد در معده و امعا نمایند و تا ماده آماس خام باشد غذا کشکاب و گندم آب و اسفاناخ و سرخ مرد و خباری و باقلا و ماش مقشر شده
و اگر حرارت قوی باشد کشمش موافق است و خندروس که بفارسی جو گندم گویند چیزی معتدل است و اگر در سینه خشونت باشد سپستان عناب بنفشه
اصل السوس خطمی مغز تخم خیار صمغ عربی کتیرا بهدانه در ماء الشعیر و آب گندم بپزند و اگر این اجزا را ساییده صاف نموده در آب او شکر آمیخته شربت
مرتب سازند بهتر باشد و باقی تدبیر همانست که در علاج کلی و جزئی ذات الجنب مسطور گردید خجندی گوید که بعد فصد باسلیق و تنقیه البدن هر صبح
شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و جلاب از عناب سپستان و لعاب بهدانه بنات یا خمیره بنفشه و تسکین جهد و غذا ماء الشعیر مغز بادام و مطبوخ اوراق عناب
و سپستان و اطریه حسوی تخم دار و برنج و آب باقلا و آب گندم و ملوخیا و خبازی کدو باید داد و لعاب اسپغول بهدانه و روغن بنفشه کنار باید طلبند تسکین طبیعت و تخم بادام
نمایند و برای انضاج ماده ضماد از موم و روغن بنفشه پیه کیان کنند و اگر ماده غلیظتر باشد ببرگ کرنب مطبوخ و تکمید آب گرم و روغن بنفشه نمایند و غذا آب باقلای مقشر با موم نمک
مقشر و هندی گوید که هرگاه عقب مرض مرض ذات الریه عارض شود فصد نباید کرد و هرگاه بنفث حادث گردد اول فصد کنند و اگر از فصد مانعی بود حجامت نمایند بعده اطلاق
طبیعت بمسهل و حقنه کنند و بعد ازان ماء الشعیر و روغن بادام و جلاب استعمال کنند و هرگاه دانند که سکون نپذیرد و حرارت تخفیف یابد حریرای معمول از جو
و بادام تلخ و عسل استعمال نمایند و هرگاه نفث بصعوبت بود اگر نوشیدن مطبوخ زوفا که دران اصل السوس باشد موافق تر باشد و اضلاع و صدر را
ما دامیکه حرارت لازم باشد بقیروطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و مغز ساق البقر و ساق ایل تمریخ نمایند در اکثر احوال بعلاج ذات الجنب علاج کنند
سعید گوید واجب است که توقف کنند در فصد کسانی که ایشان را این مرض از مرضی دیگر حادث شده باشد خصوصاً اگر مرض اول مزمن باشد و در ابتدای
حدوث او فصد کرده باشند و کسانی را که این مرض بدون تقدم مرض دیگر حادث شود باید که فصد باسلیق بگیرند اگر قوت مساعدت کند و بقدر احتمال قوت
خون برارند و بعد فصد ماء الشعیر که در طبیخ او سپستان و عناب بعد تصفیه و تبرید او صمغ عربی و روغن بادام داخل کرده باشند بیاشامند و مغز بادام
شیرین حاضر کنند و لعاب بزر قطونا و بهدانه بشربت بنفشه بدهند و اگر حاجت تلیین افتد لفلوس خیار شنبر در شربت بنفشه و لعاب اسپغول تا طبع ملایم
نمایند و بشربت خشخاش غرغره کنند و حریره متخذ از باقلا و شعیر رومی که پوست ندارد و آن خندروس است بروغن بادام و نبات بدهند و تبرید سینه
بلبوب حی العالم و آب خرفه و آب عنب الثعلب نمایند و چون مرض بچهارم روز رسد تجاوز کند بروغن بنفشه و نیلوفر و موم و کافور تمریخ سینه کنند و طبیخ زوفا
بیاشامند و تدبیر امراض حاده تدبیر نمایند و هرگاه تپ ساکن شود و سرفه قلت پذیرد و قوت ضعیف باشد غذا ایکه و در روغن بادام یا فرزده ماش
سازند و چون اصلاح پذیر نباشد استعمال جوزه مرغ مشوی اجازت دهند و از اغذیه حاره و اشربه حاره و امتلای طعام و حرکت و جماع حذر کنند

بعض متاخرین می‌نویسند که علاج ذات الریه حقیقی که فی الحقیقت ورم حار در ریه است از خون غلیظ بلغمی و یا خون صفراوی مطلقاً فصد باسلیق است
و اخراج خون چندی که حاجت و بعضی گفته اند فصد باسلیق در ذات الریه بهتر و اولیست از فصد باسلیق و از شیخ الرئیس نقل میکنند که چون ذات الریه عقب
خوانیق و یا زکام کهنه و یا متوسطه ابتدا بهم رسد و فصد که این امراض بسوی ریه مندفع گردد در خصوصیت جایز نیست اخراج خون خصوصاً که علل مشایخ
از امراض قدیمه باشد و در اوائل اخراج برای آنها نموده باشند و چون ذات الریه ابتدا عارض شود فصد لازم است اگر قوت مساعدت نماید و بعد از آن
اگر قبض طبیعت باشد استعمال ملینات کنند و بهتر درین مرض تلیین طبیعت بحقنه لینه است و تلیین بمشروبات در اشال این امراض بسیار بد است و این
حکم قبل از یازدهم است که محتاج تلیین گردند و بعد از آن در تلیین بمشروبات باکی نیست بلکه بعد ازین مدت استعمال مدرات بهتر از ملینات است
تدبیر او در جمیع امور تدبیر حمیات حاره باسهال باشد و یا هر صبح گل نیلوفر گل بنفشه عناب سپستان تخم خشخاش با شربت بنفشه و روغن بادام یا
با نبات سفید بیاشامند و غذا حریره و مزورات که مذکور شد بدهند و بعض اطبا غذا را در روز هفتم منع کرده اند و بعضی گفته اند که در اول روز دهم [illegible]
و در آخر آن روز وقت مغرب آش جو دهند چنانچه حالت تسکین یابد حریره جو مقشر و خندروس با اندک عسل مصفی و روغن بادام شیرین بیاشامند و چون نفث
ابتدا نماید آشامیدن طبیخ زوفای صغیر که در آن زوفا نباشد و قدری اصل السوس باشد و تمریخ صدر بقیروطی از سپیده و ارتیخ و مغز ساق گاو که گداخته
بروغن گاو تازه نافع است بعضی گویند بنگرند که وقت غلبه تپ رخساره کدام جانب سرخ میشود و گرانی در کدام جانب سینه معلوم میشود پس از آن
جانب رگ صافن بزنند و خون وا گیرند و بعد سه روز فصد باسلیق جانب دیگر کنند و اگر قوت قوی باشد از پس سه روز فصد اکحل چپ کنند و از
فصد باسلیق موافق تا ماده تمام پاک شود و اگر جانب چپ باشد همچنین در آن العمل آرند و درین علت اعتماد کلی بر فصد است و بعده بر حقنه و استعمال
مسهل نیک نباشد خصوصاً که تپ بسیار بود و جهت نضج و تلیین عناب کلان ده عدد سپستان هشتاد عدد گل بنفشه گل نیلوفر مکوه هر یک ماشه
تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه چهار توله داخل کرده دهند و از صندل سفید آرد جو
و باقلا و عنب الثعلب برابر ضماد نمایند و یا دال ماش مقشر بشیر بز سه توله تخم ریحان [illegible] توله سحق نموده سفیدی بیضه مرغ و روغن گل
اضافه نموده بکار برند که فی العذر درد را ساکن کند و ورم را زائل نماید و در ابتدا آش جو و یا ماش با اسفاناخ خورانند و اگر ضعف مفرط باشد
شوربای بچه مرغ دهند که چغندر در آن افتاده باشد و بجای آب بر عرق مکوه و گاو زبان اکتفا نمایند طبری گوید که ذات الریه علتی است که اطبا ذکر
آن کرده اند باسم فقط و تفصیل نداده اند آنرا بانواع آن بحسب اسباب فاعله و مصنفین کنانیش تقلید او درین باب نموده و متعلم ناقص
اراهها جمیع انواع آنرا یک دانسته و علاج آن بیک دوا و یک طریق نموده اند و از ینجهت فائده بران مترتب نگشته و معالجات ایشان اتمام نیافته
و این مرض پنج نوع است نوع اول سوء مزاج بارد که در ریه حادث شود نوع دوم سوء مزاج حار که در ریه بهم رسد و این هر دو ساذج بلا ماده اند
نوع سوم سوء مزاج بارد با ماده بارد که نزول نماید از سر نوع چهارم سوء مزاج حار با ماده که نزول نماید از سر و از سائر اعضا نوع پنجم ورم که حادث گردد
در ریه از ماده که حاصل گردد از اسفل و آن آنست که داخل آن گردد خون که بریزد بجوبیت صدر و یا مده در آن حاصل گردد و نتواند مریض که بنفث
دفع نماید آنرا که مؤدی بورم حار گردد و بسا است که صلب گردد و یا متقرح شود و این را در قرحه ریه ذکر خواهیم کرد نوع اول که آن سوء مزاج بارد
بغیر ماده است علامتش سده تنفس و خشکی دهن و یافتن سردی در سینه و پشت بحدیکه گویا بر آن آب سرد پاشیده اند و یا بر آن قمیص رطب انداخته یا پشت
در باد شمال سرد گشاده و چهره او خشک مائل بکبودت بود و در جلد پیشانی او چین بهم رسد و سبب فاعلی این سردی است که غلبه نماید بر مزاج قلب
کثرت خروج خون از بواسیر و غیر آن و یا سده که واقع شود در عروقی که می آید بریه از شرایین و غیر آن و بسا است که مورث آن استعمال افیون و یا کثرت
بوییدن آن و یا بوی اسرب در هنگام گداز و یا کندن چاه و قنات و بوییدن تراب بود علاج آن قطع سبب است اگر واصل باشد پس دادن اینها
طبیخ چند روز بگیرند تراب کهنه صافی جید الجوهر خوشبو دو صد درم و در آن فطراسالیون ده درم اصل السوس سه درم زوفا یک درم انیسون ده درم

کنند یکنیم درم بر سیاوشان پنج درم حلک الانباط یکدرم مویز منقی هفت درم بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده بر پنج درم ازان یکیا دشیر روغن مصطگی بیاشامند و نیز اسفیداج مغسول بقنابری که دران کراث نبطی داخل کرده باشند و مرق کرنب مطبوخ با پیه جباری و این مرتبه نافع ست زیرا که آنرا خاصیت ست در ازاله سردی ریه بعد از قطع سبب فاعلی آن و اگر مرض دشوار گردد بر سینه او این ضماد نمایند موم سرخ در روغن ناردین گداخته اندک راتینج انداخته استعمال نمایند و این ضماد نیز از انفع اشیاست مر آنرا بگیرند پیه بط پیه قاز پیه جباری پیه طاحونه که معروف بباد بنجان ست همه را بگدازند و دران اندکی زعفران و موم داخل کرده بر سینه ضماد نمایند و دائم گل نسرین و یاسمین ببویند و اگر سم نرسد لخلخه سلیمانی و عنبر گداخته بروغن یاسمین باید که استنشاق او در بینی و دهان هر دو باشد و بقوت جذب نمایند و اگر طبیعت قوی و محتبس باشد بحقنه حاده بگشایند مثل مطبوخ از بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ مرزنجوش و نمام و قرطم کوفته و بزرکتان و حلبه و تخم جرجیر و سپستان و مانند اینها و نزد حقنه فانید سنجری و شکر سرخ که آنرا سیاه نامند دران حل نمایند و باکی نیست بخورانیدن معاجین و تریاق و مثرودیطوس و اثاناسیا بقدر برداشت مزاج بیمار و هرگاه طبیب از معالجه بر دریه غفلت کند مؤدی باستسقا گردد **نوع دوم** که آن سوء مزاج حار بی ماده ست علامتش سرخی رنگ و لب و زبان برآوردن و تنفس و عطش شدید و التهاب سینه بحدیکه دریابد که گویا سینه می‌سوزد و سرفه خشک بی نفث و تپ مختلف الادوار علاجش التزام شرب ماء الشعیر ست که دران کفری و عناب جوشانیده باشند باندک کافور و بگیرند برگ بزر قطونا و برگ خبازی و برگ بارتنگ و برگ بنفشه و گل سپید و عصی الراعی و همه را نرم کوفته صندل سفید سوده بقدر یکجزو و عصاره مامیثا نیز یکجزو و قدری سرکه و گلاب داخل کرده بر سینه ضماد نمایند و کافور و نیلوفر و کرنب الماء که آنرا طحلب عریض الورق ست ببویند و گاهی این ضماد عمل می‌آرند بگیرند خضار که بر نواحی میباشد و آرد جو را در اندک سرکه و گلاب حل نمایند و بران خضار بپاشند و بر سینه ضماد نمایند و نفع میکند آنرا شرب رب بیخ ترش مثل رب غوره و رب حماض و اترج و رب ریباس هنگامیکه هیجان تپ نباشد و در نیز سرفه را و باعث خشونت نگردند و اگر مرض دشوار گردد و محتاج بفصد شود فصد باسلیق نمایند و حقنه کنند بماء الشعیر که دران عناب و سپستان جوشانیده و روغن بنفشه و شکر سفید داخل نموده باشند و از غذا بر مزورات متخذ از کدو و ماش یا سرکه و شکر سفید و یا آب حصرم یا برگ کاهو پخته همه سرد نموده اقتصار کنند و آب سرد بیاشامند **نوع سوم** آن که از سردی با ماده ست بیشتر عقب نزلات کثیر الرطوبت باشد که از سر بسوی ریه حادث میشود که بطول مکث سرد میگرداند ریه را و یا آنکه ترطیب یابد ریه برطوبت اعضای قریبه و یا استیلای مزاج رطب بر قلب و علامتش ضیق النفس با خرخره که آواز آن شنیده شود و تهبج چهره و چشم و ثقل صدر بدون الم و انجذاب بسوی اسفل و امتلای اشداق از رطوبات و احساس ثقل در چشم و زبان ست علاج آن استفراغ بدن ست بحقنه حاده لینه و تنقیه ریه بطبیخ زوفا که دران زوفا کندر باشد و تضمید سینه باین ضماد سنبل الطیب زوفای خشک مر انتیج کندر مساوی سائیده با موم و روغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر سینه گذارند و این حریره دهند بگیرند حصیر عنب که از خراسان می‌آورند و بیان مویز سفید میاشد کرده جوش دهند و مالیده صاف نموده و آب گندم بادرده و داخل کنند و جوش دهند تا غلیظ گردد و فانید داخل کرده نیم گرم بنوشند که جلا و تنقیه میدهد سینه را و این لعوق نیز منقی صدر ست مویز را در آب جوش دهند و مالیده صاف نمایند و باز جوش نمایند تا با نعقاد رسد و دران شل اعسل خیارشنبر و بوزن آن تخمین منقی و اندکی عصاره سوس و قدری زوفا سوده داخل نموده در دیگ سنگین کرده بر آتش گذارند و بعد آن روغن بنفشه و روغن بادام بریزند و منعقد سازند و دائم بدان لعوق نمایند و نوشیدن خیسانده بنفشه و عسل و در آب گرم حل کرده نیز با ماء العسل نمایند آرام و بالاترش آب گرم بنوشند و غذا مرق آب نخود سفید گندم و فانید باشد و این شربت از انفع اشیاست مر آنرا بگیرند عسل سفید و دران بوزن او آب که دران اصل السوس را جوشانیده باشند ریخته جوش نمایند کف آن تمام بردارند و دوام ناشتا ازان بیاشامند و اگر ابتدا ماده تغیر مزاج مریض هنوز سینه از تنقیه نیاید عسل نمایند و معالجه نموده شانیدن مطبوخ زوفا با ماء الشعیر و حلوای شعیر بفانید بنوشند نیز معتدل هست آنکه دران جلا و تلطیف ماده هست **نوع چهارم** که آن سوء مزاج حار با ماده ست و این مسمی ست بذات الریه حقیقی و آن از انصباب خون حار غلیظ بسوی ریه ست و در اغلب احوال مورث ورم حار ست و علامت آن

سرخی رخسار ولب و تنفس و تب مطبقه و سرخی چشم وگاه با نفث الدم وگاه با حالتی شبیه بخناق و در حلق خشونت و در کلام بحوحت میباشد وگاه صاحب آن از ارعات سیم رسد واین دلیل شفای آنست وعلاج این قصد باسلیق و استفراغ باین حقنه است بگیرند برگ عنب الثعلب برگ بنفشه برگ بند قطونا برگ بارتنگ برگ خبازی هر واحد یکدسته بزرگ جو مقشر نیکو فته دو کف بزرگ عناب سپستان سبوس گندم هر واحد یک کف بزرگ سبوس را در پارچه صره بسته همه را در آب بجوشانند تا مهرا گردد و مثل حریره شود پس صاف نموده صد درم از آن گرفته هفت درم شکر سفید در آن مرکرا روغن بنفشه خالص ده درم انداخته هر روز دو دفعه بدین حقنه نمایند ولازم گیرند آشامیدن ماء الشعیر که در آن عناب و سپستان و گلقند جوشیده باشند در روزی یکدفعه یا دو دفعه بحسب احتیاج واز غذای دیگر منع کنند واگر کفایت نکند مزورات متخذ از سرکه یا حصرم یا کدو یا متخذ از ماش یا اسفاناخ دهند و دائم جلاب سرد وقت تشنگی بنوشند و بر سینه ضماد یکه در نوع دوم مذکور شد نمایند وگاهی این ضماد کرده میشود بگیرند آرد جو و با لعاب بزر قطونا و اندکی آب انار میخوش سرشته ضماد نمایند و این نوع گاهی بدون نفث وگاهی به نفث نقصان می پذیرد و از حرکت و غضب منع کنند و این چهار نوع را اطبای ماقبل یک میدانند و میان آنها تباین و در علاج آنها تغایر است چنانچه بیان آن کردم نوع پنجم و این صعب و اکثر خطرست که مرض خون با بریم داخل ریه از تجاویف صدر بسم رسد و این چنان باشد که خون یا ماده بر حجاب بریزد پس در ریه داخل گردد و ریه نتواند که اخراج نماید آنرا بسبب ضعف قوت خود یا غلظت ماده و علامات این جمله همانست که در نوع چهارم ذکر نمودم و فرق میان هر دو انیست که در این نوع مریض بتکلم قادر نباشد الا و نفس او بسیار تنگ میباشد و احساس با لم شدید و غلظ و تمدد و حالتی می شود که گویا کوبیده میشود ریه او واگر گسست این ماده در ریه طول انجامد متقرح و پاره پاره نماید علاجش حقنه که در نوع چهارم گذشت مکرر عمل آرند و فصد کنند اگر قوت مطاوعت نماید بعده ماء الزوفا که در آن زوفا جوشانیده باشند بشربت بنفشه یا جلاب شکری یا شکر سفید بیاشامند و سینه را ادام بموم روغن و قیروطیات دیگر بمالند تا آنکه نرم گردد و ماده رقیق شود و با سانی نفث نماید پس نزد ابتدای نفث حریره متخذ از آب سبوس که در آن مویز طایفی جوشانیده باشند بدهند و اگر تب و سرخی قاروره ولب و عطش نباشد این حسو بیاشامند بگیرند مغز چلغوزه و مغز حب الصنوبر و آرد کرسنه و آب سبوس و اندک عسل کف گرفته جوش دهند تا بقوام حریره آید و بنوشند که شدید التنقیه است برای ریه و اگر تب یا لهب یا سرخی در قاروره باشد این حسو سیل نمایند و ایضاً نفع میکند فصد باسلیق و دادن مدرات بول اگر موانع نباشد زیرا که ممکن است که مندفع گردد این ماده بطریق رگی که طلوع نموده است از کلیتین بسوی قلب و از قلب بسوی ریه پس اگر ظاهر گردد اثر در بول منفعت بر ریه است و اگر با آن تب نباشد با کی نیست با آشامیدن شربت عسل ساده و تمریخ صدر بادهان حاره و اگر با آن حمی و حرارت شدید باشد علاج آن و علاج نوع چهارم واحد است مگر آنکه این محتاج بتلطیف ماده است بجهت غلظ و نسوخ قوت برای دفع آن و اگر با آن تب و حرارت شدید نباشد این شربت مرتب سازند بگیرند اصل السوس مقشر کوفته ده درم برگ بنفشه پنج درم پرسیاوشان کوفته یکدرم زوفای خشک سه درم انجیر اسالیوس پنج عدد و همه را در شراب ابیض در روز و دو شب تر کنند پس افشره صاف نموده و در آن اندک عسل و ترنجبین و فانید آمیزند و با تش ملایم بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندک اندک بنوشند که تسهیل نفث و ترقیق آن نماید و اگر تب باشد متعرض آن نگردند و بر حسای موصوفه و بر ماء الشعیر یا شکر در طبیخ زوفا و تمریخ صدر اقتصار ورزند و بعض افاضل از متاخرین ذکر کرده اند که چون صاحب این علت را قی بهم رسد بلاک گردد

اورام باردریه

و آن یا بلغمی است که ورم رخو باشد و یا سوداوی که ورم صلب باشد و حدوث این بر دو گونه است یکی آنکه اول ورم گرم باشد و بعد تحلیل اجزای حار لطیف او ما بقی متحجر و صلب گردد و علامت این قسم آنست که ضیق و ثقل زیاده گردد و حرارت کم شود و نفث قلت پذیرد و سعال یابس متواتر گردد دوم آنکه ماده سوداوی ابتدا یا بلغم غلیظ سبب باشد و علامت این قسم آنکه ضیق نفس کم در ایام فزون تر شود و سرفه خشک دائم باشد در حرارت شود و انجذاب هوا متعسر باشد وگاه در ورم صلب ریه سنگ تولد کند چنانچه بولس گوید دیدم که سنگهای خرد درشت مثل حب کیک چهل پنج عدد

بسرفه سخت برآمدند بعد ازان سرفه کم شد وذات الریه بسل منتقل شد ومریض در سل هلاک گردید و علامات ورم رخو در ریه ترهل وجه وضیق النفس
وسعال لین مع کثرت آب دهان وسبات وثقل ورطوبت در صدر بغیر حرارت کثیره وعدم حمرت در وجه بلکه رصاصیت لون وتپ نرم وعدم درد در عروق
باشد علاج در ورم رخو ریه درابتدا بعلاج ذات الریه تلیین وتقطیع وتقصیر بانواع متوجه شوند تا باشد که ماده رجوع پذیرد و چون چند روز بگذرند وساکن شود مرض
با نحطاط افتد چیزی که در سعال بلغمی مذکور شد از تقطیع ونضج وضمع وتنقیه بکار برند وطبیخ زوفا وانجیر زرد وحلبه بنوشند وغذا آب باقلا وکشک گندم
وشیره سبوس با عسل وروغن بادام سازند واگر طبع قبض بود ده مثقال بنفشه وپنجاه دانه مویز منقی ویکتوله اصل السوس وپنج عدد انجیر بجوشانند بعد
طبیخ مغز فلوس مقداری که خواهند داخل نمایند وصاف نموده روغن بادام افزوده بنوشند واگر طبع نرم بود شربت حب الآس دهند ورب به معید است
ودیگر گویند که جهت تلیین ونضج مواد مطبوخ انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله بادرنجبویه بکوه برگ شاهتره بنفشه هر یک نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس
گاؤزبان هر یک هفت ماشه با خمیره بنفشه چهار توله پنج شش روز داده باضافه ادویه مسهله مسهل دهند وباقی همه تدبیر از ذات الجنب بلغمی گرفته
بعمل آرند ثابت بن قره گفته سزاوارست که در ورم بلغمی ریه طبیخ انجیر خشک ساده یا با گلقند شکری یا عسلی یا آب نیمگرم یا آنکه در آن بادیان ونبات
جوشانیده باشند بنوشند بعده لعوق بزرکتان با عسل بخورند واگر مرض قوی باشد طبیخ زوفا بیاشامند وتمریخ صدر بقیروطی متخذ از روغن بنفشه ومغز
چلغوزه وپسته وموم سرخ وفراسیون کوبیده ویا عصارهٔ آن نمایند وغذا احسای معموله از آرد گندم وکرسنه وعسل وروغن بادام وباقلا یا متخذ از گوشت
بزغاله با توابل چاره سازند وبجای آب ماءالعسل یا آب مویز یا آب کشمش یا سکنجبین بنوشند وتمریخ صدر بموم روغن مصنوع از روغن سوسن وروغن نرگس
وموم سرخ وکتیرا سوده نمایند آرسیاسوس گوید باید که استعمال نمایند در ورم بلغمی ریه این مطبوخ را که بسیار نافع ومجربست انجیر زرد عناب مویز سرخ منقی
سپستان بنفشه تخم خطمی بهدانه پرسیاوشان هر واحد یک کف در آب بجوشانند تا حد مثل جلاب گردد پس صاف نموده فانید سنجری بنسبت درهم
اضافه کرده اندک اندک بیاشامند وغذا نخود آب با بادیان دهند وشربت زوفا این مرض را بسیار نافع است و هر چه در نوع سوم ذات الریه در قول طبری گذشت
حسب حاجت بکار برند و در ورم صلب ریه همگی عنایت بتلیین نمایند تا صلابت نرم شود واین چنان باشد که لعاب بزرکتان وخطمی وروغن بادام وشیر
دختران تمریخ کنند وروغن بنفشه وموم سفید ولعاب حلبه وتخم کتان جمله بهم سرشته بر سینه ضماد سازند ودیگر تدابیر ملینه بدوا وغذا بکار برند واین قسم را
لا علاج گفته اند بالجمله حتی الوسع تلیین بملینات نمایند واطلیه لینه با دهان ملینه وشحوم معروفه ومغز ساق گاو بر سینه گذارند وبعض متاخرین نوشته اند که در
ورم بارد ریه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله بادرنجبویه عنب الثعلب شاهتره بنفشه هر یک نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس گاؤزبان هر یک هفت ماشه
جوشانیده خمیره بنفشه چهار توله داخل کرده دهند وبعد پنج شش روز مسهل دهند واطلیه واضمده بکار برند واگر در ریه سنگ متولد گردد دستور خبر رای بکنند
وبعد از آن تنقیح ومسهل دهند حسب ضیق النفس بلغمی [illegible]

اجتماع المائی فی الریه

گاهی در ریه رطوبت مائیه کثیره جمع میشود واین اکثر بخارات است که در ریه جمع میشود وبتکاثف مستحیل بمائیت میگردد واین وقتی باشد که جرم ریه بارد
ولباست که اعانت کند بر آن سردی هوای مستنشق وقلت تحلل ولهذا اکثر در اوقات وبلدان بارده ومبرودین را عارض میشود ودلالت میکند بر آن ثقل واسهال
حالیست [illegible] اطراف وسوء تنفس ونفث رقیق مائی وحال صاحب او مثل حال مستسقی باشد علاج تدبیرش خفیف تر از علاجی که در باب اجتماع الماء
مسطور گردد نمایند وعنصل مشوی بقدر چهار سرخ [illegible] آمیخته خورانیدن [illegible] بتجربه رسیده وگاهی درین حاجت بشگاف افتد فقط

بثور ریه

گاه در ریه بثور حادث شود وعلامتش احساس ثقل در سینه وتنگی نفس مع سرعت وتواتر آن وحرارت عظیم اندر سینه والتهاب بعطش تمام ودرد وتمدد در معالیق ریه با سرفه
شدیده وعلاجش قبل از انفجار بعلاج ذات الریه نمایند وبعد از آن بعلاج نفث المده وقروح ریه پردازند وایضاً در ابتدا فصد باسلیق کنند وخوردن [illegible]

گیرند و علاج رئه حاد مع رعایت سرفه نمایند و بزودی تدارک کنند والا منجر بسل گشته بهلاک میساند

ورم ریه اطفال

که باصطلاح اهل هند ڈبه نامند و عارضه سلی و خلل بادل نیز گویند و صاحب تکملهٔ هندی نوشته که ڈبهٔ اطفال عبارت از ضیق النفس است فقط و این مرض اطفال را بیشتر عارض میگردد و متقدمین بذکر آن نپرداخته اند و اکثر از ماده بلغم حادث شود و از تپ نرم خالی نباشد و گاهی از ماده گرم افتد و با تپ محرق و بسبب خشکی لب و کام باشد و از بیجا است که گفته اند ڈبه دو نوع ست یکی آنکه ماده او گرم بود و تپ تیز لازم اوست و این خوف دارد و درین تا یکهفته ادویه هندیه چون توتیای سبز و حب السلاطین و امثال آن اصلا ندهند و بهترین تدبیر آن تلیین ست بی انتظار نضج دوم آنکه از ماده بلغمی بود و با این تپ حاد نباشد و سو تنفس شدید بود و این نسبت بقسم اول خطر کمتر دارد و درین قسم حسب موقع اشیای مذکوره باحتیاط کمال دادن جائز ست تا بجمله هرگاه این مرض طفل را عارض شود نفس تند و در زند و هنگام تنفس گوی زیر ضلع افتد و با تپ و سرفه و ضیق نفس باشد علاج در نوع بارد بلغمی از منضجات و مسهلات و مشقات بلغم علاج باید کرد و سینهٔ مریض را از هوای سرد محفوظ باید داشت و اغذیهٔ بارده نباید داد و اگر توانند نضج ماده نموده مسهل دهند والا انتظار نضج نباید کرد و در ورود ماده را بمسهل و شیاف مناسبه دفع باید کرد و منضج و مسهل باین طور دهند که اصل السوس مقشر نیمکوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر زرد گل بنفشه خبازی عنب الثعلب بقدر مناسب جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بدهند و روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا بیخ سوس اضافه باید نمود و روز مسهل سنای مکی مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دم مسهل گندم گل گاوزبان بیخ سوس در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه کرده بدهند و با برگ تان زوفای خشک مغز چلغوزه انجیر خشک جوشانیده صاف نموده رب السوس سائیده اضافه نموده بنوشانند و سینهٔ مریض را بمشقات مثل آرد نخود خشک مالیدن بسیار مفید ست و این گھٹی یعنی مطبوخ مسهل نیز معمول ست بادیان سه سرخ اصل السوس چهار سرخ مویز منقی یکدانه گل سرخ یک سرخ عنب الثعلب دو سرخ صبر زرد یک سرخ سنای مکی نیم ماشه جکه دانه دندان دانه یکیک دانه پرسیاوشان سه سرخ مغز فلوس شش ماشه جوشانیده بطفل شیرخواره بدهند و گاهی برگ کابلی بادکشته یعنی پوست هلیله زرد حب المحلب جوش سنا و پرسیاوشان و جکا دانه و دندان دانه میکنند و بادیان مویز منقی عنب الثعلب زوفای خشک جکه دانه دندان دانه وج ترکی صبر زرد پوست هلیله زرد گل سرخ هر واحد نیم ماشه مغز یکتوله جوشانیده بدهند و اگر قدری خراهند جو که وتر بدبیفزایند و حب المحلب مخرج رطوبات سینه و کشش ست و بدل جکا دانه مینویسد و آب الطفل ادا هرگز نرسید بجای آن عرق بادیان یا عرق گاوزبان بدهند و از جوش دادن مغز فلوس قوت اسهال کم میشود بنابران در اطفال بسبب ضعف آنها در جوش با ادویه داخل کردن معمول ست و اگر خون خرگوش بقدر یک سرخ در عرق گاوزبان حل کرده بخورانند و قدری از ان خون بر تارک و نافهای کودک بمالند نیز مجرب ست و ایضاً توتیای سبز بریان سهاگه نیم بریان هر دو مساوی در آب یا در شیر مادر حل نموده بقدر دانهٔ گاودرس حب ساخته وقت حاجت یکحب یا دو حب در آب یا در شیر مادر تر دادن همیشه مجرب و معمول ست و صبر در آب پیاز حل کرده بر پهلو ضماد کنند و دیگر ادویهٔ مسهله و محلله نیز هندیه که مسطور گردد و انچه در ام الصبیان و سعال اطفال مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند مگر حتی الامکان ادویهٔ یابسه مختصه بکار نبرند و اگر بلغم در سینه بسیار باشد تخم حبل چهار سرخ با آب بار یک سائیده نیمگرم بنوشانند تا سه روز که بلغم غلیظ را بقی دفع میکند و مرض را رفع میسازد و اگر سبب این مرض ماده حار باشد تدابیر آن تلیین طبیعت ست بمطبوخ عناب و عنب الثعلب و گل بنفشه و خطمی و خبازی با مغز خیارین و شیر خشت و روغن بادام و امثال آن بی انتظار نضج و لعاب انان انچه در معالجه سرفهٔ حار و ذات الریه مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و گویند که رب توت بسیار نافعست و غذای مرضعه و طفل غذا خوار ماش مقشر و برنج و امثال آن بدهند و اصلاح شیر مرضعه در جمیع احوال لازم ست و استعمال اشیای مطفی حرارت و قامع صفرا مثل ورد و کذا الیمین طبیخ شیاف ملینه و اگر نزله باشد آبگرم بر سر نطول نمایند تا ماده را از انصباب باز دارد و دوشیدن شیر مرضعه بر تارک طفل و چکانیدن آن در گوش نیز فائده دهد و ادویهٔ سرد مثل شیرهٔ تخم خرفه دهند و لسنه و خیارین و کدو و خربزه و مانند آن در حالت شدت تپ و منع از تناول اغذیه و ادویه حاره و گرم

باستطیر پہلو جائی کہ غرو میرود وہمان وقت کہ اطلاع یابند بسیار مجرب ست والیضاً اگر تپ محرقہ وخشکی دہن وبیہوشی وبیقراری زیادہ باشد پارچہ را
در آب برگ خرفہ سبز تر کردہ لحظہ بلحظہ بر تارک نہادن وقرص کافور بوزن چہار سرخ در آب حل کردہ دادن وبعد انحطاط حرارت برای دفع تنگی نفس حب
مشک کہ مسطور میگردد خواہ حب لعوق تیا کہ ذکر یافت بوقت سردی ونیز بشب خورانیدن مجرب ست

ذکر ادویۂ ہندیہ کہ در ڈبہ بلغمی استعمال میکنند

ایلوہ بقدر یکحبہ در شیر مادر حل کردہ بنوشانند و بر شش طلا سازند و بالای آن برگ پان ببندند وچند بید ستر وگاو ردہن بقدر یکحبہ دادن نیز مفیدست دیگر
سلاجیت بقدر یک سرخ در بول ہمان طفل حل کردہ شیر گرم نمودہ بیاشامند ویک سرخ ازان در بول طفل حل کردہ بر ناف کودک طلا کنند تا کیفیت نافع آید دیگر
جوانسہ دو ماشہ در آب جوش دادہ نوشانیدن نیز مفیدست وگویند کہ دو چہار قطرہ شراب بطفل دادن درین مرض بسیار نافع ست دیگر گل عصفر نیم
درم تا یکدرم موافق سن کودک در بول طفل جوشانیدہ صاف نمودہ بدہند کہ در سہ نوبت ڈبہ را زائل سازد دیگر تراطیس قرنفل تخم پلاس مساوی سائیدہ
حب سازند بقدر سرخ ویکی ازان بآب سودہ بدہند ورسد ونزد دفع شود مجرب ست دیگر نیلہ تھوتہ بریان یکماشہ مغز ریٹھہ سہ ماشہ مغز جمال گوٹہ یکعدد
در آب ادرک سائیدہ بقدر ماش حب بستہ کہ در زرد میان یکحب بدہند تنقیہ مادہ مرض لبقی واسہال نماید وبلیغ النفع ست الیضاً ایلوہ مغز جمال گوٹہ برابر
در ظرف آہنی با دستہ آہنی با بول مادہ گاو نازانیدہ خوب کہرل کردہ برابر دانۂ موٹہ حب بندند ویک حب در شیر بدہند قی واسہال خواہد آمد بفضلہ تعالے
بہ شود مجرب ست وبعضی سقمونیای مستوی نیز افزودہ وتیدہ وسحق بظرف آہنی نمودہ اند الیضاً مرچ سیاہ یازدہ عدد مغز جمال گوٹہ دو نیم عدد نیل بری یکماشہ
کہو پرہ دو ماشہ ہمہ را سودہ در لعاب بہدانہ حبہا بقدر دانۂ موٹہ سازند وطفل شش ماہہ را نیم گولی ویکسالہ را یک گولی ودو سالہ را دو گولی بدہند دیگر
حب السلاطین مربو گل ارسی یا گیرو ہر دو مساوی سائیدہ حب بقدر فلفل بندند ویکحب در شیر مادر حل کردہ بدہند تا خشکی نکند نیز برای ڈبہ مجرب ست
الیضاً چوب چوکہہ وفلفل گرد وپوست بلیلۂ زرد وترید موصوف مساوی سائیدہ بقدر فلفل حب سازند خوراک یکحب دیگر سونٹ مدہ یکتولہ پودینہ خشک
بیخ خراسانی ہر یک چہار ماشہ کوفتہ بیختہ نگاہدارند وبحسب سن وسال بدہند جہت ڈبہ وریاح ولعج شکم وقبض واکثر امراض صبیان مجرب ست وایں دوا
ہمراہ سونٹ وپودینہ شہرت دارد دیگر قرنفل بیخ خراسانی از فلفل چوکہہ مساوی سائیدہ حب بقدر موٹہ بستہ یکحب دادن نیز مجرب ست دیگر از
والد مرحوم بجہت ڈبہ طفل قرنفل نیم عدد تانخواہ دہ دانہ بول سرخ یک نخود ہو بیر یکعدد باریک ساختہ حب بستہ بدہند دیگر گیرو وبیخ سرخ توتیای سبز
شش سرخ در آب کہرل کردہ حب بقدر دانۂ موٹہ بستہ یکحب بطفل بخورانند مجرب ست دیگر مشک خالص زعفران چند بید ستر صبر سقوطری ہر یک دو سرخ
سائیدہ بآب حب سازند بقدر دانہ موٹہ ویک حب در عرق بادیان ویا عنب الثعلب حل کردہ شیر گرم نمودہ بنوشانند در سہ روز بستہ عمل بہ شود ومعمول ست
الیضاً مغز کرنجوہ یکعدد وتوتیای سبز نیم یک سرخ باریک ساختہ بقدر سرشف حب بندند ویکی بخورانند واگر احتیاج شود بار دیگر دہند دیگر کمیلا آنک
توتیای سبز پوست بلیلۂ زرد پوست بلیلہ کات سفید مساوی باریک سائیدہ حبہا سازند وقت حاجت با قدری روغن زرد سائیدہ طلا سازند دیگر
کمیلا ہشت ماشہ حلتیت دو ماشہ بقدر فلفل حبہا سازند خوراک یکحب دیگر ابادہ سہاگہ مرکی مساوی سائیدہ بقدر موٹہ حب بندند ویکی بدہند
دیگر مرکی سرخ نیم ماشہ قسط شیرین یکماشہ زیرۂ سیاہ ہشت دانہ قرنفل یکعدد سائیدہ بقدر حاجت بدہند برای ڈبہ از بیاض والد مغفور منقول ست
الیضاً سوا لف اجوائن خرکہور با بیخ تا ہر یک جوشانیدہ بدہند وبلدی صرف سائیدہ دادن نیز مفیدست دیگر در البقائی نوشتہ کہ جوک مرچ بلیلہ ست
برابر کوفتہ بیختہ بآب حبہای خرد بستہ در شیر حل کردہ بحسب سن وسال اطفال وجور نمایند کہ سو تنفس اطفال صغار را کہ بعرف ایں دیار آنرا ڈبہ می نامند نافع
ومجرب ست دیگر وجور تراطیں خشک بآب سائیدہ یک قطرہ نیز بسیار فائدہ دارد دیگر لیس برگ بکاین نیمگرم بر شکم طفل بعد چرب کردن شکم بروغن
بید انجیر ہم نافع ست دیگر صمغ عربی یکتولہ صبر سقوطری نیم تولہ کوفتہ بیختہ بآب گھیکوار حل کردہ ضماد نمایند حب کہ برای پہلو زدن کودکان مجرب ست از نسخۂ
حکیم فرزند علیخان ست صبر سقوطری سہ ماشہ زنجبیل ماشہ ہیل ہر یک شش ماشہ زعفران قرنفل فلفل سیاہ ہر یک سہ ماشہ کوفتہ بیختہ بعرق بادیان سرشتہ

جهابند برابر باشد نخود برای طفل یکساله برابر باشد و زائد را برابر نخود بر بندند دیگر آب برگ کریله سبز برآرند و مروق نمایند و نمک ساتهر بقدر یک ماشه حل کرده یک قاشق بطفل شیرخواره دهند و اگر طفل زائد از یکسال باشد دو قاشق دهند اکثر از عود این مرض ایمن سازد مجرب و عاجل النفع است دیگر لیس تنها بر سنگ صلایه کرده بر پهلوی طفل ضماد نمایند و چندان مدار که اضطراب بانفعال طفل بر رود پس فورا دور نموده بعد یکساعت نخودی باز ضماد کنند و دستور دور نمایند جلد آنجا سرخ خواهد شد انشاء الله تعالی فورا خفت بعارضه حاصل شود دیگر یک جو لیس را بشعله چراغ خاکستر کرده اگر طفل در سال باشد چهارم حصه شیر مرضعه حل کرده بخورانند و برای یکساله دریکبار بدهند بسیار مفید است دیگر فادزهر بقری که آنرا گاو لوچن گویند بقدر مونگ بشیر مرضعه دادن نافع تام است ایضا مومیائی کانی بشیر مادر حل کرده یا بقدری شهد آمیخته لیسانیدن مفید و حب گهٹی و دوای سیاه اشتد یکسرخ نیز برای سهال اطفال مفید

سل

و آن نزد اکثر اطبا عبارت از قرحه ریه است و تب دق لازم آنست و صاحب کامل گوید که آن قرحه است که در صدر یا در ریه حادث شود و تابع او تب دق باشد و عوام این لفظ را بر اجتماع مده در صدر اطلاق میکنند و سل غیر حقیقی را که در امراض آن بحث مسطور گردد نیز سل خوانند و معنی سل در لغت هزال است و چون هزال و ذبول و دق لازم این مرض است ازین جهت این مرض را مسمی بدان ساخته اند و بقول طبری سل انسلال اعضاست یعنی ذوبان بتدریج تا آنکه بدن ذوبان یابد و همچنین گیلانی نوشته که وجه تسمیه بسل انسلال و برآمدن اطراف عظام است بجنس سبب هزال و ذبول که لازم این حالت است گویند سیف مسلول یعنی شمشیر خارج و برآمده از غلاف او و شیخ ابو الحسن مسیحی نویسد که لفظ سل بر دو معنی واقع میشود یعنی بر قرحه ریه و بر حمی دق و ایضا طبری گوید که در یجا از سل مراد آن ذکر کردم که متعلم فرق میان سل بالقرحه و سل بغیر قرحه نماید و قرحه سل قرحه ریه و قرحه مزوبه و معوره را نامند و نوع دوم تب دق را گویند و تپ سل را بزبان یونانی انطیفس خوانند و اما دیگر امراض که مؤل بسل میگردند مثل ورم گرده و جراحات عظیمه و دبیلات و نواصیر مفرط و مانند آنها است و این انواع دیگر نیستند بلکه تحت نوعی که آن از قرحه ریه است داخل اند و برین همه را قیاس کنند و بعضی گویند که مراد از تب دق لازم سل حمی مساکنه یا دقیقه است چنانچه سمرقندی و غیره گفته که آن مثل دق است و حکیم شریف خان می نویسند که بعض عبارات کتب مشعر اند بر آنکه حمی که لازم سل است آن تپ دق است و بعض آنها اشعار مینمایند بر آنکه آن مثل تپ دق است و حق آنست که این تپ خلطی عفنی است و مراد از خلط در یجا عام رطوبات بدنست نه آنکه مخصوص باسم خلط است زیرا که تپ گاهی حادث میشود از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه و دادن شیر در حمی که از عفونت رطوبت ثانیه باشد ممنوع نیست بالجمله اسباب قرحه ریه هفت نوع است یکی نزله حاده لذاعه اکاله و عفنه که از سر بر ریه نازل شود و جرم آنرا فاسد گرداند دوم ماده ازین جنس که بسوی ریه از عضو دیگر برید سوم تقدم ذات الریه که ماده او تحلیل نشود و بجمع مده و تقرح انجامد چهارم تقیح ذات الجنب و ذات الصدر و ذات العرض و انفجار آن کریم او بسوی ریه ترشح کند و تا جلد از نفث پاک نشود پنجم جراحت ریه و تقیح آن بسببی از اسباب نفث الدم از انفتاح عرق ریه و قطع و صدع او از اسباب داخله مثل علیان خون و احتداد او و سعال شدید و مزمن و غیر آن که مذکور شد یا از اسباب خارجی مثل سقطه و ضربه که بدان رسد ششم عفونت و تاکل که در جرم ریه خود واقع شد چنانچه اعضاء دیگر را هم میرسد هفتم تناول دوائی که موجب تاکل و تقرح جرم ریه گردد مثل ذراریح و سم الفار

ذکر مستعدین سل

کسانی که مستعد حدوث سل در بنیه و سحنه و مزاج و سن و بلد و فصل باشند ایشان نحیف الاعضاء و سینه تنگ و محیح که شانهای آنها برآمده بازو سینه و خصوصا از خلف برخاسته مائل بسوی قدام مثل بازوی طائر و گردن باریک دراز مائل بقدام و حلقوم بیرون خاسته میباشند و در سینه چنین و حوالی آن ریاح و تنفخ کثرت می پذیرد پس اگر با وجود این ضعیف الدماغ قابل فضول باشند و بنضج غذا تا و بهمه شرائط استعداد سل تمام گردد خصوصا اگر اخلاط ایشان حاد صفراوی باشند و سحنه قابل سل بسرعت با وجود علامات مذکوره بمو موی سفید مائل بشقرت ست و آن بدان صلبه بیکار نیست و مزاج قابل سل آنست که ابرد مزاج باشد و سن که در آن سل اکثر افتد از هیجده سالگی تا سی سال ست و در بلاد بارده اکثر افتد بسبب کثرت عروض انشقاق عروق

ونفث الدم و نحو آن کنند از آن سل بیشتر افتد خریف ست و چون عقب صیف متعالی یابس خریف صوفی یا بارش آید مرض سل بیشتر عارض شود و ظهری
نوشته که اگر اتفاق آن افتد که مزاج دماغ او رطب حار باشد خطر سل اکثر در فرج اعم بود و اگر اتفاق شود که حنجرهٔ او خارج و سر برین آن عاری از لحم بود و الا اگر
با استعداد او بسل باشد و بعض اوائل گفته اند کسی که سینهٔ او از گوشت معری و گوشت رخسار او باستخوان چسپیده و لحم رانهای او اندک و رنگ او مائل
بزردی بود مستعد بسل باشد و بعض افاضل ذکر کرده اند که مستعدین سل بر شش نوع اند یکی طویل مجنح الاکتاف صدر و صدغین عاری از گوشت غائر عینین
خارج حنجره طویل گردن کثیر النبض ضیق النفس کثیر الانین نزد تکلم سیری صغیر المعده خارج حقوین مستلی خصیتین حتنک الیتین حار مزاج دوم شخصی که
او را بیضه کبیر و نزلات بسیار بهم رسد و آن طویل الرقبه بود و چشمهای او اشک بسیار کند و مام درد بین الاذنین بشکل غربی السمک آید سوم کسی که مزاج دماغ او
رطب و مزاج کبد او یابس باشد و قلب مقاومت او نکند و چون مقاومت دماغ نکند سل حادث گردد بکثرت انصباب مواد بسوی ریتین و صدر و عسر تصحیح
آن مواد منصبه بسبب یبس کبد پس واجب ست بر چنین کسان که از جمیع ادویه و اغذیه حریفه و حاره سخنه و هر آنچه اعضای صدر را لعب آرد مثل صیاح
و ضجر و دوتة و بیداری اجتناب نمایند و بقول طبری صاحب این مزاج را از ریاضت البته منع باید کرد و بتودع و راحت امر کنند و اگر از کسانی باشند که کار با آتش
کنند مثل حداد و شیشه گر از آن عمل بکاری که موافق او باشد تبدیل نمایند و از جماع ضرر منع کنند و از حفظ سر از نزلات نمایند و طعام او جوجه مرغ رطب و نیمبرشت
و خروس خصی و زردهٔ بیضه نیمبرشت باشد و هر چه برای او مرتب سازند بروغن بادام سازند و حلویات بشکر و خشخاش و نشاسته مرتب نمایند و در هر بست روز
امر کنند که سه روز شیر خر نوشند و اگر در مزاج حدت باشد دائم ماء الشعیر بیاشامند و انفع اشیا برای او این حقنه هست بگیرند جو مقشر کوفته صد درم و سپستان و خطمی
هر واحد پنجاه درم و هر دو را با ریشه بند سپستان یک کف عناب بست عدد برگ خبازی برگ بنفشه برگ عصی الراعی هر واحد یک کف یعنی یکدسته بزرگ کنجد کوفته
پنجاه درم همه را بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگیرند کله و پاچه حملان و جدی و بکوبند و گنده ... سر حل و سرجوش بشکنند و همه بجوشانند تا مهرا شود بعده بگذارند تا روغن آن
جمع شود و آن را بردارند بعد از آن حقنه هشتاد درم بگیرند و از روغن بست درم تا سی درم آمیخته در هاون بمالند تا یکسان گردد پس روغن بنفشه پنج درم آمیخته
نیم گرم نموده در هر پنج روز یکبار بر بیمار حقنه کنند و ایضاً گویند کسانی را که نزلات حاره حاده بسوی ریه زود نزول نماید اکثر این مرض عارض گردد و صاحبان
هیئت مذکوره حار مزاج می باشند چون در امراض صدر ریه ایشان تهاون در معالجه نموده شود و ادویه و اغذیه مسخنه و یابسه استعمال کرده شود اکثر منجر بسرفه و نفث
و سل و دق میگردند و لهذا بکمال ملاحظه باید کرد و ایضاً این مرض از جمله امراض مسریه و موذیه بغیر ست حتی که بمجالست و استشمام بوی نفس و کذلک متوارث از
آبا و اجداد ست رازی گفته که حدوث سل عقب ذات الریه و ذات الجنب و نفث الدم یا نزلات کثیره و یا سعال طویل می باشد و بیشتر وقوع او در امزجه حاره
یابسه و در زمستان و خریف و بلاد شمالیه ست و بقول ثابت کسانی که سر ایشان ممتلی از فضول باشد و آن فضول منصب گردد بآلات نفس ایشان را سل بیشتر عارض میگردد

طریق تشخیص سل هرگاه صاحب او را سعال یا ذات الریه را خون و ریم بسرفه بر آمدن گیرد و لاغری و کاهش بدن آغاز کند و تب نرم لازم گردد و رخسار
سرخ شود و در شب و بعد تناول طعام تب قوی گردد باید دانست که مریض مسلول گشت و ایضاً از علامات اوست که گاهی این تب سل بحمیات دیگر مرکب
میگردد و بدترین آنها خمس لیس ربع لیس شطر الغب لیس نائبه دیگر ست و گاه عرق بسیار در شب یا وقت دیگر آید و چشمها فرو رود و رخسار خشک گردد
و گاهی در ابتدای سل رنگ تیره گردد و در وقت تصاعد بخارات سرخ شود و اطراف و سر انگشتان گرم گردد و اگر خشک نیسته بنفث بر آید شبیه بخ سل با
نمانند و لا سیما که اسباب مذکوره سل متقدم باشند و چون مدت بحد ذبول رسد و ناخنها کج گردد و موی بریزد دلیل صحیح بر سل باشد و گردن و پوست پیشانی کشیده
و در اطراف خصوصاً پشت پای تا آخر ایام ورم نیز بهم رسد و کسانی که بسبب سل آنها اخلاط حاد اکال باشد در ابتدای حال ایشان طعم آب دهان بسیار تلخ و شور گردد
و بعض صاحبان سل نبض متشکل در سرعت و صغر باشد و گاهی اورام اسهال بسوی جانبین عارض شود و در تکلم قراقر پیدا گردد و شراسیف بالا آید
و تشنگی شدت کند و اشتهای طعام باطل گردد و گاهی اسهال آید و گاهی عند قرب موت حلقها و اجرام عروق بنفث اخراج می یابد و منفوث از عروق اگر بزرگ ست
از ریه ست و اگر کوچک ست از قصبه و بسیار باشد که با نفث سنگریزه بر آید و حلقه ها از قصبه بنفث بر نمی آیند مگر بعد قرحه عظیم و در آخر سل نفث و آب دهان

غلیظ گردد و پس منقطع شود و اکثر تخمناک بیمه نفث گاه و مثل این نفث تاخیر نمیکند بلکه در ابتدا هم میرسد چون سل از جنس دوی حادث شود مواد غلیظ باشد و
و آخر سل نفث منقطع گردد و نتیجه نباید طبیب حال بیمار را که بیمار بشود حال آنکه درین صورت مریض اکثر بیدو و آنچه بیمار بیند نمی ماند بباید که
انقطاع نفث بسبب ضعف قوت می باشد و درین هنگام اکثر نفس ایشان تنگ میگردد و بعد که محسوس می شود و بباید که در آخر سل مریض پریشان شده می ماند
و تودی نفث الدم متواتر میگردد که اگر معالجه سرفه بموانع نفث نماید هلاک میشوند و اگر بحال خود واگذارند که سرفه کنند از شدت سرفه نفث الدم زیاده گردد هلاک گردند
در ابتدا دلیل آنست که هنوز قرحه خام است و در آخر بر موت دلالت نماید و اختلاط عقل در سل ردی است و جالینوس گوید که هرگاه بر هر دو رگ ...
بشکل باقلا ظاهر گردد بعد از پنجاه روز هلاک شود و اگر بیمار کسی سر او دانه سیاه بعدد باقلا پدید آید و هیچ دردی با آن نباشد و کثرت نوم و سبات ظاهر گردد
بعد از چهل روز بمیرد و هرگاه بر سر انگشت او سبزی پدید آید و بر پیشانی بثره سرخ بر آید و زرداب جرب همی آید روز چهارم هلاک گردد و قرشی گفته چون شقیقه
فرو رود و چشمها در گو افتند و رنگ متغیر گردد و جلد شکم لاغر شود و پیشانی کشیده گردد گویا او در حکم مرده است و چون موی بدن بریزد و اسهال ذوبانی کثرت نماید
و بوی نفث استدلال بر موت او قریب است و بقول شیخ صاحبان قروح ریه در خریف ضرر بسیار می یابند و چون امر شناخت سل مشکل گردد ظاهر میگردد
و صاحب دخول خریف بیمار چون موسم خریف در آید و حال او متغیر گردد دلیل مسلول بودن آن باشد بدانکه اطبا اختلاف نموده اند که این مرض
قومی گفته که آن بی معتبر و البته قول جالینوس بر قروح ریه اگر عارض گردد از تفرق اتصالی که نه از ورم و نه از تاکل خلط اکال باشد بلکه بجهت علت دیگر
داخل و خارج رگی در ان کشاده گردد یا بنگاه از جراحت آن هنوز ورم بهم نرسانیده و ریم نکرده باشد قابل علاج دیر پرست و همچنین هر قرحه که در ان نفث
حادث شود و متقیح نگردد مندمل شود و اما آنچه که کشادن ورم یا تاکل اخلاط حاد باشد قابل برء نیست مثل آنکه در مطولات مضبوط است و گاهی
چون در ابتدا باشد و در غشای داخلی قصبه افتد و در جوهر لحمی ریه نباشد قبول علاج می نماید و اما اگر در نفس غضاریف باشد قابل علاج دیر پرست
گفته که قروح ریه اعم دیر و اعظم خطر است لاسیما آنچه حدوث او در ریه از خلط حاد باشد که منصب گردد بسوی آن و نجو آنکه این نوع لاعلاج ست
از ان نجات نمی یابد بجهت آنکه ریه در مثل این حال بزودی متعفن و فاسد میگردد بسبب حدت خلط اکال و اما آنچه از اسباب دیگر بهم رسد اگر در ابتدای
آن مریض برسد و تدابیر صائبه موافقه از ادویه و اغذیه بعمل آید ممکن است که برء تام یابد و اما چون بعد زمانی بعید طویل ملاقی گردد کم است که از ان برء یابد
بجهت حفظ مرض و قوت که بحال خود باقی ماند و زیاده نگردد و مدت حیات مریض دراز گردد متوجه معالجه آن شوند و قرشی گوید که سل در ابتدا اکثر میشود و مستحکم
لاعلاج است و گویند که مرض سل و دق در مشایخ بیشتر از صبیان باقی می ماند چون سلوک ایشان بر مسلک بهتر باشد و شیخ میفرماید که قابل برء
علاج سل صبیان ماند و سالم ترین قروح ریه آنست که از جنس حشکریشه باشد چون آن سوء مزاجی در عضو یا در خلط نباشد که قرحه را لبی قوی باشد گاه گاه
با وجودیکه علاج کمتر پذیرد در زمان کثیر حلت دید که از سن جوانی تا بسن کهولت امتداد یابد و زنی را دیدم که در سل قریب بیست و سه سال
زندگانی نمود و حکیم ملوسحان می نویسند که من زنی را دیدم که یازده سال و زیاده بران مبتلا بمرض سل بود و بعد از ان وفات یافت و همچنین مردی
که مدت هشت سال مبتلا بمرض سل ماند و معالجه می نمود و بعد از ان بمرد و در تاریخ عجم مسطور است که بادشاه اردشیر معروف بهمن را سل بهم رسید و
بطول انجامید تا بقراط را از یونان طلب ساخت و صد قطار زر فرستاد و او قبول نکرد و نیامد و ایضا فریدون بادشاه پسر هرمز بن کسری انوشیروان
مبتلا بمرض سل بود و طبری گوید که ... مرض است که مول السل میگردد و چون طبیب یا مریض سوء تدبیر آن نماید از انجمله **اول** سوء مزاج و ضعف معده
که اشتها و نفخ قلت پذیرد و اگر سوء مزاج حار در فم معده باشد یا فساد هضم بسوی دخانیت بود اگر سوء مزاج حار در جمیع معده باشد بسبب آن بدن
نمی نماید غذا فاسد میگردد و روز بروز بدن لاغر میشود و این مرض معروف بهلاس ست و ایضا هیلاس نیز گویند و چون معالج اصلاح مزاج معده نماید
بند و بان بسل میگردد **دوم** امراض گرده است و بول الدم و بول المده که این ضعیف میگرداند قوت را باستفراغ ریم و چون که در گرده رگی کشاده گردد
بسوی آن بریزد و یا دران خراج پیدا آید و یا سوء مزاجی مرکب یا بسیط دران بهم رسد و یا دران سنگ و حصی بهم رسد پیدا کند و نکایت بسیار نماید و ریم

ازان سیلان باید و این منجر بذوبان بدن و سل گردد سوم قرحه شانه است و یا سنگ خشن که موضع را عفر کند و بقوت الم و کثرت سیلان ماده جرح و قرحه
و طول مدت بدن را بگدازد و منجر بذبول و سل و دق گردد چهارم ذیابیطس است که آن بسبب فرط عطش و سرعت نزول بول و گرمی مزاج گردد رطوبات را افنا
میسازد و بدن را لاغر میگرداند حتی که منجر بسل میشود پنجم خراجات عظیمه است که در متن یا حالبین یا مقابل گرده بهم رسند و بجهت کثرت سیلان مده و صدید
استفراغ جمیع بدن بایں طریق گردد در بدن گوشت و رطوبت باقی نماند و سل گردد ششم سحج امعاست که مزمن گردد و بدان قیام دم و مده بطول انجامد
و بعدا منتفع نگردد بسبب انحدار اد بجهت فرط تحریر قبل از هضم و بجهت ضعف قوت طبعی پس مؤدی بذوبان و سل گردد چون از بیان امور متعلق این مبحث فارغ
شدیم اکنون بذکر علاج سل میگرائیم علاج در ابتدا که هنوز خون با ریم در سرفه بر آید و قوت قوی باشد بصورت آثار نزله حار فصد سر رو سایند که نفع آن تجربه
رسیده و تدبیر حبس نزله کنند و بوجود اسباب دیگر فصد باسلیق کنند و هرگاه که خون بند گردد و ریم آمدن گیرد درینصورت قرص طباشیر سرطانی یا قرص
سرطان کافوری با عرق گاؤزبان دهند و بعد تسکین و غور قرحه اصلا علاجی نمی پذیرد جهت مانع بودن حرکت سرفه و تنفس از اندمال جراحت کذا فی النفس الکبیر
و بهتر آنست که یکروز علاج تب و یکروز علاج قرحه کنند بلکه هر روز صبح علاج قرحه نمایند و شام علاج تب و این تدبیر در حق تنخیص است که از زور نخست نطبب
رسیده باشد و قد آتش جو سرطانی دهند و اگر ضعف بسیار بود ازان یخنه بره و بزغاله پخته نوشانند و اگر سرفه شدید بود دو آتش جو عناب و تخم کاهو افزایند و گاه
کراسهال و ورم اطراف و ضعف حرارت بشدت باشد سفوف واله علوی خان و حکیم اکمل خان و حب علوی خان و حب حکیم شریف خان هر دو جواهر دار
همراه عرق شیر دهند یا بجهاد اول اصل السوس چهار ماشه پنج انجیر تخم خطمی خبازی هر یک سه ماشه جوش داده صاف نموده شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو هر یک شش ماشه
شربت دیاقوزا اکیوزا داخل کرده دهند و یا اصل السوس مقشر یکماشه طباشیر تخم خطمی زهر مهره خطائی هر یک نیم ماشه مغز تخم خیارین تخم بستان افروز کتیرا صمغ عربی
هر یک دو ماشه کافور زعفران هر یک دو سرخ کوفته بیخته بخورند و بالائش شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه شیره گاوزبان شیره اصل السوس شربت بنفشه خاکستی یا بنفشه
بنوشند و گاهی سفوف مذکور همراه شیر بز یا عرق شیر بحبت مسلول معمولست و آیضا سرطان محرق کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز بادام تخم خطمی تخم بستان افروز
گیر دیبح انجبار کافور هر یک نیم ماشه کوفته بیخته قرص ساخته یا سفوف نموده با شربت دیاقوزا سرشته بخورند بالائش عرق گاؤزبان بنوشند که در سل و نفث الدم معمول است
و آیضا وقتی که با سل تب عفنی یار باشد گوکنار یکماشه صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر یک سه ماشه تخم خرفه تخم خطمی خبازی هر یک پنج ماشه مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو مغز بیدانه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته با شربت خشخاش بلیسند و یا آب عناب و نیلوفر بخورند و لعوقات بخورانند و قرص سرطان همراه شیر خر
و یا زن و یا بز دادن نیز معمول است بشرطیکه تب عفنی نباشد و شیر زنان از پستان نوشیدن بسیار فایده میکند و اگر تب قوی باشد ماء الشعیر با سرطان کشته
بیاشامند و ماء الشعیر مبرد بشربت خشخاش و سفوف سرطانات و شربت خشخاش مع شربت انار شیرین و شربت کزبرة البر و انار شیرین تا آب خطمی و گاه
آب گاوزبان و اصل السوس مطبوخ و شکر بدهند و کثرت استعمال گلقند تازه حتی که نان خورش نیز همین باشد از مجربات بوعلی سیناست و اگر از ان تنگی نفس
پیدا شود لعوقات بارده تدارک نمایند و سفوف سرطان نیز مفید است و اگر گلقند حرارت زیاده کند بمثل شیره تخم خرفه و شربت انار تسکین سازند و اگر حرارت
قوی باشد کافور یکسرخ افزایند یا قرص کافور یا طباشیر کافوری اضافه نمایند و عنبر اشهب را در آب گرم حل کرده و بشکر شیرین ساخته هر روز چند بار جرعه جرعه
نوشیدن از مجربات قرشی است و یا خاکستر سرطان در شربت خشخاش آمیخته بلیسند و بالائش ابریشم ماهی در آب گرم حل کرده با نبات بنوشند و پنیر
تازه بی نمک خوردن هم مناسب است و اصلاح اغذیه از جمله علاج این مرض است و غذا شوربا از گوشت بزه و بزغاله و جوجه مرغ و پاچه کنند بکار یتیه برق و منع
نوازل پردازند و حبوب مسکن سعال در دهان دارند و لعوقات سعال دهند و قرص سرطان کافوری و حبوب سعال و شربت خشخاش هنگام شدت سرفه نیز مفید است
و اگر نفس تنگ شود شربت بنفشه دهند و اگر شکم نرم گردد شربت حب الآس و خشخاش که در آن قرص طباشیر کافوری یا گل ارمنی با جز آن آمیخته باشند بدهند
و اگر قبض افراط کند یا حاجت استفراغ گردد نقوع یا طبیخ عناب و سپستان و گل بنفشه و نیلوفر خطمی و خبازی و گاوزبان و مانند آن با شیر خشت و ترنجبین و مغز بادام
و روغن بادام بیاشامند و درین مرض قبض بهتر از لین است و تخم خشخاش سفید بنفشه خشک صمغ عربی کتیرا نشاسته سائیده بلعاب بهدانه حب ساخته در دهان دارند

و آب آن فرو برند و بدانند که استعمال قرص طباشیر کافوری و قرص سرطان و قرص سرطان کافوری و گلقند بجای شکی درین مرض معمول است چنانچه برای مسلول با تپ عفنی قرص طباشیر کافوری بگلقند آفتابی سرشته شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم هندبا نه شربت دیاقوذا خاکستی بدهند یا قرص سرطان بگلقند سرشته بخورند بالائی شیرهٔ بارالقرع ده تولا اسپغول شش ماشه پاشیده بنوشند دیاقرص سرطان کافوری سوده بگلقند سرشته بخورند و اصل السوس خطمی بهدانه جوشانیده شیرهٔ خرفه شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر کثیرا سوده پاشیده بنوشند و گاهی بجای خرفه بارتنگ و بجای کثیرا زهر مهره و گاهی خیارین کوفته بارتنگ گاهی خطمی کاهو خرفه کثیرا کرده شود و یا قرص طباشیر کافوری بگلقند سرشته همراه شیرهٔ بادیان شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه شربت دیاقوذا خاکستی بدهند و گاهی شیرهٔ مغز تخم هندبانه می افزایند و یا قرص طباشیر لیین بگلقند و شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ بادیان شیرهٔ کاهو شربت صندلی خاکستی و گاهی شیرهٔ خیارین عوض کاهو و قرص گلقند برعایت صرف ادرار کرده میشود و یا قرص طباشیر کافوری بگلقند بخورند و شیرهٔ خرفه شیرهٔ اصل السوس لعاب بهدانه شیرهٔ خطمی شربت دیاقوذا بنوشند و گاهی شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شیرهٔ بادیان کثیرا سوده افزوده میشود و یا قرص طباشیر چهار ماشه سوده بشربت دیاقوذا دو تولا سرشته بالائش شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاهو هریک شش ماشه شیرهٔ تخم خطمی شیرهٔ اصل السوس هریک چهار ماشه عرق شیر چهار تولا شربت نیلوفر دو تولا بدهند و اگر تسکین زیاده مطلوب باشد شیرهٔ مغز تخم هندبانه شیرهٔ تخم خیارین افزایند و اگر قبض مطلوب باشد بارتنگ اسپغول زیاده کنند و ایضاً در سل با نزله و سرفه و تپ گدای قرص طباشیر کافوری شش خشخاش یک تولا سرشته بلیسند بالایش آب خیار مستوی دوازده دام عرق عنب الثعلب ده تولا شربت بنفشه دو تولا با شربت خشخاش دو تولا لعاب بهدانه شش بنوشند با قرص سرطان عوض قرص مذکور و بجهت شام شیرهٔ خشخاش نه ماشه خورده بالایش لعاب بهدانه دو ماشه لعاب تخم خطمی چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بیخ انجبار دو ماشه عرق شاهتره سه تولا شربت کزبرهٔ البر شربت خشخاش هریک یکنیم تولا عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق بادرنگبویه سه تولا خاکستی شش ماشه پاشیده بدهند یا بنادیاقوذا دهند و اگر تپ عفنی مرکب گردد شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ عنب الثعلب لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب بدهند و در چهارم قرص طباشیر لیین شربت دینار دو تولا یا منضج عنب الثعلب مویز منقی سپستان خطمی خبازی بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده گلقند آفتابی دهند یا قرص طباشیر لیین افزایند بعده خیارین کوفته تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه گلقند دو تولا با شربت دینار دو تولا با زسنای مکی افزایند و اگر صاحب زکام و نزله و سرفه مار دائمی را اول خون لیقی و نفث از معده و صدر بسبب شگافتن دو رگ د[illegible]

و بعده سل با حمی عفنی عارض شود اول از فصد باسلیق خون نیم پاو گرفته مسکنات دم و حابسات نزله و ملینات صدر بنا بر حفظ اشتش مثل لعاب بهدانه شیرهٔ کاهو قرص کهربا آب بارتنگ تازه شیرهٔ تخم بستان افروز شیرهٔ بیخ انجبار بکار برند بعد حبس خون اگر پس از چندروز باز عوارض نزله ظهور امید بابد که زائل شود و این حالت دیر است و بعد از آن تپ ادی عفنی دیگر لاحق شود و سعال و نوازل و نفث الدم رونماید مارالقرع دهند که در دق و سل و ذیابطیس معمول است و در تپ مرکب از صفرا و بلغم اگر صفرا غالب باشد ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و اگر بلغم غالب باشد آب کاسنی و عرق بشرطیکه سرفه نباشد و اگر همراه بشمار کی جگر باشد معمول است با اگر عوارض تخمه ظهور نماید ماءالقرع موقوف نموده بشکل گلقند بعرق عنب الثعلب حل کرده معالجه تخمه نمایند بعده جهت تنقیه مسهل خفیف که با سل و دق چون حمی عفنی ملحق میشود معمول است بدهند باین طور که اول دو سه روز جوشانده با شیرجات معموله داده بعده گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی بومقشر مویز منقی عنب الثعلب پرسیاوشان در عرقیات جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند روغن بادام داخل کرده بدهند و گاهی شیرهٔ بنفشه می افزایند و در ماءالقرع و عرق بادیان می دهند ماءالقرع برای حرارت تپ عرق بادیان برعایت معده تا ماءالقرع معده را خراب نکند و بومقشر مسکن غلیان دم و صفرا و نافع قرحهٔ ریه و دق و درد سینه و حفظ معده و مصلح آن گلقند است اما در حال قبض بنا بر ادویه نفاخ است و گاهی یا در مسهل دوم عناب شاهتره می افزایند غذا در میان مسهلات در بهرآب گوشت شام پلاو یا کهچڑی و روز دوم مسهل تبرید شیرجات معموله لعاب و عرق شاهتره و عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق عنب الثعلب شربت کزبرهٔ البر و گاهی شربت خشخاش یا دیاقوذا و گاهی شام شیرجات و لعابات و گاهی سفوف سنگ جراحت یا دیاقوذا دهند بعد سه مسهل اگر تپ مادی رفع شود بعلاج مخصوص سل پردازند و اگر از مسهل گرمی مستولی و بدت غالب گر[illegible]

عرق شیر با ارالقرع وآب تربوز صدا آتش جو وفیض نی خشخاش دہند و فوق ست گاو یا دیاقوذ سرشته یارب السوس طباشیر صمغ عربی کتیرا است مگر شکر تیغال مغز
بہدانه کوفته بیخته دیاقوذا سرشته ہمراه لعابات و شیرہا و عرقیات دہند و اگر در حواس انتشار رو نماید مروارید گل گاوزبان طباشیر ہر یک یک ماشه مغز تخم
کدو چہار ماشه ابریشم مقرض سه ماشه لسبب سبز سوده نیم ماشه تخم خرفه مقشر دو ماشه کتیرا مغز تخم خطمی نیم نیم ماشه گل سرخ دو ماشه کافور قیصوری نیم ماشه
مشک یک سرخ ورق نقره یکعدد بشربت انار شیرین سرشته بخورانند بعد آن دوا بپاشانند و ہر گاه نوبت بذبول رسد بعلاج تپ دق پردازند
وایضا ابتدا اکثر معمول از سفوفات ہمراه شیرجات وغیره مثل شیره اصل السوس شیره عناب شیره کاہو صمغ عربی کتیرا سوده شربت نیلوفر دہند دوم روز
شیره ہندبا سوم روز عوض آن شیره خرفه چہارم روز قرص طباشیر کافوری سوده پاشیده بدہند و بجہت آخر روز سبوس گندم شش ماشه بہدانه
تخم خطمی چہار ماشه سپستان یازده دانه نبات دو توله جوشانیده بطور قہوه بنوشند فائده نسخه صبح متضمن بر مصلحت تسکین و ترطیب و تکثیف ست
و نسخه قہوه بادویه جالیه و منقیه برای اعانت نفث ست اگر ہوا بارد باشد و طبیعت بر نفث قادر نشود طبیخ منقیات ملینه و بالا شیرجات مرطبه و منقیه بدہند
یا قرص طباشیر چہار ماشه سوده بگلقند آفتابی دو توله سرشته شیره خرفه شش ماشه شیره اصل السوس چہار ماشه شربت دیاقوذا با آب کدوی مشوی شیره کاہو
شیره اصل السوس دیاقوذا صمغ عربی کتیرا سوده پاشیده دہند و اگر اسہال باشد سفوفات قابضه اصلاح کنند و کہربا مغز بہدانه دم الاخوین ہر یک یک ماشه
صمغ عربی کتیرا ہر یک نیم ماشه سوده بخورند بالائش شیره اصل السوس شیره خطمی شیره خبازی نبات یک توله بنوشند بعده ریشه خطمی بہدانه جوشانیده شیره
کاہو شیره خشخاش صمغ عربی کتیرا سوده بارتنگ تخم ریحان نبات بعده شیره نانخواه بریان شیره عنب الثعلب شیره مغز بہدانه بریان افزایند بعده
بارتنگ دانه ہیل سوده با آب پخته شیره اصل السوس شیره تخم بہدانه بریان شیره خرفه شیره عنب الثعلب شربت بہ شیرین صمغ عربی سوده پاشیده
بارزد و قاوی خشک سوده افزایند بعده قرص سرطان سوده بدواء المسک بارد سرشته شیره خیارین شیره اصل السوس شیره کاہو عرق بادیان عرق
عنب الثعلب نبات اسبغول پاشیده بنوشند بارتنگ گل ارمنی سوده با شیره عنب الثعلب چہار ماشه افزایند فائده در نسخه اول کہربا دم الاخوین برائے
حبس خون و اسہال و التیام زخم شش و بجہت تخفیف آن صمغ عربی کتیرا برای افراد در نسخه ثانی کہربا دم الاخوین از ضرر قبض موقوف کرده ریشه خطمی وغیره میدہند
و نانخواه برای اصلاح معده که از شیرجات فاسد شده باشد و برای تنقیه چرک و درد سینه و تقطیع مده لزج که باعث آنست و غرض کلی از جمیع نسخها تنقیه چرک
شش و حبس اسہال ست و برای موافق آمدن طبیعت تبدیل آنہا کرده میشود وایضاً اگر اسہال چہار پنج نوبت و درد اعضا و نبض صلب دقیق ضعیف باشد شیره
اصل السوس شیره کاہو ہر یک چہار ماشه لعاب بہدانه سه ماشه نبات توله خاکستر شش ماشه بارتنگ الائچی سوده با آب پخته لعاب ریشه خطمی شیره خرفه شربت
بہ شیرین تخم ریحان بارتنگ شیره تخم کاہو لعاب اسبغول ہر یک شش ماشه لعاب بہدانه سه ماشه زہر مہره یک ماشه دہند چون سرفه بسیار باشد لعاب بہدانه شیره
اصل السوس شیره خرفه شربت خشخاش زہر مہره بعد چند روز تسکین صفرا سوده قرص طباشیر کافوری سوده بدواء المسک بارد سرشته تناول نمایند شیر بز
آہن تاب نبات تودری خاکستری بدہند و اگر از نوشیدن شیر قی شود عرق بادیان دہند و شیر موقوف کنند یا قرص طباشیر کافوری بشربت دیاقوذا سرشته بالائش
شیره دانه ہیل شیره تخم خرفه بدہند و بجہت شام لعاب بہدانه عرق بارتنگ دیاقوذا بارتنگ پاشیده دہند و اگر ضعف زیاده باشد در نسخه صبح دواء المسک
بجای دیاقوذا کنند وایضا در سل با اسہال سفوف الطین بروغن بادام چرب کرده بارتنگ دانه ہیل سوده با آب پخته شیره بیخ انجبار شیره تخم کاہو دیاقوذا کندر
سوده پاشیده دہند ترکیب نسخه سوای شیرجات برای مطلق اسہال ست که تقویت باشد و شیرجات برای اسہال ذوبانی و دموی و کہربا سوده کذلک
وایضا قرص کہربا میدہند که مخصوص بنفث الدم و نزف الدم و در اسہال دموی معمول ست در ابتدا حب جدوار بسبب حبس نزلات نیز فائده میکند انتباه
در انتہای سل لاحق اسہال ذوبانی از لوازمات ست و اگر قوت مساعدت نکند بیشتر از اسہال میمیرد تجربه معلوم شده پس اگر اسہال عارض شود بزودی تمام
در حبس آن کوشند بدادن قرص خشخاش وغیره و دیگر قابضات و الا ہلاکت میرساند کذا فی العشرة الکاملة و گاہی از قبض در آخر سل بسبب حبس بخارات قرحه ضرر
در حواس خمسه پیدا میشود و چون اسہال میگیرد زائل میشود و اکثر ترکیب شیر در این مرض معمول ست در طریق دادن شیر مسطور گردد وایضاً استعمال حب تالیف

والہ ملوکخان وحب عنبری السمک وحب سل وحب جواہر کافوری تالیف حکیم شریف خان وحب حکیم میرزا ابراہیم وحب سعال نسخهٔ ذکائی وخمیرهٔ خشخاش ودیاقودا ما سبق
حکیم ملوکخان بروغن مشروب وسفوف خشخاش ومعجون صندل تالیف حکیم شریف خان سفوف تالیف حکیم میر محمد ہادی وشربت فریاد رس قرص خشخاش تخم کاہو
وقرص شادنج تالیف حکیم مومن وقرص طباشیر معتدل تالیف ملوکخان وقرص سل ولعوق سل وطباشیر ولعوق خشخاش حکیم میرزا ابراہیم ولعوق کہ در امراض نزلی
وسل ان الطیب است وسمل مسلول ومعجون مجرب ومفرح ودیاقوتی نافع مسلول ودرین مرض نافع است حسب حاجت ہر کدام ازین ترکیب کہ مطلوب باشد بعمل آرند
ودیگر خشخاش سفید نیمکوفته ده درم اسپغول سه درم در یک رطل آب بجوشانند چون نصف بماند با یک رطل قند سفید بقوام لعوق آرند وخشخاش سیاه وصمغ عربی
ہر یک دو درم سائیده بیامیزند ویکتوله بخورند نسخهٔ سمل برای مسلول از مجربات حکیم اسمعیل خانست وتوشیدن گل ملتانی دو مثقال ہر بام نافع قرحهٔ ریه است
وکہربا وبسد مستور معمول مراد دردو یکدرم وکتیرا صمغ عربی اصل السوس ہر یک سه درم کوفته بیخته قدر حاجت دادن نیز سرفه وسل ودق را سود دارد وکذا
گلوی سبز برگ بانده اصل السوس جوشانیده بالعاب دادن صاحب تکمله ہیبدی برای سل نافع نوشته وگویند کہ استعمال شیرهٔ تخم اسفاناخ مجرب است
وکذا مداومت شرب روغن کنجد وبقول سویدی بردی سوخته یا کاسه مسری سوخته آب مطبوخ سرطانات نہری نافع سل است وشرب شیر خر بخاکستر سرطان
بالبحامیه معید وصمغ عربی ونشاسته وگل ارمنی وسنبل الطیب مرباد روح وسیح ملیق ہر واحد نافع قرحهٔ ریه است وخوردن گوشت بط وگوشت قنفذ دشتی
پوست بیخ کاوزبان ہر روز نیم مثقال سماد الشعیر نیز مفید وشرب شیر خر وحسو از آرد نخود سفید وشیر میش با زبرساخته مجرب خود نوشته ودر رب انجبار بیخ حرم
ویا از پوست بیخ او یکمثقال سماد الشعیر مسرمر نافع سل است وصاحب خیگی گفته کہ رب انجبار زنی بعد ده سال از قرحهٔ ریه صحت یافت وکذلک قروح کلیه ومثانه از ان شفا
یافتند وبقول بالقی بخور سرگین خرگوش بد موی آدسل وقرحهٔ صدر را نافع است وخوردن مومیائی نیز مفید گفته اند **قانون** چون سل را تپ دق لازم است پس
در دق عنایت جانب ترطیب وتبرید وبدل ما یتحلل وتقویت اعضای رئیسه ضرورست ودر سل رعایت ترطیب مع التخفیف زیرا کہ معالجهٔ قروح تجفیف است
ولیکن چون اکثر ادویهٔ مجففه مانع نفث وضار دق اند وادویهٔ مرطبه منفثه اکثر ملین وترطیب قرحه میسازند ومانع التحام زخم شش میشوند وادویهٔ بارده
مرث نفوذ در موضع جراحت میکنند وادویهٔ حارهٔ صرفه حمی را کہ لازم قرحه است می افزایند پس می باید کہ علاج درین صفات ادویه با شتراک نمایند
تجفیف با تنفیث صدید وترطیب وتبرید با تسخین لطیف کہ جلای قرحه نیز حاصل آید شود کہ شیرجات بسیار دہند کہ معده واشتہا را خراب کند وطابر
کہ مبردات صرفه قاطبه ممیت ارواح ومخرب حرارت غریزی اند بعقود را اجتناب ضرورست لہذا گلقند را با قرص کافور ترکیب کرده میدہند وایضا
گفته اند کہ قانون کلی در علاج سل آنست کہ برای قرحه تکی تجفیف می باید چنانچه با ادویهٔ مثل طباشیر گل ارمنی زعفران افیون لسان الثور کافور وگل
التحام مثل صمغ عربی کتیرا نشاسته دم الاخوین کہربا وسریشم ماہی وسرطان وہر چه صمغیت داشته باشد باید کرد ودیگر تنفیث واغراض مثل بیخ
رب السوس خطمی خبازی وغیره باید کرد تا جلا وتنقیهٔ چرک بسهولت حاصل شود وسرفه رو بکمی نماید وگاہی جہت تقطیع چرک وتقویت معده مثل
بادیان وغیره داخل باید کرد وشیرجات مرطبه مثل مغز تخم کدو وہندوانه وخرفه محض برای تسکین حدت حرارت وتعادل مجففات باید داد لیکن نه بافراط
تا ترطیب در قرحه حاصل نشود وشیرهٔ کاہو وشیرهٔ خشخاش برای حبس نزلات ضرورت دارند وبدانند کہ در غذا ماہیه یعنی ہندی بخته صاحب سرفه
وسل ودق را نافعست وکذلک توسی وکدو دستنده یک حکم دارد وایضا در بلاد ہند اکثر مریضان را نان نمی دہند بلکه ماش وبرنج جدا جدا یا باہم پخته
میدہند ونان وقتی جائز است کہ مریض قوی بود واورا اسہال نباشد فقط

ذکر بعض ادویهٔ مرکبه کہ در مرض سل مجرب است

حب عنبری السمک کہ جہت سرفه وسل ونزلهٔ حار ونفث خون وریم کہ از قرحهٔ سل باشد بی بدیل است تخم خشخاش سفید صمغ عربی شکر تیغال کتیرا
مغز بادام مقشر عنابا آسیا عنبری السمک تخم خطمی گل بنا وزبان رب السوس ہر یک دو ماشه مغز تخم کدوی شیرین تخم کاہو مقشر ہر یک سه ماشه افیون یک
زعفران نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه واسپغول چہار ابر دانه حب سازند ویک حب صبح وشب بدہند **حب سل** سنگ جراحت است گاو

زہر مہرہ سودہ کات سفید کتیرا صمغ عربی مغز بہدانہ نشاستہ تخم خشخاش سفید تخم خطمی مغز تخم کدو دم الاخوین رب السوس ہر واحد یکدرم افیون کیمشہ
حب بندند و در صورت شدت تپ کافور یکماشہ داخل کردہ میشود دیگر کہ بجہت سرفہ و سل مجرب است نشاستہ صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش سفید مغز بادام
مقشر افیون مساوی باہم کیسا ییدہ بلعاب بہدانہ حبہا سازند حب برای نفث الدم و سل تالیف والد حکیم علویخان کافور قیصوری نیم دانگ طباشیر
پوست بیخ انجبار دم الاخوین کہربا مروارید ناسفتہ شادنج مغسول صمغ عربی کتیرا سرطان سوختہ گل ارمنی ہر یک یکدانگ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خرپزہ
ہر یک دو دانگ بلعاب اسپغول حبہا بقدر مونگ ساختہ بورق نقرہ پیچند جملہ یک شربت است **نوع دیگر** مخترع حکیم علویخان کہ در سل با اسہال ممکت
مروارید ناسفتہ کہربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی یاقوت سفید زہر مہرہ طباشیر ابریشم مقرض سرطان سوختہ پوست بیخ انجبار دم الاخوین مغز
بہدانہ نشاستہ شادنج مغسول حب الآس صمغ عربی کتیرا رب السوس بسد سوختہ اقاقیای مغسول عصارہ لحیۃ التیس طراثیث گل داغستانی گل
گل ارمنی ہر واحد یکماشہ مغز تخم کدو مغز تخم خیارین کاہوی مقشر ہر یک سہ ماشہ افیون زعفران ہر واحد یک سرخ کافور قیصوری یکماشہ بلعاب اسپغول
و بہدانہ سرشتہ حبہا بقدر مونگ سازند شربتی دو درم **ایضاً** تالیف حکیم شریف خان جہت منافع مذکورہ مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی زہر مہرہ خطائی
لعل یشب سبز کہربا کافور ہر یک یکدرم رب السوس صمغ عربی کتیرا نشاستہ گل نیلوفر سرطان سوختہ طباشیر کوکنار تخم خشخاش سفید گل گاوزبان ہر
واحد یکمثقال بیخ انجبار صندل سفید گل ارمنی ہر یک نیم مثقال زعفران یکدانگ بلعاب بہدانہ سرشتہ حبہا بقدر عدس سازند شربتی از یکدرم تا دو درم
سفوف سرطان کہ برای سل بسیار خوب است سرطان سوختہ دہ درم صمغ عربی گل قبرسی خشخاش سفید و سیاہ ہر یک پنج درم کتیرا سہ درم باریک
بسایند و بعرق گاوزبان و نبات برای تقویت قلب و تسکین سعال و بماء الشعیر و شربت خشخاش برای تسکین تپ و سرفہ و با شیر خر برای تقویت و ترطیب
بدن و قرحہ استعمال کنند شربتی از یک تا دو درم است **سفوف خشخاش** کہ در نزلہ حار و سل و سعال و خشونت صدر معمول خشخاش سفید پنج درم
تخم خرفہ مقشر سہ درم صمغ عربی نشاستہ بریان تخم خطمی مقشر تخم خبازی کتیرا ہر واحد دو نیم درم طباشیر یکمثقال بہدانہ مقشر رب السوس ہر یک دو
مثقال کوفتہ بیختہ شربت دو مثقال با شیر زنان یا شیر خر یا شیر بز تازہ و در بعضی نسخہ شکر تیغال عوض تخم خطمی و خرفہ نوشتہ و پنج درم تخم خشخاش سیاہ
افزودہ و مؤلف برای تقویت قلب باضافہ دو درم مروارید سودہ بعمل آوردہ و اگر در سرفہ خون آید کہربا و بسد محرق اضافہ کنند **سفوف ست گلو**
کہ جہت سل و دق و سرفہ و اسہال ہموارہ بعمل می آید طباشیر ست گلو تخم گاوزبان ہر یک دو ماشہ صمغ عربی سرطان نہری سوختہ ہر واحد یکماشہ دانہ ہیل
نیم ماشہ کوکنار دو سرخ کوفتہ بیختہ با شیر زنان یا خر یا بز چند روز متصل بخورند **سفوف غری السمک** کہ در حق مسلول و مدقوق ید بیضا دارد پوست
بیخ انجبار دم الاخوین مروارید کہربا غری السمک عود صلیب رب السوس انیسون سرطان سوختہ نشاستہ بریان صمغ عربی کتیرا مغز بادام مقشر ہر واحد
نیم مثقال افیون زعفران ہر یک سہ قیراط کافور قیصوری ربع مثقال کوفتہ بیختہ ہفت حصہ نمودہ ہر روز یکحصہ با شیر خر یا بز وقت صبح و حصہ دوم
با عرق بارتنگ وقت شام دہند و اگر خواہند قدری لعاب بہدانہ و شیرہ بیخ انجبار نیز وقت سہ پہر بعمل آرند و در نسخہ دیگر طباشیر مغز تخم کدو
شادنج مغسول گل ارمنی ہر یک نیم مثقال زیادہ است و پوست خشخاش نیم مثقال عوض افیون داخل خوراک دو درم صبح و کذا شام با آب گل بارتنگ
و آب برگ بید ہر یک دہ درم **ایضاً** تالیف حکیم شریف خان برای سل و نفث الدم غری السمک طباشیر گل داغستانی گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا
ہر واحد یکدرم افیون نیم درم زعفران نیم ماشہ مصطگی دو ماشہ کافور قیصوری یکماشہ سرطان سوختہ یکمثقال تخم کاہو دو درم نبات یکدرم کوفتہ بیختہ
سفوف سازند **شربت فریادرس** کہ برای نزلہ حار و سل و سرفہ رطب و یابس و بائی و حمیات کہنہ مجرب گاوزبان صندل سفید عود صلیب
پرسیاوشان ہر یک دو تولہ اصل السوس بادیان تخم خطمی گل نسرین ہر واحد یکتولہ مویز منقی بست و پنج عدد تخم خشخاش دو تولہ پوست خشخاش
بست و پنج عدد قند سفید یک آثار ہمہ ادویہ را در یک آثار آب شب تر نمایند صبح جوش دادہ صاف نمودہ بدستور شربت سازند و در نسخہ دیگر عود صلیب
و بادیان مطروح است و وزن مویز منقی یکنیم تولہ و پوست خشخاش دو تولہ **عرق شیر** کہ جہت مسلول و مدقوق معمول است شیر خر چہار آثار شیر بز کہ دران

یا بچہ لبن نا لختہ باشند چہار آثار آب لیموں شیریں آب کسیرہ و آب خرفہ و آب القرع و ماء الخیار ہر یک سہ آثار آب کاسنی مروق آب ہندوانہ آب مالک مروق ہر یک
دو آثار رجیل یوا ارادہ صندل سفید گل نیلوفر سیر واحد نیم پاؤ خاکستی پاؤ آثار صندل سرخ سہ تولہ نبات دو آثار عرق کشند و در شیشہ کافور قیصوری یک ماشہ پارچہ
آویزند نوع دیگر تالیف حکیم کبیر علیخان مغز تخم کدوی شیریں تخم خیارین تخم خربزہ تخم خشخاش گل گاؤزبان کشنیز مغز تخم کشنیز خشک صندل سفید
عنب الثعلب صمغ عربی کتیرا ہر یک سہ تولہ گل نیلوفر نہ تولہ تخم خشخاش سیاہ پنج تولہ خاکستی شش تولہ آب برگ خرفہ آب برگ بارتنگ آب تربز آب لیموں شیریں
و کدو و خیار و بیدانہ و کسیرہ مقشر نبات سفید ہر یک نیم آثار گل گڑہل پاؤ آثار تخم بہیدانہ نیم پاؤ گلاب عرق بید سادہ عرق نیلوفر ہر یک دو آثار شیر برنج آثار
و زعفران یک نیم ماشہ کافور سہ ماشہ در پارچہ بستہ بدستور عرق کشند شربتی از ہفت تولہ تا پانزدہ تولہ **قرص سرطان** معمول برای مسلول طباشیر کتیرا
صمغ عربی نشاستہ تخم خشخاش مغز تخم خبازی مغز بیدانہ مغز بادام مقشر گاؤزبان کہربا ہر یک دو درم گل سرخ گل مختوم گل ارمنی بزرقطونا ہر یک سہ درم
تخم کاہو اصل السوس مقشر مغز تخم خطمی ہر یک چہار درم مغز تخم بادرنگ رب السوس ہر یک پنج درم سرطان سوختہ سی درم ہمہ را غیر از بزرقطونا کوبیدہ در لعاب قطونا
رآن آمیختہ آب انار شیریں بسرشند و قرصہا ساختہ برپشت غربال نہادہ خشک کنند شربتی یک مثقال **قرص سرطان کافوری** جہت سرفہ و سل و تپ
محرقہ و دق بسیار مجرب صمغ عربی گل سرخ طباشیر نشکر طبرزد کتیرا ہر یک چہار ماشہ اصل السوس و رب السوس ہر یک پنج ماشہ نشاستہ تخم خرفہ ہر یک ہفت ماشہ
مغز تخم کدو تخم خشخاش مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ ہر یک نہ ماشہ تخم کاہو سہ ماشہ صندل سرخ صندل سفید صندل زرد ہر یک دو ماشہ کافور قیصوری
یک ماشہ سرطان سوختہ یک تولہ کوفتہ بیختہ بلعاب اسبغول قرص سازند **لعوق خشخاش** حکیم مرزا ابراہیم نوشتہ کہ این نسخہ کسانی کہ بمقدمات سل رسیدہ بودند
علاجی یافتند ایرسا زعفران سنبل خود دس پرسیاوشان ہر یک پنج مثقال بادیان عرق السوس اصل السوس گل خطمی ہر یک سہ مثقال گاؤزبان ہفت مثقال
تخم خشخاش بست مثقال تخم اسفاناخ زوفای خشک ہر یک دہ مثقال پوست خشخاش پانزدہ مثقال مغز فندق مقشر عناب سپستان ہر یک سی عدد انگور
سفید پنج مثقال زانیذ صد مثقال نبات سفید یکصد و پنجاہ مثقال بدستور مقرر لعوق سازند دو مثقال با آب گرم دہند **لعوق** کہ در سرفہ نزلی و سلی
معمول ست عناب بست دانہ مویز منقی چہل دانہ انجیر زرد پنج دانہ اصل السوس مقشر گل سرخ گلقند تسکر تیغال رب السوس ہر یک چہار تولہ گل بنفشہ
پرسیاوشان کوکنار ہر یک دو تولہ گل زوفا یک تولہ صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش ہر یک پنج تولہ تخم خطمی دو ماشہ تخم خبازی دو نیم ماشہ بہدانہ یکدام شہد خالص
نیم سیر نبات سفید یک نیم سیر ترنجبین پنج تولہ اول باز چہار تولہ اسبغول لعاب برآوردہ دران جمیع اجزا جوش دہند وقتی کہ از دو سیر آب نصف ماند ترنجبین
مالیدہ صاف کردہ نبات و شہد خالص داخل ساختہ بقوام آرند **معجون** برای شخصی کہ سل و تپ و سوزش اطراف و خفقان داشت فائدہ کلی نمودہ مغز
تخم کدوی شیریں مغز تخم ہندوانہ تخم خشخاش تخم کاہو مقشر مغز تخم خیارین رب السوس تخم خرفہ مقشر ہر یک دو درم نشاستہ صمغ عربی دانہ ہیل کبار
گل سرخ گل نسرین گل گاؤزبان گاؤزبان زہر مہرہ خطائی سودہ صندل سفید سودہ ہر یک یکدرم زعفران نیم درم کافور ربع درم ورق نقرہ نیم درم قند سفید
پانزدہ دام بعرق گاؤدی قوام نمودہ معجون سازند **مفرح** نافع مسلول و مدقوق و قابض ست مروارید ناسفتہ بسد سرخ کہربای شمعی صمغ عربی طباشیر
رب السوس ہر یک پنج درم مغز تخم خیارین صندل سفید سودہ پوست بیرون پستہ گل سرخ گل ارمنی ہر یک دو درم کشنیز مقشر بریان تخم خرفہ بریان گل
ہر یک یکمثقال تخم خشخاش بریان زہر مہرہ خطائی سودہ ہر یک یکدرم شربت سیب شربت حب الآس ہر واحد یک نیم چند ادویہ بدستور معجون مرتب سازند
ایضاً بجہت مسلول مروارید ناسفتہ کہربا طباشیر سرطان سوختہ بسد سوختہ صدف سوختہ تخم خرفہ مقشر مغز تخم کدوی شیریں ہر یک دو درم تخم کاہو گل
صندل سفید صندل سرخ رب السوس خشخاش سفید ہر یک یکدرم گل گاؤزبان ابریشم مقرض پوست بیخ انجبار نشاستہ تخم مغسول ہر یک دو درم کافور نیم درم
نیم مثقال رب سیب شربت بست مثقال رب بہ شیریں نبات سفید ہر یک دہ مثقال **طریق دادن شیر** بدانکہ در زمانی کہ یبوست و جفاف در بدن
بہم رسد و تپ تیز و حمی بادی نباشد و در بدل مادہ فزونی عفونت پذیر شود و مرضی دیگر منع از شیر نباشد و مریض را از شرب شیر اسہال نشود
بدان شیر متوجہ شوند و اوفق البان شیر زنان ست پس شیر خر پس شیر بز خصوصاً بجہت قبض کہ در شیر بز ست و شیر سیب مادہ نیز از انجملہ است کہ شیر گاو سفید قسیل

نفث نماید لیکن دران تغرغر نیست و در شیر میش و گاو غلظ است اگر مریض بر مکیدن شیر از پستان انسان و حیوان قادر باشد موافق تر بود و باید که شیر از جوان
صحیح البدن معتدل المزاج باشد و زن لحیم باشد نه شحیم و اگر شیر یک زن کفایت نکند از دو یا سه بگیرند و غذای آن زنان جید نیکو باید و شیر ایشان صاف و بستر باشد
و اگر شیر زن یابند خواهند دلو باید که چهل روز بر زادن او گذشته باشد و اگر شیر خر دادن منظور باشد گذشتن چهار یا پنج ماه شرط است و علف حیوان مطابق است
و قابضات مثل برگ بارتنگ و بید و برگ سیب و به و امرود و برگ سپستان اطراف انگور و بابونه و خبازی و خطمی و کشنیز و کاسنی و عصا الراعی و حسک و گا
و برگ خرفه و بالنگو و خیارین و ترنگ و تربز و جو باشد و اگر مقصود تنفیث و جلا و تنقیه قرحه بود حلبه و اما رحا شاه و کاسنی صحرائی و درخت بادیان تسیع و قیصوم
و افسنتین و حندقوقی بلکه از تنوع و سبوس جو نمایند و نظر دارند که حیوان را علف نیک دارد و نشان گوارید سلف آنست که سرگین او سخت گنده نباشد و در
خشکی و تری معتدل باشد و اگر سخت گنده بود اندک از آب و گیاه او کم کنند و اگر سخت خشک باشد آب و گیاه او زیاده نمایند و هر گاه مشغول به نوشیدن شیر گردد
واجب است که دران رعایت سائر تدابیر و شروط نماید و الا اگر در یک شرط خطا افتد موجب ملال و باعث وبال گردد و پیاله چینی سفید یا نقره یا آبگینه از آب گرم
شسته وقت دوشیدن در ظرفی که پر از آب گرم باشد بنهند و شیر در آن ریزند و بسیار در دوشیدن در آن قدح مدت کشند و بمقداری که برای مالیخولین مقرر است شروع
کرده همان طور هر روز بیفزایند و در اکثر روز اول شانزده مثقال داده میشود و بعد سه روز سه مثقال هر روز بیفزایند تا چند روز بعده بر همان قدر که رسیده باشد
توقف کنند و همچنین هر روز زیاده کنند و بعد چند روز توقف نمایند بر مقدار معین تا آنکه مریض احتمال نماید و در اکثر شبا یک رطل می رسانند و از این زیاده هم
استعمال میکنند و چون آثار تخمه و سوء هضم ظاهر شود یکروز یا زیاده ترک شیر نمایند و یا از مقدار مشروب کم کنند اگر سوء هضم قوی نباشد و اندک قصور هضم بود
و در اکثر ایام شیر بقدر چهار درم شیر داخل کرده میشود و گاهی با شیر قرص سرطان کافوری و سفوف سرطان و خشخاش و قرص آمله و قرص طباشیر کافوری
و سفوف مروارید و حب السل تالیف والد علوی خان داده میشود و سفوف ست گلو که تم گلو در زبان اهل هند است همیشه معمول است و یا سنگ جراحت
دو یا سه طباشیر زهر مهره خطائی صمغ عربی گل ارمنی هر یک یکماشه کوفته بیخته شش ماشه هر روز همراه شیر خر میدهند و گاهی قرص طباشیر کافوری بگلقند سرشته
خورانند و شیر بز یا شیر شتر و یا قوتی داد و قرص خشخاش سوده یا شیره میدهند و سرفه بالبیا نافع میشود و گاهی سفوف ست گلو همراه شیر بز ... لعوق
و دیاقوزه شش ماشه بعد از دو ماشه رب السوس چهار ماشه کتیرا دو ماشه نبات ... جوش داده بطور قهوه وقت شام میدهند و یا سفوف سرطان
با شیر خر و شربت خشخاش و یا دیاقوزا قوام آنیده در شیر خر سرد با نبات کیتولا داخل کرده بارتنگ با نانخشی شش ماشه با شیره میدهند و گفته اند که استعمال نمائیه
با شیر و حمی دق معمول است و در سل مشفوع جهت تنقیح کردن التحام قرحه است و بعضی صمغ عربی کتیرا هر یک ماشه همراه شیر ... دو دام شیر بامثل میدهند و یا
صمغ عربی ثعلب مصری هر یک نیم ماشه سوده همراه شیر میش چهار دام نبات یک توله میدهند و گفته اند که در حالت ذبول ابدان با شیر خر مالیدن و اندک نبات نافع است
و حکیم شریف خان صاحب می نویسند که بعض اصدقای استاد الملک شیر و آب ... مذکور استعمال می نمودند و دق و سل بالفعل میکردند بلکه استاد نیز
بعض اعیان را بهمین نهج استعمال میفرمودند و گاهی وقت لینت طبع بارتنگ و قرص طباشیر قابض و شربت حب الآس و شربت به با شیر می افزودند و گاه
قرص مروارید و گاهی حب مروارید و فادزهر معدنی استعمال می نمودند و در صورت قبض طبع برای تلیین گلقند و خمیره بنفشه باستعمال می آوردند و اگر شیر
در ... وقت شدت قبض حسب اقتضای رای زیاده کنند نیز مضایقه نیست و در اکثر اهل هند و ضعفا واجب است که لینت طبع زیاده از دو بار ...
نباشد و استاد استعمال شیر تا شش هفته و زیاده از آن می نمودند ... بعض موافقت میکرد و هرگاه موافق نمیشد بعد چند روز ترک میساختند و بر
تب عفنی برای دادن شیر بر آن شرط کرده اند که جمله ... حرارت می نمایند و ایضا در دادن شیر شرط است که بعد استعمال اسهال
نیاورد و چه دادن خوف سقوط قوت است و ایضا عوارض فضول معده پیدا کند چنانچه نفخ و قراقر و ملالات و اگر مضرت معده است لهذا شیره بادیان و شیره دیگر
گلقند برای تقویت معده همراه شیر دادن معمول بعض اساتذه است فائده آنچه مقدار شرب شیر و دیگر تراکیب استعمال آن منظور رسید معمول اکثر اساتذه
متاخرین بود و دستور متقدمین اینست که ابتدا دوشیدن کمتر شیر ... در روز اول نیم سکرجه یعنی مقدار پانزده درم میدهند و در روز دوم دو چندان آن دیگر

نیم و پنج درم و هر روز پانزده درم همی افزایند تا روز هفتم بیک صد و پنج درم برسد آنگاه بهمین مقدار تا کیفیت بدارند بعد ازان پانزده درم هر روز کم
نمایند و صاحب کامل گوید که بعد چیدن گمت بالای شیر بز هر روز نیم رطل با قرص خشخاش و یا سفوف صمغ عربی و نشاسته و کتیرا مساوی بقدر
یک مثقال تا دو درم با یا بعض سفوفات دیگر بیاشامند و هر روز یک اوقیه زیاده کنند تا بیک رطل برسد و باید که پس از یک ساعت که شیر داده با
هر روز نبض را ملاحظه نمایند اگر قوی و عظیم یابند شیر نیک گوارید باشد و اگر نبض صغیر یا ضعیف باشد در دادن شیر توقف کنند و دهند و چیزی
که شیر هم دهند از ماهی و ترشی احتراز کنند و اگر در ایام خوردن شیر تپ عارض گردد شیر ترک کنند و بجای آن آب خیار یا تربز یا شیره تخم خرفه یا گل
کافور دهند و اگر بسبب شیر عفونت در معده پیدا گردد طبع را بچیزهای لطیف نرم گردانند چون شربت آلو و شربت بنفشه و آب تمر هندی و مانند آن
دهند و بعد شرب شیر از اشیائی که جمود شیر بشکند منع نمایند و احتیاط آنست که شیر را بمقدار یک خورند و اندک نمک یا شهد یا شکر بستر اهم
تا آب بیامیزند تا در معده بسته نشود و اگر طبع نرم باشد نمک ساقط کنند و شکر بسیار کم سازند و اگر زیاده نرم شود با طباشیر دهند و اگر سرخ شود
با یکدرم کتیرا و یا انزروت چنانکه در اقوال مسطور گردید دهند و اگر معده ضعیف باشد بازیره و کرویا و امثال آن باید داد و ایضا بگویند اگر قبض طبیعت در
روز اول رو نماید روز دوم قدری شکر آمیز نمایند و اگر روز سوم نیز اجابت نشود در دو سکرچه شیر دو دانگ نمک هندی و نشاسته نیم درم تا یکدرم
حل کرده بدهند و اگر تا روز ششم طبع نرم نشود سه سکرچه شیر بگیرند و مقداری شکر و ثلث درم نمک هندی و یکدرم نشاسته و پنج درم روغن بادام آمیخته
بیاشامند و اگر طبیعت زیاده از سه مجلس اجابت کند با شیر چیزی مخلوط نسازند یا مقدار شیر کم کنند و بالجمله باید که شیر باید و اجابت طبع زیاده از سه مجلس نباشد
داده و بار کم نشود و بر نوشیدن سه سکرچه شیر بسند نمایند و استاد احمد فرج گوید که شیر تا نیم من تنها دهند و هیچ طعام نه دهند و حیوان شیرده را در کوه
ببارند تا گیاه کوهی خورد و آب باران دهند و اگر نباشد آب چشمه بدهند و اگر بیمار نیز در کوه باشد صواب تر بود در کوه آن باید که باران بر وی کمتر بارد و هوا
او سرد نباشد و هرگاه که منفعت شیر ظاهر شود سه هفته بیاشامند و در شیر بز صواب آنست که قدری آب آمیزند و چند بار سنگ تاب کنند تا آب
از وی برود و این سنگ تاب بهتر از شیر مطبوخ هضم میشود و شیر مطبوخ چون مسلول هضم کند بالیلی غذای کافی است و جرجانی می نویسد که این ترتیب شیر
دادن و مقدار آن از متقدمین منقول است و اولی تر آنست که هر مقدار که هضم شود اعتماد بران نمایند و از اندک آغاز کنند و بتدریج افزایند بران مقدار اگر گوارا
نایستد و آنرا که تپ همی آید شیر نشاید داد و اگر دوغ دهند روا باشد و همه شرطها بجا آرند و آنچه از لینت طبع مسطور شد در حق همه بیماران اعتماد بران نهایکه
و اعتماد بر قوت مریض نمایند تا بسبب نرمی طبع قوت ساقط نگردد خصوصا اگر در بدن فضله نباشد **طریق دادن دوغ** بدانکه احتیاج بدان وقت
شدت تپ و اسهال می افتد و مسلولین را بسیار نافع است و بهتر اینست که دوغ گاو بستانند و آنرا از صافی بگذرانند تا مسکه تمام از وی جدا گردد
و یک شب یا نیم روز بجای معتدل بنهند و صباح یا بعد نیم روز آنرا خوب بجنبانند تا آب که از وی جدا شده بر سر آمده باشد بجمله نیک مخلوط گردد پس نان سپید
ده درم خرد کرده در سی درم دوغ ترید نموده بخورانند در روز دوم از نان یکدرم کم کنند و دوغ ده درم افزایند و همچنین هر روز یکدرم نان کم کرده ده درم
دوغ زیاده کرده باشند تا دوغ تنها باقی ماند پس در زیادتی نان و کمی دوغ اعاده نمایند و هر روز یکدرم نان زیاده کنند و دوغ ده درم بکاهند تا دوغ
و نان بمقدار روز اول باز آید پس قطع دوغ نمایند و اگر کسی را اذرب باشد دوغ آهن تاب دادن مضایقه ندارد و چون منفعت آن ظاهر گردد دیگبار
دیگر همین ترتیب بدهند صواب باشد و بعضی از روز دوم هر روز پنج درم دوغ می افزایند و باز همچنین هر روز می کاهند و گویند کسی را که دادن دوغ
بیشتر روزها خواهند نان هر روز نیم درم افزایند و باز نیم درم هر روز کم کنند **اقوال حذاق** صاحب خلاصه از کامل و غیره نقل کرده که بهترین تدبیری که
در صورت نبودن تپ عفنی یا سکون و خفت آن بدان اقدام نمایند شیر زن است که از پستان بمکند یا شیر خر و اگر این هر دو ممکن نباشد شیر بز یا شیر گاو
هر کدام ازین شیرها بطریقی که مسطور شد بدهند و اگر ادام او نیز از همان شیر مقرر سازند و با نان سپید بدهند بغایت مفید است و اگر آب برگ خرفه و آب تربز
و آب خیار هر یک نیم رطل شیر بز برابر همه باهم آمیخته در دیگ نقره یا سنگین بآتش ملایم بجوشانند تا آبها بسوزند و شیر باقی ماند و بعده هضم بدهند

ونفث المده ونفث الدم را نفع عظیم دارد و هرگاه بآن تپ عفنی و یا تپ لازمی قوی مشتعل باشد هیچ وجه تبرید باید داد و هر سحرگاه یک مثقال قرص خشخاش
بالعاب ادویه مترطبه خشخاش با آب آمیخته بدهند و بعد از طلوع آفتاب عناب و سرطان نهری که اطراف آن بریده و شکم آنرا صاف کرده بانمک و خاکستر
و آب نیکو شسته باشند بماء الشعیر پخته بیاشامند و اگر گوشت سرطان را مثل کباب نموده یا با اسفاناخ یا بالطریه شوربا پخته بخورند نیز بغایت مفید است و باید
که حتی الامکان در تسکین سعال جهد بلیغ نمایند که سرفه مانع التحام است و این سفوف نافع سعال و قرحه است خشخاش سفید ده درم صمغ عربی نشاسته
کتیرا طباشیر رب السوس هر کدام سه درم تخم خرفه تخم خطمی تخم خبازی هر کدام پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو مغز بهدانه هر کدام هفت درم بار
سائیده دو درم تا سه درم بدهند و بعد از آن شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر بنوشند و ایضاً صمغ عربی بروغن بنفشه بریان نمایند
و روغن را از آن نشف کنند تا خشک گردد و باریک سوده بنصف وزن او نبات سفید آمیخته بعض اوقات از آن استفاف نمایند و این حب را
در دهن دارند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز بهدانه هر یک پنج درم خشخاش تخم خرفه هر یک هفت درم صمغ عربی نشاسته
کتیرا طباشیر هر یک سه درم باریک سائیده و بنصف وزن آن فانید آمیخته بلعاب بهدانه سرشته حبهای بهن سازند و یکی از آن مدام در دهن دارند
و حریره که از نشاسته و شیره خشخاش و نبات سفید و روغن بادام ساخته باشند بدهند و بگوشت جوزه مرغ و دراج و تیهو ماش مقشر و اسفاناخ غذا
سازند و یا چوزه در خاله با برنج و ماش و کدو و اسفاناخ و قطف و حسو معمول از اطریه و شوربا و زردی بیضه نیمبرشت مناسب است و ایضاً این
لعوق بدهند عناب سی دانه سپستان یک کف مویز منقی خشخاش سفید هر یک بیست درم اصل السوس مقشر کوفته پر سیاوشان هر یک پنج درم همه را
در پنج رطل آب بجوشانند تا بنصف رطل بماند صاف نموده فانید و سفنجبین هر کدام ربع رطل آمیخته بر آتش ملایم بپزند تا منعقد گردد بعده مغز تخم کدو مغز
بهدانه نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید مغز بادام مقشر مساوی بقدر حاجت سائیده آمیخته بهم زنند و مقدار ملعقه قبل از غذا و بعد از غذا بخورند
و با وجود تدابیر مذکوره از احوال نزله با خبر باشند و نگذارند که ماده از دماغ بسوی ریه فرو ریزد و اگر نزله باشد از آن در یابند و قوت را قوی بینند بشرائط فصد
قیفال کشایند و بحسب طاقت و سن و فصل و مزاج خون برآرند بعد از آن اگر احتمال خوردن دارد باشد لفلوس خیارشنبر و ترنجبین را با یکه عناب و سپستان
و مویز منقی و بنفشه و مانند آن جوشانیده باشند مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده اسهال طبیعت نمایند و یا لعوق اجاص یا لعوق
خیارشنبر و امثال آن طبع را ملایم سازند و تربد و غاریقون و مانند آن نزدیک مسلول نبرند زیرا که مضرت او برای آن از منفعت زیاده است و اگر از
شرب دوای مسهل مانع باشد حقنه لینه بعمل آرند و بعد از تعلیل مواد باز بتدبیر اول معاودت نمایند و ابریشم خام یک مثقال با آب گرم کرده هفت مثقال
نبات داخل نموده صاف کرده تمام روز اندک اندک از آن تجرع نمایند که بغایت مفید است و چون کار مسلول بحد ذبول کشد بتدبیر اصحاب تپ دق
بپردازند و این حسو بدهند جو مقشر کوفته خشخاش سفید کوفته مغز تخم کدو کوفته هر واحد ده درم بهدانه مقشر پنج درم در دیگ سنگین با سه چندان آب
بجوشانند تا بپزد و صاف کرده قدری صمغ عربی و کتیرا در روغن بادام و روغن کدو داخل کرده نیم گرم بنوشند و با شیره تخم خشخاش و جو مقشر کوفته با حلوای
سپید مقشر هر یک ده درم در شیره خشخاش بپزند تا نضج یابد و در قوام ماء الشعیر اید صاف نموده شیره تازه مثل آن و مغز نان سپید و نبات و روغن بادام و روغن
مغز تخم کدو هر یک بقدر حاجت داخل کرده یک جوش داده فرود آرند و مغز بهدانه و مغز تخم کدو هر واحد پنج درم صمغ عربی کتیرا هر یک یکدرم باریک سوده آمیخته
نیم گرم بنوشند و در آبزن آب نیم گرم بعد تناول حسو بنشانند و تیز خربزه بدهند بعد از آن داخل آبزن نمایند و چون از آبزن خارج شوند بدن را بروغن بنفشه
یا روغن نیلوفر بمالند و بگذارند و وقت نصف النهار غذا شوربای جوزه مرغ معمول بالقطف و ماش و خیار و اسفاناخ بروغن بادام و با طریه مرقوق در شوربا
ماش انداخته و حریره معموله از مغز نان سپید و نبات و روغن بادام سازند و ایضاً زرده بیضه نیمبرشت و سائر آنچه در تدبیر دق مسطور گردد بدهند و اگر
طبیعت قبض گردد لعوق خشخاش با خیارشنبر و لعوق اجاص و مانند آن بدهند و اگر اسهال عارض شود بحبس آن مبادرت نمایند و این قرص کافور ممسک
بدهند صندل سفید گل سرخ صمغ عربی نشاسته بریان گل قرمزی طباشیر هر کدام سه درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر کدام پنج درم مغز تخم کدو و خیار

سفوف نافع سعال

لعوق نافع سعال

لعوق دیگر

قرص کافور ممسک

و مغز تخم خیار و کتیرا و صمغ عربی هر یک چهار درم بهم آمیخته قرص سازند و گاه فقط در مصوری نیز اشافه ساخته العاب اسپغول یا لعاب بهدانه سرشته از روغن ساده با تقیاف
مشمول دیگر از زمان با شربت خشخاش بخورند و سفوف مطلب و مسکن آشامیدنی است و از قرص طباشیر مسکن و از قرص خشخاش هر یک نیم مثقال بیاب تبرید
بنهایت مفید است و نیز این سفوف به بندد اسپغول تخم مرو تخم ریحان تخم خرفه بریان هر یک دو درم تخم خاص صمغ عربی نشاسته بریان گل ارمنی هر یک چهار
حب الآس بریان سویق جو سویق نبق و نیز تخم کشنیز هر واحد شش درم شاه بلوط بریان پنج عدد سوای بندد بعد از برشتن کوفته صبح و شام بیست
دو درم با شربت آس و آب سویق بخورند و غذا بیضه مرغ و تیهو با شش مقشر بریان با اندی بیضه نیم برشت یا مرغ سرخ مع جاودس مسحوق مطبوخ بغیره یا بادام
مقشر بریان با یک سوده به بندد به آنچه برای اصحاب تب دق که آن سال باشند گرایید بکار برند مسیحی گوید که اگر این سل قرحه است اسهال
و اگر ذات الریه واجب است که برای معالجه بتر است و اشیای مانع یابند و هر معالجه تب چیزهای باید طلب استعمال نمایند خصوصاً چون بدن نحیف شده باشد
و بر یا جدا این در مرض معاد دست مو دیگری از دماغ انا استعمال الدست و لهذا تدبیر مرض صعب و عسر القبول برای او دست پس اگر با قرحه تب باشد
اصل اشیا تو شیدن شیر ست تنها یا با شکر و کدو لک نان با آنکه تر شده صالح تر یا لقمه بیضه نیم برشت بعسل و حریره آرد جو و شکر و بادام و روغن بادام است
و در بعض اوقات لحوم طیور لحوم صیفه بخورند و شراب رقیق ممزوج بنوشند و استحمام قبل طعام و در بعض اوقات و بعد طعام و دیگر آن آب شیرین صبر رود
آبزن نمایند و اسهال لینت طبیعت منع کشتن هر گاه لازم شود سفوف صمغ طباشیر گل ارمنی ساده بس ساده که در پیاده شان هر واحد پنج درم از کسه
و سه در مثقال با شربت خشخاش یا رب آس به بندد و اگر سل با تب باشد شیر دادن استعمال نباید کرد و بدل ما الشعیر محکم الصنعه یا بی لطف نه بنگ
بکوبند و در آب بحجه آبش بیفشانند در ظلین شیری گرفته های آنها قطع کنند و آب نمک ستر زنمک بس آب شیرین بشویند و با کشک در دیگ انداخته آتش نرم
بپزند و در بعض اوقات اکارع حملان با کشک جو بپزند و از آب او سیاه نسازند و در بعض اوقات بیضه نیم برشت و در بعض آن با بی نانه کباب کرده یا شوربای
و در بعض آن حریره نشاسته و روغن بادام و نبات به بندد و اگر سرفه زیادت دید قدری تخم خشخاش به عدد ریار الشعیر در حسو وقت طبخ داخل کنند و آن
سعال استعمال نمایند و بر سینه و مفاصل روغن بنفشه بمالند بعد خروج انابیب و راحت و سکون لازم گیرند و بر جه تعب آرد از جماع و غضب و سهر
اجتناب نمایند و این قرص استعمال کنند مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم تخم خرفه اصل السوس گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته
نشاسته کتیرا هر واحد دو درم بقدر مثقال قرص سازند و یکی بخورند و اگر ارسر سعول متحد شود تنقیه بمطبوخ واجب بود و اگر ضعف قوت و مدت تب باشد
مطبوخ بنوشند مغز خیار شنبر پنج درم بنفشه خشک دو درم مویز منقی بست درم عناب ده عدد سپستان بست عدد در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
صاف نموده یک رطل قانید و ثلث رطل روغن بادام داخل کرده بپزند تا قریب انعقاد رسد بعده بنفشه کوفته بیخته ثلث رطل آمیخته بر هم زنند و در قرص
مارند و بقدر قوت به بندد و اگر انفجار این مانعی باشد این حقنه لینا استعمال کنند جو کوفته بنفشه حسک سپستان خطمی روغن کنجد شکر سرخ و ...
بلک گردد آنچه مضر بی ملعق قرحه باشد مثل حریره نشاسته و جو کوفته با قلا و کتیرا و بهدانه و سرطان و روغن کدو استعمال نمایند و اگر در سینه طرحت باشد
و حرارت ساکن لین بود حریره برنج ساییده بعسل و آب سپوس بسازند و اگر در سینه خشکی ادرار و گرنگی باشد آب باد رنگ غیر مطبوخ یکنیم اوقیه یا تخم
خرفه دو مثقال و یکدرم روغن بنفشه یا یکمثقال روغن مغز تخم کدو بر صبح بنوشند بعد سه ساعت ما الشعیر بخورند و بنفشه و روغن بادام بیاشامند و بعد
حریره سرطان که مذکور شد بخورند و وقت خواب اسپغول صمغ عربی گل ارمنی با آب یا لعاب بهدانه به بندد و اگر نفث الدم حادث گردد این قرص بخورند گل مختوم
سه درم گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر واحد چهار درم کهربا حب الآس هر واحد شش درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر شادنج هر واحد پنج درم صمغ عربی
هر واحد هفت درم کوفته بیخته با آب قرص ساخته با آب باران یا آب خیار به بندد و اگر کدو برگ خرفه با رنگ و عدس مقشر مطبوخ بروغن کدو یا بادام غذا سازند
و آنکه در آن گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی و جو تا نیم انداخته باشند بنوشند و دائم دهن صمغ و گل ارمنی بدارند و بر سینه قیروطی روغن گل دو درم
حصی الراعی بچند و اگر سرفه کمتر باشد و بر سینه جفاف غالب گردد این لعوق به بندد که نفع بسیار دهد عسل و تسکین سعال و جماع یا بی منفعت یکنیم اوقیه نشاسته

صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خطمی هر واحد نیم اوقیه مغز بادام دو اوقیه رب السوس تخم خشخاش سفید مغز بهدانه هر یک اوقیه مغز تخم خربزه مویز منقی
هر واحد دو اوقیه مویز را در روغن بادام یا روغن بنفشه جوشانیده مغزیات و ادویه را جدا جدا سائیده مغزیات با مویز سائیده مع باقی ادویه با قدر سه
مثقال فتح بسازند و دائم در دهن دارند و اگر مادهٔ ضعیف از سر نازل شود این لعوق بدهند خشخاش سفید دو اوقیه و سیاه یک اوقیه و نیم اصل السوس مقشر کوفته
سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر واحد یک نیم اوقیه کتیرا یک اوقیه صمغ نیم اوقیه همه را در پنج رطل آب شیرین بجوشانند تا بنصف بماند صاف نموده بعده سپستان یک رطل
و لعاب اسپغول نیم رطل و فانید نیم رطل و شکر طبرزد نصف رطل داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا منعقد گردد و صبح ده درم بماء الشعیر بنوشند و شب وقت
خواب پنج درم بخورند و این حب زیر زبان نگاه دارند بهدانه مغز تخم کدو هر یک هفت درم رب السوس پنج درم کتیرا صمغ هر واحد سه درم مغز تخم خیار
چهار درم سائیده بلعاب بهدانه حب ساخته استعمال نمایند و اگر نفث ماده دشوار گردد طبیخ زوفا با خمیره بنفشه بنوشند و این مطبوخ عناب سی عدد سپستان
پنجاه عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم پرسیاوشان پنج درم مویز منقی بیست درم انجیر پنج عدد در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باید صاف نموده
در سه روز با خمیره بنفشه بنوشند و حریره سبوس و فانید و روغن بادام بخورند و انفع اشیا برای مسلول شیر است باید که از استعمال او منع نکنند مگر نزد تپ
و ازدیاد تب یا خفت او چنانکه محسوس شود و واجب است که ترک شرب شیر ننمایند و اگر در یکبار شیر از پستان نفرت باشد بدستور ذی القوه بقدر
نیم رطل با کتیرا و شکر بنوشند و بالجمله در جمیع علاج سل قصد تنقیه در رعایت حرارت تب و مدام او نمایند و از ضماد ادویه مجففه مثل صبر و اقاقیا
و حجر السود و مغاث و رامک و سندروس و تفاح کرنب محرق و روغن آس و روغن گل سازند شیخ میفرماید که تدبیر قرحهٔ ریه دو امر است یکی علاج حمی اگر
مدارات اما علاج حق وقتی ممکن است که مرض قابل علاج باشد و آن تنقیهٔ قرحه و تجفیف او و دفع مواد از آن و منع نوازل و اعانت بر التحام است و تدبیر منع
نوازل مذکور است و آن اصل است در علاج سل و جملهٔ او تنقیهٔ بدن و جذب ماده از سر بسوی اسفل و تقویت سر است تا فضول در آن کثرت نپذیرد و منع آنچه
از سر بسوی ریه ریزد و جذب او بسوی غیر این جهت و واجب است که تنقیهٔ او بفصد و بادویه مخرج فضول مختلفه مثل قوقایا و خصوصا با اضافه مقل [illegible]
باشد و گاهی احتیاج می افتد بدوائی که مخرج سودا باشد مثل افتیمون و لاجورد و مانند آن و بسا است که بتکرار استفراغ برای تقلیل فضول حاجت آید تا آنکه
بدوا استفراغ کنند پس فصد نمایند پس راحت دهند پس معاودت او نمایند و خصوصا در ابدان قویه و از اشیای نافعه در دفع ضرر نوازل استعمال
دیاقوذا است و خصوصا از خشخاش صحیح مملو از تخم و آنچه اعانت میکند بر قبول طبیعت برای تدبیر این است که بسوی بلادیکه هوای او مجفف باشد نقل نمایند
و در آن معالجه با شیر آن شیر کنند و غضب مریض را اکثر با شغاب باشد گردن او بسوی بالا و پس کشیده تا وقوع بعض اجزای ریه بر بعض مستوی باشد و در
تسکین سعال بمانعات نفث الحاح نمایند که در آن خطر عظیم است و اگر چه وهم خفت در آن میشود و اما مدارات تدبیر در تصلیب و تجفیف قرحه است تا شگافته
و گشاده نگردد و اگر چه بآن امید التحام و اندمال نیست لیکن در آن امید مهلت صاحب او است هر چند که زندگی او دشوار است و بادنی خطا ساقط میگردد و در این
مجففات قبض ریه و تجفیف و تضییق او میکند و اگر چه اندمال او نمیکند و کسی که سلوک این طریق نماید استعمال لبن نباید و عسل مرکب برای ادویه سل است
و در آن مضرت بقروح نیست و اما تنقیهٔ قرحه بمنقیات مذکوره و طبیخ زوفا نمایند و قوی ترین آنها لعوق کرسنه بحب القطن است و قوی تر از آن لعوق عسل
بشیر خر است و بسا است که احتیاج میشود بجمع ادویهٔ قرحه شوربا تنها و گاهی اعانت بمخدرات برای منع سعال و تسکین و ایر فعل خود کرده میشود و در این هنگام محتاج
میشود بتدبیر انعاش قوی و این منقیات در ابواب سابق مذکور شده و در باب تقیح نیز خواهد آمد و معتاد است انها احسای کرسنه و احسائیکه در آن کراث
افکنده از آرد نخود و خندروس است و کراث تنها مسلوق و با ماء العسل که در آن منقیات منفثه و ملحمات جوشانیده باشند و معاجین مجففه مثل کموفی [?] و اثاناسیا
و لعوق بزرکتان است و مثرودیطوس و تریاق چون بعض اوقات خصوصا در اول و هنگامی که سیلان شدید نباشد نافع است و کذا وقتی که تب نباشد و بعد ذبول
نرسیده باشد و گل مختوم و گل ارمنی در هر وقت نافع است و کذا جمیع ضمادات و مروخات منقیه که در ذات الجنب و غیره مسطور است و چون قرحه
صدر و ریه کهنه گردد و رطوبت در ریه بسیار باشد یک ملعقه صغیر از قطران تنها یا بعسل یا قدری از میعه سائله بعسل صبح و شام لیسیدن نافع بود و اگر حرارت

در مزاج باشند منقیات حاره ضرر بخشند و بارده نفع نماید آنوقت بگیرند شش بره خشک و بادیان و رب السوس و عصاره برسیاوشان بکوبند و با شیره شکر غلیظ سرشته بخورند که بغایت نافع ست و گاهی درین مرض استعمال انواع بخورات بمنفعت نفع مفید بود و هرگاه ازین تدابیر گرمی بسیار بهم آید چندروز بقرص کافور علاج کنند و بعد ازان بمنفعات عود نمایند و اما اغذیه در مزاج مرطوب با زیره و افادیه دهند و یا مین دائم بپوشند و خواب و آرام و سکون لازم گیرند و غضب و ضجر و غم ترک نمایند و از انچه در ابدان و بلدان مختلفه بارها تجربه کردم اینست که صاحب این مرض لازم گیرد تا اول گلقند شکری تا نه و بعد که تواند مدام هر روز حتی کریان و بعد ازان رعایت کنند و ادامه او پس اگر نفس تنگ گردد بسبب تخفیف گل سرخ شربت زوفا بقدر حاجت بیاشامند و اگر تپ استعمال نماید قرص کافور بخورند و این علاج را تغیر ندهند که باین صحت حاصل میشود و اگر خوف تکذیب نمی بود درینمعنی عجایب حکایت میکردم و بیان مینمودم مبلغی که استعمال او کردم و زنی مسلول را این علت دراز گردیده و از مال و میخواستند که برای او جهاز موت مهیا کنند و برادر او پرسش ایشان داد تا علاج گلقند مدتی دراز علاج او کرد پس شفا یافت و فربه گشت و بتوانم گفت که چه مقدار گلقند بوی داد ترسم که استوار ندارند و گاهی بسبب پیر ندبول منتقر باستعمال شیر یا دوغ میباشند بحیثیت آنکه دران هر دو تغذیه و ترطیب و تعدیل خلط فاسد حینیت و تغریه بحیثیت آن تنقیه و جلای صدید و نزع مبانیت آنست بلکه بیشتر آنست که باین تدبیر قروح ریه شفا می یابند اگر در تدبیر او قصد تصلیب قرحه نباشد و طریق استعمال آن هر دو مسطور شده و اما اغذیه مسلولین مغریات ست مثل نان سمید و اطریه و جاورسیه و برنج نیز منقی و منبت لحم ست و آش جو جید الطبخ مغری و منقی و مصلح سدت حمی ست خصوصاً با سرطان و با بقول بارده و عدس نیز و حریره متخذ از نشاسته و تخم خیار و خربزه تسهیل نفث میکند و اگر تپ خفیف باشد مرغ که تپ و طیهوج در منقیات نیست و اگر ماهی شور یک روز مرتبه بخورند بحیثیت تنقیه نافع ست و چون قرحه خبیث باشد از هر چیز شور اجتناب نمایند و اگر تغذیه گوشت نمایند مثل لحوم تیهو و باکیان و دراج و قنابر و گنجشک غیر سمین یعنی ابی جرمها کنند و بهتر مشوی و کباب آنهاست تا آنکه تجفیف و التحام آن زیاده و یا چه بسبب لزوجت و ماهی بکبب نیز بهتر ست و اگر اشتهای شوربا بود و آنرا بعسل مخلوط سازند و داخل حمام قبل از غذا و بعد او اگر درکب سد نباشد جایز ست که تسمین و تقویت مینماید و آب مشروب ایشان آب باران ست و ماء العسل که ازان سازند و اصحاب سل را اگر نفث الدم عارض میشود از اقراص جیده برای او امینست که بگیرند گل مختوم سه درم باقی همان اجزاست که در قول مسیحی گذشت لیکن دریجا تخم خرفه ده درم و صمغ عربی ده درم زیاده است و نوشته که باب خرفه یا آب گل سرخ تازه سرشته اقراص سازند و با آب قثا یا آب باران بخورند و اکثر مسلول بسقوط اللثات بسبب ترطیب او بخار ریم مبتلا میگردد و در تحبیر و تحلیط او تحلیل او واقع میشود و گاهی احتیاج می افتد بقطع او و انتباه و انچه شیخ باستعمال بعض ادویه حاره مثل تودریا و کرسنه و غیره امر فرموده بقول حکیم شریف خان لابدست در استعمال این ادویه کمال ادراک و کمال قوت بدن در ابتدا و الا ضرر شدید نمایند خصوصاً در حرارت دلاسیما در ایام هند که آنها در اکثر ضعیف القوی اند حتی الامکان استعمال ادویه حاره بطریقی که باید نشاید کرد و اگر احتیاج او گردد بعد تسکین حرارت و بالتکثیر و تدارک از ادویه بارده بعمل آرند ایلاقی و جرجانی گویند که علاج سل مشکل ست زیرا که علاج تپ با شیای بارد و رطب باید و علاج قرحه بچیزهای حار یابس و میان هر دو ضدیت ست اگر بعلاج قرحه مشغول شوند تپ و خشکی و ذوبان بدن زیاده گردد و اگر بعلاج تپ متوجه گردند بسبب رطوبت قرحه تازه یابد و تدبیر صواب آنست که اول تسکین حرارت تپ بسرعت نمایند تا علاج قروح بزودی توان شد یا ادویه صالحه قروح با شربه و ادویه مسکن تپ مخلوط سازند و گاهی بعلاج این و گاهی بعلاج آن مشغول شوند مثلاً یکروز علاج تپ و دیگر روز علاج قرحه یا هر روز صبح علاج قرحه و شب علاج تپ نمایند هر کدام که غلبه زیاده باشد اول بعلاج آن مشغول باشند و ممکن نیست که قروح ریه مندمل گردد لیکن اگر علاج با صواب کنند ممکن ست که قرحه بایستد و فساد زیاده نگردد و علاج صادق کردن امید سلامت ست اینست که در روز اول که خون از نفث برآید و معلوم گردد که این خون از جراحت ریه آمده است فی الفور مستعد ابلکه دوم کنند مبادرت بعلاج آن نمایند چنانکه جالینوس گوید که هر که را خون بنفث از سینه برآید و آنرا از روز اول یافتم و علاج کردم شفا یافت و هر که را از روز اول نیافتم احوال او مختلف شد و آن علاج در علاج نفث الدم از جرم ریه مسطور شد بقول آرندلس هرگاه جراحت ریه ورم گیرد و ریم کند و تپ و سرفه لازم شود برای تپ هر چه

کہ دراں سرطان مادہ بجنہ باشند بیاشامند و آنشان مادگی سرطان آنست کہ سوزنے در تہیت او فرو برند گر رطوبت ہیچو لعاب تیر براید مادہ باشد تیس الطراد
دور کردہ باب نمک و آب خاکستر بشویند تا از چرک و رطوبت لزج کہ بر ظاہر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف باشد در ماء الشعیر با چوزہ و بنالہ برم
و اگر طبع نرم بود و حاجت بحبس آں افتد در ماء الشعیر حب الاس بپزند و بشربت آس بنوشند و حب الاس و ماء الشعیر در بیرون وقت درین مرض سود دارد
و اگر سرفہ شدیدہ بود در ماء الشعیر و احسا تخم کاہو داخل کنند و اگر در بدن مریض فضول باشد باین مطبوخ خیار شنبر تنقیہ نمایند مغز خیار شنبر مفشہ سرداحلہ
ہفت درم مویز منقی بست درم عناب دہ دانہ سپستان سی عدد در دو من آب بپزند تا ثلث باقی ماند بمالیدہ صاف نمودہ سی درم ترنجبین داخل کردہ بار
دیگر بجوشانند و صاف نمودہ باز بجوشانند تا صد درم باقی ماند بنوشند و این مسہل نیز مفید است فلوس خیار شنبر پنجاہ درم بنفشہ دہ درم عناب پنجاہ دانہ
سپستان صد عدد مویز منقی سی دانہ ہمہ را در دو من و نیم آب بپزند تا نصف بماند صاف نمودہ نیم من قانید و چہل درم روغن بادام آمیختہ بجوشانند
تا بقوام شہد آید چہل درم بنفشہ کوفتہ بیختہ بسرشند و نگاہدارند و حسب قوت مریض بدہند و اگر از مسہل انکار باشد حقنہ لین بعمل آرند و اگر دماغ گرم باشد
و قبول بخرہ نماید و از ان رطوبت بر شش ریزد اول فصد سرو نمایند بعدہ تدبیر مسہل کنند و چون تن پاک گردد ادویۂ منقیہ و مرطبہ بدہند و احسا از
کشک جو و آرد باقلا و نشاستہ و کتیرا و بہدانہ ساختہ سرطان مادہ پاک کردہ دران بیختہ و روغن مغز تخم کدو ریختہ با شکر یا بی شکر بخورانند و اگر در سینہ رطوبات
بسیار باشد حریرہ از جاورس مقشر و آب سبوس و تخم خیار و شکر یا عسل بدہند و حب السعال استعمال نمایند و آنچہ در سرفۂ رطب مذکور شد بکار برند گل ارمنی
بلعاب بہدانہ یا آب باران سخت نافع ست بخفیف قرحہ و اندمال آن نماید و ہر گلی کہ شور نباشد درین باب سود دارد دیگر آنکہ ضیق نفس باشد کہ درینصورت گل
نباید خورد و اگر مادہ عسر الخروج باشد از افیون و تخم خشخاش و دیاقوذا کہ مغلظ مواد و مانع نفث اند اجتناب نمایند و آن سبب رطوبات از سینہ و بدن کم کنند
و قرحہ را خشک نماید صبر با آب باران مغسول ترید موصوف ہر یک چہار دانگ رب السوس نیم درم کتیرا یک دانگ حبہا سازند و بحسب قوت و ضعف طبع کم و زیادہ کنند و اگر
باریم خون آید علاج نفث الدم نمایند **محمود شیرازی** می نویسد کہ ہر صبح شربت خشخاش و یا شربت بنفشہ دو درم ترنجبین دہ درم و یا جلاب و پستان یا عناب
دہ عدد با شکر سفید و یا ترنجبین دہ درم دہند و غذا ماء الشعیر مطبوخ با سرطان سازند و اگر مریض از سرطان کراہت کند با ماء الشعیر اکارع بپزند و یا حریرہ
نشاستہ در روغن بادام و خشخاش بدہند و روغن بنفشہ و کدو و بادام بر بدن بمالند و اگر از ماء الشعیر کراہت نمایند مزورۂ ماش مغز بادام و اسفاناخ
و خرفہ و کدو دہند و نوشیدن شیر خر و زنان با لعاج یا بز درین مرض نافع ست و اگر از پستان بمکند بہتر و سریع التاثیر باشد و باید کہ در معالجۂ سل از
مراعات قرحہ یعنی جلا و تنقیہ و تسکین سعال و التحام قرحہ کنند غافل نباشند و آبزن و حمام غیر حار باعتدال استعمال نمایند و بعد حمام روغنہای مذکور بمالند
دار الجبن در ابتدای سل و انتہای او نفع عظیم دارد چہ آنرا در ترطیب ابدان و التسمین آنہا تاثیر بیشتر از تلحیم ست باید کہ بنوشند و نان بانی بخورند و از اسہال و حبس
طبیعت و تعب و غضب و جماع و کثرت کلام حذر کنند و این قرص برای اصحاب سل نافع ست اگر با آن نفث الدم و مدہ باشد گل مختوم گل ارمنی نشاستہ
ہر واحد پنج درم سرطان سوختہ دہ درم کتیرا طباشیر ہر واحد شش درم رب السوس سہ درم کوفتہ بیختہ بلعاب بہدانہ قرص سازند شربت دو درم و این قرص
نیز نافع مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ ہر واحد چہار درم طباشیر سرطان محرق ہر واحد دو درم نشاستہ کتیرا ہر واحد یکدرم کوفتہ بیختہ بجلاب سرشتہ قرص سازند
شربت دو درم با دو دقیہ جلاب و یا پنجاہ درم ماء الشعیر و این لعوق نیز نافع اصحاب سل ست باقلای مقشر مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ ہر واحد
پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاستہ ہر واحد ہفت درم مغز بادام مقشر دوازدہ درم مغز تخم خربزہ دہ درم مویز منقی مطبوخ بروغن بادام دوازدہ درم مغز ہیدانہ
دہ درم مغز بادام و بندق را کوفتہ آمیختہ در دو رطل آب بجوشانند تا نصف رطل آب بماند شکر سفید یکرطل داخل کردہ بآتش ملایم بپزند تا غلیظ گردد ہر روز دہ درم
ازان بخورند و این شربت مسلولان ضعیف تصیف را نافع ست آب انار شیرین چہار رطل آب سیب شامی یک رطل آب نیشکر دو رطل ہمہ را
در آتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند شربت دہ درم و ابن ماسویہ گفتہ کہ صرع و سل امراضی ست کہ شفا نمی یابند و قول در علاج آنہا فضول ست بعدہ
این دوا نافع مسلول بیان نمودہ کتیرا صمغ عربی گاوزبان رب السوس نشاستہ ہر واحد سہ درم گل ارمنی چہار درم گل سرخ پنج درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار

هر واحد ستش درم سرطان سوخته مغز بادام هر واحد ده درم کوفته بیخته قرص سازند و یکمثقال بخورند **تنبیه** اگر لعبن بتحریک نزله می نماید خصوصاً که لحم
از حموضیات بسیار بند اگر استعمال نمایند از حموضیت مرتب بشناسند و تحریک نزله ملاحظه نمایند چون محسوس گردد ترک باید کرد طبری گوید که قرحه حادث
در ریه چون مستحکم گردد در شفای او طمع نیست و قبل از استحکام علاجش اینست که نظر کنند اگر با قرحه تپ دق لازم باشد فصد کنند اگر امکان آن باشد
بعده لزوم ماء الشعیر لعاب و سپستان که بران اندکی از صمغ آلو و صمغ عربی و کتیرا انداخته باشند و سینه را بروغنهای مفتره مثل روغن گل و خیری بمالند
اگر حدت مزاج مانع این نباشد و ماء القرع مشوی که مرکب و گل حکمت نموده در تنور پخته آب او افشرده باشند گرفته در آن صمغ و گل مختوم و گل ساموس انداخته
بنوشند و وقت غذا ماء الشعیر بنوشند و بران ادویه مذکوره نیز انداز ند و اگر خروج ریم زیاده باشد اندک شربت عسل سازج بنوشند و تمریخ سینه نمایند
بموم روغن که اندک حنفص آمیخته باشند و چون ریم قلت پذیرد و تپ زائل گردد این قرص بدهند کندر اتنج بسد هر واحد یکدرم گل مختوم گل ساموس مغره
هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید هر واحد یکنیم درم ریوند بزر البنج هر واحد دو دانگ افیون یکدانگ همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول
مصفی سرشته بقدر یکدرم قرص ساخته خشک نمایند و هر روز یک قرص بماء الشعیر یا بشربت آس یا رب سیب یا رب به بدهند اگر سعال موذی نباشد
والا بماء الشعیر تنها بخورند و اگر تپ زائل نشود و قرحه باقی بود این قرص را بماء الشعیر که در آن سرطان ماء نهری مغسول پخته باشند بدهند و اگر بسبب ثقل
علت و ضعف قوت احتمال این نشود تسیر خر بیاشامند اگر موافق مزاج او باشد و استعمال تپ بطریق استحاله تسیر نمایند و اگر احتمال تسیر خر بسبب خبث علت
و سوء مزاج نبود تسیر زن از پستان بمکند بعد اصلاح غذای او که بآن طریق بر حاصل شود **اقوال متفرقه** بعضی گویند که ترک فصد و استفراغ درین مرض
واجب است مگر آنکه سبب حدوث او سیلان مواد از سر بسوی ریه و یا از بدن بسوی آن باشد که در نصورت بمنع آن جهد نمایند هر چند بفصد قیفال و باسلیق
باشد بشرط آنکه قوت وفا نماید و بسیار قوی باشد و اندک خون گیرند بحسب قوت و مزاج و سن و عادت و بعد از ان اگر قوت متحمل تلیین باشد دوای ملین مثل
مطبوخ عناب و سپستان و مویز منقی و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر با فلوس خیار شنبر و خمیره بنفشه و قدری روغن بادام بدهند و اگر مریض صاحب تپ دق و یا
ضعیف القوة و یا بدرجه ذبول رسیده باشد هرگز جرأت بفصد و اسهال بوجهی از وجوه نباید کرد بسببی که باشد و چون هزال و لاغری عارض گردد نصد تام
بتخصیب و فربهی بدن بتغذیه و تقویت با رعایت حال قرحه و سعال نمایند بنحوی که در مبحث دق مسطور گردد و ابن سرابیون و تابعان او در علاج این مرض در
اول امر حکم بفصد قیفال نموده اند از جانب علت با حساس وجع اگر مانعی نباشد و همچنین اگر بسبب نزلات منصبه از سر باشد و بعد از ان اسهال نمایند بدوای
متوسط اللین و تنقیه سر کنند بدوایکه از تربد و صبر مغسول و رب السوس سازند و مقدار ادویه بحسب سن و قوت علیل باشد و اگر قوت ضعیف باشد اسهال بادویه
مذکوره ننمایند بلکه مطبوخ مسطور استعمال کنند و اگر نفث الدم هم رسد ادویه نافعه سل و نفث الدم با هم بیاشامند و حبوب نافعه قرحه ریه با نفث الدم در
دهان دارند و ضمادات بر سینه استعمال کنند و اگر با سرفه شدید باشد لعوقات و حبوبات نافعه سل با سعال بخورند و اگر نزله باشد دیاقوزا استعمال نمایند
و اگر با سل عسر نفث باشد طبیخ زوفا بدون زوفا بیاشامند و نیشکر بمکند و انجیر تازه و مغز بادام مقشر و مویز و انگور شیرین تازه و عناب و سپستان مانند قلیل
بلیغ النفع است و ابن ماسویه گفته که تناول لحم قنفذ بسیار است که از این مرض زائل میکند و جالینوس گوید که مسلولین انتفاع می یابند باطلیه و اضمده و نیز
از انتفاع بمشروبات در تابستان بروغن گل و بقیر و طلی بارد طلا نمایند و در زمستان بروغن مصطکی و ناردین و باید آن و بالضماد معمول از گرد آسیا انتفاع
کنند و سفیدی بیضه ضماد کنند و از کلام قرشی مستنبط میگردد واجب است که دوا و غذای مسلول از سرطان خالی نباشد **تعلیم** بدانکه سل حقیقی است و غیر حقیقی
حقیقی قرحه ریه است که مسطور شد و غیر حقیقی آنکه از کلام شیخ الرئیس و دیگر متاخرین مستفاد میشود که گاهی اطلاق می یابد اسم سل بر مرض دیگر که با آن قرحه و تپ نباشد
و این چنانست که بعضی کسان باشند که اگرچه در ریه ایشان قرحه نباشد لیکن حال ایشان همچون حال مسلولان بود و در ریه ایشان قابل اخلاط غلیظه لزجه پر دوازل
باشد که پیوسته رطوبات لزج از سر ایشان بسینه فرود آید و مجاری تنفس ممتلی و تنگ گردد و باین سبب تنگی نفس و سرفه سخت تولد کند و کار بدان رسد که ضعف قوت
و لاغری و کاهش بدن پدید آید و هر چند این مرض فی الحقیقة از قبیل ربو و ضیق النفس است و مریض او در حقیقت مانند اصحاب ربو لیکن چون عرف اطبا مجازاً

و از علامات انتقال آن بسل کدورت رنگ و تپ دقیه [illegible] ظاهر دیگر علامات آنکه در سل مسطور شد و بیان فرق در مدی بلغم و سل [illegible]

علاج آنچه از سبب آید اگر ماده رقیق باشد و با حرارت بود شیر مقیر آن با ماء الشعیر یا ماء العسل ممزوج با آب بسیار بدهند بعد سفوف سرطان ده درم [illegible]

شیر خر یا دو اوقیه شربت عناب هر صبح بدهند و در آخر روز یک مثقال سفوف مذکور با دو اوقیه شربت خشخاش بدهند و یک مثقال اقراص خشخاش با یک درم سرطان

نهری سوخته و چهار اوقیه شیر خر بغایت مفید است و اگر شیر خر میسر نشود بجای آن شیر بز کنند و بستر از همه شیر زنان است با نبات دو اوقیه [illegible] تا ربع رطل همراه [illegible]

علاج با سفوف آن دهند و شیره تخم خرفه با شربت خشخاش نیز نافع و کذا حریره آرد کرسنه و شکر و روغن بادام و شربت انجبار با آب برگ بارتنگ نیز [illegible]

و غذا مزوره دهند چون قرحه اصلاح پذیرد چوزه مرغ بریان و زرده بیضه نیم برشت بدهند و در ابزن داخل کنند و بر سینه روغن بنفشه بمالند و بابونه

علاج سل نمایند و اگر ماده سیاه بود و بدشواری بیرون آید و بدون تپ باشد بیخ لطیف آن اصل السوس مقشر نیکو کوفته بر سیاوشان و زوفای خشک انجیر زرد

و امثال آن که در منضج بلغم است جوشانیده [illegible] نموده با نبات یا عسل دهند و استعمال طبیخ زوفا یا خمیره بنفشه با دخال عناب و پر سیاوشان و حلبه در طبیخ

نیز مفید و روغن بابونه و امثال آن بر سینه بمالند و در وقت رطب تنه و آرد کرسنه و حلبه و تخم کتان و با دیان و تخم انجره و پر سیاوشان کوفته بیخته با روغن

بابونه و روغن قار و پیه اکیان با عسل بر سینه طلا سازند و غذا حریره اسپغول گندم و مغز بادام و خشخاش و ترنجبین و شیر گاو ساخته بدهند و همگی از تنقیه

سینه و دیگر اعضا بمقیات مناسبه کوشند چنانچه مطبوخ زوفا و حب اسیون و غار اقون و حلوبخان تا مبادا ریم در فضای سینه جمع گشته آنها را

فاسد گرداند و بهلاکت رساند و یا بیرون ریخته بند شده سل پیدا کند و از استعمال قوابضات قبل از تنقیه و همچنین احتراز واجب دانند و بهر وجه عنایت در تلیین

طبع و تلطیف ماده مصروف دارند و بعد از تنقیه تمام جهت جلاء و تجفیف مطبوخ زوفا وقت شب بدهند و حب و یا لعوق وقت صبح همراه شیر تر دهند و حکما

بریان مغز چلغوزه و مغز بادام حلبه رب السوس انیسون کوفته بیخته با عسل آمیخته حبوب سازند و در دهن دارند و اگر ذریره البرز و زوفای خشک و اصل السوس

مقشر و مرمکی و سکبینج با همه افزوده مساوی دستور حب ساخته باشند بیشتر [illegible] از [illegible] جالیه [illegible] استعمال [illegible] مغز قرطم پنج درم رب السوس ده درم

اضافه کرده از دو درم تا دو مثقال بعرق [illegible] نیلوفر و جو [illegible] قمع بودند و دیگر لعوقات ملطفه [illegible] و کندر [illegible] ازال و [illegible] نارمشک کرد دفعتاً

از مجربات حکیم علی شربت حلبه نیز نافع است و لعوق [illegible] را مفید در [illegible] صدر [illegible] فروح صدر [illegible] و اندک [illegible] نبات

کشند و بقول شیخ در قروح صدر ادویه غساله جالیه بکار برند [illegible] بر جانب علیل [illegible] دو آب شراب و با لعاب [illegible] و در علاج این مرض بر

که چیزی از آن باقی نماند ادویه مرطبه استعمال نمایند و در سقیا [illegible] مثل عسل چیزی نیست که آن منقی [illegible] سبب نزلات منقصمه [illegible] باشد و بعد از آن سعال نمایند

و بقول شارح گیلانی بلکه آن انفع میکند مگر آنکه بایس [illegible] تب [illegible] بسیار کرد در حضور استفراغ [illegible] جیب طبیعت [illegible] ضعیف باشد اسهال بادویه

و حرارت تپ را مضرت بسیار دارد و بقول صاحب کامل [illegible] مغز بادام [illegible] و از استعمال آن نمایند و عسل سفید [illegible] قرحه ریه بالنفث الدم

سه درم با نبات [illegible] پنج درم در عسل [illegible] مغز [illegible] هر کدام ده درم پر سیاوشان [illegible] استعمال نمایند

هر یک نیم اوقیه رب السوس دو اوقیه بیخ سوسن تخم کتان هر دو اوقیه باریک سائیده [illegible] تلطیف ماده [illegible] عناب و سپستان [illegible]

لعوق نفث ماده علیظه عسر النضج [illegible] نافع آب کرنب [illegible] عسل [illegible] روغن چلغوزه آلوده شیره نبات سرشته استعمال [illegible]

هر واحد یک اوقیه بزرکتان حلبه هر یک پنج درم مغز پسته [illegible] مقشر ده درم باریک سائیده آمیزند [illegible] چلغوزه مغز [illegible] حقیقی است

بدهند هرگاه که با وجود این تدابیر خروج ماده [illegible] شیر [illegible] ادویه مجففه قرحه قاطعه النفث چون قرص کهربا با شربت خشخاش [illegible] دیگر که آب قرحه [illegible]

و این قرص نیز نافع گل سرخ کهربا رب السوس [illegible] هر کدام پنج درم سرطان سوخته تخم خرفه هر کدام ده درم کتیرا نشاسته طباشیر [illegible] اخلاط غلیظه [illegible]

هر کدام چهار درم گل ارمنی گل قبرسی هر کدام سه درم [illegible] بیخ [illegible] اقراص سازند هر یک بوزن یک مثقال [illegible] شربت [illegible] و کار [illegible]

بدهند و غذا شیر بز با ماء [illegible] غالباً با بیخ و حریره که از شیره خشخاش و نشاسته و نبات در روغن بادام ساخته [illegible]

تغذیه نمایند و مغز کاهو و خرفه و خیار دهند و گویند چون ازین تدابیر مده بسبب کثرت خود تنقیه نیابد و قوت قوی باشد باید که بر سینه داغ دهند تا خارج گردد و انتقال الی السل ننماید و تفتیح میسر باید که قروح صدر حادث از خراجات متعفنه اکثر استخوان را فاسد میگرداند بحدیکه احتیاج بقطع اجزای متعفن آن می افتد تا آنکه محاذ را و سالم ماند و لباست که عفونت آن بعضو متصل و غشا متادی میگردد و قروح حجاب که نافذ باشد التحام نمی پذیرد و غیر نافذ که در اجزای عضلی واقع شود نیز ملتئم نمیشود و آنچه در اجزای لحمیه افتد اگر در ابتدا تدارک کنند و نگذارند که ورم کند التحام می یابد و چون ورم کند یا مزمن گردد ملتئم نمیگردد و بعد از آنست که تدبیر تلطیف مده بر ورم منفجر و تنقیح حادث در صدر و ریه و حجاب همین است و در بحث تنقیح نیز مسطور گردد و درین کار مهلت روا ندارند و صواب آنست که چون ورم این مواضع بکشاید از قابضات احتراز نمایند و بکلی توجه بتلیین اعضا و تلطیف مده مبذول دارند تا تنقیه عضو بتمامه حاصل شود بعده در اندمال آن با دویه مدمله سعی نمایند و نفث الدم که از انفجار ادرام ریه و قرحه آن باشد علاجش در سل مذکور شد و آنچه از سیلان معده آید در امراض معده خواهد آمد و آنچه از

حلق و قصبه ریه و اجزای دهن آید علاج هر یک در قروح آن اعضا گذشت

ضعف ریه

سبب آن کثرت ریزش نزله بارد باشد علامتش سعال و سقوط اشتهای طعام و هزال بدن و تیرگی بول مع سرخی یا زردی و غلظت و کثرت زبد در خرخره سینه در هر وقت چه در خواب و چه در بیداری و تهیج چشمها و دوام پوشیده داشتن آنها و بدشواری کشادن و جواب بکاهلی دادن و در اکثر اوقات مشابه مسبوت ماندن و غلبه سرفه بعد از خواب و بر آمدن اندک بلغم رقیق و گاهی با جابت طبع دو سه روزی دو سه بار بسرعت بی دردی و خوردن طعام اندک و وقع فضله رقیق بسیار از مقدار ماکول و بودن دسومت بالای آن و سقوط قوت و لاغری بدن روز بروز زیاده و در آخر اندکی بلغم غلیظ بسرفه بر آمدن و ورم در اطراف ظاهر شدن و بعده طور ورم بروز سوم بهلاکت می انجامد کذا فی مدونه **علاج** در ابتدا از جانب راست فصد باسلیق کنند و رب السوس لاجورد مغسول هر واحد یکماشه در لعوق اسقیل نه ماشه آمیخته بلیسانند و شیره اصل السوس هفت ماشه و ایرسا سه ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه در عرق پرسیاوشان مکوه هر یک هفت توله بر آورده شربت زوفا سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای بنگواره بنان تنوری دهند و وقت شب حریره از سبوس گندم و شیره مغز بادام پانزده عدد و مغز قرطم یکنیم توله و مغز خربزه یکتوله و مغز چلغوزه نه ماشه آرد نخود بریان سه توله روغن چهار و نیم توله قند سفید بقدر ذائقه و بفاصله سه چهار روز فصد اسلیم از دست راست گیرند و همچنین از دست چپ پس ازین مطبوخ دهند تخم فراسیون زوفای خشک گل گاوزبان هر یک هفت ماشه اصل السوس پرسیاوشان پوست بیخ بادیان هر یک شش ماشه عناب هفت عدد انجیر زرد چهار عدد ایرسا سه ماشه بادرنجبویه عنب الثعلب هر یک نه ماشه مویز منقی دو توله با خمیره بنفشه و گلقند عسلی هر یک دو توله پنج شش روز و یا زیاده داده بنابر تنقیه بدن در یک حب غاریقون علوسیان خود اسیون وقت شب دهند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله ترید و فلوس خیار شنبر، ترنجبین هر یک هفت توله شیر خشت چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب ... گاوزبان و بادرنجبویه اکتفا کنند و وقت دو پهر نخودآب با مرغ دهند و وقت شام غذا بدستور و صبح تریاق جواهر مهره و دو ماشه با خمیره گاوزبان عنبری خمیره خشخاش هر یک هفت ماشه ورق طلا یا نقره یکعدد آمیخته اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان زوفای خشک هر یک هفت ماشه ایرسا انیسون بادیان ختائی هر یک چهار ماشه جوش کرده مالیده صاف نموده شربت ابریشم و زوفا هر یک دو توله داخل کرده تودری نه ماشه پاشیده بدهند و همین نسخه چهار پنج روز مسهل داده جهت تقویت این خمیره ابریشم علوسیان بماء اللحم دهند ابریشم خام نه توله شب در عرق بادرنجبویه و گلاب و شاهتره و گاوزبان هر یک یا و آثار خیسانیده صبح بجوشانند که نیمه ماند مالیده صاف نموده نگاه دارند و آب سیب و به ولایتی هر یک هفت توله آمیخته قند سفید سه پاؤ قوام ساخته رب السوس چهار درم خود خام ابریشم مقرض و اشنه سبز هر یک سه درم یاقوت کبود و رمانی و سفید ورق طلا هر یک یکمثقال مشک یک درم آمیزند شربتی از دو درم تا دو مثقال و ترکیب ماء اللحم اینست مرغ کلان دو عدد دراج سه عدد لوه بست و پنج عدد گوشت بزغاله پنج آثار قاقلین کشنیز سیاه زنجبیل هندی هر یک پنج توله با نه توله اغنه بیزند که خوب مهرا شود مار اورده زیره سیاه و سفید و قاقلیه و کشنیز و مصطکی و قرنفل هر یک سه توله ... بقدر حاجت در روغن گاو سه پاؤ خوب بریان کرده

پس در طست انداخته بگذارند تا روغن او ببالا آید آن را دور کرده در پارچه سفت سه صاف نموده یا بچها پارچه صاف کرده اندکی در آفتاب نهند تا رطوبت جذب شود پس بگیرند آب باران هفت آثار آب عنب الثعلب سه آثار برگ گاوزبان گل گاوزبان تخم خشخاش هر یک سه توله انیسون بذر فای حشک اصل السوس برگ بادرنجبویه هر یک چهار توله زرنب سعد دارچینی تخم بادرنجبویه و شاهتره بادیان خطائی هر یک سه توله چای خطائی تودری صمغ عربی هر یک هفت توله حاشی انگور شفا هر یک پنج توله گل سنبل هندی یک نیم پاو برگ ارو سه پاو گل ارو سه پاو آثار برگ تیغ و ریحان و نعناع همه سبز هر یک نیم پاو قرنفل پنج توله مشک عنبر هر یک یک درم زعفران دو مثقال قند سفید سه پاو کیسر دیگ آثار آب لیمو شتر نیم آثار داخل کرده بدستور عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست و پنج توله دو کیک غذا یک وقت موقوف دارند و بر بار اللحم اکتفا کنند و پیوسته رب السوس و تیر خشت در دهن دارند و حبوبات و حریرهای مقوی به عمل آرند

اوجاع صدر و جنب و نواحی آن

گویند که مراد از اوجاع درینجا آنست که عام و شامل اورام و آلام و امراض باشد و اطبا در اطلاق اسامی اورام این اعضا اختلاف دارند نزد اکثر اطبا باعتبار اختلاف محل هر یک ازآن باسمی مخصوص ست چون ذات الجنب خالص و غیر خالص و خناقه و شوصه و ذات الصدر و ذات العرض و برسام و نزد بعضی نام مثل تیبح و قرینی و اکثر متقدمین در اورام مذکوره فرق نیست و لذا الفاظ مترادف شمرده اند بالجمله اکثر اطلاق لفظ اوجاع عموما بر امراض مولمه این اعضا میکنند و برین تقدیر حدوث آن یا از سوء مزاج مختلف مولم ساذج یا مادی و یا تفرق اتصال و یا مرض ترکیب باشد و ساذج مختلف حار یا بارد یا یابس بود در رگ سوء مزاج رطب موجب درد نبود و آن یا از اسباب داخله بود مانند تناول ادویه و اغذیه و یا از اسباب خارجه باشد مثل سردی هوا و گرمی آن و مادی مختلف خواه از ماده دی قوام یعنی اخلاط اربعه بانفراد یا ترکیب آنها یا نزله منصبه از راس باشد و آن مجاور یا مداخل غیر مورم یا مورم بود و خواه از ماده دی قوام یعنی ریح سلیظ متولد از فضول بلغمی یا سوداوی باشد یا ریح بخاری متولد از فضول دموی یا صفراوی و آن یا در اعضای صدر و جنب تولد کنند و یا در اعضای غذا مثل معده و کبد و یا عروق بسبب ضعف هضم یا سوء هضم یا اغذیه منفخه مولد ریاح متولد شود و از آن اعضا بصدر انتقال نماید بجهت مجاورت و تفرق اتصال از ضربه یا سقطه یا جراحت یا قروح و امثال اینها باشد و مرض ترکیب مثل مانند سده و یا تقلص و تشنج باشد و تشخیص این اسباب چنان باید کرد که اولا بلمس عضو و نفس و نبض مریض خیال نمایند اگر لمس گرم و نفس و نبض سریع و عظیم دریافت گردد و بمبردات انتفاع و مسخنات ضرر یابند سوء مزاج حار ساذج باشد و با وجود این علامات بچشم و چهره مریض نیز نظر کنند اگر در هر دو سرخی و برآمدگی عروق و در نبض امتلا و در نفث و قاروره سرخی معلوم شود حال ثقل اعضای صدر و پهلو و وجع تمددی و ضربانی و ضیق نفس و سعال و شیرینی دهن نیز برسند و این همه علامات سوء مزاج حار دموی ست و اگر رنگ چهره و زبان و نفث و قاروره زرد نماید حال وجع ناخس و عسر نفس و نفث و تلخی دهان و بیداری مفرط نیز برسند و این علامت سوء مزاج حار صفراوی بود و اگر لمس سرد و نفس و نبض بطی و صغیر یافته شود و از مبردات ضرر و از مسخنات نفع یابد از سوء مزاج بارد ساذج باشد پس با وجود این آثار نظر بچهره و نفث و قاروره نیز باید کرد اگر تهبیج در چهره و رصاصیت رنگ آن و رنگ نفث و قاروره سفید نماید و با آن نرمی نبض و حلاوت دهان و ضیق النفس شدید و وجع ثقیل تمددی باشد از سوء مزاج بارد بلغمی بود و اگر کدورت رنگ و صلابت نبض و شدت عسر خروج نفث و خشکی آن و سوء فکر و خفقان و دیگر آثار سوء مزاج یابس ساذج بود از سوء مزاج سوداوی باشد و اگر صرف شدت صلابت نبض و عسر نفس و خشکی دهان و بیداری و یبوست و سرعت انتشاف آن روغن را که بران مالند و منتفع گشتن برطبات و ضرر یافتن بمجففات باشد از سوء مزاج یابس ساذج بود پس اگر با این علامات آثار سوء مزاج صفراوی یا سوداوی مضاف گردد بسبب سوء مزاج یابس همان خلط باشد و اگر با وجود علامت خلطی از اخلاط مذکوره انتقال وجع و نفخه نیز مدرک گردد از ریاح متولد از فضول آن خلط باشد و اگر با وجود انتقال درد تقدم آثار سوء هضم و تناول اغذیه و ادویه نافخه دریافت گردد از ریاح معده و کبد باشد و فرق در وجع حادث از ریاح غلیظه متولد از فضول بلغمیه و سوداویه و میان ریاح بخاریه متولد از فضول دمویه و صفراویه آنست که حادث از ریاح غلیظه اندک و بطی الانتقال میباشد و وجع مائل باسفل صدر و جنب و تراسیف با سائر علامات بلغم یا سودا بود و حادث از ریاح بخاریه سریع الانتقال از موضعی بموضع دیگر

و مائل بطرف اعالی باسائر علامات غلبهٔ دم یا صفرا باشد و فرق در ریاح بلغمی و سوداوی آنکه بلغمی با رطوبت و سوداوی با یبوست میباشد و آنجا که تمدد بسیار باشد و تقدم اکثار اغذیهٔ غلیظهٔ مسدده و ترک استحمام و ریاضت و حرکت بران گواهی دهد ار سده اورده یا شرایین آن عضا باشد و تقلص حجاب جدا مسطور گردد و کذا علامات هر یک از اورام مذکور مع اسباب و علاج جدا جدا بیاید

علاج اوجاع مذکوره حادث از حرارت و یبوست

اگر از حرارت ساده باشد ازالهٔ سبب نمایند و ادویه و اغذیه مبرده و موافقه استعمال کنند مثل لعاب اسپغول و بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو و خیارین و کاهو و خشخاش با شربت نیلوفر یا بنفشه یا انار یا جلاب شکری دهند و در استعمال دیاقوزا برای تسکین وجع باکی نیست و اطلیه و اضمده مرتب از صندلین و جرادهٔ کدو و گل سرخ و آرد جو با آب عصی الراعی و آب برگ گل و آب برگ بید و آب کشنیز تازه بعمل آرند و اگر حرارت شدید باشد اندکی کافور و قدری زعفران اضافه نمایند و ماء الشعیر و سکر و آب کاسنی و بادیان یا شیر با بهم چند آن آب جوشانیده تا آب برود و بس شکر و سکه داخل کرده بنوشند و مغز تخم کدو و کذا ضماد برگ خطمی و یا آرد جو و پوست خشخاش و اکلیل الملک و کذا خوردن مسدد رم بستان افروز خشک بجلاب نافع و بمزور کدو با ماچه یا ماش و برنج یا اسفاناخ و کدو و بقلهٔ مبارکه مطیب بروغن بادام و روغن خشخاش یا ماهی رضراضی غذا سازند و اگر از حرارت مادی دموی باشد فصد باسلیق و اخراج خون بقدر حاجت و تلیین طبیعت بمثل مطبوخ فواکه یا ترنجبین و شیرخشت کنند و بعد از ان تعدیل مزاج نمایند بانچه در حرارت ساده مذکور شد بدون اولطا در تبرید بلکه بچیزی که دران انضاج و تحلیل و جلا و قدرت نفث باشد و عناب و تخم خطمی خبازی و تخم خرپزه بیکوفته در عرق عنب الثعلب تر کرده شربت بنفشه داخل نموده بنوشند که وجع صدر را مفید و اگر از حرارت مادی صفراوی بود تنقیهٔ صفرا نمایند بتعلیل آن با دویه مسهله مانند شربت نیلوفر و شربت بنفشه با عرق بید و شیرهٔ مغز تخم کدو یا ماء الشعیر بعده تنقیهٔ آن بنقوع فواکه یا خیار شنبر و شیرخشت و ترنجبین و روغن بادام کنند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج بانچه در سوء مزاج حار گذشت و هرچه در سوء مزاج یابس می آید بانچه معین بر نفث ماده و ترطیب و جلا و غسل باشد مثل ماء الشعیر با شکر سفید باید کرد و استعمال دیاقوزا در ابتدا برای تسکین وجع و تنویم بدهند و اگر از یبوست ساده باشد ترطیب با دویه و اغذیه مرطبه مثل لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب شکری و شربت گاوزبان و دیاقوزا و ماء الجبن با شربت نیلوفر نمایند و تمریخ بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر و قیروطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و روغن کدو که با آب جرادهٔ کدو و لعاب اسپغول و آب عصی الراعی و آب هندوانه تسقیه کرده باشند باید کرد و آبزن نیمگرم که دران حشائش رطبه جوشانیده و ادهان رطبه ریخته باشند استعمال نمایند و بماء الشعیر با شربه و کشک گندم مطبوخ بپاچه و یا گوشت غاله و ماهی رضراضی و شوربای حریرهٔ بقول رطبه مانند اسفاناخ و کاهو و کدو و خبازی و خیار و ملوخیا پخته بروغن زیت تازه و یا روغن بادام و شیر بریان نموده غذا سازند

علاج اوجاع مذکوره حادث از برودت

اگر از برودت ساده بود دفع سبب و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه موافقه مثل طبیخ انجیر و مویز و حلبه و زوفای خشک با شربت عسل یا کلقند و معجون اناناسیا و دواء الحلتیت و معجون الملک و جالینوس و تریاق اکبر نمایند و ماء العسل ساده یا سفوف بنوشند و تمریخ صدر بمثل روغن قسط و ناردین و غار و سداب و شونیز و بلسان مفرد یا مرکب بجند بیدستر و مقل و تافسیا و عود قماری و امثال آن کنند و تغذیه بمثل نخوداب و کرنب و ملیون و حلبه ساده یا بالحوم طیور خفیف و لحوم صید مانند آهو و ارنب بریان بروغن گاو یا زیت یا روغن کرد گان و همچنین طاؤس پخته با گوشت و پیه آن نمایند و اگر وجع شدید باشد برای تسکین آن تناول مثل فلونیا و برشعثا و فیروز نوش باکی نیست و حکیم شریف خان در فوائد شریفیه می نویسند که گاه وجع صدر و جنبین و اضلاع نزد رسیدن سردی از ملاقات هوای بارد یا آب سرد بیمار غش میشود و علاجش خوردن معجون سجزینیا و تریاق و فلاسفه و دواء المسک حار و امثال آنست و تمریخ صدر با دهان حاره و شحوم گرم و غیر آنها از ضمده و اطلیهٔ حاره و گویند که خوردن سیعه و بخار گرفتن و طلا کردن از خارج آن وجع صدر را مفید است و صاحب علاج الغربا گوید که اگر درد سینه از سردی باشد و آن بی تپ بود دیوار دو نیم باشه سوده با پنج ماشه قند سیاه غلوله بسته فرو برند و بعضی برابر آن زنجبیل نیز می افزایند و یا برگ سهجنه پخته بخورند و شربت طبیخ حلبه با عسل نیز نافع اوجاع مزمنهٔ صدر و ضیق النفس است و طلای قسط بر سینه و شرب جدوار نیم درم در شراب سخن مفید و آبنه مسیحی گوید که ذره و قسط

یرقی در ریوند خطائی مدبی و زراوند طویل چینی یکمثقال یا دو درم با آب گرم بخورند و وجع جنب بارد را سبرد و مالیدن روغن سوسن یا نرگس یا روغن بان همین عمل دارد و برای وجع کنند برگ کرنب نبطی و تخم آن سرا جد بکمیز و یا یک سائیده اندک پیه مرغابی و روغن سوسن آمیخته گرم بر صدر یا پهلو گذارند و چون سرد شود دور کنند و اعاده نمایند و مسودی گوید که قرصعنه وجع جنب را مجرب منفعت در وجع و خود البخور و فوه و مقل و جلب و لسان العصافیر و سلیخه و سکبینج و کرفس الماء و قرطم و فراسیون بر اضمد مفید وجع جنب بارد است و کذا شرب و ضماد سنبل هندی و اشق و جعده و جند بیدستر و عود صلیب بعسل و شرب طبیخ خنثی با کل جرم آن و ضماد گل نرگس با بیخ آن و خوردن ما فالس بعسل تخم انجره بعسل پوست بیخ کبر بعسل و نوشیدن طبیخ بادیان کوفته و کذا اسد اسع تست و کذا قنطوریون غلیظ **واگر** از برودت مادی بلغمی باشد نضج ماده بماء الاصول و روغن بید انجیر یا بالطبیخ زوفا و جعفری یا کبیر نمایند و بعد نضج در نفث و قاروره تنقیه ماده نمایند بمطبوخ مرتب از انجیر زرد و مویز منقی و پرسیاوشان و زوفای خشک و بسفایج و تربد سفید و بزر خسیل و قنطوریون دقیق و اذخر مکی و حاشا و اصل السوس مقشر نیمکوفته و پوست بیخ بادیان و ایرسا و سنای مکی با فلوس خیار شنبر و گلقند عسلی و روغن بادام و یا حب غاریقون و یا ایارج جالینوس اگر وجع مائل بسوی شراسیف باشد و بعد از تنقیه مبدلات مزاج که بر برودت سابق گذشت استعمال نمایند لیکن بانچه در آن العلاج و جلاء و غسل باشد تا معین بر نفث ماده گردد مثل ماء العسل و ضماد انجیر و گاه در این نوع حبوب جید دار برای تسکین وجع استعمال مینمایند تکبیر رجد وار خطائی هفت مثقال تخم کرفس و دو بیخ زعفران هر یک دو مثقال و نیم فلفل سفید بنادمعی عود قماری علم سنبل الطیب قرنفل فاقله کبار قاقله صغار صمغ عربی خولنجان عاقرقرحا افیون هر واحد یکمثقال و نیم کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند بقدر نخود و بعد آن طلا بحیده بکعب یا دو حب اول روز نغر در بند و بالای آن ماء العسل یک فنجان بیاشامند و همچنین آخر روز **واگر** از برودت مادی سوداوی باشد نضج ماده بشل ماء الجبن بشربت گاؤزبان یا مربای گل گاؤزبان یا مطبوخ گاؤزبان شاهتره و گل بنفشه اصل السوس مقشر نیمکوفته بشربت گاؤزبان و خمیره بنفشه نمایند و بعد از نضج و ظهور نفث نضیج تنقیه ماده بفصد صافن و یا باسلیق و اخراج خون بقدر اعتدال و اسهال بمطبوخ افتیمون یا بحب آن یا بحب لاجورد کنند و بعد تنقیه بدن متوجه تنقیه خلط باقی در اعضای صدر گردند بچیزیکه معین بر نفث باشد تا ترطیب و جلاء و غسل و تحلیل و هر لقای ماده را و گاؤزبان گل گاؤزبان هر یک پنج ماشه تخم خطمی نه ماشه خبازی پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده و هند که بعد مسهل نیز زائل نشود منقول از حکیم شریف خان است که بسوی مرض صلاح اعتنا باقی نه ترجیح علاج آن شوند بلکه بچیزی است سفید که اوقات مولدیه

علاج اوجاع مذکوره حادث از ریاح غلیظ

در جمیع اقسام ریاح ابتداء بمحللات و منفّیات ریاح نمایند جهت آنکه اکثر باعث زیادتی علت میگردند بلکه واجب است که تنقیه ماده نمایند اول البته اگر ماده بسیار باشد یا غلیظ و اگر بسیار و غلیظ نباشد در ابتداء استعمال محللات و مفشیات و تکمیدات باکی نیست و لیکن باید که با دویه قابضه باشد که در انها قوت تمکین باشد و اخراج فضول ماده ریاح مانند جوارش شهریاران و تریاق و جوارش نار مشک **بالجمله** علاج ریاح غلیظه متولد از سوء هضم از اغذیه غلیظه تجوید هضم و استعمال ادویه کاسر ریاح مفشیه آن مثل جوارش شهریاران کمونی و فلافلی و عود و فود نجی و فنداد لیتون و فلاسفه و اناسیاد و اینها باید کرد و اگر باین تدبیر وجع زائل نگردد تکمید بمثل سبوس گندم و جاورس و نمک و تمریخ نمایند بروغن کلکلانج و روغن بید انجیر که در ان ملطفات کاسر ریاح مانند نانخواه و کاشم و زیره کرمانی باشد و اگر احتیاج بقوی تر از این باشد روغن برگ سداب و تخم آن و حب الغار و انجدان و تخم سیسالیوس که در انها حل نموده باشند استعمال نمایند و اکثر مالیدن روغن شبت کفایت مینماید **و علاج** ریاح متولده از فضول بلغمیه غلیظه نضج ماده نمایند بمطبوخ مرتب از بادیان و مویز منقی و بابونه و پرسیاوشان و زیره کرمانی و شکاعی هر یک دو درم انجیر سفید ده عدد انیسون یکمثقال اصل السوس مقشر نیمکوفته دو مثقال جوشانیده مالیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده هر صبح بنوشند و غذا نخود آب جوزه مرغ سازند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد بماء الاصول و روغن بید انجیر چند روز نضج دهند و چون آثار نضج در نفث ظاهر گردد اسهال ماده باین مطبوخ نمایند مویز منقی ده درم انجیر زرد ده دانه اصل السوس مقشر

نیمکوفته پرسیاوشان زوفای خشک قنطوریون دقیق بادرنجبویه شکاعی انیسون زیرهٔ کرمانی نارمشک هر یک دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده شش درم بسفایج سه درم سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر گلقند عسلی هر یک پانزده درم مالیده باز صاف نموده روغن بادام یکدرم چکانیده بیاشامند و اگر مواد بسیار غلیظ باشد تنقیه بطبیخ تربد یا غاریقون نمایند و اگر احتیاج مسهل قوی‌تر افتد حب منتن یا یارجات کبار مانند ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا دهند و بالجمله لازمست که اسهال بدوائی باشد که مخرج بلغم و ریح هر دو باشد و از مسهلات بلکه اگر وجع مائل بطرف ثر سیف باشد اسهال بحرملی سیاه ست با جنبا کوکه بلیغ النفع ست و چون بدن نقا یابد چیزی که منفعت بسهولت با دوران ارضاد و جلاد غسل و تقویت با صلاح ریاح و کسر و تحلیل آن بود مثل تریاق اکبر سمار العسل مفوه و اثاناسیا و فنادافیقون استعمال نمایند و از جملهٔ ادویهٔ لطیم اللعمی نوشیدن جندبیدستر مطبوخ با شربت عسل ست و یا فودنج نهری افزوده بعسل بیاشامند و اگر خولنجان سکنجبین کوفته حبوب بقدر نخود ساخته یکمثقال آن گرم بدهند و اخراج ریح کثیر در رطوبت قلیل خیلی سودمند ست و همچنین قسط و افسنتین هر یک دو مثقال با شراب شیرین کهنه خوردن و کذلک آشامیدن جندبیدستر با سرکه ممزوج بگلاب و زیت کهنه خصوصاً که سرکه را بنجدان مغلی باشد و نیز طبیخ تنباکو و طبیخ ثافسیا اوجاع قدیمهٔ صدر و جنب حادث از ریاح بلغمیه را نافعست و همچنین طلاء و ضماد بدان و تکمید بنمک مجاور پس بعد تنقیهٔ تام و نقای بدن مفید و این مرهم جید النفع ست سداب زوفای خشک ایرسا فاوانیا شونیز قسط بحری حب الغار در شراب یا العرق جمسفرم خوب جوشانیده صاف کنند و اندکی جندبیدستر داخل کرده بر سینه و پهلوها بمالند که مجربست و این قیروطی نیز سودمند بجای برگ آس زرنباد فاوانیا و وج زوفای خشک سعادی کوفته بحریره بیخته موم سرخ روغن زیت کهنه روغن قسط گداخته با ادویهٔ مذکوره در هاون خوب حل کرده بر سینه و پهلوها بمالند که مجربست و از آب سرد و هوای سرد اجتناب ضرورست و اکثر اطفال را کفایت مینماید آشامیدن یکدرم یا دو درم نبات سکر خصوصاً که در آن قدری زردک انداخته باشند و جمسفرم نیز اوجاع صدر و جنبین صبیان را نافعست **و علاج ریاح سوداویه** بعد نضج ماده است بمطبوخ مرتب از گاوزبان شاهتره اصل السوس مقشر نیمکوفته عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه انیسون هر یک یکمثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه جوشانیده مالیده صاف کرده خمیرهٔ بنفشه گلقند هر یک هفت درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند و تا ظهور آثار نضج در نفث برین مداومت نمایند و بعد از آن فصد صافن کنند که انفع ست و یا باسلیق و اسیلم دست کشایند و خون بقدر احتمال بگیرند پس طبیعت را دو سه روز راحت دهند و دواء المسک معتدل با عرق گاوزبان و گلاب که بران تخم فرنجمشک و بادرنجبویه پاشیده باشند بخورانند و غذا شوربای گوشت بزغاله و یا بره تناول نمایند پس اسهال سودا بمطبوخ افتیمون به نسخهٔ موافق مزاج مریض و یا بحب لاجورد کنند و اگر ریاح باردهٔ غلیظه متولد از سودای بلغمیه باشد اسهال بایارج لوغاذیا و یا ایارج ارکاغانیس و یا ایارج جالینوس فرمایند و بعد تنقیهٔ بدن از سودا جوارشات مقویهٔ معتدله مثل دواء المسک معتدل و جوارش عنبر و سنجرینیا با عرق گاوزبان و شاهتره و گلاب جلاب شکری که بران فرنجمشک پاشیده باشند و یا شربت انجیر با عرق گاوزبان بدهند و تکمید موضع باسفنج در شراب ریحانی تر نموده و تمریخ سینه و پهلو بروغن خیری و نرگس و بابونه و جلوس در آبزن حشائش محلله مثل خطمی و مانند بنفشه عنب الثعلب گاوزبان بابونه پرسیاوشان و شاهسفرم و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شیر گوسفند و گاو در بر و روغن بنفشه و روغن کنجد و روغن بابونه داخل کرده نمایند و تناول شوربای مطبوخ کلهٔ گوسفند یکساله بر سینه نافع ست و آشامیدن ماء الجبن نیز کثیر النفع ست

علاج اوجاع مذکوره حادث از ریاح بخاریه فاسده

اگر متولد از خون غلیظ باشد اخراج خون بقدر ضرورت از فصد باسلیق نمایند و بعد از آن اگر طبیعت قبض باشد تلیین کنند باین مطبوخ عناب ده دانه شاهتره گل سرخ گل بنفشه پرسیاوشان زیرهٔ کرمانی هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده شیرخشت ترنجبین گلقند هر واحد ده درم مالیده باز صاف کرده نیمگرم بنوشند و بعد از آن اگر قدری در باقی ماند جلاب شکری و ماء العسل ممزوج بآب سیار بود و دواء المسک معتدل و گلقند و شربت بزوری و شربت لیمون از شیرخشت و ترنجبین دهند و تکمید موضع وجع باسفنج در سرکه تر نموده استعمال نمایند و اگر ریاح غلیظ باشد سرکهٔ اسفیدان یا خل عنصل بگیرند و روغن

و آس و روغن گل مصنوع از زیت و روغن بنفشه و امثال آن بمالند و اگر ریاح بخاریه متولد از صفرا باشد ماء الفواکه یا خمیرهٔ بنفشه یا شربت لیمون و عناب
تا ملعون بغنت دهند و بعد تنقیهٔ صفرا آب لبلاب و طلوس خیار شنبر و یا بقرص بنفشه مسهل نمایند و چون بعد تنقیهٔ بدن درد باقی ماند گلقند و نسرین گلاب
و عرق بید بخورند و تکمید موضع وجع با اسفنج در عرق بید مشک نیمگرم تر کرده باید ساخت و قیروطی مرتب از پیه گرده بز و روغن گل و روغن زیت و رگیت
و بابونه که بلعاب گل خطمی و آب خبازی و آب برگ آس و برگ بید تسقیه داده باشند بجای درد بمالند و علاج وجع حادث از سده قطع ماده و تلطیف
و تفتیح مجاری ست با این طبیخ زوفا انجیر بنفشه زوفای خشک ماشا تخم کشوث افتیمون بسفایج جوشانیده با گلقند و یا شربت اصول و یا قرص راوند دهند و سکنجبین بزوری
دهند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد ایارجات کبار دهند و از ادویهٔ نافعه لعوق حرف کوفته ممزوج بعسل ست و نیز بادیان خاییدن و شیرهٔ آن
گرم کرده آشامیدن و ریوند نیز و کذا اطریفل ستائی و فراسیون

علاج کلی اورام نواحی صدر وریه

بقول شیخ و بعض شراح قانون از امور مشترکه در علاج اورام نواحی صدر وریه فصد ست در ابتدا از جانب مخالف نزد عجلت روز اول یا دوم مباعد
محاذی جانب وجع در طول و بعد ازان باسلیق محاذی در عرض و بعد ازان روز سوم اکحل محاذی در عرض و اگر ظاهر نباشد باید که فصد قیفال را
ترک ننمایند هر چند که نفع آن در ابتدا اکثر و بطئ الاثر ست و بعد ازان ایام فصد باسلیق از جانب موافق در عرض نمایند و گاهی بر سینه حجامت
با شرط نیز کرده میشود تا ماده را بخارج جذب کند و تقلیل آن نماید خصوصاً چون پیش ازان فصد کرده باشند جالینوس گفته اگر تپ شدید تر باشد
از مسهل حذر کنند و بر فصد اقتصار نمایند که درین خطر نیست یا خطر او کمتر ست و در اسهال خطر عظیم ست بسا ست که مسهل ماده را حرکت میدهد
و اسهال نمی آرد و بسا ست که افراط اسهال می نماید خصوصاً چون بادویهٔ مسهل حار و بسیار قوی شدید التحریک برای مواد باشند و اما آنچه اسهال او
رفیق بود مثل مغز خیار شنبر و شیر خشت و نقوعات حلو خفیف ست که دران خطر شدید نیست و خصوصاً چون استعمال او بعد فصد باشد و لهذا جهت
که حتی الامکان قریب آنها مخدرات سرد که آن منع نضج و نفث می نمایند و از اغذیه آش جو و آب گندم و آب طبیخ خبازی و بقلة یمانی و ملوکیه دهند و آب انار
دهند و ماء الشعیر بکدو و کشنیز رطب پخته بهترین غذا ست اگر حرارت بسیار باشد و یا بهوا یا فصل حار بود و با ماء الشعیر عناب و کشمش پخته اگر حرارت مفرط
نباشد و موریز خاصة در اواخر دهند و از ادویه همه آنچه منقی و مزیل خشونت و ملین در درجهٔ اولی باشند مثل آب عناب و بنفشه و خشخاش و اصل السوس
و مغز تخم خیارین و غیره و کاسنی و سپستان و گاهی گل نیلوفر و عنب الثعلب جو مقشر عوض خشخاش و کاسنی داخل کرده جوشانیده و از تخم خیارین و بزر
اضافه نموده میدهند و بسا ست که دران لعاب بهدانه و صمغ و کتیرا و تخم خشخاش برای زیادتی تلیین چون حدت شدید تر و لذع و لهیب بیشتر باشد
داخل کرده میشود و این همه قبل از انفجار استعمال نمایند و چون ورم متفجر گردد متوجه باخراج ریم و حفظ موضع از اذیت و غسل و جلای آن گردند و افضل
منقیه ماء العسل ست اگر ورم در سائر احشا نباشد و اگر ورم باشد باید که درین هنگام ماء العسل مثل آب ممزوج بآب بسیار دهند و جلاب ماء السکر موافق تر
ازان ست و ابدال ماء الشعیر بعد او شراب ریکان برای مجاهدین علت موافق ترین شراب ست و خصوصاً ابیض ازان که آن معین تر بر نفث ست لیکن نوبت بدان
در ذات الریه و ذات الجنب سزاوار نیست مگر بعد از نضج با وجود آنکه دران عطش و استحاله ست که تدارک آن کرده میشود با دویهٔ مذکوره یا مغز خیارین و تخم
و لعاب بهدانه و مانند آن اگر مانعی نباشد و کسی که کبد و طحال او علیل باشد استعمال آن نیز ننماید و بعد شراب حلو خمر مائی ست که آن تقویت قوت بیشتر
مینماید و ازان تقطیع و تلطیف نیز هست و نوشیدن سکنجبین مرتب از عسل یا شکر و اندک سرکه ممزوج بآب جامع معانی تلطیفیه و تنقیه ست و بسیار ترش یا تنقیه
زیاده خواهد کرد و یا تبرید و افراط لزوجت و آن وبال گردد و آنچه قطع کند اکثر و تنفیث آن احتیاج بقوت قوی باشد تا اگر استعمال ترش لابد باشد نیمگرم یا
ممزوج به آب گرم اندک اندک بیاشامند و در معتدل الحموضت ازین ضررها ست و مانع ضرر شیرینی از تشنگی و ثوران صفرا و تولید آن باشد و ماء العسل
الخ در ترطیب ماء الشعیر در تقویت ست و گاهی در تعدیل طبیعت احتیاج بدادن ترش بروغن بادام افتد و بجای آب در زمستان آب گرم و ماء السکر و ماء العسل

رقیق ودر تابستان آب معتدل دهند وآب سرد بایشان مناسب نیست واگر تشنگی غلبه کند اندک آب ممزوج بجلاب یا سکنجبین بدهند که سکنجبین
بسرعت نفوذ آن می نماید ودفع مضرت آن میکند ونزد انحطاط آب بسفنج بیاشامند واز ترشی ودرد عن وتکلم بآواز بلند وتصدید ودمیدن اندران آب
سرد وجز آن که در علاج ذات الجنب در قول شیخ می آید احتراز نمایند وبدانند که گاهی برای نضج وتنقیت وتحلیل در اقسام اورام اعضای صدر
بعضا ادات وکمادات رطبه ویابسه ومجسهای ملینه منضجه منقیه ولعوقات ملینه استعانت مینمایند وهریک ازان در بحث ذات الجنب مسطور گردد

ذات الجنب

وآن دو قسمست حقیقی وغیر حقیقی حقیقی آنست که با ورم باشد وغیر حقیقی آنکه ریح غلیظ در نواحی پهلو میان غشیه بند شود ودرد قریب بذات الجنب
حقیقی پیدا کند وشیخ میفرماید که گاهی در حجب وصفاقات وعضلات صدر واضلاع ونواحی آن اورام موذیه وجعه عارض میشود وگاهی درین اعضا
اوجاع بدون ورم از ریاح غلیظ حادث میگردد وگمان میگردد که این از ورمست وحال آنکه نباشد بالجمله ذات الجنب حقیقی ورم حار در نواحی صدرست اگر در
عضلات باطنه یا در غشای مستبطن اضلاع ویا در حجاب حاجز میان آلات تنفس وآلات غذا که عرب فرغانا مند در شق یمین یا در طرف یسار عارض شود ذات الجنب
خالص وصحیح گویند واگر در عضلات خارجه یا در غشای خارج مجلل اضلاع بمشارکت جلد یا بغیر مشارکت حادث گردد ذات الجنب غیر خالص وغیر صحیح ومغالط خوانند
وبدترین وخائف ترین ذات الجنب آنست که در نفس حجاب حاجز باشد وآن صعب ترست وبقول رازی وصاحب کامل اگر ورم در غشای مستبطن اضلاع بهم رسد
ذات الجنب نامند واگر در عضلات صدر عارض گردد آنرا وجع جنب خوانند وورم حادث در حجاب را برسام گویند وطبری گفته که مرض حادث در غشای مستبطن
اضلاع از ورم یا وجع یا غیر آن ذات الجنب خالص حادث در عضلات موضوعه میان اضلاع در اجزای لحمی وصفاق را ذات الجنب مغالط نامند وثابت بن قره
گوید هرگاه ورم در حجاب باشد ذات الجنب صحیح گویند واگر ورم در عضل مستبطن اضلاع باشد آنرا ذات الجنب غیر صحیح نامند وبقول جرجانی وایلاقی اگر ورم در حد صفاق
داخل اضلاع باشد شوصه نامند واگر در غشای مستبطن سینه باشد برسام گویند واگر در حجاب حاجز باشد ذات الجنب خوانند ولکل عالم ان یصطلح اما حاصل ماده
این ورم اخلاط اربعه است ودر اکثر صفرا یا خون صفراویست واز نتیجت نوائب اشتداد حمیات او بطور غب اکثر میباشد وبدین سبب مردم ملتحی مزاج کسی را
که بیشتر آرد وغ ترش آید این مرض کمتر عارض میشود وبعد ازان خون خالص است ومعتدلک بیشتر از خون محترق افتد وگاهی از بلغم شور عفن حادث گردد ودر ترتر
بماند وتپ آن همچون تپ بلغمی باشد واین اسلم انواع ست وگاهی بندرت از سودای عفن ملتهب می افتد واین اکثر قاتل بود وبقول طبری مراد از ذات الجنب سوداوی
انصباب خون حار فاسد مخلوط بسودای حاد الکیفیه ست وهمچنین مراد از صفراوی صفرا مخلوط بخون حار واز بلغمی دم حاد مخلوط بلغم ست وبسبب کثرت اختلاط
بخون انا خلاط ثلثه مسمی بدان میگردد ورنه خون خالص وبلغم خالص وسودای خالص سبب این ورم نمیتوانند شد مگر ذات الجنب غیر خالص عضلی که از خون عفن
نیز می افتد وگاه امتلای اخلاط چون در ناحیه سر یا در ناحیه صدر یا در جمیع عروق باشد ومنصب گردد بسوی صدر موجب ذات الجنب میشود ولهذا گفته اند که
سبب ذات الجنب نزله است که از سر بسوی سینه فرود آید وگاهی آشامیدن آبهای بسیار سرد ومقام در هوای سرد بسبب حقن مواد وکثرت سردی نوبت ذات الجنب
میگردد چنانچه حادث میکند ذات الجنب را حرارت شدیده وآشامیدن شراب قوی صرف مهیج اخلاط متورد ذات الجنب ست ومبشتر سبب ذات الجنب ذات الریه
تناول اغذیه غلیظ ومغلظ خون میباشد مثل قنبیط وعدس وکلم ولحم بقر که مندفع میگردد مادگان بنواحی صدر وپهلو وذات الجنب بیشتر صاحبان مزاج حار صفراوی
وکهول را ودر خریف وزمستان خصوصا بعد ربیع شتوی بهبوب شمال ودر بلاد شمالی بسبب کثرت فضول یا تحقین فضول وخصوصا عقب جنوب بهم رسد واما
در تابستان ونزد هبوب جنوب وبلاد حار وجنوبی کمتر افتد لیکن چون ضعیف جنوبی باشد ودران باران بسیار بارد وهمچنین خریف جنوبی دیر تر بود ودر اخر خریف
ذات الجنب بسیار افتد ودر جمله هرگاه از پس باد جنوبی باد شمال آید وناگاه بر مردم زند این مرض بیشتر افتد ودر غیر این فصول واهویه ودر بلدان گرم جنوبیه کمتر واقع شود
وایضا در زنان که حیض ایشان کما ینبغی جاری باشد وبجهت آنکه مزاج ایشان مائل برطوبت میباشد نه بصفراویت کمتر می افتد وچون زنان حامله را عارض شود هلاک شود
ودر شیوخ نیز کمتر افتد واگر عارض گردد اکثر قاتل باشد بسبب ضعف قوای آنها از نفث وتنقیه وبقول صاحب کامل چون علت صعب باشد وجع تر درج میکند از ناحیه اضلاع بسوی

بسوی ناحیه قوه که جانب مدمت و بساست که نزول کنند زیرا سبب مدّ آنکه در ذات الجنب خالص بساست که مادّه آن تحلیل میشود و علیل از آن نجات
می یابد و بساست که ورم مجتمع میگردد و ریم بهم میرساند و منفجر میگردد و مدّه اخراج می یابد و در تجویف صدر میریزد و مریض بسرفه از نفث دفع مینماید و در
ذات الجنب غیر خالص ورم یا تحلیل می یابد و یا مجتمع میگردد و پس یا مادّه آن مندفع میشود بنفث و یا دفع مینماید آنرا طبیعت در تجویف و بسیار است که ازین
می یابد بنفث اگر قبول نفث نماید و داخل اوردیه گردد و بساست که علیل از آن نجات می یابد و او را هلاک میکند و متعفن میباشد مده و بسیار است که آن ورم تحلیل
می یابد و نفث بهم میرساند و متقیح نیز میگردد و بلکه صلب میگردد و بالجمله ورم ذات الجنب نیز مثل سائر اورام گاهی تحلیل می پذیرد و گاهی جمع میگردد و مده میشود و گاهی صلب
میگردد و لیکن صلابت در ذات الجنب کمتر باشد و مادّه او در وقت تحلیل میشود قبول میکند ریه و اکثر آنچه تحلیل می یابد از آن بنفث مندفع میگردد و بساست که از دفع
می یابد بجهت دیگر مانند آنکه بدرار مندفع شود و یا بعرق و جلد یا گاهی در ادرار خارج گردد خصوصاً چون ذات الجنب خالص نباشد و چون ریم مجتمع میگردد
بضرورت امتیاج نضج آن می باشد تا منفجر گردد و پس بساست که ریه مده را بنفث دفع میکند و بساست که رگ اجوف عظیم که بر پشت ممتد است آنرا قبول مینماید
و در بول خارج میگردد و بساست که بعد دخول در رگ اجوف بسوی مجاری ثفل می ریزد و در اسهال مستفرغ میشود و گاهی اگر طبیعت دفع مینماید او را بسوی
اماکن خالیه المحوم خدرویه و اورام در مثل ابتین و مغابن و خلف اذنین حادث میکند و بیشتر دفع میشود مادّه بسوی دماغ و اعضای دیگر شریفه و باعث خطر
میگردد و بساست که تنگ میکند مادّه ریم بسبب کثرت و بند میکند مجاری نفس را و خنق حادث میکند و بساست که مادّه بسبب کثرت نیاید و نضیج نبود خواه
مده باشد خواه نفث مثل مده لیکن قوت ساقط و عاجز از نفث بود پس واجب است که درین وقت قوت را تقویت دهند تا تقویت یابد بر انقباض شدید برای
سعال ناقف بجهت آنکه فعل این نفث تمام میگردد به دو قوت یکی طبیعیه منضجه و دافعه و دیگری ارادیه دافعه و چون هر دو قوی نباشند ما جرات آینده نقیه
و مدا نشند که عسر نفث یا از قوت می باشد چون ضعیف باشد و یا از آلات چون متاذی گردد از حرکت نفس عضو یا عضو مجاور او و یا از مادّه چون لسبب رقیق
یا غلیظ و لزج باشد و هرگاه در ذات الجنب نفث محمود نباشد و تنقیه نیابد تا چهارده روز رجوع میگردد و چون مده بعد چهل روز تنقیه نیابد تحلیل مبتلا بذات الریه
و سل میگردد و گاه اتفاق تقیح در روز هفتم و یا از دهم و اکثر در بستم و یا چهلم یا شصتم میباشد و گاه واقع میگردد انفجار قبل از نضج بسبب دفع طبیعت مادّه
موذیه را از جهت کثرت یا حدت او و یا حرارت مزاج و سن و فصل و بلد یا تناول مغیرات از مسهلات قبل وقت از جهت خطای طبیب و یا حرکت عنیفه متعب
علیل چون قی و خشم و مانند آن یا از سقطه یا صیحه و فریاد و در انفجار آن قبل از نضج خطر است و گاه انتقال می یابد ذات الجنب بذات الریه و گاه بسل
بو ساطت ذات الریه و یا بغیر واسطه آن بتقریح مادّه یا مده متحلل از آن جوهر ریه بسبب حدت و حرارت خود و گاه انتقال می یابد به تشنج و گاه از انتقال
تا تا موت و گاه بعد ذات الجنب خدر در مؤخر و انسی عضد صاحب او بهم میرسد تا باسامد و اطراف انگشتان میکشد و گاه میل میکند مادّه بسوی قلب
و از آن خفقان بهم میرسد که تابع او غشی میباشد و گاه متوجه بجانب دماغ میگردد و در حالت تحلیل قبل از جمع و در حالت جمع نیز و امراض دماغی مثل صداع
شدید و سرسام و اختلاط ذهن حادث میشود و گاه منتقل میشود مادّه بسوی اعضای ظاهره و خراجات بهم میرسد و این انتقال جید است و گاه میباشد
این انتقال آن بتفوذ او در جوهر عصب بعد تر بلکه استخوان و سعال با آن درین هنگام مختلف میباشد گاه جید و گاه ردی و چون میل نماید ذات الجنب و انفجار
و بعد از آن بکشاید و ناصور گردد این هذا اسباب خلاصی مریض است و لیکن ناصور از امراض غیر بسیط است و متعدی میگردد و بسوی عضو دیگر و اگر میل نماید مفاصل
و ناصور گردد نیز مریض خلاصی می یابد لیکن بساست که مزمن میگردد خصوصاً که استفراغ دیگر مثل ادرار بول غلیظ کثیر الرسوب یا نفث بسیار نضیج نباشد و اگر
میل کار سینما باشد ناصور سالم نباشد بجهت آنکه دلالت بر قلت مادّه و محدودیت خراج و امکان اصلاح او صحیح می نماید و چون این خراجات خفی و فائر گردد دلالت بر
نکث مینماید خصوصاً چون مادّه بر ریه برگردد و گاه حادث میگردد نفث شدت تب و تواتر نفس و ازان از جهت نفث زیرا که مادّه نفث خشک میگردد و بسبب نفس
و عارض میگردد از جهت نفث شدت جستن مریض و اضطراب او و از یاد لسبب و ارا او یا طبیب تواتر نفس و تواتر نفس از جهت و هیئت کیدی
معالان برخا نمیباشد و بعضی ذات الریه را جانب جیب ضمی در قلب را ردی گفته اند و بعضی جانب ایمن را و حق آنست که ذات الجنب

جانب چپ است بسبب قرب قلب تروتی ترو تپ او گریستر و کرب و دیگر اعراض آن صعب تر باشد لیکن از حرارت دل زودتر نضج و تحلیل می پذیرد و ذات الجنب
طرف راست بسبب بعد از قلب سالم تر و اعراض و تپ آن ساکن تر باشد لیکن نضج و تحلیل آن دیرتر بود و ذات الریه بذات الجنب کمتر منتقل میگردد و برعکس
این بیشتر میباشد **و بالجمله** ذات الجنب از امراض مخوفه است گاه میکشد بعظم اعراض خود و گاه قتل میکند بخنق و گاه هلاک مینماید بانتقال بذات الریه و سل
و غشی یا غیر اینها که مذکور شد و هرگاه که با ذات الجنب نفث الدم مقترن گردد کار او مشکل بود مثل استسقا که با آن تپ مقترن گردد پس اول محتاج گردد بعلاج قاطع نفث
بسبب نفث الدم و بتلیین محلل بسبب ذات الجنب و ثانی محتاج باشد بعلاج مسخن مجفف یا مجفف معتدل بسبب استسقا و مبرد مرطب بسبب تپ و این قبیست
که نفث الدم عرض ذات الجنب نباشد بلکه مرض دیگر باشد که مقارن ذات الجنب گردد و هرگاه عرض باشد مثلا از ترشح دم باشد بلکه در ذات الجنب ضرر نمیکند بلکه آن علامت محمودست

تشخیص انواع ذات الجنب

هر کسی که شکایت درد پهلو نماید اول دریافت نمایند که بادی تپ و سرفه هست یا نه اگر نباشد و با آن آثار ورود
بود ذات الجنب غیر حقیقی باشد و اگر با تپ و سرفه و سائر علامات حرارت بود ذات الجنب حقیقی باشد پس انواع حقیقی را حسب محل و حسب ماده معلوم کنند
و این چنان باشد که نظر بعلامات خمسه مخصوصه ذات الجنب خالص که آن تپ لازم و وجع ناخس زیر اضلاع تا جنب گردن مع تمدد و اکثر نزد تنفس
و ضیق النفس و صغر و تواتر آن و نبض صلب منشاری و سعال یابس در ابتدای مرض است باید کرد و اگر این قطعه را با دیگر نداری است **اشعار**
صحیح باشد نشان ذات الجنب حکومت گر نو گوش میداری به سرفه و تپ خلیدن پهلو نفس تنگ و نبض منشاری پس اگر این همه علامات یافته شود و آن
وجع صرفانی بود ذات الجنب خالص صحیح باشد پس اگر وجع مائل الی الترسیف و اختلاط عقل بسیار و اشتداد اعراض و وجع و عسر نفس بود و سرعت و شدت
تپ نباشد و ورم در حجاب حاجز باشد و اگر وجع مائل بترقوه بود در غشای مستبطن اضلاع باشد و اگر اعراض ذات الجنب خالص بخفت و نخس و منشاریت
نبض کمتر و لی نفث بود و پس هست الم یا بذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح باشد بعده به بینند اگر با آن ضربان و نبض ملایم بود و وجع در زیر استخوان
کتف بود و ورم در عضلات خارجیه باشد و اگر نخس و منشاریت نبض نسبت بورم عضلی بیشتر و ضیق النفس کمتر بود و ورم در غشای خارج مجلل اضلاع باشد
و اگر ورم بود نظر بهم این جلد نیز مشارک آن باشد و این ورم اکثر منفجر میگردد از خارج خود بخود و یا بصناعت از شگافتن و موجب نفس و سعال نمی باشد و بعد
از دریافت حال ذات الجنب خالص یا غیر خالص نوع ماده این مرض از سیلان ورد بسوی فوق یا تحت و قوت و ضعف تپ دریابند اگر وجع متصاعد
و ملتهب و تپ قوی بود ماده دموی یا صفراوی باشد و اگر درد مائل باسفل و لینت و تپ غیر قوی بود ماده مائل ببرودت یعنی بلغمی یا سوداوی باشد
پس در صورت تصاعد وجع و قوت تپ حال کثرت تمدد و شدت نخس بپرسند اگر مریض تمدد بسیار بیان کند و با آن سرخی رنگ رو و عظم مائل بمنشاریت
و امتلای نبض و دوام و اطباق تپ و شدت ضیق نفس و نفث مائل بسرخی و تقدم استکثار اغذیه مولد خون و شرب شراب مدرک گردد ماده ذات الجنب
دموی باشد و اگر شدت نخس وجع و حرقت گوید و با آن صلابت و صغر و سرعت و تواتر نبض و ناریت بول و حدت تپ و شدت آن بدور غب و نفث
مائل بزردی و شدت عطش و اشتیاق بهوای بارد و هذیان بود صفراوی باشد و بصورت تسفل وجع و خفت تپ اگر سکون عوارض و کثرت ثقل و تهیج وجه
و صداع دائم و کثرت تثاوب و سیلان اشک و لین نبض و اشتداد تپ هر روز و نفث مائل بسفیدی و عدم نضج بود بلغمی باشد و اگر تیرگی و سیاهی بشره
و شدت نخس و تمدد و خشکی دهان و درشتی و سیاهی زبان و لاغری بیشتر و حبس صدغین و قوت و اشتداد حمی بدور ربع و تاخر نفث و لطوء و عسر خروج آن و رنگ
آن مائل بسیاهی و کدورت بود و سبب خارجی مثل غبار و دخان و خوردن چیزهای حامض بود سوداوی باشد و بالجمله نوبتی که اشتداد نوائب تپ بر خلط فاعل
دلالت کند چنانچه شدت نوبت تپ بطور غب بر ماده صفراوی و اشتداد آن بطریق ربع بر ماده سوداوی همچنین ماده فاعله برنگ نفث دریافت شود چنانچه
نفث سرخ در ابتدا قبل از نضج بر ماده دموی و زرد بر ماده صفراوی و اصفر بر ماده مرکب از صفرا و خون و سفید پیش از نضج بر ماده بلغمی و سیاه و تیره بر ماده سوداوی
دلالت دارد **فائده** بسیار باشد که در آخر ذات الجنب اعراض سرسام چون خفقان و هذیان و تنگی و تواتر نفس و تشنگی و غشی و کرب و قی صفراوی و حدت
تپ و تغیر سحنه پدید آید و فرق ما بین هر دو چنانچه در برسام خواهد آمد باید کرد و گاه ذات الجنب طرف ایمن بسبب سعال و حمی و ضیق النفس مشابه بذات الکبد

و گاه بسبب مذکور بجهت نفث مشابه بذات الریه میگردد پس واجب ست که میان آن و این هر دو فرق نمایند و آن آنست که در ذات الکبد و ذات الریه نبض موجی و وجع ثقیل میباشد نه ناخس و ایضاً در ذات الکبد رنگ چهره زرد و بدرنگ و سعال بی نفث بلکه یابس و اکثر سیاهی رنگ زبان بعد بدی آن و بول غلیظ رنگین استسقائی دبرار کبدی و سعالی و احساس ثقل در جانب ایمن و وجع بمس دست بجای کبد و در ورم حدبی احساس ورم بحس لمس و ایضاً در ذات الریه ضیق النفس شدید تر و نفس گرم تر و سائر علامات مذکوره در ذات الریه باشد **و ایضاً** بدانند که بعض انواع ذات الجنب سلیم و قابل علاج و بعضی ردی و معالجه پذیر نیست و ادراک علامات آن و کذلک دریافت علامات اوقات و انتقالات و بحران ذات الجنب بر طبیب واجب ست و دال ترین اسباب بر نضج و وقت و سلامت و عطب نفث ست چنانچه حصول نفث سهل در ابتدا سلامت اندک نضج و در تزید زیادت نضج و در انتها تمام نضج ست و این از نشان سلامت و خیریت و اگر بخلاف این باشد بالعکس بود

علامات ذات الجنب ردی و سلیم

نفث سهل و سریع و نضیج که آن ابیض املس مستوی القوام ست و حصول خفت و راحت بخروج آن و عدم شدت صلابت و منشاریت نبض و قلت وجع و سائر اعراض و سلامت نوم و نفس و قبول علاج و احتمال مریض مرض را و استوای حرارت ملایم در جمیع بدن و قلت عطش و کرب و نبودن عرق دراز و بول بر حالت محمود و نضج بول و ظهور رسوب و سلامت عقل و حواس و اشتها باقی و قوی این همه علامات سلامت و دلائل محمود ست و ظهور نفث از روز چهارم نیز بر سلامتی دلیل باشد و اضداد اینها از دلائل ردیه است و ایضاً از علامات ردیه رداءت و بدبوی و شدت صفرت براز ست و بودن اعراض دائمی هم شدید و قوی و نفث محتبس و یا بطئی الخروج و خام لزج و یا احمر صرف و یا کمد و یا اسود و ازدیاد لزوجت و عسرا و بودن بول سرخ تیره غیر مستوی الاجزاء و منتن و حرارت شدید و التهاب در باطن مع سردی اطراف و وجع ممتد بسوی پشت و زیاتی درد وقت خواب بر پهلوی علیل و حول در آخر ذات الجنب و ذات الریه اسهال حادث شود بر ضعف کبد دلالت کند و آن ردی ست و اسهال در اول مرض جید بلکه نافع ست و آنچه بعد ازین آید و از آن تنگی نفس و کرب و تب زائل نگردد اکثر در روز چهارم یا قبل از آن هلاک کند و اختلاج زیر شراسیف در ذات الجنب اکثر دلالت بر سرسام و اختلاط عقل مینماید و ایضاً از علامات ردیه فرو رفتن خراجات ظاهر ست بدون سکون تب و بی نفث جید که این دلالت بر موت میکند و یهودی گفته که غشی شدید درین مرض مهلک ست و خاصه غشی متواتر و طرفه که اگر در پهلوی علیل بعد روز هفتم سیاهی ظاهر شود مریض عنقریب هلاک گردد و این دلالت بر موت موضع علت اولا مینماید و بقول بقراط این را الملبانی الکبیر مرکب بطاعون نامند و اگر در ذات الجنب قبل از نفث ورم حار در سر عارض گردد و رسوب نیاید بیمار بمیرد و بدانکه در ذات الجنبی که نفث نباشد بسبب یا ضعف بسیار باشد و این بسیار بد ست و یا ردی خبیث باشد و این یا مع مادهٔ کثیر باشد و یا عاصی از انتفاث باشد و این نیز ردی ست بالجمله بهترین نفث آنست که اسرع و اسهل و اکثر و انضج ابیض اللون با عتدال قوام و استوای آن باشد و اگر قبل از آن اختلاط یا سهر یا عرض دیگر ردی باشد بدان ساکن شود و بعد از آن در اول ایام سفید مائل بسرخی و بعده مائل بزردی و بعد از زردی ست که آن مائل بحرارت بود و بدترین نفث در اول سرخ صرف مانند و صرف تاری جانوری لیسا ابیض لزج شدید ست و ردی ترین همه سیاه ست خاصه که بدبو باشد و اصفر بهتر از اسود و اما ابیض غلیظ متحرج شدید ست و این شدید بهتر از احمر ست و اگر چه ردی ست و دلیل بر غلظ ماده و استیلای حرارت و منذر بطول مرض مگر بسل و ذبول ست و سرخ بهتر از زرد ست و اخضر بر جمود دلالت نماید اگر مائل بزردی نباشد و الا بر احتراق شدید دلالت کند و حکم رداءت نفث و جو هر او بسهولت خروج او زائل نشود و منتن ردی ست و انتفاث احتمال این اقسام ردی بسبب کثرت ماده بود و بجهت نضج و هر نفثی که بادی سکون اعراض و راحت حاصل شود مهلک ست از عادت اطبا ست که نفث ساذج اگر با چیزی غریب نضیج یا خون یا صفرا یا سودا مختلط نباشد بزاق نامیده نه نفث و مثل این چون دوام نماید و چیزی با وی مختلط نگردد و حالا و را عارض نشود او بر خلط ذی نضج دلیل باشد در بطول مرض دلالت کند و چون با وجود عدم نضج ردی باشد دلالت بر هلاکت نماید و نفث بالج بر نزلا کالز دلالت کند و بقراط گفته که نوعی از ذات الجنب ست که در آن اکثر نفث جید سهل الخروج و کدا لک نفس آسان میباشد و با آن دلائل ردیه قاتله دیگر بود مثل وجع شدید ممتد تا به پشت بحدیکه بر پشت مریض گویا ضربی رسیده و کوبیده شده و دلعل او بحران در ایام

آمیخته باشد و مریض از بیس انواع فلاح کمتر می یابد بلکه هلاک میگردد میان روز پنجم و هفتم و کم است که تا چهاردهم طول کند و چون از هفتم بگذرد اگر نجات
می یابد و نوعی دیگر ست که اکثر در میان روشا صاحب او سرخی دگری ظاهر میگردد و نمی تواند که بنشیند و اگر شکم او گرم شود و براز زرد رنگ از و مندفع
گردد و نه و می میرد مگر آنکه از روز هفتم تجاوز کند و چون درین نفث کثیر الاصناف مختلف سرعت کند بعده وجع شدت نماید در روز سوم بمیرد و اگر
نمرد نجات می یابد و نوع دیگر از ذات الجنب آنست که مریض با آن درد ضربانی ممتد از چنبر گردن تا ساق خود احساس مینماید و در آن نفث نباشد بلکه برا
نقی بی آمیزش چیزی میباشد و بول نیز صاف و این هم قاتل ست و چون از هفتم بگذرد نجات می یابد و ایضاً بقراط گفته که خرخره اگر با آن حرارت گردد
در ابتدا مخوف نیست و اگر حادث شود در آخر آن مخوف ست و جالینوس گفته که اگر در ورم غشای مستبطن اضلاع نبض بغایت صلب و صغیر در
کمال تواتر باشد صاحب آن نجات نمی یابد و لیکن درین اختلاط عقل کمتر از اختلاط عقل صاحبان ورم حجاب میباشد بجهت آنکه اتصال حجاب مانع مستبعد است

علامات اوقات ذات الجنب

اگر نفث نباشد و یا رقیق و اندک باشد و یا نفثی که آنرا النفث بزاقی گویند وقت ابتدا بود و چون اعراض زیاده گردند و نفث نیز زیاده گردد و در وقت تمام
رو د رخشونت زیاده شود و با سانی مندفع گردد و از سرخی اگر باشد رو بزردی آرد وقت تزاید باشد و چون نفث نضیج با سانی و بسیار اخراج یابد و از آن
وجع تخفیف یابد وقت انتها باشد و چون نفث رو بکمی آرد با سهولت خروج و اعتدال قوام و قلت وجع و نقصان سائر اعراض وقت انحطاط باشد
و چون نفث موقوف گردد و اعراض زائل شود وقت انتهای انحطاط باشد و درین وقت باید که محافظت مریض از ما یضره نمایند که مباد انکس عود نماید تا آنکه کمال صحت او را حاصل گردد

علامات انتقالات ذات الجنب

چون نفث بسرعت خارج نشود و محمود نباشد و در چهارده روز تنقیه نیابد ورم انتقال می نماید بسوی جمع و دلالت میکند بر ابتدای جمع در وقت تزاید
ذات الجنب شدت وجع و عسر نفس و تنگی آن و تضاعف آن نزد انبساط با صغر و شدت تپ و خشونت زبان و خشکی سرفه و ضعف قوت و سقوط
اشتها و اختلاط عقل و بیداری مفرط و احساس ثقل در ان موضع و چون جمع گردید و اتمام یافت جمع آن ساکن میشود تپ و وجع و زیاده میگردد ثقل
و این احوال عارض میشود بعد از جمع و پیش از انفجار و چون نزدیک بانفجار رسد باز تپ و نافض صعب مختلف عارض میگردد و در اعضای صدر
و اعضای متصله آن زیاده از سائر اعضا بخلاف نافض حادث در حمیات که ساری در جمیع بدن و مستوی بجمیع اعضا میباشد و ایضاً نبض
عریض میشود با اختلاف آن و قوت ساقط و بدن لاغر میگردد و سقوط اشتها و سرخی چهره و شدت گرمی سر انگشتان نیز در وقت انفجار عارض میشود
و اکثر آنست که نزد انفجار تپ شدید عارض میشود و چون منفجر گردید و نقا نیافت اندرون انفجار تا چهل روز اکثر مؤدی بسل میگردد و اقل زمان انفجار ریم
در روز هفتم و ما بعد آن تا یازدهم و چهاردهم از ابتدای جمع میباشد و اکثر بعد از ان تا بستم و چهلم و شصتم و هر چند وجع شدید تر باشد انفجار سریع تر بود
و هر چند ملایم تر باشد انفجار بطی تر بود و خصوصاً تپ از جمله عوارض و ازین دلائل ست که اورم حادث از ماده حاره یا رطبه یا لطیفه اسرع الانفجار میباشد
و حادث از ماده بارده یا یابسه یا غلیظه بطی الانفجار میباشد و همچنین ورم اگر در عضلات بود انفجارا و اسرع باشد و اگر در غشا و در حجاب باشد انفجار او
بطی بود و کذلک بدن اگر حار مزاج یا رطب بود انفجار سریع تر باشد و کذا چون قوت قوی یا طفل یا جوان بود و اعراض جمع و خاصه تپ شدید تر باشد و اگر بدن
بارد مزاج یا یابس بود انفجار بطی تر باشد و کذلک قوت ضعیف یا کهل یا شیخ بود و اعراض جمع ساکن تر باشد و همچنین زمان اگر صیف یا ربیع باشد انفجار سریع بود
یا اگر بلد حار یا ادویه منفجره یا منضج استعمال کند و اگر زمان شتا یا خریف یا بلد بارد یا یابس باشد یا ادویه معین طبیعت بر نضج یا انفجار استعمال نکند انفجار بطی تر
باشد و چون ظاهر گردد علامات مذکوره و مشاهده شود دلائل محموده در نفث و بول وغیره باید که مریض و طبیب در تسویش و جزع نیفتند بجهت آنکه عرض اینها
بسبب جمع باشد نه بسبب امر دیگر و در ذات الجنب که تخفیف نیابد وجع آن نه بنفث و نه بفصد و نه باسهال و نه بغیر اینها از علاج بد بود و سائر تدابیر
باید که متوقع تقیح و یا قتل بود و پیش از آن بحسب سائر اعراض و دلائل در شدت و کمال آن و چون در نبض شدت تمدد دیده شود و خصوصاً که در آن تواتر

بشدت بهم رسد و قوت قوی باشد منذر است بانتقال ذات الریه و قبیح و سل است و بالجمله اگر با آن دلائل قوت و سلامت باشد دلیل برجوع آن بصحت است
و اگر با آن دلائل سلامت نباشد از ثبات قوت و شهوت و غیر آن منذر بغشی و هلاکت میت و جرجانی نوشته که اگر ذات الجنب بذات الریه منتقل گردد
اول غشی افتد و رخساره سرخ گردد و سر انگشتان گرم شود و چون ذات الجنب منفجر گردد و ریم در فضای سینه افتد بسیار چند روز بیندارد که تخفیف است
پس حال وبتر گردد و سائر علامات تقیح که در مبحث آن مسطور گردد ظهور نماید و چون منفجر گردد نبض ضعیف و عریض و بطی و متفاوت شود بسبب انحلال
قوت باستفراغ و انطفای حرارت غریزی و ایضا بهنگام انفجار نافض که تابع او حمی باشد بسبب لذع اخلاط بهم میرسد چنانچه مذکور شد پس اگر ماده بغیر
بسیار باشد و قوت ضعیف گردد تپ گرم تر شود و بآخر هلاک کند و چون قوت ضعیف باشد و تمدد و تواتر نفس بشدت کند منذر بغشی قبل موت است
و اگر تواتر کمتر از آن باشد که لخلص ذات الجنب از آن اواخر کند بسا است که منذر لیبات و تشنج و بالیطوی لیح باشد و همچنین هرگاه نفث شدید التنفیع بود
و تپ قوی نباشد منذر بتشنج است و چون مرض اندکی تسکین یابد و خفت پدید بود و آنجا نفث نباشد بسا است که مندفع میگردد و ماده بمول بابراز
و اختلاف مراری رقیق یا بول غلیظ ظاهر میگردد و اگر بدین مندفع نشود ظاهر میگردد خراج پس اگر تمدد در مراق و حرارت و ثقل در عضلات شکم و در شراسیف
پیدا آید منذر بخراج در اربیتین و یا ساقین باشد و میل او بساقین دلالت شدید بر سلامت و نیکوئی حال مینماید و در مثل این حال انقراط ادرار یا اسهال از حرق
می نماید و چون ببینند با درک سکون علت و خفت آن بعدم نفث عسر نفس و ضیق صدر و صداع و ثقل در ترقوه و پستان دیار و میل حرارت بجانب فوق
این منذر بمیل ماده بست ساحیه ادمین و راس پس اگر با اینحال ظاهر گردد ورم و نه خراج در آن نواحی باید دانست که ماده میل بفضر دماغ نموده و اعراض
سرسام پدید آید و هلاک کند اگر ماده از دماغ مندفع نگردد و گاهی در این هنگام تشنج با تمدد حادث شود و اگر ماده با عصاب دفع شود و اگر ماده قبل از انفجار
بفوق متصاعد گردد در اکثر از ان خراج خلف گوش محاذی جانب متورم بهم رسد میل بآن مانع کند

بحرانات ذات الجنب

بدانکه ذات الجنب از امراض حاده است که از غایت قصوی بیست پس بحران آن در اکثر در یازدهم تا چهاردهم میباشد و گاه تقدیم و تاخیر میکند بحسب اسباب محدث و اکثر
بحرانات را یوم انذار تقدم میکند. کذلک حال بحران ذات الجنب است و باید دانست که ذات الجنب بعضی زودتر و بعضی دیرتر بحران کند و هر چند ماده کمتر باشد زودتر نضج یابد و
بحران نماید خاصة اگر مزاج و قوت و فصل و عمر مساعد باشد و آنچه زودتر نضج خواهد یافت و زودتر بحران خواهد کرد در روز اول در نفث رطوبتی رقیق خام ظاهر گردد و امید آن باشد
که در روز چهارم نضج یابد در این هنگام بحران آن در روز هفتم خواهد بود و اگر در چهارم نضج نیابد و ابتدای نفث از روز اول نباشد بلکه قبل از روز چهارم بود امید باید داشت
که روز هفتم اثر نضج پدید آید و بحران او در اغلب در یازدهم باشد اگر ابتدای نفث از روز دوم بود و یا در چهاردهم باشد اگر ابتدای نفث در روز سوم بود و اگر واقع شود
در روز چهارم در غالب بحران روز بستم میباشد و بسا است که در روز هفتم هم واقع شود و اگر نفث ننماید تا بعد چهارم پس نفث نماید در پنجم و ششم و در آن امید نضج تا
امر متوسط است و معنا که منذر بطول مدت بود و کذلک انقضای این مرض در بیان متوسط الطول اربعینیات باید که اکثر انقضای آن در بست و چهارم باشد و بسا است
که در بستم یا در بست و هفتم واقع شود و اکثر تا خیر مینماید تا سی ام و سی و چهارم و اکثر این هنگامی است که ابتدای نفث در ششم باشد و اگر در آن نضج ظاهر گردد و ابتدای آن
در روز هیجم یا ششم باشد دلیل بر طول مرض است مع رجا به بر خصوصا که با آن علامات جیده از قوت و شهوت و بس باشد و اگر در آنجا علامات مذمومه باشد در اکثر
علت حاصل شود و چون تا هفتم نفث ننماید یا نفث غیر نضیج خالد اسازج نماید اگر با آن قوت ضعیف باشد باید دانست که نضج ننماید مگر بعد زمانی که قوت قبل از آن ضعیف گردد
و از چهاردهم تجاوز می نماید و بسا است که قبل از آن هلاک میگردد بجهت آنکه بحران این تا چهلم و شصتم است و طبیعت تا این مدت وفا نمیتواند نمود بمقاسات علت و اگر قوت قوی
و اشتهای طعام و آب بحد اعتدال محمود و خواب و نفس بحد لائق و بول نضیج باشد امید نجات و از چهاردهم است و بعد از آن در اکثر هلاک گردد و هر یک از اینها هنگامی است که
ماده موجبه این علت حاد باشد و بالجمله طول بحران خفیف از ذات الجنب تا چهارده روز است و بسا است که تا بستم بکشد و اقصر بحران از ذات الجنب قوی که چهل روز
باشد یا تا شصت روز اگر قوت درین مدت وفا کند اکثر بیش از این مدت هلاک شود و جالینوس گمان نموده با آنکه بسا است که نفاقی باید بعیت تا سی

بحران تام بصحت و یا بهلاکت می باید و هرگاه نفث سافج براق واقع بعد ایام اول دلالت بر طول علت مینماید و آنچه در روز اول و ثانی باشد بر قصر مرض دلالت کند
و گاه اتفاق می افتد که توقع بحران در وقتی میباشد ولیکن امری عارض میشود که آن را قریب میگرداند یا امری که آن را بعید مینماید مثلا چون نفث و احوال دلالت نماید
بر آنکه بحران در چهارم خواهد شد و بعد هفتم نفث اسود ظاهر گردد خصوصا در یوم زوج مثل هشتم دلالت نماید بر آنکه بحران تا روز … تقدم خواهد بود و هرگاه آن عارض نشود اگر بحران
تام باشد یا هلاک … و اگر آن بحران ناقص باشد و اگر بعد از این دلیل جیدای بر نضج محمود ظاهر گردد دلالت نماید بر آنکه بحران در روزی خیر میاید و بحران جید تقدیم کند خواه
جودت جید تام باشد و هنگام در روزی که واقع گردد یا ناقص و نتواند که منع ردی نماید و برابرست که آن ردی واقع بعد جید تام باشد و قتل کند یا ناقص و هلاک نگرداند
و جالینوس گفته چون ابتدا نماید نفث در ذات الجنب به چهارم بحران آن به هفتم و یازدهم میباشد و با خیر از چهارم بیستم مینماید و چهل تا خیر تا هشتم میاید و مرض طول می انجامد تا خیر تا سی ام …

علاج کلی ذات الجنب و ذات الریه

بقول قرشی و صاحب شفاء الاسقام تدبیر مشترک برای ذات الریه و ذات الجنب فصد است از باسلیق یا قیفال پس اگر خون بسیار و در انصباب باشد فصد از جانب
مخالف نمایند بعد از جانب وجع بعد سه روز یا بعد یکشبانه روز و اگر خون بسیار نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشد بر فصد جانب وجع اقتصار کنند و بحسب …
اگر خون بقدر کفایت بگیرند از آن نجات یابد و استفراغ خلط غالب و تلیین طبیعت بقنافل و حقنهای لینه باید کرد و در این امراض حقنه بهتر از مسهل است برای
امالۀ ماده باسفل و امن از حرکت مواد بسوی قلب و اگر ضرورت مسهل باشد بر لینات مسهله اقتصار ورزند و عمده تدبیر در علاج این اورام تسهیل نفث و تلیین
سینه است بمثل نقوع بزرقطونا و اصل السوس و بهدانه در عرق گاوزبان که در آن نبات سفید حل کرده جرعه جرعه بنوشند و بر ترتیب صدر بروغن بادام و موم …
نمایند و جمله اشربه که در آن انضاج و تلیین و تنفیث و تسکین مع تبرید باشد اختیار نمایند مثل ماء الشعیر و شربت بنفشه و با ماء الشعیر مدبر یعنی مخلوط …
جامع ست بجهت تلیین و انضاج و تنقیه و تسهیل نفث که در آن ست و یا طبیخ عناب و سپستان و خطمی و خبازی و اصل السوس و خیارین و شربت بنفشه مبرد با …
وقت غلبه تشنگی و نیم گرم نزد عدم تشنگی بدهند و در اوقات اشتداد عطش شیرۀ خیارین در آب اصل السوس برآورده با شربت بنفشه تنها یا مع شربت نیلوفر
سرد کرده میباشند و … بشیرۀ تخم خرفه و شکر کنند و شربت انار شیرین بعرق گاوزبان یا شربت بنفشه و نیلوفر و لعاب بهدانه و یا شربت عناب و نیلوفر
استعمال نمایند و اگر ماده رقیق باشد شربت خشخاش و عناب و یا مطبوخ خشخاش و عناب و سپستان و عدس و کشنیز و بعض اشربه مذکوره بدهند و در …
تقلیل تلطیف نمایند و نزد عدم حرارت و تپ شربت زوفا استعمال کنند و اگر با ورم اعضای صدر اسهال مفرط باشد و آن بسیار ردی ست مؤدی بسقوط قوت
میگردد و در مثل این امراض احتیاج بتقویت قوت بیشتر ست بسبب صعوبت مرض و اکثر اشیا که در آن قوت قابضه است مضر باصحاب اورام صدر میباشد
و اشیای لینه مضر باسهال ست پس اختیار نمایند از ادویه و اشربه که در آن قبض بود و در آن مضرت باعضای صدر نباشد مثل شربت حب الآس و انار شیرین
و صندل و ماء الشعیر بریان و شربت حب الآس که در این اشربه قبض ست و مضر باعضای صدر و اورام او و مزید اسهال نیست و آب هندوانه بشکر وقت فرط
حرارت و عطش و عدم اسهال خوب ست و گاه محتاج میشوند بشربت اجاص بجهت فرط صفرا و خوف استحالۀ اشربۀ شیرین بصفرا و شربت نیلوفر با وجود حلاوت
او مستحیل بصفرا نمیشود و آن شدید التلطیف بالخاصیت و شدید التطفیه ست و اما اغذیه در ابتدای مرض مزورات مثل ماء الشعیر بشکر یا بعض اشربه مذکوره
مثل شربت نیلوفر بدهند و چون مرض از ابتدا تجاوز کند و احتیاج بتقویت افتد مغز بادام مخلوط محلول در آب سرد بشکر یا شربت نیلوفر شیرین کرده یا حریره
بادام دهند یا فروزه اسفاناخ یا خبازی یا ملوخیه اگر اشتها قوی باشد و یا رشته و حریره سبوس گندم و حریره مرتب از شیرۀ تخم خیارین و مغز تخم کدو بشکر هر واحد از این
بروغن بادام دهند و عند انکسار حمی سکنجبین و شکر که آن معین بر نضج و نفث و مزید قوت ست و حسوی متخذ از کعک بادام مقشر بریان اگر طبیعت نرم نباشد
بدهند و بعد روز هفتم اگر قوت ضعیف باشد یا قبل از آن شوربای جوزۀ مرغ بجهت مقشر دهند و یا حسوی بیضه نیمبرشت اگر حرارت قوی نباشد بجهت ضعف بدهند و
در این امراض اعتنا بتقویت بیشتر نمایند بجهت حاجت آنها با وجود مقاسات مرض و صعوبت آن بتقویت قویه بر دفع مادۀ مرض و نفث که محتاج بتقویت قوت ست
و این بتغذیه حاصل میگردد و تکثیر غذا مادۀ مرض را زیاده میکند و بدین وجه مضرت می نماید پس واجب ست که بقدر آن بحسب … نمایند و غذای …

زیاده نیست و مغز کدو که طبع مقوی معدل اخلاط است وقت ضعف قوت درین اوقات باستعمال آن باکی نیست و باید که از اغذیه و اشربه حاره و استعمال طعام تا حصول کمال
صحت حذر نمایند و چون اصلاح پذیرد جوزه مرغ بریان بخورند و از ادویه موضعیه در ابتدا ضماد موم سفید مغسول در روغن بنفشه نیم گرم نمایند و بعد از ان ابتدا ضماد نسخ خطمی
و برگ کتان و موم سرخ استعمال کنند و بدانند که موم سفید بسبب کثرت غسل او میل برودت میشاید و از ان قوت منضج زائل میگردد و پس استعمال او در ابتدا ازین رو مناسبت
بخلاف موم سرخ که آن در زمانه تزید و انتها برای تحلیل و انضاج بهتر است و اگر از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش هر واحد یکدرم و مغز بادام مقشر شده درم رب السوس
نیم درم و شربت انار شیرین سرشته حب یا قرص ساخته زیر زبان دارند انضاج و تسهیل نفث کند و یا شربت انار زیاده آمیخته مثل لعوق ساخته بطریق لعق بخورند و از
ادویه مسهله که بعد کمال النضج استعمال نمایند اینست مغز خیارشنبر پانزده درم با شربت بنفشه کرسی درم و روغن بادام نیم درم و گاهی ترنجبین سفید یا شیرخشت
و گلقند بغدادی و قدری ریوند چینی دران اضافه مینمایند و اگر ماده صفراوی حرارت باشد آلو بخارای کلان پنج عدد عناب شمش سپستان هر واحد پانزده دانه گل نیلوفر
هفت ره گل بنفشه هفت درم در آب گرم خیسانیده صاف نموده مغز خیارشنبر پانزده درم شربت بنفشه کرسی درم روغن بادام نیم درم داخل کرده استعمال نمایند
و اگر خیارشنبر بغرت باشد عوض او ترنجبین یا شیرخشت کنند و الا خیارشنبر افضل ادویه است که بیان معالجه او در اطفال نمایند و حصه ضماد آب عنب الثعلب و آب عناب سبز
هر واحد بیست یا ده و آلو بخارای کلان پنج عدد گل بنفشه سنای مکی هر واحد شش درم و اگر قدری از مقدار نیست کم نمایند بهتر باشد جوشانیده صاف نموده سی درم
شربت بنفشه بکر داخل کرده بنوشند و لعوق خیارشنبر بهتر است و اگر تب قوی باشد مسهل جائز نبود بلکه اقتصار بر فصد نمایند و چون در ابتدا نضج نماید طبیخ
عناب و سپستان و سبوس جو مقشر و پرسیاوشان و خمیره بنفشه نافع است بجهت اعانت او بر اتمام نضج و اندفاع ماده بانفجار یا تحلیل و حریره سبوس و شکر سفید لعاب
نیشکر خوب است و چون مرض نضج یابد و ماده مستفرغ گردد و تب زائل شود و حال مریض باصلاح گراید حمام آب شیرین نیم گرم بجهت انعاش قوی و تفتیح مسام و تحلیل بقایا
نافع است مع احتراز از کشف راس و صدر و خصوصا در هوای بارد بنابر آنکه ماده از سر باعضای صدر که بسوی ضعیف اند نازل گردد

علاج ذات الجنب خالص دموی صفراوی

تا روز سوم بهر اماله فصد باسلیق از جانب مخالف نمایند یعنی اگر ورم بجانب چپ باشد اخراج خون از دست راست کنند و چون ورم در جانب
راست باشد اماله بجانب چپ نمایند و حکیم شریف خان مینویسد که اگرچه اطبای زمانه ما همچنین عمل میکنند لیکن باحتیاط اینکه اماله ماده بسوی
عضو رئیس منع است و قلب در جانب چپ است ترک فصد چپ بجهت اماله اولی است و عوض او رگ صافن محاذی وجع کشایند
که آنرا کثیر النفع یافته ام و بعد از ان اگر اتفاق فصد افتد بهر تنقیه نفس عضو از طرف موافق مرض کشایند و بعد ازان تخم خطمی عناب سپستان در آب جوشانیده صاف نموده
شیره تخم کاهو شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و از اغذیه بر کهچری مونگ یا ماء الشعیر قناعت کنند و اگر در ماء الشعیر عناب سپستان بنفشه پزند با
شکر و روغن بادام دهند بهتر باشد و در صورت سقوط قوت شوربای جوزه مرغ با جو مقشر پخته جائز است و بعد از سه ساعت شربت بنفشه سه توله در اندک آب سرد دهند
و بجای آب عرق عنب الثعلب یا عرق نیلوفر بیاشامند و موم سفید یک نیم توله روغن گل دو توله بر آتش گداخته بر جای درد بمالند و یا پارچه بدان آلوده بنهند و بالای آن
پنبه کهنه ببندند و بعد از آن عنب الثعلب تخم خطمی تخم کتان هریک شش ماشه سائیده با موم زرد و روغن گل هریک دو توله گداخته آمیخته بدستور بکار برند و اگر درد تسکین نیابد
این قیروطی که محلل و منضج و مرخی و معمول مؤلف است بعمل آرند گل بنفشه گل خطمی تخم کتان هر واحد یکتوله در پاو آثار آب تر نموده صبح جوش داده صاف کرده روغن گل و دام
موم زرد دو دام داخل کرده باز جوش دهند هرگاه روغن بماند بر پارچه مالیده نیم گرم بر موضع درد بچسپانند و قیروطی علوی خان و قیروطی حکیم اکبر مؤلف و الیاس و دیگر اضمده
و قیروطیات مسکنه استعمال نمایند و یا از نسخه مطبوخ مذکور خطمی و کاهو موقوف نموده در عرق عنب الثعلب جوش داده بدستور دهند و بعده خطمی خبازی تخم خیارین کوفته
اضافه کنند و اگر ماده در معده باشد سپستان موقوف کرده و شیره تخم خیارین عوض شیره کاهو داخل کرده بنوشانند و یا اصل السوس نیز افزایند و یا در همان نسخه گل
عوض خطمی و سپستان داخل کرده و شیره مغز تخم کدو نیز افزوده بدهند و یا عناب گل بنفشه خطمی جوشانیده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و یا درین نسخه اصل السوس
عوض خطمی افزوده در عرق شاهتره جوشانیده شیره مغز تخم کدو شیره خیارین افزوده شربت بنفشه عوض نیلوفر کنند و یا بعد فصد اصل السوس گل بنفشه عناب

جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و دوم روز شیرهٔ کاهو و سوم روز بجای آن شیرهٔ خیارین و چهارم روز شاهتره در جوشانده
افزایند و گاهی در نسخهٔ مطبوخ اول جو مقشر نیم کوفته گل نیلوفر کتیرا عوض خطمی و شیرهٔ خیارین بجای کاهو کرده میشود و بعضی بعد فصد عناب ده دانه سپستان بیست دانه
خطمی خبازی گل نیلوفر هر یک شش ماشه عنب الثعلب گل بنفشه هر واحد یکتوله جوشانیده صاف نموده لعاب بهدانه لعاب اسپغول ترنجبین داخل کرده میدهند
و بعضی درین نسخه برای نضج ماده گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هر واحد دو درم مویز منقی یکتوله جو مقشر سه درم افزوده نبات عوض لعابات و ترنجبین داخل کرده
میدهند و اگر حالت مستی یا بیرازات الجنب عارض شود فصد باسلیق بضرورت کرده عنب الثعلب گاوزبان خبازی در همان نسخهٔ مطبوخ اول افزوده بدون
شیرهٔ کاهو و خاکشی بدهند و اگر درین مرض قدری خون بازدهن آید و اسهال با خون نیز بود گل بنفشه هفت ماشه تخم خطمی شش ماشه عناب چهار دانه گاوزبان
پنج ماشه جوش داده صاف کرده شیرهٔ پوست بیخ انجبار شش ماشه شربت بنفشه دو توله بارتنگ پنج ماشه داخل کرده دهند و گل بنفشه گل خطمی تخم کتان گل
بابونه هر یک سه ماشه سائیده روغن گل شش ماشه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و از پنبهٔ کهنه ببندند و ایضاً اگر خون در نفث آید و عسر النفس باشد بعد فصد باسلیق
عناب بهدانه گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روغن گل با آب کوکنار جوش داده بمالند بالجمله
درین مرض بهدانه خطمی خبازی عناب سپستان گل نیلوفر گل بنفشه خیارین کوفته عنب الثعلب اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان دو سه یا چهار اجزا ازین ادویه
جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه یا شیرهٔ خیارین یا شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم کدو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز بادام یا شیرهٔ اصل السوس یک یا دو شیره ازین شیرجات
و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت عناب یا شربت خشخاش یا شربت تسفا یا نبات یکی ازینها داخل کرده یا یکی از عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان
یا عرق شاهتره یا عرق نیلوفر یا عرق بید ساده و گاهی صمغ عربی کتیرا سوده پاشیده دادن معمول است و اگر قلق زیاده باشد لعابات و شیرجات تا هفت روز
بدهند و اگر حاجت تنقیه شود بروز مسهل همراه ادویهٔ مذکوره مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل دهند و در روز نهم عناب هفت عدد اصل السوس مقشر
گاوزبان هر یک پنج ماشه بهدانه سه ماشه در عرق مکوه پاو سیر نقوع یا مطبوخ کرده شربت بنفشه چهار توله تخم ریحان سه ماشه داخل کرده دهند و یا در هشتم
مسهل از عنب الثعلب نه ماشه گل نیلوفر گل بنفشه خبازی شاهتره خیارین کوفته هر یک شش ماشه عناب پنج دانه سپستان بیست دانه تخم خطمی اصل السوس
گاوزبان هر یک چهار ماشه بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله گلقند سه توله
روغن بادام شش ماشه داخل کرده بدهند و دوم روز مسهل نقوع عناب بهدانه با شربت بنفشه و اسپغول مسلم دهند و اگر تسکین زیاده مطلوب باشد شیرهٔ مغز
تخم کدو افزایند و اگر غلبهٔ سعال نباشد و تشنگی زیاده بود عوض مطبوخ و نقوع تبرید لعاب بهدانه سه ماشه و ریشهٔ خطمی چهار ماشه شیرهٔ خیارین و مغز تخم کدو هر یک
سه ماشه در عرق مکوه و نیلوفر هر یک ده توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده دوم روز مسهل بدهند و اگر در ماده حرارت
زیاده نباشد پرسیاوشان چهار ماشه مویز منقی ده دانه بیخ کاسنی شش ماشه در مسهل دوم یا سوم افزایند باز نقوع عناب گاوزبان گل بنفشه عنب الثعلب در عرقیات
تر کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و برای تقویت در آخر روز خمیرهٔ گاوزبان و خمیرهٔ ابریشم همراه عرقیات و خاکشی نافع و اگر از سوء هضمی دو سه اسهال گردد در
نفث استلاخوس شود غذا موقوف داشته شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه عرق عنب الثعلب پنج توله گلقند آفتابی دو توله دهند بعده اگر لینت شکم زیاده گردد شربت بعوض
گلقند کنند و بارتنگ چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر سوزش در سینه گردد شیرهٔ خرفه افزایند و بعد کم شدن حرارت شیرهٔ خرفه موقوف سازند و شربت بزوری و شیرهٔ
بادیان بجهت ادرار دهند و یا بعد نضج گل بنفشه عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه خاکشی بدهند سوم روز شیرهٔ اصل السوس
چهارم روز اندک زوفای خشک افزایند و بعد نضج ترنجبین مغز فلوس روغن بادام افزوده مسهل دهند و اگر بعد مسهل سوء تنفس و عدم اضطجاع بر پهلو باشد عناب بهدانه
جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی دهند باز منضج از اصل السوس خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و بعد نضج مسهل دوم بدستور داده در سوم مسهل
اصل السوس زوفای خشک افزایند و بعد مسهل سوم اصل السوس بادیان مویز منقی زوفای خشک گل بنفشه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بدهند و اگر گرمی کنند
اصل السوس تخم خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و یا گل بنفشه بهدانه در عرقیات جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ اصل السوس شربت بنفشه خاکشی دهند

با عناب تخم خطمی عروس گل بنفشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه عوض بهروزشیرهٔ مذکور نمایند بعده مسهل بارد از فلوس خیارشنبر ترنجبین آلو بخارا عرق عنب الثعلب گلقند روغن بادام دهند دوم روز مسهل لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ کاهو شیرهٔ خطمی شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه خاکشی بدهند اگر لذع و تنفس و سعال باقی باید بهدانه عناب جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده کتیرا صمغ عربی سوده پاشیده دهند یا اول فصد بعده عناب گل نیلوفر بهدانه اصل السوس جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ مغز تخم کدو نبات سفید الکمیه طلی دهند بعده گل خطمی سحاتی بهدانه و خیارین عوض تخم هندوانه و کاهو بجای کدو کنند و اصل السوس گل نیلوفر موقوف نمایند بعده مسهل دهند و باز برای تنقیح اصل السوس خطمی بهدانه عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو نبات نمانست بکار برند بعده مسهلات برای تحلیل ورم بادیان بهدانه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو نبات خاکشی دهند و اگر بعد فصد طبیعت گرمی نماید و روز هفتم شدت مرض دعوی مرض از سوء تنفس و اغما ظاهر گردد حجامت بی شرط و تخلخله برای آفت دماغ بکار برند پس اگر همین شدت ماند فصد کنند و الا مسهل دهند و برای تنقیح عناب گل بنفشه گاوزبان عنب الثعلب سپستان خطمی خبازی بهدانه مویز منقی خیارین کوفته شب خیسانیده صبح مالیده شربت بنفشه خاکشی بدهند غذا آش جو گل نیلوفر اصل السوس فزایند و اگر بعد از فصد و مسهل تپ و درد به دستور باشد سپستان خطمی خبازی اصل السوس بهدانه عناب شب در آب گرم خیسانیده صبح مالیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند دوم روز گل نیلوفر گل بنفشه افزایند و روز سوم مسهل بنای کی شناشنگ سرخ شنبش باشد فلوس خیارشنبر شیرخشت گلقند خیار ترنج سعتر اینده جو در آب گوشت بچه بجای نخود آب دهند و اگر طبیبی ناقص از فصد کردن تساهل کرده مسهل جاری دهد و سعال و تپ و فصیده مانده ورم فاقل گرد و خلط باقی ماند فصد کرده عناب اصل السوس تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند چه درین مرض اول فصد بعده منضج و منفث مثل خطمی عناب بهدانه بنفشه گل نیلوفر خیارین گاوزبان عنب الثعلب و غیره و محلل مثل پرسیاوشان زوفای خشک و شیرجات مثل شیرهٔ تخم کاهو و خشخاش و شربت نیلوفر و عناب و غیر آن می باید و بعض اطبای جاهل دوا منضج و مسهل هم غلط کرده در ذهن ناقص خیال سل فهمیده شیرجات دوای قابضه بارده مثل شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم خشخاش و طباشیر صمغ عربی کتیرا کافور گیرو وغیره میدهند و مریض را هلاک میسازند فنعوذ بالله من شر الجاهلین

اقوال حکما رازی از بقراط نقل کرده که آنچه قریب است بقصد باسلیق درین علت و جمیع امراض صدر حجامت برکاهل است و بقراط در مسائل الامراض حاده گفته که هرگاه مرض اصلاح نیابد باید که تقویت قوت نمایند بغذا برای نیادتی قوت و تنقیه و تحلیل نفث را زیرا که هرگاه قوت قوی گردید تقویت می باید بر اخراج نفث و گفته که برطیب است در ذات الجنب باستعمال چیزی که در آن ترطیب و تقطیع باعتدال باشد تا آنکه آسان گردد اخراج نفث پس چیزی که باعث تقویت قوت گردد ماء الشعیر مانع هر دو است و گفته که در ذات الجنب از نفع حذر نمایند خصوصاً هنگامی که طبع قبض باشد و همچنین از غذا درین هنگام زیرا که این هر دو موجب زیادتی و اشتداد وجع اند و نیز گفته که درین علت حذر باید نمود از تغذیه در ابتدا و در اوقات منتهی بجهت آنکه ضرر آن درین وقت شدید است و گفته که تکمید تحلیل میدهد وجعی را که مائل باشد بجهت آنکه مواد آن غلیظ‌تر باشد و فصد تحلیل میدهد آنچه مائل بفوق است و گفته هرگاه در ذات الجنب خلط بسیار و شدید باشد باید که سکنجبین بیاشامند اگر تسکین نیابد آب خالص اندک اندک دهند و جالینوس در مقالهٔ ششم از کتاب آرای بقراط و افلاطون نوشته که بقراط صاحب ذات الجنب را در ابتدای احساس وجع به پهلو امر تکمید و گرم داشتن آن موضع نموده و گفته که اگر بدین زائل نگردد نظر کنند که محتاج مسهل است یا الفصد و بحسب حاجت تنقیه نمایند و بعضی در تغذیه بماء العسل تا هنگام نزول کافی میباشد و بعضی محتاج بماء الشعیر اند و بعضی بماء العسل و بعضی محتاج با استحمام اند محمد زکریا گوید گمان میبرم که تکمید هنگامی محتاج باشد که وجع لازم و سرفه ضیق نباشد و نیز جالینوس گوید که پیش از استعمال نطول صدر و تمریخ آن نمایند و آب نیم گرم بیاشامند و هم بقراط گفته که صاحبان ذات الجنب شفا یابند باسهال و ماء الشعیر و رازی گفته اگر در ذات الجنب نفث زرد باید که با سهال صفرا و تلطیف آن بسیار کوشند و اگر سرخ خالص باشد فصد نمایند و اگر سفید باشد کماد نمایند رفوس گفته که در ذات الجنب ادویهٔ مسهله که در آن حرارت و خشونت نباشد مثل آب لبلاب و ماء الفواکه و خیارشنبر و ترنجبین استعمال نمایند و آنچه در آن حرارت مفرط باشد یا سقمونیا و خشونت بود همچون ایارج استعمال نمایند و بعض متاخرین می نویسند که در ذات الجنب دموی بعد فصد اگر تلیین مطلوب باشد منقوع عناب و سپستان و بنفشه و آلو و شیرین و مویز منقی و انجیر تنها یا باضافه مغز خیارشنبر و ترنجبین کنند و ماء الشعیر با خمیرهٔ بنفشه یا شربت آن بنوشند و ایضاً بعد فصد ماء الشعیر با شربت عناب و نیلوفر دهند

بالعاب بهدانه و بهیدانه و آش جو و اسفاناخ و در ابتدا بموم و روغن بنفشه کدا حته اندکی کتیرا آمیخته تبریح سینه نمایند یا گل بنفشه و آرد جو با لعاب گل خطمی سرشته ضماد کنند و هرگاه تشنگی کنند لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو بنوشند و بهر تسهیل نفث آب اصل السوس و گاؤزبان شربت بنفشه و شربت زوفا و تخم و لعوق خیارشنبر و روغن بادام و کتیرا و اصل السوس کثیر النفع ست و هنگام وجع تکمید به پشم روغن گرم کرده آلوده و یا سبوس یا سرگین خر یا برگ طرفا یا ضماد عسل و عرق نمایند و اگر نفع نکند فصد ضروری بود و اگر در کما دات ذات الجنب که مسطور خواهند شد همراه آب کرسنه آب کلم و همراه آرد جو و سبوس لعاب بزرکتان غوص کرده کنند خصوصًا بهنگام سرفهٔ شدید بهتر ست و وضع محجمه بر موضع درد بعد تنقیه عجیب و سریع الاثر ابراز وغنی از تدابیر دیگر ست و طبری گفته که تسخین را در پهلو و سینه ظاهر شده و بران تر طلی نموده و نجات یافت و ایضًا اگر وجع و نخس شدید باشد بگیرند بنفشه بابونه آرد جو خطمی هر واحد یک کف و بجوشانند باب و روغن گل هم گرم ضماد نمایند و اگر سرفهٔ خشک و عسر نفس باشد و از چهارم روز گذشته و تب شدید نباشد هر روز پیش از ماء الشعیر بیک ساعت این مطبوخ بیاشامند سپستان عدد انجیر سفید ده دانه مویز منقی پنج درم اصل السوس مقشر کوفته دو نیم درم عناب سپستان هر یک ده دانه در یکنیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند مالیده صاف نموده پنج درم خمیرهٔ بنفشه دران حل نموده سه درم روغن بادام بران چکانیده بنوشند و گویند که در ذات الجنب صفراوی برای تنقیص کمیت صفرای دموی فصد باسلیق از جانب یسار از جانب و رم گیرند بحیثیت آنکه بسبب جذب و دفع علت سریع النفع ست اگر مانعی نباشد و لیکن جرأت بگرفتن خون بسیار در ینجا ننمایند چنانچه در دموی مینمایند یا فصد صافن از انجهت نمایند و بعد از ان متوجه اسهال و تلیین طبیعت گردند مثل نقوع عناب سپستان گل بنفشه گل نیلوفر با فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و روغن بادام و در ین ادویهٔ مسهله بعضی مانند هلیلجات و صبر جائز نیست و کذا اسقمونیا و ایارج فیقرا که ازین همه در جمیع اقسام ذات الجنب حتی که الغمی و سوداوی اجتناب اولی ست بلکه واجب ست که سعی نمایند در تسکین حرارت و دفع حدت و اصلاح کیفیت صفرا بمطفیات حرارت از اشربه که سرفه آور نباشد و مثل شربت نیلوفر و بنفشه بلعاب اسبغول و یا ماء الخیار و یا آب هندوانه و یا ماء الشعیر بسرطان و روغن بادام و نخود آش جو و یا اسفاناخ و کدو و ملوخیا بروغن بادام پخته نمایند و از ترشی هر چه سرفه آورد بپرهیزند شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند واجب ست که منع نمایند ماده متوجه بسوی ورم را و از ان بازگردانند باستفراغ و جذب بسوی خلاف و ساحبش فصد ست اگر خون غالب باشد و چندان خون برارند که رنگ آن متغیر گردد یعنی از سیاهی بسرخی تغیر یابد چه شدید ترخون بدان در سیاهی قریب بمثل این ورم میباشد با وجود آن مراعات قوت دران واجبست چه بسا ست که قوت در اخراج خون برین حد نخست منید هر پس طبیب را می باید که مزاج مریض و سن و قوت او نظر کنند و گاهی بعد از فصد محتاج تلیین طبیعت میشوند مثل این مطبوخ بنفشه گاؤزبان هر واحد پنج درم اصل السوس خطمی هر واحد ده درم عناب آلوی سیاه هر واحد بیست عدد سپستان سی عدد فلوس خیارشنبر بست درم بدستور مرتب سازند و اگر خلط دیگر باشد استفراغ آن نمایند مثل بلیله و آنچه دران قبض با اسهال باشد بلکه بدانچه دران با اسهال تلیین باشد مثل دوائی که از بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و شکر حجازی ساخته باشند و در تب اسهال آورند و قومی از اهل معرفت گفته که هر چند ماده صفراوی باشد صواب تر آنست که حتی الامکان استفراغ بفصد نمایند بخوف اضطرابی که اکثر در مسهل میباشد خصوصًا چون نفث بسیار صفراوی و تب شدید تر باشد که در ینوقت خون تحریک او بسوی قلب بیشتر ست و جالینوس حذر میکند از سقمونیا و ایارج فیقرا با هم و مرهم سینا باید فصل ماء الشعیر را بعد استعمال مسهل یا مسهل قطع میکنند فعل آن چنانچه اغذیهٔ دیگر قطع آن میکنند و بالجمله می باید که ملاک امر در علاج این مرض فصد از اکحل مخالف در روز سوم و چهارم و اغتذا بماء الشعیر ساذج یا مطبوخ بکدو و کشنیز تر باشد و تلیین طبع اگر احتیاج آن افتد مثل بنفشه و عناب و نیلوفر و عرق بابونه خاصیت نافع این مرض ست و اگر احتیاج شود دران سه یا چهار حب السفرجل داخل کنند و این عرق را در حالت جلوس و ارتفاع راس و استوای سینه و گردن جرعه جرعه بنوشند که اثر نفع او در کمتر از یکساعت ظاهر میشود و با وجود این رعایت جانب میل وجع و الم واجب ست پس اگر الم بسوی چنبر گردن و استخوان سینه براید فصد اولی ست و اگر درد بطرف سر استخوان پهلو میل کند لابدست از اسهال تنها یا مع فصد بحسب وجوب مشابه و ایں بهتر آنست که فصد تنها از باسلیق از ین موضع خون اندک میکشند و آنچه دلالت میکند بر شدت حاجت بسوی تنقیه اینست که از تکمید و تضمید وجع ساکن نشود بلکه از ان هر دو وجع از دیاد پذیرد که این دلالت بر استلای تمام بدن مینماید پس لابدست از تنقیه و خصوصًا فصد و چون از فصد

وسل نیز اعراض ساکن نگردد بدانند که ماده بیشتر خواهد گردید درین هنگام اماده فصد نمایند تا ماده ذی تمیز خام نماند و چون ماده نضج یابد جهد کنند که قبل از پنجم یا ششم
منفث و بول و براز پاک گردد و بالجمله چون فصد نشده باشد و ماده نضج یابد و نفث نضیج و صالح آید و ضعف در قوت باشد البته فصد نشاید کرد و هرگاه که در بینی
غالباً ضعف بسبب تحلل حار غریزی میباشد و دران فصد نشاید مگر آنکه ضعف قوت بسبب برودت ماده یا کثرت او باشد که درین حالت فصد جایز است و ذرق
حیان کنند که اگر اعراض مرض خفیف بود و در آنجا علامات شدت امتلا نباشد و ضعف بسبب انحلال حار غریزی باشد و اگر ضعف قوت بدل فصد اسهال باشد
و به تنقیه حاجت افتد حقنه متوسط یا حاد بحسب مشابهه حال قلت و کثرت امتلا بعمل آرند خصوصاً چون وجع مائل بطرف شراسیف باشد و بقراط در علاج ذات الجنب
شدید المیل بسوی شراسیف اشاره تنقیه بخربق سیاه و فیلون که از جنس معجونات ست مینماید و بعد تنقیه و خفت درد اقتصار نمایند بر ماء الشعیر و ماء الشعیر
جو مقشر شدید الطبخ در آب بسیار و آب خندروس اگر احتیاج تقویت باشد و هندباء و آب عناب و آب سپستان و خمیره بنفشه و تخم خشخاش و روغنی که بجز بیرون ازینها
استعمال کرده شود روغن بادام ست و قومی استعمال آن منع کرده اند و نزد من انار شیرین بد نیست و گاهی برای آوردن نفث ازین ادویه مطبوخ استعمال مینمایند
جو مقشر عناب سپستان بنفشه تخم خشخاش و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و امثال هر دو از جلاب بهتر ست و جالینوس در ابتدای این مرض باستعمال ریاقوذا
برای منع ماده و انضاج و تنویم امر کرده و نزد من احتیاج بسوی او قلیلست که از شدت سهر چاره نباشد و الا خشخاش تبلید ماده و منع نفث می نماید مگر آنکه شکر
که در ریاقوذا داخل باشد دفع ضرر او نماید و باشد که بندی یعنی آنچه از تخم خشخاش بسازند و آن ضعیف التبلید ست موافق تر از قشوری که با پوست آن بسازند
و آن قوی التبرید و تبلید و تخدیر ست درین وقت بود و ممکن ست که این تبلید در ابتدا و اوائل انصباب ماده از امالی مطلوب باشد و تقویم یعنی باز داشتن
انقوام ماده وقت کثرت خوف از انصباب اولی تر ست و باید که آنچه از نفث محتبس شده باشد تنقیه آن نمایند و تقدیر غذا نمایند و کثرت دران نکنند که
تلطیف او نمایند بحسب خوب کثرت حدت مرض و قلت آن و اعراض آن پس اگر ساکن خفیف سهل باشد ماء الشعیر مقشر جید الطبخ غلیظ القوام غذا سازند که
آن منفث مقطع مقوی ست و اگر خواهند بشکر یا عسل شیرین کنند و اگر هنوز در بدن اضطراب باشد تا حصول صحت اقتصار بر ماء الشعیر رقیق نمایند خصوصاً
بحسب نفث که اگر بسیار اید از کثرت ماده امن و حاجت بقوت باشد پس ماء الشعیر مقشر غذا سازند و تقویت دهند و اگر نفث محتبس بود تلطیف تدبیر نمایند
و بر ماء الشعیر و اشربه حتی الامکان اقتصار ورزند و بالجمله غذای ایشان در ابتدا ماء الشعیر پس احسای مرطبه فاتره مرتب آب سبوس و شکر در روغن بادام باشد
و قطف و بقله یمانی و اسفاناخ و کشک جو و ماش مقشر بروغن بادام و کدو و خیار و بلوخیا و حریره متخذ از نشاسته تخم خیارین و نشاسته مغز تخم کدو با شکر در روغن بادام
تناول کنند و در آخر ماء الشعیر که دران ادنی غلظ باشد و بعده آب گندم سرخ دهند و در آخر جو و گندم مخلوط کنند و باید که ماء الشعیر در هر روز دو بار یا اکثر از ان لازم گیرند
الا دفعه اولی وقت صبح برای دوا اختیار نمایند و الا دفعه ثانی وقت عادت غذای او در ایام صحت باشد که این افضل اوقات شرب ماء الشعیر ست اگر معده نقی باشد
دوا حسب تعدیل خواب گاه او و غسل فم و لسان و لهات و هر روز دو بار غسل مستقصی آب و اگر ماین آب قدری سکنجبین آمیزند اولی ست و اگر طبع قبض باشد
و عطش در میان دوا و غذا غالب گردد لعاب بزر قطونا بشکر بیاشامند و اگر سرفه نباشد آب بیاشامند سکنجبین قلیل الحموضت خوف نیست و واجبست حفظ
از تضمید صدر او مگر آنکه یقین قصر علت باشد و چون بدانند که مرض قصیر ست در قطع غذا و تلطیف تدبیر او حتی الامکان مضایقه نیست در موضع الم ضماد نمایند
و چون مرض طویل باشد لابد ست از تغذیه یعنی آشامیدن ماء الشعیر ثانیاً در وقت غذا و توفیر آن برین برای حفظ قوت چنانچه بقراط گفته که غذا در مرض طویل
قطع نباید کرد تا سبب اسقاط قوت نگردد و مواضع الم را ضماد نکنند تا در انضاج فضلات فتور نیفتد و آنجا که قوت بر تلیین طبیعت بخیار شنبر متمکن باشد منع نکنند
و حفظ مریض از اهویه مختلفه و اصابت باران و فزع از واجبات ست و چون در ذات الجنب اسهال حادث شود و ذات الجنب از اخلال و ذبحه عقب آن افتد
از جمله علاج از فصد و تلیین طبیعت منع کنند تا ضعف عظیم حادث نشود و تدبیر او اقتصار بر شرب پست جو یا جو مقشر محمص مطبوخ باشد و اگر در اقسام ذات الجنب
ضرورت فصد افتد و نضج ماده نباشد پس صواب آنست که در اخراج خون بقدر دو ثلث دران اقتصار نمایند و یک ثلث آن برای فصد دوم باقی بگذارند در
استعداد فصد ثانی بهتر ست بر موضع جراحت نشتر بندند و اکثر لینت شکم هر روز یکبار یا دو بار از فصد ثانی بی نیاز میسازد و هرگاه قوت مریض قلیل باشد

عقب فصد غشی افتد یا شدت حصر و ضیق در نفس عارض گردد دلیل آن باشد که فصد ماده مرض را مستفرغ نساخت تدبیر حقنه باید کرد و اولی آنست که تلیین
طبیعت در علاج اوجاع صدر و ریه بانه ابتدا ننمایند مگر بتخفیف از حقنها و شیافات و از خطای عظیم ست آشامیدن مبردات شدیده مگر در صفراوی که در انجا
مبالغه در تطفیه مثل لعاب بزر قطونا و ماء الخیار و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر کرده میشود و آشامیدن مبردات قابضه یا خورانیدن آنها مثل عدس
بحوضات و مانند آن نیز خطاست و بدانکه نوشیدن آب سرد غیر موافق ست برای این مرض و برای جمیع اورام باطنه و مهما امکن تقلیل آن نمایند و اگر
تشنگی غلبه کند آنرا بسکنجبین آمیزند برای کسر سورت آب و تقلیل بقاء و ثبات او بلکه برای بدرقه و تنفیذ در بدن و انقلاع سکنجبین بتقطیع و تلطیف او و بدانکه
که در ذات الجنب چون التهاب کثرت پذیرد و احتیاج بتبرید شود پس تبرید بچیزی که دران جلا و ترطیب باشد مثل ماء الخیار و آب هندوانه نمایند
و اما ماء القرع اگرچه بیک جهت نفع میکند لیکن بسا است که ضرر مینماید و تخفیف میکند بادرار و آنچه ازان اجتناب باید کرد مثل آب خرفه و آب کاسنی ست
و هر آنچه دران تبرید و تکثیف باشد و واجبست که معظم غرض طبیب تنفیث بسهولت باشد و خواب بر پهلوی علیل نفث زیاده می آرد و اگر احتیاج بتحریک نفث
اندک و آشامیدن آب مائل بحرارت جرعه بعد جرعه می افتد که آن بسیار نافع ست و گاهی وقت احتباس نفث زنگار و غیره ادویه حاره و لعوق و بعد
لیبار میدهند و آن در ذات الجنب بلغمی مسطور گردد و اگر در اصحاب ذات الجنب بعد انکسار حمی الغذای قوی تر حاجت آید ماهی رضراضی خورند و کذلک نان شکر و
لاین معین بر نضج و نفث ست و ماهی بریان بکراث و شبت و نمک و هند نمایند که نواحی شکم سبک ماند تا نواحی صدر را مزاحمت نکنند و این تلیین طبیعت و اخراج
ثفل کنند اگر محتبس باشد بحقنه ملین مثل ماء الشعیر باندک آب چقندر و واجبست که منع نفخ نمایند که بخار ثقل و نفخ درین مرض بسیار مضر اند و از مهم شدید اهتمام
اینست که مبادرت ننمایند در تفتیح علت قبل الهیم شدن او و اگر ریم گردد مبادرت بتنقیه آن قبل ازان تا کل نمایند و بدانکه لابدست از ترطیب بجای تسهیل نفث
و سرعت آن و چون نفث ابتدا نماید و تزاید مرض و از چهارم تجاوز کند مطبوخ مذکور را با اصل السوس و پرسیاوشان قوی نمایند و چون ماده غلیظ و قوت قوی
باشد و در عصب آفت نبود در آشامیدن سکنجبین قلیل الحموضت ممزوج بآب نیمگرم خوف نیست تا تقطیع نماید و اگر درین حال الصورت قبض تلیین طبیعت بمثل جلاب
سکر و ترنجبین یا شیرخشت نمایند بهتر باشد و گاهی استعانت می نمایند بضمادات و مروخات منضجه محلله و اول آنکه استعمال او درین واجبست قیروطی
مرتب از روغن بنفشه و موم مصفی ست بعده بشحوم و لعابات و غبار آسیا تدریج نمایند پس بتدریج قوی تر ازان مثل ضماد بابونه و بیخ خطمی و اصل السوس و بنفشه
طبیخ خبازی بستانی استعمال کنند و اگر بقوی تر ازین حاجت آید و ماده خام تر بود ضماد از برگ کرنب و برگ بادیان پخته سازند و ایضا ضماد متخذ از آرد
اصل السوس بقدری عسل و روغن ناردین و بدانند که اگر ماده بسیار باشد اضمده و اطلیه بارده ضرر کنند و اگر اندک بود ضرر نکنند بلکه نفع بخشند و کذلک اگر
ورم تحلیل شود و بقیه آن باقی ماند و چون غیر فصد استفراغ نافع واقع شود ایضا اطلای بارده جایز ست و این ضماد برای نضج و تسکین درد جید ست برگ بنفشه
خطمی از هر واحد یک جزو اصل السوس دو جزو آرد باقلا آرد جو از هر واحد نیم جزو بابونه اکلیل الملک از هر یک جزو و اگر ماده غلیظ باشد و احتیاج تحلیل زیاده افتد بزر کتان
زیاده کنند و در نضج موم و روغن بنفشه بسرشند و اگر حرارت کمتر باشد بدل روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن خیری یا نرگس نمایند و اگر حرارت قوی باشد
با ادویه حاره ملحقه بنسخه اصل که زیاده نموده اند گل نیلوفر و گل سرخ و حراده کدوی تر داخل کنند و این مروخ نافع ست موم سپید لطلیا اکیان روغن گوسفند
گداخته مروخ سازند که بسیار مفیدست و این ضماد که جامع انضاج و تسکین وجع اند ضمادیست که از آرد باقلا و آرد جو و اکلیل الملک و پوست خشخاش
چون عصیده کنند و بر موضع درد نهند و گاهی دران استعانت بکمادات رطبه و یابسه برای نضج و تحلیل می نمایند و رطبه موافق تر برای ذات الجنب مائل بگرمی است
و یابسه برای آنکه مائل ببلغمی باشد لیکن رطب چون نفع نکند مضرت ننماید و یابس اگر ضرر کند ضرر عظیم نماید و اول آنها بتقدیم اسفنج مبلول بآب گرم ست و قوی تر
ازان آب دریای شور و آب نمکین ست بعد ازان اگر احتیاج بکمادات قوی تر افتد ازین نمایند بنخاله زیت و آب هر دو گرم کرده و قوی تر ازین آنست که بسرکه
معروف یا پارچه تر کرده تکمید سازند و از کمادات یابسه لطیفه سبوس گندم ست پس جاورس پس نمک و تکمید بهردو قوی تر و نافع تر ست و تکمید جمله وجع
و ساحل را حل کند چون مانع از امتلا نباشد که جذب مواد نماید و اما فصد وجع عالی را اگر حل نماید قبل ازانکه ورم در جمیع شروع کند بهترین اوقات فصد

یا چهارم ست و چون ضماد یا کماد نمایند جهد کنند که بخار آن بر دی مریض نرسد تا کرب و ضیق نفس نیارد و بسا است که مرض شدید لیس باشد و بخار ضماد و کماد
رطب معتدل که بجبهه رسد و در سینه زود نفع بخشد و گاهی استعانت مینماید بلعوقات مستعمله آنها ملایم تر و موافق تر اما برای محرورین لعوق موم سفید
مصفای مغسول بروغن بنفشه ست و خصوصاً چون درد شدید باشد و گاهی محاجم بعد تنقیه بدن بفصد و غیره و اجتماع در بلکه نقاهت حاصل شده استعمال
مینمایند پس از وضع محاجم بجای وی نفع عظیم حاصل میگردد که گاهی صعب الکل ساکن میشود و گاهی جذب و بنواحی خارج میکنند و ضماد خردل اگر بمثل این موضع
استعمال کنند در جذب عمل محاجم مینماید و اگر مرض تا چهاردهم باقی ماند در بعد وقت حجامت و تلطیف تدبیر لابد ست و چون سرشدت کند شربت حسن حاص
و خشخاش مناسب ست و چون نفس متواتر گردد تدارک مراد بر تطبیب مثل لعاب اسپغول که اندک اندک از آن تجرع کنند و مثل جلاب نمایند و گاهی از نطول
آب نیمگرم بر پهلو بنا بر تخفیف وجع و تقلیل تواتر نفس منتفع میشوند چه تواتر نفس خطر است چنانچه در ابتدای این مبحث مسطور شد و بعد انحطاط علامات
حمام استعمال نمایند و از تبرید شدید اجتناب کنند مگر در ذات الجنب که از قسم حمره باشد و کذلک از تبرید مغلظ احتراز کنند و بتلطیف مشغول شوند و از اغذیه
و اشربه مذکوره کرات و بودینه در آخر بجوشانند و تخم تربیز بعسل لعوق نمایند و اگر ورم عصیان نماید و جمع گردد تدبیرش جدا مسطور گردد و واجبست که
تا قبیل از اصحاب ذات الجنب از الحاحات و حرکات و امتلاء شکم سیری و مقام در آفتاب و باد و دخان و آواز بلند و نفخ و جماع حذر کنند که اکثر کس شود
هلاک گردند در دهم اوشته ذات الجنب که لرتنا ول اغذیه غلیظه حادث گردد علاجش ترقیق ماده بحمام و بعد خروج از آن شرب سکنجبین و اجتناب از تمریخ روغن ست
و بسا است که این تدبیر از فصد بی نیاز سازد **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که علاج ذات الجنب دموی و صفراوی قریب بیکدیگر ست لیکن اگر خون غالب باشد اول
فصد باسلیق نمایند روز اول که هنوز ماده در حرکت باشد از دست مخالف و بعد یک یا دو روز که ماده قرار یافته باشد از دست موافق و اگر قوت مریض
قوی باشد خون چندان رانند که رنگ خون از سیاهی بسرخی بگردد و اگر اراده حفظ قوت باشد اندک اندک بدو دفعه یا سه دفعه خون را بیرون کنند و اگر صفرا
غالب بود تدبیر اسهال او باید کرد بمطبوخ خیارشنبر یا بجفته لیکن درینجا نیز فصد کردن بیشتر از مسهل است چه ممکن است که مسهل اجابت نکند و اخلاط را بجنباند
و اضطرابی تولد کند و در روز اول و روز سوم تا از تنقیه فارغ نشوند شربت بنفشه و شربت نیلوفر با آب آمیخته یا با جلاب رقیق دهند و اگر تشنگی غالب شود آب هندوانه
و سکنجبین که بسیار ترش نباشد با آب ساده یا آب هندوانه آمیخته دادن صواب باشد و بعد تنقیه هر صبح خمیره بنفشه در جلاب رقیق حل کرده در دهن بادام بریان نگاه
دهند و ماء الشعیر که در آن عناب و سپستان و بنفشه جوشانیده باشند با شکر دهند و شربت بنفشه مرکب بست درم با روغن بادام چهار درم و یا از بنفشه سی درم
عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی سی عدد تخم خطمی اسپغول بهدانه کتیرا هر یک ده درم فلوس خیارشنبر بست درم شکر یک رطل شربت مرتب کرده بست درم
از آن بروغن بادام بخورند و این مطبوخ مسهل ست عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم ترنجبین سی درم بدستور
جوشانیده صاف نموده بدهند و اگر قوی تر خواهند سه درم لسان الثور یا پنج درم درین مطبوخ زیاده کنند و اگر صفرا سخت غالب نباشد ده درم اصل السوس
مقشر و سه درم تربد تراشیده و نیکوفته هم اضافه نمایند و اولی تر آنست که اصل السوس و تربد در مسهل دیگر دهند بعد از آنکه نفث ظاهر شده باشد و اگر
مریض از مسهل کراهت کند سه درم گاوزبان کوفته بیخته در جلاب بدهند و حقنه از بابونه و انجیر و بنفشه و عناب و سپستان و تخم خطمی و خسک و شکر سرخ یا
فانیذ بسازند در روغن کنجد و نمک طعام اندک آمیزند و عوض آب جلاب بدهند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر با آب آمیخته و لعوقات و همه تدابیر منضجه منقیه که
در علاج ذات الریه گذشت بکار برند و بعد نضج ماده در تنقیه آن بنفث کوشند و آب گرم و ماء الشعیر رقیق با شکر و سکنجبین عسلی یا عسل و خواب بر پهلوی ورم
معین بر نفث و منقی صدر و پهلوست و بعد تنقیه و سکون اعراض مرض و کثرت نفث غذا از کشک جو و آرد باقلا و اسفاناخ و ملوخیا با شکر دهند باقی همانست که
اکثر در قول شیخ گذشت فقط **صاحب کامل و جامع** گویند که در علاج ذات الجنب احتیاج باستعمال اکثر تدبیر که در مداوات ذات الریه مذکور شد بسبب
مشاکلت فیما بین هر دو میباشد و چون امر چنین باشد می باید که در ابتدای این مرض اگر وجع متصل بترقوه بود فصد باسلیق از دست مخالف جانب علت
نمایند برای جذب ماده بخلاف جهت و اگر مرض متمادی شود و ماده قرار یابد فصد از جانب علت کنند و اخراج خون زیاده نمایند و مرتبه دوم فصد کنند چون

قوت و سن و مزاج و وقت مساعدت کند و باید که خون چندان بیرون آرند که رنگ او متغیر گردد پس اگر رنگ او احمر ناصع باشد آنمقدار بگیرند که برنگ حمرت تام یا بسیاهی برسد و اگر قانی باشد چندان بیرون کنند که مائل بسیاهی یا تیرگی گردد و اگر از ابتدا سیاه باشد باید که آنمقدار خارج کنند که رنگ آن صاف گردد و اگر صاف نشود آنقدر بگیرند که بحد غشی برسد و چون در ذات الجنب مائل بسوی سهل باشد حقنه سعوط سبقت باشد باید که مسهل مثل لبلاب و طلوع خیار شنبر با ماء الشعیر و سفته و حشک خیار شنبر و ترنجبین و یا مثل آن بدهند و بعد از آن ماء الشعیر که در آن عناب و سپستان و اصل السوس مقشر کوفته جوشانیده خمیره بنفشه مالیده یا شربت بنفشه آمیخته روغن بادام بران چکانیده باشند بدهند و صاحب ذات الجنب را ادرار ماء الشعیر قبل از تنقیه بدن بالفصد یا دوای مسهل صدر کند لا سیما هنگامیکه طبع قبض باشد اگر بدهند ماء الشعیر از معده و امعا نافذ نشود و گرم شود و از آن بخارات حاره بنواحی صدر مرتقی گردد و در مریض بلای عظیم آورد و بعد تنقیه بدن ماء الشعیر که مسطور شد بدهند و اگر هنوز در ظهور نفث توقف شود قبل از ماء الشعیر بیک ساعت ده اوقیه شربت بنفشه در روغن بادام دهند که تلیین مزاج و اعانت بر نفث کند بعده ماء الشعیر بدهند و اگر درد شدید باشد روغن بنفشه که در آن موم سفید گداخته باشند بر موضع وجع بمالند و تکمید بپتانه که آب گرم یا روغن بنفشه در آن پر کرده باشند در تسکین وجع و سخت سود مند است یا بظرف نقره یا چینی یا سفید روی اورق صغیر رقیق الحد تکمید نمایند و اگر درد ساکن نشود بسبوس گندم و جاورس تکمید کنند اگر ماده دموی رقیق باشد و اگر ماده غلیظ لزج باشد بنمک گرم کرده یا بکرسنه کوفته بسرکه سرشته و با سدان آنچه تلطیف ماده غلیظ و تحلیل قوی و تجفیف نماید کماد سازند و اگر ماده متوسط باشد تکمید بآرد جو و باقلا و سبوس بسرکه جوشانیده و آب آمیخته بعمل آرند و باید که قبل از تنقیه بفصد یا مسهل از تکمید حذر نمایند و الا موجب بلیه عظیم بر مریض گردد و درد شدید و قوی شود و اگر چه کماد تحلیل کند لیکن ماده زیاده از آنچه تحلیل شود از بدن بسوی او جذب نماید و ازینجهت می باید که هرگاه درد بکماد محلل و منضج تسکین نیابد تنقیه بدن نمایند بالفصد یا دوای مسهل حسب حاجت بهر کدام ازین هر دو که لائق باشد و یا بهر دو و چون درد ساکن شود بسوی نفث نگاه کنند اگر بطی یا اندک باشد باین ضماد منضج محلل بنفشه خشک صندل سفید آرد جو خطمی سبوس گندم اکلیل الملک مساوی کوفته بیخته در روغن بنفشه و موم مصفی حل کرده بر موضع ضماد نمایند و اگر تحلیل و انضاج زیاده حاجت افتد در آن آرد باقلا و حلبه و بزر کتان بقدر حاجت بیفزایند و حسوی معمول انقطاع جواری بشکر طبرزد یا فانیذ و روغن بادام بدهند و با وجود این اگر نضج بطی و نفث دشوار باشد این نسخه الزوفای صغیر بدهند عناب بست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بست درم انجیر سفید ده عدد اصل السوس مقشر نیمکوفته پر سیاوشان هریک چهار درم تخم خطمی خبازی هر یک سه درم جو مقشر نیمکوفته پنج درم همه را در چهار رطل آب بر آتش ملایم بجوشانند تا یک رطل آید چهار اوقیه از آن صاف کرده خمیره بنفشه پنج درم در آن مالیده روغن بادام یک مثقال داخل کرده بنوشند و اگر آنچه بنفث برآید غلیظ عسر الخروج باشد و تپ شدید نبود اندکی زوفا و بیخ سوس درین مطبوخ افزایند و لعوق مرکب از لعاب تخم کتان و آب انجیر که در آن آرد باقلا و بادام مقشر بحته باشند بدهند و حکیم بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که هرگاه نفث دشوار گردد و براق لزج شود سکنجبین بدهند که تقطیع اخلاط غلیظ و منع التراق براق بقصبه ریه نماید و بدین جهت تنفس را نیکو سازد و نوشیدن او نیمگرم در تقطیع و تلطیف موافق تر باشد و چون در پهلوی مریض از بیرون سرخی یا ورم یا بثره ظاهر گردد باید که بران موضع محجمه بلا شرط بنهند و انجیر و خردل سائیده بران ضماد نمایند تا آن موضع متقرح گردد و بعد نقای بدن و نضج مرض و زوال تپ مریض را در حمام معتدل الحرارة داخل نمایند یا در ابزن آب نیمگرم نشانند که در نضج ماده و اعانت نفث و جودت نفس و تسکین وجع منفعت بین نماید لا سیما اگر عادت مریض در صحت بکثرت استحمام باشد و لیکن آب گرم بر سر او هرگز نریزند که آن باعث انحدار فضول از دماغ بسوی سینه نگردد و را سائر تدبیر مثل تدبیر صاحب ذات الریه و حمیات که بآنها سال باشد باید کرد و اکثرت تبرید و تلطیف در ذات الجنب احتراز کنند که آن ورم را خام و منع نضج تینماید لیکن باشیای مبرده بعض چیزهای گرم باعتدال آمیزند و بحسب قوت و ضعف استعمال ادویه مبرده نمایند

صاحب خلاصه و حاوی صغیر و غیره میگویند که در روز اول در دوم و سوم مبادرت بفصد قیفال از جانب مخالف نمایند و بعد از سه روز از جانب موافق و از مسهل احتراز کنند و بر موضع وجع محجمه گذارند و باید که از فصد اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب نمایند یعنی اگر مزاج قوی و فصل ربیع و مریض متحمل باشد خون مقدار یک رطل بگیرند و اگر ضعیف و نحیف باشد و خوف سقوط قوت بود از مقدار چهل درم زیاده نباید گرفت و اصل السوس مقشر

جوشانیده صاف نمود شیرهٔ تخم خیارین بشربت بنفشه آمیخته سرکرده بدهند و لعاب بهدانه و شربت آلو بخارا در اینجا که تلیین طبیعت منظور باشد بسیار نافع است مطبوخ بنفشه و نیلوفر گل
سرخ سپستان عناب کدام ده عدد بدهند و غذا ماء الشعیر که در آن بنفشه و نیلوفر و خشخاش و عناب و سپستان پخته باشند با شربت بنفشه و روغن بادام دهند بعد از آن ماء الشعیر
سپستان مطبوخ مذکور به غراره ... ابتدا اضمادا ... جو مقشر و خطمی و آب ... کدو و روغن بابونه سازند و اگر درد بجای اول ... سرفه هم ... سیب ... روز هشتم اسهال این
مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه نیم درم گل نیلوفر چهار درم سپستان عناب کدام ده دانه تخم کاسنی پنج درم ... آب جوشانیده تا بیک رطل آید صاف نموده
ترنجبین کدام بیست درم مغز فلوس بیست درم مالیده صاف کرده روغن بادام داخل نموده دهند بهنگام سحر اگر زمانه تابستان باشد و وقت چاشت اگر زمستان باشد
و بعد فراغ از اسهال لعاب اسپغول و لعاب بهدانه با قند سفید باید داد و در آخر روز مقدار ... درم ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن بادام هر کدام ده درم بیاشامند و چند روز ضماد
قیروطی بروغن بادام یا روغن بنفشه و کتیرا و تخم خطمی کوفته بیخته و موم سفید ساخته طلا کنند و آشامیدن آب سرد چندانکه ممکن باشد منع نمایند و اگر بقیه از سده تپ باقی ماند
روز دهم دوازدهم اعاده مسهل کنند و از معاودت مسهل خوف نکنند اگر قوت قوی و مریض متحمل باشد و اگر ضعف و نفث توقف باشد لعاب بهدانه با شربت بنفشه و روغن بادام
ساعت بساعت اندک اندک باید داد که باعث ترطیب گردد و **ایضاً** صاحب ... گویند که اگر ماده صفراوی باشد در ابتدا نیز فصد از جانب وجع نمایند چندانکه
خوف از انجذاب ماده بموضع ورم مثل حرقت که در دموی است نباید کرد و بسبب قلت صفرا در بدن نسبت بمزاج هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا خمیرهٔ بنفشه یا شربت خشخاش
هر کدام از ینها که باشد ده درم ترنجبین پانزده درم بنوشند و یا جلاب از عناب و نیلوفر و خشخاش و خمیرهٔ بنفشه یا ترنجبین ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن بادام
یا شیرهٔ بادام و یا روغن بنفشه تازه سازند بعده تلیین طبیعت بمطبوخ مذکور نمایند و بعد از تنقیه تمام مبالغه نمایند در تبرید مزاج و ترطیب و با شیائی که سرفه زیاده کند مثل شیرهٔ
خرفه مقدار ده درم و اوقیه شکر سفید ده درم و یا آب هندبا و یا آب خیار هرچه از ینها میسر آید بقدر ده اوقیه و شکر یا ترنجبین هر کدام که باشد ده درم دهند و غذا ماء الشعیر
بروغن بادام و در آن عناب و سپستان داخل کرده سازند اگر تپ و سعال باقی باشد و الا مزوره ماش بمغز بادام یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا کاهو یا ملوخیا یا سرمق و مانند آن
دهند و نقل انار شیرین و کاهو رطب و شربت تفاح شامی و مانند آن نمایند **مسیحی** گوید که در ابتدا قبل از تمکن و استقرار ورم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و ...
در مرات کثیر مقدار یسیر اخراج نمایند و بعد تمکن ورم از جانب محاذی فصد کنند و در دفع واحد مقدار کافی خون بیرون آرند و میان هر دو شانه حجامت نمایند و بعد آن
و جهت تلیین طبیعت کنند بعد ماء الشعیر که در آن سپستان و خشخاش و اصل السوس پخته باشند بجلاب بیاشامند و طبیخ انجیر خشک و عناب و سپستان و خشخاش سفید و تخم
بنفشه و کتیرا بدهند و فتات نان سمید بشکر و روغن بادام غذا سازند اگر ضعف باشد و الا تا بروز چهارم بر ماء الشعیر اقتصار نمایند و چون روز چهارم آید و نفث شروع
کند پر سیاوشان در طبیخ مذکور داخل کنند و اگر طبع قبض گردد مغز خیار شنبر و خمیرهٔ بنفشه در جلاب نیم گرم مالیده بیاشامند و حقنه لین عمل آرند و باشیای ...
غذا سازند تا در نضج ماده و قلع و نفث او اعانت نماید مثل حسو که از سبوس و فانید و روغن بادام ساخته باشند و بجای آب ماء العسل ممزوج بآب بسیار دهند که تسکین
وجع و تنقیه ماده بنفث میکند و اگر از ین عطش پیدا گردد جلاب بشربت بنفشه بیاشامند و بر موضع وجع از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بنفشه و اصل السوس و روغن کنجد
ضماد سازند و بعد تنقیه بدن در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین بر فق نشینند که این اعانت به نضج و تحلیل نفث و تسکین وجع می نماید و یا بر بخار آب بسیار گرم
انکباب کنند و بسیار روغن بنفشه بریزند و دهن کشایند تا بخار در آن داخل گردد و آب سر بریزند که آن مسقط قوت است و آنجا که نفث از اول الامر بسیار بود از روز دهم نماید تا
تا روز هفتم ساکن نشود آن مخوف است و اگر بعد از ان نفس کشاده نگردد و در سینه خرخره حادث شود و چهره سرخ گردد و چشمها کشاده ماند مریض هلاک گردد و جادات الجنب و ... دموی بیاشد
الا بعض اناث یا زعون ... علاج آن کنند که مذکور شد و بعضی از ان ... که در آن صفرا غالب باشد حادث میگردد و علاج آن بعلاج دموی نمایند و بعد از ان تلطیف ماده بلعاب و رطوبات نمایند
و ماء القرع و آب هندبا نمایند و غذا از کشک جو و اسفاناخ و روغن بادام سازند و بعضی از ان که در آن بلغم غالب است عارض میشود و در ان تبرید و ترطیب کم نمایند و ...
طبری گوید که ذات الجنب خالص اگر دموی باشد فصد باسلیق از جانب علیل نمایند و در فصد مبادرت کنند خصوص نوع دوم و خون بقدر حاجت اخراج نمایند قوت مزاج مریض از ... کنند و ...
نمایند تا بصوت احتیاج فصد ثانی و ثالث امکان آن باشد و باخراج خون بسیار در یکدفعه قوت ساقط نگردد و بعده چند روز مطبوخ هندبا و ... با ماء الشعیر مطبوخ سپستان
و عناب و شربت نیلوفر بیاشامند و هرگاه تشنگی شود اندک لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه بدهند و غذا از و باز دارند تا ضیق النفس زیاده نشود و طبیعت بهضم غذا مشغول نگردد

وبدل غذا تیر ماء الشعیر دهند جالینوس حفظ عادت در امراض حادّه امر کرده یعنی اراده نیست که هر که امراض حادّه مبتلا شود و محتمل غذا باشند اجتناب از ماء الشعیر اولا نجو احتیاط برای بدل عادات پس مع دوت ادور و قت غذای معتاد نظر کنند اگر معده ادنی خالی باشد و تواند که بار ماء الشعیر بیاشامد در وقت غذا بدهند عادت داوقات غذایی او در ایام صحت واعتبار کنند پس قدر که معده نقی باشد و احتمال نوشیدن ماء الشعیر نماید بیاشامند و اگر این ترک کنند حدت مزاج بهم رسد و قوت او ساقط شود و مراد از تلطیف تدبیر و اعتبار عادت که جالینوس امراض حادّه گفته همین است و اگر بنابر احتمال اعتبار عادت بسبب فرط استلا کنند اعتبار عادت نمایند و نیاشامند که باعث امتلا گردد و در معالجه او سلکی که سائر قوانین او را واجب کند سلوک نمایند و نظر نمایند طبیعت مریض که اگر مستقل و محتبس باشد ماء الشعیر قطع نمایند و اقتصار کنند بر لعاب بزرقطونا و لعاب ریشه و بهدانه و عوق خیارشنبر معمول الرعاب بهدانه و فاتیند که عسل خیارشنبر بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه شیر بن و روغن بادام بهم بزنند تا جمله یکسان گردد بعده بملعقه بدهند که آن ملین صحیح و مقوی نفس و تعدیل طبیعت نماید و چون طبیعت او باعتدال آید بیاشامیدن ماء الشعیر با شربت نیلوفر اعاده کنند و لعاب بزرقطونا تسکین تشنگی بدهند و حفظ ایام بحارین فساد و صلاح ابدان نمایند مثل چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بستم بدهند و قرب بحرانش در ایام بحران غذا بدهند و نداد آکسیت ماء الشعیر کم کنند که معده او ثقیل نگردد و تمام استفراغ نفصد و نه بدرا نمایند و حفظ عادت و طبیعت کنند و نظر نمایند بدانچه صلاح یا فساد بدان باشد و اینچه مستفرغ شود بدعاف یا عرق یا ادرار بول انحلال طبیعت حتی که اگر علت نقصان پذیرد و بغیر نضجت طبیعت از ان اضطراب نکنند و معلوم نمایند که فصد بطریق تنقیه دفع نضج نیز گویند که فصد باسلیق از جانب مخالف نمایند بعده اعاده از جانب موافق بعد سه روز کنند و چون تب شدید باشد از مسهل قوی حذر کنند بلکه تلیین طبیعت بجهت لبینا یا بجار الفواکه خیر ترش و خیره بنفشه نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و عناب تخشخاش و جلاب سپستان بهدانه و عناب خمیره بنفشه و روغن بادام بدهند و غذا ماء الشعیر شربت بنفشه و روغن بادام و عناب سپستان سازند و اسهال مثل شیرخشت و ترنجبین و فلوس خیارشنبر و عناب سپستان نمایند و تدبیر ذات الجنب صفراوی بتمامه که در قول صاحب حادی مسطور شد

علاج ذات الجنب خالص بلغمی و سوداوی

در بلغمی فصد کنند هر چه در قسم دموی گذشت از تلیین و تضمید و تحلیل و تلطیف بحسب حاجت بکار برند و باید که در تلطیف افراط نکنند تا ماده غلظت و خامی نپذیرد بلکه همگی توجه بنضج و تلطیف ماده فرمایند و مطبوخ زوفا دهند و در ماء الشعیر تدری بادیان و نخود پخته بدهند و بجای آب عرق بادیان با اصل السوس بیاشامند و مرتقطیع و تلطیف باید بایستد و گاهی صنوبر سر عنب الثعلب منقی و بادیان در عرق بادیان جوشانیده گلقند داخل کرده سیه هند و بعد پنج روز فصد میکنند و ضماد از بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و موم و روغن سرشته در ابتدا نمایند و در تزاید اندکی محللات مانند حلبه و کتان و حرز آن و در انتها منضجات مثل سکبینج و اشق و غیره نمایند و ضماد بابونه و تخم کتان و تخم سیاه و زنجبیل هر یک یک جام آب بابونه مبیدهٔ گرم نیز نافع ست ضماد مغز تخم سیاه و انجیر سه چهار تولد در شیر تر شیر و آتار پخته و زنجبیل آب پخته نیز مجرب نوشته اند و اگر تا روز چهاردهم ورم تحلیل نشود در روز شانزدهم تنقیه نمایند با اضافه برگ سنا کینم تولد ریوند خطائی و تربد هر یک شش ماشه و خیارشنبر هفت تولد و شیرخشت و ترنجبین هر یک پنج تولد و شربت دینار سه چهار تولد و روغن بادام شیرین هفت ماشه در مطبوخ زوفا در روز ششم تبرید از رب السوس دو ماشه و شربت زوفا یک تولد و عرق حلا یک عدد سرشته بخورانند و زوفا پنج کرفس اصل السوس هر یک هفت ماشه گاوزبان پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک شش ماشه جوشانیده و شربت زوفا و گاوزبان هر یک دو تولد داخل کرده و تخم مرزنجوش در بین سه ماشه پاشیده بدهند و همین نسخه مسهل دهند و غذا شوربای مرغ با نان و روز شانزدهم حب غاریقون علوبخان در شب بدهند و صبح مدر بدرقه مسهلات و سنا و تربد و دیگر اجزای مسهل بلغم اضافه نموده دهند تا خوب تنقیه شود و مویز و رب السوس و شیرخشت در دهن بدارند و سرابون و غیره منع نموده اند فصد را درین نوع بلکه در اسهال اخراج مادهٔ بلغم نموده اند و بجانب این مطبوخ بسفایج بگیرند بسفایج گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر کوفته تخم کاسنی هر یک یک مثقال سپستان ده دانه مویز منقی ده درم انجیر زرد پنج دانه سنای مکی هفت درم مالیده صاف کرده فلوس خیارشنبر شیرخشت هر یک ده درم مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم چکانیده بنوشند و تعدیل کیفیت خلط و اصلاح آن نمایند بآشامیدن ماء الشعیر مطبوخ با مازریون یا شربت زوفا و اگر علت قوی باشد باید که حل نمایند فلوس خیارشنبر را در آب مطبوخ زیره کرمانی و اشنا بیاشامند که زائل می‌گرداند ورم را و آشامیدن گلقند با آب گرم همیشه نافع این نوع ست و مطبوخ زوفا و بنفشه مربی بدستور و قیروطی سینه مدام ملوم روغن مرتب موم زرد و روغن

چیزی زرد نمایند و ماتی هر چه در اقوال الاطبا باید حسب حاجت بکار برند و **در سوداوی** واجبست که متوجه تنقیص کمیت سودا گردند بفصد و مسهلات منضج
لائق آن و یا بحقنهای مخرج سودا و بجهت سیلان ماده سودا باسفل حقنه الیق ست و مثبته بحقنه معتدل حلو بیخان و یا مطبوخ افتیمون مسهل ایشان
نیز مفید و بعد از ان متوجه تعدیل یا اصلاح آن شوند بتبل شربت گاوزبان بلعاب بهدانه و یا ماء الشعیر و از برگ کرنب و بنفشه و گل خطمی و بابونه بجهت اصلاح
و تلیین موضع وجع ضماد نمایند و برای همین منفعت دارند و ترطیب تکمید موضع بآب گرم کنند و بالجمله عنایت بطرف ارخای موضع و تلیین و ترطیب بلاده
و اعانت نضج و تخفیف وجع بیشتر دارند و بآب گرم نطول سازند و بحقنه لینه طبع بکشایند و بقراط گفته نافع ست این نوع ذات الجنب را نشستن در
آبزن حار و چون از آب بر آیند تمریخ سایند موضع وجع را القیروطی متخذ از موم سفید و روغن بنفشه و تغذیه نمایند بشوربای که دران نخود پخته باشند تا بدرد سی
شفا یابد **اقوال الاطبا** صاحب حاوی و ترویح گویند که علاج ذات الجنب بلغمی فصد باسلیق و اخراج خون جیر کثیر و آشامیدن جلاب بر صبح از سپستان ده عدد
اصل السوس عنب الثعلب هر واحد سه درم شکر سفید ترنجبین هر یک ده درم و در نسخه دیگر گاوزبان و حاشی و شربت زوفا نیز زیاده هست و غذا ماء الشعیر
مع اندکی نخود و حل طبیعت بعد ظهور نضج در قاروره باین مطبوخ سنای مکی هفت درم اصل السوس مقشر نیکوفته تخم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر واحد
سه درم مویز منقی ده درم انجیر خشک ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران ترنجبین گلقند و خیارشنبر هر واحد ده درم الیه صاف نموده روغن
بادام یکمثقال افزوده صبح بنوشند و تا آخر نهار صبر نمایند تا اسهال زیاده آید بعد ازان جلاب ماء دار شکر سفید ده درم و بزر قطونا یا تخم ریحان هر کدام که باشد
دو درم بدهند و غذا آخر روز ماء الشعیر مذکور در دموی تا اگر در یکبار تنقیه باین مطبوخ نگردد بار دیگر اعاده در غیر روز بحران نمایند حتی که ماده بالکل مستفرغ گردد و اما
اگر ماده ورم سوداوی محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت و آشامیدن جلاب هر صبح از پخته سه درم و سپستان ده عدد و گاوزبان یکمثقال و آب
یا ترنجبین ده درم و غذا ماء الشعیر و شربت بنفشه و مزورات مذکوره و تلیین طبیعت بمطبوخ که در بلغمی گذشت و بحقنه لینه جیر جاده و اولی علاج آن تحلیل با گرم
و مداومت ضماد ملین ست **جرجانی و ایلاقی** می نویسند که هرگاه سبب ورم بلغم صرف یا سودای صرف باشد بدون آنکه حدت پذیرد یا با خون آمیزد
فصد نباید کرد بلکه حقنه حاده بعمل آرند و با ضمده منضجه محلله ضماد نمایند و بجای آب ماء العسل دهند و آب گرم جرعه جرعه مدام بنوشانند و ماء الشعیر از کشک
گندم و نخود سازند و دران بادیان یکدرم و اصل السوس پنج درم بپزند و سکنجبین عسلی ممزوج بآب گرم اگر هر صبح بدهند صواب باشد و اخلاط غلیظ را لطیف
سازند و غذا نخوداب بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و تلخ و آب سبوس با شهد یا فانید و شوربا که دران چقندر و کرنب و شبت و نخود پخته باشند
و حریره که از حلبه مغسول و آرد باقلا ساخته باشند خوردن و روغن بادام نیمگرم جرعه جرعه نوشیدن همه سودمند ست و میسک با شهد منضج و منفعت
و ماهی با گندنا و شبت پخته منضج و منقی ست و اینجا که ماده غلیظ و جامد باشد نفس تنگ شود و نفث منقطع گردد زوفای خشک و خردل کوفته در ماء العسل
نیمگرم بدهند مقدار سه درم و گاه تنگی نفس بدان محتاج میکند که بقدر یک باقلا زنگار در شهد سرشته بدهند و مقدار یک باقلا انگردان با سکنجبین عسلی و آب گرم
آمیخته در دهند یا فرو می نشانند و چون نوبت تنگی نفس منقطع و تردد نفس رسد از نطرون بریان چندانکه بسر سه انگشت بردارند و از زنگار بقدر باقلا
باندک زیت و آب نیمگرم و عسل اندک بدهند و اگر فایده نشود دقاح گرم مع فلفل و سرکه زیاده کنند و نیمگرم بکار برند بعده چون نفث کنند برای دفع ضرر
زنگار از حلق و معده زرده بیضه مرغ نیمبرشت بدهند یا روغن بادام گرم کرده تجرع کنند و ضماد از برگ کرنب و برگ بادیان پخته و یا از بابونه و اکلیل الملک
در روغن سوسن و روغن یاسمین سازند **یوحنا و سعید** میگویند که اگر ماده فاعله ذات الجنب بلغم غلیظ باشد و علامتش عدم عطش و قلت حدت
و زبدیت نفث ست علاجش بحقنهای حاده نمایند و از فصد مریض حذر کنند و سوی متخذ از آرد جواری مع شکر بخورند و سکنجبین نیمگرم بیاشامند
و اغذیه مثل آب نخود و روغن بادام سازند و موم و روغن بر صدر مالند و در حمام داخل کنند و در ابزن آب نیمگرم نشانند تا بر نضج اعانت کنند و از
آب گرم بر سر حذر کنند و بعد کمال صلاح و صحت جوجه مرغ و تیهو بریان بخورانند و در غذا اسراف نکنند تا هضم فاسد نگردد و اگر ماده فاعله ذات الجنب سودا
بود علاجش بسوی متخذ از گندم و شکر و روغن بادام سازند و مطبوخ زوفا بیاشامند و بحلبه و بزر کتان بر پهلو ضماد کنند و مسکه و شکر بلیسند و در حمام داخل شوند

و پهلو را بموم روغن مسح کنند و باسفیدباجات غذا سازند بوعلی سینا گوید که در علاج بلغمی ابتدا بحقنهٔ حاده و اسهال نمایند و فصد نکنند
و طلاءات و ضمادها و کمادات حارهٔ مذکوره که دران قوت باشد استعمال نمایند و حقنه در آب کرنب و آب نخود و روغن زیت یا روغن بادام شیرین یا تلخ
بخورند و مطبوخ زوفای یابس سابر که با روغن بید انجیر می نوشند بیاشامند و در سوداوی باحسای متخذ از گندم مهروس با عسل یا روغن بادام غذا سازند
و لعوقات لینهٔ حاره بخورند و تجرع روغنهای ملینه مثل آنکه روغن بادام شیرین و احسای لینهٔ متخذ از باقلا و اندکی حلبه و شیر تازه خصوصاً شیر خر نافع ست
و از آنجمله دران نفع میکند این ست که بگیرند قسط یک درم و بملعقه آب مطبوخ شبت و روغن بلسان یا شربت عسل بدهند و این سعال عودی را نیز
نافعست و گویند که اگر این دوا گرمی کند تدارک آن باشربهٔ بارده و بماء الشعیر نمایند گیلانی گوید که از علاجات مستحسنه در ذات الجنب بلغمی
بر طریق روده یا امر کرده شبت که حقنه استعمال نمایند اگرچه حاد باشد و نفع میکند و اوراحقنهٔ معتاده متخذ از قنطوریون و قرطم و مقل و انجیر و شبت و کرنب
و حسک و روغن بابونه و مری و عسل و تکمیل طبیعت بآب لبلاب مع قرطم نمایند و طبیخ زوفا که دران زوفا و پرسیاوشان و انجیر و مویز منقی و بادیان
و سپستان و اصل السوس پخته باشند با روغن بادام شیرین و خمیرهٔ بنفشه استعمال کنند و ماء العسل و جلاب نیم گرم بنوشند و ماء الشعیر آنها از کشک
و گندم و نخود همه جرشیس با بادیان و پرسیاوشان بسازند و دران انجیر و مویز و اصل السوس بپزند و بران خاینده عسل انداخته و این ماء الشعیر نیز نافع اینها ست
نخود جرشیس یک کف شعیر مقشر مثل او و اصل السوس چهار درم و غذای آنها حسوی متخذ از نشاسته و جواری و شکر و روغن بادام و آب کرنب و آب نخود و روغن
بادام شیرین و حقنه و حسوی آب سپوس با عسل و فانیذ باشد و بدل آب ماء العسل بنوشند و چون صحت یابند شوربای ماکیان مطبوخ با فاویه حار
دهند و در حمام داخل شوند و دران نشینند و اضمدهٔ حاره مثل ضماد حلبه و زیت یا خاکستر بیخ کرنب با پشم سرشته ضماد نمایند و لعوقات منضجه منفثه
و حبوب حاره بکار برند و علاج سوداوی بفصد بعده بحقنهٔ لینه کنند و اگر درد تسفل بسوی تحت شراسیف باشد با سهال یا حقنه نمایند و از مطفیات
مذکوره اکثر استعمال کنند و دائم ماء الخلاف تجرع نمایند و ماء الشعیر اندک اندک در روز سه بار بنوشند و در ابزن سه بار بنشینند و طول مکث دران نمایند
و موضع را بآب گرم نطول کنند و ضماد مدام بران نهند و ثابت بن قره گفته اگر وجع در اسفل حجاب یافته شود و در ترقوه نباشد واجب ست که در علاج او فاقتصار
بمسهل کنند که این دلالت بر میلان خلط یا حتراق و رسوب او با سفل دارد و غذا آنها آب سبوس و روغن زیت و بادام و عسل و فانیذ یا شوربای ماکیان مطبوخ بنخود سازند

علاج ذات الجنب غیر خالص

هرچه در خالص دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی از فصد و اسهال و تطفیهٔ حرارت مسطور شد حسب ماده استعمال نمایند مگر انتفاع با ضمده
و ادویهٔ موضعیه درین قسم افزون ترست و به تبرید و تطفیه در ذات الجنب خالص بیشتر و درین کمتر بجهت آنکه باعث انفجاج ورم و مانع نضج ست و تلیین
تبرید با شیای مبرده و بعض اشیای مسخنه باعتدال و بحسب اقتضای قوت تپ ضعف آن مناسب و باید که استعمال اشیای مسخنه که برسانند
از اضمده و ادویهٔ موضعیه بر موضع ورم بیشتر باشد و این ضماد نافع ست تخم مرو و کتان و گل بنفشه و بابونه و گل شبت و جو دکوب و تخم تمر هندی نیم کوب
ناشته در آب مکوه سبز آمیخته یا خیارشنبر سه تولهٔ صبر یک تولهٔ ضماد کنند و صاحب جامع گوید که علاج ورم حادث در عضلات مابین اضلاع فصد باسلیق ست
و اخراج خون بحسب واجب و نوشیدن جلاب از شربت بنفشه و نیلوفر نیز و امثال ده درم و غذا ماء الشعیر مذکور و باقی علاج او علاج ذات الجنب خالص نیز
و الطوال تبیخ در غیر شدید الحراره بدلاک ضماد مثل حلبه و زفت و محاجم علاج کنند و این ضماد نافع ست بگیرند خاکستر بیخ کرنب و در پیه سرشته ضماد بر
نمایند و هرگاه در ذات الجنب غیر خالص عضلی ورم بظاهر نماید و خود بخود منفجر نشود بر موضع ورم نشتر زنند تا ریم برآید پس بمرهم مدمله علاج کنند و گاهی
بعد شگافتن ورم پهلو عضله که بظاهر نمایان باشد قرص حیب کنا شته ضماد ادویه معمول میکنند تا تسکین درد هم شود و جناب العرق شاه چند ماما
شیره کاهو و شربت بنفشه بیاشامند بعده برای التحام موم و روغن گل گداخته مرداسنگ سفیده کاشغری رسوت باریک سوده شیرهٔ مغز تخم کدوی
شیرین ممزوج نموده مثل مرهم ساخته ببندند طبری گوید که علاج این جنس و علاج ذات الجنب خالص و انواع آن واحد ست و بسا ست که محتاج میگردد

ذات الجنب هنگامی که بار گرد ماده و زائل یا خفیف شود ضماد دیگر که میل به تنقیح و تحلیل باشد در این هنگام ابتدا نمایند اول ضماد مرتب از روغن گل و
خبازی برگ بنفشه و اطراف کاسنی نرم کوبیده و در روغن بنفشه چرب نموده و قدری خطمی کوفته در آن داخل کرده و بعد از آن که چند روز همین ضماد کرده باشند
ضماد بابونه و خطمی و برگ بنفشه کوبیده بگلاب و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تازه سرشته نمایند اگر از این ناقه جهد رسید و نضج گردید بهتر و الا بعد از شش
و انقضای اربعین یا انقضای ایام بحارین بحاجم بر آن بگذارند و ماده را بسطح بدن جذب سازند و بشگافند آنرا فصد نمایند هنگامی که مرض از جنسی باشد که
ظاهر گردد و در حسن امر علیل منجر بسل میگردد و بلکه مؤل بوجع جنب میگردد و اما در ذات الجنب خالص چون مده داخل ریه گردد و نضج نفث نماید بسل میگردد
و میبایستی بسل لیس هنگام از جهت ذات الجنب بلکه از جهت فساد ریه و به فساد ریه چون الطول یابد مؤل بسل میگردد و این مقام را خوب تامل نمایند که محل حیرت
و حیرت جماعتی از مصنفین کتابهای نیست و گوئیم که چون ماده در جنب مرتبک و متحجر شده و تب زائل گشت و نبض نرم شد و مرض طول کرد قوت ساقط میگردد
و ضیق النفس هم میرسد بجهت آنکه ممکن نیست مع شدت حمی تصمید موضع باشیای منضجه مثل اکلیل و بابونه و اکلیل و خردل و چون بدین ضماد نمودند میل
بهلاک میگرد و بسبب سوءت تب و گرمی زائل گردید و ماده متعسر باقی ماند این هنگام تصمید موضع بابن ضماد نمایند بگیرند اطراف کاسنی اطراف مسلق و مرهم مرهم
مدد و خوش کنجد جوش دهند و آرد جو و خطمی و برگ بنفشه کوفته بیخته بدان ممزوج نموده بر موضع مرض ضماد نمایند اگر نرم گردید و شروع جهت نمود بهتر و الا این ضماد
استعمال نمایند بگیرند انجیر سیاه یکجزو نرم کوفته و بابونه دو جزو و خردل نیم جزو نرم کوبیده بلعاب بیدانه خطمی سرشته بدان ضماد نمایند که این ضماد نرم و رفیق
میگرداند ماده را و اخراج آن می نماید بسوی سطح بدن و متفرق میگردد و البته که ماده دران اجتماع یافته و جذب میشود ماده بسطح بدن و اگر ماده رقیق شود و متحد
نگردد بسوی سطح جلد مجتمع بزرگ بر آن بگذارند که آن اخراج می نماید ماده را بسوی سطح بدن و اگر ماده بسوی حجاب منصب گردید و داخل ریه شد هلاک میگرداند
علیل را تعفین حجاب و احداث آن ورم شدید در آن و اگر داخل ریه گردید و بنفث و سعال خارج نشد بسبب آن ریه را متغیر و فاسد میکنند و تعفین
آن مینماید و امر علیل آخر بسل گردد و چون حاصل گردید در ریه معالجه نمایند باین علاج که بیاشامند علیل را چند روز طبیخ زوفا که آن ترقیق ماده و جلا میکند
میکند و از نوشیدن آب سرد منع نمایند بلکه بشربت عسل ساده ممزوج نمایند که معین تر بر جلاست و اگر باین تدابیر نفث بهم رسد دلیل آنست که ماده
در اقسام ریه چسپیده و ریه تسریب آن نموده و ریه ضعیف منفعل القوه و ماده غلیظ عسیر است و این حال مؤل بسل میگردد چنانچه بقراط ذکر کرده و مصنفین کتاب بنش
درین موضع تو اردن نموده و میگویند که چون در روز چهارم و هفتم نفث نکند امر او آخر بسل گردد و حکایت این از بقراط میکنند و تفسیر کلام حکیم بقراط آنست که
ذکر کرده ام بالا آنچه در انذارات و تقدمة المعرفة ذکر نموده اینست که چون در رابع نفث کم شود تا هم بیاید مراد و آن در رابع نفث نشده و هم هست
آنکه مواد چون نزول نماید بسوی پهلو و تاخر کند نفث علیل در رابع دلالت بر سلامت او و سهولت مواد و بر علیل بسرعت مینماید و چون نزول نماید مواد
بسوی پهلو و تاخیر نماید نفث علیل از رابع دلالت بر صعوبت حال مریض و غلظ ماده و طول مرض مینماید و چون آن کل گردد ماده از پهلو بسوی ریه و نفث نکند
مستند بطول مرض است و اگر در هفتم و چهاردهم نفث نماید مستند آنست که آخر بسل خواهد گردید و بر این واجب است که قصد کرده شود و کلام بقراط و کلام جالینوس
نه بر آنکه ذکر می کنند اصحاب کناش و میگویند کسی را که ذات الجنب باشد در چهارم و هفتم نفث نماید امر او بسل آخر میگردد و این کلام در نهایت مخالفت است

علاج ذات الجنب غیر حقیقی

شیره بادیان شیره تخم کشوت و گلقند بدهند و روغن بابونه بمالند و یا اصل السوس پیچ بادیان پرسیاوشان هر یک دو درم انیسون بلدینه خشک
هر یک یکدرم نبات دو تولہ جوش داده بنوشند که برای درد ریحی سینه و پهلو مفید است و ایضا برای درد ریحی در اضلاع انیسون تخم کرفس هر یک پنج ماشه
در عرق بادیان و عنب الثعلب جوش داده گلقند مالیده صاف نموده بنوشند و یا بیخ کاسنی بادیان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک هفت ماشه عرقیات
دوازده تولہ گلقند دو تولہ جوش داده بخورند که مفتح سده نیز هست و همچنین برای درد پهلو انفتاح بادیان مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده گلقند داخل کرده
بنوشند و روغن گل گرم کرده بمالند و اگر درد اضلاع تا به پشت باشد بادیان بیخ ماشه بیخ کاسنی پرسیاوشان هر یک هفت ماشه در آب جوش داده

گلقند داخل کرده بخورند پس اگر بعد رفع درد اضلاع درد پشت باقی ماند عنب الثعلب هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه در آب جوشیده اگر در اضلاع ریاح
و ثقل باشد و بواسیر نیز داشته باشد مقل نیم ماشه در گلقند دو توله آمیخته همراه شیره تخم کشوث پنج ماشه در عرق بادیان هفت توله گلاب چهار توله برآورده بخورند
و سبوس گندم و نمک در پارچه بسته تکمید نمایند و روغن گل بمالند و بربندند و اگر درد از کتف شروع گردیده تا به پهلو و اضلاع و سینه آید بادیان سه ماشه دانه
هیل سه ماشه نبات یک توله در آب جوش داده صاف کرده بطور قهوه بخورند و زرده تخم مرغ با قدری دار فلفل آمیخته ضماد کردن نیز نافع است و دیگر ادویه ضمادات
و تکمیدات محلله سوخته بعمل آرند و اگر حاجت تنقیه افتد مسهل بلغم دهند و فصد نیز نافع نوشته اند لخروج الریح مع الدم و نفع فصد باسلیق از دست محاذی
اسرع الظهور است و گاهی برای درد پهلوی ریحی زرشک بادیان بیخ بادیان مویز منقی انیسون بنفشه خیسانیده سکنجبین ساده و گلقند آفتابی داخل کرده
بنوشند و بعد شش روز این حب نافع درد پهلوی ریحی ریوند خطائی تربد سفید بسفایج غاریقون هر یک مثقالی شحم حنظل دو دانگ ایارج فیقرا حب النیل
نمک هندی هر یک یا دکم دو ماشه پوست بلیله زرد بلیله سیاه هر یک درمی مقل کتیرا هر یک دانگی کوفته بیخته در عرق بادیان حب ساخته یکتوله یک شب
باقیمانده همراه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب نیمگرم میدهند و صبح این بدرقه میدهند عنب الثعلب مویز منقی انجیر زرد اصل السوس بادیان بیخ بادیان
بیخ کاسنی گل بنفشه اسطوخودوس حب القرطم پرسیاوشان تخم کشوث تخم کرفس انیسون ریوند چینی گل سرخ بسفایج سنای مکی در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان
شب خیسانیده صبح جوشانیده مالیده صاف کرده ترنجبین فلوس خیارشنبر گلقند مالیده باز صاف نموده شیره مغز بادام پاشیده بنوشند و بجای آب عرق
بادیان و تشنه پر شربت بزوری عرق بادیان گلقند تخم ریحان پاشیده تبرید میدهند و اهل هند گویند که اگر درد پهلو از ریح و سردی بود بیخ بید انجیر زنجبیل بکوفته
قدری در آب جوش داده بنوشند یا بیخ آک با بول کودک ساییده بجای درد طلا کنند و در آفتاب نشینند و از پاچک دشتی ضماد نمایند و یا سانج گوزن با چهار پنج عدد
مرچ سیاه ساییده نیمگرم ضماد نمایند تتمه بعضی متاخرین مینویسند که گاهی ذات الجنب وبائی عارض میشود و علامتش با درد غشی ست و تب و سرفه و حقیقت
و غلبه تنگی و بر دو دل یا در سه چهار روز هلاک میکند باید که اول بحقنه لین طبع را بگشایند که بهوش آید پس همان وقت از هر دو دست فصد باسلیق نمایند
و خون را فرو گیرند تا سرخی در خون ظاهر گردد پس بند کنند و شربت نیلوفر و شربت سیب لیمونی علونجان هر یک دو توله در گلاب و عرق بهار و مشک
هر یک پنج توله کیوره سه توله بنوشند و غذا بنوباش چقندر و اسفاناخ هندی و رومی و کشنیز سبز در ان افتاده باشند بقطرات آب لیمون کاغذی ترش
کرده دهند بنان تنک و بالائی جغرات گاوی با برنج و خشکه گیلانی و مربای کرونده و انبه خورانند و بجای آب برگلاب و عرق بهار اکتفا نمایند و روز چهارم
جهت نضج ماده مطبوخی دهند که در ان ادویه ذی تریاقیه و مقوی اعضای رئیسه باشند چون زرنب و اظفار الطیب و کرفس و بادیان رومی و هندی
خطائی و امثال اینها و این مطبوخ آلو بخارا ده عدد زردالو پنج عدد اظفار الطیب زرنب بادیان خطائی انیسون هر یک سه ماشه بسفایج مکوه بادرنجبویه
هر یک نه ماشه درونج عقربی چهار ماشه بیخ کرفس پنج ماشه اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان هر یک هفت ماشه عناب هفت عدد برگ شاهتره
چهار و نیم ماشه گل سرخ یک توله در گلاب و عرق بهار نارنج و آب باران هر یک یا آثار بجوشانند که ثلث آید گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و تا روز هفتم
دهند و روز هشتم مسهل دهند با اضافه خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین و شربت دینار علونجان هر یک هفت توله و روغن بادام هفت ماشه و غذا
وقت شام خشکه گیلانی بشوربای جوزه مرغ که بقطر فتق داده باشند و صبح این تبرید دهند جواهر مهره سه ماشه در خمیره صندل ترش یکتوله در گلاب
سوده و آمیخته شیره زرشک نه ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس هفت ماشه لعاب گاوزبان و بهدانه هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بهار و کیوره
و بید مشک و نیلوفر و گاوزبان هر یک چهار توله برآورده شربت سیب و نیلوفر هر یک دو توله تخم فرنجمشک و یا شربتی نه ماشه داخل کرده بنوشند و همین جهت
چهار مسهل داده بنگرند اگر سرفه قدری باقی مانده باشد این حب دهند میعه سائله و رب السوس و زعفران و صندل سفید هر یک چهار ماشه
زرنب سه ماشه کتیرا اظفار الطیب اصل السوس زرشک صمغ عربی هر یک هفت ماشه انار دانه بست و پنج ماشه شیرخشت سه توله بلعاب اسپغول
بقدر موتهه حبها ساخته در دهان دارند و جهت تعدیل مزاج خمیره ابریشم و شربت یاقوت علونجان با عرق زرشک و یا فواکه و بهار نارنج بکار برند

وگویند که در سالی که تعفن در هوا پیدا شده ذات الجنب حادث میگردید و از تدابیر دیگر فائده حاصل نمیشد طبیبی حاذق آب انار میخوش با لاییده میخورانید در هفته صحت می یافتند و ایضا گویند که در سالی موسم سرما هوا متعفن شده مورث ذات الجنب شده بود و بعلاج الطبای ناقهم اکثر بیماران بلاک شدند حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید علویخان از فصد باسلیق هر دو دست خون وافر میگرفتند تا بیمار بیهوش آید و تیره زردشک نه ماشه و زرنب سه ماشه و انیسون چهار ماشه و تخم زرد بیخ عدد در عرق بهارنارنج بیخ توله و بیرامج و کیوره هر یک چهار توله و عرق نیلوفر هفت توله برآورده شربت لیمون کاغذی دو توله یا در بنجبیه هر یک دو توله تخم شربتی یا تخم بادرنجبویه یا ریحان هفت ماشه پاشیده میدادند غذا شوربای جوزه مرغ که دران کشنیز تر و چقندر انداخته تا فتق لیمو پاشیده داده باشند تنوری عقب آن حد دار خطائی یکعدد ماشه در جوارش عود ترش توله آمیخته می لیسانیدند و بجای آب چهارم حصه مقطر دارچینی آمیخته می نوشانیدند وقت عصر اگر اندک درد و سرفه باقی می ماند فصد اسیلم از جانب درد میکشودند و روغن قاوندی گرم کرده بر موضع درد می مالیدند و بالای آن برگ تنبول زرد گرم کرده می بستند و تخم لیمون کاغذی هفت عدد بلع کنانیده بالای آن آب انار کوهی یکعدد معصور در عرق بهار نه توله شربت سیب چهار توله میدادند ازین تدبیر در همان روز صدها بیمار شفا یافتند

خانقه

قسمی ست از ذات الجنب خالص که ورم آن تمام بود در غشای مستبطن اضلاع و حجاب حاجز از یمین و یسار و اگر ورم در غشای مستبطن تنها از یک جانب حادث گردد آنرا ذات الجنب خالص و عامه نامند و بعضی این را خانقه گویند و این صحیح نیست بجهت آنکه علت خانقه حادث میگردد از ورم هر دو غشای مذکور مع ورم حجاب قاسم صدر بدو نصف چنانچه مذکور شد و علامتش آنست که درد بهر دو پهلو باشد و مریض بهیچ شکل خواب نتواند کرد و هنگام سرفه از شدت درد در غشی افتد و استنشاق هوا متعذر شود علاج آنچه در اقسام ذات الجنب خالص مسطور شد حسب ماده عمل آرند و درین جا فصد از هر دو جانب لازم شمارند و طبری نوشته که این مرض را احدی از متقدمین ذکر نکرده و جالینوس بسوی او ایمائی نموده که اسکندر اوبجزنا بر صناعت نتواند کرد و آن گفته که اعظم اعراض حادثه در آلات نفس آنست که در تمام صدر باشد و البوا این علت را خانقه نامیده و گوید که این اکثر باختناق هلاک میگرداند مثل ذبحه و این ورم در جمیع غشای مستبطن صدر و در غشای قاسم صدر بنصفین بهم میرسد و چون همه غشا ورم کند نفس منبسط نشود و مریض قادر بر استنشاق هوا نباشد و بساست که دفعةً بسبب تعبئی که از سرفه او را عارض گردد و یا بر است نشستن نیز قادر نباشد و بنابر همین اعراض صعب فجاءةً هلاک گردد و فرق میان این مرض و میان شوصه و ذات الجنب آنست که صاحب شوصه قادر باشد بر آنکه خواب بر صدر نماید و بر پهلو و پشت مائل گردد و از سعال خوف غشی نباشد و درین علت مریض قادر بران نباشد که منتصب قائم شود یا سعال کند یا نوم بر شکلی از اشکال نماید گرچه شدت عظیم نبود تجربه کرده است که هر کسی که تا روز هفتم زنده ماند خلاصی یابد و مؤدی بنفس یا سعال دشوار گردد و الا اکثر مریضان در روز چهارم هلاک میشوند و سبب حاملی دهان سخین ست که در کمیت و کیفیت آن تغیر شدید راه یابد و متصاعد گردد بسوی این اغشیه در عروقیکه صاعد میشود بسوی حجاب قاسم صدر بنصفین منصب از برین اغشیه و ورم حادث شود و گاهی قروح در چند مواضع صدر میشوند و اعراض مذکوره ازدیاد پذیرند و گاه دفعةً بکشد و علاجش آنست که بقوت مریض و سن و مزاج او نظر کنند اگر قوت نیک و سائر قوانین جواز فصد موجود باشند تنقیه بفصد از هر دو دست و حقنه که در ذات الصدر بیاید باید کرد و بر سینه و پهلو ضماد یکه در همانجا بیاید و تمریخ تمام سینه و پشت بقیروطی که می آید باید ساخت و غذا ماء الشعیر بشکر و جلاب دهند و زیاده نه بینند که دران خوف انقطاع نفس ست و از لطیف معالجات این علت بعد تنقیه بحقنه و مانند آن اینست که هر روز یکبار حیله برای رعاف نمایند تا رعاف کند و اگر رعاف خود بروز بحران آید صحت تام یابد و اگر در غیر ایام بحران آید خفتی در مرض رو نماید ولیکن در عمل مذکور خطر بسیار ست چه بیشتر هلاک میشود مریض بر عاف واقع در غیر وقت او و اگر جائز ذو رقدیم از ایام معمولات او باشد و باید که مریض را از جمیع محرکات صدر و سعال نگاهدارند حتی که از هوای بارد و آب سرد و از چیزی که عذوف نماید محفوظ دارند و اگر چیزی که ازان سعال و قذف واقع شود بهم رسد و ازان قذف و رقی شود با ختناق هلاک گردد و درین علت گاهی ورم

متعدی میگردد بسوی شظایا که در عضلات منقسم در صدر هست و جالینوس این استطالهای متمم نفس و استنشاق نامیده و ازین هلاک میشود جهت ساحت
انقطاع نفس چون بمریض این امر در تنفس صعب گردد غذا از آن مانند شوربا و ماء الشعیر بتفاریق در دفعات کثیر دهند تا معده او ممتلی نگردد و مزاحمت بحجاب تحلیل
و تنگی نفس و قلع او زیادتی نشود و این مرض منقسم بچهار نوع میگردد نوع اول رطوبی ست و آن از انصباب رطوبت حاده که بصفرا حدت پذیرد حادث میگردد
و این نوع اعسر نضج و اقل الم از انواع دیگرست و این از اعراض لازمهٔ اوست و رطوبی بودن این نوع از صورت نفث متحقق میشود اگر آنچه نفث کند رطوبت
غیر ملونه باشد و طعم او طعم دسم گرم بود و صحت این امر گردد که علت رطوبی ست و درین هنگام طبیب مبادرت کند بر آشامیدن شربت عسل و دادن سکنجبین
و تمریخ صدر بروغن خیری و اگر سرخی قاروره باین مضاف گردد بر تغیر مزاج قلب و کبد بطریق مشارکت در الم دلالت کند و بعض صاحب این نوع شدید الصلابت
باشد و چون تپ بدان مضاف شود بران خوف هلاک و سقوط قوت باشد و معالجهٔ او زیاده کند با سکنجبین خمیرهٔ بنفشه مالیده و نزدیک خواب و انحدار الطعام
عسل خیارشنبر ده درم با جلاب بدهند مگر آنکه طبیعت منحل باشد که درین صورت خیارشنبر نباید داد و تمریخ صدر او بقیروطی معروف بمروخ صدر نمایند که
ساختند آب برگ بزرقطونا و آب برگ خبازی و آب برگ خطمی و لعاب بهدانه بعده بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر و موم روغن بسازند و جاهای
مذکوره بر آتش تسقیه دهند بعده مدام بر سینه بمالند و علامت نضج علت ازدیاد نفس علیل و امکان تقلیب او بر پهلو و ظهور اجتماع و تخلیص غیر منقطع از رطوبت
نوع دوم دمویست و از اعراض لازمهٔ او سرخی رخسار و چشم و فرط الم مع تمدد و تپ مطبقه و نفث گلابی ست و فرق میان این نوع و ذات الجنب
خالص آنست که با این نوع نخس نباشد فقط و الا جمیع اعراض او مثل اعراض ذات الجنب باشد و علاجش فصد است از هر دو دست اگر قوت صالح باشد
و استفراغ حقنهٔ لینه که در ذات الصدر مذکور گردد و لزوم ماء الشعیر و لعاب اسبغول سه ساعت زمانی و از غذا بر ماء الشعیر اقتصار ورزند و اگر اعراض
سلیم گردد و غشی بهم رسد از شرب ماء الشعیر یا فرو بردن چیزی بحلق که نفس او تنگ گرداند در حلق او از پستان مادر دختر شیر بدوشند و بدل غذای او
بسازند و تمریخ صدر او با آب حرارهٔ کدو و لعاب بزرقطونا و آب بهدانه بروغن بنفشه آمیخته باید کرد که این تسهیل نفث او نماید و از هوا محفوظ دارند و از
اعراض لازمهٔ این نوع نفث وردی رقیق ست نوع سوم صفراوی ست و از اعراض او تپ مفرط و عطش و لهث و وجع که در داخل صدر مثل لهیب نار دریابد
و عطش که تسکین نیابد و نفث اصفر و احمر بسواد شبیه بدردی خمر مع طعم تلخ ست و این نوع شدید الخطر از انواع دیگر و سریع الزوال ست اگر تدبیر واجب کرده شود
و هرگاه طبیب را در بدن علیل فضل ظاهر گردد و قوت در آن یافته شود در فصد او باکی نیست و در اخراج خون او اسراف نکنند و بعد فصد این حقنه بعمل آرند که بگیرند
دو کف از جو مقشر کوفته و یا قطعه از برگ عنب الثعلب و برگ بارتنگ و برگ بزرقطونا و دو کف از نخاله و کف از خطمی که هر دو در صره بسته باشند در دیگ مطبوخ باز
دیگر اندازند و بعضی حکما چنین گفته اند که اگر ماده صفراوی باشد در آن برگ لبلاب کبیر و برگ بنفشه زیاده کنند و همه را مثل دوای حقنه بپزند بعده قدر حاجت صاف کنند
بران پانزده درم روغن بنفشه خالص و ده درم روغن نیلوفر اندازند و خوب برهم زنند تا مخلوط گردد و نیم گرم حقنه کنند و اگر درین حقنه چیزی از شکر سفید محلول زیاد
کنند جائزست نوع چهارم سوداوی ست و از اعراض لازمهٔ او ضیق نفس مع جذب سینه و یبس لهات و غور چشمین و افکار ردیه و بکای دائم
و ترع از اقارب و قلت انس با انسان و نفث سیاه ست و علاجش تنقیه صدر با شیای رطبهٔ لینه مثل لعاب بزرقطونا و لعاب برگ بارتنگ
و روغن بنفشه مضروب تا آنها قدری از سفیدی بیضه کنند و گاهی ضماد صدر او با آب عنب الثعلب مضروب بقیروطی متخذ بروغن بنفشه سکنجبین و نیلوفر
و بنفشهٔ تازه ببویند و روغن بنفشه در بینی چکانند و ملاک امر درین نوع چون قدری تخفیف یابد آبزن ست و لیکن با کثرت ضیق النفس و صعوبت اعراض
و آبزن نفرمایند زیرا که از نشستن در آن بیم است که منفسخ گردد و حدت میبیند و ریح کثیر محتبس میشود از نشستن در آب گرم و از دخول حمام و در این حالت
اگر باین علت نبض علیل تنگ گردد بسبب تیزی فاسد ازانکه دفعتاً هلاک شود

شوصه

ورمی گرم بود در حجابی که بر باطن اضلاع خلف هست تحت حجاب معترض معروف بدیافرغما و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را گویند و بعض

ورم حجاب قاسم صدر یعنی صفیرا و لاسیما کہ در اسافل این حجاب افتد شوصہ نامند و جرجانی و ایلاقی و ابوالحسن سعید می نویسند کہ اگر ورم در عضلات صدر باشد و خصوصاً عضلہای داخل و رینہ وش آنرا شوصہ نامند و اسباب این بعینہ اسباب ذات الجنب ست و کذلک علامات بجنسہا و بعضی گویند کہ مادۂ فاعلہ شوصہ یا خون حاد ست یا بلغم غلیظ و بالجملہ صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بہیچ وجہ نتواند خفت و زیر حجاب جاجز درد باشد و گویند کہ اعراض آن شدید تر از سائر انواع ذات الجنب ست در عطش و لہیب و کرب و قلق و تپ و سہر و وجع و نخس شدید و ضیق النفس دران نباشد و ایضاً علامت خاص شوصہ آنست کہ درد و تمدد و نخس در اضلاع سینہ بود و وجع بسوی پشت در زیر شانہ و دست مائل باشد و درد ذات الجنب تا بترقوہ برسد و ضیق النفس کمتر از ضیق ذات الجنب باشد و گاہی ورم شوصہ در عضلات خارج باشد یا در غشای خارج کہ بر استخوان سینہ پوشیدہ ست و این ورم گاہ ارطابرسایان میباشد لیکن در و ہمہ اعراض اکثر از اعراض برسام و ذات الجنب خالص بود علاج بقول بعض افاضل متاخرین اولاً مبادرت بفصد باسلیق ست و گرفتن خون بسیار بحسب قوت و واجب و بعد ازان ہر صبح آشامیدن جلاب از گل بنفشہ و گل نیلوفر ہر یک سہ درم عناب بیست دانہ جوشاندہ صاف کردہ ترنجبین و خمیرۂ بنفشہ ہر یک دہ درم دران حل نمودہ صاف کردہ و تغذیہ بماء الشعیر نحویکہ در ذات الجنب گذشت و بعد ظہور نضج حقنہ لینہ تنقیہ نمایند بگیرند سنای مکی پنج درم بنفشہ نیلوفر ہر یک سہ درم سبوس گندم در صرہ بستہ خطمی جو مقشر کوفتہ ہر یک کف برگ چقندر یک دستہ عناب سپستان ہر یک بیست دانہ در سہ رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند از آتش فرود آوردہ مالیدہ صاف نمودہ دران خیارشنبر دہ درم شکر ترنجبین ہر واحد پانزدہ درم مالیدہ باز صاف کردہ مری و روغن کنجد ہر یک دہ درم و نمک طعام یک انگشت داخل کردہ بدستور حقنہ سازند و گویند کہ تدبیر صواب آنست کہ اولاً حقنہ کنند و از استعمال اقسام اضمدہ دست کوتاہ دارند و در استفراغ مادہ بظاہر جلد بنہادن محجمہ ناری بر وضع محاجم بکوشند و بعدہ انجیر و خردل و سرگین کبوتر ضماد نمایند تا متقرح شود و ریم ازان جاری گردد و باقی علاج ہمانست کہ در انواع ذات الجنب مذکور شد و اگر سبب قوی باشد فصد باسلیق ضرور ست و انجا کہ حقنہ بعمل نیاید از استعمال ملینات مسہلہ باز نتوان داشت و انجا کہ درد بشدت بود بہر تسکین او ضماد شوصہ بر موضع الم توان نہاد و کذلک خاکستر کرنب و چربی مرغ یا چربی بز و مغز قلم گاو از مسکنات ست اگر در ضماد مذکور افزایند بہتر باشد بعضی متاخرین مینویسند کہ اول طبع را بحقنہ لین بکشایند پس رگ باسلیق زنند و حتی الامکان مرتکب بدادن مسہل نشوند و باقی ہمہ علاج مانند ذات الجنب صحیح نمایند و ہمگی عنایت دران مصروف دارند کہ مادہ بظاہر جلد مستفرغ شود و این چنان باشد کہ محجمہ ناری نہند و یا حجامت بی شرط گذارند و ضمادی از انجیر و خردل و اشق برابر و چہارم حصہ ہمہ شیر عشر آمیختہ بران گذارند تا متقرح گردد و ریم ازان بالاید و اگر از تنقیہ بفصد و مسہل فائدہ معتد بہا ظاہر نشود حب مشک یک عدد و با شیرۂ بادام شیرین ہفت عدد و تنبول پختہ سہ عدد و بادیان خطائی سہ ماشہ و اصل السوس چہار ماشہ نبات سہ تولہ صبح بخورانند و ہمچنین وقت شام دار گل عاشقانہ ہفت ماشہ جدوار خطائی بادیان رومی ہر یک پنج ماشہ قرنفل زنجبیل ہر یک یک تولہ جاورس سہ تولہ کوفتہ بختہ روغن گل و بابونہ ہر یک یک نیم تولہ آمیختہ نیم گرم ضماد کنند و غذا شوربای مرغ کہ دران برگ و شاخ گل عاشقانہ افتادہ باشد در روغن گاو بسیار پختہ بنان تنوری خورانند در یک ہفتہ صحت میشود و ضماد زنجبیل خام سودہ بر پارچہ بسفت مثل مرہم کشیدہ پیوستہ بر سینہ طلا کردن نیز مفید صاحب مغنی می نویسد کہ اگر مادۂ فاعلہ شوصہ دموی باشد فصد باسلیق از جانب مقابل نمایند و شرب ماء الشعیر بشربت بنفشہ لازم گیرند و تعدیل طبع بلعاب و شربت بنفشہ کنند و شربت خشخاش دہند و بر پہلو آب نیلوفر و بنفشہ و گل سرخ مساوی دراب نیم گرم و روغن بنفشہ سرشتہ ضماد نمایند و موضع را بآب گرم بشویند و چون صلاح یابد نخود اسفید با آب برو غن بادام و حریرہ بشکر و روغن بادام و مزورات دہند و در آخر اجازت دخول حمام و تناول جوزۂ مرغ بدہند و اگر مادۂ فاعلہ شوصہ بلغمی باشد خمیرۂ بنفشہ بخورانند و گلقند با آب گرم دہند و طبیخ زوفا بیاشامند و بر پہلو ضماد از بابونہ و اکلیل الملک و برگ غار بروغن کنجد نمایند و اگر طبیعت قبض باشد حقنہ لینہ استعمال کنند و چون صلاح یابد در حمام داخل نمایند و باسفیدباجات غذا سازند و حلوا بشکر و روغن بادام بخورانند و از امتلا حذر کنند طبری گوید طمع نباید داشت کہ مادۂ شوصہ بسوی صدر و ریہ مرتقی گردد و ملکہ مادۂ او ہمانجا می ماند مرتبک و چسپیدہ و چون بار تباک تام یابد ورم عظیم گردد و مزاحمت بحجاب نماید و بسا ست

که متورم میگردد طرف حجاب و قتل میکند بضیق نفس و فرط الم مگر آنکه رقیق گردد مده و دفع گردد بسوی جلد و لحم و دریں هنگام قدح شوکه نهند و مده خارج کنند بسوی سطح بدن و بسا است که خلاصی می یابد باین طریق و علامات و علاج شوصه مخالف از علامات و علاج ذات الجنب است در اشیای کثیره آنها در علاج چنانی است که صاحب شوصه را در اول امر ملین ملین بدهند و ترتیح پهلو و سینه او هم میکنند و در ذات الجنب قدح نمی نهند مگر آنکه در جرو لحمی یا در عضلات مابین اضلاع یا در صفاق باشد و در حس ظاهر گردد و اگر در حجاب خارزن باشد قدح بالضرر نگذارند زیرا که بسا است که قطع نفس نماید و ایضاً قدح نهند اگر تپ مانع نباشد و در شوصه قدح بی تردد استعمال باید کرد چون بحس ظاهر گردد و صاحب ذات الجنب را در ابتدا حقنه نمی کنند و در شوصه استعمال میکنند و اما در علامات چنانست که صاحب ذات الجنب را خواب بر سینه او و یا تکیه بران کردن ممکن بود و صاحب شوصه را امکان تحریک و خواب بر شکلی از اشکال نباشد و واقعی علاج مشترک ذات الجنب و شوصه همانست که در ذات الجنب مسطور شد گیلانی می نویسد که گاهی اقسام شوصه بعضی از بعض مخالف میباشند زیرا که بعضی ازان قبول نضج بسرعت نماید و این آنست که صاحب او را در ابتدای مرض نفث مستحکم نضیج بهم رسد و بعضی چیزی ازان نفث نمیکند و بعضی متوسط میان این دو صنف است و از انها قومی صدید نفث مینمایند و قومی از ایشان غیر نفث چیزی نفث میکنند و بعضی ازان نفث غلیظ لزج می اندازند و بعض دیگر چیزی سریع النضج نفث میکنند و علاجش اینست که ابتدا بالفصد موافق نمایند اگر قوت و امور دیگر مساعد باشند در اول از جانب آخر و بعد تمکن و استحکام ماده فصد از جانب مرض کنند لیکن دران خطر است چون ضعیف گردد گاهی مستولی شود درین وقت مرض بعد ازان طبیخ عناب و سپستان و مویز منقی و خشخاش سفید و کتیرا و خمیره بنفشه و روغن بادام شیرین آمیخته بنوشند و در غذا ماء الشعیر بدهند که فعل ماء الشعیر بغذای محمود نیست فقط بلکه تسهیل نفث از قوت جلائی که در آنست میکنند و چون نفث در صعود ابتدا نماید بعد از چهار روز باید که در طبیخ اصل السوس و آس و خیار شنبر و بنفشه و فانیذ شکر زیاده کنند و گاهی اصحاب این مرض منفعت عظیم بحقنه لینه می یابند خصوصاً اگر وجع ممتد باسفل و آخر اضلاع باشد زیرا که آن دلالت می نماید برآنکه جزو سفلانی از حجاب علیل است و اوویه که از خارج استعمال میکنند و آن در ابتدای مرض قیروطی متخذ از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بنفشه خشک یا تر و کتیرا و اصل السوس و روغن کنجد یا روغن بنفشه است و اما اغذیه در اول امر و در اخر او و در جمیع اوقات مرض واجب است که در طب معین بر صعود نفث باشد مثل حسو رقیق شیرین بعسل اگر تپ نباشد و آب سبوس با فانیذ و روغن بادام و خبازی و مانند آن و اما اشربه فواجب است که ماء العسل ممزوج بآب بسیار باشد که آن با وجود تسکین وجع جالی و غذای محمود بدن است و هر کسی را که شرب او عطش پیدا کند شربت بنفشه یا جلاب بیاشامند و گاهی حیا قوزای ساذج نفع بین میکند خصوصاً اگر مریض را سهر ظاهر شود یا چیزی از سر بسوی سینه او بریزد و گفته اند که اگر نفث ابتدا نماید شربت خشخاش البته نباید داد که مانع نفث و مهلک است

ذات الصدر و ذات العرض

ذات الصدر ورم گرم بود اندر حجابی که قاسم صدر است بنصفین در جانب قص و ذات العرض ورمی باشد در همین حجاب که در جانب فقرات پشت حادث شود و طبری گوید که گاه حادث میشود ورم یا بسبب آید خلیج یا حاصل میگردد ماده که منزله حجاب موضوع بر قص و آنرا ذات الصدر نامند و ایضاً گاهی این ورم یا خراج یا نزله در حجاب موضوع بر فقار مقابل صدر افتد داخل صدر و حرال آنرا ذات العرض گویند و این هر دو مرض را متقدمین سوای جالینوس ذکر کرده اند بلکه جمله امراض صدر را یکی گردانیده اند بر اعتماد دیگر طبیبان از اعراض استخراج مواضع مرض مینماید و طبیبی که استخراج میکند و جدا میگرداند هر یکی را از دیگری بمثل این اعراض جزئیه آن طبیب کامل است و کسی که کامل نیست در علم و عمل قدرت بر استخراج این ندارد و گمان مینماید آن هر دو ذات الجنب یا ذات الریه و غلطی میکند در علاج آن پس این هر دو مرض را ذکر کردم تا هر کسی که درین صناعت دخلی دارد هدایت بین یابد و اسباب هر یک ازین هر دو بعینه اسباب ذات الجنب است و علامت ذات الصدر تپ دائم است و قلق و مریض از فم معده تا ترقوه بقرب حنجره درد ناخس مستطیل دریافت کند بیالا و نمیتواند که در پشت و پهلو خوابد خفت و هنگام فرو بردن آب دهان و یا چیزی دیگر پندارد که گویا نفس او گسیخته میگردد و در حلق خود هوا می یابد و آنرا

تنفس با نفس میکند و ادرمی تواند که با این زمان نفس نماید و ضیق نفس عدم حرارت منشاریت ضیق نفس بتواتر علامات دست و علامات
اکثر مریض بعد فرمانی میان هر دو شانه دریافت کند و خواب بر پشت نتواند کرد و بجانب راست و چپ گاه نتواند خفت و چون سرفه آید قلق در وی پیدا گردد
و در وگاه از افراط الم غشی افتد و از خواب برسینه استراحت یابد علاج علامات ماده و حل ایس هر دو مرض یکسان است و مع ذات الجنب
لیکن فصد در ذات الصدر بیشتر و در ذات العرض میان هر دو شانه با یکدیگر و طبری گفته که در ذات الصدر اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق و تنقیه
باین حقنه نمایند گیرند مغز کوفته دو کف و سبوس گندم خطمی هر واحد کف هر دو در پارچه بسته بجوشانند و کف جناب سپستان هر یک سی دانه برگ چغندر
برگ خبازی هر یک یک دسته همه را در آب بجوشانند تا چهار گرد صاف نموده در آن قدری شکر حل کرده روغن بنفشه روغن گل چند آمیخته خوب بر هم زده نیم گرم
دو دفعه یا سه دفعه حقنه نماید و هرگاه صورت مرض ساکن گردد و اعراض او خفت پذیرد ترجیح مقام صدر و موضع درد باید قیروطی نمایند قیروطی موم
و روغن بنفشه گداخته تسقیه آب برگ خبازی و آب برگ بید و آب حی العالم و خوب دمبند و چند دفعه النفث تا آنکه نفث بسهولت برآید
در هنگام از نفث و هرگاه ماده حاصله در آنجا غلیظ باشد و تحلیل و ترقیق بنا بر سینه این ضماد نمایند آرد جو و تخم خطمی سفید سداب گل بنفشه بر هم
کوفته سحیق در لعاب برگ خبازی آمیخته بر پارچه طلای سطبر نموده بر موضع درد ضماد نمایند و چون خشک شود آب داد که تحلیل و ترقیق میدهد و ماده گرد
موضع مرض بسبب حرقت و حمرت ظاهر گردد آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب برگ خبازی و آب برگ بارتنگ و لعاب بهدانه و لعاب
بزرقطونا همه یار ریسم نموده بر هم زنند تا یکسان گردد و پارچه را بدان آلوده بر موضع علت متواتر اندازند تا تسکین سبب حرقت و تعدیل مزاج و ازاله حمرت و تسهیل
اخراج نفث حاصل گردد و اگر تحلل او دشوار شود بمعاودت فصد و احتقان باکی نیست اگر قوت مساعدت نماید و معاودت ترجیح نمایند در مثالجه این مرض
سبیل غیر اینچه ذکر یافت نیست و علاج ذات العرض مساوی علاج ذات الصدر است مگر آنکه ضماد و ترجیح در موضع خرقه بر فقرات میان کتفین استعمال نمایند
و مقدار دوا را زیاده کنند تا اثر آن بدان برسد و باید که غذا درین هر دو مرض ما الشعیر بشربت نیلوفر و حریره شیره خشخاش باشد اگر محتاج بزیادتی غذا شود
و لازم است طبیب که سهل انکاری ننماید در معالجه این هر دو مرض زیرا که بسیار است که منتقل میگردد و تا عنقریب میرسد و علت خانقه عارض میشود و باک
میگرداند بعض متاخرین را قایل گفته اند چون علت در جزو متصل بفقار یکه محاذی صدر است بهم رسد بسبب مشارکت نخرد و متصل بنخاع نفس سرایت نماید
و حجاب مستبطن جنبین را نیز مشارک کند مریض اکثر در روز چهارم هلاک گردد و تنگی نفس و افراط الم و اگر بر تحلیل ماند بحال خدا ای او اسقاط و قبل از بیماری بعلاج
مبارک باشد بانکه زبان کردیم و معین تتبع اند و آن بر اهر جراحی گفته و واجب است که تحریک نه بنه صاحب این علت را بسهل و نه بطلبیدن و منع گرد و تحمیل او دمی
بنفس عظیم نگرد زیرا که این تمام میشود مگر باعانت جمیع عضلات صدر و حجاب و آن جواحلیل باشد نفس تنگ گردد و بران حرکت تا حرکت با دگویند
که قیروطی معمول در مؤلف و الدملوخیان برای ذات الصدر نافع است هنگامیکه ماده غلیظ و مستکل و عسر النفث باشد که تحلیل و ترقیق و تسهیل نفث میکند گویند
بگیرند انار شیرین و پوست سر آن بقدر در هم تراشند و قدری از جوف آن خالی کرده آنرا بر روغن بادام شیرین پر نمایند و بر آتش گذارند تا جوش بخورد و روغن را بجذب
و باید روغن در آن ریخته بجوش بیندا آنکه دیگر روغن را جذب ننماید و صاحب ذات الصدر آنرا بمکد نفع بلیغ مینماید که دوائی برابری آن میکند و اعادت ابن الرشید اطبای متقدم
و ابن جزله گفته که قبل النفث معمول بجوز نیکوست ذات الصدر را انتباه طبری نوشته که گاهی در ذات الجنب و ذات الصدر اعراض غریبه واقع میشود و دانسته
که گاه ظاهر میشود در سینه و پهلو بیس و جفاف و تحمل این را اعراض غریبه نامند زیرا که حادث نمیشود مگر از بخارات حاده یابسه و آن جوهر ببسوی رأس مرتفع میشود
ما زال گردد بسبب دفع طبیعت یا ترکیب خلط تسیل آنها ایس و اجب است که در صدر و جنب این قیروطی معروف بقیروطی حرانیس استعمال نمایند آب جراده کدو آب کشنیز
آب برگ بنفشه هر واحد یک جزو آب برگ خبازی پنج جزو بگیرند و موم روغن از موم و روغن بنفشه ساخته بر آتش لرزیں آمیخته بدفعات متوالی تسقیه نمایند و در
آورده سرد کرده بار بر آتش نهاده تسقیه نمایند تا این آبها قدر صالح تشرب کند بعده بر سینه و پهلو بمالند و این وقتیست که تب تخفیف یابد یا کم شده باشد
و یا صعوبت استعمال این تسلیه دگاهی اعراض بسبب رد صدر و حمرت بشره حادث شود حتی که گویا آتش بر بشره او آن نماید در این حین آبها استعمال

نمایند بگیرند آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی و آب حی العالم و با هم مخلوط کرده خرقه بدان تر کرده بر موضع ملتهب نهند و استعمال این

علاج در حالت اشتداد تپ و خفت آن باکی ندارد

برسام

نزد اکثر ورمی حارست در حجابی که مابین معده و کبد حائل ست و بقول بعضی در حجابی که میان آلات غذا و آلات تنفس فاصل ست و شمر قندی در اواخر اسم نزد ذکر سرسام گفته که قسمی از سرسام ورمی ست که عارض میگردد در حجابی که میان کبد و معده حائل ست و آن متصل بحجاب معترض میان قلب و معده مسمی بحجاب حاجز ست و در مرتبه ثانی در امراض صدر گفته که گاه عارض میگردد ورم در حجاب مسمی بدیافرغما و آن حجاب معترض میان کبد و معده است و آن را برسام نامند و لکن ابن العبطلیع در آزی گفته که ذات الجنب برسام ست و شیخ الرئیس نیز هر دو را مترادف دانسته و گیلانی نوشته که کلام اطبا درین باب مضطرب ست که گاه برسام را از اقسام اورام اغشیه صدر مع تپ و اختلاط عقل دانسته اند و گاهی او را از حمیاتیکه دران عقل مختلط گردد شمرده اند و گاهی از قبیل سرسامات مع حمی شدید تالم در صدر و اعضای او گفته اند بالجمله علامت برسام زوال عقل ست و سعال مفرط بغیر نفث و شدت تپ و کثرت حرقت و تشنگی و درد ناخس بطرف جگر بود و هر گاه قذف و تموج افتد از شدت درد غشی عارض گردد و وسواس گاه کم و گاهی زیاده شود و تحوال بود و اشک از هر دو چشم بی مرادایه و باشد که سر خشک صعب رنج دهد و ایلاقی و جرجانی می نویسند که در برسام جمیع علامات ذات الجنب خالص میباشند و علامت خاص او آنست که درد و شمد بسوی چنبر گردن بر آید و چون با این مرض اعراض سرسام بهکره مثل اختلاط عقل و هذیان و تواتر نفس و خفقان و غشی و صعوبت کرب و شدت ضجر و عطش و تغیر سحنه بالوان مختلفه و شدت تپ دقی صفراوی عارض میگردد و واجب ست که میان برسام و سرسام فرق کنند و او آنست که در سرسام نخست در ذهن فتور افتد بعده سائر اعراض چون قلق و عطش و غشی و سوء تنفس و غیره ظاهر کنند و ایضا انسان در ابتدا تنفس سلیم بود و لیس فساد و نفث از اختلاط متاخر گردد و متواتر شود و هم از ابتدا اعراض خاصه او باشد مثلا چشم سرخ و عروق او ممتلی و بر حال میباشند و سیاهی چشم ببالا کشیده میگردد و نبض عظیم مائل بسعادت باشد بخلاف این مرض که در ابتدای تپ غشی و سوء تنفس و درد ناخس پدید می آید و احوال چشم بسلامت میباشد بعده اعراض دیگر که مخصوص سرسام ست مثل هذیان و جز آن رو نماید و نبض صغیر مائل بتواتر باشد و بقول مختار ابن هبل چون درین مرض روز چهارم خون در بول بر آید مریض بروز چهارده هم بلا شک بمیرد علاج مثل علاج ذات الجنب نمایند لیکن چون این مرض سخن و احکمت چیزی از ادویه که دران حرارت باشد بکار نبرند بلکه بعد فصد باسلیق بهر تقویت دماغ بصندل و نیلوفر و امیثال ضماد نمایند و یا کافور دران اضافه کنند و بطلی بکنیم پاس از فصد بحقنه لینه و علوبیخان طبع را نرم دارند و بطلیه از آب برگ بید ساده و گلاب و داودی و سدا گلاب و کشنیز هر یک یکتوله تخم کاهو صندل سفید هر یک نه ماشه گل ارمنی عطر گلاب هر یک چهار ماشه بنیفشا بهوش آید و از بنفشه و تخم خطمی باقلا و عنب الثعلب و آرد جو هر یک نه ماشه ضماد کنند و غذا آش جو بشربت نیلوفر دهند و روز دوم فصد هر دو صافن کنند یا حجامت با شرط بر ساقین و جهت تحلیل در ضماد مذکور بابونه و اکلیل اضافه نمایند و لبن مبارک و گلقند و خمیره بنفشه در گلاب و بید مشک دهند و یا بالقوع آلو که مقوی لبنا و شربت ورد دیگر رسانی و انتظار نضج بکنند که از امراض حاده جهلت است بعده تبرید از شیره خرفه و کدو و خیارین هر یک نه ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق بید مشک و عنب الثعلب هر یک نیم پاو شربت نیلوفر و انار هر یک دو توله تخم ریحان نه ماشه میدهند و غذا برنج با مونگ مقشر که با نمک دران افتاده باشد خورانند و همین نمط سه چهار روز تحمل آرند تا تنقیه تپ حاصل شود بعده جهت تعدیل مزاج و تقویت اعضای رئیسه خمیره صندل ترش همراه عرق صندل و کوه و شربت سیب و تخم شربتی بکار برند و غذا شوربای جوزه مرغ بنان تنک دهند و بقول ابوالحسن سعید علاج برسام بفصد باسلیق و اسهال و استعمال مبردات ست و جمله قول در مداوات او مثل مداوات سرسام و مثل مداوات ذات الجنب حادث از خون حادث ست و بعض متاخرین در بیان ورم حادث در حجاب معترض میان کبد و معده ذکر کرده اند که احدی از متقدمین غیر ارسطاطالیس این حجاب را ذکر ننموده و او گفته که پاره از حجاب دماغ مسمی بمانینخس منبسط گشته و میان کبد و معده

حجابی گردیده و در وجود این حجاب شکی نیست و لکن در حدوث ورم آن چنانچه در ورم حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا
و علاجش قریب بعلاج ورم حجاب حاجز میان قلب و کبد ست از فصد باسلیق و حجامت باشراط بر ساقین و بر موضع و تداول ادویه منضجه
و محلل چون بابونه و بنفشه و خطمی و آرد باقلا و تخم کتان با آب سبوس گندم طلا نمایند و تلیین طبع بجهت لین سازند و اگر بر تکمید گل نیلوفر
بنفشه تخم خطمی عناب سپستان جوشانیده ترنجبین داخل کرده بیاشامند جایز است و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز برای اسهال در برسام مفید ست
از مسهل بهتر ست و باقی تدبیر از علاج ذات الجنب اخذ کنند اگر با آن سعال باشد و اگر سعال نباشد علاجش مثل علاج سرسام و حمیات حاده نمایند الا
فصد درین مرض از باسلیق کنند **قول طبری** ورمی که حادث میشود در حجاب مسمی دیافرغما آن حجابی ست معترض میان آلات تنفس و آلات غذا
یعنی حجاب حاجز میان قلب و کبد یا معده جالینوس امراض این حجاب را در مواضع کثیره بسبیل ایما بیان نموده و شرح تام ننموده و بعض اطبا ورم این حجاب را
برسام نامیده و بعض دیگر ذات الجنب خوانده و برسام عام و اکثر میان هیچ یک ازان اطلال صدر فرق ننموده اند و نزد ایشان برسام و ذات الصدر و ذات الجنب
و ذات الجنب و ورم عضلات صدر و ورم عضلات میان اضلاع و ورم غشای قاسم صدر بنصفین و ورم حجاب حاجز میان قلب و کبد واحد ست و لیکن
نزد ایشان میان مرضی ازین امراض که زائل گرداند عقل را و میان آنکه زائل نگرداند عقل را فرق اکثر ازین نیست که گویند آن اشد
و این اخف و آن اصعب و این اسهل ست و ورم حجاب معترض میان کبد و قلب خواه آن را برسام نامند یا نام امراض صعب ست که عقل
زائل میگرداند باضطرار بجهت آنکه بسوی او اعصاب بسیار از دماغ آمده خصوصا هنگامی که ورم او در مواضعی باشد که متصل باشند بکبد یا بطحال
بهر آنکه این جزو او عصبی محض ست و سبب فاعل این ورم همان اسباب ذات الجنب ست که ذکر یافت و از علامات او ضیق النفس و اختلال عقل و سعال
بدون نفث و کشیدگی جانب صدر بطرف بالا یا بسوی اسفل از جمله علامات مختصه او آنست که علیل قادر بر تزحر نباشد نه بمنع چیزی از فوق و نه از اسفل
و اگر او را تهوع بهم رسد غشی عارض گردد و بعض صاحب این علت صلب میباشد و گاه منشاری و این از جمله امراضیست که اگر طبیب زود متوجه معالجه
آن نگردد و موضع آن را نشناسد باسقاط قوت والم دماغ هلاک گرداند و بساست که ازان علیل را گزاز و اصطکاک اسنان عارض میشود علاجش بابتدا
فصد باسلیق و وضع محاجم بر ساقین و حقنه ملینه و لزوم ماء الشعیر مطبوخ با عناب و سپستانست و تغذیه بدان نشاید یا انچه قائم مقام آنست الا شبانی
که دران جمیع باشد و نشاید معده را زیرا که اگر معده مزاحمت بحجاب کند غشی بهم رسد بلکه اقتصار نمایند بر نوشیدن ماء الشعیر بدل غذا بعده تمریخ صدر نمایند
باین مروخ بگیرند موم روغن بادام روغن بنفشه یا نیلوفر و تسقیه نمایند آنرا آب جراده کدو و لعاب بزرقطونا در سینه بمالند و اگر پارچه را بآن آلوده بر سینه بندند باکی
نیست و از حرکت البته و از عمل چیزی که محتاج تنفس شدید باشد منع نمایند و حدت و غضب نکنند تا احتیاج به تنفس بیشتر افتد و رب حجاب را مزاحمت نماید
و غشی یا اختناق بهم رسد و بساست که این مرض بشوصه مشتبه میگردد و طبیب ناقص قدح یعنی محجمه کبیر را بر موضع آن میگذارد و مریض را در ساعت هلاک میگرداند
و بعضی را دیدم که این مرض بهم رسید و طبیب متوسط میان اطبا قدح بر شوصه نهاد و علیل مختنق گردید و خون از چشم او برآمد و در کمتر از یکساعت بمرد و من آنجا
مشتغل بودم و او با بر این حکایت نمودم و او بیان نمود که ورم در حجاب معترض بود و چون القدح بر شوصه منضغط گردید والم القلب به دماغ رسید و عروق منصله
تا آن فشرده شد پس شعب آن در چشم بشگافت و خون از چشم برآمد و بفرط الم هلاک گردید بر اطبائی که در صناعت مهارت ندارند مثل این غلطی عظیم واقع میشود
و فرق میان این ورم و شوصه آنست که شوصه بمحس ظاهر میگردد و در انبساط نفس علیل آن کمتر از انقباض آن میباشد و میتواند که تکیه نماید بر جانب مخالف علت
و صاحب ورم حجاب را عسیر میباشد نفس در حال انقباض و انبساط هر دو و نمیتواند که تکیه نماید بر هیچ جانبی و شکلی از اشکال بلکه منتصب و بر پشت افتاده میباشد
و عقل صاحب شوصه زائل نمیگردد مگر بندرت هنگامی که متمادی گردد و ورم بسوی حجاب حاجز و صاحب ورم این حجاب را البته عقل زائل میگردد باضطرار
معالجات مختصه این حجاب آنست که حل طبیعت او نمایند و تمریخ نمایند مقعد مریض را دائما بروغن گل نیمگرم تا احساس موذی باد محتاج تبرز گردانید و بسبب آن
او را غشی عارض نگردد و چون وجع تخفیف یابد حقنه نمایند با شیای ملینه محلله بعد ازان باشیای ملذعه و سینه و پشت او بروغن گل نیمگرم غرق دارند و

لثه و حرارت والتهاب در موضع در یابد آب عصی الراعی و آب عنب الثعلب و آب برگ اسپغول و لعاب بزرقطونا باهم آمیخته و شیر دختران بر آن
برهم زده پارچه کتان بدان آلوده بر سینه اندازند بر موضع الم و چون گرم گردد تبدیل نمایند و اگر خوف ضعف نباشد فصد کنند و گاهی درین مرض جذب فضول
بسفل دائم بربستن ساقین و وضع محاجم بران و فصد صافنین میکنند و این در شوصه و ذات الجنب بعمل می آرند تعلیم طبری در کناش خود در باب هشتم از مقاله
هشتم حمی معروف به برسام بیان کرده و دیگری از متقدمین گران نموده داد گفته که برسام علتی ست معروف که حمای حاده و آن مطبقه میباشد و متغیر میگردد دماغ
مزاج دماغ و لبسا است که متألم میگردد حجاب موضوع بر دماغ و حجاب موضوع بر تجویف از داخل و این تپ از حدت یافتن صفرا یا خون و ارتفاع بخارات آن
بسوی دماغ بود و بسیار باشد که جزوی ازین دو ماده در عروق دماغ یا در غشای موضوع بران حاصل شود و حمای مطبقه هم رسد و عقل زائل گردد و این مرض
سریع الحرکة ست و ایام او معدود ست و حرکات مرض در ایام معلومه معتبر ست زیرا که حرکات مرض بحسب ایام مختلف میگردد و تغیر مزاج از ابتدای او در
چهارم پس در هفتم پس در یازدهم پس در چهاردهم پس در هفدهم پس در بستم میگردد پس اگر حرکات آن درین ایام مستقیم و محمود باشد و سلیم الحرکات علت
محمود العاقبة بود و اگر حرکات او ردی باشد مرض مذموم و ردی بود و بحسب آنچه لاحق دماغ گردد از بخارات این اخلاط و یا حاصل شود دران از اجزای
آن علت ثقیل و خفیف میباشد اگر خفیف باشد آنرا شعبه نامند یعنی شعبه از علت ثقیله و اگر ثقیل باشد آنرا برسام خوانند و اطبا در اسم این علت خطا کرده
و یا تاویل در اسم آن غلط کرده و در معالجه نیز و فی الحقیقة آن مرض منقسم بسه نوع میگردد و هر نوعی را اسمی خاص ست مثلا اگر با این علت حمای مطبقه باشد آنرا
حمای حاده مطبقه فقط نامند و اگر با آن تغیر عقل و یا سدر باشد آنرا حمای مطبقه با سرسام نامند و اگر نزول نماید با آن ماده بسوی صدر و جنب آن هنگام
آنرا حمای برسامیه نامند و ازین انواع ثلثه اگر نوع واحد باشد سلیم ست و اگر دو نوع آن ترکیب یابد اثقل و با اکثر خطر باشد و اگر ترکیب یابد هر سه نوع باهم
بحدیکه متغیر گردد مزاج دماغ و ماده نازل بسوی صدر و جنب با حمی مطبقه باشد عظیم الخطر بسیار ثقیل بود و این فی حقیقت برسام ست بجهت آنکه سینه و پهلو بآن
فی الحقیقة علیل میباشند و اما اگر حمی باشد و متغیر گردد مزاج دماغ آنرا برسام نگویند الا بحسب استعاره اسم و مجازا **علاج نوع اول** که حمای آن
مطبقه باشد بغیر تغیر عقل و سدر فصد ست اگر ممکن باشد و آشامیدن ماء الشعیر و رد غذا بالطف آنچه ممکن بود و اقتصار او بنوشیدن ماء الشعیر
دو دفعه یکدفعه صبح برای دوا و یکدفعه وقت غذای او برای غذا و تعدیل مرقد و دادن لعاب بزرقطونا با جلاب و یا شکر و یا سکنجبین هنگام تشنگی و تفقد
لهوات او که اگر متغیر گردد یا خشک شود بعسل او بلعاب بزرقطونا نمایند و در ماء الشعیر عناب و سپستان بپزند و منع از حرکت کنند و این علت سلیم ست
چون عراض او زیاده نگردد و بآن شیی دیگر مرکب نشود و اگر طبیب را در بدن او فضول ظاهر گردد مبادرت بحل طبیعت او بعد فصد نماید بحدیکه نضج
در قاروره ظهور نماید بخورانیدن منضجات بعده حل طبیعت بخیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و تمرهندی نمایند اگر ازین بالغی نباشد و قوت قوی بود و حذر
کنند از حل طبیعت در حالت ضعف قوت یا عدم نضج که این خیانت بود و بسا است که سبب انبساط حرارت و سقوط قوت گردد **علاج نوع دوم**
که حمای آن مطبقه و مزاج دماغ او متغیر باشد در ابتدا فصد ست اگر طبیعت در ابتدای مرض منحل نباشد و اگر انحلال طبیعت در ابتدای علت باشد
فصد نباید کرد بعده لزوم آشامیدن ماء الشعیر بعناب و سپستان و تعدیل مرقد و مسکن آن بگل سرخ و بید و سیب و غسل لهاة و زبان او هر روز بکیرتین
بلعاب بزرقطونا و سکر و مراعات مجاری آن باستقصا و تغذیه بالطف آنچه ممکن باشد از مرقه مزورات یا نان در آب بارد ترکرده و یا ماء الشعیر اگر متحمل آن گردد
و هرگاه مرض خفت یابد و نضج ظاهر گردد و قوت نیکو و قوی باشد باکی نیست باستفراغ خفیف بالطف چیزیکه ممکن باشد **علاج نوع سوم** که مرکب باشد
با حمای مطبقه تغیر مزاج دماغ و نزول ماده بسوی پهلو و سینه فصد ست در اول امر اگر قوت اطاعت نماید و اگر از ابتدای مرض چهار روز گذشته باشد فصد
نباید کرد خواه قوت قوی باشد یا ضعیف و لازم گیرند شرب ماء الشعیر و ماء القرع و شربت نیلوفر و جلاب و تغذیه نمایند بماء الشعیر و محافظت حرکات
و ایام او باستقصا کنند و تعدیل مسکن او ببرگ بید و شاهسفرم و مانند آن از ریاحین نمایند و حوالی سر و روی او عصی الراعی که بران گلاب و آب سرد
پاشیده باشند گذارند و منع نمایند از آنچه موذی باشد از فریاد و تکلم و مخالطه بسیار و پیش او ذکر موتی و مرضی ننمایند و هرگاه افاقه شود اشعار لطیفه

وتقویت قلب او نمایند و اگر تعقاً یافت چهاردهم و هفتدهم و او منتقل به بست و یکم باشند و بحساب معروف از بحارین تدبیر نمایند بحسب آن
و از غذا و استفراغ و تحریک مواد در ایام بحران اجتناب نمایند و چون از روز چهلم بگذرد نظر نمایند بسوی قوت و نضج مرض او اگر قوت صالح باشد باکی
نیست بمعاودت فصد یا مل طبیعت بالطف آنچه ممکن باشد و ذکر کردم انواع این علت را درین موضع مگر بسبب غلط اطبا در اسم این مرض ضرور افتاد
که کلام منحصر در آن بیان نمایم و الا کلام مستقصی در آن مذکور شد بعض آن در علت سرسام و بعض او در ذات الجنب و بعض او در خلل حجاب و یا فرغما
وا بینما در حمیات بکلام اوسع و او ضح نیز ذکر خواهد یافت

تقیح وجمع مده در صدر

بدانکه لفظ تقیح در کلام اطبا بر دو معنی می آید یکی بر جمع ورم یعنی استحاله ماده او در ورم تقیح و مده در هر موضع از بدن که باشد و دوم خاص از امراض صدر
بر امتلای فضائی که میان صدر و ریه است از قیح و مده و این حسب رای جمهور اطباست و آنا بر رای شیخ الرئیس تقیح عبارت از امتلای فضای
صدر است از جسم مائی خواه آن جسم مائی قیح یا مده باشد که انفجار یابد بسوی آن و یا غلظ در طوبت نزلیه یا شدیدیه که اجتماع یابد در آن فضا از
دو جانب یا از یکجانب و برین تقدیر استعمال لفظ تقیح بر جمیع رطوبات خلطیه و نزلیه و یا صدیدیه و غیر آن در فضای صدر مجاز باشد در حقیقی
مستعمل بر جمیع قیح و مده در آن و شارح قانون میگوید درینجا باید که حمل تقیح بر هر دو معنی عام باشد که علاج هر دو درین مبحث بیان می یابد و بدانکه لفظ
قیح و مده نزد بعض اطبا باهم مترادف اند چنانچه در لغت و ایضاً در لغت و نزد بعض ایشان قیح مده ایست که مخالطت آن با خون و یا غیر آن اجسام
غریبه نباشد و بعضی گفته اند که فرق میان تقیح و مده آنست که ماده مستحیله بسوی قروح و اورام و جراحات چون نضج یابد و هنوز صورت خلطیه در آن
باقی باشد آنرا قیح نامند و چون بحدی رسد که از آن صورت خلطیه منخلع گردد آنرا مده گویند بالجمله اسباب امتلای مذکور یا نزله است که ماده دفعه منصب
گردد و یا قروح که در ریه بهم رسد و از آن مده و صدید سیلان نماید و این تقیح گردد و بعد از بست روز در اکثر پس نفث آید و یا انفجار ادرام نواحی
و این بیشتر میباشد و این یا ریم پخته بود یا چیزی مثل دردی و گاه سبب این اندفاع رطوباتی باشد که اجتماع یابد در ابدان تارک ریاضت عادت
و خصوصاً ریاضت اعالی مانند قرائت و بیشتر در سر و سینه این کسان اولا رطوبات مجتمع میگردد و استحاله می یابد و مثل قیح و صدید میگردد و بعده
بسوی فضای صدر مندفع میشود و ریم میگردد و این فضا پس احوال این از چهار امر خالی نباشد یا مختنق میگردانند بکثرت و قتل میکند و یا بر میگردد و این
تا که نفس او را میگیرد و تنگ میگرداند و نفث بر نمی آید و یا متعفن میگرداند ریه را و در سل می اندازد و یا تنقیه می یابد بنفث متدارک و سهل از طریق حلق
و یا تنقیه می یابد باندفاع از طریق عرق عظیم و شریان عظیم که گاه بسوی شانه می آید و بول الصدید یا بول غلیظ مندفع میگردد و سلوک آن اولا از ورید یا
شریان بسوی کبد میباشد پس بسوی کلیه پس بسوی مثانه و بول مندفع میشود و گاه بسوی امعا اگر بسمت آید و براز مندفع میگردد و این هر دو
محمود است یعنی در دفع ریم بدین هر دو جانب امید سلامت بیشتر است و گویند که امر تقیح موکل یکی از امور اربعه مذکوره وقتی خواهد بود که ماده منتقل
بسوی خراج عضوی دیگر نباشد والا ماده حاصله در فضای صدر گاه متحجر میگردد و متصاعد میشود از آن بسوی راس و حادث میگردد از آن گاهی
اورام خلف اذنین و گاهی ورم در داخل سر و این اندک و نادر باشد و گاه مندفع میگردد و بسوی ظاهر صدر و اکثر این در موضع رخو که در اینجاست مثل ثندوه
تدیین میباشد و حادث میشود درینجا خراجات و گاهی نافذ میگردد در منفذ مری و یا در منفذ عرق مسمی با بهر و یا در خلل جرم حجاب و داخل میشود
در فضای بطن اسفل و درین هنگام گاه نافذ میشود از منافذ عروق بسوی ساقین و حادث میگردد و یا خراجات و گاهی نافذ میشود درینجا که بسوی
حالبین نفوذ مینماید و حادث میشود خراج در آن یا بر دو یا یکی از آن هر دو یا بسوی غیر آنها از مواضع دیگر و هر گاه نفوذ می نماید قیح در مری لقی اخراج
می یابد و این در هنگام کثرت آن و ضعف قوت و عجز طبیعت است و حکیم علوی خان مینویسند که مردی را دیدم که مده کامنه در سینه او بود و خارج
گردید از امعای او بطریق براز و از مری بطریق قی مده بسیار و هلاک گردید در چند روز و گویند که چون انفجار یابد مده بسوی فوق حجاب آن عضو

واکثر آن تسل میگردد و اندفاع مده بسعال نیکوتر و آسان تر است از اخراج آن و اقرب بخلاصی و عافیت است از آنکه میل نماید بسوی بطن یا امعاء و براز خارج گردد
و هرچند که نضج مده بیشتر باشد نیز دلالت بر بهتری شفای مریض می نماید الا آنکه خروج آن از خود دشوار است و بعضی گفته اند که اندفاع آن بسعال نیکوتر و اقرب بخلاص فیست
بجهت آنکه درین لطیف و کثیف ماده هردو اخراج می یابد بخلاف اندفاع آن ببول که خارج نمیشود دران مگر لطیف مده و بقول شیخ مشایخ هلاک میگردد بیشتر
در تقیح از جوانان بسبب ضعف تا حیهٔ قلوب ایشان و ضعف قوای آنها از دفع ماده و جوانان بیشتر هلاک میگردند در اوجاع صدر و اورام آن از مشایخ بجهت
شدت حس ایشان و معلوم کرده بسبب حرارت مزاج آنها ماده حاد باشد و غلیان در ایشان حاصل میشود پس التهاب و ایجاع آن شدید تر میباشد **الکنون**
ما آنکه علامات تقیح در علامات انتقالات ذات الجنب و گذراند علامات انفجار مذکور شده و اما علامات امتلای فضای صدر از قیح ثقل سینه و سرفهٔ خشک یا بسیر
و ضیق النفس و وجع است و اکثر سر فه در طلب میباشد و نفس متواتر متتابع و سرعت تکلم و تحرک و تراتت جبینی بسوی انضمام و لزوم تپ و قیده خفیفه تا استسقا
و در زمان مرض بطول انجامد و ورم در لیت باین ظاهر شود و اشتهای طعام باطل گردد و آن ردی است و عدم خروج ریم در نفث و بول و براز بعد انفجار و ادام
و دوامی صدر نیز از علامات اوست و ابقراط گفته که قیح را باین دلائل دریافت باید کرد که از صاحبان او حمی مفارقت نمیکند لیکن دقیق میباشد و در شب زائد تر میشود
و عرق شدید میباید و از سعال راحت می یابند و شئی معتد به نفث نمیکنند و چشمها غائر میگردند و در رخسارها سرخ و ناخنهای دست کج و اطراف انگشتان گرم میشوند
و در پایها اورام و بثور حادث میگردد و اشتهای طعام نمیشود و در ابدان ایشان نفاخات پیدا میگردد و هرگاه مدت تقیح طول کشد این علامات ظاهر میشود و اما
علامت جهتی که دران مده باشد دانسته میشود بآنکه مریض یک مرتبه بر یک پهلو بخوابد و مرتبهٔ دیگر بر پهلوی دیگر پس بهر پهلوی که ثقل و انغماز و وجع زیاده در یابد
همان جانب علیل باشد و ایضاً شناخته میشود از آواز نده و بجزجهٔ خضخضهٔ آن از جانب علیل و اگر پارچهٔ کتان بگل سرخ در آب محلول ترکرده بر سینه نهند بر
موضع ریم زود تر خشک شود و ایضاً اگر ریم در یک نیمهٔ سینه باشد گرانی و تمدد و گرمی و سوزش در همان نیمه محسوس شود و اگر ریم در هر دو نیمه باشد اعراض نیز
در هر دو جانب بود و اما علامات انفجار سلیم آنست که عقب آن حمی تسکین یابد و اشتهای طعام در حرکت آید و نفث و نفس بسهولت آید و بآن خراجات
در پهلو و نواحی آن حادث گردد و نواصیر شود و ایضاً خروج مده نقی سفید از نفث یا داغ یا شگاف و اما علامات ردی آنست که ظاهر شود آثار اختناق و غشی
غشی یا منجر بغشی گردد پس موت و ایضاً نفث ردی الکیفیت از جهت لون و رائحه و علامات سل ظاهر گردد و چون داغ کنند یا بشگافند از ان ریم حماتیه منتنه
خارج شود و اما ابقراط گفته که این علت دشوار است کسانی را که تپ در روز انفجار از ایشان مفارقت نکند و عطش بسیار شود و اشتهای طعام نباشد و شکم
آنها نرم باشد و آنچه اخراج یابد از مده سبز تیره و نفث بلغمی زبدی بود و هرگاه این امور همگی جمع شود حال صاحب آن دشوار میباشد و اگر بعض ازینها ظاهر گردد
بعض از آنها سالم شوند و بعضی عطب نمایند بطول مدت و حکیم علوی خان نوشته اند که بعضی را از یاران من ثقلی در پهلوی چپ بهم رسید با وجع و ضیق النفس
و حمای دقیق و سعال یابس و بحة الصوت و سقوط اشتهای طعام و طیش و غضب و بدخلقی و از معالجهٔ من دست برداشته در فصل تابستان به بلدی دیگر رفت
و در آنجا حمای صفراوی بهم رسید و برای دفع او مسهل آشامید و ضعیف المعده بود اسهال بهم رسید پس بعد سه ماه از ابتدای مرض بسوی من برگشت و بعد
چند روز در او استسقاء زقی و بود ناقص عارض شد و ریم بسیار در اسهال آمد و نفث بر می آمد و آن مده در کمال رداءت و بدبوئی و با الوان مختلفه منکره بود و سه روز
بدین حال بود و هر روز ضعف او زیاده میشد آنکه بسبب چهارم او را غشی افتاد و بعد دو ساعت بافاقه آمد و در روز پنجم وفات یافت و من مطلع بودم که بیچاره
نجات نیابد بجهت علامات عطب که ابقراط ذکر نموده و شیخ الرئیس فرموده که گاه در تقیح نفث می نماید مده بسیار چنانچه من دیدم که شخصی در یک ساعت قریب من
صغیر ریم انداخت و جالینوس مشاهده کرده که شخصی متقیح هر روز قریب پنجاه اوقیه مده قذف می نمود و فاضل گیلانی نوشته که در بنده شخصی را دیدم که ورم عظیم
از جانب او بود بعده ورم منفجر شد و در روز اول چند رطل ریم سفید از دهن و هر دو گوش و چشم او بر آمد و روز دوم و سوم نیز قریب بمقدار اول خارج گردید
بعد از آن هر روز قریب دو سه رطل بر می آمد و از چشم کم شده و از دهن و بینی و گوش بدستور بود و این حالت زیاده از سه ماه ماند پس اندک اندک تخفیف یافت
تا آنکه بالتمام زائل گشت و بقای تام او تا مدت شش ماه بود و اما علامات سفر قه میان مده و بلغم رسوب مدهٔ نفث در آب بعد یک ساعت زیتی او در آتش منتنه

بخلاف بلغم که بر آب طافی می ماند و بر آتش بوی بدی نمی دهد واما علامت انتقال تقیح بسوی سل کمودت رنگ ست و کشیدن جلد پیشانی و گردن و لزوم گرمی
انگشتان و زیادتی تپ در شب و گاهی ناخنها و تدسم از چشمها مع سفیدی و زردی و دیگر علامات که در باب سل مذکور شد **علاج** هرگاه در اورام ذات الجنب
و ذات الریه وغیره اورام نواحی صدر علامات جمع مده و تقیح مثل ضیق النفس و ثقل صدر و شدت وجع و حدت تپ و مانند آن ظاهر شود باید که بعد تنقیه بدن
بفصد و حقنه و مسہل اگر بدن نقی نباشد و تدبیر ورم کاینبغی نکرده باشند طبیعت را باشیای منضجه اعانت بر انضاج نمایند و اکثر معونت بضمادات و ضمادات
باشد مثلاً تکمید باسفنج گرم نموده تنها و یا بزیت گرم آلوده و تضمید مثل ضماد متخذ از برگ کرنب و برگ بادیان هر دو مطبوخ و یا آرد جو و حلک البطم و خرما و کہ
چشک در شراب شیرین سفید مثل عصیده پخته و اگر قوی تر خواهند سرگین کبوتر و نطرون تقویت دهند و این تقویت در احر نزد کشادن ورم نیز صلاحیت دارد
و ایضاً ضماد متخذ از حلبه و بزرکتان و خطمی و آرد باقلا و کرنب و انجیر مطبوخ نیز منضج ست و اگر ماده قوی الغلظ باشد حلک و خرء حمام و نطرون و مانند آن را افزایند
و این ضماد نیز منضج خراجات و دبیلات صدر ست بگیرند آرد حلبه و بزرکتان هر واحد ده درم آرد باقلا خطمی مغز تخم سیاه انجیر هر واحد شش درم پیاز نرگس چهار درم
حلک الانباط پنج درم روغن سوسن روغن نرگس روغن بنفشه هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را کوفته و حلک را بر روغن گداخته ادویه با آن حل کرده ضماد نمایند که این منضج ادویه
غلیظ الماده بطئ النضج ست و بگیرند خمیر و پیاز نرگس سوده هر واحد یک جزو حلبه بزرکتان هر واحد نیم جزو بیخ خطمی تخم مرو هر واحد دو جزو باریک کوفته و در آب طبیخ انجیر
مصفی آمیخته بر موضع ضماد کنند که این نضج جید مینماید و باید که ضماد را بر گرمی خود بدارند تکمید موضع از بالای ضماد و یا بحیله دیگر و بسیار را بفرمایند که قبل از وقت النوم
بر پہلوی ورم بخسپد و از مشروبات نافعه ماء العسل ست و اگر حرارت بسیار باشد ماء الشعیر مانند عسل و یا ماء العسل رقیق کثیر المزاج آب تنها و یا ماء الشعیر مطبوخ
با اصل السوس مقشر نیکو فته یا آب طبیخ انجیر یا حریره متخذ از انجیر و آرد جو بدهند و این قرص منضج ست بگیرند تخم خطمی و خبازی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو
رب السوس عقاقیا اذخر اکلیل الملک بنفشه کتیرا ادویه کوفته بیخته بلعاب بزرکتان سرشته اقراص بسازند و با آب انجیر یا ماء الشعیر مانند عسل بدهند و اگر
حرارت قوی تر نباشد و قوت قوی بود مطبوخ زوفا که دران زوفای خشک و حاشا و فراسیون و اصل السوس و انجیر و عسل پخته باشند بیاشامند و اگر
این ادویه در ماء الشعیر بپزند صواب باشد و یا این طبیخ زوفا بدهند عناب بست عدد سپستان سی عدد انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان اصل السوس
مقشر نیکو فته بنفشه هر یک چهار درم تخم خطمی خبازی هر یک سه درم حلبه بزرکتان هر یک سه درم بیخ سوسن حاشا فراسیون هر یک سه درم زوفا چهار درم
مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده هر روز از آن چهل درم بروغن چلغوزه یا روغن بادام شیرین یکدرم بنوشند
و خرما درین وقت ولعبا و نیکو ست و اگر آن را در ماء الشعیر یا در مطبوخ زوفا بپزند بهتر باشد و شربت فراسیون بغایت نافع و این لعوق بسیار مفید بگیرند حلبه
بزرکتان هر واحد هفت درم آرد کرسنه تخم انجره هر واحد سه درم باریک سائیده بطبیخ انجیر سفید در روغن پسته بسرشند و لعوق حب الصنوبر نیز منضج ست
و دیگر حبوب و لعوقات مذکور در باب سعال بکار برند واما اغذیه ایشان وقت صعود نان با آب یا ماء العسل تر نموده و بیضه نیمرشت و حریرهای رقیق
مرتب از آرد جو و نخود و باقلا بروغن بادام و شکر و عسل باشد و نقل مغز چلغوزه و بادام شیرین مناسب **و چون** وقت انفجار آید و نضج تمام گردد
اعانت بر انفجار نمایند که ترک او برای مریض صعوبت ست و تدبیر کشادن ورم اینست که در حلق ایشان پر لیفی دود کنند دهان کشاده برای آن
تا دود بگلو فرو رود و مطبوخ زوفای قوی که مذکور شد بنوشند و اعانت باضمده قویه مذکوره نمایند و دادن مثرودیطوس و تریاق درین وقت نافع
اگر تپ گرم و مریض لاغر نباشد و ماهی شور خورانند و انارایج فیقرا و تخم حنظل حب ساخته شب وقت خواب در دهن دارند تا آب او بتدریج در گلو رود
حب قوقایا وقت خواب بخورانند و گاهی نفع میکند اینکه مریض را بر کرسی نشانند و کتفهای او بگیرند و کرسی را سخت بجنبانند و دادن خردل بماء العسل نافع ست
و حلتیت در شیر حل کرده دهند و نفع میکند دران خواب بر پہلوی صحیح چون اراده انفجار باشد و گاهی امر میکنند بقی بعد عشا چون اراده انفجار نمایند
و لیکن درین خطر ست جهت آنکه بسا ست که مورث انفجار عظیم بیک دفع میگردد و اکثر اختناق آرد و چون منفجر گردد لابد ست از دوام پس نظر نمایند اگر ریم سفید
صاف خارج گردید نجات می یابد والا فلا **و چون** مده انفجار یافت و سیلان نمود و دانست طبیب که مده کم یا معتدل گردید ممکن ست که بنفث در چهل

پاک خواهد شد این هنگام واجب است که ادویهٔ جالیه غساله منقیه در ابتدای ظهور نفث استعمال نمایند و آن مثل طبیخ زوفا با اصل السوس و بیخ سوسن آسمانجونی و عسل و کرنب و طبیخ فراسیون و ماء العسل است و حریره‌های مذکوره متخذه از آرد نخود و مانند آن از آردها و دران آرد کرسنه نیز داخل کنند و از ادویهٔ منقیه بالفعل در یک وقت لعوق کرسنه و لعوق عنصل است و از ادویهٔ مفرده که آن اجات این شان اند مثل آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند طویل و مدحرج و فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و خردل و حرف و جاوشیر و قسط و سلیخه و سنبل است و بسا است که احتیاج میشود بآمیختن قدری از مخدرات اگر وجع بسیار باشد و از ادویهٔ شدیدة المنفعة درین باب اسقوردیون است و این ادویه از اجات ادویهٔ نافعه است درین وقت که از ینها اشربه و ضمادات و تکمیدات با اسفنج و خرقه ترنموده و ادهان سائر و روغنی که درین داخل نمایند برای اخذ قوت اینها روغن سوسن و نرگس و بابونه و ناردین و غار باشد خصوصاً نزد اختلاط و بسا است که دران روغن بنفشه و سحب حال و وقت داخل کرده میشود و اکثر درین ادهان داخل مینمایند مثل رایتانج و شحوم و بارزد و نقاح اذخر و زوفای رطب و حلبه و برگ غار و مقل و مانند آن از ادویه که عمده فوائد آنها تغریه والزاق والحام مع تسخین اندکی برای تحلیل باشد و اگر تپ قوی باشد افراط در تسخین ننمایند تا قوت ضعیف نگردد و بسبب آن مزاج دماجر ایذا از نفث و باید که مبادرت نمایند بتدبیر اخراج قیح بعد انفجار در ایامیکه علیل دران خفت دریابد **وچون** دریابند که در سینه ماده بسیار است که و چیل بوزنه کمتر از آن تنقیه نیاید بلکه در سل یا نزدیک بآن باید است از داغ تا آهن باریک که سوراخ در صدر بآن کرده شود تا انشفاف مده و اخراج آن اندک اندک کنند و بماء العسل بشویند و اعانت جذب او بسوی خارج نمایند و چون تنقیه یابد متوجه بالتحام آن گردند و لازم است که هنگام داغ دریابند جهتی که دران مده است از آواز قیح و غیر آن که در علامات مذکور شد و یا بنشتر بشگافند و هنگامیکه مده اخراج یابد داغ را ببندند و هر روز بمقدار اندک ریم بگیرند نه آنکه بیکدفعه اخراج بسیار یابد که دران خوف غشی و موت است بسبب کثرت استفراغ روح حیوانی و اگر بالاداغ که بصورت مبضع حاد باشد و آنرا در آتش سرخ کرده باشند داغ و شگاف هر دو بعمل آرند مضایقه نیست و منفعت داغ و شگاف هر دو حاصل گردد و چون این صنع از خطیر است باید که مباشر او واقف بتشریح باشد تا اگر موضع مده قریب از موقع داغ و شگاف باشد خوف امر دیگر هم نباشد بران جسارت نماید والا ترک سازد و در هنگام داغ یا شگاف لازم است از حفظ قوت بخورانیدن گوشت و غذای معتدل القوت نه بسیار لطیف نه غلیظ و التفات بسوی تپ ننمایند زیرا که تا مده باقی است تپ زوال نیابد و چون اخراج یافت حمی انقلاع پذیرد و هرگاه علیل بر نفث مده و یا بر آنکه علاج از داغ کرده شود قوت یابد لا محاله حمی زائل نگردد و بسبب زوال سبب او و اکثر اتفاق میشود که قبل از نضج تام بعضی از ورمهای ذات الجنب مسطور شد ورم منفجر میگردد و از آن خون صرف یا مده خام برمی‌آید درین هنگام زود فصد کنند و بعلاج نفث الدم رجوع نمایند اما استعمال مشروبات و ضمادات نافعه و از مشترکات ضماد مرهم کرنب و ماء العسل بنسخهٔ اهرن و ضماد پرسیاوشان و زوفای خشک و انجره و زراوند مدحرج است که با عسل ضماد سازند و وجه اشتراک اینها آنست که میان انضاج و تحلیل و ترقیق و غسل و جلا و ادمال بوسیلهٔ جلا جامع اند **اقوال بعض حذاق**
حکیم علوی خان نوشته اند که زنی سی و پنج ساله را وجع شدید در جانب راست سینه هم رسیده با سرفهٔ خشک و تپ قوی و ضیق النفس و نبض او عظیم منشاری بود و بمن رجوع آورد دریافتم که در پهلوی او ورم حار با خراج حادث شده فصد باسلیق نمودم و مطبوخ عناب و سپستان و گل بنفشه و اصل السوس و پرسیاوشان جو مقشر کوفته با شربت بنفشه خورانیدم و در روز هفتم ورم او منفجر گردید و ریم بسیار در بول او اخراج یافت و تا هفده هم مده هر روز بمقدار دو اوقیه با بول خارج میشد و من هر روز او را جالیات و ملطفات ضعیفه و مدرات بول مانند ماء الشعیر با عسل و شیرهٔ خیارین و شیرهٔ تخم خربزه و صمغ عربی و کثیرا و مدکی زوفای خشک میدادم و بعد بعضی هم از ابتدای مرض اسهال مدی او را هم رسید و تا هفت روز ماند لیکن بعد اسهال مده قاروره او صاف گردید و نفث مده او زائل شد و من دران ایام باو ملطفات مده و منقیات آن با مزلقات میخورانیدم و یکروز درمیان با مطبوخ زوفا بنسخهٔ ثابت بن قره فلوس خیار شنبر محلول در روغن بادام شیرین میدادم پس صحت یافت باذن خدای عز و جل و گویند که علاج مدهٔ محتقنه در صدر بعلاج نفث المدة نمایند باستعمال ملطفات که در تحت آن مسطور است و یا بهر تلطیف مده مطبوخ انجیر پنج عدد زوفای خشک اصل السوس پرسیاوشان هر یک هفت ماشه مویز منقی یکتوله سپستان بیست عدد جوشانیده صاف نموده کتیرا سه ماشه روغن بادام یکتوله و شکر طبرزد سه توله اضافه نموده بنوشند و چون ماده تلطیف پذیرد پس جهت اخراج آن انجه

در عسر النفس گفته شد بعمل اینند و بنگرند اگر ریم راه بول برآید ادویهٔ مدره و مقوی کلیه مثانه استعمال نمایند و اگر با براز بیرون آید بمسهلات پردازند که ادویهٔ مقوی امعا دران باشد و اگر از ره براز و راه بول برآید و این نادر بود پس گاهی با دراره گاهی با سهال کوشند و یا چیزها ئی دهند که دران هر دو صفت موجود باشد و این علاج عسر البرء ست الا ما شاء الله کذا فی اسرار الاطبا. و صاحب یاقوت احمر گوید که علاج امتلاس مده در صدر ادرار و اسهال ست و از ادویهٔ جیدهٔ اینست که زراوند و اصل السوس فلفل هر واحد یکدرم حب انیسون گل سرخ هر واحد دو درم کوفته بیخته قرص ساخته یکدرم بطبیخ بیخ بادیان دهند و بعضی گفته اند تنقیهٔ سینه از ریم بایستد باید که اجتناب نماید از خوردن کاهو و نیاشامد شیرهٔ تخم آن زیرا که عجب آنکه کاهو اختناق می آرد و اگر اتفاق تناول آن افتد باید که بیاراء العسل تی کنند و بعد ازان طبیخ زوفا و مانند آن که باعث سهولت اخراج نفث و جلا گردد بیاشامد و گویند که هر گاه اورام نواحی صدر ریم کند و مفتح آن خفت او نماید مریض عنقریب هلاک گردد و ایضاً اگر ورم ریم کند و بذات الریه انجامد و قوت ضعیف بود و علامت ردی ظاهر شود زود هلاک گردد **جرجانی** گوید که متقدمین تدابیر منضجه و مفتحه از ماء العسل و شربت زوفا و اضمده و لعوقات و معاجین کبار مثل اثاناسیا و تریاق کبیر و مثرودیطوس بعد از هفت روز استعمال نموده اند و بوعلی سینا گفته که این طریق نیکو ست لیکن طبیب حاذق را سلوک او نشاید چرا که سالی نرسید اگر رود تدارک او تواند کرد الطبیبی که حاذق نباشد او را سلوک این طریق نشاید مگر با حتیاط تمام تا حرارت و آماس زیاده نشود و علت مستحکم نگردد و هر گاه ورم بکشاید و ریم آمدن گیرد و بسیار در خوشیق خفتی باید جهد باید کرد تا ریم برآید و سینه پاک گردد و تدبیر او همانست که در علاج سرفه در بلغمی گذشت و شیخ او گوید که چون ورم بکشاید حریره از آرد باقلا و کرسنه و نخود و حسندروس سازند و با عسل بدهند و ماء العسل درین وقت موافق ست سینه پاک کند و لعوق کرنب که مغز پنبه دانه دران سرشته باشند جالی قوی ست و لعوق اسقیل با شیر خر نافع و گاهی بایں لعوقات چیزی مخدر چون پوست خشخاش و بزر البنج برای منع سعال می افزایند و ایضاً حکیم ممدوح امتلای فضای صدر از قیح را ذات الصدر نامیده و گفته که بعد تدابیر مذکوره اگر میسد که ریم با دفع خواهد شد ادویهٔ مدره خورانند و اگر دانند که باسهال دفع خواهد شد دواهای مسهل دهند تا زود تر دفع شود و ادویهٔ مدر و مسهل هر دو موافق مزاج و فصل و سال باید داد **ابوسهل** گوید که گاهی محقق میشود مده در صدر یا از ورم ریه که بسوی فضای صدر منفجر گردد و یا از خراج که در بعض عضل صدر مثل حجاب یا عضلات که تحت اضلاع ست خارج شود و معالجه مینماید بدانچه منضج و ملطف ست و این چنانست که ضماد نمایند با آرد جو که با قدری انجیر مطبوخ و اندکی از علک البطم و سرگین کبوتر و بطرون و خطمی مخلوط کرده باشند و گرم کرده بر عضو نهند و بالای آن تکمید با مفنج نمایند تا حفظ گرمی ضماد نماید و اگر تفتیح نشاید ماء الشعیر یا اندکی عسل یا حریرهٔ متخذه از لباب انجیر و آرد جو بیاشامند و اگر قوت مریض قوی باشد و تپ نبود یا تپ ضعیف طبیخ زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و عسل بنوشند و ایضاً زوفا و حاشا و لبنی تبخیر نمایند و دهن برنجاسف کشاید و نه فی استعمال نمایند و در مسهل که نفث شروع کند امانت آن نمایند با شامیدن طبیخ زوفا بعسل یا طبیخ فراسیون و بیخ سوسن بماء العسل و احسای متخذ از آب سبوس و فانیذ و روغن بادام و یا از آرد جو و عسل بخورند و اگر نفث دشوار گردد ماء العسل بیاشامند و قدری اصل السوس و اندکی نشاسته دران آمیخته دائم بلیسند و کسبه بکوبند و دران نشاسته و فانیذ آمیخته استعمال نمایند و یا حب که صنوبر مقشر کرده سائیده بروغن بادام و شیر تازه حریره بسازند و قدری شهد یا فانیذ داخل کرده بخورند و آنچه لعوق استعمال کنند بگیرند حب الصنوبر کبار و صغار و بادام شیرین و تخم و بزر کتان و اندک بریان نمایند و نشاسته و آرد کرسنه اجزا مساوی حنظل مشوی نصف جزو فلفل نصف جزو کوفته بیخته در عسل مقوم بیامیزند و قبل از طعام و بعد او استعمال نمایند و سینه را بخطمی و اصل السوس کنجد ضماد کنند و چون مرض با نحطاط آید باید که قیروطی از موم و روغن حب الغار استعمال کنند و نافع ترین اشیا در تنقیهٔ مواد محتبسه در صدر معجون مثرودیطوس و افضل ازین تریاق الافاعی ست اگر بدل لاغر نباشد و مقدار مدت بعث ازین ماده صدر چهل روز ست و اگر ازان تجاوز کند هلاک نگردد و در اکثر احوال امر مؤول بسل میگردد

تقلص حجاب

عبارتست از کشیدن حجاب و سقوط اضلاع و صدر یعنی غشای آن بسوی بالا بحدیکه حال انسان چنان گردد که گویا منتصب ست و متولد که خم شود و جمع نماید شانه

خود را این علت غریبه است که احدی از اطبای متقدمین غیر از جالینوس ذکر نکرده و از بعض جراحین و صفوان بن قیس اندلسی از یونانی الطبری نقل نموده که مادهٔ رطوبت
با حرارت و فنای رطوبت ست و انجذاب او بسوی بالا بجهت بودن اصل و منبت آن از فوق ست و او تار و اعصاب حجاب همه بسوی اصل خود متقلص میشوند و بست
گردد این مرض محقق گردد و عقل بجهت مشارکت این غشا و اتصال این حجاب معترض که دیافرغما نامند و مشارکت آن حجاب با دماغ در بیشتر زائل میگردد و عقل رفته و اگر ابتدا
از تا بحیات باقی ماند و برود بی محل نگردد و هلاک ست و از خواص علامت این علت آنست که مریض نمی تواند که زبان را از دهان برآورد و قاروره او حاد میباشد
بالجمله سبب و علامت و علاج این مرض چنانست که بر تتبع سید جرجانی در تقلص النفس مسطور شد و اینجا علاجش حسب بیان طبری و حکیم علویخان مرقوم میگردد

علاج تنقیهٔ بدن بدوا و فصد نمایند اگر احتیاج او باشد و مانعی نبود و ماء الشعیر لازم گیرند و اگر تب شدید نباشد ماء جبن بر خالص با جو مقشر کوفته با آب شیرین در تنور
بپزند تا مهرا گردد و مرق آن بنوشند و کشک آن بخورند و تمریخ صدر نمایند اگر التهاب شدید نباشد بقیروطی متخذ از موم و روغن بنفشه که تسقیه آن با آب جرادهٔ کدو
و لعاب بزرقطونا و آب حی العالم و آب بسندانه و اگر التهاب و تب شدید باشد قیروطی که در آن روغن باشد استعمال ننمایند بلکه اقتصار کنند بر پارچه در ابهای مزکوره
تر کرده و اگر با آن صداع نباشد و گرمی در سر بروغن بنفشه در دهن کدو و روغن طلع و روغن بید و تنبو و شیاف ابیض محلول در شیر دختران سعوط نمایند و حیل طبیعت
معتقل و محتبس باشد یا لسبب در اسافل و یا بد این حقنه لعل آرند بگیرند جو مقشر کوفته یک کف کبیر برگ حی العالم یک دسته بزرگ برگ خبازی یک دسته سپستان یک کف
همه را در آب بجوشانند تا مهرا گردد و مثل حریره شود و بیرون صاف نموده یک صد درم آن را بگیرند و در هاون انداخته با سفیدی تخم بیضه و یازده درم روغن بنفشه حل سازند
حتی که مختلط گردد بدان حقنه نمایند بحیات و سر و بدن را گرم کنند و تمریخ صدر و فقار تمام و گردن نمایند و از جماع و ریاضت و رفتار و در آفتاب منع کنند و آن را آب
نیمگرم نمایند اگر تب شدید نباشد و بنا بر اشتغال طبیعت که بسیار نیکوست مگر آنکه قوت ضعیف باشد و حکیم معتمد الملوک می نویسند که مرد جوان را وجع شدید در پهلوی
راست تا بجانب شانه و پس گردن بهم رسید و نبض او ممتلی عظیم و معتاد بفصد و از مدت مدید فصد نکرده بود او را امر بفصد و اخراج خون بقدر دو ثلث رطل نمودم
و درد او قدری تسکین یافت بحدیکه توانست نشست و با یاران خود تا آخر روز تا ربع شب صحبت داشت و نماز مغرب و عشا ایستاده ادا نمود و بعد از گذشتن ربع شب
عطشی عظیم بر او واقع شد و تا نیم شب امتداد نمود و بعده با فاقه آمد و وجع شدید در پهلو از ابتدای عظام قص و فقرات محاذی آن تا پس گردن احساس نمود و بحدیکه
نتوانست که بر پهلو بخوابد بر پشت افتاده بود و سردی بسیار در اطراف و تب و اضطراب و خفقان قلب او را عشی در روزی چند مرتبه طاری میگشت و من متوجه
کتب قوم گردیدم مذکور این ندیدم مگر در کتاب جالینوس گمان نمودم که او را علت تقلص بعضی اغشیهٔ صدر و تمدید آن بسبب حرارت حادث گشته خورانیدم
او را اول لعاب بهدانه با شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت نیلوفر و گلاب و عرق بید مشک و بر معده او نقل نمود و وجع او زیاده گردید روز دیگر عرق نیلوفر و شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ خشخاش
و عرق کاسنی با شربت نیلوفر باو دادم و تا بحدیکه در آن عناب و اسفاناخ نیز کرده و چون شام شد شانیده صاف کرده طبیب بر دهن بادام نموده باشند تغذیه نمودم و بر سینه
و میان هر دو کتف خرقه با آب حشائش باردهٔ رطب و شیاف مامیثا و صندل و لعاب و گل ارمنی با اندکی کافور و قدری فادزهر نموده ضماد کنانیدم
و هفده درم فلوس خیار شنبر در آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق هر دو بمقدار دو ثلث رطل حل کرده و یکمثقال روغن بادام داخل نموده خورانیدم
و بعد از یازدهم قرص طباشیر کافوری با آبهای مذکوره دادم و بر سینه و فقرات ضماد مذکور با اندکی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو ضماد نمودم و در روز
چهاردهم بحران واقع شد و ادرار بول بسیار در روز و شب از نسبت مرتبه زیاده نمود و در روز هفتم نیز که روز بحران بود ادرار بسیار نمود و من سیاه مذکور را باو
بنوشانیدم و بعد از هفته هم آب نقوع فواکه با خیار شنبر و شیرخشت و گلقند و یکمثقال روغن بنفشه یا بادام خورانیدم و مرض او زائل گردید و شفا یافت باذن الله تعالی
و دانستم که آنچه جالینوس نوشته درست است و تشخیص من بحمد الله تعالی و توفیقه مطابق بود این کلمه آمد

جمود الصدر

گاه آنرا جمود الصدر نیز نامند مرضیست که عضلات صدر و حجب در سینه سرد و متکاثف و منقبض گردد و در اثنا نوعی از تمدد بهم رسد و بدان سبب سینه بحرکات طبیعی
منبسط و منقبض نتواند شد و نفس با آن تنگ و کشیده گردد و صاحب او مضطر شود با تنگی راست بنشیند و سینه و گردن خود را بسوی بالا کشد و نتواند

که سینه را بعض و پیش تر کنند نزد اراده حرکت و حالتی شبیه بشرق و غصه بهم رسد و لباس ست که این مرض و غفلةً هلاک میگرداند سبب رسیدن سردی ریه قلب
حار غریزی ریه بجهت عدم تنفس با حتراق روح و فنای آن و گاه رگهای بزرگ سینه بان شگافته میگردد و نفث الدم حادث میشود و سبب این مرض رسیدن
سردی ست بسینه از مصادفت هوای سرد یا وقوع برف و باران یا نوشیدن آب بسیار سرد یا نشستن و غوطه زدن در وی گاهی این مرض از خوردن ادویه مبرده
و یا رسیدن دخان اسرب و زرنیخ هر وقت که اثر و حمل آن بهم رسد و علامتش وجود سبب یا تقدم آن و انجماد و سردی سینه است و انتصاب نفس و ستر آن
و بعض سپیدی و غلظ بول و برد اطراف و باشد که غشی نیز پدید آید **علاج** بهر گرمی سینه اشربه و معاجین و ادهان و اضمده حاره استعمال نمایند مثلا ماء العسل با دار
و قرنفل و بسباسه و هند و طبیخ دارچینی و قاقله و جدوار و عود و امثال آن و تناول اشربه و دیگو من تریاق نیز کثیر النفع ست و معجون فلاسفه یکتوله همراه عرق عنبر
نه توله هندوا جند بیدستر سا شه در عسل یکتوله یا جوزبوا و بسباسه هر یک دو ماشه جوارش جالینوس یکتوله آمیخته و غذا شوربای مرغ با نان هندو
آب ماء العسل نوشانند و مدام جوزبوا در دهن دارند و اگر قوت مساعدت کند سقیه بدن بابارجات کیاکنند و در روغن قسط و سوس جند بیدستر سه ماشه حل کرده
بر سینه بمالند و کذا روغن بابونه و نفط بمالند و بنان گرم و جاورس و یا پارچه گرم کرده تکمید نمایند و یا بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب بادیان رومی جوزبوا تر
سه توله برگ نیب و نجکشت و افتیمون هندی هر یک نه توله جوش کرده در شانه گاو انداخته تکمید سازند و سداب صعتر پودینه و حلتیت و مستنین قسط
تلخ و جند بیدستر کوفته بیخته با عسل و روغن گرگان آمیخته بر سینه ضماد نمایند و قدری حلتیت در شراب کهنه یا ماء العسل یا عرقیات گرم حل کرده جرعه جرعه
نوشیدن و آب گرم یا آب مطبوخ حشائش گرم تکمید کردن بغایت مفید ست و تمریخ سینه بروغن بلسان برین نحو که اول سینه را بملایمت از دست بمالند
پس بران آب گرم بریزند و پارچه پاک آلوده روغن بلسان بمالند نفع بیش مینماید و اکثر همان وقت مرض زائل میگردد و از رسیدن سردی محافظت نمایند
و چون اندکی تنفس شاید بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کرفس انیسون مصطکی سنبل الطیب مساوی یا بحسب اقتضای رای طبیب کوفته بیخته در روغن قلوقا
یعنی جعفران در روغن بان حل کرده بر سینه ضماد نمایند و گاه وقت احتیاج ماده منضج محتاج بنفث رطوبات کثیر میگردند و چون بقیه مرض باقی ماند و اخلایل
سجهته بماده که در علاج ربو بلغمی در قول الطبری مذکور شد حقنه نمایند و اگر ازین مرض نفث الدم بهم رسد معالجه او لعلاج نفث الدم حادث از سردی نمایند و بگو
در علاج این مرض حجامت روا ندارند که گاهی رفعةً هلاک میکند کما ذکروا ههنا فلنختم الکلام فی امراض الصدر والریة بحسن توفیق رب البریة

امراض قلب

یعنی آن ارکان نوزده مرض ست یعنی سوء مزاج و وجع القلب و خفقان و غشی و سقوط قوت و غفته و ورم قلب و لفی القلب و ورم غشای قلب و امتلای غلاف قلب و دلخلیدن و سقوط
اتهدد و تفرق عذر قلب و اموا الرطبه و ثلث خامه و جذب القلب توهم قلب و انقطاع غدا قلب و حالتی که از غضب بهم رسد و دل رئیس مطلق و اشرف اعضای بدن و اول
منبع و معدن روحی ست که آن ملاک انتظام امور بدنی ست و مبدأ حیات و روح حیوانیست و اول عضویست که نفس ناطقه بدان تعلق میگیرد و بکمال تعلق
بسائر اعضا بواسطه تعلق او بقلب ست و بقول صاحب حاوی ریاست قلب اجل و اشرف از ریاست سائر اعضای رئیسه است بجهت آنکه قوام جمیع بدن
و اعتدال آن باعتدال روح حیوانیست که حامل آن قوت حیوانیه و حرارت غریزیه بود و قلب معدن آنهاست و قوت حیوانیه معد جمیع قوای بدنیه از قوای
نفسانیه و قوای طبیعیه ست و آن اول قوتی ست که حادث میگردد در روح هرگاه پیدا میشود روح از لطافت امشاج و ارسطاطالیس گفته قلب اول
عضویست که در بدن بحرکت می آید در جنین تعلق حیات و آخر عضویست که از حرکت باز می ماند هنگام وفات و بباید که نفس حیوانی را دو قوت ست یکی قوت فاعله
که فعل آن انبساط و انقباض ست و دوم قوت منفعله نزد غضب و فرح و خوف و غم و خجل و این انفعالات عارض میگردد روح قلبی را و قلب متحمل میگردد آنچه را
که تحمل آن سائر اعضای دیگر میکنند و دران مرض منتکس نمیشود بجدیکه گویند ورم قلب انفتاح نمی یابد اصلا و این بسبب شرافت و جلالت ریاست اوست
و قلت احتمال آن آفت را بسبب بودنش محل حیات و بیان آنکه او معدن حرارت غریزیست اینست که اگر قلب حیوان بشگافند دست دران داخل نمایند
بسیار ان نتواند بکر بسبب شدت حرارت او و هرگاه امر چنین باشد سزاوار ست که کل عنایت مصروف باشد بمحافظت اعتدال مزاج قلب و حفظ آن از سوء مزاج

باغ صعود نماید و افکار ردیه و وسواس
گر کسکار صعود می نماید اول به دماغ

و غیر آن و حیوانی که قلب او بزرگ باشد با وجود آن جبن و خائف بود مثل خرگوش و ایل سبب آنست که حرارت قلب او کم است که منتشر آن باشد و در دماغ محسوس فضای قلب او منتشر میگردد و قلب او خوب گرم میگرداند و برای طلب مقاومت بخارج منبسط میگردد و حیوانی که قلب او کوچک بود و معتدل آنست که حرارت در قلب او بسیار است و بدین جهت باعث انبساط روح و تبرز او برای مقاومت و قهر و غلبه میگردد و الیضا این حرارت در مکان کوچک بهم رساند و در آن
بدین سبب بشدت قوی با اجتماع میگردد و بسبب انبساط روح و تبرز او میشود و لیکن اکثر حیواناتی که جثه یا اند قلب آنها بزرگ در روح نیز بسیار میباشد و قلب سبب شرافت متحمل الم و ورم و جراحت میگردد بلکه صاحب آنها موت میباشد و لهذا حیوانی که ذبح کنند نمی یابند در قلب او آفاتی که در سائر اعضای او یافته میشود و گاهی در قلب بعض حیوانات کبیر الجثه خصوصاً در گاو استخوان شبیه بغضروف یافته میشود و استخوان بزرگتر و زیاده در صلابت در قلب فیل می یابند و گاهی دل بعض بوزنگان و خرگوشان دو سر یافته اند و خطا کرده کسی که قلب را اعضا گمان نموده و هر چند قلب بشمار ترین اعضاست عضله لیکن حرکت قلب غیر ارادی است و حرکت عضلات ارادی و شیخ داخل در دستور العمل نوشته که گاه بندرت در بعض حیوانات قلب در جانب راست و کبد در جانب چپ یافته میشود و از آنجاست قوت حیات که کلیت که چون از حیوان جدا کنند تا زمانی حرکت میکند و بدانکه امراض عارض بقلب بعضی از آن آنست که عام بسائر بدن باشد مثل حمیات بجهت آنکه حمی اول قلب را عارض میشود بسبب حرارت و یا رطوبت ارواح او و بعد از آن در سائر بدن منتشر میگردد و این را در امراض قلب شمار نکنند زیرا که آفات و اعراض او قلب را عارض شوند و لهذا شیخ وغیره آنرا از امراض قلب ذکر نکرده اند و بعضی از امراض قلب آنست که عام بسائر بدن نباشد بلکه آفات کل یا اکثر او قلب را تنها عارض گردد و هر چند که ظهور آفات در بدن مثلاً ضعف و کسل و نحافت لازم آن باشد لیکن میباشد طور این اعراض تابع آنچه در اعضای دیگر حادث میشود چنانچه در حمیات که اشتعال عارض با عضای بعموم تابع شدت تسخن قلب میباشد و لهذا گاه اشتعال اعضای ظاهره اندک با شدت تسخن قلب باشد چنانچه در حمیات وبائیه بهم رسد و گاهی بعکس این باشد چنانچه در غب بهم رسد چون قوت قوی باشد و امراض عارض بالقلب خاصة بعضی از آن سوء مزاج است هرگاه محدث حمی نباشد و این یا بنوع خود محدث حمی نبود مثل سوء مزاج بارد و یا بسبب قصور آن از احداث او بود مثل حار که بسیار ضعیف باشد و یا بسبب فقدان انتشار آن و سائر اعضا باشد چنانچه عارض شود در آن از شدت فساد جوهر سوا آنکه اشتعال قلب بسیار شدت کند و فی الحال قوت ساقط شاید و بر دفع عارض مهلک قریب قلب متمکن نباشد و اعضای دیگر سلیم باشند با وجود شدت فساد حال قلب و لهذا اکثر مردمان دفعة هلاک میگردند با وصف عدم ظهور آفت در اعضای ظاهر ایشان بلکه بسا است که زمانه مهلت نمیدهد تا آنکه ضرر در نفس و نبض ظاهر گردد تا اینجا قول خجندی بود و ابوسهل گوید که از امراض قلب بعضی آنست که علاج او ممکن نیست بجهت آنکه بسرعت هلاک مینماید مثل انحراق و اورام و فساد مزاج قوی و بعضی آنست که ممکن است علاج او مثل تغیر مزاج بغیر ادنی که خفقان و غشی و ضعف غیر مستحکم و صاحب کامل و جامع می نویسند که امراض حادث در قلب بعضی از آن آنست که مخصوص بقلب اند و او آنست که قلب را وجع و خفقان عارض گردد و بعضی از آن آنست که بمشارکت عضو دیگر عارض شوند و آن غشی است و وجع قلب یا از سوء مزاج و یا از مرض آلی و یا از تفرق اتصال باشد و سوء مزاج یا حار یا بارد یا رطب یا یابس یا مرکب بود و ردی ترین اصناف سوء مزاج عارض بقلب سوء مزاج یابس و حار یابس است زیرا که ازین دق بسرعت عارض میگردد و بعد از آن سوء مزاج مختلف است که از آن غشی عارض شود و مرض آلی یا از ورم دموی یا صفراوی عارض قلب یا غلاف محیط او باشد و کسی را که این عارض میگردد تا دیر زنده نمی ماند و بسرعت هلاک میگردد و اما تفرق اتصال مثل جراحت نافذه از صدر بسوی قلب است و هرگاه طعنه یکی از دو تجویف او برسد لاسیما بتجویف الیسر انسان در ساعت بمیرد و اگر بتجویفی نرسد بعد اندک مدت هلاک گردد و کذلک از جمیع اسباب محدث وجع قلب انسان زنده نمی ماند مگر بمقدار قوت آفت و ضعف آن و بقول جرجانی امراض و آفات که دل را عارض گردد چهار نوع است یکی انواع سوء مزاج ساده و با ماده و مفرد و مرکب دوم انواع اورام سوم تفرق اتصال چهارم امراضی که بمشارکت دیگر اعضا افتد و ایلاقی بجای نوع چهارم سدد و پنجم نقصان روح بیان کرده و گفته که اینها یا بالشرکت باشد یا بلاشرکت و بقول شیخ وغیره گاه عارض میشوند در جاهای قلب همه اقسام امراض مثل انواع سوء مزاجات و امراض ترکیب و تفرق اتصال و اورام و گاه امراض شرکی بالجمله سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی یا مفرد یا مرکب و چون سوء مزاج در قلب مستحکم گردد علاج نپذیرد و چون غیر مستحکم باشد

کسیکه را یبس و پیش حرکت کند بزودی هیچ تو پرگرسنه المزاج حافظ قلب اگر مودی بخفقان و غشی گردد چنانچه مستحکم گردید کبیری گفته که اگر سوء مزاج قلب حار یا بارد یبس سل و ذبول گردد و در سوء مزاج مادی ماده آن یا در جرم قلب و یا در عروق او و یا در غلاف او و یا در میان جرم و غلاف او باشد و در بین ما غیر طبیعی محتبس در میان دل و میان غلاف رطوبت بیشتر میباشد یا ماده ریحی و ظاهر است که رطوبت چون کثرت پذیرد غلاف دل را ممتلی کند و دل را از انبساط و از حرکت انبساط باز دارد و روح را خفه کند و بکشد و بجمله امراض ترکیب گاه در عروق قلب سده ضار یا فعال قلب عارض میشود و سده از خروج هوای دخانی و دخول هوای تازه مانع می آید و روح را مختنق میسازد و هلاک میکند و گاهی بعض امراض وضع نیز افتد مثل آنکه از احتقان رطوبت میان جرم و غلاف او عارض گردد و مانع گردد مانع از انبساط او و هلاک گرداند **و تفرق اتصال** که در جرم آن یا در غلاف آن افتد هر دو قاتل است و تفرق اتصال سه نوع ست یکی تفرق اتصال که از لوازم ورم ست دوم آنکه از لوازم قرحه و بثره است سوم آنکه از جراحت افتد و ورم جوهر دل حار میباشد یا بارد و حار فی الحال قاتل ست و حدوث ورم بارد و صلب و رخو در قلب نادر بود بل اکثر آن در غلاف قلب افتد و اگر اتفاق حدوث آن در قلب گردد مثل ورم حار دفعة هلاک نکند بلکه ممکن ست که اندک ایام مهلت دهد لیکن با وجود این قاتل ست و بسا ست که ورم صلب حار عارض در غلاف از خلط غلیظ و یا غیر صلب عارض از خلط رقیق تا اندک مدتی مهلت دهد و بد مثل حال ورمی که در غلاف قلب خروس و میمون بود و مدتی زنده ماند و جالینوس حکایت آن کرده که مرا خروسی بود و هر روز لاغر میشد او را کشتم در غلاف قلبش ورم صلب یافتم مثل دانستم که لاغری و بدحالی او از آن ورم بود و هم او گفته که در خانه ام میمونی بود و حال او بغیر مرض ظاهر بدن و باطن اعضای او بد تر و روز بروز لاغر میشد بعد که هلاک گردید و بجراحت آن را شگافته تفحص حال اعضای باطنی آن نمودم بعد تجسس بسیار معلوم شد که در غلاف قلب او ورم صلب بود و این سبب مرض و موت او گردید و چون نفس قلب متورم میشود پس چگونه احتمال جمع و تفسیح تواند کرد که تنگ دل از بثره و قرحه هیچ احتمال نکند و هرگاه بر جوهر دل قرحه متعفنه حادث از بثور عارض گردد از بینی خون میآید و بیمار هلاک شود و اما جراحت قلب بعید تر در احتمال اندر ست و چون جرم او را عارض شود و بسوی بطون نافذ گردد فی الحال کشته و اگر نافذ نگردد بسا ست که تا روز دوم در قتل تاخیر کند در روز دوم هلاک نماید **و اما** امراضی که بمشارکت اعضای دیگر افتد گاه عارض میشود قلب را بمشارکت غلاف او و بمشارکت دماغ و حجاب و ریه و رحم و معده و کبد و امعاء و سائر احشاء خصوصاً فم معده و گاهی بمشارکت اعضای عام بدن چنانچه در حمیات محرقه و غیره هنگام نوبت و بحران آنها خفقان و غشی پدید آید و مشارکت قلب با اعضای دیگر گاهی بسبب انقطاع غذا یا تنفس از قلب و گاهی بسبب مادیه مخلوطه از عضو مشارک بسوی قلب و گاهی بسبب مشارکت در اذیت بر سبیل مجاورت و گاهی بسبب انتقال ماده و گاهی بسبب مشارکت در روح با اعضای موکله باشد پس آنچه مشارکت غلاف افتد چنان باشد که ورم حار یا بارد در غلاف محیط بقلب افتد و اذیت او بقلب رسد و مشارکتی که میان قلب و غلاف او واقع شود واجب نیست که بهلاکت رساند اگرچه ورم باشد مگر ورم حار که آن قاتل ست و آنچه بمشارکت دماغ افتد چنان بود که دماغ ضعیف گردد و ضعف او موجب ضعف عصب متصل بعضلات صدر که آلات تنفس اند گردد و عضلات مذکوره از تنفس ضعیف شوند و تنفس از حال طبیعی بگردد و نسیم تازه چندانکه باید بدل نرسد و هوای دودناک از دل بیرون نشود و بدین سبب مزاج دل و خفقان و غشی پیدا گردد و آنچه بمشارکت جگر افتد پنج گونه است یکی آنکه جگر ضعیف گردد و بدان سبب خون جید آن قدر که غذای اعضا را کفایت نماید تولد نکند و بمقداری که غذای دل را باید بدل نرسد و ضعف در آن پدید آید دوم آنکه حرارت در جگر افتد و از آن خون سوداوی پیدا گردد و برای غذای دماغ و دل خون سوداوی آید و بدان سبب غموم و افکار ردیه و خفقان تولد کند سوم آنکه در جگر برودت حاصل شود و بدان جهت خون بلغمی در آن متولد گردد و بقلب و غیر آن رسد و کسل و بلادت و عدم نشاط پیدا شود چهارم آنکه جگر خون گرم یا سرد بدل فرستد و از آن سوء مزاج قلب حادث گردد پنجم آنکه در جگر ورم حار یا بارد افتد و بسبب اتصال جمیع احشا بجگر ضرر بغشای دل رسد و آنچه بمشارکت معده افتد سه گونه است یکی آنکه در فم معده خلطی ردی بود و بسبب مجاورت ضرر آن بقلب رسد خفقان و غشی آرد دوم آنکه بسبب حرکت خلط ردی و خروج او یعنی از معده خفقان و غشی پدید آید سوم آنکه در معده دود خیزد و بسبب قرب ضرر او بدل رسد و در اکثر و آنچه بمشارکت حجاب و ریه و غیر آن افتد چنان باشد که ماده ذات الریه یا ذات الجنب یا خناق بجانب قلب انتقال کند و خفقان و غشی آرد و باشد که روح مختنق سازد و هلاک کند و آنچه بشرکت امعاء افتد چنان باشد که در آن حب القرع و کرم دراز و لاغر و مانند آن باشد دل و دماغ بدآید و خفقان

وضعف پیدا کند و آنچه بشرکت رحم افتد چنان باشد که بمشارکتی که رحم را با دماغ ست ابخرهٔ ردیه از رحم بدماغ صعود نماید و افکار ردیه و وسواس آرد و از دماغ بطریق شرایین بسوی قلب نزول نماید و خفقان و غشی آرد **فائده** از هر عضوی که بخار صعود می نماید اول بدماغ می آید و از دماغ بطریق شرایین بدل رجوع می کند ازین جاست که نخست اثر فساد بخار که مخصوص بمادهٔ آن باشد در دماغ محسوس میگردد پس در قلب آفت ظاهر میشود مگر آنجا که دماغ بغایت قوی باشد و از اثر آن منفعل نگردد می تواند که هر چند بخار بدماغ برآید و در آن تغیر پدید نیاید و بدل فرود آید خفقان و غشی آرد **وطبری** گوید که قلب مشارک میشود با عضای دیگر بسبب یا مشارکت از طریق غلاف یا از طریق عصب یا از طریق رباط یا از طریق شرایین یا اورده یا بحسب وضع و هر عضوی که در میان قلب و میان او کدامی ازین اسباب سته نباشد دل مشارک او نبود و متالم بالم او نگردد اما مشارکت بحسب غشا مثل مشارکت میان او و میان معالیق باشد و اما مشارکت بحسب اعصاب مثل مشارکت میان او و میان دماغ و اما مشارکت بحسب رباطات مثل مشارکتی ست که میان او و میان رباطات معده ست و اما مشارکت در شرایین مثل مشارکت میان قلب و رحم و میان قلب و قضیب ست و اما مشارکت در اورده مثل مشارکتی ست که میان او و میان کبد ست و اما مشارکت بحسب وضع مثل مشارکتی ست که میان او و میان فم معده و مشارکتی که میان او و میان دستها و پایها ست بجهت بودن دستها و پایها محاذی قلب و بجهت قرب فم معده از قلب بود پس هر عضوی ازین اعضا که متالم گردد حسب شرف او و اختصاص او بقلب الم قلب بآن باشد و معالجه هر عضو معلوم گردد چون مرض متشخص شود **وجوه ثمانیه** شیخ میفرماید وجوهی که از آن استدلال بر احوال قلب توان کرد هشت چیز ست یعنی نبض و نفس و خلقت صدر و موی که بر سینه روید و لمس بدن و آنچه در بدن عارض گردد و اخلاق و قوت بدن و ضعف آن و اوهام اما نبض پس سرعت و عظم و تواتر او بر حرارت قلب دلیل باشد و اضداد آن بر برودت و لین نبض بر رطوبت و صلابت آن بر یبوست و قوت نبض و استوا و انتظام و اختلاف او نشان صحت قلب باشد و اضداد آن نشان مرض او ست و نفس عظیم و سریع و متواتر دال بر حرارت قلب دلالت کند و اضداد آن بر برودت او و فراخی سینه و پهنای آن اگر بسبب بزرگی سر نباشد بلکه سر کوچک یا متوسط بود و قوت نبض دلالت بر حرارت دل کند و ضد آن اگر صغر راس سبب او نباشد دال بر برودت او باشد و موی بسیار بر سینه و خصوصاً جعد آن دلیل بر حرارت دل باشد و صفائی سینه و قلت شعر آن دلالت بر برودت یا یبوست او نماید اگر کثرت رطوبت مزاج بدن و عادت هوا و بلد و سن مانع آن نباشد و حرارت تمام بدن بر گرمی قلب دلالت کند اگر برودت طحال و کبد مقاومت او ننمایند و برودت بدن بر سردی دل دلیل باشد اگر جگر مقاوم او نبود و لین بدن بر رطوبت قلب اگر کبد مقاومت نکند و صلابت او بر یبس قلب اگر مقاوم او کبد نباشد و حمیات عفنه با صحت جگر دلیل حرارت و رطوبت دل ست و اما از طریق اخلاق پس غضب خلاف عادت و جرات و اقدام و خفت حرکات دلیل حرارت قلب بود و اضداد او اگر مستفاد از اوهام و عادات نباشد بر برودت او دلالت کند و اما قوت بدن دلالت بر قوت قلب نماید و ضعف آن با عدم آفت در دماغ و اعصاب دلیل ضعف قلب بود و ضعف دل بسوء مزاج او و قوت او بر اعتدال مزاج طبیعی او که عبارت از کثرت حرارت غریزی در ان و روح حیوانی غیر ملتهب متدخن بل نورانی صافی ست دلالت کند و لما مزاج عرضی او از حرارت یعنی سوء مزاج حار سازج مفرط او بران بشدت التهاب و ضجر نفس دلالت نماید و بسا ست که مودی بآفت در نفس گردد و اما اوهام که مائل بفرح و حسن حال باشند دلیل قوت و اعتدال قلب بود و آنچه مائل با بجاش و ایذا باشد دلالت کند بر حرارت وی و آنچه مائل بسوی خوف و غم بود بر برودت و یبوست او و احوالی که در نفس قلب محسوس گردد مثل التهاب و عطش و حرارت تب ست که مر او را عارض شود و این تنها بر مزاج قلب دلالت کند و مثل خفقان که احساس آن بنماید و این دلیل جمیع انواع ضعف قلب و سوء مزاج آن باشد و بر امر خاص در قلب دلالت نکند مگر بقرینه و بسیار باشد که بسبب زیادتی حس قلب خفقان عارض گردد و اندک وهم یا بخاری که بآن رسد متاثر گردد **تنبیه** گاهی این وجوه هشت گانه را بده نوع شمار میکنند یعنی آنچه در بدن عارض گردد آنرا قسمی برابر دیگر دانند و آن مراد از امراض مختلفه ست و اکثر آن در ظواهر بدن می یابند چنانچه گاهی رفع میکند قلب مادهٔ محترقه را بسوی جلد صدر و همچنین احوال نفس قلب را قسم دیگر قرار میدهند و شیخ قسم اول را از توابع لمس گردانیده بجهت آنکه آنچه ظاهر میشود از ان در ظواهر بدن استدلال بدان بر حال نفس

اما حصول قلب متعذر ست بسبب ستارادبا سباب مختلفه شتی و کذالک استدلال از امراض قلب بر احوال او مستعد دا فراد دکرا و فائده قلیل دارد لاسیما
بعد علم بسائر وجوه وبعد معرفت این امراض بعلامات و اسباب آن **وبدانکه** گاه امراض قلب بمشارکت غیر بود خصوصاً دماغ و فم معده گاهی بعکس
اما مشارکت دماغ بجهت مشارکت واقع بینهما محاذات ست که از دماغ بسوی قلب مواد نازل میشود و از قلب مواد حاره و ابخره صعود مینماید واما مشارکت
فم معده بمجاورت و قرب باشد و امراض دماغ مثل مالیخولیا و صرع از امراضی که بسرعت زائل نشوند بلکه مزمن باشند از مشارکت قلب خالی نباشند بجهت
آنکه بسیار باشد که اصل در آن قلب بود و اگرچه آن عضو اصلی نباشد پس گاهی قلب مشارک دماغ اولاً باین طور میگردد که مثلاً از دماغ ماده ردیه نازل شود بعده
از قلب بجهت مناسبت او بخار صعود نماید و لهذا طبیب را می باید که از مراعات قلب در علاج اکثر امراض دماغیه مزمنه غافل نباشد مثلاً گاهی منتقل شود
بسوی قلب مواد سدد فعه از مثل ذات الجنب و ذات الریه و سبب خطر عظیم و هلاک گردد و صاحب خلاصة العلاج مینویسد که من صاحب مالیخولیا
دیدم که ماده محترق از دماغ او در سینه ریخت و اندک سرفه پدید آمد و فی الفور از انجا بقلب مندفع شده و در ساعت هلاک ساخت و بالجمله انتقال مواد امراض
بسوی قلب ردی تر از انتقالات ست چه آن انتقال بسوی عضو اشرف از هر عضو ست و سعد لک چون ماده ردی باشد دفعةً مهلک بود و هرگاه
از اخلاط چهارگانه از مقدار طبیعی نقصان افتد نخستین ضرر آن بقلب رسد و او را از مزاج خویش برگرداند و چون درین حال حرارت صرف یا برودت صرف
بقلب رسد صاحب او هلاک گردد و اکثر بمشاهده شیخ الرئیس در آمده که سر آمده کلام میکند در همان حالت بعرق و بغیر عرق گردن میبرد **علامات**
امزجه طبیعی قلب اما علامت مزاج حار طبیعی آن فراخی سینه در خلقت ست مگر آنکه بسبب معارضه دماغ از کبر راس باشد و عظم نبض و نفس
طبیعی و میل آن هردو به تواتر و سرعت و حرارت صدر و بدن و بسیاری موی سیاه بر سینه خصوصاً بطرف چپ اگر ترطیب عضو دیگر یا بلد یا هوا معارضه نیاید
نکند و شدت غضب اگر عادت و ریاضت نفس مانع آن نباشد و اقدام و جرات و حسن ظن و فسحت امل و علامت مزاج بارد طبیعی تنگی سینه مگر بجهت
شرط مذکور و صغر نبض و نفس طبیعی و میل آن هردو به بطائت و بطو مگر آنکه سببی دیگر آن باشد که مقتضی سرعت گردد و ضعف و کسل و حلم که بطریق خلق
و ریاضت نباشد و اخلاق شبیه باخلاق زنان و دهشت و حیرت و بلادت و انفعال از امور محقره و برودت بدن و صدر و عریانی سینه از موی و علامت
مزاج رطب نرمی نبض و سرعت انفعال از واردات مغضبه و مفرحه و سرعت انصراف از آن و رطوبت و نرمی جلد بدن اگر معارض و مقاوم آن طرف
کبد نگردد و موی قلیل نرم بر سینه و علامت مزاج یابس صلابت نبض و بطوء انفعالات نفسانیه و بطوء سکون آنها و سبعیت اخلاق و یبس بدن اگر
رطوبت کبد مقاومت ننماید و علامت مزاج حار یابس عظم نبض بمقدار اعتدال و سرعت آن مائل بانقباض و تواتر و نفس عظیم سریع خصوصاً در اخراج و
متواتر و شراست خلق و وقاحت و جلادت و سرعت غضب بجهت حرارت و بطوء سکون آن بجهت یبس و کثرت موی سینه و کثافت و جعودت آن و حرارت ملمس و یبس
آن و علامت مزاج حار رطب کمی موی سینه و عرض صدر و عظم نبض و نرمی آن با سرعت و تواتر کمتر از سوء مزاج یابس اگر در حرارت با آن مساوی باشد و سرعت
غضب بدون شدت و ملمس بدن گرم و تر اگر مقاومت آن کبد ننماید برودت شدید و رطوبت و در آن امراض عفونت بسیار افتد و علامت مزاج بارد رطب
عدم عظم نبض بلکه مائل بصغر و لین بدون سرعت و تواتر بلکه بضد آن هردو بحسب میل مزاج برودت و رطوبت و صاحب آن کسلان جبان عاجز میت القلب
اجرد غیر حقود و غیر غضوب بود و سردی بدن و رطوبت اگر مقاوم آن کبد بحرارت کثیر و یبوست خود نگردد و علامت مزاج بارد یابس آنست که نبض صاحب او
نسبت بمبارد رطب کم لطی میباشد و بطئ الغضب ثابت حقود اجرد و بدن او سرد خشک بود اگر کبد مقاومت بسخونت کثیر و ترطیب قلیل ننماید
علامات امراض قلب از انجمله دلائل امزجه غیر طبیعیه یعنی امراض سوء المزاج ست پس گاه دلالت میکند بر سوء مزاج قلب اینکه چون مزاج قلب
از حال طبیعی برگردد گاهی ضعف در بدن و در حرکات بدنیه و نفسانیه و حالتی شبیه باعیا و انحلال قوت در وقت پدید آید و ذبول بدن که منسوب بسبب بادی
یا بهلاق یا مشارکت عضوی دیگر نباشد لاحق گردد و هرگاه درین حالت خفقان عارض شود دلیل تام بود و اگر غشی هم روی گردد امر مستحکم شود یعنی احتیاج
بدلیل دیگر نباشد و چون سوء مزاج حار یا بارد یا یابس بلا ماده بر قلب مستولی گردد و استحکام پذیرد مثل در طریق سل عقد و بان شروع کند نوع حار آن از دق مطلق گوید

و باردار دق شیخوخت و دق هرم و یابس را نوعی از سل و دق داین نوع مخالف سل کامل از رویه است بجهت آنکه ریه درین متوقف نباشد و صاحب آن از اسعال نبود و دق
باشد دق حار را بسبب نبودن حرارت تبان بلکه آن دق مسمی بدق شیخوخت است واصل او استیلای یبس بر جواهر اعضاست و آن ردی ترین انواع دق باشد
طریق تشخیص انواع سوء مزاج قلب باید که نبض و نفس را ملاحظه کنند اگر در عظم و سرعت و تواتر زیاده از طبیعی باشند و با آن شدت حرارت ملمس و غلبه عطش
و بهوای بارد زیاده تسکین یابد و استراحت به برودت و هوای سرد و عموم لاغری بدن و ذوبان بغیر ظهور سبب دیگر و غم و کرب هر دو مخالط بالتهاب و سرعت
غضب و سرخی قاروره باشد سوء مزاج حار بود و اگر نبض و نفس مائل بصغر و بطوء و تفاوت از طبیعی یا بتواتر عند سقوط قوت و ضعف تنفس باشد و با اختلاط
و کسالت و استراحت بچیزی که تسخین نماید از ذوق و لمس و شم و مضرت از اشیای بارد و بی‌رونقی رنگ چهره و سفیدی بول و کثرت خواب و فزع و جبن و افراط در
رقت و رحمت و تقدم استفراغات مطفی حرارت غریزی و امراض سرده و اهویه بارده و غیره بود سوء مزاج بارد باشد و اگر میل نبض بنرمی و بطوء و اختلاف از طبیعی
و سرعت انفعال از امور نفسانی یعنی خوف و فزع و غضب و غم مع سرعت زوال آنها و کثرت حدوث حمیات عفنی و بیاض قاروره و غلظ آن و کسل و بلادت
و ترهل بدن و کثرت آب دهن و قلت استها بود سوء مزاج رطب باشد و اگر میل نبض بیبس و صلابت و صغر و تواتر از طبیعی و عسر قبول انفعالات از امور نفسانی
مع ثبات او که قوی باشد یا ضعیف و لاغری و ذوبان بدن و بیخوابی و سرفه خشک بود سوء مزاج یابس باشد و بدانند که اگر با علامات سوء مزاج حار و یا بارد علامات
سوء مزاج رطب و یا یابس یافته شود بحسب ترکیب امور مذکوره سوء مزاج مرکب باشد و ایضاً بدانند که سوء مزاج حار هر قدر که اشتداد نماید نبض در تواتر بیفزاید
و لازم نیست که در عظم و سرعت نیز زیاده گردد بجهت آنکه عظم و سرعت بقوت قوی تمام شود و افراط سوء مزاج مضعف قوت است و لهذا البساست که ناقص
میشود عظم و سرعت و در یحالت تواتر با فراط میفزاید و نیز معلوم نمایند که در جمیع علامات و استدلالات مذکوره چون مزاج کبد مساوی بمزاج قلب باشد در جمله
مزاج آن مزاج غالب بود و اگر مزاج یکی از این هر دو مخالف دیگر باشد قوت هر واحد ازین هر دو مزاج در بدن ناقص و ضعیف گردد و باید که تفرق اتصال را
از اسباب باو یه مدیافت نمایند و گویند که چون جرح بقلب رسد از منخرجین خون سیلان نماید و صاحب او بمیرد و علامتش ظهور درد سخت در پستان چپ و اگر
در نبض اختلافات عجیبه شدت لهیب در بدن و خصوصاً در نواحی اعضای تنفس و ثقل و تمدد ظاهر شود بعده تابع او غشی متدارک باشد ورم حار باشد

ذکر اسباب مؤثره در قلب

و معلوم است که این اسباب برای امراض یا حالت دیگر سبب باشند غرض از بیان این بیان اسباب بعیده است تا آنکه متعلم در تعرف اسباب الاسباب از دلائل
موافقه هدایت یابد بالجمله اسباب مؤثره در قلب بسیار اند بعضی از آن مخصوص بقلب و بعضی مشترک بآن و بغیر آن اند مثل اسباب فاعله امزجه و اسباب فاعله
اورام و اسباب فاعله تفرق اتصال و مانند آن از اسباب امراض ترکیب که در کلیات مذکور اند لیکن مخصوص بقلب اسبابی ست که عارض آن گردد از قبیل
نفس و از قبیل انفعالات نفسانیه اما النفس چون تنگ گردد و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد شود لازم ست که از آن بقلب آفتی رسد و اما انفعالات نفسانیه را
تاثیر در قلب بتوسط روح ست چنانچه در کلیات قانون و غیره مسطور ست و هر چه از آنها در تاثیر افراط نماید بحدیکه باعث اختناق حار غریزی در
باطن و یا انتشار آن بسوی خارج شود بدان حد رسد که محدث غشی بهر دو جهت مذکور بلکه موجب هلاکت گردد و منجمله آنها غضب کم ست که هلاک کند و سفر
و ریاضت و جماع بافراط و مانند اینها باعث ضعف قلب اند بتحلیل روح و حار غریزی و باید که دانست که فرح و سرور و غم و غضب و حزن از عمده اسباب مؤثره در قلب اند
فرح و سرور تقویت و هیجان قلب باین جهت آنکه دو امر آنرا لازم ست یکی تقویت قوت طبیعیه دوم تحلل روح زیرا که در آن حالت روح حیوانی منبسط در بدن
و متوجه بخارج میگردد و حرکت میدهد نفس را و بتوسط آن سائر قوی ارواح نیز متوجه میگردند و تابع قوت طبیعیه اند و ست که از اسباب فرح اند یکی اعتدال مزاج
روح دوم کثرت تولید بدل ما یتحلل از آن سوم محافظت آن از استیلای تحلیل بر آن و تابع تحلل روح دو امر ست یکی استعداد او برای حرکت انبساط بجهت لطافت قوام دوم
انجذاب او که جاذبه بسوی آن بجهت حرکت آن انبساط و غم منقبض قلب و تابع آن دو امر ست یکی ضعف قوت طبیعیه بجهت کثرت تحلل و استیلای حار غریب بواسطه خطرات
نفس از اسباب خارجیه دوم حرکات روح بسبب برودت حادث از انطفای حار غریزی بسبب شدت انقباض و احتقان روح پس قوام تفریح معدوم ست برای فرح و توابع او

معدود است برای غم و خوف و غضب و خجل و مانند آن و انجمله است که تحلیل قوت حیوانیه و تحلیل روح با فراط نمایند زیرا که از دم آنحلالت تحریک میشود با فراط و این مخرج ضعف قلب است و بسبب این حادث میشود قلب را سوء مزاج مختلف و صاحب حار ی فرشته که اسباب قوت قلب و ضعف او گاهی بسبب مزاج دم او میباشد اگر در بدن خون او فر معتدل صافی بود صاحب این دم مفرح نشاط قوی القلب مقدام باشد و از اسباب نامه دران اثر بسیار میکنند زیرا که از خونی که روح ساطع ازو پیدا میشود آن معتدل القوام میباشد و هرگاه با این حال خون صاف باشد لیکن در حرکت زائد بود صاحب این دم مفرح باشد لیکن بسرعت غضب کند بنابر کثرت اشتعال دم و سرعت حرکت او و چون دم رقیق مائی باشد صاحب او جبان ضعیف القلب غیر مستعد بغضب و غضب بود و سبب آنکه روحی که ازان متولد گردد قلیل الاشتعال قلیل الحرکة باشد لیسبب برد مزاج او غضب نشود و چون دم غلیظ کدر زائد در حرارت باشد صاحب او مستعد بغم و غضب ثابت بود که بهر دو بسرعت منحل نگردد و سبب غم آنست که ازان دم روح که پیدا شود در غضب بسبب اشتعال روح بحرارت دم است و سبب ثبات آنها کثافت اوست و کثیف چون گرم یا سرد گردد سخونت و برودت آن بسرعت منحل نگردد و چون دم رقیق صفراوی باشد هیجان او شدید تر و انحلال سریع تر بود و صاحب او معتدل مفرح باشد و چون دم غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در حرارت بود صاحب او شجاع قوی القلب شدید الغضب غیر محزان باشد و چون غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در برودت بود صاحب او جبان و کسل مغموم مفرح بلید در امور باشد سبب مبنی بلادت او برودت دم و قلت انبساط او و بسوی خارج است و سبب فرح او صفای خون آنست و چون دم غلیظ بارد بود صاحب او کثیر الهم متوحش محزان بلید قاعد از امور رفیعه ساکن الغضب باشد پس معالج را باید که درین اسباب تامل نماید و دریافت کند که اگر از دم سوء مزاج قلبی حادث شده تا معالجه بران سهل گردد و انقسامی باید که عارف بمزاج ادویه قلبیه باشد و آنکه نفع میکند قلب را بخاصیتی که در دانست و در مزاج او و دوائی که نفع میکند قلب را و تقویت آن مینماید بخاصیت آن دوا در تاثیر سریع تر میباشد و نفع او عظیم تر از دوائی بود که بسبب مزاج خود نفع میکند فقط زیرا که خاصیت طبیعی است که یافته میشود در اجسام مرکبه از عناصر بفیضان الهی وجود سریده و عالم علوی بحیثیت آنکه او را حادث شده امتزاج عناصر در آن خاصیت مفید با استعدادات حسب است و ادویه که نفع میکند بخاصیت مع ادویه که نفع بمزاج میکند بر آن دو تاثیر است و انچه نفع مینمایند فقط از تاثیر واحد است و دو موثر اجل نفع ما سریع التاثیر ازان دارد موثر واحد

قوانین کلی در علاج قلب

بر حافظ صحت قلب واجبست که بکدر نسازد روح را از استنشاق روائح کریه و مبخرات تناول نماید چنانکه عادت آن سازد و اکثر تدبیر تفریح و تعطیر ملبوس نماید و مثل نار اللحم در روی سینه تناول کند و وساوس و افکار را بخود راه ندهد و از طیش و غضب خود را خالی دارد چون قلب عضو رئیس است اول هر رئیس و اشرف او بسبب شرافت فعل خود که ایصال حیات بجمله اجزای بدن است و بسبب بودن او معدن ارواح برای ذوات النفس لهذا واجب است که بهنگام حدوث مرض آن اقدام بر معالجه او با دویه مناسبه اقدام محکم بجزم کامل باشد و احتیاط در معالجه او بیشتر از غیر او بود خواه اراده استفراغ خلط ازان کنند و یا اماده تبدیل مزاج آن نمایند و احتیاط آنست که هر دوائی که بکار برند مبدل یا مستفرغ مرکب باید کرد که هر یک روح را قوت دهد و بدل مخصوص باشد اما استفراغی که مثل فصد است اقدام بران بخلط تدابیر دیگر معین محتاج نمیگردانند بلکه اکثر انچه دیده شده بوده اینست که فراط دران نباید کرد تا موجب سقوط قوت نگردد و انعاش قوت نمایند اگر بسبب فصد اندک ضعیف گردد با شیائی که انعاش قوت کند مثل مفرحات و مقویات مناسبه و چون بسبب مزاج بارد یا حار ضعیف شود و این امریست که مختص بدان صرف اخراج دم نیست بلکه تنقیه اخلاط دیگر چه در اخراج دم این احتیاط شدید تر است بجهت آنکه خون ماده ارواح است اگر در اخراج آن افراط نمایند ضرر بحیات رسد اما اگر دران تفریط نمیند مع وجوب آن ضرر شدید تر باشد زیرا که افراط در اخراج آن مفاجئت است و ضرر آن بتدریج باشد و این ضرر در اکثر اوقات ممکن التدارک است و تفریط دران مع وجوب آن دفعة بخنق هلاک میگرداند و سببی که با آن استغنا از مضاف تدبیر دیگر حاصل شود آنست که اخراج خون بعد واجبست که بر قلب

بار دهشود و با وجود آن بیشتر امتلای قلب از دم یا بخار میباشد و از ضرر این همه فصد خلاص میگردانند الا باید که ضرر امتلائی حرکی فصد باعتبار ضرر امتلای بیجا نیابد
و خفقانی از نا سابیت چیست دفع کنند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت بین الکتفین نمایند و اما سائر استفراغات که با ادویه باشد واجب است که مخلوط نمایند بتدبیر قوی و فصد
دیگر را بجهت آنکه اکثر ادویه مسهله مفسد بدن و قلب اند و مانع از قوت سمیه نیستند پس لازم است که با آنها ادویه قلبیه خلط و جمع نمایند و آن دو ایست که قلب را قوت دهد
کرد رانست فایت آنکه با دوا مستعمل در استفراغ خلط قلبی ادویه تریاقیه فاد زهریه مناسب قلب اند که اصلاح شوند و اکثر نفع می یابند از آنها در تقویت دل و روح بلکه اکثر
منفعت آنها بجهت دیگر نیز شبیه بآن آنست که ادویه مستفرغه را نافذ میکنند بسوی قلب و باز میدارند آنها را از غیر او و در فصد و اسهال رعایت ترتیب غیر یکی اند و اگر در معده
ضعف باشد رعایت وی فرض شناسند و اما **تبدیل مزاج** متوجه میشود تدبیر او بنحو تبدیل بارد یا تبدیل حار یا تبدیل رطب یا تبدیل یابس و چون اراده تبدیل مزاج بارد
کنند باید که اختیار نمایند ادویه حاره را و مخلوط نمایند با ادویه قلبیه حاره برعایت آنکه از آن تحریک عنیف مر خلط را که در قلب است واقع نشود و همچنین تمدید جرم قلب تمدید
یا تمدید ماده موذیه و غیر آن نمایند و اگر اراده تبدیل مزاج حار نمایند در حاجت تبریه باشد انحصار بر ادویه بارده صرف نشاید بجهت آنکه جوهری که قلب با وی او متحاذی شده
و آن روح منکون در انست جوهر حار است بحرارت غریزی غیر حرارت ضاره ببدن و او را از سوء مزاج حار قلب تقلیل و تحلیل و تحدید حکمد عارض میگردد و با این همچنان
بر جرم قلب او ویه مطفیه بارده صرف ولکه کردند با ادویه حاره قلبیه که از مثال آنها تقویت حار غریزیست بخاصیتی که مصاحب حرارت آنهاست مخلوط نباشند ممکن است که تحلیل
یعنی روح رساند موجب اطفا و افنای با بقی آن کردند و اگر چه نفع بفرح یعنی جرم قلب نمایند پس نفع تعدیل حرارت جرم قلب هنگامیکه آن حرارت روح منقطع گردد
چه باشد یعنی بحقیقت نفع نیست پس صواب آنست که ادویه گرم که بدل مخصوص روحست با ادویه سرد بیامیزند و لهذا استفرمین خالی نگذاشته اند معالجه سوء مزاج حار قلب را
از خلط ادویه بارده با ادویه حاره قلبیه بجهت وثوق بآنکه اگر طبیعت قوی باشد تمیز نماید میان سرد و سخن و برساند سرد را بسوی قلب جلد حار قلبی را بسوی روح تعدیل
آن و تقویت با یک حاصل گردد پس دو ادویه مخلوط دو امر جمع شوند یکی تعدیل حرارت قلب بکیفیت بارده که مزاجیه که برای بعض اعضاء باشد دوم تقویت حرارت غریزی
که برای روح بود و حفظ آن سرد را از تضرر تبرید که در حال بیابند در دوای معتدل که تقویت روح بخاصیت نماید یا قریب باعتدال باشد مثل گاؤزبان استعانت طلبند
جوینده بهانکه دوای مفرد بهتر از مرکب در تحقیق تر است زیرا که طبیعت در استعمال هر واحد از منفعت او در موضع لائق آن متحیر نمیگردد و بجهت آنکه بر دوای مرکب منافع
بیشتر فائض میشود خاصیتی که متوقع نباشد و در هنگام احتمال آنست که این خاصیت ضار باشد و معذلک مرت و فرصت برای تجربه و امتحان و صحت تا یک جانب
دوای مفرد اگر طبیعت ضعیف باشد هیچ تدبیری نفع نبخشند یعنی نه ادویه صرفه سود و بود نه مخلوط ولیکن استعمال مخلوط درین صورت نیز بهتر است که گاهی طبیب محتاج
میگردد باستعمال ادویه حاره قلبیه بسبب ثقل جواهر اکثر ادویه بارده قلبیه و قلت نفوذ آنها و میل آنها بالطبع بسوی ثبات بدون نفوذ پس این محتاج گرداند بخلط
ادویه قلبیه حاره که نافذه با ادویه بارده جهت تنفیذ قوای آنها بسوی قلب از ینجاست که زعفران را در قرص کافور داخل میکنند تا آنکه قوت زعفران تاثیر کافور
بسا کو حرارة القلب یعنی تعدیل مزاج او برودت برساند بعده قوت طبیعت منع نماید زعفران را از قلب و یا استعمال کنند او را در تقویت روح و آن قرص کافور گاهی استعمال
میکنند برای قلب و نواحی آن چنانچه در دق و حمیات محرقه و درین هنگام می باید که زعفران مخلوط باشد و گاهی استعمال مینمایند بهر اعضای غذا مثل کبد و معده
و در ینحالت باید که زعفران را از آن ساقط کنند زیرا که درین صورت زعفران تاثیر باقی اجزا را از موضع علت برگرداند بجهتیکه در آن عمل کرد نشاید یعنی قلب نقل کند
بالجمله هر دوائی که در امراض قلب استعمال نمایند خواه برای تبدیل مزاج او و خواه برای استفراغ ماده آن خالی نباشد از دوائی که بدل مخصوص بود و روح را تقویت نماید
و از هر چه مقوی دل باشد از آن غافل نباید شد و نوشیدن گلاب و عرق کیوره و بید مشک و عرق صندل در امراض قلب بسیار فائده میکند و خوردن سیب و انار و امرود
و بکذارند که طبیعت تنفس شود و از بخار ثقل محتبس قلب ایذا یابد بلکه واجب است که طبیعت در امراض قلب لیس باشد و در تبرید قلب افراط نکنند و صاحب شفاء الاسقام گوید
که در معالجات قلب و استخراج مواد او بهتر از تقویت قلب امری نیست و معالکن در امراض و ترک ادویه مسهله نمایند و اگر با استعمال آن مضطر گردد مرفق نمایند ادویه مسهله
فاد زهریه مقویه با آن مخلوط سازند و کذالک ادویه معدله ممزوج نمایند بجهت رسانیدن آنها بقلب و اگر چه زائد در سوء مزاج حار باشد چنانچه زعفران با ادویه مبرده
نیز بعده تعدیل مزاج نمایند و رعایت فم معده کنند تا مشارکت او در قلب قطع شود و اگر در علاج او بفصد حاجت آید فصد باسلیق بعد احتیاط تمام ترکشایند

و اولی نیست که علاج امراض قلب بسبب مضرات رسد الا نه انتفاع نمایند بقول اطبا که کمی الکه فقط قلب و صحت کند لا وقت استعمال ادویه قلبیه باید رعایت
تناسب آن ادویه قلبیه با زمستان مفرده و مرکبه جهت نمایند و دواء المسک ... است وکذلک که سطور از **ذکر ادویه قلبیه** ... ادویه دیگر
مفرحات بچند ترکیب مستعمل میشوند چنانچه گاهی استعمال مینمایند برای تسخین قلب و منع و گاهی برای تبرید آن ... و گاهی برای ... گاهی برای تقویت ... گاهی
تلطیف روح ... برای تغلیظ رقیق ... آن ... و منع ... تحلیل ... نمایند گاهی برای ...
و گاهی برای تکثیر روح قلب و گاهی ... و اما آن ... **اما حار** ... مثل ... و قرنفل ... و ... مشک و زعفران ...
دارچینی و ... و آنچه ... مثل عود و عنبر و ابریشم و پوست ترنج ... و تخم ...
و درونج و سعد و سلیخه و ساذج و سنبل و فرنجمشک و گاوزبان و ... شاهسفرم و تخم ... ترنج و آس و قاقله و کبابه و ... و ریحان ...
و اما بارد ... و آن مثل ... ترنج و لیمون و نارنج و گل سرخ و ... طباشیر و صندل ... و گل ارمنی و کشنیز خشک ...
و نیلوفر و رب انار و سیب ... و آب ... و گلاب ... و ادویه بارده مروارید ... و زهر مهره ... **و اما مزید روح**
آنست که ... و تولید دم لطیف باشد از حیوانات مثل ... و زرده بیضه ... و لحوم ... و ...
و از بقول مثل برگ گاوزبان ... و ... و ... فرنجمشک ... از اثمار آمله و بلیله ... ترنج و سیب ... و ...
... است **و اما مفرح** و مقوی قلب ... و مدوم منسوب بکیفیت معتدله یعنی قریب الاعتدال مثل یاقوت و طلا و نقره و مروارید و ...
و گاوزبان ... که ... مثل حجر ارمنی و لاجورد ... افتیمون و بسفایج و دیگر مسهلات سوداست **و اما مجففات**
بعضی از آن حار اند مثل عود و عنبر و قرنفل ... بعضی بارد مثل طباشیر و کشنیز و صندل ... **و اما مرطبات** اکثر آن بارد اند ... استعمال
... ادویه قلبیه بهنگام حاجت ... مثل تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کدو و ... و لعاب ... و بزرقطونا و ترکیب این ادویه ...
قوی و منافع ... مرکبات نافعه مفرحات یا قوی حار و بارد و معتدل ... دواء المسک باقسام ... **و بدانکه** ... ادویه مفرحه ...
... که ... تفریح قلب ... شراب ... و شربت ... گاوزبان ... ترکیب ... فرح ... آورد و ...
... شراب ... تفریح عظیم آرد ... تفریح قوی میکند ... که گاهی ... حرارت ... آب ... اندازه ...
آب ... تفریح قلب ... حجر ارمنی ... تفریح قلب باخراج سودا میکند ... طباشیر ... صندل مفرح قلب است ... صندل سفید ...
... گل سرخ ... مشک مفرح قلب است ... و ... شربت گلاب ... سیب ... کافور نیز مفرح قلب حار مزاج است ...
آنچه ... نقل کرده ... تخم فیروزه ... مرجان ... و تخم فرنجمشک ... و تودری ... و ... و تخم ریحان ... ابریشم محرق و ...
محرق ... مثقال و تخم ... خرنوب ... و شربت سیب ... زعفران ... بسفایج ... سودا ...
... و گل ... سفید ... قرنفل ... سنبل هندی ... ترنج ... مزاج ...
... مفرح قلب است ... مشک ... ریحان ... مزاج بارد ... فرنجمشک ... تبنول ...
بستانی ... و سیب ... کشنیز خشک ... مفرح است ... و سیب و آس و گل ...
... آفتاب ... و عنبر ... مفرح قلب بارد مزاج است ... قلب ...
... ادویه مقویه قلب ... حکیم ... تجربه نموده استعمال ... گاوزبان حجر ارمنی ... ادویه مفرحه ...
... گلقند ده درم ... مشک ... نیم درم مخلوط کرده ... اکل لحم ... سیب شامی ...
... خوردن ... مشک ... آب ... مزاج ... پوست ... سحیق ...

مقوی قلب حار المزاج است و شربت فادزهر حیوانی و معتدل مقوی قلب و حافظ حیات است و آنچه از اطبای دیگر نقل نموده اینست اکل لقلاد ریحان دمشقی
بریان کرده و شرب عرق یا تخم کوفته آن و کباب قرنفل و مصطکی و قسط هندی و زعفران و دار چینی و تخم شاهسفرم و اشنه و زرنباد و بادرنج و بسباسه و دارچینی
و مرزنجوش و گل سوسن سفید و نعنع بستانی و بیخ راسن و ساذج هندی و قاقله صغار و کبار و کبابه و کندر هر واحد مقوی قلب بارد المزاج است و کذلک مشک
شربا و شما و جرم فرنجمشک یا عرق یا تخم او هم شما و شربا مقوی قلب است لاسیما که بران سردی غالب باشد و کذا اضافه حی العالم و شرب مرجان و همچنین سنبل
و سحاله طلا و شراب ریحانی باعتدال و درونج و کعب البقر سه مثقال با شربت سیب و تعلیق حدید بر قلب و شم برگ ترنج و زهر خلاف شما و شربا و عنبر مخلوط با شربت سیب
شامی و شرب مروارید و امساک آن در دهن و تعلیق او بر مریض و شرب در ظرف نقره و اکل زرده بیضه نیمبرشت با کباب و شرب سیاه اللحم و گل قلب شامی و بهمن و اکلیل
و زهر خیار بسر و نالیه شربا و شما و شرب کهربا و اکل و امتصاص آب امرود شیرین و اکل کاسنی بری و شرب آب آن و اکل باذروج لحم صغیر نیز هر واحد مقوی
قلب است و شرب طباشیر و آمله و گل مختوم و دوقو و هلیله کابلی و شربت شم تخم کشنیز و گل نیلوفر هر یک مقوی قلب حار المزاج است و بعضی از مشک و شقاقل و بقلة
دفا و انبار و موسیائی واسطو خودوس و آرال و هلیله سیاه نیز از مقویات قلب نوشته‌اند

علاج امراض قلب از سوء مزاج حار

قرص کافور با شربت بارد مناسب قلب مثل شربت ریباس و انار و صندل و مانند آن و شیره تخم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و شیرین و کشنیز خشک
و امثال آن بدهند و شربت سیب و نیلوفر و مفرحات و یاقوتیهای بارد کثیر النفع است و ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء القرع و دوغ گاو نیز بسیار نافع
اگر زمانه تابستان باشد و در برف سرد کرده دهند و صندل و کافور و گلاب بر سینه نهند و در هوای مسکن سرد سازند و خوشبوهای بارد بویند و اغذیه بارد بخورند
و آنچه اکر امتلا سبب باشد فصد و تنقیه بحسب امتلا بماء الفواکه و غیره لازم شمارند و در استعمال مبردات و تنقیه رعایت حال حمی و شدت حرارت و غیر آن
نمایند که اگر حرارت قوی باشد آنگاه قرص کافور بخورانند و الا مبردات دیگر دهند و در اختیار مبردات قبض و نرمی طبع نیز ملحوظ دارند مثلا اگر قبض بود
آب نقوع تمر هندی و آلو بخارا و امثال آن و جلاب علویخانی دهند و اگر طبع نرم بود شیره تخم خرفه و شربت انار و لیمون و شربت نارنج و غیر آن نوشند
و حافظ الصحت و خمیره صندل خامض و شربت ترنج معمول بگلاب و تبکسیاد امراض حار قلب را مجرب است و اگر معده ضعیف باشد رعایت حال آن نیز نمایند با شامیدن
عرق بید مشک و گلاب تنها یا با شربت صندل و هر چه در خفقان حار و تپ محرقه مذکور گردد همه نافع شناسند و بگل عنایت بدان مصروف دارند که از استعداد حرارت
بثره یا ورم در قلب پیدا نشود و اگر خوف حدوث آن باشد در تسکین حرارت مبالغه نمایند و مخدرات استعمال کنند و مقویات بر دل ضماد سازند و اگر دانند که عدم
انتفاع مریض بسبب قلت تبرید است بحسب حاجت در اوزان عدد ادویه تکثیر نمایند و بدفعات دهند لیکن نه بحدی که افراط آن آفت دیگر ایجاد نماید بالجمله باید که در جمیع امور
و احوال شدت و ضعف اسباب و علامات را ملاحظه نموده بحسب آن و بقدر لائق معالجه فرمایند و از اشیای مضره اجتناب نمایند **اقوال اطبا** صاحب اقتباس نوشته که در سوء مزاج حار قلب
و خفقان حار قرص کافور سه ماشه سوده در خمیره صندل ساده نه ماشه سرشته بلیسانند و بالایش شربت صندل مرکب و نیلوفر هر واحد دو توله در عرق بید ساده و کاسنی
و گلاب و عرق نواکر حکیم ذکاء الله خان هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند سپغول سه ماشه تخم بالنگو یا ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا آش جو
و یا ماهیچه تیهو و تذرو و برنج و یا ماهی خرفه با برنج و یا نان هندو نیلوفر و کشنیز خشک صندل سفید هر یک هفت ماشه بگلاب ساییده کافور سه ماشه سوده آمیخته
بر سینه ضماد سازند و این نسخه بعمل آرند آب گل سد اگلاب برگ ریحان و گلاب کهنه و آب سیب ولایتی هر یک یکتوله صندل سفید کشنیز خشک گل ارمنی
هر یک چار ماشه کافور یکماشه و در بادی فصد باسلیق در مردان و صافن در زنان کشایند و تنقیه از مسهل بارد چون آلو بخارا و زرد آلو و تمر هندی و ترنجبین
و شیرخشت گلقند شربت ورد مکرر الملیحی نمایند و در صورت حاجت قبض شیره خرفه و خشخاش و حب الآس و لعاب بهیدانه و ریشه خطمی و تخم ریحان اسپغول
و غیره آنرا ادویه پاشیده دهند و بعد تنقیه از خمیره گاوزبان و دواء المسک بارد و عرق بید تقویت کنند و در شدت حرارت مخدرات مثل کاهو کشنیز و غیره بدهند
و افیون یکماشه در پیاله آش جو و یا شربت نیلوفر چهار توله اثر عظیم دارد شیخ الرئیس فرموده که علاج مزاج حار قلب باشامیدن رب دوا که ...

وخصوصاً رب سیب دیه که دوای مکوست والطبا واقسمه از مطفیات مخلوط بمقویات قلب بعمل ارند واگر سبب ماده باشد تنقیه آن نمایند و بعد از
بتعدیل مزاج و تقویت قلب دازند **مسیحی** گوید که نفع میکند برای زیادتی حرارت قلب چون مستحکم نشود آشامیدن دوغ و رب حماض اترج و رب تفاح
و ماء الخیار واقراص کافور و تضمید صدر بصندل و گلاب و کافور مبرد برف و تبدیل آن بعد گرم شدن و سکون در مواضع بارد الهوا **مجوسی** گفته که چون مزاج
قلب گرم گردد فصد باسلیق از دست چپ نمایند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت کنند و مطبوخ فواکه و خیار شنبر و ترنجبین بنوشند و بعد از ین
ماء الشعیر با آب انار بدهند و یا دوغ گاو بقدر احتمال او دهند و بران گل ارمنی و کشنیز خشک هر واحد یکدرم طباشیر کهربا هر واحد نیم درم کافور نیم
انداز ند و این سه را در بکار برند و غذا اگر در سکنجبین باشد بمزوره کدو و آب انار سازند و اگر تپ نباشد جوزه مرغ معمول با آب انار یا آب حصرم یا ترشی
ترنج بدهند و ایضاً سویق شعیر با آب انار یا آب غوره یا آب ترشی ترنج دهند لاسیما اگر زمانه صیف باشد لیکن ببرف سرد کرده باید داد و ماوای مریض
در موضع بارد مفروش بخلاف و شاهسفرم و گل سرخ و گل سیب و گل بید و اطراف آس و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور باشد و بر سینه او خرقه
کتان مبلول باین و یا بقیروطی معمول بروغن گل و موم و گلاب و آب حی العالم و آب خرفه و آب طحلب و یا آب برگ انگور و برگ بارتنگ نهند و یا آب
و صندل و کافور ضماد نمایند و از تعب و سهر و غضب و هم و غم و جماع اجتناب کنند و بهنگام خواب آب انار با قدری لعاب اسپغول و گل ارمنی و تخم خرفه
هر یک بقدر حاجت بدهند و چون این را برایب بقر بنوشند و حرارت دل ساکن نگردد قرص کافور با آب انار میخوش و قدری آب خیار بدهند
و ماء الشعیر که دران عناب و سپستان جوش داده آب خرفه آمیخته باشند حقنه نمایند و دست و پا گرم کنند و بران موم و روغن گل طلا سازند
محمود می نویسد که سوء مزاج قلب گاه حار باشد هر صبح جلاب از نیلوفر سه درم و از شکر سفید ده درم و یا شربت سیب ده درم و عرق گاوزبان ده درم
و یا از شربت حماض اترج یا نارنج ده درم با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک و عرق بید ساده و عرق نیلوفر هر واحد ده درم بیاشامند و غذا
مزوره زرشک با مغز بادام و لحوم جوجه مرغ و یا مزوره از آب نارنج و یا حماض بمغز بادام و شکر سازند و یا بگیرند شربت سیب ده درم و دران کشنیز
یکدرم گل سرخ نیم درم طباشیر سفید ربع درم کوفته بیخته سرشته بلیسند و اگر حرارت بسیار و عطش شدید باشد بگیرند ماء الاجاص آن آبی ست که بالای آب
طافی گردد نیم رطل و کعک ده درم بنوشند و تضمید صدر بصندلین و گلاب نمایند و پیراهن صندل بپوشند و در زیر خیشات مبلول بگلاب بنشینند و در
مساکن بارده و در مهب شمال مقام سازند و این دوا نیز نافع ست بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ پنج درم کبابه سه درم در سه رطل آب تا بیست بجیسانند و یک رطل از آن
بنوشند و مفرح بارد که دران سرطان نهری محرق یکمثقال داخل ست و این مفرح بیزا صحاب سوء مزاج حار را نافع ست بگیرند گل سرخ طباشیر گاوزبان هر واحد
کشنیز خشک صندل سفید هر یک نیم درم تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه مغز تخم کدو هر واحد دو درم زرشک سه درم مروارید ناسفته یکدانگ کهربا یکدانگ
نیم دانگ کوفته بیخته شکر سفید در گلاب بقوام آورده بسرشند شربت یکدرم **گیلانی** میگوید که از علاجات این فصد باسلیق ست اگر علامات دم ظاهر شود
و وقت و قوت موافق باشد بعد ازان نوشیدن ربوب و اشربه بارده مثل رب حماض اترج و شربت سیب ترش و شربت به و شربت انار میخوش اگر طبیعت نرم
باشد و اگر قبض طبیعت باشد شربت آلو و شربت تمر هندی و آلوچه و مانند آن بیاشامند یا ماء الشعیر با رب انار میخوش یا سکنجبین بگلاب و اگر حاجت استعمال او مجبور
در بین زمان ست بسبب بشاعت و بودن او مفتی و یا شیره تخم خرفه و یا ماء القرع و یا ماء الخیار دهند و اگر حرارت شدید باشد این قرص کافور با آب انار میخوش
و شربت سیب بدهند طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید مساوی بگیرند و بمقابله هر مثقال ازان یک طسوج کافور
با آب سیب بسرشند و قرص ساخته هر روز یکمثقال با آب سیب دو هفته بدهند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت نمایند و اگر احتیاج باسهال افتد
باشیای ملطفه حرارت مسهله مثل آلو بخارا و عناب و تمر هندی و شیرخشت و خیار شنبر و امثال آن اسهال آورند و اگر تپ نباشد اسهال بمطبوخ هلیله زرد بقدر
سقمونیای مشوی و یا ایارج فیقرا آورند و اگر مسهل بسبب ضعف قوت ممکن نباشد حقنه لینه بعمل آرند و یا آب تمر هندی با شربت نیلوفر و شربت بنفشه و یا
لعاب اسپغول بگلاب بنوشند بعد ازان تبرید باشیای مبرده مثل ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و شربت صندل و آب سرد نمایند و اگر تپ نباشد شیر خر

یا گاو دیا با دوغ بیاشامند وگاهی با رب الرائب ورب انبرباریس دهند و یا سه روز میده بهند لبطریقیکه در قول محمود گذشت و یا سفوف کشنیز خشک دو درم گل سرخ طباشیر یک یکدرم کافور یک قیراط بقدر یکمثقال ازان با آب سیب و یا ترشی ترنج و یا رب ریباس بخورند و اگر حرارت اندک باشد و یا بعد فصد قلب این سفوف مناسبست گل سرخ طباشیر واحد سه درم کشنیز خشک دو درم بسد مروارید کهربا هر واحد نیم درم کافور ربع درم و سفوف آن نسبت داوای ایشان در موضع بارد مفروش بشاخهای بید خصوصا اطراف انگور مرشوش بمان آب سرد مطیب بنیلوفر و بنفشه و به و سیب صندل وگلاب وکافور نمایند و بر سینه صندل و به کافور وگلاب این قیروطی نهند موم سفید مصفی بروغن گل گداخته در صلایه کرده باب کدو و خرفه و خیار وگلاب وصندل و کافور حل نمایند تا آنکه مجتمع گردد استعمال کنند و قمیص مصندل بپوشند و آنچه وقت خواب برای ایشان انفع تحسد بنوشیدن آب انار مخوش و لعاب اسپغول با گل آن و کشنیز خشک و طباشیر است و شربت صندل نافع ست و انفع تدابیر بحجت آنها انتقال بهوای بارد ست و اگر حرارت شدت کند و خوف حدوث ورم باشد و احتیاج بچیز مسکن قوی افتد دواء المسک افیون و غیره که در علاج خفقان حار القول اللائق خواهد آمد بدهند و غذای ایشان اگر تپ باشد مزوره از کشک شعیر و ماش مقشر بکدو و یا آب انار و یا آب ترشی ترنج و یا سیب ترش بسازند و دران کشنیز اندازند و اگر تپ نباشد آنچه در قول مجوسی گذشت بدهند و دیگر اغذیه که در خفقان حار خواهد آمد مناسب بود و از لحوم لحم ماکیان و دراج و جیده و حلان و ماهی خرد برای ایشان صالح ست و از فواکه صالح انار مخوش و سیب و حماض اترج ست و نان بگلاب و شربت سیب تر کرده غذای جیدست و آب نوشیدنی باید که مبرد به برف باشد و چون هزال در مریض پدید آید هر روز بعد طعام در آب گرم نشانند و از جمیع اسباب مسخنه اجتناب نمایند **نجیبی** گوید که اگر سوء مزاج حار قلبی مادی باشد در آن موی فصد و تلطیفه و اخراج خون بحسب قوت و احتمال نمایند و اکرام احتمال نکند اشربه بارده مخصوصه بقلب مثل شربت حماض و شربت سیب و دوغ گاو به برف سرد کرده و شربت فواکه و شربت صندل بدهند و اقراص کافور با جلاب استعمال نمایند و از صندل وگلاب تضمید صدر کنند و استراحت بهوای بارد سازند و بقول بارده مثل کاهو و خرفه دهند یا کدو بدهند و اغذیه جیده مع آب غوره و لیمو و زرشک خورند و در صفراوی اشربه مذکوره و شربت تمر هندی بیاشامند و کذا مجاورت مواضع بارده خصوصا مسلوحه مفروش باشجار خلاف و اوراق آن که بران گلاب و سرکه پاشیده باشند اختیار نمایند و اگر حاجت تنقیه باشد بآنچه اسهال صفرا نماید مثل آب انار ترش و شیرخشت با شربت بنفشه بدهند و در آن آلو کهنه تمام نمایند

علاج امراض قلب از سوء مزاج بارد

دواء المسک حلو و مفرح حار و شربت گاو زبان و شربت بادرنجبویه و شربت عود که دران زعفران و مشک و عنبر و سنبل الطیب و گل سرخ داخل باشد و عرق عنبر یا عرق قرنفل استعمال نمایند و قلیه گوشت کبک و مرغ و کبوتر و گنجشک و دراج و مانند آن بدارچینی و زعفران و زیره و قاقله خوشبو ساخته غذا سازند و سنبل الطیب و سعد و دارچینی و قرنفل و زرنب و گل سرخ و عود باب مرزنجوش و آب بادرنجبویه و آب سفرجل پخته بر سینه ضماد کنند و از اغذیه سرد و آب سرد پرهیز نمایند و در مادی بعد نضج ماده مطبوخ بسفایج تنقیه بمسهل گرم و حب ایارج فیقرا لوغاذیا کنند پس جهت تعدیل مزاج خمیره طلا علوی خان همراه ماء اللحم حار دهند و غذا قلیه زردک و دو پیازه و شوربای مرغ بنان تنوری سازند و بیخ آنکه اصل کهنه عرق گاو زبان و بادرنجبویه و گلاب هر یک بیست تولہ دارچینی ده تولہ بجوشانند که سوم حصه بسوزد و صاف نموده اکتفا نمایند و اگر قوی تر خواهند قرنفل و سنبل الطیب و عود و دارچینی و زعفران هر یک سه ماشه در لته بسته در جوش آن اندازند **اقوال حکما** **شیخ** میفرماید که علاج مزاج بارد قلب بمعاجین گرم و شراب ریحانی و بریانهای معتدله و با خمیره و الطلیه حاره و عطره قلبیه و باغذیه حاره بمقداری که هضم جید یابد باید کرد و اگر سبب آن ماده باشد استفراغ آن نمایند و بعد ازان تعدیل مزاج و تقویت قلب کنند **مسیحی** گوید که برای زیادتی برودت قلب چون مستحکم نگردد شراب ریحانی صرف مقدار اندک و شم ادویه خوشبو حار مثل مشک و عود و عنبر نافع ست و تمریخ صدر بروغن ناردین و تضمید آن بقسط و سنبل و ابهل و سعد و دارچینی و قرنفل و بابسفند و آب سیب و آس و شراب و مشک نمایند و گوشت قنابر و دراج و بیضه عصافیر و قلایا بمصالح گرم بخورند **صاحب کامل** نوشته که اگر قلب را سوء مزاج بارد عارض گردد شربت سیب مطیب بمشک و سک و مسک و میبه بنوشند و یا دواء المسک حلو بشراب ریحانی یا بگلاب که دران عود و مسک جوشانیده باشند و یا آب پوست ترنج مدقوق معصور و یا آب برگ ترنج بخورند و بهترین چیزها که درین استعمال نمایند مسوس ست از دو درم تا پنج درم و بر سینه پارچه مبلول در قیروطی معمول از ناب تمام و مرزنجوش و شیح و شبانج بروغن زنبق

وموم سرخ در آن گداخته سازند و غالیه بر سینه طلا نمایند و نوشیدن لبن بقر سرد کم کنند و اگر فائده نشود جوارش عنبر یا شرودیطوس یا تریاق استعمال نمایند مصنف حاوی گفته که بهترین جلاب لیمو یا درونج و گاوزبان هر یک سه درم یا ده درم گلقند بدهند و غذا مزوره از لب کدو یا مغز حب قرطم یا لحوم طیور فقیح و دراج و اگر سوء مزاج بارد بسبب ماده بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بمطبوخ افتیمون یا معجون نجاح یا [illegible] بگیرند [illegible] و گل سرخ دو درم و بادرنجبویه سه درم و شکر سرخ ده درم جوشانیده صاف نموده در آن معجون نجاح هفت درم حل کرده بنوشند و بعد از تنقیه این معجون مفرح هر روز یک مثقال با رب حماض و رب سیب ده درم بخورند معجون که عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله هیل بوا پوست ترنج هر واحد یک مثقال مشک تبتی یک دانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته مذکور سرشته و مثل سنبل و سعد و سک و قرنفل بسایند آن بر سینه ضماد نمایند و قلائد متوهله بسیار نافع است و دواء المسک حلو و مر بر حکم باشد بقدر یک مثقال و شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بخورند مؤلف ترویج مینویسد که سوء المزاج بارد غیر مستحکم اگر با ماده بلغمی یا سوداوی باشد بعد نضج تنقیه آن نمایند و تقویت قلب بدواء المسک حلو و مفرحات حاره و معاجین کبار و شرودیطوس کنند و از اغذیه فراخ و عصافیر و قلیها با دارچینی دهند و تدهین صدر بروغن قسط و شرب شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان نافع و از بخورات مشک و عنبر و عود و شمیدن نسرین یا یاسمین و خیری و زنبق مفید است حکیم علی گوید که ترنج جلنجبین [illegible] ولعوق آنکه در آن عود و مصطکی و پوست ترنج جوشانیده باشند و شربت سیب مطیب بمشک و میبه یا فادیه و شلیثا و ماء العسل [illegible] مفید عسل ممزوج الرغوه دو رطل گلاب یک رطل آب ساده چهار رطل شراب ریحانی نیم رطل همه را بآتش نرم بجوشانند تا بدو رطل آید و هنوز گرم باشد که قرنفل سک سنبل عود هر واحد یک مثقال زعفران نیم درم در پارچه کتان صره بسته بیالند شربت هر روز ده درم تا بست درم یا دواء المسک غذا از زیرباج حلو و جعفریه مانند حاره و لحوم غزلان و غیره مقلو نافع و از اطعمه بارده غلیظه و امتلاء و فواکه اجتناب نمایند و آب کمتر نوشند

علاج امراض قلب از سوء مزاج یابس

ماء الشعیر بروغن بادام و شکر بنوشند و اغذیه مرطب بخورند و آبی که تب نباشد نوشیدن شیر تازه بهترین اشیاست و قیروطی [illegible] بر سینه بمالند و هر چه مفید تپ دق باشد در اینجا نافع شناسند بالجمله این یبوست اگر با حرارت باشد بعلاج دق و اگر با برودت بود بعلاج دق بارد علاج کنند لعاب در [illegible] بهر تعدیل لعاب اسپغول و بهدانه و گاوزبان هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله و شربت نیلوفر دو توله بنوشانند غذا آش جو یا ماکیان خرفه با نان دهند و در [illegible] جهت تنقیه سوداء ماء الجبن دهند و بهر تعدیل انوشدارو لولوی علویخان با عرق [illegible] حکیم شریف خان میدهند و غذا قلیه حلوان بنان تنک خورند و اگر خواب نیاید خمیره مروارید ال حکیم علویخان با عرق بید ساده و گلاب دهند و شیر بز بر سر دوشند و در گوش چکانند و در روغن کدو و خشخاش و بادام در بینی و گوش بچکانند و پارچه پشمینه [illegible] در شیر بز تر کرده بر یافوخ نهند و نگذارند که خشک شود و نمک شور [illegible] در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالیدن فی الفور خواب آرد و همچنین حنا با برگ گلاب تنها همین اثر دارد و اگر بعد تعدیل اندکی باقی ماند فصد باسلیق از دست چپ کنند که فی الحال ازاله آن میکند و علویخان در عشره کامله نوشته اند که افشره انناس در این باب از مجربات است و همچنین افشره ثمر سیاه یعنی فالسه اقوال مهره ابوسهل گوید که نفع میکند برای زیادتی یبس قلب چون مستحکم نشود شرب شیر بشراب و شرب شراب بروغن [illegible] حریرهای آرد سمید بروغن بادام و شیر و شکر بخورند بعد از آن در آبزن آب شیرین داخل شوند پس تمریخ صدر و مابین کتفین بقیروطی معمول از موم مصفی و روغن شیرین یا روغن بنفشه یا روغن کدو نمایند بوعلی سینا فرماید که در علاج سوء مزاج یابس محتاج میشوند بغذای کثیر مرطب و عقب او بر دخول حمام و استعمال آبزن مع راحت و قلت حرکت و دعت و نوشیدن آب سرد بسیار نافع و اگر با سوء مزاج یابس برودت باشد از آب بسیار سرد اجتناب نمایند و تعدیل با دویه یا شربه کنند و کثرت خواب بر طعام حار رطب نمایند و اگر سبب او ماده باشد استفراغ آن کنند و تفصیل علاج این در علاج دق و ذبول گفته آید ابن عباس گوید که اگر سوء مزاج یابس بقلب عارض گردد تدبیر که برای حمای دق و مرض شیخوخی مسطور گردد مثل شیر زنان و شیر خر و ماء الشعیر و اعنبات مرطبه [illegible] و بر سینه قیروطی سرد مرطب ضماد نمایند و شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت بنفشه و مانند آن دهند ابن الیاس گوید که [illegible]

جلاب از نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا فروره ماش با شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر بخورند و نوشیدن ماء الشعیر و روغن بادام و کذا شیر بز یا شیر خر و استحمام با آب شیرین نیم گرم و تضمید صدر بروغن بنفشه و موم صاف گداخته اندکی کتیرا سوده آمیخته مدام است. حجندی گوید که سوء مزاج یابس غیر مستحکم اگر تابع غلبهٔ سودا باشد اول نضج بعده تنقیهٔ سودا چنانچه در مالیخولیا گذشت پس اقدام بر ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه و لحوم فراریج سمینه بشعیر مقشر و کعک گندم و نواهض نمایند و شرب شراب ابیض غیر کهنه بعرق بید و روغن بادام شیرین و حیزی نافع تر از ماء الجبن با شربت مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر نیست و جلابات شکر و لعابات و شیر تازه خصوصاً شیر خر و شیر زنان و دخول در آبزن و تمریخ بادهان مرطبه مثل بروغن کدو و دو تقطیر در بینی بروغن الیسیر و حلوا البشکر و روغن بادام و روغن زرد و جوزابات و سمید بروغن بادام و حریرهٔ آب گندم و روغن بادام و شکر نافع و از تعب و سهر و غضب و جماع پرهیز نمایند آنچه ...

علاج امراض قلب از سوء مزاج رطب

تقلیل غذا کنند و ادویهٔ مجففهٔ قلبیه چون قرنفل و زعفران و بادرنجبویه استعمال نمایند و یا دوا المسک تلخ هفت ماشه همراه عرق بادرنجبویه و قرنفل ساده یا عنبر و صندل مرکب طلوبنجان دهند و سکنجبین عسلی و شربت انار منعنع مفید بود و ریاضت معتدل و حمام خشک نافع و غذا نخود آب مرغ و گوشت بریان باید و آنجا که آب در دهان بسیار آید حب صبر و ایارج استفراغ شاید و ایضاً در رادی ادویهٔ حارهٔ مجففه و مقوی قلب مثل بادرنجبویه و بسفایج و افتیمون و انیسون و درونج و غیره بعد نضج ماده بدهند بعده جهت تنقیه مطبوخ افتیمون تربدی طلوبنجان و حب صبر دهند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج خمیرهٔ زهر و حکیم شریف خان با عرق زلالی و مرکب لواب طلوبنجان دهند و غذا شوربای مرغ بنان سازند و بقول شیخ علاج مزاج رطب قلب تلطیف غذا است و استعمال ادویهٔ مجففه و ریاضات معتدله و کثرت حمام قبل از طعام خصوصاً بمیاه حمات و استنقاع کثیر در آب گرم و دوام جلوس در هوای گرم و استعمال مسهلات و مدرات و شراب قوی اندک و اغذیهٔ محموده بقدر اعتدال نه بکثرت و اگر درینجا حرارت باشد از حمام اجتناب نمایند و جماع استعمال کنند و اگر سبب او ماده رطب یا حار رطب باشد تنقیه نمایند محمود شیرازی نوشته که هر صبح جلاب از بادرنجبویه سه درم بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب با مغز حب قرطم و گوشت دراج و با کباب و کبک با مصالح گرم بدهند و اگر بدن ممتلی باشد بحب افتیمون یا بحب ایارج مقوی با فتیمون استفراغ نمایند و بعد تنقیهٔ بدن این دوا مصطکی عود داروچینی قرنفل سنبل سک جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج شیر بوا هر واحد پنج درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بشربت سیب سرشته یک مثقال از آن با شربت حماض یا ترنج هر کدام که باشد ده درم دهند مصنف **ترویج** گوید که سوء مزاج رطب هرگاه غلبه نماید هلاک کند و اگر از آن اندک عارض گردد سکته و فالج اعراض نماید و اگر از آن کثرت پذیرد غشی تواتر کند بعده موت و تناول جوارشات و خوردن دوا المسک حار و نوشدارو و عود و عنبر و مصطکی و گلقند و مسح صدر بروغن بادام و تضمید بسعد و سنبل و قسط با آب آس نافع و تحقیق مسیحی گفته که قلب بسوء مزاج رطب متغیر میگردد و اگر حادث شود مهلت علاج ندهد **فائده** آنچه مذکور شد علاج سوء مزاجات مفرد بود و آنجا که سوء مزاج مرکب از ترکیب علامات مسطوره دریافت گردد علاج نیز مرکب بعلاجات مفردهٔ مذکوره باید کرد و طبری گفت که اگر حار رطب باشد بسا است که علیل صحت نیابد بطریق تلطیف و اصلاح مزاج باستفراغات محموده و گاه قتل میکند با فساد قلب و جالینوس ذکر کرده که سوء مزاج قلب اگر از حرارت و یبوست مرکب باشد شفا نمی یابد و اما بسا اوقات از سوء مزاج و ائمه صحت می یابند و مقاومات کبد و فا نمیکند حرارت و یبوست قلب چون بر دو خروج کند از اعتدال بند و اما دماغ اگر دید جال مقاومت قلب نمود و سوء مزاج حار یابس بقلب حادث نشد و ایضاً جالینوس بیان نموده مداوات سوء مزاج که بعضو ... باشد ممکن نیست مگر بمداوات سائر اعضا بطور یکه تعدیل مزاج آنها یا میلان آنها بسوی ضد جهتی که عضو بطرف او مائل شده کرده آید که تا کون ادویه مداوات قلب کنند و جهت کرمائل گردانند مزاج سائر اعضا را بسوی برودت و رطوبت چندانکه مضر آنها نباشد تا آنکه مداوات قلب از حرارت و یبوست که آن سوء مزاج شده است ممکن باشد

وجع القلب

اگرچه قلب متحمل درد نیست لیکن بعض متاخرین علاج آن نوشته اند و مؤلف مشاهده نموده که وجع خفیف مدتی میماند و چون بسیر صواب کیدیتو زائل میگردد و الا دفعةً استیلا نماید و هلاک میگرداند با آنکه سببش اگر تفرق اتصال باشد لا علاج است و اگر ورم باشد علامتش خفقان باید و اگر سوء مزاج باشد علاج آن چنان است که مسطور شد و ایضاً حکیم میرزا علی شریف

نوشته کرده وجع القلب اگر صفراوی است بعد از احتیاج تنقیه بسیار و بزر کثیر المنفعة و آلو بخارا و شربت جو حم و آب انار ترش و شیرین ده توله مروارید ناسفته
نیم ماشه با ربک سلیده با گلاب بخورانند و یا شیرهٔ تخم خطمی و تخم بالنگ هر یک شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک یک توله با عرق نیلوفر و گلاب بنوشانند و صندل سوخته
ماشه بخورند یا مروارید ناسفته یک ماشه صدف محرق یک ماشه ورق طلا دو عدد با شربت نیلوفر بلیسند بالایش عرق نیلوفر بنوشند و اگر بلغمی ست با ابریشم مقرض
در عرق ارماط و گلاب شب خیسانیده بشربت گاوزبان بدهند بعد از آنکه ورق طلا دو عدد حجر السم که بعرق ارماط سائیده باشند یک ماشه بخورانند یا ساذج هندی
دو ماشه مصطگی یک ماشه سوده بشربت گاوزبان دو توله سرشته با ورق طلا دو عدد پیچیده خورده بالایش تخم ریحان چهار ماشه شربت لیمون دو توله بنوشند مرجان
و صدف محرق و بزر بسبز ناخیوس خلص للسوداء برین مرض خصوصیت دارد و آب شاربای در جانب قلب مع خفقان کامل مربی لورق نقره پیچیده همراه شیرهٔ
مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوڑه خمیرهٔ صندل گلقند بستر ل خوردن و پاشویه نمودن و خرقهٔ کتان بصندل در گلاب سوده ترکرده بر سینه گذاشتن نافع ست
و اگر سبب تپی قلب در خلط دارد رطوبات معده باشد گلقند سیوتی یک توله شیرهٔ کاسنی عرقیات شربت بزوری عرق بادیان دهند و اگر سبب آن خفت و ماسیل الماء
صفراوی کم گوشت را در دل تپی یک بالشت از بالا و پائین باشد و تسکین و شدت او زائل گردد و در تنفس برای تمری نبود طبیخ اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند تا بهتر کند.

خفقان

حرکت مضطربه شبیه باختلاج ست که قلب را عارض گردد بسبب هر شئی موذی در مولم قلب ست و آن در نفس دل یا در غلاف او یا در اعضای متصله مجاوره و مشارکه
بآن مثل معده و دماغ و جگر و ریه و حجاب و مراق و امعاء و رحم و یا در جمیع بدن باشد و مشارکت آن دل نیز ایذا یابد و این ایذا گاه از ماده غلیظه و غیر غلیظه و گاه از سوء
مزاج ساذج و گاه از ورم و گاه از تفرق اتصال و گاه از سده و گاه از سبب غریب و گاه از شدت حس آن و گاه از ضعف قلب میباشد و ماده غلیظه یا دموی یا صفراوی
باشد که در عروق قلب را برساند و خفقان صفراوی کمتر عارض میشود و یا رطوبی بلغمی و مائی که در غلاف دل جمع شود و یا سوداوی که رگهای دل از آن ممتلی گردد و یا ریحی و آن از
اسهل ست و یا بخارات سوداوی و آنچه از سوء مزاج ساذج باشد جهت آنست که هر سوء مزاجی که غلبه نماید موجب ضعف میگردد و هر ضعفی که در قلب حادث میشود
دوا میکه بعلت بقیه قوت ست برای اضطرات گو با که قلب دفع مینماید از نفس خود اذیت را بخفقان خفقان ظاهر میگردد و چون خفقان افراط نماید منتقل بغشی میگردد
و چون غشی افراط نماید منتقل بهلاکت میگردد و از سوء مزاج ساذج هر مزاج حار از خفقان می آرد و شدید تر دین از سوء مزاج حار و اسباب سوء مزاج حار قلب سیح
یکی اعراض نفسانی مثل غضب و غیر که بسیار در جهات دوم ضیق النفس عالیه السدادمنفذ هوای تازه که بدل رسد سوم مکث در حمام و هوای گرم بسیار چهارم تناول اغذیه اشربه
حاره خصوصاً چون تشنه شود و آب سرد نیابد پنجم مداومت روائح عطریهٔ حاره و اسباب سوء مزاج بارد قلب خلاف این اسباب ست و اما ورم حار پس دائم که در ابتدا است خفقان
ظاهر میگردد و بعد از آن غشی پس هلاکت می آرد و حال ورم بارد قریب بحال ورم حار ست لیکن لیباست که این علت میدهد و بزودی مانند ورم حار هلاک نمیگرداند و که لک
تفرق اتصال و همچنین سده در مجاری خون و روح قلبی حوالی آن و در عروق ضخیمه که اجزای ریه میاید و اکثر در شریان وریدی بود و گاهی سده بسبب دم عضو مجاور افتد
و اما خفقان حادث از سبب غریب مثل حادث از ادویه ملیح قیحیه و انتقالات مواد اورام مجاوره و از شرب سموم و حادث از لسع حیوانات و حادث از کرم شکم خصوصاً که بالا
مواقف غذا بایستد و ابحره ردیه آنها القلب بسد و از نیز مجتمع در امعا بود و اما خفقان حادث از شدت حس قلب چنانست که عارض میگردد و صاحب آن از رقت روح حس مذکور
از اندک اذیت که بدل رسد چون ریح که تولد یابد در فضائیکه میان قلب و غلاف آن و یا در عروق آنست و از ادنی کیفیت بارده یا حاره و امور نفسانی و ابخرهٔ ردیه
و بدر قی حتی که بعد آشامیدن آب بدون آنکه موذی گردد بضعف در افعال آن بخلاف آنچه از ضعف قلب حادث شود و اما خفقان حادث از ضعف قلب بسبب
کثرت صوم یا ریاضت یا خروج خلط یا منی با فراط یا نزف خون بسیار از بواسیر یا از فصد و غیر آن یا از سوء تدبیر در ماکول و مشروب که خون را رقیق و فاسد گرداند
از خوردن گل و اقط کثیر عارض میشود و اما خفقان حادث بمشارکت گاه بمشارکت غلاف آن باشد باین طور که عارض گردد در آن ورم و خوبا صلب و گاه بمشارکت
معده بود باینکه در فم معده خلط لزج زجاجی یا لذاع صفراوی باشد و یا آنکه در معده طعام فاسد گردد و یا آنکه در معده خلطی باشد حتی در فم معده و یا آنکه سستی در معده

ب۱۵ انه ... ابکی ... منصرا ... بلند

در فم معده از قی ضعیف بهم رسد و بدان سبب خفقان افتد حتی که تمیز میان این و خفقان قلبی کرده نشود و بسا که عارض میگردد اختلاج در فم معده پی در پی
و مشابه تر بخفقان قلبی میباشد و گاه بمشارکت ریه تا آنکه در عروق خشنه از اجزای آن سده بهم رسد در جانبی که قریب بقلب است و نفوذ نکند در آن نفس بعد جهد
و این مانند ضیق النفس غیر ما موست بسبب سده ریه و شدت اضعاف قلب تا بحد وجود مشارکت اعضای مذکوره و غیر آن بقلب ابتدای امراض قلب مفصل مشکوک
بدان رجوع نمایند و بمشارکت جمیع بدن یا در حمیات وبائیه میباشد یا بسبب بحران بحرکاتی که عارض میگردد اخلاط را هنگام بحران و بدانکه شخصی که شکوه خفقان
بعقب مرض او را لاحق باشد و صفر الیدین قی نماید و تهوع زائل نگردد آن ردی است و منذر تشنج در فم معده است و این خفقان گاه قلبی میباشد و گاه معدی و خفقان [illegible]
متواتر است و چون شدت کند و قلب ضعیف گردد غشی آورد و بسا که دفعة هلاک نماید و ایضاً چون خفقان مزمن شود از هر قسمی که باشد ضعف دل پیدا میکند و محدث غشی
میگردد و بعد چند مدت بمرگ مفاجات می انجامد کذا فی البسیط و کسی را که خفقان مع غشی لادنی سبب افتد و از قوت حس نباشد در اکثر مفاجاة بمیرد و شدت حرکت قلب مع
سکون یا انبساط علامت موت است **طریق تشخیص** باید که تشخیص جمیع اقسام خفقان از نبض مخالف بجا و نماز صدر از اختلاف محسوس در عظم و صغر و سرعت و بطوء
و تواتر و تفاوت نمایند و اکثر مشابه نبض صاحب ربو میباشد و این فرقی است که سبب خفقان آفت در آلات تنفس باشد و ایضاً اول علامات خفقان آنکه
صاحب آن خبر آنست خفقان را بحس بصر و بحس لمس مع اکثر اوقات مگر آنکه مریض فربه یا مرض خفیف باشد و گاه خفقان چندان شدت بیناید که صاحب آن آواز او را
شنود و چون بپهلوی چپ بخسپد گوش [illegible] و تشخیص اقسام او چنان باید کرد که اولاً علامات سوء مزاج اربعه و تفرق اتصال و ورم بنوعیکه در تشخیص انواع سوء مزاج
قلب مسطور شد دریافت نمایند پس هر کدام از آنها که یافته شود سبب خفقان همان باشد و ایضاً اگر با وجود آثار سوء مزاج حار امتلاء و سرعت نبض و عظم او در [illegible] وقت
خفقان هنگام آن مرتعش مختلف و سرخی و غلظت قاروره و تمدد و انتفاخ عروق و ثقل و کسل اعضا و سستی حرکات و دیگر علامات غلبه دم مثل سرخی رنگ و [illegible]
و قلت اشتها و کثرت عرق بود و از جماع انتفاع یابند خفقان دموی باشد و اگر با سرعت و تواتر نبض صلابت آن و شدت التهاب و عطش و زردی قاروره با اشراق و [illegible]
و اندوه و بیخوابی و بیقراری و شدت عطش و سائر علامات غلبه صفرا از تلخی و خشکی دهن و زبان و زردی چهره و صداع و کثرت تالم در اوقات حرارت و استراحت بهوای
بارد و انتفاع از تدابیر مبرده یافته شود و یا تابع امراض صفراوی باشد خفقان صفراوی بود و اگر با شدت نرمی نبض و سفیدی قاروره و دیگر آثار سوء مزاج رطب [illegible]
گویا دل او در آب افتاده است و خائف باشد و حالتی شبیه بغشی و تنگی نفس او را عارض شود خفقان بلغمی باشد و اگر با وجود صلابت و صغر نبض و غیر آن سائر نشان
سوء مزاج یابس غم و وحشت و فزع و فساد فکر و در اکثر [illegible] و کدورت در حواس و عدم انتظام در تخیلات مثل حال مالیخولیا و اختلاط بود و خوابهای پریشان بیند خفقان
سوداوی باشد و اگر اختلاف نبض قلیل و سرعت تحلل و خفت خفقان [illegible] و خفقان ریحی [illegible] و کثرت آروغ و دیگر آثار غلبه ریاح [illegible] و احساس [illegible]
[illegible] سوزش چشم [illegible] و اگر اختلاف نبض در صغر و عظم و ضعف و قوت اکثر و با عدم علامات [illegible] خفقان [illegible] باشد و اگر با قوت و عظم نبض و صحت [illegible]
در سائر اعضا و حفظ قوت خفقان از ادنی ریح که متولد گردد و ادنی اذیت که بقلب رسد عارض شود و بدون علاج قوی زائل گردد و بدن با وجود تواتر خفقان سلیم و قوت محفوظ و عادت
از فعال [illegible] و اکثر عروض آن یکسان که ظاهر گردد و بر رو [illegible] انفعالات نفسانیه قلیله مثل غضب یا فرح یا غم و غیر آن بود خفقان از لطف حس قلب باشد و اگر با ضعف نبض [illegible]
[illegible] انفعالات نفسانی بود و خفقان [illegible] سببی حتی که از تجربه غذائیه عارض گردد و تقدم کثرت استفراغ خون یا اخلاط دیگر و یا اسباب تولد خون [illegible] و غیر آن بود خفقان
از ضعف قلب باشد و اگر خفقان مع حمیات یا در بحران عارض گردد از مشارکت جمیع بدن باشد و اگر دلائل احوال معده و اشتیاء [illegible] خیالات و غشیان [illegible] خفقان
در خلو معده [illegible] انصباب صفرا بر فم معده و خلو باشد و استدلال [illegible] غذا [illegible] یافته شود خفقان بمشارکت معده باشد و اگر صاحب خفقان معروض [illegible] و علامت حاله [illegible]
ریه والنسداد [illegible] بمشارکت ریه باشد و اگر از دهن او لعاب بسیار سائل شود و در فم معده درد و غاشی و [illegible] عارض گردد و از
کرم در قی بار از بر آید و دیگر علامات دیدان که در باب او بیاید یافته شود خفقان از دیدان شکم باشد و اگر آثار سم و لسع مع عدم سائر اسباب معلوم شود خفقان از سموم باشد

علاج کلی خفقان

واجب است که طبیب سبب فاعل خفقان را دریافته قطع آن نماید و در علاج او علاج سبب مسلوک دارد و علاج بحسب سبب فاعل کند پس اگر از سوء مزاج ساده بود تعدیل کا[ملا]

مشک و رعایت مبردات و دیار مسخنات و حصول تمام آنچه از ادویهٔ قلبیه باشند که در علاج قلب مسطور شدند و اگر با ماده باشد تنقیه حسب ماده لازم و تقلیل
غذا و اقتصار بر الطف آنچه ممکن است و اگر صبر نباید مزورات بهتر است و اگر بران صبر کنند از مسهلات زیبکند و از شرب شراب تغلیظ منع نمایند و در تعدیل تنقیه
نیست و حفظ سبب و بساطت و ترکیب آن مع لحاظ الیق مقبض طبع مرعی دارند و آنچه که اخفقان تب یار شود تدبیر او نیز ملحوظ دارند اکنون بعض ادویه مفرده
و مرکب مفید اکثر اقسام خفقان بقلم می آیند **ذکر ادویهٔ مفرده** تعلیق سنگ یشب بر فم معده بالخاصیة نفع باقسام خفقان دارد **دیگر** گشنیز را
بیان نمایند و بعضا انگور چوب پخته شود و پوست آن دور کرده دستها را جدا نموده در ظرف چینی تمام شب زیر آسمان نگاه دارند وقت صبح گلاب و قدری مشک
پاشیده و اندکی قند سفید سائیده بران ریخته بخورند روز اول یکعدد روز دوم دو عدد روز سوم سه عدد و اگر موافقت نماید ازین بیفزایند از برای خفقان
دل آزموده است **دیگر** گزر تراشیده و ورق باریک کرده بر سنگ بکوبند و در صافی سفت آبش افشرده زیر آسمان تمام شب گذارند صبح نبات سفید یا شربت صندل
داخل کرده بنوشند که بسیار نفع دارد **دیگر** کشمش تازه کلان سبز چهل و یک عدد بغیر غسل آن شب در گلاب صرف یا ممزوج با بید مشک که دو انگشت بالا باشد
در پیالهٔ حجر تر کنند و در شبنم دارند و صبح آن کشمش را بسر سوزن آهسته آهسته یک یک بر دارند تا گلاب یکدر نشود پس گلاب را همچنین آهسته تمام در ظرفی دیگر بگیرند و در آخر
بعد کشمش را بخورند و گلاب را تنها یا با شربت نیلوفر و غیره سه توله تخم بالنگو چهار ماشه بنوشند تا یکهفته بعمل آرند اقسام خفقان و ضعف قلب را مفید
دیگر افشرهٔ انار شیرین و ترش با نبات و کیوره و بید مشک و کذا افشرهٔ رنگتره و کوله و لیمون کاغذی در جمیع اقسام از مجربات است و کذا تخم ریحان با بالنگو و بادرنجبویه
دستا بهتر و دستنبویی و فرنجمشک و بادروج **دیگر** جدوار یک قیراط با جلاب یا شراب خوردن مقوی قلب و مفرح و دافع خفقان و اذیت وبا **دیگر** صاحب خلاصة التجارب
از مجربات خود نوشته که چقندر را در خاکستر گرم پخته پوست دور کرده همچنان گرم گرم در ورق تراشیده و نبات سفید سوده بر تمام ورقها پاشیده بگذارند تا آبی بغایت
شیرین خواهد بر آمد در تمام روز چند بار بنوشند و چند روز مداومت نمایند **دیگر** تضمید ریوند خطائی به آب سائیده در میان هر دو شانه بطول یکوجب
برای جمیع انواع خفقان و توحش از مجربات صاحب خلاصة العلاج است و کذا ضماد ریوند خطائی در گلاب **دیگر** بقول سویدی شراب یا مومیائی بقدر حب
بجلاب و کذا گلقند با گلاب بشکر یا باده درم عصارهٔ گل سرخ تازه بشکر یا شربت ورد تازه یا شم گلاب یا خوردن ورق نقره یا عقیق مسحوق و تعلیق آن
یا فادزهر حیوانی هر واحد نافع خفقان است **دیگر** بقول شیخ الرئیس آنچه نفع او در خفقان عظیم است خوردن یکمثقال گاوزبان هنگام خواب چند شب متواتر است
تجربه شده خوردن مقدار دوات قرنفل مکرر است با دوازده مثقال شیر تازه بنوشند و کذلک خوردن یکمثقال مرزنجوش خشک با آب سرد اگر حرارت باشد یا شراب اگر حرارت
نباشد تا ایام متوالی و آنچه نفع می یابد صاحب خفقان آنست که مدام بوی خوشبو از جنس مناسب مزاج او باشد و مداومت تبخیر نماید و استعمال شمامه از
که آن سریع الوصول بقلب است با هوای استنشاق و کسی را که خفقان حار باشد بوی خوشبوی گل سرخ و کافور و صندل و روغنهای سرد غالب باشد مع اندکی ادویهٔ گرم
لطیف الحرارت مثل مشک و زعفران و قرنفل مگر آنکه امر صعب یعنی حرارت بسیار باشد که در این حالت بر اشیای بارد اقتصار نماید و اگر مزاج بارد بود ادویهٔ حار مثل
مشک و عنبر و روغن ترنج بکار برند و اما الکافور ضمالیه باشد آن از اقسام دخن و غیره ملایمه بحسب مزاج استعمال کنند و ادویهٔ قلبی حار و بارد مذکور شده
در هر دو انکه بوی خوش باشد آن قلبی است **دیگر** در علاج الغربا مرقوم است که دال نخود بقدر چهار دام شب در سنج یا ستین آب بیکره و قبل الصباح آب صاف آن بشکر آمیخته بنوشند نافع خفقان
و کذلک پوست الایچی کلان دو دام شب در آب تر کرده صبح خوب مالیده بشکر آمیخته بنوشند و از ترشی و بادی پرهیز کنند **دیگر** گویند که اگر از تخم خشخاش سفید سه توله در نیم آثار شیر گاو
کرده نبات سفید سه توله افزوده هر صباح بنوشند جهت تقویت قلب و ازاله خفقان مع تردد
مقشر نیشکر سیاه در عرق کیوره تر کرده شب در شبنم گذارند علی الصباح بسبیل اعتدال بخورند **ذکر ادویهٔ مرکبه** اگر عنبر اشهب مشک خالص
یکماشه مرجان صلایه کرده ورق نقره ورق طلا هر یک دو و نیم ماشه روغن بادام نیم دام پخته شهد خالص دام پخته همه را یکجا کرده یک دو شب علی الاتصال
بسایند و از یکماشه شروع کنند و هر روز یکماشه بیفزایند در هفت روز به هفت ماشه برسانند برای اقسام خفقان حار و بارد نافع و معمول است و گاهی
افزوده میشود **ایضا** لاجورد مغسول دو سرخ ابریشم مقرض چهار سرخ مروارید سوده سه سرخ کهربا صلایه کرده دو سرخ بر آمله مربی یکعدد پاشیده بورق نقره

بسحیده بخورند بالای آن عرق بیدمشک گلاب عرق گاؤزبان عرق نیلوفر عرق کیوڑہ تخم فرنجمشک پاشیده و شربت سیب شیرین حل کرده بنوشند ایضاً برای مطلق خفقان کشنیز خشک صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هر کدام یکجزو گل مختوم طباشیر بہمن سفید مرجان هر کدام نصف جزو مروارید ناسفته کہربا مصطگی هر کدام ربع جزو عنبر مشک هر کدام ثمن جزو کوفته بیخته نبات سفید بگلاب یا عسل بقوام آورده بسرشند شربتی یکدرم **ایضاً** گیلانی گوید که معاجین مفرحه یاقوتیه بسیار نافع و تریاق فاروق را تاثیر عظیم ست در ازاله این مرض و شربت گاؤزبان و سیب یا بیدمشک منفعت عظیم دارد و شراب را در بعضی ست که در غیر او نیست لیکن بحسب مزاج مثلاً در مزاج حار نبید ریحی استعمال نمایند بحیثیت آنکه اعدل از جمیع اقسام اسنه و اقل حرارت بسبب کثرت مائیت اوست و سائر اقسام او در انجا که حرارت مفرطه نباشد استعمال باید کرد و زرد بی سینه نیز بست که بران قند سفید سوده و اندکی عنبر اشهب یا امیقن متفاوت امرجه پاشیده باشند نافع عظیم ست در خفقان و جمیع اقسام ضعف قلب **ایضاً** استعمال تریاق ذہب مروارید محلول با عود و سحاله طلا از مجربات انطاکی ست و او گوید از جمله مفرحاتی که جاری مجرای خواص مجربست در جمیع انواع خفقان مؤثر این ترکیبست مروارید ناسفته یکجزو داخل کنند دران طلا و نقره و یکیک جزو گداخته انداز ند انگاه همه را باسه مثل آن عود و عشر آن عنبر بسایند و اندکی از هر کدام در گلاب و عرق گاؤزبان و عرق بید سابیده شربت فواکه را بآن تسقیه داده ادویه مذکوره را بآن بسرشند شیاف قیراطاً را از ان در تفریح و نشاط قائم مقام خمر ست و در ازاله خفقان و غشی و جنون مجرب **ایضاً** بقول صاحب علاج الغربا شربت اناناس و گلقند سیوتی و گلقند گڑہل هر واحد مقوی قلب و مفرح و دافع خفقان ست و این عرق کشنیز سبز مقوی قلب و دافع خفقان کشنیز مقشر گاؤزبان هر واحد دو توله دانه الایچی گل نسترن گل گاؤزبان گل سرخ برادہ صندل سفید هر واحد پنج توله عود غرقی یکتوله مشک یکماشه شیر گاؤ دلیچه آب بقدر ضرورت بدستور عرق کشند **فائده** شیخ و شارح قانون می نویسند که صاحب خفقان باتهوع چنانچه سابق مذکور شد که آن ردی ست علی الخصوص هنگامی که در انجا لقیحه هی باشد آشامیدن سویق شعیر مغسول بآب گرم پس سرد کرده بوزن ده درم شکرست و اگر این بیماری قی کند نفع از ان یابد اگر از شکر بسبب بلادتی در تهوع کراہت کنند بدل او انار دانه سازند و سماق را پرند و کافور را آنانکه استنشاق نمایند و بر سینه پارچه مبلول آب صندل کافور و امثال آن نهند

علاج خفقان حار

آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده و یا خمیره صندل شش ماشه بخورند و بالای آن شیرہ تخم خرفه مقشر شیرہ کشنیز خشک شیرہ زرشک هر واحد شش ماشه شیرہ آلوی بخارا پنج دانه در گلاب عرق کیوڑہ عرق گاؤزبان عرق صندل هر یک سه توله بر آورده شربت انار شیرین دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بنوشند و ربار الفواکه و شربت عناب و شربت ترشی ترنج و شربت سیب همراه گلاب نیز نافع ست و در صورت کثرت حرارت قرص کافور همراه آنچه دهند و اگر تپ نبود دوغ همراه سفوف کشنیز خشک و طباشیر و گل ارمنی نافع و همراه مفرح بارد انفع و پیراهن بصندل و گلاب و کافور رنگ کرده بپوشند و بر ان گلاب پاشیده باشند خصوص بر موضع قلب و طیوبات بارده مثل گل سرخ و خیار و سیب و بہ و صندل و کافور ببویند و در هوای سرد و قریب آب جاری نشینند و در خانه آب بپاشند و بادکش بجنبانند و صندل سفید در آب کشنیز سبز سوده یا گل سرخ و صندل بگلاب سابیده بر سینه ضماد نمایند و اغذیه باردہ مثل گوشت اختیار کنند و مربای تمر هندی و اناناس بخورند و بقول رازی سکونت صاحب خفقان حار در بلد حار موجب کوتاهی عمر اوست و حکیم علوی خان در حشره کامله نوشته اند که عمر صاحب خفقان گرم زیاده از پنجاه سال نمیباشد **واگر** خفقان حار دموی باشد اول فصد باسلیق از دست چپ و بعد از ان فصد صافن کنند و آنچه که از فصد مانعی باشد بر ساق و بعده میان هر دو شانه حجامت نمایند و استفراغ منی بدون تعب سود دارد و خمیره مروارید ساده نه ماشه بشربت سیب لیمونی علوی خان و شربت انار ولایتی هر یک دو توله در عرق شیر نه توله دهند و اگر مریض مفلوک باشد خمیره صندل ساده نه ماشه خورده شربت نیلوفر چهار توله در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده تخم نیلوفر نه ماشه پاشیده بنوشند و ضماد از صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ و کاہو مقشر بگلاب و بیدمشک سوده همراه بر دل گذارند و ان لخلخه ببویانند آب کشنیز سبز یکتوله آب گل سه گلاب یکنیم توله تخم کاہو صندل سفید هر یک چهار ماشه گلاب دو توله کافور دو ماشه باید که تسیر زد بینی و گوش در وشند در دست و پا تاک سر ما

واگر گرمی زیاده باشد قرص کافور و شیرهٔ خرفه و کاسنی و مغز تخم کدو و دیگر همه مطفیات خون که بارها ذکر یافته بکار برند **وایضاً** عناب هفت دانه زرشک دو ماشه
تمر هندی شش تولہ در عرق گاؤزبان نیلوفر یا آب آلو خیسانیده شربت انار دو تولہ داخل کرده یا شیرهٔ خرفه یکتوله در گلاب ده توله عرق صندل پنج توله برآورده شربت نیلوفر
دو توله داخل کرده دادن نیز مفید است و در خفقان دموی دوری باید که قبل از دوره فصد کنند و علاج در معمول طباشیر هر یک دو ماشه کشنیز یکماشه مربای
سه توله سرشته ورق طلا دو عدد پیچیده همراه شیرهٔ مغز تخم کدو یکدو و تخم خیارین هر یک سه ماشه بعرق بید مشک و نیلوفر و گاؤزبان و گل مشکی هر یک پنج توله و شربت ابریشم
و سیب ولایتی هر یک دو توله داخل کرده تخم تربتی نه ماشه پاشیده بنوشند که در خفقان دموی دوری از مجربات علوی‌خان است و بکرات بتجربه رسیده که این قوی‌تر از اول است
شیرهٔ مهرهٔ خطائی مروارید محلول طباشیر هر یک یکماشه در آمله مربی یکعدد و یا در گلقند گل مشکی یکتوله ورق طلا یکعدد پیچیده و شربت انار ولایتی و شربت رنگتره هر یک دو توله
در عرق بید مشک نه توله حل کرده تخم فرنجمشک نه ماشه پاشیده بخورند و اگر در مزاج دموی خفقان دوری با ضعف دل و حدت و غشی افتد پانزده روز پیش از شروع موسم بهار
فصد صافن کنند و بفاصلهٔ دو روز فصد باسلیق چپ بفاصلهٔ سه چهار روز فصد باسلیق چپ نمایند و دوا خمیرهٔ یاقوت علوی‌خان نه ماشه با اللحم ساده نه توله تخم
و غذا پلاو همراه جزات گاودمی قلیه تلخی با نان روده دهند و وقت عصر جواهر مهره یکماشه در مربا یکتوله ورق طلا یکعدد با شربت سیب و انارین دو توله
در عرق کیوڑه و بید مشک یک هفت توله تخم فرنجمشک ماشه بدهند و چون آغاز بهار شود معید جهت تعدیل خام سه توله نبات سه توله سوده پاشیده در شبنم نهاده صبح
کرده با نسبه طباشیر هر یک یکماشه سوده آمیخته بخورند و بعد یکپاس غذا پلاو و مربای انبه و گرده و مطنجن و مزعفر با بالائی شیر و قورمه بریان تنک خورانند
و وقت عصر خمیرهٔ مروارید علوی‌خان نه ماشه ورق طلا یکعدد و شربت یاقوت سه توله در عرق کبیر علیخان نه توله تخم فرنجمشک ماشه تا هشت روز
بعده همه را موقوف نموده کسیر و حیل یکعدد و قند سفید سوده پاشیده در عرق بید مشک و کیوڑه در شبنم نهاده صبح ناشتا بخورند و آب آنرا
بلع نموده ثفل آن بیندازند و غذا در گهواره هر دو وقت نشینند بلکه خواب هم دران کنند اغلب که ازین تدبیر دوره موقوف خواهد شد **و اگر صفراوی باشد**
نیز فصد نمایند لیکن خون اندک گیرند و اگر حاجت مسهل بود بمسهل صفرا یا مطبوخ هلیله و آب تمر هندی و خیارشنبر و شربت بنفشه یا منقوع فواکه حامضه سقیه نمایند
و بعد سقیه ماء الجبن و شیر بز و ماء الخیار و ماء القرع و عرق شیر دهند و آب هندوانه بگلاب و عرق کیوڑه و نبات نیز برای صفراوی مفید و شربت عناب مرکب برای خفقان
دموی و شربت اسپغول بخفقان صفراوی نافع است و علاج دموی و صفراوی واحد است مگر آنکه اخراج خون بسیار در دموی و افراط تبرید در صفراوی ضرورت
و تعدیل مزاج با شیرهٔ حامضه ضروریه تا بخواکه ترش نماید و یا غذا در هر دو نوع از چقندر و بالک و خرفه و کدو و خیار تنها و یا در قلیه مرغ با نان تنک
و طلیه سازند **و ایضاً** در صفراوی کافور دو حبه طباشیر دو ماشه مروارید یکماشه سوده با شربت انارین دو توله یا ترنج با لیمون آمیخته لیسیده بالایش شیرهٔ تخم خرفه
یکتوله عرق کیوڑه عرق گاؤزبان هر یک ده توله شربت نیلوفر دو توله نوشیدن و یا آمله مربی یکعدد و بورق نقره یکعدد پیچیده کافور دو حبه پاشیده خوردن بالایش
آب زلال تمر هندی شش توله یا آلوبخارا یازده دانه با شربت انارین دو توله نوشیدن انفع است **بالجمله** در اقسام خفقان حار استعمال آمله مربی و خمیرهٔ صندل
و دواء المسک بارد و طلیه مربی همراه تبریدات معمول است چنانچه بعضے تراکیب آن درینجا مسطور میگردد **تراکیب استعمال آمله مربی** آمله مربی از ورق نقره
پیچیده برای خفقان حار و فساد جگر همراه شیرهٔ خرفه و شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انار عرق شاهتره داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند و در خفقان حار دموی
بعد فصد باسلیق با شیرهٔ خرفه و عرقیات و شربت بزوری دهند و یا در خفقان حار طباشیر یکماشه سوده سرشته همراه عرق کیوڑه گلاب هر یک دو توله عرق شاهتره
همراه لعاب اسپغول نه ماشه گلاب چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله شربت انار دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه و یا همراه شیرهٔ کاسنی و شیرهٔ تخم خربزه عرق کیوڑه
عرق شاهتره گلاب شربت انار با لنگو و یا همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو عرق کیوڑه شربت انار دوم روز شیرهٔ مغز تخم هندوانه بجای تخم کدو و یا بالعرضه
نزله و سرفه صمغ عربی یکماشه سوده سرشته با لعاب بهدانه عرق گاؤزبان عرق کاسنی عرق مکوه شربت اسطوخودوس دو توله تودری چهار ماشه پاشیده
و یا صمغ عربی سوده آمیخته همراه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ دانه هیل دو ماشه عرق کیوڑه عرق صندل هر یک پنج توله خاکشی پنج ماشه پاشیده و یا شیرهٔ
اصل السوس شیرهٔ کاهو بجای خیارین کنند و یا همراه شیرهٔ مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوڑه خمیرهٔ صندل یا گلقند نسترن حل کرده و یا همراه لعاب بهدانه

شیرهٔ تخم خیارین عرق شاهتره شربت بزوری بارد و دوم روز بجای خیارین تخم کاسنی شش ماشه سوم روز شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه افزوده
عوض آمله طیله مربی نمایند و آخر روز دواء المسک بارد چهار ماشه لعاب بهیدانه سه ماشه شیرهٔ کاهو شش ماشه عرق شاهتره ده تولہ شربت بزوری بارد
دو تولہ دهند و در صورتیکه از شدت خفقان تیرگی در بصارت و درد سر عارض شود همراه شیرهٔ کشنیز خشک لعاب بهیدانه عرق گاوزبان شربت بنفشه تخم
ریحان پاشیده **تراکیب استعمال خمیرهٔ صندل** با همراه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه شیرهٔ خرفه پنج ماشه عرق گاوزبان شربت نیلوفر تخم بالنگو
پاشیده دهند و یا بصورت دمویت و عرق آمیز ضعف قلب بورق نقره یکعدد سرشته همراه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه لعاب گاوزبان شش ماشه
شیرهٔ خرفه شش ماشه شربت انار دو تولہ یا شربت گل دو تولہ داخل کرده بالنگو چهار ماشه پاشیده و یا برای همین منافع همراه لعاب اسپغول یکتوله گلاب چهار تولہ
عرق کیوره پنج تولہ عرق بید ساده پنجتوله شربت انار خاکشی چهار ماشه آب بسته غذا شوربا با خشکه و گاهی این نسخه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه و گاهی
شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت نیلوفر و گاهی شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کاسنی داخل میکنند و یا طباشیر دو ماشه سوده سرشته با شیر جلت و اشربه
بدستور و یا بصورت سوء هضمی با گلقند دو تولہ سرشته همراه عرق گاوزبان شش تولہ گلاب چهار تولہ و گاهی طباشیر یکماشه سوده ممزوج نموده همراه شیرهٔ کاهو شیرهٔ
خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شربت انار و اگر در دل و دماغ هر دو آفت باشد و بگویند که گویا آتش در دماغ می رانند خمیرهٔ
صندل ترش یا مفرح شیخ الرئیس خورده بالایش شیرهٔ خرفه عرق کیوره گلاب عرق کاسنی شربت بزوری شربت انار صبح بخورانند و برای آخر روز شربت
نه تنک شربت صندل در عرق بید ساده عرق شاهتره حل کرده بیاشامند و اگر از خوردن گوشت آهو خفقان عارض گردد خمیرهٔ صندل همراه شیرهٔ کشنیز خشک
شیرهٔ گاوزبان شیرهٔ خرفه عرق بکوه گلاب شربت انار تخم ریحان دهند بعد چند روز سفوف گاوزبان گل سرخ صندل سفید آمله مقشر کشنیز خشک کوفته بیخته
نبات هموزن آمیخته همراه شیرهٔ خرفه در عرق کیوره عرق بکوه برابر ورده شربت انار تخم فرنجمشک داخل کرده بخورند و برای تسکین سوزش دل و معده و جگر
و برای خشکی و تپ محرقه و دق را خمیرهٔ صندل نه ماشه طباشیر یکماشه کافور دو جو زعفران یک جو سوده آمیخته بخورند بالایش آب تمر هندی شیرهٔ خیارین
شیرهٔ خرفه گلاب عرق کیوره عرق کاسنی سکنجبین ساده اسپغول پاشیده بنوشند و یا بصورت نزله و زکام خمیرهٔ مذکور شش ماشه خشخاش سفید شش ماشه
سرشته همراه لعاب بهیدانه عرق بادرنجبویه عرق گاوزبان عرق بید مشک شربت انار شیرین دهند و **دستور استعمال دواء المسک بارد**
یا همراه عرق شاهتره عرق گاوزبان هر یک پنج تولہ خمیرهٔ صندل یک تولہ حل کرده بالنگو پنج ماشه پاشیده بدهند و یا بصورت عطش مفرط و بیخوابی
همراه لعاب بهیدانه عرقیات شربت انار و یا در غلبهٔ گرمی دل و سستی بدن بورق نقره پیچیده همراه شیرهٔ کشنیز خشک عرق گاوزبان دوازده تولہ
شربت انار تخم بالنگو پنج ماشه و یا در صورت ضعف هضم و ابخرهٔ حارهٔ دمویه صفراویه بجوارش آملیج ماشه سرشته همراه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه
شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت نیلوفر خاکشی و گاهی عوض مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه میکنند
و یا در هزال و لاغری بعد فصد باسلیق همراه شیرهٔ خرفه عرقیات شربت انار و یا بصورت غشی بعد فصد همراه شربت نبات
بالنگو پاشیده و یا در طپش قلب بعد فصد قیفال اکحل همراه شیرهٔ آلو بخارا نه دانه شیرهٔ تخم خرفه عرق شاهتره شربت انار شیرین
طریق استعمال هلیله مربی هلیله مربی شسته بورق نقره پیچیده با شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه عرق کیوره گلاب هر یک
چهار تولہ شربت انار بالنگو پنج ماشه و یا با شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین گلاب نبات و یا در بخارات دم صفراوی که بسیار شود کنند ضعف معده کشنیز خشک
دانه هیل یکیک ماشه سوده سرشته بورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول شش ماشه عرق کیوره دو تولہ شربت انار شیرین دو تولہ بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و گاهی
جوشانده با تر مصرف میدهند مثلا عناب گل نیلوفر بعرق صندل عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر آمیخته و یا گل سرخ
گاوزبان هر یک چهار ماشه عناب پنجدانه جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت انار دو تولہ و یا در صورت نزله دیا قوزا همراه شربت
زوفا شربت بنفشه یکیک تولہ عرق عنب الثعلب پنج تولہ عرق نیلوفر چهار تولہ عرق صندل دو تولہ بالنگو چهار ماشه پاشیده و در خفقان بعد نار الحبن برای خشر

قلب آلوبخارا هفت دانه در عرقیات مالیده شربت بزوری داخل کرده دهند و یا در خفقان حار لعاب اسپغول شش ماشه شیرهٔ آلوبخارا ده دانه شیرهٔ خیارین
عرق شاهتره عرق گاوزبان نبات سفید تودری پنج ماشه پاشیده و در خفقان بعد خوردن کشته حار لعاب اسپغول شیرهٔ مغز تخم هندوانه عرق شاهتره
سکنجبین و در خفقان از گرمی هوا و اسهال لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت انار تخم بالنگو
و بصورت سوزش بول و گرمی بدن شیرهٔ تخم کاسنی نه ماشه عرق شاهتره شش توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بزوری بجای کشنیز و عرقیات دیگر و بالنگو
و در نسخهٔ دیگر عرق گاوزبان عوض شیرهٔ کاسنی ست و یا شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم خرفه عرق شاهتره گلاب خمیرهٔ صندل حل کرده دهند روز دوم کاهو بجای خرفه
و شربت نیلوفر بجای خمیرهٔ صندل نمایند و آب آلوبخارا ده دانه افزایند و بجهت آخر روز لعاب اسپغول نه ماشه گلاب چهار توله شربت انار دو توله و در خفقان
بسبب بیداری لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق گاوزبان شربت بزوری بارد شربت انار و یا لعاب بهدانه گلاب شربت انار شربت بنفشه عرق عنب الثعلب
عرق شاهتره بالنگو پاشیده و در خفقان و سوز فکر شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین گلاب نبات یا شربت انار و برای خفقان با نزله و زکام خمیرهٔ گاوزبان خمیرهٔ خشخاش
هر یک شش ماشه ممزوج نموده همراه عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک سه توله شربت بزوری دو توله بدهند و ایضاً برای خفقان با کثرت نزله
در کبر سن و قبض طبع گل خطمی سه ماشه گل نیلوفر سه ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده مالیده صاف کرده شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات
یکنیم توله اسپغول شش ماشه پاشیده نافع میشود و مخفی نماند که در بعضی امزجه که حرارت قلب زائد بود با وجود کبر سن تبرید مناسب و بنابر ضعف هاضمه در رطوبت معده
و دماغ از حرارت قلب که موجب تولید ریاح میشود اطریفل کشنیزی شیرهٔ خشخاش گاهی افزوده میشود و اگر صندل سفید نیم توله آمله کشنیز هر واحد پنج ماشه
در نیم پاو آب تر نمایند و صبح آب صاف او گرفته و درام شکر آمیخته بنوشند نافع خفقان گرم ست و گلقند از سنگهار کار گل آن قمع سرخ او دور کرده سفیدی گل او
با دو چند شکر سفید مالیده در ظرف آبگینه کرده چهل شب در ماهتاب نهند و هر روز یکتوله صبح بخورند نیز برای تقویت قلب و خفقان حار بی نظیر ست و خمیرهٔ عباسی کار گل عباسی
سرخ رنگ یک آثار عرق کشیده گلاب آمیخته با شکر قوام نمایند و در آخر قدری زهر مهره و طباشیر سائیده آمیخته خمیره سازند نیز نافع خفقان حارست **ذکر ادویهٔ**
مفردهٔ نافع خفقان حار نقوع آمله تنها یا با کشنیز خشک یا با لعاب گاوزبان و نبات و بالنگو خفقان حار را نافع ست و اگر کشنیز خشک شش ماشه در عرق
بید مشک و گلاب شب تر کنند و صبح مالیده شربت انار دو توله تخم بالنگو چهار ماشه داخل کرده بنوشند همان نفع دارد و یا سیب را از پوست پاک کرده قطع نموده
اول شب در عرق بید مشک تر کرده در سایه گذارند و نصف شب برخاسته بخورند و عقب آن عرق بنوشند و دو عدد گل گڑھل سرخ با نبات دو توله وقت صبح خوردن
در ازالهٔ حرارت قلب مجرب ست و یا به را از پوست پاک کرده تراشیده سه توله بالای آن نبات سه توله پاشیده و بید مشک یکتوله کیوڑه دو توله انداخته شب در شبنم
دارند و صبح از کارد سیم بخورند و آب آن بنوشند و اگر تخم ریحان یکتوله در آب تر کرده شب در هوا دارند و صبح بقدر دو درم شکر سفید آمیخته از قاشق فرو برند برای خفقان
حار مفید ست و اگر شش عدد گل چاندنی با سه دانهٔ فانیذ پیچیده بخورند دو هفته برابر ادامت کنند ضعف قلب و خفقان گرم را سود دهد و حکیم علویخان در عشرهٔ کامله
از مجربات خود نوشته و همچنین گل سداگلاب و سیوتی چهار عدد با طباشیر دو ماشه نبات یک توله و همچنین گلقند اینها دافع حرارت قلب ست و بقول محمد زکریا اگر کار
بر صاحب خفقان حار دشوار شود بر استعمال افیون مداومت کند که فائدهٔ عجیب دارد و تخم کاسنی نیز خفقان حار و ضعف دل را نافع و در درنج با قدری
کافور نافع خفقان حارست و از برگ کنگنی خرد هفت عدد در آب شیره کشیده بقند شیرین کرده نوشیدن نافع خفقان حارست و از اسپغول یک توله لعاب گرفته
با قدری شکر بنوشند که همان نفع دارد و آنشرهٔ تمر هندی با شکر سفید نوشیدن نافع خفقان گرم ملین طبع ست و از خس که اردو خسنی نیز سازند عرق کشیده
نوشیدن دافع خفقان گرم ست و قابض و مجرب و اگر در آن عرق شکر داخل کرده بقوام خمیره آرند و در آخر قدری عطر خس آمیزند خمیرهٔ خس گردد و مفید خفقان
و دافع حرارت تپ باشد و در تذکرهٔ سویدی ست که کاسنی بستانی و طباشیر و کشنیز و شاهتره هر واحد شرباً و صندل مقاصری شرباً و ضماداً نافع خفقان
حارست و شرب حماض اترج بشکر صاف یا تمر هندی یا انار ترش یا ریباس یا اکلیل الجبل مفید خفقان صفراویست **ذکر ادویهٔ مرکبهٔ نافع خفقان حار**
اطریفل کشنیزی که در دفع خفقان حار و منع بخار معده و مراق و تقویت دماغ و معده و دل انفع ست پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله

آمله گل سرخ تخم خشخاش گل گاوزبان هریک دو توله کشنیز خشک مقشر برابر همه کوفته بیخته قند سفید دو چند ترنجبین یکچند ادویه بقوام آورده مشک یک نیم ماشه زعفران دو ماشه بگلاب سوده اضافه کنند و باعرق گاوزبان هر صبح بخورند **نوع دیگر** مسمی باطریفل کشنیزی در خفقان حار و صداع و دوار و سوزش دماغ نافع بود بگیرند هلیلجات ثلثه و آمله و پوست بلیله هریک دو درم و کشنیز مقشر پنج درم و روغن بادام و گل گاوزبان هریک دو درم مشک یک ماشه کافور سه ماشه زعفران دو ماشه گلاب بقدر مناسب شهد خالص دو چند نبات سفید یکچند ادویه بدستور مرتب سازند **جوارش شاهی** که در خفقان حار و مالیخولیای مراقی همواره معمول است و مقوی قلب و معده و مفرح زرشک بیدانه بست و پنج مثقال آمله مربی بلیله مربی هر دو خسته دور کرده گلاب عرق بیدمشک هریک هفتاد مثقال همه را در عرقیات مذکوره بپزند تا مهرا شود صاف نموده شربت انار شیرین و ترش نبات سفید هریک بست و پنج مثقال سکنجبین سی مثقال شربت نارنج شربت لیمون شربت آلو هریک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم دانگ ابریشم مقرض ورق طلا ورق نقره مروارید ناسفته هریک سه مثقال گل گاوزبان غنچه گل سرخ هریک پنج مثقال کوفته بیخته بسرشند خوراک دو درم **خمیره صندل** معمول در خفقان حار را دهٔ صندل سفید بست مثقال در آب نیم آثار تر کرده یک شبانه روز نگاهدارند بعد از آن جوشانیده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند و بقدر شش ماشه همراه تبرید بدهند و گاهی این نسخه زهرمهره سوده یکدرم بیدمشک رب انار شیرین رب به شیرین هر واحد ربع رطل اضافه کرده در تقویت قلب و دفع حرارت جگر و تسکین عطش بی‌عدیل یافته و عوض آب گلاب کنند اگر مانعی نباشد **نوع دیگر** مقوی قلب و دماغ و از برای خفقان حار موضوع صندل سفید بگلاب سوده بست مثقال قند سفید یکصد و شصت مثقال عنبر اشهب نیم مثقال مشک خالص یک نیم دانگ ورق طلا ورق نقره هریک نیم مثقال گلاب یکصد و شصت مثقال عرق بیدمشک هشتاد مثقال قند را بگلاب و عرق مذکور حل کرده بآتش ملایم بقوام آرند و سفیدی تخم مرغ و شیر و آب درهم کرده دست زنند تا کف کند آنرا بر آن قند زده تیر معجون سازی بر آن زنند تا مثل خمیره شود پس عنبر و مشک با قدری نبات سفید سوده داخل نمایند و بر هم زنند پس ورق طلا و نقره محلول داخل کرده برهم کنند پس صندل را داخل کرده نیکو برهم زنند و نگاهدارند **خمیره مروارید** نافع خفقان حار و مقوی قلب مروارید ناسفته یکتوله طباشیر هفت ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم تربز هریک یکتوله شربت سیب شربت انار شیرین هریک هفت توله نبات پنج توله بدستور مرتب سازند شربتی دو مثقال **دواء المسک بارد** معمول برای خفقان حار و مقوی قلب مروارید کشنیز مقشر گل گاوزبان هر واحد یکدرم کهربا طباشیر صندل سفید گل سرخ ابریشم مقرض هریک چهار درم مشک یکدرم شربت آمله شربت زرشک شربت انار شیرین هر واحد پانزده قند سفید سی درم **نوع دیگر** که معمول است مشک عنبر هریک نیم مثقال مروارید ناسفته کهربا مرجان گل سرخ گاوزبان طباشیر صندل سفید بگلاب سوده کشنیز هریک سه مثقال آب سیب شیرین عرق بیدمشک هریک سی مثقال قند سفید هشتاد مثقال **نوع دیگر** مجرب مروارید ناسفته کهربای شمعی هریک نه ماشه تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو هریک دو توله صندل سفید ابریشم مقرض غنچه گل سرخ گاوزبان هریک یکتوله مشک تبتی سه ماشه عنبر اشهب چهار ماشه ورق طلا سه ماشه ورق نقره نه ماشه نبات سفید نیم آثار شربت فواکه یا و سیر بدستور معمول مرتب سازند و در نسخه دیگر وزن صندل تا گل سرخ هریک دو درم و مغز تخم کدو نیز دو درم و تخم خرفه چهار مثقال است و طباشیر کشنیز مقشر گل گاوزبان هریک دو درم رب سیب و قند عوض گاوزبان و عنبر و اوراق و نبات و شربت فواکه است **نوع دیگر** نسخه ساده که همیشه معمول و بفوائد عجیب مشمول مشک خالص عنبر اشهب گل گاوزبان هریک یکدرم ابریشم مقرض ورق نقره هریک دو درم طباشیر گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید هریک چهار درم شربت سیب ولایتی نیم آثار نبات و گلاب هریک یک آثار معجون سازند و سفیدی بیضه سی عدد وقت حل کردن کم کم انداخته سفید کنند **سفوف مروارید** جهت دفع خفقان و تقویت دل نافع گل گاوزبان گل نیلوفر گل بید مشک گل سرخ هریک دو درم مروارید ناسفته زهرمهره خطائی حجر ارمنی کهربا شب سبز یاقوت هریک نیم درم گل داغستانی طباشیر هریک یکدرم کشنیز مقشر صندلین هر واحد دو درم کوفته بیخته سفوف سازند و از یکدرم تا دو درم همراه گلاب بخورند **سفوف طباشیر** که بخفقان شدید الحرارت نافع گل سرخ طباشیر صندل سفید هریک سه درم کشنیز خشک شش درم کافور ربع درم زعفران نیم دانگ

خفقان حار

ودر نسخهٔ دیگر مروارید کهربا هر یک نیم درم عوض زعفران ست و وزن کشنیز دو درم خوراک بقدر مناسب **سکنجبین صندلی** دافع خفقان حار بیاید
صندل سفید سی مثقال سه روز در بیست و پنج مثقال سرکه و گلاب و عرق نیلوفر ترکرده جوش دهند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده با دو صد مثقال
قند سفید بقوام آورند و نیم مثقال زعفران در صره بسته در جوش اندازند و بعد آمدن قوام صندل سفید بگلاب سوده طباشیر هر یک ده مثقال کافور
نیم درم سائیده اضافه کنند **شربت سیب لیمونی** نافع خفقان حار آب سیب شیرین نیم آثار آب لیمون کاغذی پاو آثار عرق بید مشک
نیم پاو و قند سفید یک نیم آثار قوام ساخته کافور سه ماشه سوده آمیخته بکار برند **شربت فالسه** معمول دافع خفقان حار مقوی معده مانع قی
نافع حرارت مزاج و ماهی صفراوی مع فساد خون و خوش ذائقه است همراه طعام نیز توان خورد فالسهٔ شیرین سیاه رنگ را در گلاب و آب مالیده صاف کرده
باد و چندان قند بقوام آورند **شربت صندل** مقوی دل نافع خفقان گرم و معده و جگر حار و مسکن تشنگی و قابض حکم صندل سفید سوهان
کرده یا جوکوب ساخته بیست مثقال در یک رطل گلاب تر نمایند دو شبانه روز پس گلاب صاف کرده بستانند و آن صندل را در آب خالص بجوشانند
تا قوت صندل کما حقه برآید و آب بقدر مناسب بماند پس صاف نموده این آب با گلاب آمیخته قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام آرند **شربت**
صندل ترش که در ضعف قلب و خفقان حار معمول کشنیز خشک کوفته پنج درم صندل سفید کوفته سی درم در آب غوره یکصد درم و سرکه انگور
پانزده درم و آب خالص یک آثار یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده قند یک آثار داخل کنند و زعفران نیم درم
در خرقه بسته در آن افگنند و بپزند و کف بردارند و خرقهٔ زعفران را چند بار مالیده بیرون آرند و بقوام آورده فرود آرند و وقتیکه نیم گرم باشد نیم مثقال کافور
و طباشیر صندل سفید بگلاب سوده هر یک سه درم داخل سازند شربتی پنج درم با شیرهٔ خرفه **شربت گاوزبان** نافع خفقان حار مقوی قلب گاوزبان
گل سرخ برادهٔ صندل سفید گل نیلوفر هر یک یک نیم توله قند پاو آثار بدستور بقوام آرند در آخر قوام یک درم طباشیر سوده افزایند شربت دو توله همراه گل گاوزبان
گل نسرین کشنیز خشک ابریشم بهمنین عناب زیاده کرده میشود **شراب الصالحین** معمول جهت دفع خفقان حار و رفع مادهٔ ابخرهٔ سودا و مراق
در رحم و ازالهٔ توحش و جنون نماید و رنگ بشره گلگون کند مقوی و مشهی ست بگیرند گل گرهل صد عدد و سیری باز آن دور کرده با آب لیمون کاغذی پا بهر
مالیده در پیالهٔ چینی تمام شب زیر آسمان نگهدارند و صبح شربت نبات که یک سیر نبات را بدو سیر آب باران شربت کرده باشند یکجا کرده در شیشهٔ نیم
که نصف شیشه یا ثلث آن خالی ماند انداخته سر شیشه محکم بسته در ظرف پر آب در گوشه یا طاق بالا نگهدارند بعد سه یا چهار روز که جوش خورده کف بر آید
صاف کرده نگهدارند و از دو درم تا شش درم معمل آرند و اگر آب لیمون زیاده اندازند میخوش میشود و در قطع خمار موثر بود و اگر تخدیر و سکر مطلوب باشد
بیخ لفاح سه چهار ماشه همراه گلها و شربت در شیشه اضافه کنند و جهت امزجهٔ حاره که تقویت جگر منظور باشد بجای آب باران آب انار اندازند
و برای تقویت قلب همراه آب باران گلاب و بید مشک افزایند **عرق شیر** معمول در خفقان حار گل گاوزبان سه توله گل نیلوفر گل کاسنی
گل نسرین گل سداگلاب گل سرخ کشنیز تخم کاسنی و کاهو و خرفه و خیارین و کشنیز ابریشم خام هر یک نه توله خس بست و پنج توله خاکشی [illegible]
در آب و ربا بست و چهل و پنج توله کسیر و مقشر یک آثار برگ [illegible] هفت توله آب برگ خرفه و لیمون شربتی و تربوز و خیار هر یک سیاه صندل سفید
ده توله گلاب چهار شیشه نبات نیم آثار شیر بز هفت آثار از جمله هفت شیشه عرق کشند شربتی از هفت توله تا بست و پنج توله با خمیرهٔ مروارید و شربت
سیب لیمونی و جز آن که در خفقان دموی و صفراوی مناسب باشد **قرص کافور** که در خفقان حار و تپ دق و غیره معمول ست کافور
[illegible] جزو زعفران چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل سفید چهار جزو کوفته بیخته اقراص سازند نوع دیگر برای خفقان حار
کافور نیم درم تخم کاسنی گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم تربوز طباشیر هر یک پنج درم صندل سفید دو درم بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند
شربتی دو درم **معجون صندل** نافع خفقان حار و مانع قی و صعود ابخره از معده و مراق و رحم و فوائد عجیب و غریب دارد صندل سفید نرم
سائیده سی درم آب تمر هندی آب انار دانه هر یک نیم رطل شکر سفید سه رطل اول شکر را بقوام آرند بعد از آن صندل را داخل نمایند

که قریب قوام آید پس آب تمر هندی و آب انار داخل کرده بقوام معجون آرند و بعد فرود آوردن طباشیر چهار درم عود دو درم زعفران یکدرم سائیده اضافه نمایند و در ظرف شیشه یا نقره نگاه دارند شربت از دو درم تا چهار درم **معجون نقره** مستعمل در خفقان حار و مالیخولیا و نهایت مقوی اعضای رئیسه است مروارید ناسفته یاقوت رمانی زمرد سبز عنبر اشهب ورق طلا هر واحد یکمثقال یشب سبز کهربای شمعی بسد سرخ زهر مهره خطائی طباشیر کبود هر یک شش ماشه ابریشم مقرض یکتوله ورق نقره چهار توله آب سیب شیرین آب انار شیرین هر یک نیم پاؤ نبات سفید عرق کیوڑه عرق گاؤزبان عرق بیدمشک هر یک پاؤ سیر جواهر را در عرقها حل کرده آنها در عرقیات و نبات بقوام آورده اول عنبر حل سازند پس اوراق طلا و نقره یک یک حل کرده باقی ادویه بیامیزند و بقدر یکمثقال با بدرقه مناسب استعمال نمایند

مفرح بارد که در مالیخولیا و خفقان حار همواره معمول است مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یکمثقال گل گاؤزبان طباشیر سفید مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین هر یک بست مثقال نبات سفید یکصد و بست مثقال گلاب بست و پنج مثقال بیدمشک کشمیری بست و پنج مثقال بطریق معمول معجون سازند خوراک از یکدرم تا یکمثقال است **نوع دیگر** مختصر که در امراض حار قلب معمول گل سرخ گاؤزبان هر یک دو درم طباشیر سه درم مروارید ناسفته یکمثقال کشنیز خشک کهربای شمعی هر یک یکدرم کافور یک ماشه شربت صندل و انار و قند سفید برابر واحد یکچند ادویه قوام ساخته آمیزند شربتی دو مثقال همراه عرق **طباشیر ایضاً** نسخه ساده که بکثرت بعمل آمده مقوی قلب و دافع حرارت است زهر مهره خطائی بگلاب سوده صندل سفید سوده گل گاؤزبان گل سرخ مغز تخم خیارین کشنیز مقشر تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال طباشیر سفید دو درم زرشک محلول بگلاب سه مثقال شربت انار شیرین ولایتی بست و پنج مثقال مربای آمله خسته دور کرده چهار عدد قند دو چند ادویه و اگر قبض منظور بود پوست ترنج یکدرم شربت حب الآس برابر شربت انار اضافه نمایند و قند برابر ادویه گیرند و اگر حرارت متشبث باعضای اصلیه باشد نیم درم کافور یا یکدرم زعفران افزایند **نوع دیگر** که برای خفقان سوزش سر و شانها بعد فصد قیفال خوردن این نسخه کلی دارد مروارید کهربا مرجان یشب فادزهر معدنی بگلاب صلایه کرده تخم کاهو ورق نقره گاؤزبان لاجورد مغسول زعفران تخم خشخاش هر واحد یکدرم گل گاؤزبان گل بنفشه کشنیز مقشر دانه فاقلین بهمنین صندل بگلاب سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیار گل سرخ هر یک دو درم عنبر ورق طلا هر یک نیم درم مربای هلیله مربای آمله هر یک دو عدد شربت آلو شربت انار شیرین ولایتی شربت نیلوفر شربت خشخاش هر یک ده توله قند دو چند بدستور بگلاب بقوام آورند **ایضاً** که برای خفقان حار مجرب گل سرخ طباشیر مروارید هر یک سه ماشه یا دو بالا گل نیلوفر تخم خرفه کشنیز خشک کهربا صندلین سفید و سرخ هر یک دو ماشه زرشک پنج ماشه مشک خالص یکدانگ بشربت سیب سرشته استعمال نمایند که بغایت مفید است **نوع دیگر** که خفقان دموی و صفراوی را دفع کند و بسیار نافع است و مجرب و معمول طباشیر سفید گاؤزبان تخم کاسنی هر یک سه درم آمله منقی پانزده درم صندل سفید گل سرخ مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد یشب سبز یشب سفید زهر مهره خطائی سوده هر یک سه درم و نیم ورق نقره نیم مثقال زعفران نیم درم مشک یکماشه شربت سیب شربت به شیرین هر یک چند قند سفید دو چند ادویه بدستور مقرر طیار سازند خوراک پنج ماشه **نوع دیگر** که بجهت حرارت قلب و خفقان و غشی که از مشارکت قلب باشد و بجهت تقویت قوای ناقهین بعد از مرض همواره مستعمل و سهل صدف مروارید سوده طباشیر زهر مهره سوده کهربا سوده هر واحد یکنیم درم گاؤزبان تخم خرفه مغز تخم کدو تخم کاهو مغز تخم مغز تخم خربزه گل ارمنی هر یک دو درم زعفران نیم درم قند سفید سه چند در آب باران بقوام آورده ادویه دیگر کوفته بیخته آمیزند و در ظرف چینی نگهدارند قدر خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه **نوع دیگر** که خیلی خوش مزه است و کثیر المنافع مشاهده شده یاقوت رمانی یاقوت زرد عقیق یمنی یشب سبز کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق نقره هر یک نه ماشه لعل بدخشی ورق طلا عنبر اشهب مشک خالص هر یک چهار ماشه زهر مهره گل گاؤزبان غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز مقشر ابریشم مقرض صندل سفید گل ارمنی هر یک یک توله تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو توله زعفران سه ماشه قند سفید عسل مصفی آب سیب شیرین هر یک پاؤ سیر گلاب عرق بیدمشک عرق گاؤزبان هر یک نیم پاؤ بدستور مقرر مرتب سازند **یاقوتی بارد** نسخه معمول حکیم علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی ورق نقره هر یک نه ماشه لعل بدخشی زمرد سبز عنبر اشهب هر یک چهار ماشه بسد محرق شش ماشه طباشیر صندل سفید کشنیز مقشر گاؤزبان بهمن سفید غنچه گل سرخ ابریشم مقرض هر یک یکتوله آمله منقی دو توله ورق طلا سه ماشه نبات سفید نیم آثار آب انار شیرین پاؤ آثار عسل مصفی پاؤ سیر توله بدستور طیار نمایند

نوع دیگر که مجربست یاقوت سرخ یاقوت زرد و لعل بدخشی عقیق یمنی یشب سفید یشب سبز مروارید ناسفته زهر مهره خطائی کهربای شمعی مرجان بسد احمر هریک شش ماشه در گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان سحق بلیغ نموده گشنیز خشک گل گاوزبان هریک نه ماشه گل سرخ طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید بگلاب سوده هریک شش ماشه تخم خرفه مقشر یکتوله کوفته بیخته در آب انار شیرین و آب سیب هریک نیم آثار عرق بید مشک یا آثار قند سفید نیم آثار بقوام آرند و ورق نقره یک توله ورق طلا شش ماشه عنبر اشهب سه ماشه اضافه ساخته علی الرسم مرتب سازند

نوع دیگر جهت خفقان و مالیخولیا و وسواس مفید مروارید ناسفته شش ماشه بسد کهربا لعل بدخشی یشب سفید هریک دو ماشه یاقوت زرد یکنیم ماشه بهمنین صندلین طباشیر زهر مهره سوده هریک سه نیم ماشه مغز تخم خیارین تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز هریک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هریک یکنیم ماشه ورق نقره یکتوله نبات شربت فواکه بقدر مناسب بدستور مقرر طیار سازند و گاهی قدری کافور نیز اضافه کرده باشند و نافع دیده

نوع دیگر مقوی که معمول گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ صندل سفید بگلاب سوده هریک سه درم طباشیر یشب سبز گشنیز مقشر خرفه مقشر دانه هیل هریک دو درم مروارید کهربا بسد یاقوت ابریشم مقرض پوست ترنج هریک یکنیم درم زرشک سه توله ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم شربت انار شیرین ولایتی نیم پاو قند سفید یا آثار گلاب نیم پاو مشک عنبر هر واحد ربع درم زعفران یکدرم مربای آمله و بلیله هر واحد ربع بدستور مرتب سازند

اقوال حذاق شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که در خفقان دموی تنقیه بفصد باسلیق و اخراج خون کثیر نمایند و تعدیل غذا بکم و کیف کنند و اگر آنرا نوائب یا فصلی معین باشد که دران بیشتر افتد مثل ربیع مثلاً پس واجبست که قبل نوبت اقدام بفصد و تلطیف غذا و تناول مقویات قلب بعد فصد نمایند و ایضاً گویند که اگر خفقان حار مع ماده باشد و تنقیه آن کرده باشند و ازان باقی ماند یا خفقان حار بلا ماده باشد واجبست که تغذیه صاحب او بدانچه قلیل المقدار و نافع یعنی کثیر الغذا باشد باید کرد مثل نان در گلاب که دران قدری تمر هندی باشد تر کرده و نان بشربت سیب و مرقه سیب و در دوغ قریب العهد بمخض غیر ترش بسیار دهند و اگر در دوغ قدری ترشی باشد و لیکن فائق استعمال آن بهترین غذا برای آنها باشد و مبالغه در جدا کردن مسکه ازان ننمایند بلکه اگر ازان مسکه علیحده نکنند در اکثر اوقات اولی باشد و نان با فشرجات غالب حلاوت از لیمو و انبه و نارنگی و غیره بگلاب و بید مشک و شکر بدهند و کدو و بقله یمانی و فواکه بارد خورند و خربزه فائق را خاصیت ست در تقویت قلب مطلقاً و کذلک هندوانه در خفقان حار و اگر مریض احتمال گوشت نماید قریص یا ملام از جوزه مرغ و کبک و اصناف مصوص هر واحد متخذ بعصارات فواکه و خورده و سرکه شد و مرشوش بران گلاب و عرق بید و اگر ترشی ترنج یا لیمون باشد نافعترست و اگر التهاب شدت کند آب سرد و آب برف ممزوج بگلاب جرعه جرعه بنوشند و بشربت فواکه و سیب و مانند آن اندک اندک بیاشامند و اگر دران احتیاج امتزاج کافور باشد بعمل آرند و بسا است که احتیاج می افتد باینکه بر شربت آب از رطل یا دو رطل سکر فائق محلول اقتصار غذای او نمایند و آن بغایت نافعست درین باب و اگر خواهند بقدری مغز نان با کعک تقویت او نمایند و اگر قوت ضعیف و خوف انطفای حرارت غریزی باشد لابدست اختلاط بان و امثال آن از کبابه و قاقله و پوست ترنج و ایضاً گشنیز و کافور مع گل سرخ و طباشیر نافع و برگ گاوزبان اقدام نمایند و از غایت او خوف نکنند و استعمال او در هر مشروب نمایند و کذلک عرق آن و گاهی دران نوشیدن یکدرم پوست طلائی در آب سرد ایام متوالی نفع میکند و در تبرید هوا جهد نمایند و نفوخات و شمومات خوشبو کافوری و صندلی حاضر دارند و اشتمام لخلخه صندل و کافور و گلاب با فعست و نقل هوای بارد واجب دانند و صاحب خفقان حار مینماید و بر قلب ضماد مبرد از صندل و گلاب و آب آهن گران و کافور و گل سرخ و طباشیر و عدس سازند و خصوصاً در حمیات و اما مرکبات نافعه درین باب اینست که قرص کافور با زعفران بشربت ترشی ترنج که دران برگ ترنج نیز داخل کرده باشند و دوا المسک شیرین و مفرح بارد دهند و آنچه نفع بین میکند اینست که بگیرند آب ترشی ترنج و آب لیمو و سرد و بگلاب بیامیزند و ترشی آنها بسکر طبرزد بشکنند و بدهند و اگر قوت ضعیف و خوف عدم مقاومت حرارت غریزی باشیای بارده باشد باشربه دیگر مثل شربت به و سیب و امرود و امثال آن از اغذیه و اشربه اندکی از کبابه یا قاقله یا قرنفل و مانند آن بیامیزند و اگر خفقان شدید الحرارت نباشد این قرص مجربست طباشیر چهار درم کهربا عود هندی سک هر واحد دو درم

تا قلہ قرنفل ہر واحد یکدرم کافور نیم درم کتیرا سہ درم بآب تربجبین قرص سازند ہر یکی بوزن نیم درم شربت یک قرص بگلاب وایضا در پنج یک جزو کافور ربع جزو
صندل ثلث جزو مروارید کہربا بسد عود ہندی طباشیر گل سرخ ہر واحد نیم جزو گاوزبان دو جزو بآب سیب سرشتہ قرص سازند شربت از درم تا مثقال و نیز ازان
در لطف رعیت تخم کاہو تخم کاسنی طباشیر گل سرخ صندل تخم خرفہ گاوزبان کشنیز خشک بسد کہربا مروارید سفوف سازند دو درم ازان بخورند کہ لغایت
نیکوست و اگر حاجت شدید باشد بگیرند طباشیر صندل زرد گل سرخ ہر واحد یکجزو کافور ربع جزو شربت دو درم و نسخہ دیگر نشاستہ کہربا مروارید بادرنجبویہ
فرنجمشک شب یمانی بریان سہ سہ جزو گل ارمنی کشنیز خشک پنج پنج جزو خوراک یک مثقال بآب بادرنجبویہ سیب و اگر افراط نماید و اشتعال زیادتی
کند خوف ابتدای تولد ورم و بثرہ باشد بسباست کہ احتیاج بآشامیدن تخم لفاح و انیون افتد و بہتر آنست کہ از تخم لفاح تا ربع درم و از انیون
تا نیم دانگ بدوای خوشبو از مشک و عود خام ہر واحد نیم طسوج و کافور طسوج و زعفران نیم طسوج آمیختہ بحسب قوت و وقت و حاجت
بخورانند و اولی آنست کہ عوض افیون آب پوست خشخاش چنانچہ معتاد کوکنار یان ست بیاشامند و لفاح را شارح گیلانی مکروہ میداند و مفرح یاقوتی بارد تا لیف او
درین مرض لغایت نافع ست و ازان خلق کثیر صحت یافتہ چنانچہ خفقان بست سال ازین زائل شد و باید کہ باین مفرح و نبیذ زبیب و رایب مخلوط بشکر فائق
مداومت نمایند و اگر باین شکر قدری عنبر مخلوط سازند اولی بود و کذلک زردی بیضہ نیمبرشت کہ بران شکر فائق یا قدری عنبر سفید سودہ بپاشند و مدار تمام
این امور نمایند و سائر انچہ مناسب آن باشد استعمال کنند مسیحی گوید کہ برای خفقان حار کہ بآن علامات غلبہ خون یافتہ شود فصد باسلیق کنند و این قرص
بخورند اگر حرارت قوی باشد و نسخہ او ہمان قرص کافور ست کہ در علاج امراض قلب از سوء مزاج حار در قول گیلانی مسطور شد و ہر روز یکمثقال تا مدت دو ہفتہ
بخورند و اگر کفایت نکند دوغ ہر روز بنوشند و غذا جوزہ مرغ و زیرباج و حصرمیہ معوص باشد و سکنجبین سادہ بیاشامند و این سفوف استعمال نمایند سبز خشک
دو درم گل سرخ و طباشیر ہر واحد یکدرم کافور یک قیراط یک مثقال ازان بآب سیب یا ترشی ترنج یا دوغ گاو بخورند و اگر حرارت بعد فصد کم گردد این سفوف استعمال نمایند
گل سرخ طباشیر ہر واحد سہ درم کشنیز خشک یکدرم بسد مروارید کہربا ہر واحد نیم درم کافور یک دانگ و یا دوغ گاو باین طریق بنوشند طباشیر دو درم گل سرخ
کبابہ قاقلہ خیربوا ہر واحد سہ درم در سہ رطل دوغ ترش بخیسانند در سہ روز بنوشند و این فیروطی استعمال کنند موم مصفی بروغن بنفشہ گداختہ در صلایہ اندازند
و بآب کدو و آب برگ خرفہ و گلاب کہ دران صندل جوشانیدہ باشند حل کنند تا آنکہ مستوی گردد و تمریخ صدر و میان ہر دو شانہ بآن نمایند و این سفوف خفقان را
نافع ست بسد کہربا مروارید گاوزبان شب یمانی گل ارمنی ہر واحد یکمثقال مسک نیم مثقال شکر طبرزد ہفت مثقال کوفتہ بیختہ یکمثقال بگلاب بخورند و اگر مقدار
شب یمانی بسیار اندک ازان بگیرند اولی باشد و نسخہ سفوف دیگر کہ دران شب یمانی بریان داخل ست و نسخہ قرص ہمانست کہ در قول شیخ گذشت مجوسی گوید
کہ اگر خفقان از سوء مزاج حار یا رطوبت دموی باشد باید کہ مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد فصد آب انار میخوش و آب تمر ہندی و سائر اشیا کہ در علاج سوء مزاج
حار قلب مذکور شد بدہند و این سفوف نافع ست مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو تخم خرفہ ہر یک پنج درم زرشک گل ارمنی گل سرخ ہر واحد سہ درم طباشیر
کہربا ہر یک دو درم عود کافور معتدل کہ ہر واحد یکنیم درم ہمہ را باریک کوفتہ یک مثقال بآب انار میخوش یا شربت سیب بخورند و این نیز نافع گل سرخ طباشیر صندل
سفید ہر واحد سہ درم کشنیز خشک دو درم بسد مروارید کہربا ہر واحد نیم درم کافور ربع درم جمیع اجزا باریک سائیدہ بدستور سفوف سابق استعمال نمایند
ایلاقی و جرجانی گویند کہ اگر علامات غلبہ خون ظاہر باشد اول فصد باسلیق نمایند و اشربہ و عطریات بارد بکار برند و ہوای خانہ سرد کنند و صندل بگلاب
سودہ اندکی سرکہ بران چکانیدہ و کافور دران حل کردہ آب سیب ترش و آب بہ آمیزند و خرقہ کتان بدان تر کردہ مدام بر سینہ نہند و آب ہندوانہ بگلاب آمیختہ
و رصاد و طلا استعمال نمایند و پیراہن در صندل کہ بگلاب سائیدہ و کافور دران حل کردہ باشند رنگین نمودہ در سایہ خشک کردہ بپوشند و ہر وقت اندک گلاب بران
پاشند و شربت صندل ترش و گلاب و قرص کافور استعمال نمایند و این شربت حرارت و تشنگی بنشاند بگیرند آب انار ترش و آب آلوی ترش و آب تمر ہندی
و آب ترنج و آب غورہ مساوی و شکر برابر ہمہ آمیختہ بقوام آرند و سفوفیکہ دران شب یمانی ست و در قول مسیحی گذشت دو مثقال بشربت سیب یا شربت انار استعمال نمایند
و اگر با وجود فصد تنقیہ دیگر حاجت آید مطبوخ ہلیلہ دہند و اگر ماء الجبن دہند اولی تر باشد و ترتیب ادویہ اینست کہ صبح قرص کافور بشربت سیب یا شربت انار ترش

ویا آب انار یا لشیره تخم خرفه یا آب خیار ویا بماء الشعیر بدہند و بوقت خواب سفوف مذکور با آب انار بخورانند واگر از سفوف کراہت کنند گل ارمنی با آب انار
ولعاب اسپغول بدہند واگر تپ نباشد عوض این آبها دوغ گاو سود دارد و غذا ماہی تازه مطبوخ بسرکه در مزوره انار دانه وریباس وحصرم دہند محمود تبریزی
ذخجندی مینویسند که اگر خفقان از امتلای خون باشد اول فصد باسلیق چپ کنند و فصد صافن اگر مریض متحمل نباشد وہر صبح سکنجبین ساده ده درم بگلاب
ده درم وشربت سیب وریباس یا حماض ہر چه از ینها باشد ده درم بیاشامند و رایب اقراص کافور بکار برند و غذا مزوره انبر باریس یا حماض با رمان یا
مغنیره یا مصلیه بلحوم جدی سازند واگر از امتلای صفرا باشد علاجش مثل علاج دموی ست بغیر فصد و تقویت قلب بمفرحات مقویه وتبریدا و با قراص فو
وشربت صندل و سکنجبین ساده وماء الرایب و تضمید صدر بصندلین و اقاقیا و کشنیز خشک وگلاب وآب طحلب و پوشیدن پارچه کتان مصندل و سکون
بمساکن بارده مرشوش بآب سرد و گلاب و تنقل بسیب وامرود و به و از اغذیه مزورات حامضه مثل رمانیه وزرشکیه دہند و این دوا نافع خفقان حار ست
تخم کاہو مغز تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم خیار ہر واحد پنج درم تخم خرفه تخم حماض کشنیز خشک ہر واحد سه درم طباشیر تخم کاسنی ہر یک چهار درم صندل سرخ دو درم
سه درم زرشک پنج درم باریک سائیده بشربت سیب بسرشند شربت یکمثقال الشربت شربت فواکه سعید بن هبة الله گوید که علاج خفقان
حار آشامیدن ماء الشعیر با آب انار میخوش و ایضا رب سیب ترش یا رب ترنج ہنگام لین طبیعت و رب آلو و آب تمر ہندی وقت قبض و بعد تبرید ماء القراح
بسکنجبین نمایند و اگر حرارت شدید باشد اقراص کافور بشربت سیب یا آب انار میخوش دہند و اگر حرارت بماده دموی باشد واجبست که فصد یا حجامت
مریض نمایند و بعد تنقیه تعدیل مزاج باستعمال مبردات کنند و اگر ماده صفراوی باشد اسهال بطبیخ ہلیله باید کرد و رب ترش ترنج بدہند که آنرا خاصیت عجیبست
در امراض قلب حادث از حرارت و کذلک شربت سیب و سینه را بصندل و گلاب و کافور طلا سازند و لباس مصندل بپوشند و غذا از جوزه مرغ با آب انار
یا آب حصرم یا ترشی ترنج سازند و کافور و صندل و نیلوفر و گل سرخ ببویند و از جماع و ہم و غم حذر نمایند فقط قرشی و سدید گازرونی و خضر بن علی مینویسند
که اگر خفقان دموی باشد علاج بفصد نمایند و جماع در دموی بلیغ النفع ست و در صفراوی تنقیه ماده آن کنند و بعد از ان بتعدیل مزاج قلب نمایند باشربه
بارده خوشبو مثل شربت حماض و سیب و نیلوفر و انار اگر با نرمی طبع باشد و الا شربت تمر ہندی دہند و ہر چه از اشربه بنوشند بعرق گاوزبان و عرق نیلوفر
شاهی و گلاب بنوشند و یا بشیره تخم خرفه اگر سوء مزاج حار قوی باشد و بمفرحات و یا قوتهای بارد و غیره و بباست که احتیاج بکافور افتد اگر حرارت مفرط باشد
و درین ہنگام واجبست که بمفرح یاقوتی کافور اضافه نمایند یا مفرح کافوری دہند تا آنکه سوء مزاج حار زائل شود و اگر سوء مزاج مفرط نباشد برادویه سرد البرودة
مثل کافور جسارت ننمایند که ہر چند تبرید قلب خواہند کرد لیکن اطفای روح قلبی نیز خواہند نمود و اگر ضرورت آن باشد با دویه حاره مخلوط نمایند ولهذا اطبا با کافور
زعفران در قرص کافور نموده اند و خوشبوهای بارده مثل گل سرخ بران آب پاشیده و بنفشه و خلاف و نیلوفر و خیار و آس رطب و آب آنها و ایضا کافور و صندل
و سیب و امرود و به ببویند و اغذیه رمانیه و حصرمیه و تفاحیه و ریباسیه و حماضیه و زرشکیه که در طبخ آنها کشنیز و دارچینی داخل کرده باشند بدہند و سینه را
بلعاب اسپغول بگلاب و یا سویق با آب کاسنی و یا بزرقطونا و سویق و آرد خطمی بگلاب ضماد سازند و صاحب اغراض گوید که نزدیک من تضمید صدر با ضمده بارده
نفع نمیکند مثل شم صندل و گلاب و کافور زیرا که منفعت شم بقلب بسرعت میرسد و ضماد بارد حرارت را در قلب محتقن میسازند و بخار حار او بسوی دماغ
مرتقی میگردد و آنرا گرم میگرداند و در خانه آب بپاشند و تبرید ہوا نمایند و کثرت خرامات کنند و بقرب میاه جاریه بنشینند و فرح و لذت و وسعت اختیار نمایند
- باد کش کنند و بسوی بساتین و سبزه و مواضع روشن و الوان حسنه نظر دارند و آواز خوش و نغمات ملایم بشنوند و ابریشم بپوشند

علاج خفقان بارد

باد رنجبویه گاوزبان جوشانیده گلقند لسترن داخل کرده بدہند و دواء المسک و مفرح حار ہمراه عرق بادرنجبویه و عرق قرنفل یا عرق عنبر یا عرق زرد ک یا عرق مسنبول
خورانند و طبیخ گاوزبان و بادیان و مویز منقی مجرب نوشته اند و سفوف برگ گاوزبان و درونج عقربی ہر یک دو ماشه زرنباد یکماشه بشربت انار شیرین یا
شربت مکرر ستته ہمراه گلاب و عرق گاوزبان و عرق کیوڑه دادن در خفقان بارد و ضعف قلب مجرب ست و در مسهلات و مبدلات مزاج ادویه مقوی قلب مفرح مثل

گاؤزبان و بادرنجبویه و زعفران الازم تر جوارش عنبر و دواء المسک و الوشدارو مناسب و گل نرگس و یاسمین بوئیدن و دهن سوسن و زنبق بر سینه بمالند و یا
سنبل الطیب و زعفران و گل سرخ و در آب ریحان یا بادرنجبویه سائیده بر سینه ضماد کنند و گوشت مرغ و گنجشک با مصالح خوشبو پخته بخورند و از اغذیه بارده
و آب سرد پرهیز نمایند و ریاضت و غضب مستحق بلبست وایضاً در خفقان بارد و عرق لیلیا رده ضعف دل چند بیدمشک گل گاؤزبان عود هندی عنبر اشهب
مشک دارچینی بسباسه قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه در رب بهی آمیخته چهار توله عرق گاؤزبان و کیوڑه تخم فرنجمشک باشیده بخورند و برای خفقان بارد
بازله عنبر اشهب سوده بگلقند سیوتی سرشته همراه سه دانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه در عرق گاؤزبان چهار توله عرق کوه پنج توله جوشانیده شربت [illegible]
دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه باشیده بنوشند و یا خمیره ابریشم چهار ماشه با عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب هر یک چهار توله شربت بنفشه دو توله خاکشی
چهار ماشه بدهند و یا دیاقوذا خورده بالائش شربت زوفا یکتوله شربت بنفشه یکتوله بعرق عنب الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار توله عرق صندل دو توله حل کرده
بالنگو پاشیده بنوشند وایضاً جهت خفقان بارد مروارید ناسفته مصطگی هر واحد یکماشه دانه هیل سه ماشه دارچینی گل گاؤزبان عود هر یک نیم ماشه [illegible]
و عرق بهار بخورند و یا زرنباد دو ماشه سوده بگلقند توله سرشته شربت بزوری بدهند و یا زرنباد سوده بهلیله مربی یکعدد سرشته با عرقیات بالنگو شش ماشه نبات
یکتوله داخل کرده بخورند و بقول صاحب تکمله هندی برای خفقان و غشی بارد زرنباد بهیکر مول قرنفل دارچینی سوده بعسل سرشته بدهند و اگر قدری مشک و زعفران
افزایند انفع بود و یا عود صلیب سوده بدواء المسک معتدل سرشته تناول نمایند و بالائش عرق بادیان هفت توله بنوشند و اگر خواهند دانه هیل سوده کما
افزایند و اگر خفقان بارد بلغمی باشد اول تنقیه از مسهل بلغم نمایند بعد از ان تدابیر مذکوره و دیگر معدلات تعدیل و تقویت نمایند و یا از بادرنجبویه بسفائج
افتیمون هر یک شش ماشه انیسون اصل السوس گاؤزبان هر یک پنج ماشه حب النیل تخم خطمی هر یک سه ماشه در روغن چهار ماشه جوشانیده گلقند و شربت
اسطوخودوس هر یک دو توله حل کرده نقیع داده بمطبوخ افتیمون حب صبر با اضافه سنای مکی یکتوله تا دو توله ریوند خطائی تربد موصوف هر یک هفت ماشه زنجبیل
سه ماشه هلیله سیاه یکتوله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه در منضج مذکور مسهل دهند و دو سه نخود آب مرغ و تمام
باشد و روز دوم از مسهل مصطگی لاجورد مغسول یکیک ماشه در دواء المسک حلونه ماشه سرشته ورق نقره یکعدد پیچیده بخورند و گاؤزبان گلی گاؤزبان
اصل السوس پرسیاوشان بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه جوشانیده شربت بادرنجبویه گاؤزبان هر یک دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه چهار ماشه
تخم شاهتره سه ماشه باشیده بنوشند و در مسهل دوم شب حب اصطمخیقون چهار ماشه حب لاجورد نه ماشه بعرق بادرنجبویه بخورانند و صبح مسهل و همچنین
سه چهار مسهل داده خمیره زمرد و عرق دارچینی و عرق تنبول و عرق گاؤزبان عنبری مرکب دیار اللحم بدهند و این مفرد بسیار فائده میکند بادیان یا بادرنجبویه گاؤزبان یک
سه توله تخم بالنگو شش توله نبات مساوی شربتی دو مثقال بعرق گاؤزبان و این نسخه تربت بسفائج گاؤزبان بادرنجبویه هر یک سه توله مصطگی یکتوله تخم شاهتره
تخم بادرنجبویه هر یک یکنیم توله نبات برابر همه خوراک دو مثقال عرق گاؤزبان و منضجی بهار نارنج و ترکه ابریشم و بادرنجبویه شاهتره و غیره اثر عظیم دارد و خوردن شلجم زرد که
بدین طریق مفید که از پوست پاک نموده جوش خفیف داده شب در ظرف گلی نو در شبنم نهاده صبح نهار اندکی نبات سوده عرق بیدمشک کاسنی همراه پاشیده تا یکهفته بخورند یا
زردکی در کرده و کرده تراش کشیده اندکی جوشانده اخته جوش خفیف داده بهر دو عرق کاسنی یا گاؤزبان پاشیده شب نهاده صبح بخورند و آبی که نگذاشته باشند بالائش بنوشند و همچنین [illegible]
طلوخان بهو بیند عود هندی چهار مثقال سنبل الطیب قرنفل بهار نارنج حب المحلب مرزنجوش هر یک دو درم پوست ترنج دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال لادن
میعه سائله هر یک یکمثقال و نیم همه را کوفته بیخته با عرق بهار نارنج صلایه کرده عطر خصی لبان و عطر عنبر و عود هر یک یکدانگ داخل کرده بشکل سیب ساخته بعمل آرند
و سنبل دارچینی سعد قرنفل زرنب عود و گل سرخ تخم گاؤزبان هر یک چهار ماشه با آب بادرنجبویه و یا ریحان ضماد کنند و همچنین تخلخل عربی با آب سیب ترش در خفقان بلغمی
وایضاً دواء المسک حار شش ماشه خورده گلاب نیم پاو شربت بادرنجبویه دو توله آمیخته بنوشند و یا بصورت خفقان و عرق سرد هلیله مربی همراه گاؤزبان چهار ماشه
زرنباد دو ماشه گل سرخ شش ماشه جوشانیده نبات یکتوله خاکشی پاشیده بدهند و یا خاکشی چهار ماشه بعرق صندل سه توله عرق بیدمشک سه توله و کیوڑه سه توله
یک جوش داده سرد کرده نبات توله و اگر با در دسیلو باشد گاؤزبان گل سرخ هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوشانیده گلقند و شربت بالنگو

در مبدء بصورت غشی و عرق و ضعف رسد سوده مدار المسک سرشته همراه گاوزبان چهار ماشه ابریشم دو ماشه تخم کاسنی پنج ماشه جوشانیده بنات
نوله کاسنی شش ماشه یا النگو چهار ماشه پاشیده بخورند و اگر خفقان بارد سوداوی باشد تنقیه آن مسهل سودا نمایند بعده بتدبیر گرم تعدیل کنند و یا
بعد از فصد باسلیق و صافن لعاب تخم ریحان کوفته شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بسفایج پستان عنب الثعلب مویز منقی در عرق گاوزبان شاهتره جوشانیده
گلقند داخل کرده منضج دهند و در مسهل گل سرخ اسطوخودوس افتیمون سنای مکی معه خیارشنبر افزایند و اگر سودای احتراقی باشد رعایت آن ملحوظ دارند
سودا حاصل شده باشد بسیر ملحوظ دارند گل بنفشه نیلوفر سفال پنج آب کاسنی سبز مروق دهند و ماء الجبن استعمال نمایند و بعد تنقیه اگر اثر مرض باقی باشد
کشادن از آن میباید و ایضاً سبزه و ماء الحیار داشته اساس عالیشان نافع و خمیره گاوزبان عنبری و خمیره زمرد و مروارید محلول با عرقیات و اشربه مناسبه
میلاد دیا شیمه در صورت کثرت میل العبید مرطبه مثل سماق و اسپغول گاوزبان عرق شربت نیلوفر و عرقیات دهند و شیر حرب آب انار و روغن بادام شیر السبت و سعوط شیر
و آب کشنیز باید و الثیم تخم خشخاش و تخم سنگ کوفته در شیر ریخته بکف پا مالیدن نافع و موت معلوم است و کذا سکر شود در شیر میش حل کرده در کف دست و پا مالیدن مؤثر
خامت آرد و بحیین حنا یا برگ گلاب و ایضاً در خفقان سوداوی آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه گاوزبان هفت ماشه تخم خربزه کوفته شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله
بالنگو پاشیده دهند و یا بلیله مربی عوض آمله نمایند و یا بلیله مربی بورق نقره پیچیده گاوزبان شش ماشه جوشانیده خمیره صندل یک توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده بهم
گردد شیره خرفه افزایند و در صورتیکه ادویه بارد بسیار مضرت کند آمله مربی همراه شیره گاوزبان عرق عنب الثعلب گلاب نبات سفید دهند و ایضاً اگر سردی به
موافق نیاید شیره گاوزبان پنج ماشه شیره کشنیز خشک پنج ماشه گلقند داخل کرده بالنگو پاشیده دهند بعده اگر در سینه گرمی و سوزش و صداع معلوم شود
شیره خرفه افزایند و یا در خفقان سوداوی لاجورد مغسول بخمیره گاوزبان هفت ماشه سرشته همراه شیره گاوزبان چهار ماشه عرق گاوزبان چهار توله و کیوره
دو توله گلاب چهار توله شربت سیب دو توله تودری سفید چهار ماشه بدهند و یا لاجورد مغسول چهار سرخ مدار المسک بارد سرشته همراه شیره خرفه شیره خیار
هر یک شش ماشه شربت انار دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و یا لاجورد مغسول نیم ماشه بلیله مربی سرشته بورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول
چهار ماشه شیره مغز تخم کدو شش ماشه شربت انار دو توله تودری سرخ چهار ماشه پاشیده و عدا یحیی بلاد و خشکه با شوربا و در نسخه دیگر تخم فرنجمشک چهار ماشه
عوض تودری است و اسپغول مطروح و یا درونج عقربی سوده در بلیله مربی سرشته بورق نقره پیچیده همراه آب زرد ک پنج توله سات توله تودری سرخ چهار ماشه
و یا مصطگی سوده سحاق درونج کنند و همراه عرق زردک نیم پاو عرق خار خسک عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله دهند و یا گاوزبان شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه
مویز منقی ده دانه در عرق عنب الثعلب جوشانیده شیره مغز تخم هندوانه تودری سفید پاشیده و یا ابریشم دو ماشه تخم کاسنی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه جوشانیده
نبات توله بالنگو چهار ماشه و اگر با برله و لو اسیر باشد مصطگی یکماشه سوده بلیله مربی یکعدد سرشته گل خطمی شش ماشه مویز منقی هفت دانه در عرق عنب الثعلب
عرق کیوره هر یک پنج توله جوشانیده شیره تخم کاهو شیره خشخاش هر یک چهار ماشه شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و اگر در خفقان
حصه نکنند و مسهل و ماء الجبن شروع نمایند و دران تیرگی چهره و سوداویت بهم رسد فصد کرده آمله مربی ورق نقره شیره کشنیز خشک عرق شاهتره شربت ...
دهند بعده مسهل بحث لاجورد بدهند چه مسهل بی فصد احتراق آرد و ایضاً در خفقان بعد ماء الجبن برای طپش قلب دوا المسک معتدل هفت ماشه جو... شربت
شیرین دو توله در عرق کیوره پنج توله گلاب چهار توله حل کرده اسپغول پاشیده دهند و در خفقان و ضعف و غشی بارد دوا المسک در سر با عرق عرق شود اسهال آید
سدائی یا مادّه سوداوی و عمر جوان صفراوی مزاج باشد گاه آمله کشنیز خشک خیسانیده سات وگاهی همراه جوارش آمله شش ماشه در گرما دهند و در سرما که اگر ...
و عرق سرد و غشی و ضعف طاری شود طبیخ مصطگی دارچینی هر یک دو سرخ ابریشم مقرض اصل السوس هر یک چهار سرخ صندل یکماشه جوشانیده نبات یک توله
دهند که نفخ معده زائل شده قوت حاصل شود و گاهی عرق بادیان گرم کرده نفع میدهد و گاهی دارچینی دو ماشه گل گاوزبان یک توله نبات توله جوشانیده و اگر نبض
سریع متواتر دقیق صلب باشد عرق شیر و ماء الجبن و ماء اللحم تجویز نمایند و از استفراغ مانع شوند و اگر احیاناً از دوائی عرق عرق شود و دل گویا سرد گردد
دوا المسک بورق نقره لعاب بهدانه شیره خرفه عرقیات شربت نیلوفر خاکستر دهند و در مای بیت و مربای با استعمال نمایند و در طپش قلب و عطش مفرط

ونیز ابی درمن تیجوخت برگ بنگ و خشخاش با آب سوده بالش بر پا بمالند برای خواب آوردن نمایند پس اگر طبع نرم باشد دواء المسک معتدل ۷ ماشه
لعاب بهدانه سه ماشه عرق عنب الثعلب ۶ تا عرق کیوڑه عرق گاوزبان شربت انار شیرین تخم ریحان پاشیده سه چهار روز بدهند بعد ازان طبیخ گاوزبان
چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله تودری سفید چهار ماشه بدهند و ایضا در
خفقان سوداوی تجویز مسهل نمایند و برای رفع اضطراب دواء المسک شش ماشه خورده اسطوخودوس چهار ماشه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شیره تخم خرفه
شیره خیارین هر یک شش ماشه نبات توله بالنگو سرخ ماشه پاشیده بنوشند و در سوداوی بلغمی گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اصل السوس جوشانیده نبات
داخل کرده دهند و بجهت رطوبت و سودا گاوزبان چهار ماشه قرنفل دو ماشه در گلاب جوش داده یکدام صبح و یکدام شام بنوشند و بعد دو ساعت
قدری شیر تازه بیاشامند و یا خمیره ابریشم چهار ماشه همراه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب هر یک چهار توله شربت بنفشه دو توله خاکستی چهار ماشه منقی
دیا گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوش داده شربت نیلوفر داخل کرده تودری سفید چهار ماشه
پاشیده و این طبیخ دافع تبخیر که سرایح بواسیر نافع توحش و خفقان سوداوی در اوایل ابخره بنفشه یکتوله گاوزبان بادرنجبویه دارچینی اصل السوس
بادیان هر یک شش ماشه سنای مکی یکنیم توله ترید سفید یکتوله شکر سفید دو توله گاهی ترنجبین دو توله شیرخشت دو توله بجهت تلیین معمول است **ذکر ادویه مفرده**
اگر ساذج هندی سائیده ده درم در شکر سفید یا آب انار قوام نموده آمیزند و جوارش سازند و تا چهار درم بخورند خفقان بارد را نافع است و اگر برگ لیموی تر
سه عدد و قرنفل کلهیار دو عدد در اندک آب شیره برآورده قند سفید یکتوله افزوده بنوشند برای اختلاج قلب در مزاج بارد نفع دارد و همچنین گل چنبیلی تر و تازه
چهار عدد گرفته ورق گل آن بمدام شهد آلوده بخورند و خوردن برگ تنبول نیز مفید خفقان بارد است و سویدی گوید که خوردن لقلق ترنجان بریان بر روغن بادام
و یا نوشیدن عرق او با شکر یا با شربت سیب و یا خوردن تخم او گرفته نافع خفقان بارد است و مشک شما و شربا مجرب خود نوشته و کذا شرب دو درم
مروارید در خفقان سوداوی مجرب صحیح گفته و سنبل هندی داشته و کروبا و کندر و سندروس و طالیسفر و عود البخور و کباب قرنفل و کبابه و بهمن و زرنباد
هر واحد شربا و الطفل الطیب شربا و بخورا نافع خفقان بارد است و فرنجمشک در ترنج و سنبل رومی و مرماحور و سنحا و ظلا و مسکه گاو و بلیله کابلی و مرجان تخم
گاوزبان سوده یکمثقال و گل گاوزبان دو درم و پوست بیخ او نیم درم خصوصا مخلوطا بگل ارمنی و سنبل هندی دو درم و میه دو درم گلقند و زنجبیل و آب خلاف بشکر سفید
خفقان سوداویست **ذکر ادویه مرکبه نافع خفقان بارد جوارش آمله لولوی** که حکیم علویخان جهت
نادر شاه ساخته بودند و انفع است از برای مالیخولیای مراقی و خفقان سوداوی بحسب بهوای مشهر آمله چهارده مثقال زرشک منقی هشت مثقال
صندل سفید طباشیر گل گاوزبان سماق منقی دانه هیل بادرنجبویه ابریشم مقرض دارچینی هر یک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تخم خرفه
مقشر سه مثقال مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال نبات سفید یکصد و سی مثقال شربت آلو بست و چهار مثقال
شربت انار بست مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی دو مثقال و در صورت احساس برودت در مزاج و یا قبض مصطکی رومی
عود هندی پوست ترنج هر یک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال می افزودند و در ترنجبین خراسانی از تخم و خاشاک پاک کرده
سی مثقال و گلاب نیم من زیاده می نمودند **خمیره گاوزبان** تالیف حکیم علویخان نافع خفقان و مزیل توحش و اگر خفقان بسبب سوداوی بلغمی بود
مثل بخار تپ گلو و کف دست و پا و پیشانی گرم باشد از خوردن این تمام عوارض دور شود گل گاوزبان برگ گاوزبان تخم بادرنجبویه تخم بالنگو هر یک چهار
صندل سفید سه توله مشک خالص عنبر اشهب ورق نقره هر یک شش ماشه قند سفید یک سیر بدستور طیار سازند شربت پنج ماشه **نوع دیگر** بنسخه عنبر
جواهر دار از تالیف حکیم ممدوح که در مالیخولیا و خفقان سوداوی معمول است گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک ده درم گل سرخ صندل سفید هر یک
پنج درم در گلاب و بید مشک هر یک نیم آثار شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند بمالیده صاف نموده آب کاسنی مروق و آب انار شیرین
هر یک نیم رطل قند سفید دو رطل قوام ساخته مروارید ناسفته یاقوت رمانی بسد کهربا عنبر اشهب هر یک نیم درم ورق طلا ربع درم ورق نقره دو درم

حل کرده بیاشامند شربتی از دو درم تا دو مثقال با عرق شیر **دواء المسک معتدل** منفعت نافع خفقان سوداوی و مالیخولیای مراقی و مقوی اعضای رئیسه و معده و مزیل خبث نفس و وسواس سوداوی و محلل ابخرهٔ سوداوی و مانع صعود آن بدماغ و مکرر بتجربه رسیده مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ ابریشم مقرض قرنفل بهمن سرخ و سفید درونج عقربی زعفران هر یک دو درم مصطکی اشنه سنبل الطیب هر یک یکدرم صندل سفید طباشیر صندل سرخ کشنیز خشک مقشر گل گاوزبان آمله منقی بسد تخم خرفه مقشر ورق نقره هر یک سه درم بادرنگ منقی پنج درم عود هندی بادرنجبویه هر یک یکنیم درم عنبر اشهب مشک تبتی هر یک چهار دانگ رب سیب ترش قند سفید هر یک سه برابر وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربت یکمثقال **نوع دیگر** نسخهٔ معمول راقم سه ماشه ورق نقره یکماشه مروارید ناسفته ریزهٔ یاقوت بسد کهربا عنبر مشک ورق طلا هر یک یکنیم ماشه زعفران الایچی خرد هر یک دو ماشه ابریشم مقرض سه ماشه صندل سفید بگلاب سوده گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان بسباسه هر یک چهار ماشه کشنیز مقشر طباشیر هر یک شش ماشه مغز تخم سیب یک شش ماشه و ربع ماشه تخم خرفه نه ماشه رب سیب شیرین رب انار شیرین رب به هر یک چهار دام عالمگیری گلاب عرق بیدمشک هر یک نیم پاو عسل یکچند نبات دو چند ادویه معجون سازند **دواء المسک حار** که در مالیخولیا و خفقان بلغمی و سوداوی معمول ست درونج عقربی زرنباد مروارید ناسفته کهربا بسد هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سازج هندی قاقله قرنفل هر یک پنج درم اشنه دارفلفل زنجبیل هر یک چهار درم مشک سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس جواهر خوب صلایه کرده باقی کوفته بیخته با عسل سرشته شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه چون جدوار چهارم حصهٔ آن بیامیزند در جمیع احوال خصوصاً در دفع سموم قوی تر خواهد بود **سفوف مروارید علوی خان** جهت خفقان و وسواس عارض بسبب سوداء محترق مروارید کهربا هر یک شش ماشه طباشیر بهمن سفید پوست بلیلهٔ کابلی ابریشم مقرض براده صندل سفید تخم خرفه خشک هر یک یکتوله ورق طلا بست عدد ورق نقره یکتوله بدستور سفوف ساخته بعمل آرند **سفوف زهر مهره** که برای دفع خفقان و تقویت قلب قائم مقام سفوف دواء زهر مهره بگلاب سوده طباشیر هر واحد یکدرم دانه هیل کشنیز مقشر بهمنین هر یک سه درم آمله بشیر پرورده خشک ساخته گل سرخ گاوزبان سازج هندی صندل بگلاب سوده خشک کرده پوست بلیلهٔ کابلی هر یک دو درم ورق نقره نیم درم کوفته بیخته سفوف سازند و بلیله را علیحده سائیده بروغن بادام چرب کرده آمیزند و بقدر مناسب بشربت سیب آمیخته خورند **سفوف عنبر معمول** و مجرب جهت اکثر امراض باردهٔ دل و غشی و خفقان بارد بی بدل ست و فی الفور تقویت عجیبی بخشد عنبر اشهب مشک عطر گلاب هر یک یکماشه قرنفل سازج هندی عود غرقی دانهٔ الایچی خرد مصطکی اسارون پوست بلیلهٔ کابلی فرنجمشک نارمشک زیرهٔ کرمانی دارچینی اشنه فلفل دارفلفل زنجبیل انار دانه جوز بوا قاقله کبار هر یک یکنیم ماشه نبات سفید هفت دام عالمگیری همه را کوفته بیخته عطر مالیده نگاهدارند وقت حاجت دو سه ماشه بخورند **شربت مسهل** بجهت کسی که او را خوردن مسهل کاره بود اخراج مواد سوداوی و بلغمی مینماید و در خفقان بارد و مالیخولیا و صرع وغیره امراض دماغی بتجربه رسیده بادیان پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه انیسون هر یک یکتوله گل سرخ بیخ کاسنی هر یک نیم توله گل بنفشه عنب الثعلب تربد سفید هر یک دو توله عود صلیب خارالقول تخم سفید هر یک نیم توله سنای مکی سه توله مویز منقی سی درم کشمش چهار توله اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیلهٔ کابلی تخم کرفس تخم کشوث هلیلهٔ سیاه هر یک یکنیم توله ادویه را آنچه کوفتنی باشد نیمکوفته شب در آب که چهار انگشت بالای ادویه باشد تر نمایند و صبح جوش داده صاف نموده با ترنجبین و نبات و گلقند هر یک یک آثار بقوام آورند شربت از چهار درم تا نیم پاو بعد از نضج مواد استعمال نمایند با عرق مناسب آمیخته نیم گرم نموده **شربت ابریشم** که جهت خفقان و توحش سوداوی منفعت عظیم دارد و در تقویت قلب و دماغ بی عدیل ست ابریشم زرد خام ده توله یک شبانه روز در سه آثار آب آهن تاب خیسانیده بجوشانند تا یک سیر بماند صاف کنند و گاوزبان بادرنجبویه هر یک یکمثقال علیحده در قدری آب جوشانیده صاف نموده با آن ضم نمایند و نبات سفید هفتاد مثقال عسل خالص سی مثقال داخل کرده بقوام آرند و تیز زنند تا سفید شود بعد از آن گلاب ربع شیشه تخم ابریشم مقرض سه مثقال گاوزبان دو مثقال تخم فرنجمشک یکمثقال مروارید کهربا یاقوت صندل سفید عود مصطکی مشک عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال داخل کنند و گاهی از این خمیره مرتب سازند **عرق گذر** که در امراض بارد قلب مستعمل ست زردک از پوست و استخوان پاک کرده

دو آثار بهمنین صندل سفید گاوزبان گل گاوزبان خولنجان شقاقل تاقلین هر یک پنج تولہ لسان العصافیر سه تولہ عنبر اشهب سه ماشه بدستور عرق کشیده
شربتی یک فنجان مع دو مثقال خمیره مروارید که بمالیخولیای مراقی هم نافع و زن برگ دو دیده سبز ده تولہ عرق صندل پنج آثار و برگ ریحان و برگ ترنج سبز هر یک ده تولہ
بید مشک دو آثار نیاز ده بسته شربت از پنج تا ده تولہ **عرق تنبول** بمنافع مذکور برگ تنبول پخته یکصد عدد گل سرخ قرنفل گاوزبان هر یک ده آثار
گل گاوزبان ابریشم خام هر یک دو نیم دام صندل سفید چهار تولہ مشک دو ماشه گلاب یک شیشه آب بقدر حاجت بدستور عرق کشند شربتی سه تولہ **عرق صندل
مرکب** برای امراض بارده و رطب قلب معمول صندل سفید چهار تولہ ابریشم خام دو تولہ گل گاوزبان هفت تولہ قرنفل بادرنجبویه فرنجمشک پوست ترنج بهمن سفید
هر یک سه تولہ گلاب چهار شیشه عرق بید مشک یک شیشه عرق بادرنجبویه عرق گاوزبان هر یک دو شیشه یک شبانه روز خیسانیده مشک سه ماشه عنبر
شش ماشه در پنجه بسته عرق کشند شربتی از یک فنجان تا دو فنجان بادوا المسک حار و غیر آن **عرق دارچینی مرکب** بمنافع مذکور دارچینی ده تولہ
بهمنین تودرین زرنب زرنباد اندرجو شیرین خولنجان برگ فرنجمشک هر یک سه تولہ گل گاوزبان ساذج هندی اشنه قاقلتین قرنفل جوزبوا بسباسه سنبل الطیب
هر یک دو تولہ گاوزبان بادرنجبویه قرنفل عود هندی پوست ترنج نانخواه بوزیدان هر یک یک تولہ در عرق صندل ساده و عنب الثعلب بادرنجبویه و گلاب هر یک دو آثار
عرق کشند شربتی یک فنجان **عرق گاوزبان عنبری** نافع خفقان بارد و مقوی قلب گل گاوزبان نیم رطل گل سرخ سفایج اسطوخودوس
[illegible] هر یک یک رطل مشک عنبر هر یک نیم درم شربتی دوازده درم مجربست **عرق بهار**
دافع خفقان و غشی و ضعف دماغ گل ترشاده پنج آثار گلاب یک آثار بادیان مویز منقی کشمش هر یک پاو دعود زرنب بهمنین شقاقل هر یک یک تولہ تخم
نیم درم یا تر ده آثار آب ترکرده پنج آثار عرق کشند و گاهی اضافه نموده میشود برگ [illegible] ترنش هر یک یکدام همراه یاقوتی [illegible]
عرق سیب نافع بهجانی و خفقان سودادی و مرطب بدن آب سیب زرد آب بهی آب امرود [illegible] هر یک سه آثار شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین شیره
مغز تخم کدو شیره تخم کاهو هر یک نیم پاو شیره مغز بادام پاو آثار گل نسرین [illegible] گل گاوزبان هر یک پنج تولہ شیره تخم خشخاش سفید چهار تولہ
به شیرین پارچه پارچه کرده نیم پاو گلاب عرق کیوره عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک مینا شیر باده گاو ده آثار بدستور عرق کشند **نوع دیگر** نافع خفقان
سودادی و مالیخولیا و مقوی قلب فواد از اکثر بیوست بی بدیل ست و مفید جرب [illegible] باخصوص بعد تنقیه شیر باده گاو دوازده آثار عرق گاوزبان چهار آثار
عرق نیلوفر گلاب هر یک [illegible] آثار عرق بید مشک نبات سفید تخم کاسنی هر یک دو نیم آثار در دیگ انداخته بدستور عرق کشند چهار ده آثار و اگر مناسب دانند
براده صندل یا و سیر نیز داخل نمایند **قهوه** جهت خفقان بارد قرنفل هفت عدد در گلاب عرق گاوزبان هر یک نیم پاو بجوشانند چون نصف بماند
صاف کرده بشربت انار شیرین یا شربت سیب یا نبات شیرین کرده بنوشند **مفرح حار** معمول بمالیخولیا و خفقان بلغمی سعد زرنباد قرنفل
سنبل الطیب مصطکی اسارون زرنب زعفران هر یک سه مثقال بسباسه قاقله کبار و صغار جوزبوا هر یک یکنیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال
عسل هفتاد مثقال علی الرسم بسرشتند خوراک نیم مثقال **مفرح** دافع خفقان نافع صعود بخار در پای آلمه خسته دور کرده دو عدد در پای ملکه
یکعدد شربت انار شیرین پنج تولہ گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان زرشک طباشیر قرنفل صندل سوده ابریشم مقرض دانه هیل فرنجمشک یک یک
یکدرم زهر مهره بگلاب سوده کشنیز مقشر هر یک دو درم گلقند نسرین یکچند قند سفید دو چند ورق نقره نیم درم **ماء اللحم** که بجهت خفقان
بارد و برای ناقهین نافع و مقوی قلب حلوان شیر مست یکعدد جوزه مرغ نر دو عدد مصطکی قرنفل دارچینی هیل صندل سفید هر یک دو تولہ کشنیز مقشر
گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک چهار تولہ مشک ستر کی عنبر اشهب هر یک یک ماشه عرق بید مشک دو شیشه گلاب هفت شیشه بطور معتاد
چهار شیشه عرق کشند و در نسخه دیگر وزن قرنفل یکدام و دارچینی پنج تولہ است **ایضاً** گوشت بغلی یک قطعه مرغ یک قطعه دراج دو عدد گنجشک
هفت عدد سیب ولایتی پنجاه عدد قرنفل فرنجمشک بهمن سفید درونج عقربی هر یک سه درم قاقله صغار صندل سفید گل گاوزبان پوست ترنج
عود غرقی ساذج هندی هر یک دو درم دارچینی هفت درم پوست بیرون پسته چهار درم مصطکی مشک هر یک یکدرم عنبر اشهب نیم درم گلاب

عرق بید مشک هر یک سه رطل عرق گاوزبان دو رطل شربتی پانزده مثقال مجرب **نوع دیگر** نافع امراض بارده قلب و مقوی آن گوشت بزغاله
سه آثار بیٹیر پانزده عدد مرغ یکعدد درونج عقربی بسفایج زرنب گل گاوزبان هر یک سه تولہ ماشه ساذج هندی زرنباد هر یک شش تولہ بادرنجبویه
ابریشم خام هر یک نه تولہ چوب چینی سعد کوفی برگ فرنجمشک هر یک پنج تولہ گل سرخ تازه قاقلہ هر یک هفت تولہ مشک عنبر هر یک دو ماشه
بدستور مقرر مرتب سازند شربتی از هفت تولہ تا بست تولہ **نوع دیگر** معمول حکیم اکمل خان در مالیخولیا و خفقان سوداوی و برای ناتوانی
و ضعف قلب کبوتر نه عدد دراج بیٹیر هر یک پانزده عدد مرغ جوان سه عدد گنجشک تر پنجاه عدد گوشت حلوان سه آثار رز شک یا آثار آب بہی
آب سیب آب انار شیرین آب ناشپاتی هر یک یکسیر صندل سفید سائیده چهار تولہ کشنیز خشک گل سرخ هر یک سه تولہ گاوزبان نه تولہ
اسطوخودوس نه نیم تولہ گل گاوزبان هشت تولہ بادرنجبویه گل نیلوفر هر یک شش تولہ ابریشم خام چهل تولہ تخم فرنجمشک بالنگو هر یک سه تولہ عود غرقی
پوست ترنج هر یک چهار تولہ گلاب عرق گاوزبان عرق نیلوفر هر یک یکسیر عرق بید مشک دو سیر مشک نه ماشه عنبر پنج ماشه زعفران نه ماشه طباشیر
پنج ماشه دانه الاچی سفید سه ماشه قرنفل دارچینی هر یک یکتولہ بدستور متعارف طیار سازند و اگر مزاج حار باشد کافور افزایند و در بعضی ادویه بیماره
بکاهند **نوع دیگر** تالیف والد حکیم حلویجان عظیم المنافع از برای امراض بارده و مقوی قلب و جمیع اعضای رئیسه و گرده است و خفقان غشی بارد
و ضعف باه از برودت را نهایت مفید و مجربست گوشت بره فربه چهار ماه گشته [illegible]
مرغ نر سه قطعه دراج چهار قطعه سنگ خواره یعنی لوه هفت قطعه گنجشک نر خانگی سی و پنج قطعه کبوتر خانگی نوپرواز آمده هفت قطعه همه را از
چربی و استخوان جدا کرده ورق نموده در پاتیل [illegible] دارچینی سلیخه مستر عود هندی عود صلیب اسطوخودوس قرنفل مصطکی رومی
نانخواه خولنجان زرنباد صندل سفید شقاقل جوز بوا بسباسه دانه هیل سنبل الطیب ساذج هندی زنجبیل هر یک یکمثقال نیکوفته داخل کرده بقدر
احتیاج آب بر روی آن کرده عرق کشند و اگر عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی یکمثقال بر دهان قرابه بندند خوبست و در نسخه دیگر وزن همه ادویه
دو دو مثقال و عنبر دو دانگ است و گلاب سه من تبریز و عرق بید مشک یکمن تبریز داخل است و مشک مطروح **یاقوتی** نافع اصحاب مالیخولیا
و خفقان و تقویت و تفریح دل کند و مقوی دماغ است مروارید ناسفته یاقوت فادزهر معدنی عقیق کهربا بسد یشب هر یک یکمثقال ابریشم
مقرض صندلین بگلاب سوده عود غرقی گاوزبان گل گاوزبان ساذج هندی درونج عقربی زعفران فرنجمشک پوست ترنج هر یک یکدرم کشنیز مقشر
گل نسرین بهمنین دانه هیل لاجورد مغسول افتیمون هر یک نیم درم مشک عنبر هر یک نیم درم مربای هلیله مربای آمله هر یک سه عدد شربت انار ولایتی
شش تولہ ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم جواهرات را در گلاب یا عرق کادی یا عرق بید مشک صلایه کرده و خسته مربی دور کرده سائیده و دیگر
ادویه کوفته بیخته بسه چند قند مقوم بگلاب بسرشند لیس لعوق داخل نمایند خوراک دو مثقال **یاقوتی حار** مقوی اعضای رئیسه نافع امراض
بارده و معمول است جند بید ستر سنبل الطیب سعد کوفی دانه هیل دارچینی قرفه ورق نقره بهمنین هر یک سه ماشه خولنجان فرنجمشک درونج عقربی
ابریشم مقرض اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون وج ترکی هر یک دو درم زعفران قرنفل مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ بوزیدان مصطکی هر یک
یکنیم درم عنبر اشهب یکدرم مشک نیم درم عسل بکوزن قند سفید دو چند ادویه بدستور مقرر مرتب سازند **نوع دیگر** برای تقویت دل و دماغ بارد مزاج
یاقوت سرخ مروارید هر یک دو درم کهربا مرجان هر یک یکدرم بگلاب صلایه نمایند ابریشم مقرض بادرنجبویه گاوزبان گل نسرین هر یک یکمثقال زعفران
عود غرقی قرنفل سنبل الطیب زرنباد گل سرخ هر یک یکدرم مشک عنبر جدوار خطائی هر یک نیم درم ورق طلا نیم مثقال رب سیب رب بهی هر یک پنج تولہ مربای
آمله صلایه کرده دو عدد بعرق بید مشک و گلاب و عرق بهار سه چند ادویه قند بقوام آورده آمیزند **نوع دیگر** که عجیب التالیف و شریف الترکیب است
یاقوت رمانی نیم درم مروارید ناسفته چهار درم کهربای شمعی آمله منقی هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ هر یک پنج درم بادرنجبویه سه نیم درم ساذج هندی
دارچینی هر یک دو درم تخم بادرنجبویه دو نیم درم زرنباد زعفران عود هر یک یکنیم درم سنبل الطیب سلیخه خیربوا قاقله حجر ارمنی مغسول یا بلیله آن لاجورد

مغسول مشک خالص ہر یک نیم درم کندر یکدرم بادرنجبویہ شمام درونج عنبر اشہب اسطوخودوس ہر یک یکدرم عسل سفید سہ وزن مجموع ادویہ شربت یکدرم
اقوال جمہرہ صاحب کامل گوید کہ اگر خفقان از برودت باشد باید کہ علاج آن مثل علاج سوء مزاج بارد در طوبی قلب نمایند و این دوا خفقان حادث
از برودت را نیز نافع فرنجمشک عود ہندی قرنفل جند بیدستر ہر واحد یکدرم کہربا پوست ترنج گل قرسی ہر واحد سہ درم مشک یکدانگ کوفتہ بیختہ
بسہ چند ہمہ شہد مقوم سرشتہ از یکدانگ تا نیم درم بآب بادرنجبویہ بدہند و اگر خفقان از قبیل بخارات سوداویہ باشد دواء المسک مر وا این سفوف
دہند ہلیلہ سیاہ و کابلی و آملہ و تخم فرنجمشک و تخم بادرنجبویہ و گاؤزبان و افتیمون و گل ارمنی و اسطوخودوس و عود ہندی و سعد و قرنفل و کشنیز خشک
ہر واحد سہ درم کہربا و بسد و مروارید و ابریشم محرق و حجر لاجورد ہر واحد یکنیم درم تخم خرفہ و مغز تخم کدو ہر واحد چہار درم ہمہ را باریک سائیدہ بقدر
یکدرم با شربت سیب یا عرق بادرنجبویہ بدہند **ابوالحسن** گوید کہ علاج خفقان بارد تسخین قلب است بمثل جلنجبین و شرب شراب و استعمال دواء المسک
و نوشیدن گلاب کہ دران عود و پوست ترنج و مصطگی جوشانیدہ باشند و شمیدن غالیہ و مشک و پوشیدن لباس ممسک و تغذیہ بگنجشک و گوشت بریان
کہ بران شراب پاشیدہ باشند و اگر در جسم خلط غلیظ باشد بحب صبر و حب اصطمخیقون تنقیہ نمایند و بشربت سکنجبین قے آورند و اگر خفقان حادث از رطوبت
باشد تنقیہ بدن کنند و قوتنج و نعنع خشک و کہربا کوفتہ بیختہ بشربت سیب دہند و تیہو و دراج یا گوشت بریان غذا سازند **قرشی** و سدید و خضر میگویند
کہ در خفقان بارد اشربہ حارہ مثل شربت سیب ممسک و شربت ابریشم و تخم ریحان و عرق گاؤزبان و عرق قرنفل و مفرحات حارہ یاقوتیہ وغیرہ دہند
و ریاس [illegible] مربای اترج کہ با ادویہ حارہ مثل قرنفل و قاقلہ و قرفہ ساختہ باشند [illegible] مربہ گاؤزبان با تخم بادرنجبویہ و تخم
ریحان و شکر و زعفران استعمال نمایند و مشمومات حارہ مثل ریحان و سوسن و قرنفل و ترنج و لیمو و نارنج و برگ و شگوفہ آنہا و عود و مشک و عنبر بوئیدہ
و اغذیہ فراریج و دراج مطبخ بمزر بدارچینی و قرفہ و بسباسہ و فلفل و زعفران یا مطبوخ بسک و پستہ و یا بالعسل و ترنج و زعفران و اسفیدباجات قلیہا
و ماء اللحم و گنجشک و تیہو دہند و از بقول بادروج و نعناع و فرنجمشک بکار برند و بر سینہ روغن بان یا سوسن یا زنبق بمالند و اگر درین روغنہا قدری
مشک و زعفران و سنبل و غالیہ آمیزند اولی بود و علاج خفقان حادث از سوء مزاج یابس یا رطب بمعالجہ مضاد آنہا باشد از ادویہ و اغذیہ و مشمومات حارہ
و بارد و مخلوط برطبہ و یابسہ باید کرد و اگر مادہ بارد بلغمی باشد بمسہلات لینہ و حقنہ ملینہ تنقیہ نمایند و بعد ازان دواء المسک حلو و جوارش عود و تفاح
و اترج دہند و ریوند چینی کرم ناخوردہ یکمثقال حشیش غافث نیم درم باریک سودہ در شربت پوست بیخ کاسنی ہفت درم آمیختہ از مجربات استاد است
و کذا النعناع و سیب و عود و حب الآس **ابوسہل** گوید کہ ہرگاہ خفقان از رطوبت باشد جند بیدستر و قوتنج جبلی استعمال نمایند و نافعتر ازان دواء المسک
و مثرودیطوس و تریاق کبیر و شلیثا ست جملہ ہر واحد ازین بشراب ریحانی یا بآب بادرنجبویہ بخورند و این سفوف نفع میکند نعنع خشک کہربا ہر واحد یکدرم
بسد خیربوا ہر واحد سہ درم قرنفل فلفل ہر واحد دو درم کوفتہ بیختہ دو درم بآب سیب بخورند و این دوا نیز نافع خفقان بارد است گاؤزبان درونج
زرنباد ہر یک دو درم سائیدہ یکنیم درم بشربت سیب بنوشند و دوای نافع برای خفقان حادث از مرہ سوداء اینست سادج ہندی سعد فرنجمشک نانخواہ تخم کرفس انیسون
اشنہ ہر واحد سہ درم بسد مروارید ہر واحد پنج درم صبر سقوطری دہ درم افسنتین ہفت درم افتیمون درم زعفران چہار درم بادرنجبویہ ہفت درم
شکر دو درم خوراک یکدرم بآب مطبوخ افسنتین و این دوا برای خفقان حادث از برودت نافع کہربا جند بیدستر ہر واحد درم پوست ترنج نیم درم
فرنجمشک نیم درم کوفتہ بیختہ بآب پوست ترنج بخورند و ایضاً برای خفقان بارد مصطگی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابہ قاقلہ پوست ترنج
ہیل بوا ہر واحد مثقال مشک یکدانگ بشراب ریحانی قرص سازند و این دوا برای خفقان و وحشت و وہم نافع است مصطگی دارچینی تخم بادروج
فرنجمشک تخم بادرنجبویہ تخم شمام تخم مرزنجوش زنجبیل دار فلفل مساوی کوفتہ بیختہ از جملہ دہ درم گرفتہ مروارید بسد کہربا ابریشم خام بہمن سفید بہمن سرخ
سادج ہندی ہر واحد یکدرم مشک خالص نیم درم آمیختہ بعسل ہلیلہ مربی بسرشند و ایضاً برای خفقان درونج سنبل دارچینی زرنباد ہر واحد دو درم
پوست ترنج یکنیم درم با شرابی کہ دران گاؤزبان خیسانیدہ باشند بخورند و ایضاً سنبل دارچینی سادج قرنفل سعد ہر واحد درم [illegible]

هر واحد نیم درم با شربت سیب مینوشند و آن دوا برای خفقان حادث از سودا و تنقیه کیموس سودا و هلیله سیاه و کابلی هر واحد پنج درم افتیمون قرنفل
هر واحد نیم درم هلیله ابد ثلث درم دواء المسک آمیخته بشراب ریحانی بخورند و آنیسا برای خفقان نفع خشک کهربا هر واحد پنج درم بسد بیان با درنجبویه
دو درم قرنفل سه درم کوفته بیخته دو درم با آب سیب بخورند و ایضاً کهربای بریان بسد سعد شیرمانی جربان هر یک سه درم
ابریشم مقرض درونج هر واحد نیم درم مشک یکدانگ مروارید سنبل الطیب هر واحد یکدرم شکر بیست درم کوفته بیخته سه درم با آب افسنتین بخورند بوعلی
گوید که در خفقان حادث بسبب خلط بلغمی واجب است که استفراغ نمایند بادویه که تاثیر آنها بقلب برسد و از قی آنها ایارجات کبار و مخرجهٔ رطوبات لزجه است
و علاج خفقان حادث بسبب دم سوداوی فصد و تعدیل کبد است بدانچه در باب آن مسطور گردد تا آنکه سودا متولد نگردد و اگر صرف خلط سوداوی باشد
علاج دران تنقیه بمثل ایارج روفس و لوغاذیا ست و هرگاه که خلط سوداوی را از مکان بعید استفراغ نماید توهم او گفته که علاج خفقان بارد اگر با ماده باشد
استفراغ بطریقیکه مسطور شد باید کرد و ادویه که در بلغمی و قلب از آن تجربه شده خواه ماده در ناحیهٔ قلب باشد یا در ناحیهٔ معده اینست که بگیرند غاریقون تخم
شبت حنظل یکدانگ و تربد یکدرم و مقل یکدانگ مشک زعفران هر واحد یک طسوج و عود هندی یکدانگ و نمک نفطی ربع درم و آن یکشربت است و آنچه در
سوداوی تجربه رسیده اینست هلیله سیاه و کابلی هر واحد یکدرم افتیمون پنج درم حجر ارمنی ربع درم و این نیز یکشربت است و دواء المسک مر سه درم با شربت
بمقداریکه دران دوا گداخته شود بخورند و اگر استعمال مسهلات قویه بسبب ضعف قوت نتوانند ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی بنوشند و اگر ضعف مفرط باشد
ماء الجبین تنها [illegible] مبالغه در تقویت دل و تولید خون صافی بسیار نمایند تا آنکه اخلاط سوداویه دراد [illegible]
وگاهی در مداوات او باستعمال ایارج فیقرا کتفا نمایند و افتیمون یکدانگ مقدار قلیل و سکنجبین مسهل اداویه مسهله مزاج مثل تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک
حلو و مر و دواء قیصر و سلیثا و جوارش عنبر و دواء قبا و مفرح کبیر و معجون نجاح و اقراص مشک است و چون برد قوی گردد مثل انقرو دیا امثال آن دهند و گاهی نفع
میکند آنرا تنا دل بمقدار یک نخود از فقط غان با شیء مثقال طلا که دران گاوزبان ترکرده باشند و نخودآب و لحوم کنجشک و بچهٔ کبوتر و قنابر غذا سازند و از
مرکبات دیگر این دوا مجرب است گاوزبان درم زرنباد درونج هر واحد چهار درم شربت از آن یکدرم در اول شهر و اوسط و آخر او باید که با شربت ریحانی بخورند
و دوای دیگر بهانست که دران کهربا و جند بیدستر است و در قول با بوسهل گذشت ایلاقی و جرجانی گویند که در خفقان بارد تا که سوء مزاج مستحکم نگردد شراب
صرف ریحانی مقداری اندک موافق باشد و بوییدن مشک و عود و عنبر سود دارد و غالیه بر سینه طلا کردن و روغن ناردین مالیدن و شربت میبه و دواء المسک
خوردن خفقان بارد را زائل کند و قسط و سنبل و سعد و دارچینی و مشک کوفته با آب سیب و شراب ریحانی سرشته ضماد کنند و سفوف کهربا و جندبیدستر که در قول
ابوسهل گذشت بعسل سرشته بدهند و ریاضت امر کنند و اغذیه مثل طعام صاحبان مزاج بارد یا دارچینی و ابازیر گرم مثل زیره و کرویا و نانخواه دهند و گوشت
کبوتر بچه بریان و مطبوخ بتوابل موافق باشد و اگر با رطوبت بود اول تنقیه بحب اصطمخیقون مرکب با ایارج فیقرا یا حب قوقایا نمایند و اگر ایارج فیقرا یکمثقال
و یکدرم افتیمون سوده با انگبین سرشته بدهند سود دارد و اگر رطوبت بسیار باشد ایارج لوغاذیا و شیا دراطیوس موافق بود و اگر قی کردن آسان باشد قی نمایند
و بعد تنقیه دواء المسک حلو و مفرح حار و انوشدارو باید داد و سفوف که دران شکر بیست درم است و در قول ابوسهل گذشت با شربت افسنتین که دران
ده درم ست و شکر داخل نیست بقدر بیست درم نیمگرم بدهند و اگر خفقان با ماده سوداوی باشد و تولد سودا از بلغم بود اول مسهل باین حب بدهند تربد تخم
غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی هر واحد یکجزو ایارج فیقرا یکنیم جزو عود هندی نیم جزو حب سازند شربت از دو درم تا سه درم و ایضاً تربد افتیمون هر واحد یکدرم
حنظل غاریقون حجر ارمنی مغسول هر یک ربع درم سقمونیا نمک نفطی مقل هر واحد یکدانگ خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس ثلث درم حب سازند چنانچه مرسوم است
و اگر تولد سودا از صفرا باشد تنقیه باین حب نمایند تربد افتیمون سنای مکی شاهترج هر واحد یکجزو هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد مغسول و ثلث جزو
گل سرخ مشک مصطگی یکجزو و ثلث همه را کوفته با آب سیب شیرین حب بندند شربتی چهار درم و اگر ماده مرض سودای محرق باشد این حب بسیار مفید است داغ و قوای
قلب را پاک کند هلیله کابلی افتیمون هر واحد یکجزو ایارج فیقرا یکنیم جزو اسطوخودوس ثلث جزو خربق سیاه یکدانگ مصطگی عود خام بسفایج هر یک نیم جزو

مغسول ثلث جزو تخم خطمی نیم جزو همه را کوفته بیخته بآب سیب شیرین حب سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال بوقت خواب و صبح سکنجبین که از سرکه بر ساخته باشند بخورند
و این حب نیز نافع ایارج فیقرا افتیمون اسطوخودوس هر یک نیم درم حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول هر یک دانگی و نیم خربق سیاه یک طسوج سقمونیا نیم دانگ
همه یک شربت است و این شربت گاوزبان برای من سوداوی دارد گاوزبان ختی درم بادرنجبویه پنج درم سنبل الطیب سادج هندی هر یک دو درم پوست آمله کابلی درم
همه را در سه آثار آب بپزند تا یک آثار آید صاف نموده یک آثار شکر داخل کرده بقوام آورند شربتی ختی درم با گلاب یا با آب سیب شیرین **طبری** گوید اگر از عضول
خلط سوداوی باشد اصلاح مزاج باغذیه معتدله نمایند و التزام شرب الاصول بدواء المسک انکاری روغن بادام کنند بعد از آن تنقیه او بلوغاذیا نمایند و قبل شرب
و بعد او پرهیز لازم گیرند بعده تریاق دهند اگر مزاج احتمال نماید هلیله مربی و آمله مربی و معجون افتیمون دانگی با بادرنجبویه و گاوزبان و عود خام و مانند آن دهند
صاحب حاوی تجنیذی میگویند که گاه خفقان بسبب اجتماع خلط سوداوی در عروق قلب میباشد در علاجش تنقیه بدن از خلط ناکور به افتیمون مطبوخ
یا مطبوخ هلیله مقوی با فتیمون است و تنقیه بدن از سنای مکی معجون نجاح نیز مفید و جلاب از گاوزبان و اصل السوس و بادرنجبویه با گلقند دهند
و غذا از زیرباج معمول المنیر با دام و شکر دهند و تطییب مزاج و تفریح سدر با نان طبه تطیب الرائحه و تعصیر بادویه حارم رطبه نمایند و دواء المسک حلو نافع است و
علاج او قریب بعلاج سوء مزاج یابس قلب است که مذکور شد نقد **مؤلف خلاصه** گوید که در خفقان سوداوی چند روز طبیخ بادرنجبویه و نیلوفر از گرم
سه درم با شربت گاوزبان بدهند و بعد از آن افتیمون را در شیر تازه خیسانیده صاف نموده بنوشند یا مطبوخ سنا یا معجون نجاح تنقیه نمایند آنگاه بعد از آن قوی
کرده بکار برند تقویت و تفریح قلب کوشند و استحمام بآب شیرین نافع است و راحت و دعه و غذای لطیف ... [illegible]

علاج خفقان ریحی و بخاری

تنقیه حسب غلبه خلط نمایند و در ریحی دواء المسک مرو امثال آن از سفوفات و غیره دهند و ایضاً تحلیل ریاح بضمادات و حارشات نمایند و مفتحات ...
دیگر فرنجمشک دو درم گل گاوزبان یکدرم دارچینی الایچی خرد هر یک دو ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده گلقند نسترن دو توله داخل کرده بنوشند ...
و این سفوف برای ریاح بارده دل نافع بادیان رب السوس تودری سرخ بهمن سرخ دانه هیل ابریشم گل گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک نبات مساوی مجموع بدستور سفوف
و بادیان خطائی حبای خطائی ابریشم گاوزبان بسفایج فستقی هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند نیز ریاح خفقان
و ضعف هضم را نافع است و ایضاً در ریحی بعد مسهل اسطوخودوس ... کرفس تخم کرنب بادیان تخم کاسنی هر یک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک نه ماشه بادیان
خطائی چهار ماشه بادیان رومی پنج ماشه مویز منقی سه توله ریخ عقربی سه ماشه جوشانیده گلقند عسلی چهار توله داخل کرده بنوشند و غذا شوربای مرغ کلان
بنان برده سیار ند و بعد حصول النضج تنقیه دیگر نمایند که در ربو بلغمی نوشته شد مع تقویت قلب و معجون علوی خان جوارش جالینوس ما عرق ماء الله ...
و در بخاری در نضج اول فصد باسلیق کنند و بفاصله سه چهار روز صافن و همچنین اسلیم کنند و نیز تخفیف از مالیخولیای مراقی اینجا بعمل آرند و ایضاً در خفقان ...
شیره صندل شیره کشنیز خشک عرقیات شربت نیلوفر دهند و اگر از بخارات سوداویه باشد آنچه در علاج خفقان بارد در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند ...
و علاج ضیق النفس و ربو دخانی مسطور شد بکار برند و ماء الشعیر چند روز بنوشند و پرهیز لازم شمارند و مطبوخ افتیمون یا حب ادویا افتیمون شیر تازه
تنقیه نمایند بعد از آن تعدیل قلب بمفرحات یاقوتی و غیر آن از تدبیرات که مذکور شد باید کرد و بقول ابوالحسن اگر خفقان از بخارات سوداوی حادث شود تنقیه
بمطبوخ افتیمون نمایند و این مفرح بارد بجلاب دهند گاوزبان یکدرم بسد مروارید کهربا کشنیز خشک بر واحد دو درم تخم خرفه سه درم پوست ترنج ابریشم سفید
بر واحد یکدرم ورق طلا و ورق نقره کافور بر واحد یکدانگ کوفته بیخته بجلاب معجون سازند و استعمال نمایند و ایضاً در خفقان بخاری دواء المسک خورده بالایش
دو ماشه گاوزبان ابریشم خام هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بالنگو یا سیده دهند و اگر از کثرت بخارات مثل تب محسوس شود خیارین کوفته
... دهند با لنگو خاکشی کنند و ایضاً ... شیره خیارین ... عرق ... شربت بزوری دو توله
... [illegible]

داخل کرده تودری سفید پاشیده بدهند و اگر بنابر تبخیر زاید در سر باشد و از مصطکی قبض شود در درونج عقربی یک ماشه سوده با اطریفل صغیر یکتوله شربت بزوری دو توله عرق شاهتره عرق کیوره هر یک پنج توله خاکشی شش ماشه پاشیده دهند که در هفت روز بخارات زائل میشود و بعده اگر اندکی خفقان باقی ماند مصطکی یک ماشه سوده به دواء المسک بارد هفت ماشه سرشته بخورند بالائیش شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بزوری دو توله تودری سفید چهار ماشه پاشیده بنوشند و اگر بعد خوردن گوشت آهو یا مثل آن شکایت خفقان و ضیق النفس باشد خمیرهٔ صندل با شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ گاوزبان شیرهٔ تخم خرفه در عرق عنب الثعلب و گلاب برآورده شربت انار تخم ریحان داخل کرده دهند بعد چند روز سفوف گاوزبان گل سرخ صندل سفید آمله کشنیز خشک کوفته بیخته نبات هم وزن آمیخته همراه شیرهٔ خرفه در عرق کیوره عرق بکوه برآورده شربت انار تخم فرنجمشک داخل کرده بدهند و دواء المسک گاه گاه دهند و اگر بعد چند روز باز شکایت خفقان ضیق کند بعد از سه ماشه گاوزبان پنج ماشه نبات یکتوله بعرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه دهند بعده همراه آمله مربی بعد از آن خطمی خبازی هر یک پنج ماشه پر سیاوشان هفت ماشه اضافه کنند و بعد از آن موقوف سازند و اگر سرفه زیاده شود اصل السوس نیز زیاده کنند و ایضاً در خفقان با ضیق النفس گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت انار داخل کرده بدهند و یا عناب گل نیلوفر در عرق صندل عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند

علاج خفقان سدی

لکه با سیقین چپ زنند و جهت تفتیح سده تخم کشوث تخم بادرنجبویه شاهتره بادیان هر یک دو درم بادرنجبویه گل سرخ افتیمون هر یک نه ماشه نبفاج درونج عقربی هر یک چهار ماشه تخم قرطم یکتوله مویز منقی سه توله گل گاوزبان پنج ماشه جوشانیده گلقند چهار توله داخل کرده دوازده پانزده روز جهت اسهال گل سرخ یک نیم توله سنا دو توله ریوند خطائی نه ماشه شیرخشت چهار توله ترنجبین سه توله خیارشنبر هفت توله گلاب یک شیشه شربت آلو بخارا شربت ورد مکرر البیلجی هر یک سه توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و عوض آب عرق گاوزبان و گلاب برابر دهند وقت دوپهر نخود آب و وقت شام شوربای مرغ بنان روده و صبح تبرید از خمیرهٔ گاوزبان عنبری جلوانجان نه ماشه شیرهٔ تخم خربزه و قرطم و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه شربت بزوری معتدل شربت سیب هر یک دو توله تخم بالنگو تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه دهند و غذا بدستور و همین نمط تا تنقیه کامل بعمل آرند پس جهت تعدیل خمیرهٔ مذکور همراه عرق زردک بکار برند اما در سدهٔ ورمی سند بر آن ورم بپردازند و بعد زوال ورم سقیات مذکوره استعمال نمایند

صفت عرق زردک که در خفقان سدی معمول است زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار برگ گاوزبان سادج هندی سعد کوفی خولنجان کمیلا کمیلا اندر جو شیرین هر یک پنج توله تخم قرطم تخم خربزه هر یک هفت توله اسارون بهمنین تخم زردک گل فرنجمشک قاقلین بسفایج هر یک سه توله بادیان بادرنجبویه ابریشم خام هر یک نه توله دارچینی گل خطمی عنب الثعلب هر یک چهار توله صندل سفید چهار و نیم توله خاکشی پانزده توله آب نیشکر پنج آثار مویز منقی نیم آثار نعناع سبز ریحان سبز هر یک دو قبضه برگ ترنج سه قبضه بدستور عرق کشند شربتی یک فنجان با نبات سه توله همراه خمیره یا مفرح مناسب

علاج خفقان از ضعف قلب

در ازالهٔ سبب کوشند اگر موجود باشد و مفرحات مقویه حار و بارد و رطب و یابس بحسب سبب ضعف با عرقیات مناسب مزاج و اغذیهٔ جیده زود هضم چون گوشت بره و بزغاله و جوزهٔ مرغ و تیهو و نان میده و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و ماء اللحم و حلویات حسب مزاج و مقدار احتمال آن خورند و هر چه مسمن و مناسب بود و مالش بدن بروغنهای شیرین نیمگرم نمایند و گویند که چقندر و زردک و سیب ولایتی و کسیر دیخته و خام مفید بود و اگر شلجم یا چقندر یا زردک شب تراشیده و بسوزن زده نبات سوده پاشیده در شبنم بدارند و صبح بسوزن زرگرفته بخورند و آب او که در پیاله ماند با شربت مناسب بنوشند پخته و خام عجیب الاثر است و غذا قلیه حلوان شلجمی و چقندری بنان و شوربای بچه مرغ با خشکه و پلاو و باجرات گاو مع بالائی دهند و آب تاشتا و نوم و خواب معتدل و حمام بآب نیمگرم میل نمایند و هر چه مضر بود چون صوم و جماع و جوع و بیداری ترک آن واجب شمارند و از تخمه حذر کنند و ایرج و اسمن

بگیرند مید گندم و آرد برنج و آرد نخود هرکدام سه اوقیه تخم خرفه یک اوقیه تودری سرخ تودری سفید هرکدام ده درم مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز تخم
... اوقیه باریک ساییده با روغن گاو و عسل یا نبات بدستور حلوا مرتب سازند و هر روز یک اوقیه تناول نمایند و اگر از آمله مربی بلیله مربی هر یک دو عدد
گاوزبان گل سرخ هر یک دو درم صندل سوده فرنجمشک گل گاوزبان هر یک یکدرم گلقند نسرین چهار توله کشمش یک مثقال قند سه چند معجون ساخته بخورند
مقوی قلب ست و مروارید ورق طلا ورق نقره مساوی سوده باگلاب عرق گاوزبان و قند خوردن نیز برای تقویت قلب نافع و ایضا برای ضعف قلب
و تصفیه خون خمیره صندل شربت انار وغیره وسفوف گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید بهمن سفید گل سرخ گل نیلوفر آمله منقی هر یک نیم توله کوفته بیخته بشکر
سفید دو چند آمیخته بخورند و خمیره یاقوت علویخان همراه عرق گاوزبان عنبری مجرب ست **ذکر بعض ادویه مرکبه** که در تقویت قلب معمول ست

جوارش مقوی قلب و نافع خفقان و مانع صعود ابخره ردیه مربای هلیله پنج عدد مربای آمله چهار عدد دارچینی ایلچی سه ماشه کشنیز مقشر یکتوله بید مشک
بقدر حاجت نبات سفید دو وزن ادویه مربیات را در آب سبب تر نمایند بعد از آن شسته خسته آن بیرون کرده در بید مشک ساییده و ادویه دیگر
کوفته بیخته بقوام نبات بیامیزند و اگر صندل سفید بگلاب سوده و زهر مهره سوده و طباشیر و ورق نقره بقدر مناسب افزایند قوی تر گردد و اگر مزاج
بسیار حار نباشد بقدر یکدو ماشه مصطکی در روغن اضافه نمایند **جوارش صندلین** مقوی دل و دماغ و حابس اسهال صفراوی و دافع خفقان مراری
ناسفته مرجان هر یک دو درم صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده ده درم صندل سرخ بدستور سوده پنج درم طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ریحان کشنیز خشک
بریان پوست بیرون پسته هر یک دو درم مصطکی زعفران هر یک یکدرم مشک تبتی نیم درم آب تراشه ترنج پنجاه درم گلاب سی درم قند سفید یکمن قند را
در گلاب بقوام آورده در آخر قوام آب ترنج داخل ساخته بقوام آرند و ادویه سرشته معجون سازند خوراک از سه درم تا پنج درم **جواهر مهره** که برای تقویت
اعضای رئیسه و افزایش روح و حرارت غریزی از بسا قوتها در عمل قویست فادزهر شش درم مروارید ناسفته لبسد لاجورد یاقوت سرخ یاقوت کبود
یاقوت زرد یشب سفید زمرد سبز عقیق ورق نقره مصطکی هر یک دو درم ورق طلا جدوار نفیسه نارجیل دریائی عنبر اشهب مشک خالص مومیائی اصیل
هر یک یکدرم همه را باریک سوده باز در گلاب سحق کرده بقدر کنار حب بندند و با سنگ غوری خوب مهرا نمایند و ورق طلا بران چسپانند خوراک از دو سرخ
تا یک دانگ و در نسخه دیگر کهربا و مرجان و لعل و فیروزه نیز داخل ست **حب جدوار** که برای تقویت قلب و دماغ و ارواح قائم مقام جواهر مهره است
جدوار و ورق طلا هر یک شش ماشه مشک خالص عنبر اشهب زعفران ورق نقره هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک یا گلاب یا کیوڑه یا بهار بقدر فلفل حب بندند خوراک از یک حب تا سه حب

خمیره صندل مقوی قلب صندل سفید بگلاب سوده مروارید بگلاب صلایه کرده طباشیر هر یک یکتوله گل گاوزبان کشنیز مقشر هر یک دو توله زرشک
بیدانه سه توله خرفه مقشر چهار توله دانه هیل شش ماشه ورق نقره ورق طلا هر یک دو ماشه عنبر اشهب دو ماشه نبات پانزده توله در عرق گاوزبان عرق
صندل عرق نیلوفر هر یک پانزده توله بقوام آورده ادویه کوفته بیخته آمیزند عنبر و اوراق را بعد فرود آوردن آهسته آهسته داخل نمایند **نوع دیگر**
از علویخان نافع ضعف قلب صندل سفید ابریشم مقرض هر یک نه ماشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ هر یک یکتوله گل نیلوفر دو توله دارچینی
زعفران هر یک دو ماشه قند سفید سه چند ادویه بقوام آورده آمیزند شربتی دو مثقال **خمیره مروارید** که در تقویت اعضای رئیسه سریع الاثر ست
مروارید ناسفته یشب سبز هر یک نه ماشه زهر مهره خطائی چهار ماشه قند سفید یا دو سیر شربت سیب شیرین نیم پاؤ عرق بیدمشک گلاب نیم نیم پاؤ
عرق صندل عرق گاوزبان پاؤ پاؤ آثار ورق طلا سه ماشه ورق نقره یکتوله بدستور مقرر تیار سازند **نوع دیگر** معمول حکیم شریف خان ابریشم محرق گاوزبان
از هر یک سه ماشه مروارید یاقوت هر یک شش ماشه مصطکی کهربا هر یک چهار ماشه عود مرجان صندل سفید هر واحد سه ماشه زهر مهره شش ماشه
بگلاب ساییده عرق گاوزبان گلاب عرق بیدمشک نبات هر یک پاؤ آثار شربت سیب شیرین هشت توله ورق نقره یکتوله بالطریق مشهور تیار نمایند
نوع دیگر مخترع والد حکیم ممدوح که بغایت مقوی دل و دماغ ست مروارید ناسفته یکتوله یشب سوده کهربای شمعی صندل سفید سوده طباشیر
سفید از هر واحد شش ماشه نبات سفید پاؤ آثار عسل کشمیری پنج توله در گلاب و بید مشک قوام نموده ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند **نوع دیگر**

جهت خفقان و تقویت دل و دماغ تالیف حکیم علویخان مروارید ناسفته طباشیر صندل سفید ابریشم مقرض بهمن سفید هر یک پنج مثقال عنبر اشهب
ورق نقره ورق طلا هر یک یکمثقال و نیم دانگ مشک تبتی نیم مثقال شکر قرار نبات سفید گلاب بید مشک هر یک دو صد مثقال عسل مصفی بست و پنج
مثقال نبات را گداخته عسل را داخل نموده کف گرفته گلاب بید مشک داخل کرده بقوام آرند و تیز زنند پس ادویه را ببرشته شربت از یکمثقال تا دو مثقال خمیره
زهر مهره که قائم مقام خمیره مروارید است در تقویت دل عدیل نبات سفید یک آثار در گلاب یا عرق کاوزبان بقوام آرند زهر مهره بگلاب سوده خشک
نموده یکتوله طباشیر شش ماشه سائیده در قوام مخلوط نموده حل نمایند نوع دیگر که مقوی قلب است زهر مهره سوده گاوزبان گل سرخ طباشیر هر یک یکدرم
ورق نقره عطر صندل هر یک نیم درم شربت انار شیرین ولایتی سه چند در کهرل یکرده اول ورق نقره حل کنند بعده ادویه مسحوقه پس عطر آمیز نموده نگاه دارند
[illegible] مثقال تناول کنند خمیره زمرد از حکیم علویخان که در تقویت اعضای رئیسه مستعمل زمرد سبز یکنیم توله در عرق کیوڑه تا یکهفته صلایه کرده مروارید
و مروارید آمله از خسته پاک نموده هر یک پنج توله قند سفید ده توله در عرق کیوڑه قوام ساخته عنبر یکدرم نبات سوده آمیخته بدستور شربتی سازند دو درم تا دو مثقال
نوع دیگر تالیف حکیم شریف خان اقسام خفقان را نافع بود و تقویت قلب نماید و تفریح تمام آورد و وسواس سوداوی زائل کند زر سائیده لاجورد
لاجورد مغسول ابریشم سفید ابریشم مقرض گاوزبان هر یک یکدرم ورق طلا ورق نقره هر یک یکنیم درم عنبر اشهب یکمثقال گلاب بید مشک آب انار شیرین
هر یک یک [illegible] قند نبات سفید یکنیم یا و عسل سفید هفت توله شربت سیب هشت توله عسل و نبات و شربت را در آب حل کرده بر آتش گذارند و کف گرفته
و بید مشک و آب انار داخل کرده بقوام آورده ادویه ببرشته **خمیره یاقوت** تالیف علویخان که در تقویت قلب مجرب النفع است یاقوت رمانی
پنج یا ده مثقال بگلاب و کیوڑه و عرق بید ساده دوازده پاس کهرل کنند و آب سیب دهی شیرین و امرود و گلاب و عرق بید مشک هر واحد یکصد مثقال
عرق صندل و گاوزبان هر یک پنجاه مثقال قند سفید دو من طبی شربت سیب پانزده مثقال قوام کرده عنبر اشهب یکمثقال در کیوڑه گداخته فادزهر حیوانی
لاجورد مغسول هر یک دو مثقال مع یاقوت مسحوق آمیخته بعد چهار روز یکمثقال بخورند **خمیره طلا** از تالیف حکیم ممدوح ورق طلای محلول پنج درم
مروارید ناسفته دو نیم درم عنبر اشهب درم یاقوت رمانی لعل بدخشی زمرد سبز هر واحد یکدرم رب سیب و به و امرود و زردک و انار [illegible] نبات
هر یک ده توله عسل بست توله بدستور مقرر مرتب سازند شربتی از یکدرم تا دو درم **خمیره گاوزبان حار** که بغایت مقوی دماغ و دل است
و مزیل خفقان و غشی گل سرخ تراشه صندل سنبل الطیب شنه هر واحد یکنیم مثقال بادرنجبویه دو نیم مثقال گل گاوزبان پنج مثقال گاوزبان ده
مثقال همه را در دو رطل آب و گلاب بخیسانند و جوش داده صاف نموده با یکرطل قند قوام نمایند و کافور دو دانگ مشک نیم درم زعفران یکدرم [illegible]
حل کنند شربت دو درم با عرق بید مشک و گلاب **خمیره گاوزبان عنبری** مقوی دماغ و قلب و مفرح و مداومت آن مفید انواع مالیخولیا و اقسام
خفقان گاوزبان سه دام گل گاوزبان کشنیز خشک ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل سفید تخم فرنجمشک هر یک یکتوله عنبر اشهب نیم درم سوای
عنبر همه را در دو آثار آب شب تر نموده صبح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده با نبات یک آثار و عسل مصفی پاو آثار بقوام آرند و در آخر قوام عنبر
داخل نمایند و ورق طلا و نقره شش ماشه اضافه کنند هر چند که حل کنند خوب شود شربتی از یکدرم تا دو درم و سه درم و چون درین ترکیب مروارید یاقوت
زهر مهره یشب هر یک یکمثقال اضافه کنند حکم تریاق بهم رساند و در اسهال دموی بواسیری انفع بود **خمیره ابریشم** از اختراع نواب معتمد الملوک بجهت
محمد شاه بادشاه که مقوی قلب حار است و دافع وسواس و خفقان حادث از اخلاط محترقه سوداویه و تفریح و نشاط و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای رئیسه
و معده است و اصلاح حال گرده نماید و گرمی آن زائل گرداند و ذیابیطس و زیادتی عطش که از گرمی گرده باشد دور کند و دیگر منافع بسیار دارد و صحیح نسخه درین
ترکیب چنین است ابریشم خام پنجاه مثقال در آب باران طلا آب دو من عرق بید مشک گلاب یکمن تبریزی عرق گاوزبان عرق نیلوفر هر یک نیم من عرق بهی عرق صندل هر یک [illegible]
مثقال دو شبانه روز بخیسانند بعده صبح بجوشانند آنقدر که وزن آب نصف وزن عرقها بماند بالیقه صاف نمایند و نبات سفید سیم من تبریزی عسل مصفی پنجاه مثقال شربت غوره
شیرین شربت سیب شیرین شربت ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت ترنج هر یک پنج مثقال داخل کرده بجوشانند کف آن دور کنند و بقوام آورده [illegible]

یاقوت رمانی یشب سبز فادزهر معدنی مرجان ترنجی کهربای شمعی هریک دونیم مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی هریک یکمثقال و یکنیم دانگ جواهر را با گلاب سنگ سماق
صلایه کرده عسل دار خشک نموده وزن نمایند و ورق طلای محلول ورق نقره محلول هریک دونیم مثقال العسل مصفی حل سازند ابریشم مقرض گل گاوزبان خشک
مقشر صندل سفید غنچه گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر نشاسته هریک پنج مثقال تخم خرفه مقشر دو مثقال مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هریک هفت و نیم مثقال
عود قماری دو مثقال زعفران یکمثقال بدستور خمیره مرتب نمایند و در نصف این خمیره یکمثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال
دواء المسک معمول حکیم شریف خان کهربا بسد طباشیر ورق نقره هریک سه ماشه گاوزبان گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه هریک نیم توله ابریشم خام
دو ماشه زعفران دارچینی دو ماشه ورق طلا مشک خالص هریک یکماشه مروارید پنج ماشه شربت سیب شربت بهی شربت انار هریک دو توله عنبر نیم ماشه
گلاب بید مشک هریک چهار دام عسل و نبات سه وزن ادویه **نوع دیگر** قریب باعتدال مقوی قلب مروارید بسد کهربا فادزهر معدنی ابریشم مقرض گل
گل سرخ سادج گاوزبان گل گاوزبان تخم فرنجمشک طباشیر هریک یکدرم عود بهمنین دارچینی هیل هریک یکمثقال کشنیز خشک مقشر دو درم قرنفل زرنباد هریک دانگ
نیم مثقال مشک ورق نقره هریک نیم درم عرق کیوڑه گلاب هریک نیم پاو عسل و قند بالمناصفه سه چند ادویه **شربت رنگتره** مقوی قلب مصفی خون
مزیل خمار و بسیار خوش مزه و معمول است رنگتره شیرین گرفته دانها از قاش برآورده تخم دور کرده صاف نموده آب خالص آن بگیرند و با قند سفید بر آتش بقوام
آرند و در آخر قدری گلاب افزایند **شربت اناناس** مقوی و مفرح قلب است آب اناناس یکجزو قند سفید نیم جزو گلاب بید مشک هریک ثمن جزو مشک
قدری بدستور طیار نمایند و اگر سفوف نبات در آب لیمو بقدریکه ترش گرداند نیز اضافه کنند **شربت گاوزبان عنبری** برای تقویت اعضای رئیسه مجرب است
برگ گاوزبان پنج توله گل گاوزبان دونیم توله بادرنجبویه یکتوله پاو بالا صندل سفید بگلاب سوده تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه هریک نه ماشه کشنیز خشک
زرشک هریک یکتوله شب در گلاب و عرق بید مشک هریک پاو آثار تر کرده صبح بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده قند سفید نیم سیر داخل کرده بقوام آرند
پس ورق نقره نیم توله ورق طلا عنبر اشهب هریک سه ماشه مشک یکماشه داخل کنند **شربت الغرا** مقوی دل و دماغ و رنگ رو سرخ میگرداند و دافع
مالیخولیای مراقی و مفید احتراق صفرا است گل گڑهل صد عدد سبزی آن دور کرده بکاسه چینی در آب لیمو کاغذی بست عدد شب تر کنند و صبح یکنیم
گلاب انداخته یک شبانه روز بگذارند بعده نبات یک آثار عرق گاوزبان نیم آثار عرق کیوڑه نیم پاو ممزوج کرده دانه هیل شگوفته کشنیز مقشر شگوفته
هر واحد نه ماشه آب انار ولایتی آب رنگتره شیرین هر واحد یک پاو و اگر آب انار بهم نرسد بجای وی شربت انار باید گرفت یکشبانه روز خیسانیده
اندک مالیده صاف کرده بقوام آورند در آخر قوام مشک دو سرخ عنبر سه ماشه زعفران نیم ماشه بگلاب سائیده در قوام آمیخته حل کرده دارند خوراک
از دو توله تا چهار توله بالعرق مناسب **شربت یاقوت** حکیم علویخان که در تقویت قلب معمول است آب انار شیرین آب بهی آب امرود آب سیب
هریک دو وقیه قند سفید یکنیم من طبی بگلاب قوام کرده فرود آورده مروارید ناسفته کهربا لعل هریک سه ماشه یاقوت رمانی نه ماشه صلایه کرده
ورق طلا دو ماشه عنبر سه ماشه کافور یکماشه حل کنند **شربت ابریشم** تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت دل و دماغ مفید است پیله ابریشم
سی مثقال بگیرند و تخم ازو بکشند و سه شبانروز در گلاب و بید مشک و آب باران هریک دو آثار بخیسانند و بجوشانند پس صاف نموده با عسل و نبات
و قند هریک بست مثقال بقوام آورند بعده فرود آورده عنبر اشهب یکنیم مثقال ورق طلا یکدرم ورق نقره یک توله در آن حل کنند و در ظرف پاکیزه نگاهدارند
شربت از نه ماشه تا دو توله **عرق کیتکی** مقوی دل و دماغ گل کیتکی یکعدد گل سیوتی گل گاوزبان هریک چهار توله گل نیلوفر کشنیز خشک
هریک نیم پاو دوگاهی گل سرخ برادهٔ صندل هریک چهار توله نیز افزوده بشوره همه را شب در آب تر کنند و دو آثار عرق کشند و در صورت غلبه حرارت
مزاج کافور قیصوری طباشیر بقدر مناسب بیفزایند و با این عرق را همراه قرص کافور یا طباشیر استعمال کنند **عرق قندی** که بجوش آن
عرق نیست قوت دل و دماغ دهد و اصلاح خمار نماید و بوی بد نیارد بگیرند قند سیاه نیکو جهانگیری پادست مغیلان هفت سیر آب صاف بقدر
در خم کنند تا کف برسد بهاته داده عرق یک آتشه بکشند بست و پنج سیر تا سی و پنج سیر عرق را هر چند نرم تر کشند عرق دو آتشه با ترخوب بهتر گردد

و اگر گرم خواهند تا چهارده پانزده سیر بگیرند چون یک آتشه طیار شود این ادویه سه شبانروز بخیسانند روز چهارم عرق دو آتشه کشند ادویه اینست قرنفل دو توله صندل بگلاب سوده دو توله عنبرلادن سه توله عود یکتوله نبات سفید یک سیر دارچینی سه توله گاوزبان سه دام ادویه نیم کوب کرده در عرق یک آتشه انداخته بعد سه شبانروز عرق کشند و دران وقت صندل دو توله مشک یکماشه عنبرلادن یکتوله در پارچه تنک بسته سر کوزه آن در بیکه انداز ند و چون دو آتشه طیار شود اگر موسم گلاب باشد پنج سیر برگ گل که زردی و سبزی آن دور کرده باشند بگیرند و در پارچه پاکیزه بسته بر سر بیچه یا سر قرنبیق ریخته کشند و عرق دو آتشه گرم گرم بران ریزند و بعد چند روز که حدت کم شود استعمال کنند **عرق شیر** مقوی قلب و دافع خفقان کشنیز مقشر گاوزبان ده توله گل نسرین الایچی خرد نیم کوفته گل سرخ برادهٔ صندل گل گاوزبان هر یک پنج توله ابریشم خام دو توله عود هندی یکتوله مشک که در نیچه بندند بقدر یکماشه شیر ماده گاو پنج آثار آب بقدر ضرور بدستور عرق کشند **عرق زرشک** مقوی و مفرح قلب و مقوی بدن آب زرشک آب زردک آب بهی آب کشمش سبز هر واحد ده آثار جوز بوا بسباسه هر یک چهار توله قرنفل دارچینی گل گاوزبان هر یک پنج توله شکر طبرزد پانزده آثار عود غرقی دو توله عنبر اشهب چهار ماشه مشک سه ماشه عرق کشند و اگر خواهند که منقطط نمایند پوست کنار صحرائی دو آثار همراه آبها و کشمش و شکر طبرزد در خم انداز ند هرگاه جوش خورد ادویه نیم کوفته انداز ند وقتیکه از جوش نشیند عرق ملایم کشند و زعفران و مشک و عنبر در صره بسته در بیچه انداز ند و بقدر برداشت بنوشند **عرق سیوتی** تر بسیار خوشبو و مقوی دل و دماغ بار دست دارچینی چهار دام جوز بوا بسباسه هر یک دو دام برگ تنبول سفید صد عدد گل نسرین یک آثار زعفران چهار ماشه بدستور عرق کشند **عرق فواکه** بجهت تقویت قلب حار بی نظیر و در امراض سوداویه قلب حکم تریاق دارد و تسکین حرارت معده و قلب نیز کند معمول و مجرب آب انار ولایتی شیرین آب سیب شیرین آب بهی شیرین آب ناشپاتی هر یک نیم سیر آب شیرین سوا سیر آب کاهو سبز یکنیم سیر آب کشنیز سبز یک سیر آب زردک آب کدو هر یک سوا سیر آب هندوانه آب نیشکر هر یک یک سیر یاد بالا گاوزبان گل نیلوفر بادرنجبویه جو مقشر صندل سفید هر یک پاو سیر طباشیر سفید شش توله کشنیز مقشر نیم پاو شیر بز ده آثار همه را با شیر در دیگ کرده عرق کشند **عرق عنبر** در تقویت دل و دماغ و جگر عدیل ندارد و جهت رفع غشی هر قسم و اماده قوت بسیار سریع الاثر است چنانچه بعضی زنان از کثرت خروج خون حیض و بعضی مردان از افراط جریان دم بواسیر بحالت تباه رسیده بودند بمجرد آشامیدن این عرق بحال آمدند و فوائد عجیبه و غریبه ازین عرق مشاهده نموده مشک خالص یکمثقال عنبر اشهب مصطکی رومی هر یک دو مثقال زرنباد عود غرقی کبابه خندان ساده سنبل الطیب بهمنین سنقاقل مصری بسباسه جوز هندی دارچینی زعفران قرنفل بوزیدان گل سرخ طباشیر سفید قاقله کبار و صغار خس پوست ترنج ابریشم خام صندل سفید برگ ریحان تازه سعد کوفی قرفه کشنیز خشک گل گاوزبان انیسون درونج عقربی پوست بیرون پسته هر یک پنج مثقال آب سیب ولایتی نیم سیر عالمگیری آب انار ترش یکسیر عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه هر یک دو نیم سیر گلاب قسم اول پنج سیر دواهای کوفتنی نیمکوفته همه را با عرقها یکجا کرده شب نگاه دارند و صباح آب سیب و انار هم داخل کرده در دیگ انداخته عنبر و مشک در نیچه بسته عرق کشند قدر خوراک از یک فنجان قهوه خوری تا چهار فنجان و طبیب را بحسب مزاج و حالت مریض درین عرق بعضے تصرفات جائز است چنانچه جهت تقویت معده آب بهی یک سیر و جهت تسخین و تقویت آن بهارنارنج پنج مثقال و جهت حبس طبیعت گل سنجد یا سنجد داخل کنند **عرق ابریشم** حلوبخان که در تقویت قلب مجرب ابریشم خام پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک صندل سفید هر یک ده مثقال بهمنین خولنجان بسباسه جوز هندی هر یک پنج مثقال گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچینی دارچینی هیل هر یک سه مثقال لفاح خشک هر یک شش مثقال زعفران عنبر اشهب هر یک یکمثقال آب سیب و بهی و انار و گلاب و عرق بید مشک عرق دارچینی هر یک نیم من تبریزی برگ تنبول یکصد عدد دستربتی یک فنجان **غالیه** تقویت قلب و دماغ نماید خفقان را نافع آید عنبر اشهب چهار ماشه عود هندی هفت ماشه صندل سفید سه درم مشک دو ماشه عنبر را بگلاب گرم بگدازند و دیگر ادویه سائیده بیامیزند و ببویند **ماء اللحم** مقوی قلب و معمول گل گاوزبان گل نیلوفر گل سرخ گل بید مشک تازه طباشیر هر یک یکتوله برادهٔ صندل سفید چهار توله

قرنفل الاچی سفید دارچینی هریک چهار ماشه مرغ جوان یک قطعه ادویه را با گوشت مرغ خوب بکوبند که یکذات شود پس بگلاب و عرق بید مشک و آب صاف بقدر حاجت
عرق کشند نوع دیگر نافع برای ضعف قلب و جهت ورم رحم و عسر طمث و درد رحم هنگام آمدن حیض مجرب ست گوشت بزغاله فربه یکمن و چهار یکمن تبریزی مرغ جوان فربه
دراج لوه هریک پنج قطعه مجموع را از چربی و استخوان پاک کرده ورق ورق تراشیده در دیگ نقره کباب نیم خام نموده طباشیر سفید کشنیز مقشر خار خسک هریک
دو نیم مثقال فوه دو مثقال صمغ گل سرخ گل گاوزبان هریک ده مثقال دارچینی دانه هیل هریک یکمثقال و دو دانگ نیکوفته داخل کرده عرق بید مشک عرق
گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر عرق خارخسک آب انگور هریک دو رطل آب خالص بقدر ضرورت داخل ساخته عرق کشند پس در عرق مذکور عنب الثعلب هفت
هریک بست و پنج مثقال صندل سفید هفت و نیم مثقال گل گاوزبان پنجاه مثقال گل سرخ تازه دو رطل گل سیوتی یک رطل داخل کرده مرتبه دوم عرق کشند و وقت
عرق کشیدن عنبر اشهب مشک خالص زعفران هریک یکمثقال در کیسه کتان بسته در ظرفی که دران عرق چکد اندازند نوع دیگر برای تقویت اعضای
رئیسه وباء و معده مفید ست شیره مغز بادام شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین هریک چهار مثقال خس هندی ساذج براده صندل گل سرخ گل نسترن
کشنیز مقشر ثعلب مصری هریک سه مثقال دانه هیل قاقله ابریشم مقرض گاوزبان گل گاوزبان پوست ترنج شقاقل بهمنین تودریین بادرنجبویه برگ تود
عود هریک دو مثقال سنبل الطیب زرنباد صعتر کبابه اشنه زرنبخ خولنجان سعد قرنفل مصطکی طباشیر دارچینی درونج نارمشک بسباسه فرنجمشک دانه
مثقال برگ تنبول زرد بست و پنج عدد هر چه ازین کوفتنی ست نیکوفته در آب گلاب تر کنند و گوشت بز یکساله هفت آثار از پیه و استخوان جدا کرده آب یخنی
براورده با ادویه آمیخته عرق کشند و زعفران عنبر و مشک عطر کاذی هریک نیم مثقال را در صره بسته بردهان نیچه بندند که عرق بران چکد و اگر گرم زیاده
خواهند عوض گوشت حلوان گوشت طیور اندازند پس مرغ یک قطعه دراج دو قطعه تیهو چهار قطعه گنجشک هیزده قطعه از لحم اینها که پاک و صاف باشد
کباب نیم خام کرده یا آب یخنی براورده با ادویه عرق کشند **معجون طلا** که نهایت مقوی و مفرح ست طباشیر چهار و نیم ماشه دانه هیل درونج عقربی
عود غرقی گاوزبان گل گاوزبان بهمن سفید تودری سفید بوزیدان هریک سه و نیم ماشه سنبل الطیب ساذج هندی سعد کوفی ابریشم مقرض هریک دو و نیم
دارچینی سه ماشه بسباسه جوزبوا گل سیوتی گلنار هریک دو ماشه قرنفل یکماشه مروارید ناسفته دو توله یاقوت سرخ لعل بدخشی زمرد ذبابی جرم خوش رنگ هریک
یکتوله کهربای شمعی زهر مهره خطائی هریک سه ماشه یاقوت کبود زبرجد هریک شش ماشه بسد مرجان سنگ یشب هریک سه و نیم ماشه رب انار ولایتی رب به
رب ناشپاتی رب سیب هریک نیم پاو آب انگور شیرین دو توله شهد خالص پاو آثار نبات سفید نیم آثار و نیم پاو عرق کیوړه و گلاب عرق بید مشک هریک نیم آثار
مشک خالص ماشه عنبر اشهب یک و نیم توله زعفران سه ماشه ورق طلا دو و نیم توله بدستور یاقوتی مرتب سازند خوراک دو ماشه **نوع دیگر** که در تقویت قلب و تفریح
مستغنی از سائر تراکیب ست نبات سفید نیم سیر عسل مصفی هفت دام آب سیب نیم پاو دو شاب سه دام در گلاب بقدر حاجت بقوام آورده عنبر اشهب با نبات
صلایه کرده یکتوله دران حل سازند بعده ورق طلا یکهزار عدد یک یک انداخته خوب حل کنند بعد ازان مشک خالص نیم توله صلایه کرده داخل نموده چندان بزنند که یکرنگ
شود و برای سفید رنگی آن سفیدی بیضه مرغ سه عدد اضافه کرده می آید **مفرح یاقوتی بارد** حکیم علی که در تقویت دل گرم مزاج بی نظیر ست و مقوی
جمیع اعضای رئیسه ست و معمول یاقوت رمانی لعل بدخشی یشب کافوری ورق نقره کافور قیصوری هریک سه ماشه بسد گل ارمنی کزمازج تخم مورد گل هفت
گلنار فارسی ورق طلا عنبر اشهب مشک تبتی هریک یکماشه مروارید ناسفته بادرنجبویه گاوزبان تخم فرنجمشک زعفران آمله منقی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر
بهمنین هریک پنج ماشه صندل سرخ صندل سفید هریک یکتوله و سه ماشه زرشک دو و نیم توله طباشیر سفید هفت ماشه تخم کاسنی ده ماشه شربت انار [illegible]
شربت سیب شربت حماض هریک چهار توله و دو ماشه عرق کاسنی ده توله نبات سفید شش توله عسل مصفی بست توله عرق بید مشک چهار توله بدستور
مرتب سازند بجهت ناقهین مجرب درین نیز بی عدیل و سریع الاثر ست و لبیار جلیل القدر **مفرح یاقوتی معتدل** مائل بحرارت حکیم ممدوح گفته که از
جمیع مفرحات التقایابین مفرح و مفرح ماقبل سکینم ره در امراض مختلفه میدهم و گاهی از هریک قدری ممزوج کرده میدهم و منافع می آید و از جمله منافع این مفرح آنست
که اکثر اسهالات را نافع ست و در امراض رحم و تقویت آن و حفظ جنین بغایت موثر و تام النفع و معمول و مجرب بلا تخلف مروارید ناسفته زعفران گاوزبان

مصطکی اسد ابریشم خام مقرض پوست زرد ترنج کہربای شمعی بہمن سفید نیلوفر ماشہ مغز تخم کدو شیرین اظفار الطیب ابریشم منقی تخم خرفہ مقشر ہر یک
مغز تخم خیار تخم کاہو مقشر ہر یک دو درم صندل سفید بگلاب سودہ عود غرقی دروغ عقربی گل سرخ ہر یک سہ درم عنبر اشہب قاقلہ کبار صغار ورق نقرہ
کافور قیصوری کشنیز گل مختوم گل داوفسانی افاجیہ مغسول گل ارمنی قرنفل سنبل الطیب ہندی مشک ہر یک یکدرم لعل بدخشی یاقوت رمانی تخم بالنگو ہر یک
مشک اذفر نیم مثقال شربت حماض یکصد درم عسل مصفی دو وزن ادویہ بدستور مرتب سازند شربتی یکمثقال وگاہی شربت فواکہ شیرین و نبات سفید ہر یک
وزن شربت حماض گرفتہ وزن کافور ربع مثقال و عسل سفید شیرینی نمودہ وگاہی قند سفید بجای عسل نمودہ دگلاب عرق کیوڑہ عرق بید مشک افزودہ میشود
مفرح دلکشا کہ کمال تقویت دل دہد مروارید گل گاؤزبان ہر یک پنجماشہ کہربا یشب سبز بسد آملہ منقی خصیۃ الثعلب ہر یک چہار ماشہ یاقوت سرخ عنبر
بہمنین صندلین کشنیز مقشر گل سرخ گل مختوم تخم فرنجمشک طباشیر سفید تخم خرفہ مقشر ہر یک سہ ماشہ درونج عقربی ورق طلا کبابہ چینی تودری زرد تودری
ہر واحد یکنیم ماشہ ورق نقرہ پوست بلیلہ کابلی عود قماری زعفران مصطکی ہر یک دو ماشہ زرنباد قرنفل دارچینی ہر یک یکماشہ تخم بادرنجبویہ بیانج ہندی
پوست بیرون پستہ پوست زرد ترنج ہر یک دو و نیم ماشہ جدوار زرشک دہ ماشہ ادویہ کوفتہ بیختہ آب سیب پنجاہ ماشہ آب بہی شصت ماشہ آب ترنج
شصت ماشہ رب سیب بیست ماشہ نبات سفید بقدر حاجت آنہا در رب و نبات بقوام آوردہ ادویہ را بآن آمیزند و اگر خواہند کہ تقویت معدہ کند و این مفرح را
خوشبو ساز دی اولوی سازند آملہ بست و پنج ماشہ داخل کنند و در نسخہ مجرب حکیم احمد موسوی وزن مروارید یکماشہ و عود قماری سہ ماشہ و زرنباد قرنفل ہر یک یکماشہ
و گل گاؤزبان دو و نیم ماشہ و شربت سیب شیرین پنجاہ ماشہ و قند سہ وزن ادویہ باقی بدستور **مفرح معتدل** تالیف حکیم ممدوح کہ نہایت مقوی
و آزمودہ است یاقوت رمانی یاقوت زرد مروارید ناسفتہ ہر یک دہ ماشہ کہربای شمعی بسد ابریشم مقرض طباشیر تخم خرفہ مقشر صندل سفید جدوار زرشک ہر یک
پنج ماشہ مرجان قرمزی یشب سبز گاؤزبان گل گاؤزبان کشنیز مقشر گل ارمنی مغسول گل سرخ بہمن سفید بہمن سرخ ہر یک چہار ماشہ عنبر اشہب پوست زرد ترنج تخم
سفید ہر یک سہ ماشہ مشک تبتی قاقلہ صغار مصطکی رومی درونج عقربی تخم فرنجمشک عود قماری گل نیلوفر ہر یک یکنیم ماشہ صندل سرخ ورق طلا ہر یک دو ماشہ
زرنباد یکماشہ ورق نقرہ دو و نیم ماشہ اجزا را بدستور مقرر با شربت سیب شیرین و شربت بہ شیرین معجون سازند شربتی یکمثقال **مفرح ابریشمی** مخترع حکیم میلیہ
جمیع امراض قلبی را نافع است و در حال تقویت قلب و جمیع قوتہا نماید ابریشم خام مقرض دہ مثقال برگ بادرنجبویہ گل گاؤزبان فرنجمشک ہر یک ہفت مثقال
بہمن سرخ بہمن سفید ہر یک پنج مثقال مروارید ناسفتہ کہربای شمعی بسد محرق مغسول سک المسک پوست زرد ترنج ہر یک شش مثقال صندل دو مصطکی ہر یک مثقال
بادرنج خشک نعناع خشک ہر یک دو مثقال عود قماری عنبر اشہب مشک ترکی زعفران بسباسہ ہر یک یکدرم زرنباد سفید در شیر حیسانیدہ خشک کردہ نیم درم
کوفتہ بیختہ بعسل مصفی و رب سیب شیرین مساوی سہ وزن ادویہ بسرشند شربتی دو مثقال **یاقوتی بارد** مقوی دل جمیع اعضای رئیسہ یاقوت رمانی
مروارید ناسفتہ کہربای شمعی ہر یک مثقال چہار دانگ مغز تخم کدو تخم خرفہ مقشر گل گاؤزبان گل سرخ کشنیز خشک مقشر صندل سفید ہر یک پنج
طباشیر دو و نیم مثقال عنبر اشہب ابریشم مقرض ورق نقرہ ہر یک یکمثقال و یکدانگ و نیم ورق طلا یک مثقال نبات سفید یکصد و پنجاہ مثقال شربت سیب شیرین
سفرجل ہر یک بیست مثقال گلاب عرق بید مشک ہر یک پنجاہ مثقال بدستور مرتب سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر** حافظ صحت بدن و روح و مستعمل
مرد و مزاج برای تقویت قوتہا و حرارت غریزی و تعدیل مزاج منحرف و عدیل و سہیم ندارد و مجرب مخترع حکیم ذکاء اللہ خان مروارید ناسفتہ طباشیر یاقوت
شفاف ہر واحد یکدرم زہر مہرہ اصیل عنبر اشہب مشک خالص زعفران ہر یک نیم درم بگلاب و عرق بید مشک حل نمودہ صندل سفید و سرخ بگلاب سودہ
غنچہ گل سرخ گل گاؤزبان کبود مغز تخم کدوی شیرین تخم کاہو مقشر مغز تخم خیار بادرنگ تخم خرفہ مقشر ہر واحد دو درم آب سیب شیرین آب انار شیرین ولایتی آب ناشپاتی
آب بہی رسیدہ ہر یک بست و پنج درم گلاب بید مشک ہر یک پنجاہ درم قند سفید دو چند شربت فواکہ یکچند ادویہ ورق نقرہ یکنیم درم ورق طلا نیم درم بدستور
دار یکدرم تا سہ درم تناول نمایند **یاقوتی** کہ قائم مقام جواہر مہرہ است مروارید ناسفتہ تحفہ یکنیم تولہ یاقوت سرخ لعل بدخشی ہر یک یکتولہ زمرد خوش رنگ زبرجد
شش ماشہ زہر مہرہ خطائی سنگ یشب ہر یک پنج ماشہ بسد چہار ماشہ مرجان ابریشم مقرض ہر یک چہار و نیم ماشہ گل گاؤزبان برگ فرنجمشک بہمن سفید

سفید طباشیر دانهٔ الایچی سفید درونج عقربی زنگ باشتر عود غرقی بادرنجبویه هر یک شش ماشه مربای سیب دو عدد مربای بهی سه عدد مربای تباتی سه عدد
مربای آمله ده عدد آب انگور ولایتی آب انار ولایتی هر یک پاو آثار عرق کیوڑه گلاب خالص هر یک نیم آثار عرق بید مشک یکنیم پاو نبات سفید نیم آثار
مشک خالص هفت ماشه عنبر اشهب نه ماشه زعفران شش ماشه ورق طلا دو توله بدستور معجون ساخته چهل روز در غله جو داشته از دو ماشه تا چهار ماشه خورند

یاقوتی معتدل که برای تقویت اعضای رئیسه همواره معمول است مروارید ناسفته شش ماشه یاقوت رمانی لاجورد مغسول هر یک هشت ماشه کهربای
شمعی سماق گل گاوزبان بادرنجبویه کشنیز مقشر طباشیر دانهٔ هیل بهمن سرخ بهمن سفید صندل سفید هر یک یکتوله مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه تخم خرفه
هر یک دو توله ابریشم مقرض زعفران ورق نقره هر یک شش ماشه عنبر اشهب چهار ماشه مشک خالص ورق طلا هر یک دو ماشه شربت فواکه ده توله شربت سیب
بست توله نبات سفید نیم آثار گلاب عرق بید مشک عرق شاهتره هر یک پاو سیر اول قند را با عرقیات بقوام آرند و ادویهٔ دیگر کوفته بیخته ضم نمایند و جواهر
بگلاب سوده اضافه کنند و گاهی عوض شربت فواکه شربت انار شیرین و ترش و شربت بهی و شربت امرود هر یک ده توله و شربت زرشک نیم پاو گرفته و در آن
نبات سه پاو ساخته و بادرنجبویه برعایت حرارت مزاج طرح نموده و بسیار مفید یافته **نوع دیگر** که بسیار مقوی است یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود
یاقوت سفید هر یک یکمثقال لعل بدخشی فیروزه هر یک چهار ماشه زمرد سبز دو ماشه عقیق یمنی یکمثقال یشب سبز چهار ماشه یشب سفید نیم مثقال مروارید
ناسفته یکمثقال کهربای شمعی لاجورد مغسول هر یک نیم مثقال تخم فرنجمشک گاوزبان پوست ترنج هر یک یکنیم مثقال ابریشم مقرض برگ قرنفل یا عوض او ساذج هندی
گل نیلوفر صندل سفید گل سرخ عود قماری قرنفل دارچینی قاقله کبار هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته بادرنجبویه درونج عقربی گل مختوم عنبر اشهب گل
دارچینی بهمن سفید هر یک یکمثقال آمله مقشر پوست هلیلهٔ کابلی هر یک دو نیم مثقال عصارهٔ زرشک سه مثقال گل ارمنی سنبل الطیب ساذج هندی بهمن سرخ
ورق طلا هر یک نیم مثقال طباشیر سفید شش ماشه مشک خالص یکنیم ماشه کافور بیخ سرخ نبات سفید نیم سیر بدستور مقرری مرتب سازند **یاقوتی**
مقوی اعضای رئیسه و معمول گاوزبان گل گاوزبان صندل سفید بگلاب سوده گل سرخ ورق نقره هر یک سه درم طباشیر سیب سبز کشنیز مقشر خرفه
مقشر دانهٔ هیل ورق طلا هر یک دو درم مروارید کهربا بسد یاقوت ابریشم مقرض پوست ترنج هر یک یکنیم درم زرشک سه توله شربت
انار شیرین ولایتی نیم پاو قند سفید پاو آثار گلاب نیم پاو مشک عنبر هر واحد ربع درم زعفران یکدرم مربای آمله و هلیله هر واحد پنج عدد بدستور سازند

اقوال بعض اطبا صاحب اقتباس نوشته که اگر ضعف قلب بسبب کثرت سیلان خون بواسیر یا حیض و یا دیگر استفراغات باشد جهت امساک اول
دست و پا را بسوار محکم ببندند و رگ صافن و باسلیق زنند و موافق قوت خون بگیرند و طباشیر لاجورد مغسول گل ارمنی هر یک یکماشه در خمیرهٔ گاوزبان
عنبری ملوکیخانی نه ماشه سرشته با عرق عنبر نه توله دهند و یا ادویهٔ مذکوره در گلقند مربی یکعدد دو ورق نقره یکجا آمیخته با لعاب گاوزبان هفت ماشه
در عرق شاهتره و گاوزبان هر یک پنج توله و کیوڑه چهار توله تخم بالنگو هفت ماشه پاشیده بخورند و یا مفرح گیلانی یا ماء اللحم دهند و آنچه برای ضعف
و اختلاج قلب جواهر مهره دو ماشه در دواء المسک شیرین حلوئیخانی نه ماشه ورق طلا دو عدد سرشته شربت کیوڑه و سیب هر یک دو توله
در عرق المسنتین و کیوڑه هر یک چهار توله گلاب هفت توله عرق بهار کرنه سه توله تخم بادرنجبویه پنج ماشه بدهند **مسیحی** گوید که نفع میکند برای ضعف قلب
دواء المسک مترودیطوس و این دوا بگیرند مصطکی دارچینی دارفلفل تمام فرنجمشک بادروج خشک بادرنجبویه ساذج هندی کشنیز خشک سنبل الطیب
هر واحد یکجزو کهربا بسد مروارید طباشیر هر واحد نیم جزو مشک سدس جزو در عسل هلیلهٔ مربی بسرشند و یا قدری آمله و هلیلهٔ سیاه جوشانیده آب چهار جزو
بیک جزو عسل آمیخته بقوام آرند و ادویه را بآن معجون سازند و بخورند و بر سینه اطیوب حاره و غالیه بمالند و بخورند شراب ریحانی و لحم جدی و ماکیان
و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت استعمال نمایند و راحت و لهو و سرور اختیار کنند و از جملهٔ تعب خاصه نفسانی مثل هم و غم و سهر و غضب اجتناب نمایند و هم او
گوید که از ادویهٔ نافع قلب بالخاصیه بسد و کهربا و مروارید ناسفته و سنبل رومی و ابریشم خام و بهمنین و آمله و کشنیز و بادروج و گاوزبان و بادرنجبویه و فرنجمشک
و پوست ترنج و عود و مشک و عنبر و مصطکی و غیر آن از ادویه است **صاحب کامل** نوشته که از ادویهٔ مفرده در تقویت قلب و حل او مجید

و مشک و قرنفل و مصطکی و کهربا و بسد و مروارید نیم بسته حاجم آمده و بادرنجبویه کشنیز خشک است و دیگر ادویه مفرده قوی القلب و قوانین کلی علاج قلب مسطور شد حسب مزاج مریض اختیار نمایند

علاج خفقان از ذکای حس قلب

اغذیه مغلظه همچون کله پاچه و هریسه تناول کنند و تقویت قلب بادویه مقوی قلب و قابض نمایند و مخدرات و مسکرات مثل آب کوکنار و افیون اگر تلخ باستعمال آرند و حمیره معتدل و مسکر ممتزج و حلوای مغز بخورند و بزر البنج و بابونه و سبوس گندم و کوکنار و برگ سرو هر یک یا دو آثار جوش کرده بر سینه انکباب نمایند و اندکی کوکنار در گلاب و عرق بید ساده داده حکیم الاثر است و همچنین برگ بنگ همه آنچه در علاج امراض دماغی از ذکای حس مسطور شد حسب حاجت بکار برند

علاج خفقان شرکی

اگر از مشارکت معده باشد اصلاح معده بگلقند و سکنجبین کنند و جوارشات حاره و بارده حسب مزاج بخورند و تنقیه معده حسب غلبه خلط نمایند چنانچه در محل آن مفصل مرقوم گردد و بقول صاحب حاوی در صورت اجتماع خلط لزج در معده هر صبح اصل السوس نیم کوفته سه درم جوشانیده صاف نموده بشکر شیرین کرده بنوشند و غذا مزوره نخود بمغز قرطم بدهند و بعد از آن آبیکه دران تخم شبت و تخم خربزه نیم کوفته جوشانیده باشند قدری نمک و عسل حل کرده بنوشند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده بحلق گردانیده قی کنند و انکاه جوارش عود و مصطکی و عنبر و مفرحات یاقوتی حار قلب و معده را تقویت دهند و اگر با بلغم غلیظ لزج سودا یا باشد در قی با بلغم سودا بر آید ترتیب این مسهل کرده بعد نضج باین حب تنقیه نمایند تربد سفید افتیمون هر واحد یکدرم حاشا تخم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر واحد یک دانگ سقمونیای مشوی نیم دانگ نمک نفطی یک دانگ اسطوخودوس نیم درم مقل یک دانگ کوفته بیخته بآب بادیان یا آب شاهتره سرشته حبها سازند و صبح خورده تا دو پهر انتظار اسهال نمایند و چون آثار صحت ظاهر شود و بعد از آن جوارشات مذکوره بخورند و اگر با بلغم صفرا باشد و صفرا با آن در قی بر آید و عطش و لهیب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام سازند و تنقیه معده باین حب کنند تربد افتیمون سنای مکی شاهتره هر واحد یکدرم هلیله زرد گل سرخ لاجورد مغسول هر واحد نیم درم کوفته بیخته بآب بادرنجبویه یا آب بادیان یا آب گاوزبان حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا نیمروز بران صبر کنند و بعده جلاب بادار شکر سفید و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان سه درم بنوشند و در آخر روز غذا از آب گوشت بخورند و بعد تنقیه از آن مقوی قلب و معده مثل رب سیب و به و حماض و لیمو و مانند آن بخورند و غذا مزوره از آب انار یا زرشک یا تمر هندی بنخود و مغز بادام و شکر سفید سازند

شیخ الرئیس میفرماید که خفقان بمشارکت معده اگر از خلط غلیظ باشد علاج بقی بعد طعام و بعد تناول ملطفات مثل عصاره ترب در سکنجبین و بعد اسهال بایارجات کبار مثل لوغاذیا و ثیادریطوس یا ایارج فیقرا مقوی بشحم حنظل و غاریقون و افتیمون باید کرد و اگر سبب صفرای بلذاع باشد علاج بتجویع معده و رب فواکه عطره مثل سیب و به خصوصا بعد طعام و امرود و مانند آن و بالاطبیعت بلین و اجتناب از آنچه مستحیل بخلط مراری گردد و تدبیر تعدیل معده کنند و کذلک اگر طعام دران فاسد گردد و باید که تدبیر آن نمایند بآنچه تقویت معده بر هضم چیزی نماید که دران فاسد شده چنانچه در باب معده مذکور گردد و همچنین قطع سبب بآن تدبیر نمایند و کذا با وجود آن منفعل یعنی دل را تقویت دهند تا که تاثیر قبول نکند و در قطع سبب بدون تقویت منفعل اقتصار ننمایند بلکه واجب است که مع ذلک تعهد تقویت قلب بادویه قلبیه کنند **اکنون** چند نسخ مطبا ساخته مفید این نوع بقلم می آیند بادرنجبویه گاوزبان آمله هر یک چهار ماشه سنبل الطیب دو ماشه جوشانیده نبات سفید داخل کرده دهند و بصورت قبض و حبس مواد رطوبی و بخارات بلغمی در احشا دواء المسک همراه گل بنفشه ششش ماشه بهدانه سه ماشه اصل السوس کوفته چهار ماشه گاوزبان خیارین کوفته هر یک شش ماشه بادیان نیم کوفته چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله دهند و برای تلیین و اخراج مواد غلیظه معده دواء المسک معتدل خورده گل بنفشه نه ماشه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه سنای مکی نه ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله غذا شوربای قلیه با خشکه و بجهت اجتماع سودا در معده بالنگو اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات توله و برای ضعف قلب سوداوی و تقویت معده گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه بادرنجبویه یک ماشه قرنفل یک عدد عود دو ماشه جوشانیده نبات اضافه کرده دهند و ایضا گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه

با درنجبویه چهار ماشه سنبل الطیب دو ماشه کشنیز خشک برادهٔ صندل سفید هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در خفقان
با ضعف هضم دواء المسک معتدل پنج ماشه یا جوارش عود پنج ماشه سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت سیب بخورند و در صورت
خفقان با ضعف هضم و نزله مصطگی سوده یکماشه بخمیرهٔ صندل و دیاقوذا هر یک شش ماشه سرشته همراه بنفشه چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه
جوشانیده نبات یکتوله مدبهند و در خفقان با سوء هضم دواء المسک معتدل شش ماشه خورده گلقند دو توله العرق کاسنی و عرق عنب الثعلب
هر یک پنج توله مالیده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده دهند و برای بخارات معده و سوء هضم و ضعف معده و سقوط اشتها انوشداروی لولوی
عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت انارین دهند و ایضاً برای ضعف معده و خفقان و لول زرد دواء المسک دو ماشه
بگلقند نه ماشه سرشته و طباشیر مصطگی با گلقند و یا املیلهٔ مربی معتدل است و برای ضعف معدهٔ حار و قبض طبع و خشکی دهان شربت انار عرق کاسنی
غذا یخنی مرغ فربه و در ضعف معدهٔ گرم تر آب دهان گلقند بشربت لیمون و نوشدارو و بشربت انار و ایضاً طباشیر یکماشه بگلقند یکتوله یا با
سکنجبین گلاب و در صفرای با رطوبت معده آمیخته جوارش طباشیر مسهل بعد نقوع صبر و مربای املیله و اطریفل مبرد مجفف معده و جوارشات مجففه
عسر هضم معده نافع است و ایضاً شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه عرق بادیان ده توله گلاب سکنجبین ساده با عرق کاسنی بجای خیارین و شربت انار بجای سکنجبین
و عرق کیوڑه اضافه کنند و بصورت ضعف و گرمی و تشنگی و غثیان زهر مهره سوده طباشیر بهمن سفید دانه هیل هر یک چهار سرخ ساییده در رب بگتو
آمیخته همراه لعاب بهدانه شیرهٔ خرفه عرق شاهتره عرق کیوڑه گلاب رب رنگتره خاکستی مدبهند با نبودینهٔ خشک برای غثیان و بارتنگ عوض
خاکستی برای اسهال افزایند و در صورت تبخیر و ریاح معدی املیلهٔ مربی یکعدد با دانه هیل و مصطگی یک یکماشه و اطریفل کشنیز تالیف حکیم ذکاء الله خان
سفید ابود و خمیرهٔ گاوزبان یا خمیرهٔ مروارید با گلاب و شربت اسطوخودوس می برد و مزلقه پاشیده معمول است و انوشداروی لولوی و جوارش مخرج حکیم
اکمل خان و جوارش آمله و جوارش صندل و جوارش زعفران خمیرهٔ صندل حامض و دواء المسک معتدل علویخانی و معجون صندل نافع و اگر از
مشارکت مراق باشد علاج مراق نمایند و ایضاً در مزاج مراقی جوالبن الیخره مثل کشنیز و عود وغیره و فصد صافن مفید و اطریفل کشنیز تالیف
ذکاء الله خان و انوشداروی لولوی علویخانی و دواء المسک معتدل علویخانی و شربت الغزا و شراب الصالحین و معجون صندل نافع
و گل نیلوفر چهار ماشه سبوس گندم نه ماشه سپستان ده دانه جوشانیده قدری شکر انداخته نوشیدن برای خفقان مراقی و نزله نافع است و ایضاً
برای خفقان و مراق دواء المسک معتدل بورق النقره پیچیده بخورند بالائش عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت انارین آمیخته
بنوشند و برای تنقل مربای سیب مربای آمله مربای تمر هندی و ترکاری توری و جهت خفقان و مراق و نزله و بواسیر زرنباد یکماشه سوده بدواء المسک
هفت ماشه سرشته بخورند و شیرهٔ عنب الثعلب چهار ماشه شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه لعاب گل خطمی لعاب بهدانه هر یک سه ماشه در عرق کیوڑه عرق بیدساده
برآورده شربت انار شیرین داخل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بنوشند و در نسخهٔ دیگر عرق شاهتره و شربت بزوری دو توله بجای شربت انار است
و ایضاً برای خفقان مراقی که از خوردن معجون حار هندی برای باه از حرارت جگر و احتراق عارض شده باشد شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شیرهٔ تخم کاسنی
پنج ماشه شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه گلاب چهار توله عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت بزوری تودری سفید دهند دوم روز خاکشی بجای تودری
و سوم روز گلقند بعده برای احتراق در مواد فصد نمایند و از عناب پنج دانه بعرق شاهتره ده توله مالیده شیرهٔ کاسنی شش ماشه شیرهٔ دانه هیل سه ماشه
شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق کیوڑه دو توله نبات توله داخل کرده تسکین داده تجویز مسهل کنند و منضج از عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه زرشک منقی
گاوزبان هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شاهتره تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند بعده بعد نضج از [illegible]
فلوس خیار شنبر شش توله روغن بادام پنج ماشه داخل کرده مسهل دهند و فردای آن تبرید آمله مربی یکعدد بورق نقره یکعدد پیچیده گلاب چهار توله عرق
کیوڑه دو توله نبات یکتوله مدبهند و بجهت آخر روز تبرید لعاب اسپغول وغیره و اگر درد بجای مثانه پیدا شود مدرات مع تجدید هضم و منقی ریاح از شیرهٔ خار خسک

شیره تخم خربزه هریک شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه عرقیات شربت بنفشه دو توله فاکستی پنج ماشه دهند و روغن بابونه گرم کرده بر موضع درد مالند یا
طبیخ سنجد مرو منقی برنج دانه ضماد از گل سرخ بادیان اکلیل یا سیاوشان بسفایج هریک چهار ماشه انیسون سه ماشه تخم خربزه شش ماشه قطم شاشه [illegible]
بادیان ده توله گلاب عرق کیوره هریک چهار توله جوشانیده گلقند سه توله بدهند و جو برابر هم گل سوده گرم بر شانه بمالند باز برجایت ریح و بواسیر عمل یکجا
سوده بطریق سفوف عرق دهند بادیان بسفایج چهار چهار ماشه جوشانیده نبات و در غذا زمین کند جاتردارند و طباشیر سوده بمفرح ریسته
با عرقیات بدهند و اگر از سببی قبض شود آلو بخارا ده دانه بعرق بادیان ده توله مالیده نبات دو توله داخل کرده دهند و اگر اسهال زرد رنگ از سبب
ذرابی معده عارض شود طباشیر یکماشه سوده بحوارش انار شیرین شش ماشه سرشته عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق کیوره هریک پنج توله شربت شیرین دو توله با تخم
ریحان چهار ماشه بدهند و ایضاً برای خفقان مراقی شیره خیارین شیره کاسنی هریک شش ماشه عرق شاهتره شربت نیلوفر دو توله اسپغول چهار ماشه
دوم روز بجای شربت گلقند برای تجربه بیخ سوم روز آماده مربی افزایند غذا شله باز آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله
قرص زرشک چهار ماشه با قرص گل صغیر چهار ماشه با قرص طباشیر چهار ماشه بتبدیل همراه آب کاسنی مروق مفت توله یا ده توله دهند و ایضاً لنقوع سیر برای خفقان مراقی
نافع نوشته برگ بادرنجبویه چهار ماشه افتیمون چهار ماشه افسنتین رومی دو ماشه گاو زبان شش ماشه در یا و انار عرق عنب الثعلب گرم کرده شب تر نموده صبح
صاف نموده نبات دو توله حل کرده بنوشند بعد چهار روز آب زلال مغز فلوس خیار شنبر دو توله در گلاب نیم پاو شب تر کرده گرفته باشند بالنقوع مذکور آمیخته
بجای نبات ترنجبین حل کرده بنوشند **و اگر** بمشارکت دماغ باشد برای تقویت آن آنچه در علاج ضعف دماغ گذشت بعمل آرند و انوشدارو برای کرم
و اگر از سده در یافته ملاحس همانست که در علاج ربو غیره امراض ریه مسطور شد **و اگر** از مشارکت امعا باشد و از تولد دیدان عارض شود بعمل باز
آن کوشند بطریقی که در فصل دیدان خواهد آمد مع تقویت قلب بادویه قلبیه تا بخره متصاعد از دیدان را قبول نکند و ایضاً ادویه که ذی عطریت و مقوی دل
و مخرج سودا باشند مانند افتیمون افسنتین بسفایج و درونج و بادرنجبویه و بیخ بر کرفس و گل سرخ و امثال اینها بیشتر از دیگر ادویه داخل سازند و غذا بر گوشت
گوسفند و تیهو بریج اکتفا کنند **و اگر** از مشارکت اوعیه منی و رحم باشد بسبب ابخره منی و احتباس حیض امر بجماع فرمایند و صبح آن رگ صافن و یا باسلیق زنند
خمیره صندل مرکب علوبخان همراه عرق کیوره دهند و فرزجات و مطبوخات از مدرات حیض دهند و فصد صافن کشایند و شربت کشوت در این باب
مجرب است **و اگر** بمشارکت همه بدن باشد بصورت تپ علاج آن نمایند بنهجی که در باب حمیات خواهد آمد و هرگاه در آخر حب عنبر خالص و سطر الغب اختلاج
قلب پیدا آید خمیره مروارید یا بار اللحم و عرق زرد که دهند و در حالت شرب سموم و لدغ حیوانات زهردار ازاله سم نمایند بدانچه در بحث سموم مسطور گردد
و تدبیر در تقویت قلب کوشند هر دوائی که دهند در آن ترشی ترنج و لیمون کاغذی و غیره بسیار باشد

غشی

عبارتست از معطل شدن اکثر قوای محرکه و حساسه از افعال خود بسبب ضعف قلب سوای محرکه آلات نفس و حس لمس که آن قدری باقی می ماند و سبب نزد
بعضی رسیدن ایذا القلب است از تحلل روح یا از احتقان او بسبب فرط استفراغ یا وجع یا امتلا یا از ابخره ردیه یا سم یا ورم دران یا در مجاور آن یکست اکثر
شدت اسباب خفقان باعث غشی است و کمال قوت غشی موت و چون سبب ضعیف باشد حالتی میان غشی و افاقه رو دهد و غشی گاه زود و گاه دیر
تشنار الاستقام می نویسند که سبب او یا سوء ذی است که بر قلب وارد شود چنانچه نزد نوبت حمیات و خصوصاً حمای وبائی بسبب ماده خانقه و وصول ابخره
فاسده و ارواح کدره بسوی قلب نزد اوجاع لسع و استعمال سموم و شم جیف و حصول ابخره دخانیه خارجیه مثل دخنه اتون و مانند آن و به سبب نقل ماده فاسده
از عضوی مانند معده و فم آن بسوی قلب که بدان سبب قلب منقبض گردد و گاه بسبب دیدان باشد که بسوی فم معده صعود کنند و یا سوء مزاج ساذج یا مادی
باشد که بقلب عارض گردد و بروح بحمایت قلب بسوی آن مجتمع شود و یا رقت روح و قلت آن بسبب تحلل مفرط چنانچه نزد گرسنگی و استفراغ مفرط و درد شدید
یا بسبب استفراغ ارواح برای مقاومت و گاه بشرکت معده یا عضو دیگر متوکس و امعا و رحم باشد و گاه از ورم قلب و گاه از انسداد شریان و رمی [illegible]

گرداں تا از ریه بسوی قلب میرود و از انسداد مسالک ابهر و آن شریانی ست که در ان روح از قلب بجمیع بدن سلوک می یابد و **قرشی** در شرح قانون نوشته
که اسباب قریبه برای حدوث غشی سه نوع ست یکی آمدن قلب چنانچه آنرا ضعوف شدید از انقباض که آن ارواح کثیر بسوی شرائین مندفع میشود حاصل گردد
دوم امر در روح چنانچه بسیار اندک باشد حتی که انقباض قلب موجب برای نفوذ شی کثیر از روح بسوی شرائین نباشد و یا روح شدید التحریک بسوی داخل باشد
حتی که با طراف شرائین ظاهر منافذ نشود و نگر چه انقباض قلب قوی تام باشد یا روح فی نفسها بسیار بود سوم امر خارج از ان چنانچه شرائین نجی باشند که برای
نفوذ روح کثیر بسوی اطراف ظاهره او مطاوعت نکنند و اسباب بعیده غشی اسباب این هر سه سبب ست **وطبری** گوید که کل اسباب جمیع غشی حاصله شش
سبب ست و انجمله اسباب تحت چهار جنس ست اول سقوط قوت و هرانچه مشاکل اینست تحت او باشد دوم استفراغات و انواع همه استفراغات تحت او
سوم آلام و اصناف کل آلام تحت آنست چهارم آفات و نکایات که بتفصیل عضا واقع میشوند و قریب باین قول سعید ابن هبة الله گفته که سبب غشی یا انحلال
قوت حیوانی دفعتهً یا استیلاست یا استفراغ یا الم یا سوء مزاج و استدلال نمایند بر استیلا تخمه و بر استفراغ بنزف و اسهال و بر الم با آفت حادث بفم معده یا رؤس
عضلات و بر سوء مزاج حار بحمیات محرقه و بر بارد بعلت مسمی بولیموس و **مجوسی** گفته که غشی یا انحلال قوت حیوانیه ست دفعتهً یا از امتلا یا کثرة قوت ثقل آرد و آنرا
منضغط سازد چنانچه عارض میشود از امتلای عروق از اخلاط و امتلای معده از طعام در تخمه و امتلای دماغ چنانچه در سکته و یا از استفراغ که تحلیل قوت دران پیدا
آن نماید چنانچه در استطلاق شکم و شرب دوا و عرق مفرط و خروج خون بفصد در حالت و طمث نفاس و خروج ریم از خراج و امساک از طعام و تعب شدید
و مانند آن حادث میگردد و یا از سوء مزاج حار چنانچه در حمیات یا بارد چنانچه در بولیموس عارض میشود و یا وجع شدید که تحلیل قوت از استفراغ روح نماید شل درد
در فم معده باشد و در قولنج و در قروح مفاصل و غیر آن از امراضیکه از ان اوجاع شدیده حادث شود و وجع در باب استفراغ داخل ست بهر آنکه استفراغ روح
مینماید و ایضاً گاه حادث میشود غشی در اختناق رحم عند ارتفاع بخارات بارده از رحم بسوی قلب تنها ست که حادث میگردد غشی از فساد جوهر عضو دوت
او نزد متادی شدن بخارات بارد از ان بسوی قلب و ایضاً غشی حادث میشود از ورمی که بقلب عارض گردد و آنرا غشی قلبی گویند و ازین نوع موت دفعةً بهم رسد
و ایضاً گاه غشی در ابتدای نوائب حمیات ظاهر میشود یا بسبب وجع که حادث گردد از حرارت و یا بسبب انصباب خلط عفن در وقت نوبت تب بسوی معده که
ثقیل گرداند قوت حیوانیه را و یا آنکه صاحب تب را ورم در بعض اعضای جلیلة الخطر باشد که چون ماده در وقت نوبت بسوی ناحیه ورم بریزد دران زیادتی نماید
و وجع او شدت کند و غشی حادث گردد و یا صاحب حمی را ضعف در فم معده باشد پس قبول کند انچه از اخلاط بسوی آن منصب گردد لیکن اگر غلیظ باشد
ثقل و انضغاط قوت آرد و غشی حادث کند و اگر ردی مزاج بود از ان وجع بهم رسد و تابع او غشی باشد و گاه عارض میشود غشی از عوارض نفسانیه از فزع بسبب
دخول حرارت غریزی و قوت حیوانی بسوی قعر بدن دفعةً و یا از غضب بسبب خروج حرارت غریزیه و تبدد آن **اکنون بدانکه** سبب کلی غشی سه امر ست
یکی تحلیل روح قلبی بواسطه فرط استفراغ یا کثرت فرحت و لذت دفعةً یا شدت وجع یا سموم حاره دوم اختقان روح در قلب بباعث امتلای
مفرط از شرب شراب و اخلاط و ابخره ردیه یا غم و ترس عظیم ناگهانی یا سموم بارد یا حدوث سده در شریان و ریدی که در ابهر سوم قلت تولد روح
بسبب وقوع سوء مزاج در قلب و استعمال اغذیه فاسده بالجمله هر کدام ازین اسباب ثلثه که باشد ضعف در قلب می آرد و ضعف قلب باعث ضعف
جمیع قوی ست چه مدبر همه قوی از قوت حیوانیه قلبیه ست و آن موجب غشی میشود و قریب اینست انچه شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که سبب غشی
ضعف قلب و اجتماع کل روح دران ست بواسطه یکی از سه سبب اعنی بسبب تحرک او بسوی داخل چنانچه بعد استفراغات قویه از فصد و اسهال و در فزع
مفرط میباشد و یا بسبب اختقان او در داخل پس تنفس نمی یابد چنانچه در انسداد ابهر و یا بسبب قلت و رقت او پس حاصل نمیشود بر موجود در معدن
و چون غشی از جمله امراض ادعیه است پس لا جرم یا از قبیل امتلای مفرط باشد یا خلو زیاده از انچه باید یا انسداد مانع چیزی که از ان و بسوی آن جاری میگردد
و اسباب این یا امتلا از ماده خانقه بکثرت یا فاسده باشد و یا استفراغ محلل روح و یا عدم بدل ما یتحلل و وجع شدید و ضعیف ترین مردم از روی صبر بر ان
کسانی ست که منسوب نه بر بعضیان و نه بصحیحان باشند مثل صبیان و آنکه قریب ایشان باشند و مشایخ و ناقهین و آما منتهیان لذتین

احتمال آن میکنند این بسبب قوت قوی آنها باشد و احتمال او در سرایت بیشتر گرگرد میباشد و یا سوء مزاج ساذج مستحکم یا ضعیف گردد خفقان عارض گردد و یا
ورم شدید یا ورم قرحه یا ضعف از قوای مبادی رئیسه و خصوصا قلب پس دماغ پس کبد و یا ضعف عضو مشارک مثل فم معده و آفت عضو دیگر یا ضعف
جمله بدن و هزال و نحافت او و آفت جمیع اعضا و یا استیلای عارض نفسانی و اکثر این مشایخ و ضعفا را تمیل افتد یا وصول کیفیت مضاد بجوهر قلب
قلب و روح از خارج یا داخل مثل اشمام آس جلبهاد و هوا چنانچه در حمیات و بائیه و از هر بوی خبیث و نفوذ کیفیت سموم بسوی قلب می افتد و تبسایت کر
بمشارکت شریان باشد چنانچه از وقوع لسع حیوان سمی بر شریان و ازین قبیل ست انچه عارض میشود بسبب دیدان که بسوی فم معده صعود کنند
و تفصیل زیاده تر بعد ازین آنست **اما امتلای** مواد خلطی یا ریحی حادث میکند غشی را یا بسبب کثرت و تسدید او مجاری ارواح و حصر
جمله روح در قلب تا آنکه مختنق شود و ازین قبیل ست انصباب اخلاط کثیره یا خون بسیار بسوی معده یا صدر و مانند آن یا انتقال مادهٔ ورم خناق
و ذات الجنب و ذات الریه بناحیهٔ قلب و فم معده یا بسبب چسپیدن آن در مسام و تسدید مجاری و خصوصا در اعضای نفیسه و بساست که عام در جمیع عروق
بدن باشد و اگرچه آن بکثرت فعل نکند و یا بسبب شدت اذیت آن کیفیت بارد بسیار و لذاع بسیار یا محرقه بسیار غشی که در ابتدای نوائب حمیات
افتد ازین قبیل ست و سببش اخلاط غلیظ لزجه یا لذاعه یا محرقه بهت و گاه این بقرب قلب و گاه در اعضای دیگر مشارک قلب مثل دماغ میباشد و چون
سده دماغ سده کامله حادث شود سکته بهم رسد و غشی لامحاله باشد و گاهی در معده میباشد بسبب قی یم یا بسبب ضعف حادث که آن قابل تحلب مواد بارد
یا حار بسوی فم آن باشد و گاهی بسبب کثرت سده در عروق بدن باشد و این مواد قتاله بیشتر از افراط اکل و شرب و تواتر تخمها بسبب سوء هضم باشد
حتی که منتشر گردد از آن در بدن چندانکه عروق را پر سازد و مسالک نفس سده کند و ایضا این مواد کثیر گاه اعانت میکند بر غشی بجهت حرمان
از غذا بهر آنکه بند میکند طریق غذای جدید او خود مستحیل نمیشود بسوی غذا بنابر آنکه بسبب کثرت خود بر طبیعت مستولی میشود و از آن منفعل نمیگردد
و معذلک مزاج بدن انسان فاسد میگرداند این مواد که بکثرت یا بردارت خود غشی حادث میکند آنست که چون در معده افتد و کمیت در وی بسیار آنها
کثیر باشد کرب و غشی آرد **و اما استفراغ مفرط** سبب غشی بنابر آنست که چون رطوبات بدن اخراج یابند خواه فاسد باشند یا صالح بصحبت
آن ارواح و قوی نیز خارج میشوند و اکثر از آنها تحلیل میگردند و آن استفراغ یا استطلاق محکم بذرب یا اسهال متواتر یا زلق الامعاء والمعده یا هیضه
یا قی بسیار یا رعاف یا خروج خون مفرط از عضو دیگر مثل بعض عروق مقعده در بواسیر یا جراحت و فصد و نفث الدم یا بوجهی دیگر چون حیض و نفاس
و بول الدم یا بزل آب استسقا یا شگافتن دبیله و اخراج ماده بتمامه یکبار یا کثرت ریاضت یا طول مقام در حمام حار شدید التعریق یا بسبب آن
تعریق قوی مفرط فاصل عرق بغایت مثل حرارت دیا معتاد آن مثل تخلخل بدن مفرط و یا رقت اخلاط در جوهر طبائع او باشد و چون غشی بعد از استفراغ
اخلاط عارض شود و در قوت حیوانی هنوز قوی باشد آن غشی مخوف نبود و این مثل غشی ست که بعد فصد عارض شود و گویند غشی که در ابتدای حب خالص
و ابتدای حمی که در باطن صاحبش ورم بود حادث گردد هم از قبیل استفراغی ست و آنچه در ابتدای حمیات دیگر افتد از اقسام امتلائی ست
و اما سوء مزاج ساذج سبب غشی چنان باشد که ضعیف میکند قلب را بتحلیل قوت مینماید اگر حار باشد و تخدیر قوت و اخماد حرارت و اطفای آن
میکند اگر بارد باشد و تجفیف رطوبت و تشنیج آن پس تنقیص حرارت مینماید اگر یابس باشد و اغمار حرارت میکند اگر رطب باشد **و اما وجع**
حادث میکند غشی را بسبب فرط تحلیل ارواح را چنانچه در ایلاوس و قولنج و در لذع مفرط عارض در اعضای حساسه از فم معده و امعا و مانند آن
و در مثل جراحات عصب و قروح آن و لدغ عارض از لسع عقرب و زنبور و در قروح مفاصل ممنو با حکاک مفرغ مابین آنها بسبب انصباب مواد موذیه مثل
اوجاع قروح ساعیه مغشی بشدت ایجاع او بسبب حدت او و تاکل او **و اما ورم** حادث مینماید غشی را بسبب عظم او و لقا هر شدید یا بسبب
که فاسد میکند مزاج قلب را بتوسط تادیه شرایین آن یا بسبب عضوی که در آنست مثل غلاف قلب یا عضو قریب از قلب باشد و اگرچه ورم
بسیار عظیم نباشد بجهت آنکه او کار ورم عظیم بعید میکند و یا بسبب وجع چون با آن شدت کند و بعضی گویند که ورم یا در جوهر دل باشد و یا در

علامت او دیا درد و عصبیه میرانند چه آنرا ذات القلب گویند و غشی که از ورم گرم بر دل افتد آنرا غشی قلبی نامند و آن مهلک ست یا آنچه از عدم علامت یا ذات القلب
باشد آنرا نیز مجازاً غشی قلبی گویند و آن چند روز مهلت میدهد و قابل علاج ست خصوصاً که از ورم بارد باشد **و اما عضو مشارک** پس معده سبب
غشی چنان باشد که معده عضوی قریب الموضع از قلب ست و سخنک آنرا خصائص متعدده ست باعتبار اجزای مختلفه او مثل آنکه شدید الحس ست و آن معدن
معدن اجتماع اخلاط مختلفه ست و آن حادث میکند غشی را یا بسبب آنکه بسیار بارد گردد چنانچه در بولیموس و یا بسبب آنکه بسیار گرم گردد و یا بسبب آنکه وجع
بشدت و یا بسبب آنکه در ان ماده غلیظه ردیه بارده یا لذاعه حریفه یا قروح و بثور در فم او باشد **و اما اعضای دیگر** سبب غشی چنان باشد که یا بسبب
وجع بود که برسد از ان عضو بقلب و یا بخار سمی که بقلب برسد مثل آنکه در اختناق رحم عارض میشود و یا استفراغ که در ین اعضا افتد و تحلیل روح از قلب کند
مثل ضعف شدید از فم معده و یا بسبب سده که موجب ضیق مجاری روح گردد در اینچه حوالی قلب ست مثل انسداد شریان وریدی یا ابهر و یا بسبب امزجه حاره
ردیه قویه که بر اعضا غالب شود مثل آنکه در حمیات محرقه و وبائیه میباشد و این بشرکت جمیع اعضا باشد **و اما استیلای اعراض نفسانی**
پس فرحت و لذت از انجمله لذت جماع ست و رسیدن خبر خوش و یا وصول امر بسیار مرغوب که هرگاه با فراط و ناگاه باشد دل زیاده از عادت کشاده گردد
و روح بدان سبب تبدد پذیرد و دل همچنان کشاده بماند و روح تحلیل گردد و غشی افتد و دران غشی هلاک شود و اما خوف عظیم یا خبر موحش یا اندوهی عظیم که
دفعةً رسد روح بتمامه بگریزد و در قلب محتقن و خاموش شود و موجب غشی گردد **بدانکه غشی مستحکم** قوی لا علاج ست خصوصاً چون رنگ روی سبز گردد
و سر و گردن در پیش آویخته شود و سر راست نتواند داشت و کسی که امر او باین حد رسد همچنانکه سر و گردن او راست کنند هلاک گردد و شخصی که بسبب واجب
فصد نماید و بران غشی افتد نه بسبب کثرت استفراغ خون و نه بسبب عادت معتاد بغشی که مقصود را بعد فصد جاری باشد در بدن او ماده مرض یا
در معده او ضعف بالذات یا بسبب انصباب شئی بسوی آن باشد و در شیخ محموم چون ماده او بسوی معده آن منحل گردد غشی حادث کند و کسی را که در
اول فصد غشی افتد و عادت فصد کردن نداشته باشد آن بسبب هجوم امر غیر معتاد بران باشد و از ان خوف نباید کرد خاصةً اگر معده قوی بود و اخلاط بدن
بدان درجه نباشد که از حرکت خون بحرکت در آمده احداث غشی نماید لهذا بتجربه رسیده که اینچنین کسان را بعد معتاد شدن بفصد هرگز غشی نمیفتد و اکثر
بحران بسبب انتقاض ماده بسوی معده غشی عارض میشود و بیشتر فصد سبب غشی بتبرید و خلو قلب از ارواح میگردد **تشخیص اسباب غشی** مثل
تشخیص اسباب خفقان باید کرد چه علامات داله بر اسباب غشی قریب بعلامات خفقان ست بجهت آنکه اگر سبب ضعیف بود خفقان آرد و چون شدت
کند غشی و چون شدت بسیار نماید دفعةً بکشد و ایضاً دلالت نبض بر غشی و اسباب او دلالت قوی ست پس انضغاط آن مع ثبات قوت و ثقل و بطوء
آن و برآمدگی عروق بر ماده ضاغطه و امتلا دلالت کند و اختلاف شدید نبض مع فترات و صغر و ضعف مفرط و بطوء بر انحلال قوت و روح دلالت نماید
و چون غشی دفعةً واقع نشود بلکه بتدریج افتد اول نبض صغیر و نفس ضعیف و سرد شدن گیرد و رنگ چهره زرد گردد و در حرکت چشم ضعف افتد و پیش چشم خیال
ظلمت یا خیال رنگی دیگر پدید آید و اطراف سرد شود و اندکی عرق سرد در بدن ظاهر گردد و بسا ست که غثیان عارض میشود و باشد که همه بدن سرد گردد و در غشی
قوی مریض چشم باز نتواند کرد و گویند که اگر نبض مرتعش و منخفض و مختلف بلا انتظام بود معلوم کنند که غشی می افتد بالجمله چون بعضی از علامات مذکوره
عقب فصد یا اسهال یا درد و جراحت یا مزاولت شئی که مولم باشد ابتدا نماید از ان بایستند و بتدارک و حفظ قوت پردازند و سبب را ترک نمایند چه اگر
سبب منقطع نشود مودی بغشی گردد و اگر در غشی سبب بادی یا سابق یا اسباب مشارکت اعضا مثل سبب موجب در فم معده و علامات آن چیزی ظاهر نشود
و با خفقان متواتر باشد و غشی بتکرار و متواتر واقع شود و شدید بود باید دانست که آن غشی قلبی و مستحکم ست یعنی سبب او در دل باشد و مهلک قلب
شدید الضعف بود زود هلاک کند و اگر پیش از غشی غثیان و کرب و تثاوب پدید آید غشی معدی باشد و امید قبول علاج بود و گویند آنجا که هیچ سببی
از اسباب ظاهر نباشد و غشی شدید افتد چنانچه از ضعف معده و اختناق رحم عارض میشود آن غشی از انسداد شریان وریدی یا ابهر باشد خاصةً اگر غشی
الم حسی قوی پیدا آید و بی علاج قوی زائل نشود و زود پیدا گردد و زود ساکن شود و غشی خفیف باشد از قوت حس دل بود و باقی اقسام از

تقدم سبب معلوم کردد باید که بدریافت اسباب متقدمه بپردازند و اگر اسباب بمشارکت عضو دیگر پیدا شود از حرکت آن عضو باشد

علاج کلی غشی

وقت نوبت آن سست و یا بهبند ند و سحت بمالند و عطریات بویانند و آب سرد و گلاب بر روی و سینه بزنند و موی سر را بر دیده بکشند و شاخهای ملا
پرساقین و میان کتفین بهبند و یا شوبه بکار برند و قی کنانند که نفع او در اکثر انواع غشی بتجربه رسیده لیکن در غشی که از کثرت عرق باشد مضرست و دوالمسک
با آب سیب حل کرده یا ماء اللحم بگلاب آمیخته یا عنبر و مشک در گلاب و بیدمشک حل کرده در حلق بچکانند و اگر عنبر و مشک و فادزهر را در گلاب و عرق بید و آب
حل کنند و با یکدرم عود بدهند در غشی فعل عجیب دارد و در بحر الطفار الطیب صاحب غشی را با فاقه می آرد و دواء المسک معتدل در عرق کیوره و عرق گاوزبان
حل کرده در حلق ریزند که در حالت غشی برای تقویت قلب و انبساط حرارت غریزی مجرب ست و یا شربت انار ولایتی در عرق مناسب حل کرده قطره قطره
در حلق بچکانند و گلاب ستما و شربا برای غشی مجرب سویدی ست و همچنین شمیدن و نوشیدن عود در گلاب و عرق بید سائیده مجرب اوست و شربا
ده درم عصاره گل سرخ تازه از مجربات خود نوشته و کذلک خوردن و بوئیدن خوخ و گوید که خوردن لحم غزال نفع میکند بغشی بالخاصیت و مجرب
صحیح ست و قثاء و خیار و سیب و مشک و شراب ریحانی هر واحد شما و اکلا و فوتنج نهری منقوع در سرکه و پوست نارنج و بادروج هر واحد شما و داشتن ثمر
و بخور نافع غشی ست و شمیم کافور و صندل و گلاب و مشک و زعفران و عنبر و عود و قرنفل و بخور اینها حسب مزاج و هیاج شدید و دغدغه الطیش و تحت شرا
سفید و بخور آب سیب و ماء اللحم و شراب مجرب نوشته و تحریک و اصوات عالی الصوت طبل و بوق متصل گوش او نافع و گویند که اطراف مالیدن
و گرم داشتن و روغنهای گرم بر فم معده مالیدن و بیدار داشتن و از سخن گفتن منع کردن اکثر انواع غشی را سود دارد و چون بتحریک افاقه نشود
سوزن بخلانند و الا بر اطراف داغ دهند و بدانند که در اشیای بوئیدن و چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج ضرورست باید که حسب مزاج
هرچه در علاج غشی سوء مزاجی بیاید اخذ کنند **قول شیخ و گیلانی** غشی قوی و حادث از سوء مزاج مستحکم را علاج نیست و آنکه چنین نباشد بلکه از خفیف
یا تابع اسباب خارج از قلب بمشارکت عضوی دیگر بود علاج پذیرست و صاحب غشی گاه در غشی و گاه میان غشی و افاقه و گاه در نوبت اخف میان
و غشی میباشد و چون در حال غشی باشد تقطع سبب آن مشغول شدن ممکن نیست بلکه احتیاج آنست که مقابله عرض عارض از علاج واجب نمایند و چون حال
غشی موجود نباشد و اراده علاج استیصال مرض نمایند علاج او مختلف بحسب اختلاف قرائن باشد چنانچه بسیاست که دو حاجت متضاده بحسب
دو حیز مختلف جمع شوند پس در اعضا بفصاد و استفراغ بنابر آنکه در آن اخلاط ست و در ارواح بزیادتی غذا و انعاش بنابر آنکه در تحلل عارض شده
حاجت افتد و اکثر آنچه عارض میشود از غشی واجب ست که در آن ابتدا نمایند و مشغول شوند بچیزی که غذا دهد روح را از روائح عطره و گرد احتقان هم
بعده معالجه آن تا میدن از تا عشیات قوت نمایند و از آنچه لابدست از آن در اکثر انواع غشی تکثیف بدن از خارج ست برای حقن روح متحلله مگر
اسهال قوی بسیار باشد که در نوقت تکثیف ظاهر اسهال زیاده میکند و یا سبب برد شدید باشد که در ینصورت ایراد تبرید بر بدن جلب موت
با طفای حرارت غریزیست و چون سبب از برد ظاهر نباشد پاشیدن آب سرد و ترویح و تجریع آب بارد و گلاب خاصه و بوشیدن مقدلات و شمیدن
روائح باردو تعجیل آرند که اکثر باین تدبیر افاقه میگردد و اگر غشی تیز تر باشد و عقیب امر محلل حار لسیار نباشد باید که مشک در بینی دمند و غالیه ببویانند و بخور
نمایند و دواءالمسک در حلق بچکانند اگر ممکن باشد و بستر ها جمیع اصحاب غشی در هوای بارد بود اگر از سبب بارد نباشد و اگر در حالت غشی
یا پیش از آن فواق یا عطاس باشد و اجبست که بوی طعام دور دارند و انعاش حرارت علیل نمایند و اعانت طبیعت کنند به دغدغه حلق از پر مرغ و ...
قی و تحریک روح بخارج و واجبست که دوام تحریک او و تجلیب بدان و آواز قوی و تعطیس به میدان کنند و مانند آن در بینی نمایند پس اگر عطسه کنند
مریض هلاک گردد و باید که شراب سرد یا سخن بحسب حرارت و برودت مزاج جرعه جرعه بدهند و شراب نافذتر و رقیق تر و خوش طعم و در آن قوت قبض با
و در آن تلخی قوی مکروه طبیعت و غلظ نباشد و در رنگ او مائل بزردی بود مگر آنکه غشی از استفراغ و خصوصا از مسام بسبب تخلخل آن و کثرت ورود عرق باشد

مصدرات جا بهدی صندلی ... مع ... ان دوا ... علامی ... مرغ ... محرر

که صاحب آن در اکثر محرور المزاج میباشد و مثل شراب مذکور بسبب حرارت آنها مضر بود و شراب سیاه غلیظ بنابر کثرت تغذیه و تغلیظ موافق باشد و اما در غشی استفراغی ادق شراب برای او سریع النفوذ ست و در غشی شدید شاک قریب درجه یا دواء المسک مقدار شربت یا نصف یا ثلث او و یا قرص مسک و نان آمیزند و ادق شراب سخن ست در شخصی که غشی او از حرارت نباشد که آن نافعترست و چون بقوت نان قوی گردانند بعید تر آن باشد که انعاش نماید پس به مخصوص بغشی نفع میکند ایشان را و محتاج ترین اشخاص بآشامیدن شراب سخن بطلی الافاقه اند پس چنین کسان را بار دیگر باید آشامید و کذلک هر که جمیع بدن او بارد باشد که ایشان محتاج تربیدلک و تمریخ اطراف و معده بادهان حاره عطره اند و بالجمله آنرا که مع غشی کرب ملهب باشد یا از تعرق شدید حادث شده باشد هرچه دهند سرد دهند و اگرچه دران تسخینی باشد و اگر صاحب غشی برودت در غشی یا بعد او یابد نوشیدن مبردات دریابد خصوصاً دراحتا ملافلی و فلفل و افسنتین و جوز نمایند و گاهی با شراب آمیزند و **ایضاً** شیخ میفرماید که گاهی در غشی مفتقر میگرداند علاج صحیح او بآن بسوی قبض بنابر آنکه منع استفراغات کند و اعضای مسترخیه معین بر تحلیل را تقویت دهد و تشدید مثل فم معده نماید تا قبول نکند آنچه بسوی آن منصب گردد و دوم بسوی قوت نافذه سریع النفوذ بآنکه غذا دهد روح را مثل شراب و این هر دو امر متمانع الفعل اند پس واجبست که فرق کنند در دو حالت استعمال آن هر دو یعنی استعمال کنند قابض را یا در وقت افاقه و اگر در وقت غشی نمایند بعد استعمال سریع النفوذ که مبادرت استعمال آن بنابر نعش قوت بود که در ینوقت استعمال قابض بعد اثر در صاحب غشی قوت دوای دیگر سریع النفوذ باید کرد و استعمال کنند دوای ثانی را وقت حاجت سریع نعش قوت و تقدیم قابض برین نمایند که منع نفوذ آن کند و بسا ست که حاجت افتد بسوی چیزی که قوی تر در تغذیه باشد از شراب خصوصاً چون غشی از جوع یا تحلل کثیر باشد پس اگر شراب ساده برابدان آنها وارد شود نکایت آرد و مورث اختلاط یا تشنج گردد پس بهتر برای ایشان شیرع الرحم مخلوط بشراب و بعصاره سیب ترش یا شیرین بسبب حرارت و برودت مزاج و اگر مانع نباشد بهتر آنست که دران مثل قرنفل و مشک داخل کنند تا معده زیاده او را قبول کند و قوت معده بآن استدلال اغتذا گردد و قلب برای او جذب زیاده نماید و گاه احتیاج آید بگداختن نان سمید در آنچه تمریخ نماید چون زمانه بغذا بعید باشد و دلک اطراف و بستن آنها و کذلک تهییج قی نافع همه اقسام غشی ست مگر آنکه از عرق و غیر آن باشد آنچه حرکت دهد روح را بسوی خارج حادث شده باشد که آن بتسکین محتاج ترست و نشاید که آنرا حرکت دهد یا قی یا ربط نمایند و از آنچه بدان قی کنانند آب نیمگرم بروغن یا زیت یا ممزوج بشراب و باید که قبل از آن معده و حوالی آن اطراف را گرم کنند تا قی بسهولت آید و بدانند که دلک اطراف و تسخین و تعطیر آنها بروغنهای خوشبو مثل روغن نارد و مسخنات مثل خردل و عاقرقرحا بسیار موافق ست برای کسیکه اغمای او از استفراغ خون یا خلط یا استلا باشد بلکه برای اکثر صاحبان غشی چون غشی از حرکت اخلاط بسوی خارج نباشد و واجبست که ساقها و اعضای آنها بدفعات متوالیه ببندند و بگشایند و تدبیر آن نمایند بآنچه مقابل جهت استفراغ واجب کند و ایشان نفع می یابند ببستن رباط و پاشیدن آب و دلک فم معده و کذلک هر غشی که از استفراغ باشد و شراب ممزوج مگر آنکه مانع باشد از شراب مثل ورم یا خلط غیر نضیج یا اختلاط یا صداع و از عظم حاجت دران بتقویت **ایضاً** شرب شراب است و این در غشی صعبتر بر آنکه حفظ حیات اولی از رعایت جانب مزاج و امور دیگرست و حمام بکسی که غشی از ذرب و هیضه عارض شود موافق ست و اگر غشی بسبب تنفیذ اقدام نماید حمام بسیار مضرت کند و کذلک اگر از عرق کثیر حادث گردد و **ایضاً** حمام موافق ست برای کسانیکه بعد افاقه در معده تلهب یابند و اصحاب غشی را تکلیف سهر و ترک کلام نباید

علاج غشی استلائی

که بسبب ماده باشد از آلتی که امید سهولت او باشد یا بحقنه یا بالفصد کم نمایند و ربط دست و پاها و دلک و تسخین آنها العمل آرند و طعام و شراب منع کنند مگر حمام اگر تپ نباشد و ماء العسل مطبوخ دران زوفا و ماشا و نوخ بیاشامند و سکنجبین بدهند که ملطف و منفذ ست و در هوای حمام زمان طویل ببازند که محلل اخلاط ست و بعد تنقیه بدن انفراریج زیرباج غذا دهند و اگر غشی از قبیل اخلاط محتقنه در معده بود و آن خلط مره صفرا باشد آب سرد و گلاب مبرد دیر دیر نوشند و ساعتی نفس او بگیرند و دهن و بینی و فم معده بمالند و عضل ساقین و ساعد محکم بربندند و کف دست و پا خوب دلک کنند

وسکنجبین و آب گرم دہند وقی کنانند و بعد ازان شراب رقیق ممزوج بآب دہند و انار میخوش و سیب میخوش مص کنند و اگر خلط الذع باشد زیت آمیخته با داد و خال بر مرغ قی آورند و اگر قی متعذر باشد شیاف بسل استعمال نمایند و آب افسنتین یا سکر یا شربت افسنتین بیاشامند و بعد تنقیه صندل و آب و کافور و آب حی العالم و آب خرفه و آب عصی الراعی بر معده ضماد کنند و ادویه قابضه در ابتدا استعمال نکنند بلکه بعد تنقیه بدن تا خلط محتبس نگردد که مانع او در احتباس میباشد و اگر خلط بلغمی باشد ایفا رش آب بارد بر وجه در باشد و دلک استعمال نمایند و قی بسکنجبین مع آبیکه در آن شبت و نمک جوشانیده باشند یا بعسل مع بعض این آبها کنانند و تریاق اربعه و جوارش فلافلی و سجزنیا و دواء المسک و جوارش عنبر و مانند آن بدهند و ضماد از صبر و افسنتین و سنبل و مصطکی و موم و روغن زنبق و روغن ناردین بر معده ضماد کنند اسکندر گوید کسی را که غشی بسبب انصباب خلط ردی بسوی معده عارض گردد نزد او در خانه آس و گل سرخ و برگ کرم باید داشت که از انها متغیر اند

علاج غشی استفراغی

روائح اغذیه مسمنه بویانند مگر نزد غثیان و ماء اللحم خوشبو بیاشامند و امتصاص نان منقوع در شراب ریحانی مخلوط بگلاب نمایند و بسا است که مر وغ بمرد منتفع میشوند اگر با استفراغ حرارت باشد و کذلک آب غوره و افضل ازین رب ترشی ترنج است که دران برگ او نیز داخل نمایند و اسپغول نفع میکند آنرا نوشیدن آب گوشت قوی الطبخ مخلوط بعصاره او از شراب ریحانی و قدری از زرده بیضه و اندکی از آب سیب شیرین یا میخوش یا ترش ست بحسب و جو جعلی و اگر از تسخین حذر کنند و بر آشامیدن شراب جسارت نباشد را یب ببرد که دران نان سپید مدقوق باشد بنوشند و اصناف مصوص مرب فواکه بدانسان و صاحب حاوی گوید غشی که بسبب استفراغ کثیر باشد تقویت همه بدن و تقویت قلب خاصة با آشامیدن شربت حماض اترج یا سیب یا نارنج ده درم بگلاب و شکر سفید بر و امدیا پانزده درم نمایند و غذا ماء اللحم و زرده بیضه نیمبرشت و بر آنچه غذا بسرعت دهد از اغذیه سریع الانهضام کثیر الغذا و ترطیب مزاج بدن حتی الامکان با رطبات و اغذیه و اشربه فاضله کنند و بقول شیخ اگر سبب غشی استفراغات داخله باشد اطراف گرم کنند و دلک نمایند و بروغنهای گرم خوشبو تمریخ کنند و بسا است که احتیاج بستن اطراف افتد و تدبیر در حبس هر استفراغ بدانچه در باب آن مذکور ست و تدبیر در انتعاش قوت نمایند و غشی که ازین نوع عقب هیضه افتد برای صاحب آن این دوا نیکوست که اندکی مسک المسک یا مشک خالص در شراب یا آب به یا سیب یا ماء اللحم قوی آمیخته وجور کنند و چون بهوش آید همان ماء اللحم اندک اندک بدهند و گویند که درین باب آب قرنفل مجرب بمرات ست و خورانیدن فاد زهر معدنی سوده بگلاب و اندک عود و دوا و انیا و مشک و دواء المسک نیز مفید ست اگر قدری نارجیل دریائی در گلاب بایید مشک سائیده در غشی که بعد هیضه بسبب صعود ابخره بطرف دماغ و دل بهم رسد استعمال نمایند قائم مقام تریاق فاروق خواهد بود و خاییدن کندر و گل نیشا پوری هر بی بکام نفع بخشند و اگر سبب غشی استفراغ از جات خارجه باشد مثل عرق و مانند آن ضد تدبیر مذکور بعمل آرند و اطراف سرد کنند و بگلاب و آب سرد مالند و آب به و ماء اللحم دهند و اشیای بارد بویانند و بر جلد برگ مورد و گل قیمولیا و پوست انار و مازو و کوفته بیخته و سائر قوابض بپاشند و مالیدن برگ آس خشک و عود هندی نرم سوده بر اطراف و جمیع بدن و تدخین بعود هندی نیز حابس عرق و مقوی قوی و ارواح نوشته اند و ایضا قوت را بآب به و ماء اللحم و خوشبوها مدد دهند و ماده را بانجراح حرکت ندهند و مثل فرز در مذکور در غشی استفراغی که از داخل باشد استعمال نباید کرد بلکه داعب که تقویت قوت در همه استفراغی نمایند لاسیما بتقریب روائح اغذیه مسمنه و مانند آن که مذکور شد ابوالحسن مسیحی نویسد که علاج غشی تابع استفراغ بعینه ماده باشد اگر ماده مائل بسوی خارج بود مثل عرق گلاب بر روی پرشند و مریض را در مواضع بارده بدارند و بر جسد او آب آس بمالند و بآب به بشویند و در بوب قابضه بیاشامند و از حمام منع کنند و بحث امر نمایند و غذا جوزه مرغ بآب سماق یا آب زرشک بدهند و اگر ماده مائل بسوی داخل باشد مثل هیضه و ذرب و سحج و با بمالند و شراب خوشبو بیاشامند و در حمام داخل نمایند و قوت را بروائح طیبه مثل صندل و کافور و گلاب مدد دهند و نان مبلول در شراب ریحانی یا جوزه مرغ بآب سماق غذا سازند و اگر غشی تابع قی صفراوی باشد ساقها بندند و بمالند و بر معده بآب به

ولت گرم وگلاب ضماد کنند وگلاب وآب زرشک وآب به وآب لیمو بیاشامند و ترشی ترنج بخورانند وآب تمر هندی یا سیب یا آب انار دانه بنوشانند و مزوره سماق
غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد جوزه مرغ بدهند و اگر قی بلغمی باشد جلنجبین بخورانند و شراب حماض بیاشامند و جوزه مرغ غذا سازند و بر معده آب مرزنجوش و تمام
طلا کنند و اگر غشی تابع نزف الدم باشد بوضع محاجم و لفرایح در روب قابضه و بروائح عطره بارده حبس آن نمایند صاحب کامل گوید که گاه غشی از
میشود از استفراغ پس اگر از استطلاق شکم باشد علاجش آنست که آب سرد بر روی زنند و نفس را بگیرند و حتی دست و پای بند نمایند و عضل ساعدین ببندند و کف دست
خوب بمالند و قی آورند و فم معده بمالند و تسخین آن نمایند و شراب ریحانی ممزوج با آب سرد بیاشامند و نان منقوع در شراب بخورانند و اشیای خوشبو از یاسمین
و غیره ببویانند و تبخیر عود خام نمایند و بعد روائح طیبه با غذیه سهل الانهضام و سریع النفوذ مثل نان مبلول در شراب ریحانی و آب لحوم جوزه مرغ و دراج و سیب غذا
سازند و اگر استطلاق بطن از حقنه باشد آب سرد بر بدن ریزند و اگر از ذرب یا شرب دوای مسهل باشد آب گرم بر بدن بریزند و مریض را در حمام داخل نمایند
و اگر استفراغ از قی باشد پس آنچه مذکور شد استعمال نمایند مگر عوض قی شیاف ملین طبیعت و بجای بستن دست و دلک آنها عضل ساقین و دلک قدمین بعمل آرند
و ادویه مسکن قی که در باب آن ذکر خواهد یافت بدهند اگر قی صفراوی باشد بگلاب و کافور و عصاره سفرجل و آب لیمون گرم و مانند آن بر معده ضماد کنند
و اگر قی بلغمی باشد بمسک و رامک و لادن و آب مرزنجوش تمام و عود و قرنفل و بسباسه و مانند آن ضماد نمایند و چون استفراغ بعرق باشد صاحب او را از حمام
و شراب منع نمایند و بستن دست و پا و امساک نفس نشاید کرد لیکن پاشیدن آب سرد بر چهره و ریختن گلاب که در آن آس و حب جوشانیده باشند
بر بدن یا آب طلع و آب آس و طلای بدن با اشیای قابضه مثل اقاقیا و رامک و حضض بروغن طلع و روغن آس و مانند آن که در علاج کثرت عرق مسطور
گردد بعمل آرند و سکون و دعت امر کنند و در موضع بارد و هوا خوابانند و ریاحین بارده قابضه نزدیک دارند و اگر استفراغ برعاف باشد مانعات
رعاف استعمال نمایند و دست و پا ببندند و بمالند و محاجم بر کبد نهند اگر رعاف از منخر راست آید و بر طحال اگر از منخر چپ باشد و ریاحین بارد
قابض نزدیک دارند و سر و کله را بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و از شراب و حمام منع نمایند و شربت سیب و ریباس آن بیاشامند و نان مبلول آن
بخورانند و اگر قوت ضعیف باشد نان مبلول بشراب غلیظ بدهند و شراب حار کمتر دهند و ماء اللحم با قدری شربت سیب یا شراب غلیظ و گوشت
مدقوق مطبوخ با آب سیب و آب امرود و به و مانند آن استعمال نمایند و غشی که زنان را از حیض یا عقب نفاس عارض شود اشیائی که حبس دم نماید
و فرزجات قابضه حابسه دم که مذکور گردد استعمال کنند و ساعدین بر بندند و کفین ببندند و بمالند و آب سرد و گلاب بر روی زنند و محاجم بر پستان
نهند و اشیای طیب الرائحه که با آن قبض باشد نزدیک دارند و ماء اللحم و سیب و به و امرود غذا سازند و مسکن در موضع بارد و مهب باد شمالی اختیار
کنند و بادکش مبلول بگلاب بجنبانند و کذلک چون عارض گردد غشی از خروج دم حادث از جراحات و فصد حبس دم باید و قابضه حابسه نمایند و تقویت
نفس باشیای خوشبو و تقویت بدن بغذای موافق آن کنند و کذلک در غشی که بسبب انفجار مواد از خراجات باشد بعمل آرند صاحب ذخیره و غیر آن نوشته اند
که اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا سببی دیگر که از آن برودت پیدا شده باشد مثل فصد یا جراحت که از آن خون بسیار رفته باشد آب سرد
و گلاب سرد بر سینه و اندام او نباید زد لیکن بوی کباب مرغ بریان کرده که گشنیز خشک بر آن پاشیده باشند و بوی سیب و به و امرود که بر آتش انگشت
و بوی نان گرم ببویانند و ماء اللحم با بنگ و شراب رقیق در حلق او چکانند و فم معده را بروغن گرم مثل روغن ناردین مصطکی بمالند و چکانیدن دواء المسک
بجویکه در علاج غشی سوء مزاجی باردی آید و یا دیگر ادویه عطریه مقویه یا ماء اللحم و یا شوربای گوشت نیز مفید

علاج غشی سوء مزاجی

اگر سبب غشی حرارت مزاج باشد گلاب و آب سرد بر روی زنند و مبردات مقویه چون خیار و صندل و کافور و گلاب ببویانند و خمیره صندل یا شربت سیب یا حب المسک بارد
و یا شربت انار در گلاب یا عرق بید مشک و عرق نیلوفر حل کرده اندک اندک در حلق او چکانند و یا شیره تخم خیارین و خرفه در عرقیات مذکور برآورده شربت
صندل داخل کرده بدهند و نسخه آنکه از گل نیلوفر و صندل سفید و گل ارمنی هر واحد یکماشه در عرق صندل یا بید ساده دو توله ساییده آب ترنج

یا آب خیار یا آب کدو و آب گشنیز سبز هر یک دو تولہ داخل کرده ساخته باشند در ظرف گلی یا در شیشه دهن فراخ انداخته بر مخلخه بویانند و اگر خواهند کافور نیز اضافه نمایند و قدری از اجزای این مخلخه بر سینه بمالند و پیراهن مصندل بعد افاقه بپوشانند و اطعمهٔ مناسبه بخورانند و دوغ سرد آشامیدن بسیار مفید است و گل بگلاب یا آب ترکرده بوییدن نیز نافع است و شیخ میفرماید که اگر بسبب حرارت باشد استعمال عطر بارد و رش آب سرد بر وجه اولیٰ است و با امتزاج اندکی مشک مدانچه استعمال نماید مع غلبه مثل کافور و صندل دانچه قوی‌تر در تبرید باشد باکی نیست زیرا که بارد مقابلهٔ مزاج حار موذی و مشک تقویت حرارت غریزی خواهد کرد و آب سرد بخورانند و اگر حال احتمال نماید شراب میرد رقیق لطیف بیامیزند بهتر باشد و معدالک باید که فم معده متواتر دلک نمایند و خوابگاه مریض در هوای بارد باشد و خصوصاً در غشی اصحاب دق و باید که مداومت تنطیل اطراف بلبستان و نواحی اعضای رئیسه بگلاب و عصارات باره معروف نمایند و شراب میرد بیاشامند و شمیدن خیار بالخاصیت دران مجرب است و خصوصاً در علاج حار صفراوی و کذلک کاهو و کاهو و بقول سویدی طباشیر بشیر نافع غشی حار است و اگر سبب غشی برودت مزاج باشد ادویهٔ حاره عطره مثل عود و مشک و عنبر بگلاب سوده در حلق چکانند و ببویانند و دوا المسک و شربت یا در تجویزه عرق دارچینی بدهند و اغذیه با ادویهٔ خوشبو مثل سیل دارچینی و قرنفل و زعفران و مانند آن بخورانند و لخلخه خوشبو باین ادویه و غیر اینها ساخته ببویانند و بوییدن بوی کباب و قلایا و خوشبو و چکانیدن دوا المسک حار یا معتدل و یا مقدار یک طسوج مشک در گلاب و یا عرق گاؤزبان و یا عرق بهار نارنج حل کرده در حلق و مالیدن روغن مصطگی و ناردین بر فم معده نیز مفید و مرفق مشک بوییانیدن و تبخیر از عود کردن درست و یا مالیدن و بقول سویدی قاقله نیز نافع غشی بارد است

علاج غشی وجعی و ورمی

اگر بسبب وجع باشد تحدیر آن وجع کنند اگر قطع سبب آن ممکن نبود چنانچه معالجهٔ قولنج بفلونیا و امثال آن میکنند بعده علاج قولنج نمایند و سزاوار که هرگاه غشی از وجع عارض شود و این یا از وجع قولنج یا وجع بعض اعضای رئیسه بسبب ورم یا غیر آن باشد قصد بعلاج آن مرض نمایند و تکمید موضع وجع بدانچه صلاحیت او دارد باید کرد و گلاب مبرد و آب سرد بر وجه بپاشند و دستها و پاها بعصابه بربندند و بندند و بمالند و از تعب و سهر اجتناب نمایند و جالینوس گفته هرگاه غشی عقب وجع باشد و جوع بسکن او نمایند مگر آنکه وجع مبرح باشد و مهلت ندهد که در نصورت اول بمخدرات خفیفه اندک دوا کنند و اگر از ان تسکین نیابد مثل فلونیا و بزرالبنج و بزر خشخاش و کاهو و بیخ لفاح بدهند و صاحب حاوی گوید که انچه بسبب وجع شدید باشد از ازالهٔ سبب باستفراغات و محللات موافقه بحسب قوت و حاجت نمایند و بقول خجندی مخدرات استعمال بکنند مگر نزد امر عظیم و بعضے گویند که در وجع ... که باشد اول حقنه کنند و یا بشیاف طبع را بکشایند و چون بهوش آید مناسب آنست سیر از فصد و مسهل نمایند و آنچه از ورم غلاف قلب و آماس اذنی القلب باشد علیحده مسطور گردد

علاج غشی سددی

اگر بسبب سدد در اعضای نفسیه و حوالی آن باشد بیاشامند سکنجبین و عسل مطبوخ بآب انار مع اندکی از صعتر و لیو دینه کوهی و حاشا و انچه مدر بول است مثل تخم کرفس و انیسون و بادیان و غذا با غذیهٔ لطیفه سهل الانهضام مثل غذائیکه دران خردل و صعتر و لیو دینه و زیره و کرویا و مانند آن داخل کرده باشند بدهند و ساق و بازو بمالند و در امثال این بادرار بول اشتغال دارند و شراب رقیق بیاشامند اگر حرارت باشد و گویند که در سده شریان و ریدی تقویت شریان و قلب بمفرحات قویه و تفتیح مسالک بادویهٔ مفتحهٔ سده مثل سکنجبین عنصلی یا بزوری و آب کاسنی مع مقویات قلب و عزیز جوهر روح و حار غریزی نمایند و غذا فروجه زیرباج سکباج بدهند و علاج انچه از انسداد مسالک ابهر باشد مشکل است مریض دفعةً هلاک میشود لیکن بهرحال علاج نمایند بجوارش دوا المسک یکمثقال بشربت سیب ده درم و تسم طیوب و دلک اطراف و تحریک

علاج غشی جوعی و تعبی و یبسی

یعنی غشی که از صوم و امساک غذا و تعب و یبس عارض گردد پس در غشی که از جوع مفرط باشد که در زمان یکدرم نان تسکین مینماید و سزاوار است

برگزیند بهند که اکثر از ان اختلاط عقل و تشنج عارض میشود بلکه بماء اللحم بسیار یا ممزوج آب و نان مبلول بشراب ممزوج دهند و ماکیان و جدی بریان شده گرده دنان گرم و روائح طیبه ببویانند و اندک اندک ماء اللحم بچکانند و دفعةً غذا ندهند بلکه اندک اندک تا معده بر هضم او قوی گردد و اشیای خوشبو نزدیک بدارند و آنچه از تعب عارض شود باید که دعت و راحت اختیار نمایند و آب سرد بر دستها بریزند و در مواضع بارد نشانند و غشی حادث از غلبهٔ سوء مزاج از فرط تحلیلات و یا یبس طبیعت چون او را نوبت دوری باشد واجب ست که وقت نوبت او لقمهٔ نان در آب انار یا شربت سیب بدهند

علاج غشی عقب فصد

اگر این عارض میشود با صحاب عروق ضیقه و معدهٔ ضعیفه و بابدانی که بر ان مرهٔ صفرا غالب باشد و کسی که معتاد بفصد نباشد و آنچنین کسان را قبل از فصد قدری از شربت و ربوب مقوی معده و قلب و مسکن صفرا چون شربت انارین و رب سیب و به و لیمو و سکنجبین و شربت صندل ترش در گلاب و عرق بید ساده بنوشانند و خمیرهٔ مروارید و خمیرهٔ صندل ترش و دواء المسک بارد و معتدل خورانند و طریق فصد چنین کسان آنست که یکدفعه خون بسیار از ایشان نگیرند بلکه رگ زنند و قدری خون بگیرند و زمانی انگشت را بر دهن رگ بگذارند که خون باز ماند پس انگشت بردارند تا قدری دیگر خون برآید و باز انگشت را بران گذارند و همچنین تا اخراج خون حسب حاجت مکرر عمل نمایند و چون در غشی افتند آنچه در علاج کلی غشی مذکور شد بعمل آرند و شراب ممزوج مبرد خصوصاً مع عصارهٔ دیگر برای تقویت معده بیاشامند و حبس خون با دویهٔ حابسه نمایند و تقویت نفس باشیای خوشبو از یاسمین و طیوب بارده و بخور بعود و صندل و کافور کنند و با غذیهٔ محموده سهل الانهضام مثل لحم دراج و تیهو و جوزهٔ مرغ و لحم جدی که فته فتانند

علاج غشی از عوارض نفسانی

تدارک این نوع که گفته شد از بویانیدن روائح طیبه مناسب مزاج و بند کردن بینی بعد از ان و پاشیدن گلاب و آب سرد بر چهره نمایند و اطراف بگلاب سرد و آب سرد بمالند و بدن را گرم دارند و فم معده را بروغن گرم مثل روغن مصطکی و ناردین مالش نمایند و گلاب و ماء اللحم در حلق بچکانند و شربت فواکه بارد مثل رب سیب و ریباس و حماض و سکنجبین هر کدام از ینها که باشد دو درم بگلاب ده درم دهند و بصندلین و گلاب و کافور بر سینه ضماد کنند و غذا مزوره اسپغول و شکر دهند و تغذیه بماء اللحم مع کعک و شراب و یا سخن مناسب هرگاه غشی از غضب و فرح عارض گردد و اشیای طیب الرائحه نزدیک آرند و نفس بند نمایند

علاج غشی از ضعف فم معده

اشیاء مقویه مانند آنکه از مصطکی و بسد و صندل و زعفران و سوسن ساخته باشند و آنکه ضماد شراب متخذ از مشک و سوسن بشراب بر فم معده استعمال نمایند و با وجود این بدلک اطراف و بستن آنها بسیار نفع می یابند و دیگر مقویات که در بحث معده بتفصیل مسطور گردد استعمال کنند

علاج غشی از اختناق رحم

ترتیب بینی از روائح منتنه دارند خصوصاً ملایم و غیر شمار بفم معده زیرا که مراعات حال فم معده در غشی واجب ست و آب بر رو بپاشند و نفس بند کنند و ساق ببندند و قدم بمالند و ماء العسل بر وفاد فوتنج و حاشا و صعتر و سائر ملطفات بدهند و اندکی از حمر ثاد سجزینیا و دواء المسک تلخ و مانند آن بخورانند و شراب ببعض روغنهای حار مثل روغن زنبق و قسط و ناردین و ماء الاسکنجبین بنابید داد زیرا که رحم عصبی ست و سکنجبین مضر بعصب ست بسبب سرکه و محاجم بر ران بگذارند و اشیای منتن الرائحه مثل جاوشیر و قنه و حلتیت و اشتر غار و سیر وغیره ببویانند و در رحم اشیای طیب الرائحه مثل خلوق و مشک و عنبر بردارند و صاحب کامل گوید که علاجش علاج غشی امتلائی ست سوای سکنجبین و اگر رحم بجانبی مائل شده باشد محجمه بر ران جانب دیگر نهند و اگر بسوی فوق مرتفع شده باشد محجمه بر ران هر دو جانب گذارند

علاج غشی در ابتدای حمیات

تدبیر شی در علاج اعراض حمیات مذکور گردد و گویند در انجا که در باطن آماس باشد و بدان سبب در شروع نوبت تب غشی افتد باید که بمجرد آنکه تب محسوس شود

اطراف بمالند و گرم کنند و محکم بربندند و باشیای حاره تکمید نمایند و اکل طعام و شراب منع نمایند و خواب ترک کنند مگر آنکه غشی در ابتدای حمیات بسبب ضعف و قلت روح عارض گردد که در آنوقت منع از خواب جائز نیست و شربت سیب و سکنجبین و مثل این غشی را نافع ست و اگر حاجت غذای مطلق باشد مثل ماء اللحم و زرده بیضه نیمبرشت و مغز نان و ماء اللحم بدهند و گاه مضطر میشوند در ان بخلط چیزی از شراب و اگر معه ذلک احتیاج بتقویت معده افتد باید که با رُب ریباس و عصارات فواکه عطره که در ان قبض بود بیامیزند و اما در وقت قوت لابدست از شراب و اگر غشی بسبب تپ محرقه و حمیات دیگر باشد تدابیر مناسبه با فاقه آورند بعد از ان با زاله سبب آن که تپ ست بپردازند و ایضاً اگر غشی از نوائب حمیات حادث از اخلاط غلیظه از خام عارض شود علاجش در حمای غشی مذکور گرد.

علاج غشی از سموم و بخار مزابل و غیر آن

اگر بسبب گزیدن حیوانی زهرناک یا طعامی زهردار باشد تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر مجرب بدهند و دواء المسک و جوار کنند و دیگر تریاقات مختصه بهر یک از سموم و ادویه آنها که در باب سموم خواهد آمد بکار برند و اگر از بخار عفنی مزابل و غیره باشد حقنه کنند بدین صفت سرکه عنصلی شش تولہ گل نیلوفر بعضی سه تولہ دوغ ترش گاو نیم آثار گلاب پاو آثار نمک طعام چهار تولہ خیارشنبر هفت تولہ عرق بهار نارنج و عرق صندل هر یک هفت تولہ ذی پنج تولہ که بهوش آید و متصل آن گل مختوم سه تولہ در شراب نو نیم آثار و دوغ گاو پاو آثار حقنه نمایند و چون از استعمال این بخوبی بهوش نیامده باشد کندش و جدوار و خربق سیاه و تربد و زعفران مساوی در بینی دمند که همان وقت بهوش می آرد و یا این نسخه نویانند گل ارمنی و مختوم و نیشاپوری و خراسانی هر یک سه ماشه در گلاب سه تولہ و سرکه کهنه دو تولہ عرق بهار کرنه چهار تولہ و تمام بدن بمالند و در گهواره نشسته هوا خورند و گویند که گاهی از خوردن فوفل غشی عارض میشود و علاجش آنست که جلد قدری آب نوشانند و جلسه آورند و با آب سرد سر انگشتان هر دو دست بشویند و از ینجا که منع کرده اند بخوردن ثفل فوفل که محشن سینه است مگر آنکه در دهان باشد و لعاب از و فرو برند که مقوی قلب ست و ثفل دور نمایند **انتباه** در غیر وقت نوبت غشی بتحقیق سبب پرداخته از ازاله سبب موجب نمایند مثلاً در سوء مزاجی بتعدیل مزاج قلب با غذیه و اشربه لائقه و مفرحات مقویه و در امتلائی بتنقیه و تقویت قلب با دویه قلبیه معدله و مقویه و در استفراغی احتباس و توفیر غذا و در وجعی بتسکین درد و تنقیه بفصد و مسهل و در تحلیل او و در غمی و همی بتفریح و در لسعی و لدغی و آنچه از تناول سموم باشد علاج آن نمایند و غشی که از مشارکت اعضا افتد اسباب شرکت هر یک دریافته بمعالجه آن و اصلاح عضو مشارک پردازند و حکیم علی مینویسد که علاج آن بحسب خصوصیت اسباب نمایند پس اگر بسبب عضوی از کبد یا معده و یا غیر آن باشد علاج آن عضو کنند و علاج غشی بحسب آن عضو و خواهش احوال او نمایند و اگر غشی تابع کیفیتی از کیفیات فضول از حرارت و برودت و غیر آن باشد معالجه بحسب آن باید کرد مثلاً اگر غشی بر انسانی در گرما نوبت نماید نقل ببلاد بارد کنند و اگر این در سرما باشد نقل ببلاد حاره کنند و علی هذا القیاس و صاحب کامل گوید که آنچه از سوء مزاج عارض شود نظر کنند که بر کدام عضو سوء مزاج غالب ست پس اگر بر قلب باشد تدبیریکه برای سوء مزاج قلب مسطور شد استعمال نمایند و اگر غالب بر کبد باشد تدبیریکه در علاج او سابق باید کرد و اگر غالب بر معده باشد تدبیر علاج معده نمایند بدانچه در مداوات معده از مضادت مزاج غالب بر ان با دویه و اغذیه و استعمال ادویه خوشبو مقوی معده مذکور گردد و علی هذا القیاس باید که تدبیر اصحاب غشی بمقاومت سبب فاعل او باشد و شیخ میفرماید که هر گاه در فترت باشد و افاقه اندک یابد تدبیر او نیز مثل تدبیر اول ست مع زیادتی تمکن در ان اندر مثل این حال و مثال آنکه مشترک اند هر دو در ان اینست که مثلاً بیاشامند ادویه نافعه بحسب حال از آنچه در باب خفقان مذکور شد و در ان تعجیل نمایند زیرا که هر دو مرض در سبب قریب اند و آنچه تمکن در آن باز زیادتی کرده شود مثل آنست که چون از امتلای فم معده باشد جهد در قی نمایند که در ان شفاست و کذلک اگر امتلا باشد واجبست که گرسنه دارند و تقلیل غذا نمایند تا در امتلا زیاده نشود و ریاضت معتدل نمایند و جمیع اعضای معده و شکم را بمالند و در ان حال غذا کنند مگر تدبیر مذکور در حال غشی که لابدست از ان و بسیاری از اطبا

چنانکه بعضی در دادن غذا مبالغه میکنند باین گمان که در آن صلاح مریض و نعش قوت اوست پس حرارت غریزی آنها مختنق میگردانند و هلاک میکنند و آنچه منقع سینه و ملین است مثل سکنجبین خصوصاً که در آن ملطفات و مقطعات مثل زوفا و مانند آن پخته باشند و چون حاجت تنقیه باشد و افاقه واقع شود در حجبت که تقویت معده نمایند و ابتدا نمایند در آن بمثل شربت افسنتین مطبوخ بعسل و امثله مقوی معده استعمال کنند بعد از آن شراب ریحانی بیاشامند و بغذای محمود غذا دهند و صاحبان غشی که محتاج غذا شوند باید که قبل از نوبت بدو یا سه ساعت بست چو مزونان بمزوره دهند و خوشبو بویانند و اگر قبض طبع باشد غذا ملین مثل اسفیدباجات و مانند آن دهند و بقول قرشی افضل اغذیه بعد از غشی شوربای گوشت بشراب است مگر آنکه از حرارت مفرط باشد

سقوط القوة بغتة

گاهی قوت حیوانی بغیر وجع و اسهال و ورم عظیم و استفراغ عظیم بسبب امتلای اخلاط یکبارگی ساقط میگردد و کمتر است که این خلط دموی باشد چه غلبهٔ خون الم کرده بدل اول احداث اعراض دیگر کند بعد سقوط قوت دفعةً رساند بلکه اکثر بسبب اجتماع اخلاط غلیظ در معده میباشد یا در عروق که ممتلی نماید مجاری نفس را مسدود سازد و اگر با تشنج اکثر یکبارگی جمیع قوی را باطل کند بعد غشی رسد والاکثر از غشی بود چنانکه قوت اعصاب عضلات را ساقط گرداند و انسان بی حرکت بماند غیر از نبض و گرمی سکون قادر نبود و گاه بسبب رقت اخلاط در بدن بحرکت خود و قبول او تحلل را البرهت و خصوصاً در حمیات حاده می افتد و گویند که سقوط قوت دفعةً گاه بسبب آفتی که بروح اعارض شود چنانچه عند هبوب باد سموم بسیار ردی و بانزوا استنشاق هوای مفرط سرد شدید غیر مالوف عارض میگردد و گاهی بسبب امر بدنی بجهت ماده میباشد و ماده مسقط قوت دفعةً در غالب امر وقتی این فعل میکند که یکبارگی از اعضای دیگر قریب از قلب یا در عضو شدید المشارکت حاصل شود چنانکه اضرار او بقوت قلب اشتداد نماید و اگر معذلک غلیظ باشد اسقاط او قوت را زیاده تر و شدید تر باشد و لهذا است که افعال سیاست آنها غیر متوقف باشند و اگر چه غیر محتمل بوند چون کثرت و تکرار یابند **علاج** تدبیر چنین مریضان قریب بعلاج صاحبان غشی است پس آنچه از امتلای دموی باشد فصد نمایند و مطلقا خون بعمل آرند جهت تعدیل مزاج خمیرهٔ مروارید ساده یا عرق سیب ساده و عرق تیز دهند و آنچه بسبب خلطی دیگر از اخلاط غلیظه باشد دو سه روز مطبوخ افسنتین با سکنجبین داده تنقیه بدن بمثل ایارجات کبار کنند و اگر ایارج فیقرا یا تربد سفید و غاریقون و افتیمون و نمک هندی و مانند آن مرکب نموده دهند فائدهٔ تمام دارد و بعد استیصال باقی مواد استعمال قی نمایند و بعد از آن تناول مقویات معده و قلب که در احتوا الرطوبه باید و شمومات و مالیدن اطراف و ریاضت معتدل حرارت غریزی را انعاش آورند و باغذیه لطیفه مقطعه مثل نخوداب با خردل در روغن زیت در روغن بادام غذا سازند و شراب رقیق کهنه بماء اللحم ساده استعمال نمایند و بعد از استفراغ بحمام روند و بدن را بدهن های لطیفه مثل روغن قسط و خیری بمالند و بعد از آن شراب صرف و یا شراب عسل و یا شراب افسنتین بخورند و چون فی الجمله بقوت گرایند بغذای قوی سریع الهضم اغتذا نمایند و بقول شیخ قوت زیاده میشود بغذای موافق و شراب جید موافق و بخورها که معدل مزاج مثل حار در سرد و مثل بارد در محرور و بوی خوش و سرور و راحت از احزان و مضجرات و تجدید امور خفیفه و معاشرت احبا

ورم قلب

سابق از این مذکور شده که ورم جوهر دل اگر حار باشد فی الحال قاتل است و حدوث ورم بارد در قلب نادر بود و اگر چند روز مهلت دهد پس هلاک نماید بعض برآنست که تحقق ورم موقوف بر انصباب ماده و اجتماع آن در موضع ورم بتدریج بود و چون ماده در مسالک انصباب بسوی قلب باشد و هنوز تمامه منصب نشده و حجم ورم ظاهر نگردد در آن هنگام تدبیر از ممکن است و چون ماده منصب گردد چنانکه در ایجاع اخذ کند لا علاج است و آن در اوائل ایجاع یا بالواسطه او هلاک کند و ظهور اعلام عجیب در نبض و خفقان شدید و شدت لهیب بدن خصوصاً در نواحی اعضای تنفس و ثقل و تمدد و بعد از آن تابع بودن غشی متدارک متواتر از علامات حدوث ورم حار در قلب است **علاج** تدبیر یکه در آن امید نجات است فصد باسلیق است و گاه طمع میکنند در شفای او بفصد شریانی از شرائین در اسافل بدن و تبرید سینه ببرف و کافور و صندل و آب کشنیز سبز نمایند و آب برف و کافور مدام جرعه جرعه دهند و گویند که چون علامات اورام قلب ظاهر گردد طریق تدبیر او منقیه است لا محاله زیرا که مرض مادی است و این تنقیه بمثل مسهل بسبب عدم مهلت زمان جائز نیست بلکه بمثل فصد می باید و سزاوار است که تنقیه مع جذب

بسوی خلاف بعید باشد زیرا که ماده هنوز متحرک بجهت قلب ست ولهذا باید که از باسلیق کنند بهر آنکه جذب ماده بنواحی گردد و بعد آن منضج دهند و بالجمله جمیع اورام
قلب مثل اورام سائر اعضا صفراوی یا دموی یا بلغمی یا سوداوی باشد اگر علت علاج دهد علاج مثل سائر اعضا بحسب ورم باید کرد

ورم اذنی القلب

و آن عبارت ست از ورم بارد در اکثر که در دو پاره گوشت عصبی که از قاعدهٔ دل رسته اند پیدا شود و این مرض اکثر عقب امراض حاره و حمیات مزمنه واقع شود
و علامتش آنست که مریض در صدر و ریه قریب بفم معده ثقلی یابد و در اکثر اوقات حالتی شبیه بغشی ظاهر گردد و از خاص دلائل او اینست که دائم تهیج چشم
باشد و رنگ چهره بغایت زرد بود و چون تنفس نماید ثقل و ضیق بغیر سعال دریابد و نزد حرکت انبساط قلب انقطاع در انبساط احساس نماید و قادر بر انبساط
بتمامه نباشد مگر در دو یا سه دفعه و تقدم امراض مذکوره نیز از دلائل او کرده بر این مرض ست و گویند که سرفهٔ خفیف و درد با این مرض یار بود و خواب بر جانب ورم
متعسر باشد چه سرفه و درد غلبه کنند و گاهی نباشد مگر سرفه شدت کند و گاهی سرفه و تپ بدور غب یا ربع یا نائبه شدت نماید و تپ صرف هر روز بعد ظهر
غلبه کند و تا نصف شب بماند و نبض سریع و متواتر و قاروره احمر ناصع و یا قاتم بود و باشد که بعد یک دو ماه از شدت سرفه دفعةً خون بسیار آید و یا
اندک اندک چنانچه در ابتدای سل و سقوط اشتها و قوت بود و در اکثر مشابه بدق باشد و فرق در هر دو از صلابت نبض و مائیت قاروره آید از ابتدا با اشتها
و کثرت اشتها در ابتدا و سقوط آن بتمامه در انتها در دق بخلاف این مرض توان کرد و در ورم حار همه حالات بخلاف این باشند لیکن مدت این ورم از ورم
بارد بود زیرا که آماس گرم مهلت نمیدهد و بسرعت هلاک میکند و اگر تدارک این ورم بارد بزودی نمایند علاج پذیرد و الا مریض هر روز لاغر شود تا آنکه بمیرد
چنانچه در حکایت بوزنه منقول از جالینوس مسطور شده و لهذا گفته اند که این مرض تا بطول نه انجامد قاتل نیست **علاج** دعت و ترک ریاضت نمایند و اغذیهٔ
صالحه بخورند و آب ادویهٔ ملطفه بر صدر ریزند و تضمید او باشیای لطیفهٔ خوشبو و تقویت قوت برای تکمیل او بتحلیل کنند و گویند که آب نیمگرم که در ان بابونه و
اکلیل الملک کوفته بقدری سرکه و گلاب جوش داده باشند نطول سازند و چون تخفیف رو نماید و حالت شبیه بغشی زائل گردد تعریق صدر بروغن گل گرم
کنند و بروغن مذکور بسیار استنشاق نمایند و این سفوف دهند برگ بادرنجبویه برگ گاوزبان هر واحد یکدرم ریوند دو دانگ حضض ثلث درم تخم ورد
یکنیم درم برگ عنب الثعلب خشک پنج درم همه را کوفته بیخته بوزن درم با هفت درم رب حماض بدهند و غذا شوربای تیهو که در ان ماش پخته باشند
بخورانند و هر روز بعد طعام ده درم شراب ابیض خوشبو دهند و ایضاً بهر تلطیف و تحلیل ماده طبیخ بابونه و اکلیل و خطمی و پرسیاوشان و سبوس گندم و تخم
کرنب و شلجم و عنب الثعلب هر یک یکقبضه بر سینه و فم معده تنطیل نمایند و بابونه و اکلیل و تخم کتان و برگ خطمی و برگ کرنب و تمام و زعفران ضماد سازند و اگر
خواهند تخم گاوزبان تخم ریحان بادرنجبویه سبز افزایند و در گلاب بسایند و ادویهٔ مقوی قلب مانند ماء اللحم ساده و عرق عنبر شربت افستنتین و بادرنجبویه
و دواء المسک تلخ و شیرین جواهر دار حلویجانی در روزی دو سه بار دهند و اگر بدین تدبیر تحلیل نیابد طبیخ خفیف از گل بنفشه گل گاوزبان بادرنجبویه
عنب الثعلب بسفایج هر یک نه ماشه سپستان صد عدد عناب بیست عدد مویز منقی دو توله خوبانی هفت عدد در گلاب نیم آثار کیوره یا دو آثار شب
تر کرده صبح جوش داده صاف نموده گلقند مغز خیار شنبر هفت توله ترنجبین پنج توله روغن بادام هفت ماشه دهند و بجای آب بر عرق بادرنجبویه و گلاب
و گاوزبان اکتفا کنند و غذا وقت شام شلهٔ مرغ با پلاو و شوربای مرغ و یا نان تنک بشوربا دهند و صبح تبرید جواهر مهره یک ماشه در خمیرهٔ گاوزبان عنبری
ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته انیسون بسفایج گل گاوزبان هر یک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک نه ماشه جوش کرده مالیده صاف نموده
شربت بادرنجبویه و گاوزبان هر یک دو توله تخم بادرنجبویه نه ماشه دهند و همین نمط سه چهار روز مطبوخ و تبرید داده جهت تعدیل دواء المسک تلخ با قرص
دار چینی مرکب حلویجان و یا ماء اللحم حار دهند و گویند که اگر ورم حار باشد فصد باسلیق کنند و شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر و کدو و شاهتره
هر یک پنج توله دهند و جهت تحلیل آن انکباب از نطول سبوس گندم و گل بنفشه و نیلوفر و انگور شفا و برگ خرفه و تخم کشوث و ریحان سبز و گل بادرنجبویه و سپستان
هر یک یکقبضه و غذا با لک و چقندر و خرفه با برنج دهند و آش جو و شربت نیلوفر و باقی تدبیر از علاج امراض قلب از سوء مزاج حار مادی اخذ کنند

و امرود و سیب و اناس و کشیرو و زرد آلو و آلو بالو بسیار خورند

ورم غشای قلب

بر قلب غشایی ست رقیق مثل غشاوه و آن غیر غلاف قلب ست و بعض اوائل گفته اند که این غشا تا نصف قلب میباشد و از ارسطو نقل کرده اند که این غشا بسوی راس صعود میکند و از آن غشای موضوع بر دماغ در قحف از داخل بهم میرسد و این غشا اصل جمیع اغشیه راست و چون این غشا ورم کند مشابه بورم صلب میباشد و قلب را بفشارد و مورث غشی مع ضغطه گردد و بسا است که دفعةً هلاک کند با ایلام قلب و قطع نبض و این ورم اگر حاد باشد مهلت علاج ندهد و اگر متوسط در حدت بود و ورم اندک باشد اکثر مریض از آن صحت یابد و علامت این علت غشی مع ضغطه و خمول نبض و استرخای آن مع قوی ست **علاج** اگر مهلت علاج دهد تضمید صدر با اشیای مبرده و محلله که در امتلای غلاف قلب می آید باید کرد و بر ساقین محاجم نهند و بر بار الشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند لزوم نمایند و تلیین طبیعت نباید کرد و اگر قوت اطاعت کند و مریض مهلت دهد بفصد و اخراج خون اندک باکی نیست و چون این علت اشتداد نماید علیل بعلاج نفع نیابد

امتلای غلاف قلب

گاهی غلاف قلب از رطوباتی که منحل از سر شود ممتلی میگردد و عروق او از خون غلیظ که از غذای قلب و ریه فاضل ماند ممتلی میشود و بسا ست که آن فضلات غلیظ که قلب و ریه آن را غذا نماید فاضل میگردد و در غلاف قلب در آید و علامت این علت اگر از امتلای خون باشد سرعت نبض و تواتر آن مع صلابت ست و اگر امتلا از رطوبات بلغمی بود بطوء نبض و تراخی و اختلاف اوست و هر دو امتلا سوء تنفس و ضغطه پیدا میکنند و در منحرین انتشار حرارت میگردانند **علاج** اگر امتلا از خون باشد فصد کنند و بعده تنقیه بماء الفواکه و ادویه بارده نمایند و اشیای مبرده محلله مثل آرد جو و خطمی و صندلین و آب کشنیز و آب کاسنی و مانند آن بر سینه ضماد سازند و اصلاح غذا کنند و لزوم شربت عناب و تخم خرفه و سکنجبین معمول القشر اصل هندبا و بزوری و مانند آن نمایند و طعام او قرص لحم جدی و ماهی رضراضی بسرکه بریان کرده و زیرباج جوزه و مرغ حدیث باشد و بهتر اغذیه برای اصلاح خون او بعد استفراغ با اشیای محموده موافقه مثل آب فواکه و مطبوخ انجیر و آب انار ترش و اسفاناخ و زیرباج با اندک زعفران و حماضیات و امبیه و جوزه و مرغ و جکر تیهو خراست و الامزورات زیرباجیه و انبرباریسیه و طعام متخذ از عناب بروغن بادام مثل عصیده دهند و اگر امتلا از رطوبت بلغمی باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب ایارج و اطریفل مقوی بزنجبیل و تربد بمقدار قوت علیل و سن و مزاج آن نمایند و لزوم تناول تریاق و مثرودیطوس و دوا المسک و امثال آن در اوقات مختلفه و تضمید صدر بمر و صبر و قرنفل و مصطکی و سنبل و ساذج و لادن یا با دهن سادجا کنند و غذا قلایای محرقه و عصافیر و دراج دهند و از جمیع فواکه منع نمایند و مویز و انجیر و مضغ کندر و مصطکی و تبرد آب دهن نافعست و این علت از اعلالی ست که قلب بطریق مجاورت از آن ایذا یابد

زوال عظمین

شبیه بلام یونانی کا علای قلب ست بعض اوائل ذکر کرده اند که این علت مدام بعد و عین عارض میشود و هرگاه این مرض حادث گردد انتشار تجوف علیل ظهور نماید و مریض بر روی افتاده باشد و قدرت تکلم از فرط الم نبود و آن در یکروز هلاک نماید و اگر چنان اتفاق افتد که بلاکت او تاخیر نماید از تجاوز نکند **علاج** هر که وصف این مرض نموده امر بشرب اندک افیون مع سرکه برای تخدیر و ازاله الم کرده و اقدام برین بسبب اضطرار سرعت موت کرده میشود و ایضاً امر بمبادرت فصد بین الصدغین و اخراج خون بقدر صالح بسی از آن موضع نموده و غرض از ذکر این مرض آنست که در تعداد امراض سریع القتل واقع شود و طمع در معالجه او کرده نشود

ضغط القلب

این علت هرگاه عارض شود مریض چنان پندارد که دل او را هی افشارند و مقارن آن سیلان عرقی خفیف می افتد بعده لعاب بسیار از دهن او جاری میگردد

و بسبب ترشح قدری خلط سوداوی حاد خونی یا صفراوی از جگر بر قلب است که لقبض و عفونت خراش حالت مذکور پیدا میکند و حال مع وشدت غشی بحسب قلت و کثرت و عدم حدت و حدت ماده متفاوت بود و این مرض قاتل نیست بلکه باستفراغ سودا بسرعت زائل میشود
علاج تنقیهٔ سودا بمسهل آن و بمارالجبن مع سکنجبین افتیمونی و حب لاجورد و سفوف آن یا حب فاریقون ملوبخان و مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و تقویت قلب بمفرح حار و تریاق کبیر کنند و بتعدیل مزاج جگر و تقویت آن پردازند و دواءالمسک همراه عرق گاوزبان گلاب عرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق کاسنی و سکنجبین بزوری یکنیم توله گلقند یکنیم توله برای ضغطة القلب که از ضعف قلب با بخرهٔ غذائی نفخ و مادهٔ سوداوی باشد مفید است و بقول طبری بتقویت مزاج دماغ بروائح طیبه مثل بوی خوا که سازند و استفراغ بمطبوخ افتیمون و یا معجون نجاح مناسب است و اگر مزاج مائل ببرودت و رطوبت باشد اگر اندکی ایارج فیقرا دهند مضر نباشد و در غذا لحم بسیار خفیف دهند و اندک شراب خوشبو بنوشانند مگر آنکه بیشتر و بعض احیان معجون مفرح دهند و از جماع بالکل منع نمایند و استعمال آبزن و استحمام بآب نیم گرم برای این علت نیکوست از اراده ... آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه دائم نمایند که باین طریق جلد صحت میشود

تقشر القلب

مرضی بود که دران انسان چنان دریافت میکند که کسی دل او را میخراشد و از شدت الم آن غشی می افتد بعده فی الحال زائل میشود و هنگام هدوث آن کشیدگی و تشنج در چهره و پیشانی می افتد و عرق بسیار در مواضع مختلفه از بدن می آید و این علت فی الحقیقة از امراض معده است و در اکثر بعد اسهال صفراوی مزمن که مدت او بطول کشد حادث میشود بجهت آنکه اسهال صفراوی گاه از انصباب صفرا بر معده میباشد و آن چون طبع گند خلل آنرا انجرا شد و بسبب مجاورت معده با دل علیل دریافت کند که گویا قلب او میخراشد و الا حدوث خراش در قلب نزد اسهال صفراوی خیلی بعید است بلکه موت بران سبقت میکند و گاهی از نزلهٔ حار حریف که از دماغ بمعده فرو ریزد عارض میگردد و وقت انقطاع نزله این حالت منقطع شود
علاج تنقیهٔ صفرا بمسهل آن نمایند و مفرح بارد و اقسام لولوی حلو یخان بعرق صندل و شربت خشخاش و مانند آن اشربهٔ مقویهٔ خوشبو استعمال کنند و در غذای جید اللطیف مولد خون صالح مثل گوشت کبک و تیهو و دراج و نان بالکیره لزوم نمایند و بجیزی ترش اصلاح غذا برعایت صفرا کنند و آنجا که از نزله باشد تنقیهٔ نزلهٔ حار نمایند بدستوریکه در علاج آن مذکور شد و بقول طبری تنقیهٔ راس بتعطیس و استنشاق و غرغره کنند و اگر قوت مریض قوی باشد خوب مسهل دهند یا حب صبر بدهند بعده شربت خشخاش دهند و ایضاً در تقشر قلب نزد اطبا تیر دو ماشه حب الآس سه ماشه سائیده در شربت خشخاش دو توله آمیخته بلیسانند و گلنار سماق سه ماشه کتیرا زرورد هر یک یک ماشه سوده در شربت خشخاش دو توله سرشته بعرق بهار نارنج پنج توله دادن مفید نوشته اند آنجا ملاک تمام این مرض اصلاح خون بغذای محمود است و از همه آنچه محدد مفسد خون باشد منع نمایند و در فصد قیفال با اخراج دم بقدر صالح باکی نیست و ایضاً ضمادات مرطبه رادع فضول مثل برگ خبازی و برگ عنب الثعلب با اندکی زعفران بسایند و بشراب ابیض سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده در قیروطی روغن گل و موم آمیخته بر پارچه کتان طلا نموده بر سینه گذارند که از آن کسب رطوبت و تعدیل مزاج صدر حاصل شود

قذف القلب

این علتی است که آدمی را چنان محسوس میگردد که قلب از سینه بیرون می آید و این حالت مع حدت مزاج و عند حدوث سوء مزاج حار در قلب عارض میشود و اگر این علت ظاهر گردد و بآن تپ ظاهر شود آن از تغیر و سخونت خون که بقلب میرسد بطریق غذا باشد و از خاص دلائل این علت آنست که هرگاه اندفاع قلب محسوس شود رنگ مریض برنگ خلط موذی مخالط خون باضطرار متغیر گردد بالجمله چون علت مذکور از مادهٔ دموی یا صفراوی افتد پس رنگ روی حسب ماده بزردی یا سرخی دران وقت لازم بود و دیگر آثار غلبهٔ خون و صفرا بر نوعیت خلط گواهی دهد و گویند که بر پیشانی و جانب جبین در نیمهٔ بدن در طول عرق سرد پدید آید علاج بعد فصد باسلیق از دست راست مثل علاج تقشر قلب صفراوی نمایند و شربت صندل سه توله در گلاب ...

نیلوفر و بید ساده هریک پنج توله داخل کرده با گردسماق و سبوس اسبغول هریک سه ماشه بدبند و نند ایا لک با پنج دهند و بعد پنج شش روز جهت تنقیه فرا مطبوخ هلیله زرد و آلو دهند و جهت تنقیه خون مطبوخ شاهتره فواکی ملوکیان نوشانند بعده جهت تعدیل و تبرید دل مفرح بارد مولف جلال الدین ارزانی با گلاب و عرق بید مشک و بهار و کادی و شربت صندل مداومت کنند و تقویت دل و اصلاح غذا و اقتصار بر جوزهٔ مرغ رطب دادمه جدی شیر خواره نمایند و شراب خوشبو اگر تپ نباشد بخورند و ترک جماع و ریاضت و غذای مولد خلط موجب امر کنند و اگر مریض در بلد جنوبی باشد امر بانتقال طرف بلد شمالی نمایند بعده اگر قوت قوی باشد مطبوخ ساذج که دران جده و حما و موم الجوس اصل باشد بیاشامند و این علت قاتل نیست مگر آنکه کث او طول کند یا بآن اعراض صعبه دیگر شامل گردند و اکثر اطبا گمان میکنند که این مرض علت فم معده است و باشیای مخنه علاج میکنند و مرض زیاده میشود ذکا یت ...

احتواء الرطوبة علی القلب

این مرضی ست که صاحبش را چنان دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند و بحرکت اختلاجی متحرک میگردد و ازین جهت قدما این مرض را از انواع خفقان شمرده اند و این علت بمشارکت فم معده میباشد که چون رطوبات دران کثرت می پذیرد بر غشائی که بر قلب محتوی ست محتبس میگردد و از علامات اوست که صاحب او گاهی غضب نمیکند و همت او ساقط میباشد علاج بعد از نضج بنضج بلغم از مسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند مثل سنبل الطیب و زعفران و گل سرخ و مانند آن بآب بادرنجبویه و دیگر ادویهٔ حاره بر دل ضماد نمایند و ریاضت کنند و ترک مرطبات و تقلیل آب و خواب نمایند و از اغذیه قلایا بمصالح حاره و مطنجنات و کباب طیور دهند و استعمال جوارشات و معاجین منشف رطوبات و قی کردن مناسب مریض را بعد شب در ختم آوردن مفید بود و دواء المسک حلو و مر نیز نافع ست و کذا مفرحات حاره و ابو ماهر ذکر کرده که دیدم صاحب این علت را و جهد در آوردن غضب او نمودم لیکن نیامد زیرا که مر این ساقط الهمت بود و طعن و تشنیع دران اثر نمیکرد و تا یکسال مرض او زائل نشد و علاج من سود نکرد و بعده اتفاق سفر بحر او را افتاد و گرسنگی و محنت رو داد چون از ان سفر عود کرد لاغر شده بود و مرض او زائل گردیده و بعد استقرار در بلد باز مرض عود نمود و مدار امر او بر ریاضت و استفراغ بحقنه متوسط و تضمید صدر بسنبل و قرنفل و مر و صبر بسیار و روغن بان و روغن ناردین نمودم و غذا قلایا محرقه و شراب احمر دادم و امر بدلک دست و پا ها و بستن ساقین دائم کردم باین طریق صحت یافت و بعض متاخرین این مرض را سبحة القلب نامیده اند و گویند که سببش غلبهٔ رطوبات ست علامتش آنست که انسان در باطن خود محسوس نماید که گویا دل در آب افتاده است و شناوری میکند و در ظاهر بدن چنان گرمی باشد که از بادکش و نوشیدن آب سرد اصلا ساکن نشود و نبض ضعیف مع نرم رفتار و رده تنگی با غلظت بود و سقوط اشتها و ضعف بدن بهم رسد و باد و اروا قع شود چنانچه در شبانه روزی چند مرتبه افتد و در وقت سقوط نبض بر اطراف و عرق سرد و حالتی شبیه بغشی ظاهر گردد و ضعف بدرجه بود که کلام کردن دشوار باشد و علاجش همانست که مسطور شد و ایضا اسارون بادیان رومی بسفایج زرنب هریک پنج ماشه درونج بر نجاسف تمکاهی بادآورد قنطوریون هریک هفت ماشه بادرنجبویه عنب الثعلب بیخ کرفس هریک نه ماشه مویز منقی نه توله در عرق بادرنجبویه و شاهتره و گاوزبان شب خیسانیده صبح جوشانیده مالیده صاف نموده شربت اسطوخودوس چهار توله داخل کرده بنوشانند غذا مرغ بریان و بعد از ظهور نضج ریوند تربد هریک نه ماشه زنجبیل سه ماشه برگ سنا یکنیم توله اضافه کرده ترنجبین شش توله شیرخشت پنج توله خیار شنبر هفت توله روغن بادام هفت ماشه آمیز نموده یا ارجبات کیار ستل ایارج بقراط و تباد ریطوس دهند و بجای آب بر ماء العسل که بعرق بادرنجبویه ساخته باشند اکتفا نمایند وقت دوبهر نخود آب مرغ دهند و وقت شام غذا بدستور و صبح تبرید از مصطگی دو ماشه جدوار لاجورد مغسول هریک یکماشه زحیره گاوزبان عنبری نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته همراه انیسون بسفایج بیخ کرفس بیخ کبر هریک چهار ماشه بادرنجبویه نه ماشه دار چینی نه ماشه در عرق بادرنجبویه در دارچینی و شاهتره هریک نه توله جوشانیده و شربت بادرنجبویه و افسنتین هریک دو توله تودری تخم بادرنجبویه هریک چهار ماشه پاشیده بنوشانند و همین بطور سه چهار مسهل دهند پس جهت تعدیل و تقویت دواء المسک تلخ با عرق عنبر و افسنتین استعمال نمایند و بقول بعضی گاه باشد که رطوبت مذکور بسیار باشد و از حرارت غیر معتدل خشک شده بر دل بچسپد و نشان این آنست که دل منبسط نشود و نفس مختلف گردد و سقوط

قوت و غضب ظهور نماید تدبیر آنست که اولا باستعمال ملینات و قیروطیات بر سینه ترا کیبیت کنند پس بر مسهلات استفراغ نمایند و تقویت دل کنند

علت دخانیه

که آنرا دخانیت قلب نیز گویند این مرض از احتراق اخلاط حادث میشود و دران انسان دریافت میکند که دود از دل او بالا بر می آید و چون این حالت کثرت پذیرد غشی آید و سوزش در سینه و اطراف و سیر در دیوانی و غلبه خفقانیت و حصول آن بعد از هضم طعام نیز از علامات این مرض نوشته اند
علاج بعد فصد صافن یا باسلیق ترطیب و تنقیه سودا کوشند و مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا استعمال کنند و بعد تنقیه جهت تعدیل ادویه مرطبه چون لعاب اسپغول و عرق گاؤزبان و آب انار شیرین مع شربت بنفشه بدهند و اصلاح اغذیه باغذیه محموده و اجتهاد در استفراغ خلط محترق نمایند هرگاه این حالت عارض شود و بعد ازان اسهال الوان مختلفه بهم رسد بر عرق صحت یابد اگر رعاف آید یا خون بواسیر سائل گردد یا مریض قی سیاه نماید شفا یابد و این مرض زائل گردد و مثل این مرض کسی دریابد که در ربع خالص آن ابتدا نماید

جذب القلب

این مرضیست که صاحب او چنان محسوس کند که دل او باسفل کشیده میشود و سببش حصول خلط ردی در معالیق جگر است و بسبب مشارکت از تمدد آن انجذاب در قلب نیز لاحق شود و گاهی قلب را ازان اندک الم رسد و حالتی مشابه غشی عارض گردد و استدلال بر نوعیت آن از لون رنگ چهره مریض و وقت و نبض و قاروره و براز او و دیگر اعراض مخصوصه هر خلط توان کرد **علاج** بعد از نضج تنقیه خلط موجب نمایند و ادویه ذی عطریت مقوی دل مگر بسیار را عمل نمایند و تضمید که بچیزی که اذیت آن خلط ازان دفع نماید و لزوم غذای ملائم نمایند و تقویت قلب پردازند و از اشیای مولد خلط محترز گردند

سوء تنفس قلب

گاهی حادث میشود انسان را دوبان و استرخا بغیر سبب ظاهر زیراکه هضم او صالح میباشد و این علت از انواع اختلافات در نبض ظاهر شود و اگر تدارک آن نمایند بطریق ضعف قلب و سقوط قوت هلاک نماید و جالینوس حکایت کرده که دوستی شکایت ذوبان و انحلال قوت و خمول را نزد ما نمود و آن دوست طبیب حسن المعرفه بامر نبض بود و گفت که من در نبض خود جمیع اختلافات می یابم و در رگ او همین یافتم و بعد اندک زمانی هلاک گردید
علاج مداوات این علت در اصلاح غذاست و استفراغ محمود و تضمید صدر بدانچه مقابل اعراض موذیه باشد و طبری گوید که ابن سیار را قبل از موت او بچند سال در بصره این حالت عارض شد و میگفت که قلب من بغیر سبب ظاهر منحل میگردد و نبض او دائم باستقصا میدیدیم و آثار منتظم بر نوعی از اختلافات می یافتم پس بر تدبیر تمام نمود و مطبوخ جامع استفراغ کرد بعده تقویت معده پس تقویت دماغ پس تضمید صدر کرده شد و این عارض زائل گردید و هرگفت که بسبب دریافت اختلافات در نبض هر از این مرض خلاص کردی در مضرت واجبست هر کسی که شکایت مثل این حال نماید تدبیر او همچنین باید

انقطاع غذا از قلب

این علت عجیب و غریب ست که ابن سیار بیان نموده و با ورم کلیتین و صلابت آنها حادث میشود بسبب انضغاط عروقی که ازان غذا بسوی قلب صعود میکند و چون غذا از قلب منقطع گردد مزاج او گرم شود و تب دقیق مثل دق لزوم نماید و طبیب گمان کند که این بسبب ورم گرده هست فقط پس وقت دخول و ذوبان بهم رسد و طبیب ناقص حکم میکند که این از کلیه هست و تب ازان لازم شده و نمیداند که این بسبب انقطاع غذا از قلب هست و فرق میان آن بنسبت که نبض صاحب ورم کلیه سریع متواتر تا عدم انقطاع غذا از قلب میباشد و بعد انقطاع آن ضعیف متفاوت حاصل گردد پس اگر طبیب متمیز باشد فرق تمام کند تنبیهش با سبب دیگر غیر ورم کلیتین ست **علاج** مدام تضمید صدر بکعک و سویق شعیر مخلوط بآب سیب نمایند که ازین قوت غذائیت بقلب رسد و تب مفارقت کند و علاج ورم کلیتین بحسب وجوب علت باید کرد و این از دقیق معالجات ست

حالتی که از غضب و غم و فرح بهم رسد

گاهی انسان نزد غضب شدید و حزن شدید و فرح مفرط هلاک میشود و این مرض قلب ست و کسی را حادث شود که قلب او بالطبع ضعیف مریض باشد

وضعف قلب بالطبع مرض ست علاج اما علاج حزن تفریح وقطع سبب محزن ست اگر حزن او بموت کسی باشد بدین امر موت بانواع نصیحت
سهل گردانند مثلاً بران ثابت گردانند که موت امر اضطراری ست مشترک میان جمیع مردم پس عاقل را نشاید که امر اضطراری شامل جمیع
ذوی حیات جزع وفزع نماید بعده بیان نماید که انسان نفس و بدن ست و نفس نمی میرد چون از بدن مفارقت میکند بعالم خود میرسد جمیع
محاسن و سرور و فضائل می بیند و از حق تعالی منزلت فضائلی که درین عالم اکتساب نموده می یابد و در جوار الهی در اتم نعمت و اکمل بقا میباشد
و در حیات انسان تعب و عنا و نفس او محصور محبوس بود و در موت و مفارقت نجات ست و اگر حزن از شئی دیگر باشد مقابله آن باضداد آن
نمایند و علاج فرح کثیر باضداد آن نمایند مثلاً اگر فرح بمال یا ولد یا موت دشمن باشد اهانت آن نمایند و بموت تحذیر کنند و بگویند که امور دنیوی
و فرح او فانی ست هر انسان را موت در پیش ست از تفکر در امور عاقبت لابدست و فرح بموت عدو جهل ست زیرا که عمر انسان متناهی ست و زمان
غیر متناهی پس شئی متناهی مع شئی غیر متناهی اگرچه اندک زیاده باشد او را مقدار نیست پس جائز نیست که عاقل بشئی که او را مقدار و وزن نباشد
فرح نماید و ایضاً بفحوای آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت هر کسی را مزه موت چشیدنی ست و چه خوش گفته شعر ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری
شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود و علاج غضب قطع سبب او ست و تسکین مریض بانواع کلام و تسلی او بدانچه ملایم او باشد و یاد کردن موت هم
مزیل غضب ست و بدانند که همچنین علاج را مداوات روحانی و طب روحانی نامند پس اگر کسی را فرحت و غم زیاده شود و یا که حزن و یا غضب معالجه او همچنین نماید بیمار

امراض ثدی

یعنی پستان و آن هفده مرض ست یعنی قلت لبن و کثرت لبن و خروج خون و تجبن لبن و جمود و ورم ارثدی و سرطان و ورم پستان و اورام ثدی و اوجاع ثدی
و صلابت ثدی و سلخ و غدد و تعقد دران و دبیله ثدی و حکه ثدی و شقاق آن و حفظ ثدی از عظم و تعظیم ثدی و تصغیر آن کنون بدانکه چون لحم ثدی غددی
ابیض اللون ست لهذا خون هرگاه مشابه آن میگردد ازبرای غذای آن سفید میشود و همچنین انچه فاضل ازان می ماند نیز سفید شیر میگردد و قیاس پستان
بسوی شیر متولد از خون قیاس جگر بسوی خون متولد از کیلوس ست که هر واحد از پستان و جگر مستحیل میگرداند رطوبت را بمشابهت خود در طبع و لون
چنانچه کبد سرخ میگرداند کیلوس سفید را بسبب سرخی خود و ثدی سفید میسازد خون سرخ را بلبنیت و بقول جرجانی اگرچه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف
یکدیگر اند و موضع تولد و تغیر صورت هر یک عضوی دیگر ست اما اسباب تولد هر سه یکسانست و اطبا را در مزاج شیر اختلافست که سرد و تر و بعضی معتدل و برخی گرم و تر میدانند

قلت لبن

یعنی کمی شیر بدانکه شیر زیاده میشود از کثرت خون که به پستان رسد لیکن نه کثرت او بافراط که آن سبب عجز قوت از تصرف در ماده بسیار زائد موجب قلت شیر میگردد
و زیاده جوده آن خون جید صالح برای تولد شیر باشد که نه بران خلط دیگر غالب بود و نه سوء مزاج عارض گردد و نیز ایضاً قوای ثدی بر جذب ماده و استحاله او قوی باشد
یعنی مزاج او معتدل بود و پس سبب قلت شیر یا بعض اسباب قلت خون باشد و یا فقدان جودت آن و یا کثرت خون بافراط و سبب قلت خون یا از جهت ماده بود
و یا از جهت مزاج و آنکه از جهت ماده باشد یا قلت غذا و یا تناول اغذیه و ادویه مقلل خون و مضاد تولد آن بنا بر تنقیح بردا و یا انصراف دم بسوی دیگر از
حیض یا نفاس یا بواسیر یا فصد یا حجامت یا رعاف یا اسهال دم یا ورم دموی یا خروج خون از جراحت و غیر آن و یا انصراف طبیعت بسبب اعراض بدنی
و نفسانی مثل خوف شدید و حزن قوی و قلت شفقت بر ولد و جز آن و آنکه از جهت مزاج باشد مزاج همه بدن یا مزاج پستان مجفف رطوبت بود و یا مولد
رطوبتی که ازان خون متولد نشود بنا بر فرط مائیت و بعد او از اعتدال صالح دمویت و غیر آن و اما سبب فقدان جودت دم و فساد آن غلبه یکی از اخلاط ثلاث
یعنی صفرا یا بلغم یا سودا باشد و بعید نیست که خون بسبب شدت کثرت خود در فعل طبیعت عصیان نماید و طبیعت از استحاله او عاجز آید سبب قلت تولد شیر گردد
طریق تشخیص این اسباب باید که اولاً از نبض و قاروره و غیره حال غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه بر مزاج مرضعه دریافت نمایند پس هر کیفیتی که غالب
معلوم شود سبب قلت شیر همان باشد بعده قوام و رنگ و بوی شیر و طعم آن بپرسند اگر رقیق و زرد و تیز بو و تند طعم بگوید بسبب غلبه صفرا باشد

واگر مائی و سفید و ترش بود طعم حامض و بصورت شمول حرارت طعم او شور بیان کند سببش غلبهٔ بلغم باشد واگر غلیظ و مائل تیرگی و ترش بود طعم گوینا
قسم مذکور بغایت قلیل المقدار بود سببش غلبهٔ سودا باشد واگر آثار کثرت خون با فراط ظاهر شود سبب آن همان باشد واگر غلبهٔ کیفیتی و خلطی دیگر نگردد
از حال مقدار تناول غذا و کیفیت غذا سوال کنند اگر قلت غذا یا استعمال غذای یابس یا بارد دریافت گردد سببش همان باشد واگر تناول غذای محمود
و صالح بیان نماید از حال کثرت خروج خون سوال کنند اگر اقرار آن کند سبب او همین باشد والا سبب اعراض نفسانی یا قلت شفقت باشد و هرگاه شیر
غلیظ گردد که مثل پشم بیرون آید سببش افراط یبوست باشد **علاج** اگر سبب قلت شیر قلت غذا باشد تکثیر غذا نمایند و اغذیهٔ حار رطب مولد خون جید مثل
شیر با برنج و زرده بیضه و گوشت حلوان و جوزه مرغ دهند و دیگر اغذیهٔ مولد شیر مثل البان با شکر یا عسل حسب مزاج و لحوم دواب و طیور و مغز آنها و پستانها
که قبل از دوشیدن ذبح نموده باشند و خصیها و ماهی تازه و شیر برنج و رشته با شیر و فالوده و فرنی شیر و بادام و حلوای نخود و حمام و باقلا و بورانی
شلغم و بادنجان و زردک و حلوای نان و حلوای بیضه مرغ استعمال نمایند و خوردن تودری سرخ بقدر چهار ماشه با شیر گاو تازه یا آب انار شیرین کرده دیدن
مجرب و معمول است و هرچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند در اکثر ابدان مثل تودری و تخم خشخاش سفید و پستان نرمیش و المیدل پستان در
زیاده کردن شیر بسیار موثر است و این حریره برای افزایش شیر خیلی مفید است نشاسته دو توله شیر تازه نیم آثار حل کرده شیرهٔ برنج شیرهٔ مغز بادام شیرهٔ
مغز پنبه دانه شیرهٔ مغز خسک دانه شیرهٔ مغز چلغوزه هر واحد یکتوله شیرهٔ بادیان شیرهٔ دانه هیل هر یک هفت ماشه شیرهٔ تخم شبت شش ماشه شیرهٔ تودری
یکتوله نبات ترنجبین بقدر ضرورت بآتش نرم بجوشانند و سرد کرده بنوشند و غذا آنوقت همین باشد و در نسخهٔ بیاض حکیم تقرب خان شاگرد حکیم محمد هادی
علویخان شیرهٔ مغز انجگک شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ خیارین هر واحد یکتوله گلاب سه توله و شیرهٔ تخم جقندر شش ماشه نیز داخل است و این حسا نیز مجرب است
گندم با قلا مسیده گندم آرد نخود هر واحد یکتوله مغز بادام مقشر چهار توله بادیان تخم اسپست تخم جرجیر هر یک سه ماشه با شکر سفید پخته حسی نمایند و این سفوف
نیز نافع است تخم ریحان تخم مرو تخم بادروج تودری گلگون شقاقل تخم گندنا تخم انجره مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه هر واحد یکتوله هر روز
پنج مثقال بخورند و بالای آن شیر بنوشند و یا نخود و باقلای مطبوخ و حسا آرد سمید و آرد نخود و قدری بادیان در شیر ساخته بدهند و کذا ماء الشعیر
و جلاب با آب و شیر یا تخم رازیانه و تخم رطبه بجوشانند و غذا اسفیداج نمایند و یا تخم بلبون جوشانیده صاف نموده شیرین کرده بنوشند و یا سفوف
ساخته با شکر آمیخته دو درم بخورند و یا پنیر تازه را در آب جوشانیده آب صاف آنرا بخورند واگر دو درم تخم رطبه و چهار سه انجیر و دو وقیه بادیان گرفته
در دو رطل آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف نموده صد درم شیر تازه اضافه کرده خوب بجوشانند و صاف نموده روغن بادام پنج درم و شکر
آمیخته بنوشند در تکثیر لبن عجیب و مجرب است و یا گوشت میش گندم و نخود هر دو کوفته در شیر تازه بپزند و در آن بادیان خصوصاً رطبه اندازند و بخورند
و یا تخم رطبه تخم گندنا تخم بلبون حلبه کنجد مقشر مساوی در عصارهٔ بادیان جوشانیده عسل و اندک روغن زرد داخل کرده بنوشند و بدانند که عمده در علاج
استعمال اغذیه بیشتر از ادویه است و اغذیهٔ مسمنه نافع است در رطبه را در تکثیر لبن خاصیتی است و دیگر اغذیه و ادویه که در اقوال اطبا می آید حسب حاجت
بکار آرند و اگر سببش فساد غذا و تناول اطعمهٔ غیر موافقه باشد اصلاح آن کرده غذا نمایند و غذای جید الکیموس خورانند واگر از تعب
و ریاضت باشد لزوم راحت نمایند واگر سبب آن نزف الدم باشد حبس او نمایند واگر سبب آن سوء مزاج ساذج باشد تعدیل و تبدیل مزاج
و اشربه و ضماد و آبزن نمایند و ازالهٔ سوء مزاج پستان با ادویهٔ موضعیه کنند مثلاً اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید دهند و از مبردات ضماد کنند
شیرهٔ تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خشخاش سفید و سکنجبین و خوردن آش جو و از بقول کاهو و کشنیز و خرفه و اسفاناخ نافع بود و کشک جو و آرد گندم مساوی
حریره سازند و اندکی بزرقطونا در آن داخل کرده بنوشند و دوا ء الترنجبین خوردن برای محرور مخصوص است واگر بسبب برودت و ضعف قوت جاذبه پستان
باشد تدبیر مسخن و مجفف بعمل آرند و کرفس و نعناع خصوص رازیانه رطب دهند و غذا و دوای لطیف مائل بحرارت باید خورد و تخم گندنا نیز نافع بود و تعلیق
محاجم بالای زیر پستان سودمند است و از بقول بادیان و شبت و گندنا و کرفس و جرجیر و مانند آن بخورانند واگر سببش غلبهٔ خلطی باشد تنقیهٔ خلط غالب

شیرهٔ مدر لبن

حریرهٔ مولد لبن

بحسب آن اخلاط و تبدیل مزاج نمایند مثلاً در صفراوی شیرهٔ مغز تخم کدو و شیرهٔ تخم خرفه با آب انار و سکنجبین ساده و دیگر اشربه و اغذیهٔ حامضه و ماء الشعیر با شکر
یا شربت نیلوفر مبرد دهند و ماء الشعیر با جوزهٔ مرغ که در آن کدو و برگ کاهو داخل کرده باشند و لحوم جدی و اسفاناخ با شکر جو خورانند و اخراج صفرا مثل
تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت نمایند و ترک فکر و توزع یعنی منع از حرکات شدید کنند و بقول شیخ غذای زن صفراوی مزاج مائل به سردی است در طول وقت گرم
و ماء الشعیر با جلاب دهند و ایضاً شیرهٔ تخم خیارین و تناول ادمغه و شرب شیر بزغاله با شکر و خوردن ماهی رضراضی و گوشت بزغاله با سماق و ماکیان فربه
و حریرهٔ کشک جو با شیر تازه ساخته و شوربای لحوم بره با بقول بستانی و اسفاناخ و خرفه نفع بخشد و گویند که غذا اجاصیه و رمانیه و لیمونیه بخورانند و تدبیر
بلغمی مزاج با غذیه و ادویهٔ گرم در درجهٔ اول تا ثانی مع ترطیب یا قلت تجفیف نمایند و از این قبیل است چغندر و جرجیر و بادیان سبز و شبت و کرفس رطب
بمرلیون و رطب خاصه که آن مسخن مجفف است و حریرهٔ آرد گندم مع اندکی حلبه و رازیانه و عسل و اسهال به بعض حبوب مخرج بلغم کنند و غذا دراج و کبک
و قلیهٔ نرگسی و دارچینی و زیرباج مفید است و حرکت و تعب قبل از تناول طعام لازم گیرند و ماء الشعیر بالعسل در بلغمی و سوداوی نیکو است و سفوف بادیان
با زیرهٔ سفید با شکر آمیخته بقدر چهار ماشه و کذا تخم ترب و تخم گندنا و انیسون نافع و یا تخم کرفس و بورک یا تخم شبت با دیان انیسون مساوی کوفته بیخته
به عسل آمیخته بقدر مناسب بخورند و تدبیر سوداوی مزاج با غذیه و ادویهٔ مسخنه قریب بدانچه در بلغمی مذکور شد و در ترطیب بالغ کنند و ایضاً نوع سوداوی
الیه دریافته بحسب آن تدبیر نمایند و نوشیدن شیر و حریرهٔ گندم و نخود و جو و انجیر به روغن بادام و کذا سکنجبین بزوری و قی از ماهی شور و غذا نخود آب
قلیه و اکارع با صعتر و دارچینی و مرغ فربه مفید و ایضاً سویقه از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه سازند نافع و از آب نیم گرم تطول نمایند
پستان را بلکه تمام بدن را بر روغن بنفشه و بادام تعریق کنند و اگر شیر رقیق باشد بنابر غلظ و بلیل برآید تدبیرش تطلیل پستان به رطبات قوی مثل بنفشه
و خطمی و کشک جو و تصفیهٔ آن و تناول مرطبات نمایند و اگر کثرت خون مفرط سبب باشد فصد کنند و حجامت میان هر دو شانه نمایند و ادویهٔ مقلل
خون و مولد شیر و مقوی طبیعت دهند و از مفسدات خون احتراز نمایند و اگر بسبب اعراض نفسانی و قلت شفقت باشد منع سبب نمایند و توجه
طبیعت بتولید شیر بخورانیدن مفرحات و مقویات حسب مزاج نمایند و مرضعه را بخورانیدن شیر للطفل برغبت و محبت متوجه گردانند

اقوال بعض مجربین

شیخ الرئیس میفرماید که از ادویهٔ معتدله مزید شیر اینست که بگیرند اسلاهی تحل کوفته سی درم و برگ بادیان بست درم و رطبه پانزده درم و گندم مهرد
بست و پنج درم و نخود مقشر و جو سفید کوفته هر واحد هژده درم و انجیر کلان ده عدد و در سی رطل آب بجوشانند تا هشت رطل باقی ماند از آن بمقدار پنج اوقیه
از آن با نیم اوقیه روغن بادام شیرین و یک نیم اوقیه شکر سلیمانی بنوشند و ماهی مالح از مغزرات شیر است و از ادویهٔ مغزرة اللبن اینست که کنجد کوفته در
شراب انگوری بمالند و صاف کرده بنوشند و ثفل آن را بر پستان ضماد نمایند و ایضاً بگیرند مغز بادنجان بقدر نیم قفیز و در آب جوش قوی دهند تا مهرا شود
بعده خوب مالیده صاف نموده بر آن یک اوقیه روغن زرد انداخته بنوشند و ثفل او ضماد کنند و یا نخود سفید یک شب در شیر خیسانیده صبح با شکر بجوشانند
بنوشند و یا ماء الشعیر بعسل یا بجلاب و یا بگیرند تخم رطبه یک جزو حلبیان دو جزو و یک قمچه از آن با آب گرم بخورند و یا حب البان دو درم با شراب بخورند و از ادویهٔ
جیده اینست که روغن گاو ده درم گداخته در قدح کبیر شراب آمیخته بر شمار بنوشند و ساق لاله با جو مقشر بپزند و صاف کرده قدری شکر آمیخته بنوشند
و یا بگیرند ترب و سبوس گندم و در شراب جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا تخم خشخاش بریان مع سویق مساوی سکنجبین یا مفتح سه روز گرم کرده
دهند و شونیز بماء العسل بخورند و یا بگیرند تخم شبت و تخم گندنا و تخم حند قوقی هر واحد اوقیه و تخم حلبه و تخم رطبه مساوی و در آب بادیان آمیخته بنوشند
تا اگر بعسل و روغن زرد آمیزند افضل است گیلانی در شرح قانون نوشته که در زمانهٔ سابق این نسخه دوای مغزر شیر نوشتیم و بمجرد اعداد در غایت خوبی آمد
بگیرند مغز بادام مقشر و مغز پسته و مغز نارجیل تازهٔ شیرین هر واحد سه اوقیه و جوز جندم نو دو اوقیه و کنجد سفید مقشر پنج اوقیه و نیکو بسایند بعده
دو رطل شکر فائق مسحوق خوب آمیزند و بدارند هر روز یک اوقیه از آن بگیرند و در شیر تازه جوشانیده بنوشند و این غذای جید نیز هست و اگر حلوا سازند

کثیر آب بگیرند و بعضی مناسب این باب نماید اولی باشد جرجانی و ایلاقی میفرماید که از ادویه شیر آور است گزر تخم گزر و تخم بیاذنجم شلغم و تخم
اسپست و تخم ترب و تخم گندنا و بادیان مساوی و برابر مجموع نخود بریان و همه را کوفته بیخته هر صباح پنجدرم با پنج استار شیر تازه بدهند و تودری سفید و سرخ
کرکشنک گندم میکوفته بیست درم نخود مقشر نیکوفته بیست درم برگ شبت تر بیست درم و اگر برگ نباشد تخم او ده درم انجیر خشک ده عدد تودری ده درم
همه را آمیخته هر صبح مقدار بیست درم از این با چهار عدد انجیر و یکدو شاخ برگ بادیان تر در یکمن آب بپزند تا بقدر پنج درم بماند و صد درم شیر تازه انداخته
با نیم درم ربع درم روغن بادام و بیست درم شکر سوده آمیخته بدهند و طعامی دیگر اینست تخم گندنا تخم اسپست تخم رطبه تودری برگ بادیان هر یک ده درم
کوفته در آب بپزند و صاف کرده مقدار سی درم عسل و ده درم روغن گاو انداخته و نان داخل کرده بدهند و اگر مینفخ و شکر عوض عسل کنند باشد
ضماد شیر زنان زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج کوفته بیخته پنج درم بپزند و در آب بادروج سرشته بر پستان ضماد نمایند حضرت صاحب شفا ارشاد
کرده که پوشیدن شیر گاو و بزرگ در آن بادیان رطب و شبت و جرجیر و کرفس جمله رطب تر کنند و خصوصا تخم آنها لیکن کرفس گاهی ضرر میکند با صاف شیر
در بعضی و میرایرک نشک حرارت آرد نخود و گندم و حلبه و روغن گاو و شیر برنج خالی اندکی بادیان ساخته و اغذیه جدیده و لفتیه و ترنجبین معقود و شیر زنان
که دران برگ شاه و تخم بادیان انداخته باشند و نزد بعضی نافع است و از آنچه تجربه شده پسته و سفوف تخم فنجنکشت و اکل کاسنی و شرب شیر ممزوج
با نخود هر صباح این ادویه بحسب مزاج در حرارت و برودت و غیرها استعمال نمایند و این سفوف شیر را منی فزاید تخم شلغم تخم رطبه تخم ترب تخم گندنا تخم
آرد نخود و بادیان تخم جرجیر مساوی کوفته بیخته سه درم صبح و شام با شیر بخورند و بعد از آن نخود در شیر تر کرده بخورند و بران شیر خورند سویدی میفرماید
که برای ادرار شیر خوردن نخود سفید و سرخ و کذا خشخاش و بادیان بریان با شیره و کذا اکل شلغم و کذا مغز تخم خیار ده درم در حساء آرد نخود و کذا شلغم
پسته و نخود پخته و کذا جرم لقیلا با تخم و مسلوق در شیر تازه و یا بروغن بادام و کذا تخم انجره بگلاب هر واحد مجرب است و خوردن تخم رطبه دو درم در شیر
و بعده شرب قدح شراب خوشبو یکساله و یا قیقیلا و تخم آن و یا کرسنه و یا انیسون و یا تخم خیار زه و یا کمون و یا دوقو و یا نخود سیاه و یا مخ الطلا و یا حب بلسان
و یا مغز حب صنوبر کبار و یا ترنجبین و یا شحم قوم بری و یا بادرنج و یا اشنه دو درم و یا باقلا و یا شقاقل و یا دامست اکل ترب و یا کرسه سودا و یا دراج و زنان
اکل انجیر رطب یا خشک و یا شقاقین و یا بیخ فاشرا در گندم پخته و یا تخم آن و یا تخم جرجیر الماء و یا برنج و یا تخم خربزه و یا قلقاس و یا فندق و یا بهیدان با
کرات و یا ملو بکید انگ در آب سوده و یا نانخواه و یا قاقلی و یا عرعر و یا روغن مادهٔ گاو و یا بادنجان مسلوق در روغن زرد و یا چقندر و یا جمیع اجاص تخم کرفس
و یا حب الزلم و یا بلح و یا لوبیا و یا انزروت و یا ابریشم مقرض و یا لحم قنفذ بستانی و یا ارنب و یا حلزون بحری مع بعره سوخته و کذا شرب پوست بیخ بادیان اسپست
و آب زیتون سیاه بعسل و ماء الشعیر بتخم بادیان پخته و تخم شبت در حسا آمیخته و یا حسای آرد ذره مع تخم بادیان پخته و حسا از دو سر ساخته و صبح فرو کند
بلیک سوده و تخمیش گندم بیکان در شیر تازه پخته و بریج سیک کف و حلبه کوفته پخته و گل حنا در حریره داخل کرده و میفنج و آسلیخ برگ گاوزبان و لعاب پستان
در حسا پخته و طبیخ لوبیا و کذا تعلیق طلق بر جرضعه و کذا طلای عصاره شیخاره و یا شحم از سویا مرو یا تخم حنظل خالی کرده و زیت دران پر کرده و سه روز در آفتاب داشته
بر پستان هر واحد مدر لبن است و خاک ارمنی که از چوب خارج شود چون بخور کنند و عقب آن سکنجبین بنوشند درین باب مجرب الطاکی ست قول الطبابی
ستادر کوفته بیخته مساوی شکر آمیخته یکتوله با شیرهٔ بادیان و یا شیر مادهٔ گاو هر روز خوردن شیر زیاده میکند و یا بادیان افزوده مساوی کوفته بیخته بر
بالفوع نخود صبح خوردن و بعضی نخود را در شیر میخیسانند و کذا بریره سفید سولف ستادر کوفته بیخته دو درم با شیر و شکر دادن و همچنین زیره سفید نوده رسیع
هر کدام دو درم سائیده در شیر مادهٔ گاو حریره پخته نوشیدن نافعست و اگر بیخ چاره که قسمی از خرالیس است باریک بست و در هر فصل بر گنار تالاب یافته میشود
و اکثر در موسم گرما صید ماهی کنان میسانند گرفته بر سنگ سائیده بقدر خاله سه حب بندند و یکی صبح و دوم قبل زوال آفتاب و سوم هنگام شام بخورانند بجای خود میشود

کثرت لبن و درد مفرط آن

یعنی بسیاری شیر و جریان آن خود بخود از پستان بدانکه گاه از کثرت شیر الم و ورم در پستان و ضعف و فساد شیر و امراض دیگر مثل حمیات و هیجان بید اگردد

وگاه شیر در پستان زنان بغیر حمل و ولادت جمع شود و درد کند وخصوصاً وقت احتباس حیض و گاه در پستان مردان عند بلوغ وخصوصاً وقت کره افتادن در
آنجا شیر مجتمع گردد و درد خیزد و سبب این کثرت حرارت است و یا عروض حدت و رقت در شیر و ضعف قوت ماسکه و بالجمله اسباب کثرت شیر ضد اسباب قلت لبن
که مذکور شد **علاج** آنچه که از کثرت تناول غذا و فرط تولد خون در بدن شیر بیشتر پیدا شود و با وجود آن ضعف و آفت دیگر ظاهر نگردد چیزهای مقلل شیر استعمال
نشاید کرد بلکه بصورت حرف آمدن بتقلیل طعام علاج کنند نه باستعمال مجففات و نشف رطوبات و هرگاه کثرت شیر بحدی رسد که دران خوف امراض دیگر باشد
تدارک آن نمایند بحسب مزاج و عمده درین باب استعمال مجففات شدید النشف رطوبت یا بشدت تحلیل و تسخین و ایضاً جمله مبردات است و مرطبات
شدید الترطیب مائی مقلل دم بلغمی مزاجانست و جمیع ادویه مقلل منی تقلیل شیر نماید و از اشیای بارده مثل تخم کاهو و عدس مطبوخ یعنی عدس مقشر مطبوخ
بسرکه خوردن بست و برگ بزرقطونا و لعاب آن و کاهو و مانند آن و آرد باقلا بروغن گل و سرکه ضماد کردن و از ادویه حاره مثل برگ سداب خوردن و ضماد
و تخم سداب خصوصاً جبلی و مثل فنجنکشت و تخم او خوردن بست و شربت کامل از ینها تا دو درم بود و صحیح تر در امر بادروج آنست که او مقلل شیر است و اگر چه
بعضی گفته اند که آن مغزر شیر است و خوردن کمون خصوصاً جبلی یکدرم نیز مجفف شیر است و ایضاً طلای آن بسرکه و از اطلیه حاره اشق بشراب است و از
شیکوست بیخ کرنب سائیده ضماد نمایند و یا آرد عدس باقلا و زعفران و جوز جندم و نمک بآب بارد ضماد کنند و ایضاً عصاره حلبه و یا لک و مرداسنگ در دهن گل
طلا سازند و آنچه بالخاصیت مفید است طلای ثدی بسرطان بحری سوده یا بسرطان نهری سوخته بگلاب حل کرده است و دیگر ادویه مجفف و مقلل منی چون بزر البنج
و تساهانج و نانخواه و بادرنجبویه و شاهتره و شربت آن و ضماد آن را استعمال ادویه مدره و شرب آب شور و روزه داشتن و فصد کردن و ریاضت و حمام و خلو معده از طعام
و تقلیل غذا و اجتناب از خوردن اغذیه مزید شیر نافع است و ضماد تخم کرنب و یا مرد یا عدس بسرکه و یا چقندر کوفته قدری شونیز داخل کرده پخته و یا خراطین بسته ساییده
و یا کشنیز و کندر در آب چقندر و یا نعناع و اندکی نمک چند روز و یا کنجد و کوه دیشه بری و انیسون و کزبره البر و برگ غار و تخم کرفس و قاقله کبار در آب چقندر آمیخته
و یا زهره گاو و کندر و کرنب سائیده در آب چقندر رسته و یا تخم کاهو عدس زیره بسرکه مفید است و گویند که ضماد گل بابونه درین باب مجرب است و این
سفوف در درد شیر و منی قطع کند ابهل سداب خشک هر یک پنج درم تخم بادروج حب الفقد هر یک ده درم کوفته بیخته سه درم بعسل آمیخته و این معجون نیز
تقلیل شیر کند شهدانج سه جزو تال مکهانه تخم تمر هندی هر یک دو جزو کوفته بیخته بعسل سه چند بسرشند و غذا نان جو و عدس بسرکه و گوشت
گاو میش و غیره دهند و اگر سبب کثرت شیر احتباس طمث باشد مدرات حیض دهند و گویند که در درور لبن لی مراد تنقیه بمسهل مقدم باشد

اقوال بعض متاخرین

صاحب شفاء الاسقام مینویسد که همه اشیای بارد یابس حامض مثل آب غوره و انار ترش و سرکه و مانند آن بلکه هر چیز بارد یابس مثل عدس مطبوخ
و جاورس نافع و این سفوف از املالی پستان ... آلبیخ دو درم کشنیز خشک سه درم فرد چینی هفت زیره تمر هندی ده درم استه یکمثقال عدس مقشر
دو درم در آب خیسانیده شکر یک اوقیه داخل کنند و یکدرم تخم بادرنجبویه درست خورده بنوشند و این سفوف نیز قاطع لبن است تخم بادروج تخم
فنجنکشت هر واحد دو درم سداب خشک تخم کاهو عدس مقشر واحد پنج درم شربت سه درم و اگر وقت بلوغ ظاهر شود و درد کند فصد و تقلیل غذا و تدابیر
مذکوره واجب بود انطاکی و صاحب خلاصه گوید که خوردن سداب و ثوم و سماق و نعناع درین باب نافع است و چون گل خراسانی و شب یمانی
با سرکه سائیده بر پستان طلا کنند شیر را قطع کند و این طلا درین کار مجرب است مرداسنگ زیره سیاه حلبه با دردی شراب استعمال نمایند و در اطلیه
شرط است که اول پستان را نیکو بدوشند آنگاه ضماد نمایند و الا شیر که در آنجا مجتمع باشد منعقد و باعث قروح گردد سویدی گوید که ضماد ...
با آب بارتنگ سرشته مجرب من است و طلای دردی سرکه و کتان کمون بعسل و خوردن اکارع مطبوخ بسرکه مجرب ابن ماجه است و ضماد اکلیل الملک بشوکران
سوده یا عصاره تازه او و یا حلبه سوده بآب سرشته و یا بزر کتان سوخته و یا کنجد سائیده بعسل آمیخته و یا زهره میش و یا آرد باقلا و آرد گندم در روغن گل
و یا نانخواه سائیده هر واحد قاطع شیر است

خروج خون عوض شیر

و سبب این علت خون است یا فساد آن چنانچه منتشی است که خفقان یا سوزش دل و کثرت تشنگی و لاغری بدن و فربهی پستان باشد علاج اول فصد نمایند
کنند و بفاصله سه چهار روز رگ باسلیق کشایند و مطفیات خون بکار برند و اگر زن متاهل بود دیگر از مباشرت نمایند زیرا که جماع درین باب تریاق عظیم است
و بعد فصد صاف نوشیدن شیره کاسنی و خیارین هریک نه ماشه تخم کاهو هفت ماشه و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده هریک دو توله و غذا بقله مرو بیلا
و ضماد بار دو طحلب و برگ کاهو و کشنیز و کاسنی هر واحد یکتوله گیرد و صندلین هر واحد نه ماشه در گلاب سوده نیم شب و روز هفت هشت بار درین باب مجرب است

تجبن لبن در پستان و سده دران

سبب بسته شدن شیر در پستان یا حرارت مجفف رطوبت شیر است و یا برودت مجمد آن و یا ضعف امتصاص طفل و علامت هر واحد پوشیده نیست
و سرعت نبض و حرارت ملمس پستان و عطش بر حرارت و ضد آن بر برودت دلالت کند و تجبن لبن گاه ورم پیدا کند و گاهی تمدد بغیر ورم حادث نماید لیکن تجبن
که از حرارت عارض شود در اکثر بتورم انجامد بخلاف آنکه از برودت یا از ضعف امتصاص طفل افتد که کمتر محدث ورم گردد و فرق در تجبن با ورم بوجود جمیع
دیگر آثار ورم حار و در تجبن بغیر ورم بوجود تمدد و عدم علامات ورم نمایند علاج آنچه از ضعف امتصاص باشد بفرمایند که شیر از طفل دیگر بمکانند و آب
نیم گرم بر سینه و پستان ریزند تا همه شیر بیرون آید و اگر بسبب تجبن شیر تمدد بغیر ورم حادث شود باید که بابونه بنفشه گل خطمی حلبه در روغن زرد و آب پخته باشند
و نطول کنند و حرام مغز در شراب بپزند و ضماد کنند که شیر منجمد را تحلیل کند و یا پودینه سبز در روغن بابونه بپزند و بر بندند و یا برگ کتان حلبه بابونه خطمی چهار
تخم کرنب بروغن زنبق آمیخته ضماد کنند و با سعوط تکمید نمایند و بقول ابن ماسویه نعناع را با اندک نمک طعام کوفته ضماد کنند و چند روز همین نوع
بعمل آرند و صاحب سداب اگر سبز بدست آید آب آن افشرده قدری پنیر مایه خرگوش و اگر نباشد همین که از بقر یا بز باشد حل کرده نوشیدن تیز برای
حل کند و اگر ماش که بهندی مونگ گویند و برنج سرخ که در هندی ساٹھی نامند با آب سابیده اندکی گرم کرده ضماد کنند شیر را که بسبب گرمی و خشکی منجمد
شده باشد متحلل کند و ایضاً در تجبن حار مدام روغن بنفشه بر پستان طلا نمایند و آب نیم گرم بر سینه و پستان ریزند و بقیروطی موم روغن بنفشه ترتیب داده
و یا از گل بنفشه و کشنیز و آرد باقلا و آرد جو هریک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز ضماد کنند و سرطان نهری کوفته نهادن هم الوقت شیر را که بدرد و ورم
تحلیل کند و مکرر تجربه رسیده و کذا چقندر با برگ کوفته در روغن گل و بنفشه و گلاب پخته نیم گرم ضماد کردن و در تجبن بارد قیروطی موم زرد در روغن خیری
و سوسن و قسط استعمال نمایند تا سه روز بعده حلبه در روغن بابونه و یا برگ کتان و حلبه و بابونه و خطمی و خبازی هریک چهار ماشه آرد تخم کرنب پنجماشه
بروغن زنبق آمیخته و انکباب با آبیکه دران اکلیل و بابونه و کتان و مکوه و حلبه و برگ کرنب و شلجم پخته باشند هریک دو توله در روغن بابونه و زنبق هریک
سه توله آمیخته منفعت عظیم دارد و یا پودینه خشک یا تر کوفته بپزند تا مثل عصیده گردد بقیروطی آمیخته ضماد کنند و اگر آب گرم مطبوخ بابونه و نمام و قیسوم
بر پستان ریزند و بروغن نرگس مسح کنند نیز تجبن حادث از قبیل برد را نافع بود و بقول انطاکی بلع اندک موم و کذا طلای قیروطی آن شیر را که از دم
تجبن بورم انجامد علاجش در ورم ثدی بیاید **اقوال حکما** شیخ الرئیس میفرماید که ادویه مانع از تجبن طلا بموم در بعض ادهان لطیفه مثل روغن خیری رکت
نعناع و مانند آن گداخته و طلا بنعناع مدقوق مخصوص است و در تجبن حار طلا بقیروطی و از لعابات بارده و ادهان بارده و موم مصفی و ضماد کشنیز سبز و سان
شدید النفع است و آزادویه محلله برای تجبن حار اینست که خل خمر بروغن گل آمیزند و گرم کرده پارچه بدان آلوده بر پستان نهند یا ضماد برگ عنب الثعلب تنها
و یا برگ کاکنج و برگ عنب الثعلب و برگ کرنب و یا عصارهٔ آنها بمرو زعفران آمیخته و ایضاً طلا بخمر و خل در روغن بنفشه و اندک حلبه کوفته آمیخته و آزادویه
محلله برای تجبن بارد حمام و تطلیل با آب گرم است و منع میکند از آن دقیق رازیانه و بنادل تخم آن و شبت و جمیع ادویه مدر شیر و نطول با آب مطبوخ بابونه
و شبت و نمام و حلبه و قیسوم و حندر جبید بستر نیز از ادهان نافع روغن سوسن و روغن نرگس و روغن قسط است و آزادویه معتدله جیده اینست که بگیرند
آرد سفید میده و آرد جو و جیره و حلبه و خطمی و برگ کتان ساییده ضماد نمایند و آنچه برای ورم که بعد تجبن عارض شود نافع بود اینست که بر آن اسفنج آب و سرکه

بیگرم آلوده بندند یا تر مع مان تا آب دسرکه آمیخته و متاع بشراب دسرکه ضماد نیکوست و مر قیشا مثل غبار سائیده بروغن گل دسیده بسپیده ضماد
و آنچه تفتیح سده شیر در ثدی نماید امینست که طلا نمایند بجر الطین با مرباب فوتنج و انیسون تا آرد نخود و برگ غار و تخم کرفس و کمون حبطی و قاقله تا آب حسی آرا
اکه لک در آب چقندر گندم و شونیز پخته و اتفیا کنند بر بهره نشگاه و با گیرند عسل لبنی و بروغن بنفشه آمیخته بدان مسح پستان کنند که حل تحجر و درم نماید
و تحسی تا آب کرنب درین باب نافع ست گیلانی در شرح نوشته که گاه حادث میشود از شیر سده در منافذ سر پستان و بدان سبب خروج او مشکل گردد
و این در اکثر بسبب غلظ شیر می افتد و لهذا انفع میکند آنرا ملطفات سعوطه مذکوره سویدی از متقدمین نقل کرده که خوردن ده حب از موم مثل حب جاورس
ساخته بعض احساسی موانفه آن ریابست حب از ان تنها تعقد لبن را نافع ست و کذا خوردن حلتیت بقدر یکدرم با سکنجبین و ضماد عرق مصار تینن
و یا روغن حناد جرک بدن مصار عین و یا کور نخل بروغن بنفشه و یا سپوس گندم مطبوخ بسرکه یا بشراب و یا سداب کوفته تا آرد گندم در آب پخته و یا آرد کر
و شل ارسوس تا آب پخته و یا عدس مسلم مطبوخ صهار و یا کنجد کوفته بروغن زرد آمیخته و یا سویق و آرد باقلا مطبوخ و یا خبث الحدید و یا بیخ خطمی کوفته
در شراب پخته و یا سبوس گندم باریک کوفته بشراب ریحانی سرشته و یا زیره بسرکه سائیده و یا برگ کرنب بروغن زرد پخته و یا بزر البنج سفید کوفته بشراب کهنه سرشته و یا سفر جل
مشوی و یا سفیدی بیضه و آرد باقلا آمیخته و یا آرد گندم خشکار مطبوخ و یا آرد جو مطبوخ و یا بهره عقاب یا زوفای رطب با آب نعناع و آرد باقلای مطبوخ سیر لبن تحجر را منحل گرداند

جمود لبن و ورم در ثدی و عفونت آن و امتداد و ضربان پستان

هرگاه در انجماد شیر عفونت یا رسوب فساد لون و طعم شیر بران گواهی دهد و صاحب کامل گفته که استدلال بر انعقاد ورم بصلابت و انتفاخ اندک و طلب
خون رقت و دوشیدن شیر توان کرد و بقراط ذکر کرده که این منذر بجنون ست جالینوس نوشته که این دائمی نیست بلکه بندرت ست و وقت لرتقای
بخارات ورم بسوی دماغ علاج بقول شیخ بگیرند چقندر و بپزند تا مهر استود پس مغز نان حوارد باقلا بسایند و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و یا بنات
و حشیشه که مسمی بزرقیاس طلبه ست مع موم و روغن گل و یا بان و آب و زیت مع عسل و بشراب و یا عفنج هرچه از ینها میسر آید در روزی دو بار
ضماد نمایند و کذا لک کنجد کوفته بعسل آمیخته و یا روغن زرد دران افزوده و اگر دران نان خشکار یا آرد باقلا آمیزند برای شیر بسته که متعفن شده باشد
نافع تر بود و تکمید تا آب گرم و اکباب تدی بر بخار آن نمایند و چون برزکتان و حلبه و خطمی و تخم آن هر یک بوته کوفته هر واحد یک کف در آب چقندر بپزند
تا مثل عصیده گردد و ضماد نمایند بسیار مفید بود و ایضاً تنطیل بدان نافع ست برای سیکه احتمال ثقل ضماد ننماید و اگر این بار ضعف عارض گردد بنوا
و تخم مویز سائیده تا آب برگ سرو یا آب اثل یا آب برگ آس سرشته ضماد نمایند و چون تحجب لبن در پستان گردد او امت تمریخ او بروغن بنفشه نمایند
پس آب گرم بران ریزند بعده با ضمده مذکوره در اول باب ضماد نمایند و بقول صاحب جامع اگر پستان صلب جامد باشد آرد باقلا مع آب و عسل ضماد نمایند
و تا آب گرم و زیت و یا آبیکه دران حلبه و برزکتان و حاشا جوشانیده باشند تکمید کنند و یا کنجد سوخته باریک سوده بعسل سرشته و یا مغز نان خشکار و برزکتان
و حلبه باریک سائیده تا آب طبیخ انجیر آمیخته ضماد سازند و می باید که از مس پستان اجتناب نمایند تا ماده بسوی آن نیاید و صاحب ترویج گوید که اسباب
و اعراض جمود ورم در ثدی قریب از جمود لبن در ثدی ست و کذا علاجش قریب از انست الا اضمده که این قلیل الحرارة باشد و تمریخ بروغن بنفشه و تضمید
بسلق مطبوخ محبس بروغن گل و مغز نان و شیرج و تنطیل تا آب گرم مکرر نافع ست و علاج امتداد ثدی با دویه که برای حفظ ثدی بصغر و منع او از عظم
نمایند علاج کنند و بقول بعض متاخرین اگر خون در پستان بسته گردد شیره کاسنی و خیارین تا که باشد شیره تخم کاهو هفت ماشه شربت نیلوفر
سکنجبین ساده داخل کرده نوشانند و اول فصد صافن کنند

اورام ثدی و اوجاع ثدی

بدانکه اماس پستان مانند اورام دیگر اعضا از اخلاط اربعه و ریح و مائیت عارض میشود لیکن در اکثر ورم پستان دموی و یا مرکب از ورم و بلغم میباشد پس
ملاحظه نمایند اگر با تپ و تمدد و ضربان و حمرت پستان و حرارت ملمس آن باشد ورم حار بود و اگر با قلت درد و عدم تپ و سرخی باشد ورم بارد بود و بالجمله

علاج این اورام حسب سبب همانست که در اورام مطلق خواهد آمد آنچه برای اقسام این عضو است درینجا مسطور میگردد

علاج ورم حار پستان

بعد فصد باسلیق و تبرید از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم هندوانه و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت نیلوفر و فاکهی و شربت الشعیر و کاسنی و سوت عنب الثعلب خشخاش کی هریک چهار ماشه با آب عنب الثعلب ضماد نمایند و اگر بعد از فصد در لواسیغول در سکنجبین و آب بند در پستان بندند برای ورم دموی پستان سودمند بود و یا در ابتدا آرد باقلا سکنجبین یا روغن گاو درهم سرشته ضماد کنند و یا اسپغول را در سرکه و آب برگ عنب الثعلب بخیسانند و با قدری گل سرخ سائیده ضماد نمایند و یا آرد جو آرد عدس آرد باقلا گل سرخ عنب الثعلب مساوی کوفته بیخته بروغن گل چرب کرده در سرکه سرشته بگیرند بر پارچه طلا ساخته بر ثدی گذارند و برای ورم ملتهب مغز نان حواری با آب عنب الثعلب و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا موم سفید شسته لعاب خطمی لعاب بهدانه لعاب اسپغول با روغن گل یا روغن بنفشه بطریق قیروطی طلیا ساخته بر موضع ملتهب نهند و طلای سرکهٔ انگوری با روغن گل و آب عنب الثعلب باهم مخلوط ساخته نفع بین دارد و یا مغز نان کماج مغز نان خمیری هریک شش ماشه در شیر گاو چهار توله پخته زردی بیضهٔ مرغ یکعدد در روغن گل و قدری زعفران آمیخته ضماد نمایند که دافع ورم و سوزش ست و یا آرد باقلا گل بنفشه عنب الثعلب هر واحد یکتوله با روغن گل و سرکه ضماد کنند و یا آرد جو آرد عدس آرد باقلا مساوی با آب عنب الثعلب یا میب و آب گشنیز و زردی بیضه سرشته ضماد نمایند و ایضا برروغ عدس و برگ عنب الثعلب کوفته در روغن گل آمیخته ضماد نمایند و برای تلیین تا رطوبات در پستان منعقد و منجمد نگردد گل بابونه گل بنفشه گل خطمی عنب الثعلب برگ خبازی برگ خطمی در آب جوش داده صاف نموده نطول کنند و یا برنج و دال مونگ که بهندی کهچری گویند هر دو در آب پخته از آب آن نطول نمایند و بقول انطاکی در ورم حار ضماد آرد باقلا و جو و حلبه و بعض شحوم و سرکه سرشته و طلا با آب کشنیز و حی العالم نافع و ایضا بعد فصد سرکهٔ بی نمک با آب نیمگرم برابر آمیخته در شاخ انداخته نمکیده و روغن گل یکتوله سکنجبین ساده دو توله آرد باقلا یکنیم توله آمیخته ضماد کنند و ضماد سبوس اسپغول با سرکه و گلاب و کدا برگ عنب الثعلب با روغن گل تازه نیز نافع بعد از ان اقاقیا و آرد باقلا و صندلین و گل هریک سه ماشه ضماد کنند تا بسرطانیت نه انجامد و اگر تحلیل نشود مسهل دهند پس اگر اندکی باقی ماند بگلاب تنها نطول کنند و در وقت تزیید ورم با ضماد رادع و نطول ملینات سائیده حلبه و اکلیل الملک و بابونه مخلوط سازند و یا آرد جو گل خطمی گل نیلوفر و سپستان کوفته بیخته مغز نان آب عنب الثعلب تازه در روغن گل پخته مخلوط کرده نیمگرم ضماد نمایند و یا خشخاش چند دانه زعفران سوده ضماد کنند و یا عدس را در آب پخته و یا برگ کرنب کوفته ببندند و یا با آب عنب الثعلب و روغن گل طلا کنند و یا بابونه اکلیل الملک گل خطمی بنفشه هریک پنج ماشه آرد جو آرد نخود هریک ده ماشه کوفته بیخته با آب کاسنی و گلاب طلا سازند و یا کبر و پوست بلیلهٔ زرد صبر سوت تخییل و یا پوست بلیلهٔ زرد صبر آرد جو آرد مونگ آرد باقلا با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در وقت انتها حلبه و اکلیل الملک و بابونه صرف برای تحلیل و دیگر محللات استعمال نمایند و یا گل خطمی بزرکتان عنب الثعلب کوفته بیخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا تخم کتان بابونه اکلیل الملک کنجد باریک بسایند و بقیروطی موم سفید و روغن گل آمیخته طلا کنند و یا بابونه ماشه تمر هندی عرق نجوش آرد جو حلبه گل خطمی تخم مرو هریک شش ماشه اکلیل الملک چهار ماشه آرد باقلا نه ماشه در شیر گاو چهار توله پخته روغن گل داخل کرده ضماد نمایند که در انتها مفید و جوان حلبه بزرکتان اسپغول تمر هندی مقشر گل خطمی آرد جو هریک شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در شیر گاو نیم پاو مثل مرهم پخته زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل داخل کرده ضماد کنند اگر ماده کم باشد تحلیل کند و اگر زیاده بود نضیج و تفجیر سازند و بدانند که گاهی بسبب انجماد شیر در پستان ورم گرم پیدا میشود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود درینصورت باید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و چون گرم شود تجدید نمایند و آرد جو یا باقلا سفات با آب کشنیز سبز و آب خرفهٔ سبز و زردی بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر خراطین یا سرطین زنده را کوبیده بر پستان بندند در تحلیل ورم حار پستان تسیر ست فائدهٔ عجیب کند و مجرب ست و یا کاهو در سرکه سائیده ضماد نمایند و یا اکلیل الملک در سوت در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و یا آرد مونگ آرد باقلا هریک شش ماشه با آب عنب الثعلب تازه دو توله ضماد کنند و گاهی آب کشنیز تازه و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل می افزایند و قدری

سرکه با آب نیم‌گرم آمیخته نطول سازند و اگر خاکستری چهار ماشه بعرق شاهتره شش توله عرق عنب الثعلب شش توله اندکی گرم نموده شیرهٔ خیارین شش ماشه
شربت بنفشه دو توله داخل کرده سبز بنوشند و آرد باقلا عدس مقشر تخم کاهو آرد جو گل سرخ گل ارمنی ساییده در روغن گل و سرکه آمیخته ضماد کنند و ورم را
که بسبب زیادتی شیر باشد دور نماید و در وقت انتها و سکون حرارت و وجع محللات سابقه ضماد نمایند و یا بابونه گل بنفشه اکلیل الملک ساییده در روغن گل
و موم گداخته آمیزند و ضماد کنند و یا برگ پودینه و برگ عنب الثعلب بسرکه در روغن گل پخته ضماد نمایند و در وقت انحطاط بابونه قیصوم تمام اکلیل الملک
عنب الثعلب بنفشه جوشانیده صاف کرده نطول سازند و بعضی شحم حنظل جندبیدستر می افزایند و اگر ماده تحلیل نپذیرد و جمع گردد علاج دبیلهٔ پستان
و اگر ورم بسبب کوفتگی پستان حادث شود در ابتدا بعد فصد باسلیق همان جانب ضمادیکه در جمود لبن برای مرض ثدی مذکور شد بعمل آرند و از آب نیم‌گرم نطول
نمایند و شیاف را آهسته آهسته بران کشند در روزی هفت هشت بار و یا از آرد باقلا و جو مقشر هر یک یک نیم توله و مونگ مقشر دو توله در شیر ضماد کنند و یا برگ
برنابهء پخته نیم‌گرم بندند و بعد زمانهٔ ابتدا هرچه مناسب وقت تزید و انتهای ورم است بعمل آرند و گلقند در عرق عنب الثعلب مالیده صاف نموده خاکستری
پاشیده نوشیدن برای تپ و درد که از ضربهٔ ثدی عارض شود نافع است و کذا ضماد زردهٔ بیضه در روغن گل و کذا آرد باقلا در آب پخته سفیده (؟) در وجع پستان
در الطمث و تضمید بحلبه و بزر کتان و روغن گل نافع است **اقوال الاطباء** حکیم علی گفت که در ابتدای ورم پستان صندل جوز القی برگ حنا آب عنب الثعلب
ساییده طلا کنند که ردع تقویت میکند و در وسط بهر نضج سرگین و گل خطمی و امثال آن ضماد نمایند و اگر حاجت باشد مرهم اشق آمیزند تا زود نضج دهد
و چون بشگافد بمراهم مدمله علاج کنند و در شرح قانون نوشته که اگرچه اورام ثدی با ورام سائر اعضا از وجوب ردع در ابتدا و تحلیل در آخر و خلط این هر دو
تدبیر میان این هر دو وقت برابر است لیکن این اورام را خصوصیتی است و آن اینست که روادع آن واجب است که با ملطفات باشند و سبب این استعداد
در ثدی برای انعقاد ورم است بنا بر آنکه با وجود حرارت او تحلل اجزای لطیف خون بسبب سخافت جرم او سهل است و ازینجاست که شیخ وغیره مینویسند که در ابتدای
ورم حار پستان بروادعات علاج کنند و بآن اندک ملطفات آمیزند و این مثل تکمید بسرکه خمر مع آب گرم است یا ضماد اندک روغن گل و آرد باقلا و سکنجبین و یا
برگ عنب الثعلب کوفته بروغن گل آمیخته و چون از ابتدا اندک تجاوز کنند یعنی بعد سه روز یا ضماده که در باب استداد و جمود دم گذشت علاج کنند و این طلا بسیار
نیکوست آرد باقلا اکلیل الملک ساییده در روغن کنجد آمیخته با آب شیرین طلا نمایند و ایضاً در آخر نان خشکار کوفته و آرد جو و باقلا و حلبه و خطمی هر واحد
پنج جزو زعفران دو جزو مر سه جزو بزردهٔ بیضه آمیخته ضماد نمایند و ایضاً طلای بزر کتان ساییده بسرکه نافع است و بسیار باشد که برسام بورم ثدی منتقل
گردد و موضع خوف ذات الجنب بود پس حیله کنند در آنکه ببزر قطونا این ورم را جمع نمایند و بر سر ورم نهند سوای حوالی آن و حوالی اسفل او روادع نهند و در
ابتدای وجع تکمید نکنند که رقیق تحلیل شود و غلیظ باقی ماند و آن خطاست و چون سر پستان درد کند فصد نمایند و بمثل صندل و اقاقیا طلا کنند تا سرطان حادث
نگردد و لهذا گفته اند که حلبه بسبب قلت رطوبت او برای حدوث سرطان اولی است و ازینجهت می باید که در ابتدای حدوث وجع در آن مبادرت نمایند باستفراغ
ماده و تقویت جرم آن تا تورم قبول نکند و بدان سبب مستعد سرطان نگردد **بولس** گوید که چون شیر در پستان ببندد و ورم کند بآرد خشکار و تخم کتان ضماد
کنند و تکمید با آب گرم مفید است و پستان را بر بخار آب گرم داشتن خاصه که در ان بادیه محلله پخته باشند فائده تمام دارد **صاحب کامل** گوید که گاهی
ورم حار بسبب تجبن لبن در پستان عارض میشود و علاجش اینست که اسفنج در آب گرم ممزوج بسرکه اندک ترکرده بنهند و ایضاً نان سوده در روغن گل و زردهٔ
بیضه آمیخته ضماد نمایند و یا آرد باقلا آرد جو آرد حلبه خطمی هر واحد یکجزو و زعفران و مر هر واحد نیم جزو ساییده بزردهٔ بیضه و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند
و ایضاً مغز نان خشکار در آب سوده زیت آمیخته نیم‌گرم ضماد کنند و ایضاً در آبیکه حلبه و اکلیل الملک و بزر کتان جوشانیده باشند اسفنج ترکرده گرم گرم
و اگر حرارت قوی و لهیب شدید باشد ضمادها و [illegible] که سابق مذکور شد بعمل آرند و چون حدت ساکن شود موم در روغن بنفشه گداخته با زردهٔ بیضه
درون کرده بتسقیه آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند خوب حل نموده ضماد نمایند و اگر امر ورم موذی بجمع گردد اضمده که در دبیلهٔ
پستان مسطور شوند بکار برند **سویدی** گوید که ضماد بزر البنج سفید ساییده بشراب ریحانی سرشته در تحلیل ورم حار ثدی مجرب است و کذا تجربه

ابی مالک که معروف بصابون القاف ست عجیب و مجربست و تعلیق قرصعنه وکذا بیخ خبازی قطعه قطعه کرده و در رشته بسته وکذا یاقوت برشته ...
مرزیل بر دست و شاه بلوط اکلا و ضماداً نافع و اگر سماق یا برگ سلیقه با آب پخته قبل از تولد بچه ضماد کنند بعد تولد آن ورم پستان عارض نشود و برای
ورم حار ثدی ضماد برگ بیخ سفید و یا روغن گل در صلایه رصاص و دستهٔ آن حل کرده تا سیاه شود و یا قشار کنند در روغن گل و طین قیمولیا یا گل
شاموس به روغن گل آمیخته و یا آرد باقلا بسویق و یا برگ خلاف و یا عدس یا پوست انار و زرده مطبوخ و یا گل مختوم بگلاب آمیخته و یا سفرجل مشوی و یا
عصارهٔ آن و برای ورم حار مزمن ترنجبین لیس بعد نفاس ضماد برگ بید انجیر سائیده بسرکه سرشته کذا النفیه جدی سوده بعسل در آمیخته وکذا نخود سیاه
مدقوق مطبوخ وکذا آرد کرسنه و آرد جو و آرد گندم وکذا طلق محلول وکذا روغن گل و سفیدی و زردی بیضه آمیخته وکذا سرگین ماده گاو در روغن گل آمیخته
وکذا پیاز عنصل در زیت خوشبو بریان کرده وکذا برگ پودینه تازه با قلا پخته وکذا آب کرفس بسویق وکذا آرد باقلا و آرد جو مطبوخ وکذا تخم خطمی و برگ
تنها یا بشراب پخته وکذا جگر بدل مصار مصین و یا ماهیین وکذا بیخ مغفتی ببردی شراب پخته وکذا عدس مطبوخ با آب بحر و برگ کرنب وکذا عدس مقشر
با بان سوده وکذا بیخ حنظل کوفته در عسل پخته وکذا سبوس گندم در شراب پخته هر واحد نافع ست اطبای هند منویسند که برای ورم پستان گل
گل خیر و گوکهرو ریسی افیون کیرو هر واحد یکماشه سائیده نیم گرم ضماد نمایند یا برگ گل عباسی و برگ کو سائیده ضماد نمایند و از برگ نیم و برگ ...
تکمید کردن و بستن نافع وکذا برگ شیشم جوش داده ورم را شوئیدن و برگهای گرم بستن مفید و اگر در شروع گل ... با آب سرشته ضماد کنند و ...
کرده سنگ نگردد و چون خشکی گراید دیگر رقیق بران طلا نمایند بفضله تعالی همه درد دفع و ورم تمنیله تحلیل خواهد شد اگر ورم جمع شود آرد جو بعرق برگ ...
در سرکه آمیخته ضماد نمایند اگر در روزی نفع رود همچنان بکار برند ورنه آب برگ کو سبز مطبوخ ساخته ضماد نمایند که زود دفع درد و ورم می نماید

علاج ورم ثدی بارد بلغمی

اول نطول از مطبوخ گل بابونه ناشنه اکلیل کو سنبل الطیب برگ کرنب و انار و کو هر یک سه تولہ در شبانروزی هفت هشت کرت بعمل آرند و از
تخم کرفس و بابونه و اکلیل و کو هر یک هفت ماشه ضماد کنند و مسهل بلغم مکرر دهند و نگذارند که پخته شود و ایضاً تخم کرفس سائیده و یا گل بابونه تنها
یا مخلوط با آب بادیان یا آب کرفس و یا برگ خروع و یا مغز تخم آن و یا ناشنه و یا بادرنجویه و یا کماذریوس یا کنجد سائیده ضماد نمایند و ضماد چوب ...
پوست کچنال تخم حلبه پوست بیخ سداانجیر گیرد همه برابر سائیده نیز نافع ورم بارد ثدی ست و دیگر اضمدهٔ حارهٔ مذکورهٔ سابق مفید و نطولات محلله بکار برند ...
بابونه شبت حلبه قیصوم حندسیتر با آب جوشانیده بر پستان ریختن نیز ورم بارد را تحلیل کند و بقول انطاکی در ورم بارد اگر ماده قوی باشد ...
سحر را فسد و الا سکنجبین بزوری کفایت کند و بسرگین گاو و اشق و زردی بیضه و زعفران ضماد کنند وکذا ... انجیر تخم ...

علاج صلابت ثدی و سلع و غدد و تعقد دران

اگر ورم پستان مائل بصلابت شود اول فصد کنند و مسهلات سودا دهند و قیروطی از موم زرد یکنیم توله زردی بیضه مرغ بط دو عدد روغن بنفشه بادام
و روغن گل هر یک یکنیم توله ساخته استعمال نمایند و یا آرد باقلا اکلیل الملک بروغن کنجد ضماد کنند و نطول و یا معین حاره نمایند و مغز ساق گاو و موم
ضماد کنند و یا حلبه تخم کتان خطمی انجیر پخته بروغن سوسن و موم قیروطی ساخته ضماد نمایند و از مولدات سودا پرهیز نمایند و ایضاً در ورم صلب پستان بعد
فصد باسلیق عنب الثعلب چهار ماشه شاهتره شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و آرد باقلا آرد جو گل ...
اکلیل الملک مویز منقی سائیده بروغن سوسن و پیه بز قیروطی ساخته ضماد کنند و یا حلبه کوفته به سرکه و روغن گل ضماد نمایند و یا برگ کرنب کوفته و زعفران
اندک اضافه نموده ضماد سازند و ضماد کما فیطوس تازه و یا برگ جوز سائیده بمسکه آمیخته و یا مسکه گاو تنها و یا آرد کرسنه بعسل و یا پیه بط و آب حبه و یا ...
و یا روغن خیری و موم و یا مکستر سرطان نهری و یا بزر کتان سوده بعسل آمیخته و یا از سرشت بزرگ بیضه و یا توذری و یا آرد گندم بشراب پخته و یا ...
بشراب پخته و یا سبوس گندم مطبوخ بشراب و یا الصنب و نمک و یا تخم عجل و یا مرقشیشای سوده بروغن گل آمیخته هر واحد نافع صلابت پستان ست

و بسا باشد که منجر بسرطانیت میگردد و دریں صورت بعد فصد باسلیق تا التحین ہندوا ضمادیکه در مطلق سرطان گفته آید بکار برد و ایں اکثر بهیچ علاج نگراید و شیخ میفرماید که هرگاه ورم پستان بصلابت میل کند در ابتدا بارزد در شراب ترکرده ضماد کنند و یا بقیروطی روغن بنفشه و زردهٔ بیضه طلا نمایند و اگر ورم صلب گردد بقیروطی دم و روغن گل و قطران و ماء الکافور طلا کنند و اکثر دران زهره گاو داخل می نمایند و گاهی اشنان برگ مازو سوده ملاح مید و بسا است که دردی مطبوخ کنند نفع میکند و یا دردی سرکه طلا کنند و برای سلع و غدد آن بهترین دوا اینست که برگ شفتالو تر و برگ سداب رطب هر دو سائیده ضماد نمایند و اگر صلابت بقیه تعقد وقت بلوغ یا حادث بعد ازان از ادویه تحلیل نگردد بشگافند و تخم آن بیرون آرند و صاحب کامل گفته که هرگاه در ثدی ورم صلب عارض گردد علاجش بعلاج اورام صلب حادث در انثیین نمایند و بقراط گفته که گاهی در پستان وقت حمل صلابت عارض میشود و آن دلالت کند بر اوجاع که حامله را در زانو و سرین و چشم عارض شود و بعض متاخرین مینویسند که گاهی صلابت غددی در ثدی بقدر کنار یا کم ازان پیدا میشود و بعد مدتی قریب بمقدار بیضهٔ بط یا زیاده ازین رسیده التهاب و سرخی رنگ و درد با ضربان دران ظاهر میگردد و آخر ریم کرده آبله و انفجار میشود و باید که بزودی تمام زلو چسپانند و خون مکرر بر آرند و اگر مانعی نبود فصد باسلیق هم نمایند و کشنیز خشک نه ماشه صندل سرخ چهار ماشه صندل سفید چهار ماشه کافور یک نیم ماشه در آب برگ کاسنی سبز و آب برگ مکوه سبز و آب برگ بالنگ آب کشنیز سبز آب برگ خرفه سائیده ضماد کرده باشند که ماده را از نضج باز میدارد و صلابت را بتحلیل میرساند اگر قبل از ظهور سرخی و درد باستعمال آرند حاجت فصد و زلو نمی افتد و مکرر بتجربه رسیده و بهر تلیین تعقد استعمال قیروطیات و شحومات و مرهم داخلیون مفید بود و در اکثر اول فصد باسلیق کفایت کند و مغز نان خمیری بروغن گل چرب کرده بستن جلد بتحلیل میبرد و کندر لک مصطکی چهار ماشه بزردی بیضه و روغن گل یکتوله و یا ریوند خطائی فقط و یا آرد کرسنه و ریوند چینی و باقلا هر یک هفت ماشه روغن گل یکتوله و گاهی از انقطاع حیض قبل از وقت خویش و مدوث شیر بغیر از حمل تعقد پیدا آید و درین حالت فصد صافن و یا بصع عرق النسا بتجربه رسیده و مطبوخ پوست خیار شنبر فائده میکند و تعقد که از ضربه بر سر طفل حادث شود زبیب بسر که سائیده طلا کردن مزیل آنست

وسیلهٔ ثدے

هرگاه مادهٔ ورم پستان جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته ببندند که نضج ماده مینماید و یا تخم کتان بابونه اکلیل الملک را در آب جوشانیده صاف کنند و با موم در روغن گل قیروطی ساخته ضماد کنند و دیگر ادویه منضجه چون لعاب حلبه و خطمی و تخم کتان انجیر کوفته ضماد نیکوست و یا گندم و بادیان و حلبه و تخم کتان در اتیتج با آب طبیخ انجیر آمیخته ببندند و یا حلبه چهار ماشه بزر کتان دو ماشه آرد جو گل خطمی هر یک چهار ماشه تخم مرو شش ماشه انجیر زرد ده عدد بعد ده روغن آمیخته ضماد کنند و یا برگ نیم و یا پیاز پخته بربندند و بقول صاحب کامل اگر ورم آماس جمع نگردد انجیر سفید نیم ماشه روغن زرد و آب گرم بسایند که مثل مرهم گردد ضماد نمایند و ایضاً بحلبه و بزر کتان و کنجد باریک سائیده در شیر انجیر سرشته ضماد کنند و یا تمر هیرونی تخم دور کرده سوده در لعاب بسد و غن عسیر بعده میعه سائله و لعاب غنم و خرء الحمام باریک سائیده در اتیتج داخل کرده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد ضماد نمایند و بعد از نضج منفجر سازند و چون از مده پاک گردد مرهم مدمل مثل مرهم سعید ابن سند و شیخ الرئیس نوشته که چون پستان را ورم جامع عارض گردد دوای جیدهٔ اینست که مرزنگان و کنجد و بیخ سوسن میعه سائله و دیشک بزد سرگین گاو تر و نطرون در اتیتج مساوی بگیرند و کوبند و بروغن کنجد و روغن خیری و مغز ساق البقر ضماد نمایند و اگر خواهند مفتح تر حل کنند و اگر حاجت شگاف افتد بشگافند و در نسخهٔ انجیر خشک و مغز ساق بعوض مغز ساق گاو و در نسخهٔ دیگر موم ست و بعد شگاف جراحت را بدابچه در رتیس داخل زبان گفته شد معالجه نمایند که علاج جراحات اندام نازک یکسانست و باقی هرچه در وسیلهٔ مطلق خواهد آمد حاجت بکار برند

قروح و اکلهٔ ثدی

علاج قروح پستان مثل علاج قروح فم و زبان نمایند و رصاص محرق نافع قروح ثدی است و خوردن بقله حمقای بری یا نوشیدن عصارهٔ او و کذا نهاد روغن زیت در صلایهٔ رصاص حل کرده نیز نافع و صابون القاف خشک کرده سائیده بر قروح ذرور ساختن مجرب مویدی ست و گویند که بلید عفص

درین باب منفعت عظیم دارد و بقول شیخ برای قروح خبیثه که لحم ثدی را بخورد بگیرند بینه فالبض بست جزو و دراں سماق و یا غیر بکجزو و مازو خام سیم جزو و سلیخه نیم جزو و حور السرو بکجزو و ترکمه تا بست روز بعده جوش بدهند و بچوب سرو بگردانند تا نصف بماند بالیده صاف نموده بار دیگر آتش ملایم نمید یا نیم و در تیته ببارند و بمرهم روغن طلا کنند و این روغن برای جمیع قروح که در اعضای خو متل دهن و زبان و غیره باشد نیکوست و اکال را منع کند و اصلاح او نماید

حکۃ ثدی و شقاق آن

خارش که در پستان حادث شود انجیر را با سرکه حمر سرشته طلا کنند بعده طبیخ کرفس نطول سازند و بکاهل بجه گذارند باقی تدبیر حسب حاجت از انچه در حکه مطلق مذکور آمد اخذ کنند و شقاق که بر پستان و شکم و رانهای زنان پدید آید طین قیمولیا و کندر رسادی کوفته بر روغن گل سرشته ضماد کنند و یا رماد سلحفاة بحری بسفیده بیضه سرشته بنهند و انچه در شقاق مطلق ذکر خواهد یافت موافق مقام بعمل آید

حفظ ثدی از عظم و منع او از سقوط بر صدر

هر زنی که اراده آن نماید که پستان او مکتنز بماند دخول حمام کم کند و کذلک صبیان اگر اراده لقای صغر حصیتین اینها باشد و حکیم شریف خان می‌نویسند که گاهی عارض میشود ثدیین را عظم و سقوط و آن از عیوب است و علاجش بجمیع مبردات مجمد و مجففات مقبض و منقیات عروق او و محذرات کنند و این دوا جامع است و عجیب گل قیمولیا و مازو و سفیده ارزیز و بزر البنج با سرکه بر خرقه کتان مالیده ضماد سازند تا سه روز و اگر افیون و نان با سرکه ضماد کنند نیز پستان را از بزرگ شدن باز دارد و همچنین کندر و ورع سوخته و آرد جو کوفته بیخته با سرکه سرشته در هر ماه سه بار طلا کردن و برگ و بار مورد و گل و پوست انار باریک نموده یکشبانه روز در آب تر نمایند روز دیگر چند جوش داده صاف نموده چهارم آن روغن تلخ اضافه کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند قدری بر پستان مالیده باشند پستان را محکم سازد و **بقول شیخ** بگیرند سفیداب و طین قیمولیا هر واحد دو درم و آب بزر البنج بسرشند قدری روغن مصطکی آمیخته طلا کنند و مدام بر پستان خرقه کتان مغموس بآب مازو مبرد و سیماب بر پستان مسترخی نهند و ایضاً تجربه زنان که طین حر و عسل طلا نمایند و اگر در ان افیون و نان با سرکه داخل کنند قوی‌تر گردد و یا بگیرند طین حر بست درم و شوکران دو درم و در سرکه طلا سازند و یا بگیرند گل سماق و اقاقیا و سفیداب بعصاره شجر بیح طلا کنند و یا بگیرند بیضه قبج و زنجار و میعه سائله و قیمولیا و بآب بزر قطونا طلا نمایند و یا کشنیز کوفته بسرکه سرشته طلا کنند و سه روز بگذارند و چون اراده تخفیف کنند باسفنج مغموس در آب و سرکه بشویند و یا بگیرند عصاره طراثیث و پوست انار و دمامن سوخته هر واحد سه درم شب یمانی و سفیداب حدید سوخته هر واحد یکدرم حلزون محرق و قیسور هر واحد سه درم بآب بارتنگ سرشته طلا نمایند و یا بگیرند کون با پیاز سوسن و عسل و آب و سه روز بر پستان بدارند و یا بگیرند اشق و شوکران و سه روز بدارند و شوکران تنها تا شش روز و آرد و عدس مذکوره درین باب است که بخون خنزیر یا دم قنفذ یا خون سلحفاة طلا کنند و یا بگیرند زیت و شب مسحوق مثل کحل و در هاون با سرب حل کنند تا لحتی سرب سوده شود و مدام تمریخ آن نمایند و کذلک طین حر و مازو خام بعسل آمیخته طلا کردن و **بقول** بیت الله اسفیداج و گل قیمولیا هر واحد دو درم شوکران یکدرم افیون نیم درم اقاقیا سه درم پوست انار بیخ درم حدس سوخته دو درم همه را سائیده بآب بیخ یا بآب بارتنگ سرشته ضماد نمایند که از تزید و عظم باز دارد و **بقول حکیم شریف خان** طلا بحجر محکوک در سرکه و آب همین اثر دارد و اگر شوکران و بیخ و لعاب بزر قطونا و مرداسنگ و سفیداب و افیون در سرکه سائیده قرص سازند و عند الحاجت طلا نمایند پستان و خصیه را از بزرگ شدن باز دارد و احتلام و طمث و رستن موی را نیز منع کند و یا شب یمانی و روغن گل طلا کنند و باید که طلا تمام روز بدارند و بآب سرد بشویند **بولس** گوید که گاهی پستان مردان هنگام احتلام مثل پستان زنان منتفخ شود درین حالت پستان را بشگافند و انچه اندران مثل ماده سلعه باشد بیرون آرند انگاه به ورز بس بمراهم مدمله مثل مرهم خل و مرهم سفیداب علاج کنند و **بقول صاحب خلاصه** ذکائی اگر زیره سیاه بسایند و بآب سرشته ضماد کنند و خرقه را بسرکه تر کرده بران گذارند و سینه بند محکم ببندند و تا سه روز نگشایند و بعد ازان وا کنند می‌ظلت پستان کند و بزرگ فاحش و سست شدن بعد آن نگردد و آرد جو و پوست انار گزنار نرم باریک سائیده و با سرکه آمیخته طلا کنند در هر ماه بعد از حیض سه روز متواتر در شب و روز دو سه مرتبه حافظ از استرخای آن بود و طلای

گل خراسانی بسرکه سرشته وکذا حبیین وکذا مازو چهار درم افیون نیم درم وکذا ورع محرق اقاقیا شب طرا ثیت سوده بگلاب سرشته وکذا مازو باریک سوده با آب
خوب پخته بر برف سرد کرده وکذا ایارج فیقرا بعسل سرشته وکذا خون خفاش گاه گاه مانع پستان از عظم ست **و بقول اطبای هند** اگر بیخ کنائی بزرگ بیخ کنائی
خرد پوست انار بیخ کندوری مولسری خام را برابر باریک سایده ضماد نمایند پستان غلطیده را سخت نماید و ایضاً اگر گجپائی که در ایام بارش میباشد چهل عدد
در نمک انداخته در ظرف نگاه دارند که جمله یکذات شود و با گل ملتانی آمیخته ضماد نمایند وکذا اسرلی نازک ریشه درخت بر که زرد و سرخ باشد خشک کرده با آب سایده
ضماد سازند و یا گیاه لمجالو و بیخ اسگند هر روز سایده بر پستان طلا کنند و اگر انبه خرد که برابر نخود باشد و پهلی خرد ببول و مغز تخم تمر هندی و پوست انار همه را در سایه
خشک ساخته باریک سایده و دو دام از ادویه مذکور در نیم پاو روغن گاو و نیم پاو شکر حلوا ساخته بخورند همچنین تا چهل روز عمل آرند مثل پستان چهارده ساله گردد
و اگر انار سبز و شکر سرخ عوض تخم تمر هندی و پوست انار داخل کرده مساوی کوفته بیخته سفوف سازند و یکدام بخورند برای استحکام اعضا خصوص پستان نافع بود

تعظیم ثدی صغیر

اگر پیه گاومیش و پیه فیل مساوی بگدازند و مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند در پستان که بغایت خرد بود عظم پدید آرد و خراطین یا علق بروغن کنجد ستانیده
ضماد کردن نیز پستان را بزرگ سازد و ایضاً سنهی کو شله اسگند برابر باریک سایده طلا کنند که معین بر بالیدن و بر آمدن پستان ست و در نسخه دیگر گجپیل
بیخ عوض سنهی ست و نوشته که برابر سوده با مسکه گاو طلا نمایند

امراض معده

و آن چهل و دو مرض ست یعنی سوء مزاج معده و ورم معده و ضعف معده و ضعف هضم و فساد هضم و تخمه و بطوء نزول طعام از معده و سرعت آن
و هیضه و ضعف اشتها و فساد اشتها و شهوت کلبی و جوع بقری و جوع مغشی و عطش مفرط و اورام معده و دبیله معده و قروح و بثور معده و نفخ معده
و جشاء و تثاوب و تمطی و احتباس جشاء و قی و تهوع و غثیان و قی الدم و جمود دم و لبن و فواق و انقلاب معده و کرب معده و اختلاج معده و وجع الفواد
و حرقت معده و حکه معده و استرخای معده و تشنج معده و جسادت معده و تصغر معده و ضربه معده و خرق معده **اکنون** بدانکه گاه عارض میشود معده را
امراض سوء مزاج ساذج مفرد و یا مرکب و یا مادی دموی و یا اصناف صفراوی و یا بلغمی زجاجی یا رقیق ساکن یا ذی غلیان یا حامض یا مالح و یا مادی سوداوی
حامض عفص **و گاه** عارض میشود آنرا اورام و قروح و تفرق اتصال و مانند آن از اسباب باطنی و اسباب خارجی مثل صدمه و ضربه و گاهی احتمال احراق
میکند و فی الحال قتل می نماید و چون تفرق اتصال بحدی رسد که جرم معده را بشگافد صاحب آن بمیرد و بقراط گفته هر که معده او منخرق گردد هلاک شود **و گاه**
عارض میشود آنرا تحلل نسج و رقت آن **و گاه** عارض میشود آنرا سده تکاثف **و گاه** عارض میشود آنرا از امراض خلقت در مقدار باشد آنکه بسیار کبیر
یا صغیر گردد و از امراض تشکل مثل آنکه شدید الاستدارة شود و از امراض ملاست و خشونت که شدید الملاست مزلق گردد و از آفات وضع او که مثلاً وضع او
شدید البروز بسوی خارج گردد **و گاه** عارض میشود سده فیما بین الیاف آن و سده در مجاری معده بسوی کبد و بسوی طحال و ذرب حادث شود
اگر در مجاری کبد باشد و استسقا گردد و اگر در مجاری طحال باشد **و گاه** عارض میشود در معده ریاح و نفخ بسبب اغذیه و بسبب ضعف نفس معده
و سوء مزاج معده گاه واقع میشود از اسباب خارجی از حرارت و برودت و غیر آن و گاه واقع میگردد از اسباب داخلی و از امراض معده است
که هیجان کند از حرارت شدید یا بسبب معونت او در تحلیل مواد ردی بسوی آن و یا بسبب معونت حرارت آن بر احاله ماده در آن بمعونت ردی غیر طبیعی
و چون سوء مزاج مادی باشد خالی از آن نیست که یا ماده متشرب غائص در جرم آن باشد و یا ملتصق بر جرم آن و یا مصبوب در تجویف آن و گاه خلط مرجح
در معده متولد در آن باشد و گاهی منصب از عضو دیگر بسوی آن بود چنانچه از دماغ بنوازل حار یا بارد بمعده ریزد و بدان سبب مزاج معده گرم یا سرد گردد و بهم رنج
آنکه بسوی او نازل شود میل کند و همچنین گاهی بسوی آن از زهره اخلاط صفراوی میریزد و این در بعضی کسان باشد که رگ بزرگ از مراره بسوی معده
انشا آید عوض رگی که در اکثر مردم از مراره بسوی امعا می آید پس بسوی معده ریزد آنچه انصباب آن بسوی امعا واجب بود و چون ماده طول کند تالم و حاد

امعان در معده قروح پیدا کند و یا در قفقه طلاست و زلق امدادات نماید و بسا است که تاثیر او بسوی اول امعا آنچه متصل اوست متادی گردد والا افة
در شهوت و هضم را او آفتی است و گاهی بسوی آن سودا از طحال میریزد و اکثر بسوی آن صفرا از کبد منصب میشود و گاهی اعانت این میکند اورا سیای که
در معده بیته مثل وجع شدید و تاخیر طعام و ضعف قوت دافعه آن و بسا است که سبب در آن غضب یا غم یا انفعال نفسانی میباشد آنچه تحریک ماده
و انصباب مواد بسوی معده مینماید و لذع حادث کنند که بدون تی زائل نگردد و گاهی بسوی آن مثل این محرکات خصوصا اگر سنگی اخلاط سددی میریزد
و سیاه چون درین نواحی قروح باشد و معدلک گاهی بسوی آن سودا نیز منصب میگردد و سبب در انصباب سودا بسوی آن کثرت سودا و ضعف
و سبب انصباب خون بسوی آن کثرت دم و هیجان او در عضو اشرف ازان مجاور آن باشد یا در جانب آن مثل جگر و یا فوق آن مثل دماغ چون ازان دم بسوی حلق
و مری ریزد و بسوی معده نافذ گردد و ضعف قوت دافعه معده اعانت بر قبول جمیع مواد منصب بسوی آن مینماید و از اسباب قویه در انصباب دم
بسوی آن و بطرف غیر آن احتباس دم سیلان حیض یا خون بواسیر یا ذرب یا ترک ریاضت مستفرغه یا قطع عضوست که احتیاج میافتد بدان بدین
اطریق معده و بقی و اسهال دم رفع میگردد و بدانند که ضعف معده سبب قوی است در انصباب ماده بسوی آن و اکثر آنچه در معده یافته میشود
و یا در آن متولد میگردد از اخلاط آن بلغم است و سبب درین آنست که کیلوس قریب الطبع از بلغم است و وی چون منهضم نشود بهضم تام خون و صفرا
نمیگردد و چند قصور هضم معدی باشد بلغم زیاده در معده متولد میشود و ایضا بسوی معده در غالب احوال صفرا برای غسل آن مانند آنکه امعا را غسل میدهد
نمی ریزد پس آنچه از بلغم در آن متولد میشود مجتمع میباشد و اما صفرا در بعض معده پیدا میشود و در اکثر بسوی آن از کبد میریزد و با وجود آنکه صفرا در معده
حار متولد میشود چون غذا قابل استحاله بسرعت بسوی دخانیت ملاقی گردد و گاه عارض میشود معده را در خلقت و یا بسبب طول امراض فاد جامع دستی
آنکه جرم او متحلل النسج سخیف القوام رقیق الجلد میگردد و این مؤدی بضعف در جمیع احوال او میشود و در معالجه آن احتیاج بکلفت می افتد
و اسباب امراض معده همه اسباب امراض مذکوره از اسباب خارجی بادی و داخلی غیر بادی سابق و واصل است و مخصوص بدان اغذیه است جنو که
مقتضی سوء هضم باشد و اگرچه معده بر صحیح تر احوال بود یا بسیار اندک باشد حتی که معده صحیح مؤدی بنجافت و ضمور گردد و یا کثرت استعمال او دیه کرمعده
استعانت بدوا در فعل خود گردد و یا تعب کثیر بقی و اسهال خصوصا قی که محتاج بحرکت عنیف غیر طبیعی است پس تحلل نسج لیف او و تخلخل نسیج آن
شود و معده شدید الحس مستعد بتاذی و تالم از هر ادنی سبب است و هر سوء مزاج ضعف یا فرط در فعل نقصان پیدا میکند حتی که حرارت ساذج اکثر سبب
زلق معده میگردد بنابر امدادات ضعف ماسکه بسبب غلبه رطوبت مرخیه حادثه از کثرت شرب آب و رطوبات در طبائع حاره و حرکت ماده صفراوی
بیشتر سبب این میگردد و آفات که در افعال معده حادث میشود یا در قوت مشتهیه و جاذبه باشند بطوریکه اشتها اصلا نشود و یا اشتها تقلیل گردد
و یا بسیار کثرت پذیرد و یا شهوت فاسد شود و این یا بسبب غذا باشد و یا بسبب آب و یا در قوت ماسکه که امساک او شدید یا ضعیف یا باطل گردد
پس طعام را بسرعت متفرق گرداند و یا در قوت هاضمه که هضم او باطل یا ضعیف یا فاسد شود و غذا را بدخانیت یا حموضت مستحیل گرداند و یا در
قوت دافعه که فعل او در ان بسوی طریقه طبیعیه و یا بسوی فوق اشتداد نماید و یا دفع او ضعیف یا باطل گردد و هر شی که مکث او در معده طول کشد
و بطی گردد از ان تبخیر مولم محرک اخلاط عارض شود و مثل فواکه بسوی نیست بنابر کثرت رطوبت آنها و گاه اوجاع معده و لذع و غیر آن در معده
حادث شود و گاه تابع ضعف این همه قوی یا بعض او فطو طعام و بطور انحدار او یا سرعت انحدار او و ضعف هضم او یا بطلان آن یا فساد آن
یا سقوط شهوت یا شهوت کلبی یا شهوت فاسد میباشد و تابع این قراقر و جشا و نفخ و لذع و غیر آن میباشد و بسا است که آنچه حادث میشود در معده
مؤدی میگردد بسوی مشارکت میان اعضای دیگر خصوصا دماغ بشرکت فیما بین هر دو عصب کبیر پس صرع یا تشنج یا مالیخولیا حادث گردد و یا دوار
واقع شود و بسیار باشد که خیال کنند پیش چشم کرمک و نسج عنکبوت و دخان و ضباب است و اکثر قلب مشارک معده میگردد و غشی حادث میشود یا
بسبب شدت وجع و خصوصا در اورام عظیمه آن و یا بسبب کیفیت مفرطه در حرارت و برودت یا بسبب استحاله بسمیت و اگر ماده از امداد اشتغشی ضعیف باشد

قلق و کرب و تساؤب و تشعریره حادث کند و مثل اینهاست کسانی که در حق آنها بقراط گفته که شرب شراب ممزوج بالمناصفه ایشان را صحت می بخشد
و این بنا بر آنست که در ان تنقیه و غسل مع تقویت ست و گاه معده مستعد میشود بسبب شدت حس او بهر انفعال از سببی که و این مود بسوی
بصرع و تشنج گردد و این انسان را دفع غضب و صوم و غم و سبب تحرک اخلاط ایذا دهد و چون بدان سبب خلط مراری لاذع بسوی فم معده او منصب میگردد
از ان بسبب شدت حس او ایذا می یابد و صرع و غشی و تشنج بمشارکت دماغ بفم معده او واقع میشود و این انسان را عارض میگردد مانند آنکه بسبب ضعف
فم معده عارض میشود که چون تخمه کند یا افراط بشرب شراب یا جماع نماید تشنج و صرع افتد و بیشتر مثل اینها لبقی کراثی و زنگاری خلاصی می یابند و بساست
که امتلای کثیر ایشان را سبات طویل بهم رساند تا آنکه اگر قی کنند بیدار شوند و بساست که این سبب قیح در مالیخولیای مراقی در افکار و احلام فاسد میگردد
و بدانند که امراض معده چون طول کنند متادی بتحلل نسج لیف آن و عسر تدارک و علاج میشوند و از آفات ردیه در خلقت اینست که سر او دهبا ؟ کند
نوازل باشد و معده حار بود و احتمال منقی این نوازل مثل فلافلی و فوتنجی و کمونی و مانند آن بسبب خوف غلبه حرارت نماید و انصباب مواد و نزول از ان
از دماغ بسوی معده کثرت پذیرد و در ان باقی ماند تا آنکه معده را ضعیف کند و تحلل نسج الیاف او و غیر آن نماید **و مؤلف** جامع الصناعه گفته که
امراض معده بعضی در فم آن حادث گردند و بعضی در قعر آن افتند اما آنچه در فم آن حادث شوند صعب شدید باشند بهر آنکه در عضو ذکی الحس اند از آن
سبب الم شدید می یابد حتی که گاهی مؤدی بهلاکت میشوند بسبب مجاورت او بقلب و مشارکت او مر دماغ را و امراض عارض بفم معده بعضی از ان عام
بدان و بسائر اعضا میباشند و بعضی از ان مشترک در ان دیگر اعضا مثل دماغ و قلب میباشند اما مشارکت او دماغ را مثل ارق و ذهاب عقل و حمیات
و وسواس و تشنج و احلام ردیه و صرع و سبات ست و جالینوس در کتاب حیلة البرء ذکر نموده که دیدم شخصی را که بآن در تپ دفعة تشنج بغیر ظهور علامات
تشنج در ان عارض شد بعد از ان او راقی صفراوی عارض گردید و آن تشنج از ان فوراً زائل شد و کسانی را که اکثر از اغذیه ردیه میکنند اعراض ردی مانند
حمیات دیرقان عارض میشوند و چون قی میکنند آنچه در معده ایشان باشد زائل میگردند و اما مشارکت او مر قلب را بمنزله غشی و خفقان و غیر آنست
و بعضی از ان خاص بفم معده بود و آن فساد اشتها و شهوت کلبی و بطلان اشتها معروف ببولیموس و وجع الفؤاد و طفوی طعام بر فم معده و عطش ست

ذکر وجوه استدلال بر احوال معده

بدانکه بقول الشیخ الرئیس امور یکه از ان استدلال بر احوال معده میکنند آن از احوال طعام در احتمال معده آنرا و عدم احتمال آن **و از** هضم او و دفع او از معده
و از شهوت طعام و شهوت شراب **و از** حرکات و اضطرابات آن مثل خفقان معدی و فواق **و از** حال دهان و زبان در طعم و بلت و جفاف و خشونت
و ملاست او **و از** آنچه خارج میشود از معده بقی و براز و ریح نازله بصوت یا بغیر صوت و ریح صاعده که آن آروغ ست و ریح محتبسه که آن قراقر ست و از
رنگ چهره **و از** اوجاع و آلام معده **و از** حس معده **و از** جهت آنچه موافق یا موذی او از مطعومات و مشروبات و ادویه باشد **و از** احوال مشارکت آن
با عضای دیگر **اما استدلال** از احتمال طعام و عدم احتمال او اینست که اگر معده احتمال نکند مگر کمتر از معتاد که عادت آن شخص بخوردن آنقدر جاری ست
در معده ضعف باشد بسببی از اسباب ضعف خواه منشأ ضعف امتلای بدن از رطوبات باشد که از خوردن مقدار معتدل مستغنی بود یا امر دیگر غیر این مانند
و اگر احتمال کند قوت آن باقی بود **و اما استدلال** از طریق هضم پس جودت هضم اینست که چون بر طعام معده مشتمل گردد عقب او ثقل در معده و قراقر
و نفخ و جشاء و طعم دخانی یا حامض و فواق و اختلاج و تمدد حادث نشود و مدت بقای طعام در معده مدت معتدل باشد و نزول او از ان در وقت مناسب
بود نه قبل او و نه بعد او و خواب مستوی باشد و انتباه خفیف سریع بود و بر چشم تهیج و در سر گرانی نباشد و اجابت از طبع سهل بود و اسفل شکم قبل از تبرز
اندک منتفخ گردد و این دلالت میکند بر جودت التفاف معده بر طعام و حسن اشتمال او بر ان و این دلالت میکند بر قوت معده و موافقت طعام او کم و کیف
و چون معده مشتمل نشود با شتمال نیک و جید الهضم نباشد قراقر و تواتر جشاء حادث شود و طعام مدت طویل در معده باقی ماند یا قبل از وقت واجب
نازل گردد و از شان صفرا نیست که منع هضم کند بمنع مبطل یا ناقص خام زیرا که این امور از افعال برودت ست و از صفرا اصلا حادث نمیشود بلکه آنرا

فاسد میکند مگر آنکه سوء مزاج حار افراط کند تا آنکه قوی را ضعیف نماید و اما از نشان سوء آنست که منع هضم و افساد او مغا نماید و بلغم مایل تر از سوداء
بسوی افساد بسبب کثرت رطوبت مائی که آن مهیا بعفونت و فساد است و بلغم حامض که حموضت او احداث غلیان میناید طعام را بیشتر فاسد میکند
و سا انکه چون در معده ورم و قرحه نباشد و نه در غذا فساد باشد و هضم نیک نباشد سببش سوء مزاج بود و اکثر آن از برودت و رطوبت باشد و بعد او حار
و بعد او یابس بود **و اما استدلال** از استهای طعام پس استدلال باران میکنند یا بزیادت او و یا بنقصان و بطلان او و یا بنوعی از انواع ما سد آنکه
گاه عطش و شوق بسوی بارد بود و گاه شوق بسوی ترش و گاه بسوی ناشف و مالح و حریف و یا مجتمع گردد شوق بسوی حریف یا مالح یا حامض مجا
از جهت آنکه اینها اشترک اند در افادهٔ تقطیع خلط ضار پس دلیل بر ضعف معده بود بتوسط دلالت او بر کثرت فضول دران و این وقتی باشد که چون قوای
بدفع این فضول وافی نبود و معده قوی مائل بسوی دسومات باشد و گاهی شوق بسوی اشیای ردی منافی طبع باشد چنانچه استهای انگشت و شخار
و غیر آن شود و سبب دران خلط فاسد غریب غیر مناسب باخلاط محمود است و چون حاسهٔ ذوق صحیح باشد اثر میکند شهوت طعام دیگر را بر خلو جرم
فاسد گردد در اینجا آفت بود پس اگر اشتهای مفرط دسومات باشد در اینجا تقبض و تکاثف باشد و اگر طبیعت از اطعمهٔ مسخنه کراهت کند و بسوی بارد و ثقیل
مائل بود در اینجا حرارت مستولی باشد و اگر خواهش مسخنات کند در اینجا برودت باشد و اگر اشتهای مقطعات و حمضات و حریفات باشد در اینجا خلط لزج باشد و فرق
میان مزاج طبیعی معده و مزاج غیر طبیعی آنست که صاحب مزاج طبیعی را اشتها بمشاکل مزاج معده او میباشد و صاحب مزاج خارج از طبیعی را بمخالف و مضاد
اشتها بود و معدهٔ حار شهوت آب بیشتر از غذا میباشد مگر آنکه عطش مفرط گردد و قوت حساسه را که بآن ادراک الم عطش میشود ساقط کند و تحلیل کثیر وارد بر ارواح و اگر
عطش تا آب گرم یا ماء العسل مسخن و ماء الشعیر ساکن شود از بلغم مالح بود و اگر بدان تسکین نیابد ماده صفراوی باشد و گاهی شدت حرارت بسبب قوت تحلیل آن طلب
والتماس قلیل از سقوط قوت شیخ جرح شدید گردد و قسمی از جوع شود که در آن صبر نتوان کرد و یا آن غشی یار بود خصوصاً چون در غذا تاخیر گردد در معده که سوداء و بلغم حامض لعاب
نماید شهوت زیاده میباشد چون قدر آنها کمتر از مقدار مستدعی را بی نفعن باشد **و بدانند** که شهوت طلب غذا جمیع اعضا عام است و مختص معده نیست لیکن این عام طبیعی باشد
که کائن از علائق استدعای قوت غاذیه مجاذبه یعنی قوت غاذیه افعال خود بتمام و کمال بغیر حاجت بسوی ادراک و شعور میکند و معده مخصوص شهوت نفسانی
بر آنکه حساس است و آن از قوت نفسانی مع شعور و ادراک در مبدأ این قوت است و گاهی بعضی کسان را اتفاق افتد که گرسنگی بسیار گردد و طعام بسیار خورند
و ایشان را تخمه نشود و ثفل کثیر در غایط بر آید و مع ذلک بدن فربه نشود و سبب این حالت تحلل کثیر سریع است مع صحت هاضمه و جاذبه شهوانیه **و اما**
استدلال از طریق ذواق آنست که اگر صاحب او بلغم احساس کند در اینجا خلط حامض یا حریف یا تلخ باشد و اگر بآن شور محسوس گردد در اینجا
باشد و اگر بایں احساس نکند و عطش نباشد خلط بلغمی باشد و اگر عقب استفراغات و حمیات بود در اینجا یبس باشد **و اما استدلال** از حال دهان
اینست که اگر زبان در اوجاع معده شدید الخشونت و حمرت بود بر غلبهٔ دم یا ورم حار دموی در معده دلالت کند و اگر مائل بزردی بود آفت صفراوی
باشد و اگر مائل بسیاهی بود بسبب سوداوی باشد و اگر مائل بسفیدی و لینت بود بسبب رطوبت باشد و هر رنگ که درین وقت در زبان پیدا گردد دلالت
میکند بر آنکه در معده ماده ایست که آن را این لون است خواه متورم باشد یا غیر متورم مگر رنگ سیاه که بیشتر از مادهٔ صفراوی محترق بحرارت آن میباشد انجره
ازان بسوی زبان متصاعد میشود و سیاه میگرداند و اگر یبس تنها یعنی حقیقی باشد نه از خشونت حادث از فقدان رطوبات بر زبان از فرط حرارت سبب
یبوست باشد و کثرت آب دهن و زبدیت او دلالت بر رطوبت معده که مرسلهٔ مائیت لعابیه میکند و خشکی فم و قلت آب دهن بر یبس معده دلالت مینماید
و حرارت او بر حرارت اگر در یبنجا علامات دیگر معین این در دلالت بر حرارت باشند **و بدانکه** خشکی دهن بر دو وجه بود یکی یبس حقیقی و آنست که آب دهن
دوم یبس کاذب و وی آنست که آب دهن عروی لزج باشد لیکن بسبب حرارت بخاری که متادی بدان گردد خشک شود پس واجبست که فرق نمایند
میان یبس و جفاف آب دهن لزج در دهان که آن دلالت بر یبس و این بر رطوبت لزج دارد خواه از معده منبعث شود و یا از سر نازل گردد و اما طعم دهان
پس تلخ دلالت بر حرارت و صفرا می نماید و ترش در اکثر امر دلالت میکند بر برودت معده لیکن کمتر از برودتی که بآن طعام اصلا منهضم نشود و بساست

که دلالت بر حرارت ضعیف مع رطوبت نماید که رطوبت را اندک بجوش آرد بعده خالی شود از آن قاصر از انضاج پس حموضت عارض گردد مثل عصیر که ترش میگردد چون سرد کرده و نیز ترش میشود چون جوش کند از حرارت ضعیف وگاهی حموضت از انصباب مادهٔ حامض از طحال بسوی معده میباشد و نتیجه بسبب طحال باشد بآن اشتها استعداد نماید و نفخ و قراقر و سوء هضم کثرت پذیرد و آروغ ترش آید و تفل از طعوم فم بر بلغم تفه و شور بر بلغم مالح دلالت کند و طعوم غریبه دلالت بر اخلاط غریبه عفنه ردیه نمایند **و اما استدلال** از آنچه خارج میشود از معده پس اگر در قی تهوع فقط باشد و ماده بر نیاید ماده لحجه منتشره بود و اگر قی سهل باشد و عند تناول چیزی که در آن جلا و غسل باشد مثل ماء العسل و ماء السکر ماده بسهولت بر آید دلالت بر مادهٔ مصبوب در تجویف نماید و اگر قی و تهوع باشد که ماده تمام بسهولت منقلع نشود بر اجتماع هر دو امر یا بر لحوج خلط یا بر خروج چیزی و بقای چیزی دلالت کند و عثیان از مادهٔ منتشره تهانی باشد بلکه از مادهٔ غیر منتشره نیز میباشد چون لسیا باشد و فم معده را لذع کند و یا اندک باشد و حجم زیاده حاصل کند باختلاط آن با طعام و از قعر معده بسوی فم معده مرتقی گردد و لذع آن نماید و لهذا گاهی قذف اخلاط بعد طعام سهل باشد و قبل او سهل نبود دیگر آنکه ماده کثیر باشد لیکن چون حدوث تهوع و غثیان مرد در باشد ماده منغمس بود و اگر دائم باشد ماده در معده علی الاتصال متولد شود و ایضا قی دلالت میکند بر وجود آن ماده که از آن خارج میگردد پس صفراوی و سوداوی بر آنها دلالت کنند و بلغم حامض و مالح بلون و طعم و بلغم زجاجی برنگ و بلغم نازل از سر بلون مخالطی بود و آنچه با آن از نوازل بسوی اعضای دیگر باشد و بعضی کسان باشند که چون ایشان طعام تناول نمایند احساس میکنند که اگر حرکت زیاده نمایند طعام قی شود و این بر رطوبت فم معده و یا ضعف معده دلالت کند و آنچه از رطوبت باشد بر خلو معده نیز عارض گردد و آنچه از ضعف بود بر امتلا تنها عارض شود و ایضا فرق فیما بین چنان کنند که در کائن از رطوبت بالضرور از قی عارض آن چیز از قسم آن رطوبت بر آید و در کائن از ضعف معده طعام تنها خارج گردد و ایضا در کائن از رطوبت البته شهوت طعام ضعیف بود و در کائن از ضعف چنین نباشد **و اما براز** پس مستوی معتدل در رنگ و بوی بد دلالت بر جودت هضم میکند و جودت هضم دلالت بر قوت معده مینماید و قوت معده بر اعتدال مزاج او دلالت میکند و آنچه از آن نامنهضم باشد دلالت بر ضعف معده و بر سوء مزاج آن مینماید و رنگ براز دلالت کند بر ماده که در معده بود و اگر در انجا لین و نتن باشد دلالت نماید بر آنکه از معده قبل از وقت نازل شده مثل سوء احتوای معده بر آن بنابر ضعف قوت ماسکه و اگر لین نباشد بر این امر دلالت نکند بلکه بر ضعف هاضمه دلالت نماید و در استدلال از صوت بعضی گفته اند که خروج آن دلیل بر جودت هضم و قوت نیز هست و کذالک قلت آن و شیخ میفرماید که صواب این است که نزول آن دلالت بر قوت میکند بلکه بر قدری ضعف و لیکن آن ضعف کمتر از آنست که جشا بعد انهضام حادث کند و آنچه بود از عظیم الصوت اگر با رجیهها و با شد آن بسبب غلظ او بود و اگر بسبب قوت دافعه باشد آن دلالت بر قوت اندک نماید و لطیف رقیق که آن را صوت نباشد دال تر بر قوت است از کثیف مصوت خصوصا آنکه تصویت او از اراده مرسل باشد و اما صوت خارج از حار تلقای نفس او دلالت بر دهن کند و اما قلت نتن دلالت بر جودت هضم مینماید و نتن دلیل فساد او ست و عدم نتن اصلا بر فجاجت دلالت کند **و اما جشا** گاهی ترش بود و گاهی منتن دخانی و یا زهمی یا زنگاری یا زهمی و یا حامض و عفنی و یا سمکی و گاهی بتشبیه لطعم چیزی که صاحب او تناول نموده و گاهی بی صرف که در آن کیفیت دیگر نباشد و آن صحیح ترین جشا است و اگر دخانی باشد و در آن سبب هم طعام سریع الاستحاله بسوی دخانیت باشد مثل زرده بیضه مطبوخ و ترید یا طعامی که با آن در صنعت و ایجاد کیفیت دخانی بود مثل حلوای معمول با آتش و غیر آن پس سبب در آن ناریت معده باشد یا ماده یا سوء مزاج ساذج و اگر ماده بود در یکی از اقسام مواد در طعم آن باشد مثلا در کائن از ماده صفراوی تلخی محسوس شود و در کائن از ماده سوداوی ترشی با عفوصت نماید و اگر این ماده صفراوی بود که بسوی معده از مرارهٔ بر وجه مذکورهٔ سابق بریزد یا از تر آنکه حادث مسر خصوصا چون لسان صفراوی مزاج نباشد و ایضا استدلال میکنند بر آنکه سبب حرارت مادی یا ساذج ست از جهت تقدم تغذیه بغذای بعید از دخانیت مثل نان و که چون بران جشای دخانی آید سببش معده بود و ایضا بر آن معاینه نمایند اگر آن مراری باشد دلالت کند بر آنکه سببش حرارت در معده است و اگر بار مراری بود و اجب میکند که سبب در معده نباشد چه لساست که آن سوء مزاج حار ساذج باشد و ایضا قی اگر صفراوی بود سببش معده باشد و الا جائز است که از طعم باشد و از معده بود چون بال سوء مزاج حار ساذج باشد و قی اول دلیل است بر آنچه در آن خارج گردد بر آنکه سببش حرارت معده است و اگر بلغم غلیظ یا مائی تفه باشد سبب او طعمه شد و اگر مثل این بلغم در معده حار بسیار نباشد و گاهی جشای دخانی و حامض بدلالت کند بر سهر که با آن معده دماغ کافی بر این هضم نیابد و مشتعل گردد و حموضت پذیرد و از آن آروغ

دود ناک شود و طعام ناگوارید بماند و اما اگر جشای حامض از غذای حامض نبود و بنا از غذائی که چون دران تفکر کنند بسوی حموضت متغیر گردد پس این
بسبب برودت معده باشد خصوصاً چون اندرین بعید از تمحض مثل عسل تجربه کنند و دریابند که حموضت می پذیرد پس حکم کنند که سبب آن برد معده است
بلا ماده یا بماده و آنچه با ماده بود ثقل در فم معده دائم بود و اکثر این باصحاب سودا یا اصحاب طحال و بکثرت که بسوی معده او فضول بارد فرود آید مثل
اصحاب مراقیا عارض شود و گاهی ترش میشود جشا از حرارت چون ماده حلو مصادفت نماید پس آنرا جوش دهد و ترش گرداند چنانچه جرجانی
نوشته که آروغ ترش بیشتر از طعامهای شیرین افتد و این چنان بود که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ ترش از حرارت
ضعیف تر تولد کند و اگر حرارت قوی تر باشد آن شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ را دودناک سازد و بر آروغ ترش از حرارت دلالت میکند آنکه جشای
حامض با علامات حرارت و التهاب و تلخی دهن و عطش و انتفاع بسرد باشد و دلیل بر آنکه حرارت معده گاهی ترش میکند طعام و جشا را اینست که
حرارت هوا شیر تازه را زودتر از آن ترش میگرداند که برودت هوا و گاهی لقی نیز بر ماده استدلال میکنند و چون جشا منتن باشد دلالت کند بر عفونت
در معده مانند دلالت بخر و گاهی بر قروح در معده دلالت نماید و سهکی و سمکی و حمائی دلالت بر رطوبت متعفنه مینمایند و زنگاری دلالت کند
بر حدت و حرارت مع عفونت و این دلالت شدیدتر مینماید بر حرارت از دخانی و اما اگر جشای غیر دخانی و غیر حامض باشد و مؤدی بطعم طعام بعید
بر تناول طعام بود دلالت بر ضعف معده از احاله طعام کند **و اما قراقر** دلالت میکند بر ضعف معده و سوء اشتمال او بر طعام و بر غایط طلب
و اما استدلال از رنگ چهره پس بدانکه رنگ شدید الدلالت بر حال معده و کبد است در اکثر امور و اکثر امراض معده بارد رطب میباشد و رنگ اصحاب آن
رصاصی بود و اگر با آن صفرت باشد مائل بسفیدی بود **و اما استدلال** از اوجاع معده مثل وجع ممدد است که آن دلالت بر ریح میکند و گاهی
بسبب شدت امتلای معده از طعام باشد و فرق میان هر دو اینست که ریحی در اکثر با خفت و با انتقال بود و وجع ثقیل بر امتلا دلالت کند
و لذع دلالت مینماید بر خلط حامض یا حریف یا عفص یا تلخ **و اما استدلال** بدانچه بر آن از حس معده میکنند تفصیل او آنست که چون احساس
کنند در معده بدانچه دلالت نماید بر سوء مزاج آن یا بغیر ثقل باشد و آن سوء مزاج ساذج بود و یا با ثقل بود و آن مادی باشد پس با این ثقل لذع بود
یا نه اگر لذع نبود یا سقوط نبض و سردی اطراف و مانند آن در اینجا باشد او بسبب دم جامد در معده بود و یا چنان نباشد و آن بسبب بلغم تفه بود
و اگر ثقل بسیار بود بلغم زجاجی باشد و اگر اندک بود مائی رقیق یا زجاجی اندک باشد و فرق میان هر دو آنست که آب دهن در مائی رقیق و بسیار باشد
و اگر با ثقل لذع بود پس اگر با آن التهاب نباشد ماده حامض بود یا سوداوی اگر آن با تحلل و سهر و مانند آن باشد و الا بلغم حامض بود و اگر با آن
لذع التهاب باشد ماده حار بود و اگر مع ذلک تلخی دهن باشد ماده صفراوی بود و اگر تلخی دهن نباشد ماده سوداوی محترقه بود و اگر در اینجا تحلل و سهر نبود
باشد و الا بلغم مالح بود و بعد تلخی دهن یا زائد بر ثقل بود پس صفرا صرف باشد یا چنین نباشد پس مخالطت ماده دیگر بود یا سوداوی اگر مرارت و حموضت
یا عفوصت باشد و الا بلغمی باشد **و اما استدلال** از آنچه موافق یا منافی یا موذی باشد چنانست که نظر کنند که آیا اشیای سرد او را موافقت میکنند
یا چیزهای گرم یا خشک یا تر بعد از آنکه رعایت یک امر کنند چه بیشتر غلطی واقع میشود چون رعایت آن نکنند و او اینست که بسیار باشد که اشیای گرم ده
علیان خلط رقیق مائی رطب یا سوریت خلط بلغمی را بشکنند پس گمان شود که از استعمال آن انتفاع حاصل شد و در اینجا حرارت است و حال
بر خلاف آن باشد و ایضاً چیزی گرم بیشتر خلط حار را دفع کند و آنرا تحلیل نماید و گمان افتد که از آن نفع بهم رسید و در اینجا برودت است و حال آنکه عکس آن
باشد پس بر طبیب واجب است که با وجود این هر دو امر بطرف سائر دلائل نظر دارد و در حین منافع کاذبه مفتون نشود و گاهی درین استدلال بوجهی دیگر نیز
غلطی واقع میشود و آن اینست که دوای وارد بدن چون نفع کند پس گاهی نفع او بدین جهت باشد که سبب مرض قلع کند و گاهی نفع او بدین سبب باشد که زائل
میشود اعراض مرض و جائز است که نفع یکی ازین هر دو مضاد منافع بدیگر باشد مثال این آنچه عارض میشود اصحاب مراقیا را که گاهی ایشان نفع میگیرند
با شیای بارده و این بنابر اصلاح آنها مزاج کبد را و کسر حدت ماده سوداوی میباشد و گاهی منتفع میشوند با شیای حاره از بهر تحلیل آنها ریاح و نفخ را

که در اپستان بسیار میباشد و ایضاً چون اپستان را از دو اضرر عارض میشود پس گاهی اضرار او بسبب زیادتی در اعراض میباشد چنانچه درینجا ذکر آنکه بعضی از امراض آنست که باجتماع دو سبب متضاده عارض میشود مثل بعض انواع مراقیا که آن از حرارت کبد مع برودت معده حادث میگردد و درین هنگام گاه منتفع میشوند باشیای حاره و گاهی بچیزهای بارده و گاهی از هردو ضرر میبایند و این همه از انجهت است که رعایت آن استدلال موافق میشود

واما استدلال باحوال مشارکات چنین باید کرد که مثلاً نظر کنند که آیا دماغ منفعل از اسباب نوازل یافت بسوی معده برای نوازل است و یا کبد که مولد صفرا باعث اینجاست و یا طحال عاجز از تنقیه سودا و ورم کثیر السوداست و این تعرف برای سبب است و نظر کنند که آیا پیش چشم شی غیر معتاد غیر ثابت متخیل میگردد و آیا عارض میشود صداع و وسواس با امتلاء و ثقل یا خلو معده و کذلک دوار خاصة و آیا حادث میگردد خفقان با امتلاء یا جوع یا غشی و تشنج و این تعرف برای عرض است پس اگر امتلاء خیالات یا صداع یا وسواس و منامات مختلفه یا خفقان یا سبات عظیم حادث کند معده ممتلی و ضعیف و بدان سوء مزاج باشد و اگر خفقان و صداع و غشی و وسواس در حالت خوا پیدا گردد بدانند که معده قبول میکند صفرا و خلط لذاع را که بسوی فم معده نزد خلا آمده و یا خلط سوداوی و یا خلط بارد را و فرق درین بسایر علامات که مذکور شد توان کرد و آنچه ازین اسباب در اسفل معده باشد صداع و صرع و غشی و تشنج که ازان پیدا گردد عظم نمی پذیرد و اعراض داله بر احوال آن بمشارکت بعضی دماغی اند مثل اختلاط ذهن و سبات و جمود و وسواس و بعضی قلبی اند مانند غشی و خفقان و سوء نبض و بعضی مشترک اند مثل بطلان نفس و عسر او و سوء او

طریق تشخیص

اسباب امراض معده حادث از سوء مزاج و ریاح و فساد غذا اینست که اگر کسی شکایت مرضی معده کند اول دریافت این امر نمایند که سببش سوء مزاج ساذج است یا مادی و این چنان باشد که از مریض بپرسند که در معده سبکی معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی گوید ساذج بود و الا مادی و ایضاً قی غذای محمود خورانیده قی کنانند پس اگر طعام مختلط ببعض مواد بر آید سوء مزاج مادی بود و اگر آمیزش چیزی از اخلاط بدان نباشد سوء مزاج ساذج بود و ایضاً بول نظر کنند اگر ثخین غلیظ باشد سوء مزاج مادی بود و اگر صاف رقیق باشد سوء مزاج ساذج بود و ایضاً غثیان قویترین علامات سوء مزاج مادی ست و ایضاً ساذج مزمن عسر البرء بود بخلاف مادی که سهل العلاج ست بعد ازان سوال کنند که تشنگی هست یا نه و هضم قویست یا ضعیف اگر تشنگی مفرط و هضم قوی گوید حال قلت اشتها و حبشای دخانی یا بخاری قلیل الدخانیه و سهولت آب و جع انتفاع از مبردات و احتراق و فساد اغذیه لطیفه مثل گوشت طیور و مانند آن هر چه حار و قلیل المقدار باشد و انهضام اغذیه غلیظه بارده و خشکی دهن و التهاب معده و تضرر بمشروبات حاره و تقدم استعمال اشیای حاره یا مقام در هوای گرم نیز بپرسند اگر این آثار تنها یافته شوند سببش سوء مزاج حار ساذج باشد و اگر با آن تلخی دهن و غثیان دائم و بسبور کثرت ماده یا بودن او منشرب در قعر معده و بعد طعام بحالت قلت ماده یا رسیدن او بسوی فم معده و قی صفراوی و براز عراری اگر ماده در معده منتشر نباشد و زردی بول و براز و لذع فم معده بعد تناول طعام و آروغ منتن حریف نیز باشد سببش سوء مزاج صفراوی بود و اگر صرف افراط تشنگی و خشکی زبان نماید و با آن هزال بدن و ذبول او و تخفیف آب و تبغض طبع و انتفاع باغذیه رطبه و عرق و ادهان و نفرت از اغذیه یابسه باشد سببش سوء مزاج یابس بود و اگر با وجود این کثرت اشتها مع ضعف هضم و کثرت نفخ و وسواس خیالات فاسده و وحشت و حرقت معده و ترشی یا زمختی دهن و صفرت لون مع سواد و غلظ قاروره و سیاهی آن و بطوء صغر و تواتر نبض و کثرت قی حامض مضرس و عظم طحال و اختلاج مراق باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و اگر تشنگی کمتر و هضم ضعیف بیان کند و رنگ چهره سفید مائل بزردی باشد و براز زم و غیر منهضم و منتفع باشد و بمنع اشیای حار بالفعل بر معده و تناول اشیای حاره حریفه انتفاع یابد و اشتها زیاده بود و آروغ ترش آید و اغذیه خفیفه منهضم گردد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و باشد که این سوء مزاج بدان حد رسد که هر روز بعد چند ساعت از طعام ماکول تمدد و وجع عظیم کرده و ان قی رطوبت ترش ساکن نشود عارض گردد و گاه مؤدی باستسقا ذرب گردد و یا دماغ در آفات این سوء مزاج شریک گردد و صداع و طنین و مانند آن ظهور نماید و اگر اتفاق سوء مزاج

بارد مزاج اصلی مدافعت قراقر و نفخ و جشاء و عطش کثرت پذیرد و فساد زیاده گردد و اگر بسببی دیگر احتیاج بفصد افتد و بعد ازو بمعدی گردد و اگر با وجود عدم تشنگی
اشتها ساقط بود و بطعام کشیدن غذا رغبت نباشد بلکه میل بسوی چیزی باشد که در آن حدت و حرافت بود و چون آن را تناول نماید نفخ و تمدد و غثیان و کرب
و آروغ استراحت یابد و جشا ترش حامض و تخمه و کثرت آب دهن خصوصاً وقت خواب و تغیر رنگ بسفیدی و ترهل بدن و بیاض قاروره و خامی آن و بطوء
نبض و لینت آن و قی بلغمی باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر از اغذیه رطبه و رسومات متنفر باشد و از نان و از شرب آب بارد و تناول فواکه رطب
و بقول بارد ایذا یابد و از تقلیل غذا و از غذای یابس انتفاع حاصل گردد و کثرت لعاب دهن و غثیان و سرعت انحدار طعام باشد سببش سوء مزاج رطب ساذج
بود و بسا است که بر فم معده رطوبت یالها باشد و صاحب او بر آنچه بخورد توهم کند که اگر حرکت نماید قی گردد و ایضاً اگر با وجود آثار برودت تمدد در معده و میل
و ترشی و بطوء طعام و کثرت ریاح نازله و جشا بدریافت گردد سببش ریاح باشد و اگر با وجود تمدد و ترشی غثیان و حرقت معده و تغیر آروغ و تن
برار باشد سببش فساد هضم غذا بود و بدانند که ترکیب علامات بعض انواع سوء مزاجات دلیل سوء مزاج مرکب باشد و ایضاً اگر لعاب دهن سائل شود
خصوصاً وقت گرسنگی و در حالت پری شکم ساکن گردد و غثیان تکلیف دهد و هرچه بخورد بعفونت متغیر گردد و بخارات بسر متصاعد شوند و صداع آرد سببش
سوء مزاج حار رطب بود و اگر با وجود تشنگی و خشکی زبان ذبول بدن و یبس براز باشد سببش سوء مزاج حار یابس بود و اگر بدن سفید و مترهل نماید و کسل در حرکات
پدید آید و براز نرم آید و دهان مریض پیوسته از رطوبت لزج تر بود و آروغ ترش و غثیان ریح دهد سببش سوء مزاج بارد رطب بود پس اگر آب دهن غالب بود و طعم
ملح دهن و جشا باشد بر کثرت رطوبت دلالت کند و اگر حموضت دهن غالب باشد بر کثرت برودت مزاج دلالت نماید و اگر مریض هر روز لاغر تر شود و دهان
خشک باشد و میل آب کمتر بود و آروغ ترش باید و طعام بدگوار بود و صغر و بطوء نبض و سفیدی قاروره و کثرت اشتها و تخمه بود سببش سوء مزاج بارد یابس شد

علاج کلی معده

بدانکه معده بمنزله حوض بدنست و صحت بدن موقوف بر صحت آن چه سلامتی حال اعضا موقوف بر تندرستی مزاج است و آن منوط بصلاحیت اخلاط
و صلاحیت اخلاط موقوف بر ترتیب جودت غذا و این هر دو بدون سلامتی حال معده نفعی نمی بخشد و از اینجاست که حکمای اطبا بدین اعتبار مثل حکماء
ابن هبل و کندی و محمد بن الیاس و غیرهم معده را از اعضای رئیسه شمرده اند بالجمله عضویست شریف هر قدر که اهتمام در معالجه آن بکار برند رواست و موجب
صحت جمیع اعضا و از آنکه تقاضای غذا و هضم آن مخصوص معده هست و محتاج الیه سائر اعضاست او را عضو مشارک گویند و آفت او موجب آفت همه
اعضاست لهذا رعایت او ضروریست در علاج هر مرض پس حافظ صحت معده را می باید که در معده از اجتماع اغذیه و اشیای دیر هضم و مفسدات
اشتها محترز باشد و شرب آب و شراب بر ناهار خصوص در مزاج بارد و استعمال فواکه رطب خام جمله از مفسدات معده اند از آن اجتناب نماید و لزوم ریاضت
معتدل و گاه گاهی فاقه کردن حافظ صحت معده است و اصول سبع که در اصلاح معده دائم رعایت آن لازمست **اول** استعمال دوائیست که دباغت
او کند چون سترخی گردد و این معنی در دوائی بود که عفوصت و قبض مادی بوده باشد همچون آمله **دوم** آنکه جلا دهد و از آن مساند و خمل او را پاک کند
و این معنی در ملطفات و مقطعات و محللات صورت بندد مثل قرنفل **سوم** آنکه تسابیه او را بجنباند و این معنی در آنچه حموضت و حرافت و مادحت داشته باشد
حاصل آید مانند لیمو و خردل و آبکامه **چهارم** آنکه ریاح را تحلیل کند و رطوبت بازد وی زائل سازد چون زنجبیل **پنجم** آنکه سده او را بکشاید چون صبر **ششم**
آنکه قوای او را انعاش آرد مثل زعفران **هفتم** آنکه حرارت غریزی او را نگاهدارد چون مصطکی **و از نتائج** افکار صاحب نزهة است و رای جمعی از
متقدمین بران قرار یافته که چون مصطکی را بیست وزن آن ماءالحدید در کوزه نو بجوشانند تا سوم حصه آن بسوزد پس هر روز هفت مثقال از آن بنوشند
صحت معده را نگاهدارد و قائم مقام ادویه کبار است و آب آهن تاب و معدن حدید و گلاب قرنفلی که سه توله قرنفل کلان کلا هار را در یک شیشه گلاب دو دقت
انداخته چهل روز در آفتاب بدارند و شب بردارند و بعده از سه توله تا هفت توله استعمال کنند بسیار فائده میکند و اگر با سفوف مصطکی ساخته و برابر آن
نبات بدهند بقول ملوخان اثر عجیب دارد و از آنچه معده را قوت دهد و صحت او را نگاهدارد و تسابیه را قوی سازد و رطوبات را زائل کند و سوء هضم و تخمه دفع کند

را دفع کند و در تقویت باه اثری عظیم دارد معجونی ست که انطاکی ترتیب داده و آنرا معجون مغنی مسمی ساخته و آن اینست زنجبیل کرویا انیسون مغز حلبه جوز
بویا قرنفل هر کدام یکجزو پوست ترنج مصطکی عود هندی هر کدام نصف جزو زعفران برگ سداب ملح خبث الحدید مدبر سعد هر کدام ربع جزو کوفته بیخته با چهار چند
مجموع عسل مصفی و نصف آن آب نعناع و ربع آن هر یک از آب لیمو و آب سیب و آب آس سرشته در آخر قدری عنبر و مشک بگلاب حل کرده اضافه سازند
و این ترکیبی ست که مثل او یافته نمیشود و شربتی دو درم و قوتش تا بیست سال باقی می ماند **و بقول شیخ** در امراض معده علاج کرده میشود بمشروبات
و اضمده و نطولات از آبهائی که در آن ادویه جوشانیده باشند و یا طلیه و مرخات از ادهان و مراهم متخذ از سوم مطبوخ در آبهائی که در آن ادویه پخته باشند
اما نفع اطلیه و اضمده در اینجا زیاده از نطولات ست که نطولات را در آن تاثیر ضعیف ست بخلاف دماغ و چون بطول علاج کنند اگر علاج جرم معده از طرفی
که متصل به پشت ست مراد باشد باید که نطول را از مکانی که بعداد مستعد به باشد بریزند و اگر مراد علاج آنچه در داخل معده است از اطعمه و رطوبات و مانند آن
باشد باید که سکوب از مکان متوسط بود و جالینوس گفته که ضماد و کماد در نفع سریعتر از مشروبست و بدانند که علاج آنچه عارض میشود از سوء مزاج در
کیفیتین فاعلتین یعنی حرارت و برودت سهل تر ست بسبب سهولت وصول طبیب بسوی ادویه مضاده آن هر دو که شدید القوة اند و اطبا را درین اختلاف است
بعضی گویند که علاج بارد باید که سهل تر باشد زیرا که ادویه حاره قوی تر از ادویه بارده اند بضرورت آنکه حرارت اقوی کیفیات فاعله است و بهر آنکه سخونت باطن
بدن اعانت ادویه حاره بتسخین میکند و ادویه بارده را ضعیف مینماید و بعضی گویند که علاج حار خیلی سهل تر ست بهر آنکه مزیل امراض فی الحقیقة طبیعت ست
و ادویه معین آنست و طبیعت در سوء مزاج حار لا محالة بسیار قوی تر از ان باشد که در سوء مزاج بارد پس قوت آن بر ازاله سوء مزاج حار قوی تر باشد و بهر آنکه
آبد وارد بر معده از آب و غذا بیشتر از ان باشد که احتیاج بسوی او در تغذیه نفس اوست و این لا محالة تبرید واجب میکند و بر ان مشکل میگردد و بهر آنکه اکثر
در معده بلغم بسیار پیدا میشود و این معین بر تبرد اوست و حق آنست که علاج سوء مزاج حار در ابتدا اعسر تر ست از سوء مزاج بارد در ابتدای او و اما در انتها
امر بالعکس باشد و این بهر آنست که طبیعت در ابتدای سوء مزاج حار اگر چه شدید القوة از ان باشد که در سوء مزاج بارد لیکن او شدید الاهتمام بدفع این مزاج
نیست بنابر قلت منافات میان طبیعت و حرارت و در سوء مزاج بارد چنین نیست و اما در انتها طبیعت بطول مقاسات سوء مزاج حار در ایشان بدفع او متفرغ
نمیشود و در ینوقت غیر شدید الضعف میباشد و در سوء مزاج بارد چنین نباشد چه برودت مستقر نمیگردد مگر آنکه طبیعت بسیار ضعیف گردد و الا در اول امر آنرا دفع میکرد
و اما علاج آنچه از سوء مزاج در کیفیتین منفعلتین یعنی رطوبت و یبوست عارض میشود صعب تر ست و خصوصا مزاج یابس بهر آنکه مقابله هر واحد از ینها
بقوت ضعیف التاثیر میباشد و مقابله مزاج یابس که عارض باستعمال اشیای مرطبه صعب تر از همه است و مدت تسخین بارد مثل مدت تبرید حار ست و خطر
در تبرید عظیم تر ست در هر عضو و مثل این اعضای شریفه شدید تر و خصوصا معده که آلة هضم غذا و احالة آنست خوف در تبرید آن اعظم از تسخین ست لا سیما چون
بعض اعضای مجاوره معده سوء مزاج بارد یا ضعف باشد و خطر در ترطیب و تجفیف مشابه یکدیگر ست الا مدت ترطیب اطول ست **و بدانکه** امراض معده
چون مادی باشند و نوع ماده آن متحقق نگردد چیزی نافع تر برای او از ایارج نیست زیرا که او معین تر ادویه بر مصالح معده و تمام افعال خاصه آنست و جمیع
ایارجات مقوی معده منقی فضول اوست فلهذا او نافع ترین ادویه است در استفراغ آن و خصوصا چون نوع ماده که احتیاج باخراج آن باشد متحقق نشود زیرا که
مخرج اخلاط مختلفه است و واجب ست که ایارج اختیار ننمایند چون سوء مزاج بلا ماده باشد و آن مضر حار و یابس ست و در بارد قوی تر از ان اخذ نمایند
و هرگاه تنقیه معده نمودند از خلط خاص در معده خلط دیگر از عضو غیر منصب میگردد پس باید که بعد از ان تقویت معده نمایند تا آن خلط را قبول نکند
و بستن اطراف و تسخین آنها در حبس ماده منصب از غیر بسوی آن اعانت میکند و شربت خشخاش مانع شدید انصباب مواد حاره است پس اگر خلط بارد باشد
مقویات که بعد استفراغ دهند مثل مصطکی و قرص ورد صغیر و پودینه خشک و عود خام و قرنفل و مانند آن بکار برند و اگر خلط حار باشد رب حب الآس و اقراص ورد
که از گل سرخ و طباشیر و امثال آن ساخته باشند استعمال نمایند و کسی که صلابت و سخافت میان معده و کبد او یافته شود غذا و دوای او ماء الشعیر سازند
در شربت او روز بروز و تدریج نمایند از ده تا بیست تا صد در طول روز تا آنکه بر شرب او یکبار یا دو بار قادر شوند عوض غذا یا مزوره و قریب دوای مستفرغ

و فصد نکردند زیرا که سده و رمی مانع از کیلوس بسوی کبد است و چون فصد و استفراغ با عدم حصول بدل ما یتحلل جمع شود بالضرور مریض هلاک گردد
و این قرص برای تقویت موصوف است بگیرند مصطکی قرص ورد هر واحد سه درم کهربا پودینه خشک مرزنجوش عود خام هر واحد دو درم بشراب کهنه
یا سیب بخورند و واجب است که در تنقیه معده و آنچه در فضای او جمع شود یا لاحق باشد بشرب ادویه که از معده و جداول قریب بمعده تجاوز
نکند استعمال نمایند و اگر در یک دفعه نجاح حاصل نشود مکرر آن کنند که این افضل از آنست که استفراغ نمایند بدون حاجت با استفراغ
و واجب است که رعایت امر براز و بول در امراض معده نمایند و چون آنها اصلاح یابند معده بصلاح گراید و واجب است که در معالجات
معده اگر چه بحرارت او باشد چیزی شدید البرد وارد نکنند مثل آب شدید البرد و خصوصا در کسی که معتاد نباشد و ادویه محلله از ادویه قابضه
قوت خالی نباشند و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که ادویه مستعمله در علاج معده اگر مرض در قعر معده باشد باید که استعمال آنها بعد طعام نمایند که
درین هنگام قریب از موضع مرض باشند و اگر در فم معده باشد باید که قبل از طعام و بر نهار استعمال کنند تا بعد از آن مراد باین دوا اگر علاج معده باشد فقط
بغیر حاجت بسوی آنکه بعضو دیگر مثل کبد نافذ گردد باید که استعمال او بلا آب باشد برای بطوء نفوذ او و طول ملاقات او بمعده خصوصا اگر از سرعت نفوذ
او خوف ضرر بعضو دیگر باشد چنانچه اگر معده بارد و کبد حار بود و در استعمال ادویه برای تعدیل مزاج معده اگر خوف آن باشد که دوا بسبب قلت مقدار او تاثیر در معده
نخواهد کرد باید که با آب اندک استعمال نمایند تا مقدار دوا کثرت پذیرد و باکثر اجزای معده ملاقی گردد و این آب باید که سرد باشد اگر معده سوء مزاج حار بود و گرم
باشد اگر با آن سوء مزاج بارد بود و درین وقت آب حار برای دو امر نیست باید یکی آنکه حار سریع النفوذ از جهت معده بود و دوا از آن خارج گردد دوم آنکه از شان آنچه گرم است
که در معده طافی میگردد و لهذا مقتضی است و چون طفو یا ارتفاع بعض اجزای دوا بسوی اعالی معده لازم گردد پس فعل او در تمام موضع معده باشد و اگر مراد
با آن دوا اصلاح معده مثلا کبد نیز باشد باید که استعمال او با آب گرم نمایند و گویند که ادویه مستعمله را در تقویت معده باید که جریش یعنی غیر باریک دارند
تا ادویه دیرتر در معده ماند و خلطی حافر بردارد و ادویه خوشبو و غذای لذیذ تا فغر زود گوارتر از غیر خود است لهذا هرگاه که با ادویه این عضو بعضی ادویه عطریه بکار
فوائد جلیله مشاهده نمایند حتی الوسع از امتلاء و سوء ترتیب در اکل و هر چه مضر معده است احتراز ورزند و گرفتن خون که نفس معده خواه از رگ خواه از
حجامت باشد مضر معده است و ادویه لعابیه و ادویه سرفه همه مضر معده اند لاسیما انه واصل السوس

ذکر امور موافقه معده

اما بهترین اغذیه برای معده آنست که در آن قبض و مرارت بلا حدت و بدون لذع باشد و اما اصحاب نفع می یابند در تقویت معده بقوابض و بر مجموع واجب است
که افراط در استعمال قوابض خصوصا آنچه قبض او شدید باشد ننمایند که اینها تجفیف افواه معده آنها بجفیف عصاره و تسدید مسالک مواد و امتناع آن از خروج میکنند
و این شدید الضرر است و لهذا می باید که اقدام بر بلیله نمایند و آن در حمیات نکنند مگر بعد نضج تام پس اگر لا بد از آن باشد برفق استعمال نمایند و انا قدیه برای
ضعف معده بقول جالینوس پوست اندرون سنگدان ماکیان است و ترک جماع در تقویت معده بسیار نافع است و از تدبیر موافق برای اکثر معده استعمال
قی در هر ماه دو مرتبه است حتی که در معده خلط بلغمی جمع نشود مگر کسی را که موانع از قی باشد چنانچه در کسانی که غثیان ذاتی بالدم اکثر عارض شود و سهل ترین قی آنست
که ترب و ماهی بخورند تا آنکه چون عطش بسیار شود بر آن سکنجبین عسلی یا شکری با آب گرم نوشیده قی کنند و واجب نیست که بر او زیادت نمایند و طبیعت معتاد
قذف فضول بسوی معده گردد و بدانند که قی سهل خفیف غیر عنیف و غیر متواتر در وقت حاجت شدید المنفعت است و از تدبیر موافق برای اکثر معده اقتصار
طعام بر یک نوبت بغیر امتلاء در آن نوبت است و موافق ترین مسهلات برای آنها صبر و حشیش افسنتین و عصاره آنست چه در عصاره قبض محبس در حشیش
او مفارقت میکند و از ابقال موافق معده مویز شیرین است بنا بر آنکه در احشای معتدل است و او مسکن لذع اندک عارض معده بجای خود است و لذع بسیار
بقوتر از آنست و حب الاس نافع معده است و ایضا اکبر رطب و از بقول کاسنی بوستانی برای معده مائل بحرارت و همچنین شاهتره و اما کرفس علم النفع است برای
بلکه لکنتاع و راس می لیسر گرداند آنچه بالخاصیه دافع معده است تعلیق سنگ یشب است حتی که می او معه است چنانکه آن را در معاجین داخل کنند یا بوزن نیم درم از آن بخورند

ذکر امور مضر معده و امعا

بدانکه اکثر امراض معده تابع تخمه میباشند پس احتراز از آن نمایند و از اسباب آن اغذیهٔ غیر موافقه در کمیت و کیفیت او و بودن او غیر معتاد و از ابهور دیا ان نوع حمویت هضم اجتناب کنند و از اغذای معده استلای طعام است و امتلا بدنی متلی از طعام فربه میشود زیرا که طعام او نیک منهضم نگردد پس بدن از آن تازگی حاصل نمی نماید و امّا مسک از طعام که بآن بقیهٔ از شهوت باشد فربه میشود بیرا که معده او هضم طعام نیک می نماید **و بدانکه** طعامی که فی نفسه موافق معده نباشد نه بسبب اجتماع او با غیر او یا آن موافق نباشد بسبب کمیت خود و یا بسبب کیفیت خود و هر واحد از آن اگر بسبب علیان مصعد او بسوی فوق و یا حدوث ریاح دران یا حصول جسمی تحت غذا در رفع آن بفوق چنانچه عندا کل آب ما ئل بخفت باشد طافی گردد و استه عای دفع لقی نماید و اگر مائل بثقل باشد راسب گردد و استدعای دفع یا اسهال نماید و گاهی بعضی از آن طافی گردد بسبب اختلاف او در خفت و ثقل یا اختلاف حرکات ریاح که دران حادث شود و استدعای قی و اسهال هر دو نماید **و بدانکه** منع ثقل و ریح عظیم الضرر است و لباست که ثقل آنرا بفوق رد کند حتی که بسوی معده عود کند و ایذای عظیم رساند پس گاهی از آن مثل ایلاوس هیجان نماید و کرب و سقوط شهوت حادث کند و ایضاً گاهی ریح بسوی معده ارتداد نماید پس بخار او بسوی دماغ مرتفع شود و ایذا شدید رساند و آنچه در معده است فاسد کند **و بدانکه** هر آنچه دران با مرارت قبض نباشد از عصارات خصوصاً و در غیر او عموماً برای معده ردی است و جمیع روغنها مرخی معده و غیر موافق است و سالم تر آنها زیت و روغن پسته و روغن گل است و از ادویه و اغذیهٔ ضاره بمعده از اکثر امر لغز خلغوزه است و حقیقت رد باد روج و سلجم غیر مهرا الطبخ و حماض و سرمق و بقلهٔ سیانی مگر لبسر که و مری و زیت و ازین قبیل است حلبه و کنجد که آن نیز مضعف معده اند و شیر و عسل و خربزه مضر معده است و کذلک امخاخ و ادمغه و از شرابها آنچه غلیظ حدیث باشد و از ادویه جیع عود حب الفقد و اقحوان است **و بدانکه** جمیع ادویهٔ مسهله و جمله آنچه معده را برکند ردی است و جماع معده را مضر ترین اشیاست و ترک او از انفع اشیا باشد در قی هنیت اگر چه از جهت تنقیه نفع میکند لیکن ضرر کثیر بتضعیف او مینماید و جوع مفرط و بر طعام غلیظ و استیای ثقیل و ادخال طعام بر طعام منهضم ناشده ضار معده است **و گویند** که خوردن مشمش و شرب حجر الیهود و ادمان اکل حصرم و روغن پسته و کثرت استعمال آب گرم و شراب کثیر المزاج مردد ام استعمال فقاع شعیر و لحم قنفذ مضعف معده است

علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و جوع کلبی و جوع المعتی و عطش مفرط و فواق و وجع الفؤاد است پوست سماق و زرشک سائیده بسکنجبین و شربت انار آمیخته بخورند و صندل زرد در رطوبت شیر سماق یا سرکه و گلاب سائیده بر معده ضماد کنند و یا شربت انار ترش و شربت لیمون هر یک دو تولد در عرق نیلوفر و بید ساده و کاسنی هر یک پنج تولد بنوشانند و از تراشه کدو و برگ خرفه و کاهو و کشنیز سبز هر یک دو تولد و صندلین یکنیم تولد ضماد سازند و ضماد سوا ر خیلی مفید است و اگر در معده ضعفی بود شربت سیب شربت لیمون دهند و یا سکنجبین سفرجلی بالجملا اشربه و ربوب بارده مسکن حرارت چون شربت عناب و صندل و بنفشه و انار و غوره و لیمون و رب ریباس و سیب بنوشند و اغذیهٔ غلیظه از ترش بدهند و حصرمیه و سماقیه یا بطون گاو نافع است و اگر معده ضعیف باشد ز رمانیه و زرشکیه و حصرمیه با گوشت طیور و جوزهٔ مرغ غذا سازند و بالای طعام آب سرد نوشیدن معده گرم را بغایت مفید است و گل سرخ و صندل و خرفه و عدس ضماد کنند و این دوا جمیع امراض گرم معده را مجرب الطاکی است کشنیز خشک تخم کاسنی هر کدام یک اوقیه گل سرخ هلیلهٔ زرد مصطکی هر کدام چهار درم فوفل صندل سفید گل بنفشه رب السوس هر کدام سه درم همه را کوفته بیخته در آب نعناع و آب لیمو سه مرتبه ترکرده بدارند و خشک سازند انگاه با شکر طبرزد بقوام آورده ببرشتند و بقدر حاجت استعمال نمایند و خوردن طباشیر و عود و گل سرخ آمله با رب سیب سرشته نیز مفید و دیگر معدلات بارد مثل زرشک و انار و تمر هندی و سیب و به و غیر او نارنج و برگ حماض و رب آن و سماق و آمله و هلیله و رسک و صندلین و طباشیر و کافور و گلنار و کشنیز و کاسنی و عنب الثعلب و تخم خرفه و حب الاس و انار دانه و گل سرخ و بیست جو و گلاب و ماء الشعیر

و لیمو و آب غورہ و سرکہ و جغرات و آب رایب و دوغ گاو نعمل آرند و شرب و ضماد صندل سفید و سرخ و کذا شرب گل بنفشہ و ضماد آن بگلاب شرب
ترشی ترنج و کذا شوربای ماکیان و نمادن دست و پا در آب سرد و ضماد شگوفہ سیب ترش و شرب و ضماد عصارۂ بہی ہر واحد در تسکین التہاب معدہ
مجرب سویدی ست و کذا شرب و ضماد عصارۂ خیوط نرم انگور و عصارۂ حی العالم و عصارۂ خرفہ و عصارۂ عصی الراعی و بزر قطونا و انار ترش و خیار
و بادرنگ و شیر زنان و شنجار یعنی کاہو بری و کذا شرب طبیخ اصل السوس و ماء الشعیر با آب انار ترش و شربت انار ترش و آب انار ترش مع آب کشنیز سبز
و گل بستان افروز و سکنجبین و آب حصرم و سرکہ و ترشی نارنج و آب توت شامی و ماء القرع و دوغ گاو و کذا اکل بقلۂ گرسنہ و ماہی تازہ بی نمک و لحم سفیدہ ترج
و انار ترش و دماغ ماکیان و اسفاناخ مسلوق و لحم قثاء مقشر و شفتالوی پختہ و توت شامی و کدو و مہرا پختہ و دبق و فوفل و کذا ضماد آب کاسنی و بسوق
و یا عصارۂ اسفاناخ و یا روغن گل مخلوط بموم و یا آب سرد کردہ و یا اذن القسیس و یا عصارۂ قثاء و کذا امتصاص ریباس ہر واحد مسکن التہاب و حرارت است
اقوال حذاق **شیخ** میفرماید نفع میکند التہاب معدہ را شرب جغرات چون امن از سرعت قبول استحالہ و فساد او در معدۂ حار باشد و سرکہ
خصوصاً بکشنیز و رایب بقر و مغز خیار و کذا ماہی تازہ خاصۃً مسکن التہاب معدہ ہست اگر امن از استحالہ و فساد او باشد و آب سرد و کاسنی و قثاء و شفتالو
غیر شدید الحلاوت کہ مستحیل بصفرا نگردد و کاہو و ریباج و عدس و کشنیز سبز بسرکہ و کدو و مانند آن مخلوط بکافور و صندل و گل سرخ اگر احتیاج آن افتد
و ایضاً قرص طباشیر خورانند و خصوصاً چون در ینجا اسہال صفراوی باشد و غذا بیضۂ مسلوق در سرکہ و عدس و رمانیہ و سماقیہ و حصرمیہ دہند
و گوشت کہ ایشان را رخصت آن میدہند آن لحم تیہو و دراج و جوزۂ مرغ ست و اگر حرارت او بحد امساک قوت رسد غذا بارد غلیظ مثل قریص سمک
تازہ و قریص بطون و ایضاً ہر آنچہ دران قبض باشد بخورانند و رب خشخاش و شربت او بسیار نافع ست و تضمید بمبردات سود مند و گاہی مثانۂ
مملو با آب سرد بر معدۂ آنہا می نہند و چون تضمید معدہ یا ضمادہ مبردہ کنند باید کہ از سرد شدن حجاب و کبد کہ ضرر با فعال او رساند احتیاط نمایند
چہ بیشتر ازان آفت در تنفس و برودت در کبد عارض میشود پس اگر ضرری ازان دریابند تدارک او بریختن روغن گرم بران موضع و تکمید بدان نمایند
و بدل الضمادہ مشروبات کنند **شارح گیلانی** از مسیحی وغیرہ نقل کردہ کہ شرب ماء الشعیر مبرد و شیرۂ تخم خرفہ بشربت حصرم یا برب انار میخوش
یا رب سیب و شرب آب سرد بر جوامض و سکنجبین سکری مع سکنجبین سفرجلی نافع ست و اغذیہ کہ بایشان صلاحیت دارند امثال قریص
بلحوم جدی و ماہی تازہ و سکباج بلحم بقر و زیرباج معتدل و قرعیہ است اگر ہضم قوی باشد والا حصرمیہ و مانند آن از آبہای فواکہ حامضہ یا مزہ
و یا مثل دراج و کبک و جوزۂ مرغ و جدی و حملان شیر خوار و بہترین آنہا بچۂ مرغ ست کہ بالطبع مسکن حرارت معدہ ہست و بقول نافعہ کاہو و کدو کاسنی
و کشنیز ست و اگر حرارت قوی باشد قرص کافور برب بہ میخوش ممزوج با آب بارد ست و سکنجبین شکری و آب انار میخوش و آلو بخارا مناسب آنست
و آنچہ بایشان صلاحیت دارد دوغ بقر مفرد ست یا با بی قرص کہ اصلاح فساد مزاج معدۂ حارہ و اطفای التہاب و تسکین عطش نماید طباشیر صندل سفید
مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خرفہ ہر واحد پنج درم گل سرخ ہفت درم کافور یکدرم زرشک یا عصارۂ او شش درم گل ارمنی چہار درم آب
خرفہ سرشتہ قرص سازند و یکبار بقدر یکمثقال بدوغ گاو و یکبار با آب غورہ و یکبار با آب ترنج و یکبار برب ریباس بدہند و تضمید معدہ بمبردات مثل
صندل و گلاب و خرفہ و آب خلاف و محلب و کافور و آب پوست کدو نمایند و آلو بخارا و انار و مغز خیار و کدو و شفتالو بخورند و اگر باوجود حرارت
معدہ ضعیف باشد و حرارت ساکن شود گلقند شکری لطباشیر و گل سرخ و شربت لیمو و شربت حماض بخورانند **مصنف حاوی صغیر**
و صاحب ترویح گویند کہ ہر صباح سکنجبین سادہ صادق الحموضت دہ درم و گلاب دہ درم و یا رب ریباس یا سیب یا غورہ یا نارنج یا لیمو ہر چہ
ازینہا حاضر باشد دہ درم بگلاب یازدہ درم و برف یا جلیدہ بدہند و ایضاً آب صادق البرودت قبل طعام و دوغ مع برف نوشیدن مفید
و غذا مزورۂ انبرباریس یا تمر ہندی یا آلوی بخارا المغز بادام و شکر و یا قشمش دہند و مضیرہ بہترین غذای ایشانست **صاحب کامل** گوید
کہ ہرگاہ فم معدہ را سوء مزاج حار عارض گردد مریض را آب انار میخوش و شربت غورہ و رب سیب میخوش بنوشانند و این سفوف گل سرخ تخم خرفہ

مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد سه درم طباشیر صندل سفید گل ارمنی هر واحد دو درم تخم کشوث زرشک کشنیز خشک در سرکه تر کرده خشک نموده
هر واحد دو درم و نیم کافور نیم درم عود خام یکدرم باریک ساییده بقدر یکمثقال با آب انار میخوش و شربت سیب یا رب حصرم بدهند و این قرص نیز
استعمال نمایند طباشیر صمغ عربی کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه رب السوس صندل سفید هر واحد یکدرم کافور ربع درم همه را باریک ساییده بلعاب
اسبغول قرص سازند هر قرص از درم تا مثقال و با ربع گاو بقدر حاجت بخورند و ایضاً قرص طباشیر ملیس یا قرص کافور بدوغ یا شربت سیب ساده
یا با آب ترشی ترنج یا رب ریباس یا رب حصرم یا آب انار میخوش حسب قوت حرارت و ضعف آن بدهند و تضمید فم معده به آب خرفه و آب حی العالم
و آب کاسنی و آب کشنیز و آب کاهو و آب عصاره گل سرخ یا آب عصی الراعی و جراده کدو بصندل و گل سرخ و کافور و امثال آن با اندکی سرکه خمر و لیف
انگور نمایند و غذا بچوزه مرغ معمول به آب غوره یا آب انار یا آب انبرباریس مع شاخ خرفه و کشنیز تر و خشک و اندک نعناع دهند و ایضاً سکباج ما
ناربی و بوارد معمول به آب انار و آب زرشک بدهند **طبری** گوید که علاج سوء مزاج حار تنقیه بدن اول بفصد و اسهال است و در حالیکه سوء مزاج بسیط البته
استفراغ نشاید مگر در مزاج حار و سبب درین آنست که حرارت در معده اگرچه بسیط باشد او مولد فضول و مورث امتلاست پس درین حالت استفراغ
بدن اولی ست و بعد از آن بغذائی که شهوت او بدان میل نماید مداوا کنند و اطعمه که معده حار از آن انتفاع یابد آن بارد بالفعل و القوة ست مثل
حصرمیات متخذ از بچه مرغ کوچک مبرد و زیرباج متخذ از لحوم جدی مبرد و از دواء سیب خوشبو و امرود و بهی و مغز خیار ست و از ادویه رب حصرم و رب
سیب و رب سفرجل و سکنجبین ساده و تخم خرفه و اسبغول و دوغ گاو تازه تر واجب ست که طبیب تفقد مزاج کبد نماید اگر برای اعتدال نباشد بسوی
اعتدال خاص او رد نمایند چه علاج سوء مزاج معده در حالیکه جگر متغیر از مزاج خاص خویش باشد کم نفع میکند و از آنچه در سوء مزاج حار معده بدان
ضماد میکنند مثل آب عصی الراعی و جراده کدو و برگ بید و برگ اسبغول و برگ بادرنگ و پوست جو مطبوخ بکاهو و کاسنی ست و ایضاً بلعاب بزرقطونا
که در آن اندک شیاف امیثا حل کرده باشند اسفنج تازه یا صوف مغسول آغشته بر معده نهند و مریض را از گرسنگی مفرط منع کنند و نشستن در آب جاری
در گرما نهار تا که ریاضت و تعب نکرده باشند نافع ست و الا بعد از آن موافق نباشد **ایلاقی و جرجانی** مینولیسند که اسباب سوء مزاج حار معده بنهاد
طعام و شراب و ادویه گرم باشد و یا مقام در جای و هوای گرم و درین صورت چیزها دوغ گاو ست و آب انار شیرین و پست جو در آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد
دوغ با طباشیر و با قرص کافور دهند و آب غوره و ترشی ترنج و شربت ریباس و شربت لیمو موافق باشد اگر قرص مذکور با این شربت دهند جائز ست و کذلک
با آب خرفه مفید و نسخه او همانست که در قول گیلانی مسطور شد و اشربه بارده قابض آنرا موافق ست و شیره تخم خرفه بیاشامند و برگ کاهو و ساق او با سرکه و آن
در طعام کشنیز تر و کدو و کاهو بخیتن و بقلة الحمقا و بسرکه و مصوص معمول بگوشت ماکیان بسرکه و با آب غوره و با آب انار و آب زرشک و آب سماق سود دارد و مزورات نیز
درین نوع مفید ست و اگر با حرارت معده ضعیف باشد سکنجبین سفرجلی یا شربت انار یا سکنجبین بزوری هر واحد تنها یا باین سفوف دهند گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق مقشر
سه درم کشنیز خشک ده درم شربتی دو درم و تراشه کدو و برگ خرفه و ساق آن برگ بید همه را بکوبند و صندل سفید سوده با آن بیخته بر معده ضماد نمایند و طلی بصندل و گل و کافور مفید ست

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج

و آن ترجیع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و قیقیان و بطلان اشتها و جوع کلبی و جوع البقر و نفخ معده و جشاء و فواق ست مصطکی پوست ترنج هر واحد
یکماشه ساییده در گلقند آمیخته تناول نمایند و مصطکی سنبل الطیب عود پوست ترنج در سرکه و گلاب ساییده بر معده ضماد سازند و جوارش کمونی و دوای المسک
خورند و دیگر جوارشهای گرم چون جوارش عود و مصطکی و دارچینی و مربای گرم مثل زنجبیل مربی و جوز بوا و درونج و گلقند بخورند و معجون نجیح شیرین برای جمیع امراض بارد معده
از مجربات ست و ماء قرفین نیم مثقال دارچینی قرنفل بادیان خطائی دانه هیل مصطکی هر یک یکدرم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع آید عسل چهار درم اضافه
نموده نوشیدن برای سوء مزاج بارد معده و ریح بارده تالیف حکیم شریف خانست و شوربای مرغ و نخود آب و گوشت کبک و گنجشک و دراج و مانند آن
بدارچینی و قرنفل و خولنجان و کشنیز خشک و زیره خوشبو کرده غذا سازند و سنبل الطیب قرفه عود صبر افسنتین هر یک دو مثقال زعفران یکدرم باریک

بشراب یا آب سیب حل نمایند و شرب حب بلسان و عود بلسان و کرنیا و حب زنبق و رزمر اگر حرارت در معده و تیصوم در دهن باد و خولنجان و تنقیع عود البخور مثقال و سکبینج و جنطیانا و کبابه و قرنفل و اسطوخودوس دو درم مع پوست کبر یکدرم در ترنجبین دار چینی دو قرة العین یعنی کرفس الماء و سنبل هندی جوشانیده بادیان و انیسون و بسباسه و زنجبیل و اکل لقلقه ترنجبیل و مسلوق مطیب بر بیت و تخم آن سوده و گنجشک مسلوق مطیب بسر که و زیت و زیره و فلفل مطبوخ و لحم و کدا جوز مربی بعسل که بقدر فندق باشد مجرب سویدی ست و تسخین مع تحسک که مجرب است و شرب و ضماد نارمشک و فنانزه و زرنب و برگ ترنج و روغن بلسان و جوز بوا و اسارون و روغن البطم و دار فلفل و صعتر و اختلاط خردل الطعام هر واحد مسخن معده بارد ست و نیل و قاقله و مصطکی و کندر و ساذج هندی و پسته و پوست خارج آن و افسنتین و ثوم و سعد و انجدان و کرفس و کمون و قرفه و نانخواه و پوست ترنج و حلتیت و اذخر و کبر و کبابه و کاشم و عسل و گلقند عسلی و تقا نفسه و اکیان و مزیت و قرآن معجون فنجنوش جهت سائر امراض معده بارد و تحریک باه بعد یأس انسان و دفع تخمها و غثیان و سوء هضم و ضعف جگر و سوء القنیه و بواسیر مجرب انطاکی ست گیرند برادۀ خبث الحدید صاف هر قدر که خواهند و در سرکه کنند هفت روز تر کنند و هر روز تبدیل سرکه نمایند بعده سائیده از آن یکجزو و بگیرند و از هلیله کابلی و سیاه و آمله و بلیله هر واحد نیم جزو و شونیز و مصطکی و عود هندی هر واحد ربع جزو و جوز شامی و هندی و قرنفل و زنجبیل و دار چینی هر واحد ثمن جزو کوفته بیخته بریخته آن بعسل کف گرفته بسرشتند و اگر خوشبو خواهند مشک و عنبر در گلاب حل کرده آمیزند شربتی یکمثقال **اقوال حکما** شیخ الرئیس نوشته که اگر این مزاج خفیف باشد اختصار کنند در علاج آن بر اقراص ورد که در ان افسنتین و دار چینی داخل بود و طبیخ زیره و نانخواه و مطبوخ در ظرف آبگینه صاف و نانخواه را درین منفعت عظیم ست و اگر قویتر از آن باشد لابد ست از استعمال معاجین قوی الحرارة و بزور حاره و فلافلی و تریاق و مثرودیطوس و شراب سجزینا میبه و کمونی و اطریفل و سیاه و عنبر دیقون و دواء المسک و معجون اصطمخیقون و کندری هنگامی که طبیعت نرم باشد نافع ست و باید که امثال این ادویه مطبوخ سنبل الطیب و مصطکی و اذخر و امثال آن بخورانند و زنجبیل مربی نافع ست و ایضاً قرص ورد باسل آن عود و تحنین و فلافلی بشراب که آن شدید التسخین ست برای معده و استدلال میکنند بر غایت تاثیر و تلیون وی باید که حلتیت و فلفل در اغذیه استعمال نمایند که اینها کثیر النفع اند و ثوم نیز نافع ترین تریاقست و از ادهان نافعه در تدبیر معده روغن بابونه و روغن حنا و روغن مصطکی ست که در آن سنبل داخل کنند و اگر احتیاج بتقویه تر افتد اسق و مقل را در آن افزایند و اگر تقویه تر ازین حاجت آید روغن قسط و روغن بان و زنبق ست و از سایر مسوحات مثل شراب سوسن بعود و مشک و عنبر و از بزور حلبه و تخم کرفس و خطمی ست و بدانند که تسخین اطراف عنقریب تسخین معده می کند **صاحب کامل** گفته که هرگاه فم معده را سوء مزاج بارد عارض گردد صاحب او را گلقند عسلی القرص ورد کوفته آمیخته بدهند و بعد آن گلاب که در آن عود و مصطکی یا قرنفل یا آبیکه در ان انیسون و تخم کرفس و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و اگر ازین فائده نشود سجزینا یا دواء المسک یا معجون عنبر دیقون یا مرد دیطوس یا تریاق کبیر هر واحد بقدر حاجت یا آبیکه در ان زیره و انیسون و مصطکی و سنبل الطیب جوش داده باشند بدهند و فم معده را بعبادی که در ان مصطکی و مشک و عود هندی و گل سرخ و صبر و افسنتین و زعفران هر واحد بقدر حاجت باریک سائیده و آب بهی و شراب ریحانی سرشته باشند ضماد نمایند و اگر ادویه مذکوره باریک سائیده بروغن مصطکی و روغن قسط و روغن ناردین که در ان موم سرخ گداخته باشند آمیزند و مرهم ساخته بر فم معده ضماد کنند نفع بخشد و قیروطی معمول از سنام و مغز ساق و موم سرخ و روغن ناردین یا روغن مصطکی و زنبق و ماسد آن بسیار نافع ست و اگر سوء مزاج بارد در جمیع معده باشد اولا اصول امراض یا با سجزینا یا با دیگر از معاجین نافعه معده بحسب مقدار سوء مزاج بدهند و غذا مطیبات معمول از فراخ نواهض و دراج و تیهو و بازوی گنجشک بریت و مری و سداب یا نخود آب باشد و شراب کهنه ریحانی و شراب عسل و عنبر دیقون استعمال کنند **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورۀ نخود بمغز قرطم و دار چینی یا قلایای مسوبه مزیره دهند و زنجبیل مربی ده درم و یا جوارش مشک یا جوارش مصطکی سه مثقال بخورانند و این جوارش اصحاب این علت را نافع ست کندر و نانخواه و مصطکی هر واحد سه درم فلفل و اذخر و حب الغار و عود خام هر یک سه درم کوفته بیخته با مویز مع تخم سائیده بسرشتند و دو درم بدهند **خجندی** می نویسد که مریض را گلقند عسلی بعود و مصطکی بدهند و تدبیر فم معده بقیروطی معمول از روغن ناردین با قسط و از ادهان حاره خوشبو نمایند و این ضماد نافع ست سنبل الطیب گل سرخ انیسون نانخواه مصطکی فلفل مشک

بکنجد و سایده و بقیر وطی آمیخته باندک زعفران بر معده ضماد کنند و از اغذیه علایا و مطنبات مبزره لحوم فروج و تیهود هند و آب نخود فصادق الاجوزه مبلیده نوشید و جوارش عود و تریاق اربعه بایداد جرجانی و ایلاقی گویند که استعمال چیزهای گرم که محلل و مجفف باشند جائز نیست لیکن اشیای حار رطب مثل تیمم با عسل و شراب ریحانی قلیل المزاج و بر فم معده روغنهای حار رطب خوشبو مانند روغن سوسن و مصطکی و قسط با روغن بلسان آمیخته و یا اندکی موم کداخته و فلفل و فربیون با گرمی بسیار فربه در کتان گیرند تا معده را گرم کند و حرارت غریزی را برافروزد و احتیاط باید کرد تا عرق نکند که خشکی آرد و باید که شهوت او حرکت نکند زیرا که حرکت شهوت حرکات قوت غاذیه را مشوش کند و در طعام او زیره و نانخواه و دارچینی و فلفل و انجدان و انگذ و ثوم و کرویا داخل کنند و اگر سوء مزاج مفرط شود طلای نرفت گرم کرده تا بالای فم معده در روزی دو سه بار بسته و قبل از آنکه سرد گردد بردارند و هر صباح گلقند عسلی با آب انیسون دهند و معاجینی که در قرابادین مسطور است همراه جلابی که در آن انیسون و مصطکی و عود و بلسان پخته باشند بدهند طبری گوید که سوء مزاج بارد معده در جمیع اجزای او و یا در فم او و یا در قعر او می افتد و سبب فاعل آن غذای رطوبت اصلیه است و آنچه دلالت میکند بر صحت بر مستولی بر آن سوء هضم است و کراهت اشیای بارد چون معده فرو نزند و استراحت با شیای حارة بالفعل و القوة و تغیر لون بسوی جمعیت اگر بالطبع ابیض اللون باشد و بسوی کمودت و ارضیت اگر احمر اللون بود و آنچه معالجه این مزاج بدان کنند اینست که البته استفراغ بدو اکنند مگر آنکه در سائر اعضا امتلا بحسب اعضا عیه باشد که در ینصورت بحقنه مقابل القوت خلطی که در سائر اعضا صورت امتلا گردیده استفراغ باید کرد و اگر این نباشد استفراغ نکنند و لزوم نمایند بحسب سن و مزاج خاص و وقت و حسب سائر قوانین تناول معجونات معتدل در حرارت و اغذیه مسخنه و شراب معتدل الحرارة و معجونی که بتناول او دائم امر میکنند اینست مصطکی سنبل ناردشکک ناردین تخم کرفس انیسون نانخواه بادیان لسان العصافیر هر واحد پنج درم پوست بیخ کبر بست درم مرصاف صبر سقوطری هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و سه درم بر نهار تناول نمایند و بران اندک شراب بنوشند و تا ظهور اشتها بران صبر کنند و در اول ابتدای طعام بشوربای عصافیر یا قنابر یا لحم حمل یکساله نمایند و بالای طعام شراب بمقداریکه حرارت او برانگیزد بیاشامند و در آخر هضم قبل استکمال او داخل حمام شوند و آب نیم گرم بر معده و سائر بدن بریزند و تکثیر آن ننمایند بعده از حمام برآیند و معده را بپارچه بپوشند اگر موسم سرما باشد و اگر فصل گرما باشد داخل خیش شوند و بهوای بارد تعرض ننمایند و از معاجین که مداومت آن واجب این معجون است و احدی نیست که شکایت برد معده کرده مداومت بر تناول او نموده و آن شکایت او زائل نشده حنطیانا رومی سی درم دارشیشعان مشکطرا مشیع چوب وج اسارون اشنه حب بلسان هوم المجوس زنجبیل دارچینی هر واحد ده درم تخم کرفس بری انیسون ناردشکک طالیسفر هر واحد پانزده درم مصطکی زعفران هر واحد ده درم مرماحوز متعر فارسی هر واحد پنج درم سعد مقشر پانزده درم جوز فلفل کبابه هر واحد پنج درم سکر کرده معجون سازند و بقدر بندقه صغیره بر نهار و مثل او بعد طعام بخورند و این معجون برد معده را بالکل زائل میکند و واجب است که طبیب بداند که جالینوس در امر علاج معده علیل بغیر توجه بسوی سائر اعضا مبالغه در تحذیر نموده و واجب است که دانسته شود در مثل این موضع که چون طبیب غیر ماهر الحاح بر معده بارد و بادویه حار نماید و تفقد مزاج سائر اعضا سیما مزاج دماغ از قوت مشارکت مابین معده و دماغ ترک کند مزاج دماغ متغیر میگردد و در امر اعظم مهلک می اندازد و بدین جهت جالینوس وصیت کرده در معالجه معده که در آن سلوک مقرون باحتراز نمایند پس نیکو کار او وصیت نموده می باید که معالجه طبیب بتفقد مزاج سائر اعضا سیما مزاج دماغ و حفظ آن از تغیر باشد و در بین علاج اطبای حذاق را سری است که ایشان نظر میکنند بسوی مزاج اصلی پس اگر مزاج معده او در اصل بارد بود در مداوات او تعرض نمی نمایند و اگر در ثانی متغیر گردد مزاج او بسوی مزاج اصلی رد می نمایند و از آن در علاج تجاوز نمیکنند و رد مزاج او بسوی اعتدال غیر ممکن است مگر برد مزاج کل اعضای او بسوی اعتدال و این امری است بعید و اگر چه ممکن است و اما رد یکی از اعضا بسوی اعتدال که سائر اعضا غیر معتدل باشند غیر ممکن و لهذا آنچه معده بارد را بدان ضماد میکنند این ضماد است که او تنها صحت می بخشد در اکثر اوقات چون سوء مزاج بارد او متمکن نگردد و بگیرند ترمس تلخ بست درم و در شش داده سائیده بر روغن ناردین بسرشند و در تنور نان بپزند تا خشک گردد پس سرد کرده بسایند و مثل او از صبر و در مرد زان کنند در لضعف او باشد و همچنین مصطکی پنج درم سنبل سه درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر هر واحد ده درم چوب وج سه درم مغز پینه دانه ده درم جند بیدستر دو درم تخم کرفس جبلی سه درم بابونه

ادویه بسایند و با ترمس امیخته بشراب ریحانی بسرشند و بروغن بلسان بمقدار صالح بران بچکانند بعده بر پارچه طلای سطبر کنند و بر ناشتا بر معده گذارند
و چون طعام خورند این ضماد را جدا نمایند و روغن بلسان تنها چون بر معدهٔ بارد تمریخ کنند نفع بین نماید و دلک معده بدست و خسپانیدن طفل نزدیک
کرسن او میان چهار و هفت سال باشد بمعده و جلد سمور دستی چون بر معدهٔ بارد نهند نفع بلیغ بخشد موافق ترین اغذیه آنست که سخن بود و مجفف نباشد
مثل شوربای عصافیر و حسای که تحضر نشیح بط و نخوداب بمزاج ناهض و ترک جماع ضرر درست و بعض افاضل ذکر کرده اند که یکی را مزاج معده بارد بود و آن
حریص بر جماع بود روزی در حالت مجامعت بمرد **و بالجمله** در مداوات معده قانون بیان میکنیم بران عمل باید کرد بدانکه چون مزاج معده بارد باشد علاج
با دویه حار کنند و بحسب برودت آن حرارت ادویه باشد و چون مزاج او بارد یابس بود مقابله با دویه حار رطب بحسب برودت و یبوست او بحرارت
و رطوبت دوا نمایند و اگر مزاج آن بارد رطب باشد ادویه که مقابله بدان کنند حار یابس باشند و کذالک سائر افرجه و موضع احتراز درین آنست که
دوا بمزاجیکه مقابله او کنند در کدامی از کیفیات زائد نباشد بلکه مثل او باشد و این موضعیست که طبیب محتاج آنست که بمعرفت جید گراید و بانکه
و گاه منتفع میشود صاحب معدهٔ بارد چون سوء مزاج بارد بماده متمکن دران نباشد باسفنج که بشراب قابض را با اعتدال گرم کنند و اسفنج نو یا مغسول
بخاکستر یا آب دریای شور اگر کهنه باشد دران تر کنند و بر معده نهند و همچنین در روغن یاسمین که دران چیزی از ادویه حار جوش داده باشند
و در روغن بلسان سائر ادهان حاره چون قدری گرم کنند و دران اسفنج آغشته بر معده نهند نفع بین نماید و بدانکه این علاج وقتی ست که دماغ و کبد و قلب
حار مزاج نباشند و اگر سوء مزاج در اعضا مختلف باشد مثلاً معده بارد و مزاج دماغ حار بود در ینوقت استعمال ادویه حار در معده بطبیعت نتوان کرد
لیکن با حتراز بلکه چون تضمید معده باشیای حاره سخنه نمایند چیزهائی که مسکن حرارت دماغ باشد بر و بمالند و تقویت راس نمایند تا بخارات حار را قبول نکند و یا مزاج
ادویه ضماد معده کم کنند یا تعدیل میان هر دو نمایند و بالجمله در مثل این حال انچه ممکن باشد احتراز کنند کیلانی فرموده که واجب ست که استعمال مسخنات بحسب درجه
اعتدال برودت از سن و زمان و مزاج اصلی باشد و از مبردات و حموضات دفعا که بارد و البان و انچه از ان بسازند اجتناب باید کرد و ثابت این آثار مستوده است مصطکی
عدد هر یک سه جز و کبابه و دینه خشک و عود خام هر واحد یکدرم بمیبه باشراب کهنه ریحانی یا با آب انیسون مصطکی و قرنفل خورند و انچه نفع میکند ایشان را شراب
و جلاب مقوی با انیسون و مصطکی و عود و سنبل و مسک و جوارشات مقوی معده برای ایشان صلاحیت دارند مثل جوارش کمونی و عود و عنبر و سفرجلی و طلنجبین عسلی
با انیسون و درایانه دیو دینه و قوستیدن ما ر العسل سفوه بعود و قفاح اذخر و مصطکی مفید

علاج امراض معده از سوء مزاج رطب

و آن ضعف هضم و سوء هضم و تخمه ست باید که در علاج این اهمال نمایند که مؤدی باستسقا میگردد و بهر تعدیل مزاج اطریفل صغیر و قرص ورد و بالیله مربی
با مذکی مصطکی تناول کنند و گلاب بشربت آس با شکر و یا کشنیز خشک و سماق و زرورد و گلنار بگلاب استعمال نمایند و خوردن گلقند شکری با مصطکی و کذا
صحنات اسکندرانیه و کذا استفراغ بنسخ حنظل در تجفیف رطوبت معده مجرب سویدی ست و شرب کاشم یا گل سرخ مع انیسون یا زیره بشراب کهنه
یا هذبه یا کندر یا مرماحوز یا طمس یعنی علیق اطراف نرم یا تمر خام او یا فلک البطم یا انجدان یا گلقند عسلی یا افسنتین یا مری ستری یا ریحان کافوری
یا عود البخور مثقال یا ستا با نک که آن برنوف ست یا قاقله صغار یا آب آهن تاب یا بادیان یا خبث الحدید یا برگ ترنج یا آمله یا زرنباد یا ترنجبان یا کبر
یا برگ آس یا حب آس یا برنج کابلی یا نانخواه یا خولنجان یا سنبل الفقره یا راوند دو درم یا طراثیث یا قرة العین یا حماما یا حاشا یا سعد خشک یا سعو
قرطم یا ریحان سلیمانی یا وج یا کرد یا دو درم یا اسارون دو درم و ضماد و شرب فقار کنند و ابتلاع عدس مقشر نیم برشت و امتصاص اعواد مضغ لیمو
مالح دو درم بر نهار و ابتلاع آن هر واحد مجفف رطوبت معده است **اقوال بعض اطبا** شیخ میفرماید که چون رطوبت مادی باشد و آن اکثر بود علاج
بملطفات و مقطعات نمایند و انچه دران حرارت و حرافت باشد بعد از آنکه اشیای عفص بدان آمیزند و شراب قوی اندکی استعمال کنند و اغذیه
با ملطفات و مطبخات مشویه باشد و آب کمتر نوشند و قرص ورد معمول از گل سرخ تازه نافع سوء مزاج رطب معده و از انچه رطوبت معده را زائل کند

اینست که انیسون و بادیان هر یک یک درم در آب جوشانیده پنج درم گلقند مالیده بنوشند محمود شیرازی گوید که هر صباح مطبوخ انیسون بادیان هر یک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا آب گوشت با توابل حار و یا قلیهای متوبله مزوره یا لحوم ماکیان و تیهو مع توابل گرم بخورند و خوردن اطریفلات و زنجبیل مربی و جوارش مصطکی نافع و دیگر بگیرند جلنجبین عسلی ده درم و مصطکی و عود خام هر واحد نیم درم سوده در آن آمیخته تناول نمایند و بر دهن مصطکی و عود طلا نمایند و گاهی باشد که با انحلال طبیعت بسبب رطوبت و سوء هضم و تخمه میباشد و معجون خبث الحدید باین صفت نافع بود بگیرند بلیله سیاه و بلیله و تیر آمله هر واحد پارده درم سنبل پنج درم زنجبیل فلفل نانخواه کندر هر واحد پنج درم خبث الحدید ده درم خبث الحدید را بعد سحق مثل غبار در سرکه یکهفته بخیسانند بعده خشک کرده بریان نمایند و بعده را آمیخته بعسل کف گرفته معجون سازند تا یکهفته هر روز یک مثقال یا دو مثقال بخورند که آن تقویت معده و نشف رطوبت فضلیه آن و قطع خلفه و تحصیل لون و قطع دم بواسیر و حیض و ادرار بول نماید و تجوید هضم و تصفیه صوت و تقویت جمیع قوای طبیعیه کند ابن عباس گوید که هرگاه سوء مزاج رطب مفرط باشد حتی که معده سستر شده باشد و مریض داران خوف استسقا بود صاحب او را ادویه که در علاج سوء مزاج بارد ذکر کردیم بدهند و معده را آبیکه دران نمک و گل سرخ و سنبل الطیب جوشانیده تکمید کنند و صبر گل ارمنی شب یمانی هر یک سه درم سرگین کبوتر فطر دن بوره ارمنی سنبل الطیب قردمانا هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده بسرکه خمر سرشته بر معده ضماد نمایند و غذا نخود آب شبت و دارچینی و زیره و زیت مغسول و دراج و تیهو و کبک معمول مرصوص بسرکه و سداب و کرفس سازند و زبیب قابض بخورند

طبری گوید که سوء مزاج رطب در معده سهل العلاج ست بمزاجی که باشد و علاج مختلف میشود باختلاف مزاج یعنی مزاج جمله بدن بحسب قلت و کثرت رسد معوبت و علاج او اول باستفراغ بدن ست اگر در بدن امتلا باشد باین حب و الا بسیار اگر این دو شایخ باشد بگیرند تربد سفید یک نیم درم نمک نفطی دو ثلث درم ایارج فیقرا و درم حب النیل فرفیون هر واحد دو دانگ و مثل جمله بلیله کابلی تخم کرفس انیسون هر واحد یکنیم درم ادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی را در شراب صاف ترکرده گداخته دران ادویه دیگر آمیخته بعسل کف گرفته سرشته و سه درم ازان استواتر خورده باشند تا آنکه امتلا زائل گردد و اگر مریض ضعیف القوة و در بدن او امتلا باشد الّا این حب ترکیب دهند که منقی جلد معده از رطوبات ست و هر وقت که خواهند تناول نمایند بر نهار و یا بحکم سیری و در روز یا در شب و آن در هر روز دو مجلس لغیر تضعیف قوت آرد و دیگر بگیرند نانخواه کرویا انیسون زیره کرمانی سعتر هر واحد یکدرم بلیله سیاه و کابلی هر واحد دو درم مصطکی سه درم نمک نفطی دو ثلث درم صبر سقوطری مساوی همه ادویه کوفته بیخته بآب برگ ترنج سرشته حبهای بزرگ سازند پس اگر خواهند که بعد طعام بخورند نیم درم بدهند و اگر تناول در بر نهار خواهند یکنیم درم بخورند و اگر در شب میل نمایند نیم درم و ربع آن و تا یکدرم خورند و مداومت آن نمایند و چون در قوت ضعف محسوس گردد ترک نمایند و چون بدن و معده پاک گردد در الوقت گلقند عسلی هر روز پنج درم بخورند این در شایخ ست و ایضا اطریفل و سیاه و معجون اصفر سلیم تناول نمایند و اگر سوء مزاج قوی باشد در استعمال هترودیطوس و ایارج ارکاغانیس باکی نیست و بهتر و اسلم ازان ایارج فیقرا ممزوج بعسل تحت عصر و تناول او وقت سحر ست و از علاج خاص این معده بهت که صاحب او تیر طباشیر چه از آن بسازند تناول کند و نه پچه مرغ کوچک مگر آنکه بریان کنند و بران مری مالح بپاشند و انواع ماهی و فواکه و بقول رطب هم نخورند و از اطعمه بر لحوم حملان یکساله قلیه مشوی اقتصار ورزند و شراب او عسل یا مطبوخ عتیق باشد و اگر طبیعت میل بشیرینی نماید شکر و عسل جمع کنند و کسی را که در نفث خون یکبار آید و یا در صدر او قرحه در وقتی از اوقات عارض شده باشد علاج او بقی عنیف مناسب نیست و چون علاج ممکن گردد ابتدا در طعام او بشرب دائم نمایند و بهترین مالح طریخ ست بعده کوبج مع پوست بیخ او که مستعمل اصول و رق او دست ابتدا کنند بعد ازان شوربا که بسرکه کبر مطبوخ باشد بدهند بعده خردل و مانند آن از اغذیه دهند و در روزی که معالجه باین نمایند لحم تقرد بهیه خصوصا تازه در طعام او نباشد و بر طعام نبیذ تازه و آب گرم پی در پی بنوشند و چون امتلا گردد پر مرغ در روغن بادام آلوده در حلق بگردانند و هرگاه معده تنقیه یابد آب گرم جرعه جرعه بنوشند و بار دیگر تحریک نمایند پس در بن شسته سیب خوشبو بخایند و ثفل آن بیندازند و دران روز و شب چیزی نخورند فردای آن اندک گلاب که دران قدری مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و از طعام زنان بابازیره در مری نبطی ترکرده اقتصار کنند اگر خوف تشنگی باشد نان خشک تنها بخورند و اگر خوف ضعف قوت و دائم معتاد بخوردن گوشت باشد و یا بران ریاضت عنیف یا صناعت کاده بود لحم حمل مشوی یا طباهجه یا قلیه محرقه بخورند و اندکی شراب ممزوج بپاشامند و آنچه تقمید مثل این معده کنند این ضماد ست صبر زعفران مصطکی سنبل قرنفل ناردین تخم کرفس مساوی

نسخهٔ معجون خبث الحدید

نسخهٔ سفوف جوارش

نسخهٔ حب مسهل

بمالیند بران موم و روغن ناردین گداخته اندازند و یا بر چیلا کرده بر معده نهند و گاهی اسفنج در آب دریای شور و در شراب نیم گرم و روغن ناردین آغشته گرم
و روغن ناردین تنها و روغن مصطکی و روغن قسط بشل این معده نافع ست **واما** چون سوء مزاج رطب بحران باشد پس معالجه آن بقی و مسهل و تلیین نمایند و ادویه قوی الحرارت کار نهند

علاج امراض معده از سوء مزاج یابس ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و فواق و تشنج معده است باید که مرطبات مثل شیر گاو و روغن بادام و مانند آن مثل سپیدانه و بزرقطونا و لعاب
و کدو و یا شیر خر و یا شیر زنان و یا شیر بز با شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و قیروطی که از موم سفید و روغن بنفشه و کاهو ساخته باشد بمالند و غذا ماء الشعیر
و شربت نیلوفر خورند و تدبیر معده با دهان رطبه نمایند و استحمام بآب گرم کنند و زود تر بعلاج آن باید پرداخت که در آخر مشکل گردد و مؤدی بذبول شود
و اگر با آن تب باشد بدق مؤدی گردد و اگر سوء مزاج مستحکم باشد ترطیب سائر بدن نمایند باستعمال حمام مرطب و آبزن مرطب و غیر آن و تعقیل ابن الیاس
هر صباح جلاب از نیلوفر سه درم و شکر ده درم و یا آب هندوانه سه اوقیه و یا شیره تخم خرفه سه اوقیه بشکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره اسپغول کدو
و مغز بادام و لحوم جدی و فروج و ماهی رضراضی سازند و یا صدا از ترهندی بمغز بادام و اسفاناخ تناول نمایند و صاحب ملکی و جامع گویند که هرگاه
سوء مزاج یابس باشد عنایت ترطیب معده حتی الامکان نمایند که اکثر این مرض بعلت معروف بشیخوخت مؤدی میگردد و اگر با آن حرارت مضاف
گردد از آن تب دق حادث شود پس صاحب آن را شیر خر و شیر زنان بسفوف مرطب که در علاج دق مذکور گردد و دوغ گاو با آن سفوف بدهند و باب
که در آن بنفشه و نیلوفر و کدو و کاهو و جو مقشر کوفته و امثال آن جوشانیده باشند استحمام نمایند و غذا حسویکه برای اصحاب دق مسطور گردد
معمول بکنند و کاهو و اسفاناخ و قطف بطریق شوربا دهند و معده را القیروطی معمول از روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو بموم سفید و آب کاهو
و آب حی العالم و آب خرفه ضماد کنند و واجب است که بتدبیر صاحب این علت غایت عنایت مرعی دارند تا در ذبول نیفتد **قول الشیخ الرئیس** علاج آن
قریب بعلاج دق ست چه این علت دق معده است چون مستحکم شود اصلا علاج نپذیرد و ممکن نیست که برای ترطیب او تنها تعرض نمایند و بدن را
گذارند بلکه ترطیب او واقع نمیشود مگر بشرکت بدن پس در ترطیب این یکسان استحمام و نشاندن در آبزن ست و تکرار حمام بسبب مبالغ بیبوست پس گاهی
رخصت در مشی بسوی حمام و از آن نمیدهند بلکه نقل میکنند بسوی حمام و از آن بر بستر او تا حرکت تحلل نیارد و آنچه مترشح میگردد از آبزن نشف نگردد
و ایضا حمام مرطب قوت ست آنچه محلل ست قریب آنها نیارند تا آن مضاعف نگردد و واجب است که تحمیم ایشان بقوم کردن ایشان در آبزن باشد که حار
آنها بهوای حمام نیست و آب آبزن معتدل میان بارد و حار باشد چنانکه اقشعرار و لذع نیارد بنوعی که از آن منفعل نشود بلکه بدان لذت یابد تا ترطیب
و توسیع مسام نماید و مدت استحمام او چندان باشد که بدن منتفخ گردد قبل از آنکه در ضمور شروع کند و چون از حمام بر آیند اندک راحت گیرند پس البان
لطیف بیاشامند اگر تب نباشد و آن یا شیر زنان یا شیر خر یا شیر بز باشد و بهتر آنست که از پستان بمکند یا دو ساعتی که بدوشند قبل از آنکه از
گردد بنوشند و غذای شیر ده آنقدر باید که هضم کند و قبل او ریاضت باعتدال کرده باشد و غیر او رضاعت نکند پس اگر حیوان غیر انسان باشد جودت
هضم او از در اوست او بنتن بر از آن یا بعدم نتن و اعتدال او بمعیار رطوبت و جفاف او و افراط او در یکی از آن هر دو باستوای او یا بنفخ او و بنا بر حیثیت در آن
نمایند و حیوان را بیند مگر از برای ریاضت او بگذارند بعد از آن بمریض نظر کنند که آنچه از شیر بمار الشعیر نوشیده هضم کرده است یا نه و این
از روغ او و سبکی احشای او معلوم کنند سیما بعد ساعت چهارم یا پنجم اعاده استحمام آنها کنند بعده تمریخ اعضا بروغن نمایند تا ما نیست یکبیده آنها
و اگر معتاد بحمام باشند مرتبه سوم حمام کنانند و اگر اقتصار بر دو مرتبه صواب تر باشد در ساعت متخلله میان دو استحمام که مذکور شد زیادت کنند پس
راحت تام دهند و اگر مائل بشیر باشد یا دو دم بیاشامند والا ماء الشعیر محکم الصنعت که آب او بسیار باشد بعده خوب بجوشانند تا آنکه آب اندک بماند
و نان خمیری نمکین تنوری محکم الانضاج و ماهی رضراضی و مانند طیور خفیف اللحوم و نرم و تر مرغ خفیف اللحم مسمی باشیر بخورند و از لزج و صلب و غلیظ
اجتناب کنند و اگر کثیر الغذا باشد آنچه با وجود کثرت غذای او سریع الانهضام لطیف الکیموس رطب بود اختیار نمایند و کثرت غذا بمقداری باید که

و نمد بسیار نیارد و لا انا اندک لابدست در مثل ایشان و لابدست از آشامیدن شراب رقیق مائل بقبض قلیل الاحتمال برای امتزاج آب که آن تنفیذ غذا و انعاش قوت نماید و از شرب آب بارد که کفایت سیر و رساند غنی سازند ولیکن آن مقدار باید که بر معده طافی نگردد و قراقر نیارد ولیکن برای تعدیل ثانی و اول تمام یافته باشد و تا ممکن بود تفریق غذای اینها نمایند ولیکن طعام خفیف باید تا طعام سابق غیر منهضم را لاحق نگردد و این تدبیر آنها تا ایام کثیره باید و چون قدر انهضام نمایند در ریاضت و دلک و غذا افزایند و کنند و هرگاه قریب صحت شوند کشک شعیر و شیر قطع کنند و بدل ماء الشعیر دو روز یا یک روز حسو معمول از حمد کنند و غذا قوی زیاده نمایند با کارع و اطراف و لحوم طیر نرم ابتدا کنند طبری گوید که اکثر سوء مزاج یابس اصحاب سودا مستولی میگردد و گاهی در مزاج یابس محرورین میباشد و میان هردو در معالجه فرق است علاج اصحاب سودا صعب تر است و علاج محرورین سهل تر اما آنچه علاج مزاج یابس منفرد است اینست که البته استفراغ در ابتدای معالجه نکنند بلکه معالجه بدانچه منفتح و ملین و مرطب باشد نمایند بعد از آن استفراغ نمایند اگر بدان حاجت باشد و اما اول تدبیر او اگر حار مزاج باشد نوشیدن ماء الشعیر و شیر خر و ماء الجبن در وقت اوست و غذا جوزه مرغ رطب و شوربای لحوم جدی سازند و از فواکه سیب مر و انار میخوش و طلع و جمار و حفری است و ماهی تازه رضراضی و ماربا دهند و اما ماء الشعیر بعد طبخ اندک سپستان و جماز در آن بجلاب و شربت خشخاش و شربت اجاص بنوشند و انفع اشیا شرب لبست جو مغسول بآب گرم بدفعات کثیره و بعد از آن انداختن آب سرد و شکر طبرزد در آن و خصوصاً در زمان گرما است و اما شیر خر بنوشند بعد از آنکه ماده خر را کاسنی بستانی و بری و عصی الراعی و حشیش ها میشا اگر زمان ربیع باشد و برگ خلاف و شعیر مبلول اندک دهند و آن خورانیده باشند و هر روز شصت درم با پنج درم روغن کدو یا روغن بادام بنوشند و اما ماء الجبن باین طریق جوشانند که بگیرند شیر حیوان که آنرا حشایش رطبه خورانیده باشند بوزن دوصد درم و در دیگ سنگین نو بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه تخ شروع کند پس بست درم سکنجبین معمول بآب انار در آن اندازند و از آتش فرود آرند چون سیر شوند و از آن آب جدا گردد و از صافی که در آن صوف سفید باشد صاف نمایند بعده آن آب را باز در دیگ کرده از یک طسوج تا نیم دانگ نمک در آن انداخته یک جوش داده بنوشند تا ده روز بیاشامند و غذا آنکه مذکور شد بدهند پس از آن ترطیب باید و این معالجه عام است و جایز است که سوء مزاج یابس در جگر بیشتر از سائر بدن یا در قلب یا در دماغ باشد و این را سوء مزاج مختلف در اعضای مختلفه می‌نامند و جالینوس آنرا الغیر این اسم مسمی ساخته پس عنایت در این ترطیب بسوی آن عضو معروف باشد و اگر سوء مزاج در جمیع اعضا مساوی باشد آن مختلف نیست و آرجیجانس در کتاب خود در سوء مزاج عام ذکر کرده و حرانیان از او نقل کرده اند که سوء مزاج یابس چون در جمله اعضا متساوی باشد ظاهر نمیشود مگر بهزال و سواد لون و سخنه پس طبیب را استخراج جوهر علت ممکن نبود و گمان نماید که مریض در جبلت مهزول مخلوق شده و ماده اویابس بوده پس بمداوات او نشاید و طبیب ماهر ازان با بهون سعی استدلال مینماید و آن اینست که آنکه در جبلت برین صورت آفریده شده باشد بارد یابس متاذی نمیشود و باشیای حار یابس ایذامی یابد و کسی را که سوء مزاج یابس حادث شود باشیای بارد یابس متاذی میگردد و باشیای حار یابس ایذامی یابد و دیگران فرق کرده اند که هرکه در جبلت برین صورت مخلوق شده از غیر سیاه باشد و بران جبن غالب بود و هرکه را بعد از آن حادث گردد بر بدن او شعر متوسط باشد و بمرور ایام نقصان می پذیرد و چون این فرق ظاهر شود آنوقت بتدبیر که مذکور شد علاج کنند و اول با علاج نکنند و اما چون سوء مزاج یابس سودا وی باشد و سودا و غلبه یبس در جبلت نباشد علاجش قریب بعلاج اول است و در آن زیاده کنند نوشیدن ماء الاصول بروغن بادام تلخ و شراب متوسط بیان کهنه دنو و حقنه با دهان مثل روغن خیری و سوسن و یاسمین و در غذای او گوشت حملان مطبوخ بماش زیاده نمایند و بهترین چیزها که درین مزاج استعمال کنند سکنجبین معمول بسبزه عنصل است بعده بمقدار یک سکنجبین بنوشند مثل آن شربت خشخاش و جلاب افیاخ نماینده و دائم بنوشند و مقدار زیادت و نقصان درین بر طبیب است و بر مثل این معده ضماد نمایند بقیر و طلی متخذ از روغن بنفشه و روغن کدو تسقیه تاری برگ قطونا و آب عصی الراعی و آب بارتنگ داده و گاهی ضماد مینمایند بسویق شعیر مطبوخ بآب انار میخوش گاهی بشیر برنج معجون بآب انار ترش یا آب حصرم ضماد میکنند و طریق تجمید او اینست که شیر تازه بگیرند و در آن حصرم یا انار ترش بیفشرند که فی الفور منجمد میگردد و پس صاف کرده قبل از غذا بر [illegible] یک ساعت بر معده ضماد کنند

علاج امراض معده از سوء مزاج حار رطب ساذج

واآن وجع معده وضعف هضم وسوء هضم وتخمه است باید که بهر تبرید وتجفیف اطریفلات بکار برند ومربای هلیله با مصطکی وامثال آن استعمال کنند ودر دیگر تدابیر
همین رعایت مرعی دارند واین قسم سوء مزاج ما دامیکه قوی نگردد ضرر نمیکند وقیروطی از موم وروغن سوسن ساخته بمالند ویا مصطکی ناشته نبات سه قراگوگجه
یا آنرا جوش کنند که بقیه آید پس بنوشانند وغذا گنجشک بناں دهند وبقول شیخ بادات ناشته آنرا نافع است ودربرود تدبیر سوء مزاج حار ورطب جمیع تمام
وقرص ورد معمول از گل سرخ تازه نفع میکند واگر دریجا اسهال باشد قیروطی بروغن سفرجل استعمال کنند ومحمود گوید که اگر سوء مزاج حار رطب بلا ماده باشد
سکنجبین ساده ده درم وگل سرخ سوده سه درم مصطکی یکدانگ بدهند وغذا مزوره زرشک یا انار دانه بمغز بادام ولحوم ماکیان وتیهو خورانند وباقی علاج
او صرف عنایت بتبرید مزاج معده وتجفیف اوست واین سفوف نافع است انار دانه بریان ده درم طباشیر سه درم حب الاس سه درم مصطکی نیم درم
سعد یکدرم کوفته بیخته دو درم ازان با ده درم شربت به بدهند وهم او مصنف ترویج گوید که اگر سبب سوء مزاج معده حرارت مع رطوبت مائی باشد
علاج او مبادرت بقی از سکنجبین وآب گرم وآب ترب ست یا تخم ترب مطبوخ در آب ده درم بروغن کنجد آمیخته وهر صباح جلنجبین شکری ده درم سکنجبین ساده ده درم
وگلاب وعرق گاوزبان هر واحد ده درم بدهند وغذا زیرباج معمول از نخود ومغز بادام وسرکه وشکر ویا از نارنج مع نخود ومغز بادام وقت شمس خورانند وتطلیه
معده وبتی مکرر نمایند وهلیله مربی وسکنجبین شکری وطباشیر وجوارشات مجفف نافع ست واین سفوف مفید گل سرخ طباشیر هر واحد ده درم سماق سیرده درم
کشنیز در سرکه تر کرده بریان کرده پنج درم کوفته بیخته سه درم بشربت انار مز خوش یا سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین ساده هر کدام که باشد ده درم بدهند وشیخ ودیگر
متاخرین سوء مزاج دموی در معده ذکر کرده اند وبعضی گویند سوء مزاج حار رطب که با ماده رطوبی باشد علامتش آنست که شهوت طعام بر اعتدال باشد ولعاب
ازو بسیار آید خصوصا بهنگام گرسنگی وغثیان بود وطعام بموست متغیر گردد وباشد که قی رطوبی افتد وعلاجش قی آوردن بآب بستت وسکنجبین بزوری ست
ومداومت هلیله مربی وگلقند شکری با طباشیر وجوارشات وجز آن هر چه مجفف بود ومسخن نباشد **طبری** گوید که مداوات این مزاج وعلاج سوء مزاج حار در
نوع واحد ست ومختلف میباشد بحسب قوت وضعف وکثرت وعلامتش رطوبت بدن صاحب اوست اگر در افساد از حد تجاوز نکند واعتدال شهوت
ونرمی طبع وتغیر طعام بموست اگر بر مقدار واجب زیاده شود وارتفاع بخارات حار یا رطب بسوی سر وسیلان آب از دهن وقت خواب وانتفاع باغذیه وادویه
بارد یابس اگر برد ویبس آنها از مقدار قوت سوء مزاج تجاوز نکند واگر قویتر ازین باشد اضرر وفساد کثیر مودی گردد وصاحب این مزاج قذف وغثیان ایشان
جرب رطب عارض شود وعلاجش اینست که صاحب این مزاج نظر کنند اگر قوت صالح باشد فصد باسلیق کنند وچون مقدار فساد وسلطه او برآید بعد ازان
این دوا بدهند بگیرند غاریقون ملایم خفیف الوزن یکدرم تربد مجوف خراطیسی وحضض یکدرم نیم درم افتیمون افسنتین هلیله سیاه یکدرم ودو درم هلیله کابلی
پنج درم حب الغار سقمونیا زعفران یکدانگ وثلث درم جمله را بسایند بعسل سرشته شربت او سه درم بقوی مزاج وزیادت ونقصان آن بحسب قوت نمایند واگر
مریض جوان ودر سائر اعضای او حرارت شباب وبس باشد حرارت سوء مزاج واجب ست که استفراغ او باین دوا نمایند بگیرند هلیله کابلی وزرد وسیاه آمله
از تخمها پاک کرده هر یک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس حشیش غافث اسقولوقندریون هر یک سه درم افسنتین افتیمون هر یک پنج درم در مثل مطبوخ همه را
بپزند بعده صد درم اگر قوت متحمل باشد ازان بگیرند ویکدرم غاریقون ونیم درم نمک هندی وپنج درم شکر فانیذ مرقوق دران اندازند وسی درم مویز منقی دران
حل کرده نیمگرم بنوشند وازانچه صاحب این مزاج نفع میبینی باید معالجه باین ادویه است که ابتدا بقی شود وبترتیب نماید بعده شوربا که دران ترب بسیار
پخته باشند بنوشند واندک پیاز رطب وقدری شیرینی از عسل بخورند ودران نبید نوشلیط با آب گرم وفقاع بیاشامند وبعض افاضل بمضیغ اندک نمک نفطی
وسعد بخند استلا امر کرده اند وبعضی گفته اند که یکدرم تخم ترب ویکدرم تخم سرمق ویکدرم تخم شبت کوفته بعسل آمیخته عند امتلا بلیسند پس اگر قی خود بخود آید فبها والا
پر مرغ بروغن بادام چرب کرده در حلق بیندازند تا معده نقای تام یابد بعده بآب نیمگرم غرغره کنند ودران روز چیزی نخورند وصباح آن اندک جلنجبین وگلاب تجرع
نمایند وطعام باشتها بخورند وبهترین آن یخنی مرغ بریان ولحم حمل وشیر خواره بریان ست ودران اندک شراب معتدل میان حدیث وعتیق بنوشند واین قسمی ست

کردنوع امکان معالجه او برود واگر این ممکن نبود بدان معروض نمایند واطریفل وهلیله مربی استعمال کنند که این صلاح مزاج او دو تقویۀ معده او از قبول نماید وآنچه
تنقیۀ این معده بدان نمایند ادویۀ معتدله است مانند ادویه مارۀ نوشته مثل حضض شیاف مامیثا وکشنیز خشک وگل سرخ وقدری مصطکی وداندکی صبر وآرد جو وقصب الذریرة
وآس وسفرجل ومانند آن واگر اعراض مانع شرب دوا باشد حقنۀ معتدله یا کافی نیست اگر قوت علیل صالح باشد مثل این نسخه بگیرند خشک وبابونه واکلیل وبرگ چقندر
وبرگ کرنب وسبوس وخطمی وقرطم کوفته وجو مقشر کوفته جوشانیده بقدر حقنه گرفته دران اندک بورق ونمک سوده آمیخته بعمل آرند واین مزاجی است که بقول
جالینوس چون صاحب او تپ کند باید که ماء الشعیر بانک ادویۀ محلله بنوشانند چه ماء الشعیر تنها در تبدیل این معده تلیین مینماید وصاحب این مزاج
اگر روی التدبیر باشد اکثر او را حمیات عفنی یا از عفونت دم یا از عفونت رطوبت عارض شود سیما اگر مزاج کبد او حار باشد ۔

علاج امراض معده از سوء مزاج حار یابس ساذج

وآن وجع معده وضعف هضم وسوء هضم وتخمه است بهر ترطیب وتبرید مزاج معده شیر وماء الشعیر وحسو هائیکه از آرد جو ودروغن بادام وشکر
ساخته باشند بنوشند واز بین قبیل است ماهی رضراضی ویا زردی طیور خفیفه وبمعده اشیای مرطبه بمالند وبریزند وهرگاه سوء مزاج یابس متمکن شود از آن او
ممکن نیست مگر بترطیب همه بدن باستعمال حمام مرطب وآبزن مرطب وادهان مطیبه وتناول اغذیۀ مرطبه وشیر گاو نافع ترین اشیاست جهت ترطیب
واعانت طبیعت وبقول جرجانی اگر با سوء مزاج گرم خشکی باشد گلاب ودروغن بادام وشیر خربه بهند دران بنشانند ودروغن بنفشه بمالند چنانچه
درعلاج دق مذکور گردد وصاحب ترویح گوید که علاج این قریب بعلاج حار ساذج است لیکن درینجا واجبست که در ترطیب مزاج معده وتبرید آن سعی
نمایند وآب فواکه رطبه خصوصا بطیخ هندی واز اشربه شربت نیلوفر وبنفشه وتخم خرفه بیاشامند واین ضماد نافع است صندل گلاب آب برگ خرفه
آب کاهو آب کاسنی اطراف غلاف پوست کدو وسمادی یعنی نیم دانگ کافور وبقول شیخ علاج این آنست که میان هردو تدبیر بسیط آنها جمع نمایند
پس اگر حرارت اندک باشد تدبیر اصحاب یبس کفایت کند وشراب الیسان تازه باشد وآنرا سرد گرما وبیگرم در سر با بنوشند وکذلک سائر طعام
آنها وتمریخ معده آنها از روغن سفرجل واز زیت انفاق باشد وگاهی بشرب آب سرد بسیار صحت تام می یابند وخصوصا اگر یبس با فراط نباشد
طبری گوید که چون این مزاج متمکن گردد ومدت او طول یابد صحت او دشوار گردد وصاحب این مزاج را واجبست که از استفراغ خود از انچه مخرج صفرا باشد
غافل نگردد وبا ادویۀ حاره مخرج رطوبات نشاید وموافق ترین آن مثل این مطبوخ است بگیرند هلیله زرد تخم دور کرده بست درم افسنتین پنج درم شاهتره
پنج درم تمر هندی از لیف وتخم پاک کرده سی درم عناب آلو بخارا هر یک سی عدد تخم کشوث تخم کاسنی هر یک یک کف ترنجبین بست درم همه را مثل مطبوخ
بپزند ومالیده صاف نموده بقدر قوت علیل گرفته وبقدر نیم درم تربد ودانگ یا طسوج سقمونیا بعد مالیدن ده درم فلوس خیار شنبر دران انداخته
بنوشند وبعضی گمان میکنند که سقمونیا صاحب معدۀ حار یابس را ردی است وچنین نیست زیرا که سقمونیا چون در سیب یا بهی بانک انیسون وقدری
مصطکی بریان نمایند معده را ضرر نکند واخلاط صفراوی را بالخاصیة خارج میکند وچیزی از ادویه نیست که در اخراج صفرا قائم مقام او باشد وابو ماهر
موسی بن سیار صاحب این مزاج را استفراغ اگر احتیاج بدان باشد بفلوس خیار شنبر ممروس در آب کاسنی مروق مقوی بانک سقمونیای مشوی اختیار
نموده وگفته که خیار شنبر اخلاط صفراوی محترقه را اخراج مینماید واگر مریض متحمل استفراغ نباشد بسبب ضعف قوت او ویا بسبب آنکه چون اخلاط صفراوی
محترقه بسوی امعای او جاری شوند شبیه بغشی ولاحق گردد باید که این نقوع بدهند تمر هندی منقی از ریشه وتخم پنجاه درم ترنجبین سی درم آلوی بخارا پنجاه
عناب پنجاه سپستان یک کف تخم کشوث وتخم کاسنی هر واحد یک کف برگ لبلاب باقه کشنیز خشک وطلع مجفف وبرگ عنب الثعلب وعسالیج
کرم یکدکف کبیر همه را در ظرف غضار کنند وبالای ادویه چندان آب انداخته دو روز در آفتاب گذاشته هر روز یک قدح کبیر ازین آب بانک سکنجبین
وجلاب ودروغن بادام بنوشند وهرگاه این نقوع متغیر گردد تجدید آن نمایند وبعض افاضل گفته اند که صاحب این مزاج را دوغ گاو وماء الجبن اگر وقت
ربیع باشد بیاشامند ودائم شرب ماء الشعیر لازم گیرند ومعده او را این ضماد نمایند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه وآب برگ اسپغول وآب جراده کدو

و آب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی حسب امکان تسقیه داده بر معده گذارند که ترطیب و تسکین حرارت او و اصلاح مزاج او نماید و ایضاً عصی الراعی و برگ انگور و شنگوف او و برگ بزرقطونا و برگ بارتنگ سائیده بر معده ضماد کنند و در روزی دو بار تجدید ضماد نمایند و گاهی ضماد سویق شعیر مطبوخ در آب انار میخوش در مثل این معده نفع بلیغ نماید و ابو ماهر گفته که صاحب این مزاج در وقع تازه میشد و از فواکه انگور و امرود و آلو مبرد بماسد آن بخورد و آنچه دراکثر اوقات لابد بود ماء الشعیر با آب انار میخوش ست و آب فواکه مثل آب امرود و سیب سفرجل همه را جوب جوشانیده استعمال نمایند که تقویت معده و ترطیب آن نماید و آنچه در غذا استعمال کنند بچه مرغ و طیهوج و ماهی بلد بای تازه و در ضرامنی و ماهی بزرگ معروف بر غو مطبوخ بسرکه و میدای منقی بآب و بعد از آن مبرد در طعام اندک شراب ابیض ممزوج میدهند و از بقول کاهو خام و مسلوق و کاسنی بدستور بخورند و بقول ابو ماهر اطعمه غلیظه مثل لحم بقر مسلوق مطبوخ بسرکه در مثل این معده موافق ترست از بچه مرغ و اطعمه خفیفه در چنین معده محترق میگردد و نزد من مختار از اطعمه همانست که مذکور شد و مغز خیار بسرکه در مثل این معده نافع ست **گیلانی** نوشته که از علاجات او تبرید معده و ترطیب او مثل ماء الشعیر و روغن بادام شیرین یا روغن مغز تخم کدو و ما انست و با آن شربت آلو و آب تمر هندی مرکب سازند اگر طبیعت قبض باشد و غذای آنها از آلوچه یا اجاص یا انار یا غوره سازند و در آن کدو یا و مانند آن از بقول بارد رطب حنیز و آما معجونی که برای سوء مزاج حار یابس معده نافع ست و از قوت کلام جالینوس و از ادویه ارجیاجیس استخراج نموده اینست گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض برگ عنب الثعلب برگ بادرنجبویه عصاره سوس طرسوسی خالص هریک ده درم مغز بادام مقشر بریان پنبه هریک بست درم مصطکی ده درم باریک کوفته بیخته آب سفرجل پنج رطل صغیر صاف نموده بجوشانند تا دو ثلث برود و یک ثلث بماند فرود آرند و آب سیب بدستور جوشانیده فرود آرند و سرد بیامیزند و بجهند هر دو شکر طبرزد داخل کرده بقوام نخیتن آورده فرود آرند هرگاه نیمگرم ماند ادویه مسحوقه بسرشند بعده در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و هر روز بر نهار یک ملعقه بخورند و لکن جالینوس اقتصار کرده بر آب سیب و بهی و مصطکی در انیان این ادویه زیاده کرد و بقول طبری این معجون بعد معالجه مذکوره تناول نمایند بعده اگر موافق آید بطمانینت استعمال نمایند و این معجون معروف بتریاق معده است

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد رطب ساذج

و آن موجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه ست جوارشات حار یابس چون کمونی و مصطکی و فلافلی و قرص ورد و شربت عود و جوارش آملج و زنجبیل و مانند آن خورند و مصطکی انیسون تخم کرفس در آب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و هرچه گرم و خشک باشد مثلاً قلیها و مطبخات مرغ دراج با توابل تناول نمایند و روغن قسط و ناردین و رنبق بر معده بمالند و این معجون که مسمی بفلاسفه ست در این باب ممدوح ست بلیله آمله و فلفل تربد بروغن بادام چرب کرده هر یک چهار درم شیطرج هندی دوازده درم باریک سائیده بشکر مقوم بترتیب بسرشند و بقول شیخ اگر در ینجا ماده باشد استفراغ آن نمایند بدستوریکه در علاج کلی معده مسطور ست و اگر ماده زیاده نبود اصحاب تجارب بدان طریق تنقیه و مشهور اما در تغذیه چون ماده نباشد بدانچه دران قبض و تلخی باشد غذا سازند بر آنکه تخفیف بقبض و تسخین بحرارت خود نماید و از ین قبیل ست شراب عفص و از ادویه مسهله ادویه افسنتینیه و شربت افسنتین و مرق افسنتین و ادویه معمول بسفرجل ست و از اضمده و اطلیه و مروخات پس اضمده که دران ادویه قابضه خوشبو مثل حماما و قصب الذریره و سنبل و ساذج و لادن و مقل و بیخ سوسن و بلسان و روغن آن و حب آن و میعه داخل باشد و آما مروخات پس قیروطیات متخذ از روغن مصطکی و روغن ناردین و روغن سفرجل استعمال نمایند و اگر ازین قدر نجاح حاصل نشود ضماد محمره و دوای ثافسیا استعمال کنند و از اضمده قویه اینست که بگیرند زعفران و سنبل سوری و مصطکی و روغن بلسان هر واحد یکجزو و غسل سه جزو و مر سه جزو و صمغ البطم یکنیم جزو و زیتون یکجزو و از آن ضماد سازند و اگر اندکی از آن بخورند جایز ست و ایضاً میعه چهار موم سه مغز اخوان کوزن دو جزو صمغ البطم یکجزو روغن بلسان یکنیم جزو روغن ناردین دو جزو و ایضاً میعه سه مغز ایل سه صبر احمر سه مصطکی ده جزو و ایضاً میعه و روغن ناردین هشت روغن بلسان سه موم پنج از آن قیروطی سازند و آما اصحاب قیاس امر میکنند اول بریاضت معتدل و استعمال غذای حسن الکیموس

سبل الاستفصام معدل المقدار را قبل بعلت بقدر یکه هضم کنند بعد از آن تدریج میتمایند در استعمال ادویه مذکوره تا مانند آن از جوارشات حار خوشبو یا باعتدال یا فوق اعتدال بحسب مقتضای مقابله مرض تا آنکه مزاج تعدیل یابد و ازین جوارشات فلافلی و کمونی ست و این دوا جیدیست بگیرند حب و صمغ بلم و فلفل هر واحد یکجزو مرو میعه سائله زنار دین هر واحد دو جزو فطر اسالیون یعنی کرفس جبلی و کاشم هر واحد نیم جزو و عسل بقدر کفایت معجون سازند و اگر برودت شدید تر باشد امرو سیاه سیمر بنیا بخورند و این ادویه جیده برای جمیع امراض بادی رطب غلیظ الرطوبه این شراب منفصل ست بگیرند عسل مصفی پاک کرده قطع نموده سه من در ظرف آبگینه کرده سر او پوشیده مشش ماه بگذارند طبری نوشته که جرانیان برای معده رطب مع برودت این معجون ترتیب داده اند بگیرند جنطیانا مرماحوز زنجبیل خشک ناردین تار مشک طالیسفر صعتر فارسی هر یک دو درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم عود خام مصطکی سوم المحوبل اصل السوس هر یک ده درم رب دار شیشعان هر واحد پنج درم هلیله سیاه و کابلی صبر سقوطری هر یک بیست درم ایارج فیقرا چهل درم عاقرقرحا مو نیج خردل سیاه هر یک سه درم بهمن سفید بزیدان مغز بادام تلخ هر واحد پانزده درم همه را سائیده در عسل کف گرفته معجون سازند و چهل روز بعده بقدر حاجت و بحسب قوت و سن بدهند و بعض جرانیان درین معجون مشکطرامشیع و برگ مرو ابیض و برگ مرزنجوش برگ بادرنجبویه گاوزبان زیاده میکنند و مقدار آنها مثل اجرای ادویه متوسطه کمتر از صبر و هلیله و زیاده از جنطیانا و مرماحوز میگردانند و اگر در بعض مزاج موافقت نکند میان تناول او مرتیا و الح ادوم با صلح پنج روز دهند و مقدار او یکا مثقال دهند و این معجون جیدست جابر قلیقی جرای استخراج آن نموده و آنرا معجون اسود مسمی ساخته و تریاق معده نیز گویند

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد یابس ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم دیگر سبب و علاج این مشکل ست بهر ترطیب اغذیه که در حرارت و رطوبت معتدل باشد بکار برند مثلا ماء الشعیر یا نرک مسلم گرفته آمیخته بنوشند یا شیر با عسل و مانند آن بیاشامند و کذلک اشربه و مربیات و آبزنات بعمل آرند و باینکه علاج این علاج مرض شیخوخی ست و سمن گاوزبان دیا مار شیرین در زوفا بنوشند و قیروطی که از موم و روغن مصطکی و روغن ناردین ساخته باشند بر معده طلا نمایند و هر چه در افراد آن مذکور شد حسب حاجت ترکیب دهند و بقول شیخ تدبیر برد نمایند بطوریکه تدبیر یبس میکنند یعنی مرطبات مستعمل دران لابد ست که مسخن باشند و آنچه تحلیل خود یا بقبض قوی یبس می افزاید از آن اجتناب نمایند و جمیع تکمیدات آنرا مضرست و سودی ندارد و واجبست که از اسخان قوی سریع مجتنب باشند که آن تجفیف و ترسید بیوست نماید بلکه تسخین باندک اندک نمایند و ترطیب امین آن کنند و زیادت در جوهر حار غریزی نمایند و ناری و از آنجا این فعل کند تسرآب تعلیل المزاج و شیر یا ماء الشعیر ممزوج باندک عسل که گفته ست تا غذای ماء الشعیر بسبب امتزاج عسل زیاده گردد و فضول عسل بسبب گرفتن کعک و این برای ایشان جیدست و تمریخ معده بروغنهای خوشبو که با ترطیب تسخین نمایند مثل روغن سنبل و ناردین و روغن مصطکی جیدست و گاهی با آن روغن بلسان می آمیزند و گاهی بر روغن بلسان اقتصار میکنند و نفع می بخشد و بهتر آنست که بآن اندک موم آمیزند تا الیث بر معده کند و آنانچه منفعت قوی میکنند اینست که مصطکی بسایند و بروغن ناردین آمیخته بر معده نهند و مصطکی چرب ترکیب بند و اگر برودت شدت کند طلای معده بزفت لابدست بر آن آنرا بچسپانند و قبل از آنکه سرد گردد برداریند و گاهی این در روزی دو بار استعمال میکنند که آن دو منافع بسوی معده جذب مینماید و آنانچه درین منفعت عظیم شمرده اند امتسان صبی لحیم صحیح المزاج ست که آن معده را افاده حرارت غریزی و طعام را هضم شدید میکند و اگر طفل نباشد بچه سگ فربه یا گربه نر فربه باید در کنار گیرند و باید که طفل در کنار گرفته عرق نکند که سرد شده برودت آرد و ممکن ست که بر شکم او چیزی که منع عرق نماید طلا کنند و افراط آب سرد نمایند که آن مخرج اشیاست و بقول جرجانی و ایلاقی شیر خر و شیر بز یا عسل دهند و ماء الشعیر که اندک فلفل دران پخته باشند یا عسل بدهند و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده بمالند و مرغ خانگی فربه با شوربای گندم بادارچینی و فلفل و ادویه بایج حسب مؤلف ترویج و حاوی صغیر گویند که این نوع خیلی بعید از قبول علاج ست هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس با گلقند تسکری ده درم بدهند و غذا فرروده نخود بمغز بادام و مغز قرطم و لحوم خفیفه حاره رطبه و لحم تیهو و ماکیان و کبک در داج خورند و تمریخ معده با دهان حاره مثل روغن سوسن نرگس و زنبق و خیری نمایند و کذلک ادهان رطبه مثل روغن کدو و قیروطی

روغن بادام و تمریخ بمسکہ و روغن زرد مفید و شراب ریحانی ممزوج بعرق گاؤزبان یا بعرق بادیان نافع بود و تناول اطریفلات و هلیلہ مربی نیز سود کند
و این ضماد نافع ست سنبل مصطکی اذخر بانخواہ ہر واحد سہ درم سعد قصب الذریرہ ہر واحد پنج درم کوفتہ بیختہ با آب سفرجل آمیختہ بر معدہ ضماد کنند
و این شربت نیز نافع آب بہ ترش پنج رطل شراب کہنہ پنج رطل بجوشانند تا نصف بماند بعدہ شکر طبرزد دو رطل انداختہ باز بجوشانند و زنجبیل مصطکی
قرنفل قاقلہ زعفران ہر واحد یکدرم دارچینی دو درم کوفتہ در صرہ بستہ در آخر جوش انداختہ دو سہ جوش دیگر بدہند و ہر گاہ بقوام عسل آید از آتش فرود آورده
صرہ را ازان برآرند و جوب ہیعشرند و بقدر یک اوقیہ ازان استعمال نمایند طبری گوید کہ سوء مزاج بارد یابس معدہ اصعب العلاج ست و آن چون متمکن شود صورت
ذبول و جفاف و ہزال مفرط گردد و اکثر اطبا در معالجہ این مزاج غلطی میکنند و باشیای حارہ مقابلہ آن مینمایند و حفظ جوہر معدہ نمیکنند پس صورت
میگردد و گاہ حار میشود و طعام قبول نمیکند و اگر قبول کند بران محتوی نگردد بسبب فساد جوہر خود و استرخا و فرق میان معالجہ این مزاج و مزاج بارد رطب
اندکی ست و معالجہ ایس از معالجہ آن بمقداری زیادہ بود کہ در ادویہ ایس از اشیای رطبہ سخنہ متوسط در ترطیب زیادہ کردہ شود و کسی کہ ارادہ معالجہ
این مزاج بعلاج قانونی نماید واجب ست کہ سن علیل و مزاج اعضای او ملاحظہ کند و حفظ ہر عضو بر مزاج او نماید و از تغیر محافظت او سازد بعدہ مداوای
این عضو نماید بدانچہ ذکر میکنیم باید کہ از اطعمہ بارد یابس و اطعمہ حارہ یابسہ کہ یبوست او بر کیفیات دیگر غالب تر باشد اجتناب نماید و از اغذیہ حار رطب
معتدل در حرارت و رطوبت مثل لحم حمل رضیع و تذرو و فراریج سمین بگندم فربہ پس تحذ بفراریج سمین و لحوم حملان اقتصار ورزند و اگر زیادہ گرما باشد لحوم جدی
و حوذابات معمول بمیدہ گندم و شکر سفید کہ بران جدی رضیع و بچہ مرغ فربہ آویختہ باشند باکی نیست اگر حال مقتضی آن باشد و الا بدانچہ مشاکل ادویہ باشد
از مزورات مثل آنکہ میان چقندر و اسفاناخ و ملوخیا و کرنب و آب باقلا کہ بران زیت غسیل و مانند آن داخل کردہ باشند جمع نمایند و بیخ چقندر مسلوق
مطیب بزیت و امثال آن خورند و از انچہ مداوا بدان نمایند ہمہ آنچہ در مزاج بارد گذشت مساوی ست و آن خاص آنچہ در علاج این زیادہ میکنند تناول
این معجون ست بگیرند تخم شبت و تخم انجرہ و تودری و بیوزیدان و تخم گزر بری و بستانی و تخم رطبہ و بہمن سفید و سرخ و لسان العصافیر و شحم معروف بالیہ و دیگر
کوفتہ مثل او فانیذ مدقوق با این تخم آمیختہ لشکر محلول مقوم بسرشند و بہ نہار بخورند و بالایش شیر تازہ میش منوشند و سائر معاجین کہ در سوء مزاج بارد
مذکور شد قدر شربت آنہا کم نمودہ استعمال کنند و از انفع اشیا کہ صاحب این مزاج تناول نماید حسای تحذ از مغز قرطم و مغز حب القطن و کنجد بریان و توت سپید
اریج سو سازند و بران عسل سفید شدید البیاض کہ دران رائحہ سعتر و افسنتین نباشد اندازند و جمیع آنچہ مذکور شد بر معدہ نہادن نافع ست و تریاق
شراب نو بیگرم از ادویہ این مزاج ست و شراب انجیر و شراب عسل و مجموع آن خیلی سود مند و از استفراغ حذر کنند مگر عند الضرورۃ و جمیع اغراق متخذ از لحوم حملان
مطیب با فاویہ حار مفید ست و جماع و ریاضت البتہ مناسب نیست و این معجون از انجملہ ست کہ این مزاج را در زمان اندک اصلاح دہد مع تمریخ کہ مذکور شد بگیرند
دکا ملی و افتیمون و افسنتین ہر واحد بست درم مصطکی عود خام فوج ہر واحد پنج درم بوزیدان بست درم حب الصنوبر کبار حب الزلم ہر دو مقشر ہر واحد یازدہ درم
راس حشک پنج درم مغز لبتہ مغز بادام مقشر ہر واحد سی درم ہمہ را سائیدہ بعسل سفید بسرشند و بر نہادہ بہنگام خواب چون طعام از معدہ منحدر گردد
و دائم تناول نمایند و این معجون از تالیف موسی ابن سیار ست و بسیار عظیم النفع ست زیرا کہ جمیع ادویہ آن قامع و دافع و محلل اخلاط سوداوی
و تسخین معدہ باعتدال و تعزیر در رطب مینماید و نافع ترین ادہان بشکل این مزاج روغن خیری اصفر نیم گرم ست و ایضاً تغریق معدہ باد ہان حار مثل روغن
سوسن و یاسمین نافع بود و اما ادہان معمول با فاویہ آنرا صلاحیت ندارند و چون متعلم در مداوات سوء مزاج بارد نظر کند بران زیادت آنچہ طبیب
مع امتحان ست صعب نیست و چون این فعل کند معالجہ بصواب نماید

علاج امراض معدہ از سوء مزاج مادی معدہ و سدہ آن

و امراضی کہ از سدہ عارض شود نقصان و بطلان شہوت و عطش مفرط ست بقول شیخ واجب ست کہ از حال مادہ دریافت نمایند کہ آن منشف
اسفنج برای آب ست یا متشرب مثل تشرب جامہ برنگ لاج غائص دران و یا ملتصق و یا مصبوب در تجویف کہ نزد بعضی اطبا مسمی بطافی

وتتمه این چهار قسم فرق میان قسم اول و ثانی بسهولت انفصال و عدم سهولت آن و مداخلت در مسامات ضیقه و وسیعه است و سهل تر در انواع از
جهت علاج دافع بقی و اسهال نوع چهارم است و عسر ترین آنها قسم ثانی و اما هر دو قسم دیگر یعنی اول و ثالث درین مختلف اند بحسب اختلاف در مراتب
التصاق و انتشاب و معلوم شده که اقدام ننمایند بر استفراغ مواد بدن بدون تعرف امور عشره یعنی نوع ماده و مقدار آن و قوام آن و کیفیت آن و وضع آن
در عضو و حال آن در سکون و قوت حرکات و جهت حرکت ماده و حال عضو که از آن اخراج نمایند و حال بدن در قوت و مزاج و سن و سحنه او و دیگر احوال مانع
از استفراغ که او را عارض گردد و حال اشیای خارجیه مثل فصل و بلد و عادت و صناعت و ایضاً مبدأ فاعلی ماده و موضع تولد آن و جهت انصباب آن
دریافت باید کرد پس اگر تولد او در معده باشد در علاج قصد آن نمایند و اصلاح سبب مولد او کنند و اگر بسوی معده از عضو دیگر مثل دماغ یا مراره یا کبد
یا طحال برسد استفراغ آنچه در معده حاصل شده و اصلاح عضو مرسل ماده بسوی آن و تقویت معده نمایند تا آنچه بسوی آن میریزد قبول ننماید و گاه
انصباب ماده وقت گرسنگی بسبب قوت حدت آن عند حرکت قوت جاذبه از معده و سکون دافعه میگردد و قبول میکند از مواد آنچه در وقت دیگر قبول نمیکند
و ظاهر است که اخلاط اربعه بسوی معده منصب میگردد بلغم از دماغ و صفرا از مراره و سودا از طحال و خون از جگر و این کسانی را افتد که احتمال جوع ندارند
و گاه بر ایشان وقت آن غشی می افتد زیرا که معده آنها شدید الجذب میباشد بسبب قوت حرارت محلله پس واجب است که معده را خالی نگذارند و بر انصباب
مواد سبقت بخورانیدن طعام نمایند و اغذیه مقوی معده باشند و گاهی انصباب ماده در معده عند انفعالات نفسانی مثل غضب شدید و غم و غیر آن
میگردد بنا بر تحرک اخلاط در آن وقت و هیجان آن بسبب تحرک ارواح به تبع آن انفعال نفسانی و اکثر وقت غضب صفرا میریزد زیرا که اخلاط را عند غضب
مثل غلیان عارض میشود و این موجب استحاله آنها بصفرا میگردد و هیجان در صفرا بیشتر میباشد زیرا که او قابل تر است برای انفعال از حرارت پس در وقت
حدوث این انفعالات احتراز نمایند و لذع عارض ایشان بدون قی ساکن نمیشود و آنچه از دماغ بسوی معده نازل میگردد و آن اکثر بلغم رقیق میباشد
نفع میکند آن را فلفل سفید بآب سوده و افسنتین و صبر و آن ضعیف المنفعت است و ایارج از آن قویست چه در آن ادویه قوی محلل و جالی است و پیش از
مذکور شد که ترکیب عسر برای علاج آنست که معده حامل سر باره باشد که آنچه از سر نازل شود بمثل فلافلی و تنقیه برای آن حاجت افتد و آن بجوهر معده
ضرر رساند و آنچه از کبد منصب گردد و اکثر آن صفرا میباشد علاج آن محتاج میگردانند بتلیین طبیعت و استفراغ خلط رقیق و مرار مثل ماء الجبن بهلیله
و سقمونیا و گاهی مایل آن از معده و کبد هر دو فصد بنمایند و بآنچه تقویت معده کند نیز حاجت می افتد و واجب است تقدیم ملینات بر طعام و اتباع آن بعضی
و آنچه از طحال بریزد بدانچه در باب شهوت کلبی خواهد آمد علاج نمایند و گاهی اخلاط حار لذاع بسوی فم معده منصب میگردد و غشی و تشنج حادث میکند و گاه
انصباب آن مودی ببطلان نبض میشود و گاه سوداوی میباشد و لازم است که تقویت فم معده نمایند تا مواد منجذبه را قبول نکند بضمادی که در آن قبض
و عطریت باشد آنها بارد در حال معالجه حرارت و در حمیات مثل قسب و سفرجل و سک و عصاره حصرم و شاهی طین است و از ادهان مثل روغن گل و آنها
حار از آن در ضد حال مذکور مثل مرو زعفران و صبر و مصطکی و افسنتین و کندر و سنبل است و از ادهان مثل روغن ناردین و روغن مصطکی و بسیار باشد
که بسبب اجتماع ماده در معده احتباس استفراغات منقیه آن بود نه انصباب بسوی آن چنانچه عند ترک قی معتاد و در مثل این آنچه جمع شده استفراغ آن
نمایند و تفتیح و تسییل آن و اما اگر از معده بسوی آن کشد از معده خلط را خارج نکنند بسوی میل او و در استفراغ و اگر مشکل گردد اخراج طانی و آنکه قریب
فم معده است بقی نمایند و آنچه خلاف آنست باسهال پس اگر خلط منتشر در داخل جرم معده و رقیق در قوام باشد افضل شیئی که معالجه بدان کنند
صبر است و مغسول آن صالح تر برای تقویت و غیر مغسول بهتر تنقیه است چه از غسل استفراغ و تنقیه او ضعیف میگردد و ایارج موافق تر است از هر دو بهر آنکه
ادویه که در ویست مصلح و معین و مانع مضرت است و خصوصاً ساده غیر مخلوط بعسل که مخلوط بعسل اگر چه اسهال بیشتر از نواحی مختلفه می نماید بنا بر آنکه تقاضی او در معده
نسبت استعمال او بطریق سفوف زیاده تر میباشد لیکن تقویت او کمتر میشود زیرا که عسل قوت او در تقویت و تنقیه هر دو میشکند و واجب است که چون
او را بخورند بعد آن بالقصد و اعتدال مشی نمایند تا ایارج بذات خلط از حرکت اعانت بر استفراغ نماید و برای او حاجت تغیر تدبیری نیست که بدان عادت

قبل استعمال ادویه مسهله و بعد آن حاجت نیست مگر آنکه اگرچه خروج خلط متشرب مشکل است لیکن آن رقیق است تنقیح بسرعت می یابد و بسا است که یک شربت ایارج سلت زائل میگردد و اگر در اینجا سقوط اشتها و یا غثیان باشد بدل زعفران در ایارج گل سرخ نمایند و چون حرارت ملتهب دیابند ایارج استعمال کنند چه آن بسا است که سوء مزاج زیاده میکند و جمعی چنان خطا کنند در آنکه درینجا ماده هست یا نیست بالجمله علاج سوء مزاج صفراوی ملتهب و سوء مزاج ساذج جدا جدا مسطور گردد و گاهی مجتمع میشوند در معده دو خلط متضاد مثلاً متشرب اندر رقیق مراری و محوی در تجویف از غلیظ لیس واجب است که قصد آن تمام کار آنکه غلیظ تر باشد و اصل سده واقع در مجاری قریب از معده که بسوی مادیار لغت مثل مجاری که بسوی آن طحال یا ایاز ان بسوی کبد است بمفتحات مثل ایارج و شیر [illegible]

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی

از آن حج معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و جوع البقر و نفخ معده و حشادی و تهوع و غثیان و فواق و قلق و کرب معده و لذع معده و وجع الفواد است باید که اب سکنجبین گرم و سکنجبین یکره قی کنند و بعد آن پوست سماق زرشک وغیره که در علاج سوء مزاج حار ساذج معده گذشت استعمال نمایند و اگر احتیاج مسهل باشد مسهل صفرا یا تمر هندی و آلوی بخارا و هلیله زرد و فلوس خیار شنبر و شربت افسنتین یا مطبوخ هلیله و یسقونیا بحسب احتمال اسهال آورند بعد از ان تبدیل مزاج نمایند بدانچه در علاج سوء مزاج حار ساذج مذکور شد و نقوع تمر هندی و آلوبخارا و زرشک با شربت بنفشه و شربت انار و ریباس بغایت سودمند است و یا اطریفل کشنیزی یک تولهٔ سه تولهٔ سکنجبین سفرجلی اسپانیه بدرقه نقوع آلو یا زرشک یا تمر هندی کنند و غذا پالک مزعفر و بقلهٔ یمانی و ترشی سرکه مقطور نان دهند و بعد نقوع صبر جارش طباشیر مسهل و مربای هلیله و اطریفل که مبرد و مجفف معده و حرارت صفت غیر منضج معده و صور یکه صفرا با رطوبت آمیخته باشد نافع است و شرب آمله و شیر آمله و روغن بنفشه با مغز بادام شکر و تمر هندی و تخم هلیله مبرد و منقی معده است و بالجمله منقیات معده از صفرا یا مقیئات آنست مثل آب خیار و آب اسفاناخ و آب برگ خیار معصور و آب پوست بیخ آن مطبوخ و تخم سرمق و کشک جو بعد امتلا با ماهی و مزورهٔ ماش و برنج احیاناً و یا مسهلات آن مثل افسنتین و گل سرخ و شاهتره و هلیله زرد و آلو و تمر هندی و شیرخشت و آب انار و ماء الجبن و شربت ورد و صبر و مویز و ایارج مشترک النفع است **اقوال اطبا** جرجانی و ایلاقی گویند که اول باید کرد که ماده در معده پیدا میشود یا از عضوی دیگر چون دماغ و جگر و سپرز دران می آید و همچنین نگاه باید کرد که طبقات معده او را تشرب کرده است یا ماده در فضای معده جمع است اگر از عضوی دران همی آید اول انچه در آمده است پاک باید کرد بقی یا باسهال بطریقیکه بر مریض آسان تر باشد پس بعلاج و تنقیهٔ آن عضو مشغول شوند و فم معده را قوت دهند تا ماده که بدو همی آید از خود باز دارد و اگر معده در حالت گرسنگی ماده را قبول کند و این کسانی را باشد که اگر گرسنه شوند و طعام دیر تر یابند بیهوش گردند و تدبیر ایشان اینست که صباح شربتی از شربت غوره یا شربت انار یا شربت لیمو یا شربت ریباس یا شربت ترش یا ترشی ترنج با شیرینی بنوشند و طعام هم ازین نوع سازند و صبح پیش از گرسنگی و حرکت اول طعام خورند و علاج کسانی که معدهٔ ایشان وقت غضب و غم و غیر آن مواد را قبول کنند همین است باید که این کسان بعد قی راحت یابند و از پس قی شربتی مقوی معده باید داد و اگر ماده در فضای معده ریخته باشد و بر صاحب او قی کردن آسان باشد قی باید فرمود خاصة اگر ماده میل بفم معده دارد و تدبیر قی کردن چنان باشد که بعد خوردن ماهی تازه قی بماء الشعیر ممزوج سکنجبین نمایند و این و اصفرا لبقی بر آرد و بگیرند ماء الشعیر سی درم آب سرمق مطبوخ بست درم آب مطبوخ بیخ خربزه و بیخ خیار ده درم نمک طعام نیم درم همه را آمیخته بنوشند و آب سرمق تنها با سکنجبین نیز قی آورد و سکنجبین با آب برگ خیار هم قی آرد و بعد از قی شربت انار ترش یا سکنجبین شکری با آب انار ترش آمیخته بدهند و اگر عادت قی کردن نداشته و قی دشوار باشد یا ماده در قعر معده بود باین مطبوخ افسنتین اسهال آورند افسنتین پنج درم تمر هندی گل سرخ برگ بست درم همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا یکصد درم بماند صاف نموده بقدر سی درم ترنجبین دران حل کرده بانعصارات کرده صبر مغسول یکدرم داخل کرده بنوشند و اگر تسکین حرارت خواهند ترنجبین حاجت نیست و یا تمر هندی بست درم آلو سیاه بست دانه گل سرخ دو درم پوست هلیله زرد سه سانگ همه را در گلاب بجوشانند و سی درم ترنجبین دران حل کرده بنوشانند

[illegible]

دو دو دانگ ریوند چینی آمیخته بیاشامند و اگر بدین مطبوخات اجابت نشود مطبوخ هلیله دهند داوی آنست که ایارج فیقرا با هلیله زرد دهند بدین طور که ایارج فیقرا
یکدرم هلیله زرد دو درم کتیرا نیم درم بآب کاسنی سرشته حب سازند و اگر ازین ادویه کاره باشند گلشکر دو استار بدهند دلبست و پنج درم سکنجبین ترش بدوان آب
بالایش بنوشانند و بعد آن دو سه ساعت آب ندهند تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر بمعده ریزد یا در جهت امتلای صفراوی باشد ماء الجبن با
هلیله زرد و شکر و سقمونیا بی استوی و نمک هندی بدهند و اگر فصل و سال و عمر و قوت بیار و دیگر احوال مساعد باشد فصد باسلیق نمایند پس تو سیراء الجبن کنند
و این طبیخ شاهتره و افسنتین درین باب سخت نافع است افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلو سیاه بست دانه مویز منقی بست درم
همه را در سه من آب بپزند تا بقدر دو صد درم بماند صاف نموده بر صبح بقدر چهل درم باده درم شکر و یکدرم صبر بدهند و شربت انار مسهل که در ان تربد و سقمونیا
داخل ست معده را از صفرا پاک کند و جوارش مسهل محمد زکریا صفرا و رطوبت از معده پاک نماید و اگر حرارت غالب باشد جلاب طبیخ تمر هندی و شکر بدهند
و جوارش طباشیر معده را قوت دهد و اگر طبیعت نرم باشد و اراده حبس او نمایند جوارش از طباشیر و گل سرخ هر یک ده درم حب خام و نمک هر یک پنج درم
سائیده در رب به یا رب سیب ساخته سه درم بدهند و چون دانند که معده پاک شد تقویت فم معده نمایند تا ماده دیگر قبول نکند و گل سرخ صندل
طباشیر و اندکی کافور در آب به و آب مورد تر و گلاب و آب سیب آمیخته و خرقه بدان آلوده بر معده پوشند و طعام از گوشت دراج و تیهو با آب غوره و انار دانه
پخته و معصوص و افشره موافق باشد و اگر با صفرا اندک رطوبت آمیخته باشد و صاحب علت را اشتهای طعام کمتر بود و آب دهان بسیار بود و غثیان هم
اول قی نمایند بعده معده را بتقویع صبر پاک کنند و این حب درین باب سودمند باشد صبر و غاریقون هر واحد یکدرم بگلاب سرشته بدهند و بعد دو ساعت
معجون خیارشنبر دهند و یا هلیله زرد دو درم و نیم سقمونیا سه طسوج صبر دو دانگ غاریقون نیم درم بآب عنب الثعلب حب ساخته بدهند و حب اصطمخیقون
نیز تنقیه معده نماید و بعد تنقیه معده را بطباشیر و گل سرخ سوده بگلقند سرشته تقویت دهند شیخ میفرماید که ایارج نافع ترین دواست برای
اخلاط مراری معده خصوصاً بطبیخ افسنتین و این نسخه ایارج ضعیف برای تنقیه این ماده نافع ست بگیرند و قاح اذخر و عود بلسان و اسارون و دارچینی
هر واحد یکجزو صبر شش جزو و اگر اراده قوت استفراغ بدان نکنند بلکه تنقیه معتدل خواهند وزن هر واحد یکنیم جزو کنند و صبر را بحال خود دارند و از حبوب مجربه نافع
درین آنست که بگیرند صبر یکدرم و هلیله زرد و گل سرخ هر یک نیم درم و در آب کاسنی سبز بسرشتند و سفرجل مسهل معمول از سفرجل و شکر و سقمونیا و گاهی اقتصار
میکنند بر نوشیدن یکدانگ سقمونیا در سه اوقیه دوغ مصفی از مسکه حل کرده یکساعت گذشته که استراح او نیکو گردد و جلنجبین مسهل برای او عظیم النفع ست
و تخمیر شاهتره خصوصاً برای مواد مراری و ایضاً طبیخ افسنتین و تمر هندی و آلوی بخارا و شربت ورد مسهل خصوصاً در صیف و کذلک ماء الجبن با هلیله
و اندک سقمونیا و یا صبر برای کسی که بدان اراده استفراغ ماده صفراوی کنند و این دوای جالینوس جید ست بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ صحیح بست درم
در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند تنها یا بشکر اندک بنوشند و صبر موافق ست در استفراغات معده و سقمونیا موذی معده ست و آنست پس
اقدام بران نکنند مگر وقت ضرورت و در مثل این مواد انتفاع می یابند بفصد چون در ینجا امتلا باشد بنا بر آنکه اخلاط بسوی عروق و اطراف حرکت
کنند و برای اخلاط معده منفذ گردد که دران مندفع شوند و آشامیدن ایارج در طبیخ افسنتین بغایت مجرب ست و سفرجل با این منفعت هم بتجربه
رسیده بگیرند لحم سفرجل بریان دار ترپیچیده مقدار شش اوقیه و زعفران و افسنتین هر واحد یکنیم درم و روغن تخم مصطکی و روغن سفرجل هشت درم
در شراب ریحانی سرشته استعمال نمایند پس تقویت معده که با ضعف باشد نمایند و منع قبول او برای اخلاط حاره میکنند و ایضاً از آنچه تجربه شده
اینست که بگیرند افسنتین ده درم دارچینی پنج درم عود بلسان سه درم سنبل الطیب سه درم برگ گل سرخ تازه دو درم عود دو درم مصطکی یکدرم در آب بسیار
بجوشانند تا بقدر رطل یا کمتر از آن بماند صاف نمایند و دران صبر بخیسانند و هر روز یک اوقیه بنوشند تا صحت حاصل شود و اگر خلط مصبوب باشد
و دران لحوج و غلط نبود بقی منتفع گردد با آب ترب و سکنجبین و ماء العسل و ماء الشعیر مخلوط بسکنجبین گرم و مانند آن از مقیئات خفیفه و گاهی آب گرم تنها
تنقیه کنند یا آب بروغن یا بزیت گرم تنها یا سکنجبین با آب گرم تنها و آب گرم بعسل اندک غسل ماده مینماید که گاهی آن را لقی بالطبع می اندازد و گاهی باسفل

متعدد میسازد و گاهی معالجه مثل این ماده با سهال نیز میکنند بدانچه مذکور شد اگر مواد از آن منقلع نگردد یا بسوی قعر معده مائل نباشد و چون اراده اسهال
با یارج در مثل این ماده نمایند بعد حمام بکروز پیش از آن ماء الشعیر بیاشامند و گاهی این خلط لاذع اندک میباشد و استعمال سیب حریف ابار اذیت او
زائل میکند بنابر نشف سویق و تخفیف او و تقویت آب انار لفم معده پس ماده را قبول نمیکند و چون خلط موذی حار لذاع باشد و از آن غشی در تشنج
عارض شود پس تدبیر او بدانچه در باب غشی مذکور شد باید کرد و واجبست که اول مبادرت بنوشانیدن آب نیمگرم نمایند پس چون اخلاط قی کنند
عوارض لاحق ایشان ساکن شوند مجوسی گوید که اگر سوء مزاج حار مع مادهٔ صفراوی باشد قی بسکنجبین شکری و آب گرم بعد خوردن ماهی و ماء الشعیر
نمایند بنابر آنکه خلط در اعلای معده میباشد و این در ماه سه یا چهار بار استعمال کنند و بعد آن اشربهٔ مسکن صفرا دهند و اگر مریض را عادت قی نباشد ادرار
سهل نبود باید که اسهال بمطبوخ بلیله و گل سرخ و شاهتره و تمر هندی و مویز منقی بابدکی صبر و ایارج نمایند و اگر در اینجا تپ نباشد این حب بدهند
بلیلهٔ زرد سه درم ایارج فیقرا افسنتین رومی گل سرخ هر یک دو درم همه را باریک ساییده بآب شاهتره سرشته حبها سازند شربت چهار درم
بسکنجبین شکری یا آب تمر هندی و کاسنی و ایضاً این دوا بدهند بلیلهٔ زرد سه درم کوفته بیخته ایارج فیقرا یکدرم بجلاب یا شربت بنفشه سرشته
بکار برند و این مطبوخ بسیار نفع تمام میدهد گل سرخ هفت درم افسنتین پنج درم شاهتره ده درم آلو بخارا بست عدد مویز خراسانی منقی تمر هندی هر یک
در پنج رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل آید صاف نموده هر صبح چهار اوقیه از آن بیک مثقال صبر مسحوق بدهند و تضمید معده بگل سرخ و صندل
و سک و قدری کافور بگلاب حل کرده نمایند و دوای جالینوس که در قول شیخ گذشت برای اخلاط مراریه متشربه جرم معده مع یک مثقال صبر سقوطری
نافع نوشته و اگر صفرا از جگر بمعده یا از اطراف سائر بدن بریزد فصد باسلیق کنند و این حب اسهال آورد بلیلهٔ زرد گل سرخ هر واحد پنج درم صبر سقوطری ده درم
افسنتین چهار درم سقمونیای مشوی در سعوط یکدرم باریک ساییده بسکنجبین سرشته دو درم و نیم تا سه درم بدهند مسیحی گوید که معالجه سوء مزاج معدهٔ حار مع ماده چنین
نمایند که اول تنقیهٔ معده از مادهٔ صفراوی باسهال و یا بقی کنند یعنی اگر ماده بسوی فوق طرف فم معده باشد و عادت علیل باستعمال قی بود تحریک قی بعد خوردن ماهی
تازه و دو سیل ماء الشعیر بسکنجبین نیمگرم نمایند و اگر ماده مائل باسفل طرف قعر معده بود باید که اسهال شکم بدانچه منقی این اخلاط باشد باین طور نمایند که بگیرند سکنجبین
در سکنجبین سرشته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ که از افسنتین و شاهتره و تمر هندی و آلو بخارا و مویز منقی ساخته باشند بنوشند و مکرر استعمال این نوع اسهال نمایند تا معده
پاک گردد و این بالغ النفع است و یا دوای جالینوس که در قول شیخ مسطور شد با یکدرم صبر بست درم شکر بدهند و اغذیه بارد رطب مثل بچهٔ مرغ و کدو و اقسام ساده حیکاهع
و آلو بخارا بخورند و آب سرد و سکنجبین شکری و آب انار میخوش و آب آلو بخارا بنوشند ابن الیاس خجندی می نویسد که اگر سوء مزاج حار مع
مادهٔ صفراوی باشد قی بسکنجبین نمایند یا بمطبوخ تخم خربزه و اصل السوس و تخم شبت و تخم ترب اگر بسکنجبین نیاید بعده اسهال بماء الفواکه
مثل تمر هندی و مشمش و آلوی بخارا یا بمطبوخ آن یا بشربت اجاص مسهل مع ترنجبین و شیر خشت آورند پس تبدیل مزاج معده بربوب حامضه
و اقراص بارده مثل قرص طباشیر نمایند و سکنجبین سفرجلی و سماق و تمر و میبه ساده نفع بین نماید و این سفوف نفع بلیغ بخشد بگیرند گل سرخ
پنج درم طباشیر دو درم و نیم پوست سماق بلیلهٔ زرد هر واحد یکنیم درم مصطکی نیم درم رازیانه نیم درم شکر طبرزد بمقدار همه ادویه کوفته بیخته سه درم
با آب سرد بخورند گیلانی نوشته که در بیمارستان اگر ماده لطیف و طافی فم المعده معتاد بقی باشد قی بسکنجبین و آب گرم بعد خوردن اشیای مرطب
مثل سمک و ماء الشعیر نمایند و از نوع شدید که مزعج معده و موذی آن است حذر کنند و بعد قی تقویت معده بشربت انار یا ربالیمو یا شربت غوره
یا شربت سیب میخوش نمایند و اگر ماده راسب باشد اسهال بمطبوخ بلیلهٔ زرد و مطبوخ افسنتین و شاهتره و تمر هندی و آلوی بخارا و مویز منقی در جمیع
سقوی بصبر و سقمونیا کنند و اگر ماده متشرب در جرم معده باشد و علامتش دوام غثیان است ایارج فیقرا بمرات دهند و اگر صفرا بسوی معده
از کبد بسبب حرارت مزاج او یا از سائر بدن بسبب سوء مزاج حار او بریزد و علامتش سکون غثیان در ساعتی و عود آن است علاجش استفراغ
بعد فصد بماء الجبن مع سفوف مسهل صفرا یا بحب مع سقمونیای مشوی یا بشربت انار مسهل است و تقویت معده بمیبه یا گلقند و طباشیر

و چون بدن پاک گردد باغذیهٔ مبردهٔ متخذه از آب انار مجوش و آب حصرم غذا سازند و فراریج مطبوخ بیکی ازین آبها بخورند و در غذا تدریج نمایند تا آنکه معده قوت یابد و از مقویات معدهٔ ایشان سکنجبین سفرجلی مخلوط بسکنجبین سادہ ست و گلقند مرکب بسماق و حصرم و طباشیر و قدری ریوند برای تقویت جگر نیز آمیزند

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی بلغمی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان شهوت طعام و جوع البقر و تلفخ معده و جشاء و قی و تهوع و غثیان و فواق و قلق معده و اختلاج معده و حرقت معده و تشنج معده ست ازنمک و آب نیم گرم و تخم ترب و عسل مکرر قی کنند بعد ازان مصطکی پوست ترنج و غیره که در علاج سوء مزاج بارد رطب معده گذشت بعمل آرند و ایضاً از بلغم لزج بهر تلطیف و تقطیع ماده تخم ترب و خردل و تخم شبت و تخم شلجم هر یک نه ماشه جوشانیده صاف نموده نمک نه ماشه و بورهٔ ارمنی سه ماشه و سکنجبین عسلی چار توله حل کرده بنوشند و قی کنند و یا بعد حصول تلطیف بطبیخ شبت و ترب قی کنند تا ماده منقطع شود و بیرون آید و اگر عادت قی نباشد یا مانع بود بعد نضج منضج بلغم مسهل بلغم دهند و یا تربد و جزو زنجبیل یک جزو و شکر سه جزو اسهال آورند و بعد از تنقیه بقی یا باسهال بجوارشات گرم مثل جوارش جالینوس و مربای زنجبیل و یا بمطبوخ مصطکی چهار ماشه عود سه ماشه قرنفل سه و نیم ماشه در گلاب یا در آب تا نیمه آید نبات سه توله داخل کرده تبدیل مزاج نمایند و بقول حکیم علی از منقیات رطوبات معده که دو بار یا زیاده ازان تا ده مرتبه بدان قی کنند اینست که بگیرند جوز القی و کوفته بیخته اندکی روغن بادام شیرین بران ریزند بعده بمثل او عسل کف گرفته رقیق القوام آمیخته بدارند شربت ازان از یک مثقال تا دو سه مثقال بحسب قوت مریض و ضعف آن و کثرت رطوبات و قلت آن باشد و طریق استعمالش اینست که اول شی قلیل رقیق مثل شوربا بخورانند بعد ازان دوا دهند و بالایش یک سکرجه آب گرم بلکه جلاب گرم بنوشانند و ساعتی یا دو ساعت بران صبر کنند پس طعام مختلف شکم سیر تناول نمایند بعده یکساعت یا نیم ساعت بران صبر کنند و قدح بزرگ آب گرم یا آبیکه دران تخم ترب کوفته یک اوقیه یا شبت دو باقه و نمک در روغن زرد و عسل هر واحد دو اوقیه بدهند و بر فرش حرکت کنند بعد ازان بپر مرغ در روغن یا بادام یا کنجد یا زیت آلوده قی آورند و یا بدون پر مرغ و این طریق احوط عمل مذکور شده والا دوای مذکور در ابتدای تناول او بلا حاجت بسوی اشیای مسطوره قی می آورد و این مقی خیلی مقی ست و نفع بالغ مینماید و گویند که از ادویهٔ مفردهٔ منقی رطوبات از معده خوردن وج و قاقله و صبر و کما فیطوس و افسنتین باشند و انیسون و انجدان و دبوزیدان در روغن بلسان و حب و عود آن و برگ تنبول و بیخ بادآورد و فلفل سفید و بلیلهٔ کابلی و فلنجه و نعناع و انزروت و آب آس مع صبر و مصطکی هر دو دو کباب قرنفل و بیخ قثاء یکمثقال بعسل و دار فلفل و زعفران و قصب الذریره و درونج و کبابه و حرف و دارچینی و ایرسا و خولنجان و سلیخه و حماما و سنبل هندی و هیل و صعتر و ریحان کافوری و مویز ست و کذا اسارون شرباً و ضماداً و فلفل سیاه شرباً و خلطاً در طعام و کرنب نبطی اکلاً و عصاره او شرباً و لادن شرباً و ضماداً نیز هر واحد منقی معده ست

اقوال حکما بوعلی سینا می نویسد که اگر خلط غلیظ باشد صواب آنست که تقطیع و تلطیف او باشربهٔ مقطعه ملطفه نمایند و ادویهٔ مقطعه مثل سکنجبین و کوامخ و کبر و خردل و زیتون ست و اضمدهٔ ملطفه بکار برند بعده اسهال بدانچه مخرج آن باشد باید کرد و اگر اسهال بعد قی استعمال نمایند بهتر باشد و اگر ماده غائص بود و منقلع نشود قی نمایند بدانچه قویتر باشد مثل طبیخ جوز القی و خردل و فلفل و آین دوا مقی بلغم ست معجون کوفته بآب شبت حل کرده روغن غار بران انداخته بیاشامند و دران پر مرغ آلوده ازان قی کنند و بعد تنقیهٔ معده آنچه تعدیل مزاج و تسخین و تلطیف نماید استعمال کنند تا ماده بار دیگر پیدا نشود و چون ارادهٔ اسهال در مثل این ماده نمایند یک روز بیشتر ازان بعد حمام نخود آب بیاشامند و دلک بسیار استعمال نمایند و استحمام بآب حمات و اسفار و حرکات نافع ست و بیشتر عادت بعضی انسان چنان باشد که بلغم بسیار در معدهٔ آن مجتمع گردد و گرانی کشد و خردل استعمال نماید و ازان صحت یابد بتقطیع جرم خلط و اسهال که صاحب آنرا عارض گردد و اگر بلغم حامض باشد ایارج بسکنجبین خورند و دوا از الفوتنج استعمال نمایند و ادویهٔ مسهلهٔ صالح اینچنین اخلاط غلیظه را حب افاویه و حب صبر کبیر و حب اصطمخیقون و صبر و سکنجبین بزوری قوی البزور و ترنجبین بعسل و این ایارج مخصوص بماده غلیظ است بگیرند تخم کرفس شش جزو اطراف افسنتین انیسون بادیان هر واحد سه جزو فلفل سفید و اسارون هر واحد

کینیم جزو قسط سنبل رومی کاشم هر واحد دو جزو مصطکی زعفران هر واحد یکجزو صبر شش جزو قرص سازند و هر روز یک قرص بوزن مثقال بخورند تقویه
معده برفق نماید گاهی احتیاج بایارجات کبار افتد و از آنجا این کسان نفع یابند خصوصاً بعد تنقیه سابقه بلیله مربی و شربت افسنتین و زنجبیل مربی
و موافق ترین اغذیه برای اینها شوربای تیهو و گنجشک سوای فراخ ست که اجرام فراخ بطئ الانهضام طویل المکث در معده است و باشند که معی بجفت
معده و ناشف همه فضول از انست و آب معدن آهن یا دران آهن مکرر تفسیده کرده معده رطب را نافع ست و سکنجبین عنصلی سخت سودمند است
و سکنجبین سفرجلی ساده برای مواد حاره و بالفلفل و زنجبیل برای مواد غلیظه بارده خوب است و ترکیبش اینست که آب سفرجل مائی قلیل العفوصت یکجزو عسل
برای برد و شکر برای حر و ریکجزو سرکه جید کهنه نیم جزو بر آتش ملایم قوام نمایند و بردارند و اگر اراده کنند که برای برد سخت قوی النفع باشد دران زنجبیل
و فلفل داخل کنند و انچه نفع میکند در تحلیل مواد غلیظه از معده چسپانیدن فلفل خیر بالغ خرد بلا حجاب از شکم ست و ایضاً اگر خلط بارد رطب باشد بر
مسخنات محلله اقتصار کنند و انچه تخفیف او تقبض نماید دران داخل نکنند که آن خطر عظیم ست دوا باشد یا غذا بسبب حبس خلط متشرب در جرم معده
لیکن اگر خلط بکثرت خود سودی باشد نه بفساد خود در تدارک آن ادویه و اغذیه قابضه استعمال باید کرد و ادویه مستفرغه بقی یا باسهال نیز دران لابد ست
مصنف کامل گوید که اگر سوء مزاج بارد مع ماده بلغمی یا سوداوی باشد مریض را حب صبر یا حب ذهب یا حب افادیه یا حب ایارج یا حب قوقایا
دهند و نقوع صبر استعمال کنند و امر بقی از ادویه مقی بلغم نمایند و اگر تناول مقی بران سهل نباشد بعد خوردن ترب و نمک و خردل و عسل و شرب شراب
قی کنانند و بعد قی زنجبیل مربی و بلیله مربی و آمله مربی بدهند و چون معده پاک گردد مقویات معده تا مواد دیگر قبول نکند استعمال نمایند
مثلاً قرص ورد بگلقند عسلی و قدری مصطکی بدهند و بالاتش گلاب که دران عود خام و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و این ضماد بر معده
هر واحد پنج درم مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی قرنفل هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده و موم سرخ پنج درم در روغن زنبق در روغن ناردین یا
روغن قسط و روغن مصطکی هر واحد ده درم گداخته بیامیزند تا مستوی گردد بر فم معده یا تنها ضماد نمایند و اگر برد معده قوی و بلغم دران بسیار باشد
ماء الاصول بروغن بیدانجیر قدری امروسیا دران مالیده بدهند و بعد ازین تریاق کبیر یکدرم بشراب کهنه یا بقدری میوسن بخورانند و یا نیز در طبیخ
بشراب یا آب نعناع و آب سیب دهند و این دوا مصطکی قرص ورد هر واحد سه درم کهربا نعناع خشک مرماحوز عود خام هر یک دو درم لب بایک مثقال
باریک سائیده بشراب و یا آبیکه دران مصطکی و سنبل و عود و قرنفل جوشانیده باشند بخورند و باید که هر چه مریض را ازین ادویه بدهند بحسب قوت علیل
و علت دهند پس اگر علت ضعیف باشد در علاج او جلنجبین و قرص ورد و مصطکی همراه گلابیکه دران عود خام و قرنفل جوشانیده باشند کفایت کند و اگر
مرض قوی باشد از معجونات مذکوره و ایارجات کبار و ماء الاصول استعمال نمایند و بقراط در کتاب ابیذیمیا گفته که چون انسان را کرب و قلق عارض گردد
سببش بلغم عفن در معده باشد و باید که صاحب او شراب ممزوج که کهنه و نه نو باشد بدهند زیرا که چنین شراب تسخین معده باعتدال اعانت بر هضم نماید و این بلغم
در معده ترش گردد زیره کرمانی فقاح اذخر قردمانا فلفل هر واحد یکجزو باریک سائیده بوزن درم تا یکمثقال با شراب ریحانی بخورند **ابو سهل** گفته که اگر
سوء مزاج معده بارد مع ماده باشد باید که تنقیه معده بقی بعد تناول اشیای لطیفه مقطعه مثل ماهی شور و ترب و عسل الطبیخ شبت و ترب و سکنجبین عسلی
نیمگرم نمایند و یا تنقیه بمسهل مثل حب اصطمخیقون و یا حب متخذ از مصطکی و صبر کنند بعد از ان روغن بیدانجیر با ماء الاصول بیاشامند و اگر کفایت نکند
ایارجات کبار بدهند و اگر مریض متحمل آن نباشد امروسیا بروغن بادام و ماء الاصول بدهند و چون معده پاک گردد دوائیکه دران مصطکی و قرص ورد هر واحد
سه درم ست و در قول صاحب کامل گذشت سوای لیسیاسه دستور ساخته دو درم بمیبه یا شراب ریحانی یا با آب انیسون و مصطکی یا آب قرنفل بدهند
و در وقت کمونی و فلافلی و زنجبیل مربی و هلیله مربی نافع بود و طعام مثل نخوداب و قنابر و قلایا و مطنجنات که دران ابازیر و افاویه باشد بدهند و شراب
حد لقیون باشد یا ماء العسل متخذ با افاویه یا شراب ریحانی کهنه یا شراب متخذ از مویز و عسل مصفی یا ماء العسل که دران عود خام و فقاح اذخر و مسک و مصطکی
پخته باشند و تضمید معده باشیای حاره خوشبو مثل شراب سوسن و عنبر و عود و مسک و سنبل نمایند و بر دهن بان یا روغن قسط یا روغن سوسن تمریخ معده کنند

ابن الیاس گوید که در سوء مزاج بارد رطب مع ماده لزج بلغمی تحلیت معده بقی از تخم ترب و اصل السوس و عسل و نمک و تخم خربزه کنند و هر صباح مطبوخ
انیسون و بادیان و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم بدهند غذا مزوره نخود مع مغز قرطم و دارچینی و زعفران و فلفل یا قلایا یا مزوره سازند
زنجبیل مربی ده درم یا کمونی بقدر یکمثقال بخورند و اسهال طبع بحب ایارج و ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا حقنه حاده نمایند و تمریخ معده بروغن زنبق یا خیری
یا سوسن کنند و این جوارش که بسیار سودمند است فلفل دار فلفل هر واحد سه درم کندر پانزده درم خولنجان زنجبیل هر واحد دوازده درم جوزبوا قرنفل
هر واحد سه درم شکر سفید مجموع همه ادویه چهل را باریک سائیده بحریر بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و یکمثقال بخورند خجندی نوشته که ریاضت معتدل
قبل طعام و استعمال اغذیه خفیفه و تقلیل آن نمایند و بر اشتهای صادق بخورند و اغذیه حار یابس باشند مثل لحوم دراج و کبک و گنجشک مطنجن مزطیب
و اشیای مالحه مثل سمک مالح و حریفه مثل خردل و عسل و ترب و سکنجبین خورده قی کنند و تقلیل آب نمایند و شراب کهنه بنوشند و اگر از جوارشات استعمال کنند
باید که تدریج و تسخین مزاج برفق نمایند تا انسفت مواد در معده ولزوجت آن نکند بلکه بانضاج و تلطیف مشغول شوند و اندک سکنجبین عنصلی بنوشند و کذا سکنجبین
بزوری و قرص ورد و از آنچه نفع میکند شربت افسنتین بعده استفراغ بحب صبر و قوقایا و ایارج لوغاذیا بعد از آن استعمال معاجین کبار مثل مثرودیطوس
دامروسیاست و آمروسیاس است و آنچه برودت معده و کثرت بلغم را نافع است هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر واحد ده درم فلفل زنجبیل دارچینی سنبل مصطگی
پودینه مرماحوز بادیان انیسون هر یک شش درم عود قرنفل بسباسه سادج هر یک دو درم زعفران یکدرم سائیده بمیبه عسلی بسرشند شربت از یک مثقال
تا دو مثقال و این ضماد نفع میکند سعد سنبل گل سرخ مصطگی عود نعناع سائیده بآب به و شراب سرشته بر فم معده ضماد نمایند ایلاقی و جرجانی
می نویسند که اول قی نمایند چنانچه بابی شور و ترب خورده بالایش تخم ترب و تخم جرجیر و تخم شبت مساوی باریک سائیده بقدر پنج درم در سکنجبین سرشته
و در طبیخ لوبیا و شبت و کرنب حل کرده نیمگرم بدهند و یا تخم ترب تخم سیندان سفید تخم جرجیر هر یک درم بوره نان نمک طعام هر یک نیم درم سکنجبین عسلی
بسرشند و در طبیخ شبت و ترب حل کنند و بنوشند و بعد قی بر تشنگی صبر کنند و مربا زنجبیل مربی یا هلیله مربی یا گلقند بدهند و بعد دو روز از قی
بحب اصطمخیقون استفراغ نمایند و در هر هفته یکبار ایارج فیقرا بدهند و اگر رطوبت بسیار بود ماء الاصول بروغن بادام تلخ دهند و استفراغ بایارج
لوغاذیا و ایارجات کبار نمایند و بعد استفراغ صباح جلنجبین مصطگی و عود خام و قرنفل دهند و کمونی و فلافلی موافق است و جوارش عود مسهل سود دهد
و ایارج که در قول شیخ گذشت معده را از اخلاط غلیظ پاک کند و اگر خوردن ایارج و ادویه کریه بر مریض شاق باشد حب افاویه مسهل دهند و قرص گل با
هفت درم جلنجبین در آب انیسون حل کرده بخورند و شربت سنبل و شربت عنبر و شربت مشک و شربت عود نافع است و این شربت مرکب مفید بگیرند کوپ
تنج ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل ساذج هندی قاقله فرنجمشک دار فلفل هر یک دو مثقال قرنفل مصطگی جوزبوا هر یک دو درم همه را نیم کوفته
در پارچه سست بسته در سه من گلاب بجوشانند تا نیمه آید پارچه را مالیده افشرده دور کنند و دو من عسل و یک من شکر آمیخته بقوام آرند و از آتش گرفته
مشک و عنبر و زعفران هر یک مثقال سوده بیامیزند شربتی سه درم تا پنج درم و جوارش عود و سفوف آمله و جوارش عنبر و جوارش نار مشک برای برد
معده و ریاح بهترین است سیاست و حب صبر بنسخه اسحاق بن حنین در تنقیه معده و سکنجبین بنسخه آن برای رطوبت لزج معده رطب نیز نافع و تجار یقول
یکمثقال العسل سرشته خوردن و در طعام کرد یا داخل کردن برای آروغ ترش سود دارد و شراب خبث الحدید بر با ماء دیمی درم سه هفته بدهند و از فواکه رطب
و از ترشیها پرهیز کنند و طعام گنجشک بریان و نخوداب و گوشت شکار بروغن جوز بریان کرده خورند و این ضماد معده را گرم کند بگیرند سعد فقاح اذخر سنبل
عود درالک کندر مصطگی هر یک مست هر را کوفته بمیبه سرشته بر معده نهند و اگر افسنتین رومی و قصب الذریره زیاده کنند و بشراب کهنه و آبیه بسرشند تا ضماد
و روغن مصطگی که در روغن زیت ساخته باشند نیز معده را قوت دهد و گرم کند طبری گوید که این سوء مزاج اگرچه کثیر الاذیت شدید الخطر است بجهت
تولید آن ابتلال رباطات و اعصاب مرطبه را لیکن سهل المعالجه است اگر قوای علیل صحیح و سائر اعضای او مثل کبد و دماغ و قلب قوی باشند
و معالجه او صعب گردد اگر مادی الم شدید از جنس تمدد باشد و این حادث نمیشود مگر وقتیکه در معده رطوبت بسیار حاصل شود و از آنچه دلالت میکند

درین مزاج تغیر رنگ بسفیدی ست و ربل و کسل و بطوء حرکت و کثرت تثاوب و سرعت دمعه وقت رسیدن سردی بدان و سیلاب آب از دهن مزاج
سفید منقطع مگر آنکه جگر بسیار قوی باشد و صفرا بسوی امعا بسیار ریزد پس اگر کبد قوی باشد بدن صاحب این مزاج عبل رطیب گردد و شحم در
اعضای او بسبب کثرت ماده شحم زیاده شود الا آنکه کبد رطب مزاج یا ناقص الحرارة بود که درینوقت خون بسیار رطب گردد حتی که آن از استرخای عضله امعا
شاشد پس واجب ست که در معالجه آن اقدام نماید و او ضعیف القوة باشد زیرا که این مرض محتاج باستفراغ قویست و معده چون مسترخی شود
افعال طبیعی او باطل گردد و چون متشنج شود حرکات غیر طبیعی از ان تولد کنند و از ان فساد هضم و بطلان او گردد و استرخا از اشیای مرطبه محبسه
و تشنج از چیزهای سخن مجفف پیدا میشود و درینجا حالتی ثالث ست و آن اینست که نه متشنج شود و نه مسترخی غیر آنکه او موست کند و در ان رطوبات
کریه الرائحه حاصل شود و از ان معده لیبد ضعیف گردد و بر طعام مستولی نشود و چون این حالات ثلاثه بصحت پیوست واجب ست که ادویه
جلت مرکب بود از انچه مسخن و محلل و مستفرغ و معطر باشد همچنین امر دماغ و رحم در حاجت آنها بادویه عطره ست پس می باید که استفراغ کنند در
ابتدای امر و اول معالجه بحقنه معتدل نمایند بعد از ان باندک زیاده از اعتدال پس چون طریق منفتح گردد و فضول خفت پذیرد استفراغ بادویه و استعمال
تنقیه و تحلیل و دلک نمایند و حقنه معتدل اینست خار خسک یا بونه اکلیل الملک برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف ترکم کوفته حلبه
بزرکتان هر واحد جفنه عناب جبل سپستان دوازده پرسیاوشان گل سادا و ران برگ لبلاب برگ مسقرم هر واحد ماته کبیره و سبوس گندم خطمی هر واحد دو کف
هر دو در مرو بسته همه را بجوشانند و مالیده یکصد درم از ان صاف نموده در هاون کنند و ده درم روغن خیری و پنج درم روغن بید انجیر و دو دانگ
بورق سرخ اندر احمه حل کرده نیم گرم نموده از ان حقنه سازند یکبار در ابتدای روز بر نهار و یکبار در آخر روز وقت انحدار طعام از معده و مناسب روز متواتر
در رعایت مزاج علیل نماید پس اگر متغیر نشود از استعمال حقنه قوی تر از ان منع نکنند پس تا هفت روز راحت دهند و بعد البتور بای تخم حلال خفیفه یکساله
و عصافیر و قنابر دهند بعد از ان همین حقنه استعمال کنند و در ان دو درم سکبینج و یکدرم جندبیدستر و یکدرم جاوشیر اضافه نموده سرند تا همه گداخته مهرا شود
واگر باقی ماند از ان بقیه بگیرند ادویه بمقداریکه مذکور شد و از هر دو در عسل و بورق طرح کنند و در هاون حل کرده دو دفعه در دو روز متفرق حقنه کنند بعد از ان یکروز
راحت داده این حب بدهند بگیرند گل سرخ سکبینج انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم زنجبیل چینی جاوشیر وج اسارون حب بلسان هر واحد یکدرم مقل
جندبیدستر هر یک ربع و ثلث درم هلیله سیاه پوست بیخ کبر بادیان هر واحد سه درم و نیم مصطکی رومی چهار درم غاریقون سه درم زعفران یکنیم درم صبر سقوطری باره
از حرانیان ذکر کرده اند که صبر و غاریقون را جمع نکنند و جالینوس در یک موضع بهنگام ذکر ادویه معده جمع نموده همه را سائیده و جاوشیر و سکبینج را در شراب
جید خیسانیده حل کنند و ادویه آمیخته مثل فلفل حب سازند و در سایه خشک کرده از ین سه شربت درمی بست دیگر بخورند و چون معلوم کنند که معده
تنقیه یافت و براز او لیس و رنگ او درست گردید بر معده او این ضماد نمایند و گاهی این ضماد تنها از استفراغ غنی میسازد بگیرند آرد کرسنه و مصطکی
هر یک سه درم قصب الذریره و اقواه عقده و نار مشک و ناردین هر واحد دو درم مر و صبر هر واحد یکنیم درم سنبل یکدرم و ثلث فوفل یکدرم جوز السرو
و پوست بیرون پسته هر واحد یکنیم درم حب الآس یا برگ آن سه درم همه را با یک سائیده دو حصه کنند و یک حصه در قیروطی معمول بروغن ناردین و مصطکی
آمیخته حل کنند و بر خرقه که بهیئت معده قطع کرده باشند مالیده بر معده بندند قبل از غذا یا در آخر هضم و اما در وقت حصول طعام در معده ضماد کنند و حصه
دوم در آب سیب خوشبو یا آب سفرجل یا آب نمام سا میزند بنحویکه رقیق باشد و در ان اسفنج نو یا مغسول بخاکستر اگر کهنه باشد یا صوف سفید اگر اسفنج نباشد تر کرده
در اوقات مذکوره بر معده نهند و برای تنقیه معده از رطوبات حاصل در ان و تقویت جرم معده و تعطیر آن این حب که اهل حران ترکیب داده اند بسیار عظیم النفع ست قبل طعام
و بعد آن با پرهیز و بدون پرهیز تناول آن صالح ست یا برای کسیکه در معده او رطوبات باشد و آن ضعیف القوة بود بگیرند هلیله سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مصطکی سه درم کرد
ناخواه تخم کرفس سیره کرمانی انیسون هر یک دو درم نمک هندی یکنیم درم صبر سقوطری خالص بحیند برابر ادویه زعفران یکدرم و نیم همه را سائیده با آب برگ ترنج سرشته چهار
از نخود سازند و قبل طعام بوزن یکدرم و ثلث بخورند و بر ان جرعه آب گرم بنوشند و اگر بعد طعام تناول نمایند شربت او نیم درم کنند و دائم قبل طعام و بعد او بخورند که مصطکی

(حاشیه: نسخه حقنه معتدل — نسخه حب — نسخه حب حرانیان)

از رطوبات و مقوی آنست و این حب معروف بحب ذهب است و این حب دیگر استفراغ معده از رطوبات و تقویت جرم آن و اسخان آن نماید بگیرند
رخبیل یا فلفل و صبر و دار فلفل فلفل سفید قرنفل اسارون وج هر واحد یکدرم هلیله سیاه ده درم مصطکی سه درم افسنتین رومی افتیمون جعده کمافیطوس فوه
هر واحد یکنیم درم جندبیدستر هندی دو درم زعفران یکدرم صبر سقوطری پانزده درم رب السوس سه درم همه را سائیده بشراب عفص بسرشند و حب ساخته
دو درم بخورند و اگر بعد طعام بخورند شربت یکدرم با کتر سازند و آنچه معالجه معده رطب بدان میکنند چون مزاج و وقت تعالج باین ادویه مذکوره متسع نباشد
و مریض ضیق الصدر صغیر الاکتاف طویل الرقبه نبود اینست که در اول طعام ترب و سمک بخورند بعده خردل مضروب بزیت پس قی‌ها کنانند سکنجبین
باشد بنوشند پس قدح عسل جوشانیده بنوشند پس بران نبیذ کهنه بنوشند و دائم آب گرم که در آن تخم سرمق کوفته جوشانیده باشند با سکنجبین نیاشامند
و چون قی کردن خواهند پر بروغن بادام آلوده در حلق اندازند تا نقای تمام یابد و در آن روز آب نباید نوشید و اگر تشنگی غلبه کند اندک اندک شربت
خوشبو بنوشند و برگرسنگی صبر کنند والا طعام خشک بخورند و بهتر آنست که چیزی از ماکول و مشروب تناول نکنند و روز دیگر ترب با سمک بخورانند و آنرا
قدح بزرگ بگیرند و بران سکنجبین مثل او ریخته صبح بر ناشتا بنوشند و قی کنند و بعد فراغ از آن اندک گلاب خوشبو بیاشامند و تضمید معده بدانچه مقوی و معطر
و جامع اجزای آن باشد مثل گل سرخ و مصطکی و اقاقیا و کعک و آس و سیب خوشبو و مانند آن نمایند و غذای او سه روز کبک و تیهو بریان یا قلایای مخ تر
یا لحم حمل یکساله باشد و بران شراب خوشبو اندک بنوشند و اگر رطوبت متعسر باشد و این معالجه نفع ننماید و برد معده بسیار قوی باشد بعلاج قویتر ازین پردازند
و آن اینست که هفت روز ماء الاصول بروغن بادام تلخ و معجون امروسیا بخورند و هر روز بیست درم ماء الاصول و دو ثلث درم امروسیا دهند بعد از آن این حب
بخورند بگیرند جاوشیر سکبینج مقل جندبیدستر هر واحد یکدرم و انچه از آن ترکردنی است در آب گندنا نیم‌طی ترکنند تا بگدازد پس ایارج فیقرا دو درم و تخم کرفس یکدرم
سوده و آمیزند و حبها بقدر یکدرم ساخته سه حب بخورند و بران آبیکه در آن انیسون جوشانیده باشند بنوشند که این در یکدفعه معده را جلا دهد و شربت ماء الاصول
تنها اصلاح جرم معده بارد و تحلیل رطوبت آن نماید و ابو عمران جوی استفراغ علیل میکرد و بقیه مواد در معده او میماند هر روز دو ثلث درم ایارج فیقرا
همه میداد و در بعض اوقات تریاق کبیر بقدری حسب مزاج بخورانید و از آن نفع بین ظاهر میشد و فصد صاحب این علت نشاید مگر آنکه بعض اعضای او چنان
باشند که مذکور شد پس فصد برای نفس آن عضو موافق طریق نمایند و برای این علت این شربت اهل حران فکر کرده اند و در آن اصلاح سوء مزاج بارد مع ماده
و هیاوه میکرد میگیرند هلیلهای تازه خالص بست درم و صبر سقوطری چهل درم و سنای مکی و مویز طائفی منقی هر واحد بیست درم و همه را در سه رطل آب بجوشانند
تا بیک رطل آید پالیده صاف نموده سه چند عسل سفید داخل کرده بجوشانند تا ترکیب بانعقاد رسد و هر روز سه ملعقه تا چهار ملعقه بحسب مزاج و قوت بخورند
که آن رطوبات را بسهولت براند و جرم معده را تقویت دهد و اجزای آن را جمع نماید و همه این علاج تمام میشود تا آنکه مزاج علیل و مزاج عضوی از اعضای او متغیر
نگردد و اگر مزاج عضوی متغیر شود حتی که ازین معالجه منع کند پس طبیب میان دو امر باشد یا آنکه ترکیب دوائی دهد که در آن انچه استفراغ معده کند و انچه اصلاح آن عضو
متغیر نماید جمع باشد و یا معالجه معده ترک کند و اقبال باصلاح مزاج آن عضو نماید پس چون مزاج او اصلاح یابد و بصحت و اعتدال عود کند طبیب بمعالجه معده
اعاده نماید **گیلانی** بعد تحریر نسخه حب اغادیه و معجون اسود و جوارش مسهل نوشته که چون بدن تنقیه یافت تقویت معده بقرص گل بسکنجبین عسلی و یا گلقند عسلی
و یا بهلیله مربی و یا بشربت نعنع مع گلقند مقوی ببادیان و انیسون و برگ نعنع کنند و جوارشات و معجونات مقوی معده مثل جوارش عنبر و عود و کمونی و سفرجل
ممسک اگر با آن اسهال باشد و یا مسهل اگر با آن قبض طبع بود و شراب عتیق ریحانی و خاییدن مصطکی و عود و فلفل ایشان را نافع است و غذا نخود آب بعد
تنقیه فراریج و قنابر و عصافیر باشد و اگر در معده طعام ترش گردد شراب بیاشامند و مضغ مصطکی و عود ادامه کنند و فقد العصافیر بریان نمایند
و بعد ازین قول صاحب کامل که مسطور شد تمام و کمال نقل کرده

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی سوداوی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و وجع کلبی و نفخ معده و جشاء و قی و تهوع و غشیان و حرقت معده و جشاء حامض و صلابت جدار معده و خلط سودا

مسهل سوداء دهند و پس از تنقیه تعدیل مزاج باشربه و اغذیه و ادهان مناسبه که در علاج سوء مزاج بارد یابس ساذج معده و در مالیخولیای مراقی گذشت
باید کرد و اگر سوداء غلیظ تر بود بر حمام مرطب مداومت کنند و بر اسهال بمطبوخ افتیمون بکار برند و بگوشت مرغ و نخود آب غذا سازند و درین نوع تنقیه
بقی بسبب غلظ ماده و ترسب او در قعر معده مفید نیست لیکن اگر عادت قی باشد سکنجبین در آب شبت و ترب آمیخته نوشیدن و قی کردن صواب باشد
و بعضی متاخرین مینویسند که اول فصد باسلیق کنند و بمطبوخ افتیمون خواه کمی حلو بیخان و حب لاجورد تنقیه معده کنند و باقی تدبیر آنچه در مالیخولیا
نوشته شد بعمل آرند شیخ میفرماید که اگر خلط موذی و منصب در معده سوداوی باشد طبیخ فوتنج بعسل و طبیخ افتیمون و پودینه بری نافع است
و شب یمانی و قلقدیس و مس سوخته بعسل سرشته بر فم معده نهادن سود مند باید که هنگام صعوبت مرض اسفنج مبلول بسرکه گرم بر معده نهند
صاحب حاوی و ترویج گویند که در سوء مزاج بارد مع ماده سوداوی تنقیه معده بقی و اسهال بد آنچه مخرج سودا باشد مثل حب افتیمون و مطبوخ
آن نمایند و هر صبح شربت بادرنجبویه ده درم بنوشند و ماء الجبن مع افتیمون نفع میکند و غذا نخود آب بمغز قرطم دهند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی
و سفرجل مربی و اطریفلات و گلقند شکری و عسلی بانیسون یا بادیان و تسخین معده و تقویت آن بجوارش کمونی نمایند گیلانی مینویسد که
سزاوار است تنقیه معده از سوداء بقی اگر لطیف باشد بشراب فقاع یا آب شبت بسکنجبین یا بترب که در ان خربق خلانیده باشند و اگر غلیظ باشد
باسهال از مطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب افتیمون و سفوف مسهل سوداء با ماء الجبن بعد ترطیب خلط بحمام معتدل و ریختن آب نیمگرم بر بدن و غذای
ایشان مزورهٔ زیرباج یا جوزهٔ مرغ یا سفیدباج آب انار یا سماق باشد و اجتناب از اغذیه و اشربهٔ غلیظه و محرقه و مولد خلط سوداوی و از حرکت
متعب بدنی و نفسانی واجب است و بالجمله تعدیل مزاج بد آنچه در ان ترطیب و حرارت معتدل باشد از اغذیه و اشربه باید کرد

علاج امراض معده از ریاح

و آن وجع معده و نفخ معده و قراقر و جشاء و تشاؤب و تمطی و فواق است و بدانند که اسباب تولد ریح در معده و شکم دو چیز است یکی تناول طعام و شراب مولد
ریاح چون لوبیا و عدس و شراب شیرین غلیظ یا اشیای بسیار رطب چون امرود و سیب و خیار یا در رنگ حجرات و انواع بقول و خوردن طعام و شراب
بی ترتیب از جمله اسباب تولد ریاح است **دوم** ضعف حرارت غریزی که رطوبات و بخارات معده را تمام هضم و تحلیل نتوان کرد و آن بخارات مجتمع
در شکم بعد مفارقت اجزای ناری غلظت یافته مستحیل بریاح گردد و بسیار باشد که بعد از آن طعام گرم ملطف خورده شود و رطوبت معده را تحلیل خواهد کرد
و بدان سبب ریاح و بخارات تولد کنند **و گاه** سبب تولد ریاح خلو معده از طعام باشد و این هنگامی است که رطوبت غلیظ در معده بود و در خلو طبیعت متوجه
تحلیل آن رطوبت گردد و بخارات بهوای فضای معده و امعاء در حرکت آید و از ان ریاح و قراقر تولد کنند و این نوع ریاح بخوردن طعام ساکن شود و اگر چه غذا قلیل باشد
و گاه سبب تولد ریح امراض طحال و کثرت سوداء باشد و در صاحبان مالیخولیای مراقی ریح بیشتر پیدا میشود و مثل این حال عارض میگردد و لهذا ایشان را
ریاح بسیار ایذا میرساند چه بسبب علت احتراق در اکثر احوال سوء مزاج گرم معده باشد که رطوبات آنرا تحلیل نماید و بخار انگیزد و سده در منافذ ریح افتد و بدان سبب
آن ریح وافر نتواند که با معافر و دآید و بجانب معده برگردد و پس قدری از ان بسوی دماغ بر آید و بعضی ترش گشته بآروغ مندفع گردد خصوص که معده ضعیف باشد
و فرق میان ریح سوداوی و آنکه از طعام رطب تولد کند آنست که ریح سوداوی غلیظ و طبع با وی قبض باشد و ریح دیگر با تری دهان و نرمی پوست
شکم و اجابت طبع بود و چون دست بر شکم مالند قراقر کند و احوال و تدبیرهای گذشته بر هر یک گواهی دهد **بالجمله** شیره بادیان شیرهٔ تخم کشوث در آب
برآورده گلقند داخل کرده نیمگرم دهند و جوارش کمونی و غیر آن ادویه کاسر ریاح نیز مفید بود و تنها کو در تحلیل ریاح معده و نشف رطوبت آن نافع است
و سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و تکمید ببرگ شبت نیز مفید بود و حب حلتیت برای تحلیل ریاح معده عجیب التاثیر است و اگر فائده نشود روغن ابهل
بقدر یکتوله در عرق بادیان شش توله داخل کرده بنوشند و اندکی گرم کرده بر معده طلا نمایند و اگر تنقیه بیشتر مطلوب باشد بعد نضج بمسهل بلغم تنقیه کنند و حب
مارمشک استعمال نمایند و باقی علاج از وجع معده ریحی و نفخ معده اخذ کنند و این حب هندی نیز دافع ریح معده است پوست هلیله زرد زنجبیل

نمک سیاه و برنگ کابلی شیطرج حلتیت مساوی کوفته بیخته در سه چند قند سیاه کهنه آمیخته حبها سازند و بقدر سه ماشه با آب نیمگرم صبح خورند

علاج امراض معده از فساد غذا

دآن وجع معده و سوء هضم و بهیضه و نفخ معده و جشا دخانی و تموج و غثیان و دواق و حرقت معده است اول با آب نیمگرم و نمک مکرر قی کنند بعد از آن گلقند و سکنجبین را ممزوج نموده همراه گلاب بخورند و بعداً آب یخنی دهند و اگر ازین تدبیر فائده نشود سنای مکی پنج ماشه تربد موصوف سه ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بدهند و یا روغن بید انجیر یکتوله در عرق بادیان آمیخته بنوشانند و اگر تنقیه زیاده منظور باشد بعد نضج از مسهل بلغم بمسهل بلغم تنقیه نمایند و تکمید بسبوس گندم و نمک مفید بود و باقی علاج در وجع معده و سوء هضم مسطور گردد

وجع معده

سبب درد معده یا سوء مزاج بلا ماده و خصوصاً حار اللذاع و یا مع ماده و خصوص حاره لذاعه باشد و یا تفرق اتصال بسبب ریح ممدد یا لاذع محرق و یا سوء مزاج و تفرق اتصال هر دو چنانچه در اورام حاره میباشد و گاهی از قروح اکاله بود و ظاهر است که سبب حصول وجع در هر موضع یا سوء مزاج است یا تفرق اتصال یا اجتماع این هر دو امر چنانچه در اورام بود و سوء مزاج موجع گاه ساذج بود و گاهی مادی و هر چه که باشد احداث آن وجع را یا بالذات باشد و یا بالعرض بسبب تفرق اتصال و ماده موجعه یا ذی قوام بود مثل اخلاط و یا غیر ذی قوام مثل ریح و تفرق اتصال موجع یا با تقیح باشد مانند آنکه با دی قرحه اکاله بود و یا بدون آن و سوء مزاج ساذج موجع بالذات حار یا بارد است و یابس بالعرض بسبب تفرق اتصال بود و از سوء مزاج رطب وجع حادث نمیشود و ایجاع حار قویتر از بارد باشد زیرا که آن اقوای فاعلیس ست و چون لذاع باشد ایجاع او شدید تر بود بهر آنکه درین حالت با وجود بودن او موجع بالذات موجع بالعرض بنابر لذع موجب تفرق اتصال نیز میباشد و اما سوء مزاج مادی جمیع اقسام او موجع ست لیکن ایجاع بالذات بحرارت بود و ببرودت بسیار اندک باشد مگر آنکه ایجاع آن بالعرض بود چنانچه ماده شدید الحموضت موجب تقطیع و لذع شدید گردد و درجه تابع تفرق اتصال شده شود نه بسبب برد و اما ایجاع سوء مزاج مادی بحرارت بسیار شدید میباشد و اگر چه آن بالذات تنها باشد و اگر معه لک لذاع محرق باشد بلا شک وجع آن شدید تر باشد **بالجمله** درد معده بیشتر مادی میباشد و ساذج کمتر افتد لهذا بعضے اطبا مثل طبری سوء مزاج ساذج را از اسباب وجع شمرده اند و از آنکه ماده صفرا و سوداء اللذاع ست وجع معده در اکثر ازینها افتد و باشد که از دیگر خلط نیز افتد زیرا که هر خلط ردی که در معده جمع شود ممکن ست که بکیفیت موذی یا کمیت ناطبیعی درد پیدا کند لیکن از بلغم بسبب لینت او کمتر افتد مگر آنکه مالح باشد یا با صفرا مخلوط بود و خون نیز باعث وجع معده نگردد مگر آنکه ورم در معده پیدا کند **وبعضی** کسان را وجع معده وقت خوردن طعام عارض میشود و بعد هضم ساکن میگردد و حدوث او از جهت طعام بسبب حموضت یا حرارت یا حرافت و غیر آن نباشد بلکه حدوث او از جهت معده بنابر رطوبات فاسده یا ریاح یا اورام یا قروح در معده میباشد و اکثر این کسان اصحاب سوداء و اصحاب مالیخولیای مراقی میباشند که معدهٔ آنها ضعیف شده باشد **وبعض مردم** مراقی را وجع در آخر مدت حصول طعام در معده تا ساعت هشتم و نهم و دوازدهم عارض میگردد پس بعضی را از ایشان تا تناولی چیزی ترش مثل سرکه که از آن زمین بجوشد حادث نشود وجع ساکن نگردد و آن چیز ترش اکثر سوداء و گاهی بلغم ترش و گاهی سوداء و صفراء مرکب میباشد که در قعر معده تمکن گیرد و بعد خوردن طعام و گذشتن چند ساعت بران طعام بدان ماده مختلط شود و مطفو گردد و فم معده بسبب شدت حس خود از حدت ماده متاذی شود و طبیعت آنرا بقی دفع کند و بعضے را از ایشان وجع بنزول طعام ساکن میشود نه بقی و ازین هر دو فریق در بعضے وجع مدت طویل باقی میماند و بقی و نزول طعام ساکن نمیشود مگر بعد مدتی و این صعب باشد **وبعضی** کسان باشند که در معدهٔ ایشان وجع یا حرقت شدید وقت گرسنگی حادث میشود و چون غذا خورند ساکن میگردد **وسبب** اول یعنی آنانکه عارض میشود ایشان را وجع بعد خوردن طعام انصباب سوداء از طحال بسوی معده است **وسبب** ثانی یعنی آنانکه عارض میگردد ایشان را وجع بر گرسنگی انصباب صفراست بسوی آن از کبد **وگاهی** وجع قوی در معده از ریح میباشد و اسباب تولد ریح در علاج امراض معدهٔ ریحی مسطور شد **وگاهی** درد معده از سقطه بران یا ضربه که بران واقع شود و یا از ضعف آن عارض میگردد **وبعضی**

کسانرا که شست مس مے تواند اتفاق افتد اسباب غلظ مرارے بسوی آن بسبب وجع عظیم میگردد وگاہی غشی حادث میکند وگاہی از شرب آب سرد حصوصاً بر خلو معده وجع با قلق و قریاد حادث میشود بسبب تکثیف و قبض وجع اجزای معده و ایذای آن بکیفیت آب خاصتہ که معده قوی الحس ضعیف باشد وگاہی وجع ہلاک میگرداند بنا بر تادیہ وجع بسوی قلب وگاہی وجع متحد میگردد و قولنج حادث میکند وکسی را که وجع معده طول کند دل او خوف ورم معده ہست و در حوالی مسندر با متساق رحم باشد و وجع فم معده در حوالی بسیار میباشد و بقراط در کتاب ووت ... گفته که درد وجع معده بر پای راست چیزی شبیه بتقاقه خشن ظاہر شود صاحب او در دو روز بست و ہفتم ہلاک گردد و ہر گاه این مبیم سیر سیاه و اشتہای اشیای شیرین میشود و آنرا وجع شکم باشد و در ابروی او آثار و بثور سیاه شبیه بیاقلا ظاہر گردد و بعد از آن قرحه شود و تا روز دوم یا نیایه انسان سبات مادرش ہلاک شود و این انسان را سبات و کثرت نوم در ابتدای مرض رو مینماید وگاہی منتج میشود در معده مواد مختلفه بنا بر آلام که آنرا اسم رسید لیکن اجتماع این مواد و کثرت آن گاه و ورم از جہت الم می آید پس ہرگاه ماده موذی از رطوبت طلیط جمع گردد وجع حادث شود و کذا لک اگر معده چنین باشد این اخلاط مختلفه تشریک کند انسان الم شدید حادث گردد و سری دست و پا در وجع معده روی ہست و طبری گوید که گاہی بمعده درد حادث میشود بتغیر فساد طعام و تہیج و سقدف بود سوی که صاحب او خیال میکند که گویا معده او می پیچد یا می فشرد و این علت غریب ہست و سببش از نزول غلظ حاد در عصبه نازل از راس بسوی معده میباشد **طریق تشخیص** اسباب وجع معده باید که اولاً از مریض بپرسند که درد ہر وقت میمانند یا گاہ میباشد وگاہی بنا گر ہر وقت بگوید اول حال کیفیت تناول طعام و کمیت آن بپرسند اگر خوردن طعام موذی کثیر الکمیت یا ردی الکیفیت حار حریف لاذع یا حامض بیان کند سببش غذای موذی معده باشد و اگر خوردن غذای لاذع بگوید و با نفخ و تمدد شکم و تراسیف و جشا و فواق و قراقر باشد ... ایضا بعد استقرار طعام در قعر معده یا بعد غذای بیک و جانب جیب بالای طحال بسوی خیزد و از غیر آن موضع قراقر شود سببش ریاح باشد و الا علامات سوء مزاج ساذج و مادی که مسطور شد دریافت نماید پس علامت ہر نوع سوء مزاج که مدرک گردد سببش ہمان نوع سوء مزاج باشد و کذا ایضا ہر گاه نشان سوء مزاج مادی معلوم شود حال لذع و التہاب معده نیز بپرسند اگر اقرار آن بکند سببش خلط حار تلخ یا شور باشد و اگر اقرار صرف لذع بدون التہاب نماید سببش خلط حامض باشد و اگر آثار ورم و قرحه که مذکور گردد یافته شود سببش ہمان باشد و اگر با وجود درد ضعف ہضم و فساد و سنادیافت گردد و ہیجان وجع بعد خوردن طعام و سکون آن بعد قی و عدم سوء مزاج باشد سببش ضعف معده باشد و اگر ہیچ یک ازین علامات محسوس نگردد و تمامی افعال معده جید بود و بہر اندک سبب چون تجار طعام انصباب سودا برای شہوت طعام ایذا یابد سببش قوت حس معده باشد و اگر گوید که وقت خوردن طعام درد میشود و پس وقت سکون درد بپرسند اگر گوید که بعد ہضم ساکن میگردد پس اگر آثار اجتماع رطوبات فاسده در معده یا علامات ریاح یا ادرام یا قروح یافته شود سببش ہمان باشد و الا سببش ضعف معده باشد و اگر گوید که وقت ہضم طعام درد میشود و بعد قی ترش ساکن میگردد و با آن ہضم ردی بود سببش اکثر انصباب سودا باشد اگر طحال ماؤف بود و الا خلط سودا و صفراوی کہ با بلغم حامض باشد و اگر مریض بیان کند که درد ہنگام خلو معده میشود و بعد تناول طعام ساکن میگردد درینصورت حال سوزش فم معده در حالت خلو معده از طعام بپرسند اگر اقرار آن کند پس اگر تلخی دہن و خروج صفرا بقی و انتفاع از ترشی و دیگر علامات صفرا یافته شود سببش انصباب صفرا از جگر بر معده باشد و درینصورت اگر درد مائل بجانب راست باشد بر شارکت غشای مجلل کبد دلالت کند و اگر آثار سودا مدرک گردد سببش انصباب سودای ترش از طحال بر فم معده باشد و الا سببش غلبه ریاح در حالت خلو معده باشد و آنجا که تقدم ضربه و سقطه بر معده معلوم گردد سبب ...

علاج کلی وجع معده

چون معده عضو مشارک و محل طبخ غذاست و آفت وی سرایت با عضای دیگر مینماید و موجب بلیات میگردد ... علاج ... تا سبب ... ہلاک میگردد چون مواد در شده ورم در معده پیدا نماید مجمع بیماری ... ہر جانب بالای سر و نہادن ... سعده از تجربات ہست و نقل جالینوس پوست ... ہم تسکین ... معده ... اگر ...

بزر البنج و دارچینی و زنجبیل با عسل بر معده ضماد نمودن درد معده را تمام دارد و کذا ضماد اسپغول و دیاخلیون و جلاب گرم چند روز نوشیدن و از علامات او
استفراغ و ... بجهتهای مواد بعد وقوف مزاج علیل و مقدار قوت او دست حقنه لین باشد قوی با اصلاح غذا لو اختیار افضل آن حتی الامکان و تخفیف آن ...
معالجه الم حسب سبب نمایند و بد انچه مسکن وجع باشد ضماد کنند مثلاً گزر کتان سه درم زوفای رطب ده درم سائیده در قیروطی که از روغن سفرجل ساخته باشند
بر معده ضماد سازند و تعریق معده بروغن سفرجل تنها مزیل وجع است و گویند که اگر در وجع معده و ام صعب گردد بر محل معده اسفنج مبلول بسرکه گرم نهند
و طلی بند ... سرب برای وجع مزمن مجرب نوشته و کذا تعلیق مرجان در گردن و کذا شرب و تعلیق کهربا نافع وجع معده است و تعلیق سنگ یشم
و اسماک او در دهن برای وجع معده مجرب سویدی است و فی خبر خیر البشر الصلوة تشفی من وجع البطن مطلقا

علاج درد معده از ریاح

هر چند علاج امراض معده از ریاح مسطور شد استعمال نمایند و جوارشات کاسر ریاح مثل کمونی و نودبجی و فلافلی و قند ادیقون و مانند آن تنها یا بشیره بادیان
نه ماشه و گلقند چهار توله و گلاب نیم پاو نیم گرم دهند و کذا ... محلل نافع است و مصطگی ماشه و بیل هر واحد یکنیم ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته و با بیلها
مربی آمیخته بخورند و گلقند در عرق بیل پنج توله حل کرده بنوشند و با زیره سیاه یکنیم ماشه سوده بگلقند آمیخته بخورند و مصطگی سه ماشه سوده بروغن بادام
یکتوله آمیخته نیمگرم بر معده مالیدن فی الفور تسکین درد نماید و پودینه و کندر و مصطگی و زیره و فانیدن و آب آن فرو بردن ریاح معده با روغ دفع کند و کذا
مصطگی در برگ تنبول بجای خوفل خورانیدن یا مصطگی نیم درم سوده بگلقند ده درم سرشته بخورند و بالائی آن ده درم مصطگی فارسی جوشانیده صاف نموده
بنوشند دیگر بزر البنج سوخته برابر آن زنجبیل و دو وزن آن دارچینی گرفته سائیده بعسل سرشته بقدر یک درم بلیسانند در دفع درد
معده ریحی و بارد مجرب بلاتخلف است و حب تنکار و سفوف نمک نیز درین باب مجرب مؤلف و سفوف نانخواه و حب هندی و حب حلتیت و عرق ...
و لبستان باشد و معجون پنهد و حب بادگوله و معجون کاسر ریاح و معجون قولنج نیز مفید و این سفوف درین باب مجرب است ... تخم سداب نانخواه
تخم شبت پودینه خشک هند بید ... کوفته بیخته بقدر حاجت استعمال نمایند و آنجا که باوجود برودت در یبس معده طبع قبض بود ایارج فیقرا و صبر و مقل
و نار یقون مساوی حبوب ساخته و درم با آب گرم بدهند که مجرب است و کذا دوای حصار که ریوند حب نارمشک و حب مبارک و سفوف سنا مجرب
و خیر برادر گلاب جوشانیده نافع و کذا انیسون بگلقند یا عسل و کذا مصطگی بعسل معمول است و حلتیت چهار حبه در پنبه نهاده بر آتش بریان کرده بدهند
و از مغز تخم معصفر یکتوله در آب شیره کشیده دو توله شکر سرخ آمیخته بطریق حریره پخته نیمگرم نوشیدن نافع است و دیگر کاسرات ریاح مثل عنبر و عود
و مومیائی و دارشیشعان و اذخر و زرنباد و دارچینی و سائج هندی و سنبل استعمال کنند و نهادن محجمه بلا شرط ... بر ساعت است و بادیان و تخم
نانخواه هر یک هفت ماشه گلقند دو توله جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای ریح غلیظ محتبس در طبقات معده و قولنج نافع است و آنجا که ماده ریح
غلیظتر باشد اول بحقنه تنقیه بعمل آرند یا مسهل بلغم و حب سکبینج که مذکور شد بدهند بعد از ان اشربه محلله بکار برند زیرا که درین حالت اگر بی تنقیه چیزی مسخن
و محلل دهند ماده را حرکت دهد و ریح زیاده کند و کمونی کبیر بعرق تنبول یا عرق نانخواه یا عرق حیات استعمال نمایند و نمک سلیمانی فائده معتدبه میکند
و اگر بعد قی با آب و نمک در دو طرف امعا آید و شدت کند سنای مکی پنج ماشه تربد موصوف سه ماشه کوفته بیخته در گلقند دو توله آمیخته همراه عرق بادیان
بدهند و روغن بید انجیر بمالند اگر فائده نشود روز دیگر مسهل از عنب الثعلب بنفشه گل سرخ مویز منقی پرسیاوشان کاسنی بادیان بیخ بادیان سنای مکی
جوشانیده مغز فلوس گلقند شکر سرخ داخل کرده روغن خروع آمیخته دهند و بجای آب عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و آب سبوس دهند و دیگر شیره بادیان شیره تخم کشوث
هر یک پنج ماشه در عرق بادیان برآورده گلقند شربت دینار داخل کرده بنوشند و این نطول نمایند گل خیرو برگ شبت هر یک پاو سیر تخم خربزه تخم
تخم معصفر در آب بست آثار جوشانیده نطول نمایند و ثفل بر بندند بالجمله درین نوع ریاضت هنگام خلو معده نیز مفید شناسند و هر چه در علاج
وجع بارد معده باید بکار برند در درد معده که در خلو شکم بسبب غلبه ریاح افتد تدبیر شربت نیز تنقیه رطوبات غلیظه و تقویت معده است و آنجا که از کثرت سودا

بامراض طحال بریاح متولد گردد و بدان سبب درد معده و نفخ و حشای حامض بکثرت قراقر عارض شود و براز سیاه و طبع قبض باشد تدبیرش
تکمید بسر کرکرامدان جعده و سداب و بابونه و شبت و مرزنجوش و حب الغار و در و قرو و تخم کرفس جوشانیده باشند و تنقیه بسهل السهل آن و نقصاً کسیلم
و یا سلیق از دست چپ و تقویت معده است و قرص انیسون و قرص افسنتین و معجون اذخر برای درد معده که از پس طعام بهم رسد نیز مجرب است
و ایضاً بیخ بادیان انیسون گل بنفشه مویز منقی گل سرخ جوشانیده گلقند داخل کرده نوشیدن و از سبوس گندم و نمک و بادیان و تخم خربزه
و آنخاجره و تخم شبت و گل سرخ کوفته در صره بسته نیمگرم تکمید بر موضع درد کردن درد معده را که با طعام لازم بود مفید است و برای درد و نفخ
نزد پهلوی چپ برای طحال تخم کاسنی شش ماشه بادیان گل سرخ هریک چهار ماشه جوشانیده و گلقند دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده دهند و حکمت
در دیطرف کبد بجای گلقند شربت دینار دو توله کنند و گل سرخ عنب الثعلب بادیان پرسیاوشان هریک چهار ماشه بیخ بادیان تخم کاکنج
هریک شش ماشه سنای مکی هفت ماشه جوشانیده گلقند آفتابی سه توله داخل کرده نوشیدن برای وجع که با آن بطرف چپ غلطیدن و خواب کردن
دشوار باشد نافع است **واگر** ریاح مراقی محدث درد گردد و بعد طعام یا در شب وجع عارض شود و دیگر عوارض مراق موجود باشد آنرا الحمی
وجوب محمح سود ابنجاح سیر ساند و مجمره ناری بر مراق و ناف نهادن نیز فائده میکند و برای درد معده با صداع اتصالی معده یکماشه
سوده بگلقند دو توله سرشته بخورند بالایش عرق بادیان بنوشند و روغن بابونه بموضع درد مالش کنند و یا جوارش کمونی هفت ماشه بخورند
بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق بادیان هریک پنج توله گلاب چهار توله شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند و گاهی شیره
بادیان می افزایند و مصطگی بادیان یک یک ماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته عوض جوارش مذکور خوردن و بالایش عرقیات مذکوره بدل شربت
نوشیدن نیز برای درد معده با نفخ شکم نافع است و برای درد و نفخ و عدم اشتها و ضعف هاضمه مصطگی عود هریک نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته
بخورند و عرق عنب الثعلب هفت توله بنوشند و برای درد بس شکم عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی ده دانه گل بنفشه پنج ماشه جوشانیده گلقند سه توله
داخل کرده بنوشند و ایضاً برای درد تمام شکم سنای مکی پنج ماشه سوده بگلقند آفتابی یکنیم توله سرشته بخورند بالایش عرق بادیان بنوشند و دوم روز
آلوی بخارا هفت دانه تخم کاسنی کوفته شش ماشه بعرق شاهتره و گلاب جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند و اگر درد با سوزش بول بود شیره تخم خیار
شیره زیره سفید شیره تخم خربزه عرق بادیان ده توله گلقند بدهند و بادیان بگلقند سرشته با شیره کاسنی شش ماشه عرق مکو ده توله شربت انار دو توله
نیز در درد معده مراقیین را مفید و مغز نان خمیری خشکار نعناع سبز هریک دو توله مصطگی سه ماشه زعفران یکماشه همه را سائیده تا مثل مرهم گردد برپارچه
بر معده نهادن در رفع ریاح و درد معده و غثیان و تهوع مجرب است و برای درد معده مزمن مراقی و گرانی شکم جوارش عود شیرین هفت ماشه شیره تخم کشوث
چهار ماشه شربت انار شیرین دو توله دهند و اگر فائده نشود آب کیکر آب لیمو آب ادرک آب پودینه شهد هریک دو توله در ظرف آبگینه مشمس نموده بلیسند
از نانخواه زنجبیل زیره کرمانی هریک دو ماشه تخم کرفس سه ماشه بادیان فلفل سیاه نمک لاهوری حلتیت طیب هریک چهار ماشه سفوف ساخته بخورند
و چون بعد طعام ریاح موجب تکلیف دهد جوارش مصطگی جوارش عود شیرین جدوار و سرخ سوده ممزوج نموده بخورند و عرق گاوزبان گلاب پنج پنج توله
بنوشند باز قرص گل صغیر چهار ماشه بالطبیخ عنب الثعلب چهار ماشه مویز منقی ده دانه اصل السوس چهار ماشه بدانه سه ماشه شربت بزوری دو توله یا شکر
دینار عوض شربت بزوری نمایند و حب هندی حلتیت نمک اندرانی هریک زنجبیل آب سهجنه نیز نافع بود و اگر صلابت بطرف جگر گردد مسهل دهند اگر
عمل خوب نشود چهارم روز قرص گل صغیر چهار ماشه بگلقند یکتوله سرشته بخورند بالایش شیره بادیان شیره عنب الثعلب هریک چهار ماشه نبات یکتوله
و آب عنب الثعلب معصر فلوس ضماد نموده برگ بید انجیر بالای آن ببندند **ایضاً** اگر درد شکم باشد و مثل گولا گردد اول گلقند در عرقیات مالیده دو سه روز
بدهند بعده عنب الثعلب گل سرخ هریک هفت ماشه گل بنفشه پنج ماشه کاسنی پرسیاوشان هریک پنج ماشه اصل السوس چهار ماشه شب در آب تر نموده
صبح مالیده صاف کرده گلقند مالیده باز صاف نموده دهند **ایضاً** اگر در تپ نوبه زرد انیسون بادیان تخم کرفس وغیره قبض شود دارا فرودن

سنای مکی احتراق و سوء تنفس بهم رسد و مشرف بسرسام گردد فصد نمایند **ایضاً** اگر در فم معده درد بود و هنگام آروغ آوازی طنین مانند گوش آید و سیل
هم گرفته باشد و اول درد در اضلاع بود بعده بمعده آید و درد دراز بهم باشد بدانند که از مرض مراق است شیره بادیان شش ماشه در آب برآورده
گلقند مالیده صاف کرده داول مفید بود و اگر قبض باشد کلونجی وقت شام همراه آب تازه بخورند **ذکر ادویه مرکبه یونانیه**
که در وجع معده ریحی مستعمل است **جوارش کمونی کبیر** معمول حکیم علویخان از برای سردی معده و درد و نفخ آن و آروغ ترش و فواق امتلائی
و شهوت کلبی و قولنج ریحی و استسقای طبلی و سردی نشیمن و قیله ریحی و تپهای بلغمی و سوداوی زیره سیاه مدبر بریان نیم رطل فلفل سیاه دو تولچه
برگ سداب در سایه خشک کرده سلیخه سیاه دارچینی قرفه حب بلسان مصطگی رومی سنبل الطیب هر واحد یکدرم بوره ارمنی دو نیم درم کوفته بیخته بعسل مصفی
سه چند ادویه بقوام آورده اول بوره داخل کرده برهم زنند پس ادویه دیگر آمیزند شربت یکمثقال **جوارش کمونی اکبر** تالیف شاه ارزانی مقوی
معده و قلب و دماغ و ملین شکم و ادامت آن مفید درد معده و قولنج و دوری دارچینی بوره سرخ هر یک پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه هر یک هفت درم
سداب خشک پانزده درم زنجبیل مربی چهل درم زیره کرمانی مدبر پنجاه درم هلیله مربی از تخم پاک کرده شصت درم گلقند صد درم مربیات و گلقند را کوبیده
تا بمعجون شود ادویه دیگر کوفته بیخته با آن بسرشند و اگر قوام نرم خواهند قند سفید عسل سفید بالمناصفه بقوام آورده اضافه نمایند شربت از چهار درم
تا شش درم و دائم گاهی زنجبیل و هلیله ساده یعنی غیر مربی گرفته و تربد موصوف بوزن هلیله افزوده در شهد سه وزن ادویه معجون ساخته و انفع یافته
جوارش کمونی مسهل معمول در درد معده و ملین طبع و مزیل نفخ و قولنج و مداومت این در ازاله اوجاع معده و قولنج و دوری بمقداری که هر روز یکمرتبه
اجابت بفراغت آید مع پرهیز از بقولات و اشیای مولد ریاح بتجربه رسیده سنبل الطیب جوز بلسان دارچینی سلیخه حب بلسان هر یک دو مثقال
روغن بادام چهار مثقال بوره ارمنی ده درم فلفل سیاه سی درم برگ سداب زنجبیل هر یک چهل درم زیره مدبر صد درم تربد سفید خراشیده کوفته نیم کوفته
ادویه عسل سه چند حلاوه ادویه عسل را منزوع الرغوه بآب بادیان قوام نموده ادویه کوفته بیخته ضم کنند خوراک از یک تولچه تا یک نیم تولچه برای قوی مزاج مجرب است
جوارش پودینه نافع درد ریحی معده برگ پودینه خشک شش درم زنجبیل نانخواه زیره سیاه هر یک سه درم دانه الایچی کلان بادیان فلفل گرد هر واحد دو درم
قند سه چند **جوارش فنداديقون** برای درد معده و پشت و ضعف معده که بسبب سردی آن تولید ریاح در آن بسیار باشد و ضعف جگر و
استسقای طبلی نافع زنجبیل سنبل الطیب هر یک سه درم مصطگی رومی نانخواه انیسون هر یک دو درم تخم کرفس پودینه خشک هر یک دو نیم درم سلیخه زیره سیاه
مدبر حب بلسان عاقرقرحا هر یک یکدرم ساذج هندی نیم درم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند خوراک یکمثقال **حب تنکار** برای درد معده و گرانی
شکم و آوردن اشتها معمول است تنکار دو درم بزر البنج دو نیم درم فلفل سیاه دوازده درم صبر سقوطری سیزده درم کوفته در آب کیکوار کهرل کرده حبها
بقدر نخود بندند جهت تحلیل ریح و مواد دو سه حب بدهند و اگر رفع قبض مطلوب بود زیاده دهند مداومت این حب ریح را بالکل تحلیل مینماید و کلانی
شکم دور میکند **حب مبارک** دافع درد شکم و رافع قبض و خشکی که از مسهل متنفر باشد و برای تدارک قصور عمل مسهلات معمول اخراج مواد غلیظ
کثیف مسهلت کند قرنفل دو ماشه بادیان انیسون هر یک سه ماشه گل بنفشه شش ماشه پوست هلیله زرد کشمش سبز تازه هر یک یکتوله برگ سنای چیده
ترنجبین گلقند هر یک دو توله اجزای کوفتنی را کوفته بیخته با کشمش و گلقند باز کوبند تا حب توان بست جهت قبض دائم استعمال نه ماشه تا یکتوله و جهت
اسهال دو توله معمول است و گاهی تربد موصوف شش ماشه و زنجبیل دو ماشه افزوده میشود **حب جالینوس** که دافع درد و سردی معده و اخلاط
فاسده از معده است و اسهال می آرد و در هر وقت میتوان داد گل سرخ سه درم مصطگی چهار درم صبر هفت درم تربد سفید ده درم کوفته بیخته بآب حبها
برابر نخود سازند و پانزده حب با آب گرم وقت خواب بدهند **حب حلتیت** نافع درد معده و اقسام زنجبیل بزر البنج سوخته هر یک دو درم فلفل
دارفلفل تنکار هر واحد یکدرم نمک سیاه نمک لاهوری هر یک سه درم حلتیت ربع درم بقدر بندق حب سازند و هر روز یکی خورند **حب نارمشک**
که مسهل و سریع الاثر است و جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و مغص بلغمی و درد معده که از قبض باشد نهایت مجرب است زنجبیل تربد قلمی

دارفلفل دارچینی فلفل سیاہ نارمشک مصطکی ہریک پنج ماشہ سقمونیا قند سفید ہریک ہفت مثقال کوفتہ بیختہ حب سازند بقدر نخود بجہت حل قولنج نیم
مثقال بخورند **ضماد** نافع درد معدہ و قولنج ریحی مغز تخم بید انجیر نمک سنگ سیندہ چوب ہریک یکتولہ انگوزہ نیم تولہ آرد گندم نیم پاؤ در یہ سائیدہ آرد آمیختہ
در آب سرشتہ نان از یکطرف بپزند و از طرف خام بر موضع درد بر بندند **نوع دیگر** کہ در اوجاع ریحی شکم معمول مؤلف ست زنجبیل تخم شبت نانخواہ
دارشیشعان وج زیرہ سیاہ تخم کرفس نمک سیاہ ہریک دو درم حلتیت یکدرم آرد ماش سیاہ پاؤ آثار بدستور نان بپختہ از طرف خام بر روغن بید انجیر
چرب کردہ بگرم بندند **دوای عصارہ ریوند** معمول در اوجاع شکم و مخرج اخلاط فاسدہ معدہ و جگر و سائر اعضا آسانی و بغیہ محتبس
و یرقان را بسیار مفید و اکثر امراض بارد رطب دماغ و سینہ و ریہ و مفاصل وغیرہ را نافع ست عصارہ ریوند تربد موصوف ہریک یکدرم گل سرخ چہار درم
زنجبیل مصطکی ہریک نیم درم شیرخشت ترنجبین ہریک شش درم شربتی از یکدرم تا سہ درم باید قدر مناسب داین دوا اطفال و ضعیفان را مناسبت
روغن محلل چون بر معدہ بمالند تحلیل درد و تفتیح کند و نفع لقولنج و ریاح غلیظ مینماید و مجرب ست سنبل الطیب دارشیشعان بابونہ برگ سداب
تخم شبت شونیز مصطکی ہریک یکتولہ زیرہ کرمانی دو تولہ کوفتہ در یک آثار آب بجوشانند ہرگاہ چہارم حصہ بماند برابر آن آب شبت سبز و روغن بید انجیر
و روغن بابونہ ہریک چہار تولہ داخل کردہ بجوش دہند چون آب بسوزد و روغن بماند صاف کردہ عنبر اشہب در ان حل نمودہ نگاہدارند وقت حاجت
قدری گرفتہ نیمگرم بمالند اگر ریح غلیظ و درد شدید باشد وقت استعمال قدری جند بیدستر حل نمایند **سفوف نانخواہ** کہ برای ریحی درد
معدہ و سپرز و تقویت ہضم مجرب ست نانخواہ تخم کرفس مساوی قند سفید ہر دو کوفتہ بیختہ دو درم بخورند **سفوف انار دانہ** مفید درد شکم باد یا
زنجبیل ہلیلہ زرد نمک سیاہ ہریک نیم تولہ سنای مکی انار دانہ ہریک یکتولہ کوفتہ بیختہ نہ ماشہ ہر روز بخورند **سفوف سنا** لائق ثنا معمول بجہت
اخراج اخلاط ثلاثہ و درد شکم و قولنج و فقاقی کرم سنای مکی زنجبیل پوست ہلیلہ زرد نمک سیاہ برابر کوفتہ بیختہ از ہفت ماشہ تا یکتولہ با آب گرم دہند و بلحاظ
موافقت سن لطیبان بدہند **نوع دیگر** جہت رفع درد معدہ و برای تقویت آن مجرب استادم حوم ست سنای مکی پنج تولہ مغز بادام یکتولہ
یکنیم تولہ دانہ ہیل نہ ماشہ نبات ہشت تولہ سائیدہ یکتولہ وقت خواب با آب گرم بخورند **سفوف نمک** تالیف مؤلف برای رفع درد و نفخ معدہ و
ہضم و اشتہا عوض نمک سلیمانی باستعمال می آید نمک لاہوری نوشادر فلفل سیاہ ہریک یکتولہ دارفلفل شش ماشہ نمک سیاہ سہاگہ بریان
ہریک چہار ماشہ انگوزہ بریان دو ماشہ کوفتہ بیختہ نگاہدارند و بقدر دو ماشہ بخورند **ضماد** کہ در رفع ریاح و درد معدہ و رفع غثیان و تہوع مجرب
مغز نان خشکار پودینہ سبز ہریک دو تولہ مصطکی سہ ماشہ زعفران یکماشہ ہمہ را بسایند کہ شکل مرہم شود و لیس بر پارچہ گذاشتہ بر معدہ گذارند
عرق تنبول کہ جہت درد معدہ و قولنج ریحی و ریح البواسیر و وجع مفاصل بارد مجرب قرفہ دارچینی قرنفل بسباسہ جوزبوا بادیان دانہ ہیل
زیرہ سیاہ نانخواہ پودینہ خشک ہریک شانزدہ درم مشک یکدرم ہلیلہ کابلی ہلیلہ آملہ شیطرج بوزیدان ہریک سہ درم ریوند چینی فلفل دارفلفل
زرنباد تخم کرفس سلیخہ مصطکی ہر واحد ہفت درم برگ تنبول سی و دو درم گلاب بکمن تبریزی آب باران سہ من تبریزی بدستور عرق کشند **نوع دیگر**
نافع درد معدہ و ریاح آن و ہاضم و مشہی معمول قرنفل گاؤزبان بادیان سنبل الطیب سعد کوفی پودینہ دارچینی گل سرخ خولنجان ہریک پانزدہ ماشہ
نانخواہ نیم رطل برگ تنبول زرد صد عدد وج خراسانی سادج ہندی ہریک بیست مثقال گلاب چہار رطل بدستور عرق کشند شربت تا چہار تولہ **نوع دیگر**
بمنافع مذکور برگ تنبول پختہ برگ پودینہ گل گاؤزبان ہریک پاؤ آثار دانہ ہیل دارچینی نانخواہ صعتر قرنفل خولنجان زنجبیل ہریک نیم پاؤ گلاب چہار شیشہ
آب باران سہ شیشہ مشک دو ماشہ جوزبوا پنج ماشہ زعفران ہفت ماشہ شربتی ہفت تولہ با جوارش کمونی کبیر وغیر آن **عرق حیات** کہ در درد
معدہ ریحی معمول حکیم اجمل خان ست برگ سنا سیزدہ و نیم تولہ صعتر نانخواہ دارفلفل فلفل گرد سنبل الطیب بادیان الائچی کلان ہریک نہ تولہ ریوند خطائی
خولنجان زیرہ سیاہ ہریک چہار و نیم تولہ وج ترکی زرنباد تخم کرفس برنگ کابلی ہریک ہفت تولہ بدستور عرق کشند شربتی از ہفت تولہ تا نہ تولہ باشد
عرق نانخواہ از حکیم ثناء اللہ صاحب کہ در اوجاع ریحی معدہ دائما معمول ست نانخواہ نیم آثار خولنجان زرنباد ہریک پاؤ آثار گلاب سہ شیشہ

بدستور عرق کشند شربتی از سه تولہ تا شش تولہ **عرق دارچینی** محلل ریاح و مقوی معده و باه و مفید جیاز مجربات استاد مرحوم دارچینی چهار دام
قرنفل نانخواه انیسون بادیان هر واحد دو دام گل بابونه تخم کرفس هر یک یکدام مشک یک مثقال زعفران دو مثقال شب در چهار آثار آب ترکرده صبح مشک
و زعفران در دهن نیچه بسته بقدر دو آثار عرق کشند **ضماد** نافع درد معده کنجد سیاه نانخواه پوست بلیله زرد نمک ستور ساییده بسرکه آمیخته در پارچه بسته گرم
تکمید کنند **ایضاً** جهت تسکین درد معده و امعاء و جگر و گرده و سپرز و جمیع اعضا نافع و سریع العمل و قولنج را بغایت مفید بابونه گل سرخ حلبه تخم کتان
تخم شبت سبوس گندم نمک اکلیل الملک جمله یا هر چه بهم رسد بجوشانند و در مثانه گاو انداخته تکمید کنند و اگر اسفنج یا نمد بدین آب ترکرده بر عضو نهند قوی تر باشد
ایضاً در تحلیل ریاح معده و وجع آن بغایت مفید است گاوزبان ازان پارچه میشویند زنجبیل نانخواه نمک سیاه زیره سیاه افسنتین پودینه خشک
هر یک بقدر مناسب باهم آمیخته تکمید نمایند **معجون کاسر ریاح** که در فوائد مثل کمونی است زیره سیاه زنجبیل پودینه خشک هر یک دو جزو صعتر
مصطگی دار فلفل نانخواه هر یک یکجزو عسل سه چند **معجون** دافع ریاح معده و مفید برد آن و هاضم طعام زنجبیل برگ پودینه زیره هر یک بادیان دار چینی
صعتر هر یک دو درم انیسون نانخواه فلفل گرد دار فلفل تخم کرفس مصطگی هر یک یکدرم کوفته بیخته بیک چند مویز منقی سوده بسرشند بعده برو چند ادویه
گلقند جوش داده بقوام آورده آمیزند **دکر ادویه هندیه** نافع درد معده ریحی **حب هندی** که جهت ریاح معده عجیب التاثیر است زنجبیل دو دام
سهاگه بریان پوست بلیله زرد نمک لاهوری هینگ هر واحد یکدام کوفته بیخته بآب بیخ دیا برگ سهجنه حب بقدر کنار دشتی بندند خوراک یک حب **حب**
دافع قبض و نافع درد شکم و بیلوی ریحی ست صبر و صعتر هر یک دو درم فلفل سیاه مغز تخم بهگوت هر یک یکدرم کوفته بآب لیمون کاغذی کرده مقدار نخود حب
سازند دو چهار حب بآب گرم بخورند **دیگر** چهلون کهجور مغز کیته دو جزو فلفل سیاه بقدر ذائقه ساییده جهابقدر فالسه بسته تا سه حب بدهند دافع درد معده
و هاضم و مشهی و محلل صلابت معده و طحال است **سفوف هندی** نمک سنگ نمک دریا نمک سونچر بابڑنگ پوست بلیله اجمود دار فلفل چرائته
زنجبیل هر یک چهار درم انگوزه بریان یکدرم کوفته بیخته دو درم بخورند که در دفع آن مفید است **دیگر** نافع درد شکم و دافع ریاح ترپهله ترکٹه انگوزه نمک سنگ فلفلموله
اکلیل الملک چیتا در جابا مساوی کوفته بیخته از یکدرم تا دو درم بخورند **ضماد** برای درد شکم و رحم پشک موش و بادیان برابر ساییده و با رغن تل آب ساییده نیمگرم
بر شکم ضماد کنند **دیگر** برای درد شکم اطفال و قبض مفید بود هینگ ترکٹه نمک سینده الیوه کوفته بیخته با بول گاو خمیر کرده بر شکم طلا نمایند **عرق پان**
نافع درد معده مقوی هاضمه برگ پان دو صد عدد تیجپات دارچینی الاچی سفید کوفته هر یک نیم پاو سنبل الطیب اجواین بادیان هر واحد چهٹانک برگ پودینه
خولنجان کوفته ترکچور کوفته هر یک دو دام شب در پنج آثار آب ترکرده صبح برگ پان آمیخته عرق کشند **ضماد** نافع درد شکم ریگ بالو در سرکه سرشته بصره بسته
تکمید کنند **اقوال بعض افاضل** شیخ میفرماید که اوجاع معده گاه بارد ریحی اگر ضعیف باشد تسکین آن تکمید بجاورس و محاجم ناری خصوصاً وضع محجمه
بزرگ بر موضع وسط شکم محتوی بر سره از هر جانب آن مینماید و باید که محجمه را یکساعت بدون شرط بران موضع بگذارند که تسکین عجیب فی الحال میکند و شرب
شراب صرف و تمریخ بادهان مسخنه مسکن اوجاع صعب ست و زراوند طویل در تحلیل اوجاع شدیده ریحی سخت سودمند ست و همچنین جند بیدستر اگر بسرکه
ممزوج نموده بنوشند و یا تکمید شکم ازان بازیت کهنه نمایند و شراب صرف و خواب و ریاضت بر خلاء شکم تحلیل ریاح مینماید و اگر حاجت بادویه قوی افتد هر چه در علاج
قولنج ست باید استعمال نمایند و اگر وجع از ریح محتقن در معده و متصل بدان باشد حب الغار و زیره بریان آنرا نفع می بخشد و اگر وجع از سودای نفاخ باشد
باید که تکمید بقدری شب و زراح سوده بسرکه ترش و ایضاً بشاخهای شبت سوده نمایند **ایلاقی و جرجانی** گویند که از اغذیه نفخه و مرطبه احتراز نمایند
در رعایت ترتیب در طعام و ابازیر محلله چون دارچینی و زیره و کرویا و صعتر و سیر و انگدان دران داخل نمایند و فم معده و عضلات شکم را بروغن گرم بمالند
و حقنه حاده که دران کرفس و بادیان و زیره و انیسون و دو قوا و قطر اسالیون و کاشم و حب الغار و جند بیدستر داخل کرده باشند بعمل آرند و اگر گمان ورم شود
ادویه حاده استعمال نکنند و بادویه حاره ملینه مثل شبت و بابونه و بسیلط و اکلیل ان حقنه کنند و اگر درد صعب نباشد تکمید بارزن و گاورس کفایت کند و نمک
گرم کرده ریاح غلیظ را تشکند و نصب شیشه یا کدو با آتش بر ناف تسکین درد فی الحال می نماید و جلاب گرم که دران انیسون و مصطگی و صعتر دمرزنجوش جوشانیده باشند

واگر مکیتال کرویا خاییده بران جلاب گرم بیاشامند سود دهد واگر ماده ریح غلیظ باشد نوشیدن اطریفل حار شاید واول بحقنه تنقیه کنند بعد ازان ادویه محلله
بنوشند و تمریخ معده نمایند بروغن بید انجیر و روغن حب الغار و روغن سداب که دران جند بیدستر و فطراساليون و زیره و سداب و حب الغار جوشانیده باشند
واگر این ادویه بشراب جوشانیده صاف نموده بوزن ثلث آن شراب روغن داخل کرده بآتش نرم بپزند تا شراب برود و روغن بماند صواب باشد و اگر
نفخ سوداوی بود سرکه که دران کرفس و سداب و شبت و مرزنجوش و دوقو و حب الغار و بابونه و جعده پخته باشند تکمید نمایند و فنداریقون و سکنجبین
و نانخواه کسر ریاح کند و تریاق کبیر و مترودیطوس درین باب سخت نافع ست و این معاجین بعد تنقیه دهند و ابتدا بحقنه لین مسهل کنند و طبیخ پودینه دشتی
و طبیخ خولنجان و معجون خیارشنبر و معجون حب الغار و معجون ابهل و جوارش کندر و جوارش انجدان نافع ست و استفراغ بحب سکبینج صواب باشد و نسخه این
در ذیل علاج مسطورست **صفت معجون حب الغار** که ریاح را بشکند حب الغار شش درم برگ سداب پنج درم نانخواه زیره شونیز کاشم فطراساليون بادیان
فلفل دار فلفل بیخ پودینه دشتی هریک سه درم جند بیدستر جاوشیر سکبینج هریک دو درم همه را حسب رسم بعسل سرشته شربتی سه درم **صفت معجون**
ابهل که ماده بارد و ریاح را تحلیل کند ابهل نانخواه زیره هریک برابر بگیرند و بعسل سرشته شربتی مثقال **صفت جوارش کندر** ریاح را تحلیل کند
فلفل دار فلفل جوزبوا هریک پنج درم زنجبیل خولنجان هریک ده درم کندر شصت درم شکر عسکری شصت درم همه را در عسل سرشته شربتی سه درم **صفت**
جوارش انجدان فلفل دار فلفل هریک پنج درم اریسا زنجبیل هریک شش درم انیسون بادیان مصطکی هریک دو درم انجدان پانزده درم نانخواه کرفس
هریک دو درم همه را کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی دو درم و کمونی درین باب نافع ست و شراب کهنه مفتح سده و کاسر ریاح ست و اگر طبیعت نرم باشد
دو درم حب الرشاد بریان نیمکوفته بآب نیمگرم بدهند و اگر طبع خشک باشد یکدرم حب الرشاد و یکدرم تخم کرفس در شراب جوشانیده بدهند و هر صبح اندک
کندر و زیره خاییدن خصوصاً قبل از طعام تا معده را گرم کند و آروغ آرد سود دارد و بسیار باشد که مزاج اصلی سرد باشد و سوء مزاج غریب بارد با آن یار شود
پس ریاح و قراقر و تشنگی بسیار گردد و تدبیرش آنست که قبل از خوردن طعام ده درم شراب کهنه بنوشند و در طعام ابازیر مذکوره داخل کنند و بسیار باشد
که چیزی سرد خلط رقیق و بلغم شور را تسکین دهد و از تحلیل منع کند و بدان سبب ریاح ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم ست و سردی نفع بخشید و حال
خلاف آن باشد و ایضاً اگر چیزی گرم آنجزه را تحلیل کند و ریاح بشکند و گمان شود که مزاج سرد ست و گرمی سود نموده و حال برخلاف آن بود پس بر طبیب
واجب ست که در علامات دیگر تامل نماید و اعتماد بران کند و برچنین منافع کاذبه فریفته نشود که اگر بعضی عوارض را سود داشته لیکن بحسب ذات ضرر خواهد نمود
مصنف حاوی در ترویح گوید که علاجش کسر نفخ و تجوید هضم ست و هر صبح جلاب بادیان و انیسون هریک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند
و کندر و مصطکی بخایند و غذا نخود آب بلحوم فاخته و طیور سازند و دران سداب و ثوم اندازند و جوارشات کاسر نفخ مثل کمونی و اطریفلات و زنجبیل مربی و تریاق
اربعه بخورند و تکمید معده بجاورس و سبوس و سک نمایند و گرسنگی در ریختن آب گرم بر معده یا نطول که دران بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش جوشانیده
و غیره جوشانیده باشند نافع ست و این سفوف انیسون بادیان هر واحد سه درم نانخواه یکدرم کرویا یکدرم شکر سفید مثل همه کوفته
بیخته صبح بخورند و روغن مصطکی بر معده مالند **صفت** آن بگیرند روغن کنجد یا زیت ربع رطل و مصطکی سی درم و همه را بآتش ملایم در دیگ مضاعف
بپزند تا آنکه مصطکی در روغن بگدازد پس از آتش فرود آرند **صاحب شفاء الاسقام** گوید که تکمید بسبوس و خرقه مسخن و جاورس مع نمک
و ریاضت و شرب آبیکه دران عود و مصطکی جوشانیده باشند و ترک شرب آب سرد بر طعام و خوردن جوارشات کاسر ریاح و استعمال سفوف
اصول و سفوف حاکمی و تجشی مضغ کندر و کمون و حل طبیعت بحقنه نمایند و باقی علاج درد معده بارد کنند و استاد من ارشاد نمود گلقند ممزوج بانیسون
و مصطکی مسحوق یا با انیسون سوده بمار الشکر و ضماد سنبل و ورد و جاورس با آب ترنفل سرشته باندک مشک و عود **گیلانی** می نویسد که از انچه
معالجه بدان کرده میشود ترک اغذیه نفاخه و استدعای آروغ قبل طعام بخاییدن کندر و زیره و ریاضت قبل طعام و تکمید موضع بجاورس یا نمک
مسخن و حجامه ناری و شرب شراب مطبوخ دران زیره و انیسون و تخم کرفس و نانخواه مساوی ست و از انچه تحلیل ریاح میکند آنست که خولنجان و سکبینج

سرشته حبها ساخته یک مثقال با آب گرم بخورند و یا بگیرند خولنجان فی ساییده بعسل سرشته صبح و شام بقدر جوز خورند و اگر طبع قبض باشد حب کنیج
دو درم تا سه درم با آب نیم گرم بدهند و اگر از شرب ادویه طبع کراهت کند تربد یکنیم درم سقمونیا یک قیراط با پنج درم گلقند سرشته و با پنج عدد بادام در
هاون ساییده با جلابی که در ان مویز جوشانیده باشند بخورند که اسهال صفرا و بلغم نماید و ایارج فیقرا مسهل و مسکن وجع ست و اگر طبع نرم باشد
یکدرم حب الرشاد با آب گرم بدهند و فلافلی سکونی و فودنجی و غیر آن که در قولنج ایلاقی گذشت همه نافع ست و تقدم استفراغ بر شرب معجونات و آب
و انچه مغص بخی را نافع بود اینست که بگیرند سه درم حب الغار خاییده آب او فرو برند و همچنین زیرهٔ بریان کوفته و ایضاً تضمید سره بحب الغار ساییده
بشراب سرشته و ایضاً نقع سکنجبین از اسداب و فلفل مرزنجوش بقدر یک مثقال و این سفوف جهت رطوبت معده و ریاح غلیظه را سود مند عود
سعد کبابه قرنفل هر واحد پنج درم سک سه مثقال نبات سفید سی درم شربت هشت درم و این حقنه محلل ریاح ست زیره شونیز نانخواه سداب هر دو
بکجز و فلفل ربع جزو در آب هفت چندان بجوشانند تا آب سه یک گردد بر ان نصف وزن آن روغن ریخته بپزند تا آب برود و روغن بماند بدان حقنه کنند و این
ضماد نیز همین اثر دارد شونیز و راسن خشک قسط و کندر و پودینه جند بیدستر جاوشیر شیاف ساخته تمام شب بدارند و این قرص وجع معده را که از
ریاح غلیظ باشد نافع ست پوست بیخ کبر و قسط شیرین مر و جند بیدستر حب الغار حب بلسان مغز بادام تلخ فلفل قرص ساخته یکمثقال بخورند
و سویدی از تمیمی و ابن سمجون و غیر آن نقل کرده که شرب افسنتین بکاشم هر واحد مسکن وجع معده که از ریح غلیظ ست

علاج درد معده از فساد غذای معدی

هر چه در علاج امراض معده از فساد غذا مسطور شد عمل آرند و بعد فی اکثر گفته اگر سبب وجع کثرت مقدار طعام باشد چند روز تقلیل غذا کنند و اندک
اندک چند بار متفرق خورانند و آنجا که رعایت کیفیت غذا سبب درد بود اغذیه صالح الکیفیت مناسب حال معده دهند و ایضاً اگر درد بالای ناف باشد
و ثقل طعام و مواد در معده محسوس شود قی با آب نمک کرده مسهلات مناسبه از سنای مکی گلقند شربت دینار و غیره باید داد و اگر مواد نباشد بعد نفی
تقویت معده بگلقند و عرق بادیان و گلاب و غیره میباید کرد و یا بعد قی مصطگی سه ماشه سوده در گلقند یک توله آمیخته بخورند و بالایش شیرهٔ تخم انیسون
هفت ماشه و بادیان نه ماشه و الایچی کلان پنج عدد در گلاب نیم پاو بر آورده نبات سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد زیر ناف باشد مسهلات واجبت
دفع هرگز نباید فرمود و ایضاً بجهت درد معده بعد سوء هضم تخم مصطگی عود پودینهٔ خشک هر یک نیم ماشه نارجیل دریائی دو سرخ سوده بگلقند
دو توله سرشته تناول نمایند و بالایش شیرهٔ بادیان تیرهٔ انیسون هر یک چهار ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دو توله بنوشند و این
مطبوخ نافع درد معده و هیضهٔ بلغمی ست عود غرقی زیرهٔ کرمانی هر یک دو مثقال پودینه بادیان هیل نیمکوفته هر واحد یکنیم مثقال انیسون تخم کرفس
سعتر فارسی هر واحد یکمثقال قرنفل هفت عدد نانخواه مصطگی هر یک نیم درم گلقند سه توله همه را در چهار آثار آب بجوشانند هرگاه دو آثار بماند صاف
کرده بقدر پاو آثار بنوشند و بعد سه چهار گهری باز بنوشند و اگر تشنگی غالب بود بگلاب آمیخته نوشیده باشند و گاهی برای درد با تخمه اول سهاگی یکی
چهار ماشه سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش شربت دینار سه توله در عرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله حل کرده برای نوشیدن میدهند در روز دوم
برای تقویت معده و جگر و ادرار و تصفیهٔ عروق شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه گلقند دو توله روز سوم لعاب گل خطمی سفید ماشه
تیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه شیرهٔ خارخسک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله برای ادرار رطوبات میدهند و اگر بعد علاج تخمه درد و قبض باقی بود سنای
مکی چهار ماشه بگلقند دو توله سرشته خورده عرق عنب الثعلب بنوشند و اگر درد و قبض بسبب مادهٔ بواسیر بود مقل ازرق سوده یکماشه با اطریفل صغیر سرشته
بخورند بالایش گل سرخ تخم کاسنی کوفته بادیان بسفایج فستقی هر یک شش ماشه بعرق بادیان ده توله گلاب چهار توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده
بنوشند و اگر برای مرد تخمه و هیضه درد معده عارض گردد گلقند سه توله بعرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده بنوشانند اگر روز دوم
شدت درد زیر ناف دهشیان بود معجون کمونی کبیر چهار ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ خارخسک شش ماشه تیرهٔ زیرهٔ کرمانی مربر بیان چهار ماشه

گلقند دو توله بدهند و سوم روز شیرهٔ ریوهٔ سفید چهار ماشه نبات دو توله دهند و اگر وجع بعد غذای غلیظ باشد شربت دینار بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب و گلاب و گلقند داخل کرده بنوشند و اگر با تخمه در دبستدت باشد نار جیل دریائی نیم ماشه بگلاب و عرق بادیان هر یک چهار توله سوده بدهند و صاحب ترویج گوید که اگر سبب درد معده تناول طعام موذی باشد قی و تنقیهٔ معده از آن طعام بنوشیدن آب گرم و روغن کنجد نمایند و اگر از ریح باشد بحقنه تنقیه کنند و هر صبح اندک جوارش عود و جوارش مصطکی بخورند و غذای شوربای جوزهٔ مرغ باشد و گویند که اگر از خوردن چیزی ترش مثل انار اگر درد معده عارض شود بالائی شیر گاو چهار توله نبات دو توله صبح بدهند و وقت دو پهر غذای شوربای بز بناله مرغن بنان تنک و هنگام سه پهر مسکهٔ گاو سه توله مغز بادام هیج عدد نبات یکنیم توله و وقت شام غذا بدستور و در میانهٔ روز انار شیرین لایق هر قدر که خورده شود بخورند که در یک هفته صحت

علاج درد معده از حرارت معده

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج مذکور شد بکار برند و گویند که رایب سرد و کذا لعاب اسپغول برای وجع معدهٔ حار بر المسافة و یا دوغ گاو با آب غوره و یا آب ریباس و یا آب ترنج بدهند و گلقند بگل سرخ و طباشیر بخورانند و ضماد گل سرخ صندل سفید آب بهی آب آس آب سیب گلاب اندکی کافور نیز برای درد معدهٔ حادث از حرارت نافع و شیخ میفرماید که آنچه از سوء مزاج حار باشد رایب بقر و دوغ ترش و آب ریباس مانند و جوزهٔ مرغ و کباب و دراج بماش و کدو و خرفه و ماهی خرد مسلوق بسرکه بخورند و از اشربه سکنجبین و رب غوره و از ادویه قرص طباشیر و ضمادات مبرده استعمال نمایند و اگر مخافت و ذبول بینند آب نبات استعمال کنند و شراب رقیق ممزوج بنوشند و حریرهای مستنده لطیفه معتدله بخورند و قرشی و صاحب تنقاد الاسقام می نویسند که تعدیل مزاج با شربهٔ بارده مثل شربت حصرم یا شربت سیب ترش و شربت حماض یا ربوب آنها یا شربت بهی با همه از اینها تنها یا لطباشیر و تخم خرفه نمایند و گاهی احتیاج باندکی کافور افتد اگر سوء مزاج حار مفرط شدید باشد و یا شربت لیمون و اقراص آن و شربت زرشک یا عصارهٔ آن و یا گلاب با یکی از این اشربه یا بالت کرید بدهند و شربت لیمو سفرجلی یا سکنجبین سفرجلی یا رمانی بلیغ النفع ست و خصوصا چون با وجع معده ذرب و ضعف هضم باشد و رایب حامض عظیم النفع ست خصوصا با طباشیر اگر حمای عفنی نباشد و گاهی کفایت میکند شرب آب سرد بر نهار اگر سوء مزاج قوی نباشد و قرص طباشیر حامض یا کافوری یکی از این اشربه عند افراط حرارت بدهند و خصوصا اگر با وجع اسهال صفراوی باشد و اغذیهٔ حصرمیه و رمانیه و زرشکیه و سماقیه و قرعیه با آب لیمو یا زیرباج یا سکباج بخورند لیکن درین اغذیه نخود و اندک دارچینی برای اصلاح و تلطیف و اندکی مصطکی نیز داخل کنند و مویز یا ناردانه دهند بابن طور که مرغ کوفته یا جوزهٔ مرغ یا لحم بپزند و جمیع فواکه عطرهٔ بارده مثل سیب و امرود و سفرجل و زعرور و ریباس و زیتون خام و حماض و صحنای شامی بدهند و از بقول کاسنی و کاهو و کشنیز بکار برند و کثرت تناول فواکه مذکوره نکنند تا که وجع معده بنفخ و غیره زیاده نماید و از اضمده سویق جو بگلاب و یا کاسنی بگلاب سوده و قطرهٔ سرکه آمیخته و یا ازورد و صندل برب سیب و گاهی با فرابیش کافور پارچه بدان آلوده بر معده نهند و از ادهان نافع سفرجل یا روغن گل با قاقیای محلول و یا روغن گل که دران آب آس یا آب سیب یا آب سفرجل چند آن بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند و سویدی گفته که شرب تخم حماض و کذا زهر حلیق و کذا آب انار ترش و سویق و شرب و ضماد عصارهٔ خیوط و اطراف نرم انگور و اکل کاهو بدون شستن آن و ضماد گل سرخ تازه و کذا نان گندم هر واحد نافع وجع معدهٔ حار ست

علاج درد معده از خلط صفراوی

و این در حالت خلو معده اکثر عارض شود آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی گذشت استعمال نمایند و یا شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ زرشک در عرقیات برآورده سکنجبین شربت انار داخل کرده بدهند و یا زرشک تمر هندی در عرق عنب الثعلب خیسانیده گلقند گلاب افزوده بدهند و شیرهٔ خرفهٔ سیاه هم درین نوع معمول ست و بعد از نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند و گلاب را گرم نموده پارچه بدان تر کرده تکمید کنند

و عود کنند و معه طلی طباشیر هر یک باشد پوست بیرون پسته زرورد و صندل سفید هر یک سه ماشه کوفته بیخته روغن گل یکتوله گلاب قدر حاجت آمیخته بر فم
معده طلا کنند و در شدت حرارت کافور و آب سیب و آب بادرنجبویه اضافه نمایند که جهت درد معده حار و حرقت فم معده نافع است و در اغذیه ترشی داخل کنند در
تعدیل مزاج جگر کوشند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق از دست راست نمایند و گویند که ضماد عصاره لسان الحمل و موم در روغن گل و گذار برگ علیق در روغن آس
و شربت طرانیت و کد از طلع نافع تر است بقول ابو علی سینا اگر وجع از خلط مراری حار باشد تنقیه آن نمایند و سکنجبین مرتب بسر که در آن مدتی افسنتین خیسانیده باشند
استعمال کنند و در شعار او سقام است که علاج جش استفراغ صفرا است لیکن اگر ماده در تجویف معده منصب باشد و یا باسهال بمطبوخ فواکه یا آب انار برین بلیله زرد
اگر در جرم او منشرب باشد بعده تعدیل مزاج بدانچه در علاج وجع معده حار گذشت و کسی را که قی متعسر باشد بابن مسهل صفرا استفراغ نمایند افسنتین زرد
پنج درم گل سرخ تازه و تمر هندی هر یک بست درم در سه صد درم آب بجوشانند تا ثلث او بماند صاف نموده در هفتاد درم آن بست درم ترنجبین داخل کرده یک درم
صبر مغسول اضافه نموده بیاشامند که تنقیه ماده منتشره طبقات نماید **انطاکی** گوید که در وجع معده چیزی اولی از قی نیست بعده و تعدیل خلط بمضادات پس
در حار مار الشعیر و تمر هندی و آلو بخارا دهند و با غلبه رطوبت سماق و طباشیر و گل مختوم افزایند و مزورات حصرم یا سرکه یا لیمون دهند و تضمید بگل سرخ و صندل
و کشنیز و خرفه و عدس کنند و دوائی که جمیع امراض معده حار مجرب است بدهند و آن در علاج امراض معده حار سابق مذکور شد **ابو منصور** گوید که بعد تنقیه
صفرا بقی یا مسهل یا ماء الجبن الهندیه بارده مطفیه مثل دراج و کبک و جوزه مرغ و زیرباله معمول بآب انار و آب غوره و مانند آن دهند و سکنجبین و انار میخوش و آب
و لفوع مشمش بخورانند و این قرص مصلح وجع معده حار و مسکن تپ و تشنگی است طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه هر یک پنج درم گل سرخ
سه درم کافور دانگی زرشک شش درم گل ارمنی چهار درم بآب خرفه یا آب کدو قرص ساخته ببعض اشربه مذکوره بخورند و معده را بپوست کدو و خرفه و برگ بید
و حی العالم صندل سفید و گلاب و کافور ضماد کنند و مغز خیار و انار ترش و تمر هندی و آلو بخارا و هر آنچه مبرد و مطفی باشد بخورند **طبری** گوید که اگر با الم معده لهیب
و عطش و حرقت و ارتفاع بخار حاد بسوی راس و قلت صبر را شیای بارد بالفعل باشد طبیب یقین کند که ماده صفراویست و در علاج این اکثر اطبا غلطی
میکنند زیرا که چون سوء مزاج حار می بینند مطفیات علاج مینمایند و آن تبرید ماده در جرم معده میکند و الم می افزاید و این وقتی نفع میکرد که صفرا در فم معده متولد
میشد و هرگاه از بعض اعضا بسوی آن منصب میگردد و یا ستل و صول غذا بآن و اصل میشود تبرید فم معده نفع نمی بخشد بلکه طبیب حاذق ماهر در صناعت
نظر بسوی قوت مریض و مزاج او و وقت و بلد و سائر قوانین فرموده بحقنه مخرج صفرا تنقیه بدن نماید و چون ماده قلت و خفت یابد و طبیعت قوی گردد
این مطبوخ بیاشامند بگیرند تمر هندی منقی بست درم ترنجبین صاف از خار پانزده درم آلو بخارا عناب هر یک سی عدد کشنیز خشک ده درم تخم کاسنی
هفت درم سپستان یک کف همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که یک رطل بماند بعده افشرده صاف نموده پانزده درم مغز خیار شنبر مالیده باز دوم
صاف کنند و دو ثلث درم افسنتین رومی و دو دانگ حضض هندی و یک دانگ سقمونیای مشوی سوده در آب یا جلاب سرشته در مطبوخ مصفی مالیده
و هفت درم شکر داخل کرده نیمگرم بنوشند و دو یا سه بار همچنان استعمال نمایند و بعض حذاق درین مطبوخ اندک هلیله زرد می افزایند و حرانیان
درین مرض آب کاسنی موضوع در آفتاب که در آن افسنتین و برگ لبلاب انداخته باشند هر روز چهل درم با پانزده درم سکنجبین مینوشانند و ابو ماهر
موسی بن سیار بقوت علیل نظر مینمود اگر قوت با استفراغ وفا میکرد بمطبوخ سسطور الثقا می فرمود و اگر قوت او ضعیف می بود نقوعی که در سوم روز
حار می نوشانند لزوم شرب او مینمود و تنقیه فم معده و سائر اعضا از صفرا باین طریق میکرد و شربت ورد مکرر گاهی شنیده ام که یکبار ابو القاسم برید را
درین علت شربت ورد نوشانید و مرض او تخفیف یافت و بعد از آن بحسن تدبیر زائل گردید و طعام نداد و ماء الشعیر نوشانید و ضماد فم معده او
بلعاب بزرقطونا و آب سیب میخوش و آب آس و سک المسک و گلاب خالص نموده و گاهی در آن قدری حضض مکی افزوده پس مرض او زائل گشت
و از آن شفا یافت و هم او گفته که وجع النواحیکه از نزول خلط حاد در عصب نازل از راس بسوی معده باشد بتعطیس و دلک راس و تنقیه سر بحسب امارج
بسرعت و سهولت زوال می پذیرد و اگر طبیب غلطی کرد و علاج او بمعالجه غثیان و تهوع نمود بسا است که مورث غشی میگردد و اگر غلطی کرد و تنقیه

را مواد کم ایارج و حب صبر نمود و اگر در بدن او فضول ظاهر گردد بدادن حب قوقایا نیز باک نیست بسهولت زائل شود و مریض سالم ماند

علاج درد معده از برودت معده

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج مسطور شد بعمل آرند و وضع محاجم ناری بر معده در اوجاع باردهٔ معده منفعت شدید دارد و تسخین
اطراف نیز مفید و گویند که دارشیشعان از یکمثقال تا دو مثقال در آب جوشانیده با نبات نوشیدن در دفع درد معدهٔ بارد بعد یاس مجرب است و بعضی
نوشته اند که یکدرم دارشیشعان را در یازده توله گلاب خالص بجوشانند چون ربع ماند دو توله شکر سرخ افزوده صاف کرده نیمگرم بنوشند و اگر یکدرم آن را با چند
شکر سفوف ساخته بخورند و بالایش پنج توله گلاب نیمگرم بنوشند نیز سریع الاثر است و جدوار منقشی یکدو ماشه بعرق گاوزبان و عرق بادیان یا عرق
بید مشک و گلاب سوده نهار نوشیدن در وجع معدهٔ بارد حاضر النفع است و اگر نارجیل دریائی نیز افزایند نفع آن بتجربه رسیده و جوارش کمونی صغیر
و جوارش جالینوس و حب هندی و دوای خنطیانا و شربت عنبر نیز در درد بارد معده را نافع و از بادیان و صعتر و نانخواه و مساوی با آب خالص عرق کشیده
نوشیدن برای درد معده که از سردی باشد و قولنج را نیز مفید است و فودنجی و فنداديقون و قرص مسک بنسخهٔ محمد زکریا نیز سودمند است صاحب کامل
می نویسد که این سفوفات برای اوجاع معده که از برودت باشد نافع است بگیرند عود خام و مصطکی و سنبل و قاقله و قرنفل و ساذج و جوزبوا هر واحد دو درم
سعد و ماحوزانیسون و تخم کرفس هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم همه را باریک ساییده یکمثقال بشراب ریحانی یا بشربت سیب بخورند و ایضاً مصطکی
سنبل الطیب قرنفل ساذج جوزبوا هر واحد یکدرم تخم کرفس انیسون نانخواه زیرهٔ کرمانی پودینهٔ نهری و جبلی هر یک سه درم جمله باریک ساییده یکمثقال نیم درم
ریحانی بدهند و اگر بشراب میسوسن دهند نفع بین نماید و این قرص درد نیز نافع است گل سرخ شش درم سنبل الطیب رب السوس هر یک سه درم
مصطکی دو درم عود خام دو درم زعفران نیم درم باریک ساییده بشراب ریحانی سرشته قرص بوزن یکمثقال سازند و یک قرص با کلنجبین عسلی هفت
بخورند و بعد آن گلاب که در آن بسباسه و قرنفل جوشانیده باشند بنوشند قرشی گوید که در وجع معدهٔ بارد معاجین و جوارشات مثل جلنجبین و کمونی
و سفرجلی قابض و جوارش تفاح و جوارش اترج برازانه و انیسون و مصطکی و فلفل و سنبل و زنجبیل و قرنفل بدهند و گاهی برای تقلیل حرارت آنها
رعایت حرارت کند اگر معده اندک حار باشد بعض اشربهٔ بارده مثل سکنجبین سفرجلی ساذج یا شربت لیمو سفرجلی با آنها می آمیزند و آنچه مرغ و ماکیان
و کنجشک مطنجن یا جدی یا ... حمام مطنجن یا مستوی ... دارچینی و مصطکی و سنبل و قاقله و زنجبیل بدهند و از اضمده سنبل و مصطکی و قرنفل و جوز
رب آس و آب قرنفل و آب آس و سفرجل و از ادهان روغن یاسمین یا قسط بمصطکی و سنبل در روغن گل یا زیت بمصطکی و سنبل و عود و قرنفل استعمال
ابو منصور گوید که تریاق بشراب کهنه یا امروسیا با آب پودینه یا مترودیطوس با آب مطبوخ مصطکی بدهند و دوائی که در آن قرص ورد و مصطکی است
و در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی در قول صاحب کامل گذشت بخورانند و شربت افسنتین معمول العسل نفع بلیغ دارد و غذا نخود آب بقنابر دهند
دهند و فراخ بسبب ثقل او مناسب نبود و ماء العسل با ادویه بنوشند یا شربت از مویز منقی و عسل ساخته و تضمید معده با اشیای حارهٔ خوشبو مثل
روغن سوسن و عنبر و مسک و عود خام و روغن بان و زنبق و قسط باید کرد سویدی گفته که عنبر شرباً و مضغاً و بخوراً و ضماداً و مصطکی شرباً و ضماداً
و کذا عفص هر واحد در وجع معدهٔ بارد مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب غاریقون تنها و کاشم و تفاح و اذخر و اکلیل الملک و ثوم
و سنبل هندی و ماحوز بشراب و زعفران و تخم حرمل و ساذج و حب بلسان و بیخ بادآورد و بیخ فوتنج و طلبوس مخلوط بفلفل و عود یکمثقال
با قرطم و بسفایج کوفته بپخته و مرو عذبه با آب مطبوخ صعتر و نانخواه و کرفس و برگ فراسیون و زرنب و مثل او مصطکی و بول البقر و خاکستر چوب زیتون
سه درم بجلاب و تخم جندقوقا بشکر یکدرم و بیخ شکاعا و **شرب و ضماد** اظفار الطیب و کهربا و مثل او مصطکی و دارچینی و قسط هندی تنها
بعسل و قسب عراقی و کندر و طلع و برگ توت و شاهسفرم و جعدهٔ فنا و بابونه و زوفای خشک و بادیان در روغن بادام تیرب و صعتر و اسارون
و ضماد میویختج و اکلیل الملک و کذا تخم او ساییده بعسل سرشته و کذا القلاء جندقوقا و تخم آن و کذا انمک هندی و مسک لفظی و کذا فاوانیا و حصا

وکذا حب دراقی وکذا لحم صدف وکذا روغن پسته وکذا برگ کبر سائیده بر پیه کلیان وکذا بیخ کبر بکسر واحد نافع درد معده بارد است

علاج درد معده از بلغم حامض

تنقیه معده از بلغم بقی و اسهال کنند و تعدیل مزاج نمایند بدانچه در وجع معده بارد گذشت و هرچه در علاج امراض معده بلغمی مذکور شد بکار برند و بعد تنقیه
بقی و اسهال بر تناول گلقند عسلی و مصطگی و انیسون و اطریفل صغیر مداومت کنند و غذا قلایا و مطنجنات با توابل و ابازیر دهند و ایضاً در وجع معده بلغمی
گل سرخ بیخ بادیان پرسیاوشان انجیر زرد گلقند جوشانیده بدهند با بادیان مویز منقی افزایند و اگر درد سختی بجانب کبد زیاده باشد ماء الاصول
بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ انیسون تخم کاسنی کوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند بعد اندک تخفیف مصطگی سوده
یک ماشه با اطریفل صغیر یکتوله سرشته بخورند بالایش تخم کاسنی گل سرخ جوشانیده گلقند آمیخته بدهند و اگر بعد مسهل درد در همه شکم و هر وقت بماند قرص
گل صغیر چهار ماشه با گلقند یکتوله سرشته بخورند بالایش گل سرخ شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند اگر تخفیف
نشود بدانند که ماده باقیست مسهل باید داد دریاباً بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل سرخ عنب الثعلب هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد
سه عدد تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده با گلقند دهند و چهارم روز سنای مکی نه ماشه افزایند و حب قرص الورد و حب حیات و حب مبارک
و حب جالینوس و حب شبیار و دوای عصاره ریوند و سفوف سنا و انار دانه و تربد و قرص گل و قرص ورد و باغافث و معجون فقی و معجون قولنج
و دوای جنطیانا هر واحد نافع است واز گل سرخ سنبل الطیب مصطگی کهربا قرص ساخته یک مثقال بطبیخ انیسون اصل السوس اذخر مکی هر یک چهار ماشه
بابونه سه ماشه اکلیل الملک دو ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده دادن نیز برای درد بلغمی سودمند و تسویدی نوشته که خوردن بلیله کابلی
و راوند و عنصل هر واحد نافع وجع معده بلغمی است **انطاکی** گوید که بعد قی بشرب غاریقون و مصطگی و ایارج بماء العسل علاج کنند و از مجربات ذهن
جوارش عود و کمونی و نفلافلی است و معجون سنجبونش نیز مجرب و نسخه آن در علاج امراض معده بارده سابق گذشت **طبری** گوید که چون معلوم کنند که در
معده رطوبت غلیظه بسیار است یا متولد دران یا منصب از سر یا از سایر اعضا که بسوی معده از انها سیلان نماید علاجش اینست که نظر کنند بسوی
قوت مریض و سن و مزاج و سایر اعضای آن اگر قوی باشد و قی و اسهال ممکن بود اول بمطبوخ متوسط استفراغ نمایند بعد ازان بآب ترب مطبوخ
و سکنجبین قی آورند و اگر درد دائمی که بدهند قدری عاقرقرحا افزایند حرز نکنند و خاییدن مصطگی و انداختن آب دهن و ریختن آب گرم بر فم معده نیکوست
و بعد استفراغ این ضماد استعمال نمایند بگیرند مر و صبر هر یک دو دانگ سنبل هندی نیم درم گل سرخ مصطگی هر یک دو و ثلث درم کوفته بیخته بقیروطی
روغن خیری آمیخته بر معده ضماد کنند و اگر امتلاء در بدن زیاده باشد و از نوشیدن دوا کراهت کنند حقنه متوسط بدفعات استعمال نمایند تا ماده بسوی
اسفل جذب گردد و غذا باید که بحریره متخذ از آب سبوس و آرد کرسنه یا زیرباجات سازند و تخفیف غذا ام کنند و در جمیع امراض معده باید که طبیب ماهر
نظر کند بسوی هوای بلد و طبع آن پس اگر مقوی مرض باشد مریض را ازان بلد نقل کنند و اگر مضعف مرض و مقوی طبیعت باشد یقین کند که علیل بحسن
تدبیر صحت یابد و ابو ماهر صاحب این مرض را بسواک بسیار بر نهار و از عاج حری بسواک امر میکرد و هر مرض فم معده مع سوء مزاج معده بسرعت
بسوی دماغ مرتقی میگردد و هرگاه طبیب را این ظاهر گردد بعلاج فم معده علاج راس مخلوط نماید از تنطیل و انکباب بر آب حشایش و تنطیس اگر قوت
علیل احتمال این کند و این معالجه برای ازاله الم فم معده است و چون الم زائل شود اعاده بسوی معالجه سوء مزاج فم معده نماید و اگر الم در قعر معده باشد
و خلط حاصل رطوبی بود از علاج بحقنه عدول نماید و دران بابونه و اکلیل الملک داخل کنند و بطبایخ ادویه مسهل رطوبت بخورانند بعد ازانکه در
تسخین معده زائد نباشند که آن اوثق اشیا است بسبب این علت اند و بدانکه تضمید قعر معده البته ممکن نیست و درین علت بالای ناف افسنتین و سلیخه
و پسته و صبر و مر ضماد نمایند زیرا که قوت ضماد قوی بموضع بعید از عضوی که بران ضماد نمایند میرسد پس باید که ضماد قوی بسیار باشد تا قوت او
بقعر معده برسد و اگر با الم حالتی شبیه بحرقت نار دران موضع دریافت نماید فصل حاصل صفراوی باشد و علاجش اگر قوت و سن مقتضی باشد تنقیه

بطبیخ افسنتین و سنا و بلیله کنند بعده تضمید موضع بصمغ و افسنتین و مر در سرکه و قدری روغن گل آمیخته نمایند و اگر با وجع خیال محسوس گردد که چیزی کاسبوسی داخل و وجع میگردد و در سری نیز معلوم شود خلط حاصل رطوبی بود و علاجش استفراغ بطبیخ افتیمون بعد تضمید آمیزه صبر و مر و صبر و مصطکی در قیروطی روغن ناردین آمیخته باید کرد

علاج درد معده از یبوست

ترطیب مثل ماء الشعیر بشکر یا شربت سیب یا سویق ماء الشعیر مربا یا بار بر رطبه مثل اسفاناخ و قرع و مانند آن در مزاج حار یابس و بهی و روغن بنفشه بلعاب اسبغول در ازاله سوء مزاج حار یابس بلیغ النفع ست و تخم قرطم و کاهو و بنفشه نیز مفید بود و ماء العسل رقیق و ماء الشکر بشیر خر نافع ست و غذا امراق با ترائد دهنیه و فواکه مائیه رطبه دهند و ضماد جراده کدو یا لعاب بهدانه و تخم کتان در رقطونا بگلاب و تدهین بروغن بنفشه و روغن گل ممزوج نمایند و هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت بکار برند

علاج درد معده از ماده سوداوی

هرچه در علاج امراض معده سوداوی مذکور شد لعمل آرند و تنقیه ماده و تقویت معده نماید بهترین منقیات فصد اسلیم و باسلیق از دست چپ و مطبوخ افتیمون ست و تعدیل مزاج طحال کنند و عرق شاهتره سبز مروق ده توله بشربت اسطوخودوس دو توله و کذا بلیله سیاه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه شاهتره گاوزبان هر یک شش ماشه عرقیات شربت بادرنجبویه نافع و مقویات چون زعفران سنبل الطیب قرنفل مصطکی زرنباد وغیره بگلاب ضماد سازند و زهر مهره بگلاب سوده و شربت انارین منعنع بنوشند و استعمال حب مقل نیز مفید ست و بسفایج جوشانیده با خیار شنبر و ترنجبین نوشیدن و کذا افسنتین بروغن گل و موم ضماد کردن برای وجع مزمن مجربست و از مجربات جالینوس اسهال بنقوع صبر یا خیار شنبر آب کاسنی ست و قرص افسنتین و معجون آن و معجون اذخر و معجون جنطیانا نیز مفید و بعضی گویند که اگر درد معده از انصباب سوداء سوخته و یا غیر سوخته از طحال المعده عارض شود در قعر معده مکث کند و هنگام هضم با طعام آمیخته بفم معده آید و درد و بیقراری و تشنگی و سوزش سینه آرد و بعده قی ترش سیاه متعفن اعراض مذکوره زائل گردد اول فصد باسلیق نمایند و سنبل الطیب یا پونه با درنجبویه سیداب شبت اذان الفار و تخم کرفس اذخر هر یک یکتوله در سرکه و گلاب جوشانیده بمثانه گاو انداخته تکمید نمایند و بفاصله سه چهار روز برگ اسلیم زنند و بمقیئات سوداوی بکرات کنند پیش از درد و بعد آن بعده بنا بر تنقیه سوداء ماء الجبن با سفوف لاجورد و حب آن استعمال نمایند و بعد از انفراغ ماء الجبن جوارش فواکه خمیره صندل ترش دهند و اگر اندکی درد باقی ماند محجمه ناری بر معده نهند که اثر عظیم دارد و ایضاً درین نوع چون مزمن شود فصد اسلیم چپ و تناول معجون مسهل حب الملوک حلونیجان سه ماشه با عرق کیوڑه و بید مشک هر یک پنج توله وقت خواب شب و صبح نیم آثار ماء الجبن با شربت آلهی علونیجان چهار توله و غذا بلاو جوزه مرغ فرغس همراه اچار آمله و شلجم و ترب وکیری انبه که در مقطر ساخته باشند در عرصه سه هفته صحت می بخشد و جرجانی و ایلاقی مینویسند اگر درد معده از خلط سوداوی خیزد اول قی بایں طور نمایند که خربق سفید را در ترب غرس کنند و یک شبانه روز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و در سکنجبین عسلی یکشبانه روز دیگر نهند و آن سکنجبین را با آب طبیخ شبت و لوبیای سرخ آمیخته نیمگرم بیاشامند و قدری از آن ترب بخورند و بعد قی استفراغ بحب اصطمحیقون نمایند و مدام معجون سنجاح بخورند و این قرص انیسون بکار برند صفت قرصیکه درد معده را که بعد از طعام پدید آید و تا قی نکند آرام نشود بگیرند انیسون تخم کرفس هر یک پنج درم افسنتین ده درم سلیخه بست درم مر و فلفل و جندبیدستر و افیون هر یک دو درم و نیم همه را سوده قرص سازند شربتی یکدرم

علاج درد معده از مواد مختلفه

اصلاح غذا و تخفیف او نمایند معده را استفراغ بایں حب کنند تخم کرفس انیسون هر واحد دو دانگ تربد غاریقون هر واحد نیم درم افتیمون افسنتین هر واحد نیم درم اصل السوس دو دانگ و اگر خلط رطوبی غالب باشد درین ادویه شحم حنظل زیاده کنند و اگر صعب باشد ایارج فیقرا افزایند و اگر خلط مائل بصفرا باشد تمر هندی مشوی در این ادویه اضافه نمایند و تضمید معده بدانچه محلل و معطر و مقوی باشد مثل خطمی و آرد جو و لادن و گل سرخ و مر و قسط در قیروطی معمول بروغن ناردین

که دران مر و صبر و مصطگی آمیخته باشند باید کرد و دیگر ضمادات حاره و بارده و محلل در معطر کرده در علاج سوء مزاجات معده گذشت حسب علیه خلط اعمل آرند و کم
کرد بجع معده از اجتماع مواد باستفراغ آن زائل نگردد و آنچه در بجع معده تخمه از بلغم و صفرا که از سفوفات ناضم زائل نشود و گرمی زیاده گردد اول گلقند
دو توله در عرقیات الیه سکنجبین ساده ستور داخل کرده دو سه روز بدهند پس اگر قبض قوی باشد و عرق بسیار آید شربت در دیگر چهار توله گلقند سه توله
در طبیخ ما در بان سیتو باشند زرشک هفت ماشه مویز منقی ده توله گل بنفشه ماشه گل سرخ شش ماشه گلهای چهار توله عرق بادیان و ادرار شست خیساننده صبح جوش دهند صاف کرده

علاج درد معده از ضعف معده

هر چه در علاج ضعف معده مسطور گردد استعمال نمایند و ایضاً جهت تقویت معده نوشدارو و دیگر جوارشات مقویه بدهند بران مداومت نمایند و مسل
بخورند و کشنیز در طعام داخل کنند و طعام بتقاریق میل نمایند و از حرکت بعد از طعام احتراز کنند و قرص کوکب قرص انیسون درین باب ستوده اند و آنچه که بجهت
ضعف اجتماع اخلاط در معده بود اول تنقیه آن نمایند و این جوارش مقوی معده و نافع درد معده مجرب است زنجبیل برگ پودینه هر یک دو درم نانخواه سعد
سنبل الطیب پوست ترنج قرنفل سازج خولنجان زنجبیل زعفران پوست بیرون پسته هر واحد یکدرم کوفته بیخته در شیره مربای آمله و شیره مربای بهی
سه چند ادویه بقوام آورده آمیزند خوراک دو مثقال و شخصی درد معده لازم بسبب ضعف معده بالیت طبع و تعابت ضعف داشت ازین معجون بسیار
فائده یافت مروارید ناسفته یکدرم زبرجد خطائی لسد کهربای شمعی هر یک نیم درم بگلاب حلا کرده عود غرقی قرنفل پوست ترنج مصطگی دارصینی عربی بیان
تخم خشخاش بریان سنبل الطیب حب الآس سعد زیره سیاه بریان هر واحد یکدرم زنجبیل نانخواه هر یک نیم درم دانه هیل مغز هیل زرشک صندل سفید
پوست بیرون پسته کشنیز مقشر بریان طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم بهی خشک چهار توله کوفته بیخته شربت انار شیرین چهار توله قند سه چند بقوام آورده
مربای آمله و مربای سیب هر دو مع ادویه کوفته آمیزند خوراک یکمثقال و گاهی برای تقویت زیاده مشک عنبر ورق طلا ورق نقره هر یک نیم درم اضافه کرده شد
و صاحب حاوی صغیر گوید که وجع معده اگر از ضعف معده باشد علامتش آنست که بوقت خوردن طعام حادث شود و بعد قی ساکن گردد و علاجش تقویت
معده است و تنقیه آن اگر دران اخلاط ردیه باشد و هر صباح جلاب از عنب الثعلب پنج درم یا در تخم بیه سه درم شکر ده درم بدهند و غذا مزوره نخود یا مغز
حب قرطم و تلیین طبیعت نمایند اگر دران اخلاط ردی باشد بجلاب سنا هفت درم عنب الثعلب پنج درم اصل السوس مقشر نیمکوفته سه درم شکر سفید
ده درم جوشانیده صاف نموده معجون خیارشنبر پنج مثقال حل کرده سحرگاه بنوشند و بران صبر نمایند تا اسهال صالح بیارد و مریض را از تناول اطعمه غلیظه
بطی الانهضام مثل عصائد و هرائس و لحوم تیوس و شیراز و مانند آن و از اکل حبوب منفخه منع کنند و این جوارش در هر هفته سه بار قبل طعام بخورند که مقوی معده
ضعیف بینایند گلنار نانخواه کندر هر واحد هفت درم سعد سنبل هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته عسرشته شربت یکمثقال و چون وجع ساکن گردد
این جوارش بخورند که مقوی معده ضعیف و موافق مزاج جمیع مردم در جمیع اوقات است آب ترشی ترنج یک رطل آب سیب یک رطل با آتش نرم بپزند تا نصف بماند
بعده شکر سفید یک رطل و عسل طبرزد یک رطل و گلاب نیم رطل با آتش ملائم بقوام آرند بعد از آن زعفران قرنفل دارچینی مصطگی هر واحد یکدرم عود هندی ده درم بادرنجبویه
سه درم آمیزند و در ظرف چینی نگاهداشته سه درم بخورند و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که علاج آن تقویت معده بتعدیل مزاج است اگر حار باشد بمقویات
بارده قابض مثل آب حصرم و آب زرشک و صندل و گل سرخ و قرص صندل و گلنار و گلقند و اگر بارد باشد بمقویات مسخن مثل قرص گل و قرص عود و جوارش عود
و گلقند که دران انیسون و مصطگی سوده آمیزند و معجون کندر و جلابیکه دران انیسون و مصطگی و عود و قرنفل و سنبل جوشانیده باشند و در بارد مفرط کمونی و فلافلی
و تنقیه معده نمایند اگر بسبب ضعف اجتماع مواد در معده باشد پس استفراغ آن ماده بفصد نمایند اگر خون غالب باشد و اگر صفرا بود بمثل تمر هندی و هلیله زرد
و خیار شنبر و اگر بلغم باشد بغاریقون و هلیله کابلی و تربد و اگر سودا باشد بطبوخ افتیمون یا حب افتیمون و مانند آن پس بعد تنقیه احتیاج بمقویات مثل اطریفل
و معجون زرد و احیانا استعمال صبر افند و تدهین بمثل روغن مصطگی و روغن ناردین نمایند بتعلیم بقول شیخ علاج درد یکه بعد گذشتن مدت طویل
بر تناول طعام محتاج بتقویت ماده و تقویت معده بتسخین از ضمادات حاره و شراب صرف و معاجین کبار نمایند و مطبوخات و آنچه از نشان آن تر خون در

معده حارست مثل بیضه مسلوق و عسل خورانند و علاج وجع که در خلو تا خوردن طعام حادث شود استفراغ صفرا و تلطیفه است اگر از صفرا باشد و استفراغ سوداست اگر از سودا باشد و اما اسهل در خلط لسوی غیر جهت معده بدانچه در علاج کلی امراض معده مذکور شد و تقویت فم معده نمایند و واجب است که بعد یک تفریق غذا کنند و همه روزه آنرا غذای قلیل و مقدار کثیر در تغذیه خورانند و برای آب و شراب نرهند که بتجرع تا وقت وجع **واما وجع** که بعد طعام حادث شود و تسکین نیابد مگر بقی و آن ردی است صواب دران آنست که هر روز قدری عسل قبل طعام بخورانند و سبب آن از باب قی دریافت نمایند و مستفرغ نمایند مثل بقیع صبر و مانند آن تنقیه کنند بعد از ان قرص کوکب استعمال نمایند باید که در طعام ایشان دارچینی و زیره و زعفران داخل کنند و ترسیلند که شراب ایشان از نانخواه ست و دارش خوزی و دمیده و شربت آس و اطریفل صغیر و نیز سفید قاقله صمادکه ازان معطی افسنتین صبر گل سرخ قرنفل سنبل سعتر سعد و آب آس میوه نمایند و این دوا نیز نافع ست بگیرند کندر مصطکی شونیز نانخواه پوست بیرون پسته عود خام مساوی کوفته بیخته بعسل آمیزند و هر شب قبل طعام بمقدار یک تا دو مثقال بخورند و استعمال کشنیز و شربت با نعنع و سائر انچه در باب قی بیاید نافع بود **و وجع** که از آشامیدن آب سرد بهم رسد علاج آن تناول اشیای ملین و تکمید معده است و یا گلاب قرنفل سه توله نبات چهار توله نوشانیدن یا مصطکی هفت ماشه قرنفل سه ماشه بادیان سه ماشه در عرق بادرنجبویه یا آب پودینه تا عیر آید عسل سه توله داخل کرده دهند و غذا کباب کبک و مرغ بریان دهند **و علاج** درد معده که از دکای حس معده باشد به تغلیظ روح و تخدیر عضو آب کوکنار اندک بنوشند و کله پاچه و جز آن از اغذیه مغلظه مخدره بخورند و ایضاً مخدرات مقوی معده مثل حافظ الصحة و مرید العمر نافع بود و هیچ دوا و غذا که دران طعم بسیار غالب باشد نباید داد و بقول شیخ علاج کسی که بقوت حس معده او ایذا یابد نیست که چون امر درین افراط باید که استعمال مخدرات رقیق کاید داد از غذا انچه مغلظ خون باشد مثل هریسه و لحم بقر استعمال نماید پس اگر موذی حار باشد باید که نواحی معده با یارج مکرر تنقیه کنند و در طعام صاحب او تبرید نمایند بلکه در امثال اینها واجب است که در ابتدای گرسنگی ایشان نان بربوب فواکه مغموس در آب بارد و گلاب دهند و گاهی در شراب ممزوج میرد تا ترکرده میدهند که آن تقویت فم معده میکند و اگر موذی بارد باشد اکثر ازان رعشه و تشنج عارض میشود پس تقویت معده بشراب نعنع با دویه گرم قابض لطف نمایند و تنقیه خلطی که دران باشد باید کرد **و علاج** وجع معده که بسبب ورم یا قرحه یا ضربه و سقطه عارض شود در مقام آنها مسطور گردد ✤

ضعف معده

بقول شیخ الرئیس ضعف معده اسم حال معده است چون هضم جید نماید و یا طعام کریه شدید دارد و بغیر سببی در طعام از اسباب مذکوره در باب فساد هضم و بسیار باشد که همراه او خلل در شهوت طعام و قلت آن بود و لیکن این دائمی نیست بلکه گاهی شهوت بسیار باشد چنانچه اگر سبب آن فضول ترش بود و بعضم اندک و این اشتها دلالت بر قوت معده نمیکند و اگر سبب ضعف معده زیاده گردد و بحد افراط رسد در انجا قراقر و جشای متغیر الطعم و الرائحه پیدا باشد خصوصاً اگر طعام دسم باشد و انسان بحالتی بهم رسد که چون طعام تناول نماید خیال کند که اگر حرکت نماید طعام بقی برآید و لذع و وجع در تعمیر تنها یا مع صداع یا مع تمامی ارت گردد و اگر سببش خیلی زیاده گردد چنانچه باشد خروج براز گاه سهل بود و گاه بسرعت برآید و صاحب او ساقط النبض باشد و سریع الصوت خستی لطلب طعام و چون طعام قریب آرند ازان نفرت کند تا بجمله بعضی اصحاب ضعف معده را اشتهای طعام اصلا نباشد و این کسانی باشند که در معده ایشان فضول بسیار باشد و بعضی را اشتها بسیار بود و بعضی را اشتها شود و چون طعام قریب آمد ازان متنفر باشد و بادنی سبب او را تب بهم رسد و از اعراض مالیخولیای مراقی مثل دوار و صداع و ثقل راس بعد تناول طعام و ضربان یا دوار تشرا سیف و وجع میان کتفین و قی ترش ظاهر گردد و بدانکه ضعف معده سبب جمیع امراض معدی میشود و این ضعف گاه در اعالی معده و گاه در اسفل و گاه در هر دو میباشد و چون در اعالی معده باشد اذیت از طعام در ابتدای تناول آن و بهنگام علو بودن آن در اعالی معده بود و چون در اسفل معده باشد اذیت بعد استقرار طعام بود و اثر او در براز ظاهر گردد **و اسباب ضعف معده** جمیع امراض واقع در معده و تخمه متواتر و کثرت استعمال قی بود و علامات ضعف جرم معده آنست که بعد از قی بسیار بود از اعراض مزمنه عارض شود و چون با ترک طعام خورده شود هضم شود و زیادتی آن باعث ثقل و گرانی گردد و دلیل ضعف هاضمه و اشتها و کاهش بدن

و عدم ظهور علامات امراض دیگر نیز شاهد وی است **علاج** چون علامات مذکوره ظاهر گردد پس از علامات ضعف قوای اربعه معده یعنی جاذبه و ماسکه
و دافعه و هاضمه آگاه کنند و در هر کدام از اینها که ضعف مدرک گردد بعلاج آن پردازند چنانچه هر یک از آن عنقریب مسطور گردد و ملاک امر در علاج این مرض
بر تقلیل طعام است و بدون آن زوال تام و استیصال این علت از ممتنعات و بهترین طریق تقلیل آن اینست که هر قدر طعامیکه مریض میخورد از آن
چهارم یا سوم حصه وزن کرده دو سه روز بخورانند اگر آن هم بخوبی هضم نشود از مقدار مقرره نیز قدری کم نمایند پس هر قدر که بخوبی هضم یابد و از آن ضرری
ظاهر نشود یک هفته همین مقدار بدهند بعده بقدر یک یک درم دو توله در هر هفته اضافه نمایند تا آنکه بمقدار اشتهای مریض برسد و اگر احیانا در اثنای
افزایش آن روزی در هضم فتور یابند قدر مناسب از آن کم نمایند و باز بتدریج اندک اندک بیفزایند و بمقدار عادت مریض برسانند و درین اثنا چیزهای
قابض و خوشبو و دوای مقوی معده مثل انوشدارو و جوارش کمونی و فلافلی و منجونش و سفرجلی قابض و غیر آن و در مزاج حار جوارش شاهی و زرشک
و انارین و آمله مربی و اطریفل کشنیزی و غیر آن مداومت نمایند و معجون سنگدان درین باب عجیب است و سفوف تنتریک برای تقویت قوای اربعه
معده معمول است و قرنفل بادیان انیسون مصطکی هر واحد دو درم زنجبیل شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته دو درم خوردن نیز در ضعف معده مجرب است
و برای ضعف معده مع خفقان خوردن دواء المسک بگلقند سرشته نافع است و در ضعف معده معتدل مزاج طباشیر مصطکی با گلقند یا با ملیله مربی
و در حار مزاج و قبض طبع و خشکی دهان شربت انار عرق کاسنی و در حار رطب با آب دهان گلقند شربت لیمو نوشدارو لیمو شربت انار و یا طباشیر سوده
یکماشه بگلقند یکتوله سرشته سکنجبین و گلاب مفید و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که درینجا مسطور گردد حسب حاجت بکار برند و هرچه در بحث تحلیل
ریح معده باید درینجا مفید شناسند و سنبل الطیب و سعد و اذخر و مصطکی با آب بهی سرشته بر معده ضماد نمایند و روغن ناردین مالند و این طلا
مجرب است بگیرند گلنار و مصطکی هر یک یکنیم مثقال افسنتین و صبر هر واحد یکمثقال گل سرخ دو مثقال و نیم قرنفل و سعد و سنبل الطیب هر واحد
یکدرم کوفته بیخته بگلاب یا شراب طلا سازند و غذا گوشت مرغ و تیهو و دراج بدارچینی و هیل و قرنفل و هریسه و زعفران و غیره خوشبو نموده سماق
و از سماق و آب لیمو یا آب انار ترش سازند بالجمله علاج اکثر مریضان ضعف معده که باین طریق تقلیل غذا نموده شد در مدت قلیل بعنایت رب جلیل
شفای کلی یافتند و کسانی که از تکثیر طعام و امتلای شکم دست نکشیدند امر ایشان مؤول بذرب یا استسقا گردیده عاقبت شربت مرگ چشیدند
چنانچه نواب محتشم الدوله عزت محمد خان بهادر مغفور را در عین شباب این مرض عارض شد و از استعمال ادویه مقوی معده فائده معتدبه حاصل
نمیشد چون بحقیر رجوع فرمودند جوارش شاهی با خبث الحدید مرتب ساخته خورانیدم و غذا یک نان تنوری بوزن نیم پاو با شوربا مقرر نمودم و بعون
شافی مطلق در مدت یکماه صحت کلی یافتند و نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر مبرور از سن طفولیت مبتلای این مرض بودند بتقلیل غذا و استعمال
ادویه مقوی معده علاج نمودم و نفع کلی ظاهر شد بعد مدت ده سال از تکثیر اغذیه مختلفه و خمر همین مرض عود نمود چون از تقلیل غذا و ترک شراب انکار
فرمودند دست از علاج کشیدم بعده مرض باستسقا الحاح گردید حکیم وارث علیخان المعروف زرکشیر طلب ساخته رجوع علاج بایشان فرمودند بعد چندی بسبب عدم اجتناب
منهم الیه از مضرات مرض حکیم ممدوح ترک علاج نموده بسمت برود هروانه شدند محتشم الیه بعد دو هفته نقد جان بجان آفرین سپردند شیخ الرئیس میفرماید که اصحاب تجارب در
معالجه ضعف معده بتجفیف و تسخین و چیزهائی که در علاج امراض بارد رطب معده گذشت اقتصار میکنند و حق آنست که ضعف معده تابع هر سوء مزاج میباشد پس
واجب است که قسم سوء مزاج دریافته بمقابل آن علاج نمایند چه گاهی ضعف بسبب یبوست معده میباشد چون علاج آن بعلاج مذکوره اصحاب تجارب کنند موجب هلاکت مریض
گردد و گاهی تشفا در نشانیدن آب یا دیا روغن گاو در بیت سرد کرده استعمال فواکه بارده میشود و گاهی علاج ضعف معده بمسخنات میکنند و از آن عطش غالب میگردد و مخالفت طبیب
نموده آب بارد بشکم سیر مینوشند و فی الحال شفا مییابند و گاه خلط موذی بسبب امتلای آب مندفع میگردد و اگر در آنجا خلطی باشد باسهال خارج میشود و مریض
از مرض خلاصی می یابد و اسهال از مضعفات معده است و با آن علاج معده و بدن میباشد و بدانند که قوت با معده قوی بودن جمیع قوای
اربعه آنست و هر قوت که از آن ضعیف گردد آن نوعی از ضعف معده باشد لیکن عادت بیشتر مردم بر آنست که ضعف معده ضعف قوت هاضمه را گویند

و هر قوت آن به سوء مزاج ضعیف میشود لیکن جاذبه در اکثر امر به برودت و رطوبت ضعیف میگردد و ازینجهت واجب است که حفظ او به ادویه حاره یابسه کنند مگر آنکه ضعف او بسببی دیگر باشد و حفظ ماسکه در اکثر امر به یابس مائل به برودت نمایند و دافعه به رطوبت مع قدری برودت و هاضمه به حرارت مع اندک رطوبت و بدانکه ردی ترین ضعف معده آنست که از تحلل نسج لیف آن واقع شود زیرا که چون بافت لیفهای معده سست گردد هر چهار قوت آن ضعف پدید آید و بریں دلالت میکند آنکه در انجا علامت سوء مزاج و ورم یافته نشود و تجدید اغذیه نفع نبخشد و ضعف قوت مغیره مؤدی به استسقای لحمی میگردد و بدانند که چون معده آنچنان ضعیف گردد که آنرا تغیر غذا ممکن نباشد از سبب دیگر بغیر ضعف معده امر مؤول به زلق الامعا میگردد لیکن در اغلب سبب ضعف معده همانست که اصحاب تجارب قصد تلافی او مینمایند و آن غلبه رطوبت بر معده و کثرت او ست و ازینجهت بتدبیر مبرّد ایشان در اکثر امر نفع می یابند و واجب است که اضمده و مروخات مذکوره چون بدان اراده تقویت فم معده باشد گرم زیاده کرده استعمال نمایند چه بیگرمی ارخای فم معده مینماید و جالینوس درین باب ابن قیروطی استعمال میکرد بگیرند موم هشت مثقال و روغن ناردین فائق یک اوقیه بدان بیامیزند و اگر معده شدید الضعف باشد حتی که اساک طعام ننماید بآن مر و صبر و مصطکی هر واحد یکنیم مثقال و الا یک مثقال و عصاره حصرم یک مثقال بیامیزند و بران نهند و ایضاً جالینوس ضمان کرده که جمیع علل معده که بآن حرارت شدید یا یبوست شدید نباشد صحت می یابند **سکنجبین عسلی** باین نسخه بگیرند آب به دو رطل و سرکه کهنه یک رطل و عسل مقدار کفایت و بجوشانند تا آنکه بقوام عسل آید و زنجبیل یک اوقیه و ثلث تا دو اوقیه سوده بر آن پاشند و استعمال نمایند و آین دوا قریب آنست بگیرند به بریان سه رطل و عسل سه رطل و هر دو مخلوط کرده بریان فلفل سه اوقیه و تخم کرفس جبلی یک اوقیه انداز ند و از انچه نفع میکند معده ضعیف را استعمال آواز بلند است و هم انچه صفاق را حرکت دهد و از ادویه جیده برای معده ضعیف مسترخی اطریفلات است و دواء الفرس باین نسخه بگیرند بلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده ده درم حرف بریان پنج درم نانخواه صعتر فارسی هر یک سه درم خبث الحدید ده درم شربت دو درم بشراب قوی و آین نسخه ضماد برای ضعف معده مع صلابت او خوب است بگیرند سلیخه نیم اوقیه سوسن هشت کرنات فقاح اذخر شش کرنات ابهل مسحوقه کرنات مقل دو کرنه و درینجا مراد از کرنه واحد شش مثقال است و ایضاً موم شانزده اوقیه صمغ البطم چهار اوقیه راتیانج مغسول یکنیم رطل حماما مسحوقه در خم اشق سی و دو کرنه ناردین شش اوقیه انیسون هشت اوقیه صبر یک اوقیه روغن بلسان دو اوقیه قرفه یک اوقیه بگیرند و بروغن زیت یا روغن گل و مانند آن ترکیب دهند و شربت حب الآس ایشان را خیلی نافع است و در نعناع منفعت ظاهر و سنبل بستانی در اضمده معده حار و بارد داخل کرده میشود و زرفت از اضمده معده بارد ضعیف است **و بدانند** که ضعف معده گاهی سبب بطوء انحدار طعام میگردد چون دافعه ضعیف باشد پس واجب است که نان برای ایشان کثیر الخمیر باشد و گاهی سبب سرعت انحدار طعام میشود بباعث بلّه مزلقه و ضعف قوت ماسکه آن و درینحالت باید که نان برای آنها مائل بقدری فطورت باشد **ایضاً** ممدوح الیه مینویسد که علاج سخافت معده باستعمال اضمده مسخنه قابضه که مذکور شد باید کرد خصوصاً ضمادهای خوشبو که دران موافقت برای قلب و روح میباشد و جوارشات خوشبو قابض مثل جوارش خوزی و جوارش قاقله و غیر آن که در علاج برودت و رطوبت معده مسطور شد استعمال نمایند و تخفیف و تلطیف اغذیه کنند و از چند مرتبه آنرا بخورند تا بر معده گرانی نیارد و از شراب یکبارگی ممتلی نشوند بر طعام و شراب حرکت نکنند و آب و شراب بالای طعام ننوشند و اگر شراب بنوشند شراب کهنه قوی مائل بعفوصت اندک اندک باید نوشید **مصنف اقتباس** میگوید که اگر با ضعف معده ضعف جگر و یا ضعف سپرز و یا ریه و یا دماغ یار باشد باید که تدبیرات قویه استعمال نمایند و در انبعاث حرارت غریزی تمام بدن کوشند بمفرحات یا قوتیه جواهر و عنبر و مشک و دال و اغذیه لطیفه معطیه مانند پلاو و مطنجن مزعفر و قورمه و غیره بترتیب و اندازه بر وقت و ببوییدن عطرهای مقوی اعضای رئیسه و معده و مجلس را بدستان و حشمتان آراسته دارند و بشطرنج و چوسر و گنجفه و بنظاره رقص لعلیان خوش صورت مشغول دارند تا حرارت غریزی را برانگیزد و توجه نگذارند که غمگین گردد و موجب زیادتی ضعف شود و لیشب سبز سه ماشه در شربت فواکه دو تولا آمیخته بلیسانند و بالائش گلاب هفت تولا بنوشانند

سکنجبین عسلی

دواء الفرس

اگر نزله نباشد والا بعرق کاسنی یا بید مشک دهند که بالخاصیت مقوی قوای اربعه است خصوصاً در حار مزاج وکذا طباشیر دو ماشه در شربت
انارین دو توله و اگر مزاج بارد باشد سفوف بادیان تنها با نبات نه ماشه وکذا مصطکی دو ماشه در گلقند یکنیم توله وکذا عود دهند خشک وکذا قرنفل وکذا
دارچینی و تعلیق سنگ یشب خصوصاً که نادعلی بران کنده باشد هر دو نافع است و سفوف نمک ابوزرانی معمول نواب علوی‌خان مقوی قوای
اربعه معده حار و هم بارد ست وخصوصاً هر که حرارت در مزاج بسیار داشته باشد و آب بسیار نوشد و طعام کم خورد و اگر اندکی از طعام بخورد
دیر هضم نیابد و بیقرار سازد و ضعف جگر و کثرت تشنگی را که از ضعف آن بود از مجربات ست لیکن نمک را در آب لیمون عوض سرکه مدبر کنند و یک مثقال
یا زیاده با آب کشنیز و سکنجبین سفرجلی لیمونی یا عود نیخانی دو توله بدهند و همچنین این سفوف را تخم زرورد و سماق بریان مع تخم انار دانه بریان طباشیر کشنیز
بسرکه مدبر بریان هر واحد یکتوله نمک لاهوری نه ماشه در آب لیمون کاغذی تر نموده در سایه خشک سازند سه مرتبه خوراک از سه ماشه تا هفت ماشه

ذکر ادویه مفرده مقوی معده بعد از تنقیه نیم مثقال در گلاب سائیده خوردن مقوی معده است وکذا کل فادزهر معدنی و حیوانی
خوردن بهی بجهت تقویت معده نهایت مؤثر و چون سفرجل را در آرد جو بگیرند و پارچه بران بگذارند و در خاکستر گرم این را نگاه دارند تا وقتیکه آرد
بالای او سرخ شود و سفرجل بریان گردد در تقویت معده بغایت قوی الاثر است و اگر آب سفرجل بریان را کوفته بگیرند و شربت انار شیرین و نعنع
و مصطکی سائیده قدری اضافه نمایند دوای عجیب است و همچنین حکم سیب است و اگر آب این را با اشیای مقوی معده مناسبه استعمال نموده شد فوائد
جلیله مشاهده گشته و اگر عنبر را در روغن مناسب حل کنند و پنبه با آن تر کرده بر معده نهند تقویت فم معده کند و برگ ترنج یا گل آن یا پوست ثمر آن را در کره
یا آب انگور یا گلاب جوشانیده نوشیدن مقوی معده و احشا است و آسارون مقوی معده بارد رطب و جگر و مخرج فضول آن بادرار و تلیین ست
و تسویه نوشته که خوردن و ضماد کردن قسب عراقی خشک قابض وکذا اقرطیه وکذا جمار نخل وکذا گل ارمنی و خوردن پسته بریان کذا امشیاتی وکذا اقراصیا معده
حار را وکذا گل بهی تنها و مربی بشکر مثل گلقند و شرب آب آن معده حار را وکذا برگ بلسان مربی بعسل معده بارد را وکذا سیر سوده بسرکه آمیخته
و نوشیدن یک مثقال عود البخور بشراب خوشبو یکساله قابض وکذا آب آهن تاب وکذا دوغ گاو آهن تاب معده حار را وکذا منقوع عذبه وکذا
شربت ورد مکرر وکذا سکنجبین سفرجلی و خوردن مصطکی و ضماد آن بروغن گل و نوشیدن و ضماد کردن اشنه در شراب تر کرده وکذا آب خیوط کرم انار
نرم آن وکذا گلاب و ضماد زیتون مملوح در سرکه تند یکشبانه روز تر کرده سوخته خاکستر آن در شراب سرشته وکذا امغاث وکذا روغن گل قند ول
و خاییدن دو درم کرویا بر ناهار و بلع آن و مضغ و شم و ضماد عنبر و تعلیق سنگ یشب بر معده و تناول کرش البقر و اختلاط سرکه و کبر در طعام هر واحد
مجرب من است و از اطبای دیگر منقول ست که خوردن پوست ترنج و برگ و تخم آن و سلیخه و ابریشم و نانخواه و استفار مخلل و تخم حماض بشراب یکساله
و بقله ترنجان مسلوق و تخم آن و مرتوق و دارچینی و جوزبوا و زعفران و کرپا بتیل و مصطکی و مغلیسه مع پوست باریک آن و کشوث بشراب و سرکه
عنصل مخلوط در طعام و بیخ لوفا و تخم کرنب و نعنع و از نعنع یک رطل برگ گل سرخ دو رطل جدا جدا سوده تا آنکه مثل مسکه گردد بشکر شش رطل سرشته در آفتاب
چند روز نهاده و هر روز حرکت داده و خولنجان در طعام و بیخ بادآورد و گلقند شکری و عسلی و جوز نوه و لاکه و شراب آهن تاب و پوست عود بلسان بعسل و حب بلسان
و ساذج هندی و مقل مکی و مربا جوز و کباب و قرنفل و موز مع تخم و تخم او تنها و تخم عود صلیب و برگ تنبول و قاقله کبار و صغار و گل لحیة التیس بشراب خوشبو
یکساله و فاغره و مغز بادام شیرین مع پوست باریک او و کبابه و قلقاس دو درم و حب نیل و بنگ دو درم و زرنب و حب بلسان و حماما و جاوشیر و زنجبیل
و مربای آن و ماش مع پوست رقیق بالای مغز جوز سبز و فلفل مخلوط بطعام و کرفس و آب او و زیره بشراب ریحانی قابض و وج و پیاز بسرکه پرورده و برگ
انجدان بسرکه و کبر مخلل و درونج و حرمل آن زود فراست و پوست سنگدان ماکیان و ساذج و ریحان صغیر الورق ست ذلنجه و سلاب و تخم سیسیان و تخم کرا
و نطر اسالیون و انیسون و پیاز اندک و سالیوس مع لحم غار و نشیت بستانی و باقلای مصری و پوست سنگدان شتر مرغ این همه معده بارد را وکذا کشیر
و حب الآس سیاه و سفید و انار دانه و زرشک و آمله و گلنار و خرنوب شامی و کنار و کبست آن و طلع و بسر و ریخ و سفرجل و تخم شاهتره و نقره و مروارید

وگل طلیق و عصارهٔ اطراف و اوراق آن و تخم انگور و نیل و تخم آن و کشنیز خشک بریان و بیخ کبستن و لیموی تلخ و دم الاخوین و آرد غبیرا و پوست بیخ
انار ترش و گل جوسیج و برگ آن و مازوی سبز سوده بروغن بادام لت کرده و کاهوی بستانی و اجاص شامی خام و مری شعیر مخلوط بطعام و درمان سماق همه
معدهٔ حار را **و شرب** زرشک مطبوخ و عصارهٔ آن و آب سیب ترش بریان و غیر بریان و نقوع تمر هندی و آب انار ترش معصور تسم آن معدهٔ حار را
و خبث الحدید باریک سوده در شراب خوشبو یک شبانه روز تر کرده و آب افسنتین تازه و طبیخ خشک آن و آب برگ زیتون پانزده درم با شربت سیب و گل
کرم بری در شراب تر کرده **و اکل و ضماد** سماق و تخم مورد و صندل سفید و سرخ و هلیلهٔ کابلی و پوست بیخ شجر زرشک و تخم آن و امرود بری و زعرور
و کاسنی صحرائی و شاهتره و کافور و کاسنی بستانی و تخم آن و جفت بلوط و کشنیز سبز و شکوفهٔ کرم و حی العالم و توت شامی سرخ خام و هلیلهٔ زرد و بلیله
و برگ مغیلان و ثمر آن و قرنفل و ورق آملک هر یک معدهٔ حار را و کبیکج و بسباسه و برگ سرو و جوز السرو و عصارهٔ شکاعی و کاشم و سنبل هندی و زنجبیل و سعد
و کندر و قشار آن و اذخر و آب نعناع و حلبهٔ مطبوخ بسرکه و عود بلسان و بادام تلخ و زیت الانفاق تازه و ریوند و میعهٔ سائله و مرو بیخ فاشرا و برگ [illegible]
و اظفار الطیب و قسط هندی و صعتر و نار مشک و دارشیشعان و راسن و صبر و دار فلفل و مشک و لادن و شراب یکساله قابض و زرنباد و قرفة القرنفل
همه معدهٔ بارد را **و ضماد** پوست طلع و زرورد با قماع او سوده بگلاب سرشته بر فم معده و برگ سرو سبز سائیده بزیت خوشبو آمیخته و افسنتین
و وردی خمر سوخته با آب برگ مورد تازه و عصارهٔ برگ آس و برگ او بیدی خمر سائیده و روغن مصطکی و تخم مشمش سوخته در شراب کهنه و قصب الذریره
مع مصطکی و برگ طلیق و طراثیث و برگ سرو مخلوط بروغن گل و ابهل و روغن قطن و اقحوان و شاهبلوط و کسیلا و عسیس زنده غیر سوخته گرم کرده در سرکه
یا شراب چند بار سرد کرده و گل شقائق النعمان و صنوبر کبار و بوزن او افسنتین رومی **و امتصاص** ریباس و انار ترش و تشم او و امرود **و تعلیق**
مرجان محاذی معدهٔ صبیان و الماس بر معده و کذا الفیروزه و یاقوت و بیخ خبازی با آهن کنده و بلور و شکاعا و بیخ خطمی با آهن بر کنده و تختم
زمرد و تناول طعام در ظرف نقره هر واحد مقوی معده است **ذکر ادویهٔ مرکبه** که در ضعف معده معمول است **انوشدارو ساده** که در تقویت
معده و باه و اعضای رئیسه نفع تمام دارد و بوی دهن و رنگ بدن نیکو گرداند و خفقان و فرح را نافع می آید نسخهٔ او همانست که در [illegible]
در قول صاحب کامل بلفظ مفرح کندی مرقوم گشته لیکن در نسخهٔ معمول وزن قاقله و صیل و زرنب و بسباسه و جوزبوا و دارچینی هر یک دو درم [illegible]
دو درم زیاده و قند و عسل بالمناصفه صد و هشتاد مثقال و آمله را در شیر یک شبانه روز تر کرده با آب بشویند و در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود [illegible]
غربال یا پارچهٔ باریک صاف کرده با قند و عسل بقوام آورده ادویه سوده ببرشتند و اگر وزن آمله نیم رطل گیرند لذیذتر میشود و اگر قبض زیاده منظور [illegible]
بجای آمله مربای آمله سائیده اندازند و اولی آنکه بعد چهل روز استعمال نمایند و قوتش تا ده سال باقی میماند خوراک آن از یک مثقال تا سه مثقال
و پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد و محرور مزاج را با ادویهٔ بارده باید داد و اگر بهی را عوض آمله اندازند نیز خوبست **نوع دیگر** قلیل الاجزا
که در تقویت معده و قلب و جگر معمول و قابض است و مسمی بانوشدارو ی حیدری آمده توله در شیر پرورده پارچه بیز نموده بگلاب نیم سیر قند سفید
یک رطل بقوام آورده سنبل الطیب گل سرخ هر یک نیم توله سعد کوفی جدوار نفیسه مصطکی دانه الایچی سفید هر واحد یکدرم طباشیر پوست ترنج هر یک
چهار و نیم ماشه تخم کاسنی تخم خرفه مقشر زرشک هر یک هفت ماشه از زرشک در قدری گلاب شیره برآورده داخل نمایند و اگر خواهند قدری عنبر اشهب
و مشک بیفزایند و این مسمی بانوشدارو ی حیدری است **نوع دیگر** بنسخهٔ متاخرین گل سرخ شش درم سعد پنجدرم قرنفل اسارون زرشک
سنبل الطیب هر یک سه درم قرفه جوزبوا دانه قاقلیه زرنب بسباسه زعفران هر یک دو درم همچنین طباشیر صندل بگلاب سوده پوست ترنج
عود مصطکی ساذج هندی هر یک یکدرم زرنباد نیم درم مربای آمله خسته دور کرده نیم رطل شربت انار شیرین ولایتی ربع رطل قند سه چند [illegible]
مرتب سازند و شیرهٔ زرشک در گلاب برآورده صاف کرده اندازند **نوع دیگر** بنسخهٔ قلانسی غنچهٔ گل سرخ شش درم سعد کوفی بهمن سفید و پوست بلیله
گل گاوزبان هر یک پنج درم قرنفل سنبل الطیب اسارون بادرنجبویه بهمن سرخ هر یک سه درم قرفه زرنب مصطکی قاقله کبار تودری سرخ تودری سفید [illegible]

هریک دو درم بسباسه دانه هیل زعفران جوزبوا هریک یکدرم عنبر نیم درم آمله منقی یکرطل اول نبات سفید بگلاب حل کرده بجوشانند وکف آنرا گرفته
عنبر دران گداخته پس آمله مطبوخ داخل کرده بقوام آرند و بعضے باجزای این مروارید ناسفته سوده کشنیز مقشر ساذج هندی فوتنج خشک هریک
دو درم افزوده و حکیم علویخان مینویسند که اگر ورق طلا ورق نقره محلولین ویشب سبز سوده هریک یکدرم افزایند انفع گردد و این انوشدارو
همان انوشداروی هندیست که کسی دران تصرفات نموده والحق که بسیار ترکیب خوبیست بلکه بهتر از انوشداروی هندی **انوشداروی**
لولوی که مقوی معده و قلب ست وجبت دوار معمول عنبر اشهب یکمثقال اسارون سعد کوفی سنبل الطیب بهمنین جوز خام پوست بیرون پسته
پوست ترنج پوست هلیله کابلی زرنباد قرنفل دانه الایچی سفید مصطکے دارچینی شکاعی استیع هریک دو مثقال گل سرخ هلیله سیاه زعفران
اسطوخودوس ابریشم مقرض مروارید ناسفته هریک سه مثقال زرشک پنج مثقال آمله منقی بشیر پرورده چهل مثقال ورق نقره صد عدد
شهد خالص قند سفید بالمناصفه سه چند ادویه بدستور مقرر مرتب سازند و در نسخه دیگر وزن گل سرخ و هلیله سیاه هریک دو مثقال و مصطکے
سه مثقال ست **نوع دیگر** تالیف حکیم ذکاء الله خان مجرب عجیب النفع و باکثر امزجه موافق در اسهال و غیر اسهال العمل می آید شیر آمله منقی ده مثقال
با قند سفید دو چند و شربت زرشک یکچند گلاب نیم سیر بقوام آورده عود هندی پوست بیرون پسته مصطکے رومی هریک سه نیم ماشه گل سرخ گل
گاوزبان پوست ترنج طباشیر سفید کهربای شمعی یشب سفید هریک چهار نیم ماشه تخم خرفه مقشر هفت ماشه مروارید ناسفته یکمثقال صندل سفید
بگلاب سوده سه نیم ماشه آب سماق آب لیموی کاغذی هریک پنج درم عنبر اشهب یا کم دو ماشه ورق نقره چهار نیم ماشه بطریق معمول اضافه سازند
در ظرف چینی نگاه دارند خوراک از سه درم تا چهار درم با بدرقه مناسب العمل آرند **نوع دیگر** که موافق مزاج حارست واز معمولات راقم گل سرخ
مروارید بسد سنگ یشب کهربا طباشیر ساذج هندی پوست بیرون پسته فادزهر معدنی گل ارمنی ابریشم مقرض صندل سفید هریک سه ماشه
سعد کوفی دانه هیل زرشک هریک هفت ماشه تخم خرفه چهار ماشه زعفران یکماشه ورق نقره ورق طلا هریک دو ماشه آمله منقی شش توله نبات
سفید بتاسه هریک نیم پاو اول آمله را در شیر بز یکشبانه روز تر نمایند پس بآب شسته بایک رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از پارچه گذرانیده با
نبات و بتاسه بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته برشند خوراک شش ماشه **نوع دیگر** از تصرفات حکیم علویخان که مقوی اعضای رئیسه و معده
و مانع انصباب مواد بمعده و امعاست و مالیخولیا و سائر امراض سوداوی و رطوبی را دفع کند و منافع بسیار دارد مجرب غنچه گل سرخ چهار مثقال
مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی هریک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست ترنج فادزهر
معدنی گل ارمنی مغسول گل داغستانی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل خولنجان هریک سه مثقال سعد کوفی دانه هیل
سنبل الطیب زرنب هریک نیم مثقال زرشک هفت مثقال تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلای محلول هریک نیم مثقال زعفران ورق نقره محلول هریک
یکمثقال شیر آمله هفتاد و پنج مثقال نبات عسل سفید فانید سجزی هریک بوزن مجموع ادویه آمله را در شیر گاو یکشبانه روز تر کرده بشویند و با زرشک در نه رطل آب یکشبانه
تا به سه رطل رسد صاف کرده فانید و عسل و نبات را بگلاب حل کرده بآتش ملایم بجوشانند و کف بردارند پس در مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آرند و ادویه بدستور مقرر سرشند
شربتی از یکمثقال تا دو مثقال **جوارش آمله** مقوی معده و مانع اسهال و موافق محروری مزاج و مخترع علویخان و همواره معمول ست آمله منقی پانزده توله شب
در گلاب نیم آثار عرق بید مشک نیم آثار تر کرده صبح خوب بجوشانند تا مهرا گردد از پارچه گذرانیده نبات سفید نیم آثار عسل مصفی پانزده توله داخل کرده
بقوام آرند پس مروارید ناسفته دو توله سوده ابریشم مقرض صندل سفید غنچه گل سرخ گل گاوزبان دانه هیل پوست بیرون پسته مصطکے
دارچینی هر واحد یکتوله کوفته بیخته عنبر اشهب ورق طلا هریک دو ماشه ورق نقره شش ماشه بیامیزند خوراک شش ماشه و حکیم شریف خان وزن آمله
و شهد نیم آثار و نبات سه پاو نوشته اند و همین معمول ست **ایضاً** مسمی بجوارش آمله لولوی مؤلف ممدوح الیه و مقوی معده و دل و مشهی
و مسکن حرارت جگر و نافع اسهال مراری و مصلح معده و معمول شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر صندل سفید پوست سماق زرشک منقی گل سرخ

ما در بجبویه پوست بیرون پسته بر واحد یکمثقال کشنیز مقشر تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک دو دانگ نبات سفید رب بهی شیرین هر یک در وزن ادویه بدستور مرتب سازند گاهی گل گاوزبان گل نسرین هر یک دو نیم مثقال افزوده میشود خوراک دو مثقال با شربت سیب و غیره **ایضاً** منه بحیث منافع مذکوره تیر آمده منقی هفت توله زرشک بیدانه دو توله در آب لعل و گلاب و عرق گاوزبان و آب انار شیرین آب انار ترش عرق بید مشک عرق بادرنجبویه هر یک ده توله بپزند و از پارچه بپالایند پس یک سیر نبات داخل کرده بقوام آورند بعد ازان مروارید یاقوت رمانی کهربای شمعی دارچینی مصطکی هر یک شش ماشه پوست زرد ترنج نه ماشه دانه هیل طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید گل گاوزبان کشنیز مقشر هر یک یکتوله ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب یک یک سه ماشه بدستور مقرر آن سرشند خوراک شش ماشه **ایضاً** مقوی معده و جگر و کرم لعل آمده مربای آمله ده عدد مربای هلیله پنج عدد زرشک چهار مثقال پوست بیرون پسته دانه هیل هر چهار خطائی بگلاب سوده گاوزبان سنبل الطیب ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل بگلاب سوده سعد کوفی هر یک دو مثقال غنچه گل سرخ سه مثقال آس انار ترش آب بهی آب بهی شیرین هر یک بوزن ادویه قند سه چند ادویه عرق گاوزبان یا بید مشک یا دا آنار عنبر مشک خالص هر یک نیم مثقال ورق نقره یکدرم و اگر آب بهی بید الشود آب انار دو چند گیرند و اگر هر دو میسر نشوند عوض آن شربت انارین و شربت بهی گیرند در ینصورت قند یک نیم چند ادویه کنند **ایضاً** مقوی معده و دماغ مفید مزاج بارد مربای آمله پنج عدد مربای هلیله دو عدد گاوزبان سنبل الطیب سادج هندی هر یک یکدرم گل نسرین گل سرخ هر یک دو درم عود قرنفل هر یک نیم درم قند نیم رطل **ایضاً** مقوی معده و جگر بردو مربای مذکور بعد مسلم زرشک دو درم گل سرخ دو درم صندل بگلاب سوده یکمثقال طباشیر سنبل الطیب دانه هیل مصطکی هر یک یکدرم قند سه چند بگلاب قوام نمایند **ایضاً** بمنافع مذکوره آمله مربی پنج عدد صندل بگلاب سوده دانه هیل پوست ترنج گاوزبان هر یک دو درم سادج هندی زرنب عود غرقی هر یک یکدرم گل سرخ سه درم زرشک چهار درم در گلاب حل کرده صاف نموده شربت تمر هندی شربت انار شیرین ولایتی هر یک چهار توله قند دو چند دو گلاب قوام نمایند

جوارش سفرجلی که مقوی معده است و مشتهی و هاضم طعام نافع جمیعه بارد ملین قی و تهوع بهی را پوست و تخم پاک کرده یک رطل در سرکه انگوری [illegible] آن و اگر نباشد در سرکه قندی معطر و اگر آن هم نرسد در آب لیمو تر نمایند و بپزند تا مهرا شود صاف کرده با یک رطل عسل و نیم رطل قند قوام کرده این اجزا آمیزند دارچینی گل سرخ طباشیر پوست بیرون پسته مصطکی عود دانه هیل برگ پودینه جوز بوا بسباسه هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب پوست ترنج هر یک سه درم زنجبیل فلفل دارفلفل زرنباد زعفران هر یک یکدرم مشک عنبر هر یک نیم درم خوراک تا چهار درم **نوع دیگر** معمول صاحب ذکائی بهی ولایتی عسل خالص یک یک سیر سرکه مقطر نیم سیر زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل عود قماری دارفلفل فلفل سفید هر یک یکتوله عنبر اشهب مشک خالص هر یک یک ماشه بهی را از تخم پاک کرده با مقطر بپزند و سایید و با عسل قوام نموده ادویه کوفته بیخته بیامیزند و مشک و عنبر را بگلاب حل کرده آمیزند

جوارش عود بارد نافع حار مزاج عود سه درم کشنیز مقشر گل سرخ صندل سفید بگلاب سوده هر یک دو درم پوست بیرون پسته طباشیر هر یک یکدرم کافور نیم درم قند سه چند

جوارش عود حار که مخصوص برای تقویت معده و دماغ و قلب بارد است عود پنج درم قرنفل سه درم سنبل الطیب یکدرم سادج هندی دو درم گل نسرین گاوزبان هر یک سه درم قند سه چند خوراک حسب مزاج و گاهی مربای آمله دو عدد مربای هلیله یکعدد زعفران ورق طلا ورق نقره مشک هر یک نیم درم افزوده میشود و قوام بعرق بهار یا گلاب و بید مشک کرده می آید

جوارش عود ترش نسخه میرزا محمد حکیم برای ضعف معده کهنه که با دویه متعارفه فائده ندیده باشند آب لیمو چهل و پنج مثقال آب بهی ترش مثل آن گلاب قند سفید هر یک بیست مثقال عسل سفید سی مثقال همه را با تش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آرند پس عود قماری بیست مثقال مصطکی زعفران سنبل دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بسرشند

نوع دیگر مقوی معده دافع خفقان مانع قی گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان دانه هیل صندل بگلاب سوده طباشیر هر یک دو درم کشنیز مقشر پوست ترنج پوست بیرون پسته برگ پودینه قرنفل سادج هندی فرنجمشک هر یک یکدرم عود غرقی چهار درم زرشک شش درم شربت انار شیرین شربت انار ترش هر یک پنج توله قند سه چند مربای آمله دو عدد

جوارش عنبر تالیف حکیم علوی خان بجهت ضعف بدن و معده مجرب عنبر اشهب

دو مثقال مشک خالص چهار دانگ گلاب چهل مثقال نبات سفید هشتاد مثقال مشک و عنبر را با مقدار ده مثقال نبات سفید کوفته از غربال حریر
یا پارچه باریک بگذرانند و باقی نبات را بگلاب حل کرده بقوام آورده تیر ریزند تا سفید شود عنبر و مشک کوبیده را مخلوط کرده بار ریزند و اقراص سازند
جمع یک یک مثقال و هر روز یک قرص آنرا باده مثقال گلاب تناول نمایند **جوارش زرشک** مقوی معده مصطکی قرنفل سنبل الطیب هر یک
نیم درم عود ساذج زرنب سعد دارچینی هر یک یکدرم دانه هیل زرشک گل سرخ گاوزبان هر واحد دو درم قند سه چند بقوام آورند **جوارش** که برای
تقویت معده قائم مقام جوارش عود ترش است آب لیمو چهار عدد ساذج زرنب سلیخه سنبل الطیب هر واحد یکدرم گل سرخ دانه قاقلیس هر واحد دو درم
قند سه چند **حب مصطکی** جهت تقویت معده ضعیف که دران بلغم و ریح متولد شود نفع تمام دارد نمک هندی یکدرم پوست هلیله زرد یک نیم درم
زنجبیل سنبل الطیب هر یک دو درم مصطکی سه درم هلیله سیاه چهار درم صبر شش درم بآب گندنا حبها سازند شربتی یکدرم **سفوف قرنفل**
که جهت ضعف معده بارد مجرب است قرنفل بادیان هر یک سه درم انیسون مصطکی هر یک دو درم زنجبیل یکدرم نبات مساوی کوفته بیخته دو درم
پیش از غذا بخورند و سعوف لیموئیه انار دانه فلفل مصطکی نیز مقوی معده است **سکنجبین سفرجلی** معده و جگر را قوت دهد و جهت قلت هضم کا
با عطش شدید بود سود دارد و آروغ بدبو دفع کند و اشتها آرد و سده جگر بگشاید و نان تهین را که در هضم دشوار باشد نفع تمام بخشد آب بهی ترش شیرین سفید
هر یک یک رطل سرکه قسم اول ربع رطل بقوام آرند و اگر بجای سرکه آب لیمو کنند صواب باشد و اگر حرارت کثیر در مزاج مریض نباشد سکنجبین سفرجلی مرکب با فائده
این طور سازند که مصطکی سنبل الطیب قرنفل یک یکدرم در خریطه کرده وقت پختن سکنجبین بیندازند **سکنجبین سفرجلی لیموی** مقوی معده و جگر
آب بهی پنجاه مثقال سرکه و گلاب و آب لیمو هر یک سی مثقال قند سفید یکمن بقوام آرند **شربت عود** که معده و هاضمه را قوت دهد و دبوی عن غش کند
عود هندی آمله مقشر هر یک ده درم سنبل الطیب قرنفل مصطکی جوزبوا هر یک دو درم مجموع را نیم کوفته در کیسه کتان کنند و در سه چهار یک گلاب بجوشانند
کیسه را خوب بمالند تا قوت ادویه بگلاب آید پس با کمین جلی قند بقوام آورند و در فرود آورده نیم درم مشک خالص سوده دران حل کنند **شربت عود ترش**
معده و اعضای رئیسه را قوت دهد و غثیان و فساد هضم و بخارات محترقه و آروغ دخانی را دفع کند بگیرند سیب ترش و شیرین و انار ترش و شیرین و لیمو از
هر یک صد و پنجاه درم آب بستانند و با سه صد درم قند بقوام آرند و عود قماری پنجدرم صندل سفید سه درم با در نجبویه گل سرخ قرنفل مصطکی یک یکدرم
سنبل الطیب ابریشم بسباسه ساذج هندی ورق نقره هر یک یکدرم عنبر و مشک و ورق طلا هر یک نیم درم دران حل کنند **شربت زرشک** مقوی معده
دیگر سنبل تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو درم عود مصطکی سنبل الطیب دارچینی هیل نیم کوفته صندل سفید بگلاب سوده هر یک یکدرم زرشک چهار درم
در گلاب تر کرده بجوشانند و صاف کرده بعقد و شربت انار شیرین بالمناصفه سه چند ادویه بقوام آرند خوراک دو توله بگلاب و عرق کاسنی و عرق کاسنی کاد سے
ضما د جهت تقویت معده و تحلیل ریاح نافخ بسیار مفید است مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب سعد کوفته بیخته بگلاب سرشته ضماد کنند **ایضاً**
برای ضعف معده و وجع فواد دارچینی عود صلیب صندل سفید اگر ترکی زرنباد بگلاب سوده روغن مصطکی داخل نموده بر فم معده طلا نمایند **عرق پان**
تالیف حکیم ارشد برای قوت معده و هاضمه لنظیر ندارد گل سرخ گاوزبان هر یک یکنیم پاو قرنفل یک پاو برگ پان نیم پاو گلاب هشت آثار قرنفل را جوکوب
نموده و پان را ریزه ریزه کرده در چهار آثار گلاب صبح و چهار آثار شام انداخته عرق کشند **نوع دیگر** که بجهت نواب علیه کشیده شد قرنفل گاوزبان نانخواه
هر یک ده توله دارچینی پنج توله گل سرخ پاو آثار برگ پان صد و پنجاه عدد سیب پاک کرده سه عدد اجزای کوفتنی را کوفته بگلاب یکنیم آثار عرق بید مشک
یکنیم آثار عرق گاوزبان یک آثار بخیسانند و روز دوم بآتش ملایم دو آثار عرق کشند بعد ازان سه توله نبات و دو ماشه مشک و سه ماشه عنبر بعرق مذکور
داخل کرده بدارند و بعد از سه روز سبیل کنند **عرق چوب چینی** مقوی معده است چوب چینی ریزه ریزه کرده سه صد مثقال در پنجاه رطل آب بجوشانند
که سی رطل بماند پس گل سرخ سنبل الطیب زرنباد اشنه انیسون صعتر کبابه چینی ساذج هندی نانخواه هر یک پنج مثقال پوست ترنج سعد کوفی قرفه
بادیان دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه هیل هر یک ده مثقال بودینه یک مشت نبات سوده منقی هر یک یک رطل سه رطل مقشر منقی از تخم یا دو معفو کرده

پانزده عدد ادویه بکوفته تخم ریباس چینی فیسانیده عرق کشند و مشک و عنبر هر یک یکمثقال در صره بسته بدهان شیشه بندند زیرا که در تقطیر بوی آن داخل شود **قرص عود** معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتها آورد قرنفل مصطکی هر یک سه درم قاقله سنبل الطیب بسباسه هر یک دو درم عود خام زرنباد ترنج هر یک پنج درم زعفران جوز بوا زنجبیل دار فلفل هر یک یکدرم قند سفید برابر ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با آب بهی یا سیب **معجون مقوی معده** از مجربات حکیم اصغر حسین صاحب هلیله مربی آمله مربی هر یک پنج توله با آب شسته در عرق بادیان عرق بادیان عرق پودینه هر یک یا و آثار گلاب نیم آثار سرخ تا مهرا شود شیره آن برآورده با قند سفید دو چند عسل خالص یکچند ادویه بقوام آورده درین قوام عنبر اشهب با بنا و مشک سوده یک توله بگدازند تا بقوام آید بعده مصطکی رومی انیسون گل سرخ هر یک سه ماشه عود غرقی پودینه خشک صعتر فارسی برگ سداب ولایتی درونج عقرب زرنباد ابریشم خام مقرض زرشک طباشیر نارگون تیسب شبرمنین هر یک دو ماشه جوز بوا بسباسه فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل سنبل الطیب تخم بادیان پوست زرد ترنج پوست بیرون پسته سعد کوفی خولنجان قرنفل هر یک یکنیم ماشه والا طباشیر سفید هر یک دونیم ماشه کشنیز خشک یکماشه تخم هفت ماشه پوست هلیله کابلی چهار ماشه کوفته بیخته آمیزند و مشک خالص یکماشه زعفران یکنیم ماشه سوده آمیزند **معجون ثمان** تالیف حکیم مومن تنکابنی مقوی معده و جگر و هاضم طعام و مشهی است آب انار ترش آب انار شیرین هر یک یک آثار آب بهی شیرین آب بهی ترش هر یک نیم آثار قند سفید عسل مصفی هر یک یک آثار مجموع را با آتش ملایم بقوام آورده کف آنرا دور کرده بسباسه جوز بوا قرنفل دار چینی هر یک یکدرم مصطکی رومی سنبل الطیب طباشیر سفید هر یک یکنیم درم عود هندی پوست بیرون پسته پوست زرد ترنج قاقلین هر یک دو درم کوفته بیخته با آن سرشته ملا الاسم معجون بسازند **معجون ملوکی** مستعمل جهت تقویت معده و اشتهاء باه و بسیار مجرب نوشته جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر پنج اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی رومی زعفران عود غرقی هر یک سه مثقال قاقله کندر هر یک یکمثقال استند و نیم مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آورده ادویه مسحوقه بدان بسرشند شربتی یکمثقال و در تحفه مشک نیم مثقال نیز درین نسخه داخل است **معجون کاسر ریاح** جهت ضعف معده که بسبب ریح البواسیر و احتباس حیض باشد و آروغ و اوجاع ریحی و قولنج و مفاصل و عیس بول و امراض بارد را نافع برگ سداب مصطکی گل سرخ قرنفل انیسون وج ترکی نانخواه بوره ارمنی پوست بیرون پسته از هر یک سه درم زیره سیاه مدبر ببرکه شش درم کوفته بیخته با سه چند آن عسل بسرشند و بعد پنج ماه استعمال کنند شربتی دو مثقال **معجون خبث الحدید** مدر کرست معده و بواسیر را سود دهد پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد آمله مقشر گل سرخ هر یک ده درم اصل السوس جوز بوا اسک سنبل الطیب اذخر مصطکی هر یک هفت درم خبث الحدید مدبر صد درم کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی سه درم **معجون آمله** مقوی معده و قابض در ضعف معده که با لینت طبع باشد اکثر بعمل آمده و نفع کلی نموده شیر آمله شش درم گل سرخ سه درم دانه قاقله سعد کوفی زرشک بیدانه دو درم زرنباد سنبل الطیب سلیخه صمغ عربی هر یک یکدرم بیل گری پوست بیرون پسته هر یک یکنیم درم کوفته بیخته سه چند آن قند بقوام آورده آمیزند **معجون سفرجل** معمول برای تقویت معده و هاضمه و قابض است زهر مهره خطائی سوده سنبل الطیب زرورد پوست بیرون پسته صمغ عربی بریان حب الآس پوست ترنج سعد کوفی دانه هیل بریان زرنب هر یک دو درم زرنباد مصطکی جوز بوا بسباسه هر یک یکدرم طباشیر صندل سفید سوده کشنیز خشک بریان گل سرخ هر یک یکنیم درم شربت انار شیرین چهار توله بهی خشک دو توله زرشک محلول بگلاب چهار درم بهی خشک بهم رسد عوض آن بیل گری اندازند **مفرح** برای تقویت معده و اعضای رئیسه مانع بخارات بقلب دافع وسواس و خفقان صندل سفید سوده مروارید ناسفته لبسد کهربا فادزهر معدنی بگلاب سوده گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین تخم بهمنین پوست ترنج زرشک ابریشم مقرض کشنیز مقشر عود غرقی زرنب فرنجمشک درونج برگ پودینه بادرنجبویه هر یک یکدرم دانه هیل دو درم سنبل الطیب مصطکی ساذج هندی قرنفل هر یک نیم درم مشک ربع درم مربای آمله ده عدد مربای هلیله یکعدد شربت انار شیرین شربت سیب شربت بهی هر یک چهار توله قند سفید نیم آثار

گلاب عرق کادی بقدر قوام بدستور معجون بسازند **ماء اللحم** مقوی معده و هاضمه و جمیع اعضاء و مشهی از بیاض والد مرحوم الایچی سفید الایچی سرخ هر یک نیم پاو قرنفل سه توله ساذج هندی زیره کرمانی قرفه گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب هر یک پاو آثار بسفایج فستقی یکچٹانک تفاح پاو خرسعد کوفی هر یک نیم پاو بلیله سیاه مویز منقی کشمش هر یک نیم آثار ادویه را کوفته شب در آب تر کرده صبح گوشت جزغاله پنج آثار بروغن گاو قدری بریان کرده بدستور عرق کشند **نوع دیگر** مقوی معده و دماغ و قلب و بدن و کرر ساخته بعمل آمده گوشت حلوان پنج آثار دراج تیهو تدرج هر یک شش عدد مرغ جوان چهار عدد گنجشک نرسی قطعه مویز منقی نیم پاو برگ تنبول زرد دو صد عدد قند دو آثار ابریشم مقرض هفت توله گاوزبان گل سرخ سنبل دانه قاقله پادزهر صندل سفید گل نسرین گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک شش توله قرفه شقاقل مصری بهمنین ساذج هندی سنبل الطیب تخم کشنیز خشک خس هندی هر یک چهار توله ستہ زرنباد خولنجان هر یک سه توله اسارون قرنفل بسفایج مصطکی رومی بسباسه عود غرقی تخم کاهو هر واحد دو توله دارچینی زیره سیاه هر یک یکتوله سعد کوفی درونج عقربی بادیان هر یک دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب زعفران هر یک دو ماشه عرق خوراک چهار توله **تعلیم** ضعف معده که باطفال عارض میگردد اکثر از فساد شیر بهم میرسد و علاجش بیشتر از علاج ضعف معده بزرگان باید کرد و اصلاح بحسب فساد آن و تقلیل آن کنند و آشامیدن آب بهی باندک قرنفل و مشک و خورانیدن انوشدارو و جوارش عود و مصطکی در شیر دایا در گلاب حل کرده صبح و شام اهتمام دارد و سفوف ارسطو خصوص در آب بهی کثیر النفع است و کذا پوست سنگدان خروس با نبات و مداومت سفوف بادیان پودینه دانه هیل زرنب زرنباد با نمک سیاه یا نبات و اگر خواهند قدری عود و مصطکی افزایند و قرنفل درست در گلاب جوش داده باندکی نبات شیرین کرده تا نوشانیدن مجرب است و خورانیدن اندک مشک در مربه یا مربیات سرشته و مالیدن میسوسن و یا گلاب و یا آب آس که در آن لادن و مصطکی گداخته بر معده و ایضاً ماء تربین یا روغن مصطکی نافع و اجتناب از مرخیات و مضعفات معده مثل زردآلو و هندوانه و اشیای لعابی و مانند آن واجب است هم مرضعه و هم طفل را در تجویز بهضم باستعمال اغذیه لطیفه مانند لحوم طیور و امثال این مناسب **نکته** چون از کلام شیخ مفهوم شد که استکمال افعال معده موقوف بر صحت قوای اربعه آن یعنی جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است و هرگاه درین قوی ضعف و فتور افتد در فعل معده بسبب که در یک قوت یا بیشتر ضعیف بود یا قوت بیشتر نقصان یا بطلان راه یابد لهذا لایکل علاج ضعف هر قوت علیحده علیحده مسطور میگردد و بدانند که با هم ترتیب است و دیگر قوی تابع او

ضعف جاذبه

بدانکه آفت بر جاذبه داخل میشود باین نحو که جذب نکند و اصلا هر قوی این را استرخای معده نامند و یا جذب نماید بکد چنانچه در ابتدای علت مسمی باسترخای معده میباشد و یا جذب او مستوش باشد گویا که آن متنبع یا مرتعش ست و اکثر قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و گرمی و خشکی تقویت دیا بی دهد و دلیل ضعف او آنست که طعام از فم معده بدیر منحدر گردد و گرانی در آن محسوس شود و گاهی قلق و کرب و تقلب از پهلو به پهلو و خفقان و سدر و دوار ظاهر گردد و گاهی غثیان و قی ظهور نماید و باشد که اختلاج در فم معده حادث گردد و سبب این عوارض بیشتر از خلط صفراوی مجتمع در فم باشد و آنچه بلا ماده باشد سببش سوء مزاج بارد یا رطب بود و در آن با وجود بطوء نزول طعام از فم معده و گرانی آن علامات سوء مزاج بارد و رطب که مسطور شد پیدا بود **علاج** در حالت وجود ماده صفراوی شربت لیمو و فواکه و سیب و صندل و مثل آن دهند و بطوریکه در علاج امراض صفراوی معده گذشت تنقیه آن نمایند و یا تنقیه معده بمطبوخ هلیله و شربت ورد مکرر الطبخ نمایند و بعد از آن بهر تقویت معده جوارش صندل و فواکه و شربت سیب بگلاب دهند و ادویه بارده قابضه مثل گل هند با گلنار و گل حنا و صندل و گل سرخ و گل داودی هر یک دو درم سیب و به هر یک سه توله حب الآس یکنیم توله و رد لادن چهار توله بر معده ضماد کنند و طباشیر کشنیز مقشر گل هند با هر یک ماشه سوده در شربت صندل ترش یکتوله آمیخته ورق نقره یکعدد حل کرده بخورند بالایش شربت لیمو چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک هفت توله تخم نیلوفر هفت ماشه پاشیده بنوشند و جوارش شاهی درین باب مجرب است و غذا بچه مرغ و تیهو و کبک بنان روده دهند و در صورت سوء مزاج بارد یا رطب علاج آن نمایند بطریقیکه در علاج سوء مزاج بارد و رطب معده مسطور شد

و طعامهای لطیف سریع الهضم مثل گوشت تیهو و دراج و تیهو و گنجشک و بیضه مرغ نیمبرشت یا پخته یا بریان کرده و با ابازیر مثل زیره و کرویا و سنبل و قرنفل و دار
و نانخواه و زعفران خوشبو ساخته بخورند و اگر شراب خواهد شراب قابض دهند و از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و گل سرخ و صبر و سفرجل مطبوخ
و آب برگ آس تر بر فم معده ضماد نمایند و خواب بر پهلوی راست نمایند که معین بر انحدار طعام از فم معده است و دلک اطراف و حرکت بعد طعام بآهستگی
و کسر ریاح معده همه علاج این علت است و این دوای هندی که ضعف جاذبه معده را نافع نوشته اند هلیله کابلی شش درم دار فلفل چهار درم چیتک سه درم
سنگ سنگ دو درم کوفته بیخته با آب ترنج تخمیر کنند و حبها ساخته در سایه خشک کرده هر روز نهار دو درم بخورند

ضعف ماسکه

آفت داخل میشود بر قوت ماسکه یا بانت طور که معده بسبب آفت خود بر طعام اصلا مشتمل نگردد یا اندک مشتمل گردد و یا باشتمال ردی مرتعش یا خفقانی یا متشنج مشتمل
شود دارای بیچه بر لیعل احساس هین نماید مثل تشنج و خفقان است و اما از رعشه معده گاهی در اول مریض را آگاهی نباشد لیکن بران استدلال میکنند با حساس نفخ معده
از طعام اگرچه اندک باشد و شوق او بسوی انحدار طعام بدون آنکه قرار گیرد و تمدد و نفخ بدان تابع باشد و هرگاه در آخر رعشه مفرط گردد رعشه بتهیج رسد و بدان احساس
چنانکه بار لقاء سایر اعضاء احساس مینمایند و بدانکه ماسکه را حتی مائل بسردی مرد کند مگر آنکه بسیار از حد اعتدال بیرون رود و اسباب ضعف این قوت بقول
جرجانی و ایلاقی سه نوع است **یکی** مادهٔ حار محرق که معده را لذع نماید و قوت او را ضعیف کند پس طعام را که بران وارد گردد نگاه نتواند داشت و گاه سوء مزاج حار
ساذج قوای معده را ضعیف کند لیکن این نادر باشد **دوم** مادهٔ بارد مزلق که طعام را از معده بلغزاند **سوم** قروح و بثور در معده که از هرچه مماس گردد
رنجور شود و خواهد که از خود دفع کند و علامت ضعف قوت ماسکه دوگونه است یکی آنکه صاحب علت گمان نماید که اگر حرکت کند آنچه خورده است بقی بر آید و بیش
رطوبت در فم معده یا ضعف جرم معده باشد دوم آنکه هر طعام که خورده شود زود از معده ما ساعد گردد و آید و غیر منهضم بر آید و فرق میان رطوبت فم معده و صفحهٔ جرم
آن در استدلال از آنچه خارج میشود از معده مسطور شد و علامت مادهٔ حار و سوء مزاج حار ساذج در تشخیص اسباب امراض معده گذشت و آثار قروح و بثور معده
در بحث آن خواهد آمد **علاج** اگر سبب علت مادهٔ حار باشد اول آن ماده را برفق از معده اخراج نمایند بقی یا باسهال سودا تنقیه کنند و سک و گلنار و گل سرخ
و فوفل مساوی در گلاب و آب برگ ریحان سبز ضماد نمایند بعد از آن رب سیب و بهی و شربت لیمو و ماء الشعیر مطبوخ سجاده ریباس بیاشامند و اگر مدت طول کشد
ماء الجبن شاهتره و دوغ گاو آهن تاب با سفوف طباشیر و گلنار و گل سرخ و قرط و طراثیث و کهربا مساوی بدهند چندانکه بمقدار ده استاد و یا چه درم
از این ادویه باشد و اگر قرط و طراثیث بهم نرسد عوض آن صمغ عربی و مازو و تخم یا سوم حصه کنند و جوارش آمله لولوی طوخیانی در این باب مجرب است
و غذا اسفیناج و چاورس مقشر و عدس مقشر با آب غوره و آب انار ترش و آب به و تیهو و کبک و جوزهٔ مرغ مطبوخ و بریان با آب غوره و آب انار دانه ترش کرده
بدهند و صندل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و سیب بر معده ضماد نمایند و بقول انطاکی خوردن کباب ارنب بالخاصیه مقوی
قوت ماسکه است و اگر سوء مزاج حار بلا ماده باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و اگر سببش رطوبت لزج مزلق باشد اول تنقیه معده بقی
یا اسهال با ایارج فیقرا نموده جوارش خوزی و شربت آس و معجون المریفل صغیر استعمال کنند و ضماد از عود خام و سک و گلنار و گل سرخ و قرنفل
و مانند آن سازند و غذا از کبک و گنجشک و تیهو و جگر گوشت مشوی و مطبوخ با ابازیر چون زیره و کرویا و مانند آن خوشبو ساخته تناول نمایند

ضعف دافعه

بدانکه دافعه را رطوبت که میل ببرودت دارد یاری دهد مگر آنکه خیلی از اعتدال منحرف گردد و دلیل باشد که طعام در معدهٔ صحیح دوازده ساعت یا
پانزده ساعت بماند و علامت ضعف دافعه آنست که طعام در معده بسیار ماند و بوی طعام از آروغ یافته شود و گویند که بطوء انحدار طعام زیاده
از بست و دو ساعت بود بلا فساد و فضله اندک خارج شود و با وجود بودن طعام لطیف نفخ و قراقر پیدا نماید هرچند طعام لطیف تر بود قوت هاضمه بران مستولی تر باشد و زودتر
از معده منحدر شود و هرچند غلیظ تر باشد هاضمه را ابادی بیشتر باید کوشید و از معده بدیر بیرون شود و در جمله سرعت و بطوء انحدار طعام بحسب کیفیت طعام

و قوت معده باشد و هرگاه مدت ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت یا فرون تر از بیست و دو ساعت باشد صحت نباشد و خالی از آفت نبود و آفت یا از جهت معده یا جگر یا امعا بود و یا از جهت طعام و ترتیب غیر محمود آن **علاج** قوت دافعه را در اکثر احوال با شیای رطب مائل بسردی مثل آب فواکه و سکنجبین و ماء الجبن و فلوس خیارشنبر در آب کاسنی حل کرده و مانند آن معالجه نمایند و بلیله مربی نافع ست و غذا از نیشوق و آلو و تمر هندی و ماش مقشر و اسفاناخ بروغن بادام سازند و بعضی متاخرین مینویسند که در ساذج تبدیل نمایند بدستوریکه بالا گفته شد و در بادی تنقیه بمطبوخ ترید علو نجان و حب ایارج و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند و شربت دینار در روغن بادام کنند و بعد از تنقیه جوارش مصطکی ساده و مرکب جوارش عود شیرین و بلیله مربی و آمله مربی با مصطکی و ورد سیبل یا عرق دارچینی دیودینه دهند و یا مصطکی و قرنفل هریک سه ماشه الایچی کلان پنج عدد نبات سه توله در گلاب یا در آثار بیجو شانند که بنیمه آید بنوشند و غذا کباب مرغ و کبک و بچه آهو با نان میده و کنجاره بادام با نبات بسیار مفید ست و همچنین کنجاره کنجد بوران نماسته و نبات یکنیم توله هر روز و روغن مصطکی بادامی معده را چرب دارند

ضعف هضم

و او آنست که طعام در معده بدیر هضم شود و دیرتر بماند بسبیل معتاد منحدر نگردد و گویند که اسباب ضعف هضم و سوء هضم و تخمه یکی ست لیکن انتقادر فرق ست که اگر سبب ضعیف باشد ضعف هضم آرد و اگر قوی باشد تخمه و اگر متوسط باشد فساد هضم پس ضعف هضم نقصان هضم ست و تخمه بطلان آن و مراد از نقصان و بطلان هضم آنست که در هضم آفت افتد بسبب فاعل او که قوت هاضمه ست یعنی در قوت هاضمه فتور راه یابد بخلاف فساد هضم که عبارتست از وقوع آفت در هضم نه بسبب فاعل او یعنی قوت هاضمه کامل باشد لیکن هضم ردی شود **صاحب کامل** گوید که سوء استمرا و تخمه عارض بازان که او بطلان هضم ست وقتی حادث شود که معده از هضم ضعیف گردد و این چنان باشد که اگر از معده طعام بسرعت منحدر نگردد آنرا ابطای هضم گویند و اگر طعام انهضام تام نیابد و بسوی بعض کیفیات ردیه متغیر شود آنرا سوء هضم نامند و اگر البته هضم نشود و منحدر نگردد و در معده فاسد شود آنرا تخمه خوانند و کسانی را که این اعراض عارض شوند ایشان را ممعودین گویند و جمیع این امراض از اسباب احد حادث میشوند مگر ابطای هضم از اسباب ضعیف و تخمه از اسباب قوی و سوء هضم از اسباب متوسط پیدا گردد و این اسباب یا از داخل و یا از خارج باشد **و اسباب** داخلی یا سوء مزاج معده یا اخلاط محتقنه در معده یا اورام و تفرق اتصال ست **و اما** سوء مزاج یا حار باشد که اغذیه را در معده فاسد کند و بسوی بعض انواع ردیه عفنه مائل گرداند زیرا که حرارت قوی در معده محض اغذیه ست و استدلال میکنند بران از جشای دخانی و سهوکت آب دهان شبیه ببوی حمامات و ماهی و از هضم اغذیه بارده غلیظه عسر الانهضام و عطش و معذلک عروض وجع که از استعمال اشیای بارد بالفعل و بالقوه تسکین یابد و یا سوء مزاج بارد بود و استدلال کرده میشود بران بآروغ ترش و قلت عطش و انتفاع باطعمه حار و حدوث وجع از آن که بچیزهای مسخن بالقوه و بالفعل ساکن گردد پس اگر برودت مفرط باشد غذا در معده البته متغیر نشود و جشای حامض حادث نگردد و یا یابس و یا رطب باشد و این هر دو مانع هضم نمیشوند بلکه دران نقصان می آرند در اول امر وجع حادث نمیکنند مگر آنکه حال بگردد و در طول مدت پیدا میکنند و این چنانست که مزاج یابس چون بر معده غالب شود و افراط کند از ان مرض مسمی افطیفوس که آن دق ست حادث گردد لاسیما اگر حرارت با یبس مضاف شود و در این هنگام این مرض اعنی دق بسائر بدن عام گردد و از ان هلاس و ذبول حادث شود و مزاج رطب چون بر معده غالب گردد از ان استسقا حادث شود و لاسیما اگر برودت با رطوبت مضاف گردد **و اما** خلط محتقن یا حار بود و استدلال بران بقلت اشتها و جشای دخانی و سهوکت ریق و زهومت آن کنند و این خلط یا در تجویف معده منصب باشد و استدلال میکنند بران بدین طور که صاحب او چون طعام عسر الفساد مثل گندم و جو بخورد وقتی با تیز زکند تا آن صفرا بر آید و یا طبقات معده تشرب او کرده باشد و استدلال کرده میشود بردی بغثیان و قی که با آن چیزی بر نیاید و بشدت عطش و یا خلط بارد باشد و استدلال میکنند بران بنقصان شهوت طعام و بآروغ ترش و این نیز یا منصب در تجویف معده باشد و استدلال بران چنان نمایند که صاحبش چون طعامی

که دران قوت جلا باشد مثل عسل تناول نماید و قی یا براز کند یا آن بلغم خارج گردد و یا متشرب در طبقه معده بود و استدلال بران بغثیان کنند و نوع تشاتج اگر آنکه در معده طعام بود و قلت عطش و زیادت شهوت طعام توان کرد و باید که فرق میان آنکه از سوء مزاج و میان آنکه از سقط عارض میشود بوجه دیگر نمایند و آن اینست که نظر کنند اگر بدن ممتلی و عروق و بدن منتفخ بود و بعید تناول اغذیه معتدله بر از مختلط یکی از اخلاط خارج شود دلیل غلیظ غیر صافی باشد مرض حادث که در معده از اخلاط محتقنه دران بود نه از سوء مزاج مفرد **واما** اورام حادث در معده آن انواع دبیلات است آن یا حار باشد و استدلال کنند بران بوجع و ضربان در موضع قعر معده و حمیات و حرارت زیر لمس و تپ و تشنگی و یا بارد بود و استدلال کرده شود بران بثقل و آنچه بدون حرارت و بغیر وجع **واما تفرق** اتصال یا از اسباب خارج مثل جراحت واقع در معده و ادویه حاده باشد و یا از داخل باشد انفتاح عروق و تاکل و

واسبابی که از خارج محدث امراض مذکوراند آن قلت موافقت طعام ست و این یا از قبیل کمیت باشد چون طعام کثیر بود و معده بر هضم او قادر نباشد مثل آتش اندک که بران چوب بسیار اندازند در سوختن آن قادر نباشد و یا از قبیل کیفیت بود چون ردی باشد مانند جزرات و مانند آن و ترتیب غذا مطبخ و بدن بمنزله آتش که چون بران چوب رطب اندازند بر استعمال او قادر نبود و یا از قبیل جوهر او بود چون طعام غلیظ باشد مثل لحم و نان فطیر و مثال این آتش ضعیف ست که بران حطب متین اندازند و یا از قبیل ترتیب او باشد چون انسان طعام خورد و هنوز هضم نگردد که او را طعام دیگر بخورد و هضم نشود و استدلال برین اسباب بمسایله از مریض توان کرد **و قرشی** گوید که نقصان هضم و بطلان او بسبب سوء مزاج مضعف حتی که حار میباشد چنانچه بسیاست که بعضی بشرب آب سرد بر نهار از افراط عطشی که بسبب خطای اطبا از منع آب سرد و اجتناب استسقا می یابند لیکن سوء مزاج بارد رطب اولی ست برای بودن سبب نقصان هضم و بطلان آن و بسبب جمیع اسباب ضعف اشتها که مسطور گردد عارض میشود و ضعف جرم معده اولی اسباب اینست و گاهی بسبب طفو طعام بر معده میباشد چنانچه از نوشیدن شیر و شراب بسیار و خوردن نان گرم و شرب آب بسیار بران و بسبب سرعت نزول طعام چنانچه از غذای مزلق مثل آلو بخارا و شوربای چرب میباشد **وطبری** نوشته که امتناع هضم بغیر فساد مزاج از هشت سبب میباشد یا از فساد کیفیت طعام یا از کثرت کمیت آن یا از سوء ترتیب اکل یا از ترک استعمال وقت واجب یا از انصباب مواد ردی از اعضا بسوی معده یا از حصول مواد ردی غلیظ در معده یا از ضعف قوای طبیعی که با آنها هضم تمام میشود یا از تعب او بمصارعت یا کید یا بحرکت عنیف یا بجماع مفرط **و شیخ** میفرماید که آفت هضم یا تابع آفت در اسفل معده یا بسببی از غذا یا بسببی در حال سکون بدن و حرکت آن میباشد و کائن بسبب امر معده یا سوء مزاج باشد و قوی ترین سوء مزاج در افساد آن بارد ست و ضعیف ترین او حار زیرا که افراط بارد ساده بود یا با ماده در هضم شدید تر از مضرت حارست واما سوء مزاج یابس و رطب در اکثر امر علامات مضر میرسند که تنها از انها با وجود اعتدال هر دو کیفیت حار و بارد ضرر در هضم ظاهر شود لیکن یابس مع ذبول و رطب استسقا حادث میکند و اما حال در تاثیر سکون و نوم و ضد آنها و آنچه تابع آنها از احکام غذا دران باشد آنست که غذا مقتضی سکون و نوم ست حتی که هضم یابد و چون بدل آنها حرکت یا سهر باشد هضم تام نشود و غذای ثقیل در معده مدت طویل باقی میماند پس حال او از این احوال ثلاثه خالی نبود که منهضم گردد یا غیر منهضم یا قلیل الانهضام باقی ماند و اما غذای خفیف چون منهضم نشود مدت بقای او غیر منهضم طول نمیکشد بلکه چون در معده آنچه او را هضم کند نباشد بسرعت فاسد میگردد و غذا یا مستحیل شود بهضم تام و یا مستحیل گردد با نهضام غیر تام و نا گوار پدید آید پس بدن از قدر ممکن تناول طعام غذا بقدر محتاج الیه نمی یابد و هزال عارض میگردد و یا اصلا منهضم نگردد و این بر دو وجه ست که در یکحالت یا بهمچنان بر حال خود باقی ماند و یا بجوهر غریب فاسد مستحیل گردد و بدل اعاری غذای ردی یابد و گاهی این تقصیر در هر سه هضم حتی که در ثانی و ثالث و رابع میباشد و برین سبب نسبی لحمی و سرطان و نمله و حمره و بهق و برص و جرب عارض میشود و این بهر آنست که خون ساذج غیر نضیج و غیر ملایم طبیعت میباشد و اعضا بر او تغذیه آن را اخذ نمیکنند پس عفن و بدبو میگردد و یا آنرا جذب مینمایند و تشبیه آن بابدان نیک نمیشود و اگر دران ثقل و حرارت غالب باشد سیاه گردانند و گاهی سوداوی المال مثل قیر گردد و در سیاهی لون او و در برص سود یا قوبا حادث شود و چون معده غذا را اصلا هضم نکند در زلق الامعا و یا باستسقای طبلی مودی گردد و یا استسقای لحمی مودی شود و

معده را دارای نقدر تاثیر باشد که از غذا ابخار انگیزد بعد آنکه هضم کنند و بدانند که فساد هضم و ضعف آن و بالجمله آفات آن چون از ماده عارض شود آن قابل تر برای
علاج ماده است که بسبب ضعف و سوء مزاج مستحکم عارض گردد و اسباب ضعف هضم جمیع اسباب فساد هضم است که مذکور گردد و کذا علامات این مثل علامات آنست
مگر آنکه انصباب صفرا از انجمله هضم را ضعیف نمیکند لیکن آنرا فاسد میکند و اما انصباب سودا جامع میان هر دو امر یعنی اضعاف هضم و افساد آن
و کذلک سوء مزاج یابس و رطب از انجمله تنها بحدی نمیرسند که اصلا هضم را باطل کنند بلکه آنرا ضعیف میکنند و بعد اضعاف هضم و قبل از ابطال آن رطب
باستسقا و یابس بذبول مؤدی میگردد و از اسباب فساد هضم سخافت عراق و قلت لحم اوست و گاهی سبب در ضعف هضم سرعت نزول طعام باشد
یا بسبب مزلق از معده که در زلق معده معلوم خواهد شد و این از اسباب فساد هضم نیست ورنه در آن داخل ست بلکه در اسباب ضعف هضم داخل میشود
و این نزول قبل از وقت گاهی با جودت احتوا از معده بر طعام باشد چون دافعه بحرکت خود سرعت نماید و قوی باشد و گاهی چنین نباشد بلکه بسبب ضعف
ماسکه بود پس امساک آن ننماید و کما ینبغی محتوی نگردد حتی که هضم تام ننماید و این ضعف ماسکه گاهی عارضی بورود اشیای مرخیه و مزلقه و غیره میباشد
و گاهی این بسبب اورام حاره و بلغمیه یا سوداویه یا قروح و مانند آن باشد پس احتوا جید نشود و گاهی احتوا جید نمیشود بسبب طعام چون ثقیل یا لذاع مراری بود
که هر واحد ازین اغذیه بر سبیل اطلاق موجب ضعف هضم میگردد و یا غذا حار و معده او را مزاج حار باشد یا صاحب او که مزاج آن حار بالغ حدت هضم باشد
چیزی حار بخورد و منع هضم نماید و درین هنگام ضعف هضم واجب کند و در اکثر فاسد نماید نه مع فقط و مثل این انسان گاهی آب سرد مینوشد و تعدیل
مزاج هضم او بسبب اطفای نائره حرارت مینماید و کذلک هرگاه در معده اخلاط ردیه خصوصاً لذاعه باشد که میان معده و اغذیه حائل شود احتوا و امساک جید
نباشد و گاهی شوق بسوی دفع شدید تر باشد و آمری که بسبب حال جودت احتوا یافته میشود اگر احتوای معده بر طعام فی نفسه تام باشد و طعام بردائت
کیفیت خود موذی نبود استیفای هضم بلا قصور حاصل شود و بسبب او آفت در هضم عارض نگردد و اگر با وجود بودن او تام طعام موذی بود چنانچه آن ثقل
باشد و معده امساک طعام مثل امساک صاحب عشره رای بعض اثقال نماید و شوق بمفارقت شوخ او کند هضم کمتر از آن باشد و بآن جشا و قراقر و ریح نبود
و اگر احتوا تام نباشد ضعف هضم و قراقر و جشا بود و گاهی ضعف هضم و استحاله غذا بسوی بلغم مؤدی باقشعرار و سردی اطراف و توهم نوبت تب گردد لیکن
نبض مثل نبض اوائل نوبتهای تب نباشد یعنی ضعف نبض کمتر از آن باشد که در اول نوبت تب بود و گاهی ضعف هضم بسبب تخمها و تقدم امتلا باشد
و در کتاب موت سریع گفته کسی که بآن تخمه و ابطای هضم باشد و بر جسم بثره سیاه مشابه نخود که بعض او سرخ یا سبز بود ظاهر گردد با اختلاط عقل استاکند بعده در
روز هفتم بمیرد و از اسباب ضعف هضم یا بطلان آن غم ست چنانکه اسباب جودت هضم سرور میباشد و جرجانی مینویسد که انواع سوء مزاج ساده و یا مادی
و هر طعامی که نه باندازه و نه بقوت و ترتیب خورند و هر طعامی که آنرا کیفیت ناستوده باشد همه اسباب ناگواریدن ست و قوت هاضمه در قعر معده بیشتر ست
پس هرگاه که در هضم تقصیر افتد باید دانست که آفت در قعر معده ست **دلائل ضعف هضم** اگر مریض شکایت حرف گرانی طعام در معده و اندک
تمدد و بقای طعام در معده زیاده از عادت کند مرض خفیف بود و اگر در آروغ طعم و بوی طعام ماکول تا زمان دراز دریافت کند و قراقر و غثیان و انقلاب نفس یعنی
تهوع باشد مرض قوی بود و اگر تغیر طعام معتد به اصلا نباشد مثل آنکه برودت خیلی مفرط باشد مرض قوی تر بود و بدانند که چون طعام در هضم شود دیر
نازل گردد مگر آنکه سببی باشد که قوت دافعه از لذع یا ثقل یا کیفیت دیگر مضاد حرکت دهد پس در آن وقت غیر متغیر زود از معده منحدر گردد و اگر تشوق مریض بسوی نزول
طعام و بسوی جشا بغیر ضرورت قراقر و جشای متواتر و حاق و نفخه بود و جشا مستدعی حدوث این امور باشد خواه این امور حادث میشوند یا هنوز حادث نشوند
سببش احتوای رعشی یعنی غیر قوی باشد و اگر زمی برازد نش اد و قلت تازگی کبد و بدن از آن باشد و گاهی با آن لذع و نفخ حادث گردد سببش نزول طعام
از معده یا امعا قبل از وقت باشد بعد از آن اقسام سوء مزاج بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد دریافت نمایند پس هر نوع از آن که
مشخص گردد سبب ضعف هضم همان باشد و ایضاً عطش و قلت اشتها و جشای بد بو دخانی از دلائل اخلاط حاره ست و خروج بلغم یا سودا در قی و ترشی
و سقوط اشتها و لا سیما اگر اخلاط بارد و بسیار باشند مع دلائل برودت و ماده که مذکور شد دلیل اخلاط بارده ست و اگر علامات ورم در قعر معده و ضعف معده تقدم

تناول غذای بسیار یا ردی یافته شود پس ش آن باشد علاج اگر سبب ضعف ہضم سوء مزاج ساده یا مادی یا ریح یا فساد غذا باشد علاجش بہ ستورکه
در انواع علاج امراض معده مسطور شد حسب سبب باید کرد و اگر از ضعیف معده باشد علاج آن نیز گذشت و ابن ماسویه گفته که چون در ضعف ہضم
علامات معروفه از علامات حرارت و برودت یافته نشود و آن بسبب ضعف جرم معده بود که مثل پارچه کہنه شده باشد و علاجش اطریفل صغیر بخت الحدید
واضمده قابضه است و اگر از ورم و قرحه بود علاجش علیحده بیاید و درینجا بعض تراکیب مطب اساتذه کرام و ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و ہندیه معمول
اطبای عظام مقوی ہضم بقلم می آید طبیب لبیب حسب مزاج مریض بعمل آرد لیکن تقلیل طعام و ترک بقول و اغذیه مولد خلط خام درین مرض ضرورست
والا فائده کلی و نفع تام کمتر بانجام میرسد بالجمله اگر ضعف ہضم با ضعف معده باشد و دار المسک معتدل ماشیره دانه ہیل و عرق عنب الثعلب
عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب شربت انار شیرین میدهند و یا نوشدارو در گلاب جوش داده و یا نوشدارو ہفت ماشه عود غرقی شش ماشه در عرق
الاچی و گلاب ہر یک شش درم جوشانیده و یا جوارش عود جوارش آمله ہر یک پنج ماشه ممزوج نموده بخورند و بالایش گلاب بنوشند
و یا جوارش عود ترش ہفت ماشه ہمراه شیره بادیان چہار ماشه شیره انیسون دو ماشه شربت بزوری دو توله و مداومت جوارش مصطگی و استعمال اطریفل
کشنیزی که ہاضم و ملین خفیف است نیز مفید و یا شیره بادیان چہار ماشه شیره دانه ہیل سه ماشه شیره تخم خربزه چہار ماشه گلاب چہار توله شربت
انار شیرین دو توله دهند و اگر با ضعف ہضم شکوای اشتہا و مزاج حار باشد جوارش انارین خورده بالایش عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب عرق
کیوڑه ہر یک چہار توله شربت انار شیرین دو توله حل کرده بنوشند و شربت بزوری و شربت فالسه ہمراه جوارش آمله نیز نافع و اگر با درد شکم باشد
جوارش کمونی کبیر شش ماشه با شیره بادیان و گلقند بخورند و یا جوارش مذکور گلقند سرشته بخورند بعده سکنجبین ساده دو توله گلاب عرق بادیان
عرق عنب الثعلب ہر یک چہار توله بنوشند و یا جوارش سکنجبین سرشته و گلقند در عرقیات حل کرده استعمال نمایند و این ترکیب نسخه برای
تلیین و ہضم طعام و تقویت معده است و اگر ضعف ہضم با نزله و درد باشد جوارش مصطگی پنج ماشه خورده و یا قرص قوذایکتوله در عرق بادیان عرق
عنب الثعلب ہر یک پنج توله حل کرده بنوشند و یا ہمراه طبیخ خطمی خبازی اصل السوس ہر یک چہار ماشه نبات یکنیم توله خاکشی چہار ماشه پاشیده
و اگر با درد مثانه باشد جوارش کمونی کبیر شش ماشه خورده عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب گلاب ہر یک چہار توله گلقند سه توله بنوشند
و اگر با وجع کاہل بعد غذای غلیظ بود شربت دینار گلقند بعرق بادیان عرق عنب الثعلب گلاب حل کرده بنوشند و اگر با خفقان و سوزاک و درد گرده باشد
و حبس بول با ترمی طبیع بود جوارش آمله لولوی خورده بالایش شیره تخم کشوث سه ماشه شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین ہر یک شش ماشه عرق عنبر
ده توله شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده تودری سرخ سه ماشه پاشیده بنوشند غذا پلاو و جوارش عود شیرین و ترش و نوشدارو ساده بگلاب و عرق
بادیان و نمک سلیمانی و سفوف عود با عرق نانخواه و سفوف پودینه با عرق الاچی در تقویت ہضم عظیم الاثرست ذکر ادویه مفرده معین ہضم طعام
سویدی گوید که کباب قرنفل و کذا خوردن جوز بوا از نیم درم تا یکدرم و کذا جوز مربی و کذا پودینه نہری درین باب مجرب من ست و خوردن زنجبیل مربی و غیر مربی
و کذا فرنجمشک و عرق آن و کذا زعفران و کذا امرود بعد طعام و کذا سعد و حب بلسان و تخم خیری و سنبل ہندی و لسان و کاشم و قاقله کبار و صعتر
و کذا عنصل بریان مطبوخ بعسل و کذا سرکه آن و شربت آن و کذا کما دریوس در شراب قابض یکشبانه روز ترکرده و آن شراب بالشکر یا عسل بقوام آورده
و کذا فلفل سیاه و دفع ضرر او در محرورین بسرکه و کذا دارفلفل و عود بلسان و نانخواه و لیمو مالح و بلبوس و زرنباد و فاغره و جرم جرجیر خام و پخته و تخم آن
و ترنجان مطبوخ و تخم آن و پوست ترنج و برگ آن و درونج و نعنع و سیسالیوس و حاشا و کندر و عود البخور یکمثقال با روغن بلسان و جاوشیر و انجدان و اشترغاز
و دارچینی و بندق ہندی و کرفس و بیخ راسن و جرم افسنتین رومی و در شراب ترکرده و یا بشکر یا عسل شربت آن ساخته و حلبه در سرکه پخته و سداب و آمله
و زرنب و جوز الشرک و دارماک و درونج و کذا آمیختن زنجبیل و خولنجان و کبابه و فلفل سیاه و ہیل و خردل در طعام و شرب دو درم قسطرن از دہن بلسان
و شراب یکساله ریحانی قابض و ضماد و شرب میعه سائله ہر واحد معین بر ہضم و مقوی آن و ہاضم طعام است ذکر ادویه مرکبه نافع ضعف

جوارش مصطگی سادہ کہ برودت معدہ و جگر و ریاح و سیلان لعاب دہن را مفید ست مصطگی سہ مثقال کوفتہ بیختہ در نیم آثار شکر سفید و سی درم
گلاب بقوام آوردہ آمیزند خوراک شش ماشہ تا دو درم **جوارش مصطگی مرکب** مصطگی یکتولہ دانۂ ہیل شش ماشہ سعد کوفی سنبل الطیب ہریک
پنج ماشہ پوست ترنج ۵ ماشہ کوفتہ بیختہ گلاب و قند قوام نمودہ جوارش سازند **نوع دیگر** بنسخۂ علوی خان کہ در تحلیل ریاح و تقویت معدہ مجرب و ضعف
قلب بارد و جگر و خفقان بارد و سیلان آب دہن و اسہال بلغمی را نافع و اگر در مرض صرع بعد طعام خورانند بسیار فائدہ کند مصطگی زنجبیل قاقلہ کبار و صغار
و قرفہ ہریک دہ ماشہ دارچینی فلفل گرد نانخواہ کبابہ زیرۂ سیاہ و سفید کردیا گل سرخ پوست ترنج کشنیز خشک پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی کندر
عود ہندی زرنباد درنجبویہ سنبل الطیب گل گاوزبان زعفران ہریک پنج ماشہ کوفتہ بیختہ بعسل سہ وزن ادویہ قوام ساختہ آمیزند شربتی دو مثقال
باعرق بادیان دہند و در نسخۂ دیگر ایشان کہ در صرع مستعمل وزن مصطگی سی ماشہ و دارچینی دہ ماشہ ہست و انیسون پنج ماشہ عوض کشنیز و ہر دو پوست
نوشتہ و وزن زعفران ہفت ماشہ نگاشتہ و عود صلیب ہفت ماشہ افزودہ **جوارش عود شیرین** مقوی ہاضمہ نافع بارد مزاج عود پنج درم
فرنجمشک جوزبوا بسباسہ دانۂ قاقلین پوست ترنج طباشیر دارچینی گاوزبان زرنب ہریک یکدرم مصطگی سنبل الطیب گل سرخ نارمشک ہریک
یکنیم درم زنجبیل فلفل دارفلفل ہریک یکدرم مشک نیم درم عسل یا قند سہ چند ادویہ **نوع دیگر** کہ ہاضمہ را قوت دہد و اشتہا آرد و بلغم و رطوبت دفع کند
عود ہندی پنج درم قرنفل سہ درم قاقلہ کبار و قاقلہ صغار سنبل الطیب ہریک دو درم زعفران یکدرم کوفتہ بیختہ با عسل مصفی یا قند آثار مرتب سازند و در
نسخۂ دیگر کہ آں ہم معمول ست وزن عود سہ درم و زعفران دو درم ست و پوست ترنج کبابہ بسباسہ جوزبوا مصطگی ہریک دو درم زیادہ و نبات بجائے
شہد یک سیر **نوع دیگر** بنسخۂ حکیم علوی خان کہ مکرر بعمل آمدہ عود قماری پنج درم بسباسہ قاقلین زعفران جوزبوا مصطگی سنبل الطیب فرنجمشک
زنجبیل دارچینی بادیان ہریک دو درم قرفہ پوست ترنج طباشیر دارفلفل ابریشم مقرض پودینہ گاوزبان قرنفل زرنب ہریک یکنیم درم زرنباد نیم درم
مشک یک دانگ عسل مصفی بقدر ضرورت معجون سازند **نوع دیگر** معمول عود غرقی پوست ترنج ہریک پنج درم قرفہ قرنفل مصطگی سنبل الطیب دارچینی
قاقلۂ صغار قاقلۂ کبار بسباسہ زعفران جوزبوا ہریک دو درم نارمشک یکنیم درم فلفل دارفلفل زنجبیل ہر واحد یکدرم سعد کوفی نیم درم مشک
دو دانگ عسل و قند ہریک نیم من و در نسخۂ حکیم مرزا سلیمان وزن قرنفل چہار درم و مصطگی سہ درم و زعفران و جوزبوا ہر واحد یکدرم و بسباسہ
سہ درم ست و دارچینی و قاقلۂ صغار و نارمشک و فلفل و سعد و مشک و عسل مطروح **نوع دیگر** از حکیم اکمل خان عود ہندی دارچینی جوزبوا
قرفہ دانۂ ہیل قرنفل خولنجان دارفلفل ہریک پنج درم اسارون زعفران ہریک دو درم مشک نیم مثقال نبات نیم رطل عسل مصفی سہ وزن ادویہ
جوارش عود ترش نافع حار مزاج مقوی ہاضمہ و قلب و مشتہی گل سرخ چہار درم صندل بگلاب سودہ زرشک بیدانہ دانۂ ہیل طباشیر عود غرقی
پودینۂ خشک پوست ترنج ہریک یکدرم شربت انار شیرین چہار تولہ تمر ہندی سہ تولہ در آب تر کردہ آب زلال آن گرفتہ گلاب نیم پاو قند سہ چند در بقیہ
نیم درم بدستور بسازند **نوع دیگر** کہ محروران انسب و بمزہ الذ و اطیب عود غرقی مصطگی پوست بیرون پستہ ہریک دو درم عنبر اشہب مشک خالص
ہر واحد یکماشہ آب لیموی کاغذی ہفت عدد نبات نیم سیر معجون سازند **نوع دیگر** عود غرقی سہ درم دانۂ ہیل زرشک ہریک دو درم برگ پودینہ
طباشیر پوست ترنج سنبل الطیب مصطگی قرنفل سعد کوفی دارچینی دانۂ قاقلۂ کبار زرنب صندل بگلاب سودہ اسارون فرنجمشک ہریک یکدرم
دارفلفل زنجبیل ہریک نیم درم آب لیمو ہفت عدد و آب نقوع تمر ہندی چہار تولہ قند سہ چند **نوع دیگر** بنسخۂ حکیم محمد رضا عود ہندی ہفت و نیم مثقال
قاقلہ سنبل الطیب زعفران قرنفل پوست ترنج بادرنجبویہ مصطگی ہریک دو مثقال یا دو بالا گلاب ہفتاد و پنج مثقال آب لیموی ورد نیم مثقال آب
سیب ترش قند سفید نبات سفید ہریک پنجاہ مثقال بدستور معجون سازند **جوارش عنبر** مسخن معدہ و محلل ریاح غلیظ و قاطع بلغم و مقوی دل
و دماغ و حواس عنبر اشہب مشک خالص ہریک دو ماشہ اسارون قرنفل زعفران ہریک سہ ماشہ دانۂ ہیل دارچینی دارفلفل زنجبیل جوزبوا
ہریک شش ماشہ نبات سفید شہد خالص ہریک پاو آثار بدستور جوارش سازند **جوارش نارمشک** تالیف والد حکیم علوی خان معدہ و جگر را

قوت دہد و اخلاط فاسدہ را دفع کند و ریاح غلیظ و خشتان را ببرد بارمشک شیطرج ہندی زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قاقلہ صغار قرنفل کبابہ قرنفل ساذج ہندی لبسباسہ خولنجان مصطکی رومی کبابہ چینی سنبل الطیب سلیخہ تخم کرفس نانخواہ بادیان بوزیدان انیسون افتیمون ہر یک سہ مثقال ریوند چینی زعفران ہر یک نیم مثقال ترید سفید شش مثقال کوفتہ بیختہ با دو وزن او و عسل مصفی بسرشند شربتی چہار مثقال

جوارش خولنجان برای ہضم طعام و طرد ریاح و سردی معدہ و دیگر سفید تخم کرفس انیسون زیرہ کرمانی کردیا طالیسفر ہر یک یکدرم خولنجان قرنفل زرد فلفل سیاہ سعد کوفی ہر یک دو درم ہیل دارچینی بارمشک ہر یک سہ درم دار فلفل شش درم زنجبیل ہشت درم شکر سفید سہ چند شربت دو درم

حب ہاضم و خوش ذائقہ چوک ترش زنجبیل ہر یک دو نیم دام نمک لاہوری پنج درم قرنفل دانہ ہیل ہر یک سہ ماشہ فلفل گرد دانہ الائچی کلاں ہر یک دو ماشہ کوفتہ بیختہ چوک را در آب لیمو حل کردہ آمیختہ بقدر نخود حب بندند و بعد طعام دو سہ حب بخورند **ایضاً** ہاضم و مشہی بی نظیر پوست بلیلہ زرد بادیان پودینہ نمک لاہوری چوک ترش ہر واحد چہار درم زنجبیل فلفل گرد دار فلفل دانہ الائچی سفید نانخواہ ہر یک دو درم پوست شیطرج قرنفل نیم درم آب لیمو دو عدد کھرل کردہ حب بندند **ایضاً** ہاضم و مشہی و دافع فضول معدہ و مفید درد آن و معمول پوست بلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ فلفل زنجبیل نانخواہ زیرہ سیاہ و سفید چوک ترش نمک سیاہ ہر یک یکدام قرنفل یکدانگ سنای مکی سہ دام آب لیمو کاغذی بقدر احتیاج کھرل کردہ حب بمقدار فندق بندند و یک یا دو بخورند **ایضاً** کہ برای ہضم طعام و درد شکم و تحلیل ریاح و تقویت معدہ معمول ست پوست بلیلہ پوست بلیلہ بادیان ہر واحد یکدرم شیطرج پودینہ خشک کشنیز خشک الائچی سفید ہر یک دو درم زنجبیل فلفل سیاہ سہاگہ تکلیہ ہر یک سہ ماشہ چوک ترش نمک سیاہ ہر یک یکتولہ نمک لاہوری ہفت ماشہ ہمہ را کوفتہ بیختہ در آب کھیکوار با آب ادرک بقدر کنار دشتی حب سازند **حب نمک** ہاضم و دافع ریاح معدہ نمک سانبھر نمک سیاہ ہر یک دو تولہ در نیم آثار سرکہ کہنہ جوش دہند کہ تمام سرکہ جذب شود و قابل حب بستن گردد بقدر کنار دشتی حبہا ساختہ بکار برند **حب بچلونہ** کہ ہاضم طعام و دافع ریاح نافع ہیضہ ہست پنج نمک یعنی لاہوری نمک سونچر نمک سیاہ نمک سانبھر نمک نفطے کہ آنرا لونیکا لون گویند و دراز و میانہ خالی میباشد و پوست بلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ بادیان نانخواہ ہر یک یکدرم زیرہ سیاہ و سفید پوست شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل تنکار نوشادر سنای مکی ہر یک شش ماشہ حلتیت بریان سہ ماشہ ادویہ باریک سائیدہ در بیست و یکعدد آب لیمو کھرل کنند تا قابل حب بستن شود بقدر کنار دشتی حب سازند خوراک یک حب **حب ترش** معمول برای ہضم طعام و رفع ریاح و تقویت معدہ زنجبیل یک آثار قرنفل دار فلفل ہر یک دو دام دانہ ہیل یکدام نمک سیاہ و نمک سنگ ہر یک پاؤ آثار گوگرد زرد شفاف دو دام گوگرد را در روغن گاو بریان ساختہ ہمہ ادویہ را جدا جدا کوفتہ بیختہ در آب لیمو تر نمایند آنقدر کہ دو انگشت بالای ادویہ باشد و بعد خشک شدن آب لیمو ہمانقدر دیگر بیندازند و ہفت مرتبہ چنین کنند بعدازان حبہا مقدار نخود بستہ سہ حب خوردہ باشند **حب حلتیت** جہت تقویت معدہ و ہضم طعام تالیف حکیم شریف خان انگوزہ خالص چہار تولہ زنجبیل قرنفل خولنجان فلفل دار فلفل کبابہ چینی قاقلہ صغار مصطکی فلفلمویہ نانخواہ بلیلہ سیاہ پوست بلیلہ کابلی پوست بلیلہ آملہ ہر واحد یکتولہ نمک لاہوری ہر یک دو تولہ شونیز شش ماشہ ادویہ را کوفتہ بیختہ و حلتیت را کوفتہ در روغن بریان نمودہ در آب صبر و آب لیمو و آب ادرک آنقدر کہ چہار انگشت بالا باشد تر نمایند و یکدو مرتبہ تجدید آبہا نمودہ حبہا مقدار نخود بندند و اگر برای تقویت باہ مرتب سازند در آب لیمو و ادرک ترکنند و بہمنین و شقاقل و لسان العصافیر و ثعلب مصری ہر واحد یکتولہ افزایند **خمیرۂ عود ترش** معمول متاخرین مقوی قوت ہاضمہ و معدہ و اعضای رئیسہ و جہت دفع غثیان و منع الجزع محرقہ نافع و مشہی عود قماری پنج ماشہ صندل سفید سہ ماشہ گل سرخ مصطکی بادرنجبویہ ہر یک دو ماشہ سنبل الطیب اسارون لبسباسہ ساذج ہر یک یکماشہ مشک خالص عنبر اشہب ورق طلا ہر یک نیم ماشہ شربت سیب شیرین شربت سیب ترش شربت انار شیرین شربت انار ترش ہر یک شش تولہ و اگر مزاج صفراوی باشد شش تولہ آب لیمو کاغذی داخل سازند **دوای ہاضم** و مشہی و خوش مزہ از بیاض استاد مرحوم آب جغرات آب لیموں ہر یک نیم آثار آب ادرک دو نیم تولہ پوست بیخ جیتہ فلفل سیاہ ہر یک شش ماشہ سہاگہ بریان سہ ماشہ نمک لاہوری قدر ذائقہ ادویہ سوکھ

درابهای مذکور آمیخته در شیشه نگاه دارند خوراک دو سه توله **ایضاً** مقوی هاضمه و معده و افروزندهٔ رنگ رو و معمول چای خطائی یکدرم بادیان خطائی دو
نیم درم دانهٔ الایچی سفید دارچینی هر واحد نیم مثقال نبات یکنیم توله در گلاب یا بید مشک یا عرق کیوڑه و اگر نباشد در آب نیم سیر بجوشانند چون
نیم پاو بماند نیم گرم بطور قهوه بنوشند و چای خطائی را در آخر جوش اندازند **سفوف** تالیف حکیم محمد هادی که دافع رطوبات و مقوی معده و هاضم
طعام ست دارچینی مصطگی قرنفل بادیان خطائی زیرهٔ سیاه مدبر زیرهٔ سفید مدبر مساوی نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته یکمثقال بخورند
و در نسخهٔ دیگر سعد کوفی عود قماری نانخواه فلفل سیاه دارفلفل دانهٔ هیل صغیر بادیان انیسون کشنیز مقشر زنجبیل عوض قرنفل داخل ست خوراک بقدر
با عرق بادرنجبویه **سفوف سجلونه** که برای تقویت هاضمه معمول زرشک پوست سماق انار دانه طباشیر تخم حماض بادیان دانهٔ الایچی سفید برنج
پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله هلیلهٔ سیاه آمله هر یک شش ماشه زرورد زیرهٔ سفید پوست ترنج انیسون دارفلفل پودینهٔ خشک
فلفل سیاه شیطرج هندی هر یک چار گل سرخ مصطگی هر یکسه ماشه زیرهٔ سیاه پنج ماشه نمک لاهوری چوک ترش نمک طعام نمک سیاه کجلون نمک
یکتوله سهاگه شورهٔ قلمی هر یک سه ماشه نوشادر دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند خواه حب بندند و یکماشه بعد طعام بخورند **سفوف حیات**
هاضم ملین پوست هلیلهٔ کلان بادیان سنای مکی نمک سیاه زنجبیل پوست بلیله هر یک چار جزو دارفلفل یکجزو کوفته بیخته تا یکتوله بخورند و در نسخهٔ
دیگر زیرهٔ سفید عوض زنجبیل ست **ایضاً** هاضم و مشهی و ملین و مجرب پوست هلیلهٔ زرد زنجبیل بادیان نانخواه نمک لاهوری نمک سانبهر جواکهار
نمک سیاه سنای مکی تربد موصوف گل سرخ هر یک یکتوله آمله کچری زیرهٔ سفید دانهٔ الایچی کلان هر یکسه ماشه هلیلهٔ سیاه پوست بلیله ساذج هندی
فلفل سیاه زیرهٔ سیاه سهاگه نوشادر برگ پودینه پوست ترنج الایچی خرد مع پوست هر یک شش ماشه قرنفل حلتیت بریان هر یک سه ماشه سفوف
سازند خوراک دو ماشه **ایضاً** هاضم و مشهی و دافع قبض و نفخ و معمول بادیان انیسون فلفل سفید هر یک چار ماشه سنبل الطیب الایچی خرد
آمله دارچینی زنجبیل زیرهٔ سیاه جواکهار نمک هندی نمک سنگ نمک نفطی سماق هر یک سه ماشه گل سرخ هفت ماشه تربد موصوف ده ماشه
سنای مکی یکتوله کوفته بیخته در آب لیمو تر کرده خشک نموده باز در آب زرشک تر نموده خشک کرده سائیده بحسب مزاج دهند **سفوف هاضم** نسخهٔ
حکیم معتمد الملوک و مجرب پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله نمک سنگ نمک سانبهر نمک سینده نمک کچیه زنجبیل اجوائن بادیان زیرهٔ سیاه و سفید پوست
شیطرج سهاگه خام هر یک یکتوله حلتیت نصف بریان و نصف خام دو ماشه سفوف سازند و باید که حلتیت را در اردهٔ پیچیده بریان کنند
نوع دیگر هاضم و خوش مزه قائم مقام نمک سلیمانی و معمول پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله بادیان نانخواه زیرهٔ سفید نمک لاهوری نمک سیاه
نمک هندی جواکهار هر یک دو توله سهاگه بریان نوشادر فلفل گرد دانهٔ الایچی سفید زنجبیل دارفلفل هر یک یکتوله سفوف سازند **سفوف نمک سلیمانی**
معمول برای هضم طعام و اشتهای غذا نمک سانبهر یک رطل نمک سیاه پانزده مثقال نمک اندرانی نوشادر کانی هر یک پانزده مثقال تخم کرفس پنج
مثقال فلفل سیاه یا دو کم چار مثقال فلفل سفید سه مثقال نفاح اذخر یا دو کم دو مثقال افتیمون سنبل الطیب حلتیت خوشبو زیرهٔ سیاه هر یک
یکنیم مثقال دارچینی تخم انجدان مغز تخم قرطم زنجبیل انیسون اصل السوس هر یک یکدرم باید که اول نمک سانبهر را صاف کنند و اگر هر سه نمک را
صاف نمایند خوبست پس همه اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده یکماه در جو دفن نمایند پس برآورده از یکماشه تا دو ماشه استعمال کنند و هر قدر
که کهنه شود بهتر گردد **سکنجبین گلقندی** دافع رطوبت معده و هاضم نانخواه دو مثقال ساذج هندی برگ پودینه هر یک سه مثقال مویز منقی
پنج توله همه را در سرکهٔ انگوری یا قندی معطر نیم پاو تر کنند و صبح با پاو آثار گلقند و یک سیر گلاب بجوشانند تا بنصف رسد مالیده صاف کرده با یک رطل
عسل بقوام آرند **عرق تنبول** برای هاضمه و اشتها و تحلیل ریاح بادیان ساذج هندی برگ پودینه نانخواه هر یک دو توله الایچی خرد مع پوست نیکو
بهمنین سعد دارچینی ماشه زرنباد خولنجان اسارون قرنفل مصطگی عود لبان سه در و نج عوج نارمشک سلیخه تخم کرفس عاقرقرحا کبابه سنبل الطیب
هر یک یکتوله زعفران شش ماشه مشک دو ماشه در نیچه بندند ادویه کوفتنی را نیمکوفته در آب تر نمایند و نیم پاو مویز منقی داخل کرده صبح پنجاه برگ تنبول

اماخته عرق کشند خوراک دو توله **نوع دیگر** من تصنیف حکیم شریف خان جهت اعانت هضم و سرخی رنگ رخسار و تقویت باه مجرب یافته
یکصد و بست درم دارچینی سی درم بهمن سفید بست درم دانه هیل چند بوا تودری سرخ هر یک دوازده درم آب باران بست آثار عرق ده آثار بکشند شربت
برای طبیب **عرق بادیان مرکب** مقوی هاضمه رافع نفخ و مشهی بادیان یک سیر سود سه توله نانخواه پودینه خشک هر یک پنج توله بطریق معمول
عرق کشند **قهوه** مقوی معده و هاضم و مشهی الاچی سفید ده عدد قرنفل چهار عدد بادیان خطائی یک ماشه در آب جوش داده فرود آرند بعده
سه ماشه چای خطائی انداخته ساعتی دهن ظرف بند کنند پس صاف کرده با نبات شیرین نموده بطریق قهوه بنوشند **دیگر** که اصلاً بی نظیر دارد
و هضم و سائر قوی را قوی نماید چوب چینی مثقال تا یکنیم مثقال بارکارد ورق ورق کرده چای خطائی مثقال دارچینی بادیان خطائی هیل هر یک
یکنیم مثقال در گلاب یکشب تر کرده بانگیمن طبی آب بآتش ملایم بجوشانند تا ربع ماند صاف کرده بعد انحدار غذا از معده بقدر دو فنجان نیمگرم بنوشند
دو در چند دفعه همه نوشیده شود و اگر نبات داخل نمایند برای اقبال طبع بهتر است و در استعمال این شکم خورند و چای را در آخر جوش اندازند **معجون**
هاضم و قابض گل سرخ سه درم سعد دو نیم درم قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب هر یک یکنیم درم کشنیز مقشر زرشک بیدانه هر یک دو درم
زرنباد حب الآس پوست بیرون پسته پوست ترنج صندل سفید سوده طباشیر دانه قاقلین جوز بوا بسباسه قرفه هر یک یکدرم زعفران نیم درم [illegible]
انار شیرین یکچند ادویه مربای آمله صلایه کرده پنج عدد قند سه چند **اقوال حکما** شیخ الرئیس میفرماید که ضعف هضم اگر از سبب خفیف یا ابتلای
استقادم غیر کشیده عارض گردد دران اطالت خواب در جائی که هوای آن معتدل باشد و ترک ریاضت و آواز قوی و حمام و استعمال قی بآب نیمگرم در تقلیل غذا
کفایت کند و اگر ازان قوی تر و عظیم تر باشد و عقب تناول طعام سوزش و غثیان و آروغ مؤدی مزه غذا بود بآب نیمگرم مکرر قی کنند تا آنکه همه طعام فاسد
بعد ازان بر سر روغن مثل روغن بنفشه بادام و روغن مورد و روغن گل برای تنویم و دفع ابخره ریزند و شکم و پهلو را بپارچه گرم تکمید نمایند و دست و پا را بروغن
و روغن گل بمالند و آب نیمگرم بران ریزند و امر بخواب طویل نمایند و آن روز طعام ندهند و چون روز دیگر مریض بنشاط و قوی برخیزد در حمام داخل کنند و طعام
سبک و اندک دهند و الا اعاده خواب و تدبیر لطیف اندک خفیف و تنویم سه روز متواتر نمایند تا معده او بحال خویش باز آید و گاهی محتاج باسهال میشود
و فلفل از معین ترین ادویه است بر هضم و خواب بجمیع اشکال معین بر هضم است لیکن نوم بر پهلوی چپ شدید المعونت بر آنست و معده را گرم کند بسبب اشتمال
جگر بر معده و اما خواب بر پهلوی راست سبب سرعت انحدار طعام از معده است و بدانند که اعتناق صبی که قریب بلوغ باشد یعنی چسپانیدن طفل از
شکم که بحد بلوغ نرسیده باشد تمام شب از معین ترین چیزها بر هضم است و لازم است که عرق ننماید زیرا که عرق شکم را سرد کند و فائده استیفا بحرارت
غریزی طفل منع نماید و واجب است که با آن حرکت شهوت نباشد که او مشوش حرکات قوای غاذیه است و بعضی مردم بچه سگ یا گربه سیاه نر
در کنار گیرند و اما ضعف هضم حادث بسبب حرارت مع ماده را سکنجبین سفرجلی و میبه و اغذیه ترش قابض بلا می و تریسی و مانند آن از نوادر نافع بود
و بقدر دو درم سفوف مرتب از گل سرخ ده جزو طباشیر سه جزو کشنیز خشک پنج جزو آب انار یا در سکنجبین سفرجلی بخورند **خجندی** گوید
که علاج ضعف هضم تقلیل طعام است و خوردن غذا بعد اشتهای صادق و ریاضت معتدل و اختیار اغذیه موافقه در کم و کیف و استعمال قی بآب نیمگرم
و سکنجبین اگر مواد مختلط بغذا باشد و شراب بهترین معین بر هضم است و همچنین خواب طویل و مالش دست و پا و جوارشات و معجونات هاضم مشهی
مثل نوشدارو و فلافلی و دیقون و کمونی و فنجنوش بحسب حاجت و تنقیه بمطلبیات مناسبه که بران اعراض و اوقات و سن و مزاج دلالت کند
مصنف اقتباس مینویسد که اگر سبب ضعف هاضمه رطوبت باشد تنقیه آن نموده جوارش مصطکی وغیر آن جوارشات گرم یابس
و سنگدان مرغ صحرائی و دانه هیل و امثال اینها با شیره بادیان هفت ماشه و انیسون و زیره سیاه و کرویا هر یک سه ماشه و الاچی کلان چهار عدد
نبات دو توله دهند و تدبیر خفیف از استفراغ بعمل آرند و آنچه در علاج ضعف اشتهای بارد مسطور گردیده بکار برند و اگر سبب آن خشکی بود ماء اللحم
دهند و عرق شیر نوشانند و ادویه و اغذیه مرطبه بعمل آرند و اگر ضعف حرارت غریزی موجب آن بود بدادن ماء اللحم و شراب و دستور ما انفعاش تکلیم [illegible]

وگوشت قلندر فاخته با پودینه وزنجبیل داده گ دهند واگر از قصور هضم ثانی وثالث ورابع باشد بتقویت آنها کوشند واین نوع در آخر باستسقا
انجامیده بهلاک میرساند کذا فی النبض الکبیر وپوشیده نماند که آنچه از رطوبت بود منجر باستسقا میگردد وآنچه از یبوست بود بذبول میکشد پس
هر دو نوع مهلک لهذا ابن الیاس گوید که علامت ضعف هضم تمدد وثقل معده است وعلاجش تقویت معده باشربه ورُبوب بارد
اگر بسبب سوء مزاج حار باشد مثل رب ریباس ورب انار میخوش ورب سیب ورب ترنج ولیمو هر چه از اینها بهم رسد با گلاب ده درم ویا سکنجبین سفرجلی
وگلاب هر واحد ده درم بدهند وغذا امرود که زیرباج بلحم بچه مرغ واین سفوف نافع است گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم کرد یا وزیره هر دو
مربسرکه هر واحد سه درم طباشیر سفید نیم درم مغز تخم خیارین چهار درم کوفته بیخته هر صباح پنج درم بخورند واگر بسبب سوء مزاج بارد باشد هر صبح
مصطکی وعود هندی هر واحد نیم درم باریک سائیده در گلقند عسلی ده درم آمیخته بخورند ایلاقی وجرجانی می نویسند که آنچه بعلاج قوت هاضمه
مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد باشد اطریفل کبیر وصغیر وجوارش عود وسفرجلیا بشراب کهنه یا بماء العسل خورانیدن است وضماد گرم نهادن
وطعامهای گرم وسریع الهضم دادن واین ضماد بعمل آرند زریره یاسمین زریره نسرین عود هندی مصطکی لادن پوست ترنج قشور کندر قرنفل سک
جوزبوا بسباسه قرنفل خشک خیربوا زعفران بادرنجبویه قاقله کبار قصب الذریره سنبل الطیب گل سرخ مساوی مشک بقدر رائحه کوفته بیخته بآب مرزنجوش
وآب برگ مورد سرشته ضماد نمایند وروغن مصطکی بمالند واگر مزاج گرم باشد میبه وسکنجبین سفرجلی وشربت لیمو وانار باید داد وطعام مصوص وبالام بآب
سماق وآب غوره وآب انار ترش باید فرمود مسیحی گفته که هرگاه معده ضعیف با قلت عطش ورطوبی تزول طعام وجشای حامض باشد بگیرند گل سرخ
سه درم عود مصطکی سلیخه نقاح اذخر دارچینی افسنتین هر واحد یکدرم وبشراب کهنه قرص ساخته هر روز یکنیم مثقال بطبیخ زیره ونانخواه بدهند وغذا
قلیل الرطوبت سریع الهضم عدیم الفضول مطیب بافاویه وابازیر مثل حلایا ومطنجنات لحوم قنابر وعصافیر خورند وریاضت قبل طعام استعمال نمایند
وتقلیل آب بران وتکثیر نوم بعد ازان کنند وشراب کهنه اندک بنوشند واگر این اعراض در معده مزمن ومتمکن باشند کمونی دکندری هر واحد یکمثقال
با دقیه شراب کهنه استعمال نمایند واگر کفایت نکند خبث بشراب باین صفت تخم کرفس بادیان انیسون کمون انجدان نانخواه صعتر کاشم کرویا کندر
سنبل قرنفل جوزبوا سعد زنجبیل کشنیز خشک فلفل دارفلفل دارچینی هر واحد یکمثقال خبث الحدید ده مثقال در شش رطل شراب بجوشانند تا نصف بماند
وصاف کرده وهر روز سی درم بدهند وتخفیف غذا کنند وسه هفته بیاشامند واز ترشی وفواکه رطب پرهیز کنند وبآب ضماد تضمید معده کنند سنبل اذخر
افسنتین قصب الذریره مصطکی بشراب کهنه وآب به آمیخته ضماد کنند وروغن ناردین بر معده بمالند وگرم کرده صوف منفوش بدان آلوده بر معده
نهند وپارچه بربندند وشراب کهنه یا ماء العسل یا میبه بنوشند باین صفت بگیرند آب به ترش ودو روز بگذارند پس صاف کرده یکجزو آن با یکجزو
شراب کهنه آمیخته بجوشانند وکف بردارند حتی که در قوام جلاب آید ومقابل هر رطل آن بگیرند زنجبیل وقرفه هر واحد یکدرم ومصطکی دو درم کوفته در خرقه بسته
با آخر قوام اندازند ودو سه جوش داده بردارند واستعمال کنند وهرگاه قلت استمرا با عطش شدید وقلت شهوت طعام وجشای دخانی
سنتن باشد ابتدا این سکنجبین سفرجلی بنوشند بگیرند آب سفرجل حامض [illegible] نبات سفید یکیک جزو سرکه تند ربع جزو بقوام آرند که مقوی معده مسترخی
حرارت ومسکن شدت التهاب است وغذا از اشیای حامضه که با حموضت آن قبض باشد مثل حصرمیه وتفاحیه ورمانیه وبوارد وبالام وقریص
مانند آن سازند واین سفوف گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق منقی سه درم کشنیز خشک پنج درم کوفته بیخته ده درم بآب انار میخوش وسکنجبین سفرجلی
بدهند واگر با وجود این حال در معده نحافت در بدن همیشه زیاده گردد در آنوقت مریض را شیر وماء الشعیر بنوشانند واز بقول بارده مثل کاهو وخیار
بازی وکدو ولحم جدی وحملان شیرخوار وماهی تازه غذا سازند وقبل غذا وبعد آن هر روز حمام وآبزن استعمال کنند وشراب رقیق کثیر المزاج بنوشند
حت. مکون لازم گیرند ودر جمیع تدبیر ادتدبیر تخضیب بدن بعمل آرند قرشی وملا سدید وصاحب شفاء الاسقام مینویسند که آنچه از
سوء مزاج باشد تعدیل مزاج نمایند ودر اکثر از برودت ورطوبت میباشند وادویه نافعه برای ضعف هضم حاصل از سبب برد ورطوبت آن مثل انجبین

وجوارش اترج وسفرجلی قابض ومینه مطیب مفرد ومجموع با مصطکی وسبیل وقرنفل ست وازاقراص قرص عود وقرص ورد صغیر وکبیر حسب مزاج وقرص لیمو مطیب با مادیه وقرص انبرباریس کبیر وصغیر استعمال نمایند واز سفوفات مقوی هضم قریب باعتدال در حرارت وبرودت انیست کشنیز خشک رر ورد هر واحد یکدرم سنبل الطیب مصطکی وکندر وانیسون هر واحد نیم درم طباشیر والک بسر هر واحد ربع درم عدد یک مثقال بوزن حسنه خرنوب باریک بسایند وبگلقند استعمال کنند وغذا از لحم ماکیان وبچه آن وجدی مطنجن مزربا بازیرجا وکشنیز خشک بدهند واین مرض اکثر بسبب برد ورطوبت واقع میشود وبدانکه بهتر علاج معده احتراز از طعام تا آنکه برقدر طاقت دار ثقل غذاست وبسیار باشد که منع دوا از مریض در کرک علاج درجه آن علاج تام جید میگردد زیراکه اکثر علاج وآشامیدن ادویه بسبب طول مرض میشود تبصره چون معلوم شده که اسباب ضعف هضم وسوء هضم وتخمه یکیست وکذا علاج آنها پس هرچه در باب سوء هضم وتخمه بیاید حسب حاجت در ضعف هضم نیز استعمال نمایند

فساد هضم

که آنرا سوء هضم نیز گویند آنست که طعام هضم تام نیابد بلکه فاسد شود ومتغیر ببعض کیفیات ردیه گردد وبیشتر سبب این مرض کثرت کمیت یا ردائت کیفیت غذا میباشد اما آنچه از کثرت کمیت طعام باشد نسبت بآنچه از ردائت کیفیت آن بود قلیل المضرت ست زیراکه از طعام کثیر بقدر تصرف معده دران بدن را بهره میرسد اگرچه باقی غیر منهضم ماند بخلاف فاسد الکیفیت که مردود طبیعت وموذی بدن ست وبقول شیخ طعام در معده فاسد میگردد باسبابی که آن ضد سبب صلاح طعام در معده ست وبالجمله سبب این یا در طعام باشد ویا در قابل طعام یعنی معده ویا امر عارضی که بر آنها طاری گردد اما طعام در معده فاسد شود ویا بسبب کمیت او چنانکه بیشتر از باید باشد ومنفعل شود ازان هضم کمتر از آنچه میباید ویا کمتر از آنچه باید باشد ومستعمل گردد زانکه بمیان آنچه باید ومحترق ومتدخن شود خصوصا چون غذا لطیف ومعده حار باشد وقریب باینست آنچه فاسد شود وغذای لطیف در معده حار می نیابد یا بسبب کیفیت او چنانکه در نفس خود یعنی جوهر او سریع القبول باشد مرفساد را مثل ماهی ویا سریع الاستحاله باشد مثل شیر وخربزه وشفتالو ویا بطی القبول مرصلاح را مثل کمات ولحم جاموس ویا مفرط الکیفیه بنابر حرارت او مثل عسل یا بنابر برودت او مثل کدو یا مثل اشتها باشد بنابر خاصیتی که در انست مثل طعام بدبو نامرغوب طبیعت یا در طعم مانند کسی که طبیعت او از طعامی نفرت کند واگرچه محمود باشد ودر دهن او مشتهی بود ویا بسبب وقت تناول طعام واین چنانست که طعام تناول کرده شود وهنوز در معده امتلا وبقیه از غذای اول باشد ویا خورده شود قبل ریاضت معتاد بعد نقض طعام اول واخراج او ویا بسبب خطا در ترتیب طعام چنانکه سریع الهضم بالای بطی الهضم خورند وسریع الانهضام قبل از بطی الانهضام منهضم گردد وبالای او طافی باقی ماند وفاسد گردد وآنرا که بدان مخلوط شود نیز فاسد کند وواجب ست در تقدیم خفیف بر ثقیل نماید وملین بر قابض مگر آنکه داعی مرضی باشد که تقدیم قابض برای حبس طبیعت واجب کند ویا بسبب کثرت اصناف طعام وخلط بعض او ببعض وممزوج کنند سریع الهضم وبطی الهضم را واما کائن بسبب قابل یا در جوهر او باشد ویا بسبب غیر او وآنچه مطیف او ست ودران حادث گردد وآنچه در جوهر او باشد مانند آنست که معده سوء مزاج مادی یا غیر مادی بود پس هضم ضعیف گردد یا منهضم تجاوز کند چنانکه در حار وبارد معلوم شده ویا جوهر معده سخیف وترب او رقیق گردد ویا احتوای او وفشار او غیر متشابه وغیر جید باشد ویا جید باشد مگر ثقل او موذی معده باشد پس آن مشتاق گردد بکم کردن چیزی که در انست واگرچه قراقر ونفخ احداث نماید واین هردو از اسباب ضعف هضم وبطلان او نیز هست ویا قروح مانع جودت اشتمال معده بر غذا دران باشد وآنچه بسبب غیر او باشد مثل آنکه در معده ریاح بود که میان آن ومیان اشتمال دافع بر تمام حائل گردد وچون گفته شود که از اسباب فساد هضم کثرت جشاست پس این از حیثیت جشا نیست بلکه ازین جهت ست که آن ریح که پیدا میشود ومعده را متمدد میسازد وطلقوی طغلم میناید واشتمال قعر معده بر طعام نیک نمیشود وبرچه مطیف طعام ست آن مثل آنکه از جهت ومثل آنکه بسوی معده از سر وجگر وطحال یا سائر اعضا آنچه طعام را بانحطاط خود فاسد کند سیلان نماید ومعده از تدبیر او متمکن نباشد وبیشتر

آن بعد ہضم و عند خلو معده و شدت جوع و اکثر قبل از اتمام ہضم و بعد تناول طعام منصب میگردد چنانچه در مراقیان خلط ردی سوداوی مفسد غذا از جگر و طحال بر معده می ریزد و مثل آنکه آنچه مطیف بمعده ہست آنست که از کبد یا طحال بارد یا ردی المزاج باشد **و اما** آنچه بسبب امور طاری بر طعام تعلق دارد باشد مثل فقدان خواب ہاضم محتاج الیه بر طعام ست یا وجدان حرکت غیر محتاج الیه بر طعام که مخضخض و فاسد گرداند یا بنابر اتفاق شرب آب بران زیاده از واجب یا کمتر یا اتفاق جماع بران یا تکثیر الوان طعام محیر طبیعت ہاضمه یا استحمام یا تعرض بهوای شدید البرد و شدید الحر یا ردی الجوہر و ریاح محتبس در شکم مانع ہضم و مفسد آن و مخضخض اغذیه و محرک آن در معده ہست و کذا خواب بمفرط بر اغذیه سریع التغیر نیز مفسد ہضم ست **و بدانند** طعام که در معده فاسد شود یا متعفن و یا محترق و یا ترش گردد و یا کیفیت غریب غیر منسوب بسوی چیزی از کیفیات معتاده اکتساب نماید و این ہمه یا باستحاله طعام بسوی آن فساد و عفونت و غیره یا شد یا خلطی بدین صفت با طعام مختلط گردد و فاسد گرداند و گاہی این خلط طافی باشد و راسب نشود و گاہی اندک راسب بسوی اسفل معده بود و منبسط نگردد و بسوی فم معده متادی نشود و ہر گاه طعام وارد گردد و زائد شود بسوی فم معده مرتقی گردد و با ہمه طعام مختلط شود و گاہی مثل این خلط نافذ در عروق باشد بعده آن خلط رجوع کند دفعةً ہنگامیکه پیش او سدد واقع در وجوه منافذ یا با آن نفاذ نیابد و در فضای معده حاصل شود و بجرم معده ملاقات موذی محوج بدفع آن گردد و چون معده حار بلا ماده یا با ماده صفراوی منصب از کبد بسوی معده بسبب کثرت تولد او دران یا از طریق مراره باشد دران اغذیه خفیفه فاسد شوند و قوی غلیظ مثل لحم بقر منہضم گردند و طحال سبب فساد طعام ست **و بدانکه** فساد ہضم مودی بامراض کثیره خبیثه مثل صرع و مالیخولیای مراقی و مانند آن میگردد بلکه آن ام الامراض و منبع الاسقام ست پس از امر ہضم غافل نباید بود و عوارض آن از زود تدارک باید نمود و چون ہضم ناقص فاسد گردد و اگر چه بعفونت باشد منذر بعکس بود از جہت خوف عفونت و تبشیر ضد او طعام حکم حادث میکند **و ایضاً** شیخ در دلائل فساد ہضم میفرماید اما دلیلی که از ان فساد ہضم خالی نباشد نفخ بزرگ ست زائد تر از نفخ و یکن ریحی حبشا و غثیان و اما دلائلی که گاہی با آن باشد و گاہی نه قراقر و آروغ و لذع و حرقت معده و نفخ و جع سریع از اسفل ست **طریق تشخیص** اسباب فساد ہضم باید که اولاً احوال غذای ماکول از کثرت و قلت کمیت و کیفیت او و وقت تناول و ترتیب آن و کثرت اقسام او و حال امور عارضه مثل ترک خواب و اتفاق حرکت و مقدار شرب و جماع و استحمام بران و تعرض بهوای بارد و حار بپرسند پس اگر سببی از اسباب مذکوره یافته شود سبب سوء ہضم از غذا یا امور عارضه باشد و الا علامات سوء مزاجات معده و ریاح بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد دریافت نمایند پس آثار ہر واحد از ان که ظاہر گردد سببش ہمان باشد و ایضاً بصورت تحقق سوء مزاج مادی دریافت نمایند که غثیان و دیگر اعراض که با فساد ہضم میباشد متواتر بلا فترات ست یا غیر متواتر با فترات اگر بلا فترات باشد بدانند که ماده فاسد در نفس معده ہست و اگر با فترات بود معلوم نمایند که مواد از عضو دیگر منصب میشود بعده حال آفت اعضای دیگر و حال انصباب از ان دریافت نمایند پس کثرت انصباب ماده از ہر عضو که مدرک گردد انصباب ماده از ان باشد مثلاً اگر مریض صاحب نوازل بسوی حلق و ریه و غیره باشد بدانند که نزله از دماغ میریزد و معده از ان متالم میگردد و اگر از علامات مذکوره ہیچ یافته نشود و با تطاول اوجاع معده و امراض آن ضعف اشتہا و نحافت بدن باشد سببش سخافت معده و تهلهل نسیج لیف او باشد و ازین گاہی ضعف ہضم و بطلان او و فساد ہضم واقع میشود **علاج** ہر گاه معلوم شود که ہضم فاسد میشود آب نیمگرم نمک محلول نوشیده فی الفور قی کنند و اگر در مطبوخ شبت و دیودار سکنجبین آمیزند و نوشیده قی کنند بہتر باشد و آنجا که از قی مانعی بود و یا طعام از معده بسوی امعا منحدر شده باشد بہر دفع ماده با سہال جوارش شہریاران و تمری و مانند آن که با وجود اسہال مقوی معده نیز باشد بدہند و بعد از تنقیه ترک طعام یا تقلیل آن نمایند و ہنگام شدت اشتہا چیزی لطیف سریع الہضم مقوی معده مثل شوربای دراج و تیہو با دارچینی و فلفل و زعفران باید داد و ایضاً بعد تنقیه ریاضت و استحمام و ریختن آب گرم بر معده نافع ست و گذاشتن دست و یا در آب سرد ہضم را تقویت میدہد و اسہال که بعد فساد ہضم حادث شود دفعةً بند نباید

گرسبب نقای معده از کیلوس فاسد شربت انار شیرین و جوارشات مناسبه باید داد و اگر بیحش عارض گردد بادویهٔ هاضم و محلل ادویهٔ معزیه و در نقص
مثل دیتهٔ خطمی یا آیامیخت تا بجمله تدارک جمیع اسباب مذکوره فساد هضم بمنع سبب نماید مثلاً اگر سببش سوء مزاج مادی یا غیر مادی یا ریح یا سدد
غذابات علاجش بعلاجی که در امراض معده گذشت باید کرد و آنچه بسبب ضعف معده باشد علاجش نیز مذکور شد در ینجا نیز علاج مخصوص بعض انواع
مسطور میگردد و آنچه از ورام معده و تفرق اتصال آن و قروح آن و سوء مزاج کبد و طحال عارض شود علاج هر و ضد مقامش مذکور گردد و شیخ میفرماید
که در فساد هضم اول اخراج طعام فاسد بقی یا اسهال و اصلاح تدبیر ماکول و مشروب نمایند و در جمیع احوال بسوی واجب است و طعام مرهند حتی که
گرسنگی صادق شود و تنقیهٔ معده کنند اولاً بنوشیدن گلاب گرم کرده و دیگر مقوله شیخ ست که حق هر طعام فاسد در معده آنست که خارج کرده شود و اگر
دفع طبیعت در آن کفایت کند سترالاکوی بقدر حاجت بخورانند و اگر کفایت نکند استعانت بسائر جوارشات مسهله نمایند و لازان مقدار قلیل
بقدریکه اخراج ثقل نماید فقط تناول کنند و سفرجلی مسهل متخذ از معتاد آنهاست

علاج فساد هضم بسبب طعام

هرچه در علاج امراض معده از فساد غذا قبل ازین مسطور شد عمل آرند و در میان مذکورست که اگر فساد هضم از کثرت غذا باشد اسهل های فی باب
شبت و سکنجبین نمایند و چون غذا از معده خارج گردد تقویت معده بگلقند و بعض جوارشات مسخنه مجففه مثل کمونی کنند و اطراف در آب سرد نهند
تا حرارت غریزی بباطن بدن مستولی گردد و غذای لطیف مثل جوجهٔ مرغ و تیهو متخذ بسرکه سازند و برای انتعاش حرارت غریزی اندک شراب کنند یا
بدهند و صاحب کامل گوید که چون سوء هضم بسبب تناول طعام کثیر عارض شود باید که آن طعام را از قی خارج نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین بعده
بعض جوارشات استعمال کنند و تخفیف غذا و تلطیف آن فردای آن روز نمایند و معاودت با کثار غذا ننمایند و طبری گفته که سبیل علاج امتلاء هضم
از کمیت غذا آنست که چیزی نخورد تا آنکه نقای تام حاصل شود بعد ازان آنچه مقوی معده باشد [illegible] و آنجا عطش نماید مثل سفرجلی
و عود خام و گلاب استعمال کند و طعام خفیف ترین اشیاء که بران قادر باشد از چیز محمود بود و اگر عطش ظاهر گردد و مزاج گرم شود بتدبیر کیفیت فساد
کیفیت طعام برای عطش و گرمی مزاج مذکور گردد سلوک نمایند و هر کسی را که سوء استمراء تخمه دو دفعه بهم رسد واجب نیست که از فصد تاخیر نماید و اگر
ضعیف القوة باشد اخراج خون بمقدار قوت نمایند و شخصی را که سوء استمراء افتد و آن ممتلی باشد صبر کنند تا آنکه قوت او متماسک گردد بعد ازان
تنقیهٔ بدن آن نمایند بدانچه موافق مزاج او باشد و اطباء از مراعات حال شخصی که او را سوء استمراء تخمه بهم رسد تساهل میکنند و صاحب اوراد امراض تقلیه
می باغذا زده هرگاه عقب سوء استمراء تخمه صداع یا درد گوش حادث شود باید که تقویت و تبرید مزاج دماغ او نمایند بروغن گل و سرکه و گلاب همه باهم آمیخته پارچهٔ
کتان تر کرده بر سر گذارند تا آنکه درد ساکن شود و درد گوش ساکن شود و اگر انحلال صداع متعسر گردد سعوط بروغن کدو و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران نمایند و تمامی
معند ند و قدمین مالند و اگر بعد تخمه و سوء استمراء اسهال و درد سری در گوش و ثقل در پلک چشم یافته شود لزوم انکباب آب جوشاندهٔ مطبوخ و غرغره بری
و عاقرقرحا نمایند و چون تخفیف ابتدا کند امر بریختن آب گرم بسیار بر سر کنند و بشونیز و بزر در عطسه آرند و اگر سبب فساد هضم قلت غذا باشد و اصحاب مزاج
معده گرسنه و بند سیری سوء مزاج حار معده پردازند و غذا فراخور دهند و اگر از رداءت کیفیت غذا حادث شود علاج تنقیهٔ معده از قی نمایند اگر سهل باشد و الا آنکه
در آن عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشند بشکر بدهند و اگر کفایت نکند جوارش عود دهند و غذا اسهل الانهضام مثل زیرباج جوجهٔ مرغ خورانند و صاحب کامل گوید که اگر
سوء استمراء از قبل اغذیهٔ ردی الکیفیة مثل حشرات و ماهی یا غلیظ الجوهر مثل لحم بقر و لحم اتراج و لحم تیس و بیضهٔ بسیار پخته و مانند آن باشد استعمال قی نمایند اگر سهل بود و الا
جوارشات قویه دهند و طبری میفرماید که رداءت کیفیت غذا آنست که طعام منتن یا بعض ماکولات ردی الصنعت که [illegible] باشد یا این همه طعام و احد جمع شوند پس
معده از هضم آن عاجز گردد زیراکه معده را طعمهٔ بسیار [illegible] مستولی نمیشود و چون بران مستولی شود هضم نکند بلکه از آن عرصه حادث شود و فاسد گردد و [illegible] هضم فاسد نماید
و بدل ما یتحلل ضعیف گردد و زیراکه بدل از شی حاصل غذا میکند و این مرض را سوء استمراء از فساد کیفیت طعام گویند مثال آن آنست که انسان بخورد اندک از سفیناج

و جا می زیرا که آن سریع الفساد است و بران معده مستولی نشود و فاسد گردد و مندفع شود و غثیان پیدا کند و دافعه قوی گردد و سائر اخلاط مجتمع در معده
را معاً دفع شود و علاجش اینست که قی کنند اگر سهل باشد والا آب گرم بنوشند و صبر کنند تا که جمیع طعام فاسد منحدر و مندفع گردد و اگر در انجا مغص نباشد
بشرب آب گرم حاجت نبود و آن بسهولت مندفع شود و چون تنقیه یابد بجنبانی او صاف گردد و خفت در معده محسوس شود در حمام داخل شود و آب متوسط
الحرارة بر معده او ریزند و چون خارج شود و عطش نباشد اندک از گلاب خالص که دران قدری سک و مصطکی و عود خام جوشانیده باشند بنوشند و بر معده او
پارچه در آب سیب و گلاب و آب به و آب بادرنجبویه و اندک از آب برگ اترج تر کرده نهند و اگر گرسنگی بسیار ظاهر شود بر سینه تیهو که بران مری خوشبو
یا آب سفرجل یا آب سیب پاشیده باشند یا بر سینه کبک و فروج اقتصار کنند و سکون اختیار نمایند و بر بستر نرم بخوابند و اگر این ممکن نبود از مزورات
و نان خشک و اندک مری و اندکی زیت دهند و روز دوم در حمام داخل کنند و عرق آورند و آب نیمگرم بر بدن ریزند و خارج شوند و غذا لحم حمل ناشعت
خورند و شراب خوشبو صاف بنوشند و همچنین در روز سوم عمل نمایند بعد ازان بغذای معهود رجوع کنند و اگر بعد خروج از حمام تشنگی باشد شربت
سیب خوشبو و شربت سفرجل شیرین تناول نمایند و بر معده پارچه مبلول بگلاب و آب سیب میخوش اندازند و ربیباس و رب حصرم برای آن نیکوست
و چون اندک اشتها ظاهر شود طعام از تیهو و بچه مرغ مطبوخ با ناردانه و مویز بدهند و توابل او کشنیز خشک و کمون و قطعه سفرجل و تفاح باشد
از احشا و معده او سلیم بود و اما کسی را که سیح قدیم یا بواسیر باشد بهترین اشیا برای او عقب سوء استمرا کعک بریان بران گلاب پاشیده و مساوی
متخذ از نان خشک خائیده و اندک بادام بریان آمیخته بهست در روز دوم مع بزرقطونای بریان و تخم بارتنگ و غذا جوزه مرغ بریان و تکمید معده نمایند و در
روز سوم بروغن گل دهند و ماء اللحم معصور با مرک کشنیز خشک خورانند و از حموضات و جماع بالضرور حذر کنند و روفس در مقاله خود با هل بلده از بلدان ذکر
کرده که هر گاه تخمه و سوء استمرا بهم رسد جماع نکنند که آن اکثر دفعةً هلاک میکند و اما استرخا و حمیات مطبقه بغیر شک حادث مینماید و گوید که اگر سوء هضم
از غلظ غذا حادث شود بقی علاج کنند و بعد ازان آب سیب و آب به و اندک شراب بدهند تا معده بر هضم قوی گردد و ایضاً اگر از غذای ثقیل مثل نان روغنی
و پلاو سوء هضم و از شرکت معده غشی افتد بعد علاج بقی و اصلاح مزاج بدوای هاضم برای تقویت قلب و معده دواء المسک شش ماشه همراه عرق گاوزبان
پنج توله گلاب چهار توله عرق کیوره دو توله شربت انار شیرین دو توله یا شربت انارین چهار توله یا سکنجبین دو توله بدهند و اگر سوء استمرا از ترک وقت و آب
طعام باشد و آن آنست که بخورد و معده از طعام اول پاک نشده باشد و یا بخورد در وقت عادت و عقب آن بار دیگر بخورد پس اول ثانی را و ثانی اول را
فاسد کند و هر دو فساد پذیرند و درین حالت بر طبیب واجب است که تامل نماید بفساد او که بکدام کیفیت فاسد شده و از آروغ دریافت کند پس اگر حامض
یا دخانی یا منتن شده باشد علاجش همانست که در سوء ترتیب مذکور گردد و زیاده در معالجه او اینست که بعد تنقیه در رجوع بسوی غذا در وقتیکه مریض غذا
اول نمود نظر کنند و ازان تاخیر نمایند تا آنکه گرسنگی شدید از آنچه دائم میشد پیدا آید پس غذا بخورند و ازان ممتلی نشوند و بتدریج جمله در تاخر وقت اندک اندک بیفزا
آنکه ممکن نبود تا خر ازان بعد ازان ابتدا بتقدم وقت او نمایند و از طعام بکاهند تا آنکه ممکن نباشد تقدم برای تاخر هضم و قلت گرسنگی و چون باین حال
رسند معده رجوع بقوت طبیعی خود نماید پس در وقت معتاد دوام کنند بر خوردن لطیف تر آنچه بران قادر باشد و چون قوی گردد استفراغ بدن او نما
بن طریق برای کسی ست که وقت طعام او فاسد باشد و این آنست که بقراط گفته کسی را که فساد وقت رو نماید اصلاح وقت او باید کرد و اگر تا خم
هضم و فساد آن از سوء ترتیب باشد چنانچه طعام غلیظ یا قابض خورند و بالای او طعام لطیف یا ملین بخورند و ثانی قبل انحدار اول از معده فاسد گردد
یا طعام تناول نمایند و آن هضم نشود و عقب او طعام دیگر بخورند و هضم نگردد و طبری گوید که سوء تدبیر آنست که تقدیم طعام خفیف مثل گوشت جوزه
مرغ و جیدی نمایند و عقب او لحم بقر و پنیر خورند بعد ازان البان و بقول بخورند و چون در معده بقیه فضول بماند بعده دران طعام خفیف واقع شود
که سعی آنرا هضم کند و جگر بجذب او ابتدا نماید و چون طعام غلیظ واقع شود آنرا هضم نکند و چون معده قوی باشد و در قبول طعام غلیظ ابتدا کند
معده طعام فاسد عفن واقع گرداد آنرا فاسد کند و فاسد مخلوط شود بغیر فاسد و آنرا نیز فاسد گرداند و کذا لک سائر انواع سوء ترتیب هر گاه بحسب واجب نباشد

بهضم فاسد متادی گردد پس چون طعام بسبب سوء ترتیب متغیر شود واجب ست که نظر کنند بسوی جشای مریض اگر ترش باشد تدبیر او تنقیه معده بنوشیدن آب گرم بعدازان تقویت او بگلقند و مصطکی واگر جشا منتن بود ایضا تنقیه معده بتجرع آب گرم کنند بعده آب گرم بر معده ریزند بعدازان تعطیر او بمیبه مسک و شربت آس و شربت عود نمایند واگر جشای دخانی باشد بعد تنقیه معده بشرب آب گرم تطفیه حرارت او برب به و شیره و رب سیب وگلاب مسخن و مانند آن نمایند وانچه از تدبیر موافق عند ظهور تپ یا ظهور صداع یا ثقل ذکر کردم آن بجمیع اقسام این عام ست و گیلانی میگوید که اگر سوء هضم حادث شد از قبیل ترتیب غذا باشد آب گرم و شکر برات بنوشانند و گلقند عسلی و بعض جوارشات مسهله مثل شهریاران بدهند بعد تنقیه آب دهند و بعد بیدار شدن امر بریاضت نمایند و بعدازان در حمام داخل کنند و آب گرم بر معده ریزند و غذا اندک سریع الانهضام مثل شوربای جوزه مرغ دهند و صاحب کامل گوید که در ردائت ترتیب غذا چون انسان تقدیم غذای غلیظ بر لطیف یا حابس شکم بر ملین شکم نماید و غذای ثانی فاسد گردد قبل انحدار اول از معده قی باستعمال کنند و معده را خاصة از غذای ثانی که فاسد شده پاک سازند و عقب آن سفرجل و کمثری و تفاح برای تقویت معده و اخراج باقی غذای غلیظ بخورند واگر از تقدیم غذای حابس شکم باشد باید که بعض جوارشات مسهله و آب گرم بروغن بادام شیرین استعمال نمایند و طبری در اسباب خفیه مفسد معده بیان کرده که آنچه در ان اکثر مردم غلط میکنند آن فساد ترتیب در اکل طعام ست که تقدیم احف اغذیه و تاخیر اغلظ آن یا تقدیم دسم و تاخیر ناشف یا یابس کنند و مؤدی بسوء استمرا و دیگر امراض مثل ذرب و سقوط شهوت و تهیج و وجع معده دائمی و غیر آن گردد و طریق علاجش آنست که چون سوء استمرا یا فساد هضم محسوس شود آب گرم بنوشند تا غسل معده و تنقیه آن نماید بعدازان نظر کنند بحالتی که بعد تنقیه معده حادث گردد یعنی عطش شدید یا مغص در موضع معده یا قراقر در امعا یافته میشود یا نه اگر چیزی از ین نباشد بدانند که معده نقی و صاف گشته واگر عطش قائم بود رب سیب خوشبو یا رب سفرجل خوشبو بدهند و غذا زمانیه تیهو یا سینه کبک و مانند آن از مزورات سازند و کثرت آن نکنند واگر عطش بعد اغتذا ساکن شود باید دانست که معده طعام را قبول کرده و از نوشیدن نبیذ منع کنند تا طعام او هضم شود درین دفعه لیکن نظر نمایند در دفعه ثانی که عطش ظاهر شده یا نه پس اگر عطش ظاهر نشود و طعام هضم گردد بسوی عادت او برفق تدبیر او کنند واگر تشنگی بعد اغتذا ساکن نشود آب با اندک شراب اندک اندک بنوشند تا عطش ساکن گردد و تدبیرش همین طور نمایند تا آنکه بهضم و شهوت او عود کند بسوی عادتی که در صحت او بوده و دائم بر ربوب تعهد نمایند و مص سفرجل و تفاح خوشبو شیرین قبل طعام و ما بین تناول ربوب و تناول طعام نمایند و بعد طعام چیزی از به و سیب نخورند مگر آنکه طبع قبض گردد واراده تعدیل و تلیین او باشد واگر تشنگی بعد نوشیدن آب گرم و تنقیه معده ساقط شود و در معده ثقل محسوس گردد و براز و بول سفید رنگ باشد بعد تنقیه معده جلنجبین مصطکی و شربت عسل ساذج بدهند و امر بخائیدن مصطکی و کندر و کبابه و فرو بردن آب آن نمایند و چون اشتها ظاهر گردد طعام ناشف خفیف مثل صدر دراج یا کبک مشوی یا طیهوج کمار و بران اندک شراب کهنه بنوشانند و همین تدبیر نمایند تا آنکه براز سرخ یا زرد گردد یا در قاروره رنگینی ظاهر شود مع سلامت مزاج بعده برفق و تدریج بسوی عادت او رد کنند و در بعض اوقات اندک جوارش سفرجلی یا فنداد یقون یا کمونی دهند و این وقتی ست که بس حالی باشد واگر با وجود علو و بارد المزاج باشد این ادویه بطمانیت بدهند و اکثر اطبا استعمال مینمایند جوارشات بر نهار و بر پری شکم چون انسان محتاج بآن گردد و خطری عظیم تر و سببی قویتر در تهیج امراض و فساد مزاج معده و جگر از تناول فلافلی و ادویه حاده بر نهار نیست و فاضل جالینوس و اجای او امر بترک استعمال ادویه حاده حتی الامکان نموده اند واگر ضرورت داعی باشد عقب طعام محمود معتدل المقدار آنرا تناول کنند و امتحان معده دفعةً ننمایند که مؤدی بآلام معده میشود و ایضا از غلطی عظیم آنست که اطبا اشاره میکنند بکسی که سوء استمرا او را حادث گردد بتناول جوارش حب الرمان و جوارش خوزی و نمیدانند که از طعام فاسد پاک شده یا نه و آیا او راسخ و باقی ست یا صاف و نقی گشته و آیا عقب تقایا و عطش حادث شده یا ساکن گردیده و آیا مزاج او گرم شده یا نه و حبس طبیعت او میکنند و تعقد در تقلیل غذا و اصلاح او نمی نمایند و طبیعت

قبض میشود و هنوز فساد باقی میباشد پس قراقر و وجع معده و امعا پیدا میکند وگاهی از آن بخارات بسوی سر متصاعد میشود و صداع شدید حادث میگردد یا فاسد میشود طعامیکه قبل نقا خورده است وگاهی قصد مینمایند که طعام و حب الرمان یا سماق باشد و جوارش قابض میدهند و این سبب قولنج میگردد یا آنرا قرح پیدا میشود و طبع قبض میگردد و تمدد حادث میشود وگاهی غشی پیدا میکند و سفوفات مقوی معده قابض طبع تناول میکنند مگر وقتیکه طبیب یقین نماید که علیل پاک گردید غیر آنکه معده او ضعیف گردد و بدانکه مزاج او متحمل آنست پس قدری مدهند و این از آن جمله است که بر طبیب استقصا در آن و ترک باقی واجب است و آن اسباب در ابتدا ضعیف است و از آن امراض قوی پیدا میگردد و آیضاً از اسباب مولد فساد هضم که اکثر واقع میشود اینست که انسان فصد کند یا دوای مسهل بنوشد و معده ضعیف شود عقب فصد یا اسهال بعده طعام غلیظ مثل لحم بقر و نمیر و مانند آن بخورد یا آب بسیار بر آن بنوشد و آن مؤدی بفساد هضم و اسهال گردد بعد از آن قبل از نقا چیزی قابض بخورد و آن فضول محتقن شود و بسا است که از آن کبد او ضعیف گردد و مؤدی بامراض مزمنه قتاله شود و جا عقب فصد و مسهل طعام ردی مرخی معده مثل الیه یا شحم یا قدید یا کوامخ عفنه بخورد و آن باسترخای معده و فساد آن مؤدی گردد و در آنوقت باده یه حاره علاج نماید و آن فضول محتقن شود و سبب حمیات خبیثه و صداع قوی گردد و یا دوغ و ماست و مانند آن بخورد و فضول جمع شود و مؤدی بفالج و لقوه گردد و خلقی را دیدم که فصد کردند و عقب آن ماست یا دوغ و فواکه رطبه تناول نمودند و لقوه یا فالج عارض شد و سبب در آن بردجرم معده و مشارکت دماغ بعصبه و ارتقای بخارات رطبه بارده بسوی دماغ و قبول او آنرا و استرخای عصب در آن است و سبیل کسی که فصد کند یا دوای مسهل بنوشد آنست که طعام خفیف تر و صالح تر تا سه روز بخورد و بعد از آن بعادت خود رجوع کند و در اینجا سببی دیگر خفی تر از این همه اسباب است و آن آنست که بدن بجماع یا دخول حمام گرم شود و در آنوقت آب سرد بنوشد و مؤدی بفساد مزاج معده گردد و سبیل کسی که مزاج او بجماع یا بدخول حمام گرم شود اینست که صبر کند تا آنکه مزاج او تسکین یابد و گلاب استنشاق نماید و بدان مضمضه کند و اگر بر عطش صبر نکند جلاب ممزوج بنوشد که او سخت سرد نباشد و از این حال اجتناب نماید که من بسیاری را دیدم که در این بلا مبتلا نمودند و ایشان را سوء مزاج حادث شد و این آنست که جالینوس گفته بسا است که مزاج انسان از شرب آب سرد در غیر وقت او فاسد میگردد و بسا است که سوء مزاج حار از شرب او در وقت محمود صلاح می یابد

علاج فساد هضم بسبب معده

اگر از حرارت معده باشد آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار مذکور شد استعمال نمایند و یا شیره زرشک در عرقیات برآورده شربت انار سکنجبین ممزوج کرده بنوشند و جوارش صندل و جوارش کافور و شربت لیمو با عرق بید مشک دهند و سکنجبین سفرجلی با عرق فواکه نافع است و سک و صندل و گل سرخ و قندری کافور در گلاب ساییده بر معده ضماد کنند و سعید ابن هبة الله گوید که چون طبیب تحقیق نماید که سوء هضم تابع سوء مزاج حار است بعلاماتیکه او دریابد از شدت التهاب و عطش و هضم اغذیه عسر الانهضام و سهولت آب دهن مریض را بنوشیدن آب سرد با تبعیر دبعد آن آب انار امر نماید و تبرید مزاج بشیره تخم خرفه و آب تمر هندی و سکنجبین رمانی کند و اگر عطش شدید باشد شربت خوره با آب بارد بنوشد و اگر التهاب شدید بود قرص کافور با سکنجبین بدهد و صندل و گلاب و آب سماق و آب حی العالم بر معده طلا کند و غذا مزورات سازد و چون صلاح یابد جوزه مرغ متخذ با آب انار یا آب سماق بدهد و از اغذیه و اشربه حار حذر نماید **و مجوسی** گوید که چون سوء استمرا با آروغ دخانی باشد آن از حرارت بود پس صاحب او را قرص ورد معمول باطباشیر یا شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو بدهند و افضل از این سکنجبین سفرجلی و شربت حصرم ممزوج بگلاب ست و این قرص حرارت معده و ضعف آنرا نافع است طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خیار و تخم خرفه هر واحد وزن درم گل سرخ هفت درم زرشک شش درم گل ارمنی چهار درم کافور یکدانگ ساییده با آب خرفه قرص بوزن یکدرم سازند و دو عدد برب غوره یا بدوغ گاو بخورند و این قرص بسوء استمرا که از حرارت باشد نافع است گل سرخ زرشک هر واحد شش درم گل ارمنی صندل سفید هر واحد

سه درم طباشیر دو درم تخم خرفه مغز تخم بادرنگ وخیار هر واحد چهار درم کافور نیم درم همه باریک سائیده ودو آب بقدر یکدرم قرص ساخته با سکنجبین سفرجلی
یا شربت سیب میخوش بخورند و ایضاً دوغ گاو معمول بنعناع وطرخون در هر روز نیم رطل بنوشند و بیفزایند تا بیک رطل برسد و این قرص نیز بدوغ
بدهند صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر نعنع رب السوس واحد دو درم گل سرخ پنج درم پودینهٔ نهری وزیره درسرکه ترکرده و سنبل الطیب وانیسون
هر واحد یکدرم تخم کاسنی تخم کشوث حب انبرباریس هر واحد سه درم عود خالص و سک هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده بگلاب قرص سازند
هر قرص بقدر یکدرم تا مثقال و این سفوف نافع سوء استمرا از حرارت ست گل سرخ حب انبرباریس کشنیز خشک هر واحد پنج درم کرویا کمون
هر دو درسرکه ترکرده هر واحد سه درم تخم خرفه مغز تخم قثا مغز تخم خیار هر واحد چهار درم طباشیر سک هر واحد دو درم عود صرف یکدرم باریک سائیده
صبح دو درم بدوغ گاو بخورند و آخر روز دو درم شربت انار و شربت سیب ساده و ایضاً در آخر روز این شربت بدهند آب سیب میخوش آب انار آب به
هر واحد پنج رطل گلاب سه رطل در دیگ سنگین انداخته بالایش نعناع یک باقه صندل سفید عود صرف سک هر واحد پنج درم کوفته در صره ست
بسته اندازند و بآتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند بعده بران شکر طبرزد مساوی هر واحد داخل کرده بآتش معتدل بپزند و کف او دور کرده بقوام
جلاب آرند و از آتش گرفته در ظرف بدارند و بقدر حاجت بنوشند و این جوارش برای سوء استمرا که از حرارت باشد نافع ست و اسهال طبع نماید
بگیرند گل سرخ طباشیر هر واحد سه درم عود سک هر واحد یکنیم درم سقمونیا یکنیم دانگ زعفران نیم دانگ باریک سائیده بقوام نبات بیامیزند
و این جوارش نیز نفع دارد بگیرند گل سرخ طباشیر صندل سفید عود صرف هر واحد پنج درم مصطکی سنبل هر واحد دو درم زیرهٔ کرمانی در سرکه ترکرده
و مرو خوشبو هر واحد سه درم زرشک چهار درم کافور یکدرم همه را باریک سائیده بحریر بیخته برب به و قوام شکر آمیخته سه درم بخورند و این نیز
نافع محرورین ست سیب شامی یا اصفهانی هر واحد سه رطل درسرکهٔ خمر خوب بجوشانند تا مهرا شود و در هاون سنگین باریک بسایند و در چندان
نبات داخل کرده بآتش معتدل بپزند تا بقوام آید بران سک و بسباسه عود صرف و صندل سفید و طباشیر هر واحد پنج درم کافور دو مثقال سائیده
اندازند و آمیخته در ظرفی بدارند شربت سه درم و غذا بچه مرغ و دراج و تیهو مطجن بسرکه و مری و کرویا و کشنیز یا بآب انار مع نعناع وطرخون و پودینه
و دارچینی و یا تفاحیه و یا مصوص کشنیز و نعناع و اندکی کرفس باشد و از اغذیه سخنه اجتناب نمایند و سفرجل و تفاح و انار میخوش و مانند آن
استعمال کنند و از شراب و حمام احتراز نمایند و بر معده ضمادی که در علاج سوء مزاج حار معده گذشت ضماد سازند و صاحب ترویح الارواح
گوید که اگر سبب سوء هضم و فساد او سوء مزاج حار ساذج باشد رب انار و رب ریباس و رب سیب و رب ترنج و لیمو هر چه از ینها بهم رسد بگلاب بنوشند و یا سکنجبین
سفرجلی و گلاب بیاشامند و غذا مزورهٔ زیرباج لحوم بچه مرغ خورند و این سفوف نافع ست گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم کرویا کمون هر دو
در سرکه ترکرده هر یک سه درم طباشیر نصف درم مغز تخم خیارین سه درم کوفته بیخته هر روز پنج درم بخورند **و اگر از برودت باشد** غذا جش
بتدبیریکه در علاج امراض معدهٔ بارده گذشت باید کرد و ایضاً اول قی کنانند اگر مرض نوباشد قرص ورد سه ماشه آبیکه نانخواه و زیرهٔ سیاه هر یک
هفت ماشه قرنفل سه ماشه جوشانیده صبح سه توله آمیخته باشند بدهند و اگر مرض مزمن بود اول قی کرانده تنقیهٔ معده و بدن بحب صبر و ایارج کنند
و بنا بر تقویت جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی مرکب علونیجان با شربت افسنتین و عرق عود و پودینه دهند و این دواء الغایت نافع ست مصطکی
عود و دانه هیل هر یک یکماشه در اطریفل صغیر یکتوله سرشته با شیرهٔ بادیان نه ماشه وانیسون چهار ماشه و الایچی کلان چهار عدد در عرق دارچینی عوض
نه توله و گلاب ده توله شربت افسنتین مرکب دو توله دهند و غذا عصافیر و مرغ بیان خشکار بدهند و بقول ابوالحسن اگر سوء استمرا و فساد او تابع مزاج بارد
باشد و با قلت عطش و بقای کیفیت ماکول بحال خود بود باید که جلنجبین دهند و آبیکه دران عود و گل سرخ جوشانیده باشند بنوشند و اگر برودت
مفرط باشد قدری از جوارش کمونی یا جوارش عود بدهند و غذا جوزهٔ مرغ بریان خورانند و شراب بیاشامند و معده را بآب مرزنجوش طلا سازند
صاحب کامل گوید که هرگاه سوء استمرا از سوء مزاج بارد معده عارض گردد جوارش کمون و جوارش قنداديقون و جوارش عود دهند و اگر ازین فائده نشود

جوارش عنبر و جوارش فلافلی علاج کنند و ماء الاصول بقدری امروسیاه و سجزنیا یا معجون بنداد یقون دهند و قرص ورد و گلقند عسلی بدهند و اگر سوء مزاج زیر قوی باشد دواء المسک حلو و تریاق کبیر بمقدار حاجت دمترودیطوس و شباد ریطوس مانند آن از معجونات دهند و آین جوارش نافع برد معده است زیره کرمانی در سرکه یک شبانروز تر کرده ده درم انیسون تخم کرفس نعناع خشک رازیانه فودنج جبلی هر واحد شش درم مصطکی سنبل قرنفل قاقله لیسباسه جوزبوا هر واحد چهار درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر واحد پنج درم عود سک هر واحد سه درم باریک ساییده بعسل کف گرفته بسرشند و آین جوارش عود نافع برد معده و ضعف آنست سنبل الطیب مصطکی قرنفل جوزبوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون تخم کرفس هر واحد یکنیم درم عود صرف سک هر واحد سه درم همه را باریک ساییده بعسل کف گرفته بسرشند شربت از دو درم تا سه درم و آین جوارش تفاح نافع ضعف معده بارد است بگیرند سیب منقی از تخم دو رطل و در شراب ریحانی یک شبانروز بخیسانند و بآتش معتدل بجوشانند تا مهراسود باریک ساییده و مثل او عسل داخل کرده بقوام آرند و بران عود خام قرنفل جوزبوا زعفران هر واحد یکدرم زنجبیل دو درم مشک یکدانگ همه را باریک ساییده انداز ند یکمثقال بخورند و آین سفوف نافع آن وجشای حامض است بگیرند سنبل مصطکی قاقله هر واحد دو درم عود هندی سک هر واحد سه درم انیسون تخم کرفس جوزبوا مر و طیب گل سرخ هر واحد چهار درم باریک ساییده از یکمثقال تا دو درم بشربت عود یا بمیبه مسک یا بشراب ریحانی ده درم ممزوج بآب بخورند و این سفوف همین نفع دارد مصطکی سنبل بادرنجبویه هر واحد یکدرم سعد زیره کرمانی نعناع خشک انیسون هر واحد دو درم هلیله بلیله آمله هر واحد سه درم عود هندی یکنیم درم باریک ساییده دو درم بشراب ریحانی یا میبه خوشبو بخورند و آین نسخه شربت عود است بگیرند گلاب دو رطل و در دیگ سنگین پاک انداخته عود هندی و سک هر واحد پنج درم سنبل قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد دو درم جریش کوفته در پارچهٔ کتان خفیف سست بسته بآتش معتدل بپزند تا ثلث برود و پارچه را نیکو مالیده بیرون آرند و نبات کوفته دو رطل بران انداخته بآتش ملایم بقوام آرند کف بردارند و بقدر یک دانگ مشک ان حل کرده از آتش گرفته صاف کرده در ظرفی بردارند و استعمال کنند و آین شربت نافع سوء استمرای عارض از برودت است بگیرند آب به خوشبو و آب سیب شامی هر واحد دو رطل شراب ریحانی یک رطل سرکهٔ خمر یکرطل همه را در آتش معتدل بپزند تا ثلث بماند صاف نموده زنجبیل مصطکی فلفل هر واحد سه درم زعفران یکدرم مشک نیم درم باریک ساییده بران اندازند و چوب بجالند و در ظرف برداشته وقت حاجت استعمال نمایند و این دوا برای جشای حامض نافع فلفل سفید دو درم گل سرخ یکدرم تخم شبت کمون هر واحد نیم درم باریک ساییده از نیم درم تا نیم مثقال بشراب ریحانی بخورند و آنچه نفع میکند در آروغ ترش جوارش فلافلی ست و بالجمله تدبیر کسی که آن را فساد بسبب مزاج بارد هضم نشود تسخین معده باید کرد و غذای او سهل الانهضام مثل نان خشکار و ماء الحوم طیور بری و جبلی مثل تیهو و دراج و کبک و بازوی چوزهٔ مرغ معمول به سرکه و کرویا و فلفل دار چینی و شراب ریحانی و شکر طبرزد و مویز منقی باشد و گاهی جوارش شکر تنقل نمایند و عود رطب و مصطکی بخایند و از اغذیهٔ عسر الانهضام و بارد مزاج احتراز کنند و ریاضت قبل غذا بعد از ان استحمام بآب گرم استعمال نمایند و معده با نیکه دران مرزنجوش و نمام و پودینه جبلی و برنجاسف و شیح پخته باشند بر نهار کنند و با ضمدی که در علاج سوء مزاج بارد معده مسطور شد ضماد سازند و شیخ میفرماید کسانیکه طعام در معدهٔ آنها ترش گردد اگر حموضت ادرک عارضی باشد بمکیدن سیب شیرین و خوردن کشنیز خشک بآب قبل طعام نفع یابند و کرک سفوف مصطکی و اگر قوی باشد از انچه آنرا نفع ملنع نماید فقاع از خرمع کرد باشد و همچنین جمیع جوارشات حاره و جوارش خبث الحدید و گاهی نفع می یابد گلقند در آب گرم تر کرده و چون هنگام خواب این دوا بخورند نافع آید فلفل بریه تخم شبت هر واحد یکجزو گل سرخ دو جزو کوفته بیخته نیم درم بآب نیمگرم یا بشراب ممزوج بخورند و اگر حاجت بقویتر ازین افتد قی استعمال نمایند بعد خوردن چیزی مالح و حامض و حریف مثل فقاع و ساعتی بران صبر نموده سکنجبین عسلی سخن و آب ترب و بانند آن مثل ماء العسل وغیره قی کنند بعد از ان قرص ورد کبیر یا اطریفل علاج نمایند و اکثر دریل احتیاج لتقی نمی افتد و قتیکه سبب آن برودت بلا ماده باشد و بواسطهٔ آن طعام ترش گردد و چون طعام در تابستان ترش شود آن فاسدتر است و برای صاحب آب واجبست که ثرید شوربا ترکنند و بما سقات و قلایا و طباهجات و لحم سرخ غذا سازند و واجبست که تبدیل مزاج آنها نمایند فقط و دیگر نسخه مفید ترشی طعام در معده در علاج امراض معدهٔ بلغمی در قول مصنف کامل مسطور شد و اگر از رطوبت باشد علاجش بعلاج امراض معده که از سوء مزاج رطب باشد باید کرد کما ذکر و صاحب مغنی گوید که اگر سوء مزاج رطب سبب عسر استمرا و فساد هضم بود و علامتش اشتهای با غذیهٔ یابسه و نفرت از اغذیهٔ

در لیسبت ملاجس گلقند سکنجبین نماید و کنجشک و بچه کبوتر بریان دهند و اگر از یبوست باشد هر چند علاج امراض معده یابس گذشت لیکن آنچه درین باب آوردیم آنکه روغن بادام شیرین
بامنیه ملینست و ملاجس ماءالشعیر مع روغن بادام نماید و چند مرغ و تخم مرغ نیم برشت با خورانند و بعد از آن دو خوراک حمام کنند و بقول ابو منصور اگر در یبس
شیر و ماءالشعیر نوشانند و به قول طبیبی آب گوشت بره و خیار و کدو و خیارین و لحوم جدی و ماهی کوچک سازند و آنها هر روز قبل غذا و بعد آن استعمال کنند و شراب نیم گرم
بیاشامند و اگر التهاب بیش بود باشد مثل علاج دق معالجه نمایند و اگر از ماده صفرا باشد آنچه علاج امراض صفراوی معده گذشت بکار برند و ایضاً بعد تنقیه
بطریق صفرا سکنجبین لیمو با ولیس زرشک آلو بخارا شربت تمر هندی داول سود مندست و برای سوء هضم ماهی سکنجبین گلقند هر واحد یکنیم توله رشته گه سبید توله
عرق بادیان پنج توله نافع و شربت انار منعنع سکنجبین ساده یکیک توله سکنجبین لیموئی دو توله گلاب ده توله عرق کاسنی چهار توله در صفرای غالب مفید و در صورت بلغم با عرق
بادیان سوده چهار بات سکنجبین دو توله گلقند یکنیم توله رشته خورند و برای تمر هندی دو توله در گلاب بالیده صاف کرده بنوشند اقوال حکما ابو منصور گوید که اول
تنقیه معده نقی از آب گرم و ماءالشعیر سکنجبین کنند بعد لسان الحمل تیج هلیله و شاهتره و افسنتین را ابانج نمایند بهر آنکه در ایارج ادویه خوشبو لطف اخلاط مفتح و مقوی قوت دفعه
بر دفع فضول است و در رو ری نکند که آن جذب صفرا بسوی معده کند و معده کسب حرارت مفرط از تحلیف می نماید پس مرض زیاده گردد و جالینوس در این نوع امراض
افسنتین میکند و گوید که این معده را بر دفع فضول قوی می نماید و تقویت معده به گلقند کنند و بعد تنقیه سکنجبین سفرجلی دهند و یا سفوفیکه در آن گل سرخ ده درم
و در علاج ضعف هضم در قول مسیحی گذشت بدهند و امر بخواب و راحت و ترک تعب و ریاضت کنند و غذا سهل الهضم و جامع قبض و حموضت باشد مثل مزوره ریباسیه
و تفاحیه بلام بارد و قریص و مانند آن بچوزه مرغ خورانند و اگر بادی خلفه بود و رب به و سیب حامض و مانند آن بیاشامند شیخ میفرماید که اگر فساد هضم بسبب حرارت معده
یا صفرا منصب بسوی آن باشد تغلیظ اغذیه و میل آن به برودت حتی که مثل لحم بقر تحلل نماید و بارد رقیق نسازند که رقیق در معده آنها بسرعت فاسد میگردد و دهند
صفرا قبل از طعام قی نماید و هم او میفرماید که سبب فساد هضم اد انصباب صفرا از مجاری مذکور واقع در ندرت باشد و واجب است که عادت قی قبل از طعام چند روز نماید
و اگر فائده شود آن عادت را قطع کنند تا معده را ضعیف نکند و باید که بعد قی رب مقوی معده را مع خلط منصب بسوی آن تناول نمایند و دوام
تنقیه معده کنند بدانچه تقویت معده بر دفع ماده منصبه لطف آن نماید بعد از آن ادرار قی قبل طعام بر قیاس نحو که مقرر سازند ابن عباس گوید که هرگاه سوء مزاج از
خلط ردی متولد در قعر معده یا منصب بسوی آن از عضو دیگر عارض شود باید که در ان استفراغ بدوای مسهل آن خلط استعمال نمایند و این بهر آنست که ماده در قعر معده مائل
با سفل میباشد پس باید که استفراغ آن از موضعی نمایند که مائل تر بسوی آن بود مگر آنکه زمانه صیف و هوا گرم باشد که در ان هنگام استعمال قی باید کرد زیرا که خلط در تحت
طافی بر سر معده میباشد و اگر چنین باشد نظر کنند اگر آن خلط صفراوی باشد باید که در ان مطبوخی که هلیله و بلیله و شاهتره و گل سرخ و بنفشه و بادآورد و تمر هندی و آلو بخارا
و مویز منقی و ترنجبین و مانند آن در ان داخل باشد مقوی بصبر و سقمونیا استعمال کنند و اگر نوشیدن این مطبوخ سهل نبود شربت ورد مکرر با سکنجبین و آب به استعمال نمایند
و یا بگیرند هلیله زرد سه درم باریک ساییده و ایارج فیقرا یکدرم سقمونیا نیم دانگ در جلاب یا شربت بنفشه سرشته بدهند و یا این حب دهند هلیله زرد و غاریقون هر
یکدرم صبر سقوطری نیم درم انیسون یکنیم دانگ سقمونیا ثمن درم باریک ساییده حبها سازند و این یک شربت تمام است و ایضاً این نقوع صبر منقی معده از خلط صفرا
بر بند گل سرخ هفت درم افسنتین رومی سنای مکی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم شاهتره پوست هلیله زرد کوفته هر واحد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد
چهار درم آلو بخارا بست عدد مویز منقی بست درم در چهار رطل آب جوش دهند تا نیمه در ظرف آبگینه یا چینی کرده روزانه در آفتاب و شب در موضع گرم نهند و بعد سه روز هر روز چهار
اوقیه از آن با یکمثقال صبر سقوطری و یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند و چون از استعمال این معده از خلط صفراوی پاک شد قرص و معمول الطباشیر مع سکنجبین سفرجلی
یا شربت انار و شربت غوره و مانند آن استعمال کنند و بالجمله تدبیر علیل بعد استفراغ بتدبیر یکه در سوء مزاج حار معده از ادویه و اغذیه مذکور شد باید کرد و ابن الیاس گوید که اگر
سبب سوء مزاج حار مع ماده حار باشد هر صباح سکنجبین ساده یا سفرجلی و گلاب واحد ده درم یا شربت سیب ده درم و طباشیر مربع درم بدهند و غذا مزوره زرشکیه یا ریباس یا معیه
بلحوم ماکیان خورانند و این قرص نافع است زرشک شش درم گل ارمنی طباشیر صندل مقاصری تخم خرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته تا بتخم خرفا قرص واحد بوزن یکمثقال سازند و در
آب یا سکنجبین حل کرده بنوشند ابو الحسن مسیحی گوید فساد طعام از فساد مزاج اندرونی معده باشد و آن عظیم است و اکثر اطبا دو علاج این نوع خطا واقع میشود زیرا که استفراغ نمیکنند

سفوف ...
نسخه ...

و غرض ایشان از آن تنقیه از اخلاط منصب بسوی معده میباشد و رعایت نمی کنند که آیا معده و قوای آن از انصباب فضول ردیه بسوی آن ضعیف شده یا نه بر آنکه معده از انصباب
مواد ردی بسوی آن خیلی ضعیف میگردد و همچنین سایر اعضا ضعیف میشوند و قوت از جریان فضلات غریبه ضعف میپذیرد چنانچه بقراط گفته که سیلان خم آن عضوی که هلاک
از آن پس نگاه طبیب از تفقد امر معده و قوای آن تساهل کرده و بنوشانیدن دوای مسهل اقدام نموده مریض را هلاک کنند و حاصل آنکه بسوی بول مایل گردد و علاجش اینست که تحلیل طبیعت
نمایند و بروز زن سی درم از طعام مع صدر تبهیو اقتصار کنند و تزکیه معده بمقویات آن از اشیای عطره نمایند و نظر کنند که آیا مزاج او متغیر بسوی کیفیتی از کیفیات شده است پس
تعدیل وا از آن مزاج نمایند تا بسوی حال اعتدال خاص او رجوع کند بعد از آن با غذیه اندک قوی غذا سازند و باین تدبیر بتدریج عمل نمایند تا آنکه معده او قوی گردد و قوت آن عود کند
بعد از آن نظر نمایند بسوی خلطی که منصب بمعده شده که آن کدام نوع از اخلاط است پس اگر خلط منصب صفراوی باشد استفراغ او باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم هلیله کابلی
ده درم آلو بخارا سی عدد تمر هندی منقی بیست درم عناب کهنه کشنیز خشک کث بنفشه پنج درم گل سرخ پنج درم ترنجبین بیست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ربع آن بماند
کنند بعده صاف کرده بست درم قلوس خیار شنبر در آن مالیده باز صاف نمایند و سه طسوج سقمونیای مشوی و دو دانگ افسنتین کوفته بیخته بر آن پاشیده نیمگرم بنوشند اگر صاحب القوة
و ناعراض […] آن بیاشد و اگر ضعیف القوة باشد کم و زیاده درین مطبوخ نمایند بحسب ضعف قوت آن و از اغذیه مولد صفرا اجتناب کنند و اکثر اغذیه او مربا حامض نمایند اگر بدان […]
نماید پس باین تدبیر اخلاط صفراوی استیصال یابند و اگر احتیاج بمعاودت این شربت افتد و قوت متحمل باشد اعاده نوشانیدن آن نمایند و اگر از بلغم باشد علاجش نیز
همانست که در علاج امراض معده بلغمی مسطور شد و بقول ابو منصور اول تنقیه بقی نمایند بعد خوردن ترب و نوشیدن آب نیمگرم که در آن شبت و نمک و پودینه پخته باشند مع […]
عنصلی بعد از آن ایارج و حب صبر و مصطکی دهند و باقی علاج همانست که در علاج ضعف هضم در قول مسیحی مسطور شد و در مرض هراش فلافلی و فنداديقون و سفرجلی نیز مفید
نوشته و گفته که شراب افسنتین درینجا عظیم النفع است بعد از آن تقویت معده باطریفل صغیر مع مصطکی دعوت کنند و اگر درینجا خلفه باشد جوارش خوزی و آب معدن و آهنیکه
در ظرف آهنی جوشانیده باشند بدهند و این دوا افضل از خوزی ست انار دانه ده درم طباشیر سه درم سک قاقله یک درم حب الآس سه درم مصطکی یکدرم سعد دو درم کوفته بیخته
دو درم بدهند و اگر بادی باشد ایارج و قرانیا […] ارش دهند انار دانه بریان حب الآس یک یا نزده درم سعد قصب الذریره زیره سیاه مدبر کبر طباشیر مثل مصطکی بر یک
نیم درم قرنفل چهار درم کوفته بیخته شربتی سه درم بشراب عفص یا میبه صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی در تجویف معده منصب باشد باید که ادویه مسهل بلغم مثل حب ایارج و
قوقایا و حب اصطمخیقون و ایارج مخمر بعسل استعمال نمایند و در صورت شدت غلظ خلط و لزوجت آن بتلطیف و نضج ماء الاصول بروغن بید انجیر و اندکی ایارج فیقرا دهند
بعد از آن ادویه مسهله مذکوره بدهند پس از آن ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس با سکنجبین که در آن انیسون و تخم کرفس و مصطکی و سنبل و غیره جوشانیده باشند بخورانند
و بعد تنقیه قرص گل یکدرم مصطکی و عود با یک سائیده هر کدام یک دانگ در گلقند شکری یا عسلی سرشته بدهند و پس از آن گلابی که در آن انیسون و تخم کرفس و نانخواه جوشانیده باشند
بنوشانند و هلیله کابلی مربا بعسل دهند و غذا نخود آب بزیت مغسول و زیره و خولنجان و دار چینی و دراج و تیهو مطبخ خورانند و ماء الاصول که درینجا بکار آید اینست پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان و اذخر هفت درم تخم کرفس انیسون نانخواه زیره سیاه هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب قاقله سلیخه اسارون حب بلسان هر واحد دو درم مویز منقی بیست درم
همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده هر روز چهار اوقیه با یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم روغن بید انجیر بدهند و اگر اخلاط بلغمی متشرب در طبقات معده باشد
باید که ایارج مخمر بعسل و حب صبر و حب […] بدهند و این نقوع صبر دهند کرفس و بادیان هر واحد ده درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد پنج درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم
اسارون حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه عود بلسان هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد سه روز در آفتاب ازین […] روز
چهار اوقیه با یک مثقال صبر سقوطری از سه روز تا پنج روز بدهند بعد از آن دو سه روز راحت دهند و بعد از آن گلقند عسلی هفت درم قرص گل یکدرم بدهند بعده اگر از این
تدبیر حاجت برآید معده پاک گردد فبها و الا قرص کوکب نیم مثقال با شربت عسل یا میبه مسکی دهند که بقول جالینوس این قرص عجیب النفع است در تسکین اوجاع معده
از رطوبت و حبهای حامض و مغص و دوار حادث بسبب معده و این حب ایارج منقی معده و سر از رطوبت ست ایارج فیقرا یکنیم درم ترید موصوف یکدرم غاریقون چهار دانگ
هلیله کابلی هلیله زرد هر واحد یکدرم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده به آب کرفس حب سازند در سایه خشک نمایند شربت از دو درم و نیم تا سه درم و قدر شربت
دیگر وزن ایارج فیقرا و ترید سفید هر یک دو درم هلیله زرد و کابلی و نمک نفطی هر واحد یکدرم و شحم حنظل چهار دانگ و سقمونیا ثلث درم مقل نیم درم عوض غاریقون است

نسخه مسهل صفرا

نسخه ماء الاصول

نسخه حب ایارج

دات متقل محلول حبلبته دو درم ونیم بدبسند وآین حب نیز نافع جاین فستی معده ست تربد یکنیم درم غاریقون یکدرم بلیله کابلی جدند هر واحد سه درم صبر سقوطری نیم درم
نمک سندی انیسون هر واحد دو دانگ سائیده بآب حب سازند خوراک دو نیم درم تا سه درم وآین حب منقی معده مسخن آنست صبر بلیله زرد هر واحد یکدرم تخم کرفس انیسون
مصطکے زعفران هر واحد ثمن درم سکبینج خربق هر واحد ربع درم شحم حنظل نیم درم باریک سائیده حب سازند خوراک بدستور وجوارشات مسهله نافع اخلاط
بلغمی معده مثل جوارش شهریاران جوارش مسحقونیا وجوارش سفرجلی مسهل وجوارش تفاح مسهل ست وآین جوارش اسهال بلغم ورطوبت وتقویت معده
نماید بگیرند قرنفل قاقله جوز بوا قرنفل مصطکے عود هندی کبابه زعفران هر واحد یکمثقال عنبر مشک هر واحد نیم مثقال تربد سفید مجوف مقشر بیست مثقال
سقمونیا چهار مثقال شکر طبرزد ده مثقال همه را باریک سائیده وعنبر در قدری روغن بلسان گداخته بادویه لت کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربت دو درم
تا پنج درم لاسیما اگر در معده ملاست از کثرت بلغم ولزوجت آن باشد وچون از فنجنوش مسک دو مثقال بشراب ریحانی که بران قدری روغن بادام شیرین
چکانیده باشند بخورند وکذلک طبیخ فنجنوش این را منفعت بین نماید ولیکن غذا بران شوربا دهند صاحب حاوی صغیر گوید که اگر سبب سوء هضم سوء فزاج با
از اخلاط بارده ردیه باشد علاجش تنقیه معده باشی از آب گرم وعسل وتربد کنگر زد ست وهر صبح جلاب انیسون یا بادیان ومصطکے وعود هر چه بهر سد سه درم
وگلقند عسلی ده درم بنوشانند واگر برودت قوی باشد دوار المسک حلو ومر وکمونی نافع بود ویا بگیرند تریاق اربعه یکدرم وصبح بخورند وغذا مزوره نخود ولحوم
ماکیان یا دراج یا تیهو متوبل بعنبر تناول نمایند ویا این جوارش عود بدهند که بسیار نافع ست سنبل الطیب مصطکے قرنفل جوزبوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون
تخم کرفس هر واحد یکنیم درم عود هندی چهار درم بلیله کابلی منقوع در شراب چهار درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربت یکنیم درم طبری گوید که اگر
خلط رطوبی منصب بسوی معده باشد نظر کنند که او متولد در معده هست یا منصب از راس بسوی آن پس اگر متولد در معده باشد نظر نمایند که در قعر معده ست
یا در فم آن اگر در قعر معده بود ومزاج احتمال کند استفراغ بمطبوخ افتیمون واطریفل مقوی یا یارج وقی بتربد یا بشوره وخردل مضروب وامثال آن نمایند وچون قعر معده
نقی گردد تقویت آن باشیای خوشبو مقوی مثل سنبل ومصطکے واین جوارش نمایند پوست ترنج پوست بیرون پسته برگ بادرنجبویه هر واحد پنج درم تار مشک
طالیسفر هر واحد دو درم مصطکے پنج درم آمله بلیله سیاه هر واحد ده درم زعفران یکدرم وثلث همه را سائیده در عسل صاف بسرشند وبر شکم بری چسپند
استعمال نمایند وهر گاه قوت معده ظاهر شود وهضم جید گردد بسوی غذای معهود رد کنند بتدریج واحتیاط واگر رطوبت در فم معده باشد در ابتدا آن را ادویه قوی مسهل
ننمایند وسکنجبین وآب گرم وگلاب مسخن اقتصار ورزند وغرغره بعاقرقرحا ومری نبطی ومسواک وتهیج مری در اوقات نمایند واگر این کفایت نکند بآب ترب قی نمایند
وسکنجبین یکدو دفعه قی کنند واگر این مع اصلاح غذا کفایت نکند تضمید فم معده باین ضماد نمایند سنبل مصطکے هر واحد نیم درم صبر هر واحد یکدرم همه را سائیده
قیروطی بروغن ناردین یا روغن قسط ساخته بیامیزند تا یکذات گردد بر پارچه بهیئت معده تراشیده طلا کرده بر نهار ضماد کنند وهنگام تناول طعام جدا نمایند
وبرین تدبیر عمل کنند تا آنکه هضم مستوی ومعده قوی گردد واگر رطوبت از سر منحدر شود بسوی مزاج دماغ نظر کنند اگر مزاج دماغ بیشتر از قدر واجب رطب باشد وحینئذ
بود که استفراغ دران ممکن باشد وزمان نیز موافق بود استفراغ او بحب صبر وحب ایارج نمایند وبعد هر استفراغ وشربت این تا پنج روز قصد تقویت معده نمایند وتنقیه
آن باطعمه منقی معده ومقطع رطوبت کنند بعد از ان تعطیر وتقویت آن نمایند بکثرت جریان اخلاط بسوی معده آنرا متعب نسازند وشربت ثانی بعد تقویت معده
وجوارت هضم تناول نمایند والا از حدوث وجع معده یا بطلان اشتها وسوء هضم دراس نباشد وایں الجمله است که لطبا ازان غفلت میکنند وچون دماغ تنقیه نمود در روز
بپارچه خشن دلک خفیف نمایند وقصد سر بکنند وامر بدخول حمام وریختن آب گرم بر سر وانشتاق روائح وانکباب بر آب جوشانیدن مغلی مثل بابونه واکلیل الملک وقیسوم
وبنفشه وسبوس گندم ونمک وامثال آن نمایند وچون انصباب رطوبت بسوی معده منقطع گردد وبقای حفظ دماغ بر صحت او متیقن شود ودوام استحمام او وادراک
در حرارت او ننمایند واین موضعی ست که طبیب تامل نیک نماید زیرا که جهال الطبا بر دماغ در مثل این حال بادویه حاره تکثیر میکنند واعتبار مزاج اصلی او نمی نمایند
ومریض را در صداع مفرط وتکدر حواس می اندازند واگر مزاج دماغ حار رطب باشد وصحت او دران بود غیر آنکه رطوبت کثرت یابد یا حرارت زیاده
گردد ودر رطوبت بسوی معده نزول نماید بسبب کثرت خود ویا حرارت مرقق ومسیل آن علاجش فصد قیفال وحجامت ساقین ودلک قدمین

ومراعات قوت مریض بعد از آن است پس اگر استفراغ ممکن بود استفراغ بقی نمایند که جامع استفراغ بدن و سر باشد مثل حب قوقایا و این سوء مزاج مادی قیشکیم
رطوبت متعفن بکرده دو سهل العلاج است و رطوبت در سر حالتی که مزاج او حار رطب باشد کثرت نمی پذیرد مگر آنکه خون در بدن زیاده گردد و اوعیه تا ممکن
سازد پس همه رطوبات بسوی راس رسیده آن رطوبات است که اگر عروق خالی یا محتاج بسوی خون باشند مملو باین ذم گردند و باید که درین حالت غذای او
بطریق بازدیاد بن معتدل باشد و از خوردن شب و اغذیه غلیظه و شرب شراب منع کنند و بقراط اختیار کرده که تبرید راس نمایند و تحلیل نموده که چون
تبرید کنند نقل معسر گردد و نوبت باعصاب رسد و استرخا و تشنج پیدا کند **جالینوس** حکایت کرده که دیدم انسانی را که شهوت طعام کثیر نداشت بلکه چون
طعام حاضر میکردند از آن نفرت میکرد و اگر تکلف می نمودند غثیان و تهوع و نفخ او را عارض می شد و باخراج ماکول راحت می یافت و آنچه در معده او
فاسد میشد اکثر بعفونت و فسادی پذیرفت و با طعمی که در آن حدت و حرافت باشد میلان میداشت پس دانستم که در معده او بلغم بسیار لزج جمع شده و اول
امر بقی اسکنجبین در آب ترب نمودم و در همان روز شفا یافت **حکیم حامد سرهندی** در شرح اسباب نوشته که مرا اتفاق علاج این مرض افتاد
بعد از آن که زمن شده بود و مریض چون طعام میخورد کرب شدید عارض میشد هر گاه او را امید بر آن رحم میکرد و بعد از آن آروغ بسیار متواتر باواز
شبیه باواز شتر می آمد و اکثر تا سه ساعت این حال می ماند بعده چون آروغ منقطع میشد از دهن او لعاب بسیار که از آن ظروف پر میگردید سائل میشد
و همین طور بر آن روز و شب میگذشت و امر او بذبول منجر شد و بود و جلد او باستخوان چسپیده بود و از قی و جشا تدری استراحت می یافت و احتمال غذا
نمیکرد مگر چند مثقال از شوربای جوزه مرغ و گاهی آن نیز هضم نمیشد و اطبا در علاج او جهد بالغ بشک در ترتیب کردند پس بمن رجوع کرد و استخاره بجدا
نمودم و باب معالجه بر من مفتوح گشت و ابتدا بعلاج نزله کردم و در اول روز التزام حب جدید اختراع حکیم عماد الدین محمود دیار اللهم برای منع نوازل
و قبض شکم از تلیین و صرف عادت قی نمودم بعد از آن دوا المسک قبل الطعام روز خورانیدم و سفوف هاضم بعد گذشتن ربع از روز بر آن بعده
شراب چوب چینی قبل غذای شب دادم و لزوم ضماد عماد الدین هر روز برای تقویت هاضمه کردم و بعد روز سوم صحت او ظاهر شد **صفت**
دوا المسک بجوا ابن بیطار گل سرخ طباشیر کشنیز خشک هر واحد یک جزو مروارید خرد نیم جزو مشک جدید بیدستر کدبک جزو و نبات سفید مقوم
با آب سیب ترش و آب انار ترش سرشته استعمال نمایند **صفت** شراب چوب چینی پوست بیخ کنار دشتی چهل رطل پوست بیخ گز آمله منقی هر یک شست رطل
پوست بیخ سنکاهولی چوب چینی افتیمون عنب الثعلب بسکو کانه رد چوب حب الآس صندل سفید زرنباد پوست بیخ مندی برگ بانسه سنبل الطیب هر یک
چهار رطل هلیله سیاه ده رطل استوخودوس گل سرخ گاوزبان خولنجان پوست بیرون پسته هر یک دو رطل خبث الحدید چهار ده رطل و آن هر چند کهنه باشد
بهتر خصیة الثعلب یک رطل ابریشم خام یک و نیم رطل جوز بوا زعفران هر یک بیست ده درم صندل سرخ قاقله صغار دارچینی هر یک نصف رطل گوزه قند سیاه
هشتاد و هفت علی ما رسم دفن کنند و بعد آمدن جوش عرق کشند بعده نقره اعلی هفت درم با آتش سرخ کرده هفت بار در چهار صد درم ازین عرق سرد نمایند
پس طلای پنج درم هفت بار پس فولاد چهل درم در آن نه بار سرد کنند و در شیشه نهاده قبل از خواب استعمال نمایند و طریق استعمالش آنست که سی درم از آن
بگیرند و در آن هلیله کابلی سه درم عود مصطکی هر واحد یک درم یک شبانه روز تر کرده صاف نموده یکبار بنوشند **صفت** سفوف هاضم انار دانه ترش
سی درم دار فلفل فلفلمویه نانخواه کشنیز خشک زیره سیاه زیره سفید زنجبیل بی ریشه هر یک چهار درم طباشیر دارچینی ساذج هندی قاقله صغار
زعفران هر یک پنج ماشه کوفته بیخته شکر سی درم اضافه کرده دو درم با آب قبل الطعام به ساعت بخورند **صفت** ماء اللحم جوزه مرغ را ذبح نموده
شکم او صاف کرده باین توابل بر نمایند کشنیز خشک گاوزبان هر یک دو ماشه دارچینی خیر بوا مصطکی صندل سفید هر یک ماشه قرنفل عود هندی
هر یک نیم ماشه مشک دو حبه عنبر یک حبه گلاب آب خلاف هر یک بیست و چهار درم بر چوبهای موضوع در قعر قرع محدب بسوی فوق نهند بر آن
انبیق وصل کرده بر آتش نرم گذاشته بچکانند و چون منقطع شود فرود آرند و قبل طعام بیاشامند که آن در حفظ رطوبت غریزی بغایت نافع و حافظ
حار غریزی و مولد ارواح است **و اگر از سودا باشد** بقول مصنف کامل هرگاه خلط محتقن در معده سوداوی بود اسهال او بطبیخ افتیمون

و حب آن از قسم صبر سقطری سودا آلوده در معده بمسک منفعت و معجون نجاح و شربت افسنتین و سکنجبین و مربای هلیله استعمال کنند و با دو بخوبه زرشک ...
کرفس و نمری بنوشند و اغذیه معتدل بحمو و تکمید بس سهل الانهضام مهیا و از اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و امثال آن بآنها دهند و گوشت بکر
سود و مانند آن منع کنند و این حب منقی معده از سودا ست بگیرند ترنفل هلیله کابلی و هلیله سیاه هر واحد یک درم بسفایج نمک نفطی اسطوخودوس هر واحد
چهار دانگ ایارج فیقرا غاریقون افتیمون هر واحد نیم درم تربد سفید مجوف سه درم باریک سایند و بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده
از سه درم تا چهار درم بعرق بادرنجبویه یا بآب گرم بخورند و این حب نیز مخرج سوداست هلیله کابلی و ایارج فیقرا و غاریقون هر یک دو درم بسفایج تربد
افتیمون هر واحد چهار درم نمک نفطی یک درم سقمونیا چهار دانگ قرنفل برگ بادرنجبویه هر واحد نیم درم همه را باریک سایند و بآب پودینه نهری سرشته
حبها سازند و در سایه خشک کرده از سه تا چهار درم بخورند و ایضا این حب مخرج سودا و منقی معده است ایارج فیقرا یک درم غاریقون افتیمون هر واحد
یک نیم درم تخم حنظل سقمونیا قرنفل پودینه هر واحد ربع درم انیسون نمک نفطی هر واحد یک دانگ هلیله کابلی اسطوخودوس هر واحد چهار دانگ تربد دو
باریک کوفته بیخته بآب بادرنجبویه حب ساخته در سایه خشک کرده سه درم بخورند و این نقوع صبر منقی معده از سوداست افسنتین رومی شش درم
هلیله کابلی هلیله سیاه هر واحد پنج درم اسارون سادج هندی پودینه نهری برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمازریوس کافیطوس
بسفایج کوفته هر واحد سه درم قرنفل کیسیم درم خربق سیاه کوفته یک درم مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا ثلث برود در آفتاب دارند
و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته با یک مثقال صبر سقوطری و دو درم روغن بادام شیرین بیاشامند و اگر درین باب ماء الجبن با سفوف مخرج سودا استعمال
نمایند سود مند است و این سفوف موصوف ست بسفایج افتیمون هر کدام سه درم هلیله کابلی و سیاه هر کدام پنج درم نمک نفطی از هر یک هر کدام یک درم
کوفته بیخته روز اول دو درم با نیم رطل ماء الجبن و روز دوم سه درم با هشت اوقیه ماء الجبن و روز سوم سه درم و نیم با ده اوقیه ماء الجبن و روز چهارم
چهار درم با یک رطل ماء الجبن بدهند و تا پنج روز یا یک هفته بهمین وزن استعمال نمایند که اخراج سودا و تنقیه معده از آن نماید **طبری** گوید که اگر
امتناع هضم از اجتماع مواد ردی در معده و حصول او در آن باشد نظر نمایند که آیا آن مع فساد بسوی یکی از کیفیات مثل حموضت و دخانیت
و مثل آن مائل ست یا هضم او تاخر نموده و متغیر نشده پس اگر متغیر بسوی یکی ازین کیفیات گردد در معالجه او کلام مذکور شده و استدلال بر شئ حاصل در معده
از نوع تغیر طعام می باشد و معالجه آن سهل بود و اما اگر متغیر نگردد و هضم او تاخر نماید یا منهضم نشود معالجه او صعب است و خلط حاصل در معده و در آن ساکن
بلا تنگ بود و خلط در عروق دقاق او یا جرم او متشرب باشد و در هر دو حالت علاج او صعب بود پس اگر در عروق او باشد یا تاخر هضم بسوی مکر بود و اگر
در جرم او متشرب باشد یا تاخر هضم حالت شبیه لغثیان بود و اگر شدت کند تهوع حادث گردد و اگر فضلات در عروق او باشد نظر بقدر قوت مریض
نمایند اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق نمایند و اخراج خون بقدر احتمال قوت کنند بعد از آن تنقیه بدن بسبب استعمال ماء الاصول مطبوخ افتیمون
نمایند و حسوی تخذ از مغز قرطم و کنجد بریان کوفته و نخود و آب سیند بعد و بمقدار هضم نظر کنند اگر صلاح یافته باشد باشیای خوشبو تقویت معده نمایند و غذا
مولد دم صالح مثل جوزه مرغ و حریره و صدی دهند و امر بشرب شراب ابیض اندک نمایند و از اکثار آن منع کنند و لزوم آب گرم و آبزن و تودع نمایند
تا آنکه هضم قوی گردد و چون هضم قوت یابد بلزوم این اغذیه امر کنند و از عدس و ثوم و بیاز و خردل مانند آن منع نمایند و اگر فضلات متشرب
در جرم معده باشد و قوت او صالح بود فصد کنند و باین مطبوخ استفراغ نمایند بعد لزوم پرهیز و اختیار الطف اغذیه و نوشیدن ماء الاصول چند روز
بسکبینج عصلی هندی بر روغن بادام تلخ بگیرند هلیله سیاه ده درم افتیمون هفت درم افسنتین خالص تازه هفت درم وجده طری سه درم قنطوریون
دقیق و غلیظ اسقولوقندریون بسفایج مقشر کوفته هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم مویز منقی بست درم برگ گاوزبان
کف کبیر همه را بستور مطبوخ بجوشانند بعده وزن هشتاد درم تا صد درم از آن افشرده بگیرند و در آن غاریقون دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم افسنتین
دو دانگ نمک نفطی یک نیم دانگ سقمونیای مشوی طسوج سایید و بسل سرشته مالیده نیم گرم بنوشند و اگر شربت واحد کفایت کند بحسب احتمال قوت

اماده آن نمایند و اگر بقیه خلط باقی ماند تضمید معده باین ضماد کنند دو درم سنبل و دو دانگ مصطکی بگیرد و نخود و دانگ مرو یک درم صبر سقوطری سوده آمله یک
بسایند و قیروطی بروغن ناردین یا روغن قسط ساخته ادویه مذکوره آمیخته خوب حل کنند و بر پارچه که بهیئت معده تراشیده باشند مالیده بر مقابل معده
چسپانند و هنگام غذا سرد را ندپس در حمام داخل کنند و بعد خروج از آن غذا دهند و بر این تدبیر مداومت نمایند تا آنکه هضم نیک گردد و بعد از آن حفظ
او با غذیه محموده چنانچه مذکور شد و تعطیر معده و تقویت آن نمایند و دلیل صحت و قوت هضم اوست و این خلط چون در معده حاصل شود تی آنرا
نفع میکند بلکه آنرا معین و ممد است **و اگر از ضعف معده باشد** بادویه خوشبوی قابض مذکور و با غذیه حسن الکیموس سریع الهضم که
بسوی تشنت و تعیض بضعف است مائل باشد نیز مائل سازند علاج نمایند و سائر آنچه در علاج ضعف معده مذکور شد بعمل آرند و طبری گوید که اگر سوء هضم
از ضعف قوت هاضمه باشد بسوی مزاج مریض نظر کنند اگر مزاج او بارد بود تقویت قوت هاضمه با شیای سخنه مثل جوارشات معتدله نمایند و جمعا
مثل اطریفل الکبیت جید بضعف سه شیب ما اثا ویه و توابل مثل قلایا و طباهجات ناشفه و مانند آن کنند فسوء هضم که بسبب ضعف قوت هاضمه باشد چون
قوت حاصل شود هضم جید گردد و اصلاح قوت سهل است مگر آنکه مریض پیر باشد و اگر قوت از فرط حرارت خارج از اعتدال ضعیف گردد با شیای خوشبو
سقوی مثل شربت سیب و رب سفرجل ساده و رب ریباس و مانند آن تقویت دهند و چون معده قوی و خوشبو شود و حرارت ساکن گردد هاضمه قوت
یابد و این مزاج را چون ضعف قوت هاضمه حادث شود البته شراب برای او خوب نیست + + +

علاج فساد هضم بسبب امور عارضی

طبری گوید که اگر سوء هضم از جهت تعب معده بود از هر نوع که باشد علاجش براحت و تمریخ بر دهن گل سرخ که در آن اندک دار شیشعان
جوشانیده باشند و شب و ریختن آب گرم بران وقت صبح باید کرد و معده را چون تعب و حرکت عنیف لاحق میگردد حال شبیه با عیای قروحی آنرا
حادث میشود پس آنرا قدرت استیلا بر طعام نمیباشد لهذا احتوا بر طعام و نضج او ضعیف میشود و از جهت هضم تاخیر مینماید و چون متعب گردد تمام علاج
ترک سبب و قطع او و طلب راحت و ترویح و تقویت اوست و حسب سبب مقابله باید اگر از مصارعت باشد ترک او و راحت کنند و اگر از کثرت
عمل باشد تخفیف در آن نمایند و اگر از جماع بر امتلا باشد امر بترک جماع و ترک عشا کنند و بالجمله مقابله سبب و تقویت معده نمایند +

تخمه و بطلان هضم

و آن آنست که طعام در معده اصلا هضم نشود و همچنان باقی ماند پس از دو حال بیرون نباشد یا آنکه منحدر نشود یا آنکه باسهال دفع گردد و یا شاید که فاسد
شود و مستحیل گردد بجوهر غریب و نزد اکثر تخمه بطلان هضم است و بقول حکیم علی فرق در تخمه و بطلان هضم آنست که چون طعام در معده هضم نشود خالی
از این نیست که یا فاسد و مستحیل بکیفیت غیر صالح گردد و این مسمی تخمه است و یا چنین نباشد بلکه بر حال خود باقی ماند و این مسمی ببطلان هضم است
بالجمله اسباب این مثل اسباب سوء هضم است و بعضی گویند که سببش خروج اغذیه از اعتدال است یا در کمیت آن چون کثیر المقدار باشد و یا در کیفیت آن
چون سریع الفساد باشد و یا در جوهر آن چون غلیظ باشد و یا در ترتیب آن چون تقدیم لطیف بر غلیظ کرده شود و استدلال بر این احوال از مسایله مریض
توان کرد و بقول شیخ از علامات این هر دو تهیج چهره است و تنگی نفس و گرانی سر و درد معده و فواق و کسل و بطوء حرکات و زردی رنگ و نفخ شکم و امعا
و سر و پهلو و آروغ ترش یا حریف دخانی مدبود و غثیان و قی و اسهال مفرط یا احتباس مفرط **علاج** بعد قی بآب و نمک هر چه در علاج فساد هضم
مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضا بعد تلیین معده ای سوده بگلقند سرشته همراه عرقیات و شربت دینار سفید و اگر شربت دینار نباشد ریوند در
جوشانده سنا و گل سرخ و عنب الثعلب و بادیان و مویز منقی در حل کرده دهند و اگر درد معده باشد بادیان و گلقند جوشانیده و هر چه در وجع معده از فساد غذا
مسطور شد بکار برند و ایضا در تخمه از سکنجبین چار تولہ و نمک تولہ تی کنانند بکرات و مرات و بجای آب این گلاب و برگ الاچی سفید سی عدد و بادیان یک تولہ
هر دو نمک و نبات هفت تولہ گلاب سه پاو آب خالص نیم آثار بجوشانند که نیمه آید صاف نموده جرعه جرعه دهند و اگر از این درد کم نگردد مصطکی یک تولہ

سوده در گلاب نیم آثار بجوشانند که نیمه آید نبات سه توله انداخته نیم گرم نوشانند اگر بدین تدبیر بند و زائل نگردد عوارض شهریاران یک توله گلاب
خورانند و بجای آب بر گلاب و عرق بادیان اکتفا کرده زنند و بران روز تنقیه قسمی از غذا نه دهند و روز دوم وقت صبح مصطکی سه ماشه گلقند یک نیم توله آمیخته
بلیسانند بالای آن شیره بادیان ۵ ماشه و انیسون پنج ماشه و الاچی کلان چهار عدد در گلاب نیم پاو و عرق پودینه گلاب قرنفل هر یک سه توله برآورده
نبات چهار و نیم توله داخل کرده نیم گرم بنوشانند وقت دوپهر غذا شوربای مرغ بنان خشکه دهند و بالای آن نمک سلیمانی سه ماشه با گلاب قرنفل یک
پنج توله دهند تا دو سه روز بهمین دوا و غذا قناعت کنند و ایضا برای اصلاح معده انیسون بادیان یک یک ماشه سوده بجوارش عود پنج ماشه سرشته
با عرقیات بدهند و با جوارش عود هفت ماشه با شیره بادیان چهار ماشه و افسنتین دو ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر در تخمه نفخ شکم بسیار پیدا
برآید و ضعف گرد و عرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب دو توله گلقند سکنجبین شربت بزوری هر یک یک توله دهند اگر تپ آید دو عدد
تمر هندی کاسنی شیره اصل السوس شیره عنب الثعلب افزایند و ایضا بعد اسهال بسیار گلقند وغیره داده بعد آن گل سرخ سویز منقی عنب الثعلب برگ
سنای مکی جوشانیده گلقند برای تفتیح سده که باعث اسهال باشد سید بدهند و درین صورت پودینه که قابض است موقوف سازند و گل بنفشه در تخمه نیز
که کرب معده است و کما در تخمه با اسهال همراه ادویه محلله ادویه مغریه و لعابیه ضرور نیست و بعد از آنکه تخمه رفع گردد مثل ریشه خطمی بهدانه اسپغول باید داد
و در تخمه و هیضه دوای غذائی نباید داد و ایضا در تخمه سکنجبین و کذا دیگر شیرجات ممنوع است مگر آنکه تپ باشد یا در معده بلغم بصفرا مخلوط باشد پس گلقند
سکنجبین سرشته باید داد و اگر در تخمه قی و اسهال و درد شکم و درد گرده حادث شود فصد باسلیق از جانب موافق در همین تخمه جائز است باید کرد و گلقند
عرقیات داده بعده طبیخ برعایت معده و گرده باید داد و اگر در تخمه از حرارت دوا و نیامدن اسهال هذیان و احتراق حادث شود و دستور قبلیه سازم بود
فصد کنند و اگر در تخمه هر چه بخورد قی کند و با قبض طبع و درد شکم باشد بنفشه بادیان هر یک شش ماشه سویز منقی ده دانه تخم کاسنی کوفته پنج ماشه سنای مکی
گل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله دهند و بعد برطرف شدن عوارض تخمه بجهت تقویت و دفع بلغم معده و احشا بادیان دارچینی خطمی
هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله دهند و اگر ازین سوزش بول حادث شود آلو بخارا شش دانه عوض دارچینی کنند و اگر بعد علاج تخمه سوء هضم
و سرفه و برآمدن بلغم بسبب در آمدن بلغم در آلات صدریه حادث گردد برای تقویت معده و آلات صدر خمیره گاوزبان ۵ ماشه همراه الاچی کلان و بادیان
هر یک سه ماشه جوشانیده و نبات یک توله داخل کرده دهند و ایضا در تخمه اول گلقند دو توله بادیان شش ماشه جوشانیده بدهند اگر روز دوم هم پیچش شود
ریشه خطمی شش ماشه افزایند و در تخمه مزاج صفراوی نحیف اگر زحیر کاذب شده باشد برای ازلاق ثفل و تفتیح سده و دفع ریاح محتبسه نقوع بنفشه
تخم خطمی بادیان پنج بادیان هر یک چهار ماشه ریشه خطمی انیسون هر یک شش ماشه در عرق بادیان هفت توله عرق عنب الثعلب پنج توله گرم نموده تر کرده
صبح خام مالیده صاف کرده گلقند سه توله مالیده چهار تخم اول خورده بنوشند روز سوم پودینه دو ماشه سویز منقی ده دانه افزایند بار بجهت تخم جوارش
و گاهی نوشدارو شش ماشه خورده شیره الاچی کلان شیره بادیان هر یک چهار ماشه عرق مکو عرق بادیان پنج پنج توله گلاب چهار توله شربت بزوری
گلقند هر یک یک نیم توله دهند و اگر بعد تخمه و اصلاح معده شقیقه بشرکت معده و جگر از صفراویت باقی ماند و داء المسک هفت ماشه خورده زرشک پیدا
شش ماشه سویز منقی ده دانه در گلاب مالیده صاف کرده شربت انار منعنع یک توله بنوشند و اگر بعد تخمه در اسهال بلغم مخاطی برآید و بعده قبض همین قسم
دو سه اسهال شده باشد و با ضعف دور کشفین بود شیره الاچی کلان شیره الاچی خرد و عرقیات شربت انار شیرین دهند بازجوارش انارین افزایند اگر
تخمه با تپ بود گلقند سکنجبین هر واحد یک نیم توله عرق عنب الثعلب گلاب هر یک چهار توله خاکشی چهار ماشه غذا لشرط اشتها کهچری روز دوم منضج شیره تخم کاسنی
شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله سکنجبین دو توله خاکشی چهار ماشه و ایضا در تخمه مع حمی که آخر شب قی طعام ترش شده با آب نمک قی
کرده باشد بعده تپ خفیف و کثرت لعاب دهن عارض شود گلقند سه توله عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده
خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و آخر روز نیز همین نسخه بدهند غذا لشرط اشتها وقت شام کهچری بخورانند بعد اجابت و برآمدن فضله غذا کم شدن

دفع ماده در معده و دفع تکسر اعضاء در دیگر از ماده صفراوی روز دوم شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین ساده دو توله حل کرده
و اگر در تخمه مع تپ بعد قی آب نمک قارورہ بسیار غلیظ باشد گلقند چهار توله بعرق بادیان ده توله گلاب چهار توله حل کرده شربت دینار سه توله داخل کرده بدهند
بعد دوسه اجابت و زوال تخمه اگر تپ خفیف و تکسر اعضاء و صداع و آب دهن باشد زہر مہرہ یک ماشه سوده بشربت انارین منعنع دو توله شسته بخورند
بالایش عرق بادیان چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم بجای شربت انارین گلقند دو توله کنند
بعد ظهور حمی و صداع خاکشی شش ماشه بعرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله یک جوش داده سرد کرده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه
دو توله بدهند زیرا که هرگاه قارورہ رقیق شود و مواد تخمه برطرف گردد شیره جات مضایقه ندارد روز دوم بجای کاهو شیره خیارین کنند بعد ازان
اگر ریاح مراقی و سوء مزاج معده و ضعف قلب باقی بود دواء المسک معتدل چهار ماشه خورده بالایش عرق بادیان بنوشند و ایضاً در تخمه مع حمای
مزاج صفراوی برای دفع غذای فاسد تحلیل و تقویت معده اول گلقند سکنجبین سرشته خورده بالایش عرق بادیان گلاب بنوشند بعده اگر تپ آید
شیره خیارین هفت ماشه شیره مغز تخم تربوز شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه باید داد
و کذلک بعد تخمه در تپ صفراوی آب تمر هندی چهار توله شیره کاسنی شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند سه توله
نافع ست و ایضاً در تخمه از عرق بادیان پنج توله گلاب چهار توله نمک نیم ماشه محلول قی کنانیده عرقیات گلاب وغیره دهند اگر روز دوم تپ آید گل نیلوفر
چهار ماشه گل سرخ تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بعرق کوه پاو سیر گلاب چهار توله جوشانیده گلقند داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند غذا شله کهچری
و اگر ازین اسهال شود و درد ماند بادیان چهار ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ شش ماشه تخم کاسنی کوفته نه ماشه بعرق عنب الثعلب گلاب جوشانیده شیره
مغز تخم کدو شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و در تخمه مع حمی گلقند دو توله بعرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده شربت بنفشه
دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده نیز بدهند غذا شله کهچری +

اقوال بعض حذاق

شیخ و بعض شراح قانون می نویسند که در تخمه واجب ست استعمال قذف یعنی قی از آب گرم و عسل و تلیین طبیعت باسهال بتناول بعض جوارشات مسهله
مثل شهریاران و سفرجلی مسهل و یا بتناول تربد یک مثقال با ایارج فیقرا یک درم و عسل سرشته با آب گرم و فاقه و ترک طعام اگر طاقت باشد و قتصار
بر غذای تحلیل اگر طاقت نباشد و ریاضت و حمام و تعریق اگر امتلاء و خوف حرکت او نماند و اگر خوف آن بود سکون و خواب طویل استعمال نمایند بالجمله چون
بطلان هضم و تخمه عارض گردد مبادرت نمایند باخراج آن طعام که در اعضا باشد تا ثوران اخلاط ننماید و در امراض نیندازد اما آنچه در معده باشد
بقی و اسهال و آنچه در امعا باشد باسهال و آنچه بسوی آلات بول رسد بادرار و آنچه در اعضای دیگر حاصل شده باشد مثل تعریق بریاضت و حمام و نوشش
و مانند آن و چون بدن از طعام فاسد پاک گردد بسوی معده توجه نمایند و بتقویت آن پردازند بعد ازان بتدریج غذای لطیف قلیل المقدار کثیر التغذیه
دهند و حمام نمایند و بعد مراعات تدبیر چیزی که هضم او جید نماید و باعتبار علامات جودت هضم دلک معده کنند و آب گرم بران بریزند و پارچه گرم بر معده
نهند و تمریخ شکم بروغن نمایند و گاهی تخمه بسبب کثرت خواب و دعت افتد چه خواب اگرچه از جهت هضم نفع میکند لیکن حرکت از جهت آنکه دفع فضلات
می نماید قائم مقام میکند پس خواب مضرست از جهت احتیاج بسوی دفع فضول و بیخوابی مضرست از جهت احتیاج ماده بسوی هضم و گاهی تخمها و خوردن
بر گرسنگی غیر حقیقی سودی بحدوث حرقت و حصت مالا یطاق بمعده میگردد و این کسان بعلاج تخمه ضرری یابند و معجون سوطیر الیشان را
صحت می بخشد و گاهی ایشان دوا میکنند بقذف چیزی که خورده اند قرشی و سدیدکازرونی و صاحب شفاء الاسقام نوشته اند که در تخمه و فساد غذا
چون فساد غذا بآروغ ترش یا دخانی یا ثقل معده تنها دریافت گردد مبادرت بقی نمایند و اگر قی بسبب مانعی متعسر باشد یا ثقل بسوی اسفل معده
میل کند تلیین طبیعت بشرب آب قوی الحرارة با اندک سکنجبین نمایند و اگر با آن پانزده درم گلقند افزایند نافع تر و قوی تر باشد و بفتیله مسهل

حمول کنند یا فتیله لیِن تحمل کنانند و چون معده تنگ گردد بعض اشربه مقوی معده مثل شربت سیب بگلاب و اندک مصطکی و شربت غوره و قرص ورد
یا سیب سعیب مثل مصطکی و سنبل و قرنفل و قاقله و عود یا سیب سانج حسب حال استعمال نمایند و مثل روغن ناردین و روغن سفرجل بر معده مالند و ضماد
کنند و سکون و راحت لازم گیرند بعد و در حمام داخل نمایند و بخواب روند و بعد آن تلطیف تدبیر چند روز کنند ابوالحسن سعید گوید که هرگاه تخمه ناشی
از کثرت غذا باشد علاجش تنقیه نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین و آب شبت و بعد قی گلقند عسلی دهند و غذا الطیف مثل شوربای دراج و تیهو
بدهند و اندک شراب کهنه بیاشامند و از کثرت تغذیه پرهیز نمایند و اگر تخمه حادث از رداءت کیفیت غذا باشد معده را از غذا بقی پاک کنند و مسهل بآب
و ابکه دران عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و اگر ازین اصلاح نیابد جوارش عود دهند بجور اندند و غذا مسهل الانهضام مثل زیرباج و تیهو
سازند و اگر تخمه از غلظ غذا حادث گردد آب به یا آب سیب یا اندک شراب برای تقویت معده استعمال نمایند و اگر تخمه حادث بسبب ترکیب مثل تقدم
غالب بر سهل باشد مریض را بنوشیدن آب گرم و شکر چند بار امر کنند یا گلقند عسلی دهند بعد نقای معده بخواب امر نمایند و به بسیار رشدن باید
مستعمل نمایند و در حمام داخل شوند و غذا سهل الانهضام مثل جوزه مرغ بآب حصرم سازند و اندک شراب ریحانی بیاشامند و خواب را طول دهند
ابن الیاس گفته که تخمه اکثر بسبب اطعمه کثیره می باشد باید که قذف آن طعام کنند و آبیکه دران شبت و عسل و نمک جوشانیده باشند بنوشند
ساده و بروغن کنجد بنوشند یا خربزه و بسیار خورند و قی کنند و یک دو روز گرسنه مانند و صبح گلقند ده درم و مصطکی نیم درم خاییده فرو برند و بر گرسنگی صبر کنند
و اگر طبیعت قابض باشد سقمونیا مسهل پنج درم در آب گرم حل کرده بنوشند و حسب قوت در معاودت قی جهد نمایند و اگر قی بسهولت نیاید شهرباران
بخورند و اگر تا دو روز بر گرسنگی صبر نتوانند کرد در آخر روز دوم کزنج با کیان اندک بخورند و تکمید معده بپارچه گرم یا نمد گرم کنند و بر شکم خوابانند
و اگر زمانه تابستان و مریض جوان باشد در آب سرد در آید تا حرارت غریزی بسوی داخل منعطف گردد و تقویت هضم نماید و تمریخ معده بروغن مصطکی
یا بروغن ناردین نمایند و البته آب نباید نوشید +

بطوء نزول طعام از معده و سرعت آن از شکم

شیخ الرئیس نوشته که چیزی از طعام در معده تا قریب از پانزده ساعت در حال صحت و دوازده ساعت باقی میماند بحسب اختلافات اسباب و دوام
و شارح قانون گفته که مقدار معتدل مدت بقای طعام در معده معتدل را در حال صحت با اعتدال شش ساعت است بشهادت تجربه و امتحانات و آن که بسیفند ار رجعت و ثقلت
دیران و جرو طعم او در دهن و در آروغ دلالت میکند و احتباس طعام در معده بسبب بطوء هضم تا آنکه انهضام باید می باشد و اند فاع او بسبب دفع
دافعه عند حصول الهضم و بسبب محرک که دافعه را حرکت میدهد مثل لذع صفرا یا سوداء ترش یا شئی دیگر که مذکور گردد می باشد و نیست چنانکه توهم کرده
کرده که تنگی سبب در احتباس تنگی منفذ اسفل است و اگر همچنین بودی خروج درم و دینار از حلق فرو برده ممکن نبودی و شراب و شیر در معده بلبث نکردی
و آن هر دو در معده ضعیف طفو و قراقر و نفخ نمودی زیرا که قبل از ان منهضم شدی بلکه سبب در نزول طبیعی طعام هضم و قوت معده بر دفع است زیرا که
فلق برای آن بغیر آن از حال طعام چون معده را اذیت عارض نشود و تا آنکه طعام منهضم گردد چه معده صحیح بران مشتمل میگردد و منفذ اسفل او بسیار
تنگ میشود و چون وقت دفع برسد فراخ میگردد و معده چیزی را که دران است بطبیعت مستفرغ خود دفع میکند و چند آنکه هضم استعجال کند نزول عرشش
و اگر درنگ کند نزول دیر نماید تا آنکه بعض اسباب نزول طعام از معده عارض شود و هنوز هضم نگردد از انچه دانستی و مقدار معتدل برای بقای طعام در شکم
خروج او ما بین دوازده ساعت تا بیست و دو ساعت است و طعام بسیار چون منهضم نشود بسبب کثرت او و همچنین آنچه کیفیت او ردی باشد هر واحد
ازین هر دو در معده صحیح قوی واقعه باقی نمی ماند بلکه بسوی اسفل بسرعت مندفع میگردد و گاهی عقب او غلظه و سفه عارض میشود و چون معده ضعیف
باشد طعام آنرا ثقیل گرداند و یا ذی قرحه و شبهه باشد و یا دران خلط لزج مزلق بود و طعام دران بسیار لبث نمیکند و برابر است که ضعف او و قوت ماسکه
یا هاضمه او باشد چه ضعف هضم را ثقل طعام بر معده لازم است و این ثقل بنفسه موجب سرعت نزول است و اگر چه ماسکه فی نفسه قوی باشد و شناخت

علامات این اسباب از انچه در ابواب ماضیه گذشت ممکن ست **علاج** کسی که نزول طعام از معده او دیر نماید و یا طعام بر معده او طافی گردد از علاجش بر پهلوی راست خسپیدن ست که معین بر سرعت نزول طعام از معده هست و اگر چه تنبیت المعونت عجز شم ست و مشی المیلیت و دلک قدمین و کسر ریاح بتناول جوارشات و معاجین کاسر ریاح بران اعانت کند و بقول صاحب کامل طفوی طعام بر فم معده از ضعف قوت دافعه باشد و علاجش احساس ثقل در فم معده و علاجش تناول طعام و تاذی بالغذا ست و علاجش تقویت قوت ممسکه تقویت فم معده و بانچه مناسب او باشد و کسانی که نزول طعام از معده ایشان بعسرت کند قوی از قدما ایشان را ممعودین نامند و متاخرین اسم ممعودین بر کسی اطلاق میکنند که ضعف در معده او باشد و از انچه برای ایشان تجربه کرده اند ضماد آرد حلبه و تخم کتان و عسل ست و ایضا نوشیدن آن و از ین جمله است که بگیرند یک عدد بیضه و سفیده و در نموده زرده آن دران بگذارند و یک ملعقه عسل و دو دانگ نمک سوده دران انداز ند و باهم آمیخته بر خاکستر گرم نهند و حرکت داده باشند تا بریان گردد و بخورند و تا سه روز استعمال نمایند و بالجمله باید که قبل از طعام قوابض بارد استعمال نمایند تنها اگر در انجا مزاج حار باشد و مخلوط بحار اگر مزاج مائل ببرودت بود و واجب ست که بر طعام خواب نمایند و حرکت و ریاضت البته نکنند و اطراف عالی ببندند +

هیضه

مرضی ست که طعام در معده هضم نشود و فاسد گردد و انچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و انچه غلیظ بود باسهال چنانچه سدید کازرونی نوشته که هیضه تغیر غذا در معده هست و تحرک آن برای استفراغ پس ماده صفراوی بسبب لطافت و خفت او بقی خارج میشود و بلغمی بسبب ثقل خود منحدر میشود و باسهال استفراغ می یابد و بدین سبب در هیضه قی و اسهال عارض میگردد و بهر آنکه غذا چون فاسد میشود بعض از ان مستحیل بصفراویت میگردد و بعضی آن بسوی بلغم ردی بالجمله آن حرکت مواد فاسده غیر منهضمه بود که از بدن باز گردد و بعنف و شدت دافعه بقی و اسهال مندفع شود چنانچه شیخ و تابعان او می نویسند که هیضه حرکت مواد فاسد غیر منهضم بسوی انفصال از طریق معده و امعاست از جمیع بسوی آنها از همه بدن از حدت و تختی دافعه بهر آنکه چون اغذیه خوب منهضم نمیشود و مستحیل باخلاط غیر موافقه بدن میگردد و طبیعت تحریک مینماید بدفع آن چون بران ثقل می آرد از جهات با صنات قی مراری و مائی و زنگاری احیانا و با منافت اسهال و هیضه که سبب آن از فساد طعام واحد بود سالمتر از انست که بسبب تواتر فساد بعد فساد باشد و هیضه کردی اول ابتدا الخفت می نماید بعد از ان وجع و مغص در شکم و معا حادث میشود و منبسط و متصاعد میگردد و بسوی معده و بسبب کثرت ایذای انطلاط مراره متحمه بسوی آن در اکثر اسهال و قی مره میباشد و چون آن اخلاط مندفع میشوند بغلیان طبیعت او می نمایند پس بعده باسهال مراری میکنند بعده مائی خالص و مثل حنث می آیند پس گاهی مودی باسهال مثل غساله لحم تازه و سم آن آنکه و بسوی خراطه میگردد و بعده بسوی استرخای نبض و تشنج و عرق بارد و بسوی موت مودی میشود و اصحاب هیضه را عطش بسیاری باشد و هر چند آب بنوشند زود در معده آنها گرم میگردد و جبر تشنگی ایشان را نافع ست و بیشتر ایشان را بطلان نبض بر سبیل غفصه و تاذی و بسبب اعراض فاحشه عارض میشود و چون اعراض سکون یابند نبض عود میکند و هر که را عادت هیضه باشد او را از ان خطر نباشد مثل کسی که معتاد بدان نبود و هیضه صبیان را اکثر افتد و در تابستان و خریف بسبب ضعف هضم و این مرض در فصل بیشتر عارض میگردد و در زمستان و ربیع کمتر حدوث او کسی را بیشتر باشد که آب سرد بسیار بنوشد که غذا را غلیظ را نماید لا سیما در افطار صوم و خربانی و خربزه مهیج هیضه اند و بسیار باشد که هیضه محتبس گردد و بقیه ماده آن بسوی اعضای بول میل کند و در بول سوزش پیدا نماید **جبر جاسف** و ایلاقی گویند که هیضه از امراض حاده و با خطر ست هم قی می آید و هم اسهال و گاه اسهال بدون قی بود لیکن از غثیان خالی نباشد و اصل این مرض سوء الهضم ست و اسباب این سه نوع ست یکی کثرت تناول طعام چنانکه معده از هضم او عاجز باشد دوم تناول طعام بلا ترتیب و در غیر وقت آن چنانکه طعام ثقیل اول خورده شود و از پس آن طعام خفیف و سریع الهضم سخن و بعد از طعام فواکه چون انجیر و زردآلو و خربزه تناول کنند طعام سریع الهضم انهضام یابد و بر سر طعام ثقیل غیر منهضم بایستد و آن را فاسد کند سوم تناول طعام فاسد

که در معده زیاده تر فساد پذیرد و میل وارد گردد و چون طعام در معده فاسد شد هرچه ازان مشابه تر بخلط صفرا باشد بقی برآید و هرچه مشابه تر بخلط بلغم بود
باسهال بیرون آید و احتمال این مرض چون طعام فاسد برآید و ساکن گردد سهل باشد لیکن اگر بعد ازان در معده و امعا سوزش پدید آید و سبب گردد
و استفراغات صفراوی و اسهال مائی حاد بوقوع شود و گاه باشد که اسهال غسالی افتد بکرب و ضعف و ذوبان بدن و نبض ضعیف و صغیر گردد و چشم غائر
شود و صدغ فرو نشیند و بینی باریک و کشیده شود و رنگ رو مشابه برنگ مردگان گردد و دست و پای سرد و ناخنها کبود شود و تشنج در عضلات دست و پا
و ساقها پدید آید و طبیب معالج این مرض ماهر و هشیار و دلیر باید تا از صعوبت مرض نترسد و علاج باز نگیرد و صعوبت این مرض آنست که هرچه بیمار را
دهند زود بقی برآید و تشنگی غالب شود و آب بقی باز گردد و باز تشنه شود و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اعضا سرد گردد و اکثر کسان را این حال
افتاد و اطبا حفظ قوت ایشان نمودند و از مرض بسلامت بیرون آمدند پس طبیب ماهر در همه علامات نظر کند اگرچه نبض ضعیف یابد و قی و تشنج بیند
چون رنگ روی برجای و نفس منتظم باشد خوف نکند و علاج موقوف نماید و این مرض کودکان را بسبب بسیار خوردن اکثر افتد و سلیم تر باشد و آنچه برنگان
و پیران را افتد با خطر باشد خاصة اگر قوی تر و فربه و رنگین و سخت گوشت باشد از بهر آنکه اینچنین کسان مستعد استفراغات صفراوی باشند یعنی در بدن
ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده در حرکت آید جزوی را که متصل آنست جذب مینماید و اخلاط بسبب ضرورت خلا بسوی آن میل کنند و منع آن
ضرر کند و بعضی کسان را هیضه بسیار افتد و دران منفعت یابند و تن ایشان از اخلاط ردی پاک شود و کسانی که مستعد آن نباشند و عادت هیضه نبود
ایشان را اگر یکبار افتد با خطر باشد و علامت ذوبان بدن درین آنست که بول تیز و بسیار آید و لزج و زرد رنگ باشد **مؤلف جامع**
کامل می نویسد که هیضه استفراغ مرار بقی و اسهال ست و آن **یا** از کثرت طعام بود و چون بر معده ثقل آرد و اذیت دهد آنرا پس هرگاه بر دفع آن
قوی گردد اخراج نماید ازان آنچه قریب از فم معده است بقی و آنچه راسب ست باسهال **و یا** از جهت کیفیت ردی در طعام بود خواه لذاع که معده
بسبب اذیت خود بسوی اخراج او خواهش نماید خواه لزج که طعام را ازلاق و اخراج نماید و یا بسبب فساد طعام بنوعی از انواع فساد که احالهٔ او بسوی
مرار نماید پس معده آنرا بسبب اذیت خود دفع نماید از آنچه لطیف طافی در علو معده است بقی و آنچه راسب در اسفل اوست باسهال **و یا** از انصباب خلط
مراری خواه از نفس مراره خواه از عضو دیگر پس لذع کند معده را و آن از خود دفع نماید و استدلال میکنند برین بدانچه خارج میشود از بدن بقی و اسهال
و از کرب و غشی و عطش شدید که بکثرت نوشیدن آب سرد ساکن نمیشود زیرا که آب درین معده بسرعت گرم میشود و ازان تبرید مزیل عطش حاصل نمیگردد
و اذیت این مرض در اول امر اندک بود و چون طعام فاسد استفراغ یابد وجع اشتداد نماید عند خروج خلط حادث از فساد طعام پس لذع میکند معده
و امعا را خلط مراری و حامض که خارج میشود از اسفل و لذع می نماید مری بدانچه اخراج می یابد بقی و بدین جهت معده و امعا متألم میشود و دران هنگام
وجع و کرب و قلق حادث میگردد حتی که غشی ازان عارض میشود و صدغین فرو رود و وجه لاغر و بینی باریک و اطراف سرد و نبض ساقط میگردد
این وقتیست که آفت قوی باشد نزدیک بودن اخلاط مستعد برای فساد در بدن **ابوالحسن** گوید که هیضه حرکت مفرط از معده و برای دفع موذی
ازان بقی و اسهال ست و سببش یا کثرت اغذیه است یا از خلط مراری غلیظ ردی موذی لذاع یا ردائت اغذیه مثل حلوا و چرب **خجندی**
گفته که سبب هیضه در اکثر از تخمه و فساد طعام بسوی مرار یا بسوی برودت و بلغم بود پس طبیعت ازان آنچه لطیف طافی در علو معده باشد بقی دفع نماید
و آنچه راسب در قعر معده باشد باسهال اعراض این مرض کرب و غثیان و تشنگی و قی مراری و اسهال رقیق و مغص و قراقر و صداع و لهیب و احتراق در فم
معده است و گاه این اعراض اشتداد نمایند و در معده و امعا وجع و قلق و اضطراب و تشنج و برد اطراف و عرق سرد و لاغری چهره و باریکی بینی حادث شود
و گاه بسیار مفرط گردد و غشی و سقوط قوت و نبض ازان عارض شود و این عند غلبهٔ اخلاط مستعد بفساد که بسبب فساد طعام فاسد میشوند عارض
میشود و امراو بنوع موت سریع در روز اول و ثانی میگردد **انطاکی** می نویسد که حقیقت هیضه ضعف جمیع قوای معده و امعا سوای دافعه است
و سبب این در اغلب اجتماع اغذیهٔ کثیر مختلف جوهر و فعل و کیفیت در معده و تقدم کثیف بر لطیف که قسر نماید و لطیف منفذ نیابد و فاسد گردد و شرب آب

قبل از هضم و تناول اغذیه چرب مرخی معده و مبطل فعال آن و ضعف حرارت غریزی و سهر مفرط و استعمال فواکه خصوصاً مثل توت و خربزه بالای طعام
مثل لحم یا تناول چیزی از اغذیه که در بلاد مرطوب حار شب گذاشته باشند و شان او استحاله بسوی سمیت باشد مثل او زد علامتش اسهال رقیق متواتر
منغص و تقلب و قراقر و قی و غثیان و صداع و تپ ست و تشنگی خارج از حد و رنگ غور و خلیلی که بغلبه آن فساد موجب شده دلالت کند **الحاصل** طریق حدوث
هیضه چنانست که طعام در معده هضم نشود و فاسد و متغیر گردد و قوت دافعه آنرا حرکت داده دفع نماید و بسبب فساد و تحریک آن مواد فاسد غیر منهضم
مجتمعه در بدن و عروق و بواسطه ضرورت خلا اخلاط صالح موجود در تن نیز بحرکت آیند و بعنف و شدت میل به دفع نمایند پس آنچه سرازیر طبیعت تابع
طبیعت آنرا بسوی فوق یعنی دفع کند و آنچه ارضی غلیظ راسب در قعر معده باشد باسهال برآورده باشد که قی نیاید و جمله ماده بسوی امعا گراید و باسهال
مفرد بیرون آید اما از غثیان هرگز خالی نباشد و اگر هیضه محتبس باشد که نه با آن قی باشد و نه اسهال و اعراض هیضه موجود بود صاحب او نزدیک بهلاک
میگردد و چون طعام فاسد گاهی بصفراویت متغیر میگردد و گاهی ببلغمیت و گاهی بسوداویت لهذا این مرض را بسه قسم بیان نموده اند **یکی آنکه** سببش تغیر
و فساد طعام بصفراویت باشد بسبب شدت حرارت معده و یا حرارت کیفیت طعام و قبول آن مر احتراق را و طبیعت آنرا دفع نماید بجهت آنکه بسبب
فساد و احتراق و حرارت و سمیت بهم رسانیده و معده را ایذا و لذع می نماید و طبیعت حامی بدن بهر طریق که سهل باشد دفع می نماید و چون طعام معده
برآمدن گیرد اثر کیفیت ردیه سمیه آن بقدر شدت و ضعف حرارت و سمیت که با عضا و عروق نموده مواد ی که در بدن و عروق جمع است آنرا نیز
فاسد گردانیده و بتدریج دفع می نماید و با آن قدری از مواد صالح نیز مندفع میگردد زیرا که بجهت ضرورت خلا هر قدر از مواد فاسده که مندفع میگردد
بجای آن قدری مواد صالح می آید و از این سبب ترو شدت و افراط بهلاک میگردانند و این را هیضه صفراوی گویند **دوم آنکه** سببش تغیر طعام
ببرودت و بلغمیت بود که بر معده گرانی آرد و آنرا مستعد سازد پس طبیعت بسبب اذیت جهد میکند در دفع آن و این را هیضه بلغمی نامند **سوم آنکه**
سببش ترجیع و بازگشتن مواد فاسد غیر منهضم بود از بدن بسوی معده و امعا بواسطه غلبه سودا زیرا که همچنانکه غذا از معده و امعا بسوی کبد میرود و از جگر بسایر اعضا
همچنین هرگاه در بدن فاسد گردد که صلاحیت و قابلیت تغذیه بدن نداشته باشد طبیعت بر میگرداند بسوی معده و امعا برای دفع و مخفی نیست که چون
سودا در معده غالب بود غذا هضم جید نیابد با اخلاط غیر موافقه بدن مستحیل گردد و در بدن گرانی آرد پس کیفیت ردی آن اعضا بهت خنند آنرا قبول
ننمایند و بالضرور طبیعت آنرا از جهات بدن دفع کند و این را هیضه سوداوی خوانند **و فرق** درین قسم و دو اقسام سابق آنست که در هر دو قسم اول شرط
که طعام فاسد را که هنوز در معده باشد طبع دفع نماید و بتبع وی اخلاط فاسده و صالحه بدن نیز خروج نماید بخلاف این قسم سوم که درین ترجیع ماده تابع دفع
طعام فاسد معده نیست بلکه طبیعت خاصة در دفع اخلاط که در عروق و جهات بدن ست میکوشد و بدانکه هیضه گاهی از تعفن هوا میباشد که در ان حرارت
صفرا و سودا و یا بلغم مخلوط باینها باشد و این را هیضه وبائی گویند که بمجرد وقوع آن همانوقت یا بعد دو سه گهری بهلاکت می انجامد **و تشخیص** این اقسام
چنان کنند که آنچه از قی و اسهال بیرون آید اگر آن صفراوی بود و دیگر آثار صفرا مثل شدت تشنگی و کرب و غیره یار بود هیضه صفراوی باشد و اگر در قی و اسهال
بلغم برآید و قی ترش آید و آب از دهن سیلان نماید و دیگر آثار بلغم مثل قلت تشنگی و غیر آن یافته شود هیضه بلغمی باشد و اگر سودا برآید و اسهال بافراط باقی کمتر
یا بدون قی بود و چند روز پیش از وقوع هیضه تخمه عارض شده باشد و ریح بسیار در شکم جمع شود و نفخ بود و در ابتدای هیضه بجای ناف درد پیچش افتد و آروغ
ترش آید هیضه سوداوی باشد و اگر دفعةً اسهال صفراوی یا مائی و یا غسالی بد بو و قی زنگاری و گرانی بد بو حادث شود و در اکثر بیک روز منجر بهلاکت گردد و بدن
هر لحظه بکاهد و گوشت همه بدن گداخته شود و چشمها بغور روند و صدغین در ته نشینند و بینی باریک کج شود و ناخنها بلکه تمام بدن کبود گردد و دست و پا سرد شوند
و عرق سرد بدبوناک مثل ماهی گنده آید و تشنج در عضلات دست و پا دران افتد و پوست کف دستها و پایها بلکه همه بدن مرده شود بنوعیکه کسی دستها را تا دیر در آب
دارد و پوست آن بسیر شود و کرب عظیم و شدت تشنگی با سوزش احشا بلکه تمام بدن و گرمی اندرون و سردی ظاهر بدن و غشی و حبس البول لازم شود هیضه وبائی باشد

علاج کلی هیضه

بدانکه درین مرض حکم کلی توجه باخراج تمامی ماده فاسد نمایند و مادام که بعد استفراغ اسراف نیفتد و قوت متحمل باشد بحبس قی و اسهال تعرض ننمایند زیرا که در صورت
حبس ماده و باکثر وتر سمیت آن باعضای رئیسه سرایت میکند و هلاک میگرداند پس معالج را باید که از صعوبت اعراض این مرض نترسد و دفعةً بند نکند که مهلک است
بلکه هرگاه فساد طعام در معده محسوس شود فی الفور مبادرت بقی نمایند از آب نیم گرم و نمک و اگر سکنجبین نیز آمیزند برای اخراج ماده و تقطیع اخلاط معین باشد و اگر
پر مرغ یا کبوتر در حلق فرو برده حرکت دهند در تسهیل قی معین تر باشد و قی مرة بعد اخری بعمل آرند تا آنکه معده از ماده فاسد تمامه پاک شود و بعد استفراغ تام
مسکنات قی و اسهال حسب مزاج مریض و سبب مرض دهند و ایضاً بعد اخراج ماده تحلیل آن بمثل فادزهر معدنی و یا حیوانی و یا نارجیل دریائی و یا جدوار خطائی
و یا پپیتا تنها یا با فلفل سیاه سوده بحسب حرارت و برودت ماده نمایند و حکیم شریف خان در تالیف شریف می نویسند که راقم در هیضه و در دشکم پپیتا بقدر دو ماشه
کم و زیاده در گلاب سائیده استعمال نموده نفع کلی بخشیده بالجمله پپیتا و نارجیل دریائی دفع مواد فاسده و دی و سمی نموده تحلیل باقی میکند و قرص صالح هم سازند
در هیضه و تخمه که عوارض صعب و اذیت مثل شدت عطش و التهاب و قلق و قی رجاری و کراتی نباشد هر دو اسباز دو سرخ تا نیم ماشه با شربت انار و گلقند و گلاب و عرق بادیان
مناسب معمول ست و آخر مید هند هم تقویت حرارت غریزی و هم دفع ماده سمی می نماید و بقول صاحب خلاصه جدوار خطائی بقدر ثلث درم تا نیم درم کوفته زود برد
قی الفور موجب صحت ست و نارجیل دریائی بگلاب سائیده همین حکم دارد و اگر بارچه پلنگیون را بسوزند و خاکستر او با بول آدمی آمیخته بنوشند اگر از هوش
رفته باشد بهوش باز آید و پوست الایچی سفید از یکتوله تا دو توله در گلاب یا آب نیم آثار جوشانیده و صاف نموده نوشیدن بجهت هیضه و حبس قی و اسهال مجرب
و تجربه مولف آدمی درین مرض اثری عظیم دارد گفته اند که اگر مورچه بزرگ سرخ رنگ یا دو دانگ مصطکی صلایه کرده با عسل بخورانند هیضه مرفوع الطبع و اصلاح را
مجرب ست و در جائی که مورچه مذکور بهم نرسد مورچه سیاه بزرگ بدل او نمایند و پوست لیمون در دهن داشتن حابس قی ست و چوب حیات سائیده و همچنین
گلی خوشه کی بقدر شش ماشه سائیده و گدا بیج سر بهوکه دو ماشه با آب سوده بصاحب هیضه دادن نافع ست و اگر بیج کهرنیتی بقدر پنج ماشه با آب سائیده بنوشند
بستر از چوب حیات ست و تریاق افاعی و حب بیخ عشر نیز برای دفع سمیت ماده هیضه بتجربه رسیده و باقی ادویه رافع سمیت ماده و محلل آن در علاج هیضه طفلی
مسطور گردد و برای درد معده بعد هیضه پپیتا یک سرخ جدوار دو سرخ بعرق کیوره یا گلاب سوده شربت انار شیرین دو توله داخل کرده بنوشند بالجمله هیضه
از هر سبب که باشد صاحب آن را از هیچ حرکت نشاید کرد و هر چیز که در آن غذائیت باشد نباید خورد و خفته مانند بهتر آنکه درین مرض هیچ علاج مثل ساکن ماندن و نا خوردن و خفتن نیست اگر
تواند بخوابد و خفته باید داشت اما فاسد ساکن بامد باشد که خواب گرفت هر حیله که خواب آید و ربود و تمام طلا و شربا بکار برند که اطراف و اطراف آن و دانه عوض گلاب عرق بادیان یا عرق بادام
بدهند و گلاب درین مرض فائده عظیم دارد و اگر قی افراط کند مقویات حابسه مثل نارجیل دریائی و زهر مهره و طباشیر و پوست بیرون پسته و اقاقیا و بود و دینه و کوز
مدبر و سیب و شربت انار و سیب و به اکثار کنند و بر معده زعفران و گل ارمنی و گلنار و آس و سک و صندل و اقاقیا و سماق و پوست انار و پست جو و آب به
و سیب و شگوفه انگور ضماد سازند حسب مزاج بعمل آرند و بقول گیلانی صالح ترین ادویه برای هیضه آنست که بگیرند آب انار ترش یک جزو و آب نعناع ثلث جزو و بجوشانند
تا بقوام آید و بنوشانند و اصل در علاج هیضه تقلیل غذا است تا آمدن خواب و حمام اگر قی مفرط نباشد و اگر در هیضه اسهال فقط باشد حمام بسیار نیکوست
بسبب جذب ماده بسوی خارج و تناول جوارشات مقوی معده مثل جوارش حب الرمان یا سفرجلی ممسک و سکنجبین سفرجلی گاهی حامض و گاهی مقوی و قلت
شرب آب و اگر ضرورت بسوی آن داعی باشد یکدو بار بسیار سرد بنوشانند و ایضاً برای حبس قی بالای ناف محجمه نهند و بخواب امر کنند و محجمه بدست بگیرند
حتی که آن موضع ورم کند و بسوی آن چیزی از خلط منصب گردد و اگر بسبب محجمه خواب منقطع گردد ساعتی بردارند تا که آن موضع هوای سرد برسد و راحت بیابد
و خواب آید و در تشنج و غشی که در هیضه افتد جوز بوا سوده در روغن کنجد آمیخته بیگرم را اطراف و بدن مالیدن اثر تام دارد و ایضاً اگر سردی اطراف و تنفس
بسر حد غشی رسد مثرودیطوس و یا تریاق فاروق بقدر دو دانگ با گلاب بنوشانند و بعد از آن که هیضه ساکن شود تا وقتیکه قوت بحال آید غذا اکثر رقیق الطبیعه
و مناسب تر خورد و شربت نبات و آب بسیار سرد و زعفران و مغز فلوس و روغن وغیره مرخیات در هیضه ممنوع ست **بعضی متاخرین** می نویسند
که اگر در دوران خواب بهوا بانیدن بطلخهای منومه سعی بلیغ کنند و خواب بعد قرار طبع و قلت اعراض بهترین مسکنات ست اما اگر از قسم هذیان و خیالات و نسیان

وخوف غشی چیزی باقی باشد مادام که تمام قرار نشود نباید خفت و در رفع آن عرض باید کوشید و مالیدن عضلات اطراف و ترسانیدن حکیما رسگی
باواز شدید و همچنین متعجب ساختن درین باب بسی نافع و مجرب است و کذالک شمیدن عطرهای مناسبه و اما در حالت وقوع تشنج و احتباس بول پارچه بافته در ته
کرده در روغن قسط تر نموده بر پس گردن و عضلات دست و پا نهند و قیروطی گرم بر کمرگاه و مثانه نیم گرم بمالند و گل پلاس برگ قنب بر دو پاره تا آب جوش کرده
بر عانه بر بندند و از بنفشه و اکلیل و بابونه و تخم شبت و عنب الثعلب هر یک سه توله برگ کرنب و نبات ننگا هر یک نه توله جوش کرده اکما بنمایند و شیره تخم خربزه
و قرطم و خیارین و خار خسک هر یک نه ماشه و شربت بزوری چهار توله بتکرار دهند تا بول بگشاید و اما در سدر و دوار و وقوع زحیر و مغص بمعالجه که آنها رجوع نمایند
که به مقام هر یک مسطور است و اگر غشی واقع شود بهر حیله تحریک قی کنند و اطراف و بینی و گوش و میان پشت او را سخت بمالند و موی سر و مژه و پیشانی بوجه بر کشند
و شربت مسکی یا دوا المسک بماء اللحم ساده در حلق چکانند و یا تنها مشک یک ماشه در گلاب و کیوره هر یک دو توله اندک اندک بچکانند و اما در وقوع فواق تند
رجوع فرمایند که بباید گلاب و قرنفل و شراب ریحانی هر یک یک نیم توله ماء اللحم پنج توله دهند که عظیم الاثر است و هرگاه که اعراض شکسته گردند علت تسکین یابند مریض را
هیچ غذا ندهند و خفته و خاموش در استراحت دارند و اندکی از حافظ الصحت و یا مدید العمر خورانند تا بر خواب و بر تسکین اخلاط اعانت نماید و اگر گرسنگی و تشنگی شدید لیکن
وحشت بهم نرسد و چون اشتهای طعام نیکو پدید آید و خواهند که غذا دهند باید که اندکی از آنچه مقوی معده و خفیف و سریع الهضم باشد مانند شوربای یخنی مرغ بنان دو ده
دهند و بالایش جوز الطیب یک دو ماشه در گلقند پنج درم خورانند و یا پوست بلیله زرد و بلیله بانمک لاهوری در دهان دارند و از آب سرد شکم سیر یکبارگی خوردن
تا مدت یک هفته و اقل تا سه روز اجتناب ورزند و ایضاً از خوردن چیزهای دیر هضم و محرک اخلاط چون هریسه و بیشتر مرغ و خربزه و تیز میهای مفسد معده و شوربا
بسیار و غوره و شراب و امثال اینها پرهیز باشند و اگر جماع عادت باشد بعد یک هفته اجازت دهند لیکن در غیر وقت امتلا و خلو و تناول همه اقسام شیرینیها و میوه‌ها که باید طلب
چون سیب به و امرود و انگور و ناشپاتی و خربزه و هندوانه و آلو و شفتالوی شیرین و زرد آلو و آلو بالو و توت سیاه و سفید و نقوعات حلوا و اغذیه لزجه چون هریسه
و کله پاچه و چنگال ماهی و حلوای خرمی و طعامهای پر روغن مثل پلاو و مطنجن و مزعفر و اغذیه لبنیه چون حلبه و شیر برنج و فالوده و نوشیدن آب سرد مفرط معده
و بر ضعف آن اعانت نماید و زعفران بالخاصیت بمعده اهل هیضه مضرت و هم آنچه در بطلان اشتها گفته آید در اینجا نافع بود و کذا اکثر ریاضات و در آب سرد فرو رفتن
و در هوای سرد ساکن بودن و آب چشمها نوشیدن **شیخ الرئیس** و مولف جامع می‌نویسند که برای هیضه تدبیری در ابتدای حرکت آن و تدبیری در وسط حرکت آن
و تدبیری هنگام هیجان ردی و عصیان خبیث و حرکت اعراض مخوفه آن مخصوص است یعنی در هیضه تدبیر در حالات ثلثه اعنی ابتدا و اشتداد و انتها خاص است
اما در ابتدا چون علامات هیضه ظاهر شود یعنی تغیر آروغ از حال خود شروع کند و در معده ثقل و در امعا نخس محسوس گردد و با آن غثیان یا تهوع باشد
واجب است که بران چیزی از غذا البته تناول ننمایند و نه بعد ازان مگر عند خوف سقوط قوت که در آن حالت تدبیر او بدانچه مذکور گردد باید کرد پس اولی چیزی که عمل
در آن سزاوار است آن تدارک شیء فاسد بقی بود اگر طعام هنوز قریب از فوق و طافی باشد و اگر چنین نباشد مناسب بود ابتلاع او بدانچه انحدار او نماید از لینات
شکم نماید و قی و ملین بمقتضای آن باشد که باخراج آن شاید غیر آنکه زیاده بران باشی قریب ازان اخراج نماید و باید که بچیزی قی کشند که دران ارخای معده
و اضعاف قوت آن نباشد مثل آنکه در روغن کنجد و مثل روغن زیتون و آب گرم ست و دران چیزی تغذیه هم نباشد مثل ماء العسل و سکنجبین سکنجبین بگرم و بهیضه
هیضه مفتقر بضد تغذیه اند مگر بضرورت بلکه بمثل آب گرم تنها یا مع اندک بوره ارمنی یا نمک نفطی یا آب گرم مع زیره قلیل قی باید کرد و کذلک اگر از خود قی آید لیکن
راه تهوع ابتدا دهد در اینجا نیز این علاج نمایند چه بقراط ذکر کرده که قی گاهی بقی و اسهال منع میشود و گاهی قی منع میگردد باسهال و اسهال بقی و واجب است که اسهال ان
بمسهول ضعیف از ترنجبین و شکر و نمک باشد یا بحقنه ضعیف از آب چقندر ربع رطل و شصت درم و بورق اندک مقدار مثقال و شکر سرخ بقدر ده درم و روغن گل یا کنجد بمقدار
هفت مثقال یا بخوردن مشک بکموی که آن در اینجا بسیار نافع است **و اما در اشتداد** چون قی افراط نماید بوضع محاجم بلا شرط بر شکم حبس او نمایند و بسا ست
که احتیاج به بستن اطراف افتد و بر شکم بضمادی گو اکه غیر قابضه طلا نمایند و اگر حرارت قوی نباشد بدواء الطین نیشاپوری علاج کنند بعد ازان باید که رعایت
چیزی نمایند که خارج میشود پس ما دامیکه کیلوس یا شبیه بان خارج گردد بوجهی از وجوه البته حبس او جایز نیست که دران خطر عظیم ست چنانچه بعضی مردم را دیدم

که معدهٔ ایشان محتبس گردیده و تنقیه نمی آمد و نه اسهال مهان روزها که شنیده که اکثر کسان را دیده شد که بر اتفاقی و اسهال افراط شود و ازین مرض سالم نشود
و چون از آن تغیر فاحش یابد و اعراض خبیثه مخوفه هیجان نماید و تشنج خراطین از جا متری یا مانند آن از آنچه مضعف قوت باشد خارج شود و در نبض اثر کند که آنرا
ستواتر بر غیر اعتدال و متخفض گرداند و در بدن هزال و در عرق مثل تشنج ظاهر گردد دران هنگام حبس باحتیاط واجب است و گاهی تشنگی تب حادث میشود
و آن دلالت میکند بر آنکه اسهال بسوی مادهٔ صالح و تیج منتقل گردیده و پس باید که در حبس و استعانت بر ربوب قابضه نمایند و گاهی مثل نعناع خوشبوی بهار نارنج
و اگر آنرا قی کنند اعاده نمایند و اندک اندک دهند و خورانیدن ادویهٔ قابضه و ربوب قابضه بسبب قذف آنها موقوف نباید کرد بلکه تکرار آن بر ایشان واجب است
و از دوائی بعد دوائی دیگر نقل نمایند و گلاب گرم کرده مقوی معدهٔ آنها است و مرض ایشان را دفع دو واجب است که دران ربوب چندان ترشی نباشد که لذع
معده نماید و معاون ماده گردد و در تیج افزاید بلکه اگر دران ترشی غالب بود چیزی که از جنس مسهل یا مقی نباشد کسر حموضت آن نمایند و حموضات در تیج
می اندازند و همچنین از اشربه آنچه شدید البرودت بالفعل باشد لباست که ایشان را موافق نمی افتد زیرا که قرع معده می نماید و اکثر آنچه مثل و موافق معده
صفراوی ست پس باید که بتجربهٔ حال قبول آنها برای او نمایند و شربت انار منعنع برای ایشان بهترست که آنها منع می کند و گاهی آب انار ترش گاهی دران
چیزی از طین خوشبو ماکول داخل میکنند و اکثر از ایشان چون آب قوی الحرارة بنوشند قوت او و عرق آنها منتشر میگردد و پس مواد منصب بسوی عروق
رومیشود و واجب است که کمادات و مروخات اندادبان که دران تقویت و قبض و تسخین لطیف باشد مثل روغن ناردین و سوسن و نرگس و روغن گل بر شکم
استعمال نمایند و روغن که دران مصطکی جوشانیده باشند مروخ جید ست برای ایشان و خصوصا کسی را که معدهٔ او بر طعام غلیظ باشد و مفاصل و عضلات را
در تابستان مثل روغن گل خوشبو و مثل روغن بنفشه با اندک موم نمایند و در زمستان روغن ناردین و موم اندک و تضمید معدهٔ ایشان با ضمد قابضه مبرده
شدید التقبیض که دران قدری عطریت باشد باید کرد و چون خوف واجب کند که معده را منع نمایند و هرآنچه استفراغ او واجب است از طعام فاسد یا خلط ردی
که هیچ مستفرغ نشده باشد پس واجب است که بعد او تغذیه با غذیه که ساکن نمایند یا بعد ایام بدانچه لائق او باشد استفراغ او کنند و چون صاحب معده از نوشانیدن
و ضماد کردن بدانچه مذکور شد علاج نشود باید که حیله در خواب آوردن او بر بستر نرم حیلهای خواب آور نوبتا و گهواره و استعمال خنیف نمایند و موضع اجای باشد
که دران روشنی بسیار نبود و برودت هم نباشد زیرا که برودت اخلاط ایشان را بسوی داخل دفع می نماید و حاجت طبیب بجذب او طرف خارج ست و اگر نبض
بعسر شروع کند و چیزی از اثر تشنج یا فواق ببینند مبادرت بنوشانیدن قدری شراب ریحانی که دران قبض باشد مع آب برد کعک یا مغز نان سپید گرم کرده نمایند
و اگر احتیاج بسوی تقویت زیادتر ازین افتد بگیرند گوشت نرم بسیار از طیر و حمل و بکوبند و در دیگ کرده چندان بپزند که مائیت او جاری شود و بعده خوب بیفشارند و آن
آب افشرده را قدری بپزند و بچیزی از آب فواکه بارد ترش سازند و بهترین آنها انار مخوش و به است و بعضی با آن قدری از شراب می آمیزند و بنوشانند
و اگر دران اندک نان بالند باکی نیست و بعده بران خواب نمایند و چون اشتها یابند اگر انگور و تیج تمام آن خائیده اندک بجوزند هم مضایقه ندارد و اگر در معدهٔ آنها
چیزی نایستد و میل بقی نماید بر اسفل شکم قریب بنات محجمهٔ بزرگ بلا شرط گذارند و اگر بران نمانند ما بین کتفین و گاهی بر اسفل نهند و اگر خواب آوردن نیز ممکن بود
صواب باشد و اگر میل بقوت بسوی اسفل باشد بازو و ساعدها بسته بندد و خواب آرند اگر ممکن باشد و چون وجع محجمه یا عصابه بر بعض اعضا ایشان کنند اعاده آن بر دو
بران نمایند و تغیر نهند آن بسر دو تا آنکه امن شده و عضلات قی در انحدار شروع کند یا حرکت انحدار در اسهال ساکن گردد پس دران توقف اندک اندک از غذا آن
نمایند و اگر چنان باشد که چیزی قبول نکند بلکه اسهال نماید و تغذیه او میان قوابض و میان آنچه دران تخدیری باشد جمع کنند مثل نشاسته بریان که در طبیخ خشخاش
داخل کنند و بران سک مسک انداز ند و دران شیرینی داخل نمایند چه لباست که شیرینی سبب کراهت و آلام و اسهال میشود و چون مثل این داده شود بران
خواب نمایند و اگر در انجا قی باشد عقب او ملعقهٔ شربت انار منعنع یا رب او بدهند و اگر اسهال باشد تقدیم حب سفرجل قابض و زعرور و امرود و سیب بنجم
و بعد بران کنند و عطش ایشان مثل پست سیب با آب انار بشکنند و باید که روائح طیبه قویه از ایشان دور ندارند بتجربه آنها که اگر از آن تقلب
حرکت کند بسوی غیر او متوجه شوند و گاه بعض ایشان بوی نان را مکروه میدارند و گاه بعض آنها بان لذت می یابند و کنانکه از شراب شوربا و همچنین لحم مخوکه

و دوا با آنکه خواه کرد اکثر آنها قبول می نمایند و واجب است که چیزی از طعام بخورانند تا آنکه تهوع سابق تسکین شود و اگر قبل از تناول ماده گرسنه شوند غذا دهند بلکه گاهی طعام داخل نمایند و بر سر آنها آب نیم گرم بریزند بعده خارج شوند و مکث ننمایند و اگر تشنج ظاهر گردد بر مفاصل قیروطیات نرم مانند روغن استعمال کنند و در شنا بر دهن نمایند و سر و سینه بر دهن گل و بنفشه بسازند و گاهی بران پارچه در روغنهای مرطب لیس و در تربیت آلوده بپوشند و واجب است که عنایت تقلیب ننمایند تا موضع نگردد و عضل محرک می قبل بسوی فوق بتغییر وضع ستر حی نگردد و اما در انتها چون نائرهٔ هیضه ساکن گردد و تحرک باشد پیدا شود چیزی از ربوب قابض بیاشامند و در حمام برفق داخل شوند و لبث زیاده دران ننمایند بلکه آنقدر که بعض رطوبت حمام اکتساب کنند پس علاج نمایند و غذا قلیل خفیف حسن الکیموس خورانیده و آسایش دهند و نگذارند که بسیار آب بنوشند و میان آب شراب فرق ننمایند و طعام قابض بخورند و بعد ازان تدبیر تقویت معده که آنها مثل قرص ورد و صغیر و کبیر و مثل گلقند و طباشیر و مثل خوری کنند و بسیار باشد که حمام سبب انتشار اخلاط و مادهٔ هیضه میشود و جذب بسیار میکند در امعاء و میل می نماید بسوی اعضا

انطاکی گوید که نظر درین مرض بحسب اختلاف اقسام آن حکمت میباشد و اقسام بیان آن چهار است بحسب اخلاط اربعه لیکن هیضهٔ دموی کمتر گشته بلکه قوی وجود خون در هیضه منع کرده اند و حق آنست که آن جائز است و اگرچه خون تنها باشد و طریق علاج درین هنگام فصد قیفال و در اسهال خون است و باسلیق در ثانی آن و در غیر دموی اقتضای اخراج مواد دیگر و اسهال هرگاه که حب اول و ثانی مریض است بعد ازان تقمیه شکم و دلک اطراف باین ضماد سفرجل آس عدس مقشر هر واحد یک جزو و انار ترش صندل تخم کاسنی گلنار آرد جو هر واحد نیم جزو مازو برگ حنا هر واحد ربع جزو در سرکه سرشته ضماد کنند و گاهی این ادویه برای نطول جوشانیده میدهند و جهت برای تسکین می پزند بعد ازان این مطبوخ بشربت غوره یا شربت حب الآس شیرین کرده بنوشانند کشنیز خشک کف نمک لیمون هر واحد یک جزو صندل ابیض هر واحد نیم جزو صعتر سماق زیره هر واحد ربع جزو و نعناع عناب هر واحد مثل مجموع خوب جوشانیده استعمال کنند و این ضماد و مطبوخ مذکور هر دو از ترکیب مجرب مولف در علاج این مرض بعد ازان اطراف را با آب و سرکه بشویند و لعاب الیه محلول در گلاب و آب آس بمالند و این هر دو را من استخراج کرده ام و صحیح یافتم و اگر بعد ازین غشی و خفقان ظاهر شود گل مختوم و سیر دو آب که در گل کرده بشربت لیمون و سیب و بیرین ساخته بنوشانند و درین مادهٔ لطیف حقیف که شان او حرارت است و در اسهال کیفیت آتشیں که شان او برودت است بسوی آید پس اگر صداع و هیجان و لذع و خشکی و تشنگی دریابند شربت بنفشه و آب عناب و آلو بخارا و گاو زبان بدهند و اگر ثقل و ضعف و قرار و سعال کنند سکونی و جوارش فلافل و سطکی بدهند و اگر هر دو امر باهم یابند ترکیب علاج کنند و اهم را مقدم دارند و هرگاه بعد ازان سقوط قوت گردد مفرحات مثل معجون مشک و عنبر و شربت ابریشم بدهند و باقی مناسبات علاج تخمه مسطور است

علاج هیضهٔ صفراوی

بهتر تنقیهٔ مادهٔ فاسده آنست که آب نیم گرم بسیار و سکنجبین قی کنند و یا خاکستر هسنگ شسته کرده در آب یا در عرق کاسنی جوشانیده و یا آب برگ کاسنی دیا کاسنی و در آب جوشانیده مالیده صاف کرده و دران خاکستر جوشانیده مکرر نوشانیده قی کنانند و از سر پر یا کبوتر حرکت دهند و تا وقتیکه علامات وجود ماده و اثر کرب و قلق و غثیان موجود باشد دست از قی باز ندارند و هر وقت که قلق و اضطراب ظاهر نماید فوراً قی نمایند تا آنکه مادهٔ فاسده بتمامه برآید و مریض از کرب و قلق باز ماند و هنگام تشنگی عوض آب برگ گلاب افشاره و رزنبا اگر قدری سکنجبین آمیزند بتقطیع اخلاط و ازالهٔ حدت آن اعانت کند و آشامیدن آب لال تمر هندی با اندک شیرینی نیز مفید است و گویند که اگر در اثنای غثیان آب سرد بدهند تعلیل حدت ماده میکند و نزد مولف تا وقتیکه ماده موجود باشد آب فاتر مناسب است و آب شدید البرد ممنوع و اگر اندک قی شده غشی پدید آید و نبانها بر هم گشته باید که شانها و پاها غمزه و مشمومات مناسبه بکار برند و نارجیل دریائی و عود صلیب و جدوار خطائی بقدر نیم ماشه گلاب ساییده در حلق چکانند که فائده بلیغ می نماید و همچنین تریاق فاروق و پپیتا چون بقدر یک ماشه در گلاب ساییده بدهند نیز فائده میکند و ناریل دریائی بگلاب سوده در حلق چکانیدن و پر مرغ در حلق فرو برده قی کنانیدن نیز از ازالهٔ غشی مجرب رسیده و حکیم اجمل خان در بعض تصانیف خود می نویسند که در هیضه گاهی سبب غشی دیدهٔ اطراف توجه الحرارة و مواد فاسده بسوی قلب میباشد پس روح از بدن بسوی قلب میگریزد تا اذیت ازان دفع گردد و گاهی درین حالت رنگ ساری بسر و بدن مثل رنگ میت میشود و درین هنگام معالجه بوضع محاجم بر پاها و تشمیم اشیای خوشبو و جدوار و امساک یا توتیات محلول در گلاب و بید مشک باید کرد و گاهی جوهر کافور نیل دریائی اندک مخلوط درین آبهای نمایند نفع عجیب می بخشد و مصنف خلاصة الحکمت می گوید که در هیضه اگر غشی و بیهوشی عارض گردد و نبضها

برهم افتد بحدیکه مطلق باز نگردد و گر گلاب و یا چیزی در حلق او توان ریخت ناچار فصد باسلیق یا اکحل هر کدام که خوب نمایان باشد بگیرند و قدری خون برآرند تا
بهوش آید بعد ازوی تنبیه نمایند و زیاده خون نگیرند و صاحب خلاصة العلاج نوشته که بجهت غشی و بیهوشی که اکثر درین علت عارض میگردد قطعه آهن را بآتش
سرخ نموده بفاصله یک وجب برابر روی مریض نگاه دارند و سه چهار عدد لیموی کاغذی را بریده بران آهن پاره بیفشارند چنانچه قطره قطره بر آن فرو چکد افاقه
حاصل آید بالجمله هرگاه نقای بدن از ماده حاصل گردد و استفراغ از حد درگذرد دران وقت بتسکین آن کوشند و شربت انار و سکنجبین و یا شربت بهی و رب آن
و یا رب انار ترش در گلاب حل کرده بنوشانند و زهر مهره خطائی را در گلاب بید مشک حل کرده شربت انار ممزوج بآن افزوده در تسکین قی تاثیر عجیب است و گاهی
طباشیر و پوست بیرون پسته می افزایند و شربت لیمو عوض شربت انار میکنند و یا بشربت انار منعنع و شربت سفرجل رمانی دهند و یا باگل قند ...
بدهند و یا حب کولا با شیره کسیر و یا آب سماق که در سنگ تاب جوشیده باشد داد و گاهی شربت زرشک لعوق آن و سکنجبین رمانی و شربت سیب استعمال نمایند
و رب انارین و شربت انارین منعنع و شربت حب الآس در تسکین قی و اسهال سخت سودمند است و اگر تشنگی تسکین نیابد انار دانه ترش را بگلاب شیر کشیده
و طباشیر بران پاشیده یا بدون طباشیر جرعه جرعه بدهند گاهی هنگام شدت عطش بعد استفراغ آب سرد ... دهند بقول داؤد اگر درینجا حرارت شدید باشد و اعراض آن
بران گواهی دهد شیره تخم خرفه بنوشانند و عصاره خرفه مع صندل در سرکه سائیده بر معده ضماد نمایند و چون یکدرم طباشیر بآب انار بدهند قی و اسهال
را اندک مدت قطع کنند و اسفنج را بعد فیه سپرده بر معده ضماد کنند و صندل بگلاب ببویند و هرگاه قلق و اضطراب و سدر و دوار و سرخی چشم و یا فواق
از سبب انصباب ماده رونماید فی الفور قی کنانند و بعد از قی متصل دوای مسکن مثل فاد زهر و طباشیر و زرشک و صندل و انار دانه ترش و دانه هیل
و تخم حماض و مغز تخم لیموی کاغذی حسب حاجت دهند و اگر دوای رقیق لیقی باز گردد طباشیر و زهر مهره سوده و زرشک و انار دانه ترش و دانه هیل سائیده
در شربت انار ترش یا شربت لیمو آمیخته بطور لعوق بلیسانند و زرشک و صندل و کافور در گلاب سوده بر معده و قلب نهند و گویند که اگر قی ساکن نشود
در آب اندک کعک سوده یا نان خشک در تنور یا انار دانه سوده قدری آمیخته اندک اندک دهند و هر وقت که قی شود اعاده او مره بعد اخری نمایند
تا آنکه قی ساکن گردد و بلع آب کنند مضغ و مضغ قرص کنند یا خورانیدن او رب انار بسیار نافع است یا قرص الطین بدهند و بقول جالینوس قرص حب الآس
سترا انست و امتصاص فواکه قابضه مثل سیب و سنجد و امرود و بهی نافع و ضماد شکم بسفرجل و شکوفه انگور و لحیة التیس و سماق و گلنار و پوست انار و پسته
و صندل و گل سرخ و کافور و مشک در گلاب سائیده و پاشیدن آب سرد و مسکن او و انداختن برگ بید و گل سرخ و بنفشه و آس و نیلوفر و سیب و مورد بران
و غذا ماء اللحم کدوان ربوب قابضه مذکور داخل کرده باشند و یا تغذیه ببیضه که در سرکه جوشانیده و انار دانه یا برگ آس یا سماق بران پاشیده باشند یا خوردن
پسته و یا پست کنار یا پست انار دانه سودمند است و مصوص از گوشت هر طائر که باشد و کذا کرویا هر برای ایشان نافع و در صورت کثرت ضعف
و غشی ماء اللحم و شربت فواکه ترش در حلق چکانند تو جو شراب یا ماء اللحم کدوان دواء المسک بارد داخل کرده باشند نیز بقول ابن سرافیون مفید است و از
حیلهای جید جوزه مرغ بریان شگافته بویانیدن است و بقول بعض متاخرین غساله برنج ساختن آب را بجهت تسکین قی مفید است و اگر حرارت
بدرجه اتم بود و قی بند شود قرص کافور و شربت لیمو یا انار ترش سرشته بلیسند و در تسکین هیضه شدید الحرارت نوشیدن آب لیمو حکم اکسیر دارد و پوست بیرون
طباشیر دانه هیل هر واحد یکماشه سوده در شربت انار یکتوله آمیخته خورانیدن بعد نقای ماده در هیضه صفراوی نافع است و کذا سبزی کنول گته ...
زرشک پوست سماق طباشیر کشنیز مقشر هر واحد یکماشه در شربت انار شیرین یکتوله فرو بردن اطراف به آب سرد و اکثر قی و اسهال را فی الحال بند میکنند
و سفوف خشکه کنار درین باب شدید النفع است و چون مرض انقطاع پذیرد و قی بیمار را از اغذیه معهوده باز دارند و بتدریج بعادت خودش باز آرند و عند ضعف
ماء اللحم سماق و انار دانه و زرشک بدهند و حتی الوسع درین قسم هیضه از ادویه حاره مثل پیپل و زنجبیل و پودینه و غیر آن اجتناب نمایند تعلیم هرگاه قی
و اسهال منقطع گردد و در امعا هنوز ماده موجود بود و ازان تکلیفی ماند گردد و ملینی بارد مثل آلو بخارا و گل سرخ و شمش و مویز و تمر هندی و شربت ورد کرر و گلقند و ترنجبین و شیرخشت باید داد
و یا آب تمر هندی سه توله گلاب ده توله گلقند چهار توله بدهند و یا شربت ورد کرر و سکنجبین ساده و گلقند و عرق بادیان و گلاب بدهند تا ماده باقی برآمده نجات یابد ...

اجابت بنفشہ مفید گلقند چہار تولہ عرق بادیان عرق نعناع تعلب کیسرنج ترنج گلاب چہار تولہ مالیدہ صاف کردہ سکنجبین سادہ دو تولہ داخل کردہ بدہند بالجملہ اسہال ہیضہ
وسوء ہضم و فتنہ بند نباید کرد بلکہ اگر بند شود ملین باید داد مگر بشرط افراط آن برای قبض صلاح استعمال طباشیر سودہ بتوشند امدی سادہ سرشتہ باشیر داز اسپغول
وشیرۂ تخم خرفہ و گلاب و شربت انار معمول ست ایضا درین باب جوارش انارین یا عود ترش یا مصطگی یا آملہ مربی یا عود و طباشیر سر و بعد یکماشہ سودہ بگلقند
یکتولہ سرشتہ ہمراہ شیرجات معمول و اگر بعد ہیضہ صداع و سوزش خلش معدہ و خشکی و تشنگی باقی باشد آب عناب و آلوبخارا ہمراہ شربت بنفشہ دہند و اگر
تعلق قراقر و مغص دریابند بجوارش مصطگی وکوئی علاج نمایند و اگر ہر دو امر موجود باشند در علاج نیز ترکیب دہند و ہرگاہ بعد از ہیضہ ضعف و سقوط قوت
لاحق شود یا قوتہای مقوی حسب حاجت بعمل آرند و دوا المسک بارد و شربت ابریشم مرتب سازند و اگر بعد دو سہ روز از انقضای ہیضہ زکام ترش
شود حنا سبز دانہ الاچی سفید چہار ماشہ جوشانیدہ و شیرۂ تخم کاہو شش ماشہ گلقند دو تولہ و یا بہدانہ سہ ماشہ گلقند دو تولہ جوشانیدہ بدہند بالجملہ بعد اخراج
مواد تخمہ و ہیضہ تقویت معدہ و احشا ضرورست اگر مرخیات برای انزلاق ثقل و یا مغریات برای تلیین صدر و نزلہ و سرفہ حاجت افتد ہمراہ مقویات
معدہ و دفع مادہ آن باید داد و باقی تدبیر از علاج کلی ہیضہ کہ مذکور شد ادویہ مرکبہ و اقوال حذاق کہ مسطور میگردد حسب حاجت اخذ کنند
ذکر ادویہ مرکبہ کہ در ہیضۂ صفراوی معمول ست **حب ہیضہ** کہ بجہت حبس ہیضہ و رفع سمیت آن معمول نارنگی را ہمین نوع درست بگذارند تا بوئیدہ
گردد و خشک شود وقت حاجت با پوست و مغز و تخم باریک بسایند بگلاب حبہا بقدر نخود و بندند خوراک از دو حب تا پنج حب بعد از انقای معدہ بقی
یا اسہال یا بخود بخود افراط آن فرو برند **نوع دیگر** از مجربات حکمای فرنگ کہ بجہت حبس قی و اسہال و رفع حدت و سمیت مادہ استعمال می نمایند
زیتون کافور انگوزہ ہر سہ مساوی حل سازند کہ یکذات شود پس حبہا بقدر نخود کوچک بستہ یکیک حب در آخر ہیضہ بدہند **رب انارین** کہ در تسکین ہیضہ
بکار آید آب انار شیرین آب انار ترش ہر یک یک آثار در دیگ سنگین یا مسی قلعی دار بجوشانند تا نصف باند یک آثار قند سفید داخل کردہ بقوام آرند و اگر
عود خام و آملہ منقی ہر یک چہار درم داخل کردہ بجوشانند پس صاف کردہ قند داخل نمودہ قوام نمایند در حبس قوی تر گردد **سفوف خستہ کنار**
کہ در ہیضہ برای حبس اسہال مید ہند دانہ ہیل مغز خستہ کنار صندل سفید کشنیز مقشر طباشیر پوست درخت ڈہال برنج ساٹھی ہر یک
یکدام انار دانہ ترش چہار دام سفوف ساختہ بشربت انار منعنع بدہند **سکنجبین سادہ** کہ در دفع صفرا و بلغم نماید و در اکثر امراض معدہ مستعمل قند سفید
یک آثار در دیگ کنند و یا دو آثار سرکہ صاف بران ریزند و بقوام آورند و یک اوقیہ گلاب بر سر آن ریختہ فرود گیرند و اگر عسل بجای قند اندازند سکنجبین عسلی
شود و اگر عوض سرکہ آب لیمو اندازند شربت لیمو کہ معروف بسکنجبین لیموست خواہد شد و طریق ساختن شربت خماص و نارنج نیز چنین باشد
شربت انارین منعنع کہ در تسکین ہیضہ نفع دارد آب انار شیرین آب انار ترش ہر یک یک رطل یکجوش دادہ شب بگذارند و صبح آب صاف ان گرفتہ با آتش ملایم بجوشانند
تا بنصف رسد پس آب نعناع تازہ صاف نمودہ نیم رطل شکر سفید یکرطل داخل کردہ بقوام آرند **شربت انار ترش منعنع** کہ در تسکین قی و غثیان
و منع اسہال صفراوی مجرب و مفتح سدہ آب انار ترش یک رطل قند سفید یکنیم رطل آب نعنع معصور نیم رطل باہم آمیختہ بقوام شربت آرند **شربت حب الآس**
کہ مسکن ہیضہ ست حب الآس تنہ جزو کوفتہ بجوشانند تا مہرا شود و صاف نمودہ قند سفید دو جزو اضافہ کردہ بقوام آرند **شربت سفرجلی رمانی**
نافع ہیضہ و غثیان و قی صفراوی و مقوی قلب و مسکن عطش و حرارت جگر و اسہال ست آب بہی شیرین آب انار ترش و شیرین ہر یک یکرطل پوست
بیرون پستہ پوست ترنج حب الآس زرشک بیدانہ مصطگی گل سرخ عود دار چینی اقلیمون ہر یک یک مثقال سنبل الطیب نیم مثقال کوفتہ در صرہ بستہ باہم
بجوشانند و صرہ را مالیدہ باشند و با یکرطل قند سفید بقوام آرند **ضماد** بجہت ہیضہ بعد دفع ضرر اغذیۂ فاسدہ برای تسکین قی بر معدہ نہند صندل سرخ
برادہ بہی برادہ سیب برگ مورد کوفتہ بیختہ بگلاب آمیختہ ضماد نمایند **عرق ہیضہ** کہ از معمولات شفیقی حکیم اصغر حسین ست زرشک برادہ صندل سفید
انار دانہ ترش ہر یک پاؤ آثار آلوبخارا بادیان ہر یک نیم آثار پودینہ یک آثار الاچی سفید دارچینی ہر یک نیم پاؤ طباشیر ہشت تولہ کافور چہار تولہ در دہ آثار
آب شب تر کردہ صبح کافور در نیچہ بستہ چہار آثار عرق کشند لیکن در شدت حرارت استعمال این عرق بدون شربت لیمو وغیرہ مبردات جائز نیست

قرص کافور کہ در ہیضہ صفراوی وقت شدت حرارت بکار آید معمول ممدوح الیہ طباشیر زرشک تخم حماض بریان زرور و صندل سفید کشنیز خشک کہربا ہر یکی جزو کافور حسب حاجت گرفتہ در آب زرشک سائیدہ اقراص سازند و در شربت لیمو باید داد **اقوال حذاق** علامہ گیلانی در شرح قانون می نویسد کہ آنچہ در آخر ہیضہ مجرب ست نہادن دست و پا در آب برف و وضع پارچہ مبلول بآب برف بر معدہ و اطراف ست و اگر ضعیف بود و خوف سقوط قوت باشد بآب انار کعک آمیختہ و ماء اللحم بانذک آب سیب اندک شراب قوی آمیختہ دادن مضایقہ ندارد و خاییدن گل خراسانی در برشک و کافور نفع کند و آنچہ منع ہیضہ و قی و تسکین تشنگی نماید سیاہ ترشی ترنج ست سہ درم از آن یا آب انار ترش بیاشامند کہ قبض و تلطیف لیب معدہ کند و گلاب سرا بقیاس و تجربہ ہر دو درین مرض منافع عظیم یافتم و اکثر در علاج آن برین اکتفا نمودم گاہ نیمگرم و گاہی سرد کردہ بحسب اختلاف احوال نوشانیدم و شفا حاصل شد و گاہی بعد نقای معدہ بعض ادویہ جلیلہ مثل تریاق و مثرودیطوس و مفرحات یاقوتی خورانیدم و صحت ہم نمود و اگر بیخوابی غلبہ کند کف پا را بروغن بادام شیرین ممزوج باندک گلاب بمالند کہ این را درین باب مدخل عظیم ست و مسکن نزدیک سیل آب نمایند بنوعی کہ آواز ملایم جریان آب بگوش مریض رسد و در حالت ضعف قوت نان بربہ غورہ دہند و اگر تشنگی شدید باشد شیرہ تخم خرفہ بریان بآب بہی و طباشیر و گل ارمنی و انار دانہ بریان دہند و در نوشیدن آب بسرد افراط نکنند تا معدہ را ایذا نرساند و قوت را ضعیف نکند و اگر کرب شدید باشد اطراف را در آب سرد گذارند و اگر درینحالت حاجت بدادن افیونیات بسبب ضرورت داعی بود پوست خشخاش بآب تر کردہ آب رقیق آن بدہند کہ در تسکین عطش دخیل ترست و در غذا آکثیر نمایند بلکہ بر کشام معمول بطریق مصوص اقتصار کنند و بران قدری گل خراسانی بپاشند و گاہی از زرشک و کشنیز تر و خشک بسازند و کذلک کرونالیہ و حفیہ و بعد غذا آب غورہ یا آب سماق یا آب انار بنوشانند و یا زیرباج بآب ہا روانہ یا غورہ یا انار ترش دہند و نمک اندرانی در اغذیہ ایشان داخل کنند و بینہ کہ بران انار دانہ یا سماق پاشند نافع بود **شیخ الرئیس** میفرماید چون دانستی کہ در بدن مواد صفراوی ہائج ست و آن گاہی مساعدت برمدہ کنند بیاشامد و از غذا خوف کلی نباشد لابدست از تدبیر معدہ و درین ہنگام از خارج بچیزی کہ مبرد باشد و اگرچہ ببرف بود بعد معونت بقی اگر مائل بسوی آن بود بقدر احتمال و درین تبرید تسکین عطش نیز ہست و چون قی افراط کند از حابسات و نیز تبرید معدہ بمثل این تدبیر و بوضع محاجم بغیر شرط بر شکم ست و اگر چیزی بارد از عصارات فواکہ سرد کردہ باشند نیز نافع تر بود و اگر بدان صندل و کافور و گل سرخ مخلوط کردہ بر پوست شکم طلا نمایند نافع باشد و گاہی احتیاج بہ بستن اطراف افتد اگر منقطع نشود و خوف سقوط قوت باشد **مجوسی** گوید کہ ہرگاہ ہیضہ عارض گردد و قطع اسہال و قی تعرض ننمایند بلکہ اعانت طبیعت بران بدادن آب گرم و روغن بادام چند بار نمایند تا آنکہ معدہ از فضلات پاک گردد و اگر قی و اسہال اسراف نماید شربت انار منعنع یا آب انار منخوش و آب بہ و امرود با شربت سیب مطیب یا میبہ یا شربت آس و یا پوست بیرون پستہ یا شربت سیب و یا توت خام خشک سائیدہ بگلاب بدہند و یا طبیخ الحدان کہ در ہیضہ بلغمی بیاید استعمال نمایند و بر معدہ آس و بقدری سرکہ و روغن گل و گل ارمنی و طباشیر ضماد کنند و روائح طیبہ بو یانند و در آب سرد درانیده بوا امر کنند و اگر استفراغ چندان اسراف کند کہ دست و پا سرد گردد و غشی حادث شود آب سرد و گلاب سرد کردہ بر چہرہ بپاشند و ہر دو ساعد و ساق اعضا محکم بندند و کف دست و پا را نیکو بمالند و بروغن یاسمین یا روغن بان یا روغن دیگر کہ دران قدری نمک یا بورہ ارمنی یا جندبیدستر یا فلفل سیاہ یا عاقرقرحا حل کردہ باشند کف دست و پا را تدہین نمایند و فم معدہ را خوب بمالند تا گرم شود و چون افاقہ گردد چیزی از بہ و سیب منخوش بدہند و غذا انبان مبلول در شراب ممزوج یا بآب سیب مع کعک سازند و کعک اشوربای جوزہ مرغ و دراج معمول زیرباج بمویز و انار دانہ یا سماقیہ یا زرشکیہ کہ دران قطعہ بہ یا سیب داخل کردہ باشند بدہند و قدری شراب ریحانی ممزوج بگلاب دہند و اگر مریض حرارت و لہیب در معدہ و پہلوہا و لذع و عطش شدید دریابد بر معدہ و پہلو پارچہ مبلول بصندل و گلاب و کافور و کدام قیروطی مبرد نہند و شربت غورہ و شربت انار و شربت سیب ممزوج و کذا آب انار یا آب سیب یا آب بہ و مانند آن و کذا گل قبرسی یا گل ارمنی باندکی کافور و رشتہ مذکورہ و کذا پست جو بآب مبرد ببرف بدہند و تضمید معدہ بضماد متخذ از بہی سودہ و پست دانہ شکوفہ انگور و اقاقیا و صندل و گلاب و کافور و اندکی زعفران نمایند و اگر اسہال و قی منقطع نشود ہر دو بازو و ساق ببندند و کف دست و پا بمالند و حرکت بلا

گل رعنی مبلول بسرکه و آب آس طلا نمایند و در آب سرد و آیند و اگر منقطع نگردد بر معده محجمه بزرگ بغیر شرط نهند و چون قی و اسهال منقطع گردد پس مریض
بر غذای اول دفعه عود نکند بلکه اعتماد بر تقلیل غذا و تلطیف او کنند و بحوم طیهو بسهل الانهضام معمول بآب انار و غوره و عصارهٔ نیشکر و عدس مقشر و دراج
و مانند آن بدهند بعده بسوی غلیظ نقل نمایند و در غذا اندک اندک بیفزایند تا بعادت خود عود کند **مسیحی** گوید که هرگاه هیضه حادث شود سزاوار است
که قصد تنقیه معده بآب گرم نمایند و بتکرار بنوشند تا قی سهل گردد و معده از مادهٔ موذی غسل یابد و بس است که بآب گرم سکنجبین آمیخته میشود و اگر سقوط قوت
قبل از تنقیهٔ معده و بدن شروع کند و باآن اعراض ردی ظاهر شود و صفرا خارج گردد باید که اطراف و مفاصل و عضلات بمالند و بروغن تمرتخ نمایند و تضمید
شکم بضماد سفرجل بسرکه پخته و شکوفه انگور و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و سماق و گلنار و پوست انار و پست جو و آس نمایند و آب انار ترش و آب به و آب سیب
بنوشانند و اگر تشنگی شدت کند در آب سرد که بمقدار یکنیم اوقیه باشد شکوفهٔ انگور یا گل سرخ تازه یا طباشیر خیسانیده بدهند و اگر این آبها قی کند در شراب سیب
یا به اندک کعک باریک سوده بقدر یکه آب را غلیظ کند آمیخته و یا کعک با قدری پست انار در آب سرد آمیخته اندک اندک دهند تا بر معده ثقل نیارد پس
اگر قی ساکن نشود رب انار مع اندک آب نعناع و شکر بدهند و آنچه بدهند شدید البرودت باشد تا معده و قوت طبیعی را ضرر نرساند و اگر قوت ضعیف گردد در این کعک
اندک ماء اللحم سینهٔ دراج یا بچهٔ مرغ یا کبک یا تیهو یا گردن جدی داخل کردن باکی ندارد و باآب اندک آب سیب و اندکی شراب قوی آمیزند و اگر تشنگی اشتداد نماید پست جو
باب انار بنوشانند و بر فم معده آب سیب و به و گلاب و آب آس ترکرده در آن صندل و کافور و زعفران و لادن حل کرده باشند طلا نمایند و جمیع مفاصل را بگلاب و اطراف آس و صندل
و کافور مسح کنند و چون معده نقی گردد و مرض ساکن شود حمام داخل کنند و از طیهو مذکوره با انار دانه و زرشک و کشنیز خشک آمیخته بریان کرده و باآب غوره و آب انار و آب سماق تسقیه نموده
و یا طیهو نموده و بریان آب انار و اسفید بای منقوع بآب غوره باشیده و اندک بخورانند و در آوردن خواب کوشش نمایند بلفز و تحریک سریر معلق و یا بدانچه عادت داشته باشد از
لذت یابد و بیران خواب نماید بعض آرند و لطوخات و شمومات منومه استعمال نمایند و اگر معده را تسکین نیابد و امر متمادی گردد بر شکم نزدیک ناف محجمه بزرگ بی شرط
نهاده بنهند و اگر محجمه بر شکم بچسپد میان کتفین نهند و اگر قی ساکن نشود این قرص الطین بدهند که در ده درم گل خراسانی ده درم کبابه قاقله هر واحد دو درم
و نیم کافور یکدانگ مسک یکدرم ترنفل نیم درم و لعاب بهدانه هر قرص بقدر یک مثقال ساخته برب انار که در آن نعناع پخته باشند بخورانند و با زود در آن بهنند
و آب سرد بر ساق و پای بریزند و بر تمام شکم صندل و گل سرخ و کافور و مسک و گل خراسانی مربی بگلاب و آس و اطراف انگور و خاک ترقصب و طلق و بگلاب و اندکی سرکه
آمیخته ضماد کنند و بران پارچه مبلول بگلاب بهنند چون گرم گردد تبدیل آن نمایند و بر ناف محجمه بزرگ ناری گذارند و همه عضلات بمالند پس اگر با وجود
این تدبیر قی کنند اعادهٔ آشامیدن دوا نمایند و اگر غشی حادث گردد اندک قرص مسک در شراب ماء اللحم معمول از لحم جدی و جوزه مرغ آمیخته بنوشانند
و بچهٔ مرغ و دراج بریان کرده و هنگام بریان کردن شراب و آب به بران پاشیده مقابل بینی او دارند و این شربت فواکه بنوشانند امرود خشک و سیب
و حب الآس و زرشک و انار دانه ترش همه را نیمکوفته در آب انار ترش معصور چهار چند آن خیسانیده بجوشانند و صاف نموده باز بپزند تا بقوام آید و اگر
اسهال شدت کند نشاسته بریان بطبیخ خشخاش و مسک آمیخته حقنه کنند و اگر تشنج در دست و پای حادث شود پارچه در شیر مضروب بروغن آلوده نیمگرم بر عضلات
در آن تشنج باشد بنهند و مقابل بینی سیب و سفرجل امرود و گل سرخ و صندل گذارند و **ایلاقی و جرجانی** گویند که محرور را در هیضه فشیان و عطش بیشتر بود
پس آب نیمگرم بسیار نوشیده قی کنند تا معده را از طعام فاسد پاک کنند و نوشیدن جلاب و ماء العسل و روغن جایز نیست جلاب ماء العسل بسبب دو امر نشاید
یکی آنکه هر دو در معدهٔ محرور فاسد شوند و صفرا گردند دوم آنکه هر دو غذا دهنده اند و صاحب هیضه را غذا نباید داد و روغن بهر آن نشاید داد که معده را ضعیف کند
لیکن اگر در معده سوزش بود و اندک جلاب بنابر تسکین حدت اخلاط بنوشند و اگر تشنگی و حرارت باآن غالب باشد جلاب با سکنجبین بدهند و اگر قی تمام کرده باشند
دارو و تسکین آن باشد جلاب باب انار ترش دهند و اگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده در آب انار دانه ترش آمیخته تجرع کنند و آب بهی ترش و آب سیب کوهی
و آب اطراف انگور سود دارد و اگر این آبها قی باز گردند اندکی کعک سوده بسویق انار دانه در این آبها آمیزند تا غلیظ شود و اندک اندک بنوشند و اگر کعک
سوده در شراب تر کنند نیکو و کفچه از آن بخورند سخواهند جایز است و ضماد از صندل و گلنار و گل سرخ و بهی و سیب بریان کرده و برگ مورد و گلاب و اندکی کافور

بر شکم نمایند یا آرد جو با آب مورد سرشته ضماد کنند و یا نان خشک کهنه بسرکه تر کنند و ضماد نمایند و یا بهی و سیب را در سرکه بپزند و سائیده گل سرخ گلنار و ند
و سنبل و مصطکی داخل کرده روغن آس و روغن گل آمیخته ضماد کنند و سفرجل با پوست پخته نظیر آن کنند قول مسیحی گذشت با آب مورد سرشته ضماد کنند و نمک
و خاکستر گز و خاکستر شاخ انگور بسرکه ممزوج کرده بر شکم طلا نمایند که قی و اسهال منع کند و اگر پارچه بگلاب سرد تر کرده بر شکم نهند روا باشد و شربت [illegible]
که سرد و در قول مسیحی گذشت بدهند و این قرص حب الآس قی و اسهال باز دارد بگیرند انار دانه و مازو هر یک پنج درم حب الآس سماق کزمازج و گل ارمنی
[illegible] هر یک ده درم همه را کوفته یک مثقال بدهند و چون کار بیان معده رسد که عرق سرد آید کند و دست و پا سرد شود و نبض [illegible]
اطراف او را در آب سرد [illegible] مالند و گل ارمنی در سرکه و آب مورد حل کرده بر پای او طلا کنند و پارچه بدان آلوده کرده بر ران نهند هرگاه گرم گردد
باز تر کرده بگذارند و اگر ضعف و غشی حادث گردد و عضلات و گوش و بینی او بمالند و بوی مشک او را بکشند و ماء اللحم و شربت مشک در حلق او چکانند
و اگر تشنج ظاهر شود بر عضلات معده او پارچه مبلول بروغن گرم کرده بنهند و قیروطی از موم و روغن بنفشه ساخته و خطمی کوفته بیخته بدان سرشته بر بند کنند
که با آب تر کرده افشرده باشند مالیده بر پس گردن که مبدا اعصاب است و بر عضلات بنهند و اگر اسهال از حد بگذرد حقنه [illegible] که در قول مسیحی گذشت
بعمل آرند و احمد فرخ ذکر کرده که آنرا باندک سکنجبین بنوشانند **ابن الیاس** و جمعی گویند که چون مریض قوی و متحمل باشد و استفراغ اسراف نماید اعانت
طبیعت باین طور نمایند از آب گرم کثیر المقدار بروغن کنجد یا روغن بادام چند بار نمایند حتی که معده از فضول پاک گردد و چون معده [illegible] شود و قی و اسهال
اسراف نماید سفوف رمان پنج مثقال و قرص طباشیر قابض یک مثقال با رب به دو درم بدهند و یا شربت انار منعنع یا آب انار مزخوش یا آب به و امرود یا شربت
یا شربت ریباس یا شربت لیمو منعنع هر کدام که باشد ده درم با طباشیر نیم درم یا قرص طباشیر قابض یک مثقال بدهند و یا بگیرند پوست بیرون پسته یک مثقال
و کوفته بیخته بشربت به یا شربت سیب بدهند و یا بگیرند توت سبز خام خشک یکدرم و سائیده با آب بعنب بخورند و یا این دوا که مسکن قی و اسهال صفراوی
بالیسه حرارت مزاج است بدهند بگیرند گل سرخ و سماق منقی هر واحد پنج درم طباشیر دو درم گل ارمنی سه درم کوفته بیخته از یک درم تا سه درم با آب انار ترش
یا آب سیب یا آب به هر کدام که باشد از دو اوقیه تا سه اوقیه بخورند و یا دیگری از اشربه مذکوره سرشته ببندند و تضمید معده با صندل گل سرخ و اقاقیا و گل ارمنی
هر واحد یکجزو کافور عشر جزو با آب مورد یا آب به سرشته نمایند بران پارچه با آب برف سرد کرده اندازند تا معده بسیار بارد گردد و غذا بجزو زرشک یا سماق
بشیره مغز بادام بخورانند و مریض را از [illegible] خواب در موضع بارده نمایند و بادکش مبلول بگلاب بجنبانند و در مشام او روائح طیبه بارده مثل صندل و کافور
و تفاح و گلاب و کافور پیش او دارند و اگر هیضه اسراف نماید و نبض ضعیف گردد و قوت قریب بسقوط رسد و سردی اطراف و غشی ظاهر شود گلاب سرد کرده
بر روی مریض بپاشند و هر دو بازو و ساق بعصابه محکم بر بندند و کف دست و پا نیکو بمالند و چون از غشی افاقه شود شربت به یا سیب یا انار منعنع بنوشانند
و غذا نان یا کعک در آب سفرجل یا دوغ گاو یا سنگریزه یا آهن داغ کرده تر نموده بدهند و یا ماکیان یا تیهو مطبوخ با آب سماق دهند و اگر مریض احتراق و لهیب
در حوالی معده یا در معده دریابد پست جو با آب برف یا پست کنار یا پست سنجد بنوشانند و تضمید معده با سفرجل سوده و سویق جو و اقاقیا و صندل سفید و سرخ
و گل ارمنی و شنگوف و انگور بگلاب و آب لفاح [illegible] انگور نمایند و یا بگیرند آب انار شیرین و آب انار ترش یک من و شکر سفید نیم رطل بجوشانند تا بقوام آید
و بران پست کنار و پست انار دانه هر واحد یک کف انداخته بنوشند و یا این سفوف بخورند تخم حماض تخم زرشک بریان تخم مورد هر واحد شش درم [illegible]
گل سرخ حب الآس هر واحد سه درم جرجیر کوفته از دو درم تا سه درم از آن تنها و یا بانچه از ادویه قابضه مقویه مناسب باشد بدهند و اگر اسهال کثرت پذیرد
در زمانه تابستان باشد باید که مریض را در آب سرد نشانند تا زمان طویل اگر مرض منقطع نشود بر معده محاجم بزرگ بلا شرط یا بساق و قدمین نهند و قدم و کف
بگل ارمنی و آب مورد بمالند و چون مریض ازین مرض شفا یابد باغذیه معتاد یکبارگی عود نکنند بلکه بتعجیل [illegible] از تقلیل [illegible] نمایند تیهو و دراج و کبک مطبوخ
با آب انار دانه یا غوره یا زرشک یا سماق بدهند یا کردوح یا [illegible] مصوص با انار دانه که بهترین غذا برای ایشان است بعده نقل ببوی [illegible] غلیظ تر از ان [illegible]
و این ضماد هیضه را در جمیع اوقات نافع است لحیه التیس اقاقیا سماق گلنار کمون گل ارمنی صندل پوست انار آرد عدس آرد جو [illegible] سائیده با آب برگ مورد

و آب به و آب سیب و آب لیمون انگور ریزشته بر معده ضماد کنند و بعضی از افاضل گفته‌اند که چون در هیضه وجع والتواء مفرط از انصباب غلظ ما و التواء بموضع وجع باشد
شربت انار بلعاب اسپغول بنوشانند تا از لذع اخلاط ازالهٔ وجع نماید و اگر وجع باز ظاهر گردد اعادهٔ آن نمایند سعید بن هبة الله گفته بر طبیب واجب است
که از مشاهدهٔ اعراض ردیه که تابع این مرض باشند محزون نگردد بلکه اهتمام تنقیهٔ معده از غذای فاسد بنوشیدن آب گرم برات نماید حتی که معده ازان بنقی
و اسهال پاک شود و چون فضول ازان خارج گردد و مریض صلاح یابد باید که تقویت معدهٔ او در رب انار کنند و اگر تشنگی بود آب سیب یا آب به دهند و چون قی ساکن
شود و تپ نباشد مریض را در حمام داخل کنند و بر اعضا آب نیمگرم ریزند و غذا شوربای جوزهٔ مرغ با آب سماق یا با آب زرشک بدهند و اگر اسهال اسراف نماید و قوت
ضعیف گردد سفوف انار دانه به سفرجل ساده دهند و قوت را بازی دهند بشرب ماءالشعیر که دران انار دانه و قطعهای بهی پخته باشند و اگر عطش شدید باشد
واجب است که شیرهٔ تخم خرفه و زرشک با سکنجبین سفرجلی و آب سفرجل یا طباشیر و گل ارمنی بدهند و بر معده آب مورد یا آب سماق طلا نمایند و انعاش قوت و بانج
طیب کنند و اگر قی ساکن نشود مریض را رب به جگل خراسانی و طباشیر و کافور و گل مختوم دهند و اگر قوت ضعیف گردد و انعاش او بمغز نان تا به سفرجل اندک شراب
مخصص نمایند و بر سر ریزم و تحریک ارجوحه اگر ازان لذت یابد و مسح پیشانی از افیون خواب آورند و چون صلاح یابد بجوزهٔ مرغ با آب سماق غذا سازند خضر
بن علی گوید که علاج هیضه مقصور بر ترک غذا دران روز است و آب گرم بدهند تا تنقیهٔ مادهٔ معده نماید و بر دفع فضول باقی اعانت کنند و در شب شربت ورد تازه
دهند و اگر با آن مغص باشد دران مطبوخ خطمی تنها افزایند و اگر قی افراط کند پارچهٔ پشمینه بگلاب بر معده نهند و کعک مبلول بگلاب ببویند و روز دوم و سوم بر شوربا
اقتصار نمایند تا اگر قوت او قوی گردد و بعده تدبیر اهل صحت عود کنند معتمد مصنف **اقتباس** می نویسد که در هیضهٔ صفراوی بهتر آنست که آب شیرین خصوصا
از باران و گلاب دو سه آتشه هر دو برابر گرفته سکنجبین ساده و صادق الحموضت پنج توله در یک پیاله داخل کرده نیمگرم بنوشانند تا قی خود بخود آید و سه چهار مرتبه
بلکه زیاده و مکرر دهند تا از دهن و معنی بی اختیار بر آید و اخلاط بیرون آید و باز همچنین مکرر دهند و اگر بدوی از خارج احتیاجی باشد مانند پر مرغ و انگشت
در حلق ابعال کنند تا نقای تمام حاصل آید و اگر اسهال ضعیف بود و طبع قبض یا نفخ شکم باشد باید که سه چهار رخ مستمر در آب آلو بخارا و یا تمر هندی که دران گلاب
و عرق کاسنی باشد بدهند و اگر بعد دفع شود دو سه دفعه تکرار آن کنند تا طبع دو سه نوبت اجابت نماید و الا حقنهٔ لینهٔ ملینهٔ طبع را بگشایند و دو سه بار مکرر
عمل آرند تا نقای تمام شود و بعده باید که تن را به پارچهٔ نم پوشند بلکه بسر دار بند و ترشح آب سرد جا بر بدن تا گلو باشند نشانند و اگر آن میسر نشود در ظرف
کلان نشانده بفاصلهٔ دو سه شبر آب سرد اندک اندک ریزند تا منع گرمی کند و گرم شود و بعد آن راه طبع جهت رفع ضعف جواهر مهره یکماشه طباشیر دو ماشه
در شربت لیمون یکتوله بلیسانند سکنجبین و شربت به هر یک یکتوله در گلاب و عرق بید مشک و کاسنی هر یک چهار توله بدهند و باقی تفصیل در علاج کلی گذشت

علاج هیضهٔ بلغمی

اگر ماده متوجه بخروج از قی باشد آب نیمگرم و نمک یا با آب ترب و سکنجبین عسلی یا با مطبوخ تخم ترب و شبت و نمک محلول و دیگر مقیئات که رفتی کنند بعد ازان سکنجبین و گلقند
همراه گلاب بخورند و اگر ماده متوجه باسفل بود برای تحلیل آن و تقویت معده و تفتیح و لطف رطوبات فاسد از معده و اعادهٔ اخراج آن بطریق ماء الاصول حیرهٔ سیاه
مصطکی عود و عرق جوشانیده و صاف نموده گلقند داخل کرده نیمگرم چند بار بنوشانند یا گلقند سه توله در عرق بادیان و عرق عنب الثعلب گلاب باید و سکنجبین ساده داخل کرده
بدهند و بعد نقای معده شربت انارین منعنع عرق نکوه و عرق کاسنی گلاب دهند و تا که قوت قوی و مساعد باشد در حبس نکوشند و بعد نقای معده و امتناع از طعام
مطبوخ کشنیز خشک انیسون هر کدام یکجزو خیر آن که در علاج کلی در قول انطاکی گذشت سوای عناب بدهند و آشامیدن چای خطائی که با قرنفل و بادیان خطائی
گلاب جوشانیده باشند مجربست و اگر قی کند مکرر بدهند و مربای آمله با طباشیر و مصطکی نیز در هیضهٔ بارد بغایت سودمندست و دوای مسهل چهار ماشه گلقند
سه توله نیز نافع و حب از حیل حب پوست بیخ آک نیز معمول و بقول حکیم عابد شاسیدن زرنباد از یکدرم تا دو درم از ادویه دیگر غنی میکند و کذا سفوف زرد چوب
با بول گوساله و هر دو بصحت تجربه پیوسته و خطا نکرده و خورانیدن نارجیل دریائی تنها یا با فلفل سیاه و عود هندی و عود صلیب و فادزهر معدنی از هر یک قدری
و کذا پیپتا با یکدو دانه فلفل سیاه و آشامیدن اندک اندک آب که ته سی مثقال گرفته دران فادزهر تنقدی انداخته بگذارند تا آنکه آب خوب تلخ گردد نیز نافع ست

واگر حس قوی منظور باشد شربت سیب و جوارش عنبر جالینوس قابض و قرص عود یا تریاق و مثرودیطوس بدهند واگر سهر هم عارض گردد قرص کافور برای منع قی
او تنویم دهند و اطراف را مالند و محکم ببندند و زعفران و مشک و عود یا یک سائیده و بآب بهی آمیخته بر معده ضماد کنند و دست و پای را بروغن سوسن مالند و اگر بعد هیضه
ضعف بسیار گردد حب مارجیل جواهری و دوار الفاو اینیا باید داد و اگر عود و پوست بیرون پسته دانه هیل گل گاوزبان صندل هر واحد یکماشه سوده با شربت انار
یکیک توله سرشته لیسند و بالای عرق کاسنی عرق مکو عرق گاوزبان گلاب هر یک چهار توله شربت انار دو توله بنوشند بعد دفع ماده برای تقویت معده و دل
و تحلیل و قبض صالح و اصلاح و بانافع است و اگر اعراض دیگر مثل غشی و تشنج و غیره رونماید هر یک در علاج کلی در هیضه صفراوی بهر تدارک هر واحد مسطور شد بکار برند
و ایضاً چون اطراف سرد گردد و عرق سیلان نماید و فواق رنج دهد و تشنج دست و پا عارض شود جلنج قرنفل بنوشانند تکمید بمادات خشک نمایند و ماءاللحم ممزوج
بشربت مشک و بو کنند و دلک با دبان مثل روغن ناردین و قسط نمایند و پنبه کهنه بدان تر کرده بر مبادی اعصاب عضلات گردن گذارند **وگویند**
که اگر بعد قی ماده باقی باشد مسهل خفیف اخراج آن نمایند بعد تنقیه زرنباد کوفته بیخته و عرق بادیان حبها بقدر ماش ساخته سه حب دهند و سفوف
درسطالیس بخورانند و جوارش مصطکی و عود شیرین بدهند و اگر چوب پیاز انگاکه نباتی است هندی و در بلاد پورب بهم میرسد بقدر چهار سرخ با چند عدد فلفل سیاه
در گلاب یا عرق بادیان سائیده بنوشانند مجرب است و فادزهر معدنی و حیوانی و بیتیا و ناجیل دریائی استعمال کردن نفع بلیغ می بخشد و دیگر ادویه قابضه عطره
مثل قرنفل و هیل و پوست ترنج و پودینه و جدوار و جز آن نافع غذا آب یخنی دهند و حکیم شریف خان در تالیف شریف های نویسند که سفری طعام بسبب گذاشته بود
چندکس صباح آن طعام را خوردند همه قی کردند و قی بند نمیشد و بعضای بعضی اثر کمودت و تیرگی ظاهر شده بود و دوای دیگر همراه نبود والد ماجد غفرالله له
بیتیا را در گلاب سائیده با وزان مختلفه استعمال نمودند نفع کلی بخشید و قرنفل در سیب غرس کنند چنانکه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و تمام قرنفل در سیب داخل شود
و چند روز همین طور گذارند بعده قرنفل برآورده استعمال نمایند که برای هیضه و رجع فواد و تقویت معده بیعدیل است و اگر آن سیب اندکی سائیده باطفال را که قی
عارض میگردد بخورانند نفع دارد و کذا قرنفل یکدم در گلاب و عرق بادیان جوشانیده جرعه جرعه نوشیدن مفید بقول صاحب تکمله هندی شرب بول آدمی بغایت
مفید و نیز بسی بگلاب سوده انفع الادویه است و تریاق کبیر سریع التاثیر و کذلک مضغ پوست درخت عشر یکماشه و ابتلاع آن و اگر برگ نارنگ بید انجیر دو چند
مالیده و آب او افشرده بنوشند نیز مفید بود و گویند که نوشیدن شراب با آب بیاز در این مرض بسیار نافع و خس پوست نارجیل نگر موتهه هر واحد یکنیم توله پوست انار
پودینه خشک هر یک سه توله الایچی سفید نه ماشه در پنج آثار آب بجوشانند چون بنصف بماند اندک اندک بنوشانند که درین باب منقول از مجربات استاد و معمول
ابن عبد العباد است و در نسخه مجربی وزن خس سه توله است و نوشته که در سه پاو آب بجوشانند هرگاه ثلث کم گردد بکار برند و ترنج دانه الایچی صندل سفید قرنفل
عود عرق پوست ترنج هر واحد یکدرم نبات شش درم کوفته بیخته دو درم بگلاب خوردن مفید است و این دوا برای هیضه تجربه رسیده مکرر رسیده و قرنفل کهنی یک عدد
دانه الایچی خرد احد این هر یک آنقدر که سه مرتبه بسر انگشت ابهام و سبابه و وسطی گرفته شود همه را در ظرف گلی کوچک که آنرا بهندی کوری کلیه گویند گذاشته سکوره
بقدر آن بر دهنش نهاده لبهایش بخمیر آرد بند کرده در تنور گذارند تا آنکه ادویه بسوزد پس برآورده سه حصه کنند و هر روز یک حصه آنرا با آب تازه خورند فوراً قی و اسهال
بند شود و ستونت و اجواین جوشانیده نوشیدن نیز مفید هیضه بلغمی است و این حب دافع درد معده و تحویه هضم و کسر ریاح و تولید اشتها و اصلاح فساد معده
و سوء هضم نافع و در هیضه و بائی دوائی است کافی بعون الله الشافی غنچه مار شش توله فلفل سیاه سه توله نمک طعام سه توله قرنفل گلهار نوشادر مصفی هر واحد نه ماشه
ام هک آب نا دیده سه ماشه افیون یکنیم ماشه یکروز بآب ادرک صلایه کرده خشک نمایند بعده بآب لیمون کاغذی کهرل کرده حبها برابر نخود و کنار دشتی بندند برای
اطفال تا ده ساله از یک تا دو حب خرد برای جوان حب کلان و در هیضه اگر تشنگی غالب باشد بعد خوردن حب آب بگلاب آمیخته نوشند اگر سر رشته حیات باقی
است باید و جمله عوارض رویه هیضه مبدل براحت گردد و اگر زنده چوب که از شکستن سیاه برمی آید نه ماشه بآب سائیده بنوشانند نیز برای هیضه مفید بود
و بادیان سه درم پودینه دو درم قرنفل چهار عدد گلقند دو توله جوش داده نوشیدن سود مند و تخم فلفل سرخ یک عدد در قدری موم حب بسته خوردن بسنزلام
و تلی بکسر تای فوقانی و سکون تای فوقانی ثانی آنرا بهالی است هندی و در کشت گندم میباشد در قدری آب با پنج عدد فلفل سیاه سائیده بخورانند و اگر قی شود

بازبنوشانند وچیپا انگاه که وبی ست اغبر رنگ دبیشتر برف کلکته بهم میرسد بقدر یک نیم ماشه با چند دانه فلفل سیاه در آب سوده نوشیدن قائم مقام تریاق ست
وازین جهاساخته نیز باستعمال می آید و بدانند که اگر هیضه محتبس باشد ایارج فیقرا وحب تربد مناسب ست واگر سنای مکی سه ماشه گل سرخ بادیان گل بنفشه شاهتره
هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشانند نیز هیضه محتبس را نافع وگاهی تخم کرفس چهار ماشه انیسون سه ماشه عوض شاهتره میکنند ودرین
گل بنفشه چهار ماشه مینمایند وگاهی عنب الثعلب پرسیاوشان تخم کرفس هر یک چهار ماشه عوض گل سرخ وشاهتره داخل می کنند وسفوف سنا ودوائی که ماءالعنقود
نیز در هیضه محتبس معمول ست وسفوف یک ماشه سوده بهلیله مربی یکعدد سرشته خوردن وبادیان گل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند مالیده نوشیدن
ملین ومقوی معده هست واگر درد شکم بشدت هم باشد عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب شربت دینار هر یک چهار توله بدهند اگر ازین قی شود
ودست نیاید بادیان بیخ بادیان گل سرخ هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه سنای مکی نه ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند اگر ازین هم اجابت نشود کوفی
مسهل نه ماشه همراه عرق بادیان بدهند واگر ازین هم نکشاید مسهل سیاه حب السلاطین باید داد ویا در هیضه محتبس سنای مکی نه ماشه کوفته بگلقند دو توله سرشته
همراه عرق بادیان دهند یا سنای مکی یک توله تخم کاسنی شش ماشه گلقند سه توله جوشانیده بدهند ویا بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه
پرسیاوشان چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند وگاهی سنای مکی نه ماشه گل بنفشه عنب الثعلب هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم خیارین
کوفته شش ماشه ریوند چینی سه ماشه عوض بیخ بادیان وگل سرخ داخل میکنند در روز دوم برای دفع گرمی مزاج وجگر واصلاح طبیعت وتقویت جگر ومعده شیره کا
شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله گلاب چهار توله شربت انارین دو توله می دهند واگر طفل پنجساله را هیضه محتبس افتد ودرد شکم کنجد ناخیل دریائی
گل سرخ بگلاب سوده بدهند بعد از آن شربت دینار دو توله بعرق بادیان پنج توله گلاب سه توله حل کرده دهند **اقوال بعض مهره** شیخ می نویسد که جوارش
خولنجان اصلح واسرع تاثیر درین باب ست واقوی از آن سفوف نمک ست واگر احتیاج بمسهل افتد این شربت ورد تربدی بدهند برگ گل سرخ دو رطل تربد مجوف
افتیمون هر واحد یک اوقیه در چهار رطل آب گرم بخیسانند وبعد یک شبانه روز بجوشانند تا نصف بماند مالیده وصاف نموده سقمونیا مشک مصطگی عود قرنفل سک
نشاسته هر یک دو درم در صره بسته انداخته بمالند تا قوت آنها در آب بیاید پس بردارند یک اوقیه بنوشند وآن بهترین مسهلات ست وتضمید شکم با ضماد بهار
نمایند **صاحب کامل** گفته که اگر انچه بقی واسهال بیرون آید بلغم باشد میبه مسک وشربت سیب طیب وقدری جوارش سفرجلی ممسک وجوارش سیب ممسک
واین طبیخ انجدان بدهند بگیرند انار دانه نیم رطل نعناع قوتنج مرماحوز انجدان تخم کرفس هر یک سه درم وهمه را در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده
سکر ده ساعت بساعت اندک اندک بنوشند واین قرص کندر استعمال نمایند کندر گل خراسانی هر یک پنج درم پوست بیرون پسته سه درم عود هندی کبابه قاقله
هر واحد یکدرم کافور سک قرنفل هر یک نیم درم ادویه را باریک سائیده هر قرص بوزن یکدرم سازند ویک قرص بشربت میبه مسک یا بشربت سیب مطیب
بدهند واین سفوف دفع اسهال وقی مراری وبلغمی ست بگیرند انار دانه ده درم زرشک گل سرخ هر یک چهار درم مرطیب سعد هر یک سه درم مصطگی سنبل الطیب
انیسون طباشیر پودینه خشک پوست بیرون پسته هر یک دو درم سک عود هندی هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده دو درم از آن بخورند وبالاش
شربت سیب یا میبه بنوشند پس اگر اسهال وقی منقطع نشود در ربط ساق وساعد ودلک اطراف وطلای گل ارمنی ووضع محجمه بر معده وچنانچه در علاج هیضه مراد
گفتیم استعمال نمایند **مؤلف جامع** گوید که چون هیضه بشارکت بر معده باشد بعد نقاحت قی بشربت نعناع ممزوج بمیبه یا بعود نمایند وامنده که
آن تسخین استعمال کنند وتکمید وتمریخ شراسیف با دهان قوی سخن ملطف قابض سازند **جرجانی** وایلاقی گویند که مرطوب را در حالی که فساد طعام در معده او
در یابند ماءالعسل بدهند تا قی کند ومعده را پاک نماید وبعد از آن این قرص عود برای تقویت معده ومنع قی بدهند قرنفل کبابه هر یک درمی سنبل مصطگی
هر یک نیم درم عود خام چهار درم شکر برابر همه ادویه خوراک یک مثقال بعد تنقیه حیله خواب آوردن باید کرد واگر در ناف تمدد ووجع باشد که از خواب منع نماید
طبیخ زیره ممزوج بنبیذ کهنه گرم بنوشانند تا وجع ساکن شود وخواب آید وتضمید معده با دویه مسخنه کردن قبض باشد باید کرد پس چون از خواب برخیزند
استحمام نمایند وبعد از آن غذا ماکیان یا آب انار دانه وآب سماق یا دراج یا کبک بدهند **ابن الیاس** گوید که چون با هیضه حرارت وتب نباشد وانچه

باسهال و قی را که بلغمی بود این دوا برای او نافع ست کنند رب سه درم گل سرخ شش درم عود مسک قرنفل هر واحد سه درم سنبل الطیب گل خراسانی کباب چینی هر واحد یکدرم باریک سائیده بقدر مطلوب با آب انار یا شربت انار منعنع ده درم بدهند و اگر مرض منقطع نشود دفع معاجم وغیره که مذکور شد بعل آرند **خجندی** گوید که بیرون را بعد قی دوع و خواب طویل جوارش عود و کمونی دهند گاهی قلونیای رومی خصوصاً با نعنع نفع میکند و اگر مواد مند فع یعنی بلغمی باشد این دوا بهر او سود مندست کنند سه درم گل سرخ شش درم عود دو درم قرنفل گل ارمنی سک هر واحد یکدرم همه را سائیده با شربتی از اشربه مذکوره بخورانند بعده میبه سفرجلی بدهند **مصنف** شفاء الاسقام و مغنی می نویسند که اگر سبب هیضه تغیر طعام بسوی برودت و بلغم بود دوا نچه در اسهال و قی خارج شود بلغم لزج باشد آبگرم کنند و ان انیسون و زیره سیاه و مصطکی و عود و سنبل الطیب جوشانیده باشند بنوشانند بگذارند تا اسهال مرات گردد و بعد از ان میبه و سفرجلی ممسک بدهند و نان در شراب ریحانی ترکرده بخورانند بعد نقای معده اگر محموم نباشد در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر اعضای او بریزند و بر خواب تحریص نمایند و تدهین اطراف بتیل و دهن بابونه کنند و بعده حمام استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و مصوص بچه مرغ دهند و بسوی اغذیه مالوفه بتدریج گرایند تا از اعاده مرض امان یابند **مسیحی** گوید که اگر انچه قی کنند بلغمی باشد نه صفراوی میبه متخذ از سفرجل و شراب و افاویه دهند و تضمید معده بسنبل و زیره و انیسون و مصطکی و حب الآس نمایند و دلک اطراف کنند و روغن ناردین که در ان نمک و بورق حل کرده باشند بمالند معده و جمیع مفاصل را با آب سیب و شراب سوسن که در ان زعفران و مشک داخل کنند مسح نمایند و اگر در شکم درد باشد بران پارچه گرم کرده نهند و زیرباج که دران حوز بریان سوده و توابل باشد غذا سازند و رب آس و دیگر نافع ست **صاحب اقتباس** گوید که در هیضه بلغمی اول قی کنانند با آب برگ شبت و کریله و ترب هر یک نه تولہ نمک طعام یک تولہ گلاب هفت تولہ بکرات و مرات و بفاصله سه چار گهری جهت حبس قی مصطکی عود هندی انیسون هر یک هفت ماشه بادیان پودینه هر یک نه ماشه قرنفل سه ماشه در گلاب نیم پاؤ بپزند که نیمه آید نیم گرم بدهند و مصطکی نه ماشه سوده در روغن بابونه یکتولہ آمیخته بر معده بمالند و بعد از یکنیم پاس بهر تنقیه بدن و معده ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل سه تولہ آمیخته بلیسانند و یا حب غاریقون علو یخان نه ماشه بمطبوخ تربد بدهند و بعد از حبس قی و اسهال و تنقیه عود ممسک حار نه ماشه جدوار دو ماشه مومیای حجری یکماشه لیسانیده بالائش شربت مشک دو تولہ عرق دارچینی مرکب علویخان و عرق عنبر هر یک پنج تولہ دهند ضماد از عود و سنبل و زعفران و اشنه و قرنفل هر یک سه ماشه بر معده گمارند و قرص عود در آن رمیه آمیخته بدهند و حکیم علویخان در عشره کامله می نویسند که تریاق اربعه بقدر پنج شش حبه و عسل هفت ماشه در شراب سیب یکنیم تولہ در عرق کیوره پنج تولہ در حبس قی مجرب ست و همچنین مطبوخ چای خطائی چهار ماشه دارچینی قرنفل بادیان خطائی هر یک سه ماشه الائچی کلان نیمکوفته مویز منقی عدد نبات سه تولہ و اگر بعد تنقیه و قرار طبیعت نفخ شکم و قراقر و حبس بول پیدا آید جوارش کمونی کبیر نه ماشه با شیره قرطم یکنیم تولہ تخم خربزه بادیان پودینه هر یک نه ماشه گلاب یا آب انار گلقند چهار تولہ دهند و تکمید از جاورس و پنبه دانه و نمک طعام کنند و غذا شوربای مرغ فکم سیر دهند و بعد دفع اعراض جهت رفع ضعف دوا المسک حار تلخ نه ماشه بماء اللحم ساده نه تولہ و شربت ابریشم و بادرنجبویه دو دو تولہ بدهند و ماء اللحم مرکب پنج تولہ شراب ریحانی پنج تولہ و شربت یاقوت علویخانی سه تولہ از ان مجرب ست و چونه بقدر نخود حب بسته در زرد چوب سوده غلطانیده دو حب دادن مجرب شاه ارزانی ست و پوست بیخ عشر یا گل آن با مساوی فلفل سیاه حب بسته بقدر موتهه دهند که مجرب ست و ناریل دریائی و یا پیپتا دو حبه در گلاب دهند تا که مواد فاسد معده بیرون آرد بعده حبس کنند

علاج هیضه سوداوی

ماء العسل گرم کرده دهند تا غسل معده نماید و بجهت قوت جلا و تقطیع و ارجائی که دارد ماده را باقی و اسهال دفع کند و یا جوز القی سه ماشه بورق دو ماشه در سکنجبین افتیمونی علویخان دو تولہ آمیخته بلیسانند و بالائش ماء العسل بسیار نوشانند و از چرغ از خارج مدد دهند تا معده از سودا پاک گردد و اگر بخوبی خارج نگردد و دوت باقی بود سفرجلی مسهل رانند تا آن دهند بعده خواب کنند و روغن مصطکی بر معده بمالند و چون این قسم هیضه بکسانی می افتد که سودا در معده ایشان غالب بود لهذا بهر اسهال مطبوخ افتیمون تربدی ستوده اند و بعد از تنقیه اگر اسهال باقی باشد قرص عود و این سفوف دهند انار دانه بریان دانه هیل بریان کهربا زرشک بریان سداب کشنیز بریان طباشیر کابلی بریان مصطکی حب الآس بریان سفوف ساخته در شربت حب الآس سرشته بلیسانند و دیگر تدابیر مسکنه مثل غوایکه در

وشکم چیزی گرم پوشیدن و اطراف مالیدن و گرم کردن بکار برند و بعد از آن بر انقطاع اسهال و منع حبس و حقنات که از استفراغ حاصل شده باشد حمام نمایند
و اگر اندکی حبس باقی ماند روغن کدو و یاسمین بر معده و بدن بمالند و خمیرهٔ صندل ترش و یا مروارید ساده با الکم دهند و اگر درین هیضه بعد تنقیه درد و لذع معده
و سحا عارض گردد چون آب انار میخوش آمیخته بدهند که بسیار نافع است و از لزاق خلط لاذع و اخراج آن نماید و اگر بعد خروج خلط و تسکین درد باز درد عود کند دلالت
بر انصباب ماده از عضو دیگر نماید و درین هنگام فلونیا یا معجون زرجیر محمد زکریا یا تریاق یا مثرودیطوس دهند که تسکین آن نماید و بعد رفع هیضه غذای
سهل الانهضام چون گوشت طیور غذا سازند و اگر مانعی نبود آنرا بآب انار و آب غوره ترش سازند و تا ارجاع قوت اندک اندک در غذا توسیع نمایند
و باقی تدبیر حسب حاجت از اقسام سابقه اخذ کنند و بهر رفع سمیت و جز آن آنچه در هیضه وبائی بیاید بکار برند ۞

علاج هیضه وبائی

بر آنچه در علاج کلی و هیضه صفراوی مسطور شد همان دستور علاج کنند و تا حصول تنقیه تام از ماده سمی هر گاه که مریض کرب و اضطراب پدید آید فی الفور قی کنانند
و ایضاً در ابتدا بهر رفع سمیت ماده بعض ادویه تریاقیه استعمال نمایند مثلاً تریاق افاعی که از مخترعات و مجربات جالینوس است و حب پنج عشر که بر دو معمول
راقم است بدهند و حکیم علویخان در عشرهٔ کامله مینویسد که در هیضه وبائی شیرهٔ زنجبیل بی ریشه سه ماشه و زرنباد و زرنباد هر یک یک نیم ماشه در عرق کیوره و عرق بهار
نارنج هر یک هفت توله برآورده نمک لاهوری دو ماشه داخل کرده نوشانیدن کثیر النفع است و بقول بعضی از حذاق درین باب بهتر ازین دوائی نیست و مکرر تجربه
رسیده و اگر پوست بالای نارجیل که آنرا جتا گویند سوخته و پوست لیمون سوخته و بانات نارنج سوخته هر یک چهار ماشه با آب حل کرده در دو سه مرتبه بنوشانند همین قدر
بخورد و چند بار مکرر استعمال نمایند برای کثرت قی و اسهال و شدت تشنگی که از ماده سمی هیضه عارض شده باشد عجیب النفع است و اگر آبک آب تا دیده نه توله نوشادر
کانی یک نیم توله در دو نیم آثار آب انداخته بگذارند چون آب صاف بالائیش بایستد باحتیاط زلال او بگیرند تا درد او نیامیزد و آب لیمو آمیخته در شیشه نگاه دارند و از سه توله
تا هفت توله انتها بنوشانند در هیضه وبائی اکثر جانافع آن بمشاهده رسیده و شیر گل نیب بقدر دو مثقال یا چند دانه قرنفل سیاه در گلاب برآورده دو سه بار بنوشانند
نیز در رفع سمیت ماده بهت و دیگر ادویه دافع سمیت آنکه سابق مذکور شد حسب مشاهده بمحال استعمال نمایند لیکن در اثنای آن از اخراج ماده بالکل غافل نباشند
و در هیضه وبائی که بالفعل شکر و شدت تشنگی باشد شیرهٔ زرشک چار ماشه سهاگه بریان دو ماشه نوشانیدن معمول استادی مرحوم است و بعد نقای بدن از ماده
و کثرت استفراغ بتسکین آن که در علاج هیضه صفراوی مذکور شد بتسکین پردازند مولف انتباس مینویسد که گلاب تند دو سه آثنه سه جزو و آب سرد یخ یا شوره
سرد کرده یک جزو آمیخته نوشانیده قی کنانند و مکرر دهند تا از ماده ببنی برآید آنگاه منع فرمایند و آب سرد در کف گرفته بر روی و سینه و دل زنند و بادکش از پارچه
باندسا ساخته بگلاب و آب یخ و عرق صندل تر کرده هوا نمایند و بهتر آنست که مریض را در حوض پر از دوغ ترش نشانند و تا بگلو باشد یکساعت بنحوی نشسته دارند
و همچنین در یک سر دیگ تا گردن بر اندامش اندازند پس برآورده بآب گرم غسل نمود در جامه کهنه که فی الحال نو زده باشند پنهان نمایند تا یکساعت بنحوی این آزاد
جواهر مهره و اگر دست نیاید بدل آن زهر مهرهٔ خطائی یکماشه طباشیر دو ماشه زرشک یک نیم ماشه در شربت لیمون و سیب هر یک یک نیم توله آمیخته با شیرهٔ زرشک نه ماشه
در گلاب و عرق بید مشک کیوره هر یک سه توله برآورده دهند و یا جواهر مهره و زهر مهره هر یک یکماشه در بالائی جرعات ترش یک نیم توله بدهند تا حبس قی شود و بعد
اگر اسهال باقی ماند دوغ گاو آهن تاب کرده بسیار دهند چنانچه حکیم علویخان در عشرهٔ کامله نوشته اند و عطرهای بارده بتقوی اعضای رئیسه استعمال نمایند تا بهم
بند شود و پس جهت تقویت و انتعاش حرارت غریزی جواهر مهرهٔ خطائی دو ماشه در دوا المسک معتدل علویخان نه ماشه سرشته بعرق کیوره پنج توله دهند
و بدانند که بعض عوارض اندکه چون شدید شوند بهلاکت رسانند چنانچه غشی و سردی اطراف و احتباس بول و نفخ شکم پس باید که در تدبیر آنها سعی بلیغ نمایند
مثلاً در غشی آب سرد بر چهره در وزنند و تدبیر مختار ابن هبل که چکانیدن آب لیمو یا دوغ گاو ترش بر یافوخ ست در علاج هیضه صفراوی از خلاصه
نقل کرده و دیگر تدابیر افاقه غشی که در انجا مسطور شد بهوش می آرد و بقول شاه ارزانی جوزبوا در روغن کنجد آمیخته بر همه بدن و اطراف مالیدن برد آنرا
دور کند و غشی را بر دو تدبیر عماد الدین و خلاصة التجارب سیالکی فرموده که جوزبوا نقطه در دهن گرفتن و بر همه مفصلهای بدن مالیدن سی مفید ست و جهت

احتباس بول برگ شبت و تنبول گل پوس و برگ نار و برگ پنجه بالی هر واحد یک بیضه جوش کرده آفتاب نامیده نقل مراکز گرم بهم جا مشینه شربت آب بند و بلیده مده باشربت بمراد می اعتدال شربت کشوش علیخان دهند جهت منع نفخ شیرهٔ بادیان نه ماشه دال چینی کلان پنج عدد گلقند چهار توله گلاب یا آب انار دهند و آنیسه کشنیز توله مغز چهار تخم سه توله با آب برگ عنب الثعلب و مغز کیکوار تفادکنند بعد ازان بعد حصول صحت سبات یا قبض یا فواق عارض گردد باید که سرکه و روغن گل برابر بهم آمیخته بر سر بنگرم مالند و دیگر تدابیر که در سبات مذکور است بکار برند معطی سه ماشه در گلقند یکتوله آمیخته خورانند پنج توله گلقند را در گلاب نیم آثار بپزند کشنیز مع برگها دهند یا شیره کشیده با گل سفید یکتوله دهند جهت فواق گلاب ترنقی چهار پنج توله نوشانند همچنین تعطیر کرده سه توله در گلاب یا آب انار آمیخته دهند و هر گاه که قی بکدام حیله بند نشود باید که شیشهٔ حجامت بر معده گذارند و دست و پا را بنوارد محکم بربندند و اقسام لیمون کاغذی را معطر کنیم توله در آب سرد بنوشانند و در سالی ابتدای فصل خریف هیضهٔ وبائی عارض شده و هر کسی که آب سبز رنگ متعفن با نمکی از دهن می انداخت اکثر جان از دست میداد و الا بیهوش میگردید و جمیع عوارض زائل روی نموده و درین اثنا هر کسی که بعد از انقضای یک پاس بمن میرسید و بهوش می آمد آرد دوغ گاوی آهن تاب هفت مرتبه و همچنین نقره و طلا تاب کرده عوض آب و غذا دادم و زهر مهره یک ماشه طباشیر دو ماشه صندل سفید یک نیم ماشه در گلاب سوده با دوغ یک پیاله صبح نوشانیدم و بوقت شام قرص طباشیر کافوری تا بعض سه ماشه و شربت سیب یکتوله شربت انگور و شربت بهی هر یک یکنیم توله در عرق بهار ترنج هفت توله دادم و بهمین تدبیر اکثر اهالی موقوف شدی چنانچه سه صد و هشتاد نفر صحت یافتند تا یک هفته این قسم هیضه شدت سمیت داشت **ذکر ادویهٔ مرکبه** که در هیضهٔ وبائی برای رفع سمیت آن معمول است بشرطیکه ماده در نهایت حدت نباشد **تریاق الافاعی** که رفع سمیت هوام کند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هر که در وبا و بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب یا شراب و یا قائم مقام آن تناول نماید بلا شک و شبهه رفع اذیت وبا و تپ بالی میکند و بغایت مجرب دانسته اند و از جالینوس منقول است که در سالهای آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند بگیرند صبر سقوطری دو جزو مر صاف زعفران هر یک یک جزو آنگاه این اجزا را در گلاب سحق کرده حبها بقدر نخود ساخته دو حب با گلاب دهند و بای اکثر استعمال نموده و در رفع سمیت و شدت اعراض آن مفید یافته و بعضی کسان را که در ایام هیضهٔ وبائی بخوردن دو حب از آن هر صباح امر کرده از مرض آن سالم ماندند **حب نارجیل** جهت رفع هیضه و قی و غثیان و دفع سموم مشروبه نارجیل دریائی کهنه در گلاب سوده نیم درم تخم ترنج تخم نارنج هر یک یک درم و اگر بجای تخم نارنج تخم کونله که نوعی از نارنگی است و یا کونله پوسیده خشک شده مجموع پوست و مغز و تخم بگیرند بهتر است با گلاب نرم سوده حبها بقدر نخود بندند شربتی از سه حب تا شش حب بمطابق تا ده دوازده حب نیز میتوان داد مثلا سه حب بخورانند اگر تسکین نمود بهتر و الا چهار پنج حب دیگر بدهند **نوع دیگر** قوی تر از ان جهت علل مذکوره هنگامی که قی و اسهال بند نشوند و ضعف و نقاهت بسیار باشد و برای تقویت بدن و حفظ صحت نافع است نارجیل بحری تا نه یکدرم زمرد اعلی کهربای شمعی مرجان عتیق یمنی لعل بدخشی یاقوت رمانی یاقوت زرد عود هندی عود صلیب ابریسم مقرض کل قرنفل دارچینی تا نه اصغار ورق طلای محلول جدوار خطائی زعفران هر یک نیم درم صندلین طباشیر تخم ترنج تخم خرفه سعتر ورق نقرهٔ محلول هر یک نیم مثقال عنبر اشهب نیم مثقال جواهر را باید مشک و یا گلاب سوده دیگر ادویه کوفته بیخته با بید مشک سرشته حبوب بقدر نخود سازند شربتی از سه حب تا چهار حب با گلاب بید مشک و در زمانیکه یکدرم نادر هر صدی دو دو قیراط عنبر اشهب و سه قیراط مشک خالص اضافه نمایند قوی تر گردد **حب بیخ عشر** که برای رفع سمیت هیضه مجرب الی الطبیب است بیخ آک فلفل گرد برابر با آب ادرک کهرل کرده حب بقدر دانه نخود بندند و یکی بعد سه هیضه بدهند دیگر بیمار الحکیم ارشد علیخان مرد چوب آبک تخم فلفل سرخ هر یک یکدام پوست بیخ آک سه دام با آب ادرک سحق نموده حبها بقدر فلفل حب بسته وقت هیضه یکی فرا تناول نمایند **دوا ارا لفا و انبا** که بعد رفع هیضه جهت تقویت مزاج استعمال فاد انیا سه رتی جدوار خطائی عود هندی زهر مهره ابریسم هر یک دو رتی مشک خالص عنبر هر یک یک رتی جبنز نیم رتی طباشیر چهار رتی با گلاب باریک سوده بعبیر و بالائیش گلاب و بید مشک یک یک توله بنوشانند هر روز تا هفته بقدر نخورند اگر گرمی کند مشک و عنبر داخل نکنند و با شیرهٔ تخم خرفه و کشنیز خشک بدهند **تعلیم** هیضه که با اطفال افتد سبب آن تیز نوشانیدن شیر بسیار است یا خورانیدن طعام و لبهرود متواتر که یکی ازهم نا شده و بالائش دیگر بدهند یا حرکات مفرطه که باعث سوء انهضام غذا گردد و این مرض هر چند که دی و خطرناک کی لیکن افراط اسهال موجب ضعف سقوط نبض و ظهور تشنج درین چندان خوف نیست خصوص صبیان رئیس باید که معالج از مشاهدهٔ این احوال مشوش نگردد چون ماده و حرکت طبیعت

ستوجه از اخراج آنست اصلا دیگها متوجه حبس و قطع آن نشود و شیر و غذا مطلق بآن ندهد و حتی الامکان در تنویم او کوشد خواه او را خواب آید یا نه زیرا که خواب و سکون
و آرام موجب انهضام غذا و اصلاح آنست و اندکی تریاق فاروق بر ضماد بطفل نیز بخورانند اگر حرارت بسیار غالب نباشد و گویند که بهترین ادویه درین باب خاکستر سنگ شست
نموده و گلاب یا آب جوشانیده چند دفعه بنوشانند اگر چه بهر دفعه قی نماید و جوش ندهند اگر معده ضعیف باشد و بعد اطمینان از دفع مواد حابسات مثل زهر مهره یا گل مختوم
یا نارجیل دریائی یا حب مازجیل یا حب کزمازج خورانیدن مفید است اگر خود بخود منقطع گردد خوف ضعف و سقوط قوت باشد

ضعف اشتها و بطلان آن

بدانکه اکثر در کلام قدما الفاظ سوء شهوت و کلال آن و نقصان آن و فتور آن در حق اشتها مثل اختلال شهوت و سقوط شهوت و ذهاب شهوت غیر مهذب واقع شده بجهت آنکه گاه
این الفاظ مترادف و گاه مباین استعمال کرده اند با وجود آنکه جالینوس تفصیل قول کامل نموده و گفته که ضعف شهوت و فتور آن چون قوی شود بطلان یا موت
شهوت گردد و ذهاب و کلال آن چون قوی شود اسباب موت و بطلان آن شود و گاهی بسبب فقدان غذا بهلاکت مریض مؤدی گردد و در شیخ الرئیس بطلان و ضعف را
در فصل واحد بهمین اعتبار وارد نموده و گفته که اسباب بطلان شهوت بعینه اسباب ضعف شهوت اند چون اقل الضعف باشند یا بجمله نقصان و بطلان شهوت طعام
بحسب ضعف و قوت سبب است اگر سبب ضعیف باشد اشتها کم شود و اگر سبب قوی باشد اشتها باطل گردد و فی الحقیقت سبب هر دو واحد است اسباب این بیست و شش
نوع است یکی حرارت ساده که فم معده را مسترخی و سائر قوای آنرا ضعیف گرداند و مواد بجهت حرارت رقیق شده در آن جمع شود و بنابر ضعف دافعه دفع نگردد
و ازینجاست که باد جنوب و تابستان شدید الاستفاده است مر شهوت طعام را دوم برودت ساده مفرط که در جمیع اجزای معده عارض شود و بمجاورت او جگر نیز
سرد گردد و جمله قوای معده و جگر ضعیف شوند و گاه مرض شود و استسقا آرد و این نادر باشد و اگر برودت مختص بقعر معده عارض گردد شهوت کلبی آرد سوم صفرا
یا بلغم شور که در معده حاصل گردد و طبیعت بر دفع آن متوجه بود و از درخواست غذا باز گردد چهارم حصول بلغم لزج کثیر المقدار در معده که بسبب امتلا مانع طلب غذا
و بواسطه حیلولت او میان جرم معده و سودای منبعثه تدغدغ اشتها نشود و طبیعت از طعام نفرت کند مگر از چیزی که در آن حرافت و حدت باشد و این بنابر اعانت
تقطیع بلغم و تحلیل آن باشد و اگر این بلغم شدید الغلظ نباشد خواهش اشیای مجففه نماید پنجم اجتماع خلط متعفن در معده و مشغول شدن طبیعت بدفع آن و باز ماندن
از جذب غذا است ششم امتلای بدن از اخلاط خام و قلت تحلیل و از اشتغال طبیعت باصلاح خلط ردی و به این سبب استغنای آن از غذا بهر آنکه تا فراغ طبیعت
از اصلاح و نضج و تحلیل آن خلط و استعمال بدل ما یتحلل اعضا از عروق و عروق از معده غذا را با متصاص طلب نمیسازند چنانچه در حیاتیکه بر ترک طعام مدت مدید
صبر میکنند و همین سبب خرس و خارپشت و بعض حیوانات دیگر در زمستان مدت دراز از غذا مستغنی میباشند هفتم کثرت انصباب سودا سوی معده و محتاج
نقذف و دفع سودا اکل جذب هشتم قلت تحلل فضول بسبب درشتی جلد بدن و انسداد مسام و بنابر توجه طبیعت بتحلیل عدم طلب اعضا مر غذا را از جهت
حیوانات سخت جلد چون سنگ پشت و سوسمار و آفتاب پرست مدتهای دراز بترک غذا و آب می مانند نهم قلت جذب کیلوس بسوی جگر بسبب ضعف آن که
معدن قوت شهوانی است یا بسبب وقوع سده در جگر یا در ماساریقا و بدان سبب ممتلی ماندن معده و عدم تقاضای آن مر غذا را دهم انقطاع انصباب
دائمی سودا از طحال بر فم معده بسبب وقوع سده در منفذیکه ما بین سپرز و فم معده است و عدم دغدغه مشهی آن یازدهم بطلان حس فم معده و عدم احساس
امتصاص عروق و لذع سودا بسبب مشارکت دماغ یا رسیدن آفت بعصب که از دماغ بسوی فم معده رسیده و یا بسببی خاص در معده دوازدهم قلت خون
جگر و ضعف قوای آن چنانچه بعض ناقهین را با وجود تقاضای بدن نقصان اشتها عارض میگردد و کسانی را که اسهال خون یا مواد صالح مفرط حادث می شود
سیزدهم ترک عادات مثلاً ترک شراب معتاد بسبب فقدان معتاد و معاون انتعاش قوت و تقویت دماغ بعطریت و بواسطه آن عدم احساس فم معده
و لذع سودا را چهاردهم اشتغال طبیعت بامر اهم از غذا مثل دفع مرض و عروض غم و هم و غضب و مانند آن از عوارض ناطبیعی که با وجود اشتغال موجب ضعف
جمیع قوی است پانزدهم دیدان چون امعا را ایذا دهند و مزاج او فاسد کنند و معده بسبب اتصال و یا معا مشارک آن گردد و یا تصاعد نمایند کرم از امعا
بسوی فم معده و ایذا دهند شانزدهم تنفر طبیعت چنانچه هنگام کثرت مگس و انا قذره که در سه لطیف المزاجان را روی دهد هفدهم دوام تنزه نازل از

بسوی معده چنانچه در ورم معده یا کبد یا قرحهٔ معده دیدی بنابر آن دوم سوء مزاج معده و فرط امتلای آن و ورم معدی و کثرت انصباب فضول در معده و کبد
و ورم کبدی و لزوم تب این اورام که آن مسقط اشتهاست و ورم صفراوی بسبب شدت حرارت طبیعت سر فراز است شدید تر بجای اشتعال شهوت باشد
نوزدهم جنبانیدن حیض در ابتدای حمل لیکن اکثر زمان فساد هضم عارض میشود بیستم موت قوت شهوانی و جاذبه اندام بیل بسبب تقدم احتباس
خون بسیار چنانچه عقب اسهال دم کثیر عارض میشود و این ردی و منذر بالعلاج است و موذی میشود بالکه بر مریض اندیره ضم نمایند از انکه چیزی خورش کند
و چون پیش او آورند از آن نفرت کند و اگر سقوط این قوت تمام بود صاحب او بچیزی از اطعمه خواهش نکند و این بدترین قسمت و قوت شهوانی عقب امراض
تنها ضعیف نمیشود بلکه نزد هر سوء مزاج مفرط بنا بر مشابهت از انواع سوء مزاج در حمیات و صحت را ساقط میگرداند بیست و یکم افراط سوء و حرارت یا برودت
حتی که قوت بحرارت اتحلیل شود یا ببرودت او تحذیر آن بهرسد و منع تحلل و اشتداد حرارت معده نماید بیست و دوم سوء حال هضم که بواسطه آن هضم
آفت هضم و کثرت فضول در معده بهرسد و آن منع اشتهای طعام نماید و آن نیز یا بالقلیل بود و نه متصل مستغرق و یا با تحلیل بیست و سوم حمیات
که حرارت در موضع خود واقع نشود و رعایت وقت استعمال او و ترتیب او نکند هضم را فاسد کند و حرارت خارج از اعتدال شدت کند و قوت تحلیل گردد
و فضول در معده کثرت پذیرد و این همه قاطع اشتها اند بیست و چهارم شرب آب بسیار بنا بر تبرید معده و ارخای آن و افساد هضم اگر در معده
هنگام شرب آب کثیر طعام باشد بیست و پنجم سوء مزاج یابس و ضعف قوای معده بیست و ششم امتلای دموی و از کلام شیخ مستفاد میشود که گاهی
سبب بطلان شهوت و ضعف آن حرارت ساذج یا مع ماده میباشد پس شوق بیابد و طبیب که آن آن سبب سوء مزاج حار یا یابس یا یابس که آن طعام میگردد
و آنکه با ماده بود در بیت در او باب شهوت شدید تر است و برودت مناسبت اشد بشهوت طعام دارد و لهذا با اشتمال از ریاح و زمستان از فصول هیج
شدید اشتهاست و هرگاه برودت مستمر کند اشتهای او اشتداد می نماید و سبب درین آنست که حرارت مرخی و مسیل مواد و مائل موضع آنست و برودت بعضی از آن بازگیر
گاهی سبب بطلان شهوت طعام سوء مزاج بارد مفرط میگردد و چون قوت حسیه و جاذبه بمیرد پس اشتها ضعیف شود و این اندک و نادر بود بلکه گاهی سبب آن
هیجان سوء مزاج مفرط میت قوت شهوانی میشود چه استحکام هر سوء مزاج هیج قوی را ضعیف میکند و سقوط اشتها در حمیات بسبب سوء مزاج و غلبه عطش و امتلای اخلاط میگ
میباشد و شدت بای اختلاط شهوت طعام حمیات خلطی یا ماحب است بسبب مزاج و بسبب اخلاط بسیار فاسد بنا بر فساد مواد بسبب ضعف هیج قوی در و بنا بر فساد مزاج روح قلب
و چون اسهال مفرط گردد شهوت یا فراط اشتداد نماید بسبب شدت حاجت اعضا بسوی غذا بنا بر کثرت استفراغ رطوبات و چون اشتهای تا تعین یافته نشود و ساقط گردد دلالت
بر عکس کند مگر آنکه بسبب قلت خون و ضعف بدن باشد پس آن را در یافت نمایند زیرا که سقوط شهوت ایشان در اکثر امر بسبب افراط امتلا میباشد بضرورت آنکه این هنگام سوء مزاج
کم مزاج خالی میباشد و بدن شدید الامتلا شدید الاستعداد برای عکس مع و دگاهی اشتها ساقط بود و چون انسان بخوردن غذا شروع کند اشتها هیجان نماید بسبب آنکه طبیعت بنهضت و انتعاش
قوت جاذبه از طعام هست برای جذب او جهت تحریک شدن و مانند که اشتها در دهان و یا ترشی کیفیت موجود در طعام بالفعل یا ای حد مزاج مبطل اشتها اشتها اگر سوء مزاج مسقط اشتها حرارت باشد
و طعام بارد بالفعل یا بقیاس این مزاج خورده شود پس او رسانند طعام تسکین حرارت کند و اشتها پیدا آید و لهذا در معده حار نوشیدن آب سرد بر بنا بر هیجان اشتها نماید در آمدن عقب تب ازین دلیل
ترید آب سرد تر گرده عود میکند و چون خمار از شرب شراب بر خلط تلخ حادث شود اشتها بسوی ترشیها و بجانب حامض میل نماید و همچنین اگر مبطل اشتها برودت باشد و طعام
بالفعل داغ گرم گردد و اشتها ظاهر شود و سقوط شهوت در امراض مزمنه دلیل بدی است **طریق تشخیص اسباب** این مرض باید که اول احوال تشنگی و غثیان
پرسند اگر مریض اقرار بر تشنگی نماید سببش حرارت ساده باشد پس حال آروغ دخانی و اکراه طبیعت از اغذیه گرم و استراحت بنوشیدن آب سرد و دفع او و
یا رد بالفعل بر هضم معده و دیگر آثار سوء مزاج حار ساذج که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت سوال کنند و اگر با تشنگی اقرار غثیان نیز کند طعم دهن و کیفیت
مزه دهن بپرسند اگر طعم مزه آن تلخ بگوید سببش صفرا باشد و اگر شور بیان نماید بلغم شور باشد و اگر اقرار صرف غثیان نماید و با کثرت آب دهن غالب
و لزوجت دهن بود از حال رغبت طبیعت بخوردن چیزی گرم بالفعل یا حار در طبیعت و بعد خوردن آن آلام و اراحة و نفخ و تمدد و استراحت با آروغ سوال کنند
اگر این آثار یافته شوند سببش بلغم لزج باشد اگر سوای غثیان این آثار نباشند و انقلاب نفس یعنی تهوع یا غثیان لازم رنج دهد و اندر دهن بوی بد آید

و بیهوشی کنده برآید و حیاناً تا ارقی ماده متعفن بیرون آید سببش اخلاط عفن باشد و اگر مریض از تشنگی و غثیان هم درد و اشکار کند و با آن ضعف هضم و جشای حامض
و لینت طبیعت و اکثر اکراه از آب بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد ساذج که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد و آثار سوء مزاج بارد ساذج جگر که در بحث آن
مرقوم گردد موجود بود سببش برودت ساده باشد و اگر مزه دهن ترش گردد و با آن حرقت معده و قی سوداوی و وسواس و تغیر رنگ بدن بسواد بود سببش
کثرت سودا باشد و اگر این آثار یافته نشود و بدن و عروق ممتلی نماید و گرانی اعضا باشد و تقدم طول راحت و ترک ریاضت و عدم تعب و مشقت و تناول
اغذیه و دوا که غلیظ و قویه بران گواهی دهد سببش امتلای بدن از اخلاط خام باشد و اگر جلد بدن درشت نماید و بر آن زیاده و عرق کمتر برآید و تقدم تدبیر مرطب [illegible]
شاهد بود و اشتها اندک عقب ریاضت و استفراغ پدید آید سببش قلت تحلل باشد و اگر آثار ضعف جگر یا سده آن ظاهر بود و بدن روز بروز لاغر شود و آب
مختلف الالوان گاه سفید و گاه زرد و گاه سبز آید سببش قلت جذب کیلوس بسوی جگر باشد و اگر طحال بزرگ باشد و با وجود قلت اشتها طعام هضم شود
و از خوردن ترشی اشتها پدید آید سببش انقطاع سودای منصب از طحال باشد و اگر مریض ناقه باشد یا پیش از آن اسهال مفرط و استفراغ کثیر اتفاق
افتاده باشد سببش قلت خون باشد و اگر با وجود نقاهت تقدم استفراغات ضعف همه بدن با وجود علامات سوء مزاج مستحکم باشد و چون مریض را اشتها
چیزی پدید آید و پیش او برند از آن نفرت کند و یا اصلاً اشتها نشود سببش موت قوت شهوانی باشد و اگر ابتدای حمل بود سببش احتباس حیض باشد و اگر
آثار نزله یا سوء مزاج یابس یا امتلای دم یا دیدان شکم یا ورم معده یا کبد یا قرحه معده و مری یافته شود و یا تقدم ترک عادت مثل شراب معتاد یا عروض
مرض و غم و هم و غضب یا ملاقات هوای حار یا بارد یا ردی یا سوء حال نوم یا ریاضت غیر موقع یا شرب آب بسیار بود سببش همان باشد و اگر وجود کثرت
مگس یا غذای کریه باشد و مریض نازک طبع بود سببش تنفر طبیعت باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و سائر افعال معده سالم باشد و از خوردن
اغذیای ترش اشتها پدید نیاید و از تناول چیزهای حریف مثل فلافلی برنیاید فم معده و تأذی نگردد و از آن لذع یا غثیان یا فواق حادث نشود و در آن بعض علل
دماغ مثل اختلاط ذهن بود سببش بطلان حس فم معده باشد

علاج اکثر اقسام ضعف اشتها

شیخ فرماید که علاج جید برای کسی که اشتهای طعام نداشته باشد و حرارت غالب هم نبود این است که او را مدتی از طعام منع کنند و تکلیف آن ننمایند تا آنکه ضعف
قوت شود و تخمه هضم گردد چنانچه صاحب سهر را چون مدتی از خواب منع کنند نوم غرق بهم رسد و شارح گیلانی گوید که قوای حیوانی و بهیمیه را در خواب خلق تام
است چون انسان معلوم کند که اشتهای او ضعیف یا باطل شده و جزم بدان نماید و آن در طبع او راسخ گردد این اعتقاد اعانت میکند بر تمکن این مرض
پس چون طبیب آنرا از طعام منع کند و گوید که آن ده یا بیست روز باشد آن طعام نخورد از آن مریض بترسد و طبیعت او بسوی غذا خواهش کند و اشتها
پدید آید و طلب و تقاضای او سخت نماید و اکثر مریضان این مرض را علاج باین طریق کردیم و مرض ایشان از مدتی بود و اشتهای طعام در یکروز یا دو روز ظاهر شد
و مثال صاحب سهر دلالت میکند بر اعانت قوای [illegible] درین باب بسبب مثل او خوف مریض از الم تکلف سهر و رجوع آن بسوی نوم مستوفی است و جالینوس گفته
که قومی از من شکایت سقوط اشتها کردند و ایشان را امر بمنع طعام تا مدت طویل نمودم و چون بران عمل کردند اشتها بسوی ایشان عود نمود و حال اشتها مثل حال
خواب است هر که شکایت قلت خواب کرد و اگر از آن منع کرده شد خواب بخوبی شود و بقول شیخ از انجمله اشتها آورد و امتناع بدان باید شخصی که اشتهای او بسبب ضعف
ساقط شده باشد مثل ناقهین یا بسبب [illegible] نیست که بخورند زیتون المالح و اندکی ماهی شور و تجرع نمایند سرکه عنصل اندک اندک واجب است
که در طعام ایشان زعفران و ابازیر و خل نمایند اما نمک حلاوت [illegible] مشهی است و از مشهیات که بطبیعت نفع [illegible] و باید زیتون و فلفل و قرنفل و خولنجان و سرکه [illegible]
ازین اشیاست [illegible] شهوت طعام می نماید [illegible] از ادویه فائق برای اشتها
[illegible] سرکه و عسل [illegible] شهوت کسی که او را مزاج حار یا تپ باشد [illegible] واجب است [illegible]
شهوت [illegible] طعام را قبول نکند [illegible] آب [illegible]

کوفته آب او نیم جزو و عسل قانون یا شکر نیم جزو تا بخته قوام بیاید بست از آتش نمایند و شربت آن بر نهار یک مثقال است **و بدانکه** قی منقی برفق دوای مجرب است
برای کسی که شهوت او از خیر حار و چرب ساقط شده باشد و قصار برترش و مریض نماید از آنچه کثیر القوام تر ابشهوت لایق است تضمید کنند مصطکی و عود و مشک
و قصب الذریره و کندر و آب برو شراب ریحانی است اگر از یبوست نباشد و از آنچه جمع میکند شراب افسنتین است و اینکه گلقند بر عسل دو درم بیخ از خروع نیم درم سنبل الطیب
و آب برنجاسف و مرزنجوش و عسل سبب آبی ساده نیز نافع است و گویند که چون کرسنه شوند کیشتال و آب انار میخوش خورند اشتها بر انگیزد و بهضم سیاهی و موی اسپرکرفس
نانخواه کسیر و شلغم و پیاز در چون سقوط شهوت بسبب تحمل وجع و هم به تحمل بوی تعبثی گردد تعلیم تقریب مشمومات افشه نیز نماید بسوی نفس ... مثل کو
حلوان و جدی شیر خوار بریان و ماکیان بریان و غیر آن و از خواب منع کنند هنگام افاقه نان بشراب ریحانی یا شیاشی دیگر سریع الهضم مثل فرت ... و دیبه تر کرده
بخورانند و حساهای سریع الهضم تناول نمایند **و بدانکه** اکثر روغنها خصوصا روغن زرد اشتها را ساقط کند یا ضعیف گردانند بسبب ارخای معده و تسدید آن گما
و موافق ترین روغنها آنست که در آن تندی و قبض باشد همچون زیت الفاق و روغن جوز و روغن پسته و اتقول تر شی از ادویه مقوی اشتها مثل بهیه ساده و طیب
یعنی مقوی مثل مصطکی و قاقله و دار فلفل و دارچینی و مانند آنست و کبر بسرکه و نعناع بسرکه و معجون مخلل و از فواکه امرود و سیب و سفرجل و سماق و ریباس و ترنج و بهی ...
و زیتون سفید بملح مشهی است و غیره بالخاصیت معده و شهوت طعام مستقل است و گویند که مغز تخم خیار و ... سقوط اشتهاست و دوا آورد ... گفته که این شیخ
علاج حاموله اشتها بعد از یاس می نماید سیب قشر پنج رطل برگ پودینه برگ گل سرخ هر واحد رطل برگ مرسین عود هندی دارچینی قرنفل هر واحد اوقیه
کوفته در قرع انداز ند بر آن سه رطل گلاب اندازند ستین ... بگذارند بر آتش ملایم نهاده عرق کشند و برای این دوا تقریب از شراب کرده و یکی متاخرین گو
کرا سحواه و آب لیمو جفت یا دو بر کرده برای اشتها بعد یاس مجرب است و طبیخ افسنتین نیز مجرب اگر از رطوبت باشد و سنبل الطیب با افسنتین و صندل مقوی معده
بسیار است و شربت معمول از آمله و افسنتین بسبیل است و بوی اطعمه مزه ما باز یر خوشبو و بوی مال تمبوری و بریان کردن گوشت محرک اشتهاست

علاج ضعف اشتها از حرارت

بر تعدیل مزاج مبردات قابضه کرد و علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج گذشت بعمل آرند و جوارش آمله و انارین و فواکه و طباشیر و صندل و حوم تر شی
و حب ترش و سفوف نکرد و شربت انبر باریس علوی خانی و سکنجبین فواکه شربت خانی و سکنجبین تفاحی حکیم ارزانی و شراب الصالحین بقا خانی و سکنجبین سفرجلی و زین باب
معمول است و نقیع هلیله کابلی و عود و آمله و صندل و زرشک و زرورد و گلاب نافع و ایضا در مزاج حار شاکی اشتها جوارش انارین همراه عرق کاسنی و عرق گاوزبان و گلاب
عرق کیوره هر یک چهار تولہ شربت انار شیرین دو تولہ مس کرده دهند و گاهی شربت بزوری بارد و شربت خالسه نیز میدهند و اگر سقوط اشتها با قبض شکم بود مربای هلیله
بورق نقره و پیچیده همراه لعاب بهدانه و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت نیلوفر حل کرده معمول باشد و دهند و با غذا اچار لیمو و مربای تمر هندی خوردن مفید و بقول
حکیم ... محمد شهیات بارده مثل به و سیب و آب انار و لیمو و سرکه و انار ترش و زرشک و سماق و کشنیز و پست بوسر کرده و ایضا شلغم و زردک و خیار و هلیله سیاه هر واحد
مخلل و غذا بورانی کدو و خیار و مربای کرونده و تمر هندی براه خشکه خورانند و تبریدی از اطبا نقل کرده که شربت ریواس و آمله و اکل قرا اضیا ارتوت خامی ... نیم پخته و تمر هندی
با گوشت پخته و کرسنه در آب انار ترش چشانیده و زیره و سفید و آب لیمو و آشکاد و سماق در طعام و روغن گاو اهسن تاب و سرکه و شربت غفار ... شاهتره و اکل ...
بسرکه و سیب ترش بریان در آرد پیچیده و سنجماس و ریباس و سفرجل سکنجبین مایی و شگوفه انگور و طعام ترشی نارنج هر واحد محرک شهوت غذاست و از ادویه مرکبه
که برای اشتها در مزاج حار نافع است **جوارش زرشک** مشهی و هاضم طعام زرشک چهار درم گل سرخ دو درم صندل ... گلاب سه و دو عود و پوست ترنج برگ پودینه سنبل الطیب
قرنفل مصطکی دانه قاقله حب بیانج هندی هر یک یکدرم قند سفید نیم رطل شربت انار شیرین چهار تولہ **جوارش انارین** مقوی معده و جگر و برای جمیع سیالات آنها مفید
عجیب بنسخه حکیم ارشد آب انار ترش آب انار شیرین قند سفید هر یک یکسیر آب پودینه سبز گلاب هر یک هفت درم سنبل الطیب مصطکی هر یک دو درم دانه لاچی کلان
پوست ترنج هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته یکدرم دانه الایچی خرد سه ماشه بدستور سفرجل مرتب سازند و در نسخه حکیم الملک منس آب انار ین قند هر یک نیم سیر
و آب پودینه سبز هفت درم و نیم درم وزن همه ادویه هر یک نیم درم و طباشیر زرد و کشنیز خشک هر یک نیم درم عود خام و وج ترکی هر یک نیم درم زعفران ... گلاب است

نوع دیگر تالیف مقوی معده و جگر قند سفید پاو سیر آب لیمو هشت دام شربت حب الآس هفت دام آب انار شیرین هفت دام ترنج بالیمو آب پودینه سبز غیره مربای آمله هریک چهار دام گلاب دام مصطکی دانه هیل هر دو خیارین شیرینی هر یک سه ماشه گل سرخ زرنباد زنجبیل ترکی جوز بوا عود طباشیر هریک دو ماشه بدستور مرتب سازند و بقدر مناسب خورند سیر دو دام درین دو جوارش بوزن عالمگیری معتبر است **جوارش آمله** مقوی معده و مشهی خوش ذائقه و دافع اسهال صفراوی آمله منقی بشیر پرورده دو تولہ کشنیز شش ماشه گل سرخ صدف سوخته هریک چهار ماشه مصطکی طباشیر دانه هیل خرد هریک پوست سماق هریک سه ماشه آب لیمو کاغذی چهار توله قند سفید نیم آثار بقوام آورند
نوع دیگر مقوی معده و دل جگر و اشتها آرد و طعام هضم نماید آمله منقی نیم رم عود مصطکی هریک سه درم عنبر نیم مثقال قند سفید نیم آثار آب لیمو سماق هریکی و درم بدستور مشهور تیار نمایند **جوارش عود ترش** مشهی دنافع و مقوی معده شربت سیب شیرین شربت بهی هریک پاو سیر آب لیمو کاغذی چهار دام عود مصطکی هریک شش ماشه صندل سفید پوست بیرون پسته هریک سه ماشه بقوام آرند **حب ترش** مؤلف مؤلف برای اشتها و تقویت معده محرور مزاج آمله منقی پوست ترنج بادیان گل سرخ دانه هیل صندل سفید زیره سفید پودینه خشک هریک دو ماشه کشنیز مقشر طباشیر هریک سه ماشه نمک لاهوری نه ماشه نمک سیاه شش ماشه انار دانه ترش چهار توله زرشک پوست سماق هریک چهار ماشه کوفته بیخته در آب لیمو کاغذی شش عدد خمیر کرده حسب قدر نخود سازند و پنج شش حب خورده باشند **دوائیکه** برای استعداد هضم طعام معمول آنجا حضرت یک آثار آب لیمون کاغذی پاو آثار آب ادرک دو توله سهاگه بریان پوست شیطرج فلفل سیاه هریک چهار ماشه نمک سنیده بقدر ذائقه در شیشه نگاه دارند خوراک ماده توله **سفوف نمک** که اشتها آرد و مناسب محرورین است و منع اسهال مزمن صفراوی نماید و همواره معمول است بگیرند نمک اندرانی خرد خرد شکنند و بر تابه آهنی یا سفالی بر آتش نهند و سرکه تیز بر آن پاشند و حرکت همی دهند و چون سرکه خشک شود دیگر بپاشند همچنان سرکه را اگر ریخته باشند پس اگر سی درم از این نمک باشد کشنیز بریان و عصاره زرشک و انار دانه بریان و پوست سماق هریک دو درم اضافه کنند و کوفته بیخته قدر حاجت بخورند و اگر با آب لیمو کاغذی تسقیه نمایند بهتر است و معمول حکیم علوی خان همین است و این قسم مقوی قوای ایجه معده حاره بارد است خصوص در مزاج حار که آب بسیار نوشند و طعام کم خورند و اگر اندکی بخورند هضم نشود و بیقرار گردد و ضعف جگر و کثرت تشنگی مجرب بلا تخلف است و بعضی نمک هفت درم نوشته اند و باقی بدستور و گویند که این لذیذتر میشود
سکنجبین تفاحی تالیف حکیم ارزانی جهت اشتها و هضم و تفتیح سده جگر و تقویت معده و دل و دفع قی و غثیان نافع است آب سیب پخته شیرین صد درم سرکه چهل درم آب انار ترش آب لیمو کاغذی گلاب بید مشک هریک بیست درم قند سفید یک من و نیم پودینه کشنیز یک مشت در اثنای طبخ اندازند همچنان تا آب چون خوب بجوشد بیرون آرند **سکنجبین فواکه** برای فوائد مذکوره تالیف حکیم شریف خان صاحب آب انار شیرین و ترش آب سیب آب بهی ترش آب بهی شیرین آب غوره آب زرشک آب فالسه آب تمر هندی از هر یک هشت درم سرکه انگوری شصت و چهار درم آب نعنع سه درم عسل و نبات یک یک آثار بقوام آرند و دارچینی مشک هریک یکدرم طباشیر چهار درم هر سه را خوب باریک نموده با قدری از سکنجبین نیک مخلوط نمایند بعد از آن در تمام سکنجبین بوجه احسن خلط کنند
شربت انبرباریس تالیف حکیم علوی خان صاحب حرارت جگر و معده و قلب را نافع است و اشتهای طعام آورد و اعاده شهوت طعام زائل از حرارت کند و ناقهین از امراض حاده را که بقیه از حرارت سازجه در مزاج ایشان باشد بنهایت سودمند است زرشک منقی پانزده مثقال آمله منقی هفت مثقال یکشب و هفتاد و پنج مثقال آب و بیست و پنج مثقال گلاب بخیسانند و صبح بجوشانند تا آب و گلاب بنصف رسد صاف نموده آب ترنج بیست مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب زعرور از هر یک پانزده مثقال مروارید محلول در آب ترنج دو مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند شربتی دو اوقیه **عرق انبرباریس** مقوی معده و جگر و قامع صفرا و اشتهای طعام آورد زرشک منقی سه من تبریزی پانزده روز در آب بخیسانند و مقدار هفت مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند و قدری سرکه انگوری که زیاده بر ربع زرشک نباشد داخل کنند و بدستور عرق کشند و اگر قدری کهار نخود داخل نمایند لذیذ خواهد شد **مربای تمر هندی** که هم داخل دواء و هم غذا است و اشتها آورد بگیرند تمر هندی خام سرخ رنگ و از پوست مقشر سازند پس شق کرده تخم آن بر آرند و در آب جوش دهند چون نرم شود تمر هندی را از آب بر آورده در هوا دارند چون اندکی بخشکی آید آبیکه تمر هندی را در آن جوش نموده اند آنرا صاف کرده با سفید شکر آمیخته مع تمر هندی بقوام آورند تا قوام شربت گردد **شیخ الرئیس** سفرجل با مسباب کرمانی او

نوشیدن آب سرد کنند بقدریکه حرارت غریزی را منطفی نکند و استعمال رب ترش آنرا نافع ست و آنچه درین باب تجربه رسیده نوشیدن آب انار با روغن گل ست چه نمونا
چون درینجا ماده صفراوی باشد و اگر تشنگی غلبه کند شیره تخمهای سرد و ماء الشعیر و امثال آن نمایند و اگر درینجا ماده باشد اول تنقیه آن نمایند و منجمله آنها تا همین آمد
کسانرا حمیات بسیرون آمده باشند و با ایشان بقیه حدت باشد علاج آنها همین علاج ست الا ایشانرا آب سرد بسیار ندهند تا قوت معده ایشان ساقط نشود
و واجب ست که این دوا بدهند گل سرخ ده درم سماق ده درم تا قلیه یکدرم قرص سازند شربت دو درم واین مشی قاطع عطش ست و از آنچه محرک اشتهای محرور
و مسکن تشنگی ست پست جو مبلول بآب و سرکه ست و نفع میکند ایشانرا ادخال انگشت در حلق که آن قوت را تحریک می نماید مجوسی گوید که اگر
حدوث او از سوء مزاج حار باشد صاحب او اشیای سرد مقوی معده مثل شربت غوره و شربت سیب ساده و شربت ریباس استعمال نماید و تغذیه بکامه کاسنی
و خرفه و نان جو مبلول بآب غوره و انار و سرکه و زیت منقوع بران برف کنند و غیر آن که در علاج سوء مزاج حار معده گذشت بعمل آرد مسیحی گفته که هرگاه شهوت
از سوء مزاج حار باطل شود باید که معالجه بکاسنی مربی در سرکه و شاهتره و کاهو و سرکه و آب انار ترش و آب غوره و ترشی ترنج و جغرات نمایند ابن الیاس
و نجندی مینویسند که هر صباح جلاب از آب انارین با شحم افشرده سه اوقیه بشکر سفید ده درم و یا تمر هندی ده درم در آب سرد خیسانیده با شکر بدهند و از
اشربه سکنجبین ساده و شربت حصرم یا شربت لیمو یا شربت ریباس هر واحد ده درم و از اغذیه مزوره زرشک یا انار یا طیهو و فاخته یا با مغز بادام و شکر بدهند

علاج ضعف اشتها از برودت

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد سازج گذشت بکار برند یا آنکه مصطکی و عود در آن جوشانیده باشند بنوشانند و ضماد یکه در علاج اکثر اقسام ضعف الاشتها
مسطور است استعمال نمایند و نمک الحم نیز غاره ماکیان بریان و نان میده گرم سودمند دانسته اند و جوارش مصطکی و جوارش جالینوس و عرق بادیان مرکب و تریاق
و حب تنکار و قهوه و چای خطائی و دیگر ادویه مرکبه که درینجا مسطور میشود حسب حاجت بکار برند و شهیات حاره مثل پودینه و زنجبیل و فلفل و دارچینی و تر نفل
و خولنجان و انجدان و سویق و کبر و پیاز و سیر و مخللات و بلیله مربی و ترنج مربی و نانخواه و عرق گوگرد و کبریت مصعد بوی کباب ستاد مربای ادرک و سیب و بهی
و انناس با مصطکی و دانه هیل و عود خورانند و بدرقه بعرق دارچینی و نانخواه کنند و سویدی نوشته که انیسون اکلا و ضمادا در تحریک شهوت مجرب ست و کذا کرنب
با اطراف نرم بقدر و نس در سرکه باریک سائیده و شوم و قاقله و نمک خوشبو ساخته مجرب از ابن هبل غیره نقل کرده که شرب و ضماد مصطکی و فرنجمشک و فوتنج و شرب اقحوان
و حرف و اکل امک و پیاز و بلبوس و تلقاس مطبوخ و اطراف کرفس و طبیخ آن و شرب آب زیتون سیاه و سرکه و عسل هر سه مساوی و ضماد حب بلسان و کیتقال
و نیم از خمر و اکل برگ تنبول و کذا پوست ترنج معجون بشکر و برگ آن و دیل خردل و اسارون و کرسنه و انیسون بریان و فودنج و افسنتین هر روز سه اوقیه ماه
ماده روز متصل و اکل مرامیه و شرب عصاره او و اکل اشترغاز و مری شعیر و صعتر و کبر یا آنچه از آن بسرکه و آب زیتون در وسط طعام و جمع قوابیا و فلفل سفید
و بادنجان بسرکه و ثوم و فلفل و نمک مخلوط در طعام و نانخواه خصوص مخلوط در نان و آشامیدن ربوب قلوب تر و ضماد سپند سرد و احد محرک شهوت طعام ست و بقول موسی
آشور مس و قیر و اطریفل الکبیر و قیر اطا آمیخته طلع کردن اشتهای مشایخ را که ساقط شده باشد بر انگیزد و بقول اطبای هند اگر دانه فلفل را آب لیمو چهل بار کهرل نمایند
و مقدار دو سرخ در پان خورده باشند برای اشتها عجیب ست و اگر نانخواه را در آب گهیکوار تر کرده بعده در آب لیمو هفت بار تر کرده خشک نمایند و بقدر مزاج خورده باشند
نیز برای اشتها مفید و اگر عود العقرب یعنی پچهکنی خشک سائیده با رچه بیز نموده چهار دام پخته دو سیر آب ادرک صلایه کرده قرص بسته در ده دام پخته روغن زرد
بسوزند و از پارچه صاف نموده نگاهدارند و از آن روغن یکماشه تا دو ماشه بخورند برای اشتها باه عجیب ست و در بیاض استاد مرحومی مرقوم ست که شنگرف
یکتوله در جوف گرده پیاز خالی کرده بند نموده در آتش انگشت نهند تا بجائیکه دو سه پوست اندرونی پیاز باقی ماند برآورده سه مرتبه همچنین بعمل آرند بعده شنگرف
سرمه ساکرده نگاهدارند و دو سرخ با برگ تنبول بخورند برای اشتها و سرخی رنگ بشره خیلی سودمند ست **ذکر ادویه مرکبه** که درین باب معمول ست **جوارش**
عود شیرین که معده سرد را گرم کند و اشتها آورد و با ضمه را قوت دهد عود نیم درم قرنفل دو درم سنبل الطیب یکدرم نبات سفید یک رطل بگلاب بقوام آورده اجزا را
کوفته بیخته آمیزند **جوارش عود کبریتی** که در تقویت معده و آوردن اشتهای بد و مزاج نظیر ندارد عود سه درم دانه هیل قاقله سازج هندی سنبل الطیب

پوست ترنج طباشیر پودینہ دارچینی ہر واحد یکدرم گل سرخ دو درم زرنباد قرنفل جوزبوا بسباسہ ہر یک نیم درم ادویہ باریک سائیدہ و نبات سفید پاؤ آثار بقوام
آوردہ وقت سرشتن ادویہ را از عرق گاؤزبان قدری مالیدہ بقوام آمیزند تا ترش شود و کمی و زیادتی ترشی موقوف برای طبیب بر مزاج مریض است از نیم درم تا یکدرم
آمیزند و اگر مشک عنبر ہر یک نیم درم افزایند قوی العمل گردد خوراک حسب مزاج **جوارش عود ملین** کہ اشتہا آرد بہ نسخہ حکیم اسمعیل عود تر بدہ سوخت قرنفل
مصطکی ہر واحد سہ جزو قاقلہ قرفہ سنبل الطیب مغز بادام مقشر ہر واحد دو جزو زنجبیل دار فلفل دارچینی پوست ہلیلہ کابلی ہر واحد یکجزو پوست ترنج نیم جزو مشک
نیم جزو قند سفید بست و پنج جزو عسل دو وزن ادویہ گلاب بقدر قوام **ایضاً** کہ برای تقویت معدہ و اشتہا و تجویدہ ہضم و دفع قبض و طرد ریاح معمول است بادیان
افسنتین پودینہ خشک مصطکی دانہ ہیل ہر یک یکدرم عود طباشیر ہر یک دو درم دارچینی یکنیم درم عسل سفید نیم پاؤ و نبات سفید پاؤ سیر گلاب پاؤ سیر ابل گل سرخ
سنای مکی تربد ہر یک دو نیم درم در آب جوش دادہ صاف نمودہ در قوام داخل نمایند و ادویہ دیگر کوفتہ بیختہ بعد قوام آمیزند بطریق لوز ساختہ نگہدارند و با گلاب
استعمال نمایند **جوارش عود ترش** مشہی و ہاضم از بیاض حکیم لقامان قرنفل مصطکی سنبل الطیب بسباسہ دانہ ہیل قاقلہ فرنجمشک دارچینی پوست ترنج
ہر یک نیم تولہ عود یکتولہ قند سفید بست تولہ آب لیمو آب سیب ترش ہر یک پاؤ سیر بدستور معمول بقوام آرند **جوارش آملہ** تالیف حکیم علوی خان
بجہت شاہزادہ میرزا ارشد نادرشاہ کہ اشتہای طعام آرد و مقوی معدہ و قلب و مفرح و نافع وسواس خفقان و دافع سودا و مجفف رطوبات غریبہ و مفید
ترقوم شاہ کہنہ و مجرب است ہلیلہ کابلی خستہ دور کردہ یکصد و پنجاہ مثقال بگلاب نیم من تبریز آب یکمن تبریز بجوشانند تا مہرا شود از بالا ایش بگیرند و ثفل آن را در کنند
پس قند سفید یکمن عسل سفید صافی نیم من داخل کردہ بقوام آرند بعدہ بگیرند تیر آملہ بست و پنج مثقال پوست سیر پستہ پوست زرد ترنج مصطکی فاخسک دارچینی عود ہندی
ابریشم مقرض گل گاؤزبان صندل سفید ہر یک سہ مثقال زرشک پنج مثقال عنبر اشہب ورق طلائی محلول ابریق نقرہ محلول ہر یک یکمثقال بدستور مقرر مرتب سازند و اگر خبث الحدید
ہفت مثقال داخل کنند بہتر است **چٹنی** کہ مشہی و ہاضم طعام و خوش ذائقہ است انجور قند سیاہ سیر مقشر ہر واحد یک آثار فلفل سرخ نیم پاؤ فلفل سیاہ ادرک ہر واحد چہار درم
الائچی سفید پودینہ خشک ہر یک دو دام قرنفل یکدام عرق نعناع سہ آثار انجور را در عرق شب ترکنند صبح سائیدہ باز با نمک بقدر ذائقہ و سیر و قند سیاہ بسائیند بعد ادرک و پودینہ
و قرنفل آمیختہ باز بسائیند و نگاہدارند و اگر لوز کہ بہم رسد مغز آن زنجبیل سائیدہ اندازند **حب چیلونہ** مشہی ہاضم خوش ذائقہ و ہمیشہ معمول النساء آلوچی خرد دارچینی ہر یک سہ ماشہ
سمندر لون سونچر لون سیندہ لون جوا کہار سیر بیہ لون کشنیز خشک پیپلا مول دار فلفل زیرہ سفید زیرہ سیاہ زنجبیل ترنج ناگکیسر تالیس پتر
ہر یک شش ماشہ چوک ترش دو تولہ انار دانہ ہشت تولہ کوفتہ بیختہ با آب لیمو خمیر کردہ حبہا بقدر نخود سازند و چہار پنج حب بخورند **نوع دیگر** از بیاض استاد مرحوم
انار دانہ یکتولہ املیس سماق نمک لاہوری نمک سیاہ جوا کہار نمک سانبھر نمک سونچر ہر یک شش ماشہ ناگکیسر گل سرخ ہر یک سہ ماشہ زرشک نہ ماشہ کشنیز خشک
سانج ہندی ہر یک دو ماشہ زیرہ سیاہ زیرہ سفید دانہ ہیل ہر یک چہار ماشہ چوک ترش دو تولہ سائیدہ در آب لیمو ترنمایند و حب بندند **حب مشہی** تو بلیلہ
بادیان پودینہ نمک لاہوری چوک ترش ہر یک یکتولہ زنجبیل دار فلفل فلفل گرد شیطرج نانخواہ ہر یک یکدرم آب لیمو دو عدد سحق کردہ بقدر کنار دشتی حبہا سازند
ایضاً مشہی و ملین طبع پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ آملہ نمک سیاہ سنای مکی مغز بادام مویز منقی برابر کوفتہ حب سازند و تا یکتولہ کم و زیادہ بخورند
حب کبریت صغیر کہ جہت اشتہا و ہضم طعام نفع دارد و مزیل جرب و توبا امراض بلغمی است و رطوبات فضلی معدہ را نشف کنند کہ بگیرند کبریت مغسول
فلفل گرد چہار تولہ نمک ہندی نیم درم کوفتہ بیختہ با آب لیمو قدر نخود حب سازند شربتی دو یا سہ حب **حب کبریت کبیر** کہ مشہی طعام و ہاضم و مسہل است
کبریت در شیر صاف کردہ فلفل گرد بای بڑنگ اجمود جوا کہار ہر یک دو دام نمک سیاہ دار فلفل کت دریا ہر واحد یکدام نمک سیندہ سہ دام پوست ہلیلہ زرد
چہار دام کوفتہ بیختہ در شیر ادرک کہرل نمودہ خشک کردہ باز با آب لیمو سحق نمودہ بمقدار کنار کوچک حب سازند و ہر روز بوقت صبح یکی خورند **ایضاً** مشہی و ہاضم
و دافع ثقل معدہ و مجرب زیرہ سیاہ زیرہ سفید نمک سیاہ نمک طعام نمک سیندہ ہر یک یکدام نمک لاہوری دانہ الائچی زنجبیل ہر یک دو دام گندھک آنولہ سار
مصطکی فلفل دارچینی جوتری قرنفل ہر یک یکتولہ جوا کہار یکدام اول گندھک را در روغن داغ کردہ بریان نمایند پس ہمہ ادویہ را کوفتہ بیختہ در عرق لیمون حبہا نم
حب لوبان برای اشتہا و دفع ریح و ثقل غذا و تعقد و قشعر از مجربات والد مرحوم جوز الطیب قرنفل بسباسہ مصطکی ہر یک یکدرم مشک یکدانگ

ست لوبان میل سه مثقال و عسل حب بقدر کنار صحرائی بسته قبل از طعام بخورند **حب پچهناگ** برای زیادتی اشتها مجرب حلتیت و کچی خرده ماتر و قرحا
از هر یک دو و نیم ماشه جوزبوا بسباسه زعفران از هر یک سه ماشه زنجبیل سه ماشه فلفل سیاه و دار چینی پچهناگ هر از هر یک دو و نیم ماشه این همه ادویه را در آب ادرک
تا دو پاس کهرل نمایند بعده کنار خرد مثل دگوی بسته گلا ما بارند هر روز وقت صبح یک حب در جعفرات پیچیده بخورند بالای آن جزء ماش هندی کرده جعفرات
وغیره حسب دلخواه بخورند و انار غن و شکر نارنگی ناشپاتی و سیب و انار و دیگر میوه ها خورده باشند بلکه بسیار شکم سیر بخورند و نترسند که ضرر خواهد شد طریق
مدبر کردن پچهناگ نیست که پچهناگ قسم اول سفید آورده در ریسمان بسته در شیر ماده گاو کلان در دیگ شش ماه گذشته باشد یعنی آنها ر در ظرف گلی نهاده تخت
پچهناگ را در شیر آویزند و بالای ظرف سرپوش گذاشته دو پاس آتش دهند بعده پچهناگ بر آورده بکار برند و شیر را بجای رفتن نمایند **دوائی** که در آوردن
اشتها از معمولات حکمای هند ست بگیرند رام تیری که بشکل ذوالثنه مثل جوتری میباشد یکتوله در کهرل باریک حل نمایند پس سیماب یکتوله دران انداخته
دو پاس کهرل نمایند تا کیات شود هر صبح بقدر ریک دو برنج در برگ پان بی مصالح خورده باشند در موسم سرما تا چهل روز و چون سیماب درین خام ست
خوف مضرت آن نیست **ایضاً** زنجبیل دو دام بادیان یکدام حلتیت سه دام کوفته بیخته بآب لیمو قرص سازند و بر سفال تابه که زیر او آتش افروخته باشند
بنهند تا سرخ شود و سائیده بقدر حاجت بخورند که اشتها آورد **ایضاً** برای اشتها مفید ست نمک سیاه فلفل گرد دار فلفل هر یک دو دام سهاگه بریان
یکدام دوازده پاس در آب لیمو سحق نموده چهار سرخ تا یکماشه بعد غذا بخورند **ایضاً** قرنفل نمک سیاه دار فلفل فلفل گرد زنجبیل گل سرخ نوشادر بریان مساوی
کوفته بیخته یکدرم بخورند **ایضاً** از بیاض والد مرحوم سونیز منقی انار دانه زنجبیل دار فلفل مساوی کوفته با شهد آمیخته بخورند **ایضاً منه** قرنفل مصطگی هر یک
چهار درم زنجبیل بست درم کوفته بیخته نبات دو چند آن آمیخته بعد طعام یک کفدست بخورند **دوائیکه** در آوردن اشتها حکم اکسیر دارد و معمول استادی مغفور
نمک سانبهر نمک سینده نمک سونچر نمک پرنگا کاچ لون نمک کهاری نمک گجراتی جواکهار نمک کوکنی جمله برابر نوشادر برابر همه جمله را باریک سائیده پیاله چینی
اندازند و آب لیمو کاغذی بران ریزند آنقدر که دو انگشت بالا آید و سربسته در آفتاب نهند تا خشک شود باز آب لیمو همان قدر اندازند چون خشک گردد باز اندازند
بار سوم که خشک شود نمکها را در پیاله گلی که زیر او گل حکمت کرده باشند گذارند و پیاله سفال دیگر واژگون بران گذارند بنوعی که کنارهای هر دو پیاله بهم پیوندند زیر آن
آتش تند کنند تا دو پاس و پارچه چند ته بآب تر کرده بر پشت پیاله بالا نهند چون پارچه گرم شود دور کرده باز سرد نموده بگذارند بعد دو پاس پیاله بالا آهسته
بر دارند و آنچه صعود کرده دران جمع شده باشد بگیرند و باقدری دار چینی و جز آن و امثال آن آمیخته اندکی بخورانند اثر دوا ملاحظه نمایند و اگر به پیاله بالا طرف نشست
قدری گل آن لاینده بهتر باشد **سفوف نمک** که مشهی و هاضم ست فلفل سیاه نانخواه شیطرج هر یک هفت درم دار فلفل دو درم پوست هلیله زرد دو درم زنجبیل
دوازده درم نمک سیاه پنجاه درم کوفته بیخته در آب لیمو سه بار سحق کرده هر بار خشک ساخته یکدرم بخورند و در نسخه دیگر دوای اول مع دار فلفل هر واحد ده درم
و پوست هلیله ده درم ست **سفوف تنتریک** که اشتها آرد و قوای اربعه معده را اعانت و قوت دهد و هم مشهی و هم هاضم و اگر شکم نرم باشد قبض کند و اگر
قبض بود بکشاید بر آنکه هر قوتی که ضعیف باشد آنرا قوی میسازد و مجربست معمول اند ماه جوست انار دانه ترش که کسه نبود شاند دو دام زنجبیل زیره سفید هر یک
دو دام تربد موصوف زیره سیاه و تنتریک پوست هلیله زرد پوست بلیله هر یک یکدام نمک سنگ دو و نیم دام جمله را کوبیده باریک سازند قبل از طعام و بعد آن یکدرم
تا سه درم بخورند اگر دو وقت بخورند نیز رواست لیکن اگر قبض مطلوب باشد ادویه را بپارچه سفت بیزند و اگر تلیین مقصود بود از پارچه باریک گذرانند
سفوف بینائی که اشتها قوی آرد و از راه تقویت معده و تجفیف رطوبات بنزله نیز نفع دارد عود غرقی قرنفل هر یک دو ماشه پودینه بادیان یکماشه
شاهجهانی کوفته بیخته سفوف سازند قدر خوراک دو ماشه **سفوف مخترع** حکیم اکمل خان برای اشتها و تقویت معده بی نظیر ست هلیله زرد هلیله کابلی آمله املیلا
کشنیز خشک زنجبیل تر بسبه کچری بریان کرده هر یک شش ماشه هلیله سیاه سماق گل سرخ بادیان مصطگی پودینه نانخواه شیطرج ملیا شیر هر یک چهار ماشه
جواکهار دارچینی قرنفل پوست ترنج سنبل الطیب زیره سفید شترج دار فلفل تخم هر یک سه ماشه انار دانه هفت ماشه نمک لاهوری نمک سیاه هر یک یک تولہ
در آب لیمو کاغذی دو ادویه تر نمایند و خشک ساخته سفوف سازند **عرق پان** جهت اشتها و تفریح و برودت از مجربات احقر قرنفل گل گاوزبان دار چینی

هر یک پنج توله گاوزبان گل سرخ هر یک شش توله بادیان خطائی چای خطائی عود عرقی هر یک چهار توله زعفران شش ماشه مشک یک ماشه برگ تنبول خورد کرده
دو تار گلاب چهار آثار و ادویه یکشبانه در عرق تر کرده صبح عرق کشند و مشک و زعفران در دهن تیچه بیندند و در سه توله بخورند معجون عود دمشقی مقوی
قوت هاضمه عود دو درم زرشک گل سرخ صندل بگلاب سوده هر یک چهار درم و دو درم دانه قاقلین سنبل الطیب جوزبوا بسباسه طباشیر دارچینی زرنبک ساذج هندی قرنفل
درنبج گاوزبان پوست بیرون پسته هر یک یک درم زعفران زرنباد هر یک نیم درم مشک یک ماشه مربای بهی دو توله شربت انار شیرین چهار توله ورق نقره ورق طلا
هر یک نیم درم قند سه چند **شیخ الرئیس** میفرماید که طبیخ افاویه آنرا نافع ست و کذلک شراب کهنه و فلافلی و تریاق خاصه تر وایضاً ثوم درین شدید المنفعت ست
و فودنجی ایشان را سخت موافق بود و جمیع جوارشات حاره و همچنین ترنج مربی و اهلیله مربی و شقاقل مربی و زنجبیل مربی و تکمیدات با ایشان نافع ست خصوصاً بجاورس
که آن موافق تر از نمک ست **صاحب کامل** گوید که اگر از سوء مزاج بارد باشد جوارش سفرجلی غیر ممسک و جوارش سیب و جوارش عود و جوارش عنبر دهند
و سکنجبین سفرجلی که بعسل ساخته باشند از یک اوقیه تا دو اوقیه استعمال نمایند و این سفوف بدهند که درین باب مجرب ست در سوء مزاج معده بارد را نافع زیره کرمانی
زیره نبطی تخم کرفس بادیان انیسون صعتر فارسی نانخواه پودینه جبلی ربع جزو بوا زرنباد هر واحد یکجزو مصطکی سنبل الطیب هر یک نیم جزو قرنفل ربع جزو باریک
سائیده از یک درم تا مثقال بشراب ریحانی ممزوج بآب دهند **ابوسهل** گوید که اگر سوء مزاج بارد باشد معالجه بشراب کهنه و مربه و کبر مخلل و انیسون نمایند
و اگر بدوای قویتر حاجت افتد فلافلی و فودنجی دهند و اقوی از ان مثرودیطوس و تریاق کبیر ست و این دوا النفع میکند بگیرند به بزرگ که قبض و نسبت
معتدل داشته باشند از پوست و تخم پاک کرده بکوبند و آب او افشرده دو روز بنهند و از ان یکجزو و از سرکه نیم جزو و از عسل یکجزو به آتش نرم بپزند و کف بردارند
و دران زنجبیل و فلفل سفید انداز زند و در قوام عسل آرند و این ضعف معده و کبد را نفع نماید و اشتها را برانگیزد و باید که قبل طعام بدو ساعت بخورند و گاهی
بعد طعام نیز استعمال می نمایند و هرگاه برای سوء مزاج حار ازو استعمال کنند فلفل و زنجبیل از ان ساقط کنند و گاهی از سرکه کم کرده میشود و گاهی شهوت خامده
قضبان کرم مخلل بعسل مخلل و جمیع اشیا که دران حرافت و قبض باشد چون در سرکه پرورند نفع بخشد ۰

علاج ضعف اشتها از صفرا

یا بلغم شور تنقیه معده از خلط موجب بقی و اسهال کنند بدانچه در علاج امراض معده صفراوی مسطور شد گویند که چون تنداوند مزاج گرم از ادویه کریهه لذت کنند
سقمونیای مشوی بقدر دو دانگ در بهشت اوقیه رائب ماده گاو حل کرده بخورد و سقوط اشتها که بسبب استیلای صفرا باشد دور کند و بعد تنقیه تعدیل مزاج پردازند
علاج در ضعف اشتها از حرارت گذشت استعمال نمایند و حب ترش مولف راقم و شربت لیموی سفرجلی و سکنجبین سفرجلی درین باب نافع ست **بولس** گوید که اگر ذهاب اشتها
بسبب کثرت کیموس باشد پس اگر رقیق اللذاع بود استفراغ او بقی و اسهال نمایند اگر قی سهل باشد بشرب آب نیمگرم یا شربت سکنجبین یا ماء الشعیر یا تردی بینه هر چه مناسب
ایشان بود استعمال کنند و اگر قی بر مریض مشکل باشد بهتر آنست که این خلط موذی بسوی امعای سفلی نمایند قبل از ان سو هضمیت الغذای کاسر حدت مزاج نمایند
و دوای مسهل ایارج فیقرا متخذ بصبر باشد یا آنچه متخذ از سفرجل کنند و ان سقمونیای مشوی کنند و اگر ممکن باشد که اسهال ایشان بصبر بغیر سقمونیا نمایند بهتر باشد چه سقمونیا
مفسد معده است **بوعلی** نوشته که تنقیه از ملینات نمایند و سکنجبین بصبر بهتر از سکنجبین بسقمونیا ست چه سقمونیا معاند معده است و ایضاً بقی مخرج اخلاط رقیق
ملوح کنند و طبیخ افسنتین بغایت نافع ست **عباس** گوید که اگر حدوث او از مره صفرا باشد استعمال قی باشیای منقی صفرا و تلطیف و تبرید شاید بهر که در سوء مزاج او
سعه حار ذکر شد باید کرد **محمود خجندی** گوید که تنقیه معده بقی از سکنجبین و آب گرم و روغن کنجد نمایند و یا تخم خربزه کوفته و تخم شبت در آب جوشانیده
اندک عسل آمیخته قی کنند و بعد از تنقیه معده تقویت آن برب مقوی قابض مثل رب حصرم و ریباس و سکنجبین سفرجلی و شربت زرشک و ... معمول سرکه و غذا
مزور زرشک یا غوره یا مضیره و لحوم بچه ماکیان و تفکه بانار ترش و ... کنند **مسیحی** گوید که هرگاه از اختلاط صفراوی در معده اشتها باطل گردد اول بعض آنچه
ملطف حدت صفرا و حرارت آن باشد مثل آب عنب الثعلب و شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول بشربت انار یا رب غوره بنوشانند بعد از ان تنقیه بهلیله زرد
و صبر و سنا و شاهتره و افسنتین نمایند و بعده برای تقویت معده طبیخ افسنتین و گل سرخ و سنبل و شاهتره و اطریفل صغیر استعمال کنند **ابوالحسن** مینویسد

و اگر فساد لطیف طافی بود علاج تقی از سکنجبین با آب گرم بعد خوردن ماهی شور نیم شیل با اشیر نمایند از تموع شدید محترز باشند که موذی معده است و بعد تقیه شربت انار یا شربت لیمو یا شربت سعتر مرام استعمال کنند و اگر طبیعت قبض باشد آب تمر هندی و سکنجبین یا شربت آلو بخورند و اگر صفرا راسب باشد تنقیه آن به مطبوخ فواکه مسهل و چون جگر باشد مطبوخ بعد سوء مزاج حار باشد تسکین علاج نمایند و بعد تنقیه بین تغذیه مریض با غذیه سرد و شل مزورات مولی نمایند و آب انار ترش بکار برند و مطبوخ با ترنج آمیخته

علاج ضعف اشتها از بلغم لزج

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مذکور شد بکار برند و یا اول بهر تلطیف غرغره و حب ایارج با بیخ کبر و افسنتین جوشانیده صاف نموده عسل اندکی و نمک داخل کرده بنوشانند و بعد حصول تلطیف و تنضیج برای تنقیه ماده شبت و تخم ترب و اصل السوس جوشانیده صاف کرده نمک هندی و سکنجبین عسلی آمیخته نیم گرم بیاشامند و بانگشت مدد نمایند تا ماده بقی برآید و اگر قی ممکن نباشد مسهل بلغم دهند و پس از تنقیه معاجین مقوی بدهند تا معده ماده را باز قبول نکند و جوارش عود بلسان و سفوف تند و نمک و عرق هندی و تنبول و معجون نانخواه و معجون لقراط و معجون غیاثی و معجون ملوکی نیز نافع ست و این حب ترش نیز معده بارد را مفید زنجبیل فلفل کرمه هر واحد یک جزو دارفلفل دو جزو و پوست هلیله زرد ترب و سعوف هر یک سه جزو نمک چهار جزو باریک سائیده در آب لیمو بقدر کنار حب ساز ند و حب حبه استعمال نمایند و اگر پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله نمک سیاه سنای مکی بادیان مساوی در آب آنرا حب سازند و بقدر تر یک کم و زیاده با آب گرم وقت خواب فرو برند اشتها آرد و اجابت طبع نماید و این سفوف زنجبیل مزیل رطوبت معده و آب رهان و مشهی ست زنجبیل دو درم بادیان پنج درم مصطگی سه درم نبات برابر سفوف ساز ند و این سفوف انار دانه اشتها آرد و تقویت معده کند و نافع اسهال ست انار دانه پاو آثار زنجبیل زیره سفید هر واحد یکدام نمک سنگ نیم دام کوفته بیخته بقدر تولہ یا کم و زیاده خورند باید که ادویه را سائیده باریک نسازند و نسخه دیگر الائچی خرد فلفل سیاه دار فلفل شیطرج بادیان هر واحد یکدام نمک لاهوری چهار دام حرف زنجبیل و زیره و نمک سنگ ست و این عرق هندی مفید برای اشتها و تقویت ناشمه و دفع رطوبات معده و نفخ آن و نافع زردی اندام دو درم سپرزست آب ادرک آب لیمو کاغذی شهد هر یک مساوی در شیشه کرده بآفتاب دارند و بعده روز یک پیاله قهوه خوری از آن خورده باشند و اگر قدری ترنفل و دارچینی و نانخواه و دار فلفل در آن آمیزند نیکو ترباشد و اگر ترنفل سهاگه بریان شیطرج فلفل سیاه و نمک یکدام سائیده در آب جغرات یک آثار آب لیمو یا دو آثار آب ادرک یا جامیزند و نمک سائیده و بقدر یک الفرد بیفزایند و بقدر یکدیگر تولہ بنوشند برای اشتها و هضم طعام مفید و از بیاض استاد مرحوم مرقوم ست و اگر نوشادر را در آونگی تصعید نمایند و برای آن گندهک آمله سار گرفته در آب تریج ترب جوشانیده تا خشک شود و باز بدستور قطر کمرل کرده سائیده نگاه دارند و بمقدار یک سرخ بخورند برای آوردن اشتها و دفع بلغم معمول ست و اگر ترنفل یکدرم دارچینی دار فلفل زیره سفید هر یک دو درم سماق انار دانه نانخواه زنجبیل هر یک چهار درم کوفته بیخته دو درم صبح و دو درم شام بخورند نقصان اشتها ببرد و اگر انار دانه ترش تنها پوست بیخ جوانکهار اجوائن لونگ هر واحد یکدام هر دو نمک دو دام سونف زعفران هر یک یکدام کوفته بیخته اول یا بعد طعام بخورند بکمال آرد و طعام هضم کند **ابن سینا** می نویسد که استعمال قی بخورانیدن ترب و بران نوشانیدن سکنجبین عسلی آنرا نافع ست و آنانچه آنرا انفع میکند سکنجبین بزوری عسلی ست که اگر در جمیع اجزای آن شهد بکمین با فسد بسر ته ادویه داخل کنند و هر روز سعتر بنوشند و ایضا زیتون الکامع انیسون وکبر مخلل بعسل گاهی نفع میکند تا استعمال آنها جشم ها و اغذار و حرکات و بعد تنقیه بدانچه در علاج ضعف اشتها از برودت گذشت معالجه نماید **مجوسی** گوید که اگر از بلغم لزج باشد قی بمخرج بلغم بطریقت لزج نمایند و اسهال کنند بحب افاویه و جوارش سفرجلی مسهل کنند بعده جوارش فلافلی و اطریفل کبیر و حب مسک هندی و این دوا بهتر بگیرند بیخ اذخر بیکمرد و سنبل الطیب عود هندی هر واحد نیم جزو باریک سائیده دو درم با آب گرم بخورند و حب مسک نافع ست و از اطعمه آنچه بسر که و مری و کردیا و فلفل و دارچینی و خولنجان ساخته باشند استعمال نمایند **ابن یحیی** نوشته که هرگاه سبب اخلاط غلیظ بارد و تحریف معده اشتها باطل شود باید که باشیای مقطعه متعمه قی استعمال کنند بعد اسهال حکم بلغم منفعه مشتی این اخلاط باید کرد و اگر اخلاط غلیظه در جرم معده و غائص باشد باید که بخورانیدن ایارج فیقرا یا حب صبر تنقیه نمایند و بعد تنقیه کمونی و فلافلی و هلیله مربی و زنجبیل غشا تمر بی بدهند **ابن الیاس** گوید که تنقیه معده بقی از تخم ترب مطبوخ یا آب برگ او یا کنگر زد و آب جوشانیده و یا بنگ عسل بدان حل کرده باید کرد و بعد انقای معده گلقند عسلی ده درم با بادیان سه درم یا انیسون بخورند و یا جوارش عود و جنبه با سکنجبین سفرجلی عسلی استعمال نمایند و این سفوف قاطع سوء مزاج معده بارد

ضعف آن بدهند نانخواه پودینه بهری بادیان هر واحد پنج درم مصطکی سنبل الطیب قرنفل هر واحد دو درم همه را با یک ساییده یک درم بخورند این هیجه الدلو گفته که اگر غذا را فاسد کرده بطلان شهوت بلغمی باشد تنقیه آن بحب صبر یا حب قوقایا نمایند و بعد غذا ایشان اغذیه لحم بشرب آب بتبت و سکنجبین عسلی قی کنانند بعد تنقیه بلغ ترس رو دو سکنجبین عسلی دهند و جلنجبین و اطریفل صغیر بخورانند و شراب ریحانی بنوشانند نمذ انخود آب دهند و بعد تنقیه اقراص رتقا با برو و عصا غیر بریان خورانند

علاج ضعف اشتها از اخلاط عفن

بعد تنقیه قی کنند بسکنجبین و آب گرم پس تلیین طبیعت با ارالفواکه و مطبوخ آن نمایند بعده برای تقویت و تعطیر معده دیار المسک و جوارش عود و عنبر و خبث شات و معجون مرجان نمایند و این معجون مرجان درین باب مجرب است و در تقویت معده و مانع عفونت عجیب کشنیز خشک صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هر واحد یک جزو گل مختوم طباشیر بهمن سفید مرجان سرخ هر واحد نیم جزو مروارید ناسفته کهربای شمعی مصطکی هر واحد ربع جزو ادویه را کوفته بیخته و جواهر را در روز گلاب کرده و در شکر تنقی بگلاب بسرشند شربت از روزی تا دو درم و از اغذیه طیهو مطجنه بآب فواکه و حبوب جیده مثل برنج تناول نمایند زیرا که برنج را درین خصوصیت است و آن بعید از تعفن است **علاج ضعف اشتها از اخلاط خام** غذا اکثر خورند و حرکت و ریاضت معتدل بیشتر کنند و مقیئات و مسهلات بلغم بعمل آرند بعده جوارش عود و کمونی و غیره بکار برند و نافعترین تدابیر تعریق در حمام و مالش بدن است بعد از ترطیب و اشیای محرک اشتها مثل پیاز و سیر و کبر و شلجم را استعمال نمایند **علاج ضعف اشتها از کثرت سودا** تنقیه سودا نمایند بطریقیکه در علاج امراض معده سوداوی گذشت بعد از ان مربای کواع و مقطعات برای تقطیع بالتی استعمال نمایند پس ادویه حسن الکیموس خوشبو بکار برند قال ابوالحسن گوید که اگر بطلان اشتها بسبب اجتماع خلط سوداوی در معده باشد علاجش قی از آب شبت مطبوخ با عسل نمایند اگر طافی باشد و اگر غلیظ باشد بمطبوخ افتیمون اسهال کنند و از اغذیه مولده سودا یا محرق خون احتراز نمایند و بجوزه مرغ مطبوخ با بهای قابض مثل آب سماق یا آب انار یا انار دانه و یا حالی مثل زیرباج غذا سازند و از تعب منع کنند ✣

علاج ضعف اشتها از قلت تحلل فضول جهت استرخای جلد و تفتیح مسام و تحلیل فضول و تخلخل بدن تعریق بحمام نمایند و ریاضت کنند و بدن را با آب نخود و بورق بمالند و در طبیخ حشایش مفتحه در خزینه نشینند و بدهنهای گرم مفتح تدهین نمایند و دیگر مفتحات بعمل آرند و تنگی و تحلیل فضول بدن کوشند تا طبیعت محتاج بدل ما یتحلل گردد و شربت جلاب بعسل اسوس و شکر سپید و غذا مزوره آب نخود و مغز بادام با مغز قرطم و استعمال این نطول نافع است بابونه اکلیل الملک تمام برگ غار شبت هر واحد یک کف در آب جوشانیده و بدن نطول کنند بعده بپارچه درشت بدن را بمالند و بروغن سوسن و خیری تمریخ بدن نمایند ✣

علاج ضعف اشتها از قلت جذب کیلوس

در آن از ضعف جگر و تفتیح سده آن کوشند چنانچه در بحث امراض جگر مذکور گردد و آنچه از سده بود تدارک آن سهل است بخلاف آنکه از ضعف جگر باشد که با ان قی می انجامد و هر چند که باشد تحمل و در علاج این سوء المزاج زیرا که نارسیدن غذا باعضا باعث هلاکت است و در بیمارستان نوشته که علاج ضعف اشتها حادث از ضعف کبد سده و تحمیع آنچه منفذ غذا و مقوی کبد و مفتح سده و آن باشد مثل سکنجبین بزوری باید کرد و زنجبیل مربی و تریاق کبیر و مثرودیطوس بسیار نافع است و ریاضت و حمام معتدل و هر صباح نوشیدن اندک شراب کهنه رقیق مجرب است و بیهدی ست ترنج مربی و کبر به سرکه و سیب نافع و در طعام ارجیحی اندک فلفل و دارچینی اندک کنند ✣

علاج ضعف اشتها از انقطاع سودا آنچه در غلظ طحال و سده آن باید بکار برند و نافعترین مفتحات درین سکنجبین بزوری است هر صباح دو درم از آن در آب گرم حل کرده بنوشند یا هر صبح سه مثقال کامخ بخورند یا کبر مخلل یا زیتون مخلل یا ترب مخلل یا شلجم مخلل تناول کنند و قی بمقطعات لطیفه در آن این نوع تاثیر عظیم دارد و کامخ کبر و کامخ انجدان و انجیر و سیر در سرکه پرورده و نرد و چاره چون تخم کرفس و بادیان و تخم سداب نانخواه ممزوج کرده و اگر از قی مانع نباشد طبیخ تخم ترب و شبت و هم حب بوره و نمک و سکنجبین عسلی آمیخته نوشیده قی کنند و شیخ الرئیس فرماید که علاجش علاج طحال است و تقویت آن و تفتیح مسالک میان طحال و معده با دویه که آنرا حرکت بطرف طحال است مثل افتیمون و پوست بیخ کبر و سکنجبین و همچنین کبر مخلل و بالقول ایلاقی و جرجانی تفتیح سده باشیای تیز و ترش مثل فلفل و ثوم و کبر و بصل سرکه و انواع کوامخ و لعوق آب کامه و شلجم که آنرا بجرجان تیز کرده باشند و جلیت درین باب نافع بود و ایارج فیقرا با نمک و افتیمون

مفتح سدد و منقی ست و غذای ایشان مصوص و زیرباج و رمانیه و حصرمیه و سماقیه باشد

علاج ضعف اشتها از بطلان حس معده اگر موجب آن آفت عصب یا دماغ سوء مزاج سازج باشد و تعدیل و تقویت دماغ کوشند چنانچه هیئت وادوان و روایح موافقه که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ مسطور شد، اگر با آفت آن ماده باشد اول تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات مناسبه مثل ایارج فیقرا و حب قوقایا بر فق و تفاریق نمایند پس بتعدیل و تقویت دماغ متوجه شوند باستعمال مقویات دماغ و از آنچه مضر دماغ باشد از آن پرهیز نمایند و تضمید معده باضمده گرم کنند و حب الغار قسط شیرین قشور کند هر یک ده درم میعه خشک پانزده درم صبر مرا اصل جوز السرو و رج سنبل یالی هر یک هشت درم زعفران جند بیدستر هر یک چهار درم قرد مانا شش درم حضض زرامک سنبل الطیب کُنّا را اقاقیا هر یک پنجدرم مصطکی شونیز هر یک هفت درم همه را سائیده و قیروطی معمول از موم مرزنجوش و دهن قسط و دهن ناردین سرشته گرم ضماد نمایند حکیم علوی خان گفته که این ضماد عجیب است باید که یاد دارند و صاحب ترویح گوید که هر صبح جلاب با دبخوی و گاوزبان و گلقند ده درم بنوشند و غذا از مزوره نخود یا لحوم خفیفه یا مغز قرطم سازند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب ایارج یا حب صبر یا حب قوقایا نمایند و تحنیک بجوز نمایند و بعده تقویت دماغ بمقویات قویه کنند ✦

علاج ضعف اشتها از قلت خون تدبیر ناقهین بالعاش قوت از مقویات نمایند بدانچه لائق مزاج علیل باشد و اغذیه مولد خون خوراسند و دوای متخذ از به که در علاج ضعف اشتها از برودت در قول ابو سهل مسطور شد جالینوس آنرا برای تقویت کبد نافع نوشته و سکنجبین سفرجلی و سیب دهند و اگر عقب طول امراض عارض گردد و ردی باشد بقول شیخ در کاش بسبب ضعف قوای بدنی تحریک قی یا انگشت نمایند و اگرچه قی نیاید قوران قوت شهوانی تمام و گاهی محتاج میشوند بشرب تریاق و بعض اشربه معدیه مثل شربت افسنتین یا شربت حب الآس بحب ادفوع ✦ ✦

علاج ضعف اشتها از احتباس حیض بقول شیخ الرئیس شهوت حبالی چون ساقط شود مثل مشی معتدل و ریاضت معتدل و تقدر در اکل و شرب و شراب کهنه ریحانی مقوی قوت دافعه محلل ماده ردیه و عرض اغذیه لذیذه و آنچه در آن حرافت و تقطیع باشد برای ایشان اشتها را برانگیزد

علاج ضعف اشتها از سقوط قوت شهوانی مبادرت باصلاح مزاج مسقط هر مزاجی که باشد داخلاً و بضماد آن نمایند و کذلک اگر عقب اسهال و سحج باشد که آن بسبب موت قوت میباشد. **خاتمه** ضعف اشتها که بسبب ترک عادات باشد ترک عادت بتدریج کنند چنانچه ترک شراب باستعمال عرقیات منشی و ترک افیون باستعمال شیرشخاش و ماء الفواکه و معجون اذراقی و جز آن و آنچه بسبب اشتغال طبیعت باشد از اشتغال که مانع اشتها بود بطوریکه ممکن باشد باید کرد و آنچه از دیدان باشد قتل و اخراج آن نمایند بطوریکه در بحث آن مذکور گردد و بعده جوارش مصطکی دکنند با عرق عود و نانخواه دهند و آنچه بسبب تنفر طبیعت باشد از آن سبب نمایند و با غذیه لطیفه لذیذه معطره مثل پلاو و مزعفر و مطنجن و قورمه و قلیه متوجه سازند و عطرهای مناسب مثل صندل و گل بو یانند و آنچه از نزله افتد تدارک آن نمایند بدانچه در بحث نزله گذشت و آنچه بسبب ورم معده یا کبد یا قرحه معده باشد علاج هر یک علیحده باید و علاج قرقره مری مسطور شد و آنچه از افراط حرارت یا برودت هوا باشد ترک سبب نمایند و هرچه در علاج ضعف اشتها از حرارت و برودت مسطور شد بعد سبب تدارک نمایند و آنچه از سوء حال نوم و ریاضت غیر موقع باشد باصلاح آن پردازند و آنچه از شرب آب بسیار باشد ترک آن و اصلاح مزاج بمعدلات آن نمایند و آنچه بسبب سوء مزاج یابس باشد تمام خمس سدانچه در امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت باید کرد و آنچه از امتلای معوی شود از فصد نافع شود

فساد شهوت و وحم و قنطایا

نزد اکثر فرق میان این الفاظ نیست و اطلاق یکی بر دیگر میکنند و نزد بعضی فساد شهوت عام تر از وحم ست زیرا که وحم شهوت و رغبت اطعمه ایست که کیفیت تند مثل اطعمه حامض و تلخ و حریف و فساد شهوت یعنی تباهی آرزو رغبت آن و رغبت غیر ماکولات ست مثل آرزوی خوردن گل و زگال و خزف و آهک و سفیداب و غیره از اشیای غریبه که از اطعمه نیست و نفیس کرمانی گفته زنی را دیدم که اشتهای پنبه کهنه داشت و دائم آنرا می خائید و اکثر اوقات آنرا از حلق فرو می برد و بحوسی نوشته که فساد شهوت یا بزیادت در آن باشد و یا بنقصان آن و یا بطلان آن و زیادت یا در کیفیت اطعمه باشد چنانچه یا حلوا

عارض میگردد و آن را وحم گویند و باور کیست آن را آنچه جمع گویند و اگر این مفرط باشد آن را جوع کلبی و شهوت کلبیه خوانند و اما نقصان پس آن نقصان شهوت ست
و ذهاب و سقوط آن علتی که آن را بالیموس نام نهند اما وحم شهوت مفرط ردی الکیفیت ست و حدوث آن از اخلاط ردی الکیفیت باشد که در معده محتقن شود و انسان خواهش
اطعمه ترش یا شور یا عفص یا حریف کند و گاهی خواهش خوردن گل و انگشت و خزف و غیر آن از اشیای ردی الکیفیت نمایند اکثر بعض حوامل را عارض
میگردد هنگام اجتماع فضول و حیض که جنین غذا بدان میکند در معده ایشان و خجندی گوید که این مرض اکثر حوامل را عارض میگردد و بعد از آن زنان غیر حامله را
و بعد آن اطفال را پس از آن مردان را و در حوامل بیشتر از آن افتد که در آن وقت خون حیض محتبس میگردد و بدن ایشان ممتلی میشود و فضول آن بسوی معده میریزد
و در آن جمع میشود و در ابتدای حمل تا ماه سیوم اکثر عارض میگردد بهر آنکه بدین مدت خون حیض برای غذای بچه بند میشود و اگر مایل گردد بر آن قوت ستره حمل باشد
بسبب لزوم سیلان آن ترطیب رحم در ابتدای حمل و وضعت او از ضبط جنین [illegible] در ابتدای حمل که تعلق جنین به رحم درین هنگام ضعیف میباشد پس در اول حمل
بچه را بسبب صغر جثه و ضعف حاجت بغذای کثیر نمیباشد و خون محتبس فاضل از حاجت می ماند و فاسد میگردد و قدری از فضول آن در رحم و معده می ریزد
و چون آن رطوبت سیال است طبیعت درخواست میکند چیزی که آن را خشک کند و همچنین تا ماه چهارم دوام نماید و چون در ماه چهارم بچه محتاج بکثرت غذا میشود
و اخلاط جسم کم میگردد و بعضی باقی می ماند و بعضی نضج یافته بتحلیل میرود جهت تقلیل طعام و باقی بغذای کودک که قوی تر و بزرگ شده بکار آید این شهوت زائل
میگردد و باشد که بعد سه ماه نیز بماند بسبب کثرت ماده و وحم در زنان غیر حامله بدان سبب عارض میگردد که اکثر طعامهای نیک و بد مختلط و بسیار بی ترتیب
میخورند و خون ایشان با فضول اطراوی آمیخته باشد و کذا حال اطفال میباشد از آنکه خوان کسانی را افتد که در معده ایشان اخلاط ردی باشد و حامله پسر را
نسبت بحامله دختر کمتر و ضعیف تر باشد بهر آنکه پسر بسبب قوت حرارت او غذا بسیار جذب میکند و قدری از رطوبت فاضل نیز تحلیل می یابد نسبت بدختر و لهذا
نفساء در حامله پسر کمتری ماند و بسبب حدوث قی و غثیان در دوران سه ماه زنان حامله را در ابتدای حمل نیز همین ست اما اگر بدینگونه قی از اخلاط فاسد پاک باشد
و جنین اقوی بود و تناول اطعمه کثیر و بلا ترتیب تعلق نیفته بدان سبب او را هیچ آرزوی باطل پدید نیاید و غثیان و قی و غیره خود رفع رنج ندهد و بقول
شیخ شهوت فاسده حامله را وحم گویند و حامل نیز نامند و در لغت وحام شهوت حبلی ست نهایته و در عرف الاطباء اعم از انست کما مر و وهم اگر گویند که صالح تر تعبیر این شهوت
انست که بسوی اشیای ترش و حریف باشد و فاسد تر او انست که بسوی حار و یابس مثل گل و زگال و سفال بود و سبب این آنست که میلان شهوت بسوی حار
و یابس وقتی باشد که فضول شدید الرطوبت و مائیت باشند و این دلالت دارد بر شدید الازعاج برای معده باشند اکثر موجب حلق جنین و اسقاط آن گردد و خصوصاً
که این شهوت اشد منافات میل برطبیعی و معتادست زیرا که بسیار مردم در حالت صحت خواهش حامض و مالح می نمایند و حار و یابس چنین نیست هر قدر که
شئی مشتهی بعید تر از معتاد باشد حالش ردی تر بود و بالجمله سبب فساد اشتها اجتماع خلط ردی ست در معده و نفوذ او در خمل آن و خواهش طبیعت
بچیزی که ضد آن خلط فاسد باشد یعنی اگر آن خلط ردی نافذ در خمل معده بارد باشد طبیعت بخوردن اشیای ردیه حاره بسیار مایل بود و بالعکس این مذهب
اکثر محققین ست چنانچه شیخ الرئیس تقریر نموده که چون جمع شود در معده خلط ردی مخالف معتاد بکیفیت طبیعت مشتاق بسوی مضاد او گردد و مضاد مخالف
معتاد و مخالفت معتاد منافیت [illegible] و بالعکس از ینجهت عارض میشود برای تقوی اشتهای گل بلکه انگشت و آهک و دیگر اشیا از ین قبیل هر که در وی [illegible] کیفیت
شفه یا مقعر مضاد کیفیت این خلط مخالف ست و قبل این کلام شیخ موقوف ست بر علم معنی مضاد و مخالف بدانکه حکما تخصیص کرده اند لفظ ضدین را بآنکه
دو شیء میانیت بسیار و غایت خلاف باشد مثل سیاهی و سفیدی و حرارت و برودت و تعبیر نموده اند لفظ متنافیین را بدانچه میان دو چیز مباینت اندک باشد
و درین غایت خلاف شرط نیست مثل سرخی و سیاهی و حرارت و یبوست و لهذا ایشان دو چیز را که در آن غایت تباین باشد متضادین گویند و آن دو چیز را که تباین
در آن اندک باشد مختلفین نامند و ازین معلوم شد که متنافیین عام تر از ضدین ست زیرا که هر آنچه متضادین باشند مختلفین بوند و مخالف برای یکی از دو ضد
ضد آن نباشد زیرا که میان مخالف و یکی از دو ضد غایت خلاف نیست ورنه برای یک شیء دو ضد باشد و در ینجا مراد شیخ بلفظ مخالف و مضاد همین ست فلهذا در ینجا گفت
برای دو شیء که آن هر دو مضاد اند چون آن هر دو خارج از اعتدال الطرفین باشند و خروج آن هر دو از اعتدال در جهتین متقابلین باشد حتی که اگر مثلاً یکی از آن هر دو

مار باشند دیگر باید بود و آنکه چنین نباشد تباین در آن هر دو در نهایت نشود اگر چه هر دو متصل باشند پس ظاهر است که تباین در آن هر دو در این صورت اندک باشد
و اگر یکی از آن هر دو مشوّه مار باشد دیگر پاس موافق مخالف آن هر دو متباین باشند هرگاه که اجتماع هر دو ممکن ست و هم ... ممتنع نیست پس در این صورت
متضاد یعنی بالضرور اطراف باشند و مختلف چنین نباشند و در تباین در آن بسیار بود پس بالضرور اضداد و ساطت و اطراف باشند لیکن در جهات متقابل پس
معنی عبارت مسطور چنین باشد که چون در معده خلط ردی مخالف متضاد یعنی ضد صالح مقبول طبیعت در کیفیت جمع شود در این صورت مشتاق گردد طبیعت
در بردن بسوی تحصیل شفای این مرض یا بسوی اقتضای این خلط ردی یا برای شی متضاد این خلط ردی در کیفیت مثل طین در طعمه ردیه هرگاه که اندر
هر شی بعد از آن میباشد پس اشتیاق طبیعت باین اشیا برای دفع آن خلط مخالف باین ضد بود و متضاد یعنی مثل طین و غیره مخالف متضاد یعنی خلط ردی که
بالضرور مخالف متضاد یعنی خلط صالح باشد زیرا که مخالفت میان طین و امثال آن و میان خلط صالح بسبب بودن آن هر دو مختلف در ماهیت ست
لیکن این متضاد یعنی طین مانند آن متضاد خلط صالح متضاد نیست والا شی واحد که آن متضاد ست دو ضد باشد یعنی مخالف متضاد و متضاد و این خلاف آن
نزد حکما قرار یافته که شی واحد را امیباشد مگر ضد واحد ایضا بقول ترشی شی متضاد را حاجت یافته میشود که گاهی نه بضرورت آنکه لابد متضاد متصل یا قریب
از اعتدال باشد و مادام که انسان بقید حیات ست ممکن نیست که لحالها او خارج از اعتدال با فراط باشند لهذا ممکن نیست که در معده و غیر آن از اعضا
اخذ متضاد بمتضاد جمع شوند بلکه مخالف آن و از شان طبیعت ست اقتضای متن از هر شی ردی خارج از اعتدال و این بایراد ضد باشد چنانچه قانون
علاج ست و در این صورت جمع شود در معده خلط ردی مخالف متضاد در کیفیت پس بالضرور طبیعت مشتاق بسوی شی متضاد او باشد تا که شفا بان حاصل شود
و این متضاد لابد ست که میان متضاد است بضرورت آنکه متضاد غیر این خلط ست و ضرورت که این مباینت اندک باشد الا متضاد برای متضاد دیگر شده
که متضاد را ضد نیست پس در مخالف بالضرور مخالف برای متضاد باشد ایضا بقول ملا ترشی متضاد این خلط مخالف متضاد که فاعل این مرض ست در معده
حاصل شده متضاد بمتضاد نباشد زیرا که اگر متضاد او بود این مرض حادث نمیشد هرگاه که ردی مع ضد غیر معتدل در معده جمع میشود و اشتیاق بسوی ضدین
محال ست پس آنچه متضاد ست متصل ارکان متضاد بمتضاد نباشد زیرا که متضاد در وسط واقع ست و اگر نسبت یکی از هر دو طرف می بود آنچه مذکور شد که هر واحد از آن
دو ضد باشد لازم می آید پس غرض شیخ از بیان تضاد و تخالف میان متضاد و میان مخالف او مجتمع در معده و متضاد شی برای دفع اوست مراد از منافیات
اضداد ست یعنی اشیائیکه در آن نهایت خلاف باشد و آن اطراف ست نه مطلق منافیات و نه درین مخالفات که گاهی اوساط میباشند و داخل شوند
مراد از اطراف اطراف متقابله ست یعنی هر واحد از دو شی در طرف باشد قیاس بسوی دیگر پس میان هر دو متنافی از این منافیات غایت بعد باشد
نه مطلق اطراف و کذلک عکس این یعنی اطراف منافیات ست پس هر اطراف متقابله اضداد باشد یعنی هر واحد از دو شی که نسبت دیگر در طرف واقع شود منافیات
ست حاصل آنکه نیست که میان این منافیین ای کیفیت خلط ردی مجتمع در معده و کیفیت اشیائیکه طبیعت مشتاق آن برای دفع اوست تضاد ست چنین
میان کیفیت خلط صالح و میان هر واحد از طرفین مذکورین اعنی کیفیت طین و غیره و کیفیت خلط ردی تخالف ست بقول گیلانی خلاصه ایراد این کلام
آنست که طبیب میداند که طلب طبیعت شهوت ردیه را اگر چه هدایت برای طبیب بسوی جبل عادات ست مگر بسبب خلط مجتمع در معده نیست در امثال کیفیات
این اشیا و طلب آن بمشاکلت او برای خلط مجتمع در معده نیست بلکه بسبب منافات و متضادات آنها برای آنست پس طبیعت هنگام صحت طلب چیز مشاکل مزاج
بدن و اعضا می نماید تا حفظ صحت بدان چیز نماید و هنگام مرض طلب چیز متضاد مزاج حامل ماده حاصل میکند تا دفع کند آنرا بدان چیز هرگاه که طبیعت باذن خالق
آن مسخر این امر ست که طلب نماید در صحت آنچه مناسب مزاج بدن باشد و در مرض آنچه مخالف آن باشد هرگاه این امر بمشاهده رسید و بیان تکرر تجارب گشت
حکما و قاعده شد یعنی حفظ صحت بمثل و معالجه مرض بضد کرده شود و از آن استنباط نمودند پس نهایت عمل طبیب آنست که اقتضای طبیعت نماید
و بعضی گویند که شهوت ردیه از اجتماع اخلاط فاسده در معده و طلب طبیعت برای دفع اذیت از عضو نباشد بلکه بسبب دوری ست و طلب آن خلط
چیزی را که مشاکل اوست در کیفیت چنانچه طلب می نماید ماده عفن که در گندم و بلغم باشد سوالح منتنه را و خوش بند او و آنرا و این هنگامی ست که ضعف

غالب بر طبیعت باشد و طلب ضرورت قوی آن نماید و آن مخالف طبیعت بود پس علت و خواهش آن مخالف خواهش طبیعت باشد و شهوت خارج از طبیعت بسوی اشیای مشاکل آن شهوت یعنی آن خلط مخالف طبیعت است باشند خواهش ترشی کنند و کسی که در بدن او خلط حار یابس غالب باشد مشتهی خواهش ماست بکسی که در بدن او خلط بارد رطب باشد و آنچه او بر بین استدلال نمود و با نیکه زنی را دیدم که در معده بود و خواهش خوردن زنجبیل نمود و بعد از آن منع کردند و هرگاه و سیله او سفرجل کرد و بیماران باقی احوال و شبیه تیزج [illegible] استفراغ یافت [illegible] اصحاب سودای فاسد خواهش خوشتن سرکه و اشیای ترش مینمایند چون قی کنند خلط ترش کنند گرداند و دندان را کند میگرداند و در [illegible] گفته کسی که ارادهٔ علاج سوء شهوت نماید واجب است که تفکر کند که آیا مریض خواهش یک شی از اشیا سوای جمیع اشیای نماید یا نه پس اگر در خواست نوعی از ماکول و مشروب کند نظر کند بسوی طبیعت آن چیز و فعل او کند و بداند که فاعل این مرض خلط مشاکل قوت آن چیز است که خواهش آن مینماید پس علاج باستفراغ آن خلط نماید که باستفراغ او انتعاش قوت نماید و این نقصان شهوت و کلال آنست مثال این مثلا شخصی اگر از جمیع ماکولات آرزوی پنیر کهنه کند خواهش سوای او نکند و پنیر کهنه حار یابس حریف لذاع است پس بداند که در بدن او خلطی است که طبیعت او حار یابس و آن حریف لذاع است پس استفراغ مثل این خلط بدانچه مقابل او در قوت و فعل باشد باید کرد و [illegible] نوشته که گاهی آن تباین را علت معروف بفساد شهوت و نقصان آن حادث میشود و خواهش یک چیز یا دو چیز میکند چنانچه در وقتی خواهش ماهی شور و در وقت دیگر ماست کند و این هر دو مختلف در قوت اند زیرا که ماهی شور نمک گاه حار یابس است و ماست بارد رطب و شهوت بفم معده و صحت آن قیاس شد و سبب اول شهوت انصباب خلط بارد و حامض [illegible] بعض از طحال بسوی فم معده است و واجب بود که شهوت او متغیر نشد لیکن جمیع آنچه [illegible] شهوت او بسوی ماهی و ماست [illegible] بیقین پندارند که در بدن او خلطی است که کیفیت او حرارت و یبوست و در آن ملوحت است و طلب ماهی شور بحسب آن خلط است و ایضا در عضوی از اعضای او خلط بارد است پس بحسب آن شهوت ماست باشد و این هر دو خلط مختلف در قوت اند و بعید نیست که این هر دو در یک بدن باشند بلکه جایز است که نه خلط یا اکثر از آن باشند و یک خلط در فم معده بود و دیگر در قعر آن که در وقتی بر فم معده طافی گردد و خلط دیگر در وقت دیگر مانع باشد بسوی فم معده ترشح نماید پس مختلف شود شهوت او بحسب این اخلاط چنانچه جالینوس ذکر کرده که فساد شهوت بحسب اخلاط فاسده مجتمعه در رحم و معده و سایر اعضا باشد و حکیم علی می نویسد که بعض متقدمین و جمعی از متاخرین گمان کرده اند که طلب معده برای این اشیا بسبب مشاکلت آنها بخلط مجتمع در معده است و بر طبیب از جهت این امر واجب است که خلط مجتمع در معده را بکیفیات مثل کیفیات این اشیای مطلوبه طبیعت است و بحسب آن علاج باید کرد و این گمان باطل و مضل طبیب و مهلک مریض است بالجمله محققین این رای را تحسین نمی شمارند که شهوت ردی از فرط [illegible] اخلاط فاسده بود مشاکل خود را زیرا که شهوت و نفرت [illegible] از افعال طبیعت اند بلکه اخلاط فاسده از شأن طبیعت است اشتیاق بسوی شی مضاد خلط فاسد غالب بر بدن و اگر چه طبیعت در نهایت ضعف باشد و شیخ الرئیس گفته که میل طبیعت بسوی شی موافق مزاج غریب غیر اصلی است و خواهش کاذب چنانچه خواهش شخصی که در معده او خلط غلیظ بلغمی باشد خواهش تناول ماست نماید و همچنین اشیای حامضه و غلیظه رطبه کرده ازان او را عطش باهر رسد عطش او کاذب است نه صادق و ایضا گویند که این شهوت از طلب خلط شی مشاکل او را نمی باشد چنانچه این بعضی زعم کرده اند بلکه از طلب طبیعت است چیزی را که معین او باشد از جهت تفجیر و جلا و تقطیع و تحلیل و غیر آن **الحاصل** کسانی که طلب خلط فاسد را سبب آرزوی فاسده میدانند میان آنکه از طلب طبیعت است یا از خواهش ماده چنان فرق می کنند که آنچه از طلب خلط بود مشاکل خود را با آن صحت سایر اعضا محفوظ نبود بسبب استیلای مرض بر طبیعت بلکه متغیر شود و باستعمال این اشیای مخالف طبیعت دوام نکند زیرا که ماده [illegible] و ضعف طبیعت ازدیاد نماید و آفات و ضعف ظاهر گردد و آنچه از طلب طبیعت باشد بهر نوع اذیت صحت اکثر اعضا سوای صحت معده و با آن باقی بود بسبب قوت طبیعت و استیلای او بر مرض بالجمله وجود صحت و عدم صدمت ضعف و عارضه دیگر با وجود تناول اشیای ردی نشان قوت طبیعت است بر مقهوری ماده دلالت کند و عکس آن علامت غلبه ماده و دلالت بر ضعف طبیعت است **علاج** هر آنکه باید دید که در بعض استعمال می نمایند بعضی از آن استفراغ خلط فاعل علت باقی اند و بعضی مستفرغ باسهال مثل تربد بعضی مصلح غیر مستفرغ از مصلحات بعضی معدل کیفیت ماده فاعله مثل مجففات است چون اشیای [illegible] بعضی معتدل امزاج معده مثل [illegible] و بعضی مقوی معده

وضع ماده مثل شراب و اکثار استعمال آن میکنند برای این فعل بوجه دیگر مستوجبه گردن ما دو از غم معده مثل بادام تلخ و هلیله و بعضی انچه این فعل میکنند به تحرز از نفس آن
مشتهی تاقتضای آن نمانده و این مثل طین خلوط باشد و تقیه مستعمل در علاج شهوت طین و هو استفراغ و هیچ و شهوت گلی ست باجمله در عمل در جمع کند زنگ بعد از
سه ماه و دیگر برای علاج نافع میشود و الا گلقند عسلی و سکنجبین ساده و هو از شرع و ترش ها مثال آن غذا سازند و نون غراب ماست آن اشیای هریسه نیز مفید بود و هم
مقوی معده و نشف رطوبات ردیه باشد استعمال نماید بجهت تنشیف رطوبت متعفنه تا آنکه دلیاسه که قول صاحب کامل جاییه نیز مفید است و خالیست هم این
چونکه مرغ بریان گشسب ست و زیره سیاه و نانخواه و انیسون و مصطکی کنند معده چونیه بر او اصفهانیلن و آب او فرو بردن نیز مفید و غذا لطیف در مقدار
ویلفات دهند و درین شاخهای پودینه انداز ند و اگر در ماده شوریت باشد بر تقویت معده و شربت سیب یا میبه ساده و دهند و الیضا تا بکسر حدت کیفیت ادویه
مثل شربت بنفشه نیلوفر و شرب روغن کنجد مفید بود و غذا مثل بچه مرغ مطبوخ با آب غوره یا انار خورانند و از فواکه صالح برای ایشان قدری انار و دو سیب
و بجوف استعمال انقی و مسهل احتراز کنند و اگر مفسد گرد نمق غیر عفنیت مرت با آب نیم گرم و نمک و اسهال بخیار شنبر مع ادویه ملایم نماید بعده تقویت بجوارش مصطکی
و مانند آن کنند و در غیر حوامل تنقیه بقی و اسهال نماید بدستوریکه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی گذشت و در هر ماه دو سه بار قی کنند و قی اول
اول ماهی شور خورند و چون عطش غالب گردد آب ترب و شبت و سکنجبین عسلی یا ماء العسل و نمک نوشیده قی کنند و اگر مواد غلیظ و لزج بسیار باشد گاهی مسهل حب صبر
علوبخان و حب ایارج و حب اغاریقون استعمال نمایند ایارج فیقرا اسیر منزول شهوت طین ست چون در هر سه روز یک شربت از آن بخورند بعد تنقیه منشفات رطوبت
بکار برند و هر صبح زیره کرمانی و انیسون هر واحد سه درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و پوست بلیله آمله هر واحد نیم درم تا سه درم کوفته در سرکه
یک شبانه روز ترکنند و صاف نموده و شکر سفید یا گلقند شکری یا عسلی حسب مزاج داخل کرده بنوشند و اگر تنقیه معده از فضلات ردیه باین ادویه نشود از حب
تنقیه نمایند ایارج فیقرا یکدرم هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله خشک هندی و غاریقون هر واحد نیم درم رب السوس مقل ازرق هر واحد ربع درم با آب بادیان حب
ساخته بوقت خواب استعمال نمایند و بعد از تنقیه تقویت معده کنند بجوارشات گرم چون جوارش عود و مصطکی و کمونی و فلافلی و دارچینی و خمیره و جوارش مصطکی مرکب علوی خان
با عرق دارچینی و یا عود و یا هیل و هند و این جوارش نیز مقوی معده است انیسون هلیله بلیله آمله مصطکی زیره نانخواه قاقله نخبیل سعد ایا فلفل کوفته بیخته با سه چند
نبات منقوم بسرشند و بعون خبث الحدید هر یک بسیار نافع ست و گویند که نفع آن در دو یا سه هفته ظاهر شود از ابتدای شروع تناول آن و اینکه نفع آن در این
بار دکثیر الظهور است و از جگر بابسه حاره کمتر از ان نفع یابند تضمید معده باضماد مقوی بعد انحدار غذا نمایند و یا ضماد گل انگوری بیرگ گشنا و ساکو یک شباب نماید
و مسح معده بتقیر و طلی بصول ابهم و روغن مصطکی کنند و اگر گشنیز و زیره هر واحد علیحده در سرکه سه روز پروره خشک کرده بریان کنند و با یک سایده و آب غسل
کرده و ران پودینه ترکرده باشند بخورند در قطع این علت مجرب انطاکی ست حکیم آرزو مرغ بریان که تخوان شیر بریان و جو چند دم هلیله بلیله و تخم مورد
چلغوزه بریان و قول بریان و بچه بریان کنند و غذا لطیف مثل گوشت کبک و دراج و بچه مرغ و بره یکساله مسبز یا دارچینی و یا ابزیر مفتحه دهند باجمله علاج ایشان بعلاج
ضعفای کبد و معده نماید و شمعون گفته که صاحب این علت را وقت تبرز براق خود انداخته بیند و بخنده و بدین عمل حیله سرفتنی تدبیر دیگر این علت دفع شود
و ادویه که در ان جهت بلوط هشت درم ست و در قول الشیخ مسطور گردد برای صاحب این علت که معده فاسده زنگ رد و قریب الاستقاد دو باشد بصحت تجربه
حکیم عابد پیوسته با بجلاد ادویه دافع فساد شهوت بعد تنقیه زیره و نانخواه و انیسون و هلیلجات ثلاثه و آمله و بلیله و قاقله کنند و کباب و بادام تلخ و اذخر و تافت و طرح
و سوتر و برنگ کابلی و زنگ و صبر و مر و خبث الحدید ببرد و روغن گندم ست اکلا و استخوان طیور و شغافه و سکه گل بخورد و از آن بازدارند و نخود بریان و نان بریان و ماهی
عوض او بدهند و اندک قرص عود و شراب بخورند و آب حب الرمان سکنجبین بنوشند و باغذیه سخته با بهای قابض مقوی معده مثل آب سماق و حاماوانه غذا سازند
و از اغذیه سوکدا اخلاط ردیه و اشیای سریع الفساد احتراز کنند که بحسن تدبیر بعض ازین علت خلاصی می یابند و گویند که خوردن طباشیر با مغز چند کنار هم مش تهی حرام
خام و پخته و کذا زیره سیاه در سرکه یک شبانه روز ترکرده و خشک نموده بریان کرده هر روز یکدرم تا هفت روز متواتر کنند و خوردن قاقله کبار مع پوست یکدرم و کذا تربد
تجربه مسحوق و کذا اکل تفاح بیابانی و کذا صمغ بادام و کذا صمغ عربی هر واحد برای شهوت طین نافع است گفته اند که تطیب لغوس ایشان

بجامیات استخوان اکیان وتدرو کنند که فلفل و نمک و هیل سوده بران پاشیده بریان نمایند و باید که در علاج اهمال ننمایند که اکثار اکل طین مزاج کل بدن فاسد میکند و دلالت میکنند بران طعامی که عفن گردد و ازان حادث شود افساد در مزاج معده بعده مؤدی باستسقا گردد **اقوال بعض مجربین شیخ** میفرماید واجبست که تنقیه خلط موجب شهوت فاسده نمایند و از تدابیر مجرب آنست که ماهی شور و ترب در سکنجبین تر کرده بخورند بعد بران آبیکه دران ماهیای سرخ و نمک و شبت و حرف و تخم جرجیر جوشانیده باشند نیمگرم نوشیده قی کنند و گاهی در ان طین موجود زعفران سه درم داخل کرده میشود و در یک ماه یکبار یا دو بار قی کنند بعد ازان معجون اهلیله بچو زجندم استعمال نمایند و از آنچه درین باب نافع ست خایید زیره سیاه و نانخواه بر نهار و بعد طعام و خوردن سفوف آنهاست و یا قاقلهٔ صغار و کبار و کبابه هر واحد یکدرم و مثل همه شکر سپید هر روز بخورند و از ادویه مرکب بجفت بلوط که شدید النفع ست مثل این دوا ست جفت بلوط هشت درم زنجبیل سه درم صندل سفید پانزده درم پنج از خرچهار درم مرو دو درم همه را کوفته در ده رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و هر روز ثلث رطل تا سه روز متواتر بنوشند و ایضاً جفت بلوط دو درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم هلیله سیاه و بلیله آمله هر واحد پنج درم خبث الحدید کوفته چند بار در سرکه تند تر کرده و هر بار بر تابه بریان نموده ده درم همه را به هشت اوقیه شراب عفص و هشت اوقیه آب بجوشانند تا نصف بماند و بر نهار هفت روز بدهند و اما در علاج شهوت طین واجبست تنقیه خلط مستدعی آن بقی مذکور مثل آنکه بعد خوردن ماهی نمک سود و آب لوبیا و شبت و ترب قی نمایند و ایضاً آنچه قوی تر ازین باشد ترب و انیست و اگر احتیاج باسهال نیز افتد بکار برند و ازین قبیل ست تنقیه بتربد و حب برنگ کابلی و نمک نفطی که آن نافع ست و خصوصاً اگر درینجا گرم شکم باشند بعد ازان ادویه که دران خبث الحدید مدبر داخل باشد غیر آن کرده قرابادین مذکور ست استعمال نمایند و باید که از مصطکی و زیره کرمانی و نانخواه عالک ساخته بخایند و قاقلین هر واحد یکدرم و شکر طبرزد مثل همه بر نهار بخورند و بران آب نیمگرم بمرات کثیر اندک اندک بنوشند و از آنچه برای ایشان تجربه کرده شده این معجون ست اهلیله بلیله آمله جوزبند مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل در عسل لسرشتند و قبل طعام و بعد آن بقدر جوز بخورند و از تدبیر جید دران آنست که صاحب اوراقی کنانند و اصلاح مزاج معده او کنند بعد ازان بگیرند طین جید و در آب حل کنند و دران ادویه مقی که طعم آنها ظاهر نباشد داخل کنند بعده دران نمک بقدر ذائقه داخل نموده در آفتاب خشک نمایند و مشتهی طین التزام تناول او کنند تا آنقدر که دران دوا از یک شربت یا کنیم شربت زیاده نباشد پس آن تراقی خواهد کرد هیچ چیزیکه خورده است و خصوصاً اگر دران چیزی مهیج قی مثل کبریت و مانند آن باشد که از خوردن گل نفرت خواهد نمود و بعضی زعم کرده اند که نافع ترین چیزیکه حق تعالی برای دفع اشتهای طین پیدا کرده آنست که بر نهار بچه کبوتر بریان بخورند و بعد طعام اندک اندک بدان تنقل کنند و تنقل بنانخواه بسیار عجیب ست و همچنین ببادام تلخ و بعضی ادعا کرده اند که اگر یک سکوره روغن کنجد بنوشند قطع شهوت رویه نماید پس اولیست که درین باب اعتماد بر تجربه نمایند نه بر قیاس و آنچه ایشان را نفع میکند دائم مقام طین باشد عوض او بخورند جو و حندم و حمص و ملحات ست و اگر چه از سنگریزه باشد و نشاسته گندم و خصوصاً نمک تجربه کرده شده و از آنچه برای ایشان مجربست بگیرند بیخ عفص هشت اوقیه بجوشانند تا نصف رطل بماند صاف نموده بر نهار یک هفته بنوشند و از آنچه در نقل استعمال او واجبست پسته و مویز و شاه بلوط و کشمش ست و برای بعضی از ایشان تجربه کرده اند تناول زیرباج که دران ماهی کوچک و پیاز و گوبا و زیت مغسول انداخته و مثل فلفل و زنجبیل سداب باشد و گویند که این برای آن شدید النفع ست **مسیحی** گوید که تحریک قی نمایند بعد خوردن ماهی شور یا تازه با آب طبیخ لوبیای سرخ و شبت باندک نمک جریش و قدری ترب باز این آب یک رطل گرفته و سکنجبین سه اوقیه داخل کرده نیمگرم بنوشند و قی کنند و چون معده اندک تنقیه یابد این طبیخ بنوشند جفت بلوط سه درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم باقی اجزا و ترکیب این در قول شیخ گذشت مگر هلیله کابلی پنج درم درین نسخه زیاده است و طعام زیرباج گوشت بره یکساله یا ماکیان نرم باشد و بعد شرب دوا اللحم مطیب بتوابل و ابازیر رطب بنوشند بعده این دوا استعمال نمایند ایارج فیقرا شش درم هلیله بلیله آمله هر واحد یکدرم کوفته بخته بعسل سرشته نهار با آب گرم کردان مصطکی و انیسون و نعنع جوشانیده باشند بخورند ایام کثیر استعمال نمایند حتی که شهوت زائل شود و علاج که ادویه آن در قول شیخ گذشت بجا آیند و آب او فرو برند و کذا سفوف قاقلین مسطور یکمثقال نهار بخورند و آب نیمگرم بران نوشند و نگاه کثرت اکل طین بافساد معده و وقوع در استسقا انجامد این طبیخ بیاشامند جفت بلوط هشت درم باقی همانست که در قول شیخ مسطور شد **ایلاقی** در جای که نوشته

کاگر صاحب مرض بعد حامله باشد مثل حکمت و قایسانی قی تواند کرد اجازت دهند تا که قی کنند معده را بعد از آن بدوائیکه قوت دهند و اگر قی بمشکل آید انتی منع نمایند مسهل بیرون از نیست بلکه بتقویت معده مشغول شوند طعام لطیف سریع الانهضام بهتر مثل پنجه گوشت دراج و ماکیان و بزغاله بریان ریخته نمرامانده گاو و طعام اندکی سیر و خردل ندهند و اگر سو اشتهای حامله کسان دیگر اشتهای چیزهای تاسیه شمع ابرو کرید و قول شیخ گذشت باید فی‌الفور پس تنقیه معده با ایارج فیقرا و حب صبر نمایند بعد از آن تقویت معده و معاجین و ادویه مسطوره در قول شیخ باید کرد و اگر لحم را قدید کنند و تو ابل او ناخواه با سیل قاقله و جو رحیدم و طباشیر کشند نافع بود و دو اینکه در آن حنت بلوط هشت درم ست و در قول شیخ گذشت و ایضا آنچه در آن ایارج فیقرا شتر ست و در قول مسیحی گذشت نفع دارد لیکن در نسخه این وزن طباشیر هر یک سه درم ست و جوز حندم پنجدرم افزوده باقی بدستور و آشوان کبوتر و دلیت و بره و بچه مرغ بریان خاییدن و آب آن فرو بردن زنان حامله و دیگران را تسکین شهوت اشتهای گل خوردن نماید و اگر سبب اشتها دل آبیکه نمک شاندک فلفل سوده آمیخته باشند ترکرده بجاینده بسر بود و گوشت گوساله و آهو بنمک با نخواه قدید کرده اشتهای گل نشانند و عوض طین نباشیر پسته شور بریان کرده و نخود بریان تنقل نمایند **صاحب کامل** گوید که در فساد شهوت و وحم باید نظر کنند اگر فساد شهوت بسبب خلط بلغمی باشد تنقیه معده بقی نمایند از اشیای ملطفه مقطعه مثل ماءالعسل و سکنجبین که در آن ترب ترکرده باشند و آب شبت و نمک جریش و تخم ترب و تخم جرجیر خوردن سمک مالح و اگر احتیاج به تنقیه اریب افتد نقیع ایارج فیقرا و کنگر و ماءالعسل ماء الجبن آرند و در هر هفته یا در هر عشره یکبار استعمال کنند و حب صبر و ایارج حب افادیه تناول نمایند و این حب قصب الذریره سلیخه عیدان بلسان تفاح اذخر قشور جوزبوا هر واحد بیست درم همه را جریش کوفته در دیگ سنگین کنند بر آن آب باران سه رطل و بنا ختند با آتش نرم بجوشانند تا آنکه نصف آب بماند صاف کنند بگیرند صبر سقوطری ده اوقیه باین آب محلول بجوشند غسل شده صاف کرده و در آفتاب خشک کنند بعد از آن بر آن مروز عفران مصطکی هر واحد دو اوقیه آمیزند و بآب حب ها سازند شربت از دو تا سه درم و چون معده بایستها اشتهای تا مه برگردد این معجون بخورند که آن از دیاد تنقیه معده و تقویت آن نماید ایارج فیقرا هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد سه درم گل سرخ ده درم باریک سائیده بعسل کف گرفته سرشند شربت سه درم با آب گرم و اگر مرض بسبب خلط حرارت یا مالح باشد باید که مرق سکنجبین و آب گرم چند بار متواتر قی کنند بعد تنقیه معده از این خلط اینها بدهند که نافع شهوت ردیه و اکل طین ست حنت بلوط دو درم مویز منقی ست درم افسنتین هلیله سیاه آمله بلیله هر واحد پنجدرم خبث الحدید مطبوخ بسرکه و بریان کرده ده درم شراب تا ابنطل و آب نصف رطل با آتش معتدل بجوشانند تا نصف بماند و صاف نموده هر روز بر ناهار یک اوقیه بنوشند و اگر فساد شهوت بحوامل باشد و تا ایشان قی استعمال نکنند که این ازان جمله است که از علاج ایشان نماید و آن امن از اسقاط جنین نباشد لیکن باید که این سفوف استعمال نمایند که تا ایشان شهوات ردیه و شهوت طین قطع کند بگیرند قاقله صغار و کبار و ربا سه مصطکی و شکر طبرزد بوزن مجموع کوفته بیخته هر روز یکمثقال با آب گرم و شراب ریحانی بخورند ایضا بگیرند زیره سیاه و نانخواه هر یک سه درم قاقله دو با سه هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده یکدرم با شراب ریحانی خورند و این سفوف نافع برای زنان حامله و مزیل شهوات ردیه و طلا در علاج ایشان ست ریوند کوهی زیره نبطی تخم کرفس انیسون هر واحد پنجدرم سعد نعناع پودینه کوهی هر یک سه درم جوز بوا سنبل هر واحد دو درم قرنفل یکدرم کندر غیر مقشر هفت درم همه را باریک سائیده دو درم با آب سرد بخورند و این حب قاطع شهوت طین هم حم کند بگیرند انیسون حنت بلوط هر واحد سه درم هلیله کابلی بلیله آمله هر واحد پنجدرم خبث الحدید منقوع در سرکه مقلو مدقوق ده درم مویز منقی هفت درم در هشت اوقیه شراب عفص بجوشانند هر گاه نصف بماند صاف کرده هر روز یک اوقیه تا هفت روز بنوشند که نافع و مجرب ست **تحفه نذی** نوشته که اکلی اگر احتیاج باسهال افتد حب ایارج استعمال نمایند و این حب نیز در غیر حامل نافع ست ایارج فیقرا یکمثقال تربد سفید برنج کابلی هر واحد یک مثقال نمک نفطی نیم درم حب ساخته صبح بخورند و تغذیه باغذیه صالحه مثل فراخ مشوی نمایند و استخوان آن بخایند و لحم گور خر مقدد و ملح سبز نباتخواه و افادیه و بچه مرغ مشوی با یخنی آب انار میخوش و دارچینی و سماق و حصرم و چون میل بطعام مالح نمایند خوردن زیتون و اندک ماهی شور و انقال مملح نافع بود و در اول بسیار ترش تا لعض خصوصا تمر هندی تریج خیلی سود مند و این حب ترش در حم و فساد شهوت را نافع و مجرب ست و باید که حامل بیان تعاهد نمایند زیره نانخواه کرویا مصطکی قاقله هر واحد یکمثقال تخم کرفس [illegible]

[illegible]

جفت بلوط بلیلہ سعد کوفی نعناع نمنبا و ہر واحد یکدرم کوفتہ بیختہ در قوام شکر سرشتہ شربت تا دو درم دیا قاقلہ زرنباد انیسون زیرہ سیاہ ناخواہ جفت بلوط قرنفل
ہر واحد یکدرم کوفتہ بیختہ بہ سویق منقی مثل آن بہ سرشتہ بقدر بندقہ صبح و شام بخورند داین معجون نافع شہوت طین ست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ گل سرخ ہر یک
سہ درم خبث الحدید در سرکہ تر کردہ پنجدرم قاقلہ ناخواہ مصطکی جفت بلوط انیسون ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بمویز منقی سرشتہ یک مثقال صبح و یکمثقال شام
بخورند طبری گفتہ مداوات علیلی کہ آرزوی تنی ناید یا دشمنی کند دوا آنست کہ گفتیم آن نحو اشتہای ماہی شور و ماست کند باید کہ استفراغ نمایند اول بایارج
اخراج خود باید در طلب نایند و بانچہ اخراج خلط ماریا بس کند یا مرکب کنند یک دوا کہ جامع ہر دو امر باشد چنانچہ عمل حب قوقایاست کہ جامع چیزی ست
کہ استفراغ امراض معدہ از رطوبات نماید مثل صبر و شحم حنظل و مانند آن بعدہ سقمونیا ضم کردہ شدہ تا استفراغ سائر اخلاط از جمیع بدن کند ہمچنین مرکب کنند برای این
شہوت مختلفین دوائیکہ جامع دو قوت باشد تا ہر قوت مقابلہ قوت واحد از این دو شہوت نماید مثلاً ہرگاہ ارادہ استفراغ کنند برای کسی کہ آرزوی سمک مالح و ماست
کند برای او این دوا مرکب نمایند ہلیلہ سیاہ و زرد و کابلی خستہ دور کردہ ہر واحد پنجدرم افسنتین قنطوریون حشیش غافث افتیمون ہر واحد سہ درم بلیلہ
آملہ شیرآملہ ہر واحد دو نیم درم بعدہ اضافہ کردہ شود بدان آلو بخارا و عناب و تمر ہندی و تخم کشوث و تخم کاسنی و مانند آن پس بجوشانند بعدہ صاف کردہ
تقویت آن ایارج فیقرا و ایارج و سقمونیا نمایند و این جامع استفراغ ہر دو خلط مختلف ست و مادام استفراغ او باین دوا کنند تا آنکہ قوت اطاعت کند و مرض
باقی بود و مع ذلک اثر علم بیضاد ہیچ یکی از دو شہوت اگر او کنند و اگر در مقابلہ یک شہوت زیادہ از دیگر باشد التفات بدان نمایند زیرا کہ طبیعت از ادویہ و قوای آنہا
بدانچہ موافق باشد ظاہر نماید اعانت قصد آن کند **والیضاً** در باب فساد شہوت و سقوط آن از فساد مزاج بارد در معدہ بغیر مادہ نوشتہ کہ اما فساد مزاج
در معدہ است کہ مزاج طبقات آن متغیر شود و بارد و بر مزاج از طبیعت گردد اگر این در فم معدہ تنہا باشد شہوت کلبی پیدا کند و چون در جمیع اجزای معدہ باشد و معدہ و کبد بارد شود
و اکثر سبب فرط برودت سقوط شہوت گردد پس اگر بسوی فساد مزاج معدہ معدول مادہ بارد غیر مضاف گردد معالجہ صعب باشد و معالجہ فساد مزاج چون
در جمیع اجزای معدہ باشد آنست کہ اگر سن و وقت و مزاج و قوت از استفراغ آن مانع نباشد اول باین حقنہ استفراغ نمایند حسک بابونہ اکلیل الملک
و سفید شیح برگ نام برگ شبت برگ سداب قنطوریون و قیق بیخ سوسن ہر واحد کف قرطم کوفتہ تخم کتان تخم حلبہ ہر واحد قبضہ بادام تلخ کوفتہ کف
سقولوقندریون سبوس گندم خطمی ہر واحد کف چند بید ستر سکبینج ہر واحد دو درم بجوشانند تا مہرا شود و مثل حسو گردد و اگر در وی چقندر و کرنب افزایند جائز ست
بعدہ بوزن شصت درم از آن صاف کنند و تا صد درم حسب قوت مریض و روغن بابونہ با ہفت درم روغن بید انجیر حل کردہ حقنہ کنند و ایام متوالی اعمل آرند
و اگر قوت ضعیف گردد حقنہ ترک کنند و ہر روز نیم درم امروسیا با ہفت درم جلنجبین و در بعض اوقات دوا الکرکم نیم درم تا دہ روز متواتر بدہند و غذا در این ایام
شوربای چہار بکان کرائش بقلی پختہ باشد و مدان فلفل و دارچینی و زیرہ داخل کنند و در بعض اوقات سینہ تیہو بدہند و ان شمہ تا آنگاہ ست کہ مزاج از حرارت متغیر
نگردد و چون مزاج متغیر گشت و تپ کرد پدا شتند بدن او شروع بقبول علاج نمود و قریب صحت گردید و از این تدبیر معدل نمایند تا آنکہ در مزاج او تغیر ظاہر گردد
و چون تغیر مزاج بسوی حرارت ظہور نماید از این تدبیر معدل نمایند بنوشانید ن این ماء الاصول نقاع اذخر و بیخ آن ہر واحد دہ درم سعد ہندی پنجدرم تخم کرفس
انیسون بادیان مصطکی کبابہ ہر یک دو درم زوفای خشک پرسیاوشان ہر واحد سہ درم سنبل الطیب یکدرم اسارون اشنہ وج ہر واحد یکنیم درم ہیوم المجوس
چہار درم مویز منقی بست درم ہمہ را در ہفت رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ربع آید بعدہ در شیشہ کردہ در آب نہند و ہر روز از وی بست درم با دو درم روغن بادام
تلخ و دہ درم جلنجبین ہفت روز متواتر بنوشند بعدہ در ہفتہ دیگر ہر روز این آب بست درم بوزن دہ درم گلقند عسلی بدہند گلقند منع کنند ماء الکرفس و ماء الاصول
بنوشند بعد از آن استفراغ باین دوا کنند زنجبیل یکنیم درم افسنتین رومی یکدرم افتیمون یکدرم غاریقون یکنیم درم ہمہ را سائیدہ در آب برگ ترنج سرشتہ
مثل فلفل حبہا سازند و از آن دو شربت یا سہ بقدر قوت بخورند و اگر ضعیف گردد استعمال او موقوف کنند و اگر ضعیف نشود بر آن مداومت نمایند کہ آن دوا
نافع برای این مرض ست و اگر ضعیف شود این حب استعمال کنند کہ آن تقویت معدہ او و اصلاح مزاج او نماید زیرہ ناخواہ کرویا فلفل دار فلفل صعتر زوفا انیسون
ہر واحد درم ہلیلہ سیاہ و کابلی ہر واحد سہ درم صبر سقوطری بوزن ادویہ اول ہمہ را سائیدہ بآب برگ ترنج حبہا ساختہ بعد طعام بقدر نیم درم و اگر بر ناہار خواہند

یکدرم بخورند که اسهال دو سه روز یک یا دو بار اجابت گردد و معده از رطوبات پاک گرداند و بعد این علاج این ضماد استعمال نمایند بگیرند صبر سقوطری و قصب الذریره هر واحد یکدرم
سنبل و مصطکی هر واحد نیم درم مرد دو درم ارشک سه درم نار دین دو درم همه را سایید و به روغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر فم معده قبل از طعام ضماد نمایند
و هنگام تناول طعام ضماد جدا کنند و اندک طعام مذکور بخورند و چون طعام از معده منحدر گردد باز ضماد کنند و این ضماد لطیف طریق بساست که صحت تام می بخشد
و این علاج عام است برای کسی که شهوت او از سوء مزاج بارد مع ماده باطل گردد و خاص است برای کسی که آنرا سوء مزاج بارد بغیر ماده باشد الا اگر بغیر ماده بود
احتیاج بزیاده استفراغ نیفتد و تنها ادویه ضعیفه مذکوره کفایت کنند و چون شهوت عود نمود و قاروره رنگین شد سوء مزاج زائل گردد و درین هنگام واجب است
که بسوی تدبیر منعش در اکل و شرب رو کنند و شراب قوی صرف بمقدار متوسط و اشیای مولد رطوبات بیاشامند و چون خون او اصلاح یابد و دوران کثرت
و فساد ظاهر نگردد و فصد نکنند و اگر فساد در خون ظاهر شود در فصد کردن باکی نیست اگر خون منعفن گردد فصد قشاید کرد و آنچه اصلاح خون نماید بخورند و بنوشند
مثل گوشت بچه مرغ و جدی و شیر تازه و بیضه نیمبرشت و شراب رقیق متوسط در قوت و استفراغ بطریق ادرار بول و اسهال نیز اما طریق ادرار بول بهتر است که این سکنجبین
سکنجبین بدهند تخم کرفس انیسون اسارون تخم بطیخ هر واحد یکدرم تخم خیار تخم قثا تخم خربزه هر واحد بعد تقشیر ده درم تخم خرشف پنجدرم همه را سایید و مثل جمیع
ترنجبین با مانیذ اگر طبع لین باشد آمیزند و هر روز سه درم از آن با بیست درم سکنجبین بدهند و سکنجبین معمول به عسل انفع است که در تقطیع رطوبات و تنقیه
معده و تقویت کبد و اصلاح حال بجدی برسد که از بسیار ادویه غنی گرداند پس باید که طبیب از آن غافل نگردد و شک نیست که این تدبیر اعاده شهوت و اصلاح
خون نماید **وهم او گوید** که شهوات ردیه مثل شهوت گل و خاکستر و غیر آن اکثر کسی را حادث شود که ندا اغذیه معدیه یا در زنان در رحم ایشان اخلاط ردی جمع شوند
و این منقسم بدو نوع میگردد یک نوع سریع الزوال است و نوع دیگر عسر الزوال و علاج هر دو واحد است و فرق در علاج هر دو نوع بقوت و ضعف و قلت و کثرت
زیرا که علاج یکی قوی تر و اکثر از دیگر است و یک نوع او آنست که در تجاویف معده اخلاط ردی جمع شود و صاحب او خواهش شی مشاکل این خلط کند پس اگر خلط افنی
باشد خواهش گل و مانند آن کند و اگر خلط مالح یابس بود اشتهای اشیای مالحه و یابسه مثل نمکسود و قدید کند و اگر شی مجتمع در معده محترق سوداوی باشد خواهش
انگشت و خاکستر و امثال آن کند و این شهوت مشاکلت است و اما شهوت اضداد اخلاط ردیه مجتمعه در معده بهر دفع اذیت آن شهوت صحیح است و این نوع
زنان را حادث میشود چون در رحم و در تجاویف معده ایشان اخلاط ردی جمع شوند و این علت اکثر بحبالی عارض میگردد زیرا که اخلاط ردیه با دم حیض خارج نمیشوند
در ایشان محتقن میشوند و نوع دوم آنست که این اخلاط در طبقات معده و طبقات رحم متشرب باشند و علاج نوع اول یعنی آنکه از اجتماع رطوبات ردیه در جوف معده
باشد اینست که مریض از جمیع اطعمه ردیه غلیظه و غلیظ پرهیز کند و اقتصار بر الطف و اقل حتی الامکان از غذا مثل تیهو و بچه کبوتر و کبک و تمیح و زرده بیضه نیمبرشت
نماید ما دامیکه مرض در توقف یا در تزید باشد و چون نقصان پذیرد بلحوم حملان و شراب کهنه اندک باکی نیست و اول آنچه در علاج ایشان ابتدا بدان کنند حقنهای قویه
در حرارت اند بعد از آن قی بملح و ترب دو دفعه متواتر روز اول بدانچه مذکور شد و روز دوم بآب ترب جوشانیده و سکنجبین بزوری اگر مزاج احتمال آن کند سکنجبین ساذج
اگر مزاج او احتمال بزوری نکند و اگر کفایت نکند اطریفل مقوی یا ایارج استعمال نمایند و اگر باین هم اکتفا نکنند این معجون معروف بقاطع شهوت ردیه دهند تا قلع مواد کند
و ورج و عود بلسان و مصطکی و عود خام و حب بلوط و خبث الحدید مدبر منقوع در سرکه خمسون بعد از آن مقلو بروغن بادام هر واحد یکدرم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه
و بوزن آنها هر زیاده کرده درین معجون ناخواه زیره کرمانی انیسون نمک نفطی کبابه هر واحد از آن مثل اجزای دوا یعنی هر واحد یکدرم و حرانیان ... هلیله سیاه و کابلی
و قرنفل و سویح هر واحد یکدرم و ثلث ادویه همه را بسایند و در عسل کف گرفته بسرشند و قبل طعام یا بعد او استعمال نمایند و نزدیک من قبل طعام بهتر است
و اگر تسهیل باستفراغ قوی محتاج باشد ازین معجون سه درم با نمک سقمونیا آمیزند و گاهی مرتقی میشود از معده قدری بخارات ازین اخلاط بسوی راس پس استفراغ
آن کنند و تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا و استعمال این معجون مع پرهیز و استعمال قنعت این علت را بسرعت زائل کند و علاج نوع ثانی یعنی آنکه از تشرب اخلاط
ردیه در طبقات معده و رحم باشد اینست که بعد رعایت جمیع آنچه در علاج آن بر علاج قسم اول تضمید معده و رحم باین ضماد افزایند صبر و مصطکی و سنبل هر واحد
یکدرم سعد قاقله صغار هر واحد دو ثلث درم با بالحدید که اهل بصره بامت طور میگیرند حب فولاد را در شراب بجوشانند تا شراب غلیظ گردد و جعده ساخته نموده برا ضماد

[illegible]

[illegible]

مذکور اما از تند و خوب حل کرده بر معده طلا کنند بیران پارچه در شراب تر کرده بگذارند و این ضماد تنها در این علت نفع بلیغ دارد و دور میکند ردیه حمات بعض
سواحل چون خشک کنند سائیده اندک بشراب بقدر قوت و سن علیل بدهند تا قی آورد و این شهوت ردیه قطع کند و شهوت طین نیز ببرد و جمیع آنچه
در شهوات ردیه ذکر کردم آن علاج شهوت مفرد طین ست، اما در زنان این شهوت در ابتدای حمل قوی میگردد و بسبب اجتماع فضول کثیر در رحم چون طفل
بزرگ شود و محتاج بغذای کثیر گردد و بیاست که این شهوات ردیه از ایشان زائل شود و عسیر تر از ینها و نوع آنست که صبیات معده و نیز رحم تشریع یاده
کرده باشند و اگر گویند که چرا اخلاط ردی مجتمع در معده طلب شی مشاکل خود میکند و واجب آن بود که طبیعت این شهوت را دفع می نمود جواب آنست که اتباع
فضول ردی سبب تکون مرض ست و مادام که مرض در تکون ست آن غالب بر طبیعت طالب اطاعت قوای آن باشد و این شهوت خارج از طبیعت بود
پس هرگاه مرض و تکون باشد و آن خارج از طبیعت ست بالاضطرار شهوت نیز خارج از طبیعت باشد و شهوات خارج از طبیعت آرزوی شی مشاکل خود
می نمایند و ظاهر ست که شهوات طبیعیه اشتهای اشیای مضاد مرض میکنند و شفای آن می نمایند پس گفته شود که شهوات طبیعیه شهوت برای دفع
اذیت ست و شهوات خارج از طبیعت را شهوات ستا کل گویند، برای این مثالی بیان می نمایم که ساکنان تحت قطب جنوب و آن اهل زنج و نوبه اند
اغلبهای شراب بسیار میکنند و ساکنان تحت قطب شمال مثل ترک و روس نیز آرزوی شراب بسیار می نمایند و یکی از دو فریق در نهایت بعد از دیگر
در طبع و بلد و مزاج و غیر آن ست پس شهوت زنج بت اکلت ست و شهوت ترک برای دفع اذیت و طلب شهوت صحت **مصنف اقتباس**
می نویسد که در کودکان به منع تناول گل حیلها سازند چنانچه کلونجی را بالفلفل و صبر و آب نیم آلوده پیش آنها اندازند اگر آنرا نخورند بهمان وقت از تیزی و تلخی
آن بگذارند و باز نخورند و تنقل مربات و نخود بریان و چلغوزه سازند و یا بنهاد اندک اندک گل آمیخته دهند پس به آهستگی آنرا کم کنند تا بکدو و چلغوزه قرار گیرد
پس تنقیه مسهلات مناسبه نمایند و بسا باشد که در بزرگان و کودکان از خوردن گل جگر نیز ورم پیدا کند و از آن علامات از خارج توان یافت و سفیدی لبها
و قلت اشتهای طعام بلکه سقوط آن و باریکی گردن و بالیدگی شکم و ضعف قوت و خشکی لبها و زردی رنگ و دیگر آثار سده جگر هم پدید باشند پس در تفتیح سده
و تحلیل ورم سعی بلیغ نمایند مفتحات قوی مثل عنب الثعلب و انیسون و خار خسک و ترطم با سکنجبین فوهی و ریوندی دهند و دیگر محللات و طلینات و مفتحات
و مسهلات هم باید داد و در تفتیح سده و تحلیل ورم بدستوری کوشند که در امراض جگر بیاید تفتی عادت خوردن پنبه کهنه و گل کوزه پخته داشت هر روز
تا نیم آثار میخورد و سن خوبانی را در پنبه نوشیده و پیچیده گفتم که هر قدر که خواهند بخایند و بیوسته در دهن و انند و آب آنرا فرو برند و لیکن هر روز خوبانی را زیاده
و پنبه را کم کنند تا آنکه خوبانی تنها بماند و بجای گل کوزه طباشیر زر گلاب و عرق کیوره صلایه کرده قرص ساخته خورانیدم و ماء الجبن بسفوف لاجورد و علوینجان با شربت
بزوری نوشانیدم و غذا پلاو گوشت مرغ سلیمانی و کلیه بره با شوربای مرغ مذکور و خایید استخوان آن مقرر داشتم و وقت شام لاجورد مغسول مصطگی سوده هر یک دو ماشه
و جوارش جالینوس یکتوله آمیخته با عرق دارچینی مرکب و عرق عود هر یک پنجتوله شربت سیب و عود هر یک دو توله خورانیدم در یک ماه صحت یافت و دیگری که غدد
و پوست بیضه مرغ تا دو آثار میخورد من حضرت انتیمرن علوی خان با ماء الجبن تا دو ماه نوشانیدم و چقندر خام لوزات سرباو و نبات یکنیم پاو در تمام خورد خام
و بالای آن درد و سه بار نرماشه نمک سلیمانی و غذا شوربا نان خشکه دادم همین تدبیر به شد و زنی سنگ جراحت هر روز لقدر نیم آثار میخورد و ماء الجبن فائده نکرد
من آنرا اندک سنگ جراحت و امرتی اندیسه تازه مقرر کردم و بالاخر معلوم شد که تباهی آرزوی حوامل ای نیست و در قول صاحب کامل گوشت خورانیدم و شب بسهل
بعرق بهار دادم تا چهل روز هر روز دو سه نوبت اجابت طبع مختلف الالوان می شد و باین تدبیر صحت یافت

اشتداد جوع و شهوت کلبی

وآن افراط اشتهاست از حد طبیعی بنوعیکه انسان اکثر از عادت و فوق حاجت بخورد و چون مشتد شود هر چند طعام کثیر المقدار خورد سیر نگردد و مانند مکارحریص
بر ماکولات بود و از غایت حرص طعام بر کسی که شریک طعام او باشد سکالبه و مهارشه کند چنانچه خاصه سگان ست و از ینجهت مسمی بشهوت کلبی و جوع الکلب شده
سببش برودت کثیف غیر مفرط ست که در فم معده افتد و بجمع و قبض که از خواص برودت ست معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و چنانچه عارض میشود

از مص عروق و عند انصباب سودا بر فم معده و از دیاد اشتداد در بلدان بارده و ازمان بارده همین سبب است و از این قبیل است آنچه بعض مردم را قریب موت
بسبب غلبهٔ برودت اشتهای طعام پیدا شود و مرده اند که با وجود حدوث برودت غیر مفرط بر فم معده اگر مزاج سائر اعضا گرم باشد مرض سخت قوی بود جهت کثرت تحلل
و خواهش اعضا مر غذا را و سوء مزاج بارد که بفم معده افتد اگر مفرط باشد یا در تمام اجزای معده عام بود ابطال شهوت نماید چنانچه طبری گفته که اگر تمام معده بارد گردد
شهوت کلبی حادث نشود زیرا که در این هنگام هضم تا بکلی باطل میگردد و پس مرض دیگر غیر شهوت کلبی پیدا گردد و گاهی بسبب خلط حامض مثل سودای منصب
از طحال بسوی فم معده که غرت و یا بلغم حامض مجتمع در معده افتد که بحموضت خود دغدغه فم معده کند و فعل نماید مثل فعل مص عروق متقاضی لهذا دغدغه خصوصاً
که بکثافت خون باب لازم گردد پس محسوس شود در فوهات عروق مثل فعل مص و نیز اخلاط حامض بتقطیع و دباغت خود اخلاط لزجه را از فم معده جدا
شهوت را مدد کند بجهت آنکه حرکت او با وجود حصول مثل این اخلاط لزجه بسوی دفع شدید تر از جذب باشد و ایضاً حرکت لیف معده شدید میگردد و بسوی تکاثف
و تقبض که مثل آن هنگام حرکت مص عروق و حرکت قوت جاذبه عارض میشود و گاهی از نوازل راس که بر فم معده ریزد عارض شود و از حرارت ضعیف
معده ترش گردد و بسبب ترشی فم معده را بگزد و شهوت کلبی حادث شود و بقول شیخ این نادر باشد و گاهی عارض میگردد بسبب حرارت مفرطه در فم معده
که تحلیل و مستعدهای بدل نماید پس فم معده دائم مثل گرسنه باشد و این در اکثر محدث عطش گردد و در بعض احوال گرسنگی آرد چون تحلیل را افراط نماید و محدث جوع
در اکثر افراط حرارت در تمام بدن و در اطراف او باشد حرارت چون متصل فم معده بود آرزوی آب و سیالات مرطبه نماید و آن چون بر بدن مستولی شود افراط تحلیل
و جذب غذا کند و محتاج نماید عروق را بمص بعد مص که منتهی بفم معده گردد و بتقاضای مجتمع و گاهی این حرارت وارد از خارج بسبب اشتمال هوای حار بر بدن
بود چون مقارنت تحلیل با آن واجب است بسوی تحلل و حاجت دائم بدل باشد بهر آنکه بدن متحلل اسباب محلله را بیشتر قبول کند و گاهی کثرت تحلل بدن
تنها سبب این باشد چون در اینجا حرارت باطنی مفرط محلل باشد و لا سیما اگر حرارت خارجی یا معونت از ضعف ماسکه بود و اعضا مفتقر لهذا گردد و جذب آنها از عروق
مشتد شود و عروق محتاج مص بعد مص گردند تا معده منتهی شود و گاهی بسبب اشتیاق اعضا و افتقار اعضا بسوی غذا بعد استفراغات کثیره یا جوع طویل
یا حمیات متطاوله که محللهٔ بدن بهیجان میکند و گاهی بسبب ضعف قوت ماسکهٔ بدن عارض میشود و بنا بر عدم قدرت بر ضبط رطوبات و حفظ آن و ابقای محللات
طبیعی بلا امتناع پس تحلل مفرط و شوق بسوی سد بدل دوام نماید و گاهی بسبب دیدان و حیات کبار بود که مبادرت بسوی مطعومات کنند آن را بخورند
و بدن و معده را گرسنه گذارند و بدانند که شهوت کلبی اکثر به بولیموس و سبات و موت می انجامد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اولاً از مریض بپرسند
که هضم ضعیف است یا قوی و براز بسیار می آید یا اندک اگر ضعف هضم و کثرت براز بیان کند حال قلت عطش و کثرت نفخ دریافت نمایند اگر اقرار این کند و برودت
هوای مسکن نیز یافته شود و دیگر علامات سوء مزاج بارد معده هم بود بسبب این عارض برودت فم معده باشد و اگر از کثرت نفخ انکار کند حال ترشی دهان
و آروغ ترش و ثقل دریافت کنند اگر اقرار این کند سوال نمایند که وقت ناخوردن غذا شدت لذع و حرقت در معده که بدون خوردن ساکن نشود محسوس میگردد
یا نه و احیاناً قی میشود یا نه اگر اقرار آن نماید سببش کثرت انصباب سودا باشد و اگر از لذع و قی انکار کند سببش بلغم محتقن در فم معده باشد و اگر با این آثار
نزلهٔ نیز بود سببش نزله باشد و اگر با وجود ضعف هضم قلت براز و کثرت عطش بیان کند و با آن سائر علامات حرارت مثل گرمی لمس و عطش دخانی و تلخی دهن
و استفراغ صفراوات نیز باشد سببش حرارت معده و بدن باشد و اگر هضم قوی و قلت براز گوید احوال کثرت عطش سوال کنند اگر باشد حال تقدم اتفاق سهر
و کثرت جماع و غضب و گرسنگی مفرط و حمام متواتر و حرکت عنیف بپرسند اگر اقرار بتقدم یکی از این اسباب کند و هوای گرم مسکن موجود بود و هزال روز بروز افزاید
سببش شدت تحلل بدن باشد و الا حال تقدم استفراغات کثیره یا جوع طویل یا حمیات متطاوله یا امراض محلله دیگر معلوم کنند اگر باشد سببش اشتیاق و افتقار
اعضا بسوی غذا باشد و شدت جوع و قلت صبر بران و اسراف در اکل حتی که بر معده ثقل آرد و دفع او بقی یا اسهال نماید و ضعف قوت و هزال بدن لیکن از طعام
و اگر چه اندک باشد سیر از دلائل این نوع است و اگر سلس هزال بدن و ضعف قوت آثار مذکوره یافته نشود و براز تمام بسیار غیر منهضم برآید حلقه استواء بسیار بود
و غذا سیر شود گرد سببش ضعف قوت ماسکهٔ بدن یا معده باشد و اگر علامات دیدان مثل شکم احساس حرکت و صعود آن از امعا بسوی معده و خروج آن

از شکم وجیثان و سیلان آب از دهن خصوصا در خواب وغیر آن که در باب دیدان مسطور گردیده شود سببش کرم شکم باشد + +

تدبیر کلی در جمله اقسام جوع الکلب

احتراز از جماع و عفص و مالح و حریف و شراب حامض تا بعض ضرورست و اختیار اغذیه لذیذه و حلوا و چرب و لحوم و الیه و کوشت سر مناسب بوده و نیست بیر تابع اگر در آن عفونت و عفونت نباشد و جوزابات برای ایشان مفید و کذا اندک بیشتر بیشتر بعد طعام خوردن و حب الخضراء بر ناهار چند روز خوردن مجرب بوعلی سینا است و گویند که آب لیمو و شکر نوشیده قی کردن و بعد از آن اغذیه بارد رطب خوردن مجرب است و پسته و بادام هر دو سوده در روغن کنجد پخته با شکر دادن مجرب انطاکی وهم او گفته که بگیرند مغز بادام و مغز چلغوزه و کتیرا و گل ارمنی مساوی و در سرکه و آب سرشته هر قرص بقدر سه مثقال سازند و یک از آن خوردن تا چهار روز از غذا غنی سازد و همچنین کبابه چاول مسلوق مجفف مسحوق با مغز بادام و کنجد و مصطکی و گل سرخ در روغن بنفشه و آب کشنیز قرص بسته خوردن تا ایام مغنی از طعام است و چون کبابه در سرکه تا سه روز تر داشته خشک کنند و با گل ارمنی و تخم خرفه و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و پسته گندم و صمغ هر واحد مثل آن و مغز پسته و کنجد هر واحد نصف آن در روغن سرشته قرص سازند و بدهند یکبار دادن آن برای رفع اشتها تا یکهفته کافی است و شیخ ذکر کرده که اگر چهار اوقیه روغن بنفشه با موم سوده تا ده روز از طعام غنی میکند و خوردن جوز و لوزه و دیگر مغزیات نافع بود و استعمال زعفران در ادویه و اغذیه این مرض در اتم مناسبت

علاج شهوت کلبی از برودت

جوارشات گرم مثل جوارش مصطکی و کمونی و جوارش عود و سفرجلی ممسک و خوزی و شجونیا خورند و مصطکی و انیسون و زیره و نانخواه و قاقله و دارچینی و سنبل الطیب و قرنفل و جوزبوا و گل سرخ بر فم معده ضماد کنند و از مسوحات نافعه مشک و لادن است و هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد و سادج گذشت بعمل آرند و در شخصی که مزاج دیگر اعضای او گرم باشد بخیر ایارج فیقرا و چون ایارج فیقرا و چرب و غیره و اغتذا نمایند و جهت حفظ طبع اطریفل صغیر و جوارش تمار و مشک و خوزی خورانند تا از برودت همیشه ایمن باشند طبری گوید بقوت علیل نظر کنند اگر متحمل باشد اشیای حار خوشبو مثل این سفوف بخورانند و شنبلیله و سنبل الطیب کنند و زنجبیل هر واحد درم مصطکی دو درم گل سرخ سه درم کرویا تخم کرفس هر واحد یک نیم درم عود چینی قرنفل فلفل سفید هر واحد نیم درم باریک سائیده در شراب کهنه سرشته خشک نموده بار دیگر بسایند و یک دفعه یا دو دفعه دیگر از شراب تسقیه داده هر دفعه خشک کنند و سائیده یکدرم بخورند یا زیاده و یا کم از آن بحسب فرط شهوت و ضعف آن و قوت برودت و نقصان آن و چون شهوت او بنقصان شروع کند در ابتدای طعام او طعام دسم مثل لحم بغایت فربه بدهند مر و غن زرد و دیگر روغنها البته جائز نیست و تناول چیزی عفص و حامض هم نشاید زیرا که آن مقوی شهوت و فم معده است و حاجت بتقویت این نیست و تغذیه باطعمه غلیظه کثیر الغذا مثل لحم فربه و لحم بقر و هریسه و جوزابات چرب نمایند و امر با برن عقب طعام برای ترطیب مزاج اعضای آن و رسیدن غذا کنند و طبیب از تحلیل طبیعت او حذر کند بهر آنکه او محتاج بطعام کثیر غلیظ است و گاهی بهضم بدان و فا نمیکند و طبیعت منحل میگردد و بدن او منقشر بعد امیشود و این شهوت قوی میگردد پس برای این مرض واجب است حذر از انحلال طبیعت او و اگر طبیعت او منحل گردد در آخر انحلال آن جوارش خوزی و اگر قبل غذا اندک از این بدهند این ضرر نبود و تناول جوارشات قبل غذا نزد اطبای حذاق مکروه است جز آنکه این موقع ضرورت است و چون این علت زائل گردد تناول جوارش که قبل طعام خورده است ممکن است و لیساست که تضمید معده این علیل باین ضماد میکنند سنبل الطیب مصطکی عود خام گل سرخ قطر اسالیون مساوی کوفته بیخته بقیروطی روغن خیری یا روغن یاسمین آمیخته بر فم معده ضماد نمایند که این بسیار نافع است و معاجین جنسیه برای این نوع اسخان فم معده باعتدال و تغذیه باطعمه کثیره دسمه و آشامیدن شراب قوی خوشبو زرد رنگ یا سرخ و حفظ طبیعت از انحلال و ترطیب مزاج سائر اعضاست و ابو ماهر مسکه تازه در ابتدای طعام او میخوراند محمود گوید که علاجش تسخین معده است و هر صبح جلاب با دیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و فقد انجودان با مغز تر طلم بدهند بعده اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بحب ایارج و حب صبر و نقوع آن نمایند و چون معده از اخلاط فاسده بدیه پاک گردد هر صبح یک مثقال اطریفل صغیر یا اطریفل کبیر یکدرم بدهند و غذا نخود آب با لحوم چرب و قدری فلفل و دارچینی و اندکی زعفران باشد و نوشیدن شراب سرخ لطیف نافع است که فربه کنند

مستنت شروح گوید که علاج مجملات تسخین فم معده و جالینوس بمضوغات وانیسون است و تنقیه معده اگر با آن شتول با قی بسبب فضول بلغم لازم برنطعات می شود و مسهل تناول اغذیه قابل الهضم مثل بیضه نیم برشت و ماکیان فربه و بلبل فربه و دراج و تدروات و هریسه اسفیدباجات و ضبیبس شیرینست اگر مسبب حرارت حتی مثل معده لب کنند و طبیعت نایند تا مسهل نگردد و حلوای نشاسته و شربت مثل روغن زرده و معصیه بلغم سمین را با زیره و دارچینی دهند و شراب انگور کهنه بنوشند و آب مطبوخ زیره کرمانی سیاه بنوشند و اگر احتیاج استفراغ باشد بمسهل یا ایارجات نمایند

علاج شهوت کلبی از بلغم حامض

اول تنقیه آن نمایند بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و حبوب ایارج فیقرا که در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مذکور شد بعد از استفراغ بتسخین معده ترياق کبیر و دوالمسک و سجرینا هر چه و قسم با الاستفور شد بیه دهند و شراب حلو و قت نهار خوردن با قدح عمراه جبیر های حیرب الفع و دیته اسهال نباشد و دواء مع دیگ ورد برنج و قند و بریان کرده و شوربا زیره و کرویا و دارچینی دهند و اگر طبع نرم باشد معجون کندر باید داد صفت معجون نارمشک مستعمل بعد تنقیه نارمشک فلفل دارفلفل هر یک دو درم سنبل الطیب صعتر فارسی کندر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شیخ میفرماید که آنچه سبب بلغم حامض باشد واجب است که صاحب او تناول نماید آنچه در آن صعتر و خردل و فلفل و قند و عسل و ثوم و بصل و جوز و لوز و دسومات و لحوم مثل شحم ماکیان و مانند آن بخورد و غرض در بعض اینها تسخین است و آن ادویه حاره مذکوره است و در بعض آنها تعدیل حموضت و آن اغذیه دسمه مسطور است و کسی که قوی و متحمل اسهال باشد اسهال بعد استعمال این ملطفات با ایارج مقوی بدانچه تقویت او میکنند باید کرد بعد از آن دسومات دهند و لاحبیان را چون تلطیف بمثل سیر و پیاز و اغذیه ملطفه نموده دوام نوشانیدن آب گرم بعد تدبیر ملطفات کنند که آن غسل اخلاط لزجه می نماید صاحب کامل گوید که اگر حدوث او از خلط بلغمی حامض باشد دوای منقی بلغم از معده مثل حب ایارج و حب افاویه و حب صبر و ایارج بعسل و مانند آن بدهند و اغذیه چرب مثل جوزابات و ثرید اسفیدباجات و آنچه معمول بتوابل حار خورانند و شراب صرف کهنه زرد و سرخ نوشانند بدان که شراب را در صحت این علت دخلی قوی است چنانچه بقراط گفته که شرب شراب شفای جوع میکند و این بهر آنست که تسخین فم معده و تلطیف بلغم مینماید مگر سزاوار است که از شراب تا بعض حد کنند که قبض مزید شهوت است و اگر فم معده منخدر گردد و بران ثقل نماید هر الیسه لحوم غلیظه دسم و بیضه نیمبرشت و فالوده معمول بروغن زرد و شیرینی کثیر و خبیص بدهند و اناتیای حامضه و تنقیه اجتناب نمایند که آن هر دو مزید شهوت اند و اگر لینت شکم کثرت نماید جوارشات سفرجلی ممسک یا اطریفل و جوارش خوزی و حب مطبوخ جهد محمود و گوید که علاجش تنقیه معده است و هر صبح جلاب از بادرنجبویه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم خیسانده و مغز بسر بادام و مغز قرطم سه قلیل کرویا و نانخواه و دارچینی سازند و آبیکه در آن شبت و تخم ترب و اصل السوس اندکی کسکرزد و نمک و عسل جوشانیده باشند قی کنند و بعد تلطیف معده لقی گلقند عسلی ده درم و بادیان سه درم جوشانیده یکدرم منضج کنند بعد از آخر آن روز نخود آب مغز قرطم و لحوم ماکیان و قلیه دهند و اگر تنقیه نماید حب ایارج یا حب صبر تناول نمایند +

علاج شهوت کلبی از سودا

فصد باسلیق یا اسلیم از دست چپ نمایند اگر خون زیاده باشد و یا طحال و آرم بود و تنقیه سودا بدستوریکه در علاج امراض معده از سوء مزاج سوداوی گذشت بمطبوخ افتیمون و یا ماء الجبن و یا مطبوخ بسفایج تربدی علوتخان کنند و بعد از آن مقویات معده مثل اطریفل دهند و یا جوارش خوزی خصوصاً اگر طبع نرم باشد و آب گرم بر نهار بنوشند و شیره برگ گاوزبان قدر دو تولہ با شربت افتیمون و یا شاهتره و گاوزبان و پوست بیخ کبر بگ گرشب در عرق گاوزبان خیسانیده با شربت یا بادرنجبویه نوشیدن نیز برای جوع الکلب که از سودا بشرکت طحال باشد معمول است و اطعمه نرم و دسم مثل زردی بیضه نیمبرشت و جوزاب نان که در زیر لحم بره و ماکیان فربه و بط فربه نهاده باشند و حلوا از شکر و روغن و نشاسته و لوزینه و شریدگک و شوربای چرب و اگر طبیعت نرم نباشد شیر تازه و گوشت بزغاله و بره فربه یا نخود و اندکی زیره بپزند تا مهرا شود و اندکی خولنجان و دارچینی و عود کوفته انداخته ازین شوربا بر قدریکه خواهند بخورند

و اگر شراب انگوری کهنه مادّی بیامیزند سعده را گرم کند و حموضت سودا باز دارد و اصلاح سحنه و محاجم ناری بر طحال کنند و ضماد آن نمایند اگر ترنج و علاج قدر
بر طحال واقع اهند گیلانی گوید که از معالجات این قسم تسهیل السیرست بمعده اسهال بطبیخ افتیمون بعد از آن تبدیل مزاج بگلقند و ما را الاصول کردن افتیمون
و برگ بادرنجبویه داخل باشد و بعد از افتیمون و وضع محاجم بر طحال بغیر تشرط و غذا زیرباجات حلو و زیرباجات بلحوم خفیفه مثل لحوم جدی و حمل و جوزا ماست چربه و مخذ
از بط فربه و ماکیان فربه و خینه کنیمبرشت و از سینه حلوا از بادام و شکر و نشاسته و تقویه معده ببرگ بادرنجبویه و برگ پرسیاوشان کوفته بیخته بگلاب و اینها
شوربای آب نخود و شبت غذا سازند طبری گفته که علاج این نوع صعب تر از علاج نوع اول ست بجهت آنکه این محتاج تنقیه معده و تسخین معده و دفع آنست
و از علاج این آن که شراب عسل و آب ترب و سکنجبین بدفعات ست بعد از آن گلاب گرم کرده دهند و این شربت بدهند بگیرند آب انار میخوش یک رطل دردیگ
سنگی زوانداخته پودینه خشک سه درم زیره کرمانی دو دانگ مصطکی یکدرم عود چینی دو ثلث درم داخل کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بعد قی استعمال نمایند
و نافع تر از آن این شربت ست بگیرند آب به خوشبو میخوش یکرطل و سرکه یک رطل و بیامیزند و این ادویه سنبل الطیب دو دانگ مصطکی یکدرم عود چینی دو ثلث درم
تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پوست بیخ کبر سه درم همه کوفته در پارچه صره بسته شب در آب و سرکه بخیسانند بعده بجوشانند تا بجوش آید بعد از آن دو حصه
کنند و در یک حصه مثل آن شهد خالص داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و در حصه دوم دو چند آن شکر سفید داخل کرده بپزند تا مثل اول گردد و هر چه از این هر دو
موافق مزاج باشد استعمال نمایند و چون قی ساکن گردد و معده قوی شود و شهوت کلبی واقف بود در اول طعام او این بخورانند بگیرند الیه حمل مشوی و بکوبند
تا مثل مسکه گردد بعده با آن کبد حمل رطب مشوی مثل آن بکوبند تا آنکه هر دو یکذات شوند بعده مسکه تازه اندک آمیخته در ابتدای طعام بدهند بعد از آن اطعمه
غلیظه بخورانند و حفظ طبیعت و حذر از تخمه و سوء استمرا کنند قلیل ست اینکه هر که را شهوت کلبی بود و تخمه و سوء استمرا و اسهال سر رسد لیکن احتیاطاً ذکر میکنم که اگر
تخمه و سوء استمرا عارض شود واجب ست که تنقیه معده او نمایند بدانچه بهر تنقیه معده و عقب سوء استمرا مذکور شد و تعطیر معده و تقویت او کنند و اگر طبیعت
منحل گردد این سفوف بدهند زیره کرمانی در سرکه تر کرده بریان نموده دو درم برگ پودینه خشک برگ سداب خشک برگ بادرنجبویه خشک هر واحد دو درم
بلوط بریان پنجدرم حب الآس بوزن پنجدرم خرنوب شامی و نبق هر واحد هفت درم همه را بسایند و اگر مزاج او حار باشد در این برزقطونای بریان بقدر حاجت
بیفزایند و از آنچه طبیعت او حبس نماید مثل جوارش سفرجل و مسک و جوارش خوزی و قمحه او لیقون ست و اولیاء شراب احمر قوی میگرفت و با عود و مصطکی
جوشانیده می نوشانید و حبس طبیعت می نمود و معده را بدانچه تسخین و تعطیر او نماید مثل مشک و مصطکی و گل سرخ در آب آس در آب نعناع ضماد کنند مادام که معده
خالی باشد و از آنچه اصحاب این علت را بخورانند شیر مطبوخ بمسکه و شکر ست و ایضاً بادام تازه بخورانند در ابتدای طعام بعد از آن بدانچه تسخین فم معده باشد
بدهند و از سفرترین اشیای قابض و عفص حامض ست و از نافعترین چیزها برای ایشان اشیای حریف و اشیای غلیظه ست و نشاید که شراب قوی که در آن قبض
نباشد بمقدار معتدل از ایشان قطع نمایند صاحب حاوی و ترویج گویند که تنقیه معده از سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن نمایند و هر صبح جلاب
از بادرنجبویه سه درم و شکر سفید دو درم بدهند و غذا مزوره نخود آب بمغز قرطم نمایند و یا آب گرم و سکنجبین و تخم ترب و عسل و نمک قی نمایند و مطعومات دسم تناول
نمایند و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نافع ست و گاهی حجامت بر محل طحال از آن نفع میکند و برنج با شیر و شکر و مسکه بخورند و در خوردن روغن الیه مبالغه کنند
و آنچه مجرب دیدن را نافع انیست که لحم جدی و حمل فربه با نخود و شبت بپزند و مهرا سازند بعده شوربا صاف نموده در آن بچه مرغ و ماکیان فربه بپزند و بادرچینی
و خولنجان و عود خوشبو ساخته بنوشند و گاهی این شوربا بشراب می آمیزند و آن تسخین بدل می نماید ✢

علاج شهوت کلبی از حرارت هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت استعمال نمایند و اغذیه قلیل الغذا و خیار و خربزه و کدو و امثال آن
دهند و از هوای حار اجتناب نمایند از علاجات او شرب ربوب قابضه مثل رب به و سیب و غوره ست و اجتناب از شراب و تضمید معده بگلنار و صندل و گلاب
و تغذیه باغذیه مبرده بطی الهضم مثل تریس لحم البقر و سکباج ماهی تازه و خوردن قثا و خیار و نوشیدن آب صادق البرد و بقول انطاکی شرب برف یا آب سرد کرده
و نشستن در آن و شرب شیر و سنبهادر آن کاسر حرارت و آب کاهو و کشنیز و خرفه و اطیان کثیر سابع را که بسبب حرارت باشد نافع ست

علاج شهوت کلبی از تحلل بدن اگر حرارت باشد و آثار آن یافته شود از حرکت و ریاضت باز دارند و برای تسکین حرارت اشربه قابضه چون شربت سیب ترش و به ترش و غوره و انار ترش و ترنج و لیمو و امثال آن بدهند بجهت مریسه و سماقیه و قلیه خیار و زرده تخم مرغ نیم برشت و مصوص و لحم گوساله و لبلوب و زنالوده غذا سازند و معده و جای سده تسکین نمایند و در آب سرد نشانند و روغن حب الآس باد چندان آب بهی ترش آمیخته بجوشانند تا روغن بماند آنرا بتمام بدن بمالند و اگر روغن حب الآس و موم گداخته با آب بهی ترش کمال کنند تا قوت آب بهی کسب کند بتر محل نماید و در تسدید مسام انفع بود و غذا متفرق دهند اندک اندک هر چه کثیر الغذا بود چون مصوص گوشت بره و اگر عدم حرارت باشد اغذیه غلیظ بطی النفوذ مانند هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و رطب و آن نان فطیر و مهر بریان و بیضه و خصیه و زنالوده و لوزینه خورند و باقی تدبیر مسدد باطنی و خارجی که مذکور شد حسب حاجت بکار برند و هر چند قسم آینده و بیاید کرد تقلیه معمول بگز دهر آنچه معمول بگوشت گاو و جلوس زیر باد کش و تمریخ بدن بروغن بنفشه و موم صاف و خوردن غذا در روز سه چهار بار اندک اندک تا هضم نیک شود و تمدید بدن بعد تناول غذا بروغن آس و صلابت روغن گل هر واحد مفید تحقق است از شراب منع کنند مگر اندکی ممزوج با آب خوشبو تا بشیر مع کباب شیر مع دهند

علاج شهوت کلبی از افتقار اعضا

شربت انار و لایتی و شربت به هر یک دو تولہ در عرق گاو زبان و گلاب هر یک پنج تولہ حل کرده بدهند و وقت شام مصطکی و دانه هیل هر یک دو ماشه ده نوشدارو لولوی ملو سه ماشه آمیخته با ماء اللحم ساده و شربت بدهند و اغذیه کثیر الغذا مثل مصوص لحم حملان در روزی اندک اندک چند دفعه بدهند و خوردن اغذیه غلیظ مثل هریسه و غیره که مسطور شد بسیار مفید است و حیله کنند که از بدن او چیزی تحلیل نگردد و در این تسدید مسام بتدبیری که در قسم بالا گذشت باید کرد و حفظ طبیعت از لینت بمثل اشربه مسطوره و تغذیه بمثل حصرمیه و سماقیه نمایند **شیخ** میفرماید کسی را که این علت عقب حمیات و استفراغات عارض شود واجب است که او را غذا دهد بدانچه در فم معده باقی ماند و سوءات کرده ای الجوهر نباشد مثل روغن بادام و شکر و تکثیف ظاهر بدن نمایند و همچنین است علاج این مرض که تحلیل کثیر عارض گردد و باید که صاحب این نوع از جوع الکلب مسخنات و شراب التعرض ننماید بلکه تغذیه باطعمه بارده کنند و از خارج طلا بمسددات مسام مثل روغن آس مخصوصاً قیروطی آن و مثل حب یمانی در سرکه حل کرده باید کرد و غسل با آب سرد کنند مگر آنکه مانع بود و واجب است که اغذیه ایشان با ریع تغلیظ مثل بطون و معقودات و نان فطیر باشد و هرگاه از این تدبیر نفع یابند اندک اندک بتدریج ترک نمایند و تلافی ما فات آن کنند و کذلک شخصی که بسبب جوع کلبی او تحلل بدن باشد **صاحب کامل** گوید که اگر این علت از قبیل استفراغات حادث شود صاحب او را اغذیه کثیر الغذا در روزی سه چهار دفعه اندک اندک بدهند تا معده آنرا هضم نماید و بران ثقل نیارد و حیله کنند که از بدن او چیزی تحلیل نگردد و تسدید مسام مثل استحمام با آب سرد و آبیکه در آن شب جوشانیده باشند و نشستن در مواضع باد و مسح بدن بروغن آس و روغن گل و غلاف و مانند آن **طبری** گفته واجب است که صاحب این علت را غلت بدهند اگر احتمال کند معده او هضم نماید و صاحب این نوع محتاج باستحمام معده نیست بلکه امر باستعمال آبزن نمایند و از ریاضت منع کنند و شراب نیز بنوشانند و چون بدن او ممتلی گردد این شهوت زائل شود و عود طبیعت خود نماید و اگر این مرض با سردی فم معده مرکب شود شهوت کلبی حقیقی باشد و علاج آنچه سابق گذشت از تسخین فم معده و خورانیدن اطعمه مسخنه در ابتدای طعام و خلط او او بهم رسیدن تخمه یا سوء استمراء و اختلال طبیعت باید کرد پس اگر طبیعت منحل گردد و سوء استمراء بهم رسد علاج آن آنچه مذکور شد یا احتراز و تحفظ نمایند **ابن الیاس** گوید که اگر از استفراغ یا جوع طویل باشد و جمله اعضا غذا طلب کنند و از این نوع است شهوت ناقهین باید که علیل از تعب و مشی و رکوب و حرکات بدنی و نفسانی و کل مخلات و حمام حذر کنند و حفظ طبیعت از تلیین نمایند **خجندی** می نویسد که طبیعت باین نوع منحل عجیب نمی باشد و چون خود بخود منحل گردد دلالت بر صحت نماید بخلاف انواع دیگر و ظهور آروغ ترش نیز دلیل محمود است و باید که در روزی بمرات غذا ماء اللحم و زرده بیضه نیم برشت و کباب جوزه مرغ دهند خبیص شکر و روغن بادام و خشخاش تناول نمایند و سکر و شکر مغز نان سمید تجویز نمود و بالجمله اصحاب این علت را با غذیه مقدود سمه غذا سازند و از حوامض و قوابض و اشیای تیز و شور و منفخ و مسخن احتراز واجب شمارند **خضر** گوید که در شدت غلا بسبب فرط استفراغ یا تحلل کثیر چنانچه ناقهین را اتفتد خورانیدن اشیای حلو و دسم و دهنی از سکر و ادویات

و نصوح شاره و روغن مرغابی و ماکیان و تخم بقر نافع است و از اغذیهٔ مرطب احتراز کنند تا عقب آن بولیموس عارض نگردد و بعضی متاخرین می‌نویسند که اگر این نوع از تب عارض شود و شربت لیمو و نیلوفر بر یک سه تولد و گلاب و عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت تولد نوشانند و باقی تدبیر مناسب از باب حمیات اخذ کنند و در هضم مر انچه در بحث سوء هضم گذشت بعمل آرند بعده خمیرهٔ مروارید ساده دهند

علاج شهوت کلبی از ضعف ماسکه بقول شیخ قوت ماسکه بدن اگر چه در اکثر بسبب برودت ضعیف میشود ولیکن آن هر قوت بسبب هر سوء مزاج ضعیف میگردد بر قول کسی که ازین منکر است التفات نباید کرد بلکه واجب است که نوع سوء مزاج دریافت نمایند و بمقابلهٔ ضد آن علاج کنند و اغلب آنست که با رطوبت برودت باشد ایشان را جوارشن خوزی بسیار نفع بخشد و اگر طبیعت بسیار نرم باشد در جنس آن ایرج و املج قوی است و آن از علاجات این نوع یکی ادویهٔ سفرجل ممسک الطبع است و شیر بسنگ تفسیده داغ کرده و تضمید معده بلاوزن و زردخال مریض در حمام و اغذیهٔ محکم مثل سقلو و ستنی و توابل حار مثل دارچینی مانند آن

علاج شهوت کلبی از نوازل تدبیر شان منع نزلات است بدانچه در بحث نزله گذشت و اما اگر او بطرف معده بینی فرو رفت و تنقیهٔ آن بحب ایارج و حب صبر بنگار و کمونی نیز مفید است و ضد نرمی طبع جوارشن خوزی سود مند و غذا شوربای چربه مرغ فربه که در ان دارچینی و صعتر و زیره و فلفل انداخته باشند

علاج شهوت کلبی از دیدان قتل و اخراج آن نمایند با دویهٔ قاتل دیدان و مخرج آن مثل افسنتین و برنگ کابلی و شیح مانند آن که در بحث دیدان خواهد آمد و با غذیهٔ غلیظه بار ده و نان در آب سرد تر کرده و آنچه مهرا و مسهل طبع نباشد از گوشت خروس و ماکیان و ماهی و خصوصاً بر دغن زیت غذا سازند و فواکه قابض استعمال نمایند و صاحب شفاء الاسقام گوید که اگر از دیدان که باشد برای آن این نسخه مجرب است و از ان جماعتی صحت یافته دو شیر کرکیسون و تخم قنبیل و حب النیل و کرسنه و ترمس تر دیونه و بنج و بیک فنجو هر واحد نیم درم و سقل ازرق کموده هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل آمیخته یک شربت بعد تنقیه شیر ملیسند و بعد عرق گاوزبان و شکر بنوشند

جوع بقری

که مسمی به بولیموس است و آن از شهوت بقری و جوع البقر نیز گویند و آن گرسنگی اعضا است و بعبارت دیگر آنکه اعضا بسیار گرسنه و محتاج غذا باشند لیکن معده متنفر از غذا بود و گرسنگی که عبارت از تقاضای معده است مر غذا را هیچ ظاهر نشود لهذا گفته اند که این مرض فی الحقیقت ضد جوع و شهوت کلبی است و گاهی شهوت کلبی مقدمهٔ این باشد خصوصاً در امزجهٔ حاره و درین امر تمادی گردد تا آنکه منتهی شود و اطلاق جوع بران نظر با فتقار اعضا است و این مرض بسبب سیادی جوع بقر در عظم مسمی بجوع بقری و بولیموس گشته زیرا که معنی بوس در یونانی جوع است و معنی بولی شی بسیار بزرگ گویا که مراد از ان گاو است پس تشبیه جوع بدان در عظم باشد زیرا که گرسنگی و افتقار اعضا درین مرض در نهایت شدت و بزرگی میباشد یعنی گرسنگی است که از نهایت بزرگی بگاو میماند چنانچه اهل فارس اجسام بسیار بزرگ را بگاو تشبیه میدهند و بعضی چون انطاکی میگویند که مسمی بدان بجهت آن کرده شد که بقر را بیشتر این علت بهم میرسد و گیلانی می نویسد که این مرض قلیل الاعتیاد است از سقوط شهوت است بهر آنکه شهوت چون ساقط گردد وسقی را ان بگند و بلا شبهه اعضا گرسنه شوند لیکن هرگاه عادت اطبا بذکر آن منفرد از ان جاری شده ما نیز باتباع قوم ذکر آن جدا نمودیم و فرق فیما بین هر دو آنست که چون بطلان شهوت با نسبت مفرطا عارض شود آن گاهی از شدت احتیاج جمیع اعضا بسوی غذا باشد و این مسمی بجوع البقر و بولیموس است و گاهی چنین نباشد و آن مسمی بذهاب شهوت و بطلان و ضعف آنست و بقول شیخ در اکثر مقدمهٔ این مرض جوع کلبی میباشد بعد از ان شهوت باطل میگردد و گاهی بعد آن عارض نمیشود بلکه بطلان شهوت ابتدا میکند و بسا است که امر این مؤدی بغشی میگردد و بسبب قرب فم معده از قلب و سرایت برد آن بدینجا و انطفای حرارت غریزی بنا بر عدم غذا و نقصان رطوبت غریزی بباعث فرط تحلل از حرارت عارضی و بقول ایلاقی درین علت اسهال یار شود و بدان عروق خالی گردد و قوت برود و غشی بر مریض افتد و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسانی را عارض شود که در سرمای سخت سیر و سفر کنند و سرمانده گردند و معدهٔ آنها برودت شدید ارت یافته باشد خصوصاً که قبل از ان گرسنگی کشیده یا تقلیل غذا ورزیده باشند بهر آنکه اثر برودت ارجی در معده یعنی قوی تر و سریعتر بود بالجمله

سببش سوء مزاج قاتل قوت حس یا قوت جذب است و از افراط مشغی فم معده و تحلل آن و از اخلاط غاشی و لیت آن محرک بسوی دفع و متنفر از جذب نیز حادث شود و بقول انطاکی سبب تام این مرض آنست که اولا تمامی دل چیزی که اعضا را گرم کند و در باطن فرو مس کند مثل فلفل و صبر و اکثر با سیاحات اتفاق افتد

بمعده و مسام بسبب سردی داخلی مثل تناول اشیای بارد یا خارجی مثل مشی در برف و اکثار غسل آب سرد کثیف شوند گاهی این مرض از کثرت استفراغ اخلاط
حاره و مار انصباب بلغم بر فم معده و از ضعف اشتها بسبب حرارت نیز افتد و در معیار نوشته که این مرض سه نوع ست اول حادث از سوء مزاج بارد عارض فم معده
قاتل قوت جذب مع نقصان نحمد از جهت اعضا بسوی آن دوم حادث از سوء مزاج بارد مع بلغم رجاجی تفه که بر معده ثقل آرد و مزاج آن را فاسد کند و از غایة امعاء
و قوت جاذبه را ضعیف گرداند و شهوت را بمیل نه پس کراهت غذا عارض شود و از جهت غذا از بدن منقطع گردد و جوع اعضا و سقوط شهوت و غشی حادث گردد سوم
حادث از ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی در جمیع بدن و بقول سمرقندی این نوع سوم مسمی بجوع غشی ست و شیخ الرئیس این را علیحده بیان نموده
و برای او بابی مستقل وضع کرده و بعض متاخرین عوض آن قسم سوم حادث از خلط رقیق بلغمی یا صفراوی نوشته اند بالجمله سبب آن اگر عروض سوء مزاج بارد
مفرط در فم معده باشد قوت حس و قوت جذب را باطل کند و این بطلان در جمیع معده سرایت کند پس بسبب بطلان قوت حس فم معده از امتصاص عروق
و از لذع سوداء و غذیه آن آگاه نگردد و تا شهوت طعام رونماید بسبب بطلان قوت جذب صاحب او را فرو بردن یک لقمه مشکل گردد و اشتیاق اعضا بسوی غذا
بر حال خویش باشد زیرا که از دراد و طمع بمعاونت قوت جاذبه طبیعی معده تمام میشود و اگر بلغم غلیظ لزج باشد که فم معده را فرو پوشد طبیعت بدفع آن کوشد و از
جذب تنفر کند یا جود آنکه ماده بلغم ملتصق بمعده میان جرم او و میان سودای مدغدغه حائل باشد و بدان سبب معده از لذع سوداء و از امتصاص عروق که فاعلی
اعضا واجب میکند خبردار نگردد و تا گرسنگی ظاهر شود و اگر اخلاط رقیق باشد که در جرم فم معده نافذ شود و در لیف آن منتشر گردد و مزاج آن را فاسد کند طبیعت بدفع
آن متحرک گردد و جاذبه ضعیف شود بر سبیل استرخا و شهوت باطل گردد **الحاصل** نشان این مرض ضعف و سقوط قوت و لاغری بدن روز بروز و بطلان
شهوت طعام و عروض غشی احیانا تا عند استحکام مرض ست و طریق تشخیص اسباب مذکوره این همانست که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت پس اگر علامات برودت
سازج یافته شود سبب ش همان باشد و کذلک اگر آثار خلط بلغمی یا صفراوی مدرک گردد و ایضا فتور نبض و دقت و تصغر و صلابت آن و احساس سردی در فم معده
هنگام گذاشتن دست بران و در آخر مرض عند استیلای سرد و مقهور شدن حرارت غریزی از دلائل برودت ست و تقدم فصد یا شرب مثل سقمونیا دلیل کثرت
استفراغ اخلاط حاره بود و آروغ ترش و دخانی و فساد غذا نشان انصباب بلغم بر فم معده باشد و وجود حرارت و سرعت نبض و تخالف او مع خفقان علامت
ضعف اشتها بسبب حرارت ست و لزوم غثیان و تهوع دال بر نفوذ مواد رقیق در جرم معده و انتشار آن در لیف اوست **علاج** در حالت غشی پاشیدن آب
یا گلاب سرد در حار مزاج و هرد و گرم کرده در مزاج بارد بر چهره و بویانیدن اشیای خوشبوی خوشبوهای گرم مثل مشک و عنبر و شاهسفرم و نمد شراب ریحانی و میوسن
و جوز مرغ بریان سیما قریب بمریض بریان کرده و طین مختوم بخود و در حار مزاج گلاب و خیار و بستن دست و پا محکم و مالیدن آنها سرد را از روغن خیری و زنبق
و نرگس و سوسن و کشیدن و برکندن موی سر و خصوصا موی صدغ و ماصیه و فرو بردن سوزن در دست و پا یا مالیدن شاخهای باریک و کشیدن گوش و نواختن
طبل برای انتباه طبیعت و تبخیر بند عنبر و عود و جوز ما ء اللحم و کندر و امثال آن مسک و تسنید معده بمقویات مثل گل سرخ و مصطکی و سنبل الطیب و عود و سک رامک و سعد
و تمام واس میوسن و هر چه در علاج غشی مذکور شد بعمل آرند و چون از غشی افاقه یابند و بهوش باز آیند نان بشراب ریحانی یا گلاب و عرق بید مشک
و عرق گاوزبان یا شراب ممزوج بعرقیات مذکور یا شربت سیب یا آب آن تر نموده بدهند تا از معده و امعا بسرعت طرف جگر نافذ گردد و یا ماء اللحم در حلق چکانند
و اگر اندکی میوسن یا شراب ریحانی با ماء اللحم حل نمایند قوی تر گردد و یا جلاب از شربت بادرنجبویه ده درم یا از گلقند عسلی ده درم با نیسون سه درم بنوشانند
و اگر خواهند مصطکی نیز افزایند و یا اغذیه سریع الانهضام مثل شوربا از لحوم فاضله چون گوشت جوزه مرغ یا دراج یا تیهو یا یک نخود و زیره و دارچینی و عود و غیره تا ز
و مثل قلیه معمول از لحوم مذکوره و امثال آن با ماء زیره حاره و شراب ریحانی بدهند تا اعضا بدان قوت یابند و بعد از آن بهر تعدیل و اصلاح معده جوارشات حاره
مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و مانند آن و اطریفلات بکار برند و ضمادهای حاره از لادن و مسک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و عنبر و مانند آن بروغن مصطکی
و اندکی شراب سرشته گرم کرده بر معده استعمال نمایند و اگر نقل میوسن حاضر باشد بگیرد و او در حل کنند و بتدبیر شهوت کلبی باز رود علاج امراض معده باز
پردازند **بالجمله** در بادی که از بلغم غلیظ یا رقیق بلغمی یا صفراوی باشد هنگام غشی تدابیر سابقه مذکوره بکار برند و در حالت افاقه

حب اوه تنقیهٔ معده با ادویهٔ مناسبه کنند بعد از آن و تعدیل و تقویت معده که گذشت مثلاً در بلغمی تنقیهٔ بلغم بقی و اسهال بعد نضج داده نمایند بنحویکه در علاج
امراض معدهٔ بلغمی گذشت و بعده تسخین معده توجه نمایند و مثل علاج شهوت کلبی بلغمی باید کرد و گل سرخ و سنبل الطیب و مصطگی و عود سائیده در گلاب آمیخته بر فم معده
ضماد کنند و در صفراوی تنقیهٔ آن و تعدیل بادویهٔ مبرده بطوریکه در علاج امراض معدهٔ صفراوی گذشت باید کرد لیکن قوت مریض را در تنقیه ملحوظ دارند اگر مساعدت
نکند زنهار جرأت بدان ننمایند بلکه تعدیل و تقویت معده را که مرشناسند لهذا گفته اند که معالجه اقسام مادی آن بغایت مشکل است بهر آنکه معده تنقیه طلب بود
و ضعف قوت مانع آن گردد چنانچه شارح اسباب مینویسد که تنقیه درین انواع بسیار دشوار است بهر آنکه تنقیه بدون قی و اسهال ممکن نیست و سقوط قوت و شهوت
و غشی از آن منع میکند **انطاکی** گوید که در حال غشی تدبیر افاقه آن بپاشیدن آب سرد و غیره کنند و اکثر معطسات خوشبو مثل فلفل مع نسرین انتفاع
یابند و بعد افاقه کعک در شراب ریحانی و گلاب و آب ریباس و سیب و بهی و انار ممزوج بطاقات لعنع دهند و گاهی ازین شربت با آب لیمو قوام میسازند و تنبیه
شهوت در بیمار مرض بخوشبو کردن طعام و رفع هوا باد کش بسوی بینی مریض نمایند و گاهی از آبهای مذکوره با بعض آن طعام میسازند و از مجربات انیست
که سماق و لیمون و کشنیز و عود و پوست ترنج ممزوج کنند و بر لحوم و غیر آن استعمال نمایند و اینکه تضمید معده بصندل و عود و سداب و عنبر کنند و گاهی بین الاطراف
می بندند و چهره را بآب غلاف و گلاب و آس می شویند **شیخ الرئیس** و غیر آن مینویسند که علاجش علاج سقوط شهوت است و بالجمله بهر رد قوت و اعانت آن
تا ساقط نشود و بهر انگیختن اشتها واجب است که اغذیهٔ مشهیهٔ خوشبو چون گوشت بزغاله و بره و ماکیان بریان کرده و فواکه خوشبو مثل سیب و به و امرود و طیوبات
مشموم سازند که در آن قبضی باشد مثل غالیه و مشک و ند و عود و عنبر بویانند و اگر حرارت باشد کافور و گلاب و گل سرخ استشمام نمایند تا قوت مجتمع گردد و تحلیل نشود و نان
در شراب خوشبو ترکرده بخورانند و نبیذ ریحانی بنوشانند یا تجرع کنانند خصوصاً اگر کافور در حار مزاج و عود یا مشک در غیر آن آمیخته باشند و شراب یاسمین
نیز نفع میکند چون سبب او حرارت نباشد و دست و پای بندند و منع از خواب کنند و آنچه ایشان را نفع کند اینست که بگیرند کعک در میسوسن یا در نفوعات
خوشبو و الیه بر معده ضماد کنند خصوصاً در حال غشی و ایضاً کمید بدان نمایند و براهم خوشبو مثل مرهم صنوبر و مرهم مورد و اسفرم و ایضاً استعمال الضمده از ادویهٔ
قلبیهٔ خوشبو بر معدهٔ ایشان نفع میکند و بخورات عنبری تبخیر کنند و بر مفاصل مقویات مثل گلاب و آب آس و میسوسن و کافور و مشک و زعفران و عود و سک
و گل سرخ ضماد نمایند اگر چند حرکات تحلل کثیر بسبب ضعف مفاصل و تکلف آن حرکت را بقوت عارض شود و تدبیر تسخین ابدان ایشان کنند اگر
سبب برودت باشد و تبرید آن نمایند اگر سبب حرارت باشد و ظاهر است که اگر با حرارت باشد استعمال مسخنات از خارج جائز نبود زیرا که اعضا را جوع
بزیادتی تحلیل زیاده کند و اگر چنین نباشد استعمال آن نمایند تا رطوبات را از معده جذب کند و اگر در معدهٔ ایشان خلط صفراوی یا رقیق باشد دو ملعقه
سکنجبین یک مثقال ایارج فیقرا بدهند یا کمتر از آن اگر ضعیف باشد تا تنقیهٔ معده نماید و ایضاً در صفراوی اغذیهٔ بارد بالقوه و بالفعل مقوی فم معده
مثل نان در آب انار یا سیب و مانند آن ترید کرده بخورانند و اگر برودت مفرط باشد تریاق و سجزنیا و دحمرثا و معجون اصطخیقون و جوارش بدهند خوب است
مؤلف اقتباس گوید که در حالت غشی گلاب و آب سرد بر رو زنند و دیگر تدابیر معمولی بعمل آرند و این نسخه مجرب است عطر عنبر و سہاگ هر یک
دو ماشه زعفران کباب عود سنبل الطیب صندل سفید هر یک سه ماشه ضماد مقوی معده و قلب چون گل سرخ و عود و سنبل الطیب و سک و رامک و بادرنجبویه
هر یک دو درم زعفران یک درم بر معده ضماد نمایند تا بهوش آید و حکیم علوی خان در عشرهٔ کامله این ضماد را از مجربات تلمی فرموده اند اسطوخودوس دو درم زرنب
سعد گل بادرنجبویه هر واحد یک مثقال لال بنو ماش مقشر بشیر بزسوده سه توله جند بیدستر سه ماشه زرده بیضه مرغ یک عدد عطر عنبر سه ماشه آمیخته
بر پیشانی و معده بعین ضماد کنند و هنگام افاقه ماء اللحم ساده یا بشراب ممزوج دهند و بنابر حصول نضج مواد ارانیسون زرنب سنبل الطیب بیخ کرفس
هر یک چهار ماشه بادرنجبویه حب النیل سفید هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق بسفایج صعتر هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند
چهار توله منضج دهند و بجای آب برای العسل اکتفا ورزند و پنج شش روز روزانه هر دو وقت دهند تا بزودی نضج در قاروره ظاهر گردد پس تنقیهٔ بدن و معده
نمایند حب ایارج اسطوخودوس و شربت لیمون مسهل و مرطب [illegible] یک توله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام نیم ماشه سفیداب

دایمیکه در معده ملاحظه قوت مریض نموده باشند چنانچه شود که از افراط تنقیه قوت زایل شود و تا فنا انجامد مفارقت تمام سبب اند شوربای مرغ و نخود آب بصالح گرم دهند و صبح مصطکی بسایند جوارش عود آمیخته ورق نقره یکعدد پیچیده با مطبوخ تعدیلی دقیق صعتر فارسی انیسون دارچینی هر یک چهار ماشه دریان با درنجبویه هر یک نه ماشه نجوشانند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تقویت و تعدیل معجون سنجر نیا و جوارش مرویه جوارش فواکه با ماء اللحم دهند صفت حب اسطوخودوس بگیرند اسطوخودوس تربد سفید صبر مغسول آب کاسنی سبز هلیله سیاه هر یک پنجدرم شحم حنظل یکنیم درم غاریقون سه درم اسفاناج زرونج عقربی عصاره افسنتین تا ده مغسول مصطکی هر یک دو درم تمر هندی اشوی دو نیم درم ایارج فیقرا چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته حب سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت شربت مسهل تربد سفید ریوند خطائی برادة هر یک سه توله در آب پودینه سبز و کاسنی مروق هر یک نیم پاو بعسل قوام ساخته آمیخته شربتی تا چهار توله دهند صفت جوارش فواکه آب سیب آب پودینه دهی و اناس و انار ترش سنبل الطیب قرنفل دارچینی گلاب کیوره و بید مشک هر یک چهار توله آب باران هفت چند همه با آتش ملایم بجوشانند که نیمی بماند حصه شربت سیب تنبول بعسل قوام ساخته بروغن گاو آمیزند دانه هیل جوز بوا بسباسه خولنجان عود هندی بچیلی ساروان قرنفل دارچینی پوست ترنج پوست بیرون پسته چهار یکدرم مروارید ناسفته دو درم عنبر اشهب مشک چینیه سه هر یک نیم درم شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت ماء اللحم گوشت حلوان چهار آثار گوشت آهو چهار آثار سنگ خوار بستنج تمامه کبک خانگی یکعدد مرغ جوان چهار عدد دارچینی بسباسه چوب چینی بهمنین گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک نه توله بادیان خطائی چای خطائی زنجبیل عنبر نیلوفر مثقال سنبل الطیب صعتر هر یک هفت توله قرنفل پنج توله بسباسه جوز الطیب هر یک چهار توله شونیز پودینه تودری سرخ قاقلی کبار مویز منقی نیم آثار برگ نعناع سبز ریحان ترنج هر یک قبضه آب نیشکر سه آثار عنبر مشک هر یک یکدرم بطریق شیشه عرق کشند شربتی از هفت توله تا ده توله و اگر این مرض از نزله عارض گردد آثار آن ظاهر باشد پس معالجه نزله پردازند بعده جوارشات مقوی معده بکار برند و در ضعف معده بمعالجه آن پردازند و این طبیخ چای درین باب خیلی مفید است چای خطائی بادیان خطائی بادیان رومی هر یک چهار ماشه بادیان رسمی نه ماشه الایچی کلان پنج عدد قرنفل کلان پانزده عدد کوفته گلاب آب باران هر یک یکنیم پاو در آتش بجوشانند که سوم حصه بسوزد و دو بیه اندازه سر پوش نهاده بار و محکم بسته تا سه گهری بر دیگدان گذارند پس نبات سه توله داخل کرده بنوشند و اگر در معده خلط صفراوی یا بلغم رقیق آمیخته محرق شده بوسیلس گردد ایارج فیقرا یک مثقال یا دو ملعقه سکنجبین ساده آمیخته بلیسانند و باید که تا دو سه روز تکرار نمایند و پیوسته مریض را پیش طبیخ نشسته دارند که از بوی طعامها اشتها پیدا آید و اگر با این علت ذیابیطس یا بیوست ضیق النفس یار باشد اگر چه زوال آن معلوم لیکن این ماء اللحم فایده می بخشد گوشت کاکا چهار آثار کبوتر صحرائی پانزده عدد گنجشک یکصد عدد مرغ جوان پنج عدد اسطوخودوس بادیان خطائی چای خطائی بسفایج درونج عقربی زرنب زنجبیل بهمنین ابریسام زیلان قنطوریون دقیق عشبه چوب چینی خولنجان سنبل الطیب صعتر سعد گاوزبان مثقال ساروان هر یک شش توله زوفای خشک بادیان هر یک نه توله رب السوس صمغ عربی هر یک پنج توله ابریشم خام نیم آثار بادرنجبویه پاو آثار مویز منقی یک آثار آب نیشکر پنج آثار مشک عنبر چند بید ستر هر یک یکدرم چهار شیشه بکشند شربت نه توله و چون استسقای لحمی با سیما عارض عارض گردد مریض بر زنسیم هلاک خواهد شد و گویند که استعمال عود و سیاهی و بیمو کستنبیر و پوست ترنج هر واحد درین مرض مجرب است گیلانی در صاحب منی و زبده می نویسند کسی را که بر درسیده باشد باید که چون غشی و ضعف محسوس شود معده و دماغ بماد مسخن کمید کنند و شراب مسخن بنوشانند و دلک بدان نمایند و اما در حال افاقه تحریک شهوت طعام نشیم علاج غذیه مثل خبز مبلول الشراب ریحانی یا شراب میسوس معالجه بجه مرغ بریان یا مطبوخ آن کنند و نان مبلول بشراب یا آب سیب اغذیه سریع الهضم و النفوذ خوراشند تا که بسوی اعضا نافذ شوند و غذا با نهار سازند و ابدان و مفاصل ایشان با دهان حاره متخذه از سنبل و زعفران و اشنه مسح نمایند و جسم ایشان را مسح کنند تا ب آس و آب سیب تا تحلل قوت را منع کنند و اصلاح معده بجوارش کمونی یا تریاق بشراب کنند نمایند و باماء اللحم شراب بنوشند و چون برخوردن طعام قدرت یابند شوربا نخند با ابازیر حاره و جوزه بریان بخورند و ابتدای اصلاح سوء مزاج معده بمضاد آن نمایند و تسخین و ترطیب بدن با دویه و اغذیه حاره و اشربه حاره کنند و چون قوت عود کند و احوال اصلاح پذیرد در استعمال ادویه و اغذیه حاره تقلیل نمایند تا که بدن بخروج مفرط نگراید و رطوبات اصلیه تحلیل نپذیرد و بعد از آن تلافی او مشکل نگردد و چون استفراغ در وقوع مادی این علت مزید ضعف قوت است صواب آنست که حفظ قوت بر دوایح اغذیه شهیه مثل این سکباج نمایند بگیرند گوشت گوساله و بطریق سکباج بپزند و لسیر و سداب و کرفس

دیودینه و پوست ترنج و زعفران و سنبل اندک مشک مثقوب ساخته بوی آن رسانند و غنند عروض غشی انتباه آن باصوات طبل و بوق و کشیدن موی بناگوش
و غمز بر عضلها که میان ابهام و سبابه است بشدت و ایجاع و طلای معده و مفاصل بروغن سوسن و نهادن کعک محلول بمیپوسن بر معده باید کرد و چون افاقه حاصل شود
ماء اللحم بنوشانند بعده و گیرند بچه کبوتر و آنرا با نخود درست و اندکی زیره و سیر بپزند و چون نیم پخته شود قدری زیت انفاق بران ریزند و بعد تمام پخته شدن و اندکی
دارچینی و خولنجان مثقوب ساخته بپزند تا تمام پخته شود و آب انبه با اندکی قدری آبکامه و آب لیمو یا آب سیب ترش یا آب به ترش بهمان ریخته باتش نرم یکدو جوش داده
فرود آرند بعده سداب تازه قطع کرده بر سر آن اندازند و بوی آن بدو رسانند و از چشیدن آن کنند اگر خواهند شوربا و گوشت آن بدو دهند که این شهوت طعام را
حرکت و قوت را یاری دهد بعده چون تحمل باشد ایارج فیقرا بدهند و ماء الاصول بجزئیا و تریاق اربع و مرو سیا و دواء الکرکم و دحمرثا یا انقرادیقون یا جوارش ساده بخورانند

جوع المغشی

و آن قسمی از جوع است که صاحب آن بر گرسنگی صبر نتواند کرد و چون وقت جوع و طعام تاخیر شود غشی بران افتد و قوت آن ساقط شود و فرق بین این مرض و بولیموس
آنست که در این معده مائل از غذا نباشد بخلاف بولیموس و سبب این ضعف شدید فم معده با حرارت قوی در آن و در جمیع بدن است که بسبب حرارت شدیده
اعضا لامحاله حرارت معده وقت گرسنگی اشتداد می نماید و تحلل ارواح از فم آن بسیار میشود و بنا بر کثرت مشارکت میان قلب و فم معده قلب را نیز ضرر آن میرسد و غشی عارض میگردد
و چون فم معده سخت ضعیف بود هنگام گرسنگی رطوبات ردیه بران انصباب می نماید و در آن وقت عروض غشی زیاده تر و شدید تر میباشد و ایضا بسبب گرمی
اعضا تحلیل و تقاضای غذا بیشتر میشود و معده بنا بر ضعف خود از امتصاص عروق تکلیف می یابد و اذیت او بقلب متادی میگردد و باعث غشی میشود و در این مرض
گاهی عقب تخمه مستواتره انتقال بدن بسوی غذا و ضعف جمیع قوی حادث میشود و چون گرسنگی شدت میکند مزاج قلب گرم میگردد و حرارت در آن مشتعل میشود و از آن
غشی می افتد و بیشتر از سواری کشتی و سفر بسیار در دریا عارض میگردد یا از عمل یکه در ریاضت و تاخیر غذا از وقت او بدفعات کثیر با اعتیاد تناول لحوم غلیظه صبح و شام
باشد و تقاضای خود را با غذیه لطیفه سهل گرداند یا یکبار لقمه خفیف بخورد و از آن الم بنشاند قلب او را از جهت انقطاع غذا آنان بحسب بخار بسوی او میرسد پس گرم گردد
و صاحب او را غشی بهم رسد از بعض اطبا مرویست که چون صاحب او گرسنه شود غشی بران افتد و علامت این مرض گرسنگی و کرب و لهیب و قبض طبیعت و شدت
گرسنگی و عروض غشی اگر در وقت گرسنگی طعام حاضر نباشد و وجود دیگر علامات سوء مزاج حار معده که در تشخیص امراض معده مذکور شد **علاج** در حالت غشی تدبیر افاقه غشی
نمایند چنانچه در جوع بقری گذشت و وقت افاقه ازاله سبب کنند شیره تخم خشخاش و گلاب و عرق کیوره برآورده و شربت انار و سکنجبین و قرص کرده بنوشند و هرگاه گرسنه شوند
همان وقت غذا خورند و غذا نان که در آب انار و سیب یا شربت خواه آب میوه های سرد دیگر مثل به و لیمو و ترشی ترنج تر کرده باشند باید خورد و غذا مهیا دارند تا وقت
گرسنگی دیر نشود و یا سکنجبین ساده ده درم و گلاب پانزده درم یا شربت سیب یا حماض هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و غذا مزوره زرشکیه و اجاصیه و حصرمیه
یا ترهندی هر کدام که باشد با مغز بادام یا کبیر یا آب غوره یا سیب یا به و در آن نان ترید کرده بخورند و اگر قوت ضعیف بسیار باشد بچوزه مرغ دهند و بعد از این ساعت
تدبیر که در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت باید کرد و منع از خواب بسیار و عدم تاخیر طعام و تناول طعام بارد بالفعل والقوه مقوی معده نمایند چه طعام حار
مرخی معده و مزید ضعف آن و مورث تشنگی و معین بر تحلیل روح و سقوط قوت است بخلاف بارد بالفعل که آن مبرد و مقوی جمیع و تشدید معده و تسکین ثوران اشتها
و منع حرارت غریزی از انتشار و تکثیف مسام و تقویت قوت و منع روح از تحلیل میکند و سائر آنچه در اوجاع معده گذشت بعمل آرند **طبری** گوید که شخصی را که
تخمه بسیار عارض گردد در بدن او محتاج غذا باشد و غذا نیابد از آنجهت قوت او ضعیف شود و صاحب این علت مفلوج است با آنکه ابتدا نماید بمعالجه او بتقویت
معده و تعطیر آن تا آنکه معده و تقویت یابد چون معده تقویت یافت مزاج فم معده او با اعتدال آمد شهوت او بحال می آید و تقویت می یابد و ضعیف میگردد
قوای او که آنکه ممکن است جهت استیفای غذا در بدن محتاج بآن ست و شهوت زیاده میگردد و بسا است که بدانجهت قلب گرم میشود و بخار حار آن بسوی دماغ مرتقی
میگردد و پس عقب گرمی قلب وجع و التهاب در فم معده بهم میرسد و از آن غشی که معروف بالغشی جوعی ست حادث میگردد و علاج او آنست که چون کسی را این حالت
بهم رسد از نمالیدن دست و پای او بکلابیت و بستن آنها نمایند و پارچه مبلول بر گلاب بر فم معده و مفاصل او بچسپانند و اندک شراب ممزوج کثیر نموده سرد کرده

تجمع کنند و اشیای خوشبوی معتدل الحرارة ببویانند که در غشی باعانت آید بسبب لذع مراره او نمایند که با حدت و تغیر یافته یا او بخارات طبعی خود دست پس اگر حدت و تغیر یافته باشد ماء الشعیر با سکنجبین بنوشانند و اطعمه حصرمیه سرد و ماء الرمانین بسود و زیر باج سیفا و الرمیمیه بخوراند و اگر مراره فی عمل نباشد برودات مشاکل عرق اکور بخورانند و خواب فرمایند و اگر زمان تابستان باشد موضع معتدل هوا بر یاسمین و یا ورد خیش و امر ببرگ جماع البته باید کرد و اگر صحیت تعب گردد و مشغول بحل آن گردد و غرض ورد ابیر آورانمد یه و مراعات هضم آن باشد طعام مایع غذا و انچه دران علافل باشد تناول نمایند و آن شربه بریاس را نند تا انکه طبیعت او خود بخود منحل گردد و مدت زوال این علت و سن اثنا ایست که اگر طبیعت قبض باشد منحل گردد و اگر منحل باشد منقبض شود و هر انکه هر گونه منتقل طبیعت باشد دلالت بر اعتدال علیه بسوی شفای نماید چنانچه منحل گردد دلالت میکند بر انکه بطن او اغتذا نمود و ترتیب بهر سانیده چون طبیعت خود بخود منحل باشد دلالت بر عدم اغتذای بدن میکند و چون خود بخود منتقل گردد دلالت بر اغتذای بدن می نماید و این عجیب چیزیست که طبیب تامل بسیار نماید معالج این علت را ببینه قوی البعد امر بشبو بنوشانند و ریاضت منع نمایند و اگر زمانه زمستان باشد امر بخواب بعد تناول طعام از اشیای رطبه و مواضع پوشیده و گرم کنند و تنحیر موضع مرام باشیای طیبه نمایند و امر بشم این خمیره نمایند بگیرند منیه مصطفی بیدمشک راغ بدفعات تخمیر نمایند و اندک نبید در ان ریزند و حرکت دهند تا بعد تشرب نماید و خاصیت لاحق و فقیه رابعده در تنو اندک مشک مصطکی و قدری زعفران و پوست سیب نرم کوفته و اسک برگ ترنج و برگ بادرنجبویه و نعناع و پودینه نهری همه را کوبند و از نبیذ کور بمقداری که میوشند دیگر زیا یک شب خمیر کنند بعده امر بشم او مدام نمایند و این خمیر مشهور بمشکیه است و اگر مریض او حادث از طول سفر یا ترک تدبیر تلیناو یا عقیب مرض یا از فرط کد و ریاضت باشد علاجش آنست که تدبیر افاقه از غشی بدانچه مذکور شد از دلک دست و پاو یا رشید صبر و ممزوج نماید بعده امر بفرود آمدن در آب سرد و تناول طعام بعد از ان کنند اگر مزاج او حدت یافته باشد تا انچه مسطور گشت و اگر مزاجش متغیر شده باشد گوشت حملان و فراریج و هریسه دهند یا اعتدال و تمدیح نخورند و اقدام بطعام مجرب نمایند و اشیای مفرشل و جنگر سخته جزا بات هم نخورند بلکه اطعمه انچه موافق مزاج و خواهش طبیعت باشد بدان اقدام نمایند مثل اشیای میخوش با گوشت حملان و بزغاله نخورند بعض اطبای با مثل هیثار نمود و اند ترطیب دماغ ایشان بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول میکنند بدان که بجهت قوت مشارکت بسوی قلب و فم معده و از دماغ قوت معطیه آن میرسد و دماغ را از قبول بخارات حار منع میکند این معالجه این علت ست و چون این غشی متواتر و پی در پی عارض گردد طبیب از علاج آن تساهل نماید منول بصرع گردد بجهت آنکه از کثرت ارتفاع بخارات بسوی دماغ منفسد میگردد و دماغ و اخلاط آن فاسد میشود و بعضی اخلاط سرد میگردد زیرا که غشی یعنی حرارت و محبه آن و مفسد اخلاط است و بسا است که مرتقی میگردد بسوی دماغ با وجود فساد و برد آن پس مزاج دماغ بارد میشود از جهت همین خوف اطبا امر بتقویت مزاج دماغ و اصلاح احد و تعدیه یا و نفع و اصلاح اغذیه نموده اند و اگر قائلی گوید که غشی بچه طور از نمای حرارت کند بگویند که بسبب حرارت و اشتعال او و بعض اوقات به ریاضت میباشد و سبب نمای او در ریاضت بود چون مقدار او زیاده گردد و همچنین سبب غشی حرارت ست که در قلب بسبب گرسنگی مشتعل میشود و سبب نمای حرارت کثرت جوع ست پس امر باشتعال آن نمایند چون تحلیل با امر ابقای آن کنند چون کثیر بود و کلام طبیعی درینجا نیست که طبیب بگوید که حرارت نشف رطوبت میکند پس طبیعت اشتیاق بسوی غذا و شراب ظاهر میشود و چون حرارت کثرت می پذیرد همه رطوبت را فانی میگرداند و چون ماده که اشتعال بدان نماید معدوم گردد بسوی خود کشد شیا بغذائی گرم و مثل آتش که چون ماده که بدان اشتعال کند معدوم شود ناچار خاموش میگردد

عطش مفرط

یعنی تشنگی بسیار بدانکه بر اعداد شهوت طعام که آن جوع ست و از شهوت آب که آن عطش ست گاهی معتدل باشد و این از امور طبیعی است و دلالت صحت باشد و چون از اعتدال بافراط و تفریط تجاوز کنند باید که از جمله امور خارج از طبیعت باشد و تدارک آنها کرده شود تا بسوی اعتدال رجوع کنند لیکن افراط شهوت طعام تا وقتیکه با آن سوء هضم منضم نگردد نزد جمهور محمود و مطلوب باشد و از جهت آنرا از اشیای داخل امر طبیعی شمرده و مرض نخوانند و لیکن افراط در شهوت آب را چه انسان را اگر عطش کم باشد آنرا مرض نگویند و معالجه طلب نکنند بخلاف هر دو قسم دیگر یعنی تفریط در شهوت غذا و افراط در شهوت آب که آن هر دو را از امراض شمرند و معالجه آنها طلب نمایند و این فی الحقیقت بسبب ذات این شهوت نیست بلکه بسبب آلات بدان از سوء مزاج ست زیرا که لابد با افراط عطش

سوء مزاج باشد و کذلک با تفرید و شهوت غذا اگر آن جمع بغایت اندک یا باطل باشد و شخصی را دیدم که از چهار ده سال آب نخورده بود و این دلیل برودت مزاج
و گاهی بر حرارت مزاج نیز دلالت کند اگر در بدن رطوبت کثیر باشد و حرارت تذویب آن نماید و طبیعت آن را بجای آب صرف کند بالجمله عطش دو قسم است صادق
و کاذب عطش صادق آنست که طلب آب از احتیاج اعضا و عوض رطوبت باشد و کاذب آنکه طبیعت طلب آب برای زدایندن خلط غلیظ یا سارنت رطوبت
نماید و بقول گیلانی صادق آنست که برای تنفیذ غذا از منافذ تنگ بود و داعی بسوی آن حرارت معده و جگر باشد و سکون او زیاده بشرب آب بارد کم با استنشاق
هوای سرد بود و کاذب آنکه برای امر تنفیذ غذا نبود و داعی بسوی آن حرارت روح و قلب و ریه یا یبوست تنها باشد و سکون او بیشتر با استنشاق هوای بارد
و رطب و کمتر بشرب آب بود و **اسباب** کثرت عطش بقول هرجانی سه نوع است چنانچه گوید که سبب تشنگی غالب یا سوء مزاج عضوی باشد یا سوء مزاج همه تن
یا سبب خارجی اتفاق افتد و اعضا که سوء مزاج آن تشنگی آرد مری است و معده و معای صائم و جگر و گرده و ریه و اسباب خارجی چهار نوع است یکی آنکه طعام
غلیظ و شور خورده باشد چون گوشت نمکسود و ماهی شور دوم آب دریا یا آب شور یا دوای حار معطش خورده باشد سوم طعام که بالفعل یا بالقوة گرم باشد یا شراب کهنه
قوی خورده باشد و آن تشنگی که ازین نوع باشد بیشتر هلاک کند و هیچ دوا ساکن نشود بلکه آب می باید داد تا هلاک نشود چهارم آنکه سیر در هوای گرم و مقام در آن
اتفاق افتاده باشد اما آن تشنگی که از سوء مزاج همه تن باشد چنان باشد که در تپ صفراوی و محرقه افتد و آنچه از سوء مزاج دیگر اعضا افتد چنان باشد که ابتدا
ذکر سوء مزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب از گرم و خشک یا بلغمی شور متعفن باشد یا مادۀ گرم صفراوی یا ورم حار و **شیخ الرئیس** اسباب خارجی غیر گرده را
سوای آنکه از سیر در هوای گرم باشد ذیل سوء مزاج معده درج فرموده و مؤلف اسباب عطش را بنظر تسهیل و فرط تفصیل منقسم بشش قسم ساخته یعنی **یکی آنکه**
بمشارکت معده افتد و آن یا بسبب حرارت مزاج معده و خصوصاً قعر آن باشد و گاهی این حرارت در التهاب حمیات عارض شود حتی که بعض ایشان همیشه
آب بنوشند و سیراب نشوند تا آنکه عنقریب از آن هلاک گردند و گاهی این حرارت از شرب شراب قوی کهنه بسیار یا طعام حار بسیار بالفعل یا بالقوه مثل حلتیت و ثوم عارض شود
و بیشتر انسان از شرب شراب کهنه بالتهاب کرب و عطش بمیرد و گاهی این حرارت از شرب بسیار آب شور عارض شود و آب دریای شور گاهی عطش چندان زیاده کند که تلافی آن نتواند شد
بسبب دوا و اغذیه معطشه بود و گاه بطلب غسل یا بطلب اسالت و غسل عطش آرد مثل شی مالح که طبیعت به غسل و انغسال خواهش نماید و مثل لزج که طبیعت ترقیق او و تقطیع و اسالت بخواهد
حتی که نافذ شود و ملتصق نگردد و گاهی شی غلیظ تشنگی آرد تا بر توجه حرارت بسوی آن جهت تلطیف و تقطیع و در ماهی شور این همه صفات مجتمع اند و یا بسبب یبس مزاج معده بود
و گاهی بسبب خلط مالح غلیظ مثل بلغم شور یا اخلاط شدید الیبس چون بلغم جصی و سودای احتراقی در معده یا بسبب بلغم حلو یا صفرای تلخ و گاهی بسبب جوشش
رطوبات عارض میشود و یا بسبب حرارت و یبوست معده بود که هر دو معاً لاحق گردد و برای تبرید و ترطیب طلب آب پدید آید و این سخت ترین انواع
عطش است **دوم آنکه** بمشارکت گرده باشد که آن جذب مائیت نماید از جگر زیاده از آنچه باید و همچنان بسوی مثانه دفع سازد مثل آنکه در ذیابیطس افتد
سوم آنکه بمشارکت ماساریقا افتد که در آن سده و میان معده و کبد واقع شود و میان آب و میان نفوذ او در بدن حائل گردد پس عطش تسکین نیابد
اگرچه آب بسیار بنوشد و این مثل آنست که در استسقا و قولنج عارض شود **چهارم آنکه** بمشارکت جگر بود چون گرم گردد یا ورم یا سده مضیق مجاری افتد
یا برودت او شدت کند پس بسبب ضعف جاذبه آب و طعام بسوی جگر منجذب نشود و بجهت نرسیدن غذا و آب باعضا تسخین آن و اشتیاق آب وا نماید
پنجم آنکه بمشارکت سینه و ریه و قلب و غیره اعضا افتد چون ریه گرم گردد و قلب نیز چون گرم شود و معای صائم ایضاً و مری و غلصمه و قریب بدان چون
در آن رطوبات خشک شود و نقصان پذیرد و یا چون سخت گرم گردد و گاهی بسبب امراض دماغ از سرسام حار و مانیا و قطرب بود و شدید ترین عطش حادث
بسبب این اعضا بمشارکت آنها آنست که هیجان کند از فم معده پس آنکه از مری پس آنکه از قعر معده پس آنکه بمشارکت ریه باشد پس آنکه بمشارکت جگر
پس آنکه بمشارکت معای صائم بود **ششم آنکه** بمشارکت همه بدن باشد چنانچه در حمیات و بحران و در آخر دق و سل بود و مثل آنکه از گزیدن افاعی عطش
عارض شود که چون او بگزد گزیده او مدام آب بنوشد و سیراب نگردد تا آنکه بمیرد و کذلک از شرب شراب که در آن افعی مرده باشد یا طعام دیگر و چنانچه
از تناول لحم افعی یا از فربیون یا از خوردن برف و چنانچه عارض شود بعد استفراغ بمسهلات و حیضه و ذرب مفرط بسبب تحلیل رطوبات اصلیه و حدوث جفاف

شارب دوای مسهل را واکثر اسہال عود کرده عمل او عطش پیدا شده رفع میشود بقدر آن دوا و در اکثر اوقات دلالت میکند بر آنکه دوا هنوز عمل نکردست و گاهی دلالت میکند
کرتاخیر کند یا تقدم نماید در وقت خود و قبل عمل دوا عمل او سرعت کند و تقدیم آن یا بسبب حرارت دوا یا حرارت معده و یبس او باشد و بسبب ضعف دوا این تاخیر کند
واز هیجان عطش در کسی که حار معده و یابس باشد دوای حار بخورد دلالت میکنند بر آنکه دوا عمل خود کرده و کسی که فصد او باشد دلالت میکند بر آنکه این هنگام
عمل کرده و ایضاً شیخ میفرماید که از آنچه هیجان عطش کند کثرت کلام ست و ریاضت و تعب و شراب مراند یه حار و چون برانند تیار نباشد خواب تسکین
عطش نماید و چون در امراض حاده عطش شدیده و یبس شدید جمع شود از ردی ترین علامات ست طریق تشخیص اسباب عطش باید که اول این امور تحقیق
نمایند که بصاحب عطش باوجود تشنگی مرضی دیگر مثل سوء مزاج حار یا یابس یا حار یابس سافرج و مادی معده و سوء مزاج حار یا بارد مفرط ساذج جگر و سوء مزاج
حار ریه و قلب و معاد مری و غلصمه و ذوبان یا بیطوس و سده گاه ساریقا و استسقاء و قولنج یا ورم جگر یا سده آن یا امراض حاده مانند مثل سرسام و ماشری و حمیات و هیضه و ذرب
و دق و سل و جراحت است یا نه اگر باشد سببش همان مرض بود والا حال تقدم تناول اشیا بپرسند اگر اقرار خوردن شراب یا طعام حار بالفعل یا بالقوه یا چیزی که
گرم مثل حلتیت و ثوم یا فرفیون یا گوشت افعی یا برف یا آب شور یا شی مالح مثل ماهی شور و گوشت نمکسود یا چیزی لذاع مثل ماهی تازه و هریسه و کله پاچه یا ادویه
مسهله نماید سببش تناول همان چیز باشد و تقدم لسع افعی مر بودن او سبب عطش ظاهر است و بدانند که علامات هر یک از سوء مزاجات و دیگر امراض اعضا
هر عضو مسطور است همان توجه نمایند ایضاً تسکین عطش به آب بارد دلیل عطش صادق ست و به آب گرم نشان عطش کاذب و عدم سکون تشنگی از نوشیدن
آب و سکون آن چون صبر کند و آب نخورد شد و ترشی و نمکینی ذائقه دهن نیز دلیل عطش کاذب ست و تسکین او بنسیم باد زیاده از آب سرد و انتعاش او از ریه کرد
واز رویا و او اند خواب و کثرت تسکین آن بمضمضه آب اندک اندک از شرب او بسیار و سائر علامات ریه و قلب به مشارکت آلات تنفس مثل ریه و قلب دلالت
میکند و بالعکس این دال بر مشارکت آلات غذا مثل معده و جگر و غیر آن باشد ایضاً لین طبیعت و احساس ثقل در جانب راست شکم و کثرت براز و بول
مفرط و ثقل جلد دلیل سده است و با عطش مفرط لازم کثرت بول دلیل ذیابیطس و ظهور حرقت نخس بر ناف و قبض طبیعت نشان سوء مزاج معای صائم بود

علاج کلی عطش

جمیع اسباب او را معالجه بعمل نمایند یکسانی را که عطش شدید بهم رسد چون آب یابند نشاید که یک بار آب سرد بسیار خورند لیکن بمضمضه و غرغره کنند و جرعه جرعه بنوشند
تا ساکن شود زیرا که حرارت غریزی از تشنگی ضعیف شده و آب سرد و بسیار باقی حرارت را بمیراند و کسانی که در عادت دارند از تشنگی اذیت یابند آب اقلا آب بخورند باید خورد زیرا که
هر وقت عطش اند عوض او سرکه بزرگ استعمال کنند و چون عطش شدت کند و تپ نباشد اندک جلاب با آب بیامیزند تا آب را با تمامی بدن برساند و مرا کیس گفته که اگر قلب
غراب خشک کرده با یک بسایند و در سرکه حل کرده بسرشند تا یکماه آب نخورند تشنگی ظاهر نشود و نهادن یاقوت سرخ در دهن بقول بعضی اطبا خاصیت بالخاصیه مسکن تشنگی است
و نگه داشتن پستان صدف و نقره مجلی در دهن و خوردن آن مفید طعام چرب و طب از مسکنات عطش ست و استعمال سرکه در طعام یا آب آمیخته تسکین عطش نماید
و حجر الدیک در آب انداخته آن آب را نوشانیدن مسکن عطش و خوردن آب در ظرف نقره تسکین تشنگی کند و پوست خارج لیمو پسته خوردن در تسکین عطش مجرب سوید ست

علاج عطش از حرارت اعضا

اگر بسبب حرارت معده و غیره اعضای غذا باشد لعاب اسپغول شیره تخم خرفه شیره مغز تخم کدو شیرین و سکنجبین بدهند و شربت انار و آب انار بدهند و که اگر شیره تخم خیار
و ماء القرع و ماء الخیار سکنجبین و آب تربز بشکر بغایت نافع و نقوعات حامضه نیز در این باب نافع ست و آب بر برف سرد کرده استعمال نمایند و گلقند با شربت نیلوفر و لعاب
خطمی با قرص طباشیر یا مربت طباشیر و یا شربت لیمون مع شربت نیلوفر و عرق نیلوفر که در آن شیره تخم خرفه سه درم و لعاب بهدانه چهار درم بر آورده باشند و شربت گلاب
سرد کرده عوض آب سودمند است بقول مسیحی شربت سکنجبین و آب فواکه مثل آب غوره و آب به و آب انار و آب آلو و آب تمر هندی بجلاب مرکب آنها بسیار مفید اگر تخم کاهو
مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر یک پنج درم تخم خرفه ده درم کثیرا هفت درم سائیده بلعاب اسپغول یا ماء الخیار یا سفیدی بیضه حبها ساخته در دهن دارند
تشنگی را که از حرارت معده باشد بنشاند و ایضاً مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه کثیرا هر واحد پنج درم رب السوس سه درم تخم کاهو نشاسته هر واحد ده درم حبها ساخته

استعمال نمایند صاحب **کامل** گوید کسی اگر عطش از سوء مزاج حار معده باشد سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و یا آب انار مینخوش با شیرهٔ تخم خرفه و رب غوره و یا رب
مینخوش و رب ریباس یا رب آلو بماء القرع یا عصارهٔ خرفه دهند و این قرص صبح و شام استعمال نماید مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه هر واحد چهار درم
صمغ عربی کتیرا نشاسته طباشیر صندل سفید هر یک دو درم کافور ربع درم تا نیم درم بقدر حاجت همه را سائیده و بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربت از ان دو درم
تا مثقال و بیک اوقیه از شربت مذکور و آب سرد آمیخته بدهند **مصنف** حاوی صغیر و ترویج گویند که اگر بسبب شدت حرارت معده و یا یبوست آن باشد شربت صبح
سکنجبین ساده و گلاب و عرق کاسنی هر واحد ده درم و یا آب انار ترش یا مینخوش هر واحد سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا آب حصرم و یا شربت آن یا شربت ریباس هر گرام
که حاضر باشد ده درم و یا شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه مع شکر سفید ده درم و یا آب ترنج سه اوقیه و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند
و کنار شربت انار ترش و مینخوش یا شربت غوره و بشیرهٔ تخم خرفه و غذا مزورهٔ حصرم یا تمر هندی یا اندر شکر مغز بادام و شکر و جراده کدو و خیار بر فم معده نهند و تسکین
برای عطش حادث از حرارت معده و قلب نافع ست صندل سفید و سرخ مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد نیم درم تخم خرفه
پنج درم طباشیر دو درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یکمثقال با سکنجبین یا شیرهٔ تخم خرفه بدهند **مؤلف مغنی** گوید که اگر
عطش حادث از سوء مزاج حار معده باشد سکنجبین شکری و آب انار پاشنی و آب سیب ترش و آب آلوی بخارا و آب تمر هندی و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم خیار
و شربت غوره و آب انار شکر با سکنجبین سفرجلی یا رب سفرجل بنوشانند و شربت ماء القرع با سکنجبین و اکل امرود و سیب و شفتالو و ستها و یا بها در آب سرد
و تبرید معده بسماق و گلاب و غذا لحوم جدی بسرکه و آب حصرم نافع **ایلاقی** و جرجانی می نویسند که آنچه از حرارت معده و سائر اعضا باشد سکنجبین و آب انار
و آب فواکه ترش و آب سرد دهند و بعد شرب این شربه بخواب نمایند تا برودت و رطوبت آنها بقعر بدن برسد و حب که در قول مسیحی گذشت نیز مسکن تشنگی ست
و این عرق تشنگی بنشاند بگیرند خربزهٔ هندی و کدوی تازه و مغز خیار و خیار بادرنگ همه را مثل گلاب بقطر کنند و گلاب با وی بیامیزند و اندک کافور در آن حل کنند
و بوران هم آب غوره یا آب ترنج یا آب تمر هندی آمیزند و طباشیر انداخته بجای آب بدهند و اگر شراب خوار باشد عوض آب غوره و دیگر آبها شراب سفید رقیق
با نان خشک چکانید و بان آب کدو و آب خربزهٔ هندی بیامیزند و سرد کرده بجای آب دهند و بدانند که شراب ممزوج بمزاج تمام ترطیب کند و مضرت آب بارد
و تشنگی بنشاند و خواب آورد ولیکن اگر تب باشد شراب نشاید داد و اگر جلاب حام یا شراب بیامیزند و سرد کنند ترطیب و تسکین عطش نماید و اگر تشنگی بسبب
در هوای گرم یا قرب آتش و آفتاب باشد دست و پای او در آب سرد نهند و روغن گل سرد کرده بر سر او نهند یا بر ریزند و قدید مشمش و ریحان و تمر هندی در دهان
داشتن تشنگی بنشاند **گیلانی** می نویسد که از مسکنات عطش روغن گل بر آب بارد و بر شیرهٔ تخم خرفه انداخته نوشیدن ست و تضمید معده بمبردات بگیرند تخم خرفه
و در آب حصرم بیشتر او بر آرند و آب جو بیامیزند و بر برف سرد کرده و پارچهٔ کتان بدان آلوده بر معده نهند و چون گرم گردد تبدیل آن نمایند تا آنکه برد در آن محسوس
گردد و عطش ساکن شود و تبرید معده بگلاب نمایند و نهادن یا باد در آب سرد مسکن تشنگی ست اگر تابستان باشد کتیرا نیم جزو در سفیدی بیضه حل کرده مغز تخم خیار
سود و آمیخته حبها ساخته و در سایه خشک کنند و در دهان نگاه دارند و این شربت مسکن عطش از حرارت ست سماق یک اوقیه در یک رطل گلاب یکشب خیسانیده
صاف کنند و آب امرود رطل و نبات نیم رطل آمیخته بجوشانند تا بقوام آید و غذا اسفاناخیه و قرعیه با لحوم بچهٔ مرغ و جدی و ماهی خرد دهند و آلوی بخارا و سماق در دهن
گیرند و خربزه تسکین عطش کند مگر کسی که معده بسیار باشد یا خربزه بغایت شیرین باشد **انطاکی** گوید که آنچه از حرارت معده باشد علاج آن بشستن روی
دست و پا با آب سرد و مباشرت برف عطش ست و اگر ساکن نشود آب بسرکه آمیزند و شیر تازه و ماء القرع و ماء الشعیر و آب خرفه و تمر هندی بنوشند **بعضی**
گویند که آشامیدن عصارهٔ بر ترش و سیب ترش و خواب بر آن بهترین معین بر ترطیب اعماق بدن ست و خوبانی که اندکی ترشی داشته باشد در دهن داشتن
و آب او فرو بردن تسکین بلیغ نماید و در غذا رمان است که چون تشنگی افراط کند آب سیب و دوغ گاو بنوشانند و اگر از ان تسکین نیابد قرص کافور دهند و چون
نوع عطش در سفر باشد تخم خرفه با سرکه یا سکنجبین بخورند و تخم خرفه کوفته سه بار در دوغ تسقیه نموده اندک از ان خوردن دافع عطش تا ایام ست و این قرص مطفی
حرارت و عطش و حمیات محرقه ست مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد یکجزو تخم کاهو تخم خرفه هر واحد نیم جزو رب السوس ربع جزو و در آب خرفه یا لعاب بزرقطونا

کرده ساخته در دهن یکی بعد دیگری نهند و شیره تخم خرفه با سکنجبین ساده یا لعاب اسپغول با شربت نیلوفر بنوشند و شربت جو به آب سرد و شکر آمیخته نوشیدن قاطع عطش است و شربت لیمون و همچنین انشره آن دفع عطش میکند و سکنجبین ساده دشتی قاطع عطش و نافع قی و تهوع است با آب آمیخته بدهند و برای منع قی با شربت انار میخوش سرشته بلیسانند و ایضا برای عطش مفرد شیره تخم خرفه با آب دوغ ترش برآورده بنوشند و اگر تخم خرفه را با آب دوغ ترش کم کرده بر کنند منفعت نماید با آب و گلاب شیره برآورده بهمان دفع عطش و قی است و شیره تخم نیلوفر و شیره مغز تخم لیمون در آب برآورده نبات آمیخته نوشانیدن برای عطش اطفال نافع **و ایضا** خوردن آمله و کتیرا کرده و ضماد آن بر معده و نوشیدن پنجدرم عصاره حی العالم و کذا برگ خرفه و اکل خام و پخته آن و کذا سبع حلبی و شرب آب نارنج و کذا گل کرم و کذا نقوع رشک و کذا عصاره عنب الثعلب و ضماد آن و کذا آب لیمو و ترنج و ترنجبین و نقوع تمر هندی و کذا شیر تازه و خوردن سفرجل و اسپغول مسلم و آلو بخارا و بقله یمانی و رب حب الآس و انار ترش و کاهو و حماض و قراصیا و عیار و سویق قرع و زرد آلو هر واحد مسکن عطش حار است **و بقول اطبای هند** لیست درخت پیپل سوخته در آب انداخته و تیکا کرده آن ته نشین گردد آب صاف او بنوشند که نافع عطش و دافع قی است و برای عطش اطفال که دگر اعراض نبود مغز کنول گته کوفته در ظرف آب انداخته و همان آب باطفال دهند و سبزی که در میان داخل آن می باشد در آب ساییده باطفال دهند و برگ نیم و گل هیندول آمیخته غلول بندند پس در آتش انداخته در ته سرد نمایند و آن آب را سرد نموده بنوشانند که مسکن عطش مفرط است و اگر یا چکه بشتی سوخته خاکستر آن در آوند کاسنی انداخته آب تازه بسیار بر آن ریخته آمیخته پس آن ظرف را بر زبان تشنه نگاه دارند برای تشنگی مفرط که آن را بهندی ترس گویند و گرمی و سوختگی نفع بخشد و آمله و کذا کات سفید در دهن داشتن مسکن عطش است و همچنین گولی شیشه اگر بتکه غیر منفذ و در دهان گذارند مجرب است و اگر زبان شیشه با آتش سوخته در آب انداخته آب صاف آن بنوشانند مسکن عطش و مقیئ تهوع است و نیسلوچن و طین مختوم سوده با آب شسته بریخ ساییده مسکن عطش مفرط است و سنجد گلاب و لعاب اسپغول و شیره خیارین با نقوع تمر هندی همه نافع بقول صاحب کمال اللهندی است **و اگر عطش** بسبب حرارت اعضای تنفس مثل قلب و ریه باشد شیره صندل و شیره تخم خرفه در گلاب و عرق بید و عرق صندل و عرق کاسنی و آب سرد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و روائح بارده مثل خیار بادرنگ و صندل و نیلوفر و گلاب و خلاف بو کنند و صندل و کافور و برگ خرفه در گلاب ساییده بر سینه و دل ضماد کنند و نوشیدن شربت صندل و نیلوفر و عرق کاسنی و بید نیز مفید و جای سرد و هوای بارد و زیر بادکش مبلول بگلاب و قریب آب برف و در باد شمال نشینند و سر کشوده دارند و هوای بارد استنشاق نمایند و قیروطی سرد بر سینه گذارند و باقی علاج سوء مزاج حار از امراض ریه و قلب استنباط نمایند هر چه بالا مسطور شد نیز مفید شناسند و در شفاء الاعلیل است که علاج عطش کائن از حرارت قلب سکون در مساکن بارده و رائحه طیبه الهوا و کثرت شم بنفشه یا کافور یا صندل و تضمید صدر با نهادن آب سرد و ثلج است و در حاوی صغیر و ترویح است که هر صبح شربت سیب یا ترنج یا لیمو یا صندل سرد به برف بنوشانند و غذا ماء الشعیر بروغن گل بدهند و بر سینه جراد کدو و خیار نهند و یا آب بید مع گلاب و صندل بر سینه ضماد کنند و ماء الخیار و آب تربز به برف سرد کرده بدهند و بزورات ریاسیه و زرشکیه و حصرمیه و رمانیه و مغز بادام غذا سازند و بقول جرجانی و ایلاقی هوای خانه سرد کنند و نزد او ریاحین بارده خوشبو و فواکه بارده نهند و اشیای مسطوره ببویند و دوغ گاو با ترمس کافور دهند و لبنیات خیار بادرنگ سرد کرده سوده ماء القرع و ادام سکنجبین نفع

علاج عطش از یبوست اعضا و حرارت و یبس آن

جائی که تا یبوست دریابند بترطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات ست و هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت بعمل آرند و اگر حرارت نیز با یبوست یار بود ادویه سرده مذکوره که سابق ضم نمایند و باقی علاج از علاج امراض معده از سوء مزاج حار یابس اخذ کنند و آنجا که آثار مادۀ صفراوی دریابند علاج عطش بعلاج امراض معده صفراوی نمایند و بعد تنقیه و اسهال استفراغ شربه و اغذیه سرد که ذکر کنند و شرب رب فواکه و نقوع تمر هندی و خوردن سماق مسکن عطش صفراوی است و صاحب کامل و مسیحی گویند که اگر عطش از یبس مفرد باشد آب سرد شیرین بنوشند و ماء الشعیر و ماء القرع و لعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و ماء الخیار و کذا سویق جو با شکر هر واحد سرد به برف بیاشامند و اگر از حرارت و یبس باشد این اشیا با ماء القرع و آب تربز و بقرص ورد مع بعضی از ینها جمع نمایند و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز بهدانه و تخم خرفه هر واحد پنجدرم صمغ و بادام و کتیرا هر یک سه درم رب السوس یکدرم

طباشیر دو درم جمیعا با آب سایییده بلعاب بزرقطونا سرشته حبهای بزرگ نخود ساخته زیر زبان نگاه دارند و بخورند بعد از ان بمزوره معمول با آب غوره و آب ترنج
و آب سیب ترش و سرکه یا آب انار و معمول باین آبها سفوف بهرت سازند بتخمین معده بجرد و گلستان بلبلول قیرطی مبرد بطلا نمایند و بقول صاحب مغنی در عطش که حادث
در معده بود علاج عطش باشربت ماء الشعیر مبرد بروغن بادام و اکل کاهو نمایند و غذا بچه مرغ باب انار یا آب سماق دهند و بقول جرجانی لعاب بهدانه و اسپغول
با آب انار شیرین آمیخته و کتیرا سوده بر آب شیرین انداخته با روغن بنفشه سود دارد و اگر از سوء مزاج معدی صائم باشد اول فصد باسلیق نمایند
تا لیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا ماء الجبن معمول مغز قرطم پاسه درم هلیله زرد دو دانگ نمک هندی ده درم شکر و یکدانگ سقمونیا تنقیه نمایند و بعد استفراغ
دوغ تا دو هفته بدهند و هر شب لعاب اسپغول بنوشانند و غذا از کشک جو و ماش مقشر و اسفاناج و کدو و روغن بادام سازند **طبری** گوید عطش که از یبس
حادث شود یا در معده یا در ریه یا سائر آلات تنفس مع حرارت باشد و این عطش از مرض عدم رطوبت نیست بلکه حرارت نیز بود و شدیدترین انواع عطش
و صعب‌ترین آن در علاج ست و بیشتر اطبا در این غلط میکنند و استفراغ بمسهل یا فصد یا بردود میکنند مریض را در ذبول و سل و سرسام حار بلا رطوبت که آن
اشد انواع سرسام ست مبتلا میسازند لهذا واجب نیست که استفراغ این علیل در ابتدای مرض و اول معالجه آن کنند بلکه ابتدا نمایند بتر طیب کبد او با غذیه مرطبه مثل
لحوم جدی شیرخوار و بچه مرغ و رطب و خورانیدن فواکه رطبه مثل سیب میخوش و امرود و نوع بطیخ و کثیر الماء و شفتالو و حلیق و آلو و بیشتر در هنگام
شدت عطش سویق مغسول با آب گرم بدفعات با آب انار شیرین و جلاب خوشبو بنوشانند و چون عطش او کم گردد و دلائل رطوبت ظاهر شود غایت بدانچه
مطفی بیشتر است از انچه مرطب باشد و صوف از ند و امر با دامان شربت رب ربوب مثل رب حصرم و سیب و بهدانه و ریباس و با کل حمضیات مبرد و جمانه حفیری نمایند اگر دوقت علی ترین
باشد و دانست که هنوز نیخته نشود و امر بخوردن آن بسیار برنهار کنند و هر گاه امتلاء در بدن او ظاهر شود و از هر دو نوع امتلاء بحسب قوت و بحسب ادعیه هر کدام
که باشد باین مطبوخ استفراغ نمایند تمر هندی منقی از لیف و تخم بست درم ترنجبین از خار صاف کرده پانزده درم آلو بخارا هر یک سی عدد کشنیز سبستان هر کدام
یا مشک هر واحد یک کف توت خشک اگر یافته شود و کف کبیر بدستور مطبوخ بپزند بعده یوزن یکصد و بیست درم صاف کرده و در ان پانزده درم فلوس
خیار شنبر خوب مالیده با نصاف کرده نیمگرم بنوشند و اگر گل سرخ و بنفشه و تخم کشوث و تخم کاسنی اضافه نمایند بجا است و اگر قوی‌تر باشد احتیاج این بود و اگر
علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق نمایند بعد از آن عود و تبرید اول نمایند تا آنکه عطش او زائل شود و کیما و باعتدال عود کنند و در بعض اوقات شراب
جید الجوهر سفید رنگ ممزوج با آب بسیار سرد کرده بنوشانند و از جماع و ریاضت البته منع کنند و اگر عطش زائل نشود و لازم شربت ماء الشعیر و سکنجبین ساده نمایند
و تنقیه کبد او باین ضماد نمایند برگ کرم رطب برگ اسپغول برگ بادرنگ صندل سفید و سرخ همه را بکوبند تا مثل مرهم گردد و بر ان آب سیب میخوش و آب سما
چکانیده و بر خرقه کتان مالیده بنهند و دائم ضماد نکنند بلکه در بعض وقت قبل از غذا و با بیرون در بعض اوقات امر نمایند و بعد خروج از ان تدهین بروغن بنفشه
کنند و این حب هر ساعت زیر زبان دارند تخم خرفه و نشاسته و صمغ فارسی و کتیرا و بهدانه و طباشیر و عصاره زرشک مساوی ساییده و مثل ربع آن شکر طبرزد
آمیخته بلعاب بزرقطونا حبهای بمقدار مثل ترمس سازند و دائم زیر زبان دارند و بسا است که این حب از شرب دوا غنی میکند و آن مجرب و نافع ست و اگر بجای
این تخم خیار مثل جمیع اجزا زیاده نموده و بصمغ سماق کنانیده و مالش آب تربز نوشانیدند اثر محمود کرده **و اگر** حرارت و یبس در مری بیشتر از سائر اعضا باشد
امر بتناول این سفوف نمایند تخم خرفه مغز تخم خیار هر واحد ده درم مغز تخم بادرنگ پنجدرم صمغ فارسی دو درم تخم کاهو پانزده درم کوفته بیخته و مثل جمیع این اجزا
زرشک منقی آمیخته هر روز پنجدرم بلعاب بزرقطونا بست درم و جلاب بست درم بهنگام تبرید و نوم نمایند کسی را که حرارت در مری باشد و عطش از ان بود
چیزی بهتر از خواب و سکون نیست و کسی را که حرارت و یبوست در ریه او بیشتر از سائر اعضای مذکوره باشد بر سینه او این ضماد نمایند حی العالم عصی الراعی
هر واحد باقلی کبیره برگ بزرقطونا برگ بادرنگ هر واحد باقلی کبیره همه را کوفته اندکی از صندلین و قدری از اسپغول آمیخته بزنند تا مختلط گردد و ضماد بر سینه
نماد کنند و در سب شمال مقام سازند بهر آنکه استنشاق هوای بارد برای آن نافع‌تر از شرب آب سرد است و کسی که حرارت و یبوست در جلد او ظاهر‌تر باشد
انجه آن با وجود آنکه ادویه مذکور شد صالح‌تر از استنقاع در آب نیمگرم و آب سرد نیست سوای آنکه اگر در آب نیمگرم در آیند بعد آن بروغن بنفشه کالته مرطوبت

کمتر بیرون باقی ماند و کسی که حرارت و یبوست در معده او اکثر از سائر اعضای مذکور باشد نافع‌ترین اشیا برای او تضمید معده است بضمادی که در معده مذکور شد و آشامیدن ماء الشعیر که در آن طلع و جعفری پخته باشند و خوردن اغذیهٔ که بارد بالفعل یا بالقوه و هرگاه حرارت و یبوست در کبد و طحال زیاده تر از سائر اعضا باشد صالح‌ترین اشیا برای او نوشیدن آب انار میخوش با لعاب اسپغول و تخم خرفه است و آشامیدن ماء الشعیر با آب انار و چون حرارت و یبوست در تمام اعضای ثلثه مجتمع شود میان همه تدابیر مذکوره جمع نمایند و علاج بیان باشد که بیشتر ذکر یافت ایضاً او گفته عطش شامل که از استیلای حرارت و یبوست بر مزاج کبد و ریه و سائر آلات تنفس باشد درین علت بسیار غریب است اکثر کسی را عارض شود که از امراض حاره خارج شود و قبل از نقاهت بخوردن گوشت و نوشیدن نبیذ مبادرت کند و یا کسی که برّ اد و یا خردل سیاه بخورد و کسی که او را غم شدید و فکر دائم رسد و بدان سبب قلب و معده و دماغ و کبد او گرم شود و بعض این اعضا گرم میگردد و باینچه او را این علت خاص است و بعض او بطریق دفع فضول بسوی آن و بعض آن بمشارکت گرم میشود و آنچه گرم میگردد چیزیکه منبعث میشود از قلب آن و دماغ و کبد است و این علت شبیه بالتشنج است و فرق میان هر دو آنست که در تشنج تپ است که لزوم مینماید مع سوختن این اعضا و این عطش بغیر تپ میباشد و چون تپ مع عطش باشد آن و علت مرکب است و این علت سهل المعالجه است چون در اول لاحق شود و چون متمکن گردد و طول کشد بدن ذوبان نماید و در چشم و چهره شور سیاه برآید که از آن زرداب سیاه و سیلان کند و انسان بسقوط قوت و ضعف هلاک گردد و علاجش در ابتدا فصد و شرب ماء الشعیر با کافور است و ماء الشعیر با عناب و سپستان بپزند و در آن باقلا کبیر اخضر الکاک اندازند بعد از آن صاف کنند و سکنجبین متخذ با اصول کاسنی و کشوث و اندک کافور از طسوج تا نیم دانگ در آن ساخته بنوشند و کافور زیاده کنند تا بسدس مثقال برسد بعد از آن قطع کنند و شیر خرمهره و برف بنوشند و ماء الشعیر که بیاشامند باید که سرد باشد و در تابستان بمواضع که در آن حوض و اندران هوا سرد باشد خواب نمایند و امر بدلک ضعیف دست و پای او کنند و از ریاضت متعبه منع نمایند و بهترین آبها برای او اختیار کنند و بر قلب او این ضماد نهند آرد جو آرد خطمی اسپغول هر واحد کف شیاف ابیض صحیح و صغیره همه را باریک سایند و با آب برگ بارتنگ و آب برگ اسپغول آب حی العالم و اندک سرکه خمیر حاذق حل کرده بر سینه ضماد نمایند و بر سر او این ضماد کنند بگیرند شیر شتر و بعده روغن بنفشه آب انار افشرده اندک اندازند که شیر منجمد گردد پس تضمید راس نمایند بر آن برگ انگور نهاده بر بندند تا سیلان نکند یا بجیری خفیف بپوشند و عصابه بر هر دو جانب خرقه که بر آن سر پوشیده اند واقع شود و چون سیلان نماید بر سر او آب نیم گرم بریزند و در فرو روند و عند خروج از حمام با ماء الشعیر مع روغن بنفشه حقنه کنند و اگر معده او قوی باشد این قرص کافور ایام متواتر بخورند مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین هر واحد ده درم تخم خرفه طباشیر هر واحد سه درم صندل سفید یکنیم درم نشاسته صمغ فارسی هر واحد سه درم کوفته بیخته در شیره ده درم انار دو دانگ کافور قیصوری آمیزند و بلعاب بزرقطونا سرشته بوزن یکنیم درم اقراص سازند و هر روز یک قرص با سکنجبین ساده یا شربت حصرم بدهند و گاهی برای این عطش این شراب معروف مجموع ترکیب میدهند رب سیب ساده رب غوره رب بهی رب آلو رب ریباس همه را به سیاسیر ند و ابو ماهر گفته که این شربت امرود چینی داخل کنند و بر برف سرد کرده بر نهار بخورند و گاهی نان در برف سرد کرده میخورانند و اگر بیمار عطش کثرت کند سویق شعیر مغسول با آب گرم بدهند و سویق ده درم قبل از غسل باشد و بعد غسل آب انار میخوش بست درم بر آن ریزند و ساعتی بگذارند بعده سرد کرده بنوشند و در غذای او تاخیر نکنند و باید که غذا از مزورهای سبزه باشد و ابو ماهر ذکر کرده که اولای اعضا بتبرید درین علت مزاج دماغ است بهر آنکه اکثر این مرض بمالیخولیا و هذیان منتقل میگردد و بهمین جهت تبرید دماغ واجب است و امر بجلوس در آب سرد نمایند یا بدخول حمام و در آن جلوس را طول ندهند و چون خارج شوند در آب سرد در آیند و بعد خروج از آن روغن بنفشه بمالند تا که رطوبت مستفاد از حمام بدان محفوظ ماند و اگر از جهل روز تجاوز کند عطش او ساکن نشود باین علاج علاج ذوالطیفس ترکیب دهند و حفظ طبیعت اش نمایند

علاج عطش از شرب شراب

یا آب شور یا تناول ثوم و بصل و طعام گرم و اشیای شدید الحلاوت و حریف و سموک مالحه باید که آب برف بخورند و شیرهٔ زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش سفید بود و ماء الشعیر و هر چه مطفی حرارت بود و چون لعاب اسپغول و بهدانه و ماء القرع و ماء الخیار و آب تمر هندی و شیرهٔ تخم خرفه همراه آب سیب میخوش و رب آلو و رب غوره دهند و اگر این ادویه بر برف سرد کرده دهند نافع‌تر بود و اگر در خون وقوع حرارت شدید دریافت گردد و اطفا از تبرید سهل نبود فصد نمایند خصوصاً کسی

و فصل و عادت موافقت کنند و بقول صاحب حاوی صغیر و ترجیح سکنجبین ده درم با آب تربز یا شیرۀ تخم خرفه هر کدام که باشد سه اوقیه حل کرده و بر برف سرد کنند
و بنوشند و همچنین ماء الشعیر یا ربا سیبه یا حصرمیه یا زرشکیه سازند و فواکه میخوش و بقول تقدم دوغ بر برف سرد کرده تناول نمایند و اگر آب خیار و آب تربز هر چه
حاضر باشد سه اوقیه با طباشیر نیم درم بخورند عطش حادث از شراب را نیز نافع بود و **طبری** گوید که شراب کهنه مورث عطش است اگر مزاج شارب او حار و یابس
باشد پس رطوبت را تحلیل کند و بدن را احتیاج بسوی آب برای رطوبت متحلله افتد و اگر کسی که مزاج او حار یابس یا بارد یابس یا بارد رطب باشد شراب
در وی امزجه عطش پیدا نمیکند زیرا که تسخین بارد و تعدیل رطب میکند ما در مزاج حار صداع والتهاب قبل از احداث عطش پیدا میکند و علاج کسی که او را
عطش از شرب شراب کهنه یا صرف حادث شود دوام نوشیدن ماء الشعیر است که در آن جعفری و طلع پخته باشند سرد کرده و اطبای اوائل درین موضع وصف
ماء الشعیر مبرد نموده اند و اطبای متاخرین و غیر این موضع آنرا استعمال میکنند و چیزی بهتر از ماء الشعیر مبرد و قطع شرب نبیذ البته و حقنه باین حقنه نیست
جو مقشر کوفته هفتاد درم عناب سپستان هر واحد کف عصی الراعی بادیه بزرقطونا سی درم در صره بسته همراه اشیاء مطبوخ حقنه سازند بعده بوزن هفتاد درم
تا سه درم از آن گرفته در ماء آن انداخته روغن بنفشه بست درم و سفیدی رقیق بیضه پنجدرم و لعاب اسبغول پنجدرم داخل کرده حل نمایند تا همه یکجا گردد
پس از آن هر روز دو دفعه صبح و شام حقنه کنند و این وقتی است که شراب غیر عطش پیدا نکرده باشد و اگر کبد یا معده یا قلب را گرم کرده باشد اول اصلاح آن عضو
کنند بعده توجه بتسکین عطش نمایند و در صلاح عضو نیست که اگر خون گرم شده باشد بفصد باکی نیست اگر قوت و سائر قوانین فصد را واجب کنند و از آن مانع
منع نکنند **و اما ثوم** برای مزاج حار یابس یا بارد یابس مورث عطش است و در مزاج بارد رطب یا حار رطب یا که رطوبت مالح باشد تسکین عطش مینماید چون
عطش پیدا کند بهترین اشیاء نوشیدن ماء الشعیر است و خوردن اطعمه بارد بالفعل و بالقوه و از فواکه انار میخوش و ترش و امرود و شفتالو و علیق هر واحد سرد کرده و آلو برد
و انگور تازه و رقیق بسیار چون با آب سرد کنند و از آن امتصاص نمایند و پوست و تخم آن بیندازند و اگر خون گرم شود شربت عناب با شیره تخم خرفه سرد نوشند
و در علاج او بطریق ترطیب سلوک نمایند **و اما بصل** جمیع امزجه عطش پیدا میکند زیرا که حرارت و رطوبت در آن قریب از متساوی است پس بترطیب بدن
و بر اسخان شدید قدرت ندارد و تسخین او اقل از اسخان ثوم است و بر ترقیق رطوبت و تذویب آن قدرت ندارد تا جاری گردد و بدن از آن فاسد شود
و چون از آن اخلاط گرم شوند عطش حادث شود و علاجش چون این عطش قوی گردد و قوت قوی باشد فصد است پس آنطفیه و شرب شراب معتدل المزاج
کثیر تا رطوبت و برودت آب بسوی اعضاء رساند و اما استعمال پیاز در سمائم برای آن نیست که عطش را ساکن میکند لیکن آن دفع مضرت سموم و رطوبت غلیظه
که در آن ست می نماید و بعض اوائل ذکر نموده اند که این بخاصیتی ست که در آن ست و ابو ماهر ذکر کرده که استعمال او در سمائم برای آنست که عطش آرد و آب بسیار
نوشیده شود و کثرت آب به رطوبت خود مع اذیت سمائم میکند و در آن خاصیت برای دفع سموم نیست و ابو محمد حرانی گفته که کسی که وصف بصل در سمائم کرده مقصود بصل
اهل و او ملس معلم جالینوس است و وصف بصل بسرکه کرده نه بصل مطلق را **ایضاً** طبری گفته که کسی که در رکوب بحر تشنه شود تشنگی او یا بحسب مزاج اعضای او
و آلات تنفس باشد و یا بحسب استقبال و ریاح پس کسی که در بحر مستقبل بجنوب سوار شود و عطش کند بر گرمی مزاج ریه یا ضطرار دلالت نماید بدلالت او سلی
و بر گرمی مزاج معده او بگرمی اصلی یا عارضی و بر گرمی مزاج کبد او در مزاج اصلی و حادث و علاجش فصد است و لزوم ماء الشعیر که در آن عناب و جعفری پخته باشند
یا اندک کافور و سکنجبین ساده و تضمید صدر او بخرقه مبرد و ببرف و اقتصار از اطعمه بر بارد بالقوه و بالفعل مثل حصرمیات و جوزه مرغ و رطب مبرد و آشامیدن پست جو مغسول
با آب گرم و منفعات همراه جلاب و ببرف و امثال آن از تمر هندی و تخم او و آلو و حب بود عصی الراعی و گل سرخ و بنفشه است و سرکه که اندک کافور در آن گداخته باشند و از تخم
قطاء این عطش میکنند تضمید کبد و صدر او باین ضمادست آب برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آب سیب میخوش برآرند و درین آبها قدری از صندل سفید و اندک
شیاف مامیثا و اندکی سرکه و چیزی از کافور حل کنند و در آن خرقه کتان آلوده بر سینه و جگر نهند و تمام علاج او آنست که حقنه ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و سفیده
بیضه رقیق با هم آمیخته سرد کرده بست و در مکان او آب بپاشند و بادکش بجنبانند و حوالی او خلاف و گل سرخ و بنفشه و حماحم و نیلوفر و شاهسفرم در آب سرد
تر کرده فرش کنند ما نیمه وقتی ست که حال متسع باشد و چون حال از آن تنگ این تدبیر ضیق باشد ماء الشعیر بیاشامند و امر بفرو رفتن در آب سرد و نهادن آنها

[illegible]

وا گر یرقان صعب گردد و عطش از وال نپذیرد نقل ادویهٔ یرقان نمایند چنانکه در باب یرقان مسطور گردد

علاج عطش از خلط مالح و غلیظ

[illegible]

بار خارا ترکیب تخم خرفه بادام مقشر و نیلوفر هر یک چهار درم کوفته بیخته با صمغ عربی سه درم ترکیب نمایند و در سرشته حب سازند هرگاه در مرض ... از آن ... آب سرد
با انار دانه یا جواب دو یا ... دارو یا آب گرم بنوشند یا عرق بادیان فی الفور ... این نوع تشنگی نماید اگر از سوء باشد ... یا ماء الجبن کنند بعده ...
در بهن ... پیر ... دهند ... سدید ... از عوقی انجاز خلط غلیظ لزج باشد با آب گرم و شکر یا جلاب با اصل السوس انیسون سکنجبین برای ترقیق
و تقطیع و نضج تحلیل آن خلط دهند اگر خلط موجب عطش بلغم باشد با ماء الشعیر ... تنقیه و غسل تسکین ... و طبیب ... تنقیه معده و اخراج ...
بقی یا اسهال ... دهند ... گاهی ... لزج ... سکنجبین و شربت لیمون ... این نوع ... عطش کاذب
و گویند که خوردن ... ساکن این عطش است و ... عطش حادث ... بعد تنقیه معده بقی ... سکنجبین ... غذای ...
بشکر و روغن بادام و گوشت ... ماکیان ... تناول ... صاحب ... آب ... سکنجبین ... آب گرم با آب اصل السوس کنند ... معده ...
کنند ... بادام و شکر و سرکه دهند ... که ... طعام است ... حاصل شود و گویند که آب ...
دیوست ترنج و فندق و عصاره برگ بادروج ... طبری گوید که عطش حادث از اجتماع اخلاط ردیه در معده و بدن بسبب
افتقار بدن بسوی رطوبت نباشد لیکن بر طریق فساد ظاهر شود چنانچه شهوات ردیه مثل شهوت گل و انگشت و خاکستر مانند آن ظاهر میگردد و لهذا آنرا شهوات
ردیه گویند و سبب آن اخلاط ردیه مجتمع در بدن و معده میباشد پس هر شهوت از این شهوات ردیه بحسب خلط مجتمع در معده و بدن بود چنانچه یکی خواهش گل کند بهر آنکه
خلط مجتمع ... فاسد باشد و دیگری ... خاکستر نماید زیرا که خلط مجتمع محترق ... بود و بحسب این قیاس شهوات باشند و چون این معنی صحیح گردید
در شهوات ردیه همچنین در عطش ردی باشد و سبب او اجتماع خلاط مالح در معده و بدن بود پس خواهش آب کند ... نه بسبب افتقار بدن بسوی رطوبت
لیکن بسبب آنکه ... در معده خواهش آن ... یا خلط شدید الیبس با حرارت فاسد باشد پس خواهش آب کند تا این خلط را دفع سازد نه بسبب افتقار
بسوی رطوبت و این عطش بشرب آب البته ساکن نشود ... علاج این نوع عطش این است که در ابتدا امر کنند بقی ...
جوشانیده و سکنجبین و آب شبت و عسل هر دو جوشانیده با نمک ... اگر عطش ساکن نشود ... نمایند اگر قوت یابند ... نمایند
بر نیر باجات ... اگر عطش ... شوند ... مزاج او گرم شود زیرا که اگر مزاج او گرم گردد ... تبدیل مزاج ...
حرارت ... علاج عطش ... تغییر مزاج بسوی حرارت باشد ... تسکین و تبدیل نمایند بسوی ... عطش ...
و نسخه دوای مذکور اینست ... اسارون ... واحد ... ایارج فیقرا ... درم ... هر واحد دو دانگ ...
... دو دانگ ... اصل السوس ... افسنتین ... افتیمون هر واحد ... کوفته بیخته بشراب ... آب برگ ترنج سرشته حبهای خرد
سازند شربت سه درم بمقدار قوت ... از این دوا بخورند بعد از آن لزوم استعمال اطریفل نمایند و از اشیای مالحه منع کنند و اگر کفایت نکند عطش زائل
نگردد ... اگر رطوبت ... از ... ریاضت و عمل شاق منع نمایند اگر ... باشد ... حب ایارج دهند اگر قوت اطاعت کند
بدن تنقیه ... سفید باجات ... ماهی تازه ... اگر ... مزاج او گرم شود امر باستعمال ... اشیای ...
که این عطش با این تدبیر زائل گردد و هرگاه که این عطش ... افزاید کند ... و تهیج و سفیدی ... پیدا کند در این هنگام امر بتقلیل غذا
و استعمال ریاضت کنند و محافظت جگر نمایند تا قوت ... گردد

علاج عطش از غذای غلیظ لزج

... سکنجبین با آب گرم بنوشند ... از معده و اصلاح آن نمایند و هر چه در علاج عطش کاذب گذشت ... آرند و ازانجا
... دهند و حکیم ... نوشته که از غرائب احوال اینست که در شبی از شبهای رمضان ... افطار بماهی تازه ... عطش ... غلبه کرد چندانکه ...
اندک آب بسیار نوشیدم و معده ... آلات تنفس رسانید ... غالب گردید و برای ... ماهی تازه

دو قدح عرق او چینی آشامیدم و در آخر قدح ثانی بعوت از شرب آب یافتم بعد از ان در دور بول شروع گردید چندانکه مدد ار وقت زیاده سرد بار در مت کنیم عسرتسید و در هر مرتبه مقدار کثیر سائل میشد پس صحت حاصل گردید باذن الله تعالی ۔

علاج عطش از تناول لحم افعی و فرفیون

وامثال آن ادویه سمیه باید که تا یکهفته سه سیر شیر تازه نیم آثار روغن گاو چهار و نیم توله نبات سیحوله دهند و غذا آش جو یا اسفاناخ و خرفه در گوشت بچه بز اصلاح کرده باما ن سازند و وقت عصر آب کدو یا خیار نه توله شربت نیلوفر چهار توله قرص طباشیر کافوری سه ماشه بدهند و چون دیر کشد ماء الجبن نوشانند و مفرحات بارده بکار برند و باقی تدبیر از باب سموم گرفته عمل آرند و این نوع بقول ابن سرابیون تا وقت مرگ میباشد بالجمله سائر مبردات و مرطبات استعمال نمایند و مفرحات بارد کافوری تناول کنند و شیر گاو و روغن بنفشه و ماء الشعیر با روغن بنفشه و ماء الخیار و ماء القرع و آب تربز و هر چه مرطب بود بنوشند و بخورند و روغن گاو نیکو تر چیزی و دهان ست اکثار آن نمایند طبری گوید که تناول لحوم افاعی سبب عطش ست بغیر سببی که در دیوع عطش می آرد و تحلیل رطوبات حتی که اصلی از ان می نماید اما و اسخان اعضا آن را فعلی نیست زیرا که احراق اعضا و تنشیط آن میکند و اول درجات احراق و تنشیط اسخان ست لیکن میان سخونت فرق ست در این سخونت نار محرق ست اندک باشد یا بسیار و سخونت ثوم و فلفل سخونتی قریب بملایمت ست و در اسخان نار البته ملایمت نیست پس در اسخان فرفیون ملایمت نیست بلکه تنشیط و احراق ست نمی بینی در اطلیه داء الثعلب که امر باختلاط اندک از ان در آب بسیار و طلای خفیف بدان میکنند و بسا ست که جلد را میسوزد پس ما نتا رطوبت عطش می آرد و علاجش ترطیب ست چنانچه سابق مذکور شد اما لحوم افاعی قائم مقام ادویه سمومیه ست که در بدن غوص میکند و شعن میسازد و مثل زرار یح که در طول زمان اثر میکند حتی که غوص می نماید از اجزای لطیفه که در اعضا و لحوم افاعی چلسر بدن وارد میشود اول قلب را گرم میگرداند بعده سائر اعضا اصلیه را بعد از ان این فعل لطیفه معده میکند و با عضا ثبت می نماید و آن را فاسد میکند و تحلیل قوای او می نماید و بعض اوائل ذکر کرده اند که در لحم او ملوحت و بورقیت مستفرغ اخلاط رطوبیه و مسخن اعضا ست و آنچه اول گفتیم اصح ست و علاج عطش او علاج مرکب میان علاج سموم و تطفیه حرارت ست و کسیکه او را این عطش بهم رسد این القوع بدهند بعده ماء الشعیر و نسخه القوع انیسون تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه تخم کشوث برگ کاسنی صحرائی عساليح انگور هندی آلو بخارا عناب جو مقشر کوفته زرشک منقی گل سرخ انار دانه مرکنیز خشک همه را یک یک کف جمع نموده و کوفتنی را کوفته در ظرفی کرده بر ان راتب لقر تازه اندا یکشبانه روز بگذارند و روز دیگر از ان یک قدح نهار بنوشند و چون روز بر آید قدح ماء الشعیر سکنجبین بخورانند و در هر سه روز تجدید ادویه و راتب کنند و گاهی این قرص همراه راتب میدهند تخم خرفه طباشیر صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد دو درم ترنجبین گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد دو درم مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار هر واحد درم کافور ربع درم ریوند چینی یکنیم درم عصاره زرشک پنج درم صندل سفید پنج درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند هر قرص بوزن دو درم و هر روز یک قرص با پانزده درم سکنجبین و بست درم ماء الخیار ترش یا ده درم ماء القرع مشوی هر دو بدهند و صفت استخراج این آب در سرسام حار گفتیم و مریض را بدخول حمام امر کنند و در ان جلوس را طول ندهند و هنگام خروج از حمام بروغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر بروغن گل سرخ تمرغ کنند باکی نیست بهر تقدیر که باد و حفظ رطوبتی که بدن علیل باستعاده آن از حمام نموده سروع ماده که حدت یافته میکند و گاهی این شربت عوض آب دائم بر نهار و سیری می نوشانند آب سیب میخوش و شیرین و آب انار شیرین و میخوش و آب شیرین و ترش امرود چینی بر آرند. بانسف و زن آن گلاب داخل کرده جوش خفیف داده دو کوزه نبات انداخته و بپزند تا آنکه بگداز بعده از آتش فرود آورده صاف کرده سرد کنند و اگر خواهند تنها و یا با سکنجبین بنوشند و آلو ماهر این شربت را بر برف سرد کرده میداد و گفته که این تنها صحت می بخشد و گاهی امر بفصد کرده میشود و چون ضرر لحم افاعی در همه بدن منتشر گردد و ما دام که شکایت لسبب در عضوی از اعضای او مثل قلب و دماغ باشد و فصد نکنند عجب نیست که در اوائل سموم و مانند آن از ادویه سمومیه فصد نباید کرد تا در جمیع بدن منتشر نگردد و هنگام انتشار آن باضطرار فصد کنند و آلو عیسی حرانی کسی را که لحم افاعی میخورد امر بقی مدام می نمود و عقب هر طعام که بخورد و آن جماعتی را علاج بقی نموده و ابو ماهر از سبب آن سوال کرد پس گفت که قی ترطیب بدن بطریق عرض و بقصد ثانی میکند و این بهر آنست که فربهی بدن می نماید و لحم و شحم می آرد زیرا که مجاری پاک میگردد و بدن غذا بسیار میکند و اما بطریق طبیعت قی

و بعضی اطبا گفته‌اند که عطش متولد از لحوم افاعی منعی نیست هرگاه انسان تریاق کبیر تناول کند پیدا شود عطش پیدا کند پس شک نیست که تولد عطش از لحم افاعی و غیره نیز ثابت است و اما در امثال این طریق باید

علاج عطش از تناول برف و حدوث عطش از آن یا بسبب شدت برودت آن باشد که فم معده را اذیت دهد پس حرارت بسوی آن متوجه گردد و عطش آرد

و یا بسبب احداث تکاثف و تقبض در فم معده و باشد پس طبیعت محتاج بسوی آب سائل بهر ازاله آن تکاثف گردد و یا بسبب حرارت نارئی و بسبب ارضی آن باشد

بهر آنکه برف مرکب از اجزای دخانی است پس بعد ورود آن سرد شدن از حرارت بدن برودت عارضی آن زائل می‌شود و سخونت اصلی آن ظاهر میگردد و بدین جهت عطش

می آرد بالجمله سکنجبین دهند و آب گرم جرعه جرعه بنوشند و زنجبیل مربی و آمله مربی و هلیله مربی و شربت لیمون و نارنج مسکن این عطش است ✦ ✦ ✦

علاج عطش از کثرت عمل مسهل پس چون نان خشک در آب انار یا آب غوره تر شده بخورند و تدهین بدن بروغن بنفشه و کدو و بادام

و مانند آن برای ترطیب نمایند و اگر قبل از تدهین بحمام معتدل نشینند تا آنکه در جلد نرمی محسوس گردد و بعد از آن روغن بمالند ترطیب تام و اسرع حاصل شود

و باید که حمام آنقدر گرم نباشد که عرق آرد چه در این مرض از آمدن عرق و هر چه محلل لطیف از ادویه و امور بدنی و نفسانی بود احتراز از آن واجب است و جو مقشر

بریان سرد کرده سود ورد و هر چه در نوع عطش حار گذشت مفید باشد و گفته‌اند که نوشیدن آب کاسنی یا عرق آن بست درم با شکر ده درم یا دوغ و یا آب سیب

و به مع برف مفید است و غذا حصرمیه و زرشکیه و رمانیه یعنی شوربای غوره آنها مزورهٔ تر تیغ بدهند هرگاه امن از تیغ گردد و این بعد دور روز از تناول ادویه مسهله باشد

و شیخ میفرماید که مستفرغ صبر نماید بر عطشی که باستفراغ مورث آن گردیده تا آنکه هضم ادویه گردد و طبری گوید عطش که عقب استفراغ پیدا باشد هرگاه دوا حسب مزاج شارب کند

علاج نماید عطش البته مطلقا ساکن نشود بلکه عطش را زائل کند و صورت عطش گردد چون دوا موافق مزاج شارب و مطابق قوت آن باشد و یا ماسک گردد و تابعیت او و عمل کثیر نماید پس آن مورث عطش

شود بسبب تحلیل رطوبات اصلیه او و افتقار اعضا بسوی رطوبت و سخانت اعضای اصلیه گاهی مورث تپ دق میگردد و چون در صورت عطش گردد علاجش تناول مطعوم و مشروب است

پس حصرمیات و سبرده و نان مترود در آب سرد و زیرباجات ساذج و لحم جدی مطبوخ با آب البطیخ یا البقول رطبه مثل کاهو و اطراف کاسنی سرد کرده بخورند و شربت ریباس

ممزوج بمزاج کثیر بنوشند و در حمام داخل شوند و در بیت معتدل تا دیر نشینند اگر عرق نیاید و اگر عرق آید دیر نباید نشست و بعد آن تمریخ بروغن بنفشه کنند

و خواب در خانه معتدل الکیفیت و استنشاق روغن بنفشه و شرب ماء الشعیر و ترک جماع البته تا تسکین حاصل شود و کسی را که عطش شدید عقب شرب دوا مسهل باید که

بعد آن دوا نخورد و اگر ضرورت داعی شرب آن باشد ادویه حاده از آن حذف کنند و بر لطیف از آن اقتصار نمایند چون تمر هندی و عناب و آلو بخارا و اصلح اوقات

و اوفق آن اختیار کنند و هرگاه عمل مفرط کند عمل آن قطع کنند یا قی و یا بدخول حمام و یا بتناول چیزی که تبرید معده کند آن مانند مثل بزر قطونا و تخم خرفه و عطش عقب

جلاب تیج نباید سلیم باشد و چون تیج و عطش آرد در آن خطر عظیم بود و جمع کنند در معالجه میان علاج تیج و علاج عطش و جمع میان این هر دو صعب است مگر آنکه

طبیب ماهر باشد پس زیاده کند در معالجه آنکه اهم را مقدم نماید از آنچه واقع شود از فساد ✦

علاج عطش از برد مزاج معده

و علت عطش مع حرارت مزاج معده این قسم را طبری در معالجات بقراطیه نوشته و گفته که اما کثرت عطش مع برد معده بسبب عجیب است و آن این است

که معده بارد آب را دیر هضم کامل نکند پس آب غلیظ گردد و از معده نافذ نشود و زود بکبد برسد متحلل نشود و متخشخش گردد و در آن غلیظ شود و چون آب متخشخش

و غلیظ گردد و آنچه از رطوبت که در معده است بدان مختلط شود و سرد گردد و تا تلطیف نیاید بسرعت نفوذ نکند و جگر و سایر اعضا محتاج بسوی آب باقی ماند

و عطش واقع شود و علاج این اول استفراغ است و تضمید معده باین ضماد صبر مصطکی سنبل ناردین همه را سائیده و قیروطی بروغن ناردین یا روغن قسط ساخته

این ادویه آمیزند و تلطف کنند که برد معده و عام در جمیع معده است یا در فم یا در قعر آن پس بر هر موضع که باشد پارچه بر هیئت آن تراشیده و دوا بر آن طلا کرده بر موضع

ضماد نمایند و حفظ علیل از تغیر مزاج بدن او نمایند و هرگاه متغیر شود اولا بتسکین مزاج او مشغول شوند بعد از آن بسوی معالجه عود کنند و اما غذای این علیل پس

فکر کنند بسوی برد معده که آن مع رطوبت است یا مع یبوست پس اگر برد مع رطوبت باشد قلیه‌های تا شده لحم حمل مشوی غذا سازند و نبیذ کهنه غیر ممزوج بنوشند مگر آنکه خوف تغیر مزاج

بدن باشد پس آنگاه ممزوج نمایند و شیرینی العسل سازند و تقدار طعام او بحسب قوت معده و ضعف آن باشد و اگر برد مع یبوست باشد غذای او شوربای اسفیدباجات تنها بره

فراخ سازند و بالسیخ گرات نقلی آمده تنفس از اطعمه آنچه حار رطب بود مانند خون صید بود حرارت و بعد و شراب که بسیار کهنه نباشد خوردن مباشند لیکن البته
اکثار ننمایند و تصفیه معده را او باین ماء ماننده پس سفید سده هم توری نبولیان ... مکی هر ما معده و قلت ورم برگ سنقر مهر طلبه هر امتزاج ورم هر بلسانید
بسلیک کنامیخته بستور مذکور ضماد نمایند و بدانند که تصفیه معده برای هر مرض که خواهند قبل تناول معده از غذا حار است و یا هنگام او حر مضمر را با هم
در معده طعام یا شراب باشد تصفیه او البته جائز نبود در جید ترین اشیا برای کسیکه معده او بارد بود عطش کثیر او را عارض گردد فیست که آب نماکو بدلکه تبرید اب
سیا بیزد که دران دو امر مع ست یکی سرعت وصول آب بقرب جگر و عروق و سائر اعضا دوم اسهال معده و چون معده و سخونت با معتدل بود بهضم میگردد و ایضا
ابا بودن اشیا برای ادراک خفت معده بدست و اوقات و رسخنس آب گرم بر ان ست و بعد آنچه سعتر خوشبو باشد برای آن نیکوست **واما قلت** عطش مع حرارت
معده آن نیز از سبب عجیب ست و آن اینست که گاهی با وجود حرارت در معده رطوبت رقیق شیر مها باشد و یا از سر بسوی معده بسبب حرارت آن رطوبات
بریزد و با طعام مختلط شود و بحرارت معده گرم گردد و از ان مادر شود و با عضا برسد پس اعضا از ان سیراب گردند و بهرین علت ست آنچه یا سفو بیرد مسها
ذکر شود و کرثوم مسکن عطش ست و مدان اراده کرده که آن مسکن عطش کسی ست که در معده او رطوبت باشد و یا نازل شود از سر او بحرارت ثوم رطوبات بسوی
معده و بسوی اعضا جاری گردد و اعضا سیراب شوند همچنین هر گاه معده حار بود و دران رطوبات باشد و یا از سر رطوبات نزول نماید بسبب حرارت معده
و منجذب شود بسوی آن و گرم و لطیف گردد و در عروق نافذ شود و اعضا بدان سیراب شوند و بهمین جهت عطش قلت پذیرد با وجود حرارت معده را انضمام
پس نظر کنند که حرارت در کدام موضع آلست یا در فم یا در قعر آن پس تضمید موضع حار آن با ضماد مسکن حرارت نمایند و ترکیب دهند ضماد را از ادویه مسکن
حرارت مقوی معده و معطر مثل فوفل و زیره و قصب و آس و گل سرخ و آب سیب میوش و آب عصی الراعی و حی العالم و مانند آن واما غذا پس نظر کنند بسوی
قوت معده و هضم و غذای موافق بحسب آن بدهند و اگر حرارت مع یبس باشد و رطوبات که نازل میشود جمع میگردد ترطیب آن نمایند غذای او طیوربا
حصرمیات مبرده و زیرباجات سازند و موافق ترین اغذیه مثل این علت زیرباجات معتدله است و اگر حرارت مع رطوبت باشد که ست کاین حرارت
مع رطوبت نباشد پس واجب ست غذای لحم جدی یا لحوم حملان شیرخواره و بهترین اغذیه تیهو و چوزه مرغ ست تا تیهو و موقع آن اهم ست و شربیا **انتباه** عطش که از برودت جگر
یا ورم آن و سده جگر یا ماساریقا و سوء مزاج حار کلیه و سعی انفی افتد علاج هر واحد در مقام آن مسطور گردد و کذلک آنچه عرض میشود بعض دیگر از حمیات و اورام باشد
در اکثر امر زوال آن مرض زائل گردد و تدبیر آن از علاج همان مرض اخذ کنند

اورام معده

و آن حار یا بارد بود و ماده ورم حار یا بجوهر حار باشد مثل خون و صفرا و یا بحرارت عارضی حار بود مثل بلغم چون بعفونت گرم شود و سودا چون باحتراق گرم گردد
و ماده ورم بارد بلغم یا سودا باشد و ورم دموی را فلغمونی و ورم صفراوی را حمره معدی و بقول شیخ الرئیس ماشرا گویند و ورم بلغمی را ورم رخو و سوداوی را ورم
صلب نامند و بقول جرجانی ورم معده بیشتر دموی بود یا صفراوی و ورم صلب کمتر افتد لیکن گاه باشد که آماس دموی و صفراوی با صلب گردد و ورم بلغمی نیز کمتر افتد
و بقول گیلانی معده منبت بلغم ست و امراض بلغمی اکثر دران عارض شود بخلاف خون و صفرا که عروض اورام آنها در طحال مثل عروض اورام بلغمی دران نمیباشد
و اما اسباب ورم معده او جاع شتا و امثال پس گروه معده طول کنند و حس تدبیر زائل نگردد بدانند که دینجا ورم ست و ایضا احساس درد و سنگی و وجود
ثقل در معده و ظهور شود دران خصوصا اگر ورم در قدام باشد و مریض بر پشت بخوابد و یا نحیف البدن باشد و عدم ظهور ورم و وجود اختلاج معده اگر ورم بسوی
خلف باشد دلیل ورم معده است و ایضا ورم معده در اکثر از تپ و درد خالی نباشد لیکن اگر حار بود تپ و درد بشدت باشد و اگر بارد بود بخفت باشد
طریق تشخیص اقسام این ورم باید که نظر کنند اگر تپ تیز و تشنگی غالب و رنگ چهره سرخ و زبان سرخ و درشت باشد ورم دموی بود و بعد و از بطلان اشتها
و کرب و التهاب معده و غشیان رقی و وجع محدد مع صربان و احیانا وقوع فی الدم قبل ورم یا بعد از ان و دیگر آثار غلبه دم نیز سوال کنند و اگر با وجود تیزی تپ
و شدت تشنگی زردی رنگ چهره و زبان و بول برارتی صفراوی باشد ورم صفراوی بود و بعد از ان تلخی دهان و التهاب شدید و حرقت قوی و وقوع ناخشی

وسقوط اشتها و دیگر علامات غلبۂ صفرا نیز پرسند **واگر** تپ نرم ابد یا نبود و تشنگی نباشد و رنگ چهره و صاحبی و زبان سفید تهبیج دیده و شدت بیاض سفید چشم
و ورم نرم منتلع بود ورم بلغمی باشد بعده از قلت اشتها و سوء هضم و کثرت آب دهان و دیگر گونۂ غلبۂ بلغم سوال کنند واگر با وجود نرمی تپ یا عدم آن و قلت تشنگی
ورم صلب بود و رنگ روی و زبان مائل بسیاهی و نحافت بدن و خشکی چشم و غور آن و طول مرض بود ورم سوداوی باشد بعده از کثرت وسواس و افکار
ردیه و خبث نفس و ضجر و غم بغیر سبب ظاهر و دیگر علامات غلبۂ سودا نیز پرسند **جالینوس** گفته که ورم معده مخوف ست واگر جمیع اجزای معده بود و اعراض
صعب تر و مخوف تر باشند و شیخ میفرماید که ورم حار معده بسا ست که باعث اختلاط ذهن و سرسام و مالیخولیا میگردد و چون بدن خشک گردد و چشمها غائر شود و طبیعت نرم
گردد و اسهال قوی کثرت پذیرد و تپ و بول کم شود و صلابت معده بحدی رسد که زیر انگشت منقمر نگردد بدانند که ورم خراج گردیده و چون با وجع معده سردی اطراف حادث گردد دلیل ردی بود

تدابیر کلی اورام معده

علاج آن باستفراغ مع تعدیل مزاج و انضاج بعد از ان تحلیل نمایند و باید که در اضمده و اطلیه و مشروبات این مرض ادویۂ قابضه عطریه در هر وقت یار باشند
ولهذا گفته اند که هرگاه ادویۂ محلله بر عضو شریف و رئیس استعمال کنند باید که ادویۂ قابضه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد و از مسهل قوی و مقی حذر نمایند
و در استعمال قی خطر شدید تر از اسهال عنیف ست واگرچه بعضی استعمال هلیله و سقمونیا در مسهل این جائز داشته اند لیکن ترک آن اولی ست و ایضاً در ورم احشا
سکنجبین را استعمال نباید کرد و شربت بزوری در ابتدای اورام نباید داد و در دوام استعمال مبردات مانع نضج و خطای عظیم ست و ضماد روز مسهل موقوف دارند و هنگام
تناول غذا نیز استعمال ننمایند و گویند که اگر ورم بقدام بود بالای معده ادویه گذارند و اگر بخلف باشد بر کمرگاه و ضماد مغز فلوس در آب عنب الثعلب که بشیرۂ عنب الثعلب
آن در جمیع اقسام مفید و معمول ست و رگ نیم گرم کرده بر معده بستن در همه اقسام نافع و تقلیل غذا در جمیع اورام معده واجب ست و عوض آب عرق عنب
بنوشند و هرگاه علامات خراج گردیدن ورم که مذکور شد پدید آیند آنوقت علاج دبیلۂ معده که علیحده مسطور گردید باید کرد ✤✤

علاج ورم دموی معده

فصد باسلیق کنند و شیرۂ عنب الثعلب شیرۂ تخم کاسنی هر یک شش ماشه در عرقیات برآورده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و یا تخم کاسنی
عنب الثعلب گل نیلوفر اصل السوس مقشر جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند یا عنب الثعلب گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله
داخل کرده بنوشند و یا گل نیلوفر پنجماشه تخم کاسنی شش ماشه در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله در گرمی مزاج خیسانیده و الا جوشانیده نبات یکنیم توله
یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر دو توله آمیخته بدهند و گاهی عنب الثعلب شش ماشه نیز داخل میکنند و اگر حرارت زیاده باشد دادن تبرید هم مضایقه ندارد و درین وقت
شیرۂ بزرگ که در ورم صفراوی مسطور گردد و ایضاً شیرۂ زرشک و کاسنی و خیارین و عناب و آلو بخارا با شربت نیلوفر مفید بود و یا شیرۂ عناب پنجدانه بعرق شاهتره
هفت توله برآورده و نبات یکنیم توله خاکشی پنجماشه و شیرۂ مغز تخم کدو دانه و کاهو و مغز تخم کدو به تبدیل چنانچه معمول ست داخل کرده بدهند و بعده گلقند دو توله عوض نبات
کنند و یا عناب پنجدانه گل نیلوفر چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف کرده شربت بزوری دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بدهند
و اگر ورم بعد غور رسد که با اسهال قوی عارض شود گل نیلوفر گل خطمی هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب ده دام جوشانیده شیرۂ مغز تخم کدو هفت ماشه شربت بنفشه
دو توله خاکشی پنجماشه دهند و اگر با اسهال و سرفه باشد ریشه خطمی حب الآس بیخ اذخر اصل السوس بیخ بادیان عنب الثعلب در آب گرم خیسانیده رب به شیرین دو توله
داخل کرده بدهند و گاهی در ورم حار با اسهال آب عنب الثعلب سبز مروق هفت توله شکر سفید یکتوله داخل کرده و بارتنگ شش ماشه پاشیده میدهند و آب مذکور سه روز
یکیک توله می افزایند و اگر با فواق و تهوع باشد گل سرخ چهار ماشه گل خطمی سه ماشه مویز منقی ده دانه عنب الثعلب چهار ماشه بعرق عنب الثعلب ده دام جوشانیده شربت انار
دو توله داخل کرده بنوشانند و بجای آب عرق کوه دهند و اگر سرفه بخور دقی کنند بعد فصد شیرۂ عنب الثعلب شش ماشه لعاب گل خطمی سه ماشه شیرۂ تخم کاسنی شش ماشه
شربت بنفشه دو توله بدهند و روغن گل بمالند و اگر با تهوع و اسهال بی خوردن دوای حار ورم حار عارض گردد بعد فصد لعاب گل خطمی سه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه
شیرۂ عنب الثعلب چهار ماشه گلاب شربت انار شیرین هر واحد دو توله بدهند و اگر با فواق و قبض بود نعنعه پوست بیخ کاسنی تخم خیارین عنب الثعلب تخم خربزه

مویز منقی عرق کاسنی ... آب عنب الثعلب خیسانیده و گلقند داخل کرده بدهند و ایضا بر ربع قیمص و نیز برای تحلیل ورم فلوس خیار شنبر یک تولہ گلقند دو تولہ در آب
عنب الثعلب و آب کاسنی سبز از هر یک یک تولہ ... صاف نموده زعفران و سرخ گل بنفشه سه ماشه سوده پاشیده اول در ورم حار معده معمول اساتذه است
در اوقات و مغز فلوس مقصود تحلیل ست ... تا چهار روز ... بدهند که ورم تحلیل شود و عوارض آن برطرف گردد و زعفران برای تحلیل گل ... جهت
تقویت معمول ست و در ورم معده و گلقند ... بادام ... آش جو ... و [illegible]
و ضماد ... ابتدا ... صندل گل سرخ ... پوست کدو ... گلاب و آب عنب الثعلب سبز یا آب کشنیز سبز ... ضماد کنند بعد از
سه روز ... آرد جو خطمی ... گلاب و آب کاسنی ضماد سازند بعد از آن در زمان انتهای ... مرخیات را زیاده کنند خطمی آرد جو ...
مع ... کتان و حلبه و سنبل الطیب ... ضماد کنند و ضماد مغز خیار شنبر روغن گل ... برای تحلیل ورم حار معمول ست و اگر
حاجت تنقیه شود ... از مسهل ... تنقیه کنند و گاهی از گل نیلوفر چهار ماشه گل بنفشه عنب الثعلب تخم خیارین کوفته اصل السوس ...
تخم کاسنی ... شاهتره ... هر یک ... ماشه در آب گرم خیسانیده ... منضج داده ... مسهل ... تنقیه می نمایند گاهی منضج با ...
مرخیات ... خطمی ... مسهل ... مرخیات ... اگر ... استعمال کنند و ...
... مغز خیار شنبر ... شربت بنفشه و روغن بادام شیرین و کذا آب عنب الثعلب ...
و شربت ... آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت ... یا شربت نیلوفر ...
وایضا ... گل ... عرق کاسنی ... شربت ... اگر طبع قبض باشد ... تا ماده ...
... آب تمر هندی ... اگر طبیعت ... آب به و سیب و رب ... و رب انار ... رب ...
... مصطکی ... گل آب ... نعناع ...
... شربت ... مفید ست ... در ورم گرم معده تخم کاسنی گل نیلوفر ... اصل السوس ... گلقند ... صندل
و آب کاسنی کشنیز تر آرد جو خطمی و حلبه و ... کتان سنبل الطیب قصب الذریره ... اوقات ضماد سازند و ...
... از خوردن گوشت منع کنند ... **اقوال حکما** سویدی ... ضماد
آب عنب الثعلب ... سویق ... آب برگ ... انگور ... سفرجل بریان ... کافور ...
و ضماد ... **علی شریف** می نویسد که در ورم حار معده ... فصد باسلیق آب کاسنی سبز آب
عنب الثعلب سبز ... آب ... گلقند دو تولہ ... مغز فلوس خیار شنبر ...
لعاب اسبغول روغن بادام ... ماده ... صندل سفید با آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و اگر صفرا غالب باشد ... گل بنفشه نیلوفر ...
عنب الثعلب خطمی خبازی کاسنی ... کاسنی ... گلقند ... مغز فلوس خیار شنبر ... هند ... سکنجبین
و تمر هندی ... داخل نمایند و از ... عنب الثعلب گل سرخ گل بنفشه ... ضماد سازند **لبعض** متاخرین نوشته اند که در ورم حار دموی و صفراوی
اول فصد باسلیق ... و در صفراوی ... اگر از فصد مانعی نبود ... تلیین ... و اگر ورم ... معده ...
... اگر اقدام ... برای تلطیف ... ماده آب انار ... سکنجبین ... قرص طباشیر
با ... شربت بنفشه و نیلوفر ... عرق کاسنی ... گلاب ... کاسنی و خیارین ...
تخم کاسنی ... شربت نیلوفر ... شربت انارین ... سیب ... گلاب ...
... صندل ... گل سرخ ... ضماد کنند یا سیب ... بریان کرده ...

وساق خرفه و مکوه و کشنیز سبز هر یک سه توله ضماد کنند غذا کم و لطیف دهند در محلل مثل آش جو با شربت انار شیرین تو یا بنفشه و یا نیلوفر تا چهار روز دهند و بعده تجبیم
این دوا دهند آب کشنیز و مکوه و کاسنی هر یک سه توله آب انار ترش گشنیز توله شربت سیب چهار توله روز بروز زیاده کنند تا هفت روز و ضماد آرد جو و تخم خطمی
و صندل و ورد و گل بنفشه و برگ بارتنگ و تراشه کدو و برگ مکوه هر یک نیم توله صندلین سه توله زعفران سه ماشه سرکه چهار توله سازند و غذا ماش مسلم یا مقشر در پالک و خرفه دهند
تا روز هفتم و روز هشتم ضماد را موقوف داشته خیارشنبر هفت توله ترنجبین نه توله شیرخشت پنج توله آلو بخارا ده عدد و مروق مکوه و کاسنی هر یک دو اوقیه گلاب
سه اوقیه گلقند یک اوقیه روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق مکوه و گلاب و نیلوفر دهند وقت شام تقویت را موقوف نموده والا
بنوماش مقشر و برنج قناعت کنند روز نهم شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده
و نیلوفر هر یک هشت توله و یا در مروق مکور مکور برآورده شربت بنفشه چهار توله سوس آمیخته نوش ماشه باشید دهند و غذا بهتو بهین نمط تا دوازده روز دهند روز سیزدهم تبرید داده در
پانزدهم دهند روز شانزدهم اگر حاجت بیند مطبوخ هلیله و شربت ورد دیگر را مسهلی و یا سنائی علوی خان دهند و غذا شوربای بزغاله با برنج و روز هفدهم قرص گل سه ماشه مروق
کاسنی و بارتنگ و خبه هر یک پنج توله و شربت بزوری بارد چهار توله تا بیست روز نوشانند تا اثری از آن نماند این هر دو نوع ورم در یک هفته تحلیل میشود و یا بمهلت
بیشتر ساند و نوبت بانتها بیشتر سد بخلاف بلغمی کذا فی التلخیص و گویند که بعد از زمان ابتدا تا آخر انحطاط قوابض خوشبو با مرخیات و محللات آمیخته استعمال کنند و اگر جمع
قبض بود مغز فلوس در آب کاسنی و یا در طبیخ عنب الثعلب تخم کاسنی هر یک نه ماشه تمر هندی دو توله گل سرخ شش ماشه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر
شش توله شیرخشت سه توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام سه ماشه داخل کرده باید داد **مسیحی** گفته که اگر در معده ورم حار پیدا شود باید که ابتدا فصد
نمایند خصوصاً اگر سن و قوت و وقت اعانت کند بعده اشیای مبرده استعمال نمایند و با آن چیزی از قابضات خوشبو مخلوط سازند مثل آب عنب الثعلب و گلاب
و آب کاسنی و اگر شکم قبض باشد باید آبهای خیارشنبر آمیزند و گاهی با آن آب بادیان و قدری قرص ورد مخلوط کنند و هرگاه حرارت قوی نباشد قدری مصطکی
مخلوط نمایند غذا ماش مقشر و کدو و لبلاب یمانی در اسفاناخ و روغن بادام سازند و در هفته دوم ماش بسلق و لبلاب بپزند و سورت آب بگلاب و آب انار شیرین
و سکنجبین شکری بشکنند و در اول مرض تاهب باشد باشیاء بارده مثل عنب الثعلب و بارتنگ و پوست کدو و آرد جو و اطراف حماقت و بنفشه خشک ضماد کنند
و بعد هفت روز چون حرارت ساکن گردد این اشیا بابونه و اکلیل الملک و فستقین و سنبل و بیخ خطمی و صندل سرخ و قرنفل و زعفران آمیزند و یا قیروطی تخم بصیر
و مصطکی و موم و روغن ناردین دگاه در این قیروطی رب حصرم خشک می آمیزند **ایضاً** در مقام دیگری نوشته که اگر با ورم معده تپ و ورم حار ظاهر باشد فصد
باسلیق نمایند و بر موضع ورم صندل سفید و سرخ و گل سرخ و آب بهی نهند و ماء الشعیر غذا سازند و گوشت و شیرینی و شراب ترک نمایند و آب انار جاشنی دار
در لوبیا فواکه بارده بنوشند چون سورت ورم ساکن شود مغز خیارشنبر در آب کاسنی مروق مالیده بیاشامند و اگر ایام طول کند و حرارت ساکن شود
و ورم صلب باقی ماند تدبیرش در علاج ورم سوداوی بباید **مجوسی** و صاحب خلاصه می نویسند که علاج ورم حار دموی و صفراوی اول فصد است و اخراج
خون بقدر حاجت و بحسب احتمال قوت و سن و وقت حاضر و غیر آن و ماء الشعیر با آب انار میخوش نوشانند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر بدهند و تضمید معده در ابتدا
بضماد مرکب از گل سرخ و صندل و گل ارمنی و سوت و شیاف مامیثا با آب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب به نمایند و ایضاً در بدو ورم معده بگیرند آب امرود و گلاب و آب
و آب خرفه و آب حی العالم و آب سیب و موم و روغن گل گداخته داخل کرده در هاون خوب حل سازند و بران اندک کافور و صندل سفید انداخته بر معده ضماد آن
ضماد کنند و دران پارچه کتان آلوده بر موضع ورم نهند و ایضاً هنگام تزید آرد جو و بنفشه خشک و صندل سفید و آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و پوست کدو
ضماد نمایند و غذا مزوره اسفیدباج باسفاناخ یا خبازی یا قطف و مانند آن دهند مغز نان سفید دران مالیده و چون ماده ورم منضج شود ابتدا کند باحتیاج
بتحلیل افتد آرد جو و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و صندل سفید و گل سرخ برای حفظ قوت معده کوفته بیخته با آب کرنب و آب عنب الثعلب و آب کاکنج ضماد کنند
و ماء الشعیر و شربت بنفشه بنوشانند و آب عنب الثعلب و آب کاسنی مطبوخ مروق چهار اوقیه گرفته مغز خیارشنبر پنج درم دران مالیده روغن بادام شیرین دو درم
چکانیده پنج روز تا هفت روز بدهند بعده نظر کنند اگر تپ و حرارت نباشد با آب کاسنی و عنب الثعلب اندک آب بادیان و قرص ورد تیفر اتیند و با نیم مثقال

قرص گل صبر دهند و از آب سبوس گندم شکر و روغن بادام یا مغز نان خشکار به روغن بادام حریره ساخته تغذیه فرمایند و اگر ورم تحلیل نشود و مراد بتقیح بود
گردد علاج دبیله معده نمایند **جرجانی** در ایلاقی گوید که بعد فصد باسلیق اگر مانعی از آن نباشد به و سیب بریان کرده و تراشه کدو و ساق خرفه و برگ او کوفته
بر معده ضماد کردن سود دارد و شربت انار ترش شربت و رب سیب و رب به بدهند و غذا برکشکاب و آب انار اقتصار نمایند و آب یا شربت بنفشه و نیلوفر هم باید داد
و بعد از چهار روز آب برگ بارتنگ و آب کاسنی و آب عنب الثعلب هر یک یکوقیه یا چهار درم فلوس خیارشنبر و دانگی زعفران بدهند و اگر این آبها بر سه حاضر نباشد
هر چه از آن میسر آید سه اوقیه از آن باید گرفت و در این سه روز ضماد از آرد جو و صندل و تراشه کدو تر و آب عنب الثعلب اندکی زعفران سازند تا هفت روز
بگذرد و از روز هشتم تا چهارده روز آب عنب الثعلب و آب کاسنی هر یک دو جزو و آب بادیان تر و آب کرفس هر واحد یک جزو از همه بمقدار چهل درم گرفته با چهار درم فلوس
خیارشنبر و دو دانگ زعفران باید داد و اگر بعد هفت روز هنوز حرارت قائم باشد دوای مذکور بدون آب بادیان و آب کرفس بدهند و اگر طبع نرم باشد عوض
خیارشنبر قرص طباشیر قابض باید داد و یا نیم درم تا یکدرم قرص گل با رب سیب و رب آبی بدهند و ضماد از عنب الثعلب و کشنیز خشک یک دو وقیه و بنفشه دو وقیه و خطمی
یک وقیه و آرد جو و بابونه هر یک دو وقیه و اکلیل الملک اوقیه و اصل السوس یک نیم اوقیه موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل هر یک پنج استار و در نسخه دیگر برگ خطمی
دو وقیه و زعفران نیم اوقیه عوض عنب الثعلب و کشنیز است بدستور ساخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر معده وضع باید ساخت و بعد از چهارده روز که حرارت ساکن
شده باشد در کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک سه درم باید پخت و با روغن بادام باید داد و بابونه دو اوقیه بیخ خطمی دو اوقیه افسنتین دو وقیه سنبل پنج درم
اصل السوس دو وقیه اکلیل الملک وقیه و نیم پیه بط گداخته و وقیه موم زرد چهار وقیه روغن گل و روغن خیری یا روغن سوسن هر یک پنج وقیه و در بعضی نسخه ثبت
عوض اکلیل الملک است بدستور ضماد سازند و ضماد جالینوس در ورم معده معتمد است و طعام ماش مقشر و برگ چقندر و لعاب و اسفاناخ و سلمه و کدو باشد
به روغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زرده بیضه نیمبرشت دهند و اگر تب ساکن باشد جوزه مرغ با ماش مقشر و برگ چقندر و غیر آن پخته روا باشد لیکن تا نسبت روز
از ابتدای مرض نگذرد و تب ساکن نشود جوزه مرغ نشاید داد و هرگاه ماده رقیق تحلیل پذیرد و آنچه غلیظ باشد بماند ضماد محلل که در علاج ورم بلغمی مذکور گردد هم
بکار برند و هرگاه ورم پخته شود و ریم کند علاجش در دبیله مسطور شود **خجندی** گفته که علاج ورم دموی فصد باسلیق است اگر ممکن باشد و تناول شربه و انجه
جامعه ملطفه و بهتر آنست که در ابتدا مبادرت بروادعات کنند و بگلاب و صندل ضماد نمایند و آب انار مخوش بنوشند و غذا ماءالشعیر و ماش مغز بادام کدو
تمر هندی یا آب انار ترش یا رب ربوب فواکه ترش دهند و بعد چهار روز تا روز هفتم آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا شیره خرفه یا با آب آن یا هر دو چهل درم یا شانزده
و روز هشتم در آب کاسنی سه یا چهار اوقیه پنج درم مغز خیارشنبر مالیده بانکی زعفران که در آن تحلیل مع نضج است بنوشند و بعد از روز چهارم ضماد آرد جو و صندل
وغیره که در قول جرجانی گذشت مع آب بارتنگ عوض زعفران بکار برند و بعد از هشتم تا چهارده هم آب عنب الثعلب و آب کاسنی یکدو جزو و آب کرفس آب بادیان
یکجزو و بقدر چهل درم با شکر بدهند و بعد از هفتم ضماد عنب الثعلب و کشنیز خشک که در قول مسطور مذکور شد نافع است و اگر طبیعت قبض باشد روز دهم و یازدهم
هفت درم مغز فلوس و اندک زعفران و یکدرم روغن بادام در آبهای مذکور داخل کنند **شیخ الرئیس** و بعض شراح قانون می نویسند که در اورام اعضای
باطنه و شریفه واجب است که خالی نباشند از رادع و از مستحق بنابر حفظ مزاج روح که در آنست و محللات آن از قابض بهر حفظ قوت معده کذا قال القرشی
والقول گیلانی ورم حار معده منجمله امراض قاتله بدت است و اکثر بیماران خراج و دبیله شود و منفجر گردد پس چون از شدت حرقت و التهاب گمان شود
که معده ورم میکند واجب است که در ابتدا از روادع قوی استعمال نمایند و اگر چه در آن محل کافور داخل باشد خوف از تبرید آن نباید کرد چه مرض بسیار
هائل قاتل است و تمریخ معده بشل روغن سفرجل و تضمید آن بسفرجل و پوست کدو و برگ خرفه و آرد جو و مانند آن بلکه قوی تر از آن نمایند و در یک هفته
علاج دو شخص که ایشان را ورم معده از ماده حاره بود و این اشیا مع زیادت تبرید نمودم و در اندک مدت صحت حاصل شده و در علاج کسیکه رعایت مثل این
احتیاط نکرده امر او بعد انفجار بهلاکت انجامید و حق آنست که بر تبرید شدید بحث بدون تامل ضرورت جسارت ننمایند و منع غذا و تلطیف تدبیر برای
ایشان نافع است و فصد در اکثر اوقات یعنی در اوائل حدوث آن سوای اواخر آن لابد است نه استعمال او در جمیع اوقات مرض و اسهال نمنیین وقی

اجتناب نمایند و برادویه و اغذیه ملینه مثل شعیر و ماش و ثعلب و کدو اقتصار ورزند ولیکن از ادویه ملینه مثل خیارشنبر باید چه دران خوف استفراغ خیارشنبر ست
که آن نافع ورم و مضعف ماده است و گاهی از ایارج و صبر بوزن یکدانگ تا نیم درم در آن می آمیزند و بهتر آنست که خیارشنبر با آب کاسنی بیاشامند و گاهی در آن افسنتین
داخل میکنند که آن بنفسه خود نافع ست لیکن جرات با دخال افسنتین هنگام سکون شدت حرارت ماده کنند و قومی درین مرض هلیله استعمال میکنند و من آنرا
کراهت میکنم یعنی باستعمال آن اصلا راضی نیستم بوجهی از وجوه اسهال بهلیله درین جایز نیست و گاهی ایشان سکنجبین بسقمونیا می آشامند و من آنرا اکره میدارم
چه سقمونیا اضر الاشیا بمعده و معاند منفعت آنست و سکنجبین بسبب قوت تنفیذ آن مضر ست و اگر از مثل این چاره نباشد صبر قدری یا انچه قریب او باشد
بسکنجبین میدهند و اگر ترک او تا ممکن باشد افضل ست زیرا که صبر نیز ضار ست از جهت جذب مواد بسوی معده و کذلک سکنجبین از جهت تنفیذ صبر معده
و از مسهلات نافعه در ابتدا آنست که بگیرند آب عنب الثعلب و آب کاسنی ده اوقیه مغز خیارشنبر سه درم و از کدو و روغن بادام هر واحد دو درم و بیاشامند
و مدام تلیین طبیعت باین دوا نمایند اگر طبع قبض باشد و واجب ست که اقدام بر نوشیدن آب سرد و بسیار و خالص نکنند بلکه سورت آن بجلاب یا بفقاع
بشکنند و اگر جمع شدت کند سه درم تخم خیار در آب سرد یا آب برف بنوشانند و نوشیدن آب شکر طبرزد خیلی سودمند ست و ایضا آب کاسنی صحرائی و اضمده متخذه
از طلع و قصب و گلنار و لحیة التیس و افسنتین چون ضماد کنند منع ورم کند اگر بر جمیع اجزای معده منبسط باشد مادام که حرارت باقی باشد و اگر چه بعد هفتم روز
بود آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی صحرائی موقوف نکنند و چون از هفت روز تجاوز کند قرص ورد تا نیم درم و قدری از عصاره افسنتین
و مصطکی با آن آمیزند و ایضا با دیان و کرفس آمیزند غذا تا هفتم روز ماش و قلیه سرمق و کدو به روغن بادام یا زیت الانفاق دهند و شراب جلاب و آب انجبار
و عصاره کاسنی بستانی و بری و در آخر ورم مصطکی و عصاره افسنتین بدهند و بعد هفتم انچه خالی از تفتیح اندک باشد مثل هلیون و لبلاب با آن آمیزند و ایضا
درین هنگام سکنجبین بیاشامند و گاهی چند روز قبل ازین آنرا می نوشانند و گاهی با آب خیره بنفشه آنرا می آشامند اگر غثیان شدید موذی نباشد
و این تدبیر تا روز چهارده هم باشد و چون لهیب ساکن شود و ورم نرم گردد وقت تحلیل باشد و چون اما که انحطاط یابد در ضماد مثل مصطکی و افسنتین داخل کنند
و شراب آن سکنجبین بغیر هندبا گردانند و گاه نوشیدن خیارشنبر در آب بادیان و کرفس و روغن بادام شیرین تا آخر کفایت میکند و صواب آنست که چون وقت
علاج انضاج و تحلیل برسد در آن ایام صرف مرخیات و محللات اقدام ننمایند بلکه ادویه مرخیه را بقابضه مخلوط سازند بهر آنکه در اقتصار بر مرخیات خطر عظیم ست
و در اکثر صاحب او را هلاک میگرداند خواه ادویه مشروبه باشند یا موضوعه بر معده از خارج و معده درین امر اولی از کبد ست و اگرچه کبد اشرف از آنست بهر آنکه
معده حساس ست پس رعایت این احتیاط در استعمال مرخیات واجب ست و قوابض صالح برای ایشان انچه که دران عطریت باشد مثل مصطکی و گل سرخ
و ایضا مازو و سک و گلنار و اطراف اشجار و از ادهان مثل روغن به و مصطکی و ناردین و سیب و زیت الانفاق ست بلکه واجب ست که در تابستان و در ابتدا
در ایام او روغن گل و زیت الانفاق و روغن سفرجل و روغن سیب و در زمستان یا در زمان تحلیل روغن ناردین و شبت و بابونه و سوسن استعمال نمایند
و روغن مصطکی سیما این و آنست صفت اضمده جیده در ابتدا و تزید و انتها اسما نافع درین وقت و قبل آن بگیرند آرد جو فوفل گل نیلوفر هر واحد اوقیه
گل سرخ بکلیم اوقیه زعفران نیم اوقیه بنفشه پانزده درم کثیرا پنجدرم خطمی بابونه هر واحد ده درم صندل پانزده درم مصطکی اقاقیا گلنار هر واحد پنجدرم موم
روغن گل بقدری که جمع کند آنرا و از اضمده جیده در ابتدای ورم اصل السوس اکلیل الملک موم و روغن بنفشه ست و واجب نیست که با وجود اسهال
ضماد نمایند بادویه مرخیه بلکه اول تعدیل شکم کنند بعده ضماد استعمال نمایند و اما تضمید بقوابض وقت حاجت بردع عند اسهال و ضعف قوت استعمال باید کرد
و از اضمده جیده در وقت منتهی تا انحطاط آنست که انچه گرفته شود انجیر نقاح اذخر بابونه اکلیل الملک افسنتین و سنبل الطیب پنج خصی صندل فوفل زعفران
حب الغار نرمانند آن قوابض در ابتدا زیاده کنند و محللات در آخر و از اضمده جیده در انضاج ورم حار و اشراک ارادة تحلیل آن باشد آنست که بگیرند
اطراف گل سرخ و اطراف افسنتین و اطراف حی العالم و پوست ترنج و مصطکی و کندر هر واحد بکلیم جزو و سفرجل سبوس زعفران و صبر درم هر واحد یکجزو و موم و روغن بابونه
و روغن ناردین هر واحد جزو و چون سبب جیده شد ادرام از جماع کهنه باشد که از حق او معالجه بملطفات بود بسبب بودنش حادث از مواد غلیظ باردة

پس هرگاه این اوجاع مؤدی بتورم گردد واجب است که ملطفات ایشان قطع کنند بهر آنکه ملطفات اکثر جاذب مواد می باشد و استعمال آنها در ابتدای اورام جایز نیست
و اقتصار بر مسکنات اوجاع مثل شحوم بط و ماکیان نمایند و چون ورم کهنه شود قرص سنبل بخورانند و ضماد مقل مع حب البان که در قرابادین مذکور است بعمل آرند
و آنچه نفع میکند پس را قیروطی سرد روغن بلسان و صبر و موم سفید است و واجب است که قیروطی جالینوس مذکوره در علاج ضعف معده استعمال کنند و ضماد اکلیل الملک
بسیار نافع است و ازین نوع است بابونه و گلنار و بزرکتان و اکلیل الملک و خطمی که ازان ضماد نمایند و تکمید کنند و بآب آن تحلیل سازند و آنچه درین می نوشته
اینست گل سرخ ده درم عود دو درم مصطکی سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم دو درم ملتهب با کافور بخورند یا بگیرند سه استار خیار شنبر و در یک رطل آب
بپزند تا یک رطل بماند بعده صاف کرده و آب عنب الثعلب و آب کنگر سکرجه بران اندازند و بجوشانند بران نیم درم ایارج فیقرا انداخته و مریض قوی تمام آن
و ضعیف نصف آن بنوشد و اگر احتیاج بقوی تر از ضماد مذکور افتد دران شبث و بزرکتان و حلبه زیاده کنند و اگر ازین هم قوی تر خواهند تخم کرفس و اشق و مقل
ساق گوزن و پیه ماکیان افزایند و گاه احتیاج بضماد فیلغریوس و ضماد حنفر افتد و درین وقت گاه حاجت می آید بخوردن قرص مقل و از مراهم نافع درین وقت
مرهم باسلیقون ست بگیرند موم و روغن ناردین اوقیه مصطکی و صبر و سعد و اذخر هر واحد مثقال و مقل سه درم مقل را در شراب حل کنند و با ادویه بدستور
مرهم جمع کنند و اگر درینجا اسهال باشد اکثر احتیاج با دخال عصاره کهرم یا عصاره افسنتین درین می افتد یا بهر دو جمع کنند و از خطاهای عظیم است که زیاده تحقیقات
ورم طول کنند و تمام معالجه بمبردات کنند و ورم در طریق حدوث خراج باشد و از نضج منع کنند چون این رعایت نمایند و گفته اند که قی و گرسنگی و تب چون بدین طور
تعلیق نمایند که لیس معده کنند عظیم المنفعت در اوجاع و اورام آن باشد و اما هرگاه ورم دبیله و خراج گردد علاج او جدا بیاید طبری گوید که علاج فلغمونی معده
آنست که نظر کنند به سن علیل و مزاج او و فصل و حال بلد پس اگر زمانه تابستان باشد خوابگاه او موضع سرد و زیر بادکش سازند و از حرکت البته منع کنند و از غذا
بر ماء الشعیر تنها اقتصار نمایند و هر روز در اوقات عادت غذای او بنوشانند و اگر احتیاج بزیادتی آن افتد زیاده کنند و اگر احتمال فصد باشد فصد باسلیق
نمایند و اخراج خون قدر صالح کنند و تنقیه معده او در اول این مرض باین قیروطی سازند بگیرند روغن گل که بسرکه جوشانیده باشند بدین طور که بوزن پنجاه ام
روغن گل خالص با پنج رطل سرکه آمیخته بآتش ملایم بجوشانند تا سرکه بسوزد پس این روغن را صاف کرده با موم مصفی قیروطی سازند و آب برگ اسپغول
و آب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی و آب جراده کدو و آب قداح حلالت و آب تره تیزک باهم آمیخته ازان قسطیه قیروطی بر آتش نمایند بعده بر پارچه بشکل
معده قطع کرده طلا نموده بر معده گذارند و پارچه دیگر باین آبها آغشته بالای آن نهند و هرگاه خشک شود درین آبها تر کنند گاهی درین مرض این ضماد
می نمایند بگیرند برگ انگور و قداح و عسالیج آن و عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و همه را باریک بسایند و بران آرد جو و بنفشه و خطمی سفید
کوفته بیخته اندازند و خوب مخلوط نموده ضماد خفیف ازان بر معده نمایند و چون هفت روز از ابتدای این مرض بگذرد و ورم کم شود و آثار سکون تزید مرض
ظاهر گردد نقل باین تدبیر نمایند که بخورند ماش خراسانی مسلوق مطبوخ با سفاناخ و بقله یمانی و بقله حمقا باشند آن وقت این ضماد ترتیب سازند
بگیرند بابونه اکلیل الملک هر واحد دو درم قصب الذریره سه درم گل سرخ افسنتین یا عصاره آن هر واحد پنج درم مصطکی دو ثلث درم عصاره کهرم خشک سه درم
عصاره زرشک و عصاره لحیة التیس هر واحد چهار درم همه را سائیده بآب قداح انگور و گلاب و قدر قلیل سرکه آمیخته بر پارچه مالیده بالای معده ضماد نمایند و اگر
معده او احتمال غذا نکند بسبب ضعف یا الم خود غذای او بدل ماء الشعیر حسوی حنطه درس سازند و در روز بدفعات دهند و این تدبیر هفت روز دیگر باشد پس چون
اگر مرض نقصان یافت و لهیب و عطش ساکن شد و تب زائل گردید و قاروره صلاح پذیرفت نقل باین تدبیر نمایند که سلق مطبوخ با ماش و روغن بادام بخورند و در غذا
اندک بیفزایند و نقل ماء الشعیر با سکنجبین سفرجلی نمایند و قدری سفرجل شیرین بخورند و بگیرند گل بابونه و اکلیل الملک مصطکی و مر و صبر و همه را کوفته بیخته از موم سفید
و روغن گل قیروطی ساخته بیامیزند و بر معده ضماد نمایند پس اگر احتمال این نماید و مزاج او متغیر نگردد و مریض بزودی صحت یابد و اگر مزاج او متغیر شود و حدت
پذیرد مرتبه دوم فصد کنند اگر ممکن باشد و بسوی تدبیر وسط و تدبیر اول حسب قوت مرض و ضعف آن و صلاح و فساد آن اعاده نمایند و این تدبیر ثالث که ذکر
شود بعد چارده روز ظهور صلاح جائز است و تقدیم و تاخیر چیزی ازین تدبیر نکنند و گاهی در آخر این علت تضمید باین ضماد می نمایند بگیرند مغز سفرجل مخوش

دهن سیب و مرزه را بکوبند تا مثل حلوا گردد بعده چیزی از گل بابونه و اندکی از اکلیل الملک و قدری از بیخ خطمی سفید کوفته بیخته آمیزند بعد از آن یکدرم زعفران
بیان انداز ند بر معده ضماد نمایند و این ضماد در آخر این علت خیلی نجاح می بخشند گاهی در آخر این مرض این ضماد که مرحوم ... شیخ سفرجل معمول حرانیان برای
این علت مستحسن نمایند گاه در ورم کبد نیز این ضماد میکنند بگیرند آب سیب رطل سفرجل خوب کوفته رطل عصاره غافث بست درم و عصاره افسنتین مثله
و عصاره لحیة التیس ده درم و قسب ده درم و گل سرخ مثله بعده سرکه تازه سه رطل در دیگ سنگین اندازند ... کوفته بیخته مع جمله ادویه آمیزند و بجوشانند
تا ادویه مهرا شود و مثل حلوا گردد پس ضماد نمایند از ان بر معده سازند و این در ازالت بقیه این علت بالغ است و اگر در وسط این معالجه در آخر آن طبیعت مریض
معتقل گردد ... از آب سیب ... مستخنه از جاورس ... بریان سازند هرگاه ... تب از زائل گردد و این بعد تدبیر ثالث
و بعد چهارده روز از ایام مرض ... طعام ... سینه ... و مزورات مثل آب غوره و آب انار سازند و اگر امتلاء در جسم باقی باشد و قبول غذا کم کند ...
ماء الشعیر و آب چقندر مطبوخ مقوی بشکر سفید و روغن بنفشه و اندکی بورق ... و از طعام کم کنند بحفظ قوت ... مثل سیب و سفرجل ...
گل سرخ و کافور و گلاب و مانند آن سازند و ... در اول این مرض و در وسط و آخر روغن سفرجل استعمال می نمایند و ... جمع ... اند
در استعمال این روغن چیزی ... زیرا که از طریق ضماد معده و کبد آنست که ... باشد
و در سفرجل تعطیر و تبخیر و تقویت ست و در ان تحلیل باین طریق ست که آن معتدل ست و روغن گل جامع ردع ماده و تقویت و تلطیف است پس ... بگیرند سفرجل
... خرد میکنند بعده دو سه روز ... پس بروغن گل بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن ... اندک ... برگ عنب الثعلب ... اندازند
روز ... پس بروغن ... صاف ... بر معده می مالند پس هم ... از تحلیل و قبض و تقویت و برای ایشان قائم مقام ...
... و آنچه صاحب این علت را می نوشانند ... آب عنب الثعلب آب کاسنی و ماء ... بجلاب در اول مرض و سکنجبین سفرجلی در آخر
آنست و ابو ماهر برای نوشیدن آب عنب الثعلب و آب کاسنی با قرص گل امر کرده و آن بسیار نافع ست در وسط و آخر این مرض بگیرند قرص گل هر روز
... درم با عنب الثعلب مروق و آب کاسنی مروق ... درم و سکنجبین سفرجلی ده درم و این نیز در معالجه این مرض بالغ النفع ست بلکه زیادت بران نیست ...
گفته که بجای مذکوره اندک آب بادیان مخلوط سازند و این در وسط مرض تا آخر درست و اما در اول آن آب بادیان البته جائز نیست

علاج ورم صفراوی معده

فصد باسلیق نمایند و گویند که فائده فصد درین نوع برای تقلیل اعراض اوست بسبب قلت ماده و گاهی فصد بر علیل وبال میشود بنابر هیجان صفرا پس
لابدست که فصد در ورم صفراوی بحکم احتیاط باشد و بعد فصد تدبیری که در علاج ورم دموی گذشت بکار برند برعایت تبرید زیاده تر بالجمله در ابتدا
شدت حرارت شیره مغز تخم کدو و تربز و کاهو و تخم خرفه بدهند و آب کاسنی و عنب الثعلب بهترین ادویه است با شربت انار و یا شربت تمر هندی یا شربت غوره
و آب نارنگ بدهند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا آب کاسنی با فلوس خیارشنبر یا آب تمر هندی و آلو بخارا و ترنجبین یا آب و گلاب
بالیده باید داد و آشامیدن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب تازه مروق هر یک پنج توله شیره مغز تخم تربز چهار ماشه فلوس خیارشنبر یک توله روغن بادام
چهار ماشه نیز مفید بود و در تشنگی شدید آب تربز جائز ست و در حالت ... تا بغایت خفیفه مثل رب ریباس و رب انار و شربت لیمو دهند و ضماد صندل سفید و صندل سرخ
... سبز و آب عنب الثعلب و گلاب بر شکم در ابتدا نیز معمول ست و گاهی شیاف مامیثا و کافوری ... اختیار ... با آب خیار یا آب ...
... که علاجش فصد و اخراج خون اندک و اسهال صفرا بمسهل خفیف ست شیخ میفرماید که چون ورم صفراوی باشد در ابتدای ادویه ...
... بسیار نمایند بضمادات سرد معروف مخلوط بصندل و کافور و گل سرخ و مانند آن و نوشیدن ماء الشعیر با آب انار ... مطبوخ ... و بعد چند روز
... عنب الثعلب آب کاسنی استعمال کنند نزدیک ... منتهی اندک آب بادیان آمیزند و گویند که جالینوس درین دوا از آمیختن آب بادیان منع کرده است
و بعضی گویند که آن حسب رای جالینوس ست و منع آن غیر او نموده جرجانی ... گوید که علاج آن بعلاج دموی نزدیک ست الا در علاج این ورم

مرکب زیره و بادیان و امثال آن باید درین چنان باشد که یک کاسه آب سرد حال ساخته با آب و نمک بنوشانند و بالجمله بالقوع آب انار با سرکه و مانند آن بسیار نافع
و یک درم مغز تخم خیار کوفته آب کاسنی و اندک شکر دهند که این همه موافق بود و ضماد از تراشیدهٔ کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار کنند و اگر ضماد از برگ یا تنگ برگ حرفه
و خطمی و آرد جو و طحلب سازند نیک باشد و بعد از چهارده روز تدابیری که در علاج ورم دموی گذشت بعمل آرند و این قرص گل درین باب نافع است گل سرخ
شش درم زعفران سنبل الطیب هریک دو درم اصل السوس مغز تخم خیار ترنجبین هریک سه درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم همه را کوفته بیخته با آب سرد
سرشته قرص سازند شربتی یکدرم و بعضی ازین جهت سعال حب ساخته زیر زبان دارند

علاج ورم بلغمی معده

بعد از نضج ماده بمنضج بلغم و مسهل بلغم تنقیه نمایند پس ازان تریاق اربعه و تریاق مثرودیطوس بخورند و آب عنب الثعلب و آب بادیان سبز مروق با گلقند
نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فائده میکند و کذا روغن یاسمین و کذلک روغن سداب بخیر ستر نافع و طلا از سعد و بادیان بیخ بادیان اجمود جوشانیده گلقند
داخل کرده نوشیدن سود مند ست و گاهی اصل السوس عوض جداگانه کرده میشود و یا عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس هریک چهار ماشه بیخ بادیان شش ماشه
بیخ کبر چهار ماشه تخم کشوث بسته سه ماشه موبز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه دو توله داخل نموده بنوشند و فرو کردن فاکستر چوب انگور
ماشه افسنتین رومی سنبل الطیب زعفران مصطکی سوده مغز فلوس در آب عنب الثعلب مالیده صاف کرده آمیخته نیمگرم ضماد نمایند و اذخر سنبل الطیب سعد کوفی
گل بابونه هریک یک توله در آب عنب الثعلب سبز چهار توله و سرکه یک توله ساییده ضماد کردن نیز مجرب است و یا برگ سنبها لو و امرتیل که برادرخت او سه پیچید گلنگ
در آب ساییده قدری سرکه آمیخته نیمگرم ضماد کنند و یا تخم شبت نانخواه شونیز بیخ اذخر در سرکه ساییده نیمگرم ضماد نمایند و معجون دبید الورد و دواء الکرکم و ضماد
زعفران و صبر که در علاج ورم سوداوی بیاید نیز درین باب معمول است و اگر ورم با عسر نفس باشد اصل السوس مویز منقی بلدیان زوفای خشک انجیر زرد ایبل
جوشانیده گلقند داخل کرده دهند باز عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان افزایند و بعد نضج گل سرخ چهار ماشه سنای مکی نه ماشه زنجبیل یک ماشه تربد مسحوق چهار ماشه
مغز فلوس سه توله ترنجبین سه توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل منضج گل سرخ تخم کرفس هریک چهار ماشه ریوند چینی سه ماشه و عوض
گل بنفشه و مناوا و انجیر افزایند و بعد نضج مسهل دهند و بعد سه مسهل جوارش کمونی کبیر سه ماشه شیره بادیان شش ماشه عرق شاهتره ده توله گلقند سه توله چند روز
بدهند و معجون گل چهار ماشه همراه گلقند دو توله بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب جوشانیده خوردن و کذا قرص سنبل و قرص مشک کبیر استعمال نمودن نیز در ورم بلغمی
نافع است و غذا درین باب آب نخود مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی یا اندک کشمش با خوشک بگانی شله باید داد و اگر درد بهر تحلیل منضج بلغم مالا اصول
مثل بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس بادیان هریک هفت ماشه بیخ کرفس چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و تریاق اربعه بخورند و با عمده
غرغره مثل نخود آب با شیرهٔ قرطم و اندک دارچینی و فلفل کرده با عذا ساخته و اگر تب نباشد شوربای مرغ که در آن چقندر و کرفس پخته باشند بخورند و عوض آب ماء الاصول
بنوشند و اول سرکه و روغن گل نمالند بعد چند روز ضماد خاکستر انگور که در قول جرجانی بیاید استعمال نمایند نیز مفید بود و اگر ورم تحلیل نشود مغز فلوس شیره اجزای
مسهله و ماء الاصول افزوده مسهل دهند مرقی اگر ممکن باشد و فلوس خیار شنبر در طبیخ زوفا حل کرده و یا نقوع صبر بعمل آرند **اقوال حکما** صاحب اقتباس العلاج
مینویسد که در ورم بلغمی بهتر آنست که اگر تب باشد تا سه روز از غذا و آب باز گیرند تا رطوبت مجتمعه اکثر تحلیل رود و روز چهارم غذای نخود آب بچهٔ مرغ دهند و سرکه
و روغن گل برابر بمالند و روز پنجم از اذخر و سعد و بابونه و سنبل الطیب عنب الثعلب و مقل هریک سه ماشه ضماد سازند و جهت نضج ماده و تحلیل این ماء الاصول دهند
پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی هریک ده درم اکلیل الملک انیسون قنطوریون دقیق هریک سه درم اذخر مصطکی اصل السوس پرسیاوشان هریک دو درم
بیخ کرفس پنجه درم مویز منقی ده درم انجیر ترسد پانزده درم در سه آثار آب بپزند که نیمه آید صاف نموده چهار اوقیه با سه درم روغن بادام شیرین و عسل سه توله
تا بروز هفتم بنوشند و غذا نخود آب مرغ و روز هشتم جهت تنقیه مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شش توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله روغن بید انجیر
مرکب دو درم اضافه کنند و وقت ظهر نخود آب دهند و وقت شام نان سوده با شوربای مرغ خورانند و روز نهم ماء الاصول مذکور دو اوقیه با ده درم

انثیین معروف به ماشه در روز سیم وقت شب حب غاریقون منضجات خورانند و صبح مسهل بدستور دهند و همین نمط تا دوازده روز عمل آرند اگر تحلیل نیابد فیها
والا اگر ورم بدستور باشد و آثار نضج ظاهر شود هر چه در دبیله معده گفته آید بکار برند **سویدی** از ابن ماسه و مالقی و تمیمی و ابن هبل و غیرهم نقل کرده که شرب
دهنا و مصطکی و جوز بوا و اذخر و شکاعی و نانخواه و همچنین میعه سائله و عسل و اکلیل الملک و قصب الذریره و ضماد و سقولوقندریون هر واحد نافع ورم معده بارد است
شیخ میفرماید که درین ورم نیز قانون اینست که ادویه محلله از قابضه خالی نباشند محلله که درین احتیاج بدان می افتند آن قوی التحلیل اند و ابتدا در علاج اینان
باین دوا نمایند که آب کرفس و آب بادیان تر هر واحد دو اوقیه بورق سه درم روغن بادام شیرین بقدر کفایت بنوشند بعد از آن دو درم روغن بید انجیر مع سه درم
روغن بادام شیرین باین طبیخ اکلیل بنوشند اکلیل الملک ده درم بیخ بادیان ده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار اوقیه از آن بروغنهای
مذکور بنوشند طبیخ نیز فائده کند و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر شربت آن سه درم روغن بید انجیر و دو درم روغن بادام انداخته نوشیدن نیز ایشان را نافع است
و از مسوحات و اضمده این دوا مجرب است بگیرند جعده اکلیل الملک حماما بابونه شبت هر واحد ده درم افسنتین سنبل الطیب هر واحد هفت درم صبر هشت درم
کندر شش درم بیخ حلمی پانزده درم مصطکی اشق جاوشیر میعه سائله هر واحد ده درم پیه بط پیه ماکیان هر واحد دو اوقیه موم سرخ نیم رطل و افضل مسوحات دهن ناردین
و روغن سنبل است که در آن مرو قرد مانا آمیزند و بالند و طعام لطیف و لبلاب و روغن بادام شیرین پخته و چغندر که بشربت پخته و از اغذیه که مخصوص حوصلم و
سبل باشد نیز نافع است و از تری مطلقا اجتناب نمایند **ایلاقی** و جرجانی گویند که در ابتدای ظهور ورم هر صبح آب کرفس و غیره که در قول شیخ گذشت بدهن بورق بعد
روغن بادام بدهند و بعد هفت روز مطبوخ اکلیل الملک که در قول سطور مذکور شد باید داد و یا بیخ بادیان افسنتین هر یک سه درم فقاح اذخر مصطکی تخم کرفس
هر یک دو درم پرسیاوشان پنجدرم بدستور مطبوخ مذکور جوشانیده صاف کرده هر صبح چهار اوقیه بدو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام بدهند و شربت ذوفا
که در آن اکلیل الملک پخته باشند نافع بود و در نسخه ضماد مجرب شیخ مقل ده درم و زعفران کنیم اوقیه و روغن سوسن و روغن ناردین هر یک نیم رطل افزوده و نوشته
که افتق و جاوشیر را با زعفران سوده در شراب حل کنند و ادویه دیگر کوفته بیخته و پیه و موم در روغن گداخته بدان سرشته و در بعضی نسخها بیست درم کتیرا داخل است
ریوند کسیر چوب انگور سوده و اذخر و سنبل کوفته سرکه سرشته ضماد نمایند بجای آب ماء العسل بنوشند **خجندی** گوید که علاجش نوشیدن ماء الاصول و بعض
تریاقات و معاجین است و آبیکه در آن بیخ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و سوسن سرخ جوشانیده باشد باندک روغن بید انجیر بیاشامند و اقتصار بر تقلیل غذا و تلطیف آن
نمایند و این ضماد نافع است اکلیل الملک مرزنجوش بابونه جعده شبت هر واحد یکجزو سنبل الطیب افسنتین تخم کرفس بادیان کندر مصطکی اشق جاوشیر میعه هر واحد
نیم جزو صبر سقوطری ربع جزو موم را با آب کرنب حل کرده ادویه دیگر سائیده همه را بقیروطی پیه ماکیان و موم جمع کنند و ضماد نمایند **صاحب کامل** گوید
که هرگاه در فم معده یا قعر او ورم بارد و غلیظ عارض شود ماء الاصول مع دوا الکرکم یا مع امروسیا بقدری روغن بید انجیر بدهند یا انجره بینادر تریاق اربعه یا تریاق فاروق
یا مثرودیطوس آبیکه در آن زیره و اشنه و سداب و بیخ اذخر جوشانیده باشند بدهند و روغن بید انجیر با آب کرفس و بادیان و سویز بنوشند و تکمید فم معده آبیکه در آن
زیره و اشنه و بیخ اذخر و فقاح آن جوشانیده باشند بقدری نمک و بان سرکه آمیخته بعمل آرند و تضمید معده و فم آن باین ضماد نمایند صبر سقوطری پنجدرم افسنتین رومی
قردمانا هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سائیده روغن یاسمین و روغن ناردین هر واحد ده درم موم سرخ پنجدرم گداخته آمیزند و استعمال
کنند و با اغذیه حاره یا بس مثل نخود آب بزیت و زیره و دارچینی و شبت و خولنجان و لحوم تیهو و دراج مطبخ بزیت و مری و سرکه و کرویا و فلفل و دارچینی تغذیه نمایند
طبری گفته که نظر کنند بسوی قوت مریض پس اگر احتمال استفراغ کند واجب است که باین دوا استفراغ نمایند مصطکی یکدرم تربال مس نیم درم مازریون مدبر یک دانگ
حضض هندی یکنیم دانگ هلیله سیاه دو درم غاریقون نیم درم صبر سقوطری پنجدرم همه را باریک سائیده بشراب کهنه سرشته مثل فلفل حب سازند و در سایه خشک کنند
شربت تمام از آن دو درم بآب گرم است و اگر قوت او احتمال استفراغ نمایند لزوم تقلیل طعام کنند و اقتصار از آن بر آنچه ممکن باشد و از نوشیدن آب سرد منع نمایند و هر روز پانزده درم
ماء الاصول بعد خوردن هفت درم طبیخ بدهند و ماکول او در معالجه این مرض تجویع است امر بریاضت نمایند و توریخ معده بروغن گل یا سرکه کنند و بدست مالش نمایند در آن فائده تسلی است که
روغن گل مصوص مغموس لادن یا شیخ تازه نهند و سائر اعضا که بحس ظاهر شنید چون را نماید و حادث شود من آنرا ایسر کرده روغن گل نیک طبخ منملیم ایشان آنرا اسیل سوی فی بفائده اعضا

می شدم پس در شبانه روز زائل نمیگردد و اگر اماک متعسر باشد بسر کردن خاکستر انگور ضماد می کنم پس این تحلیل میکند ما ده معده از استعمال روغن بسیار خوف کنند تا مستر خی نگردد و تضمید او بضماد مرکب از ادویه محلله و ادویه مستقره و ادویه معطره و قابضه نمایند و شربت ضماد که باین نوع ورم استعمال نمایند اینست گل سرخ و مصطگی و مر و صبر سقوطری و قصب الذریره هر واحد و ثلث درم کوفته بخته قیروطی بروغن ناردین ساخته مخلوط ساز مدر پارچه بشکل معده تراشیده بالسد بر معده گذارند مادام که معده خالی باشد و چون در آن طعام داخل شود ضماد را جدا کنند و نزدیک آخر هضم اعاده آن نمایند و اگر در معده ضعف و استرخا امک تا هر گردد این ضماد ده درم قسط یکدرم و ثلث قشار کندر و نیم درم گلنار و دو درم سنبل الطیب زیاده کنند که این استرخا زائل کند و تقویت آن نماید و ابو ماهر در تسهیل یعنی ورم گی شود ذکر کرده که ایارج یکدرم باکنند و تا سحوا سوده مثقال آمیخته و با آب برگ ترنج سرشته وقت خواب بخورند ✦ ✦

علاج ورم سوداوی معده

بعد تنقیح ماده از مسهل سوداوی تعقیبه کسید معده از نوشیدن شیر سشتر با نبات یا گلقند بسیار مفید است و استعمال عرق کاکیوار و قرص مرو و سنبل و مرشک کبیر دواء الملک و ماء الاکرم معجون گل درم قتل برمعمول اگر درو حرارت باشد آب کاسنی آب عنب الثعلب آب بادیان سبز مروق کلقند نافع بود و زعفران مصر بسد هر واحد یکدرم افسنتین مسبل الطیب هر واحد یکیم سلیخه بآنکه ضماد کردن بالای و درم صلابت معده بگیرنی طبیعت اگر سنبل الطیب صبر تخم کتان و تخم قرطم تیل چربی مرغ و مغز ساق گاو و روغن گل و موم سرخ مرتبه مساحه بر سر معده کنند برای ورم سوداوی بسیار نافع بود و ما انچه در مقدم ملغمی گذشت بدهند و اگر با خشکی زبان و تشنگی باشد عنب الثعلب سنبل الطیب قصب الذریره هر یک چهار ماشه گل سرخ تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده و شربت سروری دو توله داخل کرده بدهند و برای رفع حمی با صلابت کاسنی شش ماشه بعرق عنب الثعلب با دیسیر جوش ضعیف داده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند بعده تا سیر معمول العمل آرند و گاهی در صلابت معده و تهیج اطراف کنند این مسهل مفید آمد سبحانه ماء اللحم بادیان گل سرخ گاوزبان بر سیاوشان افسنتین رومی هر یک چهار ماشه سنای مکی عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی ترید مجوف هر یک شش ماشه زنجبیل یک ماشه جوشانیده گلقند چهار توله فلوس خیار شنبر شش توله بروغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند بعده بهلیله مربی یکعدد عرقین شربت بنفشه دو توله یا لنگوچ ماشه باشیده بدهند و گاهی این مسهل معجون گل چهار ماشه حب ده اصل السوس بادیان تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله مالیده سپید بدهند و ایضاً این مسهل عنب الثعلب گاوزبان مویز منقی اصل السوس گل خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری تخم ریحان داخل کرده با مصطگی سوده یکماشه باطریفل صغیر سرشته بخورند و ایضاً شیره کاسنی گلاب چهار توله عرق عنب الثعلب با دیسیر قوو دری سفید شش ماشه باشیده نبات داخل کرده با هلیله مربی بجای اطریفل و اگر تیهو مسهل ارا ایارج تپ شود و خاکستری بعرق بادیان شیره خیارین گلاب اندکی گرم کرده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر عوارض ریاح شدت کنند مصطگی دو ماشه گروپا یو دینه خشک زنجبیل هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه دهند بعده اگر قبض زیاده شود شاهتره تخم کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه انجیر زرد سه دانه آلو بخارا هفت دانه سنای مکی سه ماشه مویز منقی یازده دانه جوشانیده گلقند سه توله بدهند و جوگراج کوگل تجویز کنند و اگر با تپ و آروغ بسیار بود گل عشر بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب تخم خربزه تخم خیارین کوفته هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کشوث سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند بر صلابت قیروطی نهند و بدانند که در سوداوی احتراقی مار الجبن با سفوف لاجورد مفید میشود و گاهی در صلابت معده با مراق و بواسیر و قبض و خروج سده خون آلوده احیاناً اول تنقیح بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان گاوزبان هر یک شش ماشه اصل السوس بیخ ماشه پوست بیخ کاسنی نه ماشه مویز منقی ده دانه در عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده نیمگرم دهند سه چهار روز بار تخم خطمی ریشه خطمی هر یک شش ماشه بر رعایت بواسیر افزایند و برای نضج دبول کنند غلیظ انیسون سه ماشه بادیان شش ماشه تخم کشوث سه ماشه سپستان ده دانه افزایند و در روز دوم آورده و برای تفتیح سده سنای مکی نه ماشه افزایند روز دوم مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه و در طبیخ تخم قرطم یک توله افزوده مسهل دهند و بعد انضواب دشلایلام و بجای آب عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق مکوه بار تبرید لعاب ریشه خطمی شش ماشه عرقیات پاو آثار شیره خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله تخم ریحان شش ماشه و گاهی تبرید عرق بادیان گلاب شربت بزوری تخم ریحان و گاهی گلقند بجای شربت

وگاهی هر دو داده دو سه روز توقف کرده تا ماند نسخه منضج اول تخم کشوث سه ماشه بادیان شش ماشه انیسون سه ماشه حیلدین کوفته شش ماشه انجیر زرد سه دانه عوض
اصل السوس افزوده دو سه روز داده در مسهل دوم سقمونیا فستقی ریوند چینی هر یک شش ماشه غاریقون سه ماشه افزایند ماء تبرید بدستور داده در منضج اول تخم خربزه
تخم خیارین هر یک شش ماشه تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر یکتوله عوض اصل السوس داخل کرده دو سه روز بدستور بعمل آرند در مسهل سوم حب ایارج و حب لاجورد
همراه عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب چهار گهڑی شب باقی مانده خورده صبح بدستور همه اجزای مسهل اول مع اجزای منضج بنوشند باز دو سه روز منضج داده مسهل
چهارم مع حبوب دهند و تبرید عرقیات گلقند شربت بزوری معجون ورد و دبید الورد و بعد از آن ماء الجبن استعمال نمایند **ذکر ادویه مرکبه** یونانیه و هندیه نافع معده
جلنجبین معمول در اورام معده و جگر همراه شیر شتر در جائیکه از مسهل خیارشنبر تنفر باشد بکار برند عصاره ریوند دو دانگ انیسون نیم درم تربد سفید یکدرم
غاریقون سفید یک نیم درم گلقند بست درم اجزا کوفته بیخته بگلقند خوب آمیخته نگاه دارند و بقدر سه چهار توله همراه شیر شتر بعمل آرند **دواء الکرکم صغیر** که اورام
صلب معده و جگر و سوء القنیه و استسقا همواره معمول و مجرب است زعفران سلیخه سنبل الطیب هر یک دو درم مرمکی فقاح اذخر قسط دارچینی هر یک یکدرم کوفته
بیخته مرمکی را در سرکه تر کرده حل نموده همه را بعسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو درم و اکثر وزن همه مساوی گرفته میشود
وگاهی ریوند ده درم افزوده میشود و اگر از همه اجزا هر یک دو درم دارچینی یکدرم بگیرند و گل سرخ و طباشیر و زرشک هر یک دو درم پوست بیخ کاسنی چهار درم
افزایند هنگامیکه در مزاج مریض گرمی باشد بعمل آرند انسب بود از تفرقات والد حکیم علویخان ست **دواء اللک صغیر** که در صلابت معده و جگر
و استسقا معمول است لک مغسول عصاره غافث فقاح اذخر ترمس حب الغار حلبه فلفل سیاه هر یک ده درم ریوند چینی پانزده درم کوفته بیخته بعسل سه چند سرشند
شربتی یکدرم بطبیخ افسنتین یا آب گرم **دبید الورد** معمول در اورام معده و جگر و استسقا و برای صداع بارد و سدر و دوار و ضعف معده و جگر و تفتیح سدد جگر
تحلیل اورام و دبیلات و منع صعود ابخره و دوی و طنین نیز نافع سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کشوث
تودری مغسول تخم کاسنی تخم کرفس راوند طویل حب بلسان عود غرق هر یک یکدرم گل سرخ برابر همه ادویه با عسل سه وزن ادویه بقوام آورده آمیزند خوراک
از یکدرم تا دو درم **عرق آسو** که جهت صلابت شکم و استسقا مکرر تجربه رسیده مغز گهیکوار چهار آثار رادرک دو آثار هلیله زرد زنجبیل فلفل سیاه آمله براده آهن
دارفلفل هر یک نیم پاؤ قند سیاه کهنه چهار آثار قند را در آب شربت نموده و باقی ادویه کوفتنی جوکوب نموده همه ادویه با شربت در یک سبوچه گلی کهنه که اکثر در آن
روغن زرد یا تلخ داشته باشند جمع نموده در جای خشک دفن کنند و گرداگرد سبو و زیر آن سرگین اسپ پر کنند و یک هفته بگذارند تا جوش خورده فرونشیند
و باید که هر روز خبر آن سبو گرفته باشند تا از جوش دوا ضائع نشود و سر او بسته دارند بعد از آن برآورده صاف کرده یک پیاله قهوه خوری بخورند و غذا برنج و دام
دال و تتمه در آب خوب پخته باشند شوربا کرده بخورند و موافق اشتها دو سه ماشه غذا افزوده باشند اگر تشنگی زیاده شود در یک پیاله قهوه خوری عرق بادیان قطره
سرکه انگوری داخل کرده بنوشند رفع میشود **عرق گهیکوار** که جهت صلابت معده و جساوت آن مجرب است مغز گهیکوار بست و پنج آثار قند سیاه
هشت آثار پوست هلیله زرد و آمله مقشر ناگر موته زنجبیل فلفل سیاه سنبل الطیب سعد کوفی هر یک نیم سیر سهاگه تلیه پاؤ سیر کوفته در آب از قند شربت کرده
همه را در سبو انداخته در سرگین اسپ دفن سازند هرگاه قابل عرق کشیدن گردد یعنی بجوش آمده فرونشیند عرق کشند و بار دیگر همین را دو آتشه کنند
و بقدر دو چهار توله بعمل آرند **قرص ورد** معمول برای صلابت معده گل سرخ دو توله اصل السوس مقشر سنبل الطیب هر واحد یکتوله مصطکی رومی افسنتین هر یک
شش ماشه کوفته بیخته بآب عنب الثعلب قرصها سازند خوراک از سه ماشه تا نه ماشه سوده با شربت بزوری یکنیم توله سرشته بلیسند و بالای عرق بادیان بنوشند
وگاهی مصطکی و افسنتین هر یک سه ماشه میگیرند و دانه الاچی سفید چهار ماشه افزوده حب بسته بکشتومید هند **قرص سنبل** که در ورم صلب معده و جگر بکار آید فقاح اذخر
سلیخه گل سرخ ریوند چینی قصب الذریره سنبل الطیب هر کدام سه درم زعفران مرمکی انیسون قسط فلفل سیاه هر کدام یکدرم سقل ازرق سه درم مصطکی میعه سائله
هر کدام دو درم اشق یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند هر یک بوزن مثقالی خوراک یک قرص **قرص زرشک کبیر** جهت ورم معده و جگر و تپهای
بلغمی و استسقا نافع عصاره زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه درم گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی

مصطکی سنبل الطیب عصارهٔ غافث عود لک مغسول ریوند چینی هریک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته به آب ترنجبین سرشته اقراص سازند **معجون گل**
که ورم معده و جگر و استسقا و فساد جگر و درد معده را نافع است گل سرخ چهارده درم بیخ سوس هفت درم ریوند چینی لک مغسول هریک یک مثقال و نیم سلیخه زعفران
هریک سه درم مرکی نیم مثقال هر روز عفران را در سرکه حل کنند و دیگر دواها کوفته بیخته بآن بیامیزند و بعسل سه چند سرشته **مرهم مقل** تالیف حکیم علویخان
که در تحلیل اورام صلب و صلابت عضلات مجرب است مقل ازرق اشق هریک هشت درم گل سرخ بست درم گل بابونه هشت درم اکلیل الملک عنب الثعلب
هریک نه درم برگ چقندر سه عدد برگ کلم پنج عدد زرنباد زراوند مدحرج مرزنجوش پرسیاوشان هریک چهار درم حاشا زوفای خشک برگ ناخلیه تخم کرفس هریک
هشت درم عود هندی چهار درم مجموع را کوفته آب پخته در هاون اندازند روغن بید انجیر بست درم روغن ناردین پیه مرغ گداخته مغز تخم گاو هریک یک سیر درم
روغن مصطکی هفت درم اشق و مقل را در سرکه انگوری بجیسانند تا حل شود پس با مجموع ادویه پخته در هاون کرده چندان دسته بمالند که چون مرهم شود شبها
بر موضع صلابت ضماد نمایند **اقوال حذاق** گیلانی می نویسد که علاج این مرض آنچه در ممارست آمده آنست که آب بادیان و آب کرفس چهل درم بچهار درم
فلوس خیارشنبر و دو درم روغن بادام و نیم دانگ زعفران بنوشانند و اگر طبع نرم باشد عوض خیارشنبر ترنجبین یا شیرخشت متخذ زعفران کنند [illegible] بنوشانند
صاحب اقتباس مینویسد که در تحلیل و نضج مواد مناسب مزاج کوشند مثلاً اگر در مزاج حرارتی بود آب برگ بادیان و کرفس و عنب الثعلب هریک هفت تولہ
و خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و اگر حرارتی در مزاج نبود این طبوخ دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هندبا
برگ شاهتره بادرنجبویه عنب الثعلب هریک نه ماشه افسنتین بیخ کبر بسفایج صعتر فارسی هریک چهار ماشه تخم کاسنی تخم قرطم هریک یک توله گلقند چهار توله سکنجبین افتیمونی
علوی خان دو توله روغن بید انجیر نه ماشه و غذا نخود آب بچه مرغ و یا شوربا ساده دهند و بعد از حصول نضج تام تنقیه بایارجات کبار مثل [illegible] نمایند
تا بر آنکه قبل از نضج باعث زیادتی مرض میباشد و ابتدا اضماد بچیزهایکه ملین و محلل معطر بود و اندکی قبض داشته باشد مثل سنبل و سلیخه و اذخر و گل بابونه و تخم کتان
و حلبه و افسنتین و زعفران و آب کرفس با مغز ساق گاو و روغن زیت و بادام و موم زرد و پس از تنقیه ماء الاصول با روغن بید انجیر دهند و چون کهنه گردد [illegible]
با مثلث و یا تریاق اربعه با شیر انجیر بدهند **شیخ** میفرماید که قانون درین نیز همان است که ادویه محلله از قابضه خالی نباشند و همه ادویه شدید التحلیل که در آخر لازم
حاره بکار آید بخیال نفع بود و واجب است که مامشیر شتر بنوشند و آنچه نفع میکند ایشان را آنست که سه درم روغن بید انجیر با ماء الاصول که در آن خیارشنبر
مالیده باشند بنوشند و اگر حاجت بقوی تر از این افتد در ماء الاصول افتاح اذخر و مصطکی و پرسیاوشان بسائر ادویه یک جزو داخل کنند و اگر با روغن بید انجیر
روغن سوسن یک درم و روغن بادام دو درم کنند نافع بود و کذلک چون این روغنها بماء العسل بنوشند و باید که در ضمادات این مغز ساق گوزن و مغز ساق گاو
و پیه کوهان شتر استعمال کنند و آن را ادویه نافعه درین و در دبیلات آنست که اکلیل الملک حلبه بابونه حب الغار خطمی افسنتین هر واحد یک جزو اشق مقل الیهود
هر واحد دو ثلث جزو موم را در طبیخ انجیر که در طلا جوشانیده باشند حل کنند و بعسل بسایند پس با ادویه آمیخته ضماد سازند که عجیب است و این ضماد نیز مفید است که یک
خانه زنبور عسل شش جزو میعه [illegible] یکجزو ملک العلم نیم جزو [illegible] روغن ناردین بقدریکه ادویه جمع شود و ایضاً اشق [illegible] اکلیل الملک دو دانه زعفران
مر مقل الیهود هر واحد هشت درم روغن بلسان یک رطل و آنچه از ایشان از بسیار نافع است روغن [illegible] انگور است و کذلک طبیخ [illegible] ضماد دیگر
در ضعف معده مع صلابت گذشت و این نسخه ضماد جید است مصطکی کندر افسنتین هر واحد یکجزو اشق زعفران هریک دو جزو سعد سه جزو قیروطی از روغن ناردین
بقدر کفایت و چون اتفاق چیزی افتد که آن قلیل الاتفاق است انتقال ورم بلغمی بسوی ورم صلب است و نفع علاج آن ضماد باین صفت است اشق و مقل
و تخم کرنب و بادام تلخ و میعه سائله و مصطکی و سنبل و اذخر و سعد و صمغ [illegible] حل کرده و سوای آن سائیده و جمع نموده ضماد سازند و غذای ایشان مثل [illegible] لبلاب
و روغن بادام شیرین کنند خصوصاً هرگاه از ورم حار انتقال نموده باشد **مسیحی** گوید که اگر زمانه ورم امتداد کند و حرارت ساکن گردد و در اینجا ورم صلب باقی ماند
تنضیه موضع باین ضماد نمایند بنفشه خشک بیست درم گل سرخ پنج درم سنبل الطیب شش درم سعد اذخر قصب الذریره هر واحد دو درم مصطکی سه درم آرد حلبه
بست درم گل بابونه خطمی سفید آرد جو هر واحد ده درم همه را بلعاب بزرکتان جمع کنند و بروغن ناردین مسح موضع نمایند و چهار ساعت قبل طعام و بعد هضم آن ضماد کنند

پس اگر ورم معده کهنه گردد قرص سنبل بدهند و تضمید باین ضماد نمایند مقل ده درم اشق پنجدرم حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل الطیب پنجدرم مصطکی
شله موم سه درم روغن ناردین پانزده درم صموغ را بشراب حل کرده همه را جمع نموده ضماد کنند **جرجانی** وایلاقی گویند که پیوسته شیر شتر دادن علاج صوابست
و قرص سنبل جاذب سوداوی است و در نسخهٔ ضماد که بقول شیخ گذشت و عجب است وزن اشق و مقل هر یک چهار جزو نموده و میعه سائله و مر و سنبل و مصطکی و سعد از هر یک دو
وزن نوشته که صمغها را بشراب که دران انجیر خشک دوازده عدد پخته باشند حل کنند و با سکنجبین بسایند و این ضماد بعمل آرند تخم کتان حلبه تخم کرنب هر یک یک مشت
مر و سنبل و سعد هر یک سه درم مقل و مصطکی هر یک هفت درم اشق سه درم صمغها را بشراب حل کنند و دواها بدان بسرشند و نسخهٔ ضماد دیگر همانست که در قول
مسیحی گذشت گرو زن بنفشه وزن ده درم و سنبل سه درم و میعه عوض سعد است و نوشته که معده را بروغن ناردین چرب کرده این ضماد را بر بندند و هر وقت
که طعام خورند پیش از آن بچهار ساعت ضماد بردارند و بعد خوردن طعام بچهار ساعت باز بربندند و طعام از آن نوع که در قسم سابق گذشت بدهند و بجای آب
جلاب و ماء العسل یا شیر شتر بخورند **مجوسی** گفته که اگر ورم بارد صلب باشد باید که ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس با قدری آب عنب الثعلب و آب بادیان
بدهند و اگر زمانه تابستان و هوا گرم و سن شباب بود آب بادیان و کرفس هر واحد دو اوقیه گرفته مغز خیارشنبر پنجدرم دران مالیده با یکدرم روغن بید انجیر
دهند و آب ماء الاصول باید داد بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم انیسون و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم اصل السوس مقشر
کوفته بابونه اکلیل الملک هر واحد هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی پانزده درم همه را بچهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید ساعتی بگذارند
از آن چهار اوقیه گرفته سه درم خلوص خیارشنبر دران مالیده و روغن بید انجیر از یکدرم تا مثقال آمیخته بنوشند و اگر صلابت قوی باشد این طبیخ بدهند پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان بیخ اذخر هر واحد هفت درم اکلیل الملک بیخ خطمی اصل السوس مقشر کوفته و حسک هر واحد ده درم کمادریوس کمافیطوس بزر کتان حلبه
هر واحد پنج درم تخم خطمی و خبازی هر واحد شش درم مصطکی تملک الانباط هر واحد سه درم اشق جاوشیر سکبینج مقل هر واحد یکنیم درم مویز منقی بیست درم انجیر سفید
ده عدد همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یکدرم روغن خروع و مثقال ایرسا بدهند تا سه روز با نخورند و این ضماد
برای صلابت معده نافع افسنتین رومی سنبل سلیخه مصطکی هر واحد چهار درم حلبه بزر کتان هر واحد پنجدرم زعفران مرکی هر واحد دو درم صبر میعه هر واحد چهار درم
همه را باریک سائیده موم سرخ دو درم و نیم بروغن زنبق یا روغن قسط یا روغن ناردین پانزده درم بقدر حاجت گداخته ادویه خوب حل کرده از آن مرهم سازند
و بر معده ضماد کنند و این ضماد نیز مفید بابونه اکلیل الملک افسنتین کرنب شبت حلبه تخم کتان مغز تخم قرطم مقل ازرق هر واحد پنجدرم مصطکی سلیخه قردمانا هر واحد
دو درم صبر سقوطری کندر ذکر هر واحد چهار درم مر و زعفران هر واحد درم تخم خطمی خبازی گل بنفشه اشق سکبینج هر واحد سه درم آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و صمغها را
در آب کرنب حل کرده همه را در پیه ماکیان یا پیه بط یا مغز ساق گاو که در روغن سوسن گداخته باشند آمیزند و بر معده ضماد نمایند و اگر مرهم باسلیقون بروغن قسط
یا روغن ناردین حل کرده و بقدری ساذج هندی و زعفران و سلیخه و سنبل و غیره از اشیای خوشبوی مقوی معده با آن آمیخته ضماد نمایند انشاء الله نفع بخشد **صاحب تحفه**
گوید که از آنچه نفع میکند ایشان را شربت اصول و ماء الاصول است و این طبیخ بیاشامند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس و بادیان هر یک سه درم بادیان تخم کرفس
اصل السوس تخم خیارین شبت حلبه هر یک چهار درم انجیر ده عدد مویز منقی سرخ بیست درم در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده سه روز بنوشند
هر روز ثلث رطل با پنجدرم مغز خیارشنبر و نیم درم روغن بید انجیر و یکدرم روغن بادام و این ضماد نافع است حلبه تخم کتان تخم مرو بابونه اکلیل الملک بیخ خطمی هر یک
پنجدرم اشق مقل هر یک یکدرم انجیر ده عدد مصطکی سنبل الطیب هر یک درم بدستور معهود مرتب ساخته ضماد نمایند و از اغذیه شوربای چوزهٔ مرغ و مزورات معمول
از طیهون و چغندر و لبلاب و خبازی بروغن بادام شیرین یا مسکه بخورند و اگر زمان صیف نباشد و احتیاج باسهال افتد چیزی از ایارجات بماء الاصول دهند
و بدهند و با قلیون ضماد کنند و این ضماد نافع است صبر اشق جاوشیر میعه هر یک پنجدرم سنبل مصطکی افسنتین قردمانا اکلیل الملک بابونه تخم خطمی بنفشه سیاه
گل سرخ هر یک سه درم انجیر ده عدد حلبه تخم کتان هر یک هفت درم صموغ را به آب کرنب حل کرده ضماد مرتب سازند و آنچه از ادویه ایشان را نافع است پیه ماکیان
و پیه بط و مغز ساق البقر مغز ساق ایل است **طبری** گوید که معالجهٔ ورم سوداوی صعب است و اگر مریض از معالجه او تغافل نمود ورم سرطانی صلب گردد و حس

پس علاج پذیر و معالجش اینست که اگر احتمال استفراغ کنند مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و تقلیل طعام کنند و بر انچه ارات مکس باشد اقتصار نمایند و تضمید معده بضماد که
مرکب از زیره و بابونه کرده زیاد کنند تا انفسنتین یا عصارهٔ او و عصارهٔ غافث و اندک افتیمون و قدر متناول از طریفل صغیر نمایند و در هر هیج روز یکبار بر ناهار تعریق
معده و بدن مکس تخته بیت اگر یافته شود والا بزیت نمایند و اگر زمانهٔ زمستان و بلد بارد باشد تعریق بزیت پاک نیست و کثرت تمریخ و تعطیل کنند تا معده مسترخی نگردد
و دو و هم متناول درین محولین مریانیده آن اطریفل صغیر ست که دران افسنتین و افتیمون و مصطکی و عود خام از هر واحد مثقال یک جزو او و رگ باد رنجویه و گاو زبان
از هر واحد مثقال جزای او باشند و موقیرمستی و سرشتن نرم بسر شده و این معجون در تالیف این ورم نافع النفع ست و اگر ورم سخت شده سطان گردید علاج او مبیاست بیایدن
حس معده مائل گردد انچه مکس ست و علاج این پرهیز تمام ست و معده بلیق اگر مکس با طور ان نفع نداشته استعمال ضماد و بعمل او تنها نطول الخبیث بعد مامر گشته که تضمید بضماد
تکلح بابونه و اکلیل الملک و بیخ خطمی سفید و عصارهٔ افسنتین و عصارهٔ غافث و افتیمون اجزای او حسب رای گرفته باید کرد و گفته که تطبیق معده با بیکه دران بابونه و اکلیل الملک پخته باشد اسم تقدم

دبیلهٔ معده

وان عبارت از ریم کردن ورم باطن معده است و ورم حار که ریم کند انرا خراج گویند شیخ می فرماید که اکثر بسبب جهل اطبا از تدبیر صواب ورم معده منتقل
بخراج میگردد و بسیار باشد که خراج در ابتدا افتد بغیر انتقال از ورم بسبب آنکه ماده دران عضو اولاً حاصل شود پس در جمع و تقیح سروع کند خراج
گردد و الا و علامت ابتدای خراج اینست که تپ و درد شدت کند و قشعریره و لرزه مضاعف گردد و عطش و لهیب افزاید و اشتها ساقط شود و سرال طعام و آب پیدا
و چون مزمن گردد بدن لاغر شود و چشم غائر گردد و تپ ساکن شود و صلابت چندان افزاید که انگشت فرو نشود و دلول اندک آید و تی و اسهال عارض
گردد و دیرگاه با این حال معده ماند و اطراف سرد شود و علامت ردی باشد **علاج** در ابتدا واجب ست که مبادرت بفصد نمایند اگر مزمن نباشد و نشان از آن
کرده کو رشته ظاهر گردد و تدبیر معده که متورم بورم حار شده و اطلا کرده و بجمیع خراج کوشند تا زود سید شدن آن را بازدارد و چون دبیله گردد در نضج شروع کنند تا وقت
بزرکتان تخم مرو تخم خطمی مساوی باریک سائیده سه درم با شیر چهار اوقیه صبح و شام بدهند و ضمادات منضجه استعمال نمایند مثلاً حلبه تخم مرو هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ عدد
کوفته بروغن بید انجیر سرشته ضماد کنند و اگر اکلیل گل بابونه حلبه حب الغار افسنتین هر یک چهار ماشه تخم مرو سه ماشه مغز بادام تلخ سی عدد مقل الیهود پنج ماشه
انجیر زرد ده عدد مویز منقی سه توله در شراب کهنه پخته مسلایه کرده مقل و اشق و صبر زرد هر یک سه ماشه در سرکه حل نموده و روغن بید انجیر یکنیم توله آمیخته اول موضع ورم
بروغن گل چرب کرده بالای آن ضماد کنند و در روزی سه چهار مرتبه و کماد رطب برای نضج دبیلهٔ معده بسیار فائده میکند و با گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک اشق مقل ملک البعیر کوفته
پخته با آب گرم ضماد نمایند و اگر قوتی تر خواهند سرگین کبوتر سرطان بیمر سرغ بیامیزند و غذا شیر گاو و نان خشکار و یا حریره ای لعابیه نضجه دهند و درین وقت از فصد و اسهال
محترز باشند تا در نضج توقف نیفتد و هرگاه نضج یابد نشان نضج آنست که تپ و درد ساکن شود و ثقل زیاده گردد و حکه کند دران هنگام اگر امر خفیف بود و هم نضج قریب تمام
شیر تازه و آب گرم هر ساعت مغعات منوشانند و نوشیدن آب شوربا و آنار و روغن زرد چهار نیم توله شکر سرخ شش توله شیر گاو سیاه نیم آثار داخل کرده نیم گرم
و نظر کنند اگر ورم منفجر شود و در تپ هیجان و قشعریره و انعیار در ورم باشد شکم از وسط بلابت سفت ازند تا ورم منفجر شود و اگر کشاده نگردد ماء العسل گرم دهند و انجیر
و مویز نقل فرمایند و اگر دیر شود قدری خردل کوفته همراه ماء العسل یا آب گرم بدهند و این شربت منضج و مفجر است بگیرند شراب انجیر دو اوقیه لعاب تخم کتان لعاب حلبه
هر یک ده درم و گرم کنند و دو دانگ زعفران و یکنیم دانگ صبر دران انداز نده بدهند و اگر تپ ساکن نباشد یا ترسند که عاودت کند خمیر تنها در آب گرم گداخته بدهند
و اگر ازین عمل حاصل نشود باید که آب طبیخ حلبه و حسک بروغن بادام تلخ دهند و اگر حاجت بقوتی تر ازین افتد و در شروع طریق نضج سر اول زیادت کرده باشند از آن
روغن بید انجیر داخل کنند و از ادویه که درین باب مجرب شیخ ست اینست که صاحب او کاسنی صحرائی خشک یکنیم درم تخم مرو حلبه یک یکدرم سائیده در بعض شیرهای تازه
گرم کرده مثل شیر خرما یا شیر بقدر سه اوقیه و شکر سه درم بخورد و ایضاً این ضماد مجرب ست بگیرند کاسنی بری خشک اوقیه حلبه دو اوقیه تخم مرو چهار اوقیه کوفته بشیر
پخته و بروغن کنجد سرشته گرم ضماد نمایند و باید که حمام آب نیم گرم کنند و با در آب نیم گرم نشیند و انجیر خشک و بابونه و حلبه و اندک افسنتین برای تقویت داخل کرده باشند تا تحلیل
عصبیه نگردد و در دبیله کنار زند و ازین جمله مراد آنست که ورم نضج یابد و منفجر گردد و چون ورم نرم شود و آثار نضج معلوم گردد و استعمال تکمید کرده ضمادات لا ممانعت آن با انجیر

کرده باشد برای او بستر مضاعف بغایت نرم که خشونت منبع و صلابت آن مزید وجع ایذا یا بد نرش کنند و بالینی که بران بستر بر شکم بخوابد تا معده منفشره گردد ورم اسفنج
شود و انفجار او از وقوع قشعریره و از نبض و از خروج ریم خون بقی و اسهال و نزول نفس دستی ریم معلوم میشود و پس هرگاه منفجر گردد معده خون باسهال و قی برآید آن وقت تا دو اسهل
یا ماء الشکر و ماء الشعیر بنوشانند و ایضاً درین وقت صبر بآب کاسنی و ایارج فیقرا او معده را پاک کند ریم باسهال بیرون آرد و درین وقت تراندید برماء الشعیر و حسوهای موافقه قناعت ورزند
پس هرگاه شکم از ریم پاک گردد مدملات و ملحمات که علاج قروح معده باید بخورانند و اگر هرگاه ریم خون از معده بقی بیرون آید تا اسیدی قوتیر ارشان سیه تا شش یعنی مرتعش
اکثر درین حالت زنده نمی مانند پس چون بدانند که در معده ریم است اخراج آن باسهال نمایند و تحریک او بقی نکنند و اگر بدین تدابیر منفجر نگردد داد ویه کرد علاج ورم صلب
مذکور شد استعمال نمایند و این ضماد نیز منضج ورم صلب است خطمی اکلیل الملک پرسیاوشان مرزنجوش برگ سنگو صمغ عربی ارزن حلبه تخم کتان مقل میوه ساذج سرگین کبوتر
سرگین خروس پشک نر بزرکتان صابون عراقی صبر سقوطری ساذج کوفته بیخته بشیر گوسفند یا آب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند و اغذیه موافق برای ایشان
در ابتدای مرض حساهای معمول از نشاسته و جو مقشر است یا زرده بیضه نیمبرشت و در آخر آن شوربای مرغ که قدری شبت و حلبه دران پخته باشند **صاحب کامل**
گوید که اگر ورم تحلیل نشود و اراده تنقیح معول گردد تخم خطمی شقوق حلبه تخم مرو ساذج کوفته بیخته سه درم با ربع رطل آب که دران انجیر خشک جوشانیده باشند بدهند یا خمیر مرو سا
در آب انجیر و آب که دران خیارشنبر مالیده باشند بمقدار ربع رطل بنوشانند و اگر تب نباشد بگیرند آب انجیر خشک دو اوقیه خمیر چهار درم لعاب تخم کتان لعاب حلبه هر واحد
ده درم زعفران دو دانگ صبر سقوطری ربع درم و این دوا در انفجار اورام دو ماسیل احشا قوی الاثر است و چون آماس بشگافد و ریم خارج گردد علاج او در قرحه
معده بیاید **بعضی** متاخرین مینویسند که چون ورم بلغمی معده رو بجمع آرد این ضماد نهند تا زود پخته شود اکلیل بابونه افسنتین حلبه تخم کتان حب الغار عنب الثعلب
سنبل الطیب هر یک یکتوله اشق مقل جاوشیر هر یک سه درم در سرکه حل کرده و انجیر زرد ست و بیخ عدد در بول شتر سبز نکه بهر اگر دو در شراب دواکشته مسلایه کرده
آمیخته بر پارچه بافته مثل مرهم کشیده بر ورم گذارند در روزی هفت هشت مرتبه همچنین و شب تا زود پخته منفجر گردد و چون آثار پختگی ظاهر شود بر انفجار یاری دهند
بدین نوع که شیر تازه گاو سیاه یکسیم با آب شوربا و آثار بگرم بنوشانند و معده را بدست بمالند و بجنبانند تا بکشاید و ریم از دهن بیرون آید همانوقت برآمدگی
مرقوق شود پس بنا بر پاک کردن ریم ماء العسل یا ملاب از شکر سرخ و گلاب ساخته بنوشانند و بعد آن شیر و شربت انار دهند و بعد دو سه روز ایارج فیقرا و عسل
آمیخته بلیسانند و بدرقه نمایند بسفوف صبر که در آب کاسنی سبز ساخته باشند تا پنج شش روز دهند تا ریم بتمامه پاک شود پس جهت اندمال ادویه ملحمه که در قرحه معده بیاید استعمال کنند

قروح و بثور معده

گاه عارض میشود معده را قروح و بثور بسبب حدت اخلاطی که جرم آن تشرب کند یا ملاقی آن گردد و اکثر بسبب حصول ماده از غیر آن افتد چنانچه بیشتر از نوازل که از سر
معده از سر نازل میشود دران قرحه می افتد آن نوازل حار لذاع میباشد یا قابل عفونت که متعفن میگرداند و چون نزول آن طول میکشد تاکل حادث می نماید بالجمله
قرحه معده گاه کبیر میباشد چنانچه از انفجار دبیله معده و گاهی بالعکس این چنانچه از اخلاط حاره حاد خواه متشرب در جرم معده باشد یا نه و تمام سنف که این خلط در معده
تولد کند از تناول اشیای گرم و تیز یا نزله گرم و تیز باشد که از سر فرود آید و یا از عضوی دیگر بمعده ریزد و بیشتر قروح معده خصوصاً در اسفل آن بصغر نفس و درد و عرق
و غشی و سردی اطراف مودی میگردد و چون قروح در اسافل معده عارض شود لامحاله هضم فاسد و باطل گردد و خون و روح کم تولد کند و از ان عوارض که مذکور شد پدید آید
و دلیل قروح معده بلوی آروغ و بوی دهن و تبثر فم و خشکی کام و زبان بسبب ارتقای ابخره حاره و کثرت قی و غشیان و حمای خفیف در اکثر و درد در فم معده
یا قریب بان و سوزش معده و هیجان درد آن از خوردن چیزی ترش یا تیز و خروج ریم در حول و صدید و قشور در قی و براز است و چون در معده بثور متقرحه باشد
حتما خیلی کثرت پذیرد **و فرق** میان قرحه مری و فم معده آنست که در قرحه مری وجع بسوی خلف میان هر دو شانه و در گردن بسوی اوائل صدر وقت نفوذ طعام
در ان پدید آید و آن دلالت میکند بر موضع الم بر دو خود بران موضع و خصوصاً چون طعام درشت تر بود یا طعمی قوی تیز داشته باشد که درین وقت ادراک موضع الم سهل الوجود
بمعده و چون طعام از آن تجاوز کند وجع اندک خفت پذیرد و اما در قرحه فم معده وجع در اسفل مقابل صدر و اعلای شکم شدیدتر باشد بعد آن عند مرور طعام فم معده و سینه
محسوس گردد و اکثر بطرف مراق میل کند قشر قرحه در قی برآید و باشد که با آن نفس صغیر گردد و جسم سرد شود و بغشی انجامد و اما بر قرحه قعر معده بخروج قشر قرحه در براز

معین نیز درین اسہال بوجود وجع بعد استقرار طعام در اسفل معده قریب بناف در وقوع اسک. و از منفذ معده استدلال کنند اگر قرحه در فم معده باشد ہم در تعرق آن ل
مره دو سیاه بود و بالجمله قرحه در ہر موضعی که باشد الم در آن موضع محسوس گردد و فرق میان قرحه معده و قرحه امعا بوضع وجع و وقت دخول طعام کنند وجود وجع وقت
اتصال طعام بمعده و امتداد زیر ناف و قرحه امعا بود و خروج قشر در قرحه معده کمتر و دقیق و بنسبت دریاز و در قرحه امعا کثرت قشر و تیق اما الف نه بر از باشد
و در قرحه معده وجع در نواحی امعا نباشد بلکه فوق آن بود و خروج قشر و رقی نباشد گو قرحه مری یا معده رو جیب ست که جلد از آن امتحان معرفت سطح
وجع نمایند مریض را چیزی که در آن سرکه و خردل باشد بخوراند علاج بعد تنقیه معده ماء العسل دہند اگر حرارت غالب بود ماء الشعیر و شاخت بعد از آن
ادویه ملحمه مثل دم الاخوین کندر ہر یک پنج درم گل ارمنی سه درم گلنار که با گل سرخ ہر یک دو درم باہمه مساوی سفوف ساخته با ربیب در ربیه دہند و یکند
دم الاخوین که با گل ارمنی ہر یک دو ماشه در شربت خشخاش دو تولہ آمیخته بلیسانند یا گاہ بستو در شربت مورد سه تولہ و اگر در حق ادویه مبالغه نکنند تا در معده
دیر تر بماند و طبخ کردن موم ہند تا نه دیر بماند و درین باب اثر عظیم دارد و ہر چه ورق بادام بیاید بکار برند تیز قرص سرطان ست خشخاش دو درم صمغ عربی کثیرا ہم
یکدرم گلنار گل سرخ حب الآس عصاره لحیة التیس اقاقیا زعفران کہربا ہر یک نیم درم ہمه را کوفته بیخته بآب سماق بسرشند قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یک تا
بآب سرد یا بلعاب اسپغول. یا قرص کہربا خشخاش ماشه گنیم ماشه دم الاخوین دو ماشه سائیده در رب به آمیخته بخورند آب بارتنگ سبز دو تولہ شربت ... دو تولہ
نیز سرشته دہند کیوں زعفران ہر یک نیم دانگ مروار سنگ یک مثقال سفیده ارزیز نیم درم روغن گل پنج درم علی المرسم ضماد کردن مفید بود در رشید لو روغن ... در موم
دگوہی قرطاس محرق و خاکستر ... و قروح معده مجرب الفاکی و سرہندی ست و گفته که اگر قروح چرک بسیار داشته باشند قوت قوی بود جائز ست که آن
زرنیخ اضافه نمایند ... و این اسلم ست و از غذای حیات ست که خرنوب شامی سوده در شیر حوشانیده استعمال نمایند و سویق ...
و این جبر القل کرده که خرنوب شامی و شیر تازه و کاغذ مصری سوخته و ... سوخته ہر دو نافع قروح معده ہست آنچه ہنگام استعمال ... تنقیه چرک ...
نماید بلکه گاه سنی و بند گاه و مثل و این ہر آنست که چرک پاک نشده باشد اگر با وجود چرک در قرحه اندمال آن دشوارست اما از منقیات قوی اجتناب نمایند
تا موجب ... قرحه نگردد و تا که قرحه بسیار کننده شود تنقیه با ایارج نباید کرد و ہر چه در قروح و بثور مری گفته شد علاج ایشت و تا وقتیکه ... کرده باشند
کنند و برای منع انصباب ... و در مرحله گذشت بکار برند و روغن گاو سیاه و اطباشیر تخم ... تیز جہت ... معده ...
در گلاب عرق کاسنی و کدو ہر یک پنج تولہ بنوشانند و غذا آشور شربت نیلوفر دہند چہار پنج روز و خیارشنبر ہفت تولہ گلاب نیم آثار گفته چہار تولہ روغن گل ہفت ماشه
بہند و صبح تبرید تیره کاسنی و خیارین و خرفه ہر یک نه ماشه لعاب بہدانه سه ماشه در گلاب یکنیم پاو شربت نیلوفر چہار تولہ ... اسپغول نه ماشه ...
سه چہار روز ... شربت صندل دو تولہ در عرق بید مشک و گلاب ہر یک پنج تولہ تخم ریحان ہفت ماشه دہند اگر شیر ... چیزہای حار ...
مثل ... شیر خرو و تازه بنوشانند ... با نبات ... تخم کاہو ... ہر یک نه ماشه تخم کاہو مقشر ہفت ماشه لعاب اسپغول
و بیدانه ہر یک سه ماشه شربت نیلوفر چہار تولہ در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر ہر یک پنج تولہ دہند و غذا شیر برنج ... و گلاب دہند شیر
که از نزول اسہال یا از تناول چیزہای تیز ... ورم در ... آن بود علاجش در محل ... مسطور ست اگر در قرحه معده قبض زیاده بود خیارشنبر ہفت تولہ
و ترنجبین نه تولہ و گلقند عسلی چہار تولہ روغن بادام ... سه ماشه در ماء العسل بنوشانند تا رفع قبض شود و حلاوت تام حاصل گردد پس اوج ترش ... و کہ در قبول
حرارت ... بہند با صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی گل سرخ مساوی دو درم تا معده اصلاح آید اگر ... یا نه چیزی ... آیده ...
و یا ... گل مختوم ... در آب بارتنگ بہند و ہر چه ورق الاس گفته آید بکار برند غذا ای قابض ترش ... چون ... بتا گل سعد ...
شیخ میفرماید که جراحت تازه معده را با دویه قابضه معالجه کنند و غذیه سریع الہضم خورانند و ادویه قروحیه که در آن زنگار و سفیداب و مرداسنگ و توتیا و ...
دو ... بلکه معالجه قروح معده ... اول تنقیه از ماء العسل یا جلاب نمایند و بعد در منقی قوت تنقیه نباشد ... و تفریح ... نماید بلکه واجب ست
که جلا و غسل او بسوی اسفل باشد و اگر در ... گوشت مرده ... علاج کنند و برای ... مثل ...

دوغ گاو مسکه گرفته و شربت به و انار در نشاندن آن بنوشانند و ایضاً ماء الشعیر با آب انار و افشرجات فواکه قابضه دهند و لیکن چون که احتیاج بسوی تغذیه بطون گوساله

و معده بود حیله اعقد و باید آنند که تا وقتیکه همه چرک پاک نگردد علاج دیگر را منفعت نباشد و برای استعمال عسل و چون ملازمت استعمال نمایند مرض در ناحیه مری و فم معده

باشد بران از معرقات مثل صمغ و کثیرا بقدر صالح گداخته خلط ادویه مغریه با ادویه قروح مری و فم معده نفع میکند خواه این ادویه مدلوک باشند یا غیر آن بهر آنکه مغریات

الصاق او بموضع علت می نمایند و بعد مدتی جدا میشوند و آنرا قوی میگردد و همین جهت استعمال ادویه در قروح فم معده و اعالی آن بعد طعام باید وگاهی نفع میکنند

قروح معده را نانهای مخدر مثل افیون کهربا و اسیما اگر در انجا قی الدم باشد و جمیع ربوب فواکه قابضه آنرا نافع است وگاهی رب عافث و رب افسنتین از آن نفع

و چون در معده قروح باشد و بسبب ضرورت اسهال آن در درون افتد واجب است که اسهال مثل خیارشنبر نمایند و اگر از قروح اسهال عارض شود باید که اقراص طباشیر

نافع و ربوب فواکه قابضه با آب لسان الحمل مطبوخ سماق نمایند و اگر در اینجا اکله باشد علاجش بدانچه در علاج نفث الدم گذشت باید کرد و بثور معده را التغذیه بخبر یک

برای اسهال در قروح معده رخصت است اندر و انیسون و تیر با آهن گرم داغ کرده نفع میکند و گویند که انار دانه و مویز را نگاه نفع کند که بثور مذکور از جنس جرب باشد

و اگر از جنس ثالیل باشد آن بود نفع آن درین اندک باشد **جرجانی** گوید که اگر قروح و بثور در معده تازه و ظاهر گردد اول فصد باید کرد خاصه اگر علامات غلبه خون

ظاهر بود دوغ ترش که از شیر گاو سیاه گرفته باشند بقدر ده استار با یکدرم طباشیر و یکدرم گل سرخ و یکدرم تخم حماض سوده داده درین شربت نافع است شیر گاو

و دو استار نقیع سماق و ده استار آب غوره و پنج استار بر سماق سنگتاب کنند آنکه آبها برود و شیر بماند آنرا با شربت انار ترش دهند و آنرا که قرحه کهنه شده باشد

و اگر گردد اول معده را بجلاب و ماء العسل پاک کنند و نباید که قی افتد بهر آنکه معده را ایذا رساند و مضرت آن بزرگتر از منفعت باشد و اگر کهنه زیاده شده باشد حکم

خارج شود با ایارج فیقرا آنرا پاک کنند و بعد تنقیه دوغ ترش با رب به ترش و رب انار ترش و ماء الشعیر با آب انار ترش باید داد و آنرا که صفرا غالب بود و تشنگی

و عطش ایذا یابد ناشتا آب سرد بسیار دهند و بان قی کنانند و اگر بناشتائی نتوانند کرد ماء الشعیر با آب انار ترش دارد و بعد آن آب سرد بسیار نوشانیده قی

و بعد قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ دهند و اگر حاجت باسهال افتد بمغز فلوس و آب کاسنی کنند بر معده ضماد از صندل و تراشه کدو و تره خرفه و اسفناج

و ماذو و گلنار و رامک و گل سرخ و آب برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب بارتنگ و آب برگ مورد استعمال باید کرد و اینهمه انواع قروح و بثور را نافع است

و غذا اسپیدباج گاو و گوشت گوساله بسرکه و بطون بزر بسرکه و مصوص چوزه مرغ با آب غوره و آب سماق و آب انار ترش و آب ریباس و آب لیمو و ترشی ترنج فرماید

صاحب جامع و **کامل** گوینکه چون ورم منفجر شده ده و خارج گردید صاحب او را شیر خر یا شیر بز بقدر ربع رطل با شربت خشخاش یا شربت عناب

کوبر ازان گل ارمنی و صمغ عربی هر واحد یکدرم سوده انداخته باشند بدهند و این حریره نافع است برنج سفید مغسول یکجزو و جو مقشر گرفته نیم جزو با آب شیرین بپزند

تا آنکه نضج یابد بعده نشاسته نیم جزو در آب و بس گندم سفید حل کرده بران انداخته و بپزند تا حریره گردد و صمغ عربی کثیرا هر واحد یکدرم و نیم سوده بران بکجا کرده بنوشند و اگر حریره

از نشاسته و شیر خشخاش سفید مع شیر تازه اندک ساخته باشند نافع بود **مصنف ترویج** گوید که شیر گاو و آب حصرم هر واحد بست درم با شکر بنوشند و غذا چوزه مرغ باید بشکل

و اگر با قروح معده قی الدم باشد قرص طباشیر با آب بارتنگ یا آب سماق بخورند و اگر قی الدم آن نباشد قرص حرق ایم باشد باید که آب بارتنگ و آب سماق و ماء العسل و ماء الشعیر و جلاب و سکنجبین

بانات بدهند که این همه منقیات قروح اند و اگر در ان تا کل و عفونت باشد احتیاج باستفراغ افتد آنچه نفع میکند آنرا خوردن ایارج فیقراست و حق آنست

که اگر احتیاج باستفراغ بود و فلوس خیارشنبر در آب کاسنی دهند که اسهال او بلا اذیت است باوجودیکه آن ملین است و بعد تنقیه قروح دوغ گاو و شربت به دهند

و این دوا بعد تنقیه قروح نافع است گل ارمنی گلنار نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم طباشیر درم دم الاخوین شادنج مغسول عصاره غافث افسنتین هر واحد

یکدرم گل سرخ پنج درم حب الآس دو درم همه را ساییده و سه درم با رب خرنوب یا رب سیب یا رب ریباس بدهند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر با رب سیب باید

دهند **گیلانی** می نویسد که این قرص نافع قروح معده است گل قبرسی صمغ عربی هر واحد پنج درم دم الاخوین سه درم باریک ساییده با آب سرشته قرص سازند

و هر روز دو درم با آب خرفه بخورند بعده صندل سفید صندل سرخ گل سرخ گلنار گل ارمنی اقاقیا حضض عصاره لحیة التیس رامک پوست خشخاش در آب مورد و آب

برگ انگور و گلاب و آب حی العالم سرشته بر معده ضماد نمایند و غذا درین مرض برنج مطبوخ مع دوغ و پست جو بروغن گل و کعک سوده بقدری با دام بریان مزورها

لذیذ بگیرند و شیح مدت نقشر کرده آب آن را بر سر شد و بعد از آن بجوار شیرین بکشند و تر و خشک ساخته بخورند و سبب قوت و تقویت معده و سیرابی و تشنگی و نشنهٔ ... سبب بزرگ شدن دیافراغیوس گفته که گاهی از نفخ معده بجز در هال شکم میشود و ساقیهٔ او و زخم کار و کمک نمایند

نفخ معده و قراقر

نفخ و امثال شکم است و قراقر بآواز سه سال او در شکم جیش بسا است یعنی آن از ریاح معده بسبب بعد از استفراغ معده و ضعف حرارت غریزی آن تا مشابه غذا بسبب ... که کامل تحلیل نیابد و بخار بسیار از آن متولد گردد و بعد انفصال حرارت آن بخار با رودهٔ غلیظ گشته ریاح نافخه شدید کرده شکم و کمر در شکم پر باد و نفس تنگ گردد و نفخ است که نامند اگر چه در طبع خود هیچ نافخ باشد لیکن چون حرارت انسان ضعیف بود تحلیل تمام آن در ریح بهای که بوگرفته اگر کرده در ... نفخ تمام شدن در شکم نفخ پیدا میکند الا آنکه حرارت مقصر باشد که تحریک نماید و هضم کند همچنین بسبب عدم حرارت اصلا نفخ نمی باشد اگر چه او نافخ باشد و هیچ که از آن نفخ پیدا نمیشود دوم تولد نفخ در آن بسبب یک امر از امور نفخه خواهد بود یکی آنکه آن چیز در جوهر خود خالی از نفخ باشد دوم امر دیگر که غیر آن چیز است یعنی بسبب ... استیلای حرارت غریزی بران چنانکه ابخره و فضول را تحلیل کند تا آنکه چیزی از آن باقی نماند که قابل تولد ریاح باشد دوم برودت که هیچ حرکت ندهد اگر ... سوم گرمی میباشد موجب تبخیر نمیگردد و چون ضعیف میشود حرارت قاهره و تحلیل در آن عمل میکند و از آن ریح پیدا میگردد گاهی حرارت معین هضم میباشد و او موجب بیان لیکن از نوشیدن آب بسیار بر غذا یا حرکت مخصوص غذا در آن قصوری افتد و درین هنگام حرارت مذکور کافی نمی باشد دوم از جهت طعام بسبب تناول طعامی که حرارت معده از هضم و نضج تام آن عاجز آید چون نضج ناقص گردد نفخ آرد و آن طعام از چهار گونه خالی نبود اول آنکه غذا ... غلیظ بسیار باشد ... چنانچه سقم ... که چون غذا ... است از هضم آن عاجز آید و جوف معده گنجایش نکند دوم آنکه کثیر الرطوبت باشد مثل کدو و خیار و هر دو و سیب و انگور و اکثر ثمرات و انواع البقول هر چند معتدل المقدار خورده شود پس هنگام عمل حرارت ابخره غلیظ از آن جدا گردد و حرارت از تحلیل آن عاجز آید نفخ آرد سوم غذائی که نفاخ بود و لطافت که در آن رطوبت غریبه فضلیه باشد مثل عدس و نخود و باقلا و نخود پس حرارت اگر چه مستولی باشد بر تحلیل آن غالب نیاید بعون ... و مسوی ریح ... آن ریاح نافخه متولد گردد و دیگر آنکه حرارت ... و داد و شدید القلت باشد که درین صورت اکثر نافخ گیلان خمر ... اصلا ریاح متولد نشوند و انما شرب ... مشروبات غلیظ و حلوایات گر آنکه حلو رقیق باشد که از آن ریح لطیف پیدا میشود و بسرعت ... تحلیل میشود و شراب ... نیز ... یسبب ... غلیظ ... غلیان از تحلیل آن ... تام و تمام است و چون کسی گرد و بسبب طول زمان آن رطوبت تحلیل شود و نفخ نیابد چهارم آنکه طعام یک ... آن ... ماهی ... دوغ ... حلوا ... باشد پس آنکه طبیعت انسان نفرت کند و در آن بر مجرای طبیعی تصرف نکند و ناسد گردد و از آن ریاح نافخه تولد کند تعارض است که ... تغذیه معده متوجه نمی شود بهر آنکه معده را که ... مثل ... در ... است با شیای خوشبو نفع و تقویت می یابد ... مستعد ... میگردد پس هر گاه خوشبو بود اتفاق مزاج آن ... از آن شود بر هضم آن قوی گردد و چون از آن چیزی ... نمایند ضعیف گردد و بر هضم آن ناسد گردد سوم از جهت اخلاط بسبب اجتماع بلغم یا سودا یا صفرای محیه که بلغم با آن مخلوط میباشد پس از حرارت معده منحل شوند ریاح نافخه گردند و ... شیخ گفته که سودا از امراض طحال اکثر سبب نفخ میشود و طبری گفته که گاهی در معده اخلاط کثیر مجتمع میشوند آن گاهی رطوبت لزج و گاهی صفرای مایلی ... سوداوی میباشد پس عارض میشود معده را نفخه از آن اخلاط و سبب فاعل او حرارتی است که ... قوت ... اخلاط ... دو ... گردانند ... و بخارات ... ریاح نافخه مانند و حرم معده متورم و تهییج نمی شود و لیکن ... باد میشود ... و ... مضرت میرساند و گاهی شهوت طعام ... میگردد و ازین ریاح نافخه گاهی رطوبتی میباشد یعنی رطوبت ... اخلاط غالب بود و گاهی صفراوی مع رطوبت میباشد و لیکن ... صفرا ... میباشد و گاهی ریاح سوداوی باد میباشد و هر واحد ازین علامت خاص است و شیخ میفرماید که گاهی بسبب نفخ طعام ... بر آنکه ... باد ... معده باشد ... ... نماید ... گرم گردد هضم و قوت ... و ... قبل ... طعام او ... سرعت ... آن ... ریاح از آن قوی گردد ... اکثر ... از خوردن عسل ... اگر چه طبع ... دیگر باشد

قولنج بسیار بسبب آن عارض میشود و گاهی سبب نفخه و قراقر خلو شکم از طعام مع رطوبت خام زجاجی در معده و امعا میباشد بهر آنکه چون حرارت طبیعی با غذیه مشغول باشد ساکن بود و چون از آن فراغت یابد بتحلیل آن بلغم نماید و از آن ریاح متحلل گردد و گاه سبب در پی آن باشد که طبیعت چون خلا یابد و قوتها حرکت کنند هوای مصبوب در اقفیه با حرکت آرند و میت آن بقایای ابخره رطوبات که بدن از آن خالی نیست نیز بحرکت آیند و شبیه ریاح گردند و گیلانی نوشته که گاه سبب این بود که غذا نباشد و آن این است که خلو از زیادتی سوخت باطن لازم است و در اینجا رطوبت نیز منفعل از هضم بود که خلو منفعل شود و احاله آن بسوی ریاح کند و محیی الدین قاضی القضاة دمشق را یکبار قولنج عارض شد و اطبا از غذا منع کردند و در تغذیه او بر شوربای بچه مرغ اقتصار نمودند معذلک قولنج او زیاده شد ایشان از سبب او غافل بودند پس هرگاه امر بتکثیر غذا کردند فی الحال صحت یافت **و ایضا** شیخ می نویسد که بیشتر سبب نفخه و ریاح که از آن بدن ممتلی شود برودت وارد بر بدن از خارج میباشد بسبب آنکه ضعیف میکند حرارت عامل در ماده را پس عمل آن از نصف عمل میگرداند و عمل آن انضاج رطوبات ست و نصف عمل تبخیر بود و چون نفخه در شکم نا قهیین کثرت کند منتشر بکس باشد و علت مراقیا کثیر بسبب شدت حرارت معده و انسداد طریق غذا بسوی بدن میباشد پس غذا رجوع میکند و در نواحی معده محتبس میگردد و آروغ ترش میشود و وقتی مرض حادث میگردد و لا سیما اگر محال مشارک باشد و براز رطب میشود و خون غلیظ میگردد و گاهی در مراق ورم میباشد و بخار موذی سوداوی از آن صعود می نماید و حدوث مالیخولیا میگردد و قرشی گوید که اکثر حدوث مرض مراق بسبب کثرت حرارت کبد محرق اخلاط میباشد پس سودا هم میرسد و بدان سبب انصباب سودا بسوی معده کثرت می پذیرد و در این انفساد هضم و کثرت ریاح و نفخ لازم میباشد **و ایضا** بقول شیخ جمیع اسباب نفخ بعینه اسباب قراقر اند و چون اسباب نفخه حادث کنند طبیعت بمنع آن مقاومت نماید و اطاعت نکند و دفع نشود بسوی فوق و نه بسوی اسفل بلکه در او دیگر با معا حرکت کند قراقر باشد و خصوصا چون در امعای دقاق تضیق المسافه پدید و چون از آن بسوی وسعت امعای غلاظ منفصل گردد و سکون و قلت پذیرد و لیکن آواز آن در این هنگام ثقیل تر باشد با وجود آنکه اندک بود و امعاء دقاق با وجود آنکه زیاده تر میبود آواز تیزتر باشد و چون این ریاح بر رطوبات مختلط گردد و آواز صاف نباشد و چون فضا باید متنفخ و متخلخل باشد تصویت پیدا کند و صفای صوت دلالت بر نقای امعا یا چنان نقل نماید صاحب کامل گفته که نفخه و قراقر هر دو یا بسبب داخل باشد چون معده قوی الحرارت چنان نباشد که تمام غذا تلطیف آن نماید و از آن ریاح متفرق سازد و نه بار چندانکه غذا را هیچ تغیر ندهد بلکه حرارت آن ضعیف بود که آنرا هضم نماید و تلطیف او بنحوی ممکن نبود بل حاله غذا بسوی ریح بخاری گرداند و یا بسبب خارج باشد مثل استعمال طعام مولد ریاح و ریح متولد از این قلیل اللبث میباشد بجهت آنکه اندک تحلیل میشود و صاحب حاوی بغیر نوشته که قراقر و نفخ شکم یا بسبب برودت معده یا تناول اطعمه نافخه یا فواکه رطبه و یا بسبب ناریت معده باشد که آن نیک هضم نکند پس بخار ردی حادث گردد و بقول صاحب ذخیره اگر ریح در امعا باشد در شکم آواز ها و قراقر پدید آید و اگر در معده باشد معده را بطر ساند و اجزای او را از هم باز کشد و بحلد و باشد که با روغ ترش بر آید **طریق تشخیص اسباب نفخ و قراقر** اولا کیفیت و کمیت طعام متناول و تدبیر تناول آن بپرسند اگر خوردن غذای کثیر المقدار یا کثیر الرطوبت یا مولد ریاح یا بعد تناول آن خوردن آب بسیار یا اتفاق حرکت کند نفخ طعام بیان کنند سببش همان باشد و الا علامات سوء مزاج بارد ساذج و بلغمی و سوداوی و صفراوی بنحوی که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد دریافت نمایند پس هر سببی از اسباب مذکوره که مدرک گردد سبب این همان باشد و ایضا نفخه اگر از کیفیت و جوهر طعام و خطای تدبیر باشد نفخه بسیار بود و دفعات کثیر و در اوقات جودت غذا نباشد و چون آروغ دو سه بار آید از غذا که ساکن شود و تغیر تدبیر زائل شود و فرق میان لمع سوداوی و آنکه از اخلاط رطب خام باشد اینست که نفخه سوداوی با یبوست طبع بود و نفخ دیگر با رطوبت دهان و اجابت طبع باشد و طبری گوید که علامات نفخه از بخارات رطوبت آنکه گرم شود و سست پذیرد و کیفیت کرم شدید باشد و آن حرقت و لذع نبود و آنچه از بخارات صفراوی باشد با نفخه لذع و حرقت و قلت شهوت طعام و زردی قاروره بود و اگر بخارات سوداوی باشد با نفخه شهوت طعام و افکار ردی و خبث نفس بود و فکر مختلف که تابع او تا خطر اشیا

تدبیر کلی

بقول ابن تلمیذ غرض در علاج نفخه و قراقر و ریح دو امر است یکی منع تولد آنها و این چنان باشد که قطع سبب آنها نمایند دوم تحلیل آنچه در بدن از آنها موجود باشد و بیشتر احتیاج بجمع دیدن هر دو امر افتد یعنی بدفع موجود آنها در بدن و مع ذلک بقطع آنچه سبب تولد آنها باشد بلکه این اکثر بود پس لاجرم احتیاج می افتد در دفع موجود و تحلیل او

سوی اعضای عصبیه مثل سر و سینه رسیده است که اینجا استعمال نمایند چه تقدیم اجزای حاره مزاج باشد که است لهذا درین هنگام تعدیل مزاج و نفخ زیاده میکنند و سبب
آنکه مرض ما و حال تحلیل می یابد تقتضای این استعمال نشاید کرد و بدان مضبوط باشد که ارشاد آنها استعمال حرارت سوء طبیعت می باشد چنانچه هرگاه و دین اسهال
معده باشد چنین گفته شد که سبب این متولد شود و ما یک استعمال ادویه شاید بگیرد است عرق بیرون آید که مثل زیت کرده از زیره و کرفس و اسهال و غیره ...
و مشتی و ماوی کثیر نوشته که سبب ان اصل بسیار است تا مثل عرق گردد و آن نصف و زیره و نعناع و فطراسالیون و کمون و غیره در ترشیح کند معده یا ...
و مقعد نشسته که آن ریح بسیار بدر اخراج میکنند با کثرت ریاح تحلیل و ریاح و آن ترشیح بعد از آن تعدیل مزاج و تقویت آن نماید صاحب ...
از المقرنیلیه نافع و آب سرد و مرطبات احتراز باید و یافت کثیر و تکمید شکم بکاوس بنمک گرم کرده و صبر بر جوع و عطش کند +++

علاج نفخ و قراقر از برودت معده

و ضعف حرارت غریزی آن اینکه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساده گذشت در بروده در باب ضعف هضم بارد مسطور شد بدان علاج نماید و تقویت
مجلس به شربت مطبوخ زیره اگر باشد یا گرم داین جوارش برای نفخ شکم که با ضعف هضم باشد مجرب است پودینه بادیان صعتر انیسون زیره سیاه پوست ترنج
زرنب سعد هر واحد یک درم نانخواه نیم درم خیر بوا کشیر خشک صندل گلاب سوده هر یک دو درم ربای آمده چهار عدد به چند عسل حسب معمول معجون سازند این ...
ریاح را تحلیل کند و نفخ دور کند معده را قوت دهد کرویا انیسون ... ترنجبین حرف هر یک دو درم قاقله ... هر یک نیم درم ...
دو دانگ قند سفید مثقال ... خوراک دو درم در فصل دیگر بادیان ... دو درم ... هر یک دو دانگ سعد ... پودینه ...
هرکدام نیم ماشه ... مصطکی ... زیره و قاقلیس و قرنفل ... دارچینی ... دو ماشه خوراک یکدرم واین شربت نانخواه واقع
نفخ و قراقر و سردی معده است اجزای پنجاه درم در آب ترکاینده تا سه روز بعد سوده و صاف نموده با کثیر شکر سفید قوام آرند ... ترياق اربعه ...
جوارش عود و جوارش عنبر و جوارش نادشک و حب ... روغن ... مصطکی ... فقاع ... انیسون ...
و عرق بادیان و عرق نانخواه و عرق ... و شربت ... و عرق صعتر ... و معجون ... هر واحد ... مستعمل ...
... دارچینی و کندر ... عود ... جوز بوا ... اسارون ... شربت ...
و کمونی ... شربت و ضماد ... تحلیل ریاح نفخ معده مجرب ... جالینوس ...
و رازی ... ابن سینا ... سنبل ... گلاب ... شونیز ...
و صعتر و افسنتین ... خولنجان ... شربت ... ضماد ...
و کرفس ... تخم شبت ... زیره ... ضماد ... برگ ... پوست ... هندی ...
... ضماد ... شربت ... ضماد ... سیالیوس ... سنبل ... اقره العین ...
کرفس ... روغن ... سیالیوس ... انیسون ... کاشم ... ضماد ...
و کندر ... مصطکی ... حب صنوبر ... ضماد ... ساذج هندی ... شیخ ... برودت معده
و ضعف آن باشد ... علاج ... روغن ... کاشم ... زیره ...
... باشد ... روغن ... سیالیوس ... روغن ... باشد ...
... روغن ... شبت ... تحلیل ... آب ...
... روغن ... برودت ... ادویه ... ریاح ...
... ادویه ... برودت ... ادویه ...

انیست که بعده یک خرمهره خوب جوشانیده و بنوشند یا طبیخ قوذنج نهری یا بسل آمیخته بیاشامند و طبیخ خولنجان نیز بی سود مندست و خولنجان سکنجبین سرشته بجهاید جهابقصد کوب ساخته یکمثقال با آب گرم خوردن پیچ بسیار و رطوبت اسک اخراج نماید و انچه از نفوس صاحب عظیم النفع است جند بیدستر است چون با سرکه ممزوج بگلاب مع زیت کنند بو کنند و خصوصاً کرسی کاسچران و عسل باشد و گویند که کعب غنم سوخته درین باب جید است و گاهی در نفخ عیبت این تدبیر فائده میکند که شراب صرف با اندک طعام نوشیده بخواب روند چون بیدار شوند از زیت آن نجات یافته باشند و این هر دو نافع است شونیز و حب الغار و سداب را در شراب جوش شدید دهند و صاف کرده با روغن نصف وزن آن شراب بجوشانند تا روغن بماند پس با آن شراب و همچنین روغن شونیز و بعضی گفته اند که سعفرم برای صبیان که شکم ایشان نفخ کند بسیار نافع است مسیحی گوید که از نفخ معده نکور الکمید بجا درس گرم و نمک گرم و نوشیدن شراب که در آن سنجاست جوشانیده باشند و آبیکه در آن انیسون و صعتر و مرزنجوش و مصطکی و کرویا جوش داده باشند و سفوف کرویا و زیره و نانخواه و صعتر و بابونه و نانخواه و تخم کرفس مساوی در بینید جوشانیده بنوشند و اگر با لین طبیعت باشد از این بزور بعدان شراب سازند و با شربت حب الآس بنوشند و اگر با نرمی طبع نباشد کمونی و فلافلی و فودنجی و کندری و سجزینیا و مثرودیطوس و تریاق کبیر دهند و با زیره و بادیان و تخم کرفس و فطراسالیون و کرویا و انیسون و سیساليوس و کاشم و دوقو و سداب و شونیز و حب الغار و جند بیدستر در آب بجوشانند تا آنکه آب قوت این ادویه اخذ نماید پس صاف کرده با روغن بجوشانند تا آب فانی گردد بعده روغن ناردین آمیخته بدان حقنه نیم گرم کنند و بر معده بمالند و اگر در بیخا برودت زیاده باشد شونیز و سداب و حب الغار و جند بیدستر ساقط کنند و اگر در آنجا ورم باشد انیسون و کرویا و شبت بگیرند با آن تخم از دریا تخم الکیان آمیزند محمود شیرازی خجندی می نویسند که جلاب با بادیان و نانخواه و زیره و گلقند عسلی بدهند و غذا نخوداب مزعفر و قلیه و اندک دارچینی و زعفران دهند و این دوا بسیار نافع است بگیرند زنجبیل دو درم کنند سنبل الطیب تخم سنام هر واحد سه درم راسن شش درم پودینه خشک برگ سداب هر واحد دو درم صعتر نانخواه هر واحد یکدرم مصطکی یکنیم درم همه را کوفته بیخته دو درم با آب زیره و نعناع و قوذنج بخورند و اگر قراقر و ریاح بااین دوا منحل نگردد کمونی و فلافلی و جوارش شهریاران بدهند یا حب الرشاد یکدرم و گلقند عسلی ده درم جوشانیده گرم بنوشانند و اگر طبیعت با نفخ و ریاح نرم باشد حب الرشاد و بریان و زیره در سرکه تر کرده بریان هر واحد یکدرم بدهند و قند کتاب الکیان نیز دهند و یا جوارش عنبر و یا عود و یا مصطکی بقدر یکمثقال قبل از طعام بخورند باقی علاج از آنچه در نوع آینده می آید اخذ کنند

علاج نفخ و قراقر از اغذیه کثیر یا رطب یا نفاخ

تقلیل غذا و ترک اغذیه رطبه و نفاخه و تناول اغذیه سریع الانهضام مثل قلایا و مطجنات و زیرباج و دخول حمام بعد ریاضت قبل تناول غذا و شرب شراب ریحانی علاج آنست و اگر کفایت نکند جوارش کمونی و صعتر از درم تا مثقال بحسب حرارت مزاج و برودت آن و قوت مرض و ضعف آن با آب نیم گرم بدهند و معده را بدست گرم بمالند و بران آبیکه در آن کمون و بابونه جوشانیده باشند بریزند و اگر قبض طبع باشد با ایارج تنقیه آن نمایند و غذا نخوداب دهند و سکنجبین و گلقند سرشته همراه عرقیات معمول ست و گاهی بادیان مصطکی هر یک دو ماشه سوده بگلقند سرشته همراه عرقیات داده میشود و لبستن نان ماش نیز مفید و یا از بادیان نه ماشه الایچی کلان چهار ماشه گلقند چهار تولہ در گلاب یا در آب زیره را ورده بنوشانند و یا جوارش انجدان بعرق پودینه و بادیان دهند و یا نمک سلیمانی دو ماشه بدهند و اگر نانخواه زیره سفید زرنباد فلفل سیاه کوفته بیخته داده گلقند داخل کرده بنوشند نیز برای نفخ شکم و بعضی مفید بود و در قانون ست که اگر سبب نفخه طعام نفاخ باشد آنرا ترک کرده بسوی غیر آن رجوع کنند و ترتیب نیک با ینده اختیار نمایند و معارضه از بهضم ننمایند که نفخ آرد و واجب است که صاحب او بر شکم نخوابد بالای تکیه که بشکل منبه بر بالا باشد عباس گوید که از غذای او کم کنند و از اغذیه غلیظه و مولده ریاح و نفخ اجتناب نمایند و حمام بعد از ریاضت و قبل از غذا استعمال فرمایند و دلک معده و تکمید آن بنمک و زیره و نانخواه و جاورس گرم کرده باید کرد و جوارشات مسخن استعمال کنند و سفوف بزور بدهند و ایضاً صاحب آنرا حب الرشاد و نانخواه و تخم کرفس انیسون هر واحد دو درم زرنباد حب بلسان هر واحد یکدرم جند بیدستر نیم درم همه را باریک کوفته یکدرم با شراب ریحانی بدهند همین عمل کنند چون استعمال کنند هر واحد ازین ادویه مفرد یا دو از آن یا سه با شراب کنند یا شراب عسل و نفخ ریاح کند و اگر صاحب آنرا جوارش سنداحقون یا جوارش کمونی یکمثقال با آب نیم گرم دهند

نفع بخشد در ریاح و نفخ را تحلیل کند و تجوید هضم نماید و بتجربه پیناسیز درین باب نفع عجیب دارد و جوارش فلافلی و جوارش عنبر و مترودیطوس و تریاق کبیر و جوارش انجدان و جوارش صعتری و کمونی و تیج دعود و مانند آن نافع و این معجون نافع نفخ و ریاح ست زیره کرمانی و نطی و نانخواه و تخم کرفس بستانی هر واحد سه درم تخم کرفس جبلی حب بلسان عود سوس مصطکی هر واحد دو درم و نیم خولنجان و زنجبیل و فلفل سیاه و سفید و تخم سداب هر واحد یک نیم درم حب غار کوفته هر واحد یکدرم قند را بدهن ترنج یا بروغن بلسان بگدازند و با دویه آلوده بعسل کف گرفته بسرشند شربت نیم درم تا یکدرم با آب مطبوخ زیره کرمانی یا شراب ریحانی یا آبیکه در آن تخم سداب و تخم کرفس جوشانیده باشند بحسب مقدار قوت علت و ضعف آن و باید که نظر کنند اگر طبیعت مع ذلک یابس باشد شهریاران و ایارج مخمر بعسل با آب مطبوخ انیسون و تخم کرفس بدهند و اگر طبیعت نرم باشد حب الرشاد بریان یا زیره کرمانی منقوع در سرکه و مقلو دهند

صاحب اقتباس گوید که اگر قراقر بسبب تناول چیزهای مولد ریاح چون خیار و بادرنگ و کدو و باقلا و فجل و لوبیا و گوشت گاو میش باشد آرام تو دارند و نمک سلیمانی دهند و شیره بادیان نه ماشه و انیسون و زیره سفید و نانخواه هر یک سه ماشه در عرق بادیان و گلاب هر یک نه توله و نبات دو توله نوشانند و معجون یودینه به نسخه قادری با شربت نانخواه دهند و معجون مسهل همین اثر دارد غذا گنجشک و سنگخواره و مرغ بریان خشکه دهند و اگر با قراقر درد شکم بود زراوند مدحرج تخم سداب نعناع خشک هر یک یکتوله چند بیدستر چهار ماشه نبات برابر همه سفوف ساخته نه ماشه با عرق بادیان و نانخواه هفت توله دهند

علاج نفخ و قراقر از بلغم

هر چه در علاج امراض معده بلغمی مذکور شد بعمل آرند و ایضا بابر تحلیل و نضج این مطبوخ دهند انیسون صعتر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه تخم قرطم هر یک سه ماشه جوشانیده گلقند عسلی چهار توله داخل کرده دهند و وقت ظهور نضج بحسب افاده تنقیه کنند و در مطبوخ مذکور سنای مکی یکتوله ترید سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه چهار سنبر هفت توله ترنجبین چهار توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزایند و صبح تبرید از شیره بادیان نه ماشه شیره زیره سفید سه ماشه و انیسون هفت ماشه و الایچی کلان پنج عدد در گلاب یا آتار برآورده شربت بزوری چهار توله داخل کرده تخم خرفه سه ماشه پاشیده بنوشند غذا شوربای مرغ بریان و بعد حصول تنقیه بهر تحلیل مادۀ نفخ جوارش مصطکی با عرق صعتر یا سنبل دهند و ایضا علاج این نوع اسهال بحب صبر یا حب ایارج یا شهریاران یا حب سکبینج و مانند آن است وفی نمایند اگر زمانه تابستان باشد و تقویت معده بمثل جلنجبین با انیسون یا آب طبیخ کمون و کرویا و عود و سداب و نعناع و مصطکی و قرنفل نمایند و غذا از یرباج بچه مرغ یا تیهو یا لحوم مشوی سازند **ذکر بعض ادویه نافع نفخ** کلونجی و یا خولنجان سوده بعسل آمیخته بقدر جوزه صبح و شام خوردن و یاشونیز در بیت آب گرم استعمال کردن در رفع نفخ و تحلیل ریاح نافع ست و کذا مصطکی بشهد سرشته در تحلیل نفخ و تسکین درد معده ریحی مجرب ست و کذا نانخواه با سرکه خوردن و یا زیت طلا ساختن بغایت مفید

جوارش انجدان نافع برای نفخ شکم و قراقر و مهضم طعام و برودت معده و گرده تخم انجدان خوشبو سیزده درم فلفل تخم کرفس هر یک دوازده درم فطراسالیون پودینه خشک سیسالیوس هر یک سه درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بقدر حاجت بسرشند **جوارش کمونی صغیر** نافع نفخ و ریاح و تقویت معده و دفع رطوبات آن زیره سیاه مدبر یکصد متقال زنجبیل بست متقال فلفل برگ سداب در سایه خشک کرده بوره ارمنی هر یک ده متقال کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند خوراک یکمثقال **حب حلتیت** که جهت ریاح معده عجیب التاثیر ست زنجبیل دو دام سهاگه بریان پوست بلیله زرد نمک لاهوری حلتیت هر واحد یکدام کوفته بیخته با آب برگ سنجنه حب بقدر کنار دشتی بندند خوراک یک حب **سفوف** برای نفخ معده و کبد و طحال و قراقر در معده و جگر و سپرز و امعا که از ریح بود و مقوی معده و رافع فساد هضم و درد گرده و قولنج ریحی و ریح بواسیری لا سیما بارد و مشهی ست زیره سیاه و سفید هر دو مدبر بسرکه هر واحد پنج درم نانخواه بادیان هر یک شش درم آمله بلیله سیاه سعد کوفی قرنفل دارچینی سلیخه پوست بلیله اشخار هر یک دو درم سهاگه بریان اجمود دار فلفل تخم گندنا شونیز گندنک هر یک سه درم پودینه چهار درم کبیر کیجری پنج درم نمک سیاه یک درم نوشادر مصعد سه توله ترید سفید چهار توله زنجبیل انار دانه ترش هر یک نه درم کوفته بیخته مثل اُزرق حلتیت هر یک سه درم در آب گندنا حل کرده

آمیزند و پوست بیخ کبر و مصطکی صمغ عربی هر یک هفت تولہ باریک سائیده و نمک طعام نمک لاهوری هر یک پنج درم گندنای سیر بر او آمیخته ادویه مسحوقه
اندک اندک از دست مانند خمیر سرشته در آفتاب گذارند تا خشک شود بار سوده بدارند خوراک از یکماشه تا سه ماشه **سفوف انیسون** ریاح معده را
دفع نماید و معده را از اخلاط غلیظ پاک کند انیسون نانخواه تخم کرفس هر یک پنج درم کندر چهار درم نقاح اذخر قسط مصطکی هر یک سه درم سپندان سپید
سی درم کوفته بیخته با فانیذ آمیزند خوراک پنج درم **سفوف نعناع** مقوی معده دافع ریاح و نفخ شکم و پیش از غذا و بعد او توان خورد نعناع خشک
ده درم سماق پنج درم فلفل دو درم نمک نیم درم کوفته بیخته از یکدرم تا دو مثقال بخورند **عرق** محلل ریاح و مقوی باه دارچینی چهار دام قرنفل تخم
انیسون بادیان هر واحد دو دام گل بابونه تخم کرفس هر یک دام مشک مثقال زعفران دو مثقال شب در چهار آثار آب تر کرده صبح عرق کشند
بقدر دو آثار مشک و زعفران در نیچه بندند **معجون کاسر ریاح** که در فائده مثل کمونی است زیره سیاه زنجبیل پودینه هر یک دو جزو
صعتر مصطکی دار فلفل نانخواه هر یک یک جزو عسل سه چند همه ادویه بدستور معجون بسازند **انطاکی** گوید که در نفخ و جشاء معده را اول پاک کنند
بعده محللات مثل طبیخ حلبه و فطراسالیون و انیسون دهند و تعاهد ایارج نمایند و بعد حصول تنقیه بسکنجبین بملطفات و بنفشیات
مثل عود و عنبر و دواء المسک و دواء اللک و زیره و خردل و کرویا و بقدونس و سیر و لیمون و پودینه و سکنجبین بزوری کنند و گویند که در
قراقر بلغمی حب منتن عظیم الاثر است و سفوف نعناع و عود با عرق بادیان و نانخواه نافع **طبری** گوید اگر نفخه از رطوبتی که گرم شود و حدت پذیرد عارض گردد
نظر بقاروره نمایند اگر حار باشد تدبیر او بدانچه در قسم نفخ صفراوی بیاید باید کرد و اگر قاروره معتدل یا سفید باشد علاجش استفراغ است اگر
قوت اطاعت کند و معده از ضعف بدان حالت نرسد که با آن هضم فاسد شود با طریفل صغیر یا ایارج فیقرا سرشته باشند و بهتر چیزیکه درین علت
برای استفراغ استعمال نمایند این نسخه است تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون دوقو وج اسارون هر واحد دو درم
برگ پودینه نهری و فاهی خشک صعتر برگ سداب برگ شبت خشک هر واحد دو درم مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ پخته بوزن هفتاد درم
از آن صاف نمایند و بوزن یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم غاریقون تقویت داده و اندک شکر یا عسل آمیخته نیمگرم بنوشند و از آنچه ضماد این نفخه
بسکند اینست مصطکی دو درم صبر دو درم خالص هر واحد یکنیم درم سنبل سه درم اسارون تخم کرفس هر واحد یکدرم اصابع الصفر یکنیم درم و تنها
این را خاصیتیست در ازاله نفخه معده چون خالص خشب یابس باشد داو آنست که جالینوس آنرا ابلوطا الاصفر نامیده همه را سائیده
با موم روغن یا روغن ناردین و موم سرخ ساخته این ادویه آمیزند تا مستوی گردد پس بر پارچه بقدر معده مالیده ضماد نمایند و باید که غذای او
تیهو و سینه دراج باشد و اگر احتیاج بحفظ قوت باشد بگوشت حمل و گوشت جدی غذا سازند و شراب کهنه سرخ بنوشند

علاج نفخ و قراقر از سودا

آنچه در علاج امراض معده سوداوی گذشت بکار برند و معجون خبثیه نیز مفید است و حب جلنجبین و مثل معمول و شیخ سیف باید که نفخه لازم سوداوی را
علاج بمثل سنجرینیا و فنداریقون و نانخواه نمایند و اگر احتیاج باستفراغ قوی افتد حب منتن استعمال کنند و بر معده اسفنج مبلول بسرکه کهنه نهند و بهتر آن
سرکه بخورانست و مسیحی گوید که اگر ریاح غلیظ سوداوی خام باشد سفوف متخذ از زراوند مدحرج و تخم شبت و نانخواه و تخم سداب و نعناع خشک و تخته(?)
دهند و بسرکه که در آن جعده و نانخواه و شبت و تخم کرفس و سداب و حب الغار و مرزنجوش و دوقو و فطراسالیون جوشانیده باشند تکمید نمایند طبری
نوشته که نفخه اگر از بخارات سوداوی باشد علاجش آنست که اگر قوت احتمال کند و زمانه و سن مقتضی باشد باین مطبوخ استفراغ نمایند زرد قانی(?)
خشک صعتر فارسی نعناع خشک برگ بادرنجبویه خشک گاوزبان برگ بلنجمشک هر واحد سه درم هلیله سیاه افتیمون اقریطی افسنتین رومی هر واحد
سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد یکدرم مویز منقی پانزده درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده و با ایارج فیقرا و غاریقون بحسب قوت وقت(?)
مقوی ساخته نیمگرم بنوشند و باید که بر معده ضمادی که در نفخه رطوبی گذشت ضماد نمایند و در آن افسنتین و افتیمون و برگ جعفری(?) افزایند

و غذای او ستوربای باکیان فربه باشد و شراب که معتدل القوة و ریحانی و طعم او سلیم از حموضت باشد بیاشامند و آب گرم بسیار بر معدهٔ او ریزند و این نسخهٔ سفوف تالیف ابوماهر نافع انواع ثلاثه نفخ مادی ست و بسیار است که بار به تجربه رسانیده و یعنی میسازد صعتر زوفا دج اسارون قطر اسالیون تخم کرفس زیرهٔ کرمانی نانخواه هر واحد دو درم مصطکی عود خام هر واحد سه درم گل سرخ کندر هر واحد چهار درم کرمدانه حب السمنه بوزیدان هر واحد دو درم زنجبیل لسان العصافیر فلفل سفید دار فلفل هر واحد یکدرم کرویا پنج درم هلیله سیاه ده درم همه را بسایند و بران بیست سیب ترش و بیست سه شیرین و برگ نعناع و برگ سداب و برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم و از تلامذهٔ او زیاده کرده اند درین سفوف حشخاش مثل یک جزو او و من رای میدهم که دران بهوم الجوس و اصل السوس هر واحد پنج درم زیاده کنند بعده مثل همه شکر طبرزد آمیزند و در ظرف تنگ دهن نگاه دارند تا بو او باطل نگردد و بر نهار از یکدرم تا هفت درم بقدر قوت نفخ و ضعفت آن بخورند و نزد حرارت مزاج علیل شربت سیب و عند برودت مزاج شربت عسل و نزد سلامت مزاج شراب صافی با این سفوف اضافه نمایند و ممکن نیست ذکر جمیع اجزای این علت و آنچه بآن حادث میشود و طبیب ماهر استخراج آن عند حدوث علت نماید و زیاده و کم کند بحسب وجوب مزاج و وقت و قوت مرض و ضعفت آن

علاج نفخ و قراقر از صفرا

تدبیریکه در علاج امراض معدهٔ صفراوی سطور گشت استعمال نمایند طبری گوید که در معالجهٔ این مرض اکثر اطبا غلط میکنند و علامتش بعلاج واحد مبتنا و معالجهٔ آن موذی بفساد معده و اسقاط قوت آن میگردد اما علاج نفخه که مع لذع و حرقت عارض شود اینست که طبیب بسوی قاروره نظر کند اگر قاروره حار باشد باک نیست که فصد نمایند بعد ازان استفراغ بدانچه محلل و مغثی و مخرج صفرا باشد و این شربت موافق ترین چیزهاست که صاحب این نسخه منوشید بنفشه سه درم زوفای صعتری دو درم افسنتین پنج درم صعتر زیرهٔ کرمانی نانخواه هر واحد یکدرم تخم کرفس دو درم انجیر بیست عدد همه را به ستور مطبوخ جوشانیده وزن یکصد درم ازان صاف نمایند و دران یازده درم فلوس خیارشنبر مالیده بار دیگر صاف کنند و بران سه ملعق سقمونیای مشوی بپاشند و پنج درم شکر انداخته بیگرم بنوشند و از انچه تضمید معده بدان این نفخه میکنند آنست که جامع محلل و معدل و مبرد باشد و موافق ترین آن این ضماد است بگیرند مغز سفرجل میخوش و مغز سیب میخوش هر یک بیست درم و بسایند تا مثل مرهم گردد بعده آس رطب ده درم بسایند پس بنفشهٔ خشک و گل سرخ هر واحد دو درم خوب بسایند و افسنتین رومی ده درم کوفته بیخته آمیزند و مرصافی و صبر سقوطری هر واحد دو درم و نیم سیب خشک ده درم کوفته بیخته همه را آمیزند و سی درم آرد جو و بیست درم خطمی کوفته بیخته انداخته و آبیکه دران جو پخته باشند سرشند و بر پارچه که بهیئت معده تراشیده باشند مالیده بر معده ضماد کنند و چون طعام خورند ضماد را جدا نمایند و عند اوان هضم اعادهٔ آن نمایند و باید که طعام او زیرباجات شیرین باکیان و سینهٔ دراج و تذرو باشد اگر حال مقتضی باشد و الا مزورات متخذ بسرکه و شکر دهند و از بخوردن مطلق شیرینی و حبوب منع کنند و شراب ابیض ضعیف القوة بنوشند و از شراب سرخ غلیظ و اصفر ممتنع کنند که این علت باین طریق زائل میگردد و گویند که از انچه علاج این نوع بدان میکنند تنقیهٔ معده است بمطبوخ هلیله یا شربت بنفشه و شربت ورد یا شربت اجاص یا آب تمر هندی بجلاب بعد ازان آب انار حامض دارو آب به بنوشند و اگر التهاب شدید باشد شیرهٔ خرفه بشربت حصرم دهند و عند الجوع مرغ آب غوره یا آب سماق یا آب انار **فائده** شیخ الرئیس می نویسد که علاج قراقر قوی تر از علاج نفخ ست و کسی که ریاح در شکم مع تپ باشد آب زیره بشربت سکنجبین بدل فانید جوشند شارح قانون گوید که آن دلالت بر خلط غلیظ و لزج مستکن در امعا میکند و بهتر طریق در دفع آن انضاج پس سهالست بانضج انضاج مثل این ماده مع تحلیل نفخ حادث ازان حاصل میشود و باینمعد برای انضاج میشود و بعد زوال تپ بوثوق تام دفع نمایند و عند وصول تپ بحد تنقیه و گویند که اگر با قراقر تپ یار بود شیرهٔ بنفشه ملیکو و بادیان بهفت ماشه و گل سرخ ماشه گلقند چهار توله گلاب یکنیم پاو دهند

کثرت جشا و تاوب و تمطی

جشاء کیفیتی است طبیعی که از راه دهن آواز منفذ شود و جشاء عبارت از بخار سیاحی فاتره و دهن درد ماند وابن حالتی ست که جون حرارت گرد بحسان بی مقیار بود و جشاء بواسطه بخار و رطوبت خود بیشتر و آن کشیدن اعضا و سط آن بسوی جواب ست و سبب جشاء آنست که بخارات نفخیه منضمه بسوی سر صعود کنند در فصلات نفاخ و هضمیش تبع شوند و بواسطه بی رونگی التقیف مملو و قلت تحلل علت یکسب تا پیش طبیعت ارادیه رفع آن نماید و از قوت ارادیه استعانت جوید و با ضعف زیاد بر بکشاید و لهذا عند قصور هضم در بیدار شدن از خواب قبل استیفای آن زیاده بهم رسد و جشا ظهور نمایند بخار است مگر آنکه مخصوص بسر نیست بلکه در سایر فضلات بدن عام میباشد و حدوث جشاء بقول صاحب کامل از ریح منفخ معده باشد که بسوی دهن مرتقی گردد و از بخارات که مرتقی میشود یا از اخلاط غار بود و بعین جشای دخانی باشد و یا از اخلاط بارد بلغمی پس جشای ترش بود و جشای حامض ایضاً یا از اغذیه بارد و مزاج بود یا از اغذیه کثیر که معده قدرت بر هضم آن بسبب ضعف حرارت خود ندارد و در معده ترش گردد عارض شود و گاهی جشاء قوی بود و غذا را از معده خارج کند و منع از هضم نماید و ابو منصور گوید که سبب جشاء احتباس کیموس ردی در معده و فساد مزاج است و ایلاقی گوید که آن روغ ریاح است که قوت معده آنرا تحلیل کند و لهذا لاوفر است و این ریح یا از خلط غلیظ متولد شود و یا از ضعف معده و ضعیف آن یا از سوء مزاج ساذج بود و یا از مادی و مادی یا خلط بلغمی بود یا سوداوی بود با لجمله آروغ دو نوع است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی آنست که با اعتدال باشد و ریح قابل که در معده جمع شده باشد از ان بر آید به انسب تمدد معده زائل شود و هضم نیک گردد و از ین قبیل است آنچه از نوشیدن آب متصل خوردن طعام تحصیل ظاهر میگردد بجز آنکه در ین هر دو صورت همراه آب و طعام هوا نیز جذب میشود و در حلق و فم معده جمع میگردد پس طبیعت آنرا باقر سط طریق که دهن ست دفع میکند و به تبع او ریاح معده نیز مندفع میشود و آروغ که از تناول نیشکر می افتد مثل آن شرب آب است با تمام اما آروغ غیر طبیعی بتمام اسباب افتد که در نفخ معده و در قول صاحب کامل و ایلاقی گفته شد و مضرت کثرت آروغ آنست که هضم را فاسد کند بسبب طفو طعام بر فم معده و مستلزم استمال قعر معده بران بهر آنکه قوت هضم طعام در قعر معده بیشتر است و چون از قعر معده ببالا آید نامنهضم ماند و گفته که جشاء دو نوع است معتدل و غیر معتدل و معتدل بهمانست که مذکور شد و جشای غیر معتدل چهار نوع است اول آنکه از برودت معده باشد و از هضم طعام عاجز آید و بدو نجهت ریاح پیدا شود و طبیعت آنرا با آروغ دفع کند دوم آنکه از ضعف معده بود پس بر هضم طعام قادر نباشد و حرارت غریزی انرا انفس به مجتمعه معده بخارات ریحی بر انگیزد و طبیعت آنرا با آروغ دفع نماید سوم آنکه از سوء ترتیب طعام یا رداءت کیفیت آن باشد چهارم آنکه در معده ورم یا تهیج رخو باشد و از ان ریاح منحل گردد و جشاء آید و این شدید ترین انواع است طریق تشخیص اسباب مسطوره باید که اول از شکم بیمار مسح کنند اگر از ان قرقره یافته شود سببش بهمان باشد و الا احوال کمیت و کیفیت طعام و ترتیب تناول آن پرسند اگر خوردن طعام لیسته با کولا مغذی یا سوء ترتیب اکل آن بیان نماید و جشاء از ابتدای هضم طعام ظاهر شود سببش کثرت یا کیفیت طعام یا رداءت ترتیب تناول آن باشد و الا حال کثرت و قلت اشتها پرسند اگر اشتها بسیار گوید و با آن هضم ضعیف باشد و براز منقطع خارج شود سببش برودت باشد و اگر اشتها معتدل گوید و شوزش و وجع معده بعد طعام پیدا آید سببش ضعف معده باشد پس سبب ضعف معده که از سوء مزاج ساذج ست یا مادی بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض معده گذشت دریافت نمایند و تشیخ میفرماید که اسباب جشاء و دلالت او بر احوال معده در باب استدلالات ذکر نمودم فقط پس نزد راقم اولی آنست که آنچه در وجوه استدلال بر احوال معده از جشاء مسطور شد بران هم نظر نمایند که از ان اقسام جشاء و اسباب و علامات آن بوجه حسن منکشف میگردد

علاج در هر قسم مرض مذکور آنچه در علاج امراض معده از ریاح و نفخ معده که ریحی مسطور شد استعمال نمایند و اگر سبب آن غلبه بلغمی بلغم غلیظ خام باشد سایر علامات غلبه آن مثل تنگی و کندی ذهن و بیشتر بی رهن و جز آن بزرگ گردد قیء نمایند و ملطفات چون مویز تناول نمایند و بستن اسهال برقیق و در اعراض گلقند و بادیان و مکلیات و خیرتوا و نوشیدنی ست و در تنقیه و تقویت معده و تجویز هضم کوشند و مصطکی و بلادر و جنس و غیره بجا بیند و اسهال چیزی تقویت معده و منع انجره و بادیان سه ماشه در گلقند آمیخته با گلاب نیم تولد دهند و کند مصطکی گلقند و کذا دانه هیل سه ماشه گلقند جمع نافع ذکر

از برودت و مادهٔ بلغم و سودا و صفرا باشد هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد و بلغمی و سوداوی و صفراوی و در علاج انواع نفخ معده گذشت
حسب سبب بکار برند و خوردن مشک مخرج ریاح از جمیع بدن است و دار فلفل با عسل مادهٔ ریح را قلع کند و ثوم فی نظیر ست و نانخواه با سرکه خوردن
و بازیت طلا ساختن بغایت مفید و تسویدی از مالقی و جالینوس و غیره نقل کرده که خوردن کشنیز سبز و غاریقون و مصطکی و بیخ انجدان و قسطلان
و تخم کرفس و بقلهٔ فرنجمشک و حزالیقی زوفا و خولنجان و اساک ذهب در دهن و لیسیدن قطران و ادهان استعمال کردن یا خوردن کراث قبل از طعام
دراوند بستر آب و خوردن اندک پیاز و ترمس بسرکه و نوشیدن گلاب هر واحد نافع آروغ ترش است و ترنقل و خردل و پودینه با عسل نیز مفید
و مصطکی دائماً یا گلقند خوردن نیز در تمطی و تثاؤب سود مند است و نمک سلیمانی در جشای غیر طبیعی بغایت نافع است و انیسون کرویا
صعتر ستبت هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو برای امراض مذکور نفع مجرب ست و این حب مصطکی در آروغ ترش بعد از قی بکار می آید غاریقون تخم حماض
قرنفل تربد موصوف هر واحد یکمثقال مصطکی قاقله کبار زیره کرمانی هر یک دو مثقال نبات سفید سه مثقال تربتی دو مثقال و بقول اہل ہند
نمک سنگ پیپل مرچ سیاه سونته زیره کلونجی اجمود هینگ بریان جمله مساوی ساییده قبل از طعام و بعد آن خوردن آروغ بسیار باز دارد و دو ستها گوید
و باد گوله دفع کند مسیحی گوید که در کثرت جشا بسبب ریاح متولده در معده قی کنند و طبیخ انیسون و صعتر و برگ سداب و کرفس یا پودینه و نانخواه و زیره و نعنع
و مصطکی و قرنفل استعمال نمایند و مداومت ساده گلقند مصطکی کنند شیخ میفرماید که صاحب جشای حامض منتفع میشود از خوردن فلافلی و شراب و گاه
ایشان را نفع میکند خوردن کشنیز خشک بقدر مثقال و بعد آن نوشیدن شراب صرف قبل غذا و بعد غذا و گاهی بقول بعضی طلای معده بروغن
ناکیان تسکین آن مینماید و در جشای دخانی اگر از ماده باشد با فسنتین و ایارج نفع می یابند و اگر بلا ماده بود بچیزی که مبرد و مطفی باشد مثل رب فواکه
بارده و اغذیهٔ مبرده منتفع میشوند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر بسبب کثرت آروغ خلط بلغمی یا سوداوی باشد تنقیهٔ معده از انها بقی
و حب ایارج و حب صبر و مصطکی نمایند بعد از ان تقویت معده بمعجون فلافلی و کندری و زنجبیل مربی کنند تا خلط غلیظ در معده نپاید و از طعام
ردی الهضم و مولد ریاح پرهیز باید کرد و اگر سبب آن ضعف معده باشد و سبب ضعف سوء مزاج سازج بود تبدیل آن مزاج بضد آن نمایند چنانچه
در علاج سوء مزاجات مذکور شد انطاکی گوید که تنقیه بقی واجب بود و خوردن جوارشات و حمام و تکمید معده بپارچهٔ گرم با آتش و استعمال این مطبوخ
کرویا انیسون ستبت صعتر هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو خوب جوشانیده صاف کرده گرم بنوشند که مجرب ست و کذا قرنفل و کشنیز و انیسون و خردل
و جوز و صعتر و نعنع بعسل مفرد و مجموع و هرگاه آروغ از زلق یا سوء هضم یا تخمه باشد علاجش بعلاج این امراض کنند و اگر آروغ تواتر کند چیزیکه منع طعم
طعام کند مثل مصطکی و خردل بدهند و در تمطی و تثاؤب بروغنهای گرم سائر عضلات یا عضلات فک را طلا کنند و تکثیر استحمام و تعریق نمایند
طبری گفته که اگر آروغ از برودت معده باشد علاجش اسخان معده است بدانچه در فواق مسطور گردد و اگر از ضعف معده بود تقویت معده نمایند
مع رعایت مزاج آن نزد تقویت اگر ضعف بحرارت باشد مثل شربت سیب و زرشک دهند و تضمید معده بگل سرخ و کعک و آب سیب و آس نمایند
و اگر ضعف ببرودت بود و رطوبت دران باشد پس علاجش بعلاج فواق که از اجتماع رطوبت در معده باشد باید کرد و اگر جشا از رداءت کیفیت طعام
یا سوء ترتیب آن باشد اصلاح غذا و شرب شراب موافق مزاج و تقلیل طعام و شراب و ریاضت امر کنند اگر مزاج او احتمال این نماید و اصلاح غذای او نمایند
و اگر از ورم باشد تضمید معده نمایند بدانچه محلل این ورم باشد مثل سرکه و روغن گل و اسفنج دران فرو برده بر ورم نهند و بدست بمالند و بر قدر ...
و اگر ورم متهیج نباشد بلکه صلب بود تضمید معده بعد توقف بر مزاج او و عدم مانع با فسنتین و گل سرخ و سنبل و اقاقیا و ... و مانند آن نمایند
و تمریخ بروغن یکشبانه روز کنند بعده بضماد دیگر دران ادنی قبض باشد مثل تخم ... و کاسنی و ترمس و مانند آن تضمید نمایند و ورم چون تحلیل شود
جشا زائل گردد سعید بن هبة الله گوید که اگر خلط محدث مرض بلغمی باشد استفراغ او بحب صبر نمایند و تبدیل مزاج بگلقند عسلی و شرب آبیکه
دران عود و مصطکی جوشانیده باشند و غذای لطیف مثل نخوداب خورند و چون تنقیهٔ معده و اصلاح بدن کرده شود بجوزهٔ مرغ زیرباجا یا مقلو در غذا

وسعت نمایند و اگر خلط صفراوی باشد استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا شربت ورد مکرر سهرت و تعدیل مزاج بسبیره تخم خرفه و شربت حصرم نمایند و چون طبع قبض باشد تعدیل او بشربت تمرهندی و جلاب کنند و غذا مزوره سماق دهند و اگر طبع نرم باشد با آب حصرم اگر قبض باشد و اگر ضعف حادث از سوء مزاج بارد باشد آب انیسون مطبوخ ستند یا آبیکه دران کمون و صعتر جوشانیده باشند و غذا از سیاح مویز و انار دانه دهند و چون بدن صلاح یابد غذا لحم بریان سازند و اگر سوء مزاج حار باشد آب آلو بخارا یا سکنجبین یا آب انار میخوش بجلاب بیاشامند و غذا جوزه مرغ با آب حصرم سازند و اگر جشا تابع کثرت اغذیه باشد مریض را بتقلیل غذا امر کنند و اگر در جشا نفخ و قراقر و ریاح باشد سلاجیش مرتع گذشت علی گیلانی مینویسد که زنی را جشا مفرط عارض شد چنانکه در مدت یک نفس دو سه آروغ با آواز بلند که از بعید مسموع میگردید می آمد و سه چهار ماه بران گذشته بود و سبب آن نمیدانست یکمثقال سوطیرا که آن مخلص اکبر ست او را دادم و گفتم که این را سه حصه نموده سه روز بگلاب گرم کرده باید خورد هرگاه یک شربت آن تناول نمود آروغ آن زائل شد و شفا یافت و احتیاج بخوردن شربت ثانی نیفتاد و سالهای بسیار بران گذشت که مرض او عود ننمود و این از غرائب مشاهدات ست حکیم شریف خان میگویند که من نیز مریضی را مبتلا باین مرض از مدت مدید دیدم هیچ دوائی او را فائده نمیکرد و اکثر اطبای این زمان علاج او کردند بلکه هر قدر که چیزی از ادویه معالجه میکرد آروغ زیاده میشد بهر آنکه ادویه مستعمله بتحلیل مادهٔ آن قدرت نداشت و سبب تحجیج آن میشد و این مریض را در تمام روز و شب آروغ می آمد الا وقت کلام و خواب و مؤلف نیز زنی حامله را بکثرت جشا مبتلا دید که یکدم آرام نداشت و با آواز بلند می آمد چون حمل مانع تنقیه بود با دویه محلله علاج کردم اران تخفیف بظهور آمد گفتم که تا وضع حمل ترک ادویه نماید چنانچه بعد از وضع حمل مرض او زائل شد

احتباس جشا

هرگاه آروغ محتبس شود و تهیج برنیاید و ریح در معده بماند خوف تولد استسقای طبلی باشد پس تدبیر تهیج آن باید کرد و صاحب کامل نیز گفته که هرگاه جشا محتبس گردد نفخ و ریاح مؤذی ازان تولد کند و تهیج میفرماید که چون در معده ریاح حادث شود و نازل نشود و در فم معده محتبس باشد و ایذا دهد واجبست که بآروغ استفراغ آن نمایند چنانچه استفراغ فضول علی التی میکنند و الا هضم فاسد گردد و غذا طافی شود مگر آنکه کثرت رطوبات و بلاغم مستعد باستحالات بریاح معلوم شود که درین هنگام امن نباشد از نیکه افراط در تهیج جشا متحرک امر صعب گردد **علاج** از انچه تحریک جشا کند خوردن و خاییدن صعتر و برگ سداب و زیره و انیسون و کرویا و نعناع و نانخواه و قرنفل و مصطکی و کندر ست با گلقند بخورند و معجون ابحل و جوارش انگدان و فنداد یقون و معجون حب الغار و تجربینیا باید داد و دیگر سفوفات نمک نیز آروغ می آرند

قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس

قی حرکت معده ست برای دفع چیزی که در وماشد از راه دهن و بادی انچه دفع شود و مادهٔ آن در جوف معده باشد و تهوع حرکت معده ست بی آنکه چیزی دفع شود و مادهٔ آن داخل جرم معده باشد و غثیان تقاضای معده ست برای دفع بی حرکت و مادهٔ آن لاصق بخمل معده باشد و در حالت مطعوم ردی بود حادث شود و غثیان را قی نیز گویند و تقلب نفس غثیان لازم و دائم را گویند که بی قی باشد و گاهی ذهاب شهوت طعام را خوانند و بدانند که غثیان مقدمه و مبتدای قی و تهوع ست و این احوال مخالف شهوت طعام اند از جمیع جهات و بعض قی حاد با قلق و اضطراب بود چنانچه در هیضه و از خوردن دوای مقی عارض شود و بعضی ازان ساکن بود چنانچه برای معودین یعنی صاحبان ضعف معده از ثقل طعام می آید و این امراض اربعه در اسباب مشترک اند و در اعراض مختلف لیکن اسباب غثیان ضعیف از اسباب قی و تهوع باشد و اسباب تقلب نفس قوی تر از اسباب تهوع بود و بالجمله سبب کلی این امراض ایذای معده یا مشارکت آنست مثل دماغ چون آزار ضربه برسد و اسباب جزئیه آنها هفت نوع ست یکی ماده چون صفرا یا بلغم یا سودا که در معده متولد شود یا از عضو دیگر مثل جگر و زهره و طحال وغیره ریزد و یا از تمام بدن منعصر شده بمعده بریزد چنانچه در ترید حمیات افتد و یا رطوبت ردی متعفن خلطی بود یا غیر خلطی چنانچه حوامل را عارض میشود و مانند آنکه ریم از قروح و اورام معده یا غیر آن

در معده جمع شود و یا رطوبت غیر متعفن که در فم معده باشد و یا رطوبت غلیظ چسپنده یا لشیر متصل باشد که معده ازان اذیت یابد و از امی
بسوی دفع آنها فنا کند و اگر چه مثل خون و بلغم حلو باشد که دران امید تغذیه بدن و معده بود لیکن چون کثیر المقدار باشد بر معده کلال آرد
وگاهی سودای محترق باشد چنانچه در اقیان را السبب الغصاب بیان آن بر فم معده و ایذای او عارض شود و بعضی کسان را بواسطه قی سوداوی ماده
بود و خلط سوداوی آید و دران صلاح ایشان باشد و گاه ... بحرقت در مری و حلق یا بگذرد الحاصل اقسام مواد مذکوره از سه حال بیرون نبود
یا در طبقات معده باشد و معده آن را اقتراب کند یا بر خمل آن چسپیده باشد یا از رشحای معده باشد و این یا در فم معده یا در قعر آن بود دوم ضعف معده
از انواع سوء مزاج و از غم و خوف و مانند آن و کیفیت ردی بسا فم را اینها مثل ماده روی فعل کند و اکثر آن حار بود و گاهی حرارت و یبوست که فم معده
عارض شود تقلب نفس و تحریک غثیان کند پس کیفیت حار مثل خلط صفراوی بکیفیت حار فعل کند و از اسباب بعض اقسام سوء مزاج النسبت
که بسوی آن تحلیل روح جمع شود مثل اسهال کثیر و خصوصاً از خون و جمیع استفراغات که بالذات برودت و یبوست حادث کنند و گاهی تحلیل آن
بالعرض حادث شود و این چنان باشد که مستفرغ بارد یابس مثل سودا باشد و گاهی رطوبت بوجه دیگر حادث گردد و آن نیست که فضول و خم
بسبب ضعف هضم کثرت پذیرد و از مضعفات معده جماع شدید و غموم و هموم و وجع شدید است پس اینها نیز از اسباب قی بر سبیل ادخال ضعف بر معده
و ایضاً از وجع معده بسرعت قی طعام و دفع آن میشود و معده ضعیف را چون مدت ضعف بطول کشد چنان گردد که هر چه خورده شود آنرا اعتیاد
و تقلب نفس عارض شود بهر آنکه در مثل این معده کثرت رطوبات و فضول در اکثر امر میباشد و چون طعام استعمال نمایند بآن مختلط شود و بعض ازو
طافی گردد و طبیعت ازان نفرت کند و غثیان عارض شود و چون ضعیف تر باشد بر امساک آنچه بدان رسد قادر نباشد بلکه آنرا بقی یا اسهال دفع کند
و بعضی کسان باشند که چون طعام تناول کنند و حرکت نمایند قی کنند و اگر خشم یا کلام یا تحریک بحرکت نفسانی نمایند قی کنند سبب این همانست که
مذکور شد از اجتماع فضول در معده آن و عادت آن لیکن بعد این امور و علت دائمه بران کسی که معده او ضعیف بود او را ایضاً غثیان عارض شود
بسبب انفعال او از ادنی سبب و قی ممکن نبود بسبب خلای معده او و قلت خلط موذی منتشر باشد یا غیر منتشر و چون طعام نخورد قدرت او کم
بود بر و سبب دیگر آنکه گاهی اذیت خلط اندک غیر متحرک باشد زیرا که در قعر معده بود و چون طعام نخورد آنرا متصاعد کند و حرکت یا مزدوم آنکه طلب ازالت
کند بحجم طعام بر قذف و قلع او سوم فساد غذا و آن یا بکمیت باشد چنانچه غذا زیاده از احتمال قوت معده تناول کنند و بر معده ثقل آرد و در فم
معده طافی گردد و آن ایذا یابد و آنرا بقی دفع نماید و یا بکیفیت باشد چنانچه طعام تیز یا تلخ یا شور یا ترش بود که بحدت خود معده را بگزد یا بسیار چرب
بود که معده ازوی نفرت کند و مسترخی گردد یا طعام فاسد متغیر یا فاسد الصنعت باشد مثل دود ناک و سوخته و یا سوء تدبیر در اکل چون تناول هلکا
لطیف بالای غلیظ کنند و فاسد شوند و باعث اذیت معده گردند و معده در دفع او کوشد و کسی که تجربه بران تواتر کند و طعام بغیر جوع صادق بخورد
و در ابتدای تناول حرکت شدید بعد از طاقت آرد لیکن بعد ازان آمراد میل بسوی آن گردد که هر چه خورده است قی کند چهارم تناول اشیای متعفنه
مثل مگس و مانند آن و تخیل و سموم و ذورات بسبب اکراه طبیعت و ارتسام کیفیت ردی که در خیال بهر آنکه تخیلات و تمثیل اسباب حوادث بدنیه میشوند
پس هرگاه انسان تخیل چیز مستقذر کند و این در قوت متخیله مستحکم گردد آن حصول قذارت در معده واجب کند و معده بسبب اکراه ازان ایذا یابد و حرکت
بدفع نماید پنجم اورام معده و احساس خصوصاً حار مخترت می بود بسبب میلان او بسوی دفع و بسبب اذیت او از قوای حس که از ادنی غذا یابد و ایا ... خصوص
مادی او را عارض شود و گاهی عارض میشود صاحب ورم حار کبد را قی صفراوی پس گرانی پس زحیری و یا فواق و غثیان میباشد و در اورام
طحال قی سیاه آید ششم بحران که دران طبیعت ماده مرض را از معده دفع کند و این در امراض حاده بیشتر افتد بهر آنکه مواد یا بر دیا بالطبع مستقل میباشد
طبیعت آنرا بطریق اعلی که بر دفع مینماید و قی بحرانی از مرض خلاصی تام دهد و این قی نافع حمیات حاده را و اورام متفرع نیست و چون تهوع در روز چهارم
از شروع امراض گر روز اول بحران است دریابیه قی کند که آن نافع است هفتم امراض دیگر مثل هیضه و سوء هضم و انقلاب معده و دیدان و قولنج و تخم

بسبب ایذای معده باعث این حالات شوند طریق تشخیص اسباب امراض مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که این عوارض تابع مرضی مثل هیضه
وسوء هضم ووجع معده وقروح آن وفربی ولثه وانقلاب معده وورم آن وورم جگر وطحال وگرده وقولنج ودیدان وحمیات وغیر آن هست یا نه
اگر باشد عرض آن مرض بود پس اگر در مرضی حاد در روز بحران افتد وبا آن صداع ووجع معده واختلاج لب وسیلان لعاب دهن وغشیان وسهر وشدت
حس عرق بود قی بحرانی باشد واگر تابع مرض دیگر نباشد پس نظر کنند که قی لازم ودائم هست یا نه اگر باشد اصلی بود ودرین حالت حال تناول اغذیه
وترتیب اکل آن قبل از حدوث این امراض بپرسند اگر غذای فاسد خورده باشد یا سوء ترتیب در اکل آن شده باشد سببش فساد غذا بود
والا علامات سوء مزاج ساذج ومادی بطریقیکه در تشخیص امراض معده گذشت دریافت نمایند اگر آثار سوء مزاج ساذج متحرک گردد وبا آن تجربه
معده وارد شود احتمال آن ننمایند بلکه بدفع آن متحرک گردد سببش همان باشد واگر علامات خلط از اخلاط ثلاثه معلوم شود قی صفراوی یا بلغمی
یا سوداوی باشد وایضاً از خروج هر خلط در قی وطعم آن بر نوعیت خلط فاعل استدلال توان کرد مثلاً اگر قی حرارتی آید وبا آن تشنگی وتلخی دهن باشد
قی صفراوی بود واگر در قی بطعم ترش آید وبا قلت تشنگی ترشی یا شوری یا شیرینی دهن ونفخ وقراقر بود ولعاب از دهان سائل شود بلغمی باشد واگر در قی سودا
بر آید وبا عدم تشنگی وترشی دهن وقراقر ونفخ در معده وطحال بود سوداوی باشد پس دریافت نمایند اگر با عطش وطعم ردی در دهان عفونت ظاهر بود
سببش خلط حار ردی عفن باشد واگر در قی صدید بر آید وبا آن اذیت معده شدید مع خفت آن بود سببش خلط حار صدیدی باشد واین هر دو بکیفیت
خود موذی باشند نه بکمیت واگر بخر وعفونت وطعم ردی در قی آمده نباشد سببش خلط غیر عفن بود که بکمیت خود این فعل کند واگر ادویه عفص آنرا
ساکن کنند خلط رقیق باشد واگر ادویه ملطف تسکین نمایند غلیظ بود ودر آن دلالت میکند کثرت رطوبت وکثرت قی خیر ردی وکثرت ادرار وکثرت
لعاب دهن لاسیما اگر تقدم تخمه باشد وایضاً نظر کنند اگر قی بسهولت آید ماده در فضای معده مصبوب بود واگر دوام تهوع وعسر قی باشد ماده متشبث
در معده بود واگر قی وغیره لازم ودائم نبود بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شود وآفت در عضوی از اعضا مثل دماغ وجگر ومراره وطحال
ورحم وغیر آن ویا در همه بدن باشد شرکی بود پس اگر خلل در عضوی از اعضای مذکوره وغیره مدرک گردد سببش شرکت همان عضو باشد واگر با تپ بود
از مشارکت همه بدن باشد بعده استدلال بر نوعیت ماده بطریقیکه مسطور شد توان کرد وصاحب شفاء الاسقام مینویسد کسی را که غثیان
عقب اکل عارض شود سبب او رطوبت در معده او یا دیدان باشد وصاحب معده صفراوی کثیر الغثیان وقی میباشد لیکن غثیان ولذع وعطش
اگر در حالت گرسنگی غلبه کنند بدانند که ماده سخت رقیق است واگر این دائم بود باید دانست که ماده بسیار است واگر بعد طعام باشد ماده اندک بود وهمچنین
هرگاه ماده در قعر معده باشد وطبقات معده آنرا تشرب نکرده باشند غثیان بعد دو ساعت از طعام ظاهر شود بهر آنکه صفرا با طعام مختلط شده
از قعر معده بسوی فم معده مرتقی میشود پس غثیان ظاهر میگردد وعلامت منذر بقی تهوع وغثیان است وخصوصاً چون با اینها اختلاج
لب زیرین وکشیدن شراسیف بسوی فوق مقارن گردد وشیخ الرئیس میفرماید که غثیان گاهی علامت بحران باشد وگاهی علامت مرگ
در مثل حمیات وبائی بود وچون غثیان با قی‌ها کثرت نماید منذر سکسه باشد وگاهی غثیان باقی بماند ومنتقل بقی نگردد وسبب درین شدت
قوت ماسکه یا ضعف کیفیت مقی یا قلت ماده اوست تا آنکه صاحبش هرگاه چیزی بران بخورد قی سهل گردد بلکه قی از خود حرکت کند وبیشتر صاحب گاه
تشنج یا صرع یا شبیه بصرع دفعتاً عارض شود وچیزی زنجاری یا نیلبجی قی کند واز آن خلاصی یابد وگاهی از سبات عظیم امتلائی در حمیات وغیر آن خلاصی
دهد وبیشتر قی از فواق مبرح خلاص کند وردی ترین قی آنست که خون قی کند مگر بروجهی که در قی الدم مذکور گردد وقریب آن است قی سوداوی وسبب درین
رداءت آنست که این هر دو در معده متولد نمیشوند بلکه اینها از مکان بعید واز اعضای دیگر بسوی آن مندفع میشوند وبر آفت در آن اعضا
ومشارکت معده وضعف آن دلالت میکنند وقی صرف که از ماده واحد بغیر مخالطت خلط دیگر باشد ردی است اما صفراوی دلالت میکند بر افراط
حرارت وبلغمی با فراط برودت ساذج صرف دلالت می نماید وقی مختلف الالوان اسود وزنجاری وکراثی ردی تر است بهر آنکه بر اجتماع اخلاط ردی

دلالت کند و همچنین در مخلوط متوسط در غلظ و رقت از اخلاطی ست که آن در معده تولد کند و در آن مجتمع گردد یا اندفاع او از آن بقی معتاد باشد مثل بلغم و صفرا و اما آنکه اول در امراض دلیل شر ست و احضر مائل بسواد مثل لاجوردی و زنگاری در اکثر امر بر جمود حرارت و موت قوت دلالت کند و آن هر دو غیر کراثی و زنگاری اند با وجودیکه گاهی باتفاق می یافته که آن هر دو نیز بسبب احتراق میباشند الا احتراق از ین هر دو قسم که از تسوید برود و تکدیر آن موت قوت نباشد آن مائل الی الزرقه و صفا و کراثیت بود با وجودیکه قی اصفر و کراثی و زنگاری کسی را کثرت نماید که در کبد او سوء مزاج حار بسیار باشد و اما قی اسود جز آنکه دلالت بر لم طحال و ورام سپرز باشد ردی ست و قی منتن نیز ردی ست خصوصاً هر کدام از ین هر دو که در حمیات وبائی باشد و اما ترکیب ردی آنست که فم معده منقلب متحرک و طبیعت به قبض مشغول پس آنچه تسکین قی کند در قبض طبیعت زیاده نماید و آنچه تلیین طبیعت کند در قی افزاید مگر آنکه منقی خلط رقیق یا صفراوی باشد و علاج آن بآب آلو و تمر هندی و مانند آن کنند و هر دو امر را نفع بخشد و بعضے کسان باشند که مدام خواهش طعام کنند و چون از آن ممتلی شوند قی کنند یا بسوی اسفل مزلق شود و باز ما عاد کنند و اینحالت دوام کند ایشان مثل تندرستان زندگی نمایند گویا که این برای ایشان طبیعی ست و در ینجا طائری ست که صید بلع میکند و مدام بلع میخورد و شکم سیر میگردد و حیوانات دیگر باین صفت میباشند

علاج کلی قے

در قانون مشروح آن مسطور ست که آنچه سببش ماده ردی باکثیر باشد استفراغ آن ماده بمشروبات مقیئه یا مسهله و حقنجات نمایند و تقلیل غذا و تلطیف آن و استعمال صوم و ریاضت لطیف کنند اگر ماده صفراوی باشد و حقنهای مناسب بحسب علت نافع ست بنا بر آنکه ماده را بسوی اسفل مائل میکنند و بیشتر حقنه حاد قطع قی میکند و قی نیز قطع قی مینماید اگر از ماده باشد و اصل او لذع نباشد و نفع قی ظاهر ست که در اخراج مواد معده هر چونکه باشد هیچ چیز بادی نیست خصوص که ماده بقعر معده باشد لیکن آنجا که ماده مائل بقعر بود و طبقات آن را تشرب کرده باشد در ینوقت مسهل و حقنه سودمند بود و اگر ماده فرو رفته باشد بر این قوی زائل نگردد بالجمله چون برای اخراج آن ماده قی کنانند آب گرم تنها یا سکنجبین یا شبت یا آب ترب و عسل و مانند آن بنوشانند و اگر ماده که اراده استفراغ آن بقی یا غیر قی بود غلیظ باشد ابتدا بتلطیف و تقطیع آن کنند بعده استفراغ آن نمایند و غایت قصد در تدبیر قیان دفع خلط مغثی ست یا تقلیل آن اگر دفع بتمامه بسبب مانع جائز نبود یا مسهل نباشد یا تقطیع آن اگر غلیظ و لزج باشد یا اصلاح او اگر عفن صدیدی بود یا بعطریت چیزی که نوشند بر آنکه عطریت شدید الملائم بمعده ست و خصوصاً چون غذائی باشد و یا ابانت ذراعیس کنانیدن اگر حس بدان مولع نباشد بغرض از ین آنست که گاهی در خیال کیفیت ردی کریه مدبوغ یا غیر بد بو مرتسم میشود و انسان تخیل میکند که در معده خلط موصوف بابین صفات است و طبیعت خواهش دفع آن مینماید پس واجبست لا محاله ذهول کنانیدن حس و غافل کردن ذهن از ادراک مثل این امور تا آنکه میل قی نکند بسیر دفع او بجهت تنقیه و ادویه حالبه استعمال نمایند و ادویه مانع قی آن قابض و خوشبو ست مثل به و سیب و حماض و جمیع ادویه مشمیه نافع این امراض ست و آن مثل میبه مطیب و ساده و شربت انار منعنع ست و شربت حصرم منعنع نیز مفید و تضمید بقرابقس نافع ست و قطع قی کائن از امتلا و کثرت اخلاط جائز نیست مگر آنکه افراط کند و جذب ماده متجه بسوی اطراف بسیار نافع ست در حبس قی خصوصاً چون از اندفاع اخلاط از اعضای محیط معده بسوی معده باشد و این چنان باشد که اطراف ببندند و خصوصاً سفلی مثلاً ساقین و قدمین نازل از فوق آنها اگر اندفاع ماده از مثل راس باشد در ان ربط این اطراف شدید المضرت ست و گاهی بر این اعانت کند گرم کردن اطراف و نهادن آنها در آب گرم و گاهی احتیاج افتد بآنکه بر بازو و ساق دوائی محمر مقرح نهند و عجب آنست که تسخین اطراف نافع ست در تسکین قی بنابر جذب و تبرید آنها در تسکین قی سریع الحال نافع ست بجهت تبرید و کذلک تبرید معده مسکن حدت حرارت ست و محاجم نزدیک ناف و میان کتفین و بر ساقین نهادن اطراف ملبس و بقوت مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد و مکرر تجربه رسیده که ککنوده یک گهڑی خیسانیده نوشیدن عجیب الاثر ست و همچنین سپست جو کنداپست بر مل زاگر عرق کیوڑه و بید مشک و گلاب داخل کنند بهتر باشد و بعضے زعم کرده که بادام تلخ را چون بسایند و در آب حل کرده صاف نموده بنوشند برای قی غالب مائج بزرگترین علاج ست آنچه ابن سینا گفته که گرسنگی و حمایت قی و سهل را

تسکین می نماید و کذلک با قلامت پوست در سرکه ممزوج جوشانیده ایشان را فائده کثیر است و همچنین جوشانیده آن با سرکه پخته بدستور روغن و ابدال آن
مجرب است بگیرند سماق و عود و ترنج و نعناع مساوی در آب سیب بجوشانند و ملک ترنج بهتر از ترنج فلفل و برگ گل ارسد و چون هنگام بهم رسیدن علامات قی لیمو ترش
دهان و حلق کنند و یا قرنفل مشک با شیرخشت آن اضافه نمایند بغایت مفید و قائم مقام او باشد حتی الامکان و شراب آورده بکوشند که آن اصل علاج
و از آنچه منع قی می نماید خوردن ایشان را خوش آید یا کراهت کنند و الحم کثیر الاجزاء رست و در آن کشنیز خشک یا شهد شراب ریحانی با آن آمیخته باشند
و آنرا تریاک عقرب بود و بستر باشد گاهی و دان کعک یا نان میده می آمیزند و این خواب می آرد و چون خواب نمایند عرق میکنند و یخنی و ادویه مانع امراض
مذکوره مانند بوی خوش و کیمیای جیهه تابع است اگر با شکایت این احوال تمرد و امتلای کثیر باشد که در این صورت خلط آن ادویه و اغذیه جایز نیست و چون طبع قبض بود
حبس قی با ادویه مجففه از قوابض نباید کرد مگر بقصد تغییر شیاف و حقنه لین استعمال کنند و اسهال آورند بعد از آن برای تقویت معده اقدام بر رب نمایند
و بیشتر قی به تخفیف غثیان و قی می نماید و حمندی گوید اطبا گفته اند که اگر منع نمایند غثیان و قی امتلا باشد فسادی در آن ماند است و مراد دری زیادت فقط
و چون درد امعای لیس مستعمل کنند و آنرا قی نماید یا یکمرتبه استعمال او کنند و اگر کراهت از آن بسیار نماید تغییر رنگ یا بوی آن نمایند تا بعد که غثیان
چون ابتدا و بعد از آن قی نباشد اعانت او به قیات لطیفه نمایند تا آنکه طعام یا خلط فاسد دفع گردد پس اگر احتیاج اسهال برفق افتد عمل آرند بعد از آن
بهر تقویت معده و دهنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و روغن مصطکی خصوصاً روغن ناردین مرتب یا مخلوط بروغن گل با آهستگی بر معده بمالند
و تسخین معده کنند و گاهی غثیان عقب طعام نباشد یا بر فم معده واقع شود و یا غثیان بسبب کثرت ماده قی بهم رسد در این صورت واجب است
که صاحب او را طعام بخورانند تا ماده را اختلاط آن کیفیت زیاده حاصل شود تا ممتلی شود و مرتفع شده بفم معده رسد و از اذیت فم معده قی بر آن سهل گردد
و با آن خلط برآید و در غثیان عادی لاجرم است از تنقیه بدانچه از قی باشد بعد از آن علاج کیفیت باقی بدانچه مضاد او بود از ادویه خوشبو مع رب حار یا بارد لیکن آن
نماید در مرکب را علاج کنند و آنچه بخورانند ایشان را اینکه بعد از آنکه بخورانند تا آنکه مرتبه دیگر حرکت و دوران نکنند و مستعد قی بعد طعام را که طعام را بمعده او قرار
واجب است که تضمید معده او نمایند قابضه مذکوره و در علاج کلی امراض معده نمایند و اگر حرارت نباشد مثل عاقرقرحا و سنبل کنند و مرکب آن مخلوط سازند
و اقراص انار و اقراص ریباس نیز مستوده بسیار نافع میشود اگر در آنجا حرارت و عطش باشد و رب مثل رسد تا خصوصاً آنکه در آن نعناع افتد بخورند
و عقب آن شراب ممزوج بنوشند اگر مزاج ذمت و بعد اگر حرارت نباشد بایستی خوردن اقراص ایلادوس آنرا بسیار نافع است و اگر در ایشان حرارت باشد
این قرص نفع بخشد زرنباد و قرنفل و اشنه و دارچینی مصطکی کند هر یک واحد یکدانگ افیون قیراط جند بیدستر قیراط عنبر ربع درم و از آنچه برای کسیکه طعام قی کند
صالح بود اینست که کثرت کشنیز در طعام کنند و عسل آمله بلیسند و ایضا پوست پسته رطب یا لب بخورند کند یا مصطکی و عود و پوست ترنج و نعناع بخایند
و پاک کردن و بعد از آن طعام خوردن آنرا صلاحیت دارد و بدانند که چون قبض طبیعت از اسباب قی جمع شود علاج آن مشکل است و چون آنرا تواتر قی و کثرت آن
برگشته که باشد و غیر حمیات شبیه آنرا قوت ستوده توت باشد مریض را بار الحم معمول از بچه مرغ و اطراف جدی و حملان یکباک مثل سرسوده و آب سیب
و آنکه شراب بنوشانند و جوزه مرغ بریان بشیر مدد و مریض گشانند و همچنین نان گرم بهو بانند از زیت قبیل است که بچه مرغ را در آب جوش خفیف دهند و آن آب بریزند
پس با آب دیگر پخته سیر کنند بعد از آن در هاون بکوبند آب بفشرند و مستبر کنند و در آن مغز نان میده و حل کنند اندکی شراب آمیزند با آب سیب ترا نیند بطور
حریره بنوشند و گوشت کرده ترنج در کنند پس یکی بهتر از آنست که بکوبند پس بهتر آنکه از این تقویت غریزی تحلیل میشود و تحیر میگردد و در این منتفی می مانند همچنین صد مسهولین
بعض آن ترمه که ازانکه سبب قی ات باشد محتاج به دوای حالی باشد مثل خلط ترنج نعنعی لب و ریحان این بکار نبرند بلکه آب مطبوخ مرتبه اول استعمال نمایند و لباسست
آن نفع میکند غثیان و تقلب نفس و قی را اغذیه معمول از بگه و بچه مرغ با سفوف و ترشی ترنج و سماق و آب سیب حامض ترش کرده بزیت انفاق بریان نموده
و در غذا ایشان بیست جلاب سرد باکی نیست خصوصاً چون اقتضا دارد باشد و باید که نگذارند ناچیه و اگر چه آنرا قی کند و از آن کراهت نماید و تبدیل هیئت او چیز نماید
اگر زنا لها انکار کند طبری گوید جالینوس گفته که بهترین اشیا برای تسکین تهوع و قی و غثیان این دوات و نسبت اولیوی الرجیحا لس نشود و گفته

[illegible] آمده با پوست [illegible] کبیره [illegible] سنبل الطیب [illegible]
[illegible] آب انار [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] غثیان [illegible] دیگر [illegible] آب [illegible] با پوست [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] پوست [illegible] آب نعناع [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] غثیان [illegible] شربت [illegible]
[illegible] نعناع خشک [illegible] مصطکی [illegible] بجوشانند [illegible] غثیان [illegible]
نافع معده و قی و غثیان [illegible] و غثیان [illegible]
[illegible] شدید باشد [illegible] شربت [illegible] شدید التهاب [illegible]
و چون عطش شدید و التهاب [illegible]
[illegible] آب انار [illegible] نعناع [illegible] عطش شدید [illegible]
[illegible] و گوید که اگر غثیان و قی [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] کشنیز [illegible] غثیان [illegible]
[illegible] ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه مفید قی و غثیان [illegible]
[illegible] پوست [illegible] آب انار ترش [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] آب انار ترش [illegible]
[illegible] آب انار ترش [illegible] لیمون [illegible]
[illegible] غثیان [illegible] آب انار ترش [illegible] آب نعناع بستانی [illegible]
[illegible] نعناع بستانی [illegible] آب انار [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] آب انار ترش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و گویند [illegible] کشنیز خشک [illegible] غثیان [illegible]
[illegible] لیمون [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] پوست [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] غثیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غثیان [illegible]

آب قداح گرم مفرد یا با فاریه و یا گریاست و میبه و میسوسن از جمله محتاج الیه است و این ترکیب مجرب است و آن اعانت بر هضم نیز کند بر دکتان ابرسا مکی
کمون هر واحد یکجزو یا با عسل بجوشانند و استعمال کنند و چون از علاج ماجرا آیند لابد است از تخدیر اتیکه در طبیعت آن تحریک قی نیست چنانکه در طبع بزر البنج و جند بیدستر
ست مگر آنکه با ان ادویه عطریه باشد که حفظ تخدیر آن و اصلاح قی آوردن آن و مقاومت سمیت آن نمایند بلکه ضعف از ان تخم خشخاش و تخم کاهو است
و اقوی ازان پوست خشخاش و خصوصاً سیاه آن و قریب آن پوست بیخ لفاح بری و قوی تر ازان افیون است و اندک ازان نافع با مطبوخ است و حصول
اگر با آن ادویه تریاقیه عطریه بود که مقاومت سمیت کنند و از تراکیب جیده من درین انیست که بگیرند پوست پسته و مسک و جند بیدستر و دار صینی یکجزو و زعفران نیم جزو و اگر حاضر نباشد زرنباد یکجزو دران داخل کنند افیون دو ثلث جزو و عود خام نیم جزو قرص سازند شربت تا یکمثقال و از ترکیب جیده برای آن
انیست که بگیرند سعد و حب الغار هر واحد یکجزو و تخم خشخاش ثمن جزو و پوست خشخاش ثلث جزو و پوست بیخ لفاح سیر ده جزو و عود خام چهار ده جزو و آب نعناع
بقدریکه همه را بپوشد و گلاب اندکی که یک انگشت ازان بالا آید و آب خالص سه چند همه دوا خوب بجوشانند تا مهرا شود و صاف نمود و بر لوق ضوق زنند بیاض
و ازان بیاشامند و چون مخدرات بخورند بوئیدن عطر لزوم نمایند و بخواهند اقراص ماربنوس که بران جالینوس شهادت داده و آنرا نافع است
و آن جامع جمیع امور واجب در علاج قی است و خصوصاً چون اخلاط صدیدی باشد که این قرص تریاق اوست و بر انچه در قرابادین مکتوب است جالینوس
گفته که رومان انیسون و تخم کرفس برای عطریت و غذائیت و افسنتین برای جلاء و ادرار اخلاط و برای تقویت فم معده و شدت و دار چینی بنابر مشابهت
بعطریت خود برای صدید و اعانت او و دیگر برای اصلاح آب و تحلیل او و دران عطریت است که آن ملایم هر عضو عصبی است و افیون برای تنویم و تخدیر و جند بیدستر
برای تلافی فساد افیون و مضرت آن و سمیت آنست و اما اقراص کوکب شدید النفع است در مثل این حال و کسیکه تهوع لازم او باشد یا بد و معتاد بقی خصوصاً
در مثل این فصل باشد باید که نان مقدار چهار درم پیاز نرگس بخورند بعده آب گرم و سکنجبین بنوشند و قی کنند تا معده او از فضول صاف و بدفع آن پاک گردد
و در پیاز نرگس تکثیر نمایند که آن تشنج حادث میکند **دیگر ادویه مفرده** مفید امراض مذکوره گیرد بقدر یکدام گرفته در آتش انگشت گرم نمایند که سرخ شود
در شش تو لگلاب سه بار سرد کرده و سه بار بنوشانند و اگر گلاب نباشد آب هم کافی است در منع افراط قی و تهوع معمول است و اگر سفال آب نادیده یا نقره
یا آهن را که گرم کرده در آب سرد نمایند تا که ربع باشد یا نصف حق صدد در دن کردن تحلیل او و پس آنرا جرعه جرعه بنوشانند نیز مفید بود **ایضاً** چراغ کهنه
گلی را که بنهایت چرب بود و در آتش اندازند تا خوب بسوزد و شعله از وی طی شود در آب سرد کنند و ازان آب قدری بنوشند که برای رفع قی و تهوع عجیب و همواره
معمول است و لیمون خشک در دهن داشتن و به در باز داشتن نیز حبس قی کند **دیگر** برنج ساتهی در آب شسته یا تر شود و آن آب نوشانیدن جهت قی
متواتر که آب هضم نشود و رفع تشنگی و قی که بعد شربت شراب حادث شود نافع است **دیگر** کپور کچری کوفته بیخته در گلاب بقدر مونگ حب سازند و دو حب به بند
و اگر کفایت نکند بعد ساعتی دو سه حب دیگر دهند دافع غثیان و قی است **دیگر** چون به های لهاوس بسوزند خاکستر آن با شهد آمیخته دو سه انگشت
بلیسند تهوع باز دارد **دیگر** ریشهای پوست نارجیل از کارد جدا کنند و قدری ازان همراه سه چهار سنگریزه گرم که ازان چونه میسازند در آب بسیار بجوشانند
چون نصف بماند فرود آورده سرد نمایند و همین آب بنوشانند که در رفع تهوع و قی مجرب نوشته **دیگر** مغز بهیه سه چهار گشتری در آب تر سازند تا که نرم شود
اندک اندک ازان بخایند که مانع غثیان است **دیگر** سرگین مگس اندکی با قند سیاه ممزوج نموده بخورند حبس قی از عجایب است **دیگر** شاخهای نیب
که برگ سبز دران باشد در خاکستر گرم اندازند تا گرم شود پس کوبیده صاف نموده بنوشند قی و غثیان را مفید بود **ایضاً** کاه که ازان شلیته میسازند
بسوزند و خاکستر آن در آب اندازند تا ته نشین گردد و آب صاف او بنوشند **دیگر** چوب خشک با پوست تنک درخت پیپل آورده بسوزانند و خاکستر او
بوزن تو لگرفته در آوندگلی با آب تازه حل سازند و یک ساعت نگاه دارند تا آب صاف شود و خاکستر آن در ته نشیند آن آب صاف بنوشند قی بند شود
دیگر تا شه شکر دو عدد در روغن زرد گرم اندازند بآورده سرد کرده دو یک یک عدد بفاصله نیم گهری خورند بالخاصیة قی خاصة بلغمی نفع میکند **دیگر** ریشهای
درخت بر بسوزانند و خاکستر آن قدری خورانند قی بند شود **ایضاً** هفت عدد برگ تنبول بر آتش گرم کرده بار یک سائیده بخورند همان وقت قی بند شود

دیگر قدری آہک مغلی و قدری زرد چوب باریک سوده بر دو در آب حل کنند و بگذارند تا نیک در ته نشیند آب صاف از بالا گرفته بنوشند که در حبس قی مجرب نوشته دیگر کوپل جامن کوپل درخت کسم بر دو را آب ساییده نوشیدن حابس قی ست دیگر مغز خستہ جامن دانہ الایچی سفید پوست ترنج شربت شیرین سرشته خوردن و بالاش عرق کاسنی و کیوره نوشیدن نیز در حبس قی و تہوع معمول ست دیگر جستی قی و تہوع کہ ہیچ دوا باز نیست دانہ ہیل و آس مغز جستہ کنار مغز جستہ آملہ دار فلفل و صندل سفید کتیرا خشک طباشیر پوست درخت پیپل پھول پھر نگ برنج شالی ناگیسر ہر واحد یکماشه خشک دو ماشه انار دانہ چہار ماشہ و بعضی اوقات بحسب حاجت زیاده ہم کرده میشود و در بعض اوقات بر رعایت گرمی خشک دور کرده میشود کوفته بیخته کاسنی بآب سرد و گاہی با شربت انار لیمن منعنع و گاہی رب دیگر مناسب حال داده میشود خوراک از دو ماشه تا سه ماشه دیگر دانہ الایچی خرد قرنفل ناگیسر مغز کنول گٹہ موتھہ صندل سفید دار فلفل کھیل دھان جملہ برابر کوفته بیخته اندک اندک با شہد آمیخته بلیسند یا شکر آمیخته بخورند برای دفع قی از ہر قسم که باشد نفع نوشته

دیگر چنین انار دانہ ترش مویز بادام ہر یک یک جزو تمر زیره کرمانی مقدار یک جزو ہمہ را نرم کوفته تا سه مثقال داده در دفع تہوع و قی ہر قسم مجرب ست دیگر قرنفل الایچی خرد ناگیسر مویز نابر نگ سفید کوفته صندل سفید دار فلفل ساوی سوده دو درم بعسل یا بآب شبت داده نیز محلل الوذع قی و غثیان تابع ترشته ایضاً پودینه الایچی خرد صندل سفید کشنیز خشک ہمہ یک وزن باقند سفید سفوف ساخته دو درم بدہند دیگر قرنفل یک سرخ اندکنار دار فلفل معر استہ تمر ہندی سعد کوفی کشنیز خشک نیلوفر مغز کنول گٹہ آملہ دانہ ہر یک نیم ماشه ساییده بگلاب دادن برای حبس قی معمول ست دیگر سماق زیره سیاه برابر کوفته بیخته بآب سرد یا بعضی رب مناسبه بخورند جہت قی بلغمی و صفراوی بعضی اطبا مجرب ست و اگر بآب اطراف انگور بخورند بدیل ست دیگر مغز تخم کنار رشتی برگ تلسی نبات ہر واحد یکدرم فلفل گرد نیم درم کوفته بیخته بآب منقع کنار رشتی حب سازند و یکی بخورند برای غثیان لازم دائمی مفیدست دیگر فلفل سیاه ده ماشه دار فلفل شش ماشه کوفته بیخته در قند سیاه حب بندند دو دو بخورند برای قی و غثیان و ہضم طعام و اشتہا مجرب ست و اہل ہند این حب را مرچاد گنگه نامند ✤

علاج قی وتہوع وغثیان صفراوی

ہر چند در علاج امراض معده از سوء مزاج صفراوی مسطور شد بعمل آرند ایضاً از ادویه که بدان قی درین نوع نافع ست آب برگ خیار مقصور سکنجبین تا یک تخم ست و تخم سرمق سه درم سوده سکنجبین محلول لعاب تمر مق یا بآب مطبوخ سرمق و پوست خربزه خشک آمیخته و چون تنقیه حاصل شود مضمضه سبکه ممزوج بآب نمایند و چهره بگلاب شویند و گلقند و سکنجبین بخورند و تا چهار ساعت نگذرد طعام نخورند بعده اغذیه خفیفه مثل اطراف جدی و تخم چوزه مرغ بخورند و سکنجبین ترش اورا رفع غثیان نمایند یا قدری زرشک و سماق طباشیر ہر واحد یکماشه سوده بشربت لیمون یکنیم تولہ آمیخته بلیسند و بالایش تیره زرشک تخم خرفه خیارین ہر یک سه ماشه در گلاب یکپاو برآورده شربت انار یا شربت آلو چہار تولہ حل کرده بنوشند و افشرده لیمون و فالسه و تمر ہندی و شربت ریگتره و کوله و حب حامض نیز مفید بود و جائیکه طبع قبض بود آب اقوع تمر ہندی بغایت مفید خصوصاً چون با خوبانی مربی و گل سرخ یا در گلاب بخیسانند و فیکر با گلقند افزایند شربت ہا کشنیز و صندل نیز مسکن غثیان صفراوی ست و اگر حاجت افتد بعد نضج بمسہل صفرا تنقیه کنند و آنجا که بعد از تنقیه قدری از ماده باقی باشد اخراج وی ممکن نبود در تعدیل و تسکین وی کوشند بادویه و اغذیه مناسبه و شربت انار ترش و شربت انار منعنع و شربت غوره و ریباس با گلاب در تسکین قی اثر تام دارد و سفوف طباشیر و زرشک و کشنیز خشک و سماق با غذیه مناسبه در تسکین قی صفراوی و مزاج حار و عطش بغایت سود مندست و گاہی سفوف مرکب از سماق و غوره خشک و زرشک و طباشیر و پوست بیرون پسته بید ہند و گاہی برگی یا برد و ازین ادویه بحسب حاجت انتصار می نمایند و از جملہ اشربه مناسبه شربت سیب ست و شربت به خاصه که عود و صندل و گلاب در وی آمیزند و آب رش انارین ساشه گلاب چہار تولہ شربت فالسه دو تولہ نیز نافع تہوع ست و اگر تہوع با نزله و سہال و سرفه باشد رب السوس بانہ ہیل طباشیر ہر واحد یکماشه سوده شربت خشخاش یک تولہ شیر کو ہند یا نه ماشه تیسو حب الآس چہار ماشه تخم بارتنگ پنج ماشه بہ ہند و برای تہوع و سہال صفرا سفوف حب الرمان چہار ماشه شربت بہ عشرین یک تولہ سرشته بخورند

او حبس شیرهٔ زرشک چهار ماشه شیرهٔ دانه هیل دو ماشه لعاب ریشهٔ خطمی پنج ماشه عرق عنب الثعلب شربت حب الآس دو توله داخل کرده بنوشند و اگر انار دانه
دو ماشه سماق دو ماشه زرشک یک یک ماشه سوده با سکنجبین لیمون یکتوله سرشته بلیسند و بالایش آب آلو بخارا ده دانه شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه شیرهٔ برادهٔ صندل
دو ماشه در عرق کاسنی برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند لیمون و مانند تهوع و قی صفراوی نست و اگر نه آنکه زهر مهره طباشیر صندل بگلاب سوده
سماق هر یک یک ماشه کوفته و سکنجبین لیمون یک توله سرشته لعوق نمایند بعده آب آلو بخارا ده دانه شیرهٔ زرشک سه ماشه در عرق کاسنی چهار توله برآورده شربت
ترش دو توله داخل کرده بنوشند و زرشک بیدانه انار دانهٔ ترش سماق منقی پوست بیرون پسته هر واحد یکجزو طباشیر سفید گل سرخ نوره خشک هر یک نیم جزو کوفته
بیخته دو درم با آب به دانه یا شربت به و مانند آن بدهند در منع قی صفراوی از مجربات مؤلف است و همچنین سفوف زرشک و طباشیر دو دو ماشه کشنیز مقشر سماق
منقی هر یک چهار ماشه معمول است و اگر تا آنکه بار طباشیر با آب انار ترش و شربت ورد در قطع قی فرایع صفراوی مجرب است و ایضاً برای قی و تهوع ابتدای معده
حارشی عود ترش نه ماشه بگلاب عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق کیوره شربت انار شیرین هر یک دو توله بدهند و اگر با قبض و سوزش بول باشد آب تمر هندی
چهار توله گلاب دو توله عرق کاسنی عرق بادیان هر یک پنج توله گلقند سه توله مالیده بنوشند برای تهوع بعد شرب شراب شیرهٔ مغز تخم تربوز کدو سکنجبین لیمون دهند
و آب لیمون نبات و شربت لیمون و مربای تمر هندی نیز مفید است و اگر بعد مفارقت و زوال حمی عارض شود لعاب اسپغول شش ماشه شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه
عرق بادیان هشت توله گلاب چهار توله سکنجبین دو توله بدهند و سنگتره نیز بخورند و اگر هنوز نقای معده از ماده نشده باشد حابس قی نباید داد بلکه آلو بخارا
ده دانه گلاب چهار توله شربت نیلوفر سکنجبین هر یک دو توله بدهند تا نگی هم بخورند بعده بوقت حبس قی انار دانه پوست بیرون پسته طباشیر پودینه و غیره
شربت انار سرشته همراه گلاب دهند و غذا در این نوع ساتیه ارمانیه حصرمیه مقوی بعود و سیب و گلاب نافع است و دوا که جامع مقوی جوزهٔ مرغ بریان در آب غوره
تر کرده نیز برای آن نافع است و این دوا در این علت جامع است گل سرخ پنج درم سماق سه درم طباشیر دو درم سک یکدرم کافور ربع درم تمر هندی دو درم
با رب انار **ذکر ادویهٔ مفرده** مسکن قی صفراوی ست اگر با نیم درم بگلاب سایند و مستور ترخرفه طباشیر و ترشی ترنج و مغز کنول گته کسیرو تا شایده
و سویق جو با آب انار شیرین و طباشیر از یکدرم تا دو درم با آب انار میخوش و یا آب سیب میخوش و تمر هندی با آب تر کرده آب زلال او و بسبیل تجربه کوستیلان نیز
تمر هندی در دهن داشتن هر واحد مفید و سویق مقوی از اطبا نقل کرده که اکل سماق و مزور سفید و خوردن تفاح کرم با شربت سیب ترش و خرفه و ترشی ترنج
و لیمون و ضماد سرکه و نعناع و ضماد ببقل یا پیاس و شرب آب انار معصور بشحم آن و آب طبیخ عناب و کذا الخبار و کذا خمیر آرد جو بسیار ترش در دوغ ترش
حل کرده یک پانزده روز گذاشته یک اوقیه تا یک رطل نوشیدن هر واحد قاطع قی و تهوع صفراوی ست با جمله مقویات قابضه بارده مثل طباشیر و پوست بیرون پسته
و سماق و آب لیمو و شربت آن و سیب بهی و به و زرشک و حب الآس و کعک و انار دانه انار و گل سرخ و آب آن و تبر آن و سک و کشنیز خشک نافع و برای قی
صفراوی مع قبض طبع آلو بخارا و تمر هندی و هلیلجات مفید **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع قی صفراوی جوارش برای دفع قی و تقویت معده و دفع صنع التهاب
صفرا مفید و مفید ست گل سرخ کشنیز مقشر هر یک دو درم مصطکی دانه هیل زرشک طباشیر سماق تمر هندی پوست ترنج برگ پودینه صندل سفید بگلاب سوده هر یک
یک درم آب انار و لیمو یکعدد و مربای آمله دو عدد و آب تمر هندی چهار توله در گلاب بسایند و آب زلال گرفته با آب انار آمیخته با قند سفید سه چند قوام نموده سرشته
خوراک سه ماشه **جوارش فواکه** مقوی معده و دل و جگر و دافع قی و دافع صفرا و مقل بدان و منع خمار نماید آب انار شیرین و ترش آب سیب آب
غوره آب زرشک آب سماق آب لیمو مجموع مقداری بجوشانند تا ربع بماند پس قند سفید داخل کرده بقوام آرند و بر روی سنگ بریزند و اگر قند داخل نکنند
رب فواکه شود **سفوف** که قی صفراوی را باز دارد کافور نیم دانگ طباشیر دو درم گل نیشاپوری سه درم گل سرخ سماق هر یک پنج درم شربتی یک درم با آب انار ترش
یا آب سیب **ایضاً** که منع غثیان و قی محرورین کند عود دیگر سماق پوست بیرون پسته پودینه خشک هر یک دو درم گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم زرشک
سماق منقی انار دانهٔ ترش هر یک پانزده درم شربت یک مثقال با آب انار و شربت نعناع **ایضاً** حابس قی صفراوی و مقوی معده طباشیر تخم حماض تخم خرفه
هر یک پنجدرم گل سرخ چهار درم سماق گل نیشاپوری هر یک ده درم عود صمغ عربی هر یک سه درم اقاقیا سک هر یک نه درم نیم شربت دو مثقال

سکنجبین تمر هندی تألیف حکیم علوی خان نافع از برای قی و تهوع و غثیان صفراوی و شدت حرارت و حمیات حاده و تشنگی با قبض طبیعت باشد و مقوی معده و جگر حار است بگیرند تمر هندی صاف کرده
سیم رطل و صد درطل آب حامض دو داو تیتگی گلاب یکشب بخیسانند صبح آنرا صاف آن نیز بالیدن ابرار آن بدست بگیرند و صد و دو رطل شکر سفید داخل کرده بجوشانند و قدری
سفیدی تخم مرغ مخلوط با آب برزند و کف آنرا بگیرند و چون کف بر سر نیارد صاف نموده باز دو دیگ سنگین کرده بقدر نیم رطل سرکه انگوری داخل کرده بجوشانند بقوام آید
بکار برند **شربت تمر هندی** طبع را نرم کند و صفرا بشکند و معده را قوت دهد و قی را باز دارد بگیرند تمر هندی نیم آثار و جوش داده شیره آن بستانند و صاف کنند و یک آثار قند سفید
صاف نموده بقوام آرند **شربت انار رب منعنع** قی و تهوع و مقوی معده دانه انار شیرین و ترش با تخم یا هم کوبند و آب آن باز دو من بگیرند و یک من قند یک ... آب نعناع
اضافه کرده بقوام آرند **نوع دیگر** جهت قی و تهوع و غثیان و تقطیع اخلاط و تسکین حرارت جگر و نعوظ و تقویت معده و احشاء و هضم طعام آب انار ترش و آب انار شیرین از هر یک
هر واحد پانزده مثقال قند سفید یک رطل گلاب نیم رطل با هم مخلوط ساخته بقوام آرند و در آخر قوام آب برگ نعناع سبز بقدر ده مثقال داخل کنند و اگر لطافت خواهند
عرق نعناع اضافه نمایند و اگر آب نعناع یا عرق آن اضافه نکنند شربت انارین شود و اگر شربت انار ترش خواهند آب انار شیرین را نمایند و اگر شیرین خواهند
آب انار ترش داخل نکنند **شربت انار ترش منعنع** قی باز دارد و صفرا دفع کند و معده را قوت دهد آب انار ترش دو من نعناع سبز و برگ شاخ عود خام
مصطکی آرد و سفید از هر یک ده درم پوست بیرون پسته پنج درم کوفته در آب انار بجوشانند سوای مصطکی تا به نیمه آید صاف کنند و یک من قند سفید
بقوام آرند بعد از آن مصطکی سوده اضافه نمایند **شربت حماض** مسکن صفرا و دافع قی و مقوی معده و دل و دافع خفقان حار آب حماض پنجاه مثقال
قند سفید یک من شربت سازند چنانچه رسم است **شربت لیمو** معده را قوت دهد و اشتها آورد و صفرا بشکند و قی باز دارد و با ضمیمه قوی گردانند خمار دفع کند
طریق ساختن آن مانند شربت حماض است **شربت فواکه** معده و دل را قوت دهد و قی باز دارد آب سیب و به و انار شیرین و ترش و امرود از هر یک
آب زرشک آب سماق آب غوره و غیره از هر یک نیم جزو بجوشانند تا به ثلث آید پس قند سفید بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آرند **شربت فستق**
غثیان و قی را نافع است پوست بیرون پسته نعناع از هر یک دو درم گل سرخ انار دانه زرشک از هر یک چهار درم عود و مصطکی از هر یک یک درم شاخهای انگور ترش
آب به یک رطل آب سیب آب انار از هر یک نیم رطل جمله را بپزند تا به نصف رسد پس صاف کنند و قند سفید آمیخته بقوام آرند **ضماد** که دفع قی صفراوی بعد از تنقیه
بکار آید آب سیب بریان آب به بریان صندل سفید گل سرخ سوده در تراوش عود کافور ... بر معده ضماد کنند **ایضاً** جهت منع انصباب صفرا بر معده
پوست ترنج به ... پوست بیرون پسته سماق دانه هیل مصطکی رومی سنبل الطیب صندل سفید مساوی در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد کنند
ایضاً که منع قی کند از مجربات استاد مرحوم کافور نیم جزو زعفران یک جزو عود سه جزو صندل سفید و سرخ از هر یک چهار جزو گل سرخ سک از هر یک پنج جزو آب به
و سماق ضماد کنند **طلا** که قی را ... نافع است رامک سک گل و سماق برابر با آب برگ مورد بر معده طلا نمایند **ایضاً** که قی باز دارد اقاقیا سعد مر کندر
جوز السرو ماذو گل سرخ آمله گل ارمنی بلوط کاکوس سرخ عدس گلنار بزر البنج صندل با آب مورد یا آب به بر شکم طلا کنند **قرص مصطفی** قی و فواق را
نافع دارد عود مصطکی از هر یک دو درم پوست بیرون پسته چهار درم گل سرخ سک از هر یک پنج درم شربتی دو درم **قرص سماق** مجرب برای کسیکه طعام قی کند
و اشتها بر دهد سماق سه درم زرشک و طباشیر زیره مدبر کشنیز خشک بگلاب تر کرده خشک نموده از هر یک دو درم پوست بیرون پسته یک درم مصطکی نیم درم
کوفته بیخته بگلاب قرص کنند شربتی از یک درم تا دو درم با شربت انار منعنع یا گلقند **قرص طباشیر قابض** معده را قوت دهد و قی و اسهال باز دارد
گل سرخ طباشیر انار دانه کشنیز بریان از هر یک دو مثقال پوست بیرون پسته مصطکی از هر یک نیم مثقال سماق سه مثقال زیره سیاه مدبر یک مثقال کوفته بیخته
بگلاب قرص سازند شربتی یک مثقال **لعوق انار دانه** جهت تقویت معده و رفع قی عدیم المثل مجرب است گل سرخ آمله مقشر پوست بیرون پسته انار دانه
زرشک از هر یک پانزده مثقال سماق هفت مثقال نعناع حب الآس از هر یک سه مثقال جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده همراه
آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی از هر یک بیست و پنج مثقال شکر سفید دو صد مثقال نبات دو صد مثقال بقوام آرند و اندک اندک لیسند
مطبوخ انار دانه مقوی معده و دافع قی انار دانه ده درم مصطکی پودینه از هر یک ... درم در یک رطل آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف کرده

دو تولہ شربت انار افزون کردہ بنوشند **اقوال حذاق** حکیم عابد در شرح اسباب می آورد که این سفوف ساختم و مسمی بسفوف حب الآس نمودم و تجربہ کردم گاہی
خطا نکرد حب الآس دہ درم طباشیر دو درم سماق گلنار انار دانہ پودینہ بستانی گل سرخ عود خام صندل سفید ہر یک یک درم باریک سائیدہ با آب شیرین انار خورند
کذا آس و در اول شربت قی تسکین کند انشاء اللہ تعالی و جالینوس گفتہ که چون بسبب شدت التہاب قی تواتر کند علاج معده بمبردات کنند و اطراف در آب سرد نہند
که آن فی الحال تسکین قی نماید **مجوسی** گوید که ہرگاه قی در غیر وقت بحران باشد و خروج آن کثرت نماید باید که نظر کنند اگر چیزیکه بقی خارج شود مرۂ صفرا باشد
شربت انار معمول بنعناع مدآب سرد می دہند و یا شربت سیب میخوش سادہ آب تمر ہندی مطبوخ بنعناع یا رب ریباس یا رب غوره بگلاب دہند یا آب بہ میخوش
و آب انار میخوش و آب تمر ہندی ہر واحد یکجزو بنعناع بجوشانند و صاف کردہ بران قدری طباشیر اندازند که این ہم قطع قی صفراوی نماید و غذا پست گندم
با آب انار و پست جو بشربت یا کعک سودہ با آب سیب بدہند و اگر آنچه ازین اشیا که بدہند قی کند بران اعادۂ مثل او کنند تا آنکه قبول کند و اگر قوت ضعیف گردد
بماء اللحم مستخرج از سینۂ ماکیان و بچۂ آن مع کعک و آب بہ و سیب غذا دہند و در آب نوشیدنی طباشیر اندازند و تضمید معده با آب بہ و سیب و صندل و گلاب و کافور
و قدری مشک نمایند و این سفوف بدہند انار دانہ حب انبرباریس ہر واحد پنج درم سماق سہ درم پوست بیرون پستہ گل سرخ طباشیر ہر واحد دو درم دارچینی
کہربا عود خام ہر واحد یک نیم درم ہمه را باریک سائیدہ دو درم بشربت عود یا میبۂ سادہ یا ممسک دہند و ایضاً پوست بیرون پستہ کزبره و مصطگی عود خام ہر واحد
نیم جزو باریک سائیدہ بمیبه دہند و این سفوف زرشک انار دانہ ہر واحد پنج درم طباشیر سماق ہر واحد دو درم عود خام مصطگی پوست بیرون پستہ ہر واحد
یک نیم درم نعناع خشک سہ درم باریک سائیدہ با آب بہ یا آب سیب چاشنی دار دہند و سفرجل صفہانی و سیب شامی و امرود بخورند و از بوئیدن آن کنند
و اگر طبیعت مع ذلک خشک باشد باید که تلیین طبیعت بحقنۂ لینہ یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ نمایند و غذا لحوم طائر سہل الانہضام مثل چوزۂ مرغ و تیہو
معمول بسمک و سداب و کرفس و کشنیز و پودینہ و فلفل و زیره و دارچینی یا مطبخ شراب بران پاشیدہ و سبزی بکردیا و دارچینی و خولنجان و فلفل
و مانند آن سازند و اگر طبع قبض باشد چقندر و سفاناخ سلیب بسرکه و زیت و مری دران نعناع پختہ بعمل آرند و اگر از استعمال این اشیا قی منقطع نگردد و قی
مرۂ سودا یا مرۂ صفرا باشد باید که فصد باسلیق از دست چپ کنند یا حجامت بر ساقین نمایند یا محاجم بر اسفل سره نہند یا بر اسفل فخذین دیا بہا محاجم برنہند
و دلک قوی نمایند و اینہمه برای جذب ماده و لیسوی اسفل ست پس قی قطع گردد و اگر بدین تسکین نیابد محاجم میان کتفین نہند و این ہمه بغیر شرط و این سفوف
نافع قی صفراوی ست عود خام گل سرخ طباشیر سماق صندل سفید ماموز پوست بیرون پستہ ہر واحد سہ درم انار دانہ دہ درم زرشک نعناع خشک ہر واحد
پنج درم سک یک نیم درم کافور نیم درم باریک سائیدہ شربت یکمثقال با آب تمر ہندی در گلاب مالیدہ و صاف کردہ و یا با آب سیب شامی بدہند و این در کوزۂ
خزف رقیق سنجر بعوده کافور بنوشند و این شربت نفع بقی صفراوی کند آب انار آب سیب آب بہ ہر واحد یک رطل گلاب نیم رطل تمر ہندی نیم رطل نعناع باقه
در دیگ سنگین انداختہ بآتش معتدل بپزند تا ثلث بسوزد و بعده عود خام مصطگی سک ہر واحد دو درم جوزبوا کوفتہ در پارچۂ رقیق صره متخلخل بستہ در دیگ آویختہ
بجوشانند تا نصف بماند آنچه در اول بوده و بران شکر طبرزد یک رطل انداختہ بپزند و کف آن بردارند تا بقوام آید و در ظرفی سرد داشتہ عند الحاجت استعمال نمایند و باید
نظر کنند اگر بدن ممتلی باشد مسہل صفرا دہند اگر مواد در معده نایستہ حقنۂ لین استعمال کنند و بعد استفراغ بدن ادویۂ مقوی معده مسکن قی استعمال نمایند **مسیحی**
گوید که اگر غثیان از صفرا باشد که در معده تولد کند پست انار دانہ و پست جو ہر دو سرکه کرده و طباشیر با آب سیب یا بگلاب بدہند اگر غثیان وقتی صفرا قبض
طبیعت عارض شود این حقنه بعمل آرند ابرسفشه خشک خار خسک جو مقشر کوفتہ سپستان عناب خطمی روغن کنجد فانیذ یا شکر سرخ و مطبوخ آلو دو تم سبدی
بجوشانند و اگر طبیعت خشک نباشد رب انار سادہ رب حصرم سادہ رب سیب سادہ رب ترشی ترنج سادہ رب ریباس سادہ بدہند یا این مطبوخ بگیرند
انار دانہ ترش بست درم مصطگی یک درم در یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و بران عود خام سوده یک درم سک جید یک درم اندازند و بنوشند و اگر ازین ہم قی
منقطع نگردد پوست بیرون پستہ بجوشانند با نمکی سک بنوشند و اگر ازین ہم انقطاع نپذیرد آب شگوفۂ انگور بدہند و اگر ازین نیز منقطع نشود تجربه برگ
تحت معده نزد نان نہند و غذا اگر تپ باشد مزورۂ آب سماق و کشمیر خشک در وقت الفاق بدہند بدل آب سماق آب غوره یا ترشی ترنج یا آب انار

یا آب سیب هرچه حاضر باشد باید کرد و اگر تب نباشد درین اشیا ادراج بیزند بر معده از علاج ضماد تخم از آب به و آب آس و آب سیب و گلاب و میوه و سنبل گل سرخ و سعد و
و صندل سفید و سک رامک و عود خام و زعفران اندک کافور زنند سید جرجانی در ایلاقی گوید که اگر سبب تهوع و غثیان ماده صفراوی بود و حبقات معده
آنرا آشرب کرده باشد سکنجبین با آب گرم قی کنانند اگر قی نتواند کرد تنقیه به ایارج فیقرا اندکی سقمونیا کنند و بعد تنقیه ماء الشعیر و آب انار ترش و شیرین و شربت غوره
و سکنجبین دهند و طعام مزاج و شهوه و تمرهندی و یخنی مرغ لعوره یا انار دانه بخته و بر معده ضماد از صندل گل سرخ و سک و لادن و کافور و آب سیب و آب امرود و گل نسیم
و در کثرت قی اگر طبع خشک باشد اول باب گرم و سکنجبین قی فرمایند تا ماده را اکثر کنند پس معده را رب غوره و رب انار و رب آلو ساده بی شکر قوت دهند
و اگر این شد به معده رانگرود رب آبی و سیب باید داد و شربت ریباس و شربت ترشی ترنج سود دارد و در آب نوشیدنی طباشیر و گل سرخ درست انداز ند
در آب انار دانه و نان کعک خشک بریان کرده بیهند تا اگر کفایت نکند محجمه بر شکم نزدیک ناف و میان دو کتف نهند و اطراف را آهستگی بالند و در خواب جهد نمایند
و اگر در گهواره بخسپد و آنرا بجنبانند تا خواب آید صواب باشد و جمیع کند در قول شیخ در قسم قی از سوء مزاج معده خواهد آمد و در ان شد البیخ ست قی بارداد و خواب آید
و اطراف انگور که بیرون آمده باشد بخایند و آب آن ابلع نمایند و طعام از سماق و از غوره و انار دانه سازند و آنرا که قی تند و زود آید و ماده سخت گرم بود اطراف را
در آب سرد نهادن و معده را بطلی بارد سرد کردن سود دارد و جالینوس گفته هرکه را بعد طعام درد معده و قی عارض شود با سهال اصلاح باید و من این گروه را
مسهل دادم از هرگونه بعضی را که جو رات صبر بکس بود صبر و آب کاسنی دادم و بعضی را صبر با اطریفل معجون کرده و آنرا که صبر نتوانست خورد خیار شنبر با آب کرفس
و در آب کاسنی و آب بادیان دادم و لیداسهال گلقند با رب انار ترش دادم و بعضی را کمد و سماق و زیره دادم **ابن الیاس** می نویسد که تنقیه معده از خلط
صفراوی بقی از سکنجبین و آب گرم یا تخم خربزه و بیخ آن و سکنجبین یا خبازی با سکنجبین کنند یا خربزه و بعد خوردن ماهی تازه بخورند و بران سکنجبین با آب گرم
بخورند و بیه مرغ ملوث بروغن کنجد قی آورند و چون معده از صفرا تنقیه یافت هر صبح آب انار مز مقدار اوقیه با شکر سفید ده درم یا شربت انار منعنع
یا شربت غوره یا شربت سیب هرچه حاضر باشد ده درم بگلاب ده درم یا شاستند و بعد امرود و رمانیه بیغمن بادام و لحوم ماکیان و تیهو یا اسفیدباج
و اگر قی افراط کند تنقیه معده بلیعات دیگر که در قول مجوسی گذشت باید کرد و یا سفوفیکه در ان قول اول مذکور شد یک مثقال با رب حصرم یا ریباس یا انار یا سیب یا چهار
ده درم و رگلاب حل کرده بخورند و این طلا سک اقاقیا کعک صندل گل سرخ سعد کنند هر واحد پنج درم کوفته بیخته با آب آس رطب بر معده طلا کنند و سفوف عود
یکجزو و نیم و پوست بیرون پسته سه جزو و مصطکی دو جزو کوفته بیخته با شربت حصرم پنج درم دو شربت که در قول مذکور شد با آب حصرم و آب زرشک هر واحد یک رطل
افزوده و شربت آن ده درم نوشته **خجندی** گوید که از شفای این امراض استفراغ ماده و موجبه این علل است پس اعانت در اخراج مادن مقیئات نمایند
و چون احتیاج باسهال افتد شیرخشت و تمرهندی یا آب انار معصور بشیرخشت و گلقند یا شربت ورد مکرر بنوشانند و یا جذب ماده بحقنه بمخرج
به انچه لائق بود باید کرد و از اشربه معده که موافقه برای ایشان شربت انار منعنع شربت منعنع با آب بارد و شربت ریباس و شربت سیب و شربت غوره و شربت تمرهندی
با نمک طباشیر با آب برف و عرق کاسنی و گلاب ست و از مزورات زرشکیه یا رمانیه یا ریباسیه یا سماقیه مع جوداش بمغز بادام ست اگر آن تب باشد و الا
ناصله باید ساخت و از فواکه انار و به و سیب و ریباس ست و اگر قی اسراف کند حسب حرج صفرا کثرت نماید آب بیه ماکیان مطبوخ بسحیق کعک و آب سفرجل بدهند
و این ضماد نافع ست آب به آب شاخ انگور گل سرخ سماق منقوع در گلاب صندل بدستور معمول مرتب ساخته بر فم معده ضماد نمایند و این سفوف نافع بود
انار دانه حب زرشک پوست سماق هر یک پنج درم طباشیر غوره خشک صندل سفید پوست بیرون پسته هر یک سه درم عود خام سک مصطکی هر واحد یک درم
همه را سائیده چهار درم با شربت انار شیرین مذکور بخورند و این شربت علل مذکوره را که از صفرا باشد نافع و نسخه آن همانست که در قول مجوسی گذشت الا وزن
تمرهندی یک رطل و آب ریباس یک رطل و آب حصرم منعنع مشمس نیم رطل افزوده و گفته که بعد از فرود آوردن از آتش ربع درم کافور سوده بیامیزند و اگر منقطع
نشود در لبا اطراف و دلک آنها و وضع محاجم بلا نار بر تحت سره و سر را تنها یا میان هر دو کتف و وضع اطراف در آب سرد بعمل آرند و اگر طبع قبض بود حقنه یا ده
ماسمن بحقنه لین نمایند و نسخه آن همانست که در قول مسیحی گذشت کمر ترنجبین و اندک بورق و نمک بابونه و خطمی و روغن کنجد فایده ست **ابو الحسن** نوشته

کر تهوع و غثیان اگر از اخلاط حاد محتبس در معده باشد علاجش شربت ماء الشعیر و شرب سکنجبین و شرب آب انار نمایند بعد تعدیل استخراج ماده قی کنند و اسهال
آورند و بعد تنقیه غذا چوزه مرغ و آب غوره یا آب سماق سازند و بعد عطش آبیکه در ان طباشیر انداخته باشند بنوشند و معده را بگلاب و صندل و کافور ضماد کنند
و علاج قی صفراوی بآنچه مخرج صفرا باشد یا حقنه لین یا بشرب آب تمر هندی و آب آلو و سکنجبین نمایند و اگر طبیعت نرم باشد شربت سیب یا رب به
یا رب ریباس یا رب غوره بدهند و مریض را امر بامتصاص اطراف انگور تازه کنند و اگر قوت ضعیف گردد همان غذا که مذکور شد بدهند و اگر ماده بسیار حاد باشد
و قوت قوی بود فصد باسلیق نمایند تا از این حدت مرض که تابع او تپ باشد ساکن گردد پس آشکارا آب خرفه و آب زرشک و ماء الشعیر که در طبیخ آن انار دانه
داخل کرده باشند باید کرد و چون حدت ساکن شود مزورات متخذه از آب سماق یا آب غوره سازند و تبرید معده بضماد نمایند و کور مع آب سنز حل نمایند

علاج قی و تهوع و غثیان بلغمی

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی گذشت بکار برند و ایضاً آنچه ذیلاً مرقوم است بابان قی نمایند ساهی شوربت چون بابان بخورند و از نوشیدن آب منع کنند
تا آنکه تشنگی شدت کند بعد و آبیکه در ان لوبیا و ترب و خردل و نمک و عسل جوشانیده باشند بنوشند و چون تنقیه حاصل شد الشراب مضمضه کنند و بآب زعفران
روی بشویند و بعد شش ساعت غذا بدهند و جالینوس گفته که گیرند حب الرشاد و بابونج سه درم کوفته بیخته با آب گرم بدهند چون ماده مائل بسوی اسفل باشد
بمسهلات مثل حب صبر و حب ایارج و مانند آن تنقیه نمایند بعد و تقویت معده کنند و تضمید آن بمصطکی و سنبل و امثال آن نافع است و پودینه مصطکی
عود پوست ترنج پوست بیرون پسته دانه هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت سیب دو توله آمیخته بلیسند شیره بادیان و پودینه خشک هر یک نه ماشه و زیره سفید
چهار ماشه الائچی کلان پنج عدد و عرق دارچینی و بهار نارنج هر یک سه توله و گلاب یا آنها برآورده شربت تنبول چهار توله داخل کرده بنوشند و مطبوخ عود و قرنفل
و انیسون نیز در قی بلغمی مجرب است و کذا مصطکی و فلفل و قرنفل و زنجبیل و سیر و سماق و نمک و اما آنجا که ماده در طبقات معده محتبس باشد و یا در سطح آن لاصق بود
و حقنیات بر شاید جهت تنقیه آن ایارجات کبار بدهند بتکرار و اگر ضعف باشد بحقنه اخراج آن نمایند بعد این دوا مصطکی و عود یک یک ماشه سوده در آنچه
یا دوا المسک بچهار ماشه آمیخته با شیره زرشک و بادیان هر یک نه ماشه انیسون هفت ماشه الائچی کلان پنج عدد دو شربت سیب ولایتی و انار ترش
هندی دو دو توله بدهند و اگر پودینه سه ماشه الائچی خرد دو ماشه قرنفل یک نیم ماشه نبات دو توله در گلاب جوش داده بنوشند در ازاله قی بلغمی معمول استاد
مرحوم است و اگر گل سرخ چهار مثقال زرشک بیدانه نیم مثقال پودینه پوست بیرون پسته مصطکی عود قرفه سنبل الطیب قرنفل تخم کشنک زیره کرمانی
مدبر هر یک ده درم کوفته بیخته دو مثقال با سکنجبین سفرجلی و امثال آن بخورند قی بلغمی و سوداوی باز دارد و فلفل گرد و هیل ساذج هندی طالیسفر
هر یک دو درم زنجبیل سه درم و دارفلفل چهار درم طباشیر پنج درم نبات برابر همه کوفته بیخته هر روز دو درم خوردن همین عمل دارد و اگر برنگ کابلی نمک سیاه
فلفلین زنجبیل برابر سوده با شهد بخورند قی بلغمی و آنچه از سردی باشد دفع شود و ایضاً عود هندی ناگیسر دارچینی طالیسفر الائچی پوست بلیله زنجبیل
مساوی کوفته بیخته با شهد بخورند و اگر عود قرنفل مصطکی پودینه خشک هر یک ده درم کوفته بیخته یکدرم با ده درم گلقند بدهند قی بلغمی را زائل کند و معده را
قوت دهد و قرنفل جوزبوا الکه بکتوله الائچی خرد نیم توله بعسل سرشته تا سه درم بخورند که مزیل قی بلغمی است و گلقند قرنفل دارچینی دانه الائچی خرد پودینه عود مصطکی
با گلقند سرشته دو درم خوردن نفع بلیغ دارد و اگر بگیرند دو سه برگ تنبول زرد آنرا بر آتش گرم کرده بسایند و بآب گلاب صاف کرده سه عدد و قرنفل آنرا نیز
در آتش گرم کرده در آن اندازند پس صاف کرده بنوشند نافع قی بلغمی است و اگر فلفل نیم درم نبات برگ نمام مغز خسته کنار صحرائی هر یک یکدرم کوفته بیخته
بعسل یا آب بهفت بار طلا تافته سرشته بقدر کنار دشتی حبها بسته بخورند تقلب نفس باز دارد و نیز اذخر یکمثقال با وزن آن فلفل چند روز خوردن جهت
غثیان مزمن مجرب است و اگر با قبض طبع بود ایارج و اهلیلج شاه بدهند شرب آب نمام سبز و پودینه قاطع غثیان است و عود و قرنفل و انیسون نیز
غثیان بلغمی را نافع و کذا بوئیدن مشک و خائیدن دارچینی و قاقله و اگر مصطکی گلنار برگ پودینه سنبل الطیب سائیده بر فم معده ضماد نمایند نافع تهوع است
و انار دانه ده درم مصطکی پودینه هر یک دو درم در یک رطل آب بجوشانند چون سوم حصه باند صاف کرده دو توله شربت انار شیرین داخل کرده بنوشند

دستور ای این حمیا مرو ترش و شربت انار منعنع و ترش ماء وا بالاحسن صعب ترش او رو و ترش لیسه و ترش مصطکی و ترش ریباس و ترش کنند نافع قی بلغمی است
و از **ادویه مفرده** خوردن یکدرم سنبل الطیب با آب سرد وکذا سعد وکذا کندر داشتن ترنج و فلفل و مداومت منیسق علمی است و انخواه وکذا تلخ مصطکی فرع
و عنبر بقدر نیم دانگ تا دو دانگ دهان و خوردن ما بار بان و تخم بادنجیه و سری گشنیز و پودینه نهری و مصطکی وکذا مرزنجوش هر واحد مانع غثیان بلغمی است و هر ادویه نکه استعمال
نموده و ما انار دار رطوبت معده و تسکین غثیان مجرب سودی است وکذا کفوری لا ابیان اگر سعتر باریک سوده بران پاشند دفع غثیان بلغمی مجرب است
و شرب رب ریباس وکذا مومیائی بقدر حب کرسنه و طبیخ آن نخواه وکذا تمام مشر تا دو ماه وکذا خوردن مصطکی قاقله صغار و عود هندی با شربت انار وکذا نخود تر
نهری اکثار دختر تا دو ماه وکذا اکل خرنمشک وکذا تخم مرو کندر عنبر و مشک و سعد هر یک با سال کرده هر واحد قاطع قی و تهوع بلغمی است وکذا زرنباد و قرنفل
و جوزبوا و پودینه هر واحد مفید اگر پودینه تازه یک رطل در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده با دو رطل قند سفید بقوام آرند یکدرم
مصطکی سوده و آمیزند و بقدر حاجت استعمال کنند نافع غثیان و تهوع و فواق است بالجمله مقویات قابضه حاره مثل عود و سنبل و قاقله و قرنفل و پودینه
و دارچینی و افسنتین و افیسون و زعفران و کندر و مصطکی و سعد و کبابه و حبة الخضرا و سداب و نعناع و نیز سعتر حیوانی و زرنباد و تر تا قصب الذریره
دانشنمند ما دام نافع بود **اقوال مهرة** شیخ میفرماید کسانی را که قی رطوبی باشد منتفع میشوند به بقولها دانان مجتنب ز تنور و طباشیر در عصارات در انجه
ملتصق باین رطوبت منکشف آن باشد از ان نفع یابند و اکثر محتاج میشوند بوضع محاجم بر شکم و بر پشت میان هر دو کتف و احتیاج می افتد بنوم
یا بترجیح در ارجوحه و اگر رطوبت معدی باشد بخورات خوشبو مقاوم فساد معدیه است و نشق آن و قوابض ناشفه خصوصاً خوشبو بلکه غذا استعمال کنند
و اگر مشکل این ماده نمائیم مشرب بود واجب است که در انجا ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین مثل ادویه معروفه سیر بکار برند وکذا که اگر غلیظ لزج باشد
با نچه اندک قوی تر باشد معالج کنند و ایارج با سکنجبین مشترک برای اکثر است و بعد از ان ادویه مسکنه قی با قدری قبض مثل شربت انار منعنع که در ان
عود خام داخل کرده باشند و شربت حماض که دران افاویه حاره مثل عود و برگ ترنج داخل کنند و ایضاً دواء المسک مرو و سفرجل هر واحد ازین هر دو قاوه
پخته و ایضاً سک ببیبه به بهند و شربت افسنتین برای ایشان نافع در سر وقت است و این نسخه جیدست بگیرند انار ترش و پودینه و نمام هر واحد با
در دو رطل آب بپزند تا نصف بماند و در ان مشک دو دانگی و عود ربع درم سوده داخل کنند و ساعت بساعت تجرع کنند از ادویه مسکنه برای
این نوع قی و سیب ترنج بود و قرنفل است و شربت نعناع ریحانی خصوصاً چون دران کنند و سک و پوست بیرون پسته و مشک و عود داخل کنند خیلی
مسکن قی بلغمی است **صاحب کامل** گوید که هر گاه غثی بسبب غلظ لزج باشد صاحب او قی کند سکنجبین عسلی که دران ترب ترکرده باشند
با آبیکه دران شبت جوشانیده و اندکی نمک داخل کرده باشند یا قی کند بعسل با آبیکه دران شبت و ترب یا تخم آن جوشانیده باشند یا تخم حرجیر با عسل
و آب گرم یا قی کند بعد خوردن ترب و نمک و منع از شرب آب تا دو ساعت بعده آب گرم و عسل و روغن زیت نوشیده و معده را خوب پاک نمایند تا اگر
ازین پاک نشود این دوا استعمال کنند جوز القی جبلهنگ شکر زرد تخم ترب هر واحد یک جزو نمک غرفل نمک نیم جزو کنند مش ربع جزو همه را باریک سائیده دو دانگ
تا سه درم از ان بگیرند و در عسل سرشته با آب شبت حل ساخته نیم گرم بنوشند که این بلغم و رطوبات غلیظه لزجه و سودا برآرد و اگر استعمال کنند از قی کردن
نمک هندی دو درم بعسل سرشته با آب شبت گداخته اخراج اخلاط سوداوی و بلغمی نماید و باید که بعد قی اطریفل مرزنجوش یا زنجبیل مربی یا قندی جوارش عنبر
یا دواء المسک هر چه ازین حاضر باشد بقدر حاجت بخورند و بعد چند روز تنقیه معده از ماده باقی با ایارج فیقرا مع اطریفل و نقوع صبر و حب شبیار نمایند
و آن کنند و از اشیای مولد بلغم مثل فواکه رطب منع کنند و استعمال ریاضت و تلطیف غذا و تقلیل آن مثل لحوم صیر سهل الانهضام و مثل نخود پس کرده و مرق زیت
و کرویا و دارچینی و خولنجان و نعناع و کرفس و معدوس و بخور و فلفل و سداب و کرفس و مانند آن نمایند و این شربت قی بلغمی را نافع کند آب به آب سیب شیرین کاکالی
هر واحد رطل و باقه نعناع و نمام و فوتنج بران انداخته با آتش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف نموده عسل مصفی رطل داخل کرده بپزند تا بقوام آید و بران
عود هندی مصطکی و قرنفل سنبل قاقله سنبل الطیب هر واحد درم زنجبیل دو درم باریک سائیده آمیزند و از آتش فرود آورده در ظرفی کرده استعمال نمایند

و باید که ترک کنند پس اگر بدن ممتلی باشد دوای مسهل بعد از استعمال کنند و اگر و از معده ثابت نماند حقنه حاده عمل آرند و چون بدن تنقیه یابد آنگاه ادویه مقوی معده مسکن قی استعمال نمایند ابوسهل گوید که سبب تہوع و غثیان اگر خلاط بلغمی باشد که در خمل معده ملتصق گردد سکنجبین عسلی و ایارج فیقرا دو سوم و قت تناول استعمال کنند و اگر غثیان از بلغم محتبس در مقعر معده باشد باید که بعد شرب آب گرم که در آن شبت و نمک هندی و پودینه جوشانیده باشند سکنجبین عسلی آمیخته قی کنند پس اگر متمکن در معده باشد بشرب ایارج فیقرا و حب صبر تنقیه باید کرد و بعد تنقیه تقویت معده نمایند تا مرتبه دیگر در آن مادہ جمع نشود چنانچه دائم سیب یا آب سیب بشراب کهنه و شربت انار معمول السهل منفعت میکند و این طبوخ گیرند انار دانه ترش سی درم مصطکی کندر هر واحد سه درم نعنع نام هر واحد بالقدر و رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده در آن عود خام و سک هر واحد نیم درم داخل کرده دائم بنوشند و یا این طبوخ انار ترش نام برگ ترنج تازه و پوست او هر واحد ست درم زیره کرمانی چهار درم جوشانیده صاف نموده یکدرم رامک حب سوده انداخته صبح و شام بنوشند و ایضاً درین حال دوا المسک بس نفع میکند و دیگر صحیح کشنیز خشک زیره نعنع دخود بیخ و سداب سنبل و قرنفل و دارچینی جوزبوا خولنجان استعمال نماید و دائم بر فم معده ضماد سک و قصب الذریره و سنبل و مصطکی و جوزبوا و زعفران و سلیخه و عود هندی و قرنفل و هیل کوفته و شراب کهنه ریحانی و شراب سوسن و میوسن سرشته گذارند ابن هبة الله نوشته که تہوع و غثیان اگر از خلط مزاج حارث شود علاجش باستعمال اشیای ملینه مثل سکنجبین و ترب نمایند و استفراغ بدن با یارج کنند و تقلیل غذا نمایند و میوه ارب انار منعنع با شراب کنند بنوشند و غذا زیرباج یا نخود آب سازند و دیون صلاح یابد کنجشک مطجن و کبوتر بچه بریان غذا کنند و در حمام داخل نمایند و تدهین معده بروغن ناردین کنند و اگر تعلیمه تدبیر نمایند و اگر قی بلغمی باشد گلقند عسلی بخورانند و ماء العسل با شراب کهنه بنوشانند و غذا به تیهو بریان که بران سرکه مری پاشیده باشند یا معصوص مخلوط بسداب سازند و مری عا ییه و مصطکی کنند ایلاقی و جرجانی نوشته که اگر تہوع و غثیان از مادہ بلغمی بود قی بسکنجبین عسلی و ترب و طبیخ شبت و ماهی شور فرمایند و اسهال با یارج فیقرا و سکنجبین سرشته و بعد تنقیه میبه و شربت پودینه و شربت افسنتین دهند و اگر شراب کهنه دهند باقی بلغم را قطع کند و هیل و مر طعام تیهو و کبک و کنجشک بریان و مطجن و مانند آن بدهند و بر معده ضماد گرم نهند و اگر قی بلغمی بود که در معده و جمع شده باشد نگاه باید کرد اگر مادہ در فضای معده است و میل بفم معده دارد بقی تنقیه نماید بطبیخ شبت و سکنجبین و اندکی بوره و همین کفایت باشد و بعد تنقیه معده و دانوشا دهند بجوارش عود و میبه و شربت پودینه و دواء المسک و اگر مادہ میل بسوی قعر معده دارد بحب صبر و مصطکی و ایارج فیقرا و حب افاویه تنقیه نمایند و بعد از آن بجوارشات قوت دهند و بدانند که اگر سبب قی خلطی در فم معده باشد آنرا بقی منع باید کرد یا باسهال چنانکه اسهال را که از خلط ردی بود باسهال باز توان داشت بالقی چنانچه بقراط گفته که اسهال را بقی منع و اسهال قی را منع کنند اسهال منع قی مینماید و این بار آنست که هر گاه قی از خلط ردی بود که در معده باشد چون آن خلط را بیرون آرند باسهال یا بقی آن را نا چار باز ایستد و همچنین اگر اسهال از خلط ردی باشد چون آن خلط را خارج کنند باسهال یا بقی آن اسهال باز ایستد و اسباب باز داشتن قی اسهال را دو ست یکی آنکه خلط بیرون آید دوم آنکه مادہ بسوی جانب مخالف نماید و اسباب باز داشتن اسهال قی را هم دو ست یکی آنکه مادہ را خارج کند و دیگر آنکه مادہ را از بالا فرو سوی کشد و اگر مادہ در طبقات معده تشرب کرده باشد ازالت قی باید کرد بماهی شور و خردل و ترب و سکنجبین عسلی و مانند آن پس باقی خلط را بایارج فیقرا و نقوع صبر و امثال آن تنقیه کنند و درین حال ترک طعام و شراب و دوای قابض و عفص نشاید داد تا آن وقت که مادہ تمام منقلع نگردد و این حب ثقل معده را از بلغم لزج پاک کند بگیرند ایارج فیقرا شش درم هلیله سیاه و کابلی هر یک دو درم ترمس و ورد و نمک هندی هر یک سه درم پودینه و جوزبوا و انیسون و نانخواه و مرباجوز و قرنفل هر واحد یکنیم درم مصطکی دو درم تربد هفت درم همه را کوفته بآب پودینه سرشته حب سازند شربتی درم تا مثقال بشربت افسنتین یا میبه و این شربت معده را قوت دهد انار دانه ترش شش درم مصطکی پنجدرم گلنار هفت درم پودینه میبیختج هر یک دسته همه را در یکنیم من آب بپزند تا ثلث باقی ماند صاف نموده یکدرم عود سوده و یکدرم سک سوده انداخته اندک اندک بدهند و این معجون معده را قوت دهد پودینه مصطکی قرنفل عود هر یک دو درم کوفته بیخته ده درم با گلقند دو درم بدهند و ایضاً سیکا سه نیم جرد عود و مصطکی هر واحد یکجزو ریوند چینی پودینه نانخواه و زرورد لک کرده خشک نموده هر یک دو جزو شربتی مثقال بآب بدهند و اگر علت قوی تر بود بآب مورد یا بآب اطراف رز باید داد و تسکین اضداد بدانست کرد در قول ابوسهل گذشت طبری گفته که اگر تہوع و غثیان از شرب خلط

علاج ... استفراغ کند پس بعد از آن نقصان مدتی ... تقویت مثل غرغره ... تخم ترب تخم شبت با ... بعد از آن طبیخ افسنتین ...

... تخم ... جوشانیده ... صاف نموده ... افسنتین می ... ترنجبین ... و ... بسته ...

... آن شسته ... ان ... در آن ... فیقرا ... افسنتین ...

... گرم ... شربت یا زیاده ... اگر ... در ... معده ...

... سبل ... قرص ... آمیزند ... پیشت ... زعفران ... مغز ... و ... با ...

... در میان کتفین ... و ... در خلف ... کتفین ... از فقرات صلب ... اگر ... در معده ...

تحت ... آن ... سهل دهند ... ماده ... ایشان ... خوردن اغذیه غلیظه ... کند ...

... ماشیای ... بعد ... صبر ... نمایند اگر حال ... کنند ... دهند ... در این علت ...

یا ... طوبی ... باستلال رطوبات ست ... کرباب‌های معده ... شوند ... رطوبت ... کند ...

و میان ... معده یا جرم معده رطوبت ... است که با این علت ... الم که میان کتفین ... حالتی ...

و هرگاه طعام در معده واقع شود ... عظیم ... کند بدون آنکه متغیر ... و علاج این علت معده و علاج معده چون اخلاط رطوبی ... کند

... و در این زیاده کنند ... میان کتفین ... معده ... فیقرا یا ایارج ... اغذیه ...

در تسخین معده نفع میکند ... طعام بخورند ... کنند چون ... کثرت نکنند ... و ... جلد ...

... اوایل ... جلد ... رباطات معده ... نموده ... سبیل ...

ازین جلد ... ظاهر شد **و اما** چون رطوبت با اخلاط فاسده غلیظه ... معده ... باشد غثیان ... طعام ...

و فرق درین علت و در آنچه مذکور شد آنست که این طعام را فاسد کند و چون مریض قی نماید ... طعام ... فاسد شده و در آن اخلاط غلیظه ...

و علاج این نوع ... متوسط میان ... ست ... مریض ... مثل ایارج فیقرا یا معجون ... دهند ...

... ایارج نمایند و ... سفوف دهند ... تخم کرفس و انیسون بادیان ... خشک ...

... ساییده ... شکر ... آمیخته ... یکدم ... وقت خواب ... از طعام ... شراب ... بنوشند ...

شدید الحرارت بر اسفل معده ... ریاضت نیز نافع است اگر ... معتدل باشد ... درین علت ... مستحب ست ... ضرورت ... باشد ...

... و محاجم ... بر اسفل ... بعد ... طعام ... ساعت ... آب ... شراب ...

... بعد از آن ابتدا کنند بشرب ... عسل حل کرده باشند ... بعد امتلای طعام پس اگر قی ... آید ...

... ساعتی ... آید ... علاج کنند ... روز دوم ... گلقند عسلی بخورند ... آب ... بریزند

و طعام ... معده ... خلط رطوبی تشرب کند یا ... معده ... رطوبت ... باشد ... پس علاجی ...

قوت ... طعام ... نظر ... معده خلط رطوبی را

و احتباس ... معده و ... آن ... پس ... قوت برای تهوع و قی ... قوت ... معالجه ... تدبیر کند ذکر

... قوت ... ضعیف ... معالجه ... و تحلیل ... نقصان ... مریض ... طریق ...

... محمود ... گوید که اگر قی از اخلاط ... بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه معده ... زنگ ... و ...

و ... طعام و تخم ترب ... و آب برگ ... و ... مفرد یا مجموع بحسب حاجت در آب ... روغن ...

آب نیم گرم نیز نوشند قی کنند و اگر بدین تدابیر تنقیه نیابد قوی‌تر از ان بگیرند بهر آنکه بلغم و سودا مستفرغ نمیشوند مگر بالحاح شدید بسبب برودت و غلظت آن و کثرت بلغم و اقوی از ان این است که گیرند تخم ترب و آب برگ و بیخ او و خردل و کنگر زد و جوز القی و بجوشانند و بدان عسل و نمک داخل کرده قی کنند و چون معده از اخلاط بلغمی و سوداوی تنقیه یابد هر صبح جلاب از گلقند عسلی ده درم و بادیان یا بخیه سه درم بنوشند و هلیله مربی و زنجبیل مربی هر واحد ده درم و جوارش کندر یا عنبر یا عود هر چه از ین حاضر باشد یکمثقال یا دواء المسک شیرین یکدرم بخورند و از فواکه رطبه و البان و ماهی و رسومات اجتناب کنند و در یا نسب معتدل استعمال نمایند و غذا نخود آب بمغز حب قرطم و دارچینی و لحوم دراج و تیهو و مطنجن از لحوم ماکیان بری و سرکه بدهند و نعناع و سرکه و مصوص شوم و فلفل و شاب و کرفس ایشان را نافع ست و این سفوف برای قطع قی بلغمی نافع ست کندر مصطکی هر واحد پنج درم عود خام هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل چهار درم پوست ترنج و نعنع خشک هر واحد ده درم جوز بوا قاقله کبابه سعد نعناع هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم سنبل سک هر واحد پنج درم کوفته بحربه بیخته سه درم بخورند و این قرص قاطع قی بلغم و سوداکند و معده ضعیف را قوت دهد پوست بیرون پسته گل سرخ هر واحد چهار درم عود مصطکی هر واحد سه درم سک پنجدرم کوفته بیخته آب سیب سرشته قرص سازند شربت یکمثقال خجندی می نویسد که نفع میکند آنرا مبالغه در قی باشیای مقطعه و مقیئه مبادا که بلغم در خمل معده چسپیده باشد سکنجبین مطبوخ تهیقطع کرده در آب مطبوخ شبت یا اصل السوس باندک نمک و عسل بعده میبه و شربت انار منعنع بگلقند بدهند و از اغذیه کبوتر بچه بریان و چوزه مرغ مطنجن و کباب بری مبزربا با زیربا بعد از ان عود مصطکی یا زرنباد و قرنفل بگلقند دهند و کذا ترنج مربی و کذا پوست ترنج و نعناع و کشنیز خشک و قرص که در علاج کلی قی گذشت و دوران صبر ربع درم ست و دو یار تابه یا سیب یا ربیه تنها بخورند و این معجون نافع ست زرنباد قرنفل دارچینی کندر عود سک مصطکی پوست ترنج نعناع خشک کشنیز خشک خولنجان کره یا فلفل تخم کرفس هر واحد یکدرم پوست بیرون پسته پنجدرم حصرم خشک پنجدرم همه را سائیده بعسل آمله دو چند ادویه بسرشند شربت از مثقال تا دو مثقال و شربت که در قول صاحب کامل گذشت وزن هر یک از ادویه اول تا نعناع گلاب یکمن نوشته و پوست بیرون پسته ده درم عوض نام نوده و بجای عسل شکر طبرزد دو من نگاشته و در ادویه اخیر سک و دارچینی عوض مصطکی و هیل نموده و وزن تخم کرفس نیز یکدرم ... و قلمی نوشته که این معجون را چه صوری بسته یا سائیده دامنا زند و از آتش بر داشته هر روز از پنجدرم تا ده درم بلیسند و شراب خوشبوی ریحانی ایشان را نفع کند

علاج قی و تہوع و غثیان سوداوی

هر چند در علاج امراض معده از سوء مزاج سوداوی مذکور شده استعمال نمایند هر مهر و لا جورد مغسول حجر ارمنی پوست لیموی کاغذی هر یک ماشه در خمیره صندل ترش یکتوله بلیسانند بالایش شربت صندل ترش چهار تولا و گلاب پنج تولا و عرق بید مشک سه تولا و عرق نیلوفر سه تولا و ترنجبین خشک نه ماشه پاشیده دهند که برای قی سوداوی مفید بود و قرص یاقوت نیز در قی سوداوی بی عدیل ست و بهتر آنست که در اول امر منع قی نپردازند و هر چه طبیعت بر آید اگر حال علیل و بدن ممتلی باشد فصد باسلیق از دست چپ کنند و غذا مزورات معمول با آب لیمو یا آب سماق یا آب زرشک سازند و اگر قوت ضعیف شود چوزه مرغ بطور زیرباج یا مصوص کنند شیخ میفرماید که قی سوداوی را حبس نکنند مگر آنکه افراط نماید پس اگر صاحب او را امتلا از خون باشد فصد باسلیق نمایند و حجامت میان هر دو شانه نیز کنند تا امتلای عالی از وجوم و سوء التحنیت با وسیاست که بعض امتلا را کفایت باشد اگر افراط غیر محتمل کند جذب بسوی اسفل نمایند بحقنه که در ان اندک حدت باشد معمول از قرطم و بسفایج و حسک و افتیمون و حاشا و امثال آن و بعد از ان عسل و تضمید بطلاء کلیل الملک و آس و لادن و شراب عفص نمایند و ایضا شربت انار منعنع با ماء الورد دهند اگر در انجا بقیه امتلا باشد فصد کنند و حجامت ساقین کنند و چون قی ساکن شود تنقیه سودا بادویه مثل هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی نمایند و اگر اضطرار کنند با شاهسیدان و بخ الکبیر با ایارج فیقرا و افتیمون بعمل آرند و اگر در طحال علتی باشد علاج طحال کنند مسیحی گوید که قی مره سودا اگر کثرت نماید واجب است که قطع کنند و اگر کثرت نپذیرد قطع او نکنند با بسوی اسفل بحقنه متوسط در لین و حدت نمایند و طحال و معده را ضماد کنند و نسخه آن همانست که در قول شیخ گذشت و شربت انار منعنع بنوشند بعد از ان ایجاد ازاجی مثل این خلط ترتیب دیگر است و آن مثل مطبوخات متخذ از هلیله کابلی و دیگر ادویه که در قول مسطور مذکور شده استعمال نمایند و اگر در طحال علتی باشد تدبیر که اصلاح آن نماید استعمال کنند جرجانی ... می نویسد که اگر قی از خلط سوداوی بود که در معده جمع شده باشد تا ماده کمتر نشود ... کنند

و چون قی سامس ترشود مطبوخ افتیمون دهند تا بدن از بقایای سودا پاک شود و اگر سبب ضعیف باشد یا در وی آفتی بود علاجش چنانکه در مقامش بیاید باید کرد پس معده را بدواء المسک مرو دیگر جوارشات گرم قوی نماید

علاج قی و تهوع و غثیان از مشارکت اعضا

مثل دماغ و جگر و طحال و رحم یا همه بدن حسب ماده تنقیه و تقویت آن عضو یا همه بدن مع رعایت سبب نمایند بدستوریکه در محل هر یک مسطور ست و تقویت معده نیز کنند بآب فواکه و لعوق مع ادویه عطریه قابضه و جز آن که در انواع سابق گذشت فصد باسلیق از دست راست و رگ کبدی از چپ و حجامت در مراق مفید بود و قبل از تنقیه عضو موف تقویت معده نباید کرد که در آن خوف انصراف ماده بعضو رئیس ست و آمله مربی برای قی شرکی دماغی بسیار مفید ست **بو علی** گوید که آنچه از انصباب ماده رقیقه الدماغ که با طعام آمیزد عارض شود و غثیان آرد آنرا نفع میکند قرص کوکب در اوقات نوبت و اسهال ماء الجبن خیار و آب نوبت و اسهال بسکنجبین مربی نصر و سکنجبین متخذ بسقمونیا برای اسهال و آب آلو بخارا و تمر هندی که تنها میلان ماده بسفل نمایند و تسکین قی هم میکنند و واجب ست که در مثل این جذب ماده بسوی اسفل بحقنه لینه از بنفشه و خطمی و حب القرطم و خار خسک و بابونه و پستان و ترنجبین و روغن بنفشه و شکر سرخ و بورق نمایند و بعد اسهال شربت خشخاش استعمال کنند و این شربت اسکنجبین و سماق و نعناع و آب انار و تمر هندی بجوشانند بعده دران کنند و ادخل کنند **ابو سهل** گفته که اگر سبب صفرا باشد که از جمیع بدن منصب گردد قصد تنقیه بدن کنند بعد از آن تقویت معده نمایند بآبهای قوی که در وی آب انار و این دوا بجوشانند گل سرخ سماق نعناع هر واحد سه جزو طباشیر سک هر واحد دو جزو رب سیب و رب به یا رب انار میخوش بدهند و غذا پست گندم و جو با آب برنج یا آب انار میخوش سازند و چون غثیان افراط نماید کعک محروق مثل سرمه در آب سیب و اندکی از شراب بدهند و اگر با قبض طبیعت باشد حقنه دهم که در قول مسیحی در قسم قی صفراوی مذکور شد بکار برند **سید اسمٰعیل** ایلاقی گوید که اگر ماده از دماغ یا از عضوی دیگر یا از همه بدن بمعده آید تن را بطبیخ هلیله پاک کنند و لقوع صبر دهند و رگ باسلیق زنند و حقنه که در قی صفراوی گذشت نافع بود و ضماد یکه از به بریان کرده و سیب و صندل گل سرخ و آب مورد و تمر و آب امرود و کعک و سک و لادن و عود و کافور و میسوس و زعفران مرتب کرده باشند بر معده نهند و این شربت قی صفراوی و جگر ساکن کند آب آلو سیاه آب تمر هندی هر یک سه وقیه لک مغسول یکدرم زعفران دو دانگ لک و زعفران را سائیده درین آب حل کنند این جمله یک شربت ست و ایضا آبی مرتبا و سیب ترش و امرود و انار ترش و غوره همه را کوفته بفشارند و آب بگیرند و سماق و زرشک و نبق و حب الآس و زرشک نیم من درین آب تر کنند و دو روز نهند پس صاف کرده بآتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و اگر حاجت بود قدری پوست بیرون پسته درین شربت بجوشانند پس صاف کرده بجوشانند و این سفوف بستود **عیسی بن صهار بخت** نیز نافع عود طباشیر هر یک سه درم گل سرخ پودینه زرشک هر یک پنجدرم سماق چهار درم انار دانه ده درم همه را کوبیده با شربت انار یا شربت ریباس یا با آب تمر هندی دهند و ایضا گل سرخ سماق هر یک پنجدرم طباشیر دو درم گل نیشاپوری سه درم همه را کوفته نیم دانگ کافور سوده بیامیزند شربت سه درم با آب انار ترش یا آب سیب ترش یا آب به و ایضا طباشیر پنجدرم گل سرخ چهار درم تخم حماض تخم خرفه هر یک پنجدرم سماق ده درم اقاقیا سک هر واحد یکمثقال گل نیشاپوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شربتی دو مثقال با شربت ترنج و کعک سوده در آب سیب ترش اندکی شراب چند آنکه مزه شراب ظاهر نشود قی صفرا باز دارد و حفظ قوت کند و اطراف مالیدن و گرم کردن در آب گرم نهادن قی باز دارد و خاصه اگر ماده از همه تن یا از عضوی دیگر بمعده آید بهر آنکه ماده را باطراف کشد **محمد طبری** گوید که اگر غلط منصب بسوی فم معده صفراوی باشد ماء الشعیر بنوشند و اغذیه حامضه و حصرمیه و زیرباجیه و حامضیه همه سرد کرده بکار برند و این سفوف استعمال نمایند گل سرخ طباشیر تخم خرفه مغز تخم خیارین هر واحد پنجدرم نشاسته کثیرا صمغ عربی هر واحد دو درم و نیم کافور دو دانگ کوفته بیخته بقدر دو درم با آب انار میخوش و شیرین بخورند و اگر مانعی از استعمال این باشد ضمادات مطفیه بر فم معده نهند بگیرند گل سرخ دو درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد یکنیم درم زرشک منقی سه درم کعک دو درم همه را سائیده در آب سیب میخوش و آب آس حل کرده دران اسفنج یا پارچه آلوده بر فم معده نهند تا نشانیده با انعقام طعام گویند که اگر غلط از جمیع بدن منصب گردد بعد تنقیه بدن بهر تقویت معده این رب انار ترش

بساده معده بگیرند انارترش و شکر سرخ و گشنیز مدقوق و شکر تیغال با موافق آید و اگر این قی منقطع نشود و در اسهال و نشتج عود حلم و سکنجبیر و دوکوت آنهاما وتلتا و سماق و ترت
یکسان سائیده روز ترکرده معده صاف نموده و سنتعمد یا طباشیر یک درم تا سه درم با شربت سیب یا شربت انار یا آب انارترش یا شربت لیموی دوگرم لیموی یا لیمو و ماسته یقی را سر و ترک
کثرت باشد و صدا یا سلیق برای تسکین قوت معده اکسید آمش ندامانع است و وقت فروتر میدهند و ثابت بن قره و صف آن نموده گل سرخ و بیخ در حاق
سه درم طباشیر دو درم سنگ یک درم کافور ربع درم شربت دو درم با آب انارترش یک اوقیه یا مثل آن آب سفرجل و مورد پست جوشکر ده شد واگر
قوت ضعیف باشد آب گوشت چوزه مرغ و گردن حدی و سماق یا کعک باریک نموده و سکنجبین علاج مختص بسوداوی است که در اول امر مشغول مع
ماده و از اصحاب بسود مثل اقدام بتقلیل او از حقنه بعد تنقیح ماده او باشد و منضج ماده زد رحین وسفایح و امثال آن نمایند پس هرگاه آثار تنقیح ظاهر شود
حسب معمول آرد مسهلات و تنقیه مسهل سودا نمایند و علاج الحال هر باید کرد اگر ضعف یا سکون باشد دیگر بود ✿

علاج قی و تهوع و غثیان از مواد متعفن

تنقیه آن نمایند و اصلاح آن بجوراییل ادویه موصوفه کنند و استعمال نموده مرجان دریں باب معمول است و قرص باریوس بعنایت نافع است قول
شیخ الرئیس علاج قی ما دریں بسا خلط صدیدی باستفراغ اوست بقی و تنقیه معده ازاں و تعدیل او و کیفیات لطیفه طیب الرائحه و از برد مثل قیسوس تم کرکم
و سیسالیوس و کمون و ورد و آسا نافع است و باید که قبل طعام اغذیه مرققه ملینه دهد آن اغذیه قابضه و خبیثه مثل سفرجل ماننداں تناول نمایند تا طعام از قعر معده
بسوی قعر معده گردد و ماده بسوی اسفل میل کند نه بسوی فوق و بسا است که بسبب احتیاج بحوراییل ریره و سماق افتند و گاهی محتاج میشوند
بسوی حقنه خفیف بعد طعام و دوا ار المسک ایشاں اصلی است و معده را قرام لکوکب بغایت نافع است لتراب کردن اں بقدر حبه مشک کبیر ند طبری
گوید که علاج غثیان ما بس از اجتماع مواد در ی عص مثل رطوبت فاسد عفن معده انیست که مقیه نم معده نمایند و تنقیه او بقی از سکنجبین و آب ترب خوابیده
مرساز بتیده باید کرد و اگر بسبب امتلاء استفراغ جلب و نیفا واجب گرید و حقنه ملائم نمایند بعد از آن تی نمایند مانچه مذکور شد بعد ازاں چند روز متواتر گلقند
شکری یا عسلی حسب حاجت بدهند اگر وصول در معده مثل شیشه صحیح ساخته بیامکیم با آب گرم کرده باشند ادک خردل حرشانیده باشد بدهند و بعد ازاں قی کند
دا ماحین نفع میکند صاحب این علت را بیست که او کرنده ساشتامی بیده سکنجبین عسلی موجها شدید ساعت زمانی برآں صبر کند بعده امر نزول
حام کنند و آب گرم برقم معده رسید و اعتقاد الحیری که دهان حرد و رب وا مسه آں باشد باید کرد و اگر مزاج ولدا و احتمال خوردن توم نماید توم در طعام
بخورانند و توم مربی بالعسل در بعض اوقات بدهند و ازان فوائد ضیا و قوی انفع مضغ کما به ضعف است و آب آں بلع کنند و منفع این اسراف نماید
گرآں گاهی در رفع معده با فرد حس ادمی آرد بجات آن آب را این تدبیر وقتی است که بقول تحبس ام معده رطوبی عفنی مشتی و مزاج متحمل استعمال
ایں ادویه باشد و اگر مزاج احتمال استعمال ایں ادویه نکند ضمادات لطیفه مثل هر و سعیدیه مصطکی و روغن ناردین و روغن قسط و گل سرخ و سنبل و طری
و مانند آن سائیده و مرانا قیروطی ساخته با روغن نا دین آمیخته و بر پارچه بهیئت معده ساخته طلا نموده برفم معده ضماد کنند برناشتا و بعد اهضام طعام
و میان استعمال این ادویه و ضماد و میان استعمال آنها دار آشامیدن ورق بهیئت نیز اگر چه قوت او الفم معده میرسد لیکن کسبه اعتنا بداں میکنند و رجوع الی الاقسام متعاقسم

علاج قی و تهوع و غثیان از ضعف معده

و سوء مزاج سبب تقویت و تعدیل مزاج معده نمایند پس اگر از سوء مزاج حار ساذج یا بارد ساذج بود هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار یا بارد ساذج
گذشت عمل آرند و بقول رئیس کسانی راکه غثیان بسبب حرارت مزاج حادث شود باید که تبرید ایشان با شیایی مبرد نمایند یا آنچه بسرکه بسازند باید که
سرکه و آب دعفرات بنوشند و کاسنی و کاهو بدهند و در بعض اوقات آب سرد بدهند مرا آنچه بدهند بقدر خلاف در حرارت مزاج حار باشد چه افراط در استعمال
ایں اشیا نفع سرکند مگر صرت عرض کنند و اما کسی راکه ایں از برودت عارض گردد باید که علاج آں لغیر آنچه مذکور شد باید کرد و روغن مصطکی و لاذن
بالیدن بر فم و شراب کهنه بدهند مطبوخ که سمی او ... مار ست را سیسول و تخم کرفس جبلی و دوای مجوب بلافلفل و قیمه از معده بینه و ایضا تریاق و اداده

که ایشان را نافع است و گیلانی گفته که قی ترش دلالت میکند بر برودت معده و نافع است آنرا حب الیاقوت و ضماد حار و تغذیه بمشویات ابزره و بقول الطباخ جند
که اگر کاہی چهل پوست بلیله زرد و کلونجی کوچک ترنج برابر کوفته بیخته بریت بالند سری همه بدن و غثیان که از سردی باشد دور کند **معجون** نافع قی مقوی معده
مشهی نافع قی و معده دانه هیل دارچینی زرشک برگ پودینه خشک هر یک دو درم سازج هندی سنبل الطیب عود غرقی مصطکی پوست ترنج خولنجان بسباسه
قرنفل صعتر زرنباد هر یکیک درم مشک نیم درم قند سفید شربت تمر هندی شربت انار شیرین هر یک برابر ادویه معجون سازند **ایضاً** نافع غثیان و خفقان
و درد معده مفید لینت طبع زرشک پودینه زیره دانه قاقلین پوست بیرون پسته مغز بیل سماق حب الآس کشنیز خشک معتر گل سرخ گلنار [illegible]
طباشیر مصطکی سعد زرنباد قرفه سنبل الطیب بالسویه هر یک [illegible] جزو صندل گلاب سوده سه جزو قند سفید **ایضاً** برای تقلیب نفس یعنی غثیان لازم [illegible] نافع
بعد طعام مجرب است قرنفل مصطکی دارچینی عود دانه قاقلین برگ پودینه سعد قرفه بسباسه زنجبیل خشک گاوزبان پوست ترنج هر یک دو درم زیره سنبل الطیب زرنباد
زرنجبیل [illegible] هر یکیک درم آب نعناع تمر هندی چهار تولہ آب لیمو کاغذی [illegible] عدد قند سه چند مشک یکماشه بقوام آرند دو مثقال خورند **اقوال اکابر** **شیخ** مینویسد که اگر
غثیان بلکه قی نیز از سوء مزاج بود علاج آن نمایند بانچه تبدیل او کند و اگر احتیاج بتجدید افتد استعمال کنند و هم آنجا نویسد که اکثر غثیان عارض از حرارت
و یبوست را تضمید بمبردات مرطبه مبرد و ببرف و نوشیدن آب بر برف سرد کرده زائل میشود و گاهی در آن آب مثل رب غوره و رب ریباس [illegible] میکنند
و ایضاً قی که ناشی از سبب حار را تسکین میدهد تناول قسب [illegible] و انار و سماق و [illegible] از تنها [illegible] سازند و این حب بگیرند بزر البنج یکجزو [illegible]
سماق قسب هر واحد چهار جزو و باهم چند رب سفرجل حب سازند و از مجموع این معجون از نیم مثقال تا یکمثقال بحسب قوت بدهند که آن منوم و مسکن غثیان است
و اگر درینجا قبض طبیعت نباشد رب [illegible] معمول از حصرم و ریباس و [illegible] ترنج حامض بدهند که فوراً [illegible] قی و غثیان حار [illegible]
و ضماد و طلاء بر معده و برای کسیکه چون بر طعام حرکت کند قی نماید حیله نمایند پس افضل علاج برای او و برای کسیکه طعام قی کند سبزه و صفرا بلکه قی او بسبب [illegible]
یا خلط بارد باشد اینست که علاج او بمسخنات مجففه باشد و از آن تخم کرفس انیسون افسنتین است که اجزای مساوی آن قرص سازند و یکمثقال تا [illegible]
بخورند و ایضاً برای ایشان نان خورش از زیره و فلفل اندک سداب سازند و این با سرکه و مری آمیزند و کسیکه طعام از وجع معده قی کند برای او بگیرند قسب
و بسایند و مقداری از شربت حب الآس که در آن سرشته شود بر آن بریزند پس سرکه و عسل اسکی بدان آمیزند و بنوشند و ایضاً زردی بیضه مشوی کنند
و بعسل و پانزده حبه مصطکی سوده آمیزند و بخورند و این سه روز استعمال نمایند و اقراص مذکور در باب وجع معده که در آن افسنتین و مری است نفع میکند جهت
که برای ایشان و آنکه مثل اینها باشند بعد طعام قوابض دهند و قبل آن مزلقات مثل لبلاب و اگر قبل طعام این سفوف کنند [illegible] و بلوط و سماق بخورند نفع کند
و این دوا نافع غثیان است کشنیز خشک سداب خشک مساوی [illegible] ممزوج بخورند اگر حرفت معلوم کنند و آب سرد اگر لذع محسوس گردد و این دوا نافع برای
عارض از برودت و اخلاط بارد است زرنباد و درونج چند [illegible] و شکر مثل همه شربت دو درم چند روز استعمال نمایند و اگر این تدبیر و اقراص مذکور کفایت
نباشد بدهن [illegible] انجیر [illegible] النزور بنوشند و ایضاً او گفته که اگر غثیان از ضعف معده باشد قی آنرا ساکن نمیکند پس تحکیت آن نباید کرد بلکه اگر خود بخود آید
گاهی نفع کند و گاهی تسکین آن [illegible] نماید **مسیحی** گوید که اگر بسبب ضعف معده باشد استعمال تدبیر مقوی آن مثل تناول معجونات مقوی و تخفیف طعام و خوردن
اشیای سریع الانهضام قلیل المقدار و استعمال اضمده و اطلیه مقویه از خارج باید کرد **ایلاقی** و جرجانی می نویسند که صاحب معده ضعیف هرگاه طعام تناول کند
غثیان بهم رسد باید که قبل طعام چیزی نرم مزلق دهند و عقب طعام شی قابض خورانند و گامی چند بآهستگی بروند تا طعام بقعر معده منحدر گردد و بعد از آن
بچند ساعت معده را بجوارشات قوت دهند و حرکت بیشتر کنند و تقنید معده بضمادات قابض نمایند و اقراص کوکب بشراب یا جلاب که در آن یک حبه مشک
باشد سخت نافع بود و دواء المسک نیز سود مند **صاحب حاوی** گوید که اگر سبب قی سوء مزاج معده و ضعف آن باشد تقویت معده برب انار
ده درم بنعناع سه درم باید کرد **مؤلف** خلاصة العلاج نوشته یعنی کسانی باشند که معده ایشان ضعیف بود و چون طعام خورند دردی اندر معده آنجا
پدید آید و قی کنند آن در [illegible] باشد که بلا وجع قی کنند و علاجش همانست که در قسم وجع معده از ضعف معده مسطور شد و گفته که این قرص از ینجا

سوده سازند تخم کرفس انیسون هر کدام پانزده درم افسنتین سنبل هر کدام بیست درم مرمکی فلفل سیاه و جندبیدستر هر کدام دو درم اقراص ساخته از یک مثقال تا دو درم
استعمال کنند و این قرص مجرب است تخم کرفس شش درم افسنتین چهار درم مرمکی فلفل سیاه و جندبیدستر افیون هر کدام یک درم دارچینی شش درم مصطکی
چهار درم اقراص سازند از نیم مثقال تا یک مثقال با آب سرد دهند بعد از خوردن این اقراص چند روز ایارج باید داد تا هیچ مستاصل گردد و ایارج را برین داروها
مقدم کنند **بعضی گویند** که اگر زنده رود عباشیر زرباد سرکشنیز مدبر هر واحد دو درم سماق سه درم پوست بیرون پسته یک درم مصطکی نیم درم گلاب قرص ساخته
دو درم با گلقند بخورند مجرب است و کشنیز در طعام زیاده کنند و ایضاً گفته اند که اگر بعد خوردن غذا درد هیجان کند و بعد ده ساعت قی کند سببش شدت
برودت معده باشد و علاجش بشراب مر و تسخین معده بضمادات و تغذیه باغذیه بعید از تخمه مثل طنجنات و اندک از عسل نمایند که ازین صحت میشود
سرهندی می نویسد که شخصی معتاد آن شد که هر چه میخورد قی میکرد و درین عذاب از مدت هفده سال محبوس بود پس این رجوع نمود و علاج او
باین شراب چوبچینی کردم چوبچینی دارچینی هر یک چهار رطل قاقله چهل درم قرنفل جوز بوا بسباسه هر یک پنج توله سعد کوفی بیست درم ساذج عود هندی
بهمنین زرنباد مصطکی هندلین هر یک ده توله بادرنجبویه ده پنج خصیة الثعلب شقاقل سنبل الطیب بسته گاوزبان پنج بوزیدان هر یک بیست توله جلنجبین
چهار آثار مویز منقی چهار رطل شکر طبرزد یکصد و بیست آثار پوست بیخ کنار دشتی سی آثار و در بلغمی زیاده کرده میشود مشک پنج توله ادویه را جریش بکوبند
و بدستور دفن کنند تا بجوش آید پس عرق کشند و این عرق یکبار در صفراوی و دو بار در بلغمی و سوداوی دادم و این عرق بسیار کثیر الفائده است مقوی
اعضای رئیسه شریفه و ارواح افزاید و آتشک را مستاصل گرداند و عانت تناسل بعد یاس نماید و تجربه کردم برای تقویت باه که ماء اللحم تمام حلوان
در یک وقت و از مرغ در دو وقت و دیگر هضم میکند و قبل طعام معتاد آنرا نوشانیدم و ماء اللحم بطور متعارف تخریج نبود بلکه رطوبات ثانیه متقطر از جوهر لحم بتغیر
مائیت غریبه بود و بالجمله این هر دو را بدان عمل کبریت احمر یا عمل سیماب میکنند و فوائد آنها چندان نیست که در بیان در آید و متعلق بمشاهده و استعمال اند

علاج قی و تهوع و غثیان از فساد غذا

در طعام است که فساد آن بکمیت باشد یا بکیفیت یا سوء ترتیب در اکل آنچه در علاج امراض معده از فساد غذا مذکور شده استعمال نمایند و قی مکرر کنانند تا غذای فاسد تمام
از معده بر آید بعد از آن مقویات معده بکار برند تا رفع تدبیر فاسد معده نمایند. اگر حاجت بود تنقیه بمسهلات نمایند و وقت شدت گرسنگی آب نخود دهند و رفته رفته
در غذا توسیع فرمایند و آنچه از خوردن چیزهای لیس چون مسکه حیتند عارض شود اول قی کنانند بلیسانیدن جوز القی و تخم شبت هر یک سه ماشه و سکنجبین عسلی
چهار توله آمیخته و بالائش نوشانیدن آب نیمگرم یک پیاله که در آن نمک طعام یک توله انداخته باشند تا قی آید بعد مصطکی سه ماشه سوده در شربت انار منعنع
دو توله عرق پودینه پنج توله دهند و آنکه از تناول چیزهای حریف چون مرچ و فلفل بود آب سرد یا شوربه سرد و روغن یخ خنک شکم سیر نوشند و بر معده اطلال سازند
و مزاوله بانبات دهند حسب عوارض تدارک فرمایند اگر از بشاعت ادویه مسهله مثل ملینات و غیره تهوع عارض شود علاجش آنکه سکنجبین ساده سرشته بخورند
و عرق کیوره و گلاب چهار چهار توله بنوشند و تهوع که بعد خوردن نان جو و قند سیاه باشد شیره تخم خرفه شیره تخم کدو هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله دهند و اگر موقوف
شود سفوف حابس معمول به دهند و تهوع که در معده طعام فاسد باشد سکنجبین بنابد از گلقند و غیره دهند تا اگر بعد خوردن برنج قی چند روز ماند و دیگر علاج نشود
بعد دو سه روز چهار گلاب سوده آب پودینه تازه گلاب پنج توله شربت انار شیرین توله نافع میشود و در قول بوعلی سینا قی که بسبب فساد غذا باشد علاج
و تجربه آن نمایند و استفراغ ببعض مقویات معده خوشبو حار یا بارد حسب موافقت کنند و حکیم او گوید که قی عارض عقب تخمه را العلاج تخمه و دستور العلاج کنند
گیلانی نوشته که اکثر محتاج میشوند بسوی تنقیه معده از غذای فاسد پس آب نیمگرم نوشانیده قی برات نمایند و بسیار روغن ریزند و شکم و پهلو را بپارچه گرم گرم کنند
و دست و پای او بر بیت مالند و بران آب گرم بریزند و بخواب طویل امر کنند و تمام روز چیزی از غذا نخورانند اگر قوی باشد در حمام داخل کنند تا سه روز از طعام شیر با
کم کنند تا بحالت طبیعی عود کند و اگر ضعیف باشد استرداد قوت او بغذای موافق کنند و جوارش مقوی خورانند **صاحب کامل** گوید که هرگاه انسان را غثیان
بسبب کثرت طعام یا کراهت عارض شود مبادرت بقی نمایند یا دخال پر در حلق و شربت سکنجبین یا عسل آب گرم پس اگر این از قبیل صفرا باشد سکنجبین با آب گرم

یا ماء الشعیر مع سکنجبین و نمک یا سپرتی و غیج دهند مع سکنجبین یا آب جباری یا باقلا او روانی کنند سپس حرکت ماشی تند یا لوبیا غرغره چربت عقب آن سکنجبین و نمک و آب گرم بنوشند تنقیه معده و تلطیف آن استقصای قی نمایند بعد از آن جلاب و آب انار یا شربت انار شیرین یا شربت غوره یا سیب بدهند سعید و یوسف می نویسند که اگر سبب قی طعامهای ناموافق بود قی بایکه سکنجبین با آب گرم تا آنکه معده از آن طعام پاک شود و اگر طعام چرب بود بستی چیزی ترش بخورد بعده باشربت یا دیگر قوت دهند و اگر طعام گرم بود لیمو یا شربت لیمون و شربت انار و غوره بخورد آنچه موافق مزاج و حامل بود بآن علاج کنند و اگر از شستن خوردن ماشی غثیان خیزد و قی نتواند کرد باید که طعام زیاد خورند تا معده پر شود قی کردن آسان گردد و ماده با طعام برآید عیسی گوید که نفر کنند اگر تهوع غثیان عقب طعام باشد که آن از کیفیت مفسده باشد حادث شود آنچه مسکن غثیان و مقوی معده بود بخورند و آن نسبت که جامع قبض و عطریت باشد مثل سیب و امرود و به و امثال آن همه بارد اند و یا مثل مصطکی و نعنع خشک و دارچینی و امثال آن که حار اند پس اگر غثیان ساکن نشود بشرب آب گرم قی آورند تا آنکه معده تنقیه یابد این الیاس و محمد می نویسند که اگر سبب غثیان کثرت تناول غذا باشد قی به آب گرم و عسل و شبت و تخم خربزه کنند بعده جوارش مصطکی یا عود یا عنبر تناول نمایند و اگر سبب و غذای ردی الکیفیت باشد ایضا قی به آب گرم و سکنجبین گرم یا عسل کنند بعده تقویت معده به شربت نعنع و شربت حصرم و ریباس و شربت به و سیب و دارچینی هر چه از اینها میسر آید بگلاب ده درم و آب برف حل کرده اگر زمانه تابستان باشد بنوشند یا صبح تنقیه معده یا سکنجبین سفرجلی ده درم بگلاب و آب به و آب انار بی شحم افشرده سه اوقیه و بیک سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره تند شکند یا انار یا حصرم بخورند طبری گوید که اگر قی از فساد کیفیت طعام یا از کثرت کمیت آن باشد پس در فساد کیفیت اصلاح کیفیت و کمیت و تقویت معده نمایند و در کثرت کمیت اصلاح کمیت بسهل با تنقیه سریع الانحدار کنند صاحب بحر الجواهر گوید ایضا اوی نویسد که نوعی از قی غریب است که مردمان فربه را حادث شود و آن آنست که کثرت شراب کنند شکم پر نمایند و آن مزاحمت حجاب و حجاب را به رسانده و از آن سبب نفس تنگ گردد و چون امتلا شود ضیق النفس بسیار گردد طبیعت را دوراحت کند و در این قسمت جوید پس هر دو وقع کند چیزی را که در معده فم معده هست بطریق دفع اذیت پس انسان بعض طعام قی کند و بعض باقی ماند و بعد از آن اختنا نماید علاجش تقلیل غذا است و استعمال ریاضت و کند میل به تغذیه اشیای مغنیه مثل سرکه کهنه و نان خشک و طبایخ مسهله از معده تیمو نا شسته و آنچه از رطوبات دائم از معده پاک سازد ...

حب ایارج و کابلی سیاه هر واحد یک درم نمک نفطی نیم درم مصطکی سه درم صبر سقوطری مثل جمیع ادویه همه ادویه را سائیده و به آب برگ ترب بسرشند و حب ترتیب از آن بدهند و در انگشت و قابم بیم ساند یک حب عقب طعام بخورند که آن سبب وند یک مجلس حل طبیعت کند از رطوبات از جهت تقویت معده بایسته و ضعف نیاید و اما حب عدوت بحسب بسار زیاده گردد

علاج قی و تهوع و غثیان از بحران

قی بحرانی گاهی محمود و کیفیت و کمیت آن گاهی مذموم در آن مرض ما باشد اما محمود آنست که خروج او سرعت نماید و از نوعی باشد که از آن تنقیه بدن سزاوار بود و اما مذموم در کمیت آنست که مفرط باشد و در کیفیت چون سوداوی یا زنجاری یا کراثی بود زیرا که این الوان بر شدت احتراق و فساد خلط دلالت میکنند پس علاج قی بحرانی آنکه قوت مریض بود و مریض بدان راحت یابد قطع نکنند بلکه با سکنجبین و غیره اعانت طبیعت بر قی نمایند تا بدن پاک گردد و اگر افراط نماید و ضعف آرد پس بیان تت نگاه کنند که کدام خلط بیرون می آید حسب آن ماده علاج کنند و بر سکنجبین و ربیب شربت نیلوفر و گلاب و رد و غیر آن شربت انار و غیره دادن بعد تنقیه

علاج قی و تهوع و غثیان از دیدان

یا دود و حیوان دیگر بر معده دخل نموده اخراج آن نمایند و آنچه در بحث دیدان مسطور گردد استعمال کنند ابن ندا احمد قی و غثیان و تهوع و کرم شکم بهم رسانیدن است تما اهل هند بتجربه نوشته اند حب ایسنر عامه هندی عاقل سیاه و نمک تاری هر یک نیم درم و قلفل سیاه و صعتر شیطرج هندی و چینی هر واحد یک درم سه اصل السوس اصل سینه عسیل هر واحد یک نیم درم انب نانک ترش هم درم و نیم نبات چهار ده درم کوفته بیخته ماده دیم تنها یا با چیزی مناسب بدهند تعلیم قی شمیکه بحبال عارض شود و اگر سبب آن زیادتی کرشیقه یا شیر باشد شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و اگر سبب اجتماع بلغم یا اسباب صفرا در معده بود و در معده هر واحد خروج هر یک در قی باشد علاج آن مذکور شد سکنجبین و از آن ایگر تنقیه معده و سعابسات نمایند و ایضا رطب نیم رنگ ترنفل مثل حب ساینده تنها یا ما شربت شیرین

بدهند و پوست بیرون پسته ساییده با آب سیب و یا به دادن بغایت سودمند است و عود و صندل بگلاب سوده نهین اثر دارد
و کذا پودینه دمشقی با شربت نعناع خورانیدن و ضماد گل سرخ و قرنفل و عود هندی و اهلیله و امثال آن با آب سیب بر سر شکم بر معده نهاده
و اگر طفل را در اثنای قی تپ عارض شده باشد خاکشی بعرق عنب الثعلب گلاب شربت نیلوفر دهند و اگر گهیل دهان حب الآس بهیلی
اصل السوس برابر کوفته بیخته با عسل سرشته قدری بر پستان مرضعه طلا کنند و اگر طفل کلان باشد یکماشه یا زیاده بلیسانند جهت
قی اطفال و تپ آنها مجرب ست و در صفراوی حموضات متویه مثل رب به ترش و رب غوره و ریباس و شربت زرشک مانند آن بدهند
و شربت انار مینخوش سودمند است و فادزهر حیوانی نیم دانگ گل ارمنی دو دانگ در آب سیب یا به یا امرود یا بدوغ بی مسکه یا شربت نعناع
بغایت مفید ست و زرشک ساق پودینه نمک طعام و کذلک طباشیر و دانه هیل در شیر مرضعه حل کرده لیسانیدن و فادزهر معدنی دادن نافع
و خورانیدن جوارش خوزی و شربت لیموی و سکنجبین بزوری سود دارد و هنگامیکه حموضات با اطفال شیرخوار بخورانند باید که معده ایشان از شیر خالی باشد و بعد از آن
نیز تا یکساعت و زیاده از آن او را شیر ندهند و اگر بسبب سقوط لهات باشد بعلاجش پردازند و صاحب تکمله هندی می نویسد که اگر بچه شیرخواره را بسبب
افتادن کام قی پدید آید و آنچه بخورد می نشاند و رنگ زرد و بدن لاغر شود گاه دو سه طباشیر شاخ را که اکثر بر سر چاه می روید ساییده و شیره کشند و دو سه ماشه
آن شیره را با دانه الایچی خرد و تا گیسر کرچوری سه ساییده با شند مخروج ساخته ناس دهند قبل از طلوع آفتاب کام فرو شده بالا رود و بچه در سه روز قوت گیرد

قی الدم

یعنی بر آمدن خون بقی و آن یا از معده بود یا از مری و بدانکه خروج خون از دهن گاه بقی بود و گاه بنفث و گاه بتفل یعنی بقی وقتی باشد که خروج او از اعضای
غذا بود و الا یا بسبب اتصال او از اعضای دیگر چنانچه عند سیلان دم از دماغ در حال خواب بسوی معده میباشد بعده از قی خارج میشود و خروج خون
بنفث وقتی باشد که از اعضای تنفس خارج شود و بتفل هنگامیکه خروج او از اعضای دهن و حلق باشد بالجمله سبب قی الدم کشادن دهن رگ
یا شگافتن و گسستن اوست که اکثر این عقب قی بسیار و سهال سهل حاد افتد یا انفجار ورم غیر پخته و قرحه و تاکل در اعضای مذکوره و یا رعاف که سیلان کند
بسوی معده بنحویکه شعور بدان نکند و یا انصباب خون از کبد یا طحال یا کلیه یا مراق بسوی معده و خصوصاً خون که استفراغ او واجب بود
محتبس گردد و یا عروض قطع عضوی که غذای او فاضل ماند و یا عروض ترک ریاضت معتاد و یا شرب زلو در آب و تعلق او بمعده و یا مری و یا عروض
بواسیر در معده و سبب شگافتن عروق یا از خارج بود یا از داخل آنچه از خارج بود عروض جراحت ست یا ضربه و سقطه یا آواز قوی یا جهیدن
از جایی یا بر داشتن یا گردن یا تناول شی حاد یا چسپیدن زلو و آنچه از داخل بود کثرت خون ست و اجتماع او در رگها زیاده از وسعت آنها
یا سفرای حاد بود یا خلط شور که بر بین اعضا گند و قرحه کند و سبب کشادن دهن رگ در بین اعضا حرکت قوت دافعه است و سبیش یا مدت صفراوی
و اختلاط آن با خون و یا ضعف قوت ماسکه رگها و سبب ضعف ماسکه یا رطوبت مرخیه باشد که سر رگها را نرم و سست کند و از او فی قوت بکشاید
و یا کثرت خون و امتلای اخلاط در رگها که احتمال آن نکند و بیشتر قی الدم از صحت قوت باشد پس خون را دفع کند بطریق کرفی الحال دفع آن بسوی
آن طرف او فق بود و لهذا بیشتر در قی کردن و و طلی خون مثل راحت و منفعت شود و این وقتی باشد که فضول طحال یا کبد بسوی معده بریزد
پس قی کند و گاهی خون مجتمع در معده منجمد شود خواه منصب از عضو دیگر یا حاصل در آن از انفجار رگ آن باشد پس هر گاه این خون منجمد بسبب قی
خارج شود مشابه علقه باشد اگر آنجا دوران باعتدال بود و یا سخت تر از آن باشد اگر آنجا و شدید تر از آن بود و بقول محمد زکریا گاهی انسان
قی بلغم کند و ببیش لحم زاید ثوالی یا باسوری بود که در معده برروید پس منقطع گردد از جرم معده و بسبب خلط حاد یا عفن ستاکل طبیعت بسوی
قوت آن را دفع نماید و هر قی الدم که با تپ باشد آن ردی بود بنا بر دلالت او بر کمال غلیان و فرط حرارت و سلب کردن آن بدن غذا و ماده قوت او
بسبب کثرت تحلیل و قلت اغتذا و گاهی در حمیات دموی دال بر قوت طبیعت و دفع ماده مرض بود و اگر با آن تپ نباشد پس اکثر ردی نبود اما اگر قی الدم

انقطاع یا ترشح شوند سبب هلاکت باشند **طریق تشخیص** بیمار ستاند آنست که از آثار دریافت نمایند که خون از کدام عضو می آید و بعد از آن اسباب معلوم کنند و در آن حال باشد که از مریض حال آفت و تغیر حال عضوی از اعضا پرسند اگر مریض حس صداع بگوید گاهی آفت دماغ باشد و بعد از آن سرخی برآید باید دانست که خون رعافی است و از دماغ می آید و اگر آفت در مری یا معده یا جگر یا طحال بیان کند قوت آن از آن عضو آید پس اگر خون سرخ جید بود از جگر باشد و در این نوع اسهال دموی کبدی کثرت و شدت آن دیگر مهلک است و اگر خون سیاه مکدر برآید غلیظ و منتن و اثر ترشی بود از طحال باشد و اگر اندک اندک برآید و غیر شدید و اسوار باشد از مری بود و اگر دفعةً مقدار کثیر برآید و برنگ او مائل تر بسوداء باشد از معده بود و دلالت بر انفجار عروق بسیار نماید و مخصوص است که این از مری باشد که بسوی معده سیلان نموده و در آن جمع شده باشد و درین وقت احساس سیلان او در داخل مری دلالت کند که او جمع شده در معده آنست بعده اگر مریض وجع در عضوی از اعضای مذکور بگوید و در آن عضو از سابق بیماری بوده باشد و در ابتدا خون اندک اندک آید لیکن کثرت پذیرد و گاهی با ریم و قشور آمیخته برآید باید دانست که در آن عضو آکله یا قرحه است و اگر در عضوی از اعضای مذکور صرف حرارت و سوزش بیان نماید و خون رقیق برآید سخت گرم بود و حمیات حرارت ظاهر باشد و تقدم اسباب تسخین گواهی دهد بدانند که در آن عضو سرگها بسبب حدت و حرارت خون گشاده است و اگر در آن علامات کثرت خون و امتلای اخلاط دیگر ظاهر گردد و خون بسیار برآید و مریض عقب ثقل نفث در یابد و خون صحیح غیر حاد و کال یا بعض قروح برآید و انقطاع استفراغات معتاد اتفاق افتاده باشد بدانند که سرگها بسبب کثرت خون و بسیاری اخلاط گشاده شده است و اگر خون سخت گرم نباشد و بسیار برآید و مریض پیش از این تدبیر مرطب و اغذیهٔ مرطب بسیار استعمال کرده باشد باید دانست که سرگها بسبب رطوبت و نرمی گشاده است و اگر خون رقیق صدیدی برآید با تمدد و کرب بود و پیش از آن مریض آبی که در آن زلو بود خورده باشد بسبب زلو باشد و اگر خون گاه گاه برآید و از آن مریض انتفاع یابد و رنگ مریض زرد باشد بر سبب بادی بخروج خون دفعةً عقب سبب سودی استدلال توان کرد و هرگاه سقطه یا ضربه بر سینه سبب قی الدم پدید آید بر شگافتن عروق مری گواهی دهد **علاج** تدبیر اش نهایت لازم باید و اول فصد باسلیق مناسب است اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر بود و خون بسیار یکبار برآرند و ایضاً در امتلا فصد باید فصد نیز ضرورت زیرا که تقلیل مطلوب است و هم امالهٔ مواد است از راه خون اگر مریض راحت یابد ببندند و کثیر المقدار برآرند و اگر غلبهٔ خون نباشد خون اندک اندک بیرون آرند که درین صورت صرف اماله مقصود است اما رعایت قوت در هر حال ضرور است و بستن اطراف از بغل تا بند دست و از بن ران تا پاشنه محکم بستن و نهادن محاجم بر ران و تدمین در زنان جهت اماله قوی الاثر است و ایضاً بهر اماله استعمال حقنه و وضع محاجم با شرط بر ساق نافع است نظر کنند اگر آفت در معده باشد دوا یکبارگی نخورند و دوا بسیار باریک نسازند و اگر در مری بود اندک اندک بنوشند بلکه قدری از آن در دهان گیرند و بتدریج فرو برند و پشت بر تکیه نهاده باشند و ایضاً اگر خون از مری و معده آید قرص گل و کهربا سه ماشه در شربت انجبار یکتوله رشته و خشخاش و بارتنگ و حب الآس هر یک نه ماشه در عرق کیوره و گلاب و عرق بارتنگ هر یک هفت توله شربت حب الآس دو توله تخم شربتی و بارتنگ هر یک سه ماشه بدهند و اگر خون از سر یا جگر یا طحال آید بعلاجهٔ همان عضو کوشند و ماده را بجانب مخالف جذب و استفراغ سازند بر امارات مذکوره و تا استفراغ قوی نباشد زنهار خون بسیار نباید گرفت بلکه اندک اندک چندمرتبه برآرند تا مقصود بی ضرر حاصل گردد و بعد از فصد رنگ مایه گردد پس فصد اما تبدل لون کثیر نمایند و بعد از فصد حسب مراعات مزاج باصلاح حال و تقویت عضو موقوف بر روز مداومت کنند هر یک مخصوص است بدرد قی الدم کبدی و طحالی قرص را بدهند و قرص خشخاش با لعابات مذکوره بدهند و ادویهٔ مقوی جگر و گل سرخ و مرمکی و آرد جو با آب کاسنی بر جگر ضماد کنند و بسیار باشد که هرگاه بر جگر یا طحال محجمه با شرط نهاده بکند قی الدم که از این عضو باشد دفع شود و قوی سود دهد الحال باز دارد و هرگاه قی الدم بسبب تشقق عروق مری از نوع ضربه یا سقطه بر سینه عارض شود تدبیر آن بعد از فصد آنست که ماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد سرشته بر موضع ضربه طلا نمایند و قرص کهربا یک مثقال با شیرهٔ تخم خرفه بریان

دهند و باشد که بعد از فصد بیمین تا بیر کفایت کنند هرگاه که حرکت رگها از سستی خاصه بسبب رطوبت بوده باشد فلونیا دهند و فصد نیز مخفف ست
اگر حاجت آید توان کرد و هرگاه یبوست رگ سبب بود و ترطیب کوشند حتی الامکان تا حال بعد از اخراج میسر آید با ستفراغ نپردازند اگر
در یبوست مادی و بسیار باشد که در قی الدم خون در معده منجمد شود مانند پنیر و علاج آن علیحده مسطور گردد و اگر سبب قی الدم فرح و تقرح
بود اول ماء العسل یا ماء السکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم کنند **ذکر ادویه مفید قی الدم** صمغ عربی نشاسته گل ارمنی گلنار کهربا هر
یک ماشه سوده همراه شیره پوست بیخ انجبار چهار ماشه شیره تخم خرفه پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق گاوزبان شش توله شربت نیلوفر دو توله
بارتنگ پنج ماشه دهند دیگر قرص کل بقدر سه ماشه در شربت انجبار یک توله سرشته با شیره تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و حب الآس هر یک نه ماشه
در عرق کیوره و گلاب و عرق بارتنگ بر آورده شربت حب الآس دو توله داخل کرده تخم شربتی یا بارتنگ پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً**
بعد فصد باسلیق برگ انار بیخ انجبار در آب سائیده نوشیدن و مازو و برگ مغیلان و برگ کنار در آب سائیده بر معده ضماد کردن و کذا ضماد صندل
گل ارمنی و گلاب خواه آب سوده بر معده و سینه نافع **دیگر** دوای مجرب بوعلی سینا که در آن افیون و بزر البنج ست و در قول او خواهد آمد مساوی
سفوف ساخته نیم مثقال در رب سیب یا بهی و آب بارتنگ دادن از مجربات ست و اگر گل مختوم میسر نشود عوض او گل ارمنی داخل کنند **ایضاً**
برای قی الدم با نزله و ضعف قرص کهربا چهار ماشه سوده بشربت نیلوفر یک توله سرشته کورند بالائیش شیره اصل السوس شیره خشخاش هر یک چهار
و بارتنگ چهار ماشه دانه هیل سه ماشه هر دو سوده با پخته و شیره بیخ انجبار چهار ماشه شیره عناب پنج دانه شیره تخم خرفه شیره کاهو خشک هر یک شش ماشه سنز مهره
سوده یک ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر خواهند قرص طباشیر چهار ماشه عوض قرص کهربا کنند و آب برگ بستان افروز و آب برگ بارتنگ هر یک پنج توله افزایند
دیگر در قی الدم با حمی خفیف کنند دم الاخوین کهربا گلنار هر یک سه ماشه ساذج گل ارمنی شب یمانی هر یک نیم ماشه افیون دارچینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته
سه ماشه تناول نمایند بالائیش لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شیره تخم خرفه شش ماشه شربت دیاقوذا دو توله بارتنگ پاشیده
بنوشند و بدانند که این ترکیب سفوف برای قی الدم مخصوص ست و متضمن نیست بر حبس دم و نزلات و تقویت معده و تنقیه آن از خون بالذات
و چون بعض ادویه آن حار اند لعاب بهدانه و شیره خرفه وغیره برای تسکین حرارت همراه آن میدهند دیگر سنگ جراحت سائیده نیم توله همراه حریره آشامیده
و روغن بادام و نبات سفید مکرر بخورانند جهت قی الدم مجرب ست و دیگر صمغ عربی کهربا گلنار مساوی سائیده در شربت حب الآس آمیخته خورانند
دیگر سعد کوفی لسان العصافیر اصل السوس صندل سفید مساوی کوفته بیخته سه درم در شهد آمیخته لیسیدن مفید قی الدم گفته اند دیگر
بقول اهل هند آب برگ بانسه با شهد آمیخته خوردن و کذا طبیخ برگ آن با عسل نوشیدن و همچنین گوبی بقدر یکدام در آب سائیده آشامیدن
در قی الدم مجرب ست و آب برگ بارتنگ و آب برگ خرفه و آب برگ انگور نیز مفید ست دیگر قرص ریوند سه ماشه در شربت حب الآس دو توله
خوردن و از ریوند خطائی و سنبل الطیب هندی و بغدادی و صبر زرد چوب و دار بلد و حب الآس و عدس مسلم و گل ارمنی و اقاقیا با آب مکو و سرکه
در روغن نانخواه ضماد کردن در قی الدم ضربی و سقطی از هر جا که باشد مانع ست **دیگر** گویند که در اقسام قی الدم که با برودت باشد قنطوریون
در آب پخته بدهند یا پنیر مایه خرگوش با آب مادر وج و آب زوفا و جاشا دهند و بدانند که افیون با وجود که مشدد الانسداد
افواه عروق ست شدید المنفعت در منع کل سیلان خون ست و این بسبب تجمید او مر خون را و منع حرکت او ست و موبریا تخم خوردن
بسبب تسدید افواه عروق معده بنا بر عفوصت نافع ست و سویدی نوشته که چون عقیق را که رنگ او مانند ماء اللحم باشد و خالص الحمرت
نبود بر صاحب قذف الدم از معده تعلیق کنند بالخاصیت خون را باز دارد و مجرب صحیح من ست و کذا بساط الراعی خشک سائیده
دو درم در سفیده نیمبرشت آمیخته خوردن و کذا بوسیدا خیوشش که آن خوخ المارست عصارۀ او نوشیدن و کذا پوست خشخاش
نیم درم خوردن و کذا شرب دم الاخوین و کذا لاجورد غیر مغسول یکدرم در سفیده نیمبرشت خوردن و کذا شرب عصاره ثمره ابی مالک

وکما خسته ترشندی خوردن هر واحد مجرب من ست و از حکمای دیگر مثل دیسقوریدوس و بدیغورس وغیره نقل کرده که خطمی و کهربا و لحیة التیس و عصارهٔ نعنع و سراج القطرب و عصارهٔ خام چهار درم و بردی یکشبانه روز در شراب تر کرده خشک نموده سوخته و عصا بتنها و بسویق و سویق شعیر بعصارهٔ نعنع و عصارهٔ برگ و شاخ نرم و خیوط انگور و شاخ و عصارهٔ برگ شجرة البق و مرجان شربا و تعلیقا و رب انجبار چهار درم و پوست بیخ انجبار یک مثقال و تفاح او خرخشه لسان الابل و مغره یکدرم و بندی بیضهٔ نیمرشت و برگ یا عصارهٔ اذناب الخیل و صماد پوست انار ترش سوخته در عسل آمیخته بر اسفل بطن و اعالی معده و تعلیق زمرد و کتبا بهمن در خمره و صوف سرخ بسته و خشخاش و سندروس و زرور و اقاقیا و بیخ باداورد و گلنار و طراثیث بشیر تر تازه و خوردن خون میش بتدریج تب آمیخته باب و شراب قابض خوردن و شرب برگ طرفا و استصاص سفرجل خام یا اکل او مشوی و حب زرشک مثل او گل ارمنی آمیخته و بسد دو درم و آب قلانس و عذبه و عصارهٔ جوزا لسرو و سبز بشراب قابض و دوغ محرق و کاغذ مصری سوخته و کشنیز خشک بریان و بزر الخس یا تخم خشخاش سفید هر واحد دو وانوروس بار القراطن و یاسمن بیضهٔ مخلوط بسویق داکل کند هر واحد قاطع قی الدم ست و از رازی نقل کرده که شخصی خون قی کرد و علاج بادویهٔ بسیار کرده شد و صحت نشد تا آنکه سه شیره و مومیائی بشراب قابض دادند و صحت یافت

اقوال حذاق بوعلی سینا می نویسد که اگر قروح احساس کنند علاجش نمایند و اگر رعاف عارض محسوس شود منع سبب او کنند و اگر امتلا معلوم شود فصد نمایند چه بسیار باشد که بعد استفراغ دو رطل خون بسوی فصد صیق احتیاج می افتد و چون شدت یابد اطراف را محکم ببندند خصوص صافن را آنچه سببش خوردن دوای حاد باشد گاهی در کائن بسبب دوا شراب ممزوج بشیر غالب اندک اندک می نوشانند و بعد آن سکنجبین بر برف سرد کرده می آشامند و اما از ادویهٔ مجربه در منع قی الدم این مرکب مجرب در منع قی الدم شدید ست اقاقیا بزر ورد و گل مختوم گلنار افیون بزر البنج صمغ عربی در عصارهٔ بارتنگ یا عصارهٔ عصی الراعی سرشته بسر که و از آن آب بسیار آمیخته باشند بخورانند و یا آب بارتنگ بدهند اگر تجلب بسوی معده بسیار بود و شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم ست و نوشیدن رب و قابضه درین نفع می کند و اما بجمله رب جوز ست و مرکبات در قرابادین مذکور ست و از علاج سهل انیست که بگیرند مازو و گلنار هر واحد بجز و دو مثقال از ان بیک قیراط افیون همراه آب بارتنگ بخورند **مسیحی** گفته باید که علاج کنند اول بفصد باسلیق و اخراج خون اندک اندک بمرات کثیر بعد از آن قرص کهربا یا بعض اقراص مذکوره در باب نفث الدم باب بارتنگ یا آب عصی الراعی بگل مختوم و گل ارمنی بخورند و یا این دوا بدهند صمغ عربی پانزده درم کهربا و بسد و طباشیر و کشنیز خشک و گل سرخ و سماق و تخم خرفه و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته هر واحد ده درم شاخ گوزن سوخته مغسول اقاقیای مغسول گل ارمنی گل مختوم هر واحد هفت درم شب یمانی سه درم افیون یک درم کوفته بیخته سه درم باب خرفه دهند و یا این دوا بخورند مازو گلنار هر واحد یک جزو گل سرخ سه جزو صمغ و کهربا و گل ارمنی هر واحد دو جزو شربت سه درم بیک قیراط افیون همراه آب بارتنگ یا آب خرفه و تضمید معده و کبد بصندل و نوفل و آب به و سیب و آب کاسنی و گلاب و کافور و آب عصی الراعی و آب غوره و آب بارتنگ کنند و غذا عدس مقشر مطبوخ باب حصرم یا آب سماق سازند

اسمعیل و یوسف گویند که هرگاه بقی خون برآید و قوت و فصل سال مساعد بود و مانعی نباشد اول فصد کنند بعد آنکه بهر نوع که از مری یا معده و یا کبد باشد ناگزیر از فصد هیچ نیست لیکن خون مقدار اندک بچند کرت بیرون آرند و اگر سبب قی الدم کثرت خون بود خون بسیار برآرند و گاه باشد که بقدر دو رطل خون بیرون توان کرد و اگر قی سخت مفرط بود اطراف ببندند و قرص گلنار بدهند و نسخهٔ آن بیافت که در قول مسیح

گذشت در آب باران یا آب بارتنگ قرص سازند و اگر سببش شگافتن رگ بود همین تدبیر کافی ست و اگر سببش قرحه بود این قرص کهربا دهند کندر دم الاخوین گلنار هر یک سه درم کهربا پنج درم شادنج مغسول گل مختوم هر یک ده درم شب یمانی دو درم و نیم افیون دارچینی هر یک دو درم ازین جمله ده قرص سازند شربتی یک قرص در آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب بادروج و آب برگ سماق خرفه و این قرص کحل الفتاح و انشقاق عروق را نافع ست سرطان دشادنه و دم الاخوین هر یک سه درم گلنار و مازو هر یک دو درم ساق گوزن سوخته و شسته و اقاقیا هر واحد یکدرم لادن و زعفران هر واحد نیم درم پرسیاوشان یکنیم درم همه را کوفته بیخته بآب بارتنگ سرشته بوزن دو درم قرص سازند شربتی یک قرص در یکی از آبهای مذکور و گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر بآب بارتنگ و آب باران و رب جوز و مانند آن نافع ست و غذا المقشیل بآب سماق یا بآب غوره و تضمید معده با ضمده بارده قابض نمایند و اگر انفتاح عروق از سستی و نرمی رگها بود بسبب رطوبت مزاج و تدبیر رطب فلونیای فارسی و تجربینا دو درم تا بایه داد فقط سعید گوید که علاجش فصد باسلیق ست و استعمال رب قابض مثل رب سماق و رب سفرجل با شیرهٔ تخم خرفه و شرب آب بارتنگ یا عصی الراعی با طباشیر و گل ارمنی مع رب سفرجل پس اگر خروج خون منقطع نشود ادویه مغریه با جمه استعمال نمایند مانند قرص کهربا با آب سیب یا قرص طباشیر با آب باران و اگر خروج او اسراف نماید مریض را یک قیراط افیون با آب بارتنگ یا شیرهٔ تخم خرفه بخورانند و معده را بعصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و گل ارمنی و افیون در آب مورد ضماد نمایند و غذا از مزورهٔ سماق یا آب انار کنند و بقول بارده مثل کاهو و خرفه بخورند و اگر قوت ضعیف شود استعمال جوزهٔ مرغ متخذ بآب سماق یا آب انار دانه نمایند و از کثرت حرکت و استلای طعام و از استعمال اغذیهٔ حاره حذر کنند و کسی را که قی الدم دا و ادوار عارض شود هنگام اجتماع خون در بدن و کثرت او باید که قطع آن نکنند مگر آنکه اسراف کند در مقدار او و کثرت پذیرد و قوت ضعیف گردد و اگر بدو این علت که قطع واجب کنند بقطع آن پردازند بغایت ضرر رساند و بالجمله علاج قی الدم علاج نفث الدم ست محمد بن الیاس نوشته که گاهی بسبب انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او میباشد و علاجش اینست که اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمایند و هر صبح صمغ عربی گل ارمنی بارتنگ اسبغول هر واحد یکمثقال همه را بریان نموده و صمغ و گل ارمنی سوده با تخمها آمیخته برب آس سرشته بخورند یا قرص کهربا و قرص طباشیر قابض هر واحد یکدرم برب بهی ده درم بخورند و یا آب بهی صد اوقیه و کندر و صمغ عربی و گل ارمنی و گلنار و سماق و دم الاخوین هر واحد یکدرم سائیده در آن حل کرده بنوشند و یا شاهبلوط و خرنوب و اده سه مثقال با آب بهی بخورند و یا آب بهی و یا آب بارتنگ و گلاب هر واحد ده درم و قرص گلنار یک مثقال دهند و یا آب لیف کرم و گلاب هر یک ده درم و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان و بارتنگ بریان هر واحد یک مثقال بدهند و یا این قرص بخورند و نسخهٔ آن همان قرص ست که در قول صاحب کامل در نفث الدم مسطور ست لیکن سنبل الطیب و مر از ان طرح ساخته و اوزان ادویهٔ اخیره هر واحد یکدرم نگاشته و گفته که یکمثقال با شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه بخورند و بر معده این ضماد نمایند و نسخهٔ آن نیز در قول مذکور گذشت مگر صندل سرخ عوض گل سرخ نوشته و وزن همه مساوی گرفته آب لیت انگور و آب آس افزوده و غذا مزورهٔ سماق بمغز بادام و جوجهٔ مرغ بکشمش و یا فروزهٔ حماض یا زرشک با شیرهٔ بادام و کشمش دهند و مریض را بسکوت و قلت کلام و سکون امر کنند و اگر قی الدم بسبب سقطه یا ضربه سینه باشد هر صبح قرص کهربا یکمثقال و گل قبرسی و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا هر واحد نیم درم با شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان بدهند و ضمادی که در ان ماش و مغاث ست و مذکور شد باضافهٔ صبر و لبن بر موضع ضربه و سقطه استعمال نمایند و اگر با قی الدم سرفه شدید باشد علاجش در نفث الدم مسطور ست خجندی گوید که اگر خون مندفع از کبد باشد فصد باسلیق ایمن و اگر از طحال بود فصد باسلیق الیسر کشایند و خون در مرات کثیر مقدار یسیر بگیرند و تا طبیعت بمقدار غلبهٔ امتلا دفع ننماید قطع نکنند بعد آن آب بیه بانه و قشار کندر و گل ارمنی و پوست بیخ انجبار و صمغ عربی و گلنار و دم الاخوین تجرع نمایند و خرنوب و بلوط و سماق بخورند و خون که از نفس معده بسبب انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او آید یا تابع تأکل قرحه باشد علاجش بعلاج نفث الدم نمایند و در ان سرکهٔ ممزوج بآب برف مجرب ست و این دوا قاطع قی الدم ست گلنار گل ارمنی صمغ عربی طباشیر دم الاخوین مازو اقاقیا هر واحد یکدرم افیون نیم درم کندر یکدرم با آب عصی الراعی و آس سرشته

سه درم با آب بارتنگ و سرکه ممزوج تا آب برف بخورند و اغذیه سماقیه و رمانیه و رشتیه سازند و دران بارتنگ داخل کنند و بر معده کفشق و صندل و آب آس و آب بارتنگ حماد نمایند و رب ریوب قابضه با آب برف و گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و شادنج بنوشند و قرص کهربا بعصاره خرفه یا شیره تخم خرفه نافع

طبری در باب نفث الدم نوشته که خروج خون بتقدف و تنوع از معده و مری یا از عروق بود که قذف کنند بسوی مری یا بسوی معده یا رگی در جگر شگافد و این قذف مؤدی بسبل نگردد خواه رگ ملتحم شود یا نه بلکه مؤدی بامراض دیگر میشود چون افراط میکند و علاج این همه که در قطع آن بکوشند بالغ النفع ست اینست که بگیرند حیاتر تلخ و اگر شیرین باشد زیاده بگیرند و قطع کنند و یک کف برگ بارتنگ و یک کف لحیة التیس دران داخل کرده بجوشانند تا همه جهرا گردد و صاف کرده چهار اوقیه ازین آب بگیرند و بران این سفوف اندازند باقی در نفث الدم مذکور شد و کذا قول صاحب کامل ہمالجی تکثر

صاحب خلاصه مینویسد که اگر خون بسبب کشادن رگی در معده و مری یا شگافتن آن لقی بیرون آید علاجش فصد صافن یا باسلیق ست و اگر خوف انجماد خون باشد باید که دران شبت و پودینه جوشانیده باشند قی فرموده بعد ازان محللات همچون طبیخ حلبه و بسفایج از جمود خون ایمن شوند و چون مدت طول کشد و قوی را ضعیف گرداند از استعمال قوابض مثل اقاقیا و صمغ عربی و دم الاخوین و گل ارمنی و سماق و کشنیز چاره نباشد و آب تمر هندی با شیره خرفه و آب نعناع و کذا موسیا مجربست علی گیلانی در مجربات خود نوشته قی الدم که از معده و مری و کبد بود اکثر آن بسبب خوردن داروهای گرم مثل جوز بوا و بسباسه و فلفل و یا خوردن غذاهای گرم مثل سیر و خردل و امثال آن باشد و ما درین باب در اوائل دو مثقال بزرقطونا را تخته و سر دکرده با شیره تخم خیارین دو مثقال و شربت انار شیرین یا سکنجبین ده مثقال ممزوج ساخته میدهیم و اگر احتیاج میشود اندکی کافور میدهیم و گاهی شیره کیادام بیز اضافه میکنیم و گاهی تخم خربزه نیز با تخم خیارین ممزوج مینمائیم و بغایت نافع می آید و غذا آب هند و انه یا اندک نبات و اگر کافی نباشد فالوده با شیره بادام میدهیم و روغن نیز بر معده و جگر میتوان مالیدن و ایضا او گفته که قرص کحل و یا قوتی معتدل و یاقوتی بارد تالیف ما در قی الدم نافع ست و گاهی بتریاق فاروق و مثرودیطوس حاجت افتد اگر قوی ضعیف شده باشد

جمود دم و لبن

یعنی بسته شدن خون و شیر در معده و امعا بدانند که گاهی خون از عضو دیگر مثل دماغ و مری بمعده ریزد و یا از شگافتن رگ در جوف معده جمع شود و بسبب سردی و ضعف حرارت دران منجمد گردد و کیفیت ردیه سمیه آنرا لاحق شود و ایضا گاه باشد که شیر منجمد شوند و بواسطه برد معده یا استعمال اشیای مجمده چون پنیرمایه و مانند آن ببندد علامت انجماد این هر دو آنست که کرب و اضطراب و غشی و عرق سرد و سردی دست و پا و سقوط نبض و کزاز و وجع و تنگی نفس و نفخ شکم و غثیان و قوی و احتباس بول و براز حادث گردد و گاهی لرزه قوی عارض شود و این ردی ست علاج تخم شبت و پودینه در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین و اندکی نمک داخل کرده گرما گرم بنوشند و بکرات قی کنند و اگر بهر تلطیف خون منجمد مار الاصول دهند پس قی کنند نیز مفید بود و بعد ازان بهر اذابت پنیرمایه حیوانات خصوصا پنیرمایه خرگوش بقدر نیم درم تا یکمثقال با آب گرم یا با آب بادرنجبویه یا برنجاسف آمیخته بخورند و اگر میسر نشود پنیرمایه بزغاله بسرکه ممزوج یا بشراب کهنه نیز سودمند ست و دماغ خرگوش با نمک اندرانی هم مفید بود پس ملین مبارک یا مزلقات دهند و یا بنابر اخراج آن لقی این مطبوخ دهند تخم شبت تخم ترب تخم شلجم پوست سیاه اصل السوس تخم اسفاناخ رومی هر یک نه ماشه نمک طعام یکتوله تخم جوز القی سه ماشه سوده سرداره ساخته سکنجبین عسلی چهار توله و بعد قی جهت اخراج ما بقی حقنه لینه و یا مغز فلوس با ترنجبین و شربت دینار و روغن گل دهند بعده مفتحات و مزلقات قویه العمل آرند و اغذیه ملطفه مقطعه بخورند و از اغذیه مغلظه اجتناب نمایند و بقول صاحب کامل سرگین خروس یکدرم با اندک عسل سرشته با آب پودینه دادن بغایت مؤثرست و کذا آب قیسوم یا شیح ارمنی با نمک دادن و بقول شیخ الرئیس برای خون محتبس و منجمد در معده و امعا حرف سفید یعنی حب الرشاد دو درم یا سه درم کوفته با آب گرم بخورند یا آب طبیخ حاشا دهند و کذالک پنیرمایه خرگوش و برای جمود شیر در معده پنیرمایه مذکور با آب نعنع مقدار دو اوقیه با دو درم نمک حل کرده بنوشند

ولقول نجندی دو درم خردل سفید بصعیف درم الفرکار نیب در آب گرم نافع جمود خونست والفحه ارنب بآب زوفا یا آب حاشا جمود شیر را مفید و آب گرم تنها تجرع کردن سود مند و دریاقوت احمر مسطورست که برای جمود دم ولبن حصه واذابت بشرب سرکهٔ کهنه وانافحه وحلتیت باسکنجبین وسکبینج ومصطکی وماء العسل وزراوند طویل بآب گرم وقرطم وحلبه وبسفایج نافع وقرطم مع پودینه سریع الاثرست وعجب آنکست که اکثر ادویه که اذابت جامد میکنند مجمد لبن اند وسهیل اودیه علاج جمود دم یا مده در مثانه وغیره کرده میشود وگویند که شیر غنی را که درینجا ولیف بسته شود بکشاید و آب پودینهٔ سبز با شکر نوشیدن وکذا پنج درم پودینهٔ خشک خوردن شیر بسته در یک ساعت بکشاید وکذا خاکستر چوب انجیر قدری در آب آمیخته بگذارند تا آب صاف شود پس آب در ظرفی دیگر باهستگی بگیرند وبار دیگر خاکستر مذکور در دیگی بیامیزند وصاف نمایند وچند بار یعنی پنج تا هفت مرتبه همچنین کنند و آن آب بنوشند که اذابت شیر نماید وشیرهٔ قرطم باریک سوده آشامیدن شیر بسته را بکشاید وذائب را منجمد سازد ومرزنق لعناع وبادروج وریحان مجرب بقراط است ومرزنق انگور باسکنجبین عنصلی مجرب رازی است وسداب صعتر در آب جوشانیده بدهند که خون وشیر منجمد را بگدازد وبقول صاحب خلاصة التجارب خاکستر چوب انجیر خصوصاً با الفحه ومثرودیطوس وتریاق کبیر هم نافع ست وبقول انطاکی سرگین خرگوش با عسل وتخم قرطم را درین باب منفعت عظیم ست وایضاً از اطبا منقول ست که شرب مشک وعصارهٔ برگ آزاد درخت وقفر الیهود وشیر انجیر واقحوان وتخم امرود ومقل ازرق وخاکستر سرطان نهری واظفار الطیب دو درم وخاکستر چوب انگور با سرکه وتمکیسا اندرانی وتعلیق یاقوت سرخ بر معده وقی کردن بشراب وزیت الفاق مخلوط بر واحد درین باب نافع ست **و بدانند** که گاهی در معدهٔ طفل شیرخواره بسبب فساد شیر مرضعه یا بسبب رسیدن سردی بمعده یا بسبب استعمال مجمدات شیر مثل انافح وحموضات که متصل شیر واقع شود شیر بسته گردد وبسبب احداث کیفیت سمیه اعراض مذکوره ظهور نمایند وباشد که بسبب عفونت تپ نیز بهمرسد وعلاج او همانست که مذکور شد وشرب سرکه تنها یا با آب آمیخته وکذا شیرهٔ قرطم وکذا آب خاکستر چوب انجیر که مسطور شد درینجا بسیار ستوده اند وتا دیر شیر ندهند واگر از قی ودیگر تدابیر فائده نشود تلیین طبیعت بمسهلات مناسبه نمایند که از معده بیرون شود وبعد از ان تا مدتی از غذا باز دارند واگر تا چندی روز شیر نزیاکا وکه تعلیف او از ادویه وشبت وقیصوم وسداب وبرگ حماض نموده باشند بهتر باشد واگر طفل از شیر مرضعه باز نتواند ماند مرضعه را غذای لطیف مقطع دهند واز مغلظات وجماع وطعام شب وهمه آنچه مفسد ومغلظ خون وشیر باشد باز دارند وشیر اندک اندک بتفاریق دهند وشکم سیر هرگز نباید داد وگاه گاه بگریانند وشکم او بپوشیده دارند وطفل ومرضعه را گاه گاه تریاق فاروق یا اربعه دهند بدانکه نوعی که شیر در معدهٔ طفل منجمد میگردد خون نیز آنجا ادمی یابد واعراض مسطوره با این نیز میباشد وعلاج این نیز مثل علاج آنست

فواق

که بفارسی هکهک وبهندی هچکی گویند حرکت اجزای معده است بفوق مرکب از تشنج انقباضی وتمدد انبساطی وآن یا بسبب اذیت فم معده باشد ویا بسبب میبس ویا بسبب مشارکت **اما آنچه** از اذیت باشد آن پنج نوع ست یکی برودت فم معده چنانچه فواق که عارض میشود در لرزه ودر هوای بارد واز اخلاط بارده واز تناول ادویه واغذیهٔ بارده وآب برف مکثف معده واز مبرد دیگر مستحکم در مزاج فم معده که تقبض وتشنج آن نماید واکثر این نوع اطفال ومشایخ واصحاب امراض متطاوله را ومسافر را در سردی شدیده عارض میگردد دوم حرارت چنانچه در حمیات محرقه از تشنج در فم معده واز تناول مسخنات عارض میشود سوم لذع مثل آنکه از خوردن اغذیه وادویهٔ حریفه مانند خردل وفلافل وشراب کهنه یا از تناول اشیای شدید الحموضت یا انصباب اخلاط صدیدی عارض گردد واز ین قبیل ست طعام فاسد مستحیل بسوی کیفیت لاذعه واین صبیان را بیشتر افتد وکذا آنچه عارض شود از انصباب صفرا بسوی فم معده چنانچه واقع میشود هنگام حرکت صفرا در بحران بسوی فم معده برای دفع طبیعت او را القی وآنچه از صفرای زنگاری وکراثی یا از سودای حاد حادث شود چهارم تمدید ریح محتبس در فم معده یا در طبقات معده یا در مری که از حرارت ضعیفهٔ غیر قوی بتحلیل آن متولد گردد واین قسم کودکان را خصوص بعد شرب شیر بسیار وعقب تخمه اکثر عارض شود پنجم ثقل موذی چنانچه از امتلای طعام کثیر وغلیظ وبلغم لزج میباشد **واما آنچه** از یبس باشد آن دو نوع ست یکی آنکه از

حبس شده باشد مانند تشنج بود چنانچه در اواخر حمیات محرقه و استفراغات مجففه و جوع طویل عارض میشود و این دلیل خطر است دوم آنکه از حبس غیر مستحکم باشد و این
با وفی مرطب زائل شود **و اما آنچه** از مشارکت باشد این نیز دو نوع است یکی آنکه از شرکت یک عضو بود مثل آنکه در ورم عظیم جگر خصوصاً در جانب مقعر
و یا در ورم معده و یا در ورم حجب دماغ عارض شود و یا مشرف سرسام ورم در حجب دماغ بود چنانچه هنگام ضربه مولم سر دوم آنکه از شرکت همه بدن
عارض شود مثل آنکه در حمیات وقت تصدیع آنها و در علامات بحران عارض گردد **و ایضاً** بقول شیخ گاهی فواق عقب قی عارض میشود بسبب
شکایت قی فم معده را یا بسبب ترک و خلط اندک را اخراج کرد از قی مندفع نشود چنانچه گاهی فواق بسبب حبس قی و مصابرت بر آن میباشد و اگر انسان
را فواق از زیاده باشد و آرا خود بخود عطاس عارض شود فواق از منحل گردد و کذلک اگر قی کند و خلط اندازد پس اگر از قی فواق از منحل نشود بر ورم در معده
یا در اصل عصب که بسوی آن از دماغ آمده یا در دماغ دلالت کند و تابع این هر دو سرخی چشم میباشد و فرق میان هر دو با عراض اورام دماغ
و اعراض اورام معده کرده میشود و فواق که داخل در علامات بحران باشد گاه علامت ردی بود و گاهی علامت جید باشد بوجهی که در باب بحران
ظاهر گردد و در فصول بقراط است که چون فواق ساکن نشود و با آن سرخی چشم باشد آن ردی است و دلالت بر ورم دماغ یا معده کند و در کتاب
علامات موت سریع است که چون صاحب فواق را ورم در جانب راست خارج از طبیعت بغیر سبب معروف عارض شود و فواق شدید باشد
نفس او از فواق قبل طلوع آفتاب خارج گردد و در همان کتاب است که هر که را در فواق مغص و قی و کزاز باشد و ذهول عقل او گردد بمیرد و ایضاً
فواق بعد استفراغات مفرطه و سیما خون حاد و ورم کبد و یا ضیق النفس و در مرض حاد و باقی سیما زنجاری ردی است و در اسهال نیز ردی است و با زحیر قاتل است

طریق تشخیص اقسام فواق باید که نظر کنند اگر علامات اورام دماغ یا معده یا جگر که در باب هر یک مسطور است مدرک گردد سببش ورم
آن عضو باشد والا حال تقدم استفراغات مثل استفراغ خون یا اسهال یا قی یا جماع بسیار و حمیات محرقه و ترک غذا دریافت نمایند اگر باشد
و فواق از قی ساکن نشود بلکه زیاده گردد سببش یبوست باشد و اگر حالات مذکور یافته نشود و از قی ساکن شود حال تقدم تناول غذای کثیر یا غلیظ
یا خوردن اشیای حاد حریف بپرسند اگر اقرار خوردن طعام بسیار یا غلیظ نماید و فواق متصل بعد تناول طعام ظاهر شود و در معده گرانی باشد سببش
ثقل طعام موذی بود و اگر اقرار تناول چیزی حریف کند و حرقت فم معده باشد سببش لذع آن چیز بود و اگر اسباب مذکور یافته نشود علامات سوء مزاج
ساذج و مادی متنوعی که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت دریافت نمایند پس آثار هر سوء مزاج که معلوم شود سببش همان باشد و ایضاً کثرت تشنگی
و قوت هضم و میل طبیعت بچیزهای سرد دلیل حرارت است و با وجود تشنگی اگر سوزش فم معده و جشای دخانی و تلخی دهن و تقدم قی زرد و سبز و سیاه باشد
بر خلط حاد لذاع گواهی دهد و قلت عطش و میل طبیعت باشیای گرم و ضعف هضم بر برودت معده دلالت کند و با وجود این آثار سیلان لعاب
دهن و عثیان و فساد طعم و آروغ ترش و گرانی معده و قی بلغمی بر رطوبت لذج شاهد بود و وقوع فواق عقب تخمه و بدهضمی و طعام نفاخ و آروغ و نفخ و قراقر ریح گواه

تدبیر کلی

اکثر اقسام فواق بقول شیخ انفع علاج در فواقی که بسبب امتلای کثیر یا شی موذی بکیفیت باشد قی کردن است و کذلک هر تحریک سخت و آواز
بلند و غضب و فزع که دفعةً واقع شوند و غم مفرط و پاشیدن آب سرد بر چهره حتی که دفعةً ارتعاد آرد و حرکت و ریاضت و سواری و مصابرت
بر حبس سعال و عطش و جوع و عطاس را در قلع ماده فاعل فواق تاثیر عظیم است و ایضاً از آنچه آن را زائل کند طول حبس دم است بهر آنکه تنور
حرارت و محرک آن سرد در ظرف مسام بنا بر طلب استنشاق است پس تحریک اخلاط لحجه و تحلیل آن مینماید و خواب طویل آن را شدید النفع است و بستن
اطراف مولم و وضع محاجم بلا شرط بر معده و بر میان کتفین و کذلک وضع ادویه محمره نافع **و ایضاً** مریض را یکبارگی ترسانیدن و آواز قوی چون
تفنگ وغیره قریب گوش و حالت بیخبری مریض کردن و خبر هولناک دفعةً پیش او بیان کردن مانع اکثر اقسام فواق است و در فواق مادی حقنه
ادویه از مسهل است بهر آنکه مسهلات در معده از حرکت فواق توقف میکند و باید که در فواق تکثیر اشیای جوشنده و مقوی معده نماید

بالجمله حرکات مزعجه از تسکین فواق مادی تأثیر عظیم است و تجرع آب نیمگرم نافع و قرشی گوید که اکثار عطوس فی الحال فواق واجب میکند و صاحب مصطفوی
گوید که یکدرم شونیز باریک کوفته با چهار مثقال سکه برشته لیسیدن و بعد از آن طعام خوردن برای هر نوع فواق مجربست و اصل السوس مقشر نه ماشه
کوفته بیخته نبات سفید شش ماشه آمیخته سه حصه کنند و یکی صبح و یک دوپهر و یک شام با آب بخورند و اگر باده باشد بلغمی باشد با شهد برشته بدهند که جهت
اکثر اقسام فواق معمول است و گویند که عود قماری سوخته سائیده در عسل سرشته سه مرتبه یا چهار مرتبه لیسیدن عجیب است و طبیخ سه درم قاقله با آب
نوشیدن بعد یاس مجرب نوشته اند و جستی گوید که خوردن قلب هر حیوان مسکن فواق است و بقول اهل هند خار مغیلان خشک یا تر کوفته در
نیم آثار آب بجوشانند وقتیکه نیم یا ربع آب بماند صاف نموده قدری عسل انداخته بنوشند و تنها نیز کافی است و آب پودینه با آب نارترش نیز اکثر اقسام را
نافع است و کذا لیشریم کوفته با آب دادن مسکن فواق است و همچنین آب آمله در بینی استنشاق نمودن و شمیم عود العطاس یعنی نکچکنی و نمام و مرزنجوش
در فواق شدید مجربست و خاکستر پر طاوس خاکستر پاشکسته هر دو آمیخته بقدر چار رتی با آب خوردن نیز مفید و ایضاً جوز نارجیل بسوزند و در آب
اندازند و بعد ساعتی قدری از آن آب کور گرفته برگ قنب یعنی بهنگ اندکی در آن سائیده صاف نموده نوشیدن نافع و برگ قنب بقدر دو ماشه مرچ سیاه
چهار عدد سائیده صاف کرده بنوشانند که مجربست و کذا عرق کیسو شیر زنان سائیده دو سه قطره در هر دو جانب بینی چکانیدن در تسکین فواق مجرب
و دود فان موگل در قلیان کشیدن معمول است و کذا ماش سیاه یا اسبغول یا اسپرلاد در جای تنباکو مفید و همچنین پوست درخت لرزان و برگ
انبه خشک و پوست سلطان الاشجار و ریشه نارجیل هر واحد در قلیان کشیدن نافع و بقول صاحب خلاصة التجارب موم پوست بالیده از آب
نم کرده در چلم حقه نهاده کشیدن مفید است و باز زیره که بر سر جاروب نو باشد جوشانیده بنوشند و اصل السوس و افیون و پوست خشخاش نیز مسکن

علاج فواق از طعام کثیر

بآب و نمک خوب قی کنند بعده گلقند و سکنجبین با گلاب بخورند و چند روز تقلیل غذا نمایند و در تجوید هضم کوشند و حرکت در ریاضت و ادویه مسهل
تخم کرفس و زیره و پودینه و سنبل و مانند آن که در اقسام ما بعد خواهد آمد و شربت انیسون استعمال نمایند و بهتر آنست که یکشبانه روز غذا ندهند بعده در حمام
داخل کنند و تغذیه بغذای منشف مثل مطبخات معمول از لحوم کبوتر و بچه مرغ و تیهو نمایند و مسیحی گوید که هرگاه فواق عقب طعام غلیظ و شرب شراب
کثیر المزاج حادث شود آبیکه در آن زیره و نعناع و فوتنج و انک کنند جوشانیده باشند بنوشند و تکمید معده از خارج کنند و جهد بخواب و ترک غذا نمایند
بعد از آن در حمام داخل کنند و اغذیه خفیف قلیل المقدار تناول نمایند و در طبخ آن ابازیر داخل کنند و شراب صرف اندک بنوشند و اگر کفایت نکند
این قرص بخورند کندر ربع درم راسن جتیک سه درم پودینه خشک برگ سداب هر یک دو درم تخم شام سه درم صعتر یکنیم درم نانخواه یکنیم درم قرص
بوزن یک مثقال سازند و یکی بمطبوخ زیره بدهند و آب الیاس و خجندی مینویسند که اگر از تناول طعام کثیر غلیظ باشد تنقیه معده از آن بقی و تقلیل غذا
نمایند و این سفوف بخورند زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس مساوی کوفته بیخته و سه درم تناول نمایند و جوارش صعتر و نانخواه او نفع کنند

علاج فواق از ریح غلیظ

هر چه در علاج امراض معده ریحی مسطور شد بعمل آرند و هر چه مسخن فم معده و کاسر ریاح و محلل آن باشد و اروغ آرد مثل مصطکی و زیره و پودینه و تخم
نانخواه و مانند آن بخورند و بخایند و نانخواه و صعتر و سداب و نعنع کوفته دو درم برناشتا خوردن نافع است و بر تشنگی صبر کنند و جوارشات گرم خورانند
مصطکی و گلوی کبیر هر یک هفت ماشه خورند و شیره بادیان هفت ماشه شیره صعتر شیره انیسون هر یک پنج ماشه شیره زیره سفید سه ماشه شیره
الایچی کلان پنج عدد و گلاب شش توله عرق نانخواه عرق سهیل عرق پودینه گلقند هر یک سه توله بنوشند و استعمال سداب یا تخم آن با شراب و یا بوره ارمنی
بعسل نافع است و دادن ثلث درم جندبیدستر بسرکه حل کرده عجیب الاثر است و آشامیدن شربت انیسون مرکب نیز مفید است و اگر از این تدبیر تسکین نشود
بنابر تحلیل ریاح و نضج مواد مطبوخ بیخ کرفس پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی انیسون صعتر هر یک هفت ماشه بادرنجبویه بادیان

هر یک نه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه تولہ گلقند عسلی چهار تولہ بیست و یا نه روز داده تنقیه معده نمایند با ضماد وسنا یکیم تولہ و خیار شنبر هفت تولہ
ترنجبین پنج تولہ شربت دینار چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه ولیکن وقت حقنه ایارج تابت بن قره دهند و شام عصا شوربای مرغ یا نان و وقت صبح
جوارش کمونی نه ماشه شیره بادیان و قرطم و پودینه هر یک نه ماشه و انیسون و زیره سفید و صعتر هر یک چهار ماشه شربت بزوری چهار چهار تولہ عرق نعناع
خورانند و غذا بدستور و همین نمط سه چهار مسهل دهند و باقی تدبیر آنچه در نفخ معده گذشت بعمل آرند و جوارش انجدان و نمک سلیمانی و خاییدن ادویه که بالا
مذکور شد و بوییدن انجدان و شونیز و چند این نوع زاقی الفور سرد را بس دوا بسیار مفیدست چند بیست تا صاروت هر یک یکماشه در عسل یک تولہ در سرکه
کنند ماشه آمیخته بلیسانند و شیره حب النیل سفید یک تولہ و کرویا و انیسون و صعتر هر یک چهار ماشه در عرق کیوڑه و بادیان هر یک دو تولہ شربت جندی
چهار تولہ نوشانند و ایضاً اگر ریح تحلیل نشود حب سار الاصول تنقیح داده مسهل بلغم دهند پس با دویه کاسر ریاح خورانند و اجتماع و از دهان سعتر و ستبو بر فم معده
استعمال کنند و تلطیف غذا نمایند و شوربای گوشت ماکیان و کبوتر بچه و عصافیر بمصالح حار پخته و گوشت بریان غذا سازند و از اشیای غلیظ و نفخ
پرهیزند و هرچه در علاج فواق بارد بلغمی بیاید علاج این نوع ست **و گویند** که پوست درخت سرس و پوست پپیل و قرنفل مساوی بانباکو مخلوط ساخته
در قلیان کشیدن فائده دارد و کذلک زرد چوب جوکوب کرده نم داده در چلم مثل تنباکو کشیدن برای فواق ریحی مفید و کشیدن دخان قسط تلخ یا پوست
الایچی خرد یا کلان یا مونگ یا پوست بالای نارجیل یا فلفل گرد تنها و مع نانخواه بدستور و کذا حب السلاطین مثل تنباکو کشیدن مجرب نوشته اند و جمیع
سداب با عسل نیز مجرب ست و یا سهاگه بریان دو ماشه با قند سیاه پیچیده فرو برند و یا مصطگی دارچینی بقدر مناسب جوش داده بطور قهوه بنوشند
و اگر برگ پودینه قرنفل دانه هیل بادیان جوزبوا مصطگی در آب برگ تنبول سابیده بقدر کنار دشتی حب بسته هر روز یکی خورند نیز نافع فواق ریحی ست
و اگر بعد تخمه عارض گردد مصطگی یکماشه سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق بادیان بنوشند یا از مصطگی دو ماشه عود دو ماشه الایچی خرد سه ماشه
نعناع خشک سه ماشه بعرق بادیان جوشانیده گلقند دو تولہ داخل کرده بنوشند بعده اگر بلغم باشد سنای مکی پنج ماشه سوده بگلقند سه تولہ سرشته
بخورند و انیسون زیره نیکوفته نعناع هر یک مثقالی در سی وشش تولہ آب بجوشانند تا ربع آید جرعه جرعه بنوشند که از مجربات حکیم علی ست و یا
زیره سیاه برگ پودینه دارچینی زنجبیل مصطگی جوش داده بنوشند و اگر با درد شکم باشد دانه هیل پودینه خشک هر یک سه ماشه نبات سفید
تولہ در عرق بادیان عرق الایچی جوش داده صاف کرده بطور قهوه بخورند و عود مصطگی هر یک یکماشه پوست ترنج دو ماشه در آب پودینه سبز تا
نیم گرم بر فم معده ضماد کنند و زیره بسرکه جوش داده نوشیدن رافع عطش و مسکن فواق ست و پودینه بشکر خاییدن مفیدست و اگر کندر
دو درم قرفه پودینه نانخواه سعد کوفی دانه هیل بادیان هر واحد یکدرم بآب قرص ساخته بدهند دافع فواق ریحی و مغص ریحی و نفخ شکم ست +
شیخ میفرماید که فواق کائن از ریح محتبس در معده یا مری را انفع چیزیکه استعمال حمام و تناول اندک کندر سابیده با آب پس تجرع آب گرم اندک اندک
بران و راسن خشک درین بغایت نافع ست **مسیحی** گوید که اگر فواق از ریح غلیظ باشد شرابیکه دران سداب خشک و نانخواه جوشانیده باشند
بنوشند و اگر از ریح رطوبت باشد بورق بماء العسل بخورند **صاحب حاوی و ترویج** گویند که گلقند ده درم با پودینه کوهی یا مصطگی یا کندر
یا زنجبیل یا نانخواه هر کدام که باشد نیم درم آمیخته خاییده بخورند و مصطگی و کندر بخایند و آب آن فرو برند و یا جوارش کمونی یکدرم یا جوارش مصطگی
یا عود یا عنبر یکمثقال یا شجرینیا یا تریاق اربعه بخورند و عطاس را تاثیر عظیم ست در قلع ماده فواق **سعید** مینویسد که علاج فواق حادث از ریح
بشربت شراب یا بخوردن اندک سداب خشک سابیده تفتیح نمایند و اگر کفایت نکند اندک دحمرثا یا تریاق یا شجرینیا یا آب پودینه یا آب گرم دهند
و غذا بخورد که زیرباج سازند و بقول لطیف مثل سداب و نعناع و قلایای کثیر الافاویه و ابازیر بدهند

علاج فواق از برودت

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد سابق گذشت استعمال کنند و تسخین معده با غذیه و ادویه نمایند و تکمید و تدهین فم معده با دهان حار کنند

و اناسیای بزرگ نیز بشود از مرکبات نافع گمونی و فلاسفه و تریاق اربعه و ثمانیه و فاروق ست و گوشت ماکیان بازیره و دارچینی و زنجبیل پخته بخورند و اگر راسن انیسون تخم کرفس هر واحد ده درم در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و با قند و عسل هر یک نیم رطل بقوام شربت آورده استعمال نمایند نافع بود و شربت انیسون نیز مفید ست و هرچه در قسم بلغمی بیاید غیر از تنقیه بکار برند بالجمله برای فواق بارد هیل و بید دینه و مصطکی و عود قماری سوخته و دارچینی و نارجیل محرق و قرفه و انیسون و بادیان و کرفس و زیره و ورد و قردمانا و اسارون و عسل بلوج و نانخواه و شبت و صعتر و سداب و فطراسالیون و پوست بیرون پسته و قسط و مومیائی و سعد و زنجبیل و زراوند و دارچینی و زعفران و بادرنجبویه و اکلیل الملک و انجدان و خرنوب نبطی و شیماوا کگیاو کندش و علک البطم نافع **بوعلی سینا** نوشته که اگر برد ساذج باشد دوائیکه در قسم فواق رطوبی مذکور گردد نافع ست و بسر که و آب بخورند و بدان گردن و لثه و تحت شراسیف را طلا کنند و یا طلای لثه و گردن بزیت کهنه یا بروغن بابونه یا بروغن قثاء الحمار نمایند و کذلک ادهان حاره بهمه یا تنها نافع بود خصوصا روغن بابونه یا روغن کردان چند بیدستر زیره و انجدان جوشانیده باشند و یا بگیرند جند بیدستر و قسط هر واحد نیم درم فطراسالیون یکدرم و با آب سیسنبر یا مطبوخ پودینه و انیسون و مصطکی بخورند و یا بگیرند پوست بیرون پسته و سنبل خرد و در آب جوشانیده بنوشند و بعضی گفته اند که قشور اطلع خشک کرده سائیده بمثقال با آب بلوبان و تخم سداب خوردن بسیار نافع ست و اگر شدت کند و مزمن گردد از وضع محاجم بلاشرط بر معده و تناول ادویه مجربه حاره نباشد **ابوسهل** گفته که هرگاه فواق از برد مزاج معده باشد ادویه مسخنه مثل جند بیدستر و تخم کرفس و زنجبیل و زراوند مدحرج بشراب بخورند و از خارج ضماد نمایند **ابوالحسن** گوید که علاج فواق حادث از سوء مزاج بارد باستعمال طنجبین و شرب آب گرم و مضغ مصطکی نمایند و غذا نخوداب یا جوزه مرغ یا گوشت بریان دهند **خجندی و ابن الیاس** گویند که جلاب از بادرنجبویه ده درم یا شربت آن یا انیسون و بادیان هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا نخوداب بفلفل و زعفران دهند و تحریک و حمل و غضب و جمیع اعراض نفسانی و حصر نفس و صبر بر گرسنگی و تشنگی نفع میکند بهر آنکه هر واحد ازین که حرارت غریزی را منشور کنست و تمریخ معده بروغن سوسن و خیری و نرگس و بابونه و مانند آن نمایند **خضر بن علی** گوید که علاجش استعمال جوارشات مسخنه و گلقند و دواء المسک حلو ست و تعدیل مزاج بدانچه در بلغمی مذکور گردد و باید که معدلات مزاج درین مرض بدانچه مجفف و مقوی معده باشد مخلوط سازند و تکمید معده بکمادات و پارچه گرم نمایند **طبری** مینویسد که علاج فواق حادث از سردی معده یعنی سوء مزاج بارد استعمال معده از داخل و خارج با غذیه و ادویه است اما اغذیه مثل شوربای عصافیر و قنابر و نخوداب بزیت ست و زیت رکابی نیکو نیست و زیت الماء و زیت الانفاق هر دو صلاحیت باین غرض ندارند و از شیرینی عسل مناسب و اما دوا مثل معجون امروسیا و اصفر سلیم و معجون القرد یا بمقادیر معتدله است و از ادویه مفرده تخم کرفس یا انیسون یا تخم فطراسالیون یا برگ سداب خشک ست پس اگر اراده جمع این همه باشد سفوف سازند و اما آنچه تسخین معده از خارج کند اگر در معده استرخا محسوس نشود تمریخ آن بروغن ناردین یا روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن اترج نمایند و اگر استرخای معده احساس کنند این ضماد نمایند تخم کرفس افسنتین بادیان هر واحد یکدرم سنبل و ناردین هر واحد دو ثلث درم برگ گاوزبان تخم بادرنجبویه برگ فرنجمشک هر واحد یکدرم مصطکی دو ثلث درم جند بیدستر سلیخه و ناگیشر و انگک مشک یکدانگ همه را سائیده موم روغن از روغن ناردین ساخته مخلوط سازند اگر سوء مزاج در قعر معده باشد یا در قعر معده یا در جمیع معده بر بیان موضع بر ناشتا ضماد نمایند و بهنگام تناول طعام جدا کنند و طعام موافق برای این مرض بهتر از ضماد ست

بهر آنکه طعام ملاقی معده میشود و از ضماد قوت ادویه بدان نمیرسد

علاج فواق از رطوبت لزج

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مسطور ست بعمل آرند و بعد قی مطبوخ مصطکی در دفع آن مجرب ست و همچنین پودینه و نانخواه و بادیان با بعد تنقیه دارچینی و چینی خطائی و بادیان خطائی هر یک سه ماشه مصطکی نیم ماشه جوشانیده با عسل سه توله دهند و جند بیدستر و شونیز هر یک دو ماشه با عسل یکتوله شربت سکنجبین یکتوله خورند و علسه آوردن نافع ست و غذا شوربای مرغ یا نان دهند و یا اصل السوس بادیان هر یک چهار ماشه

الایچی خرد دو ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات داخل کرده یا سکنجبین برای تقطیع بلغم فرموده آمیخته بنوشند و یا نشاسته یکی داخل اسپغول
بادیان مصطگی گل سرخ جوشانیده گلقند داخل نموده بیگرم بنوشند اگر فصل و قوام گرم باشد و بعد تحصیل عارض شود سکنجبین ساده دو توله عرق بید
یا دو سیر عرق گلاب چهار توله شیره کاسنی شش ماشه گلقند دو توله دهند و ایضاً مصطگی یکماشه سوده گلقند آفتابی سرشته بعرق بادیان عرق
عنب الثعلب شربت انار شیرین دهند باز جوارش مصطگی شش ماشه عرق بادیان گلاب بنوشند فصل مسهل اگر با قبض سینه بود نشاسته یکی بیخ ماشه
گل بنفشه عنب الثعلب هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه مویز منقی ده دانه الایچی خرد سه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین
چهار توله گلقند سه توله روغن بادام نه ماشه دهند و اگر بوجه تخفیف باد حاجت عارض گردد منضج گل سرخ گل بنفشه هر یک چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه
بیخ کاسنی شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله دهند یا گل خطمی بادیان مصطگی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه نبات داخل کرده پس
در مسهل روز دوم زنجبیل یکماشه تربد سفید دو ماشه آلو بخارا گل نیلوفر قرار دهند در مسهل سوم حب ایارج افزایند بعده مصطگی یکماشه سوده با طریفل
یکتوله سرشته بخورند با لیسیدن شیره بادیان چهار ماشه شیره کاسنی شش ماشه عرق [illegible] دو توله شربت انار شیرین دو توله روز دوم اگر قبض باشد
شربت دینار دو توله دهند و ایضاً روز [illegible] مصطگی هر یک دو ماشه [illegible] سه ماشه سپستان یازده دانه جوشانیده شربت انار شیرین چهار توله داخل
نموده بنوشند روز دوم گل سرخ افزایند روز سوم مسهل [illegible] یکی نه ماشه بادیان بیخ بادیان اصل السوس مویز منقی تخم کاسنی کوفته مصطگی گل سرخ
جوشانیده گلقند دو توله برای اخراج بلغم دهند و بعد مسهلات بجهت تقویت فم معده پودینه دو ماشه اصل السوس چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه
سپستان یازده دانه مصطگی دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بطور قهوه بدهند روز دوم عود افزایند ایضاً دارچینی بادیان اسطوخودوس
افسنتین عرق بادیان و گلاب جوشانیده گلقند [illegible] داخل کرده بدهند بعده برعایت نضج [illegible] نانخواه بسفایج افزایند و اگر ضعف [illegible] فواق باشد
و عرق [illegible] آب انار [illegible] گلاب عرق [illegible] سکنجبین ساده دهند روز دوم دارچینی سه ماشه نعناع دو ماشه آلو بخارا هفت دانه پوست ترنج
دو ماشه جوشانیده شربت انار منعنع [illegible] روز سوم پوست ترنج مصطگی نعناع هر یک دو ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده گلقند [illegible] دو توله
روز چهارم سکنجبین منعنع افزایند روز پنجم سکنجبین ساده باز مصطگی نعناع هر یک دو ماشه گاوزبان چهار ماشه پوست ترنج دو ماشه آلو بخارا
جوشانیده شربت انار [illegible] منعنع باز اصل السوس چهار ماشه عود دو ماشه افزایند و گویند که هلیله کابلی و آمله هر یک سه درم عود هندی مصطگی [illegible]
یک درم نیکوفته در شراب سی درم تر کرده نوشیدن مجرب است و نیکوترین مسهلات درین نوع ایارج است سویدی از الیا نقل کرده که شربت [illegible]
تمام [illegible] و تخم [illegible] جندبیدستر [illegible] با سرکه ممزوج بآب و شکر یا همراه جلاب و کذا تخم [illegible] آب انار ترش و نعناع مثل آن [illegible]
و کرفس و گل ارمنی و تخم [illegible] یک درم [illegible] عصارهٔ آن یک وقیه [illegible] عسل دو وقیه [illegible] چهار درم [illegible] کرفس [illegible] مصطگی
بشراب پخته و کمون بسرکه و کشوث بسرکه [illegible] طبیخ حلبه و اسقولوقندریون بسرکه و طبیخ پوست بیرون پسته و پودینه کوهی
یک مثقال و سرکه [illegible] با سرکه مع نعناع بستانی و حب الفلفل [illegible] درم کوفته و زعفران و سورنجان بآب گرم و تخم بادرنجبویه
کوفته و عرق [illegible] عصارهٔ [illegible] بشراب [illegible] سرکه [illegible] فلفل سیاه و سرکه عنصل و فطراسالیون و زنجبیل و طبیخ [illegible]
و دار شیشعان [illegible] و ضماد عصارهٔ [illegible] در شراب کهنه پخته [illegible] خیری و نعناع مع بیخ کرفس و عصارهٔ برگ ترنج و بخور مریم [illegible]
و نانخواه و شبت یمانی و کذا ضماد جندبیدستر بسرکه و کذا [illegible] فارسی [illegible] و کذا اکل [illegible] بعسل
بر واحد نافع فواق بلغمی است مسیحی گفته که هرگاه فواق از کیموس [illegible] معده باشد علاج [illegible] کنند و هرگاه از کیموس [illegible] معده باشد [illegible]
بادویه مستفرغه [illegible] بحرکت قوی و تحریک عطاس بادویه معطسه نمایند و ادویه ملطفه مثل تخم
کرفس و دوقو و [illegible] انیسون و پودینه و اسارون و زیره و زنجبیل [illegible] جندبیدستر [illegible] با سرکه عنصل بخورند [illegible] جندبیدستر نیم درم

قسط تلخ فطراساليون هر واحد يكدرم در آب تمام و يا بايكه دران پودينه و انيسون و مصطكي جوش داده باشند بخورند و يا بگيرند فطراساليون و سعد و زنجبيل كرفس
هر واحد سه درم كوفته بيخته سنده در مازان با شراب صرف بخورند و چون پوست بيرون پسته سبز و بيخ اذخر مساوي جوشانيده بنوشند نفع كند وكذلك
پوست طلع مجفف يكمثقال شيخ ميفرمايد كه از معالجات نافعه براي فواق لذعي و امتلائي اينست كه ابتدا بقي كنند بعده ايارج فيقرا و عصاره افسنتين
از هر يك نيم مثقال نمك هندي دو دانگ بدهند بعد ازان بليله مربي استعمال نمايند و واجب ست كه در علاج او قصد اين امور ثلاثه نمايند اول تحليل
ماده و تقطيع او مثل سكنجبين عنصلي دوم تبديل مزاج او تا آنكه تعديل يابد اگر بكيفيت خود ايذا دهد سوم اندك تخدير حس فم معده حتي كه تادي او بلذع كم گردد
و اين قرص ستوده است قسط زعفران گل سرخ تازه مصطكي سنبل هر واحد چهار مثقال اسارون دو مثقال صبر يكمثقال افيون يكمثقال بعصاره قثاء الحمار
سرشته قرص سازند و نيم مثقال بخورند بدر قطونا و افيون هر دو مخدراند و سنبل مقوي و محلل و اسارون رطوبات را بسوي مجاري بول مايل ميكند و لهذا
خارج مينمايد و صبر آنرا بسوي مجاري ثفل مايل ميگرداند و ازدي آنرا خارج ميكند و قسط و زعفران هر دو منضج مقوي مسخن اند لهذا اين قرص بسيار نافع
در فواق شديد و تقلب نفس پس اگر كهنه و مزمن گردد روغن كلكلانج آنرا مجرب النفع ست و شربت آن يك ملعقه با آب گرم ست و از انچه نفع ميكند
آنرا طبيخ زنجبيل در آب فانيذ ست و چون شدت كند و مزمن شود احتياج بمعاجين و جوارشات افتد مثل كموني بآب نيم گرم بلكه گاهي بمعاجين كبار
و ترياق حاجت افتد و فلونيا را درين منفعت عظيم ست بهر آنكه دران تخدير مع تقويت و تحليل و دفع ست و از حبوب مثل حب سكبينج و حب اصطمخيقون
نافع آنست و اقراص كوكب در فواق شديد المنفعت ست و آدويه در علاج فواق كائن از ماده بارد يا قريب ازان خوردن سداب و نطرون
بشراب ست و كذلك آب كرفس و سركه و حب الغار و اسارون و نارديين و مرزنجوش و انجدان حتي كه شم اين مسكن فواق ست و فودنج و قردمانا و ميعه
و زنجبيل و راسن خشك و عصاره غافث و ساذج و دوج و قيسوم مفرد و مركب و از نيها العرقات سازند كه آن اوفق بر معده و الزم آنها ازين شرب آن
كه دفعه بسوي قعر معده منحط ميگردد و جندبيدستر را درين خاصيت عجيب ست و گاهي ازان نيم درم در ثلث سكوره سركه و دو ثلث سكوره آب بنوشانند
و از انچه منفعت شديد مي نمايد اينست كه قيسوم و پودينه كوهي و مصطكي مساوي گرفته در شراب و آب جوشانيده بنوشند و ايضا مصطكي و دار چيني
و نعنع سه اوقيه در يك قسط سركه جوشانيده اندك اندك بنوشند و ايضا براي رطب بارد لكردن بماء العسل ست و ايضا خولنجان بعسل سرشته
صبح و شب بقدر جوز بخورند و ايضا اين قرص ست قسط صبر اذخر تمام خشك فودنج نهري نعناع سداب تخم كرفس كندر اسارون هر واحد دو درم
افيون گل سرخ هر واحد نيم درم و گير مخلل درين ستوده ست و گاهي اعانت ميكند برين ادويه استعمال ادويه مسهله **صاحب كامل** گويد كه اگر فواق از
امتلا باشد استعمال قي بآب گرم و سكنجبين مع عسل و آب شبت و آب ترب افشرده و مانند آن نمايند و اين سفوف فواق حادث از امتلا را كه مع
تريه كرباني زيره نبطي انيسون تخم كرفس نانخواه هر واحد يكجزو جندبيدستر ابوال ابل هر واحد ربع جزو باريك سائيده يكمثقال بآب تمام بدهند و اين
قرص فواق امتلائي را نافع ست و ادويه آن همانست كه در آخر قول شيخ مسطور شد مگر درين عوض قسط ست و شيخ با اين زيادة نوشته كه
باريك سائيده در شراب سرشته قرص سازند و خشك كنند شربتي نيم مثقال بآب تمام يا آب نعناع و اگر جندبيدستر يكنيم دانگ بسركه ممزوج بآب
بخورند نفع كند و اگر فواق باين ادويه ساكن نشود عطاس باد خال فتيله قرطاس در بيني و شم كندش و مانند آن و حبس نفس استعمال كنند كه فواق
امتلائي را حل كند و اگر قرص كوكب نيم درم بآب تمام بخورند البته نفع بخشد **جرجاني و ايلاقي** مينويسند كه در فواق كه از ماده سرد و تر در فم معده
باشد قي فرمايند بماهي شور و ترب و سكنجبين و آب شبت و لوبياي سرخ و تخم جرجير و برشنگي صبر كنند و انجدان و جندبيدستر بويانند و كندر و مصطكي و عود
و راسن بخايند و بعد قي تنقيه معده با يارج فيقرا كنند و نانخواه و صعتر و سداب و پودينه در طعام داخل نمايند و ازان دو درم ناهار بخورند و علاج تحليل
ماده غليظه و قلع آن نمايند و حبس نفس مدتي سود دارد و كموني و شنجرنيا و ترياق اربعه و ترياق كبير و فنداديقون سخت نافع باشد و گرم
يا سداب در آب بپزند و صاف كرده يك سكره آن آب با يك كفچه عسل بدهند و يكدرم بوره سرشته بآب گرم بدهند و انگشتان بست

دپای بستن و ترس و اندوه فواق را ساکن کنند و حمام گرم سود دارد و بقدر نیم درم جند بیدستر با سرکه آمیخته بدهند که فواق بلغمی و ریحی را ساکن
گرداند و جند بیدستر قسط تلخ هر یک نیم درم فطراساليون یکدرم کوفته با طبیخ انیسون و پودینه و مصطکی و زیره و مانند آن بدهند سعید گوید که تلطیف
فضول غلیظ بخوردن جنطیانا و شرب آب گرم کنند و اگر خلط شدید الغلظ باشد مریض را اندک شراب صرف نهار بنوشانند و ادر میان پودینه و مصطکی
کنند پس هرگاه فضول تلطیف یابد و مستعد بخروج گردد آب گرم که دران شبت و نمک جوشانیده باشند سکنجبین آمیخته قی کنانند و اگر خلط تشبث
در معده باشد تنقیه با ایارج کنند و بر نهار آبیکه دران زیره و صعتر جوشانیده باشند بنوشانند و ناشتا در حمام داخل کنند و معده او را در آب انیسون
مسح نمایند و بحصر نفس امر کنند که بیشتر فواق امتلائی ازین منحل میگردد و غذای مریض نخوداب و بچه کبوتر بریان و مطبوخ بسرکه سازند قرشی و خجندی
گویند که علاج فواق حادث از بلغم لزج اول بقی بعد ازان باسهال نمایند و اولی ایارج فیقرا بطبیخ افسنتین یا طبیخ فوتنج و نمک هندی است و بتجوید تنقیه
بتعدیل مزاج مشغول شوند و با دویه مخدرات و مقویات فم معده مثل فلونیا مخلوط سازند و این قرص بدهند و ادویه او همانست که در ابتدای قول شیخ
مسطور شد الا قسط مطروح است و وزن اسارون یکمثقال و جند افیون ربع مثقال و نوشته که مقدار افیون بحسب وجوب حال زیاده و کم نمایند و بالیجا
بزر قطونا قرص سازند و مطبوخ افسنتین و پوست بیرون پسته و نعنع و فوتنج و پوست خشخاش بدهند پس اگر ماده غلیظ باشد درین مطبوخ سکنجبین
داخل کنند و ماتیل این مطبوخ درین باب عجیب است و پوست خشخاش بضرورت غلظ ماده ساقط کنند یا مقدار او کم نمایند بنابر تغلیظ او ماده را و تعذیه بچه
کبوتر و جوزه مرغ و عصافیر همه بزیره بتنبیر خشک اندک و مصطکی و فلفل و دارچینی و زعفران نمایند و تضمید معده بروغن سوسن یا قسط یا روغن گل سنبل
و مصطکی و قرنفل کنند و یا ضماد از سنبل و مصطکی و زعفران و بنفشه و سویق با آب قرنفل کنند انطاکی گوید که اگر از امتلا باشد اولاً قی واجب بود بعده
شرب هر محلل چون طبیخ صعتر و زیره و انیسون و ایضاً در بلغمی آب پودینه سبز و نمام و تجبین جند بیدستر با آب و سرکه و تسکین و طبیخ شبت بعسل و تضمید معده
بحلبه و شونیز و مضغ عود و انیسون و زنجبیل مربی مفید بود و اگر فائده نشود عطسه آورند و اگر ازین منحل نگردد آن میت باشد گیلانی مینویسد که در بلغمی
تنقیه معده بقی کنند بعده گلقند و مصطکی و ماء العسل مرکب بنوشانند و این قرص محمد بن زکریا مقوی فم معده و مسخن و ملطف اخلاط و ریاح و محدر حس است
بگیرند مسک و سنبل و دارچینی و نانخواه و گلنار و افیون و تخم کرفس و قرص ساخته بخورانند و ایارج فیقرا مع فضول غلیظ کند و چون امر فواق طول کشد باید که روغن
کلکلانج بنوشانند و بر شکم جند بیدستر بروغن قثاء الحمار یا زیت کهنه طلا نمایند و این سفوف را ثابت بن قره ستوده تخم کرفس جبلی و سعد و زیره کرمانی و [illegible]
کوفته بیخته یکمثقال با آب نمام بخورانند و یا سداب خشک و یا [illegible] و یا شبت بقدر یکدرم با آب یا عسل بدهند و شمیدن انجدان آنرا نافع است طبری
نوشته که علاج فواق حادث از اجتماع رطوبات کثیره لذاعه فاسده و غیر لذاعه آنست که نظر بمزاج علیل و قوت و سن و عادت او نمایند پس اگر عادت ردی باعث
سبب تهیج فواق همان باشد آن عادت را ازان قطع کنند بعد ازان استفراغ باین طریق نمایند که مثل سمک مالح و ترب و چرشف و پیاز در ابتدای طعام خورانیده
قی کنانند و اگر احتمال این نکند با آب مطبوخ ترب و با آب مطبوخ شبت مع عسل و سکنجبین با آب گرم نمایند و قی باستقصا کنند بهر آنکه سبیل استفراغ برای این مرض
آنست که لطیف باشد باین دیدو اچون قوت متحمل باشد و موافق ترین ادویه برای او این حب مسمی بحب ابی ماهر است بگیرند شحم حنظل زرد مدبر یکدرم افسنتین
رومی دو ثلث درم افتیمون اقریطی دو درم هلیله کابلی سه درم عصاره غافث یکنیم درم زعفران یکدرم غاریقون یکدرم تخم کرفس انیسون هر واحد یکدرم
ماهیزهرج حب الغار هر واحد نیم درم صبر سقوطری چهار درم سقمونیای مشوی یکدرم همه را سائیده بعسل بسرشند و سه درم و ثلث ازان وزن کرده بصباح
این علت بدهند و یک شربت یا دو شربت آن استعمال نمایند و بر معده او این ضماد نمایند سنبل و مر و صبر سقوطری هر واحد یکدرم مصطکی عود بلسان پوست بلیج
هر واحد دو ثلث درم تخم کرفس و انیسون هر واحد یکدرم کوفته بیخته موم و روغن بروغن ناردین ساخته این ادویه خوب مخلوط کرده بر پارچه بهیئت معده تراشیده
طلا کرده بر معده گذارند و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و یا زمانه از استعمال این ادویه مانع باشد این حب که معروف بحب ذهب وار صحت ثابت
بن قره است ترکیب دهند نانخواه زیره کرمانی انیسون تخم کرفس هر واحد یکدرم هلیله سیاه سه درم مصطکی یکدرم صبر سقوطری مثل جمیع ادویه نمک نفطی یکنیم درم [illegible]

باب برگ ترنج یا آب برگ نرنجشک یا شراب کهنه سرشته هر حب بوزن نیم درم سازند و یکی از آن هر روز اگر قوت احتمال کند و یا در دو روز بعد طعام بدهند ایمن در هر روز یک مجلس اجابت رطوبت نماید و معده قوت او اثر کند و تنقیه معده از همه رطوبات نماید و روز دیگر اراده تناول این حب کنند از خوردن آب غیر آن و سرکه کهنه تند منع کنند و افق احتیاط مع لزوم علاج اصلاح اغذیه است پس اگر معده او ضعیف باشد و اعضای عالیه از آن مثل دماغ و قلب ضعیف نبود در آنها تحریک بد و از فواق نماید کرد و لیکن در آن حقنه محلل رطوبات مثل بابونه و اکلیل الملک و حسک و تخم شبت و حنظل و تخم حلبه و برگ سداب و انجیر استعمال کنند و تقویت حقنه بروغن خیری و روغن سیاه انجیر و روغن سداب و اندک جند بیدستر و اندک جاوشیر و سکبینج نمایند اگر مزاج او احتمال این نماید و اگر مزاج او متحمل نباشد از حقنه منع کنند و اصلاح غذا نمایند و بر ضماد مذکور اکتفا کنند

علاج فواق از حرارت

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت و سوای تنقیه آنچه در قسم آینده بیاید و در فواق یبسی در قول صاحب کامل مسطور گردد برای تعدیل مزاج استعمال نمایند و علاج تپ کنند اگر از تپ باشد و اصل السوس مقشر سائیده در شربت لیمون آمیخته خوردن پس آب نیم گرم نوشیده قی کردن فواق عارض در حمیات حاره را مجرب است و آیضاً فواق تابع سوء مزاج حار نوشیدن آش جو و شیره تخم خرفه و ماء القرع بجلاب و لعاب اسبغول و سکنجبین نافع و آب سرد برد زدن خیلی سود مند بالجمله فواق حار را از قطونا و بهدانه و روغن بادام و فا د از بر معدی و ماء الشعیر نافع است و غذا مزوره اسفاناخ دهند و هنگام صلاح یخنی مرغ با آب زرشک یا غوره یا آب انار بدهند و مسیحی گفته که هرگاه فواق عقب تپ حادث شود و با آن غشی و قی و کرب و عطش و خشکی دهن باشد آب گرم اندک اندک مرات بنوشند و اگر ساکن نشود ماء الشعیر بروغن بادام شیرین بنوشند و فقرات گردن و پشت بروغن نیم گرم بمالند و لعاب بزر قطونا بجلاب و روغن بادام و رب لیمو دهند با ایشان

علاج فواق از لذع خلط حاد

یا تناول اشیای حریفه در خلط حاد آنچه در علاج امراض معده صفراوی و سوداوی گذشت بعمل آرند و بعد قی باب گرم و سکنجبین باید که لعاب اسبغول و رب مغاثا و گلاب بدهند و یا لعاب بهدانه بروغن کدو و تضمید معده بآرد جو و خطمی و بزر قطونا با آب عنب الثعلب و روغن گل آمیخته باید کرد و ماء الشعیر در روغن بادام غذا سازند و اگر هضم قوی باشد اسفاناخ و سرمق و کدو و خیار دهند و دیگر مبردات استعمال نمایند و اگر طبع نرم بود دست جا باشکر بخورند و همچنین در فواق که از تناول چیز حاد حریف حادث شود آب سرد شکم سیر نوشیدن بنجاح میرساند و همچنین آنچه از خوردن اشیای زمخت و ترش بود نوشیدن شوربای چرب و آب سرد و خوردن سرشیر و گلقند آنرا فائده میکند و در صفراوی که با تلخی دهن و قی صفراوی و زنگاری باشد سکنجبین در گلاب و آب نیم گرم نوشانیده قی کنانند که فی الفور دفع شود و اگر سازند لیفا خصلتین چهار گهڑی مطبوخ هلیله زرد یا نقوع فواکه استعمال کنند و شام با لک و کشنیز سبز در بنا ساخته با برنج دهند و صبح طباشیر سماق یک یک ماشه در شربت انارین دو توله سرشته با شیره زرشک و خیارین و خرفه هر یک نه ماشه در گلاب با آثار و شربت آلو چهار توله دهند و در فواق سوداوی که با ترشی دهن و قی سیاه متعفن و سوزش معده بود بعد فصد باسلیق از دست چپ جهت تنقیه حب لاجورد با مطبوخ بسفایج دهند و انوشدارو لولوی علویخان با عرق بید خورانند و بعد از تسکین ماء الجبن دهند و آیضاً در صفراوی و سوداوی بعد قی بنقوعات مسهله تنقیه کنند و مقویات فم معده مثل گل سرخ و کشنیز و صندل داخل کنند و بعد تنقیه بتعدیل مزاج مشغول شوند و با دویه مخدرات و مقویات فم معده آمیزند و فواق صفراوی و حار را ماء الشعیر که اندران پوست خشخاش تر و تازه پخته باشند با شربت ورد و طباشیر سوده یا شیره بغایت سود مند است و شربت سیب بگلاب یا شیره تخم خرفه بشربت سیب بدهند و گاهی هنگام شدت حرارت احتیاج می افتد باندک کافور بشیره تخم خرفه و گلاب و شربت سیب و شربت فیون مصلح بجر نوبه زعفران و شیره اصل السوس مقشر با سکنجبین ساده عجیب النفع است و تضمید معده بصندل و گل سرخ و گلاب و یا بجراده کدو نمایند و روغن بنفشه یا روغن کدو و هر کدام مخلوط بروغن گل یا گلاب و صندل و روغن گل بر فم معده نهند و چند شدت حرارت کافور افزایند و این مرهم نیکوست موم سفید مغسول و آب کشنیز تر و جراده کدو و روغن بنفشه و گلاب و بقدر شعیره کافور بدستور مرهم ساخته نیم گرم بر معده استعمال کنند و غذا یخنی مرغ یا گوشت میش دهند و اگر هضم قوی باشد بکدو و یا آلو بخارای مغز خشخاش مطبخ یک سیر خشک

یا ترو یا بجو مقشر و کشنیز و مسکه و عسو نشاسته و نان پاکیزه با آب سرد و آب انار شیرین بدهند و بقول ابن جزله آب ترشی ترنج و برگ نعنع نافع فواق حادث از صفرا
ابن سینا گفته که اگر خلط لاذع متولد در معده یا منصب بسوی آن باشد صاحب او را اگر ممکن باشد بمقیئات آن اخلاط قی آورند و یا اسهال کنند بمثل ایارج بکرم
و مثل شربت افسنتین و گاهی کفایت میکند شرب سرکه و آب و تجرع مسکه یا روغن بادام با آب گرم و حتی الامکان بخواب طویل دهند و کذلک ماء الشعیر منفعت بخشد
نماید خصوصاً با آب انار شیرین یا سیخوش مائل بحلاوت و آب لسان نیز از آنجمله است که نفع تنقیه و تقویت هر دو میکند ابن یحیی گوید که هرگاه فواق از
کیموس صفراوی باشد که لذع معده کند باید که با آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن تعهد بماء الشعیر مع آب انار شیرین و ماء القرع نمایند و هرگاه فواق
از تناول اشیای حاره مثل زنجبیل و فلفل و خردل و سداب باشد علاجش تجرع آب گرم و روغن بمرات کثیره و تمریخ معده بقیروطی متخذ از زیت و طلوا کیان
و موم نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر سبب فواق چیزی گرم و تیز و انصباب خلط حار لذاع از جگر یا عضو دیگر باشد چند کرت آب گرم یا روغن بادام
جرعه جرعه دهند و طعام مسکه فرمایند و اگر ساکن نشود قی کنانند بسکنجبین و آب گرم و با آب کشکاب و سکنجبین و طعام حسوهای نرم بروغن بادام دهند و اگر
فائده نشود ایارج فیقرا بمثقال بسکنجبین سرشته بدهند و اگر یکدرم ایارج فیقرا و دو درم هلیله زرد بسکنجبین سرشته بدهند صواب باشد و طعام نان جو
در آب سرد و آب انار شیرین دهند و بعد این تدابیر ماء الشعیر با آب انار شیرین آمیخته دهند و ماء القرع و کشکاب و روغن بادام بیاشامند ابن هبل
نوشته که اگر خلط صفراوی باشد اخراج او بقی نمایند و بعد آن ماء الشعیر و آب انار و آب آلو بخارا و عناب بنوشند و غذا مزوره حصرم یا چوزه مرغ معمول
با آب غوره سازند ابن الیاس و خجندی گویند که اگر سببش خلط حار لذاع و یا غذای حار حریف باشد علامتش حرقت معده و قی مره صفرا و سود است
علاجش قی بسکنجبین و آب گرم و عسل و شبت و تخم ترب یا آب معصور برگ ترب و یا آب مطبوخ لوبیا و تخم خربزه و عسل و نمک نمایند و بعد تنقیه معده
از اخلاط ردی بقی و جلاب از لعاب اسبغول و بعد از آن بروغن بنفشه یا بادام مقدار پنج درم و گلاب بدهند و غذا ماء الشعیر بروغن بادام یا مزوره ماش
بروغن بادام و کدو یا سویق بشکر سفید سرد کرده خورند و تدبیر مقصود درین گاهی بتوجه ماده بسوی اسفل بود و این گاهی باخراج آن باشد چنانچه بقی
یا اسهال یا ادرار و قی افضل است زیرا که ماده فاعل مرض را از اقرب طرق و اسهل آن اخراج مینماید و گاهی بجدا کردن ماده از موضع باشد چنانچه بعطاس
و حرکت و ریختن آب سرد بر روی دفعةً ارتعاد بدن نماید و ماده از موضع فرود آید و گاهی با صلاح ماده و کسر حدت آن بود بمثل روغن بادام و ماء الشعیر و گاهی
بتقویت عضو باشد تا بر دفع ماده متمکن گردد و ورود شی دیگر قبول نکند چنانچه تناول پوست پسته و سنبل و قرنفل و گاهی باصلاح مزاج عضو بود چنانچه
استعمال ملینات و ادهان و دلبوب و گاهی بتحذیر باشد تا اذیت موذی درک نکند مثل پوست خشخاش و افیون و غیر آن طبری گوید که آنچه از اجتماع
خلط لذاع حریف و انصباب او از سائر اعضا بسوی فم معده باشد استفراغ او بابن مطبوخ افسنتین نمایند افسنتین رومی ده درم اصفر ده درم هلیله زرد منقی
هفت درم افتیمون جده کما ذریوس هر واحد سه درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده یکصد درم از آن صاف کنند و قبل از وی بدو ساعت یکدرم حب ایارج
بخورند بعده این مطبوخ بنوشند و اگر یک شربت او کفایت نکند دو شربت بخورند اگر قوت و مزاج او در وقت احتمال کند و اگر ضعیف القوة باشد هر روز وقت صبح
شمش یکقدح بده درم سکنجبین عنصلی بنوشند و هنگام اشتداد فواق دو جرعه آب گرم بروغن سوسن بیاشامند و اگر از این تسکین نیابد آب سرد بروغن گل
بنوشند و نسخه مطبوخ شمش اینست پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی منقی از لیف تخم سی درم آلو سی دانه عناب سی عدد شاهتره کفک افسنتین نیم
تخم کاسنی تخم کشوث ترنجبین منقی هر یک کف فلوس خیار شنبر سی درم همه را در ظرف چینی کنند و بالای آن آب که چهار انگشت بالای ادویه باشد بریزند
و یکروز در آفتاب بگذارند و چهل درم از آن بنوشند که آن تنقیه بدن از خلط لذاع در چند روز کند و چون این نقوع متغیر گردد تجدید آن نمایند که تازه او اقوی
و احسن فعل بود و باید که غذای او زیرباجات معتدله بغیر زعفران و جدی رضیع مطبوخ با آب بغیر نمک باشد و اگر مزاج او حار بود شرب ماء الشعیر نفع کند
و مردی را دیدم که در بصره ابو ماهر آمده شکایت این فواق نمود پس هرگاه بر سبب او واقف شد و یقین کرد که آن از خلط حریف لذاع است از اصناف علاج
سوال نمود و گفت که من ا کثر اوقات بسیار خوردن خرما و مالح ادام منع کرده و امر بخوردن حجازی طلع و ماهی طری با روغن بادام بریان تا قلاتی مطبوخ بغیر نمک نموده

فواق زائل شد و ایضاً او فوق استیا برای این حالات است که علاج بسکنجبین و آب گرم کرده شود گیلانی می‌نویسد که بقول بعض افاضل الاطبا مار الشعیر گرم سکون فواق حار است چون هر ساعت جرعه جرعه بنوشند و اگر ساکن نشود و آب گرم و سکنجبین قی کنند بعده تعدیل مزاج بشرب ماء الشعیر سرد کرده بروغن بادام نمایند و بزرقطونا بروغن بادام یا روغن بنفشه و گلاب بنوشند و آب انار یا آب تمر هندی یا آب آلو بخارا و سکنجبین بیاشامند و سویق با شکر آمیز نافع است و کذلک ماش در آب سرد و آب انار شیرین ترکرده و اگر ساکن نشود هلیله زرد یک درم با ایارج فیقرا یک درم مخمر بد بهند و بستن انگشتان پای بر دست نافع فواق است و غذا کشکیه یا قرعیه و اسفاناخیه و رمانیه و حصرمیه بطریق مزورها معمول بجوزه مرغ یا زرده بیضه نیمبرشت کرده بدهند ++

علاج فواق از یبوست

بهر تقریب هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس و در علاج تشنج یابس مسطور شد بکار برند و لعابات و شیرجات بارده رطب بدهند مثلاً لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه شیره مغز بادام پنج عدد شیره مغز تخم کدو شیره خیارین هر یک نه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و عرق نیلوفر و عرق شیر ساده هر یک پنج توله شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند یا ماء القرع و ماء الخیار هر یک نه توله با گلاب سه توله و روغن بادام یک توله نبات سه توله بدهند که خیلی مفید است و اگر مقدار یک دانه تیه مسکه تازه با شش آن نبات سفید متواتر بلیسند در تسکین فواق یابس مجرب است و اگر خواهند مغز بادام پنج عدد و هم افزایند و مسکه و سفیده بیضه بر معده طلا کنند و اگر نبات سفید دو توله سبوس اسپغول نه ماشه با آب گرم یا آب انار آمیزند و مدتی نگهدارند که فالوده شود و روغن بادام سه درم بالایش ریخته بخورند برای فواق یبسی مجرب است و گویند که تکشیر ادهان و العبه باید کی افیون مفید است و خشخاش سفید با نبات و کذا مغز تخم خربزه و کذا افاسیدن همه لعوبات بارده و همچنین شیر گاو و بز نوشیدن و بر تارک و بدن دوشیدن بلکه در ظرف کلان پر کرده مریض را دران نشانیدن بسیار نافع است و کذا ماء اللحم با شراب ممزوج فائده عظیم میکند و خشخاش در ادویه و اغذیه بیشتر داخل کنند و باقی تدابیر جوانی بیرنامین لازم دارند و عدالنرآتی جو با فرنی مغز تخم کدو و خیار در شیر پخته و با گوشت بره و بز غاله سازند شیخ میفرماید که اگر سببش یبس باشد علاج آن نوشیدن شیر تازه و آب نیم گرم بروغن بادام و روغن کدو است مثل ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و لعابات بارده و کذلک تمریخ آنها از خارج و تمریخ مفاصل و استعمال آبزن مرطب و مانند آن صاحب کامل گوید که چون فواق از استفراغ یا از حرارت باشد گلاب سرد و بلعاب بزرقطونا در روغن گل یا روغن بنفشه بنوشانند و آب هندوانه و ماء الخیار یا ماء القرع بشیره تخم خرفه و قدری جلاب و روغن بنفشه بدهند یا روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام و مانند آن بدهند و ماء الشعیر سرد بروغن بادام و شکر طبرزد بیاشامند و ایضاً کشک جو بر برف سرد کرده بروغن بادام دهند و تنقیه معده بقیء وطی بمعونت از آب خیار و آب کدو و آب حی العالم کنند و بزرقطونا بجراده کدو و آرد جو و خطمی و روغن بنفشه ضماد کنند مسیحی گوید که هر گاه فواق از یبوست لاحق فم معده باشد آب گرم بروغن بادام و روغن بنفشه بنوشند و بعد از آن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار بیاشامند و نوشیدن لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه با روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو نافع است و تنقیه معده بآرد جو و خطمی و اسپغول با آب عنب الثعلب و روغن بنفشه سرشته باید کرد و بسر مق و اسفاناخ و کدو و خیار و بقله یمانی غذا سازند ایضاً او گوید که هر گاه فواق عقب استفراغ باشد باید که مبادرت بتقویت قلیل از اغذیه سریع الانهضام مقوی مثل زرده بیضه نیمبرشت و ماء اللحم سیخ کباب و شم روائح خوشبو از اغذیه طیبه و استنشاق روغن بنفشه و روغن گل به حسوی استعداد نشاسته و روغن بادام و شکر و حسوی شیر و شکر بدهند یوسف می‌نویسد که اگر از یبوست و استفراغ باشد علاجش به رطوبت با حسوی نشاسته و آب انار شیرین بقدری کثیر دهند و روغن بنفشه یا بادام در بینی چکانند و مهره‌های پشت و گردن بدان چرب کنند و از بنفشه و خطمی و موم و روغن بنفشه بر فقرات گردن ضماد نمایند و غذا ماء اللحم و زرده بیضه نیمبرشت و ماء الشعیر غلیظ سازند سعید گوید که اگر فواق حادث از استفراغ باشد که کمتر مریض از آن نجات می‌یابد تدبیر او بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال لعاب اسپغول با شربت خشخاش و اسفیدباج فراریج باید کرد ابن الیاس و خجندی گویند که گاهی فواق عقب استفراغ کثیر از قی یا اسهال یا خروج خون یا جماع کثیر یا حمیات حاده بسبب ایراث یبس معده

تشنج یابس ازان عارض میشود و این بسیار ذی خطر و از جمله علامات ردیه دال بر هلاک ست و از ان خلاصی نیست و تدبیر در آن مادام با شربت بنفشه یا خمیره
یا شربت خشخاش همراه صد ده درم ویا آب تربز و شیره تخم خرفه بشکر بر برف سرد کرده بروغن گل یا بنفشه بنوشانند و غذا با حسای مرطبه کنند و یا اسفاناج یا کدو
و نان در آب سرد تر کرده و کدو و ترباجو مقشر پخته دهند و تمریخ فم معده یا دهان رطب و تضمید آن بقیروطی معمول از آب کدو یا آب حی العالم و گل خطمی
و کتیرا و روغن بنفشه و روغن کدو و موم صاف نمایند خضر مینویسد که فواق یبسی بدی ست و گاهی در ابتدا آنرا نفع میکند ماء الشعیر مبرد و روغن
بادام و شربت نیلوفر و لعاب بزرقطونا باندکی افیون و درین تکثیر خشخاش نمایند و در فواق یبسی مستحکم رجای خلاص نیست و برای اطالت حیات
ترطیب بادویه مذکوره نمایند و اغذیه چون چوزه مرغ بماء الشعیر یا گندم یا خشخاش و کدو و رشته سازند و در هر حال تسعیط لازم ست و روغن بنفشه
و لعاب اسبغول یا روغن گل و بزرقطونا و گلاب بر معده نهند طبری گوید فواقی که اکثر مؤدی بهلاک میگردد آنست که از تشنج معده بخوردن حریق
و کندش یا از کثرت استفراغ بود و آن صعب العلاج ست اکثر بهلاکت می انجامد سیما آنچه از کثرت استفراغ باشد و این همانست که بقراط در کتاب
فصول گفته که هر که را فواق عقب استفراغ اربع ظاهر شود هلاک گردد و علاجش تغذیه علیل باغذیه محموده مثل لحم بچه مرغ و شوربای ماکیان و لحم جدی
رضیع ست و تضمید معده بدانچه معطر باشد و تشمیم خوشبو مثل بنفشه و گل سرخ و گلاب و اگر تپ و اسهال اورا نباشد البانی بیاشامند
و بهترین آنها شیر زن و شیر خر ست بعد آن شیر بز جوان و تضمید معده بصندلین و کعک با آب جراده کدو یا برگ خلاف و آب برگ اسبغول یا آب برگ کاهو
حل کرده حسب قوت علیل و علت این همه را جمع کرده بعمل آرند

علاج فواق از ورم

در ورم دماغ و معده هر چه در باب انها مسطور شد بعمل آرند و در ورم جگر آنچه در بحث آن بیاید بکار برند بالجمله علاج ورم نمایند و اگر احتیاج افتد فصد
که در اکثر ازان ساکن میگردد و تعدیل معده و فم آن بمثل آب انار و ماء الشعیر و آب کاسنی و اضمده نمایند و بقول مسیحی و جرجانی علاج فواق حادث از ورم
حار جگر و معده فصد باسلیق ست اگر سائر احوال بدن فصد واجب کند و آشامیدن آب عنب الثعلب و کاسنی با خیار شنبر و اگر با وجود آن در معده لهیب
باشد ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و تضمید معده بصندلین و بزرقطونا و غیر آن نمایند و باقی علاج از باب اماس معده و جگر طلب باید کرد و بقول طبری
در فواق از ورم جگر سعال خشک لازم ست و عنایت بسوی کبد نمایند و اگر سن مریض و مزاج و قوت او رخصت دهد فصد باسلیق از دست راست
کنند و تدبیر بماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار لازم گیرند اگر قوت او احتمال نماید و غذا مزورات بسرکه و شکر یا عصارۀ زرشک سازند و مزورات را
باندک شکر شیرین کنند و تضمید کبد بصندلین و شیاف مامیثا و اندک فوفل و قدری قصب الذریره با آب سیب چاشنی دار و آب آس رطب سازند
که باصلاح جگر فواق زائل گردد و درین باب تهاون ننمایند زیراکه ورم حار کبد چون طول کشد جگر بارد شود و باستسقا انجامد و صاحب [illegible]
مینویسد که علامت فواق ورمی وجود ورم هلالی در جانب ایمن در کبد یا مستدیر در فم معده در معدی ست پس علاج ورم حار بفصد اگر خون غالب
باشد و بحقنه ملین نمایند و بر معده و کبد بمثل آب عنب الثعلب و خیار شنبر و روغن گل ضماد کنند و بمثل سویق بشربت نیلوفر یا مغز نان مغسول
بآب سرد مع شربت نیلوفر غذا سازند و در ورم بارد بلغمی و ضماد در روغن بابونه عوض روغن گل کنند و تقویت حقنه بمثل غاریقون بعد تجاوز از زمان
ابتدا و سکون حدت نمایند و مثل روغن ناردین و روغن سوسن طلا کنند و گویند که اگر فواق بشرکت جگر از ورم مرکب از صفرا و بلغم و تهییج اطراف باشد
عرقیات شربت انارین منعنع دهند روز دوم زرشک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه در عرق کاسنی یا دو آثار گلاب چهار توله شب خیسانیده صبح
مالیده گلقند یکنیم توله شربت بزوری یکنیم توله داخل کرده بدهند باز اصل السوس گاوزبان بادیان عنب الثعلب زرشک هر یک چهار ماشه مویز منقی سه دانه
تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله حل کرده بنوشانند روز دوازدهم فلوس خیار شنبر شش ماشه
ترنجبین چهار توله سنای مکی نه ماشه افزوده مسهل دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه سه ماشه شیره [illegible] ماشه شربت بزوری دو توله دهند

ودیجای آب عرق کوه همچنین بدو مسهل دیگر دهند غذا الاول آش جو بعده کهچری مونگ در آب گوشت پخته بعده مسهل سوم اگر اندکی قبض بود گل بنفشه پنج ماشه
عنب الثعلب زرشک هر یک شش ماشه بعرقیات جوشانیده شربت بزوری گلقند هر یک دو توله بدهند **انتباه** شیخ الرئیس می‌نویسد که در فواق که
عقب قی اگر مریض بقیه خلط لاذع دریابد و یا آن قدری عطشان باشد عطسه متواتر آورند بعد از آنکه فراق آن اخلاط مثل آب آلو و تمر هندی داده باشند و اگر
آن محسوس نشود بلکه تمدد احساس کند فم معده را بمراهم معتدله ضماد کنند و حریره نرم که در آن تغریه مثل لعاب گندم و تسکین مثل روغن بادام و خوشبو
مثل کشنیز و تقویت مثل آب جوزه مرغ باشد بنوشانند **اعلام** فواق باطفال شیرخواره اکثر بسبب ریح حادث میشود و زنان را چنان گمان است که برای
توسیع معده و بزرگ ده عارض میگردد و اگر بسیار باشد جوز هندی با شکر سفید بدهند و چند بیستر در آب سائیده اندکی دادن سودمند بود و پودینه و الایچی خورد
و بادیان در گلاب سائیده گلقند داخل کرده بدهند و بضرورت شافه نهند و آب پودینه با شکر مجرب است و تعلیق بندق نافع و بلعب و بازی مشغول سازند
وگویند که اگر رشته از لباس مرضعه بگیرند و بآب دهان تر کرده بر پیشانی طفل بچسپانند فواق هایج را فی الفور ساکن کند و آنچه از تناول چیزهای تند و تیز افتد
بآب و لعابات فرو ایستد و فواق بسبی اطفال را کثیر افتد و در صورت حدوث علامت هلاکت باشد و العبه باروغن بادام دهند

انقلاب معده

هرچند این مرض فی الحقیقة از امراض امعا است لیکن عادت اطبا بشمردن آن در بحث امراض معده جاری شده و جمیع اطبا بعد جالینوس انقلاب معده را
ذکر نموده اند پس گمان کرده اند که آن قی و تهوع است و معنی قول جالینوس در انقلاب معده و حکایات او از اوائل نفهمیده اند بالجمله عبارت است از آنکه هرچه
خورده شود بعد از هضم معدی بقی سند فع گردد و بجهت تشبیه انقلاب اسفل شی باعلای آن و یا انقلاب و انعکاس فعل معده از مقتضای طبیعت خود مسمی باین
اسم گشته و سببش یا وقوع سحج و خراش بسببی از اسباب سحج است در معای اثنا عشری که متصل بمعده است یا در روده صائم که با اثنا عشری اتصال دارد
و اسباب سحج همانست که در سحج گفته آید پس هرگاه غذای منهضم در معده با معا رسد بکیفیت لذاعه خود چون حرافت و حموضت و ملوحت و مرارت
که در آن هم رسیده لذع کند و امعا بقوت آن غذا را بسبب اذیت لذع بسوی معده بازگرداند و معده نیز آن را بکراهت از خویش بقی رد کند و یا ضعف کرا
امعا عارض گردد و نتواند که بطریق معتاد دفع کند و فرق در میان این مرض و ایلاوس که قسمی است از قولنج آنست که در ایلاوس آنچه بقی بیرون آید متعفن
و بدبو مثل براز باشد بخلاف قی انقلاب معده که کیلوسی غیر منتن باشد و تشخیص هر دو سبب این مرض چنان کنند که لحاظ نمایند اگر قشور بارتنگ در قی
برآید و از خوردن چیزهای ترش و تیز سوزش و درد قریب ناف شدت کند باید دانست که بسبب خراش امعا است و الا بسبب ضعف امعا باشد
علاج در صورت سحج رود و سفوف الطین بروغن ماده گاو چرب نموده همراه لعاب بهدانه و ریشه خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه داخل کرده
چهار تخم پاشیده بخورند و سائر علاج آن مانند علاج سحج کنند و بقول طبری ادویه مغریه دهند و ترکیب آن بحسب حاجت و مزاج مریض نمایند مثلاً حسو
متخذ از خندروس و پیه بز بی نمک دهند و اگر در مزاج حرارت باشد بزرقطونا و تخم بارتنگ هر دو بریان بروغن گل خالص بدهند و از ماء الشعیر که در آن
صمغ و کثیرا باشد تنها ذر کنند و یا حسوی متخذ از تخم بنعد اسپغول و بارتنگ بخورند و چیزی از حموضات و ملوحات و حریفات نخورند و بعض متاخرین میگویند
که اگر صفراوی باشد افشره انار و رب غوره و سماق و زرشک خیسانیده بدهند و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت زرشک و دم الاخوین و رب حب الآس
و بارتنگ با طباشیر و دم الاخوین نیز مناسب است و سفوف مقلیا نافع و اگر بلغمی بود تنقیه آن نموده نبوذ حاره چون تخم ریحان و کندر چرب بروغن بادام
چرب نموده بدهند و ماء اللحم و زردی بیضه نیم برشت درین مرض غذای مناسب است و آبی که در آن خریطه گلنار و طباشیر خرنوب زرشک و زعفران
انداخته باشند یا آب انار بدهند و صمغ عربی کثیرا در عرق بارتنگ حل کرده مجرب است و عصاره برگ گل سرخ یک توله صمغ عربی دو ماشه دم الاخوین
یک نیم ماشه تخم بارتنگ سه ماشه سائیده با شربت حب الآس نیز مفید است و چهار تخم بدستور و گویند که درین مرض بقیات مناسب نی
و بفاصله دو سه گهری گل ارمنی گل مختوم گل نیشاپوری صمغ عربی کثیرا هر یک یک ماشه در شربت خشخاش دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلاب

هفت توله نوشانیده دیا لعاب شیر امرود الا یک یک ماشه کهربا دو ماشه در حمیره صندل ساده یکنیم توله آمیخته با عرق گاوزبان و گلاب یک یک توله هر بندد و در آن حب
نشاسته کتیرا کهربا هر یک ماشه دو گرام سنبل ساده یک توله ربّ ستا اسپغول تخم ریحان هر یک سه ماشه در گلاب عرق کیوره و بید مشک گاوزبان یک چهار توله یک لعوق صبا
شربت خشخاش سه توله داخل کرده روغن بادام شیرین چهار ماشه اضافه نموده بدهند یا صندل و دانه هیل پوست بیرون بسته صمغ عربی هر یک یک ماشه یا سرشیر بیان
سیب ولایتی دشت خشخاش هر یک دو توله آمیخته بلیسانند بعده شربت سه توله در گلاب و کیوره هفت توله حل کرده تخم خرفه مسکن هفت ماشه پاشیده بدهند یا شیر سیوف
شیشه دیان سه ماشه دانه الایچی کلان هیچ صندل و پودینه هفت ماشه عود سه ماشه شربت خشخاش دو توله هر یک یکنیم توله در بندند یا اسپغول و تخم ریحان و خرفه هر یک سه ماشه در گلاب کیوره
هر یک چهار توله عرق کیوره هیچ توله چوب چینی ساده لت کرده شربت به و سیب هر یک یکنیم توله آمیخته بنوشند و یا حب الرشاد نه ماشه در روغن گاو نیم آثار بریان
که نیم آید شربت سیب دو توله روغن هفت ماشه داخل کرده بخورند یا تودری سه ماشه دوغ گاو شیرین یکنیم پاؤ شربت به سه توله بندند یا بالنگو
سه ماشه دوغ گاو یکنیم پاؤ شربت خشخاش سه توله روغن گل سه ماشه بدهند باقی تدبیر دواء قی در انچه در هیچ گفته آید بکار برند و چون هیچ بر موقوف شود
باید که نشسته حجامت کرد و اگر در معده ورم باشد بر معده ضماد ورم و دواء حب قی العود لتقلب را بار آرد و در حالت ضعف اعصاب معده شیر و شربت انار بطبوخ فواکه
اندک اندک بعد از آن استعمال همچون نعناع و رب حوره و ریباس و امثال آن و آنچه در فصل قی گذشت و هرچه مقوی معده است تقویت او کنند

کرب وقلق معده

هرگاه عارض شود مریض از آن غمگین و بیقرار بود و با انتقال از شکلی بشکل دیگر محتاج گردد و بسوی تبرد شدید الاشتیاق باشد و تشنیف اعضا
و تمدید بعض اجزای او و بعض خواهش کند و گاهی او را خفقان لازم بود و یا با او حالتی حادث گردد که صاحب او در معرفت علت متحیر نماید
و گاه تابع او سدر بود و دوار بود و گاهی در آن رنگ متغیر گردد و آن در حقیقت مبدأ غثیان است پس اکثر آن غثیان بود و گاهی منتقل بغثیان گردد و سبب
با دو غثیان مع ضعف معده است و خصوصاً ماده متشرب اجزای بالعرض در جرم فم معده پس مادام که آن متشرب باشد کرب حادث کند و چون در فم معده
مجتمع شود غثیان احداث نماید و در اکثر ماده این مرض حار صفراوی متولد در معده یا منصب بسوی آن از کبد میباشد و گاهی ماده بارد بود
لیکن از کیفیت ردیه چون ملوحت و حموضت و بورقیت و عفونت موذی فم معده بحدت قلق و اضطراب خالی نباشد و بقول شیخ الرئیس
گاهی بقیه روائح اخلاط از ادویه مقی و مسهل کرب آرد و رب به و رب حوره و مانند آن او را قطع کند و هرانچه در معده چوسی کند از فواکه واز
سیب شیرین کرب پیدا کند و آب سرد که در غیر وقت آن نوشیده شود بسبب تجمید خلط مکرب موجود در معده کرب حادث نماید و بیشتر در حمیات
سیب زیادتی حمی گردد و واجب نیست که در تپ آب بنوشند مگر آب سرد با حیله تشخیص اسباب این بهجوی باید کرد که در بحث قی مسطور است
علاج در ماده حار تنقیه معده اگر ممکن بود به آب نیمگرم و سکنجبین کرده قی نمایند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و سکنجبین خورند
و از پوست که در ترد صندل و گل سرخ و کافور در گلاب سائیده بر فم معده ضماد نمایند و بعد از نضج از مسهل صفرا تنقیه کنند و ایضاً بهر تلطیف
آن مبردات دیگر مثل آب خیار و شربت سیب یا به بنوشند و سویق جو بلعاب شیر و جلاب بخورند و دیگر ربوب فواکه و اشربه بارده طلب کنند
و باقی تدبیر از بحث قی بحسب حاجت اخذ کنند و این شربت که جهت کرب معدی و غثیان و تحریک اشتها و ازاله خفقان مجرب الطاکی است
و دافع زهر سموم و لسع افعی بود را استعمال نمایند آب زرشک آب سیب هر یک سه صد مثقال آب لیمو یکصد و پنجاه مثقال قند سفید ثلث جمله به
قوام شربت سازند و اگر در حین ترشی ترنج و مروارید محلول اضافه کنند قائم مقام تریاق کبیر در اکثر امراض باشد و هرگاه بدانند که ماده مجتمع در جوف
معده بقی مندفع میگردد و اگر نباشد باشد تطفیه بمبردات از داخل و خارج کفایت کند و از قی جز نباید و اگر تطفیه سود نکند بطریق دیگر از مستفرغات
طلقات معده که در باب قی بیان یافته مستفرغ سازند و اگر ماده از جگر ریزد بعد از قی اصلاح جگر نمایند بدستوری که در غثیان مذکور شد و سکنجبین
ریوندی نافع بود و اگر ماده بارد باشد از آب نیمگرم و نمک کرده قی کنند و بعد از نضج بمسهل بلغم تنقیه نمایند بعد از آن جوارشات حاره با

سکنجبین عسلی بخورند و روغن مصطکی بر معده بمالند و ایضاً بهتر سقیه مقطعات مثل سکنجبین عسلی در طبیخ شبت آمیخته بنوشند و قی کنند و بهر تحلیل ریاح لطیفات چون آب بادیان و شربت افسنتین بکار برند و چون کرب معده با غثیان و قی در اسباب متحد ست باقی تدبیر این انجا بر کرب قریب بتشخیص میدید که اگر مرض اندک و بارد بود شراب ممزوج بآب بالمناصفه آنرا زائل کند بهر آنکه تقویت و غسل و تعدیل خلط ردی نماید و اگر بسیار باشد محتاج ماده قی فتیان بود و اگر از حرارت و خلط حار بود و آن اکثر میباشد آنرا بمبردات رطبه و لطیفه تخدا از انها تسکین پذیرد انچه ازین تجربه کرده شده ضماد برگ خرفه و پوست جو پسر کرده آب سرد بر معده و جگر بدان ضماد نمایند و چون کثرت پذیرد بصندل و گل سرخ و کافور و مانند آن ضماد کنند و آب خیار زرد مقشر مع جلاب نبات و اندک طباشیر آنرا استوده اند و از انچه کرب معدی را شفا دهد سویق شعیر حرکش غیر مغسول خصوصاً با نار دانه بست و فقاع انار دانه ملا با زیر ربیب سفرجل و اگر غثیان نباشد از شراب پرهیز کنند اصلا و آب او ممزوج بهم بسندی و شراب سیب کر فضول او تحلیل شود باید کرد فاضل سمرقندی در شرح خود در اسباب و علامات نوشته که دوستی را بعقب جماع برای تقویت باد نان از گندم و مغز چلغوزه پخته داده و سه شب خواب نکرد و کرب معدی عارض شد و قریب بود که ازان غشی افتد چون نزد او رسیدم معجون خفقان او را دادم و فی الحال تسکین یافت

اختلاج معده

و آن حرکتی ست شبیه بخفقان که در معده عارض شود پس وقتیکه حرکت مذکور در فم معده یا در جزو اعلای معده باشد خفقان مع گاه غشی نیز بسبب مشارکت قلب حادث گردد و گاهی با آن غثیان و تهوع باشد و گاهی رد ی بود و آفت او بدماغ سودی گردد و ازان مالیخولیا حادثه شود و بالجمله سبب ادیت ست که بمعده لاحق شود و آن اکثر از خلط بارد متولد در معده یا منصب از عضو دیگر مثل جگر باشد و گاهی بسبب خلط لذاع محتبس میان طبقه معده و مترسب دران یا در تصاعد کرم امعا بسوی معده عند انصباب صفرا بسوی امعا در حالت قبض طبع میباشد و آثار خلط حار و بارد از تفسیر امراض معده ظاهر گردد و بر وجود کرم شکم قبض طبیعت و درد امعا و انعصار و دغدغه معده و تشنج و تقلب نفس و سیلان لعاب دهن و احیانا خروج کرم در قی دلالت کند **علاج** حسب ماده انچه در کرب معده گذشت بعمل آرند و در علاج امراض معده از سوء مزاج مادی و در بحث قی تنقیه بقی و اسهال و تعدیل هر ماده بتفصیل ذکر یافته بدان رجوع نمایند و بتقویت معده پردازند و در دیدان بهر تلیین استعمال حقنه لین یا مسهل مثل مطبوخ افتیمون ترنجبین علوسخان و بعد از انفتاح طریق قتل و اخراج آن بدانچه در باب دیدان بیاید باید کرد و بقول ابو منصور اخراج خلط بایارج یا بمطبوخ بلیلج یا افسنتین کنند و اغذیه مقوی فم معده خورانند و چون این ادویه در مسالک بعرات بخورند و صفرا از ایشان کم شود این اختلاج هم نرسد الا چون تاخیر در وقت طعام ایشان بسیار کنند و گاهی این اختلاج بسبب کثرت جماع حادث شود و علاج او امساک از جماع و اغتسال بآب و خوشبوی مناسب و استعمال حمام معتدل و تناول اغذیه جید الکیموس و خاییدن مغز بادام و جوز و پسته و حب السمنه بنبات و مالش روغن جوز و خیری مسکه نیمگرم نمایند و صاحب شفاء الاسقام گوید که این سفوف مقوی معده و نافع اختلاج آن از املای استاد من ست پوست هلیله کابلی یکمثقال آمله سه درم بهمنین در ونج عقربی برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد یکمثقال در آب خیسانیده صبح نصف آن صاف کرده شکر یک اوقیه داخل نموده اول تخم مرو یکدرم خورده بنوشند و باقی آن بدستور وقت شام بخورند و تدهین معده نمایند بروغن سفرجل که دران مصطکی حل کنند و حکیم شریف خان میگوید که اگر از خلط بلغمی باشد استفراغ بقی از آب ترب و سکنجبین عسلی یا عنصلی و باسهال از ایارج و حب قوقایا بعده تقویت معده بجوارش جالینوس نمایند و اگر از خلط سوداوی باشد ماء الاصول بنوشند و چون تنقیح ظاهر شود استفراغ بمطبوخ افتیمون و حب آن و بماء الجبن مع حبوب لائقه نمایند و اگر از خلط لذاع باشد قی بآب گرم و سکنجبین و تنقیه بعده بمطبوخ هلیله و فلوس خیار شنبر و ماء الجبن کنند و تقویت بمفرحات و معاجین نمایند و بدانکه این مرض شدید الردائت ست کمتر ازان خلاص حاصل میشود مگر آنکه تدبیر صائب و مریض قوی باشد و گاهی ماده حار محترق میان طبقات معده و شرایین حوالی آن میباشد و ازان ماده ابخره حار بسوی اعالی در طریق شرایین متصعد میگردد و پس شرایین گردن حرکات شدید

میمانید و آمیری را این مرض عارض شد و مرض بعد سیما چهار روز حرکت میکرد و به حال میشد و اضطراب بسیار مینمود و در صحن خانه مثل جاری میگردید
و اکثر شب خواب نمیکرد و من علاج او بتنقیه نمودم لیکن تنقیهٔ کامل بسبب عروض اضطراب حال در اثنای مسهل نشد بر آنکه دوای مسهل جذب ماده میکرد
و آن بیمار بیوقت قی عروق مع غلط آن خارج نمیشد پس او را مقیات و مفرحات دادم و بعد آب کاسنی و عرق نوشانیدم و تخفیف صالح حاصل شد
لیکن اطبا که پیش او می آمدند نزد آنها مرض تحقیق نشد و بعضی از آنها چیزی میگفتند و بعضی دیگر از ایشان چیزی دیگر پس مریض مشوش گردید و علاج از
طبیب دیگر نمود و آن تخفیف را غنیمت نشمرد و طبیب با دویهٔ مسهلهٔ قویه علاج نمود و از آن نفث الدم و ذات الجنب و استسقا حادث گردید و بمرد
و از مجربات [illegible] و اخراج ویلی اعتماد [illegible] کتابه بعد نوشیدن مطبوخ [illegible] سیاه است که آن همه حبلی استفراغ میکند بعد از آن تقویت معده [illegible] عالینوس [illegible]
طبری نوشته که این نوع از خفقان سریع الزوال است بحسن تدبیر و علاجش اینست که نظر کنند بسوی خلط ردی پس اگر خلط بارد غلیظ باشد و آن را معده
تشرب کرده باشد و قوت و سن و مزاج و فصل اطاعت کند استفراغ باین حب نمایند ایارج فیقرا یکدرم رب السوس نیم دانگ شحم حنظل چهار زر یکنیم دانگ
غاریقون نیم دانگ حب النیل شیطرج هندی نمک نفطی موم المجوس هر واحد یکنیم دانگ ابهل سرخ و حب الغار هر واحد یک دانگ سقمونیای مشوی یکنیم دانگ
کوفته بیخته در آب برگ ترنج یا برگ بادرنجبویه سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کرده دو مثقال و نیم از آن بخورانند و دو یا سه بار حسب قوت
استعمال کنند و اگر قوت ضعیف باشد ابتدا این حب بدهند یا ترکیب دهند زیره کرمانی نانخواه انیسون بادیان هر واحد یکدرم و یکدانگ هلیله سیاه سه درم
مصطگی یکنیم درم صبر سقوطری مثل جمیع ادویه همه را کوفته بیخته بآب برگ ترنج سرشته حب سازند و نیم درم بعد طعام بخورند که استفراغ رطوبت
از معده بدون تحلیل قوت میکند و در هر روز یک مجلس اجابت مینماید و تضمید معده باین ضماد نمایند قسط سه درم صبر سقوطری هر واحد یکدرم سنبل
مصطگی هر واحد دو و ثلث درم همه را سائیده بموم و روغن ناردین گداخته آمیزند و حل کنند و بر پارچه مالیده بر معده گذارند و چون معده تنقیه ابتدا
کند و علامات آن نقصان اختلاج و خفقان است این حب ترکیب دهند سعد [illegible] قصب الذریره مصطگی عود خام گل سرخ موم المجوس
اصل السوس نانخواه زیره کرمانی صعتر فارسی زوفای خشک برگ شمام برگ مرزنجوش هر واحد یکجزو زعفران نصف جزو سائیده بشراب خوشبو
مثل ترمس حب بندند مفرطح و در دهان دارند که آن بعد استفراغ خفقان عارض نم معده را زائل کند و شلیثا [illegible] و اگر [illegible]
و اختلاج از خلط حاد لذاع متشرب معده یا منصب بسوی آن از عضو دیگر باشد علاجش فصد است بعد از آن استفراغ باین حب افسنتین رومی یکدرم
افتیمون یکنیم درم هلیله سیاه دو درم غاریقون یکدرم تربد سه درم سقمونیای مشوی دو دانگ سائیده بگلاب سرشته حبها خرد بندند [illegible]
نمایند شربت دو درم و ثلث یک شربت یا دو شربت از آن بخورند و بعد استفراغ تضمید معده باین ضماد کنند افسنتین دو درم قصب الذریره یکدرم
گل سرخ دو درم و نیم صبر سقوطری نیم درم عسالیج کرم و اطراف او یک باقه متوسط سائیده در گلاب و اندک سرکهٔ کهنه حل کرده بر معده ضماد کنند و گاهی
در مثل این معده ضماد با آب سیب و آب برگ آس و گل سرخ و مانند آن اشیای قابضهٔ سرده مینمایند و اگر از شرب دوا ضعف قوت مانع باشد
هر روز یک قدح از این نقوع بنوشند که استفراغ بدن او بغیر تحلیل قوت میکند افسنتین رومی جده هر واحد دو درم مویز منقی از تخم بست درم گل حنا
سه درم پرسیاوشان دو درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم تربد کوفته یکدرم آلوی بخارا عناب تمر هندی هر واحد بست درم ترنجبین سی درم [illegible]
اصل السوس هر واحد دو درم همه را در ظرف چینی کرده یکروز در آفتاب دارند و هر روز یک قدح با ده درم شربت بنفشه بنوشند و اگر خلط متعسر باشد
و از این تدبیر منحل نگردد ضماد مذکور حسب لازم گیرند و از غذا بر مزورات حصرمیه و زیرباج و مانند آن اقتصار نمایند که این تدبیر تلطیف و ترقیق
این اخلاط و جذب آن میکند و ایضا این هر دو سبب را علاج بسیار نافع اینست که در خلط بارد رطوبی با بیکه قی از سمک و ترب و خردل و شبت
و مانند آن و نبیذ غلیظ و آب گرم کنند و در خلط حار لذاع بماء الشعیر که در آن اندک تخم سرمق پخته باشند و سکنجبین و آب گرم نمایند و بر ناشتا قی کنند
و برای تمیم هر دو سبب ریاضت معتدل نافع است [illegible] اصحاب این مرض را باستفراغ از شرب دوا امر مینمود و بعد [illegible] اگر سبب خلط لذاع حار [illegible]

بعد استفراغ بسکنجبین سفرجلی نیز امر میکرد و باین تدبیر مرض بسرعت زائل میشد و در اینجا قسمی دیگر ست که از ان خفقان و حرکت اختلاجی بمشارکت فم معده میباشد و آن اینست که خلط لذاع بسوی امعا ریزد و با آن قبض طبع باشد پس دیدان که در امعا باشند بسوی معده رجوع کنند و معده از ان مضطرب گردد و قوت دافعه بدفع اذیت حرکت کند و خفقان و اختلاج حادث گردد و علامتش همانست که سابق مسطور شد و علاجش حقنه حلیبست بعمده و بعده بر نهار شیر تازه بشکر دهند و روز سوم این حب بدهند تیج برنج کابلی ترمس قنبیل هر واحد یک درم ساییده حب بندند و با شیر و شکر بخورند و روز دیگر ارسال آن این دوا بدهند خردل دو درم مغز جوز ده درم مغز پنبه دانه پنج درم برنگ کابلی تیج ارمنی ترمس تلخ هر واحد یک درم ساییده بشکر محلول آمیزند و هر روز مقدار جوز بعد شرب دوای مذکور بدهند بعد آن در تقویت معده و تعطیر آن ایضا دوا آشامیدن دوا شروع کنند و از خاییدن اندک اندک پوست ترنج نمایند که معده بحال خود رجوع کند و آلوبالو بعد رجوع دیدان بسوی معده او بتناول بلیله مربی چند روز میشود و طعام او بچیزیکه در ان سرکه و شکر می بود مثل عدسیه صفرا و زیرباج و مانند آن میکرد و این قسم نادر افتد و گاهی دلالت بر ذات الجنب حس امعا کنند و مؤدی بزلق آن و فساد انچه بران وارد شود میگردد

وجع الفواد

عبارتست از درد شدید که بر فم معده عارض شود و با غشی شدید مهلک و سردی اطراف و کرب و قلق بود و این مرض بسیار صعب است و اکثر بزودی هلاک گرداند و گاهی مزمن گردد و بسبب قرب فم معده از قلب و سرعت انفعال این از اذیت آن مسمی باین اسم شد و سببش عروض حرارت بفم معده است یا انصباب خلط صفراوی بسوی آن چنانچه وقت گرسنگی و دردهای شدید و غم شدید و هنگام انسداد مجری واقع میان کبد و مراره و عند کثرت تولد آن در کبد اتفاق می افتد و گاهی از انصباب بلغم عفن بر فم معده نیز افتد و یا اجتماع ریح بارد غلیظ در ان بود **و طریق تشخیص این** اسباب همانست که در تشخیص امراض معده گذشت و ایضا نظر کنند اگر خشکی دهن و تشنگی باشد و جشای دخانی آید و از وضع اشیای بارد بالفعل بر موضع فم معده و تناول چیزهای بارد بالقوه وجع تسکین یابد از حرارت باشد و اگر با وجود این علامات زردی زبان و تلخی دهن بود از صفرا باشد و اگر این آثار یافته نشود و هنگام آثار بلغم موجود باشند مع تهیج عینین و صعود بخار بلغمی از بلغم باشد و اگر انتفاخ و خروج ریح یا اسهال تسکین یابد و گاه در شدت کنند و گاهی ساکن گردد از ریح باشد

علاج وجع الفواد حار و صفراوی

اگر از حرارت بود تعدیل مزاج و تقویت فم معده نمایند بنوعی که در علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج گذشت و ایضا شیره زرشک در گلاب و عرق گاوزبان برآورده سکنجبین و شربت لیمو داخل کرده بنوشند و دوغ بر برف سرد کرده نوشیدن مفید بود و اسپغول بگلاب شسته خوردن با نوع و تخم اسفاناخ سودمندست و اگر از صفرا باشد فصد باسلیق کنند و تبرید مذکور دهند و تمر هندی و انار دانه و غوره بجوشند و صندل سفید و گل سرخ و طباشیر و سماق در گلاب و آب اسپغول ساییده بر فم معده ضماد کنند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و ایضا اگر غشی باشد بر روی عرق بهار گریزنه و گلاب و آب دریا به یخ یا شوره بسنده سرد و سینه زنند پس اگر مرگ مهلت دهد و از غشی بهوش آید سکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و گلاب و آب یخ بالمناصفه آمیخته نوشانیده قی کنند و بعد آن شربت سیب میخوش و شربت انار میخوش بنوشند و از مسهل صفرا تنقیه نمایند و بعد قی باستعمال شربت ورد مکرر البلیچی چهار توله با سکنجبین چهار توله و آب کاسنی و آب عنب الثعلب نیز سودمند بود و اگر آبهای مذکور بهم نرسند در آب سرد یک پیاله و گلاب هفت توله بدهند و هنگام تشنگی آب سرد نوشیده باشند وقت شام مثلا اسفاناخ که کشنیز سبز در ان داخل بود با نان تنک دهند و صبح طباشیر در باشه در شربت بهی یک توله بلیسانند و شربت سیب و انار هر یک دو توله در عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله تخم نیلوفر هفت ماشه بدهند و باقی تدبیر انچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار مادی مذکور شد بعمل آرند و رازی فرموده که اول رگ باسلیق زنند که فی الفور بهوش می آرد و الا طبع را بحقنه بارده بگشایند پس شربت ورد استعمال نمایند و بالجمله اول باشربه و استعمال شاخها و فصد و مسهل و تقویت قلب و معده بعطریات بارده چنانچه تمر هندی و گلقند در گلاب مالیده و قرص طباشیر کافوری و شربت ترنج مناسب باشد بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که عورتی شکایت وجع الفواد کرد و بتناول سیب و آب انار تسکین یافت بهر آنکه جمع

تشنگی ازفم معده است وآب انار مغنی حرارت حادث از صفرا مقوی فم معده است و باید که تضمید معده ببرگ علیق باریک سوده باندکی روغن
آس و یا بلیت گرم باریک سائیده با قدری روغن مذکور و مغز خیار کنند والضاً آب به و آب بادرنگ و آب حی العالم و روغن گل ضماد نمایند و استعمال
حقنه ماء الشعیر و روغن گل و آب خرفه موافق این مرض است سعید نوشته که اگر حدوث این علت از اخلاط حاری باشد علاجش به تنقیه خلط
واستفراغ او بقی از سکنجبین و آب نیم گرم کنند و اگر عادت مریض بقی نباشد تحریک طبع او بشربت اجاص یا لعاب تمر هندی بشربت نیلوفر نمایند
و بعد قی و تنقیه تقویت معده بشربت سیب و رب به ساده و آب انار میخوش و استعمال ترشی ترنج باید کرد و ماء الشعیر با آب انار میخوش بنوشند
و اگر طبیعت قبض باشد بحقنه لینه تلیین کنند و تبرید فم معده بآب حی العالم یا آب بادرنگ و گلاب نمایند و از اغذیه و اشربه حار منع کنند
و بمزورات متخذ از آبهای قابض مبرد مثل آب سماق و آب انار دانه و آب زرشک غذا سازند و چون صلاح یابد باستعمال بچه مرغ متخذ بمیاه مذکوره
توسیع نمایند و اندک اندک در اغذیه واشربه تدریج کنند و تفقد حال بدن در فصول خارج از اعتدال و تعدیل مزاج نمایند و در
فصول معتدله باستفراغ صفرا پردازند تا بدین تدبیر از عود مرض در امان باشد

علاج وجع الفؤاد بارد بلغمی وریحی

در بلغمی اول دست و بازو ابنوار محکم بندند و محاجم بر ساقین و میان کتفین بی شرط گذارند تا بهوش آید و الا حقنه حاده علوئیجان بعمل آرند تا بهوش آید
بعده مقیئات بلغم نوشانیده قی کنانند و این دوا دهند غاریقون سه ماشه در بلیله مربی یکعدد بخورند و مصطگی یکتوله و نبات سه توله در گلاب سه پاو بجوش
کرده آنچه آید صاف نموده نیمگرم بنوشند و بفاصله سه چهار گهری مطبوخ تربد و شربت دینار دهند تا دو سه نوبت اجابت طبع دست دهد و آب علویجان
بدهند و غذا شوربای مرغ با نان سازند و معجون ابن سهل درین باب از مجربات است و صدف هندی سوخته بالخاصیت رافع این درد است بالجمله
بعد تنقیه تقویت فم معده نمایند بدانچه موافق ماده بلغمی باشد چنانچه در علاج امراض معده بلغمی مفصل مسطور شده و در ریحی آنچه جهت رفع غشی
سابق مذکور شد بعمل آرند بعده جهت کسر و اخراج آن نمک سلیمانی چهار ماشه بدهند و دیگر ادویه آروغ آرنده که در فم معده و کثرت جشا نوشته شد
بدهند تا تحلیل ریح رود والا این دوا دهند غاریقون سه ماشه مصطگی دو ماشه گلقند دو توله خورده تیره ترطم یکنیم توله و سعتر هفت ماشه گلاب یکنیم پاو
گلقند چهار توله شربت دینار سه توله و بعد آمدن دو سه اسهال غذا شوربای مرغ و کعک بنان دهند و بجای آب عرق بادیان و گلاب برابر
و بنا بر تنقیه معده ایارج ارکاغانیس وقت شب بخورند و صبح موسیقی سه توله پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی و اذخر و کرفس و انیسون هر یک
هفت ماشه بجیز زوفا خشک عود سنا دو توله بیخته گلقند شربت دینار هر یک چهار توله آمیخته و تربد سفید سه ماشه زنجبیل سه ماشه ریوند خطائی چهار
سوده بر آن ریخته ساخته بنوشند و غذا وقت شام گوشت مرغ بنان دهند و صبح مصطگی دو ماشه مقل یک ماشه در بلیله مربی یکعدد آمیخته با شیره بادیان
خطائی و ورد هر یک چهار ماشه سعتر هفت ماشه زیره سفید سه ماشه شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده صرف سه ماشه گلاب یا آب آماره جوش
سه چهار روز تکرار نموده معجون ابن سهل دهند و این کماد فی الحال درد را ساکن کند مغز برگ چغندر که از یک جانب پوست آن دور کرده باشند سه ماشه
بر درد را سائیده بر آن پاشیده بر تابه گرم نموده تکمید کنند صفت معجون ابن سهل که جهت وجع الفؤاد و تقلب النفس از برودت نافع است و بسیار مقوی
معده گل سرخ قلمی فلفل زنجبیل دارفلفل فرزاد طویل دارچینی اسارون هر یک ده جزو مصطگی زرنباد پودینه انیسون هر یک یکجزو جند بیدستر نیم جزو
بیخته با کفوزن عسل و یکوزن شیره گلقند بسرشند شربتی دو مثقال والضاً جوارشات گرم و کاسر ریاح بخورند وادویه آروغ آور چون کمون و مصطگی
و زیره و پودینه بخایند و بعد از نضج بمسهل بلغم تنقیه کنند و مالیدن عطر گلاب شدید المنفعت است و بادیان عنب الثعلب گل بابونه قنطوریون
نوشیدن نیز مفید درد فواد ریحیست و دوای انیسون تخم کرفس هر واحد الایچی خرد اصل السوس مقشر هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه
جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند وجع الفؤاد بارد است و اگر ضماد دارچینی عود ترکی زرنباد مصطگی گلاب

نیم گرم بر فم معده و معجون افسنتین بنایت مفید و عنبر بقدر یک دانگ تا سه روز خوردن برای وجع الفواد از مجربات و حلتیت در آب محلول نوشیدن نافع عجیب
و معتر و مومیائی بیرنائی نافع و شراب مع سرکه مجرب در دستور است که در وجع الفواد و بعدتی سکنجبین در آب نیم گرم و اسهال اخ نوع حامض مع سکنجبین و گلاب شربت
دینار این سفوف مجرب است انیسون دو مثقال سبل دارچینی زنجبیل تخم کاسنی گل سرخ هر واحد یکمثقال راوند دو درم شکر برابر همه و در کتاب الرحمة مسطور که
وجع الفواد آفتست که از ان چنان محسوس میگردد که گویا مس کرده میشود و علاجش اینست که قرنفل کوفته با شکر آمیخته اندک با شیر صبح و شام بخورند و انچه مخالف
مزاج او باشد اجتناب کنند که در دفع آن مجرب صحیح ست و ارسطو گفته که غسالهٔ خصیهٔ انسان عظیم النفع ست اندباء هنگام غشی این مرض جدوار خطائی سوده و خرکه
خطائی سوده در گلاب حل کرده بحلق ریزند و نخلخه و لادن مصطکی سائیده روغن گل یا نرگس و سرکه خالص و آب انارین و آب سیب ولائچی مجموع را در شیشی نمازه خیر
داده بویانند و اگر از غشی افاقه نشود درهمان حالت رگ باسلیق زنند که فی الفور بهوش می آرد و باقی تدبیر این مرض تا که قابل علاج بود ایاصیح عده علاج امراض معده گیرند

حرقت معده

که عوام آنرا سوزش سینه گویند سببش تخلیط طعام و تناول غذای غلیظ یا خام چون گوشت گاو میش و عدس و زنان فطیر
و بریسه و فواکه خام و غیر آنست و یا امتلاء رطوبت خام در فم معده و یا کثرت انصباب سودا از طحال بر فم معده طریق تشخیص این هر سبب
باید که از مریض بپرسند که سوزش وقت ابتدای هضم طعام میشه و یا هنگام خلو معده اگر نزد هضم غذا آید و هنگام گرسنگی خفت پذیرد پس از حال
تناول غذا سوال کنند اگر پیش از آن طعام غلیظ ذی رطوبت خورده باشد سببش همان باشد و الا از رطوبت خام باشد و کثرت آب دهان و غثیان
و دیگر علامات بلغم بران گواهی دهد و اگر سوزش در خلو معده و برنهار بیان کنند و از خوردن طعام و لقمه چرب تسکین گیرد دلیل انصباب سودا بود
علاج در غذائی تخم ترب عسل و نمک در آب جوشانید و نوشیده قی کنند پس از حار مزاج شربت انارین چار توله بگلاب و یا لعاب اسپغول و تخم مرو
با گلاب و شکر طبرزد یا خرفه بدهند و در بارد مزاج زنجبیل مربی بعرق بادیان و سبل و پودینه دهند و جوارشات هاضم خورانند و بادیان خاییدن مجرب
و مدامی ماست سریع الانهضام مثل قلایا و مطنجنات متولدهٔ لحوم حشینه شوربه چون لحم طیهو و تیتر و غیره بخورند و در رطوبی قی به مقیئات بلغم مکرر
و دات کنند و بعد از نضج مسهل بلغم و ایارجات کبار تنقیه نمایند و مقویات معده بخورانند و هاضم کنند و جوارش مصطکی مرکب و عود و بنادیقون و قرص
سعد و آمله مربی و زنجبیل و ماسرآن و سفوف بادیان و سفوف کبور کچری بانمک مفید بود و کذا خوردن نمک سلیمانی سه ماشه بعد از طعام صبح و مسا
سه گرشی معدی که دو ماشه الایچی کلان سه ماشه بجای فوفل در پان ماده در تمام روز و شب تا وقت خواب تا بار تازه به تنبول رسانیدن و پنج عدد
دو ماشه در جوارش جالینوس نه ماشه سرشته و شربت صندل چهار توله در عرق کاسنی نه توله حل کرده تخم بادرنجبویه چهار ماشه و تخم شربتی پنج ماشه
باشیده دادن و علاج قرمهٔ بچه آهو با نان سودمند ست و بعد تناول غذا تا سه ساعت از خوردن آب منع کردن درین باب مجرب دانستم
و در سوداوی فصد اکحل یا باسلیق از دست چپ کنند و هلیلهٔ مربی و آمله مربی و اطریفل صغیر و دیگر مقویات معده بخورانند و سکنجبین بزوری یا عنصلی مع شکر
وازادویهٔ مقوی معده ضماد کنند یا طباشیر دانه هیل لاجورد مغسول هر یک یکماشه آمله مربی یکعدد سرشته ورق نقره پیچیده بخورند و تخم خرفه
وزرشک و قرطم هر یک نه ماشه و الایچی کلان پنج عدد بانجبین افتیمونی و علوبخارائی سکنجبین بزوری معتدل هر یک دو توله و گلاب نه توله و عرق کیوره
هفت توله تخم فرنجمشک هفت ماشه باشیده بنوشند و لقمهٔ چرب صباح بخورند و غذا شوربای بچهٔ مرغ بنان دهند و استیای مواد سوداوی ترک
نمایند و اگر زائل نشود ماء الجبن دهند و سفوف آمله بشیر بزیکشبانه روز تر کرده در سایه خشک ساخته باز سرکه تر کرده خشک نموده اصل السوس مقشر
مساوی با نبات سفید چند تا نه ماشه خوردن مفید بود و گویند که گل درخت مغیلان و نمک طبرزد مساوی کوفته یک عدد در دو درم چند روز مداومت
نمودن سوزش معده را بالکل زائل سازد و اگر کنجد مقشر را در آب شیره گرفته قدری نبات داخل کرده بنوشند تسکین حرقت معده و دفع
حرارت از اخلاط سوداویه و محترقه و لذاعه نماید و اگر پوست بیرون پسته زرد و صندل سفید هر یک سه ماشه خورند و مصطکی طباشیر مرواحد

یکماشه کوفته بیخته بروغن گل یکتوله گلاب قند حاجت سرشته بر فم معده طلا نمایند برای حرقت فم معده و جگر که در مرض مراق بهم رسد و در د معده
حار را نافع ست و اگر حرارت باشد قدری کافور و آب بهی و سیب شیرین اضافه کنند و باقی همه تدبیر از بحث مالیخولیا اخذ کنند سویدی نوشته
که اسپغول پنج درم در آب لعاب برآورده و شکر سفید داخل کرده نوشیدن و کذا دوست و پا در آب سرد نهادن و کذا دوغ گاو آشامیدن در حرقت
معده مجرب منست و شرب آب غلیظ برنج پخته و کذا عصارهٔ خرفه پنج درم و کذا عصارهٔ گل سرخ تازه یا مطبوخ یا بسراو و کذا ستیر بز و کذا آب انار بی
بشکر و کذا سنبل هندی و کذا طبیخ مویز منقی و اکل لحم اسفیذ تربیج و کذا ابرة الراعی و کذا سفتالو پخته و کذا کاهو بستانی بسرکه و شکر و کذا خوردن
ماهی تازه بروغن کنجد بریان کرده و کذا عصارهٔ مامیثا دو درم و ضماد گل کرم بری یا عصارهٔ برگ و شاخ انگور بستانی بسویق و شراب بر معده
و کذا برگ یا بیخ اذن الفسیس و کذا کاهو بری و شرب و ضماد عصارهٔ لبلاب فروز و کذا شیر زنان هر واحد مسکن حرقت معده ست و در ذخیره
گوید که نوشیدن شوربای جوجهٔ مرغ و شوربای چرب طعی لسبب معده و حرقت حادث بعد قی ست و غافقی گوید که کنجد بشکر خوردن و کذا نوشیدن سه جرعه روغن کنجد
مسکن حرقت حادث بعد شرب شراب ست طبری گفته حرقتی که در فم معده حادث شود بر دو نوع ست یکی متولد میشود از خلط خام غلیظ که از معده عبور
منحدر نگردد و بر فم معده طافی بماند مثل نان فطیر و اشیای غیر پخته یا فواکه خام که این همه چون برطوبت بیامیزد و حرارت معده آنرا لاحق شود حموضت محیل
از حالت طبیعی یابد حتی که بمنزلهٔ اشیای مفرس گردند بسبب شدت حموضت خود در فم معده اثر کنند و از آن لسان قابض و نکایت یابد و گاهی این نوع از احتقان صفرا و رطوبت خام
در فم معده باشد و قلق آرد و بنزد رسیدن حرارت مثل سرکه ترش گردد و علاج این نوع قی باب مطبوخ ترب و آب شبت و عسل ست و دعا
این علت بطعام قی بکنند و اگر امتلا در بدن او یابند استفراغ بمطبوخی که در آن افسنتین و افیتمون و هلیلهٔ سیاه افتد بکنند بعد ست و تضمید معده
باین ضماد نمایند گل سرخ و مصطکی هر واحد یکدرم مر و صبر سقوطری هر واحد دو ثلث درم قصب الذریره دو درم همه را سائیده دو حصه کنند
و یکحصه بموم روغن و روغن ناردین ساخته مخلوط نمایند و بر پارچه مالیده بر معده گذارند و حصهٔ دوم در آب آس رطب و آب سیب میخوش
خوشبو و آب بهی آمیخته بپارچه آلوده بر معده نهند و از اغذیه بر اشیای خفیفه و لحوم خفیفه مستویه مثل تیهو و بچهٔ مرغ اقتصار نمایند و بعد تنقیهٔ
معده و تعطیر آن این سفوف بدهند خشخاش سفید و تودری هر واحد سه درم کنجد سفید پنجاه درم شکر طبرزد مثل همه شربتی سه درم تا پنج درم
صبح قبل از طعام و این معجون نیز میدهند افسنتین افیتمون هلیلهٔ سیاه هر یک ده درم زوفای خشک صعتر مصطکی عود خام هر یک چهار درم
تودری بوزیدان ساذج هر یک سه درم دار فلفل دو درم برگ بادرنجبویهٔ خشک بیخ سامونا زعفران یکنیم درم کوفته بیخته بران پنجاه سامونا
کنجد غیر کوفته انداختند و بشکر مقوم یا بمویز منقی بسرشند و این معجون بهترین اشیا بجمیع انواع حرقت ست و نوع دوم نوع غریب ست
بعض اطبا غلط میکنند در آن بلکه بعلاج او هدایت نمی یابند و او اینست که از طحال خلط سوداوی شدید الحموضة و حرافت لذاع میریزد و این
آن غلط ست که بقول جالینوس بران کس نمی نشینند و فرق میان این نوع و نوع اول آنست که اول عقب طعام و عند ابتدای هضم حادث
میشود و این نوع بر نهار عند تحریک شهوت طعام ظاهر میگردد و نوع اول نزد گرسنگی تسکین یابد و علاجش فصد اسیلم یا باسلیق ست و اخراج
خون بحسب حال بعد از آن سکنجبین بزوری حسب احتمال سن و مزاج و بلد مداومت نمایند پس هلیلهٔ مربی و آمله مربی استعمال کنند و بعض اوقات
گلاب خوشبو مغلی بدهند و تضمید معده باین ضماد نمایند قسب پنج درم گل سرخ سه درم سعد دو درم افسنتین یکدرم کندر دو ثلث درم
فوفل نیم درم سائیده بآب برگ ترنج سرشته قرص سازند بعده سائیده اگر حرارت شدید نباشد در شراب کهنه حل کرده بر معده و طحال ضماد
نمایند پس اگر امر او متعسر گردد تکمید طحال او بکنند بر هیئت طحال تراشیده و در سرکه که اندران پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و برسیاوشان
و انجیر سیاه و تخم کرفس خوب جوشانیده باشند آلوده باید کرد و چون باین لبد ایام متوالی هر روز یکبار بر نهار تا چهار روز تکمید کردند پس
تضمید طحال بعد ایام قلیل باین ضماد کنند اشق در سرکه تر کنند تا بگدازد پس بر پارچه طلا کرده بعد از آنکه بر طحال اندکی روغن خیری یا قسط

یا ماردین طلا کرده باشند بچسپانند و بعصابه بربندند تا از آن جدا نگردد و اگر کفایت نکند استفراغ بمطبوخ افتیمون نمایند و از غذا بر زیرباجات حلو و بچهٔ مرغ اقتصار کنند اگر ممکن باشد و الا مزورات مناسبه دهند و هرگاهیکه صاحب این مرض حرقت دریافت کند سبیل او آنست که از ادویهٔ فوق اعده بر نهار مثل حسای متخذ از آب سبوس گندم و بیه ماکیان و بیه بط بخورانند و این سفوف نافع است مغز بادام مقشر خشخاش سفید هر یک ده ساموما مغز حلغوزه پنج ساموما ساییده مثل دستک آمیزند و بر نهار صبح نخورند و انزکی شراب ابیض بران تجرع کنند و فصد باسلیق الطی نیز او را نافع است و اگر از منخر الیسر علیل رعاف آید بغیر قصد بلکه بر سبیل دفع الطبیعت و بحران آن از نفع کند و اگر خواب بجا سیاید و خروج او زیاده نباشد نیز نافع بود و ابو ماهر در بر دو بشرب آب سرد و پس آب گرم جرعه بعد جرعه امر میکرد و اگر حرقت ساکن نمیشد ماءالشعیر بشکر طبرزد نوشانیده قی میکنانید و بتناول جوارش الصفر یک یا دو شعیره امر میکرد و سیما در نوع سوداوی و بتجائز علاج حرقت بمضغ کنجد و علک الانباط میکنند و مؤثر میشود و گاهی حرقت ساکن میکند

حکهٔ معده

خارش و دغدغه که در معده محسوس شود سببش یا خلط حریف لذاع است یا بخار محدث جرب است که در معده حاصل شود خواه از عضوی بر معده ریزد چنانچه ریزش نزلهٔ تیز از سر بر معده و حدوث حکه از آن و یا بثور خرد مانند حرارت جرب که بر سطح داخلی معده حادث شود طریق تشخیص این هر دو سبب باید که از مریض بپرسند که غذا منهضم از معده بر می آید یا غیر منهضم و بعد خوردن غذا حکه تسکین می یابد یا سوزش می افزاید اگر غذا منهضم و بعد اکل خفت حکه بیان نماید حکه خلطی باشد و اگر خروج غذای غیر منهضم و ظهور سوزش بعد تناول طعام بگوید حکه بثوری باشد

علاج حکهٔ خلطی

اول تنقیهٔ ماده بمسهل صفرا یا بمطبوخ بلیلهٔ زرد و شاهتره با شربت ورد یا هلیلجی و یا نقوع صبر نمایند و تبرید بشربت بنفشه و عناب کنند بعده سفوفات معده تناول نمایند و محققی مینویسد که علاج مجمل آن ترک اشیای حریفه حاده و تناول اغذیهٔ معتدله و تنقیهٔ آن خلط است و مفصل نوشیدن ماءالجبن بترنجبین یا بشربت نیلوفر یا سکنجبین یا بشربت دینار است و از اغذیه ماهی خرد رضراضی بروغن بادام بریان کرده و مسکه بشکر یا شیر جو یا گندم ملحوم خفیفه قاضله و اسفاناخیه و قرعیه و ملوخیه و امثال آن و از فواکه میوه های رطب و آب تربز و شفتالو و انار شیرین و طبری گوید که قصد استفراغ آن خلط کنند اگر مانعی از آن نباشد و او فوق چیزی که بدان استفراغ کنند این مطبوخ است هلیلهٔ سیاه و کابلی و زرد و بلیله و آمله هر واحد پنج درم افسنتین رومی ده درم افتیمون پنج درم جعده ده ساموما کمافیطوس و کمازریوس هر واحد سه درم شاهتره ده ساموما سقولوقندریون سه درم بستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده صد درم از آن بگیرند و باین حب تقویت دهند غاریقون یکدرم تربد نیم درم ایارج فیقرا دو دانگ سقمونیای مشوی یکدانگ ساییده آب مطبوخ مذکور سرشته حب سازند و با مطبوخ نیم گرم بخورند و اگر یک شربت این کفایت نکند تکرار آن نمایند اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف بود هلیله مربی استعمال کنند که آن هر روز ایام نفع کند و تنقیه نمایند و از غذا بر بچهٔ مرغ رطب و یا بچهٔ جدی و دماغ آن و اسفاناخ مطبوخ و بریان اقتصار کنند و بر خوردن مالح و نمکسود و لحم صید اقدام ننمایند و همه شیرینی بگذارند و نبیذ کهنه قطعاً ترک نمایند و اگر عادت شرب او باشد از آن اقتصار بر ابیض اللون و سلس الطعم کنند

علاج حکهٔ بثوری

لعاب بهدانه و روغن بادام و قرص طباشیر بی زعفران بدهند و سفوف حب الرمان و سفوف زلق الامعا مفید بود و باقی تدابیر از باب بثور معده و اسهال معدی بثوری بجویند و بقول انطاکی شرب الطیان باندک کبریت و روغن بادام و لعاب بهدانه یا حب عشرت مجرب است و بقول طبری فصد باسلیق کنند اگر قوت اطاعت کند و شرب ماءالشعیر که بران روغن گل چکانیده باشند لازم گیرند و در اول این علت اشیای حامضه و حریفه و مره نباید خورد و تضمید معده باین ضماد کنند آب برگ اسپغول آب برگ بارتنگ آب عصی الراعی آب جراده کدو همه را جمع کرده صندل سفید

و سرشت و اول شیاف مامیثا در آن حل کنند و ساعتی بمانند قبل از طعام ضماد نمایند و از این ضماد کثرت کنند و از غذا به تدریج معده را از سینه جو و جوجه مرغ اقتصار کنند اگر ممکن باشد اندک روغن گل خالص بر آن بچکانند و گاهی صباح بر ناهار آب سرد بر روغن گل داده شود و تفریق معده یکبار بر روغن گل کنند یا اندک آس جوشانیده باشند باید از پس هر گاه صلوح در هضم ظاهر گردد و اشربه مربوب آنرا نفع دهد مثل شربت انار و رب غوره و رب سیب و رب به سیما اگر رقت و رکاکت او مدت باشد و مثل این علیل که فراخ او مدت نپذیرد کمتر سالم میماند

استرخای معده و تهلهل نسیج آن

یعنی سستی معده و سخافت بافت او سبب استرخا ابتلال و ترشدن معده از فضول رطوبی ست و سبب تهلهل نسیج مسامات امراض حاده و جماع شدید و سوء تدبیر مفرط و کثرت تعب و محنت بیحوں قی شدید و اسهال مزمن ست و گاه استرخا به نفس معده مسترخی شود و به انسبب بافت لیفهای او سست گرد و یا رباطات معده که بدان مربوط به دیگر اعضاست مسترخی گردند و به انسبب بعض اجزای معده بر بعض دیگر فراهم آیند و فرق میان این است که در استرخای نفس معده سینه مریض بلندتر میشود و پشت فرو میرود و فساد هضم ظاهر میگردد و در استرخای رباطات اگر استرخا در رباط رابط امیس نزدیک معده بود معده میل بأسفل کند و بواسطه آن اعضای بالا نیز فرو کشیده شوند و بجای ناف گرانی محسوس گردد و اگر استرخا در رباط رابط میان پشت و معده بود معده میل به قدام نماید و ثقل در معده به هم رسد و اگر استرخا در رباطات جانب راست بود معده بجانب چپ میل کند و به تبع وی دیگر اعضای متصله از جانب یمین نیز حرکت به دیگر سو میدآید و اگر استرخا در روابط جانب چپ بود ضد آن ظاهر شود بر آنکه معده مانند جسمی از چهار سو بواسطه رباطات قائم شده پس هر گاه رابطه یک جهت سست شود بجانب مخالف او مایل گردد و در تهلهل نسیج معده جمیع افعال معده از جذب و امساک و هضم و دفع ضعیف شود و هیچ مرضی از امراض معده بدتر ازین نیست و متعذر العلاج ست و نوع خفیف آن که علاج پذیرد محتاج بکلفت و مشقت عظیم بود و از علامات نوع قوی لا علاج آنست که طعام اصلا هضم نشود و غذا سبک و ترتیب شود و سود نه بر و غذا غیر منهضم بصعوبت بر آید و باشد که قبض سخت بهم رسد که بدون حقنه و شرب مسهل دفع نگردد و از آثار سوء مزاجات و ادرام هیچ ظاهر نبود و بدن نحیف و ضعیف همیگردد و پوست شکم لاغر و اشتها ضعیف شود و هرچه خورده شود بر معده گرانی آرد **علاج** در استرخای معده هرچه در باب استرخا و ضاله مذکور شد بعمل آرند و با دویه خوشبو و قابض و اغذیه سریع الهضم مائل بتجفیف و قبض علاج کنند و هرچه برای تهلهل مفید بود بکار برند و طبری گفته که گاهی معده مسترخی میشود از شرب روغنها و استعمال دسومات کثیر و شیرینیهای لزج غیر آنکه لیس بود مقدار کم از آن تنقل کرده شود و علاج ش اطعمه مقویه یا لغضه عطره مثل به و سیب و شراب خوشبو نعناع و قسط و سعد و ماء المقیه قلایای محرقه و کباب و مانند آن دهند و اگر با استرخا حاجت به تلطیف افتد سماقیه و رمانیه و زرشکیه و امثال آن دهند و در تهلهل نسیج معده شربت حب الآس و اطریفل کبیر و صغیر و جوارش عود و دارچینی و لسان و امثال آن هرچه قابض و خوشبو باشد استعمال نمایند و جوارش فنجنوش و جوارش قانصه و معجون آن معمول است و روس معطگی و ناردین و مانند آن بر معده بمالند و طعام لطیف و سریع الهضم اندک اندک بخورند و گوشت دراج و تیهو جمله امراض معده را موافق تر ست خصوصا در مرض استرخا و تهلهل و پوست سنگدانه مرغ خانگی در این مرض مجرب است باید که بقدر نیم مثقال آنرا با اطریفل یا شربت میبه یا حب الآس سرشته دهند و سنگ یشب بر معده آویختن بالخاصیه مفید ست و اگر آنرا بسایند و نیم درم با معجونی مناسب آمیخته بخورند نافع آید و ابن ماسویه گفته که علاج با اطریفل صغیر مع خبث الحدید نمایند بر آنکه تقویت الیاف کند و انطاکی گوید که این مجرب ماست و درین باب مجرب یست جوز و مغز پسته مغز چلغوزه هر واحد نیم جزء مغز بادام ربع جزء سائیده گاه بسماق و گاهی بتمر هندی و گاهی بسیر حلبه سرشته دهند و بعضی السرو مانند و طفل در بر مس ضماد کنند که بغایت نافع ست **جوارش فنجنوش** جهت استرخای معده و ریاح بواسیر و فساد فراج دلو وانددیاد به معمول والد مرحوم طاب ثراه بلیله آمله فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب هر یک ده درم تخم سنبت تخم گندنا هر یک چهار درم خبث الحدید مدبر بست درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته و روغن گاو بقدر حاجت بسرشند و بعد شش ماه بعمل آرند شربتی دو درم و اگر مشک دو درم داخل کنند بهتر ست

تشنج معده

بدانکه گاه عارض شود در اجزای عصبیهٔ معده و یا در رباطات آن تشنج امتلائی یا استفراغی چنانچه در دیگر اعضا می افتد و بر غذا اصلاً محتوی نشود
و یا محتوی باحتوای غیر طبیعی گردد بحسب شدت و خفت تشنج پس اگر تشنج در نفس معده بود علامتش آنست که در صورت عدم احتوای معده بر غذا
تمام غذا غیر منهضم بیرون آید و در حالت احتوای غیر طبیعی آن بر غذا بعض غذا منهضم و بعضی نا منهضم بر آید و اگر در رباطات آن باشد علامتش
آثار مخصوص تشنج رباط هر جانب ظاهر باشد مثلاً آنچه در رباط متصل بفقرات پشت بود طعام در معده قرار نگیرد و بمجرد خوردن از معده بسوی حلق عود کند
و مریض مائل بود بجانب یمین اگر تشنج در رباط متصل بایمن فقار پشت باشد و بطرف یسار اگر در رباط متصل بایسر آن باشد و آنچه در رباط
مشارک ترقوه باشد مریض منحنی مائل بجانب شکم بود و پشت راست نتواند کرد **علاج** آنچه در اقسام تشنج مطلق در امراض عصب مذکور شده
حسب سبب بکار برند و بقول طبری تشنج یبسی معده از کثرت استفراغ طویل الایام حتی که قوت ساقط گردد و جمیع اخلاط تا آنکه رطوبات اصلیه مستفرغ
شود در فم معده حادث شود و جائز نیست که معده متشنج شود مگر فم آن و اما در جزو لحمی معده تشنج نیفتد مگر در اجزای عصبی و سبب آنست که لاغر و خشک گردد
و تشنج تقلص عضو بسوی اصل اوست و این معنی یافته نمیشود الا در اجزای عصبیه و این نوع از تشنج لا علاج است مگر بندرت و او آنست که بقراط در تقدمة المعرفه
ذکر کرده که هر که را فواق عقب استفراغ طویل بهم رسد منذر بهلاکت باشد غیر آنکه او علاج برای آن ذکر کرده و لابد نیست از ذکر آن و علاج تشنج حادث عقب استفراغ
طویل عند ظهور او و حدوث او عند ظهور فواق واجب است که حفظ قوت مریض نمایند باین طور که حوالی او انواع ریاحین و لخالخ و اطباق سفرجل و تفاح
و تدرج یا قبج یا دراج یا تیهو بریان کنند و بر آن شراب خوشبو و گلاب پاشیده قریب روی او بگذارند و بعد بگیرند دراج یا کبک و پاک کنند
پس بر خشت ساده در تنور یکشب بگذارند تا بسوزد و صبح بر آورده مع استخوان و گوشت سائیده یک درم یا دو درم از آن گرفته در اندک شربت
آس آمیخته و جور نمایند بعده تضمید معده باین ضماد کنند بگیرند موم روغن معمول بروغن به و بر آن اندک گل سرخ و کعک بریان و قدری حب
کوفته بیخته انداخته بر پارچه بهیئت معده تراشیده مالیده بر معده نهند و چون اندک فواق او ساکن شود تعریق معده بروغن سفرجل و روغن سیب
کنند پس ضماد مذکور بکار برند و اگر خواهش غذایابد تغذیه بسینهٔ تیهو بریان نمایند و امر کنند که نا خوردن بدلیسیا اندک از شراب که در آن عدس
لعناع و مغز بادام سوده داخل کرده باشند باید کرد و مدام خیا تیم او باب به و آب سیب و آب آس ملوث سازند و همچنین اوتیسیر منجمد
از تنیسیر یا به ضماد کنند و هرگاه بگداز و داران سائل گردد تجدید ضماد نمایند پس اگر بعد ظهور فواق بهفت روز بگذرد و قیام او دفعةً منقطع گردد و زود
کند بلا شک صحت یابد و از آنچه معالجه بدان میکنند کسی را که حال او چنین باشد حقنهای قابض خوشبو اند و آن چنانست که طبخ نمایند با طبیخ
اجزای حقنهای مسکنه مثل عدس مقشر و آس بریان و برنج فارسی و گلنار و گل سرخ و مانند آن از سفرجل و سیب و زالک و لادن اندک و نعنا
معروف بشود قرنفل و دار کعک بریان کوفته بیخته در کوزه لوله دار کرده بر آن آب بریزند و حرکت دهند بعده ازین آب جرعه جرعه بنوشانند که گاهی
مریض باین تدبیر سالم می ماند **و اما** تشنج که از قی بحرک بهم رسد و علامتش تشنج اصابع نیز آنست علاجش نوشیدن شیر تازه است
و سعوط بشیر دختر بروغن بنفشه و آشامیدن آب سرد بروغن بنفشه و تغذیه بهطله متخذ بشیر چوجان و بهریسه متخذ از سینه ماکیان و تقویت
او نمایند و این نوع سریع الزوال است مگر آنکه فواق ظاهر شود و غشیان و قدرت هنوز ثابت باشد که این مخوف و شدید الخطر است و در هنگام
واجب است که در قطع قی بتعطیر معده و بستن بازو و ساق و مالیدن پایها جهد کنند و چون قی منقطع شود علاج سهل گردد **و اما** نوع سوم آنست
که از وضع آتش بر معده جهت مصادرات یا وقوع در آتش تا آنکه بمعده رسد و فم معده متشنج شود بهم رسد و آن بردو وجه است یا آنکه ضعیف بود
پس سالم گردد بتضمید و تمریخ و تسکین و یا شدید باشد که آتش رطوبت آن فانی کرده باشد و آن لا علاج است **و اما** چون تشنج در رباطی باشد
که مشارک فقارست و یا در رباطی که مشارک ترقوه است علاجش همانست که مذکور شد و تمریخ ترقوتین بقیروطی از روغن بنفشه و تضمید بمرطبات

مثل شیر بعود و جو مقشر مطبوخ با روغن بنفشه و تغذیه برطبات وگاهی در ربا معده تشنج امتلائی حادث میشود چنانچه در سائر اعضا می شود و علامتش آنست که دفعةً حادث شود و مع علامات امتلا در بدن و علاجش علاج تشنج امتلائی ست از فصد اگر رای آنرا واجب کند و استفراغ اگر قوت اجازت نماید و ما قی نیات سعد در بیان معالجه او طول نمیکنیم که در تشنج کلام طویل گذشت وگاهی معده از خوردن بیش متشنج میشود و علامتش اینست که چون ارتکاب حبش سالم ماند و معده او چیزی ثابت نماند و فواق شدید آنرا حادث شود و معده در طعام البیستی نگردد و اکثر صاحب ادرار مات حادث گردد و بعض اوائل با نا فاضل ذکر کرده اند که چون از خوردن بیش تشنج معده در حاف آکل گردد بدن بلکه گردد وگاهی بندرت سالم ماند بنوشیدن شیر تازه و سرطانات نهری جمع کنند میان این هر دو و بهترین شیرها برای او شیر زنان ست پس شیر خر پس شیر بز و اگر ممکن باشد و غذای او بشیر تازه یا سرطانات نهری سازند فقط اوفق باشد و استعمال آن زن و تمریخ به روغن بنفشه و قی ست تا آنچه در او هست برآید کرتریاق در بریند روز از مسوح بشیر تازه داده شود و بسیار اندک از آن شیر خر سعوط کرده آید و باید دانست که مداومت بر دواء المسک علو تنفع علاج کسی ست که بیش خورده باشد وگاهی متشنج میشود معده از خوردن لحوم افاعی و از تریاق رومی و علاجش علاج سم خورده ست و بدل تریاق آنا اسیاه و مثرودیطوس خورند وگاهی از نوشیدن آب دریای شور بسیار معده متشنج میگردد و چون آب شیرین بر کنند زائل میشود و بعض اوائل ذکر کرده اند که خوردن شجره قرنفل مورث تشنج در معده ست مگر آن قلیل اللبث سریع الزوال ست و علاجش ترطیب و تبرید ست
مؤلف جامع گوید شخصی را دیدم که از خوردن ایارج لوغاذیا بردی الصنعت تشنج حادث شد و بعد چند ماه بمرد و شخصی دیگر را از تناول آن سرفه و ضیق النفس حادث گردید و علاجش بنوشانیدن لعابات و مطبوخ بارده نمودم در چند روز مرض زائل شد

جساوت معده و عضلات موضوع بران

گاه در فم معده یا دیگر اجزای آن از انصباب خلط غلیظ سوداوی در آوردهٔ آن یا دخول او در جرم آن بلا تورم یا از نوع چیزی بران تحجر شبیه بورم حادث شود وگاه در جانب معده که متصل طحال ست هنگام صلابت طحال بواسطه سردی مزاج او جساوت بسبب بردکمنت عارض گردد وگاه در عضلات شمالیه موضوع بر شکم از انصباب خلط غلیظ در داخل آنها یا از بقایای ورم حادث تا آنها سختی پیدا شود و علامت جساوت معده ظهور تبیع و ریاق چشم ست و کثرت آب دهان و بیشتر ظهور جساوت در معده هنگام مس و عدم قدرت بیمار بر کج و الم یافتن او هنگام دست فرو بردن لقمه سیما چون کلان و سخت باشد وگاهی غثیان و سوء هضم و سقوط اشتها و هزال و سوء تنفس با خفقانیت نیز عارض گردد و عدم تشنگی و سرفه خشک و کثرت سوء تنفس و سرفه هنگام استلقا و اضطجاع مریض و در آخر ظهور ورم بر پشت یا مثل استسقای لحمی بود و منجر باستسقای طبلی گشته بهلاک انجامد و فرق در جساوت معده و عضلات بشکل مستدیر صلابت و موضع معده و آفت افعال معده در جساوت معدی و صلابت مستطیل از یکطرف تمایند و از جانب دیگر دقیق مثل ورم موتی و سلامت افعال معده در صلابت عضلاتی توان کرد

علاج جساوت معده

باید که بسوی مزاج مریض و قاروره او نظر کنند اگر مزاج حار و قاروره رنگین باشد پس اولی تدبیر او آنست که مزاج باعتدال آید پس نظر کنند بسوی علت او و لهیب و کرب و حرارت و خشکی دهن اگر این اعراض با جساوت فم معده یافته شود علاج او باشیای مبرده مرکب محلله ملینه مثل ضماد معمول از آرد جو و خطمی و بنفشه خشک نمایند و بعضی در عنب الثعلب بابونه اکلیل الملک اصل السوس موم روغن گل روغن بنفشه می افزایند و مثل قیروطی روغن بنفشه که تسقیه آن بر آتش با آب عنب الراعی و آب کشنیز تر و آب حی العالم کرده باشند استعمال کنند پس هرگاه لهیب و دهن ساکن گردد شکم او مس کنند اگر جساوت باقی باشد شیاف مامیثا و نوش و صندل سفید و شرخ هر واحد یکدرم باریک سائیده و کلل روغن خیری ساخته باشند خوب مخلوط ساخته بر پارچه مالیده بر فم معده ضماد کنند و غذا مزوره آب سبوس گندم سازند و از خوردن لحوم

اجتناب نمایند و مطبوخ شاهتره و تمر هندی و ترنجبین و خیار شنبر و تربت آنرا مسهل تنقیه نمایند و غذا اسفاناخ با بره سازند و اگر مزاج او احتمال
فصد کند و قوت او اطاعت نماید اول فصد باسلیق کنند و مدام این تدبیر بعمل آرند و تفقد مزاج علیل و سائر اعضای او نمایند حتی که اگر چیزی از
مزاج متغیر گردد تعدیل کنند و ازالهٔ اعراض حادث کنند و اگر با جساوت فم معده سفیدی در قاروره و سردی در مزاج باشد مسهل یا حقنه مخرج
اخلاط غلیظ استعمال نمایند و مثل طبیخ افتیمون و بسفایج و اصل السوس و بیخ خطمی و عصارهٔ قرطم و خیار شنبر و ماء العسل بعد ازان که حقنه کنند با حقنه که
دران قنطوریون و از صموغ جاوشیر و سکبینج داخل کرده باشند بعمل آرند و اضمدهٔ ملینهٔ محلله مثل بنفشه و بابونه و سنبل الطیب و اذخر و آرد حلبه و حب البان
و مقل و مغز بادام تلخ بلعاب تخم کتان و روغن بان و موم و پیه ماکیان استعمال کنند و یا اصل السوس و عنب الثعلب و بزر کتان فراهم آیند و وزن هر یک
دو درم گیرند و مقل زعفران هر یک سه درم پیه بط و مرغابی هر یک چهار درم اشق دو نیم درم مغز بادام تلخ ده درم روغن بید انجیر نه درم و یا روغن
زیت و ناردین هر یک هفت درم چند دو درم عوض بنفشه و حب البان و لعاب کتان و روغن بان و پیه ماکیان داخل کرده بدستور مرهم مرتب
ساخته بکار برند و جهت اسهال مطبوخ افتیمون تربدی و یا ناریقون علوتیخانی دهند و غذا شوربای مرغ بنان تنک بدهند و اگر تحلیل نشود
روغن بید انجیر مرکب دو مثقال هر روز با پنج ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کبر و بیخ کرفس مصطکی بادیان انیسون
حب النیل سفید تخم خربزه هر یک دو درم مویز منقی پنج درم گلقند عسلی چهار توله و چون صاحب این علت را فواق پیدا آید و یکدو روز بگیرد گویند که
شراب قوی بسیار اندک دهند و این ضماد بر معده نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد سه درم مر و صبر و مصطکی هر واحد یکدرم کوفته بیخته لقیروطی
روغن ناردین خوب مخلوط کرده در اوقات خلو معده ضماد نمایند و اگر تحلیل او متعسر گردد بر فم معدهٔ او بچهٔ مرغ ذبح کنند و بعض افاضل ذکر کرده
که ضماد خون تیس گرم آنرا تحلیل کند و درین زمان مثل این معالجه کمتر استعمال میکنند و از آنچه بسرعت تحلیل آن نماید اینست که اسفنج در روغن
ناردین یا در روغن شبت ترکرده بر فم معده نهند و بعض متاخرین از افاضل تجربه کرده اند بر کسی که در معدهٔ او جساوت مع برد مزاج باشد
نشستن در آب چشمهٔ کبریتی و این را از انفع اشیا یافته اند و این بعید نیست بهر آنکه آب کبریتی مستفرغ و سخن و محلل ست و اگر چه سائر اعضا
بر صحه دیگر مضر باشد و اگر جساوت از وقوع ضربه یا سقطه باشد تضمید و تغریق آن با دهان نمایند و چون یکروز تغریق با دهان کنند روز دیگر با اشیا
مقویهٔ محلله ضماد نمایند و اگر با جساوت وجع باشد این ضماد بکار برند تخم کتان کوفته بروغن گل گرم آمیخته بر فم معده ضماد کنند و اما جساوت که از سردی
طحال باشد علاجش علاج طحال ست از فصد اسلیم و نوشیدن مطبوخ افتیمون و تکمید موضع بصوف که در سرکه که دران کبر و انجیر و اسقولوقندریون
و تخم کرفس و انیسون مطبوخ باشد ترکرده باشند و تضمید آن بضماد اشق منقوع در سرکه و همه آنچه در علاج طحال مذکور گردد و تمریخ آن بروغن قسط و روغن
ناردین از انفع اشیاست و از غذا بر زیرباجات و سکباج لحم حمل که دران کبر و دارچینی داخل کرده باشند اقتصار نمایند پس هرگاه مرض طحال
زائل شود این نیز زوال پذیرد و شیخ سیف باید که در جساوت معده ضماد با کلیل الملک و زعفران و مصطکی و بلسان و کندر و مقل و سنبل و قردمانا و
و موم و روغن گل استعمال نمایند و کذلک جمیع معالجات مذکوره در اورام صلبه و خصوصاً آنچه در باب ضعف معده بهر صلابت ذکر کرده شده اینها
ضماد مجرب جالینوس برای این غرض خوب ست بگیرند موم شصت درم علک الانباط و صبر و قنه هر یک سی درم زنجبیل و جاوشیر هر یک بست درم
روغن سوسن دو صد و چهل درم بدستور مرهم ضماد مرتب سازند گیلانی گوید که همچنین مرهم منسوب بجالینوس قوی التحلیل برای مثل این حالات ست
و آن مرهم اشق ست و ضماد برگ خطمی مطبوخ بآب و گلاب اولی ست و ایضاً بر معده برگ خطمی سبز تازه بربندند و هر آنچه معالجه بدان از این امور نماید
باید که بران مواظبت یکدو ماه کنند بهر آنکه این جساوت کم علاج قبول کند حجندی نوشته که غذا با غذیهٔ لطیفه سازند و در ریاضات افزایند و تضمید
بضمادات لینه نمایند مثل ضماد متخذ از بابونه و اکلیل الملک و مقل و شبت و حلبه و کندر و مصطکی در روغن کنجد و روغن سوسن یا خیری و کذلک
نفع میکنند صموغ مثل اشق و جاوشیر مع صبر و زعفران و شحوم مثل شحم اوز و دجاج و مغز ساق البقر و این طلا نافع ست سنبل الطیب گل سرخ مصطکی

افسنتین منخات هر واحد یکجزو مقل جاوشیر زعفران مرحب بلسان صبر بجیلی هر واحد ثلث جزو صموغ را در شراب حل کرده وادویه دیگر سائیده بروغن بازرو غنهای نیکو آمیزند در معده طلا کنند و حق آنست که در علاج این مرض اولاً نظر کنند بسوی مزاج بعده مداوات بتضمید وتعذیه وانضاج وتسقیه بحسب مقتضای حال نمایند

علاج جساوت عضلات

اول بسوی سبب او نظر کنند اگر قائم باشد قطع آن نمایند واگر سبب قائم نباشد بسوی مزاج علیل نظر کنند پس اگر حال مریض فصد واجب کند فصد نمایند بعد از آن بضمادات که مذکور شد حسب مزاج علاج کنند اگر با حرارت مزاج باشد بدانچه در جساوت معده با حرارت گذشت واگر با برودت باشد بدانچه در جساوت معده مع برودت گذشت بعمل آرند وایضاً در صورت حرارت مزاج تسقیه بمثل طبیخ شاهتره وتمر هندی مع خیارشنبر وترنجبین نمایند وتضمید بمثل بنفشه خشک وگل سرخ خشک وبابونه واکلیل وبیخ خطمی مع موم سفید وروغن گل ودر حالت برودت مزاج تسقیه بمثل طبیخ افتیمون وغاریقون ومانند آن که مسهل اخلاط غلیظ باشد وتضمید بمثل اشق ومقل وخاکستر بیخ کرنب وجند بیدستر وزعفران مع لعاب حلبه وروغن زیت وپیه کهنه وغیر آن نمایند وکذلک در تدبیر تعطیل وتغذیه وسائر تدابیر رعایت حرارت وبرودت مرعی دارند وهنگام معالجه از مراعات مزاج غافل نشوند چه تمام معالجه بدانست وهرچه در علاج ورم صلب معده گذشت دراینجا مفید شناسند ومرهم مقل علو بخانی نیز در صلابت عضلات مجرب است وبقول گیلانی جساوتی که از بقیه ورم حار وورم سوداوی باشد علاج آنست که مذکور شد سوای آنکه در ضمادات افسنتین وافتیمون ومقل واشق وامثال آن زیاد کنند وبر الطف غذا تا ممکن بود اقتصار نمایند

تصغر معده

یعنی خرد شدن معده از آنچه باید پس اگر صغر خلقی بود علامتش آنست که از هنگام طفلی تناول غذای کثیر المقدار اگرچه لطیف بود ضرر رساند وطعام قلیل اگرچه غلیظ بود هیچ ضرر ندهد ونیک هضم شود ودر دوام این حالت بدون سببی دیگر وضعف جسمیت نیز بر آن گواهی دهد علاج چون ادویه معالجه عظیم میگرداند پس تدبیر او بغذا کنند از آنچه قلیل الکمیت کثیر الغذائیت باشد ودر روز وشب حسب حاجت واحتمال او بمرات بخورانند تا تغذیه بدن وفا کند وآنچه از اغذیه سریع الهضم وسریع التغذیه وخوش مزه وخوشبو باشد وآنچه در آن قبض وحرارت بود ومعذلک ادرار علاوت نیز باشد موافق بود واگر تصغر معده عارضی باشد بسبب تشنج یا تورم معده واعضای مجاوره آن در اینحالت حسب سبب بازالهٔ آن بپردازند مع رعایت قوت معده

ضربه وسقطه معده

در صدمه که بر معده واقع شود اول فصد اکحل نمایند اگر مریض متحمل آن باشد واین طلا نفع کند گل سرخ صندل اقاقیا فوفل سک هر واحد جزو ثلث جزو سنبل الطیب سائیده بآب بهی وشراب وآب بارتنگ آمیخته طلا نمایند واین ضماد نیز مجرب است صبر گل سرخ هر واحد جزو برگ مورد نیم جزو لادن ربع جزو بآب سیب میخوش وآب بارتنگ واندک روغن سوسن آمیخته ضماد کنند وبدانند که در هر عضو که مثل این آفات بهم رسد باید که تقویت قوت او نمایند وتحلیل آنچه در جرم او از مواد محتبس گردد واین ضماد در معده همین عمل کند وبسیار نافع است سیب شامی پخته تا نرم شود پس باریک سائیده پنجاه درم از آن بگیرند ومده درم لادن وهشت درم گل سرخ وشش درم صبر آمیزند وهمه را بعصاره برگ بارتنگ وعصاره برگ مورد جمع کنند وروغن سوسن بدان مخلوط کرده نیمگرم نموده بر معده چند روز ببندند واگر قی الدم عارض گردد علاج آن نمایند وباقی علاج از ضربه وسقطه مطلق اعضا که در آخر کتاب بیاید اخذ کنند **ابو منصور** گوید که چون بمعده ضرر رسد بگیرند کهربا اکلیل الملک گل ارمنی هر یک ده درم گل سرخ بیخ درم اقاقیا مغسول سنبل الطیب جوز السرو هر یک سه درم مصطکی قشور کندر هر یک چهار درم زعفران دو درم بآب بارتنگ بسرشند وبجلاب شکری نیم او قیه بدبند واگر حرارت دو درم باشد آب کاسنی وحب التعلب وآب بارتنگ دهند وتضمید معده بگل سرخ وتفاح ولادن ومصطکی واقاقیا واجزالسرو وتمر طرفا بشراب قابض نمایند **مؤلف اقتباس** گوید که در ضربه وسقطه معده ورم ظاهر وباطن وتپ گرم وسقوط اشتهای طعام

ودرو شدید پدید آید و باشد که بسبب شدت درد قی و تهوع عارض شود پس اول فصد باسلیق کنند و معده را پارچه سفت در گلاب و یا آب گرم تر نموده تکمید کنند
و ضماد سیب شامی کنند گوشت سیب را در سرکه پخته و مغاث بغدادی و نشاسته هر یک پنج درم برابر آن افزوده بکار برند و اگر مغاث بغدادی بهم نرسد
عوض آن دو وزن مغاث هندی کنند و غذا تا سه روز بنوشانند مسلم فقط دهند و روز چهارم شوربای چوزه مرغ بیان نمک هندی آمیخته تو نوشانند

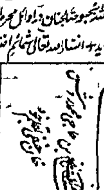
خرق معده

حکم او آنست که هرگاه معده او شکافد خلاصی نیابد مگر بندرت از خرق اندک لیکن عمق و طول نکند بهر آنکه اگر جراحت نافذ از یک سطح تا دیگر باشد
موت او را لازم است و خصوصاً اگر خرق عظیم باشد و اگر جراحت باین حد نرسد اگرچه موت او را لازم است لیکن نیز دایم بکار در اکثر دستش آنست که
جراحت اعضای عصبیه عسر الالتیام است و چون عصبی رقیق الجرم باشد بلاشک جراحت او عسر الالتیام میشتر باشد و معده باین دو است بهر
غذا که سمدیا آنرا لابد است خرق آن نماید و در تفرق اتصال افزاید و منع ولکه جراحت را مبلول و پرچرک گرداند و خصوصاً که آن قوی الحس است پس تألم او
بتفرق شدید باشد و قوت الم جذاب مواد و متورم است و آن لامحاله محدث ریم بود و این همه اسباب مانع از التیام و معسر آن است و از ینجاست
که امام بقراط گفته که چون در مثانه یا در حجاب یا در دماغ یا در قلب یا در معده یا در کبد خرق حادث شود قتل کنند و ملتیم نشود بالجمله ملاجش بعلاج جراحات نماید
خاتمه بدانکه بعض امراض معده مثل ذرب و خلفه و دو الیبطی که از انواع اسهال اند بعضی آنرا در ینجا نوشته اند بهر و اوداز آن باتباع شیخ الرئیس
در باب امراض امعاء در بحث اسهال مذکور شود و ملاست معده و زلق آن و ذهاب خمل معده که از اسباب اسهال است نیز در ضمن بحث اسهال
مسطور گردد انشاء الله رب العالمین وهو نعم الموفق والمعین آمین

خاتمة الطبع حمد و ثنای موفور و شکر و سپاس نامحصور کریم کارسازی را سزد که طالبان کیمیای شفا را برای ازالهٔ امراض نفسانی و جسمانی اکسیر اعظم تواند بود و سزاوار حکیمی است که در حکمت بالغه در مواد مولدات
اُمّهات سفلی بواسطهٔ آبای علوی تاثیرات عجیبه و خواص غریبه عنایت فرموده + و از قدرت کامله انسان ضعیف البیان را بعطای جوهر نطق در سایر حیوانات ممتاز نموده صلوات
و تحیات زاکیات و کثرت درود و تسلیمات را بحات ارفعهای برکات و طیبات مصول العلو و درجات تواند نمود نثار بارگاه طبیبی است که بعلاج قانون توحید بیماران امراض شرک و کفر را
و صحت بخشیده + و تیریان فسرده شعبهای اسلام از فیض آب زلال اعجاز شوالملتش بحرارت جاودانی رسید صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم بعد ازین بر ضمایر معالیه و اما
معجز فصاحت و سنگه گویان قانون بلاغت پوشیده مباد که درین آوان عافیت توامان بتوفیق حکیم مطلق و تایید نفی برحق نسخهٔ قانون العلاج دانی + یعنی جلد ثانی امراض
دهن تا امراض معده مجلد بجار مجلد کتاب ضخیم جامع اقوال حکمای حاذقین + حاوی سخنان اطبای ماهرین + محتوی ضوابط طبابت + متضمن قواعد حذاقت نسخهٔ کیمیای محسن
بالکسیر اعظم از تالیفات نبض شناس خیالات باریک + و علاج فرمای افکار تاریک ترشحات معنی طرازی + نتایج قانون لفظ پردازی نکته سنج خیرهٔ تحقیق دقیقه رس اوج
تدقیق بقراط بو علی النفس + ارسطو نظام فلاطون منش که نام نامی و اسم سامی جناب حکمت ماب الیشان زیب دایرهٔ عنوانست بطرز بدیع الاسلوب + بترتیب مفرح القلوب باهتمام ابی
محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافتهٔ خدمت ادب عظم محمد مصطفی خان اخلهما الله بحبوحة الجنان در اوائل محرم الحرام ۱۳۰۰ هجری مطبع نظامی واقع کانپور حرسها الله
عن عوارض الغلامات الزهور بر دایم قریحهٔ کار فرسنگ طبع مطیب به لطفی سامی دماغ طالبین گردید + انشاء الله تعالی اختتام طبع جلد چهارم هم عنقریب شامل شایقین خواهد گردید

مهر و دستخط

مهر مطبع و دستخط راقم برای شناختن کتب منطبعهٔ مطبع نظامی ثبت گردید





اشتهار

چونکه کتاب هذا حسب ایکت قانون بست و پنجم ۱۸۶۷ع داخل رجسٹر سرکار گورنمنٹ گردید لهذا
امید که بدون اجازت فقیر کدامی صاحب قصد طبع این کتاب نفرمایند فقط

قطعات تاریخ طبع جلد ثانی از ہر چہار جلد اکسیر اعظم من تصنیف جناب حکیم محمد اعظم خانصاحب سپرمنشی سرکار اندور

قطعۂ تاریخ نادر از محمد عبدالرحمن خان شاکر

وہ کہ اکسیر اعظم نادر | طبع شد جلد ثانیش عجب
گفت شاکر پئے تاریخش | مخزن حکمت و محیط طب

۱۲۸۹ھ

قطعۂ تاریخ از نتائج افکار حافظ محمد عبدالغفار صاحب غفار

بعون اللہ کہ از تصنیف اعظم | طبیب حاذق و دانای ماہر
بطبع اندر رسیدہ جلد ثانی | ز اکسیر اعظم اکسیر ظاہر
پئے تاریخ طبعش گفت غفار | چہ زیبا نسخہ اکسیر نادر

۱۲۸۹ھ

قطعۂ تاریخ دلپسند و مرغوب از شیخ محمد یعقوب منصرم مطبع

در نظامی مطبع مصر منیر | آمدہ در طبع احسن این کتاب
گفت یعقوب از سر اعجاز سال | ہست این اکسیر اعظم لاجواب

قطعۂ تاریخ چکیدۂ خامہ موجد رنگین بیانی منشی محمد عبدالعزیز صاحب اعجاز سہوانی

گشت مطبوع این کتاب نفیس | با ہمہ حسن از عنایت رب
بہر تاریخ طبع آن اعجاز | گفت سررشتۂ جلیل مطب

۱۲۸۹ھ

ایضاً

ہو گئی طبع جلد ثانی بھی | با ہمہ حسن و باہمہ زینت
بہر تاریخ سال ای اعجاز | لکھدو کامل ہے نسخۂ حکمت

۱۲۸۹ھ

ایضاً

کتاب اکسیر اعظم سے بصد حسن | چھپی ہے جلد ثانی کیا ہی بے عیب
پے تاریخ اسے اعجاز لکھو | یہی ہے نسخۂ اکسیر لاریب

۱۲۸۹ھ

امراض قلب ۲۶۶

جدول صحیح اغلاط جلد ثانی کتاب اکسیر اعظم مرتبہ فرمودہ جناب مصنف مدظلہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۰	تجویف	تجفیف	۴۴	۵	منشقہ	منشقد	۸۶	۱۹	فایحیت چینی	درحبت چینی	۱۷۷	۹	انخرلق	انخراق
؍	۱۹	رومی	آدمی	۳۵	۲۹	اذکرم	اذکریم	۸۷	۲۲	دم اثیں	دم الاخوین	۱۷۹	۱۸	ترد	رند
۵	۹	عربق	عروق	۴۸	۹	بابرنگ	باربنگ نقشہ	۹۰	۲۰	بکارہ	بکار آید	۱۸۱	۱۷	ارنب	زرنب
؍	۱۷	ورشو	درشو	۵۱	۱۳	مقل بکی	مقل مکی	۹۹	۲۲	بعدہ	بعد	؍	۲۴	زرگلنار	اذگلنار
؍	۲۰	دودی	دردی	۵۲	۳	سہ ماشہ	نہ ماشہ	۱۰۵	۵	پرہینر	پرہیز	۱۸۵	۱	بعفص	وعفص
؍	۲۲	باسورلحم	باسورتش												
۷	۲۶	وتربت	وترب	؍	۱۵	لودسوختہ	عودسوختہ	۱۰۸	۱۳	شربت سیب	شربت ترش سیب	۱۸۷	۴	عرق	عشقر
۸	۲۸	وطلاج	علاج	؍	۱۹	گوشت جزو	گوشت جوید	۱۱۵	۱۱	کاملہ	ازعشرہ کاملہ	۱۹۲	۲۱	تزخر	تزخرہ
۹	۷	ازرق	وازرق	۵۳	۷	لوزہ	لورہ	؍	۱۲	بکیدام	یکدرم	۱۹۹	۱۵	اسان	درآن
؍	۱۹	قلاقیون	فلدقیون	؍	۱۰	یالبن	یابس	؍	۱۵	صخرہ	حنجرہ	۲۰۱	۲۵	لعلق	لعق
۱۰	۱	وپاباکتہہ سفید	وپاکتہہ سفید	۵۵	۱۹	سک سک	سک الملک	؍	۱۹	مخرہ	حنجرہ	۲۰۷	۴	سجنج الاکناف	مجمع الاکناف
؍	۱۳	گشتہ	کشتہ	؍	۲۸	والاستوان	والاسنان	۱۱۷	۳	بلت	بکفت	۲۰۸	۶	حیار	بیمار
؍	۲۵	رحوم	لحوم	۵۷	۳	عسل حکیم کرم	عسل حکیم گرم	۱۲۰	۵	غشا	غشائی	۲۱۰	۲۸	بت	شربت
۱۱	۲۲	ورزہری	وردموی	۵۸	۷	بعضے	حصے	۱۲۳	۵	سنقوش	سنفوش	۲۱۶	[illegible]	ستود	فستود
۲۱	۲۱	غمور	عمورہ	؍	۱۲	ستیج	سنج	۱۳۳	۱۹	ازق	زرق	۲۱۹	۵	برالتعبیر	بالتعبیر
۲۶	۲۴	غام	خام	۶۳	۲۷	وسوردہ	وسورد	؍	۲۰	مقنع	مقنع آن	۲۲۰	۱۰	تصلیب وفرحہ	تصلیب فرحہ
؍	۲۵	بادرطعی	بادرطعنی	۶۶	۳	وپاشاہ	وباشاہ	۱۳۷	۲۹	کرائی	کتائی	۲۲۲	۱۶	فصدتام	قصدتام
۲۸	۲۳	دوسطل	درسطل	؍	۱۴	چنین	حنین	۱۳۸	۱۸	حداث	حدات	۲۳۰	۱۷	مناب	عناب
۳۰	۱۸	بقوہ	لقوہ	؍	۳۲	بمفع	بمبضع	۱۵۳	۳	دوا ممسک	دوا المسک	؍	۲۶	باستکر	یاستکر
۳۲	۶	وبلذ	وبیاذ	۶۷	۱۴	ومحرک	وتحرک	؍	۹	افزائندہ	افزایندہ	۲۳۵	۱۳	اسلاط	انحطاط
۳۷	۲۲	صورت	صوت	۶۹	۱۶	نشود	شود	۱۶۳	۲۳	بحقر	بحفر	؍	۲۶	النجا	انفجار
؍	۲۸	صدت	عدس	۷۲	۱۷	حار	جار	۱۶۴	۱	روسہ	اروسہ	۲۴۲	۲۷	ممحض	ممحص
۴۳	۲۶	می نماید	نمی نماید	۷۶	۲	تسریت	تشریف خان	۱۶۹	۲۲	باشربت آن	یا شربت آن	۲۴۳	۵	بدانت	بدانند
؍	۲۹	بکسیر	بکتر	۸۵	۱۹	ہثورات	منثورات	۱۷۵	۴	باخوف	یاخوف	۲۴۸	۲۳	فقاع گرم	فقاع کرم
۴۴	۵	وغنای	وبرغدای	؍	۲۵	شاخہای کرم	شاخہای گرم	۱۷۶	۴	تبایق	ہتاریق	۲۵۰	۱۴	بسبب آن	بسبب غلط آن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٢٥٣	٩	[illegible]	[illegible]
٢٥٩	٢٩	[illegible]	[illegible]
٢٥٠	٢٠	مستال	[illegible]
٢٦٠	٧	تفسیح ومنع	تصحیح ومنع
٢٦٣	٧	[illegible]	[illegible]
٢٦٦	١٠	وااجنا	واوجنا
٢٧٠	١١	بمیرو	بمرو
٢٧١	١٣	نافس	ناقس
〃	١٠	نامالت	پامالت
٢٨٣	٥	اشتمال در	اشتعال
〃	١٢	دلیست ما	دلیست آن
٢٧٦	٠	متفروش	مفروش
٢٨٠	١٩	پاتردہ	پانزدہم
٢٩٠	٢٣	لفوظات	تصویبات
٣٠٦	٢٨	نامی امر	نافع آید
٣١٥	٢٣	اعلی قلب	وا اعلی قلب
٣٢٦	٢٣	تبادلیوس	تماریطوس
٣٣٣	٢٥	حامل	خامل
٣٣٦	٥	لپستان	بستان
٣٣٩	٢	ارتد	ارزد
٣٣٠	٩	کستر	ککسنر
٣٤٣	٢٣	زبان	ربان
٣٤٥	١٠	واظلم	والظلم
٣٥٦	٢٣	شعری	شعیر
٣٦١	٢٠	کریم	کرم
٣٠٤	٠	[illegible]	[illegible]
٣٠٠	٢٩	قمس	قنس
٢٩٩	٢٦	ادوام	[illegible]
٣٠٣	٢٣	مستدیہ	مستدہ
٣٠٧	٩	چہار	چہارباش
٣١٠	٢٨	فقوی	ملفور
٣١١	١٣	منبع	منع
٣١٢	٨	نقل	نفل
٣١٥	٢	قصد	فصد
〃	٢	قسد	قصد
〃	٢٣	التشابہ	[illegible]
٣١٨	٢١	مشربت	[illegible]
٣٢٢	١٣	پاسفوت	پاسغوب
٣٢٣	٦	پاجوارش	[illegible]
٣٢٥	١	نوع	لنع
٣٢٨	١٩	قلد	قاط
٣٢٩	٢٥	گرلف	کراتی
٣٣٦	〃	کھک	کھک
٣٣٧	٠	[illegible]	[illegible]
〃	١٨	تادی	تارسی
٣٣٨	١٣	سفرجلی	سفرجل
〃	٢٦	بابہ	بابت
٣٤٢		[illegible]	[illegible]
٣٤٥	٩	قوباب	[illegible]
٣٤٨	٥	سقوت	سقوط
〃	١٣	تربت	شرب
٣٥٠	-	وخیر	وخز
٣٥٣	٩	[illegible]	[illegible]
٣٥٣	٢٦	[illegible]	[illegible]
٣٥٧	١٣	[illegible]	اخلاط
〃	٢١	این	[illegible]
٣٥٩	٢٩	معمت	معمل
〃	٢٩	مقتمل	معمل
٣٦١	٠	[illegible]	حشیش
〃	١١	کرم شکم	[illegible]
〃	١٩	جانی	جریانی
٣٦٥	٢١	[illegible]	[illegible]
٣٦٦	٢٣	جشای	جشائی
٣٦٨	٢٢	[illegible]	[illegible]
٣٦٩	١٩	[illegible]	[illegible]
٣٧٠	٣	بیطون	[illegible]
〃	٣	[illegible]	[illegible]
〃	٦	[illegible]	[illegible]
〃	٧	[illegible]	[illegible]
〃	٢٠	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٢٩	[illegible]	[illegible]
٤٠٣	١٣	[illegible]	[illegible]
〃	١٣	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٢٥	[illegible]	[illegible]
٤٠٥	١٠	تملل	[illegible]
[illegible]	٣	[illegible]	[illegible]
〃	١٨	[illegible]	[illegible]
〃	٢٣	[illegible]	[illegible]
٣٧٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]
〃	٢	سل	[illegible]
٣٧٩	١	[illegible]	قائم
٣٨٦	١	باکی	[illegible]
٣٩٣	١٩	[illegible]	مساس
٣٩٥	٢٠	[illegible]	مغشی
〃	〃	[illegible]	[illegible]
٣٩٨	٢٧	[illegible]	[illegible]
٥٠٢	٢٥	[illegible]	[illegible]
٥٠٣	٣	[illegible]	[illegible]
〃	٣	[illegible]	[illegible]
٥٠٦	١٠	یادام	[illegible]
٥١٢	٢٦	[illegible]	[illegible]
٥١٩	٢٥	[illegible]	[illegible]
٥٢٣	١	[illegible]	[illegible]
٥٢٥	٢٨	[illegible]	[illegible]
٥٣٠	١٠	[illegible]	[illegible]
٥٣٠	〃	[illegible]	[illegible]
٥٤٨	٢٨	[illegible]	[illegible]
٥٤٩	٥	تادی	تاذی
٥٥١	١٠	[illegible]	[illegible]
٥٥٥	٢٣	[illegible]	[illegible]
٥٥٦	٩	دوا	دوائی
٥٥٧	٣	[illegible]	[illegible]
٥٥٨	٦	[illegible]	[illegible]